

ترجمان فرقان

خلاصه ای از تفسیر الفرقان

جلد اوّل

حضرت آیه الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی

فهرست مطالب

پیش گفتار ۳...

۱. سوره فاتحه الكتاب ۱۱...

۲. سوره بقره ۲۸...

۳. سوره آل عمران ۲۲۱...

۴. سوره نساء ۳۲۲...

پیش گفتار

با سپاس فراوان حضرت اقدس خدای منان که آخرین نامه وحیانی (قرآن) را برای هدایت عموم جهانیان فرستاده و صلوات بر آورنده آن حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) و جانشینان معصومش(علیهم السلام) که هر یک به نوبه خود فرمانداران قرآنی بوده و هستند، که آن ثقل اکبر و اینان ثقل اصغرند.

این تفسیر مختصر بازگردانی دقیق از قرآن است به گونه ای که برای مقلدان، حجتی ربّانی است و برای صاحب نظران و مجتهدان، برهانی است روشنگر.

ترجمه تفسیری قرآن به هر زبان، ضرورتی همگانی است که تمامی مکلفان باید از این اقیانوس بیکران سیراب کردند، زیرا که قرآن برای همه مکلفان مورد تکلیف است.

هر که با لغت قرآن بر مبنای خود قرآن آشنایی فراوان داشته باشد، بدون هیچ واسطه ای می تواند از این منبع فیاض ربانی بهره های فراوان گیرد و او به هیچ گونه تفسیری نیاز ندارد. ولی دیگران باید به ترجمه ای که حقاً بازگردانی قرآنی است و بدون کم و کاست زبان وحیانی قرآن را به زبان دیگر بازگو کرده، رجوع کنند.

ترجمه تفسیری و برگردان درست قرآن بسی سخت تر و دقیق تر از تألیفات دیگر و حتی از تفسیر تفضیلی قرآن است و بایستی با شرایط ویژه ای صورت گیرد:

۱ - آشنایی کامل و سیر عمیق در تفسیر تسلسلی و موضوعی قرآن که تفسیر قرآن به گونه ای شایسته باید با کمال باریک بینی و حقیقت نگری و با زدودن پیش فرض ها و انتظارات تحمیلی، تنها بر مبنای قرآن و با استفاده از ابزارها و یافته های درونی آیات آن بدون در نظر گرفتن عوامل بیرونی و آراء و اقوال و نظرات تحمیلی از این و آن انجام گیرد، نتیجه چنین تفسیری رسیدن دقیق به مرادات الهی به گونه واحد، شایسته و مستقیم است و رسایی های عمیق نهایی نیز با شورای علما و اندیشمندان

قرآنی قابل دسترسی است، که "و امرهم شوری بینهم" شور شایسته در این امر بایسته را لازم دانسته است.

۲ - آگاهی دقیق به لغت قرآن بر اساس تفسیر درونی و لغتی که به آن برگرداندن می شود و نه دیگر لغات که احیاناً نارس و یا ضد یکدیگر و یا بر خلاف حقیقتند.

روی این مبانی، تنها دانستن لغت قرآن و باز گرداندنش برای ارائه معانی مختصر آن کافی نیست، چنانکه نوشتن رساله های عملیه، مرحله پایانی و نتیجه آخرین اجتهاد شایسته است، از این والاتر و مهمتر بازگردان مختصر قرآن است به زبانی دیگر که از نظر معارف قرآنی، جهان شمول است.

بر این پایه عالمان و شرعمداران اسلامی هم - بدون این شرایط - شایستگی ترجمه تفسیری قرآن را ندارند و حتی مفسران هم به سختی می توانند آن را به زبانی دیگر برگردانند، تا چه رسد به دیگران، که به صرف دانستن زبان عربی و زبانی دیگر، برای ترجمان قرآن همت می گمارند، زیرا این همه حقایق و حیانی را در قالب مختصر آوردن بسی دشوار و پر اهمیت است.

همه تناقضاتی که - چه در تفسیر تسلسلی یا موضوعی و چه در برگردان قرآن - پدید آمده، پیامد ناشایستگی در شرایط تفسیر و ترجمه درست قرآن است، که با ابزارهای برونی غیر مطلق انجام شده و از وسایل مطلق ربانی قرآن غفلت شده است.

این ابزارها و علوم و عقول بیرونی که دائم در حال تغیر و تحول و منجر شدن به تضاد و اختلاف اند، نتیجه ای جز دگرگونی و پراکندگی افکار در این کتاب وحدت گرا ندارند، استفاده از این عوامل اجنبی از قرآن، این کتاب روشن و متین الهی را مجمع تناقضات و تضادها وانمود کرده است. با کمال تأسف با بررسی کامل و مکرر بهترین ترجمه های تفسیری فارسی قرآن، حتی از مراجعی تفسیر دان - تا چه رسد به دیگران - هزاران اشتباه در هر کدام از آنها دیده شده است.

چه در معانی لغوی یا جملاتش و چه در فصاحت و بلاغت بی نظیرش و چه در انتخاب الفاظ نغز و پر مغزش و حتی در بازگرداندن ادبی آیاتش؛ زیرا قرآن چنانکه در لغت عربی زیباترین و زیننده ترین بیان و معنی را در بر دارد، برگردانش نیز بایستی همچنان بهترین و معجزه آساترین برگردان باشد و چنانکه گذشت رسالت قرآنی بسی فراتر از رساله های عملیه و سایر کتب تحقیقی است و بایستی با دقت و شرایط شایسته تری مورد توجه قرار گیرد، چنانکه این رساله های عملیه و تمامی کتب علوم اسلامی بایستی بر مبنا و محور قرآن تألیف شود.

نگارنده اکنون ترجمه، تفسیر یا تفسیر ترجمه ای حاضر را، در اختیار پژوهندگان و جویندگان معارف جهان شمول قرآنی می نهد، البته با بیش از نیم قرن کاوش و کوشش بی شائبه درون قرآنی

برای دریافت معارف این وحی آخرین الهی، با تألیف تفسیر سی جلدی الفرقان و تنظیم تفسیر موضوعی سی جلدی آن و نیز تفسیر یک جلدی البلاغ که مختصر و فشرده تفسیر قرآن به قرآن در یک جلد است، که هر سه به زبان عربی است، همچنین تدریس تفسیر قرآن در حدود چهل سال در حوزه های علمیه قم، تهران، نجف، مکه، مدینه، بیروت و سوریه و پس از تألیف تعدادی کتب فقهی، اصولی، مقارنات ادیانی، فلسفی، عرفانی، عقیدتی، سیاسی و ... در مرحله آخر تحقیقات قرآنی خویش، با احساس مسئولیتی عظیم، این ترجمه و تفسیر قرآن را به فارسی گرد آورده، که برای فارسی زبانان حجت و بیانی روشنگر و برای سایر ترجمه های تفسیری - پس از متن عربی قرآن - اصل و بنیادی شایسته باشد و بررسی ها و دقت های عمیقی که در آن به کار برده شده به زبانهای دیگر بازگردانده شود.

در این تفسیر مختصر که ترجمه ای فشرده از تفسیر الفرقان است علاوه بر بررسی های بسیار دقیق در برگردان قرآن، حتی سیمای وزن و صدای قرآنی هم به اندازه ممکن رعایت شده است، اعجاز ربانی در آخرین کلمات و حیانی نه تنها از نظر معنی بلکه از نظر لفظ و وزن نیز نمودار است و اینجا تا سرحد توان و امکان اضافه بر رعایت معنوی صد در صد، رعایتی هم پیرامون خلود لفظی در فصاحت و بلاغت قرآنی شده است.

و امید است که نمودار ساده، عمیق و رسا از کل اسلام قرآنی را بازگو کرده باشد.

قرآن در سخنی کوتاه و گویا، رساترین بیان است، حتی از نظر موسیقی و وزن لفظی، در لغات و جملاتش نشانه های و حیانی ربانی مشهود است. وزنش نه وزن شعر است نه نثر، بلکه هر دو و برتر از هر دو است، در حدی که در توان غیر خدا نیست، وزن و لفظ آن به گونه ای تناسب و انسجام با معنا دارد که گوئی معنایش در آن تجسم یافته است، از مفهوم تهدید و ترس با لغاتی تهدیدآمیز و ترساننده تعبیر می کند؛ مانند «الصاخه»، «القارعة» که تعبیری از خشونت روز رستاخیز نسبت به گنهکاران است.

بهترین انعکاس واقعیت ها با مناسب ترین لغات و عبارات تنها در قرآن است و بس و حتی نه در دیگر وحی های ربّانی، این جریان همگانی و حیانی درجه اول قرآن، به مناسبت خلود و ابدیت آن است برای همه مکلفان در طول تاریخی و عرض جغرافیایی جهان، به صورتی که دلالت این لغات و این جملات و عبارات در بالاترین حد اعجاز رساننده قطعی مرادات الهی است و اگر هر حرف یا حرکت و لغتی از آن را برداریم هیچ چیزی بهتر از آن و یا برابر آن برای تکمیل آیه و دلالت قرآن یافت نمی شود.

بر حسب آیاتی از قرآن مانند "واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا" (آل عمران: ۱۰۳) چنان می نماید که با شرائط ممکنه می توان با بررسی کامل و دقت شامل در قرآن حداقل به عصمت علمی آن دست یافت. در نتیجه برای پویندگان و جویندگان معارف قرآن هرگز تفاوتی جز در بعد تکاملی نخواهد ماند، اگر هم تشابه اندکی در اثر عدم عصمت اینان به وجود آید، با "و امرهم شوری بینهم" (شوری: ۳۷) بر طرف می گردد و به محکم می رسد.

نویسنده در جهت رسیدن به تکامل معنوی و دستیابی به "نور علی نور" پذیرای نظرات علمی و رسا می باشد، که نور با نور تضادی ندارد و تنها در مقدار پرتوهای نورانی، تامل و از دید قابل تصور است و هرگز تضادی ماهوی در آن متصور نیست.

البته این نظر خواهی چنانکه گذشت در طی پنجاه سال بحث و بررسی آیات قرآن و جلسه ای مخصوص این ترجمان تفسیری با همراهی قرآن پژوهان به انجام رسیده و اثر حاضر، عصاره ای از تلاش بی وقفه این سالهاست.

در پایان باید گفت تفسیر قرآن به معنای توضیح معانی پنهان آن نیست، بلکه به معنای استفسار از آن است، مفسر قرآن در تفسیر آن، تنها مستفسر از قرآن است، که آیات را به وسیله آیات دیگر - بدون هیچ گونه پیش فرض، علاقه یا انتظار و تحمیل، تنها در صدد تبیین قرآن با بیان خود قرآن بوده و با نادیده گرفتن افکار و انظار و اقوال غیر مطلق دیگران و تحمیلات علوم بشری (چه دینی و چه غیر دینی) - با نظر صائب و راست نگر مقاصد الهی را جويا شوند، به این ترتیب مفسر قرآن خداست و بس: "و لا یأتونک بمثل الا جئناک بالحق و احسن تفسیراً" (الفرقان/۲۵،۳۳) که قرآن خود حاوی کل حقایق درونی و برونی است.

تنها کوشش مفسران برای به دست آوردن معارف قرآن بر مبنای دلالتهای روشن و روشنگر قرآنی است، چرا که قرآن از نظر لغت همانند معنایش، غنی ترین تعبیرات را در بالاترین مراحل اعجاز بیانی و حیانی و ربانی داراست، برهان، بیان تبیان، مبین، نور حجت بالغه و از این قبیل واژه های قرآنی، روشنگری کامل و برتر آن را برای ما روشن می سازد.

در این ترجمان تفسیری که ترجمه خالص قرآن و تفسیرهای لازمه آن است، هیچ قرائنی از قرائات گوناگون مورد نظر نیست و تنها قرائت متواتر قرآن است و بس که وحدت و قطعیت دارد و مبنای یگانه تفسیرها و ترجمه های قرآن است، اگر هم قرائتهای دیگری از قرآن متواتر باشد، در برابر تواتر قطعی و جهان شمول قرآن، ناچیز و قطعاً باطل است.

ما می‌کوشیم پیامهای زمان حال و زمانهای آینده قرآن را بدون هیچ گونه تحمیل و یا تجمیلی برای جویندگان بازگو کنیم.

قرآن در کل ابعادش و حیانی است:

۱- نزول نخستین اش که به چهره‌ای فشرده و بدون الفاظ گوناگون یک شبه بر قلب رسول الله (صلی الله علیه و آله) نازل شده که "انا انزلناه فی لیلة القدر" (قدر: ۱) و "انا انزلناه فی لیلة مبارکه" (دخان: ۳)، نخستین شب قدر حدود پنجاه شب پس از بعثت آن حضرت در ماه مبارک رمضان بود، این نزول دفعی و در اختصاص صاحب وحی قرآن پیامبر عظیم الشان اسلام است.

۲- نزول حروف مقطعه قرآن که رمزهایی است ویژه بین خدا و پیامبر و شناخت رمزها و معانی آنها ویژه صاحب وحی است، مگر آنچه از خود قرآن فهمیده شود و یا از صاحب وحی به گونه‌ای قاطع توضیحی درباره آنها به ما برسد.

۳- نزول تدریجی قرآن مفصل که بر حسب احتیاجات مختلف، آیاتی نازل می‌شده، این تعداد آیات، برای پاسخ احتیاجات طول زمان تکلیف کافی است، والاّ پیامد نقصان وحی را در بر دارد. "کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر" (هود: ۱)، "انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله" (نساء: ۱۰۵) که «ال» در حق و ناس شامل بیان تمامی حقایق برای کل ناس تا آخر زمان تکلیف است.

۴- جمع‌آوری با چهره کنونی که نیز و حیانی است، چنانکه "لا تحرک به لسانک لتعجل به ... 16_ ان علینا جمعه و قرآنه ... 17_ فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ... 18_ ثم ان علینا بیانہ ... 19_ (القیامۃ / ۱۶-۱۹) «ای پیامبر! زبانت را به الفاظ و حیانی قرآن با شتاب حرکت مده، زیرا گردآوری و جمع قرآن (چنانکه مفردات آن) بر عهده ماست ...»، "و لاتعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه و قل رب زدنی علماً" (طه/ ۱۱۴).

جمع در هر صورت پس از مفردات آن است، بنابراین جمع مفردات آیات قرآن که به مناسبت‌های گوناگون نازل شده دال بر این است که قرآن در تمام جهات لفظی و معنوی اش برای همه زمان‌ها و همه مکلفان صددرصد تحت الحفظ ربانی بوده و خواهد بود. ما هیچ آیه‌ای در قرآن برای اثبات هیچ مطلبی نداریم که این گونه با تأکید مدعا را بیان کند. خدا در این آیه با ده تأکید حفاظت و نگهبانی قرآن را تعهد نموده است، تا هر گونه تحریف و حتی جابجایی آیات و الفاظ قرآن را با این تأکیدات و تحکیمات بی‌نظیر محکوم کرده باشد.

"و انه لكتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد" (فصلت/۴۲)، محققاً این قرآن کتابی است عزیز، چیره ای و حیانی بوده و در زمان نزول و پس از آن هرگز خدشه ای بر او وارد نشده و نخواهد شد.

قرآن مفصل - پس از محکم و اجمالی شب قدرش و حروف رمزی و تلگرافیش - دارای سه بعد دیگر است.

۱- سوره حمد که فشرده ای از کل معارف قرآنی است.

۲- آیات محکّمات که همگانی است.

۳- و آیات متشابهات که اختصاصی و قابل فهم برای ویژگان است، چه بر مبنای محکّمات و چه دقیق تر بر مبنای دقت و موشکافی درخود متشابهات.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

در این نوشته افزون بر ترجمه آیات تفسیری مختصر هم از برخی آیات آمده که جمعاً ترجمانی از تمامی قرآن است

سوره فاتحه الكتاب

سوره فاتحه که قرآن - چه هنگام نزول و چه هنگام گردآوری و نگارشش - با آن آغاز می شود، نمودار کوچکی است از «تفصیل کتابی که شکی در آن نیست و از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است» (۳۷/۱۰).

خدا با نازل نمودن آن، بر پیامبر بزرگش (صلی الله علیه وآله) بسی منت نهاده، چرا که آن را در ردیف قرآن قرار داده است: "و لقد آتیناک سبعاً من المثانی و القرآن العظیم" (۸۷:۱۵)؛ ای پیامبر! به

درستی که هفت آیه از مثانی (تکرار شده ها - همراه با ثناء - عطف شده ها - دوبار نازل شده ها) و قرآن با عظمت را به تو دادیم.

۱ - فاتحة الكتاب: که قرآن - چه هنگام فرود آمدنش و چه هنگام نگارش و گردآوردنش - در زمان پیامبر به وحی الهی - به جهت آغازی خوش و زیبا و دل انگیز با آن افتتاح شده و این سوره، درب های گنجینه های اسرار و رموز قرآن را به گونه ای اجمالی و مختصر به روی ما می گشاید، که خود نمود و نمادی از کل قرآن است.

۲ و ۳ - ام القرآن و ام الكتاب، از این رو که محکماش: «ام الكتاب» و همچون مادری برای فرزندان متشابه خود هستند.

۴ - اساس القرآن: تفصیلات قرآن به گونه ای مختصر و اجمالی و به شکلی زیبا و شایسته در این سوره پایه ریزی شده است.

۵ - کافیه: در بعضی اخبار از پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله) است که: «فاتحة الكتاب، غیر خودش را کفایت می کند و غیر آن کفایت گر از آن نیست؛ مگر کل قرآن که تفسیر سوره حمد است.»

۶ - حمد: که خود در بر دارنده والاترین ستایشها برای پروردگار جهانیان است.

۷ - سبع المثانی: به فرموده قرآن عظیم: این سوره هفت آیه از مثانی است: "و لقد آتیناک سبعاً من المثانی و القرآن العظیم" (۸۷:۵) این سوره در بر دارنده مجموعه ای از «مثنی هاست». و این نام های هفتگانه - موافق مثانی هفتگانه قرآن در اختصاص این سوره است، که این تدوین تشریعی با آسمان ها و زمین ها و طواف خانه خدا و جمرات و سعی و ... توافقی تکوینی و تشریعی دارد.

مثانی، جمع مثنیه یا مثنی می باشد و عبارتست از آنچه که تکرار می شود و نمودی دوگانه دارد، ما دست کم هفت مثنی برای آن می یابیم:

- ۱- مثنی به جهت نزول قرآن در دو زمان (دوره مکی و مدنی).
- ۲- قرآن هنگام نزول و هنگام گردآوری و نگارش به آن آغاز شده است.
- ۳- در تمامی نمازهای واجب دست کم دو بار تکرار می شود.
- ۴- دارای دو بعد اجمال و تفصیلی از قرآن است، اجمالیش بسم الله و تفصیلیش مجموعه آیاتش.
- ۵- دوگانگی معنایش که افزون بر معنای ظاهریش به گونه ای مختصر به کل قرآن اشاره دارد.
- ۶- نیمی از سوره ثناء و سپاس خدا و نیمی دیگر بخشش و عطای خداست به بندگانش.
- ۷- آیات این سوره هر کدام از دو بخش تشکیل می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان ﴿١﴾

آیه ۱ - "بسم الله الرحمن الرحيم" که برترین و والاترین آیه سوره حمد و دیگر سوره های قرآن به جز سوره براءت است و هم آیه ای از آیات سوره نمل است، خود بیانگر این حقیقت است که خود در هر حال و جایگاهی آیه است همچون آیات دیگر.

"الله - رحمن - رحیم" نام های سه گانه ای هستند، که ما را از دیگر نامهای الهی بی نیاز می کنند. «الله» نام منحصر به فرد ذات اقدس باری تعالی - و دربر دارنده تمامی صفات کمال، جلال و جمال پروردگار - به معنای خدا است و نه خداوند؛ زیرا خداوند در فارسی به معنی صاحب آمده، حال آن که غیر حضرتش را نمی توان به اسم «الله - خدا» نامید و فراخواند: "فهل تعليم له سميا" (۶۵:۱۹) پس آیا برای خدا همنامی می شناسی؟ و تنها به سوی اوست که آرامش خاطر خواهیم یافت: «آگاه باش که تنها با یاد خدا دلها آرام می گیرد» (۱۳:۲۸).

«رحمن» در درجه دوم از مجموعه صفات و نامهای نیک خداست و «الله» بیانگر ذات پاک خدا با در نظر گرفتن هر دو نوع صفات ذاتی و فعلی او می باشد، اما «رحمن» ویژه صفات فعلی اوست، که بر گرفته از صفات ذاتی خدا «دانائی، توانائی، زندگانی» است، صفات فعلی برگرفته از همان ذات یگانه، همچون یگانگی ذات و صفات خدا، بدون اضافه شدن صفات بر ذات و بدون بیهوده ماندن صفات.

و «رحیم» در درجه سوم از صفات و نامهای نیک خداست، که اختصاص به بخشایش ویژه خدا دارد و فراگیر نیست، رحیم و رحمن به معنای مبالغه در رحمتی عمیق مشترکند.

لیکن رحمن از لحاظ معنوی، رحمتی گسترده تر، رساتر و فراگیرتر از رحیم است و رحیم از نظر معنوی، لطیف تر و اختصاصی تر است رحمت فراگیر و دامنه دار به معنای مطلق، همان آفرینش و راهنمایی آفریدگان به سوی مقصد مطلوب است: "ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی" (۵:۲۰) پروردگار ما که به تمامی موجودات هستی بحشید، سپس آنان را به راه کمالشان، راهنمایی کرد.

خلقت و هدایت در «رحمن» که بیانگر هدایت فراگیر و گسترده ای است، تمامی موجودات را در بر دارد، چنانکه در آیه (۴۴) اسراء هدایت و تسبیح به حمد را برای کل موجودات جهان تعمیم داده است: "و إن من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم" هیچ چیزی نیست مگر اینکه با سپاس پروردگارش تسبیح گوی اوست لیکن شما تسبیحشان را نمی فهمید. این دو بعد در «رحیم» خلقت و هدایت ویژه ای است، که کل موجودات جهان - به جز جمادات - با مراتب گوناگون خود دارای این دو رحمت و بهره می باشند.

بنابراین رحمت رحمانی و رحیمی گاه مطلق است و گاه نسبی.

رحمت رحمانی مطلق، رحمت خلقت و هدایت کل آفریدگان است و رحمت رحیمی ویژه مطلق، در اختصاص حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) و محمدیان معصوم(علیهم السلام) می باشد. میانگین این دو رحمت رحمانی و رحیمی مطلق، رحمت های نسبی است، که نسبت به مادونشان رحیمی و نسبت به مافوقشان رحمانی است، گرچه هر دو درجاتی دارند. مثلاً رحمت خلقت و هدایت انسان نسبت به ملائکه و جن و حیوان رحمت ویژه رحیمی است و رحمت خلقت و هدایت هر یک نسبت به انسان رحمانی است.

از جمله ویژگیهای رحمان، اختصاص این نام و معنایش به خداست و غیر او به این نام نامیده نمی شود و اگر هم بشود مسمایی ندارد، که غیر او توانایی رحمت گسترده و همگانی را ندارد، اما اسم «رحیم» را می توان بر غیر خدا نیز نهاد؛ گرچه بین رحمت ویژه الهی نسبت به دریافت کنندگانش و رحمت ویژه دیگران تفاوتی آشکار است و هرگز قابل قیاس نیست.

در روایتی به نقل از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «رحمان اسمی است ویژه و خاص که صفتی عمومی و فراگیر دارد و رحیم اسمی است عمومی که ویژگی اش اختصاصی بودن آن است» و در هر صورت این اسم و صفت تمامی اسماء و صفات ربوبیت را در بر دارند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾

هر ستایش (شایسته ای) ویژه ی خدا - پروردگار جهانیان - است. ﴿۲﴾

آیه ۲ - "الحمد لله رب العالمین" در والا مرتبگی و گرانقدری از "بسم الله الرحمن الرحیم" پیروی می کند، که این گفتار نیز، آغازگر و گشاینده تمامی کارها و حرکتهای خطیر و با اهمیت است، چنانکه در خبر است: «هر کردار و حرکت مهمی که با ستایش و سپاس الهی آغاز نگردد، نافرجام است»

«الحمد» به جهت همراهیش با «لام» جنس، تمامی ستایشهایی را که توسط ستاینندگان انجام می پذیرد، شامل است و به دو دلیل دیگر نیز کل ستایشها برای اوست و غیر او را دربر نمی گیرد. نخست آنکه او «الله»، «رحمن» و «رحیم» است و دوم آن که او "رب العالمین - مالک يوم الدين" است. و غیر او هرگز این گونه نیست، "له الحمد في الاولى و الآخرة و له الحكم و اليه ترجعون" (۷۰:۲۸) ستایش در دنیا و آخرت مخصوص اوست و حکم رانی نیز تنها از آن اوست و بازگشت جهانیان نیز به سوی اوست.

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٣﴾

(خدای) رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان. ﴿٣﴾

آیه ۳ - "الرحمن الرحيم" در نظر اول چنین می نماید که تنها با فاصله یک آیه تکرار شده است، اما در حقیقت این طور نیست! زیرا "بسم الله الرحمن الرحيم" با وجود این که خود آیه ای مستقل و برترین آیات و آغازگر تمام سوره ها به جر برائت است، ولی این گونه نیست که بخواهد جای آیات را در سوره ها بگیرد، که هر چه باشد در برابر آیات سوره استقلال دارد.

دوم آنکه دو رحمت رحمان و رحیم در «بسم الله الرحمن الرحيم»، دنیا و آخرت را فرا گرفته است، اما در "الرحمن الرحيم" بیشتر شامل آخرت می باشد، زیرا ما بین "رب العالمین"، پروردگار دو جهان و "مالک يوم الدين" قرار گرفته است.

سوم باید گفت که در تکرار و بازآوری آن اشاره ای نهفته است، که در یک بار نیست، چرا که پروردگار جهانیان همچون «رب النوع المپ» در افسانه های یونان باستان نیست، که به بندگان همچون دشمنانش یورش آورده و تنها خشم خود را نصیب آنان می گرداند. خدا در این تکرار قبل از "مالک يوم الدين" با اشاره ای زیبا رحمت خویش را قبل از غضبش به نمایش آورده است.

مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿٤﴾

مالک روز بروز طاعت. ﴿٤﴾

آیه ۴ - "مالک يوم الدين" خدا مالک و حکم کننده روز بروز حقیقت و ملکوت طاعات رحمانی و شیطانی است، در اینجا «مالک» است نه «مَلِك». در این باره دو روایت متعارض از پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده که سه نفر در نقل هر دو شرکت دارند، که در یکی: «کان یقرأ مالک» و در دیگری «کان یقرأ مَلِك» است، این دو روایت در دو قرائت یکدیگر را نفی نموده و کنار می زنند، آنگاه چیزی که باقی می ماند قرآن است که بی شک در تمامی نسخه هایش، لفظ «مالک» را تصدیق می نماید و در نتیجه لفظ «ملک» کنار نهاده می شود.

نگرشی عمومی در تصویری از مالک و ملک این است که مالک مطلق از ملک مطلق توانا تر است و حکومتش دامنه دارتر از حکومت اوست، سوره حمد - با مثانی هفت گانه و تعبیراتی شایسته و بنیادین - دارای «مالک» که عمیق تر و دقیق تر از «ملک» است می باشد و یا تعبیراتی دیگر همچون «دین» چرا که در برگیرنده تمامی چیزهایی است که به گونه ای با قیامت پیوند می خورند، پس خدا مالک و دارنده تمامی هستی، زمان و مکان و موجودات و ملک بر تمامی آنهاست و اصولاً بین اصل مالک و ملک مطلق عموم و خصوص من وجه است، که یا شخص مالک و ملک نیست، یا ملک است و مالک نیست و یا مالک است و ملک نیست، ولی "مالک یوم الدین" از "ملک یوم الدین" اخص است.

ولی در مقایسته با خدا، مالکیت و ملکیت او به گونه مطلق شامل زمان و مکان و کل موجوداتی است که در حال و مال و کار و عقاید و پاداششان در انحصار زمان و مکانند، یعنی غیر او تنها می تواند مالک جزئی کوچک از مکان باشد و مالکیت زمان در انحصار خداست؛ چون اضافه به "یوم الدین" شده، خدا مالک زمان آخرین می باشد. این آیه منحصر به فرد بوده و کلمه مالک تنها در یک جای دیگر قرآن تکرار شده "مالک الملک" : دارنده ملک هستی، (۲۶:۳) «اما ملک در پنج جای قرآن آمده است. مثلاً "ملک الناس": دارنده و حاکم آدمیان، (۲:۱۱۴)» این تکرار بیشتر دلیل بر وسعت معنایش نیست، زیرا تمامی آنها بیشتر شامل حکومت و دارندگی دنیوی و مادی است، در حالی که "مالک یوم الدین" مالک زمان آخرین، دارای وسعت معنایی بالاتر از مکان یعنی زمان است، زیرا زمان خود برداشتی است از اصل حرکت ماده و کسی که مالک زمانست، لزوماً مالک ماده و حرکت و زمان و سایر جهات ماده است و چون زمان آخرت از زمان و مکان دنیا مهمتر است، مالکیت زمان آخرت، به طریق اولی مالکیت همه چیز آخرت و دنیاست، یعنی هرگز هیچ ذات و حالتی از ماده در هیچ زمان و مکانی نیست، مگر آن که پروردگار مالک و ملک آنهاست، ولی «ملک» یوم الدین «دارای معنای محدود، نارسا و ناقصی از قدرت نامحدود الهی است و ملازمتی با مالکیت و ملکیت زمان و چیزهای دیگر که فرع و اصل زمان است ندارد، یعنی پادشاه روز جزا که فقط سلطه است و نه مالکیت. در حقیقت باید گفت «مالک» به لحاظ ساختاری و معنوی دربر گیرنده ملک نیز هست، ولی ملک یا پادشاه حیطه مالک را ندارد، روی این اصل هر لفظی به جای مالک - چه ملک و یا غیر آن بگذاریم - معنا ناقص خواهد بود.

و چرا "یوم الدین" زیرا "مالک یوم الدین" به طریق اولی مالک یوم دنیا نیز هست، که زمان آخرین عمق و نتیجه زمان اولین است، در آن روز اختیار ثواب و گناه از همگان مسلوب است و کلاً

مالکیت و ملکیت پاداش و عقاب در انحصار خداست، بنابراین مالک زمان واپسین در جهاتی متعدد مالک زمان پیشین نیز هست، زیرا زمان پیشین مقدمه و فرع زمان پسین است.

به عبارت دیگر اگر به جای "مالک یوم الدین": مالک اصل ماده، نیروی ماده و حرکت ماده - که هر سه با هم تلازم دارند - ملک یوم الدین بود، مقصود را نمی رساند، چون مقصود زمان در کل ابعاد است. یعنی مالک مکان، مالک ماده، نیرو و حرکت ماده است، لکن مالک زمان، مالک همه چیز است، چون ماده اصل زمان است، و پیوسته با ماده، حالات ماده و مادی و مادیات می باشد، همچنین مالکتهای جزئی و عاریه ای در دنیا هیچ گونه چشم اندازی به مالکیت زمان نمی تواند داشته باشد، در حقیقت بین زمان و مادیات تلازم صددرصد است، که هر کدام نباشد دیگری هم نیست، گرچه زمان بُعد دوم و پیوند ناگسستنی حرکت و ماده است، در نتیجه مالک بر زمان بودن دو بُعد دنیوی و اخروی زمان و مکان را دربر می گیرد، لکن مالک مکان آخرت یا مکلفان در آن - از هر جهتی از جهات باشد - هرگز ملازمتی با سیطره پادشاهی بر آنان ندارد و همچنین دو بعد زمانی را هم دربر ندارد.

روی این اصول "مالک یوم الدین" مالکیت و ملکیت رب العالمین را بر تمام ممکنات در مثلث زمان تثبیت نموده است، در حالی که "ملک یوم الدین" یا هر عبارت دیگر هرگز تلازمی با مالکیت در کل حالات ماده، زمان و مکان ندارد. در ثانی مالکیت خدا در دنیا بر همگان معلوم نیست، زیرا خدا مالکیت و ملکیت های عاریه ای به مکلفانی داده است، که احساس مالکیت همه جانبه و عادلانه خدا نوعاً در آنان ضعیف است و گروهی هم که این حقیقت را انکار دارند، اینان از روی غفلت فراموش کرده اند که هر چه برای هر که از ممکنات امکان مملوکیت داشته باشد زمان هرگز مملوک کسی نیست، بلکه زمان تنها آفریده ای از آن - که ماده و مادی و حرکت آن است - می باشد و خدا در آن روز این مالکیت و ملکیت مطلق و برتر خود را بر همگان آشکار خواهد ساخت "لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرک اليوم حدید" تو در زندگی دنیا در ژرفای غفلت از حقیقت بوده ای و اکنون چشمت تیزبین است، (۲۲:۵۰) جز حقایقی را که امکان دریافتشان هست، اینجا دریافت می کنی.

«یوم» در بیش از سیصد آیه که به تحقیق حدود نود و نه درصد آیات یوم است به معنی مطلق زمان می باشد و به معنای یک شبانه روز یا ۲۴ ساعت بسیار کم است، یوم یا دوران دنیا به طور کلی پایان پذیر است، که انتقال به مرگ و عالم برزخ و در آخر کار، انتقال به عالم قیامت و آخرت است. "یوم الدین" که مراد مطلق زمان پایانی است، زمان دنیوی یا پیشین آن محدود است، امام زمان اخرویش بین محدود و لامحدود است، برای جهنمیان که مقتضای عدل الهی است محدود و برای

بهشتیان که مقتضای فضل الهی است نامحدود است، زیرا ادله ای مانند "جزاء وفاقاً" (۲۶:۷۸) و "هل تجزون الا ما كنتم تعملون" (۳۹:۳۷) و "جزاء سيئة سيئة مثلها" (۴۰:۴۲). حداقل بین اعمال بد و جزای آنها برابری و مساوات قائل است و چون اعمال جهنمیان به طور کلی محدود بوده است بنابراین جزای آنان نیز باید محدود باشد، که اگر بیشتر یا نامحدود باشد ظلمی محدود یا نامحدود است، ولی خلود ابدی در بهشت بر مبنای فضل الهی استوار است.

«دین» در چهل و هفت جای قرآن به معنای طاعت است و در پانزده جا به معنای جزای طاعت، چنانکه گفته شد جزای طاعت هرگز مجزای از طاعت نیست، بلکه بروز خود طاعت است در دو شکل. ۱- صدا و سیمای اعمال به تناسب بد و خوب کردارها که برای صاحبانشان نمایان می شود، ۲- خود این اعمال با چهره حقیقت و واقعیاتشان به اراده پروردگار نمودار می گردد و در اصل حقیقت اعمال جزای واقعی همان اعمال است.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥٥﴾

تنها تو را می پرستیم و تنها تو را (به) کمک می طلبیم. ﴿٥٥﴾

آیه ۵ - "ایاک نعبد و ایاک نستعین" همانگونه که "ایاک نعبد" عبادت و عبودت و عبودیت را در انحصار خدا دانسته "ایاک نستعین" نیز استعانت را تنها ویژه او می داند، با این فرق که در عبارت خدا هرگز وساطتی نیست، ولیکن در استعانت خدا به امر او احیاناً واسطه هایی در کارند که "وابتغوا الیه الوسیله" (۳۵:۵) به سوی خدا جویای وسیله باشید، "واستعینوا بالصبر و الصلاه" به صبر، «روزه» و صلاه: نماز، یاری جوئید، (۴۵:۲).

پرستش دارای درجاتی است، همانطور که تکبر و شرک و پستی ها درکاتی دارد، پرستشی که در آیه مطرح می باشد، عبارت از پرستشی خالص و ناب است، که ملکیتی راستین، ویژه خدای پرورش دهنده جهانیان باشد و از ذات او و پرستش و بندگی او، چیزی برای غیر خدا و یا در راه غیر او، مستثنی نمی گردد، این پرستش در نهاد خود، با استکبار و بزرگ منشی منافات دارد: "ان الذین يستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین" (۶۰:۴۰) آنان که از پرستش من، سرباز می زنند به زودی با زبونی و خواری در دوزخ ماندنی خواهند شد. همانگونه که صمیمیت و اخلاص در این پرستش با شرکورزی و انبازخواهی برای آن پرستش، مغایر است: "فمن كان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرك بعبادة ربه احداً" (۱۱۰:۱۸) پس آن کس که به دیدار او امیدوار است، باید نیکوکار شده و هرگز در پرستش خدا، فردی با او انباز نسازد.

به کوتاه سخن آن که در هستی دو معبود وجود دارد؛ یک معبود راستین و دیگری معبود دروغین، است آری بندگی و پرستش ذلیلانه و فروتن گونه در برابر خواران و زبunan - همچون آنان که غیر خدا را می پرستند - خواری و ستم و تعدی به کرامت انسان است، پرستش غیر خدا تنها از پرستش هوای نفس سرچشمه می گیرد: "و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله" (۲۶:۳۸). و هوای نفس را پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می سازد.

اما پرستش و بندگی خدا، عزت و ارجمندی و عدالت و فضیلتی است که نصیب انسان و سایر مکلفان می گردد و هیچ موجود خردمند و باشعوری از بندگی و پرستش - چه راستین و چه دروغین - رها و بی نیاز نیست و مردم مختارند که بر پایه مراتب و درجاتشان تنها خدا را پرستند و یا در پرستش او شرک ورزیده و انبازی برای او قرار دهند و یا به جای آن که تنها او را پرستند فقط به پرستش غیر او بپردازند "و إن الشرک لظلم عظیم" (۱۳:۲۱) و به درستی شرک ستمی بزرگی است تا چه رسد به اینکه پرستش را به غیر خدا ویژگی بخشند.

بندگی و پرستش بر پایه عدالت و حکمت، نقطه میان آزاد شدن مطلق از تمامی پرستشها و هوسها و میان پرستش غیر خدا از طاغوتها و بتها و نظامها و ساختارهای حکومتی و خیالات و عاداتها و رؤیاهاست.

"یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قلبکم لعلکم تتقون" (۲۱:۲): هان ای مردمان! پروردگارتان را - که شما و آنان را که پیش از شما بوده اند آفرید - پرستید؛ شاید که پارسا و پرهیزکار گردید.

«نعبد» می پرستیم، گاهی برگرفته از عبودت است، به معنای خشنودی و خرسندی بدون ستیزه جوئی و صبر بدون شکایت و باور بدون شبهه و روی آوردن بدون بازگشت و پیوستن بدون گسستن و گاهی هم از عبادت است به معنای نماز بدون غفلت و احسان بدون منت و حج بدون ریا و جهاد بدون سمعه (به گوش دیگران رساندن) و ذکر بدون خستگی و مجموعه تمامی پرستشها بدون هر گونه ریا و سمعه و آفت است.

"ایاک نستعین" والاترین روشهایی است که بندگان توسط آن نیازهایشان را طلب می کنند. و چرا "ایاک نستعین" تو را یاری می جوئیم و نه «بک نستعین» به تو یاری می جوئیم؟ به جهت رخصت دادن به یاری طلبی از غیر خدا در راه او و به سوی اوست، آن هم در جائی که خدا اجازه داده و بدان خرسند است، زیرا تنها خدا سزاوار یاری گری است و آنگاه می توان درراه او به سوی او

به آنچه از طرف او مأذون و شایسته است استعانت گرفت، زیرا دنیا، مکان سبب ها و میانجی های ظاهری است.

"نعبد و ... نستعین" جمعی نیست که به عنوان تعظیم و بزرگ شماری مفرد آمده باشد، بلکه این جایگاه عبودیت محل کرنش و فرتنی است و ابراز وجود تو به عنوان یک فرد بی جاست، تا چه رسد به آن که در قالب جمع محترمانه قرار گیری، بلکه این جمع تنها بیانگر اموری چند میان مستحب و واجب است و تمامی آنها در فقه معرفت، واجب و ضروری می باشد، پس برای آن که توسط این ادعا که پرستش تو ویژه خداست، در نماز مرتکب دروغگوئی نگردی، خودت را با مجموعه پرستندگان همچون پیامبران و فرشتگان و جنیان و تمامی پرستدگانش ادغام می کنی، تا ادعای تو در انحصار پرستش برای او، راست افتد، زیرا بندگان صمیمی و با اخلاص در ویژگی بخشیدن عبادتشان برای او راستی پیشه می کنند و ما در این هنگام سخنگوی آنان بوده و گفتار آنان را بر زبان می رانیم و اگرچه من به خودی خود سزاوار داشتن چنین ادعائی نباشم، اما شاید بتوانم راه آنان را پیموده تا همچون آنان گردم. "و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم" (۴:۶۹): و آنان که خدا و پیامبرش را پیروی کنند با کسانی قرار خواهند گرفت که خدا نعمتش را بر آنان ارزانی داشته است.

و این خود نیز اشاره ای است که عبادت خدا باید گروهی انجام گردد، مخصوصاً در نماز که "نعبد و نستعین" اشاره ای به وجوب نماز جماعت است، چنانکه "وارکعوا مع الراكعين" وجوب نماز جماعت را در حد امکان اثبات می کند، به علاوه "نعبد و نستعین" دارای دو بعد اخبار و انشاء است. اخبار است که چنین می کنم و انشاء است که چنین باید بکنیم، که اگر همگام با سایر عبادت کنندگان و یا با جماعت نماز نباشیم، هم تکذیب خبر است و هم تکذیب انشاء.

در اینجا تو «ایاک» را بر "نعبد و نستعین" مقدم می داری، زیرا پرستش را در خدا و برای او ویژگی می بخشی و یاری جوئی را در او منحصر می گردانی؛ و در "ایاک نستعین" نمادی شایسته از "لا اله الا الله" است و از این جهت انحصار عبادت و استعانت در ذات باری تعالی است.

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۶﴾

ما را (به) راه راست هدایت فرما؛ ﴿۶﴾

آیه ۶ - "اهدنا الصراط المستقیم" بهترین دعا و درخواست در قلب سبع المثانی سوره حمد است. حمد، قلب نماز و نماز هم قلب تمامی پرستشهاست، دعا و درخواست هدایت و راهنمائی قلّه دعاست، ما بعد از شناخت غایب در "بسم الله" تا "مالک يوم الدين" - که ستایش نخستین و ابتدائی که شرط پرستش است - و آنگاه در "ایاک نعبد" گرایش و انتقال خود را که توسط گامهای گذشته - یعنی

"بسم الله" تا "مالک يوم الدين" انجام داده است - صورت می گیرد و سپس یاری جوئی بی آلایش و هنگامی که پس از برداشتن گامهای سه گانه به قله مورد نظر راه یافتیم، برای آنکه بتوانیم بر آن هدایتی که دست یافته ایم محکم و ثابت قدم گردیم و همچنین هدایت و راهنمایی بیشتری طلب کنیم، می گوئیم "اهدنا الصراط المستقیم".

«مراتب هدایت»: هدایت که همان رهبری است گاه به گونه ای فراگیر «رحمان» مطرح است و گاه بیانگر هدایت ویژه «رحیم» است. "اهدنا الصراط المستقیم" هدایتی ویژه تر و برگزیده تر به راهی خاص و یگانه را در بر دارد.

دو «ال» در "الصراط المستقیم" نشانگر مبرز و مشخص بودن راهی واحد به گونه ای مستقیم و انحراف ناپذیر می باشد، این صراط واحد مستقیم دارای درجات و مراتبی است که طلب افزون طلبی در آن راه نجات بخش نیز بسته به موفقیت در پذیرش هدایت - برای آن کس که خواهان هدایت می باشد دارای مراتب مخصوص به خود - خواهد بود "فريقاً هدى و فريقاً حق عليهم الضلالة انهم اتخذوا الشياطين اولياء من دون الله و يحسبون انهم مهتدون" (۳۰۷:۷): گروهی راه یافتند و گروهی گمراهی آنان مقرر و محقق شد، به درستی که آنان شیطان ها را به جای خدا سرپرستان خویش برگرفتند و گمان می کنند که راه یافته اند.

۱- "ان ربی علی صراط مستقیم" (۵۶:۱۱) همانا پروردگار من بر راه ربوبیت راست قرار دارد. بالاترین قله راه راست اختصاص به حضرت اقدس الهی دارد، که خود این مرتبه شامل قسمتهایی می باشد:

الف: هدایت رحمانی یا تکوینی «پروردگار ما کسی است که به تمامی موجودات نعمت آفرینش بخشید و آنگاه هدایت و راهنمایی نمود» (۵۰:۲۰) سرتاسر هستی در چارچوب این هدایت الهی در پرتو راه راست قرار دارند، بدون هیچگونه پشت نمودن و به خطا رفتن و هیچ اختلافی؛ زیرا ربوبیت خدا، راست و پابرجا بوده و اختلاف و کژی در آن به چشم نمی خورد!

ب: هدایت رحیمی که هم تکوینی است همچون هدایت عقل و فطرت و این دو برای تمامی افراد مکلف از فرشتگان و جن و نیز تمامی انسانها و حتی برای آنان که هویتشان برای ما آشکار نیست، چه حیوانات، نباتات و جمادات تعیین شده است.

ج: و هم تشریعی؛ همچون تمامی ادیان و شریعتهای الهی "هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان" (۲:۱۸۵) مایه هدایت بشر و روشنی هایی از هدایت و جدا کننده میان حق و باطل است» و این همان رحمت و لطف الهی است که راه نجات و هدایت را به وسیله بینات روشنها و فرقان (جدا

کننده حق و باطل است) به تمامی مکلفان به اندازه تکلیفشان نشان داده است و اگر صراط مستقیم با این دو نمی بودند، تو از جمله نمازگزاران نبودی تا بتوانی در راستای آن هدایت را طلب نمایی. اینجا و سایر هدایت‌های الهی: صراط ربوبی است که مخصوص خداست و هیچگونه خطا و کژی در آن راه ندارد.

۲- صراط خاص حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) و محمدیین معصوم(علیهم السلام) است که "انک علی صراط مستقیم" (۴:۲۶).

۳ - ۶ - "فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا" پس کسانی که خدا نعمتش را بر آنان ارزانی داشته از میان پیامبران و راستان - در تمامی حالات - و شهیدان (دلباختگان حق) و صالحان و اینها چه رفیقان و یارانی پسندیده ای هستند (۴:۶۹).

و «النبيين» برترینشان رسول اسلام است؛ زیرا صراط او بالاترین و با دوام ترین راه است و از راه کل انبیاء افضل است، زیرا "تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض" (۲:۲۵۳). و "قل انني هداني ربِّي الى صراط مستقيم ديناً قيماً ... " بگو به درستی که پروردگارم مرا به سوی راه راست راهنمایی کرد، به سوی دینی استوار و پابرجا ... (۶۱:۶۱).

صراط مستقیم پیامبر اسلام حتی پیش از بعثتش مطلوب این بزرگواران بوده و خدا از آنان برای ایمان و نصرت به رسول آخرین پیمان گرفته است: "و اذ اخذ الله ميثا النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جائكم رسول مصد لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءأقررتم و اخذتم على ذلكم اصري قالو أقررنا قال فاشهدوا و انا معكم من الشاهدين. فمن تولى بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون" (۳:۸۱).

۷ - صراط مردمی دیگر که تقاضای هدایت به آن صراط مستقیم را می کنند.

به طور کلی مرتبه هدایت نخستین هدایت فطرت و عقل است، که پیرامون آن را هاله ای از خواهشها و علاقه ها و انتظارات نفسانی، احاطه نکرده باشد، هدایت به کسی تعلق دارد که به بالاترین قله راه یافته باشد، میان این دو نوع هدایت سایر هدایتها قرار دارند «و برای هر کدام بهره ای است از آنچه که به دست می آورند و پروردگارت به بندگانش ستم نمی کند». و بخششها بر پایه شایستگی هاست. به عبارت دیگر از نقطه عبودیت و بندگی تا نقطه ربوبیت و پروردگاری یک راه راست مستقیم و بی انحراف است، که آفریدگان طالب هدایت با توجه به میزان علم و تقوایشان در این راه واحد تکامل داشته در حرکتند، دیگرانی که در این راه نباشند دو دسته اند.

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ... ۷-

راه کسانی که بر (سروسامان) شان نعمت فروریختی، نه (راه) غضب شدگان و نه (راه) گمراهان. _..._۷_

آیه ۷ - "غیر المغضوب علیهم و لالضالین" صراط مغضوبین راه منحرفی است که در بیراهه بودن ثابت است و این خود صراطی است بر ضد صراط هدایت، با حالت عناد و سرکشی از راه حق و با تقصیرشان - به همراه تعمد و تعدد - آن را مغضوب و مطرود درگاه الهی می گرداند و احتمال تعلق هدایت ربانی بر آنان نیست.

ضالین کسانی هستند که در پیروی صراط مستقیم خدایی قاصر یا مقصرند، لکن قصور یا تقصیرشان خالی از عناد بوده و در گمراهی خود حیرانند و نمی دانند در چه راهی قدم گذارند، لذا احتمال هدایتشان بیشتر است.

"مغضوب علیهم" اختصاص به یهودیان ندارد، زیرا تمامی آنان با صراط مستقیم حق معاند نیستند، همچنین اعمال و عقاید غیر این یهودیان احياناً همچون یهودیان و حتی بدتر از آنان است، گرچه مسیحی، یا مسلمان شیعه باشند، زیرا چه بسا اسلام و قرآن ضربه ای که از مسلمان معاند می خورد از ضربه یهودیان بیشتر است، اما از باب مصداق معمولی در رویارویی یهودیان به عنوان "مغضوب علیهم" ذکر شده اند، همینطور هم ضالین در اختصاص نصرانیان نیست، بلکه تمامی افرادی که از روی قصور یا تقصیر راه خدا را گم کرده و در سرگردانی به سر می برند از ضالین هستند.

صراط مستقیم با اوصافی نظیر العزیز، الحمید، صراطاً سوياً (۴۵) مرتبه در قرآن آمده است.

به طور کلی صراط مستقیم راهی است که پوینده آن را و آن هم پوینده اش را به گونه ای انحراف ناپذیر به سوی مقصد واحد هدایت می کند و بنابراین آنچه گذشت صراط سه گونه است.

۱ - صراط مستقیم که حقیقت ذاتی آن واحد است، این صراط واحد به هیچ وجه تعدد و تکثرپذیر نیست و اختلاف و تضاد و تباین در آن معنا ندارد، تنها از نظر تکامل مراتبی را می توان برای آن - از نظر دور، نزدیک، مماس و محیط بر آن - در نظر گرفت.

۲ - صراط جحیم یا مغضوبین که شخص وارد در جهنم است، اینان در راه عناد با حق و سرپیچی از آن به گونه ای منحرف اند که صراط جحیم مقصد نهایی آنهاست.

۳ - صراط ضالین یا گمراهان و واو عطف در "و لا الضالین" به «صراط» برمی گردد، یعنی: و نه صراط ضالین، گمراهانی غر در حیرت که سرگردانی آنان را رها نمی کند، چنانکه آنان هم حیرت را رها نمی کنند، گرچه خفیف تر از صراط مغضوبین در خشم و غضب الهی گرفتارند.

پس راه: «صراط» سه پاره شد، که ما به سوی گونه راست آن، راهنمایی می جوئیم، نه راه خشم گرفته شدگان و نه راه گمراهان و گمشدگان.

سوره بقره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الم ﴿١﴾ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

الم. ﴿١﴾ آن (همان) کتاب است (که) در (حقانیت) آن هیچ شک مستندی نیست، (و) رهبری است (شایسته و بایسته) برای تقوایندگان. ﴿٢﴾

آیه ۱ - «الم» اینها حروفی رمزی در نخستین آیه این سوره است، که همانندش - با اختلاف در حروفش - که چهارده حرف از - حروف بیست و هشت گانه هجای عربی است که در قرآن کریم آمده و در جمع اینها اشاراتی است رمزی که ویژه حضرت اقدس صاحب آخرین رسالت حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) و پیروان معصومش(علیهم السلام) می باشند و هرگز در قید و یا دلالت هیچ لفظی از لغات رسمی نیست.

برای حضرتش دو گونه وحی ویژه: محکم و مختصر و در مرحله رسالتش دو گونه وحی مفصل است، نخست وحی معراجیش که هرگز از آن خبری - و حتی با اشاره رمزی - نیست و در ثانی این حروف مقطعه رمزهایی است که ویژه حضرتش و دیگر حضرات محمدیین است، سپس نخستین وحی مفصل قرآنی و - بسی مجمل و مختصر که - سوره حمد است و در آخر کار همین وحی مفصل قرآنی است.

بیست و نه سوره قرآنی با همین حروف آغاز شده است، در هشتاد و هفت سوره مکی بیست و پنج عدد و در شصت و یک سوره مدنی تنها در سه سوره است و در میان یازده احتمال تنها همان فرمایش علی(علیه السلام) درست و مناسب است که: «اینها کلیدهای گنجینه ها و گزیده و چکیده قرآند» گرچه برخی از آن ده وجه دیگر در حاشیه این معنی قرار دارند، که در تفسیر الفرقان به طور مفصل آمده

است، بالاخره این حرف رمزی اخباری غیبی است از مثلث زمان و یا حقایق علمی و معرفتی و احکامی - که نموداری سنتی است - ویژه رسول و اهل بیت او می باشند و چنانکه او (صلی الله علیه و آله) در معرفت و تقوی سرآمد دیگران است، در علم نیز چنان بوده که این خود ویژه حضرتش می باشد، اگرچه برای دیگران نیز احیاناً به میزان شایستگی شان بازگو نموده است و به طور کلی اینها هم مانند سایر آیات مفصل قرآن، آیاتی از قرآنند که با در بر گرفتن هر دو گونه آیات رمزی و غیر رمزی بیانگر دو موقعیت رسولی شخصی و رسالتی عمومی حضرتش می باشند.

از سویی هم باید توجه داشت که وجود این آیات رمزی منافی با امر به تدبر در قرآن نیست، زیرا تمام تأویلات در این آیات ویژه رسول (صلی الله علیه و آله) و خارج از میزان تدبر است، زیرا این رموز اساساً در هیچ لغتی از لغات برای هیچ معنایی وضع نشده است، تا در چارچوبه تأمل بگنجد.

از نظر ادبی و معنوی، «الم» مبتدا و «ذلک الکتاب» خبر آن است، که «الم» همان کتاب و بیانگر اجمالی برای همان است و شاید الف و لام اشاره به «الله» و «م» اشاره به محمد (صلی الله علیه و آله) است، که این کتاب همه علوم و معارف و کل رسالتی را که در حضرتش جمع است در بر دارد.

یا «ذالک» خود مبتدای نخستین است و خبرش «الکتاب» یعنی این همان کتاب است، «ام الکتاب» عندالله (۴:۴۳) سپس کتاب نازل بر حضرتش در شب قدر (۱:۹۷) و (۳:۴۴) پس از آن نخستین مرحله تفضیلی که سبع المثانی و سوره حمد است (۸۷:۱۵) و (۳:۴۱) همان کتابی است که پیامبران گذشته به آن بشارت داده اند: (۱۹۶:۲۶)، (۱۲۱:۲) و (۱۴۴:۳) چنانکه در بعضی از کتب پیامبران بدان توصیف شده^۱ و همان معارف تمامی کتابهای آسمانی و افزون بر آنهاست.

و در پایان در کل این مراحل "لا ریب فیه" یعنی: هیچگونه شک مستندی به هیچ دلیلی در آن نیست.

اینجا جای این پرسش است که چرا قرآن با "ذالک الکتاب"، آغاز نگشته و با فاتحه الکتاب شروع شده؟ پاسخ این است که سوره حمد خود عدل و برابری اجمالی از کل کتاب و به اصطلاح براءت استهلال و نمایانگری اجمالی برای تمامی قرآن است و چنانکه اشاره شد خود حمد از نمونه های الکتاب و سپس قرآن بیانگر سوره حمد است.

و این «ذالک» - در حین نزول به کتاب مفصل عنایت داشته، چه به آن مقدار که نازل شده و چه به مقداری که هنوز نازل نگشته و همگی در علم خدا است، البته این همه هدایت برای پرهیزگاران

۱ بشارات عهدین ص ۱۸۸ از اشعیا.

می باشد، سپس ذالک، این کتاب را پس از تنزیل و تألیفش مورد نظر دارد، چنان که تعبیرهایی مانند «ذالک» و «القرآن» و امثال آن در قرآن کریم به همه قرآن اطلاق می شود.

کتابهای وحیانی بسیاری وجود دارد، ولی قرآن در این میان «الکتاب» نام یافته، زیرا خود عصاره همه کتابهای آسمانی و مطالبی والاتر است و از نظر نگارش وحی برترین و پای برجاسترین آنها است و (۲۹۲) مرتبه کلمه کتاب به کار رفته و قسمت عمده اش همین قرآن مقصود است.

قرآن دست کم دارای سی و چهار نام است، مانند: قرآن، کتاب، فرقان، مبین، بیان، تبیان، برهان، عظیم، عزیز، کریم، صراط مستقیم، حکم، ذکر، موعظه، نور، روح، مبارک، نعمت، بصائر، رحمت، حق، فصل، هادی، شفاء، مهیمن، تنزیل، هدی، قیم، بشیر، نذیر، حدیث، نجوم، حبل الله و مثانی. از این نام های سی و چهارگانه قرآنی، دوازده موردش از اسماء حسناى ربانى و بقیه اش از نامهای اختصاصی قرآنی و محمدی است.

آیه ۳- "لا ریب فیه": هیچگونه شکی که مستند به دلیلی شایسته و محکم باشد، در این «الکتاب» نیست، شک هست ولی ریب نیست، که تفصیل کتاب بدون هیچ ربیبی است (۳۷:۱۰) و (۱۱۱:۱۲) و اگر از جانب غیر خدا می بود اختلافاتی زیاد در بر داشت: (۸۲:۴) شک همواره زوال پذیر است، ولی ریب چون انکاری است به چهره دلیل مستند، احیاناً زوال ناپذیر می باشد (۱۱۰:۱۱)، (۴۵:۹)، (۴:۳۴)، (۲۳:۲) زیرا نبودن هیچ گونه دلیلی خود زمینه پذیرش دلیلی است، ولی گمان و دلیل باطل - از روی تجاهل و عناد با حق - انسان را از پذیرش حق به دور می سازد.

آیات ۳ و ۴- "لا ریب فیه هدی للمتقین" بدون هیچ ربیبی برای فرهیختگان و پارسایان هدایت است، اینجا قرآن هدایت متقیان است و در جای جای قرآن به عنوان هدایت همه مردم و تمامی مکلفان مطرح گشته، همچون "هدی للناس" (۱۸۵:۲)، (۴:۳) و مانندش مخاطب عمومی قرآن را کل مکلفان دانسته است.

این دو هدایت عمومی: "هدی للناس" و خصوصی: "هدی للمتقین"، که از نظر موقعیت و رهنمایی کلی و جزئی قرآن می باشد، برای هر عاقلی کافی است، چه گروهی به آن عناد ورزند و چه کسانی که پی جوی حق اند و یا دست کم اگر حق برایشان آشکار گردد، پذیرایی آن می باشند، راهنمایی ویژه ای قرآنی است و این هر دو دسته از متقیانند، بدین معنی که اگر آنها را با برهان قاطع از زشتی ها باز داری آنها هم پذیرای آن اند، این خود مرحله شأنی تقواست.

مرحله فعلی اش کسانی می باشند که بالفعل دارای تقوایند که با پی جویی خستگی ناپذیر حق را یافته اند و قرآن همانرا با کوشش و کاوش فزون ترشان رهرو هدایت هر چه بیشتر است، هم "بیان للناس" است در کل و هم هدی و موعظه للمتقین» (۱۳۸:۳).

آری هدایت قرآن برای پارسایان - به ویژه آنانی که لباس تقوی پوشیده اند - فضیلت دارد، که بشارتی (۹۷:۱۹)، (۴۸:۶۹) برای همین متقیان است و راهیافتگان مورد عنایت ربانی بیشتری هستند (۱۷:۴۷) و ستمکاران معاند هم فرو رفته در خسارتی بیشتر (۹۷:۱۹).

تقوی و هدایت به تکامل هم می انجامند، آن که پروای بیشتری نسازد و با هدایت در آویخته، او را هدایتی نیست و آن که پی هدایت است به تقوی می رسد (۱۷:۴۷).

کلا «تقوی» که در ۲۴۱ جای قرآن به میان آمده، دارای چند مرحله است، تقوای نظری، عقلی، فکری، لُبی و فوادی که ابعاد: عبادتی، علمی، عقیدتی، عملی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و جنگی را در بر دارد.

انسان متقی و پارسا فدائی حق است و همواره به دفاع از آن می پردازد و اگر این همه را بدون تقصیر و قصور به جای آورد، تقوای مطلق حاصل گشته که چنین امری جز در دولت حق مهدوی (علیه السلام) غیر ممکن است.

اما اگر به انجام آن پرداخت - با قصور در زوایای گوناگون - و مهم را فدای مهم تر نمود، او تقیه به جای آورده. تقیه تنها ترس و خوف نیست، بلکه حفظ «اهم» است با ترک مهم، چه با قیام و خیزش و چه در سلوک و نرمش قهرمانانه، چنان که امام حسین (علیه السلام) بدانها پرداختند.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾

کسانی که به غیب (عقلانی و حیانی) ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه: (از حال و مال) روزیشان دادیم انفاق می کنند. ﴿۳﴾ و کسانی که به آنچه سوی تو فرود آمده و آنچه پیش از تو فرود آمده، ایمان می آورند. و (هم) ایشان (اند که) به آخرت (هم) آنان یقین می آورند. ﴿۴﴾

آیات ۳ و ۴ - این آیات بیانگر کلی و اجمالی برای حالات متقیان است، که دارای پنج ویژگی زیرین اند:

به غیب ایمان می آورند - که بر مبنای عقل و علم - ایمانشان در انحصار محسوسات نیست، بلکه به غیب به طور مطلق، غیب مطلق الوهیت، ربانیت، وحی رسالت و آخرت، ایمان می آورند و پی آمد

این ایمان به غیب به پا داشتن نماز و انفاق از روزی خدادادی و ایمان به کل کتابهای وحیانی است و نیز هم اینان به آخرت یقین می آورند و هم اینان بر هدایت ربانی استوار و رستگار کننده اند.^۲

اینجا با به پا داشتن نماز زیر بنای تمامی بخش های زندگی بر این قوام و اساس مطرح است و نه تنها انجام دادن آن همچون منافقان: (۱۴۲:۴) و (۵۴:۹) که نمازشان همواره با کسالت و ریا آمیخته است و برای کسب رضای خدای تعالی نیست.

"مما رزقناهم" هم تنها در انحصار مال نیست، بلکه تمامی رزقهای ربانی که قابل انفاق است اعم از عقل، علم، عقیده و اخلا - که قابل استفاده دیگران است - همه را شامل می گردد.

آری استقرار یافتگان بر هدایت ربانی کسانی هستند که گرچه هنوز به حقیقت هدایت نرسیده اند، لکن در پی یافتن آنند و در این راه پایداری و پایداری می کنند و سپس فعلیت تقوایشان سبب بروز و ثبات آنان بر هدایت در مراحل ایمان به خدا و قیامت است، ایمان به غیب الوهیت مقدم بر ایمان به غیب آخرت و غیوب دیگر است، زیرا اگر ایمان به الوهیت نباشد، اعتقاد به آخرت نیز هرگز زمینه ای ندارد.

افعال آینده: مضارع - که از «یؤمنون» آغاز گردیده و به «یوقنون» پایان می یابد، گرچه از نظر وضع تنها شامل دو زمان حال و استقبال اند، لکن ماضی آنها به طریق اولی ثابت است، زیرا همانگونه که تقوا به سه زمان تقسیم می گردد "هدی للمتقین" نیز چنان است، اما تقوای بالاتر ویژه هدایت و ایمان به غیب وحی و آخرت، به وسیله آخرین کتاب وحی میسر می گردد.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٦﴾

ایشان بر هدایتی از (سوی) پروردگارشان (استوار) اند و ایشان، (هم) اینان رستگار کنندگان (خود و دیگران) اند. ﴿٥٥﴾ بی گمان کسانی که کافر شدند [حق را پوشاندند] - چه هشدارشان دهی یا هشدارشان ندهی - برایشان یکسان است. (اینان) ایمان نمی آورند. ﴿٥٦﴾

آیه ۶ - "الذین کفرو" این آیه به توصیف کفر مطلق در برابر ایمان مطلق می پردازد، در این آیه اخبار قطعی غیبی وجود دارد، که این کفار معاند، هرگز با هیچگونه محور برهان قانع کننده ای ایمان نخواهند آورد، اینان اگر برایشان امکان داشت برای اینکه تنها رسالت قرآنی را انکار کنند، دست کم از روی نفاق به زبان اقرار می کردند، تا این آیه را نقض کرده باشند، ولی چنین نکردند و این آیه حجّتی

^۲ «مفلحون» از بابت افعال و متعدی به معنای رستگار کنندگان است و نه تنها رستگاران، اینان هم خود را رستگار کرده اند و

هم دیگران را.

غیبی است بر واقعیت عنادشان و این عناد هم خود بر پایه اختیارشان بوده و نه اجبار، که «علم ازلی علت عصیان بودن. نزد عقلا زغایب جهل بود.

زیرا پیش گویی حادثه ای آینده، خود علت پیش آمدن آن حادثه نیست و این خود برهانی است بر ربانی بودن قرآن، که از وضعیت آینده اینان گزارش می دهد.

اینان سرکشانی در برابر پارسایانند، که همچنان بر کفرشان پایداری دارند، چنانکه متقیان نیز بر تقوایشان استوارند، این نابکاران در عین آن که در عمق عقلشان به آن یقین دارند، همچنان آن را شدیداً از روی حماقت انکار و انگار می کنند (۱۴:۲۷).

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَرِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۷۸﴾

خدا بر دل هاشان و بر گوش هاشان مهر (پایانی) زده، بر چشم هاشان پرده ای است و برایشان عذابی بزرگ است. ﴿۷۸﴾

آیه ۷ - "و علی سمعهم" این واو حالیه است، بدین معنا که خدا بر دلهای اینان مهر بی ایمانی نهاده، درحالی که بر چشمها و گوشهاشان پرده ای از طرف خودشان آویخته است، زیرا که مهر زدن بر دلهایشان به دنبال کری و کوری خودشان بوده و مرفوع بودن «غشاوة» هم خود دلیلی است بر این که مبتدای مؤخری برای "و علی سمعهم و علی ابصارهم" است و اگر این واو برای عطف باشد مشکل جبر نیز پیش می آید.

بر اساس ترکیبی که از این بخش از آیه شریفه نمودیم، علت مهر غفلت و پایانی بر دلهاشان همان است که خودهاشان را آگاهانه و از روی عمد به کری و کوری زده اند، که راهنمای دریافت حقایق را از برون به روی به خود بسته اند و از هدایت درونی، (قلبی) نیز محرومند، که خدا هم به - پاداش این پرده ها - بر دلهاشان نیز مهر زده و اگر هم بخواهند حقایقی را به دلهاشان دریافت کنند، این روزنه نیز برویشان بسته است و این مهر بر دلهای اینان، در حال پوشیدگی چشمها و گوشها، خود جزائی است دنیوی، که برخاسته از اصرار اینان به کفر است و جبری هم نیست، زیرا اینان خود زمینه ساز چنین وضعی بوده اند، چنان که آیات متعددی بر این حقیقت گواه است.^۳

وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۷۸﴾

۳ (۵:۶۱)، (۲۳:۴۵)، (۱۰۸:۱۶)، (۹:۳۶)، (۴۶:۶)، (۱۰۱:۱۸)، (۱۰۰:۷)، (۱۴:۸۳)، (۱۵۵:۴۱)، (۷۴:۱۰).

و از مردمان، کسانی (هستند که به زبان) می گویند: «ما به خدا و به روز بازپسین ایمان آوردیم.» حال آن که اینان (از) ایمان آورندگان نیستند. ﴿8﴾

آیه ۸ - مشتمل بر سیزده ردیلت نسبت به منافقان است، که در جای جای قرآن از آن سخن به میان آمده و بالاخره آنان را در پست ترین درکات آتش قرار داده است (۱۴۵:۴).

"و ما یخدعون" و نه «ما یخادعون» دلیل است بر این که در حقیقت خدعه یک طرفی است و اینان به خدعه خودشان مشغولند، زیرا خدا هرگز خدعه پذیر نیست.

"و ما یشعرون" و اگر اینان دقت نمی کنند، محکومیتشان و عذابشان بر چه اساس است؟ جواب این است که آیه شعور را نفی نمی کند، بلکه به سوء استفاد از آن اشاره دارد و حتی اگر اینان شعورشان را از دست داده باشند، خودشان بدین کار پرداخته و از آن بهره نبرده و به کارش نگرفته اند، که بی شعوری کرده اند.

يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ ﴿9﴾
(آنها می پندارند) به خدا و کسانی که ایمان آوردند نیرنگ می زنند، ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی زنند و باریک بینی نمی کنند. ﴿9﴾

آیه ۹ - مکرهایشان را به خودشان بازگشت می دهد، که خدا به جزای مکر ظالمانه شان با آنان مکر عادلانه می کند (۱۴۲:۴) ولی اینان در این دو خدعه باریک بینی نمی کنند، خدعه اولی مکر و کذب و عجز و نفا است، ولی دومی - که فقط اسمش خدعه است - برخاسته از قدرت و صدا است، که پاداشی برابر با کردار این نابکاران می باشد.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿10﴾

در دل هاشان مرضی است، پس خدا بر مرضشان افزود و به (سزای) آنچه دروغ می گفتند، برایشان عذابی دردناک است. ﴿10﴾

آیه ۱۰ - "فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا" نیز این حقیقت را تبیین می کند، که بیماری افزون بر مرضهای دلهای اینان همان مهر نهادن بر دلهای این کوردلان است، زیرا اینان در تکذیب شان پافشاری می کنند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿11﴾ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿12﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ

لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ ﴿١٤﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتِ تَجَرَّتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾

و هنگامی که بدیشان گفته شود: «در زمین افساد مکنید»، گویند: «تنها ما اصلاح کنندگانیم.» ﴿١١﴾ هان که آنان بی گمان خودشان افساد کننده اند، ولیکن باریک بینی نمی کنند. ﴿١٢﴾ و هنگامی که به آنان گفته شود: «همان گونه که مردمان ایمان آوردند، (شما هم) ایمان بیاورید»، گویند: «آیا همان گونه که سبک مغزان ایمان آوردند (ما هم) ایمان بیاوریم؟» هان (که) آنان بی گمان «هم» ایشان سفیهانند، ولی نمی دانند. ﴿١٣﴾ و هنگامی که با کسانی که ایمان آورده اند، برخورد کنند، گویند: «(ما هم) ایمان آوردیم.» و چون با شیاطینشان خلوت کنند، گویند: «در واقع ما با شما، ما فقط مسخره کنندگان (ایشان) هستیم.» ﴿١٤﴾ خدا آنان را مسخره می کند و ایشان را در (زرفای) طغیان شان (هم چنان) سرگردان (از این سو به آن سو) می کشاند. ﴿١٥﴾ ایشانند کسانی که گمراهی را به (بهای) هدایت خریدند. پس داد و ستدشان سودی در بر نداشت. و (آنان از) هدایت یافتگان نبوده اند. ﴿١٦﴾

آیه ۱۶ - در این آیه خریداری ضلالت به هدایت بدین معنی است که اینان هدایت درونی فطری و عقلی و هدایت برونی تکوین و شرعی را که در دسترسشان می باشد - با ضلالت مبادله کرده اند.

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾

مثل آنان، همانند مثل کسی است که آتشی برافروخته، پس هنگامی که پیرامونش را روشنایی داد، خدا نورشان را برد و در میان تاریکی هایی که (در آنها هیچ) نمی بینند رهاشان کرد. ﴿١٧﴾

آیه ۱۷ - این آیه تشبیه گویایی از وضعیت منافقین دارد که بیانگر حال آنان است، اگر کسی آتشی برافروزد تا از نورش بهره برد و با حرارتش به دیگران صدمه زند، اگر نور آن خاموش گردد و حرارتش باقی بماند دیگر امکان نگریستن به وسیله آن نیست و چه بسا خود او نیز در این آتش بسوزد، منافقان نیز در صددند تا از نور اسلام بهره ببرند و با آتش نفاق به مسلمانان آسیب رسانند، اما خدای تعالی با رسوا کردنشان این نور را از اینان می برد.

صُمٌّ بُكْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٨﴾ أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْبَعَهُمْ فِي ءَاذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ

مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَرَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ
وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ
قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾

(اینان) کُرنند، لال اند، (و) کورند، پس اینان (به سوی حق) بر نمی گردند. ﴿١٨﴾ یا چون (کسانی که
در معرض) رگباری از آسمان، که در آن تاریکی ها و رعد و برقی است، (قرار گرفته اند) از (نهیب)
آذرخش ها (از) بیم مرگ، سرانگشتانشان را در گوش هایشان می نهند، حال آنکه خدا بر کافران احاطه
دارد. ﴿١٩﴾ نزدیک است بر چشمانشان را برباید، هرگاه آن (بر) برایشان روشنی بخشد؛ در آن گام
زنند و هنگامی که بر (سر و سامان) شان تاریکی نهد (بر جای خود) بایستند. و اگر خدا می خواست
شنوایی ها و بینایی هایشان را حتماً (بر) می گرفت. به راستی خدا بر هر چیزی تواناست. ﴿٢٠﴾
هان ای مردمان! پروردگارتان را - که شما و کسانی پیش از شما را آفرید - پرستید؛ شاید شما تقوا
[پیشه] کنید. ﴿٢١﴾

آیه ۲۱ - این آیه راجع به خلقت و عبادت است، خلقت و عبادت هر دو زیرینا و هدف تقوایند، که
ای مردم پروردگارتان را پرستش کنید، او که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید، شاید پرهیز
کنید.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ
بِهِ مِنَ الْأَشْمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾

کسی که زمین را برای شما بستری (راهوار و گسترده) نهاد و آسمان را بنایی (افراشته قرار داد) و از
آسمان آبی فرود آورد، پس با آن رزقی از میوه ها برایتان برون آورد. پس برای خدا همتایانی قرار
ندهید، حال آنکه شما می دانید (که خدا همتایی ندارد). ﴿٢٢﴾

آیه ۲۲ - فراش به معنای آرامگاه است و بر اساس آیه (۱۵:۶۷) مقصود از این آرامش هموار بودن
و راهواری این گهواره زمینی پس از چموشی و ناهمواری آن است، که در هر صورت زمین دارای
حرکتی پیش از خلقت انسان و سایر جانداران - که حرکتی ناهموار و غیر قابل سکونت - بوده است،
پس از آن خدا این زمین را برای سکونت جانداران ذلول و رام کرد.

«ذلول» از (ذَلَّ) حیوانی است که قبلاً چموش بوده و سپس رام گشته و این دو حالت برای زمین
مقرر گشته است.

«کم» در «لکم» و «انتم» همه مکلفان را در بر می گیرد، چه نسل پایانی انسان و چه پیشینیانشان و چه جنیان و دیگران را که از این ثمرات بهره مندند.

و پیام این آیات این است که به این نعمت بزرگ الهی باید تأمل کرد، که چه اندازه در ترکیب و سازگاری عناصر تشکیل دهنده آن باریک بینی شده است، تا این زمین برای زندگی آماده گشته، که کم و زیاد عنصری از عناصر آن، چه در آب و چه در خاک و هوا، زندگی در آن را محال و یا بسی مشکل می سازد.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾

و اگر از آنچه بر بنده (ی ویژه) مان به تدریج نازل کردیم در (ژرفای) شکی مستند! بوده اید، پس - اگر (در گفتار و کردارتان) (از) راستان بوده اید - سوره ای از (شخصی) همانندش [این بنده ما] و از (کتابی) همانندش [این کتاب] بیاورید؛ و گواهان خود را (هم) - از غیر خدا - فراخوانید. ﴿۲۳﴾

آیه ۲۳ - «مثله» همچون «ما نزلنا» همانطور که قرآن را در برمی گیرد «عبدنا» را نیز در بردارد، قرآن به عنوان آخرین وحی آسمانی برای همه مکلفان در طول زمان و عرض زمین منکران را به مبارزه می طلبد، که اگر می توانید از همانند قرآن، یا همانند بنده ما محمد (صلی الله علیه و آله) آیاتی مانند قرآن بیاورید؛ بنده ای که پیش از وحی هرگز درسی نخواهنده و اقیانوسی بی کران از علم و معرفت را در درازای تاریخ در دسترس جهانیان قرار داده است، همو که قرآن درباره اش چنین می فرماید «پیش از قرآن هرگز کتابی نمی توانستی بخوانی و چیزی هم نمی توانستی بنویسی اگر چنان بود باطل کنندگان دعوت می توانستند برای ریششان دلیلی داشته باشند» (۴۸:۲۹).

«لن» در «لن تفعلوا» تصریح به محال بودن همانند قرآن - از نظر عقلی و واقعی - دارد، یعنی حتی با استفاده از کتب آسمانی پیشین هم محال است و چگونه ممکن است محمد (صلی الله علیه و آله) که عاقل ترین عقلا و فرزانه گان است، چنان ادعایی کند؛ با اینکه یقین به محال بودن این امر نداشته باشد.

این کتاب نشانه ای ربانی است، که خود دلیل بر خود است؛ آفتاب آمد دلیل آفتاب و آیه (۱۶۶:۴) به بیان این مهم می پردازد، چه این که در این آیه به شهادت خدای سبحان اشاره رفته است و این شهادت به جز شهادت کلام او نیست، در این کتاب نشانه های علم الهی هویدا است، که پایین ترین آنها ساختار فصاحتی و بلاغتیش در بالاترین قله اعجاز ربانی می باشد و برترینش علوم الهی موجود در آن می باشد، که جز با وحی قابل درک نیست و بین این دو مرحله میانه ای از علوم الهی است و قرآن

فراتر از تمامی معجزات و نشانه های ربانی فرستادگان پیشین الهی، خود هم اعجاز است و هم کل معارف و احکام و نه اینکه فقط معجزه ای باشد در خدمت اثبات وحی الهی که غیر از خودش هست، معجزه ای است ابدی و نه محدود به برهه ای از زمان و مکانی خاص که با گذشت زمان بگذرد و با حرکت تاریخ بمیرد و اگر چنان بود جهانیان پس از رحلت رسول فرازنه اسلام چگونه به آیین جهان شمول او می توانند ایمان آورند.

آیات و معجزات رسولان پیشین الهی همواره مورد تهمت سحر بوده است؛ زیرا این اعجازها بصری بوده، اما قرآن خود نشانه ای است بصیرتی (۲۰:۴۵). به همین دلیل هم قرآن در تمامی عرصه ها مبارز می طلبد و از آن جمله در این میدانها:

۱- در میدان فصاحت و بلاغت بی مانند که اولین مرحله است.

۲- نبود اختلاف در آیاتش: زیرا قرآن از علم خدا تراوش کرده و برخاسته از کمال مطلق ربانی اوست و اختلاف هم همواره به دنبال ترقی و رشد مکلفان و یا نتیجه ناآگاهی و بی خبری و عدم سلطه به همه رازهای هستی است، که در رابطه با قرآن و علم حق تعالی محال است، به همین دلیل قرآن در این میدان با تمام زوایای موجود در آن مبارز می طلبد و می فرماید: "و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیهِ اختلافاً کثیراً": اگر از نزد غیر خدا بود، همانا اختلاف فراوان در آن می یافتند (۸۲:۴).

۳- علم غیب و مطلق علم که آیات: (۵۹:۶)، (۸۹:۱۶) گویای آن است.

با توجه به آنچه گذشت قرآن محمد(صلی الله علیه وآله) و محمد قرآن هر دو از بهترین آیات و حیانی ربانی اند، که ریب در هر کدام ریب در دیگری است، هیچ کس همانند پیامبر درس نخوانده این گونه آموزگار جهانی نیست و نخواهد بود و هیچ سخنی حتی و حیانی مانند قرآن نبوده و نخواهد بود، یعنی برترین وحی و برترین پیامبر در هم آمیخته اند، که (نور علی نور است) نازل: (قرآن) و منزلش: (پیامبر) که هر یک دلیلی بر ربانیت و حیانی یکدیگرند.

(سوره) مجموعه ای است که دارای مقصدی کامل باشد، اصل سوره از «سور» است، به معنی دور شهر، که آن را از شهرهای دیگر جدا می سازد و ما با بررسی آیات قرآن در می یابیم که سوره به معنی کوچکترین قسمتی از قرآن است که دارای معنی مستقل باشد، مثلاً آیه (۸۶:۹) که خطاب به منافقان دارد و امری است به ایمان و جهاد فی سبیل الله و درکل قرآن سوره مستقلی برای این امر نداریم، بلکه در همین آیه و آیاتی دیگر این امر بیان شده است، بنابراین کسانی که «ریب» شکی مستند - به گمان خود - دارند، اگر می توانند کوچکترین واحد مستقل قرآن را که همان آیات است بیاورند، بلکه تنها یک آیه از قرآن خود نشانه ای است ربانی بر و حیانی بودنش.

فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ
لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا
مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِى مُتَشَبِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ﴿٢٥﴾

پس اگر (چنان) نکرديد - و هرگز (هم) نتوانيد (چنان) کرد - از آن آتشی که گیرانه و سوختش مردم و
سنگ است (که) برای کافران آماده شده، بپرهيزيد. ﴿٢٤﴾ و کسانی را که ایمان آوردند و کارهای
شایسته (ی ایمان) کردند مژده ده، که ایشان را (در روز جزا) بی گمان باغ هایی است که از زیر (درختان)
سر در (هم) شان نهلهایی روان است. هرگاه ثمره ای از آن روزیشان شود، گویند: «این همان است که
پیش از این (نیز) به ما روزی داده شد.» و آنجا رزقی همانند به آنان (از هم اکنون) داده شد و در آنجا
برایشان [مردان و زنان] همسرانی پاکیزه است و اینان در آن جاودانه اند. ﴿٢٥﴾

آیه ۲۵ - "كلما رزقوا من ثمره رزقاً قالوا هذا الذي رزقنا من قبل" رزقها و ثمرات بهشتی را همانند
ثمرات و رزقهای دنیوی خوانده است. حال آنکه این کجا و آن کجا؟ این دو رزق نه همانند و مشابه
یکدیگرند و نه عین هم، زیرا رزق دنیوی - که در دنیا مصرف شده است - هرگز پس از نابودی مصرف
اخروی ندارد؛ و از سویی هم اکثریت مؤمنان از نعمتهای دنیوی محروم بوده اند و تنها به اندکی از رزق
دنیا بسنده می کرده اند، آیا همین اندک ناچیز پاداش آنان در آخرت خواهد بود؟! بنابراین (هذا الذي
رزقنا من قبل) تبیین همانندی دو رزق است به گونه ای، نه آن چه خدا به مؤمنان روزی داده است، چه
در دنیا - که اکثرشان هم مورد غضب کافران بوده - و یا در بهشت برزخی، همانند اینجا به صورت
والا تر و بالاتر در آخرت به آنان داده خواهد شد، همچنین رزقی بهشتی که مورد وعده خدا به مؤمنان
است، پس منظور از "رزقنا من قبل" (: رزق ماست نسبت به آنچه از قبل وعده داده شده ایم).

و مهمتر از همه معنای زیر بنایی: توفیق اعمال شایسته ای است، که انسان به واسطه آنها مستوجب
بهشت می گردد و خود از روزیهای ربانی در عالم تکلیف است، که حقیقت همین اعمال و ملکوت آنها
در قیامت بروز می کند، پس در حقیقت همان (رزقنا من قبل) خواهد بود.

"وأتوا به متشابهها" این همانند و تشابه در چند بعد است:

۱ - همانندی رزقهای بهشت که تکاملی ندارد، که همه در حد اعلای کمالند. ۲- همانندی با
وعده های الهی. ۳- همانندی با اعمال شایسته آنها و اینجا به معنای برابری صد در صد نیست، بلکه بر
حسب آیاتی چند رزق بهشتی بر مبنای فضل الهی چندین برابر و ابدی است.

۴ - رز اعمال صالحه که - در پاداش - همانندش منعکس می گردد، یعنی خود عقاید و اعمال شایسته - که خدا در عالم تکلیف روزی داده است - به ملکوت و حقیقتش بعد از مرگ نمودار می گردد، چنانکه آیه (۱۶:۵۲) بیانگر همین حقیقت است، که پاداش عمل همان خود عمل است و پس از مرگ حقیقت و ملکوتش آشکار می گردد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

همانا خدا از اینکه به پشه ای - و چه فروتر، چه فراتر از آن - مثلی زند، شرم نمی کند؛ پس اما کسانی که ایمان آوردند می دانند که آن (مثل) به راستی از (جانب) پروردگارشان کاملاً بجاست؛ ولی کسانی که به کفر گراییدند گویند: «خدا با (بیان) این مثل چه چیزی را خواسته است؟» (ولی) بسیاری را با آن گمراه می کند و بسیاری را (هم) با آن به راه می آورد. و (اما) جز خلافکاران را با آن گمراه نمی کند. ﴿٢٦﴾

آیه ۲۶ - "بعوضه فما فوقها" که پشه و مافو آن است، این مافو هر دو طرف کوچک تر و بزرگ تر را در بر دارد، که فروتر و فراتر از پشه است.

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٢٧﴾ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾

کسانی که پیمان خدا را پس از بستنش می شکنند و آنچه را خدا به پیوندش امر فرموده، می گسلند و در زمین افساد می کنند؛ ایشان «هم» اینان زیانکاراند. ﴿٢٧﴾ چگونه به خدا کفر می ورزید؟ حال آنکه مردگانی بودید پس شما را زنده کرد؛ سپس شما را می میراند، سپس شمارا زنده می کند (و) پس از چندی به سوی اوبازگردانده می شوید. ﴿٢٨﴾

آیه ۲۸ - "کیف تکفرون بالله" در این آیه ابتدا مرگ نخستین بیان شده که پیش از هر گونه حیات است: "کنتم امواتاً" سپس زنده شدن این مردگان «فأحياکم» در حالی که جنین می باشند، که: "ثم انشأناه خلقاً آخر" (۱۴:۲۳) پس آنکه "ثم يميتکم" پس از این زندگی میراندن و مرگ است و دوباره "ثم يحييکم" زنده کرن اینان برای حساب آخرت؛ و در پایان "ثم اليه ترجعون" برای دریافت نتیجه اعمالشان همه به سوی خدا باز می گردند، چنان که این حقیقت در آیه (۱۱:۴۰) به گونه ای دیگر تبیین شده است.

بنابراین با مرگ دنیوی، مرگ کلی محقق نمی‌گردد، بلکه زندگانی که در دنیا دنیوی بوده و در برزخ، برزخی است، در آخر کار یعنی پایان برزخ طبق آیه (۸:۳۹) صعقه - که مرگی شدید است - رخ می‌دهد و آیه (۶۸:۳۹) صعقه و بیهوشی است - که پی‌آمد نفخ نخستین صور است نه تنها مردن جسمانی را به دنبال دارد، بلکه با صعقه روح انسان نیز بیهوش می‌گردد، که خود مرگی دیگر است. بیهوشی روح ویژه نفخ صور و صعقه است که قبل از آن در دنیا و برزخ روح انسان هوشیار بوده، مگر "من شاء الله" که بر حسب آیاتی چند معصومانند.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾

او کسی است که آنچه در زمین است، همه را برای (همه‌ی) شما آفرید؛ سپس به (آفرینش) آسمان پرداخت، پس آسمان‌ها را (به صورت) هفت آسمان سازماندهی کرد. و او به هر چیزی بسیار داناست. ﴿٢٩﴾

آیه ۲۹ - این آیه زمین و زمینی‌ها را به صورت کلی ملک شخص یا اشخاصی معینی نمی‌داند، بلکه اموال عمومی‌اند و هیچگاه ملک خصوصی فرد یا گروهی نمی‌شوند.

بر مبنای آیاتی مانند (۳۹:۵۳) تنها کارکرد و نتیجه تلاش هر کس، ملک خصوصی اوست، آن هم به اندازه‌ای که سعی و تلاشی نموده است و نه بیشتر، زمین و زمینی‌ها هم نتیجه کارکرد احدی جز خدا نیستند، بلکه در خدمت کل انسانها و منافع عمومی به گونه‌ای شایسته باید به کار گرفته شوند.

آری اگر کسی به اندازه نیاز و شایستگی‌اش در زمین و زمینی‌ها کاری انجام دهد، تنها به همان اندازه سعی و تلاش و مقدار توانائی وی، بهره‌گیری قسمتی از زمین و زمینی‌ها به او تعلق می‌گیرد و در موقع فروش نیز تنه‌های کارش را می‌تواند دریافت کند و نه بهای زمین و زمینی‌ها را.

در واقع اقتصاد اسلام نسبت به دستاوردها و ثمرات تلاش و کار شخصی خصوصی و نسبت به آفریده‌های خدا عمومی و اشتراکی است، البته نه خصوصی ظالمانه در همه چیز و نه عمومی و اشتراکی بی‌حد و حصر، بلکه در این اقتصاد هم اختصاص است و هم اشتراک، البته اختصاص یا اشتراک عادلانه، نه شعاری فریبا و توخالی و گوش‌کرکن، بلکه تمام حق است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: «همانا من قراردهندهٔ جانشینی (از گذشتگان) در زمین می باشم»، گفتند: «آیا در زمین کسی را (جانشین) قرار می دهی که در آن افساد کند و خون ها بریزد؟ حال آنکه ما به وسیله ستایش (تو را از کلّ نقایص) تنزیه می کنیم و برایت تقدیس

می نمایم.» (خدا) فرمود: «به راستی من می دانم آنچه را شما نمی دانید.» ﴿٣٠﴾

آیه ۳۰- "انی جاعل فی الارض خلیفه" و این خلیفه هرگز به معنای جانشینی آدم از خدا نیست، زیرا جانشینی شرایط و زمینه هایی چون سنخیت و همگونی و عدم توانایی مستخلف عنه و یا بالاخره مرگ و یا نابودی او را می طلبد، به ویژه «ة» که در «خلیفه» برای مبالغه است، بدین معنی که این جانشین باتلاش تمام برای جانشینی از مستخلف عنه بکوشد، که در این میدان برابر او، یا کمتر از او، یا اینکه - مانند اینجا - بیشتر از او جانشین او باشد.

و بر مبنای "لیس کمثله شی" و آیاتی و ادله ای عقلی، خدا در هیچ بعدی از ابعاد الوهیت و ربوبیت همانندی ندارد، بنابراین هرگز خلیفه و جانشینی - حتی در کمترین مراحلش - برای او متصور نیست، وانگهی خدا در کار ربوبیت هرگز ناتوان نمی شود و نمی میرد، تا جانشینی لازم داشته باشد، در روایاتی هم که پیامبرانی به عنوان "خلیفه الله" آمده اند، بدین معناست که خدا آنان را پس از انبیاء و رسولان پیشین جانشینان آنان در بعد نبوت و رسالت مقرر فرموده است، نه این که اینان جانشینان خدا باشند!

نکته دیگر اینکه «خلیفه» فرمود به معنی جانشینی و نه (خلیفتی) که جانشین من و حتی اگر هم (خلیفتی) به معنای جانشین من فرموده بود، به معنای جانشین صفات و افعال ربوبی نبود؛ بلکه همچون کلمات (روحی، خلقی و ...) بود که مضاف هرگز سنخیتی با خدا - که مضاف الیه است - ندارد و این کلمات متشابه، با "لیس کمثله شی" پاسخ داده می شوند و نیز مخاطب در این آیه فرشتگانند که طبعاً در مرحله نخستین همانها باید معنای آن «خلیفه» را بفهمند و اگر بر فرض محال از این «خلیفه» جانشین خدا فهمیده بودند سوالشان خیلی بی جا بود، که «آیا مفسدان و خونریزان را جانشین خود قرار می دهی؟!» اصولاً کم اعتقادترین و کم خردترین افراد نسبت به خدا همچون مشرکان - از

جانشین خدا هرگز چنان تصور پلیدی رانده، حال آنکه این فرشتگان، در قرآن کریم کلاً معصومند: (۲۷-۲۱:۲۶)، (۵۰:۱۶).

در نتیجه این جانشین، جانشین غیر خداست، حال آیا جانشین فرشتگان است؟ در این صورت با چشم پوشی از شرایط سنخیت و همگونی، بین فرشته و انسان - که فرشته آسمانی و انسانی زمینی است - (۹۵:۱۷) باید گفت کارگزاری فرشتگان هرگز تعطیل بردار نیست، تا جانشینی انسانی بخواهند و اگر هم تعطیل بردار بود فرشتگانی دیگر جانشین این فرشتگان می شدند.

بنابراین جانشینی انسان از فرشتگان بی معناست و اما جانشینی از جن - که بیشترشان زمینی هستند - نیز معنا ندارد، زیرا بر مبنای آیه (۲۷:۱۵) «جنیان را پیش از انسان از آتش سمی آفریدیم» که جنیان پیش از این انسان آفریده شده اند و تا پایان هم موجودند و در کارهای خودشان ناتوان نبوده و نیستند و از سویی دیگر ماهیتشان با ماهیت انسان متفاوت است. پس جانشین بودن انسان از آنان نیز بی معناست.

بنابراین بر حسب پرسش فرشتگان و این براهین، آدم جانشین آدمیان منقرض شده است، که چون آنان افساد و خونریزی زیاد کرده بودند، خدا ایشان را نابود کرده و به جای آنان این انسان را آفرید، که گرچه خیر مطلق نیستند، ولی افساد و خون ریزیشان کمتر از انسانهای منقرض شده است. شگفتی و اعتراض ملائکه نیز بر این اساس بود، که اگر این انسان جانشین انسانهای پیشین است، پس در افساد و خون ریزی به همان شیوه آنچنانی هم از آنان جانشینی خواهد کرد و روی همین اصل هم پرسیدند: "اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء" لیکن با "انی اعلم ما لاتعلمون" و همچنین "و علم آدم الاسماء کلها" پاسخشان را به خوبی دریافت کردند، که این جانشین گرچه در هیکل انسانی مانند انسان های منقرض شده پیشین است، اما از نظر استعداد و عملکردش بسی برتر از آنان می باشد.

اگر هم گفته سؤال ملائکه بر اساس علم آنها به آینده بود، پاسخ همان است که: "انی اعلم ما لاتعلمون": من چیزی را می دانم که شما نمی دانید؛ ولی طبق آیه (۳۰:۲) آنان از روی علم به آینده چنین سؤالی نکردند، بلکه با علم به گذشته زبان به این پرسش گشودند، ممکن است پرسیده شود چرا نسل قبل منقرض شده است؟ در پاسخ می گوئیم: در مورد نسل حاضر نیز تهدید بر انقراض وارده شده است چنانکه آیه (۱۳۳:۴) می فرماید «ای مردم! اگر خدا بخواهد شما انسانها را نابود می کند و گروهی دیگر به جای شما می آورد» و نیز در آیه (۱۳۳:۶) می فرماید: «اگر خدا بخواهد شما را می برد و بعد از شما هر که را بخواهد خلیفه و جانشین شما خواهد ساخت».

کلمه «خلیفه» و نه «خلیفتی» در جای جای قرآن آمده و به طور کلی به معنی جایگزین و جانشینی از خود حضرت اقدس ربوبیت نیست، مانند داود در آیه (۲۶:۳۸) و کل انسانها که هر گروهی جانشین گروهی دیگرند، چه در درون نسل آخرین و چه کل اینان نسبت به نسلهای گذشته چنانکه در آیه (۱۶۵:۶) آمده است و چه خلافت در سلطه حقانی جهان شمول که در دولت آخرین است، بر طبق آیه (۶۲:۲۷) و بالاخره خلافت و وکالت و نیابت و مانند اینها هرگز برای کسی نسبت به خدا نیست، چنانکه آیاتی مانند (۱۶۵:۶)، (۶۹:۷)، (۵۴:۱۷)، (۱۷۱:۴) کل خلافتهای انسانی را در میان خود انسانها نسبت به یکدیگر قرار داده است.

"نسیح بحمدک" و چرا اینجا تسبیح به حمد آمده است؟ نه تسبیح تنها و نه تسبیح و حمد جدای از هم و نه حمد تنها؟

پاسخ این است که تسبیح تنها برای خدا نفی بدون اثبات است، در حالی که نفی وسیله ای برای اثبات است و از سویی هم حمد بدون تسبیح اثباتی است ناقص، که این حمد اثباتی است بر میزان دانسته هایی درباره او و این دانسته ها نیز محدودند که: "سبحان الله عما یصفون" و تسبیح و حمد بدون ارتباطی با یکدیگر اثبات کامل نیست، چه این که تسبیح نفی می کند و حمد به تنهایی اثباتی فرا خور شأن او را در پی ندارد.

اینجاست که تسبیح به حمد معنی می یابد، او را می ستاییم حال این که از دامن کبرایی اش دانسته ها و پندارهای محدودمان را به دور می سازیم، مثلاً او موجود است = معدوم نیست، عالم است = جهل از او به دور است و ... و در حقیقت ذات و صفات و افعال دیگران را از او سلب می کنیم.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۱﴾

و (خدا) همه ی اسم ها را به آدم آموخت. سپس ایشان را برای فرشتگان به نمایش گذاشت. پس فرمود: «اگر از راستان بوده اید، از نام های ایشان به من خبری مهم دهید.» ﴿۳۱﴾

آیه ۳۱ - اسم به طور کلی به معنی نشانه است و "الاسماء كلها" کل نشانه های واقعی و عینی کامل و شامل، دلیل بر ربوبیت پروردگار است، گرچه تمام عالم اسماء الله و نشانه های اویند، لکن بعضی از آنها برترین و بهترین و کامل ترین نشانه های ربوبیت خدایند همچون محمد (صلی الله علیه و آله) و محمدی های معصوم (علیهم السلام).

به طور کلی اسماء و نامها دارای چند بعدند: بعد لفظی، بعد شبیحی و دورنمای عینی و بعد عینی. این هر سه برای شناسایی است، از باب نمونه اسم، عکس یا تصویر و خود شخص، مراحل لفظی، شبیحی و

عینی شناسای افراد است. از جمله براهین روشن بر عینیت این اسماء و نه صرف لفظی بودن آنها عباراتی مثل "ثم عرضهم" و "اسماء هولاء" و «باسمائهم» در آیه های بعدی است، که هم و هولاء تنها عقلایند و نه دیگران، وانگهی داشتن نامهای لفظی این و آن هرگز کمالی نیست.

در این آیه دو ویژگی ممتاز برای این جانشین در مقایسه با فرشتگان تبیین شده است:

۱- آدم اسماء را با دو گونه لفظی و ذاتی آموخت، اما به ملائکه فقط بخشی شبیحی که نمونه ای از حقیقت آنها است و عبارت با اسماء هولاء به این نکته اشاره دارد و این گونه اسم با اینکه شبیحی از ذوات است، اما نه بدان گونه که آدم اسماء را با دو گونه الفاظ و ذواتشان آموخت و این خود نشانگر میزان ظرفیت و تحمل عملی دو موجود است، که اولی ظرفیتش محدود به میزانی خاص است و آیه (۱۶۴:۳۷) که می فرماید "ما منا الا له و مقام معلوم" اشاره به این نکته است، اما آدم پیوسته در راه تکامل و علم آموزی است "و قل زدنی علماً" هم دلالت بر همین مطلب دارد.

۲- در این خلافت همین ذوات محورند و گرچه همنوعان و هم کیشان این آدم سرکشی ها و فرومایگی هایی در بعد فساد و خون ریزی داشته اند، اما این همانندی بین این دو نسل نه در عمق که در صورت است.

قَالُوا سُبْحَنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾ قَالَ يَٰأَدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّآ أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾

گفتند: «منزهی تو! ما را دانشی نیست جز آنچه خود به ما آموخته ای. به راستی تویی تو، بسیار دانای حکیم.» ﴿۳۲﴾ فرمود: «ای آدم! ایشان را از اسامی آنان: (نموده اشان) خبری مهم ده.» پس چون (آدم) ایشان را از اسامی آنان خبری مهم داد، (خدا) فرمود: «آیا برای شما نگفتم که به راستی من غیب (ویژه) آسمان ها و زمین را می دانم؛ و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان داشته اید (نیز) می دانم؟» ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - "انی اعلم غیب السموات و الارض" به همین اسماء نظر دارد و نامهای لفظی غیب نیستند، بلکه حقیقت و ملکوت اشیاء - که جزو اسرار جهان می باشند - مرادند و "غیب السموات و الارض" کاینات را به دو بخش می کند: پنهان و آشکار.

کاینات از نظر ظاهری و جسمانی برای بینندگان پیداست و تنها، در بعد ملکوت و دلالت عمیق ناپیداست و این اسماء جهاتی عمیق و رموزی پنهان از آسمانها و زمین می باشند، که اختصاص به وحی ربانی دارند، یعنی بشر هر قدر کاوش و کوشش کند دسترسی مطلق به آن پنهانها نمی یابد،

بنابراین "الاسماء کلها" تمامی براهین پنهان در دل آسمانها و زمین است، که خدابه صورت عینی برای آدم نخستین آشکار کرد و او را در این جریان معلم ملائکه قرار داد، البته این تعلیم ثانی برای ملائکه توسط حضرت آدم، تنها اسماء این اسماء است، که "فلما أنبأهم بأسمائهم": حضرت آدم از این حقایق پنهان و اسماء عینی، دورنمایی را به صورت شبیحی و تصویری به فرشتگان آموخت.

اصولا شناخت ملکوت و حقیقت اشیاء در مثلثی ترسیم می گردد.

اول: شناخت خدا به وسیله دیدن و نگریستن آفریدگان، که در بعد توان شامل کل مکلفان است، تمامی مکلفان باید در آسمانها و زمین نظاره کنند و تا حد توانشان به ملکوت آنها برسند (۱۸۵:۷).
دوم: ملکوت والاتر، که تعلمش در انحصار وحی است و خدا این حقیقت و ملکوت را با درجاتی به معصومین نمایانده است.

سوم: دانستن حقیقت و کنه جهان و جهانیان به گونه ای مطلق، که برابر با قدرت و علم آفرینش اینها است. و این مرحله منحصر به خداست و مرحله دوم با درجاتی در انحصار معصومان از انبیاء و ائمه است، اولی نیز با درجاتی همانند دوم بر حسب فکر و کاوش و کوشش برای کل مکلفان است، تا در این مهم تکامل و ترقی یابند.

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٤﴾

و چون به فرشتگان فرمودیم: «به خاطر (شکرانه تعلیم گرفتن از) آدم (برای خدا) سجده کنید»، پس (همه) به سجده در افتادند، مگر ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران بود. ﴿٣٤﴾

آیه ۳۴ - اصولاً «ل» در "اسجدو لادم" دارای یکی از چهار معناست:

۱- سجده بر آدم که با «ل» نمی سازد چه اینکه درستش «علی آدم» است.

۲- سجده به سوی آدم که همچون قبله باشد و درستش «الی آدم» است.

۳- سجده برای خدا بدون در نظر گرفتن آدم.

۴- سجده برای خدا به منظور احترام و بزرگداشت حضرت آدم، اینجا هرگز توجیهی برای سجده بر آدم و به سوی آدم وجود ندارد، زیرا عبارت درستش «علی آدم» یا «الی آدم» است و در احتمال سوم هم عبارت درست و مناسبش «لله» است، روی این اصل تنها معنای چهارم درست است، که این سجده تنها سجده شکر گزاری بوده که «لآدم» یعنی به شکرانه خلقت این معلم برای خدا سجده کنید، چنانکه در "خروا له سجداً" (۱۰۰:۱۲) درباره سجده یعقوب و همسرش برای یوسف نیز همین معنا مورد نظر است و این سجده نیز سجده شکر است، زیرا اگر برای بزرگداشت یوسف بود، یعقوب خود برتر از

یوسف بوده است، وانگهی آیات بسیاری سجده عبودیت و یا صرف احترام را برای غیر خدا حرام دانسته و آن را برابری خدا با غیر خدا دانسته است.^۴

در کل همانگونه که برابر دانستن و همسانی باطنی در احترام و اطاعت بین خدا و آفریدگان از شأن توحید بسی دور است، همسانی در احترام تا چه رسد به عبادت در شکل ظاهری آن نیز حرام می باشد، لذا هر گونه احترام که حالت رکوع و سجود به خود گیرد برای غیر خدا حرام است.

آری برابر کردن خدا با غیر خدا در تمامی ابعاد ظاهری و باطنی حرامی قطعی است و سجده یا به خاک افتادن و نیز رکوع که نهایت خضوعند، در انحصار پروردگار می باشند و برای هر کس دیگر حتی حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) سجده کردن حرام است، تا چه رسد به آدم نخستین که بسیار از او فروتر است، روی این اصل "اسجدو لآدم" این سجده برای خدا به منظور شکرگزاری فرشتگان برای معلم بودن آدم است، آن هم به دستور خدا، یعنی خدا فرمود: مرا سجده کنید برای آدم، چرا که آدم معلّم فرشتگان بود. برای این سجده شکر ربانی برای او بدین گونه تجویز گشت.

شیطان هم به این علت خدا را برای آدم «لآدم» سجده نکرد، که خود را که از آتش آفریده شده دید و بر آدم که از خاک پاک آفریده شده بود برتر دانست (۷۶:۳۸).

دلیل دیگر خودداری او، تکبر و غرور است، که "أبی و استکبر": خوداری کرد و کبر ورزید و این خودداری بر اساس صرف سجده عبودیت برای خدا نبود.

به هر حال دستور سجده فرشتگان و شیطان به منظور کرامت آدم که مورد تعلیم "الاسماء کلها" بود، آدم را بر اینان فضیلت بخشید و شیطان به سبب کبر و حسادت خدا را برای احترام آدم سجده نکرد؛ و اینجا "الا ابلیس" او را از فرشتگان نخوانده، بلکه همچون فرشتگان و در جایگاهشان مشغول عبادت دانسته، که در زمره آنان به حساب می آمده، که "کان من الجن" (۵۰:۱۸) این حقیقت را تصدیق می کند، وانگهی "إِذْ أَمَرْتُكَ" (۱۲:۷) نیز دلیلی دیگر است، که شیطان هم در این جرگه مأمور به سجده بوده است ولی خودداری و استکبار ورزید؛ و از پیش هم از کافران بود (۷۴:۳۸) و به علل استکباری این سجود را ترک گفت (۱۲:۷)، (۳۳:۱۵)، (۶۱:۱۷).

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا

وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۵﴾

۴ (۲۰۶:۷)، (۳۷:۴۱)، (۱۸:۷۲)، (۱۵:۱۳).

و گفتیم: «ای آدم! تو و همسرت در (این) باغ سر در هم آرام و قرارگیر(ید) و از هر کجای آن هر چه خوردنی خواهید پاکیزه و فراوان بخورید و به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود.» ﴿35﴾

آیه ۳۵ - "و لاتقربا" نهی مولوی و تحریمی از جانب حضرت حق است، که مولویت ذاتی اوست و اگر مولایی از مولویت دور شود یا دور شدنی باشد احتمال نهی ارشاد یا تنزیهی با قرآینی از او وجود دارد، اما مولویت خدا ذاتی اوست، بنابراین تمام امرا و نهی های او مولوی است، حتی نهی های ارشادیش نیز بر مبنای مولویت است، یعنی در حقیقت نهی های مولوی خدا ارشادی و نیز همه نهی های ارشادی حضرتش مولوی است و هر دو تحریمی است.

افزون بر این که بعلاوه "فتکونا من الظالمین" و عناوینی در آیات دیگر از قبیل (ظلمنا، غوی و ...) خود ادله دیگری است بر حرمت مورد نهی، که اگر هم خود نهی دلیل بر حرمت نباشد، نتیجه های این عمل که همانا ظلم و غوایت و ... است قرآینی متصل و منفصل برای تحریم این نهی می باشد. «الجنه» در این که این بهشت همان بهشت برزخی و یا خلود رستاخیزی است؟ دلایل گوناگون بر ردّ این دو وجود دارد، زیرا آدم(علیه السلام) هنوز نمرده بود تا در بهشتی پس از مرگ بوده باشد، روی این اصل این بهشت باید در همین دنیا باشد و تنها در زمین، چه اینکه با «اهبطوا» - که دستور به فرود آمدن است - نمی سازد.

این شجره منهی هرگز برای ما معلوم نیست، زیرا این اشاره "هذه الشجرة" تنها برای حضرت آدم معلوم بوده و دیگران مورد این اشاره نیستند، تا آن را بشناسند. در هر صورت گندم مراد نیست، چون گندم بوته است و نه شجره و شجره معرفت هم نیست، چنانکه در تورات آمده و مقصود از آن آشنایی با علم نیک و بد و علم معرفت بیان گشته، زیرا اگر چنین باشد این خود نهی از علم است، در حالی که خدا همواره امر به فراگیری علم و معرفت نیک و بد می نماید و از سوی دیگر اگر آدم و حوا علم نیک و بد و معرفت نداشتند، نهی از این علوم نیز بی معنی بود.

در بعضی از احادیث اسلامی این شجره، شجره حب آل محمد(صلی الله علیه وآله) بیان گشته است، حال این که حُبّ آل محمد اولاً درخت نیست، ثانیاً این محبت نیز مورد امر الهی است (۲۳:۴۲) و نه اینکه آدم چون نزدیک به حُبّ آل محمد(صلی الله علیه وآله) شد از بهشت رانده گشت و بالاخره این درخت هر چه بوده مورد امتحانی برای آدم و حوا بوده است.

فَازِلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ﴿٣٦﴾

پس شیطان هر دو را از آن بلغزاند، تا از آنچه (این بهشت دنیوی) در آن بودند ایشان را به درآورد. و فرمودیم: «(به این زمین) فرود آید حال آنکه دشمنان همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاهی است و تا چندی - از نعمت ها - برخوردارید.» ﴿٣٦﴾

آیه ۳۶ - این وسوسه شیطان به درخت مورد نهی و فراموشی عهد الهی و بیداری پس از غفلت و پشیمانی پس از معصیت که در آدم (علیه السلام) و همسرش تجربه شد، نمونه تجارب بشری است که در زندگی روزمره شان تکرار می گردد. این موجود خاکی بایستی آمادگی رویارویی با شیطان و شیطانها را داشته باشد، واستعداد مبارزه با این موارد را در خود بوجود آورد، آری با دشمنی دیرینه اش که در آن بهشت نیز آرامش نگذاشت، تا چه رسد به این وادی دنیوی.

انسان باید با سلاح بیداری از دام شیطان دوری جوید و اگر ناخواسته گرفتار آن شد، با توبه عهد فراموش شده بین خود و خدایش را زنده بدارد و به او بازگردد. ممکن است پرسیده شود این موجود که بر ملائکه برتری داده شد، چگونه به عصیان خدای روی می آورد در حالی که او نه انسان معمولی بود که رسول خدا بود؟

پاسخ این است که تا آن زمان آدم به عنوان پیامبر مطرح نبود، چنانکه آیات (۱۲۱:۲۰-۱۲۲) و (۳۳:۳) بیانگر این حقیقت است و در روایت نیز به این نکته اشاره شد است.

و تنها این که آدم مورد خطاب الهی بوده، دلیل بر رسالت او نمی تواند باشد، زیرا حضرت مریم و مادر موسی نیز مورد خطاب الهی قرار گرفته اند و بلکه شیطان نیز در امر به سجده طرف خطاب مستقیم الهی بوده است و از آیه "ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی" (۱۲۱:۲۰) نیز می فهمیم که هدایت و گزینش رسالتش پس از این گناه و توبه از آن بوده است و ترک اولی - که زبازد مفسران و دیگران می باشد - خود بر خلاف نص کتاب و سنت است!

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾

پس آدم از پروردگارش کلماتی را - با کوشش و کاوش - دریافت، تا خدا به او برگشت؛ بی گمان اوست بسیار برگشت کننده (ی برندگان) و (اوست) پذیرنده (برگشت) (شان) و رحمت گر بر ویژگیان. ﴿٣٧﴾

آیه ۳۷ - کلماتی که در این آیه مورد اشاره قرار گرفته - که حضرت آدم آن را از پروردگار تلقی نمود و آموخت - تنها الفاظ نیست، بلکه حقایقی است که شایستگی شفاعت برای آمرزش گناه را

دارند، یعنی وسایل و مقدماتی است برای توبه و درک ربوبیت بیشتر و اینجا «تلقى» است که به معنای لقایی تنگاتنگ است و نه عادی که «لقى» باشد و حقیقت این کلمات بر ما روشن نیست، لکن بهترین وسیله پذیرش توبه و شفاعت، حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) و محمدیان معصوم(علیهم السلام) هستند، همانهایی که از آیه "انی اعلم ما لاتعلمون" و "و علم الآدم الاسماء كلها" در هنگامه نخستین آفرینش آدم این بزرگواران به عنوان خلفای ممتاز زمین مطرح گشتند و ملائکه در برابر این تعبیرها به جواب قناعت بخشی رسیدند و گرچه اینان هنوز آفریده نشده بودند، اما آدم به شناختی از اینان توسط پروردگار دست یافت و بدین وسیله خدا بر آدم گذشت فرمود و توبه اش را پذیرفت و این بزرگوارانند که همواره خدا با وساطت و شفاعت آنان بر هر که بخواهد باز می گردد و مورد بخشش قرار می دهد (۴: ۶۴).

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾

گفتیم: «جملگی از آن (باغ آسمانی به این زمین) فرود آید. پس اگر به راستی از (جانب) من شما را رهنمایی ای در رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند نه بیمی بر آنهاست و نه ایشان غمگین می شوند.» ﴿٣٨﴾

آیه ۳۸ - "فإما أتینکم منی هدی" تاکید می باشد در پوشش و «اما» (شاید) به معنی بایستی و حتمیت است و گرچه «فإما» کلمه شرطی است ولی «ان» نه به معنی تردید، بلکه شرط است که سازگار با ثبوت و تحقیق می باشد، چنانکه از نون تأکید در «یأتین» هم استفاده می شود.

و «هدی» هدایت و حیانی است که در آن هنگام آغازگرش حضرت آدم(علیه السلام) بوده است. "فمن تبع هدی ... " خوف و حزن را از آنان - که هدایت الهی را پیروی می کنند - سلب نموده است، حال آنکه مشقت زندگی دنیا همه ساکنان آن را در بر دارد و حتی این زندگی برای مؤمنان سخت تر و پرمحنت تر و نیز حزن همنشین آنان است، چه این که اینان با دیدن ظلمات و تخلفاتی از شریعت الهی بیمناک و غمگین می گردند، گرچه خودشان از گمراهی بدورند؟

باید گفت مشقت موجود در این دنیا لازمه زندگی در این وادی است، که مؤمن و کافر نمی شناسد، اما این سختی ها برا مؤمن در برابر راحتی های فعلی ایمان و آینده پس از مرگ جبران می گردد و بخشی از آن ویژه متخلفان از آئین الهی است. بنابراین مؤمنان در هر دوی این مشقت ها با نوعی رحمت و آسایش نیز سر و کار دارند، اما کافر در هر دو عرصه و در هر دو جهان با مشقت و محنت

دست و پنجه نرم می کند (۲۰:۱۲۴) و «لاخوف» چون مؤمنان از آینده بیمناک نیستند، اما اهل دنیا همواره در ترس و دلهره از جان و مال و حالشان به سر می برند.

و "لا هم یحزنون" اینان نه بر آنچه گذشته است اندوهگین اند - چه اینکه در راه خدا بذل نموده اند - و نه بر آنچه از آنان فوت می گردد. زیرا این امر زمینه ساز زندگی جاودانه آخرت است و از سنگینی بارشان می کاهد (۲۳:۵۷).

اما کافر در هاله ای سیاه از اندوه گذشته و ترس از آنچه فرارویش هست به سر می برد (۱۲۴:۲۰).

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۳۹﴾

و کسانی که کفر ورزیدند و با نشانه های ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، اینانند همراهان آتش، ایشان در آن ماندگاراند. ﴿۳۹﴾

آیه ۳۹ - "هم فیه خالدون" خلود به معنای ماندن و دارای مراحل است:

۱- ماندن مدتی محدود و موقت و در اختصاص کسانی است که جزای تعیین شده ای در انتظارشان است و پس از آن بر حسب شایستگی و اعمال شایسته ای که انجام داده اند روانه بهشت می شوند، گرچه در کم و زیاد مدت عذاب و انواع عذاب و بعد از آن در استحقاق درجه ثواب و بهشت گوناگونند.

۲- خلود جهنمیانی که در عین استحقاق ابدیت استحقاق بهشت را هم هرگز ندارند، که پس از عذابشان و پیش از خاموش شدن جهنم همانجا نابود می شوند.

۳- خلود ابدی به معنای ماندن مادام العمر و این در اختصاص کسانی است که هرگز شایستگی بهشت را ندارند، بلکه تا آتش روشن است و تا اینان مستحق عذابند در جهنم خواهند بود، که جهنم ملکوت و بروز اعمالشان می باشد و بس و سپس عمر جهنم و این جهنمی ها با هم تمام می گردد. و اینان به همراه جهنم نابود می شوند، گرچه عذاب اینان نیز بر اساس درکات پلیدشان گوناگون است.

خلود ابدی به معنای بی نهایت بودن بر خلاف آنچه گمان می شود با موازین قرآن و عقل و با عدل الهی کلاً منافات دارد، زیرا برابری جزا با گناه مقتضای عدالت است (۴۲:۴۰) و در آیاتی مانند "انما تجزون ما کنتم تعلمون" (۵۲:۱۶) انما حصر است؛ یعنی تنها نسبت به آنچه انجام داده اید جز داده می شوید. حتی بر حسب آیاتی عذاب گناه کاران به طور کلی کمتر از استحقاق آنان می باشد (۱۵۶:۷) که این آیه رحمت الهی را شامل همه چیز دانسته و این همه چیز مستحقان عذاب نیز هستند، که طبعاً مورد رحمت خدایند و با رحمت الهی تخفیف عقاب دارند، البته تا حدی به آنان تخفیف داده می شود که ظلم به بهشتیان نشود و اگر ترک عذاب به طور کلی ستمی بر بهشتیان نبود هرگز جهنمی هم نبود.

يَسْبِي إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ
وَإِيسَى فَارْهُبُونِ ﴿٤٠﴾ وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ
كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيسَى فَاتَّقُونِ ﴿٤١﴾ وَلَا تَلْبِسُوا
الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾ وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾

ای فرزندان اسرائیل! نعمت (ویژه) ام را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید و به پیمانم وفا کنید، تا به پیمانتان وفا کنم و تنها از من، با پرهیز و اضطراب بهراسید. ﴿٤٠﴾ و بدانچه نازل کرده ام - حال آنکه مؤید همان چیزی است که با شماست - ایمان آرید؛ و نخستین کافر (نسبت) به آن مباشید و آیات مرا با بهایی اندک «نخرید»: معاوضه نکنید و تنها از من پروا کنید. ﴿٤١﴾ و حق را به باطل میوشانید و حق را کتمان نکنید در حالی که خودتان می دانید. ﴿٤٢﴾ و نماز را بر پا بدارید و زکات را بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید. ﴿٤٣﴾

آیه ۴۳ - "واركعوا مع الراکعين" رکوع از ویژگیهای نماز است و بر خلاف سجود در غیر نماز واجب - و شاید مستحب و جایز هم - نیست، اما سجود با اینکه از رکوع مهمتر است در غیر نماز به عنوان سجده شکر و غیره احیاناً واجب یا مستحب است و این امر به رکوع که خطاب به یهود می باشد - قبل یا بعد از اسلامشان - لکن چون در قرآن نسخ نشده به قوت خود باقی است.

در آیه "واركع مع الراکعين" (۴۳:۳) نیز که خطاب به مریم (علیها السلام) است، با امر به رکوع، معیت و همگامی با رکوع کنندگان را بر کل مکلفان واجب کرده است.

اینجا با اینکه "اقیموا الصلاة" خود صریح در به پا داشتن نماز است، اما پس از آن امر به رکوع فرموده و نه سایر اجزای نماز، زیرا رکوع جزء اختصاصی و نمادی ویژه برای نماز است. و اجزای دیگر نماز چنین نیستند.

و این امر که پیوند با تمام رکوعها و رکوع کنندگان را انشاء نموده است، دلیل بر وجوب نماز جماعت می باشد، که با فراهم بودن امکانات بدون عسر و حرج و با عدالت امام باید نماز به جماعت ادا گردد.

این معیت و همگامی به گونه ای مطلق جماعت زمان، مکان، کیفیت و ... را در نمازشان شامل می باشد:

۱- نماز با فراهم بودن شرایطش واجب است به جماعت خوانده شود.

۲- در یک مکان یک نماز جماعت برپا گردد و نه چند جماعت، که اگر در یک مکان با امکان برقراری یک جماعت، چند جماعت یک جا برپا شود همه آنها باطل خواهد بود.

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾

آیا مردمان را به نیکی فرمان می دهید و خودتان را فراموش می کنید، حال آنکه شما کتاب (خدا) را می خوانید؟ پس آیا خردورزی نمی کنید؟ ﴿٤٤﴾

آیه ۴۴ - اینجا چنان می فهمیم: در صورتی که امر کننده به واجب خود آن را به فراموشی بسپارد، امرش نیز حرام است، مگر این که ترک کننده واجب، یا انجام دهنده حرام، در انجام واجب یا ترک حرام همکاری کند، یعنی امر و نهی که بین خودشان انجام می شود تأثیری - ولو اندک - در ادای واجبی یا ترک حرامی داشته باشد، وگرنه اگر چنین تأثیری نداشته باشد، یا بالاتر مسخره اوامر و نواهی الهی باشد، غضب و خشم الهی را در پی خواهد داشت، چنان که در آیات (۸۸:۱۱)، (۳:۶۱) به این مهم عنایت گشته است.

وقتی شخص به ضد آنچه می گوید عمل می کند و یا به آنچه امر و نهی دارد خود به عمل یا ترک آن نمی پردازد، چنان کردار منافقانه ای به ایجاد شک و تردید در دل توده مردم می انجامد، به ویژه اگر چنان کسانی در زمره شرعمداران باشند. چنین عملی نتیجه اش احساس تنفر در خود دین است، چه این که مردم بین مجریان دینی و اصول دینی خلط می کنند و بدین سان اعتمادشان به دین از بین می رود.

بسی روشن است سخنی که از دل بیرون گردد - و پیش از آنکه در لفافه لفظ پیچد به وسیله کردار چهره نماید - چنین سخنی آینه زیبایی درون است و همان گونه که از دل درخواست لاجرم بر دل نشیند (۶۳:۴). اما سخنی که از زبان برخیزد، از گوشش تجاوز نمی کند، این است که احادیثی نیز ما را به دعوت به وسیله غیر زبان - که همان کردار باشد - فرا می خوانند.

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٤٥﴾

و با شکیبایی و نماز (در راه خدا) یاری جوئید و به راستی این (کار) بی گمان (باری) بزرگ است، مگر بر دلباختگان (به خدا)، ﴿٤٥﴾

آیه ۴۵ - "و آنها لکبیره" که آن بزرگ است «آن» هم استعانت به صلاة است و هم هر یک از صبر بر صلاة و این مثلث افزون بر او امر و نواهی آیه (۴۴:۴۰) شامل است که کلا باید با انجام واجبات و ترک محرمات در سلوک الی الله یاری جست.

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْكُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٦﴾

(اینانند) کسانی که (در دل هاشان) بی چون گمان دارند به راستی ملاقات کنندگان پروردگارشانند؛ و بی چون تنها سوی او بازگردنده اند. ﴿٤٦﴾

آیه ۴۶ - "الَّذِينَ يَظُنُّونَ" ظن در اینجا - که در توصیف خاشعان آمده - بر خلاف آنچه گمان می شود، به معنای یقین نیست، بلکه همان ظن است زیرا ظن دارای مراحل است:

۱- ظن عقلی که پس از تحقیق تبدیل به یقین عقلی می گردد، در مرحله بعد که یقین بر حسب خشوع و ایمان تبدیل به ظن قلبی و در مراحل بعدی تبدیل به یقین قلبی می گردد، که این مرحله بالاترین مراحل ایمانی است و آیه (۱۴:۲۷) که بر انکار حقایق در عین یقین به آن از سوی فرعونیان اشاره دارد. از جمله ادله بر همین مطلب است و از سویی هم مقصود در برگیری کلّ خاشعان و دلباختگان حق است و نه تنها دل باختگان معصوم که قلبشان در بالاترین مرحله، یقین کامل دارد. "الَّذِينَ يَظُنُّونَ" - که حتی کل مؤمنان را شامل نیست - تمامی دلباختگان قلبی نسبت به خدا را در بر دارد، که خود تالی تلو مقام عصمت اند، تا چه رسد به عدالت.

در جمع خشوع کار قلب است (۱۶:۵۷) چنانکه در آیات (۲۴۹:۲)، (۱۲:۷۲) نیز ظن مطرح است.

يٰۤاَيُّهَا اِسْرَءِیْلَ اذْكُرُوْا نِعْمَتِيَ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ وَاَنْتٰی فَضَّلْتُكُمْ عَلٰی الْعٰلَمِیْنَ ﴿٤٧﴾ وَاتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِیْ نَفْسٌ عَنْ نَّفْسٍ شَیْئًا وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ یُنصَرُوْنَ ﴿٤٨﴾

ای فرزندان اسرائیل! نعمت (ویژه) ام را که بر شما ارزانی داشتم و اینکه به راستی من شما را بر جهانیان (زمانتان) برتری دادم، به یاد آرید. ﴿٤٧﴾ و پروا کنید از روزی که هیچ کس چیزی (از عذاب خدا) را از کسی کفایت نمی کند؛ و نه از او شفاعتی پذیرفته می گردد و نه به جای وی بدلی گرفته شود؛ و نه ایشان یاری خواهند شد. ﴿٤٨﴾

آیه ۴۸ - "و لا یقبل منها شفاعه" قبول شفاعت را از گنهکارانی نفی می کند، که قابل شفاعت نیستند، کسانی که اعمال زشتشان بسیار بیشتر از اعمال زیبای آنها است، شایسته شفات نیستند و زمینه شفاعت تنها در هنگام نزدیک بودن مقدار اعمال خیر و شر به سبب لطف الهی تحقق می پذیرد، که همین نیز طبعاً تنها با رضایت و اذن خدا انجام می گردد و آیات (۲۸:۲۱)، (۷۸:۱۹)، (۸۶:۴۳)، (۲۶:۵۳) مورد شفاعت را اختصاص می دهند، که مورد خشنودی خدا مشروط با عهده با او و گواهی به حق یعنی شرط شفاعت، رضایت و اذن الهی و شایستگی فرد مورد شفاعت است و رعایت عهد الهی جزء اصلی این شایستگی است.

وَإِذْ نَجَّيْنَكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾

و چون شما را از (چنگ) فرعونیان رهانیدیم؛ حال آنکه شما را به شکنجه ای بد می کشانید: پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را زنده می گذاشتند و از آنان سلب حیا می کردند. و این برای شما بلا و آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان (بوده) است. ﴿٤٩﴾

آیه ۴۹ - "یستحیون نساءکم" که آل فرعون هم دوام زندگی و حیات زنان را می طلبیدند و هم حیای آنها را می ربایند زیرا «یستحیون» هر دو را شامل است که هم از حیات است و هم حیا.

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَكُمْ وَآغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٠﴾ وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٥١﴾

و چون دریا را برایتان شکافتیم، پس شما را نجات دادیم و فرعونیان را - در حالی که شما نظاره می کردید - غرق کردیم. ﴿٥٠﴾ و چون با موسی چهل شب وعده گذاشتیم، سپس شما پس از (رفتن) وی، گوساله را (به پرستش) برگزیدید. حال آنکه شما ستمکارید. ﴿٥١﴾

آیه ۵۱ - "أربعین لیلۀ" دلیل بر این است که وعده با موسی چهل شبه بوده، گرچه در آیه ای دیگر نخست سی شب آمده و سپس ده شب به آن اضافه شده (۱۴۲:۷) و این جریان تنها برای امتحان اسرائیلیان بوقوع پیوسته است.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾

سپس بعد از آن از (گناه) شما چشم پوشی کردیم، شاید شما شکرگزاری کنید ﴿٥٢﴾

آیه ۵۲ - "ثم عفونا عنکم" این عفو برای مرتدان عفو کلی نبوده، زیرا اینان شایسته اعدام بودند، بلکه عفوی جزئی است، که بر حسب آیه بعدی: "اقتلو أنفسکم" مأمور به کشتار یکدیگر شدند، که پس از کشتار عده ای فراوان از اینان، خدای منان بر تمامی کشته شدگان و زندگانی باقی مانده گذشت فرمود و اگر قتل نفس در زمره نعمتهای الهی بر اینان قرار گرفته است به خاطر این است که این کشتار در راستای بازگشتن سوی خداست، پس از این که اینان با پرستش گوساله به خودشان ظلم کردند. با اجرای فرمان الهی باید از قید و بند شرک و ارتداد رهایی یابند و به سوی خدا بازگردند.

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٣﴾

و چون موسی را کتاب و فرقان [جدا کننده ی حق از باطل] دادیم، شاید شما راه یابید. ﴿٥٣﴾

آیه ۵۳ - کتاب و فرقان، این فرقان برای موسی نشانه نبوت اوست، که این نشانه موقتی ازدها شدن عصایش بود و طبعاً فرقان و نشانه های نبوتی در جهت اثبات حقانیت رسالت او بوده، ولی قرآن بر حسب آیاتی هم کتاب و هم فرقان و نشانه ابدی رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) (۱۸۵:۲) و برترین کتاب و بهترین فرقان است، که کلاً حق را از تمامی باطل جدا می سازد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَقَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾

و چون موسی برای قومش گفت: «ای قوم من! همانا شما با (به پرستش) گرفتن گوساله، بر خودتان ستم کردید، پس به درگاه آفریدگار - سازمان دهنده خود - بازگردید؛ پس (نفس اماره‌ی) خودتان (و یکدیگر) را بکشید. این کار بزرگ نزد (خدای) سازمان دهنده تان برای شما نیک است.» پس (خدا نیز بر شما بازگشت، (که) او بی گمان (هم) او بسیار برگشت کننده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿٥٤﴾

آیه ۵۴ - "فاقتلوا انفسکم" شامل هر سه جهت: ۱- نفس های اماره، ۲- خودهاتان و ۳- دیگران است که این ثالث سالوس باید در اثر این ارتداد کشته شوند.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَمُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٥﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٦﴾

و چون گفتید: «موسی! (ما) «هرگز برایت ایمان نمی آوریم، تا خدا را آشکارا بنگریم.» پس در حالی که (به هر سو) می نگرستید، آذرخش آتشین شما را در بر گرفت. ﴿٥٥﴾ سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم؛ شاید شکرگزاری کنید. ﴿٥٦﴾

آیه ۵۶ - "ثم بعثناک من بعد موتک" زنده کردن پس از مرگ بوده و خود دلیلی است بر امکان و واقعیت رجعت در زمان ظهور امام زمان (علیه السلام).

وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾

و بر (سر و سامان)تان ابر را سایه (بان) افکندیم و بر شما «ترنجبین» و آرامش را فرو فرستادیم (و گفتیم): «از خوراکی های پاکیزه ای که به شما روزی دادیم، بخورید.» و (آنان) بر ما ستم نکردند، بلکه بر خودشان ستم می کرده اند. ﴿٥٧﴾

آیه ۵۷ - «المن و السلوی» هر دو خوراکی نیستند، بلکه «من» خوراکی است که شاید گزنگبین باشد و «سلوی» امنیت آنان است، زیرا اولاً بر خلاف آنچه گفته می شود سلوی پرنده ای نیست و از سوی دیگر «لن نصبر علی طعام واحد» دلیل بر وحدت این طعام است.

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾ وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾ وَ إِذْ قُلْتُمْ يَمُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَ عَدْسِهَا وَ بَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ بَاءُ وَ بَغْضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بَأْنَهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بَايَتِ اللَّهُ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾

و چون گفتیم: «بدین شهر در آید، پس از (نعمت های) آن - هر گونه و هر کجا خواستید - پاکیزه و فراوان بخورید و سجده کنان از درش داخل شوید و بگویید (ما خواهان) ریزشی (از گناهانمان) هستیم، تا خطاهایتان را ببخشاییم. و (پاداش) نیکوکاران را به زودی می افزاییم.» ﴿٥٨﴾ پس کسانی که ستم کردند، (و آن) سخن را به (سخنی دیگر) غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند؛ پس ما (نیز) بر آنان که ستم کردند - به پیامد آنچه سربیزی می کرده اند - غذایی پراضطراب از آسمان فرو فرستادیم. ﴿٥٩﴾ و چون موسی برای قومش در پی آبی برآمد، پس (بدو) گفتیم: «با عصایت بر (آن) تخته سنگ بزن.» پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت؛ (به گونه ای که) هر قبیله ای آبشخورشان را همی دانستند (و گفتیم): «از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در زمین به افسادگری نکوشید.» ﴿٦٠﴾ و چون گفتید: «موسی! ما بر یک (نوع) خوراکی هرگز شکیب (و تاب) نیاوریم، پس پروردگارت را برایمان بخوان تا از آنچه زمین می رویاند - از (قبیل) سیزی و خیار و سیر و عدس و پیاز - برایمان برون آورد!» (موسی) گفت: «آیا به جای چیزی بهتر [من و سلوی بدون زحمت] چیزی فروتر (از آن را با زحمت) می طلبید؟ پس به شهری فرود آید که آنچه خواسته اید همواره برای شما در آنجاست.» و (داغ) خواری و ناداری (زمین گیری) بر آنان زده شد و به (سوی) خشمی از خدا

برگشتند. این بدین سبب بود که آنان همانا به نشانه های خدا کفر می‌ورزیده اند و پیامبران را به ناحق می‌کشته اند؛ این بدان روی بود که سرکشی نموده و تجاوز می‌کرده اند. ﴿61﴾

آیه ۶۱ - "ضربت عليهم الذلة والمسكنة" گرچه در مورد یهودیان گنهکار و ستمگر وارد شده است، ولی بر مبنای "كانوا يكفرون بآيات الله" شامل همه کافران و ستمگران و قاتلان فرستادگان الهی می‌باشد.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرَى وَالصَّبِیْنَ مَنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ ﴿62﴾

بی گمان، کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و نصرانیان و صابیان [التقاطیان] هر کس (از آنان و سایر موحدان) به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار شایسته (ی ایمان) کند، - پس اجرشان برایشان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آنهاست و نه آنان اندوهناک خواهند شد. ﴿62﴾

آیه ۶۲ - "الذين آمنوا" در این آیه گروندگان به شریعت قرآنند و سه گروه دیگر یهودیان و نصرانیان و صابیان می‌باشند؛ این چهار گروه در عین اختلاف مراحل ایمانی، اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز و عمل شایسته داشته باشند "اجرهم عند ربهم" پاداش ایشان نزد پروردگارشان محفوظ است. البته اگر کسی معاند حق نباشد و بر مبنای قصور و کوتاه بینی یا تقصیر به دور از عناد جویای حقیقت و شریعت آخرین نباشد، ایمان او به خدا و معاد و اعمال شایسته اش دارای اجر خواهند بود.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا ءَاتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا
فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿63﴾ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿64﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنكُمْ فِي
السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿65﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا
خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿66﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ
تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوءًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿67﴾

و چون پیمانتان را (از شما) گرفتیم و (کوه) طور را بر فرازتان افراشتیم (و فرمودیم: «آنچه را به شما داده ایم به نیرویی (شایسته همچون کوه بر فرازتان) بگیرید و آنچه را در آن است به یاد آرید، شاید شما (از گناهان) پرهیز کنید.» ﴿63﴾ سپس (شما) بعد از آن (پیمان) رویگردانید، پس اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، بی گمان از زیانکاران می‌بودید. ﴿64﴾ و به راستی کسانی از شما را - که

در روز شنبه (از فرمان خدا) تجاوز کردند - به خوبی شناختید. پس بدیشان گفتیم: «بوزینگانی رانده شده باشید.» ﴿65﴾ پس ما آن ها [بوزینگان] را برای حاضران و (نسل های) پس از آنان، بازدارنده (از نافرمانی) و برای پرهیزگاران، پندی قرار دادیم. ﴿66﴾ و چون موسی به قومش گفت: «خدا به راستی شما را فرمان می دهد که ماده گاوی را سر ببرید»، گفتند: «آیا ما را همواره به مسخره می گیری؟» گفت: «پناه می برم به خدا که از نادانان باشم» (که مسخره در هر صورت نادانی است). ﴿67﴾

آیه ۶۷ - "ان الله يأمرکم آن تذبحوا بقرة" تنها گاو ماده را به میان آورده، که اگر خصوصیات دیگری مورد نظر بود همین جا بیان می نمود؛ لذا کشتن هر گاو ماده ای برای تحقق بخشیدن به این امر کافی بود، اما یهودیان در باطن گاو پرست، بر مبنای علاقمندی به گاو هرگز نمی خواستند گاوی ماده را بکشند و چون ارتباط کشتن گاوی ماده با شناسایی قاتل برایشان روشن نبود، از این رو موسی را متهم باستهزای نسبت به خودشان کردند و خدا نیز پس از این لجاجت و تجاھل بر آنان سخت گرفت و آنان بالاخره پس از افزوده شدن اوصاف برای گاو مذکور اقدام به کشتن آن کردند.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فافعلوا مَا تُمَرُون ﴿68﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ﴿69﴾

گفتند: «پروردگارت را برای ما بخوان، (تا) برایمان روشن سازد که آن (گاو) چگونه است؟» گفت: «به راستی می فرماید "بی گمان آن ماده گاوی است نه پیر و نه خردسال؛ میانگینی است بین این دو؛ پس آنچه را (بدان) امر می شوید به جای آرید."» ﴿68﴾ گفتند: «پروردگارت را برایمان بخوان، (تا) برای ما روشن کند رنگش چه (گونه) است؟» گفت: «به راستی وی می فرماید: "بی گمان آن ماده گاوی است (که) رنگش زرد یکدست و خالص است و (این گاو) بینندگان را شاد می کند."» ﴿69﴾

آیه ۶۹ - "تسر الناظرین" ضمیر مؤنث مقدر در «تسر» به مرجع مؤنث برمی گردد، گرچه صفراء نیز مؤنث است، ولی محور سخن «بقره» است، روی این اصل این گاو زرد یکدست است، که بینندگان را مسرور می سازد و نه تنها زردی یکدست رنگ زرد در غیر از گاو زرد هم که طبعاً مسرور کننده نیست و از سوی دیگر «لون» در «لونها» که مذکر است مرجع ضمیر مؤنث نیست.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿70﴾ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِئَةَ فِيهَا قَالُوا أَلَن جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا

يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾ وَإِذِ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّعَيْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾

گفتند: «پروردگارت را برایمان بخوان، (تا) برای ما روشن گرداند که آن چه (گونه گاوی) است؟ (زیرا ویژگی های) این ماده گاو، به راستی بر ما (با گاوهایی دیگر) مشتبه شده و (با توضیحاتی بیشتر) بی گمان اگر خدا بخواهد ما به راستی هدایت یافته ایم.» ﴿٧٠﴾ گفت: خدا «به راستی می فرماید "بی چون، آن ماده گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه کشتزار را آبیاری می کند؛ بسی سالم است (و) هیچ لکه ای (هم) در آن نیست."» گفتند: «اینک کاملاً (سخنی) درست آوردی.» پس آن را سر بردند و (هرگز) نزدیک به انجام این کار (هم) نبوده اند. ﴿٧١﴾ و چون شخصی را کشتید، سپس درباره ی (قاتل) او با یکدیگر به ستیزه برخاستید و حال آنکه خدا آنچه را کتمان می کرده اید، برون آورنده است. ﴿٧٢﴾ پس فرمودیم: «(جسد) آن مقتول را به پاره ای از آن (گاو سر بریده) بزنید (تا زنده شود).» بدین سان خدا مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما می نمایاند، شاید شما بیندیشید. ﴿٧٣﴾

آیه ۷۳ - "کذالک یحیی الله الموتی" مقصود از احیاء در این آیه زنده گردانیدن مردگان بوده که خود دارای دو بعد است.

۱- زنده شدن عده ای با ظهور حضرت صاحب الامر (علیه السلام).

زنده شدن تمام مردگان در روز رستاخیز و این به ویژه از آن جهت تبیین گشته که اینان منکر معاد بودند و آیات موجود در تورات را در این زمینه تحریف کردند؛ به گونه ای که در تورات کنونی جز اشاره هایی در این مورد چیزی به چشم نمی خورد.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِّنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾

سپس دل هایتان پس از این (واقعه) سخت گردید، پس آنها همانند سنگ، یا سخت تر از آنها؛ حال آنکه بی چون از برخی سنگ ها همانا از (فوران آب نهفته در) آن، نهرهای بسیاری به شدت روان می گردد؛ و به راستی برخی از آنها می شکافند؛ پس از آن آب خارج می شود؛ و بی چون برخی از آنها از بیم خدا فرو می ریزند. و خدا از آنچه می کنید غافل نیست. ﴿٧٤﴾

آیه ۷۴ - هبوط و فرو ریختن کوه ها از خشیت الله خود دلیلی است بر این که جمادات نیز در حد خود مکلفند و احیاناً از خشیت الهی در هم فرو می ریزند، خشیت هم به معنی ترس از قصور و تقصیر خود در برابر عظمت الهی است.

أَتَتَّمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

پس آیا طمع دارید که (اینان) برایتان [به سودتان] ایمان بیاورند؟ حال آنکه گروهی از آنان بی گمان سخنان خدا را می شنیده اند، سپس آن را بعد از دریافتنش تحریف می کنند، حال آنکه خودشان (هم) می دانند. ﴿٧٥﴾

آیه ۷۵ - «لکم» در مورد ایمان همان ایمان به سود مسلمانان است و نه ایمان به خود آنان، اصل ایمان هم پناه دادن و در امن نهادن است، که بالاخره امان بالله است. یعنی خود را به وسیله او در امن قرار دادن.

"یسمعون کلام الله ثم يحرفونه": کلام خدا را می شنویدند و پس از تعقل و فهم به تحریف آن می پرداختند؛ و ما نمونه های فراوان برای این گفته می یابیم، چنانکه در تورات (تث (۱۹:۱۸)، تث (۸:۲۸)، تکوین (۲۷:۲۰ و ...) به این نمونه ها برمی خوریم، که اینان پس از دریافت بشارتی در مورد حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) و معصومین محمدی (علیهم السلام) و پس از درک و فهم این بشارات به تحریف آنها پرداختند.^۵

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغُضْهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾ أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾ وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾ وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَاطِبَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ

۵ مراجعه شود به بشارات عهدین.

النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨١﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨٢﴾

و (همین یهودیان) هنگامی که با کسانی که ایمان آورده اند برخورد کنند، گویند: «(ما) ایمان آوردیم.» و هنگامی که با همدیگر خلوت کنند، گویند: «آیا از آنچه خدا بر شما گشوده است، برایشان بازگو می کنید تا آنان با (استناد به) آن، نزد پروردگارتان بر (ضد) شما استدلال کنند؟ پس آیا خردورزی نمی کنید؟» ﴿٧٦﴾ آیا و نمی دانند که خدا آنچه را پوشیده می دارند و آنچه را آشکار می کنند، همی می داند؟ ﴿٧٧﴾ و (بعضی) از آنان بی سوادانی هستند که (معنای درست) کتاب (تورات) را به جز آرزوهای بی پایه نمی دانند و فقط آنان (به آن) گمان می برند. ﴿٧٨﴾ پس وای بر کسانی که کتاب را با دست هایشان می نویسند، سپس می گویند: «این از جانب خداست» تا بدان (وسیله) بهای ناچیزی به دست آورند؛ پس وای بر ایشان از آنچه دست هایشان (آن را به باطل) نوشته و وای بر ایشان از آنچه (از این راه) به دست می آورند ﴿٧٩﴾ و گفتند: «جز روزهایی چند، هرگز آتش به ما نخواهد رسید.» بگو: «آیا نزد خدا پیمانی محکم برگرفتید؟ پس خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد. یا آنچه را نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟» ﴿٨٠﴾ آری، کسی که بدی ای را به دست آورده و خطایش سراسر او را در برگرفت، اینان همراهان آتشند، (و) ایشان در آن ماندگارند. ﴿٨١﴾ و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته (ایمان) کردند، اینان بهشتیانند؛ ایشان در آن جاودانند. ﴿٨٢﴾

آیه ۸۲ - "هم فيها خالدون" خلود در بهشت بی نهایت است، زیرا بر مبنای فضل ربانی است که آن را پایانی نیست. لیکن آتش و جهنم بر مبنای عدل او می باشد و حتی در عذاب نیز بر مبنای فضل و رحمت الهی به میزان شایسته خواهد بود.

و از سوی دیگر باید توجه داشت در آیه (۸۱) مراد از «سیئه» گناه صغیره نیست، چه این که این گناه با ترک کبایر مورد بخشش قرار می گیرد (۴: ۳۱) و گناه کبیره نیز با توبه و شفاعت قابل بخشش است، بنابراین این «سیئه» که سبب خلود است - چنانکه از روایات هم برمی آید - گناهان بزرگ مانند شرک و الحاد است که با اصرار و عناد همراه باشد و این گفته با «احاطت» در این آیه که درهاله ای از گناهان و نافرمانی هایش قرار گیرد مناسبت دارد. و چنین عقوبت برای آن کس سزاوار است که گناه را - چون کار حلالی - پی جویی کرده است.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَمَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾

و چون از فرزندان اسراییل پیمان گرفتیم (که): «جز خدا را نپرستید و به پدر(ان) و مادر(انتان) و نزدیکترین خویشان(تان) و (به) یتیمان و مستمندان احسان کنید و برای مردمان با (زبان) خوشی سخن بگویید و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید.» سپس - به جز اندکی از شما - (همگی) به حالت اعراضتان (از پیمان الهی) روی برتافتید. ﴿83﴾

آیه ۱۳ - "اشد العذاب" در برابر اشد الکفر و نه افزون بر عذاب کفر، بلکه بر حسب آیاتی چند کلا عذاب کمتر از استحقاق آن است، مگر درباره ظلم، جز در صورتی که مظلوم ظالم را ببخشد.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿84﴾ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسْرَى تُفْدُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿85﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿86﴾

و چون (از شما) پیمانتان را گرفتیم (که): «خون یکدیگر را مرزید و همدیگر را از خانه هایتان بیرون نکنید.» سپس (به این پیمان) اقرار کردید، حال آنکه خودتان گواھید. ﴿84﴾ سپس شما همان هاید که همدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از خانه هاشان بیرون می رانید، در حالی که به گناه و تجاوز بر ضد آنان یکدیگر را پشتیبانی می کنید و اگر به اسارت نزدیکان آیند، به (دادن) فدیة، آنان را آزاد می کنید، حال آنکه همان (بیرون راندنشان) بر شما حرام شده است؛ پس آیا به پاره ای از کتاب [تورات] ایمان می آورید و به پاره ای (هم) کفر میورزید؟ پس چیست کیفر کسی از شما که چنان کند؟ جز خواری (و بی مقداری) در زندگی دنیا؛ و روز رستاخیز ایشان به سخت ترین عذاب ها بازگردانده می شوند و خدا از آنچه می کنید غافل نیست. ﴿85﴾ اینانند کسانی که زندگی (ناچیز) دنیا را به (بهای همه چیز) آخرت خریدند، (که به همان بسنده کردند) پس نه عذاب از آنان تخفیف داده می شود و نه ایشان یاری می شوند. ﴿86﴾

آیه ۱۶ - "فلا يخفف عنهم العذاب" منافاتی با تخفیف عذاب بر مبنای آیاتی دیگر ندارد، زیرا اینجا مقصود تخفیفی است که خود موجب ستم بر دیگران است، اما اصل تخفیف بر مبنای رحمت الهی را که وعده دیگری است سلب نمی نماید.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَحَقَّقْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾

و همانا به موسی کتاب [تورات] را به راستی دادیم و پس از او پیامبرانی (از اسرائیلیان) را پشت سر هم فرستادیم و به عیسی پسر مریم نشانه های آشکار دادیم و او را با «روح القدس» تأیید کردیم؛ پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایندتان نیست برایتان آورد، کبر ورزیدید؟ پس گروهی را تکذیب کردید و گروهی را هم می کشید. _..._ ۸۷_

آیه ۸۷ - اینجا مقصود از «الرسال» پیامبران اسرائیلی اند که در آیات قبل و بعد مورد بحث می باشند و عیسی (علیه السلام) را - که از پیامبران اسرائیلی است - آخرین آنان معرفی کرده است، چنانکه آیات (۴۰:۳۰)، (۸۱:۳) رسول بزرگوار اسلام را خاتم همه پیامبران الهی معرفی کرده.

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾ بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوْا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٩٠﴾

و گفتند: «دل های ما را پوششی (فراگرفته) است.» (چنان نیست بلکه آنان به خوبی می فهمند؛ بلکه خدا به سزای کفرشان لعنتشان کرده است. پس (چه) اندک ایمان می آورند. ﴿٨٨﴾ و هنگامی که از جانب خدا برایشان کتابی آمد (که) تصدیق کننده ی آن چیزی است که با آنان می باشد و از دیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند فتح (و پیروزی) می جستند؛ پس هنگامی که آنچه را (پیش از این می) شناختند برایشان آمد، (با همان کتاب) انکار (و انگارش) کردند. پس لعنت خدا بر کافران. ﴿٨٩﴾ بد! (به) آنچه خود (آلوده به شهوات) شان را با آن خریدند. همانا به آنچه خدا نازل کرد - از سر ستم و تجاوز- کفر می ورزند که (چرا) خدا از فضل خویش بر هر کس از بندگان بخواند (کتابی و حیانی) فرو می فرستد؛ پس به خشمی (افزون) بر خشمی دیگر بازگشتند. و برای کافران عذابی خوارکننده است. ﴿٩٠﴾

آیه ۹۰ - "بئسما اشتروا به أنفسهم" خود را بهای کفر خریدند و آیا آنان مؤمن بودند که خودشان را با کفر معاوضه نمودند؟ پاسخش در تأمل به دو بعد ایمان است:

۱- بعد فطرت و عقل بر مبنای فطرت و بر این دو مبنای به خدا ایمان دارد که همان بعد درونی است.
 ۲- بعد برونی شامل بعثت انبیاء با نشانه های آشکار و سایر وسیله های خدشه ناپذیر و قطعی ایمان و به ویژه بشارات موجود در کتابهای آسمانی پیشین درباره آخرین و کاملترین و برترین فرستادگان الهی است و اینان خودهاشان را با ندیده گرفتند و با این دو بعد ایمانی با کفر معاوضه کردند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أُنزِلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَنَكْفُرُ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩١﴾

و هنگامی که به آنان گفته شود: «به آنچه خدا نازل کرده ایمان بیاورید»، گویند: «ما (تنها) به آنچه بر (پیامبران) ما نازل شده ایمان می آوریم.» در حالی که به غیر آن [قرآن] کفر می ورزند، حال آنکه همان تمامی حق است و تصدیق کننده ی همان چیزی است که با آنان است. بگو: «اگر مؤمن بوده اید، پس چرا از پیش، پیامبران خدا را (و اینک رسالتشان را) می کشید؟» ﴿٩١﴾

آیه ۹۱ - "و هو الحق" و نه "هو حق"، «أل» در «الحق» برای جنس و دلیل است بر این که مراد کل حقیقت است و اگر چنین نبود به مقتضای نکره بودن خبر "هو حق" می فرمود و کشتن پیامبران از گذشته قتل شرایعشان و قتل خودشان را در بر دارد، چه آنان که در گذشته چنان کردند و چه اینان که به قتل آنان خشنودند و شرایعشان را هم به قتل می رسانند.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهَا وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٩٢﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩٣﴾ قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٤﴾ وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٩٥﴾ وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزٍ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾ قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ

اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٩٧﴾ مَن كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ
وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجَبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿٩٨﴾ وَقَدْ
أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿٩٩﴾ أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا
عَهْدًا نَّبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٠﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ
عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ
ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾

و همانا موسی برای شما به راستی نشانه های آشکار آورد، سپس گوساله را پس از (رفتن) وی (با خدا
شریک) برگرفتید، در حالی که شما ستمکارید. ﴿٩٢﴾ و چون پیمانتان را گرفتیم و (کوه) طور را بر
فرازتان برافراشتیم (و گفتیم): «آنچه را به شما داده ایم با نیرویی (فزاینده) بر گیرید و (به دستورهای
آن) گوش فرا دهید»، گفتند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم.» و بر اثر کفرشان، (مهر) گوساله در دل هاشان
سرشته شد. بگو: «اگر مؤمن بوده اید، بدا (به) آنچه ایمانتان شما را بدان فرمان می دهد.» ﴿٩٣﴾ بگو:
«اگر نزد خدا، سرای آخرت یکسره برایتان اختصاص داشته است (و) نه دیگر مردمان، پس اگر (از)
راستان بوده اید، آرزوی مرگ کنید.» ﴿٩٤﴾ ولی به سبب آنچه با دست های [نیروهای] خود از
پیش فرستاده اند، هرگز آن را هیچ گاه آرزو نخواهند کرد. و خدا به (حال) ستمکاران بسی
دانااست. ﴿٩٥﴾ و همواره آنان را بی گمان آزمندترین مردم به زندگی ای (دنیوی) - و (حتی)
حریص تر از کسانی که شرک می ورزند - خواهی یافت. هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار
سال عمر کند، حال آنکه اگر چنین عمری (هم به او) داده شود، دور کننده ای او از عذاب نیست؛ و خدا
به آنچه می کنند بسی بیناست. ﴿٩٦﴾ (به یهودیان) بگو: «کسی که دشمن جبریل بوده است (دشمن
خداست). به راستی او [جبریل]، به فرمان خدا، آن [قرآن] را بر قلبت نازل کرده، در حالی که
تصدیق کننده ای آنچه [از کتاب های آسمانی] پیش روی اوست می باشد و هدایت و بشارتی برای
مؤمنان است.» ﴿٩٧﴾ هر کس دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگانش و جبریل و میکائیل بوده است
(کافر است)؛ پس خدا بی گمان دشمنی برای کافران است. ﴿٩٨﴾ و همانا به راستی بر تو آیاتی
روشن فرو فرستادیم و جز فاسقان (کسانی) به آنها کافر نمی شوند. ﴿٩٩﴾ آیا و هر گاه (یهودیان)
پیمانی محکم بستند، گروهی از ایشان آن را به دور افکندند؟ (آری چنان است) بلکه بیشترشان ایمان
نمی آورند. ﴿١٠٠﴾ و هنگامی که فرستاده ای از جانب خدا برایشان آمد - که آنچه را با آنان است
تصدیق کننده است - گروهی از کسانی که کتاب (وحیانی) داده شده اند، کتاب (ویژه ای) خدا را پشت
سرشان افکندند، چنان که گویی ایشان نمی دانند. ﴿١٠١﴾

آیه ۱۰۱ - "مصدقاً لما معهم"، «هم» در اینجا مطالبی و حیانی است، یعنی پیامبر اسلام تنها تصدیق
کننده وحی خالص تورات و انجیل است، که بایستی با اسرائیلیان باشد و نه تصدیق کننده همه

مطالبشان، که خود اینان بخشی از آیات و حیانی تورات را پشت سر نهادند و کم یا زیاد نمودند، روی این اصل "مصدقاً لما معهم" دلیل نیست که دو شریعت تورات و انجیل همیشه پابرجا و تحریف نشده است، بلکه تنها تصدیق اصل وحی ربانی می باشد، بر خلاف آنچه حداد بیروتی در کتابهای خود نوشته است.

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾

و آنچه را که شیطان ها بر (علیه) سلطنت سلیمان می خوانند، پیروی کردند؛ و سلیمان (بر خلاف گمان آنان هرگز) کافر نشد، لیکن (همان) شیطان ها (بند که) به کفر گراییدند؛ حال آنکه به مردم سحر می آموزند. و (نیز از) آنچه بر آن دو فرشته - هاروت و ماروت - در بابل فروفرستاده شده بود (می آموختند)؛ در حالی که آن دو (فرشته) هیچ کس را (سحر) یاد نمی دادند، مگر آنکه (قبلاً به او) می گفتند: «ما تنها (وسیله‌ی) آزمایشی (برای شما) هستیم، پس (زنهار) کافر نشو.» پس، از آن دو (فرشته) چیزهایی می آموختند (که) به وسیله‌ی آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند، در حالی که بدون اذن خدا نمی توانستند به وسیله‌ی آن به احدی زیان رسان باشند. و (خلاصه) چیزی می آموزند که آنان را زیان دارد و سودی برایشان ندارد. و بی گمان (یهودیان) دانسته بودند هر کس این متاع را بی چون خرید، هرگز در آخرت بهره‌ای ندارد. چه بسیار بد بود آنچه بدان خودفروشی کردند؛ اگر می دانسته اند. ﴿١٠٢﴾

آیه ۱۰۲ - "و ما کفر سلیمان" این حقیقت را تبیین می کند که شیاطین تهمت کفر سلیمان را بر مملکت تحت سلطه شان تحمیل کردند. چنانکه این نسبتها را در کتاب مقدس نیز وارد کردند، در ملوک اول (۱۱:۸ - ۱) و (۲۶:۱۳) آمده است: سلیمان با زنهای بیگانه - که خدا از ازواج و معاشرت با آنان منع کرده بود - بنای محبت و عشق بازی و زناشویی گذاشت، تا آن که از آنان هفتصد زن عقدی و سیصد زن متعه به ازدواج خود در آورد، این زنان عقل و ایمان سلیمان را به هنگام پیری از خدا منحرف ساخته و به خود متوجه کردند، به حدی که در عقیده نیز پیرو آنان شده، در بالای تپه ها برای هر دسته از زنان خود بت خانه ای جداگانه بنا کرد.

و این آیه از قرآن کفر سلیمان و تهمت های ناروای منسوب به او را سلب می کند و همچنین می نمایاند که یادگیری سحر برای باطل ساختن سحرهای باطل و تفرقه انداز در آن شرایع اشکالی نداشته است، که مقصود زدودن سحر است نه بهره برداری ناروا از آن. و راز اصلی آموزش سحر از سوی دو فرشته «هاروت و ماروت» به کاری گیری آن ضد سحر شیاطینی بوده است و خود آزمایشی بوده تا دانسته شود که اینان در برابر این نعمت بزرگ الهی چه می کنند؟!

اما حتی همین بهره برداری شایسته از سحر پس از اسلام هرگز جایز نیست، زیرا راه بهترش وسیله نبود کردنش با معجزه جاویدانه اسلامی، قرآن است. چنانکه حضرت موسی (علیه السلام) سحر ساحران زبردست فرعون را با معجزه الهی از بین برد، البته عصای موسی تنها به دست خود او معجزه بود ولی قرآن معجزه ای ابدی و بالاترین آیت الهی است به دست همگان. و سایر سحرها نیز از سحر ساحران فرعون ضعیف تر است، بنابراین با استعانت از قرآن با شرط ایمان و دقت کامل می توان هر گونه سحری - هر چند مهم - را از میان برداشت. وانگهی در گذشته سلیمان یادگیری سحری که باطل کننده سحرهای دیگر است، تنها توسط فرشتگان بوده که در سایر زمان های وحیانی هرگز وجود نداشته و روی این جهت هر گونه سحری در اسلام حرام است.

"و ما هم بضارین به من أحد الا باذن الله" چگونه سحر که در بعد تشریعی مورد نهی است، در بعد تکوینی از سوی خدای تعالی موجب اثری تکوینی می شود؟ آیا این خود تناقض نیست؟!

پاسخش این است که اعمال خیر و شر دارای دو بعد مقدماتی و نهایی است، در وهله اول فاعل این اعمال مقدمات آنها را با اختیار فراهم می سازد و در نهایت یا به اذن الهی تحقق می یابد یا نه و در این مورد (سحر) اگر همیشه اجازه تاثیر تکوینی نیابد، چنین امری منافی با اختیار است؛ حال این که در عرضه تکلیفی نه جبر است نه اختیار، بلکه حد وسط بین آن دو است.

وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٣﴾ يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَعَيْنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا وَ اسْمِعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾

و اگر آنها به درستی گرویده و پرهیزگاری کرده بودند، بی چون پاداشی (که) از جانب خدا (می یافتند) بهتر بود؛ اگر می دانسته اند. ﴿١٠٣﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! نگویید «راعنا» و بگوئید «انظرنا» و (سخنان پیامبر را) بشنوید. و کافران را عذابی دردناک است. ﴿١٠٤﴾

آیه ۱۰۴ - «راعنا» و «أنظرنا» در زبان عربی به یک معناست، اما راعنا در زبان عبرانی بر ضد معنای عربی آن است که: (از ما بشنو و از تو نمی شنویم) روی این اصل، مؤمنان از گفتن راعنا در برابر یهودیان که از این لغت سوء استفاده می کرده اند نهی شده اند.

پیام قرآن، در این جریان به گونه ای همگانی در هر زمان و مکانی این است که اگر سخن یا عملی در عرف مؤمنان پسندیده و در عرف دیگران پسندیده نیست، آن را تبدیل به لغت یا عملی کنند که مورد سوء استفاده دشمنان نباشد، که هم مشابه قبلی آن و هم مورد تأیید شرع باشد.

مَا يَوْذُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١٠٥﴾
نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٦﴾

نه کسانی از اهل کتاب که کافر شدند و نه مشرکان (هیچ کدام) دوست نمی دارند هیچ خیری (وحیانی و ...) از جانب پروردگارتان برایتان پیاپی فرود آید. حال آنکه خدا هر که را بخواهد به رحمت خود اختصاص می دهد. و خدا دارای فزون بخشی بزرگ است. ﴿١٠٥﴾ هر آیت و نشانه ای (یعنی یا لفظی) را (که) از میان برداریم، یا آن را از یاد(تان) ببریم، بهتر از آن یا مانند آن را می آوریم؛ مگر ندانستی که خدا همواره بر هر کاری بسیار تواناست؟ ﴿١٠٦﴾

آیه ۱۰۶ - آیت هر گونه نشانه ربّانی است و تمام نشانه های لفظی و معنوی را شامل است، نشانه های لفظی تنها آیات قرآن است و نشانه های عینی آیات ربّانی رسالتی یعنی پیامبران و نشانه های رسالتی آنان است.

«نسخ» به معنای زائل کردن گذشته و «ننسخها» به فراموشی سپردن و یادآوری نکردن گذشته است. بر مبنای این آیه، هر نشانه ای که نسخ گردد، یا به فراموشی سپرده شود، خدا بهتر یا مانند آن را می آورد و این منافای با علم فراگیر ربّانی نیست؛ زیرا ناسخ بیانگر پایان حکم منسوخ است که حکم جدیدی را بر حسب مصالح ربّانی بیان می کند و با دقت در این آیات در می یابیم که آیات منسوخ خود به آیات ناسخه اشاره دارد.

به اختصار آیات ناسخ و منسوخ لفظی پنج نوع است: ناسخ عام، خاص، مطلق، مقید و مباین. یعنی ناسخ به ترتیب یا عمومیت عام را نسخ می کند و تخصیصش می دهد و یا خصوصیت خاص را تعمیم می دهد، یا طلاق مطلق را تقید می کند، یا قید مقید را تبدیل به طلاق می نماید و یا حکمی را به طور کلی زائل کرده، تبدیل به مباین می نماید. مانند حدّ زنا در سوره نساء که «فأذوهما» تنها اذیت کردن را

مقرر داشته، ولی با آیه سوره نور - که صد ضربه تازیانه است - نسخ مباین گشته است، که این خود حکم بهتر و پایدارتری است.

چهار مورد تخصیص، تقیید، تعمیم و طلاق دادن نیز بر خلاف اصطلاح نسخ است؛ زیرا نسخ یا کلی است مانند مورد پنجم، یا نسبی و جزئی است که در این چهار مورد اگر وقت عمل نگذشته باشد حکم ناسخ - یعنی دلیل دوم - تبیین کننده حکم منسوخ، یا دلیل اول است، یعنی دلیل دوم عموم یا طلاق دلیل اول را که خاص یا مقید است تبیین میکند و یا قید و دلیل خاص دلیل قبل را که عام است یا مطلق تبیین می کند، ولی در مورد پنجم به حساب تباین نسخ کلی تباینی است.

اما مصداق و نمونه ای عینی از «نسخها» به فراموشی سپردن پیامبران پیشین است در دو بعد: خودشان و شریعتشان. یعنی اگر فرماندهی رسالت هر یکی نسخ یا فراموش گردد، رسالت بعدی برتر یا مماثل آن است و این برتری در رسالت موسوی و عیسوی معلوم نیست، که این دو حداقل برابرند؛ زیرا "نأت بخیر منها او مثلها" ضلع سوم را که پایین تر باشد نفی کرده است؛ و در مورد رسالت خاتم النبیین بر حسب آیاتی مثل (آل عمران: ۸۱) برتری کامل در مورد ایشان مقرر گشته است.

در بعد دوم، شریعت نوح (علیه السلام) هم نسخ شده و هم به فراموشی رفته است؛ زیرا اثری جامع از آن در قرآن و سنت وجود ندارد، فقط جریاناتی کلی که شامل همه شرایع است در آن می باشد. همینطور شریعت ابراهیم (علیه السلام) ولی با توضیحی بیشتر، پس در حقیقت مشمول "او نسخها" هستند. شریعت انجیل هم در برابر تورات هیچ استقلالی ندارد، بلکه تنها در بعد تحلیل بعضی محرمات آزمایشی تورات مستقل است و از سویی هم مبانی بسیار وسیع اخلاقی را داراست. در کل شرایع پنج گانه، تنها تورات است که مشمول «نسخها» نیست، بلکه تنها نسخ آن را در بر می گیرد و قرآن برخی احکام فرعی آن را طبق نصوصی نسخ کرده، ولی نه آن گونه که در تورات محرّف به نظر می آید. زیرا بر حسب واقعیت و اعتراف علمای اهل کتاب و نصوصی قرآنی، شرعمدارانی تورات بسیاری از آیات آن را تحریف کرده اند و گرچه نسخ کننده قرآن است، ولی منسوخ خیالات و تحمیلات بشری است. گرچه "ما ننسخ من آیه او نسخها" هر دوی ناسخ و منسوخ را وحیانی گرفته است.

بنابراین نسخ قرآنی نسبت به تورات اصلی بسیار کم است و در کل اصول واجب و مستحب و حلال و حرام یکسانند و تنها در کیفیت و شکلهای اجرای این احکام تغییراتی جزئی داده شده است. مع الاسف کتب عهد عتیق با وهم ها و اغراض بشر آمیخته و طبیعی است که فکر ناقص بشری در کلام الهی ناقص یا متضاد و یا مناقض است.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٧﴾ أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ وَمَن يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٠٨﴾ وَذَكَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٩﴾ وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٠﴾

مگر ندانستی که سلطنت آسمان ها و زمین به راستی تنها از آن خداست، شما جز خدا هیچ سرور و یابوری ندارید؟ ﴿١٠٧﴾ یا می خواهید از پیامبر خود همان را بخواهید که از پیش از موسی خواسته شده بود؟ و هرکس کفر را همواره جایگزین ایمان کند، به راستی راه راهوارِ راست را گم کرده است. ﴿١٠٨﴾ بسیاری از اهل کتاب از روی حسدی که از نزد خودشان بود، دوست داشتند که شما را بعد از ایمانتان - پس از اینکه حق برایشان به خوبی آشکار گردید - کافر گردانند. پس چشم پوشید و روی بگردانید تا خدا فرمان خویش را صادر کند. همواره خدا بر هر کاری بسیار تواناست. ﴿١٠٩﴾ و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید و هر نیکی که برای خویش از پیش می فرستید، آن را نزد خدا باز خواهید یافت، بی گمان خدا به آنچه می کنید بیناست. ﴿١١٠﴾

آیه ۱۱۰ - "اقیموا الصلوة" با "لا یأتون الصلاة" این است که اتیان و انجام دادن نماز بدون بر پا داشتن درست نیست. چنانکه درباره منافقین می فرماید: (آنان که نماز را بدون کسالت و تنبلی انجام نمی دهند) (۵۴:۹) که این نماز، نمازی است زمین خورده، لکن «اقیموا» یعنی نماز را به گونه ای والا و بالا برپا دارید، چه از نظر ظاهر با انجام شرایط صحتش و چه از نظر باطن با توجه به شرایط معنوی آن.

"تجدوه عنده الله" دلیل بر این است که کل اعمال مکلفان تا روز رستاخیز باقی است - مگر آنکه گناهایی از آنان با استغفار پوشانده شود - و خود این اعمال در دو بعد جزای آنان است:

اول نگرش همگانی است که خود و دیگران آن را می بینند و یا می شنوند.

دوم این که خود عمل تبدیل به حقیقت و ملکوتش می گردد، در حقیقت جزا جدای از عمل نیست، بلکه بروز حقیقت خود عمل است.

وَقَالُوا لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١١١﴾ بَلَىٰ مَن أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ

أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١١٢﴾ وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١١٣﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَسَّعُ عِلِيمٌ ﴿١١٥﴾

و گفتند: «هرگز (کسی) به بهشت در نیاید، مگر کسی که (از) یهودیان یا نصرانیان بوده است.» اینها آرزوهای (واهی) ایشان است. بگو: «اگر (از) راستان بوده اید برهانتان را بیاورید.» ﴿١١١﴾ آری، هر کس - در حالی که نیکوکار است - چهره‌ی (انسانی و ایمانی) خود را به خدا تسلیم کند، پاداش وی نزد پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین (هم) نخواهند شد. ﴿١١٢﴾ و یهودیان گفتند: «نصرانیان بر هیچ (حقّی) نیستند.» و نصرانیان (هم) گفتند: «یهودیان بر هیچ (حقّی) نیستند.» حال آنکه آنان (هر دو کتاب و حیانی) را می خوانند. و کسانی که نمی دانند (و از کتاب های وحیانی آگاهی ندارند) نیز (سخنی) همانند گفته‌ی ایشان گفتند. پس خدا روز رستاخیز در آنچه با هم اختلاف می کرده اند، میانشان داوری خواهد کرد. ﴿١١٣﴾ و کیست بیدادگرتر از آن کس که نگذاشته در مساجد خدا، نام خدا یاد شود و در ویرانی آنها کوشیده است؟ برای آنان نبوده است جز اینکه اینان ترسان (و لرزان) در آن ها درآیند؛ در دنیا ایشان را خواری و برایشان در آخرت عذابی بزرگ است. ﴿١١٤﴾ و مشر و مغرب تنها از آن خداست؛ پس به هر سو رو کنید، آنجا رو (سوی) خداست. بی گمان، خدا گشایگری بسیار داناست. ﴿١١٥﴾

آیه ۱۱۵ - "ولله المشرق والمغرب" دارای دو بعد است: بعد همیشگی و همگانی توجه به خدا، در جریان عمومی عبادات نسبت به تمامی جهاست است. زیرا با طلوع و غروب خورشید مشر و مغرب هر سرزمینی نمودار و شمال و جنوب نسبت به همه یکسان است، بالا و پایین نیز - مخصوصاً در عبادات و نماز - مورد توجه کمتری است. با این اوصاف مشر و مغرب سایر جهات را نیز به نوعی در بر دارد. زیرا جایگاه خورشید در ایام سال به طرف شمال یا جنوب تغییر می کند. همچنین خورشید با حرکت زمینی هر روز از پایین به بالا و دوباره به پایین سرازیر می شود.

بعد اختصاصی توجه به خدا در هنگام نماز نسبت به جهات مختلف، در انحصار قبله است، مگر تعیین جهت قبله ممکن نباشد، در این صورت مشروط بر این که جهت قبله یا امید به آن در ادامه وقت

معلوم نگردد، که در وسعت وقت یک نماز به هر سو بخواند پذیرفته است، گرچه بر خلاف جهت قبله باشد، زیرا "فاینما تولوا وجه الله".

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَنَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَنُوتٌ ﴿١١٦﴾

و گفتند: «خدا فرزندی (برای خود) برگرفته.» (او) منزّه است. بلکه هر چه در آسمان ها و زمین است، تنها از آن اوست (و) همه (ی آفریدگان) برای او (بندگان و) خاضع اند. ﴿١١٦﴾
آیه ۱۱۶ - "بل له ما فی السموات و الارض کل له قانتون" خود پاسخی است به این خیال نادرست مشرکان که خدا فرزندی برگزیده است تا تنها و هراسان نباشد.
خدا چه نیازی به برگزیدن فرزند دارد، در حالی که تمام جهان و جهانیان ملک او و نیازمند و خاضع در برابر اویند؟

اصولاً یکتایی و بی نیازی صفت ذاتی خداست و هراس در او معنا ندارد!

بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿١١٧﴾ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَبَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿١١٨﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسَلِّ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿١١٩﴾ وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَسُنَا أَتَّبَعْتَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٢٠﴾ الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٢١﴾

(او) پدیدآورنده ی آغازین آسمان ها و زمین بدون هیچ سابقه ای است و هنگامی که (تکوین) چیزی را حکمی حتمی فرماید، پس تنها برای آن می گوید: «شو»، پس می شود. ﴿١١٧﴾ و کسانی (همچون مشرکان) که (از نظر وحیانی) نمی دانند، گفتند: «چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ یا برای ما نشانه ای (از او) نمی آید؟» این گونه، کسانی که پیش از اینان بودند (نیز) همانند همین گفته ی ایشان را گفتند، (و) دل ها (و افکار)شان همانند یکدیگر بوده است. ما بی چون نشانه ها (ی خود) را برای گروهی که یقین می آورند، نیک روشن گردانیده ایم. ﴿١١٨﴾ ما همواره تو را به تمامی حق فرستادیم، حال آنکه بشارتگر و هشداردهنده ای و درباره ی دوزخیان (هم) پرسیده نمی شوی. ﴿١١٩﴾ و هرگز یهودیان و نصرانیان از تو راضی نمی شوند، تا آنکه از کیش آنان پیروی کنی. بگو: «در حقیقت، هدایت، تنها

هدایت خداست.» و اگر بی گمان پس از آن علم (وحیانی) که تو را حاصل آمد، از هوس های آنان پیروی کنی، از (سوی) خدا برای تو هیچ سرپرست و هیچ یآوری نیست. ﴿120﴾ کسانی که کتاب (وحیانی) به آنان دادیم، حال آنکه آن را با دیده ی حق (نگر) می خوانند (و پیروی می کنند)، ایشان بدان [قرآن] ایمان می آورند و کسانی که بدان کفر ورزند، همانا زیان کارانند. ﴿121﴾

آیه ۱۲۱ - "اولئک یؤمنون به" این حالت و درجه از ایمان - در میان تمامی انبیاء - تنها در اختصاص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ذکر شده است "یؤمنون به" ایمان به او برای تمامی مکلفان با دلیل قرآن و سایر کتب وحیانی ثابت است، کسانی که اهل کتابند و کتب آسمانی را با نگرش دقیق و حقانی مطالعه می کنند ایمان به رسالت آخرین برایشان ثابت است، زیرا بشارتهایی در تورات و انجیل بر خصوصیات و ظهور پیامبر بزرگوار اسلام فراوان آمده است:

۱- در تکوین (۲۰:۱۷) آمده: "وَلَشَمْعِيلُ شِمْعِيخَا هَيِّنَةً بِرَخْتَىٰ أُوتُو و هِيْفَرْتَىٰ أُوتُو و هِيرَبْتَىٰ أُتُو بِمُتْدُمِدِّ شَيْنِم عَاسَار نَسِيئِم يُولِد و نَتْتِيُو لِعَوَىٰ غَادُل"، (ای ابراهیم دعای تو را در حق اسماعیل شنیدم اینک او را برکت دادم و با دوازده امام از نسل وی او را امت بزرگی نهاده بارور گردانیده به مقام ارجمند خواهیم رسانید به وسیله محمد (صلی الله علیه و آله) و دوازده امام).

مسیح (علیه السلام) به نقل یوحنا در فصول ۱۶ - ۱۴، انجیل خود از ظهور شخص پس از خود به نام پارقلیطا (پریکلیطوس)، بشارت داده و او را رئیس جهان و شرعش را ابدی و ... معرفی نموده است.

(وَأَنَابَتْ طَالِبِنُ مِنْ بَيْي وَخِينِ پارقلیطا بَتْ يِلْ لُؤْخُونُ هَلْ أَبَدُ)، (: و من از پدر خواهم و او پارقلیطای دیگری به شما خواهد داد که تا ابد با شما باشد).

کلمه پارقلیطا (سریانی) ترجمه از اصل یونانی (:پریکلیطوس) به معنی بسیار ستوده و بی نهایت نامدار است و در عربی به محمد و احمد ترجمه می شود و نمونه های فراوان دیگر از این دست بشارتها.

يَبْنَىٰ إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿122﴾

ای فرزندان اسرائیل! نعمت ویژه ام را - که بر شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان (زمانتان) بی گمان برتری دادم - یاد کنید. ﴿122﴾

آیه ۱۲۲ - "فضلتکم علی العالمین" به معنی برتری دادن اسرائیلیان بر کل جهانیان در مثلث زمان نیست و (عالمین) تنها دو بعد گذشته و حال را تا زمان اسرائیلیان در بر دارد، زیرا به دلیل آیات دیگر

رسالت اسلامی و کتاب وحیانی قرآن در تمام ابعاد بر کل رسالتها و رسولان و کتابهای آسمانی دیگر برتری دارد؛ و از سوی دیگر تا آن زمان رسالتهای الهی اغلب در میان اینان بوده و خدا خطرات بسیاری را از آنان بدور ساخته، لذا این فضیلتی بوده است در طول رسالتها تا رسالت اسرائیلی، نه آن که بر رسالت برترین و آخرین هم فضیلتی داشته باشد، بلکه برتری اینان تا پیش از بعثت رسول رسولان بوده است.

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾ وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾

و پروا کنید از روزی که هیچ کسی چیزی (از عذاب خدا) را از کسی کفایت نکند و بدل و بلاگردانی برابر، از وی پذیرفته نشود و او را هیچ میانجیگری ای سودمند نمی افتد و آنان یاری (هم) نمی شوند. ﴿١٢٣﴾ و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی (نشانگر اخلاصی ویژه) آزمونی آتشین کرد، پس وی همه ی آنها را به اتمام رسانید. (خدا به او) فرمود: «من تو را پیشوای مردمان (و کل مکلفان) قرار دهنده ام.» (ابراهیم) گفت: «و از دودمانم (نیز)؟» فرمود: «این پیمان (ویژه ی) من به بیدادگران (شان) در نرسد.» ﴿١٢٤﴾

آیه ۱۲۴ - "واذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات" این کلمات هرگز کلمات لفظی نیست، چون حتی منافقین هم کلماتی زبینه ایمان بر زبان می آورند و چنانکه «کلمه» به معنای نشانه است، این ابتلا مربوط به کلمات و نشانه های عملی توحید ربانی در بالاترین مرحله است. چرا که ابراهیم(علیه السلام) پیش از این، از پیامبران اولی العزم بود ولی هنوز به مقام پیشوایی و امامت بر پیامبران زمانش تا پیش از موسی(علیه السلام) نرسیده بود. رسیدن به این پیشوایی و مرتبه والا امتحانات والا تر و بالاتری همچون فرمان قربانی فرزند و رفتن در میان شعله های آتش را می طلبد، که ابراهیم(علیه السلام) از تمامی این آزمایشهای سخت و شگفت انگیز سرافراز بیرون آمد و به طور اختصار این کلمات، کلمات تشریعی: (بایدها و نبایدهای ویژه ای آزمایش ابراهیمی) و تطبیق عملی آنها مثل فرمان ذبح اسماعیل(علیه السلام) و رفتن به درون آتش نمرود و ... بود که او در تمامی مراحل تسلیم و خضوع موفق بود، مقصود می باشد و از جمله این کلمات، کلمات علیای چهارده گانه محمدی است؛ که سرافرازی حضرتش در پایان بخشی از این مراحل زمینه امامت او را فراهم آورد و از آنجا که همه این مراحل نشانه های ویژه و دلیل تعقل و سپس عشق و تسلیم است، لذا «کلمه» با ضمیر عاقل مورد

اشاره قرار گرفته و «فأتمهن» آمده است و پس از این همه آزمایشها بود که خدا خطاب به حضرتش فرمود "انی جاعلک للناس اماماً" ناس تنها امت او نیستند، بلکه شامل کل مکلفان و پیامبران زمانش تا حضرت موسی(علیه السلام) می باشد. او که تا قبل از امامتش تنها ولی امت خود بود، از این پس سایر رسولان نیز مأمور به ایمان به شریعت او و معیت و همراهی او شدند. "فأمن معه لوط" لوط برای معیت و همراهی ابراهیم مأمور به ایمان به شریعتش شد، در حالی که در مورد پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) همه انبیای قبل از رسالتش به خود او باید ایمان می آوردند (۸۱:۳) و آن بزرگوار، امام همه رسولان است.

ابراهیم در اینجا دعا و درخواست کرد: "قال و من ذریتی" که بعضی از فرزندان او نیز به این مقام نائل گردند "قال لا ینال عهدی الظالمین" فرمود: این عهد بسیار بزرگ که امامت در رسالت ولی عزم است به ستمکاران نخواهد رسید، یعنی کسانی که در طول تکلیف حتی ظلم کوچکی هم کرده اند شایسته این مقام نیستند.

اینجا در پاسخ این پرسش که آدم(علیه السلام) پیش از رسالتش عصیان و ظلم کرده بود، با این حال چرا پس از توبه اش به مقام رسالت رسید؟ باید گفت «عهدی» در این آیه پیمانی برای هر گونه رسالت و نبوت نیست، بلکه عهد و پیمان برای امامت در رسالت و ولایت عزم است. آدم(علیه السلام) نه ولی عزم بود و نه نبی، بلکه رسولی عادی بود. عصمت او نیز پس از رسیدن به مقام رسالت بود و با این بیان چگونه به عهد امامت ابراهیمی میرسد و خلفای سه گانه از مقام آدم(علیه السلام) دورند تا چه رسد به معصومین محمدی(علیهم السلام)!

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى
وَعَهْدًا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرًا بَيْتِي لِلطَّآفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ
السُّجُودِ ﴿١٢٥﴾

و چون خانه [مکعبه] را برای مردم جایگاه و پناهگاه امنی قرار دادیم (و فرمودیم): «از مقام ابراهیم، جایگاه نمازی برای خود بگیرید.» و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که: «خانه‌ی مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع کنندگان و سجودکنندگان پاکیزه گردانید.» ﴿١٢٥﴾

آیه ۱۲۵ - "و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و أمنا" مثابه در لغت عرب دارای ۱۳ معناست و قرآن که در بین حقایق هم بین است و هم در دلالت بر مقاصد ربانی موجز و مختصر است، اینجا هم ۱۳ معنا را اراده کرده؛ زیرا اگر بعضی از این معانی مقصود بود، لفظ ویژه آن معنا را می آورد نه لفظ مشترک در ۱۳ معنا، را وانگهی اگر یکی از این معانی مراد باشد هیچ قرینه‌ای بر اثبات آن وجود ندارد؛ بنابراین

خدا که مراد خود را با قراین قطعی و درونی متن بیان فرموده، حتماً تمام معانی را قصد کرده که لفظ مشترک و بدون قرینه بر یکی از آنها را ذکر فرموده است، معانی مثابه: جایگاه، بازگشت گاه، محل اجتماع، محل انباشته و پُر، پناه گاه، جای هشیاری، جای رفت و آمد زیاد، فرار و جای توبه، جای ثواب، پایان مقصود، آبشخوار، جایگاه آب است.

"واتخذوا من مقام ابراهیم" از جایگاه ابراهیم جای نماز بگیرید، در آن، یا به سوی آن نیست، بلکه از آن است، بدین معنا که آغاز نماز طواف که از زاویه مقام ابراهیم شروع و پایانش تا انتهای مسجدالحرام است و تا آنجا که مسجد صدق کند جایگاه نماز است.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ يَتَّسِ الْمَصِيرُ ﴿١٢٦﴾ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٢٧﴾ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَارِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٨﴾

و چون ابراهیم گفت: «پروردگارم! این (سرزمین) را شهری امین و با امان گردان و مردمش را - هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد - از همه ی ثمرات و فرآورده های جهان) روزی بخش»، (خدا) فرمود: «و هر کس (هم) کفر بورزد، پس اندکی برخوردارش می کنم، سپس او را با اضطراب [به ناچار] سوی عذاب آتش (دوزخ) می کشانم و چه بد بازگشت گاهی (و سرانجامی) است.» ﴿١٢٦﴾ و چون ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه [کعبه] را بالا می بردند (می گفتند): «پروردگارمان! از ما بپذیر. بی گمان تو (همان) تو بسی شنوای دانایی.» ﴿١٢٧﴾ «پروردگارمان! ما را در (انحصار) تسلیم کننده گانی برای خود قرار ده؛ و از نسل ما (هم) امتی تسلیم (کننده ی خویش) برای خود پدید آر و آداب دینی (حج) ما را به ما نشان ده؛ و بر ما بازگشت فرمای، همواره تویی تو، بسی بازگردنده ی (بر بندگان و) رحمت گر بر ویژگیان.» ﴿١٢٨﴾

آیه ۱۲۸ - "و من ذریتنا امة مسلمة لك" اسلام به گونه عمومی به معنی تسلیم در برابر وحی خداست و بالاترین اسلام تسلیم در مقابل والاترین وحی الهی است که قرآن می باشد. اسلام ابراهیمی پیش از امامتش در والاترین درجه آن است و دعای حضرتش که: "ربنا واجعلنا مسلمین لك" نشان دهنده درخواست اسلام بالاتر از خود اوست و الا درخواست تحصیل حاصل بود، بنابراین گروهی از ذریه و نسل ابراهیم و اسماعیل که برای تسلیم بسیار والاتر از اسلام ابراهیم مورد دعای ابراهیم (علیه

السلام) اند، قدر مسلم همان محمد (صلی الله علیه وآله) و محمدیین معصوم (علیهم السلام) هستند، چنان که در آیه (۱۲۹:۲) به این مهم اشاره شده و درخواست بعثت گشته و طبیعی است که اینجا اولیت، اولیت مقامی است و نه زمانی و ... در تورات هم این دعای ابراهیم (علیه السلام) آمده است.^۶

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾ وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٣٠﴾

«پروردگارانمان! و در میان آنان، فرستاده ای از خودشان برانگیز حال آنکه آیات تو را بر آنان می خواند و کتاب و حکمت به آنان می آموزد و پاکیزه شان می کند. بی گمان تو خود (همان) عزیز حکیمی.» ﴿١٢٩﴾ و چه کسی - جز آن کس که خویشان را سبک داشته - از آیین ابراهیم روی بر می تابد؟ مگر کسی که خود را سبک مغز [سفیه] داشته. و به راستی ما او را در این دنیا بی چون برگزیدیم و به درستی او در آخرت بی گمان از شایستگان است. ﴿١٣٠﴾

آیه ۱۳۰ - "سفه نفسه": خود را سبک داشت، که فطرت و عقلش را سبک انگاشت، روی این اصل از ملت توحیدی ابراهیمی منحرف شد.

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣١﴾ وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَسْنَى إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٢﴾ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٣﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٤﴾ وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٣٥﴾ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْإِسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٦﴾

چون پروردگارش به او فرمود: «تسلیم (من) شو»، گفت: «تنها برای پروردگار جهانیان خود را کردم.» ﴿131﴾ و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به آن (توحید ابراهیمی) سفارش کردند (و هر دو در وصیتشان چنین گفتند): «ای پسران من! خدا برای شما (این) دین را همی برگزید؛ پس به راستی هرگز نباید جز با تسلیم کامل بمیرید.» ﴿132﴾ یا چون یعقوب را مرگ فرا رسید، حاضر بودید؟ چون به پسران خود گفت: «پس از من چه چیز را خواهید پرستید؟» گفتند: «معبود تو را و معبود پدرانت: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را؛ معبودی یگانه را می پرستیم؛ و ما تنها برای حضرتش تسلیم کنندگان (خود و دیگران) می باشیم.» ﴿133﴾ آنان گروهی هستند که روزگارشان به سر آمده؛ دستاوردهایشان برای خودشان و دستاوردهایشان برای خودتان است؛ و شما از آنچه می کرده اند بازخواست نخواهید شد. ﴿134﴾ و (اهل کتاب) گفتند: «(از) یهودیان یا نصرانیان باشید (تا) هدایت یابید.» بگو: «(نه) بلکه باید در روش (توحیدی) ابراهیم (باشیم) در حالی که (او) رویگردان از باطل بود و از مشرکان نبوده است.» ﴿135﴾ بگویید: «ما به خدا و به آنچه سوی ما فرود آمده و به آنچه سوی ابراهیم و اسحاق و یعقوب و فرزندان و نوادگان (شان) نازل شده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به همه‌ی پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آوردیم؛ میان هیچ یک از ایشان جدایی نمی اندازیم؛ و ما تنها برای او تسلیم کنندگان (خود و دیگران) می باشیم.» ﴿136﴾

آیه ۱۳۶ - " لا نفرّق بین احد منهم " جدایی انداختن بین انبیاء و رسل الهی در چهار بعد متصور است:

الف) میان آیات وحیانی و دعوت رسالتی تک تک رسولان در کل زمینه های فکری، عقیدتی و عملی و ... تا تضاد و تناقضی قایل نشویم زیرا در عمق دریافت وحی و ابلاغ رسالتشان یکسانند.

ب) میان رسل با یکدیگر تفاوت و جدایی قایل نشویم، که همگان داعی الی الله بوده اند و تنها بر حسب آیاتی مانند (۲۵۳:۲) و (۵۵:۱۷) بعضی بر بعضی فضیلت دارند و نه تفاوت که فضیلت تکامل در مراحل فوق عدالت است.

ج) میان گفتار و کردار رسولان با خدا جدایی نیافکنیم که همه آنها با وحی رسالتی الهی در ارتباطی تنگاتنگ بوده اند.

د) میان کلمات و افعال تک تک رسولان با خدا نیز جدایی نیاندازیم و نحراف و تحریف را از کلام وحیانی ایشان دور سازیم.

اما قرآن که خود ناسخ کتب وحیانی پیشین است چرا به ایمان به این شرایع دستور می دهد؟ پاسخ این است که این ایمان تصدیق به اصل وحیانی بودن این شریعت هاست. سپس خود این تصدیق و این ایمان، ایمان به قرآن را در پی دارد، با توجه به بشارتهای موجود در آنها و با عنایت به زمان تطبیق هر یک از شرایع الهی و از سوی این وحدت در ایمان به رسالات ربانی، در اصل و اساس دعوت الهی،

متین ترین و زیباترین شیوه ای گردآوری و جذب همه مردم است به شریعت فراگیر و جاویدانه اسلام با آغوش باز و با تمام محبت.

فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣٧﴾ صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَبِيدُونَ ﴿١٣٨﴾

پس اگر (آنان هم) به مانند آنچه شما بدان ایمان آوردید، ایمان آوردند، پس (از آن) بی گمان هدایت یافته اند و اگر روی برتافتند، جز این نیست که (باحق) سر ستیز و جدایی دارند. پس به زودی خدا تو را (از شرّ آنان) کفایت خواهد کرد، حال آنکه او بسی شنوا و داناست. ﴿١٣٧﴾ (نگارگری و) رنگ آمیزی خدایی [درونی عقل و فطرت و برونی شریعت و طبیعت] را (نگهبان باشید)؛ و کیست خوش نگارتر از خدا؟ «و ما تنها او را پرستنده ایم.» ﴿١٣٨﴾

آیه ۱۳۸ - "صبغة الله" همان رنگ آمیزی ایمانی ربانی است که در بعد درونی فطری و عقلایی و سپس جریان برونی رسالت ها و آیات دیگر با قلم تکوین و تشریع نیشته شده است.

قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿١٣٩﴾ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَدَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٠﴾ تِلْكَ أُمَمٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤١﴾ سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٤٢﴾

بگو: «آیا در (بارهی) خدا با ما بحث و گفتگو و ستیز می کنید؛ حال آنکه او پروردگار ما و پروردگار شماست؟ و اعمال ما تنها از آن ما و اعمال شما تنها از آن شماست و ما تنها برای او اخلاص داریم.» ﴿١٣٩﴾ یا می گوید: «همانا ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان و نوادگان (شان) یهودیان یا نصرانیان بوده اند؟» بگو: «آیا شما بهتر می دانید یا خدا؟» و کیست ستمکارتر از کسی که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده بدارد؟ و خدا از آنچه می کنید غافل نیست. ﴿١٤٠﴾ آن گروه را بی گمان روزگاران سپری شد؛ تنها برای ایشان است آنچه به دست آوردند و تنها برای شماست آنچه به دست آوردید؛ و از آنچه آنان می کرده اند، شما بازخواست نمی شوید. ﴿١٤١﴾ به زودی مردم سبک مغز خواهند گفت: «چه چیز آنان را از قبله ی خودشان که

بر آن بوده اند رویگردان کرد؟» بگو: «مشرق و مغرب تنها از خداست؛ هر که را بخواهد به راهی بس راست هدایت می کند.» ﴿142﴾

آیه ۱۴۲ - " قبلتهم الی کانوا علیها " که مورد انتقاد سفیهانی از یهود بود، خود دلیل است بر اینکه کعبه قبله نخستین مسلمین بوده و از آغاز اسلام مسلمانان در نماز بدان توجه می کردند. آنگاه بعد از ورود به مدینه چند ماهی بیت المقدس به عنوان قبله مسلمین مقرر گردید، در این جریان هم یهودیان امتحان شدند و هم مسلمانان. مسلمین که با علاقه بسیار زیاد سیزده سال از آغاز اسلام تا کنون به سوی کعبه نماز می خواندند و اکنون در مدینه مبتلا به معاشرت با یهودیان می باشند، برگشت قبله به سمت بیت المقدس برایشان بسیار دشوار و برای یهودیان بسیار راهوار می نمود. سپس برگشتن قبله به سوی کعبه برای یهودیان بسیار ناخوشایند و برای مسلمانان خوش آیند بود و نیز ایجاد سؤالی می نمود که نمازهای خوانده شده به طرف بیت المقدس چه شد؟ اینجا خدا اطمینان داد نمازها تا به هر سو که خدا امر فرماید درست است و این انتقالها تنها برای امتحان بوده و از جمله این که کعبه مکرمه در طول تاریخ تکلیف در کل شرایع قبله موحدان بوده است (۹۶:۳).

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿143﴾

و بدین گونه ما شما [معضومان محمدی (صلی الله علیه وآله)] را امتی واسطه (میان رسول و سایر امت) قرار دادیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر (نیز) بر شما گواه باشد. و قبله ای را که (چندی) بر آن بودی ننهادیم، جز برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می کند، از آن کس که به عقبش بازگشت می کند، نشانه نهیم؛ هر چند (این کار) جز بر کسانی که خدا هدایت (شان) کرده، سخت گران بود و خدا بر آن نبوده است تا ایمان شما را ضایع گرداند، (زیرا) خدا به مردمان بی گمان مهربان و رحمت گر بر ویژگان است. ﴿143﴾

آیه ۱۴۳ - " امة وسطا " گروهی می باشند که واسطه میان پیامبر و امت اسلامند و چنانکه آیه (۷۸:۲۲) نظر به همین گروه دارد و مشخصات آن را به وضوح بیان می کند. زیرا کسانی از " مله ابراهیم " که شاهد و واسطه بین رسول و مردم هستند را بیان می نماید. پس مقصود تمام مسلمانان نیستند، در این آیه نیز امت وسط را گواهان بین رسول و مردم قرار داده و هرگز مجموع امت اسلام چنین مقامی ندارند، وانگهی " علی الناس " کل امت اسلامی غیر از " امة وسطا " که واسطه میان

رسول(صلی الله علیه وآله) و مردم اند و از مشخصات این گروه واسطه در سوره حج عصمت است. و چنانکه در دعای ابراهیم(علیه السلام) گذشت (۱۲۸:۲) اینان از ذریه ابراهیم(علیه السلام) و همان محمدیین معصومند که امت وسطشان: سیزده معصوم گواهان محمدی(علیهم السلام) میان رسول(صلی الله علیه وآله) و امت اسلام می باشند.

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوُتُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٤﴾ وَلَسِنِ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَسِنِ أَتْبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٥﴾ الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤٦﴾

ما همانا نگرانی صورتت را در آسمان می نگریم، پس تو را به راستی و درستی به قبله ای که بدان خشنودی بازمی گردانیم. پس روی خود را سوی مسجدالحرام کن؛ و هر جا بودید، روی خود را سوی آن بگردانید. و بی گمان، کتاب داده شدگان نیک می دانند که این (تغییر قبله) به راستی از جانب پروردگارشان حق است. و خدا از آنچه می کنند غافل نیست. ﴿١٤٤﴾ و اگر به درستی هر (گونه) نشانه ای برای اهل کتاب بیاوری (باز) قبله ای تو را پیروی نمی کنند و تو (نیز) پیرو قبله ای آنان نیستی. و خود آنان پیروی کنندگان قبله ای یکدیگر نیستند. و پس از علم (وحی) که تو را (حاصل) آمده، اگر همواره از هواهای (غیر وحیانی) ایشان پیروی کنی، همانا در آن هنگام (و هنگامه) بی گمان از ستمکارانی. ﴿١٤٥﴾ کسانی که ایشان را کتاب (وحیانی) دادیم، همان گونه که پسران خود را می شناسند، او [محمد و قرآن] را (هم) می شناسند؛ و همواره گروهی از ایشان حقیقت را بی گمان پنهان می دارند، در حالی که خودشان (هم) می دانند. ﴿١٤٦﴾

آیه ۱۴۶ - "يعرفونه كما يعرفون أبناءهم" - چنانکه گذشت - دلیل است بر این که نام و نشان حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) در کتابهای وحیانی گذشته نمودار است و آنان قوی ترین شناخت را از حضرتش دارند و «يعرفون» و نه «عرفوه» دلیل بر این است که آنان پس از ظهور حضرتش - و

به وسیله آیات روشن رسالت او - شناخت کافی از او داشته و دارند، حتی اگر هم پیش از این او را نشناخته بودند چنانکه در تورات است.^۷

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١٤٧﴾ وَلِكُلِّ وُجْهٍ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٤٨﴾ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٩﴾

حق از جانب پروردگار توست. پس مبدا از دو دِلان باشی. ﴿١٤٧﴾ برای هر امتی وجهه ای [جهت و شریعتی] است (که) او (به همان وجهه) توجه شان می دهد. پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا باشید، خدا همه ی شما را (بی استثنا) در روز رستاخیز می آورد. همانا خدا بر همه چیز تواناست. ﴿١٤٨﴾ و از هر کجا بیرون آمدی، روی خود را سوی مسجدالحرام گردان و البته این به راستی حق از جانب پروردگار تو است. و خدا از آنچه می کنید غافل نیست. ﴿١٤٩﴾

آیه ۱۴۹ - "فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ" امر به گردانیدن وجه و صورت به سوی مسجدالحرام فرموده، که دارای چند حالت است: کسانی که درون مسجدالحرام نماز می خوانند کاملاً روبروی کعبه باید نماز بخوانند و کسانی که خارج مسجدالحرام و در شهر مکه اند در صورت امکان به طرف مسجدالحرام و کسانی هم که بیرون مکه و دورتراند طبق آیه صورت خود را به طرف مسجدالحرام بگردانند و چون صورت ربع دایره است با همین درجه توجه به قبله کافی است و در مکان های بسیار دورتر حداکثر تا ۱۸۰ درجه است.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمْنُوا بَعِثِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٠﴾ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿١٥١﴾

و از هر کجا بیرون آمدی (به هنگام نماز) روی خود را سوی مسجدالحرام بگردان و هر کجا بودید روی های خود را سوی آن (سامان) بگردانید، تا برای مردمان - به جز کسانی از آنان (که) ستم کردند - بر شما حجتی نباشد. پس از آنان نهراسید و از من بهراسید و تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم و شاید شما هدایت شوید. ۱۵۰... ۱۵۱ - چنان که در میان شما، فرستاده ای از خودتان روانه کردیم، در

۷ بشارات عهدین، ص ۴۰.

حالی که آیات ما را بر شما می خواند و پاکتان می گرداند و شما را کتاب و حکمت می آموزد و آنچه توان یادگیری را نداشته اید به شما یاد می دهد. ﴿151﴾

آیه ۱۵۱ - "يُزَكِّيْكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ" دلیل بر این است که تزکیه اصل و تعلیم فرع است. گرچه تا تعلیم نباشد تزکیه هم امکان پذیر نیست، لیکن مقصود از تعلیم تزکیه است، که اگر تزکیه بدون تعلیم امکان پذیر بود تعلیم هم جائی نداشت. بر همین مبنا در آیات چهارگانه اش تزکیه در سه جا و تعلیم در یک جا مقدم شده است، که خود اشاره ای لطیف به تقدم رتبی تزکیه بر تعلیم است.

فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿152﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿153﴾ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿154﴾

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم؛ و سپاسم را به جای آرید و کفر و کفران نورزید. ... ۱۵۲- هان ای کسانی که ایمان آوردید! از شکیبایی و نماز یاری جوئید (که) خدا بی گمان (همواره) با شکیبایان است. ﴿153﴾ و برای کسانی که در راه خدا کشته می شوند، نگوئید مرده اند؛ بلکه زنده اند، ولی شما باریک بینی نمی کنید. ﴿154﴾

آیه ۱۵۴ - "بَلْ أَحْيَاءٌ" یکی از آیاتی است که زندگی برزخی را ثابت می کند، که مرگ نابودی کلی نیست؛ بلکه تنها جدایی روح و بدن برزخی از بدن دنیوی است. استمرار زندگی روح در عالم برزخ به همراه بدن برزخی خواهد بود "ولکن لا تشعرون" که این گونه زندگی برای ما قابل درک و احساس نیست. و گرچه این آیه و آیه ای دیگر زندگی کشته شدگان در راه خدا را ثابت می کند، لیکن این دو آیه زندگی برزخی را ویژه اینان نمی داند، وانگهی حدود بیست آیه دیگر زندگی برزخی را برای تمامی مکلفان با ایمان و بی ایمان ثابت می کند، «یقتل» دلیلی است بر این که هر کس در راه خدا کشته شود شهید نیست بلکه مقتول است. نکته دیگر این که شهید به معنای حاضر و ناظر جریانی است که آن را به رأی العین می بیند و واقعیت آن را درمی یابد و این خود دو بعد دارد: شهادت مربوط به عمل زشت یا زیبا که همان شهادت معمولی است.

و شهادت مربوط به حاضر و ناظر بودن در برابر خدا که همان بعد معرفه الله است تا "فإن لم تکن تراه فأنه یراک" و در نقطه والایش به گونه ای خدا را می شناسد که گویی او را می بیند، که خود حالت عمصت است. بنابراین بین شهید و قتیل به اصطلاح عموم و خصوص من وجه است. یعنی قتیل و شهید در راه خدا درجاتی دارند و این شهید به درجات برتر طلاق می گردد که هر قتیلی شهید نیست گرچه در راه خدا کشته شود، چون دارای معرفتی عالی نیست، از سوی دیگر ممکن است

شخصی شهید باشد ولی قتل نباشد مانند انبیائی مثل حضرت موسی و ابراهیم (علیهم السلام) که هر کس با مقام بالای معرفت الهی بمیرد شهید است و گاهی هر دوی قتل و شهادت جمع است چنانچه در شهادت امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) و سایر شهدای معصوم (علیهم السلام) می بینیم.

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالْأَثْمَرِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾

و بی چون و بی گمان شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهشی از اموال و (جان های) خودتان و محصولات (تان) می آزماییم؛ و شکیبایان را مژده ده؛ ﴿١٥٥﴾ (همان) کسانی که زمانی (که) مصیبتی به آنان در رسد، گویند: «ما بی گمان از آن خداییم و ما بی چون تنها سوی او بازگردنده ایم.» ﴿١٥٦﴾

آیه ۱۵۶ - «مصیبه» هر گونه مصیبتی است، چه آنچه ثمره کردار ماست و یا آنچه آزمایش است و در ابعاد خیر و شرش در نهایت به اذن تکوینی الهی است که «صبر» و اعتراف به این که ما ملک خداییم، جبران گر این ناراحتی ها می تواند باشد، ولی توصیه به صبر نه به معنی زانو زدن در برابر ظلم و پذیرش ظلم است. چنانکه آیه (۴۲:۳۹) به این حقیقت اشاره دارد.

"الیه راجعون" چگونه به سوی خدا بازگشت می کنیم در حالی که عندالله هستیم؟

«إنا» کل مطلب را بیان فرموده که ما ملک و مملوک خداییم و قابل انتقال هم نیست، لکن ملکیت الهی دارای سه بخش است: اول خلقت در رحم مادر که در تمامی ابعاد تکوینی و اختیار اعمال مملوک خدا هستیم. مرحله دوم در دنیا، به ویژه پس از دارا شدن شرایط تکلیف که اختیار اعمال در دست خود ماست و در بعد تکوینی همچنان مملوک اویم و در پایان به سوی مرحله قبل از تکلیف باز می گردیم که همان مملوکیت مطلق است و هر سه بخش در بعد تکوینی اشتراک دارند.

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾ إِنَّ
الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ
يَطُوفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴿١٥٨﴾

ایشان بر (سر و سامان) شان درودها و رحمتی (سرشار) از پروردگارشان است و تنها ایشان (هم) اینان، راه یافته اند. ﴿١٥٧﴾ «صفا» و «مره» همواره از شعائر [نشانگرهای دقیق معرفتی] خدایند؛ پس هر که خانه ی خدا را زیارت کند یا عمره گزارد (در این دو صورت) بر او گناهی نیست که میان آن دو

بسیار بگردد [سعی به جای آورد.] و هر کس کار نیکی را به سختی انجام دهد، همواره خدا بسی

شکرگزاری داناست. ﴿158﴾

آیه ۱۵۸ - "فلا جناح علیه آن يطوف بهما" در عمره القضاء پیامبر بزرگوار برای انجام عمره از مشرکان مهلت خواست، که بتهایشان را از صفا و مروه بیرون ببرند، ولی گروهی از مسلمانان سعی بین صفا و مروه را تأخیر انداختند، تا این که مهلت سپری گشت مشرکان بتان خود را به آنجا بازگرداندند. این گروه به گمان این که سعی بین صفا و مروه با وجود بتان گناه است، از انجام آن خودداری ورزیدند، تا "فلاح جناح علیه" گمان این گناه را از بین برد. و نیز به خاطر این که اینان می پنداشتند صفا و مروه را مشرکان ساخته اند، پندار گناه در این سعی برایشان تقویت شد و این "فلا جناح" خود پیامی است قرآنی که انجام کار واجب در هیچ زمان و مکان بدی (به جز مغصوب) گناه نیست، بلکه ترکش گناه است؛ مگر آن که خطراتی در بر داشته باشد، که از جان گذشتن شرایطی دارد که در جای خود آمده است.

اصولاً میان شعایر و واجبات و فرائض ترتیب است، واجبات اعم، فرائض عام و شعایر خاص است که به ترتیب از خاص تا اعم هر یک برتری از دیگری است.

"من شعائر الله" سعی صفا و مروه را از واجبات خاص و ممتاز معرفی کرده است، بنابراین "فلا جناح علیه" تنها نفی گناه برای سعی بین صفا و مروه در هر حالتی نیست. چون "فلا جناح علیه" متفرع بر "فمن حج البيت او اعتمر" می باشد، سعی بین صفا و مروه در غیر حال حج و عمره گناه است و این نیز خود پیامی است برای کل مکلفان که اگر کاری در ضمن کاری دیگر واجب شد، نه تنها به تنهایی واجب نیست، بلکه حرام هم هست. مانند وقوف در عرفات که در غیر روز نهم ذیحجه حرام است و وقوف در منی که در غیر روزهای سه گانه یا چهارگانه نیز بدعت است و حج کلا در غیر وقت معینش حرام است و

ولی عمره در همه اوقات جایز است، مگر این که مزاحم یا مرادف با حج واجب باشد.

آری فقط طواف به دلیل کتاب و سنت در ضمن حج عمره است و هم به گونه ای مستقل.

"إن الله شاکر" شکر دو بعدی است: بعد اول کسی که در برابر نعمتهای الهی ارزش عقیدتی و عملی قائل است، این شکرگزاری از مکلفانست. دوم کسی که برای این ارزش ارج می نهد و او تنها خداست که مزد نیکو و پاداش شایسته به نیکوکاران خواهد داد. مخصوصاً اگر نیکوکاران عمل خیر و آمیخته با سختی و مشقت را انجام دهند، که در این صورت شکر الهی نیز افزون است (۱۵۸:۲) و شکر نعمت این

است که گیرنده نعمت با آن طوری رفتار کند که مطابق دستور ولی النعمه بوده و خشنودی او را در پی داشته باشد. از «شاکر» می فهمیم که حج اگرچه در صورت حرج از حج واجب کفایت می کند.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ ﴿١٥٩﴾

بی گمان کسانی که نشانه های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده ایم - بعد از آنکه آنها را برای مردم در کتاب [قرآن] توضیح داده ایم - پنهان می دارند، خدا ایشان را لعنت می کند و لعنت کنندگان (نیز) لعنتشان می کنند. ﴿١٥٩﴾

آیه ۱۵۹ - "يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنْ ... مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ"، «بیانا» به این نکته به خوبی تصریح دارد که خدا قرآن را با قرآن برای مردمان - یعنی کل مکلفان - روشن ساخته و تفسیر کرده است و نیازی به تفسیر دیگران نیست. مفسران تنها مستفسرانند که باید روشنگریهای قرآن را در قرآن بیابند.

این که قرآن ظنی الدلاله یا صامت است. خود کتمان بینات و روشنگری سیمای قرآن است، که از کتمان خود قرآن بدتر است، زیرا نشان دادن جلد و جسم و صدای قرآن کتمان آن است، ولی نامفهوم خواندن آن و جلوگیری کردن از فهم درست و عمیق آیاتش، بسیار دردآورتر و کتمانی شرم آورتر است.

کسانی که روشنگریهای قرآن را به هر نحوی کتمان می کنند و سپس مفسد این کتمان را اصلاح نمی کنند، که پس از آن تبیین نمایند که قرآن، برهان و به خودی خود بین است. و هرگز نیازی به نور و مبین دیگری ندارد. و آیا نور مطلق قرآنی در بیان نیاز به نوری دیگر دارد؟!

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّا فَاُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٦١﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿١٦٢﴾

مگر کسانی که توبه کردند و (فسادکاریشان را) اصلاح نمودند و (حقیقت را) آشکار کردند. پس بر ایشان برگشت می کنم، منم بسیار برگشت کننده‌ی رحمتگر بر ویژگیان. ﴿١٦٠﴾ بی گمان کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردمان - همگی - بر آنان است. ﴿١٦١﴾ حال آنکه در آن (لعنت) جاودانه اند؛ نه عذابشان کاسته گردد و نه ایشان مهلت یابند. ﴿١٦٢﴾

آیه ۱۶۲ - «لَا يَخْفُفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ» از آخرین عذابی که بر مبنای فضل و رحمت ربانی برایشان مقدر می شود. هرگز تخفیفی دیگر نخواهد بود. چنانکه در آیاتی چند رحمت الهی برای همگان نوید داده شده است؛ از جمله (۷: ۱۵۶) که پس از این رحمت و فضل همه گانی «لَا يَخْفُفُ» تخفیف مجدد را نفی می کند، که خود ستمی است بر دیگران.

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾

و معبود شما، معبودی یگانه است. جز او هیچ معبودی نیست. او رحمت گر بر همگان، (و) رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿١٦٣﴾ به راستی در آفرینش آسمان ها و زمین و پی در پی آمدن شب و روز و کشتی هایی که در دریا روانند - با آنچه به مردم سود می رساند - و از آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده، پس با آن زمین را بعد از مردنش زنده گردانید و در آن از هر گونه جنبه ای پراکنده کرد و (نیز در) جابه جا کردن بادهای و ابرهایی که) میان آسمان و زمین مسخر است، برای گروهی که خردورزی می کنند همواره نشانه هایی (گویا) است. ﴿١٦٤﴾

آیه ۱۶۴ - «و بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ» گرچه دلالت در پراکندگی جنبندگانی در زمین دارد، ولی «من» به معنی تبعیض در اینجا به این حقیقت اشاره ای ظریف دارد، که جنبندگانی همانند آنان در آسمان نیز هستند و آیه (۲۹: ۴۲) بر این حقیقت دلالت دارد. چه این که «هم» در «جمعهم» و ویژه خردمندان است و بر وجود انسان در آسمان اضافه بر سایر جنبندگان گواهی دارد. چنانکه آیاتی دیگر هم بر حقیقت گواه است.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾

و برخی از مردمان، کسانی اند که به جز خدا شریکانی (با او در خدایی) برمی گزینند (و) آنها را همچون دوستی با خدا دوست می دارند. و کسانی که ایمان آوردند، برای خدا (در دل ها و کردارهایشان) محبت بیشتری دارند. کسانی که (با برگزیدن بت ها، به خود) ستم نموده اند، کاش می دانستند چون عذاب را مشاهده کنند؛ تمام نیرو(ها) از آن خداست و اینکه همانا خدا سخت کیفر است. ﴿١٦٥﴾

آیه ۱۶۵ - "من یتخذ من دون انداداً"، «انداداً» و اضدادی خدا گونه و یا آنچه را خدا به عنوان «انداد» اعتبار فرموده است، کفر و الحاد در حبّ دوستانی غیر خدایند و روی گردانی از حبّ خدا و اشراکش این است که در حب و دوستی، دیگران همسان او در نظر گرفته شوند. و فسق در حب این است که خدا و بندگان او را در یک سطح قرار دهی و یا بندگان را کمتر از خدا ولی در عرض او و به طور مستقل دوستشان داری، وایمان در حب این است که همه حبّ و دوستیت را برای عشق به خدا و دوستی او یک دست و یگانه سازی و بالاتر این که احدی را جز در راستای حبّ او دوست نداری. و آخرین شهر عشق او این است که انسان تمام هستی اش حبّ خدا گردد. انسان همه چیز را به خاطر حبّ به نفسش دوست می دارد و این حب محور دوستی های دیگر است، اما در این آخرین پله خود این حب باید بر گردد حبّ خدا و محور ربانی بگردد؛ و خود و خودی ها باید در او گم گردد و در تمامی میدانهای معرفتی، علمی و عقیدتی رضای او را پی گیرد. حبّی که برخاسته از کمال و جمال مطلق است و نه حبّی که انسان در طمع نعمتی، یا در بیم و گریز از نعمتی باشد. بلکه حب فقط برخاسته از کمال و جمال مطلق تغییرناپذیر و همیشگی که دوستی و عشق تغییرناپذیر و ثابت را به دنبال خواهد داشت.

بین «ند» و شریک فرقهایی است که به اصطلاح منطقی عموم و خصوص من وجه بین آنها است، «ند» به معنای ضد و شریک به معنای مشارکت و در ربانیت است. گاه ضد است و شریک نیست و گاه شریک است و ضد نیست و گاهی هم هر دو است و گاه نه شریک است و نه ضد، پس «ند» در استعمالهای قرآنی مربوط به خدا نیست، بلکه مربوط به زمینه خلقی بندگان است، که اگر به شرایط عمل کنند موفق اند وگرنه نه.

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ
الْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا
كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ
النَّارِ ﴿١٦٧﴾

چون پیشوایان از پیروانشان بیزاری جستند و عذاب(شان) را مشاهده کردند و توسط خودشان تمامی اسباب (برگزیده شان از ایشان) گسیخته گشت. ﴿١٦٦﴾ و کسانی که پیروی(شان) کردند، گفتند: «کاش برای ما بازگشتی بود، پس همان گونه که (آنان) از ما بیزاری جستند (ما نیز) از آنان بیزاری می جستیم.» این گونه خدا کارهایشان را - که بر زبانشان (مایه‌ی) حسرت هاست - به ایشان نشان می دهد و از آتش (هم) بیرون شدنی نیستند. ﴿١٦٧﴾

آیه ۱۶۷ - "ما هم بخارجین من النار" مراد جهنمیانی اند که از آتش خارج شدنی نیستند و چنانکه توضیح داده شد عمر آتش و میزان استحقاق آخرین عذاب برابر است و عده ای هیچ گاه از آتش خارج نخواهند شد، لکن پس از پایان استحقاق عذاب همراه با آتش جهنم فنا خواهند گردید.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿١٦٨﴾

هان ای مردمان! از آنچه در زمین است حلالی پاکیزه را بخورید و گام های شیطان را پیروی نکنید، (که) همواره او برای شما دشمنی آشکارگر است. ﴿١٦٨﴾

آیه ۱۶۸ - «طیباً» بعد از «حلالاً» دلیل است بر این که صرف حلال بودن در خوردن آنها برای تجویز آنها کافی نیست، بلکه بایستی طیب و پاکیزه نیز باشند. یعنی اگر خوردنی که از اموال عصبی دیگران یا از محرمات اصلی نیست، اگر خبیث، مضر یا کثیف و آلوده باشد حرام است، گرچه حرام خبیث، حرام تر است. این است که علاوه بر حلیت درون ذات اشیاء به طهارت و نظافت برونی و ظاهری اشیاء نیز باید توجه شود.

"خطوات الشیطان" سیاست گام به گام شیطان است که انسان را از شیطنت ها و انحرافات کم به زیاد و زیاده تر می کشاند. کمش در آیه بعدی به عنوان «سوء» و بدی آمده و بیشترش «فحشاء» که گناه فروتر و تجاوزگری است. و بدتر از هر دو این است که آنچه را نمی دانید به خدا نسبت بدهید (۱۶۹:۲) که خود خروج از ایمان به خداست، درجات کم ایمان با گناهان فردی و اجتماعی "سوء و فحشاء" سازگار است، اما نسبت های جاهلانه به خدا هرگز با کمترین ایمان هم سازگار نیست. مثلاً بت پرستانی که می گویند خدا ما را به پرستش این بتها امر کرده این سخن بسی جاهلانه است. و دلیل فراوان بر بطلانش می باشد "خطوات الشیطان" دارای همین ثلوث منحوس است، که شخص را از گام اول به دوم و از دوم به سوم می کشاند.

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾

(او) شما را فقط به بدی و زشتی تجاوزگر وامی دارد و (به) اینکه علیه خدا چیزی را که نمی دانید، بگویند. ﴿١٦٩﴾

آیه ۱۶۹ - "انما..." که امر شیطان را در انحصار فحشاء دانسته شامل خیراتی هم می شود که احیاناً امر به آنها می کند به منظور این که مقدمه ای برای فحشاء باشد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٧٠﴾ وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي

يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٧١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٢﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنِزِيرِ وَمَا أَهْلَ بِهِ لِيُغَيِّرَ اللَّهُ فَمَن اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٧٣﴾

و هنگامی که بر ایشان گفته شود: «آنچه را خدا نازل کرده است پیروی کنید» گویند: «(نه) بلکه از چیزی که پدرانمان را بر آن یافتیم، پیروی می کنیم.» آیا و اگر هم پدرانشان هرگز چیزی را - با خردورزی - در نمی یافته اند و هدایت شده نبوده اند (باز هم در خور پیروی هستند)؟ ﴿١٧٠﴾ و مثل کسانی که کافر شدند، همچون مثل کسی است که حیوانی را - که جز صدا و ندایی (میهم، چیزی) نمی شنود - بانگ می زند. (آری) کردند، لالند، کورند. پس آنان خردورزی نمی کنند. ﴿١٧١﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! از پاکیزه های آنچه روزیتان داده ایم، بخورید و اگر تنها خدا را می پرستید (تنها) برای او سپاس گزارید. ﴿١٧٢﴾ (خدا) تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که (هنگام کشتنش) برای غیر خدا به آن ندا داده شده، بر شما حرام گردانیده است. پس هرکس (بی اختیار) ناچار شود، حال آنکه ظالمانه گردش نپوید، بر او گناهی نیست. همانا خدا بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگان است. ﴿١٧٣﴾

آیه ۱۷۳ - از «إنما» حرمت انحصاری گوشتها و خون به دست می آید که «المیته» همان مردار معهود است، نه هر مرداری، زیرا مثلاً مردار ماهی که بیرون از آب مرده باشد میته است ولی حرام نیست، حتی از بهترین حلاهاست. «الدم» نیز هر خونی نیست، بلکه آن خونی که در (۶: ۱۴۵)، "دماً مسفوحاً" (: خون ریخته شده)، می باشد؛ خونی که با کشتن شرعی حیوان به خودی خود از گردنش بیرون می ریزد حرام است. بنابراین خونهای باقی مانده در بدن حیوان حلال است. لفظ «الدم» در سه سوره مدنی آمده، ولی "دماً مسفوحاً" در سوره ای مکی است، بنابراین «أل» در «الدم» - به اصطلاح - عهد ذکری است که اشاره به "دماً مسفوحاً" در سوره انعام - که مکی است - می باشد و همه خونها را شامل نیست؛ و احتمال معنی جنس در این سه مورد که در نتیجه نسخ خصوصیت "دماً مسفوحاً" است، - که آن جا تنها خون ریخته و در این سه مورد تمامی خونها حرام است - مردود می باشد. زیرا ناسخ بایستی همچون منسوخ معلوم باشد و در اینجا عهد ذکری بودن الف و لام نمایان تر و یا دست کم مردد است و در هر صورت عهد ذکری نبودنش که در نتیجه نسخ باشد قطعی نیست.

"فمن اضطرَّ" - که فعل مجهول است - تنها این محرمات را در زمینه اضطرار ناخواسته حلال دانسته و نه آن که انسان خود را اختیاراً به اضطرار افکند و "غیر باغ" هم قید دومی است که در این اضطرار در کار است و نه انسان جویای حرامی باشد.

«و لا عاد» هم قید سومی است که شخص کاری نکند تا به سوی خوردن حرام در حال اضطرار برگردد، و نیز اضطرار ناخواسته در حال تعدی نباشد که در این حال تعدی اضطرار هم واجب است و هم حرام، واجب است برای حفظ جان و حرام است چون که در حال تعدی مضطر گشته است.

جواد اسدی

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٤﴾

بی گمان کسانی که آنچه را خدا از کتاب (وحی) نازل کرده، پنهان می دارند و به جای آن، بهای اندکی را خریداری می کنند، (هم) آنان جز آتش در درونشان نمی خورند و خدا در روز قیامت با ایشان سخن نخواهد گفت. و پاکشان نخواهد کرد و برایشان عذابی دردناک است. ﴿١٧٤﴾

آیه ۱۷۴ - "ما یأکلون فی بطونهم الا النار" بیان گر این حقیقت است که اینها خوردنیهایی حرام است، گرچه در ظاهر بسیار لذیذ و گوارا باشند، لکن حقیقت و ملکوت آنها که مشمول غضب خداست در دنیا پنهان و در آخرت پس از مرگ به گونه ای آشکارا آتش است.

این قبیل آیات که بروز حقیقت و ملکوت همین اعمال را در آخرت بیان می دارند در قرآن بسیاریند و این امر به سرپیچی بیمار از دستور پزشک - در استفاده از بعض مواد خوراکی یا داروها - می ماند، که تشدید بیماری او پاداش پزشک بر عمل او نیست بلکه نتیجه و ظهور عمل خود اوست، پاداش و جزای اخروی نیز جدای از اعمال ما نیست، بلکه بروز خود اعمال است. در روز جزا این ناگواریهای گناه که در ظاهر مورد غفلت بوده، پس از مرگ در آن هنگامه بزرگ حقیقت و ملکوت آتشین اعمال زشت آشکار خواهد شد (۲۲:۵۰)، "و لا یکلّمهم الله ... " مقصود کلامی محبت آمیز و سرور انگیز است و گرنه خدا با جهنمیان بسی سخن خواهد گفت، که سبب ناراحتی و عذاب فوق العاده برای آنان خواهد بود.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابِ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ﴿١٧٥﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ

لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿١٧٦﴾ لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ
وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ
وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا
عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾

اینان کسانی اند که گمراهی را به بهای هدایت و عذاب را به بهای مغفرت خریدند؛ پس (شگفتا!) چه چیز آنان را بر آتش شکیبا کرده است؟ ﴿١٧٥﴾ آن بی گمان بدان جهت است (که) خدا این کتاب (وحی) را به تمامی حقانیت نازل کرده است و بی چون کسانی که در (بارهی این) کتاب (با یکدیگر) به اختلاف پرداختند، همانا در ژرفای جدایی دور و درازی فرورفته اند. ﴿١٧٦﴾ نیکی (تنها) این نیست که چهره های خود را سوی مشرق و مغرب بگردانید، ولی (همه‌ی) برّ و طاعت شایسته، کسی است که به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب (و حیانی) و پیامبران برجسته ایمان آورده و مال (خود) را - با وجود دوست داشتنش و بر پایه‌ی دوستی خدا - به نزدیکترین خویشان و (به) یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و درخواست کنندگان و در (راه آزاد کردن) گرفتارانی در بند بدهد و نماز را بر پای بدارد و زکات را بپردازد و (نیز) وفا کنندگان به پیمان‌شان هنگامی که (با یکدیگر) هم پیمان شدند و (به ویژه) شکیبایان در سختی و زیان و به هنگام جنگ؛ ایشانند کسانی که راست رفتند و ایشان(هم) اینان پرهیزگاراند. ﴿١٧٧﴾

آیه ۱۷۷ - "من آمن بالله ..." به عنوان برّ و خوبی معرفی شده است و این مبالغه ای است شایسته، که در حقیقت مؤمن این گونه خود ایمان و تجسم یافته است «و الصابرين» به جای «و الصابرون» دلیل بر ویژگی صبر در راه خداست، که از وفای به عهد و دادن زکات و ... مهمتر می باشد، وگرنه مانند «و الموفون»، «و الصابرون» بود، چه این که «و الصابرين» به معنای ویژگی صابرين - از باب اختصاص - است، که صابران در سختی ها و جنگ هایند و این خود نشان گر حفاظت ایمان در ابعاد عقیدتی و عملی در فراز و نشیب خوشی ها و غم های زندگی است.

و "علی حبه" هم حسب مال را و هم حسب مراحل ایمانی گذشته را شامل است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ
وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَعْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَّاءُ إِلَيْهِ

بِإِحْسَنَ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿١٧٨﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! درباره‌ی کشتگانتان بر شما (حق) پیگیری مقرر شده: مرد آزاد به (مرد) آزاد و بنده به بنده و مؤنث به مؤنث. پس هر کس که از جانب برادر (دینی) اش [ولی مقتول] چیزی (از حق قصاص یا خون بها) به او بخشیده شود (باید از گذشت ولی مقتول) به طور پسندیده پیروی گردد و با (رعایت) احسان، (خون بها) به او پرداخت شود. این (حکم)، تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست؛ پس هر کس، بعد از این (بخشش)، تجاوز کند، (سرانجام) برای او عذابی دردناک است. ﴿١٧٨﴾

آیه ۱۷۸ - "الذین آمنو" مورد خطاب در این جا، اولیای دم، قاتلان و حکام شرع - هر سه دسته - اند، چون اولیای دم حق خاص دارند و قاتلان طرف پرداخت حق اند و حکام شرع مجریان این قصاص و "الحر بالحر و العبد بالعبد و الانثی بالانثی" بر مبنای نابرابری قصاص میان آزاد و غیر آزاد و زن و مرد است. زیرا اگر برابر بودند چنین تعبیری نادرست بود، یعنی آنان که برابرند یاد شده اند و آنان که نابرابرند یاد نشده اند، مانند مرد در مقابل زن و آزاد در مقابل عبد، که این حکم قصاص برای این دو جاری نمی شود، به عکس برای مرد در برابر زن و برای زن در برابر مرد و عبد در برابر حر، حکم قصاص با شرایطش جاری می گردد. زن در برابر زن که خود دلیل نابرابری مرد و زن است. با این که بر همگان روشن است که ارزش جسمی زن از مرد بیشتر نیست، ضلع سوم این مثلث را که برتری جسمانی مرد بر زن است ثابت می کند "فن عفی له من أخیه شیء" در مورد بخشش چیزی از پیگیری جانی یا خون بها است و پیروی شایسته را از این بخشش بر همگان واجب دانسته، چون نفر مود "فاتباع لآخیه بالمعروف" بلکه به گونه مطلق "فاتباع بالمعروف" فرمود، لذا اگر چیزی از جان یا خون بهای مقتول به گونه ای شایسته مور عفو قرار گرفت، هیچ کس - حتی صاحب عفو و حتی قاتل و دیگران نمی توانند قصاص مورد عفو را پیگیری کنند، زیرا "فمن اعتدی بعد ذالک فله عذا أليم" کل تجاوزات پس از این بخشش را محکوم دانسته است و اگر شریک دوم دم هر چه کند و حتی بخواهد بیشتر از بهای جان قاتل را بپردازد، خود تجاوز و اعتدای از عفو گذشته است، زیرا خون و جان تقسیم پذیر نیست.

"من أخیه" اشاره به اخوت ایمانی و تحریک عواطف ایمانی و اسلامی است، که اگر زمینه بخشش شایسته و عادلانه وجود داشته باشد، بخشش و عفو نیز واجب می شود. و تشخیص این زمینه به عهده صالحان و شرعمداران عادل و آگاه است.

"فاتباع بالمعروف" پس از عفو عادلانه و شایسته بایستی تبعیت گردد "و أداءً إليه بإحسان" که پس از عفو جانی پرداخت خون بها بایستی به گونه ای خوشایند تحقق یابد و "ذلک تخفیف من ربکم" مهر و امضاء ربانی است، که پس از گذشت حق انسانی حق الهی نیز بر آن استوار گردد.

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧٩﴾

و ای خردمندان! برای شما در پیگیری (جانیان و ماندشان)، زندگانی ای است؛ شاید (از تجاوز به جان های محترم دیگران و تجاوزهایی دیگر) بپرهیزید. ﴿١٧٩﴾

آیه ۱۷۹ - "ولکم فی القصاص حیوة" قصاص - در کل - به معنای پیگیری است و در هر دو بعد جانی و خون بها می باشد و هر دو تضمین کننده زندگی اجتماعی هستند، به خلاف عده ای که فکر می کنند قصاص مرگ مضاعف است و تکرار مرگ و زنده سازی حس انتقام و به دور از رأفت و عواطف انسانی است، با این که می شود همین تادیب مجرمین را با کمتر از مرگشان انجام داد. در جواب اینان باید گفت: قتل نفس از روی عمد بوسیله مجرمین از منظر قرآن کشتن همه مردم است (۳۵:۵) و بین کشتن یکی و گروهی کدام یک در اولویت است؟ و چگونه کشتن یک فرد قاتل خلاف عطوفت انسانی است، اما کشتار جامعه ای موافق عاطفه انسانی است؟ و از سوی دیگر به اینان باید گفت: آیا در ویرانگریها و کشتارهای جمعی امروز که به خاطر حفظ منافع مادی تان صورت می گیرد این عاطفه انسانی به کجا می رود؟

کسانی که بر این اساس قانون درست کرده اند که قاتل را باید به حبس ابد محکوم کرد، راه جرم و جنایت را برای جنایتکاران باز کرده اند، چرا که در نتیجه جعل چنین قوانینی، سرکشی دو چندان طغیان گران و آدم کشان به روشنی در آن کشورها دیده می شود، همچنین ناامنی و نارضایتی عمومی را به بار آورده است، که هر چند هم اگر گروهی آن را بی عیب شمارند، اما در نهایت آفریدگار انسان خداست و هموست که صاحب اصلی اموال و انفس می باشد. صدور حکم قصاص با حکمت تضمین جان عموم انسانها از سوی پروردگار جهانیان واضح و روشن است، با این حال راه بخشش مصلحت خیر و عدالت آمیز و عفو قاتل از سوی اولیای دم - با موجود بودن زمینه های عفو شایسته - همواره باز است، به این ترتیب حکم پیگیری جانی تنها در صورت طغیان و اصرار قاتل و عدم شایستگی وی صورت می پذیرد. قصاص در فرهنگ قرآن نه انتقام است که زندگی است و زنده سازی قلب ها و تربیت انسانها و با این معیار، در صورتی که حیات و امنیت جامعه اسلام به مرگ مجرم وابسته باشد، همان پیگیری جانی اوست. اما اگر زندگی قاتل برای جامعه اسلامی خود موجب زندگی باشد راه برای

تخفیف گشوده است و این قانون کلی قصاص جانی تبصره می خورد که: "ذالک تخفیف من ربکم و رحمۃ" این خود زمینه ساز تربیت و بازگشت نو به زندگی اسلامی و انسانی است.

کُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَلَدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿١٨٠﴾

بر شما نوشته شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر خیری [مالی شایسته و افزون بر نیاز وارثان] بر جای گذارد، برای پدر و مادر و نزدیکتران (خود) به گونه ای پسندیده وصیت کند؛ (حال آنکه) حقی است بر (عهده‌ی) پرهیزگاران ﴿١٨٠﴾

آیه ۱۸۰ - «کتب» و «حقاً علی المتقین» وجوب وصیت را به هنگام فرا رسیدن مرگ می رساند، چون شخص پیش از این در هنگامه حیات مسؤل انفاق واجب النفقه ها مثل پدر و مادر و ... بوده و با فرا رسیدن مرگ دیگر کاری از او ساخته نیست؛ اما با وصیت می تواند به جبران کمبودهایش بپردازد و به ویژه اگر پدر و مادر و موارد دیگر انفاق از ارث به وسیله کفر یا ارتداد ... محروم شده باشند و یا بعضی موارد از ارث بران، نصیب ارثشان کفایت کمبودها و احتیاجاتشان را نکند.

"ان ترک خیراً" زمینه وجوب وصیت برای والدین و نزدیکتران است، یعنی ثروتی که اضافه بر میراث بودن گنجایش وصیت را دارد. «خیراً» مطلق مال نیست، بلکه تنها مالی است که وصیت آن در دو بعد موجب خیری باشد، بعد اول صدمه ای به وارثان وارد نسازد و بعد دوم شایسته پدر و مادر و نزدیکتران باشد، که «بالمعروف» شایسته و پسندیده بودن مورد وصیت را بیان می دارد.

بدین سان که در وصیت نه افراط و تفریطی باشد و نه به کسی از ورثه ظلم رسد و نه کسی به فراموشی سپرده شود؛ و مقدار وصیت بر اساس سنت «ثلث» نیازمندی مورد نظر قرار گرفته است، چه این که عده ای احیاناً از ارث به وسایلی مانند کفر و ... محروم می شوند و از طرفی هم ارث به عنوان قاعده کلی بر مبنای قرابت است، اما نیازمندی همیشه و درهمه موارد با میزان سهم سازگار نیست، لذا حکم این زمینه را برای وصیت کننده به وجود آورده که با نگرش دقیق و نافذ برای پر کردن کمبودهای موجود از وصیت شایسته و بایسته بهره برد.

«علیکم» شامل کل مسلمانان اعم از زن و مرد و «حقاً علی المتقین» هم حکم کلی برای همه مکلفان است، که تقوی در آنان فعلیت دارد و یا دارای چنین شأنی است که اگر بالفعل متقی است تنها حکم وصیت بر اوست و اگر متقی نیست دو حکم را بیان می نماید: ابتدا سفارش به تقوا می کند، سپس وصیت با شرایط و بر مبنای تقوی را دستور می دهد.

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٨١﴾

پس هر کس این (وصیت واجب) را - پس از (اینکه) آن را شنید - تغییر دهد، گناهش تنها بر (گردن) کسانی است که آن را تغییر می دهند. خدا همواره بسیار شنوا و داناست. ﴿١٨١﴾
 آیه ۱۸۱ - "فمن بدله" این آیه تبدیل را در سه بعد گناه دانسته و پیداست که این تبدیل از سوی کسانی غیر از وصیت کننده است، چون او وظیفه دارد بر اساس بروز مصالح جدید به تبدیلیهای دست بزنند و آن سه تبدیل گناه از قرار زیر است:

الف) فتوای بر خلاف آیه وصیت و عمل بر خلاف آن در تمام جهات نفی و اثبات گناه و حرام است، اما اگر خود وصیت به زیان وارثان درجه اول باشد از وصیت مشروع خارج است.

ب) تبدیل حکم در فتوی که خود گمراه نمودن مقلدان صاحب فتوی است.

ج) صدور حکم بر خلاف حکم خدا که افترای بر اوست در بالاترین نقطه حرمت قرار دارد.

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨٢﴾

پس هر کس از انحراف (و تمایل بیجای) وصیت کننده ای، یا از گناهی تأخیرکننده ی خیر (در وصیت بر خلاف مصلحت) بیم داشته باشد، پس میانشان را سازش دهد، بر او هیچ گناهی نیست. همانا خدا پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿١٨٢﴾

آیه ۱۸۲ - "فمن خاف من موص جنفاً" جنف ظلم و انحراف از حق است و «اثم» کاری است که وظایف واجب را به تأخیر می اندازد یا آن را سلب می کند، پس اگر وصیت کننده در بردارنده «جنف» یا «اثم» باشد، باید با چنین وصیتی مخالف گردد و اصلاح وصیت، برگرداندن آن به «خیراً» و «بالمعروف» می باشد، که اگر وصیت شوندگان و وصیت کننده و وارثان آن را تغییر ندهند، حاکم شرع عادل به تغییر آن اقدام می کند؛ بین آنانی که در ارتباط نزدیک با این وصیت هستند، یعنی وارث وصی و موصی له را اگر زنده باشد شامل است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٨٣﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! روزه بر شما نوشته شد، همان گونه که بر کسانی پیش از شما (نیز) نوشته شده بود. شاید پرهیزگاری کنید. ﴿١٨٣﴾

آیه ۱۸۳ - به طور مختصر روزه در تأمین تندرستی انسان و بر سلامتی روحی او و ایجاد رأفت و مهربانی به حل مشکلات تنگدستان و اطلاع از اوضاع و احساس فقر و ناچیزی که در قیامت سراغ انسان می آید و ممارست در بازداري نفس از محرمات و رویارویی با شیطانهای درونی و برونی، نقش زیربنایی دارد و این حکمت ها همگی در روزه موجود است.

اینجا «صیام» واجب شده است، نه «صوم»، صوم خودداری و خود نگهداری روزه دار از ممنوعاتی است، اما صیام نگهداری طرفینی است، که روزه دار روزه را و روزه روزه دار رانگه می دارد. تا "لعلکم تتقون": شاید پرهیز کنید، که روزه را انجام دهید و محرمات را ترک کنید، در این صورت روزه که خود ترک بعضی حلال هاست تقوای قوی تری حتماً در شما ایجاد می کند و روزه نه تنها ترک عمل جنسی و خوردن و آشامیدن است، بلکه باید چشم و گوش و زبان انسان در همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی روزه دار باشد، گرچه این دومین تنها برای کمال تقوای روزه دار است و ترکش روزه را باطل نمی کند.

أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۴﴾

(این روزه‌ی واجب تنها در) روزهای معدودی (است). پس هر کس از شما بیمار یا در سفر (عذرآور) بوده است (به همان شماره) تعدادی از روزهای دیگر را (روزه بدارد) و بر کسانی که (روزه) طاقت فرساست، كفاره ای است: خوراک دادن (به) بینوایی. و هر کس به طاقت فرسایی روزه را تحمل کند، همان برای او بهتر است. و اگر بدانید، (این) روزه گرفتن برای شما (بی طاقتان) بهتر است. ﴿۱۸۴﴾

آیه ۱۸۴ - "فمن كان منكم مريضاً او على سفر" روزه را بر مریضان و مسافران حرام کرده است، که باید آن را در روزهایی که مریض یا مسافر نیستند انجام دهند. البته نه هر مریض و نه هر مسافری، بلکه مرض و سفری که عسر و ضرر و خطر داشته باشد، به دلیل آیه بعدی: "يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر". طبق این دو آیه حالت روزه سه گونه است: ۱- يسر، ۲- اطاقه و حرج و ۳- عسر.

يسر به معنای آسانی و راحتی است و عسر ایجاد خطر و ضرر و آسیب دیدن است و اطاقه یا حرج میانگین این دو به معنای مصرف کردن کل نیروها برای روزه داری است، بدان گونه که جای نفس کشیدن نماند و گوئی او طوقی بر گردن نهاده است، در حالت يسر و روزه واجب است، چه در سفر و چه در حضر و در حالت عسر حرام و در این صورت گرفتن قضای آن واجب است، چه در سفر و چه در

حضر، بنابراین اگر هزاران کیلومتر در حال روزه سفر کند و یسر و راحتی داشته باشد روزه واجب است.

در قسم سوم مستحب است، به دلیل "فمن تطوع خيراً فهو خير له": کسی که کار خیری را با زحمت انجام دهد برای او بهتر است، روزه پر زحمت همان روزه با حرج است، که کل نیروهای روزه دار مصرف گردد، "و آن تصوموا خیر لکم" که مخاطب همان "من تطوع خيراً" می باشد و این قاعده در سایر احکام نیز جاری است و اصولاً روزه برای اصلاح روح و تن می باشد، که اگر عسر و حرج نباشد، واجب است.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ
فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ
يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا
هَدَاكُمُ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٨٥﴾

ماه رمضان (همان ماهی) است که در آن، قرآن (به گونه ای فشرده، در شب قدر) فروفرستاده شده است؛ حال آنکه برای مردم راهبرد و (متضمن) دلایلی آشکار از هدایت و (میزان) تشخیص حق از باطل است. پس هر کس از شما این ماه را (در وطنش) درک کند، باید آن را روزه بدارد و کسی که بیمار یا در سفر (بیماری زا) بوده است (باید به شماره‌ی آن) تعدادی از روزهای دیگر را (روزه بدارد). خدا برای شما آسانی را می خواهد و برایتان شما دشواری زیان آور را نمی خواهد. و باید همان شماره‌ی (مقرر) را تکمیل کنید و خدا را به (پاس) آنچه رهنماییتان کرده است بسی بزرگ بدارید. و شاید شکر گزارید. ﴿١٨٥﴾

آیه ۱۸۵ - قرآنی که در ماه رمضان در شب قدر نازل شد، مجمل و فشرده همین قرآن است، که این محکم و فشرده قرآن یک بار در شب قدر بر قلب مبارک رسول الله (صلی الله علیه وآله) نازل شد، که از «أنزلنا» هم این گفته پیداست، زیرا «إنزال» فرود آوردن دفعی است. و هیچ قلبی همانند قلب او برای چنین وحیی وجود ندارد. در این مرحله از نزول قرآن، جز برای شخص رسول (صلی الله علیه وآله) «هدی» و «بینات» نیست. بنابراین قرآن مجمل نیز محوریت و شأنیت هدایت و دعوت عمومی را داراست.

"فمن شهد منكم الشهر" اصولاً در ماه رمضان نباید کاری کرد که روزه از استحباب یا وجوبش بیافتد. بدین منظور سفر پر مشقت همراه با حرج و بالاتر عسر نباید انجام داد، تا سبب ابطال روزه گردد، یا روزه از وجوب بیافتد. اما اگر کسی بدون عسر و حرج دور دنیا را هم بگردد، روزه او

همچنان واجب است، زیرا مبنای اصلی ابطال یا عدم وجوب روزه بیماری و سفر و حرجی می باشد و آیا هر بیماری باعث از بین رفتن روزه است؟!

"شهد منکم الشهر" بدین معنا نیست که اگر تمام رمضان را در وطنش باشد بعداً باید روزه بگیرد، چون ضمیر «ه» در «فلیصمه» به «الشهر» بر می گردد و مقصود از «الشهر» کل آن نیست، و به اصطلاح ادبی اینجا ضمیر برای «استخدام» است، اگر چنین نباشد معنی این می شود که اگر کسی تمام رمضان را در وطنش باشد، پس از رمضان باید روزه بگیرد، بنابر آنچه گفته شد در ماه رمضان باصرف بودن مکلف در وطن روزه بر او واجب است که از همان روز تا پایان رمضان روزه بدارد.

"یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر" یسر، حرج: اطاقه و عسر، سه مبنای کلی برای انجام تکالیف الهی هستند. خدای حکیم هر حکمی را که مقرر فرموده بر مبنای توانایی بشر بر انجام آن و همچنین در جهت هدایت و سعادت و مصلحت بشر می باشد؛ در عین حال اگر کسی از توانایی کمتری برخوردار باشد، به همان میزان انجام تکالیف را برای وی آسان نموده و این گونه تکالیف را تخفیف داده است (۲۸۶:۲) در مورد روزه در حال سفر می پرسیم آیا شخص مسافر با امکانات بسیار راحت امروزی توانایی انجام روزه را دارد یا نه؟

در مورد بیماری توانایی شخص از بین می رود و سلامتی بدن از روزه مهم تر است، ولی آیا در سفر نیز شخص ناتوان می گردد؟! چه بسا در حال سفر، تفریحات، اوقات فراغت بیشتری داریم! و آیا چه مطلبی مهمتر از انجام این فریضه عظیم الهی فرا روی ماست، تا آن را ترک کنیم؟

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱۸۶﴾

و هر گاه (از) بندگان من (کسی) از تو درباره‌ی من پرسید پس (بگو) من بی گمان (به آنان بسی) نزدیکم و دعای دعا کننده را - هنگامی که مرا بخواند - اجابت می کنم. پس (آنان) باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، شاید رشد یابند. ﴿۱۸۶﴾

آیه ۱۸۶ - در این آیه هفت بار ضمیر متکلم ربانی تکرار شده است تا هفت پرده بین بنده و پروردگارش برداشته شود و خدای منان اینجا برای شرف بخشی به انسان به جای کلماتی چون «ناس»، «عبادی» را به کار برده است.

"اذا دعان" بعد از "دعوة الداع" بدین منظور است که اگر درخواست دعا کننده از روی حقیقت باشد، خدا که نزدیکتر از وی به اوست، درخواستش را در صورت مصلحت اجابت خواهد کرد، اصولاً درخواست در زمینه ای است که موردش طبق مصلحت و شایسته انسان بوده و از توان او نیز خارج

باشد، و چاره ای هم جز درخواست از خدا برایش باقی نمانده، اگر شخص با تمام شرایط مصلحت و شایستگی، به نظر خودش و ناتوانایی اش، با کمال اخلاص دعا کرد، استجابت دعای او در گرو اراده الهی است، زیرا به طور کلی اگر دعا شایستگی داشته بالاخره مستجاب می شود و اجابت آن هم بعد از مرگ بسی بهتر از دنیا است، زیرا در آخرت امکانی به جز اراده الهی وجود ندارد و صبر بر عدم اجابت هم بی معناست، ولی در دنیا بر عدم اجابت آن می توان صبر کرد و یا با فعالیتی دیگر احیاناً آن را به دست آورد.

"فلیستجیبوا لی" اشاره به ثمره های دعای حقیقی دارد که: فرمانم را در انجام عبادت من امتثال و به این عهد وفا کنید (۴۰:۲) و فرمانم را درخواست و طلب از من و خواندن من اجابت کنید (۴۰:۴۰). "ولیؤمنوا بی" ایمان شایسته همه بعدی، ایمان به میثاقِ فطرت و پیمان رسالت و ایمان به تحقق و اجابت وعده الهی و اعتقاد به قدرت و کفایت مطلق او در بر آوردن خواسته ها - چه زود یا دیر - و یا تبدیل به حسنه دیگر، اگر مصلحت چنان بود، همه و همه مقصود است. نکته دیگر این که آیه دعا پس از سه آیه روزه، قبل از آیه سه محرمات روزه، قرار گرفته است و به گونه ای بس لطیف نشان دهنده تناسب رمضان با دعاست.

أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّقْتُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ عِلْمَ
اللَّهِ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَشِّرُوهُمْ
وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ
الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى الْإِلِّ وَلَا تَبْشِرُوهُمْ وَأَنْتُمْ
عَاكِفُونَ فِي الْمَسَجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ ءَايَاتِهِ
لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٨٧﴾

(در) شب روزه، نزدیکی با زنان تان حلال گردیده است. آنان برای شما پوششی هستند و شما (هم) برای آنان پوششی هستید. خدا (می)داندست که شما به خودتان خیانت می کرده اید، پس بر شما برگشت و از شما درگذشت؛ پس اکنون (در شب های ماه رمضان می توانید) با آنان همخوابگی کنید و آنچه را خدا برای شما (از فرزندان) مقرر داشته طلب کنید و بخورید و بیاشامید تا خط سفید (فجر) از خط سیاه (شب) برایتان نمایان گردد؛ سپس روزه را تا (فرا رسیدن) شب (و نه غروب) به اتمام رسانید. و در حالی که در مساجد هستید با آنان [زنان] در نیامیزید. اینها حدود خداست. پس بدان ها (در تجاوز از آن ها) نزدیک نشوید. این گونه خدا آیات خود را برای مردمان بیان می کند. شاید پروا کنند. ﴿١٨٧﴾

آیه ۱۸۷ - «احل» منتهی است بر ما از تحریمی که قبل از آن به بیان رسول (صلی الله علیه و آله) به میان آمده بود، که در آغاز روزه، خوردن و آشامیدن و آمیزش تا هنگام نماز عشاء جایز و بعد از آن تا مغرب روز دیگر ممنوع بود و با این آیه به دو دلیل نسخ گردید: یکی این که عده ای نتوانستند به آن عمل کنند "علم الله انکم تختانون أنفسکم..." و دیگر این که قاعده کلی در ارتباط بین زوجین تا پایان زمان تکلیف چنین اقتضایی را ندارد "هن لباس لکم و انتم لباس لهن" این لباس و پوشش بیان کل مباشرتها و معاشرتهای عقیدتی، اقتصادی، جنسی و .. است، که رعایت توازن در پوشش دادن به یکدیگر در حد توانشان بر هر دو واجب است و طبعاً نسبت به توان هر یک گوناگون است. اینجا هرگز برابری زنان با مردان در کل ابعاد مطرح نیست، بلکه صرفاً در ارتباط مساوی و پوشش دو جانبه برابری است. در مرحله بعدی مردان حقوقی دارند که زنان ندارند و زنان هم حقوقی دارند که مردان ندارند؛ مثلاً بر مردان نفقه، مهر و پاسداری از زنان واجب است که بر زنان نیست و بر زنان نیز حجاب و عده، حمل و .. است، که بر مردان نیست و در سایر حقوق برابری مطلق دارند.

در "لیلة الصیام" (تاء) برای افراد نیست، بلکه جنس است و کل شبهای روزه داری در رمضان و غیر آن را در بر دارد، که زمان آن آغاز مغرب "اتموا الصیام الی اللیل" تا طلوع فجر "حتی یتبین..." می باشد، در طول شب آمیزش همانند خوردن و آشامیدن تا لحظه ای قبل از طلوع فجر حلال است، که «حتی» انتهای غایت را بیان می کند و روی این اصل که آمیزش جنسی تا آخر شب با زنان جایز است پس هنگام غسل چه وقت خواهد بود؟!

در نص آیه یکی "لیلة الصیام" و دیگری "فالآن باشروهن... و کلو و اشربوا حتی یتبین..." تجویز صریح بر همسانی حلیت آمیزش، خوردن و آشامیدن تا خود طلوع فجر صادق دارند، بنابراین طهارت از جنابت شرط صحت روزه در آغاز آن نیست، زیرا وقتی برای آن قبل از اذان باقی نمی ماند! لذا بعد از فجر صادق برای نماز صبح می توان غسل جنابت را انجام داد و روزه هم صحیح است.

روایاتی هم که در این باب موجود است اولاً متضارب و متناقض است و از سویی هم قسمتی از آن تصریح بر جواز تأخیر غسل طلوع فجر دارند.^۸

"اتموا الصیام الی الیل" دلیل است بر این که پایان روزه داری آغاز شب و مغرب است و نه غروب، بر خلاف نماز عصر که پایانش غروب آفتاب است نه شب، که پس از زوال حمرة مشرقیه آغاز می شود و غروب هنگام زوال خود آفتاب و آغاز حمرة مشرقیه می باشد.

۸ التهذیب ۴۱۲/۱ - ۴۱۱، الستبصار ۸۸/۳، الدر المنثور ۱۹۹/۱ و الکافی ۱۰۵/۴.

تشخیص فجر نیز طبق نصّ آیه و قانون طبیعی خط سفیدی است که به صورت عمود افقی از ناحیه شرق شروع می شود، که ابتدا دو خط است، خط روشن آفتاب و خط سیاه شب، تا این که سفیدی صبح در کل آسمان انتشار می یابد. به این انتشار کلی فجر صادق و به ظهور خط ابتدایی فجر کاذب گویند. در فجر صاد نماز حلال و طعام حرام می گردد.

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٨﴾

و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید، حال آنکه (به عنوان رشوه قسمتی از) آنها را سوی حاکمان (شرع!) می افکنید، تا بخشی از اموال مردمان را به گناه - تأخیر کننده ی خیر - بخورید، در حالی که خودتان (هم خوب) می دانید. ﴿١٨٨﴾

آیه ۱۸۸ - اینجا نص آشکاری در جهت سلبی از اقتصاد اسلامی است و «لا تأكلوا» تعبیری از «لا تتصرفوا» است، چون محور اصلی احتیاجات انسان خوردن و سایر احتیاجات بعد از آن است، لذا «لا تأكلوا» تصرفات نابجای مکلفان را بر مبنای هر نوع احتیاجی شامل است.

«اموالکم» عموم حقوق است. که مال از (میل) می باشد، اما کل اموال خوردنی نیست، لکن نص "لا تأكلوا اموالکم" که در برگیرنده تمامی جهات مادی و معنوی است، از سه جهت تصرف باطل را در کل منع می کند، تصرف باطل در اموال خودتان، دیگران و اموال مشترک بینتان.

«بالباطل»، «ب» اینجا هم برای سببیت است و هم معیت ۱- اعم از رشوه، قمار، سرقت، ربا و قرض گرفتن در صورت عدم نیت برگرداندن، یا عدم توانایی آن و ... است. ۲- یا اعمالی همراه باطل هایی چون اسراف و تبذیر است.

اصولا خود باطل دلیل بر حرمت و بطلان عمل است، چنانکه قبل از این، اصل حلیت کل اموال و صحت همه اعمال است، طبق ضابطه عامه (۲۹:۲) موافق این محور هر گونه مصرف یا تصرف بیشتر یا کمتر از حد اعتدال باطل و حرام است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْإِهْلَةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَىٰ وَآتَا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٨٩﴾

درباره ی (حکمت) هلال های ماه ها) از تو می پرسند. بگو: «آنها (شاخص های) گاه شماری هایی برای مردم و (موسم) حج اند.» و نیکی آن نیست که از پشت خانه ها درآیید، بلکه نیکی کسی است که

تقوا پیشه کرده است. و به خانه ها از درهای (ورودی) آنها درآیید. و از خدا بهراسید، شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید. ﴿189﴾

آیه ۱۸۹ - یکی از وجوه آن را کنایه از نهی وطنی در دبر زنان گرفته اند، که گرچه می تواند اشاره ای داشته باشد، لکن صریح آن در آیاتی دیگر است، از جمله آیه قبل "فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ" آن گونه که خدای مقرر فرموده با این زنان مباشرت [جنسی] کنید و در آیه (۲۲۳:۲) صریح حکم را بیان می دارد.

"و اتوا البیوت من ابوابها" به دنبال نهی قبلی امر و تأکید مجددی می فرماید که با هلال های ماه های مختلف اعمال معینی را در وقت خودش انجام دهید، یا در خانه خدا و بیت رسالت یا هر سازمان و ساختمانی که مورد نیاز شماست، از راه صحیح وارد شوید. روی این اصل برای هر کار جسمی، روحی، عملی، عقیدتی و ... راه شایسته ای را جویا شوید.

از مصادیق بارز «البیوت» خانه های علم و ولایت است، که خدا برای علم و سرپرستی مومنین، شایستگی معین فرموده که بر مومنین اطاعت این منصوبین الهی واجب است و طبق حدیث شریف از پیامبر (صلی الله علیه و آله) "أنا مدینه العلم و علی بابها" چنانکه در نور الثقلین (۱/۱۷۷) این باب را در تفسیر اهل بیت نقل کرده و پذیرفتن ولایت آن را ورود از دروازه های بندگی خدا بیان داشته است.

آیه ۱۸۹ - «و الحج» خاص بعد از عام - یعنی للناس - است، که هلال های ماه ها اوقاتی شرعی و عرفی است برای مردمان، به ویژه وقت حج که مهم ترین وقت شرعی از نظر اجتماعیات حج است.

وَقَتِّلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُم وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿190﴾ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجَكُمُ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقْتُلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقْتَلُوا فِيهِ فَإِنْ قَتَلْتُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿191﴾

و در راه خدا، با کسانی که با شما کشتار می کنند کشتار کنید و (از عدالت) تجاوز نکنید؛ بی گمان خدا تجاوزکاران را دوست نمی دارد. ﴿190﴾ و هر کجا بر ایشان - با پی جویی و کاردانی دقیق - دست یافتید، آنان را بکشید و همان گونه که شما را (از مسجدالحرام و...) بیرون راندند، آنان را بیرون برانید. و فتنه از قتل شدیدتر است. (با این همه) در کنار مسجدالحرام با آنان کشتار نکنید تا (هنگامی که) با شما در آن جا کشتار کنند پس اگر با شما (در آن جا) کشتار کردند، آنان را بکشید (که) کیفر کافران چنان است. ﴿191﴾

آیه ۱۹۱ - «تَقْتُمُوهُمْ» تنها گرفتن آنان نیست، بلکه بر مبنای آیه (۶۱:۳۳) تلاش در گرفتن و اسارت ایشان و سپس رساندن به سزای دشمنی شان است و "اخرجوهم من حيث اخرجوكم" از باب اعتدای به مثل بدون هیچ گونه ستمی با آنان چنان کنید که با شما رفتار کردند، که اگر به مقابله با آنان برنخیزید آنان هم شما را به راحتی از دین خارج خواهند کرد و این هم از سایر فتنه ها بدتر است: "الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ" همچون آیه (۲۱۷:۲) پس ارتداد از دین اشدّ و خطرتر از قتل و خون ریزی است، زیرا این کشتن ارواح و عقاید است و آن قتل ابدان.

به همین سبب کسی را که باعث فتنه و قتل مسلمین است باید از میان برداشت، مگر در صورتهای استثنایی که توبه ای صحیح، یا مصلحتی برتر در کار باشد. و در کل هر فکر و عقیده و سخنی که باعث جدایی خود و دیگران از دین حنیف الهی گردد، مصداق فتنه است و «ال» در «الفتنه» به اصطلاح عهد ذکر است که به مضمون آیه قبل برمی گردد.

فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٩٢﴾ وَقَتِّلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١٩٣﴾

پس اگر باز ایستادند، در نتیجه خدا پوشندهی رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿١٩٢﴾ با آنان کشتار کنید، تا دیگر هیچ فتنه ای (در سراسر جهان و یا اسلام) نباشد و طاعت مخصوص خدا باشد؛ پس اگر دست (از فتنه) برداشتند، (در این صورت) جز بر ستمکاران هیچ گونه تجاوزی (روا) نیست. ﴿١٩٣﴾

آیه ۱۹۳ - "حتی لاتکون فتنه" از آیه (۱۹۱) تا اینجا و قسمتی از آیه بعد، درباره وجوب دفاع در مقابل فتنه گران در کل ابعاد عقیدتی، علمی، اقتصادی و وطن اسلامی و ... است. که اگر مشرکان یا کافران یا ... در هر بعدی از ابعاد ایمانی، عقیدتی و ... قصد تضلیل یا تذلیل مومنان را داشتند، دفاع با تمام توان در مقابلشان در همه اعصار و مکان ها واجب است و "حتی لاتکون فتنه" تحقق نمی یابد مگر با فروپاشی استعمار کافر یا هر استعمار دیگر و این جز با تأسیس دولت اسلامی قرانی جهانی و سیطره بر کل سلطه های زمانی و مکانی تحقق نمی یابد و این آرزو و بشارت مدت کوتاهی در آستانه ظهور حضرت ولی امر(عج) و سپس به طور مطلق و کامل با تشکیل حکومت مقتدر و جهان شمول به دست ایشان روی خواهد داد.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٩٤﴾

ماه حرام در برابر ماه حرام است و (هتک) حرمت ها (مورد) پیگیری است. پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده (همسان) بر او تعدی کنید (به جز محرماتی همه گانی) و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا بی گمان با تقواییندگان است. _ ۱۹۴_۰۰۰_

آیه ۱۹۴ - "الشهر الحرام بالشهر الحرام" قاعده این است که قتال و جنگ در ماه حرام، حرام است؛ لکن طبق قاعده اعتدای به مثل اگر کفار در ماه حرامی با شما جنگ نمودند، شما نیز به دفاع و جنگ برخیزید، حتی اگر نزدیک مسجد الحرام باشد؛ "و لا تقتاتلو هم عند المسجد الحرام حتی یقاتلونکم فیه ... و "الحرمت قصاص" بیان اصل و قاعده عامه و همانند ضابطه است. صورت اعم آن "فمن اعتدی علیکم فاعتدوا ... که اعم است، از «الحرمت» ضابطه ای در شکل های مختلف اعتداء است، که باید همانند آن را در مورد اعتدای جانی انجام پذیرد. حدود مماثلت را نیز خود قرآن بیان می فرماید، چنانکه "النفس بالنفس و العین بالعین ... (۴۵:۵) اگر چه حکمی توراتی است ولی در قرآن به عنوان قاعده عام بیان شده و سپس در آیاتی چند تبیین حکم گشته است.

"الحر بالحر و العبد و بالعبد و الانثی بالانثی" (۱۷۸:۲) این آیات بیانگر این است که اعتدای به مثل طبق حد و حدودی باید انجام شود، که قرآن ارائه فرموده است، چه از نظر کمیّت و چه کیفیت، یعنی اگر ضارب یک ضربه با یک گلوله شخصی را کشته است؛ خود نیز با یک ضربه، یا یک گلوله باید قصاص شود، ولی اگر چند نفر در کشتن یک نفر شرکت داشتند و مماثلت از بین می رود و قصاص تبدیل به خون بها، بر تعداد قاتلین بخش و تقسیم می گردد. البته اگر قصاص نسبی بدنی آنها ممکن نباشد.

اصولا تبدیل قصاص به دیه در جایی است که حکم قصاص قابل اجرا نباشد.

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۹۵﴾

و در راه خدا انفاق کنید و با دست خود (خود یا دیگران را) به هلاکت میفکنید و نیکی کنید (که) خدا به راستی نیکوکاران را دوست می دارد. ﴿۱۹۵﴾

آیه ۱۹۵ - "فی سبیل الله" به مناسبت بحث قتال آمده و اندازه معلومش پیکار در راه خداست و چنانکه جهاد نیازمند افرادی است، به اموال نیز احتیاج دارد و در راه جهاد بایستی با تمام قوای جسمی و مالی ... آماده بود (۶۰:۸). در آمادگی و انفاق تمام قوا دچار افراط و تفریط هم نباید شد، که از نمونه های افراط یا تفریط خو را در جبهه جنگ یا جای دیگر به مرگ افکندن است و نقطه مقابل آن تفریط و کوتاهی در دفاع از نوامیس اسلامی و راحت طلبی و عافیت جویی است.

"و لا تلقوا بأيديكم الى التهلكه": مفعول (لا تلقوا) محذوفی معروف است که کل نوامیس اسلامی می باشد و «با» برای سببیت است. یعنی نوامیس خود و دیگران را با دستهای خود به هلاکت نیافکنید. «التهلكة» هلاک با مراتبش از هلاک مطلق یا مطلق هلاک است و حتی در راه خدا نیز نباید خود را به هلاکت اندازید، بلکه در حین دفاع تا بالاترین حد ممکن باید از جان و مال و جسم و حال خویش محافظت کنید و در این صورت است که اگر کشته شوید، در راه خدا کشته شده اید، نه در بی احتیاطی و افراط و هلاکت و تفریط نابود کردن کیان اسلامی با بی توجهی و سهل انگاری است، به هر حال در تمام ابعاد انفاق چه جانی یا مالی و ... کوتاهی و زیاده روی متصور است که در همه حال اسلام راه میانه را توصیه می کند و از افراط و تفریط انسان را برحذر می دارد.

به طور مختصر باید گفت جهاد اسلامی چیزی جز دفاع از نوامیس ایمان و عقیده، عقل، جان، مال و آبرو نیست، یعنی جهاد برای احیای جوّ دینی و ... و یا جلوگیری از نابودی اینهاست. بنابراین اسلام دین خون و شمشیر نیست، لکن ضعف و حقارت را هم جایز نمی داند و برای دفاع ابتدا مجادله احسن و سپس سایر مراحل را مقرر فرموده است.

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٩٦﴾

و برای خدا حج و عمره را به اتمام برسانید. پس اگر (به علت موانعی از آن) بازداشته شدید، آنچه از قربانی میسر است (قربانی کنید) و تا قربانی به قربان گاه نرسیده سر خود را متراشید؛ پس هر کس از شما بیمار بوده یا در سرش ناراحتی ای باشد (و ناچار شود در احرام سر تراشد) در این صورت (به جای آن) - باید (به عنوان) فدیة - روزه ای بدارد یا صدقه ای بدهد یا عبادتی (دیگر، مناسب با حج، همچون قربانی انجام دهد). پس هنگامی که ایمنی یافتید، پس هر کس با عمره ای تمتع سوی حج رهسپار شد اینجا آنچه از قربانی میسر است (قربانی کند) و آن کس که (قربانی) نیافت (باید) در (ضمن) حج، سه روز روزه بدارد و چون برگشتید هفت روز دیگر (روزه بدارید). این ده، (روزهایی) کامل است (و این (حج تمتع) برای کسی است که اهلش [کسانش] ساکن در مسجدالحرام [مکه] نباشند. و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است. ﴿١٩٦﴾

آیه ۱۹۶ - "اتموا الحج" یعنی اگر حج را شروع کرده اید همان را تمام کنید، که پس از احرام نمی توان آن را نیمه کاره رها کرد، که اتمام ناقص و فاسد کفاره و عقوبتی را به دنبال خواهد داشت. همانند نماز که پس از تکبیرة الاحرام باید تا آخر ادامه یابد و رها کردنش بدون عذر حرام است. (حج) قصد زیارت تا پایان آن است و (حج) نتیجه قصد و زیارت مقصود است، که هر دو از یک رشته اند و هر دوی حج و عمره را شامل است، مگر آن که با قرینه ای جدا شوند.

حج بر سه قسم، تمتع، قران و افراد و عمره بر دو قسم مفرده و تمتع است، اینجا ذکر حج و عمره - در سیاق وجوب - به معنی وجوب هر دوی حج و عمره است به گونه ای مستقل، که اگر کسی استطاعت حج را یافت که طبعاً استطاعت عمره را هم دارد. هر دوی حج و عمره بر او واجب است و اگر فقط استطاعت عمره را یافت باید به ادای آن پرداخته و سپس اگر مستطیع حج شد به انجام آن اقدام ورزد و عمره گذشته او به جای عمره حج، در حج غیر تمتع کافی است و در حج تمتع در صورتی کافی است که عمره او در ماه های حج و در همان سال باشد.

"فإن احصرتم" پس اگر هر عاملی درونی یا برونی شما را از ادامه حج بازداشت یک قربانی به مقدار توان خویش هدیه کنید، عوامل درونی همچون بیماری و برونی چون ممانعت کفار، مشرکین یا حتی مسلمانان از ادامه حج است.

"و لا تحلقوا رؤسکم حتی يبلغ الهدی محلّه" زمان تراشیدن سر را هنگام قربانی و بعد از آن مقرر فرموده است، که اگر قبل از آن از روی ناچاری یا بیماری یا ... انجام شود باید کفاره بپردازد، کفاره این مورد یا هر عذر دیگری "ففدیة من صیام أو صدقة أو نسک" است، که حداقل روزه سه روز و صدقه، و اطعام شصت فقیر و (نسک) - با توجه به روایاتی - نمونه هایی از عبادت است. مثلاً نماز یا سایر ذکرها که در امکان او است و سه کفار تخیری است. اگر ممنوعیت تا آخر حج ادامه داشت بر شخص محصور تنها قربانی و در صورت سلامت سر تراشیدن خواهد بود، که اینها بعد از ایمن شدن از خطر و ضرر باید انجام شود، اما اگر قبل از اتمام مناسک حج مانع برطرف شود، باید مناسک را ادامه دهد.

"فاذ أمتتم فمن تمتع بالعمره الى الحج" بیان گر وجوب حج تمتع برای کسانی است که خانواده یا خودشان اهل مسجدالحرام نباشند: "ذلک لمن لم یمكن اهله حاضری المسجدالحرام" و طبق بعضی روایات: "من کان منزله دون الموراقیت" کسی که خانه یا خانواده اش پیش از میقات هاست از اهل مکه محسوب است و اینان نمی توانند حج تمتع انجام دهند.

از کلمه «لمن» که برای اختصاص است و نه «علی من» استفاده می گردد، که وظیفه شان غیر تمتع است که قدر یقین حج واجب قرآن، یا افراد است.

"تلك عشرة كاملة" آیا عشرة ناقصه هم داریم؟ مقصود از این تعبیر چیست؟ «کامله» به عنوان جایگزین به جای «هدی» اخبار از کمال و تمامیت معنا و در عین حال تکمیل ده روز است، تا بتواند جایگزین «هدی» باشد و شاید هم این تعبیر «کامله» و نه «تامه» روی این مبنا باشد، که سه روز و هفت روز هر کدام به خودی خود مستقل اند، اما ده روز این چنین و باچنین کمالی جایگزین از «هدی» است.

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَةٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ ﴿١٩٧﴾

حج (در) ماه های معلوم است؛ پس هر کس حج را در آن ها (برخود) واجب گرداند (که محرم شود، بداند که) در اثنای حج، هرگز هیچ گونه کارهای شهوانی جنسی و نه هیچ فسقی و نه هیچ جدالی نیست. و هر کار نیکی انجام می دهید، خدا آن را می داند. و برای خود توشه بگیرید، پس در حقیقت بهترین توشه پرهیزگاری است. و ای خردمندان! از من پروا کنید. ﴿١٩٧﴾

آیه ۱۹۷ - "أشهر معلومات" ماه های معلوم برای حج است: شوال، ذوالقعدة، ذوالحجة، ولی عمره مفرده را که مخصوص این ماه ها نیست خارج می کند.

"فمن فرض ... " هر که در این سه ماه حج را قطعی کند، سایر احکام نیز بر او واجب می شود، که تا قبل از احرام بعضی حلال و بعضی حرام بود، اگر با اختیار خود با احرام حج یا عمره را قطعی کند - همانند نماز که پس از تکبیره الاحرام رها کردنش حرام است - از اینجا نیز رها کردن حج یا رعایت نکردن احکامش حرام یک بعدی یا دو بعدی است.

«لا رفث» بدون هیچ قیدی هر گونه بهره گیریهای شهوانی جسمی را در مورد همسران اعم از همبستری با همسر و هر گونه شهوترانی به وسیله او را شامل است، که گرچه تا قبل از احرام حلال بود لکن پس از این حرام است.

«لا جدال» رعایت تمامی حقوق مردم است، که غیبت، تهمت، گستاخی، قسم بجا و نابجا، مسخره و ... را در بر دارد، یعنی تو که رهسپار خاه خدایی برای احترام بیت الهی «لا رفث» و برای رعایت حقوق مردم «لا جدال» می باشد و «لا فسوق» مشترک بین خدا و مردم است.

و نه تنها محرمات ظاهری بلکه تمامی محرمات باطنی نیز همچنان، بلکه بیشتر مورد نهی است «لبیک» به پروردگار به معنی تهی ساختن خود از هر چه و هر کسی غیر اوست، حتی لذتهایی حلال اینجا یکی از مصادیق «رفت» می باشد.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِّنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ ﴿١٩٨﴾

بر شما گناهی نیست که (در سفر حج) از فضل پروردگارتان جويا شوید. پس چون از عرفات کوچ نمودید، خدا را نزد مشعرالحرام یاد کنید و یادش کنید چنان که شما را (یاد و) هدایت کرد و گرچه پیش از آن بی گمان از گمراهان بوده اید. ﴿١٩٨﴾

آیه ۱۹۸ - "فاذا أفضتم من عرفات"، چرا درنگ در عرفات از مهمترین ارکان حج است؟ با این که «عرفه» تنها دشتی است و در آن نه آب و نه گیاهی است، نه خانه ای، نه مسجدی، نه پیامبر و امامی، بلکه صحرایی است سوزان، حتی منظره بیابان جالبی هم ندارد و هیچ در هیچ است؟ «عرفات» از «عرف» جای شناختها و معرفتها و جای تکمیل آنهاست، که بایستی به خودت پردازی و بی معرفتی ها را از خود دور کنی، آن هم جمع شناخت که «عرفات» است، معرفت چهار جانبه: خدا، شیطان، خود و دیگران.

یا از «اعتراف» است، که همان اعتراف به خواری و بندگی خود و عزت پروردگار است و یا اعتراف به گناه و معصیت های فراموش شده که ابوبن نخستین انسان نیز بدان اعتراف نمودند و یا از «عرف» به معنی شمیم و عطر دلاویز است، که در این سرزمین نسیم زندگی بخش رحمت و رضوان «او» وزیدن دارد و همه نافرمانی ها را پوشش می دهد، پس ای سرگردانی که در دل این صحرا ایستاده ای "فاذکر و الله عند المشعر حرام" که اینجا دیگر بی معرفتی یا نقصان معرفت حرام است، که این سرزمین مشعرالحرام است: جایگاه موشکافی و باریک بینی ها و طرد بی دقتیهاست. در عرفات و مشعر و منی احکام خاصی جز بیتوته (:ماندن) و تفکر نداریم و اینها رمزی است برای تأمل و رسیدن به تکامل و می بینی که اکنون «کثرت» به «وحدت» گراییده و از رهگذر یک باریک بینی دقیق گویی شناخت واحدی به دست آمده و بی مغزی و بی معرفتی پذیرفته نیست، مشعر شعورگاه است نه استراحت گاه، شب مشعر شب عید است، عید کشتن و عید کشته شدن در راه خداست عید نفی شیطان: «لا اله» و اثبات رحمان، «الا الله» است، که دعاهایش نیز حساس ترین دعاهاست، "واذكروه کما هداکم".

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٩٩﴾

سپس، از همان جا که (انبوه) مردمان روانه می شوند، شما نیز روانه شوید و از خدا پوشش بخواهید که خدا همواره بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است. _..._ ۱۹۹_

آیه ۱۹۹ - "ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ"، «أَفِيضُوا» و «أَفَاضَ» به معنی جوشش با یکدیگر است. نه همچون قشون شکست خورده متفرق و از این سو به آن سو شدن، بنابراین خطاب به اقلیتی است که اگر بر فرض بعید یقین کنی دیگران در دیدن هلال اشتباه کرده اند. مثلاً شب نهم است و آنها شب دهم گرفته اند، تو وظیفه ای جز پیروی از آنان نداری، که در موج دریای «ناس» و با سیل جمعیت، بدون هیچ احتیاط و وسواس سوی کوی "اله الناس" روی آوری و اگر هم شب نهم است به حساب شب دهم می آید، که از هر چیز مهمتر و برتر در "سبیل الله" وحدت و همبستگی گروه «ناس» است و نه لشکر شکست خورده "غیر ناس" که در اثر پراکندگی گرفتار نسناس خناس گردند!

فَإِذَا قُضِيَتْ مَنَاسِكُكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ ﴿٢٠٠﴾

پس چون آداب ویژه‌ی حجّ خود را به جای آوردید، همان گونه که یادآور پدرانتانید - یا با یادی بیشتر - خدا را به یاد آورید. پس از مردمان کسی (است که) می گوید: «پروردگاران! به ما در (همین) دنیا (نعمت و برکت) عطا کن.» حال آنکه برای او در آخرت هرگز بهره ای نیست. ﴿٢٠٠﴾

آیه ۲۰۰ - "كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا" دست کم همانندی یکسان یاد خدا و یادآوری پدران را در کیفیت و کمیت، داشته باش، بلکه "فاذكرو الله" فقط یاد خداست و کنار نهادن ذکرهای گوناگون پدران، فقط در این ذکر، همانند یادآوری پدران بلکه بیشتر و شدیدتر از ذکر آنان باشید و حتی این آیه نوعی سرزنش است در ذکر پدران و عدم ذکر آفریدگار و یا نبود ذکر سزاوار او. حال اینکه پدران جز آفریده های او نیستند و گرچه انتساب نسبی هر انسانی به سوی یک پدر است و شاید این نکته: وحدت انتساب، نکته تشبیه باشد، اما این وحدت کجا؟ و وحدت در آفریدگار کجا؟!

"فمن الناس" کسانی هستند که آداب دعا را رعایت نمی کنند، که اول ذکر خدا به ربوبیت و سپس ذکر خودت به عبودیت و غفلت و گناه است. هنگام طلب نیز قید نیکی و حسنه باید به کار رود، که اینان هیچ یک را رعایت نمی کنند و در نتیجه چیزی برایشان نخواهد بود، که در آیه بعدی روش دعای صحیح و طلب خیر و نیکی در دنیا و آخرت را تبیین فرموده است، که «حسنة» همان "حياة حسنة" در دو سر است.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿٢٠١﴾ أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٢٠٢﴾ وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٠٣﴾

و از آنان کسی (است که) می گوید: «پروردگاران! در این دنیا ما را (زندگی) نیکی بده و در آخرت (نیز زندگی) نیکی ده و ما را از عذاب آتش (دور) نگه دار.» ﴿٢٠١﴾ ایشانند که از آنچه به دست آوردند، بهره ای بزرگ خواهند داشت. و خدا زودشمار است. ﴿٢٠٢﴾ و خدا را در روزهایی برشمرده [منی] یاد کنید؛ پس هر کس در دو روز شتاب کند، (و اعمال مُنی را در آن دو روز انجام دهد) هیچ گناهی بر او نیست و (نیز) هر که تعجیل کند (و اعمال مُنی را در سه روز انجام دهد) هیچ گناهی بر او نیست (و این اختیار) برای کسی است که (از محرمات در حال احرام حج تا کنون) پرهیز کرده باشد (وگرنه سه روز باید در منی بماند). و از خدا پروا کنید و بدانید که شما تنها سوی او گردآورده خواهید شد. ﴿٢٠٣﴾

آیه ۲۰۳ - «ایام» اقل جمع اینجا - در برابر «یوم» - سه تاست، که ایام تشریق هم سه گانه است، که ذکر خدا و اذکار مخصوصش واجب است.

(فمن تعجل ...) فقط برای کسانی است که از محرمات حجّ دوری کرده باشند که از: (رفت و ...) حتی اینان اگر در دو روز اعمال این سه روز را انجام دادند، باز هم روز سوّم را در منی بمانند.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿٢٠٥﴾

و از مردم کسی است که در زندگی (این) دنیا سخنش تو را به شگفتی می آورد و خدا را بر آنچه در دل دارد! (به گزاف) گواه می گیرد؛ و حال آنکه او سخت ترین دشمنان (خدا و مردم) است. ﴿٢٠٤﴾ و چون روی گرداند و یا سلطه ای به دست آورد، در زمین همی می کوشد که افساد کند و کشت و نسل را نابود سازد. و خدا فساد را دوست نمی دارد. ﴿٢٠٥﴾

آیه ۲۰۵ - «یهلک الحرث و النسل» از منحوس ترین مصادیق افساد فی الارض است. اهلک حرث کل نابودیهای دینی، عقیدتی و کل زمینه های انسانی و حیانی است و اهلک نسل کل قتلهای نفسانی و تخلّفات تناسلی را شامل است؛ که همانا اخلاق و بنیان خانواده است. چنانکه آیه (۲۲۴:۳) به این

حقیقت اشاره دارد و روایاتی نیز در این باب وارد است و آیه مبارکه افساد در مثلث اعتقاد و اقتصاد و جانها را مورد بغض الهی برشمرده است، که "والله لا يحب الفساد".

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ
الْمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ
بِالْعِبَادِ ﴿٢٠٧﴾

و هنگامی که به او گفته شود: «از خدا پروا کن»، نخوت، وی را به گناه - تأخیرکننده‌ی خیر - می‌کشاند. پس جهنم برای او بس است و (این) همواره چه بد آرامگاهی است. ﴿٢٠٦﴾ و از مردمان کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد و خدا نسبت به بندگان بسی مهربان است. ﴿٢٠٧﴾

آیه ۲۰۷ - فرو ریختن نفس به منظورهای گوناگون دارای مراتبی است، پائین‌ترین آنها برای ترس از آتش و عذاب است. سپس به طمع بهشت: (۷۴:۴) که این دو مرحله گاهی مشترک و گاهی ویژه است (۱۱:۹)، (۱۱:۶۱). و گروه سوم که بالاترند "یشری نفسه ابتغاء مرضات الله" که به فرموده امیرمؤمنان: «دسته اول عبید، دسته دوم تجار و دسته سوم آزاد مردان عاشقند که جز رضای محبوب به چیزی نمی‌اندیشند» که از بارزترین مصادیق دسته اخیر - بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله) علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، که طبق روایات متواتر شیعه و سنی، آن بزرگوار در لیلۃ المبيت با به جان خریدن تمام خطرات به جای پیامبر خوابید که با سی و یک سند تنها از برادران سنی این آیه در شأن حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است،^۹ ذیل آیه (۲۰:۹) که علی (علیه السلام) در آن موقعیت خطرناک جان خود را برای رضایت خدا و سلامت رسول (صلی الله علیه وآله) فروخت، ولی صاحب غار در حال فرار حتی در کنار پیامبر بر خود می‌لرزید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٠٨﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! در سلم و سلامتی درآیید، در حالی که (این سلم) نگهبان شماست؛ و گام‌های شیطان را دنبال نکنید، (که) همواره او برای شما دشمنی آشکارگر است. ﴿٢٠٨﴾

آیه ۲۰۸ - «السلم» هم معنی لازم دارد و هم متعدی. یعنی این که انسان تسلیم باشد و خودش را تسلیم کند، از جمیع جهات ذات نفسانی با فطرت و عقل، با حواس و اعضا و با کل نفسیات و ذاتیات مطیع الهی باشد، کافه به معنای نگهبانی و پاسداری بسیار است و نه عمومیت و امر در "ادخلو فی

۹ برای توضیح بیشتر مراجعه شود به الفرقان، ج ۱، ص ۲۲۶.

السلم كافة" به مؤمنان دارای مراتب و درجاتی است که اگر کسانی از آن خارج شدند و از راه های شیطانی تبعیت نمودند، از نگهبانی ناشی از تسلیم، یا از تسلیم نگهبانی خارج می شوند، که این هم دارای مراتبی است. علی(علیه السلام) فرمود: "الایمان اقرار باللسان و معرفة بالقلب و عمل بالجوارح" ایمان اقرار و اعتراف با زبان و شناخت با قلب و عمل با اعضا است» که پیروی راه های شیطان ابتدا ایمان را از قلب و در نهایت حتی از زبان نیز خارج می کند. "خطوات الشیطان" همین سیاست گام به گام شیطان برای خروج ایمان از عمل و قلب و عقیده و زبان مؤمنان است. بنابراین ایمان کامل دخول در سلم و اطاعت محض الهی در تمامی زوایای زندگی است، که اطاعت بتواند نگهبان انسان از لغزشها باشد و سپس عدم پیروی از گامهای شیطان است و اگر به این ندای پروردگار منان لبیک گفته شود، جهان از اطاعت و صلح و اسلام انباشته از صلح و صفا و اعتماد و استقرار حکومتها می گردد و رابطه انسان با خودش، با پروردگارش و با بندگان او تصحیح می گردد. و پیداست که صلح و خضوع در برابر دشمنان خدا و معاندان لجوج، به معنی اعلان جنگ با خدا و بندگان اوست و این «السلم» فروزندگی و درخشش اسلام است که پیامبران پیشین آن را از خدا برایشان طلبیده اند (۲:۱۲۸) و رسولبزرگوار اسلام(صلی الله علیه وآله) در وحی جاویدان قرآن حضرتش "أول المسلمين" معرفی گشته (۴۰:۶۴).

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٠٩﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٢١٠﴾

پس اگر - بعد از آنکه برای شما دلایل آشکار آمد - دچار لغزشی شدید، بدانید که خدا همواره بسیار با عزت و حکمت است ﴿٢٠٩﴾ آیا انتظار و نگرش اینان جز این است که خدا در (زیر) سایبان هایی از ابر سويشان بیايد و فرشتگان (هم بیايند)؛ و کار (داوری) یکسره تمام شده و همه ی کارها، فرمان ها و چیزها سوی خدا باز می گردند ﴿٢١٠﴾

آیه ۲۱۰ - "ان یأتیهم الله فی ظلل من العمام" از آیات متشابه بین خالق و مخلوق است، که نشانگر و گویای استکبار کسانی است که به ایمان به خدا گردن نمی دهند (۲۵:۲۱) وجه دیگر آمدن امر عذاب ربانی است (۱۵۸:۶)، (۲:۵۹)، (۲۶:۱۶)، (۳۳:۱۶) و نیز آمدن ربوبیت جزائی الهی (۸۶:۲۲) اما به هیچ وجه به معنای حرکت و آمدن ذات الهی نیست. زیرا "لیس کمثله شیء" (۵۴:۴۱) و "لا تدرکه الابصار" (۱۰۳:۶).

"الی الله ترجع الامور" به هر جال این استحالہ شامل هر دو استحالہ مکانی نسبت به ذات اقدس الهی و استحالہ اتیان امر و عذاب الهی پیش از موعده را شامل است.

سَلْ بَنِي إِسْرَءِيلَ كَمْ ءَاتَيْنَهُم مِّنْ ءَايَةٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ يُدُلِّ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢١١﴾ زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢١٢﴾ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢١٣﴾

از فرزندان اسراییل پیرس: چه بسیار از نشانه های روشنی (که) به آنان دادیم. و هر کس نعمت خدا را - پس از آنکه برایش آمد - (به کفر یا کفران) تبدیل کند، پس خدا همواره سخت کیفر است. ﴿٢١١﴾ زندگی دنیا در چشم کافران آراسته شده، در حالی که مؤمنان را مسخره می کنند؛ و کسانی که تقوایشه بودند در روز رستاخیز بالادست آنانند. و خدا هر که را خواهد، بی شمار روزی می دهد. ﴿٢١٢﴾ مردمان (در گمراهی) امتی یگانه بودند؛ پس خدا پیامبران برجسته را نویدآورنده و هشدار دهنده برانگیخت و با آنان کتاب (خود) را با تمامی حقانیت فرو فرستاد، تا میان مردمان در آنچه با هم اختلاف داشته اند حکم و پیوند دهد. و جز کسانی که (کتاب) به آنان داده شد - پس از آنکه دلایل روشن برایشان آمد - به خاطر ستم (و حسدی) که میانشان بود - هیچ کس در آن اختلاف نکرد. پس خدا آنان را که ایمان آوردند، به اذن خود به حقیقت آنچه (دیگران) در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را بخواهد سوی راهی راست (و راهوار) هدایت می کند. ﴿٢١٣﴾

آیه ۲۱۳ - کان الناس امة واحدة آيا امت واحدہ در هدایت بودند، که این خود از دو جهت محال است؛ اولاً گوناگونی هواها در گرایشهای انسان اساس اختلافات است و از سویی دیگر اگر چنین بود پس بعثت پیامبران چه معنایی داشت؟ و یا اینکه امت واحدہ در گمراهی که خود به دو معنا می توان باشد:

الف) مدتی در گمراهی هم رنگ بوده اند و سپس خدا پیامبران را برای هدایت آنان فرستاد، این معنا با رأفت هدایتی پروردگار سازش ندارد. وانگهی نخستین انسان حضرت آدم(علیه السلام) جدّ اعلای این

انسانهای آخرین نخستین رسول ربانی است، پس در زمان ایشان چگونه «كان الناس أمة واحدة» محقق بوده است؟

ب) وحدت ضلالت ذاتی انسانها منهای وحی ربانی بوده. طبعاً پیش از وحی همه مکلفان در گمراهی همسان - البته با اختلاف مقطع رسول فطرت و عقل - بوده اند، - پس اینجا گمراهی از وحی الهی مراد است، بنابراین بر مبنای حدیثی از امام صادق (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) «اینان گمراهانی بودند که نه مؤمن و نه مشرک و نه کافر بودند» در پاسخ این سؤال که آیاتی چون (۱۳۴:۲۰)، (۳۶:۱۶)، (۴۷:۱۰)، (۶۷:۲۲)، (۲۴:۳۵) رسالت الهی را در تمام قرون مستمر دانسته است، بنابراین، این مقطع زمانی کی بوده؟ باید گفت: رسالتی وجود داشته ولی نبودن دعوت نبوتی و تقصیر آنان در پی جویی شریعت این گمراهی را در پی داشته است. با توجه به آنچه بیان گذشت زمینیة "انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس ... " فراهم بود، تا با حکم و حکومت و قانون اختلاف اولیه انسانها را در گمراهی "فیما اختلفوا" که طبیعت حال قاصر و فطرت اجمالی و عقل خطا کار غیر معصوم بشری چنین اقتضائی را دارد؛ که انبیا همراه کتب آسمانی فرستاده شوند تا حکم صحیح معلوم گردد. اما در اجرای این احکام اجباری نبوده و نیست، ولذا "و ما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جائتهم البينات" که خود «مردم» (ناس) مورد خطاب - چه عالم و چه جاهل - در کتب الهی بار دوم اختلاف کردند. اختلاف اول قبل از نزول وحی و رسالت برخاسته از نقصان بشری است اما اختلاف دوم ناشی از هواها و رغبتهای نفسانی است. بنابراین خود ایشان محل اختلافند، نه کتاب؛ زیرا اینان "من بعد ما جائتهم البينات" به اختلاف پرداختند. اختلاف و تناقض ریشه ای در وحی ندارد. زیرا «بینات» روشنی هاست؛ بلکه اختلاف در تکذیبها، تحمیلیها تناقض در روایات و أقاویل و ... است که "الا الذين اوتوه": کل علمای شرایع که با مفروضات قبلی شخصی، یا گروهی و به کاربردن تحمیلاتی که بر وحی داشتند، اختلاف کردند و با ثلوث تکذیب، تحمیل و ارجاع به غیر وحی، شرایع را دگرگون جلوه داده اند: "ان الذين اختلفوا في الكتاب لفي شقاقٍ بعيد" (۱۷۶:۲).

"فهدى الله ... من الحق باذنه" خدای متعال با رحمت اذن خویش تمامی اختلافات زمان و مکان را با نزول تمامی حق که قرآن است به راه صحیح رهنمون شد. و «أل» در «الحق» استغراقی است که به همراه آیاتی دیگر، نمایانگری نیازی قرآن از مفروضات و معلومات برونی است. چرا که اگر پیش فرض های غیر قرآنی - که طبعاً معصوم و مطلق نیستند - در فهم قرآنی دخالت داشته باشند حتماً موجب بیراهی و گمراهی خواهند بود، لذا این قبیل آیات تنها راه وحدت را دوری از عوامل برونی و غیر وحیانی می داند، تا وعده الهی محقق گردد "واعتصمو بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا" (۱۰۳:۳) و امر

الهی امکان پذیر است و کسانی که در آن مسیر قدم بردارند مورد هدایتش خواهند بود "و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم".

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ
الْبَاسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ
أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿٢١٤﴾ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أُنْفِقُ مِنْ خَيْرٍ
فَلِلَّهِ لَدَيْنَ الْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَمَى وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ
اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢١٥﴾

یا پنداشتید که داخل بهشت می شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر (سر) پیشینیان تان آمده، بر (سر) شما نیامده است؟ آنان دچار بسی سختی و زیان شدند و به (هول و) تکان در آمدند، تا (جایی) که پیامبر (خدا) و کسانی که با وی ایمان آوردند گفتند: «پیروزی خدا کی خواهد بود؟» هشدار (که) بی گمان یاری خدا نزدیک است. ﴿٢١٤﴾ از تو می پرسند چه چیزی انفاق می کنند؟ بگو: «هر خیری انفاق کردید، برای پدر و مادر و نزدیک تران و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است و از هر خیری (که) انجام دهید همواره خدا به آن داناست.» ﴿٢١٥﴾

آیه ۲۱۵ - "یسئلونک ماذا ینفقون" در قرآن کریم دو بار این سؤال آمده است که پاسخش امر به انفاقِ مازاد مصرف شخصی است. "قل ما أنفقتم م خیر" و "قل انفقوا" (۲: ۲۷۹) که آنچه را انفاق می کنید، باید بهترین ها باشد، که اضافه بر نیازمندی معمولی خود انسان و بدور از اسراف و تبذیر و ... باشد و این بهترین ها را ببخشید.

مال حلال است که به خاطر خدا بدون منت و اذیت پرداخت شود: "لن تتالوا البر حتی تنفقوا ممّا تحبون" (۹۲: ۳) که شامل ماده، حالت، کیفیت، قدرت و مورد بهترین انفاقهاست.

این انفاق در اواخر عهد مدنی بعد از تعیین سایر نصابات آمده است و در مواردی که مالیاتهای اولیه مستقیم کافی نباشد، انفاق از کل مازاد بر مصرف لازم می شود و بایستی پرداخت گردد و در موارد غیر اضطرار نیز به مقدار ضرورت قابل پرداخت است.

سپس آیه مبارکه به بیان مصادیق انفاق به ترتیب می پردازد که والدین در صورت فقیر بودن و نیازمند بودن در اولین مرحله قرار دارند و در موردشان حتی باید بدون درخواست از سوی آنان اقدام گردد. چرا که این درخواست نسبت به آنان اهانت است و اگر آنان نیازمند نبودند، به بستگان نزدیک دیگر به ترتیب انفاق گردد و سپس به یتیمان که اعم اند از هر طفل و بچه ای که کفیل خارجی ندارد و

یا این که والدین او چنان فقیرند که توانایی پرداخت مخارج او را ندارند و سایر موارد که طبق نظر و عقل انسانی و ایمانی است.

"و ما تفعلوا من خیر" اعم از خیرات مال و حال و علم و .. می باشد که در هر زمینه بایست تا حد توان در راه خدا انفاق نمود.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾

کشتار (با مهاجمان) بر شما نوشته شده، در حالی که آن برایتان بسی ناگوار است. و چه بسا چیزی را خوش نمی دارید حال آنکه برایتان خیر است و چه بسا چیزی را دوست می دارید در حالی که برایتان شر است. و خدا می داند و شما نمی دانید. ﴿٢١٦﴾

آیه ۲۱۶ - «کتب» در جای جای قرآن برای وجوب و فرض قاطع امری است که مورد خطاب است ، «و علیکم» خطابات ایمانی قرآنی همگی قضایای حقیقه ای هستند که کل مؤمنین را در تمام زمان ها مکان ها شامل است.

"و هو کره لکم" این کراهت و ناگواری برای مؤمنین به خاطر سرپیچی نیست، بلکه ناشی از طبع نخستین انسانی آنان است که از خون ریزی متنفراند، لیکن اسلام برای تسکین و آرامش مؤمنین دریچه ای از نور بر قلب و ذهنشان می گشاید که آن کار گرچه بسی دلخراش است، ولی حفظ کیان دین و مملکت اسلامی مورد رضایت خداست و آنچه مورد رضای خداست خیر و پسندیده است، گرچه ریختن خون دشمنان باشد. "عسی أن تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم" و آنچه مورد رضای خدا باشد، گرچه از نظر ظاهر پسندیده باشد، صدمه زدن به ایمان و روح است؛ "عسی أن تحبوا شیئاً و هو شر لکم". این جا قاعده و پیامی است بس لطیف که در کل اعمال و رفتار و افکار، آنچه شرط صحت است تنها رضایت خداست نه رضایت شخص یا دیگران "و الله اعلم و انتم لا تعلمون". چه اینکه در بسیاری اوقات آنچه را انسان می طلبد، خلاف مصلحت اوست و آنچه را از آن دوری می جوید در حقیقت صلاح اوست.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقْتُلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ

مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ، فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾

از تو درباره‌ی ماهی که کشتار در آن حرام است می پرسند. بگو: «کشتار در آن (گناهی) بزرگ و بازداشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و مسجدالحرام [وحج یا عمره] است؛ و بیرون راندن اهل آن از آنجا، نزد خدا (گناهی) بزرگ تر و فتنه از کشتار بزرگ تر است. و آنان پیوسته با شما کشتار می کنند تا - اگر بتوانند - شما را از دینتان برگردانند. و کسی از شما که از دین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، (ایشان) کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه است و (هم) اینان اهل آتشند، (و) ایشان در آن ماندگارند.» ﴿٢١٧﴾

آیه ۲۱۷ - "يسئلوک عن الشهر الحرام" در پاسخ مشرکین - که در صدد بد جلوه دادن چهره اسلام نسبت رسول فرزانه بودند، درکات هفت گانه معارضان آن را بر ضد اسلام و دفاع در مقابلشان را در «ماه حرام» بیان می فرماید:

- ۱ - "قل قتال فیه کبیر"؛ که شروع هجوم بر اهل حرم گناهی بزرگ و نابخشودنی است.
- ۲ - "و صدّ عن سبیل الله"؛ راه حج و عمره و هر عبادتی است که در حرم امن الهی انجام می گردد و توسط اینان جلوگیری می شود.
- ۳ - "و کفر به"؛ کفر به خدا در حال صدّ سبیل الهی توسط اینان است، زیرا پیکار در راه شرک نعمتی برای مؤمنین است، سپس کفر به رسول خدا، کفر به خانه خدا و مراسم الهی حج و هر آنچه از قتل در ماه حرام جلوگیری می کند.
- ۴ - "و المسجد الحرام"؛ کفر به مسجدالحرام می ورزند، در حالی که مشرکان احترامی به آن برای بتانشان می کنند.

۵ - "و اخراج اهله منه اکبر عندالله"؛ اخراج اهل حرم بزرگتر از قتل به خطای مسلمین و بزرگتر از جنگ در ماه های حرام می باشد، که منظور از پیکارشان نیز تخلیه حرم از موحدین برای مشرکین است، اخراج موحدین، اخراج شعایر الهی است که توسط ایشان انجام می شود و این بزرگتر از جنگ است، زیرا نابودی کامل اسلام و فتنه است.

۶ - "الفتنة اکبر من القتل"؛ فتنه هر عملی است که اخراج از حرم و شعایر الهی و دین الهی را به دنبال دارد، که از قتل بالاتر است. زیرا کشتن روح مؤمنان و روی گردانی اینان و نابودی دین، بزرگ تر و شدیدتر از قتل جسم است. بنابراین کل فتنه های عقیدتی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و به سختی انداختن مسلمانان و خارج نمودنشان از دین، بالاتر و بدتر از قتل است.

۷ - "و لا يزالون يقاتلونكم حتى يردوكم عن دينكم ..."; پیکار مداومشان برای روی گردانی شما از دین و ایمانتان است که این پشتکار و نیتشان، خود از فتنه های عظیم و کبیر است که برای همیشه در تاریخ ادامه دارد که وجود حق با هواهای جهنمی آنان سازگاری ندارد. "و من یرتد منکم عن دینکم فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم" تنها کسانی کل اعمالشان باطل می شود که تا آخرین لحظه عمر مرتد و کافر بمانند و در حال کفر بمیرند؛ اما اگر توبه نمایند، اعمالشان صحیح است. همانطوری که ایمان درجاتی دارد، ارتداد نیز درکاتی دارد: شخص با ایمان و کم اطلاع، ارتداد کمتری دارد و چنین کسی با کمترین راهنمایی و ارشاد درباره به مسیر حق باز می گردد. اما ارتداد از ایمان به طور آگاهانه و عالمانه درکات بدتری دارد (۳: ۸۱ - ۹۱) در هر صورت با توبه راه بازگشت هست، مگر در صورتی که توبه از روی نفاق باشد که پذیرفته نمی شود.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢١٨﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾

بی گمان کسانی که ایمان آوردند و کسانی که مهاجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند، (هم) ایشان به رحمت خدا امیدوارند. و خدا بسی پوشنده ای رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿٢١٨﴾ از شراب و آسان کننده ی گناه (همچون قمار) از تو می پرسند. بگو: «در آن دو گناه، بازدارنده ای بزرگ از خیر و سودهایی (هم) برای مردمان است و گناهشان از سودشان بزرگ تر است.» و از تو می پرسند: «چه چیزی انفاق کنند؟» بگو: «عفو [بخشش] را.» این گونه خدا آیات (خود) را برایتان روشن می گرداند، شاید شما بیندیشید: ﴿٢١٩﴾

آیه ۲۱۹ - "يسئلونك عن الخمر"; تنها سؤال از نوشیدن می نیست، بلکه تمام آنچه حول خمر و شراب اعم از کاشتن به نیت خمر، چیدن، جوشاندن، نوشیدن، نوشاندن، حمل و نقل، خرید و فروش و هر کاری را که در مسیر آن باشد، شامل می شود و به طور کلی از محرّمات تمامی شرایع الهی است، چنانچه در اصول روایتی از رسول (صلی الله علیه وآله) بر این مر تصریح می نماید.

خمر بر مبنای مصلحت و حکمت با توجه به روایت شراب خواری در جامعه آن روز به شیوه گام به گام در چهل و هشت آیه قرآنی مدنی و مکی به تعبیر «اثم» مورد نهی قرار گرفته است. در اختصاص حرام بودن خمر چهار آیه نازل شده که این سومین آیه خمر، کل مسکرات و مست کننده هاست که

اختصاص به قسم خاصی از مسکر ندارد. خمر اساساً به معنی پوشش بر عقل انسانی است که فرودگاه وحی الهی است.

اگر شراب حلال باشد، ارتکاب تمامی محرمات آسان می‌گردد، ولذا در روایاتی آن را «ام‌الخبائث» نامیده‌اند.

المیسر: همه کارها و افکار و اعمال و بازی‌هایی است که گناه یا غفلت یا خبر را برای انسان آسان می‌سازد، از جمله قمار یا بازیهایی که اگر برد و باخت در آن با تعیین جایزه باشد، تصرف بیجا در مال و حال و وقت خود و دیگران را آسان می‌سازد و اگر برد و باخت بدون جایزه باشد، تصرف در وقت و حال را میسر می‌سازد، که اگرچه منافعی بر اینها متصور است، لیکن گناه و ضرر آن بسیار بیشتر است؛ "قل فیها اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما"؛ که یکی از دلایل حرام بودن شراب و قمار ضرر بیش از منفعت آنهاست، سایر دلایل حرام بودن در آیه (۹۰) مائده خواهد آمد. و این پیامی است قرآنی که هر کاری که مضراتی داشته باشد ولی زیانش بیشتر از منفعت آن باشد، حرام است، از جمله سیگار و سایر مخدرات که طبق دلایلی از جمله این آیه، حرام بودن آن ثابت است. این منافع برای هر مورد می‌تواند جنبه‌های اقتصادی، عقلانی، روحی و روانی داشته باشد، لیکن مضرات آن در ابعاد گوناگون بیشتر است. چنانکه میلیاردها دلار بودجه هر ساله صرف تهیه دخانیات و مخدرات می‌شود و تمام این سرمایه هنگفت با دود به هوا می‌رود، در حالی که جمع کثیری از مردم دنیا از فقر جان می‌دهند.

"یسئلونک ماذا ینفقون قل "العفو"؛ موارد انفاق آن چیزهایی است که زیاده بر نیاز عادی شخص باشد تا کمبودهای عادی سایر مؤمنین را رفع کند. حد کفایت و نیاز هر انسانی بدون اسرافها و تبذیرها و بدون شئون کاذب باید در نظر گرفته شود. اگر با بخشش چیزی اختلال طاقت فرسا در زندگی شما ایجاد نمی‌شود، آن را ببخشید که گاه واجب و گاهی راجح است. اضافه بر این عفو به معنای میانه روی در انفاق است (۲۹:۱۷)، (۶۷۹:۲۵) و از مصادیق عفو پوشاندن (۱۵۵:۳) و به ویژه در راستای گذشت و اصلاح در موردی که حق انسان اعتدای به مثل است (۴۰:۴۲) و نابود سازی نقص و عیب‌های برادر ایمانی در تمامی زمینه‌های علمی، عقیدتی، انسانی و عملی است و ... نبودن قرینه دال بر یکی از این معانی، نشان دهنده محدود نکردن آن به معنی خاصی است.

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَكُمُ إِنْ اللَّهَ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ ﴿٢٢٠﴾

(اندیشه ای) در(باره‌ی) دنیا و آخرت. و درباره‌ی یتیمان از تو می پرسند. بگو: «اصلاح کردنی (درست) برایشان خیر است (و غیر از آن شرّ است) و اگر با آنان همزیستی کنید، پس اینان برادران شمايند. و خدا افسادکننده را از اصلاح کننده می شناسد.» و اگر خدا بخواهد (در این باره) شما را به دشمنی هلاکت باری می اندازد. به راستی خدا عزیزی با حکمت است. ﴿٢٢٠﴾

آیه ۲۲۰ - "فی الدنيا و الآخرة"؛ به اصطلاح ادبی ظرف برای «تفکرون» است، یعنی از یک سو اندیشیدن در دنیا و آخرت و درک ارتباط این دو و نه غرق شدن در غفلت دنیا و از یاد بردن این که این وادی همیشگی نیست، بلکه مزرعه ای است برای آخرت از سوی دیگر، و نه بی خبرماندن از دنیا بلکه استفاده از آن برای ساختن آخرت، "ربنا آتنا فی الدنيا حسنة ... و با تعمق و تدبر در آیات موجود به پی جویان معارف قرآنی خردورزی و اندیشیدن در دنیا و آخرت را از منظر وحی جاویدانه قرآن توصیه می کند. یعنی نه اینکه اندیشیدن به دنیا و آخرت جدا از وحی باشد بلکه راه به جایی هم نمی برد و نه اینکه جمود بر خواندن کتاب بدون اندیشیدن در آن داشته باشیم. قرآن بدین سان انگیزه اندیشیدن را در شخص مکلف به وجود می آورد که پیامد چنین اندیشه ای پرستش آگاهانه پروردگار است.

"و یسألونک عن الیتامی"؛ در حال سلبی و ایجابی درباره یتیمان مسایلی ایجاد می شود که گر آنان را ترک کنیم همانا از احسان دور می شویم و اگر با آنان اختلاط کنیم، ناگزیر از خوردن و مصرف بعضی اموال آنان خواهیم بود که در پاسخ می فرماید: «قل اصلاح لهم خیر» که در دوران امر بین امر دو مهم و اهم آنچه را بهتر است انتخاب کنید، که به طور حتم رها کردن ایشان مفاسدی به دنبال دارد که بسیار بدتر و بیشتر از زمانی است که بخواهیم با ایشان همزیستی کنیم. ولذا امر به همزیستی است که اگر چنین کنید، اینان در حکم برادران شما هستند "و إن تخالطوهم فأخوانکم" که در این اختلاط نیز حداکثر رعایت احتیاط را انجام دهید و اضافه بر آن اگر نیت صادق و شایسته باشد، برای شما گناهی نیست. زیرا رسیدگی به ایشان مهمتر است و این مخالطه جایز محدود به اموال نیست، بلکه مخالطه جنسی از راه ازدواج را نیز شامل می شود تا بدین گونه زنان از یتیمی برون آیند، چه این که قرآن زنان بدون شوهر را یتیم می داند (۱۲۷:۴) و به این ازدواج دستور می دهد (۴: ۲ - ۳).

و آیا این برادری مورد نظر قرآن، برادری دینی است؟ نص آیه خالی از این قید می باشد، لیکن شیخ مرتضی انصاری در مکاسب «باب غیبت» فتوا داده اند که حرام بودن غیبت در اختصاص مؤمنین است و غیبت از غیر مؤمن جایز است و در این باب فرق بین صغیر و کبیر مؤمن نیست؛ زیرا صدق مؤمن بر طفل صغیر هم طبق قول الهی مشهود است: "و إن تخالطوهم فاخوانکم فی الدین"؛ ایشان که از مشهورترین فقهای شیعه امامیه هستند، چگونه به آیه ای بدون مراجعه به آن استدلال می کنند، در حالی که عبارت "فی الدین" در این آیه قرآنی نیست؟! و این عبارت فقط در آیه پنجم سوره توبه آمده است "... فان لم تعلموا آباءهم فاخوانکم فی الدین و موالیکم" که این آیه دلالت مکلفان دارد و مخصوص به شیعه نیست، بلکه طبق همین آیه و آیه دیگر، (۱۲:۴۹) واژه ایمان در قرآن - با گوناگونی و مراتبی که در آن وجود دارد - به معنی ایمان به خدا و رسول و روز جزاست. و اخوت نیز شامل همه مؤمنان با درجات ایمان شان و همه مذاهب اعتقادی فقهی و ... می گردد و اگر برادری مختص به شیعه بودن باشد، آیاتی چون (۱۷۸:۲) نیز باید ویژه رابطه، شیعه با شیعه باشد.

وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا مَهْ مُؤْمِنَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ
وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ
أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ
لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۲۱﴾

و با زنان مشرک ازدواج نکنید، تا (هنگامی که) ایمان بیاورند. بی گمان کنیز باایمان بهتر از زن مشرک است، هر چند او شما را به شگفت آورد. و مردان مشرک را زن (باایمان) مدهید، تا (هنگامی که) ایمان بیاورند؛ و بی گمان برده‌ی باایمان بهتر از مرد آزاد مشرک است، هر چند شما را به شگفت آورد. آنان (شما را) سوی آتش می خوانند و خدا به اذن خویش (شما را) سوی بهشت و پوشش فرا می خواند؛ و آیات خود را برای مردم روشن می گرداند، شاید متذکر شوند. ... ۲۲۱ -

آیه ۲۲۱ - درباره ازدواج با غیر مسلمان سه آیه در قرآن داریم: ۱- آیه ممتحنه که ازدواج با کافران را به طور کلی حرام می داند؛ ۲- این آیه که ازدواج با مشرکان - بت پرستان - را منوط به ایمان آوردن آنان می داند؛ و ۳- آیه مائده که زنان پاکدامن اهل کتاب را برای ازدواج حلال می نماید.^{۱۰} استدلال موجود در آخرین آیه در موارد دیگر نیز قابل تعمیم است؛ یعنی دعوت به آتش هر گاه به وجود آید به ازدواج مهر بطلان می زند، چه از مرد منافق و یا زن منافق و یا موحد، غیر مسلمان، چه کتابی و چه غیر آن و یا حتی مؤمن منحرف و یا مؤمنه گمراه مثل شراب خوار و ... یکی از دو طرف

۱۰ برای توضیح بیشتر مراجعه گردد به مانده آیه ۵.

ازدواج، اصل دوم عدم سلطه کافر بر مسلمان است که در تمامی میدانها و در همه زمانها به عنوان اصل ثابت و تغییرناپذیر معتبر است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٌّ فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ
وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٢٢٢﴾

و از تو درباره‌ی عادت ماهانه‌ی (زنان) می پرسند. بگو: «آن رنجی است (برای آنان و شوهرانشان). پس هنگام عادت ماهانه، از (این) زنان کناره گیری کنید و به آنان نزدیک نشوید تا (از خون حیض) پاک شوند. پس چون خود را پاک (و غسل) کردند، از همان جا و همان گونه که خدا به شما اجازه داده است، با آنان در آمیزید.» خدا همواره توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد. ﴿٢٢٢﴾

آیه ۲۲۲ - «يسألونك»؛ مضارع مستمر برای طول زمان است و «المحيض» مصدر، اسم مصدر، اسم زمان؛ مثل «مقیل» و اسم مکان مثل «مبیت» می تواند باشد، یعنی سؤال از حیض از حیث صدور و مصدر و زمان و مکان است.

"قل هوا أذى" یعنی انحراف در مزاج از حالت اعتدال عادی زن است که حالتی بین صحت و بیماری است و نیز آزاری برای مردان است که در این مدت احتمال اختلالات در دستگاه تناسلی ایشان دارد و در نهایت اگر نطفه ای منعقد شود، احتمال نقص عضو یا بیماری های جسمی جنین و همینطور نابسامانیهای روحی طفل را به همراه دارد.

"و لا تقربوهن حتى يطهرون"؛ این قرب و نزدیکی تنها مخصوص جای حیض نیست، بلکه اطراف نیز از بالا تا حدود ناف و پائین تا زانو را شامل است، زیرا نفرمود "و لا تأتوهن" با آنان آمیزش جنسی نکنید، بلکه فرمود "و لا تقربوهن" به آنان نزدیک نشوید که نزدیک آن تا حدودی اطراف آن را شامل است.

"هو اذى" که به عنوان علت «لا تقربوهن» آمده، تمامی آمیزش های جنسی را به هنگامی هر گونه نقاهتی با زنان ممنوع داشته است.

"حتى يطهرون" تا این که پاک شوند، یعنی بعد از قطع خون، آمیزش ولو پیش از غسل مرجوح است ولی جایز است "فاذا تطهرن" یعنی بعد از انجام غسل نزدیکی حاصل شود و تمام اعمال و مقدمات نزدیکی اعم از لمس و تحریک و ... در این ناحیه از هر طرفی، طی مدت عادت حرام است.

نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ شَتْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاللَّهُ عَالِمُ
أَنْتُمْ مَلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٢٣﴾

(فرمان خدا درباره‌ی آمیزش جنسی با زنان این گونه است): زنانان کشتزار(ان) شمايند؛ پس هر گاه و هر گونه که خواهيد به کشتزارتان درآييد و (از اين کشتزار) حاصلی برای خويش پيش فرستيد. و از خدا پروا کنيد و بدانيد که او را ملاقات کننده ايد. و مؤمنان را (به اين ملاقات و ديگر نعمت های خدا)

مژده ده. _..._ ۲۲۳ _

آیه ۲۲۳ - "نساء کم حرث لکم"؛ حرث برای زراعت و برداشت محصولات شایسته است و حرث زنان جایگاهی برای ایجاد نطفه و تولّد فرزندان سالم و شایسته است که مهم ترین اهداف ازدواج همین تولید نسل می باشد؛ گرچه در این جا، خود زنان به عنوان کشتزار خوانده شده اند، لیکن جایگاه کشتزار و تولید، محل استفاده و حراثت خوانده شده است.

"فأتوا حرثکم انّی شئتم" وارد شدن به این جایگاه تولید را به هر نحو که باشد، جائز دانسته است که زمان و چگونگی آمیزش را تعمیم داده است، امّا این نه به معنای جواز آمیزش از پشت است، زیرا "حرث لکم" و "قدموا لانفسکم" آن رامختص به آمیزش از راه انعقاد نطفه ساخته است. لذا عمل جنسی از پشت جائز نیست. عده ای از فقها گفته اند که استناد به «مفهوم مخالف» در قرآن جایز نیست، یعنی مثلاً اگر در این آیه می گوید: از جایگاه جلو برای تولد وارد شوید، دلیل بر حرام بودن آمیزش از پشت نیست، پاسخ را آیه قبل و آیات مشابه دیگر می دهد که "فأتوهن من حیث أمرکم الله" از همان جایی که خدای متعال امر فرموده است، وارد گردید. ولذا تأکیدی بر انحصار بودن ورود به جایگاه تولید است و غیر آن جایی نیست که خدا امر فرموده باشد. (من حیث) بیانی است برای (فأتوا) ولذا مفهوم مخالف نیست، بلکه نصّ امر الهی است که غیر امر خدا جایی نیست. اگر بگویید: امر خدا دلیل بر نهی کردن خلاف مفهوم امر شده نیست. پس باید گفت تمام آنچه امر خدا نیست، به همین دلیل جایز نیست در حالی که تنها آنچه امر خدا جایز و غیر امر خدا به هیچ وجه جایز نیست، مگر دلیل قاطعی بر جواز داشته باشیم و اینجا "فأتوا حرثکم" تنها مورد امر تجویزی است که پس از "فلا تقربوهن" آمده است.

احادیث متعددی نیز از رسول الله(صلی الله علیه وآله)وارد شده است که آمیزش از راه پشت را حرام فرموده است.^{۱۱}

"و قدموا لانفسکم" تنها اختصاص به تقدیم و تولد اولاد از کشتزار زنان ندارد، بلکه تربیت صالح و تعلیم شایسته ایمان و تقوی و ... را نیز شامل است (۲۰:۷۳)، (۱۲:۳۰) و این نیز تأکیدی است بر (فأتوا حرثکم) که نتیجه آن باید (و قدموا) باشد.

۱۱ تفسیر نور الثقلین (۲۱۶:۱) عن تفسیر القمّی.

طبق این آیه جلوگیری یا ازدیاد نسل باید با توجه به توانایی نگهداری مالی، ایمانی، روحی و روانی و در نظر گرفتن کل شرایط تربیت درست باشد. پس اگر پدر و مادری توانایی تربیت فرزند صالح را ندارند، حتی یک فرزند نباید داشته باشند و اگر توانایی سه یا چهار یا بیشتر را دارند واجب است که بچه دار شوند، چون توانایی و مکنت دارند. این توانایی بر اساس اقل امکانات است؛ بالطبع چون تمامی جهات شرط است، مصادیق توانمندان در اداره و تربیت فرزندان بسیار اندک هستند و اکثریت مردم در جهتی از جهات مانع دارند.

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٢٤﴾

و خدا را در معرض سوگندهای خود قرار مدهید (به این منظور) که نیکوکاری و پرهیزگاری کنید. و میان مردمان سازش دهید. حال آنکه خدا بسی شنوای بسیار داناست. ﴿٢٢٤﴾

آیه ۲۲۴ - «عرضه» در معرض نهادن است و این جا مورد نهی خدای را در معرض قسم ها نهادن می باشد و "أَنْ تَبَرُّوا" دارای دو وجه است: نخست ایجابی که بر تقوی و اصلاح میان مردم در این است که این قسم ها را در غیر صورت ضرورت ترک کنید. و دوم سلبی که هرگز برای ترک این امور قسم یاد نکنید، چرا که قسم بر ترک غیر حرام، حرام است.

در هر صورت چنان که حضرت حق نباید در انظار مهمل و سبک داشته شود، قسم به او نیز چنان است، که در هر فعل و ترکی قسم یاد کردن به حضرت اقدس الهی ناچیز دانستن اوست و چون اصولاً قسم برای اثبات و یا سلبی مهم است، که چاره ای هم جز آن نیست، قسم خوردن به خدا تنها در صورت ضرورت است.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٢٥﴾

خدا شما را به لغو در سوگندهایتان مؤاخذه (ی اصلی) نمی کند، ولی شما را به آنچه دل هایتان (با این لغو) فراهم آورده، مؤاخذه می کند؛ و خدا بسی پوشنده ای بردبار است. ﴿٢٢٥﴾

آیه ۲۲۵ - این جا موضوع ترک مؤاخذه لغو در قسم ها بوده و این لغو دارای دو بعد است: نخست - چنان که گذشت - خدا را در معرض هر گونه قسم نهادن است و دوم لغو کردن قسم های بی جا، که مثلاً قسمی بر فعل حرام یا ترک واجبی باشد و گرچه لغو نخستین حرام و لغو دوم واجب است، لیکن مؤاخذه اصلی مربوط به دستاوردهای دل ها در این دو نوع قسم می باشد، که در قسم اول گرچه کاری حرام انجام شده ولی بدتر از آن تاریکی دل است که پیامد آن می باشد و در صورت دوم الغاء کردن

قسم بی جا گرچه واجب است، لکن تاریکی و تیرگی دل در اثر این گونه قسم - که لغوش واجب است - پابرجاست؛ بدین معنی که این قسم دارای دو بعد است: (۱) تاریکی دل؛ (۲) وجوب ناچیز انگاشتن آن. و با انجام این واجب تنها این تکلیف شرعی انجام شده و این قسم لغو گردیده، اما تاریکی دل که همچنان باقی است گناهی بزرگ تر از اصل این قسم است که باید بر طرف گردد.

لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٢٦﴾

برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنانشان سوگند می خورند [ایلاء] چهار ماه انتظار (و مهلت) است؛ پس اگر (به آشتی) باز آمدند، خدا پوشنده ای رحمت گر بر ویژگیان است؛ ﴿٢٢٦﴾
آیه ۲۲۶ - «ایلاء» به معنای قسم بر ترک مباشرت در زناشویی است، که از جمله قسم های لغو و بی جاست، زیرا این مباشرت یا واجب است و یا مستحب و قسم بر ترک این دو حرام است و پیامد این قسم این است که تنها تا چهار ماه می تواند همبستر شدن با همسر را ترک کند و نه بیش از آن، زیرا این مدت خود زمانی است که بدون قسم هم می توان در آن مباشرت را ترک کرد و اگر هم پیش از چهار ماه این قسم را الغاء کند جایز است و قسمش مورد عفو می باشد.

و آیا این «ایلاء» در انحصار زن دایمی است؟ پاسخ از "إن عزموا الطلاق" مثبت است، گرچه این قسم در مورد زن منقطع نیز لغو و حرام است جز آن که کفاره ای ندارد، ولی در مورد زن دائم اگر این قسم را در ضمن چهار ماه لغو نکند کفاره اش حرمت همبستری در این مدت است.

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٢٧﴾

و اگر آهنگ طلاق کردند، خدا همواره شنوای داناست. ﴿٢٢٧﴾

آیه ۲۲۷ - از "فإن الله سمیعٌ علیمٌ" می فهمیم که طلاق تنها با عزم و نیت صورت نمی گیرد بلکه نیازمند به لفظی صریح است، زیرا نیت و عزم تنها شنیدنی نیست، مگر آن که با لفظی آشکار گردد، لیکن در عقد لفظی دلیلی بر لزوم شاهدان نکاح نداریم، یعنی اگر با نوشتن، اشاره و یا هر وسیله ای دیگر انجام گیرد صحیح است.

وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٨﴾

و (گروهی از) زنان طلاق داده شده [آمیزش دیده] باید مدت سه پاکی و سه حیض انتظار کشند و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارند، برای آنان حلال نیست که آنچه را خدا در رحم هاشان آفریده پنهان دارند؛ و شوهرانشان - اگر سرِ اصلاح دارند - به باز آوردن آنان در این (مدّت) سزاوارتر (از دیگران) اند و مانند همان (وظایفی) که (برای همسران) بر عهده‌ی زنان شان است، به گونه‌ای معروف (شایسته برای [بر عهده‌ی] آنان [مردان] است و برای مردان بر آنان درجه‌ای (غیر معنوی) برتری است (: حق رجوع به شرط اصلاح). و خدا توانای حکیم است. ﴿228﴾

آیه ۲۲۸ - «المطلقات» که باید پس از طلاق سه قُرء انتظار بکشند تمام طلاق یافتگان را در بر نمی‌گیرد، بلکه نخست - چون پس از آیه ایلاء آمده و آن هم در انحصار زنانی است که همبستری با آنها انجام شده - تنها زنان مطلقه‌ای را شامل است که با همسرانشان همبستر شده اند، وانگهی پنهان نمودن آنچه خدا در رحم هاشان آفریده، چنان که مشتمل بر نطفه مستقر در رحم‌ها می‌باشد، جنینی را که احياناً در رحم پدید آمده نیز شامل است. البته در مورد جنین بر حسب کریمه "أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ" (۴:۶۵) تنها وضع حمل برای ازدواج مجدد کافی است، لیکن در صورت وجود نطفه و استقرارش در رحم و احتمال حمل باید سه قُرء انتظار بکشند، که اگر چنین شد عده اش تا وضع حمل می‌باشد وگرنه همان سه قُرء کافی است.

و این «لایحل لهن» تنها ویژه بارداری نطفه قابل حمل است و بس، که این اختصاصی است در این «المطلقات» که شامل غیر زنان باردار از نظر نطفه قابل حمل نیست.

و اصولاً عده زن در صورت همبستری و طلاق پس از آن مشروط به احتمال حمل است، که بر اساس آیات و روایاتی ثابت گشته و چنانچه عده طلاق تنها به جهت احترام زوجیت باشد مرد هم بایستی عده نگه دارد و نیز زن یائسه مطلقه که سالیان دراز با همسرش می‌زیسته باید احترام بیشتری نگه دارد. بنابراین اگر قطعاً حملی در کار نباشد، حتی آن‌جا که مباشرت و همبستری صورت گرفته، مانند این که رحم زن به طور کلی مسدود و یا برداشته شده و یا مرد خود را از باروری نطفه اش انداخته باشد، عده‌ای هم در کار نیست و تنها عده طلاق در زمینه احتمال حمل است هر چند این احتمال بسیار ضعیف و ناچیز باشد.

اکنون باید دید «قروء» به چه معناست، آیا به معنای طهارت‌ها یا حیض هاست، چنان که برای هر یک روایاتی وارد است؟

اصولاً قُرء در لغت عربی به هر دو معنای طهارت و حیض آمده، و اگر این‌جا یکی از آن دو مراد بود مقتضای فصاحت و بلکه صحت تعبیر، خصوص لفظ طهارت یا حیض بود. بنابراین مقصود از قروء هر دوی طهارت و حیض است. خصوصاً آن که لفظ قروء جمع کثرت است و «أَقْرُو» جمع قَلَّة، پس

قروء جمع بیش از سه است و «أقرء» از سه آغاز می گردد، بنابراین ثلاثه «قروء» بیش از سه قروء است که جمع سه طهارت و سه حیض می باشد، نخستین طهارت، طهر غیر مواقعه است و سپس دو طهر دیگر و سه حیض.

"یتربصن بأنفسهن" دو انتظار را در بر دارد: نخست انتظار رجوع شوهر در این مدت، سپس انتظار ازدواج جدید را با پایان یافتنش و در هر صورت "و بعولتهن أحق بردهن فی ذلک" حق شوهر رجوع در این مدت بیش از دیگران است، که هم از حق زن بیشتر است و هم از مردانی دیگر که انتظار ازدواج با آن زن مطلقه را می کشند، گرچه دیگران مادامی که عده این زن تمام نشده هیچ گونه حقی را در ازدواج با او ندارند، ولی این زن هم در عین حق زوجیت در برابر شوهر چنان حقی را در برگشت به او ندارد، که این «أحق» درباره شوهر برتری است ولی درباره دیگران مادام العده نیست.

و این حق رجوع برای مرد که در انحصار طلاق رجعی مشروط به تصمیم بر اصلاح است، که اگر مقصودش از رجوع اذیت زن باشد و یا تصمیم بر صلاح نداشته باشد رجوعش نیز حرام است و در صورتی که این رجوع نابسامان انجام گیرد رجوع به زنی نامحرم است که در عده به سر می برد و اگر در این حال مباشرتی صورت گیرد زنای در حال عده است.

این "إن أرادوا اصلاحاً" که اصلاح را نسبت به مرد داده، دلیلی دیگر است بر این که طلاق رجعی بوده، زیرا فسادى که منجر به این طلاق شده مربوط به مرد است، ولی اگر این فساد تنها از طرف زن باشد طلاق خلع و اگر از هر دو طرف باشد مبارات و در هر صورت بائن است.

"و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف" بیان گر مماثلت و همسانی حقوق طرفینی است و درجه و امتیازی که برای مرد است این جا تنها حق طلاق و همین حق رجوع با شرط اصلاح است و بالجمله این همسانی در کل جریانات زناشویی وجود دارد، که در طول این زندگی مشترک چنان که مرد نسبت به همسرش حقوقی دارد، مانند همین حقوق را همسرش نیز نسبت به او دارد، مثلاً از نظر روابط زناشویی و آزادی شایسته در فت و آمد و مانند اینها همسانند و چنان که مرد به ویژه در صورت ضرورت حق نزدیکی با همسرش را دارد، زن نیز چنین است و این چهار ماه مقرر چنان که گذشت حد اعلی و قاعده ای کلی است که استثناءپذیر می باشد، سپس این که گفته می شود و مورد فتوی است که زن بدون اجازه شوهر حق بیرون رفتن از خانه آن هم رد کارهای مستحب و مباح را ندارد، بر خلاف این همسانی حقوق طرفینی است. و اگر این جریان نسبت به زن مشروط به اجازه شوهر باشد، مرد نیز باید از سوی همسرش برای چنین رفت و آمدهایی اجازه بگیرد. آری، در صورتی که بیرون رفتن از

خانه برای زن مفسده ای همراه داشته باشد با اجازه مرد نیز حرام می باشد، چنان که در مورد خروج مرد نیز این گونه است.

در هر صورت «درجه» به معنای فضیلت معنوی مرد نسبت به زن نیست، بلکه این فضل و لازمه رجولیت است مانند این رجوع، افزون بودن خون بهای مرد و ... که اینها مقتضای رجولیت اوست و نه فضیلتش. وانگهی برخی از حقوق به ظاهر ناهمسان، از نظر عدالت فیما بین جبران پذیر است، مانند میراث که مرد که بیشتر از میراث زن است که با نفقه و مهریه و سایر پرداختی های واجب مرد جبران می گردد. در هر صورت در حقوق زوجیت بر حسب قاعده مستفاده از این آیه و ماندش زن و مرد با هم برابرند.

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَنٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا
مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ
اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ
حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٢٩﴾

طلاق دو بار است؛ پس (از آن) یا به خوبی نگاه داشتن (زن) یا به شایستگی آزاد کردن اوست. و برایتان حلال نیست که از آنچه به آنان داده اید، چیزی بازستانید، مگر آنکه طرفین بترسند که حقوق خدا را (در استمرار زناشویی) به پا ندارند. پس اگر بیم دارید که آن دو حدود خدا را بر پا نمی دارند، در آنچه (زن برای آزاد کردن خود، از آنچه گرفته) فدیة دهد، گناهی بر این دو نیست. این ها حدود الهی است، پس از آن تجاوز مکنید. و کسانی که از حدود الهی تجاوز کنند، اینان (هم) ایشان ستمکارند. ﴿٢٢٩﴾

آیه ۲۲۹ - "الطلاق مرتان" آیه قبل درباره طلاق رجعی بود، حال آیا اینجا که "إمساكٌ بمعروفٍ" او تسريح بإحسان" آمده نیز طلاق رجعی است؟

پاسخ منفی است، زیرا «ال» در «الطلاق» باصطلاح برای جنس است و تمامی طلاق های رجعی و بائن را شامل می باشد، همچون طلاق همسر مادون تکلیف یا یائسه و یا همسری که با آن همبستر نشده ای، چنان که "إلا أن يخافا" زمینه طلاق خلع یا مبارات است.

و این "إمساكٌ بمعروفٍ" او تسريح بإحسان" دو بعدی است، که إمساك یا رجعی است و یا با عقد جدید و تسريح و آزاد کردنش نیز با ترک عقد جدید است در صورت بائن بودن و یا ترک رجوع است در صورت رجعی بدن.

در آیه (۲۳۰) نیز "فَإِنْ طَلَّقَهَا" هم شامل طلاق بائن نیز هست، که اگر سه طلاق بائن در میان باشد دیگر در این جا زناشویی جایز نیست، مگر این که زن با مرد دیگر ازدواج دائم کرده و همبستر شود. بنابراین "الطلاق مرتان" شامل هر دو نوع طلاق می باشد و این «یتراجعا» - چنان که اشاره شد - هم بازگشت در طلاق رجعی و هم عقد جدید در بائن است.

«مرتان» دلیل است بر این که در طلاق سوم رجوعی در کار نیست و اکنون در هر یک از این دو طلاق نخست یا باید به این زن رجوعی شایسته کند، چنان که "إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا" نخستین دلیل بر این شرط است، یا او را به نیکی آزاد کند که "أَوْ تَسْرِيحَ بِأَحْسَنِ" و یا آزادش کند.

از "لَا يَحِلُّ لَكُمْ" می فهمیم که در این طلاق باز گردان آنچه به زن داده شده هرگز جایز نیست، مگر در صورتی که در تداوم زوجیت، زن و مرد بترسند که حدود الهی را رعایت نکنند، که در این صورت اگر سبب ناسازگاری و خوف هر دو هستند طلاق مبارات است و اگر تنها زن مسبب است و به ناچار این تداوم زوجیت خواسته یا ناخواسته مرد را هم به ترک برخی حدود الهی وادار می کند طلاق خلع است. در هر صورت طلاق بائن - چه خلع و چه مبارات - در انحصار دو جریان است: (۱) خوف ترک حدود الله؛ (۲) تداوم زن در فحشایی بیان گر. چنان که "إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ" (۱۹:۴) افزون بر زنی که احتمال بارداری ندارد.

زن برای رهایی از این ازدواج ناموفق می تواند مالی به شوهر بپردازد تا او را طلاق دهد و این مال در طلاق مبارات بخشی از مهریه است و در طلاق خلع بیش از تمام مهریه نیست، چون «ما آتیتموهن» در این جا محور است، یعنی آنچه را به آنها پرداخته و یا باید پردازی که همان مهریه آنان است و این مهریه دارای همین سه بعد است: که در صورت رجعی بودن کلاً باید پرداخت شود و در صورت مبارات بعضاً و در صورت خلع مرد حق دارد که هرگز چیزی از آن را به همسرش نپردازد، ولی افزون بر مهریه گرفتن مالی دیگر هرگز جایز نیست، زیرا بر خلاف «ما آتیتموهن» و مهریه می باشد و مصداق روشن اکل مال بباطل است. اگر هم مرد حاضر به طلاق خلع نباشد، مگر با این افزون طلبی، به رغم میل او این طلاق واجب است، زیرا تداوم این زوجیت موجب ترک برخی حدود ربانی است.

"فَإِنْ طَلَّقَهَا" طلاق سوم بعد از دو طلاق رجعی یا بائن است که هیچ گونه ازدواجی، نه دائم و نه منقطع و نه عنوان کنیز برایش حلال نیست، پس این حرمت در انحصار طلاق دائم نمی باشد، که اگر این همسر کنیزی بوده که برای سومین بار طلاق داده شده، نمی تواند او را بار دیگر به کنیزی گرفت، مگر به استثنای روابط زناشویی.

این حرمت ازدواج پس از طلاق سوم تنها با ازدواج بعدی به شرط همبستر شدن حلال می شود.

حال آیا این شرط از این آیه به دست می آید؟ پاسخ مثبت است، زیرا "تنکح زوجاً" آمده و نه تنکح رجلاً و درست است که نکاح به طور مطلق اعم از عقد و عمل جنسی است، لیکن "تنکح زوجاً" غیره "نکاح با شوهری دیگر است و طبعاً نکاح با شوهر عقد نکاح نیست، زیرا به اصطلاح تحصیل حاصل است.

و چرا این عمل جنسی این جا به زن نسبت داده شده که با شوهری دیگر همبستر شود و نه به مرد؟ حکمتش این است که غیرت مرد را نمودار کند تا به آسانی و بی جهت همسرش را طلاق ندهد و طلاق تنها در صورت ضرورت باشد.

و این ازدواج محلّل به دلیل "فإن طلقها" باید دایم باشد، بنابراین چنان که ازدواج موقت محلل نیست، ازدواجی هم که مبنای اصلی اش موقت و تنها به لفظ دایم و برای تحلیل است، نه محلل است و نه حلال، چنان که از رسول بزرگوار (صلی الله علیه و آله) است که (لعن الله المحلل و المحلل له)؛ خدای محلّل را و کسی را که برایش تحلیل شده لعنت کرده است، مورد این روایت همین تحلیل هایی است که در واقع موقت و به لفظ دایم است.

و آیا این همبستری با زوج دیگر که در عقد دایم محلل است مشروط به حلیت است، بدین معنی که نباید در حال حیض، احرام، روزه و یا از پشت زن باشد؟ «تنکح» این جا مطلق است و تمامی موارد مباشرت را اعم از حلال و حرام شامل است.

اکنون پس از این تحلیل در صورتی شوهر اول می تواند عقدی جدید با این همسر انجام دهد که زن و مرد بخواهند و بتوانند در این ازدواج مجدد حدود الهی را مراعات کنند. و در کل تصمیم و انجام حدود الهی هم در عقد نخستین و هم در رجوع بعد از طلاق رجعی و هم در عقد بعد از تحلیل واجب است که در غیر این صورت کلاً حرام و باطل است.

در کل طلاق سه مرحله ای است و برخلاف آنچه برادران اهل سنت موافق رأی خلیفه دوم انجام می دهند، سه طلاق چه با یک لفظ و چه با سه لفظ، هم بر خلاف شرع است و هم بر خلاف عقل و حس. بر خلاف شرع است بر مبنای همین دو آیه و بر خلاف عقل و حس است زیرا «أنت طالق ثلاثاً» که یک جا می خواهد سه طلاق را انجام دهد. طلاق دوم و سومش تحصیل حاصل است، زیرا که طلاق مطلقه می باشد، آیا می توان کاغذی را از یک قسمتش سه بار پاره کرد؟! و اگر هم گفته شود که طلاق اول ضعیف و طلاق دوم میانگین و طلاق سوم قطعی است و ما هر سه طلاق را بایک لفظ انجام می دهیم. پاسخ نخست این است که باز هم با یک لفظ انجام این سه طلاق که تدریجی است محال می باشد، وانگهی طلاق دوم نیز همچون طلاق اول ضعیف است چون رجعی است، پس میانگین نیست

و در هر صورت اگر هم عقلاً و حسّاً این سه طلاق یک جا جایز بود برحسب کتاب و سنت قطعی و باطل است و تنها یک طلاق محسوب می شود، مگر آن که مقصود حتمی سه طلاق باشد که انجام نشده و روی این اصل یک طلاق هم محسوب نیست، خصوصاً آن که طلاق های برادران اهل سنت بدون شهود است. و از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) است که چنین جریانی برای حضرتش بازگو شد، در پاسخ فرمود: هرگز سه طلاق یک جا واقع نمی شود، ولی خلیفه دوم در زمان خود گفت: مردم هر گونه طلاق بدهند مجاز است، گرچه سه طلاق یک جا باشد و این در چند بعد تشریع بر خلاف کتاب الله است که حتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هم چنین حقی را ندارد تا چه رسد به دیگران.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٢٣٠﴾ وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبِغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سِرِّهِنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَّعْتِدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَةَ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٣١﴾

پس اگر (شوهر برای بار سوم) او را طلاق گفت، پس از آن دیگر (آن زن) برای او (به هیچ وجه) حلال نیست، تا اینکه با شوهری غیر از او همخواهی نماید. پس چنانچه (شوهر دوم) وی را طلاق گفت، اگر آن دو گمان دارند که حدود خدا را بر پا می دارند، گناهی بر آن دو نیست که به یکدیگر (یا ازدواج مجدد) باز گردند. و اینها حدود الهی است (که) آنها را برای گروهی که می دانند، بیان می کند. ﴿٢٣٠﴾ و هنگامی که زنان را طلاق گفتید و عدهی خود را به پایان رساندند، (در این صورت) به شایستگی نگاه شان دارید، یا به شایستگی آزادشان کنید و آنان را برای زیان رسانی طرفینی نگاه مدارید، تا (به حقوقشان) تعدی کنید؛ و هر کس چنان کند، بی چون بر خود ستم کرده است. و آیات خدا را به مسخره بگیرید و نعمت خدا را بر خود و آنچه را که از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده و به (وسیلهی) آن اندرزتان می دهد، به یاد آورید. و از خدا پروا کنید و بدانید که خدا به هر چیزی داناست. ﴿٢٣١﴾

آیه ۲۳۱ - این جا «امسکوهن» پس از "بلغن أجلهن" هر دو به دو معناست، که سر رسید وقت عده، یا مراحل پایانی است و امکان رجوع دارد و یا پس از پایان که جای عقد جدیدی است، روی این اصل این «امسکوهن» هم یا با این گونه رجوع است و یا با عقد جدید و این نهی از نگه داشتن

این زنان بر مبنای ضرار و زیان کاری طرفینی که آغازش «لِتَعْتَدُوا» و از شماسست، این جا مورد نهی شدید قرار گرفته و فراتر از گذشت که اصولاً رجوع در طلاق رجعی و یا با عقد جدید در عده یا طلاق بائن باید بر مبنای اصلاح باشد.

و این که آیات الهی رابه مسخره نگیرید در همین زمینه است که نخست رجوع ها و عقدهای جدید حدّ و حصری نداشت و بسیار زیان بخش بود و یا با در نظر گرفتن عده هم احیاناً نه تنها اصلاحی در کار نبود، بلکه زیان بخش هم بوده است.

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبِغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ لَكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٢﴾

و چون زنان را طلاق گفتید و عده‌ی خود را به پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسران (پیشین یا کنونی)شان - چنانچه به شایستگی با یکدیگر تراضی نمایند - جلوگیری نکنید. هر کس از شما به خدا و روز بازپسین ایمان دارد، به این (دستورها) پند داده می شود؛ (مراعات) این برای شما پاکیزه تر و پاک تر است. و خدا می داند و شما نمی دانید. ﴿٢٣٢﴾

آیه ۲۳۲ - این جا پس از طلاق و پایان یافتن عده در صورتی که عده ای لازم باشد برخی مردان زنان طلاق یافته شان را از ازدواج جدید منع می کردند، و یا عده ای از بستگان مرد او را از رجوع و یا عقد جدید نسبت به این زن مطلقه باز می داشتند، که "فلا تعضلوهن" از این دو جریان نهی می فرماید. البته "اذا تراضوا بینهم بالمعروف" در صورتی که هر یک از این دو ازدواج خودی یا غیری نخست با رضایت طرفین باشد و آن گاه در عُرف شرع شایسته باشد که چنان که گذشت مستلزم ترک حدود الهی نباشد.

و این "ذلک ازکی لکم و أطهر" مماشاتی بیش نیست، زیرا معنی این دو رجحانی در طهارت و پاکیزگی است، با این که تخلف از این جریانات هرگز پاک نیست.

این جا در پاسخ این سؤال که «ازواجهن» پس از «ینکحن» مگر همانند "حتی ینکح زوجاً غیره" نیست، که تنها مقصود مباشرت با همسر باشد؟ پاسخ این است که آن جا با قرینه قطعی - چنان که گذشت - نکاح را به معنای مباشرت گرفتیم، ولی این جا قرینه ای وجود ندارد و ما با طلاق «ینکحن» و «ازواجهن» هم نکاح را اعم از عقد ازدواج و مباشرت بر مبنای ازدواج می دانیم و هم «ازواج» را با همین طلاق مشتمل بر مثلی از زوجیت می فهمیم که اعم است از شوهران گذشته طلاق داده و

شوهران فعلی بعد از طلاق یا شوهران آینده و در هر صورت با وجود این طلاق کلاً مانعی از هیچ گونه ازدواجی - چه دایم، چه منقطع، چه عقد لفظی و چه عمل جنسی - هرگز وجود ندارد.

وَالْوَلَدُ تٌرِضِعْنَ أَوْلَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وِلْدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٣﴾

و مادران، فرزندان خود را دو سال تمام باید شیر دهند. (این حکم) برای مردی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند و روزی و پوشاک آنان [بمادران] به شایستگی، بر (عهده‌ی) پدران (این فرزندان) است. هیچ کس جز به اندازه‌ی وسعش مکلف نمی‌شود. هیچ مادری نباید به سبب فرزندش زیان طرفینی ببیند و نه هیچ پدری به خاطر فرزندش (زیان طرفینی ببیند). و مانند همین (احکام) بر (عهده‌ی) وارث (نیز) هست. پس اگر (پدر و مادر) بخواهند با رضایت و مشورت یکدیگر کودک را (از شیر) بازگیرند، گناهی بر آن دو نیست و اگر خواستید مادران به فرزندان شان شیر دهند بر شما گناهی نیست؛ هنگامی که چیزی را که (به آنان) پرداخت می‌کنید، به شایستگی بپردازید. و از خدا پروا بدارید و بدانید که همواره خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست. ﴿٢٣٣﴾

آیه ۲۳۳ - این «یرضعن» امر با صیغه مضارع تاکید آمرانه‌ای بیشتر است که این شیر دادن فرزندان در دو سال کامل وظیفه حتمی مادران می‌باشد، نخست در صورت امکان، و در ثانی برای مردانی که بخواهند شیرخواره‌گی را به اتمام رسانند، وگرنه همان بیست و چهار ماه بر حسب آیه "وَحَمْلُهُ وَفِصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا" (۱۵: ۴۶) بر عهده مادران است و تتمه دو سال در صورتی که خواسته شوهران نباشد تنها رُجحان دارد.

زن مطلقه‌ای که در حال شیر دادن به کودک است، همان گونه که در طول زناشویی نفقه اش بر مرد واجب بود، در این میان نیز واجب النفقه مرد است که "رزقهن و کسوتهن بالمعروف" همچنان پابرجاست و در جمع نیازهای ضروری زن را از لحاظ لباس و مکان و پوشش در بر دارد. و اگر هم این مرد فوت کرده، این وظایف بر عهده وارثان است.

وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا
فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿234﴾

و کسانی از شما که مرگ گریبان گیرشان می شود و همسرانی بر جای می گذارند (این همسران
بایستی) چهار ماه و ده شب انتظار برند؛ پس هنگامی که به زمان پایانیشان رسیدند، در آنچه آنان به
گونه ای پسندیده درباره ی خود انجام دهند، هرگز گناهی بر شما نیست. و خدا به آنچه انجام می دهید
آگاه است. ﴿234﴾

آیه ۲۳۴ - زن پس از مرگ از شوهرش باید ۴ ماه و ۱۰ شب به انتظار باشد، زیرا «عشراً»
معدودش «لیال» می باشد و نه ایامی که عددش «عشرة» است و این مدت به منظور احترام زوجیت
است و در پاسخ این که اگر چنان است شوهر نیز پس از مرگ همسرش باید همین عده را نگه دارد،
باید گفت: حکمت تولید مرد چنان که در بودن زنش بوده پس از آن نیز به طریق اولی موجود است و
این حکمت در برابر احترام مرگ رجحان دارد، ولی زن پس از مرگ شوهرش نه چندان ازدواج
می کند و نه معمولاً تولیدی جدید دارد.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ
اللَّهِ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا
وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي
أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿235﴾ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ
طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ
قَدَرُهُ، وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ، مَتَّعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ﴿236﴾

و در (باره ی) آنچه شما از زنان (در عده ی وفات) خواستگاری کردید، یا (آن را) در دل پوشیده داشتید،
بر شما گناهی نیست. خدا می دانست که بی گمان (شما) به زودی به یاد آنان خواهید افتاد. ولی با آنان
قول و قرار پنهانی مگذارید، مگر آنکه (به ایشان) سخنی پسندیده (ی با محرمان) بگویید؛ و به عقد
زناشویی تصمیم مگیرید تا زمان مقرر حتمی (آنها) سر آید. و بدانید که خدا آنچه را در درون تان
(پنهان) است همی می داند. پس از او پروا کنید و بدانید خدا همواره پوشنده ای بردبار
است. ﴿235﴾ اگر زنان را - مادامی که با آنان نزدیکی نکرده، یا برایشان مهری معین نکرده اید -
طلاق گوئید، بر شما هرگز گناهی نیست و آنان را به شایستگی به مالی (افزون بر نصف مهریه) بهره مند

کنید - توانگر به اندازه‌ی گشایش و تنگدست به اندازه‌ی تنگنایش - حال آنکه (این) حقی است بر عهده‌ی نیکوکاران. ﴿236﴾

آیه ۲۳۶ - این جا «متعوهن» مانند آیه (۴۹:۳۳) تعارفی مالی را افزون بر مهریه بر مردی که زنش را پیش از همبستری طلاق داده واجب کرده و حدش تنها قدرت مالی مرد نیست، بلکه "علی الموسع قدره و علی المقتر قدره" کسی که در زندگی اش گشایش می دهد، گرچه چندان مالی هم ندارد، به اندازه گشایشش و کسی که در زندگی تنگایی و صرفه جویی دارد به همان اندازه و در هر صورت "بالمعروف حقاً علی المحسنین" است و چنان که در آیه ای دیگر "حقاً علی المتقین" است، بدین معنی که باید به شایستگی شرعی و عرفی این تعارفی مالی انجام گیرد.

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿237﴾

و اگر پیش از آنکه با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان دادید، حال آنکه برایشان مهری معین کرده اید، نصف آنچه را تعیین نموده اید (به آنان بدهید) مگر اینکه خودشان آن را (هم) ببخشند؛ یا کسی که پیوند نکاح (در دو بعد آغاز و رجوع در عده‌ی رجعیه) تنها به دست اوست (که همان شوهر است آن را) ببخشد (که تمامی مهر مقرر را بپردازد) و گذشت کردن شما شوهران (از گذشت کردن زنان) به تقوا نزدیکتر است. و در میان یکدیگر (بزرگواری و) فضیلت را فراموش نکنید. همواره خدا به آنچه انجام می دهید بیناست. ﴿237﴾

آیه ۲۳۷ - این جا موضوع حکمی آیه طلاق پیش از تماس جنسی است که مهریه ای هم معین گشته و واجب اصلی این جا بر عهده مرد نصف این مهریه است، مگر در دو صورت: "إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ" که همسران مطلقه این نصف راه هم به همسران شان هم ببخشند و در ثانی "أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ" کسی که گره نکاح به دست اوست، افزون بر نصف، نصف دیگر را هم به همسرش ببخشد.

حال آیا این شخص کیست؟ زن طلاق یافته است! در صورتی که «يعفون» راجع به اوست، وانگهی عقده نکاح در انحصار او نیست. یا پدر زن است! نخست هر زنی پدر ندارد و در ثانی این جا اصولاً سخن از غیر دو همسر نیست، وانگهی اگر هم اجازه پدر زن در ازدواج واجب باشد این عقده نکاح در انحصار او نیست و در آخر نه پدر زن و نه هیچ کس دیگری حق ندارد که حق این زن طلاق یافته را نادیده گیرد. و نیز "أَنْ تَعْفُوا" و «لَا تَنْسَوُا» تنها راجع به زوجین است که در زناشویی وظایف و فضایی بر مبنای تقوی نسبت به یکدیگر داشته اند، پس تنها این احتمال باقی است که "الذی بیده

عقدۀ النکاح " تنها همان شوهر باشد. و آیا همین شوهر هم گره نکاح تنها به دست اوست؟ پاسخ این است که این گره دو نوع است: ایجابی که عقد نکاح است در بعد نخست و رجوع در عقد رجعیۀ. ایجابی اولش مشترک بین زوجین است و دومش در طلاق رجعی در انحصار شوهر، که در مجموع آن که در این میان هر دو عقدۀ ایجابی را جمعاً داراست همان شوهر است. و این جا مثلی از فضیلت "یعفو الذی بیده عقدۀ النکاح" که بخشیدن تمام مهریه است بیان گشته: نخست همین در دست داشتن هر دو عقدۀ ایجابی و سلبی نکاح برای شوهر که برای زن تنها عقدۀ ایجابی است و روی این اصل برای شوهر این بخشش بهتر است از بخشش زن. در ثانی "و أن تعفوا أقرب للتقوی" که تقوی رادر این جا دو بخش کرده: قریب و أقرب، قریبش مربوط به زن است که "إلا أن یعفون" و أقربش مربوط به مرد است که "و أن تعفوا أقرب للتقوی"، زیرا نخست توان مرد در بخشش بیش از زن است و در ثانی این بخشش مردانه مرد بسیاری از توهّمات بی جا را درباره طلاق می زداید و در آخر کار "و لا تنسوا الفضل بینکم" فضیلت میان خودتان را در زندگی زناشویی فراموش نکنید. و در نتیجه فضل زن "إلا أن یعفون" است که نیمه خود را نیز ببخشاید و فضل مرد بر حسب آنچه گذشت "أن تعفوا" است که تمامی مهریه را به همسرش ببخشاید. و ما می بینیم که بخشش حق زن پیش از بخشش مرد آمده و این خود برای تشویق و ترغیب مرد است که این جا مردانه عمل کند، بدین معنی که چنان که زن شایسته است که نیمه مهریه را که حقش می باشد ببخشاید، برای مرد شایسته تر است که تمامی مهریه را به همسرش بپردازد.

با این استدلال به خوبی در می یابیم که درمورد نکاح و بخشش بخشی از مهریه و یا تمام آن به جز زوجین فرد ثالثی در کار نیست، چه پدر زن باشد و چه دیگری. و هرگز دلیلی هم در آیات نکاح بر این ادعا وجود ندارد که اجازه پدر زن شرط در صحت ازدواج باشد و روایات هم متضادند تا چه رسد به این گونه فتوا که اگر پدر دختر پیش از تکلیف او را به مصلحتی شوهر دهد، این دختر پس از تکلیف هم حقی برای سلب زوجیت ندارد.

حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ﴿۲۳۸﴾

بر نمازها (تان) و نماز میانه (نماز صبح) محافظت و نگهبانی کنید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید. ﴿۲۳۸﴾

آیه ۲۳۸ - این جا محافظت و نگهبانی طرفینی بر تمام نمازهای واجب - و به ویژه صلاۀ وسطی - واجب گشته، نخست باید دید چرا «حافظوا» که طرفینی است آمده و نه «احفظوا» چنان که در آیات (۹۲:۶)، (۹:۲۳) و (۳۴:۷۰) نیز همین محافظت طرفینی آمده و نه «احفظوا».

پاسخ این است که «حافظوا» همچون صیام طرفینی است و چنان که صیام بین روزه گیر و خود روزه دو جانبه است، که هر اندازه شما نگهبان روزه باشید، روزه هم نگهبان شماست و بر تقوایتان می افزاید، همین گونه نیز هر قدر شما در حفظ و نگهبانی نماز کوشا باشید، نماز هم در نگهداشت شما کوشا است، چنان که آیاتی مانند (۱۵۲:۲) یاد کردن حضرت اقدس ربوبیت را موجب یادآوری شما توسط حضرتش دانسته است. و نیز آیه (۴۰:۲) وفای شما به عهد خدا را موجب وفای خدا به عهد شما دانسته و بالاخره آیه (۴۵:۲۹) نماز را نهی کننده از فحشاء و منکر نامیده است.

نگهبانی طرفینی در نماز تمام جهات آن را اعم از ظاهر، باطن، مقدمات، اوقات و تمامی شروط صحت و کمالش را در حد امکان در بر دارد.

و اما "الصلاة الوسطی" کدام است؟ طبعاً «وسطی» میانگین اولین و آخرین است و آیا این وسطی میانگین عددی است که عدد میانگین بین دو و چهار که سه رکعت است باشد، چنان که در روایتی آمده؟ ولی این هرگز پذیرفته نیست، زیرا عدد رکعات نماز هر قدر بیشتر باشد طبعاً رجحانش نیز افزون تر است و وسطی و میانگین در فضیلت نیز مراد نیست، نخست از این جهت که سفارش ویژه بعد از تمامی نمازها باید نسبت به صلاة علیا باشد که برترین است و نه وسطی که میانگین است، وانگهی ما از کجا بدانیم که میانگین در فضیلت کدام نماز است، احتمال سوم این است که وسطی به اصطلاح اصولی عنوان مشیر باشد که از نظر وقتی نماز وسطین و میانگین است که از نظر فضیلت بر سایر نمازها رجحان دارد، و این جا باید دید که آیا این میانگین وقتی، میانگین شبانه است؟ حال آن که نماز واجب در شب تنها مغرب و عشاء است که میانگینی ندارد و یا نمازهای سه گانه روز است که حد وسطش نماز ظهر می باشد، ولی این خود میانگین مطلق نیست و «الوسطی» که هیچ قیدی بر میانگین زمانی اش ندارد وسطای مطلق زمانی نیست، روی این اصل مقصود نماز وسطای نسبت به تمام نمازهای پنج گانه شب و روز است و که نماز صبح می باشد که در میان شب و روز قرار دارد و بر حسب آیه (۷۸:۱۷) این "قرآن الفجر" است که پس از امر به انجام نمازهای واجب از آغاز انحراف خورشید تا میانه شب تخصیص به ذکر یافته، به این دلیل که "ان قرآن الفجر کان مشهوداً" نماز فجر مشهود بوده است و آیا نمازهای دیگر مشهود نیست؟ پاسخ این است که نماز مغرب و عشاء مشهود فرشتگان شب و نمازظهر وعصر مشهود فرشتگان روز است، ولی "قرآن الفجر" برای هر دو دسته از فرشتگان مشهود است.

وانگهی افضلیت نماز تنها مربوط به زیادی رکعاتش نیست، بلکه احياناً حالاتی ویژه رکعاتی کمتر را از رکعات بیشتر برتر می سازد و این زمان وسطی برای نماز وسطی که بین طلوع فجر و طلوع

خورشید است، بهترین و دشوارترین وقت است که از باب «افضل الاعمال أحمضها» نسبت به سایر نمازهای نیز برتر می باشد.

این وسطای نخستین و دومین «وسطی» نماز ظهر است که در شغل های روزانه قرار دارد - گرچه زحمتش از نماز فجر کمتر است - و نماز وسطی به ترتیب وسطای صبحانه و وسطای ظهرانه و وسطای هفتگی، که قلب هفته است. این جا وسطای زمانی نخست نماز صبح است و سپس نماز ظهر و وسطای هفتگی نماز جمعه است که جمعی میان دو وسطی است و چنان که روز جمعه قلب ایام هفته است از نظر معنوی، نماز جمعه نیز نسبت به کل نمازها قلب است، چنان که در آیات و روایات نماز جمعه به گونه ای مفصل و مؤکد یاد شده است.

در "قومو الله قانتین" سفارش اکید است که تمام قیام ها و به ویژه قیام در نماز باید از روی خضوع و خشوع باشد، که ظاهر و باطنش همچنان با فروتنی انجام گیرد.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿239﴾

پس اگر بیم داشتید، پیاده یا سواره (نماز را به جای آورید). پس هنگامی که ایمن شدید خدا را یاد کنید؛ همان گونه که آنچه را نمی توانستید بدانید به شما آموخت. ﴿239﴾

آیه ۲۳۹ - این جا این قیام کامل نماز را تنها از نظر ظاهر و کیفیتش در زمینه خوف مستثنی داشته و این خود در برابر "فاذا أمنتُم" خوفی بی امان است، که نماز گزار در خطری جانی و یا مالی و مانند اینها قرار گیرد و در جمع ناامنی که دوری از آن بر مکلفان واجب است، در این گونه موارد با حفظ اصل نماز، سکون و رکوع و سجودش و آنچه موجب بی امانی است مستثنی می گردد.

در این صورت در رکعات نماز بر خلاف آنچه گفته می شود هرگز در زمینی خوف نقصانی نیست، زیرا این کیفیت سکون و رکوع و سجود نماز است که در هنگامه خوف تغییر می کند - و نه کمیت آن - که اگر شما به جای چهار رکعت در زمینه خوف هر چند رکعاتی هم در حالت حرکت افزون کنید، هرگز ناامنی پیش نمی آید. و برعکس اگر بجای رکعاتی یک رکعت و یا کمتر از آن را در حال خوف و بدون ترک کیفیتش بخوانید خوف همچنان باقی است.

این جا تنها "إن خفتُم" شرط در قصر از کیفیت نماز به میان آده، ولی در آیه (۱۰۱:۴) به عنوان مصداقی بارز و ترس از هجوم ناگهانی کفار آمده است، که ین مطلق خوف در آیه مورد بحث خوف در آیه نساء را نیز مطلق می کند، که در هر صورت تنها این زمینی خوف است که از کیفیت نماز می کاهد و نه از کمیتش.

اگر یقین داشته باشید که در کل وقت نماز خوف باقی است، ولذا نماز را با سقوط کیفیت خواندید، ولی بعداً قبل از اتمام وقت خوف برطرف شد اعاده نماز واجب است، زیرا نماز قبلی در زمینه اضطرار و خطر بوده که اکنون برطرفش شده و تتمه وقت برای اعاده اش کافی است.

و در صورتی که احتمال قوی یا اطمینان دارید که در اواخر وقت خوف برطرف می گردد، نماز خواندن در ابتدای وقت با حالت خوف حرام و باطل است و اگر بر خلاف این احتمال قوی یا اطمینان خوف برطرف نگردید شما باید باقصر در کیفیت نماز خوف را بخوانید و نیز در مانند جنگ که شخص احتمال زنده بودنش را هم نمی تواند بدهد باید در همان ابتدای وقت با قصر کیفیت نماز را اقامه کند. ولی اگر تا پایان وقت زنده ماند و خوف برطرف شد باید نمازش را اعاده کند.

و با مراجعه به آنچه در آیه (۱۰۱:۴) بیان کرده ایم، جریان قصر و شرطش روشن تر می گردد.

وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَّعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٤٠﴾

و کسانی از شما که مرگشان در می رسد و همسرانی بر جای می گذارند، سفارشی است برای همسرانشان (که دیگر وارثان)، آنان را تا یک سال (در نیازهای زندگیشان) بهره مند سازند و (از خانه های شوهرانشان) بیرونشان نکنند. پس اگر (زودتر) بیرون بروند، در آنچه آنان به شایستگی درباره ی خودشان انجام دهند، هرگز گناهی بر شما نیست. و خدا عزیزی حکیم است. ﴿٢٤٠﴾

آیه ۲۴۰ - این جا برای زنانی که شوهرانشان فوت کرده اند نفقه ای یک ساله مقرر داشته و «وصیته» که فعل و فاعلش محذوف است هم وصیت ربانی است و هم انسانی، که نخست شوهران باید چنان وصیتی را در این زمینه انجام دهند و اگر هم آنان چنین نکنند وصیت ربانی نسبت به این نفقه یک ساله ثابت است، که این زن افزون بر مهریه و میراثش این نفقه را از کل ارث دارا می باشد، به عبارت دیگر می توان گفت که این نفقه از جمله بدهی ها و دیونی است که بر عهده مرد می باشد و این نفقه اعم است از مسکن و غیر آن. آری، اگر به دل خواه مسکنش را راها کند مجاز است و بر شما دیگر نسبت به این مسکن تکلیفی نیست، ولی سایر مخارجش مادامی که در طول این یک سال مجدداً ازدواج نکرده همچنان باقی است.

وَالْمُطَلَّاتِ مَتَّعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿٢٤١﴾

و برای زنان طلاق داده شده (بر عهده شوهرانشان) هدیه ای است شایسته (که اضافه بر مهریه هاشان به آنان بدهند). حال آنکه (این خود) حقی است بر (عهده ی) پرهیزگاران. ﴿٢٤١﴾

آیه ۲۴۱ - این "متاع بالمعروف" که مربوط به «المطلقات» است، تمامی طلاق یافتگان را در بر دارد و این خود اضافه ای بر مهریه مقرر یا مهرالمثل آنان است که در حقیقت جبرانی از برای تلخی طلاق است.

"حقاً علی المتقین" این حق را بر عهده اهل تقوی استوار کرده و چون تقوی واجب است، این حق هم بر مبنای تقوی واجب است، که بر حسب این آیه و آیاتی دیگر "متاع بالمعروف" هدیه ای افزون بر مهریه است.

انسان یا متقی است و یا غیر متقی، اگر متقی است که این واجب را هم مانند سایر واجبات باید به جا آورد و اگر هم بالفعل متقی نیست بر او واجب است اولاً تحصیل تقوی و آن گاه بر مبنای تقوی "متاع بالمعروف" و اگر هم تقوی را ترک کرد این حق "متاع بالمعروف" بر عهده اوست.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٤٢﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٢٤٣﴾

بدین گونه، خدا آیات خود را برایتان بیان می کند، شاید شما خردورزی کنید. ﴿٢٤٢﴾ آیا سوی کسانی که ترسان از خانه هاشان برون رفتند، حال آنکه هزاران تن بودند ننگریستی؟ پس خدا به آنان گفت: «بمیرید.» سپس آنان را زنده کرد. بی گمان خدا نسبت به مردم به راستی صاحب فضیلت است، ولی بیشتر مردمان سپاس نمی گزارند. ﴿٢٤٣﴾

آیه ۲۴۳ - این "قال لهم الله موتوا" به معنای گفتار زبانی نیست، بلکه عبارة أخرای اراده حضرت حق است، زیرا گفتار هرگز موجب مرگ نمی شود و این مردن هزاران نفر و آن گاه زنده شدنشان، افزون بر مصلحت لحظه ای اش بیان گر امکان و تحقق یافتن زندگی پس از مرگ اعم از رجعت و قیامت است.

جواد اسدی

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٤﴾ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٤٥﴾

و در راه خدا کشتار کنید و بدانید که خدا همواره بسی شنوایی بسیار داناست. ﴿٢٤٤﴾ کیست آن کس که به (بندگان) خدا وامی نیکوی دهد، پس خدا آن را برای او چندان برابر بيفزاید؟ و خدا(ست که در معیشت بندگان) تنگی و گشایش پدید می آورد؛ و تنها سوی او بازگردانده می شوید. ﴿٢٤٥﴾

آیه ۲۴۵ - «قرض» به معنای جداسازی و یک مفعولی است و «اقراض» به همان معنا دو مفعولی است و این جا در "یقرض الله قرضاً حسناً" تنها مفعول اول یاد شده که «الله» است و «قرضاً» مفعول مطلق است، روی این اصل مفعول دوم محذوف و در نتیجه مطلق می باشد. در این صورت این جدا سازی تمامی قرض های جانی، مالی و حالی را در بر دارد، که آنچه در امکان مکلفان شایسته و یا بایسته است در راه خدا فدا کنند، که در جنگ جان هاشان را و در موارد نیاز اموالشان را و در زمینه جهالت ها و بی عقلی ها عقول و علومشان را و در هر صورت هر چه می توانند و در شریعت الهی مجاز است در راه خدا بپردازند.

این اقراض دو مفعولی در آیاتی همچون (۱۲:۵)، (۱۱:۵۷ و ۱۸)، (۱۷:۶۴) و (۲۰:۷۲) آمده است، بنابراین - چنانکه گفتیم - تنها قرض مال نیست که در صورت امکان واجب است، بلکه اقراض در راه خدا واجب است یعنی آنچه در توان و امکان است باید فی سبیل الله پرداخت کرد و "سبیل الله" هم همان راهی است که خدا در این اقراض مقرر فرموده، که در نتیجه خدا چندین برابر آن را می دهد، گرچه در دنیا احیاناً کم باشد ولی در رجعت، برزخ و قیامت بیشتر است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا
مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا
وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ
الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٢٤٦﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ
اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ
بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ
بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ
عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ
رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٤٨﴾ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ
مُبْتَلِيكُمْ بَنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ
اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْكُوا اللَّهَ

كَمْ مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٢٤٩﴾ وَلَمَّا بَرَازُوا لِحَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٥٠﴾ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٢٥١﴾

آیا سوی گروهی چشمگیر از بنی اسرائیل پس از موسی نگرستی؟ چون به پیامبر برجسته شان گفتند: «فرماندهی جنگی برایمان برگمار تا در راه خدا کشتار کنیم.» (آن پیامبر) گفت: «اگر کشتار بر شما مقرر گردد، شاید شما کشتار نکنید.» گفتند: «چرا در راه خدا کشتار نکنیم با آنکه ما بی گمان از دیارمان و از (نزد) فرزندانمان بیرون رانده شدیم؟» پس هنگامی که کشتار بر آنان مقرر شد، جز اندکی از آنان، (همگی) پشت کردند. و خدا به (حال) ستمگران بسی داناست. ﴿٢٤٦﴾ و پیامبر برجسته شان به آنان گفت: «به راستی، خدا طالوت را بر شما همواره به فرماندهی جنگ برگماشته است.» گفتند: «چگونه او را بر ما فرماندهی است با آنکه ما به فرماندهی از وی سزاوارتریم، در حالی که به او گشایشی مالی داده نشده است؟» پیامبر برجسته شان گفت: «به درستی خدا او را بر شما برگزیده و (هم) او را در دانش (و بینش) و جسم (ش) بر شما گشایشی داده است. و خدا فرماندهیش را به هر کس بخواهد می دهد و خدا گشایش گری داناست.» ﴿٢٤٧﴾ و پیامبر برجسته شان بدیشان گفت: «در حقیقت، نشانه‌ی فرماندهی او این است که آن صندوق (عهد) که در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان و بازمانده ای است از آنچه خاندان ویژه‌ی موسی و خاندان ویژه هارون (در آن) بر جای نهادند - در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند - برایتان خواهد آمد. اگر مؤمن بوده اید، برایتان به راستی در این (رویداد) نشانه ای بزرگ است.» ﴿٢٤٨﴾ پس چون طالوت با لشکریان (خود) از آنان جدا شد، گفت: «خدا همانا شما را به وسیله‌ی نهی بسی آزماینده است. پس هر کس از آن بنوشد، از (پیروان) من نیست و هر کس از آن نچشد، به راستی او از من است.» مگر کسی که با دستش کفی برگرفت، پس (همگی) جز اندکی از آنان، از آن (نهر) نوشیدند. پس هنگامی که (طالوت) با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند، از آن (نهر) گذشتند، گفتند: «امروز ما را یارای (مقابله) با جالوت و سپاهیان نیست.» کسانی که به ملاقات خدا گمان (شایسته) دارند، گفتند: «بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خدا با شکیبایان است.» ﴿٢٤٩﴾ و هنگامی که با جالوت و سپاهیان روبه رو شدند، گفتند: «پروردگاران! بر (سرای)مان سیل شکیبایی فرو ریز و گام هایمان را (در کارزار) استوار بدار و ما را بر گروه کافران پیروز فرما.» ﴿٢٥٠﴾ پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود، جالوت را کشت و خدا به او فرماندهی رسالت و حکومت و حکمت داد و از آنچه (خدا) می خواست به او آموخت. و اگر جلوگیری خدا برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر

نبود، زمین (و زمینه‌ی تکلیف) همواره تباه می‌گردید، لیکن خدا نسبت به جهانیان کانون فضیلت است. ﴿251﴾

آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ - در این آیات پیامبری از پیامبران بر حسب درخواست پیروانش فرماندهی نظامی را برای مبارزه با دشمنان از خدا می‌طلبید و این خود دلیل است بر این که فرماندهی جنگ لازمه نبوت نیست و این دو احیاناً در یک فرد جمع می‌شود مانند داود و سلیمان و حضرت اقدس خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله) و امیر مؤمنان و در آخر کار حضرت ولی امر (صلوٰه الله علیه) و گاهی تنها نبوت است مانند همین پیمبر که فرماندهی نظامی برای پیروانش از خدای تعالی تقاضا کرده و گاهی هم فقط فرماندهی ربانی است مانند طالوت که دارای نبوت نیست.

اگر هر دو مقام نبوت و فرماندهی نظامی در یک شخص جمع گردد مصداقِ اعلاّی حکومت ربانی است، در مرحله دوم حاکمیت و رسالتی است و یا فرماندهی، که گرچه از یکدیگر جدا هستند ولی به طور همسان هر دو از موارد انتخاب الهی می‌باشند و در مرحله سوم هم شرعمدارانی غیر معصوم باید تالی تلو معصوم باشند و هم فرماندهی اش به دنبال فرماندهی مأذون ربانی که هر دو - گرچه در یک شخص - باید همواره و حیانی بوده و بر مبنای شریعت ربانی باشد.

"زاده بسطه فی العلم و الجسم" دلیل بر این است که برتری در دو نیروی علم و جسم نسبت به سایرین لازمه فرماندهی جنگ است و در این جا اضافه بر این علم دین، علم تاکتیک های جنگی مراد است و مقصود از جسم هم نیروی بدنی و جنگی است و بالاخره در هر گونه فرماندهی و مسؤولیت شرایط مناسب و هم سنخ با آن نیز لازم است که مثلاً وزیر فرهنگ باید فرهنگی باشد و وزیر اقتصاد، اقتصادی و سایر وزراء نیز بر مبنای شوراها و شایسته اسلامی بایستی در ارتباط با همان فرماندهی باشند.

از این آیات چنین استفاده می‌شود که در پادشاهی و فرماندهی شایسته قدرت مالی شرط نیست، بلکه قدرت علمی و جسمانی و در نتیجه تصمیم گیری شایسته در فرماندهی، اهمیت اصلی را دارد. این جا پادشاه برگزیده طالوت به هنگامی که برای جنگ عزمیت می‌کند به سپاهش می‌گوید: خدا شما را با نهر آبی امتحان می‌کند و اینان در این امتحان سه دسته اند؛ آنان که هرگز از این آب نچشیدند و همچنان تشنه وارد جنگ شدند و آنان که از آن چشیدند و آنها که خوردند، این جا تنها گروه اول بودند که به دنبال طالوت شایستگی این برخورد را داشتند، اینها نیز در عین حال چون جالوت و لشگریانش را با ساز و برگ کامل تر و تعدادی بیشتر دیدند، گفتند که ما هرگز توان جنگ با آنان را نداریم، ولی گروهی از آنها گفتند: چه بسا گروهی اندک به اذن خدا بر گروهی بسیار چیره

شوند. و خدا هم با صابران است و این گروه اندکی از همان اندک بودند، زیرا "الا قليلا" آنان را که هرگز از این آب نیاشامیدند و نجشیدند کمی از سپاهیان طالوت خوانده، سپس در میان ایشان هم تنها گروهی بودند که با اطمینان خاطر و توکل بر خدا این گونه سخن بر زبان راندند که چه بسا اندک بر بسیار غالب شود.

در این میان - و در حین حمله سپاه طالوت - داود - که در آن هنگامه هنوز پیامبر نبود و تنها از افسران لشکر طالوت بود - جالوت را بکشت و خدای جلّت عظمته مُلک و حکومت و علم به وی عطا فرمود، که این جمع میان دو سلطهٔ رسالتی و فرماندهی است.

"لفسدت الارض" که پس از "ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض" آمده دلیل بر این است که کل ناس با ایمان در طول زندگی خود باید برخوردهای مقاوم با نسناس های بی ایمان داشته باشند، که اگر مؤمنان ساکت و بی تفاوت بنشینند "لفسدت الارض" زمین تکلیف به کلی فاسد خواهد شد، بنابراین، این مأموریت و تکلیفی عمومی است که شایستگان حتی المقدور در زدودن ناشایستگی ها کاوش و کوشش خستگی ناپذیر داشته باشند.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿٢٥٣﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٤﴾

این ها آیات خداست، (که) ما آنها را به حق بر تو می خوانیم و به راستی تو بی گمان از پیامبرانی. ﴿٢٥٢﴾ اینان [تمامی] پیامبراند؛ برخی از آنان را بر برخی (دیگر) از ایشان (در جهت یا جهاتی رسالتی) برتری دادیم. از آنان کسی است (که) خدا با او سخن گفت و بعضی را (به) درجاتی (بر دیگران) بالا برد. و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیلهی روح القدس تأیید کردیم. و اگر خدا می خواست، کسانی که پس از آنان بودند - بعد از آن همه دلایل روشن که برایشان آمد - به کشتار یکدیگر نمی پرداختند؛ ولی (با هم) اختلاف کردند. پس بعضی از آنان کسانی (بودند که) ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی (بودند که) کافر شدند؛ و اگر خدا می خواست (با یکدیگر) کشتار نمی کردند، ولی خدا آنچه را می خواهد انجام می دهد. ﴿٢٥٣﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! از

آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی. و کافران خودشان ستمکاراند. ﴿254﴾

آیه ۲۵۴ - "أنفقوا مما رزقناكم" از آیات وجوب زکات است که انفاق را از کلیه ارزاق واجب دانسته و اگر مقصود از «رزقناکم» تنها نه چیز باشد - چنان که معروف و مورد فتوی است - به اصطلاح تخصیص اکثر و لغو خواهد بود، بدین معنی که از صدها نوع رزق فقط نه قسم آن - آن هم بخشی بسیار کم از آن - مورد پرداخت خواهد بود و این نه تنها بر خلاف فصاحت و بلاغت است بلکه بر خلاف مصلحت نیز هست.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿255﴾

خدا (ست که) معبودی جز او نیست؛ زنده و بسی پاینده، راستا و برپا دارنده است؛ نه هیچ چرتی او را فرو می گیرد و نه هیچ خوابی؛ آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، تنها از آن اوست؛ کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه را در پیش روی آنان و آنچه را در پشت سرشان است می داند و به چیزی از علم او، جز به آنچه (خود) خواست، احاطه نمی یابند؛ کرسی (علم و قدرت و رحمت) او آسمان ها و زمین را به وسعت (بی کران) در برگرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست. و اوست والای با عظمت. ﴿255﴾

آیه ۲۵۵ - آیه الكرسي است و این تنها هیمین یک آیه است، زیرا اولاً لفظ «آیه» برای وحدت بوده و ثانیاً «کرسی» تنها در همین یک آیه است، علاوه بر این که حدیثی از پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله) مجموع کلمات آیه الكرسي را پنجاه کلمه دانسته و نیز بر اساس روایتی دیگر آخر این آیه "و هو العلی العظیم" می باشد و این بر خلاف روایت و فتاوایی است که آن را سه آیه می داند.

بر حسب متن خود این آیه و روایاتی از معصومان (علیهم السلام) این آیه بزرگ ترین آیات قرآن: سید القرآن است و البته این عظمت و سیادت به استثنای "بسم الله الرحمن الرحيم" است که جمله آغازین "سبع المثانی" و تمام سوره های قرآنی به جز «برائت» می باشد؛ که بر اساس آیه مربوطه اش و روایاتی چند با کل قرآن همسان است و خود آیه الكرسي که مهم ترین آیات قرآن و بزرگ ترین نمونه علمی و معرفتی (کل امر ذی بال) می باشد آغازگرش همین "بسم الله" است، چنان که به طور مفصل در عظمت و جامعیت «بسم الله» در ابتدای سوره حمد نگاشته ایم و بسیاری از روایات خواندن

این آیه را در تمامی غم ها و شادی ها بسیار شایسته دانسته، که نه تنها در هنگام بیداری، بلکه پیش از خواب نیز شایسته است خوانده شود.

این کلمات پنجاه گانه آیه الكرسي چهارده اسم از اسماء و صفات اصلی ربانی را در بر دارد. ده اسم ثبوتی و چهار اسم سلبی، ثبوتی اش: الله، هو، الحی، القيوم، له، عنده، کرسیه، العلی، العظیم، یعلم و سلبی اش: لا اله الا هو، لا تأخذه سنه و لا نوم و لا یحیطون بشی من علمه.

در هر صورت قرآن چنان که از ذات خدا با الفاظ مناسب یاد کرده، صفات خدا را نیز به عنوان اسماء الله نامیده و اگر هم پای صفت پیش آمده مانند "سُبْحَنَ اللَّهُ عَمَّا يُصِفُونَ" (۱۵۹:۳۷) نخست آن را از خدا سلب کرده و آن گاه معرفتش را در انحصار "عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ" (۱۶۰:۳۷) دانسته، زیرا صفات خدا نزد این بزرگواران عارض بر ذات حضرت اقدسش نیست، بلکه همان اسماء الهی و ربانی است، الهی و ذاتیش حیات، علم و قدرت است، که هم عین یکدیگرند و هم عین ذاتش و ربانی اش همچون خالقیت و رزاقیت که خود صفات فعل حضرت حق می باشند که هرگز عارض بر ذاتش نیستند؛ بلکه از نتایج صفات ذات می باشند، مثلاً خالقیت و رزاقیت دارای دو بعد است: برونی و درونی، برونی اش تمام مخلوقات و مرزوقین اند و درونی اش، همان علم و حیات و قدرت است که صفات فعل از آنها تراوش می کند و روی این اصل چنان که صفات ذات حق عارض بر ذاتش نیست و در حقیقت نه میان یکدیگر تعدد دارند و نه نسبت به ذات حضرتش. صفات فعلش نیز کلاً حادث اند و هرگز عارض بر ذات اقدسش نیستند، روی این اصل حق هیچ گونه تعدد یا ترکیب درونی ندارند، بلکه وحدتش، همچون ذات و صفات ذاتش بی نظیر است.

نخستین اسم حضرتش «الله» است که اسم اعظم ظاهری می باشد، سپس «هو» که اسم اعظم باطن است و "لا اله الا هو" تبیینی منحصر به فرد است برای وحدت حضرت اقدس رب العالمین و «الحی» بیان گر حیات مطلقه خدای است و نه مطلق حیات، زیرا حیات حضرتش محدود نیست، نه آغاز دارد و نه پایان و نه آمیخته به خواب یا صعقه یا مرگ یا فناء است و نه دارای تکامل و یا کمبود و تناقص است، ولی سایر زندگان به طور کل هیچ بهره ای از این حیات مطلقه ندارند، بلکه در واقع مُرده اند و تنها نمود و نمایی از بخشی از زندگی حادث و زود گذرشان دارند و در عین همین زندگی هم در برابر حق I و حیات مطلقه اش مرده اند.

انحصار حیات مطلقه نسبت به حضرت حق در آیاتی مانند "هو الحی" (۶۵:۴۰) و «الحی القيوم» (۱۱۱:۲۰) و «الحی الذی لا یموت» (۵۹:۴۵) آمده است.

«الحی القيوم»: این دو اسم مشتمل بر تمامی صفات فعل در ضمن صفات ذات: علم، قدرت و حیات، می باشد، روی این اصل چنان که «الرحمن الرحیم» در «بسم الله» این شمولیت را داراست، «الحی القيوم» نیز چنان است.

لازمة این حیات مطلقه ربانی قیمومیت مطلقه اوست و قیوم - که مبالغه در قیام و قوام و قیمت می باشد - به طور همسان و بدون حد در هر سه بعدش نسبت به نگرهبانی خودی و غیری مطلق است. اسماء ذاتی و صفات فعلی حضرت حق از متشابهات بسیار ژرف و عمیق قرآنی اند، بدین معنی که به جز «الله» که در اختصاص حضرتش می باشد مابقی در استعمال بین خالق مخلوق مشترکند، که اگر در خالق استعمال شوند باید از معانی مخلوق تجرید گردند و اگر در مخلوق به کار روند باید از معانی خالق تجرید شوند.

علم و قدرت که از صفات ذاتی حق اند - چنان که قبلاً اشاره شد - از حی قیوم مستفادند، زیرا مقتضای حیات مطلقه و قیمومیت مطلقه علم و قدرت مطلقه است.

"لا تأخذه سِنَّةٌ و لا نوم"; «سِنَّةٌ» چُرَت و «نوم» خواب است و بیشتر از این دو مرگ است و سپس صَقَعَةٌ و بی هوشی مطلق و آن گاه نابودی کل است و این پنج نقص از ذات اقدس کامل مطلق بسیار دور است.

تمامی این پنج نقص با حدود و کم و زیادش در کل نتیجه، کارکردی است که مقتضای ضعف و خستگی است و ذات اقدس حق از هر گونه ضعف و خستگی مبری است، چنان که آیاتی مانند (۳۸:۵۰) این حقیقت را ثابت کرده است.

چرت و خواب و ... لازمه مادیت است و ذات اقدس الهی مجرد مطلق می باشد - که اگر ارواح انسان ها نیز مجرد باشد هرگز نباید محدودیتی داشته باشند و هیچ گاه دچار خستگی نشوند - و علت این که «سِنَّةٌ» پیش از «نوم» آمده این است که برای کسانی که هر دو حال از پی یکدیگر به وجود می آیند، نخست «سِنَّةٌ» است و آن گاه «نوم»، گرچه برخی از موجودات چرت بدون خواب یا خواب بدون چرت دارند و بالاخره همه اینها از ذات اقدس حق به دورند.

"له ما فی السموت و الارض"; «لَهُ» شامل مَلِکِیت و مالِکِیت حضرت حق می باشد و چنان که "مالک الملک" است "ملک الخلق اجمعین" هم می باشد و نمونه ملکش آیه (۱۰۷:۲) است.

ملکیت و مالکیت حق مثلث زمان و هرگونه مکان را شامل است، بدین معنی که هیچ موجودی نه ذاتش و نه زمانش و نه مکانش از مالکیت و ملکیت و سلطه حضرتش به دور نیست و "السموت و الارض" که مشمول این دو است عبارة اخرای کل جهان آفرینش می باشد، گرچه احیاناً در مانند آیه

(۱۷:۵) "و ما بینهما" نیز بدانها افزوده شده که بیانگر کلیه آفریدگان است، چون "ما بینهما" یا از سموات، یا از ارض و یا از هر دو است.

"من ذالذی یشفع عنده إلاّ بإذنه": اینجا شفاعت را که میانجی گری شایسته است در انحصار اذن حضرت حق دانسته، البته چنین شفاعتی در تکوین و تشریع نیست، زیرا به دلایلی عقلی و علمی و آیاتی قرآنی مانند "و لا یشرک فی حکمه أحدًا" (۲۶:۱۸) هر گونه تکوین و تشریع تنها در انحصار خداست و برای دیگران نه تنها به عنوان استقلال بلکه به عنوان شفاعت و میانجی گری هم وجود ندارد و تنها شفاعت در آمرزش گناهان یا ترفیع مقام است که اگر نقصانی در درخواست بخشش گناهکاران و شخص ناقص وجود داشته باشد و توبه و درخواستش چندان پذیرای حضرت اقدس الهی نباشد، با درخواستی از معصومان تقاضای استغفاری در پی استغفار خود می کند، تا این درخواست "نور" علی نور" گردد، چنان که در مانند آیه (۶۴:۴) آمد است.

"و لا یحیطون بشی من علمه" این جا احاطه علمی بر علم ربانی را برای کل آفریدگان محال دانسته "إلاّ بما شاء" مگر آنچه را خدای برای شایستگان به صورت وحی بیان کند، که این هم تنها وحی رسالتی در بعد احکام به طور کلی و یا بعضی موضوعات بوده و هرگز همانند احاطه کلی ربانی نیست.

اصولاً علم سه نوع است: نخست علمی که در اختصاص خداست و انتقالش به غیر همچون انتقال ذات و صفات و افعال خدا به غیر محال است، درثانی علومی ربانی که به ویژه برای رسولان و حیانی و سایر معصومان است و سپس علومی که در نتیجه تقوی خدا دادی است و یا در نتیجه کوشش و کاوشی به دست می آید. روی این اصل علوم رسولان و سایر معصومان همچون علم ربانی مطلق نیست، بلکه بر مبنای آیاتی همچون "وَمَا أُوتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا" (۸۵:۱۷) بخش کمی از کل علم در میان همه آفریدگان تقسیم شده است و بر مبنای آیاتی همچون (۵۲:۴۱) هیچ آفریده ای احاطه علمی کلی بر هیچ معلومی ندارد.

در هر صورت "وسع کرسیه السموت و الارض" و در حالی که لفظ عرش ربانی در بیست و یک جای قرآن آمده «کرسی» در انحصار همین آیه الکرسی است و چنان که «عرش» عرش فرماندهی و تدبیر ربانی است، کرسی هم به معنای کرسی و بلندای علم محیط ربانی است که سماوات و ارض را - یعنی کل آفریدگان را - در مثلی شامل است، پیش از آفرینش، پس از آن و به هنگام قیامت و نابودی چهره فعلی شان.

در خبر نیز آمده است که "کرسیه علمه". و چنان که در آیات عرشی به گونه ای مفصل درباره عرش و کرسی سخنانی در جای جای تفسیر آورده ایم، این دو با مقداری تفاوت معنوی از اختصاصات حضرت رب العالمین است، مگر عرش محمول و یژگان هشت گانه (۱۷:۶۹) و بالاخره "و لا یؤوده حفظهما" نگهداری آسمان ها و زمین از نظر علم، قدرت و رحمت هرگز برای حضرتش خسته کننده نیست. بر خلاف آنچه که در تورات آمده که خدا پس از شش روز آفرینش خسته شد و روز هفتم که شنبه است استراحت کرد!

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥٦﴾

در دین هیچ (گونه) اجباری نیست، (زیرا) راه از بی راهه به درستی آشکار شده؛ پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین به دستاویز استوارتر - که آن را هرگز گسستی نیست - چنگ زده است. و خدا بسی شنوایی بسیار داناست. ﴿٢٥٦﴾

آیه ۲۵۶ - "لا اکراه فی الدین": دین - در اصل لغت و بر مبنای مفهوم قرآنی - کلاً به معنای طاعت است، چه حق باشد و چه باطل، گرچه حقش حق است و باطلش باطل. و این "لا اکراه فی الدین" کلاً اجبار ناخواسته و کراهت آمیز را در کل دین به طور کلی و استغراق سلب کرده و دلیلش هم "قد تبین الرشد من الغی" آمده، روی این اصل این سلب کلی در اختصاص کسانی است که راه از بی راهه برایشان پیدا و روشن است، که اگر ناپیدا و تاریک باشد اصولاً نه موضوع اکراه است و نه لا اکراه و این دین و طاعت دارای دو بخش است: نخست تکلیف دنیوی و سپس ظهور و بروز ملکوت و حقیقت آن به عنوان پاداش در برزخ و قیامت «لا اکراه» تنها بخش نخستین را نفی کرده و نه بخش دومین را نیز، زیرا جزای هر طاعتی به روز جزا خواسته و خودآگاه، یا ناخواسته و ناخودآگاه یکسان است، که در هر صورت «لا اکراه» آن را در بر نمی گیرد و این «دین» تمام دین ها و طاعت های فطری، عقلی، شرعی، عملی و ... را در بر دارد، به ویژه شرعی که مطلق است.

در پاسخ این پرسش که اگر این "لا اکراه فی الدین" سلبی مطلق است بدین معنی که هرگز نباید و نشاید کسی را بر دین اکراه و اجبار کرد، آیا تحمیل کلمه شهادت نسبت به کفار آن هم با جنگ و خون ریزی مورد «لا اکراه» نیست؟

باید گفت: این اجبار بر اقرار به شهادتین تنها پس از "قد تبین الرشد من الغی" است و در جنگ های رسول الله (صلی الله علیه و آله) دفاع از شرارت ها و هجوم های آنان بوده است، وانگهی اقرار لفظی - که مقدمه ای است برای اقرار معنوی - جزو «الدین» نیست بلکه لفظ دین است.

امر به معروف و نهی از منکر نیز هرگز تحمیل نیست، چرا که پس از "یدعون الی الخیر" است، یعنی با دعوت به خیر، حق از ناحق شناخته شده و با این حال کسانی حق را به ناحق ترک می کنند و یا حرامی را انجام می دهند. در این صورت این امر به معروف و نهی از منکر تنها در موردی است که معروف برای این مأمور معروف بوده یا شد و منکر هم در نزدش منکر باشد. که "قد تبین من الرشد من الغی" تحقق یافته و با این حال بر خلاف حق معروفی را ترک و یا منکری را انجام می دهد، پس در این واداری به معروف و بازداری از منکر هرگز اکراهی نیست، بلکه بر مبنای عقیده و اعتراف این گونه مردمان است.

بر مسلمانان واجب است که در اجتماع اسلامی خود نامسلمانان را از تظاهر به اعمال منکر مانند بی حجابی، شراب خواری و ... باز دارند، با اینکه آنها این موارد را از نظر خویش محرم نمی دانند، در این گونه موارد هم نهی غیر مسلمین از انجام منکرات اکراه نیست، زیرا آنان خود می دانند و اگر هم ندانند باید برایشان تبیین گشته که احترام جو اسلام بر آنها واجب است، چون اصولاً بر هم زدن امنیت و عفاف ناشایسته است و روی این اصل باز هم "قد تبین الرشد من الغی" به گونه ای دیگر موجود می باشد.

و در هر صورت پیش از روشن شدن راه از بی راهه هیچ گونه اکراهی معنی ندارد، در صورت روشن شدنش نیز اکراهی در کار نیست، بلکه این خود وادار کردن به حقیقتی است که مأمور یا منهی که آن را باور کرده و پذیرفته است و به عنوان پیامدی از این پذیرش او را به کار نیکی و می داریم و از کاری ناپسند باز می داریم و این جا باز دارای از بعضی منکرات مانند آدم کشی و . به گونه ای است که مصلحت اهم در آنها منظور می باشد.

در نتیجه "فمن یکفر باطاغوت و یؤمن بالله ..." هر که نسبت به طغیان گر کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به دستاویزی بسیار محکم که هرگز گسستنی نیست دست یازیده است.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
أُولَئِكَ لَهُمُ الطَّغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥٧﴾

خدا (تنها) ولی [کارگزار و پشتیبان] کسانی است که ایمان آوردند؛ آنان را از تاریکی ها سوی روشنایی برون می برد. و (اما) کسانی که کفر ورزیدند، سرپرستانشان طغیان گراند، که آنان را از روشنایی سوی تاریکی ها به در می برند. آنان همراهان آتشدن، (و) ایشان در آن جاوداندند. ﴿٢٥٧﴾

آیه ۲۵۷ - از آن جا که «یُخرجون» جمع است و ضمیر آن به طاغوت بر می گردد، لذا طاغوت نیز جمع می باشد، که طاغوتیان همچون طاغوت گوناگونند و در این جا جمع ظلمات و وحدت نور دلیل بر گوناگون بودن انحرافات و یگانه بودن نور است که بین نقطه ربوبیت و عبودیت تنها یک خط مستقیم است، که خط نور و صراط مستقیم می باشد و سایر خطوط منحرف و یا منحنی شیطانی اند که خطوط "مغضوب علیهم" یا «ضالین» می باشند.

طاغوت: طغیان گر، دارای دو بعد است یکی طغیان بر خدا و دیگر طغیان بر بندگان خدا، نخست ادعای ربوبیت و آن گاه منحرف ساختن بندگان خدا، و این طاغوت در هر دو بعد دارای درکاتی است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥٨﴾

آیا سوی آن کس ننگریسته ای؟ که از آن رو که خدا به او پادشاهی داده بود (و بدان می نازید، و) درباره ی پروردگار خود با ابراهیم محاجّه کرد، چون ابراهیم گفت: «پروردگارم کسی است که زنده می کند و می میراند.» (او) گفت: «(من) (هم) زنده می کنم و می میرانم.» ابراهیم گفت: «خدا به راستی خورشید را از خاور بر می آورد، تو آن را از باختر بر آر.» پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت شد. و خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. ﴿٢٥٨﴾

آیه ۲۵۸ - "أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ" یا مقصود مُلک نمرود است یا مُلک ابراهیم و یا هر دو، در هر صورت اکنون مُلک رحمانی با مُلک شیطانی در گفتگو هستند؛ چون ابراهیم (علیه السلام) به نمرود خطاب کرد که خدای من زنده می کند و می میراند، نمرود نیز چنین ادعا کرد و با آن که تفاوت میان زنده کردن و میراندن خدا با زنده و میراندن نمرود تفاوت میان آسمان و زمین است، ولی ابراهیم (علیه السلام) به جای تفهیم نادانی همچون نمرود به دلیلی روشن تر روی آورد که با دلیل دیدن می توان آن را فهمید، گرچه بینش باطنی در کار نباشد که: خدای خورشید را از مشرق می آورد و تو آن را از مغرب بیرون آر، که ناگاه "فبهت الذی کفر".

این جا پیامی بس مهم برای بحث با بی خردان است که اگر استدلالی عمیق که نیازی به بینش عقلانی یا علمی دارد مورد پذیرششان واقع نشد باید به استدلال حسّی دست زد.

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٥٩﴾

با همانند آن کس را که به مجتمعی که بلنداها و ساختمان هایش یکسره فرو ریخته بود، عبور کرد (و با خود می گفت: «کی خدا (اهل) این (ویرانکده) ها را پس از مرگشان زنده می کند؟» پس خدا، او را (مدّت) صد سال میراند؛ سپس او را برانگیخت (و به او) گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا پاره ای از روز را درنگ کرده ام.» گفت: «(نه) بلکه صد سال درنگ کرده ای، پس به خوراک و نوشیدنی خود بنگر (که هرگز طعم و رنگشان) تغییر نکرده است و به درازگوش خود بنگر (که چگونه متلاشی شده است) و (نیز) برای اینکه تو را نشانه ای برای مردم (بر معاد) قرار دهیم (چنان کردم) و به (این) استخوان های (درازگوش هم) بنگر، (که) چگونه آنها را برداشته (و) به هم پیوند می دهیم؛ سپس گوشت بر آنها می پوشانیم.» پس هنگامی که (چگونگی زنده ساختن مردگان) برای او آشکار شد، گفت: «می دانم که خدا بر هر چیزی بسی تواناست.» ﴿٢٥٩﴾

آیه ۲۵۹ - جریان زنده شدن عزیز - پس از یکصد سال مرگ - شاهدهی عینی بر امکان و وقوع چنین جریانی در عالم تکلیف - که زنده شدن گروهی از مردگان را در رجعت و زنده شدن همه مردگان را در قیامت از نظر امکان و عینیت - تثبیت می کند.

«لَمْ يَتَسَنَّهْ» که خوردنی و آشامیدنی عزیز را پس از یکصد سال تغییر نیافته می داند، دلیل بر امکان و وقوع چندین برابر نمودن عمر برخی از موجودات - که خوردنی مرطوب و آشامیدنی هر چه باشد - حداقل با گذشت یک روز در آن تغییراتی نمودار می گردد، تا چه رسد به یکصد سال که بر حسب سال قمری بیش از سی و پنج هزار برابر شده، این درباره خوردنی و آشامیدنی یک انسان است، تا چه رسد به وجود ذی وجود فخر کاینات و آرزوی کل مؤمنان تاریخ حضرت ولی امر حجة بن الحسن العسکری (صلوة الله علیه) که حداقل یکصد سال عمر معمولی اش می تواند سی و پنج هزار برابر گردد که سه میلیون و پانصد هزار سال است و حال آن که اکنون عمر مبارک حضرتش تنها حدود یک هزار و یکصد و شصت و شش سال می باشد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦٠﴾

و چون ابراهیم گفت: «پروردگارم! مرا نشان ده، چگونه مردگان را زنده می کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاوردی؟» گفت: «چرا! ولی تا دلم (با دیدن این کیفیت ملکوتی بیشتر) آرامش یابد.» فرمود: «پس چهار پرنده بگیر، پس آنها را با خود بسیار مأنوس گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار ده، آن گاه آنها را فراخوان، (و ببین که) شتابان سوی تو می آیند. و بدان که همواره خدا عزیزی است حکیم.» ﴿260﴾

آیه ۲۶۰ - "کیف تُحیی الموتی" سؤال از چگونگی زنده کردن مردگان است و "تَحْيَا الموتی" نیست که اصل زنده شدن مردگان باشد، به عبارت دیگر پرسش ابراهیم (علیه السلام) از حقیقتِ کار خدا در زنده کردن مردگان بوده و نه کل این حقیقت را که در انحصار مقام ربوبیت است. زیرا ملکوت سه بخش است: یک بخش در انحصار خداست که "بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ" (۸۳:۳۶)؛ و یک بخش مربوط به کل مکلفان است که "أُولَئِكَ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" (۱۸۵:۷) و بخشی هم ویژه خاصان وحی است که ابراهیم (علیه السلام) از جمله آن هاست که در این جا ملکوتی و حیانی از زنده کردن مردگان را از پروردگار درخواست کرده است.

"قال بلی" که بعد از "أُولَئِكَ تُوْمِنُ" آمده دلیلی دیگر است بر این که مقصود ابراهیم (علیه السلام) سؤال از اصل زند کردن مردگان نیست و "ولكن لیطمئن قلبی" اطمینان رؤیت ملکوت است و این خود بیان گر یقین قلبی ابراهیم (علیه السلام) است در بعد عصمت عالی، که مطالعه علمی فراتر از خلقی که بخشی از ملکوت علمی ربّانی است می باشد.

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿261﴾

مَثَلِ کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند دانه ای است که هفت خوشه رویانیده، (که) در هر خوشه صد دانه است؛ و خدا برای هر کس که بخواهد (آن را) چند برابر می کند. و خدا گشایشگری بسیار داناست. ﴿261﴾

آیه ۲۶۱ - «اموالهم» در این آیه کل اموال را شامل است، بنابراین - چنان که قبلاً گذشت و بعداً هم خواهد آمد - و بر مبنای سی آیه قرآنی که از جمله همین آیه است - کل اموال مورد زکات هستند.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿262﴾

کسانی که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده اند، منتّ و آزاری روا نمی دارند، پاداش آنان بر ایشان تنها نزد پروردگارشان است و هرگز بیمی بر آنان نیست و نه ایشان اندوهگین می شوند. ﴿262﴾

آیه ۲۶۲ - منت گذاردن و اذیت کردن گیرنده انفاق از محرمات است که حرمتش بیش از ترک انفاق می باشد و انفاق در این دو صورت شامل خوف بر آینده و اندوه بر گذشته می باشد، زیرا اولاً "لهم اجرهم عند ربهم" اجر خدا را برای انفاق کنندگان شایسته ثابت کرده و ثانیاً عدم خوف و حزن را هم درانحصار آنان دانسته، ولی دیگران با منت و اذیت انفاق می کنند از این مثلث رحمت برون می باشند؛ هم اجر ندارند و هم برآینده خوف داشته و هم نسبت به گذشته اندوهگین اند، علاوه براین که مبتلای به جرم نیز گشته اند، زیرا نه تنها انفاق نکرده اند بلکه مردم را هم رنجانده اند، چنان در آیه (۲۶۴) همین سوره منت و اذیت را باعث بطلان صدقه دانسته است.

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿٢٦٣﴾

گفتاری پسندیده (در برابر نیازمندان) و گذشتی (از تندی به آنان و یا تندیشان) بهتر از صدقه ای است که آزاری به دنبال دارد. و خدای بی نیازی بردبار است. ﴿٢٦٣﴾

آیه ۲۶۳ - در این آیه «خیر» برابر است و نه به معنای بهتر، گرچه "من صدقه" گویی آن را به معنای بهتر می نماید، ولیکن این بهتری، بهتری ادعایی است که اگر صدقه با اذیت خوب باشد، ترک صدقه با سخنی شایسته و عذرخواهی بهتر از این گونه صدقه است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَتَكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُوْاِبِلٌ فَتَرَكَهُوْاَصْلًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦٤﴾ وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٦٥﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! صدقه های خود را - با منت و آزار - باطل مکنید؛ مانند کسی که مالش را به ریا و خودنمایی به مردم انفاق می کند و به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورد. پس مثل او همچون مثل سنگ خارایی است که روی آن خاکی (نشسته) است و رگباری به آن رسیده و آن (سنگ) را سخت و صاف (و بی غبار) بر جای نهاده است. آنان [ریاکاران نیز] بدانچه به دست آوردند، دست نمی یابند. و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند. ﴿٢٦٤﴾ و مثل کسانی که اموالشان را برای طلب خشنودی خدا و استواری خودشان انفاق می کنند، همچون مثل باغی است که بر فراز تپه ای قرار دارد (و) رگباری به آن رسیده، پس دو چندان خوردنیش را برآورد، پس اگر رگباری (هم) به آن نرسد، بارانی کم (همچون نم به آن رسیده). و خدا به آنچه می کنید بیناست. ﴿٢٦٥﴾

آیه ۲۶۵ - "تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ" - که به عنوان بعد دوم انفاق که فی سبیل الله است مقرر گردیده - دارای دو تثبیت و پابرجایی درونی و برونی است: درونی اش وادار کردن خودشان بر انفاق فی سبیل الله که اموال خود را در را خدا مجاناً به اهلش بپردازند، که دلباختگی آنان را به اموالشان کمتر و یا تا حدی ناچیز گرداند و بعد برونیش این است که مورد هجوم نیازمندان قرار نگیرند، که هم از فاصله های طبقاتی مالی تا حد امکان بکاهند و هم دل آزرده محرومان را مرهمی نهند.

أَيُّدُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفًا فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَةَ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٦٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٢٦٧﴾

آیا یکی از شما دوست دارد که باغی سر در هم از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر (درختان)شان نهرها روان است (و) برای او در آن (باغ) از هر گونه میوه ای (فراهم) است و در حالی که او را پیری در رسیده و فرزندانی خردسال دارد (ناگهان) بادی آتشین با تندی در آن (باغ) بوزد و (باغ) یکسره) بسوزد؟ این گونه، خدا نشانه ها(ی خود) را برای شما روشن می گرداند، شاید شما بیندیشید. ﴿٢٦٦﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! از چیزهای پاکیزه ای که به دست آوردید و از آنچه برای شما از زمین بر آورده ایم، انفاق کنید؛ و آنچه را خود ناخوش دارید هرگز مجوید (که از آن) انفاق کنید، در حالی که (اگر آن را به خودتان بدهند) جز با چشم پوشی (و بی میلی) گیرنده ی آن نیستید. و بدانید که خدا بی نیازی ستوده است. ﴿٢٦٧﴾

آیه ۲۶۷ - "مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ" تمام کسب ها و دستاوردهای حلال را در بر دارد، چنان که "و مما اخرجنا لكم من الارض" تمامی اموال زمینی را شامل است، چه نباتات و درختان و چه معادن روی زمینی یا زیر زمینی و این آیه که انفاق را در این دو زمینه واجب کرده است مانند بعضی دیگر از آیات انفاق را جهان شمول دانسته و اختصاص آن به نه چیز چنان که بارها گذشت بسی بی معنی است و آیا دستاوردهایی به جز این چیز نه دستاوردند و نه پاک؟! و

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦٨﴾ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٦٩﴾ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ

نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ، وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٢٧٠﴾ إِنَّ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٧١﴾

وعده‌ی پوشش و فضیلت و بخشش می‌دهد. و خدا گشایشگری داناست ﴿٢٦٨﴾ (خدا) به هر کس بخواهد حکمت می‌دهد و به هر کس حکمت داده شود، بی‌گمان خیری فراوان داده شده است. و جز خردمندان ژرف‌نگر کسی پند نمی‌گیرد. ﴿٢٦٩﴾ و هر نفقه‌ای را که انفاق کردید، یا هر نذری که کردید، به راستی خدا آن را می‌داند. و برای ستمکاران هرگز یارانی نیست. ﴿٢٧٠﴾ اگر صدقه‌ها را آشکار کنید، این (برای تشویق دیگران هم) کار خوبی است و اگر آن را پنهان دارید و به مستمندان بدهید، این برای شخص شما بهتر (که از ریا دورتر) است و بخشی از گناهانتان را می‌زداید. و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است. ﴿٢٧١﴾

آیه ۲۷۱ - نخست در این آیه دادن صدقات به گونه آشکار مطرح است که این خود «نعماهی» ذاتاً و در جوّ برونی بسیار پسندیده است که هم مورد تشویق دیگران است و هم مبارزه‌ای بسیار قوی با نفس که این صدقه آشکار بدون هیچ ریایی تحقق پذیرد، پس در هر دو بعد فردی و اجتماعی «نعماهی» بسیار پسندیده است. به ویژه صدقات مستحب، که پرداخت آشکارای صدقات واجب از ریا دورتر است. بعد دوم «تخفوها» است که این صدقات را به گونه‌ای پنهان پرداخت کنید که در این جا تنها در بعد شخصی که دوری از ریاست پسندیده است، زیرا "خیر لکم" در هر صورت صدقه باید از هر نوع ریا خالی باشد.

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا يُنْفِسُكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٢﴾ لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢٧٣﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٤﴾

هدایت (اثربخش حتمی) آنان بر عهده‌ی تو نیست، بلکه خدا هر که را بخواهد (این گونه) هدایت می‌کند. و هر چه انفاق کنید برای خود شماست و (اما) جز برای طلب وجهی‌ی خدایی انفاق نمی‌کنید و هر چه انفاق کنید به طور کامل به شما داده خواهد شد، حال آنکه ستمی بر شما نخواهد

رفت. ﴿272﴾ (تمامی این اتفاق ها) برای نیازمندی کمرشکسته است که در راه خدا فرومانده اند و نمی توانند (برای تأمین هزینه‌ی زندگی شان) در زمین پا بزنند [کوشش کنند و] از شدت خویشتن داری، فرد بی اطلاع، آنان را توانگر می پندارد؛ آنها را از چهره و سیمایشان می شناسی، در حال پنهان کردن نیازشان (چیزی) از مردم نمی خواهند و هر خیری (به آنان) اتفاق کنی بی گمان خدا از آن آگاه است. ﴿273﴾ کسانی که اموال خود را در شب و روز و نهان و آشکار انفاق می کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان تنها برای خودشان است و نه بیمی بر آنان است و نه آنان اندوهگین می شوند. ﴿274﴾

آیه ۲۷۴ - «اموالهم» در این جا در زمینه «ینفقون» - چه انفاق واجب و چه مستحب - دلیل بر عمومیت اموال مورد انفاق است و خصوصاً - بر حسب آیات گذشته و آینده - انفاق واجب را شامل است، در این صورت باز هم انحصار زکات به نه چیز بر خلاف حقیقت و دلالت قرآنی است.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿275﴾

کسانی که ربا می خورند، (در زندگی هاشان) بر نمی خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس (با او) دیوانه و پریشان می کند. این بدین سبب است که آنان گفتند: «داد و ستد (بی ربا) صرفاً مانند ریاست» حال آنکه خدا (این) داد و ستد را حلال و ربا (و مفتخواری) را حرام گردانیده است. پس هر کس اندرزی از جانب پروردگارش بدو در رسد، آن گاه (از رباخواری) باز ایستد، آنچه گذشته از آن اوست و کارش سوی خداست. و کسانی که (به رباخواری) بازگردند، ایشان اهل آتشند و آنان در آن ماندگارند. ﴿275﴾

آیه ۲۷۵ - این قیام و به پا خواست رباخواران بر خلاف آنچه گمان می شود تنها قیامی پس از مرگ نیست، بلکه همین قیام و به پا خواستن در زندگی دنیایی پیش از مرگ را نیز شامل است، که زندگی رباخوارن همچون دیوانگان است، چرا که نخست در مصرف اموالشان تنگدستی دارند، زیرا با حساب گری خود چنان می پندارند که به جای مصرف عادی اموال در نیازهای معمولی زندگی شان حتی المقدور این مال مصرفی را نیز به ربا دهند و اصولاً کل جریان زندگی آنان بر مبنای مفت خواری و بی کاری است و معلوم است که مفت خوار بی کار بی عار در جهات گوناگون زندگی ناپایدار است. بنابراین زندگی رباخواران و مفت خواران زندگی جنون آمیز در کل ابعاد انسانی است که حقیقت را به جای باطل و باطل را به جای حقیقت می گیرند، چنان که می گویند: بیع هم مانند ریاست، زیرا هر دو

معامله است، غافل از آن که بیع کاری ارزنده است و درآمدش مزد کاوش و کوششی ارزنده است. اما ربا تنها مفت خواری است و بسی شگفت آور است که ربا را اصل اقتصادی و بیع را فرع آن دانسته اند، یعنی اصل زندگی را مفت خواری و فرعی را کار و کوشش معرفی کرده اند و گفته اند: "انما البیع مثل الربا".

"احل الله البیع" به عنوان قاعده ای کلی بیع را حلال کرده و این مطلق از قیود و شروطی که قطعاً برای حلیت بیع می باشد استقبال می کند، چنان که آیات "تَجَرَّةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ" (۲۹:۴) و حرمت و غرر و گول زدن و حرمت تصرف سفهاء در اموالشان - و از این قبیل قیود در آیاتی دیگر - به این قاعده کلی استثناء میزند.

در مقابل "و حرم الربا" که نص در طلاق است بنابراین هر گونه ربا و مفت خواری را - خصوصاً میان خویشان و بستگان - حرام دانسته، زیرا علاوه بر اکل مال به باطل موجب عناد و دشمنی بیشتری است، روی این اصل روایاتی که درباره حلیت اخذ ربا از فرزندان برای پدران و از زنان برای شوهرانشان و از کفار برای مسلمانان وارد است اضافه بر آن که بر خلاف روایاتی دیگر است با نص این آیه و دو آیه دیگر (۱۸۸:۲) و (۲۹:۴) که اکل مال به باطل و مفت خواری را کلاً حرام کرده، تعارض دارد، اضافه بر این که مفت خواری از زن و فرزند بر خلاف انتظار بیشتری است و مفت خواری از کافران هم آنان را از ایمان دورتر می کند، در صورتی که یک بخش از بخش های هشت گانه مصرف زکات مربوط به تألیف قلوب آنان است و چگونه می شود که با یک دست آنان را برانیم و با دست دیگر به راه آوریم؟!

بنابراین رباخواری دو ظلم است: یکی ظلم به خود که به جای سعی و کوشش و تلاش، بیکاری کند و دیگران ربا بیکاری و ا دارد. و دیگر تصرف در اموال سایرین بدون هیچ گونه سعی و تلاش حلال و بعدی سوم هم نسبت به این دسته که در بعضی روایات آمده!

در کل این آیه و مشابه اش تمامی اقسام ربا را حرام کرده، چه از سوی شخص خاصی صورت گیرد و یا از ناحیه مؤسسه ها و ادارات و... که بسیار از معاملات پولی امروزی مخصوصاً در بانک ها معاملات ربوی و حرام است، گرچه با عناوین فریب دهنده ای باشد که به اصطلاح کلاه شرعی است.

و از جمله موارد بیع ربوی فروش اقساطی است که متأسفانه امروزه بسیار رایج گردیده که جنسی را نقد به فلان قیمت و با اقساط به قیمت بیشتری می فروشند که در این جا تنها چیزی که باعث افزایش قیمت فروش مدت دار گشته همان مدت است و دیگر هیچ. مگر این که این افزایش قیمت به تناسب تورم باشد که اگر درست محاسبه گردد اشکال ندارد.

"فله ما سلف" بخششی ربانی است که درباره رباخواران پس از توبه آنان می باشد که البته این «ما سلف» رباهای گرفته شده و مصرف گشته می باشد نه آنچه هنوز باقی و یا طلبکار می باشند.

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿٢٧٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾

خدا ربا را محو می سازد و صدقات را پر بار می نماید و خدا هیچ ناسپاس کافر (گناه پیشه‌ی) بسی واپس زننده‌ی خیر را دوست نمی دارد. ﴿٢٧٦﴾ بی گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته‌ی (ایمان) کرده و نماز بر پا داشته و زکات دادند، پاداش آنان نزد پروردگارشان تنها برای خودشان خواهد بود. و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند. _..._ ٢٧٧ _ هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید و اگر مؤمن بوده اید آنچه را از ربا باقی مانده است واگذارید.

﴿٢٧٨﴾

آیه ٢٧٨ - اینجا "ذروا مابقی من الربا" نصی است بر آنچه گذشت که تنها ربای مصرف شده - در صورت توبه - بخشوده است.

فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾

و اگر (چنین) نکردید، پس اعلام به جنگی از طرف خدا و فرستاده‌ی وی کنید و اگر توبه کنید، سرمایه های شما برای خودتان است؛ نه ستمی می کنید و نه ستمی می بینید. ﴿٢٧٩﴾

آیه ٢٧٩ - اینجا تأکیدی شدید است که اگر باقیمانده ربا و مفت خواری را رها نکنید و آن را ادامه دهید، اعلام جنگی است با خدا که خدا هم با شما مفت خواران به جنگ و ستیز خواهد پرداخت.

وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾

و اگر (بدهکاری) تنگدست باشد، تا (هنگام) گشایشی، مهلتی (برایش مقرر) است. و اگر دانسته بودید، بخشیدن آن برایتان بهتر است. ﴿٢٨٠﴾

آیه ٢٨٠ - "و إن كان ذو عسرة" و نه «ذا عسرة» که به اصطلاح «کان» تامه است و نه ناقصه، که اگر ناقصه بود معنای این جمله نیز چنین بود که: اگر گیرنده ربایی پس از توبه در تنگی و اعسار مالی

است باید به او تا زمان یُسِر و توانایی پرداخت مهلت داده و بالاخره "أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ" آن ربای مصرف شده را به او ببخشید.

پس این "فَنظَرُهُ إِلَى مَيْسَرَةٍ" تنها در مورد مهلت دادن به رباخواران نیست، بلکه بر مبنی این آیه و به طریق اولی سایر بدهکاران را نیز شامل است و این یک قاعده کلی است که بدهکاری را که در تنگناست مهلت دهیم تا اعسار و تنگی مالی از او برطرف گردد، چه این بدهکاری از روی قصور بدهکار باشد یا از روی تقصیر مثلاً کسی که کم فروشی کرده یا قرضی را پس نداده گرچه نسبت به پرداخت آن مقصر است لکن «ذو عسرة» او را هم در بر می گیرد که اگر فعلاً قادر به پرداخت آن نیست باید به او مهلت داد و یا به عنوان صدقه او را ببخشید. البته «ذو عسرة» بدین معنی نیست که به کلی مالی برای پرداخت بدهی اش ندارد، بلکه بدین معنی است که مالی افزون بر ضرورت زندگی ندارد، بنابراین ضروریات زندگی در این زمینه مستثنی است.

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٨١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَفْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمِ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٨٢﴾

و پرهیزید از روزی که در آن سوی خدا باز گردانده می شوید، سپس هر کس آنچه به دست آورده، تماماً به او داده شود و آنان مورد ستم (هم) قرار نمی گیرند. ... ۲۸۱- هان ای کسانی که ایمان آوردید! هر گاه به وامی تا سررسیدی معین با یکدیگر معامله کردید، آن را بنویسید؛ و باید نویسنده ای (صورت معامله را) بر اساس عدالت میانتان بنویسد و هیچ نویسنده ای نباید (در حد امکان و توان) از

نوشتن آن - بدان گونه که خدا تعلیمش داده - خودداری کند؛ و کسی که (این) حق برعهده‌ی اوست باید املا کند [بگوید] و او [نویسنده] (همان را) بنویسد و از خدا - پروردگارش - پروا نماید و از آن چیزی نکاهد؛ پس اگر کسی که حق بر ذمه‌ی اوست، سقیه یا ناتوان است یا خود نمی‌تواند املا کند، ولیّ او باید با (رعایت) عدالت املا نماید و دو گواه از مردانتان را به گواهی بطلبید؛ پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن، از میان گواهانی که (از آنان) رضایت دارید (گواه بگیرید) که (اگر) یکی از آن دو (زن از خاطرش) گم گشت، زن دیگر وی را یادآوری کند. و چون گواهان احضار شوند، نباید (از گواهی شان) خودداری کنند. و از نوشتن (بدهیتان) چه خرد و چه کلان - تا پایان زمان (مقرر)ش - نگران نباشید؛ این خود برای شهادت عادلانه تر و استوارتر و برای اینکه دچار شک نشوید (به احتیاط) نزدیکتر است، مگر آنکه تجارتی حاضر باشد که در میان خودتان انجام می‌دهید، پس بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید. و (در هر حال) هر گاه داد و ستدی کردید گواه بگیرید و هیچ نویسنده و نه گواهی نباید زیان کاری طرفینی کند؛ و اگر چنین کنید، همواره این (خود) فسقی است به وسیله‌ی شما (به زیان خودتان و دیگران). و از خدا پروا کنید و خدا (بدین گونه) به شما آموزش می‌دهد و خدا به هر چیزی بسی داناست. ﴿282﴾

آیه ۲۸۲ - آیه تداین مفصل‌ترین آیات قرآنی است که درباره حفظ ناموس مال آمده و آیا این تفصیل به معنای تفضیلی بر چهار ناموس دیگر: عقیده، جان و عقل و عرض است؟ هرگز! زیرا درباره این نوامیس آیات گوناگون بسیار است و در این آیه یک جا جریانات حفظ مال به میان آمده، چنان که در آیه بعدی و چند آیه دیگر به این جریان تصریحات و اشاراتی شده است.

این جا «تداینتم» است و نه «دَیْتَم» که بدهی میان بدهکار و بستانکار مورد بحث است، که در بدهکاری و بستانکاری هر دو طرف مسؤول هستند، مسؤول پرداخت و مسؤول دریافت. نه تنها بدهکار مسؤولیت پرداخت بدهی خود را دارد، بلکه بستانکار نیز نخست باید با کمال مراقبت وام بدهد و نیز با مراقبتی دیگر وام خویش را در وقت مقرر بازستاند. طرف مقابل هم این وام را باید در وقت مقرر بی‌کم و کاست بپردازد.

اصولا جریان حفظ مال در اختصاص صاحب مال نیست بلکه دیگران هم اگر مطلعند و برایشان مقدور است باید اموال او را محافظت کنند.

در قرض دادن و گرفتن شروطی است، از جمله این که: گیرنده هم نیاز دارد و هم امکان پرداخت آن را در وقت مقرر در خود داشته و همچنین نگه داشتن این امانت قرض برای او ممکن باشد. قرض دهنده نیز باید در حد وسعش و با اطمینان به برگشت مالش در وقت مقرر وام دهد. زیرا حفظ به هر حالی مال لازم است.

در هر صورت بازپرداخت هر گونه وام و بدهی باید وقت مقرر داشته باشد و در غیر این صورت اصل وام باطل است. اینها همه بر مبنای سه اصل: "الذین آمنوا"، «تداینتم» و "الی اجل مسمی" است که هم تداین و هم تعیین وقت باید بر مبنای ایمان باشد و نه روی بی ایمانی و یا سفاقت و سبک مغزی که مال را هدر دهد.

«تداین» در انحصار قرض الحسنه نیست، بلکه شامل کلیه بدهی ها در کل معاملات می باشد، که اعم از: قرض الحسنه، بیع شرط، بیع نسبه، بیع سلف، مضاربه، اجاره، نکاح، عاریه و ... می باشد. مثلاً در اجاره تداین دارای دو بعد است: (۱) خود ملک مورد اجاره؛ (۲) اجاره بها. که اولی امانت است و دومی اجاره بهاست است، یعنی نسبت به اجاره ای که در مدت معین مقرر می گردد مال الاجاره هایی که هنوز پرداخت نشده دین است، چنان که خود ملک مورد اجاره، اصل دین و امانتی نزد مستأجر است.

جمع شروط سه گانه مذکور در این آیه: کتابت اجاره بها به عنوان بدهی، شهادت بر آن و رهن، بر مبنای نگهداری مال است و در صورتی که که اطمینان کامل به بازگشت وام باشد باز امکان فراموشی بدهکار یا مرگ وی احیاناً خط قرمزی بر این وام خواهد کشید، بدین جهت است که نوشتن و شهادت و بالاخره رهن برای حفظ وام مقرر گشته است.

این جریانات سه گانه که برای حفظ مال آمده جریان وقتی است و نه همیشگی، یعنی اگر جانشینی بهتر و قوی تر برای حفظ مال وجود داشت دیگر نیازی به اینها نیست. مثلاً امروز که سندهای قطعی و محکم تری مانند چک، سفته و ... وجود دارد باید از اینها استفاده کرد. در هر صورت اصل اعتماد به پرداخت وام است که در هر زمان با شرایط خاص خودش باید مطمئن ترین راه را مورد استفاده قرار داد.

"و أشهدوا إذا تبایعتم" دارای دو بعد است: (۱) بیع نسبه یا سلف؛ که همان شرایط گذشته برای حفظ مال لازم است. (۲) بیع نقد، با این که در این گونه بیع حفظ مال مسلم است، لکن اگر تهمتی نسبت به فروشنده یا خریدار در کار باشد، این جا نیز برای دفع تهمت احتمالی گواهی لازم است.

اصولاً بر مبنای این آیه و آیه "وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا" (۴:۵) کل معاملات سفیهانه ممنوع است، چه سفاقت عقلی باشد چه شرعی. سفاقت عقلی مانند کسی که مال را به هدر می دهد و یا در تجارت به جهت سفاقت عقل اقتصادی قادر به نگهداری مال نیست. و سفاقت شرعی یعنی این که مال را به مصرف حرام می رساند. و یادست کم اسراف یا تبذیر می کند بنابراین نه تنها پرداخت وام به چنین شخصی حرام است، بلکه مال خودش را نیز نباید به دستش داد.

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَنْ مَقْبُوضَةً فَإِنْ أَمِنْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمْنَتَهُ، وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ، وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ عِندَ اللَّهِ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿283﴾

و اگر بر حال سفری بوده اید و گواهی نیافتید، پس گروگانی دریافت شده، (بایسته است). پس اگر بعضی بعض دیگر را امین دانست، باید امانتش را (به او) بازپس دهد و از خدا - پروردگارش - به راستی پرهیزد. و گواهی را کتمان نکنید و هر که آن را کتمان کند او بی گمان قلبش گناهکار است. و خدا به آنچه می کنید داناست. ﴿283﴾

آیه ۲۸۳ - این جا "رهان مقبوضه" که گروئی اخذ شده می باشد در صورتی است که به تضمین های دیگر - نوشتن یا شهادت، گرفتن چک، سفته و ... - نتوان دست یافت و اگر اطمینان کامل بود این گروئی را نیز باید پس داد؛ چرا که "فإن أَمِنْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ"، البته به شرط آن که دهنده وام صد در صد اطمینان داشته باشد که اولاً در زمان زنده بودن، بدهکار هرگز این مال فراموش یا انکار نخواهند کرد، طبعاً بدهکار هم واجب است بر مبنای ایمان بدهی خویش را مورد وصیت حتمی قرار دهد، که در این صورت اطمینان صد در صد برای برگشت وام حاصل است که "و لیتق الله ربّه" درباره بدهکار شامل این شروط اطمینانی می باشد.

بنابر آنچه گذشت رهن درانحصار تضمین دریافت طلب های مالی است و در موارد دیگر هرگز موردی ندارد، که مثلاً اگر اجاره منزلی ماهیانه بیست هزار تومان است، مالک در برابر فلان مقدار رهن به ده هزار تومان اکتفا کند. این جا باید پرسید تخفیف ده هزار تومان دیگر به چه منظور است؟ اگر به عنوان سود مالی است این خود سود پول است و حرام، ولی اگر آن پول یا مال دیگری که به مالک داده به عنوان مضاربه و کار کرد آن مال باشد و نسبت به ده هزار تومان دیگر مصالحه عاقلانه گردیده اشکالی ندارد و نیز اگر این مال که به دست مالک سپرده به عنوان تضمین اجاره های آینده ملک مورد اجاره باشد این همان رهن و تضمین می باشد ولی هیچ کدام از مالک و مستأجر حق تصرف در آن را ندارند، بنابراین تضمین پولی معنای صحیحی ندارد، زیرا اولاً پول را از حرکت انداخته، چرا که هیچ یک حق تصرف در آن را ندارند و ثانیاً به جای پول می توان مال دیگری را داد که این زیان را نداشته باشد، مگر این که مالک رهن اجازه تصرف و بهره برداری به مالک خانه را بدهد و در برابر این اجازه چیزی از اجاره بها کم شود، که در این صورت مضاربه خواهد بود، وگرنه با اجازه او هم حق تصرف و سود جویی را ندارد. در هر صورت اگر صرفاً سود پول در کار باشد ربا و حرام است.

لِّلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاِنْ تُبْدُوْا مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تَخْفَوْهُ
يُحَاسِبْكُمْ بِهٖ ٱللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَّشَآءُ ۗ وَٱللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيْرٌ ﴿٢٨٤﴾ ؕ اٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَّبِّهِ ۚ وَٱلْمُؤْمِنُوْنَ كُلُّهُمْ اٰمَنَ بِٱللّٰهِ
وَمَلَائِكَتِهٖ وَكُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ ۚ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهٖ ۚ وَقَالُوْا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا
غُفْرٰنَكَ رَبَّنَا ۚ وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ ﴿٢٨٥﴾

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است تنها از آن خداست و اگر آنچه در دل های خود دارید، آشکار
یا پنهان کنید، خدا شما را به آن محاسبه می کند؛ پس هر کس را بخواهد می بخشد و هر که را بخواهد
عذاب می کند. و خدا بر هر چیزی بسی تواناست. ﴿٢٨٤﴾ پیامبر بدانچه از جانب پروردگارش بر او
نازل شده ایمان آورده است و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب های (وحیانی) و فرستادگانش
ایمان آورده اند (و گویند): «میان هیچ یک از فرستادگانش جدایی نمی افکنیم.» و گفتند: «شنیدیم و
اطاعت کردیم، پروردگاران! پوشش (از) تو را (خواستاریم) و بازگشت همگان سوی تو است.»
﴿٢٨٥﴾

آیه ۲۸۵ - "امن الرسول" در این جا در انحصار "ما انزل الیه من ربه" است که پس از ایمان به
خدا، ایمان به آیات وحیانی خدا است و نه ایمان به پیامبران و فرشتگان، که ایمان دوم را در انحصار
مؤمنان است "امن الرسول" هم به معنای نگه داشت رسول به وسیله آیات وحیانی است، و این نگهبانی
در دو بعد است که رسول به وسیله پناه بردن به این آیات وحیانی نخست رسالت خود را نگهبان است
و سپس ایمان کل مکلفان را و به اصطلاح مفعول بی واسطه «اٰمَنَ» محذوف است و شامل هر دو
نگهبانی می باشد که: خود و دیگران را در جریان ایمان داشته.

این به امن آوردن رسول به وسیله قرآن - چنان که گفتیم - دارای دو بعد خودی و مؤمنین است که
فعلیت دارند و بعدی هم غیری است که شأن رسالت وحیانی قرآنی می باشد، بدین معنی که پیامبر
بزرگوار (صلی الله علیه وآله) می کوشد تا غیر مؤمنان را نیز بدین وسیله به امن و آرامش آورد.

"لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ" که به معنای جدایی نیانداختن است در چهار بعد متصور است: (۱) میان
رسالت های وحیانی تک تک رسولان که بین آیات وحیانی اش و دعوت رسالتی اش تناقض و تضادی
نیافکنیم؛ (۲) میان خود رسولان در دعوت الی الله تفرقه قایل نشویم؛ (۳) میان رسولان و خدا در قول و
فعل جدایی نیافکنیم و (۴) میان کلمات هر یک از رسولان با خدا تفکیک قایل نشویم.

فرق میان «لا تُفَرِّقُ» و «لا تُفَرِّقُ» این است که: «لا نفر» به معنای فر نگذاشتن است، در حالی بر مبنای آیاتی مانند "تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ" (۲: ۲۵۳) و "لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ" (۵۵: ۱۷) در درجات رسل فرق هایی است. ولی «لا نفر» جدایی نیافکندن است.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِكْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٦﴾

خدا هیچ کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌کند؛ آنچه (از خوبی با روشی درست و راهوار) به دست آورده به سود اوست و آنچه (از بدی بر خلاف روش فطری، عقلانی و شرعی) به دست آورده به زیان اوست. «پروردگاران! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر. پروردگاران! بار گرانی بر (دوش) ما مگذار، همچنان که بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند (به تنگنایی) نهادی. پروردگاران! و آنچه هرگز تاب و توانش را نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و برایمان پیوشان و بر ما رحم کن. سرور ما تنها تویی، پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان.» ﴿٢٨٦﴾

آیه ۲۸۶ - «وسعها» در این آیه گشایشی در تکالیف واجب و حرام است که هیچ گاه نه حرجی است در این تکالیف و نه عسری، یعنی اولاً تکالیف خفقان آور نیست و ثانیاً زیان بار نمی باشد. بر اساس ضابطه کلی قرآنی که تکالیف بر مبنای وسع است، گرچه استثنای کمی هم در کار می باشد، مانند تکلیف جنگ که با وجود خطرات قطعی نسبت به کسانی که کارآیی جنگی دارند واجب است.

"إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا" قدر مسلمش نسیان و خطای قصوری است، اگر تقصیری هم در کار باشد «لا تؤاخذنا» تقاضای عفو است و «إصرًا» به معنای بار گران در تکالیف که همان سنگینی حرج و عسر است و به عنوان عقوبت و جزای نافرمانی های یهودیان بوده که در شریعت اسلام نیست. زیرا آن خطاها و عنادهایی که موجب تکالیف سخت است در میان مسلمین وجود ندارد و اگر هم به طور احيانی وجود داشته باشد قابل چشم پوشی است، وانگهی این خود تقاضا و درخواستی است که «پروردگارا ما را از چنان خطاهایی که مستوجب إصر و بار گران است باز دار»، ولی در میان یهودیان که نافرمانی ها اکثریت داشته تکالیفی بر مبنای عسر و حرج به عنوان عقوبت به طور موقت مقرر می شده است، مانند "وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ" (۱۴۶: ۶) ولی در انجیل این گونه تکالیف عقوبتی بر طرف شده که "وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ" (۵۰: ۳).

سوره آل عمران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم ﴿١﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿٢﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

الم. ﴿١﴾ خدا، (که) هیچ معبودی جز او نیست، زنده و بسی پاینده و نگهدارنده و ارزنده

است. ﴿٢﴾

آیات ۱ و ۲ - رمز «الم» نص وحدت حی قیوم «الله» پی آمدش رمز حیات و قیومیت کلی و عمومی ربانی در قرآن است، که تمامی ربوبیت های ممکن در خور کل مکلفان تا پایان جهان در قرآن موجود است که حیات و قیومیت خلقی را برای مکلفانی به ارمغان آورده است.

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٣﴾

کتاب [قرآن] را در تأیید آنچه (از کتاب های آسمانی) برابری می باشد، به تمامی حق و به تدریج بر

تو نازل کرد. و (نیز هر یک از) تورات و انجیل را یکجا نازل فرمود: ﴿٣﴾

آیه ۳ - «نَزَلَ» درباره قرآن به معنی نزول تدریجی آن است، ولی راجع به تورات و انجیل «أَنْزَلَ» تعبیر شده که به معنی نزول دفعی است، در این آیه مراد نزول قرآن مفصل است که در طول بیست و سه سال بر قلب پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شده بود.

«بالحق» یعنی به تمامی حق بر خلاف کتابهای گذشته که قسمتی از حق و مربوط به زمانی خاص و محدود بود. و حرف «باء» اینجا برای سببیت و مصاحبت و ظرفیت است. یعنی قرآن به سبب حق و به همراه و مصاحبت حق و زمان حقی نازل شده است.

«مصدقاً» اینجا مختص کتاب است، ولی در آیاتی دیگر به پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز نسبت داده شده که در جمع قرآن و پیامبر هر دو مصدر انبیای قبل و کتابهای آنان اند، مراد از مصد بودن مؤید و حیانی بودن آنهاست و نه تصدیق کلی عملی آنها در شریعت قرآن و مقصود از مورد تصدیق تمامی کتابهای و حیانی است که پیش روی قرآن می باشند، به تعبیر دیگر قرآن رو به آنان دارد زیرا کتابهای آسمانی در اصل با یکدیگر هم بستگی و هماهنگی دارند. بنابراین قرآن که کتاب وحی پایانی است،

تنها کتاب های وحیانی گذشته را که پیش روی آن است تصدیق دارد، اما آنچه را که به آنها اضافه کرده اند هرگز "بین یدیه" نیست بلکه پشت سر قرآن و مطرود است، چنانکه آیاتی چند از این تحریفها با مذمت فراوان از جمله آیات (۴۶:۴)، (۱۳:۵) و (۷۵:۲) یاد کرده است.

"انزل التورات و الانجیل" نیز مؤید همین حقیقت است که این دو کتاب که مهمترین کتابهای وحیانی می باشند همینها را خدا فرو فرستاده و پیش روی قرآن و مورد تصدیق آیند.

مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأُنْزِلَ الْفُرْقَانُ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿٤﴾

از پیش، برای رهنمود مردمان. و فرقان [قرآن، جدا کننده حق از باطل] را نازل کرد. همانا کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، برایشان عذابی سخت است. و خدا عزیزی صاحب انتقام است. ﴿٤﴾
آیه ۴ - «الفرقان» - که به معنی جدا کننده حق از باطل است - در کتابی که به خودی خود دلیل کامل وحیانی ربانی بودنش می باشد، ویژه قرآن است، که کتابهای آسمانی پیش از آن به خودی خود فرقان و دلیل وحیانی بودن خودشان چندان نیستند.

فرقان یکی از اسمهای قرآن است که در سراسر قرآن به مناسبتهای گوناگون از آن یاد شده است و احياناً که مانند اینجا «فرقان» مطلق آمده و تمامی معجزات ربانی را در بر دارد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٥﴾

همواره هیچ چیزی (نه) در زمین و نه در آسمان بر خدا پنهان نیست. ﴿٥﴾

آیه ۵ - "فی الارض و لا فی السماء" خود برهانی روشن است بر این حقیقت که جهان آفرینش در انحصار زمین ها و آسمانهاست و اگر چیز دیگری هم وجود داشت آن هم مانند این دو بر خدا پنهان نبود و "سدرۃ المنتهی" که "عندها جنۃ المأوی" است آن هم محیط بر آسمان هفتم و کل جهان است.

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦﴾

اوست کسی که شما را آن گونه که می خواهد در رحم ها صورتگری می کند. هیچ معبودی جز او - کانون عزت و حکمت - نیست. ﴿٦﴾

آیه ۶ - «يُصَوِّرُكُمْ» صورت گری خدا منحصر در انسان یا جانداران نیست، بلکه در تمامی مخلوقات صورت گری نموده است: بخش فوقانی (۲۴:۵۹). این صورت گری در جانداران هم در بعد روحی است و هم در بعد جسمی نخست به صورت عام است و سپس به صورت خاص. بدین معنی که نخست هیکل عمومی انسان را تصویر می کند، سپس مختصات روحی هر کدام را که با بقیه متفاوت است، مانند استعداد، هوش و سائر خصوصیات مورد تصویر است.

در بعد جسمی نیز اینگونه است که اول هیکل عمومی انسان را تصویر می کند سپس مختصات فردی و خاص را، خدا مراحل خلق و تصویر روحی و جسمی انسان را در رحم مادر در آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره ۲۳ به صورت مفصل بیان فرموده است.

با توجه به این حقیقت که هیچ دو نفر در عالم از لحاظ جسمی و روحی مانند همدیگر وجود ندارند به عظمت کار پروردگار پی می بریم، اکنون علمای علم وراثت احتمال این که دو نفر از لحاظ جسمی همانند به وجود آیند را $1 \times 10 \times 40$ می دانند که به صفر بسیار نزدیک است، همچنین خطوط سرانگشتان هیچ فردی با فرد دیگر شبیه نیست که همگی حاکی از تفاوت در خلق و صورت اولیه انسانهاست.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ
مُتَشَبِّهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَّهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ
وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمْنًا بِهِيَ
كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧٧﴾

اوست کسی که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد. پاره ای از آن آیات محکم [؛ صریح و روشن] است (که) آنها مادر (و مرجع تفسیر و فهم) کتابند؛ و (پاره ای) دیگر (از نظر لفظی با آیاتی دیگر) متشابه اند. پس اما کسانی که در دل هایشان انحراف است، (روی این اصل نااصل) برای فتنه جویی و طلب تأویل آن (به دلخواه خود)، از متشابه آن پیروی می کنند (حال آنکه از نظر معنوی با هم متفاوتند). در حالی که تأویل آن (قرآن) را جز خدا (کسی) نمی داند و (هم چنین) پای برجایان در علم (ایمانی) می گویند: «ما بدان ایمان آوردیم. همه ی قرآن (چه محکم و چه متشابهش) از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان عمیق کسی متذکر نمی شود.» ﴿٧٧﴾

آیه ۷ - این آیه راجع به محکّمات و متشابهات بحث می کند.

در اینجا نخست این سؤال پیش می آید که خود این آیه محکم است یا متشابه؟

پاسخ این است که با دقت در خود آیه و این که تنها آیه ای است که تقسیم بندی محکّمات و متشابهات را بیان کرده به محکم بودن این آیه پی می بریم، در غیر این صورت مرزهای محکّمات و متشابهات ناشناخته مانده و تمام آیات متشابه خواهند بود.

این آیه قسمت معظم قرآن را به دو بخش محکّمات و متشابهات تقسیم کرده است و نه تمام آنرا، زیرا قسمت دیگری از آیات در قرآن وجود دارد که عبارت است از حروف مقطعه در بعضی از سوره های مکی و مدنی و اینها برای مکلفان نه محکّمند و نه متشابه؛ زیرا احکام و تشابه از جنبه های دلالتی است و حروف مقطعه هرگز دلالتی وضعی برایشان نیست و تنها قراری است رمزی بین خدا و

پیامبر که برای تشخیص پیامبر و سایر معصومان محکم است، دلیل بر این مطلب هم سه بخش بودن قرآن است زیرا لفظ «مِنه» در این آیه کلاً بر دو تبعیض دلالت دارد. ۱- "منه آیات محکمت" و ۲- "و أحر متشابهات" و تبعیض سوم که سومین ضلع از مثلث آیات قرآن است در اینجا یاد نشده زیرا مربوط به تفهیم و بازیابی معانی آنها برای مکلفان نیست، بلکه در اختصاص صاحب وحی می باشد و شایسته است اکنون معنی احکام و تشابه کل قرآن را مختصراً ذکر کنیم:

کل قرآن در جهاتی چند محکمت است

احکام تمامی آیات به معنی حکمت عالیّه ربانی است که در تمامی آیات قرآنی نمودار است. و همچنین معنی محکم بودن دلالت کل آیات قرآن است. احکام آیات در برابر تفصیل آیات به این معنی است که نزول دفعی قرآن بر قلب مبارک رسول الله در شب قدر بر مبنای احکام و اتقان صورت گرفته و در حقیقت تمام محکمت و متشابهات قرآن مفصل در نزول دفعی قرآن بدینگونه محکم بوده اند.

حتی متشابهات قرآن نیز در دلالت خودشان محکم اند، البته در مرحله نخستین و نظر سطحی احکام ندارند لیکن با ارجاع به محکمت قرآن و یا بهتر که دقت کردن و عمیق شدن در خودشان محکم خواهند شد. پس هرگز در قرآن آیهٔ مجملی نداریم و حروف مقطعه نیز چنانکه گذشت خارج از محور دلالت هستند.

تشابه کلی آیات قرآن نیز در ابعادی چند است:

- ۱- هماهنگی های بایسته کل قرآن است با سائر کتابهای وحیانی در اصل وحی و وحی اصیل.
- ۲- تشابه کل آیات قرآن در ابعاد اعجاز، فصاحت و بلاغت و وزن و نظم.
- ۳- تشابه در توافق کلی آیات با فطرت پاک، عقل سلیم و علم مسلم.
- ۴- تشابه از لحاظ هماهنگی با هم و عدم اختلاف با یکدیگر و در عین حال تفسیر یکدیگر و اصولاً تشابه و همانندی بین دو جمله یا چند کلمه؛ یا از نظر لفظی است که لفظ یکسان و معنی متفاوت است، یا از نظر معنوی که معنی یکسان و الفاظ متعدد است و یا تشابه هم در لفظ است و هم در معنی که در دو صورت مترادف است و در صورت سوّم تساوی.

لازم به ذکر است که کلمات کلاً سه گونه اند: ۱- ویژه خدا. ۲- ویژه آفریدگان و ۳- نسبت به هر دو استعمال می شود، در دو مورد اول تشابه خلقی و خالقی وجود ندارد. مثلاً کلمهٔ قدیم مخصوص خداست و کلمه حادث مخصوص خلق است. و در مورد یکدیگر به کار برده نمی شوند و احیاناً در کلمات مخصوص خلق نیز تشابه حاصل می شود که به تفصیل توضیح داده خواهد شد. در مورد سوّم که کلمات هم نسبت به خدا و هم نسبت به خلق کاربرد دارد تشابه لفظی خلقی و خالقی لازم می آید

مانند کلمات: عرش، علم، سمع، بصر، جاء و يَدُ که هم در مورد خدا استعمال می شود هم در مورد مخلوقات.

به عنوان مثال «يد» هم در دست جسمانی - که مربوط به خلق است - استعمال می شود، هم در دست علم و قدرت و رحمت خدا که هیچ جسمیت و محدودیتی ندارد، در آیه "يد الله فوق ايدهم" (۱۰:۴۸) يد در استعمال دوم با اول متشابه است، یعنی از نظر لفظ همانند ولی از نظر معنی مباین، اینجا برای روشن شدن معنای "يَدُ الله" و امثال آن دو راه وجود دارد: ۱- آسان تر است که به آیات محکماتی که این هماهنگی لفظی را از نظر اختلاف معنوی تبیین می کند مراجعه کنیم مانند "ليس كمثلہ شیء" (۱۱:۴۲) که خدا هرگز همانندی ندارد و روی این اصل دستش نیز مانند دستهای دیگران نیست، بنابراین تشابه و همانندی معنوی دو دست - که در لفظ یکسان است - از میان می رود و هر یک بر معنی ویژه خود دلالت می کند. ۲- راه دوم که دقیق تر است: که ما در خود "يد الله" دقت کنیم، الله که به دلیل عقلی و نقلی همانند احدی نیست، دستش نیز همانندی ندارد و در این جمله مضاف الیه، مضاف را معنی می کند و «الله» که پسوند «يد» است روشن می سازد که این دست همانند دستهای دیگران نیست، در واقع الفاظی که مشترک و متشابه است، اگر در مورد خدا استفاده شود از تمامی ماده و مادیات باید خالی گردد.

همانطور که قبلاً اشاره شد این تشابه در انحصار الفاظی نیست که مشترک بین خالق و مخلوق است، بلکه احياناً در الفاظ خلقی نیز تشابه وجود دارد که البته با دقت در خود آیات تشابه برطرف می شود، مثلاً در مورد آیه (۲۲:۴) نکاح از نظر لفظ با نکاح های دیگر که عقد یا عمل جنسی بر مبنای عقد است، مشابهت دارد، ولی در این مورد مراد اعم است از این دو عمل و عمل جنسی زنا، زیرا نکاح در اینجا در مقابل «سفاح» نیست، بلکه مطلق برخورد مذکر و مؤنث است چه حلال و چه حرام به دلیل اینکه مثلاً نکاح البهیمه تنها عمل جنسی با بهیمه است نه ازدواج و زنا در هر صورت نکاح به گونه ای مطلق در اصل عمل جنسی است به صورت مطلق. نیز در آیه (۲۳۰:۲) که در اینجا نکاح، با نکاح به معنی عقد مشابهت دارد اما لفظ "زوجاً غیره" این حقیقت را تبیین می کند که مراد صرف عقد نیست بلکه "نکاح زوج" است و نکاح زوج ازدواج با زوج نیست که تحصیل حاصل باشد، بلکه نکاح پس از عقد به معنی عمل جنسی بر مبنای عقد می باشد. و از این قبیل آیات در قرآن بسیار است که لفظ با اینکه مختص به مخلوقات است اما در جاهای مختلف معانی گوناگون دارد.

بنابر این بقیه تعاریف متشابهات که بر خلاف آیه تقسیم و روایات قطعی است مورد قبول ما نیست و اصولاً تشابه به معنای اشتباه نیست، بلکه تنها همانندی لفظی میان دو معناست که با یکی از دو

بررسی برطرف می شود. و از عجیب ترین این تعاریف این است که حروف مقطعه محکمت قرآن است و مابقی متشابهات! و اگر چنین بود که محکمت قرآن "حروف مقطعه" یعنی غامض ترین و نامفهوم ترین آیات باشند پس بقیه آیات قرآنی کلاً متشابه اند، در این صورت بین، تبیان، نور و هدی بودن قرآن چه می شود؟ وجوب تدبر در آن چه؟ و چگونه محکمت ام الکتاب هستند؟ پاسخ در تشبیه زیبا و لطیف محکمت به جای مادر است. همینطور که می دانیم مادر، اصل و مرجع و تکیه گاه برای فرزند خود است و احتیاجات او را برطرف می کند؛ محکمت نیز در قرآن مرجع و مفسر متشابهات اند.

در آیه «ام الکتاب» آمده نه «ام المتشابهات» و از این نتیجه می گیریم که گاهی محکمت نیز مورد تفسیر و تبیین محکمت دیگر واقع می شوند و در حقیقت محکمت قرآن برای ما در کل کتاب هستند چه برای متشابهات و چه محکمتی دیگر.

محکمت قرآن در مجموع اصل و مرجع کل متشابهاتند و هر آیه محکم مرجع یک یا چند آیه متشابه قرار می گیرد و اینگونه نیست که هر کدام از محکمت مرجع تمام متشابهات باشند ولذا "هن ام الکتاب" فرمود نه «هن امهات الکتاب».

بعد سوّم قرآنی، پس از ترجمه و تفسیرش، تأویل آن می باشد که نه ترجمه است و نه تفسیر، اصولاً در ارتباط با دلالت لفظی به عنوان محکم و متشابه نیست بلکه تنها دارای دو بعد می باشد. ۱- معنی و مراد از حروف مقطعه و رمزی قرآن است که هرگز دلالت لفظی و وضعی ندارد بلکه رمزهایی است و حیانی که ویژه صاحبان وحی است.

۲- منشأ و نتیجه های مطلق بدون هیچ پنهانی از کل قرآن است که اینجا هم آیات آن هرگز دلالت لفظی و حتی اشاره ای به آن ندارد که این در بعد مطلق اش ویژه خداست.

در "و ما یَعْلَم تأویله الا الله" «واو» به اصطلاح استینافی است که به معنی ویژگی کل تأویل به حضرت اقدس الهی است و در پرتوش «واو» عطف است که به معنی دانستن بخشی از تأویل به وحی یا الهام ربانی است برای "الرأسخون فی العلم" که در علم، ایمان و دانش و حیانی رسوخ دارند و هرگز اشتباهی در آنچه مورد وحی یا الهام است در تأویل قرآن ندارند مانند (۶:۷۸) و بهره ای برای غیر آنان در تأویل قرآن نیست مگر آنچه را که آنان برای دیگران بازگو کنند.

"الرأسخون فی العلم" رسوخ در علم به معنای نفوذ در کل علم و حیانی است که لازمه اش ایمان مطلق به وحی خداست، در اینجا بر مبنای استیناف سخن راسخین فی العلم همین "کل من عند ربنا" است، بدین معنی که تمام قرآن از نزد پروردگار است، اعم از اینکه تأویلش را بفهمیم یا نه و بر مبنای

عطفش نیز عطف کلی نیست بلکه مقصود بخشی از تأویل قرآن است که خدا به آنان تعلیم فرموده، البته در جای دیگر قرآن "و الراسخون فی العلم منهم" راجع به علمای اهل کتاب نیز آمده که طبعاً رسوخشان در علم و دانش و ایمان در بعد عصمت نیست، بلکه به معنای شرعمداری صحیح است، که به همان گونه که مسلمانان مأموریت دارند عصمت علمی به معارف قرآن با شرائط صحیحش بدست آورند - که این خود بر مبنای ایمان کامل است - شرعمدارانی از اهل کتاب نیز نسبت به تورات و انجیل چنانند که نتیجه رسوخ در علم شان در کتب آسمانی ایمان و علم به شریعت واحد قرآنی است، بنابراین راسخین فی العلم در بعد معارف وحیانی به تنهایی اعم از معصومان است و ولکن به اضافه رسوخهای عقیدتی و عملی در انحصار آنان می باشد.

تحمیل بر قرآن سه گونه است: ۱- تحمیل بر متشابهات، ۲- تحمیل بر محکّمات که بر آیه ای تحمیل می کنند که این آیه نه آن را نفی می کند نه اثبات. یا مطلبی را آیه ای نصّاً یا با ظاهر مستقر و پایدار نفی می کند، خواسته خود را بر خلاف این نص یا ظاهر بر آیه مربوطه تحمیل می کنند. بدترین تحمیل سوم و اول است. در این آیه چون بحث از برخورد با آیات متشابهات است "الذین فی قلوبهم زیغ" هم مربوط به کسانی است که برخوردی تحمیلی با آیات متشابهات دارند و نه آن که سائر برخوردهای غلط مذموم نباشد، بلکه به طریق اولی بدتر است. اما کسانی که نه از روی علم بلکه از روی جهل و اشتباه چنان تحمیلاتی دارند طبعاً انحراف قلبشان کمتر است، زیرا تقصیرشان بر مبنای قصورشان است مگر دسته سوم که قصور مطلق دارند، آنان را شرعمداران و آگاهان به معارف قرآن بایستی از تحمیلات قاصرانه منع کنند و اصولاً این شرعمداران بایستی به عنوان ارشاد صادقانه و تبیین روشن راه تحمیل را بر کل تحمیل کنندگان مسدود سازند، تا وحدت معنوی قرآن چنانکه هست بروز نماید. شرعمداران قرآنی اولاً بایستی در مبنای دلالتی قرآنی صراط مستقیم معانی آن را با هر چه دقت و کاوش بیشتر بیمایند و اگر هم اشتباهاتی از لحاظ عدم عصمت علمی شان به گونه ای کمرنگ در کار باشد "و امرهم شورا بینهم" همفکری شایسته این شرعمداران قرآنی تالی تلو عصمت علمی خواهد بود.

این بعد اول که محور است، بعد دوم بازدارنده دیگران است از انحرافات تحمیلی چه در تقصیر مطلق و چه در قصور بر مبنای تقصیر و چه در قصور مطلق تا معارف قرآن بدون هیچ گونه تحمیلی جهان گیر گردد و این جریان پس از غیاب معصومان هنوز تحقق نیافته است، زیرا اضافه بر آن که قرآن به درستی محور کل علوم اسلامی نیست، محورهای متناقض یا متضادی مبنای نظرات شرعمداران در طول تاریخ اسلامی بوده است و این که راجع به امام زمان "یاتی بکتاب جدید" آمده،

کتاب جدید قرآن جدیدی نیست بلکه همین قرآن است که معارفش در طول تاریخ اسلامی کهنه و پشت سر انداخته شده و ما امیدواریم بر مبنای استفسار از قرآن به گونه ای درست، با پیروی از معصومان این جریان را بتوانیم ادامه دهیم تا یوطئون طریق المهدی (عج): جاده ای برای ورود مهدی (عج) با تبیین صحیح قرآن گشوده گردد. برای خود حضرت این جاده صد در صد گشوده است، لکن امت اسلامی با انحرافات که از قرآن داشته و دارند جاهلانه یا عالمانه می کوشد تا این جاده را مسدود سازند. که از جمله اش انسداد باب علم است، در اصول فقه، بر ضد انسداد باب جهل بر مبنای قرآن و سنت.

"اولو الالباب" کل این حقایق که اینجا و جاهای دیگر برای مکلفان بیان شده است در انحصار اندیشمندانی عمیق قرآنی و وحیانی است.

در جمع در ضمیر «ه» در «تأویله» دو وجه است: ۱- ما تشابه. زیرا ما در لفظ مذکر است و اینجا تأویل به معنی برگشت دادن متشابه به محکمش «الکتاب» است که اینجا کلاً تأویل دارد که برگشت به حقایق آن است، چه اشاره ای به این حقایق در کار باشد یا نباشد که نخست تأویل لفظ متشابه است به معنی مقصود، سپس تأویل محکم است به حقیقت نخستین و آخرین. در هر صورت کل قرآن دارای تأویلات لفظی یا معنوی و یا خارج از این دو می باشد.

"فی قلوبهم زیغ" درباره کسانی است که هرگز شرح صدری ندارند تا یا با آیات متشابهات استدلالی بر مقاصدشان نکنند، یا با یکی از دو مبنای گذشته که آیه را محکم می کند استدلال کنند، ولی کسانی که در دلهایشان انحراف و گمراهی است برای به کرسی نشاندن مقاصد نادرستشان به محکومات هرگز استدلال نمی کنند، بلکه به آیات متشابهات بدون محکم کردن آنها نظر باطل خود را به کرسی می نشاندند و این خود نشانگر بر انحراف قطعی آنان است و تنها خردمندانند که این نفی و اثباتها را می فهمند.

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿۸۰﴾

(می گویند): «پروردگاران! پس از آنکه ما را هدایت کردی دل هایمان را منحرف مگردان و از جانب ویژه ی خود برایمان رحمتی ببخشای، همانا تویی تو بسی بخشایشگر.» ﴿۸۰﴾

آیه ۸ - این دعا از "راسخین فی العلم" تنها برای احترام مقام ربوبیت است، زیرا این بزرگواران هرگز انحرافی ندارند تا خدا آنان را - به سزای آن - در همان انحراف باقی گذارد یا بر آن بیفزاید، بر خلاف آنچه در (۶۱:۵) گفته شده که گروهی چون از روی علم و عناد منحرف شدند خدا هم آنها را

هدایت نکرده بلکه همچنان در انحرافشان باقی گذاشته یا در اثر انحراف عمدی به گمراهی شان دامن زده شده، ولی آن مؤمنان هرگز چنان نیستند تا چه رسد به "الراسخون فی العلم". آری در دعای مثبت آنان بعد از دعای منفی که "هب لنا من لدنک رحمة" تقاضای افزونی رحمت از حضرت اقدس الهی دارند و چنانکه خدا نامحدود است برای رحمتهایش نیز حدی نیست چنانکه رسول بزرگوار مأمور است که همواره از خدا درخواست ازدیاد علم نماید (۱۱۴:۲۰).

زیغ قلب که به معنی انحراف آن است دارای ابعاد زیرین است: ۱ و ۲ انحراف عمدی از روی عناد که از روی عمد راه باطل را می پیمایند. در اینجا حداقل بقای آنهاست بر این انحراف یا طبعاً زیاده روی آنان می باشد زیرا توفیق خدا از آنان سلب گردیده است که آیه (۱۶:۵) شامل هر دوی اینهاست. ۳- اینکه انحرافات در قلب شان نه از روی تعمد بلکه از روی قصور یا تقصیر کم موجود است به حدی که به انحرافات خود آگاهند. چون عنادی در کار نیست جای آغازین این دعاست که "لا تزع قلوبنا".

۴- جایی است که هرگز انحرافات ندارد و از خدا می خواهد که انحرافی سراغ آنان نیاید. ۵- از این مرحله هم گذشته اند مثل معصومان که به دلیل عصمت کل راههای انحراف از آنان سلب شده در اینجا استدعای آنان تکامل در مراحل کمال است که: "هب لنا من لدنک رحمة" در حقیقت پس از نفی کلی طلب اثبات کلی می کنند که از ظلمات «لا الله» به کلی وارسته اند و طلب نور بی نهایت هدایت و صراط مستقیم «الا الله» دارند.

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿۹﴾

«پروردگاران! به یقین تو در روزی که هیچ شک مستندی در آن نیست، گردآورنده‌ی (همه‌ی) مردمان

(و کل مکلفان) هستی.» همواره خدا بی چون وعده (ی خود) را خلاف نمی کند. ﴿۹﴾

آیه ۹ - "جامع الناس" خدا در روز قیامت تمامی جانداران مکلف را جمع می کند و بر می انگیزاند و نه فقط انسانها را (۳۸:۶) در آیه مورد بحث و مانندش انسانها ذکر شده اند به این دلیل است که اینان محور اصلی در شریعت الهی هستند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ﴿۱۰﴾

بی گمان کسانی که کافر شدند، هرگز نه اموالشان و نه اولادشان، چیزی از (عذاب) خدا را از آنان بی نیاز نخواهد کرد و آنان خودشان گیرانه‌ی آتشند. ﴿۱۰﴾

آیه ۱۰ - "اولئک هم وقود النار" همانگونه که این کافران در دنیا برافروزدگان آتش شرک و کفر بوده اند و مردم را گمراه می کرده اند در جهنم نیز همچنان گیرانه و برافروزنده آتش جهنمند و بقیه جهنمیان بواسطه آتش دنیایی شان در فرع، که از اینان پیروی کردند، و در گناهان خودشان در اصل می سوزند، البته آتش جهنم همان ملکوت اعمال ناشایست آنان در دنیاست، بنابراین فرار از این آتش امکان پذیر نیست.

كَذَّابِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١١﴾

(شیوهی آنان) همانند فرعونیان و پیشینیانشان است (که) با آیاتمان (همان ها و ما را) تکذیب کردند؛ پس خدا به (سزای) گناهانشان آنان را برگرفت. و خدا سخت کیفر است. ﴿١١﴾

آیه ۱۱ - "دأب ال فرعون" یعنی سیره مستمره و مداوم آل فرعون در کفر و تکذیب آیات الهی و یا سیر مداوم عذاب بر این گروه به علت خیانت‌هایی که به شریعت الهی روا داشتند.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٢﴾

به کسانی که کفر ورزیدند بگو: «به زودی مغلوب خواهید شد و سوی جهنم گرد آورده می شوید. و چه بد آرامگاهی است. ﴿١٢﴾»

آیه ۱۲ - این آیه به قرینه آیه بعدی که از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر سخن می گوید، خطاب به باقیمانده کفار جزیره العرب است که عمدتاً یهودی بودند و گمان می شد که اینان بسیار قوی و شکست ناپذیرند، این آیه این پندار باطل را رد می کند و به آنها هشدار شکست در این دنیا و حشر و عذاب جهنم در جهان برزخ و آخرت می دهد و اگر حشر در جهنم در اختصاص آخرت بود بایستی "سوف تحشرون" باشد، روی این اصل تحشرون هم دو جهنم دنیوی را در بر دارد و هم جهنم برزخی و اخروی را. چنانکه این پیامی است عمومی در طول تاریخ که در رویارویی حق و باطل و ایمان و کفر همیشه ایمان و حق پیروز است. (۳۸:۲۲) در صورت پیروزی کفار باید علت را در نقض ایمان مؤمنین جستجو کرد چنانکه در جنگ احد به دلیل تخلف عده ای، پیروزی قطعی مسلمانان به شکست آغازین تبدیل شد.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَةِ الْتَقَاتِ فِتْنَةً تَقْتُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِّثْلَهُمْ رَأَىٰ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿١٣﴾

بی گمان در برخورد میان دو گروه، برای شما نشانه ای (: درس عبرتی) بود. گروهی در راه خدا کشتار می کنند و (گروه) دیگر کافراند؛ حال آنکه آنان مؤمنان را - به چشم - خود دو برابر می بینند. و خدا هر که را بخواهد به یاری خود تأیید می کند. بی گمان در این (جریان) بی چون برای صاحبان بینش، عبرتی است. ﴿13﴾

آیه ۱۳ - این آیه اشاره به جنگ بدر دارد که در آن عدد مسلمانان سیصد و سیزده نفر و تعداد مشرکان هزار بود و بر حسب تاکتیک جنگی می بایست مشرکان پیروز می شدند زیرا از نظر تعداد سه برابر مؤمنان و از نظر اسلحه، جنگی هم بسیار مجهزتر از آنان بودند، اما لطف و مدد الهی به یاری مسلمانان آمد که مشرکان در ظاهر مسلمانان را دو برابر خودشان می دیدند "یرونهم مثلهم رأی العین" مسلمانها را دو هزار نفر می پنداشتند که این امر باعث لطمه روحی و پائین آمدن روحیه جنگی آنان می شد تا جایی که مسلمانان به یاری خدا بر مشرکان چیره شدند.

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَمِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَادِ ﴿14﴾

دوستی [؛خواستنی]های شهوانی (گوناگون، اعم) از زنان و پسران و اموال فراوان: از زر و سیم و اسب های نشان دار و دام ها و کشتزار(ان)، برای مردمان آراسته شده؛ (لیکن) این ها بهره و سرمایه ی زندگی دنیاست. و بازگشت گاه نیکو تنها نزد خداست. ﴿14﴾

آیه ۱۴ - "زین للناس" این زینتی که برای مکلفان نشان داده شده هم از طرف شیطان است (۴۳:۶)، (۴۸:۸) که طبعاً ظالمانه است و هم از طرف رحمان به عنوان جزای کافران که بر کفرشان استوارند (۴:۲۷) اما دسته سوم گروهی هستند (۷:۴۹) که خدا ایمان را برایشان دوست دارد و آن را در قلبهای آنها زینت قرار داده است و "اولئک کتب فی قلوبهم الایمان" که خواهان ایمان افزون بر ایمانشان، خدا همان ایمان را در دلهاشان زینت بیشتری می دهد.

قُلْ أُوْنِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿15﴾

بگو: «آیا شما را به بهتر از این ها خبری مهم دهم؟ برای کسانی که تقوا پیشه کردند، نزد پروردگارشان باغستان هایی سر در هم است، که از زیر (درختان)شان نهرها روان است؛ حال آنکه در آنها جاودانه اند و (نیز برایشان) همسرانی پاکیزه و خشنودی ای از خداست.» و خدا به بندگان بسی بیناست. ﴿15﴾

آیه ۱۵ - چون "لِلَّذِينَ اتَّقَوْا" در این آیه زنان و مردان با تقوا را در بر گرفته روی این اصل "ازواج" مطهره" اعم است از زنان پاک چه انسان و چه حوریه برای مردان با تقوا و چه مردان پاک برای زنان با تقوی و این بخشی از بهشت جسمانی است "و رضوان من الله" (۴۶:۵۵) هم بهشت روحانی است: به درستی که بهشت روحانی - که بهشت رضایت و خشنودی خدا از بنده است - از بهشت جسمانی بالاتر است: (۷۲:۹) و این رضایت و خشنودی، یک طرفه نیست بلکه در آن هنگام بنده نیز کمال خشنودی را از پروردگارش دارد: (۸:۹۸)، (۱۱۹:۵)، (۱۰۰:۹)، (۲۲:۵۸).

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾ الصَّابِرِينَ
وَالصَّادِقِينَ وَالْفَنِيتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالسَّحَارِ ﴿١٧﴾ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

﴿١٨﴾

کسانی که می گویند: «پروردگاران! ما بی گمان ایمان آوردیم، پس کارهای دنباله دار خطرناکمان را برایمان بیوشان و ما را از عذاب آتش نگهدار.» ﴿١٦﴾ (به ویژه) شکیبایان و راستان و خاشعان و انفاق کنندگان و پوشش خواهان در سحرگاهان را. ﴿١٧﴾ خدا که همواره به فضیلت قیام دارد - (خود) گواهی داده است که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان و دانشمندان (نیز گواهی می دهند): جز او که توانای با عزت و حکمت است، هیچ معبودی نیست. ﴿١٨﴾

آیه ۱۸ - "شهد الله" که گواهی خداست بر یگانگیش، این خود نخست از ذات خداست که چون محدود و تعددپذیر نیست زیرا هر محدودی تعددپذیر است و نامحدود - آن هم نامحدود حقیقی که خداست - امکان تعدد ندارد. این گواهی ذات خداست بر یگانگی اش و حتی اسم «الله» نیز تعددپذیر نیست که (۶۵:۱۹) هم اسمی برای او نیست، مشرکان نام «الله» را بر بتهای خود نمی نهند و حتی منکران خدا که قائل به ازلیت ماده می باشند نام «الله» را بر ماده نمی گذارند.

پس خدا نه همنام دارد و نه همگام، روی این جهت هم نامش گواه است بر وحدتش و هم ذاتش. و "اولو العلم" گواه توحیدی عالمان است که علم خود از گواهان الهی است، این گواهی در پنج جریان - چنانکه اشاره شد - وجود دارد. «الله» در سه بعد، ملائکه که فرستادگان و گماشتگان خدایند، - چه بر پیامبران و چه بر جریانات آفرینش - بعد چهارمین است، "اولو العلم" در کل ابعاد علم، شهادت بر وحدانیت خدا دارند. علم هر چه باشد و از هر که باشد در مثلث علم وحی و سپس علم ربانی و در آخر کار حتی علم بشری و مادی - که خود این عالم را رهبری می کند هم به سوی اعتقاد به وجود خدا و هم وحدت خدا، - در مقابل جهل است که در ابعاد سه گانه اش گواه است و بر خلاف وحی

وفطرت و عقل و علم موجب انکار خدا و یگانگی اوست. روی این اصل شهادت الهی که به معنی حضور مطلق حق است در برابر کل آفریدگان و حضور آفریدگان در برابر او که در حقیقت همه چیز در محضر خدا از نظر علم، قدرت و رحمت حاضر است و خدا ناظر بر کل وجودات و عملکرد آنهاست.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾

بی گمان، دین [اطاعت راستین] نزد خدا همان اسلام [تسلیم شایسته و بایسته در برابر او] است. و کسانی که کتاب (آسمانی) به آنان داده شده، با یکدیگر اختلاف نکردند، مگر پس از آنکه علم (وحیانی) برایشان آمد؛ در حال تجاوز ظالمانه ای که میانشان بود. و هر کس به آیات خدا کافر شود، همواره خدا زودشمار است. ﴿١٩﴾

آیه ۱۹ - "إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ" الدین در اینجا به معنای طاعت حق است و «الاسلام» هم به معنای تسلیم مطلق برای طاعت حق می باشد و تنها اسلام قرآنی مراد نیست زیرا «ال» در «الاسلام» برای جنس است و هرگز نمی توان آن را برای عهد ذکر گرفت چون قبلاً یادی از اسلام به میان نیامده بلکه در آیه قبل شهادت پنجگانه بر توحید خدا بوده و در آیات پیشین نیز بحث از ایمان مطلق است و چنانکه در آیات متعددی کل پیامبران و پیروانشان به نام مسلم آمده اند مانند (۱۲۸:۲) که ابراهیم و مؤمنین را مسلم خوانده، وانگهی در آیه مورد بحث اختلاف اهل کتاب را در حقیقت اسلام از روی تقصیر دانسته، که هر که به آن ایمان نیاورد کافر می باشد یعنی کافر به اسلام آخرین چه ملحد باشد یا مشرک یا اهل کتاب.

آری «اسلام» مرحله ویژه و ممتازش اسلام آخرین است، که در صورت روشن شدن حقانیتش اسلام های پیشین در برابر آن کفر است، چنانکه بر مبنای «ءأسلمتم» در آیه (۲۰) این حقیقت روشن است.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢١﴾

پس اگر با تو به محاجه برخاستند، بگو: «من (تمام) چهره‌ی (هستی) خود را برای خدا تسلیم نمودم و (نیز) هر که مرا پیروی کرد» و برای کسانی که به آنان کتاب (وحیانی) داده شده. و (نیز) به ناآگاهان (از کتاب های وحیانی) بگو: آیا (در برابر خدا) خود را تسلیم کردید؟ پس اگر خود را تسلیم کردند،

به راستی هدایت یافته اند و اگر روی برتافتند، تنها رساندن پیام (ربانی) بر (عهده‌ی) تو است. و خدا به (امور) بندگان بسی بیناست. ﴿20﴾ بی گمان کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران برجسته را به ناحق می کشند و مردمانی را (هم) که به عدالت و فضیلت فرمان می دهند می کشند، آنان را از عذابی دردناک نوید ده. ﴿21﴾

آیه ۲۱ - "يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ" بعد از «و يقتلون» بیانگر این حقیقت است که امر به معروف حتی در زمینه خطر جانی نیز نباید ترک شود، مگر آنکه حفظ جان از معروفی که مورد امر است اهم باشد، توضیح اینکه اگر ارزش آنچه بدان امر می کند همپای ارزش جان است، امر به معروف و ترکش مباح و جایز است و اگر ارزش آن از جان بیشتر است زمینه همین آیه است که در اینجا امر به معروف واجب تر از حفظ جان است، زیرا در صورت تعارض واجب و واجب تر، واجب تر مقدم است و اگر حفظ جان واجب تر باشد امر به معروف حرام است زیرا در این صورت امر به معروف ترک واجب فراتر برای حفظ واجب فروتر است.

در اینجا قبل از آمران به معروف بحث از پیامبران به میان آمده که بر حسب مراتب امر و نهی این واجب را انجام می داده اند و اگر خطر در باب امر به معروف و نهی از منکر موجب حرمت و یا سقوط واجب مورد نهی باشد چگونه در این آیه مورد مدح قرار گرفته؟ پس به خطر انداختن جان در بعضی موارد امر و نهی جائز بلکه واجب است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ ﴿22﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿23﴾ ذَٰلِكَ لِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿24﴾ فَكَيْفَ إِذَا جُمِعْتَهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿25﴾

ایشان کسانی اند که در دنیا و آخرت اعمالشان به هدر رفته و برایشان هیچ (گونه) یاورانی نیست. ﴿22﴾ آیا سوی کسانی که بهره ای از کتاب (وحیانی) یافته اند ننگریسته ای؟ حال آنکه به سوی کتاب خدا فراخوانده می شوند تا میانشان حکم کند، سپس گروهی از آنان به حال اعراض، روی بر می تابند. ﴿23﴾ همانا این از آن رو بود که آنان (به پندار خود) گفتند: «هرگز آتش جز چند روزی ما را لمس نخواهد کرد.» و آنچه که بر خدا افترا می بسته اند آنان را در دینشان فریفته و مغرور کرده است. ﴿24﴾ پس چگونه خواهد بود آن هنگام (و هنگامی که) که آنان را - برای روزی که

هرگز شکی مستند در آن نیست - گرد آوریم! به هر کس دستاوردش به تمام (و کمال) داده شود، در حالی که به آنان ستمی نرسد. ﴿25﴾

آیه ۲۵ - «جمعناهم» روز جمع به معنی قیامت است و «لیوم» نه «الی یوم» جمعی مماس است و جمع غیر مماسش جمع برزخی است که نه جمع عددی در کار است و نه جمع عکس العمل اعمال.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿26﴾

بگو: «بار خدایا! ای مالک فرمانفرمایی! هر آن کس را که خواهی فرمان روایی بخشی و از هر که خواهی فرمان روایی را بازستانی و هر که را خواهی عزت می بخشی و هر که را خواهی خوار می گردانی، همه‌ی خوبی‌ها تنها به دست تو است، تو به درستی بر هر چیزی توانایی.» ﴿26﴾

آیه ۲۶ - «بیدک الخیر» بیانگر این حقیقت است که کل خیرات از طرف خداست. در مقابل تمامی شرور از طرف غیر خدا است، درست است که انسان با ایمان در کارهای خیر کوشش دارد ولی تأیید پروردگار و رحمت او در باره وسائل و ابزار کار خیر، بسی بیشتر و والاتر از کوششهای اوست و نیز شرووری که به انسان می رسد این خود پاداش اعمال بد اوست که این پاداش سیئه از طرف خدا، خیر است و نه شر. در خود اعمال شر هم به سبب مکلف، شرور بسیار بیشتر از اراده الهی است که جلوگیری از شر او نکند و یا به وسیله عذابهای گوناگون شر او را پاسخ دهد. پس کلاً «بیدک الخیر» و هرگز شر از طرف او نیست و اگر هم شری به گمان ما از او صادر گردد در حقیقت عدل یا فضل یا کلاً خیر است.

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرِزُّ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿27﴾ لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿28﴾

«شب را در روز فرو می بری و روز را در شب فرو می بری و زنده را از مرده بیرون می آوری و مرده را از زنده بیرون می آوری و هر که را خواهی بی حساب روزی می دهی.» ﴿27﴾ مؤمنان هرگز نباید کافران را - به جای مؤمنان - (: به عنوان اولیاء) سرپرستان و دوستانی بگیرند و هر که چنان کند، در هیچ چیزی او را از (ولایت) خدا (بهره ای) نیست، مگر اینکه از آنان به گونه ای (شایسته) تقیه (: خودیا دیگران را نگهبانی) کنید. خدا شما را از (مخالفت) خود بر حذر می دارد. و بازگشت (همه) تنها سوی خداست. ﴿28﴾

آیه ۲۸ - «الا ان تتقوا منهم تقاه» بیانگر تقیه به معنای حفظ مهمتر است در برابر مهم، مثلاً برای حفظ سخن یا عمل اسلامی جان انسان و مانند آن در خطر باشد که اینجا تقیه واجب است، یعنی برای حفظ مهمتر، مهم را باید از دست داد و البته در صورتی که نتوان هر دو را انجام داد، بنابراین سخن یا عمل کفرآمیز یا گناه برای حفظ جان و مانند آن واجب است و چنانکه در آیه (۲۱) گذشت جریان دوران میان اهم و مهم دارای سه بعد است و تقیه تنها برای حفظ اهم است با از دست دادن مهم.

فرق میان «تقوی» و «تقیه» این است که تقیه، تقوای اهیانی است برای حفظ اهم با از دست دادن مهم، ولی تقوا مطلق است که کلاً پرهیز از ترک واجب و فعل گناه می باشد، مگر در مواردی خاص مانند اینکه دو واجب در یک زمان مقرر باشد که جمع بین هر دو ممکن نیست و این عدم امکان ربطی به اکراه از طرف دیگران ندارد بلکه خود بخود آمده که در اینجا تقیه صدق می کند. در این صورت تقوا اعم است از تقیه، هر تقیه ای تقوا است ولی هر تقوایی تقیه نیست.

قُلْ إِنْ تَخْضَرُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَرُوا يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۹﴾ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿۳۰﴾

بگو: «اگر آنچه در سینه هایتان دارید، نهان دارید یا آشکار کنید، خدا آن را می داند و (نیز) آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است می داند و خدا بر هر چیزی تواناست. ﴿۲۹﴾ روزی (که) هر کس آنچه (کار) نیک و بد به جای آورده حاضر شده می یابد، دوست دارد کاش میان او و کارهای بدش، به راستی فاصله ای دور باشد. و خدا شما را از (مخالفت) خود بر حذر می دارد. و خدا به بندگان(ش) بسی مهربان است. ﴿۳۰﴾»

آیه ۳۰ - «ما عملت» در این آیه همه کارهای زشت و زیبای درونی و یا برونی اختیاری را در بر می گیرد، درونی اش مانند فکر، علم، اخلاق و عقیده و برونی اش کل گفتارها و کردارهاست و «محضرا» به معنای حضور خود عمل نیست که انجام شده بلکه صدا و سیمای نقش یافته در اعضای بدن و جایگاه های زمینی و فضای زمین و نزد شاهدانی دیگر است. کارهای درونی هم خود همانگونه که بوده است نسخه دوم و ادامه اش با ادراک درونی برای صاحبانش و دیگران آشکار می گردد، چنانکه اعمال برونی نیز چنان است که رسوایان در محشر عام رسوای عام اند و نیکوکاران هم در ملا عام نیکیهای درونی و برونی شان آشکار می گردد، در این میان نیت های بد که در مرحله عمل تحقق نیافته پاداش بدی ندارد و تنها برای صاحبان آن نمودار می گردد، که این خود عذابی است دیدنی و نه

چشیدنی مگر آنکه شایسته بخشش الهی در دیدن عمل نیز باشد. در هر صورت این اعمال در دو بعد زشت و زیبا برای صاحبانشان نمودار است. که آن اعمال را می فهمند یا می بینند یا می شنوند و در بعد دوم خود این اعمال با بروز حقیقت شان به اراده پروردگار پاداش آنان می باشد، با این تفاوت که پاداش بدیها به مقتضای فضل و رحمت عمومی الهی کمتر از آنها و پاداش خوبیها به مقتضای رحمت ویژه پرورگار بیشتر از آنها ده برابر یا بیشتر در طول زمان بی پایان خواهد بود (۱۵۶:۷)، (۲۷:۴۱).

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣١﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَعَالًا عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾

بگو: «اگر شما خدا را دوست می داشته اید، از من پیروی کنید، تا خدا دوستان بدارد و تا گناهان دنباله دارتان را برایتان پوشیده بدارد. و خدا بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان است.» ﴿٣١﴾ بگو: «خدا و پیامبر(ش) را اطاعت کنید.» پس اگر رویگردانند، خدا هرگز کافران را دوست نمی دارد. ﴿٣٢﴾ بی گمان، خدا، آدم و نوح و خاندان ویژه ی ابراهیم و خاندان ویژه ی عمران را بر جهانیان برگزیده است؛ ﴿٣٣﴾

آیه ۳۳ - "اصطفی آدم" به معنای برگزیدن انسان نخستین از نسل آخرین است، این گزینش دست کم از میان آدم و حوّا است که خدا آدم را در این میان برگزید و به عنوان پیامبر مقرر فرمود، در بعد وسیع ترش کل مکلفان را در بر دارد که اضافه بر حوّا تمامی جنّیان نیز در این معرکه مشمول می باشند. در نتیجه خدا آدم را از میان اینان به عنوان پیامبر و رهبر برگزیده، بنابراین لازمه گزینش آدم از میان کسانی این نیست که انسانهای دیگری وجود داشته اند و خدا او را از میان آنان برگزید تا این خیال که آدم شخص اول از انسان آخرین نبوده است و ممکن است از فرزندان انسانهای دیگر و یا حیواناتی دیگر باشد که با وی بوده اند مطرح باشد که اینجا آدم فرد نخستین نسل آخرین نیست! بلکه او هم از نسل انسانهای دیگر و در تسلسل و تناسل آنها است.

این سخن با بیان نخستین در "اصطفی آدم" هرگز زمینه درستی ندارد و آیاتی دیگر هم که آدم را مولود از خاک و گل می داند در تأیید این حقیقت که آدم نخستین انسان آخرین است صریح می باشد. اینجا "ذریه بعضها عن بعض" این ذریه برگزیده رسالتی را از یکدیگر دانسته و این خود از ادله طهارت پدران پیامبران است.

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٥﴾

فرزندانی را که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند. و خدا بسی شنوا و بسیار داناست. ﴿٣٤﴾ چون زن عمران گفت: «پروردگارم! آنچه در شکم خود دارم به راستی برایت نذر کردم تا (از غیر تو) آزاد شده باشد، پس از من به شایستگی بپذیر، که همواره تویی تو بسیار شنوای دانا.» ﴿٣٥﴾

آیه ۳۵ - «نَذَرْتُ» در این آیه اضافه بر نذر شخص نذرهای دیگر را احياناً نسبت به دیگران هم جائز شمرده است، زیرا زن عمران فرزند خویش را که هنوز متولد نشده مورد این نذر قرار داده که در انحصار خدا و خدمت خانه خدا باشد، البته اینگونه نذر نسبت به دیگران در صورتی است که از نظر شریعت الهی شایستگی داشته باشد که این شایستگی به وسیله نذر بایسته می گردد. البته این بایستگی تنها نسبت به نذر کننده است که در صورت امکان و بدون عسر و حرج شخص مورد نذر را به انجام مورد نذر وادار کند. ولی بر شخص مورد نذر انجامش واجب نیست مگر در صورتی که نذر کننده ولایت بر شخص مورد نظر داشته باشد مانند پیامبر یا امام معصوم که بر دیگران از خودشان اولویت دارند و روی این مبنا می توانند نذرهایی بدینگونه را برای آنان انجام دهند و اگر مورد نذر دارای مصلحت الزامی یا در اصل وجوب داشته باشد نسبت به شخص مورد نذر وجوب عمل به این نذر دو بعدی است، شخص مورد نذر که بدون نذر هم واجب بود آن را انجام دهد و شخص نذر کننده که واجب است مورد نذر را وادار به انجام این واجب نماید ولی در مستحبات چنین نیست.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِنْ الذَّكَرُ كَانَتْ لَأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَمْرِئُ أُنْثَىٰ لَكَ هَذَا قَالَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾

پس چون او را فرو نهاد گفت: «پروردگارم! من او را به راستی دختر زادم» - در حالی که خدا به آنچه او زاییده داناتر است - «و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و به راستی او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می دهم.» ﴿٣٦﴾ پس پروردگارش وی [مریم] را با حسن قبول پذیرا شد و او را نیکو به بار آورد و زکریا را سرپرست وی قرار داد. زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می شد، نزد او خوراکی ای (بی مانند) می یافت (و) می گفت: «مریم! این کی و از کجا برایت

(آمده است؟) «او در پاسخ گفت: «این از جانب خداست، همواره خدا به هر کس بخواهد، بی حساب

روزی می دهد.» ﴿37﴾

آیه ۳۷ - "هو من عند الله" به معنای رزق استثنائی ربانی است که کوشش و کاوش انسان در آماده سازی آن مداخلیتی ندارد و این خدا است که در زمینه های شایسته رزق هائی از غیب بر عده ای خاص فرو می فرستد، رزق مریم نیز چنین بود که باعث شگفتی زکریای پیامبر شد که می گفت: "انّی لکِ هذا" این رزق از کی و از کجا است؟ مریم در پاسخ گفت: "هو من عند الله" از نزد خداست، البته به گونه ای ویژه و گرنه همه روزیها از نزد خدا و بر مبنای حساب عادى و معمولی است که به حساب کوشش و کاوش می باشد ولی اینجا "بغیر حساب" است در صورت شایستگی شخصی که زمینه ای برای این رزق ویژه می باشد.

«یَرْزُقُ» تنها به معنی آینده نیست بلکه این خود جریان ربانیت ویژه پروردگار است که اگر در مثلث زمان شایسته باشد خدا هم اینگونه روزی رسان اوست.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿38﴾ فَنَادَتْهُ الْمَلَكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿39﴾

اینجا (بود که) زکریا پروردگارش را خواند (و) گفت: «پروردگارم! از جانب ویزه‌ی خود، فرزندی پاک و پسندیده به من عطا فرمای. همواره تو بسی شنونده‌ی درخواستی.» ﴿38﴾ پس در حالی که وی ایستاده در محراب نماز می خواند، فرشتگان او را ندا در دادند: «خدا تو را به (ولادت) یحیی مژده می دهد؛ حال آنکه تصدیق کننده‌ی (حقانیت) کلمه‌ی ای (: مسیح) از خداست و بزرگوار و خویشتندار (از تمامی گناهان) و پیامبری از شایستگان است.» ﴿39﴾

آیه ۳۹ - «حصورا» در این آیه بر خلاف آنچه گفته می شود به معنی ازدواج نکردن نیست، زیرا اولاً ازدواج خود سنتی است ربانی که یا مستحب و یا احیاناً واجب است و چگونه ممکن است ترک این عمل شایسته از امتیازات حضرت یحیی باشد که در مقام والائی از عصمت و طهارت قرار داشت، ثانیاً «حصور» به معنی مبالغه در حصر و نگهبانی است و بیانگر این حقیقت شایسته مقام عصمت است که حضرتش در هجوم کل شهوات بسی نگهبان خود بوده است. که از شهوت های ناروا به طور کلی دور بوده و زندگی اش کلاً بر مبنای رضایت و خشنودی والای ربانی بوده است، چنانکه "و نبیاً من الصالحین" به دنباله "سیداً و حصوراً" او را برجسته ای از شایستگان خوانده است. درست است که حضرت یحیی و حضرت مسیح ازدواج نکردند ولی اینجا «حصوراً» هرگز به معنی ازدواج نکردن آنان

نیست و این جریان را که ما بر حسب روایاتی محقق می دانیم هرگز از لحاظ ترک این سنت الهی نبوده است بلکه یا عذر شخصی داشته اند و یا عذر اجتماعی مثلاً حضرت مسیح که درجای خاصی مستقر نبود و روی این اصل نمی توانست به شرائط زندگی زناشوئی عمل کند. در هر صورت در ترک این سنت الهی معذور بوده اند و در بعد اول اگر امکان همراه داشتن همسر باشد باز زناشوئی رجحان دارد لکن اگر این امکان در کار نباشد، دیگر چنین حکمی نیست چنانکه مسیح (علیه السلام) به واسطه تعقیب اشرار دائماً در حال فرار بود و نگهبانی خودش میسر نبود تا چه رسد به نگهداشت همسرش که و عاقبت یهودیان به گمان خودشان او را به دار آویختند و اگر هم بعد اول محقق باشد در صورت عذر بعد دوم نقصی در دعوت نیست زیرا با وجود حالت رجولیت و انجام ازدواج اگر نقصی در دعوت حاصل گردد صبر بر عزوبت لازم است. در هر صورت روی این جهات این دو بزرگوار ازدواج نکردند. و چنانکه ازدواج در اصل رجحانهائی دارد، ترک آن نیز احیاناً راجح یا واجب است و "فان خفتم ان لا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم" (۴:۳)، که اگر خوفی در ترک عدالت حتی در اصل زناشوئی در کار باشد حتی یک ازدواج هم حرام است و باید به "ما ملکت ایمانکم" به آنچه به واسطه عقد منقطع و غیر آن به دست می آید اکتفا کرد و یا صبر بر عزوبت را اختیار نمود.

قَالَ رَبِّ اَنْتَ یَکُونُ لِیْ غُلَمٌ وَقَدْ بَلَغَنِی الْکِبَرُ وَاَمْرَاتِی عَاقِرٌ قَالَ کَذٰلِکَ لَکَ اللّٰهُ یَفْعَلُ مَا یَشَآءُ ﴿۴۰﴾ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّیْ ءَایَةً قَالَ ءَایَتُکَ اَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ اَیَّامٍ اِلَّا رَمْزًا وَاذْکُرْ رَبَّکَ کَثِیْرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَالْاُبْکَرِ ﴿۴۱﴾ وَاِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِکَةُ یَمْرِیْمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰکِ وَطَهَّرَکِ وَاَصْطَفٰکِ عَلٰی نِسَآءِ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۴۲﴾

گفت: «پروردگارم! کی مرا فرزندی خواهد بود؟ در حالی که همواره مرا پیری در رسیده و زخم (هم) نازاست!» (فرشته) گفت: «(کار پروردگار) همین گونه (بزرگ و فرزانه) است. خدا هر چه بخواهد انجام می دهد.» ﴿۴۰﴾ گفت: «پروردگارم! برایم (بر این اعجاز) نشانه ای قرار ده.» فرمود: «نشانه ات این است که سه روز با مردم - جز به اشاره - سخن نگوئی و پروردگارت را بسیار یاد کن و شامگاهان و بامدادان (او را) تسبیح گوی.» ﴿۴۱﴾ و چون فرشتگان گفتند: «مریم! خدا تو را به درستی برگزیده و تو را پاک ساخته و تو را بر زنان جهانیان (گذشته و کنونی) برتری داده است.» ﴿۴۲﴾

آیه ۴۲ - در این مثلث "اصطفک و طهرک و اصطفک" بیانگر طهارت و برگزیدگی دو بعدی در بعد عصمت است برای حضرت مریم (علیها السلام). نخست «اصطفک» او را برگزید در عصمت بشری که مطلق نیست و اینگونه عصمت برای کل معصومان زمینه عصمت ربانی است. سپس «و طهرک» بعد

نخستین عصمت ربانی است که درونی به آن حضرت عنایت شد و در آخر کار «و اصطفاک» عصمت روی عصمت و نور علی نور می باشد که عصمت برونی است.

اینجا "علی نساء العالمین" به معنای کل زنان عالم تکلیف نیست بلکه قدر مسلمش زنان زمان خودش و یا اضافه بر آنان زنان گذشته نیز هستند و زنان آینده را در بر نمی گیرد زیرا حضرت صدیقه طاهره کتاباً و سنتاً بر کل زنان جهانیان در مثلث زمان مقدم اند. وانگهی اگر هم دلیلی می داشتیم که نساء العالمین کل زنان عالم را شامل است در این صورت این برتری تنها نسبت به زنان است و مردان را شامل نیست و بر حسب آیه تطهیر و روایات متواتره اسلامی با تصریح «انما» طهارت و عصمت اهل بیت رسالت محمدی (صلی الله علیه و آله) بر کل معصومان اعم از مردان و زنان در عرض زمین و طول زمان مسلم است. که از جمله مشمولین آیه تطهیر حضرت صدیقه کبری با کل امامان معصوم این امتیاز بزرگ را دارا هستند. روی این اصل حضرت زهرا (سلام الله علیها) همچون سایر معصومان محمدی از تمامی معصومان والاتراند.

و اگر حضرت فاطمه (علیها السلام) در قرآن به نام یاد نشده ولی حضرت مریم (علیها السلام) بارها در قرآن یاد شده دلیل بر افضلیت او بر حضرتش نیست، زیرا اولاً نام اکثر پیامبران در قرآن نیامده ولی نام اشخاصی مانند «زید» آمده و در ثانی اصولاً نام هیچ زنی از زنان شایسته و همگام با مریم (علیها السلام) در قرآن نیامده مگر حضرت مریم (علیها السلام) که آن هم برای جهاتی چند بوده است. ۱- دفع تهمت ناپاکی از حضرتش که با ولادت بدون شوهر یهودیان متهمش کردند، ۲- این خارق عادت که زنی بدون شوهر باردار شود.

يَمْرِيْمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِيْنَ ﴿٤٣﴾

«مریم! برای پروردگارت دل باخته (و فرمانبر) باش و (برایش) سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع

نمای.» ﴿٤٣﴾

آیه ۴۳ - "وارکعی مع الراکعین" چنانکه مانندش در سوره بقره (۴۳:۲) گذشت نماز جماعت را در شریعت تورات و انجیل واجب دانسته که در صورت امکان بدون عسر و حرج بایستی انجام داد. در شریعت اسلام نیز نه تنها نسخ نگردیده بلکه در آیات مربوطه اش مورد امر و مدح مؤکد نیز قرار گرفته است. و حتی در خطر جانی در جنگ جماعت ترک نشده و تنها برای نگهبانی از خطر دشمن از کیفیت نماز کاسته می گردد (۱۰۱:۴).

و اینکه بجای «و ارکعی»، "و اسجدی مع الساجدین" نیامده دلیل بر این است که نماز جماعت واجب و رکوع هم در اختصاص نماز است ولی سجده در اختصاص نماز نیست مانند سجده واجب در شنیدن قرآن اما رکوع در غیر نماز حتی برای خدا هم وارد نیست.

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقْلَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٤﴾ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَمْرُؤُا إِنَّ اللَّهَ بِبَشَرِكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾

این (خود) از اخبار مهم غیب است (که) به سویت وحی می کنیم و چون آنان قلم های خود را (برای قرعه کشی به آب) می افکندند - تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرد - نزد آنان نبودی و (نیز) وقتی با یکدیگر کشمکش می کردند، نزدشان نبودی. ﴿٤٤﴾ چون فرشتگان گفتند: «مریم! به راستی خدا تو را به کلمه ای از جانب خود - که نامش مسیح عیسی بن مریم است - مژده می دهد. در حالی که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان (درگاه خدا) است.» ﴿٤٥﴾

آیه ۴۵ - "بکلمه منه اسمہ المسیح" که مسیح (علیه السلام) را کلمه ربانی خوانده در ابعادی چند است. ۱- اینکه ولادت و پیامبری حضرتش خود بشارتی پیشین به پیامبران گذشته بوده است و حضرت یحیی هم حامل این بشارت ربانی بوده و کلمه در این مورد کلمه لفظی است.

۲- کلمه عینی که خود ولادت بی نظیر مسیح (علیه السلام) از مادرش بدون پدر نشانگر ربانی بودن حضرتش می باشد. و کلمه کلاً به معنی نشانگر است چه نشانگر معنی به وسیله لفظ و چه نشانگر حقیقتی کلی که خود وجود عینی است - و تمام جهان هستی بدین معنی "کلمات الله" می باشند، - و چه نشانگر عینی ویژه ربانی که به اصطلاح معجزه پیامبران است و ولادت حضرت مسیح (علیه السلام) به گونه بی نظیرش خود از این کلمات ربانی است.

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾

«و در گهواره و میان سالی با مردمان سخنی (وحیانی) می گوید و از شایستگان (ویژه) است.» ﴿٤٦﴾

آیه ۴۶ - در این آیه که سخن وحیانی عیسی (علیه السلام) را در انحصار گهواره که آغازگر وحی است و میانسالی که آغاز رسالت آن حضرت است نهاده و از حالت میانگین گهواره و میانسالی سلب نموده که در این میان هرگز سخن وحیانی نداشته است. روی این اصل سخن وحیانی اش در گهواره به عنوان رسالت و پیامبری نبوده بلکه به منظور دفع تهمت از مادر معصومش و نیز اثبات شایستگی خود

و بشارت به رسالت آینده اش بوده و این جریان مانند آن است که گوئی فلان مرجع تقلید در تهران و یزد مرجع است که به معنی انحصار مرجعیت او در این دو مکان می باشد نه این که مرجعیت او نسبت به شهرهای میان این دو شهر نیز فراگیر است.

در این میان مسیح (علیه السلام) را جز اندکی با آن امتیاز گهواره ای نمی شناختند و یحیی (علیه السلام) بود که مبشر رسالت حضرتش بود و هم فرمود کسی در میان شما هست که او را نمی شناسید ولی پیامبری بزرگ و ولی عزم بعد از حضرت موسی (علیه السلام) است.

قَالَتْ رَبِّ اَنِّیْ یَکُوْنُ لِیْ وَکَدٌ وَلَمْ یَمَسْسَنِیْ بَشَرٌ قَالَ کَذَلِکَ اللّٰهُ یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ اِذَا قَضٰی اَمْرًا فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهُ وَکُنْ فِیْکُوْنُ ﴿٤٧﴾

(مریم) گفت: «پروردگارم! کی مرا فرزندی خواهد بود، حال آنکه بشری با من هم بستر نشده است؟» گفت: «چنین است (کار پروردگار). هر چه بخواهد می آفریند، هنگامی که به کاری فرمان دهد، فقط به آن می گوید: "شو." پس می شود.» ﴿٤٧﴾

آیه ۴۷ - "و لم یمسسنی بشر" دلیلی است بر اینکه تناسل انسانی در این جهان تنها میان دو انسان امکان پذیر است که میان جن و انسان یا شیطان و انسان یا هر موجود دیگری با انسان هرگز تناسلی وجود ندارد و حداقل سلب تناسل میان انسان و غیر انسان در این دنیا مسلم است زیرا اگر تناسل انسانی در انحصار انسان نبود امکان این تناسل به وسیله جن و مانندش با مریم وجود داشت، ولی مریم اینجا می خواهد کل تناسلها را به وسیله هر گونه مردی «بشری» از خود سلب کند و لذا اینجا فرموده «بشر» نه «احد» روی این اصل تهمت عمل جنسی ناروا از حضرتش به کلی منتفی است و این حقیقت ثابت می شود که حاملگی زن بدون مرد امکان پذیر است گرچه با اعجازی خاص ربانی چنانکه در مریم تحقق یافته ولی باردار شدن مرد بدون زن محال است (۱۰۱:۶) که اگر مردی می توانست بدون زنی باردار شود این سخن درست نبود که: چه هنگام خدا امکان زادن فرزند را دارد و حال آنکه همسری ندارد (۱۰۱:۶) و بالاخره این امشاج و پیوند نطفه مرد و زن است که زمینه تناسل می باشد، گرچه تنها در زن و یا در مرد صورت گیرد، البته با شایستگی درونی، و یا حتی رحمی برونی.

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْاِنْجِلَ ﴿٤٨﴾

«و خدا او را کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد.» ﴿٤٨﴾

آیه ۴۸ - کتاب دارای دو حکمت است: حکمت درونی و حکمت برونی. حکمت درونی که وحیانی است و حکمت برونی که حکمت وحیانی دیگری است که این دو حکمت نور علی نور است و اصولاً حکمت به معنای پیوند شایسته گسسته ها است. کتابهای وحیانی و آیات قرآنی که هم بر حسب نزول و

هم بر حسب تألیف از نظر الفاظ و عبارات احیاناً گسستگی دارند گرچه در واقع پیوند یکدیگراند - این پیوند را غیر معصومان با حکمت دون عصمت دریافت می دارند. و بالاتر از آنان حکمت در مقام عصمت است که پیوند کلی آیات را در بر دارد و در این دو صورت با اختلاف درجات هرگز اختلافی در آیات این کتابها وجود ندارد.

این حکمت علمی است که در دو بخش عصمت و مادون عصمت بین معصومان و غیر آنان تقسیم شده است.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْكُمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾

و حال آنکه پیامبری است سوی بنی اسرائیل. (به آنان می گوید): «بی گمان من از جانب پروردگارتان برایتان نشانه ای (ربانی) آورده ام؛ که من به راستی از گل برای شما (چیزی) به شکل پرنده می سازم، آن گاه در آن می دمم، پس به اذن خدا پرنده ای می شود؛ و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پسر را بهبود می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می گردانم و شما را از آنچه می خورید و در خانه هایتان ذخیره می کنید، خبری مهم می دهم. به راستی در این کارهای بزرگ، برایتان - اگر مؤمن بوده اید - بی گمان نشانه ای (ربانی) است.» ﴿٤٩﴾

آیه ۴۹ - "بآیه من ربکم" به معنای نشانه ای ربانی است که شامل تمامی معجزات عیسی (علیه السلام) می باشد و در عین آنکه چند نشانه ربانی است ولی در جمع یک نشانه ربانی به حساب آمده. "و اخلق لکم" به معنای ساختن "کهیئۃ الطیر" است که مقصود آفرینش پرنده نیست بلکه ساختن مجسمه کلی آن است.

"فانفخ فيه" به معنی دمیدن ربانی عیسی است نه بشری بلکه به عنوان رسالت الهی و اینجا نفخ تنها از اوست و همپای آن "فیکون طیراً باذن الله" که دگرگون شدن مجسمه گلی این پرنده به تن و روح پرنده تنها به اراده الهی است، پس این آفرینش دارای دو بعد است. ۱- بشری، که ساختن مجسمه گلی پرنده است و ۲- پرنده شدن جسم و این اذن نه وکالت پذیر است و نه حالت استقلال به عیسی (علیه السلام) می دهد. بلکه اذن مستقیم ربانی است مقارن با نفخ مسیح (علیه السلام) که خود این مقارنت و همپائی نفخ مسیح و اذن خدا بیانگر رسالت و حیانی عیسی (علیه السلام) بوده است، توضیح بیشتر اینکه اذن خدا سه گونه است: ۱- اذن در کاری که مخصوص خداست، بدین گونه که بیان شد ۲- کاری که

قابل جعل و انتقال است یعنی اذن عصمت رسالتی و سپس ۳- اذن در کل افکار و اعمال و در این مثلث که هر سه اذن است، اذن ساختن جسم و روح پرنده منحصر به ذات خداست و انتقال پذیر نیست.

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا 50 ﴿﴾

«و آنچه از تورات را - که پیش روی من است - تصدیق کننده ام. و تا پاره ای از آنچه را که بر شما حرام گردیده، برایتان (به وحی ربانی) حلال کنم. و از جانب پروردگارتان برایتان نشانه ای آورده ام، پس از خدا پروا بدارید و مرا اطاعت کنید.» 50 ﴿﴾

آیه ۵۰ - "و لاحتل لكم" این تحلیل نیز وحیانی و رسالتی است که بعضی از آنچه بر یهودیان به علت گناهانشان و تأدیبات آنان موقتاً حرام شده بود در شریعت انجیل حلال گردیده است.

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ 51 ﴿﴾ فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بَأَنَّا مُسْلِمُونَ 52 ﴿﴾

«همواره، خدا پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید؛ این است راهی بس راهوار و راستا.» 51 ﴿﴾ پس چون عیسی از آنان احساس کفر کرد، گفت: «یاران من سوی خدا کیانند؟» حواریان گفتند: «ما یاران (تو به سوی) خداییم، به خدا ایمان آوردیم و گواه باش که ما بی گمان تسلیم (او) هستیم.» 52 ﴿﴾

آیه ۵۲ - "انصارى الى الله" "انصار الله" را تفسیر می کند که مراد یاری خدا نیست، بلکه همیاری در سلوک الی الله، در ایمان بالله و عمل صالح برای خدا باشد.

رَبَّنَا ءَامَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ 53 ﴿﴾ وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ 54 ﴿﴾ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنِي مَتْوًىكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ 55 ﴿﴾

«پروردگارانمان! (ما) به آنچه نازل کردی ایمان آوردیم و فرستاده(ات) را پیروی کردیم، پس ما را با (زمره) گواهان (در این سامان) ثبت فرمای.» 53 ﴿﴾ و (دشمنان) مکر کردند و خدا (هم در پاسخشان) مکر کرد و خدا بهترین مکر کنندگان است (که مکرش عادلانه و فاصلانه است)، 54 ﴿﴾ چون خدا گفت: «عیسی! من تو را به تمامی برگیرنده و سوی (آسمان) خویش بالا

برنده ام. و تو را از (آلایش) کسانی که کفر ورزیده اند پاک کننده ام و تا روز رستاخیز، کسانی را که از تو پیروی کردند، برتر از کسانی که کافر شدند قرار دهنده ام. سپس بازگشت شما تنها سوی من است. پس در آنچه در (بارهی) آن اختلاف می کرده اید، میان شما داوری خواهم کرد.» ﴿55﴾

آیه ۵۵ - اینجا «متوفیک» به معنای میراندن نیست زیرا چنانکه احياناً به معنای میراندن می آید معنای خواب کردن و از جای خطرناک به جایی شایسته بردن نیز می باشد، زیرا «متوفیک» کلاً به معنای گرفتن به گونه ای شایسته است و این گرفتن یا با گرفتن کل روح انسانی، حیوانی و نباتی که مرگ است و یا گرفتن بخشی از آنها که روح انسانی با بدن برزخی است که خواب می باشد و یا به معنی گرفتن هر دوی روح و جسم است و در این آیه معنای آخری مقصود است به دلیل "و رافعک الی و مطهرک" که ترا از میان این مکاران به گونه ای شایسته بر می داریم و به سوی خود بالا می بریم. که سویی خود سوی خالی از هر گونه خطر است و نه سوی مکان الهی! - بلکه مکانی ربانی و بالاخره ترا بدین وسیله از به دار آویخته شدن و پیامد خیالی آن - که گفته اند هر که از دار آویخته شود ملعون خداست - پاک می گردانیم، روی این اصل توفی در اینجا به معنای میراندن و یا خواباندن نیست بلکه عیسی (علیه السلام) هنوز همچنان زنده است به دلیل آیه (۴:۱۹۵) که کل اهل کتاب پیش از مرگ عیسی (علیه السلام) به او ایمان می آوردند، در صورتی که هنوز خود مسیحیان هم چندان به او ایمان درستی نیاورده اند و گروهی هم به رسالت او کفر می ورزند و او را خدا یا پسر خدا می خوانند و دار آویختگی لعنتی را به او نسبت می دهند تا چه رسد به یهودیان که اصل رسالت او را منکراند.

احتمال قوی وجود دارد که جایگاه آسمانی مسیح (علیه السلام) همان جایگاه نخستین آدم (علیه السلام) و حوّا باشد و دلیل کلی بر اینکه در آسمانها هم جایگاه زندگی انسان و مانند آن هست آیه (۲۹:۲۴) می باشد که: و از نشانه های پروردگار آفرینش آسمانها و زمین است و آنچه از جنبندگان در زمین و آسمان پراکند، بنابراین جنبندگانی نیز همانند انسان در آسمانها وجود دارند و دلیلش اضافه بر «دابه» که هر جنبنده ای را شامل است «هُم» در «جمعهم» است که مرجعش عاقلانند. پس در آسمانها همچون عاقلان زمینی گروهی وجود دارند. و چرا عاقل ترین آنان مانند مسیح (علیه السلام) نتواند در آسمان سکونت گزیند.

«رافعک» جریان ایجابی حضرت عیسی (علیه السلام) است که به جایگاه آسمانی برده شد و «الیّ» بدین معنی است که به جایگاهی که هرگز گناهکاری در آنجا وجود ندارد مانند همان باغ آسمانی آدم و حوّا باشد و به قدری آنجا پاک و پاکیزه است که آدم و حوّا پس از گناه کوچک شان و توبه بزرگ شان از آنجا رانده شدند. پس آنجا جای کسی که گناه کند و توبه هم نماید نیست.

«مطهرک» دارای چند بعد است. ۱- تطهیر از اعدام به دست یهودیان و چون ماندن عیسی (علیه السلام) در عالم تکلیف تا زمان ظهور ولی امر (عج) از شرائط این ظهور مقدس است، پس اعدامش به ویژه توسط یهودیان خود خلاف طهارت است، بعد دوم همان نسبتی است که یهود و نصاری به حضرتش دادند که به دار آویخته شد. یهودیان به گمان خود او را با عناد و کفر به دار آویختند و زمینه این خیال مسیحیان در شفاعتی بزرگ نسبت به آن حضرت شدند که به قول پولس: مسیح ما را از لعنت شریعت فدیة گشته است که به جای ما مورد لعنت شد! از آنجا که در تورات آمده؛ آنکه از دار آویخته شود ملعون خداست و در بعد سوم باقی ماندن حضرتش در میان یهودیان و نصرانیان پس از اتمام دعوتش دیگر با این همه نسبت و هجوم جایگاهی درست نداشت و «اتبعوک» اینجا که "فوق الذین کفروا" می باشد چنانکه پیروان حضرتش را شامل است، شامل پیروان تمامی ادیان نیز هست، که برای غیر مسلمانان تبعیت کلی از آن حضرت که مشتمل بر بشارت انجیلی هم هست و نیز مسلمانان که باید او را مانند دیگر پیامبران در رسالت تأیید کنند.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ ﴿٥٦﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمُ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٥٧﴾ ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ وُكُنْ فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾

«پس اما کسانی که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت به سختی عذابشان کنم و هیچ (گونه) یاورانی ندارند.» ﴿٥٦﴾ «و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ای ایمان) کرده اند، (خدا) مرزدهاشان را تماماً بدیشان می دهد. و خدا بیدادگران را دوست نمی دارد.» ﴿٥٧﴾ این از آیات (با عظمت قرآنی) و یادواره‌ی پر حکمت است (که) ما آن را بر تو می خوانیم. ﴿٥٨﴾ همواره، مثل (آفرینش) عیسی نزد خدا همچون مثل (آفرینش) آدم است: او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: «شو.» پس می شود. ﴿٥٩﴾

آیه ۵۹ - "کمثل آدم" در این آیه هماهنگی آفرینش عیسی (علیه السلام) را با آدم (علیه السلام) بیانگر است با این تفاوت که عیسی (علیه السلام) پدر نداشت ولی آدم نه پدر داشت و نه مادر و "خلقه من تراب" دلیل است بر اینکه آدم نخستین - در نسل آخرین انسانی - متولد از خاک است نه از انسانهای دیگر. و اگر نداشتن پدر به معنای فرزند خدا بودن است آدم که نه پدر داشت و نه مادر نزدیک تر از فرزند به خدا است!

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾

تمامی حق (تنها) از پروردگار تو است، پس از تردید کنندگان مباش. ﴿٦٠﴾ پس هر کس در این (حقیقت) بعد از علم و حیانی که تو را (حاصل) آمده، با تو محاجّه کند، بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانتان را و زنانمان و زنانتان را و خودمان و خودتان را فراخوانیم، سپس مباحله (: تقاضای لعنت) کنیم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» ﴿٦١﴾

آیه ۶۱ - این آیه به نام آیه مباحله معروف است که پس از تکذیب مسیحیان جریان دقیق عیسی (علیه السلام) را و انکار و لجاجت شان درباره او امر به مباحله صادر شد که از مسلمانان و مسیحیان بر مبنای دستور و حیانی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) سه دعوت پیش آمد "ابنائنا، نساءنا و انفسنا" در اینجا «ابنائنا» که به معنی فرزندان رسول الله (صلی الله علیه و آله) است طبعاً حسنین (علیهما السلام) می باشند زیرا آن حضرت در آن هنگام - که پسرانش وفات کرده بودند - پسرانی جز اینان نداشت و بر حسب روایات شیعه و سنی این مطلب تأیید می شود.

«نساءنا» هم که در ظاهر تمام زنان اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) می باشند - بر حسب همین روایات تنها حضرت زهرا (علیها السلام) بود که در حقیقت او به خودی خود گویی مجموعه زنان اهل بیت رسالت بود چون عمق رسالت این بیت وحی در او جمع و در حقیقت مورد این انتخاب منحصر به فرد بود.

سپس «انفسنا» چون انسان از خودش دعوت نمی کند بنابراین انفسنا درباره رسول الله (صلی الله علیه و آله) به معنای خود آن حضرت نیست و کسی خود را دعوت نمی کند بلکه مقصود کسی است که مانند خود رسول الله (صلی الله علیه و آله) و جانشین برگزیده اوست از میان تمامی مسلمین. در نتیجه او هم مانند رسول الله (صلی الله علیه و آله) یک شخص است و این یک فرد بر حسب کل روایات شیعه و سنی، حضرت علی (علیه السلام) است.

در این اخبار متواتر چنین آمده که در جریان ابتهال علمای مسیحی دیدند پیامبر بزرگوار برای این منظور آمده در حالی که حضرت علی (علیه السلام) پیشاپیشش، فاطمه (علیها السلام) به دنبالش و حسنین (علیهما السلام) در طرف راست و چپش آمده اند که بر دروغگویان نفرین کنند. و اینجا این جریان به اندازه ای برایشان هراس انگیز بود که از ترس نفرین به زودی پراکنده شدند.

و اینکه "نسائنا و انفسنا" درباره علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) جمع آمده با آنکه هر یک جمع نیستند و بر حسب روایات متواتره فریقین از زنان تنها فاطمه (علیها السلام) بوده و از مردان هم علی (علیه السلام) نکته اش این است که اگر تمام زنان خاندان رسول الله (صلی الله علیه و آله) جمع شوند در حضرت فاطمه (علیها السلام) خلاصه می گردند و اگر هم مردانی از بهترین مؤمنان جمع شوند در حضرت علی (علیه السلام) خلاصه می گردند. پس فاطمه (علیها السلام) به تنهایی خلاصه زنان پاک و علی (علیه السلام) نیز به تنهایی خلاصه مردان پاک پس از رسول (صلی الله علیه و آله) بوده اند.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٦٣﴾ قُلْ يَٰأَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾

بی گمان این به راستی (هم) این تمام حقیقت داستان گلچین شده و پیگیر گشته (ی مسیح) است؛ و هیچ معبودی جز خدا نیست و خدا همواره به درستی (هم) او عزیز فرزانه است. ﴿٦٢﴾ پس اگر (از آن) روی گردانند، بی گمان خدا به (حال) مفسدان بسی داناست. ﴿٦٣﴾ بگو: «هان ای اهل کتاب! به سوی سخنی - که میان ما و شما یکسان است در آید که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نپنداریم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا (به عنوان) پروردگاری برنگیریم.» پس اگر (از این پیشنهاد) روی گردان شدند، بگوئید: «شما شاهد باشید که ما بی چون و چرا تسلیم (خدا) هستیم.» ﴿٦٤﴾

آیه ۶۴ - "کلمه سواء" سخن یکسان و یگانه در پرتو تمام کتابهای وحیانی بر مبنای کلمه "لا اله الا الله" است که در کل شریعتهای ربانی با درجات گوناگونش سخن تمام پیامبران الهی است و اگر این شرایع در برخی در چهره های احکامی اختلافی اندک داشته اند هرگز در اصول معارف دینی و در فروع اصلی اختلافی با هم ندارند و تنها به عنوان آزمایش در چهره ظاهری بعضی احکام فرعی حیثاً گوناگون می باشند.

يَٰأَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٥﴾ هَٰأَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ حَاجَّجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾ مَا كَانَ

إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾

هان ای اهل کتاب! چرا درباره‌ی ابراهیم محاجّه می کنید، حال آنکه تورات و انجیل جز بعد از او نازل نشده؛ پس آیا خردورزی نمی کنید؟ ﴿٦٥﴾ هان شما (ای اهل کتاب!) همانان هستید (که) درباره‌ی آنچه نسبت به آن (بینش و) دانشی داشتید محاجّه کردید، پس چرا درباره‌ی چیزی که هرگز بدان دانشی ندارید محاجّه می کنید؟ حال آنکه خدا می داند و شما نمی دانید. ﴿٦٦﴾ ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، لیکن از باطل رویگردان و تسلیم (حق) بود و از مشرکان نبود. ﴿٦٧﴾

آیه ۶۷ - اینجا بدین جهت نسبت یهودیت و نصرانیت از حضرت ابراهیم سلب شده، که منحرفانی کتابی انحرافاتی از این دو فرقه را به حضرتش نسبت می داده اند.

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٨﴾

بی گمان نزدیکترین مردمان به ابراهیم، همواره همان کسانی هستند که او را پیروی کردند؛ و (به ویژه) این پیامبر برجسته و کسانی که (به آیین او) ایمان آوردند. و خدا ولیّ مؤمنان است. ﴿٦٨﴾

آیه ۶۸ - "هذا النبی" که از شایسته ترین مردم است نسبت به ابراهیم (علیه السلام) بدین معنی است که در اصل شایستگی عصمت و نبوت با او همگام است ولی بر حسب آیاتی چند گامهای پیامبر اسلام بسی بلندتر و ابدی تر از تمامی انبیاء اولوالعزم است.

وَدَّتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٩﴾ يَأْهَلُ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٧٠﴾ يَأْهَلُ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٧١﴾ وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٢﴾

گروهی از اهل کتاب دوست داشتند (که) ای کاش شما را گمراه می کردند، حال آنکه جز خودشان (کسی) را گمراه نمی کنند و باریک بینی نمی نمایند. ﴿٦٩﴾ هان ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می ورزید؟ حال آنکه خود (به درستی آنها) گواهی دهید؟ ﴿٧٠﴾ هان ای اهل کتاب! چرا حق را به (لباس) باطل می پوشانید؟ حال آنکه حق را کتمان می کنید؟ و خود (هم) می دانید. ﴿٧١﴾ و گروهی از اهل کتاب گفتند: «در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شده، ایمان بیاورید و در پایان آن (همان را) انکار کنید؛ شاید آنان (از این ایمان) برگردند.» ﴿٧٢﴾

آیه ۷۲ - بیانگر این حيله اجتماعى است كه كسانى به ويژه بزرگانى از اهل كتاب ظاهراً در آغاز روز مسلمان شوند و در پايان روز به بى ايمانى گرايند كه شايد با اين حيله و چهره كتابى گروهى نادان از مردمان سست ايمان را بى ايمان كنند.

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنْ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنْ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾ وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُودِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُودِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾ إِنْ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَنِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِسْمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٧﴾ وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُونِ الْأُسْنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾

و (گفتند:) «جز برای كسى كه دين شما را پيروي كند، ايمان (و اطمينان) نياوريد.» بگو: «هدايت، به راستى، هدايت خداست. (اينان چنان مى كنند كه) مبدا به كسى نظير آنچه به شما داده شده، داده شود، يا در پيشگاه پروردگارتان با شما محاجه كنند.» بگو: فضيلت تنها به دست خداست؛ آن را به هر كس بخواهد مى دهد. و خدا گشايشگرى بسيار داناست؛ ﴿٧٣﴾ رحمت خود را به هر كس بخواهد اختصاص مى دهد. و خدا داراى فضيلت بزرگ است ﴿٧٤﴾ و برخى از اهل كتاب، كسانى اند كه اگر ايشان را بر قطار شترى از طلا امين شمري، آن را به تو (بدون كم و كاستى) بر مى گرداند و از آنان كسى است كه اگر ايشان را بر دينارى امين شمري، آن را به تو بر نمى گرداند، مگر تا هنگامى كه بر آن ايستا باشى. اين همانا بدین سبب است كه آنان (به پندار خود) گفتند: «در مورد مادر زادگان [: بوميان بى سواد و بى كتاب] بر زيان ما (اهل كتاب) راهى نيست.» و بر خدا دروغ مى بندند، حال آنكه خودشان (هم) مى دانند. ﴿٧٥﴾ آرى، هر كه به پيمان خود وفا كرد و پرهيزگارى نمود، بى گمان خدا پرهيزگاران را دوست مى دارد. ﴿٧٦﴾ كسانى كه با پيمان خدا و سوكندهايشان بهايى ناچيز را خريدارى مى كنند، آنان را بى چون در آخرت هيچ بهره اى نيست و خدا روز قيامت با آنان سخن (محبت آميز) نمى گويد و به ايشان (از روى محبت) نمى نگرد و پاكشان نمى گرداند و براى آنان عذابى

دردناک است. ﴿77﴾ و بی گمان از (میان) آنان همواره گروهی هستند (که) زبان خود را به (خواندن) کتاب (وحی به گونه ای و حیانی) می پیچانند، تا (شما) آن (بربافته) را از (مطالب) کتاب (وحی) پندارید، با اینکه آن از (این) کتاب نیست. و می گویند: «آن از جانب خداست.» حال آنکه آن از جانب خدا نیست و بر خدا دروغ می بندند، حال آنکه خودشان (هم) می دانند (چیست). ﴿78﴾

آیه ۷۸ - به دنباله این حيله بيانگر حيله ای ديگر است که اينان با آيات جعلی با چهره وحیانی زبان می گشایند تا هم خود اهل کتاب را گمراه سازند و هم موجب گمراهی مؤمنان گردند.

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿79﴾

هرگز برای هیچ بشری چنان نبوده است که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری برجسته دهد، سپس او به مردم بگوید: «بدون خدا، بندگان من باشید.» بلکه (همی گوید): «به سبب آنکه کتاب (آسمانی) را تعلیم می دادید و از آن رو که از دانش پژوهان و دانشوران ربانی بوده اید و درس (وحیانی) می خوانده اید (مؤمنانی) ربانی باشید.» ﴿79﴾

آیه ۷۹ - «کنتم» در «تدرسون» دلیل است بر این که تعلیم وحیانی کتاب وحی پس از دراست و یادگیری کتاب وحی است و همین معنای «ربانین» است که دو بعد ربانیت و وحیانی بودن را دربر دارد. و بر همین اساس تعلم و تعلیم شریعت ربانی در انحصار ربانیت تنها بر مبنای وحی است.

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿80﴾ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿81﴾

و (نیز) شما را فرمان نمی دهد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی برگزید. آیا پس از آنکه سر به فرمان (خدا) هستید (باز) شما را به کفر فرمان می دهد؟ ﴿80﴾ و چون خدا از تمامی پیامبران برجسته (ی صاحب کتاب) پیمان گرفت، که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد در حالی که آنچه را با شماست تصدیق کننده است، بی چون و بی گمان به او ایمان بیاورید و به راستی و درستی یاریش کنید. (آن گاه) فرمود: «آیا اقرار کردید و بر این (جریان پیمان) بار گرانم را بر (عهده) گرفتید؟» گفتند: «(آری)، اقرار (پایدار) کردیم.» فرمود: «پس گواه باشید و من با شما از گواهانم.» ﴿81﴾

آیه ۸۱ - «النَّبِيِّينَ» در این آیه شامل تمامی صاحبان ممتاز وحی کتابی است که کلا هر کدام در زمان خود مورد پیمان محکم ربانی شده اند تا هنگامی که به آنان کتاب وحی داده شد "ثُمَّ جَاءَكُمْ" پس از ایشان پیامبری برای خود آنان فرستاده شد که کتابهای آنان را تصدیق می کرد و این خود یک امتیاز بزرگی است برای پیامبر آخرین.

بر مبنای "ثُمَّ جَاءَكُمْ" که پس از همه آنان به سوی خودشان آمد هم پایان رسالت وحی را پس از آنان تبیین می کند و هم آنان را جزو امت رسالتی این پیامبر خوانده است، که رسالتش تنها مربوط به مکلفان زمانش تا پایان تکلیف نیست، بلکه رسالتی هم ویژه کل پیامبران گذشته داشته است، زیرا رسالت رسول آخرین قبل از ولادت و رسالتش برای کل تبیین، پیامی است برای گذشتگان که از جمله آن "لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ" امتیاز دیگری است برای حضرتش زیرا اینجا کل پیامبران پیش از آمدن این رسول مأموریت دارند که به او ایمان آورند و زیر پرچم رسالت او رسالت کنند.

در کل قرآن هرگز اشاره ای هم وجود ندارد که پیامبری هر چه کوچک به پیامبری هر چه بزرگتر از خود ایمان آورد، یعنی خود را در پرتو او از خطرات نجات دهد و "فَأَمِّنْ لَهُ لُوطُ" (۲۶:۲۹) هم بدین معناست که حضرت لوط به نفع ابراهیم ایمان آورد نه به خود او. و حال آنکه ابراهیم ولی عزم کجا و لوط که پیغمبری در حاشیه رسالت ابراهیم بوده است کجا! و نیز "آمَنُوا مَعَهُ" (۴:۶۰) تنها معیت و همراهی ایمانی است، ولی «به» بعد از خدا در انحصار رسول گرامی اسلام است که تمامی پیامبران صاحب کتاب - تا چه رسد به رسولان بدون کتاب - شرط نبوت کتابیشان ایمان آوردن به پیامبر آخرین بوده است.

در هر صورت این خود از امتیازات بزرگ خاتم پیامبران است که پیش از ولادت و بعثتش اینان به او باید ایمان آورند، امتیاز دیگر «وَلَتَنْصُرُنَّهُ» که این بزرگواران پس از ایمان نیز وظیفه داشتند که حضرتش را یاری کنند، این یاری و آن ایمان دارای دو بعد است، پیش از بعثت حضرتش و در زمان رجعتش، از پیش - چنانکه گفتیم - ایمانشان به حضرتش مقدم است و نصرتش پیشگوییهای درباره حضرتش می باشد و پس از رجعتش ایمان مجدد حضوری به آن حضرت و یاریش در استانداریها و فرمانداریها و فرماندهی لشکر و سائر مقامات است که در پرتو فرماندهی کل قوای حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) اینگونه نماینده آخرینش را یاری کند؛ اینها به عنوان «اصری» باری است گران و پیمانی است بسی سنگین که به هنگام فرود آمدن کتابهای وحیانی شرط این رسالتهای ربانی کتابی بوده است. و در آخر کار مأمورت یافته اند که بدین پیمان اقرار کنند و همگان بر آن گواه باشند و خدا نیز با آنان از گواهان است.

در نتیجه نه تنها حضرتش پیامبر آخرین است بلکه تصدیق کننده پیامبران پیشین نیز می باشد. بر این مبنا و بر مبنای آیه (۴۰:۳۳) کل وحی ها و رسالتها و نبوتهای ادعائی پس از وی همچون نوشته ای بعد از امضاء مورد تکذیب می باشد.

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۸۲﴾

پس، کسانی که بعد از آن (پیمان) روی برتابند، آنان (تنها) خودشان نافرمانند. ﴿۸۲﴾

آیه ۸۲ - اینجا تهدیدی است نسبت به کسانی که از این پیمان تخلف می کنند؛ گرچه هیچ گونه تخلفی از دین درباره پیامبران متصور نیست، روی این اصل این تهدید مربوط به دیگران است که ادعای رسالت پس از وی دارند.

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿۸۳﴾

آیا پس دین غیر خدا را می جویند؟ حال آنکه هر که در آسمان و زمین است - خواه و ناخواه - سر به فرمان او نهاده اند و تنها سوی او باز گردانیده می شوند. ﴿۸۳﴾

آیه ۸۳ - اینجا "طوعاً و کرهاً" خواه و ناخواه، همه جهان آفرینش را در برابر خدا تسلیم می داند، البته تنها در کارهای عادی و عمل به شریعت اختیار دادند و در دیگر جهات از تکوین و تشریع ربانی هیچ گونه اختیاری ندارند چنانکه آیاتی از قبیل (۴۴:۱۷) بیانگر تسلیم توحیدی همگان است "لكن لا تفقهون تسبيحهم" (۴۴:۱۷) و «هم» که به اصطلاح عربی ویژه خردمندان است، همه موجودات را در این جریان از خردمندان محسوب داشته. چنانکه در آیه مورد بحث نیز (مَنْ) به همین معناست که در انحصار عاقلان رسمی نیست بلکه شامل کل جهان آفرینش می باشد و چنانکه آیاتی دیگر از جمله (۵۰:۲۰) مبین همین معناست که هدایت توحیدی مربوط به کل شیء است. طبعاً با مراتبی و درجاتی یبایی یکدیگر حتی کفار که بی عقلی می کنند و کفر می ورزند عقلهایشان مانند همه وجودشان در اصل وجود خودآگاه یا ناخودآگاه در زمره موحدان می باشند و از نظر فطرتهایشان در عمق موحد می باشند چنانکه آیات فطرت بیانگر این حقیقت است که اگر غبارهای حیوانیت و شهوت را از فطرتهایشان بزدایند نور توحید در فطرتهایشان نمایان است، پس چیزی جز اختیار کفر یا الحاد بر جای نمی ماند که آن هم چنانکه گفتیم در بعد عمقی بیانگر توحیدند. یعنی تنها در حالت اختیار کافرنند و در سایر جهات ناخودآگاه موحدند، ولی این توحید ناخواسته بی اثر است.

قُلْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٨٤﴾ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٨٥﴾

بگو: «به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط: فرزندان، نازل گردیده و آنچه موسی و عیسی و (دیگر) انبیا از جانب پروردگارشان داده شدند، ایمان آوردیم و میان هیچ یک از آنان (با خدا و میان خودشان) تفرقه و جدایی نمی اندازیم و ما تنها او را فرمانبرداریم.» ﴿٨٤﴾ و هر که جز تسلیم (در برابر خدا) دین و طاعتی دیگر برجوید، هرگز از او پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیان کاران است. ﴿٨٥﴾

آیه ۸۵ - «الاسلام» در این آیه تنها اسلام آخرین نیست گرچه خود بالاترین اسلام است، بلکه به گونه عمومی به معنی تسلیم ایمانی در برابر خداست که بر حسب آیاتی چند کل پیامران الهی و مؤمنان و اهل کتاب در برابر خدا تسلیم بوده اند و «ال» در الاسلام مربوط است به تمامی مکلفان تسلیم شده و «لَهُ اسْلَمَ» هم شامل آنان می باشد و همینطور است آیات گذشته که بیانگر اصل ایمان و اسلام کلی است. آری پس از اسلام آخرین گرایش به اسلام های پیشین کفر است، گرچه در زمان های خود اسلام بوده است.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٦﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٨٧﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿٨٨﴾

چگونه خدا گروهی را - که پس از ایمانشان کافر شدند - هدایت می کند؟ حال آن که مشاهده کردند (این) رسول به راستی حق است و برایشان دلایل روشن آمد. و خدا گروه بیدادگر را هدایت نمی کند ﴿٨٦﴾ ایشان، سزایشان این است که بی گمان لعنت خدا و فرشتگان و مردمان بر اینان است. ﴿٨٧﴾ در آن (لعنت) جاودانه اند؛ نه عذاب از اینان کاسته گردد و نه مهلت یابند. ﴿٨٨﴾

آیه ۸۸ - درباره عذاب طولانی آنان است که «لا یخفف»، تخفیف از عذاب شایسته آنان را سلب می کند و نه عذاب بی پایان آنان که خود ظلمی است بی پایان، زیرا هر گونه گناهی را پایانی است و آیاتی از قبیل (۴۰:۴۲) همگامی گناه را با عذابش تبیین کرده و نه عذاب بیشتر از گناه که خود ظلمی است نامحدود و نه حتی عذابی برابر با گناه که گرچه عدل است ولی برخلاف رحمت موعود پروردگار

است نسبت به همگان که: (۱۵۶:۷) گفت عذاب من هر که را بخواهم شامل گردد و رحمتم شامل هر چیز است، پس این رحمت را ثابت و پابرجا می کنم نسبت به مؤمنان و متقیان» روی این اصل رحمت خدا نسبت به کسانی که استحقاق عذاب دارند نیز شامل است، زیرا در هر صورت موجودند و "کل شیء" شامل اینان نیز می شود و چون خدا نیازی به عذابشان ندارد بر مبنای این رحمت عمومی تا جائی عذابشان را تخفیف می دهد که تخفیف بیش از آن ستم بر مؤمنان است، ولی رحمت ویژه پروردگار که مخصوص مؤمنان و متقیان است نامحدود خواهد بود و کوتاه سخن درباره عذاب این است که نه بی نهایت است و نه بیشتر که هر دو ظلم می باشد و نه همپایه و به اندازه گناه است که گرچه عدل می باشد ولی برخلاف رحمت عمومی پروردگار است، روی این اصل "لا یخفف عنهم" در این آیه تنها تخفیف زیاده تر از عذابی را که بر مبنای رحمت کمتر از استحقاق است سلب می کند و نه تخفیف از اصل آن را، زیرا این تخفیف مقتضای رحمت عمومی است که خدا به همگان وعده داده است.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٨٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿٩٠﴾

مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و (گذشته ی فاسدشان را) اصلاح نمودند. پس خدا بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿٨٩﴾ بی گمان کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر(شان) افزودند، هرگز توبه ی آنان پذیرفته نخواهد شد و ایشان، (هم) اینان گمراهند. ﴿٩٠﴾

آیه ۹۰ - اینجا "لن تقبل توبتهم" درباره کسانی است که پس از ایمان آوردن مدللشان، بر خلاف دلیل و با عناد و آشوبگری و اخلال کافر می شوند و سپس بر کفرشان می افزایند، که در این صورت عناد اینان که موجب گمراهی اهل ایمان است؛ دو بعدی است: بعد خودی که حق را دو بار انکار کرده اند: ۱- «کفروا» و ۲- «ثم ازدادوا کفراً» و سپس بعد بیرونی است که دیگران را نیز بدین وسیله به گمراهی می کشاند. البته طبق آیه (۹۱) پذیرفتن توبه آنان در صورتی است که به همین حال بمیرند و پس از مرگ توبه کنند، که اگر پیش از مرگ شان توبه و اصلاح حقیقی نمایند و تا آنجا که امکان دارد خرابکاریهایشان را جبران کنند توبه آنان نیز پذیرفته است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلَّةُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ
افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ ﴿٩١﴾ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ
حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٩٢﴾

به راستی، کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، گر چه (فراخنای) زمین پر از طلا باشد و آن را
(برای رهایی خود) فدیة دهند، هرگز از هیچ یک از آنان پذیرفته نگردد. ایشان را عذابی دردناک است
و هیچ یاورانی برایشان نیست. ﴿٩١﴾ هرگز به نیکی [احسان ربانی] نخواهید رسید، تا از آنچه
دوست دارید (در راهش) انفاق کنید و از هر چه انفاق کنید بی گمان خدا بدان بسی داناست. ﴿٩٢﴾

آیه ۹۲ - انفاق را در صورتی شایسته می داند که از دوست داشتنیهای شما باشد که در راه دوست
حقیقی «خدا» انفاق می کنید و اگر از آنچه خوشایندتان نیست برای خدا انفاق کنید خود اهانتی است
به مقام مقدس ربوبیت و ثوابی که هرگز ندارد گناه هم محسوب می شود، زیرا نسبت به گیرندگان آن
توهین است و مهمتر آن که نسبت به مقام مقدس ربوبیت اهانت است، آری اگر شما انفاقی میانگین کنید
که آنچه را نه دوست دارید و نه از آن بدتان می آید در راه خدا انفاق کنید در این مورد گناهی
نکرده اید بلکه ثوابی اندک هم دارید. زیرا "مما تحبون" تنها «البر» را که کل بر است اثبات می کند و
نه «براً» که هر بری در غیر این صورت منفی باشد.

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَءِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ
تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَاتَّبِعُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلَوْهَا إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٣﴾

همه‌ی خوراکی‌ها بر فرزندان اسرائیل حلال بود، جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرائیل [یعقوب] بر خویشتن
حرام کرد. بگو: «اگر (جز این است و) راستگو بوده اید، پس تورات را بیاورید. پس آن را بخوانید.» ﴿٩٣﴾

آیه ۹۳ - "الا ما حرم اسرائیل علی نفسه" به معنای تحریم حکمی عام نیست، بلکه موضوعی
شخصی است بدین معنی که مثلاً حالش خوب نبوده و چیزی را که برایش زیان بخش بوده با مانند نذر
و عهد بر خود تحریم نموده و این تحریم موضوعی هم بر مبنای قاعده ای است شرعی و کلی که زیان
رساندن به خود حرام است گرچه با مال حلال و بسیار شایسته باشد.

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ لِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩٤﴾ قُلْ
صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٥﴾ إِنَّ أَوَّلَ
بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ﴿٩٦﴾

پس هر کس بعد از این، بر خدا دروغ بدهد، ایشان خودشان ستمکارانند ﴿٩٤﴾ بگو: «خدا راست گفت؛
پس از ملت [روش] توحیدی ابراهیم - در حالی که از باطل رویگردان بود و از مشرکان نبود -

پیروی کنید.» ﴿95﴾ بی گمان، نخستین خانه ای که برای مردمان نهاده شده، همواره همان است که

در بَکَّه [مکه] است (که کاملاً) در حال برکت و هدایت برای کل جهانیان است ﴿96﴾

آیه ۹۶ - «أَوَّل» در این آیه هر دوی آغاز تکوین و تشریع است که کعبه مبارکه هم نخستین خانه ای است که خدا برای عبادت مکلفان مقرر داشته و هم بر دیگر عبادتگاهها تقدم دارد که هم قبله است و هم برای طواف کردن زندگان و نیز برای دفن مردگان در قبرهاشان به سوی آن است «بَکَّه» در این آیه اسم دوم مکه به معنای مرکز توجه موحدان و جایگاه حضور آنان برای طواف خانه خدا و نیز شکنده گردنهای گردن کشان است، این خود بسی برای همگان مبارک است و برای کل جهانیان از زمینیان و آسمانیان هدایت است.

برکت و هدایت برای جهانیان در ابعادی چند است: از جمله جهانیان مسلمان که خود در آن برکت و هدایت می یابند و سپس از این مرکز برکت و هدایت مشعل دار کل مکلفین جهان برای هدایت بر حق می باشند که هدایت اول فعلیت دارد و هدایت دوم شأنی است. هدایت اول فعلیت در دو بعد دارد. کسانی که به حج خانه خدا می روند و مسلمانان دیگر گرچه از این زیارت محروم اند لکن دعوت زائران برای آنان همچنان پابرجاست. حتی مردگان در طول تاریخ تکلیف لازم است رو به قبله دفن گردند چنانکه قبور انبیا را که مشاهده می کنیم کلاً رو به طرف قبله است.

فِيهِ ءَايَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ

الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿97﴾

در آن، نشانه هایی روشن - (از جمله) مقام [جایگاه] ابراهیم - است و هر که بدان درآید در امان است و برای خدا، حج آن خانه، بر (عهده‌ی) مردمان است؛ (البته بر) کسی که بتواند سوی آن راهی (درست و راهوار) بیابد. و هر که کفر ورزد (یا کفران کند، بداند) بی گمان خدا از جهانیان بی نیاز است. ﴿97﴾

آیه ۹۷ - «آمناً» به معنی آرامش دهنده است در هر دو بعد تکوینی و تشریعی که از نظر شرع هیچ گونه آزاری در آن نباید باشد حتی صید حیوانات و اذیت کردن آنان به ویژه برای مُحَرِّمان حرام است، "من دخله" در اختصاص انسانها نیست بلکه هر جانداري که آنجا داخل شود یادر آنجا بوده است شرعاً در امن می باشد، به ویژه در حال احرام و دخول در حرم مخصوصاً در مکه و مسجد الحرام که هیچ گونه آزاری به هیچ جنبه‌ی بی آزاری هرگز حلال نیست بلکه کفاره نیز دارد. در بعد تکوین هم بیشتر از هر مکانی مورد امن ربانی است که خدا در آنجا از سائر مناطق جهان نگرهبانی بیشتری را عهده دار است.

"حج البیت" به معنی زیارت این خانه مبارک است که تنها در همین آیه یاد شده، لیکن حج که در آیاتی چند به میان آمده به معنی تصمیم بر این زیارت است که حج خود زیارت کعبه و حج، قصد آن است. "من استطاع الیه" تنها توانائی برای این زیارت را میزان وجوب آن قرار داده که بدون هیچ حرج یا عسری باشد و این «سبیلاً» همه راههای بدون عسر و حرج را در راه حج فرا گرفته است، که اگر پیاده هم بتوانیم این زیارت را انجام دهیم واجب است زیرا آیه (۲۷:۲۲): و در میان مردمان برای حج خانه خدا اعلام کن که پیادگان یا سواران حتی به هر وسیله ای ناقص به سوی آن از هر راه دوری روان گردند» بر مبنای این آیه استطاعت یعنی استطاع نه «طاع» بعد دومین را تبیین می کند که امکان بدست آوردن وسیله های حج البیت است تا چه رسد به کسی که امکان فعلی هم داشته باشد. بلکه اگر کسی بالفعل هرگز نه حال حج دارد و نه مال بلکه بدون عسر و حرج می تواند بر او دست یابد اینجا استطاعتش دو بعدی است. استطاعت منهای حج که انسان اگر می تواند فقر زدائی کند و بیماری خود را از بین ببرد واجب است به هر وسیله ای این دو کار را انجام دهد این دو استطاعت عمومی است. سپس ویژه استطاعت برای حج است و استطاعت از نظر بدی حال و مال دو بعدی است که اضافه بر تحصیل این دو بعد زندگی اصلی واجب است مقداری را هم که برای حج لازم است افزون بر آنچه برای زندگی ضرورت دارد آماده سازد.

انجام واجبات و تکلیف سه گونه است: ۱- انجام آن به راحتی، ۲- انجام آن به عسر سختی، ۳- انجام حرجی، سومی از باب "من تطوع خيراً فان الله شاکراً علیهم" نه تنها مورد قبول نیز هست بلکه مورد تشکر ربانی است و ما در واجبات یا نداریم یا کمتر داریم که انجام آنها مورد تشکر خداوندی باشد. درست است که این آیه درباره واجب است که به زحمت انجام می شود جز آنکه آیه دیگر درباره مستحب است که "و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین فمن تطوع خیراً فهو خیر له".

و از شرائط استطاعت اضافه بر شرط فعلی و شأنی اش این است که پس از برگشت توان ادامه زندگی را داشته باشد وگرنه از مستطیعان بیرون است. بنابراین مبنی استطاعت تنها داشتن و مال و حال نیست بلکه امکان به دست آوردن کل وسائل این سفر بدون عسر و حرج را نیز شامل است. اگر هم با سختی بدون ضرر حج کند گرچه واجب نیست ولی به جای حج واجب و بیش از آن پذیرفته است، روی این پایه مستطیعان حج بسیارند. حتی کسی که بیمار است و توان مالی هم ندارد برای استطاعت الی و مالی خود - چنانکه گذشت - در دو بعد بایستی کوشا باشد. و حتی اگر به عنوان کمک و پذیرائی حجاج با حفظ آبروی خود بتواند حج کند بدست آوردن مال هم برای لازم نیست که احیاناً اضافه بر مجانی بودن حجهش مال دیگری هم بدست می آورد.

"و من کفر" اینجا شامل کفر عقیدتی انکار وجوب حج و کفر عملی ترک آن با امکانش می باشد.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٨﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنَءَآمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٩﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ﴿١٠٠﴾ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ءَايَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَن يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٠١﴾

بگو: «هان ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می ورزید؟ حال آنکه خدا بر آنچه می کنید گواه است.» ﴿٩٨﴾ بگو: «هان ای اهل کتاب! چرا کسی را که ایمان آورده است، از راه خدا باز می دارید، (و) آن (راه) را به کجی (و نابسامانی) می جویید، با آنکه خود (به راستی آن) گواهِید؟» و خدا از آنچه می کنید غافل نیست. ﴿٩٩﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر (از) فرقه ای از کسانی که به آنها کتاب وحی داده شد فرمان برید، شما را پس از ایمانتان به حال کفر بر می گردانند. ﴿١٠٠﴾ و چگونه کافر می شوید؟ حال آنکه آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبرش (هم) میان شماست؟ و هر کس به (وسیله ی) خدا (از هر گونه خطا) عصمت و بازداري جوید و راه خدا را پوید، بی چون به راهی راست هدایت شده است. ﴿١٠١﴾

آیه ۱۰۱ - «و من يعتصم بالله» به معنای بدست آوردن عصمت و نگهبانی است با کوشش و کاوشی شایسته به وسیله خدا که توفیقات ربانی را که دائماً از حضرت اقدس الهی درخواست می کند و نیز عصمتی غیر مطلق از نظر علمی، عقیدتی و عملی خودی و اجتماعی به وسیله قرآن است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٢﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا - آن گونه که حق پروا کردن از اوست - پروا کنید و زنده بمانید به حالت تسلیم نمیرید. ﴿١٠٢﴾

آیه ۱۰۲ - «حق تقاته» به معنای تقوایی است که برای مکلفان امکان پذیر است. و نه فوق امکان که تکلیف به آن شایسته نیست و آیه (۱۶:۶۴) کواهی است بر این حقیقت و اصولاً تقوی الله آن گونه که شایسته مقام والای ربوبیت است برای احدی ممکن نیست حتی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که دارای بالاترین درجات تقوی در میان کل مکلفان جهان است، قدرتش در این تقوی محدود است، پس «حق تقاته» به معنای تقوای نامحدود و برای خدا که نامحدود است نمی باشد «حق تقاته» حق

ربوبیت در شأن ربوبیت نیست زیرا برای هیچ کس امکان پذیر نیست بلکه حق ربوبیت در بعد امکان مکلفان است.

چنانکه در آیه (۱۳۲:۲) به معنای اختیاری بودن مرگ نیست زیرا اولاً مرگ و زندگی بدست مکلفان نیست و در ثانی مرگی که به اراده خدا تحقق می یابد مورد نهی نمی باشد و اینجا "و انتم مسلمون" نهی را متوجه به مرگ در حال عدم تسلیم کرده است که این مرگ در اختیار مکلفان می باشد زیرا اسلام و کفر در اختیار آنان است، پس اگر مرگ بی اختیار هم فرا رسد اسلام و کفر به هنگام مرگ اختیاری است، در نتیجه این آیه کاوش و کوشش مستمر مکلفان را در طول زندگی در دو بعد نفی و اثبات واجب کرده است، نفی ناشایستگیها و اثبات شایستگیها که بر مبنای فراگیری کلمه "لا اله الا الله" هر مکلفی در درون و برونش بایستی نخست با هر بدی مبارزه و آن را از خود و دیگران نفی نماید و هر گونه خوبی را در خود و دیگران ایجاد کند. و گریه ها و ناله های معصومان در وقت دعا در محضر مقدس پروردگار روی همین مبنا است که ما توان حق تقوا را آن گونه که شایسته مقام ربوبیت است نداریم گرچه قصور و تقصیر نیست اما شایسته حضور در محضر رب همین ناله ها و اظهار قصورها و عجزها است که این معصومان گوئی آن را گناه می دانند گرچه هرگز گناه نیست بلکه قصور مطلق است.

وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۰۳﴾

و همه گان (با هم) از تمامی ريسمان خدا عصمت بطلبید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن گاه که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دل هاتان الفت انداخت، تا به نعمت (و لطف) او برادران (یکدیگر) شدید؛ و بر کناره‌ی پرتگاهی از آتش بودید، پس شما را از آن برهانید. این گونه خدا نشانه های خود را برایتان روشن می کند، شاید شما راه یابید. ﴿۱۰۳﴾

آیه ۱۰۳- «واعتصموا» امری است ربانی برای یافتن عصمت به وسیله "حبل الله" قرآن و همانگونه که یافتن عصمت به وسیله خدا در آیه ۱۰۱ در دو بعدش واجب بود، اینجا هم به وسیله بعد وحیانی ربانی تشریعی واجب است، البته مقصود عصمت مطلقه که ویژه معصومان است نیست، بلکه مادون عصمت این بزرگواران است که دستیابی به عصمت علمی به وسیله قرآن می باشد و اگر این عصمت برای مکلفان امکان نداشت مورد امر ربانی هم نبود، روی این اصل گام نخستین در بدست آوردن عصمت، عصمت کلی در مورد معارف قرآنی است زیرا قرآن چنانکه خود را معرفی می کند بیان، تبیان، نور،

برهان و حجت بالغه ربانی برای عموم مکلفان است، که حداقل بایستی ترجمان قرآن را بدانند یعنی به معانی سطحی تحت اللفظی قرآن آگاه شوند، روی این اصل در کل قرآن به جز حروف رمزی آن هیچ گونه نامفهومی - حتی در متشابهاتش - در کار نیست و به فرموده امیر المومنین (علیه السلام) درباره قرآن: "العبارة للعوام" عوام مسلمانان کلاً وظیفه دارند که ترجمه قرآن را بدانند.

«جمعاً» دارای دو بعد است: ۱- به معنی جمیع قرآن است که کلاً بایستی مودر اعتصام باشد. و ۲- هماهنگی مسلمانان است در بدست آوردن عصمت علمی قرآنی و آیه (۳۸:۴۲) آن را تأیید می کند که پس از مراجعه و دقت شایسته در آیات قرآن بایستی همفکری و همگامی با دیگر شایستگان نیز تحقق یابد تا اگر در حدی اندک در فهم آیاتی از قرآن نارسائی وجود داشته باشد آن هم بر طرف گردد تا عصمت و نگهبانی کلی قرآنی در بعد علمی برایشان حاصل گردد، اصولاً نارسائی در فهم قرآن - چه فردی و چه شورائی و جمعی اش - در اثر فرضها و انتظارات نادرستی است که به ویژه در حوزه های علمیه در اذهان و افکار شرعمداران راه یافته و با تحقق بخشیدن "لا اله الا الله" اگر گام «لا اله» را درست ببیماییم یعنی افکار و نظرات بر خلاف قرآن یا حتی آنچه را که قرآن نفی و اثبات ندارد کنار گذاریم و درست با دیده بصیرت قرآنی به آیات مقدسات آن بنگریم؛ این عصمت سلبی وسیله ای است شایسته و بایسته برای عصمت ایجابی که فهم کل قرآن حداقل در ترجمان تحت اللفظی آن است. ولی چون این ابتلائات در مورد سلب با کم و زیادش همگانی است برای ایجاد سلب کلی و سپس اثبات کلی معرفتی معارف قرآن لازم است شرعمداران قرآنی با یکدیگر بر مبنای تفهم صحیح قرآنی همفکری، همکاری و همیاری کنند، در این صورت هرگز ابهامی حتی یک درصد در این کتاب که بیان، تبیان، نور و برهان و حجت بالغه است نخواهد ماند.

"حبل الله" مفرد و تنها یک ریسمان و پیوند ربانی است که قرآن است و سنت قطعی رسول الله (صلی الله علیه وآله) در هر دو بعد خودی حضرتش در اصل و نقل قطعی ائمه پس از وی در فرع، در حاشیه حبل الله نیز مراد است، زیرا آیه (۵۹:۴) که اطاعت را در اصل یک بعدی - که اعتصام به قرآن است - و در فرع دو یا سه بعدی که رسول و عترت معصومان حضرتند مقرر داشته که عترت همان رسولند و رسول هم همان عترتش که هر دو راویان وحی ربانی می باشند، ولی خدا همانند آن دو و آن دو همانند خدا نیستند که "لیس کمثله شیء" کمال و حیانی «قرآن» نیز همانند وحی سنت نیست، بلکه سنت در حاشیه و به دنبال آن است و قرآن چنانکه بیانگر خود است بیانگر سنت نیز می باشد و نه به عکس. زیرا بیان قرآن بهترین و بی نظیرترین بیان حتی نسبت به بیانات ربانی در سایر کتابهای وحیانی می باشد.

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٤﴾

و باید از میان شما، گروهی (مردمان را) سوی نیکی دعوت کنند، و به کار معروف [شایسته] وا دارند و

از منکر [ناشایسته]، بازدارند و ایشان (هم) آنان رستگار کننده اند. ﴿١٠٤﴾

آیه ۱۰۴ - در این آیه تشکل گروهی شایسته برای دعوت به سوی خیر در روند علمی، عقیدتی، اخلاقی و عملی است و سپس امر به واجبات معروف و نهی از منکرات به عنوان ضرورتی اجتماعی که پاسداری حدود الهی را بر عهده داشته مقرر گردیده، البته این پاسداری در هر سه بعدش دارای شرائطی است که از پیش در آیه (۴۴:۲) گذشت و در آینده نیز در آیات مربوطه توضیح داده خواهد شد و "اولئك هم المفلحون" مَهر موفقیت و رستگارگری را در هر سه بعد به این پاسداران اسلام زده است. البته چنانکه گفته شد با انجام شرائط صحیح و داشتن شرائط کامل برای این گروه پاسدار خیرات و امر و نهی.

«أمة» که به معنای گروهی ویژه از میان مسلمانان است، نخست بایستی این ویژگیان با هم پیوند معرفتی و عملی داشته باشند و در ثانی این گروه برای پاسداری حدود سه گانه الهی در حد کفایت باشند، روی این اصل این سه وظیفه واجب تعیینی نمی باشند. زیرا اولاً خود «أمة» اینجا شامل کل مسلمانان نیست که «منکم»: از شماست و در ثانی مسلمانانی که خالی از این سه مرحله هستند خودشان مورد دعوت و امر و نهی اند و هرگز شایستگی انجام اینها را ندارند و اصولاً کسی این شایستگی را دارد که خود دارای ابعاد علمی، معرفتی، اخلاقی و عملی باشد والا بر حسب آیه بقره "افلا تعقلون" جریان پاسداری اینان بر خلاف عقل است که آنچنان را آنچنان تر می کنند.

تکوین چنان امتی بر عهده کل مسلمانان است که این خود نسبت به آنان واجبی است جمعی که با کاوشها و کوششهای فراوان گروهی را از میان خود بر مبنای شرع برای این پاسداری برگزینند. البته تنها کسانی می توانند این انتخاب را انجام دهند که شناختی اسلامی درباره پاسداری از اسلام داشته باشند وگرنه انتخاب شان نیز غلط است، گرچه این جریان بر آنها نیز واجب جمعی است ولیکن همین وجوب جمعی هم به شرط آمادگی و شایستگی آنهاست.

در حقیقت امت اسلام سه دسته اند: ۱- دسته منتخب همین امت که پاسدار از حدود اسلامی اند، ۲- اضافه بر اینها کسانی که دارای این شرائط پاسداری نیستند و لکن از نظر معرفتی و عقیدتی در ضمن همین امت منتخب حق انتخاب دارند و ۳- دسته سوم کسانی هستند که هیچ یک از دو جهت در آنان وجود ندارد و اینان گرچه بالفعل نمی توانند انتخابی درباره آن پاسداران داشته باشند لکن وظیفه دارند

که این شایستگی را در خود ایجاد کنند که در نتیجه امت اسلام دو دسته آغازین باشند، که کلاً حق انتخاب این امت ممتاز را دارند. روی این اصل جریان دعوت به خیر و امر و نهی جریانی است اجتماعی و به هیچ وجه فردی و استبدادی نیست، گرچه در حاشیه این واجب اجتماعی هر مسلمانی که دارای شرائط پاسداری باشد واجب است با همکاری دیگر صاحبان شرائط و وظیفه خود را انجام دهد و اگر هم کسانی دیگر نباشند و یا در دسترس او قرار نگیرند، او بایستی همچنان این وظیفه را در بعد فردی به گونه ای شایسته انجام دهد که تارکان واجب و عاملان حرام را امر و نهی خصوصی کند.

در امر و نهی شرط است که در آغاز اشخاص مورد امر و نهی آشنائی و آگاهی تمام از خیر و معروف و منکر اسلامی داشته باشند زیرا کسی که آماده به اینها نیست هرگز مورد امر و نهی هم نیست بلکه نخست بایستی علماً و عقیدتاً به جوب این واجبات و حرمت این محرمات آگاهی داشته باشد تا در صورت ترک واجبی و فعل حرامی و اصرار بر این دو گناه مورد امر و نهی واقع شود. زیرا اگر کسی واجب را ترک و یا حرامی را انجام داد ولی این جریان را ادامه نمی دهد دیگر زمینه ای برای امر و نهی درباره او نخواهد بود. مگر در صورتی که بدانی توبه نکرده که اینجا تنها توبه او مورد امر و ترک آن مورد نهی خواهد بود.

این دعوت به خیر و امر و نهی دعوت به امر و نهی را نیز در بر دارد و در هر صورت تا اندازه ای واجب است که این جریانات به گونه ای شایسته تحقق یابد که پس از آن بر دیگران واجب نیست ولی اگر شما به شایستگی امر یا نهی کردید ولی اثر نکرد افراد دیگر نیز به اندازه کفایت بایستی در این جریان پاسداری از اسلام با شما همراه شوند تا آن هنگام که نتیجه این پاسداری تحقق یابد اگرچه موجب حرج یا عسری باشد که مانع از جوب یا جواز امر و نهی نیست.

این سه جریان دارای یکی از سه حالت است: ۱- یا با حفظ نوامیس پاسدار اسلام برابری دارد، که در این صورت نه واجب است و نه حرام. ۲- یا بر نوامیس شخص پاسدار اسلام تقدم دارد که واجب است گرچه ضرری هم ببیند یا حتی کشته شود. ۳- یا بالعکس که در این صورت این جریانات حرام خواهد بود. در هر صورت در دوران امر بین اهم و مهم همیشه اهم مقدم است. و چنانکه پاسدار بایستی علماً، اخلاقاً و عملاً معروف را از منکر تمیز بدهد روی همین مبنا بایستی بر مبنای شرع موارد اهم و مهم را نیز تشخیص دهد.

در این آیه و آیاتی دیگر به جای واجب، معروف و به جای حرام منکر آمده زیرا ممکن است در جوب یا حرمت بین پاسداران و دیگران اختلافی باشد که شما کاری را از روی تقلید یا اجتهاد واجب می دانید و ترک کننده اش آن را واجب نمی داند و یا کاری را شما حرام می دانید و طرف مقابل حرام

نمی‌داند. در این دو مورد امر و نهی تان شایسته نیست بلکه حرام نیز هست، مگر اینکه مثلاً ترک کننده آنچه به نظر شما واجب است با بیان رسا وقائع کننده شما معتقد به وجوب آن گردد که در این صورت طرفین در این حکم اتفاق نظر دارند و در صورت ترک مورد امر یا در صورت فعل حرامش مورد نهی خواهد بود. روی این اصل "یأمرون بالواجب و ينهون عن الحرام" نیامده، چنانکه پیش از این دو نیز يدعون الی عمل الواجب و ترک الحرام نیست. بلکه اولاً «الخير» است که همگان به آن معترف باشند نه اینکه در خیر و شر بودنش میان آمر و مامور و ناهی و منهی اختلاف باشد و نیز معروف آمده یعنی آنچه وجوبش از نظر اسلام همگانی است و سپس المنکر آمده که آنچه حرمتش از نظر اسلامی همگانی است و در حاشیه ضروری بودن وجوب یا حرمت چیزی اگر آمر و ناهی با شخص مورد امر یا نهی توافق نظر دارند، اینجا هم مورد امر یا نهی است، زیرا «المعروف» و «المنکر» هم آن را نیز در بر دارد.

روی این اصل این سه مرحله از مراحل ضروری و همگانی اسلامی است و چنانکه گفتیم اگر اختلافی در وجوب یا حرمت باشد نخست با دعوت الی الخیر که اثبات وجوب یا حرمت مورد اختلاف است طرف را قانع و معتقد کند، سپس این واجب مورد اختلاف «الخير» می‌شود و آن حرام مورد اختلاف نیز «المنکر» می‌گردد. حتی در صورتی که شخصی کاری را که در نظر کل فقیهان واجب است ترک می‌کند یا کاری را که از نظرشان حرام است انجام می‌دهد و خود این شخص فقیه است. آیا می‌شود او را در ترک آن و انجام این مورد امر و نهی قرار داد؟ اینجا قاعده حمل بر صحت این است که شما بدانید که این شخص فقیه کارش مبنی بر صحت است گرچه بر خلاف شهرت یا اجماع با ضرورت فقهی است. و سپس از او با کمال احترام پرسید آیا اگر کسی فلان کار را که همگان واجب می‌دانند ترک کند یا کاری را که همه حرام می‌دانند انجام دهد توجیهش چیست؟ در این صورت او در مقام بیان نظر خویش بر مبنای صحیح خواهد بود. اگر شما را قانع کرد یا هیچ کدام قانع نشدید هرگز زمینه‌ای برای امر و نهی نیست. و اگر او قانع شد ولی همچنان آن واجب معروف را ترک و حرام منکر را انجام داد، بایستی در این صورت او را امر و نهی کرد.

روی این اصل مورد همیشگی و همگانی امر و نهی ضروریات عمومی و کلی اسلامی است که هرگز قابل اختلاف نمی‌باشند. زیرا مورد نص کتاب و سنت است مانند وجوب نماز و روزه و حج و حرمت زنا و مانند آن. پس دعوت الی الخیر دو بعد دارد که در هر دو واجب است. اول دعوت معرفتی و عملی به واجبات و محرمات قطعی که هرگز قابل اختلاف نیستند چون موافق نص قرآن یا سنت قطعی‌اند که ناآگاهان را بایستی بدان آگاه و معتقد ساخت که هم خیر عملی است و هم خیر عقیدتی.

بعد دوم اگر شما در معرفت قرآنی عمیق می باشید و می بینید که بیشتر فقهای اسلام یا تمامی آنها کاری را که به نص قرآن واجب است یا کار دیگری که به نص قرآن حرام است، آن واجب را واجب ندانسته و یا آن حرام را نیز حرام نمی دانند، در این مورد دعوت الی الخیر شامل کل مسلمانان از فقیهان و غیر آنان می باشد که بایستی بر مبنای نص قرآن مظلوم و مهجور فریادگر بیان این حقیقت باشند.

کلاً از شرائط امر و نهی بر مبنای "جادلهم بالتی هی احسن" بایستی با بهترین روش دعوت به خیر و سپس امر و نهی انجام گردد که اگر با خشونت انجام شود حرام است. زیرا تأثیری بعکس دارد یا تأثیر ندارد و اصولاً کسی که معروف را ترک می کند یا منکر را انجام می دهد بیمار است و پزشک شایسته کسی است که با بیمار در حد امکان ملاطفت و مدارا کند نه آن که به سر او فریاد بزند. و به ناشایستگی او را معالجه کند. در حقیقت این امت پاسدار اجتماع اسلامی پزشکان علمی، عقیدتی اخلاقی، معرفتی و عملی اجتماع هستند، پس دانستن معروف و منکر کافی نیست بلکه به ضمیمه این دانش بایستی با بهترین وجه و نیکوترین برخورد این سه جریان پاسداری انجام گردد، چنانکه روش معصومان (علیهم السلام) چنان بوده است که هرگز حتی با دشمنان اسلام هم خشونتی نداشته اند و بر مبنای آیه (۱۶:۱۲۵) تنها کسانی که از روی علم و عناد از احکام اسلامی سرپیچی می کنند و نسبت به دیگران نیز کارشان زیان آور است تنها اینان بایستی مورد تأدیب قرار گیرند.

همین خود مرحله سوم و آخرین امر به معروف و نهی از منکر است در دو جریان دوران امر بین اهم و مهم و در این سه زمینه "یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر" کلاً واجبات اجتماعی بر واجبات فردی مقدم و اهم دانسته است چنانکه جلوگیری از محرمات اجتماعی نیز بر محرمات فردی تقدم دارد.

و اینکه گفته می شود از شرائط وجوب یا جواز امر و نهی امن از ضرر است، این خود بر خلاف نصوصی قرآنی است از جمله آیه (۱۷:۳۱) که ذیل آن صبر و شکیبائی را بر مصائب امر و نهی واجب دانسته و نیز احتمال تأثیر هم شرط وجوب نیست چنانکه در مورد نهی کنندگان از صید ماهی روز شنبه مورد تأیید قرار گرفته اند (۷:۱۶۴) که گروهی از حاضران در این جریان نهی کنندگان از این منکر را مذمت کردند که چرا گروهی را از این عمل زشت نهی می کنید که می دانید در آنها هرگز تأثیری ندارد، بلکه و خدا آنها را عذاب خواهد کرد؟ در پاسخ گفتند: "معذرة الی ربکم و لعلم ینتهون" نخست برای انجام وظیفه ربانی است گرچه هرگز تأثیر نکند و شاید هم برخلاف آنچه گمان برده می شود تأثیر کند. روی این اصل امر و نهی در زمینه های وجوبش چه ضرر داشته باشد یا نه، چه

تأثیر کند یا نه واجب است و تکرارش نیز وجوب دارد که خود حجت و یا تکرار حجتی است بر تارک معروف و فاعل منکر مگر در موارد استثنایی.

در آخر "اولئک هم المفلحون" این پاسداران اسلام در جریان پاسداریشان با شرائط شرعی، رستگارکنندگانند و هیچگاه مغلوب نمی شوند گرچه در این راه در صورت وجوبش کشته شوند که کشته شدن در راه زنده کردن دین خدا خود زندگی شرافتمندانه ای است و زنده ماندن در میان تبهاران و دست به کار دعوت به امر و نهی نشدن در حد امکانش خود مرگ است، پس مردگان زیادند و زندگان بسیار کم.

در مورد طلاب حوزه های علمیه اسلامی که بایستی حقاً پاسداران طراز اول اسلام و ابلاغ کننده مطالب و حیانی قرآن مقدس باشند، چنانچه تبلیغات شان در دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر بر محور قرآن نباشد برعکس دعوت به شر و امر به منکر و نهی از معروف خواهد بود. زیرا در روایات منسوب به معصومان و آراء شرعمداران تناقضات بسیار است که حتی بر خلاف کل موازین نظراتی به عنوان فتوا دارند که در این صورت حداقل بایستی دم فرو بندند و هرگز جز آنچه از ضروریات اولیه اسلامی است سخن نگویند.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٥﴾ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٨﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿١٠٩﴾ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١١٠﴾

و مانند کسانی مباشید که پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف کردند. و ایشان برایشان عذابی بس بزرگ است. ﴿١٠٥﴾ روزی که چهره هایی بسی سپید و چهره هایی بسی سیاه گردند؛ پس اما کسانی که چهره هایشان بسیار سیاه شد (به آنان گفته شود): «آیا بعد از ایمانتان کافر شدید؟ پس به (نتیجه ی) آنکه کافر شدید عذاب را بچشید.» ﴿١٠٦﴾ و اما آنان که چهره هایشان بسی سپید شد، پس (ایشان همچنان) در ژرفای رحمت خدا

جاویدانند. ﴿107﴾ اینهاست آیات خدا، (که) آنها را به تمامی حق بر تو می خوانیم. و خدا هیچ ستمی برای جهانیان نمی خواهد ﴿108﴾ و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است تنها از آن خداست و همه ی چیزها و کارها و فرمان ها تنها سوی خدا بازگردانده می شوند. ﴿109﴾ شما بهترین امتی بودید که برای مردمان (برگزیده شده) برون آمدید. به کار معروف [: پسندیده] فرمان می دهید و از کار منکر [: ناپسند] باز می دارید و به خدا ایمان می آورید. و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، بی گمان برایشان خوب بود. برخی از آنان مؤمن اند و بیشترشان فاسق اند. ﴿110﴾

آیه ۱۱۰ - "امه اخرجت للناس" مقصود گروهی هستند که خدا آنها را نمونه دعوت سه گانه برای کل مکلفان قرار داده است و این امت که "اخرجت للناس" اند دارای دو بعد می باشند: ۱- "خیر امه" یعنی بهترین گروهی از گروه های داعی الی الخیر، آمر بالمعروف و ناهی عن المنکر در کل امتها در کل شریعتهای الهی اند. ۲- گروههایی که از میان مسلمانان دارای امتیازاتی هستند گوناگونند و گروه مذکور از کل این گروه ها بهتر می باشند و روی این دو بعد این امت ویژه و برگزیده در میان مسلمانان که پاسداران اسلامند هم بر سایر گروه های مسلمانان برتری دارند و هم بر سایر دعوت کنندگان به خیر، آمران به معروف و ناهیان از منکر در کل شرایع الهیه امتیازاتی دارند زیرا اولاً اینان شامل این مثلث اند که در تمام ادیان بر دیگران ترجیح دارند. و در ثانی این امت دارای خلود است تا آخر زمان تکلیف و چون تکلیفشان سنگین تر است کارشان نیز سنگین تر می باشد، از این سه بعد و مانند آنها این امت در میان مسلمانان از کل مؤمنان تاریخ و هم از کل گروه های اسلامی برتری دارند و لفظ «کنتم» که مربوط به ماضی است هم نظر به گذشته زمان اسلامی دارد و هم ناظر به کل گذشته های زمانهای تکلیف است. ولی این ماضی در انحصار این گذشته نیست، بلکه خود "اخرجت للناس" که شامل کل مکلفاً تا روز رستاخیر است تمامی آینده ها را نیز در بر دارد که اگر لفظ مضارع بود تنها امتیاز حالیان و برای آیندگان بود ولیکن این لفظ کل اعمال ماضی را شامل است و به طریق اولی آینده را در بر دارد، از جمله دلایل این حقیقت این است که از مخاطبین «کنتم» ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند و شک نیست که نخستین دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکرشان افزون بر امامت شان در کل زمانهای اسلامی بی نظیر است در پی آنان سایر پاسداران اسلامی هستند در طول زمان و عرض مکان. اگر شما اعلم علما و باتقواترین پرهیزکاران باشید ولی مسئولیت این سه جریان را به خود نگیرید کسانی که علم و تقوایشان از شما کمتر است ولی این مسئولیت را عملی می کنند به نص این آیه از شما برترند و بر مبنای آیاتی از قبیل آیه (۱۳:۴۹) علم و تقوای این پاسداران بزرگوار اسلامی دو بعدی است. بعد اول مربوط به حوزه ها شان که به اندازه شخصی دارای علم و تقوی هستند و بعد دوم انتقال دادن این علم و تقوی است در هر سه بعد پاسداری اسلام. پس «اتقاکم» همینانند و بقیه از مؤمنان در

هر شأن مقامی باشند در پرتو پاسداری اینان می توانند زندگی اسلامی شان را استمرار دهند و بر اسلام پایدار باشند.

"و تومنون بالله" - که پس از امر و نهی و طبعاً به عنوان آیه قبله پس از دعوت به خیر نیز آمده است چرا ضلع چهارم این مربع ایمانی ممتاز قرار گرفته حال آنکه سه بخش نخستین بایستی بر مبنای ایمان باشد؟ پاسخ این که «واو» در «و تومنون»، واو حالیه است، یعنی این سه جریان باید بر مبنای ایمان باشد. اگر ایمان نباشد یا ضعیف باشد این سه جریان یا نیست یا ضعیف است.

اینجا "ولو آمن اهل الكتاب" دلیل دیگری است بر اینکه امت در "خیر امه" منحصر به امت اسلام نیست بلکه چنانکه گفتیم شامل کل امتهای دینی می باشد و "منهم المومنون" که بعضی از اهل کتاب را مومن خوانده، ایمان و اسلام فعلی نیست زیرا مسلمان از لفظ اهل کتاب بیرون است، بلکه مقصود اینجا اهل کتابی هستند که در راه ایمان به اسلام گامها برمی دارند تا بالاخره از مسلمانان خواهند شد، البته اینها بر مبنای «منهم» اقلیت اند و اکثریت آنان هرگز در راه ایمان گامی بر نمی دارند.

لَنْ يَضُرَّوْكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقْتَلُوا كُمْ يُؤْتَوُكُمْ الْأَدْبَارُ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ﴿١١١﴾

(شما مؤمنانی که شروط گذشته را انجام داده اید) کافران جز آزاری اندک، هرگز به شما زیانی نتوانند

رسانید و اگر با شما بجنگند، (پس) به شما پشت کنند، سپس یاری (هم) نیابند ﴿١١١﴾

آیه ۱۱۱ - که "لَنْ يَضُرَّوْكُمْ إِلَّا أَذًى" عملیات زیانبار کافران وکل منحرفان را نسبت به آن مؤمنان که در آیه های ۱۰۳، ۱۰۴ و ۱۱۰ توصیف شان به میان آمده است محال دانسته، البته همین مؤمنان و نه دیگران که بر حسب شرائط گذشته در این آیات تحت الحفظ ربانی از هر گونه زیان در آمان خواهند بود که اولاً "اتقوا الله حق تقاته" در ثانی "و اعتصموا بحبل الله" و در مرحله سوم "و لتكن منكم امة" که در شرط اول برای دین این امت در برابر منحرفان برای مسلمانان جهان شمول است و شرط سوم در مرتبه بعدش مخصوص ویرگانی از مسلمانان می باشد که افزون بر این دو شرط شایسته انجام این سه جریان باشند، روی این اصل جنگهای صلیبی، صهیونی و ... که بر ضد مسلمانان شده و آنان در بسیاری از آن جنگها مغلوب گشته اند و حتی سرزمین مقدس فلسطین را با زور و تزویر و رسوائی از دست داده اند هیچ ربطی به مخاطبین «لَنْ يَضُرَّوْكُمْ» ندارد چون شرائط یاد شده را نداشته اند زیرا این شرائط ادای دو بعد است، بعد نخست مربوط به خود این بزرگواران است و بعد دوم اجتماع اصلاح شده و سازمان یافته اسلامی است که در پرتو پایداری حقیقی و خستگی ناپذیر این بزرگواران به شایستگی کامل رسیده است، چنانکه در عصر دولت با سعادت حضرت مهدی صلوات الله علیه جریان این سعادت و قدرت جانگیر به فرماندهی کل قوای حضرتش و تعداد کمی از مسلمانان که بر حسب

روایات ده هزار و سیصد و سیزده نفراند خواهد بود که گروه دوم استناداران و فرماندهان لشکر آن حضرت در سیصد و سیزده استان جهانی خواهند بود و گروه نخست سربازان حتمی زیر پرچم آن بزرگوارند که بر حسب آیاتی از قبیل (۲۴۹:۲) این عده اندک بر کل جهان سلطه ایمانی و عادلانه خواهند یافت و چنانکه در گذشته نیز سیصد و سیزده نفر لشکریان جنگ بدر با کمبود یا سلاح و وسائل جنگی بر هزار تن از مشرکان با کثرت سلاح و وسائل جنگی شان غلبه یافتند و چنانکه در فتح الفتوح فتح مکه عدهٔ قلیل مسلمانان بدون خونریزی بر گروه کثیر مشرکان در مکه غلبه یافتند.

ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدِّلَّةُ أَئِنَّ مَا تَقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءَ وَ
بَغَضَبِ مِنَ اللَّهِ وَضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿١١٢﴾

هر کجا - با پیگیری (تان) - یافت شوند، مُهر خواری و بی مقداری بر (سر و سامان) شان زده شده، مگر به وسیله‌ی ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردم. و مُهر (و مَهر) گدا صفتی بر آنان زده شد، (و) این بدین سبب بود که به آیات خدا همی کفر می ورزیده اند و پیامبران را به ناحق می کشته اند. (نیز) این (عقوبت) به سزای آن بود که نافرمانی و تجاوز می کرده اند. ﴿١١٢﴾

آیه ۱۱۲ - ذلت و خواری را مربوط به منحرفان معاند مانند یهودیان و گروهی از نصرانیان مثل صلیبیان و ... دانسته که در هر جا و هر هر شرائطی باشند خوار و ذلیل و بی مقدارند مگر با پیوندی از طرف خدا و پیوندی هم از طرف مردمان که هر اندازه این دو پیوند نیرومندتر و پاینده تر باشد ذلت هم به همان اندازه از بین می رود و به جای آن عزت می نشینند. این جریان حتی نسبت به یهودیان دربارهٔ سلب و ایجاب ذلت است ولی مسکنیت این رذل صفتان و کشندگان انبیای خدا و کافران به آیات خدا همیشگی است که گدا صفت اند گرچه اموالی هم در اختیار داشته باشند و اینجا با کمال تأسف باید گفت که غلبه همین یهودیان با ذلت و مسکنیت بر مسلمانان در نبرد خونین تصرف قدس یه این جهت بود که گرچه این کفار حبل من الله نداشتند ولی با حبل من الناس و وحدت شان توانستند غلبه کنند زیرا آن مسلمانان نه حبل من الله داشتند نه حبل من الناس. فقط با لفظ اسلام و برخی از شعارهای ظاهری شان اکتفا کرده بودند و اگر مسلمین شایستهٔ کل جهان این دو وحدت را می داشتند قطعاً بر کفار غالب می شدند.

در این آیه علت ذلت و مسکنیت ویژه یهودیان بعد از کفر به آیات الله "يقتلون الانبياء بغير حق"، آمده و این قتل دارای چند بعد است: بعد حضوریش در زمانهای پیامبران بنی اسرائیل بود که هم آنان را می کشته اند و هم ندای رسالت شان را ناچیز می شمرده اند و گروه سومی هم بودند که از این دو

جریان خارج ، بودند لکن کمال رضایت رابه این دو کشتن جسمانی و روحانی داشته اند که هر سه دسته با اخلاف در کیفیت جرم مشمول "و یقتلون الانبیاء" هستند، ولی در زمانهای بعد از این سه بعد فقط کشتن حضوری و شخصی پیامبران در کار نیست اما رضایت به این کشتار گذشته هم از نظر جسمانی و هم از نظر رسالتی در کار است. و کشتن رسالتها بدتر از کشتن رسولان می باشد. روی این اصل یقتلون الانبیاء هنوز هم در میان یهودیان به ویژه صهیونیان و ماندشان ادامه دارد، سپس "ذالک بما عصوا کانوا یعتدون" دنباله عصیان و تجاوز را به اینگونه بیانگر است.

در آیه (۶۱:۲) ذلت و مسکنت با هم آمده ولی در این آیه با فاصله ذکر شده که ذلت به استثنای حبل من الله و حبل من الناس است. ولکن مسکنت در کل ابعاد یهودی معاند بودن استمرار دارد که طبع این یهودیان گدا صفتی است گرچه اموال بسیار داشته باشند و از جمله محله های یهودی نشین آمریکا که بزرگترین ثروت را در دست دارند محله های کثیف و سیاه و تباه است.

لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾

(آنان) یکسان نیستند؛ از (میان) اهل کتاب، گروهی، ایستا و راستایند (که) آیات الهی را در دل شب (همی) می خوانند، در حالی که سر به سجده می نهند. ﴿١١٣﴾

آیه ۱۱۳ - اهل کتاب را نابرابر دانسته که هرگز یکسان نیستند، گروهی از آنان بر مبنای ایمان و عمل شایسته زندگی می کنند و اگر هم هنوز مسلمان نیستند بر مبنای قصور است و نه تقصیر و عناد که اصولاً حق گرایند و هرگز با ناحق آشنائی ندارند و چنانکه در آیه قبل وبعد بیان شده و خواهد شد تنها ایمان و عمل شایسته ایمانی است که موجب نجات است که احیاناً مسلمانی که دارای ایمان و عمل شایسته نیست مورد عذاب است، ولی کسانی از اهل کتاب که دارای ایمان و عمل شایسته ایمان و عقیده به روز رستاخیز و آمر به معروف و ناهی از منکر و شتاب کنندگان در خیرند، اینان بر حسب ایمان شان اهل نجاتند.

يَوْمُنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٤﴾ وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾

به خدا و روز پایانی ایمان می آورند و به کار معروف [پسندیده] فرمان می دهند و از کار منکر [ناپسند] باز می دارند و در کارهای نیک شتاب می کنند و آنان از شایستگانند. ﴿١١٤﴾ و هر کار نیکی انجام دهند، هرگز درباره ی آن ناسپاسی نبینند. و خدا به (حال) تقواییشان داناست. ﴿١١٥﴾

آیه ۱۱۵ - "و ما یفعلوا من خیر" خیرات آنها را ناپیچ و نادیده نگرفته تا جایی که آنها را از باتقویان معرفی فرموده است، که "و الله علیم بالمتقین" و آیات دیگری هم این حقیقت را تثبیت کرده که ایمان به خدا و روز رستاخیز و عمل شایسته در هر صورت مورد تقدیر است مخصوصاً اگر قصوری در مسلمان نشدن در کار باشد و حتی اگر تقصیر و بی حالی بدون عناد هم در پی جویی نکردن از اسلام در کار باشد اینان نیز در حاشیة گروه نخستین از اهل نجات اند و تنها معاندین اند که نجات نخواهند یافت.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١٦﴾ مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾ هَآئِنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١١٩﴾ إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسْؤُهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿١٢٠﴾ وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعَدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٢١﴾ إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٢٢﴾ وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢٣﴾

بی گمان کسانی که کافر شدند، هرگز اموالشان و اولادشان چیزی (از عذاب خدا) را از آنان بی نیاز نمی کند [؛ نمی زداید] و آنان همدمان آتشند، حال آنکه ایشان در آن جاودانه اند. ﴿١١٦﴾ مثل آنچه آنان در این زندگی دنیا (بی مهابا) خرج می کنند، همانند بادی است که در آن سرمای سختی است (و به کشتزار قومی که بر خود ستم نموده اند برخورد کرده، پس آن را تباه ساخته است. و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشان ستم می کنند. ﴿١١٧﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! از غیر خودتان همرازی برگیرید. (آنان) از هیچ (کار) نابکار آشوب گری، در حق شما کوتاهی نمی نمایند،

(و) آرزو دارند که در رنج بیفتید. بی گمان دشمنی از لحن و سخنشان آشکار است و آنچه سینه هایشان نهان می دارد (از این دشمنی) بزرگ تر است. به راستی ما همه ی نشانه های (ربانی) را برایتان بیان کردیم، اگر خردورزی می کرده اید. ﴿118﴾ هان! شما همان کسانی هستید که آنان را دوست دارید، حال آنکه آنان شما را دوست نمی دارند و شما به همه ی کتاب های (و حیانی) ایمان دارید. و هنگامی که با شما برخورد کنند گویند: «ایمان آوردیم» و هنگامی که (با یکدیگر) خلوت کنند، از خشم (شان) بر شما، سر انگشتانشان را می گزند. بگو: «با خشمستان بمیرید، بی گمان خدا به راز ذاتی سینه ها (تان) بسی داناست.» ﴿119﴾ اگر به شما خوشی در رسد، آنان را ناخوش آید و اگر به شما گزند در رسد، بدان شاد شوند و اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، نیرنگشان هیچ زیبایی به شما نمی رساند؛ همانا خدا به آنچه می کنند محیط است. ﴿120﴾ و چون (در جنگ احد) بامدادان از نزد کسانت بیرون آمدی، حال آنکه برای مؤمنان پناهگاه هایی را فراهم می سازی. و خدا بسی شنوای بسیار داناست. ﴿121﴾ چون دو گروه از شما همت گماردند که سستی کنند، حال آنکه خدا ولی هر دو است. و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند. ﴿122﴾ و بی گمان خدا همواره شما را در (جنگ) بدر - با آنکه ناتوان و بی امان بودید - یاری کرد. پس از خدا پروا کنید، شاید سپاسگزاری نمایید. ﴿123﴾

آیه ۱۲۳ - «أَذِلَّةٌ» هم به معنی ذُل و ذلت است به عنوان خضوع در برابر خدا و هم به معنی ذُل و ضعف و ناتوانی است که هر دو برای این مؤمنان بوده و خدا ذُل و ناتوانی آنان را بر مبنای ذُل و خضوع در برابر حق جبران فرموده است، بنابراین "نصر کم الله" از بین بردن ذُل و ناتوانی آنهاست که از بین بردن ذُل در برابر خدا خود خفتی است. و بعد سوم که هرگز مشمول اذلة نیست به معنای ذلت در مقابل کفار می باشد که این خود برخلاف ایمان است: (۸:۶۳).

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ ﴿124﴾ بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿125﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿126﴾ لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ ﴿127﴾ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴿128﴾

چون به مؤمنان می گویی: «آیا هرگز برایتان کافی نیست که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته ی فرو فرستاده شده یاری می کند؟» ﴿124﴾ «آری، اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید و (با همین جوش و خروش) بر شما بتازند، (همان گاه) پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته ی نشان گذارنده

یاری خواهد کرد.» ﴿125﴾ و خدا آن [فرود آمدن فرشتگان] را جز مژده ای برایتان قرار نداد و تا دل هاتان بدان آرامش یابد. و پیروزی جز از جانب خدای عزیز فرزانه نیست. ﴿126﴾ تا برخی از کسانی را که کافر شدند بخشی از آنان (: جان یا توانشان) را قطع و بریده کند، یا آنان را خوار و بی مقدار سازد؛ پس نومید (و زیان بار) بازگردند. ﴿127﴾ هیچ یک از کارهای خدا برای تو نیست. یا (خدا) بر آنان برگردد، یا عذابشان کند؛ بی گمان آنان ستمکاراند. ﴿128﴾

آیه ۱۲۸ - "لیس لك من الامر شیء امورى را که در اختصاص مقام ربوبیت است کلاً از حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) سلب کرده که از حمله آنها برگشت خداست بر گناهکاران یا عذاب کردن آنان که این دو در شمار سائر جهات تکوینی ویژه مقام ربوبیت است از حضرتش سلب شده چنانکه امر تشریع هم بر مبنای «شیئی» در این آیه و نیز نصوصی از آیات دیگر از آن حضرت سلب گشته است، نتیجتاً در این آیه تکوین ربانی و هر گونه تشریع را کلاً از غیر خدا سلب کرده، زیرا این سلب از حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) که برترین انبیا و معصومان عالم امکان است به طریق اولی در دیگران تحقق دارد.

وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ یَغْفِرُ لِمَن یَّشَآءُ وَیُعَذِّبُ مَن یَّشَآءُ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ﴿129﴾ یَاٰیُّهَا الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا لَا تَاْكُلُوْا الرِّبَاۤ اَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿130﴾

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است تنها از آن خداست. برای هر که بخواهد پوشش می نهد و هر که را بخواهد عذاب می کند. و خدا پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿129﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! ربا را (با سود) چندین برابر (اصل مالتان) مخورید و از خدا پروا کنید، شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید. ﴿130﴾

آیه ۱۳۰ - ربا و مفت خواری را در کل مضاعفاتش منع کرده بدین معنی که مال ربوی را مجدداً به عنوان سرمایه رباخواری قرار ندهید، چنانکه این جریان در میان رباخواران و مفت خواران معمول بوده و هست که منفعت پول یا هر مال مفتی را مجدداً مورد ربا و مفت خواری مجدد قرار می داده اند که این مفت خواری یک بعدی نیست، بلکه دارای ابعادی مضاعف متسلسل و پیوسته یکدیگر بوده است، که در این آیه از آن به شدت منع شده و حتی این کار در آیه ۱۳۱ به عنوان کفر معرفی کرده و این منع ویژه منافات با حرمت کلی رباخواری که در آیه (۲۷۵:۲) است، ندارد زیرا اضاعافاً مضاعفه مورد نهی منحصر نیست بلکه نهی از مضاعف است و هیچ گونه منافاتی با نهی از اصل ربا که شامل مضاعف و غیر مضاعف است ندارد، که سر جمع ربا در کل حرام است و اگر این گونه مضاعف باشد حرمتش نیز مضاعف است.

وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿١٣١﴾

و از آتشی که برای کافران آماده شده است بپرهیزید. ﴿١٣١﴾

آیه ۱۳۱ - طبعاً این کفر، کفری یک جانبه و عملی است که در حاشیه کفر همه جانبه عقیدتی و عملی می باشد و جایگاه این کفر عملی همان جایگاه سائر کافران می باشد و چون درکهای آتشین کفار گوناگون است، همینگونه هم درکهای آتشین مفتخوران مضاعف بر حسب درکات مختلف رباخواری شان گوناگون است که هفت درک آتش چنانکه مشتمل بر هفت نوع کفار است شامل اینگونه حواشی کفر نیز می گردد.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٣٢﴾ وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ

وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٣﴾

خدا و رسول را فرمان برید، شاید رحمت خدا فراگیرتان گردد. ﴿١٣٢﴾ و رو سوی مغفرت و پوششی از پروردگارتان و بهشتی که وسعتش آسمان ها و زمین است (و) برای پرهیزگاران آماده شده، شتابان (از یکدیگر) پیشی جوید. ﴿١٣٣﴾

آیه ۱۳۳ - این بهشتی که به پهنای آسمانها و زمین است. چنانکه در آیه ۲۱ سورة ۵۷ نیز آمده طبعاً در میان خود این آسمانها و زمین نیست زیرا در این صورت جهنم دیگر جائی نخواهد داشت، بلکه بر حسب آیه ۱۴: ۵۳ و ۱۵ این بهشت پهناور بر روی بلندترین جو آسمانها و زمین به ضخامت و محیطی به اندازه تمامی آسمانها و زمین است، روی این اصل خود آسمان و زمین جایگاه جهنم اند به هر وسعتی که خدا می داند و ضخامت آسمان هفتم دو بعدی است. بعد فروتر مربوط به کل آفریدگانی که در کل آسمانها وجود دارند و بعد فراتر که سدره المنتهی است یعنی مرحله پایانی آفریدگان آسمانی ربانی است. طبعاً ضخامتش به اندازه ای است که برابر با کل شش آسمان و ضخامت فروتر آسمان هفتم است و بر مبنای آیه (۲۹:۴۲) درکل آسمانها و در زمینها جنبنده گانی به گونه پراکنده وجود دارند، ولكن در بعد آسمانی جنت المأوی احدی در عالم تکلیف و پس از آن در برزخ و پس از آن در قیامت و انهدام جهان وجود ندارد و آغاز ورود بهشتیان هنگام بر پا خاستن قیامت حساب و پاداش می باشد.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ

يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٤﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ

فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ

يَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾ أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتُ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ ﴿١٣٦﴾ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنُ
فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿١٣٧﴾ هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ
وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾

کسانی که در گشایش و تنگی زیان بار (شان) انفاق می کنند و فرو برندگان خشمشان، و درگذرندگان از
مردمان و آنان که از (خشم بر) مردم درگذرنده اند و خدا نکوکاران را دوست می دارد. ﴿١٣٤﴾ و
کسانی که چون کار زشتی کنند، یا بر خودهاشان ستم روا دارند، خدا را یاد کنند، پس (برای گناهانشان)
همی پوشش خواهند. و چه کسی جز خدا گناهان دنباله دار را می پوشد؟ و (نیز) بر آنچه مرتکب
شده اند، از آنجا که (به حرمت فحشا و ظلم به خود و عاقبت وخیم) آگاهند، بر هر کار زشتی که
کرده اند پافشاری نمی کنند. ﴿١٣٥﴾ ایشان، پاداششان پوششی از جانب پروردگارشان است و
بوستان هایی که از زیر (درختان) شان نهرها روان است. و چه خوب است اجر عمل کنندگان (به
خوبی ها) ﴿١٣٦﴾ همواره پیش از شما سنت هایی سپری شده است. پس در زمین بگردید (و) سپس
بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است. ﴿١٣٧﴾ این (قرآن) بیانی است (و حیانی) برای
مردمان و رهنمون و اندرزی است برای پرهیزگاران ﴿١٣٨﴾

آیه ۱۳۸ - "هذا بیان للناس" قرآن را به عنوان بیان و روشنگری بی مانند معرفی کرده است و روی
این اصل "هدی و موعظه للمتقین" می باشد که هدایت و موعظتش همگام و در پی بیان قرآن است،
این آیه دارای دو بعد است، نخست طبع هدایت و روشنگریش برای کل مکلفان، که در میان آنان الناس
به میان آمده اند، چه آن را بپذیرند یا نپذیرند. بعد دوم هدی و موعظه که ویژه پرهیزگاران است آن هم
چنانکه در اول سوره بقره یاد شد شامل دو دسته می باشد دسته اول تقوی پیشگان که آماده تحقق
تقوی در پرتو قرآن اند یعنی گمراهانی که در زمینه گمراهی جوینده و پوینده حقیقت اند، یا دست کم
با حقیقت معارضه ای ندارند و اگر حقیقت برای آنها به گونه قانع کننده بیان شود آن را می پذیرند.
دسته دوم متقیان فعلی هستند که گام اول را برداشته اند یعنی قرآن را گویای روشن هدایتگر مکلفان
دانسته اند و سپس با پویشها و کوششهای خود بر تقوای علمی، عقیدتی اخلاقی و عملی خود چه
فردی و چه اجتماعی کوشا هستند.

و این سخن که اصولا مطلقات و عموماتی می توانند مورد تمسک باشند که گوینده در زمینه آنها در
مقام بیان باشد نسبت به قرآن مستثنی است زیرا "هذا بیان للناس" آن هم - ناس نه فقط پیامبر و ائمه
و شرعمداران دین بلکه این بیان در دسترس کل مکلفان جهان هست و بسی شگفت انگیز است که این
بیان للناس در اندیشه برخی از شرعمداران ظنی الدلاله یا بیانش در انحصار معصومان باشد.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾ إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٠﴾ وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ﴿١٤١﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ﴿١٤١﴾

و سستی مکنید و غمگین مشوید، حال آنکه شما (از دیگران) برترید اگر مؤمن بوده اید ﴿١٣٩﴾ اگر به شما جراحتی در رسد، آن قوم را نیز بی گمان جراحتی نظیر آن رسیده. و ما این روزهای شکست و پیروزی) را میان مردمان به نوبت می گردانیم (تا آنان پند گیرند) و برای اینکه خدا کسانی را که ایمان آورده اند نشانه ای بگذارد و از (میان) شما گواهانی برگیرد. و خدا ستمکاران را دوست نمی دارد. ﴿١٤٠﴾ و برای اینکه خدا کسانی را که ایمان آورده اند خالص و پیراسته گرداند و کافران را محو و نابود سازد. ﴿١٤١﴾ یا پنداشتید که داخل بهشت می شوید، حال آنکه هنوز خدا کسانی را از شما که جهاد کردند. و (نیز) شکیبایان شما را نشان نگذاشته است ﴿١٤٢﴾

آیه ۱۴۲ - "و لما يعلم" - مانند آیه ۱۴۰ - از علم نیست تا خدا را پس از جهل به انتظار علم معرفی کند بلکه از عِلْم به معنی علامت نهادن است زیرا گذشته از آنکه از نظر معنی خدا به هر چیز داناست از نظر ادبیات لفظی نیز عِلْم به اصطلاح دو مفعول گیر است ولی عِلْم تنها یک مفعولی و در اینجا نیز یک مفعولی است که "الذین جاهدو" مفعول "يعلم الله" و «الصابرین» هم مفعول «يعلم» می باشد که هر دو از عِلْم به معنای نشانه گذاری است.

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿١٤٣﴾ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

و شما بی چون و بی گمان مرگ را - پیش از آنکه با آن روبه رو شوید - سخت آرزو می کرده اید، پس همانا آن را دیدید، حال آنکه می نگرید ﴿١٤٣﴾ و محمد، جز فرستاده ای (ربانی) - که پیش از او (هم) فرستادگانی آمده اند - نیست. پس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، بر گذشته هایتان باز می گردید؟ و هر کس بر گذشته ی (نابسامان) خود باز گردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند و به زودی خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد ﴿١٤٤﴾

آیه ۱۴۴ - "من قبله الرسل" در این آیه مانند ده ها آیه دیگر دلیل است بر آنکه حضرتش خاتم رسولان است چنانکه آیه خاتم النبیین حضرتش را خاتم رسولان برجسته و ممتاز قرار داده و بر مبنای این دو آیه و آیاتی دیگر کل رسالتها و نبوتهای ربانی قبل از رسول خاتم پایان یافته است زیرا «الرسل» به اصطلاح جمع محلی به «ال» است که خود لیل بر استغرا است و شامل کل رسولانی می باشد که قبل از این رسول آخرین آمده اند.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّكِرِينَ ﴿١٤٥﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿١٤٦﴾ وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿١٤٧﴾ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسُنَ ثَوَابُ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذُوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَسِرِينَ ﴿١٤٩﴾ بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ﴿١٥٠﴾ سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ﴿١٥١﴾ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّا بَعْدَ مَا أَرْكُم مَّا تَحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥٢﴾ إِذِ تَصْعَدُونَ وَلَا تَلَوْنِ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٥٣﴾ ثُمَّ أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنٌ نَاعَسَا يَغْشَى طَآفَةً مِنْكُمْ وَطَآفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ

لَبَّرَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ
وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾ إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا
مِنْكُمْ يَوْمَ النِّقْيِ الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ
عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا
وَقَالُوا لِخَوْنِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا
وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُخَيِّ وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١٥٦﴾ وَلَسِنِ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ
خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾ وَلَسِنِ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَآلِي اللَّهِ تُحْشَرُونَ ﴿١٥٨﴾

و هیچ نفسی [کسی] را هرگز نبوده است که جز به اذن خدا بمیرد؛ حال آنکه ثبت گشته ای است
زمان بندی شده. و هر که پاداش دنیا را بخواهد به او برخی از آن را می دهیم و هر که پاداش سرای
پایانی را بخواهد بخشی از آن را به او می دهیم. و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم
داد ﴿١٤٥﴾ و چه بسیار از پیامبرانی بر جسته که بسیاری (از) دست پروردگان (خدا) همراهشان
کشتار کردند؛ پس برای آنچه در راه خدا بدیشان رسید ناتوانی ننموده و (در برابر دشمن) جویای سکون
و بی تفاوتی و خواری نشدند. و خدا شکیبایان را دوست می دارد ﴿١٤٦﴾ و سخن آنان جز این نبوده
که گفتند: «پروردگارانمان! گناهانمان را و زیاده رویمان را در کارمان بپوشان و گام های ما را استوار
بدار و ما را بر گروه کافران یاری فرمای.» ﴿١٤٧﴾ پس خدا، پاداش دنیا و پاداش (بسی) نیک
آخرت را به آنان عطا کرد. و خدا نیکوکاران را دوست می دارد ﴿١٤٨﴾ هان ای کسانی که ایمان
آوردید! اگر کسانی را که کافر شدند پیروی کنید، شما را به گذشته های (کفرآمیز)تان برگشت می دهند،
پس بازگشتی زیان بار خواهید داشت ﴿١٤٩﴾ بلکه خدا (تنها) مولای شماست و او بهترین
یاری دهندگان است ﴿١٥٠﴾ به زودی در دل های کسانی که کفر ورزیده اند بیم خواهیم افکند، به
سبب آنچه با خدا (دیگری) شریک گردانیده اند که خدا بر (حقانیت) آن هیچ دلیل قاطعی نازل نکرده
است و پناهگاهشان آتش است. و پایگاه ستمگران چه بد است ﴿١٥١﴾ و (در نبرد احد) خدا همواره
وعده ی خود را به راستی با شما راست آورد؛ چون با اذن او با آنان برخوردی حساس و مرگ بار
کردید؛ تا هنگامی که سست شدید و در کار (جنگ و بر سر تقسیم غنائیم) با یکدیگر به نزاع پرداختید.
و پس از آنکه آنچه را دوست دارید (از غنیمت و پیروزی) به شما نشان داد نافرمانی نمودید. برخی از
شما دنیا را و برخی از شما آخرت را می خواهد. سپس برای آنکه شما را بیازماید، از (تعقیب) آنان
بازتان داشت و از شما در گذشت. و خدا برای مؤمنان، کانون فضلی (بزرگ) است ﴿١٥٢﴾ (خدا
وعده اش را به شما راست آورد) چون در حال گریز (از کوه، خودتان و نیروهاتان را) بالا می بردید و

بر هیچ کس روی نمی آوردید؛ در حالی که پیامبر، شما را - دورادور از پشت سرتان - فرا می خواند. پس خدا به پاداشتان اندوهی برابر با اندوهشان رسانید، تا (سرانجام) - نه بر آنچه از کف داده اید و نه آنچه به شما رسیده است - اندوهگین نشوید. و خدا به آنچه می کنید آگاه است ﴿153﴾ سپس (خدا) پس از آن اندوه، آرامشی (به صورت) خوابی کم و سبک، بر شما فرو فرستاد، (که) گروهی از شما را فرا گرفت. و گروهی (که) همتشان (تنها) درباره‌ی خودشان بود، درباره‌ی خدا، گمان های ناروا، همچون گمان های (دوران) جاهلیت می برند (و) گویند: «آیا ما را در این کار اختیاری هست؟» بگو: «(سرشته‌ی) کارها به راستی یکسره برای خداست.» آنان چیزی را در خودشان نهان می دارند که برای تو آشکار نمی دارند. گویند: «اگر ما را در این کار اختیاری بود (و وعده‌ی پیامبر واقعیت داشت) در اینجا کشته نمی شدیم.» بگو: «اگر شما در خانه های خود (هم) بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، بی گمان (با پای خودشان) سوی بسترهای (مرگ)شان می رفتند؛ و برای اینکه خدا آنچه را در سینه هایتان (پنهان) است بیازماید و برای آنکه آنچه در دل هایتان (پنهان) می دارید، پاک و خالص گرداند. و خدا راز درون سینه ها را بسی می داند.» ﴿154﴾ به راستی روزی که دو گروه (در احد) رویارو شدند، کسانی که از میان شما (به دشمن) پشت کردند، همواره جز این نبود که به سبب پاره ای از آنچه (از گناه) حاصل کرده بودند، شیطان آنان را بلغزانید. و همانا خدا از ایشان بی گمان در گذشت، زیرا خدا همواره پوشنده ای بردبار است ﴿155﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! مانند کسانی نباشید که کافر شدند و برای برادرانشان - هنگامی که (به سختی پای) در زمین زدند (که راهی سخت پیمودند) و یا جهادگر شدند (و کشته شدند) - گفتند: «اگر نزد ما (مانده) بودند، نمی مردند و کشته نمی شدند.» تا خدا آن را در دل هایشان حسرتی قرار دهد. و خدا(ست که) زنده می کند و (هم اوست که) می میراند و خدا(ست که) به آنچه می کنید بسی بیناست ﴿156﴾ و به راستی اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، بی گمان پوششی از خدا(یتان) و رحمتی از او (برای شماست که) از (همه‌ی) آنچه آنان گرده می آورند بهتر است ﴿157﴾ و بی چون اگر بمیرید یا کشته شوید، همانا تنها سوی خدا گرد آورده خواهید شد ﴿158﴾

آیات ۱۴۴ تا ۱۵۸ - درباره موافقات جنگی و تشویق در اصل جنگ با دشمنان و تاکتیکهای جنگی و در باره مخالقات و نقض افعال در جنگ و ترک تاکتیک های جنگی است و سپس:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿159﴾

پس (ای پیامبر!) به (برکت) رحمتی از خدا برایشان نرم خو (و پر مهر) شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی همواره از پیرامونت پراکنده می شدند. پس از آنان در گذر و برایشان پوشش بخواه و در کار

(جنگ) با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خدا توکل کنندگان را به

راستی دوست می دارد ﴿159﴾

آیه ۱۵۹ - "فاعف عنهم" دستور بخشش گناه این متخلفان جنگی است از طرف فرماندهان رسالت در جنگ "و استغفر لهم" هم امر به طلب استغفار است برای اینان از خدا پس از این بخشایش ربانی و فرماندهی جنگی کسانی که شایستگی همگامی با این فرمانده دارند "و شاورهم فی الامر" یعنی به عکس آنکه فرماندهان لشکرها متخلفان در تاکتیکهای جنگی را اعدام یا تنبیه می کنند، این فرمانده رسالتی بر مبنای این سه مأموریت شایستگی مشورت را در همان امور جنگی با همین متخلفان بایستی با کمال محبت و رحمت انجام دهد، البته این مشورت گرچه که با فرماندهان درجه اول جنگی هم باشد به منظور این نبوده است که فرمانده کل قوای رسالتی با نظر خواهی از آنان چیزی بر علمش در تاکتیکهای جنگی افزون کند. بلکه این مشورت به منظور راهنمایی آنان است، به چهره ظاهری همفکری و تبادل نظر، که اراده آنان را نیز محترم شمارد، آنچه درست باشد می پذیرد و آنچه هم نادرست است با کمال اخلاق و محبت اصلاح می کند و بالاخره این مشورت رسالتی با همین متخلفان دارای دو نتیجه است ۱- افکار آنان را در عین سقوط جنگی به کار آوردن، ۲- آنان را به فکر در امر جنگی وادار کردن و بالاخر پس از این دو مرحله آنچه در نظر فرمانده کل قوای رسولی پسندیده است پذیرفتن و آنچه پذیرفته نیست با کمال رحمت و محبت رهنمون شدن می باشد. با اینکه نسبت به فراریان جنگی - که خطرشان برای جنگ کمتر از اینان می باشد - خدا غضب کرده و سپس آنان را بخشوده است، اینجا نیز که باعث شکست قطعی مسلمین شدند؛ در چهارمین مرحله نیز اینان را مجدداً همچنان به کار گمارده و اصلاحشان فرموده است.

از جمله دلائل خودی "شاورهم فی الامر" است و نه "و امرهم شوری بینهم" که اینجا آغازگر شور رسول الله (صلی الله علیه وآله) است و اصولاً در امور مجهول آغاز از کسی است که جریان را خوب نمی داند و از دانایان می پرسد تا با همفکری اینان جریان روشن گردد و آیا رسول الله (صلی الله علیه وآله) که آغازگر با این متخلفان بود از آنان کمتر بود؟ هرگز! بلکه این آغازگری هدایت و رحمت در ابراز رأی عصمت به چهره شور است و از جمله دلائل خودی "فاذا عزم فتوکل علی الله" است بدین معنی که هر گاه خودت پس از این مشورت تصمیم گرفتی بر خدای توکل کن نه "فاذا عزموا" و نه "فاذا عزم اکثرهم" که نه اکثریت آراء اینان و نه حتی اتفاقشان اگر بر خلاف نظر وحیانی رسول الله (صلی الله علیه وآله) بود هرگز نقشی در عزم حضرتش نداشت و دلیل دیگر آیاتی مانند (۱۰۵:۴) است بدین معنی که حاکمیت آن حضرت میان مردم کلاً بر حسب وحی الهی است چه از کتاب و چه از

سنت بر مبنای قرآن زیرا «لتحكم» حاکمیت است و آیا فرماندهی جنگ حاکمیت نیست؟ اصولاً حاکمیت رسول دارای دو بعد است: ۱- بعد احکام عبادی و ۲- احکام سیاسی در کل ابعاد اجتماعی در این مرحله دوم، حاکمیت بسیار از مرحله اول نمایان تر است و این دستور درباره رسول الله (صلی الله علیه وآله) به طریق اولی راجع به فرماندهان غیر معصوم است و در حقیقت این ادبی است در جریانهای مجهول که بایستی با همفکری و همگامی حل گردد که حتی اگر برای فرماندهی مانند خود رسول الله (صلی الله علیه وآله) مسئله حل شده باشد، وی مأمور است بر همان مبنای وحیانی برای دیگران حتی متخلفان نیز با کمال محبت و ادب و برهان و حیانی آن را حل کند تا همگان در جریان جنگ یا غیر جنگ به روشنی و عقیده و تصدیق به کار خود مشغول گردند.

خدا با متخلفان که موجب بروز چنین جریانی شدند در آیه ۱۵۵ با تهدید شدید برخورد کرده که "انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا" لکن با دو تأکید متقابل با آن تهدید "لقد عفا الله عنهم،" منتها این عفو چنانکه گفتیم در دو بعد ربانی و رسولی است، در هر صورت نظرات رسالتی حضرتش در کل ابعاد عبادتی، سیاسی، اجتماعی اقتصادی، جنگی و ... تماماً به وحی الهی است (۳:۵۳ و ۴) که سخنان حضرتش را تنها بر محور وحی مقرر داشته که هواها و عقل های دیگران حتی خود حضرتش منهای رسالت و حیانی مطلق نیست و هرگز نقشی در سخنان رسالتی حضرتش ندارد و آیاتی نیز از قبیل (۱۵:۱۰) این حقیقت را تأکید می کند و روی همین مبنا است که مشورت های دیگر را تنها بر عهده دیگران نهاده چنانکه آیه (۳۸:۴۲) آمده و این شورا بین مؤمنان در امور دینی یا سیاسی خود، برای یافتن حقایق مجهول است-البته در صورت غیاب معصوم- ولی برای آن حضرت هرگز هیچ حقیقتی رسالتی مجهول نیست. بحث درباره شورا به گونه مفصل در آیه (۳۸:۴۲) خواهد آمد.

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٦٠﴾ وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا
غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦١﴾ أَفَمَنْ
اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا وَدَّ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ ﴿١٦٢﴾ هُمْ دَرَجَتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٣﴾ لَقَدْ مَنَّ
اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ
وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ ﴿١٦٤﴾

اگر خدا شما را یاری کند، پس هیچ کس برای شما غالب نخواهد بود و اگر خوارتان کند (و دست از یاریتان بردارد) پس چه کسی بعد از او یاریتان خواهد کرد؟ پس مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند. ﴿160﴾ و برای هیچ پیامبر برجسته ای شایسته نبوده است که خیانت ورزد. و هر کس خیانت ورزد، روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده بیاید. سپس به هر کس (پاداش) آنچه کسب کرده به تمامی داده شود و بر آنان ستم نرود ﴿161﴾ پس آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی کرد، همچون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده و پناهگاهش جهنم است؟ و چه بد بازگشتگاهی است ﴿162﴾ ایشان نزد خدا درجاتی هستند و خدا به آنچه می کنند بیناست ﴿163﴾ بی گمان، خدا بر مؤمنان همی منت نهاد؛ چون پیامبری از خودشان در میانشان برانگیخت که آیات خدا را برایشان می خواند و پاکشان می گرداند و کتاب و حکمت به آنان می آموزد، گرچه پیش از آن در ژرفای گمراهی آشکارگری بوده اند ﴿164﴾

آیه ۱۶۴ - در این آیه و دو آیه دیگر «یزکیهم» پیش از «یعلمهم» آمده و حال آن که تعلیم پیش از تزکیه است، زیرا تزکیه در کل ابعادش - که پاک کردن درون و برون انسان از زشتیها است - بدون علم امکان پذیر نیست، ولی در چهارمین آیه بعکس آمده: "یعلمهم الکتاب و الحکمه و یزکیهم" (۱۲۹:۲) که تعلیم را پیش از تزکیه خوانده است و این دو با یکدیگر هرگز منافاتی ندارند، زیرا آیه چهارم همان جریان طبیعی است که تعلیم پیش از تزکیه است. ولی چون تزکیه محور اصلی و زیربنای تعلیم است در سه آیه دیگر بر آن پیشی گرفته، بدین معنی که مقصود از تعلیم هم تزکیه است که اگر بدون تعلیم، تزکیه امکان داشت تعلیم هرگز به میان نمی آمد.

این دو، دو بال پرواز مکلفان به معراجهای کمال می باشند که هر کدام مقدمه دیگری است، تعلیم اول مقدمه تزکیه نخست و تزکیه هم مقدمه تعلیم بعدی است چنانکه در (۲۸۲:۲) آمده که: پرهیزگار شوید که خدا بر علم و معرفت شما بیفزاید و این تعلیم و تزکیه که وظیفه مستمر رسالت است، تعلیم در بعد یاد دادن علمی است و تزکیه پیامد، این یادگیری برای مؤمنان است، که به ترتیب عقیده، اخلاق و عمل می باشد و هر دو به ترتیب بر مبنای وحی کتاب و سنت است.

أَوَلَمْآ أَصَبْتُكُمْ مُصِيبَةً قَدْ أَصَبْتُكُمْ مِثْلَهَا قُلْتُ أَنِّي هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ
إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿165﴾

آیا و هنگامی که به شما (در نبرد احد) مصیبتی در رسید - که همواره دو برابرش را (به دشمنان خود) رساندید - گفتید: «(این) از کجاست؟» بگو: «آن از خود شما (و ناشی از نافرمانی خودتان) است.» به راستی خدا بر هر چیزی تواناست ﴿165﴾

آیه ۱۶۵ - "هو من عند انفسکم" کلا شکست های مسلمانان را از خودشان دانسته که در اثر سستی و عدم مراعات تاکتیکهای جنگی نصیبشان می شود.

وَمَا أَصْبَحُكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٦٦﴾ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْغَيْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفَرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَنِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿١٦٧﴾

و روزی که (در جنگ احد) آن دو گروه به هم برخوردند، آنچه به شما رسید به اذن خدا بود (تا شما را بیازماید) و مؤمنان را نشانه ای نهد ﴿١٦٦﴾ و (همچنین برای اینکه) کسانی را که دورویی نمودند (نیز) نشانه ای نهد و به ایشان گفته شد: «بیاپید در راه خدا کشتار یا دفاع کنید.» گفتند: «اگر کشتاری می دانستیم، به راستی از شما پیروی می کردیم.» آن روز، آنان در آن هنگام (و هنگامه) به کفر نزدیکترند تا به ایمان. با دهان هاشان چیزی می گویند که در دل هاشان نیست. و خدا به آنچه پنهان می کنند داناتر است ﴿١٦٧﴾

آیات ۱۶۶ و ۱۶۷ - «لیعلم» در این دو آیه چنانکه بارها گفتیم از علم نیست بلکه «علم» به معنای نشانه گذاران است

الَّذِينَ قَالُوا لِأَخَوْنِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٦٨﴾ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿١٦٩﴾

(همان) کسانی که درباره ی برادرانشان [هم مسلکانشان] - حال آنکه در خانه هاشان نشسته بودند - گفتند: «اگر از ما پیروی می کردند کشته نمی شدند.» بگو: «اگر (از) راستان بوده اید مرگ را از خودتان دور کنید.» ﴿١٦٨﴾ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مردگان مپندار، بلکه زندگانی هستند (که) نزد پروردگارشان روزی داده می شوند ﴿١٦٩﴾

آیه ۱۶۹ - "بل احياء" از آیاتی است که زندگی برزخی را که میانگین دنیا و آخرت است ثابت می کند، بدین معنی که کشته شدن و یا مردن به معنای این است که روح همگام با بدن برزخی از بدن انسان جدا می شود و تا قیامت همین گونه به زندگی خود ادامه می دهد و سپس در قیامت تحولی دیگر به خود می گیرد، این حقیقت در این آیه و در بیش از بیست آیه دیگر به خوبی روشن است، از قبیل آیات (۱۷۴:۳) و (۱۷۰:۳) که خود، گواهان روشن بر زندگی برزخی می باشند. جملات زیرین ادله ای است بر حیات برزخی: أحياء، فرحین و یُسَبِّحُونَ.

اینجا قتلوا به میان آمده که زمینه اش همین قتل فی سبیل الله است، ولیکن به معنی اختصاص حیات برزخی به کشته شدگان در راه خدا نیست بلکه به عنوان تجلیل آنان و ترغیب بستگانشان به میان آمده و آیات بیست گانه دیگر به استثنای یکی از آنها درباره مرگ است و نه قتل که کل این مرگها چه برای شایستگان و چه ناشایستگان حیات برزخی را اثبات کرده است.

قتل و شهادت به اصطلاح، عموم و خصوص من وجه است: گاه گسی مقتول فی سبیل الله است ولی شهید نیست، یا شهید است ولی مقتول نیست. یا هم شهید است و هم مقتول، یا نه شهید است نه مقتول، زیرا شهادت در لغت به اصطلاح کلی قرآنی به معنای گواهی حضوری از روی علم است در هر دو بعد: گرفتن گواهی و انجام آن که تلقی و القا باشد و اصولاً راجع به کشتگان حتی یک اشاره هم در قرآن شریف تعبیر شهادت نشده است و این آیه که سرآمد آیات است در تشویق به جنگ در راه خدا نیز قتلوا را به میان آورده نه «استشهدوا».

شهادت دارای سه بعد است؛ ۱- شهادت بر اعمال از هر دو نظرش به وجه عمومی، ۲- شهادت در برزخ و قیامت بر اعمال، که در اختصاص شایستگان می باشد و ۳- که از این هم برتر است حضور مطلق معرفتی و عملی است در حد امکان، عند الله، که در اختصاص معصومان است. اکنون هر یک از این سه شهادت یا با قتل است یا بدون قتل و هر یک از قتلها نیز یا با یکی از این شهادتهاست و یا بدون آنهاست، روی این اصل تکرار می شود که شهادت به معنای قتل نیست. گرچه همپایی آن برای برخی مانند برخی از معصومان تحقق یافته است.

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٧٠﴾ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٧١﴾ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٢﴾ الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسْنَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿١٧٤﴾ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٥﴾ وَلَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِظًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ

عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٧﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٧٨﴾ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٩﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٨٠﴾ لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿١٨١﴾ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿١٨٢﴾

حال آنکه به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند و برای کسانی که (هنوز) به آنان - از پی ایشان - نپیوسته اند طلب بشارت و نوید می کنند، که نه بیمی بر ایشان است و نه ایشان اندوهگین می شوند ﴿١٧٠﴾ به نعمت و فضیلتی از خدا - و اینکه خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی گرداند - بشارت می خواهند ﴿١٧١﴾ کسانی که (در نبرد احد) - پس از آنکه زخم برداشتند - دعوت خدا و پیامبر(ش) را اجابت کردند. برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند پاداشی بزرگ است. ﴿١٧٢﴾ (همان) کسانی که مردمی به ایشان گفتند: «مردمان برای (جنگ با) شما (نیرو) گرد آورده اند، پس از آنان بترسید.» پس (این سخن) بر ایمانشان افزود و گفتند: «خدا ما را بس است و (چه) کارگزار نیکی است.» ﴿١٧٣﴾ پس با نعمت و فضیلتی از جانب خدا، (از میدان نبرد) بازگشتند، در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود و خشنودی خدا را پیروی کردند. و خدا دارای فضیلتی بزرگ است ﴿١٧٤﴾ تنها این شیطان است که دوستان و پیروانش را (از اینان) می ترساند. پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بهراسید ﴿١٧٥﴾ و کسانی که در کفر شتاب می کنند، تو را اندوهگین نسازند. آنان - بی امان - هرگز به خدا هیچ زبانی نمی توانند برسانند. خدا می خواهد در آخرت برای آنان بهره ای قرار ندهد و برایشان عذابی بزرگ است ﴿١٧٦﴾ بی چون کسانی که کفر را به (بهای) ایمان خریدند هرگز به خدا هیچ زبانی نتوانند رسانید و برایشان عذابی دردناک است ﴿١٧٧﴾ و هرگز نباید کسانی که کافر شده اند بپندارند اینکه به ایشان همواره مهلت می دهیم به راستی برای آنان نیکوست. ما فقط به ایشان مهلت می دهیم، تا بر گناهشان بیفزایند و (آن گاه) برایشان عذابی خفّ آور

است ﴿۱۷۸﴾ خدا بر آن نبوده است تا مؤمنان را به این (حالی) که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا کند. و خدا بر آن نبوده است که شما را بر پنهانی (ویژه اش) آگاه گرداند، ولی خدا از میان فرستادگانش هر که را بخواهد بر می‌گزیند. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر بگروید و پرهیزگاری کنید، برایتان پاداشی بزرگ است ﴿۱۷۹﴾ و کسانی که - به آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده - بخل می‌ورزند، هرگز میندارند (که) آن (بخل) برایشان خوب است؛ بلکه همان برایشان بد است، (و) به زودی آنچه که بدان بخل ورزیده‌اند، روز قیامت طوق گردنشان می‌گردد. میراث آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است ﴿۱۸۰﴾ همواره خدا، سخن کسانی (از یهودیان) را که گفتند: «خدا نیازمند است و ما بی‌نیازیم» به درستی آنچه را گفتند شنید و (نیز) به ناحق کشتن پیامبران را ثبت و ضبط خواهیم کرد و خواهیم گفت: «بخشید عذاب بس سوزان را.» ﴿۱۸۱﴾ این (عقوبت) پیش فرستاده‌ی دستاورد شماست و خدا بی‌گمان برای بندگان (خود) زیاد بیدادگر نیست ﴿۱۸۲﴾

آیه ۱۸۲ - «ایدیکم» اینجا تمامی نیروهای تکلیفی، درونی، برونی، فردی و اجتماعی را فرا می‌گیرد و "لیس بظلام للعبید" که ظلم زیاد را از خدا نسبت به بندگان سلب کرده بدین معنا نیست که خدا کم ظلم می‌کند! بلکه آیه نظر به این دارد که عذاب کردن بندگان در صورت اجبار آنان به گناه، ظلمی زیاد است، وگرنه خدا هرگز ظلم نمی‌کند (۴: ۴۰) و (۳: ۱۱۷): خدا ذره‌ای ظلم روا ندارد بلکه از عدل هم فراتر است: (۷: ۱۵۶) و رحمتش نسبت به جهانیان فراگیر است. روی این اساس کسانی هم که استحقاق عذاب دارند، عذاب شان کمتر از استحقاقشان می‌باشد.

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالذِّقْلِ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۸۳﴾ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿۱۸۴﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمَن زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَعُ الْعُرُورِ ﴿۱۸۵﴾

کسانی (که) گفتند: «خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، تا برای ما قربانی ای بیاورد که آتش آن را (به نشانه‌ی قبول) بخورد.» بگو: «همواره پیش از من (هم) پیامبرانی آمدند که دلایل آشکار را - با آنچه گفتید - برایتان آوردند. اگر راست می‌گویید، پس چرا آنان را کشتید؟» ﴿۱۸۳﴾ پس اگر تو را تکذیب کردند، بی‌گمان پیامبرانی (هم) پیش از تو، دلایل روشن‌گر و نوشته‌ها و کتاب روشن آورده بودند، تکذیب شدند ﴿۱۸۴﴾ هر کسی چشنده‌ی (طعم) مرگ است و

تنها روز رستاخیز پادشاه هایتان به طور کامل به شما داده می شود؛ پس هر کس از آتش نجات یابد و به بهشت درآید، همواره کامیاب شده است. و زندگی دنیا جز مایه‌ی فریب نیست ﴿185﴾

آیه ۱۸۵ - "ذائقه الموت" در این آیه که شامل کل نفوس می باشد، نه تنها انسانها و جنیان بلکه فرشتگان و دیگران را نیز دربر دارد که همگان مرگ را می چشند و این چشیدن مرگ با مرگ مطلق تفاوت دارد، زیرا مرگ مطلق نابودی کلی است، ولی چشیدن مرگ نابودی نسبی است که روح با جدا شدن از بدن این جدائی را می چشد ولی همچنان در برزخ زنده است.

نفس در اینجا سراسر وجود مکلفان را از روح انسانی و حیوانی و جسم برزخی و مادی شامل است و چشیدن مرگ تنها مربوط به ارواح است که با جدا شدن از بدنها تلخی مرگ را می چشند و نه آنکه خودشان نیز می میرند. مردن فقط مربوط به جسم و روح حیوانی دنیوی است. که با فاصله گرفتن روح انسانی و جسم برزخی از آن، برای روح - که تنها صاحب ادراک است - چشیدن مرگ یعنی این فاصله مرگ آمیز محقق می گردد.

لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿186﴾ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ، فَبَذَلُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿187﴾

به راستی در مال هایتان و جان هایتان بی گمان آزموده خواهید شد و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و (نیز) از کسانی که به شرک گراییده اند (سخنان دل) آزار بسیاری خواهید شنید؛ و اگر صبر و پرهیزگاری کنید، پس این (خود) به راستی (نشانی) از عزم استوار (شما) در کارهاست ﴿186﴾ و چون خدا از کسانی که به آنان کتاب داده شده، پیمان گرفت که باید آن را برای مردمان بی گمان بیان کنید و کتمانش نکنید. پس آن (عهد) را پشت (سر)شان انداختند و با آن بهایی ناچیز خریدند. پس چه بد چیزی را خریداری می کنند ﴿187﴾

آیه ۱۸۷ - این آیه توبیخی است شدید نسبت به شرعمداران صاحب کتاب های وحیانی که وظیفه تبیین این کتاب ها بعد از پیامبران بعهدہ آنان است، که در دو بعد سلب و ایجاب این وظیفه را بایستی محقق کنند، نخست "لتبیننه للناس"؛ ۱- حتماً این کتاب های بیان و نور و برهان و تبیان را آن گونه که هست برای مکلفان آشکار کنید. ۲- با سخنانی از قبیل "ظنی الدلاله" بودن قرآن را کتمان نکنید.

کتمان اهل کتاب دو بعدی است ولی کتمان شرعمداران اسلامی یک بعدی است، بعدی که هر دو شرکت دارند تحمیل آراء بر خلاف وحی است بر کتاب وحی و بعد دیگر پنهان کردن آیاتی از کتاب وحی می باشد. این هر دو بعد برای کل اهل کتاب می باشد. ولیکن شرعمداران قرآنی هرگز نمی توانند خود قرآن و آیات آن را پنهان کنند، تنها پنهان کردن شان در انحصار حقایق روشن آن می باشد که با خیال ظنی الدلاله بودن آن مسلمانان را از اعتماد به قرآن محروم می سازند و یا اگر هم به قرآن مراجعاتی داشته باشند بر خلاف نصوص یا ظواهر آن نظر می دهند. "فنبذوه وراء ظهورهم" نیز که به معنی افکندن کتابهای وحیانی است به پشت سرهاشان، با اختلاف تعداد کتمان، شامل تمام شرعمداران وحیانی است که این گونه به آیات خدا خیانت می کنند.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا
فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨٨﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٨٩﴾ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٠﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ
اللَّهَ قِيمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا
خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخُلِ النَّارَ
فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿١٩٢﴾ رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي
لِلْإِيمَنِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا
مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿١٩٣﴾ رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ
إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿١٩٤﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ
مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنشَىٰ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَرِهِمْ
وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَتَلُوا وَقُتِلُوا لَا كُفْرَنَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخِلْنَاهُمْ جَنَّتِ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٩٥﴾

هرگز گمان مبر کسانی را که بدانچه (به دست) آورده اند شادمانی کنند و دوست دارند به آنچه نکرده اند مورد ستایش قرار گیرند. پس هرگز گمان مدار که آنان را نجاتی از عذاب است، در حالی که برایشان عذابی دردناک است ﴿١٨٨﴾ و فرمانروایی آسمان ها و زمین تنها برای خداست. و خدا بر هر چیزی تواناست ﴿١٨٩﴾ بی گمان در آفرینش آسمان ها و زمین و دربی هم آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه هایی (قانع کننده) است ﴿١٩٠﴾ کسانی که خدا را (در همه احوالشان)، ایستادگان و

نشستگان و به پهلوارمیدگان یاد می کنند و در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند (و گویند): «پروردگاران! این ها را بیهوده نیافریده ای. تو منزهی! پس ما را از عذاب آتش دوزخ نگهدار.» ﴿191﴾ «پروردگاران! هر که را تو بی چون به آتش در آوری، همواره خوار و بی مقدارش کرده ای. و برای ستمکاران هیچ (گونه) پاورانی نیستند.» ﴿192﴾ «پروردگاران! ما شنیدیم دعوتگری (ما را) به ایمان فرا می خواند که: "به پروردگارتان ایمان آورید." پس ایمان آوردیم. پروردگاران! گناهانمان را برایمان ببوشان و بدی هامان را جبران فرما و ما را با نیکان بمیران.» ﴿193﴾ «پروردگاران! و آنچه را بر (عهده) فرستادگانت برایمان وعده داده ای به ما بده و ما را روز رستاخیز رسوا مگردان. همانا تو وعده(ات) را خلاف نمی کنی.» ﴿194﴾ پس پروردگارشان (دعای آنان را) برایشان اجابت کرد (و فرمود): «من همواره عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زنی - حال آنکه برخی از برخی دیگرید - تباه نمی کنم. پس کسانی که هجرت کرده و از خانه های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده اند، بی گمان بدی هاشان را به راستی از ایشان می زدایم و آنان را همواره در باغ هایی که از زیر (درختان) شان نهرها روان است، به درستی در می آورم. حال آنکه (این) پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو تنها نزد خداست.» ﴿195﴾

آیه ۱۹۵ - «لَا تُكْفِرَنَّ» به معنی پوشش کل گناهان آنان است و «سَيِّئَاتِهِمْ» نخست چون در برابر کبایر نیست و به اصطلاح جمع مضاف است به معنی استغراق می باشد، که کل گناهان اینان به احترام هجرت و در بدری و اذیت شدن و کشتار فی سبیل الله محققاً بخشوده شده است زیرا «لَا تُكْفِرَنَّ» مشتمل بر دو تأکید است و چنانکه «لَا تُدْخِلْنَهُمْ» با دو تأکید دیگر آنان را از بهشتیان برشمرده است و این بهشتی شدنشان بدون هیچگونه شرطی می باشد. اینها نتیجه هجرت از محیط کفر و برون رانده شدن از خانه هایشان و اذیت شدن در راه خدا و نیز کشتار و کشته شدن در همان راه است و «سَيِّئَاتِهِمْ» اگر در برابر «کبائر» بود مقصود تنها گناهان کوچک بود ولی اینجا مطلق است.

لَا يَغُرَّتْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ ﴿196﴾ مَتَّعْ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿197﴾ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نَزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ ﴿198﴾ وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَشَعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَةِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿199﴾

هرگز مباد (که) رفت و آمد با جنب وجوش کافران در شهرها تو را فریب دهد. ﴿196﴾ (این) کالایی ناچیز (و برخوردار اندکی) است. سپس پناهگاهشان دوزخ است و چه بد آرامگاهی

است ﴿197﴾ ولی کسانی که از پروردگارشان پروا دارند، برایشان باغ‌هایی است که از زیر (درختان)شان نهرها روان است، (که) در آن جاودانه‌اند. حال آنکه (این) مهمان‌سرایى از جانب خداست و آنچه نزد خداست برای نیکان خوب است ﴿198﴾ و بی‌گمان از میان اهل کتاب کسانی هستند که به خدا - و بدانچه سوی شما نازل شده و به آنچه سوی خودشان فرود آمده - ایمان می‌آورند، در حالی که برای خدا خاشعند و با آیات خدا (چیزی را به) بهایی ناچیز نمی‌خرند. ایشانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را خواهند داشت. همواره، خدا زودشمار است ﴿199﴾

آیه ۱۹۹ - این آیه اهل کتاب را با شرائطی شایسته از اهل نجات برشمرده که با ایمان به خدا و ایمان به کل آیات وحیانی خدا - چه مربوط به خودشان باشد مانند تورات و انجیل و چه آیات قرآنی - در راه این ایمان کاوش و کوشش دارند زیرا «يُؤْمِنُ» حال و استقبال را دربر می‌گیرد «آمَنَ» نیست که مقصود از این رستگاری و اختصاص ایمان گذشته محض باشد بلکه «لَمَن يَوْمَن» حالت آمادگی هر گونه ایمان شایسته را تبیین می‌کند چه راه ایمان را پوئیده و ایمان آورده و چه در راه ایمان باشند. در این صورت عدم رستگاری تنها در انحصار کسانی است که در راه ایمان نیستند و یا اصولاً با آن عناد دارند، اما کسانی که در راه ایمانند ولی هنوز برایشان درست مستدل نگردیده است اینها هم از مؤمنانند یعنی در شأن ایمانند تا آن هنگام با تحقق بینات روشن کننده و قانع کننده و به واقعیت ایمان دست یابند، چنانکه نظیر این معنای شمولی را در "هدی للمتقین" بازگو کردیم، اینان در فعلیت ایمان نیز مشمول لفظ "اهل کتاب" اند زیرا همین کتابیانند که به قرآن ایمان آورده اند و اینجا اهل الکتاب شایسته چنانکه شامل ایمان فعلی قرآنی آنان پس از کتابی بودنشان هست، شامل آنان هم که هنوز در راهند می‌باشند، ولی لفظ اهل کتاب شامل کسانی که از آغاز ایمان آورده اند یا مشرک یا ملحد بوده و گرایش به قرآن پیدا کرده اند نیست، چون هیچگاه با کتابهای وحیانی پیش از قرآن رابطه ایمانی نداشته اند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿200﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! صبر کنید و (هم) در صبر هماهنگی نمایید و با یکدیگر رابطه و پیوند داشته باشید و مرزها را نگهبانی نمایید و از خدا پروا نمایید. شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید ﴿200﴾

آیه ۲۰۰ - این آیه در پایان سوره چند جریان مهم را برای مؤمنان گوشزد نموده، نخست «اصبروا» که مقصود شکیبائی‌های شخصی است در برابر پیش آمدهایی سخت که در اثر ایمان و عمل صالح به وجود می‌آید، سپس «و صابرُوا» که یکدیگر را به شکیبائی وادار کنید که اجتماع ایمانی، اجتماعی همگام در صبر باشد، سپس «ورابطُوا» که در تمامی نیروهای شایسته، پشتیبان و همگام و کمک کار

همدیگر باشید، به تعبیر دیگر "صابروا و رابطوا" همان نقش "لا اله الا الله" است که صابروا، لا اله و رابطو، الا الله است، تا در پرتو صبر و شکیبائی و خودداری در برابر حوادث، دیگر این پیشامدها آنها را هرگز نلرزاند و ایمانشان را سست نکند و سپس برای تحقق بیشتر ایمان در هر دو بعد شخصی و اجتماعی «رابطوا» و این ارتباط و همبستگی در کل جهات ایمانی در نوامیس پنج گانه و حواشی آنان محقق است. از نظر جان، مال، عقیده، عرض و عقل که در تحکیم این نوامیس و پیشروی آنها، ارتباط درونی و شخصی کافی نیست. بر مبنای این سه معنی "و اتقوا الله" نقش پرهیزگاری را به تمام این سه جریان پیشین داده است که بر اساس این چهار پایه ایمانی "لعلکم تتقون" یعنی شاید در کل جریانهای ایمانی رستگار باشید و چرا «شاید» و نه آنکه باید، با آنکه این اعمال سه گانه بر مبنای ایمان "و اتقوا الله" حتماً موجب رستگاری است؟

پاسخ این است که «کُم» کل مومنان را شامل است و اینان در کل این مراحل دارای درجاتی می باشند و روی این اصل رستگاری حتمی مربوط است به درجه بایسته و شایسته این شروط و این جریان در کل مؤمنان تحقق ندارد، پس رستگاری هم مربوط به که آنان نیست، آری این رستگاری حتمی مربوط است به حتمیت تحقق یافتن این شرائط که مربوط به صاحبان ویژه اش می باشد که رستگاری در دنیا و آخرت، برای خصوص آنان محقق است، لیکن رستگاری بالاتر و والاتر از این رستگاری، ویژه همان رستگاری عمومی است که در سایه تحقق جمعی بایسته این شرائط به صورت عمومی حاصل می شود. چنانکه در دولت با سعادت حضرت بقیة الله (عج) این رستگاری جهان شمول برای آن مؤمنان تحقق خواهد یافت. انشاءالله.

سوره نساء

در سراسر قرآن «سورة الرجال» نیست، ولی سوره «الانسان» که شامل مردان و زنان است موجود است و سورة النساء هم از آن جهت است، که حقوق زنان در طول زمان بسیار نادیده و ناچیز گرفته شده و به آنان در جاهلیت ها ستمهایی شده است و از نظر دیگر هم احکام ویژه و مشترک بسیاری با مردان دارند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

هان ای مردمان! از پروردگارتان پروا کنید: کسی که همه‌ی شما را از یک تن آفرید و همسرش را (نیز) از او پدید آورد و از این دو، مردان و زنانی بسیار پراکند. و خدا را پروا بدارید که به (وسیله‌ی) او (از یکدیگر) درخواست (و با هم همکاری) می کنید و (نیز) ارحامتان را (پروا بدارید). همواره خدا بر (سر و سامان)تان بسی نگهبان بوده است ﴿١﴾

آیه ۱ - این "خلقکم من نفس واحدہ" تمامی انسانهای نسل آخرین را - در طول و عرض جهان در اصل - تولد یافته از یک انسان دانسته، با این جریان که نخست، "و خلق منها زوجها": همسرش را هم از او آفریده و در ثانی "وبث منهما رجالا كثيرا ونساء": از همین دو مرد و زن، مردان و زنان بسیاری در طول و عرض جهان پراکنده ساختیم. روی این اصل - برخلاف آنچه گفته می شود - در تناسل انسانی هرگز جنیان و حوریان مداخلیتی نداشته اند زیرا برای نسل انسان اینجا تنها یک و دو مبدء یاد

شده، نخست «نفس واحدة» که آدم است و دوم حوا و در مرحله سوم و پایانی "وَبَثَّ مِنْهُمَا" که از همین دو انسان - و دیگر هیچ - مردان و زنانی بسیار آفرید. و بالاخره تناسل میان انسان و غیر انسان هرگز ممکن نیست چنانکه آیاتی مانند "لَمْ يَمَسَّ سِنِي بَشَرٍ" درباره حضرت مریم (علیها السلام) گواه است.

البته این سؤال پیش می آید که در اینصورت در نخستین مرحله ازدواج و تناسل، ازدواج میان خواهران و برادران - که فرزندان نخستین این دو می باشند - صورت گرفته، در حالیکه اینگونه ازدواج در تمامی شرایع الهی حرام است.

پاسخ این است که: در آغاز حلال بوده و پس از انتشار نسل - تا آخر زمان تکلیف - حرام گردیده، ثانیاً آیا انسان به خود نزدیکتر است یا به خواهر و برادرش؟! بآن که حوا که از خود آدم پدید آمده با او ازدواج کرد، بنابراین ازدواج خواهر و برادری که از حوا به آدم دورتر بودند حرمتی ذاتی ندارد و چنانکه در خبر از حضرت باقر (علیه السلام) در پاسخ این ایراد چنان گفته شده است. و بالاخره این تناسل نخستین که از برداران و خواهران بوده، محظوری اصلی و اجتماعی هم نداشته، ولی در استمرارش دچار محظوراتی خانوادگی و کشمکشها و عداوتهای است، در عین حالیکه تحمل این پی آمد هم هرگز لزوم و یا رجحانی ندارد، بلکه در حکمت ربانی و بشری محکوم است و نیز جایگزینش سایر ازدواجها از مرحله سوم تا پایان جهان می باشد.

«الناس» با شش ضمیر که جملگی به آن بر می گردند و عبارتند از: «اتقوا»، «ربکم»، «خلقکم»، «اتقوا الله»، «تساءلون» و «علیکم» باصطلاح جمع استغراقند و همه انسانهای نسل اخیر را - از نخستین فرزندان آدم تا آخرین انسان قبل از قیامت کبری - در بر می گیرد.

خطاب ربانی در "یا ایها الناس" در این آیه و آیاتی مشابه از قضایای حقیقیه است - و نه واقعیه - بدین معنی که مخاطب در "یا ایها الناس" تنها ناس زمان نزول قرآن نمی باشند، زیرا "خلقکم من نفس واحدة" و نیز "وَبَثَّ مِنْهُمَا رَجُلًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً" و در آخر «والارحام» شامل تمامی انسانهای آخرین در مثلث زمان می باشد.

پس از این مراحل در خطاب حقیقی این آیه سه نکته دیگر نیز داریم:

۱- «من نفس واحدة» که همین آدم نخستین در نسل آخرین است ۲- «و خلق منها زوجها» که همسرش را نیز از خود او آفرید، چون بدون همسر برای مرد هرگز تولید نسلی نیست، گرچه برای زن احیاناً تولید نسلی بدون مرد بعنوان نشانه ای ربانی بر رسالت، تحقق یافته است، مانند ولادت حضرت مسیح (علیه السلام) و محال بودن بُعد نخستین - یعنی تناسل از مرد بدون زن - در آیاتی دیگر نیز

محقق است، مانند: "أَتَى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً" (۱۰۱:۶) چه زمان برای خدا فرزند است در حالیکه برایش همسری نبوده، این سخن در برابر کسانی که برای خدا فرزند قائلند در صورتی قانع کننده است که فرزند بدون زن از برای مرد محال مصلحتی باشد، زیرا در صورت امکانش پاسخ این بود که چون تو بر هر چیز توانائی داری، توان این را هم داری که بدون همسر تولید فرزند کنی.

۳- "و بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً" که این رجالا و نساء در کثرتشان تمام مردان و زنان را شامل است، روی این اصل این آیه بر این حقیقت، دلالتی دوگانه دارد، که تناسل نخست از «نفس واحدة» بوده و بعداً این تناسل در حالتی است که همسرش را از او آفرید، و آفرینش انسان فقط از این دو - و نه جنیان و یا حوریان - بوده است.

"وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ" اینجا تقوی دارای دو بعد است: تقوی الله و تقوی الارحام، ارحام در بیست و دو جای قرآن یاد شده و در بیشتر موارد مقصود مطلق ارحام است که جمع رحم می باشد و آن هم ویژه زنان است، که در کل رحم در آغاز از زنان شروع می شود و آنگاه هر که با دیگری ارتباط رَحِمی دارد یعنی در نهایت تولد یافته از رحم او می باشد چه دور و چه نزدیک و چنانکه گذشت بدون رحمهای زنان، تناسل امکان پذیر نیست؛ بنابراین تمام انسانها به رحم حوا برمی گردند و سپس با دور و نزدیکشان به رحمهای دیگران نیز بازگشت دارند.

در اینجا این سؤال مطرح است: با آنکه اصل آفرینش مردان و تأثیر اصلی صلب های آنان در تولید فرزندان بر زنان مقدم است، چرا ارحام این همه در قرآن یاد شده اند؛ ولی صُلب فقط یکبار ذکر شده است؟ (۷:۸۶) پاسخ اینست که پیدایش نسلها - چنانکه گذشت - کلاً از رحمهای زنان است و احیاناً بدون مرد هم زنان می توانند - مانند مریم (علیها السلام) - باردار شوند، و انگهی ارتباط رَحِمی از نظر رحمت و عطوفت بیش از ارتباط صُلبی است، گر چه هر دو در ارتباط بارداری همگام هستند، ولی زنان بیشتر رحمت انگیز و رحمت خیزند تا جایی که قرآن احترام مادران را سه برابر احترام پدران مقرر فرموده است؟ (۱۵:۴۶) که بارداریش و وضع حملش و شیر دادنش این خود سه زحمت و مرارت برای مادر است، که از برای پدر نیست و بر مبنای روایاتی چند - همراه بااستناد به آیه - آیه احترام مادر سه برابر احترام پدر است. و آیه ارحام که در بیشتر جاهای قرآن بگونه ای مطلق آمده - بویژه در آیه مورد بحث - دارای سه بُعد است؛ نخست زن که نزدیکترین ارحام می باشد، زیرا خود صاحب رَحِم است و سپس شوهر که بعد از زن عامل دوم تولید مثل می باشد و در آخر فرزندان که ثمره این ارتباط زناشویی هستند و در بعد آغازین نخستین رَحِم رَحِم حضرت حوا (علیها السلام) است، که تمامی صُلبها و رَحِمها در بُعد تناسلی به همان یک رَحِم بر می گردند و در میان این دو نقطه نخستین

و آخرین، کل انسانها که در این آیه "رجالا کثیراً و نساء" آمده، مشمول ارحام هستند و روی این اصل همه انسانها ارحام یکدیگرند، گرچه رَحِم اصطلاحی و شرعی در بعد میراث و مانند آن رحم هایی نزدیک اند و در بُعد محرمیت ارحامی پس از اینان، مانند خواهرزادگان، دایی ها و عموها و... .

در این آیه «واتقواالله» که پرهیز و مسئولیت یاد شده در بعد اول پرهیز از خدا است، که «تساءلون به» سؤال نخستین درباره همین تقوی الله است و سپس «الارحام» که کل انسانها را شامل می باشد.

روی این اصل عمومیت ارحام نسبت به کل انسانهاست و هر مسلمانی باید نسبت به تمامی مسلمین - و بلکه کل انسانها - که رحم یکدیگرند - تقوا و پرهیز داشته باشد، چه پرهیز مثبت نسبت به راه یافتگان و نیز راهیان راه خداست، گرچه پرهیز منفی نسبت به معاندان حق است، ولی مثبتش تقوای تعهد، مراقبت، همپایگی و کمک به یکدیگر است، که اگر هم بالفعل در راه نباشند، ولی امکان راه یافتن را دارند و بایستی با کمال تقوا و پرهیز از بی تفاوتی؛ دست آنها را گرفت و از بیراهه به راه آورد و اگر هم دسته دومند - که با حق عنادی عمیق دارند - در برابرشان باید "اشداء علی الکفار" بود، که اینجا تقوا، تقوای سلبی و دست رد بر سینه آنان زدن و هر دو بعدش "تقوای الارحام" است، البته هر چند ارحام نزدیکتر باشند، تقوای درباره آنان نزدیکتر است، که "وانذر عشیرتک الاقربین" (۲۶: ۲۱۴).

"ان الله کان علیکم رقیباً" رقابت و توجه کامل پرودگار در این دو نقطه تقوا - با درجاتشان - همیشگی است، روی این اصل این آیه به تنهایی دو ایجاب و یک سلب را شامل است: ایجاب نخستین، تقوای نسبت به الله و ایجاب دومین، تقوای الارحام که پس از ارتباط با خدا و مسئولیت عبودیت در برابر او، ارتباط با کل انسانها و مسئولیت اخوت با آنهاست و سوم تقوای سلبی نسبت به معاندان می باشد.

وَأَتُوا الَّتِي مَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢٦﴾

و اموال یتیمان را به آنان بازپس دهید و اموال پاکیزه و مرغوب آنان را با (اموال) ناپاکیزه (ی خودتان) هرگز جایگزین نکنید و اموال آنان را بسوی (در شمار اموال) خودتان مخورید (که) بی گمان این گناهی بزرگ بوده است. ﴿٢٦﴾

آیه ۲ - "الی اموالکم" همان معنای بسوی اموالتان است و نه - به خیال تحمیل کنندگانی بر قرآن - «مع موالکم» که: اموال خود را با اموال آنها یک جا نخورید! «الی اموالکم» بدین معنی است که شما اموال یتیمان را - که با اموال خودتان در بعد ولایت و زندگی مشترک با آنان احیاناً بهم آمیخته شده - چنان نباشد که اموال آنان را همچون اموال خودتان و بسوی همان و همراه آن تصرف کنید، که نباید

اندکی از اموالشان را به حکم اموال خودتان مصرف نمائید، ولی «الی» به معنای «مع» مورد دو اشکال لفظی و معنوی است و معنوی اش اینست که در این صورت مورد نهی اینجا تصرف جمعی در این اموال خودی و غیری است و در نتیجه چنانکه تصرف در اموال خودتان، جدا از اموال یتیمان حرام نیست، تصرف از اموال یتیمان هم جدا از اموال خودتان حلال است!

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَمَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبْعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ ذَٰلِكُمْ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ﴿٣٠﴾

و اگر در (اجرای) قسط [فوقِ عدالت] میان یتیمان (و یا ترک عدالت نسبت به غیر آنان) بیم ناکند هر چه از زنان (یتیم و دیگران) که شما را پسند افتاد - دو دو، سه سه و چهار چهار - به همسری برگزینید. پس اگر بیم دارید (که نسبت به آنان یا خودتان از نظر اجتماعی، اقتصادی، دینی و سایر جهات) به عدالت رفتار نکنید، به یک زن (آزاد) یا به آنچه دسترس دارید (مانند مُتعه یا کنیز یا عزوبت) اکتفا کنید (که این (خودداری) نزدیکتر است به اینکه سنگین بار و زیان کار نشوید. ﴿٣٠﴾

آیه ۳ - در "ان خفتم" اینجا مخاطب کسانی هستند که شایستگی ولایت بر این یتیمان را دارند، چه در حال ولایت و سرپرستی آنها باشند و چه نباشند و ولایت هم نسبت به ایتام واجب کفائی است. «الیتمی» در این آیه بویژه شامل زنان یتیم است که با از دست دادن پدران - و با نداشتن شوهران - با آنکه بالغ هستند در منطق قرآن به حساب ایتام آمده اند: (۱۲۷:۴) روی این اصل "آتوا الیتمی اموالهم" در آغاز آیه دوم و "و ابتلوا الیتمی" در آغاز آیه ششم، شامل اینان نیز می باشد و چون احسان و اقساط والاتر از عدل نسبت به یتیمان است در کل جهات برخورد تربیتی با آنان لازم است و تنها عدالت با آنان کافی نیست، چنان که کل آیات ایتام این جریان را در بر دارد، روی این اصل در ارتباط اولیای ایتام با زنانی اینگونه یتیم که اقساط و احسان نسبت به آنان واجب است. احیاناً ترس آن می باشد، که به این وظیفه عمل نشود.

در "فانکحوا ما طاب لکم ... " این جریان، علاجی شایسته شده است، به این ترتیب که اگر بترسید که نتوانید میان این یتیمان جریان فوقِ عدالت را انجام دهید، با آنها دوتا دوتا، سه تا سه تا و چهارتا چهارتا ازدواج کنید که در اینصورت قسط تبدیل به عدل می شود.

البته به شرطی که این زنان "ما طاب لکم" باشند، یعنی مورد رغبت شرعی شمایند، که زن زانیه یا هر زن نابکار دیگری مورد رغبت ایمانی مؤمن نیست.

این بخش اول از یتیمان بودند که با ارتباط زناشویی از یتیم بودن خارج شده و عدل جایگزین قسط می شود، بخش دوم یتیمان مذکرند که در بر خورد با ایشان بایستی - برای انتقال قسط به عدل - با مادرانشان در صورتی که شوهر ندارند - گرچه پدر دارند - ازدواج کرد، که این خود در پی ارتباط نخستین، باز ارتباطی است که می تواند از لزوم اقساط بکاهد و به عدل تبدیل شود، که این یتیم گرچه فرزند شما نیست ولی چون فرزند همسران می باشد، وجوب قسط تبدیل به عدل می گردد، البته عدلی بین بخش نخستین که کلا یتیم از زن یتیمی که با او ازدواج کرده اید بر طرف شده و در بخش دوم تا اندازه ای این یتیم با سرپرستی شما بر طرف می گردد و همینطور سایر مواردی که با ازدواج با زنانی این یتیم کاهش می یابد و قسط آنچنانی واجب نخواهد بود و در مرحله سوم نیز با اِلْقَا خصوصیت تبدیل قسط به عدل، هر جا که واجبی پیش آید، یا حرامی گریبانگیر انسان گردد و خلاصی از این دو بعد با ازدواج متعدد حاصل شود، این تعدد واجب خواهد بود و اگر هم رجحانی در کار باشد، ازدواج متعدد راجح است و این مثلث در تعدد ازدواج قاعده ایست کلی با شرایطی که در این آیه و آیات دیگر ذکر شده.

عدالت در مورد زنان بی شوهر که پدرانشان را هم از دست داده اند، گرچه برتر از عدالت نسبت به زنانی است که پدرانشان زنده اند، لکن این عدالت کمتر از اقساط و احسان است.

اینجا خوف نخستین بر طرف گردید و اکنون جای خوف دوم است که "فان خفتم الاّ تعدلوا" اگر باز هم بترسید که عدالت نکنید، به یک زن اکتفا کنید و یا اگر نسبت به یک زن هم این خوف همچنان مستمر است "او ما ملکت ایمانکم" آنچه در دست دارید، یعنی با ازدواج موقت یا کنیز و در آخر کار - یا وسایل کنترل شهوت - از کل ازدواجها خودداری کنید، که "ذلک ادنی الاتعولوا" این جریان بدان نزدیکتر است که از عدالت منحرف نشوید و مبتلای به ثقل عیالواری که موجب ترک عدالت است نگردید، چنانکه جریان نخستین که ازدواج با زنان یتیم بود خود بدین سبب بود که از فوق عدالت منحرف نشوید.

در "ان خفتم انّ لها الاّ تعدلوا" اینجا مفعول لاتعدلوا محذوف است و بنابراین مطلق موارد خوف عدم عدالت را در تعدد ازدواج و یا اصل ازدواج نیز شامل می باشد که اگر از ترک عدالت میان زنان و یا ترک آن در تعدد ازدواج در میان مردمان و یا ترکش حتی نسبت به یک زن هم بترسید و یا بترسید که با تعداد ازدواج شما عده ای از مردان از ازدواج محروم شوند - که مثلاً تعداد زنان و مردان مساوی باشند - و این ازدواج شما ظلم به دیگران است و یا اینکه با تعدد ازدواج به ترک عدالت وادار شوید، نه در میان زنان و یا سایر جهات یاد شده، بلکه مثلاً از باب اداره اقتصادی آنان، به ناروا اموالی را

بدست آورید تا به مصرف این زنان برسانید، در این گونه موارد بایستی بگونه ای رفتار کنید که عدالت محفوظ گردد، گرچه در آخر کار با ترک کلی ازدواج باشد. و در کل اگر ازدواج بایک زن یا بیشتر موجب ترک عدالتی گردد، این ازدواج حرام است و حتی اگر شما در ابتدا با عدالت ازدواج یا ازدواجهایی کردید، لکن در اثر این ازدواج یا ازدواجها بترسید که حدود الهی ترک شود به هر وسیله ای ممکن باید این ترس بر طرف گردد، گرچه با طلاق باشد، زیرا اصل ازدواج براساس اقامه حدود الهی است (۲۲۹:۲-۲۲۸) که در جمع ازدواج یا تعددش باید بر مبنای عدالت همه جانبه باشد و در صورت ظلم هم حرام است.

البته مقصود از عدالت واجب در زناشویی، عدالتی برونی و یا درونی امکان پذیراست - چنانکه در آیه مربوطه اش خواهد آمد - و آن عدالتی که امکان پذیر نیست واجب هم نیست، مانند عدالت در محبت و عمل جنسی که این دو میان زنان جوان و زیبا و پیران زشت و یا زنان خوش اخلاق و بد اخلاق طبعاً امکان ندارد ولی بایستی از نظر اقتصادی و اخلاق و مانند اینها تا سرحد امکان میان زنان و یا درباره یک زن عدالت برقرار گردد.

و در جمع درست است که مورد وجوب ازدواج در این آیه با دو شرط خوف از عدم قسط درباره یتیمان و نیز مورد رغبت شرعی بودن این زنان است ولی مقتضای این وجوب احیانی جواز تعدد ازدواج در غیر این موارد نیز هست و چون این آیه جواز تعدد ازدواج را اولاً در انحصار این موارد خاص ندانسته و در ثانی - چنانکه گفتیم - اگر وجوبی هم در کار نباشد این جواز همچنان پابرجاست و نیز آیات مطلقه ای هم ازدواج را کلاً واجب و یا مستحب نموده و به یک ازدواج منحصر نکرده، اگر هم تحدید تعدد ازدواج به مثنی و ثلاث و رباع نبود، این ازدواج هم همانند گذشته جاهلیت حدی نداشت و این آیه که مورد وجوب تعدد ازدواج را مثنی و ثلاث و رباع خوانده، به طریق اولی مورد جوازش هم از این عددها بیشتر نیست.

این "مثنی و ثلاث و رباع" مربوط به جمع مردان است نه یک فرد، بنابراین جمع اینها در بُعد مضاعف هرگز مراد نیست، که اگر این مثنی و ثلاث و رباع را جمع بگیریم هیجده عدد می شود و اگر ضرب بگیریم بیست و نه عدد است که اولاً اینها مربوط به یک فرد نیست تا چنین جمع و ضربی پیش آید، بلکه مراد این است که شما دوتا و دیگران دوتا یا شما سه تا و دیگران هم سه تا و... زیرا مثنی مبنای دوتا دوتا و ثلاث مبنای سه تا سه تا و رباع مبنای چهارتا چهارتاست و ثانیاً اگر مراد جمع یا ضرب بود قاعده صحیح ادبی - تا چه رسد به فصیح ترینش - همان عدد هیجده یا بیست و نه بود، نه آنکه با لفظ اینگونه بازی گردد و نامفهوم شود، پس چنین معنای بی معنایی در کار نیست.

و اصولاً تعدد ازدواج بشرط عدالت در کل جهات ضرورتی است پرهیز ناپذیر، زیرا اولاً زنان نوعاً بیشتر از مردان هستند، ثانیاً امکان بارداری زنان تا حدود پنجاه سالست، ولی نسبت به مردان تقریباً دو برابر آنان می باشد، ثالثاً تعدد ازدواج نخستین میدان اصلی ورزش عدالت است، که عادلان در این زمینه - چه مرد و چه زن - بهترین عادلها در کل جهات می باشند، رابعاً اینکه طبع زنان بوضع عادیشان - اگر با شوهرهاشان تناسب زناشویی داشته باشند - انحصار به همان یک شوهر است ولی طبع مردان چنان نیست اگر هر قدر زن یگانه شان زیبا و رعنا و شایستگی زناشویی را داشته باشد، باز بعضی مردان را اشباع نمی کند. بنابراین دو بُعد تکوین و تشریع با هم جواز تعدد ازدواج را تعیین و تبیین می کند.

مختصر آنکه تعدد ازدواج در صورتی تجویز می شود که سه بُعد امکان جنسی، مالی و عدالت در میان زنان و دیگران و خود انسان محقق گردد و این خود - در صورت عدالت - تمرکز و تورم شهوت و ثروت را از مردانی و محرومیت زوجیت را هم از زنانی سلب می کند.

وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا ﴿٤﴾

و مهریه ی زنان را به عنوان هدیه ی زناشویی بدون منتی عسل گونه: به شیرینی به ایشان بدهید. پس اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما وا گذاشتند، آن را گوارا بخورید. ﴿٤﴾

آیه ۴ - «صدقاتهن» صدقات جمع صدقه به معنای مهریه است و نه صدقه به معنای بخشش مجانی و «نحله» این مهریه را به معنای هدیه زناشویی مقرر داشته و در هر صورت این خود فریضه ای است در ازدواج، چنان که در آیاتی چند تکرار شده مانند (۲۳۶:۲) و (۲۴:۴).

"فكلوه هنيئاً مريئاً" تصرف کردن در بخشی از مهریه زن است، آن هم در صورتیکه زن این بخش از مهریه اش را با طیب نفس و رضایت خاطرش به شوهرش ببخشد، البته در صورتی که اجبار و اکراهی و یا حتی پیشنهادی یا تشویقی از سوی مرد و یا دیگران در کار نباشد، زیرا حداقل این مورد مشمول قطعی "طبن لكم عن شيء منه نفساً" نیست و اگر این بخشش سفیهانه باشد پذیرش آن از سوی شوهر حرام است و دلیل اینکه زن تنها می تواند بخشی از مهریه اش را ببخشد، "شئ منه" است و «عنه» نیست، زیرا که اگر «عنه» بود هم شامل کل مهریه و هم بعض آن بود ولی «منه» تنها بخشی از مهریه را شامل است، روی این اصل زن حتی با طیب نفس خاص هم چندان حق بخشیدن کل مهریه را ندارد.

آری "هَنِيئًا مَرِيئًا" که به معنای گوارائی بسیار روان و بدون هیچ گیروداری است، در صورتی است که این بخشش مهریه از جانب زن سفیهانه نباشد و در مقابل، بخشش سفیهانه است، که گرچه در اندکی از مهریه اش هم باشد، پذیرش آن از طرف شوهر حرام است و میانگین این دو این است که یا کل مهریه را بر مبنای عقل اقتصادی انسانی و شرعی اش به شوهرش با استقلال نظر خویش ببخشد و یا با همفکری با دانایان بعضی از مهریه اش را به او واگذار کند که در اینصورت و مانند آن نه پذیرش آن حرام است و نه در حد اعلاّی حلیّت و گوارایی که "هَنِيئًا مَرِيئًا" باشد، از سفاقت عقلی و شرعی برون است چنانکه از آیه بعدی مستفاد می گردد.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٥٥﴾

و اموالتان را - که آنها را خدا (وسیله‌ی) قیام و به پا داشتن (زندگی) شما قرار داده - به سفیهان مدهید و در آن نیازهایشان را تأمین کنید و آنان را پوشاک دهید و با آنان سخنی پسندیده بگویید. ﴿٥٥﴾

آیه ۵ - «اموالکم» در اینجا دارای دو بُعد است؛ یکی اموال کسانی که می خواهند آنرا به سفها واگذار کنند و دیگر اموال خود سفیهان و پاسخ اینکه چرا اموال سفیهان به عنوان اموال خودمان معرفی گردیده این است که اصولاً اموال دارای دو جنبه است: جنبه شخصی و جنبه اجتماعی، که حتی المقدور بایستی از دو جنبه بهره برداری شود، روی این اصل اگر اموال سفیهان بدست خودشان باشد و سفیهانه در آن تصرف کنند، این هم تضییع مال شخصی است و هم تضییع اجتماعی و این تصرف سفیهانه تنها در اتلاف یا تبذیر و اسراف نیست بلکه مال را بدون جهت نگه داشتن و بکار نبستن آن، که سود و زیانی هم در کار نباشد، در هر صورت بر خلاف «قیام» است بنابراین سفاقت در انحصار اتلاف نیست، بلکه حتی اگر بدون مجوزی اقتصادی مال را نگه دارد نیز سفاقت است، وانگهی ولایت عاقلان بر اموال سفیهان نیز مقتضی همین نسبت به دیگران می باشد، که اموال آنها گوئی از اموال خود شماست، پس همانگونه که نسبت به اموال خودتان بایستی عاقلانه رفتار کنید، نسبت به اموال سفیهان نیز واجب است رفتاری عاقلانه داشته باشید.

سفاقت و سبک مغزی نیز بر دو قسم است: سفاقت عقلی و سفاقت شرعی، که اگر کسی کاملاً متشرع است لکن سبک مغز می باشد نباید اموالش بدست خودش باشد و اگر کسی عاقل است ولی بر خلاف شرع سفیهانه در اموالش تصرف می کند باز هم محکوم به سفاقت است، تا چه رسد به آن که در هر دو بُعد سفیه باشد. سفاقت هم تنها در اتلاف یا زیان رسانی به مال نیست بلکه نگهداری مالی که قابل بهره برداری است بدون اینکه قیامی در آن شود نیز سفاقت است و در این مثلث و بالاتر اینکه

دیوانگان نیز هرگز نباید اموالشان در دسترس خودشان باشد، زیرا "التي جعل الله لكم قياماً" اموال را برای پیداشتن زندگی عاقلانه و شرعی - فردی و اجتماعی - مقرر داشته است، روی این اصل اگر کسانی که یکی از ابعاد سفاقت و یا بیشتر را دارا هستند و یا بدتر مجنون می باشند در اموالشان تصرف کنند، این تصرف بر خلاف قیام در اموال است و وظیفه عاقلان این است که همانگونه که بر احوال این سفیهان ولایت دارند بر اموالشان نیز ولایت داشته باشند، اما غیر مکلفی که در اموالش تصرفی از هر جهت عاقلانه می کند مجاز به این تصرف می باشد و چه بسا قیام این اموال در دست او بهتر از برخی عقلای عادی باشد، مگر یتیمان که در تحویل اموالشان به خود ایشان اضافه بر بلوغ، دو شرط دیگر نیز - چنانچه در آیه بعد می آید - وجود دارد.

و بر اساس آنچه قبلاً گذشت ولایت به معنای دنباله روی اصلاحی است که باید توانایان در هر بُعدی از توانشان بدنال ناتوانان - برای اصلاح کارشان - کوشا باشند، اعم از توانائی عقلی، عقیدتی، جسمانی، مالی و... و نیز ناتوانایان اولیاء توانایانند، بدین معنی که باید در تکمیل کمبودهایشان از آنان پیروی کنند، مثلاً خدا ولی مؤمنان است به معنای اول و مؤمنان نیز اولیاء الله هستند به معنای دوم.

و مختصراً سفاقت شرعی دارای چهار بُعد است: اتلاف، اسراف، تبذیر و نگهداری اموالی که قابل بهره گیری شرعی است که این اموال بدون سود و زیان و بدون نیاز نگهداری گردد و در هر چهار بُعد سفاقت از روی تقصیر است و سفاقت عقلی دارای یک بُعد، که سبک مغزی در تصرف مال و قصور است.

"و ارزقوهم فیها" دستوری است به اینکه اولیاء از اصل مال سفیهان نباید به مصرفشان برسانند، بلکه اموال سفها را بحالت قیام نگهدارند و آن را منفعت خیز سازند و در این میان آنها را برخوردار کنند، که اگر ولی سفیه مال او را از ترس سفاقتش بدست گیرد و خود نیز با نگهداشتن اصل مال در صورت امکان بهره برداری، آن را راکد گذارند، این ولی خود نیز سفیه است، مگر مال مختصری که قابل قیام نباشد و تنها قیامش در انحصار مصرف کردن برای نیاز سفیه است.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٦٨﴾

و یتیمان را بیازماید تا هنگامی که به (سن) زناشویی رسند؛ پس اگر در ایشان رشدی (اقتصادی) یافتید، اموالشان را به آنان واگذارید و اموال آنها را از (بیم) آنکه مبادا به (این) رشد رسند به اسراف و شتاب مخورید. و آن کس که توان گر بوده باید (از گرفتن مزد سرپرستی) عفاف و خودداری جوید و هر کس تهی دست بوده است می تواند مطابق عرف شرعی (و به اندازه‌ی ضرورت و تحمل مال یتیم از آن) بخورد. پس هرگاه اموالشان را به آنان رد کردید بر ایشان گواه بگیرید. و خدا برای حساب گری کافی است. ﴿٦٥﴾

آیه ۶ - "وَابْتَلُوا الْيَتَمَىٰ" یتیمان بمعنای وسیع، کل کسانی هستند که در زندگی شان نقصان دارند و کسانی که عهده دار ولایت و رفع نقصان آنها هستند، از دست رفته اند، که در بُعد نخستین پدران و مادران می باشند.

شخص پدر مرده، یتیم است و مادر مرده، لطیم و شخصی هم که هر دو را از دست داده، حطیم است و هر سه بمعنای از دست دادن کسانی که نقصان آنان را جبران می کنند یتیم می باشند، که در دو بُعد روحی و مالی نمی توانند خودکفا باشند. در این جا ولایتشان به سایر مؤمنان عاقل منتقل می شود و مبنای اصلی "وَابْتَلُوا الْيَتَمَىٰ" در این آیه همین افراد هستند. البته یتیم بودن در انحصار عدم بلوغشان نیست، زیرا زنانی هم که نه پدر دارند و نه شوهر، هراندازه هم سن بالا داشته باشند بر حسب آیاتی از جمله (۱۲۷:۴) یتیم اند و "يَتَمَى النِّسَاءُ" در این آیه که اضافه صفت به موصوف و وصف مقدم بر موصوف است بمعنای زنان یتیم است، زیرا اصولاً زنان نیازمند سرپرستند. چه پدر و چه شوهر. بنابراین کل کسانی که دست کم از نظر اقتصادی نیازی به سرپرست دارند - گرچه سفیه هم نباشند - یتیم اند و «الیتیمی» در آیه مورد بحث جمع محلی به لام و شامل تمام این یتیمان هم می باشد.

بطور کلی یتیم به معنای کسی است که نیازمند به ولی باشد در هر بُعدی از ابعاد کمبودش در زندگی فردی یا اجتماعی. البته لفظ یتیم برخی افراد دیگر را هم شامل است مثلاً ایتم آل محمد(صلی الله علیه وآله) همان شیعیان هستند که آل محمد(صلی الله علیه وآله) را از دست داده اند و یا از ایشان دورند، که بایستی کسانی که تالی تلو آل محمد(صلی الله علیه وآله) هستند برایشان ولایت شرعی داشته باشند و همچنین کل کسانی که از نظر عقل انسانی، ایمانی، علمی، اقتصادی و... نقصان دارند، بایستی این نقصان با ولایت جبران گردد.

برگردیم به یتیمان مورد نظر آیه: کسانی هم که پدر و مادر دارند ولی این پدر و مادر به وظایف نگهداری و ولایت بر فرزند عمل نمی کنند، بلکه به زیان فرزندانشان اند، یا آنکه میان فرزندان و پدران و مادران شایسته ایشان، بگونه ای جدائی افتاده که هرگز در دسترس فرزندان نمی باشند، این فرزندان هم همانند یتیمان نخستین می باشند، که بالاخره بجای ولایت نخستین که فعلاً امکان ندارد، بایستی

ولایت های دیگران بر مبنای عقل و ایمان جایگزین آن گردد، چنانکه خدا برخی از مؤمنان را ولی برخی دیگر قرار داده است (۷۱:۹).

"وابتلوا الیتیمی" که مراد آزمایشی مربوط به ولایت مالی یتیمان است در بُعد عقل و شرع، که عاقلان متشرع بایستی یتیمان را نسبت به تصرف در اموالشان بخوبی بیازمایند.

"حتی اذا بلغوا النکاح" و نه "حتی اذا نکحوا" اشاره ای است بس لطیف که رسائی به سن ازدواج کافی است، چه ازدواج بکنند یا نکنند، که این رسائی بعد از آن آزمایش که گام اول بود، دومین گام در رشد اقتصادی یتیمان است و البته در مورد یتیمانی که اولیاء رسمی خود را از دست داده اند گام سوم هم لازم است که "فإن آنستم منهم رشداً" و رشد در اینجا سومین گام از رشد اقتصادی یتیمان می باشد و این سه شرط، پیاپی یکدیگر بایستی محفوظ و ملحوظ باشند، گرچه نسبت به غیر یتیمان تنها سفاهت در دو بُعدش موجب ولایت اقتصادی بر اموالشان است، ولی در مورد این یتیمان به جبران از دست دادن سرپرستان ویژه و اصلی خود و برای حفظ مالشان بایستی این سه گام برداشته شود، گرچه پیش از گام نخستین که آزمایش اول آنهاست رشد اقتصادی را هم تا اندازه ای دارا باشند، که باید همین رشد مورد آزمایش و تقویت قرار گیرد و سپس گام دوم و سوم و چرا بلوغ نخستین برای یتیمان کافی نیست و رسیدن به سن ازدواج در عین حالیکه به رشد رسیده اند شرط شده است؟ زیرا این یتیمان دو چیز از دست داده اند: یکی ولایت پدران و دیگری محبت والای پدریشان را که رقابتی بیشتر از دیگران نسبت به فرزندانسان دارند و نیز این یتیمان اضافه بر عقل اقتصادی رشد یافته و نیرومندشان، بایستی از نظر جسمانی به حد ازدواج برسند تا در دست دیگران ناچیز به حساب نیایند.

و در عین حال که برای بلوغ و تکلیف مراحل گوناگون است، اینجا در زاویه میانه این مثلث، رشد ازدواجی بهمین منظور شرط شده، که اگر یتیم رشد اقتصادی اش بسیار قوی باشد لکن بحد ازدواج نرسیده باشد، چون احتمال ناچیز گرفتن او در میان دیگران است، برای حفظ مالش این بلوغ هم اضافه بر بعضی بلوغهای دیگر شرط است.

و "بداراً أن یکبروا" و نه «یکبروا» بعد از نهی از اسراف در مال یتیمان پیش از رشدشان، تأکیدی دیگر است بر اینکه مبدا تصرف در مال یتیم - و چه بدتر اسراف در آن - خود غنیمتی از برای ولی یتیم به حساب آید و پیش از گذراندن سه مرحله بلوغ اقتصادی، «یکبروا» تنها بمعنای بلوغ است که با ده سالگی هم می سازد ولکن «یکبروا» هم بلوغ عقلی است و هم بلوغ جسمی در حد ازدواج - و پس از اینهم با بدست آوردن رشدی اقتصادی پس از حد ازدواج که این گام سوم از رشد اقتصادی فراتر از عهده دار بودن زندگی زناشویی است، بدین معنی که در برخورد اقتصادی با جامعه رشد داشته باشد -.

به عبارت دیگر ممکن است یتیم در بُعد نخستین که آزمایش اقتصادی اوست رشد کافی داشته باشد، لکن گام دوم برای رشد اجتماعی زناشویی است و رشد سوم هم برای رشد اجتماعی وسیعتر است، که در این صورت "فادفعوا اليهم اموالهم" و در این پرداخت شاهی هم لازم است، تا ادعایی علیه ولی یتیم به میان نیاید.

اینجا ولی غنی، بر حسب «فَلْيَسْتَعِضْ» بکلی واجب است از مزد ولایت خودداری کند، بجز کارهایی که بگونه مستقیم بر عهده ولی نیست، مانند امور ساختمانی، زراعت، کارگری و... گرچه اینجا هم بایستی رعایت بیشتری انجام گردد و در بُعد "من کان فقيراً" باید مراعات دو جهت منظور گردد، جهت اهمّ مال یتیم است و جهت مهم، اضطرار ولی فقیر یتیم، که این ولی تا اندازه ای می تواند از مال یتیم در ضرورت زندگی خودش مصرف کند، که اگر از این هم ممنوع باشد، این یتیم بدون ولی خواهد ماند و اموالش به هدر خواهد رفت.

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿٧٨﴾

برای مردان، (و تمامی پسران) از (تمامی) آنچه پدران و مادران و خویشاوندان نزدیکترشان بر جای گذاشته اند سهمی است و برای زنان (و تمامی دختران نیز) از (تمامی) آنچه پدران و مادران و خویشاوندان نزدیکترشان بر جای گذاشته اند سهمی است - خواه آن (مال) کم باشد یا زیاد - در حالی که (برای هر دو) نصیبی مفروض [قطعی] است. ﴿٧٨﴾

آیه ۷ - از باب سیاست گام بگام شاید ارث نخست ویژه مردان و زنان بوده و سپس بر مبنای آیه یازدهم و آیاتی دیگر نسبت به تمامی ذکور و اناث فراگیر است و احتمال این هم که "الرجال والنساء" تمامی ذکور و اناث را بگیرند نیز بجا و بلکه به قرینه آیه یازدهم متعین است.

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَمَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٧٩﴾

و هنگامی که خویشاوندان نزدیکتر (تان) که ارث نمی برند - و (نیز) یتیمان و مستمندان - در تقسیم (آن) حاضر شدند، (چیزی) از آن رابه ایشان ارزانی بدارید و با آنان سخنی پسندیده به گوید. ﴿٧٩﴾

آیه ۸ - "وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَمَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا" اینجا بُعد دوم و تبصره میراث است بعد از بُعد قانونی آن: "نصیباً مفروضاً" که اگر نزدیکتران بعد از ارث نزد دیگران و یتیمان و مسکینان به هنگام تقسیم ارث نزد ارث برهای رسمی در تقسیم آن حاضر شوند وظیفه حتمی این وارثان است که چیز شایسته ای از سهمشان را با کمال محبت به آنان بپردازند و

در صورت نبود و یا کمبود آن با سخنی زیبا و دلربا با آنان برخورد کنند و باید توجه داشته باشند که تقسیم ارث بر آنان مخفی نباشد، یعنی یا آن را اعلام نمایند و یا بصورتی سری تقسیم نکنند که راه برایشان هموار باشد و این امری حتمی است که در بعد دوم ارث قرار دارد.

در این مبنای چندگانه میراث، شرع مقدس اسلامی خواسته است که در حدود امکان حالت صاحبان اموال نسبت به دیگران در حیات و مماتشان یکسان باشد، همانطوری که صاحب مال در زنده بودنش موظف است نخست به نزدیکترین افراد حَسَبی یا نَسَبی رسیدگی کند، پس آنگاه طبقه دوم از نزدیکتران را و سپس دیگران را که هیچ ارتباطی حَسَبی یا نَسَبی با او ندارند، که در این مثلث واجب است حتی المقدور انفاقاتی به ترتیب داشته باشد، پس از مرگ هم چنین نقشی در دو بُعد وجود دارد: یکی وصیت چنانکه خواهد آمد که از مواردش کسانی هستند که از ارث بران رسمی نیستند، چه رابطه سَبَبی و یا نَسَبی داشته باشند که نزدیکترند و یا نداشته باشند، دوم بر مبنای این آیه است که نخست نزدیکتران پس از طبقه اول و سپس یتیمان و مساکین هستند و روی هم رفته کسانی که چشم داشتی به این مال الارث داشته باشند، حتی الامکان بایستی آنها را راضی کرد و در آخر کار "و قولوا لهم قولا معروفاً".

در حقیقت امر به پرداختن از مال الارث به این اشخاص پیوند وصیت است، که اگر وصیتی در ما ترک نشده و یا وصیتی ناهنجار محقق گشته، این تقصیر وصیت کننده را وارثان بایستی جبران کنند، اگر وصیت کننده در وصیت شایسته خود تمام نیازمندیهای این گروهها را در حد امکان منظور داشته - که حداکثر یک ثلث است - و دو ثلث باقیمانده برای وارثان حقیقی کافی است، دیگر زمینه ای برای این نیابت هم نیست ولی اکثراً این نیابت به حساب قصور یا تقصیر صاحب مالست.

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٩٩﴾

و آنان که اگر فرزندان ناتوان (و محروم از ارث همچون این محرومان) از خود بر جای بگذارند، (که) بر (آینده‌ی) آنان بیم دارند، باید (از ستم بر این محرومان نیز) بترسند. پس باید از خدا پروا بدارند و سخنی نگهبان [بازدارنده از پریشانی‌شان] برایشان بگویند. ﴿٩٩﴾

آیه ۹ - این آیه کسانی را که به این امر عمل نمی کنند از عاقبت کارشان نسبت به ذریه ای که ارث بر نیستند و تنگ دست می باشند هشدار می دهد، که اگر شما امروز در این امر کوتاهی کنید فردا این بلا متوجه ذریه خودتان نیز خواهد شد.

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ
سَعِيرًا ﴿١٠﴾

بی گمان کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که (آنها) آتشی (است که) در شکم هاشان می خورند و به زودی آتشی سخت شعله ور را فروزان کنند. ﴿١٠﴾

آیه ۱۰ - این اموال بر سه قسم است: نخست اموال شخصی آنان، دوم اموالی که قانوناً ایتام - ضمن دیگران - ارث می برند و حق مسلم ایشان است و سوم اموالی که در حاشیه ارث می برند، یعنی هنگام قسمت گرچه حق قانونی ندارند ولی حق دریافت چیزی از ارث را دارند، چنانکه در آیه هشتم گذشت، در این آیه نسبت به هر سه نوع مال تهدید فرموده و اینجا یتیمان بگونه ای ویژه مورد رحمت قرار گرفته اند خصوصاً آنکه این یتیمان از نزدیکتران و مساکین نیز باشند، که در اینصورت حقشان سه بعدی است: هم یتیم و مسکین و هم از اولوا القربی هستند و اگر اضافه بر یتیم بودن دارای یکی از دو بعد دیگر باشند، در مرحله دوم قرار دارند و اگر هم صرفاً یتیم هستند و دیگران اقرباء و یا مساکین می باشند، باز هم یتیمان مقدمند، زیرا این آیه تنها ایتام را به میان آورده، که خوردن اموالشان در حقیقت خوردن آتش است و در نتیجه این آتش خوران گیرانه های زبانه های جهنم خواهند بود.

«ظلماً» در مقابل عدل و فضل می باشد، که خوردن مال یتیم بعنوان فضل که فراتر از عدالت است اینجا مباح است و خوردن مالی به عنوان عدل اینجا میانگین حرام می باشد، چنانکه در باب ولایت اقتصادی شخص بی نیاز بر مال یتیم حتی بعنوان عدل یعنی حق العمل هم جایز نبود که ولی مزد دریافت کند و ظلم زیاد در صورتی است که از هر دوی فضیلت و عدالت خارج شود و بخشی از مال یتیم را بخورد.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَكَدٌ فَإِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَكَدٌ وَوَرِثَهُ أَبُوَاهُ فَلَا مِيرَاثَةَ لَهُ إِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلَا مِيرَاثَةَ لَهُ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١﴾

خدا به شما درباره ی فرزندان (در زندگی و مرگتان) سفارش می کند: سهم پسر، چون سهم دو دختر است و اگر همه ی وارثان دخترند (و) از دو تن بیشترند، سهم آنان دو سوم ماترک است و اگر تنها یکی

باشد، نیمی از میراث از آن اوست و برای هر یک از پدر و مادرش یک ششم از ماترک است، اگر فرزندی داشته باشد. پس اگر فرزندی نداشته و پدر و مادرش از او ارث بردند، برای مادرش یک سوم (و برای پدرش همان یک ششم) است. پس اگر (مورث) برادران یا خواهرانی داشته باشد، برای مادرش یک ششم است. (البته) همه‌ی اینها پس از انجام وصیتی است - که او بدان سفارش می‌کند - یا دینی (که هر دو باید استتنا شود). شما نمی‌دانید کدام یک از پدران و فرزندان برایتان سودمندترند، حال آنکه (این) فریضه‌ای است از جانب خدا. همواره خدا بسی دانای حکیم بوده است. ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - «کم» - که مورد این وصیت اقتصادی پروردگارند - همان مکلفان هستند که این وصیت را به هنگام زنده بودنشان موظفند عملی سازند. و این جریان پس از مرگ دنباله‌ی زندگی آنان است، که در اصل مادامی که زنده هستند اگر می‌خواهند اموالی میان فرزندانشان تقسیم کنند برای پسران دو برابر دختران است و در حاشیه آن پس از مرگشان چنان تقسیمی استمرار دارد، آری نسبت به یک سوم اموالشان - در صورت تحمل آن و شایستگی - می‌توانند نسبت به فرزندان یا دیگرانی که نیازمندتر هستند بخشی افزون بپردازند، که در حقیقت این وصیت بگونه‌ای اصلی درباره‌ی یک سوم اموالشان می‌باشد، روی این صل هرگز حق ندارند بر خلاف این دو میزان، اموالشان را میان فرزندان تقسیم کنند و یا بدتر اینکه به دیگران ببخشایند و یا اینگونه ناروا وصیت کنند.

در هر صورت فرزندان انسان و نیز پدران و مادران و زنان و شوهران بر حسب آیاتی دیگر در صف اول وارثان می‌باشند.

اموال انسان دو بخش است: یک بخش اموال مصرفی روزمره‌ی انسان، بطور عادی و بدون اسراف و تبذیر عقلاً و یا شرعاً و یا بر هر دو مبنا که «یوصیکم» در این آیه مربوط به این اموال نیست، زیرا نخست مصارف خود انسان است بگونه‌ای عادلانه و یا فاضلانه در زندگی خودش و سپس فرزندان و دیگران، بنابراین مورد "لذاکر مثل حظ الانثیین" تنها بخش دوم اموال انسان است، که نوعاً مربوط به پس از مرگ می‌باشد.

این اموالی که مربوط به پس از مرگ است و ما ترک انسان می‌باشد، در دو بُعد مورد وصیت ربانی است: اول قبل از مرگ و سپس پس از مرگ که در هر دو حال تقسیم این اموال برحسب وصیت ربانی "لذاکر مثل حظ الانثیین" است و همانگونه که پس از مرگ میراث این چنین میان پسران و دختران تقسیم می‌شود قبل از مرگ نیز همین تقسیم جاری است، یعنی در حال حیاتش هم باید سهم پسر را دو برابر سهم دختر قرار دهد و نه بگونه‌ای دیگر و این تقسیم ربانی ثابت و مسلم است و چنانکه وصیت او در ثلث بگونه‌ای شایسته می‌باشد، نه چنانکه هنوز هم در میان گروهی از اعراب این خوی جاهلی برقرار است، که یا به دختران حقشان را نمی‌دهند و یا به اندازه کمی اکتفا می‌کنند و یا احیاناً

هم پسرانی را که - کلا دو برابر دختران می برند - به عللی از حقشان محروم می سازند و یا - چنانکه در عصر تجدد - بین پسران و دختران در میراث یکسان عمل می کنند، که «یوصیکم» از برای پس از مرگ جلوگیری از اینگونه انحرافات است و چنانکه گفتیم اگر هم این وصیت را نسبت به دو ثلث برای پس از مرگش انجام ندهد حکم الهی همچنان باقی است.

"فإن کن نساء" مراد از «کن» تنها فرزندان هستند، زیرا مورد بحث همان «اولادکم» می باشند و چرا «اولادکم» فرمود و نه «ابناءکم»؟ زیرا دومی ویژه پسران است و اولی شامل کل تولد یافتگان اعم از پسران و دختران می باشد.

مرجع «کن»، «اولادکم» است و به حساب مؤنث بودن فاعل کُن ضمیر هم مؤنث آمده، که اینجا استخدامی بس لطیف است و اگر می فرمود «کانوا» با «نساء» متناسب نبود، با اینکه «اولادکم» از نظر معنی اقتضای ضمیر مذکر دارد، ولی چون مقصود بیان مؤنث بودن کل وارثان است، به دو حساب «کن» آمده: به حساب بعدی که زنانند و حساب پیشین که جمع اولادکم می باشند، روی این اصل میانگین تعبیرش همین «کن» است، پس ضمیر جمع مؤنث «کن» در جمع بودنش مربوط به اولادکم است و در مؤنث بودنش مربوط به «نساء» می باشد و اینجا گرچه نساء شامل دختران مادون تکلیف نیست، لکن به حساب «اولادکم» شامل آنان نیز می باشد، چنانکه نمونه اش در آیه هفتم گذشت.

"ان کن نساء" به معنای انحصار کل وارثان در دختران نیست، بلکه به معنی انحصار فرزندان است در دختران و در این انحصار ممکن است پدر، مادر و زن یا شوهر نیز در کار باشند، که در اینصورت بقیه میراث - که یک ثلث است - در زمینه تعدد دختران و نصف است در صورت وحدتشان - به دیگران می رسد، ولی اگر وارث در انحصار دختر یا دختران باشد اینجا زمینه رد است کلاً به آنان و اگذار می شود، روی این اصل ذکر دو ثلث و نصف بعنوان اصل میراث برای دوگونه دختران لازم بود، زیرا در صورت جمع با دیگران تنها این مقدار ارث می برند، ولی در صورتیکه دیگران هرگز نباشند بقیه بعنوان رد - و نه بعنوان فرض - به همین دختران می رسد، زیرا کلا بر مبنای «الاقربون» و "اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله" (۶:۳۳) کل بخشهای ارث اعم از فرض و ردّ مربوط به نزدیکتران است، چون اولویت در کل ما ترک است، - و نه تنها در قسمت حد قانونی و فرضش که گفته شود: باقیمانده از میراث دختران مربوط به عصبه: برادران میت و یا دیگران می باشد.

منظور از "فوق اثنتین" دو و بیشتر از دو دختر است، زیرا در ادبیات عرب از آن اینگونه تعبیر میگردد، وانگهی خود "کن نساء" که جمع است نخست دو دختر را در بر می گیرد و آنگاه بیش از آنانرا و اصولاً دو نه تنها جمع منطقی است بلکه جمع عرفی و لغوی نیز هست و از نمونه هایش در

قرآن "فقد صغت قلوبكما" (۴:۶۶) است که «کما» در عین تشبیه بودن «قلوب» آن را به حساب جمع آورده، وانگهی در این آیه که کلاً تمامی میراثها بیان گردیده، این درست نیست که اگر وارث یک دختر است و یا سه و بیشتر، ارثش معین شده، لکن اگر دو دختر باشند هرگز اشاره ای هم به ارثشان نشده باشد.

در هر صورت "کن نساء" و "ان کانت واحدة" در زمینه ای است که فرزندان میت در انحصار اینان باشند و دیگر وارثانی از طبقه اول در کار نباشد، نه پدر و مادر و پسر و نه زن و شوهر.

سپس والدین میت هر کدام یک ششم سهم دارند، البته در صورتی که فرزندی هم در کار باشد، وگرنه سهم مادر دو برابر می شود یعنی یک سوم می برد و پدر همان یک ششم را و بقیه ارث طبق قاعده قبل که طبقه اول هستند به هم اینان بر می گردد و این در حالتی است که وارث دیگری نباشد، آری در اینجا حجب مانع از زیادی ارث در کار است، که اگر میت خواهران یا برادرانی هم داشته باشد گرچه خود آنان ارث بر نیستند ولی صرف وجودشان ارث مادر را به یک ششم برگشت می دهد و تمام این جریانات "من بعد وصیه یوصی بها او دین" است، البته وصیتی شایسته و دینی بایسته.

«اخوة» به حساب جمع یکی را شامل نیست، بلکه مانند "فوق اثنتین" در فرزندان، از دو به بالا را شامل است، چه خواهران و چه برادران باشند و یا جمع خواهران و جمع برادران و از جمله شواهدی که «اخوة» شامل تنها خواهران نیز می شود - تا چه رسد جمع خواهران و برادران - "انما المؤمنون اخوة" می باشد، که اخوت را در هر سه بعد بر مبنای ایمان، اثبات کرده است و نیز آیه ۱۷۶ همین سوره "و ان کانوا اخوة رجالا و نساء" که برادران و هم خواهران را «اخوة» دانسته است.

"لذاکر مثل حظ الانثیین" قانونی کلی است نسبت به فرزندان، چه فرزندان درجه اول و چه درجات بعدی، اگر فرزند درجه اول نباشد و فرزندان درجه دوم هم چه نوادگان دختری باشند و چه پسری، زیرا «اولادکم» جمع مضاف است و تمام فرزندان را از دور و نزدیک در بر دارد، پس این قاعده تمامی فرزندان را شامل است، بنابراین چنین نیست که پسران دختر دختری ارث برند و دختران پسر، پسری، که این بر خلاف جمع مضاف استغراقی و همگانی است و این قاعده "لذاکر مثل حظ الانثیین" - باستثنای پدران و مادران و خواهران و برادرانی که از پدر و مادر نیستند - کلیت دارد و این دو برابر بودن سهم پسران نسبت به دختران در غیر فرزندان گرچه احياناً هست مانند شوهر نسبت به زن و مواردی دیگر که خواهد آمد، ولی در این بُعد کلیت ندارد که ممکن است مذکر و مؤنث در ارث با هم برابر باشند، چنانکه در کلاله پدری با مادری این چنین است. یا اینکه مؤنث دو برابر مذکر است مانند دو برابری مادر احياناً نسبت به پدر.

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ
الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٌ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ
لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ
تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٌ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ
فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ
بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّى بِهَا أَوْ دَيْنٌ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّتُهُ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَلِيمٌ ﴿١٢﴾

و نیمی از (کل) میراث همسران از آن شما (مردان) است، اگر آنان فرزندی نداشته باشند؛ و اگر فرزندی داشته باشند؛ یک چهارم (کل) آن از آن شماست، (البته) پس از انجام وصیتی که بدان سفارش می کنند یا دینی. و یک چهارم از (کل) میراث شما (مردان) برای زنان است اگر شما فرزندی نداشته باشید و اگر فرزندی داشته باشید، یک هشتم (کل) آن برای آنان است، (البته) پس از (انجام) وصیتی که بدان سفارش می کنید یا دینی. و اگر مرد یا زنی که (دیگران) از او ارث می برند (که نه پدران و مادران و نه فرزندان) باشند و برای او برادر یا خواهری باشد، برای هر یک از آن دو (که ابویی نیستند) یک ششم (ماترک) است و اگر آنان بیش از این باشند، در یک سوم (ماترک) شرکت دارند (البته) پس از انجام وصیتی که به آن سفارش می شود یا دینی؛ حال آنکه در وصیتش زبانی (به وارثان) نرساند. این است سفارش خدا و خداست که دانا و بردبار است. ﴿١٢﴾

آیه ۱۲- در این آیه کلاً میراث شوهران دو برابر زنان است و در نیمه ارث زنان نیز هرگز استثنائی جز استثنای مشترک وصیت و دین وجود ندارد و می بینیم که تنها این دو مورد چند بار از ما ترک برای هر دو استثناء شده اند و طبق قاعده تتمه موارد مستثمانه نص است، یعنی چنانکه نصف یا ربع مردان هیچگونه استثنای دیگری ندارد، زنان نیز در این جریان با مردان یکسانند و اگر - چنانکه گفته می شود - ما ترک غیرمنقول نیز اضافه بر این دو از میراث زنان مستثنی باشد، لاقلاً بجای تکرار این دو برای یک مرتبه از میراث زنان استثنا می شد، در حالیکه استثنای آن در صورت واقعیت لازم بوده، زیرا بس شگفت آور است که زنان از عمده ما ترک که غیرمنقول بوده است محروم باشند، با آنکه کلاً میراثشان از مردان کمتر است، ولی استثنای وصیت و دین که چندان هم لازم نیست - زیرا آیات دیگر وصیت و دین آنها را استثناء کرده - چندین بار در هر میراثی تکرار شده، روی این اصل این آیه بر این حقیقت نصی بسیار آشکار است. تناقض روایات هم در استثنا یا عدم استثنای غیرمنقول از ما

ترک همچون تضاد شش گانه فتاوی فقها با سنجش بر این آیه نتیجه اش همان است که از آیه می فهمیم.

آری "ما ترکتم" و "ما ترکن" هر دو را شامل است و چنانکه گذشت بعد از استثنای وصیت و دین دیگر جایی برای استثنای دیگر نمانده است.

اینجا هم اگر گفته شود که چرا میراث مردان دو برابر زنان است، با اینکه زنان ضعیف تر و نیازمندترند؟ پاسخ این است که مردان کلاً در هر حالت دهنده مال اند و زنان در هر حالت گیرنده آن و با حساب نوعی می توان گفت سر جمع میراث زنان بیش از مردان است و اگر هم زنانی نیاز بیشتری داشته باشند، از ثلث - که خود تبصره ای بر قانون کلی ارث است - جبران می شود.

«ازواجکم» در این آیه چنانکه شامل زنان دائمی است زنان منقطع را نیز دربر دارد، بنابراین چنانکه شوهران از زنان دائمی ارث می برند از زنان منقطع نیز ارث برند و در اینجا فرقی نیست میان اینکه زن دائمی هم داشته یا نداشته باشند و در صورت جمع از هر دو نصف یا ربع را در دو صورت فرزند نداشتن یا داشتن ارث می برند، ولی در صورت جمع میان زنان دائم و منقطع چون تنها زن دائم به شوهرش نزدیکتر است، هموارث بر است و زن منقطع هم مورد وصیت می باشد و هم در صورت نیاز در زمره همان سه دسته ایست که مورد سفارش بوده اند.

و در مورد تعدد زنان این سؤال مطرح است که چهار زن تنها یک چهارم ارث یک زن را می برند و این خود اجحاف است؟ پاسخ این است که اصولاً تعدد ازدواج در زمینه مراعات عدالت است، که از جمله این عدالت عدالت اقتصادی می باشد و اگر مرد بتواند بیش از یک زن را مانند یک زن اداره کند، در اینصورت تعدد ازدواج برای او جایز است و این در زمینه ای است که ثروت اینگونه مردان چند برابر زندگی یک زن باشد و روی این اصل یک چهارم یا یک سوم و یک دوم در صورت تعدد ازدواج نوعاً با ازدواج با یک زن یکسان است و اینجا هم مانند یک زن اگر بحساب احتیاج بیشترش میراث بیشتری لازم باشد با وصیتی شایسته و عادلانه جبران می گردد و اصولاً - چنانکه در آیه وصیت گذشت - زمینه وصیت "ان ترک خیراً" (۱۸۰:۲) است، که اگر مال وصیت کننده گنجایش وصیت را داشته باشد - و نه آنکه تنها باندازه نیاز وارثان است - بنابراین افزون بر نیاز وارثان تا حد ثلث مربوط به کسانی خواهد بود که یا وارثند و بر ایشان ارث معین کافی نیست و یا از طبقات دیگر ارثند، که بهره ای از میراث ندارند و یا اصولاً از طبقات ارث بیروند که وصیت با شرط عدالت درباره آنان خواهد بود.

اینجا «کلاله» عبارتند از وارثانی که در زمان حیات کُلّ و باری بر انسان می باشند، زیرا در بُعد شرعی کلی نفقه خوار نمی باشند، مگر در صورت ضرورت، در باب ارث نیز به آنها روی همین جهت «کلاله» گفته می شود، اکنون اگر مرد یا زنی بمیرد و بازماندگانش فقط یک خواهر یا برادر باشد، برای این خواهر یا برادر یک ششم از ما ترک، پس از آن دو استثنا خواهد بود و اگر بیشتر از یکی باشند، چه جمع خواهر و برادر، یا جمع خواهران و یا جمع برادران، در هر صورت همگان در ثلث مال شریکند.

اینجای جای این سؤال است که چرا در آیه آخرین برای یک خواهر بازمانده نیمی از کل ارث است ولی اینجا سُدس است و اگر دو یا بیشتر باشند دو ثلث است ولی اینجا یک ثلث است؟ پاسخ بر مبنای آیه «الاقربین» و "اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله" (۶:۳۳) این است که میراث نزدیکتران بیش از دیگران است، بنابراین خواهران و برادران در آیه ۱۲ که مورد بحث اند غیر خواهران و برادران آیه آخر می باشند، یعنی آن خواهران و برادرانی که دورترند میراثشان نیز کمتر است و آنان که نزدیکترند میراثشان نیز بیشتر است و مراد از نزدیکتران خواهران و برادران ابوینی هستند و دورتران خواهران و برادران ابی تنها یا امی تنها می باشند.

بنابراین «کلاله» در این آیه خواهران و برادران ابی تنها و یا امی تنها هستند که میراثشان کمتر است، ولی «کلاله» در آیه آخر خواهران و برادران ابوینی هستند که بالطبع ارثشان نیز بیشتر است. و اگر هر دو آیه درباره خواهران و برادران یکسان باشد تناقض است، بنابراین در این آیه «کلاله» که میراثشان کمتر است، رحمتشان نیز کمتر است و در آیه آخر که سهمشان بیشتر می باشد، رحمتشان نیز بیشتر است و در صورت جمع هر دسته سهم مخصوص خود را می برند. در موردی هم که جمعی از خواهران یا برادران غیر ابوینی وارث باشند هر دو بگونه یکسان ارث بر هستند، زیرا کلاله پدری با کلاله مادری همسان می باشند.

و اینکه «کلاله» در این آیه آخر را ابوینی دانسته ایم بر دو مبنا است، نخست اختلاف میراث این دو در دو آیه که طبعاً میراث بیشتر بر حَسَبِ آیه «اولوا الارحام» مال نزدیکتر است که کلاله ابوینی می باشد و کمتر که مال دورتر است که ابی یا امی تنهاست و در ثانی در این آیه "یورث کلاله" است، که این تنوین تنکیر خود اشاره ای به نُکران و اقلیت و در حاشیه بودن این کلاله نسبت به کلاله های دیگر است، بنابراین مقصود از ایشان کلاله کوچکتر و کمتر است، که همان خواهران و برادران غیر ابوینی باشند، ولیکن در آیه آخر "قل الله یفتیکم فی الکلاله" (۱۷۶:۴) که بر مبنای (ال) مقصود کلاله معروف می باشد، یعنی کلاله های اصلی و محوری که همان ابوینی می باشند.

"غیر مضار" دلیلی روشن است بر اینکه هر وصیت و دینی مستثنا نیست، بلکه اگر به شایستگی وصیت کند و نیز دینش بر مبنای شرعی باشد، زیرا در مورد دینِ مورث حق ندارد بیش از نیاز زندگی اش مالی را که توان پرداخت آنرا هم ندارد قرض کند، زیرا اموال انسان در انحصار خود او نیست، بلکه در دو بُعد امانتی ربانی است: بعد اول مصرف شایسته خود و کسانِ خود را که بر مبنای شرع می تواند انجام دهد و بُعد دوم اموال بیش از نیازش می باشد، که این اموال مربوط به خود او نیست، بلکه در اختصاص بازماندگان اوست، پس این مالِ دسته دوم امانتی است در دست او و نمی تواند در این امانت اسراف و یا - بدتر - تبذیر کند و نیز اگر در این مال تصرفی ناشایسته و نابایسته نماید، در چنین تصرفی نسبت به بازماندگانش، «مضار» است و به آنها زیان زده و این تصرف چه دین باشد چه غیردین از نظر شرع مورد امضا نیست.

و اگر مورث مالی را به ناروا هم قرض کند و مخصوصاً آنرا به ناروا مصرف نماید، آیا این دین کلی محسوب می شود و آیا نسبت به بستانکار کلاً بدهکار است؟ پاسخ این است که چون در این دین نسبت به وارثانش مضار است، از مال وارثان داده نمی شود، چه قبل از مرگش و چه بعد از آن، بنابراین این دین همچنان بر عهده خود مورث باقی خواهد ماند، مگر آنکه از ثلث مالش وصیتی درباره پرداخت آن کرده و اینهم در صورتی است که مالش گنجایش این وصیت را داشته باشد، در هر صورت اموالی که مورث بوسیله قرض کردن به ناحق مصرف کرده همچون اموال دیگران است که آنرا غصب و مصرف نموده، چه دهنده وام جریان زیانبخشی گیرنده وام را بداند یا نداند، که هرگز به حساب وارثان نخواهد آمد، مگر در صورت رضایتشان و روی هم رفته چون میراث خود مورد وصیت ربانی است و از طرفی هم "جعل الله لكم قیاماً" (۵:۴) اموال حلال را برای پیاداشتن زندگی مقرر فرموده است و نیز ما ترک شایسته مربوط به خود مورثان نیست، بلکه آنان امانتداران اینگونه اموال هستند، روی این اصول چنان وامی به حساب وارثان نیست.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٣﴾

اینها حدود الهی است و هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت کند، (خدا) او را به باغ هایی در می آورد که از زیر (درختان) شان نهرها روان است، حال آنکه در آنها جاودانه اند و این (همان) کامیابی بزرگ است.

﴿١٣﴾

آیه ۱۳ - از "تلك حدود الله" در این آیه و "مَنْ يَعِصِ اللَّهَ" در آیه چهاردهم، چنان می فهمیم که تخلف از این حدود اقتصادی در باب ارث خود گناهی بزرگ بوده و به دنبالش عذابی خوارکننده در انتظار است.

در تتمه آیات ۷، ۱۱ و ۱۲ باید گفت: گرچه این آیات کل طبقات ارث را به میان نیاورده اند، ولی ناگفته هایش نیز از گفته هایش بر دو مبنا پیدا است: (۱) "لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِي" که کلاً میراث مردان دو برابر زنان است به استثنای پدران و مادران و خواهران و برادران غیرابوینی که گذشت. و (۲) "اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله" در انحصار طبقات ارثی که در این آیه یاد شده اند نیست، بنابراین اجداد و جده های پدری و مادری، عموها و عمه ها، خاله ها و دایی ها و فرزندانشان و حتی دامادها و عروسها در ابعاد بعدی، به ترتیب اولویت ارث بر هستند. میراث طبقه اول بیان شد، که طبعاً نزدیکترین درجه اول هستند و طبقات بعدی با آنان شرکت ندارند، بنابراین با پدران و مادران و فرزندان درجه اول، سایر طبقات هرگز شرکتی ندارند، چون ایشان الوالارحام درجه اول هستند، زنان نیز گرچه مانند شوهران کلاً طبقه اول هستند، ولی طبق نصوصی قطعی با طبقات بعدی مشترکند زیرا اولی و اقرب بودن زن و شوهر نسبی است، ولی اولویت و اقربیت دیگران استثنا بردار نیست، که زن و شوهر قابل جدایی از یکدیگرند ولی در دیگران هرگز جدایی نیست.

در آیات مربوطه خواهد آمد که ارث کلاً بگونه گام به گام دارای سه بُعد بوده است، نخست در عهد مکی ارث بر مبنای ایمان بوده، چه خویشاوند باشند و چه نباشند، البته با تقدم خویشاوند مؤمن، زیرا آنجا ایمان نقطه مرکزی و محوری ارتباط بوده است، سپس در عهد مدنی هجرت نیز بر ایمان و خویشاوندی افزوده شده، چنان که در (۶:۳۳) بیان فرموده و مرحله سوم آیه "اولوا الارحام" این دو حکم را نسخ کرده، که در حقیقت دوگونه نسخ بر پیکر ارث وارد شده: اول نسخ سلبی نسبت به عدم مهاجرت و دوم نسخ محوری ایجابی که رحم بودن و نزدیکتر بودن می باشد، که طبقاتی بر حسب نزدیکتر بودن از نظر نسبی و یا سببی در کار است.

وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١٤﴾ وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ﴿١٥﴾

و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید، وی را به آتشی در آورد که در آن جاودان خواهد بود و برای او عذابی اهانته بار است. ﴿14﴾ و از زنان، کسانی که مرتکب فحشا (جنسی آشکارا) می شوند، چهار مرد از میان خودتان بر آنان گواه گیرید. پس اگر شهادت دادند، آن زنان را در خانه ها (تان) بازداشت کنید، تا مرگشان فرا رسد، یا خدا برای آنان راهی (دگر) نهد ﴿15﴾

آیه ۱۵ - ال در «الفاحشه» فحشای ویژه ای را مدّ نظر دارد، که فحشا در دو بُعد زنا از هر طرف و مساحقه است و «یأتین» بمعنای استمرار این انحرافات جنسی است، زیرا «أتین» فرمود، که بمعنای انحرافی گذشته باشد «یأتین» گذشته و آینده را بگونه ای مستمر شامل است، زیرا اگر در گذشته جریانی نبوده و در آینده ناپاکی جنسی دارد دیگر شهادت و جریانات تأدیبی زمینه ای هم ندارد و اگر در گذشته تداومی آشکار نداشته بگونه ای که امکان گواهی چهار شاهد داشته باشد باز هم «یأتین» نیست و در هر صورت بُجز اینگونه تداوم و یا آن گونه علنی بودن هرگز امکان گواهی شرعی وجود ندارد.

بنابراین این آیه تنها درباره کسانی است که برگناه جنسی خود بطور آشکار استمرار دارند، یا اگر هم استمراری نیست همان فحشاء نخستینشان در حضور جمعی است که امکان شهادتشان بر آن وجود دارد. روی این اصل این آیه و آیات سورة نور در باره حد گام بگام انحراف جنسی تنها در انحصار علنی بودن آن است و منظور از تشریع حدّ در این زمینه ترک انحراف جنسی در کل نیست، بلکه جلوگیری از آشکار بودن آن و بی عفتی علنی است، که اجتماع را به بی عفتی سوق می دهد و روی همین اصل نه شهادت کمتر از چهار مرد عادل کافی است و نه اقرار حتی با اختیار - با اینکه از شهادت أحياناً هم قویتر است - تا چه رسد به علم قاضی که از راه دیگر حاصل شود و شرع مقدس برای جلوگیری از اصل این گناه در جائیکه تعداد شاهد کمتر از چهار مرد باشد موعظه، نهی از منکر و عذاب برزخ و قیامت را مقرر داشته و حتی اگر هرگز معلوم نشود عقوبتی پس از مرگ دارد، روی این اصل جلوگیری از زنا تنها در انحصار حدّ نیست، بلکه موعظه و نهی از منکر با کل مراحلش محقق است و حدّ محدود به مواردی است که فحشاء بگونه ای علنی بوده که امکان حضور و رؤیت چهار مرد باشد.

«اربعة منکم» هم این شهادت را در انحصار چهار مرد قرار داده، که طبعاً با اشارات و یا تصریحات آیاتی دیگر با یستی عادل باشند و هرگز زنان در این شهادت مداخلیتی ندارند، زیرا اصولاً حضور زنان در جریانات جنسی به ویژه اینگونه علنی حرام است و حضور مردان نیز که واجب است برای

جلوگیری از بی عفتی آشکار است، که چون حضور آنان کافی است در انحصار همانان است، مگر در انحراف جنسی مساحقه که شهادتش ویژه زنان است و شهادت مردان در آن پذیرفته نیست و در اینصورت شهادت هم در اختصاص زنان خواهد بود و "يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ" شامل مساحقه هم می شود و تأنیث «اربعة» که مختص به مذکر بودن شهود است.

"فامسکوهن فی البیوت" در اختصاص حدّ تأدیبی این زنان است، که در صورت عدم توبه و اصلاح برای بازداشتن آنها از استمرار این عمل بایستی در خانه هایی زندانی شوند، چه خانه های مسکونی آنان و یا اگر این امکان نیست در زندانهایی که بالاخره از انحراف جنسی آنان جلوگیری گردد.

"حتی یتوفاهن الموت" اولاً دلیل دیگری است بر استمرار این انحراف جنسی که هرگز توبه نکرده و نمی کنند و این زندانی شدنشان تا هنگام مرگ با آیه نور نسخ شده، چنانکه «سبیلا» در بُعد دوم اشاره به همین نسخ است و اصولاً در احکامی که نسخ خواهد شد اشاره هایی به محدودیت های زمانی آنها - همچون «سبیلا» در اینجا - وجود دارد و کلاً این قسمت "فامسکوهن فی البیوت" با «فاجلدوهما» در آیه نور نسخ شده و سایر موارد پا بر جا مانده است.

"او یجعل الله لهن سبیلا" خود استثنائی است که توبه و در صورت عدم توبه حدّ دیگری را در بر می گیرد، سبیل اول توبه حقیقی آنان است، که بوسیله آن از این زندان رهائی می یابند و سبیل دوم در آیه نور است که صد ضربه شلاق می باشد و در حقیقت این دو تأدیب سیاست گام به گامی است در جلوگیری از اینگونه انحرافات جنسی.

وَالَّذَانِ يَأْتِيَنِهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿١٦﴾

و از میان شما، آن دو تن را که مرتکب زشتکاری (جنسی) می شوند، آزارشان دهید؛ پس اگر توبه نمودند و اصلاح کردند از آنان صرف نظر کنید. بی گمان خدا بسی برگشت کننده‌ی رحمت گر بر ویزگان بوده است ﴿١٦﴾

آیه ۱۶ - «والذان» در این آیه طبعاً شامل مساحقه نیست، زیرا مساحقه کنندگان هر دو مؤنثند و «الذان» تننیه مذکر است که در بُعد اول دو مذکر لواط کننده را شامل است و در بُعد دوم زنا را که میان زن و مرد می باشد، تأدیب زنان گذشت و تأدیب مردان به میزان تأدیب زنان است مانند زندان رفتن تا آخر عمر یا توبه و اصلاح و یا نسخ چنانکه گفتیم، که حکم کلی در سوره نور می آید و چنانکه "فامسکوهن فی البیوت" بعنوان انتقام نیست، بلکه به منظور جلوگیری از تداوم انحراف جنسی است،

«فآذوهما» نیز چنین است، که هرگاه توبه کردند دیگر «آذوهما» و «فامسکوهن فی البیوت» جائی ندارد.

"فان تابا واصلحا" بطور کلی توبه و اصلاح را پایان حد و تأدیب آنان شمرده، که حتی اگر قبل از حد و بیش از امکان دستگیریشان توبه حقیقی کردند، هرگز حدی هم ندارند، البته توبه ای که بدون ترس و با اراده خودشان انجام می دهند، زیرا منظور از حد در اینجا انتقام نیست، بلکه جلوگیری از اصرار و استمرار و آشکار بودن آن است.

«اصلحا» اینجا بعد از «تابا» اشاره به همان حقیقت است و مکرر گفته شد که این گناه انحراف جنسی دارای دو بُعد بوده؛ بعد اول خودی و بُعد دوم اجتماعی است، زیرا این عمل بگونه ای آشکار موجب تشویق دیگران و از بین بردن عفت عمومی و اجتماعی می باشد، اینجا توبه از اصلاح آسانتر است، زیرا توبه اش بین خود و خدا می باشد که پشیمانی از آن کافی است، ولیکن اصلاح به این معنی است که این لکه انحرافی را که در آن اجتماع ایجاد کرده اند حتی الامکان بزدايند و اگر صرفاً توبه باشد و نه اصلاح این حد هنوز هم استمرار خواهد داشت، جز آنکه این «آذوهما» پس از توبه واقعی و پیش از اصلاح کمتر و کمزنگتر خواهد بود، چون در آیه (۵: ۳۴) که موارد جریمه بس مهمتر از جریمه جنسی است، تنها توبه واقعی را مناط ترک حد دانسته و روی این اصل اصلاح شرط اصلی برای نفی حد نیست گرچه لازم است و در اینجا «اصلحوا» تنها وجوب اصلاح را در حد امکان ثابت می کند، که اگر هم اصلاح اینجا شرط دوم و از برای نفی حد است، آیه مائده این شرطیت را از اصلاح می زداید، بنابراین اصلاح در بُعد وجوب همچنان در قوت خود باقی است و در بُعد شرطیت هرگز شرط دومی از برای ترک حد نیست.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾

توبه (و برگشت) بر (عهده‌ی) خدا، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناهی شوند، سپس به زودی توبه کنند؛ پس اینانند که خدا به آنان برگشت می‌کند. و خدا دانایی بسیار فرزانه بوده است. ﴿١٧﴾

آیه ۱۷ - "انما التوبة على الله" تنها پذیرش توبه را خدا در صورتی بر خود واجب کرده است که اولاً گناه از روی نادانی باشد و ثانیاً بزودی توبه کند، جهل به معنای ندانستن حکم خدا نیست چه از روی قصور که تکلیف نیست و چه از روی تقصیر که تکلیف کمی دارد، ولیکن جهالت بدین معنی است که حکم را می‌داند ولی از روی شهوت و هوسرانی سرپیچی می‌کند.

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِسْلَامَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾

و (این) توبه برای کسانی که گناه می کنند (و) تا هنگامی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می گوید: «اکنون توبه کردم» (پذیرفته) نیست و (نیز توبه‌ی) کسانی که در حال کفر می میرند؛ اینانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم. ﴿١٨﴾

آیه ۱۸ - اینجا این پذیرش واجب توبه را از کسانی دیگر سلب کرده، که گناهی را انجام می دهند و تا بهنگام مرگ توبه نمی کنند، آنگاه می گویند ما توبه کردیم، که این خود لفظ توبه است و نه حقیقت آن، در اینجا نه تنها پذیرش توبه بر خدا واجب نیست، بلکه هرگز زمینه ای هم ندارد، مگر اینکه استثناء این توبه از روی حقیقت باشد، که اینجا گرچه پذیرشش بر خدا واجب نیست، ولی زمینه ای هم دارد.

توبه دو بُعد دارد: نخست توبه و برگشت خدا به گناهکار، چنانکه "ثم تاب الله عليهم" (۹: ۱۱۸) و برگشت آنان پس از این به خدا که «لِيتُوبُوا» و توبه در اینجا هر دو را شامل است، بنابراین این توبه شامل دو توبه ربانی است که در میان آن دو توبه، توبه گناهکار می باشد، یعنی خدا نخست بر گناهکار برگشت کند که به او توفیق توبه دهد و بر مبنای این توفیق گناهکار توبه می کند و روی اصل این توبه خدا توبه او را می پذیرد.

بنابر آنچه گذشت توبه کسانی که تا هنگام مرگ غرق در گناهان هستند و در این هنگام می گویند توبه کردیم، این توبه حقیقت ندارد و نیز توبه کفار "الذين يموتون و هم كفار" که با کفر می میرند پذیرفته نیست که "اولئك اعتدنا لهم عذاباً أليماً".

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا ءَاتِيَتْموهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١٩﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! برای شما حلال نیست که (خود) زنان (یا اموالشان) را ارث برید و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان داده اید از ایشان به در آرید، مگر آنکه مرتکب زشتکاری آشکارگری شوند. و با آنان به شایستگی رفتار کنید، پس اگر از آنان خوشتان نیامد. شاید(شما) چیزی را خوش نمی دارید و خدا در آن خیری فراوان قرار می دهد. ﴿١٩﴾

آیه ۱۹ - "أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا" چهار ارث را نسبت به زنان ممنوع داشته: ۱- اینکه زنان پدران را پس از مرگ آنان همچون اموالشان به ارث ببرند که این خود از رسوم جاهلیت بود. ۲- اینکه با عدم

رغبت به زنان خود آنها را همچنان نگه دارند و هرگز شروط زوجیت را با آنان عمل نکنند، بلکه انواع اذیت ها را هم به آنها روا دارند و در این احوال که طلاق یافتن آنها واجب است به طمع ارث بردن از آنان پس از مرگشان، همچنان آنها را نگه دارند، ۳- و همچنین زنانی را که طلاق داده اند چه در عده باشند که با همان حالت ناشایست به آنها رجوع کنند و ۴- یا پس از عده هم نگذارند که ازدواجی دیگر نمایند به طمع اینکه باز هم ارث اموالشان مخصوص خودشان باشد، چنانکه این هم از رسوم جاهلی بوده، هر این چهار مورد "ترثوا النساء کرها" می باشند، اینجا تنها در یک مورد می شود بخشی از مهریه زنان را به آنان نداد، که در حال زناشویی انحرافی جنسی یا مانند آن که بیانگر ناسازگاری کلی است داشته باشند، که در اینصورت اگر توبه نکنند بدون طلاق هم جدا می شوند و حق تمامی مهریه را هم ندارند و این مورد استثنای منقطع است، زیرا گرفتن بخشی از مهریه شان گرفتن میراث از آنان نیست، که هنوز نمرده اند تا میراثی داشته باشند و این از عموم "ما آیمتوهن" خارج است و در این صورت استثناء منقطع است.

و در کل با زنان در هر صورت بایستی بر مبنای "و عاشروهن بالمعروف" با شایستگی زندگی زناشویی را ادامه دهند و اگر هم نتوانند با آنان زندگی کنند - که «کرهتموهن» بدین معنی که بسیار از آنها بدشان می آید و اصلاً قابل ادامه زندگی زناشویی نیستند، در این صورت هم یکی از دو جهت در کار است: یا با صبر و شکیبائی و معاشرت پسندیده این ناراحتی برطرف می شود، که "عسی أن تکرهوا شیئاً و يجعل الله فیه خیراً کثیراً" و یا بالاخره منجر به طلاق می گردد.

این «عسی» که امید خیر کثیر را در بر دارد، بدین جهت است که احیاناً زن دارای نشوز و تخلف ترساننده در محیط زناشویی است و این تخلف هم بیانگر عدم سازش می باشد که از آن تعبیر به "فاحشة مبینة" می شود و لکن همین "فاحشة مبینة" که موجب نفرت شماست چه بسا با جریانهای گام بگام پنج بُعدی پاک سازی این نشوز از میان برداشته می شود، بدین ترتیب که در آیات مربوطه اش آمده آنان را موعظه کنید، بعد در خوابگاهتان از آنان دوری گزینید و سپس اگر اثر شایسته ای نکرد در آخر کار آنان را تأدیب کنید، که اینجا اگر دست از فحشاء و نشوزشان برداشتند شما هم دست از تأدیبشان بردارید، این بُعد اول «عسی» که "خیراً کثیراً" را بدنبال داشت، بُعد دومش اگر جریان سومین نهی از منکر که زدن باشد اثر نکرد، حکمی از بستگان مرد و حکمی از بستگان زن برگمارید، که شاید با این جریان برونی اضافه بر جریان گذشته درونی نشوز و فحشاءشان بر طرف گردد، این «عسای» دوم که "عسی أن يجعل الله فیه خیراً کثیراً". «عسای سوم این است، که اگر حکمین هم در بعد چهارم اثر نکردند دلیل است بر عمق فحشاء و نشوز، که در این صورت باید مرحله

پنجم که طلاق است محقق گردد "و ان یتفرقا یغن الله کلا من سعته" (۱۳۰:۴) و این پنج مرحله سیاستهای گام به گام تربیتی است در هر دو بُعد بقاء زوجیت و انفصال آن و "عاشروهن بالمعروف" در هر پنج بُعد که شایسته نفی و اثبات زناشویی است، بایستی مراعات گردد.

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَءَاتَيْتُمْ إِحْدَهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿۲۰﴾

و اگر خواستید همسری (دیگر) به جای همسر (پیشین خود) برگزینید و به یکی از آنان بار شتری طلا داده اید، پس چیزی از او باز پس مگیرید. آیا می خواهید آن (مال) را به بهتان و گناهی پی گیر و آشکارگر (از آنان) باز پس گیرید؟ ﴿۲۰﴾

آیه ۲۰ - از این آیه بر مبنای «قِنْطَارًا» - که بار شتر از طلا است - چنین می نماید، که مهریه حد معینی ندارد، بلکه دارای سه مبنا است: ۱) رضایت و موافقت طرفین، ۲) امکان فعلی یا شأنی پرداخت مهریه مقرر و ۳) شایستگی زن در مهریه، یعنی سفاقت نباشد، در هر صورت اگر خواستید همسران را بعللی رها کنید و همسری دیگر جایگزینش نمائید طلاق رجعی است، زیرا «کرهتموهن» به این معناست که تنها مرد از همسرش بدش می آید، - در این مورد باستثنای ترس از ترک حدود الله که طلاقش خلع یا مبارات است و به استثنای فحشاء که بیانگر ناسازگاری کلی است. - و در آن مورد گرچه مرد بر مبنای ناراحتی شخصی از ادامه این زناشویی زن را طلاق می دهد، ولی حق باز پس گیری چیزی از مهریه را گرچه بار شتری از طلا باشد ندارد، زیرا این باز پس گیری به بهتانی از نظر فحشای بیانگر تفسیر می شود، یعنی چون در این زمینه طلاق رجعی است و تقصیری طرفینی یا از طرف خصوصی زن در کار نیست، کل مهریه هم حق زن است، که باز پس گیری چیزی از این مهریه بیانگر تهمت فحشاء و ترک حدود الله از هر دو جانب یا جانب زن است.

"أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا" خود دنباله بسیار بدی دارد که "إِثْمًا مُّبِينًا" است و بیانگر این تهمت می باشد "إِثْمًا مُّبِينًا" اینجا بمعنی گناه دوم این باز پس گرفتن بخشی از مهریه است، زیرا گناه اولش تصرف بیجا در مال همسر می باشد و گناه دومش اینکه این تصرف ناروا بیانگر ناروائی همسر است، در بعد فحشا و مانند آن.

و اصولاً در طلاق یا تقصیر از هر دو طرف است که مهریه هم بین هر دو بخش می شود و یا تقصیر از زن است که حداکثر کل مهریه را مرد می ستاند و یا تنها تقصیر از مرد است که هیچ بخشی از مهریه را نمی تواند از زنش دریافت کند و بحث ما در مورد سوم است که اگر بخشی از مهریه همسرش را بدون جهت بستاند این خود "إِثْمًا مُّبِينًا" است، یعنی حداکثر بیانگر فحشای زن است و حداقلش

نشانگر تقصیر هر دو است. و چنانکه گذشت در انحراف جنسی می توان بخشی از مهریه را بازستاند و تنها در طلاق خلع یا مبارات می توان تمام یا بخشی از مهریه را گرفت.

وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٢١﴾ وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٢٢﴾

و چگونه آن مال را (از آنان) باز می ستانید با آنکه همواره با یکدیگر خلوت کرده اید (:تنگاتنگ بهره ی زناشویی و کام گرفته اید) و (آنان هم) از شما پیمانی استوار گرفته اند؟ ﴿٢١﴾
و با زنانی که پدرانتان به ازدواج خود در آورده (و یا آمیزشی به حرام کرده) اند زناشویی مکنید؛ مگر آنچه پیشتر رخ داده. این همواره زشتکاری و (مایه ی) دشمنی و بد راهی بوده است. ﴿٢٢﴾

آیه ۲۲ - «مانکح ابائکم» که مورد نهی از اینگونه ازدواج است دارای دو بعد می باشد: (۱) «ما» مصدریه است که «نکح» را مبدل به مصدر می کند و در نتیجه «لاتنکحوا نکاح ابائکم» یعنی مانند پدران مشرکتان ازدواج نکنید، که بر مبنای جاهلیت در ازدواجهایشان ناهنجاریهایی موجود بوده است. (۲) «ما» موصوله است، یعنی زنانی را که پدرانتان با آنها نکاح کرده اند به زناشویی نگیرید و در اینجا نکاح چون در مقابل سفاح نیست بر مبنای لغوی اش که صرف ارتباط مرد و زن در زناشویی است - دارای سه بُعد می باشد: ۱- عقد نکاح بدون عمل جنسی که این خود آغازگر عمل جنسی حلال است. ۲- خود عمل جنسی بر مبنای عقد که نتیجه عقد است. ۳- عمل جنسی بدون عقد که زنا است، «مانکح» اینجا بر هر دو مبنای موصوله و مصدریه بودن «ما» هر سه قسم را در بر می گیرد، روی این اصل با زنی هم که پدر زنا کرده نمی توان ازدواج کرد و در هر صورت هر دو معنای «ما» با این تفسیر سه گانه مقصود است، زیرا از ویژگی های قرآن استعمال یک لفظ در چند معنا می باشد و اینجا هم از همان قبیل است، «آباؤکم» هم شامل کل پدران بلاواسطه و باواسطه است.

و «إلا ما قد سلف» نکاحهای گذشته با «ما نکح آبائکم» را استثنا کرده و این استثنا به معنای حلّیت در گذشته نیست، بلکه به معنای مورد عفو قرار گرفتن آن است، که قبل از اسلام صورت گرفته و در گذشته در مثلث «فاحشۀ و مقتاً و ساء سبیل» بوده، که بدترین انواع ازدواج و آمیزش بوده است، مخصوصاً ازدواج با آن زنانی که پدران با آنها ازدواج کرده و عمل جنسی هم با آنان انجام داده اند، که ازدواج فرزندان با اینگونه زنان در مثلث حرمت، بدترین انواع ازدواج بوده است.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ الَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرِّضْعَةِ وَأُمَّهَاتُ

نِسَاءَكُمْ وَرَبِّبُكُمْ الَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَاءِكُمْ الَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٢٣﴾

(این زنان در همه‌ی ابعاد زنانگی شان) بر شما حرام شده اند: مادرانتان، دخترانتان، خواهرانتان، عمّه‌هایتان، خاله‌هایتان، دختران برادر(انتان)، دختران خواهر(انتان)، مادرهایتان که به شما شیر داده اند، خواهران رضاعی تان، مادران زنانتان و دختران همسرانتان که در دامن شما پرورش یافته اند و با آن همسران همبستر شده اید؛ پس اگر با آنها همبستر نشده اید بر شما گناهی نیست (که با دختران یا مادرانشان ازدواج کنید) و زنان پسرانی که از صلب‌های خودتان هستند و جمع میان دو خواهر با یکدیگر (در ازدواج یا کنیزی ازدواجی) مگر آنچه که در گذشته رخ داده (که اکنون حرامند) خدا بی گمان پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان بوده است. ﴿٢٣﴾

آیه ۲۳ - در این آیه موارد چهارگانه حرمت زانی که بر مردان - از نظر شهوانی و جنسی و تولید اولاد و هرگونه ارتباطی که همسران با هم می توانند داشته باشند - مقرر شده: حرمت نسبی در هفت مورد و حرمت بر مبنای شیرخوارگی تنها در دو مورد و سوم مادرهای زنان و دخترهای زنان با شروطی که بیان خواهد شد و چهارم زنان پسران صلبی و جمع کردن بین دو خواهر در ازدواج، چه با عقد دائم و چه منقطع و چه زنان زرخید: «کنیزان» این اجمال آیه مبارکه.

و تفصیلش این که: «امهاتکم» با کل موارد دیگر که در این آیه یاد شده اند حرام بودنشان تنها از نظر جنسی نیست، زیرا موضوع حرمتشان تنها ازدواج نمی باشد، بلکه خود مادران و دیگران مورد حرمت هستند و به حساب تقابل مردان و زنان در این تحریم، حرمتشان نیز حرمت کل بهره‌گیرهای شهوانی و جنسی و تولید مثل از زنان می باشد و این حرمت کلی اعم از لفظی که عقد نکاح است و یا خریداری زنان زرخید و در هر صورت بهره‌های شهوانی و تولید مثل را نسبت به این زنان حرام دانسته، که مانند نگریستن از روی شهوت یا لمس کردن، یا همخوابگی و یا مهمتر از همه - که نتیجه اصلی کل ارتباطات جنسی است - تولید فرزندان بوسیله آنان می باشد، زیرا ذوات ایشان مورد تحریم است و نه یکی از کارهای شهوانی با ایشان، حرمت ذواتشان هم که معنی ندارد، پس مقصود حرمت کل جهات شهوانی و نتیجه مهم آنهاست که تولید فرزند می باشد، روی این اصل تزریق نطفه مردان به این قبیل زنان و کل زانی که با آنها ازدواج نکرده اید حرام است، گرچه بدون هیچگونه ارتباطی شهوانی و جنسی باشد.

آیه دیگر که بر کل این جریانات دلالت دارد آیه (۵-۲۳:۶) است، که هرگونه فعالیت عورت‌های مردان را چه شهوانی و چه غیر شهوانی، چه متصل و چه منفصل، نسبت به غیر زنان و کنیزانشان حرام دانسته و از جمله - مهمتر از کل این موارد - تولید فرزند است، چه بواسطه عمل جنسی باشد و چه با ریختن منی در رحم آنان، گرچه با تزریق باشد.

و این مادران و دختران و خواهران و عمه‌ها و خاله‌ها و دختران خواهران و مادران زنان - اعم از بی واسطه و یا با واسطه - می‌باشند، یعنی مادر بزرگها، نوه‌ها، عمه‌ها، خاله‌ها، پدرها، مادرها، یا عمه‌ها و خاله‌های پدران یا مادران، یا جد‌های مادری و یا پدری و نیز نوه‌های خواهری و برادری، کلاً مشمول عموم و طلاق این آیه می‌باشند.

آری، مادران رضاعی تنها همان زنانی هستند که به شما شیر داده‌اند، یعنی مادران آنها و بالاتر مقصود نیستند، چون «ارضعکم» در انحصار زنانی است که خودشان شما را شیر داده‌اند و همینطور ربائب که دختران زنانان با شرط آینده است.

مراد از «امهاتکم» تا «بنات الاخت» مادران و دیگران حقیقی می‌باشند و نه تنزیلی و عَرَضی، مانند مادر شیر دهنده و یا خواهر در شیرخوارگی، زیرا اینان بعداً ذکر شده‌اند، وانگهی مادر همان است که دخیل در ایجاد فرزند است و این مادر سه قسم است: یا تنها نطفهٔ مرد در رحم او قرار گرفته و آنگاه به رحم زن دیگری منتقل شده، که هر دو مادرند زیرا «یخرج من بین الصلب و الترائب» (۷:۸۶) به معنای همان نطفه است که از صلب مردان و ترائب زنان برون می‌خیزد، دوم زن دیگر که نطفهٔ زن اول به رحم او منتقل گردیده و باردار شده است و او را می‌زاید، که این هم بر مبنای آیه «والوالدات یرضعن اولادهن» (۲۳۳:۲) چون والده و پدید آورنده است مادر است، بلکه احیاناً از زن اول سهم بیشتری از مادری دارد و سوم زنی است که هم صاحب نطفه و هم صاحب ولادت است، که از هر دو برتر می‌باشد و «الوالدات» شامل هر سه است، بنابراین هر سه مورد حرمت ازدواج با فرزندان‌شان می‌باشند و همانگونه که اینجا مادران اصلی هستند، دیگر موارد نسبی هم اینگونه است، که مثلاً «بناتکم» دخترانی هستند که از نطفهٔ شما باشند، ولی اگر نطفه مردی دیگر را به زن شما به تزریق کنند و دختری بزاید، این دختر شما نیست، بلکه دختر زن شماست و حکمش همان حکم ربیبه می‌باشد و همچنین است موارد پنجگانهٔ دیگر.

دستهٔ دوم از زنان، مادران و خواهران رضاعی هستند و این لفظ «امهاتکم» که پیوندشان «اللاتی ارضعکم» آمده. دلیل بر دو مطلب است: ۱) شیرخوارگی هم موجب پیوند پسر شیرخوار با شیر دهنده است و ۲) لفظ مادر درباره شیر دهنده اشاره‌ای است بس لطیف که صرف شیر دادن کافی نیست، بلکه

مقصود همان شیر دانی است که بر آن مبنا صدقِ مادری و فرزندى محقق باشد و بر حسبِ روایاتی چند در بُعدِ فرعی و مقدماتیش چهارده مرتبه و یا یک شبانه روز شیرخوارگی است و در بُعدِ اصلی که نتیجه این دو است باز بر حسبِ روایاتی روئیدنِ مقداری گوشت و محکم گردیدنِ استخوان فرزند است و در هر سه صورت میزانِ آنگونه شیرخوارگی است که به زنِ مادر شیرخوار و به پسر هم شیرخواره او عُرْفاً صدقِ کند.

در این آیه دو موردِ زیرین بر مبنای تنزیل است، یعنی مادر شیر دهنده و خواهر شیرخواره بمنزله مادر یا خواهر اصلی تنها در دو بُعد بهره گیری های شهوانی و جنسی و استیلا و تحریم گردیده اند، که پنج مورد دیگر از این تنزیل به کلی خارجند، زیرا اولاً در تنزیل فرع بر اصل چنانکه کل اصول یاد شده اند، تمامی فروع تنزیلی نیز بایستی یاد شوند، حال آنکه اینجا فقط به این بسنده شده و اگر این تنزیل کلیت داشت و هر هفت مورد قبل را می گرفت، جمله مختصرتر و وافی ترش که شامل همه اینان گردد مانند "و هن من الرضاعة" بود و این اختصار اگر مقصود بوده است خود لازمه مختصر گوئی و بلاغت قرآن است، که بجای جمله ای چند برابر آن که تنها دو نفر از هفت نفر را در بر گرفته، جمله ای بس مختصرتر که همگان را نیز شامل است بیاورد و این نه تنها بر خلاف مقتضای بلاغت و فصاحت قرآنی است، بلکه مقتضای صحت و عدم پریشان گوئی و گمراهی است.

بنابراین، این دو جمله نص است در ویژگیِ مادران و خواهران رضاعی، اضافه بر آنکه اگر هم این دو از باب نمونه بودند بایستی نمونه های کمتر و کمرنگتر یاد می شدند، که بقیه آنها با اولویت قطعی مشمول حرمت تنزیلی می گشتند و آیا مادران و خواهران از دیگران کمترند؟! پس کسانی که دورتر از مادران و خواهرانند مثل عمه ها و خاله های رضاعی و دیگرانی در این حرمت مشمول نیستند، ولی بعکس اگر دورترین افراد مانند اینان یاد می شدند شامل موارد دیگر که اولویت دارند می شد، بنابراین روایاتی هم که افزون بر این دو دیگران را نیز مشمول این حرمت تنزیلی دانسته اند، هرگز قابل قبول نمی باشند، چه نص باشند یا ظاهر و حتی اگر هم متواتر باشند بر خلاف نص آیه بوده و همچنان مردودند.

و حرمت هم در این آیه حرمت شهوانی و جنسی مانند نکاح است و روی این اصل حرمت رضاعی بین دو مذکر یا دو مؤنث هرگز معنایی ندارد، مانند اینکه گفته می شود پسر رضاعی مرد و یا دختر رضاعی زن، عمه و خاله رضاعی دختر و عمو و دایی رضاعی پسر، که اینها قابل ازدواج نیستند تا بر مبنای نسبت عمومی رضاعی! ازدواجشان حرام باشد، اینجا هم که مادران و خواهران رضاعی حرام

شده اند، نسبت به مادران رضاعی یک بُعدی است که پسری از زنی با شروطی و حدودی شرعی شیر خورده و اما دختری که از زنی شیر خورده او دختر رضاعی این زن نیست.

در "اخوانتکم من الرضاعة" نخست «کم» به میان آمده که پسرانند یعنی پسرانی که از زنی شیر خورده اند، اینجا شیرخوارگی بین این پسران و دختران همگام در شیرخوارگی از این زن چند بُعد متصور است:

نخست اینکه هر دو پسر و دختر شیرخوار تنها رابطه شیرخوارگی با این زن دارند، اینجا بُعدی از ابعاد "اخوانتکم من الرضاعة" است و در این زمینه فرقی نیست میان اینکه هر دو با هم در یک شیرخوارگی شرکت داشته باشند، یا با فاصله دو یا چند شیرخوارگی و نیز چه پسر جلوتر باشد و چه دختر و این دو شیر هم از همبستری بایک مرد باشد و یا با دو مرد در پیاپی یکدیگر، چه در رابطه حلال باشد و یا حرام مانند زنا و روی این مبنا که ارتباطات در این زمینه بر سه گونه است، دست کم ارتباط شیرخوارگی است، که هر دو در شیرخوارگی همگامند.

دوم اینکه یکی تنها متولد از زن است و نه شیرخواره از او و دیگری تنها شیرخوار از اوست و نه متولد از وی، اینجا بطریق اولی حرمت ازدواج نیز هست، زیرا ولادت مقدم بر شیرخوارگی است و شیرخوارگی از ملحقات ولادت میباشد، چنانکه مادر شیر دهنده از ملحقات مادر اصلی است و اینجا هم فرقی میان این که پسر یا دختر اصلی از این شیرخورده یا نه هرگز نیست.

سوم اینکه یکی از این دو هم ولادت یافته و هم شیرش را خورده و دیگری تنها شیرخواره است، این از دو مورد بالا قوی تر است.

«الرضاعة» و نه "هذه الرضاعة" شیرخوارگی از زن را بگونه ای وسیع موجب حرمت ازدواج بین پسر با دختر شیرخواره مقرر کرده است، چه با هم باشند و چه در دو یا سه شیرخوارگی یا بیشتر از همین یک زن شرکت داشته باشند، که مثلاً یک پسر با یک دختر یک شیرخوارگی داشته اند و یا پسر یا دختر دیگری در دومین شیر خوارگی بوده، اینجا تمامی این پسران و دختران با کل فاصله های شیرخوارگی با هم خواهران و برادران شیر خواره هستند و ازدواجشان با هم حرام است.

از ولادت هر دو بحثی نیست، زیرا اینجا بحث الحاقی است و نقطه مقابل نسبی ۱۰۰٪ در ارتباط شیرخوارگی هر دو است، ولی بقیه موارد ارتباط در بعد شیرخوارگی تنها و ولادت تنها، یا مهمتر شیرخوارگی با ولادت و یا تنها شیرخوارگی طرف مقابل بطریق اولی مشمول این حکم می باشند.

اینجا می توان از «کم» در «اخوانتکم» برداشت کرد که این شما همان شماي «امهاتکم» نیست، بلکه شامل «کم» اصلی است، که شما فرزندان اصلی این زن هستید و دختری از آن زن شیرخورده یا هر دو

مانند یکدیگرید، همانطور که «کم»های قبل از نظر شمول به مناسبات گوناگون با یکدیگر فرق دارند، روی این اصل دو دلیل که نخست دلیل اولویت قطعی است و دوم شمول «کم» در «اخوانکم» هم فرزند اصلی را می گیرد و هم فرزند شیرخواره را و موارد مذکوره فوق کلاً مشمول "اخوانکم من الرضاعة" است.

از نظر ادبی «ال» در «الرضاعة» چه حکمی دارد؟ اگر «ال» عهد ذکری باشد چنان است که اگر این دختر از غیر شیر شما خورد مشمول «اخوانکم» نیست، لکن این «ال» به دو دلیل عهد ذکری نیست، اول اینکه معمولاً «ال» یا جنس است و یا استغراق، که شامل جنس افراد و یا کل افراد است، آنگاه عهد ذکری و یا عهد ذهنی بودنش قرینه ای قطعی لازم دارد، دوم اینکه اگر هم «ال» در اینجا بین عهد ذکری و جنسی مشترک و مورد احتمال باشد، «الرضاعة» را از دلالت ساقط می کند و نیز اگر مقصود از این «ال» خصوص عهد ذکری باشد نص بر این مطلب "من هذه الرضاعة" است، یعنی خواهران از همان شیرخوارگی شما، بنابراین مبانی «الرضاعة» کل شیرخوارگیهای مشترک را از این مادر رضاعی شامل است، که اگر هم بافاصله چندین ساله این دو شیرخوارگی محقق گردد، مشمول "اخوانکم من الرضاعة" می باشد و این دو بُعد در صورتی بود که یکی از شما فرزند واقعی این زن بوده و دیگری فرزند رضاعی است و بُعد سوم این است که هر دو - چه بافاصله و چه بی فاصله - از این زن شیر خورده اید - که فرزندان او هم نیستند - باز هم مشمول «اخوانکم» هستید، در هر صورت در تمامی شیرهایی که یک زن به پسران و دخترانی گوناگون داده است، این پسران و دختران اخوت رضاعی دارند، ولی در صورتی که چند دختر با هم شیرخوار از یک زن باشند نه فرزندان رضاعی آن زن هستند و نه با یکدیگر اخوتی دارند و نه دختران رضاعی شوهرند.

و این محرمیتی هم که در این خواهر و برادر رضاعی و یا این مادر و پسر رضاعی است، بسیار کمرنگ است، زیرا - چنانکه در آیه نور خواهد آمد - محرمیت ممتاز در انحصار زنانی است که شامل خواهران و فرزندان رضاعی نیست، چنانکه شامل مادر و دختر زن نیز نمی باشد، این در بُعد محرمیت، تا چه رسد به سایر ارتباطات و حقوق که میان محارم اصلی می باشد، مانند ارث و نفقه و

در این تنزیل در میان کل ارتباطاتی که از طرف شرع میان محارم هفتگانه مقرر است، فقط تنزیل در اختصاص محرمیتی کمرنگ و نیز در اصل حرام بودن بهره گیریهای شهوانی است، چنانکه در آغاز سخن به تفصیل بیان شد.

"امهات نساءکم" و «ربائبکم» به گونه مطلق نه محرم هستند و نه ازدواج با آنان حرام است، زیرا اولاً در آیه نور مورد استثنای در زمینه آشکار کردن زینت هاشان و محرمیت آنچنانی نیستند، که آنجا

محرمیت های کلی و بدون قید مورد نظر است و توضیحش در همان آیه خواهد آمد، ثانیاً چنانکه در حرمت ربائب دو قید شده: یکی "فی حجورکم" که تا اندازه ای در دامن تربیتی شما باشند و دیگر اینکه با مادرانشان همبستر شده باشید، که اگر این دو شرط و یا یکی از آنها در کار نباشد عقد ازدواج با هر دوی این مادر و دختر جایز است، ولی اگر پس از ازدواج با دختر همبستر شد، مادرش بر او حرام خواهد شد، که بدون طلاق جدا می شود، ولی اگر با مادر همبستر شود دخترش در صورتی حرام می گردد که مصداق "فی حجورکم" هم باشد، یعنی در دامن تربیتی شما پرورشی یافته والا همبستری با هر دو جایز است، جز آنکه اگر با دختر همبستر شود مادرش بدون عقد جدا می گردد.

«ربیبه» که بمعنای دختر زن است، فقط شامل دختر بی واسطه اوست و نه دختر دختر و بالاتر، زیرا «ربائبکم» اخص از «بناتکم» است، «بناتکم» شامل تمامی دختران دور و نزدیک می باشد، ولی «ربائبکم» ویژه دختر بلافصل است، مخصوصاً با قید "الآتی فی حجورکم" که نوعاً نوادگان در دامن تربیتی انسان نیستند گرچه نواده خود انسان باشند، تا چه رسد به نوادهای زنانشان.

در این آیه، قید "من نساءکم" شامل هر دوی "امهات نساءکم" و «ربائبکم» است، با این تفاوت که «من» درباره "امهات نساءکم" تبیینی است، یعنی مادران زنانی که با آنها همبستر شده اید و نه مادران زنانی که با آنان همبستر نشده ای، ولی همین «من» نسبت به «ربائبکم» تبعیض است، یعنی دخترانی از زنانی که در دامن تربیتی شما بوده و یا باشند و هر دو معنی از «من» در اینجا مقصود است، زیرا اولاً با هم منافاتی ندارند و در ثانی اگر «من» در انحصار دومی و در نتیجه بمعنای تبعیض بود، قاعده فصاحت و صراحت قرآنی این بود که "امهات نساءکم" بگونه ای مطلق و آزاد پس از "فلا جناح علیکم" بیاید که "و ربائبکم الآتی فی حجورکم من نساءکم الآتی دخلتم بهن و امهات نساءکم" باشد و حکم این دو زن از یکدیگر به صراحت جدا می شد، که در ربائب دو قید بود و در مادران زنان هیچ قیدی نبود، این دلیل متصل بر قید "امهات نساءکم" در همین آیه و آیه نور هم دلیلی است منفصل زیرا محرمیت نه از برای مطلق مادران زنان و نه مطلق دخترانشان آنجا نیامده است، که موارد محرمیت مذکور در آیه نور مطلق است و اگر محرمیت مادران زنان و دخترانشان نیز مطلق بود و شرط همبستری با زنان نبود، آنها هم در آیه نور در ضمن دیگران یاد می شدند.

بنابر آنچه در باره مادران و زنان و ربیبه ها یاد شد، اگر سه زن را یکجا بعقد در آوری: (جده، مادر و دختر) اگر با دختر کوچک همبستر شدی مادر وجده اش بعنوان مادران زنی که با او همبستر گشته ای بر شما حرام می شوند، یعنی بدون طلاق جدا می گردند و اگر با وسطی همبستر شدی تنها مادرش (جده) جدا می شود و دخترش هم در صورتی جدا می گردد که ربیبه تو باشد چنانکه گذشت

و اگر با جده همبستر شدی باز حرمت دخترش مشروط به ربیبه بودن است و نوۀ او هم هرگز حرام نیست.

"حلائل ابناءکم" شامل هر سه بُعد زن دائمی و منقطع و کنیزی که می تواند با او همبستر شود می باشد.

"ابناءکم الذین من اصلابکم" تنها پسران صلبی را شامل است و نه پسرخواندگان و پسران رضاعی را - که اصولاً پسر رضاعی چنانکه گذشت معنی ندارد - و اگر هم معنی داشت "من اصلابکم" نص روشنی است بر اخراج آنان، مانند پسر خواندگان، روی این اصل اگر اجماعی هم در این زمینه بر حرمت زن پسر رضاعی! باشد، بر خلاف نص قرآن است.

"و ان تجمعوا بین الاختین" بمعنای جمع میان دو خواهر صلبی در ازدواج است، زیرا همانطور که گفتیم دو خواهر رضاعی معنی ندارد و این جمع در نکاح دائم و منقطع کلاً حرام و در دو خواهر زر خرید جمع در همبستری و سایر جریانات شهوانی حرام و جمع در ملکیت بی اشکال است.

جمع بین دو خواهر دارای ابعاد زیرین است: ۱- هر دو را با هم به ازدواج خود در آورد، که این روشنترین مصداق این جمع است ۲- یک خواهر را طلاق رجعی داده و با دیگری پیش از تمامی عدۀ او ازدواج کند، که این هم در حکم اولی است، زیرا "المعتدة رجعیته زوجة" که مستفاد از آیه (۲۲۸:۲) است که رجوع در عده را برای شوهران با شرایطی بدون عقد مجدد جایز دانسته، بنابراین در حال عده رجعیه تا اندازه ای علقۀ زوجیت برپاست.

۳- طلاق بائن - اعم از طلاق خلع و مبارات - است، که اینجا اگر زن بخواهد آنچه را به مرد بخشیده پس بگیرد - در صورتیکه مرد هم قبول کند که آنرا بپردازد - این طلاق تبدیل به رجعی شده و مرد می تواند در مدت عده به زن رجوع کند، حال اگر زن در عدۀ طلاق بائن باشد مرد می تواند با خواهر دیگر او در همان مدت عده ازدواج کند و چون در طلاق بائن رجوع در کار نیست این ازدواج با خواهر دوم جمع بین اختین به حساب نیامده و صحیح است و اگر بعد از ازدواج با خواهر دوم، خواهر اول بخواهد آنچه به شوهر سابقش بخشیده پس بگیرد، حتی در صورتی هم که مرد با پس دادن آن موافقت کند این طلاق تبدیل به رجعی نمی شود، زیرا این تبدیل خود ابطال عقد دوم است و چون عقد خواهر دوم محقق و ثابت بوده دیگر جای ابطال آن بوسیله رجوع که در حکم عقد دوم است باقی نمی ماند و همانگونه که رجوع دارای شرط اصلاح است، اینجا هم تبدیل به رجعی شدن مشروط است به اینکه موانعی دیگر، از جمله ابطال عقد خواهر دوم، در کار نباشد، مگر اینکه قبل از ازدواج با خواهر دوم این تبدیل صورت بگیرد، که در این صورت عقد خواهر دوم محقق نمی شود.

۴- در عده ازدواج منقطع که هرگز زن بدون عقد مجدد نمی تواند به این مرد رجوع کند، ازدواج با خواهر او قطعاً و بطریق اولی جایز است و جمع بین اختین نیست و چنانکه گذشت در عده طلاق خلع و مبارات با آنکه امکان رجوع - با پس گرفتن بخشش زن - در کار بود، از مصادیق جمع بین اختین نبود، تا چه رسد به اینجا که هرگز رجوعی هم به هیچ وجه در کار نیست، مگر با عقد مجدد. و باعث بسی تحیر و تعجب است که فقیهان با استدلال به یک روایت - که در عقد منقطع پس از انقطاع ازدواج با خواهر دوم را حرام می داند - بر خلاف نص قرآن فتوای به حرمت داده اند، در صورتی که اگر تواتری هم در کار بود قابل قبول نبود.

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ لَكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَفِّحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَأَوْنَ مِنْهُنَّ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً ﴿۲۴﴾

و زنان شوهردار (نیز بر شما حرام شده اند) به استثنای زنانی که مالک آنان شده اید (و شوهرانشان همچنان در حال کفرند)، (این) فریضه ای الهی است که بر شما مقرر گردیده و غیر از این (زنان) برای شما حلالند که با اموال خود جویا (پشان) شوید، در حالی که نگهدارنده ی پاکی بوده و زناکار نباشید. پس از زنانی (موقت) که از آنان بهره ای شهبانی برده اید مزدهاشان را به عنوان فریضه ای به آنان بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از تعیین مبلغ مقرر، با یکدیگر توافق کنید (که مدت عقد موقت یا مهرشان را کم یا زیاد کنید). همواره خدا بسی دانای حکیم بوده است. ﴿۲۴﴾

آیه ۲۴ - در این آیه تنمۀ زنانی که ازدواج با آنها حرام است، بعنوان قاعده ای کلی پس از چهارده مورد گذشته یاد شده اند: "والمحصنات من النساء" این محصنات بگونه ای مطلق گروهی از زنان را شامل است که طبعاً زنان عفیفه و آزاده از اینان نیستند، زیرا خود عفت شرط صحت ازدواج است و از مصادیق اصلی احسان و نگهداری از انحراف جنسی می باشد، چنانکه زنان حرّ و آزاده نیز از کنیزان در جریان عفاف و پاکدامنی جلوترند و از سه معنای ایجابی عفاف تنها شوهردارانند که طبعاً مشمول این آیه می باشند، محصناتی دیگر که ازدواج با آنها طبق آیاتی دیگر حرام است نیز مشمول «المحصنات» در این آیه هستند مانند زنان زناکار طبق آیه نور و مشرکات طبق آیه بقره و زنانی که در عده اند طبق آیاتی دیگر از بقره، اینها کلاً از ازدواج ممنوع هستند، پس احسان در اینها ممنوعیت هایی دیگر - اعم از شوهردار بودن - است. زیرا احسان به معنای نگهداری از انحراف جنسی است که دارای سه بُعد می باشد: ۱- ذاتی که عفاف درونی است، ۲- شوهردار بودن که عفاف بوسیله

شوهرداری است ۳- عفاف از نظر آزادگی است که زنان آزاده از انحراف جنسی از کنیزان دورترند، این سه مرحله در جای جای قرآن بعنوان محصنات یاد شده اند، ولی در این آیه محصناتی دیگر نیز مراد هستند، که بعد دوم احصان می باشند، بدین معنی که از ازدواج محصن و ممنوع هستند و یکی از سه مورد گذشته شوهردارانند و زنانی هم که راضی به ازدواج نمی باشند بر مبنای "تجارة عن تراض منكم" (۲۹:۴) و نیز زناکاران، مشرکان و زنان در عده بر مبنای آیاتی، در هر صورت «المحصنات» در اینجا تنها زنانی می باشند که در یکی از این دو بُعد در قرآن یاد شده اند، در این صورت زنانی دیگر که در روایاتی متضاد یاد شده اند بر مبنای انحصار حرمت در این آیه و آیاتی دیگر ازدواج با آنان حرام نیست، مانند زنی که در عده با او زنا شده و زن شوهردار که در حالت شوهرداریش با او زنا شده و زنی که با برادرش عمل لواط انجام گرفته و مانند اینها، که بیش از ده مورد می باشند، بنابراین اگر با مانند زن شوهردار و یا زنی که در عده است عمل جنسی و یا ازدواج انجام گرفت، پس از رفع مانع و توبه طرفینی ازدواج با او حلال است.

"الا ما ملکت ایمانکم" اینجا استثنای از کل «المحصنات» تحقق یافته، مانند زنان اسیر مشرک که در عین شوهردار بودنشان، که بوسیله اسارت از شوهرانشان جدا می شوند و نیز زنان مسلمان شده مهاجر که بوسیله ایمان و مهاجرت از شوهران کافرشان جدا می گردند و همچنین زنان مشرکه که ایمان آورده اند و شوهرانشان بر شرک خود باقی می باشند، این قبیل زنان در عین شوهردار بودن، بدون طلاق از آنان جدا می شوند و ازدواج مؤمنان با آنها به شرط عدم احتمال بارداری حلال است.

"و احل لکم ماوراء ذلکم" این استثنائی است کلی که در نتیجه مستثانیه در بقیه موارد نص است، یعنی کل زنانی که در این سه آیه و آیاتی دیگر یاد نشده اند، ازدواج با آنها با شرایطش حلال است، که از جمله زنانی بجز دو مورد حرمت شیرخوارگی است که اضافه بر حصر گذشته، این آیه نیز حصر بعدی است، زیرا مثلاً دختر شیرخواره یا عمه و خاله شیرخواره در مستثانیه وجود ندارند، بنابراین در مستثنای «أحلّ» همچنان باقی هستند و نیز زنان اهل کتاب مشمول این «أحلّ» هستند، چنان که در آیه مائده هم به آن تصریح شده است و همچنین "محصنین غیر مسافحین" تاکید دومی است پس از آیه نور، که ازدواج مؤمنان را با زنان زناکار حرام دانسته بود، اینجا هم حلیت زنانی دیگر مشروط به شرط عفاف است، که ازدواج بر مبنای عفت بایستی صورت گیرد، مثلاً مردی مؤمن اگر با زنی زناکار ازدواج کند، این ازدواج دارای شرط احصان و نگهداری جنسی نیست، بلکه زن زانیه را بیشتر به زنا تشویق می کند، که اضافه بر مردان زناکار مردان پاکدامن هم به سراغ او می آیند.

"فما استمتعتم به منهن" "ماوراء ذلکم" را دو بخش کرده، گروهی اصلی که نکاح دائم است و گروهی هم فرعی که عقد منقطع و متعه می باشد، در اینجا «استمتعتم» - که تعبیری است در کل قرآن منحصر به فرد - در انحصار عقد منقطع و تمتع می باشد، زیرا در عقد دائم هرگز استمتاع شرط نیست، ولی در عقد منقطع شرط اصلی است، روی این اصل اگر ازدواج دائم با دختری که قابل تمتع و بهره شهوانی نیست جایز است، ازدواج منقطع با او جایز نیست، زیرا تمتع و بهره گیری شهوانی هر چند سمعی و بصری باشد شرط صحت ازدواج منقطع است، که اگر با زنی بالغ هم ازدواج منقطع کرد و هیچگونه بهره گیری شهوانی، حتی سمعی و بصری نبود، این ازدواج باطل است.

ما نمی گوئیم «اجورهن» در این آیه تنها دلیل عقد منقطع است، زیرا در عقد دائم نیز لفظ «اجر» در چند جای قرآن آمده، بلکه تکیه ما از نظر قرآن بر لفظ «استمتاع» است و از نظر سنت قطعی روایات متواتره ای است از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، که عقد منقطع بر مبنای این آیه دومین گام در عقد ازدواج است و آیات دیگری هم هرگز آنرا نسخ نکرده و سنت هم نمی تواند قرآن را نسخ کند، تا چه رسد به سخن عمر بن خطاب که آنرا پس از پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله) و ابوبکر و گذشت بخشی از خلافت خودش حرام کرده، پس هرگز چنین جریانی در اسلام صحت ندارد، بلکه برحسب آیاتی از سوره مائده کسی که به وحی ربانی حکم نکند - تا چه رسد حکمی بر ضد آن نماید - کافر، ظالم و فاسق است.

در هر صورت اگر هم راجع به عقد منقطع چنین نصی قرآنی نمی داشتیم، کل آیاتی که نکاح را تجویز نموده شامل عقد منقطع نیز هست، چنانکه آیات بیع و تجارت شامل بیع شرط - که بیع موقت است - نیز می باشد و از طرفی هم چون تمامی مردان و زنان زمینه و قدرت ازدواج دائم را ندارند و نیز نمی توانند بر عزوبت صبر کنند، لازمه ضرورت حاجت جنسی تجویز ازدواج منقطع است، روی این سه مبنا ازدواج منقطع مانند اجاره خانه در بُعد دوم ازدواج است.

وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ
 أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ
 فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٌ غَيْرَ مُسَفِّحَاتٍ
 وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى
 الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ
 وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٥﴾

و هر کس از شما، از نظر مالی (یا حالی) نمی تواند زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را به همسری (خود) در آورد، پس با دخترانی باایمان که مالک آنان هستید (ازدواج کنید). و خدا به ایمان شما دانایتر است. همه (ی آزادانتان و زرخردانتان از) (جنس و پیوند) یکدیگرید؛ پس آنان را با اجازه‌ی مالکان و خانواده شان به همسری (خود) در آورید و مهریه هاشان را به طور پسندیده به آنان بدهید در حالی که پاکدامن باشند نه زناکاران و نه دوست گیران. پس چون نگاهیانی شدند (؛ به ازدواج شما در آمدند) اگر مرتکب فحشایی شدند، در این صورت بر آنان نیمی از عذاب [؛ مجازات] زنان آزاد است. این (پیشنهاد زناشویی با کنیزان) برای کسی از شماست که از تعب عزوبت بیم دارد و صبر کردن برای شما خوب است. و خدا پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿25﴾

آیه ۲۵ - بر مبنای ظهور مؤکد طلاق و عموم "المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذین اوتوا الكتاب من قبلکم" که در آیه پنجم مائده آمده است، این دو شرطی که در آیه مورد بحث هست نسخ گردیده، شرط نخست اینکه نتوانید با زن آزاده و مؤمنه ازدواج کنید و شرط دوم در صورتی که خوف انحراف داشته باشید، اینجا این دو شرط بکلی مسلوب است و نیز ازدواج مرد زانی با زن زانیه و ازدواج زن زانیه با مرد زانی گرچه مشرک هم باشند در سوره نور تجویز شده بود، ولی در آیه مائده این هم نسخ گشته، زیرا "محصنات غیر مسافحات" اینجا که شرط عفت نموده و حرمت ازدواج زن مسلمان گرچه زناکار باشد با مردی غیر مسلمان در آیه بقره و آیه مجادله نسخ شده است.

"فانکحوهن باذن اهلهن" درباره ازدواج با کنیزان است، که اجازه کسانشان اعم از پدران و مالکانشان را در حلیت ازدواجشان شرط دانسته، ولی در هیچ آیه ای از آیات قرآن چنین شرطی برای ازدواج با زنان آزاده مقرر نشده و این دلیل دیگری است بر اینکه پدران هرگز ولایتی بر ازدواج زنان آزاده ندارند، چنانکه بطور مفصل در آیه (۲۳۷:۲) بحث کرده ایم.

"محصنات غیر مسافحات" مجدداً دلیل دیگری است بر اینکه در ازدواج مردان با زنان و نیز زنان با مردان، عدم انحراف جنسی در هر دو شرط است، که اینجا اگر مردی ناپاک با زنی ناپاک یا به عکس ازدواج کنند چون شرط احصان وجود ندارد این ازدواج باطل است، جز آنکه اینجا مراد ازدواج با کنیزان است و در آیه قبل با زنان آزاد و در آیه نور و مائده ازدواج با کل زنان و کل مردان.

"فان اُحصن" در اینجا بمعنای شوهردار شدن کنیزان است و محصنات که نصف عذابشان مربوط به اینان است - در برابر کنیزان - زنان آزاده می باشند، بنابراین حد کنیز شوهردار اگر زنا کند پنجاه ضربه شلاق است، زیرا رجم قابل تنصیف نیست.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ﴿26﴾ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ

تَمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا ﴿٢٧﴾ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ
 ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ
 تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ
 رَحِيمًا ﴿٢٩﴾

خدا می خواهد (حقایق را) برای شما روشن کند و سنت های کسانی را که پیش از شما بوده اند به شما
 بنمایاند و بر شما برگردد. و خدا بسی دانای حکیم است. ﴿٢٦﴾ و خدا می خواهد بر شما بازگردد و
 کسانی که از خواسته ها(ی شهوانیشان) پیروی می کنند می خواهند شما دستخوش انحرافی بزرگ
 شوید. ﴿٢٧﴾ خدا می خواهد (تا بارتان را) از شما سبک گرداند. و انسان ناتوان آفریده شده
 است. ﴿٢٨﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! اموال همدیگر را به ناروا مخورید مگر آنکه داد و
 ستدی با تراضی یکدیگر (بر مبنای عقل و شرع)، از شما (انجام) بشود؛ و خودهایتان (و دیگران) را
 مکشید، زیرا همواره خدا نسبت به شما رحمت گری ویژه بوده است. ﴿٢٩﴾

آیه ۲۹ - این آیه مفتخواری را بکلی حرام کرده و نه تنها تصرف ناهنجار در اموال دیگران را که
 تصرف انسان را در مال حلال خودش نیز بگونه ای باطل که اسراف یا تبذیر است حرام دانسته، در هر
 صورت "الا ان تكون تجارة عن تراض منكم" که استثنای منقطع است و در نتیجه دلیل بر حصر حلیت
 در تجارت نیست، بلکه بارزترین نمونه حلیت تصرفات تا جرائه مالی است، اینجا نکات زیر مستفاد
 می گردد:

۱- استثنای "تجارة عن تراض" مصداق اعلاى تصرف حلال را بیان کرده و به همین خاطر هدیه و
 هبه و صدقه و نفقه و مانند اینها نیز حلالند و اینطور نیست که حکم این آیه بخاطر مصادیق دیگر نسخ
 شده یا تخصیص خورده باشد.

۲- اگر گفته شود که استثنای "الا ان تكون تجارة عن تراض" متصل است، یعنی تجارت نیز یکی از
 مصادیق باطل بوده، ولی خدا آن را بخاطر ضرورت اجتماعی حلال گردانیده، پاسخ این است که: "اکل
 بالباطل" در هر حال به دلیل باطل بودنش حرام است و در صورت ضرورت نیز به اندازه لازم حلال
 می شود و اینگونه نیست که تمامی تجارتها در عین باطل بودن بصورت مطلق حلال و مباح شمرده
 شود.

۳- بـ در «الباطل» برای سببیت، معیت و غایت است و با توجه به مبنای ما که استعمال لفظ در
 اکثر از معنای واحد را - به ویژه در قرآن - جایز می دانیم، الباطل به این معنی است که داد و ستدهای

مالی با وسیله های باطل، یا همراه باطل و یا با هدف باطل کلا حرام است، بنابراین ربا و دزدی و کم فروشی و گران فروشی از مصادیق "اکل بالباطل" و حرام می باشند.

۴- "تراض منکم" که بمعنای رضایت دو طرف است، باید بر مبنای عقل و ایمان باشد، زیرا مورد خطاب آیه مؤمنین عاقل هستند، روی این اصل رضایت و توافقی که بر خلاف اصول عقلی یا ایمانی باشد مورد قبول نیست.

در اینجا قید رضایت، حالت اجبار و اکراه را خارج می کند، که در این صورتهای تجارت باطل است، همچنین این رضایت باید واقعیت و تمرکز داشته باشد، یعنی اگر طرفین به ارزش واقعی و نیاز به کالاهای مورد معامله شان پی ببرند و راضی باشند و نه اینکه یک طرف با پنهانکاری جنس بد یا معیوب را تحویل دهد و یا در جنس مورد معامله بررسی درستی نشده باشد که در اینگونه موارد نیز رضایت صد نمی کند.

۵- در اینجا باطل، هم باطل شرعی است و هم باطل عرفی، در صورتی که شرع نسبت به آن ساکت باشد، ولیکن باطل عرفی مورد رضایت شرع باطل نیست و داد و ستدی که شرعاً و عرفاً بطلان آن ثابت نباشد باطل نبوده و بخاطر اصالت حلّیت، حلال است.

۶- داد و ستد و خرید و فروش و معاملات منحصر به مصادیقی نمی شود که در آنها صیغه خاصی بکار برده شود، زیرا بسیاری از معاملات بدون صیغه های خاص انجام می شوند و ما دلیلی هم بر این انحصار نداریم، البته دلیل خاصی بر لزوم وفای به کل عقود داریم که "أوفوا بالعقود" (۵:۱).

۷- تجارت فقط منحصر در بیع نیست، زیرا در آیه ای مقابل بیع ذکر شده که: "رجال لاتلهیهم تجارۃ و لا بیع عن ذکرالله" (۳۷:۲۴) ولیکن بیع از مهمترین و مشهورترین مصادیق تجارت است و مصادیق دیگری مانند اجاره، مضاربه، مزارعه، مساقات و شراکت - و حتی ازدواج - نیز از نمونه های تجارت می باشند.

۸ - تجارت غالباً همراه با سود است، اما به تجارت ضررآور و کسادآور هم تجارت گویند که "یرجون تجارۃ لن تبور" (۲۹:۳۵)، "و تجارۃ تخشون کسادها" (۲۴:۹)، "فما ربحت تجارتهم" (۱۶:۲) ولی تجارت زیان بار، خسارت و سفاهت و حرام است و هرگز مورد تراضی و خشنودی عاقلان، به ویژه مؤمنان - که اینجا مورد خطابند - نیست.

۹- اگر زمانی رضایت طرفین بعد از انجام تجارت بود، تجارت از زمانی درست است که آن زمان مورد توافق طرفین باشد، مثلاً اگر راضی شدند که از اول معامله، تجارت درست باشد، همان می شود و اگر رضایت دادند که از زمانی پس از آن تجارت درست باشد، نیز از همین زمان تجارت محسوب

می شود و در هر حال باید "تجارة عن تراض منكم" هم در اصل و هم در زمانش از روی رضایت طرفین باشد.

۱۰- از مصادیق "اکل بالباطل" این است که کسی پولی را قرض بگیرد بدون اینکه نیت و یا امکان بازگرداندن آنرا در وقت مقررش داشته باشد، پس این دو شرط، شرط حلال بودن قرض است.

۱۱- "عن تراض" دارای دو بعد است: یکی رضایت به اصل معامله و دیگری رضایت به شروط معامله، اگر طرفی به اصل معامله راضی بود، اما به شرط یا قیدی از آن راضی نبود، در نتیجه اصل معامله درست است و طرفین باید در مورد قید زاید یا به توافق برسند و یا آنرا تغییر دهند، که اینجا زمینه خیار فسخ است. و این "تجارة عن تراض" که داد و ستد مالی را در بر دارد، به طریق اولی داد و ستد ازدواج را نیز در بر می گیرد، مرد و زن هم داد و ستد مالی دارند و هم داد و ستد حالی در وحدت زندگی که مورد خیار است، روی این اصل خیار فسخ در باب نکاح به طریق اولی ثابت است، که اگر عقد انجام شد و ماندن دو همسر در مجلس عقد هیچ علتی غیر از تفکر در رضایت مطلق نداشت، این دو مادامی که در مجلس عقد حضور دارند دارای خیار فسخ نیز می باشند و در هر صورت خیار فسخ با شرایطی در کل داد و ستدها وجود دارد.

۱۲- "و لا تقتلوا انفسکم" در این آیه به این معناست که خودتان را در نفی و اثبات داد و ستدهای مالی به خطر جانی نیاندازید، زیرا حال مقدم بر مال است و نباید نثار مال گردد و همانگونه که خود کُشی حرام است، کشتن مؤمنین دیگر هم حرام است و نیز هتک حرمت و تعرض به شخصیت این افراد محترم نیز از مصادیق قتل نفس است، زیرا کشتن شخصیت و احترام اوست.

کشتن گاه کشتن شخصیت و انسانیت و ارزش انسانی است که با مفت خواری محقق می شود، زیرا شأن بالاتر از مال است و گاه کشتار به سبب کینه و دشمنی است، که از تجارت باطل و بدون رضایت ناشی می شود و کسی که بی جهت خود را در معرض خطر قرار دهد، به ناحق خود را به قتل رسانده و این خود در قرآن نهی شده است (۱۹۵:۲).

تجارت داد و ستد است و تاجر تلاش می کند تا از سرمایه اش منفعت و سودی بدست آورد، زیرا اصولاً تصرف در مال برای نشاط مالی جامعه لازم و واجب است و به تعبیر قرآن خدا اموال را برای ما قیام قرار داده (۵:۴) و بر طبق حدیثی از پیامبر تاجر مسلمان راستگو و امین روز قیامت با ما محشور می شود.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ
يَسِيرًا ﴿٣٠﴾

و هر کس از روی تجاوز و ستم چنین کند، به زودی وی را گیرانه‌ی آتشی کنیم و این کار بر خدا آسان
بوده است. ﴿٣٠﴾

آیه ۳۰ - «ذلک» به قتل نفس و اکل بالباطل بر می گردد، زیرا مال مؤمن نیز همچون خون او
حرمت دارد.

"عدواناً و ظلماً" یعنی در حال دشمنی با ایمان و در حال ظلم و در حقیقت هر کدام از مظاهر
دشمنی با ایمان یا مؤمن موجب عذابی دردناک است، فرق بین عدواناً و ظلماً این است که ظلم اعم از
عدوان می باشد و در اینجا هر دو مقصودند و قتل خطا را در بر نمی گیرد.

"نصلیه ناراً" کسی که بخاطر دشمنی با ایمان، مؤمنی را می کشد و اموالش را به باطل می خورد
مؤمن نیست و فقط تظاهر به ایمان می کند و همراه منافقین از برافروزدگان آتش جهنم است.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلَ
كَرِيمٍ ﴿٣١﴾

اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می شوید دوری گزینید، گناهان کوچکتان را از شما می زداییم و
شما را در جایگاهی ارجمند و پرکرامت در می آوریم. ﴿٣١﴾

آیه ۳۱ - خدای بزرگ در همه شرایع - و بخصوص در شریعت اسلام - دستورات ربانی را با توجه
به ضعف انسان و ناپایداری او به شایستگی نازل کرده و راههایی را برای جبران اشتباهاتشان قرار داده،
که از جمله آنها توبه است، راه دیگرش هم جلوگیری از ارتکاب گناهان کبیره می باشد، که در این
صورت گناهان کوچک نیز بخشوده می شوند، البته بشرط آنکه تداوم و استمراری در آنها نباشد و اگر
این راهها نبود مؤمنان از رحمت پروردگارشان ناامید می شدند و این خود بزرگترین و خطرناک ترین
گناهان است.

بطور اجمال بر طبق آیات و احادیثی گناهان کبیره گناهی است که خدا درباره آنها وعده آتش
داده و گناهان دیگر صغائرند، چنانکه در آیه (۴۹:۱۸) می فرماید: "و وضع الكتاب فتری المجرمین
مشفقین مما فیه و یقولون یا ویلتنا مال هذا الكتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الاّ أحصاها و وجدوا ما
عملوا حاضراً و لا یظلم ربک احداً" اینکه گفته می شود خدا گناهان صغیره را در لابلای گناهان کبیره
پنهان کرده تا مردم از تمام گناهان بهره‌یزند، اشتباهی واضح است، زیرا در اینصورت وعده خدا در این
آیه سودی ندارد و نیز کمتر کسی پیدا می شود که از تمام گناهان بهره‌یزد، پس شناساندن کبائر برای

پرهیز اصلی از آنها و جهت آمرزش صغائر بر خدا لازم است، وعده خدا هم در این آیه مایه خوار و کوچک شمردن گناهان صغیره نمی شود، بلکه مراد وادار کردن مردم به ترک گناهان کبیره و امیدواری به رحمت خداست و اینطور نیست که گناهان صغیره زشت و ناپسند نباشند، همانگونه که گشودن درب توبه باعث ارتکاب کبائر نمی شود بلکه راهی برای جبران آن گناهان است.

"ان تجتنبوا" یعنی با سختی و تلاش و زحمت گناهی را ترک کنید و اگر امکان گناه بزرگ برای شما آماده نباشد اینجا «تجتنبوا» صدق نمی کند، سپس این آیه کسانی را در بر دارد که از کل گناهان کبیره اجتناب می کنند، نه اینکه مطلق گناهان را انجام ندهند، زیرا گاهی بر حسب غفلت گناهی مرتکب می شوند که این گناهان جسته و گریخته جزو «لَمَمٌ» گناهان کوچک احيانی هستند: "الذين يجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللّٰهم ان ربک واسع المغفرة" (۳۲:۵۳).

اینجا «کبائر» و «سیئاتکم» عام نیست، که اگر از تمام کبائر دوری کنید تمام گناهان کوچک شما را می آمرزیم، بلکه با ترک هر کبیره ای، گناهان صغیره مربوط به آن کبیره آمرزیده می شود، مثلاً کسی که از زنا دوری می جوید اما احياناً از روی شهوت نگاهی به نامحرم کند خدا او را می بخشد و یا اگر از شرک رویگردان شود خدا اعمالی را که گاهی برای ریا انجام داده صرف نظر می کند.

"کبائر ما تنهون عنه" در بُعد عقیدتی شامل کفر یا شرک به خدا و نیز کفر به پیامبران و روز قیامت و ضرورت دینی است، در بُعد عملی نیز قتل نفس، زنا، لواط، شرب خمر، ربا، خوردن مال یتیم، فرار از جنگ، تهمت زدن به زنان پاک و... است.

گناهان کبیره و صغیره نسبت به همدیگر - و نه نسبت به خدا - سنجیده می شوند، مثلاً اگر گناه کوچکی را برای هتک حرمت خدا و عناد او انجام دهیم از هر کبیره ای دیگر کبیره تر است و اگر گناه بزرگی را با غفلت و جهالت انجام دهیم و پس از آن با حالت خجالت و پشیمانی از خدا طلب بخشش کنیم قطعاً آمرزیده خواهیم شد و این کوچکتر از گناه اول است و نیز اگر کسی گناهان بزرگ را ترک کرده باشد گناهان کوچکش اگر هم توبه و شفاعتی در کار نباشد، بخشوده است و البته این بخشش بشرط ایمان است، چون مخاطب در این آیات مؤمنین هستند و حداقل از نتایج ایمان پشیمان شدن از گناه است، که اگر کسی گناهی گرچه کوچک را مرتکب شود و پشیمان نگردد اصلاً مؤمن نیست، بنابراین این پشیمانی که حداقل ایمان و باعث اصرار نورزیدن بر صغائر است - که اصرار بر صغائر نیز از کبائر است - خود باعث آمرزش بدون توبه از گناه می باشد.

گناهان کبیره یک بُعدشان گناهان بزرگ و بُعد دیگرشان ترک واجبات بزرگ است و همانگونه که ترک گناهان بزرگ موجب بخشودگی گناهان کوچک است، فعل واجبات بزرگ نیز موجب بخشش

ترک واجبات کوچک است و آیاتی هم در بُعد دوم مثل "ان الحسنات یذهبن السيئات" (۱۱:۱۱۴) بر این حقیقت دلالت دارد، که اینجا هم بعد نخست حسنات فعل واجبات بزرگ و بعد دیگرش ترک محرمات بزرگ است که در نتیجه سیئات نیز هر دوی ترک و انجام گناهان و واجبات کوچک را نیز شامل است.

شرط اول در این دو بخشش تناسب میان بزرگ و کوچک از واجبات و محرمات است، که قدر مسلم از این دو نوع بخشش می باشد و بخش دوم کل گناهان کوچک و واجبات کوچک است، که در اثر انجام واجبات بزرگ و ترک گناهان بزرگ بدون توبه - و البته بشرط پشیمانی ایمانی - بخشوده است.

در این آیه از بین بردن سیئات در برابر ترک کبائر مورد بحث است و در آیه ای دیگر بر مبنای انجام بزرگترین حسنات - مثل نماز - نه تنها برخی از سیئات بخشوده می شود، بلکه بجای آنها حسناتی هم - احياناً - جایگزین می گردد، چنانکه در (۷۰:۲۵) می فرماید: اینانند که خدا گناهان کوچکشان را تبدیل به حسناتی می کند.

و از جمله حسنات دسته اول جانبازی در جنگهای اسلامی است و بر مبنای آیاتی چند کسانی که باکمال اخلاص جان خود را در راه خدا داده اند، تمامی گناهان صغیره و کبیره شان بخشوده است.

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّا اللَّهُ كَانَتْ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٣٢﴾

و (زنهار) آنچه را خدا - بعضی از شما را بر بعضی (دیگر) به آن - برتری داده آرزو مکنید. برای مردان از آنچه کسب کرده اند بهره ای و برای زنان (نیز) از آنچه کسب کرده اند بهره ای است. و از فضل خدا درخواست کنید که خدا به هر چیزی بسی دانا بوده است. ﴿٣٢﴾

آیه ۳۲ - «ولا تتمنوا» تمنی یعنی در خواست و آرزوی آنچه برای ما معین و مقدر نشده است. این تمنی بدون سعی و تلاش و در خواست از خدا باعث حسد و دشمنی می شود و در هر صورت برتری بعضی بر بعضی دیگر در برخی از نعمتها ناشی از حکمت و رحمت خداست و مصلحتهایی را در پی دارد.

"ما فضل الله به بعضکم علی بعض" هم در بُعد روزی است، چنانکه در آیه: (۷۱:۱۶) برخی را بر برخی دیگر برتری داده و هم در بُعد رحمت روحانی است، چنانکه در دو آیه: (۱۰۵:۲) و (۷۴:۳) فرموده است و این فضیلتی اولیه که خدا به بعضی از انسانها داده - و باتلاش و سعی آنها نبوده - باعث

برتری آنها در روز قیامت نمی شود و فقط ارزشهای بدست آمده توسط خودشان ملاک است، که هر کدام سعی و تلاش بیشتری کردند، ارزش بیشتری دارند و (افضل الاعمال احمضها) چنانکه اعمال مردان برتری بر اعمال زنان ندارد "للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن" پس "لیس للانسان الا ما سعی" (۳۹:۵۳).

"واستلوا الله من فضله" که طلب فضل و برتری را از خدا لازم می کند و در حقیقت هیچ کمالی بدون عنایت و رضایت حق تعالی بدست نمی آید و در هر صورت کسانی که وسائل کاملتری برای فعل واجب و ترک حرام دارند ترک واجب و فعل حرام نسبت به آنان گناه بزرگتری است.

وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَنُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيْبُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿۳۳﴾

و از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیکتر (تان) و کسانی که شما (با آنان) پیمان بسته اید بر جای گذاشته اند برای هر یک (از مردان و زنان) وارثانی قرار داده ایم؛ پس نصیبشان را بدیشان بدهید. همواره خدا بر هر چیزی گواه بوده است. ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - این آیه میراث را چنانکه بر مبنای ولادت و اقربیت مقرر داشته "والذین عقدت ایمانکم" را نیز در زمره وارثان شمرده است، که شامل وصیت، شرکت در هجرت ایمانی و به اصطلاح فقهی ضمان جریره که انسان با انسان زر خریدش قراردادی مالی بدین گونه مقرر کند، که هرگونه زیان و ممانعتش را جبران کند، که در اینجا کلاً "آتوهم نصیبهم" آمده، چه خطاب در آتوهم مربوط به صاحبان اموال باشد، که در زمان حیاتشان بایستی به این پیوندها پایبند باشند و چه پس از مرگشان که وارثانشان عهده دار چنین جریانی باید باشند، ولیکن آیات ارث چنانکه گذشت میراث را در انحصار پدران و مادران و سایر نزدیکتران نسبی و سببی مقرر کرده، که نه وصیتی نسبت به دیگران واجب است و نه پیمانهای مالی را که بر مبنای ایمان یا مهاجرت و یا دوستی و یا قراردادی با زر خریدن بسته اند، هیچکدام مشمول "فآتوهم نصیبهم" بعد از مرگ نیستند، بلکه در زمان حیات هم اگر بخششها و پیمانهایی برای دیگران نسبت به نزدیکان زیان آور باشد، چنانکه گذشت، هرگز درست نیست.

لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا ﴿۳۴﴾

مردان بسی پاسداران زنان (شان) اند، بدین سبب که خدا برخی از ایشان را بر برخی (دیگر) برتری داده و (نیز) به جهت آنکه مردان از اموالشان به زنانشان پرداختند. پس زنان شایسته فرمانبرداری (و) به پاس آنچه خدا (برای آنان) حفظ کرده، در پنهان نگهبان (حقوق شوهرانشان) اند. و زنانی را که از سرپیچی آنان (در

واجبات زناشویشان) بیم دارید (نخست) پندشان دهید و (سپس) در خوابگاهتان از ایشان دوری گزینید و (اگر تأثیر نکرد) آنان را (از باب نهی از منکر) بنزید، پس اگر از (نهی) شما اطاعت کردند (دیگر) بر آنها هیچ راهی (برای سرزنش) مجوید، که خدا به راستی والا و بزرگ بوده است. ﴿34﴾

آیه ۳۴ - اصولاً قیام سازندگی ایمانی در زندگی مربوط به کل مکلفان است، - چه زنان و چه مردان - و این قیام نیز دو بعدی است: سازماندهی خود و دیگران و چون عموماً مردان در این سازندگی - در کل - نیروی بیشتری از زنان دارند، در این آیه "الرجال قوامون علی النساء" آمده که قوام صیغه مبالغه است، پس مردان بعنوان قیام بیشتر در سازندگی معرفی شده اند و در مقابل زنان هم قائم بر مردانند، یعنی نسبت به مردان هم سازندگی دارند، لیکن کمتر از آنان، گرچه برخی از زنان چون در نیروهای تکلیفی خود بر همسرانشان رجحان دارند، در اینصورت قوامیت بعکس می شود، ولی این استثنا می باشد و قاعده کلی قوامیت مردان بر زنان در بعد تکوین و تشریع است.

و این قوامیت مردان بر زنان هرگز ولایت و قیمومیتی مطلق - بر خلاف آنچه گفته می شود - برای مردان بر زنان ندارد، بلکه این قوام بودن بمعنای پاسداری مردان نسبت به زنان است، زیرا چنانکه اشاره شد، مردان نیروی پاسداریشان در کل جهات - عقلی، مالی و جسمی - نوعاً بیشتر از زنان است و درست است که در زندگی زناشویی بر مبنای "ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف" (۲۲۸:۲) حقوق زن و شوهر از نظر پاسداری و همکاری نسبت به یکدیگر همسان است، ولیکن در آیه بقره "و للرجال علیهن درجة" (۲۲۸:۲) و اینجا هم "الرجال قوامون علی النساء" است، بنابراین مردان سهم بیشتری از وظیفه پاسداری نسبت به زنان دارند.

درباره پاسداری مشترکشان آنجا "و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف" و اینجا "بما فضل الله بعضهم علی بعض" فرموده و نه اینکه "بما فضلهم الله علیهن" که این قوامیت مردان را بر زنان بر مبنای کلی پاسداری آنان ندانسته، بلکه بعنوان سهمی بیشتر از پاسداریشان چنین مقرر داشته: اول در بُعد نیرومندتر بودن که اگر دو نفر با هم با اختلاف نیرو شرکت داشته باشند، آنکه نیرومندتر است تکلیفش هم زیاده‌تر است و بعد دوم در پاسداری مردان "بما انفقوا من اموالهم" است و طبعاً کسی که یک طرفه مالی را به دیگری پرداخت می کند، پاسداری او هم نسبت به وی بیشتر است، زیرا چنانکه حفظ مال واجب است، حفظ کسی هم که مالی را یکطرفه به او می دهی نیز لازم است، پس مردان در زمینه پاسداری نسبت به زنان مسئولیت بیشتری دارند و زنان هم بامسئولیتی نسبتاً کمتر "قائمات علی الرجال": پاسداران مردان هستند: زیرا - چنانکه گفتیم - قوام مبالغه در پاسداری و قائم وضع عادی پاسداریست و در عین آنکه "فضل الله بعضهم علی بعض" خدا گروهی از این دو را بر گروه دیگر

فضلیت داده، که مقصود فضیلت معنوی نیست، زیرا فضیلت معنوی تنها بر مبنای تقوای است، پس در اینجا افضلیت برتری و مسئولیت بیشتر نسبت به تکالیف فزونتر پاسداری است، که در بعضی از پاسداریها تکلیف مردان بیشتر است و در بعضی دیگر تکلیف زنان و در بعضی همسانند، درباره زنان پاسداری درونی و حفظ پاکدامنی آنان ضروری تر از مردان و درباره مردان پاسداری در بُعد مردانگی و پرداخت اموالشان فزونتر است و در هر صورت حقوق میان زنان و مردان دو بخش است: حقوق مشترک و حقوقی دیگر که در انحصار هر یک از این دو می باشد، جز آنکه حقوق همسان و همگامشان نیز برحسب نیروهای گوناگونشان مختلف است.

بنابراین قوام بودن مردان بر زنان بدین معنی نیست که زنان همچون کنیزی زرخید در دست مردانند بطوریکه همه چیز و همه کارشان بایستی با اجازه مردان باشد، که حتی تحصیل علم، نذر، قسم، عهد، از خانه بیرون رفتن برای انجام واجبات و یا مستحبات و یا مباحاتی-در عین حالی که موجب انحراف جنسی آنان نیست و حقوق واجبه مردان را نیز نمی کاهد- در صورت اجازه ندادن شوهرانشان حرام باشد. بلکه در کل واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مرجوحات در نفی و اثباتشان هرگز اجازه مردان مداخلیتی ندارد و چنانکه مردان هم در انجام وظائف شرعی و مباحشان هرگز نیازی به اجازه زنان ندارند، زنان نیز در این موارد هرگز نیازی به اجازه مردان ندارند و تنها جریاناتی برای حفظ پاکی زنان از نظر عفاف، عقیده، مال، اخلاق و سایر نوامیس بر عهده مردان لازمتر است، زنان هم در نقطه مقابل بایستی حتی الامکان حافظ نوامیس پنجگانه خود باشند، زیرا قرآن زنان و مردان مؤمن را در امر و نهی شایسته با هم شرکت داده است (۷۱:۹).

قوامیت و پاسداری نسبت به خود و دیگران دارای مراتبی است، مهمترین مرتبه اجتماعی میان مؤمنین قوامیت در محیط زناشویی است، که هر یک از دو همسر بایستی در دو بُعد پاسدار باشند، نسبت به خود و نسبت به همسر، جز آنکه هر که در پاسداریش نیرومندتر است وظیفه اش نیز سنگین تر است و چنانکه گفتیم مردان نسبت به زنان در دو بُعد پاسداری سنگین تری دارند و زنان هم باندازه توانشان بایستی این دو پاسداری را داشته باشند.

نوامیس پنجگانه: عقیده، عقل، جان، عرض و مال، زمینه های اصلی پاسداری است، مخصوصاً در محیط زناشویی و از جمله پاسداریهای زنان سه بُعد صالحات، قانات^{۱۲} و حافظات^{۱۳} للغیب است، که باید در حفظ این سه جهت در محیط زناشویی بسیار کوشا باشند، شایستگی پیروی از حق و حفظ در

۱۲ قنوت یعنی فرمانبرداری همراه با اراده و محبت، قانات^{۱۲} لله یعنی زنانی که با خواسته خود و بدون اجبار به فرمانهای ربانی گردن می نهند که یکی از این فرمانها، تحت سرپرستی مردان قرار گرفتن است. البته در حدود شرعی آن.

پنهانی و غیب، اول غیب ربوبیت است که زنان بایستی نوامیس خود را در این غیب نگهبان باشند، غیب دوم پاسداری آنان نسبت به کل نوامیستان است در غیاب همسرانشان و این دو حفظ غیب بیانگر دو بُعد پاسداری آنان نسبت به خودهاشان و همسرانشان می باشد.

و از جمله پاسداریهای شوهرانشان زمینه ای است که "تخافون نشوزهن" و این خوف نشوز است و نه خوف از نشوز و بدین معنی نیست که اگر شوهران بترسند که زنان سرپیچی در وظائف زناشویی کنند با آنان چنین و چنان کنند و نیز مراد از نشوز مطلق سرپیچی و تخلف در زندگی زناشوی نیست، بلکه آنگونه سرپیچی است که موجب ترس مردان بر سازمان زندگی زناشویی باشد و این خوف در کل نوامیس پنجگانه است، که مرد بترسد از این که همسرش در یکی از این نوامیس دچار انحرافی خانمان سوز باشد و در هر صورت نوبت به پاسداری مردان می رسد، که اگر بتوانند با نهی از منکر در سه بعدش و نیز اگر آنهم مؤثر نبود طبق آیه بعد عمل کنند - که به تفصیل خواهد آمد - و آنگاه اگر تمام این موارد مؤثر نبود جای جدائی است، که احیاناً بدون طلاق هم حاصل می گردد، بویژه در بُعد انحراف جنسی چنان که آیه نور و مائده به آن تصریح دارند و اصولاً زناشویی مرد پاک با زن ناپاک و به عکس حرام دانسته شده، چه در آغازش و چه در استمرارش. بلکه زناشویی زنان و مردان ناپاک هم حرام است.

چنانکه گذشت مراد از "تخافون نشوزهن" خوف از نشوز آینده نیست، که اگر چنین بود دیگر جایی برای "فإن اطعنكم" نبود، زیرا نشوز مشکوک عصیان نیست، که پس از آن طاعت جایگزینش شود، در نتیجه اینجا مراد نشوز ترساننده فعلی و قطعی است.

پاسداری سه بعدی مردان نسبت به زنان ناشزه داخلی و سرّی است، چنانکه در باب نهی از منکر کلاً باید سیاست گام به گام رعایت شود، گام اول نهی پنهانی و گام دوم نهی آشکار، پنهانیش:

۱- «فَعْظُوهُنَّ»: اندرز دادن آنان بگونه ای شایسته و بایسته و اینجا مراد مبالغه در موعظه است، زیرا اصل موعظه در نشوز غیرمخیف هم هست، اما موعظه بعد از نشوز مخیف جدی تر و بایسته تر است و اگر اثر نکرد نوبت به مرحله دوم می رسد.

۲- "و اهجرهن فی المضاجع" در بستر همسری از آنان دوری کنید، که با پشت کردن به آنان در بستر - که جایگاه بسیار نزدیک جاذبه جنسی است - بر شخصیت زنانگی آنان ضربه ای وارد کنید و این خرد کردن شخصیت بطور پنهانی است، نه جلوی مردم و بچه ها که منجر به عناد و سرپیچی بیشتری گردد و اگر این هم اثر نکرد.

۳- «و اضربوهن» آنان را باندازه بازداشتن از این نشوز بزنید و این هر سه خود مراحل نهی از منکر است، لیکن در جریان زناشویی دقیقتر و واجبتر می باشد و چون این سه جریان هرگز برای انتقام نیست، بلکه بعنوان پاسداری در حفظ نوامیس پنجگانه است "فان اطعنکم فلاتبعوا علیهن سبیلا" اگر دست از نشوزشان برداشتند شما هم دست از اینگونه تأدیبه‌ها بردارید و دیگر حق تجاوز و تعرض به آنها را ندارید، تا اینجا جریان نهی از منکر سری و داخلی بود.

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ﴿٣٥﴾

و اگر (شما حاکمان شرع و مانندتان) از جدایی میان آن دو (همسر) بیم دارید، داوری از خانواده‌ی شوهر و داوری از خانواده‌ی زن برانگیزید؛ اگر سر سازگاری دارند، خدا میان آن دو سازش خواهد داد. خدا به راستی بسی دانا و آگاه بوده است ﴿٣٥﴾

آیه ۳۵ - اکنون نوبت به گام دوم که نهی آشکار است می رسد، تا اگر مراحل قبلی - که سری و در داخل خانه بود - به نتیجه نرسید، نوبت به چاره جویی برونی می رسد و شقاق به معنای جدائی کامل و دشمنی است که بخاطر نشوز مرد یا زن و یا هر دوی آنها بیم جدائی کامل - که طلاق است - می رود، اینجا بایستی دو حکم از هر دو برای اصلاح فیما بین مقرر گردند و از «فابعثوا» استفاده می شود که این دو حکم باید به صلاح دید شرعمداران اسلامی باشید، تا بر حسب تشخیص عالمانه و عادلانه خود بهترین حکم را از خانواده زن و شوهر برگزینند، اینجا اگر بدین وسیله آن نشوز خوف آور برطرف گردید که چه بهتر، والا زمینه سوم که جدایی است به میان می آید و اصولاً همانگونه که نکاح بایستی بر مبنای سازش و اجرای احکام الهی فیما بین باشد، جدایی هم بر این مبناست، که نه تنها سازش در کار نیست، بلکه خوف نشوز به حد «شقاق» و پایمال کردن حقوق الهی است.

و چرا مخاطب در «فابعثوا» تنها حاکمان و شرعمداران جامعه اسلامی هستند؟ زیرا اگر منظور خود زن و شوهر بودند، دیگر «بینهما» "من اهله" و "من اهلها" معنی نداشت و این ضمائر غایب نبود و نیز «فابعثوا» معنی نداشت، زیرا آن دو فرستادگانند و نه فرستندگان و اگر منظور هم خانواده‌ها بودند "من اهله" و "من اهلها" نبود، زیرا در اینجا ضمائر غایب است، پس احتمال دیگری تثبیت می شود که منظور و مخاطب شرع مداران جامعه اسلامی اند، که نگران جامعه می باشند و برحسب معمول این اختلافات بگوش مسئولین جامعه می رسد چه از طریق مراجعه زن و شوهر به آنها و چه از راههای دیگر.

حکمین نیز باید به دور از پیش داوری و تعصب و با یکسان نگری به هر دو طرف و با شرح صدر به تمام جوانب قضیه بنگرند و خارج از جار و جنجالهای خانوادگی، با بزرگواری مشکلات را حل کنند و به هر حال اسرار خانوادگی این زن و شوهر را فاش نکنند، تا بنیان خانواده همچنان استوار بماند.

"ان یریدا اصلاحاً یوفق الله بینهما" مرجع ضمیر در «یریدا» و «بینهما» هم حکمین است و هم زن و شوهر، که اگر حکمین و زن و شوهر همگی خواهان صلح و اصلاح باشند، خدا حکمین را با هم و به دنبال آن زن و شوهر را با هم سازگار می کند و بین آنها موافقت ایجاد می نماید و اگر هر کدام از حکمین و یا زن و شوهر خواهان اصلاح نباشند، خدا موافقت و اصلاحی پیش نمی آورد، زیرا او کارها را با فراهم آوردن اسباب و مقدمات انجام می دهد.

درست است که "ان الحكم الا لله" ولیکن خدا خودش حکمین را حاکم بر آن دو قرار داده، تا به آنچه صلاح آن دو در آن می باشد حکم کنند و خدا ناظر و آگاه به جریان است.

این درباره نشوز زنان بود و اما درباره نشوز مردان "وان امرأة خافت من بعلها نشوزاً او اعراضاً فلا جناح عليهما أن يُصلِحا بينهما صلحاً والصلح خير" (۱۲۸:۴) است، که اگر زنی از نشوز و تخلف شوهرش در جریان زناشویی بترسد گناهی نیست که هر دو در اصلاح کوشا باشند، نه به این معنی که جریان اصلاح تنها مباح است، بلکه این «لاجناح» برای پیشگیری از خیال مستمر جاهلیت است، که زن حق پاسداری و بازداری نسبت به شوهرش را هرگز ندارد. چنانکه در آیاتی دیگر در مورد وجوب و ضرورت کاری شرعی «لاجناح» آمده است، مانند "ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه أن يطوف بهما" (۱۵۸:۲) با اینکه سعی بین صفا و مروه از شعائر الهی و از واجبات مهم است، اینجا هم «لاجناح» آمده و نیز "لیس علیکم جناح" درباره نماز در حال جنگ، که به گمان مسلمانان در عین خطر همچنان کیفیتش محفوظ است و اینجا نفی جناح و گناه برای حفظ جان نقصان در کیفیت نماز واجب می باشد.

لحن دو آیه مورد بحث درباره زنان و مردان متفاوت است، نسبت به نشوز زنانی که به تفصیل گذشت صراحتی در بازداری آنان بود، ولی نسبت به نشوز مردان فقط به «لاجناح» اکتفا شده، زیرا پاسداری زنان نوعاً ضعیفتر از پاسداری مردان است و نیز مردان در پاسداری درونی نوعاً نیازی به کمک دیگران ندارند، ولی زنان احیاناً به کمک نیازمندند، در هر صورت همانگونه که با چهره ای قوی مردان در نهی زنان آن سه گام را بر می دارند، برای زنان نیز چنین حقی هست، که نخست مردان را موعظه کنند - ولو بوسیله دیگران - سپس در بستر زناشویی به آنان پشت کنند و در آخر اگر می توانند

آنها را بزنند و اگر نمی توانند از دیگران کمک بگیرند، ولی آیه نشوز مردان درباره آنان به اجمال سخن گفته و در هر صورت مردان قوام هستند و زنان قائم، مردان در پاسداری و قدرت از زنان نیرومندترند و چنانکه مکرراً بیان شد قیام اصلاحی برای بیاداشتن جریان شایسته زوجیت طرفینی است، که هر طرف باندازه توان خود بایستی به آن عمل کند.

سؤال: هنگام تخلف و نشوز هر یک از زوجین، آیا زوج دیگر حق دارد برای جبران در امور زناشویی کوتاهی کند؟ آری، به دلیل نص قرآن که "و لهن مثل الذی علین بالمعرف" (۲۲۸:۲) حقوق زن و شوهر همسان و هماهنگ است و "للرجال علیهن درجه" چیزی نیست جز همان درجه قوامیت و پاسداری و حق طلاق و رجوع در عده رجعی که نه تنها مسؤولیت مرد را کاهش نمی دهد، بلکه بیشتر هم می کند و نه اینکه نسبت به زن حقوق بیشتری به مرد بدهد، به همین خاطر هنگامی که مرد مثلاً از دادن نفقه خودداری می کند، زن حق دارد او را از جریان جنسی محروم کند و یا بالعکس و در تمام حقوق زناشویی اینگونه است، ولیکن حد این جریان تا جایی است که به محرمات منجر نشود، مثلاً زنی که شوهرش زنا می کند حق ندارد خودش هم زنا بدهد تا عمل او جبران شود و خلاصه محور در کل نفی و اثباتها قرآن و سنت قطعی است.

"عاشروهن بالمعرف" (۱۹:۴) نیز امری است نسبت مردان که با زنان خود بگونه ای شایسته معاشرت کنند و آنها را مورد ظلم قرار ندهند، همچنین زنان نیز تا جایی مؤظف به اطاعت از شوهران هستند که امر به معروف باشد و اینگونه نیست که شوهران هرگونه فرمان خلاف عقل و شرعی را صادر کنند و زنان بدون اینکه حقی داشته باشند چشم بسته فرمانبردار آنان باشند، چنانکه این روابط نامعقول و نامشروع در بعضی روایتها جعل شده و متأسفانه فقیهانی هم به آنها فتوا داده اند.

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَلًا فُخُورًا ﴿٣٦﴾

و خدا را پرستید و چیزی را با او شریک مگردانید. و به پدر و مادران احسان کنید و (نیز) درباره ی خویشاوندان نزدیکتر و یتیمان و مستمندان و همسایه ی نزدیکتر و همسایه ی دور و همنشین نزدیک و در راه مانده و آنان که تحت سرپرستی شمایند (و عهده دار زندگیشان هستین) احسان کنید. بی گمان خدا کسی را که متکبری فخر فروش بوده است دوست نمی دارد: ﴿٣٦﴾

آیه ۳۶ - این آیه جامع ترین آیه در مورد احسان و نیکی است که در آن نه گروه گوناگون از مؤمنان بر حسب اولویت نام برده شده اند، مراد از احسان تنها احسان مالی نیست، بلکه نیکی به این

افراد با تمام نیرو است - چه مالی و چه حالی - احسان بر حسب افراد و موقعیتها دارای درجاتی است، گرچه کمک مالی گاهی زیانبار نیز هست، مثلاً اگر به فقیر سالمی که کاری در جامعه انجام نمی دهد کمک کنیم، او را همچنان وابسته نگاه داشته ایم، اما اگر به او حرفه یا کاری بیاموزیم و به قول معروف به جای دادن ماهی، به او ماهیگیری بیاموزیم، احسان مناسب را در حق او انجام داده ایم. همچنین در مورد یتیم نیز محبت و تربیت و به رشد رساندن او بسی مهمتر از رفع احتیاجات مادی کنونی اوست و نیز تعلیم جاهل و هدایت فاسق، احسانی مناسب تر به آنهاست.

از اینکه احسان و نیکی بعد از عبادت خدا ذکر شده نتیجه می گیریم، که عبادت خدا فقط عبادت خالص فردی و اعتقادات قلبی نیست، بلکه نیکی به بندگان خدا نیز عبادت خداست و محبوب ترین بندگان خدا کسی است که بندگان خدا را بخاطر او دوست می دارد.

"وبالوالدین احساناً" اولین کسانی که نیکی به آنها واجب است، والدین هستند و نه فرزندان، زیرا والدین طبعاً نسبت به فرزندان خود عنایت و توجه خاصی دارند و همواره آنها را زیر باران رحمت و چتر حمایت خود قرار می دهند، اما این فرزندانند که محتاج به یادآوری و تذکرند که به زودی الطاف والدین را فراموش می کنند و گهگاهی هم باغرور بر آنان بانگ می زنند و به همین خاطر احسان فرزندان به والدین یادآوری شده است.

"ذی القربی" شامل نزدیکتران از نظر نسب و سببی است.

«الیتامی» چه خویشاوند باشند - که برترند - و چه نباشند و «المساکین» کسانی هستند که ناداری آنها را از زندگی بایسته و شایسته بازداشته و آنان را ساکن و زمین گیر کرده است.

"الجار ذی القربی" همسایگان نزدیک اند چه مکانی، یا سببی، یا نسب و چه عقیدتی، به هر حال نزدیکتران بر دورتران مقدم اند.

"الجار الجنب" یعنی همسایگان دور و در احادیثی چند حدّ همسایگی چهل خانه از هر طرف معین شده است.

"الصاحب بالجنب" یعنی همراه در کنارتان و از برترین مصادیق آن همسر است و سپس همکار و همسفر اگر چه کافر باشند.

"ابن السبیل" مسافر در راه مانده که برای بازگشت به وطن نیاز به کمک مالی و یا حالی دارد.

"ما ملکت ایمانکم" یعنی آنکه در دست دارید و تحت سرپرستی شماست، اینهم شامل همسر و فرزند و غلامان و کنیزان است و هم شامل کسانی که تحت تعلیم یا تربیت و یا استخدامتان هستند و دلیل بر این عموم، تأخیر این مورد است از موارد دیگر، چرا که اگر فقط سه فرد اول مراد بودند، بر

حسب اهمیت باید قبل از اقسام پیشین ذکر می شدند، هریک از اینان برحسب درجاتشان مورد احسانند و در صورت جمعی از این عناوین احسانشان نیز جمعی است.

"ان الله لا يحب من كان مختالا فخوراً" مختال فخور یعنی بخیل متکبر فخر فروش، که در آیه بعد راجع به او بحث می کنیم.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٣٧﴾

(همان) کسانی که بخل می ورزند و مردمان را به بخل فرمان می دهند و آنچه را خدا از فضل خویش

بدان ها ارزانی داشته پوشیده می دارند. و برای کافران عذابی خوار کننده آماده کرده ایم. ﴿٣٧﴾

آیه ۳۷ - این آیه تفسیری است برای "مختال فخور" در مثلث: "الذين يبخلون" و "يأمرون الناس بالبخل" و "يكتمون ما آتاهم الله من فضله" "الذين يبخلون" کسانی هستند که در نیکیهای نه گانه آیه پیشین، بخل می ورزند و بلکه دیگران را نیز از روی تکبر به بخل فرا می خوانند، که "يأمرون الناس بالبخل" و برای توجیه عمل خود "يكتمون ما آتاهم الله من فضله" آنچه را خدا از فضل خویش از علم و عقل و مال و منال به آنها داده پنهان می کنند، تا در راه نیکی به دیگران از این امتیازات استفاده نکنند و البته "اعتدنا للكافرين عذاباً مهيناً" که عذاب اهانت کننده ای را برای این منکران فضائل الهی و کافران به نعمتهای او وعده داده است، زیرا بخل همراه با تکبر و فخر فروشی کفری است عقیدتی و عملی و از پست ترین آنها بخل در اظهار حق و کتمان حقیقت است، که از رذلترین مصادیق آن یهودیان و نصرانیانی هستند، که بشارتهای پیامبرانشان را در کتابهایشان نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) کتمان کرده و مانع اظهار حقیقت شده اند.

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ
يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾

و (نیز) کسانی (هم) که اموالشان را برای خودنمایی برابر دیدگان مردمان انفاق می کنند و نه به خدا و نه به روز بازپسین ایمان نمی آورند. و هر کس شیطان همدمش باشد، چه بد همدمی است. ﴿٣٨﴾

آیه ۳۸ - از دیگر مصادیق مختال فخور کسانی هستند که اموال خود را برای ریا و خودنمایی انفاق می کنند، که این عمل شرکی به خدا و آزاری به بندگان اوست، آنها در حقیقت به خدا و روز قیامت ایمان ندارند، که به راحتی شرک می ورزند و گناه می کنند.

وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ
عَلِيماً ﴿٣٩﴾

و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان می آوردند و از آنچه خدا به آنان روزی داده انفاق می کردند، چه
(زیانی) بر ایشان داشت؟ و خدا به آنان بسی دانا بوده است. ﴿٣٩﴾

آیه ۳۹ - در زندگی ایمانی و بلکه انسانی آنها چه خللی پیش می آمد اگر سرکشی را رها کرده به
طاعت پروردگارشان درآیند، اما آنان با سوء عمل و جهالتشان راه های بازگشت را به روی خود
بسته اند و البته خدا در گذشته به کارهای آنها آگاه و بینا بوده است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا
عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

خدا همواره (حتی) هموزن ذره ای (بر هیچ کس و ناکس) ستم نمی کند و اگر (آن ذره کار) نیکی باشد
افزودش می کند و از نزد خویش پاداشی بزرگ (به نیکوکاران) می بخشد. ﴿٤٠﴾

آیه ۴۰ - و "ان الله لا يظلم مثقال ذرة" نسبت های ظالمانه را بکلی از خدا نفی کند و از جمله نسبت های
ظالمانه ای که به خدا می دهند ابدیت بی نهایت بودن در آتش است، بدین معنی که گناهکارانی
بی نهایت در آتش جهنم می مانند و این خود ظلمی است بی نهایت "وان الله ليس بظلام للعبيد"
(۱۸۲:۳) و (۵۱:۸) و (۱۰:۲۲) در حقیقت معنای خلود ابدی در آتش - که بارها در قرآن ذکر شده -
این است که خالدین ابدی تا وقتی آتش جهنم برپاست همپای آن به اندازه استحقاقشان در آن
می سوزند و هنگامی هم که تمام شد همراه آتش نیست و نابود می شوند و هیچگاه هم به بهشت راه
نمی یابند.

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾

پس چگونه است (حالشان) آن هنگام (و هنگامه ای) که از هر امتی گواهی آوریم و تو را بر همه ی آنان
[:امت ها و گواهانشان] گواه آوریم؟ ﴿٤١﴾

آیه ۴۱ - «شاهد» در اینجا و همه جای قرآن به معنای گواه است، چه در بُعد دریافت جریانی با
حضور و دقت کامل و چه در لقای آن و اینجا مقصود هر دو شهادت است، "جئناک علی
هؤلاء شهاداً" هم در خصوص شهادت و گواهی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) می باشد و نه تنها
بر امت خودش، بلکه بر کل امته و شاهدانشان و این خود مقام جمع الجمع و حیانی ربانی است، که به
این شاهدان و مخصوصاً این شهید الشهداء اعطا شده و اگر این گواهان اعمال، حضور علمی کامل بر
اعمال زشت و زیبای مکلفان نداشته باشند چگونه می توانند گواه بر این اعمالشان باشند و اصولاً -

چنانکه در جاهای مناسب خواهد آمد - شهادت در برزخ و قیامت دارای ابعاد درونی و برونی است، بعد درونیش بر حسب آیاتی شهادت اعضای مکلفان و بعد برونی اش شهادت زمین و فضائی است که در آن عمل تکلیفی انجام گرفته، این دو شهادت، شهادت صامت است، بدین معنی که خود شهود چندان نمی داند که شهادت می دهند، پس آنگاه شهادت ناطق که مربوط به فرشتگان و پیامبران و سایر معصومان (علیهم السلام) است.

در پاسخ این پرسش که مانند عیسی (علیه السلام) بر حسب نص آیه ای که می فرماید: "وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ" (۱۱۷:۵) و نیز آیاتی دیگر درباره برخی از گواهان والامقام که در روز حساب گواهی خواهند داد، اینان نه در عالم تکلیفشان - مانند بخشی از زنده بودن عیسی (علیه السلام) - و نه پس از آن - مادام که عالم تکلیف بر پاست - هرگز نه بر اعمال زشت و زیبای مکلفان حاضر نبوده اند و نه خدا به آنها حضور علمی داده است، پس چگونه گواهی می دهند، با آنکه آنرا نه حضوراً و نه علماً تلقی نکرده اند؟.

پاسخ این است که آیه مورد بحث درباره اصل گواهی دادن آنان می باشد و در این گواهی کافی است پیش از حساب تلقی علمی کنند، که خدا کل اعمال مکلفان هرامتی را به پیامبر آن امت القاء می کند و نیز کل اعمال شاهدان و امتها را به رسول اسلام (صلی الله علیه وآله) اعلام فرماید و ایشان بر مبنای این حضور علمی گواهی دهند، ولی آیه فوق نسبت به مسیح (علیه السلام) حضور علمی رسول اسلام را پیش از رستاخیز هم از حضرتش سلب نمی کند و آیات و روایاتی هم گواه بر شهادت و تلقی عینی حضرتش نسبت به کل اعمال مکلفان است.

يَوْمَئِذٍ يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوْا الرَّسُولَ لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ
اللَّهُ حَدِيثًا ﴿42﴾

(در) چنان روزی کسانی که کافر شدند و پیامبر (خدا) را نافرمانی کردند، آرزو می کنند که ای کاش با زمین یکسان می شدند؛ در حالی که از خدا هیچ پدیده ای را پوشیده نمی دارند. ﴿42﴾

آیه ۴۲ - این خود سلبی کلی است نسبت به حوادث و جریانات تکلیفی، که هرگز در دنیا و آخرت امکان پنهان کردن آنها از حضرت حق "سبحانه و تعالی" وجود ندارد، زیرا پنهان و آشکار برای او یکسان و آشکار است، گرچه در دنیا این کافران کاری را از دیگران - و حتی به خیال خود از خدا هم - پنهان می کرده ند، اما پس از مرگ هرگز این کتمان گمانی هم وجود ندارد، زیرا اعمال زشتشان بر خودشان و نیز بر همگان آشکار خواهد شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ
وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ
أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا
فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٤٣﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! در حال مستی به نماز نزدیک مشوید، تا زمانی که بدانید چه می گوئید
و (نیز) در حال جنابت (وارد نماز یا مسجد نشوید) - مگر اینکه رهگذر (مسجد) باشید - تا غسل کنید
و اگر بیمار یا در سفرید یا یکی از شما از قضای حاجت آمده، یا با زنان آمیزش (جنسی) کرده اید،
پس آبی نیافتید، بلندایی پاکیزه را جستجو کنید و بخشی از صورت ها و دست هایتان را (با آن) مسح
نمایید. خدا بی گمان بخشنده و پوشنده بوده است. ﴿٤٣﴾

آیه ۴۳ - بشر در طول تمدنهای گوناگون و در دورانه‌های جاهلیت خود به شماری از پلیدیها روی
آورده و در این کار افراط نموده است، در تمدن جاهلی فارس، روم و عرب یکی از شاخص ترین
مظاهر این جوامع استفاده گسترده از مست کننده ها بوده، که اکنون با وجود آشکار شدن ضررهای
بیشمار آن، جاهلیت متمدن اورپائی و آمریکائی هنوز از آن دست نکشیده اند و هیچ قانون و دولتی
قادر به مهار کردن آن نیست، اسلام - بعنوان یک شریعت انسان ساز کامل - در آغاز ظهورش سیاستی
گام به گام و متناسب با روحیه بشری برای ستیز با این جریان شوم در پیش گرفت و بدون جنگ و
خونریزی به نتایج درخشانی رسید، آنچه در این میان ریخته شد جامهای پُر از شراب بود، هنگامی که
صدای آیات نورانی قرآن در حریم آن همه جای بلاد اسلام را فرا گرفته بود، بطوری که شراب را از
متن زندگی عربهای جاهلی بیرون کشید و آن را به یک ضد ارزش منفور تبدیل کرد، این سیاست در
پنج آیه از آیات قرآن اینگونه بی گیری شده است:

۱- "و من ثمرات النخيل و الاعناب تتخدون منه سكرًا و رزقًا حسنًا" (۶۷:۱۶) و از میوه های
خرماها و انگورها شما ماده ای مست کننده و روزی ای نیکو بدست می آورید. اینجا مقابله میان
(سکر) که به معنای مست کننده است، با "رزقًا حسنًا" که روزی نیکوست، دلیل ملایمی بر حرمت ماده
مست کننده می باشد.

۲- "انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق" (۳۳:۷).
اثم در هشتاد جای قرآن حرام شده، که از جمله همین آیه است و این آیات اعم است از مکی و
مدنی و اثم بمعنای کار یا چیزی است که انسان را از واجباتی دور می کند و به محرماتی نزدیک
می گرداند، که شراب از مصادیق بارز آن است و این آیه به حرمت آن دلالت دارد.

۳- "لا تقربوا الصلاة و انتم سكارى" که نماز در عین حالی که از بزرگترین واجبات فرعی اسلام است در حال مستی حرام می باشد و این خود بد مستی را بدین مناسبت از بزرگترین محرمات دانسته است.

۴- "يسئلونك عن الخمر والميسر قل فيها اثم كبير..." (۲۱۹:۲) چنانکه گذشت اثم بر حسب هشتاد آیه قرآنی حرام است تا چه رسد به اثم کبیر.

۵- "يا ايها الذين آمنوا انما الخمر والميسر والأنصاب والأزلام رجسٌ من عمل الشيطان فاجتنبوه" (۹۰:۵) این آیه آخرین و شدید الحن ترین آیات است در حرمت مستی که قرین با بت پرستی قرار گرفته و آنرا پلید و از اعمال شیطان دانسته است، که موجب عداوت میان مردم و ترک ذکر خداست و این چهار تعبیر شراب را در چهار بعد حرام دانسته و در آخر کار "فهل انتم منتهون" نهی شدید از بد مستی و میسر کرده است.

از دلایل رسوخ این عادت در عربها تداوم بعضی از سران آنهاست بر این عمل، حتی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) عمر یکی از آنها بود و تا قبل از نزول آیه مائده در شرب خمر تداوم داشت و یک بار نیز بر او حدی جاری شد.

امام علی (علیه السلام) در این باره بر حسب نقل نهج البلاغه می فرماید "فان منهم الذی قد شرب فيكم الحرام و جلد حداً فی الاسلام": از ایشان کسی است که حرام آشامید و حد اسلامی چشید. اما نسبت این عمل به امام المتقین و امیر المؤمنین علی (علیه السلام) نسبتی است جاهلانه برای سرپوش نهادن به عمل عمر، بی اساسی این نسبت کتاباً سنّه ثابت بوده و هرگز در روایتی ضعیف هم چنان تهمتی وارد نشده است.

در آیه مورد بحث "لا تقربوا الصلاة و انتم سكارى" بیانی ظریف و لطیف در طرد مستان وجود دارد، که آنها را از عمود دین و معراج مؤمنین محروم می کند و نمازی که هیچگاه ترک آن جایز نیست در این مدت برایشان حرام می شود و گویی از دایره مسلمانها نیز خارج شده اند، در اینجا است که مسلمان باید بین لذت پست جسمانی و عزت ارجمند روحانی، یکی را انتخاب کند و کمتر کسی است که عمود دین را فدای چند ساعت مستی منفور سازد.

از این رو نمازهای پنجگانه در طول شبانه روز بخش شده اند و اوقات میانشان برای انجام ضروریات زندگی است، که افزون بر حکمتهای دیگر، فاصله میان نمازها برای نوشی گوارا و عیشی مدام کافی نیست، پس به ناچار این عادت زشت در بلاد اسلامی ریشه کن شده و در زندگی اجتماعی مسلمانان جایی نخواهد داشت.

اینکه گفته می شود این آیه بر حرمت مستی دلالت ندارد، زیرا خطاب در آیه متوجه به مؤمنین است، هرگز پذیرفته نیست، زیرا ارتکاب هیچ یک از محرمات - برون از نماز - نماز را حرام نمی کند، اما حرمت نماز برای ارتکاب زشت ترین محرمات و بودن در بدترین حالات - یعنی مستی - است، که اجازه ورود در این حریم داده نمی شود، در نتیجه این آیه با وضوح، حرمت دو چندان شراب را ثابت می کند، وایمان هم باگناه منافات ندارد، بلکه تنها عدالت و عصمت منافی با گناه است.

بر طبق احادیثی مراد از «سکاری» در این آیه چهار مستی است: «مستی شراب، مستی مال، مستی خواب و مستی فرمانروایی» و هر کدام از این مستیها اگر به حدی برسد که مست نفهمد چه می گوید موجب حرمت نماز است، پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «اگر کسی از شما در حال نماز خوابش گرفت، باید نماز را تمام کند و بخوابد، تا وقتی که بداند چه می گوید، اما احادیثی که مستی شراب را از این مستی ها مستثنی می کند خود اقتضایی به معصومان است، زیرا مستی شراب مصداق اعلای مستی است، ولی جای این توجیه هم هست که سلب این مستی خود نفی انحصار «سکاری» در آیه مربوطه به آن باشد.

ناگفته نماند که خواندن نماز در حالت کسالت و بی حالی از حالات منافقین است، چنانکه در آیاتی مانند (۵۴:۹) به آن تصریح شده و این حالت کسالت در منافق باعث بطلان نماز و در مؤمن باعث کمی ثواب آن است.

"لا تقربوا الصلاة" دو قرب و نزدیکی به نماز است: ۱- خود نماز ۲- جایگاه ویژه نماز، که در صورت مستی تا حدی که نمی دانید در محضر حق چه می گوئید، نه تنها حق نزدیک شدن و ورود به نماز را ندارید، بلکه حق وارد شدن در مسجد را نیز ندارید "حتی تعلموا ما تقولون" تا اینکه بدانید چه می گوئید، سخنانتان از اذکار نماز است، یا غیر نماز، که نمازگزار باید بداند الفاظ نماز را درست ادا می کند و لازم نیست معانی آنها را هم بداند، زیرا در اینصورت باید می فرمود "حتی تعلموا معانی ماتقولون" و بسیاری از مسلمانان غیر عرب معانی الفاظ نماز را نمی دانند. و نمازشان درُست است.

این آیه در زمینه ای نازل شد که یکی از ائمه جماعات در حال مستی نماز می خواند و بجای "لا اعبد ما تعبدون" گفت "اعبد ما تعبدون"، در هر صورت اولین مرحله جواز نماز برای مست لایعقل این است که بداند چه می گوید و این سؤال که چگونه شخصی در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) در حالت مستی نماز جماعت می خوانده؟ پاسخش این است که این یک خودسری از این امام جماعت بوده و برخلاف شرع مست شده و بر خلاف شرع امامت جماعت کرده، زیرا اصولاً مستی بر حَسَب آیاتی قرآنی - چنانکه گذشت - و چهارده آیه توراتی و چهار آیه انجیلی و آیاتی دیگر از سایر کتب

آسمانی و بر مبنای دلیل محکم عقلی در کل شرایع ربانی حرام بوده، گرچه در تبیین این حرمت قرآن سیاست گام به گام را پیموده است.

و اگر کسی پیش از مستی طهارت داشت، دیگر پس از بر طرف شدن مستی نیازی به تجدید طهارت ندارد، زیرا اینجا از شروط صحت نماز، علم به الفاظ نماز است و این مانع مستی موقتی بود، که هنگام بر طرف شدن آن اجازه نماز همچنان باقی است. آری اگر مستی بگونه ای باشد که انسان را همچون حالت کلی خواب از ادراک دور می کند، این هم حدث است و برطرف شدن آن نیاز به وضو دارد، لکن هر مستی اینگونه نیست، زیرا در حالت خواب کلی اعمال اختیاری سلب می شود، اما در حالت مستی همیشه اینگونه نیست.

این "لا تقربوا الصلاة" و نه «لا تصلوا» حتی از نزدیک شدن به نماز که انجام مقدمات آن است شخص مست را منع کرده، زیرا چنانکه مست، الفاظ نماز را تشخیص نمی دهد شرایط آن را نیز نمی فهمد، که ممکن است باحالت نجاست یا حدث یا لباس و مکان غصبی یا با سایر موانع مشغول نماز گردد و این خود حرمتی مضاعف است.

«لا تقربوا» نخست تضریحی است به اینکه نزدیک به نماز نشوید و سپس "و لا جنباً الا عابری سبیل" منع دومی است از ورود در نماز و مسجد که در حالت جنابت هر دو ممنوعند و "عابری سبیل" دلیلی روشن است بر اینکه مقصود از «الصلاة» هم نماز است و هم مسجد، زیرا در خود نماز هرگز عبور و مروری نیست، بلکه این خود از مبطلات نماز است، بنابراین "عابری سبیل" به معنای عبور از گذرگاه مسجد است.

"الا عابری سبیل" سبیل راه مسجد است که این قسمت از آیه نیز اشعار به تلازم میان نماز و مسجد دارد، چنانکه آیات دیگری هم وجوب نماز جماعت را ثابت می کند و "حتی تغتسلوا" و نه "حتی تطهروا" تنها غسل جنابت را برای جنب مجوز ورود در مسجد و دخول در نماز خوانده، جز آنکه راجع به دخول در نماز تیمم هم به دلیل "فان كنتم جنباً فاطهروا" ثابت است، زیرا بالاخره نماز به هر حال واجب است و روی این اصل اگر توان غسل کردن نباشد بایستی تیمم کرد، ولکن ورود در مسجد ضرورتی ندارد، که جنب بدون غسل وارد در آن گردد و نیز دخول در مسجد برای برداشتن و یا گذاشتن چیزی هم برای جنب حرام است، مگر در صورت ضرورت، که در هر دو به مقدار رفع ضرورت بدون غسل و یا تیمم جایز است در مسجد وارد شوید، مانند ضرورت طواف برای معذوران از طهارت و در هر صورت قاعده کلی این است، که برای ورود در مسجد در حالت عادی برای شخص

جنب، یا ماندنش - همچون حائض و نفّس - تنها با غسل جایز است و با تیمم حق ورود در مسجد ممنوع است.

"فلم تجدوا ماءً" شامل دو گونه نیافتن آب است: ۱- در زمینه عذر که "ان کنتم مرضی" استعمال آب برای انسان زیانبخش است ۲- در صورت عدم دسترسی به آب که "علی سفر" چون در سفرها نوعاً آب برای وضو و یا غسل نبوده و طبعاً این "فلم تجدوا" در هر دو بُعدش مربوط به تمامی وقت نماز است، که اگر در اواخر وقت این عذر بر طرف گردد، تیمم پیش از آن نیز جایز نیست، با تفصیلی که در کتب فقهی و تفسیر الفرقان آیه (۵:۶) بیان کرده ایم.

«طیباً» در «صعيداً» خود قیدی است روشن برای مورد تیمم، که نه تنها بایستی پاک باشد، بلکه لازم است پاکیزه هم باشد، مثلاً اگر چیزی پاک که خبیث و آلوده است در اختیار دارید و دیگر هیچ، اینجا تیمم نیز واجب نیست، بلکه حرام نیز هست، زیرا "و یحرم علیهم الخبائث" هر گونه پلید را حرام کرده و اینجا فاقد الطهورین هستید و اگر تا آخر وقت عذرتان باقی است صبر کنید تا عذر بر طرف گردد و اگر خوف گذشتن وقت نماز در کار باشد بدون این طهارت ها نماز بخوانید.

«صعيداً» - به معنای برآمدگی است - اشاره به همین دو معنی است، که باید مورد تیمم پاک و پاکیزه باشد، چون نوعاً بلندی های زمین از نجاست و پلیدی در امان است، روی این اصل با هر پاک و پاکیزه ای می توان تیمم کرد، مگر آنچه با نصوصی قطعی استثناء گشته، مانند غصبی و یا خوردنی و پوشیدنی.

در مورد که تیمم فرموده: "فامسحوا بوجوهکم وایدیکم" اینجا (ب) برای تبعیض است، بدین معنی که برای تیمم قسمتی از صورت و دستهاییکه در وضو باید شسته شود اینجا باید مسح گردد و در آیه مائده «منه» بیانگر این است که این مسح باید به دنبال و اثر ضربه تیمم باشد و در هر دو تیمم بدل از غسل و یا بدل از وضو یک ضربه برای صورت و دست کافی است، روایات هم در این زمینه دو دسته اند، که موافق با اطلاق آیه همان یک ضربه می باشد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ ﴿٤٤﴾ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ﴿٤٥﴾ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمِعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَانْظَرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِن لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ

فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٤٦﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُونَ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾

برخی از آنان که یهودی شدند، کلمات (وحی) را از جاهای خود بر می گردانند و با گرداندن زبان هاشان و به قصد طعنه زدن در دین (اسلام، با در آمیختن عبری به عربی، به جای اینکه بگویند شنیدیم و اطاعت کردیم) می گویند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم و (از ما) بشنو بدون شنوایمان از تو» و (نیز از روی استهزا) می گویند: «راعنا.» و اگر آنان می گفتند: «شنیدیم و فرمان بردیم و بشنو و به ما بنگر.» بی گمان برای آنان بهتر و پایدارتر بود، ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد و در نتیجه جز اندکی ایمان نمی آورند. ﴿٤٦﴾ هان ای کسانی که کتاب داده شدید! به آنچه فرو فرستادیم - حال آنکه تصدیق کننده‌ی همان چیزی است که با شماست - ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم پس آنها را به قهقرا بازگردانیم، یا همچنان که اصحاب سبت [: شنبه] را لعنت کردیم، آنان را (نیز) لعنت کنیم. و فرمان خدا همواره تحقق یافته بوده است. ﴿٤٧﴾ خدا، این (انحراف) را - که به او شرک ورزیده شود - هرگز نمی پوشاند و غیر از آن را برای هر که بخواهد می پوشاند و هر کس به خدا شرک ورزد، همواره گناهی با پی آمدی بزرگ (نسبت به خدا) به دروغ بر بافته است. ﴿٤٨﴾

آیه ۴۸ - "لا یغفران یشرک به" به معنای نابخشودنی شرک است پس از مرگ و یا به هنگام مرگ که از ترس بگوید من موحد شدم، مانند فرعون که هنگام غرق شدنش گفت من به خدای بنی اسرائیل ایمان آوردم: (۹۰:۱۰) ولی اگر مشرک قبل از این دو حالت حقیقهٔ ایمان بیاورد حتماً بخشوده است. و "دون ذلک" گناهان کمتر از شرک و مربوط است به "لمن یشاء" در دو بُعد؛ یکی خواسته گناهکار بر مبنای رجوع ضمیر «یشاء» به «من» بدین معنی که هر که خواستار بخشش ربانی باشد، با شرایطش خدا او را می بخشد، چه پیش از مرگ باشد و چه پس از مرگ، سپس خواست ربانی است که اینجا ضمیر «یشاء» مرجعش «الله» است، روی این اصل در اینجا دو مشیت دربارهٔ غفران از پی یکدیگر است، مشیت گناهکار غیر مشرک با شرایطش که مشمول مشیت ربانی است، بنابراین هیچ یک از این دو مشیت بدون شرط نیست.

"اثماً عظیماً" به عنوان بزرگترین گناه پی گیر که پیامدهایی خطرناک دارد، اینجا مربوط به شرک است که از همهٔ گناهان حتی از جهتی از الحاد و انکار خدا هم بدتر است، الحاد نیز از جهتی از شرک بدتر است، الحاد جهالتی از روی تقصیر یا انکار خدا از روی علم و عناد است، لکن شرک انکار

عظمت خداست، بدین معنی که با وجود اعتراف به پروردگار بزرگ عبادت در انحصار مخلوقات باشد که در نتیجه مشرک آنها را بر خدا مقدم داشته و طبعاً مقدم داشتنِ ناپییر بر خدا - که همه چیز و کمال مطلق است - خود از انکار اصل وجود خدا بدتر است و حتی اگر مشرک هم خدا را عبادت کند و هم غیر خدا را، این خود برابری ظالمانه است، چنانکه از جمله سخن مشرکان در جهنم این است که مادر دنیا در ضلالت و گمراهی آشکارگر بوده ایم، که خدا را با بت ها برابر دانسته ایم (۹۸:۲۶) و ضلال مبین و گمراهی آشکارگر فریادگر اینجا بر مبنای برابر دانستن بت ها با خداست، تا چه رسد که آنها را در عبادت بر خدا مقدم دارند، بلکه اصولاً با ترک عبادت کلی خدا، تنها به عبادت آنها بپردازند و چنانکه گفتیم شرک و الحاد بهنگام مرگ و یا پس از مرگ بخشودنی نیست لکن قبل از این دو مرحله مسلماً بخشودنی است، ولی گناهانی مادون شرک و الحاد مانند کفر کتابی، یا توحید غیرکتابی، یا گناهانی بزرگ از مسلمانان با شرایطی که در آیاتی چند یاد شده است، بخشودنی و یا تخفیف دادنی است که "لمن یشاء" مشیت رحیمیه ربانیه را باکل شرایط در بر می گیرد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ
فَتِيلاً ﴿٤٩﴾ انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيْلًا ﴿٥١﴾

آیا سوی کسانی که خویشان را پاک می شمارند ننگریسته ای؟ (چنین نیست)، بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می گرداند و به قدر نَخَك روی هسته ی خرمایی هم (کس و ناکس) ستم نمی شوند. ﴿٤٩﴾ بنگر چگونه بر خدا دروغ می بندند و این (خود) بس است که گناهی بدعاقبت (و) آشکارگر است. ﴿٥٠﴾ آیا سوی کسانی که از کتاب (آسمانی) نصیبی یافته اند ننگریسته ای؟ که به (دو بت) «جبت» و «طاغوت» ایمان می آورند و درباره ی کسانی که کفر ورزیده اند می گویند: «ایمان از کسانی که ایمان آورده اند راه یافته ترند». ﴿٥١﴾

آیه ۵۱ - اینجا کسانی مورد مذمت می باشند که تنها بهره ای مختصر از کتاب و حیانی دارند و در عین حال به جبت و طاغوت هم ایمان می آورند و روی این مبنا احیاناً مشرکان را بر خداپرستان ترجیح می دهند مانند گروهی از یهودیان و نصرانیان که مشرکان را بر مؤمنان مقدم می داشتند و این در بُعد برون مرزی اسلام است، ولی این فکر درون مرزی اسلامیش بسی نکوهیده تر است، که گروهی از وهابیان مسلمان! یهود و نصاری را بر شیعیان ترجیح می دهند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾ أَمْ لَهُمْ
 نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا
 ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ ءَاتَيْنَا ءَالَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَاهُمْ مُلْكًا
 عَظِيمًا ﴿٥٤﴾ فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ
 سَعِيرًا ﴿٥٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ
 بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾

ایشانند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند، هرگز برای او یاوری نخواهی یافت. ﴿٥٢﴾ یا
 اینان را نصیبی از حکومت (ربانی) است؟ پس در این هنگام به قدر نقطه‌ی پشت هسته‌ی خرمایی (هم
 از آن) به مردمان نمی دهند. ﴿٥٣﴾ یا به مردمان (مسلمان) بر آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا
 کرده، رشک می برند؟ پس ما به راستی به خاندان ویژه‌ی ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان مُلکی
 بزرگ دادیم. ﴿٥٤﴾ پس برخی از ایشان کسانی اند که به وی ایمان آوردند و برخی از آنان
 کسانی اند که (بر ضد ایمان قیام و) از آن جلوگیری کردند و (برای آنان) دوزخ پرشراره بس
 است ﴿٥٥﴾ به زودی کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند، آنان را گیرانه‌ی آتشی خواهیم کرد (که) هر
 چه پوست هاشان [بدن هاشان] بریان گردد، تبدیل به پوست های [بدن های] دیگرشان می کنیم،
 تا عذاب را بچشند. آری، خدا عزیز حکیم بوده است ﴿٥٦﴾

آیه ۵۶ - «نصلیهم» به معنای ورود این کفار در نار نیست، بلکه بمعنای گیرانه‌ی آتش جهنم شدن آنان
 است، زیرا جهنمیان دو دسته اند، دسته ای خودشان گیرانه‌ی آتش هستند که آن را می افروزند و گروهی
 هم در پی آنان و به آتش آنان می سوزند، چنانکه در عالم تکلیف همچنان بوده است که گروهی
 افروزندگان آتشی ضلالت بوده اند و گروهی هم پیرو آنان و که با ضلالتشان می سوختند، این جریان
 دنیوی در عالم پس از مرگ بگونه ای آشکار و پدیدار شده و انعکاس می یابد.

«هم» در «جلودهم» راجع به ارواح جهنمیان است و اصولاً هم ضمیر «هم» که برای ذوی العقول
 است بایستی تنها شامل ارواح باشد، که جمع میان ارواح و اجساد خود نیازمند به قرینه است، زیرا
 اجساد در حاشیه‌ی ارواح و پیوند با آنها مشمول «هم» هستند تا چه رسد به خصوص اجساد، روی این
 اصل «هم» در «جلودهم» تنها ارواح و در نتیجه «جلود» کل اجزای اصلی بدن‌هاست، نه فقط پوستهای
 آنها، زیرا افزون بر این جریان ادبی و لفظی آیاتی بسیار درون و برون بدنهای جهنمیان را مشمول آتش
 می داند، مانند "نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة" (۷:۱۰۴) سپس هم دوم در «بدلناهم» تنها
 بدنهای آنهاست، بدین معنی که همان بدنهایی که به کلی سوخته اند مجدداً بحالت نخستین برمی گردند،

که "جلوداً غیرها" می شوند و چون «هم» دوم نمی تواند مرجعش روح باشد زیرا بحث بر سر عذاب روح و نضج آن با آتش نیست، مقصود مجموع جسم و روح هم نیستند، زیرا چنانکه گفته شد عذاب روح اینجا مورد بحث نیست، بلکه مقصود بدن‌ها هستند، که در بعد سوم بالفظ «لیذوقوا» که مربوط به ذوی العقول است تناسب دارد، زیرا جسم انسان با روحش ارتباطی تنگاتنگ دارد، ولی اگر مراد از «جلود» پوستها باشد، پوست بدن انسان که «هم» نیست، روی این اصل مجدداً باید گفت «جلودهم» کل اجزای اصلی بدن‌های جهنمیان است، وانگهی "لیذوقوا العذاب" تنها مربوط به ارواح آنان است، زیرا درک عذاب جسمانی - همچون روحانی - ویژه روح می باشد و گفتیم که "بدلناهم جلوداً غیرها" بدن‌های آنهاست، که چون سوخت، مجدداً بحالت اول باز می گردد و بر حسب روایتی بسیار لطیف "هی و هی و هی غیرها" این بازگردانیده شده، به حالت نخستین، همان بدن‌های سوخته شده نخستین می باشند، چهره ها دگرگون شده ولی اصل مواد بدن‌ها همان بدن‌های پیشین است.

و چرا اینگونه بدن‌ها کلاً می سوزند و بگونه ای متدوام تبدیل می شوند؟ "لیذوقوا العذاب" به منظور اینکه عذاب شایسته خود را بچشند، زیرا اگر یکباره بدن‌ها می سوخت و دیگر بدنی برای سوختن نبود چشیدن عذاب هم بگونه شایسته تداوم نداشت، این همه درباره سوختن بدن‌هاست، که سوزش جسمانی دارند، ارواحشان نیز سوزش روحی دارند، که در ابعادی چند مقرر است، از جمله سوختن ارواح است بوسیله سوختن اجساد، زیرا دریافت این عذاب تنها ویژه همان ارواح است، این در مورد گناہانی است که بوسیله بدن‌ها صورت گرفته، اما گناہان روحی که در ارتباط با بدن‌ها نیست عذاب آنها نیز صرفاً روحی است و «نصليهم» که شامل هر دوی روح و بدن است، بیانگر این عمومیت می باشد، گرچه "کلما نضجت جلودهم" به معنای سوختن جلود ارواح یعنی «ابدان» است و بدین جهت سوختن ابدان تخصیص به ذکر یافته که مشهود می باشد، سوختن اجساد جسمانی و سوختن ارواح روحی است.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَّهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا ظِلٌّ ۝۵۷ ﴿۵۷﴾

و کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته (ایمان) کرده اند، به زودی در باغ هایی در می آوریم که (از) زیر (درختان) شان نهرها روان است، حال آنکه در آنها جاودانند و برایشان همسرانی بسی پاک است و آنان را در سایه ای بسی پوشا درآوریم ﴿۵۷﴾

آیه ۵۷ - "ازواج مطهرة" شامل مردان و زنان می باشد، که برای هر یک همسری پاک مقرر می گردد. چنانکه «والذین» شامل هر دو است و پیش از اینهم "الذین کفروا" بود که اصولاً کفر و ایمان مربوط به کل مکلفان می باشد و اینکه در جمع لفظ مذکر آمده بدین جهت است که لفظ مؤنث

ویژه مؤنث است، لیکن لفظ مذکر - که گاه ویژه مذکر و گاهی شامل هر دو و گاهی هم نه مذکر است و نه مؤنث - بر لفظ مؤنث برتری دارد و در بعضی موارد چون مذکر واقعی متعین است و نیز کسی که نه مذکر است و نه مؤنث: نه حقیقی و نه مجازی که در اختصاص خداست، ولی ملائکه که جمع مکسر است مؤنث مجازی می باشد، لکن در حقیقت نه مذکرند و نه مؤنث.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾

خدا به راستی شما را فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانشان بازگردانید. و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید. همواره چه نیکوست چیزی که خدا به آن پند می دهد. به راستی خدا بسی شنوای بینا بوده است ﴿٥٨﴾

آیه ۵۸ - «الامانات» کل امانتهای مادی و معنوی را شامل است و از جمله امانتهای معنوی نزد اهل وحی است، که ویژه پیامبران الهی می باشد و نیز امانت خلافت رسالت است، که در اختصاص معصومان برگزیده است و در ضمن پیامد این دو امانت بزرگ و حیانی است که در اختصاص شورای شایسته شرعمداران ربانی قرآنی است و دیگر هیچ.

در جمع آنچه خدا به مکلفان عنایت فرموده، کلاً بعنوان امانت است و نه بخشش کلی و استقلالی، که فطرتها، عقلها، تدبیرها در درون با نوامیس پنجگانه مکلفان و نیز اموال و اولاد و کل آنچه را که خدا بعنوان آزمایش در مثلث درون و برون و میانگین به مکلفان داده است، کلاً امانات ربانی می باشند، که بایستی تبلور یافته، در روز رستاخیز به محضر حق تقدیم گردند و بحث مفصل در مورد امانت در آیه (۷۲:۳۳) خواهد آمد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر (رسالت) را - که از خودتان می باشند - (نیز) اطاعت کنید. پس اگر در امری (دینی) اختلاف کردید، اگر به خدا و روز پایانی ایمان دارید، آن را به (کتاب) خدا و (سنت) پیامبرش عرضه بدارید، این بهتر و بازتابش نیکوتر است ﴿٥٩﴾

آیه ۵۹ - در این آیه طاعت مطلقه شریعت در سه بُعد ربانیت، رسالت و ولایت امر مقرر گشته و همین سه بعد هم در "فرّدوه إلى الله و الرسول" تبدیل به دو بعد گشته و این دو بعد هم سرانجام به بعد ربانیت و ایمان به آخرت مبدل شده است، که در حقیقت طاعت مطلقه در نقطه اصلی و مرکزیش

طاعت ربانیه است و سپس طاعت رسالت و پس از آن ولایت امر معصوم که خلافت محمدی (صلی الله علیه و آله) است.

«خیر» در "ذلک خیر و احسن تأویلاً" در مقابل شر است، که طاعت خیر را در انحصار این طاعتها مقرر دانسته، که هم نقطه آغازینش و هم - در پی آن - دو نقطه آخرینش خیر محض است و چون تأویل به معنای آغاز و انجام حقیقی است و مکلفان تنها احکام خدا را بایستی بدانند، اما حقیقت آغازین و آخرینش که تأویل آنهاست بر همگان مجهول است، جز بر خدا کلاً و بر راسخین فی العلم بعضاً.

با نگرشی دیگر در "اولی الامر" باید گفت: هم از نظر ادبیات لفظی و هم از نظر معنوی «منکم» که ظرف است متعلق به «الامر» نیست، که در نتیجه گفته اهل سنت به میان آید تا امر و فرماندهی «منکم» باشد، یعنی این شوری است که فرماندهی پس از رسول را تعیین می کند! ولی چون «الامر» مضاف الیه است «منکم» نمی تواند متعلق به آن باشد، بلکه متعلق به مضاف یعنی «اولی» است و این تعلق دارای دو بعد است، تعلق آشکار، بدین معنی که «صاحبان فرمان که از خود شما می باشند» یعنی این صاحبان فرمان از میان شما هستند و نه فرمان آنان از شما است.

و نکته ادبی دقیقترش این است که «منکم» متعلق به «کائن» محذوف است، بدین معنی که «فرماندارانی که از شما هستند و نه اینکه فرمانشان از شماست» مانند اینکه گویی «پسر علی آمد» که آمدن مربوط به پسر علی است نه علی، اینجا هم "اولی الامر منکم" صاحبان فرمان از شما، که «منکم» متعلق به فرمان نیست، بلکه متعلق به کائن می باشد.

در هر صورت کل تعلقات بعدی مربوط به مبتدا، مضاف، ذوالحال، صاحب تمیز و موصوف است. و از نظر معنوی هم "اطیعوا الله" که طاعت ربانی است و "اطیعوا الرسول" هم که طاعت فرمانداری رسالتی می باشد، اینجا طاعت سایر فرمانداران هرگز نمی تواند فرمانداری از طرف غیر خدا و رسول باشند، بلکه فرمانداران پس از رسول و به امر خدا و رسول اند، چنانکه مثلاً فرمانده کل قوا بگوید: از من و نخست وزیر و فرماندارانی که از شماست اطاعت کنید، آیا این احتمال می رود که مقصود از فرمانداران کسانی هستند که فرمان را از غیر رئیس کل قوا و نخست وزیر دارند و یا مقصود مرحله سوم فرمانداری است.

و نیز "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول" مطلق است که طاعت مطلقه و بدون هیچ قید و شرطی را تثبیت کرده، روی همین اصل طاعت "اولی الامر" نیز همانگونه بدون هیچ قید و شرط است، که اگر مانند دو طاعت قبل طاعت مطلقه نبود حتماً لازم بود زیرا قیدی در این طاعت به میان آید، مثلاً در طاعت پدر

و مادر که بعد از طاعت خدا ذکر شده، چون این طاعت همانند طاعت خدا مطلق نیست، قید "و ان جهّداک علی أن تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما" (۱۵:۳۱) در آن آمده است.

روی این اصل طاعت "اولی الامر" که در آیه مورد بحث بسی مهتر از سایر طاعتها بعد از طاعت خدا و رسول است - زیرا در مرحله فرماندهی برای کل مکلفان می باشد - اگر مانند طاعت پدر و مادر قیدی می داشت، بسی شایسته تر بود که به آن تصریح گردد، بنابراین احتمالاتی دیگر مانند فرمانداران منتخب مردم، یا آمران به معروف و یا دیگران - که ولایت و فرمان مطلق از نظر شرع ندارند - اینجا مقصود نیستند.

«شیء» هم در جمله "و ان تنازعتم فی شیء" قدر مسلّمش «شیء» ولایت امر است، زیرا "فردّوه الی الله و الرسول" اولی الامر را دیگر به میان نیاورده و آنچه در مرحله اول ممکن است مورد اختلاف مسلمانان باشد نه الوهیت است و نه رسالت، بلکه مهمترینش همین ولایت امر و فرمانداری و شرعمداری مطلق پس از رسول الله (صلی الله علیه و آله) می باشد، که اختلاف در این مورد توسط «الله» که نگرش عمیق به قرآن است و سپس رسول که نگرش عمیق به سنت قطعی است، حل می گردد، چنانکه آیات ولایت مطلقه معصومان و هزاران روایت از طریق فریقین این حقیقت را همچون خورشید روشن ساخته و در آیات بعد هم خواهد آمد که طاعت مطلقه پس از این سه طاعت، طاعت طاغوت است.

اکنون سخن مناسب پس از ولایت مطلقه "اولی الامر منکم" که دوازده امام معصومند، درباره جانشینان این بزرگواران در ولایت علمی است که با شرایطش غیر مطلقه می باشد و از جمله شرایطش در این ولایت علمی تنها استناد اصلی به نص و ظاهر کتاب الله و در حاشیه اش سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) است، بدون توجه به روایاتی بر خلاف کتاب و سنت، یا روایاتی غیر ثابت و یا نظراتی از شهرت و اجماع و اطباق و حتی ضرورت، مستقیماً بایستی بر مبنای کتاب و سنت رأی فقهی صادر گردد و چون یک فقیه گرچه بر این دو مبنا عمیقتر از دیگران نیز باشد خالی از خطا نیست، بایستی فقهای که بر این دو مبنا نظر می دهند در مسائل مورد اختلاف شور کنند که "و امرهم شوری بینهم" (۴۲:۳۸) و نتیجه این شورای فقاها بر مبنای قرآن و سنت برای کل مکلفان حجتی است در حاشیه رسالت و ولایت مطلقه معصومان (علیهم السلام)، بنابراین فقهای که بر این دو مبنا فتوی نمی دهند و بویژه مبنای نخستین را نادیده می گیرند، نظراتشان هرگز حجیت شرعی حتی نسبت به خودشان ندارد، تا چه رسد به دیگران.

این ولایت شرعی غیر مطلق است و همینطور هم ولایت سیاسی که باید در قالب شرعی و بر مبنای ادله شرعیه باشد و پس از مرحله نخستین که باید بر مبنای کتاب و سنت و دیدگاه وسیع سیاست جهانی باشد، باید مورد شور نیز واقع گردد، که در حقیقت دو شور از برای جمع ولایت فتوی و ولایت سیاست حاصل شود و در جمع پیروی از غیر این ولایتها در احکام شرعی و احکام سیاسی پیروی از طاغوت می باشد، زیرا معنای ولایت مطلقه این است که چشم بسته بایستی از ولی امر تبعیت کرد و چون ولی غیر معصوم دچار خطاهایی است، بویژه آنکه نه مبنای کتاب و سنت داشته باشد و نه مبنای شور، که بالطبع خطاهایش بیشتر است، او هرگز نه ولایت مطلقه دارد و نه غیر مطلقه، بلکه خودش نیز باید در پرتو ولایت شرعی قرار گیرد.

و اصولاً ولایت در بُعد مطلقه و غیر مطلقه اش دنبال روی است و این دنبال روی در دو بُعد مختصر می گردد، بُعد نخست کسانی که در علم شریعت، سیاست، قدرت، مال، عقل و سایر نیروهای انسانی قویتر از دیگرانند، اینان بایستی پی جوی کسانی باشند که دارای این نیروها نیستند، یا کمبود دارند، این ولایت فاعلی است، بُعد دوم ولایت مفعولی است، بدین معنی که کسانی که فاقد این نیروها هستند و یا کاستیهایی دارند بایستی به دنبال دسته اول بروند تا تکاملی برایشان حاصل گردد و این جریان دارای دو بُعد خصوصی و عمومی است: بُعد خصوصی اش مانند "والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر..." (۷۱:۹) که این آیه ولایت پرهیزگاران را بر سایرین مقرر داشته، گرچه پرهیزگاران نیروهای دیگری غیر از تقوا نداشته باشند. و کسانی که مورد امر و نهی آنانند دارای تمام نیروها جز نیروی تقوا باشند، که اینجا مردان و زنان در امر و نهی ولایتی یکسان دارند و بُعد عمومی اش همان ولایت مطلقه و غیر مطلقه است که گفته شد.

در هر صورت - چنانکه گفتیم - ولایت دنبال روی در هر دو بعد و از برای خیر هر دو است، خیر فاعلی و سرپرستی که سودش در ولایت و سرپرستی به دیگران برسد و در بعد مفعولی که در این دنباله روی سود کند. و چنانکه "الله ولی الذین آمنوا" (۲۵۷:۲) ولایت فاعلی مطلقه را بیان می کند و "إن اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون" (۶۲:۱۰) بیانگر ولایت مطلقه مفعولی است و در هر صورت ولایت در هیچ بُعدی از ابعادش بمعنای استبداد جاهلانه و زورگوئی ظالمانه نیست.

سخن کوتاه در آخر بحث این است که سیاست مداران و شرعمداران اسلامی بایستی با یکدیگر توأمان شور کنند و سپس با شروط گذشته رأی دهند، که طبعاً رأی واحد و یا نظر اکثریت این شوری برای کل مسلمانان مورد پیروی است، مگر آنکه مسلمانی با دلیلی قاطع نظری بر خلاف آنان داشته باشد، که اینجا بطور خصوصی - و نه فریاد گر - پیروی این ولایت بر او جایز نیست.

در پایان باید گفت: ولایت در دو بُعد تکوین و تشریع در انحصار خداست و این تنها ولایت مطلقه شرعیه است که به معنای بیان شرع ربانی است و در انحصار رسول و ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾

آیا نظر نیفکنده ای سوی کسانی که می پندارند به آنچه سوی تو نازل شده و (به) آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان آورنده اند (و با این همه) می خواهند داوری میان خود را سوی طاغوت ببرند، حال آنکه بی چون فرمان یافته اند که بدان کفر ورزند؟ و (اما) شیطان همی خواهد آنان را به گمراهی دوری در اندازد. _..._ ٦٠ _

آیه ٦٠ - در این آیه پس از گذشتن سه مرحله طاعت مطلقه تحاکم به طاغوت به میان آمده، که این طاغوت و طغیانگر خود در برابر همان سه طاعت مطلقه است، در این صورت هر دلیلی بجز کتاب و سنت قطعیه علیل و طاغوت می باشد، سنت قطعیه که دارای دو بعد رسولی و رسالتی است، در حقیقت هر دو یکی است، زیرا رسول و اولی الامر در آیه قبل بدون واسطه و تکرار اطاعت یکجا آمده اند و قبل از آن هم طاعت خدا یاد شده، طاعت خدا در انحصار قرآن و طاعت رسول ویژه سنت اوست و طاعت اولی الامر ویژه روایت صادقانه این سنت است، همانگونه که رسول در سنتش از خدا روایت می کند، اولی الامر نیز از رسول روایت می کنند، روی این اصول طاعتی که از این یک یا دو و یا سه مرحله بیرون باشد طاعت طاغوت است، مگر آنچه بوسیله شرعمداران غیر معصوم موافق با این سه است، که طاغوت نیست، ولی اگر مخالف است طاغوتی اصلی و اگر نه موافق است و نه مخالف طاغوتی فرعی می باشد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَنًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٢﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿٦٣﴾

و هنگامی که به ایشان گفته شود: «سوی آنچه خدا نازل کرده [قرآن] و سوی پیامبرش [سنت] و حیانش [بیابید]، منافقان را می بینی که (مکلفان را) از (راه و روش) تو واژگونه باز می دارند» ﴿٦١﴾ پس چگونه است هنگامی که به (سزای) دستاوردهایشان - که از پیش فرستادند -

مصیبتی به آنان در رسد، نزد تو می آیند و به خدا سوگند یاد می کنند که: «ما جز نیکویی و کارسازی قصدی نداشتیم»؟ ﴿62﴾ ایشان همان کسانی که خدا می داند چه در دل هاشان دارند؛ پس از آنان روی بگردان و پندشان ده و برایشان سخنی در (ژرفای) جان هاشان برگوی ﴿63﴾

آیه ۶۳ - "فی أنفسهم" که تمام شعورها و ادراکهای درونی انسان را شامل است، اینها را برای دریافت رسالت بالغه محمدیه (صلی الله علیه وآله) بعنوان گوش هوش گرفته، آن هم درباره منافقان، تا چه رسد به دیگران، که کلاً بلاغ رسالتی باید به گوش هوش و سرشان برسد و نه فقط به گوش سر.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿64﴾

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آنکه به اذن خدا از او اطاعت شود. و اگر آنان چون به خود ستم کردند، پیش تو آیند، پس از خدا پوشش و آمرزش بخواهند و پیامبر (نیز) برای آنان (از خدا) پوشش بخواهد، همواره خدا را بسی برگشت کننده رحمت گر بر ویژگیان می یافتند ﴿64﴾

آیه ۶۴ - در این آیه زمینه پذیرش توبه گناهان سه چیز است: ۱- به محضر پیامبر مشرف شدن ۲- استغفار کردن در حضور حضرتش ۳- طلب مغفرت حضرتش از خدا برای آنان، که خارج از این مثلث تضمینی برای پذیرش توبه شان نیست و این خود شفاعتی دوگانه است از طرف آن حضرت: محضرش و سپس استغفارش که این دو با استغفار خود گناهکار پیوند می بندند.

تشریف به این محضر مقدس نیز تمامی مراتب حضور بدنی - که خدمتش مشرف شویم - یا حضور روحی، که به حضرتش بعنوان شفاعت توجه کنیم، هر دو را در بر دارد و این دو حضور هم اعم است از زمان حیات آن حضرت و بعد از آن، زیرا حضرتش در مقام جمع الجمع مؤید من عندالله است که: اشهد انک تشهد مقامی و تسمع کلامی و ترد سلامی: «گواهی می دهم که تو در جایگاه من حاضری و سخن مرا می شنوی و سلام مرا هم جواب می دهی» گرچه ما کر و کوریم ولی آن حضرت بینا و شنواست.

و بالاخره با چنان استغفاری ممتاز "لوجدوا الله تواباً رحيماً" حتماً خدا با رحمت ویژه اش به این گناهکاران بر می گردد، این گناه هر چه باشد و از هر که باشد، زیرا «هم» در "لو انهم" همان منافقینی هستند که در آیات گذشته مورد مذمت و نیز دعوت رسالتی بوده اند، تا چه رسد به دیگران.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿65﴾ وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ

لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ ثَبَاتًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا لَاتَيْنَهُمْ مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾ وَلَهْدَيْنَهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾ وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾

بس نه (: چنان نیست). به پروردگارت قسم که (اینان) ایمان نمی آورند، تا آنکه تو را در آنچه میانشان مایه‌ی مشاجره است به داوری برگمارند؛ سپس از حکمی که کرده ای در دل هاشان احساس تنگی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند ﴿٦٥﴾ و اگر بر آنان می نوشتیم که خودهاتان (همدیگر) را بکشید، یا از خانه هاتان به درآید، جز اندکی از ایشان آن را به کار نمی بستند و اگر آنان آنچه را بدان پند داده می شوند به کار می بستند، بی گمان برایشان بهتر و در ثبات (قدم)شان مؤثرتر بود ﴿٦٦﴾ و در آن هنگام (ما هم) از نزد خویش، بی چون پاداشی بزرگ به آنان می دادیم ﴿٦٧﴾ و به راستی آنان را به راهی بسی راست هدایت می کردیم ﴿٦٨﴾ و کسانی که از خدا و پیامبرش اطاعت کنند، ایشان با کسانی هستند که خدا بر (سر و سامان)شان نعمت فرود آورده: از پیامبران برجسته و راستان و شهیدان و شایستگان. و آنان چه نیکو همدانند ﴿٦٩﴾

آیات ٦٨ و ٦٩ - "و لهدیناهم صراطاً مستقیماً" در این آیه همان صراط مستقیمی است که در سوره حمد و آیاتی دیگر مطلوب تمام مکلفان می باشد. این یک صراط است ولی دارای درجات، چنانکه در آیه بعد بدین گونه بیان شده، که محور اول رسول الله (صلی الله علیه وآله) و او هم بر حَسَبِ آیه (١٦١:٦) و (٤٣:٤٣) و آیاتی دیگر "علی صراط مستقیم" (٤:٣٦) است، یعنی بر راه راست درجه اول احاطه دارد، نه للصرط المستقیم، که با آن برابر و موازی باشد و نه "الی الصراط المستقیم" که هنوز به آن نرسیده باشد. روی همین اصل در اینجا "اولئک مع الذین" که مطیعان خدا و رسول را با این چهار دسته از ممتازان و همراهانشان قرار داده، بیانگر سه مطلب است: ١- صراط رسولی که محور اصلی و اولی در مراتب ممکنه صراط است ٢- صراط چهارگانه ایشان که با درجاتش دومین صراط است ٣- راه کسانی که "یطع الله و الرسول" پیرو خدا و رسول باشند، که اینان با "النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين" رفاقت داشته و در پی آنان در مراتب صراط مستقیم روان اند. در اینجا چنانکه گفتیم «الرسول» محور اول است و این چهار طایفه محور دوم و سایرین محور سومین هستند و روشنترش در (٨١:٣) گذشت، که رسول گرامی اسلام قرن‌ها پیش از ولادت و بعثتش برای کل پیامبران الهی محور ایمان و طاعت و شرط رسالت و وحی ربانی بوده است.

با توجه به این جریانات در "اهدنا الصراط المستقیم" که شامل کل مکلفان می باشد - چنانکه گذشت - حضرتش برای خود و کل مکلفان صراط مستقیم را می طلبد، جز آنکه صراط مستقیم پیامبر بر کل صراطها مقدم می باشد، که مشتمل است بر دو بُعد: پایداری بر همان صراط مستقیم رسالت عظمی و سپس ترقی معرفتی در آن که "قل رب زدنی علماً" (۱۱۴:۲۰) و در پی حضرتش سیزده معصوم دیگرند که صراطشان همان صراط و در پی آن صراط است و بارزترین مصداق «الصديقين» می باشند و صداقتشان هم در کل ابعاد فضیلت از کل پیامبران به استثنای خاتم پیامبران (صلی الله علیه وآله) برتر است.

اینجا هم "صراط الذین انعمت علیهم" که همین چهار طایفه در آیه مورد بحث می باشند دارای سه بُعد است: ۱- بُعد پایین یعنی کسانی که از این بزرگواران درجاتشان کمتر است ۲- برای خود اینان که درجات بالاتری بیابند ۳- برای خود حضرتش که از کل "الذین انعمت علیهم" بالاتر و والاتر است، همانند اینکه در (۱۲۳:۱۶) رسول گرامی اسلام مأمور شده که از روش توحیدی ابراهیم تبعیت کند، البته روش همان روش و همان صراط مستقیم توحیدی ابراهیمی است، ولی بسی برتر و والاتر، که مقصد همان است ولی قاصدش در این سلوک از همگان برتر است.

«النبيين» که جمع زینت یافته به لام می باشد شامل کل پیامبران - که در جاتشان بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است - می باشد و صدیقین - که مبالغه در صدق و راستی درونی و برونی و در کل جهات ادراکی و عقیدتی و علمی و عملی می باشد - شامل خلفای معصوم این بزرگواران است و از کل پیامبران، سیزده معصوم محمدی (صلی الله علیه وآله) برتر می باشند.

و «الشهداء» تنها به معنای کشته شدگان در راه خدا نیست، زیرا لفظ شهید در کل قرآن بدین معنا نیامده است در لغت هم تنها به معنای گواه می باشد و اینجا مقصود گواهان ویژه اند و نه هرگونه گواه، گواهانی که تالی تلو نبیین و صدیقین و همراه آنانند در تلقی اعمال و إلقاء آن - که مجموعاً دو بُعد شهادت را در بر دارد- و یاد صالحین بعد از شهدا نیز دلیل است بر اینکه مقصود از اینان گواهان عادی نیستند، زیرا صالحان خود گواهان عادل اند که وظیفه تلقی و إلقاء کارهای تکلیفی را دارند.

و بالجمله شهیدان تنها آنان نیستند که در راه خدا کشته شده اند، گرچه برخی از کشته شدگان در راه خدا شهید هم هستند و آن شهیدان ویژه که اشاره شد همان کسانی هستند که در محضر حق کاملاً خدا را حاضر و ناظر می بینند و روی این اصل هم به آنها اجازه شهادت در برزخ و قیامت داده می شود. آری، شهیدانی مانند برخی از حضرات معصومین مجمع دو سعادتند (۱) سعادت شهادت در حال زندگی نورانی شان (۲) سعادت کشته شدن فی سبیل الله و آنانی هم که کشته نشده اند بر مبنای

"منهم من ينتظر" همیشه دلباخته و جانباخته حق اند، که "من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا" (۲۳:۳۳) کل دلباختگان در راه حق را شامل است، چه در این راه کشته شوند که: "قضی نحبه" و چه هنوز کشته نشده و یا کشته نشوند که: "من ينتظر" این دو حالات برای این راد مردان هرگز تفاوتی ندارد و پس از این سه گروه پاکان، جایگاه بعدی برای صالحان است، که بقیه شایسته گانند، گرچه به مقام نبیین و صدیقین و شهداء هنوز نرسیده اند، یا هرگز نخواهند رسید.

اینکه ما صدیقین را شامل بر معصومین محمدی (صلی الله علیه و آله) نیز دانستیم، به جهت استغراق مستفاد از جمع زینت یافته به لام است، چنانکه "الشهداء و الصالحين" نیز چنانند.

ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾ يَٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا ﴿٧١﴾ وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَن لَّيَبْطِئَنَّ فَإِنْ أَصَبْتُمْ مَّصِيبَهُ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ﴿٧٢﴾ وَلَئِنْ أَصَبَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَلَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٣﴾ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَن يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٧٤﴾ وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا ﴿٧٥﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَآءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾

این فضیلت (بزرگ) از خداست و خدا در دانایی بسنده است ﴿٧٠﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! وسایل دفاعی خود را (برابر دشمنانتان) بگیرید (و آمادهی دفاع باشید). پس گروه گروه بر دشمن هجوم کنید یا یکجا بر آنها هجوم آورید ﴿٧١﴾ و بی گمان از میان شما کسی است که بی امان (همواره) بسی کند و لایبالی گری می کند. پس اگر آسیبی به شما در رسد گوید: «به راستی خدا بر من نعمت بخشید، چون با آنان حاضر (در معرکه ی جنگ) نبودم.» ﴿٧٢﴾ و اگر به راستی فضیلتی [غنیمت یا غلبه ای] از خدا به شما در رسد - چنان که گویی میان شما و میان او دوستی ای نبوده - همانا بی گمان خواهند گفت: «کاش من با آنان بودم و بی هیچ زیانی به نوای بزرگی می رسیدم!»

﴿73﴾ پس باید کسانی که زندگی دنیا را به (زندگی) آخرت سودا می کنند، در راه خدا کشتار کنند و هر کس در راه خدا کشتار کند، پس کشته یا پیروز شود، در آینده پاداشی بزرگ به او خواهیم داد ﴿74﴾ و شما را چیست (که) در راه خدا و (در راه نجات) مستضعفان (اعم) از زنان و مردان و فرزندان کوچکتان، کشتار نمی کنید؟ همانان که می گویند: «پروردگاران! ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند، بیرون ببر و از جانب خود برایمان سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یآوری برایمان تعیین فرما.» ﴿75﴾ کسانی که ایمان آوردند، در راه خدا کشتار می کنند و کسانی که کافر شدند، در راه طغیان گران کشتار می کنند. پس با یاران و پیروان شیطان کشتار کنید (که) نیرنگ شیطان بی گمان ضعیف بوده است ﴿76﴾

آیه ۷۶ - "الذین كفروا باطاغوت" کلاً از "اولیاء الشیطان" اند زیرا شیطان رهبر بر دو دسته است، ذکر «الرسول» قبل از آنان خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) را استثنا می کند که خود. مقتدای تمامی اینان در صراط مستقیم است.

در دو آیه ۷۸ و ۷۹ جریان حوادث خوب و بد در دو بُعد مذموم و ممدوح مطرح شده است. مذمومش در باره کسانی است که تمام حوادث خوب را از طرف خدا و تمام حوادث بد را از ناحیه پیامبر (صلی الله علیه وآله) می دانند و پاسخش اینست که "کل من عند الله" صدور هر زشت و زیبائی بعنوان جزا از طرف خداست، لفظ «عند» بمعنای صدور این دو است از محضر علم، قدرت، عدالت و رحمت ربانی، سپس بعد از «عند» در آیه بعدی پای «من» پیش می آید، که «عند» به معنای صدور و «من» جهت گیری و سبب است، که حسنات و پیامدهای نیک چنانکه "من عند الله" است "من الله" نیز هست، ولی سیئات و پیامدهای بد "من عند الله" است و طبعاً بعنوان جزا می باشد، ولیکن "من الله" نیست زیرا سببش الله نیست بلکه از خودمان می باشد، چه خودی و چه غیری. خودیش بدین معنی است که انسان گناهی کرده که "من نفسک" است و پاسخش نیز "من عند الله" و غیری اش بدین مبنا است که نه "من الله" است و نه "من نفسک" بلکه در اثر ظلم و یا جهالت دیگران مصیبتی به شما می رسد، که اینجا صدورش "من عند الله" است و سببش هم دیگرانند که "من نفسک" غیری است و نه خودی و هر دو در برابر "من عند الله" اند و نمونه بارز دومی مصائبی است که بر مانند حضرت اقدس امام حسین (علیه السلام) وارد گردید، که "من عند الله" بود و اگر خدا اراده می فرمود هرگز این مصائب بر حضرتش وارد نمی شد. "من نفسک" اینجا خودی و شخصی نیست زیرا آن حضرت هرگز گناهی نداشت، بلکه "من نفسک" غیری بود که ظالمان و تبهکاران چنین و چنان کردند و شایان توجه است که "من نفسک" خودیهای شایسته را هم در بردارد، مانند صالحانی در اثر شایستگی شان مورد ستم قرار می گیرند، بنابراین "من نفسک" دارای دو بُعد خودی و یک بعد غیری است.

و جمع مطلب اینکه کل حوادث، چه زشت و چه زیبا، تنها با اراده حق "من عندالله" صادر می گردد، جز آنکه خدا سهمش در «حسنات» بیشتر و دیگران سهمشان در سیئات بیشتر است، بدین معنی که هر کسی را حالتی زیبنده در رسد، سهمش در رسیدن به این حالت بسی کمتر است از رحمت بی پایان الهی چنانکه در (۱۶۰:۶) می فرماید. کسی که یک حسنه انجام دهد ده برابر پاداش داده می شود، بلکه بالاتر نیز (۳۵:۵۰) ولیکن کسی که سیئه و گناهی را مرتکب شود به اندازه همان گناه جزا داده می شود و بلکه برحسب آیاتی دیگر کمتر از گناه عقاب و عذاب می بیند و با حدیث شریف (الخیر کله ببیدیک و الشر لیس الیک) هم این جریان روشن است، که خدا سهمی در ناراحتی ها و ناگواریها اصلاً ندارد، مگر به حساب جزا، چرا که اصل اولی در ناگواریها خود مکلفان گناهکارند و خدا هرگز نه آنان را در گناه تأیید می کند و نه حتی باندازه گناهشان جزایشان می دهد، بلکه حتی آنها را - تا آنجا که بر دیگران ستمی نباشد - می بخشد و یا جزای کمتری می دهد و لکن در حسنات تکویناً و تشریعاً خدا به اهل خیر کمکها و توفیقهها می دهد و پاداش خیراتشان را نیز بدون حساب عنایت می فرماید و این جریانات کلاً از «عند» و «من» مستفاد است.

و اصولاً "کل من عند الله" که حوادث نیک و بد را از طرف خدا می داند بمعنای عندیت جبری نیست زیرا (لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین) و توحید افعالی کارهای اختیاری را در ضمن اختیاری بودن مشمول اراده حق دانسته و اختیار داشتن در خیر و شر بدین معنا نیست که کاری اختیاری صددرصد بوسیله ما انجام گیرد، که این خود تفویض است و چنانکه اینگونه هم نیست که هرگز ما اختیاری در کارهامان نداشته باشیم، که این خود جبر است و جبر در کارهای تکلیفی به هیچ وجه از طرف خدا نیست، چه جبر آغازین و چه جبر پایانی، آغازینش بدین معنی است که اصولاً در هر کار تکلیفی خدا بگونه ای اراده سلب و ایجاب کند، که اختیار را به کلی از مکلف بزداید و این خود اجباری است آغازین و جبر پایانی بدین معنی است که مکلف تمام مقدمات کاری را انجام دهد و تنها برای تحقق آن کار اختیاری اراده الهی لازم است، که اگر اینجا خدا اراده نکند ترک فعل اختیاری اجباری خواهد بود و در حد امکان با مقدماتی که در اختیار دارد کاری را انجام می دهد و پس از این جریان دیگر توانی برای انجام یا ترک آن فعل ندارد. اینجا خدا بر مبنای حکمت تشریع و اختیار برای مکلفین لازم است که برای تحقق دادن این اختیار کار خیر یا شر آنرا اراده کند، که اگر اراده نکند اجبار بر ترک خیر یا شر خواهد بود و اصولاً در اختیار کافی است که درصدی کم یا بیش از مقدمات فعل در امکان مکلف باشد، که حتی اگر ۱٪ از امکانات در اختیارش باشد و ۹۹٪ از اختیارش خارج باشد، او

در این فعل اختیاری دارد گرچه بسیار کم و اگر هم اختیارش بیشتر باشد تا ۹۹٪، ثواب و عقابش نیز بر مبنای زیاد بودن اختیارش بیشتر است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَّعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾ أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا ﴿٨٠﴾

آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد: «دست (از جنگ) بردارید و نماز را بر پا بدارید و زکات را بدهید.» پس چون کشتار بر آنان نوشته شد، ناگاه گروهی از آنان از مردمان می ترسند - مانند ترس از خدا یا ترسی سخت تر - و گفتند: «پروردگاران! چرا بر ما آن کشتار را برنیشتی؟ چرا تا مدتی کوتاه مهلتمان ندادی؟» بگو: «برخورداری (تان از) دنیا کم است و برای کسی که تقوا پیشه کرده، آخرت بهتر است و (در آنجا) به قدر نَخک هسته‌ی خرمایی (هم) بر شما ستم نخواهد رفت.» ﴿٧٧﴾ هر کجا باشید، شما را مرگ در می یابد، هر چند در برج های استواری باشید. و اگر (پیشامد) خوبی به آنان در رسد، گویند: «این از جانب خداست» و چون صدمه ای به ایشان رسد، گویند: «این از جانب تو است.» بگو: «همه از جانب خداست.» (آخر) این گروه را چه شده است که نزدیک (به این حقیقت) نیستند، (تا) سخنی یا هر حادثه ای را با دقت بررسی کنند؟ ﴿٧٨﴾ هر چه از خوبی به تو رسد از خداست و آنچه از بدی به تو رسد، از تو است. و تو [محمد] را به پیامبری برای مردم فرستادیم و گواه بودن خدا کافی است ﴿٧٩﴾ هر که از پیامبر فرمان برد، بی گمان از خدا فرمان برده و هر کس (از او) روی گردان شود، ما تو را بر ایشان به نگهبانی نفرستاده ایم ﴿٨٠﴾

آیه ۸۰ - طاعت رسول در "من يطع الرسول" در انحصار طاعت رسالتی و وحیانی قرآنی است و نه نظر شخص حضرتش که نه اصالتی در غیر رسالت دارد و نه مأذون است.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ

وَكَيْلًا ﴿٨١﴾ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ
اِخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿٨٢﴾

و می گویند: «اطاعت (می کنیم).» سپس هنگامی که از نزد تو بیرون می روند، گروهی از آنان شبانه و پنهانی، غیر از آنچه تو می گویی برنامه ریزی می کنند و خدا آنچه را که پنهانی یا در شب برنامه ریزی می کنند ثبت می کند. پس از ایشان روی برتاب و بر خدا توکل کن و کارسازی خدا بس است ﴿٨١﴾ پس آیا در قرآن تدبیر نمی کنند و اگر (بر فرض محال، قرآن) از نزد غیر خدا بود همواره در آن اختلاف بسیاری می یافتند ﴿٨٢﴾

آیه ۸۲ - "أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا".

این «ف» - که برای تفریع می باشد - عطفی است به جریانی محذوف، که آیا در قرآن نگرشی شایسته ندارند تا بدانند آیاتش وحیانی است، یا اگر این نگرش آنها را قانع نکرده "أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ" آیا آیات بهم پیوسته از نظر معنی و مقصود را، بگونه ای شایسته پشت سر یکدیگر نمی نهند، تا بدانند که قطعاً از طرف خداست.

تدبّر داری دو مرحله است: درونی و برونی، درونیش این است که نیروهای فکری را بگونه ای درست پشت سر یکدیگر قرار دهی تا مطلب نظری و ناپیدا، پیدا و هویدا گردد و این جریان بویژه در قرآن نیازمند به تدبیری افزون می باشد - که همان تدبیر برونی است - تا آیات مربوطه به این موضوع را که در جای جای قرآن موجود می باشد به یکدیگر پیوند دهی، البته با ترتیب و ترکیبی خاص همانند صغری و کبری منطقی، تا نتایج این دو گونه تدبّر درونی و برونی به خوبی روشن گردد، تدبیر درونی و نخستین از نظر قرآنی بررسی کامل در هر آیه ای است و تدبیر برونی بر دو قسم می باشد، یکی تدبّر و در نظر گرفتن قبل و بعد آیه مورد بحث و تدبّر دیگر بررسی کل آیاتی است که در سراسر قرآن در تناسب و بیانگری باین موضوع وجود دارد و این هر سه دارای دو بُعد است: تدبیر شخصی و تدبیر جمعی، که اگر احیاناً در تدبیر شخصی کوتاهی وجود داشته باشد بر مبنای "وامرهم شوری بینهم" (۳۸:۴۲) با دیگر شرعمداران قرآنی به میان گذاشته شود، تا مرادات ربانیه به کلی روشن گردد، بدین گونه به خوبی آشکار می شود: این قرآن که به مدت ۲۳ سال بر پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) نازل گشته و هرگز در حوزه های بشری درس نخواند و چیزی هم ننوشته، در عین حال با حالات گوناگون و متضاد مکی و مدنی، جنگ و صلح، راحت و زحمت، دشواری و آسانی، در کل آیات قرآنی که بر زبانش جاری شده، هرگز اختلافی - نه لفظی و نه معنوی، نه با فطرتها و نه با عقلاها، نه با علوم و واقعیت ها و نه با نیازهای واقعی - وجود ندارد، که از نظر کل حقایق که در آن سخن گفته است

وحدت کامل و مطلق وجود دارد و این جریان جز از علم مطلق نمی تواند صادر گردد: "ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً" که این وحدانی بودن آیات قرآن دلیل قطعی بر وحیانی بودن آن است و اگر بر فرض محال قرآن از نزد غیر خدا بود حتماً اختلافات بسیاری داشت - و نه اختلافی کم - و این «کثیراً» در اینجا بیان این واقعیت است، که هر سخنی با این تفصیل اگر از غیر خدا باشد شامل اختلافات زیادی خواهد بود و نه اختلافی کم، اختلاف کم در علم غیر و حیانی هرگز وجود ندارد بلکه لزوماً اختلافاتی زیاد در جهاتی گوناگون در بردارد، مثلاً آیه "و ما اوتيتم من العلم الا قليلاً" (۸۵:۱۷) مثلی از قلت را در علوم غیر خدائی مقرر داشته: ۱- "من العلم" ۲ و ۳- «الاقليلاً» که قليلاً شامل دو قلت است: ۱- خود قلت ۲- قلت در قلت بر مبنای نکره بودن «قليلاً» بنابراین علم غیر خدا در نهایت قلت است و نه آنکه قلّتی کم بلکه قلّتی بسیار کم و این "اختلافاً كثيراً" چنانکه اشاره شد کل ابعاد اختلافات را شامل است، لغوی، جمله ای، اختصار، فصاحت، بلاغت، موافقت با فطرت، عقل، فکر، علم، عقیده شایسته، موافقت با حقیقت، واقعیت، نیازهای مکلفان و موافقت با کل زمانها و زمینه ها و سایر موافقت ها و ماهیچ علمی از غیر خدا نمی توانیم پیدا کنیم که شامل کل موافقتها یا بخش زیادی از آنها باشد، زیرا هیچ علمی جز ضروریات مطلق نیست، پس "اختلافاً كثيراً" گرچه از نظر لفظی اختلاف زیاد را در علوم غیر وحیانی ثابت می کند، ولی با این بیان اختلاف قلیل را هم از قرآن سلب کرده و آن را در غیر علم وحیانی نیز مسلوب داشته است زیرا این اختلافات کم نیست بلکه زیاد است.

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٣﴾

و هنگامی که خبری (حاکمی) از ایمنی یا ترس، آنان را در رسد، (آشکارا و بلندگویان) انتشارش می دهند و اگر آن را به پیامبر و به فرماندهان جنگی از خودشان ارجاع کنند، همانا آن (امر) را کسانی از میانشان در می یابند که آن را عالمانه زروکاوی می کنند. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، همواره جزاندکی، (همگی) از شیطان پیروی می کردید ﴿٨٣﴾

آیه ۸۳ - "اولی الامر" در این آیه مطلق نیست بلکه مقصود فرمانداران نظامی می باشند که بایستی در سود و زیان و امن و خوف جنگی و کل تاکتیکهای نبرد به آنها رجوع شود، چنانکه آنها نیز به فرمانده کل قوای رسالتی - در مورد خاص این آیه - و به فرماندهان جنگی بعد از مقام رسالت، بایستی مشورت و رجوع کنند.

و چون «امرا» از امن و خوفش در این آیه تنها امور جنگی بوده، «رَدَّوْهُ» نیز بازگردانی همان امور جنگی است، که ابتدا به پیامبر - که فرمانده رسالتی لشکر است - و سپس فرماندارانی که او تعیین کرده رجوع شود، بنابراین "اولی الأمر" در اینجا هرگز مطلق نیست بلکه در حاشیه رسول، فرماندهان جنگی می باشند، آن هم در تاکتیکهای جنگی که خود تنها موضوعاتی شرعی اند و نه احکامی تکلیفی - چه سیاسی و چه غیر سیاسی - و نه سایر موضوعات، گرچه این مثلث راجع به شخص رسول(صلی الله علیه و آله) مطلق است، لیکن اینجا فقط ضلع خاص تاکتیک جنگی است، آن هم در پرتو فرماندهی رسول(صلی الله علیه و آله).

"یستنبطونه منهم" نیز دارای دو بُعد است، اولی الامر که در دریافت شایستگی ها و ناشایستگی های جنگی کوشش و کاوش دارند، که اگر هم در استنباط خود در مانده شوند، با پرسش از رسول نظر موضوعی شان هم مطلق خواهد شد و بعد دوم استنباط پرسش کنندگان که در پرسششان نیز بایستی کوشش ها و کاوشهایی عمیق کنند، تا از که بپرسند و از که نپرسند و نیز اولولامر مطلق - که پس از رسول(صلی الله علیه و آله) امرشان مطلق است - هرگز در زمان حضرتش نبوده اند بلکه پس از رحلتش یکی پس از دیگری به خلافت تامه رسول - برحسب وحی ربانی رسالتی - برگزیده شده اند و چنانکه خود رسول نظرش در امور دینی و سیاسی مطلق بوده، ایشان نیز در پی رسول و با نقل از حضرتش مطلق اند و دیگر پس از این رسالت و خلافتهای آخرین هرگز خلافتی مطلق - گرچه با شورای کل شرعمداران اسلام باشد - وجود ندارد.

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا ﴿٨٤﴾ مَنْ يَشْفَعْ شَفْعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفْعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِّنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ ۖ حَكِيمًا ﴿٨٥﴾

پس در راه خدا کشتار کن - تو جز شخص خود را مکلف نیستی - و مؤمنان را (به مبارزه) برانگیز. امید که خدا آسیب کسانی را که کفر ورزیدند (از شما مؤمنان) باز دارد و خداست که برخوردش شدیدتر و کیفرش سخت تر است ﴿٨٤﴾ هر کس میانجیگری پسندیده ای کند، برای وی از آن نصیبی(ستوده) خواهد بود، و هر کس میانجی گری ناپسندی کند، برای او از آن بخشی(ناستوده) خواهد بود. و خدا، همواره بر هر چیزی توانا و گواه و نگهبان بوده است ﴿٨٥﴾

آیه ۸۵ - شفاعت به معنای میانجیگری و کمک است، که نیروئی را با نیروئی دیگر برای رسیدن به نتیجه ای توأم کنند. روی این اصل شفاعت شامل هرگونه همیاری و همکاری مقدماتی یا اصلی

می شود، مثلاً اگر در انجام کاری چند نفر کمک کنند، اینان شفیع یکدیگرند و در شفاعت اصل هستند و فرعی اینجا وجود ندارد و نیز اگر کسی مقدمات کاری را انجام دهد و کسی دیگر خود آن کار را به انجام رساند، اولی نسبت به دومی فرع و شفیع است و دومی هم بعنوان اصل شفیع اولی است، روی این اصل مقدمات واجبات کلاً واجب و مقدمات محرمات کلاً حرام اند، مثلاً اگر کسی انگوری را برای ساختن شراب بفروشد یا فقط بداند که با آن شراب ساخته می شود، این شخص نیز در ساختن شراب شفیع، همیار و همکار مقدماتی است و این شفاعت سیئه است و به عکس اگر کمک و همیاری در کار خیر باشد شفاعت حسنه است.

در این آیه "شفاعة لحسنة و شفاعة لسيئة" نیست بلکه "شفاعة حسنة و شفاعة سيئة" می باشد، که همیاری خوب و همیاری بد است و این دو همیاری چنانکه در اصل کار خیر و شرّ جریان دارند، در مقدمات این دو نیز چنانند و آیه (۲:۵) نیز که امر به همکاری در کار خیر و تقوا و نیز نهی از همیاری در گناه و دشمنی می کند، بیانگر همین حقیقت است و بر مبنای این دو آیه و آیاتی دیگر همانگونه که کارهای واجب، واجب است، انجام مقدماتشان نیز واجب است و کارهای حرام که خود حرام است، انجام مقدماتشان نیز حرام می باشد.

وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾

و هنگامی که به شما زنده بادش داده شد شما (هم) بهتر از آن یا (مانند) همان را پاسخ دهید. خدا همواره بر (سروسامان) هر چیزی بسی حسابرس بوده است. _..._ ۸۶_

آیه ۸۶ - «تَحِيَّة» در لغت شاد باش زندگی است، که اصلش حیات و زندگی در کل ابعادش می باشد و شامل نوامیس پنجگانه انسانیت است و این شاد باش تمامی مراحل خدماتی و احترامات و کمکهای لفظی، معنوی، مالی، فردی، اجتماعی، علمی، عقیدتی، اخلاقی و کل جهات زندگی ساز را در کل ابعادش شامل است و از نظر اخلاق اسلامی همانگونه که مسلمانان بایستی در کارهای زندگی بخش - و مخصوصاً در نوامیس پنجگانه خود - کوشا باشند، نسبت به یکدیگر نیز در حد امکان بایستی کوشش کنند و هر کوششی در این جریان نسبت به دیگران انجام شود، در مقابل لازم است همان را و یا بهتر از آن را در حد امکان پاداش دهند، که ساده ترین و آسان ترین تحیات سلام است و گرچه آغازش مستحب است ولی پاسخش واجب می باشد و ابعاد دیگری چه حالی و چه مالی اش نیز چنین است، که اگر کسی به شما هدیه ای داد حداقل در صورت امکان بایستی همانند آنرا به او به هر مناسبت شایسته ای برگردانید و اگر قرض الحسنه ای به شما پرداخت بایستی همچنان مانند آن و

یا بهتر از آنرا در وقت نیاز به او قرض الحسنه دهید و همچنین اگر از پولی که به وام گرفته اید در اثر کاربرد آن، سودی بدست آوردید - که بتوانید بخشی از آنرا به وام دهنده بدهید - باید آنرا بپردازید و این هرگز ربا نیست، حتی اگر دهنده وام با شما قرارداد کرده که در صورت استفاده ای شایسته بخشی از آنرا به او بدهید، این هم ربا نیست بلکه این در حقیقت در صورت قرار داد مضاربه و در غیر این صورت پاسخی شایسته برای تحیت است.

در هر صورت این جریان در کل ابعاد در صورت امکان مماثلش واجب و بیشترش مستحب است و حتی اگر مماثلش در توان مسلمان نباشد با کمترش در صورت امکان، اکتفا می شود.

از باب نمونه اقتصادی برتر کنیزی از کنیزان امام حسین (علیه السلام) چند شاخه ریحان به حضرتش تقدیم کرد، آن حضرت در پاداش او فرمودند: تو آزادی، اشخاصی به حضرتش گفتند: چند شاخه ریحان برابری با آزادی این کنیز را ندارد، فرمودند: آری ولی این "بأحسن منها" است و بهتر از شاخه ریحان آزاد کردن اوست.

و توضیحاً باید گفت تحیه لفظی در انحصار سلام نیست بلکه شامل تمام تعارفات لفظی است، گرچه سلام در آغاز برخورد و در پایانش، از بهترین تحیات است و نیز تحیات کتبی که اگر کسی به شما نامه ای که شامل تحیت سلام یا غیر سلام است مانند احوالپرسی یا غیر آن داده باشد، شما نیز واجب است در صورت امکان همانگونه یا بهتر از آنرا پاسخ دهید و در خبر است که رد الکتب واجب کوجوب رد السلام یا اگر کسی به احترام شما از جا برخاست، یا اشاره ای کرد، باید همینگونه یا بهتر از آن پاسخ دهید و بالاخره این «تحیت» کل برخوردهای شادباش می باشد و پاسخ همه آنها در صورت امکان به همان اندازه واجب و اگر نتوانستند کمتر از آن است و این جریان اخلاقی بسیار متعالی، پیوندی ناگسستنی بین کل مسلمین می باشد.

آری، در دوران امر بین اهم و مهم أحياناً برگشت دادن تحیت واجب نیست و چه بسا حرام نیز هست مانند پاسخ سلام خلیفه اول و دوم که به هنگام عیادت از حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) هرگز از طرف حضرتش پاسخی داده نشد، زیرا اصولاً سلام مشتمل بر دو سلامتی است، إخبار و إنشاء، إنشاء اش بدین معنی است که خدا شما را سالم بدار و إخبارش به معنای این است که شما از طرف من در سلامت می باشید و هیچ گزندی از من به شما نخواهد رسید، ولی سلام این دو خلیفه از هر جهت بی محتوی بود، زیرا بالاترین اهانت را از نظر جانی، مالی و حیثیتی به حضرتش نموده بودند، روی این اصل اینجا پاسخ سلام هم جایی ندارد، که دعا کننده باید شایستگی در درخواست سلامت

برای طرف مقابل داشته باشد، نه مانند کسی که به شما سلام می کند و آنگاه شما را آزار می دهد و یا مالتان را به غارت می برد، یا ناموستان را هتک می کند.

سلام حداقل در بعد لفظی اش به کفار نیز شایسته است، چنانکه ابراهیم (علیه السلام) به آزر بت پرست سلام کرد و این دست کم معنای دوم سلام را در بر دارد، که از طرف من برای تو جز سلامتی و هدایت نیست و اگر هم در راه هدایت باشی سلام نخست که دعای برای سلامتی توست محقق می باشد، گرچه این سلام در بُعد استغفار برای کسانی که مطمئناً از جهنمیان هستند جایز نیست، چنانکه "و ما کان استغفارُ ابراهیم لابیة الاعن موعده وَعَدها آیاه فلما تَبَيَّنَ له أَنَّهُ عَدُوٌّ لِّلَّهِ يَبْرءُ مِنْهُ" (۱۱۴:۹): استغفار ابراهیم - که از جمله اش بُعد نخستین سلام و دعاست - در زمینه ای بود که وعده استغفار به آزر داده، روی این مبنا که از "واهجرنی ملیاً" برداشتش این بود که آزر در حال تفکر است، ولی هنگامی که دانست چنان نبوده بلکه به حال شرک مرده "تَبَرَّ مِنْهُ" از او تبری جست و دعای حضرتش در حال ساختن کعبه که "ربنا اغفر لی ولوالدی" (۴۱:۱۴) درباره پدر و مادر اصلی اوست و نه آزر که بنام (اب) نامیده شده و اگر مقصود از این (والد) که ابراهیم در آخر کار برای او استغفار کرده آزر باشد هم تکذیب خداست در خبر "تَبَرَّ مِنْهُ" و هم تکذیب ابراهیم است، در انجام این خبر و علت اینکه آزر در آیاتی چند بنام (ابیة) خوانده شده بیانگری مقام عمیق توحید ابراهیم (علیه السلام) است، که از آغاز کودکی بر خلاف عمویش - آزر که به جای پدرش سرپرست وی بود - مخالفتها داشت، پس این موارد نه تجلیلی است نسبت به آزر و نه بدین معناست که پدر واقعی او بوده بلکه خود تجلیلی است از مقام توحیدی ابراهیم از آغاز طفولیت در جایگاه و پایگاه شرک.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ﴿٨٧﴾ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿٨٨﴾ وَذُؤُوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٨٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يَقْتُلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ

عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿٩٠﴾ سَتَجِدُونَ ءَاخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلٌّ
 مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَّمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكُفُّوا
 أَيْدِيَهُمْ فَاخْذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا
 مُبِينًا ﴿٩١﴾ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً
 فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ
 عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ
 فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ
 مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٩٢﴾

خدا، (که) هیچ معبودی جز او نیست، همواره در روز رستاخیز - که هیچ شک مستندی در آن نیست -
 همانا شما را گرد خواهد آورد. و کیست راستگوتر از خدا در هر گفتاری ﴿٩٠﴾ پس چیست شما را
 در حال دو دستگی منافقان، حال آنکه خدا آنان را در گمراهی وانهاد. آیا می خواهید کسی را که
 خدا(یش) گمراه کرده به راه آورید؟ و هر که را خدا در گمراهیش وانهد هرگز راهی (راهوار) برایش
 نخواهی یافت ﴿٩١﴾ همان گونه که خودشان کافر شدند، دوست داشتند (که) ای کاش (شما نیز) کافر
 شوید، تا با هم برابر باشید. پس از میان ایشان برای خودتان، (نه) دوستان و (نه) یارانی اختیار نکنید،
 تا آنکه در راه خدا هجرت کنند. پس اگر (باز هم) روی بر تافتند، هر کجا آنان را یافتید بگیریدشان و
 بکشیدشان و از آنها نه دوستی و نه یاری برای خود برگیرید ﴿٩٢﴾ مگر کسانی را که با گروهی که
 میان شما و آنان پیمانی است، به ایشان برسند، یا نزد شما بیایند، در حالی که سینه هاشان از کشتار با
 شما یا کشتار با قومشان به تنگ آمده و اگر خدا می خواست، همانا آنان را بر شما چیره می کرد، (و
 آنان) حتماً با شما کشتار می کردند. پس اگر از (برخورد با) شما کناره گیری کردند و با شما کشتار
 نکردند و سوی شما (طرح) تسلیم افکندند، (دیگر) خدا برای شما هیچ راهی (برای تجاوز) بر آنان قرار
 نداده است ﴿٩٠﴾ به زودی، گروهی دیگر را خواهید یافت که می خواهند شما را آرامشی دهند (؛
 آسوده خاطر کنند) و قوم خود را (نیز) امنیت دهند. هر بار که به فتنه بازگردانده شوند، در (ژرفای) آن
 سرنگون می گردند. پس اگر از شما کناره گیری نکردند و سويتان تسلیم (شان) را نیفکندند و از شما
 دست برنداشتند، هر کجا - با پی جویی - آنان را یافتید، دستگیرشان کرده و بکشیدشان و اینانند که
 ما برای شما بر ایشان تسلطی روشن گر قرار دادیم ﴿٩١﴾ و برای هیچ مؤمنی هرگز (شایسته) نبوده
 است که مؤمنی را - جز به اشتباه (مطلق ناخودآگاه) - بکشد و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت، باید
 مؤمن (گرفتار و) دربندی را آزاد کرده و به خانواده اش (؛ مقتول) خون بهایی را (هم) پرداخت کند، مگر
 اینکه آنان (خون بهایش را به وی) صدقه دهند [؛ ببخشند]. پس اگر (مقتول) از گروهی است که
 دشمنان شمایند و خود وی مؤمن است، پس (قاتل) باید مؤمنی دربند را آزاد نماید و اگر از گروهی

بود(که) میان شما و میان آنان پیمانی بود، پس خون بهایی تسلیم شده به خانواده اش و آزاد کردن در بندی (بر عهده ی او است) و هر کس از اینها چیزی نیافت، باید دو ماه پیاپی - به عنوان بازگشتی از جانب خدا - روزه بدارد و خدا همواره دانای سنجیده کار بوده است ﴿92﴾

آیه ۹۲ - «ما کان» قتل مومن را در کل زمانهای ماضی و در تمامی شرایع - مگر در صورت خطا - حرام دانسته است.

قتل یا عمد است یا شبه عمد و یا خطا، در اینجا «خطأ» در مقابل عمد است و محور اصلی در آن خطای محض می باشد، زیرا خطای شبیه به عمد جایز نیست بلکه از موارد نهی است، چنانکه در آیه (۹۴) می آید و اینجا که قتل هم دارای دیه های مشروح است دیه قتل عمد بطریق اولی چنان است. در این آیه مفروض مسئله این است که، در سه بخش قاتل و مقتول هر دو مؤمن هستند و حکم موارد دیگر اینجا به میان نیامده، که مثلاً قاتل مؤمن و مقتول کافر و یا بالعکس و یا هر دو کافر باشند و حکم این موارد در آیات دیگر آمده است.

اینجا باید دید مقصود از مؤمن کیست؟ آیا لفظ مؤمن در انحصار کسانی است که از نظر باطنی نیز ایمان دارند، یا منافقان را نیز شامل است؟ اینجا نیز مانند بعضی از موارد دیگر که خطاب به کل مسلمین است لفظ مؤمن تمام کسانی را که حداقل با لفظ و اعمال ظاهری خود گرایش به اسلام دارند شامل است، گرچه از نظر باطنی کافر باشند. بنابراین منافقان نیز مشمول این حکم می باشند، چه قاتل و چه مقتول و نظیر اینجا کل آیاتی است که احکامی را بعد از اصل ایمان برای کل مؤمنان مقرر داشته، مانند آیه نماز، وضو، روزه و... در هر صورت چنانکه ایمان قلبی محور ایمان و مورد احترام است، ایمان لفظی و عملی نیز در مراحل خودشان مورد احترام می باشند، مگر آنکه منافقی نفاقش را آشکار کند که در این صورت در ظاهر هم محکوم به کفر است.

در قتل خطای مورد بحث آیه در دو مرحله آزاد کردن یک انسان در بند، خونبهای مقرر شده و در یک مرحله تنها آزاد کردن "رَقَبَةُ مُؤْمِنَةٍ" آمده و این در صورتی است که بین قوم قاتل و قوم مقتول عداوتی بر مبنای ایمان و کفر باشد و پیمانی هم در کار نبوده و در هر سه صورت آزاد کردن انسانی در بند است، که این آزاد کردن حقی است عمومی مربوط به دادستان ایمانی و کل مسلمانان که قابل عفو هم نیست، اما اگر مؤمن مقتول، کل بستگانش کافرند و پیمانی هم میان این دو قوم در کار نیست، تنها دیه در اینجا ساقط می گردد، چون وارث مسلمانی هم در کار نیست، روی این اصل هرگز ستمی به این مؤمن مقتول نشده است.

"إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا" تنها بخشش دیه را شامل است، چون حق شخصی می باشد، ولی آزاد کردن یک مؤمن در بند حق عمومی است و در هر صورت این آزاد کردن و دیه مربوط به قاتل است - و نه کسانی دیگر - و اینکه گفته می شود: الدیة علی العاقله، تنها موردش دیوانگان و صغار می باشند، که نگهداری آنان بر عهده اولیائشان است، که اگر قتلی از روی خطا در اثر اهمال آنان باشد این آزاد کردن و دیه هم بر عهده آنان خواهد بود و در هر صورت تعمیم این دیه نسبت به کل قتل‌های خطا - که دیگران مانند عموها باید آنرا بپردازند - هرگز صحت ندارد، وانگهی در این آیه تنها سه دسته مورد نظرند: قاتل، مقتول و اولیاء دم و عاقله - که بر حسب آنچه می گویند مثلاً عموهای قاتل می باشند - اینجا اصلاً مطرح نیستند، وانگهی آیا شخص عاقل کامل، در صورتی که قتل خطایی انجام دهد اگر در این قتل توبه ای لازم است مربوط به همین قاتل عاقل است، چنانکه "توبه من الله" هم همین حقیقت را تبیین می کند؟ و یا مربوط به عموهای این شخص عاقل می باشد، که هرگز قصور یا تقصیری در این قتل - و یا حتی اطلاعی هم از آن - ندارند؟ و این چه فتوایی است که بر خلاف نص قرآن و عقل و عدالت در میان شرعمداران رایج است، که اولاً برای عاقله معنایی غیر عاقلانه کرده اند، زیرا در قتل خطا تمام عموهای قاتل را عاقله نامیده اند و نیز "صیام شهرین متتابعین" که جزای دیگری است نسبت به قاتل، که اگر نتوانست مؤمنی در بند را آزاد کند و دیه بدهد، یا حتی اگر از یکی از آن دو معذور بود، بایستی دو ماه پیایی روزه بگیرد، آیا این روزه و آن دیه و آزاد کردن که "توبه من الله" است، مخصوص به عموها به وجه کلی است، که قتل خطا را عاقل و مکلفی دیگر کرده، ولیکن این جزاها مربوط به دیگران است؟!.

"تحریر رقبة مؤمنة" یک جزا و بدل عمومی است، که اگر مؤمنی از روی خطا کشته شد، مؤمنی دیگر بجای از دست رفتن او آزاد گردد و این "رقبة مؤمنة" - که به معنای مؤمنی در بند است - دارای دو بُعد می باشد، بُعد اول که موقت است همان بنده زرخرید مؤمن می باشد که باید آزاد گردد و این آزادی بخشی از زنده کردن او است، بُعد دوم - در زمینه ای است که بُعد اول وجود ندارد - آزاد کردن مؤمنی است در بند، که از لحاظ مالی یا جهاتی دیگر گرفتار می باشد و این مرحله دوم تا آخر زمان تکلیف، ادامه دارد.

"شهرین متتابعین" که جزای آخرین و بدل از جزاهای قبلی می باشد، بدین معنی است که دو ماه پیایی و نه یکماه اول پیایی و تنها از ماه دوم یک روز روزه بدارد و ما بقی را تأخیر اندازد، که در اینجا دو ماه پیایی هرگز صدق نمی کند بلکه یک ماه و یک روز از ماه دوم پیایی است، آری اگر چند روزی هم از ماه دوم روزه بدارد شاید مصداق دو ماه پیایی باشد.

قتل خطا - چنانکه اشاره شد - یا خطای محض است و بدون هیچگونه تقصیری و با هرگونه احتیاط که اصولاً با بررسی کامل و احتیاط صد در صد مؤمنی را می کشد و اصولاً نمی داند که او انسان است تا چه رسد که مؤمن باشد بلکه اطمینان دارد که او حیوان یا جمادی است، یا اگر هم می داند انسان مؤمنی است هرگز قصد کشتن او را ندارد مانند تصادفهایی با خودروها که راننده با کمال احتیاط به رانندگی مشغول است و در عین حال کسی خود را با بی احتیاطی دچار تصادف کرده، ولی اگر این تصادف با عدم مراقبت و احتیاط راننده باشد قتل شبه عمد است و البته محکوم به جزای قتل عمد نیست بلکه همان جزای قتل خطا را دارد، با اضافه جزای اخروی و نیز تأدیبی دنیوی.

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ
وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿٩٣﴾

و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است حال آنکه در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می گیرد و لعنتش می کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است ﴿٩٣﴾

آیه ۹۳ - آیه قبلی درباره قتل خطای محض بود، که هرگز مذمتی هم نداشت و این آیه درباره دو نوع قتل عمد مؤمن است، اقلش اینکه مؤمنی را عمداً بکشد، نه از برای ایمانش بلکه از روی جهالت، که حکمش بر حسب آیاتی دیگر اعدام است، مگر در صورت مصلحتی حتمی و یا صرف نظر اولیاء دم، بعد دوم قتل دو بعدی است: که اولاً عمد بوده و ثانیاً این عمد بر مبنای ایمان مقتول بوده است، یعنی این شخص به جهت ایمانش به قتل رسیده که در این صورت نیز به طریق اولی حکمش اعدام است و توبه اش هم قبول نیست، زیرا اینگونه قتل خود ارتداد و مورد این پنج جزای زیرین است که: "جهنم، خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعدله عذاباً عظیماً" و بین این دو قتل بر حسب اختلاف جرم اختلاف است، که برای اولی خلود غیر ابدی در آتش، و لکن برای دومی خلود ابدی است و نیز موارد دیگر یعنی غضب خدا و لعنت بر او و عذاب عظیم بیشتر می باشد، البته در صورتی که توبه نکرده باشد، ولیکن اگر توبه کند توبه اولی قبل از مرگ با حفظ حق قصاص و شفاعت او پس از مرگ قابل قبول است، و لکن دومی قبل از مرگ هم توبه اش اخیانی و با شرایطی می باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ
السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ
كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! چون در راه خدا به دشواری رهسپار شوید، کوشش و کاوش کنید و به کسی که (سویتان سر) تسلیم افکند [: ادعای تسلیم و یا اسلام کرد] مگویید: «تو مؤمن نیستی» در

حالی که متاع زندگی دنیا را می جوئید. چرا که غنیمت های فراوان نزد خداست. قبلاً خودتان (نیز) همین گونه بودید، تا خدا بر شما مَنّت نهاد. پس خوب بررسی کنید، که خدا همواره به آنچه انجام می دهید آگاه بوده است ﴿94﴾

آیه ۹۴ - در این آیه قتل خطای شبه عمد مورد نظر است، زیرا "لست مؤمناً" نفی ایمان است نسبت به کافری که در جبهه جنگ القای سلام کرده، یعنی تسلیم شده و یا ادعای اسلام نموده، که این ادعا چون در حال خطر است چندان قابل قبول نیست، گرچه ممکن بوده که واقعیت هم داشته باشد، مانند قوم یونس که استثناءً ایمانشان به هنگام نزول عذاب و یأس پیامبرشان و فرارش از میان آنان پذیرفته شد، (۹۸:۱۰) همیگونه است در حالت جنگ، بویژه هنگامی که کفار احساس شکست می کنند، که در اینصورت تسلیم و ادعای ایمانشان مورد شبهه می باشد، ولی بایستی در صورت ظاهر پذیرفته گردد و هرگز دست درازی به آنها نشود، مگر در صورت مصلحت ملزمه فوقی، روی این اصل قتل آنها نه خطای محض است و نه عمد محض و اصولاً قتلی جایز می باشد که بطور مسلم و صد در صد اطمینان داشته باشیم که ادعای تسلیم و یا اسلامشان دروغ است و این نیاز به علم غیب دارد و بالاخره دست از جنگ با اینان کشیدن - به شرط احتیاط - واجب است.

اینجا "کذلک کنتم من قبل" عین این جریان را نسبت به لشکر اسلامی هم مورد توجه قرار داده، که شما هم در گذشته - پیش از آنکه مسلمان شوید - در جنگ با مسلمانها چنان بودید، که خصوصاً در مواقع خطر ادعای اسلام می کردید و در این هم صورت قتل شما جایز نبود و همچنان ماندید تا اکنون مسلمانهایی واقعی و مجاهدان فی سبیل الله شدید، روی این اصل اگر در حدی بسیار کم هم احتمال صحت ادعای ایمان محاربان در کار باشد، باز هم قتلشان جایز نیست بلکه بالاتر حتی کسی که می دانیم منافق است، ولیکن لفظ ایمان بر زبان جاری می کند، مادامی که هجومی علیه ایمان و مؤمنان ندارد قتلش نیز جایز نیست، تا چه رسد به کسی که نمی دانیم ادعای ایمانش بر مبنای نفاق است یا ایمان، بالاخره «فتبّینوا» که بایستی در زمینه قتل یا عدم قتل کفار مهاجم تبّین کنیم تا جریان بقای کفرشان صددرصد روشن شود، تا در صورت ادامه هجومشان کشته شوند و یا اسیر گردند و در هر صورت تبّین ایمان و واضح شدن آن لازم نیست بلکه چنانکه گفتیم اگر هم منافق باشد، صرفاً لفظ ایمان به شرط عدم هجوم به مؤمنان جان او را حفظ می کند.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ

دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا

عَظِيمًا ﴿٩٥﴾

مؤمنان خانه نشین که با ترک جبهه‌ی جنگ به آن زیانی وارد نمی‌کنند (و عذری هم ندارند) با مجاهدانی که با مال و جانشان در راه خدا جهاد می‌کنند برابر نیستند. خدا کسانی را که با مال و جانشان جهاد می‌کنند (به) درجه‌ای بر (این) خانه نشینان مزیتی بخشیده و هر دو (گروه) را وعده‌ی نیکوترین (پاداش) داده و خدا مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری داده است ﴿٩٥﴾

آیه ۹۵ - در این آیه چند دسته در زمینه جنگ مورد نظرند: نخست "القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر" مؤمنانی که در جنگ شرکت نکرده‌اند و زیانبار هم نیستند، که یا بخاطر عدم شرکت در جبهه عذر مالی و یا حالی ندارند، ولی این عدم شرکت هیچ زیانی هم به جبهه وارد نمی‌کند و یا عذر مالی یا حالی دارند، گرچه شرکتشان در جبهه ضروری است و در هر دو صورت هرگز مجاهدان را سست نمی‌کنند، این دو گروه در عدم حضورشان در جبهه معذورند.

دسته دوم کسانی هستند که بجهت عدم شرکتشان در جبهه زیانی به جبهه وارد می‌شود و عذری هم ندارند و یا اینکه دیگران را هم از جبهه رفتن باز می‌دارند و سست می‌کنند، گرچه خودشان در جبهه حضور فیزیکی هم داشته باشند، اینان از قاعدین اولی الضرر هستند، که حضور و عدم حضورشان در جبهه زیانبار است.

دسته سوم "المجاهدین باموالهم و انفسهم" اند که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می‌کنند و از گروه نخستین برترند، گرچه این دو دسته هر دو مورد وعده نیک هستند که "کُلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ" و در مقابل به دسته دوم وعده عذاب داده شده است، ولی دو دسته اولین و آخرین که وعده حُسن داده شده‌اند بر حسب قعود و قیامشان در جنگ درجاتی گوناگون دارند، که اولاً "اجراً عظیماً" و ثانیاً "درجات منه و مغفرة و رحمة" این اجر در عین وحدت با عظمتش شامل این مثلث می‌باشد.

دَرَجَتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٩٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ

الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِينَ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ

مَصِيرًا ﴿٩٧﴾

حال آنکه (این درجه‌ی جهاد بر حسب درجات مجاهدان به عنوان) درجات و پوشش و رحمتی از جانب اوست (و نصیب آنان می‌شود). و خدا پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان بوده است ﴿٩٦﴾ بی‌گمان کسانی که بر خود ستمکارند (هنگامی که) فرشتگان جانشان را گرفتند (به آنان)

گفتند: «در چه (حال) بودید؟» پاسخ دادند: «ما در زمین از مستضعفان بودیم.» گفتند: «مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟» پس آنان جایگاهشان دوزخ است و (دوزخ) چه بد بازگشتگاهی است ﴿97﴾

آیه ۹۷ - "تَوْفًا هُمَ الْمَلَائِكَةُ" اینجا به معنای میراندان و سپس "قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا..." که به معنای مصاحبه فرشتگان مرگ است با این مردگان، خود دلیلی است قطعی بر زندگی پس از مرگ و اینجا مستضعفان مقصر مورد عذابند، که با امکان فرارشان از محیط استکبار جابجا نشده اند.

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿98﴾

مگر مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که چاره جویی نتوانند و راهی (نیز) نیابند ﴿98﴾
آیه ۹۸ - این "الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ" مستضعفین بدون تقصیرند، که در آیه ۹۹ احیاناً مورد عفو قرار گرفته اند و مقصود از این «الولدان» تنها فرزندان مکلفند و گرچه (ولدان) از نظر لغت کل فرزندان که هنوز رشد نیافته اند را هم شامل است.

«عسی» در این آیه درباره کسانی است که میان قصور و تقصیر جمع کرده اند، که اگر تقصیرشان بیشتر باشد مورد عفو نخواهند بود و اگر قصورشان بیشتر باشد مورد عفووند و در میانگینش میانه ای از این دو مرحله است، روی این اصل «عسی» درباره کسانی است که میانگین بین قصور و تقصیرند و قصورشان نیز بر مبنای تقصیر است که مثلاً دانسته در محیط گناه وارد شده اند، ولی بعداً که خواسته اند از چنگال گناه فرار کنند هرگز راهی نیافته اند و در همین قصور هم مرده اند و نیز به عکس اگر در آغاز قصور بوده و بعداً تقصیر، اینجا هم میانگین است، جز آنکه تقصیر آغازین بیش از قصور نخستین است و «عسی» در این میانگینها جای خود را پیدا می کند.

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿99﴾ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿100﴾

پس ایشان، امید است خدا از آنان درگذرد و خدا همواره خطا بخش و پوشنده بوده است ﴿99﴾ و هر که در راه خدا هجرت کند، در زمین (و زمینه ی هجرتش) جایگاهی آرام و بی خطر و فراوانی و گشایشی خواهد یافت و هر کس به حالت مهاجرت در راه خدا و پیامبرش از خانه اش به درآید، سپس

مرگش در رسد، همانا پاداش او همواره بر خداست. و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان بوده

است ﴿100﴾

آیه ۱۰۰ - "فقد وقع اجره علی الله" در پی "ثم یدرکه الموت" - که مقصود مرگ در راه مهاجرت الی الله است - شامل راهیان حج نیز هست، که اگر هم هنوز محرم نشده اند و در حرم هم وارد نگشته اند، اجر حج برایشان مقرر است، گرچه در این صورت نیابت حج از آنان نیز در صورت امکان واجب می باشد، ولی اگر در حال احرام پیش از حرم و یا در حرم در مقصد حج بمیرند، این خود بجای حج محسوب است، که بر مبنای اطلاق "فقد وقع اجره علی الله" و نص سنت قطعی این جریان ثابت می باشد.

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا ﴿101﴾

و چون در زمین (به زحمت و نگرانی پای) زدید [: رهسپار جهاد شدید]، اگر بیم داشتید آنان که کافر شدند بر شما فتنه ای آتشین (بر پا) کنند (که بر شما هجوم آورند)، پس گناهی بر شما نیست که از (کیفیت) نماز بکاهید. کافران بی گمان پیوسته برای شما دشمنانی آشکارگر بوده اند ﴿101﴾

آیه ۱۰۱ - "ضربتم فی الارض" در اینجا - و کلا در تمامی مواردی که در آیات گوناگون آمده - به معنای قیام برای جنگجویی و یا کارهایی پرمشقت است و اصولاً از نظر لغت نیز زدن در زمین غیر از راه رفتن عادی در زمین است، که اولی ضربتم و دومی مَشِيتُمْ یا سَافَرْتُمْ می باشد، روی این اصل "ضربتم فی الارض" جنگهای درون مرزی را هم شامل است، که اگر در جایگاه خودتان جنگی روی داد، قیام شما از برای دفاع همین "ضربتم فی الارض" است و اگر هم جنگهای برونی چه در حد معروف سفر و چه کمتر از آن باشد باز هم "ضربتم فی الارض" می باشد و این تنها به حساب قیام جنگی و مانند آن است و هرگز سفر معروف یا مادونش در آن مداخلیتی ندارد "و ان خفتم فرجالا أو رکباناً" درسوره بقره - چنانکه گذشت - دارای همین عمومیت نیز هست، روی این اصل بین "ضربتم فی الارض" و (سافرتم) باصطلاح عموم و خصوص مِنْ وَجْه می باشند. که گاه ضرب فی الارض است بدون سفر و گاه سفری بدون ضرب فی الارض و گاه هر دو است و گاهی هم هیچکدام نیست، در قرآن برای صرف سفر، لفظ سفر آمده و برای جنگ یا کار پر زحمت دیگر مانند تجارت ضرب فی الارض آمده است، روی این اصل این آیه هرگز ربطی به نماز مسافر ندارد.

"لیس علیکم جناح" که از برای کوتاه کردن نماز، گوئی تنها گناه را سلب کرده، در زمینه ای است که مسلمانان از شدت التزام به نماز کامل گمان می کرده اند که در زمینه ترس بر جانهایشان نیز بایستی

نماز را بدون کم و کاست انجام دهند، گرچه در اینصورت زخمی و یا کشته هم بشوند، روی این اصل نفی جناح و گناه هرگز منافاتی با وجوب کوتاه کردن نماز در زمینه خوف ندارد و بر حسب قاعده کلی در دوران امر بین اهمّ و مهمّ، انجام اهمّ و ترک مهم واجب است، که اینجا هم برای حفظ جان و مال و سلامتی و تمامی چیزهایی که از کیفیت نماز برتر است کاستن از نماز باندازه ضرورت واجب می باشد و چنانکه در آیه سعی هم آمده است "ان الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما و من تطوع خيراً فإن الله شاکرٌ علیهم" (۱۵۸:۲) اینجا در عین آنکه سعی صفا و مروه در آغاز این آیه از شعائر الله معرفی شده و شعائر الله هم بر حسب آیاتی چند از مهمترین واجبات است، مانند آیه: "و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب" (۳۲:۲۲) و در جمع شعائر الله بلندگوهای شریعت الله می باشند، در عین حال اینجا هم می بینیم که «فلا جناح» آمده، این هم در زمینه عمره القضاء است، که بر حسب توافق رسول الله (صلی الله علیه و آله) با مشرکین مکه اجازه عمره ای به آنها داده شد، در این جریان گروهی از مسلمانان سعی صفا و مروه را تأخیر انداختند و در این فرصت مشرکان بت‌های خود را به آنجا بازگرداندند، این مسلمانان به گمان آنکه سعی در عین واجب بودنش در میان بت‌ها گناه است، دست از سعی برداشتند، برای رفع این گمان و نیز ویژگی سعی برای حج و عمره، این آیه نازل شد که سعی صفا و مروه از بلندگوهای شریعت است و برای انجام آن در هر صورت هیچ گناهی وجود ندارد، گرچه سعی در میان بت‌ها باشد.

سپس "ان تقصروا من الصلاة" کوتاه کردنی است از نماز و نه تنها چهار رکعتی، کل نمازهای واجب مشمول «الصلاة» است و بالاخره این قصر در زمینه جنگ "ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا" به میان آمده و این کوتاه کردن نماز گرچه در طلاقش کم کردن از رکعات را در ضمن کاستن از کیفیت نماز شامل می باشد، ولی اینجا به مناسبت خوف تنها دومی مراد است، زیرا ترس از دشمن هرگز موجب کاستن از رکعات نماز نیست، که شما در حالت دویدن، اگر چهار رکعت را چندین برابر هم کنید هرگز خوفی در کار نیست و تنها خوف در انجام کیفیت نماز است، که مشتمل بر رکوع، سجود، تشهد، جابجا نشدن و جماعت می باشد، روی این اصل به همین مناسبت کاستن از نماز تنها کاستن از کیفیت فردی یا جماعتی آن بوده، چنان که نص آیه بقره نیز چنین است، که "فان خفتم فرجالا او رکبانا" اگر [در حال نماز] بترسید پس پیادگان و سواران نمازها را بخوانید، بنابراین در این آیه منحصر به فرد در کل قرآن هرگز اشاره ای هم به کم کردن از رکعات نماز حتی در مورد ترس نیست، تا چه رسد در کل سفرهای معین و بدون هیچ خوفی از رکعات نماز کاسته شود و آیا اگر نماز مسافر در حدّ معین کلا شکسته است - با آنکه اینگونه سفرها بسیار بیشتر از خطرهای شعری موجب قصر می باشند - چرا

قرآن راجع به صلاة خوف در این دو آیه بحثی مفصل کرده و راجع به نماز سفر هرگز اشاره ای هم به میان نیاورده است، آیا خدا مهم را دو بار به میان آورده و اهم را بکلی ترک کرده است، با آنکه قرآن کل واجبات را با الحان گوناگون ذکر کرده و اگر هم احياناً بعضی واجبات کوچک بگونه ای آشکار در قرآن نمودار نباشد، دست کم واجبات بزرگ نمودار است و اینجا وجوب کوتاه کردن از رکعات نماز چهار رکعتی در سفر - چنان که می گویند - بسی مهمتر از وجوب کوتاه کردن از کیفیت نماز در حال ترس و با حفظ یکی از نوامیس پنجگانه می باشد، زیرا خود هم مهمتر و هم بیشتر است.

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٠٢﴾

و هنگامی که در میانشان [این مجاهدان] بودی پس برایشان نماز برپا داشتی، باید گروهی از آنان با تو (به نماز) بایستند و باید جنگ افزارهای خود را در بر گیرند. پس چون به سجده (ی نخستین) رفتند (برای اتمام نمازشان و مراقبت) باید پشت سر شما قرار گیرند و گروهی دیگر که هنوز نماز نگزارده اند باید بایند و با تو (در ادامه ی جماعت) نماز گزارند و باید (حالت) بیمشان و جنگ افزارهایشان را (با خود) بگیرند. کسانی که کافر شدند دوست داشتند که ای کاش شما از جنگ افزارهایتان و (از) متاع هایتان غافل شوید، پس یکجا بر شما هجوم آورند. و هیچ گناهی بر شما نیست اگر آزاری - از بارانی - شما را در رسید یا بیمار بودید، (که) جنگ افزارهایتان را واگذارید و (همواره از ایشان) بر حذر باشید. بی گمان، خدا برای کافران عذابی خفّت بار آماده کرده است ﴿١٠٢﴾

آیه ۱۰۲ - در این آیه بحث از چگونگی کاستن از نماز در حال جنگ است، اینجا «لهم» در "فاقم لهم الصلاة" جمعیت محوری نماز جماعت را با رسول الله (صلی الله علیه وآله) در بر می گیرد، چون «هم» شامل کل جنگجویان حاضر در معرکه اند، که بایستی کلاً بر حسب قاعده اولی نماز را با حفظ تمام جهات با حضرتش به جای آورند، سپس برای نگهبانی از خطرات جنگی نخست گروهی از آنان استثنا می شوند که با وجود شرکت در نماز بایستی از کیفیت آن به اندازه امکان بکاهند، زیرا "فلتقم طائفة منهم معك" گروه قبلی گروه اصلی بودند، که بایستی چنانکه گفتیم نماز را با کم و کیف تمام بجماعت انجام دهند، ولی گروه دوم تنها گروه پاسدار و استثنائی هستند، که فقط یک رکعت با

یک سجده به جماعت انجام می دهند، زیرا "فاذا سجدوا" سجده نخستین از همان رکعت نخستین را شامل است و سپس "فلیکونوا من ورائکم" طبعاً در این سجده هم گروه سومی نیز بوده اند، که نه در جماعت اصلی شرکت کرده اند و نه در جماعت فرعی، بالاخره "فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم" هنگامی که سجده نخستین را انجام دادند فوراً بایستی به پشت صفوف نخستین منتقل گردند، که اینجا هم «کُم» همان «هُم» در «فیهم» است و همان شرکت کنندگان اصلی کلی در نماز جماعت می باشند و اینجا دسته دوم که "فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم" آیا بایستی به همان یک رکعت و یک سجده اکتفا کنند؟ هرگز! اینان تنها مأموریتشان قصر در دو کیفیت است: یکی کیفیت جماعت که تنها به یک رکعت و یک سجده اکتفا می شود و دیگری کیفیت اصل نماز که بقیه اش از سجده دومین تا سلام منهای کیفیت معمولی نماز و جماعتش و با حالت آمادگی دفاع است، که چه در صورت ایستادن و چه در صورت دویدن انجام می دهند و هرگز از رکعات نماز هم کم نمی شود، چون این کمبود مقتضای خوف نیست، چنانکه دست کم از حداقل کیفیت جماعت که یک رکعت با یک سجده است کم نمی شود، زیرا این نیز مقتضای خوف نیست و اینجا دسته سوم که پاسدار هر دو سته بوده اند جایگزین دسته دوم می شوند، زیرا دسته دوم پس از انجام یک رکعت نمازشان به جماعت بعنوان پاسداری از خود و دیگران، در پشت قشون نماز جای گرفته اند، روی این اصل "ولتأت طائفة اخرى لم یصلوا فلیصلوا معک" که با وجود پاسداران کافی و موجود، اینها نیز کمبودی از کیفیت نماز جماعت دارند، زیرا از رکعت دوم شرکت کرده اند و نه در سجده دوم، چون زمانی که پس از انجام سجده دوم می باشد، برای انتقال دسته دوم به پشت صفوف و جایگزین شدن دسته سوم در صفوف کافی است، که با انجام دادن تتمه جماعت پس از آن رکعتی هم باید بیافزایند، تا رکعات نماز از نظر کمیت به اتمام رسد و فقط کیفیت جماعتی است که منهای رکعت اول انجام شده و می بینیم که در این مثلث به استثنای رسول الله (صلی الله علیه و آله) و جماعت اصلی نماز دو دسته دیگر هم رکعاتشان تمام است، تنها باختلاف در کیفیت جماعتی دسته دوم و سوم، که دسته دوم تنها در یک رکعت به جماعتند و دسته سوم منهای رکعت اول، اضافه بر اینکه دسته دوم فقط در کیفیت رکعت اول تا سجده نخست به جماعتند و بقیه نماز را منهای هر دو کیفیت جماعتی و فردای انجام می دهند.

در جمع دسته اول هیچ کوتاهی از اصل و یا جماعت نماز ندارند، دسته سوم هم از جماعت نماز فقط از رکعت اول محرومند و در بقیه رکعات - چه دو رکعتی و یا سه و یا چهار رکعتی باشد - آنها را به جماعت می خوانند، به اضافه یک رکعت کسری که بعد از پایان جماعت همچنان آن را ادامه می دهند و این تنها دسته دومند که در کیفیت جماعت رکعت اول را با سجده اول درک می کنند و در

بقیه رکعات چون پاسدار گروه اول و سومند، نماز خوف انجام می دهند، که در بقیه رکعات هر دو کیفیت جماعتی و فرادی از آنان سلب می شود.

این وظیفه تاکتیکی جنگی است در انجام اصل جماعت و چون هر سه دسته به وظیفه نمازشان عمل کرده اند، در اجرشان نیز برابرند.

در هر صورت "ولياً خذوا اسلحتهم" که یک بار به میان آمده و با اضافه «حذرهم» در این میان دو بار است و «اسلحتکم» درباره سوم یاد شده، این مثلث در اخذ سلاح و احیاناً پروای از دشمن دلیل است بر اینکه حتی المقدور در نماز خوف هم همراه داشتن سلاح جنگی در حد امکان واجب است، مگر نماز خوانانی که مبتلای به باران و یا بیماری اند که نمی توانند در این حالت مسلح باشند، ولی پاسدران همچنان با سلاح کافی بایستی به پاسداری خود از نمازگذاران و خودشان ادامه دهند و در هر صورت اگر هم عذری در نگرفتن سلاح برای نمازگذاران پیش آمد "خذوا حذرکم": باید کلاً مراقب خود و دیگران باشند، که اگر تعرضی در حال نماز به جماعت و یا غیرجماعت شد، بایستی کیفیت نماز را باندازه وجوب نگهبانی و دفاع از خود و دیگران ترک کنند و بکار کارزار مشغول باشند.

اینجا وجوب نماز جماعت به خوبی پیداست، که در حال خوف هم تا حد امکان نماز جماعت ساقط نیست، تا چه رسد به حالاتی دیگر که بر حسب اولویت در این آیه و نصوصی از قبیل "وارکعوا مع الراکعین" - چنانکه در بقره گذشت - حتی الامکان باید نمازهای واجب به جماعت برگزار گردد.

اینجا خوف بود که بر حسب تاکتیک جنگی نماز جماعت سه نوع برگزار می شد و هرگز برای بیا داشتن کامل نماز نه جماعت ترک می گشت و نه وقت واجب نماز ناچیز گرفته می شد و در آیه ۱۰۳ "فاذا قضیت الصلاة" هنگامی که این نماز خوف انجام شد که «قضیت» است، نه «اقتم» که «اقتم» بیا داشتن نماز است به جماعت و بدون کاستی از کیفیتش، زیرا در مقابل "ان تقصروا" که منهای این دو است قرار گرفته با کل شرایط که اینجا برای حفظ جان بعضی از شرائط جماعت و فرادی از گروهی از جنگجویان ساقط شده است و بجای آن "فاذكروا الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبکم" آمده و بجای نقصانهایی از کیفیت افراد و جماعت واجب، خدا را به همان حال جنگی و در هر حال یاد کنید - ایستاده، نشسته و به پهلو آرمیده - سپس "فاذا اطمأننتم فاقیموا الصلاة" یعنی هنگام بر طرف شدن خوف "قضیت الصلاة" تبدیل به "اقیموا الصلاة" می گردد، که نماز همچنان در کیفیت جماعتیش در حد امکان و در کیفیت فرادایش نیز باید بگونه اصلی انجام گردد، چه مسافر باشید و چه حاضر و اصولاً سفر در هیچ جای قرآن عذری برای کم کردن از کیفیت نماز هم نیامده است، تا چه رسد که از کمیت و رکعاتش نیز کم شود.

و چرا در حال خوف نماز را با بعضی از کمبودها انجام بدهیم و آن را به زمان پس از اتمام شدن خوف موکول نکنیم؟ زیرا "ان الصلاة كانت على المؤمنين كتاباً موقوتاً" نماز از آغاز تکلیف در کل زمانها واجبى دارى وقت معین بوده که حتماً باید در همان وقت مقررش انجام گردد، حتى اگر فاقد الطهورین هم بوده و بکلی لباس و بدنتان پلید شده باشد و هرگز قدرت بر قیام و قعود و سجود هم نداشته باشید، باید به هر اندازه و با هر کیفیت ممکن نماز را بجای آورید و آنرا به وقتى دیگر منتقل نکنید و یا حتى اگر فرصتى هم برای اذکار ندارید، مانند حالت غرق شدن در آب که تنها یک تکبیر یا تکبیرهایی بجای کل نماز برای شما کافی است و اگر هم نجات یافتید دیگر پس از گذشتن وقت قضائی هم ندارد، گرچه اگر پیش از وقت بوده بایستی نماز دوباره انجام شود، زیرا نماز کامل در صورت امکان در مجموع وقتش واجب است.

بدنبال این جریان نماز جماعت در حال خوف به هنگام جنگهای تن به تن تحقق پذیر بوده است، ولی در جنگهای کنونی شاید تصور این جریان بسیار اندک باشد، که در اینصورت اصولاً نماز را به جماعت خواندن در هر صورتش مورد خطر است و بایستی فرادا و در جاهای امن به جای آورده شود.

این در جریان خوف است، که به حساب دوران امر بین اهم و مهم برای حفظ جان و سایر نوامیس پنجگانه کاستن ضروری از کیفیت جماعت و فرادای نماز واجب است، لیکن در سفرهایی که هرگز خوفی هم وجود ندارد، این چه دورانی است که بایستی دو رکعت از نماز چهار رکعتی بدون هیچ خوفی کم شود، که در حقیقت دوران امر است بین اهم: - که انجام دادن کل رکعات نماز است با کل شرایط - و در مقابل هرگز واجب مهم و یا مستحبی هم در کار نیست بلکه به عکس در سفرهای کنونی فرصت انجام نماز بیشتر و آسانتر است، مثلاً کسی که با هواپیما به فاصله چند ساعت کشورها و بلکه قاره ها را پشت سر می گذارد و تمام وسایل حتی در همان هواپیما برایش مهیا است، تا چه رسد وقتى که به مقصد می رسد، مخصوصاً در سفرهای زیارتی که فرصت و حال بیشتری هم برای انجام نماز در کار است، پس با چه دورانی واجب است دو رکعت از چهار رکعت کم شود، یا در اینصورت روزه هم حرام باشد؟! و آیا روزه که به نص قرآن در حالت حرج واجب نیست بلکه مستحب است، در سفر بدون حرج و با کمال راحتی حرام است؟!

فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا ﴿١٠٣﴾ وَلَا تَهِنُوا

فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٠٤﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ﴿١٠٥﴾

پس چون نماز را (این گونه) به جای آوردید، خدا را (در همه حال) ایستاده و نشسته و بر پهلو آرمیده، یاد کنید. پس چون آرام شدید، نماز را (به طور کامل و بدون کم و کاست) به پا دارید، زیرا نماز بر مؤمنان، در اوقات معین مقرر بوده است ﴿١٠٣﴾ و در پی جویی مجدانه‌ی این دشمنان سستی نورزید. اگر شما درد می‌کشید، آنان (نیز) همان گونه که شما درد می‌کشید، درد می‌کشند؛ حال آنکه شما چیزی از خدا امید دارید که آنها امید ندارند. و خدا همواره دانای فرزانه بوده است ﴿١٠٤﴾ ما به راستی این کتاب را به کل حق (و حقانیت) بر تو نازل کردیم، تا میان مردمان به (موجب) آنچه خدا به تو نشان داده داورى کنی و زهار که برای خیانتکاران جانب دار مباش ﴿١٠٥﴾

آیه ۱۰۵ - «الکتاب» در این آیه به معنای کتاب وحی ویژه «قرآن» است، که (ال) در آن برای عهد می‌باشد و کل کتابهای وحیانی با اضافه‌ای در انحصار قرآن است و (ال) برای جنس و یا استغراق می‌باشد و در جمع بدین معنی است که قرآن تنها در میان کتابهای وحی کتاب است و دیگر کتابها مقدمه‌آند و نیز شامل کل وحی‌های گذشته می‌باشد و افزون بر آن و «بالحق» نه «بحق» نیز دلیل است، براینکه تمام حقایقی که امکان فهمیدن و مکلف شدن به آنها تا آخر زمان تکلیف هست در این قرآن موجود می‌باشد.

«لتحكم» دلیل بر حاکمیت مطلق قرآن است، نخست بوسیله پیامبر بزرگوار و سپس جانشینان معصومش و در مرحله آخر شرعمداران ربانی بر مبنای قرآن و سنت و این حاکمیت تمامی حکم‌های ربانی را شامل است، چه سیاسی باشد و چه غیر سیاسی بلکه لفظ حاکمیت در سیاست نمایان تر است و روی این اصل احکام سیاسی، نظامی و سایر احکام اجتماعی در بُعد اول مشمول این حاکمیت رسالتی است.

"بما اراک الله" و نه «بالکتاب» دلیل است بر اینکه إرأه ربانی برای پیامبر بزرگوار دارای دو محور می‌باشد: نخست محور دلالت قرآنی و در حاشیه اش سنت قطعی آن حضرت که بر مبنای حروف رمزی قرآنی است، روی این اصل حاکمیت رسولی و سپس رسالتی بر مبنای این دو ثقل: ثقل اکبر قرآن و ثقل اصغر سنت است، که پیام آورش در بعد اول خود حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بوده و در بُعد دوم جانشینان معصوم حضرتش می‌باشند.

و در آخر آیه "و لا تکن للخائنین خصیماً" تمام حاکمیت ها و قانونها را که بر مبنائی غیر این دو ثقل باشد خیانت دانسته، که شهرتها، اجماعات، طبقات و بلکه ضرورت‌هایی فقهی در صورتیکه موافق کتاب یا سنت نباشد و یا بدتر که با آن دو مخالف باشد، همگی خیانت است.

وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٦﴾

و از خدا پوشش بخواه، (که) همواره خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان بوده است ﴿١٠٦﴾

آیه ۱۰۶ - در این آیه حضرت امر به استغفار و طلب پوشش شده، این درخواست پوشش و استغفار از حضرت اقدس الهی همه گونه خیانتها را که انجام گرفته شامل است، که حاکمیت های غیر قرآنی و سنت قطعیة رسول الله (صلی الله علیه و آله) که در جمع خیانت به وحی ربانی بوده گناهی است بس بزرگ و برای غفرانش شخص پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) مأمور به استغفار است و اگر این گناه کوچک بود استغفارش نیز تنها مربوط به خود گناهکاران بود، ولی اینجا گناه باندازه ای بزرگ است که همراه با استغفار این خیانتکاران خود رسول الله (صلی الله علیه و آله) نیز مأمور به استغفار است، با این موقعیت بزرگ که اصلاً استغفار آنان به میان نیامده بلکه تنها این رسول الله (صلی الله علیه و آله) بوده که اینجا مأمور به این استغفار است.

ما در آیه دیگر می خوانیم: "و لوانهم اذ ظلموا انفسهم جاءک فاستغفروا الله و استغفرلهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً" (۴:۶۴) و چنانکه گذشت، این دو استغفار اینجا در بُعد کل ظلمها ضمیمه یکدیگرند و در آیه مورد بحث که تنها "و استغفرالله" یاد شده، این گناه خیانت بر خلاف کتاب و سنت را از اکبر کبائر خوانده است.

وَلَا تَجْدِلْ عَنْ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا ﴿١٠٧﴾ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٠٨﴾

و از کسانی که به خودشان خیانت می کنند دفاع مکن. بی گمان خدا هر که را که خیانتکار و گناه پیشه بوده دوست نمی دارد. ﴿١٠٧﴾ (کار و اسرار خود را) از مردم بسی پنهان می دارند و از خدا هیچ پنهان نمی دارند. و چون شبان گاه به چاره اندیشی می پردازند سخنانی می گویند که خدا (بدان ها) خشنود نیست. حال آنکه خدا (همچنان در علم و توانش) با آنان است (و) خدا به آنچه انجام می دهند همواره احاطه داشته است ﴿١٠٨﴾

آیه ۱۰۸ - "هو معهم" که پیوند ربانی را با خیانتکاران مقرر فرموده، تنها پیوند رحمانی است و نه رحیمی، که در بُعد قدرت و علم محیط این معیت و پیوند ربانی با همه کائنات پای برجاست و پیوند رحیمی که خود رحمتگری بر ویژه گان می باشد، اینجا هرگز مقصود نیست.

هَآأُنْتُمْ هَؤُلَآءِ جَدَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا فَمَنْ یُجَدِلِ اللّٰهَ عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ اَمْ مَنْ یَكُوْنُ عَلَیْهِمْ وَكِیْلًا ﴿۱۰۹﴾ وَمَنْ یَعْمَلْ سُوْءًا اَوْ یُظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ یَجِدِ اللّٰهَ غَفُوْرًا رَّحِیْمًا ﴿۱۱۰﴾ وَمَنْ یَكْسِبْ اِثْمًا فَاِثْمًا یَكْسِبُهُ عَلٰی نَفْسِهٖ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا حَكِیْمًا ﴿۱۱۱﴾ وَمَنْ یَكْسِبْ خَطِیْةً اَوْ اِثْمًا ثُمَّ یَرْمِ بِهٖ بَرِیًّا فَقَدْ اِخْتَمَلَ بُهْتَنًا وَاِثْمًا مُّبِیْنًا ﴿۱۱۲﴾ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَآئِفَةٌ مِنْهُمْ اَنْ یُضِلُوْكَ وَمَا یُضِلُوْنَ اِلَّا اَنْفُسُهُمْ وَمَا یَضُرُّوْكَ مِنْ شَیْءٍ وَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَیْكَ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكَ عَظِیْمًا ﴿۱۱۳﴾ لَا خَیْرَ فِی كَثِیْرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ اِلَّا مِّنْ اَمْرِ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوْفٍ اَوْ اِصْلَاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَمَنْ یَفْعَلْ ذٰلِكَ اِثْتِغَاۗءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ فَسَوْفَ نُوْتِیْهِ اَجْرًا عَظِیْمًا ﴿۱۱۴﴾ وَمَنْ یُشَاقِقِ الرَّسُوْلَ مِنْۢ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدٰی وَیَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیْلِ الْمُؤْمِنِیْنَ نُوَلِّیْ مَا تَوَلّٰی وَنُصَلِّیْ جَهَنَّمَ وَاَسَآءَتْ مَصِیْرًا ﴿۱۱۵﴾

هان! شما همانان هستید که در زندگی دنیا (تان) از اینان جانبداری کردید. پس چه کس به روز رستاخیز از آنان در برابر خدا جانبداری خواهد کرد؟ یا چه کسی حمایتگر و کارگزار آنان خواهد بود؟ ﴿۱۰۹﴾ و هر کس بدی ای کند، یا بر خویشتن ستمی روا دارد، سپس از خدا پوشش بخواهد، خدا را پوشندهی رحمت گر بر ویژگیان خواهد یافت ﴿۱۱۰﴾ و هر کس خطایی مرتکب شود، آن را به زیان خود مرتکب شده و خدا همواره بسی دانای فرزانه بوده است ﴿۱۱۱﴾ و هر کس خطا یا گناهی - مانع از خیری - به دست آرد، سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد، پس بی گمان بهتان و گناه دنباله دار آشکارگری بر دوش کشیده است ﴿۱۱۲﴾ و اگر فضل و رحمت خدا بر (سر و سامان) تو نبود، گروهی از آنان همت می گماردند تا گمراهت کنند و به جز خودشان را گمراه نمی کنند و به تو هیچ زیانی نمی رسانند. و خدا بر تو کتاب و حکمت فرو فرستاد و آنچه نمی توانسته ای بدانی به تو آموخت و فزون بخشی خدا بر تو با عظمت (و بزرگواری) بوده است ﴿۱۱۳﴾ در بسیاری از رازگویی هایشان هرگز خیری نیست، مگر کسی که (بدین وسیله) به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردمان فرمان دهد و هر کس برای طلب خشنودی خدا چنان کند، در آینده ای [رجعت، برزخ و قیامت] او را پاداش بزرگی خواهیم داد ﴿۱۱۴﴾ و هر کس - پس از آنکه راه هدایت برایش آشکار

شد - با پیامبر اختلاف کند (و میان خود و پیامبر جدایی افکند) و (راهی) جز راه مؤمنان را (که همان راه پیامبر سوی خداست) در پیش گیرد، او را بدانچه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و گیرانه‌ی جهنمش کنیم و چه بازگشت گاه بدی است ﴿115﴾

آیه ۱۱۵ - "مَنْ يَشَاقِقِ الرَّسُولَ" به معنای جدا سازی بین رسالت و افکار و نظرات و اعمال غیر رسالتی است و چنانکه مسیحیان گمان کرده اند خدا تنها در کلیسا حاکم است و سهم ما در خارج از کلیسا می باشد و این جداسازی بین رسالت و غیر رسالت - آن هم "من بعد ما تبیین له الهدی" پس از آنکه هدایت ربانی آشکار گشت - خود از بدترین گناهان می باشد، که صاحبانش بر مبنای "نصله جهنم" خود گیرانه های آتش دوزخند و چنانکه اینان در عالم تکلیف آتش افروزان درجه اول می باشند، که دیگران با آتش آنان سوز و گدازی دارند، پیامد آن در جهنم نیز چنان است.

اینجا "يتبع غير سبيل المؤمنين" بیانگر راه مستقیم ایمان است در مقابل راه منحرف شقاق و لایمان، که راه پیمایان در یکی از این دو راه قدم می نهند: یا سبیل المؤمنین که همان سبیل الله و سبیل الرسول می باشد و یا سبیلی است بر خلاف ایمان که همان جدا سازی راهشان از راه رسول الله (صلی الله علیه و آله) است، روی این اصل - برخلاف آنچه گمان می شود - سبیل المومنین اجماعها، شهرتها و یا حتی ضرورتها نیست، زیرا اگر اینها بر خلاف رسالت ربانی باشند داخل همان بیراهه نخست اند که "و من يشاقق الرسول" است.

و اصولاً در کل قرآن سبیل المؤمنین تنها در این آیه آمده و آن هم به این حساب که راه دو راه است که در بالا گذشت و در کل قرآن در جریان حق تنها سبیل الله آمده و حتی سبیل الرسول هم به میان نیامده، زیرا سبیل الهی بمعنای راهی است بسوی خدا، که نقطه اصلی و مقصد اعلای سالکان الی الله است و این سبیل حتی برای رسول هم نیست، تا چه رسد برای مؤمنان، زیرا رسول خود مقصد و نقطه پایانی وصول الی الله نیست بلکه تنها واسطه ای برتر بوده و سبیل مؤمنان نیز همان سبیل الله با واسطه گرفتن رسول است در دو بُعد کتاب و سنت.

ما در راه حق و سلوک الی الله دو نقطه داریم: نقطه عبودیت که نقطه آغازین می باشد و نقطه ربوبیت که نقطه پایانی است و پایانی هم ندارد، پس سبیلها و راههای دیگران سبیل الی الله نیست بلکه سبیل واسطه ای است، یعنی در سلوک الی الله هرگز مقصد نیستند بلکه واسطه اند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿116﴾

خدا از اینکه به او شرک آورده شود، هرگز در نمی‌گذرد و فروتر از آن را بر هر که بخواهد (با شروطش) می‌پوشاند و هر کس به خدا شرک ورزد، بی‌چون دچار گمراهی دور و درازی شده است ﴿116﴾

آیه ۱۱۶ - "لَمَنْ يَشَاءُ" دارای دو بعد است - چنانکه در آیه (۴۸) گذشت - و اینجا نیز برای تبیین بیشتر می‌گوئیم: اولاً مرجع یشاء (الله) است، که هر کسی را که در حال گناه مادون شرک مرده اگر خدا بخواهد - با شرایط مذکور در قرآن - می‌بخشد. ثانیاً مرجعش (مَنْ) است، یعنی اگر این گناهکار با حالت گناه مرده و در خواست شفاعتی شایسته کند این شفاعت به اذن الله پذیرفته است، تا چه رسد به اینکه این مشیت قبل از موت هم بوده که خود وسیله مغفرت در حالت تکلیف نیز هست.

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنِثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ﴿117﴾

(مشرکان) به جای او، جز مادینه‌ای را نمی‌خوانند و جز شیطانی سرکش را نمی‌خواهند و نمی‌خوانند ﴿117﴾

آیه ۱۱۷ - "إِلَّا إِنِثًا" در این آیه مورد شرک را منحصر به مؤنث‌ها کرده، با آنکه چنان نیست بلکه این مذکرهایند که غالباً بعنوان ربوبیت بعد از خدا مورد عبادتند، مانند فرعون و نمرود و... که مورد پرستش بوده‌اند و گروهی هم که نه مذکرند و نه مؤنث مانند بتها.

اینجا «اناث» بمعنای مؤنث در مقابل مذکر نیست بلکه مقصود تمامی انفعالات است، که یا فاعلیت ندارند، مانند بتها و یا اگر هم فاعلیتی دارند، انفعال و تأثیر پذیریشان بسی بیشتر است مانند طواغیت، روی این اصل "إِلَّا إِنِثًا" غیر خدا را کلاً شامل است، که همه گان در این میان حالاتی انفعالی دارند و خدای معبود جهان فاعلیت مطلقه و همگانی دارد، در هر صورت خدای بزرگ صمد است، یعنی تمام قدرت، تمام علم، تمام عزت و تمام رحمت نسبت به کل جهانیان است و هرگز مورد هیچگونه انفعال و تأثیر پذیری نیست و آفریدگان در کل منفعل و «اناث»‌اند.

و این "شیطاناً مریداً" نمونه‌ای آغازین از برای بت پرستی است، که هم او شیطانهای نفس‌آمّاره را وادار به کل بت پرستیها می‌کند، روی این اصل شیطان که فردی از اناث است، در عین مذکر بودنش مانند کل جهان آفرینش کلاً انفعال پذیر و مؤنث است و اصطلاح "شیطاناً مریداً" ذکر خاص بعد از عام می‌باشد، پس این دو حصر منافاتی با هم ندارند.

لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَا تَخْذَنْ مِنْ عِبَادِكِ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ﴿118﴾ وَلَا ضِلَّيْنَهُمْ وَلَا مَنِّينَهُمْ
وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتِكُنَّ أَذَانَ الْإِنْعَمِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ
الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا ﴿119﴾

خدا لعنتش کرده حال آنکه گفت: «بی گمان، از میان بندگان همواره نصیبی جداسازی شده و حتمی (برای خود) بر خواهم گرفت.» ﴿118﴾ «و همانا آنان را بی گمان سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و درازی خواهم کرد و همواره وادارشان می کنم تا بی چون گوش های دام ها را بشکافند و (نیز) وادارشان می کنم تا خَلَقَ الله [فطرت خداداد] را دگرگون سازند.» و هر کس به جای خدا، شیطان را ولیّ خود برگیرد، بی گمان دستخوش زیان آشکارگری شده است ﴿119﴾

آیه ۱۱۹ - "فليغيّر خلق الله" نتیجه مثلث گمراه کردن، به آرزوهای باطل، وادار کردن و امر به سوراخ کردن گوشهای چهارپایان و در نتیجه زمینه امر به تغییر خلق الله است و مقصود از "خلق الله" در اینجا فطرت الله می باشد، که در آیه فطرت نیز بدان تصریح شده و بعد از "فطرت الله" "لا تبدیل لخلق الله" آمده که در نتیجه فطرت گرچه هرگز تبدیل پذیر نیست - برخلاف عقل و سایر نیروها که تبدیل پذیرند - ولی تغییر پذیر هست، که غبارهای سه گانه گذشته بر چهره اش همواره می نشیند و غیر آنچه از معصوم انتظار می رود، این فطرت با چشم و گوش بسته و خسته از این ثالث منحوس احکامی بر خلاف خواسته ذاتی اش صادر می کند، که در نتیجه کلا پیرو شیطان می گردد.

بحث تفصیلی درباره فطرت و احکامش و تبدیل نیافتنش در دو آیه "فطرت الله" (۳۰:۳۰) و ذریه (۱۷۲:۷) آمده، روی این اصل "خلق الله" اینجا به معنای کل آفریدههای خدا نیست، چون تمام آفریدههای ربانی - انسانی و غیر انسانی، روحانی و غیر روحانی - قابل تبدیل اند، جز فطرت که در هر صورت قابل تبدیل نیست بلکه تنها قابل تغییر است و روی این اصل استدلال به آن برای حرمت ریش تراشی بسیار بی جاست، زیرا ریش تراشی اولاً تبدیل است و نه تغییر و ثانیاً در صد تبدیل حلال مانند زدن موهای دیگر بدن و کارهای دیگر بسیار زیاد است و آیا این تبدیلهای کلا کارهای شیطانی است؟!؟

يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿120﴾ أُولَئِكَ مَأْوَهُمُ جَهَنَّمَ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا ﴿121﴾

(آری) شیطان به آنان وعده می دهد و ایشان را در (ژرفای) آرزوها می افکند و شیطان جز فریبی به آنان وعده نمی دهد ﴿120﴾ آنان پناهگاهشان جهنم است و از آن راه گریزی نمی یابند ﴿121﴾

آیه ۱۲۱ - "و لا یجدون عنها محیصا" جایگاه جهنمی این شیطانیان بدین معنی نیست، که جهنمشان بی پایان باشد بلکه از جهنم بسوی بهشت و یا غیر بهشت نجات نمی یابند، چون هرگز استحقاق بهشت را ندارند و جای دیگر هم غیر از بهشت و جهنم نیست و خاموشی عمرشان با خاموشی جهنم - یا پیش از آن - پس از عذاب عادلانه به معنای نجات یافتن از آتش نیست، که تنها نجات یافتنشان (فی جهنم)

و نسوختن در آتش است و یا (عنها) رهایی یافتن از آتش و ادامه زندگی بدون آتش، که هر دوی این جریان برای آنان منفی است و این آیه دو مرحله بعدی را نفی می کند، در نتیجه - در بالاترین عذاب - فانی شدن این جهنمیان با خاموش شدن آتش یکسان است.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدُقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ﴿١٢٢﴾

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ایمان) کردند، در آینده ای نزدیک، آنان را در بوستان هایی که از زیر (درختان)شان، نهرها روان است در می آوریم، حال آنکه در آن جاودانه اند. وعده ی حقانی خدا را بپذیرید و چه کسی در (هر)سخنی، از خدا راستگوتر است؟ ﴿١٢٢﴾

آیه ۱۲۲ - «ابدأ» از برای اهل بهشت ابدیت ربانی است و نه ابدیت خلقی که پایانی داشته باشد، زیرا بهشت مقتضای رحمت ویژه ربانی سات که آنرا نهایتی هم نیست و آیاتی هم از قبیل "و هم فیما اشتته انفسهم خالدون" (۱۰۲:۲۱) و "عطاء غیر مجذوذ" (۷۸:۱۱) ماندن آنان را در بهشت بی نهایت خوانده ولی «ابدأ» در برخی از آیات راجع به خلود جهنم تنها ابدیت خلقی است، که بالاخره مرگ گریبانشان می شود و مرگ اینان در آتش پس از عذاب فاضلانه آنهاست، زیرا "رحمتی وسعت کل شیء" (۱۵۶:۷) حتی این جهنمیان را نیز در پرتو رحمت قرار داده است، که کمتر از عذاب عادلانه عذاب خواهند شد.

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أُوْاْنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٢٤﴾ وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٢٥﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا ﴿١٢٦﴾ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَّى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿١٢٧﴾

(پاداش و کیفر، هرگز) به دلخواه و آرزوی شما و نه به دلخواه و آرزوی اهل کتاب نیست. هر کس بدی کند، در برابر آن کیفر ببندد و جز خدا برای خود نه سرپرستی و نه مددکاری نمی یابد ﴿١٢٣﴾ و هر

کس که کارهایی شایسته کند - مرد باشد یا زن - در حالی که مؤمن است، ایشان داخل بهشت می شوند و به اندازه ی گودی پشت هسته ی خرمایی (هم) ستم نمی شوند ﴿124﴾ و دین چه کسی بهتر است از آن کس که چهره ی (انسانی و ایمانی) خود را تسلیم خدا کرده، در حالی که نیکوکار است و از آیین ابراهیم (که) از هر باطلی رویگردان بوده پیروی نموده است؟ و خدا ابراهیم را دوستی بسی تنگاتنگ گرفت (که گویی سراسر وجودش در خدا ادغام گردیده است) ﴿125﴾ و آنچه در آسمان و آنچه در زمین است تنها از آن خداست و خدا همواره بر هر چیزی احاطه داشته است ﴿126﴾ و درباره ی زنان، رأی تازه ی تو را می پرسند، بگو: «خدا درباره ی آنان به شما فتوا می دهد و (نیز) درباره ی آنچه در کتاب [قرآن] بر شما تلاوت می شود: در مورد زنان یتیمی که حق مکتوب و نگاشته شده برایشان را به ایشان نمی دهید و تمایل به ازدواج با آنان دارید و (نیز درباره ی) کودکان مستضعف (: ناتوان) و اینکه با یتیمان (باید) به فضیلت (: برتر از عدالت) قیام کنید. و هر کار نیکی (را) که انجام دهید همواره خدا به آن بسی دانا بوده است ﴿127﴾

آیه ۱۲۷ - "قل الله یفتیکم که در پاسخ «یستفتونک» آمده و به معنای حکمی جوان و تازه می باشد اشاره ای است بس لطیف به اینکه مورد استفتا تنها خداست و رسول تنها واسطه ای در بیان فتوای ربانی بوده و این خود معنی رسالت است، که بیانگر حکم خدا می باشد و خودش حاکم ربانی نیست و اینجا توضیحاً آیاتی از جمله "ولا یشرک فی حکمه احداً" (۲۶:۱۸) و (۱۰:۶۲) و (۴۱:۱۳) و دهها ایه دیگر بیانگر این حقیقت است، که رسول مشرّع نیست، نه در بُعد اصلی و نه در وکالت و اجازه، بر خلاف برخی از روایات که رسول را از طرف خدا در بعضی تشریعات مجاز دانسته و بالأخره این فتوای ربانی که حکم تازه ای و حیانی بوده در جمع ویژه حضرت اقدس ربوبیت است.

"یتامی النساء" که باصطلاح صفت به موصوف اضافه شده، گروهی از زنان را - که نه شوهر دارند و نه پدر - بعنوان یتیم معرفی کرده، که ازدواج با آنان مورد سفارشی ویژه از نظر قسط - که ما فو عدالت می باشد - قرار گرفته است.

وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿128﴾

و اگر زنی از ناسازگاری (محقق) همسرش یا از روی گردانیدنش (از زندگی زناشویی) بیم داشت، بر آن دو هرگز گناهی نیست که از راه صلح با یکدیگر (در آیند و) به آشتی گرایند و (این) سازش خیر و استمرار ناسازگاری، شرّ است. و بخل (و بی گذشت بودن) در نفوس، حضور (و غلبه) یافته و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه نمایید، همواره خدا به آنچه انجام می دهید بسی آگاه بوده است ﴿128﴾

آیه ۱۲۸ - در این آیه «نشوز» و اعراض شوهران به میان آمده، چنانکه در آیه دیگر نشوز زنان مطرح بوده و در هر دو علاج و برخورد با نشوز همسان است، گرچه راجع به نشوز زنان - چنانکه گذشت - تفصیل و تصریح بیشتری آمده، چون مردان از زنان قوی ترند و اینجا درباره نشوز مردان که تخلفی ترساننده در شؤون زوجیت و بالاخره اعراض کلی از وظایف زناشویی است، برای اصلاحش اولاً فلاجناح آمده، ولی در آیه دیگر سه امر پیاپی یکدیگر برای مردان در تادیب اینگونه زنان بوده، ولی در اینجا «فلاجناح» مربوط به هر دو است، زیرا «علیهما» آمده و این هر دو بدان سبب است که زنان قدرت آنگونه برخوردها را با شوهرانشان در رفع نشوز از آنان را ندارند بلکه بایستی هر دو در این باره همکاری کنند، که این زنان در حدامکان برای اصلاح آن مردان کوشا باشند و مردان نیز در این جریان پذیرا بوده و بطور اجمال اینجا وظیفه زنان در حاشیه مردان این است که نخست آنان را موعظه کنند، چنانکه عکسش «فعظوهن» بود، سپس در بستر زوجیت به آنان پشت کنند، چنانکه عکسش "و اهجرهن فی المضاجع" است و در آخر کار اگر می توانند به آنان ضربه ای وارد کنند، چنانکه عکسش «واضربوهن» آمده و در هر صورت هر دو برای اصلاح به منظور بر طرف کردن نشوز طرف مقابل به اندازه امکانشان وظیفه دارند، که اگر بدین وسیله مرد اصلاح شد که "والصلح خیر" و اگر هم اصلاح نشد، دو جریان بعدی که از برای زنان ناشزه بود برای مردان هم خواهد بود، که حکمی از خویشاوندان مردان و حکمی هم از خویشاوندان زنان برای اصلاح در این میان کوشش کنند، که اگر در این مرحله اراده صلح در کار باشد "والصلح خیر" است و اگر هم نباشد "و ان یتفرقا" که در آیه ۱۳۰ به عنوان علاج آخرین این نشوز به میان آمده جدایی است.

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا
كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٢٩﴾

و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت (همه جانبه) برقرار کنید، هر چند (بر این عدالت) حریص (هم) باشید! پس (از آنان) یکسره تمایل (و تغافل) نورزید، تا آنان را همچون آویزان در این میان [:] (بلا تکلیف و سرگشته) رها کنید و اگر سازش نمایید و (از این تمایل ناروا) بیرهیزید، (بدانید که) همواره خدا پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان بوده است ﴿١٢٩﴾

آیه ۱۲۹ - در این آیه مساوات کلی در برخورد با زنان متعدد را محال دانسته، که از نظر محبت قلبی طبعاً چنین است و از نظر رابطه جنسی نیز بر حسب پیر و جوانی و زشتی و زیبایی و... در زنان نیز اینگونه می باشد، در اینصورت در زمینه تعدد زنان که نمی توان کلاً برابری را مراعات کرد، بطور

کلی هم نباید از آنچه در توان مردان است صرف نظر شود. بلکه حتی الامکان و دست کم در نفقه و نیازهای زندگی و همینطور برخورد ظاهری اخلا و رفت و آمد با آنان همسانی باید مراعات گردد.

وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَ سِعًا حَكِيمًا ﴿١٣٠﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ﴿١٣١﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٣٢﴾ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَٰلِكٍ قَدِيرًا ﴿١٣٣﴾

و اگر آن دو همسر، از یکدیگر جدا شوند، خدا هر یک را از گشایش خویش بی نیاز می گرداند. و خدا همواره گشایشگر حکیم بوده است. ﴿١٣٠﴾ و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از خداست و وکالت [کارسازی] خدا کافی است ﴿١٣٢﴾ (ای مردمان!) اگر (خدا) بخواهد، شما را (از میان) می برد و دیگری را به جای شما (چنانکه در گذشته گذشت پدید) می آورد و خدا بر این (کار) توانا بوده است ﴿١٣٣﴾

آیات فوق شماره اش همخوانی ندارد.

آیه ۱۳۳ - "و كان الله على ذلك قديرًا" که اگر این انسانهای موجود رهروانی راهوار و درستکار نباشند، نابودشان می کنیم و گروهی دیگر بجای آنان می آوریم، این جمله ذیل آیه اشاره ای است بس لطیف به اینکه چنان تبدیلی سابقه دار بوده، که خدا نسلهایی انسانی را در گذشته منقرض ساخته و بجای آنان دیگران را آفریده است، مانند قوم نوح و کل انسانهای پیش از آدم نخستین چنانکه در آیه (۳۰:۲) جریان نسلهای پیاپی انسانی به تفصیل گذشت، ولی این جریان در این نسل اخیر تنها تهدیدی است، زیرا در آیاتی بسیار پایان این نسل را بعنوان پایان جهان تکلیف معرفی کرده.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿١٣٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَلَدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾

هر کس پاداش دنیا می خواسته، پاداش دنیا و آخرت تنها نزد خداست. و خدا شنوایی بسیار بینا بوده است ﴿١٣٤﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! پیوسته - و بسی شایسته و بایسته - در قسط [:

تقسیم عادلانه و فاضلانه] بسیار پایدار باشید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا (به زیان) پدر و مادر(تان) و خویشاوندان نزدیکتر(تان) باشد. اگر (یکی از دو طرف دعوا) توانگر یا نیازمند باشد، خدا به آن دو (از شما) سزاوارتر است. پس از هوس پیروی نکنید، که (در نتیجه از حق) عدول کنید و اگر به انحراف گرایید یا (از حق) اعراض کنید، خدا همواره به آنچه انجام می دهید آگاه بوده است ﴿۱۳۵﴾

آیه ۱۳۵ - در این آیه اولاً مؤمنان مأموریت دارند که در پیاداشتن قسط بسیار کوشا باشند، که هم عدل است و هم فو عدل و پیامدش "شهداء لله" می باشد، که گواهان در راه خدایند و این گواهی شامل هر دوی اقرار و شهادت است، اقرارش "علی انفسکم" می باشد، البته در غیر تخلفات جنسی و ماندش، زیرا به نص آیاتی از سوره نور و نساء اقرار در تخلف جنسی نه جایز است و نه پذیرفته و سپس نسبت به دیگران که پدران، مادران و دیگر نزدیکتران در قله این جریان واقعند و چون اقرار علیه دیگری هرگز پذیرفته نیست شهادت هم علیه آنان شامل اقرار نیست و اصولاً شهادت غیر اقرار است و اینکه در "علی انفسکم" شهادت را به معنی اقرار دانستیم از چند جهت است: ۱- تقدیم شهادت بر اقرار در جمله "شهداء لله" که شامل هر دو می باشد ۲- اصولاً لغت شهادت به معنای گواهی است و طبع گواهی بر «له» یا «علیه» دیگران است و بالاخره لفظ شهادت اقرار را نیز با قرینه ای مانند "علی انفسکم" در بردارد، ولی شهادت اصولاً اقرار نیست و در هر صورت بر خلاف فتوای مشهور نه تنها شهادت شایسته در تلقی و القاءش علیه والدین و اقربین پذیرفته می باشد بلکه واجب نیز هست، چنانکه انسان واجب است علیه خود در کل جرائم جز جرائم جنسی اقرار کند، مخصوصاً جرائم مالی و جانی، گرچه اقرار نسبت به غیر جریان جنسی و مالی و جانی هم در نزد اشخاص خاصی است، مانند حاکم شرع یا طرف ذی نفع و بالاخره شهادت هم علیه والدین و اقربین در هر دو بعد حضور بهنگام جرم که تلقی آن و حضور به هنگام گواهی که اظهار آن است هر دو واجب می باشد و در مرحله سوم پذیرش این دو واجب نیز واجب است و حاکم شرع باید به این شهادت در صورت کامل بودن شروطش اثر شرعی مناسب را جریان دهد و اینکه مشهور فقهاء به استناد تنها یک حدیث ضعیف و بی نظیر (هو عقو) فتوا داده اند، که چنان شهادتی علیه پدر نه جایز است و نه پذیرفته، این فتوا و این روایت چون بر خلاف قرآن است نه جایز است و نه پذیرفته، و آنکهی عقو مادر بیشتر و مؤثرتر از پدر است.

هان ای کسانی که ایمان آوردید! به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش به تدریج فرو فرستاد و کتاب هایی که قبلا نازل کرده بگروید و هر کس به خدا و فرشتگانش و کتاب ها و پیامبرانش و روز بازبین کافر شود، درحقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است ﴿136﴾

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ اٰزْدَادُوْا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا يَهْدِيَهُمْ سَبِيْلًا ﴿١٣٧﴾

آیه ۱۳۷ - در این آیه ارتداد بر چند مبناست: ایمان، کفر، باز ایمان و مجدداً کفر و سپس فزونی کفر و در این صورت بخشش نسبت به چنین ارتدادی چه درباره عقوبت دنیوی اش و یا اخروی اش محال معرفی شده زیرا زیان چنان ایمان و کفری پیاپی نه تنها مسخره کردن ایمان است بلکه مسلمانان سطحی را نیز متزلزل کرده و یا به کفر وادار می کند، چنانکه گروهی از یهودیان چنان توطئه ای بر ضد

مؤمنان داشته اند (۷۲:۳) و اصولاً منظور از ارتداد این است که کسی با دلائل کافی ایمان آورده و سپس با وجود قناعت به همین ادله از روی عناد کافر شده و اظهار کفر کرده و سپس یا یک مرتبه چنانکه در آیه "ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفراً لن تقبل تو بهم" (۹۰:۳) و یا چند مرتبه چنانکه در این آیه است، ایمان و کفر را به یکدیگر تبدیل نموده، که در اینگونه موارد هم گمراهی و عناد قطعی او ثابت است و هم نسبت به گمراه کردن دیگران فعال می باشد، روی این اصل هرگز جای بخششی نیست.

بنابراین کسانی که در دامن پدر و مادر مسلمان پرورش یافته اند، ولی همچون پدران و مادرانشان دارای ایمان سطحی هستند و هرگز ایمانشان دارای دلیل و عمقی نبوده بلکه تنها ایمان لفظی و خانوادگی داشته اند و کسانی هم نبوده اند که برای اینان با ادله کافی ایمان را تبیین کنند، در اینصورت اگر با تبلیغات گمراه کننده دیگران گرایشی دیگر پیدا کنند که مثلاً مسیحی یا یهودی و یا... گردند، اینان مرتد نیستند زیرا ارتداد به معنای برگشت از ایمان است به کفر و حال آنکه اینان از آغاز ایمان هم نداشته اند تا کفرشان ارتداد از ایمان به کفر باشد و این درباره مرتد فطری است، تا چه رسد به مرتد ملی، مانند کسی که پدر یا مادرش مسلمان نبوده اند، ولی خودش همانگونه اسلام سطحی و مصلحتی یافته و سپس در اثر تبلیغاتی گمراه کننده از ایمان سطحیش نیز صرف نظر کرده و به کفر گرائیده، که این شخص به طریق اولی مرتد نیست و در کل تنها ارتدادی موجب قتل است که گمراه کننده باشد زیرا "الفتنة اکبر من القتل" (۲۱۷:۲) فتنه از قتل بزرگتر است و دست کم جزایش قتل است.

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿١٣٩﴾ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾

منافقان را نوید ده که برایشان عذابی بسی دردناک است ﴿١٣٨﴾ همانان که غیر از مؤمنان، کافران را اولیای خود بر می گیرند. آیا سربلندی را نزد آنان همی می جویند؟ (این خیالی خام است.) پس همواره تمامی عزّت، همه از آن خداست ﴿١٣٩﴾ و همانا (خدا) در (این) کتاب [قرآن] بر شما نازل کرد که: هرگاه شنیدید آیات خدا مورد کفر (و انکار) و مسخره قرار می گیرد، با آنان منشنید، تا به سخنی غیر از آن فرو روند و در این هنگام (و هنگامه) شما بی گمان مانند آنان خواهید بود. خدا بی چون همگی منافقان و کافران را در دوزخ گرد آورنده است ﴿١٤٠﴾

آیه ۱۴۰ - این آیه به ضمیمه آیه (۶۸:۶) اصولاً شرکت در مجلس ظلم را حرام دانسته، چه ظلم عقیدتی باشد، چنانکه در این آیه است و یا هر گونه ظلمی دیگر چنانکه «الظالمین» در (۶۸:۶) شامل آن می باشد، روی این اصل بر خلاف آنچه می گویند که تنها شرکت در مجلسی که شراب در آنجا خورده می شود حرام است - و نه سایر مجالس حرام - کلاً باید گفت بر مبنای این آیه - چنانکه خواهد آمد - شرکت در مجلسی که کاری حرام در آنها انجام می شود هم حرام است، مگر بعنوان نهی از منکر، چنانکه اینجا درباره ظلم عقیدتی حتی "یخوضوا فی حدیث غیره" آمده و آیه دوم درباره هر ظلمی است و مادامی که این ظلم وجود دارد شرکت در آن مجلس را حرام دانسته و اگر ترک شود طبعاً حرام نخواهد بود و اصولاً بر مبنای "انکم إذا مثلهم" کسانی که بدون نهی از منکر و بدون شرکت در ظلم در مجلس ظلم شرکت کنند، مانند همان ظالمان محسوبند بود زیرا ترک نهی از منکر خود ظلمی است پس از خود منکر، وانگهی از نظر اجتماعی هم شرکت در چنان مجلسی بدون نهی از منکر نماینده همگامی با این ظالمان است.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿١٤١﴾ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٢﴾

آنان که در انتظاری (ناروا و بی پروا) به (زیان) شمایند؛ پس اگر از جانب خدا برای شما فتحی در رسد، گویند: «مگر ما با شما نبودیم؟» و اگر برای کافران نصیبی باشد، گویند: «مگر ما بر (سروسامان) تان نگهبانی نمی کردیم و از تهاجم مؤمنان بر شما جلوگیری نمی نمودیم؟» پس خدا روز قیامت میانتان داوری می کند و خدا هرگز بر (زیان) مؤمنان، برای (سود) کافران راهی (راهوار) قرار نداده است ﴿١٤١﴾ منافقان همواره به خدا نیرنگ (از روی نادانی و عجز) می زنند، حال آنکه او (هم) به آنان (با دانایی و قدرت) نیرنگ زننده است. و چون به نماز ایستند با کسالت می ایستند، در حالی که برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند ﴿١٤٢﴾

آیه ۱۴۲ - اینجا "قاموا الى الصلاة" و نه "اقاموا الصلاة" خود دلیل است بر اینکه نمازی که بر پا نشود بلکه تنها بسوی آن رهسپار گردی و در حال کسالت و خود نمائی باشد، خود زمین زدن نماز است و نه بیاداشتن آن، که این زمین زدن نماز خود اهانتی به مقام مقدس حضرت حق و ناچیز گرفتن بندگی در برابر او می باشد بلکه از ترک نماز هم بدتر است.

این آیه در مورد کسانی است که به حالت کراحت و کسالت نماز می خوانند و یا نماز می خوانند تا مردم ببینند، ولی کسی که در حال بیماری و یا کسالت بدنی خود را برای نماز آماده می کند، این آماده کردن و بر طرف نمودن کسالت خود عبادات است زیرا میل او به نماز زیاد می باشد، با اینکه حال مساعدی هم ندارد، ولی کسی که حال مساعدی دارد و خود را به بی حالی می زند از منافقین است.

مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿١٤٣﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿١٤٤﴾ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴿١٤٥﴾

میان آن دو گروه نگران و دو دلند؛ نه سوی آنانند و نه سوی اینان. و هر که را خدا گمراه کند، هرگز راهی راهوار برای (نجات) او نخواهی یافت ﴿١٤٣﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! به جای مؤمنان، کافران را اولیای خود برمگیرید. آیا می خواهید برای خدا بر ضد خودتان سلطه ای آشکارگر قرار دهید؟ ﴿١٤٤﴾ منافقان بی گمان در (ژرفای) فروترین بخش از درکات (هفتگانه‌ی) آتشند و هرگز برایشان یابوری نخواهی یافت ﴿١٤٥﴾

آیه ۱۴۵ - "الدرك الاسفل" هفتمین و آخرین درکات جهنم است، که در اختصاص خطرناک ترین کفار می باشد و از بدترین آنان منافقانند زیرا هم به خود زیان می رسانند و هم با چهره ظاهری اسلام و باطن کفرشان موجب گمراهی دیگرانند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٤٦﴾ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَءَامَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿١٤٧﴾ لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾

مگر کسانی که توبه کردند و (خود و دیگران را) اصلاح نمودند و به (یاری) خدا با کوشش و کاوش، نگهبان (خودشان و دیگران) شدند و طاعت خود را برای خدا خالص گردانیدند. پس هم اینان با آن مؤمنان (راستین) همراهند و در آینده ای دور خدا این مؤمنان را پاداشی خواهد بزرگ داد ﴿١٤٦﴾ اگر سپاس بدارید و ایمان آرید، خدا با عذاب شما چه کاری خواهد داشت؟ و خدا همواره سپاس گزار [حق شناس] بسپاردانا بوده است ﴿١٤٧﴾ خدا، افشاگری به بد زبانی را دوست نمی دارد، مگر (از) کسی که بر او ستم رفته باشد. و خدا همواره شنوایی بسیار داناست ﴿١٤٨﴾

آیه ۱۴۸ - "الجهر بالسوء" که بلندگوی زشتیها بودن است، بطور کلی محبوب خدا نیست بلکه مبعوض خدا نیز هست زیرا مقتضای علم و حکمت جهانشمول ربانی این است، که چه کاری پسندیده باشد و یا ناپسند، هر دو را می داند و طبعاً پسندیده اش محبوب ربانی است و ناپسندش مبعوض اوست، ولی دیگران که علمشان مطلق نیست، بسیار می شود که ظاهر و یا باطنی را از کسانی نه محبوب دارند و نه مبعوض زیرا جریان آنان بر ایشان مجهول است، ولی خدا که همه کارها و حالات برای او معلوم می باشد خارج از حُب یا بُعْض نسبت به مکلفان نیست، روی این اصل «لَا يَحِبُّ» تعبیری است لطیف از «يُبْغِضُ» و نه آنکه «لَا يَحِبُّ» تنها نفی محبوبیت ربانی است.

اینجا "الّا من ظلم" استثنائی است از «لَا يَحِبُّ» بدین معنی که کسی که مظلوم واقع شده می تواند بیانگر مظلومیت خود بطور آشکار باشد، روی اصل مُفْتَضَح کردن ظالم جایز و یا واجب است، که دیگران فریب او را نخورند و نیز کمک خواهی از دیگران که با او معارضه کنند و دست کم شکافتن عقده مظلومیت که "من ظلم" هر سه بعد را شامل است، البته به استثنای موردی که ظالم توبه و اصلاح کرده و یا با افشای ظلمش دیگران تشویق به ظلم شوند.

"من ظلم" یا مظلومیت شخصی و یا مهم تر مظلومیت اجتماعی است، مظلومیت شخصی این است که به شخص او ظلم شده و او هم قدرت بر دفاع نداشته و ظالم همچنان بر ظلم خود پایداری می کند، که روی جهات گذشته فریادگری علیه او شایسته و بایسته است، چون زیر بار ظلم رفتن و دفاع نکردن در مقابل ظالم خود گناه و ظلم به خود می باشد و بر حَسَب فرموده علی (علیه السلام) (الظالم و المظلوم كلاهما في النار) ستمگر و ستم کش هر دو در آتشند و مقصود از این مظلوم، همان مظلومی است که با امکاناتی که دارد دفاعی در مقابل ظلم نمی کند، بعد دوم ظلم اجتماعی است مانند، کسی که به کسانش و یا هر مؤمن دیگر ظلم شود و او هم دم فرو بندد و هیچگونه عکس العملی برای مقابله با ظلم از خود نشان ندهد، که این خود ظلم است و "الّا من ظلم" در بعد دوم آن را در بر دارد، که مظلوم باید در حد امکان علیه ظالم فریادگر باشد و نیز مظلومان دیگر چه بتوانند از خود دفاع کنند یا نتوانند، چون در هر صورت مظلومند، گرچه دفاعی از مظلومیت خود نکنند، دیگران واجب است عهده دار دفاع از آنان شوند.

بعد سوم اهم از دو بُعد قبلی و کسی است که ایمانش مورد تعدی اشخاصی واقع شده، که این خود ظلم به ایمان و مؤمنان بوده و در اینجا هرگونه برخورد شایسته ای برای دفع ظلم و رسوا کردن ظالم بر همگان واجب است، که "من ظلم" در اینجا کل مؤمنانی هستند که به ایمانشان ظلم شده و باید همگان بپاخیزند و فریادگرانی همگانی از برای دفاع از حق باشند.

إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءِ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفْوًا قَدِيرًا ﴿١٤٩﴾ إِنْ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٥٢﴾

اگر خیری را آشکار کنید یا پنهانش دارید، یا از بدی درگذرید، خدا (هم) درگذرنده ای توانا بوده است ﴿١٤٩﴾ همواره کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی اندازند و می‌گویند: «ما به بخشی ایمان داریم و به بخشی کفر می‌ورزیم» و می‌خواهند میان آن (دو) راهی راهوار برای خود اختیار کنند ﴿١٥٠﴾ اینان (هم) اینان حقا کافراند (که) گویی کافران دیگر کافر نیستند) و ما برای کافران عذابی خفت آور آماده کرده ایم ﴿١٥١﴾ و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده و میان احدی از آنان جدایی نیفکندند، در آینده (خدا) پاداششان می‌دهد، و خدا پوشنده‌ی رحمت گریویزگان بوده است ﴿١٥٢﴾

آیه ۱۵۲ - "و لم یفرقوا بین احد منهم" «احد» در اینجا - چنان که در آیاتی مشابه گذشت - شامل موارد زیرین است: ۱- بین هر یک از رسولان و خودش ۲- میان خود رسولان ۳- میان رسولان و خدا ۴- بین افعال خدا و صفات خدا تفرقه قائل شدن، که این چهارمی از همه مهمتر است و «احد» مربع جدا سازی را در بر دارد.

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَعَاتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا ﴿١٥٣﴾ وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِثْقَلِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِّثْقًا غَلِيظًا ﴿١٥٤﴾ فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِّثْقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بَايَتِ اللَّهَ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾

اهل کتاب از تو می‌خواهند که کتابی از آسمان بر ایشان فرود آوری. پس بی چون از موسی بزرگ تر از این را خواستند و گفتند: «خدا را آشکارا به ما بنمای.» پس به سزای ظلمشان (آذرخش) صاعقه

آنان را فرو گرفت. سپس - پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد - گوساله را (به پرستش) برگرفتند. پس ما از آن (هم) چشم پوشی نمودیم و به موسی برهانی روشنگر دادیم ﴿153﴾ و (کوه) طور را به سبب (نقض) پیمانشان بالای سرشان برافراشتیم و به آنان گفتیم: «سجده کنان از درب (بیت المقدس) در آید.» و (نیز) به آنان گفتیم: «در روز شنبه تجاوز مکنید.» و از ایشان پیمانی سخت بی امان بر گرفتیم ﴿154﴾ پس به (سزای) پیمان شکنی شان و کفرشان (نسبت) به آیات خدا و کشتار ناحقشان پیامبران را و گفتارشان که: «دل هایمان در بسته است» (لعنتشان کردیم)؛ بلکه خدا به خاطر کفرشان بر دل هایشان مهر زده. پس جز اندکی ایمان نمی آورند ﴿155﴾

آیه ۱۵۵ - "قتلهم الانبیاء بغیر حق" که اضافه بر گذشته گانشان نظر به حاضران زمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) و آیندگان نیز دارد، بر مبنای جهاتی چند است: ۱- قتل بدنی مماس پیامبران ۲- قتل نبوت آنان ۳- رضایت به این قتلها و این سه جریان در هر سه زمان تحقق دارد، البته با اختلاف در کم و بیش این سه جهت، این رضایت هم بدین معنی است که اگر انبیاء حضور داشتند در قتل آنها شرکت می داشتند و فعلاً هم که نیستند همچنان راضی به قتل خودشان نبوتشان است و هم بالفعل کوشش در نابودی رسالتهای آنان دارند، که همین فتنه ای است عقیدتی و بر مبنای "الفتنه اکبر من القتل" (۲۱۷:۲) و "الفتنة اشد من القتل" (۱۹۱:۲) از قتل جسد بزرگتر و شدیدتر است، که از جمله از بین بردن رسالتها و تکذیب وحی است، اما مسلمانان رسالتها و وحی ها را تصدیق می کنند، لکن خدا رسالت های غیر اسلام را نسخ کرده و رسالت اسلام را جایگزین آنها کرده است.

وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَنًا عَظِيمًا ﴿156﴾ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿157﴾

و (نیز) به سزای کفرشان و آن تهمت بزرگی که به مریم زدند ﴿156﴾ و گفته ی ایشان که: «ما بی چون مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم.» حال آنکه آنان او را نکشتند و به دارش (هم) نیاویختند؛ لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که بی چون دربارهی او اختلاف کردند، بی گمان در مورد آن در (ژرفای) شکّی غر شده و هیچ علمی بر آن ندارند، جز پیروی از گمان. و به یقین او را نکشتند ﴿157﴾

آیه ۱۵۷ - "شبه لهم" بدین معنی است که همانند چهره مسیح (علیه السلام) بر یهودای آسخریوتی افکنده گشت و عیسی (علیه السلام) فی الحال به اراده الهی به جهان بالا برده شد، سپس خود یهودا بجای حضرتش به دار آویخته گشت و این یهودا در دو جهت سزاوار اعدام بود: اول ارتدادش از

شریعت حضرت مسیح(علیه السلام) و دوم فروختن حضرت مسیح(علیه السلام) به سی پارچه نقدینه، که او را به دار آویزند، روی این دو مبنا چنانکه او مکرری ظالمانه کرد، خدا هم در برابرش مکر عادلانه ای نمود، که "و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین" (۵۴:۳) و این "ولکن شبّه" دلیل است بر اینکه اینان در این زمینه هرگز اطمینان به دار آویختن مسیح(علیه السلام) نیافتند بلکه هم از روی اشتباه یهودا را دار زدند و هم جریان دار آویخته شدن خود مسیح(علیه السلام) مورد اختلافاتی چند در میان مسیحیان و نیز یهودیان بود، چنانکه در انجیل آمده و در کتاب عقایدنا و بشارات عهدین به تفصیل^{۱۳} بیان کرده ایم.

۱۳ صلیب یا بزرگترین اهانت به حضرت مسیح(علیه السلام):

از جمله اتهاماتی که علمای مسیحی به پیروی از گفته «پولس» و برخی دیگر از ائمه مسیحیت بحضرت مسیح زده و در حقیقت با این نسبت آن بزرگ مرد آسمانی را از مقام نوت و بلکه ایمان بدور داشته اند موضوع صلیب است.

«پولس» در باب سوم از نامه خود بغلاطیان می نویسد: (۱۳) و مسیح ما را از لعنت شریعت فدیه گشته است که بجای مأمور دلعنت شد از آنجا که نوشته شده است: هر کس از دار آویخته شده ملعون خداست.

مقصود از این جمله که پولس بدان استناد کرده آیه (۲۳) از فصل (۲۱) توریّه مثنی است که گوید: (۲۳) آنکه بردار آویخته می شود ملعون خدا است.

قسّیس فدر آلمانی در این مورد گوید: حضرت مسیح بوسیله بدار آویخته شدن خود را مورد لعنت خدا قرار داد تا اینکه امتش از عذاب خدا رهائی یابند:

معنی گفته پولس نیز که: مسیح ما را از لعنت شریعت فدیه گشته است، این است که: آنحضرت خود را ملعون و از رحمت الهی بدور داشت برای آنکه بار تکلیف از پیروانش برداشته شود و بدینوسیله شریعت عمل نسخ گردد.

یکی از بدعت‌هایی که پولس در میان امت مسیح گذارد نسخ شریعت عمل بوده، وی گفت: شریعت موسوی بر عیسویان واجب نیست، زیرا اینان در تحت توفیق می باشند: (چنانکه در نامه پولس برو میان تر فصل ۴ آیه ۱۴ و ۱۵ در فصل ۷ آیه ۳ و ۶ در نامه بغلاطیان فصل ۳ آیه ۱۳ و ۲۵ و فصل ۵ آیه ۱۸ مذکور است.

و گوید: آنگونه شرایع بعد از صعود مسیح منسوخ گردید: (چنانکه در نامه پولس بغلاطیان فصل ۳ آیه ۲۴ و نامه به افسسیان فصل ۲ آیه ۱۵ و نامه اش بعبرانیان فصل ۹ آیه ۱۰ ذکر شده)

و حضرت مسیح تمام شریعت را در محبت کامل نسبت بخدا و همسایه خود را نیز مثل خود دوست داشتن جمع فرمود، چنانکه در انجیل متی فصل ۲۲ آیه ۳۷ و ۴۰ مذکور است.

خلاصه آنچه از آیات فوق مستفاد می گردد این است که: (۱) حضرت مسیح بوسیله صلیب ملعون خدا و از رحمت الهی و قرب جوار حق مطرود گردید. و (۲) مصلوب شدن آن حضرت در حقیقت فداکاری وی بوده است در راه نجات امتش و معذب و ملعون نگردند.

پس این پیمبر بزرگ الهی بر خلاف وظیفه پیامبری - که نشر دعوت خدا و امر بمعروف و نهی از منکر است - بجای آنکه بمنظور عملی شدن احکام الهی، فداکاری و از خود گذشتگی نشان دهد و بمنظور آنکه قید احکام و حدود الهی از امتش برطرف شود خویشتن را برای عذاب صلیب آماده و ملعون خدا ساخت و در حقیقت آنچه لعنت و مسئولیت از لحاظ ترک شریعت بر عهده امت او بوده است بشخصه بر عهده گرفت.

و با توجه به آیه (۲۶) فصل ۲۷ توریّه مثنی) که فرماید: لعنت برکسی که این کلمات شریعت را برای بجای آوردنش اثبات ننماید و تمامی قوم بگویند آمین:

روشن می گردد که با این فداکاری مسیح(علیه السلام) نه تنها آن حضرت که رفع لعنت و توجه رحمت به پیروانش بوده است هرگز عملی نشده، بلکه این لعنت شخصی صلیب موجب لعنت عمومی تر و بیشتری که شامل تارکین شریعت است نیز شده است.

گرچه از آنچه گفته شد سخافت و بطلان عقیده بصلیب بر هر خردمند خالی از تعصب هویداست، ولی برای توجه بیشتر و دقت کامل تری شایسته است عیسویان در موضوع فو دقت کنند و این عقیده را که یا شیر بوجودشان آمیخته و همچون خون در شرابین آنان نفوذ کرده، به نیروی برهان و پیروی از عقل و علم از خود زائل سازند، شایسته است برای این مطلب بدیهی نیز براهین روشنی اقامه گردد که ذیلاً بطور اختصار از نظر خوانندگان می گذرد:

۱- بر عموم پیروان ادیان آسمانی روشن و متقین است که: بزرگترین وظیفه پیمبران الهی دعوت مکلفان بسوی خدا و تحریض و ترغیب بعمل کردن احکام الهی بوده و تمام هدف و فداکاری آنان علم و عمل باحکام خدا و نشر دعوت حقه الهیه بوده است. ولی عیسویان با اعتقاد بصلیب با توجیهاتیکه از برخی ائمه مسیحیت گذشت، خواسته اند این پیمبر بزرگ الهی (حضرت مسیح) را از سنت ثابت پیمبران الهی بدور داشته و فداکاری او را بیهای جان عزیزش خاتمه یافته، برای عنان گسیختگی و آزادی امت از قید عمل بشریعت متوجه سازند و آوردنده شریعت را فدای در راه باطل ساختن و نسخ آن وانمود کنند.

۲- شکی نیست که پیمبران الهی برگزیدگان بشر و صالحترین افراد جهانیان و حاملان رحمت الهی و سرچشمه فیض و رحمت های خداوند و بالعکس، شیطان و پیروان او ملعون خدا و از رحمت وی برکنار می باشند، ولی عیسویان حضرت مسیح را با اعتقاد بصلیب ملعون خدا و ردیف شیطان و کافران قرار داده اند.

۳- همه کس می داند که عقوبت و جرم دگرانرا برعهده گرفتن و بدینوسیله گروهی را در عمل جرم آزاد گذاشتن، برخلاف عقل و نظم و صلاح جامعه بوده و در هیچ حکومت و امتی گرچه بیداد گرتترین حکومتها و جاهلترین امم باشند پذیرفته نیست، بلکه اگر کسی چنان مسئولیتی را بر عهده گیرد، بدترین و ناپاکترین افراد بشر بشمار آمده و بعنوان مفسد و آشوب طلب مورد عقوبت سخت واقع خواهد شد، ولی ائمه مسیحیت این مسئولیت خطرناک را که نتیجه اش ترک شریعت است، بر عهده رهبر عالیقدر خود حضرت مسیح گذارده و بدین وسیله او را ناپاکترین و فاسدترین مردم جهان معرفی نموده اند.

۴- از احکام بدیهی و بدون تردید حق اینست که: هر سببی لازم است تناسب و صلاحیت برای ایجاد مسبب خود داشته باشد تا بتوان آن را ایجاد کند، چنانکه: روشنی از نور و تاریکی از زوال نور پدید آید و همچنین پاکی و شایستگی از مقام شایسته و پاک و ناپاکی و فساد از فاسد ناپاک تولید گردد و هرگز معقول نیست مانند اینگونه پدیده ها از سبب نقیض خود بوجود آیند، چنانکه تاریکی از نور و روشنی از زوال نور، یا آنکه پاکی از ناپاک و صلاح از فاسد پدید آید.

ولی عیسویان بر خلاف این ضرورت عقلی با اعتقاد به صلیب، بهوس ایجاد رحمت بوسیله لعنت شدن حضرت مسیح افتاده و پنداشته اند که با ملعون شدن آن حضرت، بی چون و چرا، سیل رحمت الهی به آنان ریزش کرده و از لعنت ترک شریعت رهائی یافته اند. باز منطق وحی این را یافته ایم که تقرب و عصمت و پاکی بندگان برگزیده خدا، برای آنان صلاحیت شفاعت نسبت بعاصیان (آن هم باذن خدا با شرایط معینه) ایجاد میکند، ولی هیچگاه نمی پذیریم که گروهی از مدعیان عقل و علم، ناپاکی و لعنت را نیز موجب توجه رحمت بدیگران دانند ولی خوشبختانه بر خلاف هدف آنان (چنانکه از توریة موسی(علیه السلام) گذشت) لعنت ترک شریعت تا ابد بر تارکین احکام خدا باقی و هرگز زائل شدنی نیست.

از آنچه گفته شد بر هر خردمندی روشن می گردد که اعتقاد بصلیب، آن هم با توجیه ائمه مسیحیت، ناشایست ترین تهمت ناروا بساحت قدس حضرت مسیح(علیه السلام) بوده و در حقیقت تبوت و بلکه ایمان آن بزرگ مرد آسمانی را تخطئه می کند و تعجب اینجا است، با آنکه خود حضرت مسیح(علیه السلام) در انجیل مکرراً فرموده: من از برای ابطال شریعت موسوی نیامده ام، ائمه مسیحیت اصرار دارند که آن حضرت خود را ملعون و مصلوب ساخت تا آنکه شریعت موسوی نسخ و امتش از قید عمل به آن آزاد گردند!!!

اعتراف مسیح(علیه السلام) به بطلان صلیب

(چنانکه در ص ۲۶ فصل ۱۱۲ از آیه ۱۳ تا ۱۷ انجیل برنا با مذکور است) این تهمت ناروا و نسبت زشت را از آن حضرت بدور داشته و مقام قدوسی ان بزرگمرد آسمانی را از عیب آن گونه مرگ مبرا داشته است، چنانکه فرماید:

۱۳- پس بدان ای برنا که برای این واجبست بر من نگهداری و زود باشد که یکی از شارگردان مرا بسی پارچه از نقدینه بفروشد ۱۴ و بنابراین من یقین دارم که آنکه مرا می فروشد بنام من کشته خواهد شد. ۱۵- زیرا که خدا مرا از زمین بلند و منظر آن خائن را تغییر میدهد تا گمان کند او را هر کس که منم (۱۶) و معذک وقتی که او بدترین مرگی بمیرد من خواهم ماند در آن ننگ

بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾

بلکه خدا او را سوی خود بالا برد. و خدا عزیزی فرزانه بوده است ﴿١٥٨﴾

آیه ۱۵۸ - "بل رفعه الله الیه" تعبیری دیگر است از "انّی متوفیک و رافعک الی" و چنانکه گذشت این توقی هرگز به معنای میراندن نیست بلکه به معنای بالا بردن مسیح (علیه السلام) است بگونه ای سالم از میان این نابکاران بسوی آسمان، که شاید همان جایگاه آدم (علیه السلام) باشد.

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ

شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾

مدت مدیدی در جهان (۱۷) ولیکن هنگامی که بیاید محمد (صلی الله علیه وآله) پیغمبر خدا این عیب از من برداشته می شود و این را خدا خواهد کرد زیرا که من خالیم از عیب آنگونه مرگ.

در (ص ۳۴۹ آیه ۱۹ و ۲۰) انجیل برنا نیز فرماید: (۱۹) پس چونکه مردم مرا خدا و پسر خدا خواندند با اینکه من در جهان بیزار بودم، خدا خواست که مردم مرا استهزاء کنند بمرگ یهودا در این جهان در جالیکه معتقد باشند به اینکه من همانم که بردار مرده تا شیطان بمن استهزاء نکنند در روز جزا (۲۰) و این باقی خواهد ماند تا بیاید محمد (صلی الله علیه وآله) پیغمبر خدا آنکه چون بیاید این فریب را کشف خواهد کرد برای کسانی که بشریعت خدا ایمان دارند.

حضرت مسیح در دو آیه فو تصریح می فرماید که: خدا خواست مردم چنان پندانند که من همان بودم که بردار آویخته شده، تا بدانند که من خدا و پسر خدا نیستم، زیرا خدا بدست مخلو خود گرفتار عذاب صلیب نمی گردد و این ذلت پنداری برای آن بود که مردم از ضلالت بدعت تثلیث بیرون آیند.

و در فصل (۲۱۶) در مورد رفع تهمت صلیب و اینکه صورت مسیح بر یهودا افکنده گشت و هم او بجای آن حضرت بدار آویخته شد فرماید: (۱) و یهودا بعث داخل غرفه شد که از آن یسوع بالا برده شد (۲) شاگردان همگی در خواب بودند (۳) پس خدای عجب کار عجیبی کرد (۴) پس یهودا در گفتار و رخسار تغییر پیدا کرد و پس شبیه یسوع شد حتی اینکه ما اعتقاد نمودیم که او یسوع است (۵) اما او پس بعد از اینکه ما را بیدار نمود مشغول شد بتفتیش که ببیند معلم کجاست (۶) از اینرو تعجب نمودیم و در جواب گفتیم توئی ای آقا همان معلم ما (۷) هم اکنون ما را فراموش فرمودی (۸) اما او پس با تبسم گفت مگر شما این قدر کودن هستید که یهودای اسخریوطی را نمی شناسید (۹) و در این گفتگو بود که لشگریان داخل شدند و دستهای خود را بر یهودا انداختند زیرا که از هر جهت شبیه به یسوع بود (۱۰) اما ما همینکه سخن یهودا را شنیدیم و جماعت لشگریان را دیدیم مانند دیوانگان گریختیم (۱۱) و یوحنا که لحافی از کتان را گذاشته برهنه گریخت (۱۲) و همین که یک تن سیاهی او را بالحاف کتان برگرفت، لحاف کتان را گذلشته برهنه گریخت (۱۳) زیرا که خدا دعای یسوع را شنید و یازده تن را از شر نجات داد

قرآن مقدس نیز در مورد رفع تهمت صلیب فرماید:

وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ

عیسی مسیح را نکشتند و بدار نیاویختند بلکه مردی که عیسی را به یهودان تسلیم نموده بود باراده الهی صورت مسیح بر او افکنده شد و هم او را به جای آن حضرت بدار آویختند و مردم در مورد او به شبهه افتاده پنداشتند که عیسای مسیح است

در کتاب عقایدنا هم اختلاف علمای مسیحی در چگونگی و اصل صلیب مطرح است:

موسهیم که از استادان مشهور در مدارس لاهوت انجیلی است، انکار صلیب را از طوایف زیرن مسیحی نقل می کند: تمپترینوسها، کاربوکرانیها، مرکبونیها، باردیسیانیها، تایتانیسیها، مانسیسیها، بارسکالیونیها، بولیها، دوستیها، موسیونیها و غلطاینانها. و نیز برخی از علمای انجیل با اینان موافقت، مانند: مسیو اردووارسیوس و نیز ملمن و فوتیوس از بطرس و یوحنا و اتداوس و یولس، در کتاب «رحله الرس» آورده انجیل هم در روایت اصل صلیب و کیفیت ان اخلافاقی فراوان دارند و بالاخره بیشتر علمای مسیحی شرقی پیش از اسلام جریان صلیب را تکذیب کرده اند و تمامی مسیحیان اعتراف دارند که یهودا پس از این جریان ناپدید گردد، که بدار آویخن او را بجای مسیح ثابت می کند. (ص ۱۸۰)

و هیچ کس از اهل کتاب نیست، مگر آنکه بی چون پیش از مرگش [مسیح] بی گمان به او ایمان می آورد و روز قیامت (عیسی نیز) بر آنان گواه است ﴿159﴾

آیه ۱۵۹ - در تأیید اینکه حضرت مسیح (علیه السلام) همچنان زنده است: "لیؤمنن به قبل موته" این حقیقت را ثابت کرده، که همه اهل کتاب پیش از مرگ حضرتش به وی ایمان خواهند آورد و ضمیر غایب در «موته» همان ضمیر غایب در «به» می باشد، که مقصود حضرت مسیح (علیه السلام) است و تا امروز که ۲۰۰۰ سال از ولادتش می گذرد تنها اندکی از مسیحیان به او ایمان صحیح آورده اند و اینجا ایمان کل اهل کتاب پیش از مرگ حضرتش مطرح است و حتی خود مسیحیان اکثراً به آن حضرت ایمان درستی ندارند - تا چه رسد به یهودیان - و در هنگام حکومت جهانی مصلح کل حضرت مهدی (علیه السلام) حضرت مسیح (علیه السلام) از جایگاه آسمانش فرود آید و در نماز جماعت به آن حضرت اقتدا کند و این جریان که مشهود اهل کتاب خواهد بود سببی است از برای ایمان آوردن کل اهل کتاب که دست کم در آن زمان بر این جریان شاهدند و این ایمان هم دو بخش است: بخش اعظمش این است که با ایمان آوردن به حضرت مسیح (علیه السلام) به امامش حضرت مهدی (علیه السلام) نیز ایمان اسلامی می آورند و بقیه که طبعاً در اقلیت هستند ایمانشان به خود حضرت مسیح (علیه السلام) شایسته تر از گذشته خواهد بود و یهودیان به براءتش شهادت دهند و تهمت ولادت آن حضرت از زنا را انکار کنند و مسیحیان نیز الوهیت و یا فرزند خدا بودن و به دار آویختن حضرتش را انکار نمایند.

و دلیل اینکه ایمان کل اهل کتاب در آن زمان ایمان اسلامی نیست دو آیه (۵: ۱۴ و ۶۴) است که دشمنی و کینه میان مسیحیان و یهودیان را تا روز قیامت مستمر دانسته، بنابراین کل آنان مسلمان نخواهند شد بلکه اقلیتی هم البته با حفظ ایمان به خدا و رسالت و روز جزا در آئین خود باقی خواهند ماند.

و آیا "من اهل الکتاب" که کل اهل کتاب را در تاریخ کتب وحی در بر دارد بدین معنی است که همگان در زمان فرود آمدن مسیح (علیه السلام) زنده می شوند، تا به حضرتش ایمان آورند؟ البته چنان نیست زیرا آنان که در زمان حضرتش هستند مشمول این جریان می باشند، ولی آنان که مرده اند بر حسب آیات و روایات رجعت سه دسته اند: گروهی که دارای ایمان کامل بوده اند و در مقابل گروهی دیگر که ایمانی نداشته اند گرچه به ظاهر مسیحی و یا یهودی بوده اند، این دو گروه قطعاً رجعت خواهند کرد، که رجعت بالاستعداد است و در این میان گروهی نیز هستند که میانگین ایمانند، عده ای

از این گروه سوم نیز با دعا و استدعا رجعت خواهند نمود و دیگران از این رجعت محرومند و تفصیل این جریان در آیات رجعت به مناسبت‌های گوناگون گذشته و خواهد آمد.

اینجا اگر گفته شود ضمیر "قبل موته" به "اهل کتاب" بر می‌گردد. پاسخ این است که از نظر لفظی نزدیکترین مرجع از برای ضمیر «موته» ضمیر «به» است، چون «به» به معنای ایمان به عیسی (علیه السلام) است، پس "قبل موته" یعنی پیش از مرگ مسیح (علیه السلام). ثانیاً از نظر معنوی ما به خوبی مشاهده می‌کنیم که اهل کتاب - حتی مسیحیان - نوعاً تا پایان زندگی شان هرگز ایمان صحیح به مسیح (علیه السلام) نمی‌آورند، تا چه رسد به یهودیان، وانگهی «لَيُؤْمِنَنَّ» دارای دو تأکید است در این ایمان، حال آنکه ایمان به هنگام مرگ هرگز ایمان نیست، تا چه رسد که ایمانی مؤکد باشد و با اغماض از آنچه گفتیم این ایمان بی اثر اهل کتاب که کافر بوده اند، پیش از مرگشان هرگز نقشی در هیچ بُعدی از ابعاد عقیدتی و دعوتی ندارد، پس در اینصورت گفتنی هم نیست، که نه شأنی برای حضرت مسیح (علیه السلام) است و نه برای اهل کتاب، مگر ایمانی مؤکد و درست که همان هنگام رجعت است. در پایان باید گفت که هر کدام از این ادله لفظی و معنوی به تنهایی کافی است برای تبیین این حقیقت که این ایمان پیش از مرگ خود حضرت عیسی (علیه السلام) است و ذیل آیه که "یوم القيامة" یكون عليهم شهيداً" گواهی بر رستاخیز مسیح می‌باشد برای ایمان کلی اهل کتاب قبل از مرگش و باز تکرار می‌کنیم که اگر این ایمان قبل از مرگ خودشان باشد اضافه بر اینکه قابل ذکر در قرآن نیست شایستگی گواهی به روز رستاخیز را هم ندارد.

فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾ وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦١﴾ لَّكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٢﴾

پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب آنکه (مردمان را) بسیار از راه خدا بازداشتند، چیزهای پاکیزه‌ای را که برایشان حلال شده بود بر آنان حرام کردیم ﴿١٦٠﴾ و (نیز به سبب) ربا گرفتشان - حال آنکه از آن نهی شده بودند - و (به جهت) مفتخواری اموال مردمان. و ما برای کافران نشان عذابی دردناک آماده کردیم ﴿١٦١﴾ لیکن پای برجایان و استوارانشان در علم [و معرفت الهی] و مؤمنان - به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گشته - ایمان می‌آورند و به ویژه بر

با دارندگان نماز و (نیز) زکات دهندگان و مؤمنان به خدا و روز واپسین. زودا (که) به آنان پاداشی بزرگ خواهیم داد ﴿162﴾

آیه ۱۶۲ - "الراسخون فی العلم" اینجا به معنای رسوخ و ثبات گروهی از شرعمداران یهود است در علم و ایمان شایسته به وحی خدا، اینان بدین وسیله در راه ایمانند که "یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک" و چنانکه گذشت در اینجا «یؤمنون» چنانکه فعلیت ایمانشان را در بر دارد، شامل راه ایمان نیز هست.

"المقیمین الصلاة" منصوب به اختصاص است که: أخصّ المقیمین الصلاة و این اختصاص از این لحاظ است که پیاداشتن صحیح نماز کل مراتب ایمان را در بر دارد، ولكن دادن زکات و دیگر خصوصیات از این ایمان ویژه اعم است.

درباره "الراسخون فی العلم" گفته می شود که: این بزرگواران تنها رسول(صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین(علیهم السلام) می باشند، به دلیل آیه (۷:۳) "والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کلّ من عند ربنا" لیکن در این آیه هم مقصود از علم، علم ایمان محکم و پابرجاست، که پس از معصومان عالمان عادل را نیز شامل است، گرچه معصومان نمونه بارز "الراسخون فی العلم" هستند و بالاخره هر کس ایمان محکمی دارد چنین است، ولی در آیه مورد بحث «منهم» راجع به اهل کتاب است، که اینجا مقصود شرعمداران با ایمان یهود و نصاری می باشند. روی این دو اصل راسخون فی العلم هرگز ویژه معصومان محمدی نیست، چنانکه در آیه "فاستلوا اهل الذکر" هم این معصومان تنها بارزترین نمونه اهل الذکر هستند.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا ﴿163﴾ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ﴿164﴾ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿165﴾ لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَكُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿166﴾

ما به درستی - همچنان که به سوی نوح و پیامبران پس از او، وحی کردیم - به تو (نیز) وحی کردیم و بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان(شان) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان

(نیز) وحی کردیم و به داوود زبور دادیم ﴿۱۶۳﴾ و پیامبرانی (را فرستادیم) که در حقیقت (ماجرای) آنان را از پیش بر تو حکایت کردیم و پیامبرانی (را نیز برانگیختیم) که (سرگذشت) ایشان را بر تو بازگو نکرده ایم و خدا با موسی سخنی (وحیانی) گفت ﴿۱۶۴﴾ پیامبرانی را که بشارتگر و هشداردهنده بودند، تا برای مردمان پس از پیامبران، در برابر خدا (بهانه و) حجتی (در کار) نباشد. و خدا عزیز حکیم بوده است ﴿۱۶۵﴾ خدا به (حقانیت) آنچه بر تو نازل کرده است گواهی می دهد. او آن را به علم (مطلق) خویش نازل کرده و فرشتگان (نیز به آن) گواهی می دهند و گواهی خدا کافی است ﴿۱۶۶﴾

آیه ۱۶۶ - شهادت ربانی در این آیه به وحیانی بودن قرآن شهادت حضوری یا با وحی ویژه به مکلفان نیست بلکه شهادتی است منفصل، بدین معنی که آیات قرآنی خود گواهی است قطعی بر وحیانی بودن قرآن، که آفتاب آمد دلیل آفتاب و این آیات مقدسات چون بوسیله حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) بازگو شده، اضافه بر اینکه دلیل قاطع بر وحیانی بودن آنهاست، گواهی قطعی بر رسالت آورنده آنها نیز هست.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿۱۶۷﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿۱۶۸﴾ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿۱۶۹﴾ يَأَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱۷۰﴾

بی گمان، کسانی که کفر ورزیدند و (خود و مردم را) از راه خدا بازداشتند، بی چون به گمراهی دور و درازی افتادند ﴿۱۶۷﴾ همواره کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند، خدا بر آن نبوده است که برایشان (گناهانشان را) ببوشد و به راهی (راست) هدایتشان کند ﴿۱۶۸﴾ مگر راه جهنم، حال آنکه در آن جاودانند و این (کار) برای خدا آسان بوده است ﴿۱۶۹﴾ هان ای مردمان! (آن) پیامبر (یگانه‌ی موعود)، تمامی حق را از سوی پروردگارتان به راستی برایتان آورده است. پس (به او) ایمان بیاورید که برای شما خیر است و اگر کافر شوید (بدانید که) آنچه در آسمان ها و زمین است از آن خداست و خدا بسیار دانایی حکیم بوده است ﴿۱۷۰﴾

آیه ۱۷۰ - «بالحق» در این آیه و نه «بحق» گواهی است روشن بر اینکه این رسول آخرین تمام حقایق وحیانی را که امکان و شایستگی و بایستگی بازگو کردنش برای کل مکلفان وجود دارد برای آنها آورده، آری خدا علم و یژه خدائی را کلا در هیچ رسالتی حتی در رسالت آخرین بازگو نکرده و تنها علم شریعتی که امکان تفهّمش و علمش برای مکلفان هست در قرآن بازگو فرموده است.

«الرسول» نیز بیانگر جنس رسالتها و کل آنهاست، که در شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با اضافه ای درونی و برونی ثابت است، درونی اش عصمت برتر آن حضرت و برونیش کتاب والایتر حضرتش می باشد.

عطیه های ربانی آفریدگان کلا به استثنای ذات و صفات و افعال خداست که "لیس کمثله شیء" و این عدم مماثلت مشتمل بر هر سه بعد است و صفات فعل خدا هم گرچه حادث می باشند، ولی هرگز عطا کردنی نیستند زیرا اعطای این صفات فعلی اعطای ربانیت است در بعد سوم و ربانیت در هیچ بعدی از ابعادش انتقال پذیر و اعطا کردنی نیست و بالاخره "قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد" که آنچه عطا می کند از ذات و صفات و افعالش نیست بلکه افعالش ایجاد کننده عطایای اوست زیرا فعل ربانی دارای دو بُعد است: ۱) خود فعل که در اختصاص خداست و در نتیجه ۲) مفعول و مخلو که همان آفریدگان خدایند، آفریدگان هم در هیچ بُعدی از ابعاد مشارکتی با خدا ندارند بلکه (باین عن خلقه و خلقه باین عنه) بینونت کلی در خدا و خدائی ها با کل آفریدگان وجود دارد.

از نظر ادبی «بالحق» هم متعلق به «جاءکم» است و هم متعلق به رسالت که از «الرسول» مستفاد می باشد زیرا هم آمدنش به کل حق است و هم رسالتش، «ب» در «بالحق» نیز هم برای مصاحبت و همراهی است و هم سببیت است، یعنی هم مصاحبت با کل حقایق و هم به سبب کل حقایق ارسال شده.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾

هان ای اهل کتاب! در دین خود غلو [زیاده روی] مکنید و درباره ی خدا جز (سخن) حق مگویید. مسیح، عیسی بن مریم، تنها پیامبر خدا و کلمه ی [نشانه ی] اوست (که) آن را سوی مریم افکنده و روحی (بزرگ و آفریده ای ممتاز در میان آفریدگار) از جانب اوست. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید (خدا اقنوم های) سه گانه است. (از این کفر) سوی خیری برای خودتان باز ایستید. خدا فقط معبودی یگانه است و منزّه از آن است که برای او فرزندی باشد. آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از اوست و کارسازی خدا کافی است ﴿١٧١﴾

آیه ۱۷۱ - "لا تغلوا فی دینکم" غلو دور شدن از حق است، چه به افراط و چه تفریط و مراد از غلو در این آیه هم افراط در حق می باشد که همان عقیده تثلیث و یا توحید و تننیه الوهیت در

مسیح (علیه السلام) است و هم در مقابلش تفریط یهودیان که حضرت عیسی (علیها السلام) را - عوداً بالله - زنازاده می دانند و اصولاً هر نوع غلوئی در دین، چه اصلی و چه فرعی، چه عقیدتی و چه احکامی چه افراط یا تفریطش حرام است.

اینجا جریان انعقاد جسم و جان مسیح (علیه السلام) مطرح است، که نخست فرزند مریم (علیها السلام) و سپس فرستاده خداست و این فرستاده در بُعد جسمانی اش "کلمته القاها الی مریم" است، که همان نطفه مرد است و بجای تکوّن و انتقال از صلب مرد به رحم زن، هر دو را خدا با کلمه تکوین مقدر و مقرر فرموده، این جسم او که با آمیختگی نطفه مردانه و زنانه تکوّن پیدا کرد، اما روح مسیح (علیه السلام) همان روح انسانی است و لکن از ممتازترین ارواحی می باشد که خدا برای انسانها آفریده است و "روح من" بیانگر همین حقیقت است.

«منه» اینجا به معنای تبعیض نیست زیرا خدا نه روح دارد و نه جسم بلکه به معنای آفریده ای ویژه است از میان ارواح انسانی که همگان آفریده هستند و بر مبنای (۱۴:۲۳) روح انسانی تولد یافته ای از جسم اوست چنانچه خواهد آمد و نیز "نفخ فیه من روحه" (۹:۳۲) ارواح تمامی انسان ها را «منه» و از خدا دانسته، جریان تثلیث را در کتاب (عقایدنا) و (بشارت عهدین) مشروحاً آورده ایم.^{۱۴}

۱۴ یکی از عقائد سخیفه مسیحیان که باعتراف خودشان نامفهوم و نامعقولست، موضوع تثلیث می باشد، که می توان گفت از نظر انحراف و مخالفت صریح با عقل، از کلیه پندارهای نادرست در پیرامون خداشناسی سخیف تر است. هاکس در قاموس کتاب مقدس گوید: «خدا: از خود بوجود آمده و طبیعت خدائی قصد از سه اقنوم متساوی الجوهر است (متی ۱۹:۲۸ و نامه ۲ پولس پسر بقرنطیان ۱۳:۱۴) یعنی خدا پدر، خدا پسر، خدا روح القدس. خدا پدر خالق جمیع کائنات است بواسطه پسر (مزمور ۵:۳۳ و نامه ۱ پولس بکولسیان ۱۶:۱ و نامه وی بعبرانیان ۲:۱) و این سه اقنوم را یک مرتبه و درجه و عقل است»

و نیز گوید: «نماز جز بحضرت ایزد تعالی بدیگری بجا آورد نمی شود (متی ۴:۱۰ مقابل کنید با تثنیه ۱۳:۶ و ۲۰:۱۰) و البته اگر اولایخود مسیح یا روح القدس هم نماز کنیم برجا و صحیح خواهد بود، زیرا که آنها نیز از جوهر الهی می باشند (مقابل اعمال رسولان ۵۹:۷ و ۶۰ و نامه اول پولس بقرنطیان ۲:۱ و نامه اوفیلیپیان ۹:۲) و بسیار اوقات منجی ما (مسیح) منفرداً در دشت رفته و دعا می فرمود (متی ۲۳:۱۴ و ۳۹:۲۶ و مرقس ۳۵:۱ و لوقا ۱۶) و بلندترین نمازی که مسیح بجا آورد که نسبت بسایر نمازها اهمیتش بیشتر است همان نماز آخریست که حضرتش با شاگردان و بجهت شاگردان خود بجا آورد (یوحنا ۱۷:۵-۱۹:۶ و ۲۰:۲۶) و گوید: «مسیح از خدا تشکر کرد که دعای او را استجاب نمود (یوحنا ۱۱:۴۱ و ۴۲) و برای اعانت خواستن از خدا دعا نمود (یوحنا ۱۲:۲۷) و از روی مسئلت نمود که چرا مرا بخود واگذاشتی، در هنگامیکه او را بدار می اوینتند (متی ۲۷:۴۶)»

مطالب فوق الذکر نمونه هایی از عقائد عیسویان بود که راجع بخداشناسی دارند و هاکس آنها را از کتب مقدسه استخراج نموده و برشته تحریر آورده است.

باید گفت نظر و دقت در عبارات فوق از غلط گیری و اعتراض بر آنها گذشته و بایستی بفکر صحیح گیری آنها افتاد.

ولی برای اینکه دعوی بلا دلیل نکرده باشیم، از بیان اندکی از تناقضات و مطالب نامعقول آن ناگزیریم.

(۱) نخستین معنی که برای خدا کرده (از خود بوجود آمده) مستلزم انکار خدای ازلی و خود نیز امری محال است، زیرا اولاً معقول نیست چیزی علت وجود خود و سبب حدوث خویش گردد و ثانیاً اگر ما از استحاله این امر نیز چشم پوشیم، بایستی خدا را حادث فرض کنیم، جز آنکه حدودش مانند حدوش سایر ممکنات نیست بلکه از خودش تراوش کرده است!!!!

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِي وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيَّ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنَكَفُوا فَاسْتَكَبَرُوا فَبَعَدْتُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿١٧٤﴾

مسیح از اینکه بندهی خدا باشد هرگز خودداری نمی کند و نه فرشتگان مقرب (نیز). و هر کس از پرستش او خودداری و تکبر کند (بداند که) زودا خدا همه‌ی آنان را سوی خود گرد می آورد ﴿١٧٢﴾ پس اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کرده اند، پاداش هاشان را به تمام (و کمال) خواهد داد و از فزون بخشی خود به ایشان افزون می بخشد. و اما کسانی که امتناع ورزیده و تکبر کردند، پس آنان را به عذابی دردناک دچار می سازد و به جز خدا برای خود (نه) سرپرست و نه یابوری نخواهند یافت ﴿١٧٣﴾ هان ای مردمان! شما را از جانب پروردگارتان برهانی (بسی درخشان) آمده و سوی شما نوری روشنگر فرو فرستادیم ﴿١٧٤﴾

آیه ۱۷۴ - در اینجا "برهان من ربکم" با تعبیر "قد جاءکم" آمده و "نوراً مبیناً" با لفظ "انزلنا الیکم" است، که روی این مبنا و اصل عدم تکرار، برهان غیر نور است و نور هم غیر برهان، راجع به

(۲) برای ذات اقدس الهی طبیعت (که دستخوش تبدیل و زوالست) فرض کرده و آن طبیعت را در عین وحدت مشتمل بر سه وجود مباین پنداشته (خدا پدر، خدا پسر، خدا روح القدس) که در عین میابنت وجودی، متساوی الجوهرند و خدای پدر را از پسر عاجزتر و ناتوانتر معرفی نموده و خلقت کائنات را بوسیله و استمداد از پسر دانسته است و در پایان، این سه جوهر متساوی و هم مباین را سه اقنوم در یک مرتبه و درجه و عمل خوانده است.

(۳) در جمله دوم که از هاکس نقل شده: نخست خواندن نماز را منحصربه پیشگاه خدای پدر کرده و سپس آترا در برابر حضرت مسیح و روح القدس نیز تجویز نموده و بر این تعدی، با اینکه این دو نیز از جوهر الهی می باشند استدلال جسته است. ولی در چند سطر بعد گوید: چه بسا خود مسیح به تنهایی در دشت می رفت و بخدای پدر دعا و از او استدعا می داشت، و در مواردی بشمار دست نیاز بسوی خدا دراز کرده و هنگامی که می خواستند او را بدار آویزند، با نهایت تضرع و عجز و لابه می گفت: خدایا چرا مرا بخود واگذاشتی تا بندگانم بدارم آویزند.

چنانکه بر هر صاحب شعور و ادراک روشن است، معتقدات و مذکورات فوق از اموری متناقض و محال و نامعقول بیرون نیست و روی این اصل نیازی به استدلال و ابطال نداشته و تنها ذکر آنها درسخافت و بطلانش کافی است.

باید از عیسویان پرسید: چگونه خدای پسر (عیسی) که بزعم شما جوهر و ذاتش باخدای پدر برابر است، هنگامی بخدای پدر در خلقت کائنات کمک می دهد و گاهی هم چنان ناتوان است که بندگان خدای پدر او را بدار می آویزند؟ آیا مقتول و مصلوب همان خدای پدر است، که کائنات پس از وی بدون خدا مانده؟ و یا خدای پسر است که در این صورت قسمتی از جوهر ذات خدای پدر شهید ناتوانی و ضعیف فرزندش شده است، اگر ذات عیسی ذات خدا است؟ پس کمک دادن و یا کمک خواستن عیسی از وی و نماز و دعا در برابرش خواندن و مصلوب شدنش چیست؟ و اگر غیر او است و ذات او غیر ذات خدا و بلکه آفریده و بنده او و فرزند انسانست (چنانکه هشتاد مرتبه در اناجیل اعتراف کرده که من فرزند انسانم) پس این تناقض گوئیها از چیست؟

برهان نخست «قد» برای تأکید و تحقیق آمده و «جاءکم» آمدن برهان را مستقیماً بسوی مکلفان مقرر کرده است و این خود دلیل است بر اینکه مراد از برهان تنها خود قرآن نیست و برهان هم بمعنای جامعترین و روشنترین دلیل ربانی است، که نه تنها محمد قرآن (صلی الله علیه وآله) و یا قرآن محمد (صلی الله علیه وآله) خواهد بود بلکه مقصود از برهان مجموع این دو است و مقصود از نور هم تنها قرآن می باشد و می بینیم که فرستاد بین "قد جاءکم" و "انزلنا الیکم"، «جاءکم» آمدن مماس است و پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز آمدنش از طرف خدا بسوی مردم آمدنی مماس و بی واسطه بوده است، ولی "انزلنا الیکم" که بسوی شما نور مبین را فرستادیم، این «الیکم» در مقابل «جاءکم» بیانگر واسطه ای است در وحی قرآن.

مختصراً برهان مجموع ادله وحیانی و انسانی ربانی است، که مقصود حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) می باشد، با اضافه فراگیر بودن وحی قرآن در سراسر وجودش، که در حقیقت مجمع الثقلین بوده، ثقل اکبر قرآن و ثقل اصغر رسول قرآن، که نخستین شخص از عترت قرآنی است، پس اینجا مقصود از برهان: محمد قرآن و قرآن محمد (صلی الله علیه وآله) است، ولی "نوراً مبیناً" تنها قرآن است، که بوسیله حضرتش بر مکلفان نازل گردیده، که قرآن محمد (صلی الله علیه وآله) است، روی این اصل برهان بر نور مقدم است، چون مشتمل بر دو دلیل قطعی ربانی می باشد و نور تنها قرآنی است که توسط آن حضرت آمده، گرچه نور یعنی قرآن به تنهایی ثقل اکبر و مقدم می باشد بر برهان محمدی (صلی الله علیه وآله) که تنها حضرتش را شامل است و بالاخره هر دو برهانند و هر دو نورند، البته با اختلاف درجاتشان.

و از جمله ادله ای که برهان بودن رسول را ثابت می کند "قالوا ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون" (۱۶:۳۶) است، بدین معنی که نقش تربیتی ویژه ربانی در ما خود گواه و برهان رسالت وحیانی ماست، گرچه معجزه ای هم افزون بر شخصیت ربانی ما در کار نباشد.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ
إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾ يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرَأًا
هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا
وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلَثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاءً
فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ ﴿١٧٦﴾

پس اما کسانی که به خدا گرویدند و به (یاری) او - با کوشش و کاوش - نگهبانی (برای خود و دیگران) یافتند، به زودی خدا آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش در آورد و ایشان را سوی خود، به راهی راست هدایت می کند ﴿175﴾ از تو فتوا می طلبند. بگو: «خدا درباره‌ی کلاله [برادران و خواهران ابوینی] فتوا می دهد (که: اگر مردی بمیرد و فرزندی ندارد و خواهری دارد، پس نصف آنچه واگذاشته از آن اوست و آن (مرد نیز) از خواهرش تمامی ارث را می برد، (البته) اگر برای او [خواهر [فرزندی نباشد. پس اگر (ورثه فقط) دو خواهر (یا بیشتر) باشند، دو سوم میراث برای آنهاست و اگر چند خواهر و برادرند، نصیب مذکر، مانند نصیب دو مؤنث است. خدا برای شما (حقیقت را) بیان می کند که همراه نشوید و خدا به هر چیزی داناست.» ﴿176﴾

آیه ۱۷۶ - در این آیه چنانکه گذشت مقصود از کلاله خواهران و برادرانند و چون اینان یا ابوینی هستند و یا تنها از پدر و مادر، از باب "اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله" (۷۵:۸) طبعاً ارث خواهر و برادر ابوینی بیشتر از غیر ابوینی است، چه با هم باشند یا نه و در این آیه که ارثی بیشتر است طبعاً هم اینان مورد بحث هستند و در آیه گذشته که ارثی کمتر است و در عین حال برابر با یکدیگر مقصود غیر اینانند، که پدری یا مادری می باشد.

در این آیه ارث مردان دو برابر زنان است، ولی در این آیه قبلی با یکدیگر برابرند و تفضیل این مسئله چنانکه گذشت بر این مبنا است که خواهران و برادران ابوینی، دو امتیاز بر غیر ابوینی دارند (۱) اگر خواهر ابوینی به تنهایی باشد نصف می برد و اگر بیشتر از یکی باشد دو ثلث می برد و مادامی که کلاله ابوینی هستند کلاله غیر ابوینی کمتر ارث می برند، ولیکن این دو امتیاز در کلاله غیر ابوینی، چه ابی و چه امی، هرگز وجود ندارند، چنانکه در آیات مفصله ارث در آغاز همین سوره به تفضیل گذشت. ۲) در کلاله ابوینی برادر دو برابر خواهر است ولیکن در ابی یا امی خواهران با برادران یکسان ارث می برند.

اکنون در صورت انفراد، هر کدام از کلاله سهم مخصوص خود را می برند و در صورت جمع بودنشان که کلاله ابوینی با کلاله ابی یا امی جمع گردند ارث کلاله ابوینی بیشتر است زیرا آنها بر حسب آیه "اولوا الارحام" و «الأقربون» به مَورث نزدیکترند با اینکه هر دو طبقه دوم ارث هستند، ولی در همین طبقه هم اینگونه ترتب وجود دارد.

ترجمان فرقان

خلاصه ای از تفسیر الفرقان

جلد دوّل

حضرت آیه الله العظمی دکتر محمد صادق تهرانی

٥. سورة مائده... ٣
٦. سورة انعام ١٢٥...
٧. سورة أعراف ١٩٠...
٨. سورة انفال ٢٩٢...
٩. سورة توبه... ٣٢٧
١٠. سورة يونس ٣٨٤...
١١. سورة هود ٤١٧...
١٢. سورة يوسف ٤٦٥...

سورة مائده

سورة مائده - مانند ساير مائده هاى وحىانى - مائده اى است قرآنى، با اين امتياز كه آخرين پيام وحى و احياناً ناسخ است، و هيچگاه منسوخ نمى باشد، - مگر در وجهى آيه "النفس بالنفس" بلكه كلا مبين و مكمل آياتى است عقيدتى و احكامى.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ
غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿١﴾

به نام خداى رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

هان اى كسانى كه ايمان آوردید! به تمام قراردادهاى خود و ديگران بر مبنای ايمان) وفا كنید. برای شما تمامى حيوانات زبان بسته‌ى نعمتوار حلال گردیده، جز آنچه (حكمتش) بر شما خوانده مى شود؛ حال آنكه شكار را در حال احرام يا حرم حلال نشمرید. خدا هر چه را بخواهد حكم مى دهد. ﴿١﴾

آيه ١ - در اینجا "الذين آمنوا" كل مؤمنان بر مبنای ايمان مأموريت یافته اند كه به تمامى پيامهاى كه بر مبنای ايمان مقرر است وفا كنند، و «العقود» - كه به جمع محلا به ال است - دلالت بر استغرا و شمول صد در صد دارد، چه پيمان خدا با ما، و چه پيمانهاى ما با خدا، و يا پيمانهاى ما با يكديگر، كه در اين مثلث وفای به عقود با تمامى درجاتش مورد امر است:

عقود ربانى با ما مكلفان نخست پيمان فطرى، و سپس عقلانى و بعداً كل شريعت هاى الهى است، و پيمانهاى با خدا نيز همان پاسخگوئى فطرتها و عقلهاست كه در جواب "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" «بلى» گويند، و نيز پاسخگوئى مكلفان در برابر قرآن و سنت است كه توافقى همه جانبه با فطرتها و عقلها و علوم مكلفان دارد.

و اینجا پیمان ربانی اعم است از پیمانهای اصلی توحیدی و رسالتی و معادی، و پیامد این پیمانها پیمان خلافت معصومه رسالتی پایانی، و در مرحله سوم کل پیمانهای است که راجع به باید‌ها و نبایدها، واجبات و محرمات بر مکلفان مقرر گردیده است.

روی این مبنا ما درباره «العقود» نسبت به یکدیگر و یا نسبت به خدا، هم مبنای سلب داریم و هم مبنای ایجاب؛ مبنای سلب بدین معنی است که پیمانهایی که بر خلاف ایمان است حرام می باشند، مانند پیمان ربا خواری و سایر مفتخواریه‌ها بین خودمان، و نیز نذر یا قسم یا عهد با خدا در انجام عمل حرام یا مرجوح.

مبنای ایجاب بدین معنی است که هرگونه پیمانی شرعی - چه با مسلمانان و چه با غیر مسلمانان - انجام شد، پای بند بودن به آن‌ها واجب است، مانند عقد بیع، اجاره، مضاربه و... که اگر با شرایط شرعی انجام گیرد، گرچه طرف مقابل کافر هم باشد، التزام به این پیمان لازم است، چنانکه آیاتی چند در سوره براءت خصوصاً و آیاتی دیگر عموماً این مبنا را تبیین کرده است.

"غیر محلّی الصيد" در اینجا انعام را معنی کرده که فقط چهار پایان چهار گانه نیستند، زیرا آنها هرگز مورد صید نمی باشند، و این "غیر محلّی الصيد" صید غیر دریایی را در حال احرام یا بودن در حَرَم حرام کرده، چه هوایی باشد و چه زمینی.

«الانعام» جمع محلی به لام جمع نعمت‌ها است، و کل حیواناتی را که برای انسان نعمت می باشند، اعم از هوایی، دریائی و زمینی شامل است، و در مقابل کل این حیوانات در صورت درنده بودن نقتم و حرام هستند، البته خبیث نبودن نیز از شرایط دیگر است، که از آیاتی دیگر استفاده می شود، بنابراین حیواناتی - مانند خرگوش که نه مقتدرست هستند و نه خبیث - جزو انعام بوده، و بر خلاف آنچه گفته می شود حلال هستند، روایات نیز در مورد خرگوش دو دسته اند، و آن دسته که خرگوش را حرام می داند مخالف آیه و نیز روایات دسته اول است، و بنابراین مطرودند.

"و انتم حُرُمٌ" هم حالت احرام را شامل است - گرچه در غیر حرم باشید - و هم بودن در حَرَم را - گرچه مُحَرَّم نباشید - یا محرم و در حرم باشید - که "انتم حرم" در این مورد اخیر مسلّم تر و جامع تر است، در هر سه حال احلال صید حرام است، و این احلال به معنای وارد شدن در جریان صید است، چه از نظر فتوی و عقیده، و چه از نظر عمل، و چه کمک در صید، و چه فروختن و یا خوردن آن، حال آنکه شما مُحَرَّمید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعِيرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَيدَ وَلَا ءَامِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَنْتَعُونَ فَضلاً مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَاناً وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٥﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! حرمت شعایر خدا و ماه حرام و قربانی (بی نشان) و قربانی های نشانه دار و راهیان بیت الحرام را - در حالی که فضل و خشنودی پروردگار خود را می طلبند - نگه دارید. و چون از احرام یا حرم بیرون آمدید (می توانید) شکار کنید. و هرگز مبدا کینه توزی گروهی که شما را از مسجدالحرام بازداشتند، به تجاوزتان (بر اینان) وادارد. و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه - تأخیر اندازنده ی از خیر - و در دشمنی، همکاری نکنید. و از (خشم) خدا پروا نمایید که خدا همواره سخت کیفر است ﴿25﴾

آیه ۲ - "امین البیت الحرام" که قصد کنندگان کعبه مکرمه می باشند، در صورت "بیتغون فضلاً من ربهم و رضواناً" که قصدشان یا زیارت خانه خداست و یا هر کاری که موجب رضای اوست، احلال اینان نیز حرام است، به معنی اذیت کردن، جلوگیری و بازداشتن آنها از این قصد، یا از زیارت کعبه مکرمه، و یا هر کاری که مانع از این قصد مبارک گردد حرام است.

«اصطادوا» امری بعد از نهی و به معنای رفع حرمت است، یعنی پس از خارج شدن از احرام و حرم حرمت صید از شما برداشته شده، که شامل چهار حکم دیگر است.

«تعاونوا» و «لا تعاونوا» اولاً همیاری و همکاری در هر نیکی و تقوی را واجب کرده، ثانیاً هرگونه همیاری و همکاری درباره گناه و دشمنی را حرام دانسته است، "واتقوا الله" نیز که در پایان آمده شامل هر دو مبنا و هر دو معناست.

اکنون باید دید مراد از برّ و تقوای چیست؟ طبعاً امر به این تعاون از طرفی، و برابری «اثم» و «عدوان» در مقابل آن از طرف دیگر، برّ و تقوای واجب را مورد امر قرار داده است، و این تعاون در نفی و اثباتش اعم است از اینکه در انجام واجبی چگونه ای برابر یا نابرابر شرکت کنید، و مانند آن در انجام حرامی که در هر دو تعاون مسلم است، و چه در انجام مقدماتی از کار واجب شرکت کنید، که همچون خود عمل واجب مورد امر است، و یا در انجام مقدمه ای برای کار حرام شرکت کنید که این هم حرام است، و در این دو مورد هر مقدمه ای از مقدمات مشمول - «تعاونوا» و «لا تعاونوا» می باشد، چه مقدمه رسا باشد که معلوم است و به اصطلاح مقدمه موصله واجب - و یا مقدمه موصله حرام است،

و یا مقدمه ای نارسا باشد که باز مشمول این دو می باشد، و بالاخره هر مقدمه ای که - انجامش همکاری و همیاری با واجب و یا حرام باشد، واجب یا حرام خواهد بود، و اصولاً بر مبنای آیاتی چند از جمله "مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا" (85:4) چنانکه امری واجب، باشد مقدمه اش هم واجب و اگر امری حرام باشد مقدمه اش نیز حرام است، و این شفاعت حسنه و شفاعت سيئه نمونه روشنش همین مقدمات واجب و حرام است، چون شفاعت فی حسنه و شفاعت فی سيئه نیست، بلکه خود شفاعت و میانجیگری زیبا و نازیباست، و آیا مثلاً فروش انگور به کسی که می داند آنرا شراب می کند میانجیگری زیبایی است، یا چنانکه معلوم است نازیبا است.

در هر صورت "و اتقوا الله" همه تعاونها و شفاعتهای زشت و زیبا را در سلب و ایجادشان شامل است، چنانکه در "ان الله شديد العقاب" همه را با تفاوتهایی که دارند مورد عقوبت ربانی قرار داده است.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿3﴾

(اینها) بر شما حرام شده است: مردار و خون (ریخته شده) و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا فروافکنده و کشته شده و (حیوان) خفه شده و چوب خورده و از بلندی افتاده و شاخ خورده و آنچه درنده (از آن) خورده - مگر آنچه را (از اینها) زنده ای دریافته، سر ببرید - و (همچنین) آنچه روی بت ها سر بریده شده، و (نیز) اینکه با تیرهای قرعه (حیوانی را میان خود) بخش کنید؛ اینها فسق و نافرمانی (خدا)ست. امروز کسانی که کافر شدند از (کارشکنی در) دین شما نومید گردیدند، پس از اینان مترسید و از من بهراسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و این اسلام را برای شما (به عنوان) طاعتی (شایسته و بایسته و پیوسته) پسندیدم؛ پس هرکس (در این جریان و مانند آن) دچار تنگی و تنگنایی شود، بی آنکه به گناهی متمایل باشد، (اگر آنچه را منع شده است انجام دهد) خدا همواره پوشندهی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿3﴾

آیه ۳ - همان گونه که در آیه اول گذشت «العقود» تمام پیمانها را در بردارد، و تا اینجا و آیاتی دیگر نخست بگونه ای توأمان دو پیمان یاد شده و در آخر کار پیمان سلبی و ایجابی محرمات و

مباحاتی است، و در قلب این دو مورد پیمان ولایت و استمرار این رسالت آخرین است در کل اصول و فروع.

بر مبنای "احلت لکم بهیمۃ الانعام" در آیه اول «حرمت» در این آیه نیز مربوط به همان بهیمه الانعام است، که محرمات یازده گانه در اینجا در همان ارتباط می باشند، و «المیتة» از انعامی است که بدون ذبح، تذکیه، نحر یا صید مرده اند، زیرا همین موارد ذکر شده است که حیوان را پس از جان کندن حلال می کند، چنانکه در آیاتی دیگر تصریح شده، گرچه حیواناتی دریائی با مرگ در خارج آب حلال می باشند از «المیتة» مستثنا هستند، و یا آنکه اصولاً صید دریائی اعم است از اینکه انسان خودش صید کند و یا این حیوان بگونه ای دیگر صید شود، یعنی خود به طریقی از آب بیرون افتاده و بمیرد.

«الدم» در این آیه - مانند دو آیه دیگر اشاره به "دماً مسفوحاً" است، که نخستین آیه از چهار آیه مربوط به حرمت خون می باشد "دماً مسفوحاً" در آیه انعام حرمت خون انعام را در انحصار همان خونی دانسته که بهنگام کشته شدن بگونه ای عادی فرو می ریزد و بقیه خونهاشان که همچنان در درونشان می ماند حلال می باشد، چه یکجا یا در جاهای گوناگون بدن، چه در عضوی حرام باشد، و یا در عضوی حلال، پس کلاً خونهای باقی مانده در درون این حیوان حلال است، و این سه آیه دیگر که از جمله «الدم» در آیه مذکور است اشاره به همان "دماً مسفوحاً" می باشد، و گمان اینکه «الدم» در این آیه کل خونها را بر مبنای جنس بودن (ال) که در اینصورت این سه آیه ناسخ "دماً مسفوحاً" باشند درست نیست، زیرا چنانکه دلالت منسوخ بایستی قطعی باشد، ناسخ نیز باید در ناسخ بودن دلالتی قطعی داشته باشد، و (ال) در سه آیه مدنی «الدم» بعد از آیه مکی "دماً مسفوحاً" نخست آشکار است که برای عهد ذکری است، و اگر هم احتمال غیر آن باشد ناسخ بودن با احتمال هرگز درست نیست.

بنابراین تنها خوردن خونی حرام است که "دماً مسفوحاً" از بهیمۃ الانعام باشد، و خونهای دیگر کلاً حلال است، چه از بهیمۃ الانعام باشد که در داخل بدنشان همچنان مانده، و چه از جماداتی باشد، و یا در دستگاههای شیمیائی ساخته گردد، و چه درون تخم مرغ که کلاً "دماً مسفوحاً" نیست و اصلاً قابلیت ریزش به برون تخم مرغ را در بر ندارد و هم از اجزاء حساس حیوانی مرغ نمی باشد، روی این اصل خونهای درون تخم مرغ کلاً حلال می باشد، ولی خون حیوانات حرام گوشت همچون گوشتشان کلاً حرام است.

"و لحمُ الخنزیر" گوشت خوک که در اینجا از بهیمه الانعام مستثنی گردیده - آنها بین میته و سایر موارد بهیمه الانعام - خود دلیلی روشن است بر اینکه خود نیز از بهیمه الانعام است، بر خلاف آنچه گفته می شود که بهیمه الانعام در انحصار چهار قسم از چهارپایان است، چنانکه در جاهای دیگر به تفصیل مورد بحث قرار گرفته.

موارد زیرین تحریم شده از بهیمه الانعام دارای دو بعد می باشند: ۱ - آنکه با این صدمات مرده باشد که مشمول «المیته» است و ۲ - اینکه هنوز جان در بدن دارد که مشمول "اللا ماذکیتیم" می باشد، و تذکیه تنها کشتن نیست بلکه تکمیل مرگ بهیمه الانعام است، که در حال جان کندن آنان فرا رسی، و آن ها را ذبح یا نحر یا صید کنی، که در اینجا صرف آخرین رمق زنده بودن حیوان کافی است، که آنرا هم با کشتن شرعی تکمیل کنی.

و «تم» در «ماذکیتیم» گرچه خطابی به مسلمانان است، ولی هرگز دلالت بر انحصار این تذکیه بدست آنان را ندارد، زیرا اولاً حلال بودن گوشت این حیوانات در انحصار کسی که خود آنرا تذکیه کرده باشد نیست، و ثانیاً نوعاً مسلمان است که متعهد به تذکیه می باشد نه غیر مسلمان، و اگر اسلام در اینجا شرط بود. تذکیه غیر مسلمانان نیز در این میان باید به حرمت یاد می شد، و در آیاتی آمده که حیوانی که با نام خدا کشته شده کلاً حلال است - که اگر با شرایط اسلامی جاننش تسلیم شود - کلاً حلال می باشد، و در حدود چهل روایت این جمله است که "انما هو الاسم و لا یؤمن علیه الا مسلم" که محور کشتن صحیح در بهیمه الانعام ذکر نام خداست، و مورد اطمینانش تنها مسلمان است، که این تعهد را دارد، در اینصورت اگر غیر مسلمان هم در کشتن حیوان نام خدا را ببرد و بقیه شرایط را نیز انجام دهد، مانند ذبح مسلمان حلال خواهد بود.

در اینجا می بینیم که اضافه بر اصول دهگانه محرمات بهیمه الانعام حتی خون هم که از فروع است یاد شده، در اینصورت چگونه می توان پذیرفت که ذبیحه غیر مسلمان هم از اصول این محرمات است، و این شرط هرگز نه در این آیه و نه در آیات مربوطه دیگر بدان اشاره ای هم نشده است، بلکه چنانکه خواهد آمد بعنوان عموم "و طعام الذین اوتوا الكتاب" حلال گردیده است.

یاد کردن «الدم» هم در میان اصول محرمات دهگانه خود دلیل است بر اینکه اجزاء دیگر بهیمه الانعام حرام نیست، بر خلاف اینکه سایر فقیهان از سه تا چهارده جزء دیگر حیوان را حرام دانسته اند، فقط دومین حرام از اجزاء این حیوانات بر حسب آیه (۱۹۷) اعراف و مانندش "و یحرم علیهم الحبائت" بیان شده است، و دیگر در کل قرآن موردی از برای حرمت سایر اجزاء حیوان نیامده،

روایات هم بین دو تا چهارده چیز اختلاف دارند، و ما دو چیز را می‌پذیریم که «الدم» و خبائث است، و بقیه که بر خلاف کتاب و نیز روایات دسته اول می‌باشد قابل قبول نیست.

اینجا در پاسخ این پرسش که مگر خود خون خود از خبائث نیست، پس چگونه خون باقی مانده - که مانند خون بیرون رفته از خبائث است - حلال شده، باید گفت: اولاً استثناء با نص "مأ مسفوحاً" است. که اگر هم این خون باقی مانده از خبائث باشد به نص قرآن استثناء خورده، و ثانیاً کلاً باید گفت که خبائث دارای سه بعد است، نخست از نظر انسانها بگونه ای عادی که انسان از نظر انسان بودن - نه در بعد افراط بی ایمانی و نه در بعد تفریط بی دینی - چیزی را خبیث و پلید بداند، دوم خبیث از نظر شرع که گاه از نظر انسانی هرگز خبیث نیست مانند گوشت خوک که چرب تر و بر حسب آنچه می‌گویند لذیذتر نیز هست، ولی به نص قرآن حرام و خبیث است که هم خبث درونی دارد و هم خبیثی برونی، خبث درونیش کرمهای تریشین، و برونیش زوال غیرت است، که اگر هم خبث نخستین با وسائلی جدید از بین برود، خبث درونی اش همچنان پابرجاست، و گذشته از این ما تابع نص هستیم، گر چه حکمت یا علت مادی و معنوی آنرا هرگز ندانیم، که فقط ندانستن است و نه دانستن اینکه از هیچ نظری اشکالی ندارد، اینجا بعکس خون باقیمانده است، که گر چه از نظر انسانی خبیث هم باشد، ولی به نص قرآن حلال است و در بعد سوم خبیث بودن این خون عادی نیست بلکه افراطی است بر مبنای فتاوی، مانند مغز حرام که روی این مبنا حلال است، ولی بر اساس فتاوی مغز حرام نامیده شده و نیز بیضه که بر مبنای فتاوی با تلقین در صد بالای آنها از خبائث شمرده شده ولی شما از انسانهای عادی خارج از افراط و تفریط درباره آن سؤال کنید، می‌گویند هم بسیار لذیذ و هم داروئی نیرومند برای تقویت است، و اینکه برای پلیدی و حرمتش سخنانی از این قبیل می‌تراشند که مجموعه ای است از منی، این هم مجموعه ای است از خیال، و اصولاً اگر هم چنین باشد به چه دلیل منی کلاً حرام است، و حرمت نیز مربوط به منی برون ریخته است، و نه جایگاه اصلی اش که بیضه و صلب باشد، وانگهی مگر بره کوچک نر منی دارد تا حرمت منی حتی جایگاه اصلی آنرا هم در برگیرد، و اصولاً بدون در نظر گرفتن این تفصیلات ما تابع نص هستیم، و در کل قرآن تنها و منحصرأً دو نص است که از اجزاء بهیمه الانعام حرام شده، و آن "مأ مسفوحاً" و «خبائث» است، و اگر هم خبیثی مانند خون باقی مانده، وجود داشته باشد، به نص یا عموم آیات مربوط تحلیل شده، آری اجزائی از حیوانی که حتی خورندگان پلیدیها آنرا نمی‌خورند مانند فضله، بول، عورت حیوان، اینها از خبائث می‌باشند.

و در آخر باز تکرار می‌کنیم که ما تابع نص بوده و هرگز از فتاوی و روایاتی که توافقی با قرآن ندارند، بلکه مخالف با آن می‌باشند پیروی نمی‌کنیم.

اکنون به قلب این آیات درباره پیمانی که ضامن حفظ سایر پیمانهاست می‌رسیم: "اليوم اكملت لكم دينكم" که پیش از آن بعنوان مقدمه "اليوم يؤس الذين كفروا من دينكم" آمده، و آیا این روز چه روزی است، آیا روز آغاز اسلام است و حال آنکه سوره مائده آخرین پیام وحی قرآنی است، یا روز پایان یافتن احکام اسلام است، و حال آنکه احکامی دیگر همچنان در این سوره آمده، از جمله وضوکه برای اولین بار در این سوره به آن تصریح شده، وانگهی یأس کفار از فرو ریختن بنیاد اسلامی نه در گرو اصول اسلامی است و نه فروع آن، زیرا بالاخره بیان رسالتی و وحیانی این اصول و فروع تنها در انحصار زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه وآله) است که اگر این رسالت استمراری نداشته باشد، خود به خود واژگون می‌گردد، پس این یأس در ارتباط خاتمه یافتن آن احکام اصلی (توحید، نبوت و معاد) و این فرعی (بایدها و نبایدهای اسلام)، هرگز نیست، بلکه بایستی جریان دیگری در کار باشد که نگرهبان همه اسلام است پس از فوت رسول الله (صلی الله علیه وآله) تا اینکه با مرگ حضرتش اسلام نمیرد، و با رفتنش اسلام هرگز از بین نرود، و این جز خلافت معصومه بنیادین و ماندنی از رسول الله (صلی الله علیه وآله) نیست، که از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آغاز می‌شود و با حضرت ولی امر (علیه السلام) پایان می‌پذیرد، و در این پایان هم چنانکه در آیات مربوطه بحث خواهد شد - با رجعت عموم پیامبران الهی تمام مکلفان تا پایان زمان تکلیف و قیامت کبری آشکار می‌گردد، و اینجاست که "يؤس الذين كفروا من دينكم" و همین جاست که "اليوم اكملت لكم دينكم" اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً" این چهار جریان هرگز ربطی به زیان کفار و به سود اسلام ندارد، مگر با این جریان آخرین که استمرار رسالت رسول الله (صلی الله علیه وآله) است در میان خلفای معصومش (علیهم السلام)، چه حقشان غصب گردد، و چه بر مبنای حق بگونه ای جهانی مانند حضرت مهدی (عج) قیام کنند، که در هر صورت با پیوند دو معصوم (قرآن و رسول و خلفای رسول)، اسلام تا پایان زمان تکلیف همچنان پایدار و استوار است، که جویندگان این شریعت آخرین بتوانند به اسلام حقیقی دست یابند.

در سوره کوثر بر خلاف گمان این کفار - که با فوت رسول الله (صلی الله علیه وآله) بدون پسری که دعوتش را استمرار دهد، اسلام خواهد مُرد - با "انا اعطیناک الکوثر" کثرتهای رحمتهای شایسته الهیه را نسبت به آن حضرت مستدام دانسته، که با نداشتن پسر این خلافت معصوم رسالت همچنان پدیدار و پایدار خواهد بود.

در روایات متواتر اسلامی - اعم از شیعه و سنی هم این جریان ثابت است، که این جملات چهارگانه به اضافه آیه تبلیغ "یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک" در روز غدیر خم نازل

گردیده، که در جمع بنیاد مستمر خلافت شایسته این رسالت همچنان عهده دار حفاظت کتاب و سنت اسلام در تبیین کل حقایق اسلامی است، و در این زمینه آیاتی دیگر نیز هست که خواهد آمد.

اینجا "فمن اضطرّ فی مَخْمَصَةٍ" اضطرار ناخود آگاه و و ناخواه را در جریانهای جانکاه و بدون قصد گناه مستثنی کرده، چه در خوردن اضطراری و غیر عمدی محرمات یاد شده، و چه - مهمتر و بالاتر - عدم قیام برای حفظ این خلافت معصومه، که مخمصه تنها مخمصه شکمی نیست، بلکه مهمتر مخمصه ها و گرفتاریهای دیگر است، که در هر صورت هر مخمصه ای ناخود آگاه حاصل گردد، حتی کلمه شرک یا الحاد را در ظاهر حلال شمرده، تا چه رسد قضیه رسالت و یا خلافت رسالت را.

اینجا آن مؤمنان حقیقی را که در زمینه غضب خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) نتوانسته اند آنگونه که شایسته و بایسته است قیام کنند معذور دانسته، لیکن اصل این قیام در زمینه های مناسب بر اهلش واجب است، چنانکه قیام کل اسلامی و کل قیام اسلامی بر مبنای حفاظت و صیانت ثقل اکبر: قرآن بوده، به پیروش بر اهل حق برای صیانت ثقل اصغر واجب است، که انجام دهنده معصوم ثقل اکبرند.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ
تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ
وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤﴾

از تو می پرسند چه چیز برایشان حلال شده؟ بگو: «چیزهای پاکیزه برایتان حلال گشته، و (نیز) صید به وسیله حیوانات درنده (زمینی، دریایی و هوایی) که شما (مربیان شایسته حیوانات شکاری) از آنچه خدایتان به شما آموخته، به آنها تعلیم داده اید (برایتان حلال شده). پس از آنچه آنها برای شما گرفته و نگاه داشته اند بخورید، و نام خدا را (در حال صید) بر آنها ببرید، و خدای را پروا بدارید (که) خدا همواره زودشمار است.» ﴿٤﴾

آیه ۴ - این "ماذا احلّ لهم" اشاره به این است که گوئی هنوز قاعده ای کلی از برای چیزهای حلال در قرآن وارد نشده، گر چه در آیه ای مکی "یحل لهم الطبیات" (157:7) اشاره ای است به این قاعده، زیرا یُحَلّ باصطلاح مضارع است و نه ماضی، و اکنون که در سوره مائده جریان آخرین پیامهای وحیانی قرآنی تحقق می پذیرد، جای این پرسش است که بر حَسَب قاعده کلی چه چیزهایی بر مسلمانان در این زمان پایانی وحی حلال شده است؟ پاسخش این قاعده کلی است که "أَحَلَّ لَكُمْ الطبیات" کل علوم، افکار، عقاید، اخلا، گفتار، خوراکی ها، آشامیدنی ها، لباس ها، ازدواج ها و از جمله صیدها و... که در این آیه و آیاتی بعد مطرح است همه در قاعده ای فراگیر حلال است، جز آنچه صریحاً استثناء می شود، و اصولاً طبیات چون در سوره اعراف که "یحل لهم الطبیات و یحرم علیهم

الخبائث" و نیز در جاهای دیگر در برابر خبائث آمده، تمامی مواردی که از خبائث نیستند شامل است، و در عین حالیکه بهترین طبقات آنهایی است که طبع انسانی بر مبنای ایمان آنرا می پذیرد و خوشایند اوست، و خبائث در کلیتش تمامی پلیدیها را حرام کرده است.

"ما علمتم من الجوارح مکلبین" درباره حلال بودن صیدهای حلال است با شرایطی، و «الجوارح» ونه «الکلاب» قاعده ای است که هر درنده ای اعم از زمینی، هوایی، و دریائی - که با شرایط آینده برای شما حیوان حلال گوشتی را صید کند - آن حیوان برای شما حلال است، و آیا درست است که «الجوارح» با اینکه جمع محلی به الف و لام است، و در نتیجه دلیل بر استغرا می باشد، تنها سگهای زمینی باشند، و سایر درندگان را که در صد بسیار زیادی را تشکیل می دهند هرگز شامل نگردد، و بسی جای شگفت است که بسیاری از فقهاء «مکلبین» را که از کَلْبُ به معنای درندگی است، به معنای سگ گرفته اند، با اینکه مکلبین وصفی است از برای انسانهای صید کننده چون اسم فاعل است: و یاء و نون دلیل بر عاقل بودن این فاعلان است، و این مکلبین حال است از برای ایشان که درندگان را تعلیمی ویژه از برای صید می دهند که از جمله "تعلّمونهنّ مما علمکم الله" است، تا شما درندگی انسانی آنگونه که خدا به شما آموخته است تا حد امکان به این درندگان بیاموزید، که نه تماماً درندگی وحشی و وحشتناک حیوانی باشد، و نه کشتن و ذبح انسانی، بلکه میانگین این دو درندگی که حتی الامکان این درندگان با ادب و حمله ای شایسته تر حیوانی را بدرند، که اولاً خودشان آن حیوان را نشکند، و اگر کُشتند آنرا نخورند، و اگر هم مقداری ضروری از آنرا خوردند بقیه اصلی آن را به صاحب اصلی صید بعنوان رد امانت برگردانند، در اینصورت آنچه را برای شما آوردند بخورید، و نام خدا را نیز بر آن ذکر کنید، که موقع فرستادن و یا قدر مسلم بهنگام دریدن و یا مسلمتر وقت کشتن نام خدا را بر این صید ذکر کنید، و چون احیاناً دو مرحله آخرین برای انسان صید کننده معلوم نیست، ذکر نام خدا بهنگام فرستادن حیوان صیاد واجب است، و در هر صورت "و اتقوا الله" پرهیز از هرگونه حرام در فرستادن حیوان و یاد دادن آن و بسم الله گفتن و خوردن شرط است، زیرا "ان الله سریع الحساب". در پایان اگر مکلبین از کَلْبُ به معنای سگ است و نه از کَلْبُ به معنای مطلق درندگی، آیا انسان حیوان صید کننده را سگ می کند یا سگ را سگ تر می نماید، که این خود تفسیری است غیر انسانی!.

افزون بر آنچه گفته شد صید در قرآن یا وجه مطلق یا عمومی کل صیدها را شامل است و یا بوجه خصوصی مانند "غیر محلی الصید و انتم حرم" که گذشت، و آیا این صید فقط توسط سگ است و یا کل درندگان را نیز شامل، می باشد صید درندگان هم در انحصار انسان نیست بلکه بوسیله حیواناتی

تعلیم یافته و درنده احیاناً انجام می گیرد، روایاتی هم که درباره حیوان صید کننده وارد شده دو گونه است یکی همان مبنای گروهی از فقیهان می باشد که تنها مقصود سگ است، و دوم کل حیوانات صید کننده که دومی موافق این نص قرآنی است و اولی در صورت انحصارش مطرود و یا با این توجیه است که مراد نمونه بارز حیوانات صید است.

در هر صورت حیوان صید کننده با شرائط شرعی اش که ذکر بسم الله است از فرستنده حیوان و تعلیم یافتن حیوان که آدموار صید کند، و سوم اینکه مقدار غیر ضروری آنرا نخورد و حتی المقدور حیوان را زنده به صیاد رساند، که اگر زنده بود کل شرائط شرعی ذبح بایستی مقرر گردد، و بسم الله هم چون در فاصله ای گفته شده تکرار شود، و اگر بناچار در اثر صید حیوان این حیوان صید شده کشته شد بر حسب عموم دلایل این آیه و سایر آیات صید حلال است. و طبعاً چون تماس دهان یا پنجه های سگ با این حیوان آنرا متنجس کرده این مواضع را باید شست زیرا خاکمال فقط در صورت تماس زبان سگ با آب یا مایعی دیگر در ظرف است.

الْيَوْمَ أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَ وَطَعَامَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلُّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلٌّ لَهُمْ
وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا
ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَفِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ
بِالْإِيمَنِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٥﴾

امروز چیزهای پاکیزه برایتان حلال شده، و طعام کسانی که کتاب (وحیانی) داده شدند، برایتان حلال، و طعام شما (هم) برای آنان حلال است، و (نیز ازدواج با) زنان پاکدامن باایمان و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده (حلال است)، هنگامی که مهریه هایشان را بدیشان بدهید، و (خودتان و آنان) پاکدامن و نگه دار (خود و همسرانتان) باشید. نه زنانکاران و نه زنانی را (از روی شهوت) به دوستی بگیرید. و هرکس به ایمان کافر شود، بی گمان عملش تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است ﴿٥﴾

آیه ۵ - در این آیه و آیه قبلی "أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ" آمده، که مراد از «الْيَوْمَ» در این آیه زمان پایان وحی قرآنی است، در اینصورت آیا طبیات پیش از این در طول زمانهای مکی و مدنی حلال نشده بود که اکنون در آخرین زمان مدنی حلال گردیده است؟ پاسخ - چنانکه گذشت - این است که در تمام آیات ۴۶ گانه ای که لفظ طیب یا طبیات به میان آمده فقط در این دو آیه «طبیات» به چهره جمع محلی به الف و لام که دلیل بر استغرا است آمده، و در آیات دیگر یا "من الطبیات" است و یا «طبیات» که طیباتی حلال شده و یا "و یحل لهم الطبیات" که حلال کردن کل طبیات را به آینده اش

هم محول کرده است. و آینده تنها همین دو آیه مائده است، درست است که در گذشته ظاهراً طیبیاتی حرام نبوده است ولی تصریح به حلال بودن کل طبیّات هم هرگز به میان نیامده است، و چون در گذشته حکم توراتی هم بعضی از طبیّات بعنوان جزا و عقوبت حرام گشته و در انجیل هم بعنوان "و لَاحِلٌ لَّكُمْ بَعْضُ الَّذِي حَرَّمَ عَلَيْكُمْ" آمده، بدین معنی که بعضی از طیبیاتی را که در شریعت تورات حرام شده بود حلال کرده، روی این اصل بعضی دیگر از طبیّات حرام شده همچنان به حرمت خود باقی بوده است و تا آیه مورد بحث در مائده هرگز سخنی از حلال بودن کل طبیّات به میان نیامده، روی اصل سیاست گام به گام حلال کردن طبیّات اکنون گام آخرین را می پیماید که کل طبیّات بدون استثناء در شریعت قرآن و آخرین زمان تکلیف حلال گردیده، در اینصورت برای مؤمنان هر چیزی که به طبعشان خوش آید و یا بد نباید اعم از درونی ها و برونی ها، پوشیدنی ها و خوردنی ها، آشامیدنی ها، ازدواج، سکونت ها و کل نعمت های درونی و برونی بدون هیچ استثنایی حلال گردیده و از جمله آنها در این آیه دو مورد بسیار مهم گوشزد گردیده است: ۱- "و طَعَامَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلْ لَكُمْ" غذاهای اهل کتاب کلا - که اکثراً هم مرطوب و در سفره هاست - برای مؤمنان حلال گردیده، چنانکه غذاهای مؤمنان نیز بر اهل کتاب حلال گشته، و این اعم است از استمرار حلیت این غذاها نسبت به یکدیگر و یا اینکه در گذشته حرام بوده و اکنون حلال گردیده است، بدین معنی که مثلاً در بعضی شرایع گذشته تحریم شده و یا آنکه مسلمانان بر مبنای اختلاف شریعتشان با سایر اهل کتاب بر این گمان بوده اند که خوردنیهای اهل کتاب هم بر آنان حرام است و این آیه هر دو بعد را سلب کرده، زیرا این طعام که اکنون برای هر دو گروه نسبت به یکدیگر حلال شده در ضمن همین «الطبیّات» است که امروز بر مسلمانان حلال شده، در هر صورت این نخستین تصریحی است که در این بلندگوی قرآنی مسلمانان را با اهل کتاب با دو وسیله یاد شده نزدیکتر کرده است.

انسان در کل از نظر قرآن و سنت قطعی از نظر جسمانی پاک است حتی اگر مشرک و یا ملحد هم باشد تا چه رسد به "الذین اوتوا الكتاب" آیاتی هم که احیاناً بدانها بر نجاست برخی از کفار مانند مشرکان استدلال می شود در جاهای خود آمده است که هرگز دلالتی بر نجاست بدنی شان ندارد. بویژه آیه انفال: "انما المشركون نجس" که بخیال گروهی بمعنای نجاست بدنی آنان است.

"اوتوا الكتاب" اعم است از اهل کتاب و کتابیین زیرا ایندو تعبیر اخص است از تعبیر نخستین که اهل کتاب احیاناً نمایانگر اهلیت آنان است و کتابیین نیز شاید بگونه ای آشکارتر اهلیت را گوئی محکمتر دانسته ولی "اوتوا الكتاب" کسانی هستند که به آنها کتاب وحیانی داده شده است و در زمره دارندگان کتاب آسمانی هستند چه اهلیت از خود نشان دهند یا نه، و چه این اهلیت بعنوان کتابی

مماس باشد و یا نه، لیکن "اوتوا الکتاب" از هر دو اعم است که اکثراً هم افکار شرک آمیز تثلیث یا تنبیه یا توحید الوهیت در مسیح را دارند و کمی از آنان دارای توحید واقعی می باشند و کلمه اوتوا الکتاب هر چهار دسته را در بر دارد.

و اینجا «طعام» - برخلاف آنچه گفته می شود - تنها خشکبار نیست، زیرا حلال آنها حلال و حرامشان هم کلاً حرام است، پس نیازی به تحلیل ندارد، و چنانکه در برخی روایات وارد است از جمله این طعام سبزیجات می باشد که در عین مرطوب بودن حلال است، و منظور هم نفی ذبایح اهل کتاب می باشد، چنانکه در آیاتی دیگر تصریح شده است که از شرایط اصلی حلال بودن گوشت گفتن بسم الله است بهنگام کشتن حیوان، و چون اهل کتاب بسم الله نمی گویند گوشتهای ذبایح آنها هم حرام است، و بالاخره طعام در اینجا مطلق است و فقط استثنایی که دارد محرماتی است که در آیاتی دیگر کلاً حرام شده مانند شراب، گوشت خوک، میتة و مانند اینها، ولی خوراکی های پاکیزه ای که در دست اهل کتاب است بعنوان کتابی بودن هرگز حرام نیست، گرچه مرطوب هم باشند - که بیشتر آنها نیز مرطوبند - و چون در قرآن آب هم به عنوان طعام یاد شده است "و من لم یطعمه فانه منی" (249:2) تا چه رسد به خوراکی های مرطوب دیگر، که از اهل کتاب برای مسلمانان حلال است، و نیز آیه (8:76) "و یطعمون الطعام علی حبه" مورد استشهاد است در بعد اختصاص و ویژگی این طعام در گندم ولی اینجا هم طعام خود گندم نیست بلکه نان جو یا گندم است که اهل بیت طهارت در عین روزه و گرسنگی آنرا به نیازمندی دادند. و اصولاً لفظ طعام که شامل همه خودرنیهاست اگر جائی بدون هیچگونه قید اختصاصی ذکر گردد. نص در اطلاق است روی این اصل اختصاصش به گندم اختصاصی بس مستهجن می باشد.

و در کل قرآن درست است که تصریحی به حرام بودن غذاهای اهل کتاب نشده، لیکن در حلال بودن آن نیز تصریحی نیامده است، و اکنون با نص این آیه حلال گردیده و اینجا ضمناً طهارت اهل کتاب با این نص مسلم است و چگونه ممکن است خوردن غذاهای مرطوب اهل کتاب حلال باشد ولی خود آنها نجس العین باشند، در حالیکه غذاها بیشتر - خصوصاً در گذشته - با دست آماده می گردد. و تنها آیه ای هم که قبلاً نازل گردیده و از آن نجاست مشرکان و بلکه اهل کتاب نیز استفاده شده آیه "انما المشرکون نجس" (28:9) می باشد که درباره آن به تفصیل سخن خواهد رفت، و نتیجه بررسی کامل آن این است که این آیه دلیل بر نجاست بدنی مشرکان هم نیست تا چه رسد به اهل کتاب، و اگر هم بر نجاست مشرکان دلالت می کرد اهل کتاب از مشرکان و بت پرستان رسمی نیستند تا مشمول آن باشند، زیرا بر حسب آیاتی مانند "لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین" (98:1)

برابری اهل کتاب با مشرکین این حقیقت را تبیین می کند که در کل اهل کتاب غیر مشرکانند، و مقصود از مشرک همان بت پرستی رسمی است و نه مزخرفی در توحید، زیرا حتی وهابیان مسلمان نیز انحرافات در توحید دارند، و در بعد عمومی شرک ریا هم بر حسب آیاتی شرک است تا چه رسد به کتابیان منحرف، ولی مشرکان در کل قرآن تنها همان بت پرستانند گرچه احیاناً بموحدان کتابی و یا غیر کتابی هم نسبت انحراف شرکی داده شده است. و بالاخره اگر هم نصی بر نجاست اهل کتاب در گذشته بود این آیه ناسخ آن است، و در هر صورت بنابر این آیه نه تنها اهل کتاب پاک هستند، بلکه غذاهای آنها و نیز هم غذا شدن با آنان از نظر قرآن حلال است.

در پاسخ این پرسش که ویژگی اهل کتاب در حلیت خوردنیهایشان و طهارت بدنهایشان آیا خود دلیل بر این نیست که پس از مسلمانان تنها کتابیان پاکند و نه دیگران؟ باید گفت که نخست هرگز دلیلی بر نجاست سایر کفار در دست نیست و این ویژگی کتابیان هم در طهارتشان و ویژگی انحصاری نیست زیرا دلیلی بر این انحصار در این آیه و در سایر آیات مربوطه وجود ندارد.

و ویژگی که نسبت به اهل کتاب روشن است این است که آنان با مسلمانان نزدیکتر از دیگرانند، روی این اصل معاشرت با آنان هم بحساب جلبشان به اسلام و هم جهات اجتماعی دیگر در این آیه منظور است.

گروهی از فقیهان مانند مرحوم آقای خمینی در آخر کار به این گمانند که نجاست اهل کتاب نجاستی سیاسی است ولی باید پرسید این سیاست خود سیاست سلبی و دست رد زدن به سینه اهل کتاب است. و از طرفی هم آنان بعنوان "المولفة قلوبهم" بایستی با دادن زکات و یا وسائلی دیگر به اسلام نزدیک گردند، و روی این اصل حکم به نجاست سیاسی اینان با همان نجاست عینی برابر است. و این خود تناقضی است در جذب و دفعشان که با یک دست جذبشان کنیم و با دست دیگر آنها را از خود برانیم.

وانگهی نجاست چه عینی و چه سیاسی نیازمند به دلیل است، و ما هرگز دلیلی بر هیچگونه نجاست غیر معنوی نسبت به آنان نداریم.

در هر صورت نجاست سیاسی که بمعنای ترک برخورد با آنان است جز این جریان سلبی را که گفته شد در بر ندارد و این خود موجب پرهیز از معاشرتشان نیست زیرا نجاسات عینی بسیاری وجود دارد که دست زدن به آنها ضروری یا جائز است پس اگر نجاست اهل کتاب سیاسی است خود مانع از معاشرت مسلمانان با آنان نیست زیرا دست تر زدن به بدنشان و مصافحه کردن با آنان و هم

غذا شدن با ایشان در بعد نجاست سیاسی حلّش به این نیست که پس از این برخوردها خود را تطهیر کنند.

در هر صورت معاشرت اهل کتاب گاه واجب است، گاهی راجح و گاه حرام. واجب از برای دعوت آنان به اسلام و راجح برای تمایلشان به اسلام، و حرام است در صورتی که موجب گمراهی انسان گردد، چه با خوردن غذاهایشان و یا نخوردن آن بلکه معاشرت با مسلمانان منحرف مانند وهابیان و امثالشان نیز در صورت زیان عقیدتی حرام است.

در کل ما هرگز دلیلی از قرآن و سنت و عقل بر نجاست هیچ انسانی نداریم. و آیا اگر نجاست کافران افزون بر نجاست روحی، جسمی هم باشد نجاست جسمی بمعنی میکروبی است زیانبار که باید بوسیله آب و مانندش برطرف گردد، و آیا کافر حتی مشرک و ملحد با گفتن شهادتین میکروبهای جسمانی زود می‌گردد که از مطهرات جسم تحولی عقیدتی است؟! از نظر روایات هم حکم اهل کتاب دو گونه است:

۱ - طهارت ذاتی آنان و یا نجاست ذاتی شان که طبعاً دسته اول بحساب موافقت با قرآن پذیرفته است.

۲ - دسته دوم نیز در مواردی بسیار قابل این توجیه است که چون اینان از نجاسات پرهیزی ندارند شما هم از آنان پرهیز کنید مانند صحیحہ ابراهیم ابی محمد که به حضرت رضا(علیه السلام) گفتم: کنیزی است نصرانی که خادمه شماست و شما می‌دانید او نصرانی است نه خود را از نجاسات تطهیر می‌کند و نه غسل جنابت می‌نماید. فرمود: اشکالی ندارد او دستهای خود را می‌شوید.

کافران بویژه اهل کتاب با طهارت ذاتیشان در دو حکم با مسلمانان فر دارند:

۱ - اگر مسلمانی خود را متنجس کرد و سپس ادعا کرد که خود را تطهیر کرده از او پذیرفته است چون قول و عمل مسلمان مورد تصدیق است لیکن اگر کتابی چنان ادعائی کند پذیرفته نیست مگر در صورتی که علم به گفته او داشته باشیم.

۲ - اگر مسلمانی نمازگزار متنجس بود و به اندازه انجام نمازی از شما پنهان شد و پس از گذشتن وقت نماز او را دیدید بدون پرسش محکوم به طهارت است، و لیکن کتابی چنان نیست.

در روایاتی هم اینگونه تصریح گشته که چون اهل کتاب از نجاسات پرهیز ندارند محکوم به نجاست ظاهری می‌باشند.

اینجا در مورد نجاست یا طهارت ظاهری کفار ابعادی چند است: قبلاً طاهر بوده و سپس محتمل است که خود را نجس کرده اینجا جای استصحاب طهارت است، و در عکسش محکوم به نجاست

است، و اگر هم خود را هم متنجس کرده و هم پاک نموده و تقدم و تاخر این دو معلوم نیست با تعارض این دو استصحاب و تساقط آنها بر مبنای قاعده طهارت محکوم به طهارتند.

۲ - "والمحضات من المؤمنات" چنانکه در بخشی از احکام سیاست گام به گام از نظر قرآن محقق است درباره ازدواج نیز چنان است که آن را در سراسر قرآن چند مرحله ای می بینیم:

۱ - جواز تمامی ازدواجها با کل شرائط عادلانه به استثنای شرط ایمان و احسان که از عهد مکی چنان بوده است. و در شرایع گذشته نیز احیاناً می بینیم که ازدواج مؤمن با زن مشرک - مانند ازدواج نوح و لوط با همسران مشرکشان، و همینطور ازدواج زن مؤمن با مرد مشرک یا ملحد مانند زن فرعون که با او ازدواج کرد - جایز بوده است. البته نمی گوئیم که این نقش جواز کلیت داشته زیرا در اثبات و سلب این کلیت دلیلی و حیانی نداریم.

سپس برای نخستین بار در عهد مدنی در آیه دوم سوره نور ازدواج پاکان با ناپاکان تحریم گشته ولی هنوز ازدواج مسلمانان زناکار با مشرکان در جواز خود باقی بوده است سپس در این آیات مورد اشاره کلا در مردان هم احسان و عفاف شرط است و هم ایمان اسلامی

اینجا بحث آزادی ازدواج است که ازدواج مردان مسلمان چنانکه با زنان مسلمان جایز است با زنان کتابی هم حلال است، البته بشرط احسان آنها، بدین معنی که زناکار نباشند. راجع به ازدواج مسلمان با زن غیر مسلمان نیز سیاست گام به گامی در آیات مدنی ممتحنه، نور، بقره و مائده می بینیم، در آیه ممتحنه "و لا تمسکوا بعصم الکوافر" همانگونه که استمرار زناشویی با زنان کافر را حرام کرده به طریق اولی ازدواج ابتدایی را هم با آنان حرام دانسته، و لفظ «الکوافر» اعم است از زنان ملحد، مشرک و کتابی، و اگر مقصود تنها مشرکات بودند باید همان لفظ مشرکات می آمد. و با آنکه در مکه کتابیانی هم نبوده اند حرمت نسبت به غیر مشرکات که شامل کتابیات هم می باشد آمده است.

در آیه بقره که پس از ممتحنه نازل گردیده تنها "و لا تنکحوا المشرکات" آمده و می بینیم که بجای «الکوافر» - در ممتحنه - اینجا حرمت در اختصاص مشرکات قرار گرفته، بدین معنی که از نظر مفهوم کتابیات حرام نیستند، و بالاتر اینکه از "حتی یؤمن" پس از "و لا تنکحوا المشرکات" می فهمیم که اگر پس از شرک ایمانی آوردند و موحد شدند ازدواج با آنها حلال است، زیرا ایمان پس از شرک تنها اسلام نیست، بلکه اعم است از توحید غیر کتابی و توحید کتابی که نه تنها از آیه بقره حلیت ازدواج با زنان کتابی را می فهمیم بلکه ازدواج با زنان موحد غیر کتابی هم که مشمول "حتی یؤمن" می باشند حلال خواهد بود. گرچه "حتی یؤمنوا" درباره مردان مشرک ایمان اسلامی است چنانکه آیاتی بر آن دلالت دارد.

این گام دومین برای اشاره ای بس لطیف است نسبت به حلیت زناشویی بازندهای کتابی، و در سومین گام آیه مائده تصریح می کند که ازدواج با زنان کتابی هم مانند زنان مسلمان حلال است، البته به شرط احصان، یعنی هم مرد با این ازدواج خود را از زنا نگه می دارد و هم زن بدین نکبت مبتلا نگردد، که «المحصنات» هم نسبت به مؤمنات است و هم نسبت به کتابیات، و اینجا در پی آیه نور که ازدواج مردان پاک را با زنان ناپاک حرام دانسته می بینیم که گامی فراتر است، بدین معنی که بایستی پاک بودن زن برای زناشویی محرز باشد چنانکه پاک بودن مرد هم در آیه نور برای زناشویی شرط بوده است و آیا این پاک بودن به معنای احراز عفت است - که بسی مشکل است - یا تنها عدم احراز زناکاری کافی است؟ چون اصولاً زنان و مردان در حکم ظاهری بایستی پاک و پاکیزه دانسته شوند، اینجا زنانی که ناپاک بودنشان محرز نیست جزو محصاتند، پس اگر یقین به انحراف جنسی زن یا مردی نداری ازدواج با او نیز حلال است، گرچه در صورت تهمت این ازدواج مرجوح می باشد ولی حرام نیست، و بالاتر اینکه این زن یا مرد مورد تهمت نباشند، و آثار ظاهری انحراف هم در آنان هویدا نباشد، که در اینصورت مرجوح هم نیست.

و چنانکه بر حَسَب آیه نور زن زناکار بر مرد پاک و به عکس حرام بوده، اینجا هم بگونه ای والاتر و روشنتر حرام است، و آیا چنانکه زن زناکار و یا مشرک بر مرد زناکار یا مشرک و به عکس حلال بوده هنوز هم در آخرین پیام وحی حلال است؟ پاسخ این است که آیه بقره: "و لا تتکحوا المشرکات" ازدواج هر مسلمانی را - گرچه زانی - باز زن مشرکه حرام کرده و برعکس آن نیز طبق آیه "و لا تتکحوا المشرکین حتی يؤمنوا" (221:2) حرام گشته، و در آیه مائده هم مرد و زن زناکار را حتی نسبت به یکدیگر هم حرام دانسته، زیرا "محصنین غیر مسافحین" بوجه عموم شامل این مورد نیز هست، «محصنین» شامل دو بعد نگرهبانی مرد و زن از زنا در این ازدواج است و "غیر مسافحین" ازدواج زناکار را حتی با زناکار حرام دانسته، و بالاخره اگر مردی می خواهد ازدواج کند باید نسبت به خود و طرف مقابل حالت نگرهبانی از زنا را داشته باشد، و اگر مرد پاک و زن ناپاک بود و در حالت توبه هم نبود، این ازدواج گرچه مرد را از زنای رسمی بازداشته ولی هرگز بازدارنده زن از زنا نبوده است، بلکه او را در استمرار این بی عفتی تشویق هم کرده، زیرا اضافه بر مردان ناپاک، مردان پاک و مؤمن نیز به خیال ازدواج با او همبستر می شوند، وانگهی "غیر مسافحین" در تأکید این جریان سفاح و زنا را بکلی ممنوع و منکوب دانسته که اگر زانی با زانیه حتی بعنوان ازدواج هم با هم درآمیزند هر دو در حالت سفاح و زناکاری می باشند، مگر اینکه هر دو از اعمال گذشته خود توبه کنند. وانگهی در بعد و جوب نهی از منکر باید مرد و زن زناکار نسبت به یکدیگر تناهی داشته باشند که "کانوا

لايتناھون عن منكر فعلوه لبئس ماكانوا يفعلون" (79:5) نهي متقابل از منكر را بر طرفين واجب دانسته و از مراحل اين نهي از منكر اين است كه طرفين يكديگر را از زناكارى منع كنند، و يا دست كم براى منع از زناكارى با هم ازدواج نکنند، زيرا از مراحل پايانى نهي از منكر فاصله گرفتن از عامل منكر است، و آيا ازدواج كه اتصال كامل دو فرد است با انفصال و جدایی سازش دارد؟! آری، اگر بوسیله اين ازدواج هر دو از زناكارى دست بردارند. آنگاه از باب نهي از منكر اين ازدواج واجب خواهد بود، چنانكه در آيه نور انشاءالله بيان خواهد شد.

اينجا سه بعد از براى ازدواج مسلمان با زن مسلمان يا كتابى پس از پرداخت مهریه آنان مقرر شده است:

۱ - «محصنين» كه اين ازدواج خود پاكسازى طرفين است و نه اينكه ناپاکان را در ناپاكيشان استمرار دهد، چه هر دو ناپاک باشند يا يکي پاک و ديگري ناپاک.

۲ - "غير مسافحين" تأکیدی است بر اين جريان.

۳ - "و لا متخذى اخذان" كه دوستى با زنان نامحرم را بكلى حرام دانسته كه مثلاً پسر و دختری كه تصميم به ازدواج با هم دارند با هم رفت و آمدی بعنوان دوستی پيش از ازدواج داشته باشند. آری، تنها به يکي از دو صورت ذيل ديدن درست براى پسندیدن درست زناشویی جايز است: اول برخورد آغازين كه پس از تصميم ازدواج از جهات ديگر است كه چهره يكديگر را به مقدار لازم بررسي كنند و نه آنكه در ميان دختران غوطهور شوند و هر كه را پسنديدند گزينش نمايند و دوم عقدی موقت است، البته بشرطی كه منتهی به عمل جنسی نگردد، زيرا در عقد موقت ميان پسر و دختر باكره جريان جنسی سفاقتی است در ازدواج، بلكه بايد در چنين عقد موقتي كه مقدمه ای براى ازدواج دائم است اين شرط نيز - چنانكه در واقع هست - در لفظ نيز تصريح شود، و بلكه ارتباطاتی هم كه جريان جنسی را تحريك و نزديك می كند ممنوع است، و تنها ارتباطاتی با اين عقد موقت ويژه جايز می شود كه اين دو بخوبی همدیگر را بشناسند.

"و من يكفر بالايمان فقد حبط عمله" كفر و كفران ر انسبت به هر يك از جريانات گذشته باعث سقوط اعمال ايمانی می داند.

در اينجا «المحصات» در مؤنات و كتابيات يکسان ياد شده اند، بنابراين هم احصائشان و هم خودشان بطور يکسان مد نظر می باشند و چون اجر و مهریه در كار است مقصود كنيزان بدون ازدواج نيستند ولی شامل هر سه بعد ازدواج در اين ميان می باشد:

۱ - ازدواج با کنیز مؤمن یا کتابی که در گذشته به شرط اضطرار حلال بود، چنانکه در (۴:۲۰) این شرط که "لم یستطع منکم طولا" است یاد شده، و اینجا بگونه مطلق - «المحصنات» اینان را در بر می گیرد چه ازدواج دائم و چه منقطع.

۲ - ازدواج منقطع با زن آزاد مؤمن و کتابی.

۳ - ازدواج دائم با زن مؤمن یا کتابی، بنابراین حلیت ازدواج با زن کتابی در انحصار عقد منقطع نیست، زیرا آیه نسبت به هر دو ازدواج در مورد مؤمن و کتابی اطلاق دارد، علاوه بر اینکه ازدواج دائم روشنترین افراد ازدواج می باشد، که باصطلاح مطلق، در ازدواج دائم نص و در ازواج منقطع ظاهر است.

نکته دیگر اینکه احصان درباب ازدواج مردان و زنان تنها پاکدامنی جنسی نیست، بلکه پاکی در کل جهات زناشویی است که عمده پاکی جنسی را در بر دارد، روی این اصل چنانکه در آیه بقره علت عدم ازدواج با مشرکان "اولئک یدعون الی النار" (221:2) یادشده، اینجا هم احصان شامل سایر جهات نگهبانی در ازدواج است، که حداقلش تعهدی عقیدتی، اخلاقی یا مالی در زندگی زناشویی است، و بطور کلی نشوز که نسبت به مردان و زنان از موانع استمرار زوجیت است، در آغاز نیز عدم نشوز شرط صحت ازدواج می باشد، پس نشوز بطور کلی در مقابل احصان است و احصان نداشتن نشوز است و روی این اصل شرط احصان و نگهبانی در این آیه تنها اختصاص به پاکدامنی جنسی ندارد، مثلا اگر زنی مسلمان که انحراف جنسی هم ندارد ولی انحرافات عقیدتی، اخلاقی یا مالی دارد که باعث خوف در زندگی زناشویی است و چاره ای هم برای اصلاحش نیست، ازدواج با او حرام است، ولی اگر زن کتایبه و یا حتی مشرکه ای این نشوز را ندارد، بلکه نگهبان زندگی زناشویی است و حداقل عامل فروپاشی این زندگی نیست، ازدواج با او اصولا حلال است، چنانکه در آیه بقره به تفصیل گذشت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَايَةِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! چون به نماز برخاستید، صورت و دست هایتان را تا آرنج هاتان بشویید و بخشی از سرهایتان و (تمام روی) پاهایتان را تا دو برآمدگی (نخستین) مسح کنید. و اگر جنب بودید، خود را (سر تا پا هرگونه بخواهید) پاک نمایید [غسل کنید] و اگر بیمار یا در سفری بودید یا یکی از شما از موضع قضای حاجت آمد یا با زنان نزدیکی کردید، پس آبی نیافتید، در این صورت بلندای پاکیزه ای را بجوید، و از آن به بخشی از صورت و (بخشی از) دست هایتان بکشید. خدا نمی خواهد بر شما هیچ تنگی بگیرد، ولی می خواهد شما را پاک کند، و نعمتش را بر شما تمام گرداند، شاید سپاس گزارید ﴿6﴾

آیه ۶ - این آیه در باب وضو در کل قرآن منحصر به فرد است، و اینکه پیش از آن وضوی مسلمانان چگونه بوده است مطلبی روشن در دست نداریم، جز اینکه می دانیم وضویی برای نماز و مانند آن داشته اند، زیرا آیاتی از تورات دلیل بر اصل طهارت پیش از نماز وجود دارد و بر مبنای استمرار حکم تورات در اسلام و نیز روایاتی اسلامی که کیفیت وضوی قبل از این آیه را بدین گونه بیان داشته که سر و پاها را می شسته اند، روی این اصول وضوی مائده به استثنای این دو، ظاهراً استمرار وضوی گذشته است.

"الذین آمنوا" که در این آیه مخاطب می باشند شامل منافقان نیز هست، زیرا مطلق ایمان در اینجا شرط شده که ایمان با زبان را که ابتدائی ترین ایمان است نیز شامل است و منافقان حداقل ایمان را که ایمان لفظی و زبانی است دارند گرچه مراحل بعدی و والاتر ایمان، ایمان قلبی و عملی است و محور نیز همان ایمان قلبی است.

و چرا این تکلیف در اختصاص مؤمنان قرار گرفته، با اینکه کافران نیز همانگونه که مکلف به اصول اسلامی هستند به فروع آن نیز مأمور و مکلفند؟ زیرا این مؤمن است که ملتزم به وضو، غسل یا تیمم و در هر صورت نماز است، ولی کافر بر مبنای کفر هرگز چنین التزامی ندارد، بلکه او نخست مأمور به ایمان است و سپس مشمول تکالیف ایمانی می باشد.

اینجا "قمتم الی الصلاة" نه "قمتم فی الصلاة" یا «للاصلاة»، وضو، غسل یا تیمم را پیش از وقت نماز نیز مورد امر قرار داده است، اگر "فی الصلاة" بود انجام طهارت نیز در حال نماز بود، و اگر «للاصلاة» بود تنها برخاستن بدون فاصله برای نماز را شامل بود، ولیکن "الی الصلاة" که برخاستن بسوی نماز است، چه با فاصله و چه بی فاصله، شامل قبل از وقت نماز نیز هست، چون چنین برخاستنی انحصار به اول وقت نماز ندارد، بلکه اگر انسان بخواهد در اول وقت نمازش را بجا آورد طبعاً طهارتش قبل از وقت نماز خواهد بود، روی این اصل این آیه نص است بر صحت و بلکه وجوب یا رجحان طهارت و وضو - و یا طهاراتی دیگر - قبل و از وقت نماز، درست است که خود نماز در

اول وقت واجب نیست ولکن استجابش ثابت است، و بنابراین اگر شخص محدث بخواهد در اول وقت نماز بخواند واجب است پیش از وقت طهارتش را نیز انجام دهد، گرچه ساعاتی هم پیش از اول وقت نماز باشد. و «قمتم» تمامی قیام ها را برای نماز در بر دارد، چه از خواب و سایر حدث های کوچک و بزرگ، و چه از کل پلیدهای درونی و برونی.

و چنانکه "أقم الصلاة" نماز پیا داشته ای را می طلبد که شایسته حضور در محضر اقدس الهی است "قمتم إلى الصلاة" هم تمامی قیام های مقدماتی نماز را در بر دارد، که کل ناپاکی های درونی و برونی را بایستی زدود، و در جمع قیام «الی الصلاة» برای "قیام للصلاة" و "فی الصلاة" است.

و این قیام إلى الصلاة خود مقدمه ای است غیر مماس برای مقدمه مماس نماز که طهارت از حدث های کوچک و بزرگ است. و در جمع سه قیام پیاپی می باشد، و قاعده این مثلث خود نمازی است که آن را پیاپی دارید.

و چون نماز عمود دین و عماد یقین است، مقدمات آن هم عمود و عماد مقدمات سایر واجبات است.

"فاغسلو وجوهکم" نخست شستن صورت را واجب کرده و نه بیش از آن، مانند داخل چشم و بینی و دهان که درونی است و یا مانند گوشها و میان صورت و گوش که خارج از صورت است، و نیز با توجه به «فاغسلوا» باید گفت که کیفیت خاصی در شستن صورت وجود ندارد، چه ارتماسی و چه ترتیبی و چه از بالای صورت به پایین و یا از هر جای دیگر صورت بشوئید کافی است. و بنابر اساس اطلاق آیه هیچ گونه ترتیبی در شستن صورت وجود ندارد.

"وايدیکم الی المرافق" «الی» در اینجا متعلق به کائن مقدر است بدین معنی که دستها تا حد مرفقاها است باید شسته شود، چه از مرفقاها و چه از سر انگشتان و چه بگونه ای دیگر، ولی اگر «الی» متعلق به «اغسلوا» بود شستن دستها باید از سر انگشتان باشد و این احتمال به دلائلی چند هرگز درست نیست:

۱- روی اصل اینکه عطف خصوصیات معطوف علیه را برای معطوف تکرار می کند، معنی آیه چنین می شود که صورتها را تا مرفقاها و دستها را نیز تا مرفقاها بشوئید! وانگهی در "الی الکعبین" هم همه می دانند که «الی» متعلق به «وامسحوا» نیست، بلکه اینجا نیز متعلق به کائن مقدر است، بدین معنی که پاهایتان را که تا نخستین حد برآمدگیهایش می باشند مسح کنید، چه از سر انگشتان و چه از بالا، چنانکه کل روایات شیعه و سنی نیز بر این معنی گواه است، وانگهی در جمع این آیه هرگز هیچگونه کیفیتی را در مورد از بالا یا پایین شستن و یا مسح کردن به میان نیاورده در عین حالیکه

همین آیه در بیان وضو منحصر به فرد است و اگر کیفیتی در وضو شرط بود بیان می کرد. روایات هم هرگز نمی توانند این اطلاق آیه را تخصیص بزنند، زیرا اینگونه تخصیص نیز خود نسخ است و سنت نمی تواند کتاب را نسخ کند و در ثانی اختلافی هم در خود این روایات موجود است از این رو هم برخی از بزرگان فقیهان کیفیت خاصی را در شستن دستها شرط نمی دانند.^{۱۵}

«المراقق» دلیل است بر اینکه کل مرفقه‌های هر دو دست باید شسته شود، زیرا جمع است و هر دستی هم دارای سه مرفق و مرفق به معنای تکیه گاه است. و تکیه گاه آرنج هم سه بعدی می باشد. و چون دستها معمولاً یکجا شسته نمی شوند ترتیب سنتی قطعی در جلو انداختن دست را پذیرفته ایم و منافاتی هم با اطلاق آیه ندارد.

۲- با صرف نظر از دلایل نخستین، کائن^{۱۶} مقدر که نزدیکتر است به "الی المراقق" شایسته و بایسته تر است که متعلق این ظرف باشد و اگر گفته شود متعلق مذکور که «اغسلوا» است بر متعلق محذوف که کائن است از نظر تعلق ظرف مقدم است. پاسخ این است که ظرفی همچون کائن که بطور مداوم محذوف است همچون مذکور می باشد و هرگز از آن دست کمی ندارد. و روی این اصل اگر کائن ظاهر بود تعلق الی المراقق هم به آن حتمی بود اکنون نیز چنان است.

و در پاسخ این پرسش که اگر شستن دست ها از نظر کیفیت مطلق است پس چرا اینجا الی المراقق گفته شده، باید گفت که چون صد دست از انگشتان آغاز می کند تا آخر کتف، بنابراین مصداق نزدیکتر دست از سر انگشتان است، که اگر می فرمود من المراقق آغاز از مرفقه‌ها تا کتف ها بود و در صورت الی المراقق شستن بعکس اول است، و چون چنانکه گفته شد مصداق نخستین ید همان سر انگشتان است و الی المراقق که بر حسب آنچه گفتیم متعلق به کائن است حد فیما بین شستن را که میان انگشتان تا مراقق است تبیین و تعیین کرده است، و این شستن هر گونه هم که باشد مصداق اطلاق الی المراقق است و بالاخره در صورتیکه شستن دستان بین ایندو حد کیفیت خاصی ندارد جمله ای زیباتر و وافی تر و مختصرتر از الی المراقق نداریم.

و آیا «ایدیکم» که مطلق است با تقدم دست راست بر دست چپ بر حسب سنت منافات ندارد، پاسخ این است که دو دست با هم نوعاً شسته نمی شوند. و در تقدم و تأخرشان هم نسبت به یکدیگر ظهوری در اطلاق «ایدیکم» نیست، بر این مبنا تبیین سنت قطعیه قابل قبول است.

۱۵ مانند سید مرتضی، ابن ادریس، سعید، صاحب معالم، شیخ بهایی، صاحب مدارک، صاحب ذخیره و گروهی از متأخران و متأخر متأخران چنانکه صاحب معالم در اثنی عشر به آنان نسبت داده است و اینجا گروهی از فقها نیز چنان گفته اند. و در شرایع نیز آمده که شستن از مراقق طاهرتر است و بالاخره کیفیتی خاص در شستن دستها از ضرورت های فقهی اسلامی نیست.

اصولاً قرآن در بیان عقاید و احکام درست است که روشن بیان است و با اختصار ویژه ای که دارد مرادات ربّانی بخوبی معلوم می گردد، و اگر آنچه را که با تفکری شایسته می توان از بیان قرآنی فهمید به گونه ای مفصل باشد که زمینه ای هم برای تفکر نماند این خود ناچیز گرفتن کوشش ها و کاوش ها و تدبرات قرآنی است، این تذکرات و نظرهای شایسته ای بدست آوردن تنها روی همین مبنی است. در آیات مقدسات قرآن هر اندازه تدبری معصومانه و بدون پیش فرض و تحمیل غیر معصوم داشته باشیم نه تنها مرادات صریح و ظاهر این آیات برای ما بخوبی آشکار می گردد بلکه پس از مرحله لفظی به اشارات و سپس لطائف هم نائل می گردیم.

از ویژگیهای معصومان این است که نخست نظراتی سطحی در آیات قرآن که بدون بررسی و کاوشی شایسته نوعاً انجام می گردد، با استنادی عمیق به خود آیات این غبارها را بر طرف می سازند، و چهره درخشان آنها را نمایان می سازند، و در ثانی اشارات و لطائف این آیات که برای هر کسی میسر نیست و باز اگر هم میسر است عصمت ندارد و صددرصد نمی باشد این معصومان بزرگوار بیانگر آنها می باشند.

درست است که معصومان دارای مقامات ویژه ای نسبت به غیر معصومان می باشند که از جمله حاکمیت های معصومانه ایشان است و نیز نقل سنت قطعی رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) بویژه در مواردی که نه قرآن آنرا نفی کرده و نه اثبات نموده است، و نیز حقایق قرآنی که از مرحله لفظ چه نص و چه ظاهرش و از نظر اشاره و لطیفه هم برون است و اینها در اختصاص مقام عصمت رسولی و یا رسالتی است، این هم ویژه این بزرگواران است. که در این بعد تبیینی لزوماً بعد آخرینش و رجحاناً بعد نخستین را عهده دارند.

"وامسحوا برؤسکم" مَسَحَ فعل متعدی است که طبعاً مفعولش بی واسطه اش رؤسکم است، بنابراین «باء» در اینجا برای تعدیه نیست، بلکه طبعاً برای تبعیض است، بدین معنی که مسح در انحصار بخشی از سر است نه کل آن، تا چه رسد به شستن سراسری آن، ولی «ارجلکم» منصوب دلیل است بر اینکه روی پاها باید کلاً تا برآمدگی های نخستین مسح شود، که در اینجا کل فتاوی شیعه و سنی بر خلاف صریح این آیه است.

اهل سنت چنانکه بر خلاف "وامسحوا برؤسکم" شستن تمامی سر را واجب می دانند، در «ارجلکم» نیز شستن زیر و روی پاها را واجب می دانند، بدین توجیه که «وارجلکم» را عطف می کنند به «ایدیکم» بدین صورت که "فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم و ارجلکم الی المرافق" و مرفق که در انحصار دست است، صورت و پا هم مرفق ندارند تا این عطف درست باشد، وانگهی با وجود دو

فعل که برای هر یک دو مفعول هست چگونه می شود مفعول دوم فعل دوم را به مفعول اول برگرداند، و این نه تنها فصیح نیست، بلکه صحیح هم نیست مانند اینکه گوئی تقی و جواد آمدند و حسن و محمد مردند که محمد را عطف کنیم به آمدند و در کل این عطفی بی عاطفه و مرده است.

فقهائ شیعہ نوعاً مسح روی پا را حتی به اندازه یک انگشت یا نیمه انگشت کافی می دانند، با این اختلاف که آیا این مسح تا برآمدگی اول است یا تا برآمدگی آخرین.

اما از نظر قرآن «ارجلکم» که عطف است به مجموع «برؤسکم» نتیجه اش «وامسحوا ارجلکم» می باشد، بدین معنی که کل روی پاها باید مسح گردد، و اگر «الی الکعبین» در کار نبود، این مسح زیر و روی پاها را تا بیخ ران شامل بود، ولی «الی الکعبین» تا برآمدگی نخستین هر دو پا را شامل است، زیرا هر پا کلاً دارای پنج یا هفت برآمدگی است که اینجا حد مسح پا برآمدگی اول است که تنها روی پا می باشد، بنابراین مسح نیز در انحصار کل روی پا تا برآمدگی اول است، و اینکه در پا «کعبین» فرمود و در دست «مرافق» دلیل است بر اینکه در هر یک از دو دست باید کل مرفقه شسته شود ولی در هر پا تا برآمدگی اول مورد مسح است.

اهل سنت می گویند اگر ما سر و پا را کلاً بشوئیم هم آنها را شسته ایم و هم مسح کرده ایم، و این خود اضافه بر احتیاط جمعی است بین کتاب و سنت، ولی نخست باید گفت که شستن بر خلاف نص کتاب می باشد، آری سنت قبل از آیه مائده شستن پا بوده، چنانکه در حدود چهل روایت شیعی نیز وارد است، ولی با نص «امسحوا» در این آیه هر چهل حدیث نسخ گردیده، وانگهی شستن جمع بین مسح و غسل نیست، بلکه مسح مسح است و غسل غسل، در صورتی که ما امر به مسح شده ایم و نه غسل جمع میان غسل و مسح خود بدعت است، زیرا اضافه ای است بر برنامه مسح، مانند نماز صبح که تنها دو رکعت است، آیا می شود آنرا بیش از دو رکعت خواند و گفت که بیش از دو رکعت هم دو رکعت است و هم افزون بر آن؟!!!

"وان کنتم جنباً فاطهروا" «جُنُب» در این جا به معنای دور و ممنوع از نماز و مانند آن است، خواه در اثر عمل جنسی یا خروج منی باشد و یا در اثر حیض یا نفاس یا استحاضه و مس میت و ...، مثلاً "الجار الجُنُب" در مقابل "الصاحب بالجنب" به معنای همسایه ای دور است، پس اصولاً جُنُب یعنی دور است، جز آن که جنب نسبت به نماز دور از نماز است، نه دور زمانی و مکانی، بلکه بدین معنی که در حالتی خاص حق خواندن نماز را ندارد، البته این جنابت در بعد اصلی و معمولی اش بر حسب قرآن جنابت جنسی است ولی جنابت حیض و نفاس نیز بر حسب سنت قطعی مشمول است.

و «فاطه‌روا» اینجا چون تطهیر همه جانبه مکلف بگونه مطلق است نه مانند وضو که دو غسل و دو مسح بود، بلکه کل غسل و غسل کل است، روی این اصل برای رفع جنابت غسل و شستن کل بدن لازم است و چنانکه غسل صورت و دستها همانگونه که بیان شد مطلق است که در ترتیبی اش هم ترتیبی شرط نیست، در غسل نیز چنان است که همانگونه که در ارتماسی اش ترتیبی نیست، در - باصطلاح - غسل ترتیبی نیز هرگز ترتیبی چه سه گانه و چه دوگانه شرط نیست، سه گانه اش شستن سر و گردن سپس طرف راست و آنگاه طرف چپ و دوگانه اش مقدم داشتن سر و گردن بر کل پیکر است چه طرف راست بر طرف چپ مقدم باشد و یا برعکس و یا هر دو یکجا شسته شوند. روایات هم در این باره سه دسته است که دسته مطلق آنها را بر مبنای موافقت با این آیه می پذیریم و بقیه محمول بر استحباب خواهند بود.

و اینجا "ان کنتم مرضی" تا «الغائط» بیانی است برای دو جریان، نخست عذر از استعمال آب برای وضو یا غسل است، اعم از اینکه زیان آور باشد که بیمار بوده و یا بیمار شود. و یا اینکه در سفر باشد و به آب دسترسی پیدا نکند. و در ثانی بیان اکثریت موارد از حدث اصغر و حدث اکبر است، از حدث اصغر به بازگشت از «غائط» گودی و دستشویی تعبیر شده که طبعاً ادرار و مدفوع را شامل است، و در ضمن بیرون شدن باد هم هست، ولی اگر تنها خونی از جایگاه مدفوع انسان بریزد ظاهراً مشمول حدث اصغر نیست، و نسبت به خواب که سراسر حواس انسان را بگیرد از آیه "اذ یغشیکم النعاس أمنة منه" (11:8) استفاده می کنیم، زیرا پوشش همگانی خواب، همان خواب مطلق است.

و این پوشش سراسری دارای سه بعد است: ۱ - پوشش خواب مطلق. ۲ - پوشش مستی مطلق. ۳ - هر گونه پوششی مطلق با هر وسیله دیگر.

سپس "لامستم النساء" که عمل جنسی با زنان است و «لمستم» نیست تا صرف لمس با آنان باشد، که به قول معروف اهل سنت وضو را باطل کند، بلکه «لامستم» به معنی لمس طرفینی است که تعبیری مؤدبانه از عمل جنسی است، و دست کم این «لامستم» عمل جنسی را شامل است و نسبت به غیر آن دست بالا مشکوک می باشد، این بُعد نخستین جنابت است و ابعاد دیگرش مانند بیرون آمدن منی و حیض و نفاس و ... و مشمول "ان کنتم جنباً" می باشد چنانکه اشاره شد.

در هر صورت "فلم تجدوا اماء" دست نیافتن به آب را - و نه تنها نیافتن آن را - موجب تیمم دانسته، زیرا بیمار در عین وجود آب از نظر بهداشتی دسترسی به آب ندارد، ولی مسافر - چنانکه در گذشته چنین بوده - اصلاً در سفر آب نمی یافته تا طهارتی انجام دهد، روی این اصل «لم تجدوا» اینجا هر دو گونه نیافتن آب را شامل است، بنابراین در این صورت باید تیمم کند و چون در تکالیف سه

حال وجود دارد (یُسْر، حرج و عُسْر) در صورت عُسْر قطعاً مشمول نیافتن آب می باشد مانند اینکه آب هست و زیان دارد، یا آب نیست و برای یافتن آن دچار عسر و ضرر می شود، و میانگین این دو جریان که حَرَج باشد یعنی باید نیروهای خود را صددرصد برای یافتن آن مصرف کند، و یا هیچکدام، در صورت سوم واجب است که برای یافتن آب کوشش کند و مسافت یک یا دو تیر در روایت هرگز قابل قبول نیست، زیرا احیاناً در همین مسافتها - و یا کم تر از این ها - عُسْر یا حرج است، و احیاناً در چندین برابر آنها هم هرگز عسر و حرجی نیست، و نیز در موردی که آبی به اندازه کافی در دسترس دارد ولی مربوط به شخص دیگری است که با منت می توان حتی بگونه مجانی از او گرفت، باز وضو و غسل واجب نیست و بلکه حرام است، زیرا بر خلاف عزت و مناعت طبع مؤمن می باشد، ولی اگر با پولی مناسب بهای آب و بدون منت آنرا خریداری کند باز واجب است وضو بگیرد یا غسل کند، اما اگر با پولی باشد بیش از بهای آب که معامله اش اسراف و سفیهانه است، اینجا نیز حرام است، در هر صورت قاعده کلی یافتن معقول و مشروع بدون عسر و حرج نسبت به اندازه کافی آب کلیت دارد. مگر حرجی که خود موجب آن شده که اینجا هم وضو یا غسل حرجی واجب است.

"فَتَيْمَمُوا صَعِيداً طَيِّباً" چنانکه "لَمْ تَجِدُوا مَاءً" یافتن آب که به معنای کوشش و کاوشی معمولی نسبت به آب است، طهارت با آب را واجب دانسته. «فَتَيْمَمُوا» نیز پی جوئی معمولی بدون عسر و حرج را نسبت به "صَعِيداً طَيِّباً" واجب دانسته.

تیمم از «يَم» به معنای دریاست و تَفَعَّلَ که به معنای کوشش و کاوش است اینجا بجای وضوی یا غسل مکلفان مأموریت دارند خود را برای یافتن صَعِيد طَيِّب به دریا زنند، و چرا به دریا؟ حال آنکه صَعِيد طَيِّب در دریا نیست، اینجا دو چیز منظور است: ۱- سعی و کوشش همچون شناور که تمام سعیش برای عبور از آب است بدون آنکه غرق گردد. ۲- نظر به پاکیزگی آب است، و روی این دو مبنا تیمم بر مبنای تیمم بر صَعِيد طَيِّب از این روست که بگونه شناوری در آب به جستجوی صَعِيد باشد و طیبش بر همان مبنای دوم شناوری در آب است، روی این اصل تیمم صرف قصد کردن صَعِيد طَيِّب نیست، زیرا قصد تنها در رابطه با صَعِيد طَيِّب نه اثر صَعِيد دارد و نه اثر طیب، روی این اصل شروط اصلی دست ها را به جای وضو و غسل به چیزی زدن با همین لفظ تیمم نمودار کرده است. صَعِيد هر بلندی را گویند و طیب به معنای پاکیزه است و نه تنها پاک، و علت اینکه صَعِيد آمده این است که بلندی ها نوعاً پاک و پاکیزه هستند و اگر هم آلودگی یابند بر اثر ریزش باران پاکیزه می شوند، و اگر چنین جریانی نسبت به بلندی ها پیش نیامده باشد «طَيِّباً» آنرا جبران می کند، روی این اصل بلند بودن مورد تیمم هرگز شرط نیست، زیرا تنها اشاره به پاکی و پاکیزگی است، بنابراین خاک، سنگ، گیاه

و هر جنس معدنی و یا غیر معدنی در صورت پاک و پاکیزه بودن از موارد تیمم است، که اگر پاک باشد ولی پاکیزه نباشد مورد تیمم نیست مانند خاکی چرکین و آلوده که در بلندی هم قرار دارد و نجس هم نیست که حتی اگر هم منحصر به فرد باشد باز تیمم بر آن واجب نیست، بلکه بعنوان خبیث بودن حرام هم هست و مکلف بعنوان فاقد الطهورین باید نمازش را بدون غسل و وضو و تیمم بخواند گرچه فتاوی بر خلاف این نص است.

و چنانکه پاکیزه باشد ولی پاک نباشد مانند پوست دباغی شده میته، اینجا درست است که این نجس پاکیزه است ولی در بُعد ایمانی پاکیزه نیست، روی این اصل این «طیباً» و پاکیزگی دارای دو بُعد است: ۱- بُعد بشری که پاکیزگی است. ۲- بُعد ایمانی که عدم نجاست است.

و این دو تنوین در صعیداً و طیباً خود تعمیمی است نسبت به جسم پاکیزه ای که مورد تیمم است که هرگز انحصار به خاک و یا مانند آن ندارد.

و تیمم چنانکه گذشت تنها قصد کردن بسوی صعیداً طیباً نیست که اولاً این قصد به تنهایی کاری نیست تا طهارتی به جای طهارت با آب باشد، در ثانی تفعل خود کاری با کوشش و کاوش است و قصد به تنهایی زحمتی ندارد و بالاخره «منه» مسح صورت و دست را پی آمدی برای این تیمم می داند.

و سپس طریقه تیمم؟ «بوجهکم» دلیل است بر اینکه بخشی از صورت مورد تیمم است که بر حسب سنت قطعیه پیشانی می باشد و چون آغاز گر صورت پیشانی است اینهم توافقی بین کتاب و سنت است، و همان پیشانی در تبیعض و جوهکم کافی است و سنت قطعیه آنرا تأیید می کند.

«ایدیکم» نیز بر مبنای عطف بخشی از آغاز دست است که پشت دست ها از سر انگشتان تا میچ می باشد، و اینجا نیز همانند وضو فرقی نیست که از بالا به پایین باشد یا بر عکس و یا از چپ به راست و برعکس، گرچه از بالا به پایین مستحب است، چنانکه گروهی از علمای شیعه و سنی قائلند.

و در تیمم فرقی بین جنابت و غیر جنابت نیست، زیرا کلاً «فاسمحو» در صورت ها و دست ها تنها یک بار دست به صعید زدن را کافی دانسته، و روایاتی هم که درباره تیمم بدل از غسل دوبار آنرا واجب کرده اولاً با روایاتی دیگر که یک بار را کافی دانسته معارض است و ثانیاً بر خلاف اطلاق آیه است و روی این اصل دوبار را حمل بر استحباب می کنیم.

«منه» در اینجا بدین معنی نیست که حتماً با زدن دستها بر صعید طیب غباری هم از آن بر دست بماند، زیرا هر صعیدی غبار ندارد، بلکه تنها دلیل است بر تماس کف دستها با صعید طیب، بدین معنی که تنها بر مبنای «تیمموا» اگر مراد قصد باشد قصد و کوشش برای یافتن صعید کافی نیست، بلکه باید

دستها را هم بر آن یزند تا با این جریان مسح صورت و دستها تحقق یابد و «منه» نیز این قصد را تحقق خارجی می دهد.

در آخرین آیه با لفظ «من حرج» همه گونه فعالیتهای طاقت فرسا را در این طهارت ها سلب کرده و با توجه به «لیجعل» اینجا تنها وجوب طهارت حرجی مرتفع و استجابتش بر مبنای آیاتی دیگر باقی است، سپس «لیطهرکم» برای طهارت بدنی و روحی است در طهارت با آب، و تنها مغویش در تیمم خاکساری می باشد تثبیت فرموده است.

وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيقَاتِهِ الَّتِي وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

و نعمتی را که خدا بر شما (ارزانی) داشته و (نیز) پیوندش را - که با شما پیوندی پایدار بسته - به یادآورید، چون گفتید: «شنیدیم و اطاعت کردیم.» و خدای را پروا بدارید که خدا به (راز) ذاتی سینه ها بسی داناست. ﴿٧﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! برای خدا بسیار به فضیلت پایدار، ارج گذار و استوار باشید، در حالی که به تقسیم کردن (عادلانه) شهادت دهنده اید، و هرگز نباید دشمنی گروهی شما را بر آن وادارد که عدالت نکنید. عدالت کنید (که) آن به تقوا نزدیکتر است، و خدا را پروا بدارید. به راستی خدا به آنچه انجام می دهید بسی آگاه است ﴿٨﴾

آیه ۸ - اینجا "قوامین لله شهداء بالقسط" شهادت عادلانه را بر مبنای قیام لله نمونه ای بارز از آن برشمرده که بگونه ای مطلق مؤمنان بایستی در تلقی و القاء شهادت پای برجا باشند و تفصیلش با مقدم داشتن "شهداء بالقسط" بر "قوامین لله" در (4:135) گذشت که از نمونه های بارز این شهادت گواهی علیه خود یا پدران و مادران و سایر نزدیکتران می باشد.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٩﴾

خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته (ای ایمان) کردند، برایشان پوشش و پاداشی بزرگ وعده داده است ﴿٩﴾

آیه ۹ - این آیه انجام اعمال شایسته ایمان را موجب بخششی نسبت به گناهان و اجری بزرگ مقرر داشته.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَن يَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ

أَيَّدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾ وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٢﴾

و کسانی که کافر شدند و با آیات ما (همان ها و ما را) دروغ انگاشتند، اینان دوزخیانند. ﴿١٠﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! نعمت خدا را بر (سر و سامان) خودتان یاد کنید. چون قومی آهنگ (آن) نمودند (که) سويتان دست یازند، پس (خدا) دستشان را از شما بازداشت، و خدا را پروا بدارید. و مؤمنان باید بی گمان تنها بر خدا توکل کنند ﴿١١﴾ و خدا از فرزندان اسرائیل همواره پیمان گرفت، و از آنان دوازده (سر کرده ی) پیگیر کارگشا (درباره ی آنان) برانگیختیم و خدا فرمود: «من حتماً با شما هستم، اگر نماز را بر پا بدارید، و زکات را بدهید، و به فرستادگانم ایمان بیاورید. و با گرمی داشتشان یاریشان کنید، و وام نیکویی به خدا دهید. بی گمان گناهانتان را از شما می زدایم، و شما را همواره به راستی در - باغ هایی که از زیر (درختان) شان نهرها روان است - در می آورم. پس هر کس از شما بعد از این کافر شود، به راستی راه راست را گم کرده است.» ﴿١٢﴾

آیه ۱۲ - و اینجا دوازده نقیب را بعنوان پاسدارانی عمیق و کاوشگر از افکار و اعمال آنان دانسته، و شاید این نقیبان تالی تلو رسولان و جانشینان آنان بوده اند، زیرا اولاً رسولان بنی اسرائیل بیش از صد هزار بوده اند، و انگهی لفظ نقیب غیر از لفظ رسول است، روی این اصل نقیبان نمایندگانی برگزیده از سوی رسولانی بوده اند که در بعد دوم در این خلافت شایسته رسالتهاشان را در کل جهان تحقق بخشند.

و احتمالی برتر درباره این نقیبان این است که ایشان برگزیدگانی از کل پیامبران بنی اسرائیل بوده اند که از اولوالعزم پنجگانه، مانند موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) فروتر و از پیامبرانی دیگر مانند یوسف، زکریا، یحیی (علیهم السلام) و مانندشان فراتر بوده و برجستگی بودند که نقابتهای آنان سرآمد کل نقابتهای این رسولان در طول و عرض جهان تکلیف بوده است، و «بعثنا» نیز اشاره ای است به این رسالت ممتاز و در هر صورت این رسولان در میان کل رسولان بنی اسرائیل نقش نقابتی بزرگ با درجات گوناگون داشته اند که نه تنها پیامبران گروهی خاص یا زمانی معین باشند، بلکه می توان گفت ایشان همان صاحبان کتابهای آسمانی تورات و انجیل و در حاشیه این دو کتاب مانند

زبور داود و مزامیر سلیمان، کتاب اشعیا و سایر کتابهای متعدد انبیاء بنی اسرائیل بوده است، زیرا از میان رسولان اسرائیلی درصد بسیار اندکی از آنان صاحب کتاب وحی بوده اند.

فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ
وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣﴾

پس به (سزای) پیمان شکستشان لعنتشان کردیم، و دل هایشان را سخت گردانیدیم، در حالی که کلمات (وحیانی) را از جاهایشان جابه جا می کنند (و) بخشی از آنچه را بدان یادآور شده بودند به فراموشی سپردند. و تو بی وقفه بر خیانتی بزرگ از آنان آگاه می شوی؛ مگر اندکی از ایشان (که خیانتکار نیستند)، پس از آنان درگذر و روی بگردان که خدا نیکوکاران را همی دوست می دارد. ﴿١٣﴾

آیه ۱۳ - "يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ" که تصریحی است بر تحریفهای بنی اسرائیل در کلمات وحی هر سه بعد تحریف را شامل است، نخست کم و زیاد کردن این کلمات که اینجا تحریف از موضع، جای وحی را خالی گذاشتن و بجایش سخنی دیگر گذاردن است، و نیز جابجا کردن آیات وحی که در نتیجه معانی آنها نیز جابجا و خالی از محتوای مورد نظر شود، سوم تحریف معنوی که اهل کتاب با گروهی از شرع مداران مسلمان در این تحریف شرکتی وسیع دارند.

در مورد این خیانتها "فاعف عنهم واصفح" دستور بخشش و نادیده گرفتن آنان در این اعمال نه بدین معنی است که بدون هیچگونه شرطی گناهانشان بخشوده شود، بلکه نخست این جریان موقتی است، وانگهی بر حسب آیاتی چند مانند "لَتَبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ" (44:16) بسیاری از تحریفات مهمشان در قرآن بیان شده است، و این عفو موقت به حساب امید ایمان آنان است، چنانکه در آیه (38:8) به این مطلب تصریح شده که به منظور راهیابی اینان به ایمان نسبت به آنچه کرده اند بر آنان خورده گیری نشود و غیر این موارد عفو و چشم پوشی از چنین گناهان بزرگی خود از گناهان بزرگ می باشد که بعبارت دیگر ترک نهی از منکری خانمان برانداز است و در ذیل آیه "ان الله يحب المحسنين" این عفو را نسبت به این گناهکاران احسان دانسته و در غیر این موارد شایسته، این عفو هرگز به آنان و دیگران احسان نیست، بلکه نسبت به همگان و شرایع الهیه و بویژه شریعت قرآن اسائه و نابکاری بزرگی است.^{۱۶}

۱۶ در دائرة المعارف فرانسوی است که غلط ها و تحریف های تورات و انجیل و ملحقاتشان میان یکصد هزار تا یک میلیون

است.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِي أَخَذْنَا مِشْقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾

و برخی از کسانی که گفتند: «ما نصرانیانیم» از ایشان (نیز) پیمانشان را گرفتیم. پس بهره ای بس شایسته از آنچه را بدان یادآوری شده بودند به فراموشی سپردند. پس ما (هم) تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه توزی را درآمیختیم، و به زودی خدا آنان را از آنچه می ساخته اند خبری بزرگ خواهد داد ﴿١٤﴾

آیه ۱۴ - «اغربنا» در این آیه و «القینا» در آیه (۶۴) هر دو بمعنای افکندن دشمنی است جز اینکه اللقاء شدیدتر از اغراء است، که در این آیه دشمنی میان نصرانیان و در آیه (۶۴) بیشترینش میان یهودیان تا آخرین روز تکلیف است، در اینصورت این دو گروه تا آن روز همچنان برقرارند. و اما اینکه چگونه حکومت عدل اسلامی جهانشمول ولی امر (صلوٰه اللهوسلامه علیه) بر حسب اشاراتی در آیات و تصریحاتی در روایات با باقیماندن اهل کتاب در عین عداوتهای داخلی شان مناسب است؟ پاسخ این است که در آن هنگامه عظیم قدرت سیاسی و شرعمداری در کل جهان تکلیف در انحصار آن حضرت و سایر امامان و پیامبران و مؤمنان در زمانهای گوناگون با مراتبشان تا پایان تکلیف خواهد بود، و اگر عده ای یهود و نصاری هم باقی هستند همگی تحت الشعاع حکومت جهانی اسلامی می باشند، علاوه بر اینکه انحرافات اصلی شان با بیعت با مسیح (علیه السلام) از بین خواهد رفت چنانکه تفضیل این مطلب در آیات آخر سوره نساء گذشت و در آیاتی دیگر نیز خواهد آمد.

«يُنَبِّئُهُمُ» إنباء و اخبار اعمال آن هاست که چهره های اعمالشان و ملکوت و حقیقت آتشین این اعمال به روز جزا آشکار می گردد.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾

هان ای اهل کتاب! پیامبر (بسیار برجسته‌ی) ما به راستی سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب (آسمانی خود) را که پوشیده می داشته اید، برای شما بیان می کند، و از بسیاری (هم) در بیان و حیانی ویژه اش) چشم پوشی می نماید بی گمان برایتان از جانب پروردگار (تان) نور و کتابی روشنگر آمده است ﴿١٥﴾

آیه ۱۵ - «رسولنا» اینجا بیان کننده کل رسالتهای ربانی است در شخص شخیص حضرت رسول الله (صلی الله علیه وآله) و چنین تعبیری نسبت به هیچیک از پیامبران الهی در کل قرآن نیامده است،

چنانکه وحی بر سایر پیامبران اولوالعزم در مقابل وحی قرآنی در (13:42) بنام وصیت آمده و در (۳:۸۱) حضرتش را رسولی بر کل پیامبران خوانده که ایمان آنان را به حضرتش از شرایط اصلی نزول آیات و حیانی بر آنان دانسته است.

این "بین لکم" بیان محمدی (صلی الله علیه و آله) نیست بلکه بیان رسالتی آن حضرت است که در نخستین و مهمترین بعدش بیان قرآنی است، روی این اصل بیان حضرتش نسبت به بسیاری از پنهان گری ها و تحریفات اهل کتاب در اصل همان نصوص قرآنی و فرعش سنت است، و نه آنکه حضرتش بیانی روشنتر از بیان قرآن داشته باشد، مانند آنکه گفته شود: کسی با در دست داشتن نورافکن فضائی تاریک را روشن کند که روشن کننده همان نورافکن است و دارنده نورافکن تنها وسیله ای است برای روشنگری توسط نورافکن.

اینجا "نور و کتاب مبین" نور خود آن حضرت و کتاب همان قرآن است که «واو» دلیل بر این دو مرحله از رحمت الهی است، نور بودن پیامبر در دو بُعد عصمت درونی ربانی با بدست داشتن کتاب و نیز عصمت برونی اش با همان وحی کتاب است که عبارتی دیگر پیامبر نور است و کتاب، و کتاب هم پیامبر است و هم نور، و البته کمال نور پیامبر (صلی الله علیه و آله) دو نشانه مبین و آشکار کننده ربانی می باشند، و اینجا مبین که صفت کتاب است خود دلیل است بر اینکه کتاب اضافه بر اینکه بیانگر و حیانی بودن خودش می باشد نشانگر رسالت رسولش نیز هست، که این رسول خود در بُعد رسالت نوری است و کتاب بیانگری است افزون بر نورانیت او که "نور علی نور" در پیامبر (صلی الله علیه و آله) تحقق دارد. "و یعف عن کثیر" به معنای بخشودن از تحریفات یهودی و نصرانی نسبت به تورات و انجیل نیست، بلکه بدین معنی است که تنها قرآن بیانگر اصولی بسیاری از تحریفات آنان است و در پی آن سنت رسالتی بیانگر سایر تحریفات می باشد، زیرا اصولاً عفو ربانی به معنی بخشایش کلی تحریفات خود ستم و ضلالت است.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾

خدا هر کس را که خشنودیش را پیروی کند، به وسیله‌ی آن (کتاب) به راه‌های سلامت رهنمون می شود، و به اذن خویش، آنان را از تاریکی‌ها سوی روشنایی برون می برد و به راهی راست رهبریشان می کند. ﴿١٦﴾

آیه ۱۶ - اینجا «به» که ضمیر مفرد است محمد (صلی الله علیه و آله) و قرآن را یک واحد دانسته که از یکدیگر هیچگونه جدائی ندارند، روی این اصل هدایت کامل همگانی مکلفان بر این دو محور یگانه

است، با این تفاوت که نور محمد (صلی الله علیه وآله) در ظاهر خاموش شدنی است ولی نور قرآن که همان حقیقت رسالت محمدیه (صلی الله علیه وآله) است تا آخرین زمان تکلیف پیوسته روشن است، گرچه در حاشیه این نور، نور سنت قطعی محمدیه (صلی الله علیه وآله) است که آن نیز - یا موافقت نور قرآنی - تا قیامت روشن است.

بین ثقلین اکبر و اعظم و اتم و اکمل و اطول و ادمش بر حسب قرآن و روایات متواتره کتاب الله است و ثقل اصغرش که مادون این مرجع ممتاز است رسول الله (صلی الله علیه وآله) و سایر معصومان محمدی می باشند با این امتیاز که ثقل اکبر نه در لفظ و نه در معنایش مردنی و خاموش شدنی نیست، ولیکن ثقل اصغر از نظر کونی جسمانی اش مُردنی است و از نظر کیان و امتیاز روحانی اش که روایات است در بعد سنت قطعی اش همچنان در پرتو قرآن ماندنی است، لیکن بسیاری از روایات جعلی و یا بر مبنای تقیه و یا منسوخ به نص یا ظاهر قرآنی نیز تاریک و خاموش است، و روی همین اصل هم در ضمیر «به» همان وحدت فراتر و فراگیر قرآنی منظور شده که نور و کتاب در همان قرآن موجود است.

"سُبُل السلام" راههای نخستین سلامتی می باشد که نتیجه پیروی از رضای خداست، و پیامد آن صراط مستقیم می باشد که کثرت به وحدت می گراید، و صراط مستقیم در عین وحدت همه راهیان حقیقت را به خود متوجه می سازد. سبیل - که جمع سبیل و به معنی راهی سرازیر و راهوار است - یا سبیلی راهوار بسوی پرتگاه است که سُبُل غیر سلام می باشد، و یا سبیلی است بسوی راه و طراط مستقیم که سبیل السلام است، و جمع سُبُل از نظر جمعیت گوناگون راه یافتگان بسوی صراط مستقیم است که اینجا هم مطلق سبیل نیست بلکه سبیل سلام و راه یافتگان سلام به سوی صراط مستقیم مرادند، و گرچه خود صراط مستقیم هم دارای مراتبی است که برتریش "علی صراط مستقیم" و سپس "لِلصَّراطِ الْمُسْتَقِيمِ" و کمتریش و میانگیش "إِلَى الصَّراطِ الْمُسْتَقِيمِ" است که هر صراط را شامل است، ولی این سه مرحله با اختلاف درجاتشان خود مقصد و نتیجه سبیل السلام می باشند که این سبیل السلام همچون درجاتشان در صراط مستقیم راهی بودن: فطری، عقلی، فکری، علمی، لُبّی و صدر و قلب و فؤاد است در درون، و اعمالی شایسته روی همین مبانی در برون است، و این "صراط مستقیم" که تنوینش در لفظ تنوین تنکیر است در معنا تنوین تعظیم فراگیر مثلث صراط مستقیم می باشد.

و در کل «بازنه» که از راه سبیل السلام برای رسیدن به صراط مستقیم میانگینی است درخشان بدین معنی است که اگر اذن رحمانی و رحیمی حضرت اقدس رب العالمین Y در کار نباشد سبیل غیر سلام و راههای بیراهه و دعوت کنندگان درونی و برونی شیطانی باندازه ای زیادند که هر اندزاه هم انسان با پای خود و تنها خود بخواد راه سبیل السلام را به صراط مستقیم بپیماید بی پایه خواهد بود. درست

است که تا مکلف جويا و پويای راه خدا نباشد خدا هم او را در این راه تأييد نمی کند لیکن اینجا و مانند تمامی کارهای تکلیفی امر بین امرین است، نه جبر است و نه تفویض، که کلا پیمودن راه خدا با توکل بر خدا و تأييد او میسر است، آری، نور و کتاب مبین از کل ظلمات مکلفان را به در می برد، اما «بازنه» به صراط مستقیم هم رهبری می کند.

و می بینیم که در این جا افعالی پیاپی و پیامد یکدیگر است: ۱ - "یهدی به الله" با شرط "من اتبع رضوانه". ۲ - جریان آغازین هدایت که برطرف ساختن پرده ظلمات است. ۳ - این همه تنها با علم اوست پس از اختیاری شایسته از مکلفان. ۴ - "و یهدیهم الی صراط مستقیم". و اینجا "لا اله الا الله"، "سبل السلام" نتیجه "اتبع رضوانه" آمده، و «نور» و "صراط مستقیم" هم تبلور "سبل السلام" است.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ، وَفِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾

بی گمان کسانی که گفتند: «خدا (هم) او مسیح پسر مریم است» (که توحیدشان در خدایی مسیح است) بی چون کافر شدند. بگو: «اگر (خدا) اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که در زمین است جملگی را به هلاکت رساند، پس چه کس از سوی خدا چیزی را (در دفاع از اینان) اختیار دارد؟ حال آنکه فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است تنها از آن خداست؛ هر چه بخواهد می آفریند و خدا بر هر چیزی بسی تواناست.» ﴿١٧﴾

آیه ۱۷ - این آیه نظر پایانی در انحراف مسیحیان را نسبت به شناخت حضرتش بیانگر است، که بر حسب آیاتی دیگر اینان قائل به اقامیم و خدای سه بعدی بوده اند (خدا و فرزندش و روح القدس که میانگین این دو می باشد)، چنانکه "لا تقولوا ثلاثة" (4: 171) و نیز مسیحیان که مسیح و مریم را دو خدا پنداشته اند و در آیه (۱۱۶) همین سوره خواهد آمد، و در آیه مورد بحث از دو خدا هم به یک خدا رسیده اند بدین معنی که خدا از لاهوت الوهیت بوسیله روح القدس به ناسوت رَحِمِ مریم نزول کرده و چنانکه در آن الوهیت سه گانه دیگر روح القدس جا ندارد، خدا هم هرگز جدائی از مسیح ندارد که به تعبیر این گروه بسیار افراطی از آنان، مسیح در روحش خدا و در جسمش انسان است که مجموعه ای از خدا و انسان است. این پندار در واقع بیانگر قوس نزولی خداست به رَحِمِ مریم که خدا مسیح شد "ان الله هوالمسیح" و نه قوس صعودی مسیح به الله، زیرا تعبیرش بعکس است: "المسیح هو الله". چنانکه این سه نوع انحراف در برابر توحید حقیقی الله در اناجیل به تفصیل آمده است، گرچه

گروه موحدان انجیلی بسیار در اقلیت بوده و هستند، ولكن ثالث منحوس سه گانه انحراف مسیحیت همچنان به کثرت بوده و هست، که در حقیقت اینان دارای دو ثالثند؛ یکی سه گانه بودن، و ثالث، دوم سه و دو و یک بودنش، به همین معنی که خدا مسیح است می باشد.

اخیراً مانند گذشته مسیحیت احیاناً کسانی مانند استاد حداد بیروتی رئیس مطرائهای خاورمیانه در ۱۴ کتابش به خیال رد بر قرآن راجع به ثالث چنین می گوید که توحید آغازین عرب توحید جاهلانه ای و یا میانگینی از توحید بوده است، ولكن توحید ثالث توحیدی عاقلانه و حقیقی است گرچه در عقل نمی گنجد و فو عقل است، زیرا جاهلیت عرب که مادون عاقلان بوده اند همان توحید گذشته برایشان کافی بوده، لیکن توحید تثلیث در انجیل فو عقل است؟

در پاسخ باید گفت که اصولاً به میزان عقل حتی در فروترین درجاتش هرگز سه یک، و یک سه نخواهد بود، و این سخن که، فو عقل است اگر به معنای ضد عقل است مادون و تحت عقل خواهد بود و عقل آنرا همچنان انکار می کند، و اگر به این معناست که نه مادون عقل است و نه برابر با عقل بلکه عقل اصلش را می پذیرد ولی حقیقتش را نمی فهمد، این خود بر خلاف حقیقت است، زیرا عقل محال بودن متناقضات ذاتی را به خوبی می داند، روی این اصل توحید تثلیث نه برابر عقل است و نه مافو عقل، بلکه مادون و ماتحت عقل می باشد.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَرَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّوهُ. قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

و یهودیان و نصرانیان گفتند: «ما پسران و دوستان خداییم.» بگو: «پس چرا خدا شما را به (کیفر) گناهانتان عذابتان می کند؟ (نه)، بلکه شما (هم) بشری هستید از جملهی آفریدگان.» (خدا) برای هر که بخواهد می پوشاند و هر که را بخواهد عذاب می کند و فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است تنها از خداست، و بازگشت (همه) تنها سوی اوست ﴿١٨﴾

آیه ۱۸ - اینجا «أَحِبَّوهُ» بیانگر معنی "ابناءالله" است به ادعای یهود و نصاری، اکنون اگر اینان دوستان خدایند پس چرا خدا در آیاتی از کتب آسمانی گنه کارانشان را وعده عذاب داده، عذاب هرگز با دوستی خدا که در عقیده و عمل آشکار است مناسبتی ندارد.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٩﴾

هان ای اهل کتاب! بی گمان پیامبرمان سویتان آمده که در حالت فترت رسولان (تمامی حقایق را) برایتان شما بیان می کند. تا مبدا بگویند: «برای ما هیچ بشارتگر و هشدار دهنده ای نیامد.» پس همانا برای شما بشارتگر و هشدار دهنده ای آمده. و خدا بر هر چیزی تواناست. ﴿19﴾

آیه ۱۹ - "فترة من الرسل" آیه ای منحصر به فرد در کل قرآن است که فاصله ای را میان بعثت پیامبر آخرین و سایر پیامبران نمودار کرده، زیرا بر حسب آیاتی چند مانند "ثم ارسلنا رسلنا تترى" (44:23) کل رسولان پیش از رسول اسلام از پی یکدیگر و مماس با هم آمده اند و اینجا هم «فترة» بین رسولان است و نه فترة در رسالتشان که رسالت عیسی (علیه السلام) تا زمان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) همچنان باقی بوده است که مبشران غیر رسالتی از شرعمداران مسیحیت همچنان «تترى» و در پی یکدیگر بوده اند که در حقیقت این حجت الهی که حجت رسالت است هرگز کلاً سُستی نپذیرفته و در آن فترتی حاصل نشده است، بلکه فترت در حجت دیگر که خود رسولان است می باشد، البته در این فترتِ رسولی و نه رسالتی مصلحتهایی هم بوده است، از جمله ایجاد حالت نگرانی مکلفان که در منجلاهای تحریفات تورات و انجیل بسر می برده اند، که این نگرانی در بُعد نخست آنان را به کوششها و کاوشهایی بیشتر برای بدست آوردن وحیهای ربانی توراتی و انجیلی برگمارد، و در ثانی آمادگی برای وحی خالص و بی شائبه در آنها حاصل گردد که این بُعد نخستین است، و بُعد دوم بشارتهای متعدد تورات و انجیل است برای آمدن چنان کتاب و پیامبری که هرگز تحریف پذیر نیست، و اینجا "أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ" علت فرارسیدن رسول آخرین را بیان کرده که اگر وی نمی آمد و این فترت بیشتر بطول می انجامید حجت ربانی بس ضعیف می شد و حجت مکلفان قوی می گردید، و انگهی «رسولنا» در این آیه که با جمعش کل رسالت ویژه و حیانی پروردگار در اختصاص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده بیانگر این است که این رسالت به تنهایی جبران کننده فترت گذشته و رسالتهای پیشین بوده است، و در هر صورت چنانکه اشاره شد در این فترت برای مکلفان رحمتهایی بوده که از جمله: ۱ - امتحان و ابتلای بیشتر بر اثر نبودن خود رسولان و ۲ - ایجاد حالت آمادگی و بی جوئی از رسالتی جبران کننده و بدون هیچ تحریفی در میان مکلفان بوده است.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَقَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ
وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٠﴾

و چون موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید، آن گاه که در میانتان پیامبرانی برجسته قرارداد، و شما را مالکان خود ساخت (از بندگی فرعون نجاتتان داد) و آنچه را که به هیچ کس از جهانیان نداده بود به شما داد.» ﴿٢٠﴾

آیه ۲۰ - در این آیه نقشی زیبا و دلربا از تحقق بخشیدن "لا اله الا الله" بعنوان نعمتی بزرگ بر بنی اسرائیل پیداست که شما را از بندگی فرعونیان نجات داد، "الا الله" همان "اذ جعل فيكم انبياء" است که این پیامبران حامل و عامل ندای توحید بوده اند و "لا اله الا الله" همان "جعلكم ملوكاً" می باشد، با توجه به این نکته که ملوک به معنای پادشاهان نیست، زیرا پادشاهان بنی اسرائیل بسیار کم بوده اند مانند یوسف، داوود، سلیمان و اشعیا، و دیگر پادشاهانی رسالتی در این میان نمی بینم مگر طالوت که طبق آیه (247:2) پادشاه و مبعوث ربانی بوده ولی رسول نبوده است، و خلاصه اینکه پادشاهان بنی اسرائیل بسیار انگشت شمارند، و این چهار پیامبر هم در واقع نبوت را در دو بُعد شرعی و سیاسی دارا بوده اند، بنابراین «ملوکاً» غیر رسالتی - به معنای پادشان - در انحصار طالوت یا افرادی دیگر که ما آنها را نمی شناسیم بوده است. و می بینیم که از پیامبران بنی اسرائیل که بیش از صد هزار نفر بوده اند اینجا بعنوان "جعل فيكم انبياء" یاد شده ولیکن "جعلكم ملوكاً" درباره کل بنی اسرائیل تصریح دارد، بنابراین ملوکیت در اینجا بمعنای نجات دادن خدا ایشان را از شر عبودیت فرعون است که همواره نسبت به افکار، عقاید و اعمالشان مالک خود باشند نه مملوک فرعونیان. کما اینکه «و آتاکم» نیز این ملوکیت جمعی را تأیید می کند، زیرا این رسالت اسرائیلی کل بنی اسرائیل را در بر داشته است. اینجا "مالم یؤت احداً من العالمین" به معنای کل جهانیان در مثلث زمانی نیست بلکه مقصود مکلفان پیش از بی اسرائیل هستند که از آغاز تا این زمان هرگز شریعتی مانند تورات و این همه پیامبر نیامده است که هم حجت رسولی رسولان و هم حجت رسالتی تورات فراتر از کل حجت های گذشته بوده است، و خود «لم یات» ماضی برای این اختصاص کافی است، افزون بر آیاتی قرآنی.

يَقَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَسِرِينَ ﴿٢١﴾ قَالُوا يَمُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنْدْخُلُهَا حَتَّى
يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَخِلُونَا ﴿٢٢﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ
فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿23﴾

«ای قوم من! به سرزمین مقدسی که خدا برایتان مقرر داشته درآیید، و بر گذشته هاتان بازنگردید که (این خود) بازگشتی زیان بار است.» ﴿21﴾ گفتند: «ای موسی! در آنجا مردمی زورمند ستم پیشه اند، و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز داخل آن نمی شویم. پس اگر آنان از آنجا بیرون روند ما (هم) بی چون (به آنجا) وارد می شویم.» ﴿22﴾ دو مرد از (زمره‌ی) کسانی که (از خدا) می هراسند (و خدا به آنان نعمت [ویژه] داده بود گفتند: «از آن دروازه (ناگهان) بر ایشان درآیید، که اگر از آن داخل شدید، بی گمان پیروزمند خواهید شد. و اگر مؤمن بوده اید پس بر خدا توکل کنید.» ﴿23﴾

آیه ۲۳ - اینجا در زمینه ترس بنی اسرائیل از ورود در بیت المقدس به حساب اینکه ساکنانی بسیار جبار و توانمند داشته و بنی اسرائیل به همین دلیل از ورود به شهر قدس ترسان بوده اند، به عنوان تاکتیکی بسیار جالب این دو مرد که بس خدا ترس بوده اند و خدا نعمت ایمان کامل را برایشان ارزانی داشته بود به یهودیان ترسو گفتند با توکل بر خدا و ایمان کامل یکسره "ادخلوا علیهم الباب" از در بیت المقدس یکجا و با تهور و شدت بر سر و سامان آنان بریزید که در اینصورت حتماً غالب خواهید شد، و این برای اهل حق در برابر اهل باطل تاکتیکی بسیار ارزنده است، زیرا هجوم یکباره و با قدرت روحیه طرف مقابل را تضعیف می کند، گرچه قدرت و جمعیت بیشتری هم داشته باشد، و این جریان نه تنها در مورد نبردهای نظامی بلکه در مورد نبردهای علمی، عقیدتی و فرهنگی نیز چنان است، شما که دارای این قدرت های و حیانی می باشید اگر با توکل بر خدا بر دشمنان یکباره هجوم علمی برید، آنها هر چقدر قدرتمند باشند مغلوب می گردند، البته بشرطی که اصول اولیه این معاندان را بخوبی درهم کوید که فروعش نیز در پی آن منهدم خواهد شد. و این مسئله امروز نیز تکلیفی بسیار حساس بر اهل حق است که با تمام نیروهای خود بر تمامی نیروهای اهل باطل هجوم برند، گرچه اهل حق همیشه در اقلیت بوده اند و لکن "کم من فئۃ قلیلة غلبت فئۃ کثیرة باذن الله" (249:2) و این فئۃ کل گروههای رزمنده در راه حق را در کل ابعاد رزمی را شامل است.

قَالُوا يَمُوسَى إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ ﴿24﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِ بَيْنَنَا وَبَيْنَ
الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿25﴾

گفتند: «ای موسی! تا هنگامی که آنان در آن (شهر) هستند ما بی گمان هرگز پای در آن ننهیم، پس تو و پروردگارت بروید، پس با آنها جنگ کنید، ما همواره همین جا نشسته ایم.» ﴿24﴾ (موسی) گفت:

«پروردگارم! من جز اختیار شخص خود و برادرم را (در رسالت) ندارم، پس میان ما و میان این قوم

نافرمان جدایی بیفکن.» ﴿25﴾

آیه ۲۵ - «لَا مَلِكَ» در این آیه بمعنای سرپرستی کامل رسالت وحی است، زیرا این خود در اختصاص هارون می باشد که او هم در بُعد دوم صاحب وحی است یعنی پذیرای کل وحی موسوی است، چه از نظر علمی و چه عملی، ولیکن دیگران أحياناً مانند همین افرادی هستند که در داخل شدن در بیت المقدس از نظر معرفت و عمل کمال بی معرفتی و سرپیچی را داشته اند، مگر آن دو مرد که گرچه - پیرو هارون - مملوک وحی موسوی بوده اند لیکن مملوکیت مطلق وحی در هر دو بُعدش ویژه مقام رسالت است، که نه قصور دارد و نه تقصیر، اما غیر معصوم هر که باشد بالاخره قصور و حتی تقصیری أحياناً دارد، درست است که گروهی از بنی اسرائیل خود از شایستگان بوده اند جز آنکه در زمان موسی و هارون (علیهم السلام) احدی از آنان بجز اینان معصوم نبوده اند و روی این اصل چنانکه اشاره شد مملوک معصومانه موسی (علیه السلام) هم نبوده اند و انحصار اخیر هم در اینجا به معنای ملک انحصاری است، چنانکه "الآنفسی" که تنها مالکیت عصمت است نیز این مالکیت را نسبت به برادرش تأیید می کند.

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ
الْفَاسِقِينَ ﴿26﴾ وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ
أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ
الْمُتَّقِينَ ﴿27﴾

(خدا به موسی) فرمود: «پس (ورود به) آن سرزمین بی گمان چهل سال بر ایشان حرام گشت (و) از آن محرومند حال آنکه در زمین (شان) سرگردان خواهند بود. پس تو بر گروه نافرمانان اندوه مخور.» ﴿26﴾ و خبر دو پسر آدم را به تمامی حقیقت بر ایشان بخوان. چون (هر یک از آن دو) قربانی ای پیش کش داشتند، پس از یکی از آن دو پذیرفته شد، و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل) گفت: «بی چون و بی امان تو را خواهم کشت.» (هابیل) گفت: «خدا بی گمان تنها از تقوایندگان می پذیرد.» ﴿27﴾

آیه ۲۷ - این دو قربانی دو فرزند آدم به منظور درخواست از حضرت حق بوده که یکی پذیرفته شد چون حقیقت داشت و دیگری چون خالی از حقیقت بود پذیرفته نشد.

«لَأَقْتُلَنَّكَ» که تهدیدی است برای کشتن برادرش، در حقیقت تهدیدی است علیه مقام ربانیت چون

عدم قبول از او بوده و ربطی به دیگری ندارد، بنابراین این تهدید در حکم ارتداد است.

لَسِنَ بَسَطَتْ إِلَى يَدِكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ
اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾

«اگر ناگزیر دستت را سوی من دراز کنی - تا مرا بکشی - من دستم را سوی تو درازکننده نیستم تا تو

را بکشم. من به راستی از خدا - پروردگار جهانیان - می‌هراسم.» ﴿٢٨﴾

آیه ۲۸ - و این "ماأنا بباسط" که هابیل به قابیل گفت، بدین معنی نیست که من از برای دفاع هم دست به روی تو دراز نمی‌کنم، زیرا دفاع واجب و ترک آن ظلم است، و چنانکه ظالم معذب است، مظلومی هم که در صورت توان از خود دفاع نکند در حاشیه او معذب خواهد بود، بلکه به قرینه «لأقتلك» این معنی مقصود است که من در صورت هجوم تو برای کشتن دست دراز نمی‌کنم و نه اینکه دفاع هم نمی‌نمایم. و این خود عدالت است که اگر ناکسی به کسی بی‌جا هجوم کرد، قصد کشتن او در دفاع از جان خود جایز نیست، بلکه تنها دفاع است که حتی الامکان بر مظلوم واجب می‌باشد و اگر ناخودآگاه در ضمن این دفاع مشروع ظالم کشته شد خونس هدر است، و اینجا یا قابیل ناگهان هابیل را کشته که دفاعی هم در کار نبوده، و یا آشکارا بر او هجوم نموده ولی دفاع هابیل اثری نبخشیده و کشته شده است، و در هر صورت دست دراز نکردن هابیل تنها به قصد کشتن قابیل درست است و نه برای دفاع.

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ
الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾

«من همی خواهم که تو با گناه من و گناه خود (سوی خدا) بازگردی؛ پس از همدمان آتش باشی، و

همین است سزای ستمگران.» ﴿٢٩﴾

آیه ۲۹ - «إثمی» شاید گناهی باشد برای هابیل که در اثر مظلومیتش در این جریان بعهده قابیل می‌افتد، و یا گناه کشتن اوست که به ضمیمه گناهان دیگر قابیل بر عهده خود قابیل می‌باشد و این مثلث گناه تنها بعهده قابیل است، که گناه سومش تهدید به این قتل است که احیاناً از خود قتل هم بدتر است، زیرا در مرز ارتداد می‌باشد، و "انی ارید" که اراده هابیل را بر تحقق این سه گناه در قابیل بیان می‌کند حداقل دفاعی در مقابل ظالم و فریادگری و مفتضح کردن اوست، که اصولاً مظلوم باید علیه ظالم تا سر حد امکان دفاعی داشته باشد و این "فتکون من اصحاب النار" تأییدی دوم است بر اینکه این گناه، گناهی کفرآمیز بوده.

اینجا جای این سؤال است که نخست پیامبریش در آن حال ثابت نیست اگر «اِثْمی» احیاناً گناهی از هابیل را در بر گیرد چگونه می توان پذیرفت درحالیکه هابیل از پیامبران الهی بوده است. پاسخ این است که اگر هم حضرتش پیامبر بوده در حاشیه موقت رسالت آدم (علیه السلام) بوده است، «اِثْم» هم کلاً گناه نیست، بلکه شامل قصور هم می شود چنانکه معصومان محمدی (صلی الله علیه و آله) همین «اِثْم» را به خود نسبت می دهند که از روی خضوع در برابر حضرت حق اصولاً کون و کیان خود را گوئی گناه می پندارند، وانگهی انسان که استعداداً در راه تکامل است حالت گذشته و فعلی اش نسبت به آینده اش کمتر است و استغفار از اِثْم تقاضای برتری بر این دو حالت است، و این خود افزون بر احتمالات گذشته ساحت قدس هابیل را از گناه تبرئه می کند.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ، فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٣٠﴾ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ، كَيْفَ يَوْرِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَوَيْلَتِي أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأَوْ رِي سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّدِمِينَ ﴿٣١﴾ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿٣٢﴾

پس نفس (آماره) اش برایش قتل برادرش را هموار و راهوار و (او را) وادار کرد؛ پس او را کشت، و در نتیجه از زیانکاران شد. ﴿٣٠﴾ پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. (قابیل) گفت: «وای بر من! آیا عاجز بودم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟» پس از (زمره‌ی) پشیمانان گردید. ﴿٣١﴾ برای همین (هم) بر فرزندان اسرائیل نبشتم که هر کس کسی را - جز به (جزای کشتن) کسی، یا فسادی در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه‌ی مردم را کشته، و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمامی مردمان را زنده داشته. و همواره پیامبران ما تمامی روشنایی‌ها (ی حق) را برایشان آوردند، سپس بسیاری از ایشان همواره در زمین بی گمان زیاده رو می باشند. ﴿٣٢﴾

آیه ۳۲ - "نفساً بغیر نفس" اجمالی است از جریان کشتن به ناحق که در آیه (178:2) "الانثی بلانثی" توضیح داده شد، که در شریعت قرآن جان زن و مرد یکسان نیست و در شریعت تورات هم ظاهراً چنین است زیرا احتمال اجمال و کلی گوئی در این آیه نسبت به شریعت تورات وجود دارد، چنانکه "النفس بالنفس" هم همینگونه است، و درست است که سوره مائده آخرین سوره قرآنی و

احیاناً نسخ کننده برخی احکام از سایر سوره هاست، لیکن این دو آیه یعنی "نفساً بغير نفس" و "النفس بالنفس" بیانگر حکم توراتی است ولی آیه بقره که با تصریح "الانثی با لانثی" اختلاف خونبها و قصاص مردان و زنان را بیان کرده حکم قرآنی است و طبعاً این حکم قرآنی ناسخ آن حکم توراتی است، البته در صورتیکه بعنوان مطلق گوئی نباشد، ولی در صورت مطلق گوئی و اجمالش که حقیقت هم همین است، آیه قرآنی بقره بیانگر آن اجمال می باشد.

و این کشتن و زنده کردن که به مثابه کشتن و زنده کردن همه مردم است از چند جهت می باشد:

۱ - کشتن انسانی بدون جرم، کشتن انسانیت است، چه یک انسان را بکشد و یا چند انسان و یا همه انسان ها را، چنانکه جلوگیری از کشتن ظالمانه یک انسان، زنده کردن انسانیت است.

۲ - اگر انسان نخستین کشته شود نسل انسانیت کشته شده و اگر همین انسان پایدار بماند نسل انسانیت تضمین گردیده است، روی این دو جهت در این آیه «کأنما» آمده و نه «انما».

۳ - بعد سوم این است که "الناس جميعاً" کل انسانها نباشند بلکه جمعی از انسانها که از نسل یک انسان پدید می آیند که امکان تناسل افراد بسیاری از تک تک انسانها موجود است.

این کشتن و زنده کردن شامل کشتن روح و زنده کردن آن نیز می باشد، و بلکه برتر است که اگر در هر سه بعد از ابعاد گذشته کسی را هدایت کنی، هدایت گر گروهی بسیار می باشی و اگر هم گمراه کنی، آن گروه دیگر را نیز گمراه کرده ای مانند شیطان که گمراه کننده بسیاری است، و همچون رسول بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) که همچنان هدایت کننده بسیاری از مکلفان می باشد.

اینجا جای این پرسش است که پس از شریعت آدم (علیه السلام) دو شریعت نوح و ابراهیم (علیهم السلام) پیش از شریعت اسرائیلی در کار است، پس چرا کتابت این قصاص از بنی اسرائیل آغاز گردیده که گوئی در آن دو شریعت قصاصی نبوده است؟ پاسخ این است که نخست کتابت این قصاص در شریعت اسرائیلی آنرا از دو شریعت گذشته نفی نمی کند چنانکه آیاتی از قرآن قصاص را کلاً حق صاحبان دم دانسته است، وانگهی شریعت اسرائیل در میان شرایع پنجگانه ولایت عظم از نظر اهمیت - پس از قرآن - نخستین شریعت دامنہ دار و وسیع الهی است، و روی همین جهت هم بعنوان شریعت آغازین برای این حکم قصاص معرفی گشته. وانگهی «کتبنا» اینجا موردش تمامی احکام یاد شده درین آیه است که اگر هم انحصاری نسبت به شریعت نوح و ابراهیم در تورات است در جمع این احکام است و نه در خصوص این حکم.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا
أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ
خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ
تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٤﴾

سزای کسانی که با (ربانیت) خدا و (با رسالت) پیامبرش می جنگند، و در زمین به افساد می کوشند، جز
این نیست که پیایی کشته شوند، یا بر دار آویخته گردند، یا دست ها و پاهایشان در خلاف جهت
یکدیگر بریده شود، یا از سرزمین افساد(شان به گونه ای متناسب با گناهشان) رانده شوند. این رسوایی
برایشان در دنیاست و برایشان در آخرت عذابی بزرگ است. ﴿٣٣﴾ مگر کسانی که پیش از آنکه
بتوانید بر ایشان دست یابید توبه کرده باشند. پس بدانید که (در این صورت) خدا پوشندهی رحمت گر
بر ویژگیان است ﴿٣٤﴾

آیه ۳۳ و ۳۴ - «الذین» در این آیه در انحصار کفار نیست، بلکه مسلمانانی را نیز که کافر گونه عمل
می کنند شامل است، در هر صورت جنگ با خدا، جنگ با ربانیت و وحدت و شریعت اوست که
مکلفان را در این ابعاد منحرف کنند، و جنگ با رسول قیام بر ضد رسالت اوست چه عقیدتی که
مهم تر است و چه خونین، و در مرحله سوم "یسعون فی الارض فساداً" که در هر صورت در افساد
مکلفان کوششی داشته باشد اعم از افساد عقلی، عقیدتی، جانی، عرضی و مالی که الإفساد در این
نوامیس خمسة ام الفساد است، و چون آن دو محاربه و این افساد مراتبی دارند جزای آنها نیز بگونه
مناسب دارای مراتبی است، که نخست کشتن آنهاست به هر شکل مناسب و سپس به دار آویختن آنها،
و این دو مربوط به جنگ با خدا و رسول است که بدترین ارتداد می باشد، آنگاه در بُعد سعی در
افسادهای دیگر نخست بُریدن دست ها و پاهایشان "من خلاف" است یعنی یک دست از طرفی و یک
پا از طرف دیگر بریده شود، و این هم بر حسب سنت قطعیه درباره سارقان مسلح است که هتکی
دوگانه دارند: یکی ترساندن جانها و دیگری دزدیدن اموال، در حالیکه کشتاری در کار نباشد، زیرا در
اینصورت مورد قصاص نیز می باشند. این بعد نخستین از "یسعون فی الارض" است، ابعاد دیگری نیز
هست که "او ینفوا من الارض" بیانگری است کلی نسبت به تمامی آنها، زیرا ارض یا کل زمین و زمینه
زندگی است که این هم به معنی اعدام است و در خبر است که در اینصورت به دریا افکنده می شود و
یا جریاناتی دیگر مانند آن که از زمین افساد به زمین دیگر تبعید گردد. که بدین وسیله از افسادش
جلوگیری شود و یا از اداره یا محل کسب یا جایگاههای کارهای دیگرش که در آنها افسادگر است
بجائی دیگر منتقل شود و یا از زمین و زمینه آزاد بودن به اسارت و زندان درآید و یا جریاناتی دیگر

که بر حسب مناسبات و مراتب سعی در فساد تنها از افسادش جلوگیری به عمل آید، که این عقوبت ها بعنوان انتقام نیست، بلکه تنها بعنوان جلوگیری از تکرار جریمه است.

آیه (۳۴) هم بیانگر همین حقیقت است، که توبه واقعی، پیش از امکان دستگیری را در مورد جزای دنیا و آخرت پذیرفته دانسته، و چنانکه اشاره شد در این گناهان هرگز قتل عمدی وجود ندارد، زیرا در اینصورت جزای دنیوی قابل بخشش نیست مگر اینکه ولیّ دم آنرا ببخشد، ولی در جرائم یاد شده در این آیه توبه پیش از دست یافتن به مجرم بطور قطع موجب نفی عقوبت است و این "قبل أن تقدروا علیهم" تنها بمعنای دست یافتن فعلی و زندانی بودن آنان نیست، بلکه قبل از زندان هم اگر امکان دستگیری آنان درکار باشد در حکم زندانی بودن آنان است، زیرا پس از دست یافتن به آنان اگر توبه کنند حقیقتی برای توبه آنان وجود ندارد چون طبعاً این توبه از ترس است و اثبات توبه حقیقی قبل از دست یافتن به آنان به این است که بدون هیچگونه ترسی با حضور گواهان عادل توبه خود را ابراز دارند، و این گواهان جریان را نزد حاکم شرع مربوطه گواهی دهند، که در اینصورت کل تأدیب های یاد شده حتی کشتن، به دار آویختن و بریدن دست و پا - اضافه بر عذابهای اخروی - بر طرف خواهد شد، و تنها راجع به سار مسلح که مالی بسرقت برده باید آن مال را از او گرفت و حدّش طبعاً ساقط است.

چنانکه دیدیم بزرگترین گناهان که در حد الحاد و شرک و سایر کفرها و اعمال کفرآمیز است در صورت توبه واقعی بخشودنی است، پس بطریق اولی گناهان دیگر نیز چنین است مانند گناهان جنسی و یا ناجنسی های دیگر که کلاً پیش از دست یابی به گناهکار و توبه حقیقی و شرعی اش توبه اش بخشوده است، و این بخشش در هر دو بُعد عذابهای دنیوی و اخروی می باشد. روی این اصل بسی آشکار است که در غیر تعدی جانی و مالی تمام جرمها با شرط توبه واقعی بخشوده است.

روی این مبنا که این جریانات تنها بازدارنده از این جرائم است، اگر جزائی غیر از سه گونه نخستین در کار باشد، در صورتی که توبه قطعی حاصل شود نفی من الارض نیز که دور شدن از زمین افساد بوده است برطرف می شود، و زندانیها و تبعیدیها و مانندشان در اینصورت بشرط عدم بازگشت به جرائمشان آزاد می گردند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣٥﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید، و به سوی او از (آن) وسیله (ای که خشنود است) جستجو کنید، و در راهش جهاد نمایید، شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید. ﴿٣٥﴾

آیه ۳۵ - در این آیه نقشی از (لا اله الا الله) بازگو شده که پس از ایمان: "اتقوا الله" لا اله است و مابقی آیه نقش (الا الله) را دارد و این "اتقوا الله" که بین ایمان و سایر جریانات ایجابی واقع شده، هم در سلب نقش دارد و هم در ایجاب، و «الوسیله» در اینجا کل وسائلی را که بر مبنای ایمان و تقوی الله وسیله سلوک الی الله و شناخت و طاعت و عبادت الله است شامل می گردد. «وسیله» نیست که بتوان به هر وسیله ای توسل جست و احیاناً راه خدا را با وسیله ای ناشایسته پیمود، بلکه این وسائل - اعم از دورنی ها و برونی هایش - تنها وسائلی است که بر مبنای ایمان و تقوی باشد که علم، عقیده، اخلا و عمل در بعد خودی و درونی و اشخاص و چیزهای دیگر در بعد برونی در صورتی می توانند وسیله الی الله در هر بُعدی از ابعاد باشند که بر خلاف رضا و دستور الهی نباشند و چنانکه در "ایاک نستعین" مفصلاً گذشت کمک گرفتن خدا به هر وسیله ای از وسائل در راه عبادت و اطاعت اوست، روی این اصل علوم و عقاید و اعمالی که ناپاکند یا مطلق نیستند وسیله الی الله نیز نمی باشند، و نیز کسانی که رهبریشان در بُعد معرفتی کامل قرآن از نظر علم و عمل نباشد هرگز وسیله هدایت نیستند و کسانی هم که در شفاعت ربانی مأذون نمی باشند وسیله شفاعت نمی باشند.

اینجا از نتایجی که می گیریم این است که کار حرام هرگز نمی تواند مقدمه کار واجب باشد - تا چه رسد به کار غیر واجب - بلکه تنها این کارهای واجب یا جایز هستند که می توانند بر مبنای "و ابتغوا الیه الوسیله" از وسائل الی الله باشند، به استثنای موارد برخورد اهم و مهم.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٣٦﴾ يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوكَ مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ ﴿٣٧﴾

بی گمان کسانی که کفر ورزیدند، اگر تمامی آنچه در زمین است برای آنان باشد، و مثل آن را (نیز) با آن (داشته باشند) تا بدان وسیله خود را از عذاب روز رستاخیز بازخرید کنند از ایشان پذیرفته نشود، و برایشان عذابی پردرد است. ﴿٣٦﴾ می خواهند که از آتش برون آیند، در حالی که از آن بیرون آمدنی نیستند و برای آنان عذابی پایدار است. ﴿٣٧﴾

آیه ۳۷ - اینجا "وماهم بخارجین منها" تنها بدین معنی دلالت دارد که هر کس خلود کلی در آتش دوزخ داشته باشد هرگز با وجود آتش از آن بیرون رفتنی نیست، زیرا بیرون از آتش یا دخول در بهشت است و یا هیچ و اینها که شایستگی بهشت ندارند بیرون رفتنشان از آتش در حالیکه آتش هنوز موجود است اولاً کم کردن عذاب آنهاست بدون جهت، و ثانیاً بیرون آتش جایی برای ماندن هرگز برایشان نیست، روی این اصل بر خلاف آنچه گمان می شود این آیه دلالت بر خلود بی نهایت در آتش

را ندارد، بلکه تنها آنان از آتش بیرون نمی روند و به مقتضای عدالت ربانی بالاخره این جهنمیان با جهنم نابود خواهند شد، و این هم بیرون رفتن از آتش نیست، بلکه بیرون رفتن هر دو از هستی شان می باشد. "ولهم عذاب مقیم" هم بدین معنی است که تا آتش هست و آنها هم استحقاق عذاب دارند همچنان با معیت یکدیگر تا زمان معین باقی خواهند ماند.

وَالسَّارُّ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ
حَكِيمٌ ﴿٣٨﴾

و مرد و زن دزد را - به (سزای) آنچه به دست آورده اند - دست هایشان را به کیفری از جانب خدا قطع کنید. و خدا عزیز حکیم است. ﴿٣٨﴾

آیه ۳۸ - سرقت در لغت رُبُودن چیزی است بگونه ای پنهانی، چه مال باشد یا حق و یا شخص، و سرقت شخص از سرقت مال و حق مهمتر است، چنانکه "انکم لسارقون" که ندای یوسف (علیه السلام) علیه برادرانش بود، دلیل بر همین مسئله است، و قطع دستهای سارقان که تنها به معنای این دستهایشان نیست، گرچه در مورد سرقت فعلی مالی معین چهار انگشت دست راست قطع می گردد، لکن «فاقطعوا» در زمینه مطلق سرقتها، مطلق قطع است که نخست با مراقبت شایسته در دولت اسلامی باید دستها، کوششها و وسائل سرقت نابود گردد که زمینه ای برای هیچگونه سرقتی هرگز نماند و اگر دزدی مال در حالت اضطرار باشد تعذیب و تأدیبی هم وجود ندارد.

در اینجا «ایدیهما» چنانکه اشاره شد تمام دستها و توانهای کل دزدها را شامل است و چنانکه در دزدی مال با شرائط حد شرعی جاری است، در دزدی شخص نیز چنین است بدین معنی که آدم ربائی از دزدی مال بدتر است و حدش لااقل کمتر از آن نیست و اگر جمع بین سرقت و قتل شود دو حد جاری است، و در هر صورت چون حد سرقت تنها از باب "نکالا من الله" است که بمعنای تعذیب و تأدیب دزد می باشد، اولاً باید بگونه عادی انگشتان قطع گردد و نه آنکه بوسیله بی حس کردن دست بدون درد بریده شود، و سپس اگر امکان اتصال دوباره دست در کار باشد نه تنها جایز است، بلکه واجب نیز می باشد که از باب "ولا تلقوا بأيديکم الى التهلكة" (2:195) بر عهده سار است که دست بریده خود را در صورت امکان بازگرداند، زیرا بالاخره "نکالا من الله" تحقق یافته و عذاب دوم که پس از قطع دست استمرارش نکال دومی است که بر مبنای وحدت "نکالا من الله" تنها حد بریدن دست است و نه اینکه در صورت امکان مجدد وصل هم نگردد، مگر در صورت عدم امکان که چاره ای جز استمرار نکال اول وجود ندارد.

اگر گفته شود نکال تنها به معنای عذاب نیست، بلکه عذابی است بازدارنده و این بازدارندگی از دزدی به صرف بریدن انگشتان نیست، بلکه استمرار آن، دزد و دیگران را از دزدی همچنان باز می‌دارد؟ پاسخ این است که اولاً «نکالا» قدر مسلمش همان تعذیب است و تنوین تنکیر هم دلالتی بر وحدت این تعذیب دارد که مصداق یقینی و کافی اش همان بریدن نخستین است و استمرارش نکالی مستمر می‌باشد که آنرا از وحدت برون می‌برد، وانگهی «جزاء» خود دلیلی است پیشین بر وحدت جزا که «نکالا» هم به دنبال آن با حفظ همان وحدت تنها یک تعذیب را شامل است، وانگهی اگر استمرار بریدگی دست مقصود بود بایستی بدان تصریح می‌نمود، و از نظر حکمت برونی هم اگر این دزد که دستش بریده شده کلاً توبه کرد و از عادلانی بسیار شایسته شد خود این استمرار بریدگی دست توبه اش را واژگون می‌کند، زیرا خود نمایانگر دزدی است، روی این اصول چنانکه گفتیم نه تنها پیوند انگشتان جایز است، بلکه از باب حفظ سلامتی و آبروی توبه‌کنندگان واجب نیز هست.

آیه سرقت با همان لفظ "السار و السارقة" بیانگر حد دزدی است که باید بگونه‌ای پنهان باشد زیرا تصرف نابجا در مال دیگران بگونه‌ای آشکار اگرچه غضب و حرام است لکن سرقت نیست، و آیا این تصرف پنهانی مطلق است که هیچکس آنرا نفهمد، پس چگونه ثابت می‌شود؟ پاسخ این است که برای اثباتش دست کم دیدن دو نفر عادل لازم است چنانکه در روایاتی این شهادت محقق است.

و در پاسخ این پرسش که وجود دو شاهد عادل در سرقت که بگونه‌ای پنهانی است ناچیز و بسیار کم است؟ باید گفت که اینجا دو مطلب است: نخست تصرف غاصبانه مالی از دیگری است، و در ثانی وقاحت این تصرف بدین گونه که در عین سری بودن این جریان که هم مال پنهان است و هم در پنهانی ربه‌ده می‌گردد شخص دزد با کمال وقاحت به این مال را دست بُرد زند، اینجاست که سرقت تحقق می‌یابد و با شرایط شرعی اصل دزدی و شهادت بر آن حدّ تحقق می‌یابد و اگر هم این جریان بسیار نادر باشد مانند شهادت بر اعمال جنسی این حد هم تنها برای جلوگیری از دزدی نیست، بلکه برای جلوگیری از این بعد وقاحت است که در میانگین علنی بودنش و پنهانی اش از جایگاهی پنهان و محفوظ از دستبرد چنان دزدی حاصل گردد.

اصولاً جامعه اسلامی بایستی با همپائی و کمک مسلمانان جامعه‌ای نظیف و از هر گونه بی‌بند و باری مبرا باشد و در عین حال حدود الهی بویژه در امور جنسی و دزدی در انحصار همین موارد بسیار کم است و گرنه بسیاری از نابکاران بایستی همچنان با دستهای بریده در میان مسلمانان جولان کنند و این فزاینده‌ای است نوعی.

و این آیه درست است که مطلق است و هر گونه سرقت نسبت به هر مقدار مالی را شامل است جز آنکه نه نص است در اطلاق و نه ظاهر در آن، بلکه این قاعده ای است کلی که در سرقتی لااقل مورد اعتنا چنان حدی هم هست که قطعاً مواردی از خود سرقت هم معمولی است و هم مورد حد نیست که مثلاً بریدن انگشتان بخاطر سرقت مقدار اندکی مال هرگز قابل پذیرش هیچ عاقلی نیست.

و در پاسخ این پرسش که دزدانی چگونه ای پیاپی با وسائلی پیشرفته و سرّی دزدی های کلان می کنند و اگر اینجا حدی در کار نباشد چون شاهدان عادلّی هم در کار نیست روی این اصل اجتماع مسلمانان اجتماعی ناهنجار خواهند بود باید گفت چنانکه این تکرار و اصرار از مصادیق سعی در افساد اقتصادی باشد با وسائلی شایسته حتماً بایستی جلوگیری شود، البته با شهادت حد زده می شود و گرنه این اموال بکلی باز پس گرفته می شود و وسایل این گونه دزدی ها بکلی جلوگیری می گردد.

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٩﴾

پس هر کس پس از ستمش توبه و اصلاح کند، خدا به راستی بر او بازگشت می کند. خدا بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿٣٩﴾

آیه ۳۹ - در این آیه توبه پس از سرقت و اصلاح را موجب برداشتن جزا بطور کلی دانسته و چنانکه پس از مرگ عذابی ندارد حد دنیوی نیز در اینصورت بخشوده است.

اصلاح بعد از توبه اولاً به معنای توبه نصوص است بدین معنی که هرگز این عمل را تکرار نکند و ثانیاً اصلاح مالی این است که آنچه را دزدیده باز پس دهد. و نیز اصلاح سوم باید محقق گردد ولی دو اصلاح نخستین در هر صورت حتمی است، اکنون اگر این توبه بعد از حد است مقصود از بخشش، عفو پس از مرگ می باشد و در دنیا هم این است که دیگر او را به دیده دزد ننگرند، ولی اگر این توبه و اصلاح قبل از حد است سقوط این حد به دلیل "قبل من أن تقدروا علیهم" در صورتی است که پیش از دست یابی به او تحقق یابد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٠﴾ يَأَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا بِأَمْنٍ بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ

يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾ سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَلُونَ لِلسُّخْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصْرِوْكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٤٢﴾ وَكَيْفَ يُحْكِمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنَ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنَ اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾

آیا ندانستی که فرمانروایی آسمان ها و زمین تنها از آن خداست؛ هر که را بخواهد عذاب می کند و برای هر که بخواهد (گناهش را) می پوشاند، و خدا بر هر چیزی بسی تواناست. ﴿٤٠﴾ هان ای پیامبر! کسانی که در کفر (شان) شتاب می ورزند، تو را غمگین نسازند؛ آنان که با زبان خود گفتند: «ایمان آوردیم» و حال آنکه دل هایشان ایمان نیاورده. و برخی از یهودیان بسیار به سخنان گزاف گوش می سپارند، و برای گروهی دیگر که نزد تو نیامده اند، گوش فرا می دارند، و کلمات (خدا) را از جاهای خود دگرگون می گردانند (و) می گویند: «اگر این (حکم) به شما داده شد، آن را بپذیرید، و اگر آن به شما داده نشد، (از آن) دوری کنید.» و هر که را خدا به فتنه آزمونی آتشین، درافکند، پس هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی آید. اینانند که خدا نخواستہ دل های شان را پاک گرداند. در دنیا برایشان رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ است. ﴿٤١﴾ بسی شنوایانی پذیرای دروغند (و) بسیار حرام خوارند. پس اگر نزد تو آیند میانشان داوری کن یا از ایشان روی بگردان، و اگر از آنان روی برتابی هرگز زبانی به تو نتواند رسانید، و اگر داوری کنی، به عدالت در میانشان داوری کن (که) خدا دادگران را همی دوست می دارد. ﴿٤٢﴾ و چگونه تو را داور قرار می دهند حال آنکه نزدشان تورات است (که) در آن حکم خداست؟ سپس بعد از این (طلب داوری) پشت می کنند، و ایشان (از) مؤمنان نیستند. ﴿٤٣﴾ ما تورات را - که در آن رهنمود و نوری است - به راستی نازل کردیم (و) پیامبران برجسته که تسلیم (فرمان خدا) بودند به موجب آن برای یهودیان داوری می کردند؛ و (همچنین) دانشمندان ربانی یهود و دانشمندان تارک دنیای (ربانی) نصرانی با آنچه از کتاب خدا بدان نگهبانی شایسته شدند، حال آنکه بر آن گواه بودند. پس از مردم نترسید و از من بهراسید و با آیات من

بهای ناچیزی را نخرید [؛ معامله نکنید.] و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده داوری نکنند، آنان خودشان کافراند. ﴿44﴾

آیه ۴۴ - «هدی و نور» در این آیه گواهی است بر هدایت و نورانیت نسبی در تورات که این دو تا پایان شریعت تورات اند، زیرا هدایت و نور مطلق در انحصار شریعت مطلقه یعنی قرآن است که شامل تمامی زمانها می باشد، اینجا «هدی» و نور آمده که خود تنوین دلیل است بر اینکه هدایت و نور توراتی مطلق نیستند، لیکن همین هدایت و نور نسبت به قرآن یا صریحاً و یا با قرائنی در جای جای قرآن مطلق است.

اینجا حاکمیت پیامبران تورات و نیز شرعمداران توراتی «ربانیون» و شرعمداران انجیلی «أحبار» تنها بر مبنای شریعت تورات است، زیرا انجیل کتاب شریعت نیست بلکه بر اساس واقعیت و نصوصی که دارد خود استمرار شریعت تورات است و تنها امتیازی که دارد بُعد عمیق اخلاقی آن است برای زدودن خشونت های اسرائیلی و نیز "ولا حل لکم بعض الذی حرم علیکم" (۳:۵۰) حلال کردن برخی از محرمات توراتی است که موقتاً بر مبنای عقوبت تخلفات آنان بوده است.

این سه حاکمیت "بما استحفظوا من کتاب الله" است که حالت این پیامبران و شرعمداران توراتی و انجیلی حالت استحضاطی توراتی می باشد که نگهبان بودن آنان بر مبنای تورات خود به دستور الهی و نیز تأیید ربانی بوده است، و اینجا پیدا است که تورات در عین موقت بودنش که محور اصلی حاکمیت شرعی است، قرآن که بسی برتر از تورات و کل کتابهای آسمانی است حوزه استحضاطی و حاکمیتش نیز برتر و دائمی تر است، و روی این اصل شرعمداران مسلمان که با قرآن تماسی شایسته و محوری ندارند، هرگز شرعمداران اسلامی نیستند، بلکه از شرعمدارانی توراتی و انجیلی که بر مبنای تورات حاکمیت دارند نیز فروترند.

ذیل همین آیه کسانی را که به وحی خدا حکم نکنند از کافران به شمار آورده است.

شرعمداران سه دسته اند: نخست کسانی که علومی به اصطلاح شرعی در اختیار دارند ولیکن معرفت شایسته قرآنی ندارند و احکام آنان طبعاً و احیاناً بر خلاف "ما انزل الله" است، دسته دوم کسانی هستند که احکامی قرآنی را طبق نص یا ظاهر می دانند ولی از بیان آن ساکتند و یا بدتر بر خلاف آن حکم می کنند، و دسته سوم همان شرعمداران واقعی هستند که هم احکام قرآنی را می دانند و هم بدان فتوی می دهند، در این آیه و آیه چهل و پنج و چهل و هفت کفر، ظلم، و فسق را به شرعمدارانی که در عین صلاحیت استنباط از قرآن استنباط نمی کنند و یا استنباط می کنند و از آن ساکتند و یا در عین همین

استنباط بر خلاف آن حکم می کنند نسبت داده است که سکوت از حکم به ما انزل الله کفر و ظلم و فسق است و روی این اصل حکم به غیر ما انزل الله از کفر و ظلم و فسق بدتر است.

وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾

و در آن [تورات] بر آنان نداشتیم که بی امان جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان است و زخم ها (نیز به همان ترتیب) قصاص [پیگیری] دارند. پس هر کس از آن (قصاص در صورت مصلحت) درگذرد کفاره ای برای اوست، و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود ستمگراند. ﴿٤٥﴾

آیه ۴۵ - چنانکه گذشت "النفس بالنفس" در این آیه که این حکم توراتی را بیان می کند ظاهراً مطلق است و بیانگرش آیه بقره می باشد که در شریعت قرآن زنان با مردان یکسان نیستند و نسبت به "الجروح قصاص" بر مبنای حکم قرآنی: "الانثی بالانثی" که خون بهای زن و مرد را نابرابر دانسته همانطوریکه مردان در کل دو برابر زنان خون بها دارند جروحشان نیز چنان است که اعضای زنان کلاً نصف بهای اعضای مردان است، و این سخن که انگشتان زنان تا سه انگشت دیه اش مردانه است و از چهار انگشت به بعد دیه اش زنانه می شود هم بر خلاف "الجروح قصاص" است که جراحتهای مادون قتل نفس هر یک از مردان و زنان به نسبت خود اوست، و هم برخلاف عقل و حس است که چگونه می توان پذیرفت سه انگشت زن سیصد دینار ارزش داشته باشد ولی چهار انگشتش دویست دینار، آیا چهار از نظر عدد و ارزش برابر با دو و کمتر از سه است؟! آیا در کدام حسابی چنین جریانی می تواند واقعیت داشته باشد؟! روی این اصل روایات متعارضه در این باب بر مبنای کتاب و عقل وضعش روشن می شود.

و اینجا برای نخستین بار باید گفت که اصولاً انتقال به دیه در نابرابری قاتل و مقتول مانند اینکه مردی زنی را بکشد، چون در گذشته امکان نصف قصاص از مرد نبوده انتقال به دیه زن ضرورت داشته ولی امروز با پیشرفت عمل جراحی و بی هوشی نصف قصاص بجز نیمه روح امکان پذیر است که با حفظ جان مرد نیمی از بدن او را فلج کردن و یا از بین بردن است که این خود در صد بالائی از قصاص است، می ماند جان مرد که این هم با چنان بلای عضوی که بر او وارد شده دست کمی از نتیجه مردن نیست، وانگهی خود بازدارنده وی و دیگران است از کشتن عمدی زنان، و توان گفت که در این بعد سلبی همانند قتل مرد است، و مخارج فلج کردن نیز بر عهده جانی و در صورت عدم امکان با

بیت المال است. و اصولاً چون نیمی از بدن مرد جانی مربوط به وارثان زن مقتوله است اعضائی از این نیمه بدن که طبعاً بایستی جدا و یا بی حس گردد آنچه جدا می شود مانند کلیه بایستی به نفع صاحبان دم به فروش رسد و. در کل این خود اعتدال به مثل است که همان نیمی از بدن قاتل قصاص می شود و خون هم خریداری نیست که در مقابل نیم بهای دیگر مرد قاتل کشته شود که خود تعدی بر قاتل است. و اگر صاحبان دم راضی به گرفتن خون بهاء شدند، درست است که خون بهای رسمی زن نصف خون بهای مرد است لیکن اگر بیش از آن و یا چند برابرش را بجای قصاص از مرد مطالبه کنند واجب است مرد جانی در صورت توان آنرا بپردازد، زیرا "و لا تلقوا بایدکم الی التهلکه" حفظ جان و سلامت را در حد امکان واجب دانسته.

و اگر صاحبان دم بعنوان قصاصی جزئی مطالبه مثلاً یکی از دو کلیه مرد را کردند در صورت عدم خطر مرگ این یک کلیه در اختیارشان قرار می گیرد و نسبت به سایر نیمه تن تصمیمی که خواستند می گیرند.

در هر صورت چنانکه اشاره شد نیمه بدن مرد در کل منهای خطر جانی اصلاً و قیمتاً مربوط به وارثان دم است.

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ ۖ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ ۖ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ ۖ وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ ۖ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ ۚ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ ۖ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ۚ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾

و عیسی پسر مریم را به دنبال آنان [: پیامبران اسرائیلی] آوردیم، در حالی که تورات را - که در برابرش بود - تصدیق کرد، انجیل را بدو دادیم، حال آنکه در آن هدایتی و نوری و تصدیق کننده‌ی تورات است (که) پیش روی خود اوست، و برای پرهیزگاران رهنمودی و اندرزی است. ﴿٤٦﴾ و انجیلیان باید به آنچه خدا در آن نازل کرده داوری کنند، و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، پس آنان خودشان فاسق اند. ﴿٤٧﴾ و ما این کتاب [: قرآن] را به تمامی حقّ سوی تو فرو

فرستادیم، حال آنکه تصدیق کننده‌ی کتاب‌های پیشین (در) برابری و حاکم و محیط و نگهبان بر آنهاست. پس میان آنان به آنچه خدا نازل کرده حکم کن و هواهایشان را - با تجاوز از حقّی که سوی تو آمده - پیروی مکن. برای هر یک از شما (امت‌های ولایت عزم) شریعت و راهی روشن‌گر قرار دادیم. و اگر خدا می‌خواست شما را (در تکوین و دین) همواره امتّ واحدی قرار می‌داد، ولی برای اینکه شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت بجوید. بازگشت همه‌ی شما سوی خداست؛ پس درباره‌ی آنچه در آن اختلاف می‌کرده اید به خوبی خبری مهم خواهد داد. ﴿48﴾

آیه ۴۸ - در این آیه قرآن بعنوان «الکتاب» یاد شده که خود بیانگر جامعیت و حیاتی قرآن نسبت به کل کتابهای آسمانی و افزون بر آنهاست، و به دنبالش «بالحق» و نه «بحق» تمام حقایق گفتنی را در آن وانمود ساخته و سپس "مهیمناً علیه" اضافه بر حقانیت و وحی مطلق آنرا نسبت به کتابهای آسمانی گذشته نگهبان خوانده که در سه بعد این نگهبانی قرآنی مقرر است: ۱ - حقایق پایدار آن کتابها ۲ - افزون کردن بر آن حقایق ۳ - نمایان ساختن تحریقاتی در این کتابها.

"لکل جعلنا منکم" دارای دو بعد است: ۱ - تک تک مکلفان ۲ - تک تک گروههای پنجگانه رسالتی، در هر دو بُعد شریعت و راهنمای شریعت نسبت به افراد مقرر شده گرچه در هر زمان شریعتی ویژه مقرر است اما در عملکرد به خود شریعت و نیز منهاج و راهنمای آن شریعت گوناگونند، که نخست توانها، تقوی‌ها، برداشت‌ها از لحاظ تقلیدها و اجتهدادهای صحیح گرچه کلاً در صراط مستقیم شریعت باشند اما بر حسب استعدادها و زمینه‌ها و فاعلیت‌ها و فعالیت‌ها گوناگون می‌باشند.

در بُعد دوم که مقصود از «منکم» پیروان شرایع پنجگانه اند، شرعّت و راه بسوی دین و طاعت ربانی را که یگانه است چند گونه مقرر کرده که در چهره ظاهری از نظر بعضی از احکام فرعی گوناگونند. "ولو شاء الله" اگر خدا بر فرض محال می‌خواست همگان را در هر دو بُعد یکسان قرار می‌داد یعنی مراتب هر شریعت و نمایانگرش را و نیز کل شرایع را یکسان مقرر می‌فرمود، لیکن این دو گونه گوناگونی در شرعّت و منهاج شریعت برای امتحان مکلفان است، بویژه در بُعد پنج شریعت که انتقال از شریعت گذشته - که با آن خوی گرفتند - به شریعت بعدی بسیار مشکل است و اگر اینجا جریان امتحان در کار نبود همگان از نظر استعداد و کاربرد شریعت و نیز یکسان بودن شریعت همگام بودند، پس این گمان بسی ناروا و بیجاست که تکامل شریعت‌های پنجگانه بر مبنای تکامل انسانهاست، زیرا اولاً این تکامل تا آخر زمان تکلیف همچنان ادامه دارد پس باید هرگز وقفه‌ای در شرایع ربانی حاصل نگردد. و این خود مسئله خاتمیت را زیر سؤال می‌برد، بویژه آنکه تکامل مکلفان پس از حدود چهارده قرن چندین برابر کمال مکلفان در زمان نزول قرآن بوده و می‌باشد، و ثانیاً

چگونه می توان پذیرفت که پیامبران قبل و نیز لقمان ها و ارسطوها و سایر بزرگان استعدادشان کمتر از مردم زمان نزول قرآن بوده است، بویژه عربهای بی سواد و نادان که محور و آغازگر این شریعت آخرین بوده اند.

"فاستبقوا الخیرات" هم شامل هر دو سبقت در کل خیرات معرفتی و عملی برای مکلفان در خصوص هر شریعتی و برای آنان نسبت به شریعت بعدی می باشد، که اصولاً این سبقت جوئی در کل خیرات وظیفه حتمی مکلفان جهان است.

در باره «لو» که مشیت الهی را نسبت به وحدت امت تکلیفی محال دانسته این استحاله نخست به معنای اجبار است و در ثانی اختیار والایش مربوط به پیش از زمان دولت آخرین است چنانکه در آیه (۱۱۸:۱۱) می فرماید اگر پرودگارت می خواست مردمان را بی گمان امتی یگانه قرار می داد و همیشه اینان در اختلافند مگر کسانی را که خدایشان رحم کند و برای همین رحم - وحدت - هم آنها را آفریده است از این آیه بخوبی پیداست که امت واحده بودن مکلفان کلاً محال نیست بلکه بر مبنای اختیار خود غرض اصلی از خلقتشان می باشد و تحقق چنان وحدتی در امت ربانی با اختیار و بدون اجبار تنها در دولت جهانشمول ولی امر (علیه السلام) محقق است که آن زمان همگان موحد خواهند بود و اگر هم گروهی کم از یهود و نصاری بر حسب آیاتی باقی بمانند از انحرافات اصلی توحیدی و رسالتی به دورند.

و این «لیبلوکم» هم درونی است و هم برونی، درونی اش در خود هر شریعت و برونی اش نسبت به شرایع گذشته و آینده، و در هر صورت این ابتلاء در تغییر بعضی احکام مطلق نیست بلکه در شریعت آخرین مرحله پایانی را پیموده، در عین آنکه در همین شریعت آخرین در زمان غیبت کبرای ولی امر (علیه السلام) ابتلائی منهای تغییر احکام همچنان مستمر است.

و کلاً مراتب ابتلاءات مختلف است که سخت ترینش زمان فترت بوده و هر چند ابتلاآت سخت تر و دسترسی به حقیقت مشکل تر باشد ثواب حصول و عمل به حق بیشتر و گناه ترکش هم کمتر است که "افضل الاعمال احمضها".

وَأَن اِحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِن كَثِيراً مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾

و (دیگر) اینکه میان اینان به (موجب) آنچه خدا نازل کرده داوری کن و از هواهای شان پیروی مکن و از آنان برحذر باش، مبادا تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده به فتنه در اندازند. پس اگر

پشت کردند، بدان که خدا همی خواهد با پاره ای از گناهان شان گزندى بدیشان رساند. و بی گمان بسیاری از مردمان بسی نافرمان اند. ﴿49﴾

آیه ۴۹ - این "یصیبهم ببعض ذنوبهم" که کل ذنوب را شامل نیست تنها مربوط به عالم تکلیف است، زیرا ذنوب در صورت عدم جبران و غفران کلا پس از مرگ مورد مؤاخذه اند و این عالم تکلیف است که بعضی از ذنوب که بسیار تجاوزگرانه است مانند قتل و زنا و دزدی، اینجا مورد حد است، و چون عالم تکلیف عالم جزای کلی نیست، این جزای کلی مربوط به پس از مرگ است ولی بعضی از آنها برای تنظیمی در زندگی تکلیف لازم است، چنانکه آیه، (۴۰:۵۳) مساعی مکلفان را در سه بعد ترسیم کرده که کمترش عالم تکلیف است.

أَفَحُكْمَ الْجَهْلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿50﴾

پس آیا حکم جاهلیت را می جویند (که بپویند)؟ و برای مردمی که یقین می آورند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟ ﴿50﴾

آیه ۵۰ - حکم جاهلیت که در این آیه بسیار مطرود و منکوب گشته و در برابر حکم خدا ناچیز خوانده شده تنها احکام غیر ربانی و وحیانی نیست، بلکه شریعت گذشته با آنکه الهی است در زمان شریعت بعدی حکم فعلی ربانی نیست، روی این اصل در ضمن حکم جاهلیت می باشد، و نیز اگر شرعمدارانی بر خلاف حکم خدا نظر دهند و یا از آن سکوت کنند و یا هرگز به دنبال آن نروند این خود حکم جاهلیت است و هر اندازه شریعت ربانی والاتر باشد این سه مرحله از ترک حکم و حیاتی ابعاد گسترده تری از جاهلیت را دارا است، روی این اصل شرعمدارانی اسلامی در این سه جریان که حکم قرآنی را بر ملا نمی کنند بدترین شرعمداران کل جاهلیت ها می باشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿51﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿52﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ﴿53﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَىٰ

الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ
ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! یهودیان و نصرانیان را اولیاء [دوستان و سرپرستان خود] مگیرید. بعضی از آنان اولیای بعضی دیگرند (و) هرکس از شما آنان را به ولایت بگیرد، بی گمان (خود) از آنان است. خدا بی چون گروه ستمگران را هدایت نمی کند. ﴿٥١﴾ پس می بینی کسانی که در دل هایشان بیماری ای است، در (رابطه ی با) آنان شتاب می ورزند. گویند: «می ترسیم (در غیر این صورت) حادثه ی ناگواری گریبان گیرمان شود.» امید است خدا فتح یا امر دیگری را (به ویژگی) از جانب خویش پیش آورد، پس (در نتیجه آنان) از آنچه در (دل های) خودشان پنهان داشته اند پشیمان گردند. ﴿٥٢﴾ و کسانی که ایمان آوردند گویند: «آیا ایشان کسانی اند که به خدا سوگندهای سختشان را می خوردند (که) بی گمان با شمایند؟» اعمالشان تباه شد؛ پس ناگهان زیانکار گردیدند ﴿٥٣﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! هرکس از شما از دین خود برگردد خدا - در آینده - گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. (اینان) بر مؤمنان، فروتن (و) بر کافران، سرفراز و فراتن اند، در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی ترسند؛ این فضل خداست، آن را به هر که بخواهد می دهد و خدا گشایشگری بسیار داناست ﴿٥٤﴾

آیه ۵۴ - در این آیه تهدیدی شدید است نسبت به مرتدانی از مؤمنان که یا کلا و یا بعضاً ارتدادی عقیدتی، علمی، و یا عملی از دین اسلام خواهند داشت که در حقیقت ظلم و ظلمت حتی در میان مؤمنان نقشی عمومی به خود گیرد، اینجاست که در پایان کار تحولی عظیم رُخ خواهد داد و با برپا شدن حکومت عدل جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) تمامی این ارتدادات ناچیز می گردد و "قوم یحبهم و یحبونه" که هم خدا آنان را دوست دارد و هم آنان دوستدار خدایند و "اذلة علی المؤمنین" که از «ذِلَّ» به معنای تواضع است و نه «ذُلَّ»، که نسبت به مؤمنان خاضع و متواضعند و نسبت به کافران سخت و چیره، و زندگی شان در بعد ایجابی جهاد فی سبیل الله است و در بعد سلبی اش نهرا سیدن از سرزنش کنندهای شما که در راه خدایید و این همه فضیلت و رحمت الهی که در دولت آخرین پدید خواهد آمد بجای کل ردالتهای در طول تاریخ خواهد بود. که این خود فرمان پایانی عالم تکلیف است چنانکه آیاتی دیگر نیز با تصریحاتی یا اشاراتی این حقیقت را بازگو کرده اند

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾

ولیّ شما تنها خدا و پیامبرش و کسانی اند که ایمان آوردند (همان) کسانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. ﴿55﴾ و هر کس خدا و پیامبرش و کسانی را که ایمان آوردند ولیّ خود برگیرد (پیروزمند است). پس حزب خدا بی گمان همانا پیروزمندانند ﴿56﴾

آیات ۵۵ و ۵۶ - در این دو آیه بحثی مختصر و رسا پیرامون ولایت مطلقه است، نخست ولایت الله که هر دو بعد تکوین و تشریع در انحصار اوست، سپس بعد رسالتی ولایت شرعی است که بر مبنای وحی ویژه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، سپس بعد رسالتی دوم که در انحصار راویان معصوم از حضرتش می باشد، و آنگاه کل ولایت هایی که مؤمنان نسبت به یکدیگر دارند مانند ولایت مرجعیت تقلید، امر به معروف و نهی از منکر، ولایت در نوامیس خمس و ولایت مؤمنان نسبت به خودهاشان می باشد چنانکه "النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم" این ولایت آخرین را برای مؤمنان نسبت به خودهاشان ثابت کرده، چز آنکه رسول (صلی الله علیه و آله) بر اینان از خودشان در ولایت مقدم است، زیرا طبعاً مقام عصمت بر مادون عصمت برتر است، و کلا ولایت در والی به معنای دنباله روی تکمیلی و یا تکاملی است نسبت به دیگران که هر کس در هر بُعدی از ابعاد نوامیس خمس و غیر آنها بر دیگری برتری دارد، در همین بعد نسبت به او ولایت و رهبری دارد که باید راهنمای او باشد. بنابراین ولایت به معنای زورگوئی و استبداد جاهلانه نیست، بلکه مصلحت برتر را نسبت به دیگران ارائه دادن و راهنمایی کردن آنان است.

در این میان ولایت مطلقه و بی حد و مرز در انحصار الله است در کل ربوبیت هایش و سپس ولایت مطلقه شرعیه در انحصار رسول الله (صلی الله علیه و آله) و سپس در حاشیه اش جانشینان معصوم حضرتش (علیهم السلام) می باشد و دیگر هرگز برای احدی در کل تاریخ اسلامی ولایت مطلق شرعی وجود ندارد، زیرا پس از این بزرگواران عصمتی هم وجود ندارد، و ایشان چون عصمت مطلقه داشتند ولایت مطلقه شرعیه نیز از سوی پروردگار داشته اند ولی دیگران که هرگز خود مطلق نیستند چگونه ممکن است ولایت مطلقه داشته باشند؟!

«کُم» در «ولیکم» کل مؤمنان به رسالت آخرینند، روی این اصل این سه بعد ولایت برای غیر مخاطبین این آیه است و قبولش بر مخاطبین واجب است، الله و رسولش که معلوم است از جرگه این مؤمنان خارج هستند، و بُعد سومش یعنی "الذین آمنوا" نیز چنین است که مقصود از ایشان که ولایت بر کل این مؤمنان دارند افرادی غیر از کل مؤمنان هستند، زیرا از «ولیکم» بدست می آید که «کم» کل مومنانند و "الذین آمنوا" اشاره ای است بس لطیف به برگزیدگان ویژه از میان آنان که در ولایت شرعی بر مؤمنان جانشینان رسولند و این "الذین آمنوا" عنوانی مشیر است که اشاره به شخص یا

گروهی ویژه دارد، و از جمله ادله قرآنی آن اضافه بر آیاتی دیگر مانند آیه (۵۹/۴) است که اطاعت خدا و رسول و اولی الامر را بر همگان واجب کرده است.

در آیه مورد بحث این اشاره به: "الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ" می باشد، و بر پا داشتن نماز و دادن زکات مربوط به کل مؤمنان است و در این آیه ولایت مؤمنان بر خودشان مطرح نیست بلکه مثلی از ولایت بر کل مؤمنان مراد است و اینجا "و هم راکعون" که بپا داشتن نماز و دادن زکات را به حالت رکوع تخصیص داده طبعاً مقصود از این مؤمنان کسی است که چنان جریانی برای او در زمان نزول وحی اتفاق افتاده و او بر حسب روایات متواتر شیعه و سنی حضرت امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) است که به هنگام رکوع انگشتی خویش را برون آورد و به سائلی عطا فرمود، و آیا زکات در حال رکوع دادن کلاً امتیازی بر دادن زکات در سایر حالات دارد، و حال آنکه حال سجود والاتر از رکوع است، پس زکات در حالت سجود برتر است؟! روی این اصل ایجا مقصود برتری زکات دادن در حالت رکوع نیست بلکه چنانکه گفتیم این خود عنوانی مشیر است. و مشاراًلیه هم اینجا با داشتن شرایط ولایت مطلقه شرعیه پس از رسول الله(صلی الله علیه و آله) همان علی(علیه السلام) است در بعد نخستین و یازده امام از صلب حضرتش در ابعادی دیگر، و در روایاتی از برادران اهل سنت هست که عمر چون این جریان را دید و شنید بیست و پنج مرتبه در حالت رکوع زکات داد ولی هرگز در آیه ای قرآنی اشاره ای هم به او نشد، و از آنچه یاد شد بخوبی پیداست که زکات در حال رکوع هرگز ولایت آور نیست وگرنه اگر کل مؤمنان در حال رکوع زکات دهند بر کل مؤمنان ولایت دارند و حال آنکه والیان چنانکه گفتیم بر مبنای مثلث ولایت غیر کسانی هستند که ولایت این بزرگواران بر آنها محقق است، آری هر مؤمنی در بُعد نخستین بر خود ولایت دارد، اما ولایت بر دیگران آن هم ولایت مطلقه و یژگی خاصی دارد.

و اگر گفته شود که مقام عصمت بویژه در حال نماز مقتضی توجه صد در صد به حضرت احدیت است پس چگونه علی(علیه السلام) صدای سائل را شنید و انگشتی را به او عطا کرد، پاسخ این است که این خود مقام جمع الجمع است که معصوم در اصل همیشه صد در صد متوجه خداست و در حاشیه بندگان خدا را به امر خدا منظور نظر دارد، پس این شنیدن و عطا کردن زکات منافاتی با کمال اخلاص در برابر حق ندارد، بلکه اگر چنان نمی کرد کوتاهی در معرفه الله و مقام جمع الجمع بود.

در آیه (۵۶) نیز به دنبال آیه گذشته «تولی» و به ولایت گرفتن این مثلث را خود حق ایمان در حزب الهی دانسته که اگر کسانی تنها به ولایت الله و یا افزون بر آن به ولایت رسول الله بسنده کنند حزب الله کامل نمی باشند گرچه این دو ولایت اخیر فرع و به دنباله ولایت الله است.

و در پاسخ این پرسش که اگر مراد از الذین آمنو تنها علی (علیه السلام) است پس این ضمائر جمع برای چیست؟ باید گفت که مراد در این ضمیرهای جمع هم مفرد است و هم جمع و چنانکه اشاره شد این خود اشاره به این فرد است چنانکه در جای جای قرآن با لفظ جمع معنای مفرد آمده مانند، "الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم" که ناس اول یک فرد است. و نیز جمع است، که جمع معصومان با حضرت علی (علیه السلام) می باشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُم مَّوْمِنِينَ ﴿٥٧﴾ وَإِذَا نَادَيْتُمُ
إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! کسانی را که دین شما را به مسخره و بازی گرفته اند (چه) از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و (چه از) کافران (دیگر، اینان را) اولیایی (برای خودتان) بر مگیرید، و اگر مؤمن بوده اید از خدا پروا بدارید ﴿٥٧﴾ و هنگامی که (با اذان و اقامه مردمان را) به نماز می خوانید آن را به مسخره و بازی می گیرند، از آن روی که آنان بی گمان گروهی هستند (که) خردورزی نمی کنند ﴿٥٨﴾

آیه ۵۸ - ندای برای نماز از نظر اسلامی مربوط به نمازهای پنجگانه و در انحصار اذان و اقامه است، و تنها در نماز میت الصلاة الصلاة می باشد و چون در اینجا «الصلاة» چگونه مطلق آمده است قطعاً مقصود از این ندا هم در قدر متیقن نمازهای روزانه است، و از این آیه تنها سنت استحبابی اذان و اقامه را می فهمیم و نه وجوب آنرا. و چنانکه "اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة" همین اذان و اقامه را برای نماز جمعه در بر دارد و نه خود نماز جمعه را.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنِّي إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ
مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ ﴿٥٩﴾ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ
اللَّهِ مَنْ لَّعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ
أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾ وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا
وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿٦١﴾ وَتَرَى
كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْأَثَمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ﴿٦٢﴾ لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنِ قَوْلِهِمُ الْأَثَمَ وَأَكْلِهِمُ
السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿٦٣﴾

بگو: «هان ای اهل کتاب! آیا جز برای این از ما انکار و انگار و پیگیری دارید که ما به خدا و آنچه سوی ما نازل شده و به آنچه پیش از این فرود آمده است، ایمان آوردیم، و اینکه بی گمان بیشتاران فاسقید؟» ﴿59﴾ بگو: «آیا شما را به بدتر از (گرفتاران به) این کیفر در پیشگاه خدا خبری مهم از جهت ثوابشان نزد خدا بدهم؟ کسانی که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزینگان و خوکان قرار داده. و (آنان که) طاغوت را پرستش کردند اینانند که از نظر جایگاه، بدتر و از راه راست (از همگان) گمراه ترند.» ﴿60﴾ و هنگامی که نزد شما آیند گویند: «ایمان آوردیم.» در حالی که بی چون با کفر وارد شده و بی گمان با (آن) بیرون رفتند، و خدا به آنچه پنهان می داشته اند دانایتر است. ﴿61﴾ و بسیاری از آنان را می بینی که در گناه پیگیر و دشمنی و حرام خواریِ هلاکت بارشان شتاب می کنند؛ همواره چه کارهای بدی انجام می داده اند. ﴿62﴾ چرا ربانیان آنان را از گفتار گناه آلودشان و (از) حرام خواریِ هلاکت بارشان باز نمی دارند؟ به راستی چه بد است آنچه می ساخته اند ﴿63﴾

آیه ۶۳ - از مذمت شدیدی که نسبت به ترک نهی از منکر شرعمداران یهود و نصاری آمده دو جریان را برداشت می کنیم، نخست وجوب نهی از منکر و دوم اینکه این وجوب بر عهده شرعمداران و نیز یا هر که شرایط شرعی نهی از منکر را داشته باشد.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿64﴾

و یهودیان گفتند: «دست خدا بسته است.» دست های خودشان بسته است، و به سبب آنچه گفتند از رحمت خدا دورند. بلکه (خدا) هر دو دستش گشاده است، هرگونه بخواهد می بخشد، و همانا آنچه از جانب پروردگارت سوی تو فرود آمده، بی گمان بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود، و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنديم. هربار که آتشی برای پیکار برافروختند، خدا آن را خاموش کرد و (آنان) در زمین به افساد می کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی دارد ﴿64﴾

آیه ۶۴ - "ید الله مغلوله" را که یهودیان نسبت به خدا داده اند، محدود بودن قدرت و رحمت الهی را معنی می دهد و یا سخش این است که خودشان عاجزند، و به این سخن نیز لعنت شده اند، و از جمله این لعنت بخل مالی و بقای انحراف است که دو دست مادی و معنوی آنها رابسته، و در مقابل "بل یداه مسوطةتان" دو دست خدا یعنی دست رحمت و غضب، و کل قدرتها و رحمتها و کل ربوبیت های خدا در بعد ید سلب و ید ایجاب باز است، و در اینجا "ینفق کیف یشاء" اشاره ای است

به همان "یدالله" که مقصود یهود این بود که دست انفاق خدا بسته است، زیرا به مسلمانان انفاقی نمی‌کند، که بیشتر آنان فقیرند و ما هستیم که ثروتهای بسیار داریم، ولی "غلت ایدیهم" که از پاسخهای آنان است، دست های انفاق آنها را با وجود ثروت بسته خوانده و این بدتر از فقر است که انسان ثروت داشته باشد و در فقر نسبت به خود و دیگران زندگی کند. و از جمله لعنت هایی که نسبت به آنها دوام دارد عداوت و بعضاء الی یوم القیامة است، چنانکه از پیش هم گذشت.

"الی یوم القیامة" دلیل است بر وجود یهودیان تا روز رستاخیز چنانکه آیه (۵:۱۴) نیز دلیل بر وجود نصرانیان است، جز آنکه در دولت جهانشمول حضرت مهدی (علیه السلام) در عین اختلافات مستمره داخلی شان در برابر این حکومت جهانی ربانی، بسیار ناچیز و ناتوان و خاضع خواهند بود.

در پاسخ اینکه این سخنان غلط و اعمال ناروا درباره یهودیان گذشته بوده، پس یهودیان زمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) و زمان های قبل و بعد تا حضرت مهدی (علیه السلام) چرا باید به عذاب آنان گرفتار شوند، باید گفت اولاً اینان به اعمال آنان راضی بوده اند و ثانیاً در دولت مهدوی (علیه السلام) تمام ستمکاران دسته اول رجعت می‌کنند و عذاب دنیوشان را خواهند چشید، و در هر صورت این ذلت و لعنت درباره کل یهودیانی است که شایسته اینگونه عذابند و مؤمنانشان بر حسب آیاتی همچون مؤمنان نصرانیان نه تنها عذاب و لعنتی در دنیا ندارند، بلکه پس از مرگ هم از اهل نجات می‌باشند.

و از جمله این آیات آیه شصت و پنج است که اهل کتاب را به شرط ایمان و تقوای کتابی مودر مغفرت قرار داده و بر مبنای آیه شصت و شش اگر اضافه بر این ایمان کتابی، قرآن را نیز بر پا دارند رحمت های دنیوی نیز بر سر و سامانشان ریزش کند، و همچنین بطریق اولی اگر مسلمانان قرآن را بپا دارند رحمت های وافر الهی شامل حالشان می‌گردد همچنانکه امروز به دلیل بپا داشتن قرآن دچار بحرانهای شدید اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و عقیدتی هستند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾ يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾

و اگر اهل کتاب ایمان آورند و پرهیزگاری کنند، از ایشان گناهانشان را بی گمان می زداییم، و به راستی آنان را به بوستان های سر در هم پرنعمت درمی آوریم. ﴿65﴾ و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از جانب پروردگارشان سوبشان نازل شده است بر پا دارند، بی چون از بالای سرشان (: برکاتی آسمانی) و از زیر پاهایشان (: برکاتی زمینی) خورده و برخوردار می شوند (تا چه رسد به مسلمانان!)؛ از میان آنان گروهی میانه رو هستند و بسیاری از ایشان چه بد عمل می کنند ﴿66﴾ هان ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت سوی تو نازل شده، تبلیغ کن و اگر نکنی پیام (سرنوشت ساز) رسالتش را نرسانده ای، و خدا تو را از (گزند) مردمان نگاه می دارد. خدا گروه کافران را بی گمان هدایت نمی کند ﴿67﴾

آیه ۶۷ - تبلیغ در این آیه که در آخرین روزهای حیات رسول الله (صلی الله علیه و آله) نازل گردیده طبعاً نه مربوط به اصول دین است که در طول عهد مکی و مدنی بارها و بارها تکرار شده، و نه مربوط به فروع دین که تا این زمان کلاً بیان گردیده و در سوره مائده احکام جدیدی هم پیدانیست، جز حالت نسخ یا حالت تکامل نسبت به برخی احکام گذشته، و این سوره حالت مهر و امضای آخرین است نسبت به آخرین پیام و حیانی ربانی، پس آنچه را کل مسلمانان از اصل و فرع اسلام می دانند تا کنون بیان گردیده و نمی تواند در این آیه مورد امری جدید باشد، آنهم بدین گونه که اگر این امر و تبلیغ انجام نگردد گوئی پیامبر کاری هم نکرده و با اضافه اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) حتی در عهد مکی که بسیار خطرناک بود هرگز تقیه ای آن هم از غیر مسلمان در تبلیغ احکام اصلی یا فرعی نداشته است، تا چه رسد به مدینه که جو خالص اسلامی بوده است، آنهم در آخرین مرحله عمر شریفش و پس از فتح مکه دیگر چه مانده است که از تبلیغ آن هراسی از دیگران داشته باشد، مگر آنچه که هم خارج از این اصول و فروع است و هم از نظر داخلی مورد اختلاف و هجوم زیاد است، روی این اصل این امر تنها با این خصوصیات جریان استمرار معصوم این رسالت است که همان خلافت معصومان می باشد، سرآغازش اعلام خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است در روز غدیر خم بهنگام برگشت از مکه چنانکه روایات فریقین گواهی روشن بر این قضیه است، و در پاسخ اینکه تبلیغ خلافت با این اهمیتش مگر در طول رسالت هرگز نبوده است که اینجا برای اولین و آخرین بار مورد امر واقع شده؟ باید گفت چنان تبلیغی جسته و گریخته در طول رسالت در جای جای قرآن و سنت بوده ولی اکنون که زمان رحلت رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرا رسیده این جریان باید در برابر عموم مسلمانان آشکار گردد، چنانکه این آیه و آیه پیشین - که درباره تکمیل دین است و هر دو بر حسب روایات متواتره در غدیر خم نازل گشته - این مطلب را وانمود ساخته که این تبلیغ آخرین خود اتمام نعمت و تکمیل دین بوده است، و چنانکه قبلاً هم اشاره شد مقصود تکمیل فعلی دین نبوده است، بلکه نظر به استمرار این

رسالت معصومه در بعد خلافت معصومان می باشد و در آیه مورد بحث "والله يعصمك من الناس" تضمینی ربانی است که آن حضرت از تبلیغ این رسالت ویژه هرگز از مخالفان نهراسد.

در پاسخ این پرسش که آیا این دو آیه با هم نازل شده اند و یا یکی پس از دیگری، با فاصله و یا بدون فاصله، می توان گفت که آیه مورد بحث که حضرتش را مأمور به تبلیغ این استمرار رسالتی کرده طبعاً پیش از نتیجه این تبلیغ است که تحقق اکمال دین و اتمام نعمت می باشد، اکنون چه آیه تکمیل بلافاصله پس از انجام این تبلیغ نازل شده و یا با فاصله، در جمع معلوم است که پس از آن نازل گشته که خود پیامی است آخرین نسبت به رسالت پایانی رسول بزرگوار پس از تحقق تبلیغ ولایت عصمت در غدیر خم.

و چرا این آیه تبلیغ که پیش از آیه تکمیل نازل گردیده در تألیف قرآنی با فاصله شصت و سه آیه پس از آن قرار گرفته است؟ پاسخ همان است که به مناسباتی در جای جای این تفسیر تکرار گشته که: ترتیب نزول با ترتیب تألیف فرقهها دارد و اینجا هم از همان موارد است و علت این هم که آیه تکمیل پیش از آیه تبلیغ تألیف گردیده مناسبت زمینه این بحث است که تکمیل دین از جمله موارد مهمه "وفوا بالعقود" است یعنی چنانکه وفای به عقود عقیدتی و احکامی واجب است وفای به عقد ولایت در پی این دو برای تکامل هر دو لازمتر است و این «ما انزل» خود دلیل است بر اینکه جریان تبلیغ این رسالت در گذشته بوده چنانکه در جای جای قرآن و سنت مشاهده می گردد که به مناسباتی جزئی و یا احیاناً کلی بیان گشته ولی صراحت و عمومیت این تبلیغ در اجتماع عظیم اسلامی غدیر خم بوده که از نظر موقعیت در ابعادی چند از سایر موقعیتهای برتر بوده است.^{۱۷}

در پاسخ این پرسش که اگر نامهای خلفای معصوم رسول الله (صلی الله علیه وآله) در قرآن به میان می آمد، این خود حل اختلافی مهم در میان مسلمانان بود؟ باید گفت که ذکر نامهای این بزرگواران در قرآن خود موجب رکود و شکست اسلام در میان مسلمانان بود که هنوز ایمان درستی هم به اصل اسلام نداشته اند تا چه رسد که خلافت معصومانی را هم به دنبال آن بپذیرند، وانگهی در دو بعد این بزرگواران تثبیت شده اند نخست در جای جای قرآن هم استمرار رسالت و هم حاملان این استمرار با شرایط و خصوصیات صد در صد تبیین گشته و به پیوند آن در سنت قطعیه تک تک نام و نشانهای یاد شده اند. افزون بر اینکه نام قابل تطبیق بر دیگران است، ولی شرایط یاد شده صاحبانش را به نام و نشان بخوبی معرفی کرده است.

۱۷ در کتاب علی و الحاکمون تفسیر موضوعی بین الکتاب و السنة بعنوان «خلفاء الرسول بین الکتاب و السنة» در دو جلد

جریان خلافت معصومان به تفصیل تبیین گردیده.

و در پاسخ این پرسش هم که این تکمیل دین چگونه ای شایسته هنوز تحقق نیافته است باید گفت هم خود رسالت و هم استمرارش دارای دو بعد است: اول بعد اصلی و دوم بعد کلی استمراری، همانگونه که رسالت حضرتش تا پیش از قیام جهانشمول مهدوی همگانی و جهانشمول نیست قضیه استمرار این رسالت نیز در خلافت معصومان چنان است، و بعد دوم و آخرین این هر دو در پایان جهان تکلیف یعنی حکومت جهانشمول مهدوی تحقق خواهد یافت که تکمیل دین و اتمام نعمت به تمام و کمالش نمودار خواهد گردید.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَئِذَا بَلَغَ الْبُرْجَانِ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَرَى مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٩﴾

بگو: «هان ای اهل کتاب! بر هیچ (آیین حقی) نیستید تا (هنگامی که) تورات و انجیل و آنچه [قرآن] را (که) از جانب پروردگارتان سویتان نازل شده است بر پا بدارید.» و همواره آنچه از جانب پروردگارت سوی تو نازل شده، همانا بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود. پس بر گروه کافران اندوه مدار. ﴿٦٨﴾ بی گمان کسانی که ایمان آورده و کسانی (هم) که یهودی شده و (یا) صابی [التقاطی] و (یا) نصرانی اند، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار نیکو کند، نه بیمی بر ایشان است و نه ایشان اندوهگین می شوند. ﴿٦٩﴾

آیه ۶۹ - در این آیه یهودیان و التقاطیان و نصرانیان در ردیف مؤمنان قرار گرفته اند و پس از این هم چگونه ای عمومی ایمان به خدا و روز رستاخیز و عمل شایسته ایمان چه درباره یادشدگان و یا دیگران موجب پاداش شایسته قرار گرفته است، صابئین کسانی هستند که نه صد در صد به شرایع سابقه پای بندند و نه بی کتابند بلکه در عین موحد و کتابی بودن بخشی از وحی انسانی را به وحی ربانی کتابی افزوده اند و اصولاً صَباً بمعنای انحرافی التقاطی است، در هر صورت اینان کلاً در دو صورت قصور، یا تقصیر از روی بی حالی و عدم عناد در بُعد مثلث ایمانشان به خدا و رستاخیز و اعمال مناسب با همان ایمانشان مأجورند و این تنها ملحدان، مشرکان و معاندان با حق هستند که هر گز پس از مرگ نجاتی ندارند، چنان که در آیه (۱۷:۲۲) که مشرکان با اینان یاد شده اند نجاتی هم برای آنان به میان نیامده است، بلکه با جمله "ان الله يفصل بينهم يوم القيامة" فاصله ای بین این مشرکان و دیگران مقرر شده است.

از جمله صابئین زرتشتیان هستند که کتاب شریعتشان (گاتها) آمیخته ای از صُحُف ابراهیم(علیه السلام) و مطالبی دیگر است. که این افزوده ها هم هرگز بر خلاف توحید نیست، جز اینکه برای آتش احترامی بیشتر از چیزهای دیگر قائلند، و نه آنکه آن را بپرستند، و این جریان راجع به کل مراحل ایمان است تا چه رسد به ایمان اسلامی که خالی از عناد باشد مانند ایمان اهل سنت، چنانکه در طول هجرت دو ساله مکی از نزدیک وهابیان را مشاهده کردیم و در آنها عنادی نیافتیم مگر در برخی از شرعمداران مصلحتی آنان.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ﴿٧٠﴾ وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمَّوْا وَصَمَّوْا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمَّوْا وَصَمَّوْا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٧١﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَءِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

ما به راستی از فرزندان اسراییل پیمانی سخت گرفتیم، و سویشان پیامبرانی روانه کردیم. هر بار پیامبری چیزی برخلاف هواهایشان برایشان آورد، گروهی را تکذیب کردند و گروهی را می کشند. ... ۷۰ - و پنداشتند که آزمایشی آتشین در کار نیست. پس کور و کر شدند. سپس خدا بر ایشان بازگشت (تا سویش بازگردند). سپس بسیاری از ایشان کور و کر شدند و خدا به آنچه انجام می دهند بسی بیناست. ﴿٧١﴾ کسانی که گفتند: «خدا همان مسیح پسر مریم است» بی چون و بی امان کافر شدند. حال آنکه مسیح گفت: «ای فرزندان اسراییل! خدا پروردگار من و پروردگار خودتان را پرستید. بی شک هرکس به خدا شرک آورد، همانا خدا بهشت را همواره بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است، و برای ستمکاران هیچ (گونه) یاورانی نیستند.» ﴿٧٢﴾ کسانی که (به تثلیث قایل شده و) گفتند: «خدا سومین (شخص از) سه (شخص یا سه اقنوم) است» بی شک و بی چون کافر شدند. حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست، و اگر از آنچه می گویند باز نایستند، به کسانی از ایشان که کافر شدند بی چون و بی امان عذابی دردناک خواهد رسید ﴿٧٣﴾

آیات ۷۲ و ۷۳ - در این دو آیه چنانکه گذشت گروهی از مسیحیان مسیح را خدا دانسته اند. که آیه هفتاد و دو تنها بیانگر خدا شدن مسیح است و آیه هفتاد سه کیفیت این خدائی را بیان کرده که خدا

همان سومی از سه تا است، و در جمع خدا روح القدس و مسیح می باشند که در هر دو صورت دیگر خدائی جدای از مسیح در کار نیست زیرا در او حلول کرده و نیازی هم به روح القدس نیست زیرا وساطتش تمام شده و بر مبنای شرکت مریم (علیها السلام) در این الوهیت که چهارمین خداست به او هم پس از ولادت مسیح مورد نیازی در بُعد خدائی نیست، پس در نتیجه این چند خدا تبدیل خدای آخرین شده اند و این کفری عمیق در گروهی از مسیحیان است.

اینجا "ان الله هو المسيح" است نه "ان المسيح هو الله" بدین معنی که سیر الوهیت نزولی است و نه صعودی یعنی مسیح خدا نشده بلکه خدا از لاهوت الوهیت در ناسوت رحم مریم در جسم مسیح حلول کرده، روی این اصل خدایان دیگر چه در تثنیه و چه در تثلیث در کار نیستند زیرا روح القدس که خدای واسطه ای بود و مریم نیز که مکان نزول خدایی بود پس از ولادت مسیح دیگر جائی از الوهیت ندارد. خدای اصل هم که در پسرش مسیح حلول کرده پس "ان الله هو المسيح" و آیه هفتاد و سه نیز که "ان الله ثالث ثلثه" این سیر نزولی الوهیت را بخیال گروهی از مسیحیان تأیید می کند.

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٤﴾ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾

پس آیا (از این گناه) سوی خدا برگشت نمی کنند، و پوشش نمی خواهند؟ و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿٧٤﴾ مسیح پسر مریم جز پیامبری نیست که پیش از او (نیز) پیامبرانی گذشتند، و مادرش زنی بسیار راستا بود. هر دو غذا می خوردند. بنگر چگونه آیات (خود) را برای آنان به روشنی جداسازی می کنیم؛ سپس بنگر کجا و کی به دروغ (از حقیقت) دور افکنده می شوند. ﴿٧٥﴾

آیه ۷۵ - در این آیه با جمله "کانا یأکلان الطعام" خدائی آنان را در ابعادی نفی کرده، نخست اینکه خدا نیازی به طعام ندارد، دوم اینکه در صورت نیاز به طعام نتیجه اش مدفوع است و چنانکه مسیح در انجیل به این منحرفان صریحاً هشدار داده که «آیا نمی بینید و نمی فهمید که آن چه از بالا درون شکم می رود از پایین هم به چهره مدفوع برون می آید» (انجیل متی ۱۷/۵۱) و من چنین هستم، آیا باز هم من خدا هستم.

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾ قُلْ يَٰ أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٧٧﴾

بگو: «آیا غیر از خدا - چیزی را که اختیار زیان و سودتان را ندارد - می پرستید؟ حال آنکه خدا - (هم) او - بسیار شنوای داناست.» ﴿76﴾ بگو: «هان ای اهل کتاب! در دین خود غلو و تجاوز غیر حق نکنید و از هوس های گروهی که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری (از مردم) را گمراه کردند و (خود) از راه راست منحرف شدند، پیروی مکنید.» ﴿77﴾

آیه ۷۷ - "لا تغلوا فی دینکم" به طور مفصل در تفسیر آیه (۱۷۱:۴) بحثش گذشت، غلو نسبت به حق یا افراطی است و یا تفریطی که میانگینش همان حق است، افراطی اش نسبت به مسیح این و الله است که او را بالاتر از رسالتش خدا دانسته اند و تفریطی اش این است که گروهی از یهودیان این رسول ربانی را ولد الزنا و ملعون پنداشته اند، و در این آیه که مخاطب کل اهل کتاب اعم از یهودیان و نصرانیان می باشند هر دو غلو نسبت به مسیح و بخشی دیگر از حقایق جاری است چنانکه نسبت به خود حضرت اقدس الهی و رسالتهای ربانی این دو گونه غلو افراطی و تفریطی از یهودیان و نصرانیان فراوان است.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿78﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿79﴾

از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی پسر مریم لعنت شدند. این (کیفر) به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و (از فرمان خدا) تجاوز می کرده اند. ﴿78﴾ از کار زشتی که آن را مرتکب می شدند، یکدیگر را باز نمی داشتند. راستی چه بد بود آنچه می کرده اند ﴿79﴾

آیه ۷۹ - تناهی از منکر آخرین مرحله از مراحل نهی از منکر است که اگر نفرتی آلوده به منکراتی باشند باید یکدیگر را از این منکرات نهی کنند و البته در صورتیکه استهزائی در کار نباشد، بلکه با تصمیم اصلاح خود و دیگران دست به اینگونه بازداری بزنند، و این خود جریانی افزون است بر نهی کسانی که خود عامل این منکرات نیستند و یا چه بهتر که عادلند.

تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿80﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿81﴾ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدُوًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ

ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَرَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قِسِيَّيْنِ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا
يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٨٢﴾

بسیاری از آنان را می بینی که با کسانی که کفر ورزیدند پیوند تنگاتنگ ولایت دارند. راستی چه زشت است آنچه ایشان برای خودشان پیش فرستادند که (در نتیجه) خدا برایشان خشم گرفت و (هم) ایشان در عذاب ماندگاراند. ﴿٨٠﴾ و اگر به خدا و پیامبر برجسته و آنچه که سوی او فرود آمده ایمان می آوردند، آنان را به ولایت بر نمی گرفتند. لیکن بسیاری از ایشان فاسق اند. ﴿٨١﴾ همواره یهودیان و کسانی را که شرک آورده اند، دشمن ترین مردمان نسبت به مؤمنان می یابی، و کسانی را که گفتند: «ما نصرانی هستیم»، همواره به راستی نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان می یابی، زیرا برخی از آنان کشیشان و تارکان دنیا می باشند و به راستی آنان تکبر نمی ورزند ﴿٨٢﴾

آیه ۸۲ - در این آیه دشمن ترین کفار را نسبت به مومنان نخست یهودیان و سپس مشرکان برشمرده و این بیانگر عناد بیشتر یهودیان است علیه مؤمنان نسبت به مشرکان، و در برابر این عناد دوگانه برای نصرانیان محبتی نسبت به مؤمنان بر مبنای تواضع و عدم استکبار قسیسان و رهبانانشان وانمود کرده که در جمع نوعیت عناد یهود و محبت نصاری را وانمود ساخته، البته اینان گروهی ویژه از نصرانیان هستند که نه تنها عنادی با حق ندارند بلکه فراروی حقیقت اسلام بسوی آن روان هستند، چنانکه آیه هشتاد و سه بیانگر این حقیقت است که بهنگام شنیدن قرآن چشمانشان اشک باران است، روی این اصل مسیحیان دیگر که یا با اسلام عناد دارند و یا گوش شنوای وحی قرآنی را ندارند از این توصیف بروند. چنان که یهودیانی که عنادی یا مسلمانان ندارند بلکه به آنان محبت می ورزند جایگزین مسیحیانی معاندند، و در این دو توصیف حالت فعلی زمان رسول (صلی الله علیه وآله) و حالت اکثری زمان های بعد منظور شده است.

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ
الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨٣﴾ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا
جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿٨٤﴾ فَأَثَبَهُمُ اللَّهُ
بِمَا قَالُوا جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ
الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾ يَأْتِيهَا
الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْمُعْتَدِينَ ﴿٨٧﴾ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ

مُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ
الْأَيْمَانَ فَكَفَّرتُوهٗ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ
كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَخْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ كَفَّراً بِأَيْمَانِكُمْ
إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ﴿٨٩﴾

و هنگامی که آنچه را سوی این پیامبر نازل شده، بشنوند، می بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته اند،
اشک از چشم هایشان می جوشد (و) گویند: «پروردگارمان! ما ایمان آوردیم، پس ما را در زمره ی
گواهان (حق) بنویس.» ﴿٨٣﴾ «و برای ما چیست [: چه عذری است] که به خدا و آنچه از حق به ما
رسیده ایمان نیاوریم، و با این حال طمع داریم پروردگارمان ما را با گروه شایستگان درآورد.» ﴿٨٤﴾
پس به (پاس) آنچه گفتند، خدا به آنان باغستان هایی پاداش داد که از زیر (درختان) شان نهرها روان
است، حال آنکه در آنها جاودانند و این پاداش نیکوکاران است. ﴿٨٥﴾ و کسانی که کفر ورزیدند و با
آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، آنان همدمان آتشند. ﴿٨٦﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید!
چیزهای پاکیزه ای را که خدا برای (استفاده ی) شما حلال کرده، حرام بشمارید و (از حکم خدا) تجاوز
نکنید، که خدا تجاوزکنندگان را بی گمان دوست نمی دارد. ﴿٨٧﴾ و از آنچه خدا روزیتان گردانیده،
حلالی پاکیزه را بخورید، و خدایی را که شما به او ایمان دارید پروا ندارید. ﴿٨٨﴾ خدا شما را به
سوگندهای بیهوده تان (بدون پیمان در آن) مؤاخذه نمی کند، ولی به سوگندهایی که از روی پیمان
می خورید (و می شکنید) شما را مؤاخذه می کند. پس کفاره اش خوراک دادن به ده بینواست - از
غذاهای متوسطی که به کسان خود می خورانید - یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن در بندی. پس کسی
که (هیچ یک از این ها را) نیابد (باید) سه روز روزه بدارد. این است کفاره ی سوگندهای شما که از
روی پیمان خوردید. و نگهبان سوگندهای خود باشید. این گونه خدا آیات خود را برایتان بیان می کند،
شاید شما سپاسگزاری کنید ﴿٨٩﴾

آیه ۱۹ - مسئول نبودن و مؤاخذه نشدن از الغای قَسَمَهای بیجا در برابر خود این قَسَمها بمعنای این
است که اصل اینگونه قسم ها باطل است مانند قسم بر فعل مرجوح یا حرام و یا ترک واجب یا
مستحب که حتماً باید نقض گردد و کفاره نقضش در عین واجب بودن این نقض، همان مراحل سه گانه
است که در آیه یاد شده، و لغو فی الأیمان هم دارای دو بعد است: حرام و واجب، حرامش قسمی
است بیجا مانند قسم خوردن بر فعل حرام و یا ترک واجب، و واجبش نقض این قسم است که هرگز
نباید پایبند آن بود بلکه واجب همیشه واجب است و حرام هم همیشه حرام، و این «لایؤاخذکم» در بعد
لغو کردن و ناچیز دانستن این قسم لغو نه تنها مورد مؤاخذه نیست بلکه واجب هم هست و در مورد

لغو نخستین که قسمی است بیجا گرچه این قسم خود حرام است ولی حرام تر از آن تأثیر ناشایسته ای است که در دلها دارد که اگر تأثیری نداشته و این قسم لغو از روی جهالت بوده و یا تأثیری داشته ولی از آن توبه کرده در این صورت مورد مؤاخذ هم نیست و حتی اگر تأثیری داشته و از آن توبه هم نکرده مؤاخذه اصلی مربوط به آن اثری است که در دلها می گذارده که اینجا نفی مؤاخذه ای در این لغو دلیل بر عدم حرمت آن نیست بلکه در برابر انحرافی که در دلها ایجاد کرده گوئی این حرام است ولیکن خود قسم لغو اینگونه حرام نیست و این سه بعد مشمول «لایؤاخذکم» می باشد.

ولیکن "یؤاخذکم بما عقدتم الایمان" در صورتی است که به این قسم لهُو پایبند باشید که این خود دو گناه است، نخست گناه قسمی نادرست و سپس پایبند بودن به همین نادرست، مثلاً شخصی قسم خورده که نماز نخواند، و نسبت به هر دوی قسم و ترک نماز پایبند باشد، این نه تنها قلب را سیاه می کند بلکه اعمال انسان را نیز تباہ می سازد.

"و احفظو ایمانکم" نیز ناظر به حفاظت دو جانبی است نسبت به قسم ها و سپس به این قسمهای درست پایبند باشید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ
الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ
أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴿٩١﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! شراب و کار آسانگر گناه [: محرماتی مانند قمار] و بت ها و تیرهای قرعه، پلیدی(هایی) از عمل شیطانند، پس از آنها دوری گزینید؛ شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید. ﴿٩٠﴾ جز این نیست (که) شیطان همی خواهد با شراب و کار آسانگر گناه، میان شما دشمنی و کینه توزی افکند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. پس آیا شما (از این ها) دست بردارید؟ ﴿٩١﴾

آیات ۹۰ و ۹۱ - «خمر» در این آیه بمعنای کل آشامیدنی ها، خوراکی ها و کلا کارهایی است که انسان را مست می کند، و از عقل انسانی و ایمانی او می کاهد و یا آنرا نابود و یا سست می سازد، و عقل که سر سلسله نوامیس خمسه انسانی است، زیرا نگهبان خود و عقیده و جان و مال و عرض می باشد مهمترین عطیه ربانی است که در سه بُعد کم کردن و توقف دادن و افزودنش دارای سه حکم است: توقفش حرام و کم کردنش حرامتر و ترقی و تکاملش واجب است و جملاتی مانند "أفلا

تعقلون" گواه بر این است که باید عقلهای انسانها مورد بهره برداری قرار گیرد که تکامل آن ضامن این بهره هاست و توقفش بی عقلی است.

از آشامیدنی هایی که حرام است همان شراب و آب جو است که بر حسب سنت قطعی حتی یک قطره از آنها هم حرام است، زیرا اصولاً برای خمر دو مرحله است، مرحله فعلی که مقدار معمولیش مست کننده است و مرحله شأنی که کمتر از آن مست نمی کند ولی با افزودن بر آن به مقدار معمولیش مست کننده است، و در کل گذشته از زیانهای بهداشتی زیانهای عقلی نیز دارد و صرف نظر از این جهات، سنت قطعی بیانگر حرمت این جریان شأنی است.

این پنجمین و آخرین آیه سیاسیت گام به گام در تحریم خمر و میسر است ولی تحریم انصاب و ازلام خود از دعوت های کامل آغازین توحید می باشد و این آیه شدیدترین لحن در تحریم این چهار جریان دارد.

و در کل آنچه موجب پوشش عقل می باشد چه کم و چه زیادش حرام است که حتی از یکی از دو بعد فعلی یا شأنی، خمر برون است حتی اگر هم که زیادش شراب نیست اما کار شراب می کند مانند اینکه در هوای گرم انگور و چربی فراوانی بخورید و در برابر آفتاب بیارمید که این خود احیاناً موجب مستی است و البته هر چند مستی و کاهش عقل بیشتر باشد حرمت و نجاست این عمل افزونتر است.

«المسیر» که در لغت وسیله و جایگاه و پایگاه یُسَر و آسانی است و در انحصار قمار نمی باشد، بلکه هر کاری که گناه را یا ترک واجب را آسان نماید میسر است، زیرا اصولاً مقدمه حرام حرام، و مقدمه واجب واجب است، چنانکه آیاتی چند بیانگر این حقیقت می باشد، روی این اصل میسر که کلاً وسائل آسانی فعل حرام و ترک واجب باشد حرام است، چه در نهایت موجب ترک واجب و یا فعل حرام گردد یا نه، و اصولاً چنانکه واجبات خود واجب اند و محرمات هم خود حرام اند بایستی حالت مؤمن حالت آمادگی همیشگی برای فعل واجب و ترک حرام باشد، و نه حتی میانگین تا چه رسد وسیله آسانی در ترک واجب و فعل حرام باشد، مثلاً قمار که حرام را آسان می کند. نخست تصرفی ظالمانه در مال دیگران است که به آسانی آنها را در اختیار برنده قرار می دهد، و دیگری دشمنی هایی که در این میان پدیده می آید.

و از جمله بدترین قمارها و میسرها شطرنج است، و اصولاً برد و باخت مالی در میسر شرط نیست، که اگر اضافه بر لُهو بودن و ایجاد دشمنی کردن برد و باختی هم در کار باشد قمار و حرامی است سه بعدی، و اگر بدون برد و باخت مالی باشد میسر و حرامی است دو بعدی و اگر هم تنها برد و باخت مالی و یا عداوت یا لُهو باشد در این سه صورت حرام تک بعدی است.

و خصوص شطرنج کلا حرام است گرچه هیچ یک از ابعاد حرمت را نداشته باشد ولی دست کم وقت گذرانی غیر عاقلانه و موجب دشمنی است روایاتی از طریق فریقین راجع به حرمت شطرنج داریم لذا کلا از مهمترین محرمات و میسرهاست، وانگهی بعضی از محرمات اجتماعی معلل هم هست که در موارد استثنایی هم که آن علت وجود ندارد ولی در حساب مصلحت و پیشگیری کلی حرام است، مانند نظر افکندن مردی جوان به زنی عریان که بر مبنای ادعای عدم شهوت از طرفین هم حرام است زیرا اگر اینگونه استثنائات در اجتماعات اسلامی جائی داشته باشند نخست ادعاهای نابجای فراوان از ناکسانی به ادعای ایمان و اسلام آن را تجویز می کند، و نیز در دیگران هم اثر می گذارد، روی این اصل محرماتی اینچنین حرمتی کلی و همگانی دارند، و این هم که احیاناً گفته می شود که شطرنج بدون لهو و محرمات خود ورزشی است فکری پذیرفته نیست زیرا نخست ورزش فکری در انحصار شطرنج نیست بلکه وسائلی فراوان دارد وانگهی در بازی شطرنج منهای برد و باخت مالی و لهو طبعاً دشمنی در این میان خواهد بود، چنانکه در مسابقه های فوتبال و والیبال هم چنان است که احیاناً موجب زد و خوردها و کشتارهایی می باشند.

آری برد و باخت در مواردی هم جائز بلکه راجح و واجب است که موجب تقویت جریانی راجح یا واجب باشد، مانند برد و باخت در وسایل جنگی همچون دویدن، شنا کردن، اسب سواری و تیر اندازی که در هر زمان به مناسبت نیازهای جنگی اش این برد و باخت برای تشویق در پیشبرد نیروهای جنگی واجب است، و اکنون که زمان سلاحهای پیشرفته و اتوماتیکی است این سلاحها جایگزین همان چهار مورد است که مسابقه با خودروهای زمینی دریایی و هوایی و نیز شناوری یا باقایق و کشتی و یا با وسائل دیگر و نیز مسابقه در استعمال سلاحهای جنگی همه و همه از این موارد است، و در هر صورت با مراعات اهم در برابر مهم جریان اهم راجح و یا واجب خواهد بود.

پس این گمان که اگر قماری بدون برد و باخت باشد چون قمار نیست، حرام هم نیست مخدوش است، زیرا میسر اعم از قمار است و چنانکه گفتیم در اصل لهو و آسان کننده فعل حرام و ترک واجب می باشد، و این خود مهمتر از برد و باخت مالی است، در قرآن هم هرگز لفظ قمار نیامده، بلکه اینجا میسر و جاهای دیگر لهو، لغو، وسیله حرام و یا ترک واجب و از این قبیل تعبیرات عمومی است، و اگر گفته شود که شطرنج خالی از هر دو جهت روی این مبنا حلال است، پاسخ اولش این است که کاری که نوعاً انسان را به حرام می کشاند بر حسب نصوصی قرآنی کلا حرام است، و دوم اینکه بر حسب سنت قطعیة اسلامی شطرنج از سرآمد محرمات در جریان لهو و قمار و مسیر قرار دارد، بنابراین حلال

دانستن شطرنج بر این مبنا مانند حلال دانستن گوشت خوک است در صورتی که کرم ترشین آن گرفته شود.

و اینجا "رجس من عمل الشیطان" بمعنای نجاستی جسمانی نیست، زیرا میسر در هر صورت کاری ناپسند است و نجاست این کار هرگز در بعد جسمانی نمی باشد که آلت قمار و یا دیگر میسرها نجس نیست، بلکه حالت نجسی است روی این اصل خمر هم دارای حالتی نجاست بار می باشد و بر حسب بیش از بیست روایت خمر جسماً پاک است و ظواهر روایاتی کمتر آنرا نجس می داند که طبعاً در برابر این نص و دلالت قرآنی - و روایاتی موافق آن - مراد از این نجاست، همان نجاست آشامیدن و کارهای ایجابی دیگری است که نسبت به خمر انجام می گیرد مانند تهیه، فروش و حتی کاشتن درخت انگور و خرما به نیت بدست آوردن شراب حرام است که در روایات ما بالغ بر ده مورد نمودار می باشد. و چنانکه در خبر است در پاسخ این پرسش از معصوم که من لباسم آلوده به خمر است، آیا با آن می توانم نماز بخوانم، فرمود: لباس که مست نمی شود بر این مبنا جسم خمر نجس نیست.

وانگهی "من عمل الشیطان" دلیل دیگری است بر اینکه خود خمر نجس ظاهری نیست، بلکه آماده کردن و ... و خوردنش می باشد که از عمل شیطان است، و این شیطان نبوده که کیفیت درست کردن خمر را به انسانها نشان داده، بلکه خود انسانها هستند که این عمل شیطنانی را انجام می دهند و در آخر کار «فاجتنبوه» اجتناب از جسم خمر و میسر و انصاب و ازالام نیست، بلکه اجتناب و دوری از کاربرد آنهاست و آیه بعدی که عداوت و بغضاء و جلوگیری از یاد خدا و نماز را از آثار و کاربردهای این موارد قرار داده بخوبی تأیید می کند که اینجا تنها برد و باخت مالی نیست اگر چه این را هم شامل است، لکن مهمترش خطرهای حالی است، مثلاً دست زدن به اینها اینگونه پیامدها را هرگز ندارد، خصوصاً در صورتیکه برای نابود کردن آنها ست که کاری واجب می باشد، پس چگونه من عمل الشیطان است و چگونه ایجاد عداوت و بغضاء و ترک یاد خداست و حال آنکه دست زدن به اینها از برای نابودیشان خود از بین برنده این پیامدهای خطرناک است.

در آیه بقره این بحث به میان آمده و اصولاً خمر و بقیه این مذکورات در کل ادیان الهی حرام بوده، و چگونه می توان پذیرفت که خمر با اینکه از بین برنده عقل است در شریعتی از شرایع الهیه حلال باشد، زیرا اصولاً پذیرش شریعت الهی بر مبنای عقل است و چگونه قابل قبول است که شریعتی الهی و یا عقلانی غیر الهی اساس پذیرش خود را که عقل است با تجویز مستی از میان ببرد، لذا در تورات

چهارده آیه و در انجیل چهار آیه و در قرآن پنج آیه از برای حرمت خمر وارد است. گرچه کتب و حیانی تحریف شده بر خلاف این نصوص ساختن و خوردن آن را به پیامبرانی هم نسبت داده است.^{۱۸} اینجا احیاناً گفته می شود که لفظ حرمت در هیچیک از آیات تحریم خمر وجود ندارد و مخصوصاً آیه مورد بحث که مهمترین و آخرین آیات تحریم آن می باشد، پاسخ این است که: اولاً خود «فاجتنبوه» دوری از آنرا واجب دانسته، آنهم واجبی بس مهم چنانکه علل حرمت خمر و بقیه موارد مذکوره را پیامد بدترین محرمان دانسته، در ثانی «اثم» که به معنای پیامد بد می باشد در چهل و هشت آیه قرآن حرام شده، از جمله "انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن الاثم و البغی بغیر الحق" (۳۳:۷) این در اثم معمولی است که اینجا حرام شده تا چه رسد به اثم کبیر، چنانکه در آیه بقره خمر و میسر را اثم کبیر دانسته (۲۱۹:۲) بنابراین نه تنها خمر میسر حرام می باشند، بلکه حرامی بزرگ اند. و این حرمت باندازه ای بزرگ است که نماز یعنی بزرگترین رکن از فروع دین که هرگز نباید ترک گردد در حال مستی حرام شده (۴۳:۴) پس حرمت خمر چند برابر حرمت محرماتی دیگر است، بلکه خودبر حسب برخی روایات کلید دریهای بسته کل محرمات است.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا
الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٩٢﴾ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا
طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا
وَءَامَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٣﴾

و خدا را اطاعت کنید و پیامبر را (نیز) اطاعت کنید، و (از مخالفت با آنان) برحذر باشید. پس اگر روی گردانید، بدانید که برعهده‌ی پیامبرمان فقط پیام رسانی روشنگر (رَبَّانِی) است ﴿۹۲﴾ بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند گناهی در آنچه خورده اند نیست، در حالی که تقوا پیشه کردند و ایمان آوردند و کارهای شایسته (ی ایمان) نمودند؛ سپس تقوا پیشه کردند و ایمان آوردند؛ پس آن گاه تقوا پیشه کردند و (در تقوا و ایمان و عمل صالحان) بهترین (راه را) انتخاب کردند. خدا نیکوکاران را همی دوست می دارد. ﴿۹۳﴾

آیه ۹۳ - در اینجا برای سلب گناه نسبت به خوردنی های مؤمنان ده گام طی شده، سه مرتبه ایمان، سه مرتبه تقوی، دو مرتبه عمل به صالحات و دو مرتبه احسان یاد شده است، گام نخستین ایمان و عمل به صالحات است، و در گام دوم تقوی هم بر آن افزوده گشته، سپس تقوی و ایمان و احسان و در آخر کار بگونه ای فراگیر "والله يحب المحسنين" آمده و این تکرار بر مبنای تکامل در ایمان و اعمال

شایسته ای که جنبه ایجابی دارند می باشد، و تقوی جنبه سلبی است و شامل ایجابی نیز می باشد، و احسان، احسان در ایمان و عمل شایسته و تقوی را در بر می گیرد، و در هر صورت تکامل این مراحل چهارگانه با تکرارهای موجود نشانگر این است که از مهمترین جریانات زندگی طعام است که یا حرام است و یا حلال یا مشتبیه و برای اینکه هرگز به حرام و مشتبیه آلوده نشوید و تنها غذای صد در صد حلال را مصرف کنید این گامهای استوار بگونه تکرار و تکامل لازم است، و چون ضروری ترین نیازهای زندگی که باید همیشه بدست آورد طعام است "لیس ... جناح" بر این مبانی چهارگانه پرهیز مؤمنان را از طعام واجب ندانسته و مصرف کردن آنرا حرام نمی داند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَلْوَتْكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهِ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٤﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا همواره شما را به چیزی از شکار - که در دسترس شما و نیزه هایتان باشد - بی چون می آزماید تا نشانه گذارد کسی را که در نهان از او می هراسد؛ پس هرکس پس (از آن) تجاوز کند برایش عذابی دردناک است. ﴿٩٤﴾

آیه ۹۴ - صید در این آیه ظاهراً مطلق صید است که اصولاً حرام می باشد مگر در صورت نیاز و در غیر این صورت بازی کردن با جان حیوانات حرام است که بر حسب روایاتی صید لهُو نامیده می شود، اصولاً زیان رسانی تا چه رسد تصرف در جان هر حیوانی بدون جهتی ملزم جایز نیست، زیرا تعدی بر غیر اعم از انسان و حیوان حتی بر درختان هم حرام است، اکنون در صید مانند کشتن حیواناتی حلال گوشت بدون صید تنها زمینه نیاز مستمر انسانها مستثنی است وگرنه هرگز حلال نیست که با جان حیوان بازی کردن و از گوشت او هم چندان استفاده ای نکردن، مانند قربانی هایی در مُنی که در روز عید قربان همچنان هدر می رود که هم ایجاد تعفن در فضا می کند و هم به زیر خاک می رود که این خود گناهی چند بعدی است، نخست زیان رسانی بدون جهت به جان این حیوانات، سپس زیان رسانی به بینوایان که باید مورد بهره برداری از این حیوانات باشند، و سپس با چند ریالی ناچیز حق آنان را اینگونه به ناحق پرداختن که این مثلث حرمت در قربانی های مُنی بدین گونه تحقق دارد، و ما در آیات حج^{۱۹} چاره عاقلانه و شرعی آنها را تبیین کرده ایم، و چنانکه صید در حال احرام بدون انجام شرایط معمولی ذبحش که تنها با صید حیوان کشته شود حرام و گوشت این صید میته است، همینگونه هم صید لهُو که تنها بعنوان بازی کردن با جان حیوانات است و نه از برای مصرف دیگر، اینهم در هر دو جهت حرام است، که گوشتش مانند گوشت صید در حال احرام میته می باشد.

«لِيعْلَمَ» در اینجا مانند ده جای دیگر قرآن از عِلْم است بمعنای نشانه و نه از عِلْم، چنانکه مفرد بودن مفعولش نیز گواه بر این معناست که خدا می خواهد بر مؤمنان نشانه نهد، گرچه صید بالهو گناهش خفیف تر از صید در حال احرام است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ
مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ هَدْيًا بَلِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّرَهُ
طَعَامَ مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلٌ ذَٰلِكَ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ
عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿٩٥﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! در حالی که مُحْرِمید یا در حرمید، صید را مکشید و هرکس از شما عمداً آن را بکشد، باید نظیر آنچه کشته است کفاره ای از اَنعام [نعمت های حیوانی] بدهد (که) بر آن دو تن عادل از میان شما حکم کنند - در حالی که (این) هدیه ای است که به کعبه می رسد - یا با کفاره ای مستمندانی را خوراک بدهد، یا معادلش روزه بدارد، تا سزای زشتکاری خود را بچشد. خدا از آنچه گذشته عفو کرده است، و هرکس (آن را) تکرار کند، خدا از او انتقام می گیرد. خدا عزیزی صاحب انتقام است. ﴿٩٥﴾

آیه ۹۵ - "و اَنْتُمْ حُرْمٌ" حالت احرام چه در حَرَم و چه در غیر حرم را و نیز بودن در حرم چه در حالت احرام و چه غیر احرام را شامل است و در صورتیکه مُحْرِم و داخل حَرَم باشد حرمت صید مضاعف است.

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ
مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾

صید دریا و خوراکیش برای شما حلال گشته، حال آنکه برایتان و برای راهیان بهره ای است، و صید بیابان - مادامی که مُحْرِم (یا) در حرم می باشید - بر شما حرام گردیده است. از خدایی که سوبش محشور می شوید پروا بدارید. ﴿٩٦﴾

آیه ۹۶ - در این آیه تنها صید خشکی در حال احرام حرام گشته و در مقابل صید دریائی در هر صورت حلال است چه محرم باشی و چه نباشی، با این فر که صید خشکی در غیر حالت احرام فقط در صورت نیاز جایز است، ولی صید دریایی حتی در حالت احرام حلال است و اگر هم صید لهوی باشد گرچه حرام است ولی زیانی به حالت احرام نمی زند و میته هم نمی شود.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَسِدَ
 ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ
 شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٩٧﴾

خداکعبه - بیت الحرام - را (وسیله‌ی) قیام [: به پاخاستن] مردمان قرار داده و ماه حرام و قربانی های
 نشان دار را (نیز به همین منظور مقرر فرموده). این برای آن است تا بدانید خدا بی گمان آنچه را در
 آسمان ها و آنچه را در زمین است می داند، و همواره خدا بر هر چیزی بسیار داناست. ﴿٩٧﴾

آیه ٩٧ - "قیاماً للناس" در زیارت کعبه مشرفه بر حسب جعل الهی شامل کل قیامهای اجتماعی
 اسلامی است در ابعاد عقیدتی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ... از باب نمونه در شهر حرام که رجب،
 شوال، ذیقعد و محرم است قیام برای صلح که در این ماهها اگر جنگی هم از پیش بوده بایستی به
 صلح انجامد، مگر در صورت ضرورت، و قیام اقتصادی بوسیله هدی و قلائد سیر کردن گرسنگان
 است، در اینجا فریب هدی و قلائد این است، هدی قربانی معمولی است که در حج تمتع می باشد و
 قلائد قربانی ویژه ای است در حج قرآن بدین معنی که کفشهای خود را بر حیوان آویخته و به طرف
 قربانگاه روان می شوی، اشاره به اینکه من در راه انجام قربانی از کفشهای خود نیز صرف نظر می کنم
 و اگر جایز بود خود را هم فدا می کردم، لیکن این قربانی چه در قلائد و چه در هدی از نظر معنوی
 نشانگر نهایت فداکاری و از نظر اقتصادی فداکاری اقتصادی است. که اینجا قیام معنوی است و هم قیام
 مادی، چنانکه در باب قربانی مفصلاً خواهد آمد.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩٨﴾ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا
 الْبَلْغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٩٩﴾ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ
 وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَأُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠٠﴾
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا
 حِينَ يَنْزِلَ الْفُرْقَانُ تَبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ
 مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿١٠٢﴾ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَابِيَةٍ وَلَا
 وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَثُرُهُمْ
 لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٣﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا
 حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا

وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٠٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِّنْ ضَلٍّ إِذَا
اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

بدانید که خدا سخت پی جوی کیفر است، و خدا بی گمان بسی پوشنده ای رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿٩٨﴾ بر پیامبر (خدا وظیفه ای) جز ابلاغ رسالای رسالت نیست. و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می کنید می داند. ﴿٩٩﴾ بگو: «پاک و پلید یکسان نیستند، هرچند کثرت پلید تو را به شگفت آورد. پس ای اندیشمندان از خدا پروا کنید، شاید (خود و دیگران را) رستگار نماید.» ﴿١٠٠﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! از چیزهایی می پرسید که اگر برایتان آشکار شود، بدآیدتان است، و اگر هنگامی که قرآن نازل می شود درباره ی آنها پرسید برایتان آشکار می شود. خدا از آنها [پرسش های بیجا] در گذشت. و خدا بسی پوشنده ی بردبار است. ﴿١٠١﴾ گروهی پیش از شما (نیز) بی چون از این (گونه) پرسش ها کردند، سپس به سبب آنها (از) کافران یا کفران کنندگان شدند ﴿١٠٢﴾ خدا (چیزهای ممنوعی از قبیل) بحیره، سایه و صیله و حام را (حرام) قرار نداده است، ولی کسانی که کفر ورزیدند، بر خدا دروغ می بندند و بیشترشان خردورزی نمی کنند ﴿١٠٣﴾ و هنگامی که به آنان گفته شود: «سوی آنچه خدا نازل کرده و سوی پیامبر(ش) بیاوید» گویند: «آنچه پدرانمان را بر آن یافته ایم ما را بس است.» آیا و هرچند (که) پدرانشان چیزی نمی دانند و راهی نمی یابند؟ ﴿١٠٤﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! بر (عهده ی) شماست (که) به خودتان بپردازید هرگاه هدایت یافتید آن کس که همراه شده است به شما زبانی نمی رساند. بازگشت همه ی شما سوی خداست، پس شما را از آنچه انجام می داده اید آگاهی مهمی می دهد. ﴿١٠٥﴾

آیه ۱۰۵ - "علیکم انفسکم" مؤمن از نظر ایمانی در مثلثی از عمل به صالحات و ترک محرمات بایستی غوطه ور باشد: نخست خودسازی که اینجا "علیکم انفسکم" و در جای دیگر "قوا انفسکم" و مانند آن است، و این خودسازی برای دو جهت اصلی و فرعی است. اصلی اش وظیفه ای شخصی خود اوست و فرعی اش برای اصلاح دیگران.

دوم اصلاح نزدیکان که پس از قوا «انفسکم»، «اهلیکم» آمده و نیز "اندر عشیرتک الاقرین". ضلع سومش سازماندهی ایمانی نسبت به دیگران چه مسلمان و چه غیر مسلمان البته هر چه نزدیکتر واجبتر است و روی این اصل «اهلیکم» که پس از "علیکم انفسکم" آمده و سپس "لا یضرکم من ضل" اینها در صورتی که هدایت دو بعدی در انسان محقق باشد که اگر دیگران چه نزدیکان و چه غیر نزدیکان در اثر ترک دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر شما در گمراهی شان همچنان بمانند چنانکه آنان زیان کرده اند که در راه صحیح از روی تقصیر قدم نهاده اند شما هم در گمراهی آنان زیان برده اید که وظیفه سازندگی ایمانی را نسبت به آنان انجام نداده اید ولی در صورتی که وظیفه

خود را نسبت به آنان پس از سازماندهی خودتان انجام دادید و اثری نکرد اینجاست که "لا یضرکم من ضل اذا اهدیتکم". برای شما - در این صورت - زیانی نیست هنگامی که خود هدایت شدید.

بالاخره هدایت دارای دو بعد است که شخص مؤمن باید در هر صورت نگهبان ایمان و سایر نوامیس ایمانی باشد، بعد اول نگهبانی خودی است که با تمام کوششها و کاوشهایش در کل زندگی باید در انجام شایستگی های درونی و برونی خود در تمامی وظایفش کوشا باشد و در کل شایستگی ها در میدان شایستگان تا سرحد امکان گوی سبقت را برآید و لحظه ای از تکامل دادن نوامیس پنجگانه خود غافل نشود، این اجمالی از بعد فردی است. در مرتبه دوم که صلاحیت ساختن دیگران را دارد در تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر آنان باید همچنان کوشا باشد، و اینجا «اهدیتکم» شامل هر دو بعد است که با انجام این دو بعد از راهیابی اصلی خودی و فرعی غیری اگر کسانی دیگر گمراه شدند بر عهده شما نیست، زیرا دعوت الی الله و امر به معروف و نهی از منکر احیاناً کارساز است که در طرف تأثیر دارد، یا کارساز نیست که شما وظیفه خود را انجام داده اید، در صورت دوم گناه این گمراهان که تحت تأثیر شما قرار نگرفته اند بر عهده شما نیست، آری اگر شما در راه هدایت دیگران گمراه شوید این زیانی برای شماست، زیرا در این آیه "اذا اهدیتکم" محوری اصلی است از برای معذور بودن شما در گمراهی دیگران، اما اگر خود در راه هدایت دیگران گمراه شوید یا خوف گمراهی داشته باشید این حرامی است مضاعف که نخست گمراه شدن شماست و دوم این که ترک نهی از منکری که موجب گمراهی شماست در باب نهی از منکر واجب است.

حتی در صورتی هم که شما خود را در بعد اول ساخته اید ولی احیاناً امر به معروف و نهی از منکر را ترک می کنید اینجا است که ترک واجب کرده اید، اگر در ترک وظیفه خودتان نسبت به دعوت و امر و نهی دیگران آنان همچنان در گمراهی شان باقی بمانند، درست است که آنان خود در صورت تقصیرشان گناهکارند ولی شما هم در ترک دعوتشان گناهکارید، چنانکه دیگران هم نسبت به شما چنانند.

و اگر هم خود را اینگونه سازمان ایمانی نداده اید که ساختن دیگران برای آنان جائز باشد و در این صورت هم آنان همچنان در گمراهیشان باقی بمانند اینجا شما دو گناه مرتکب شده اید: نخست سازمان ندادن ایمانی نسبت به خودتان و سپس در اثر ترک این سازماندهی ترک دعوت دیگران.

در هر صورت ایمان در کل ابعادش در اختصاص فرد فرد مسلمانان نیست بلکه چنانکه در آغاز سخن اشاره شد شخص مؤمن باید به ترتیب خودی و نزدیکان و دیگران را در حد توانش به کار سازماندهی ایمانی فردی و اجتماعی بپردازد.

اصولا اصل ایمانی دو بعد است: فردی و اجتماعی که فردی اش بر اجتماعی مقدم می باشد و این آیه بیانگر تمام این وظائف فردی و اجتماعی است.

اینجا مکلفانی که قاصرند و در اثر عدم دعوت و امر و نهی همچنان به قصور خود باقی اند اینان خود در ترک تکلیف قصوری شان گناهکار نیستند بلکه این شمائیید که آنان را آگاه نکرده اید و تنها شما زیان کرده اید.

ولی اگر اینان قصوری ندارند بلکه در پی جوئی نکردن از حق از روی تقصیر گمراه مانده اند که شما اگر آنان را دعوت به خیر می کردید مؤثر بود؛ در این ترک دعوت هم شما مقصرید و هم آنان. و بالاخره ترک وظیفه از هر کس و در هر بعد از روی تقصیرش اگر زبانی از ترک دعوت و امر به معروف و نهی از منکر نسبت به او باشد اینجا هر دو زیانکارند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَدَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَبْتُمُ مَّصِيبَةَ الْمَوْتِ تَحْسَبُونَهُمَا مِن بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا نَكْتُمُ شَهَدَةَ اللَّهِ إِنَّآ إِذَا لَمِنَ الْإِثْمِينَ ﴿١٠٦﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! گواهی میاتنان در وقت وصیت، هنگامی که یکی از شما را (نشانه‌ی) مرگ در رسد، دو مرد عادل از شماست. یا اگر راهی راهی دشوار شدید، و مصیبت مرگ شما را فرا رسید (و شاهد مسلمانی هم نبود) دو تن از غیر (همکیشان) خود را (به شهادت بطلبید) و اگر (در صداقت آنان) شک کردید، پس از نماز (شان) آن دو را نگهدارید، آن گاه به خدا سوگند یاد کنند که: «ما این (حق) را به هیچ قیمتی نمی فروشیم، هرچند (پای) خویشاوند نزدیکترمان (در کار) باشد، و شهادت الهی را کتمان نمی کنیم و بی گمان (اگر حق را کتمان کنیم) در این صورت از گناهکاران خواهیم بود.» ﴿١٠٦﴾

آیه ۱۰۶ - این دومین آیه وجوب وصیت است که اولینش در سوره بقره آیه (۱۸۰) وصیت را با شرط وجود مالی افزون بر نیاز وراثت به هنگام مرگ مقرر کرده و اینجا هم «الوصیه» در "حین الوصیه" همان وصیت با دو شرط مذکورش می باشد.

افزون بر این که برای تثبیت آن گواهانی واجب است که بر حسب نص این آیه دو گواه عادل مسلمان و یا اهل کتاب، و بر مبنای لزوم اثبات وصیت خط و امضای مسلم وصیت کننده نیز کافی است که اگر هم گواهان و یا خط و امضا برای اثبات این وصیت کافی نبودند با جمع هر دو جریان وصیت

تثبیت می شود و روی این اصل این گواهان خود نمونه ای بارز از وسایل اطمینان بخش اثبات وصیت می باشند.

و چون گهگاهی گرچه وصیت کننده در هنگامه مرگ است ولی عمرش طولانی تر از گواهان می شود روی این اصل این گواهان برای اثبات این وصیت کافی نیستند که خط و امضای وی مقدم است و گاهی هم گواهان خط و امضای وصیت آنرا به گونه ای روشن تر ثابت می کنند و گهگاهی همچنانکه گفتیم پیوند هر دو لازم است و بالاخره در این مثلث وصیت باید مسلم باشد تا عمل به آن با شرائط واجب گردد.

در این آیه شهادت دو عادل در زمینه وصیت به منظور حفظ وصیت شرطی اصلی است، و چنانچه به جای شهادت عادلان که هم امکان انحراف و فراموشی در آنها هست و هم ممکن است پیش از مرگ وصیت کننده بمیرند، نوشته ای ثابت که قابل انکار نباشد با امضای وصیت کننده و شاهدان جایگزین گردد بسیار بهتر است، که در حقیقت شاهدان بدون امضا شهادتشان ناقص است، پس در هر صورت نوشته ثابتی باید باشد. و اینکه در این آیه جریان نوشتن یاد نشده بدین جهت است که در اینجا وصیت در حال سفر است و در زمان نزول آیه با سواد بسیار کم بوده که بجای نوشتن، شهادت جایگزین آن می شده، ولی در غیر مفروض سفر یا مسافرتهاى امروزی که نوشتن وصیت امکان دارد باید بطور معمول هم خط و امضای وصیت کننده در کار باشد و هم امضای شاهدان و در صورتی هم که وصیت کننده توان نوشتن را ندارد چنانکه در آیه دین به تفصیل گذشت باید اشخاص عادل گفته او را بنویسند و آیه دین هم وصیت مالی را شامل است و در آیه مورد بحث این شهادت در حال سفر حداقل وصیت می باشد، چنانکه دو شاهد در آیه دین دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن عادل مقرر شده، اینجا هم "ذوا عدل منکم" شامل هر دو گونه شهادت است.

و "أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ": و اگر در اینگونه سفرها دو شاهد عادل مسلمان یافت نشد، دو شاهد عادل اهل کتاب جایگزینش می شود، البته عدالت در مورد آنها، عدالت در بُعد کتابی است و باید بعد از انجام نمازشان که خود دلیلی این بر عدالت است قسم یاد کنند که هرگز تخلفی در ادای شهادت نکنند و اولین شهادت را هرگز پنهان نسازند.

فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّ إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوَّلِينَ فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهِدْتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهِدَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٧﴾

و اگر دریافته شد که آن دو دستخوش گناهی پیگیر شدند، پس دو تن دیگر که بر آنان ستم رفته است و هر دو (به میّت) سزاوارترند به جای آن دو (شاهد پیشین) قیام کنند. پس به خدا سوگند یاد می کنند که: «گواهی ما همواره از گواهی آن دو شایسته تر است، و (از حق) تجاوز نکرده ایم، اگر چنان کنیم از ستمکاران خواهیم بود.» ﴿107﴾

آیه ۱۰۷ - این آیه مرحله سوم شهادت است که اگر آن دو شاهد، چه مسلمان و چه اهل کتاب، معلوم شود که انحرافی در گرفتن و یا انجام شهادت دارند، دو نفر دیگر جایگزین آنها می شوند، چه دو مسلمان عادل بجای دو مسلمان قبلی و چه دو کتابی عادل بجایشان البته این دو که در آخر کار برگزیده می شوند در صورت امکان باید «اولیان» باشند یعنی کسانی باشند که به این وصیت اولیت دارند که از نزدیکترین افراد به وصیت کننده و خود نیز مورد وصیتند که شهادت ایشان به نفع خودشان و سایر موارد وصیت است.

ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَنُهُمْ بَعْدَ أَيْمَنِهِمْ
وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَسْمِعُوا لِلَّهِ لَا يَهْدِيَ الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿108﴾

این (روش) - برای اینکه شهادت را به صورت درستش ادا کنند یا بترسند که بعد از سوگند خوردنشان، سوگندهایی (به وارثان میّت) برگردانده شود - (به صواب) نزدیکتر است. و از خدا پروا بدارید و (این) پندها را) بشنوید. و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند. ﴿108﴾

آیه ۱۰۸ - این آیه چنانکه در آغاز سخن گذشت اصالت علم به شهادت را در این میان تثبیت می کند.

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنْكَ أَنْتَ عَلَمُ
الْغُيُوبِ ﴿109﴾

روزی که خدا پیامبران را گرد می آورد، پس فرماید: «چه پاسخی به شما داده شد؟» گویند: «ما هیچ نمی دانیم، همواره این تویی تو بسیار دانای رازهای نهان.» ﴿109﴾

آیه ۱۰۹ - اینجا "لا علم لنا" در پاسخ "ماذا أُجِبْتُمْ" به چه معناست؟ آیا این بزرگواران به هنگام دعوتشان پاسخ مثبت و یا منفی مکلفان را نشنیده، که این خود نقصانی در رسالت است! بلکه در هر دعوتی معمولاً پاسخ نفی یا اثبات برای دعوت کننده ای روشن است تا چه رسد به رسولان! این پاسخ مکلفان پس از وفات رسولان جزو "لا علم لنا" است و حتی در زمان زنده بودن آن بزرگواران و غیاب گروهی از مکلفان نیز "لا علم لنا" صد می کند و "انک انت علام الغیوب" در جمع علم کل غیوب را در انحصار خدا می داند.

درست است که پیامبران الهی بر حسب آیاتی چند مانده آیه (:) گواهان اعمال امتهای خودشان می باشند و رسول گرامی اسلام در دو بعد گواه است: ۱- بر مکلفان پیش از اسلام چه رسولانشان و چه امتها و ۲- بر کل مکلفان زمان خودش تا روز قیامت، ولی لازمه این گواهی صرف اطلاع بر اعمال مکلفان است چه در عالم تکلف و چه در برزخ و قیامت، روی این اصل نفی آگاهی این بزرگواران با اثباتش در زمینه شهادتشان هرگز منافاتی ندارد که سلبش در زمان تکلیف و برزخ و رستاخیز است و ایجابش - که از امتیازات ربانی برای این بزرگواران - خدا اینان را بر کل اعمال مکلفان آگاه می کند تا با فرشتگان و نیز اعضای مکلفان و زمین در چهار بعد همپا و یکسان شهادت دهند و این شهادت مربع برای اثبات اعمال درست و نادرست مکلفان نیست زیرا شهادت خدا در هر صورت کافی است. لیکن هم برای تکریم فرشتگان و سایر معصومان (علیهم السلام) و افزون بر این برای تثبیت جریانهای گذشته نسبت به مکلفان این چهار شهادت لازم است.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَلَدَتِكَ إِذْ أُيِّدْتُكَ
بِرُوحِ الْقُدُسِ تَكَلِّمِ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ
طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ
بَنِي إِسْرَءِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا
سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٠﴾

چون خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم! نعمتم را بر خود و بر مادرت به یاد آور: چون تو را با روح القدس تأیید کردم (که) در گهواره و (اینک) در میان سالی با مردم سخن (وحیانی) می گویی؛ و چون تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم؛ و چون به اذن من از گِل، (چیزی) شکل پرنده می ساختی، پس در آن می دمیدی و به اذن من پرنده ای می شد؛ و کور مادرزاد و پسر را به اذن من شفا می دادی؛ و آن گاه که مردگان را به اذن من (زنده از قبر) برون می آوردی؛ و چون (آسیب) بنی اسرائیل را - هنگامی که برای آنان حجت های آشکار آورده بودی - از تو بازداشتی، پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند این (ها چیزی) جز افسونی آشکارگر نیست.» ﴿١١٠﴾

آیه ۱۱۰ - اینجا سخن وحیانی عیسی (علیه السلام) در گهواره و میان سالی دلیل است بر اینکه در این میان هرگز سخن وحیانی نداشته، زیرا در این آیه "فی المهد و کَهْلًا" است و نه «فی المهد الی الکهل» روی این اصل وحی در گهواره تا میانسالی اش استمرار نداشته است و کل جریانات تعلیم

کتاب و حکمت و تورات و انجیل و گِل را تبدیل به پرنده زنده کردن و دیگر جریانات معجزه آسا تنها در مرحله دوم که میانسالی و رسالت رسمی حضرتش بوده است می باشد.

وحی در گهواری دارای دو بعد است، نخست مبرا کردن مادر معصومه اش از تهمت ناروای زنا و سپس بشارت به نبوت آینده اش در میانسالی، و این خود از مسلمات دعوت حضرت مسیح (علیه السلام) است که از سن سی سالگی آغاز دعوت کرد و پیش از آن حضرت یحیی (علیه السلام) نوید دهنده و فریادگری از برای رسالت آینده او بود که ای مردم! شخصیتی در میان شماست که پیامبری بزرگوار خواهد شد و او را اکنون او را نمی شناسید. چنانکه در انجیل مکرراً یاد شده است.

"و اذا تخلق من الطین" به معنای ساختن مجسمه پرنده ای است که خود دلیلی است بر اینکه مجسمه سازی حتی برای پیامبران جایز است، چنانکه پیش از وی سلیمان (علیه السلام) نیز دستور مجسمه سازی به جنیان داده بود که "یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل" (۱۳:۳۴) نمونه بارز تمثال همان مجسمه است، آنهم مجسمه انسان و حیوان چنانکه حضرت ابراهیم (علیه السلام) پرسید: "ما هذه التماثیل التي انتم لها عاکفون" (۵۲:۲۱) که دلیل است بر اینکه مراد از تماثیل همان مجسمه های انسانها و حیوانات است.

و اصولاً چنانکه در آیه سیزدهم سوره سبا درباره حضرت سلیمان خواهد آمد برخلاف آنچه در روایاتی برای حکمت تحریم مجسمه سازی آمده، که به روز رستاخیز خدا مجسمه سازان را وادار می کند که روحی انسانی و یا حیوانی در آنها بدمند و چون توان این کار را ندارند به شدیدترین عذاب مبتلا خواهند شد! و این خود جعلی است جاهلانه که نسبت به معصومان (علیهم السلام) داده شده است زیرا نخست مجسمه ساز برای تشبّه به خالق مجسمه نمی سازد گرچه مشرک هم باشد تا چه رسد به مسلمان که مجسمه سازیش به منظور تداوم یادواره ای نیکان است. وانگهی اگر ساختن مجسمه از این جهت حرام باشد که تشبّهی به خداست این تشبه در صورتی کامل است که مجسمه ساز روحی هم در آن بیافریند و نیز در ساختن مجسمه درختان هم همین علت علیل موجود است که به روز رستاخیز چنانکه به سازندگان مجسمه انسانها و حیوانات چنان گفته شود همچنین نسبت به سازندگان مجسمه درختان باید گفته شود، که روح نباتی در آنها بدمید و چون توان این کار را ندارند بایستی مانند آنان عذاب شوند.

کار عیسی (علیه السلام) فقط ساختن مجسمه پرنده ای بود که بعداً به اذن خدا و دمیدن عیسی (علیه السلام) دو مرحله بعدی را نیز پیمود که بدن گلی تبدیل به بدن پرنده و پرنده بی جان نیز زنده شد، پس تنها کار عیسی (علیه السلام) ساختن مجسمه گلی و دمیدن در آن بود و اذن خدا هم بدین معنی نیست

که خدا به عیسی (علیه السلام) ولایت تکوینی - که مخصوص خودش می باشد - در این جریان داده، زیرا اذن در اینجا مستقیماً مربوط به متحول شدن پرنده گلی است به پرنده ای زنده و نه آنکه خدا قدرت زنده کردن را به عیسی (علیه السلام) عطا کرده باشد و اذن غیر از اعطاء و وکالت است. اعطا بخشی است درونی و اذن اجازه ای است برونی، وانگهی اصولاً ولایت تکوینی و تشریعی از اختصاصات ربوبیت است و ربوبیت قابل اعطا نیست نه ذاتش و نه صفاتش و نه افعالش و چنانکه در آیات متعدده ای تصریح شده که حتی رسول اسلام (صلی الله علیه و آله) که دارای بالاترین مقامات عصمت است هرگز ولایت تکوینی و تشریعی نداشته مثلاً "انما الآيات عند الله" (۱۰۹:۶) نشانه های رسالت و معجزات را از نظر علم و قدرت منحصر به خدا دانسته است. و بر فرض آن که «اذنی» افزون بر آنچه گفتیم این احتمال را هم داشته باشد که حضرت مسیح با این اذن قدرت نیابتی خالقیت یافت این احتمال از دو جهت عقلانی و وحیانی چنانکه گفتیم نابجاست.

و این تعبیر «تَخْلُقُ» تعبیری است مجازی زیرا آیاتی از قبیل "هل من خالق غیر الله" خالقیت حقیقی را در انحصار خدا دانسته، آری خالقیت و آفرینش مجازی برای ما مجازیهایی بر حسب توانها و استعداداتمان امکان پذیر است که صرف تحول دادن چیزی به چیزی دیگر است و ساختن هیکل گلین پرنده در همین بعد خالقیتی است مجازی با این امتیاز که همپای آن خدا دو اذن دیگر از برای دو تحول اصیل مقرر فرموده که این پرنده گلین بدن پرنده واقعی گردد و سپس روح حیوانی هم در او دمیده شود و این هر دو به تحول نخستین که به وسیله دمیدن مسیحایی انجام شد اعتباری معجزه آسا داد گرچه کسانی هم باشند که مجسمه هایی جسمانی برتر و زیباتر از حضرتش بسازند ولی عاری از این دو امتیاز هستند. روی این اصل کار مسیح کاری عادی و بشری بوده و کار حضرت اقدس الهی در این دو بعد کار ویژه ربانی است که نتیجه این مثلث خود پرنده ای زنده شد.

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ ءَامِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا ءَامَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿١١١﴾

«و چون سوی حواریون وحی (غیر رسالتی) کردم که به من و فرستاده ام ایمان آورید، گفتند: ایمان

آوردیم، گواه باش به اینکه ما به راستی (از) تسلیم کنندگان (خود)یم.» ﴿١١١﴾

آیه ۱۱۱ - اینجا وحی خدا به حواریین که شاگردان دوازده گانه ویژه حضرت مسیح (علیه السلام) بوده اند، وحی رسالتی نبوده، بلکه مادون وحی به مادر موسی (علیه السلام) بوده است که "و اوحینا الی امّ موسی" (۲۸:۷) بلکه حواریین پیش از این وحی هنوز ایمان شایسته ای به خدا و پیامبرش نیاورده بودند ولی مادر موسی (علیه السلام) در حالی به او وحی شد که هر دو ایمان را داشت روی این اصل و

آنچه در آیات ذیل بدان اشاره رفته حواریین در جمع ایمانی درست هم نداشتند و پس از جریان درخواست مائده که خود از ادله بی ایمانیشان بوده گروهی از آنان پس از مائده آسمانی ایمان آوردند و گروهی همچنان بر بی ایمانی خود باقی ماندند. روی این اصل توان گفت که این امر وحیانی نسبت به حواریین همچون وحی به زنبور عسل بوده است. که مأمور به این ایمان شدند، روی این اصل وحی خود الهامی است ربانی برای ایمان یا تکامل ایمان ایشان. و اصولاً وحی رسالت در زمینه ای است که شخص مورد وحی دارای عصمت بشری در بعد ایمان به خدا و رسالت الهی باشد و ایشان که هنوز ایمان درستی ندارند، بلکه بر مبنای آیه ۱۱۲ از قدرت خدا پرسشی دارند که "هل یستطیع ربک" در خطاب به حضرت مسیح (علیه السلام) می گویند: آیا خدای تو توان آن را دارد که مائده ای از آسمان بر ما فرو فرستد که این خود دو بعد دیگر از بی ایمانی و یا عدم کمال ایمان آنان است، بویژه لفظ «ربک» و نه "رب العالمین" یا «ربنا».

چهارم و پنجمین بعد از بعد اینان از ایمان شایسته "تطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقنا" است که دلها مان آرام گیرد و بدانیم تو به ما راست گفتی. ششمین مرحله در آیه (۱۱۵) "فمن یکفر" است که اگر کسی از شما بعد از این مائده آسمانی کافر گردد او را عذاب شدیدی خواهیم کرد و این عذاب شدید دست کم در دو بعد تحقق یافت یکی نسبت به یهودای اسخر یوطی که بر مبنای کفرش و بجرم تحویل دادن حضرت مسیح (علیه السلام) به یهودیان به اراده الهی شکل و شمایل مسیح بر او افکنده شد و بجای او به دار آویخته گشت و دیگری یا دیگرانی هم بر حسب آیه (۶۰) همین سوره که "من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القردة و الخنازیر" این مسخ شدن به بوزینگان مربوط به گروهی از یهودیان بود که روز شنبه در جریان صید ماهی حيله کردند، و اما مسخ به خنازیر هرگز در یهودیان نبوده و بلکه در کس یا کسانی از حواریون مسیح (علیه السلام) بوده که با نزول مائده آسمانی بجای افزون شدن ایمانشان بر کفرشان افزون گردید.

در هر صورت حضرت مسیح (علیه السلام) بر حسب خواسته این حواریین - و نه بر مبنای آنچه گفته بودند - که آرامش دل و تصدیق رسالت باشد، بلکه بر مبنای عید بودن نزول این مائده برای اول و آخرشان و نشانه ای افزون بر نشانه های دیگر این رسالت و همچنین تبرک به این مائده آسمانی آن را درخواست کرده خدا هم با تهدیدی شدید نسبت به آن درخواست کنندگان از مسیح (علیه السلام) را اجابت فرمود.

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَتَكُونَ عَلَيَّهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَءَايَةً مِّنكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١٤﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنْزِلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿١١٥﴾ وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَنكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِن كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾

چون حواریون گفتند: «ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگارت می تواند از آسمان، خوانی بر ما فرود آورد؟» (عیسی) گفت: «اگر مؤمن بوده اید از خدا پروا بدارید.» ﴿١١٢﴾ گفتند: «می خواهیم از آن بخوریم و دل هایمان (بدان) آرامش یابد، و بدانیم که به ما راست گفته ای و بر آن از گواهان باشیم.» ﴿١١٣﴾ عیسی پسر مریم گفت: «بار خدایا! پروردگاران! از آسمان خوانی برایمان فرو فرست تا عیدی برای اول و آخرمان باشد و (نیز) نشانه ای از جانب تو (برای حواریان) و ما را روزی ده، حال آنکه تو بهترین روزی دهنده گانی.» ﴿١١٤﴾ خدا فرمود: «من آن را بر شما فرو فرستنده ام، پس هرکس از شما بعد (از آن) انکار ورزد، بی گمان وی را (چنان) عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را (آن چنان) عذاب نکنم.» ﴿١١٥﴾ و چون خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی: "من و مادرم را (همچون) دو خدا به جای خدا(ی یکتا) پرستید؟" گفت: «منزه ای تو، مرا نسزد که (درباره ی خویشتن) چیزی را که حق من نیست بگویم. اگر آن را گفته بودم بی گمان (هم) آن را می دانستی. آنچه در ذات من است تو می دانی و آنچه در ذات توست من نمی دانم. به راستی تو خود بسی دانای رازهای نهان هستی.» ﴿١١٦﴾

آیه ۱۱۶ - اینجا الوهیت عیسی و مریم به میان آمده که یا باید گفت اینان دو پرستانی از مسیحیان بوده اند که مسیح و مریم را می پرستیدند، زیرا روح القدس که از اقایم سه گانه و بخشهای ربانی بوده! اینجا با آوردن، خدا در رحم مریم کار الوهیتش به پایان رسیده، این حذف نخستین الوهیت، خدا هم که به این وسیله در رحم مریم به جسم مسیح (علیه السلام) پیوسته، اینهم حذف خدای اصل که سیر نزولی کرده، بنابراین دو خدای باقی مانده که مسیح و مادرش می باشند برای گروهی از مسیحیان مورد

پرستش هستند، مسیح هم که متولد گردید مریم نیز استثنا شد تا سومی از سه خدا و یا چهارمی از چهار خدا شد و چنانکه گذشت "لا تقولوا ثلاثه" در بعد اول و "ان الله هو المسيح بن مریم" در بعد دوم این چهار یا سه یا دو در شخص مسیح انحصار یافت. و در انجیل هم این جریان سه گانه ثالث در نخستین بار و تثبیه که دو پرستی است در بار دوم و یکتا پرستی عیسوی برای آخرین بار یاد شده است.

بدین معنا که پس از کنار رفتن روح القدس و مریم و پس از حلول لاهوت الوهیت در ناسوت جسم مسیح تنها خدا یکی است و او همان مسیح است که "لا تقولوا ثالث ثلاثه" نیز اشاره به این توحید مسیحی است.

در "تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک" پس از انکار دو پرستی از حضرت مسیح (علیه السلام) دو نفس به میان آمده، نفس مسیح و نفس خدا که این هر دو به معنای خود است به ویژه خود الوهیت که به اصطلاح ادبی اضافه چیزی به خود اوست با دو تفاوت در این میان که «نفسی» یعنی خودم که مسیح است و «نفسک» یعنی خودت که خداست.

نفس در سراسر قرآن هم بدین معنا آمده است که در بعد خلقی طبعاً مرکب از روح و جسم است و در بعد خالقی نه روح است و نه جسم بلکه ذات اقدس مجرد از جمیع جهات حضرت اقدس الوهیت است.

نتیجتاً این «نفسک» نسبت به خدا تنها دارای یک معنای مجرد یگانه است اما همین «نفسی» یا «نفسک» نسبت به آفریدگان گاه شامل هر دوی جسم و روح می باشد و گاه هم با قرینه ای مقصود جسم است و گاهی هم تمام روح انسانی است.

گرچه بخشهایی دیگر مانند فطرت، عقل، لب صدر، قلب و فؤاد که بخشهای پیاپی روح انسانی است نیز در جمع یا یکایک مقصودند.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا
مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾

«جز آنچه مرا بدان فرمان دادی (چیزی) به آنان نگفتم که: "خدا پروردگار من و پروردگار خودتان را عبادت کنید." و تا هنگامی که در میانشان بودم بر آنان گواه بودم. پس چون مرا برگزفتی تو خود بر آنان دیده بان بودی و تو بر هر چیزی گواهی.» ﴿١١٧﴾

آیه ۱۱۷ - این آیه مانند آیاتی دیگر کل این خرافات را که مسیحیان به حضرت مسیح (علیه السلام) نسبت داده اند به زبان حضرتش نفی کرده که سخنش تنها "ان اعبدوا الله ربی و ربکم" بوده چنانکه در هشتاد جای اناجیل چهارگانه حضرتش به این معنی تصریح فرموده است.

در این آیه حضور علمی حضرت مسیح (علیه السلام) را از هنگام صعود به آسمان از وی سلب کرده و حال آنکه در آیاتی چند از جمله "و یوم نبعث من کل و أمه شهیداً علی انفسهم و جئنا بک شهیداً علی هؤلاء" (۸۹:۱۶) کل پیامبران و بویژه اولوالعزم و مخصوصاً پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را گواهی بر کل اعمال مکلفان خوانده است، در این صورت آیا حضرت مسیح (علیه السلام) از این شهادت مستثنی است، زیرا القای شهادت پس از دریافت آن می باشد و در صورتیکه حضرت مسیح (علیه السلام) نخست حضور علمی به اعمال این مسیحیان پس از صعودش به آسمان نداشته چگونه می تواند روز رستاخیز بر اعمالشان گواهی دهد؟

پاسخ این است که حضور علمی این شاهدان پیش از حساب کافی است که خدا کل این شاهدان را به اعمال کل مکلفان آگاه می کند، و بر مبنای همین آگاهی با تصدیق گواهان سه گانه دیگر که اعضای مکلفان و جوّ تکلیف و فرشتگان هستند، این شهادت تثبیت می گردد.

ولی اینجا برای حضرت اقدس رسول خاتم این تلقی شهادت در مثلث زمان بر حسب آیات و روایاتی مسلم است، نخست پیش از رحلتشان چه حضور بدنی هم داشته باشند یا نه، سپس حضور علمیشان پس از رحلتشان در برزخ پس آنگاه به روز رستاخیز و این خود امتیازی است در بعد شهادت معصومان محمدی است، پس ایشان بر کل شاهدان - چنانکه در فضایی دیگر - بر اینان برتریها دارند.

"فلما توفیتنی" این «توفیتی» که فعل ماضی است گمان شده است که به معنای رحلت حضرت مسیح در گذشته است لیکن توفی اعم است از میراندن و دارای ابعاد زیرین می باشد که همه این ابعاد در معنای گرفتن به گونه ای وافی در عین درجاتش شرکت دارند، نخست توفی خواب که "الله یتوفی الا نفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها" (۴۲:۳۹) که توفی خواب پس از توفی مرگ به میان آمده، در ثانی توفی مرگ که آغازگر همین آیه است. توفی کاملتر و برتر از خواب و مرگ که انسانی را از محیط خطر نجات بخشیدن و به جایگاهی امن انتقال دادن است و این توفی بر حسب آیاتی چند به معنای «توفیتنی» نسبت به حضرت مسیح (علیه السلام) است که او را از جمع مرگبار یهودیان و آنانکه وی را تسلیم به ایشان کردند خدا به کره ای دیگر انتقال داد که "بل رفعه الله الیه" و آیه (۱۵۹) سوره نساء که "و ان من اهل الکتاب الا لیومننّ به قبل موته" خود دلیلی است قطعی بر این که

حضرتش که تا کنون در همان جایگاه رفیع آسمان زنده است. و این سؤال و جواب در همان مکان و مکان آسمانی بوده که خدا آن را در این پیام جهانی قرآنی برای تثبیت حق آورده است.

و این استفهام استفهامی است برای تکریم مسیح (علیه السلام) و آگاهی دیگران، نه برای توبیخ مسیح و یا استعلام از حضرتش چنانکه خود پاسخهای مسیح بر این حقیقت دلیلی روشن است.

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١١٨﴾

«اگر عذابشان کنی، پس آنان بندگان تو هستند، و اگر برایشان ببوشانی، پس همواره تو خود توانای حکیم هستی.» ﴿١١٨﴾

آیه ۱۱۸ - اینجا تقاضایی با استرحام از مسیح در محضر اقدس ربانی به میان آمده که اگر این دو پرستان را عذاب کنی اینان بندگان تو اند و اگر گناهشان را ببوشانی تو خود کانون عزت و حکمتی ولی جای این پرسش است که حضرت مسیح (علیه السلام) چگونه برای این مشرکان نخست طلب پوشش و بخشش کرده است حال آنکه آیاتی از قبیل "ان الله لا يغفر ان يشرك به" تمام درهای غفران را به روی مشرکان بسته است. پاسخ این است که مقصود از این مشرکان تنها بت پرستانند و نه منحرفان در توحید ربانی که مثلاً وهابیان که خدا را جسم پنداشته اند از این مشرکان باشند، و یا ریاکاران سپس این دو پرستی یا از روی قصور یا تقصیر و یا عناد است اینجا طبعاً از روی عناد نیست زیرا معاند در هر صورت معذب است بلکه میان قصور و تقصیر است چه قصور از روی تقصیر و چه تقصیر از روی قصور که در جمع عناد نیست و آیاتی دیگر هم مانند همین آیه چنان جریانی را احیاناً از موارد غفران دانسته.

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١٩﴾

خدا فرمود: «این روزی است که راستان را راستیشان سود بخشد؛ برایشان باغ هایی است که از زیر (درختان) شان نهرها روان است، حال آنکه در آن جاودانند. خدا از آنان خشنود است و آنان (نیز) از او خشنودند. این است رستگاری بی رنج بزرگ.» ﴿١١٩﴾

آیه ۱۱۹ - ابدیت بهشتیان ابدیت ربانی رحیمی است که پایانی هم ندارد ولی ابدیت گروهی از جهنمیان چنانکه بارها گذشت و خواهد آمد ابدیت خلقی و محدود است آن هم مادون استحقاقشان.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٢٠﴾

فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه در آنهاست تنها از آن خداست و او بر هر چیزی تواناست ﴿١٢٠﴾

سوره انعام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان
(تمامی) ستایش ها خدایی را سزااست که آسمان ها و زمین را آفرید، و تاریکی ها و روشنایی را نهاد،
سپس کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند، (غیر او را) با او برابر و همسان می شمردند. ﴿١﴾
آیه ۱ - «یعدلون» در این آیه همپایگی و همانندی سایر موجودات را با خدا کلاً نفی می کند که
حضرتش هرگز همانندی و حتی مادونی در بُعد ربانیت برایش نیست، زیرا «یعدلون» از (عدل) است و
نه (عدل)، و «بربهم» است نه «فی ربهم» که دلیلی دیگر است بر این معنا، و نیز اشاره و تأییدی است
برای تفسیر گذشته «فی» که اگر جهان مکان ذات اقداس الهی باشد، خود عدل قرار دادن او با سایر
موجودات جهان است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ
تَمُوتُونَ ﴿٢﴾

اوست کسی که شما را (در آغاز) از گل آفرید، سپس مدتی را مقرر داشت و اجل (حتمی) نامیده شده
نزد اوست. سپس (همین) شما (در ربوبیت او) شکی بدون مستند دارید. ﴿٢﴾
آیه ۲ - آری بر خلاف خیالاتی دیگر که آدم نخستین از میمون و یا حیوانی دیگر در اثر تکاملش
پدید آمده است یا متولد شده از انسانی دیگر است چنانکه بعضی از معاصران چنان گفته اند، و از جمله
دلیل هایشان آیه (۳۳:۳) "ان الله اصطفى آدم" می باشد که برگزیدن آدم از گروه آدمیان است و روی
این اصل این آدم تولد یافته از برخی از آنان می باشد.

پاسخ این است که در برگزیدن کافی است تعدادی از مکلفان وجود داشته باشد و اینجا دست کم آدم و حوا و افزون بر این دو تمامی جنیان مکلفند که در هر دو صورت گزینش معنی می دهد. و اما این پاسخ که در گزینش کافی است که آدم و حیواناتی در جمع مورد این گزینش باشند روی این اصل گزینش آدم از میان کل حیوانات است! ولی اگر پاسخی هم از سؤال نخست نمی داشتیم سکوت بسی بهتر از این پاسخ بود.

اجل که پایان زندگی است یا مسمی است و یا معلق اجل مسمی به معنی اجل محقق و معین عندالله است که از آن بیشتر هرگز ممکن نیست.

ولیکن اجل معلق پیش از مسمی است که اگر کسی خودآگاه یا ناخودآگاه پیش از اجل مسمایش به هلاکت افتد این اجل معلق است و این که مبرّات و صدقاتی اجل معلق را به تأخیر می افکند به همین معنی است که خدا از اجلهای غیر حتمی با این گونه و سایل جلوگیری می کند، ولکن اجل مسمی هرگز جلوگیری ندارد بلکه حتمی است، که این دو اجل احیاناً همگامند مانند شهادت معصومان (علیهم السلام) که اجل مسمی و معلقشان همزمان است زیرا مثلاً اگر اجل مسمای امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیش از شصت و سه سال بود نگهداشت حضرتش بر مبنای ربانیت الهی مقتضی بود که جلوی هرگونه اجل معلق را که پیش از مسمی است با اراده ربانی گرفته شود روی این مبنا حضرتش چه به هنگام نماز صبح به مسجد می رفت یا نمی رفت مرگ گریبانگیرش بود.

و فضیلت شهادت معصومان و ماندشان در این تقارن است که اجل حتمی پروردگار با اراده عادلانه اش توأم است با وسیله ای ظالمانه از دیگران.

"خلقکم من طین" - که بیانگر مرحله آغازین آفرینش انسان است - او را آفریده از گِل می داند، چه در آغاز کار که آدم بدون هیچگونه واسطه ای از گِل آفریده شد - چنانکه آیاتی دیگر نیز بر این مطلب تصریح دارد - و چه در مراحل بعدی که مبدأ اصلی انسان در کل تناسلها گِل است، و سپس نطفه و سایر مراحلش، پس این آدم نخست از آدمی دیگر و یا حیوانی غیرانسانی متولد نیست. و "ثم انتم تموتون" بدین معنی است که پس از تبیین این حقایق نورانی شما مکلفان باز دچار شک و تردید هستید البته جز کسانی که سالکان الی الله هستند که خدا آنان را همچنان کمک می کند.

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿٣٥﴾

و اوست خدا در آسمان ها و در زمین. نهانتان و آشکارتان را می داند. و آنچه را به دست می آورید می داند ﴿٣٥﴾

آیه ۳ - «فی» در این آیه بدین معنی نیست که زمین و آسمان مکان خداست، بلکه به معنای مکانیت علم، قدرت، رحمت و تمامی ربانیت‌های الهی است که تمام جهان هستی را در پرتو عنایت خویش دارد، و با جمله ای دیگر ربانی بودنش نه در ذات بلکه در صفات فعلی و افعالش که همه در ضمن جهان امکانند، مورد سیطره الهی اند و اینجا «الله» است نه رب ولی ربوبیت که لازمه الوهیت است چنان است و «الله» بودنش هم که حاکی از ذات اوست در کل جهان هستی منحصر به خود اوست و در اینصورت «فی» وجود «الله» است در ظرف حقانیت وجودیش، و نه ظرف جهان امکان.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٥﴾

و هیچ نشانه ای از نشانه های پروردگارشان برایشان نمی آید، مگر آنکه (آنان) اعراض کنندگان از آن بوده اند. ﴿٤﴾ پس همانا هنگامی که (حق) سویشان آمد با حق (همان را) تکذیب کردند. پس در آینده (حقیقت) خبرهای مهم آنچه را که به مسخره می گرفته اند، به آنان خواهد رسید. ﴿٥﴾

آیه ۵ - اینجا "انباء ما کانو به یستهزتون" «انباء» خبرهای مهم است و این خود دارای سه بعد می باشد: ۱- در عالم تکلیف که نوعاً از دیگران پنهان است ۲- عالم جزا که صداها و سیماهای این اعمال در محشر نمودار است و ۳- انتقال این اعمال به ملکوت و حقیقتشان که خود جزای این اعمال است و اینجا "سوف یأتیهم" مربوط به نبأ دوم و سوم است زیرا نبأ نخستین در عالم تکلیف برای هر کسی نمودار نیست.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّهِمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ تُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾

آیا ندیدند - در روزگاری پیش از آنان - چه بسیار نسل هایی (از مردمان) را هلاک کردیم؟ در حالی که آنان را (به گونه ای) در زمین تمکّن و امکاناتی دادیم که برای شما آن تمکّن و امکانات را ندادیم، و (باران ها و برف ها و بادهای) آسمان را پی در پی بر آنان فرو فرستادیم، و رودبارها را از زیر (جایگاهها)شان روان ساختیم. پس ایشان را به (همان) گناهانشان هلاک کردیم، و پس از آنان نسل های دیگری پدید آوردیم ﴿٦﴾

آیه ۶ - قرن به معنای دوران معمولی عمر انسانی است، که در هر صده بعدی کسانی که در صده پیشین بوده اند بجز اندکی مرده اند.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾ وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ ﴿٨﴾

و اگر نوشته ای در کاغذی بر تو نازل می کردیم، پس آنان (هم) آن را با دست های خود لمس می کردند، کسانی که کفر ورزیدند همانا می گفتند: «این جز سحری آشکارگر نیست.» ﴿٧﴾ و گفتند: «چرا فرشته ای بر او نازل نشده؟» و اگر فرشته ای فرود می آوردیم، همواره کار(شان) تمام می شد؛ و پس از آن مهلت داده نمی شوند ﴿٨﴾

آیه ۸ - "لقضی الامر" بعد از "لو انزلنا ملکاً" دلیلی روشن است بر اینکه فرود آمدن فرشتگان با همان چهره فرشته بر غیر رسولان در عالم تکلیف از نظر حکمت ربانی محال است، مگر بهنگام مرگ و رستاخیز که در این دو جا فرود آمدن فرشتگان برای گرفتن جان انسانها و سپس برای کارگزاری حساب مکلفان در قیامت خواهد بود.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ ﴿٩﴾

و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم، بی گمان وی را (به صورت) مردی در می آوردیم و (همانا او را) بر آنان مشتبیه می ساختیم، چنان که (خودشان هم) آن را مشتبیه می دارند. ﴿٩﴾

آیه ۹ - این آیه گوشزد می کند که اگر هم در عالم تکلیف فرشته ای بر غیر رسولان فرود آید هرگز به چهره فرشته نخواهد بود، بلکه به چهره مردی است همانند رسول الله (صلی الله علیه و آله) و دیگر مردان که در این زمینه باز هم در پرسش و اشتباه خود غوطه ور خواهند بود.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاجَّ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٠﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿١١﴾

و بی گمان پیش از تو همانا پیامبرانی به مسخره گرفته شدند. پس آنچه را مسخره می کردند، همان گریبان گیر کسانی شد که آنان را استهزا می کرده اند. ﴿١٠﴾ بگو: «در زمین بگردید، سپس بنگرید (که) فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است.» ﴿١١﴾

آیه ۱۱ - در این آیه سیر و کاوش در زمین برای بدست آوردن عاقبت تکذیب کنندگان رسالتها در دو بُعد سیر تاریخی و جغرافیایی است، که هم عرض زمین برای دیدن پیامدهای باقی مانده از این مکذبان است، و هم با بررسی سرگذشت آنان در طول تاریخ چنان جریانی معلوم می شود.

قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ لِيَجْمَعَكَمُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

بگو: «آنچه در آسمان ها و زمین است از آن کیست؟» بگو: «از آن خداست.» رحمت را بر خودش مقرر گردانیده است، (که) بی گمان شما را به سوی روز قیامت - که در آن هیچ شک مستندی نیست - به راستی - بدون برگشت گرد خواهد آورد. کسانی که خودشان را باخته (و) زیان کرده اند، پس (هم) آنان ایمان نمی آورند. ﴿١٢﴾

آیه ۱۲ - "کتب علی نفسه الرحمة" که بگونه مطلق آمده رحمت ربانی را جهانشمول دانسته که حتی نسبت به معذبین که هرگز شایسته هیچگونه رحمتی نیستند رحمت را بر خود واجب دانسته و آنان را کمتر از استحقاقشان عذاب می کند، البته تا آنجا که خلاف عدالتش نباشد، چنانکه: "قال عذابی أصیب به من أشاء و رحمتی وسعت کل شیء" (۷: ۱۵۶) فرمود: عذاب من به هر کس بخواهم می رسد و رحمتم شامل همه چیز است.

معذبان که مانند دیگران «شیء» می باشند همچنان در حالت عذاب هم مورد رحمتی از جانب پروردگار می باشند، گرچه رحمت ربانی نسبت به سعادتمندان بی نهایت است ولی نسبت به معذبان محدود به حدی است که این رحمت موجب زحمت و بی عدالتی نسبت به دیگران نشود. و در هر صورت «لیجمعنکم» که اینجا بعنوان بخشی از رحمت پروردگار آمده، باز هم نظر به این رحمت هایی دارد که هم گردآوری کل مکلفان در روز رستخیز مقتضای رحمت است و هم رحمت بر بهشتیان که بی نهایت است، و هم عذاب جهنمیان که نسبت به بهشتیان نیز رحمت است، و نسبت به خودشان نیز که کمتر از استحقاق عذابشان می باشد هم رحمت است که این مثلث رحمت با درجاتش نسبت به تمامی مکلفان محقق خواهد بود.

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي الْإِيلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣﴾

و آنچه در شب و روز سکنی و سکونت دارد، تنها از آن اوست. و او شنوای بسیار داناست ﴿١٣﴾

آیه ۱۳ - «سَكَنَ» نسبت به ساکنان در شب و روز هم سکونت و جای گزیدن است، و هم آرامش، گرچه برخی سکونت بی آرامش دارند، و برخی هم آرامش بی سکونت، و برخی هر دو را یکجا دارند، در هر سه صورت سکونت و آرامش با درجات گوناگونش در کار است، ولی در هر سه حال عمقاً و در ذاتشان سکونت بمعنای بی حرکتی نیست، زیرا کل جهان چه پیدا و چه نهان در حال حرکتند، چه حرکتشان نمودار باشد یا نه، زیر اصولاً ماده و نیروی آن ذاتاً در حال حرکتند. و باز ایستادنشان کلاً از

حرکت همان نابودیشان می باشد. چنانکه در آیه (۴۹:۵۱) از این حرکت همگانی و همیشگی به تفصیل سخن رفته است.

قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾

بگو: «آیا جز خدا را - (که) پدید آورنده‌ی آسمان ها و زمین بر مبنای فطرت توحیدی است، به سرپرستی برگزینم؟ حال آنکه او خوراک می دهد و خوراک داده نمی شود.» بگو: «من به راستی مأمور شدم نخستین کسی باشم که خود را تسلیم (خدا) کرده و (نیز به من فرمان داده شده که:) "هرگز از مشرکان مباش".» ﴿١٤﴾

آیه ۱۴ - "فاطر السماوات و الارض" دارای این ویژگی است که لفظ خالق آن را تفهیم نمی کند، زیرا خالق تنها آفریدگار است، و فاطر آفریدگاری است که همه آفریدگان را بر فطرت توحید شکوفا کرده است، چنانکه "ان من شيء الا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم" (۴۴:۱۷) بدین حقیقت گواه است که تمامی کائنات از روی شعور تسبیح گوی خدایند که بر فطرت خداشناسی و خداخواهی و خدا راهی همچنان گام می نهند، البته با اختلاف درجاتشان، و در آیه مورد بحث "السماوات و الارض" عبارتی دیگر از کل جهان امکان است.

در همین آیه "اول من اسلم" که رتبه اول اسلام را در انحصار رسول الله (صلی الله علیه و آله) قرار داده بمعنای اول بودن زمانی نیست، بلکه مراد از درجه اسلام آن حضرت است در برابر خدا که بر تمامی انبیای قبل از خود مقدم بوده و در بالاترین قله درجات عصمت است که زمان و مکان نمی شناسد. و در مثلث زمان در هر مکانی بر کل خلائق پیشی جسته است.

"و لا تكونن من المشركين" تمام شرکها را با تأکیدهای فراوان از رسول الله (صلی الله علیه و آله) سلب کرده است، که بهترین موحد در کل دورانها در تحقق بخشیدن کل درجات توحیدی "لا اله الا الله" است.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ مَّن يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَإِنْ يَمَسُّنَكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّنَكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَهُوَ الْغَايُ الْقَاهِرُ فَوْعَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١٨﴾ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَنتُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ

اللَّهُ إِلَهٌ آخَرُ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَحْدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَشْرِكُونَ ﴿١٩﴾

بگو: «اگر به پروردگارم عصیان ورزم، بی گمان از عذاب روزی بزرگ هراسانم.» ﴿١٥﴾ در چنان روزی، کسی که عذاب از او برگردانده شود، همانا خدا به او رحم کرده و این همان رستگاری بی زیان روشنگر است. ﴿١٦﴾ و اگر خدا به تو زبانی رساند، پس هیچ کس جز او برطرف کننده‌ی آن (زیان) نیست، و اگر خیری به تو رساند (نیز همین گونه است). پس او بر هر چیزی بسیار تواناست. ﴿١٧﴾ و اوست که بر (سر و سامان) بندگان چیره است و اوست بسی فرزانه‌ی آگاه. ﴿١٨﴾ بگو: «گواهی چه چیزی (از همه چیز) بزرگ تر است؟» بگو: «خدا میان من و شما گواهی (بزرگ) است. و این قرآن به سوی من وحی شد تا به وسیله‌ی آن شما و هر کس را که بالغ شده و (قرآن) به او رسیده هشدار دهم؛ آیا به درستی و بی گمان شما گواهی می دهید که با خدا خدایان دیگری هستند؟» بگو: «من گواهی نمی دهم.» بگو: «تنها او خدایی یگانه است و من همانا از آنچه (به او) شرک می‌ورزید بیزارم.» ﴿١٩﴾

آیه ۱۹ - این آیه شهادت الهی است بر وحیانی بودن قرآن و رسول قرآن، و پیش از آن هم شهادت بر وحدت ذاتی و ربانی خداست، و این شهادت بدین معنی نیست که ذات خدا در دیده گاه مکلفان نمایان است بلکه این قرآن است که در پرتو بررسی شایسته اش این شهادت ربانی صددرصد در آن نمایان است، که اگر هم بر فرض محال خدا را با چشم سر می دیدند و وحیش را می شنیدند آن شهادت بیش از شهادت قرآنی نبود.

"هذا القرآن" همین وحی آخرین است در برابر وحی های دیگر که آنها هم به وجه عمومی قرآن و خواندی و حیانی هستند، ولی این گواهی در شایسته ترین درجاتش ویژه همین قرآن آخرین است، که شامل تمامی قرآن ها و وحیه های ممکن در عرض زمین و طول زمان برای کل مکلفان بایسته و شایسته است.

"وَمَنْ بَلَغَ" جمله ای انحصاری است در کل ابعاد بلوغ سراسری قرآن، و این «بَلَغَ» هم فعل لازم است و هم فعل متعدی، لازم است بمعنای رسایی که تمام کسانی که عقلشان نسبت به دین ربّانی بلوغ و رسائی دارد مکلفند، که در این صورت «کُم» در «لَا تُذِرْکُمْ» مکلفان زمان نزول قرآنند و "مَنْ بَلَغَ" کل مکلفان را تا پایان زمان تکلیف در بر دارد، و متعدی است به معنای مَنْ بَلَغَهُ که افزون بر بلوغ نخستین که خود رسائی عقلانی خودی است، بلوغ دومین را نیز در بر دارد، بدین معنا که کسانی که این قرآن به آنان برسد، روی این اصل تنها بلوغ عقلانی در معنای نخستینش برای مکلف بودن به تکالیف قرآنی کافی نیست، بلکه هر دو بلوغ همپا و همراه یکدیگر تکلیف قرآنی را ثابت می کند، در بلوغ

نخستین که رسائی اولین عقلانی است شخص عاقل بر مبنای عقلیش بایستی با کوششها و کاوشهای پیاپی در حد امکان راههای جستن شریعت قرآنی را بییابد، و برای تحقق دادن بلوغ دوم اضافه بر این کوشش و کاوش شرعمداران قرآنی بایستی معارف آنرا به اندازه ای امکان در کل جهان تکلیف منتشر سازند، که تقصیر در هر یک از دو بُعدش گناهی بزرگ است، تقصیر اول درباره بالغان نخستین است که با وجود عقل راههای عقلانی جستن قرآن را نمی بینند، و تقصیر دوم مربوط به شرعمدارانی است که معارف قرآن را آنگونه که شاید و باید به این راهیان حق نمی رسانند، و در جمع گاه هر دو مقصرد و گاه یکی از این دو که در بلوغ لازم و یا متعدیش تقصیر کارند، آری این نه تنها سایر بالغانند که بایستی در راه بدست آوردن حجت قرآنی همچنان جويا و پویا باشند بلکه مبلغان و شرعمداران قرآنی نیز باید کوششهای پی گیر و شایسته برای رساندن این کتاب بالغ به بالغان داشته باشند که هندسه بلوغ در همین مثلث مختصر می شود، بالغ نخستین که سایر عاقلانند و بالغ دومین که مبلغانند، و در این میان بالغ محوری که قرآن است، و پس از این بلوغ و تبلیغ "لاندرکم به" در بُعد وسیع جهانی و همگانی اش هشدار با قرآن تحقق پذیر است.

و اکنون پژوهشی در اصل بلوغ: این بلوغ و رسائی در نقطه اولین یا عقلانی است که خود پایه نخستین بلوغ می باشد و یا اضافه بر این بلوغ و رسائی در بنیه جسمانی است که مرحله دوم بلوغ است، و یا بلوغ جنسی، اقتصادی و سایر مراحل بلوغ است، بلوغ نخستین - که عقلانی است - در پسر و دختر یکسان و در حد معمولی سن ده سالگی است که عباداتی عقلانی را بر آنان واجب می کند، مانند نماز که بر پسر و دختر در این سن واجب است که نه این وجوب از سن نه سالگی دختر است و نه پانزده سالگی پسر، البته مواردی استثنائی هم وجود دارد که در بُعد اول مانند علامه حلی (رحمه الله) که در سن هشت سالگی مجتهد شد که نه تنها در این سن، بلکه در سنینی کمتر آن هنگام که بلوغی عقلانی یافته بود نماز هم بر او واجب بوده است، و نمونه بسیار مهمترش حضرت ولی امر (علیه السلام) اند که در سن پنج سالگی صاحب مقام امامت شدند و آیا حضرتشان در همین سن مکلف به نماز نبوده اند! و در مقابل کسانی هم هستند که حتی در بالاتر از ده سالگی هم بلوغ عقلانی ندارند و در نتیجه مکلف به نماز هم نمی باشند.

سپس نوبت به بلوغ بنیه جسمانی می رسد که اینجا روزه مطرح است و باید پرسید که آیا بنیه دختر در نه سالگی با بنیه پسر در پانزده سالگی برابر است؟ هرگز! و اگر دختر ناتوانتر از پسر نباشد دست کم با او برابر است، پس چرا دختر باید شش سال زودتر از پسر روزه بگیرد؟! بلکه چنانکه در روایاتی نیز آمده - و وضع عادی هم اکثراً چنین است - روزه هر دو در سن سیزده سالگی آغاز می گردد، مگر

دختر یا پسری که پیش از این توان روزه را داشته باشند و یا به عکس که حتی در این سن هم توان روزه را نداشته باشند. که در صورت اول واجب و در صورت دوم اگر روزه حرجی باشد واجب نیست و اگر عُسر آور و زیان بار باشد حرام است.

سپس مراحل دیگر بلوغ است مانند رسیدن به حالت ازدواج که در پسر و دختر یکسان نیست، زیرا آمادگی دختر در زناشویی معمولاً پیش از پسر است چنان که تکلیف حجابش نیز بر همین اساس پیش از تکلیف پسر در حرمت نظر به دختر است و سپس بلوغ اقتصادی که در آن پسر معمولاً مقدم بر دختر است و آنگاه بلوغ در امر به معروف و نهی از منکر و جهاد که باز نوعاً پسر بر دختر مقدم است، اینها و مانندشان مراحل از بلوغند - که چنانکه گفته شد - اولین مرحله اش بلوغ عقلانی برای نماز است که معمولاً سن ده سالگی است، و آنگاه سایر مراحل بلوغ بر حسب اختلاف مراتب عقلی، جسمی، جنسی، اقتصادی و

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢١﴾ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتِنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾ انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلًّا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْوَنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾

کسانی که کتاب (وحیانی) به آنان داده ایم، همان گونه که پسران خود را می شناسند او [: پیامبر و کتابش] را (هم) می شناسند. پس کسانی که خودشان را (باخته و) زیان کرده اند، (هم) آنان ایمان نمی آورند. ﴿٢٠﴾ و کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغی بست، یا با نشانه های (ربانی) او (همو و فرستادگانش را) تکذیب کرد؟ بی گمان، ستمکاران (خودشان و دیگران را) رستگار نمی کنند. ﴿٢١﴾ و روزی همه ی آنان را گرد (هم) می آوریم، سپس به کسانی که شرک آوردند می گوئیم: «کجایند شریکانتان که می پنداشته اید (شریکان خداوند)؟» ﴿٢٢﴾ سپس آشوب آتشبارشان (: آشوبگریشان) جز این نبوده است که گفتند: «به خدا - پروردگارمان - سوگند که ما مشرک نبوده ایم.» ﴿٢٣﴾ بنگر، چگونه بر زیان خودشان دروغ گفتند، و آنچه به گزاف (به خدا) نسبت

می داده اند از ایشان گم شد. ﴿24﴾ و برخی از آنان سوی تو گوش فرا می دارند، در حالی که ما بر دل هایشان پرده هایی افکندیم، تا آن را نفهمند، و در گوش هایشان سنگینی (قرار داده ایم) و اگر هر (گونه) نشانه ای را ببینند به آن ایمان نمی آورند، تا هنگامی که نزد تو می آیند با تو جدال می کنند. کسانی که کفر ورزیدند، گویند: «این (کتاب) چیزی جز افسانه ها، نوشته ها و بافته های پیشینیان نیست.» ﴿25﴾ حال آنکه آنان (مکلفان را) از آن باز می دارند، و (خود نیز) از آن دوری می کنند، و جز خویشتن را به هلاکت نمی افکنند و باریک بینی نمی کنند. ﴿26﴾

آیه ۲۶ - اینجا "و هم پنهون عنه و ینون عنه" که به معنی بازداري مردمان از قرآن و دوری از آن است گرچه موردش گروهی از کفار رسمی می باشند، که از روی عناد چنین و چنان می کنند، ولی گروهی از مسلمانان هم جاهلانه دست به این دو جریان می زنند، کفار به حساب مخالفت و این مسلمانان به گمان احترام که ما فهمان کمتر از آن است که قرآن را بفهمیم، پس بجای آن باید به روایات مراجعه کنیم و این جریان در عمقش بسیار حُقق است، زیرا قرآن خود را نور، بیان، تبیان و برهان برای همگان معرفی کرده، و خدا با ساده ترین تعابیر که مفهوم هر عربی است با ما سخن گفته و از جمله درجات اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت ممتاز آن است، و آیا فصاحت و بلاغت دیگران از قرآن بیشتر است که در نتیجه بیان آنان از بیان خدا بالاتر است؟! این کفری است به ادعای ایمان و گمراهی بسیار ژرف است به گمان هدایت که در پایان آیه این قبیل مردمان را هلاک کننده خود و از بی شعوران معرفی کرده است.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَلَيْتُنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بَايَتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿27﴾ بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿28﴾ وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿29﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا قَالَ فَذُقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿30﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرَتْنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ﴿31﴾ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿32﴾ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزَنَكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بَايَتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿33﴾ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ

أَتَدْعُهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ
الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾ وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْغِيَ نَفَقًا فِي
الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى
فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾

و کاش اینان را - هنگامی که بر آتش بازداشت شدند - ببینی. پس گویند: «کاش ما (به دنیا) باز
گردانده می شدیم، و (تا دیگر) با آیات پروردگاران (همان ها و او را) تکذیب نکنیم و از مؤمنان
باشیم.» ﴿٢٧﴾ بلکه آنچه را پیش از آن نهان می داشته اند، برایشان آشکار شد، و اگر (هم) بازگردانده
شوند، حتماً به آنچه از آن منع شده بودند بر می گردند، و بی گمان آنان همانا دروغگویند. ﴿٢٨﴾ و
گفتند: «(زندگی) جز زندگی دنیای ما نیست، و ما (از) برانگیخته شوندگان نیستیم.» ﴿٢٩﴾ و کاش
بنگری چون برابر پروردگارشان بازداشت شدند، و (خدا) فرمود: «آیا این حق نیست؟» گفتند: «آری،
سوگند به پروردگاران.» گفت: «پس به (سزای) آنچه کفر می ورزیدید، (این) عذاب را
بچشید.» ﴿٣٠﴾ کسانی که به لقای الهی تکذیب کردند، همواره زیان دیدند، تا آن گاه که ساعت
[:قیامت] ناگهان آنان را در رسد، گویند: «دریغ بر ما، بر آنچه (درباره اش) کوتاهی کردیم.» حال
آنکه آنان بار سنگین گناهانشان را بر پشت هایشان می کشند؛ هان! چه بد است باری که
می کشند. ﴿٣١﴾ و (این) پست ترین و نزدیکترین زندگی [:دنیا] جز بازیچه و بازدارنده ای (از حق)
نیست، و سرای واپسین همواره برای کسانی که پرهیزگاری می کنند بهتر است. آیا پس خردورزی
نمی کنید؟ ﴿٣٢﴾ به راستی، می دانیم که آنچه می گویند همانا تو را بسی سخت غمگین می کند. پس
در واقع آنان تو را تکذیب نمی کنند، ولی (این) ستمکاران با آیات خدا (همان ها و او را) انکار
می کنند. ﴿٣٣﴾ و بی گمان پیش از تو نیز پیامبرانی بسی تکذیب شدند، پس بر آنچه تکذیب شدند و
آزار دیدند شکیبایی کردند، تا یاری ما به آنان در رسید. و برای کلمات خدا هیچ تبدیل کننده ای نیست
و همانا برخی از اخبار مهم پیامبران به راستی به تو رسیده است. ﴿٣٤﴾ و گرچه اعراض کردن آنان بر
تو گران است، پس اگر بتوانی رخنه ای در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی، تا نشانه ای برایشان
بیاوری (پس چنان کن!). و اگر خدا می خواست حتماً آنان را بر هدایت گرد می آورد؛ پس هرگز از
نادانان مباش ﴿٣٥﴾

آیه ۳۵ - در این آیه نشانه ها و معجزات ربانی را در عمق زمین و آسمان معرفی کرده که "نفاقاً
فی الارض او سُلَّمًا فی السماء" این دو را جایگاه همان نشانه های ربانی خوانده، جز آنکه بیرون
آوردن آنها را از زمین و آسمان در انحصار خدا دانسته است، روی این اصل ایجاد معجزات ربانی
آفرینشی جدا از همین آسمان و زمین ندارند و در انحصار پروردگارند.

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٣٦﴾ وَقَالُوا
لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾

تنها کسانی (دعوت تو را) اجابت می کنند، که (سخن حق را) می شنوند. و (اما) مردگان را خدا (در قیامت) بر خواهد انگيخت، سپس تنها سوی او باز گردانیده می شوند ﴿٣٦﴾ و گفتند: «چرا نشانه ای از جانب پروردگارش بر او نازل نشده است؟» بگو: «بی تردید، خدا تواناست بر اینکه نشانه ای فرو فرستد.» ولی بیشترشان نمی دانند. ﴿٣٧﴾

آیه ۳۷ - در این آیه "آیه من ربّه" که مورد درخواست کافران قرار گرفته تنها مقصودشان نشانه های مادی و دیدنی است و در پاسخ آنها فرموده که خدا در فرستادن هر گونه نشانه ای توانا است جز آنکه نشانه وحیانی آخرین باید همیشگی باشد، زیرا شریعت قرآن همیشگی است. و این ابدیت شریعت لازمه اش ابدیت وحیانی بودن قرآن است. که آنها در خود کتاب شریعت قرآن بخوبی نمودار است، زیرا معجزات جسمانی گذشتگان دورانش گذشته و هرگز برای آیندگان باقی ماندنی نیست.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَيْرٍ بِجَنَاحِهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي
الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿٣٨﴾

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، مگر آنکه (آنها نیز) امت هایی مانند شمايند. ما هیچ چیزی را در کتاب (تکوین و تشریع) فروگذار نکردیم. سپس (همه ای این جنبندگان) سوی پروردگارش ناگريز (و ناگريز) گردآورده خواهند شد ﴿٣٨﴾

آیه ۳۸ - «أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ» در این آیه بمعنی گروههای همانند یکدیگر است، که همانندی مطلق و همگانی را میان کُل جنبندگان - از جمله انسان - بیان کرده و سپس "ثم الى ربهم يحشرون" که دليل برگرد آوردن همگان در روز رستاخيز است - و طبعاً برای پاداش اعمال آنان می باشد - تمامی آنان را با درجات گوناگونشان مکلف دانسته، و آیاتی مانند "إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ" (۲۴:۳۵) هم گواهی دیگر بر مکلف بودن همگان است، زیرا بر حَسَب آیه مورد بحث همه جنبندگان اُمتهایی هستند، روی این اصل رسولانی هم در میان آنان وجود دارد و درست است که رسولان و تکالیف جن و انس برترین رسولان و والاترین تکالیف است. ولی این منافاتی با اصل رسالت و تکلیف برای دیگران ندارد، و بعنوان مثال می بینیم که هر جنبنده ای از ظلم دیگران نگران است و از آن هم فرار می کند، و در ضمن بر حسب آیه "ان من شی الا یسیح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم" (۴۴:۱۷) کل موجودات

جهان حتی جمادات خدا را می شناسند و تسبیح گوی او هستند، و این انسان است که بر حَسَب استعداد و کار آمیش و وسایل ترقی اش که خدا برای او مقرر داشته می تواند در بالاترین درجات قرار گیرد و اگر تخلف کند به پست ترین درکات سقوط می کند که "لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم . ثم رددناه اسفل سافلین" (۹۵:۵) و چون این اسفل سافلین در مقابل "احسن تقویم" ویژه انسان است در سوره احزاب هم چنین آمده که "انه کان ظلوماً جهولاً" و این پس از عرض و نمایش امانت تکلیف است به کل موجودات جهان که همگان آنرا با درجات گوناگونشان به حضرت حق باز می گردانند، ولی "و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً" (۷۲:۳۳) زیرا حمل امانت به معنای بر دوش گرفتن آن و بازپس ندادن آن است، و این خیانتی بس بزرگ است، و ظلوم جهول بمعنای معدن ظلم و جهالت می باشد.

امانت تکلیف که بر مبنای شعور است امانت را دو بُعدی مقرر کرده: بُعد نخست شعور و شناخت خدا است که بر حسب آیه اسراء بیان گشته، و روی همین مبنا کل دارندگان شعور و معرفت خدا تکالیفی دارند، ولی سربچی گروهی از انسانها از امانت شعور و عقل و تکلیف بیشتر از دیگران است، پس "اسفل سافلین" به معنای پست ترین موجودات هستند، که ظلوم و جهول می باشند.

در هر صورت چنانکه برای انسان و دیگر عاقلان معاد وجود دارد برای کل جانداران نیز معادی هست، گرچه این معاد بر پایه درجاتشان دارای درجاتی است، و این خود بر مبنای عدل و فضل ربانی است که هر جنبنده ای باید پاداشی به ببند، مثلاً انسانی به حیوانی ستم کرده و یا از او ستم دیده و در عالم تکلیف این ستم ها جبران نشده مقتضای عدل و فضل الهی جزایی است پس از مرگشان، و یا حیواناتی حلال گوشت مورد مصرف انسان بوده که بایستی پس از کشته شدنشان این جریان جبران گردد گر چه حیوانات، بهشت و جهنمی همچون انسان ندارند ولی در حاشیه انسان عذاب و ثوابه موقت و فورتن خواهند داشت.

وَالَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا صُمُّوا وَبُكِّمُوا فِي الظُّلُمَاتِ مَن يَشَاءُ اللَّهُ يُضْلِلُهُ وَمَن يَشَاءُ
يَجْعَلُهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنِ اتَّسَكُمُ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ
السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا
تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِّن
قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ﴿٤٢﴾ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا
تَضَرَّعُوا وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ فَلَمَّا

نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾

و کسانی که با آیات ما (همان ها و ما را) دروغ پنداشتند، در تاریکی ها (ی کفر) کران و لالاند. هر که را خدا بخواهد گمراهش می کند، و هر که را بخواهد بر راهی راست قرارش می دهد. ﴿39﴾ بگو: «آیا خودتان را دیدید، اگر عذاب خدا شما را در رسد، یا ساعت [قیامت] شما را فرا رسد؟ در آن هنگام اگر (از) راستان بوده اید، آیا (باز هم) غیر خدا را می خوانید؟» ﴿40﴾ (نه!) بلکه تنها او را می خوانید. پس اگر بخواهد (بطلان) آنچه (خود و مردمان را) به سوی آن فرا می خواندید آشکار می سازد. حال آنکه آنچه را شریک (او) می گردانید فراموش می کنید. ﴿41﴾ و ما به راستی سوی امت هایی که پیش از تو بودند همواره (پیامبرانی) فرستادیم. پس آنان را به تنگنایی و زیان باری دچار ساختیم، شاید ایشان به (خاکساری و) زاری درآیند. ﴿42﴾ پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید تضرع نکردند؟ ولی (حقیقت این است که) دل هایشان سخت شده و شیطان آنچه را انجام می داده اند برایشان آراسته است. ﴿43﴾ پس چون آنچه را که بدان تذکر داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی (از نعمت های ظاهری) را بر آنان گشودیم، تا هنگامی که به آنچه داده شدند شاد گردیدند. ناگهان (گریبان) آنان را گرفتیم، پس آن گاه آنان (از شدت گرفتاری) غم زده و نومیداند ﴿44﴾

آیات ۳۹ و ۴۴ - اینجا گمراه کردن، و هدایت نمودن به صراط مستقیم از طرف پروردگار بدون مقدمه نیست، بلکه بر مبنای گمراهی و هدایت نخستین است که مکلفان در خودشان آماده می سازند که "فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ" (۵:۶۱) آن هنگام که منحرف شدند خدا نیز در پیامد همین انحراف پاداشی بر دوام انحرافشان به آنها داد که از جمله آیه ۴۴ و مانندش بیانگر آن است که بهنگام ناچیز گرفتن و فراموش کردن تذکرات ربانی خدا نیز راههای همه نعمتها را برویشان گشود تا به آن خوشحال شوند و مستمراً به سوی گناهان در حرکت باشند.

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٥﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَرَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْذِفُونَ ﴿٤٦﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ ﴿٤٧﴾ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمْ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ

عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَبِعُوا إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿50﴾

پس ریشه‌ی آن گروهی که ستم کردند برکنده شد. و هر ستایشی برای خدا - پروردگار جهانیان - است. ﴿45﴾ بگو: «آیا دیدید، اگر خدا شنوایی تان و دیدگانتان را (از شما) بگیرد، و بر دل هایتان مهر نهد، آیا غیر از خدا کدام معبودی است که آنها را برایتان بازپس آورد؟» بنگر چگونه آیات (خود) را گوناگون (بیان) می‌کنیم، سپس (هم) آنان به شدت رویگردانند. ﴿46﴾ بگو: «آیا خود را دیدید (که) اگر عذاب خدا ناگهان یا آشکارا به شما در رسد، آیا جز گروه ستمگران (کسی) هلاک خواهد شد؟» ﴿47﴾ و ما پیامبران (خود) را جز بشارتگر و هشداردهنده نمی‌فرستیم. پس هر کس که ایمان آورد و اصلاح کند بیمی بر آنان نیست و نه ایشان اندوهگین می‌شوند. ﴿48﴾ و کسانی که با آیاتمان (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند، به (سبب) آنکه نافرمانی می‌کرده‌اند، عذاب به آنان خواهد رسید. ﴿49﴾ بگو: «به شما نمی‌گویم گنجینه‌های خدا نزد من است، و غیب (هم) نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم من به راستی فرشته‌ام. (من) جز آنچه را که به سویم وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم.» بگو: «آیا نابینا و بینا یکسانند؟ پس آیا تفکر نمی‌کنید؟» ﴿50﴾

آیه ۵۰ - این آیه سه چیز را از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) سلب کرده: که خزائن رحمت پروردگار نزد او باشد تا هر چه خواهد به هر که بخواهد بدهد، و نیز علم غیب کلی و مطلق را که در اختصاص پروردگار است دارد باشد. و اینکه او فرشته‌ای از فرشتگان باشد، گرچه حضرتش از کل فرشتگان برتر است، ولی بگمان مشرکان فرشتگان بر انسان برتری دارند، در هر صورت در دو بُعد ویژگیهای ربانی را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) سلب کرده، و در بُعد سوم انسان بودن او را ثابت نموده است و شخصیت حضرتش را پس از این سه مرحله در انحصار پیروی از وحی ربّانی دانسته که پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله) هرگز کار تکوین و یا تشریع را - که در انحصار خداست - ندارد، بلکه تنها نامه رسان وحی است!

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُخْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿51﴾ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿52﴾ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ﴿53﴾ وَإِذَا جَاءَكَ

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٤﴾

و با این (قرآن) - کسانی را که بیم دارند سوی پروردگارشان محشور شوند - هشدار ده (چرا که) غیر از او برای آنها ولی و شفیع نیست؛ شاید پروا کنند. ﴿٥١﴾ و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند - در حالی که چهره‌ی (خشنودی و شناخت) او را می خواهند - (از خود) مران. از حساب آنان چیزی بر عهده‌ی تو نیست، و از حساب تو (نیز) چیزی بر عهده‌ی آنان نیست، تا ایشان را برانی؛ پس از ستمکاران باشی. ﴿٥٢﴾ و بدین گونه ما برخی از آنان را با برخی دیگر آزمونی آتشین کردیم تا گویند: «آیا (هم) اینانند از میان ما (که) خدا بر ایشان مَنّت نهاده است؟» آیا خدا به (حال) شاکران داناتر (از دیگران) نیست؟ ﴿٥٣﴾ و هنگامی که کسانی به آیات ما ایمان می آورند نزدت آیند، بگو: «درود بر شما؛ پروردگارتان تمامی رحمت را بر خود همی نیشته، که هر کس از شما همانا به نادانی کار بدی کند، سپس به توبه و اصلاح گراید، پس (از آن) خدا بی گمان بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است.» ﴿٥٤﴾

آیه ۵۴ - "سلام علیکم" درباره کفاری است که در راه رسیدن به ایمانند و این خود تصریحی است بر جواز و بلکه احیاناً وجوب سلام بر اینان که در واقع تشویقی است در راه ایمان، و بر حسب آیاتی دیگر اصولاً سلام کردن بر غیر مؤمنان گرچه مشرک باشند به امید ایمان آورد نشان کاری شایسته است همچون ابراهیم (علیه السلام) که بر آزر بر مبنای امید به ایمانش سلام کرد، آری اگر اینان معاند باشند یا این سلام بر عنادشان بیافزاید هرگز سلام کردن به آنها جایز نیست، زیر اولاً این کار احترام معاند است و ثانیاً سلام به معنای استغفار و طلب سلامتی برای این معاندان به نص قرآن حرام است، چنانکه سلام بر مسلمان فاسق اگر بر فسقش بیافزاید یا او را در فسق استوار سازد حرام است، که دست کمش ترک پاسخ گفتن به سلام آنان است.

و اینکه خدا رحمت را در زمینه بخشش توبه کاران بر خود واجب دانسته ویژه گناهی از روی جهالت است که پس از آن گناه توبه کند، نه گناه از روی علم و عمد که تا زمان مرگ استمرار داشته باشد و آنگاه توبه کند که هرگز در اینصورت - به نص قرآن - توبه پذیرفته نیست، آری میانگین این جریان که در هر صورت توبه از روی حقیقت باشد - و نه ترس و ناچاری - اینجا گرچه پذیرش توبه بر خدا واجب نیست ولی در صورت شایسته پذیرش این توبه رُحمان دارد زیرا رحمت در پذیرش توبه سه گونه است: واجب که "کتب علی نفسه الرحمة" و حرام مانند آنانکه هرگز توبه حقیقی نکرده اند و در این میان توبه میانگین است.

وَكَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٥٥﴾

و این گونه، آیات (خود) را بیان می‌کنیم، و برای اینکه راه و رسم مجرمان به خوبی روشن شود. ﴿55﴾

آیه ۵۵ - «و» در «ولتستبین» از نظر ادبی عطفی است به محذوفی که از "نفسل الایات" پیداست، زیرا تفصیل و توضیح آیات و نشانه‌های ربانی برای مؤمنان - و کسانی هم که در راه ایمانند - نشانه‌های ربانی است و نیز راه مؤمنان را برای دیگران آشکار می‌کند که در آخر کار "ولتستبین سبیل المجرمین" است یعنی راه مجرمان برخوردشان و دیگران شکار می‌گردد.

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أُعْبَدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿56﴾ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ﴿57﴾

بگو: «من همواره نهی شده‌ام کسانی را که شما غیر از خدا می‌خوانید پرستم!» بگو: «من هوس‌هایتان را پیروی نمی‌کنم. (زیرا اگر چنین کنم) در این هنگام (و هنگامه) همواره گمراه شده‌ام و از راه یافتگان نیستم.» ﴿56﴾ بگو: «من به راستی از جانب پروردگارم (مسلط) بر دلیلی آشکار هستم، حال آنکه شما با آن (همان و او را) تکذیب کردید. آنچه را (شما) به شتاب خواستارید نزد من نیست. فرمان جز برای خدا نیست (که او) حق را بازگو می‌کند. و او بهترین فیصله‌دهندگان است.» ﴿57﴾

آیه ۵۷ - "علی بینه" در این - آیه که بمعنای نشانه روشن و بیانگر حقایق است - چنانکه در قرآن محمد(صلی الله علیه وآله) نمودار می‌باشد در محمد قرآن نیز پیداست که ایندو در حقیقت یک بینه ممتاز ربانی می‌باشند، گرچه محور و ثقل اکبرش قرآن و در حاشیه آن ثقل اصغرش محمد(صلی الله علیه وآله) است، و محمدیین اند و "کذبتهم به" نه «کذبتموه» بیانگر مزید این کفر است که بوسیله همان بینه رسالتی خدا را تکذیب کردند.

"ان الحكم الا لله" کل حاکمیت‌های ربانی را در تکوین و تشریع منحصر به خدا دانسته، بنابراین پیامبر بزرگوار با کمال عظمتش هرگز دخالتی در تکوین و تشریع ربانی ندارد که نه معجزات کار خود اوست و نه هیچ حکمی را می‌تواند تشریع کند.

قُلْ لَّوْ أَنِّي لَأَعْلَمُ مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿58﴾

بگو: «اگر آنچه را با شتاب خواستارید نزد من بود، بی گمان میان من و شما کار به پایان رسیده بود، و خدا به (حال) ستمکاران داناتر (از دیگران) است.» ﴿58﴾

آیه ۵۸ - اینجا "القضی لامر" - که بمعنای پایان یافتن کار رسالت و تکلیف است - در ارتباط با عذاب نابود کننده الهی قرار گرفته که در نتیجه درخواست این عذاب از طرف کفار در برابر پیامبر درخواست پایان تکلیف است که دیگر زمینه ای هم نه برای رسالت باقی مانده و نه برای تکلیف.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَتٍ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۵۹﴾

و درب های غیب، تنها نزد اوست، (و) جز او (کسی) آنها را نمی داند، و آنچه در خشکی و دریاست می داند، و هیچ برگی فرو نمی افتد مگر (اینکه) آن را می داند، و هیچ دانه ای (نهفته) در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتابی روشنگر (ثبت) است. ﴿۵۹﴾

آیه ۵۹ - در این آیه تمامی دربهای کل غیوب ربانی در انحصار خدا خوانده شده، که یافتن آنها هم در بُعد دانستن و شناختن در انحصار خداست تا چه رسد به کار بستن آنها، و اینکه هیچ برگي از هیچ درختی فرو نمی افتد مگر آنکه خدا می داند، چنانکه علمش را در انحصار خدا دانسته فرو افتادنش را نیز به علم او می داند، و بالاخره هر تر و خشکی را - که به معنای هر گونه موجودی است - در پرتو علم و قدرت ربانی دانسته که هر دو کتاب تکوین و تشریع را شامل است، و اینجا «مبین» که بمعنای بیانگر است تشریعی را تنها بوسیله وحی و تکوینش را مستقیماً باراده الهی دانسته و در هر دو صورت این کتاب که در نزد خداست نسبت به هر دو بیانگر است.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۶۰﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ ﴿۶۱﴾

و اوست کسی که شبانگاه، (روح انسانی) شما را (به هنگام خواب) برمی گیرد، حال آنکه آنچه را در روز (از بد و خوب) انجام داده اید می داند. سپس شما را در آن برمی انگیزد، تا مدتی نام برده (: مشخص) به سرآید. پس (آن گاه) بازگشت شما تنها سوی اوست. سپس شما را به آنچه می کرده اید آگاهی بزرگی خواهد داد. ﴿۶۰﴾ و تنها اوست که بر (سر و سامان) بندگانش قاهر (و غالب) است، و نگهبانانی بر (سر و سامان) تان می فرستد، تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ (آن گاه) فرشتگان ما او را (از این جهان) کامل و بی کم و کاست بستانند، در حالی که (هرگز) کوتاهی نمی کنند. ﴿۶۱﴾

آیات ۶۰ و ۶۱ - «یتوفاکم» از توفی بمعنای گرفتن کامل است. که اگر این توفی برای خواب باشد تنها بمعنای گرفتن روح انسانی در خواب است، و چنانکه خود این روح توفی شده یعنی بی کم و کاست گرفته شده است و در حفاظت ربانی تا هنگام بیداری همچنان پایدار است، جسم انسان نیز با دو روح حیوانی و نباتی مانند روح انسانی اش متوفاست جز آنکه ایندو توفی و گرفتن از یکدیگر جداست تا خواب تحقق یابد، که قبل از آن توفی ربانی نسبت به روح و جسم بانضمام یکدیگر است گرچه با لفظ توفی نیست بلکه بعبارت دیگر "یرسل علیکم حفظة" که در آیه بعدی است می باشد که نگهبانانی از مانند فرشتگان او را به امر خدا تا حدودی زیاد از صدماتی فراوان نگهبانند.

"ما جرحتم بالنهار" جرح اولاً بمعنای آسیب رساندن است چه درونی که آسیب فکری، علمی و عقیدتی است، و چه برونی که آسیب عملی است و «بالنهار» هم - چون در مقابل «باللیل» است - به معنای بیداری چه روز باشد که معمولی است، و چه شب که غیر معمولی است و چه در هر دو میانگین بیداری است، در هر صورت "ثم یبعثکم فیه" اینجا بمعنای بیدار کردن از خواب است، و تا اینجا توفی به معنی خواباندن بود، و در آیه (۶۱) به معنای میراندن است که فرقی با خواب این است که در خواب روح انسانی که بیرون از بدن است دوباره به هنگام بیدار شدن به بدن بر می گردد ولی در توفی دوم روح حیوانی نیز به روح انسانی متصل شده و هرگز عموماً تا روز رستاخیز به بدن باز نمی گردند، و روح نباتی نیز با جدا شدن این دو روح از بدن نابود می شود، و بعبارت دیگر روح انسانی و روح حیوانی - که شاید همان بدن برزخی باشد - از بدن انسانی - که دیگر هیچگونه روحی ندارد - جدا شده و تا برانگیختن بعدی چه در رجعت و یا قیامت این جدائی باقی است.

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَدُهُمْ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَسِيبِينَ ﴿٦٢﴾ قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَسْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٣﴾ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

سپس سوی خدا - مولای بحق شان - برگردانیده شوند. حال آنکه حکم (تکوین و تشریع) تنها برای اوست، و او سریع ترین حسابگران است. ﴿٦٢﴾ بگو: «چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا می رهاوند؟ در حالی که او را به زاری و در نهان می خوانید: "اگر به راستی ما را از این (مهلکه)

برهاند، بی چون (و) بی گمان از سپاسگزاران خواهیم بود." ﴿63﴾ بگو: «خداست که شما را از آن (تاریکی ها) و از هر گونه نگرانی و نابسامانی می رھاند، سپس (همین) شما (باز هم) شرک می ورزید.» ﴿64﴾ بگو: «هم) او توانست بر اینکه از بالای (سر)تان، یا از زیر پاهایتان عذابی بر(سر و سامان)تان بفرستد، یا شما را لباس تفرقه ببوشاند (و گروه گروه به جان هم اندازد) و گرفتاری بعضی از شما را به بعضی (دیگر) بچشاند.» بنگر (که) چگونه آیات (خود) را گوناگون باز (و ممتاز) بیان می کنیم، شاید آنان دریابند. ﴿65﴾

آیه ۶۵ - "عذاباً من فوقکم اومن تحت ارجلکم" تمامی عذابهای ربانی و غیرربانی: - آسمانی و زمینی و دریائی - را شامل می باشد، و اینجا اشاره ای است به جنگهای خانمانسوز امروزی و آینده چنانکه در بُعد سوم "او یلبسکم شیعاً" اختلافات فراگیر بین مکلفان را نیز شامل است.

وَكَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَّسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿66﴾ لِكُلِّ نَبِیٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿67﴾

و قوم تو با آن [قرآن] (همان را) تکذیب کردند، در حالی که آن تمامی حق (و حیانی) است. بگو: «من بر شما نگهبانی نیستم.» ﴿66﴾ برای هر خبری مهم قرارگاهی است، و در آینده ای دور خواهید دانست. ﴿67﴾

آیه ۶۷ - این آیه برای تمامی خبرهای مهم ربانی زمان و جایگاه و پایگاه استواری بیان کرده که "سوف تعلمون" بدین معنی که پس از این همه را خواهید دانست که در مثلث رجعت برزخ و قیامت یا حتی پیش از آنها معلوم خواهد شد.

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِی ءَايَتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهٖ وَإِمَّا یُنْسِیَنَّكَ الشَّیْطٰنُ فَلَا تَقْعُدْۢ بَعْدَ الذِّكْرِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ ﴿68﴾

و هنگامی که ببینی کسانی (به قصد تخطئه) در ژرفای مشکلاتی در آیات ما غرقه می شوند، از ایشان روی برتاب، تا در سخنی دیگر فرو روند. و اگر شیطان پس از یادواره(ات) تو را (در این باره) بی چون به فراموشی اندازد، پس بعد از یادواره(ات) با ستمکاران منشین ﴿68﴾

آیه ۶۸ - این نهی از مصاحبت با ستمکاران تمام مراتب ستمکاری را در بر دارد و در آیه (۴: ۱۴۰) در جمع شرکت در مجلس ظالمان را کلاً حرام دانسته مگر بر اساس نهی از منکر که چنین شرکتی واجب است، ولی اگر اثر نکرد فوراً باید از آن مجلس برخاست، زیرا ماندن در چنین مجلسی در صورت استمرار ظلم خود کمکی به ظالم است، وانگهی در نظر کسانی که چنان منظره ای را می نگرند

شما نیز مانند آنان ستمکارید و نیز اگر عذابی یا گرفتاری دیگری بر این ستمکاران وارد شود گریبان شما را هم می گیرد.

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٦٩﴾

و چیزی از حساب آنان [ستمکاران] بر عهده‌ی کسانی که (از خدا) پروا دارند نیست، لیکن یادواره‌ای است، شاید (از این هم نشینان بیرهیزند و از خدا) پروا بدارند. ﴿٦٩﴾

آیه ۶۹ - این آیه حساب تقوی پیشه گان را از بی تقوایان و ستمکاران جدا دانسته که در صورت شرکتشان در مجالس بی تقوایان بدون لزوم و بی آنکه با آنان در ستم شرکت کنند، ستمهای آن بی تقوایان را بر عهده این متقیان نگذاشته، جز اینکه اینجا تذکری است برای شرکت نکردنشان در مجالس آنان مگر برای نهی از منکر.

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِۦ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیَّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾ قُلْ أَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُزِدْ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهَ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٧٣﴾

و کسانی را که دین خود را به بازی و انحراف بر گرفتند و (این) نزدیک ترین و پست ترین زندگی آنان را فریفته است (اینان را) رها کن و (مردم را) با این (قرآن) اندرز ده، مبادا کسی با دستاوردش به هلاکت افتد، در حالی که برای او از غیر خدا نه سرپرستی باشد و نه شفاعتگری. و اگر (برای رهایی خود) هرگونه جایگزینی (هم سنگ خود) بدهد، از او گرفته نشود. اینانند که با آنچه به دست آورده اند به هلاکت افتادند، و به (سبب) آنچه کفر می‌ورزیدند، آشامیدنی‌ای از آب جوشان و عذابی دردناک خواهند داشت. ﴿٧٠﴾ بگو: «آیا پس از خدا چیزی را (به خدایی) بخوانیم که نه سودی به ما می‌رساند و نه زیانی می‌دهد و پس از اینکه خدا ما را هدایت کرده از عقیده‌ی خود به گذشته‌ها (ی تاریک) مان باز گردیم؟ مانند کسی که شیطان‌ها او را در زمین از راه به در بردند، حال آنکه حیران (بر

جای مانده) است؟» برای او یارانی است که وی را سوی راه راست می خوانند (که): «سوی ما بیا.»
 بگو: «هدایتِ خداست که به راستی تمام هدایت (راستین) است و (ما) دستور یافته ایم که تسلیم
 پروردگار جهانیان باشیم.» ﴿71﴾ و اینکه نماز بر پا بدارید و از او بهراسید و (هم) اوست که تنها به
 سویش (ناگزیر و) ناگزیز گرد آورده خواهید شد. ﴿72﴾ و اوست کسی که آسمان ها و زمین را به
 حق آفرید، و روزی که (به چیزی) گوید «شو» پس می شود. سخنش تمامی حق است. روزی که در
 صور شیور (: جهان با صدایی رعدآسا) دمیده شود، فرمانروایی تنها از آن اوست (تنها او) داندندگی غیب
 و شهود است، و او حکیم بسیار آگاه است. ﴿73﴾

آیه ۷۳ - این "کُنْ فیکون" در مورد باز سازی جهان خلقت به روز رستاخیز پس از ویران شدنش
 می باشد، که همانگونه که خدا در آغاز جهان را آفرید پس از ویران کردنش نیز به روز رستاخیز آنرا
 آباد می سازد که هم مردگان را زنده می کند و هم جهان هستی را همانند چهره نخست آباد می سازد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَعِزَّ لِي أَخَذَ أُصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّي أُرْكُ وَقَوْمِكَ فِي ضَلَلٍ
 مُّبِينٍ ﴿74﴾

و چون ابراهیم به پدر (تربیتی) خود - آزر - گفت: «آیا بتان را معبودان (خود و دیگران) می گیری؟
 من همانا تو و گروهت را در (ژرفای) گمراهی آشکارگری می بینم.» ﴿74﴾

آیه ۷۴ - "آبیه آزر"، آزر - چنانکه بارها تکرار شده و می شود - پدر ضلی ابراهیم(علیه
 السلام)نبوده، بلکه ناپدری او بوده که در بُعد پرورش ابراهیم یتیم(علیه السلام) جایگزین پدرش بوده
 است، و معرفت توحیدی ابراهیم(علیه السلام) از آغاز کودکی به اندازه ای قوی بوده که در برابر آزر
 بت پرست و بت ساز همچنان ایستادگی می کرده است.

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ
 الْمُوقِنِينَ ﴿75﴾

و بدین سان، ملکوت و حقیقت آسمان ها و زمین را به ابراهیم (در حد توانش) می نمایانیم، و برای
 اینکه از یقین کنندگان (به حقیقت و واقعیت ملکوتی جهان آفرینش) باشد. ﴿75﴾

آیه ۷۵ - «واو» در "و لیکون من الموقنین" معطوفی محذوف دارد که نشان دهنده استدلالی است که
 در جریان زیرین با بت پرستان داشته، و در ضمن بر مرتبه یقین او در این کوشش و کاوش رسالتی اش
 افزوده است، و نه آنکه بر یقینش نسبت به توحید ربانی افزوده. و یا پس از شک یقین حاصل کرده
 باشد، و این "هذا ربی" در سه مورد زیر بر مبنای اصل مناظره و گفتگوی با بت پرستان گوناگون بوده
 است، که نخست در چهره ظاهر این درخشانی ستاره، ماه و آفتاب را مطابق نظر پرستندگان آنان گوئی
 خدا دانسته، و سپس با غروب آنان آنچه را در ظاهر پذیرفته تکذیب کرده است، و با جمله "إِنِّي بَرِي"

مما تشرکون" خطوط سیاه شرکت را کلا در سراسر زندگی خود سلب کرده است. زیرا بری بیانگر حالت و عقیدت کلی ابراهیم است.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ
الْأَفْلِينَ ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَسِن لَّمْ يَهْدِنِي
رَبِّي لَا كُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي
هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾ إِنِّي وَجْهَتُ
وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾
وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحْجُونَنِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا
أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾ وَكَيْفَ
أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا
فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا
إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا ءَاتَيْنَاهَا
إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّنْ نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾

پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره ای دید (و) گفت: «این پروردگار من است!» آن گاه که غروب
کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست نمی دارم.» ﴿٧٦﴾ پس چون ماه را در حال برآمدنی فراگیر
دید، گفت: «این پروردگار من است!» پس چون ناپدید شد گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکند
بی گمان همواره از گروه گمراهان خواهم بود.» ﴿٧٧﴾ پس چون خورشید را بر آمده و فراگیر (تر)
دید، گفت: «این پروردگار من است! این بزرگ تر است!» و هنگامی که (آن هم) پنهان شد، گفت: «ای
گروه من! من از آنچه (برای خدا) شریک می سازید بسی بیزارم.» ﴿٧٨﴾ «من از روی اخلاص،
پاکدلانه چهره ی (فطرت و عقلانیت) خود را سوی کسی گردانیده ام که آسمان ها و زمین را به فطرت
توحیدی پدید آورد و (من) از مشرکان نیستم.» ﴿٧٩﴾ و (چون) گروهش با او به ستیزه پرداختند،
گفت: «آیا با من درباره ی خدا محاجّه می کنید؟ حال آنکه همواره او مرا راهنمایی کرده است. و من از
آنچه شریک او می سازید بی می ندارم، مگر آنکه پروردگارم چیزی بخواهد. علم پروردگارم بر هر
چیزی فراگیر است. آیا پس (از این همه برهان) متذکر نمی شوید؟» ﴿٨٠﴾ «و چگونه از آنچه
شریک (خدا) پنداشته اید بترسم، حال آنکه شما خود از اینکه چیزی را شریک خدا ساخته اید - که
(خدا) دلیلی سلطه گر درباره ی آن بر شما فرو نفرستاده است - نمی هراسید؟ پس اگر می دانسته اید،
کدام یک از (ما) دو دسته به ایمنی سزاوارتر است؟» ﴿٨١﴾ کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به

ستم نبوشیدند، ایشان برایشان تمامی آرامش است و (هم) اینان راه یافته اند. ﴿82﴾ و آن (برهان بسی روشن) حجت ماست که به ابراهیم علیه قومش دادیم. (و ما) هر کس را بخواهیم (به) درجاتی فرا(تر) می بریم. همواره پروردگارت حکیمی بس داناست ﴿83﴾

آیه ۸۳ - در این آیه هم این حجت را برای یقین آوردن ابراهیم (علیه السلام) یاد نکرده، بلکه به دلیل "علی قومه" تنها نسبت به مشرکان نمودار است.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿84﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿85﴾
و برای او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم (و) همه را (به) راه راست و حیانی) هدایت کردیم، و نوح را از پیش راه نمودیم، و از فرزندان: داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (نیز) [هدایتی رسالتی کردیم] و این گونه، نیکوکاران را پاداش می دهیم. ﴿84﴾ و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را (که) همه ی آنان از شایستگانند. ﴿85﴾

آیه ۸۵ - در این آیه عیسی از ذریه ابراهیم (علیه السلام) است، با آنکه انتسابش به آنحضرت تنها از طریق مادرش مریم بوده، و این خود از ادله صحت انتساب مادری است که سیادت هم همین گونه است.

وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿86﴾ وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿87﴾ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿88﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيُؤْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ﴿89﴾

و اسماعیل و یسع و یونس و لوط و همگی را بر جهانیان برتری دادیم. ﴿86﴾ و از پدران و فرزندان و نوادگان و برادرانشان (برخی را بر جهانیان برتری دادیم) و آنان را برگزیدیم و به راهی راست راهنماییشان کردیم. ﴿87﴾ این هدایت خداست که هر کس از بندگانش را بخواهد بدان هدایت می کند، و اگر آنان (بر فرض محال) شرک آورده بودند، همواره آنچه به دست آورده بودند از دستشان می رفت. ﴿88﴾ اینانند کسانی که کتاب و حاکمیت و نبوتشان دادیم. پس اگر آنان [: مشرکان] بدان کفر ورزند، بی گمان، گروهی (دیگر) را عهده دار کردیم که به آن کافر نیستند ﴿89﴾

آیه ۸۹ - این آیه مثلث کتاب، حکم و نبوت را در اختصاص پیامبرانی قرار داده که در آیات گذشته یاد شده اند که هم کتاب وحی دارند - چه اصلی و چه فرعی - و هم حاکمیتی ربانی در رسالت تبلیغی این کتابها، و اضافه بر این دو مقامهای برجسته ای در میان رسولان دارند، زیرا بسیاری از رسولان دارای کتاب وحی نیستند که پائین ترین درجه رسالت را دارا هستند و برخی هم کتاب وحی دارند و برجسته ترند و بعضی هم اضافه بر رسالت و کتاب وحی در میان سایر رسولان ممتازند، زیرا نبوت در رسالت بمعنای رفعت در آن می باشد که در نتیجه گروهی از رسولان رسولند ولی نبی نیستند.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّهُمْ افْتَدَاهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٩٠﴾

اینانند کسانی که خدا هدایت (شان) کرده. پس به راه (راهوار) شان اقتدا کن. بگو: «من از شما هیچ مزدی بر این (رسالت قرآنی) نمی خواهم. این جز یادواره ای برای جهانیان نیست.» ﴿٩٠﴾

آیه ۹۰ - اینکه رسول بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) که در بالاترین درجه کتاب و حکم و نبوت است به پیروی از راه این بزرگواران مأوریت یافته بدین معنی نیست که آنان در وحی و عصمت از حضرتش برترند، زیرا این پیروی، پیروی از اشخاص اینان نیست، بلکه دنبال کردن راه آنان است یعنی صراط مستقیم او همان صراط مستقیم آنان است که مقصودش و مقصدش همانند همه پیامبران سلوک فی سبیل الله و پیمودن راه خداست، گرچه این راهپیمای آخرین صراط مستقیمش از همگان برتر است که مقام و منزلتش از مقام تمامی رهروان راه حقیقت والاتر و بالاتر است چنانکه آیات بسیاری بر این حقیقت گواه می باشند.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ قُلْ مَن أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾

و (یهودیان) گفتند: «خدا چیزی (و حیانی) بر بشری نازل نکرده»، قدر (الوهیت و ربوبیت) خدا را چنان که شایسته ای اوست به حق نشناختند. بگو: «چه کسی آن کتابی را که موسی با آن (سوی شما) آمد نازل کرد؛ حال آنکه برای مردمان نور و رهنمودی است (و) شما آن را به صورت کاغذهایی (بی محتوا) نهاده و آشکار می کنید، و بسیاری (از آن) را (هم) پنهان می دارید، در صورتی که چیزی که نه شما می دانستید و نه پدرانتان، به شما به خوبی آموخته شد؟» بگو: «خدا (و پس)». سپس آنها را (به حالشان) واگذار تا در فرورفتگی ای فراگیر (باطل) بازی کنند. ﴿٩١﴾

آیه ۹۱ - اینکه کتاب موسی را بعنوان نوری و هدایتی برای پیروان شریعت تورات مقرر فرموده خود دلیلی است افزون بر ادله دیگر که این شریعت بدلیل موقت بودنش دارای نور و هدایتی تنها به اندازه زمان کل شریعت تورات بوده است و برای نورافشانی و راهنمایی کل مکلفان تا آخرین زمان تکلیف کافی نبوده، ولی قرآن که تمام نور و تمام هدایت است این کفایت را دارد، چنانکه بسیاری از آیات شاهد این کلیت و تمامیت نور و هدایت قرآنی می باشد.

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقٌ لِّلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿۹۲﴾

و این خجسته کتابی پر برکت است (که) ما آن را فرو فرستادیم، حال آنکه کتاب هایی را که پیشاپیش آن است، تصدیق کننده است، و برای اینکه (مردم) امّ القری [مکه] و کسانی را که در (سراسر جهان تکلیف) پیرامون آنند هشدار دهی. و کسانی که به آخرت ایمان می آورند، به آن (قرآن) ایمان می آورند، حال آنکه آنان بر نمازشان نگهبانی می کنند ﴿۹۲﴾

آیه ۹۲ - «ام القری» بمعنی مرکز و محور کل مجتمعات مکلفان جهان آفرینش است چه زمینیان و چه آسمانیان، زیرا «القری» که جمع محلی به لام است شامل کل مجتمعات مکلفین بدون استثناء می باشد، روی این اصل "و من حولها" تمامی اطراف و اکناف این محور اصلی و یگانه دعوت از نزدیکترین تا دورترین مجتمعات مکلفان را بگونه ای مطلق شامل است که این کتاب آخرین با رسول و دعوت و نورانیت و هدایتش فراترین گام را در رسالت و حیانی ربّانی برای آخرین بار برداشته است که پس از رسولش رسالتی و پس از کتابش کتابی تا پایان زمان تکلیف نخواهد آمد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿۹۳﴾ وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿۹۴﴾

و کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا به گزافی افترا بسته، یا بگوید: «به من وحی شده» در حالی که چیزی به او وحی نشده؟ و (نیز) آن کس که گفت: «به زودی همانند آنچه را خدا نازل کرده نازل

می‌کنم؟ و کاش ستمکاران را در گرداب های مرگ بنگری، حال آنکه فرشتگان دست هایشان را (به سوی آنان) گشوده اند (و نهیب می‌زنند): «جان‌هایتان را بیرون دهید. امروز به آنچه بناحق بر خدا دروغ می‌بسته اید و به آیات او تکبر می‌کرده اید، به عذاب خوارکننده کیفر می‌یابید.» ﴿93﴾ و همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم، بی‌چون (اکنون نیز) تنها همواره سوی ما آمدید و آنچه را به شما با مسئولیت دادیم پشت سر خود نهادید، و شفیعاتتان را که در (میان) خودتان، شریکان (خدا) می‌پنداشتید، با شما نمی‌بینیم. همانا پیوند شما (از اینان) بسی گسسته شده، و آنچه را که (شریک خدا) می‌پنداشته اید از شما گم گشته است.» ﴿94﴾

آیات ۹۳ و ۹۴ - "أخرجوا أنفسكم" بمعنای مرگ جانها نیست بلکه بمعنای بیرون راندن جانهای مکلفان است از بدنهایشان که همچنان در زندگی برزخی تا هنگام مرگ اخیرشان ماندگارند، و در آیه (۹۴) که پس از این جان‌کندن مورد خطاب ربانی قرار گرفته اند که شماها به تنهایی نزد من آمده اید و... این خود دلیل دوم است بر استمرار زندگی پس از مرگ.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿95﴾ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿96﴾

«خدا همواره شکافنده‌ی هر دانه و هسته است. زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون آورنده است. این است خدا (یتان). پس کجا به گزاف (از حق) رانده (و پراکنده) می‌شوید؟» ﴿95﴾ (هموست که) شکافنده‌ی صبحدم است، و شب را برای آرامش، و خورشید و ماه را معیار حساب قرار داد. این اندازه‌گیری (همان) عزیز بسی داناست. ﴿96﴾

آیه ۹۶ - «حُسْبَانًا» حساب مربوط به اوقات سالیانه خورشید و ماهیانه ماه است. و این لفظ «القمر» خود گواه است بر اینکه ماههای اسلامی قمری است نه شمسی، زیرا "ذلک تقدیر العزیز العلیم" و این حساب اندازه‌ای ربانی بر مبنای عزت و علم خداست و کلاً در آیات تعیین زمانهای ماه و سال آنچه نمودار است زمانبندی قمری است و نه شمسی و چنانکه احکامی مانند روزه رمضان و حج هر کدام طبق نصوصی قمری است. و این شمس و قمر چنانکه حسابهای کلی ماهیانه و سالیانه دارند حسابهایی هم روزانه بر مبنای قمر است که در جمع نخستین ماهش قمری است و در جمعی فراتر سالش نیز قمری است

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿97﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ

وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿٩٨﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَبِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٩﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٠٠﴾ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٠١﴾

و اوست کسی که ستارگان درخشان را برایتان نهاد، تا با آنها در تاریکی های خشکی و دریا راه یابید. ما همواره این نشانه ها را برای گروهی که می دانند (به روشنی) گونه گون، جداسازی (و بیان) کرده ایم. ﴿٩٧﴾ و او کسی است که شما را (در آغاز) از یک تن پدید آورد، پس (برای شما) قرارگاه و جایگاه امانتی (مقرر کرد). بی تردید، ما آیات (خود) را برای مردمی که با بررسی درست می فهمند (به روشنی بیان و) جداسازی کردیم. ﴿٩٨﴾ و اوست کسی که از آسمان آبی فرود آورد؛ پس با آن هرگونه رویدنی را (از زمین) برون آوردیم؛ پس (از آن گیاه) جوانه ی سبزی برون ساختیم در حالیکه از آن دانه های مترکم روی هم چیده شده برمی آوریم، و از شکوفه ی درخت خرما خوشه هایی نزدیک به هم و (نیز) باغ هایی از انگور و زیتون و انار- همانند و ناهمانند - (برون آوردیم). هنگامی که ثمر دهد، به میوه اش و به رسیدنش بنگرید. همواره در این ها به راستی برای مردمی که ایمان می آورند نشانه هایی است. ﴿٩٩﴾ و برای خدا، جنیان را شریکانی قرار دادند، حال آنکه خدا آنان را خلق کرده است. و برای - او به نادانی - پسران و دخترانی تراشیدند. او از آنچه وصف می کنند پاک تر و بالاتر است. ﴿١٠٠﴾ پدید آورنده ی آغازین آسمان ها و زمین بدون هیچ گونه نمونه و سابقه ای (است)، کی برایش فرزندی است، حال آنکه برای او همسری نبوده است و هر چیزی را آفرید و او به هر چیزی بسیار داناست. ﴿١٠١﴾

آیه ۱۰۱ - "وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ" - که در زمینه نداشتن همسر تولید فرزند را برای مرد محال دانسته - دلیل است بر اینکه بدون زن هرگز زادن فرزند ممکن نیست گرچه عکسش احياناً مانند جریان مریم (علیها السلام) امکان پذیر است.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٠٢﴾

بسیار خوب و مورد لطف و عنایت ربانی است تنها بر خدا توکل نمایید.

این [حقیقت بس والا] خداست: پروردگار شما (که) هیچ معبودی جز او نیست (و) آفریننده یهر چیزی است. پس او را بپرستید، حال آنکه او بر (سر و سامان) هر چیزی کارساز است. ﴿102﴾

آیه ۱۰۲ - "خالق کل شیء" که همه اشیاء را مخلو دانسته دلیل است بر اینکه روح هم مورد خلق است، و نه چنانکه گروهی از فلاسفه گمان برده اند که خلق ویژه مادیات است و امر درباره مجردات، و این مبنا را بر آیه "أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ" (۵۴:۷) نیز تحمیل کرده اند، زیرا اضافه بر آن که مجرداتی در جهان غیر خدا نیست، اگر هم بر فرض محال باشد آنها هم مانند مادیات مخلو خدایند، چنان که خلق کل آفریدگان را و امر کار استمرار و هدایت و قضا و قدرشان را در بر دارد.

لَا تُدْرِكُهُ الْبَصَرُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْبَصَرَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿103﴾

دیده های سر و سرّ او را در نمی یابند، حال آنکه او (کل) دیده ها را درمی یابد، و او همان نادیدنی باریک بین (و) بسی آگاه است. ﴿103﴾

آیه ۱۰۳ - "لا تدرکه الابصار" تمامی ادراکات آفریدگان را نسبت به آفریگار - چه با دیده سر و چه با دیده سر - محال دانسته زیرا او بسی لطیف و نادیدنی است، و تجرد هم که در انحصار اوست هرگز حدی ندارد تا آفریدگان با محدودیتشان از نظر ذوات و ادراکاتشان بتوانند بر او احاطه پیدا کنند. قَدْ جَاءَكُمْ بِصَآئِرٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَمَن أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَن عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ

بِحَفِیْظٍ ﴿104﴾

به راستی بینش ها و دیدگاه هایی از جانب پروردگارتان برایتان آمد. پس هر کس به دیده ی بصیرت بنگرد، به سود خود اوست، و هر کس از سر بصیرت ننگرد به زیان خود اوست، و من بر شما نگهداری نیستم. ﴿104﴾

آیه ۱۰۴ - "بصائر من ربکم" دیده بانهای بسیار روشن است که از مقام حضرت رب بر مبنای ربانیت هدایت درون و برون ما را فراگیر است، درون فطری، عقلی، فکری و علمی، و برونش کل جهان آفرینش است، این کتاب تکوین از بصائر ربانی است، سپس کتاب تدوین و شریعت که قرآن است در تمام تاریکی های درونی و برونی بهترین روشنگر است و این بصائر و دیدگاههای روشن قرآنی را هرگز ابهامی نیست، بلکه خود مفسر و بیانگر بی نظیری است برای کل مبهمات شرعی و علمی، و آیا قرآن که روشن کننده کل مبهمات است، نیازی به غیر خود دارد؟

وَكَذَٰلِكَ نَصْرَفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿105﴾ اتَّبِعْ مَا

أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿106﴾ وَلَوْ شَاءَ

اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾
وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا
لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾

و این گونه آیات (خود) را گوناگون بیان می کنیم، و (بگذار) تا بگویند تو (نزد دگران) درس خوانده ای؛ و تا اینکه آن را برای گروهی که می دانند روشن سازیم. ﴿١٠٥﴾ از آنچه از پروردگارت به سوی تو وحی شده پیروی کن (که) هیچ معبودی جز او نیست و از مشرکان روی بگردان. ﴿١٠٦﴾ و اگر خدا می خواست، آنان شرک نمی آوردند، و ما تو را بر ایشان نگهبانی نهدادیم، و تو وکیل (ما) بر آنان نیستی. ﴿١٠٧﴾ و آنهایی را که جز خدا را می خوانند دشنام مدهید تا (مبادا) آنان (هم) از روی دشمنی - به نادانی - خدا را دشنام دهند این گونه برای هر گروهی کردارشان را آراستیم. سپس بازگشتشان - بدون برگشت - سوی پروردگارشان خواهد بود، پس (خدا) ایشان را از آنچه کرده اند آگاهی بزرگی خواهد داد. ﴿١٠٨﴾

آیه ۱۰۸ - در این آیه فحش و ناسزا گفتن را به بی خدایان و کل منحرفان حرام دانسته بدین جهت که آنان نیز در پاسخ از روی جهالت به خدا ناسزا خواهند گفت، البته فحش بمعنای نسبتهای ناروا و دروغ است، و نه اینکه بر کسی که بر ضد فطرت، عقل، علم و یا حس مطلبی را بگوید احتجاج شود که تو بر ضد موازین مسلمة سخن می گویی، زیرا این فحش نیست بلکه بیان حقیقت است، و اگر اینگونه حق گویی ممنوع باشد کل دعوتهای پیامبران و شرعمداران نیز باید ممنوع باشد، زیرا این بزرگواران بر مبنای نفی و اثبات حقیقی سخن می گویند، باطلها را با بیانی زیبا و دلربا نفی می کنند و آنگاه حقایق را جایگزین آنها می نمایند، و بر مبنای "و جادلهم بالتی هی احسن" (۱۶: ۱۲۵) بهترین اسلوب را با نیرومندترین برهان و زیباترین بیان به میان می آورند.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَةُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٩﴾

و با سوگندهای سختشان به خدا سوگند خوردند (که) اگر به راستی نشانه ای برای آنان بیاید، همواره بی گمان به آنها ایمان می آورند. بگو: «نشانه ها تنها نزد خداست.» و چه (چیزی) شما را می فهماند؟ اگر نشانه هایی - که می خواهند - (برایشان) بیاید، باز (هم) ایمان نمی آورند. ﴿١٠٩﴾

آیه ۱۰۹ - کافران زمان نزول قرآن به خدا سوگند یاد کرده اند که اگر نشانه ای ربانی برای اثبات این رسالت مانند نشانه های پیشین بیاید حتماً به آن ایمان می آورند، یکی از پاسخهایشان که در این آیه مطرح است این است که کل نشانه های ربانی گذرا است و ماندنی اش منحصرأ نزد خداست که تنها بر مبنای علم و قدرت بی نهایت او روی مصلحتهای حقیقی بر ملکفان نازل می گردد، و من که پیامبر

او هستم هرگز دخالتی در نفی و اثبات آنها - و نه هیچ علم و قدرتی درباره آنها - ندارم، و در آیاتی دیگر حقیقت دومین - که مهمترین حقایق ربانی نشانه رسالت است - اینگونه بیان شده، که چون رسالتهای گذشته موقت بوده نشانه های روشن آنها نیز موقت بوده است، اما شریعت قرآن که شریعت پایانی است و کل مکلفان از هنگام فرود آمدنش تا پایان زمان تکلیف بدان مکلفند، نشانه وحیانی اش نیز باید هم قویتر و هم روشنتر از نشانه های وحیانی گذشته باشد، و همچون خود شریعت آخرین همچنان پایدار بماند و این همین قرآن است. که در کل ویژگیهای ظاهری و معنویش نمایانگر قطعی ربانی بودن آن است که هر اندازه ادبیات لفظی و عقلها و علمها و اختراعات و اکتشافات افزوده گردد ربانی و وحیانی بودن آیات قرآن روشنتر خواهد بود، و اگر این قرآن از غیر خدا بود حتماً در اثر این پیشرفتهای دچار رکود یا سقوط می گشت.

اینجا آیات رسالتی کلا "عندالله" معرفی شده که عندیت علم، قدرت، و حکمتش در انحصار حضرت اقدس الهی است.

وَقُلُوبُ أَفْذَتْهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١٠﴾ وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَاهُ إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبَلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنْ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١١٢﴾ وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفِئْدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴿١١٣﴾ أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغَى حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنْزَلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُفْتَرِينَ ﴿١١٤﴾

و دل ها و دیدگان شان را واژگون می کنیم (اکنون) - چنان که نخستین بار (هم) به آن (نشانه)ها ایمان نیاوردند - و رهایشان می کنیم تا در ژرفای طغیان شان سرگردان بمانند. ﴿١١٠﴾ و اگر بی گمان فرشتگان را پیاپی سوبشان فرو فرستیم، و مردگان با آنان سخن گویند، و همه چیز را (به عنوان گواه) بدون برگشت دسته دسته در برابر آنان گرد آوریم، باز هم چنان نبوده اند که ایمان آورند - جز آنکه خدا بخواهد - ولی بیشترشان نادانی می کنند. ﴿١١١﴾ و این گونه برای هر پیامبری برجسته، دشمنانی: شیطان های انس و جن را نهادیم، (که) بعضی از آنها به بعضی برای فریب (یکدیگر) گفتار

آراسته را رمز می دهند و اگر پروردگارت بخواهد، چنان نمی کنند. پس آنان را با آنچه (به خدا) افترا می بندند واگذار. ﴿112﴾ و (چنان مقرر شده است) تا کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، به آن (سخن باطل گوش) دلشان را فرادارند، و برای اینکه آن را بیسندند، و تا اینکه آنچه را بی مهابا به دشواری به دست آورنده اند، به دست آورند. ﴿113﴾ پس آیا داوری جز خدا برجوییم؟ حال آنکه اوست که این کتاب را به تفصیل سویتان نازل کرده، و کسانی که کتاب (آسمانی) بدیشان دادیم، می دانند که آن از جانب پروردگارت به تمامی حق (و حیانی) به تدریج فرو فرستاده شده است، پس تو هرگز از تردیدکنندگان مباش ﴿114﴾

آیه ۱۱۴ - این آیه شرعمداران کتابهای وحیانی گذشته را بر مبنای حق نگری از گواهان شایسته وحیانی بودن قرآن در کل حقایق که امکان دریافتش برای مکلفان در عرض زمین و طول زمان میسر است مقرر داشته.

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿115﴾

و سخن پروردگارت [قرآن] در حال راستی و عدالت تمام شده است، و هیچ تغییر دهنده ای (حتی خدا) برای کلمات او نیست، و او بسی شنوای بسیار داناست. ﴿115﴾

آیه ۱۱۵ - و اینجا سخنان صادقانه و عادلانه ربانی را با فرود آمدن قرآن پایان یافته دانسته بگونه ای که "لا مبدل لکلماته" و «لا» برای سلب استغراقی است که هرگونه تبدیل کننده کلمات قرآنی را چه ربانی و چه غیر ربانی سلب کرده و نه تنها دیگران نمی توانند کلماتی قرآنی را تبدیل کنند، بلکه خدا هم هرگز چنین کاری نخواهد کرد، زیرا بهترین و شایسته ترین صراط مستقیم را در قرآن برای کل مکلفان تا پایان جهان تکلیف نمودار ساخته، که بیشتر و والاتر از آن برای مکلفان هرگز ممکن نیست، آری صراط مستقیم ربانیت که ویژه حضرت اقدس رب العالمین است بر صراط مستقیم قرآن تقدم دارد، ولی علم و قدرتش مخصوص حضرت اوست، و چنانکه ایجاد خدایی غیر از خدا محال است بیان وحیانی علم و قدرتش نیز که در انحصار اوست دریافتش برای دیگران امکان ناپذیر است چنانکه وحیی بجز قرآن با آن یا پس از آن امکان ندارد.

وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿116﴾

و اگر از بیشتر کسانی که در زمین (و زمینیه) اند پیروی کنی، تو را از راه خدا به بیراهه می برند. آنان جز از گمان پیروی نمی کنند، و جز به حدس و گمان (بیجا) نمی پردازند. ﴿116﴾

آیه ۱۱۶ - "ان يتبعون الا الظن" از پیروی کل گمانها چه در اصول و چه در فروع دینی منع کرده، و آیاتی از این قبیل این منع را بگونه ای روشن تر شامل هر دو جریان دانسته، که این خود دلیلی است روشن بر اینکه دریافتهای غیر علمی و غیر حیانی هرگز شایسته پذیرش و عمل نیست مانند "لا تقف ما لیس لك به علم" (۳۶:۱۷).

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١١٧﴾ فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بَايِتَهُ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لِّيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴿١١٩﴾

همواره پروردگارت (هم) او به (حال) کسی که از راهش منحرف می شود داناتر است و او به (حال) راه یافتگان (نیز) داناتر است. ﴿۱۱۷﴾ پس، اگر به آیات او ایمان داشته اید، از آنچه نام خدا (به هنگام کشتن) بر آن برده شده است، بخورید. ﴿۱۱۸﴾ و شما را چه شده که از آنچه نام خدا بر آن برده شده نمی خورید؟ حال آنکه همواره خدا، آنچه را بر شما حرام کرده، به تفصیل (در قرآن) بیان کرده است، جز آنچه (از محرمات) که بدون اختیار به آن ناچار شده اید (که به اندازهی ضرورت ناخواسته بر شما حلال است). و بی چون بسیاری (از مردمان، دیگران را) از روی نادانی، با هوس های خود گمراه می کنند. به درستی پروردگارت، (هم) او به (حال) تجاوزکاران داناتر است ﴿۱۱۹﴾

آیات ۱۱۸ و ۱۱۹ - در این دو آیه خوردن از حیوانات حلال گوشتی را که بهنگام کشتنشان نام خدا بر آنها یاد شده نتیجه ایمان می داند، زیرا مشرکان به گمان احترام به خدا نام خدا از آنها نمی خوردند، همچنین اگر کشنده حیوانات اهل کتاب باشند که نام خدا را بر آنها یاد کنند و سایر شرایط اسلامی را هم رعایت کنند اگر مؤمنان از گوشت آنها نخورند خلاف ایمان است، چنانکه در آیه (۱۱۹) نیز این جریان مورد تهدید قرار گرفته که با آنکه خدا محرمات را به تفصیل بیان فرموده و هرگز مسلمان بودن را شرط ذبح ندانسته چرا آنرا بر خود حرام می دانید؟

وَذَرُوا ظَهْرَ الْأِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ ﴿١٢٠﴾ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُؤْخِذَ إِلَى أُولِيَآهِمْ لِيُجْدِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿١٢١﴾ أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْكَافِرِينَ

مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٢﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا

مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢٣﴾

و آشکار و پنهان گناه - : دور کننده‌ی از خیرات - را رها کنید، زیرا کسانی که به (این) گناه آلوده می شوند، به زودی - در برابر آنچه به نابسامانی با کاوش به دست می آورده اند - کیفر خواهند یافت. ﴿١٢٠﴾ و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید، و (خوردن) آن بی گمان سربچی سختی (از فرمان خدا) است، و همانا شیطان ها به دوستان خود همواره رمز (شیطانی) می دهند، تا با شما ستیزه نمایند، و اگر اطاعتشان کنید، بی گمان شما (هم) بی چون (به گونه ای از) مشرکانید. ﴿١٢١﴾ آیا و کسی که مرده (دل) بوده، پس زنده (دل)ش گردانیدیم، و برای او نوری نهادیم تا در پرتو آن در میان مردمان راه برود، همچون کسی است که نمود و نمادش در تاریکی هاست (که) از آن ها بیرون آمدنی نیست؟ این گونه برای کافران آنچه را انجام می داده اند زینت داده شده است. ﴿١٢٢﴾ و بدین گونه، در هر مجمعی بزرگانشان را (از) مجرمان نهادیم، تا در آن به نیرنگ پردازند، و آنان جز به خودشان نیرنگ نمی زنند و باریک بینی نمی کنند. ﴿١٢٣﴾

آیه ۱۲۳ - اینجا جریان قرار دادن بزرگان از مجرمان را که با اختیار خودشان در میان مردمان مرتکب جرائم بسیار می شوند اضافه بر امتحان دیگران تداومی برای شقاوت همان مجرمان بعنوان عذابی دنیوی دانسته که عذابی اخروی را در پی دارد، ولی اینان دقت ندارند و این جعل بدین معنا نیست که بزرگان مجرم را وادار به حرم کرده است، بلکه آنها را در این جریان اختیار داده و به اجبار آنها را جلوگیری نکرده است.

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ
حَيْثُ يُجْعَلُ رِسَالَتُهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا
كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾ فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ
أَنْ يَضِلَّهُ يُجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ
الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢٥﴾

و چون نشانه ای (ربانی) برایشان بیاید گویند: «هرگز ایمان نمی آوریم تا آنکه نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما (نیز) داده شود.» خدا بهتر می داند رسالتش را کجا و چگونه قرار دهد. زودا کسانی را که مرتکب جرم شدند - به (سزای) آنچه نیرنگ می کرده اند - در پیشگاه خدا خواری و بی مقداری و شکنجه ای سخت خواهد رسید. ﴿١٢٤﴾ پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش کند، سینه اش را برای اسلام می گشاید، و هر کس را که بخواهد گمراهش کند، سینه اش را سخت تنگ (و)

نابسامان می گرداند، (چنان که) گویی به زحمت در آسمان بالا می رود. این گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند می نهد. ﴿125﴾

آیه ۱۲۵ - اراده هدایت و ضلالت برای مکلفان از طرف خدا پیامدی است از هدایت و ضلالت خود آنان که نتیجه اش هدایت و ضلالتی افزون از طرف خداست، و اینجا سینه های تنگ بدان تشبیه شده که کسانی به سختی به آسمان بالاروند تا نفسشان به تنگی افتد، و این اشاره ای است به اینکه در بالای جو زمین در اثر نبودن اکسیژن برای تنفس امکان صعود بدون وسایل تنفس نیست.

وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَةَ لِقَوْمٍ يَذْكُرُونَ ﴿126﴾ لَّهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿127﴾ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَمَعَشَرَ الْجِنِّ قَدْ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿128﴾

و این راه پروردگار تو است. بحالت استقامت تکاملی (برای پی جویانش) ما آیات (خود) را برای گروهی که (حقیقت را) به خوبی به یاد می آورند جداسازی (و بیان) نموده ایم. ﴿126﴾ برایشان، نزد پروردگارشان سرای سلامت است، و به آنچه انجام می داده اند، (هم) او سرورشان است. ﴿127﴾ و روزی که همه ی آنان را - بدون برگشت - گرد هم می آورد (فرماید): «ای گروه جنیان، از آدمیان (پیروان) فراوان سویتان کشانیدید.» و پیروان انسانیشان گفتند: «پروردگاران! برخی از ما از بعضی دیگر بسی بهره برداری کردیم، و به زمان پایانیمان که برایمان معین کردی رسیدیم.» (خدا) فرمود: «آتش پایگاهتان است، در آن ماندگارید، مگر آنچه را خدا خواست (که خود تخفیف دهد). به راستی پروردگارت فرزانه ای بسیار داناست.» ﴿128﴾

آیه ۱۲۸ - این آیه منحرفان انس و جن را از جهنمیان دانسته که در آن جاوداندند، مگر آنچه را خدا بخواهد، که اگر پس از چشیدن عذاب ایمانی برایشان مانده باشد در آخر اهل نجات خواهند بود، و این خود دلیل است بر اینکه خلود در آتش به معنای همیشگی آن نیست، و نیز - بر خلاف آنچه در روایاتی آمده است - جایگاه جنیان منحرف همان جایگاه آدمیان منحرف است، و توبیح این جنیان که بسیاری از آدمیان را به گمراهی کشانیده اند، خود دلیلی بر حرمت کمک گرفتنهای ناروا از جنیان است وَكَذَلِكَ نُؤَيِّ بِغُضِّ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿129﴾ يَمَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءَايَتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ

هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ
كَانُوا كَافِرِينَ ﴿١٣٠﴾

و این گونه برخی از ستمکاران را به آنچه به دست می آورده اند، در پی برخی دیگرشان می گردانیم. ﴿١٢٩﴾ ای گروه جنیان و انسان! آیا از میان شما فرستادگانی برایتان نیامدند، در حالی که آیات مرا بر شما می خوانند، و از دیدار این روزتان شما را هشدار می دهند؟ گفتند: «ما بر (زبان) خود گواهی دادیم.» (آری آمدند) و زندگی دنیا فریشتان داد، و بر ضدّ خود گواهی دادند که همواره ایشان کافران بوده اند. ﴿١٣٠﴾

آیه ۱۳۰ - اینجا "رسل منکم" - پس از جن و انس - دلیل بر عمومیت رسالت الهی است از جنیان برای خودهاشان چنانکه در انس رسالت ویژه انسانهاست با این تفاوت که نخست رسالت پیامبران جن در حاشیه رسالت پیامبران انسانی است - چنانکه از آیات بسیاری این حقیقت پیداست - و در جمع - بر حسب آیاتی دیگر - رسالت جنیان همچون رسالت انسان با رسالت خاتم پیامبر (صلی الله علیه و آله) پایان یافته که در زمان حضرتش و تا دامنه قیامت هرگز رسالتی در جنیان و انسان نبوده و نخواهد بود.

ذَٰلِكَ أَنْ لَّمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْفَرَىٰ بَظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَفْلُونَ ﴿١٣١﴾ وَلِكُلِّ
دَرَجَةٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٢﴾ وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ
ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءَ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ
ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ ءَاخِرِينَ ﴿١٣٣﴾ إِنْ مَا تُوْعَدُونَ لَأَتِ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿١٣٤﴾ قُلْ
يَقُومِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَقَبَةُ الدَّارِ
إِنَّهُ لَا يَفْلَحُ الظَّالِمُونَ ﴿١٣٥﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا
فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ
وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣٦﴾ وَكَذَٰلِكَ زَيْنَ
لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَائُهُمْ لِيَرُدُّوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٧﴾ وَقَالُوا هَٰذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ
حِجْرٌ لَا يَطْعُمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَمٌ حَرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَمٌ
لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٨﴾

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَمِ خَالِصَةً لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٣٩﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٤٠﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّتَ مَعْرُوشَتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَبِهٍ كُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٤١﴾

این (هشدار) بدین سبب است، که پروردگارت هیچ گاه مجتمعات را به ستم هلاک کننده نبوده، در حالی که مردمشان ناآگاهند. ﴿١٣٩﴾ و برای هر یک (از مکلفان) - از آنچه انجام داده اند - درجاتی است و پروردگارت از آنچه می کنند غافل نیست. ﴿١٤٠﴾ و پروردگارت (تنها) بی نیازِ کانون رحمت است. اگر بخواهد شما را می برد و پس از شما هر چه را بخواهد جانشین (شما) می آورد؛ چنان که شما را از نسل گروهی دیگر پدید آورده است ﴿١٣٣﴾ همواره آنچه به شما وعده داده می شود به راستی آمدنی است، و شما درمانده کنندگان (خدا) نیستید. ﴿١٣٤﴾ بگو: «ای قوم من! هر چه در توانتان است انجام دهید، من (هم) همواره (در خور توانم) انجام دهنده ام. پس دیرا که خواهید دانست زندگی پایانی این خانه (ی دنیا) از آن کیست. بی گمان ستمکاران رستگار نمی کنند.» ﴿١٣٥﴾ و (مشرکان) برای خدا - از آنچه از کِشت و دام ها که پدید آورده است - سهمی گذاشتند، و به پندار خودشان گفتند: «این ویژه ی خداست و این ویژه ی شریکانمان.» پس آنچه ویژه ی شریکانشان بود به خدا نرسد، و آنچه در اختصاص خدا بود به شریکانشان در رسد. چه بد داوری می کنند! ﴿١٣٦﴾ و این گونه برای بسیاری از مشرکان - شریکانشان - کشتن فرزندانشان را آراستند، تا (در پایان) هلاکشان کنند و دینشان را بر آنان مشتبّه سازند، و اگر خدا می خواست چنان نمی کردند. پس ایشان را با آنچه (به خدا) افترا می زنند واگذار. ﴿١٣٧﴾ و گفتند: «این ها دام ها و کشتزارهایی است ممنوع (و) جز کسی که ما بخواهیم» - به گمانشان - «آنها را نمی خورد» و دام هایی است که (سوار شدن بر) پشت آنها حرام شده است، و دام هایی که (هنگام ذبح) از روی افترا بر خدا نام خدا را بر آنها نمی برند. به زودی خدا آنان را به خاطر آنچه افترا می بسته اند کیفر می دهد. ﴿١٣٨﴾ و گفتند: «آنچه در شکم های این چهارپایان است، اختصاص به مردان ما دارد و بر همسرانمان حرام است، و اگر (آن جنین) مرده باشد، همه ی آنان (از زنان و مردان) در آن شریکند.» به زودی او [خدا] توصیف آنان را جزا خواهد داد (و) همواره او حکیمی بسیار داناست. ﴿١٣٩﴾ بی گمان کسانی - که از روی سبک مغزی و نادانی -، فرزندان خود را کشتند، و آنچه را خدا روزیشان کرده بود - از روی افترای به خدا - حرام شمردند، سخت زیان کرده اند (و) آنان همواره گمراه شدند، و (از) هدایت یافتگان

نبوده اند. ﴿140﴾ و اوست کسی که باغ هایی با داربست ها و بدون داربست ها و خرماين و کشتزار با خوراک گوناگون آن و زيتون و انار را - همانند و ناهمانند - پديد آورد، و سازمان داد. از ميوه ي آن - چون ثمر داد - بخوريد، و حقّ [: زکات بينوايان يا خمس آن] را از آن به روزِ بهره برداري بدهيد، و زياده روی مکنيد (که) همواره خدا اسرافکاران را دوست نمی دارد. ﴿141﴾

آيه ۱۴۱ - اين آيه مکی از آیات سی گانه مکی و مدنی زکات است که از جمله ادله عموميت زکات می باشد چنانکه تمامی اين آیات يا نص و يا ظاهر بر اين عموميت يا اطلاق هستند، و اينجا جنات کل باغها را با تمامی ميوه های آنها در بردارد و نيز زرع شامل تمامی زراعتهاست، و سپس زيتون و انار که از نه مورد خيالی زکات بيرون است، در مرحله سوم از اموال زکوی آمده است، و در آخر "يوم حصاده" بعنوان هنگام پرداخت زکاتش مقرر شده، و پس شگفت انگيز است، که فتواهای شرعمداران شيعه و سنی برخلاف اين سی آيه و بسياری از روايات درباره زکات تجارت تنها نه چيز را مورد زکات است! و برای فرار از اين عدم انحصار گویند، اين آيه مکی است، و زکات هم حکمی مدنی است، پس مقصود از اين حق زکات هم نيست، با اينکه بيشتر آیات زکات هم مکی است!

وَمِنَ الْإِنْعَامِ حَمُولُهُ وَفَرَشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوتَ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿142﴾ ثَمَنِيَّةٌ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ ءَالذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْإُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبَوْنِي بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿143﴾

و (نيز) از دام ها، حيوانات باربر و سواری را (پديد آورد). از آنچه خدا روزيتان کرده است بخوريد، و گام های شيطان را پيروي مکنيد (که) همانا او برای شما دشمنی آشکارگر است. ﴿142﴾ (انعامی را که) هشت زوج [: فرد قرين]، مشابه (آفريد و بر شما حلال کرد) : از گوسفند دو تا، و از بز دو تا. بگو: «آيا خدا نرهای آن دو را حرام کرده يا ماده های آن دو را؟ يا آنچه را که رحم های آن دو ماده در بر گرفته است؟ اگر راستگو بوده ايد - از روی علم (وحيانی) - اين خبر مهم را به من گزارش دهيد.» ﴿143﴾

آيه ۱۴۳ - اين "ثمانية ازواج" نمونه هایی بارز، اهلی و معمولی از انعام است، و آیاتی ديگر از قبيل "غير محلی الصيد" که صيد را هم از انعام دانسته گواهی است روشن بر عدم انحصار انعام به اين هشت مورد.

وَمِنَ الْأَبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ ءَالذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْإُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْكُمُ اللَّهُ بِهِذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن

افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٤﴾ قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٥﴾

و از شتر دو تا و از گاو دو تا؛ (نر و ماده را). بگو: «آیا (خدا) نرهای آن دو را حرام کرده یا ماده های آن دو را؟ یا آنچه را که رَحِم آن دو ماده در بر گرفته است؟ یا چون خدا شما را به این (تحریم) سفارش کرد گواه بودید؟ پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد، تا از روی نادانی مردم را گمراه کند؟ بی گمان، خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی کند.» ﴿١٤٤﴾ بگو: «در آنچه به من (درباره ی انعام) وحی شده - بر خورنده ای که آن را می خورد - هیچ حرامی نمی یابم، مگر مردار یا خون ریخته شده (پس از کشتن یا پیش از آن) یا گوشت خوک را، پس این همواره پلید است؛ یا (قربانی که) از روی نافرمانی (به هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده. پس کسی که بدون سرکشی و (یا) بازگشت (به خوردن آنها) بی اختیار ناچار گردد (بر او گناهی نیست).» به راستی پروردگار تو بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿١٤٥﴾

آیه ۱۴۵ - این «لااجد» که مضارع است - و نه (ماوجدته) که تنها گذشته را در بر می گیرد - دلیل است بر اینکه محرمات کل انعام چه از ذواتشان و چه اجزائشان در مثلث زمان در نص آن یاد شده است، روی این اصل بجز آنچه حرمتش در قرآن آمده مانند درندگان و خبائث هرگز حرام نیست، که مانند خرگوش از افراد انعام و مانند کل اجزاء انعام بجز خون ریخته شده و به جز خبائث حلال است، و در اینجا "دماً مسفوحاً" حرمت خون را در انحصار آن مقدار از خون دانسته که به هنگام کشتن حیوان برون ریزد.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَٰلِكَ جَزَيْنَهُم بِبِغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَدِيقُونَ ﴿١٤٦﴾ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبِّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَسِعَتْهُ وَلَا يُرْدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٤٧﴾ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا ءَابَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَآئِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ

إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿١٤٨﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤٩﴾

و بر یهودیان، هر (حیوان حلال) چنگال داری را حرام کردیم، و از گاو و گوسفند، چربی های آن دو را بر آنان حرام کردیم، به استثنای آن (چربی)هایی که بر پشت آن دو است، یا در امعایشان یا آنچه با استخوان در آمیخته است. این (تحریم) را به سزای تجاوزشان به آنان کیفر دادیم، و ما به راستی بسی (در گفتار و کردار) راستاییم ﴿١٤٦﴾ (ای پیامبر!) پس اگر تو را تکذیب کردند، بگو: «پروردگار شما دارای رحمتی گسترده است، و (با این حال) سختگیریش از گروه مجرمان باز گردانده نمی شود.» ﴿١٤٧﴾ زودا کسانی که شرک آوردند گویند: «اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی آوردیم، و چیزی را (خودسرانه) تحریم نمی کردیم.» کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین گونه (خدا و پیامبران خود را) تکذیب کردند، تا برخورد شدید ما را چشیدند. بگو: «آیا نزد شما علمی (وحیانی) است، تا آن را برایمان برون آورید؟ شما جز از گمان پیروی نمی کنید، و جز به گزاف تیری به تاریکی نمی افکنید.» ﴿١٤٨﴾ بگو: «پس برهان رسا و ویژه ی خداست، و اگر خدا می خواست همواره همه ی شما را (به اجبار) هدایت می کرد.» ﴿١٤٩﴾

آیه ۱۴۹ - اینجا "فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ" حجتها و دلیلهای خدا را چه در کتاب و چه در سنت رسا دانسته، و هرگز نارسائی در بیان حقایق و حیانی نیست، که نه ظنی است و نه هیچگونه اجمالی در این دو ثقل عظیم اسلامی وجود دارد و - چنانکه آیاتی از جمله "و لا تقف مالیس لك به علم" - که مكلفان را از پیروی هر گونه گمان بازداشته - حجت رسای و حیانی را صد در صد دانسته، که هیچ حکمی از احکام اصلی و فرعی اسلام بر پویندگان آن هرگز پوشیده نیست، و در حقیقت این آیه و مانند آن راه جهل را به کلی در زمینه دریافت شریعت ربانی مسدود دانسته بر خلاف شرع مداراتی که می پندارند باب علم مسدود است!

قُلْ هَلْ شَهِدَآءُكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٠﴾ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ إِلَّا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطْنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانِ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا

إِلَّا وَسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٢﴾

بگو: «گواهان خود را که گواهی می دهند خدا این (ها را بی چون) حرام کرده، بیاورید.» پس اگر (هم) شهادت دادند تو با آنان شهادت مده، و هوس های کسانی را که به (وسیله ی) آیات ما (همان ها را) تکذیب کردند، و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند و (معبودان دروغین را) با پروردگارشان همتا و همسان قرار می دهند، پیروی مکن. ﴿١٥٠﴾ بگو: «بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده (برایتان) بخوانم: اینکه چیزی را با او شریک قرار مدهید، و به پدران و مادران (تان) احسان کنید، و فرزندان (تان) را از (بیم) تنگدستی مکشید، (زیرا) تنها ما (هستیم که) شما و آنان را روزی می دهیم. و به کارهای زشت تجاوزگر - چه آشکار و چه پنهان - نزدیک نشوید، و کسی را که خدا محترم داشته - جز بحق - مکشید. این است که خدا شما را به آن سفارش کرده، شاید خردورزی کنید.» ﴿١٥١﴾ و به مال یتیم - جز بحق به گونه ای هر چه نیکوتر - نزدیک مشوید، تا به (حد) رشدهایش برسد. و پیمانه و ترازو را با تقسیم کردن (عادلانه) تمام انجام دهید. هیچ کس را جز به اندازه ی توانش تکلیف نمی کنیم. و هنگامی که (سخنی) گوید عادلانه سخن بگویید، هر چند (درباره ی) نزدیکترین خویشاوند (تان) باشد. و به پیمان خدا وفا کنید. این است که (خدا) شما را به آن سفارش کرده، شاید (او) و احکامش را) به شایستگی یاد کنید. ﴿١٥٢﴾

آیه ۱۵۲ - نزدیک شدن به مال یتیم - که اینجا مورد نهی قرار گرفته - تنها تصرف در آن نیست، بلکه کلاً تصرف در مال یتیم را تنها با بهترین و جه تجویز کرده تا هنگامی که به بلوغهای سه گانه اش برسد: بلوغ تکلیفی، بلوغ ازدواج و بلوغ رشد کامل اقتصادی که پس از این سه گام دیگر یتیم نخواهد بود، بنابراین چنانکه در آیه (۶:۴) گذشت مراعات حال ایتام بر اولیائشان بحدی است که حتی قرض الحسنه ای هم از اموالشان بر مبنای ولایتشان نمی توانند برای خویش یا دیگری بگیرند، گر چه این خود نیک و حسن است - مگر در صورت بهره ای حلال - زیرا در آیه مورد بحث و آیاتی دیگر درباره اموال یتیمان تنها تصرف احسن و بهتر استثنا شده، چنانکه برای بلوغ یتیم این سه گام بلوغ مقرر شده است و اینهمه بمنظور جبران یتیم بودن ایتام است.

وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾

و اینکه به راستی این راه بسیار راست من است. پس آن را پیروی کنید، و راه ها (ی دیگر) را - که شما را از راه وی پراکنده می سازد - پیروی مکنید. این است که (خدا) شما را به آن سفارش کرده، شاید به تقوا گرایید. ﴿١٥٣﴾

آیه ۱۵۳ - «السبل» اینجا کل راه های غیر ربانی و منحرف از صراط مستقیم را در بر دارد، و «سبل» در "لنهدینهم سبلنا" کلا راههای ربانی به سوی صراط مستقیم است.

ثُمَّ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٤﴾ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٥٥﴾

سپس به موسی کتاب (وحی) را دادیم، برای اینکه (هدایت را) بر کسی که نیکی کرده تمام کنیم؛ و برای اینکه هر چیزی را به گونه ای روشن جداسازی نماییم، و (نیز) هدایت و رحمتی باشد، شاید به لقای پروردگارشان ایمان بیاورند. ﴿١٥٤﴾ و این خجسته و فراگیر کتابی است که ما آن را نازل کردیم. پس از آن پیروی کنید و (از خدا) پروا بدارید، شاید مورد رحمت (او) قرار گیرید ﴿١٥٥﴾

آیات ۱۵۴ و ۱۵۵ - این "تماماً علی الذی احسن" بمعنای تمامیت مطلق تورات نیست بلکه تمامیتی ویژه زمان محدود شریعت تورات است. که خود "علی الذی احسن" می باشد، که زیباترین احکام را با زیباترین بیان در محدوده شریعت تورات بیان داشته و چنانکه "تفضیلاً لکل شیء و هدی و رحمه" نیز در محدوده شریعت تورات است، ولی قرآن چنانکه در آیه (۱۵۵) - و آیاتی دیگر آمده مبارک مطلق است. بمعنی برکتی جهانشمول از زمان نزولش تا پایان زمان تکلیف که تورات مبارک برای زمانی معین است ولی قرآن مبارک برای تمام زمانها و مکانهاست.

أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَى طَافَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ ﴿١٥٦﴾ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ ءَايَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿١٥٧﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ ءَايَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ ءَايَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامِنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انتظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿١٥٨﴾

تا نگویند: «کتاب (وحیانی) تنها بر دو طایفه ی پیش از ما نازل شده و ما بی گمان از آموزششان بی خبر بوده ایم.» ﴿١٥٦﴾ یا گویند: «اگر کتاب (وحیانی) بر ما نازل می شد، به راستی از آنان هدایت یافته تر بودیم.» پس (اکنون) بی گمان بیانی بسیار روشن از پروردگارتان برایتان آمد، و (نیز) رهنمود و رحمتی (شایسته). پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا (و او) را (با همان ها) تکذیب کرده و از آنها (خود و دیگران را) رویگردان کند؟ به زودی کسانی را که (مکلفان را) از آیات ما

رویگردان می‌کنند، به (خاطر) اینکه رویگردانی می‌کرده‌اند، به عذابی بد مجازات خواهیم کرد. ﴿157﴾ آیا به جز این نگرش و انتظار دارند، که فرشتگان سویشان بیایند، یا پروردگارت (سویشان) آید!، یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت بیاید؟ روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمانش به دست نیاورده، ایمان آوردنش سودی نمی‌بخشد. بگو: «منتظر باشید (که) همواره ما (هم) منتظریم.» ﴿158﴾

آیه ۱۵۸ - "او یأتی بعض آیات ربّک" به معنی نشانه‌های ربانی بر حقانیت قرآن نیست، زیرا نشانه قرآن همگانی و همیشگی است، بلکه مقصود نشانه‌های جسمانی است مانند آنچه بر پیامبران قبل نازل گشته که در برابر قرآن و بعد از آن هرگز موقعیتی ندارند، و روی این اصل در صورتیکه اینگونه نشانه‌ها هم بر حسب درخواست آنان بیاید باز هم ایمان نمی‌آورند و اگر هم این خود عذابی ربانی باشد و در اثر ترس ایمان بیاورند هرگز پذیرفته نیست، زیرا این ایمان هرگز واقعی نیست.

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿159﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿160﴾

بی‌گمان کسانی که دینشان را پراکندند و پیروانی پراکنده بودند، تو از آنها در (توان) هیچ کاری نیستی. کارشان تنها سوی خداست، سپس (خدا) به آنچه می‌کرده‌اند آگاهی مهمشان خواهد داد. ﴿159﴾ هر کس به نیکی (سوی ما) بیاید، برایش ده برابر (پاداش) است و هر کس به بدی آید، جز مانند آن جزا نیاید، حال آنکه بر آنان ستم (هم) نرود. ﴿160﴾

آیه ۱۶۰ - این ده برابر بودن پاداش کارهای نیک نخستین مرحله پاداش است، و بیشتر از آن گامهای دیگری است که بر حسب آیاتی دیگر "بغیر حساب" (۳۷:۳) و "ولدینا مزید" (۳۵:۵۰) به نیکوکاران داده می‌شود چنانکه همانندی پاداش کار بد برابر با همان کار بر مبنای عدالت است در پی آن فضیلت و رحمت پروردگار که "رحمتی وسعت کل شیء" (۱۵۶:۷) مقتضی تخفیفی در جزای گناهان است.

قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿161﴾ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿162﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿163﴾

بگو: «پروردگارم مرا همواره به راهی راست هدایت کرده: دینی پایدار و بهادر و پای بر جا کننده: آیین ابراهیم؛ حال آنکه (او) رویگردان از باطل بوده و از مشرکان نبوده است.» ﴿161﴾ بگو: «به راستی، نماز و سایر عباداتم و زندگی و مرگم، (همه و همه) تنها برای خدا- پروردگار جهانیان -

است.» ﴿162﴾ او را هرگز شریکی نیست، و بدین (دین پایدار) دستور یافته ام، و من (در مرتبه‌ی)

نخستین تسلیم کنندگان (خود) می باشیم.» ﴿163﴾

آیه ۱۶۳ - "و انا اول المسلمین" که تسلیم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را در برابر خدا بگونه ای مطلق در مثلث زمان دانسته، و او را اولین مسلمان دانسته. به معنای اولویت سبقت زمانی نیست، بلکه از نظر مقام برتر تسلیم آن حضرت است، که از همه تسلیم شوندگان در کل زمانها برتر است.

حقیقت این است که خدای لازمان و لامکان نه در درون جهان آفرینش است و نه در برون آن بلکه در لازمان و لامکان مطلق بر کل جهان احاطه دارد، که این احاطه مطلق علم و قدرتش از خودهاشان به آنان نزدیکتر است، و «اجلا» هر دوی اجل مسمی و معلق را شامل است، جز آنکه «اجل مسمی» تنها «عنده» است ولی اجل معلق تعلقی هم بغیر خدا دارد.

اینجا «یعدلون» از عدل است و نه از عدل و حتی اگر هم از عدل باشد عدل فیه به معنای عدل است نه عدل عنه که این دو به معنای انحراف و انصراف است ولی چه بهتر و روشنتر که همان عدل باشد.

"الذین كفروا" هم کل کافران را شامل نیست بلکه تنها کافران به حضرت اقدس الهی است که با اعتراف به حضرتش برای او ماندنی قائلند، و این همانندی چه با ذات یا صفات ذات و با افعالش و با معبودیتش در کل با اختلاف در کاتش کفر «بالله» می باشد.

و بین «خلق» و «جعل» فر است خلق یا آفرینشی نوین است و یا تبدیلی در آفریده، ولیکن جعل تنها تبدیل است، و از نظر لعونی هم جعل دو مفعول گیر است و خلق یک مفعول گیر.

و این "ظلمات و نور" هر دو موجود و مجعولند که ظلمت تاریکی موجود است، و نور روشنیش، و هر دو صفت وجودی می باشند، و پیش از وجود آفریدگان نه ظلمتی بوده است و نه نوری، زیرا این دو از او صاف مادّیاتند و آفریدگار هم چه پیش از آفرینش و چه پس از آن چون مجرد مطلق است نه ظلمانی و نه نورانی است، گر چه به معنی هادی بودن چنانکه در "الله نور" آمده نورانی است و گمراه کننده گان همگان ظلمانیند.

و این که ظلمات جمع است و نور مفرد خود بیانگر وحدت نور و کثرت ظلمات است به ویژه نور و ظلمت معنوی که ظلمات معنوی بی راهی های گوناگون و متضاد است مانند الحاد، بت پرستی و ادیانی منسوخ که اینها همه ظلماتی متعدّدند، ولیکن نور همان راه راست مکلف به سوی خداست بدون هیچ گونه تضادی به جز تکامل که تضاد نیست مثلاً "صراط مستقیم" کلاً واحد است گر چه سبل و راههای

به این صراط مستقیم متکاملند که در هر صورت نورند و راه حق، و ما می بینیم که در جای جای قرآن ظلمت جمع آمده ولی نور واحد است.

قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ أَبْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْفَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٦٥﴾

بگو: «آیا جز خدا(ی یکتا) پروردگاری بجویم، حال آنکه او پروردگار همه چیز است، و هیچ کس به جز آنچه (خود) به دست آورده بر (زیان یا سود) خودش نیست، و هیچ بار برداری بار دیگران را بر نمی دارد. سپس شما بازگشتان سوی پروردگارتان است؛ پس (شما را) به آنچه در آن اختلاف می کرده اید آگاهی بزرگی خواهد داد.» ﴿١٦٤﴾ و اوست کسی که شما را در زمین جانشینان (یکدیگر و گذشتگانی دیگر) نهاد و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی (در این جهان) برتری داد، تا شما را - در آنچه به شما داده است - بیازماید. همواره، پروردگارت پیگیر سریع (در کیفر) است، و به راستی (هم) او بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿١٦٥﴾

آیه ۱۶۵ - «کم» در «جعلکم» و «بعضکم» و «لیبلوکم» و «اتاکم» خطابی است در بعد قضایای حقیقه که کل مکلفان نسل اخیر و پایانی انسانی را دربر دارد و این "خلافت الارض" نیز دارای دو بعد است درونی و برونی. درونیش جانشینی نسلهای پیاپی این نسل است از یکدیگر و برونیش چنانکه در آیه "انی جائل فی الارض خلیفه" به تفصیل گذشت خلافت و جانشینی کل انسانهای اخیر است از انسانهای منقرض شده گرچه آیه بقره با نگرشی صحیح نص در این خلافت است و آیه مورد بحث به عنوان اطلاق و عمومیت شامل این خلافت می باشد.

و «ما اتاکم» نیز اعم است از داده های تکوینی و یا احکام شرعی و شرایع گوناگون نسبت به مکلفان که تمام اینها برای آزمایش آنان است.

سوره اعراف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المص ﴿١﴾ كَتَبْنَا أَنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِيُنْذِرَ بِهِ
وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

المص. ﴿١﴾ (این) کتابی است (که) بر تو نازل شده - پس نباید در سینه ات از آن تنگنایی ای باشد -
- برای اینکه با آن (مکلفان را) بیم دهی. و (این) یادواره ای است برای مؤمنان. ﴿٢﴾

آیه ۲ - «حرج» و تنگی سینه حضرتش تنها در رابطه با کافران بوده، که او را انکار و آزار
می کرده اند، ولی برای تذکر دادن مؤمنان با سینه ای باز همچنان آماده بوده است،

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا
تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

آنچه را از پروردگارتان برایتان نازل گشته پیروی کنید و از اولیایی دیگر پیروی نکنید. بسی اندک است
آنچه را متذکر می شوید. ﴿٣﴾

آیه ۳ - چنانکه در این آیه دستوری است اکید به مؤمنان در پیروی از قرآن و ترک این و آن.

وَكَمْ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيِّنًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ﴿٤﴾

و چه بسیار گروهی را هلاکشان کردیم که برخورد سختمان برایشان به هنگام خواب(شان) یا در میان
روزشان فرا رسید. ﴿٤﴾

آیه ۴ - «قریه» در اینجا و جاهایی دیگر به معنای مجتمع انسانی و سایر مکلفان است، مگر
قرینه ای در کار باشد که آن را به معنای جایگاههای اجتماعات غیر انسانی و ... و یا به هر دو معنا

گردد، و اینجا طبق اصل معنای قریه، و نیز «هُم» که مرجعش همان قریه است مورد هلاکت همان مرد ماند، گرچه در این جریان جایگاهشان نیز ویران گشته باشد.

و اینجا «بیاتاً» شب هنگام است که اینان در خواب بوده اند و «قائلون» خواب اندکی در روز می باشد که همان قیلوله و خواب مختصر پیش از ظهر است، در هر دو صورت هنگامه هلاک در این دو هنگام آنان را فرو گرفته.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذِ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٥﴾ فَلَنَسَلْنِ
الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسَلْنِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾

پس چون ناگواری سختمان آنان را فرا رسید، خواسته ای نداشتند جز اینکه گفتند: «ما همانا (از) ستمکاران بوده ایم.» ﴿٥﴾ پس بی گمان از کسانی که (پیامبران) سوی آنان فرستاده شده اند، بی چون خواهیم پرسید، و همانا از (خود) آن فرستادگان (نیز) همواره خواهیم پرسید. ﴿٦﴾

آیه ۶ - مسئولیت روز سؤال را نسبت به تمامی پیامبران و مکلفان دانسته، مسئولیت پیامبران در دعوت شایسته آنان است، که چگونه دعوت کردند و چه پاسخ شنیدند، چنانکه در آیه (۱۰۹) سوره ۵ پاسخ آن بزرگواران را از این پرسش ربّانی چنان بیان کرده است که: ما هرگز در برابر علم تو علمی چندان به پیامدهای رسالت‌هایمان نداریم. ولی مسئولیت دیگران درباره تحمل این دعوت‌های رسالتی است.

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿٧﴾ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ
مَوَازِينُهُ، فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨﴾ زِينَةُ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ
بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

پس به راستی از روی علم بر آنان گزارش خواهیم داد، حال آنکه ما (از احوال آنان) پنهان نبوده ایم. ﴿٧﴾ و در آن روز، میزان و سنجش اعمال حق است. پس آنان که میزان‌های سنجش اعمالشان سنگین باشد ایشان خودشان رستگارکننده اند ﴿٨﴾ و آنان که میزان‌های اعمالشان سبک باشد، آنانند که خودشان را زیان کرده اند، (چرا) که به آیات ما ستم می کرده اند ﴿٩﴾

آیات ۱ و ۹ - این آیه حقّ مطلق را در تکالیف ربّانی میزان سنجش زشت و زیبایی تمامی اعمال دانسته، که هر کس وزنهای شایسته اش از نظر علم، عقیده، معرفت و عمل بیشتر باشد - تا چه رسد که کامل عیار هم بوده باشد - بر حسب این میزان‌ها رستگار است.

در آیه (۴) کسانی را که کلاً سبک وزن می باشند - بلکه هیچ وزنی هم ندارند - آنانرا از زیانکاران برشمرده، که در هر صورت وزنهای تکلیفی ربّانی در انحصار شایستگیها است، و کسی که به کلی از

این شایستگیها تهی است، هرگز وزنی هم ندارد، که وزن، وزن جسم و مال و خیال نیست، بلکه وزن حال و اعمال شایسته است.

«الحق» کل حقایق تکلیفی را در بردارد، که وزن هم همان حق است، و نمونه بارز حق کتاب وحی و پیامبر وحی و سایر حاملان معصومند چنانکه آیاتی چند بیانگر این حقیقت است، که میزان اعمال از همین مثلث تشکیل می گردد، و در هر صورت میزان همان حق مطلق است که صاحبان حق غیر مطلق با همان حق مطلق مورد سنجش و موازنه قرار می گیرند، هر که از نظر اوزان تکلیفی به حق مطلق نزدیک تر است حقیقتش نیز در حساب و پاداش بیشتر است، و در برابر ایشان کسی که سنگینی موازین تکلیفش کمتر است، تا آنجا که در کل میزان ها سبک باشد و هرگز وزنی ندارد، به همین ترتیب پاداشش سبک و سبکتر و در مرحله آخر عذاب است، که "خسروا انفسهم" خودشان را در کل ابعاد تکلیفی زیان کرده اند، و در خبر است از حضرت صادق (علیه السلام) که (الموازين هي موازين الانسانية) که کلا وزنهاي درونی، معرفتی و برونی انسانیت است و بس.

وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَاكُمْ فِيهَا مَعِيشَ قَلِيلًا تَشْكُرُونَ ﴿١٠﴾
وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ ﴿١١﴾

و به راستی ما شما را در زمین همواره (در حد امکان و توانتان) تمکین دادیم، و برای شما در آن وسایلی برای معیشت نهادیم (اما) چه کم سپاسگزاری می کنید ﴿١٠﴾ و بی چون شما را به درستی آفریدیم. سپس به صورتگری شما پرداختیم. پس از آن به فرشتگان گفتیم: «برای (شکرانه ی تعلیم) آدم (برای من) سجده کنید.» پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) از سجده کنندگان نبود ﴿١١﴾

آیه ۱۱ - اینجا که فرمان حق نسبت به سجده فرشتگان برای آدم - پس از آفرینش و تصویر آدمیان آمده - بر دو پایه استوار است.

۱- اینکه آفرینش و تصویر انسانها در شخص آدم (علیه السلام) بگونه ای ویژه محقق است، که در آینده تناسلی بر همان بنا استوار می باشد. و این دو خلق و تصویر با یکدیگر دارای اختلاف چهره فعلی و شأنی است، چهره فعلیش در آدم اول نمودار بوده، که هم خلق و هم تصویرش فعلیت داشته، ولی نسبت به ذریه اش که صلب او و ترائب حوا بود فعلیت خلقتش همان حالت ذریه است، و تصویرش حالت شأنی صورتهای گوناگون این ذریه ها می باشد، و این خلقت «کم» هم که: «صورناکم» کلا نظر به حالت فعلی دارد - هر کدام در زمان خود - سپس فرشتگان که به شکرانه معلم بودن آدم مأمور به سجده برای خدا شدند، منظور شخص آدم نبود، بلکه کل آدمیتها و انسانیت های

شایسته مرادند مخصوصاً حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) و محمدیان و سایر پیامبران و معصومان(علیهم السلام) که کلاً از آدم برترند، و این نکته اضافه بر جهت معنویتش "ثم قلنا للملائكة" که این امر ربانی نسبت به سجود فرشتگان پس از آفرینش و تصویر انسان است. حالت نخستینش آدم است و حالات بعدیش سایر معصومان.

۲- اینکه سجده ملائکه برای شخص آدم نبوده بلکه برای کلّ انسانیت‌های والا است که حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) و حضرات محمدیان(علیهم السلام) در بالاترین قله این انسانیت والا قرار دارند، و چنانکه شخص آدم در تعلیم اسماء معلّم فرشتگان به گونه ای بسی شایسته بوده است، دیگر پیامبران الهی می باشند که محمدیان در بالاترین درجات آن قراردارند، و چنانکه در جاهای مناسب بیان کرده ایم مورد سجده خود حضرت آدم نبوده، زیرا بر حسب فطرت و عقل و کتاب و سنت سجده برای غیر خدا حرام است، روی این اصل این سجده برای آدم و آن سجده پدر و مادر یوسف هر دو برای یوسف سجده شکر بوده که مورد سجده «الله» است. و سبب سجده خلق الله، که نعمت بزرگی برای فرشتگان نسبت به آدم و برای پدر و مادر یوسف نسبت به یوسف بوده است.

«اسجدوا» فعل لازم است، روی این اصل برای شامل شدن سحده نسبت به مسجود حرف تعدید لازم می باشد، و چون مورد سجده فقط خداست، در اینجا «الله» مخدوف است، که طبعاً لامش برای تعدیه می باشد و لکن لام در لادم برای تعدید نیست، بلکه به منظور تکریم آدم است، که در جمع معنای این جمله مبارکه چنین می شود: برای گرامی داشت آدم که معلم شما می باشد، به شکرانه اش برای خدا سجده کنید، روی این اصل آدم نه به عنوان عبودیت مسجود له است، و نه به عنوان احترام، بلکه مسجود له - در عبودیت و احترام - فقط خداست و آدم به اصطلاح مسجود لاجله بوده، مانند آنکه اگر خدا به شما نعمتی بزرگ از مال یا فرزند عطا فرمود به شکرانه این نعمت برای خدا سجده می کنید، آیا مورد سجده شما مال و فرزند است؟ هرگز! بلکه این خداست که برای او به شکرانه این نعمت سجده می کنید.

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ

مِن طِينٍ ﴿١٢﴾

(خدا) فرمود: «چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را بازداشت از اینکه (برای من) سجده کنی؟»

گفت: «من از او بهترم، مرا از آتشی و او را از گلی آفریدی.» ﴿١٢﴾

آیه ۱۲ - اینجا «امرتک» که امر به شیطان می باشد بیانگر این حقیقت است که شیطان در این سجده همگانی مأموریتی ربّانی داشته، چه جداگانه و چه نیز در زُمره فرشتگان زیرا در ژرفای نفا تا آنهنگام خود را به گونه ای در اینان جا زده بود که اعمالش در ظاهر اعمال فرشتگان می نمود. آفرینش از گل درباره آدم نخستین از جمله گواهان بر این حقیقت است که: آدم بدون هیچگونه واسطه ای از گل آفریده شده، و از نسل دیگران نیست. چنانکه در جای جای قرآن بدان تصریح یا اشاره شده است. و نیز چون شیطان به اعتراف خودش و تصدیق مفهومی قرآنی از آتش آفریده شده، روی این اصل بر خلاف آنچه گروهی گمان برده اند از جنس فرشتگان نیست بلکه - چنانکه اشاره شد - این مأموریت ربّانی نسبت به کل فرشتگان شامل او هم شده است چه تنها در ضمن آنان، و یا جداگانه نیز این مأموریت را داشته است، و «امرتک» تحمل این جمع را دارد.

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿١٣﴾

فرمود: «پس از این جایگاه فرو شو. پس تو را نرسد که در آن تکبر نمایی. پس برون شو که تو بی گمان از خواران و بی مقدارانی.» ﴿١٣﴾

آیه ۱۳ - این "فما یكون لك ان تتکبر فیها" متکبران را رانندگان از بهشت خوانده، و آیا آدم نیز با همسرش در چشیدن از شجره منهیة تکبر کردند که با شیطان از بهشت رانده شدند؟ پاسخ اینست که تکبر در بهشت موجب رانده شدن است، ولی رانده شدن از بهشت در انحصار تکبر نیست، زیرا آدم و حوا هرگز نسبت به حق سبحان و تعالی تکبری نکردند، بلکه طبق آیاتی چند در چشیدن از شجره منهیة گول شیطان را خوردند، و این خود گناه بوده و چنانکه این بهشت جای گناه تکبر نیست جای هیچ گونه گناهی - حتی اینگونه گناه کوچک هم - نیست.

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿١٥﴾

گفت: «مرا تا روزی که (مکلفان) برانگیخته خواهند شد مهلت ده.» ﴿١٤﴾ فرمود: «همانا تو از مهلت یافتگانی.» ﴿١٥﴾

آیه ۱۵ - این تاخیر افکندن شیطان که در پاسخ تقاضای او بوده، درست است که با تقاضایش هماهنگی دارد، لیکن "الی یوم یبعثون" نیست، بلکه بر حسب آیاتی مانند "انک لمن المنتظرین الی یوم. الوقت المعلوم" این انتظار تا پیش از رستاخیز است، نه تا خود رستاخیز، زیرا صعه و بیهوشی که از مرگ شدیدتر است طبق آیه (۶۸:۳۹) شامل کل مکلفان می باشد، که از جمله آنان خود شیطان است. مگر "من شاء الله" که مقربین عندالله اند و هرگز صعه و بیهوشی در آخر عمر برزخی شامل حال آنان

نمی شود، بلکه با همان زندگی برزخی منهای ویژگیهای آن به رستاخیز قدم می نهند، پس در جمع شیطان هم مثل دیگران مرگش با آنان پیش از رستاخیز فرا می رسد. پس الی یوم یبعثون - که مورد تقاضای او بوده - انجام شدنی نیست، بلکه "الی یوم الوقت المعلوم" و "من المنظرین" است «منظرین» کل شیاطین جنی می باشند، در اینصورت این مهلت تا وقت مقرر در انحصار شخص شیطان نیست، زیرا منظرین جمع است، و این مهلت شامل کل شیاطین می باشد.

و چون "یوم الوقت المعلوم" یک یوم است، نه ایام پیاپی پس در آن هنگام کل شیطانها را مرگ فرا می رسد طبعاً مرگ صعقه بیهوشی و بالاتر از مرگ عادی است.

در پاسخ این پرسش که انتظار تا "یوم الوقت المعلوم" که حالت صعقه و بیهوشی همگانی است در دو بعد دنیوی و برزخی اندازی است چون برزخیان نه مورد دعوت ربانی است نه مورد ضلالت شیطانی؟ پاسخ اینکه تا آخرین لحظه تکلیف دنیوی که با صعقه و بیهوشی مماس است چنانکه دعوتهای ربانی استمرار دارد ضلالهای شیطانی نیز مستمر است، طبعاً در عالم تکلیف ولی برزخیان از این مجرمان طبعاً مستثنی می باشند.

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾

گفت: «پس از آن رو که مرا به بی راهه افکندی، من نیز همواره برای (گمراه کردن)شان بر سر راه بسیار راست همی می نشینم.» ﴿١٦﴾

آیه ۱۶ - اینجا شیطان بسی تأکید می کند که راه راست را بر بندگان خدا می بندد، و در آیه هفدهم آنها را چهارجانبه محاصره می کند، که از راه آینده برزخ و رستاخیزشان. و از گذشته دنیاشان، و از طریق دینشان و از راه شهواتشان - اکثریت آنان را از راه به در می سازد.

ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٧﴾

«سپس بی گمان از پیش رویشان [:آخرت] و از پشت سرشان [:دنیا] و از طرف راستشان [:دینشان] و از طرف چپشان [:شهواتشان] همواره بر آنها می تازم، و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.» ﴿١٧﴾

آیه ۱۷ - این چهار بعد در دو جریان است (۱) جریان مماس و درونی، که متقاضی عقل و نفس اماره است (۲) و دو جریان متفصل که نخست دنیاست که پیاپی از آن فاصله می گیرند، سپس برزخ و قیامت که در پیش دارند، و بر مبنای هر دو جریان برونی و درونی شیطان شیطنتهای خود را با کمال اصرار ادامه می دهد.

یعنی دین را وارونه جلوه می دهد، و شهوت را نمایان می سازد، دنیا را زینت می دهد و قیامت و برزخ را دور و ناچیز نمایان می سازد.

این سختی که "فبما اغوتینی" مانند کار چهار جانبه شیطنت او هر دو باطل است، چنانکه کل آیات ربانی در دعوت الی الله آنرا نقض کرده، و اینجا هم آیه (۱۸) بیانگر تکذیب این کار نابکار اوست، و آیا کار چهار جانبه شیطانی ربانی است، تا آنکه اغوا و گمراه کردن خدا نسبت به شیطان ربانی باشد، اینجا عمق اغوا در عمق نظر شیطانی این است که خدا او را از نظر تکبری که در برابر حضرتش انجام داد، از آنجا برون راند، و آیا این برون راندن اغوا و گمراه کردن است یا جزای تکبر او می باشد.

در پاسخ این پرسش هم که چرا خدا به شیطان اینگونه در زندگی شیطانی اش مهلت داده، باید گفت چنانکه دعوت ربانی در طول زمان و عرض زمین تکلیف تا پایش ادامه دارد، که این خود ابتلا و امتحانی است برای کل مکلفان، و به منظور عمق بیشتر این امتحان به شیطان نیز این مهلت داده تا راستان راه راست را با ابتلای بیشتر ببینند، و منحرفان در انحرافات خود همچنان بمانند، در ست است که کار شیطانها بسی نادرست می باشد، ولی کار خدا در مهلت دادن او در این امتحانات ربانی و آزمایشی است.

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَّدْحُورًا لَّمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۱۸﴾

فرمود: «از این باغ سر در هم در حالی که مذمت شده (و) رانده گشته ای برون شو. بی گمان کسی از آنان که از تو پیروی کند، همانا جهنم را از همهی شما (ابلیسیان) همواره پرخواهم کرد.» ﴿۱۸﴾

آیه ۱۸ - مذثوم از ذثم است، به معنی مذمت بسیار که نتیجه همان مذثوم به معنی رانده شدنی است بدون برگشت «تبعک» اینجا به معنای شیطانی شدن و در حزب شیطان قرار گرفتن است، که نتیجه اش احياناً جهنم می باشد بدین معنا که گناهای که قابل بخشش یا شفاعت می باشد که در اثر پیروهای اندک از شیطان است مرتکبان را جهنمی نمی کند.

وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۹﴾ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءِ تَيْهَمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿۲۰﴾ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿۲۱﴾ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءُ تَهُمَا وَطَفِقَا

يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ
وَأَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٢٢﴾ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ
تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٢٣﴾

«و ای آدم! تو با همسرت در (این) باغ سردرهم سکونت گیر، پس از هر جا و هرگونه که بخواهید (از خوردنی هایش) بخورید، و به این درخت نزدیک مشوید، پس (در این صورت) از ستمکاران می شوید.» ﴿١٩﴾ پس شیطان، برای آن دو وسوسه کرد، تا آنچه را از عورت هایشان از ایشان پوشیده مانده بود برایشان نمایان گرداند و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز برای آنکه (مبادا) دو فرشته گردید، یا از (زمره‌ی) جاودانان باشید.» ﴿٢٠﴾ و برای آن دو سوگند یاد کرد که: «من به راستی همواره از خیرخواهان شمایم.» ﴿٢١﴾ پس آن دو را با دلو فریب (به چاه سقوط) افکند. پس چون آن دو از آن درخت (ممنوع) چشیدند، زشتی هایشان برایشان آشکار شد، و به چسبانیدن برگ آن باغ بر خود نزدیک شدند، و پروردگارشان آن دو را بانگ زد: «مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم (که) شیطان بی گمان برای شما دشمنی آشکارگر است؟» ﴿٢٢﴾ گفتند: «پروردگارمان! ما بر خویشتن ستم کردیم، و اگر بر ما (گناهمان را) نپوشانی و به ما رحم نکنی، بی گمان (و) بی امان از زیانکاران خواهیم بود.» ﴿٢٣﴾

آیه ۱۹ تا ۲۳ - خدا آدم و حوا را در این امتحان نخستین در صورت تخلفشان از ستمکاران برشمرده، و شیطان هم نهی خدا را از دستیابی به آن شجره منهیه مانعی از فرشته شدن یا ماندنی بودنشان در آن باغ دانسته، و برای نخستین بار بر درستی و نصیحت گراییش قسم یاد کرده، و با این مقدمات آن دو همسر را به کثری وا داشته است، که مبتلای به این گناه غفلتبارشان نمود، زیرا آدم هرگز گمان نمی کرد کسی سوگندی دروغ به خدا خورد، و روی همین اصل هم گول خورد.

از این نهی ربانی و وسوسه شیطانی در نص قرآن - که این خود ظلمی بوده است - و اینجا آدم و حوا گول خورده اند، و نیز جهاتی دیگر که با هفت تعبیر در حرمت چشیدن از میوه این درخت شرکت دارند، و در جمع پیداست که این دو مرتکب گناه شده اند، و در نتیجه زشتی های برونی و درونیشان که از نظرشان پنهان بود، برایشان آشکار گردید.

در آیه (۲۳) و آیاتی دیگر لفظ سوآتهما - که جمع است - آمده، و این خود در برگیرنده زشتی های برونی و درونی است، برونیش آشکار شدن عورتهای این دوست، که لباس بهشتی از آنان در این جریان کنده شد، و از برگهای درختانی بهشتی خواستند که عورتهاشان را بپوشند، و عورتهای درونیشان همان گناهشان بود - که بر خلاف گمان طهارت مطلقشان - برایشان پدیدار گشت.

در پاسخ این پرسش که عورت‌های همسران نسبت به یکدیگر هرگز زشت نیست پس چگونه آشکار شدن این عورت‌ها با لفظ سوآت آمده؟ باید گفت: گویی این جریان پیش از ازدواجشان پدید آمده، و که این دو در آغاز جریان زندگی بوده اند، از آغاز هم پوشش بهشتی برای عورت‌هایشان مقرر گشته بود روی این اصل برای نخستین بار با کنده شدن پوشش‌های عورت‌هایشان به نظرشان زشت بود. ولی «زوجک» دلیل است بر اینکه همسر یکدیگر بوده اند، در این صورت این عورت بودن در برابر دیگران و حتی همسر عورت است گرچه نگرستن طرفین مباح است.

و در پاسخ این پرسش که رسولان ربانی که معصومند این خود منافی است با گناه آدم (علیه السلام)؟ باید گفت: در آیات بقره و طه و آیاتی دیگر بگونه ای مفصل آمده و از جمله در آیه طه فرماید "و عصی آدم رب فعوی. ثم اجنباه ربه فتاب علیه و هدی" و این آیه بیانگر این حقیقت است، که این گناه آدم پیش از رسالت او بوده است.

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٢٤﴾

فرمود: «(هرسه) فرود آید، حال آنکه بعضی از شما دشمن بعضی دگرید، و برای شما در زمین تا هنگامی (معین) قرارگاه و برخورداری ای است.» ﴿٢٤﴾

آیه ۲۴ - اینجا شیطان با آدم و همسرش مأمور شدند به این زمین فرود آیند، و تا هنگامی معین در آن زندگی کنند. و این دشمنی دارای دو بعد است انسان با انسان و با شیطان.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾ يَبْنِيٰٓءَادَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوْءَ تِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوٰى ذٰلِكَ خَيْرٌ ذٰلِكَ مِنْ ءَايَتِ اللّٰهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ ﴿٢٦﴾

فرمود: «در آن زندگی می کنید و در آن می میرید و از آن بیرون برده می شوید.» ﴿٢٥﴾ ای فرزندان آدم! ما همواره برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت هایتان را بیوشاند، (این پوشش زیرین شماس است) و (نیز پوشش) زینتی (برایتان فرستادیم)؛ و (اما) بهترین جامه (ی زیرین و روین شما) لباس تقوی است. این از نشانه های خداست، شاید به خوبی یاد آورند ﴿٢٦﴾

آیه ۲۶ - برای انسان نخست لباس تن مطرح است و سپس لباس روح که لباس نخستین پوشنده عورت‌های و زینت دهنده بدن‌ها است، و لباس تقوی پوشنده کل بدیهای معنوی است، و این پوشش دومین بر مبنای فطرت و عقل و دین می باشد، و چنانکه روح انسان بر بدنش و رجحان دارد، لباس روح نیز چنان است، که بایستی با پوششهای تقوی خود را از همه نابسامانی‌ها پرهیز دهد.

و اینجا از دو پوشش جسمانی انسان سخن رفته است نخست "یواری سوآتکم" که پوششهای زیرین نسبت به عورت‌های انسان است، دوم «و ریشاً» که لباس رو و زینت بدن می باشد.

و این "قد انزلنا علیکم" که فرو فرستادن این سه گونه لباس را در بر دارد، بدین معنی نیست که بایستی حتماً از آسمان نازل شده باشد. زیرا فرستنده این لباسها برای انسانها نه زمینی است و نه آسمانی، روی این اصل انزال در اصل فرو فرستادن از مقام اعلی و اقدس ربانیت بوده، آری مناسبت است که این فرود آمدن از آسمان هم باشد، ولی ما اینجا دلیلی بر جریان دوم نداریم، زیرا آنچه از این آسمان جسمانی نازل گردیده - بر حسب آیاتی چند - تنها باران است. و یا احياناً کوههایی که بنام «رواسی» نامیده شده اند.

آری چون باران نمایانگر و وسیله پدید آمدن نباتات و حیواناتی است، که خود منشأ دو گونه لباسهای انسانی می باشد، بدین معنا نزول این دو گونه لباس از آسمان معنا می دهد، بر خلاف "لباس التقوی" که همان بعد اول است.

يَبْنِيْءَادَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطٰنُ كَمَا اَخْرَجَ اٰبَوَيْكُمْ مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ تٰهَمَا اِنَّهٗ يَرٰكُمْ هُوَ وَقَبِيْلُهٗ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِيْنَ اَوْلِيَاۡ لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿٢٧﴾ وَاِذَا فَعَلُوۡا فَحِشَةً قَالُوۡا وَجَدْنَا عَلٰیهَا ءَاۡبَاۡنَا وَاللّٰهُ اَمَرَنَا بِهَا قُلْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ اَتَقُوۡلُوۡنَ عَلٰی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوۡنَ ﴿٢٨﴾ قُلْ اَمَرَ رَبِّيْ بِالْقِسْطِ وَاَقِيْمُوۡا وُجُوْهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوْهُ مُخْلِصِيۡنَ لَهُ الدِّيۡنَ كَمَا بَدَاۡكُمْ تَعُوۡدُوۡنَ ﴿٢٩﴾ فَرِيقًا هَدٰى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلٰلَةُ اِنَّهُمْ اتَّخَذُوۡا الشَّيَاطِيْنَ اَوْلِيَاۡ مِنْ دُوۡنِ اللّٰهِ وَيَحْسَبُوۡنَ اَنَّهُم مُّهْتَدُوۡنَ ﴿٣٠﴾ يٰۤاِبْنٰىۤاَدَمَ خُذُوۡا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوۡا وَاشْرَبُوۡا وَلَا تُسْرِفُوۡا اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيۡنَ ﴿٣١﴾

ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان هرگز شما را به فتنه: آزمایشی آتشبار، نیندازد، چنان که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند، حال آنکه لباسشان را (هم) از ایشان می کند تا عورت هایشان را برایشان نمایان کند. او - و همانندانش - بی گمان شما را می بیند، بدان گونه که شما آنان را نمی بینید. ما بی چون شیطان ها را سرپرستان و دوستان کسانی نهادیم که ایمان نمی آورند. ﴿٢٧﴾ و چون کار زشت تجاوزگرانه ای کنند، گویند: «پدران خود را بر آن یافتیم و خدا بدان فرمانمان داد.» بگو: «خدا بی گمان به کار زشت تجاوزگرانه فرمان نمی دهد. آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت

می دهید؟» ﴿28﴾ بگو: «پروردگارم به قسط [تقسیم عادلانه و فاضلانه] فرمان داده است، و (اینکه) در هر مسجدی [سجده گاهی] روی های خود را (با استقامت برای خدا) به پا دارید، و در حالی که طاعت خود را برای او خالص گردانیده اید وی را بخوانید. همان گونه که آفرینش شما را آغاز کرد (سرانجام) به سوی او باز می گردید.» ﴿29﴾ گروهی را هدایت کرد و گروهی (دیگر) گمراهی بر آنان حق (و ثابت) است، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا، اولیا (ی خود) برگرفتند، و می پندارند که همواره راه یافته اند ﴿30﴾ ای فرزندان آدم! زینت خود را در نزد هر سجده گاهی (با خود) بگیرید. و بخورید و بیاشامید و زیاده روی نکنید که او بی گمان اسرافکاران را دوست نمی دارد. ﴿31﴾

آیه ۳۱ - "خذوا زینتکم عند کلّ مسجد" چنانکه زینتهای روحانی و جسمانی انسان را در بر دارد، که بایستی با لباس و بدن پاک و پاکیزه و آراسته، و روح پیراسته در سجده گاههای رسمی - که مساجد است و یا غیر رسمی که هر جای شایسته برای سجده و نماز می باشند - مال و فرزندان را بر حسب آیه (۴۶:۱۹) "المال و البنون زينة الحياة الدنيا" نیز در بردارد، که انسان به هنگام نماز یا بهتر شرکت در جماعت بایستی کلّ این زینتها را تا حد توان به همراه داشته باشد، دو زینت خودی برای تکامل و احترام در محضر خدا، و دو زینت دیگر به منظور پرداختن مال به نیازمندان، و سازماندهی فرزندان در این اجتماع عبادتی است، که عبادتش برای خدا و بهره اجتماعیش بسود بندگان خدا است. اینها زینتهائی است که باید در هر سجده گاهی با خود داشت که «کم» است، و نیز «عنکم» زینتهائی است که باید در حال نماز از خود دور داشت مانند طلا و ابریشم برای مردان و پوششهای هوس انگیز برای زنان.

و سپس زیاده روی نکردن در خوردن و آشامیدن بازداري از هر بدی افراط و تفریط است، نه آنچنان زیاد که بیش از اندازه معمولی و بهداشتی باشد، که نسبت به خود و دیگران زیانبار است، و نه بسیار کم باشد که بر خلاف بهداشت او بلکه میانه روی در خوردن و آشامیدن در این میان پسندیده است، چنانکه زینت برای مسجد نیز چنان است، که مثلا کل اموال و لباسهای زینت و فرزندان را به مسجد بردن اسراف است و هیچ یک از فرزندان و لباسهای زینت و مالها را در مسجد نبردن اسراف نیست. «لا یحب» نسبت به خدا - که نسبت به کل محبوبات و مبعوضات عالم است - به معنی بغض می باشد، ولی در دیگران که چنان علمی را ندارند که چیست تا محبوب و یا مبعوض باشد چنان نیست.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ
ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ كَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ ﴿32﴾

(ای پیامبر!) بگو: «زیورهای خدایی را که برای بندگان پدید آورده - و (نیز) روزی های پاکیزه را -
چه کسی حرام گردانیده؟» بگو: «این (نعمت)ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند، در
حالی که روز قیامت ویژه ی آنان می باشد.» این گونه آیات (خود) را برای گروهی که می دانند
جداسازی و روشن می کنیم ﴿32﴾

آیه ۳۲ - بر خلاف گمان گروهی زاهد نمایان که زینتهای ربّانی را بر خود حرام می دانند، اینجا
تهدیدی است شدید، نخست: اینکه زینتهای شایسته حرام نیست، چون اینها عطیه ربّانی می باشند در
ثانی: این عطیه برای کسانی که در دنیا ایمان آورده اند گرچه مخلوط و مشترک با دیگران است. ولی
پس از مرگ ویژه آنان می باشد، روی این اصل تمامی زینتهای شایسته و بهره برداری از آنها ویژه
مؤمنان است، که بر مبنای ایمان و بدون اسراف و تبذیر از درآمدهای حلال مصرف خود و کسان خود
کنند.

گروهی از زاهد نمایان تصمیم گرفتند که شبها را به عبادت پردازند، و روزها را روزه دار باشند و
هرگز نسبت به زنان اعتنایی شهبوانی و جنسی نکنند این زنان نزد رسول الله شکایت بردند، پیامبر
بزرگوار به منبر رفته و این آیه را خواند و فرمود، من که رسول خدا به سوی شما میام، شب هم
می خوابم، و هم عبادت می کنم، و هم روزهایی را روزه می گیرم، و با زنان نیز در موقع نیاز در
می آمیزم، این سنت من است، و هر کس این سنت را ترک کند از من نیست، عثمان بن مظعون کاردی
تهیه کرده بود که عورت خود را ببرد، و این جریانات سفیهانه و زاهدانه با نزول این آیه و بیان
رسول الله (صلی الله علیه و آله) نقش بر آب گردید.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ
تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿33﴾

بگو: «پروردگار من فقط زشتکاری های متجاوز - چه آشکارش و چه پنهانش را - و گناه دنباله دار را
و تجاوز بنا حق را حرام گردانیده است، و (نیز) اینکه چیزی را شریک خدا پندارید که دلیلی بر
(حقانیت) آن نازل نکرده، و اینکه چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت دهید.» ﴿33﴾

آیه ۳۳ - اینجا سه محور از محرّمات عملی و دو محور از محرّمات عقیدتی یاد شده، که این پنج
بنیادهای اصلی و ضابطه های کلی کلّ محرّمات اسلامی می باشند نخست «الفواحش» به معنی گناهان

تجاوزگر، که یا از حد معمولی تجاوز کرده، و کل گناهان کبیره را شامل است، و یا تجاوزگر به دیگران می باشد، که اگر از کبائر هم نباشد در حاشیه کبائر خود از فواحش است، و در مرحله سوم فواحش دو جانبه که جمع مابین هر دو فحشاء می باشد، و این مثلث در آشکار یا پنهانش، و کل گناهان تجاوزگر را در بردارد، سپس "إلا ثم و البغی" که گناهان دست دوم می باشند، بدین معنی که گناهی دنباله دار یا کاری است که انسان را به گناه می کشاند، که مقدمه حرام است، و سوم "البغی بغیر الحق" که کل تجاوزگری های به دیگران به ناحق را شامل است، چه از فواحش باشد و چه از اثم، مرحله چهارم و پنجم که از تمامی اینها حرمتش بالاتر است شرک به خدا و در ثانی نسبت دادن جاهلانیه چیزی است به حضرتش، این مجموعه پنجگانه با کل اقسامش تمامی گناهان را از نظر اسلام در بردارد، و در این ترتیب نخست گناهان بزرگتر عملی که «الفواحش» است، و سپس کوچکترش که اثم و بغی می باشد، در ثانی بزرگترین گناه عقیدتی که شرک بالله است، و سپس نسبت دادن چیزی نادانسته به خداست اگر چه از موحدان باشید. از این رو ضمن خطبه نماز جمعه وظیفه خطیب جمعه است که آن را بخواند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾

و برای هر امتی زمانی پایانی [اجلی] است؛ پس چون اجلشان فرا رسد نه (می توانند) لحظه ای (از آن) تأخیر بخواهند و نه (بر آن) پیشی جویند. ﴿٣٤﴾

آیه ۳۴ - "لكل أمة أجل" بدینمعنی است که برای هر گروه ملکف و حیانی زمانی معین است، که زمانهای محدود شریعت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (علیهم السلام) گذشته، و پایان شریعت اسلام تا پایان زمان تکلیف است، و هیچکدام نمی توانند از وقت معین خود پیش و پس افتند. و چون اجل عمری شخصی است - و نه گروهی - روی این اصل اجل گروهی همان اجل شرع است، آری بعضی از امتها و گروهها اجل عمری هم دارند، اما این کلیت ندارد و آیه مورد بحث به امتهایش کلیت داده، و بر مبنای همان اجل شریعتی هم نمی توان گفت: چنانکه شریعتهای چهارگانه قبلی وقتی معین و محدود داشته اند شریعت اسلام نیز چنان است تا نغمه هایی بهائی، قادیانی و مانندشان بر این مبنا سرزند، بلکه اجل شریعت چنانکه گفتیم در اختصاص اجل محدود نیست، بلکه بر حسب ضرورت اسلامی از نظر کتاب و سنت اجل شریعت اسلام تا پایان زمان تکلیف است.

«ساعة» هم اینجا به معنی ساعت معمولی نیست بلکه از ریشه «سوع» و جابجا شدن زمان است، روی این اصل در کوچکترین آنی - که نتیجه حرکت ماده است، و هرگز برای ما معلوم نیست و نخواهد بود - اجلهای شریعتها پس و پیش نمی شود.

يَبْنِيْءَادَمَ اِمَّا يَاتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّوْنَ عَلَيْكُمْ ءَايَتِيْ فَمَنْ اَتَقٰى وَاَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ﴿٣٥﴾

ای فرزندان آدم! اگر به راستی پیامبرانی از خودتان برایتان بیایند حال آنکه آیات مرا بر شما می خوانند، پس هر کس پرهیزگاری و اصلاح کند، نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه ایشان اندوهگین می شوند. ﴿٣٥﴾

آیه ۳۵ - این آیه کلّ «بنی آدم» که نسلهای آدم اول را تا انقراض انسانیت در بردارد زمینه کلّ رسالتها می داند، و بر خلاف گمان گروهی از منحرفان که وحی های رسالتی را تا رستاخیز جهان پایدار می دانند، و با استدلال به این آیه به خیال اینکه بنی آدم همان ملکفان زمان نرول قرآن تا دامنه قیامتند، روی این اصل "رسل منکم" کلّ فرستادگان برای کلّ مکلفان انسانی در طول تاریخ انسانیت می باشند. که در نتیجه پیامبرانی پس از پیامبر اسلام خواهند آمد!

ولی «بنی آدم» تمامی فرزندان آدم را شامل است، که با تصریحی قرآنی ختم تمامی رسالت بوسیله رسالت آخرین اعلام شده است.

وَالَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيٰتِنَا وَاسْتَكْبَرُوْا عَنْهَا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ﴿٣٦﴾ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلٰى اللّٰهِ كَذِبًا اَوْ كَذَّبَ بِآيٰتِهٖۤ اُولٰٓئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيْبُهُمْ مِّنَ الْكِتٰبِ حَتّٰى اِذَا جَآءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَقَّوْهُمْ قَالُوْا آٰيٰنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُوْنَ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ قَالُوْا ضَلُّوْا عَنَّا وَشَهِدُوْا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَنَّهُمْ كَانُوْا كٰفِرِيْنَ ﴿٣٧﴾

و کسانی که با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، و از (پذیرش) آنها تکبر ورزیدند، ایشان همدمان آتشند (و) آنان در آن جاودانند. ﴿٣٦﴾ پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغی را افترازند، یا با آیات او (همان ها و او را) تکذیب کند؟ اینان کسانی اند که نصیبشان از آنچه نبشته شده به ایشان خواهد رسید، تا آن گاه که فرشتگان ما به سراغشان بیایند. درحالی که جان هاشان را به کلی می ستانند (فرشتگان) گویند: «آنچه غیر از خدا می خوانده اید کجایند؟» گویند: «از (چشم) ما گم گشتند.» و علیه خود گواهی می دهند که بی گمان کافر بوده اند! ﴿٣٧﴾

آیه ۳۷ - اینجا "قالوا ضلوا عنا" و «شهدوا» به هنگامی که مرگ گریبانشان را گرفته - خود از ادله قرآنی برای زندگی برزخی است، زیرا سخن گفتن به هنگام مرگ سخن دنیوی نیست. چون در ان هنگام تمامی حواس انسان محکوم مرگ است، و هرگز سختی این گونه جز احياناً داد و فغان نخواهد داشت.

و اصولاً فرشتگان مرگ و غیر مرگ - بر حسب آیاتی چند - قابل دیدن و شنیدن سخنانشان به ویژه برای کافران نیستند، مگر به هنگام مرگ.

و نیز این اعتراف: که بتها مان از نظرهامان گم گشته اند، و ما کافر بوده ایم نیز دلیل است بر زندگی برزخی پس از مرگ، زیرا کافران - بویژه معاندانشان - تا آخرین لحظه زندگی تکلیفی - انحراف خود را نه به زبان می آورند، و نه به دل می گیرند.

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرِيَهُمْ لِأُولَئِهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

فرمود: «در میان امت هایی از جن و انس - که پیش از شما بوده اند - داخل آتش شوید.» هر بار امتی (به آتش) در آید، همگنان خود را لعنت کند، تا هنگامی که همگان در آن آماده شوند. (آن گاه) آخرینشان درباره ی اولینشان گوید: «پروردگاران! اینان ما را گمراه کردند، پس عذابی از آتشی افزون به آنان بده.» (خدا) فرمود: «برای هر کدام (آتشی) افزون است، ولی شما نمی دانید.» ﴿٣٨﴾

آیه ۳۸ - این چند برابر بودن عذاب گمراه کنندگان با گمراه شدگان گرچه در اصل تعدد برابر است، ولی عذاب گمراه کنندگان بیشتر از آنان می باشد که عذاب گمراه کنندگان اول برای گمراهی خودشان و در ثانی گمراه کردن دیگران است، و این جریان درباره گمراه شدگان نخست قبول گمراهی است، و سپس اسمرار در آن که به خود و دیگران هم ظلم کرده اند، ظلم ضلالت را از گمراه کنندگان پذیرفته اند و هرگز علیه آنان فریادگر نبوده اند، بلکه دیگران نیز به پیروی از آنان احیاناً گمراه گشته اند.

این آیه به گونه ای روشنتر بیانگر زندگی برزخی پس از مرگ است، که این کافران مأموریت یافته اند تا پس از پیشینیانشان - از جن و انسان - در آتش وارد شوند، و این آتش طبعاً اخروی نیست، چون امر فعلی است، پس آتش نیز بایستی فعلی باشد، سپس در هنگامه ای که همگان در آن گرد آمده اند، با یکدیگر چنان می گویند. در آخر کار "فذوقوا العذاب": عذاب را بچشید، دلیلی دیگر بر زندگی برزخی است، و نه عذاب آخرت که در آینده ای دور خواهد بود.

وَقَالَتْ أُولَئِهِمْ لِأَخْرِيَهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ

السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي
الْمُجْرِمِينَ ﴿٤٠﴾

و اولینشان به آخرینشان گفت: «شما را بر ما هیچ برتری نبوده، پس به سزای آنچه به دست می آوردید عذاب را بچشید.» ﴿٣٩﴾ بی گمان کسانی که با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، و از (پذیرفتن) آن ها تکبر ورزیدند، درهای آسمان برایشان هرگز گشوده نشود، و به بهشت در نیابند، تا آنکه طناب شتر در سوراخ سوزن داخل شود. و بدین سان مجرمان را کیفر می دهیم. ﴿٤٠﴾

آیه ۴۰ - «الجمال» در این آیه به معنی طنابی است که شتر را با آن می کشند، و چنانکه این طناب ضخیم امکان فرو رفتن در ته سوزن خیاطی را ندارد، همچنان این مستکبران امکان ورود به بهشت را ندارند، زیرا راه بهشت بسی باریک و همچون (سمّ الخياط) و سوراخ ته سوزن خیاطی است که بایستی با پی جوئی و کاوشی بر مبنای عقل و فطرت در پرتو شریعت آنرا دریافت کرد که بی عقلی و بر خلاف انسانی و شریعت ربانی گام نهادن موجب گمراهیها است.

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي
الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٤٢﴾

برایشان از جهنم بسترهایی و از بالایشان سرپوش هایی است، و بدین گونه بیدادگران را سزا می دهیم ﴿٤١﴾ و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ایمان) کرده اند - هیچ کسی را جز به اندازه ی گشایشش تکلیف نمی کنیم - آنان همدمان بهشتند (و) ایشان در آن جاودانند. ﴿٤٢﴾

آیه ۴۲ - تکلیف در اینجا وظیفه ای واجب. و در کل واجبات - جز در بعضی موارد که موضوعش جرح یا عسر است. زیرا تکلیف یا عسر است و یا حرج، و در آخر کار یسر، که نه عسری دارد و نه حرجی، و آیات یسر در مورد تکلیف تکالیف حرجی و - به طریق اولی - عسر را منفی دانسته. مگر آنکه موضوع تکلیف خود مورد عسر یا حرج باشد مانند جهاد.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي هَدانا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدانا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا
بِالْحَقِّ وَتُودُّوا أَنْ تَلْكُمُ الْجَنَّةَ أَوْ رِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

و هرگونه کینه ای را از سینه هایشان زدودیم. حال آنکه از زیر (قصرها و باغ های) شان نهرها روان است، و گفتند: «ستایش خدای را که ما را به این (راه) هدایت نمود، و اگر خدا ما را رهبری نمی نمود ما خود هرگز راه نمی یافتیم. بی گمان فرستادگان پروردگاران به راستی تمامی حق را آوردند.» و ندا

داده شدند که: «این همان بهشت است که آن را به (سبب) آنچه انجام می داده اید به میراث یافته اید.» ﴿43﴾

آیه ۴۳ - این میراث بهشت برای بهشتیان بدین معنی است که وسعت بهشت را خدا به گنجایش کل مکلفان قرار داده و روی این اصل جهنمیان که خود با انحرافاتشان بهشت را از دست داده اند، جایگاه بهشتیشان به میراث برای آنان خواهد بود، و سخن بهشتیان که هدایت خودشان را با حمد خدا مربوط دانسته اند به دو معنی است. نخست اینکه فرستادگانی برای هدایت از جانب خدا و حقانیت بر ایشان آمده اند. دوم: اینکه با پذیرش این رسالتها خدا هم آنانرا تأیید کرده و درین مثلث هدایت ضلع اختیار که پذیرش رسالتهاست همچنان محفوظ است.

«نزعنا» که ماضی و مربوط به گذشته است شامل دو گذشته می باشد. گذشته دور و دورتر که برزخ و قیامت است خدا ناراحتیهایی که مؤمنان احیاناً از یکدیگر دارند در این دو نشئه بر طرف می کند، و این خود به معنای مضارعی است متحقق الوقوع، که به لغت ماضی آمده، و از جهت دیگر این ماضی است، و که مربوط به عالم تکلیف است، که دست کم به هنگام مرگ خدا مؤمنان را در اثر شایستگی هاشان تطهیر می کند، و نگرانیها و ناراحتیهایی را که نسبت به دیگران دارند بر طرف می سازد، روی این اصل «نزعنا» هم مضارع محقق الوقوع است نسبت به برزخ و قیامت و هم عالم رجعت، و نیز نسبت به پایان عمر تکلیفی است.

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿44﴾

و بهشتیان، دوزخیان را ندا در دادند که: «ما آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود به راستی حق یافتیم، آیا شما (نیز) آنچه را پروردگارتان وعده داده بود درست یافتید؟» گفتند: «آری» پس ندا دهنده ای میانشان ندا در داد که: «لعنت خدا بر ستمکاران باد!» ﴿44﴾

آیه ۴۴ - این مودنی که ندای لعنت را بر ستمکاران سر داد، یک فرد از میان کل شایستگان رسالتی است، و طبعاً وی حضرت اقدس رسول الله (صلی الله علیه وآله) می باشد، زیرا با وجود حضرتش چندان نوبتی - به خصوص ویژگی - به دیگران نمی رسد، روی این اصل روایاتی که این اعلام گر را امیر المومنین (علیه السلام) خوانده با مردود است. و یا در حاشیه اعلام رسول الله خلافتی همسان با اعلام حضرتش می باشد.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ
كَفِرُونَ ﴿٤٥﴾ وَيَبْنِيهِمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ
وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْنَا لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾

(آنان) کسانی (هستند) که (خود و مردمان را) از راه خدا باز می دارند، و آن را به کژی می طلبند، و (هم) آنان به (زندگی) آخرین کافرند ﴿٤٥﴾ و میان آن دو (گروه) پرده ای است، و بر فراز اعراف [بلندی های میان بهشت و جهنم] رادمردانی هستند، که هر یک (از آن دو دسته) را از چهره هایشان می شناسند، و بهشتیان را - که هنوز وارد آن نشده در حالی که (بدان) امید دارند - آواز می دهند که: «سلام بر شما!» داخل آن نشده اند، حال آنکه طمع (داخل شدن) دارند ﴿٤٦﴾

آیه ۴۶ - این آیه میان بهشتیان و جهنمیان پرده ای مقرر داشته، چنانکه در عالم تکلیف نیز در این میان پرده ای بوده است، و این اعراف به معنی بلندیهایی است میان جهنم و بهشت، و جهنمیان و بهشتیان که این بلندیها جایگاه نظارت و حکم ربّانی درباره آنان است توسط بزرگترین شخصیتهای ایمانی تاریخ تکلیف که حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) و محمدیان (علیهم السلام) می باشند، و در حاشیه آنان سایر پیامبران اولی العظم و غیر اولی العظم هستند، این بزرگواران هر یک جهنمیان و بهشتیان را از چهره هایشان می شناسند، راجع به بهشتیان "سیم هم فی وجوههم من اثر سجود" (۲۹:۴۸) و درباره جهنمیان "يعرف المجرمون بسيماهم"، (۴۱:۵۵) و این رجال اعراف چنانکه در عالم تکلیف این و آن را به چهره هایشان می شناختند، به روز رستاخیز شناسایی آنان بالاتر و روشتر است، و بالاخره بر حسب آیه: ۴۹ حکم ربّانی "ادخل الجنة" توسط آنها برای بهشتیان صادر می شود. این جریان در رجعت و دولت قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله) محقق خواهد بود که کل زمینه های تکلیف از زمینها و آسمانها و تمامی جایگاههای مکلفان در این دولت آخرین نور باران خواهد بود، و دیگر کافران را جایی و موقعیتی نمی ماند که یا نابود می گردند و یا اگر هم اندکی مانند گروهی از یهودیان و نصرانیان همچنان بمانند اینان مالک هیچ جریانی نیستند بلکه تحت الشعاع دولت مهد وی خواهند بود و روی این اصل جایها و جایگاههای مفسدان یکسره در انحصار پرهیزکاران خواهد بود چنانکه آیاتی هم به این حقیقت دلالت دارند.

وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَرُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾ وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا
أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾ أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ

لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٤٩﴾ وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتُهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسِفُهُمْ كَمَا نَسَوْا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٥١﴾ وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

و هنگامی که چشمانشان سوی دوزخیان گردانیده شود گویند: «پروردگارمان! ما را با گروه ستمکاران قرار مده.» ﴿٤٧﴾ و اهل اعراف مردانی را که از سیمایشان می شناسند ندا در دادند (و) گفتند: «گردآوری شما (خودتان و اموالتان را) و آنچه تکبر و گردنکشی می کرده اید، (این ها) شما را (هرگز در این جهان پُرنیاز) بی نیاز نکرد.» ﴿٤٨﴾ «آیا اینان همان کسانی بودند که سوگند یاد می کردید خدا آنان را به رحمتی نخواهد رسانید؟ (اینک) به بهشت در آیید، نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می شوید.» ﴿٤٩﴾ و دوزخیان بهشتیان را ندا در دادند که: «از آب یا از آنچه خدا روزیتان کرده، بر (سر و سامان) مان بهره و فیضی دهید.» گفتند: «بی گمان خدا آنها را بر کافران حرام کرده است.» ﴿٥٠﴾ (همان) کسانی که دین خود را (تنها) بازداري از حق و به بازی گرفتند، و زندگی دنیا مغرورشان کرد. پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار (و انکار) می کردند، ما (هم) امروز آنان را از یاد می بریم. ﴿٥١﴾ و به راستی و درستی ما با کتابی آدمیشان (که) از روی علم جداسازیش کردیم، حال آنکه برای گروهی که ایمان می آورند هدایت و رحمتی است. ﴿٥٢﴾

آیه ۵۲ - قرآن را که آخرین پیام وحیانی است، با توضیحات زیرین آن را وحی پایانی الهی خوانده است: (۱) «فصلناه» بگونه ای باز و روشن مطالب عمیقش را برای مکلفان باز کرده ایم، که هر قدر بیشتر در آن تفکر کنند بهره ای بیشتر از معرفت بدستشان می آید. (۲) "علی علم" و این تنوین تفکر در «علم» بمعنی تعظیم این علم ربانی است، درست است که تمام علوم وحیانی ربانی عظیم اند ولی در قرآن که وحی پایانی است آنچه امکان دارد از برای کل مکلفان جهان در طول زمین تکلیف و عرض مکان تا پایان آن نقش دراد. (۳) هدای این هدایت نیز همان هدایت شامل و کامل تا رستاخیز است، چنانکه در سوره (۹: ۱۷) "ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوام" (۴) و «رحمة» که نیز رحمتی است بدیگران و شایسته هدایت کل مکلفان.

اینجا جای این پرسش است که «للمؤمنین» که مورد دعوت و رحمت اند، برای مؤمنان، خود دست ردی است بر سینه کافران پاسخش اینست که کسانی که آن را می پذیرند، ایمان می آورند، طبعاً مورد

این جریانات ربانی در چهار نشئه دنیا و رجعتش، برزخ و قیامت اند، و کسانی که آن را از روی عناد آن را نمی پذیرند طبعاً این کتاب هدایت و رحمت برای آنان هدایت است و نه رحمت، و چنانکه در آیاتی چند مانند "و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الکافرین الا خساراً" آمده که این عدم هدایت رحمت در اثر عناد آنان است و نه قصوری در هدایت و رحمت قرآنی.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿53﴾

آیا (آنان) جز نظر و انتظار تأویل آن را دارند؟ روزی که تأویلش فرا رسد، کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده اند گویند: «حقاً (که) فرستادگان پروردگارمان (تمامی) حق را آوردند. پس آیا (امروز) ما را شفاعتگرانی هستند که برای ما شفاعت کنند، یا به دنیا باز گردانیده شویم، تا غیر از آنچه انجام می داده ایم انجام دهیم؟» به راستی آنان خود را باخته و زیان کرده اند، و آنچه را که افترا می زده اند از آنان گم گشته است. ﴿53﴾

آیه ۵۳ - اینجا تأویل قرآن و بروز حقیقت صد در صد آن نوید داده شده است، که پس از مرگ به ویژه به هنگام رستاخیز بر همگان نمایان خواهد بود، ولی بروز این حقیقت پس از عالم تلکلیف هرگز ثمری برای این منحرفان ندارد، زیرا خود قرآن را با کمال روشنی بیناتش در عالم تلکلیف انکار و تکذیب کرده اند.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿54﴾

بی گمان پروردگارتان خدایی است که آسمان ها و زمین را در شش زمان آفرید، سپس بر عرش (جهان داری) استیلا یافت. روز را به شب - حال آنکه شتابان آن را می طلبد - می پوشاند، حال آنکه خورشید و ماه و ستارگان به فرمان او رامند. هان (که) آفرینش و آفریدگان و تدبیر و فرمان (شان) از آن اوست. فرخنده است خدا، پروردگار جهانیان. ﴿54﴾

آیه ۵۴ - "الا له الخلق و الأمر" - پس از گزارش خلقت و امر و تدبیر آن - به معنی همان خلقت و امر خلقت است و بر خلاف آنچه گروهی از فیلسوفان گمان کرده اند، خلق به معنی ایجاد مادیات و امر به معنی ایجاد مجردات نیست، زیرا اولاً مجردی غیر از خدا وجود ندارد، و در ثانی بر حسب آیاتی از قبیل "و خلق کل شیء فقدرةً تقدیراً" (۲:۲۵) هر چیزی در عالم امکان مخلو است، و آیا روح چیز

نیست؟ و اکنون که هست، و چیزی برتر از چیزهای دیگر است مانند سایر اشیاء مخلو است، روی این اصل عالم مجردات غیر الهی نداریم، که مخلو نبوده و مورد امر به ایجاد مجردات باشد. وانگهی امر در لغت به معنی: فعل، شیء و تدبیر و فرمان است، و هرگز اختصاصی به ایجاد مجردات - در صورت امکانش هم - ندارد، و امر که به معنی تدبیر خلقت است، چون سراسر ماده و مادی می باشد نیز چنان است، و بر مبنای آیه "الذی اعطی کل شی خلقه ثم هدی" این هدایت پس از خلق از جمله امر تدبیر خلق است.

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾

پروردگارتان را در حال زاری و پنهانی بخوانید؛ بی گمان او تجاوزکنندگان را دوست نمی دارد. ﴿٥٥﴾

آیه ۵۵ - اینکه خواندن پروردگار به حالت زاری و پنهانی مورد امر است، تجاوز از این جریان دارای ابعاد زیرین می باشد.

۱) خواندن و درخواست از غیر خدا. ۲) درخواست از خدا بدون خضوع و تضرع. ۳) درخواست از او با تضرع ولی بر مبنای ریا که در میان کسانی خودنمایی کند. ۴) اینکه در عین درخواست - با تضرع و بی ریا از خدا، دعایش با صدای بلند باشد، به گمان اینکه خدا صدای پنهان را نمی شنود، این چهار مرحله با اختلاف مراحلش تجاوزی است در باب درخواست از خدا، و روی این اصل کل دعاها و درخواستهای از خدا کافی است که پنهان باشد مگر از برای تعلیم دیگران و یا همصدا شدن با آنان که مزید بر روحانیت است، و در آیاتی چند از جمله آیه (۱۷:۱۱۰) این گونه آمده است که اصولاً نماز را نه به گونه ای باید بلند خواند که دیگران آن را بشنوند، و نه چنان آرام که خود هم آن را نشنود، از بررسی این آیه و آیاتی دیگر چنان نتیجه می شود که نمازهای پنجگانه یک گونه است و نه دو گونه، روی این اصل اگر عنوان تعلیم یا مرجعهای دیگر در پیش باشد کل نمازها را می شود بلند خواند و در غیر این صورت کل نمازها آرام خوانده می شود مگر در دو رکعت نماز جمعه بر حسب سنت قطعه.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

و در زمین پس از اصلاح آن افساد مکنید، و با بیم و امید او را بخوانید. همواره رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. ﴿٥٦﴾

آیه ۵۶ - اینکه رحمت خدا برای نیکوکاران نزدیک است، خود اشاره ای است به اینکه اولاً مقصود از این رحمت، رحمت رحیمیه ویژه ربّانی است، که در اختصاص نیکوکاران می باشد، و در ثانی

رحمت رحمانیه همگانی را که از این رحمت دورتر است از بدکاران سلب نمی کند، وانگهی سلب رحمت رحیمیه که به نیکوکاران نزدیک می باشد و در نتیجه از بدکاران دور است به معنی عدم امکان آن نیست بلکه نسبت به آنان نیز تا اندازه ای که به دیگران ستمی نباشد تحقق دارد، زیرا "قال عذابی اصیبُ بهی من اشاء من عبادی و رحمتی وسعت کلّ شیء فسا کتبها لِلَّذین آمنوا و کانوا یتّقون" (۷: ۱۵۶) بدین معنی که فرمود عذاب من به هر که خواهم می رسد و رحمت من همه چیز را در بردارد، و آنرا برای مؤمنان و متقیان بر خود واجب کرده ام ولی نسبت به غیر آنان بر خود واجب نکرده ام که امکان و تحققش به گونه ای عمومی برای آنان هست، روی این اصل عذاب منحرفان نیز کمتر از انحراف آنان است، زیرا این خود مقتضای رحمت عمومی پروردگار عالمیان می باشد مگر در مورد ظلمشان.

وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیْحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَی رَحْمَتِیْ حَتّٰی اِذَا اَقْلَتْ سَحَابًا ثِقَلًا سَقْنَهُ لِیَلَدٍ مَّیِّتٍ فَاَنْزَلْنَا بِهٖ الْمَآءَ فَاَخْرَجْنَا بِهٖ مِنْ کُلِّ الشَّجَرَةِ کَذٰلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتٰی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُوْنَ ﴿۵۷﴾ وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یُخْرِجُ نَبَاتَهُ بِاِذْنِ رَبِّهٖ وَالَّذِی خَبِثَ لَا یُخْرِجُ اِلَّا نَکِیْدًا کَذٰلِکَ نَصْرِفُ الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ یَّشْکُرُوْنَ ﴿۵۸﴾ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰی قَوْمِہٖ فَقَالَ یَقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَکُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ اِنِّیْۤ اَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ ﴿۵۹﴾ قَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِہٖ اِنَّا لَنَرٰکَ فِی ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ﴿۶۰﴾ قَالَ یَقَوْمِ لَیْسَ بِیْ ضَلٰلَۃٍ وَّلٰکِنِّیْ رَسُوْلٌ مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۶۱﴾ اُبَلِّغُکُمْ رِسَالَاتِ رَبِّیْ وَاَنْصَحُ لَکُمْ وَاَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿۶۲﴾ اَوْ عَجِبْتُمْ اَنْ جَآءَکُمْ ذِکْرٌ مِّنْ رَبِّکُمْ عَلٰی رَجُلٍ مِّنْکُمْ لَیُنْذِرْکُمْ وَلِتَتَّقُوْا وَلَعَلَّکُمْ تَرْحَمُوْنَ ﴿۶۳﴾

و اوست کسی که بادهای را پیشاپیش (باران) رحمتش مژده رسان می فرستد، تا آن گاه که ابرهایی (برخاسته از بخار) گران بار را (سبک بار) برکنند. آن را برای (زنده ساختن) سرزمینی مرده برانیم، پس با آن، باران فرود آوریم؛ در نتیجه از هر گونه ثمره ای (از خاک و آب) بر آوریم. بدین سان مردگان را (نیز از پنهان گاه هاشان) بیرون آوریم؛ شاید شما به درستی یاد آورید. ﴿۵۷﴾ و رویدنی زمین پاکیزه، به اذن پروردگارش برون می آید، و آن (زمینی) که ناپاکیزه شد (گیاهش) جز به سختی و نکبت باری برون نمی آید. این گونه، آیات (خود) را برای گروهی که شکر می گزارند، گونه گون (بیان) می کنیم. ﴿۵۸﴾ همانا نوح را به راستی سوی قومش فرستادیم. پس گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست، به راستی من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم.» ﴿۵۹﴾ سرشناسان قومش گفتند: «ما تو را بی چون در ژرفای گمراهی بسیار آشکارگری

می بینیم.» ﴿60﴾ گفت: «ای قوم من! هیچ گونه گمراهی در من نیست، بلکه من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم.» ﴿61﴾ «رسالت های پروردگارم را به شما مکرر (و پیگیر) می رسانم، و اندرستان می دهم، و چیزهایی از خدا می دانم که (شما) نمی دانید.» ﴿62﴾ «آیا و تعجب کردید که بر مردی از خودتان، یادواره ای از جانب پروردگارتان برایتان آمد، تا شما را هشدار دهد، و تا شما پرهیزگاری کنید و شاید مورد رحمت قرار گیرید؟» ﴿63﴾

آیات ۶۰ تا ۶۳ - جریان تبادل سخنانی میان نوح و کفار به میان آمده، و ادب رسالتی نوح به گونه ای است، که در پاسخ نسبت ضلالت به حضرتش آن را به این کافران برگشت نمی دهد، بلکه نخست این ضلالت را از خود سلب می کند، و سپس هدایت مطلقه رسالتش را با جمله آخرین آیه تنبیه می فرماید و در آیه (۶۲) خویشتن را تنها مبلغ رسالات ربانی و نصیحت گر برای اینان دانسته، و در آخر کار می فرماید: آنچه را شما از خدا نمی دانید من می دانم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿64﴾ وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿65﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَذِبِينَ ﴿66﴾ قَالَ يَقَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿67﴾ أَتُبْلِعُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿68﴾ أَوْ عَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْرًا فَادْكُرُوا ءَالَآءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿69﴾ قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَآتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿70﴾ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَّا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَنٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿71﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَّعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿72﴾

پس او را تکذیب کردند. در نتیجه او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم، و کسانی را که با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب نمودند غر کردیم. بی گمان آنان گروهی کور(دل) بوده اند.» ﴿64﴾ و سوی عادیان، برادرشان هود را (فرستادیم). گفت: «ای قوم من! خدا را بیرستید (که) برای شما معبودی جز او نیست. پس آیا (از پرستش غیروا) پرهیز نمی کنید؟» ﴿65﴾ سرشناسان

قومش - که کافر بودند - گفتند: «بی چون ما تو را بی گمان غر در (ژرفای) سفاهت می بینیم، و بی تردید تو را همواره از دروغگویان گمان می کنیم.» ﴿66﴾ گفت: «ای قوم من! در من هیچ سفاهتی نیست، ولی من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم.» ﴿67﴾ «به (خوبی و) رسایی رسالت های پروردگارم را به شما می رسانم، و من برای شما نصیحت کننده ای امینم.» ﴿68﴾ «آیا و تعجب کردید که بر مردی از خودتان، یادواره ای از پروردگارتان برایتان آمد، تا شما را بیم دهد؟ و به یاد آرید چون (خدا) شما را پس از قوم نوح، جانشین (آنان) قرار داد و در آفرینش (و) آفریدگان بر نیرویتان گشایشی افزون داد. پس نعمت های خدا را به یاد آرید، شاید شما (خودتان و دیگران را) رستگار کنید.» ﴿69﴾ گفتند: «آیا سویمان آمدی که تنها خدا را بپرستیم، و آنچه را که پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟ اگر از راستان بوده ای، آنچه را به ما وعده می دهی برایمان بیاور.» ﴿70﴾ گفت: «به راستی پلیدی و خشمی (سخت) از پروردگارتان بر سر (و سامان)تان واقع شده. آیا درباره ی نام هایی که خودتان و پدرانتان (با آنها بت هایتان را) نامیده اید، (و) خدا بر (حقانیت) آنها هیچ سلطه ای فرو نفرستاده، با من مجادله می کنید؟ پس منتظر باشید که بی گمان من (هم) با شما از منتظرانم.» ﴿71﴾ پس او و کسانی را که با او بودند با رحمتی (بزرگ) از جانب خود رهانیدیم، و دنباله ی [اصل و نسل] کسانی را که با آیاتمان (همان ها و ما را) تکذیب کردند و مؤمن نبوده اند برافکندیم ﴿72﴾

آیات ۶۵ تا ۷۲ - و نیز در این آیات رد و بدلی است میان هود و قوم عاد، که اینان به او نسبت سفاهت و دروغپردازی دادند، ولی او تنها سفاهت را از خود سلب کرده، و به آنان نسبت نداده، سپس رسالت الهی را که عقل و حیانی است، از برای خویش تأکید نموده است، سپس در آياتی دیگر این جریان با الحانی گوناگون ادامه داده است.

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ ﴿73﴾ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادَ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَادْكُرُوا ءَالَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿74﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِي مُؤْمِنُونَ ﴿75﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِي كَافِرُونَ ﴿76﴾

و سوی ثمودیان برادرشان، صالح را (فرستادیم). گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست. بی گمان برای شما از جانب پروردگارتان دلیلی آشکار آمده. این ماده شتر خدا برای شما در حالت نشانه ای (شگرف) است. پس آن را واگذارید تا در زمین خدا بخورد (و بچرد) و گزندى به او نرسانید، تا (مبادا) شما را عذابی دردناک در بر گیرد.» ﴿73﴾ «و به یاد آورید، چون خدا شما را پس از عادیان جانشینان (آنان) گردانید، و در زمین به شما جایگاه گشاده (و پاکیزه) داد، حال آنکه در دشت های آن (برای خودتان) کاخ هایی برمی گزینید، و از کوه ها خانه هایی می تراشید. پس نعمت های خدا را به یاد آورید، و در زمین سر به افساد بر مدارید.» ﴿74﴾ (میان) قومش (آن) سرشناسانی که استکبار ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا می دانید به راستی صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟» گفتند: «بی گمان ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است ایمان داریم.» ﴿75﴾ کسانی که استکبار کردند، گفتند: «ما به راستی به آنچه شما بدان ایمان آوردید کافریم.» ﴿76﴾

آیات ۷۳ تا ۷۶ - سومین جریان گفتگوی رسالتی است، که میان صالح و ثمودیان دیده می شود، که حضرتش پس از دعوت ربانی و حیانی در آیات ۷۵ و ۷۶ از آنان این گونه پاسخ شنیده! که آیا شما می دانید صالح رسولی ربانی است، و همین مستکبران در پاسخ خودشان به مؤمنان همی گفتند، که ما به آنچه شما ایمان آورده اید کافریم.

و این برخورد برای دیگر رسولان از جمله در آیه ۸۰ تا ۸۴ درباره حضرت لوط با کافران بوده است، و در جمع ادب رسالتی پیامبران ربانی هرگز فحش و ناسزا به کافران نبوده، و بالاتر این که در پاسخ ناسزاگویی های آنان آنها را به خود ایشان برگشت نمی دادند، و این خود بر این اساس است که پزشک هرگز نباید به داد و فریاد و ناسزای بیمار گوش فرا دهد، بلکه چشم بر هم نهاده و ناشنوده باید به کار بهبود او پردازد، کافران هم حتی معاندشان که سخت بیمارند، و نسبت هایی ناروا به پیامبران الهی می دادند تنها کار پیامبران نخست نفی این نسبت های ناروا از خودشان، و سپس ادامه دعوت و حیانی نسبت به ایشان بوده، و این است ادب امر به معروف و نهی از منکر و دعوت الی الله نه خشونت و سختگیری و دست رد بر سینه ناشایستگان زدن.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَصْلِحُ اثْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿77﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ ﴿78﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تَحِبُّونَ النَّصِيحَ ﴿79﴾ وَلَوْ طَأَّ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَحِشَةَ مَا سَبَقْتُكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿80﴾ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ

مُسْرِفُونَ ﴿٨١﴾ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ
 أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ ﴿٨٢﴾ فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٨٣﴾
 وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٨٤﴾ وَإِلَى مَدْيَنَ
 أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَبْنَومِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن
 رَبِّكُمْ فَاقِفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَفْسِدُوا فِي
 الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨٥﴾

پس (آن) ماده شتر را پی کردند، و از فرمان پروردگارشان سر پیچیدند و گفتند: «ای صالح! اگر تو از
 پیامبرانی، آنچه را به ما وعده می دهی برایمان بیاور.» ﴿٧٧﴾ پس زمین لرزه آنان را (فرو) گرفت؛
 در نتیجه در خانه(ها)شان از پا در آمده (و) زمین گیر شدند. ﴿٧٨﴾ پس (صالح) از ایشان رویگردان
 شد و گفت: «ای قوم من! به راستی من پیام پروردگارم را به شما به شایستگی و رسایی رساندم و
 برایتان نصیحت کردم، ولی شما نصیحتگران را دوست نمی دارید.» ﴿٧٩﴾ و لوط را (فرستادیم)
 هنگامی که به قوم خود گفت: «آیا (آن) کار زشت تجاوزگرانه را مرتکب می شوید، (در حالی که) هیچ
 کسی از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟» ﴿٨٠﴾ «شما بی گمان از روی شهوت، همواره
 به جای زنان با مردان در می آمیزید. بلکه شما گروهی (از) اسراف کارانید.» ﴿٨١﴾ و پاسخ قومش
 جز این نبود که گفتند: «آنان را از شهرتان بیرون برانید، بی گمان آنان انسان هایی اند که به پاکی تظاهر
 می کنند.» ﴿٨٢﴾ پس او و خانواده اش را - غیر از زنش که از (غبار آلوده های) گذشتگان (و باقی
 ماندهگان در ژرفای گمراهی) بوده است - نجات دادیم. ﴿٨٣﴾ و بر سر (و سامان)شان بارشی (از
 سنگ گل) بارانیدیم. پس بنگر فرجام مجرمین چگونه بود ﴿٨٤﴾ و سوی (مردم) مدین، برادرشان -
 شعیب - را (فرستادیم). گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید (که) برای شما هیچ معبودی جز او نیست.
 بی گمان، شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده. پس پیمان و ترازو را تمام نهد، و چیزهای
 مردمان را زیان بار و بی مقدار نگردانید، و در زمین - پس از اصلاح آن - افساد مکنید. این
 (رهنمودها) - اگر مؤمن بوده اید - برای شما خوب است.» ﴿٨٥﴾

آیه ۸۵ - «اشیائهم» اشخاص و متعلقاتشان را در بردارد، که زیان رسانی به آنان از نظر عقل - جان
 - عقیده عرض و اموالشان را - که نوامیس پنجگانه انسان می باشند - در بردارد، چنانکه "و لا تفسدوا
 فی الارض" نیز بازداري است از کلّ افسادهای پنجگانه در زمین تکلیف و زمینه آن، و اینجا می بینیم
 که اشیائهم به عنوان بدلی از ناس آمده، که نه ناس به تنهایی است و نه اشیاء الناس، و این بدل و مبدل
 هر دو منظورند، که انسانها و متعلقاتشان را، اعم از درونی و برونی انسانیشان را شامل می باشد.

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَبَغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمُ وَاَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨٦﴾ وَإِنْ كَانَ طَآفَهُ مِنْكُمْ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَآفَهُ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٧﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبُ وَالَّذِينَ ءَامِنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَرِهِينَ ﴿٨٨﴾

«و به هر راهی منشینید - حال آنکه مردمان را می ترسانید - و کسی را که به خدا ایمان آورده از راه خدا باز می دارید، و راه او را به کجی می طلبید. و به یاد آورید، چون اندک بودید، پس (خدا) شما را بسیار گردانید. و بنگرید فرجام افسادکاران چگونه بوده است.» ﴿٨٦﴾ «و اگر گروهی از شما - به آنچه من بدان فرستاده شده ام - ایمان آورده بودند، و گروهی (هم) ایمان نیاوردند، پس صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند و او بهترین داوران است.» ﴿٨٧﴾ کسانی از سرکردگان چشم گیر قومش - که تکبر ورزیدند - گفتند: «ای شعیب! تو و کسانی را که با تو (به خدا) ایمان آورده اند، از شهر خودمان بی چون و بی گمان بیرون خواهیم راند، یا (آنکه) به راستی همواره به ملتمان برگردید.» گفت: «آیا و هر چند از کراهت کنندگان بوده ایم؟» ﴿٨٨﴾

آیه ۸۸ - «اولتعودن» خطابى همگانی از این مشرکان نسبت به مؤحدان شعبی است که شامل خود شعب نیز هست، و بدین معنی نیست که اینان همگان از پیش از مشرکان بوده اند، بلکه اینان پیش از این دعوت رسالتی در جمع مشرکان خاموش بوده اند، و به گمان مشرکان اینان نیز با آنان هم عقیده بوده و مشرکان از آنان می خواهند که دست کم مانند گذشته خاموش باشند، و در ثانی اگر هم مقصود حالت شرک باشد این خود گمان مشرکان است. که اینان کلاً مشرک بوده اند، و پس از این دو جهت توان گفت: «لتعودن» اینجا تنها شامل شعبیانی است که از پیش مشرک بوده اند و نه خود حضرتش.

قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّسْنَا اللَّهَ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴿٨٩﴾

«اگر بعد از هنگامی که خدا ما را از ملتتان نجات بخشید (باز) به کیش شما برگردیم، همانا به خدا دروغ بسته ایم، و برای ما (سزاوار) نیست که به آن بازگردیم، مگر آنکه خدا: پروردگارمان، بخواهد. علم پروردگار ما هر چیزی را در بر دارد (و ما) بر خدا توکل کردیم. پروردگارمان! میان ما و قوم ما به حق فیصله و گشایشی ده، حال آنکه تو بهترین گشایش دهندگانی.» ﴿٨٩﴾

آیه ۱۹ - اینجا نهایت تسلیم شعیب و شعیبیان در برابر حق نمودار است، که در پاسخ این مشرکان که به ملت و روش ما برگردید گویند: ما هرگز چنان نکنیم، مگر آنچه خدا بخواهد، و طبعاً خدا نه استمرار در شرک را می خواهد و نه سکوت موحدان را از ابراز و دعوت به توحید، در هر صورت توکل ما تنها به خداست، چون او بر همه چیز آگاه است، و از خدا می خواهیم که به حقانیت و عنایت خاص خویش بین ما و این کافران جدایی افکند، و دستهایشان را از هر گزندی نسبت به ما کوتاه کند.

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِسِنِ ابْنِ شُعَيْبٍ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ ﴿٩٠﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثِيمٍ ﴿٩١﴾ الَّذِينَ كَذَبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ﴿٩٢﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَ قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَاصْبَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ ءَاسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٩٣﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ﴿٩٤﴾ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ ءَابَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩٥﴾

و کسانی از سرکردگان قومش که کافر شدند گفتند: «اگر از شعیب پیروی کنید، همانا شما در این هنگام (و هنگامه) بی گمان زیان کارید.» ﴿٩٠﴾ پس زمین لرزه‌ی شدید آنان را (فرو) گرفت؛ سپس در خانه هایشان از پا در آمده (و) زمین گیر شدند. ﴿٩١﴾ کسانی که شعیب را تکذیب کردند، گویی خود مدتی در آن با نیازی (مبرم) سکونت نداشتند. کسانی که شعیب را تکذیب کردند، ایشان (از) زیان کاران بوده اند. ﴿٩٢﴾ پس (شعیب) از ایشان روی برتافت و گفت: «ای قوم من! به راستی من همی رسالت های پروردگارم را به گونه ای رسا به شما رسانیدم و پندتان دادم. پس دیگر چگونه بر گروهی (از) کافران تأسف بخورم؟» ﴿٩٣﴾ و در هیچ شهری، هیچ پیامبر برجسته ای نفرستادیم، مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج و زیان دچار کردیم، تا شاید بسی زاری کنند. ﴿٩٤﴾ سپس به جای بدی، نیکی قرار دادیم، تا انبوه شدند و گفتند: «پدران ما را (هم به حکم طبیعت) بی چون بسی رنج ها و راحتی ها می رسیده است.» پس در حالی که باریک بینی نمی کردند (ناگاه) آنان را (بر) گرفتیم ﴿٩٥﴾

آیه ۹۵ - اینجا آزمونی ربانی بس بزرگ و دشوار است، که خدا نسبت به کافران معاند بجای زندگی های ناشایسته و زیانبار زندگی هایی آرام که خواسته آنان است مقرر داشته و این حالت در عین کفرشان فکری ضلالت بار برایشان ایجاد کرد، که اگر ما گمراهیم پس چرا زندگی همان این گونه

هموار گشته، تا جایی که «عَفَوًا» غر در نعمت شدند، و کلا خدا را فراموش کردند، و همی گفتند: تنها این پدران ما هستند، که سود و زیان را به گونه ای آمیخته دیدند، اما ما کلا در راحتی و آسایش زندگی می کنیم، پس راه ما و استمرارش درست است.

«عفو» دارای پنج معنی است، و اینجا به معنی زیاد شدن از نظر افراد، نیروها، اموال، مقامات و موقعیتهای عادی است، و چنانکه اشاره شد، این خود دشوارترین امتحانات و ابتلاآت است، که نسبت به کافران معاند انجام گشته، البته اینجا عفو به این معنی است و در جاهای دیگر طبق قراین یا به معانی دیگر است و یا کل معانی پنج گانه در صورت فقدان قرینه مراد است، و این خود از امتیازات قرآن است که احیاناً با یک لفظ کل معانیش را اراده می کند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾

و اگر اهل مجتمع ها: شهرها و آبادی ها، ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند (ما هم) بی گمان برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان می گشودیم. ولی تکذیب کردند؛ پس آنان را به آنچه به دست آورده بوده اند (بر) گرفتیم ﴿٩٦﴾

آیه ۹۶ - «لو» اینجا به معنی استحاله با اختیار است، که اگر مجتمعات انسانی کلا ایمان و تقوی پیشه کنند، افزون بر اجرهای پس از مرگ در برزخ و قیامت، در زندگی دنیا هم برکاتی بسیار از آسمان و زمین بر سر و سامانشان فرود می آوریم، و این خود تکذیب مجتمعات بشری است که موجب زندگیهای نکبت بارشان گردیده، و در پاسخ این پرسش که اگر میان ایمان و تقوی و برکات دنیوی نیز ملازمت است. پس چرا گروههایی از مؤمنان و متقیان که در میان منحرفان زندگی می کنند بیشتر برکات دنیوی از آنان سلب می گردد؟ پاسخ این است القری که جمع با الف و لام است، به معنی کل مجتمعات مکلفان از زمینیان و آسمانیان، از انسان و جنیان که در این صورت هرگز زندگیهای زیانبار نیست، چون زیانرسانی هم از طرف ناکسانی که هرگز وجود ندارند در کار نیست ولی در وضع موجود معمولی که کافران مکذبان و فاسقان بسی بیشتر از مؤمنان و متقیانند، در چنین وضعی زندگی رحمت و پربرکت دنیا برایشان تضمین نگشته، زیرا اگر چه این کسان مؤمن استحقاق کل زندگی های درخشان را دارند، اما ناکسان نه تنها با آنان همیاری و همکاری ندارند که بر ضد آنان و بر زیانشان شبا روز کوشایند و دنیا هم عالم تکلیف و امتحان است، و هرگز اجباری در زشت و زیبای اعمال مکلفان در کار نیست.

نمونه تحقق کل برکات در زندگی دنیا دولت آخرین جهانشمول حضرت مهدی (علیه السلام) است، که کل برکات آسمانی و زمینی بر سر و سامانشان ریزش می کند، حتی بر حسب دو آیه قرآنی که "القینا و اغرینا" را نسبت به یهود و نصا را محقق دانسته - که دشمنی هایی در میانشان پای برجا خواهد بود، و علی رقم چنان جریانی چون تحت الشعاع دولت ایمان می باشند هرگز زیانی نمی توانند به مؤمنان و متقیان برسانند بلکه در پرتو این دولت بابرکت در راحت و نعمت خواهند بود.

أَفَأَمِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَّتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوْ أَمِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾ تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾

آیا پس (از این) ساکنان مجتمع ها: شهرها و آبادی ها، ایمن شدند، (از این) که عذاب ما شامگاهان - در حالی که خوابند - به آنان در رسد؟ ﴿٩٧﴾ آیا و ساکنان مجتمع ها: شهرها و آبادی ها، ایمن شده اند، (از این) که مکر ما نیمروز - در حالی که به بازی سرگرمند - به ایشان در رسد؟ ﴿٩٨﴾ آیا پس مگر خود را از مکر خدا ایمن داشتند؟ ولی جز مردم زیان کار (کسی) خود را از مکر خدا ایمن نمی دارد. ﴿٩٩﴾ و آیا برای کسانی که زمین را پس از ساکنان پیشینش به ارث می برند رهنمون نشده است، که اگر می خواستیم آنان را به (کیفر) گناهانشان آسیبی می رساندیم، و بر دل هایشان مهر می نهادیم؛ پس ایشان نشنوند. ﴿١٠٠﴾ این ها مجتمعات انسانی است که برخی از خبرهای مهم آن را بر تو حکایت می کنیم. و پیامبرانشان بی گمان برایشان به راستی دلایل روشن آوردند. پس آنان - به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند - هرگز ایمان نمی آورند. این گونه خدا بر دل های کافران مهر می نهد. ﴿١٠١﴾

آیه ۱۰۱ - «رُسُلُهُمْ» که جمع مضاف است، کلّ پیامبران الهی را بر بردارد، که همگان با نشانه های روشن ربانی و حیانی فرستاده شده اند، روی این اصل هیچ پیامبری خالی از نشانه ربانی نیست و ربانی یا درونی است و یا برونی، و یا دارای هر دو بعد، نشانه درویشان روش و سنتشان در افکار، رفتار و گفتارشان نمودار است، چنانکه در آیه «یس» رسل مسیح (علیه السلام) به شهر إنطاکیه در آخر کار گفتند "ربنا يعلم انا الیکم لمرسلون" و آیا این مشرکان از کجا می توانند بدانند که اینان فرستادگان خدایند با آن که نه خدا به آنان وحی کرده و نه فرستادگان خدا را تصدیق کرده اند؟ پاسخشان "ربنا

یعلم ... " بدین معنی است که تربیت ربانی و حیانی در تمام نفی و اثباتهای ما نمودار است، و هرگز دروغ، غلط، تناقض اجحاف بر کسی روا نمی داریم و این خود رسالت و حیانی رب العالمین را در ما ثابت کرده است روی این اصل بالبینات در این آیه بینات خودی را نیز در بردارد گر چه بیناتی جدا هم احیاناً نداشته باشند. و در ثانی بینات برونیشان معجزاتشان بوده است.

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿١٠٢﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْهُمُ مُوسَى بَأَيَّتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٠٣﴾

و برای بیشتر آنان هیچ عهده (استوار) نیافتیم (و) بیشترشان را همواره نافرمان یافتیم ﴿١٠٢﴾ سپس، بعد از آنان، موسی را با آیات خود سوی فرعون و سران قومش فرستادیم. پس آنان به آن (آیات) ستم ورزیدند. پس ببین فرجام مفسدان چگونه بوده است ﴿١٠٣﴾

آیه ۱۰۳ - «ظلموئها» و نه «ظلموها» بدین معنی است که بوسیله همان نشانه های ربانی موسوی در برابر فرعون، هم خود این نشانه ها را و هم نشانگریها را ستم کردند، که ستمی بود دوگانه تا بوسیله آیات ربانی ربانیت ها را تکذیب کردند، و بوسیله نور خاموشی ایجاد نمودند، و بوسیله رحمت غضب پدید آورند.

وَقَالَ مُوسَىٰ يٰفِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿١٠٥﴾ قَالَ إِن كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٠٦﴾ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٠٧﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ ﴿١٠٨﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٩﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿١١٠﴾ قَالُوا أَرِجْهُ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿١١١﴾

و موسی گفت: «ای فرعون! به راستی من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم.» ﴿١٠٤﴾ «شایسته و بایسته است که بر خدا جز (سخن) حق نگویم. من بی گمان (دلیل) روشنی از سوی پروردگارتان برایتان آورده ام، پس فرزندان اسرائیل را با من بفرست.» ﴿١٠٥﴾ (فرعون) گفت: «اگر تو نشانه ای آورده بوده ای - اگر از راستان بوده ای - پس آن را (با خود) بیاور.» ﴿١٠٦﴾ پس (موسی) عصایش را افکند. پس به ناگاه اژدری آشکارگر است ﴿١٠٧﴾ و دستش را (از گریانش بیرون) کشید، پس ناگهان برای تماشاگران سپید و درخشان

است ﴿۱۰۸﴾ سران چشم گیر قوم فرعون گفتند: «بی شک این (مرد) ساحری بس داناست.» ﴿۱۰۹﴾ «می خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند. پس چه دستور می دهید؟» ﴿۱۱۰﴾ گفتند: «او و برادرش را بازداشت کن، و گردآورندگانی را به شهرها بفرست،» ﴿۱۱۱﴾

آیه ۱۱۱ - "ارجه و اخاه" تنها به معنی مهلت دادن موسی و هارون در جریان دعوتش نبوده است، بلکه این دو همواره بازداشت هم شده بودند که دست به تداوم دعوت علیه فرعونیت نزنند، تا هنگامه ساحران و موسی؟

يَا تُوَكَّيْتُكَ بِكُلِّ سِحْرِ عَلِيمٍ ﴿۱۱۲﴾ وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿۱۱۳﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۱۱۴﴾ قَالُوا يَمُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ ﴿۱۱۵﴾ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ﴿۱۱۶﴾

«تا هر ساحر بسیار دانایی را نزدت بیاورند.» ﴿۱۱۲﴾ و ساحران نزد فرعون آمدند (و) گفتند: «اگر ما (همین) ما پیروز شوندگان بوده ایم، به راستی برایمان پاداشی بس بزرگ خواهد بود؟» ﴿۱۱۳﴾ گفت: «آری! و بی گمان شما به راستی از مقربان (دربار من) می باشید.» ﴿۱۱۴﴾ گفتند: «ای موسی! آیا تو می افکنی و یا اینکه (همین) ما خودمان افکنندگانیم!» ﴿۱۱۵﴾ گفت: «(همین) شما بیفکنید.» پس چون افکندند، دیدگان مردم را افسون کردند و آنان را به ترس انداختند و سحری بزرگ (به میان) آوردند ﴿۱۱۶﴾

آیه ۱۱۵ و ۱۱۶ - این ساحران نخست به موسی پیشنهاد کردند که آنچه در دست داری بیاور، و یا آنکه ما پیش قدم باشیم، موسی فرمود شما هر چه دارید پیش آورید. و این خود سنتی رسالتی در معارضه با کافران و منکران است، که اگر صاحب دعوت در نمایان کردن نشانه های ربانی پیش قدم باشد ممکن است دیگران با مکرها و حيله هایی چند چهره نشانه های ربانی را بپوشانند، یا آنها را تاریک کنند. ولی در صورتی که کفار هر چه نیرو دارند در سحرهایشان نمایان سازند. و سپس از هر کاری دیگر علیه صاحب دعوت دست خالی بمانند، اینجاست که آیت ربانی مانند عصای موسی که اژدری بزرگ شد، و همه آنها را بلعید، دیگر جای هیچ گونه چون و چرا برای این ساحران و دیگران نمانده، و این سنت بهترین سنت است از برای پیشبرد آنی دعوت ربانی که برای طرف بجز سکوت و ایمان یا بالعکس مزید بر عدوان و تکذیب چیزی نمی ماند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿١١٧﴾ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَغِيرِينَ ﴿١١٩﴾ وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَجْدِينَ ﴿١٢٠﴾ قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢١﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿١٢٢﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ ءَاْمَنَْتُ بِهِ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿١٢٣﴾ لَا قُطْعَنَ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِمَّنْ خَلَفَ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٢٤﴾ قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿١٢٥﴾ وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ ﴿١٢٦﴾ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٧﴾ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾

و سوی موسی وحی کردیم که: «عصایت را بیفکن.» پس (انداخت ناگهان آن (اژدری شد که) آنچه را به دروغ می ساختند فرو می بلعد.» ﴿١١٧﴾ پس حقیقت پای برجا گردید و کارهایی که می کردند باطل گشت. ﴿١١٨﴾ پس در آن جا مغلوب گشته و به خواری و بی مقداری برگشتند ﴿١١٩﴾ و ساحران (بی اختیار) به سجده افکنده شدند ﴿١٢٠﴾ گفتند: «به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.» ﴿١٢١﴾ «پروردگار موسی و هارون.» ﴿١٢٢﴾ فرعون گفت: «آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ بی چون این (خود) نیرنگی است که همواره در شهر به راه انداخته اید تا مردمش را از آن بیرون کنید، پس در آینده ای دور خواهید دانست.» ﴿١٢٣﴾ «دست ها و پاهایتان را بی گمان برخلاف یکدیگر بی امان خواهم برید، سپس بی چون همه ی شما را همواره به دار خواهم آویخت.» ﴿١٢٤﴾ گفتند: «ما به راستی سوی پروردگارمان باز گشت کنندگانیم.» ﴿١٢٥﴾ «و تو از ما انتقام نمی گیری، مگر برای اینکه ما به نشانه های پروردگارمان - هنگامی که برایمان آمد - ایمان آوردیم. پروردگارمان! بر (سر و سامان)مان شکیبایی فرو ریز، و ما را در حال تسلیم بمیران.» ﴿١٢٦﴾ و سران چشمگیر قوم فرعون گفتند: «آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در (این) سرزمین افساد کنند، و تو و خدایانت را رها کند؟» (فرعون) گفت: «به زودی پسرانشان را پیایی همی می کشیم و زنانشان را زنده و بی حیا نگه می داریم، و ما در بلندای قدرت) بر (سر و سامان) آنان چیره ایم.» ﴿١٢٧﴾ موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جوئید و (پایداری و) شکیبایی

ورزید. بی گمان زمین از آن خداست؛ آن را به هر کس از بندگان که بخواهد به ارث (از دیگران) می دهد، و (آن بزرگ زندگی و) فرجام (نیک) برای پرهیزگاران است.» ﴿128﴾

آیه ۱۲۸ - به میراث نهادن کل زمین تکلیف برای بندگان شایسته خدا و اینکه پایان زندگی این جهان برای پرهیزگاران است که از دیگران گروهی نابود شوند و گروهی هم در تحت سلطه دولت تقوی قرار گیرند، این خود نویدی است روشن نسبت به دولت ربانی جهانشمول در آینده جهان که بر حسب اشاراتی از آیات و تواتری در روایات پرچمدار این دولت حضرت مهدی (عج) خواهد بود.

قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ
عُدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿129﴾ وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُ
فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصَ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿130﴾ فَإِذَا جَاءَتْهُمْ
الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا
طَرَّهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿131﴾

(قوم موسی) گفتند: «پیش از آنکه تو نزد ما بیایی و بعد از این (هم) که سوی مان آمدی آزار شدیم.»
گفت: «امید است پروردگارتان دشمن تان را هلاک کند، و شما را روی زمین جانشین (آنان) سازد، پس
بنگرد چگونه عمل می کنید.» ﴿129﴾ و بی گمان ما فرعونیان را بی چون به خشکسالی و کمبودی
از محصولات دچار کردیم، شاید به خوبی (حقیقت را) یاد کنند ﴿130﴾ پس هنگامی که (حالت) نیکی
(به دلخواهشان) به آنان روی آورد گویند: «این برای (شایستگی) خود ماست، و چون گزندی به آنان
در رسد به موسی و همراهانش شگون بد می زنند. هان (که سرچشمه‌ی) شگونشان تنها نزد خداست،
لیکن بیشترشان نمی دانند» ﴿131﴾

آیه ۱۳۱ - "انما طائرکم عندالله" در پاسخ نسبت نکبت بار یهودیان به موسی (علیه السلام) بدین معنی
است که نابسامانیهای آنان هم در علم خدا محفوظ است، و هم با قدرت او، و در نتیجه اعمال خودشان
انجام می شود، و در هر صورت هر بد و خوبی در علم و قدرت نزد خدا است، و بر حسب کوششهای
مکلفان از این و آنان بهره دارند.

طائر که به معنی پرنده است در این آیه و آیاتی مشابه طیران که منظور دارد را پرواز کردن بدیهای
کسی نسبت به کسی دیگری است، چنانکه یهودیان با گمان نابجایشان بدیهای موسی را نسبت به
خودشان پروازگر خواندند، این طائر غیری دوم خودی است، بدین معنی که اعمال درونی و برونی
انسان به گمان او پس از انجامش طیران می کند، و به نابودی می گراید، ولی این هم عندالله است،
چنانکه آیات انعکاس اصوات، اعمال بر این حقیقت گواهند، و از جمله آیه (۱۷:۱۳) طائر: و پرنده و

پرونده هر انسانی را در عمق ذاتش میخکوب کرده ایم، و به روز رستاخیز آنها را از درون و برون ذاتش بیرون می افکنیم، به گونه ای که خود و دیگران شنیده هاش را بشنوند و دیدنیهایش را ببیند، اینجا طائر نخستین نابجا، و طائر دومین که استنساخ رب العالمین است بجاست .

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ ءَايَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَخْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٢﴾
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ ءَايَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ
فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿١٣٣﴾ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَمُوسَى
ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ
مَعَكَ بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿١٣٤﴾

و گفتند: «هر (زمان و) هرگونه نشانه ای ربانی - که به وسیله ای آن ما را افسون کنی - برایمان بیاوری، ما برایت (به خدا) ایمان آورنده نیستیم.» ﴿١٣٢﴾ پس بر آنان طوفان و ملخ و شپش و قورباغه ها و خون را - حال آنکه نشانه های جداسازی شده (و آشکار) بود - فرستادیم. پس سرکشی کردند و (اینان) گروهی (از) مجرمان بوده اند ﴿١٣٣﴾ و هنگامی که اضطراب و نکبت بر آنان فرود آمد گفتند: «ای موسی! پروردگارت را به عهده ای که (در) نزد تو کرده برایمان بخوان، اگر این اضطراب را از ما بگشایی بی گمان برایت (: به خدا) به راستی ایمان خواهیم آورد، و بنی اسرائیل را بی چون با تو به درستی روانه خواهیم ساخت.» ﴿١٣٤﴾

آیه ۱۳۴ - اینجا، «رَبِّكَ» به جای «رَبَّنَا» یا "رب العالمین" خود استهزائی است به ربوبیت جهانی حضرت اقدس الهی، که گویی او تنها خدای موسی است و خدای ما نیست، در عین آنکه این سخن در عمق گرفتاری و ناچاریشان بوده، و در چنان حالاتی ناخداگاه بایستی به خدا پناه برند، ولی حُوق آنان با فطرشان میخکوب و ادغام گردیده، که حتی ناخودآگاه هم نمی خواهند اعتراف به ربوبیت جهانی حضرت اقدس الهی بکنند.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَلَغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴿١٣٥﴾ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٣٦﴾
وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمَغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا
وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ
يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾

پس چون اضطراب نکبت بار را - تا سر رسیدی که آنان بدان رستده اند - از آنها برگشودیم، ناگهان ایشان پیمان می شکنند. ﴿١٣٥﴾ پس (سرانجام) از آنان انتقام گرفتیم، آن گاه در دریا غرقشان

ساختیم، به سزای آنکه با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، و از آنها غافل بوده اند ﴿136﴾ و به آن گروهی که مستضعف بوده اند (بخش های) باختر و خاور سرزمین (فلسطین) را - که در آن برکت نهاده بودیم، برایشان به میراث (از فرعونیان) عطا کردیم، و به (پاس) آنکه صبر کردند نیکوترین کلمه ی پروردگارت به فرزندان اسراییل تحقق یافت، و آنچه را که فرعون و قومش می ساخته و می افراشته اند ویران کردیم ﴿137﴾

آیه ۱۳۷ - «الحسنی» - که به معنی برترین و بهترین است در تمامیت کلمه رب نسبت به بنی اسرائیل به پاداش صبر و استقامتشان حسنا ی مطلق نیست، بلکه نسبت به زمان خودشان و زمانهای گذشته بوده، زیرا حسنا ی مطلق در تمامیت کلمه رب مربوط است به پیروان شریعت مطلقه ربانی که شریعت قرآن است، و پیروان این شریعت تنها شایسته این حسنا ی مطلقند در کل حسنات، و این «مشر و مغرب» هم در انحصار زمین فلسطین بوده، که در روایتی با (لنا فیها) خود گواه بر این ویژگی است.

وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَءِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَمُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿138﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ مَتَّبِعُوا مَا هُمْ فِيهِ وَبَطِلُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿139﴾ قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿140﴾ وَإِذْ أَنْجَيْنَاكَ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿141﴾ وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنٍ مِّمَّقَتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿142﴾ وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرِنِي وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرِنِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَّا قَالَ سُبْحَنَكَ ثُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿143﴾

و فرزندان اسراییل را از دریا گذراندیم. پس بر (سر و سامان) قومی (بر) آمدند دیدند بر (پرستش) بت هایی که برای خودشان بود همچنان پایدار و برقرارند. گفتند: «ای موسی! همان گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما (نیز) خدایی قرار ده.» گفت: «به راستی شما گروهی هستید که نادانی می کنید.» ﴿138﴾ بی گمان آنچه ایشان در آن بوده اند نابود و برکنده شده است، و آنچه انجام می داده اند باطل است ﴿139﴾ گفت: «آیا غیر از خدا معبودی برایتان بجویم، حال آنکه او شما را بر جهانیان (گذشته و زمانتان) برتری داده است؟» ﴿140﴾ و چون شما را از فرعونیان نجات دادیم، در

حالی که شما را سخت شکنجه می کردند، پسرانتان را می کشتند و زنانتان را زنده و بی حیا باقی می گذاشتند. حال آنکه در این (عذاب بزرگ) برای شما بلایی بزرگ از جانب پروردگارتان است. ﴿141﴾ و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم، و آنها را با ده شب دیگر به اتمام رساندیم؛ پس وقت (معین) پروردگارش در چهل شب به سر آمد، و موسی (هنگام رفتن به کوه طور) به برادرش هارون گفت: «در میان قومم جانشینم باش، و (کار آنان را) اصلاح کن، و راه افسادگران را پیروی مکن.» ﴿142﴾ و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارم! خود را به من بنمای تا سویت بنگرم.» فرمود: «هرگز مرا نتوانی نگرست. لیکن به کوه بنگر، پس اگر بر جای خود قرار گرفت، دیرا (که) مرا خواهی دید.» پس چون پروردگارش بر کوه جلوه (ی قدرتی برتر از توانش) نمود، آن را خرد کرد، و موسی بیهوش بر زمین افتاد، و چون به خود آمد، گفت: «تو منزهی. سویت بازگشتم و من (درین میان) نخستین مؤمنانم.» ﴿143﴾

آیه ۱۴۲ و ۱۴۳ - در این دو آیه وعده موسی برای گرفتن الواح تورات در کوه طور به میان آمده، و در آیه (۵۱) از سوره بقره "واعدنا موسی اربعین لیلة" این وعده چهل شب می باشد، ولی در این آیه نخست سی شب بوده و در پایان با اضافه ده شب دیگر است و موسی (علیه السلام) در آغاز رفتنش به کوه طور برای یهودیان اینگونه وانمود کرد که من سی شب به میعادگاه خدا می روم تا در تأخیر ده شب پایانی برای آنان آزمونی باشد، اینان به حضرتش پیشنهاد کردند که باید خدا خود را به تو و هفتاد برگزیده همراهت نشان دهد، او هم با اذن خدا چنان خواست، ولی این خواستار دارای دو بعد بود:

۱- اجابت این یهودیان با اذن الهی؛ ۲- درخواست بالاترین معرفت ربانی که در اختصاص حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) و محمدیان معصوم (علیهم السلام) است. در پاسخ "لن ترانی" هر دو جهت را نفی نمود با این فر که «لن» در پاسخ سؤال نخستین به معنی استحاله ذاتی است که هرگز خدا با چشم سر دیدنی نیست، ولی در بعد دوم استحاله در موفقیت موسی و حکمت ربانی می باشد که موسی تاموسی است استعداد رویت معرفتی حضرت اقدس الهی را - با چشم سر - یکسان با محمد و محمدیان ندارد؛ و اینجا بر کوه طور به عنوان مثال بیش از توانش تجلی قدرت کرد، و کوه طور با دیگران منهدم شدند، و فقط موسی بود که در حال بی هوشی زنده ماند، و این خود بیانگر این حقیقت است که دیدن ذات خدا هم با چشم سر محال است که گنجایش چنان نگرشی هرگز برای احدی نیست، و هم با چشم سر و بصیرت در بعد اعلی که موسی آنرا در خواست کرد بدین سبب که این زمینه بالاترین معرفت خدا در حد موسی نیست و اگر برای او حاصل گردد موسی هرگز نخواهد ماند چون پرتو این معرفت زیاده‌تر از استعداد معرفتی موسی بوده است، و دیگر استمرار رسالت برایش ممکن نیست، که در آخر کار پس از بازگشتن به حالت عادی گفت: پروردگارا از این دو گونه روئیت

منزهی، و من از این درخواست به سوی تو بازگشت کردم. اینجا "فلما تجلی رب للجبل" است، و نه فی الجبل بر خلاف بعضی عارفان خارفان که مدعیان وحدت گرفتن با ذات خدایند، و به جای «لجبل»، "فی الجبل" می نگرند، بدین معنی که خدا خود در کوه تجلی کرد، یعنی لا محدود در محدود نمودار گشت؛ سپس می گویند آیا گشایش معرفتی ما عارفان بالله بیشتر است یا جبل بی معرفت! و همچنین راجع به شجره زیتون که جایگاه وحی خدا به موسی بود می گویند: روا باشد "أنا الحق" از درختی. چرا نبود روا از نیک بحتی؟! به رغم این که نه در جبل و نه در شجر هرگز تجلی ذات نبود، بلکه «لجبل» تجلی قدرت افزون بر تحملش، و برای شجر ایجاد سختی و حیانی بوده است. اصولاً جلوه گری ذات و صفات ذاتی ربانی که هر دو یکی است، و این یک و هر دو نامحدود است در کائنات - که کلاً محدود می باشند - ناشدنی است، گر چه روایاتی هم با صراحت بر این مطلب نادرست گواهی می دهند، که هم بر خلاف عقل و علمند، و هم مخالف کتاب و سنت قطعیۀ اسلامیۀ می باشند.

قَالَ يَمُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلِمِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَكِ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُوْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤٥﴾ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٤٦﴾

فرمود: «موسی! من تو را به راستی با رسالت هایم و با سختم بر مردمان (در دوران رسالتت) برگزیدم. پس آنچه را به تو دادم برگیر و از سپاسگزاران باش.» ﴿١٤٤﴾ و در الواح [تورات] برای او از هر چیزی پندی و تفصیلی نگاشتیم. پس: «آن را به جد و جهدی کامل برگیر و قوم خود را فرمان ده (تا) با بهترین روش [کاوش و کوشش] آن را فراگیرند. به زودی سرای نافرمانان را به شما می نمایانم.» ﴿١٤٥﴾ زودا کسانی راکه در زمین به ناحق تکبر می ورزند، از آیاتم رویگردان سازم. (به گونه ای که) اگر هر نشانه ای (ربانی) را بنگرند، بدان ایمان نیاورند، و اگر راه سرایشیب رشد را ببینند، آن را راهی (درست) بر نمی گیرند و اگر راه سرایشیب گمراهی را ببینند آن را راهی (درست برای خود) بر نمی گیرند. این بدین سبب است که آنان با آیاتمان (همان ها و ما را) تکذیب کردند و (از غافلان بوده اند) ﴿١٤٦﴾

آیات ۱۴۵ و ۱۴۶ - اینجا در دو آیه (۱۴۵) و (۱۴۶) خدا موسی را بر کل مکلفان جهان تا پایان رسالتش برگزید، و این رسالت مشتمل بر دو جریان است نخست آیات و حیانی و مقرراتی که حامل آنها تنها موسی (علیه السلام) بوده، و در حاشیه اش سایر کتابهای وحیانی در پرتو تورات است، که بر پیامبران اسرائیلی نازل گشته، و هر دو مشمول "رسالاتی و کلامی" می باشند، و موسی مأمور است که این کلام و حیانی را با قوتی هر چه تمامتر در بگیرد، و رسالت ربانی را بر مبنای همین وحی در میان ملکفان جهان گسترش دهد، و از این رو بسی برتر از آن رسالت قرآنی است، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیهم السلام) و در حاشیه آنان شرعمداران اسلامی باید با کل توان و نیروهایشان در دو بعد خودی، و رسالتی و تبلیغی آنرا در بگیرند.

اینجا «من» از "کل شی موعظه" که برای تبعیض است، شامل برخی از مواظ می باشد، که جمعاً اخلاقیات و احکامی در حدود شریعت اسرائیلی را در بردارد، و در این صورت این موعظه مطلق نیست، و "لکل شی" هم که مورد تفصیل است، روی همین مبنا کلیت مطلقه نیست، بلکه جداسازی و تبیینی است از برای آنچه به گونه ای غیر مطلق مربوط به شریعت اسرائیلی است.

و این مأموریت اسرائیلیان - که از این موعظه و تفصیل بهترینش را باید برگزینند - خود دلیل است بر اینکه در این موعظه جمعی از واجبات و مستحبات بوده که طبعاً احسنش همان واجبات است و حسن آن هم مستحبات، زیرا اگر احسن و احسنش هر دو واجبات اسرائیلی باشند هر دو مورد امر به نگهداری می باشند، و نه آنکه واجبتر انجام گردد، و واجب کوچکتر ترکش جایز باشد.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٧﴾

و کسانی که (با) آیات ما (همان ها و ما را) و به دیدار آخرت (همان را) تکذیب کردند اعمالشان تباه شده است. آیا جز آنچه می کرده اند کیفر می بینند؟ ﴿١٤٧﴾

آیه ۱۴۷ - این "هل یجزون الا ما کانوا یعملون" جزای عادلانه اعمال ناشایسته را همان بروز حقیقت آن اعمال دانسته، و چون پیامدهای این اعمال خود محدود است، جزای آنها نیز محدود می باشد و هرگز - بر خلاف آنچه گروهی می پندارند - بی پایان یا افزون بر آن نیست، بلکه مکرراً گذشت و خواهد آمد که از باب "و رحمتی و سعت کل شی" روی مبنای رحمت عمومی ربانی کمتر از استحقاقشان پاداش خواهند یافت، البته تا اندازه ای که به پرهیزکاران ستمی نباشد.

«حبط» اعمال مکذبان نیز فرو ریختن و نابود شدن زشتکاریهایشان نیست، بلکه احیاناً اگر اعمالی پسندیده داشته اند هرگز جزایی پسندیده نخواهد داشت، و این خود نتیجه کفر و تکذیبشان به آیات ربانی و لقایی آخرت است.

و در پاسخ این پرسش که اصولاً عمل شایسته پاداشی شایسته دارد - چه در دنیا و چه بهتر در آخرت - پس چرا اعمال نیک این مکذبان ناچیز خواهد بود، در آیه (۱۴:۲۰) آمده است که پاداش نیک آنان در انحصار همان زندگی دنیاست، و این بر دو مبناست: ۱- این که اصولاً اعمال نیک دنیوی - که از نظر اخروی از لحاظ کفر محض تحقق یافته - شایسته جزای اخروی نیست، و جزای دنیوی هم آنگونه که شایسته است داده می شود، و اگر گفته شود که مخترعان که خدماتی بزرگ و زندگی ساز انجام داده اند و پاداشی چندان در برابر این خدمتشان ندیده اند، چگونه مشمول ناچیز گشتن خیراتشان خواهند بود؟ پاسخ این است که کل مخترعان در طول تاریخ از موحدان بوده اند، و نسبت به اینان که اعمالی شایسته هم بر مبنای توحیدشان به حساب شریعتشان کرده و هرگز عنادی هم با حقیقت نداشتند، اینها نیز مورد پاداش خیر پس از مرگ می باشند.

و اگر هم احیاناً مخترعانی از غیر موحدان وجود داشته باشند جزای خیرشان در انحصار دنیاست، زیرا اینگونه خیرها که مبنای ایمانی ندارند در هر صورت پس از مرگ هم پیامد خیری نخواهد داشت.

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنۢ بَعْدِهِ مِنۢ حُلِيِّهِمْ عِجَلًاۙ جَسَدًاۙ لَهُۥ خُورٌۙ أَلَمۡ يَرَوْا۟ أَنَّهُۥ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًاۚ اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿١٤٨﴾ وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمۡ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَیَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾ وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَنَ أَسْفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنۢ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٥٠﴾

قوم موسی پس از (رهسپار شدن) او (به میعادگاهش) از زیورهای خود مجسمه‌ی گوساله‌ای برای خود برگرفتند که (صدایی) همچون صدای گوساله داشت. آیا ندیدند که آن مجسمه (ی گوساله) هرگز با ایشان سخن نمی گوید، و راهی راهوار به آنها نمی نماید؟ آن را (به پرستش) برگرفتند حال آنکه ستمکار بوده اند ﴿١٤٨﴾ و چون (جریان شومشان) در برابرشان آشکارا سقوط داده شد، و دیدند که واقعاً گمراه شده اند، گفتند: «اگر پروردگاران ما به ما همواره رحم نکند و (گناهان را) برایمان نبخشد، همانا بی گمان از زیانکاران خواهیم بود.» ﴿١٤٩﴾ و هنگامی که موسی، خشمگین و اندوهگین سوی

قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، چه بدچیزی وانهادید. آیا فرمان [: عذاب] پروردگارتان را شتاب کردید؟» و الواح را افکند و سر برادرش را بر گرفت حال آنکه او را به طرف خود می کشید. (هارون) گفت: «ای پسر مادرم! این قوم بی گمان مرا ناتوان یافتند، و چیزی نمانده بود مرا بکشند. پس دشمن شادم مکن، و در شمار گروه ستمکارانم قرار مده.» ﴿150﴾

آیه ۱۵۰ - اینکه موسی پس از بازگشت از میقات طور سر برادرش را در برابر متخلفان یهودی گرفت و کشید، بدان جهت نیست که او را در نیابتش سست کار و تخلف بار دانسته باشد، زیرا مخاطب در "بئسما خلفتمونی" تنها این متخلفان بودند و شامل هارون هرگز نیست، بلکه بدان جهت بود که این جریان با برادر شایسته اش دلیلی است روشن بر اینکه نسبت به دیگران چه خواهد بود، و اینکه احیاناً در برابرشان سستی کرده باشد و روی همین جهت هم در آیه (۱۵۱) برای خود و برادرش طلب مغفرت کرد، و این مغفرت همچون غفران ذنب رسول الله (صلی الله علیه وآله) در آیه فتح به معنی پوششی است ربانی است، که از نابسامانیها و نگرانیها در پیشبرد این رسالت جلوگیری گردد.

در این آیه دو کار از موسی (علیه السلام) انجام شد. اولش اینکه الواح تورات را افکند، و دوم سر برادرش را بسوی خود کشید، و در این دو جریان نه اهانت است نسبت به الواح تورات، و نه نسبت به برادرش، زیرا افکندن الواح وحی دارای ابعادی است:

۱- اهانت به الواح که از کمترین ایمان اسرائیلی هم شایسته نیست تا چه برسد به مانند موسی (علیه السلام) که ولی عزم رسالت است ۲- اینکه در دست داشتن این الواح پیامد رسالتی داشت که موسی این الواح را پس از انتظارات اسرائیلیان برایشان بخواند. ولی هنگامی که گوساله پرست شدند خواندن الواح وحی برای گوساله پرستان بی معنی است ۳- اینکه این اسرائیلیان که بر خلاف وحی و الواح توحیدی وحی در غیاب موسی بت پرست شدند، و در حقیقت این الواح وحی را فرو افکندند، موسی هم با افکندن این الواح این نمود سلبی شان را در برابرشان انجام داد، روی این اصل در این مثلث هرگز منافاتی با عصمت رسالتی ندارد.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿151﴾ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ﴿152﴾ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا وَءَامَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿153﴾ وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِربِّهِمْ

يَرْهَبُونَ ﴿١٥٤﴾ وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّيَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ﴿١٥٥﴾

(موسی) گفت: «پروردگارم! برای من و برادرم پوشش بده، و ما را در (پناه) رحمت خود در آور، حال آنکه تو رحم کننده ترین رحم کنندگانی.» ﴿١٥١﴾ بی گمان، کسانی که گوساله را (به پرستش) برگرفتند، به زودی خشمی از پروردگارشان و ذلّتی در زندگی دنیاشان به ایشان خواهد رسید، و ما این گونه افترازنندگان را کیفر می دهیم. ﴿١٥٢﴾ و کسانی که مرتکب گناهان شدند، سپس بعد از آن توبه کردند و ایمان آوردند، همواره پروردگارت پس از آن بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿١٥٣﴾ و چون خشم از موسی فرو نشست، الواح را برگرفت، حال آنکه در نوشته‌ی آن - برای کسانی که با اضطراب هراسانند - هدایت و رحمتی بود ﴿١٥٤﴾ و موسی از گروه خود هفتاد مرد برای میقات ما برگزید. پس چون آن زلزله (ی جان فرسا) آنان را در برگرفت، گفت: «پروردگارم! اگر می خواستی، آنان را پیش از این و مرا (نیز) هلاک می ساختی. آیا ما را به آنچه کم خردان ما کرده اند هلاک می کنی؟ این جز آزمایش آتشین تو نیست. هر که را بخواهی با آن گمراه می کنی، و هر که را بخواهی هدایت می فرمایی. تو سرور مایی، پس (گناهمان را) برایمان ببوشان، و به ما رحم کن حال آنکه تو بهترین پوشندگانی.» ﴿١٥٥﴾

آیه ۱۵۵ - چنانکه از پیش اشاره شد در جریان هفتاد نفر برگزیده موسی که طبعاً این گزینش منهای وحی بوده، ولی اینان درخواست دیدن خدا را کرده اند، و بر پیامد این تقاضای غلط همگی جانسپردند، و سپس با درخواست موسی زنده شدند و این خود دلیلی است روشن بر اینکه انتخاب انسان بدون وحی مطلق نیست، بلکه احیاناً خطا است و این خود خطای موسی در چنان انتخابی بوده در عین حالی که با نداشتن وحی ربانی در این انتخاب دارای عصمت بشری بوده است، تا چه رسد به انتخاب سقیفه بنی ساعده که توسط گروهی معلوم الحال اتفاق افتاد، آیا موسی خطا می کند و اینان خطا نمی کنند؟ اصولاً انتخاب جانشینی رسول الله (صلی الله علیه وآله) نیاز به نظری مطلق دارد که این هم در انحصار وحی می باشد؛ چنانکه این استدلال از ولی امر (عج) به این آیه روایت شده است.

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا وَإِلَيْكَ قَال عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٦﴾

«و برایمان در این (زندگی) دنیا نیکی ثبت و ضبط فرمای، و در آخرت (نیز) ما همواره به سوی تو رهنمون شدیم.» فرمود: «عذاب خود را به هر کس بخواهم می رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است. پس به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می کنند و زکات می دهند و آنان که به آیاتمان ایمان می آورند، می نویسم.» ﴿156﴾

آیه ۱۵۶ - اینجا عذاب پروردگار نسبت به مستحقان عذاب است، جز آنکه رحمت واسعه ربانی که شامل همه چیز می باشد طبعاً معذبان را نیز در بردارد، که در نتیجه عذابشان تا اندازه امکان کمتر از استحقاقشان می باشد. البته تا آنجا که ظلمی به دیگران نباشد، که در هر صورت گناهان کوچکیشان بخشوده است، و نسبت به گناهان بزرگ عقیدتی و عملیشان نیز روی این مبنا کاهش خواهد بود، درست است که این رحمت همگانی برای پرهیزگاران نزد خدا مکتوب و حتمی است، ولی گرچه برای دیگران مکتوب نیست اما رجحانش همچنان باقی است.

روی این اصل نغمه عذاب بی پایان برای جهنمیانی که هرگز روی بهشت نخواهند دید - چنانکه بارها تکرار شده - بر خلاف عقل و عدل و فضل ربانی است، که با محدود بودن گناهانشان عذابشان بیش از استحقاقشان نیست، و از این آیه و همانندش هم استفاده کردیم که کمتر هم هست.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿157﴾

کسانی که فرستاده‌ی برجسته، پیامبر درس نخوانده را - که (نام) او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می یابند - پیروی می کنند، حال آنکه آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد و از کار ناپسند باز می دارد و برایشان چیزهای پاکیزه را حلال و ناپاکیزه ها را برایشان حرام می گرداند و بار گرانسان را و غل هایی که بر (سر و سامان)شان بود از ایشان بر می دارد، پس کسانی که بدو ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نور (: قرآن) را که با او نازل شده است پیروی کردند، ایشان همان رستگارکنندگان (خود و دیگران) اند ﴿157﴾

آیه ۱۵۷ - در اینجا رسول گرامی اسلام با سه عنوان پیاپی معرفی گشته: نخست رسول که فرستاده ربانی است، سپس نبی که برگزیده ای از کل فرستادگان است، و در آخر کار اُمی که هرگز نزد غیر خدا درسی نخوانده، و این مثلث بالاترین مقام والا را برای حضرتش اثبات نموده است.

حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) در تورات و انجیل به میان آمده چنانکه نمونه هایی از این بشارتها را در کتاب بشارت عهدین آورده ایم و در مناسبتهای آیاتی که در این زمینه است به آن تصریح نموده ایم.

اینجا در "یحل لهم الطبیات" جای این پرسش است که مگر طبیات در شرایع گذشته برای مردم حلال نبوده، که اکنون در شریعت اسلام حلال گشته؟ پاسخ اینست که در شریعت یهود بعضی از طبیات طبق آیاتی چند به عنوان جزای اعمال ناهنجارشان تحریم شده بود، و اگرچه در انجیل بعضی از آنها تحلیل گشته. ولی تحلیل کلی طبیات در شریعت قرآن صورت گرفته است.

در پاسخ این پرسش که پیامبر شخصاً نه تحلیل کننده است، و نه تحریم کننده پس چرا ایندو به آن حضرت نسبت داده شده، باید گفت این خود تحلیل و تحریم رسالتی است که طبعاً به وحی ربانی بوده اصولاً در کتاب و در حاشیه اش در سنت رسالتی است.

"یحرم علیهم الخبائث" تمامی ناپاکها و پلیدها را بر مکلفان حرام کرده، که شامل تمام نیازهای انسان از خوردنی، آشامیدنی، پوشیدنی، ازدواج، مکان، سخن، علم، فکر، عقیده و عمل است که ناپاکی در کل این جریانات بیانگر حرمت آنها است، چنانکه در برابر آنها کل طبیات درونی و برونی حلال است، و این نور که با حضرتش نزول یافته همان قرآن است و بار گران و زنجیرهایی که بر سرو سامان یهودیان در شریعت تورات بسته شده بود و حتی احکامی حرجی و جانفرسا و نفس گیر داشته اند - این حرج در شریعت قرآن تبدیل به «پسر» شد.

و این "انزل معه" و نه انزل الیه نکته ای بس لطیف دارد، درست است که قرآن به سوی پیامبر نازل گشته ولی نزول ربانی در دو بعد شامل پیامبر هم می شود، و با نزول قرآن که هم سخن با مکلفان است پیامبر قرآن نیز نازل گشته، تا با کل مکلفان این برخورد نزولی را داشته باشد، که اگر حضرتش با عقل رسالتی و نبوتی والا با مردم سخن می گفت هرگز قابل فهمشان نبود، چنانکه قرآن هم در حالت علم ربانیتش اگر به همان گونه نزول می یافت حتی پیغمبر فهم هم نبود تا چه رسد به دیگران.

قُلْ يَٰٓأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي
يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَكَلِمَتِهِۦ وَاتَّبِعُوْهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ﴿١٥٨﴾

بگو: «هان ای مردمان! من به راستی پیامبر خدا سوی همه ی شمایم. کسی که فرمانروایی آسمان ها و زمین تنها از آن اوست. هیچ معبودی جز او نیست. زنده می کند و می میراند. پس به خدا و فرستاده ی

او - : پیامبر برجسته و درس ناخوانده ای که به خدا و کلمات او ایمان دارد - بگروید، و او را پیروی کنید، شاید شما هدایت شوید.» ﴿158﴾

آیه ۱۵۸ - این "یا ایها الناس" از قضایای حقیقیه است، که خود خطابی است مشتمل بر کل انسانها از زمان فرود آمدن قرآن تا پایان جهان تکلیف، روی این اصل این رسالت هم عمومی است و هم رسالت پایانی ربّانی، و ناس هم از «نوس» است به معنی نوسان و حرکت عاقلانه، روی این اصل ناس شامل کل عاقلان از جن و انس و ملائکه و مانندشان می باشد همچون لفظ «انام».

اینجا در پاسخ غریغوار حداد بیروتی که در ضمن چهارده کتابی که به خیال خود بر رد قرآن نوشته، و دست بالا که احیاناً اعتراف به رسالت محمدی (صلی الله علیه و آله) نموده به آیاتی از قبیل "لتنذر ام القرى و من حولها" استشهاد کرده، که این رسالت ویژه اعراب است، در پاسخ وی با همان آیه می گوئیم که القری جمع زینت یافته به الف و لام است، کل مجتمعات ملکفان را در طول زمان و عرض زمین و زمینه تکلیف شامل است، که مرکز این فرماندهی رسالتی آخرین مکه می باشد، مجتمعات مکلفان از زمینیان و آسمانیان برگرد آن است و از جمله آیه مورد بحث که رسالت آخرین را مربوط به کل ناس دانسته که "یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً" ما در پاسخ حداد در کتابهای المقارنات و عقائدنا نوشته ایم که آقای حداد یا شما از ناسید یا از نسناسید، ناس شما و کل مکلفان را در بردارد، و اگر نسناسید شایسته شریعت ناس نیستید.

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿159﴾ وَقَطَعْنَهُمْ اثْنَتَى عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَمَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿160﴾

و از (میان) قوم موسی گروهی هستند که به حق (مردمان را) راهنمایی می کنند، و به عدالت داوری می نمایند. ﴿159﴾ و آنان را به دوازده نواده - که هر یک امتی بودند - از یکدیگر جدا ساختیم، و به موسی - چون قومش از او آب خواستند - وحی کردیم که: «با عصایت به آن سنگ بزن.» پس از آن دوازده چشمه جستن گرفت (و) هر گروهی آبشخور خود را همی شناخت. و ابر را بر فرازشان سایبان کردیم، و گزانگبین و آرامش را برایشان فروفرستادیم (و گفتیم): «از چیزهای پاکیزه ای که روزیتان کرده ایم بخورید.» و بر ما ستم نکردند، ولی بر خودهاشان ستم می کرده اند ﴿160﴾

آیه ۱۶۰ - «الْمَنّ» در این آیه یک خوردنی ویژه ای است که شاید ترجیبین باشد و «سلوی» به معنی آرامش است، چنانکه در آیه ای دیگر "طعام واحد" دلیل بر وحدت این خوردنی است، و بر خلاف آنچه مشهور است «سلوی» خوردنی دیگری مانند بعضی از پرندگان نیست.

"و ما ظلمونا" از جمله ادله ای است که خدا هرگز مظلوم نمی شود، زیرا اگر کل کائنات هم به سرپیچی از فرامین حق برخیزند هرگز گزند به ساحت کبریایش نخواهد رسید، بلکه خودهاشان آسیب می بینند.

«سبط» بر خلاف گفته دیگران - که به معنی نواده دختری خوانده شده - در کل قرآن تمامی نوادهها را شامل است، که اینجا ۱۲ سبط بنی اسرائیل فرزندان به واسطه حضرت یعقوبند چه دختری و چه پسری. و در آیاتی هم مانند (۱۳۶:۲) و (۸۴:۳) و (۶۳:۴)، که وحی را شامل اسباط دانسته، تنها پسران مرادند، چه نواده های پسری و چه دختری.

وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا

الْبَابَ سَجْدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٦١﴾

و چون بدیشان گفته شد: «در این مجتمع سکونت گزینید، و از آن - هرگونه و (از) هرجا خواستید - بخورید و بگوئید (پروردگارمان! گناهان ما را) فرو ریز، و سجده کنان از دروازه (ی شهر) در آید، تا خطاهاتان را برایتان ببوشانیم. به زودی نیکوکاران را (پاداشی) افزون می دهیم.» ﴿١٦١﴾

آیه ۱۶۱ - اینکه مأموریت یافته اند "وقولوا حطّة" بگوئید: پروردگارا گناهانمان را بریز، و در حال کمال خضوع وارد شهر قدس شوید، بر حسب "قولا غیر الذی قیل لهم" این سخن را به مشابه عبرانش تبدیل کرده اند.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١٦٢﴾ وَسَلَّمَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٣﴾ وَإِذْ قَالَتْ أُمُّهُم مِّنْهُمْ لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦٤﴾

پس، کسانی از آنان که ستم کردند، سخنی را که به ایشان گفته شده بود به سخنی مغایر با آن تبدیل کردند. پس به سزای آنکه ستم می نموده اند، عذابی اضطراب آمیز از آسمان بر آنان فرو

فرستادیم. ﴿162﴾ و درباره‌ی اهالی مجتمعی که کنار دریا بودند، از ایشان بپرس چون در روز شنبه تجاوز می‌کردند؛ آن گاه که روز شنبه‌ی آنان، ماهیان بسیار و نمایان روی آب می‌آمدند، و روزهای غیر شنبه سویشان نمی‌آمدند. این گونه ما آنان را به سبب آنکه نافرمانی می‌کرده‌اند، می‌آزماییم. ﴿163﴾ و چون گروهی همسان از اینان گفتند: «چرا گروهی را که خدا هلاک کننده‌ی ایشان، یا شدیداً عذاب کننده‌ی ایشان است پند می‌دهید؟» گفتند: «تا پوشی سوی پروردگارتان باشد، و (تا) شاید آنان پرهیزگاری کنند.» ﴿164﴾

آیات ۱۶۳ و ۱۶۴ - بیانگر کلاه شرعی! یهودیان در صید ماهی روز شنبه است؛ چون صید روز شنبه بر حسب شریعت تورات ممنوع بوده، و ماهیان که خود را در این روز آزاد میدیدند در برابر چشمان یهودیان نشیب و فراز می‌کردند، ولی روزهای دیگر از دیدگان آنان پنهان می‌شدند، یهودیان با حيله این گونه چاره اندیشیدند که روزهای شنبه راه برگشتن آنانرا مسدود می‌کردند، و روزهای دیگر به صید آنان می‌پرداختند، که اینان در اثر این حيله گری تبدیل به بوزینه گشته‌اند، و گروهی هم که در این جریان ساکت بودند، و یا نهی کنندگان از این منکر را نهی می‌کردند، در حاشیه آنان نیز به غذابی گرفتار آمدند.

آغاز آیه (۱۶۴) واو عطف است که معطوف علیه آن محذوف می‌باشد، و این محذوف از خود این آیه پیداست که گروهی از یهودیان این نابکاران را مؤظه و پند دادند، ولی گروهی دیگر همین واعظان را از کارشان باز می‌داشتند، که شما چرا این نابکاران را - که یا خدا هلاکشان می‌کند و یا به عذابی سخت گرفتارشان می‌نماید - نهی از منکر می‌کنید، پاسخشان این بود که این نهی ما یا عذری است نزد خدا، و یا تأثیرپذیر است، اینجا این حقیقت در باب نهی از منکر بدست می‌آید که هرگز شرط تأثیر - بر خلاف گفته فقیهان - در کار نیست، که اگر عامل منکر در ظاهر هرگز دست از منکرش بر ندارد، این نهی از منکر همچنان پابرجا و واجب است، و در آخر کار اگر هیچ اثر بخش نباشد عذری است نزد خدا، و اضافه بر آن تکرار نهی خود تکرار بازداري ربانی بوده، و سپس امکان تأثیر هم بر خلاف جریان ظاهری است، که "لعلهم یتقون" و روی این مبنا نهی از منکر همچون امر به معروف هرگز مشروط به تأثیر نیست.

و تنها کسانی در این جریان نجات یافته‌اند که همواره نهی از منکر کردند، با اینکه بر حسب گفته گروهی دیگر این نهی‌شان هرگز اثری نداشت، ولی اینان در پاسخشان می‌گفتند که نخست کارمان عذر نزد پروردگار است، که ما وظیفه خود را انجام دادیم، و در ثانی شاید هم بر خلاف آنچه پیداست این منکر را ترک کنند.

در این معرکه یهودیان چهار گروه بودند: گروهی که با حيله ماهی را صید می کردند، چنانکه "فلما عتوا..." خدا این ناکسان را تبدیل به بوزینه ها کرد، گروهی دیگر که یا نهی از منکر نکردند و از این جریان ساکت بودند یا ناهیان از منکر را مورد نهی قرار دادند که هر دو در پرتو لفظ «ظلموا» مشمول عذابی کمتر شدند، و گروه چهارم آن رادمردانی بودند که پیایی آن حيله گران را نهی از منکر می کردند که «انجینا» ویژه آنان شد.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَاسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾

پس هنگامی که آنچه را بدان یادآوری شد، فراموش کردند، کسانی را که از این (کار) بد باز می داشتند نجات دادیم، و کسانی را (هم) که ستم کردند، به سزای آنکه نافرمانی می نمودند، به عذابی بس ناخوشایند گرفتار کردیم ﴿١٦٥﴾

آیه ۱۶۵ - نسیان اینجا نسیان ناخواسته نیست، بلکه در زمینه تجاهل حکم خداست، با آنکه آنرا می دانستند، چنانکه در جای جای قرآن بدین معنی آمده و بالاخره «ظلموا» شامل این نسیان کاران گشته و مبتلای به عذابی بد گشتند، زیرا همواره فسق کردند، روی این اصل نسیان در مثلث تذکرشان، و سپس ظلم و فسقشان گناهی بس بزرگ بوده است، این نسیان در مقابل "فلما عتوا" نابکارانی مادون حيله ورزان شنبه را شامل است، روی این اصل نسیان عادی از روی قصور مطلق هرگز عذابی ندارد، و نسیان بر مبنای تقصیر هم اگر تجاهل و تناسی نباشد - که تقصیر او را به فسق روا داشته است - گناهی اندک است.

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿١٦٦﴾ وَإِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٧﴾

پس هنگامی که از آنچه از آن نهی شده بودند سرپیچی کردند [حيله زدند] به آنان گفتیم: «بوزینگانی رانده شده باشید.» ﴿١٦٦﴾ و چون پروردگارت اعلام داشت همانا تا روز قیامت بر آنان [یهودیان] کسانی را بی گمان خواهد گماشت که ایشان را به عذابی بد گرفتار کنند. به راستی پروردگارت همانا زود کیفر است و بی چون او همواره بسی پوشندهی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿١٦٧﴾

آیه ۱۶۷ - در این آیه اعلان ربّانی را در بلندگوی تورات چنان بیان داشته که تا روز رستاخیز مجاهدانی خداپرست را برانگیزد تا در هر زمان و مکان دمار از روزگارشان در آورند، و آنان را

پیوسته در هراس و عذاب آورند. چنان که این جریان در وضع کنونی دولت پرقدرت اسرائیل از درون و برون ادامه دارد، به ویژه در دولت جهانشمول حضرت مهدی (علیه السلام) که همواره ناچیز گردند. اینجا تأذَن است و نه أَذِنَ و أَذَنَ، أَذِنَ إِذْنٌ و اجازه است أَذَنَ هم تنها اعلام می باشد، ولی تأذَنَ اعلامی بسی ریشه دار و با تکرار است. که معمولا در کتب و حیانی اصلی تورات و انجیل و بعضی کتب و فرعی شان این اعلام نمودار است

بر مبنای دو آیه «القینا» و «اغرینا» و «بینهم العذاب الی یوم القیامه» گروهی یهودیان و نصرانیان تا هنگام رستاخیز همچنان پایدارند، که به گونه ای پیاپی حتی در زمان قیام جهان شمول مهدوی همچنان هستند، ولی مقام و جایگاهی اصلی در این حکومت ندارند، و کلا تحت الشعاع حکومت اسلامی می باشند، اینان در مثلی از تنگنایی ها در آن زمان محدودند: ۱- چنانکه اشاره شد تحت الشعاع بودندشان ۲- همچنان با یکدیگر دشمنند و ۳- گروهی از مسلمانان فداکار بر مبنای آیه مورد بحث نسبت به آنان عذابی مستمرند و اصولا فدائیان موحد ضد یهودی و صهیونیسم بین الملل - چه پیروان تورات و انجیل و چه پیروان قرآن باشند - هر کدام با درجاتشان مشمول "من یسومهم سوء العذاب" هستند، چنانکه فعلا این جریان در مناطقی همچون لبنان مشاهده می شود، گرچه اکثریت و استقامت بیشتر با فدائیان مسلمان - به ویژه شیعیان - است.

اینجا "سریع العذاب" نسبت به کل باقیماندگان یهودی و نصرانی تا زمان ولی امر نیست، بلکه نابکارانشان - که هرگز تسلیم حق نیستند - پیش از قیام ولی امر دوبار تارو مار خواهند شد، چنانکه در آیات سوره اسراء بیان گشته، ولی کسانی از آنان که همچنان در دولت مهدوی باقی خواهند ماند. از سرعت عذاب مستثنی هستند، مگر عذابهای مادون کشته شدن، زیرا دو آیه «القینا» و «اغرینا» گروهی از آنان را تا روز رستاخیز تضمین کرده است.

اینجا "و انه لغفور رحیم" شامل همانانی است که مشمول عذاب نیستند، روی این اصل کلا یهودیان و نصرانیان به بخشهای گوناگون انقسام یافته و می یابند، و بهترین آنان کسانی می باشند که در پرتو اسلام ایمان می آورند، که "غفور رحیم" آنها را در بردارد، و بدترینشان کسانی هستند که عذاب سریع شامل آنان می گردد، چه پیش از دولت مهدوی و چه بهتر و عمومی تر در این دولت با سعادت .

وَقَطَّعْنَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِّنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٦٨﴾

و آنان را در زمین (به صورت) گروه هایی پراکنده ساختیم: برخی از آنان درستکارند و برخی از آنان به جز اینانند. و آنها را به نیکی ها و بدی ها آزمودیم، شاید ایشان (سوی خدا) بازگردند ﴿١٦٨﴾

آیه ۱۶۸ - اینجا بلوای حسنات و سیئات برای نابکارانی از یهودیان همان امتحانشان که گاه در نعمت خدا قرار می گیرند که امتحانی است بس سخت، تا به جایی که گمان می برند خود با کل ناشایستگی‌هایشان از شانس‌تگانشان.

بعد دوم سیئات و جریاناتی است که از آنها پرهیز و گریز دارند، که این خود دومین یادواره است از برای "لعلهم يرجعون" شاید بحق بازگردند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأُخْرَىٰ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦٩﴾

پس بعد از آنان جانشینانی ناخلف وارث کتاب (آسمانی) شدند در حالی که متاع این دنیای پست را می گیرند و می گویند: «به زودی بخشوده خواهیم شد.» و اگر متاعی مانند آن به ایشان در رسد (باز) آن را می ستانند. آیا از آنان پیمان کتاب (وحیانی) گرفته نشده که جز حق نسبت به خدا سخنی نگویند، حال آنکه آنچه در آن (کتاب) است آموختند؟ و سرای آخرت برای کسانی که پروا می کنند بهتر است. آیا پس خردورزی نمی کنید؟ ﴿١٦٩﴾

آیه ۱۶۹ - در این آیه خَلَفٌ به معنای متخلف آمده، و نه به معنی خَلَفٌ که درستکار است، و این وارث بودشان نسبت به شریعت تورات حکم به تورات است. ولی به رغم این جریان همواره در پستیهای دنیا غوطهور بوده اند، همواره امید دارند که مورد بخشایشند.

"ورثوا اللکتاب" با "اوتو اللکتاب" و "اهل اللکتاب" فر دارد که «ورثوا» تکلیفی مماس است که همواره نزول کتاب وحیانی در زمانشان برایشان حضور داشته، و در عین حال تخلفاتی کلی کرده اند، ولی "اوتو اللکتاب" اعم از اینانند که مکلف به کتاب وحیانی بوده و می باشند، سپس "اهل اللکتاب" در بعدی وسیعتر اعم از "ورثوا اللکتاب" است، و بالاخره هر سه جمله کل یهودیان و نصرانیان را با مراتبی چند شامل است.

"هذا الأدنى" - که هر دو مذکرند - عالم ادنی است، و نه دنیا که مؤنث باشد، و در همین جهان ادنی تکلیف دارای دو بعد است، بعد عَرَضٌ و عارض و زودگذر ظاهریش، مانند "يعلمون ظاهراً عن الحياة الدنيا و هم من الاخرة هم غافلو" که به چهره ظاهر شهوانی زودگذر این جهان بسنده کردند، و از جهان آخرت در ژرفای غفلتند، و در برابرشان بزرگواری می باشند که عَرَضٌ را رها کرده و به اصل

پرداخته اند، که محور زندگیشان عمق دنیا است که در جهان تکلیفش خداشناسی و خدا پرستی، و پس از مرگش رستگاری برزخ و قیامت است.

اصولا دنیا افعَل التفصیل دانیة است، و أدنی افعَل دانی، که در صورت مَذکر بودن موضوعش عالم است.

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٧٠﴾

و کسانی که به وسیله‌ی کتاب (و حیانی، خودهاشان و دیگران را) به درستی نگهداری می کنند و نماز بر پا داشتند (بدانند که) ما بی گمان اجر اصلاح کنندگان را تباه نخواهیم ساخت ﴿١٧٠﴾

آیه ۱۷۰ - در این آیه نگهداری مکلفان را بوسیله قرآن از کلّ انحرافات بسی ستوده است، که خودهاشان و دیگران را پاسدارند، و در آخر کار این رادمردان را در این پای مردی از شایسته گان و مصلحان خوانده، و مفهومش ناشایستگی دیگران است، که پاسداری خود و دیگران را در غیر قرآن می پندارند، و روی این پایه بی مایه دچار تناقضاتی بسیار در نظرات خود هستند. و اصولا این قرآن است که نگهداری و نمودار معانی خود و در حاشیه اش پاسدار سنت قطعی است، که آنچه از روایات و نظرات شرعمداران بر خلاف قرآن باشد هرگز نمی پذیرد، گرچه اجماع یا إطباق یا ضروری از نظر آنان باشد، زیرا قرآن ضروری ترین بینات اسلامی است.

اینجا مفعول «یَمَسِّکُونَ» که نگهداری است - محذوف می باشد، و روی همین اصل این مفعول اعم است از خودهاشان و دیگران، چنانچه بدان اشاره رفت - و این که ما کتاب را اینجا به قرآن تفسیر کردیم از چند نظر است؛ ۱- مفرد بودن کتاب که در جَوّ قرآنی همان قرآن است. ۲- «یَمَسِّکُونَ» که فعل حال و مستقبل است در زمان وحی قرآنی، و در این زمان حفاظت شریعت در انحصار قرآن است، و سایر کتابهای آسمانی توراتی و انجیلی از نظر نگهداری منسوخند، آری یهودیان و نصرانیانی که از باب قصورشان هنوز ایمان به قرآن نیاورده اند، بر حسب آیاتی چند در حاشیه مؤمنان قرآنی از رستگارانند، و روی این اصل نگهداری تورات و انجیل منسوخ برای شایستگی از یهودیان و نصرانیان گر چه در برابر قرآن کمرنگتر است، ولی در برابر مؤمنان به شریعت و قرآن و حتی شرعمدارانی اسلامی که نگهداری قرآنی ندارند بسی پررنگتر می باشد، زیرا آنان به بخشی از وحی تمسک جسته اند، ولی اینان وحی اصل را پشت سر نهاده اند.

و چرا اینجا تنها اقامه و بیادداشتن نماز یاد شده؟ پاسخ این است که بعد از اصول عقیدتی، بیادداشتن نماز در درجه اول فروع شریعت است، و انگهی اقامه صلاة فراتر و برتر از خواندن آن است که از نظر فردی و جمعی بیادداشتن باطنی و ظاهری نماز می باشد.

و نیز اقامه مثلث قیام و قوام و قیمت را شامل است، که هم پیادداشتن نماز، و هم نگهبانی و تداوم در آن و هم ارزش نهادن به آن می باشد.

وَ إِذِ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظِلَّةٌ وَظَنُوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧١﴾

و چون (کوه) طور را (بر) فرازشان همچون سایبانی برکنیدیم (: برافراشتم) و چنان پنداشتند که (کوه) به راستی بر (سر)شان فرود آینده است. (و گفتیم:) «آنچه را که به شما داده ایم به جد و جهدی شدید بگیرید، و آنچه را در آن است به یاد آرید. شاید شما (از این گناهان) پرهیز کنید.» ﴿١٧١﴾

آیه ۱۷۱ - این کندن کوه - که بر سرهای یهودیان همچون ابر سایه افکند - خود تمثیلی است برای کوه وحیانی تورات، که بایستی آنرا به تمام نیرو - همچون نگهبانی کوه بالای سرشان - نگهبانی و پاسداری کنید، ولی چنان نکردند، بلکه بر ضد آنهم قیامها و اقدامها نمودند.
و چون این آیه پس از «الکتاب»: قرآن، آمده این جریان نسبت به پیروان قرآن به طریق اولی است، که اگر ترک نگهبانی تورات موجب لعنتهایی بر توراتیان بوده و هست. پشت سر نهادن معارف قرآنی از برای مسلمانان به ویژه شرعمداران بسی ناروا تر است.

وَ إِذِ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا
غَافِلِينَ ﴿١٧٢﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ
أَقْتُلْ كُنَّا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ﴿١٧٣﴾

و چون پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه‌ی آنان [: فطرت هاشان را در بلندای دیده تکوین] برگرفت و ایشان را بر خودهاشان به گواهی گرفت (و گفت:) «آیا پروردگار شما نیستم؟» اینان (در بعد تکوینشان با زبان حالشان) گفتند: «چرا، گواهی دادیم.» تا مبادا روز قیامت بگویند ما از این (امر) غافل بوده ایم ﴿١٧٢﴾ یا بگویند: «تنها پدران ما از پیش مشرک بودند و ما فرزندان و نوادگانی ناچیز (و گوش به فرمان) پس از ایشان بودیم. آیا پس ما را به خاطر آنچه باطل کنندگان (حکم فطرت و عقل و شریعت) انجام داده اند هلاک می کنی؟» ﴿١٧٣﴾

آیات ۱۷۲ و ۱۷۳ - این آیه که به آیه «ذَر» معروف است و به گمان بسیاری درباره عالم ذر است، که گوئی آدمیان پیش از تولّد به گونه ای شعور و تکلیف داشته اند، که خدا با آنان سحق گفته و از آنها در وحدانیّت خود اعتراف جسته!

این خود گمانی است بیجا، زیرا هیچ کس هرگز چنان جریانی را به یاد ندارد تا علیه او حجّتی ربّانی باشد. و این چگونه حجّتی است که هرگز به یاد کسی نیست، تا به هنگام تکلیف و انحرافش در جهان تکلیف دلیلی علیه او باشد، بلکه این آیه همچون آیه سی ام سوره روم بیانگر حکم توحیدی فطرت است، و فطرت هم که زیر بنای روح و عقل می باشد نخستین و آخرین پایه و مایه و زیربنای انسانیت انسان هاست که با او از آغاز بحالت و حیاتی همچنان با هر انسانی پایدار است.

این فطرت زیر بنای روح و کل ابعاد روحی آدمی است، که عبادتش، تفکر و تدبّرش، لبش، صدرش، قلبش، و فوآدش، و بالاخره خفی و اخفای روحیش زیربنای این پایه زیرین انسانی است. و از جمله مشکلات قطعی عالم ذرّ این است که ذرّ در لغت عربی به معنای مورچه می باشد، و آیا انسانها پیش از آفرینششان مورچگان بوده اند، که خدا با آنان چنان سخنی مبادله کرده است؟ که این حالت مورچگی شایسته تر از حالت تکلیفی انسان می باشد، گاه از این زیر بنای انسانیت تعبیر به فطرت می شود، و گاهی هم چنانکه در آیه مورد بحث آمده ذریه انسان نامیده شده و اینجا "من ظهورهم" بیانگر پشتهای ارواح انسانها است، و چنانکه بدنهایشان که دارای پشت و صُلب و زیر بنای سازمان بدنی آنها است، برای ارواحشان نیز که دارای پشتهای زیر بناها بنام فطرتها و یا به عبارتی دیگر ذریه ها است، و «ذُرِّیَّتَهُمْ» اشاره به همین حقیقت می باشد زیرا «هُم» همان ارواحشان، و ذریّه این ارواح همان فطرتهاشان می باشد، که به هنگام آفرینش هر کدام این زیر بنای اصلی انسانیت روح - همچون زیر بنای انسانیت جسم - برقرار است «و ذُرِّیَّتَهُمْ» خود به اصطلاح اضافه ای است خودی، یعنی انسانها از هنگام ذریه و فطرت یافتن، مثل «ذُرِّیَّتَهُمْ» در سوره یس که خود اشاره ای است بس بلیغ که انسانهای زمان نزول قرآن در صلبهای پدران و ترایب مادران، کشتی نشینشان در زمان نوح به حالت ذریه بوده اند چنانکه آیه «یس» بر این مطلب گواه است، که ما به هنگام طغیان سیل جهانشمول در زمان نوح اینان را در کشتی حمل کردیم، و شاید «بنی آدم» اضافه بر کل فرزندان آدم خود آدم را نیز در بردارد، که به معنای آدم و همه فرزندان او باشد.

اینجا "واشهدهم علی أنفسهم" بدین معنی است، که فطرتهاشان را به آنان نشان داد تا نشانگر اصل انسانیت آنان باشد، که حتی کودکان، سفیهان و دیوانگان نیز از این زیر بنای روح یعنی فطرت و ذریّه برخوردارند، جز آنکه تبلور این فطرتها در حد مسئولیت به هنگام رسایی عقل، و تکلیف است، که این دارندگان فطرت، عقل رس هم شده باشند، تا بر مبنای عقل این فطرتها بتوانند روشنگر حقیقت توحید باشند.

در "اذا اخذ ربك" زمانی معین و واحد نیست، بلکه تمامی انسانها را از هنگام نمایش این ذریه و فطرت از آغاز آفرینش آدم تا پایان جهان تکلیف شامل است، چنانکه آیه عرض امانت (۳۳:۷۳) امانت فطرت توحیدی را - که خدا برای انسانها آفریده - در مرحله ای پس از آفرینش آن را به عرض و نمایش انسان آورده که خود حجتی مضاعف است، و مرحله سومش عقل، و مرحله چهارمش رسالات وحی و آیات آفاقی دیگر می باشد.

و اینجا است که "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" این ندا از پروردگارشان به گوش فطرهاشان می رسد که آیا من پروردگار شما نیستم؟ در پاسخ گویند: آری ما همگان بر این حقیقت گواهانیم.

این حکم اصلی فطرت که زیر بنای روح و عقل انسان می باشد خود حجتی است پای برجا، که هیچگاه نابود شدنی نیست، گرچه غبار هواهای نفسانی آنرا بپوشد، ولی در عین حال به حالت اضطراب و سرگردانی - که هیچگونه پناه و راه نجاتی برای انسان نمانده - اینجا فطرت ناخود آگاه فریادگر حقیقت توحید است، و این حقیقت در جای جای زندگانی پر اضطراب کافران، مشرکان و ملحدان آشکار است، و روی این اصل این حکم فطری خواه ناخواه خود آگاه و ناخود آگاه بر کتاب ذات انسان نقش بسته، و هرگز قابل محو شدن نیست، و روی این پایه هیچ یک از مکلفان عذری در این میان ندارند، که ما از این حقیقت غافل بوده ایم، و یا در پی پدران مشرکمان به شرک گرائیدیم، و افزون شدن عقل تکلیفی بر مبنای فطرت خود رحمتی است ربانی. در حالی که خود ندای فطری حتی برای کودکان و دیوانگان حجتی بوده لیکن به آن حجت اکتفا نشده، بلکه حجتی درونی که عقل است، و حجتی هم برونی که وحی الهی است، به این دو افزون گشته، چنانکه در آیه (۱۷:۱۵) می بینیم که ما هرگز متخلفان را تعذیب نکرده ایم و نخواهیم کرد تا هنگامی که فرستاده وحی به آنان برسد.

وَكَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٧٤﴾

و این گونه آیات (خود) را جداسازی می کنیم و شاید آنان (سوی حق) بازگردند ﴿١٧٥﴾

آیه ۱۷۴ - اینجا تفصیل و جداسازی آیات و نشانه های ربانی - که مهمترین محورش آیه و نشانه فطرت است - خود از جمله ادله کذب عالم ذر می باشد، زیرا نشانه ربانی بر تمام عاقلان روشن است، در حالی که هیچ عاقلی از عالم ذر نه تنها هیچ گونه اطلاعی ندارد، بلکه منکر آن است.

وَأْتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿١٧٥﴾

و خبر مهم آن کس که آیاتی از خود را به او دادیم بر ایشان بخوان. پس از آنها جدایی گزید. آن گاه شیطان او را بی امان دنبال کرد. و (او) از گمراهان بود ﴿١٧٥﴾

آیه ۱۷۵ - اینجا "آتیناه ء ایتنا" معنای نشانه هایی ویژه ربّانی که به ویژگان داده می شود به این شخص از نظر آزمون داده شده، که او به جای پاسداری از این امتیازات و برخورداری از آنها به کلی انکار و انگارشان کرده، و به صنف گمراهان پیوسته است.

"فَاتَّبِعْ الشَّيْطَانَ" هم به این معناست که شیطان او را به دنبال خود روان کرد، و "كَانَ مِنَ الْغَاوِينَ" هم به معنای گمراهی دیرینه اوست، که وی پیش از گرفتن این آیات ربّانی در باطن گمراه بوده، و این آیات آزمونی گمراهیش را بر خود و دیگران آشکار کرد، مانند شیطان که در اثر اعمال و افعال ظاهری ایمانش هم هزاران سال در جمع فرشتگان بود، و هم با آنان داخل جنت آدم گردید، ولی در این باغ با امتحانی مثلث شیطنت شیطان به خوبی برای مکلفان آشکار گردید، و نیز عصیانی کوچک از آدم و حوا نمودار شد، ولی فرشتگان به کلی در این امتحان فائق آمدند.

مورد آیه بلعم باعورا است، که آیاتی مادون رسالت برای آزمونش به وی داده شد، ولی از امتحان صفر برون آمد.

و این که گفته می شود از جمله آیاتش اسم اعظم است، و با همان اسم اعظم می خواست حضرت موسی را گمراه کند، در دو بعد قابل پذیرش نیست، نخست این که اسم اعظم اسم لفظی نیست، که به هر کس و ناکس تعلیم داده شود، بلکه حقیقتی است معنوی که تنها به اهل معنی در بعد والا داده می شود، مانند معصومان، و احیاناً همانندشان، در ثانی این خود نسبت به عطایای ربّانی از محالات است که وسیله نقض نبوت رسول خود را به دست منافقی سپارد.

راجع به اسم اعظم در جاهای مناسب تر سخن گفته ایم، که این اسم از مقوله لفظ خارج است، و اگر هم لفظی باشد لفظی است با حقیقت معنایش.

و مختصراً اسم اعظم ظاهر «الله» است و اسم اعظم باطن «هو» چنانکه حضرت مسیح (علیه السلام) با گفتن "بسم الله" پای در آبی نهاد و فرو نرفت، و لکن حواریانش همین بسم الله را گفتند و در آب فرو رفتند.

غویت خود نوعاً کفر است با درکاتش، ولی ضلالت اعم است از کفر و مادونش.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ
إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٧٦﴾

و اگر بخواهیم (قدر) او را به وسیله ی آنها بالا می بریم؛ اما او به زمین (و زمینه ای نادرست) گرایید، و از هوای نفس خود پیروی کرد. پس داستانش چون داستان سگ است (که) اگر بر آن حملهور شوی به

له له زبان از کام بر آرد، و اگر رهایش کنی (باز هم) زبان از کام به له له بر آرد. این نمایه‌ی آن گروهی است که با آیات ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند. پس این داستان‌ها منتخب شده‌ی پی گیر را (برایشان) برخوان، شاید آنان بیندیشند ﴿176﴾

آیه ۱۷۶ - «لو» در "لو شئنا" دلیلی است بر این که بلعم با داشتن این آیات آزمایشی، در عین کفرش محال بوده که با این آیات رفعت و مقامی بیابد، و این خود دلیلی است دیگر که این آیات برای شایستگی او نبوده بلکه برای امتحانش بوده است.

چنانکه در آیاتی چند خدا زندگی کافرانی را هموار و عمرهاشان را دراز کرده، نه برای شایستگی آنان، بلکه برای امتحان چنانکه در آیه (۱۶۹) و ماندش گذشت و خواهد آمد.

و در اینجا روایاتی هم که بر خلاف مدلولات این آیات مطالبی به میان آورده کلا مردود است. این "اخلد الی الارض" خلود را معنی می کند، که بینهایت بودن نیست، زیرا بلعم باعورا هرگز خلودی به این معنا نداشته بلکه پایه و مایه زندگی مختصرش زمینی و شهوانی بوده، که از هوای شیطانش پیروی کرده، و همانند سگ بوده است.

و این "ان تحمل او تترک" که حالت نفی و اثبات سگان را نمودار است، خود نقشی آشکار در بلعم باعورا داشته، که با داشتن و نداشتن آیات ربانی همچنان کافر است، بلکه با داشتن این آیات کفرش افزونتر بوده.

سَاءَ مَثَلًا لِّلْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿177﴾

چه زشت است داستان گروهی که با آیات ما (همان‌ها و ما را) تکذیب و تنها به خودشان ستم می نموده اند. ﴿177﴾

آیه ۱۷۷ - و اینجا هم پس از زندگی سگکی و شهوانیش از بدترین کافران قلمداد گشته که بوسیله آیات ربانی همانها را تکذیب کرده و از جمله وسائل تکذیب ربانیت همان آیات و نشانه های ربانی ویژه بود، که خدا به او داده بود.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿178﴾ وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿179﴾

هر کسی را خدا هدایت کند، هم (او) به خوبی راه یافته است، کسانی را که گمراه کند، آنان خودشان زیان کارند ﴿178﴾ بی گمان بسیاری از جنیان و آدمیان را بی چون برای دوزخ (در اثر اعمالشان)

نمایان ساخته ایم (چرا که) دل هایی دارند که با آنها (حقایق را) دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند، و گوش هایی دارند که با آنها نمی شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. (آری) ایشان (هم) اینان غافل اند ﴿179﴾

آیه ۱۷۹ - «ذُرْأُنا» در این آیه معنای آشکارش، آشکار کردن دوزخیان است در این جهان، و نه آنکه مقصود از آفرینش اینان دوزخ باشد، بلکه همانگونه که خدا بهشتیان را در عالم تکلیف آشکار کرده است، جهنمیان را نیز آشکار فرموده، چنانکه آیاتی مانند (۱۱:۴۲) بر این حقیقت گواه است، که بر مبنای اختیار همگان را با زشت و زیبای این جهان آزموده، ولی بیشترشان همان دوزخیانند زیرا با دلهایشان تَفَقُّه و دقت نمی کنند، و با دیدگانشان نگرشی درست و انسانی ندارند، و با گوشهانشان همچون انسان نمی شنوند، و با به کار نبردن این سه منبع ادراک انسانی همچون حیوانات بلکه از آنان نیز گمراهترند، در اینجا سه مرحله در آفرینش اینان و آنان متصور است. نخست اصل آفرینش که «خلقنا» است و نه «ذُرْأُنا» سپس نمود کفرآمیز یا ایمانی این آفریدگان، که به اختیار خودهاشان می باشد، و اینجا نسبت به جهنمیان ذُرْأُنا آمده، و سوم سبب این نموده است که دلهای و دیدگان و گوشهانشان در عین هدایت ربانی به ضلالت گرائیده است، و در نتیجه "اولئک هم الغافلون" و این «کثیراً» که در برابرش قلیلا می باشد، کثرت جهنمیان را با درکات گوناگونشان در برابر قلت بهشتیان آورده است، این «کالانعام» تنها در بعد عدم دید و شنید و دریافت انسانی است، و چون نبودن این ادراکات از برای حیوانات قصور است و نه تقصیر "بل هم اضل" آن را جبران کرده، که ضلالت نخستین قصور حیوانات است و ضلالت دوم که بدتر است، ضلالت تقصیری است که انسان با داشتن بهترین استعدادات از حیوان هم پست تر می شود و "هُم الغافلون" غفلی است ویژه، که همان تقصیر است، و گرنه حیوانات هم از این ادراکات انسانی غافلند ولی از روی قصور است.

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُّوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿180﴾

و نیکوترین نام ها ویژه ی خداست. پس او را با آنها بخوانید، و کسانی را که در مورد نام های او به ژرفای کزی می گرایند رها کنید. زودا (که) به (سزای) آنچه انجام می داده اند کیفر خواهند یافت ﴿180﴾

آیه ۱۸۰ - "الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى" - که به معنی زیباترین نامهای خدا است - همان نامهایی است که خدا برای خویش مقرر داشته، که نامهایی دیگر هر چه باشد خود الحادی است درین نامهای شایسته،

الحاد هم به معنای پوشاندن به زیر لحد و سنگ قبر است، که نام های جعلی برای خدا خود میراندن و به زیر لحد نهادن نام های شایسته خداست.

و اصولاً این اسماء حسنی برای درک و معرفت آفریدگان است چون ذات حضرتش را حتی صفات ذات و افعالش نمی توانند دریافت کنند، گر چه دارای بالاترین معرفت باشند، خدا این اسماء حسنی را نمودارهایی برای معرفت خود مقرر داشته چه اسماء لفظی و چه اسماء کونی، و این که در برخی روایات است که معصومان محمدی فرموده اند "نحن الاسماء الحسنی" اینها اسماء حسنی منفصل از ذات ربانی اند، که خود وسیله هایی برومند برای شناخت خدایند.

در قرآن اسماء حسنی بسیار است، و البته در عین درجات گوناگونشان همگان حسنایند. الحاد دارای درکانی است که از جمله آنها اسماء جعلی ربانی است، در نتیجه خدا را تنها باید به وسیله اسماء حسنایش خواند، و از او درخواست کرد. و چون معصومان محمدی از اسماء حسنی ربانی می باشند، الهی بحق محمد و آله الطاهرین، مشمول این دعوت هست. گرچه در مرحله پیشین «یاالله» و ماندنش از اسماء حسنی است، و این الحاد به معنی الحادی که انکار خدا باشد نیست، بلکه حتی موحدان و مسلمانان چنانچه چنین کنند خود الحادی است نسبت به حضرت حق سبحانه و تعالی.

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْذِلُونَ ﴿١٨١﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٢﴾

و از (میان) کسانی که آفریدیم، گروهی هستند که با حق (و حیانی) هدایت می کنند، و با آن عدالت و تعادل برقرار می سازند ﴿١٨١﴾ و کسانی که به وسیله ای آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، به گونه ای که نمی دانند غفلت زده آنان را در ژرفای گمراهی می نهیم، ﴿١٨٢﴾

آیه ۱۸۲ - استدراج نسبت به عذاب تکذیب کنندگان به آیات الله بدین معنی است که خداآنان را ضلالت وار و به گونه ای ناهموار به تدریج نابسامان می کند، به طوری که خودشان هم نمی دانند، و این خود بدترین عذاب است.

وَأْمُلِ لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿١٨٣﴾ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿١٨٤﴾ أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٥﴾

و برایشان مهلت می دهم. به راستی مکر من پایدار و استوار است. ﴿١٨٣﴾ آیا و نیندیشیدند (که) همنشین آنان [:رسول گرامی] هیچ جنونی ندارد؟ او جز هشداردهنده ای روشنگر نیست ﴿١٨٤﴾ آیا

و در ملکوت (حقیقت) آسمان ها و زمین - و هر چیزی که خدا آفریده است - ننگریسته اند، و اینکه شاید اجلشان نزدیک شده باشد؟ پس آیا به کدامین تازه ای بعد از آن [: خدا و قرآن و رسول قرآن] ایمان می آورند؟ ﴿185﴾

آیه ۱۸۵ - «و» در "أولم ينظروا" در "أولم يتفكروا" خود عطفی است به آنچه اینجا یاد نشده، مانند اینکه آیا از درون با نگرشی به فطرتها و عقلهاشان ننگریستند، تا خدا را با این نگرش درونی به وحدت دریابند چنانکه، در آیه ذریه بیان شد، که اگر در این نگرش درونی سستی کرده اند، آیا در ملکوت و حقیقت آسمانها و زمان و سایر آفریدگان نیز نگرشی نکرده اند، تا با کاوشی برونی دریابند که این آفریدگان را آفریدگاری است یکتا، و در عین حال با ترک این دو نگرش درونی و برونی همچنان بر شرک خود پایدار مانده اند، و در این صورت خدا هرگز هدایشان نخواهد کرد.

مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿186﴾

هر که (را) خدا گمراه کند، برای او هیچ راهبری نیست، و (خدا) آنان را در ژرفای طغیانشان سرگردان وامی گذارد ﴿186﴾

آیه ۱۸۶ - اضلال ربانی دست کم همان است که بیان شد، و بالاترش این که به جزای ضلالت بسیار عمیقش نه تنها او را رها می کند، بلکه بر حسب آیاتی مانند «خدا جلوی شیاطین را به کلی باز می کند و آنها را برای گمراه کردن بیشترشان به سوی این نابکاران برمی گمارد.» (۸۳:۱۹) این آیه بیانگر این جریان است که اضلال از طرف حق I خود پیامدی است، از ضلالتهای خود خواسته این نابخردان و نه آنکه خدا بدون هیچ مقدمه ای آنان را گمراه کند بلکه تنها دست تأییدش را از آنان باز می دارد، و همچنان آنان را در طغیانشان واگذار می کند و هر که خدا از هدایت او دست بدارد طبعاً در ژرفای گمراهی ها غوطه ور است، زیرا تنها خدا کسانی را کمک و هدایت می کند که خودهاشان قدم در راه هدایت بردارند

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقَّتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿187﴾

از تو درباره ی ساعت [: پایانی دنیا] می پرسند، که وقفه اش [: تحویل ساعت دنیا به ساعت آخرت] چه وقت است؟ بگو: «علم آن تنها نزد پروردگار من است. جز او (هیچ کس) آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند. (این حادثه) بر آسمان ها و زمین گران است (و) جز ناگهان شما را در نرسد.» از تو (به گونه ای) می پرسند (که) گویا تو از (زمان وقوع) آن آگاهی. بگو: «علم آن تنها نزد خداست، ولی بیشتر مردمان نمی دانند.» ﴿187﴾

آیه ۱۸۷ - اساعه اینجا دو ساعت است ۱- ساعت قیامت کلی مرگ، و در پی آن قیامت زنده کردن مردگان، و اصولاً ساعت به معنای انتقال زمانی است، اعم از انتقال درونی مانند انتقال آنات زمانهای تکلیف از پی یکدیگر، و یا انتقال برونی که در پایان کل آنات پیاپی زمان تکلیف آناتی دیگر آغاز می شود، و این دیگر یا ساعت مرگ کلی است، و یا پس از آن ساعت رستاخیز، روی این اصل اصطلاح ساعت نسبه به ۶۰ دقیقه اصطلاحی است که در عرف ما انسانها مقرر شده و در هیچ جای قرآن بدین معنا نیست، مثلاً ساعت رستاخیز بی پایان است.

«مرساها» هم که به سه معنی اسم زمان و اسم مکان و مصدر میمی می باشد، هر سه معنی را نسبت به این ساعت در بر دارد، که ثابت شدن و زمان و مکان این گونه آنات قیامت مرگ و رستاخیز است، البته این ثابت شدن به معنای تحقق و پایداری است، و نه آنکه زمان را از تدریج و پیاپی بودن باز دارد.

و «ثقلت» به معنی سنگین بار بودن این دو ساعت است نسبت به جهان تکلیف، که از آنها تعبیر به سماوات و ارض شده، زیرا ساعت نخستش مرگ کلی جهان است، و ساعت دومینش رستاخیز آن، چنانکه در آیه نخستین حج می فرماید "ان زلزله الساعه شی عظیم" و این زلزله هر دو ساعت را شامل است. چنانکه نفخ در صور و ناقور هم، که یکی جانکاه است و دومی جانخواه هر دو شیء بزرگ است.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٨﴾

بگو: (من) «برای خودم سود و زیانی در توان ندارم، جز آنچه خدا خواسته، و اگر غیب می دانستم، به راستی از خیر فزونی بر می گرفتم و بدی به من نمی رسید. من جز هشداردهنده و بشارت دهنده ای - برای گروهی که ایمان می آورند - نیستم.» ﴿١٨٨﴾

آیه ۱۸۸ - علم غیب را از رسول الله - در عین بالاترین درجات عصمتش - سلب کرده، که اگر بر فرض محال کل غیبها را که به سود و زیان من است میدانستم، هرگز به من زیانی نمی رسید، زیرا که از آنها پرهیز می کردم، و خیرات زیادی نیز بدست می آوردم، که پی جوی آنها بوده ام، و من تنها هشدار دهنده و بشارت دهنده رسالتی ربانی برای مکلفان هستم، و بر مبنای آیاتی دیگر تنها آگاهی حضرتش ویژه غیب وحی احکامی و بعضی از غیبهای دیگر است که در اثبات رسالت و تبلیغ آن مدخلیت دارد و دیگر هیچ.

اینجا کسانی که در اثر روایاتی چند و غلوشان در تشیع اسرار دارند که رسول گرامی و ائمه اهل بیت کل غیبها را می دانند، این گونه نبودن علم غیب را از نظر این آیه توجیه کرده اند، که من تنها به ذات خود غیب نمی دانم، ولی دانستن تمامی غیوب توسط اعلام ربانی به حضرتش سلب نشده است، نخست باید گفت که اینجا ندانستن کل غیوب برای حضرتش مطلق است، وانگهی در دانستن غیب که پیامدش بدست آوردن کل خیرات، و دوری از کل شرورات است، هرگز فرقی میان دانستن ذاتی و عرضیش نیست، و نیز ذیل آیه مقام و موقعیت حضرتش را تنها هشدار و بشارت معرفی کرده، و دیگر هیچ، که اگر هم احیاناً غیبهایی موضوعی افزون بر غیبهای احکامی تعلیم یافته، این خود از برای تحکیم این دو بعد رسالت است، و چنانکه در آیاتی از جمله آیه (۷۲:۲۶) این حقیقت روشن می باشد که تنها غیبهای گفتنی به حضرتش در بعد تبیین و تحکیم رسالت است، وانگهی غیبهایی که در اختصاص ربوبیت است گفتنی و تعلیم کردنی نیست. غیبهایی هم که امکان تعلیم دارد، ولی در سازماندهی و تحکیم رسالت مدخلیتی ندارند، تعلیم آنها هم ضرورتی ندارد.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ ءَاتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۱۸۹﴾

اوست کسی که شما را از نفس واحدی آفرید، و جفت وی را (نیز) از او پدید آورد تا بدان آرام گیرد. پس چون (نسل وی) زنانی را باردار کردند، خدا: پروردگار خود را خواندند، که: «اگر به ما (فرزندی) شایسته عطا کنی بی گمان از سپاسگزاران خواهیم بود.» ﴿۱۸۹﴾

آیه ۱۸۹ - در این آیه "نفس واحدة" همان آدم اول است که همسرش نیز از او آفریده شده و نیز در حاشیه آن هر مردی است که مبدأ تولید فرزند است، زیرا «کم» در «خلقکم» - که همه انسانها را در بردارد - تناسلشان از آدم نخستین دو گونه است: دفعی و ترتیبی، دفعیش بدین معنی است که همگان یکجا منتهی به آدم اول هستند، در حالی که "جعل منها زوجها" همسرش را هم از خود او آفرید، در ثانی تولد هر یک از انسانهاست که هر کدام از پدری یگانه بوده و می باشند که اینجا "جعل منها زوجها" حال جعل همسری است.

همانند این پدر که در جمع «منها» دارای دو بعد است، نخست بعد تبعیض که حضرت حوا بخشی از آدم بوده، و بعد دوم مجانست است، که هر زنی از جنس همسرش می باشد، و این مجانست خود دلیل است بر این که در تناسل انسانی فقط دو انسان مدخلیت داشته اند، که آغاز و استمرارش این گونه بوده است، و نه آنکه در تناسل دومین از پریان و یا حوریان از برای فرزندان آدم بوده اند که مجانستی هم

در کار نیست. چنانکه در آیاتی مانند آیه نخستین سوره انشاء به تفصیل از این حقیقت سخن رفته است، این بیان در جمع جملات آغازین آیه را معنا می کند، ولی تنمه آیه تنها در دومین بعد تناسل انسانی است.

وانگهی توان گفت که آدم و حوا حتی از جریان آغازین آیه هم بدورند، ولی در صورت دوگانه بودنش از "لیسکن الیها" تنها مرحله دومین مراد است، که به دلائلی درونی و برونی هرگز شامل آدم و حوا نیست، دلیل برونیش آیات عصمت آدم (علیه السلام) است، و چگونه کسی را که خدا به عصمت برگزیده در صورت پدید آمدن فرزند گرایش مشرک می گردد.

از جمله «یسکن» به بعد هم مربوط به آدم و حوا نیست، زیرا فاعل «یسکن و تغشّنها» مذكر است، و "نفس واحدة" که مؤنث است نمی تواند مرجع آنها باشد، مگر در بعد دوم که بعد معنوی است، یعنی هر مردی از پدران انسانی، آری اگر «تَغَشَّهَا» بود چنان بود، که در این صورت آدم و حوا نیز از مشرکان می بوده اند! ولی از یسکن به بعد مقصود نوع انسانها است با همسرانشان، که اکثراً در هنگام عادی به این برهان توسل می جویند و از خدا غافلند؛ ولی چون کارشان گیر افتاد، و وسیله ای هم برای نجات نیافتند، بخدا توجه می کنند، که "لئن آتیتنا صلیحاً": اگر به ما فرزند شایسته ای دهی. ما هم از شاکران خواهیم بود، ولی چنانکه در آیه (۱۹۰) آمده هنگامی که خدا فرزند شایسته ای به آنها داد خدا را فراموش کرده و برایش شریکانی می گماردند، و از اینجا به بعد هم این نکته تأیید می گردد که این آلودگی به شرک مربوط به نوع انسانهاست و نه آدم و حوا چنانکه «بشرکون» دوبار و «یُخْلِقُونَ»، «یَسْتَطِيعُونَ»، «انفسهم»، «ینصرون»، «تدعوهم»، «لا یتبعوکم»، «علیکم»، «دعوتموهم»، «تدعون»، «امثالکم»، «فدعوهم»، «لکم»، «کنتم»، «صادقین»، «ادعوا»، «شرکائکم»، «کیدون» و «فلانتظرون» این بیست و یک ضمیر جمع خود از ادله همین حقیقت است که مراد از مشرکان جمعی از انسانها هستند و هرگز ارتباطی به شخص آدم و حوا که - دو نفرند - ندارد، و نیز ضمائی از قبیل «تدعوهم»، «لا یتبعوکم»، «علیکم»، «دعوتموهم»، «انتم» و دیگر این ضمائر در این آیات خطاب است که مناسبتی با آدم و حوا که سالیان درازی پیش از نزول قرآن مرده اند ندارد. اینها خود دلائلی خودی است و نیز آیاتی دیگر از قبیل "و عصی ادم ربّه فَعَوی، ثم اجبأ ربّه فتاب علیه فهدی" دلیل است بر هدایت رسالتی آدم (علیه السلام) و آیا رسول و حیانی دعوت کننده به توحید خود مشرک است؟!!

و با چشم پوشی از همه آنچه در دلالت خودی این آیات برای تبرئه آدم (علیه السلام) گفتیم، توان گفت: این "نفس واحدة" و "جعل منها زوجها" - که دارای دو بعد است - با ادله برونی که دلالت بر

عصمت آدم دارد، این جریان مشرک شدن را در انحصار گروهی از انسانها به استثنای آدم و حوا می داند.

فَلَمَّا ءَاتَاهُمَا صَلَاحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا ءَاتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿١٩١﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٢﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ﴿١٩٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيُصْطَبِحُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٩٤﴾ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ ءِذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنْظِرُونَ ﴿١٩٥﴾ إِنَّ وَلِىَّ اللَّهِ الَّذِى نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿١٩٦﴾ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٧﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٩٨﴾

پس چون به آن دو، فرزندی شایسته داد، در آنچه (خدا) به ایشان داده بود، برای او شریکانی قرار دادند. پس خدا از آنچه (با او) شریک می گردانند برتر است ﴿١٩٠﴾ آیا چیزی را (با او) شریک می کنند که چیزی را نمی آفریند، حال آنکه خودشان (هم) آفریده می شوند ﴿١٩١﴾ و نمی توانند آنان را یاری کنند و نه خویشتن را یاری دهند ﴿١٩٢﴾ و اگر آنها را به راه (راست) فراخوانید، از شما پیروی نمی کنند؛ چه آنها را بخوانید یا خاموش بمانید، بر شما یکسان است ﴿١٩٣﴾ کسانی را که به جای خدا می خوانید، بی گمان بندگان همانند شمایند. پس آنها را (در بد و خوب) بخوانید. اگر راست می گوئید باید شما را اجابت کنند ﴿١٩٤﴾ آیا برایشان پاهایی است که با آنها راه می روند، یا دست هایی دارند که با آنها حملهور می شوند، یا چشم هایی دارند که با آنها می نگرند، یا گوش هایی دارند که با آنها می شنوند؟ بگو: «شریکانتان را بخوانید، سپس درباره ی من حيله ای (ناروا) کنید. پس مرا مهلت ندهید.» ﴿١٩٥﴾ «بی گمان سرور من خدایی است که قرآن را فرستاد و او شایستگان را سروری و پشتیبانی می کند.» ﴿١٩٦﴾ «و کسانی را که به جز او می خوانید نتوانند شما را کمک کنند، و نه خودشان را کمک می کنند.» ﴿١٩٧﴾ «و اگر آنها را به راه راست فرا خوانید، نمی شنوند و آنها را می بینی که سوی تو می نگرند در حالی که نمی بینند.» ﴿١٩٨﴾

آیه ۱۹۸ - «هم» در این آیه و همانندش در آیاتی گذشته که مرجعش بتهای بی جان است، از این لحاظ می باشد که فاعده کلی در معبود جاندار بودن است، و اینجا این بی جانها را جاندار فرض کرده، که در عین حال چون مطلق نیستند، شایستگی عبادت را هم ندارند. و نیز بخشایش درخواست کنندگان در صورتی که از پاسخ عملی معذور باشیم که از آنها عذر خواهی کنیم.

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿۱۹۹﴾

«گذشت را (پیش) بگیر و به (کار) شناخته شده [پسندیده] فرمان ده، و از نادانان روی بگردان.» ﴿۱۹۹﴾

آیه ۱۹۹ - "خُذِ الْعَفْوَ" دستوری است کامل و شامل که تمامی معانی پنجگانه عفو را نسبت به دیگران بر مکلفان واجب کرده که از جمله زندگی مصلحانه و شایسته است، چنانکه چشم پوشی از برخی ستمهای ستمکاران و نیز پرداخت اموالی اضافه بر مصرفتان، و همچنین زندگی میانه برون از افراط و تفریط را واجب کرده است.

امر به عرف دارای ابعادی است، از جمله امر عارفانه و پسندیده، و نیز امر به معروف، و همچنین این امر در هر دو بعدش مورد پسند و شناخت شریعت ربانی باشد. بدین معنی که بدون هیچ گونه اختلاف و یا امکان اختلافی از ضرورتهای اولیه شرعیه بوده، زیرا واجبات مورد اختلاف چون دارای وجوب همگانی نیستند امر به آنها نیز همگانی و قانونی نیست.

پس "اعرض عن الجاهلین" مقصود اینجا جاهلان معاندند که با روشن شدن حقیقت بر ایشان با ادله ای قانع کننده، همچنان بر عنادهای خود استوارند، و در اینجا اعراض و روی گرداندن از آنان تا حدی است که عنادشان بیشتر نگردد، وگرنه معارضه با آنان از باب دفع فساد در صورت امکان واجب است.

وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۰۰﴾

«و اگر بی گمان از شیطان وسوسه ای افسادگر به تو در رسد (که تو را به کاری افسادگر با حيله برگمارد) پس به خدا پناه ببر. به راستی او بسیار شنوای بسیار داناست.» ﴿۲۰۰﴾

آیه ۲۰۰ - «ک» در «بنزغَنَّكَ» خطابی عمومی و بدلی است، که هر یک هر یک مکلفان را شامل است، و اختصاصی به رسول گرامی ندارد، چنانکه جملاتی گذشته همچون تدعوهم در آیه (۱۹۸) بر این حقیقت گواه است، زیرا «تدعوا» جمع مفردش «تدعُهُمْ» است، که جزم و او مقتضای فعل شرط می باشد، ولی «تدعوا» تدعون بوده که جمع است.

وانگهی اگر هم این «نزغ» و بازداری شیطان در آیه مورد بحث در اختصاص رسول گرامی باشد، این خود بر خلاف عصمت نیست

زیرا شیطان بازداری از حق را نسبت به کل مکلفان بویژه معصومان ادامه می دهد، و لکن در معصومان بر مبنای مقام عصمت اختیاریشان، و پناه خاصشان به حضرت اقدس الهی از بازداریهای شیطان کلا در امانند، وانگهی ادله ای عقلی و آیاتی بسیار دلیل بر عصمت معصومان است، تا چه رسد به سر سلسله آنان رسول گرامی اسلام.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَافٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿٢٠١﴾ وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغِيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ﴿٢٠٢﴾

به راستی کسانی که (از خدا) پروا کرده اند، چون وسوسه ای مماس، از گردشگری شیطان بدیشان در رسد (خدای را) بسی به یاد آورند؛ پس به ناگاه بینایند ﴿٢٠١﴾ و برادرانشان (در شیطنت) آنان را در (ژرفای) گمراهی همی میکشاند؛ سپس کوتاهی (هم) نمی کنند ﴿٢٠٢﴾

آیه ۲۰۲ - «واخوانهم» همگامان و همراهان شیطانهایند، که آنها را در گمراهی هم مدد و یاری می کنند، و هم کشش می دهند، زیرا مد به هر دو معنی است.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَآيَةٌ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَآئِرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْقَوْمِ الْيُؤْمِنُونَ ﴿٢٠٣﴾

و هنگامی که برای آنان نشانه ای (ربانی، موافق میلشان) نیاوری، گویند: «چرا آن را برنگزیدی؟» بگو: «من فقط آنچه را که از پروردگارم به من وحی می شود پیروی می کنم. این (قرآن) دیدگاه هایی است از جانب پروردگارتان، و برای گروهی که ایمان می آورند هدایت و رحمتی (بزرگ) است.» ﴿٢٠٣﴾

آیه ۲۰۳ - بدین معناست که این وحی ربانی قرآنی تمامی بینشها را برای کل مکلفان در بردارد و برای مؤمنان هدایت و رحمت است.

این خود پاسخی صد در صد از اعتراض کافران است که چرا آیت و نشانه ای ربانی برای ما برنگزیده ای، که نخست پیروی مطلق آن حضرت را از وحی وانمود کرده، بدین معنا که آیات ربانی کلا در انحصار وحی است، من هم اختیاری در سلب و ایجاب وحی ندارم، چه آیتی لفظی مانند آیاتی قرآنی باشد، و یا آیتی عملی مانند نشانه ها و به اصطلاح معجزات رسالت، وانگهی این قرآن خود شامل کل بینشهای ربانی هست که در کل ابعاد نشانه الهی است، و دیگر چه نیازی به نشانه های دیگر بوده، که کلا مادون قرآن می باشند.

"لقوم یؤمنون" این بصیرنها را تنها برای کسانی مقرر و دارای اثر دانسته که به حق گرایش دارند، ولی معاندان هرگز به هیچ حقی ربانی هیچ گونه گرایشی ندارند، پس در جمع پاسخ این کافران در مثلش این چنین ترسیم گردیده.

معجزات دیگر پیامبران حسی و گذرا بوده، و شریعت اسلام که آخرین شریعت ربانی است، معجزات گذرا هرگز برای مکلفان به این شریعت در طول زمان تکلیف کافی نیست، بلکه همچون اصل شریعت بایستی تداوم داشته باشد.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۲۰۴﴾

و هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش (هوش) بدان فرا بدارید و (خود و دیگران را) خاموش کنید، شاید مورد رحمت قرار گیرید ﴿۲۰۴﴾

آیه ۲۰۴ - در این آیه استماع و انصات نسبت به قرآن را به هنگام خوانده شدنش بر آنان که می شنوند واجب دانسته، چه صدای قرآن بوسیله انسانی در نزد شما باشد، و یا از دستگاههای ضبط و صدا و سیما صدای قرآن به گوش شما برسد، در همه این موارد مکلفان مکلفند نخست «فاستمعوا» و نه «فاستمعوه» و یا «فاستمعوه» زیرا فاستمعوه مطلق شنیدن است، و «فاستمعوا» شنیدن با دقت و بررسی می باشد، که همان گونه که به صدا و ندای قرآن گوش می دهد همراه و همگام آن به دیگر صداها نیز گوش فرا دارید، ولی اینجا استماع قرآن را انحصاری دانسته، زیرا این استماع «له» و برای قرآن است، و نه برای قرآن و غیر آن و سپس «أنصتو» و نه «أنصتوا»، زیرا دومی به معنی ساکت شدن می باشد، ولكن «أنصتوا» - که از باب افعال و متعدی می باشد - به معنی ساکت کردن است. که به گونه ای مطلق همه صداها و نداها و توجهات غیر قرآنی را کلاً سلب کرده، و این استماع را در انحصار شنیدن قرآن قرار داده. که بایستی تنها به صدای آن گوش فرا دارید و نه یا صداها یا دیگران که گاه این و گاه آن و با هر دو را گوش دهید، در ثانی «أنصتو» که خاموش کنید - و نه تنها خاموش باشید - بدین معنا که هم کل شنواییها و دریافتهای خود را از غیر قرآن خاموش و ویژه قرآن کنید، و نیز دیگران را هم که خاموش نیستند و یا گوش فرا ندارند آنان را نیز خاموش نمائید، روی این اصل «أنصتو» دلیلی بر وجوب خاموش کردن خود و دیگران است. که اگر شما هم استماع کنید و هم خاموش باشید کافی نیست، زیرا «أنصتوا» دوگانگی در گوش داشت قرآن است، بلکه بر حسب این دو نص تنها باید گوشهاتان فراداشت و بسیج برای شنود قرآن باشد، و اضافه بر آنچه گفتیم گوش سر و سر را توأمان در بردارد، که با تمام حواس بیرونی و درونی برای دریافت قرآن بایستی گوش فرا دارید، تا در آخر "لعلکم ترحمون" شاید مورد رحمت پروردگار شوید، بویژه آنکه اگر در این استماع و

«انصات» در معانی آن نیز توجه و تدبیر کنید و در برابر این رحمت - که با مراتبش پیامد مراتب استماع و انصات است - اگر تقصیری کنید رحمت خدا را از شما سلب می گردد، و طبعاً رحمت که رفت جایگزینش عذاب خواهد بود.

اضافه بر این نص - در وجوب استماع و انصات برای قرآن - طبع عاقلانه و ایمانی نیز چنان است، که اگر بزرگی با شما سخن گوید، باید در برابرش گوش باشید، و در غیر اینصورت نسبت به او اهانت کرده اید. تا چه رسد به آخرین پیام و حیانی ربانی - قرآن، که سراسر نسبت به مکلفان خطاب است، که در صورت ناشنودن این خطاب و در پی آن تأمل نکردنش این خود اهانتی است به مقام مقدس ربوبیت

این انصات در کل حالات خوانده شدن قرآن در صورت شنیدن آن واجب است، و حتی در حالت نماز جماعت که در این زمینه سکوت مأمومان همچنان واجب است، و روی همین مبنا امام به جای مأمومان در خواندن حمد و سوره تحمل می کند.

و حتی در نمازهایی که حمد و سوره را امام آرام می خواند. اینجا نیز در صورت شنیدن آن سکوت واجب است، ولی در صورت تقطع و پراکندگی در شنود و ناشنود این حمد و سوره آهسته بر مبنای خرج خواندنش واجب نیست.

در رکعت سوم و چهارم نمازهای واجب که سبحانیات خوانده می شود - اگر امام به جای سبحانیات حمد بخواند و شنیده شود اینجا هم سکوت مأموم واجب است.

و اگر کسی به تنهایی نماز می خواند شما در صورت شنود حمد و سوره اش حق ندارید مقارن با او نماز بخوانید، زیرا در این نماز امامی نیست تا حمد و سوره شما را تحمل کند، و سکوت شما هم در این صورت که واجب است نماز را باطل می کند، در این صورت اگر جای دیگر امکان نماز گذاردنش باشد بایستی در همان جا نماز بخواند، و یا آن را تأخیر کند، و یا آنکه مقارن با حمد و سوره طرف مقابل آرام آرام و همپای او حمد و سوره بخواند، چنانکه در اقتدای به اهل تسنن حد اقلش چنین است، که همپای با امام حمد و سوره خوانده شود، و این خود میانگین حکم این گونه نمازهایی است که امام و یا غیر امام حمد و سوره را از شما تحمل نمی کند.

صورت عسر از جریان وجوب استماع کلاً مستثنی است. هم بر مبنای عسر و هم دوران بین اهم و مهم، مثلاً شما فرصتی و یا امکانی برای جداسازی نمازتان از دیگران ندارید، و ناچارید که مقارن آنان نماز بخوانید، اینجا تکلیف استماع از کل این نماز خوانهای مقارن ساقط است.

و در صورتی که قرآن در غیر حالت نماز بلند خوانده می شود. و شما هم چاره ای به جز خواندن نماز در میان آنان ندارید، از باب اهم

بودن نماز نسبت به استماع قرآن اینجا هم استماع واجب نیست.

و این که فقیهان می فرمایند این امر استجابی است، نخست باید گفت که اینان کلاً به استناد همین آیه و روایاتی چند استماع حمد و سوره امام را در نماز جماعت واجب می دانند، و به خیال انحصار این وجوب به این حالت در سایر حالات استماع قرآن را واجب نمی دانند.

پاسخ این است که نخست امر کلاً نص و یا ظاهر مستفاد در وجوب است، مگر قرینه ای آن را مستحب و یا حتی حرام کند، مانند امر ربانی به شیطان که "شارکهم فی الاموال و الاولاد" (۱۷:۶۴) که طبعاً این شرکت شیطانی در اموال و اولاد مکلفان از محرمات قطعی است.

و در هر صورت امر در عرف قطعی تخاطب دستور به انجام کار است، و نه این که خواه آن را انجام دهی و خواه انجامش ندهی.

روایاتی هم که امر را در این آیه مربوط به استماع در حالت نماز جماعت دانسته، این گونه توجیه می گردد که این خود بیان اهم مصادیق وجوب است، چنانکه روایاتی دیگر هم "فی الصلاه و غیرها" دارد، چه در نماز و چه در غیر نماز این استماع واجب است.

وانگهی اگر روایات مربوطه یکسره این وجوب را در انحصار نماز جماعت می دانست، این خود بر خلاف نص آیه مربوطه از جهاتی چند بود.

نخست در آیه «القرآن» است، و نه خصوص قرآن در نمازهایی که بلند خوانده می شود، که در صورت اختصاص این «القرآن» بحالت نماز جماعت این خود سلب اکثریت موارد، و بسی مستهجن است.

در ثانی "لعلکم ترحمون" خود تهدیدی است شدید در صورت عدم استماع قرآن که و عذاب را در پی دارد.

شنیدن قرآن در صورت امکان بر کل مکلفان واجب است، ولی خواندن آن بر حسب آیه "فاقرأوا ما یستتر منه" (۲۰:۷۳) کلاً واجب نیست، بلکه به اندازه ای و در صورتی که میسر است. چنانکه «منه» این خواندن را تبعیض کرده، وانگهی این قرائت جزئی خود به جای نماز شب است که برای غیر رسول مستحب شده، و روی این اصل کلاً وجوب ندارد، بجز مواردی استثنائی مانند حمد و سوره نماز. روی این اصل به هنگام شنیدن قرآن که خود واجبی است مطلق خواندن آن میسر نیست.

«القرآن» در کل لغتهای قرآنی چه اصلیش و چه ترجمه اش قرآن است. و در صورتی که ترجمانی قرآنی به راستی و بدون هیچ گونه اعوجاجی خوانده شود. شنیدن آن نیز واجب است، ولی اگر ترجمه ای بر خلاف حقیقت باشد همانند خود قرآن که با تحریفی لفظی خوانده شود نه تنها شنیدن آن واجب نیست بلکه حرام است، و از باب نهی از منکر بایستی از آن جلوگیری می گردد. در تأیید وجوب استماع قرآن در صورت امکان آیاتی مانند آیه (۲۱:۸۴) می فرماید که آنها را چه می شود که ایمان نمی آورند، و هنگامی که بر آنان قرآن خوانده می شود سجده نمی کنند. این آیه بیانگر این حقیقت است که ترک سجده به هنگام شنیدن قرآن خود بی ایمانی است و نه آنکه تنها فسق باشد.

و در پاسخ این پرسش که آیا استماع قرآن در کل سجده را واجب می کند باید گفت: این خود بر خلاف ضرورت کتاب و سنت و سیره مستمره قطعی کل مسلمین در تاریخ اسلامی است. مثلاً در نماز جماعتی که آیات حمد و سوره خوانده می شود آیا سجده معمولی واجب است، و یا در جای جای زندگی و در کارهای گوناگون درست است که شنیدن قرآن به گونه ای والا و دقیق واجب است اما سجده هم واجب است؟ پاسخ این است که اصولاً سجده تنها به معنای به خاک افتادن نیست، بلکه به معنای نهایت خضوع است. چنانکه در آیاتی مانند (۱۵:۱۳) و (۴۹:۱۶) و (۱۸:۳۲) که سجده کل کائنات مطرح است، و شامل جمادات و نباتات و حیوانات و انسانها و همه موجودات می باشد، طبعاً سجده انسان ها تنها به خاک افتادنشان نیست، و در (۶:۵۵) که ستاره و درخت سجده می کنند هیچ کدام به خاک افتادنی از برای سجده نیستند، چنانکه فرشتگان که آسمانیان می باشند، و روی زمین یا زمینهایی دیگر قرار ندارند برای سجدهایشان بخاک افتادنی نیستند.

سجده بدنی هم حتی به معنی رکوع نیز آمده، چنانکه در آیاتی مانند (۱۶۱:۷) که سجده کنان وارد بیت المقدس شوید، و این خود تناقضی است روشن که اگر سجده همان سر به خاک نهادن است فقط این خود منافات روشنی با حالت رفتن به بیت المقدس دارد، این «سجّداً» افزون بر نهایت خضوع و پیروی امر خدا در باطن ظاهرش چنانکه در روایاتی چند نیز آمده رکوع است.

اینجا آیاتی دیگر مانند (۲۱:۸۴) نیز سجده را در حال تلاوت آیات قرآن بر مکلفان واجب کرده و نیز ایمان به خدا را در انحصار این حقیقت قرار داده است که به هنگام تذکر یافتن به آیات ربانی سجده می کنند.

روی این مبانی پاسخ پرسش نخستین روشن است که به هنگام شنیدن آیات قرآن لزوم سجده در کل به معنای سجده بدانی معمولی - نه رکوعش و نه سجودش - نیست، بلکه به معنی عمومی خضوع کلی در برابر خداست، با یادواره آیات وحیانی ربانی.

این خضوع مطلق دارای مراتبی است: از نظر بدنی که مرحله بارزش رکوع و سجود است، و مرحله باطنیش اعتقاد و ایمان و در نتیجه عمل طبق آن است، و در این میان در جمع افزودن سجده هایی برونی است بر سجده هایی درونی، اینجا برونیش گوش فراداشتن با دقت به آیات قرآن می باشد که این خود گام نخستین است، سپس تفهم معانی آنها، وانگهی گرایش به آنها، و در نتیجه عمل بروفق آیات مقدسات قرآنی، ولی چون اینها در جمع در توان همگان نیست نقطه آغازینش گوش فرا داشتن و عمل کردن تقلیدی به آنهاست، و می بینیم که در هر صورت گوش دادن دقیق و عمیق به قرآن دست کم از واجباتی است بر تمامی مکلفان که به هنگام قرائت قرآن بر عهده آنهاست.

اصولا هر قدر احترام گوینده ای برای به شنونده ای بیشتر باشد، شنود گفتارش نیز برتر و والاتر است، تا چه رسد به رب العالمین که مخاطبش در قرآن کل مکلفانند که مقتضای مقام یگانه منیع ربانی گوش کردن به آیات مقدسات قرآن با دقت، و همچنین ساکت کردن خود و دیگران برای شنیدن قرآن، خود سجده ای است نسبت به حضرت اقدس الهی در برابر سخنان قرآنی.

و شما می بینید و می دانید که اگر سخنگویی محترم و معظم با شما سخنی بگوید، که صد در صد هم به نفع شماست، اگر گوش فرا ندارید هم به خود ستم کرده اید و هم اهانتی به گوینده نموده اید، و آیا به هنگام خطاب ربانی که "یا ایها الذین آمنو" یا "یا ایها الناس" اگر گوش فراندارید شما مؤمنید؟ و یا شما انسانید؟ خیر، بلکه شما نه تنها از مرحله ایمان بدورید، که دست دورباش به انسانیت خود هم زده اید.

و اینجا می بینیم که کل ادله قرآنی، سنتی، ایمانی، عقلی و انسانی در این حکم ربانی بسیجند، و بر خلاف آنچه گروهی از فقیهان گفته اند استماع قرآن در صورت امکان و عدم معارضه با واجبی اهم یا برابر خود واجبی است از واجبات اسلامی.

در پاسخ این پرسش که این وجوب اگر برای فهم معانی قرآن است، در انحصار عربها و عربی دآنها خواهد بود؟ باید گفت نخست دانستن ترجمه قرآن بر کل مکلفان واجب است. چنانکه در آیات و روایاتی این حقیقت روشن می باشد، که در جاهای خود به تفصیل بیان شده. وانگهی اگر هم معانی قرآن را شنونده نمی داند. هدف استماع آن نخست احترامی است نسبت به مقام اقدس رب

العالمین که گوینده این آیات مقدسات است، که این واجبی است همگانی، وانگهی این وجوب والا در استماع قرآن خود مستمعان را وادار می کند به کوشش و کاوش در فهم معنای قرآن.

در پاسخ این پرسش هم که "لعلکم ترحمون" تنها احتمال رحمت ربانی را در نتیجه استماع قرآن مقرر داشته، باید گفت که چون «استمعوا» کل مراتب استماعها دریافته و برداشتهای برونی و درونی راحتی در بعد عصمت در بردارد، و همه مکلفان توان این گونه استماع شمولی را ندارند، روی این اصل مناسب همین است که شاید مورد رحمت قرار بگیرید، در ذیل آیه آمده است که این شاید برای بعضی باید است، و از برای بعضی دیگر شاید، که خود مقدمه ای است از برای بایدها، مانند "اهدنا الصراط المستقیم" و "واعبد ربک حتی یأتیک الیقین" که نازل ترین مسلمانان را با رسول بزرگوار و سایر معصومان محمدی، و همچنین میانگین در بین این دورا شامل است.

وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْعُدُوِّ وَالْأَصْصَالِ
وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ ﴿٢٠٥﴾

و در خودت [جانت] پروردگارت را - بامدادان و شامگاهان - با تضرع و ترس - بی صدای بلند - یاد کن و از غافلان مباش ﴿٢٠٥﴾

آیه ۲۰۵ - در این آیه یاد کردن خدا - که برترین نمونه اش نماز است - بگونه تضرع و آرامی و سخنی آرام و بی صدا در صبحگاهان و شامگاهان مورد امر است، که در نتیجه نماز را با صدای بلند خواندن دست کم واجب نیست، و اگر هم بلند خواندن در نماز و یا غیر نماز به منظور شنوایان خدا باشد این ذکر حرام نیز هست، چنانکه مشروح سخن در "ولا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا" (۱۱:۱۷) از لفظ «سبیلا» که مفرد است می فهمیم، که فقط در تمامی نمازها یک کیفیت از برای ذکر خدا لازم است - و نه دو کیفیت آن به اصطلاح جهر و اخفات، و در این آیه «لا تجهر» به معنای اصل بلند خواندن نماز و "ولا تخافت" به معنی اصل آرام خواندن آن نیست، زیرا ترک این دو اصل نتیجه اش نخواندن نماز است، بلکه به این معناست که نماز را نه زیاد بلند بخوانید و نه زیاد آرام که خود هم آن را نشنوید، بلکه تنها یک گونه صدا را در نماز واجب است یعنی با صدایی که خود بشنوید.

اصولا ذکر رب در نماز بویژه در اینجا "دون الجهر" و در آیه اسراء "لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها" خود دلیل است بر وجوب ذکر لفظی در برابر حضرت اقدس الهی افزون بر ذکر درونی، درست است که ذکر در وجه مطلقش هرگونه تذکری است گر چه زبانی و یا کتبی و یا اشاری هم نباشد. که اینها خود بیانگر و بلندگوی ذکر است، زیرا ذکر در اصل کار قلب است، و ذکر زبانی و یا کتبی و

اشاره ای خود بیانگر ذکر قلبی است و در نتیجه "ذکرُ الله" در مثلثی قرار دارد، و قاعده اصلی و زیر بنائیش ذکر قلب است، و قاعده روبنایی آشکار گرش عمل لفظی و یا غیر لفظی است، که گاه این دو ذکر هر دو جمعند، چنانکه در اذکار نماز این چنین است، و گاه تنها قلبی است که چندان نمودی هم ندارد، که این خود مرحله دوم ذکر است، و گاه تنها به نمودار ذکر از نظر لفظی یا کتبی بسنده می شود، که این کوتاهترین ضلع ذکر است، و منافقان یا مسلمانانی که هنوز ایمان نیاورده اند این ذکر ظاهری را دارند، و گهگاهی هم عمل با ذکر ظاهری دیگر توأم می شود که در جمع تمام اینها ذکر است و در نماز - که بر کل مسلمانان - چه منافقان و چه مسلمانان غیر مؤمن و چه مؤمنان - واجب است، دست کم ذکر لفظی توأم با اعمالی همچون قیام رکوع، سجود و قعود واجب است.

روی این اصل این آیه و آیاتی مشابه که ذکر الله و یا ذکر الرب را بویژه در نماز واجب دانسته، منظور دست کم ذکر لفظی است.

و چون مخاطب در نماز تنها خداست و او هم عالم السرّ و الخفیات است اگر لفظی و اعمالی هم در نماز واجب نبود، تنها یاد بود قلبی برای حضرت اقدس الهی کافی بود، ولی چون لفظ ذکر در نماز واجب است، این خود لابد منه می باشد، و اینجا باید پرسید چرا احياناً نماز را بلند بخوانیم، که نمازهای جهریه باشد، با آن که نمازهای پنجگانه در این که مخاطب کلی در آنها خداست این گونه نیست، که گاه می شنود و گاه نمی شنود مثلاً حمد و سوره نماز ظهر و عصر را که اخفات است می شنود، ولی حمد و سوره سه نماز دیگر را چون نمی شنود بایستی بلند خواند، در این صورت هیچ وجه رجحانی یا وجوبی در بلند خواندن حمد و سوره های نمازهای به اصطلاح جهری وجود ندارد.

در کتاب و سنت، و در بعد معرفت ربانی، در ذکر نماز هرگز دلیلی بر وجوب جهر در نمازهای جهریه نداریم، بلکه احياناً جهر حتی در نمازهایی به اصطلاح جهریه در "الْعُدُوّ و الْأَصَال" - که صبح گاهان و شامگاهان است - نهی شده، و این نهی برای همگان است، که اشخاصی احياناً برای شنوندن خدا نماز را بلند می خوانده اند که روی این مبنا خود این جهر کفر است و در کل آرام خواندن نماز به گونه ای که خود آن را بشنویم این حد کلی تمامی نمازهاست مگر بلند خوانی که از برای تعلیم دیگران یا ایجاد جو روحانی قرآن باشد مانند کل دعاها که اصل آرام خواندن آنهاست، مگر بر دو مبنای تعلیم دیگران و یا ایجاد جوی روحانی که همصدا با دیگران دعا کنید، و از نظر روایات هم - که ظاهراً شش عدد بیش نیست - تناقضی مثلث در کار است که بعضی کل نمازها را جهریه، و بعضی همه را اخفاتیه، و بعضی هم روی دلیلی علیل بعضی را جهریه و بعضی را اخفاتیه می دانند.

"فی نفسک" دست کم از جمله ادله عدم وجوب جهر است، چون این خود خواندن در درون است، وکل کیفیات جهر خواندنیهای برونی است.

و این که وجوب ذکر رب "بالْعُدُو و الْآصَال" آمده، خود این اختصاص دلیل است بر این که مراد نمازهای صبح و عصر می باشد، در این صورت همان گونه که نماز عصر اخفاتی است نماز صبح نیز اخفاتی است، و روی این مبنا هر دوی نمازهای جهری و اخفاتی اخفاتی است، وانگهی آیه اسراء با لفظ «بصلاّتک» کل نمازها را شامل است. و «سبیلا» هم تنها نشانگر یک راه میانه بین جهر و اخفات می باشد.

این آیات گر چه آیات مکیه است و احتمال نسخ در آن جای دارد، لیکن در کل آیات مدنی درباره صلاّه نه تنها نسخی وجود ندارد بلکه این آیات مکیه تبیین و تأیید شده است.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ
يَسْجُدُونَ ﴿٢٠٦﴾

کسانی که نزد [قرب معرفتی] پروردگارت هستند، از پرستش او تکبر نمی‌ورزند و او را به پاکی می ستایند و تنها برای او سجده می کنند ﴿٢٠٦﴾

آیه ۲۰۶ - "عند ربّک" در این آیه به معنای نزد خدا بودن در بعد زمانی یا مکانی نیست، زیرا خدای را نه زمان است و نه مکان بلکه مقصود عندیّت عبودیّت و معرفت است، که این بزرگواران در هر زمان و هر مکان و هر حالی که باشند در برابر خدا خاضعند، و عندیّشان نسبت به خدا مقامی است، و این «یسجدون»، که حالت استمراری مقربان و پرستندگان حضرت اقدس الهی را نمایان کرده سجده اش گر چه به معنی عمومی است، ولی برای انسان همان سجده معمولی است، این آیه خود از آیات سجده واجب بوده، که بر حسب فتاوی دیگران در انحصار چهار آیه است، ولی در حدود دوازده آیه می باشد که سجده در کل آنها به هنگام شنیدنشان واجب است چه خود آیه سجده را بخواند و چه دیگران آنرا بخوانند، البته در بعد دوم شنیدن آن شرط وجوب سجده است.

اصولاً آیات وجوب سجده کل آیاتی است که بدان امر دارد، یا مانند آیه مورد بحث حکایت های عابدان و مقربان عندالله است، و این که در روایاتی چند این وجوب در انحصار چهار آیه قرار گرفته یا مردود است، و یا بدین گونه توجیه می شود که این چهار مورد مهمترین موارد وجوب سجده می باشند.

الفاظی که در چهار آیه سجده واجب است چه امر به سجود باشد و یا مانند آیه مورد بحث که اخبار از سجود بندگان مقرب الهی می باشد. این دو تعبیر درجای جای قرآن که جمعاً دوازده مورد

است مشمول همان حکم چهار آیه است. و نمی توان گفت که امر به سجده و یا این اخبار به همان سجده در بعضی موارد کاربرد وجوبی دارد و در مواردی دیگر این کاربرد نیست. زیرا امر امر است، و اخبار هم اخبار، مانند "بسم الله الرحمن الرحيم" که در ضمن آیاتی از سوره نمل از سلیمان نقل شده و بر خلاف گروهی از سنیان همچون وهابیان که می گویند بسم الله از آیات قرآن نیست. همین سخن را با آن تکرار می کنیم، چگونه بسم الله در یکجای قرآن آیه قرآنی است و در یکصد و سیزده سوره که با آن آغاز شده است آیه قرآن نیست.

تنها خواندن آیات سجده - و نه کل سوره هایی که در آنها سجده وارد است - بر حسب روایاتی چند بر جُنُب و حائض و نَفَساً حرام است، و خواندن و شنیدن آیات سجده، سجده را واجب می کند. چه انسان محدث باشد و یا طاهر، ولی خصوص خواندن آیات سجده بر کسی که مبتلای به حدت اکبر حیض یا نفاس است حرام می باشد زیرا این سجده برای خواننده در عین واجب بودنش حرام است، ولی در صورت شنیدن آیات سجده که هم واجب است و هم اختیاری نیست این شرط طهارت وجود ندارد.

سوره انفال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

(ای پیامبر!) تو را از انفال [: اموال همگانی افزون بر کوشش هاشان] می پرسند. بگو: «این اموال اختصاص به خدا و فرستاده (ی او) دارد. پس از خدا پروا بدارید، و میان یکدیگر سازش دهید، و اگر ایمان داشته اید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.» ﴿١﴾

آیه ۱ - «الأنفال» جمع نفل به معنای اموال زیادی و افزون بر کوششها و فعالیتهاست، که اموال عمومی و همگانی باشد، و هرگز در اختصاص کسی نیست، مانند دریاها، رودخانه ها، چشمه ها، جنگلها، معدنها و... این اموال مانند کل زمینها - که دستاورد سعی و تلاش مردم نیست - جملگی در انحصار خداست، انحصار اصلی اش معلوم که همه چیزها ملک خداست، و اینجا انحصار فرعی در میان است که باید این اموال عمومی در راه خدا و برای دعوت بسوی خدا مصرف گردند، سپس در بُعد دوم مربوط به رسول خداست آنهم نه تنها برای مصارف شخصی خودش بلکه در راه تبلیغ رسالتی اش، پس "فاتقوا الله" خدا را در اینگونه اموال پاس دارید، و از تصرفاتی دیگر در این اموال پرهیزید.

و این مصرف دوگانه - که پیوند یکدیگیرند، و در حقیقت مصرفی یگانه در راه خدای یگانه اند که برای عموم مسلمانان است - در جمع برای مصالح معنوی و مادی دولت و ملت اسلامی است، که کلا "فی سبیل الله" است، چنانکه مصارف صدقات، زکات و خمس نیز چنان است، که هر بخشی از بخشهایشان باندازه نیازشان مورد این اموال چهارگانه اند، و اگر دولت اسلامی در کار باشد باید مانند رسول بزرگوار و ائمه اطهار (علیهم السلام) - که بعنوان ریاست دولت اسلامی عهده دار بخش عادلانه این اموال بودند - این دولت اسلامی نیز در پی آنان و بر مبنای همان تقسیم عادلانه، و بانظر شورای

شرعمداران، این اموال را به شایستگی به مصرف اسلام و مسلمین برسانند، و فی الجمله مربع "فاتقوا الله"، "وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ"، "وَاطِيعُوا اللَّهَ" و «و رسوله» باید در جریان دریافت و مصرف این اموال بر مبنای ایمان: «ان کنتم مؤمنین» تحقق باید، که دور از اسراف و تبذیر و مصارف نابجا باشد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾

مؤمنان، تنها همان کسانی اند که هنگامی که خدا یاد شود دل هایشان (از عظمتش) بهراسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید، و بر پروردگارشان توکل می کنند ﴿٢﴾

آیه ۲ - "انما المؤمنون" نظر به مؤمنان حقیقی دارد، که حقیقت ایمان را دریافته اند، و در مثلث ۱- هراس دلهاشان به هنگام یاد شدن خدا و ۲- افزونی ایمانشان به هنگام تلاوت آیات قرآن و ۳- در آخر توکل بر خدا در آینده و جریان ایمانی و سایر جریاناتند.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾

کسانی که نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند ﴿٣﴾

آیه ۳ - "مما رزقناهم ینفقون" مانند آیات مشابه اش انفاقات واجب و مستحب را بر مبنای ایمان در همه اموال مقرر داشته، روی این اصل انحصار زکات به نه چیز بر خلاف نصوص و ظواهری قرآنی بوده و از جعلیات است.

«رز» در این آیه و آیات مشابه اش مانند آیه (۳:۲) در انحصار مال نیست، بلکه رزقهای علمی، عقیدتی، اخلاقی و سایر نیروهای معنوی و مادی را همچنان در بردارد، که در جمع احیاناً از رزقهای مالی هم برترند. چنانکه در روایت است "مما علمناهم یشون" از آنچه تعلیمشان دادیم پخش می کنند.

أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

برایشان نزد پروردگارشان درجات و پوشش و روزی ای (گرامی و) پرکرامت است ﴿٤﴾

آیه ۴ - اینجا «حقاً» حقیقت ایمان را - همچون آیه دوم - نمودار کرده، و «درجات» هم بر مبنای درجات ایمان و هم درجات هر مؤمنی را در بر دارد.

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿٥﴾

همان گونه که پروردگارت تو را از خانه ات بحق بیرون آورد، و (حال آنکه) دسته ای از مؤمنان بی گمان بسی ناخوشایندشان است ﴿٥﴾

آیه ۵ - اخراج ربانی رسول الله (صلی الله علیه وآله) از خانه امنش - در مدینه برای کار زار بادشمنان همچون اخراجش از مکه مکرمه به منظور گریز از ایشان که در ظاهر موجب ناراحتی مؤمنان

بوده است - باطنی نورانی داشته، گرچه بر مبنای دسیسه مشرکان در مکه و جنگجویانی در خارج مدینه بوده لیکن پروردگار به همراه این دو اخراج جریاناتی پسندیده به نفع رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) و اسلام پدید آورد که در نتیجه در هر دو مرحله آن حضرت بر دشمنان پیروز شد.

يُجَدِّلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٦﴾ وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿٧﴾ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِآلِفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿٩﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾ إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴿١١﴾

با تو درباره‌ی حق - بعد از آنکه (برایشان) روشن گردید - مجادله می کنند؛ گویی بی چون به سوی مرگ رانده می شوند، در حالی که آنان (با چشمان باز) می نگرند. ﴿٦﴾ و چون خدا یکی از دو دسته (ی کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابوسفیان) را به شما وعده داد که بی گمان از آن شما باشند، و شما دوست داشتید که دسته‌ی بی ساز و برگ برای شما باشد، حال آنکه خدا می خواهد تمامی حق [اسلام] را با کلمات خود ثابت و کافران را ریشه کن کند. ﴿٧﴾ تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند؛ هر چند بزهکاران را هرگز خوش نیاید ﴿٨﴾ چون پروردگارتان را با ناله به پناه می جوئید، پس دعای شما را برایتان اجابت کرد که: «من همانا شما را با هزار فرشته‌ی ردیف کننده (ی شما)، صف اندر صف یاری خواهم کرد.» ﴿٩﴾ و خدا این (وعده) را جز نویدی (برای شما) قرار نداد، و برای آنکه دل هایتان بدان آرامش یابد. و پیروزی جز از نزد خدا نیست. خدا همواره کانون عزت و حکمت است. ﴿١٠﴾ چون (خدا) خواب سبک آرامش بخش را، از سوی خود بر (سراسر وجود)تان فراگیر می کند و از آسمان بارانی بر شما فرو می ریزد، تا شما را با آن پاک گرداند، و وسوسه‌ی شیطان را از شما بزدايد، و دل هایتان را محکم سازد، و گام ها (یتان) را بدان استوار دارد ﴿١١﴾

آیه ۱۱ - "یغشیکم النعاس" - که بمعنای در بر گرفتن چرت و تحقق یافتن خواب بر همه حواس انسان است - به دلیل "لیطهرکم به" از حدتهای کوچک مانند ادرار و مدفوع می باشد که وضو را از بین می برند، ولی اگر تنها چشم انسان بخواب رود اما گوش بشنود و قلب نیز همچون بیداران هوشیار

باشد، هرگز وضو باطل نمی شود، زیرا حدث اصغر تحقق نگرفته است، و بالاخره در این میان اصالت با خواب قلب است، اگر خواب کلی که قلب را نیز شامل است یقینی نباشد، وضوی گذشته نیز باطل نیست، پس در این مثلث اگر دل: قلب، به خواب رود همه وجود انسان خواب و مصداق «یغشیکم» می باشد، ولی اگر دل هنوز بیدار است، و مانند سایر بیدارها درک بیداری دارد، اینگونه خواب وضو را باطل نمی کند، و این بیشتر در زمینه ای است که چشم خواب است و گوش بیدار، بنابراین گام اول خواب چشم است، بعد خواب گوش، و آنگاه خواب دل آخرین گام است، و اگر مستی یا بیهوشی بانسان چنان رفتاری کند که کلا حواس بیدار انسان به خواب رود بازمانند خواب کامل حدث اصغر است.

اینجا مراد از جمله "رجز الشیطان" از جمله جنابت است که حدث اکبر می باشد، و علت اینکه از جنابت به "رجز الشیطان" تعبیر فرموده این است که مراد تنها احتلام در خواب است که واقعیت شهوانی در بیداری ندارد، و کاری شیطانی است گرچه از تکلیف انسان خارج است، زیرا در اختیار او نیست، و تنها جنابتی ممدوح است که در ارتباط باهمسر باشد، گرچه همین جنابت هم در مواقع ممنوع مانند جنابت از طریق نزدیکی پشت همسر نیز حرام است، ولی در هر حال حدث اکبر و موجب غسل است، گرچه "رجز الشیطان" نگرانی هایی هم که در اثر نبود یا کمبود آب جنگجویان با ایمان را مبتلا می کند در بر دارد که اینجا تأثیر پذیری اختیاری از تأثیر شیطان است، که این تقصیر و آن قصور است، و هر دو مشمول "رجز الشیطان" اند.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ
الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْءَ الْأَعْنَآ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿١٢﴾

چون پروردگارت به فرشتگان وحی می کند (که): «من بی گمان با شمایم، پس کسانی را که ایمان آورده اند ثابت (قدم) بدارید. به زودی در دل کافران وحشت می افکنم، پس بالای گردن ها [سرها]ی شان را بزنید و همه ی انگشتانشان را قلم کنید.» ﴿١٢﴾

آیه ۱۲ - در این آیه بجای (رئوس) "فَوِ الْأَعْنَآ" آمده، که اشاره ای بس لطیف است به اینکه سرهای کافران گویا سرهای انسانی نیست، لذا از آنها به بالای گردنها تعبیر گشته است.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ ﴿١٣﴾

این (کیفر) بدین سبب است که آنان بی چون با خدا و پیامبرش به جدایی و سرپیچی برخاستند، و هر کس با خدا و پیامبرش به جدایی (و دوگانگی) برخیزد، خدا بی گمان سخت کیفر است ﴿١٣﴾

آیه ۱۳ - «شاقوا» و «یشاقق» در این آیه - همچون جاهای دیگر قرآن - به معنای گزینش جدائی بین بنده و خدا، یا میان امت و رسول است، بدین معنی که فکر و کار ما برای خودمان، و کار خدا و رسول هم برای خودشان، که این بدترین انحراف است، و جزایش نیز "شدید العقاب" می باشد و نمونه شرعیش! در مسیحیان است که کلیسا برای خودش و سیاست برای خودش!

ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ﴿١٤﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ ﴿١٥﴾ وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦﴾

این (عذاب دنیای شماس)؛ پس آن را بجشید و (بدانید که) برای کافران بی چون عذاب آتش است. ﴿١٤﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! هر گاه با کافران روبه رو شدید، پشت ها(تان) را به آنان مکنید ﴿١٥﴾ و هر کس در آن هنگام (و هنگامه) به آنان پشت کند - مگر آنکه (هدفش) کناره گیری برای جنگی یا پیوستن به جمعی (دیگر از همزمانش) باشد - همواره به خشم خدا برگشته (و گرفتار شده) و چه بد سرانجامی است ﴿١٦﴾

آیات ۱۵ و ۱۶ - این دو آیه فرار جنگجو را از جبهه جنگ مورد غضب شدید الهی خوانده، که بر خلاف ایمان شایسته است، مگر در صورتیکه این فرار همچون قرار بوده، و با تاکتیکی جنگی باشد، که مبارزه را بنوعی شایسته تر محقق کند، و الا همین مؤمن جنگجوی فراری در مثلث "بغضب من الله و مأواه جهنم و بئس المصیر" گرفتار خواهد شد.

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾

پس شما آنان را نکشتید، ولی خدا آنان را کشت، و چون (ریگ به طرف آنان) افکندی، تو (خود) نیفکندی، بلکه خدا افکند (تا کافران را مغلوب کند) و تا بدین وسیله مؤمنان را از آن (کشتار) با آزمایشی نیکو بیازماید. به راستی خدا بسیار شنوای داناست ﴿١٧﴾

آیه ۱۷ - "فلم تقتلوه...ولكن الله رمى"، این آیه در نفی و اثباتش جنگ بی نظیر بدر را توصیف می کند، که سپاه دشمن بسیار بیشتر و مجهزتر از سپاه اسلام بود، و نخست پیروزی مسلمانان را که با جهاد خستگی ناپذیرشان انجام گرفت مربوط به خود آنان می داند، و سپس از آنان نفی می کند، زیرا اگر تأییدات خاصه ربانی نبود هرگز این پیروزی حاصل نمی شد، چرا که از نظر محاسبات جنگی دشمن در عده و عده بسیار قویتر بودند، و علی الظاهر باید پیروز می شدند، لکن با تأیید خدا: "و ما

رمیت از رمیت ولكن الله رمی " چنان اعجازی حقیقی و انکار ناپذیر متحقق شده، و مسلمان به پیروزی رسیدند.

ذَٰلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ﴿١٨﴾ إِن تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِن تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَعُودُوا نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ عَنْكُمُ فِتْنَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٩﴾ يَٰأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَاوَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٢١﴾ إِن شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

(ماجرایان) این (بزرگ جریان) بود، و (بدانید که) خدا بی گمان سست کننده‌ی نیرنگ کافران است ﴿١٨﴾ اگر (شما) پیروزی را می طلبید، اینک پیروزی به سراغتان آمد، و اگر باز ایستید آن برایتان بهتر است، و اگر (به جنگ) برگردید ما هم (علیه شما) بر می گردیم، و (بدانید که) گروه شما هر چند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند کرد. و بی گمان خدا با مؤمنان است ﴿١٩﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا و فرستاده اش را فرمان برید، و از وی روی بر متابید، حال آنکه (سخنان او را) می شنوید ﴿٢٠﴾ و مانند کسانی مباشید که گفتند: «شنیدیم.» حال آنکه نمی شنوند ﴿٢١﴾ بی چون بدترین جنبنندگان نزد خدا کرها و گنگ هایی اند که خردورزی نمی کنند. ﴿٢٢﴾ و اگر خدا در آنان خیری می دانست بی گمان (حق را) به آنان می شنواید، و اگر به آنان می شنواید، همانا (باز) در حال اعراض، روی بر می تافتند ﴿٢٣﴾

آیه ۲۳ - «لأسمعهم» شنودشان را در پی خیرشان دانسته که اگر شنوا باشند به آنان می شنویم، و با این حال هم اگر خدا در عین شرارتشان و بی هوشی و بی گوش‌ی شان آنها را بشنواند. باز هم اعراض می کنند، و بالاخره در هر حال حالت اعراض و انحراف از حق را دارند، که ناشناخته و حتی شناخته انکار و انگارش می کنند.

يَٰأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! چون خدا و پیامبر(ش) شما را برای چیزی فراخواند که به شما حیات می بخشد، او را اجابت کنید، و بدانید که خدا بی گمان بین انسان و دلش حایل می گردد. و بی چون تنها سوی او محشور خواهید شد ﴿٢٤﴾

آیه ۲۴ - و "یحول بین المرء و قلبه" نظر به تصرفی عمیق الهی است که احیاناً میان انسان و تصمیم قطعی قلبیش حائل و فاصله انگیز است، چه بعنوان تایید و یا عذاب که هر دو عادلانه و فاضلانه است.

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

الْعِقَاب ﴿۲۵﴾

و از فتنه ای که بی امان تنها به ستمکاراتان نمی رسد، بپرهیزید، و بدانید که خدا سخت کیفر

است ﴿۲۵﴾

آیه ۲۵ - "الذين ظلموا منكم خاصة" اینجا گرچه مراد اصلی ستم کارانند، که مورد آزمایش سخت می باشند، لکن "لا تصيبن" چنین آزمایش سختی را همگانی گرفته، یعنی اضافه بر ستمکاران - که استحقال این آزمایش را دارند- کسانی که ستم دیده اند و با وجود امکان پرهیز از ستمکاران و ستمشان سکوت کرده اند، و نیز پرهیزکاران را که نه ستم کارند و نه ستم پذیر این آزمایش سخت ایشان را هم در برمی گیرد، در اینصورت پرهیزگاری در این آزمایش همگانی بسیار سخت است، و نیرویی بیشتر از نیروی تقوای عادی در آزمایشهای عادی می طلبد که در این زمینه باکمال جدیت باید به خدا پناه برد، و در زمینه چنین آزمایش و بلای عمومی آنانکه ستمکارند سقوط می کنند، و یا عذاب شایسته خویش را می چشند، و آنانکه ستم پذیرند و آنرا از خود دفع نمی کنند و حتی کوششی در فرار از این ستم انجام نمی دهند ابتلایشان به این آزمایش کمتر است، زیرا ظلمشان نیز از ظلم ستمکاران اصلی کمتر است، سپس نوبت به پرهیزگاران می رسد که باتقوی و صبر و استقامت بیشتر طوری عمل می کنند که در این آزمایش جانکاه سقوط نکنند، و از ایمانشان کاسته نگردد، و طبعاً کسانی که دارای ایمان قوی نیستند در چنین آزمایشهای سختی ایمانشان یأسست می شود و یا بکلی از دست می رود، ولی در این زمینه ها باید باتقوی و استقامت بیشتر ایمانشان همچنان پابرجا بماند، یا بیشتر شود، و بدانند که اگر به آنها صدمه ای رسد و یا حتی نابود گردند برایشان رحمت است و نه عذاب، مانند زلزله ها، آتش سوزی ها، سیلها، بمبارانها و سایر پیشامدهای بسیار سخت و جانکاه که نمونه هایی از "فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة" می باشند.

زیر بار ظلم رفتن همانند ظلم کردن حرام و ممنوع است، و در خبر است از امام علی (علیه السلام) که: (هر که مظلوم گردد و در صورت امکان دفاعی از خود نکند دو ظلم کرده: برخورد و بر دیگران)، و اینکه می فرمایند (الظالم و المظلوم كلاهما في النار) نیز به همین معناست.

چنین مظلومی همانند ظالم در اینگونه قتنه ها مبتلا خواهد شد، و تنها پرهیزگار واقعی است که از شرّ این فتنه ها نجات می یابد، گرچه درضمن تبهکاران نابود هم شود، که این زحمت برایش رحمت است .

وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٢٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمْنَتَكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَدُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

و به یاد آورید چون شما در زمین گروهی اندک و مستضعف بودید، می ترسیدید مردم شما را ببرایند. پس (خدا) به شما پناه داد و به یاری خود شما را تأیید کرد و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد. شاید سپاسگزاری کنید ﴿٢٦﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! به خدا و پیامبرش خیانت مکنید، و (نیز) در امانت های خود خیانت نورزید، حال آنکه (خود) می دانید (خیانت است) ﴿٢٧﴾ و بدانید به درستی اموال و فرزندانان همواره برایتان آزمایشی آتشین اند؛ و اینکه به راستی نزد خدا پاداشی بزرگ است ﴿٢٨﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر از خدا پروا بدارید برای شما (نیروی) در جداسازی (حق از باطل) قرار می دهد، و بدی هاتان را از شما جبران می کند، و برای شما پوشش می نهد، و خدا دارنده ی فضل بزرگ است ﴿٢٩﴾

آیه ۲۹ - «فرقانا» که نتیجه پرهیزکاری است به معنای جدا سازی حق از باطل است، چه از نظر شناخت الهامی حق از باطل، و چه از نظر پیروی عقیدتی و عملی از حق و ترک باطل، و نتیجه دومش جبران گناهان کوچک است، چه آنچه انجام گشته که خدا از آن در می گذرد، و چه آنچه انجام نشده که خدا از انجامش جلوگیری می نماید، و در جمع «و یغفر لکم» خدا گناهان کوچک را در این دو بُعد پوشش می نهد، زیرا فضل و رحمتش بسیار عظیم است.

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴿٣٠﴾

و چون کافران درباره ی تو نیرنگ می کنند تا تو را در بند کشند یا بکشند یا (از مکه) اخراج کنند، و نیرنگ می زنند و خدا (نیز به آنان) نیرنگ می زند و خدا بهترین نیرنگ زندگان است ﴿٣٠﴾

آیه ۳۰ - "خیر الماکرین" در این آیه مکر را به دو بخش تقسیم کرده: ۱- مکر از روی جهالت و گناه و ضعف و تعدی که نمونه اش مکرهای سه گانه مشرکین است که می خواستند دست رسول الله (صلی الله علیه و آله) را از سر مکلفان کوتاه سازند، یا با زندان کردنش، و یا با کشتن یا بیرون راندنش، چنانکه در لیلۃ المبیت اتفاق افتاد.

۲- مکر دوم جزای مکاران است که از روی علم و قدرت و عدالت به اراده آلهی انجام شد، تا حضرتش به امر خدا مشتی خاک بر گرفت و به سوی آنان پاشید، و با خواندن آیه "و جعلنا من بین ایدیهم سداً ومن خلفهم سداً فأغشیناهم فهم لا یبصرون" (۹:۳۶) فرمود، چشمان مشرکان کور باد، در نتیجه آن حضرت را ندیدند، و او بسوی غار ثور رهسپار گردیده، و از آنجا به مدینه هجرت فرمود، بنابراین حتی در میان مکرهای شایسته هم مکر خدا برترین است، زیرا علم، قدرت، عدالت و رحمتش ربانی و مطلق است، و دیگران در سایه عنایت خدا مکرهای شایسته و بایسته ای انجام می دهند.

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣١﴾

و هنگامی که آیات ما بر آنان خوانده شود گویند: «به راستی شنیدیم. اگر بخواهیم همانا ما نیز همانند این را می گوئیم. این جز افسانه ها و گردآورده های باطل پیشینیان نیست.» ﴿٣١﴾

آیه ۳۱ - "لو نشاء لقلنا مثل هذا" در حقیقت بیانگر عجز کلی کافران است از اینکه آیاتی همانند قرآن برای نقض آن بمیان آوردند، و بیهوده می گویند که اگر می خواستیم همانند آنرا می آوردیم. «لو» که بمعنای محال بودن این جریان است تعبیری ربانی است که گرچه اینها به زبان می گویند اگر بخواهیم مانند قرآن را می آوریم، لکن عمل به این گفتار محال است، زیرا این کفار - که در هر صورت قرآن را تکذیب می کرده اند - اگر چنان کاری برایشان ممکن بود بر مبنای مختصر شعوری لازم بود - بجای آنهمه جنگ و زد و خورد و فراز و نشیب در طول مدت رسالت محمدی (صلی الله علیه و آله) و نیز بعد از آن تا روز رستاخیز - آیاتی همانند قرآن بمیان می آوردند، تا از این سوز و گدازها در طول زمان و عرض زمین نجات یابند.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾

و چون گفتند: «خدایا! اگر این (کتاب، هم) آن حق از جانب تو است، پس بر ما از آسمان سنگ هایی باران یا عذابی دردناک بر (سرو سامان)مان بیاور.» ﴿٣٢﴾

آیه ۳۲ - اینجا در ادامه آیه قبل مخالفت کفار را با قرآن و رسالت مبنی بر آن تاحدی دانسته که می گویند: خدایا اگر این قرآن تمام حقیقت از جانب توست از آسمان بر ما سنگ ببار یا به عذابی سخت مبتلایمان ساز، این گواهی دیگری است بر عناد صد در صد این کفار باحق تا حدی که عذاب را بر تصدیق حقیقت ترجیح می داده اند.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿٣٣﴾

و تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نبوده است که ایشان را (در دنیا) عذاب کند، و خدا عذاب کننده‌ی ایشان نبوده است، حال آنکه آنان پوشش (و پوش) همی خواهند ﴿٣٣﴾

آیه ۳۳ - اینجا عذاب های پیشینان از اینان در دو صورت سلب شده ۱- تا هنگامی که رسول گرامی در میانشان است و ۲- تا زمانی که از گناهانشان استغفار می کنند و در غیر این دو صورت همانند پیشینیانشان مبتلای به عذاب هایی خواهند شد.

وَمَا لَهُمْ آلًا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿٣٦﴾ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٣٧﴾ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنتُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٨﴾

و برایشان چیست [؛ چه حقی است] که خدا عذابشان نکند، حال آنکه آنان [؛ مردمان] را از (زیارت) مسجدالحرام باز می دارند، درحالی که ایشان دوستان (خدا) و سرپرستان آن [؛ مسجدالحرام] نبوده اند؟ دوستان (خدا) و سرپرستان آن [؛ مسجدالحرام] جز پرهیزگاران نیستند، ولی بیشترشان نمی دانند ﴿٣٤﴾ و نمازشان نزد خانه (ی خدا) جز سوت کشیدن و کف زدن نبود: «پس به آن چه کفر می ورزیده اید، این عذاب را بچشید.» ﴿٣٥﴾ بی گمان کسانی که کفر ورزیدند اموال خود را انفاق می کنند تا (خود و دیگران را) از راه خدا باز دارند. پس به زودی آن اموال را انفاق می کنند؛ سپس بر آنان حسرتی خواهد بود. سپس مغلوب می شوند، و کسانی که کفر ورزیدند، سوی دوزخ گرد آورده می شوند ﴿٣٦﴾ تا خدا ناپاک را از پاک جدا (سازی) کند، و ناپاک (ها) را روی یکدیگر نهد، تا همه (ی این ها) را انباشته سازد؛ پس آنها را در جهنم نهد. ایشان، (هم) اینان زیان کاراند ﴿٣٧﴾ به کسانی که

کافر شدند بگو: «اگر (از تعدی بر مسلمانان یا از کفرشان) باز ایستند، آنچه (از تعدی یا کفرشان) گذشته است برایشان پوشیده می شود و اگر (بدان) باز گردند، بی گمان سنت (خدا در مورد) پیشینیان، گذشته است.» ﴿38﴾

آیه ۳۸ - "ان يَنْتَهُوا" بعد از «کفروا» داری سه بُعد است: ۱- بُعد اصلی اش پایان دادن به کفر است، ۲- بُعد فرعی اش پایان دادن به اعمال و فعالیت های کفرآمیز علیه اسلام و مسلمین است. ۳- پایان دادن به کفران، زیرا «کفروا» شامل کفر در هر دو بُعدش و کفران که با اسلام هم می سازد می باشد، چرا که اگر تنها بُعد اول مراد بود بجای «ینتهوا» که هر دو را در بر می گیرد «آمنوا» بود که تنها بمعنای پایان دادن به کفر بود، و اگر هم مراد تنها پایان دادن به جریان فرعی کفر علیه مسلمانان و یا کفران بود باز هم لفظی ویژه خود داشت، روی این اصل «ینتهوا» هر سه را شامل است، چنانکه در آیات گذشته بُعد دوم یاد شده و اینجا تنها کفر بمیان آمده، و در هر صورت "يعفر لهم ما قد سلف" آنچه در گذشته انجام می داده اند چه برمبنای اصلی کفر و چه خرابکاری کافران علیه مسلمین، هردو پوشیده و بخشوده است، اعم از حق الله و حق الناس، چنانکه خدا از حقو پایمال شده خود می گذرد، از حقو مردمان نیز صرف نظر می کند، و اینجا صاحبان حقو مردمی هم موظفند که برای این جریان اهم از حقو مهم خود در گذرند، زیرا دوران بین اهم و مهم است؛ اهم پایان دادن به کفر و اعمال کفر آمیز، و مهم بازیابی حقو پایمال شده حق و خلق است، که این گذشت و بخشش زمینه پایان یافتن کفر و اعمال کافران و تشویق آنان به این پایان درخشان است، چنانکه در آیاتی مانند آیه زکات یک بخش از هشت بخش آن ویژه "المؤلفه قلوبهم" است، بدین معنی که برای بدست آوردن دلهای کسانی که متمایل به حق می باشند، سهمی از زکات معین شده، و در هر حال فعالیتی حالی و مالی از طرف مسلمانان نسبت به این پایان دهندگان به کفر و اعمال کافران لازم است تا حداقل همچنان در این پایان درخشان بمانند، و در مرحله بعد با این تشویقها گرایش بیشتری به حق پیدا کنند.

در حاشیه این جریان کل اشرار مشمول این قاعده می باشند، که برای دفع شرشان از باب نهی از منکر عملی باید باگذشت و اخلاقی پسندیده و بلکه با دادن هدایایی از اعمالشان جلوگیری کرد. "وان يعودوا فقد مضتْ سنتُ الاولین" اگر بعد از پایان دادن به کفر یا تجاوزهای کافران یا کفران مجدداً به جریان سابق بازگشت کنند، سنت پروردگار نسبت به گذشتگان - که اینگونه برگشت به فساد می کرده اند - تکرار خواهد شد، بنابراین این آیه ابتدا تشویقی بسیار مهم است و سپس تهدیدی مهم که در صورت تکرار فساد به عذابی که گذشتگان بدان مبتلا شدند گرفتار خواهند شد.

و در کل این قاعده کلی از این آیه بر می آید که خیر و الا شر مادون را جبران می کند، چنانکه در آیاتی مانند "إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ" (۱۱۴:۱۱) و "أَنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نَدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا" (۳۱:۴) نمودار است.

وَقَتْلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣٩﴾

و با آنان کشتار کنید تا فتنه ای (بر جای) نماند و دین یکسره از آن خدا باشد. پس اگر باز ایستند، همواره خدا به آنچه انجام می دهند بیناست ﴿٣٩﴾

آیه ۳۹ - در این آیه امر به کشتار برای نابود کردن هرگونه فتنه، و منحصر ساختن دین و طاعت به خدا است، البته این جریان در زمان آغازین اسلام امکان پذیر نبوده، و تنها در زمان دولت جهانشمول مهدوی (صلی الله علیه و آله وسلم) شدنی است، لکن «قاتلوهم» امری مستمر است، و کل مسلمانان را در طول تاریخ تا رستاخیز شامل می شود، روی این اصل امر به کشتار کافران برای دفع فتنه آنان مربوط به زمان خاصی نیست، بلکه کل زمانها را تا تحقق یافتن دولت جهانی اسلامی در بر دارد، بنابراین مسلمانان در کل زمانها وظیفه حتمی و مستمر و پایداری دارند که همیشه باتمام قوی حتی الامکان در مقابل باطل برای احقاق حق و ابطال باطل ایستادگی کنند، در حقیقت کشتارها و جهادهای مسلمانان پیش از دولت جهانشمول مهدوی (عج) خود مقدمه و جاده ای است برای قدم نهادن در آن پیروزی عظیم اسلامی، و در آخر کار "فان انتهوا فان الله بما يعملون بصیر" که اگر به کفر و اعمال کافران و فتنه هاشان پایان دادند خدا به اعمالشان بیناست.

و این «قاتلوهم» در انحصار کشتار بدنی نیست، بلکه تمامی انواع دفاع ها را در بر دارد، مانند مبارزه هائی همچون عقیدتی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و سایر مبارزه های اسلامی علیه فتنه های بر ضد اسلام و مسلمین، که در آخر کار کشتار جانی و بدنی است.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٤٠﴾

و اگر روی برتافتند، بدانید (که) خدا به راستی سرور شماست (و) چه نیکو سرور و چه نیکو یاور است ﴿٤٠﴾

آیه ۴۰ - در این آیه ادامه می دهد: اگر روی گردان شدند و همچنان بر کفر و اعمال کفر آمیزشان اصرار ورزیدند، بدانید که محققاً خدا مولای شماست و چه خوب مولایی است، که این ولایت و نصرت ربانی همان پیروزی جهانی دولت مهدوی (صلی الله علیه و آله وسلم) باهمان مقدمه پایداری و بااستمرار مسلمانان، پیش از این دولت باسعادت است.

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ
الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَجْمَعِينَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾

و بی چون بدانید که هر چیزی را به راستی به غنیمت گرفتید، پس یک پنجم آن بی گمان برای خدا و
برای پیامبر خدا و برای نزدیک ترین نزدیکان (پیامبر) و (نیز برای) کل یتیمان و بینوایان و در راه
مانده (گان) است؛ اگر به خدا و (نیز) آنچه بر بنده‌ی خود در آن روز جدایی (حق از باطل) نازل کردیم
ایمان آوردید؛ روزی که آن دو گروه با هم روبه رو شدند. و خدا بر هر چیزی تواناست ﴿٤١﴾

آیه ۴۱ - این آیه در بیان خمس در آمده‌ها در کل قرآن منحصر به فرد است، و اینجا این سؤال
مطرح است که چرا آیات زکات که حدود سی آیه است برحسب سنت قطعی در مدینه منوره از (۵:۲) تا
۵ و ۱۰) در صد بود که میانگینش ۶٪ است، برای هشت گروه که در آیه زکات مقرر شده می باشد،
ولی این آیه خمس را تبیین می کند که بیش از سه برابر میانگین زکات است، تنها یکبار در کل قرآن
ذکر شده است؟

پاسخ این است که اصولاً زکات که پرداخت واجب رسمی از اموال می باشد - دارای سه مرحله
است: نخست زکات در مکه که نصابی نداشت، زیرا اموال مسلمان در آنجا بسیار اندک بود، و زکات هم
باندازه امکانشان بوده است، سپس در مدینه بر حسب سنت نصابهای سه گانه فو بر کل اموال مقرر
گردید، و در آخرین مرحله این نصابها با این آیه افزون شد، که از این هنگام تا پایان تکلیف نصاب
مستمر زکات - افزون بر نصاب های مدنی - ، خمسی از کل در آمده‌هاست، که در حقیقت خمس در
برابر زکات نیست بلکه ۵۱ از کل اموال است بعنوان زکاتی افزون که تقریباً ۱۰۰۲۶٪ از کل اموال است.
"ماغنم من شئ" شامل کل در آمده‌هاست، اعم از در آمده‌های کاری، فکری، زراعتی، تجارتی، و
شایسته تر در آمده‌های بدون زحمت مانند هبه، هدیه، مهریه، ارث و هرگونه در آمدی دیگر که باید
خمس آنرا کلاً در شش مورد زیرین مصرف کرد.

و برخلاف آنچه احیاناً گمان می شود این غنیمت تنها غنیمت جنگی نیست، گرچه آیه خمس در
ضمن آیات جنگ آمده، زیرا اولاً لغت غنیمت تمام بهره‌ها را در بردارد، و در ثانی آیاتی مانند "فعند
الله مغنم کثیره" (۹۴:۴) غنیمتهایی بسیار را هم از طرف خدا مقرر داشته، و آیا خدا هم جنگ می کند
تا غنیمتی جنگی داشته باشد؟! و اصولاً وجود حکم یا موضوعی در میان احکام یا موضوعاتی دیگر
آنرا در انحصار این موارد قرار نمی دهد، اینجا هم که آیه خمس در ضمن جریانی جنگی آمده در
انحصار غنائم جنگی نیست، بلکه تنها از بارزترین مصداق آن است که بدون کار و کوشش بدست

می آید، و این هم موید شمولیت خمس است، که درآمدهای بدون کوشش را نیز در بر دارد، زیرا درست است که جنگ جانبازی و بسی مشکل است، ولی غنیمت جنگی خود پی آمدی مجانی در جنگ است، و نه بهره جنگ، جنگ تجارت نیست که بهره مستحقشان مالی است.

مطلب دیگر اینکه خمس از کل درآمدها است نه از باقی مانده مصرف سالیانه، باین توضیح که مثلاً اگر در آمد خالص شما سالیانه سه میلیون تومان است، و دو میلیونش مصرف عادلانه و معمولی شماست، خمس این سه میلیون ششصد هزار تومان است، که بنابراین از یک میلیون باقیمانده تنها چهار صد هزار تومان برای شما باقی می ماند، و اگر این سه میلیون جملگی مصرف عادلانه شما باشد هرگز خمسی هم به شما تعلق نمی گیرد، و در صورتی هم که دو میلیون و نیم مصرف عادلانه شما باشد تنها پرداخت همان پانصد هزار تومان بر عهده شماست و صد هزار تومان باقی مانده مورد عفو است. زیرا "و یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو" (۲:۲۰۰) پرداخت واجب را در انحصار آنچه اضافه بر مصرف است می داند، و اینجا چون کمتر از خمس باقی مانده همان کمتر کافی است.

موارد مصرف خمس دو بخش است: بخش اول بر سه قسم (الله، رسول و ذی القربی) است، و ذی القربی به معنای نزدیکترین افراد - در میان کل مسلمانان - به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است، که در دو بُعد نسبی و حَسَبی در انحصار سیزده معصوم دیگر می باشد، و علاوه بر اقریبیت نسبی از نظر جریان معنوتی رسالتی هم نزدیکترین افراد به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) هستند.

قسم اول این سه مورد باید در راه دعوت به سوی خدا، و قسم دومش برای گرایش به رسالت آخرین، و قسم پایانی هم باید برای نزدیک گردیدن به ابواب علم رسول - که پاسداران معصوم رسالت، یعنی ائمه معصومین و حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) اجمعین - می باشند، مصرف گردد، و فی الجمله اینکه این سه قسم باید در راه تعالی معنوی و ایمانی مسلمانان خرج شود، نه این که ملک شخصی رسول (صلی الله علیه و آله) و یا معصومان (علیهم السلام) باشد، قسم اول هم که «الله» می باشد به معنای مصرف در راه شناختن خداست، گر چه در هر صورت خدا مالک همه جهان و جهانیان است، و همگان ذاتاً و حالا و مالا مملوک او هستند، بنابراین - چنانکه گفته شد - این سه قسم مصرف روحانی و معنوی دارد.

بخش دوم نیز سه قسم است که مصرفهای مادی و اقتصادی مسلمانان را در بر می گیرد، که ابتدا ایتم، سپس مساکین، و در آخر کار در راه ماندگان می باشند، و چون الف و لام برسر «الیتامی» و «المساکین» به اصطلاح ادبی برای استغرا است، تمامی این افراد را در بر می گیرد، و هرگز اختصاصی به سادات آن هم سادات پدری ندارد، و چگونه می توان نیمی از خمس در اختصاص سادات نیازمند -

آنها از طرف پدر - قرار گیرد و حال آنکه حداکثر یک دهم کل نیازمندان اسلام می باشند، و اگر هم سادات از طریق مادر را نیز اضافه کنیم - چنانکه حق هم همین است - دو یا سه دهم خواهند شد، و آیا این حساب از نظر اقتصاد عادی - تا چه رسد اقتصاد عادلانه اسلامی - درست است که حدود هفت دهم از نیازمندان اسلام میانگین شش صدم از زکات را - چنانکه گفته می شود - داشته باشند، و اگر اموال زکوی آنان تنها نه مورد اموال معروف باشد، در مقابل حداقل ده درصد از کل اموال در انحصار تنها سادات پدری باشد، آیا خالق و شارع حساب این گونه بی حساب اموال را میان سادات و غیر سادات پخش می کند؟! وانگهی آیاتی از قبیل "قل لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى" (۲۳:۴۲) به کلی اجر مادی رسالت را نفی کرده، که اگر از اموال خصوصی پیامبر نیز باشد در زمینه تقسیم باید عادلانه تقسیم گردد، و نه آنکه سهم سادات - بویژه اینگونه - بیشتر باشد، و اگر هم بر فرض سهم سادات از اموال شخصی پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیشتر بود چه ربطی به اموال دیگران دارد که بخش اعظم از خمس منافع مسلمانان در اختصاص این سادات قرار گیرد.

اصولاً سیادت در لغت عربی به معنای آقایی است^{۲۰} و محور سیادت و آقایی والا شخص رسول بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) می باشند، که فرزندان او به شرط ایمان باصطلاح از ساداتند، چه از طریق پدر، و چه از طریق مادر، بلکه کل فرزندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) تنها از طریق مادرند، زیرا همگان از طریق حضرت زهرا (علیها السلام) توالد و تناسل یافته اند، و اگر سیادت منحصر به نسبت پدری باشد و نسبت امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) هم به حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) نسبت مادری است پس آن بزرگواران سید نیستند، و تنها سیادت در انحصار خود رسول الله (صلی الله علیه وآله) و حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) خواهد بود! درست است که حضرت علی (علیه السلام) پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) سید و آقای دوم است، لکن سیادت اصلی که در اختصاص حضرت اقدس رسول الله (صلی الله علیه وآله) است از نظر فرزندان در انحصار صدیقه طاهره (علیها السلام) است.

هاشم جد رسول الله (صلی الله علیه وآله) هم اگر سیادتی در بُعد خودش دارد بدین معنی نیست که او اصل، و سیادت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خاطر نسبت با او باشد، بلکه سیادت افزون هاشم هم بدین جهت است که جد رسول الله (صلی الله علیه وآله) می باشد، در هر صورت سیادت اجداد و فرزندان رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) فرع سیادت بی نظیر آن حضرت می باشد، روایتی هم که

۲۰ چنانکه در اصطلاح لغوی قرآن و لغت عربی نیز چنان است، که سید فراتر و الایش همچون یحیی «و سیداً و حصوراً»

(۳۹:۳) است، و سید فروتر و ادنایش زمانداران کفرند که «اطعنا سادتنا و کبرائنا» (۶۷:۳۳).

سادات پدری را از ادعیاء و پسر خواندگان خوانده خود از ادعیاء و جعلیات است، و آیا حسنین (علیه السلام) که از فرزندان پسری پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیستند از پسر خواندگان حضرتش می باشند؟! در پایان باید گفت - چنانکه گذشت - برای سادات به هر معنی سهمی ویژه از خمس هرگز نیست، بلکه مانند سایر یتیمان و بی نوایان و در راه ماندگان که بخش دوم خمس هستند سهمی عادلانه نه کمتر و نه بیشتر نسبت به دیگران دارند.

روایات هم مختلف است و تنها آن دسته از روایات که موافق آیه خمس هستند مورد قبول می باشند.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَا خْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَدِ وَلَكِنَّ اللَّهَ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٤٢﴾ إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشَلْتُمْ وَتَنَّزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤٣﴾ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّقِيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾ وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ غَرْهُوْا دِينَهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾

چون شما بر دامنه‌ی نزدیکتر (کوه) بودید، و آنان در دامنه‌ی دورتر (کوه) و سواران (دشمن) پایین تر از شما (موضع گرفته) بودند، و اگر با یکدیگر وعده گذارده بودید، همانا در وعده گاه خود اختلاف می کردید. ولی (چنین شد) تا خدا کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند، تا کسی که هلاک شد با

دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که زنده گشت، با دلیلی روشن زنده گردد. و خداست که به راستی بسیار شنوای داناست ﴿42﴾ چون خدا آنان [: سپاه دشمنان] را در خواب به تو اندک نشان می دهد، و اگر ایشان را به تو زیاد نشان می داد همواره سست می شدیدی، و بی چون در کار (جهاد) منازعه می کردیدی. ولی خدا (شما را به حال خود) واگذاشت. به راستی او به (راز) ذاتی سینه ها بسی داناست ﴿43﴾ و چون با هم برخورد کردید، آن هنگام آنان را در دیدگانتان اندک جلوه می دهد، و شما را (نیز) در دیدگان آنان کم نمودار می کند، تا خدا کاری را که انجام شدنی بوده تحقق بخشد. و تمامی امور تنها سوی او باز می گردد ﴿44﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! چون با گروهی برخورد کردید، پایداری ورزید و خدا را بسیار یاد کنید. شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید ﴿45﴾ و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، و با هم نزاع نکنید، که سست می شوید، و آبرو (و چیرگی)تان (از میان) می رود. و صبر کنید (که) خدا بی گمان با صابران است ﴿46﴾ و مانند کسانی مباشید که از خانه هایشان - با حالت سرمستی و برای نمایش به مردم - خارج شدند، در حالی که (مردم را) از راه خدا باز می دارند. و خدا به آنچه می کنند احاطه دارد ﴿47﴾ و چون شیطان اعمالشان را برایشان بیاراست و گفت: «امروز هیچ کس از مردمان بر شما پیروز نیست، و من همواره همسایه ای برای شما هستم.» پس هنگامی که دو گروه، یکدیگر را دیدند (شیطان) کلاً پشت کرد و گفت: «من از شما بیزارم، من همواره چیزی را می بینم که شما نمی بینید. من بسی از خدا بیمناکم.» و خدا سخت کفر است ﴿48﴾ چون منافقان و کسانی که در دل هایشان بیماری بود می گویند: «این مؤمنان را دینشان فریفته است.» در حالی که هر کس بر خدا توکل کند (بداند که) خدا همواره با عزت و حکمت است ﴿49﴾

آیه ۴۹ - "والذین فی قلوبهم مرض" - در برابر منافقان که مرضشان شدیدتر است - کافران و مسلمانان سُست ایمانند که گرچه منافق نیستند ولی کافران و فاسقانه عمل می کنند چنانکه در زکات نیز سهیم اند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَرَھُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿50﴾

و اگر ببینی چون فرشتگان جانِ کافران را می ستانند، بر چهره هاشان و پشت هاشان می زنند و (می گویند): «عذاب سوزان را بچشید.» ﴿50﴾

آیه ۵۰ - «اذیتوفی» بمعنای گرفتن ارواح و بدنهای برزخی کفار است از بدنهای محسوسشان که به دنبالش زندگانی مستمری دارند، و از آن به زندگی برزخی تعبیر می شود و "ذوقوا عذاب الحریق" - که امر به چشیدن عذاب آتش است - نیز دلیلی است بر زندگی برزخی که اگر در برزخ زنده نباشند چشیدن عذاب هم معنایی ندارد.

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿٥١﴾

«این (کیفر) به سبب دستاوردهای شماست که از پیش فرستادید، و اینکه خدا هرگز برای بندگان (خود)

بسیار ستمکار نیست.» ﴿٥١﴾

آیه ۵۱ - اینجا که "لیس بظلام للعبيد" ظلم بسیار را از خدا سلب کرده، در زمینه این تهمت است که: بندگان در گناهانشان محبوسند؛ و در این صورت عذابشان ظلمی مضاعف است ۱- اجبار بر گناه و ۲- عذاب بر گناه اجباری، نه بلکه "بما قدمت یداک" عذاب تنها بر عمل کرد اختیاری گناهان است، چنانکه آیاتی دیگر هم مانند آیات ۵۲ تا ۵۶ نیز بر همین مبناست.

كَذَّابِ ۚ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ ٱللَّهِ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٥٢﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾ كَذَّابِ ۚ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٥٤﴾ إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٥﴾

(رفتارشان) مانند رفتار ویزگان فرعون و کسانی است که پیش از آنان بودند؛ به آیات خدا کفر ورزیدند، پس خدا به گناهان و خیمشان گرفتارشان کرد. بی گمان خدا توانمندی سخت پیگیر است ﴿٥٢﴾ این (کیفر) همواره بدین سبب است، که خدا نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر دهنده نبوده تا آنکه آنچه را در خودشان است تغییر دهند. و بی گمان خدا بسیار شنوای داناست ﴿٥٣﴾ (این شیوه) چون شیوه فرعونیان و پیشینیان است (که) با آیات پروردگارشان (همان ها و پروردگارشان را) تکذیب کردند. پس ما آنان را به گناهانشان هلاک نمودیم و فرعونیان را غرق کردیم؛ حال آنکه همه‌ی آنان ستمکار بوده اند ﴿٥٤﴾ بی گمان، بدترین جنندگان نزد خدا کسانی هستند که کفر ورزیدند، پس ایمان نمی آورند ﴿٥٥﴾

آیه ۵۵ - "إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ" این آیه کسانی را که هرگز سر تسلیم و ایمان ندارند بدترین جانوران خوانده، در اینصورت در میان جانوران بد و بدترین و خوب و خوبترین هم وجود دارد، و این کفار بدترین آنانند که انسانیت خود را فراموش کرده اند، و حتی در بُعد حیوانیت هم خدا را نمی پرستند، زیرا حیوانات و بلکه همه موجودات خدا پرستند.

ٱلَّذِينَ عٰهَدَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ﴿٥٦﴾ فَاِمَّا تَثَقَفَنَّهٗمْ فِى الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مِّنْ خَلْفِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ ﴿٥٧﴾ وَاِمَّا تَخَافَنَّ مِن

قَوْمٌ خِيَانَةٌ فَأَمْبِذُ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴿٥٨﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ﴿٥٩﴾ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٦٠﴾

کسانی که از ایشان پیمان گرفت، سپس در هر بار پیمانشان را می شکند، حال آنکه ایشان پروا نمی دارند ﴿٥٦﴾ پس اگر همواره - با کوشش و کاوش - در جنگ بر آنان دست می یابی، پس به وسیله ی آنان، کسانی که در پی آنانند تار و مار کن؛ شاید آنان متذکر شوند ﴿٥٧﴾ و اگر به راستی از گروهی بیم خیانت داری (پیمانشان را) به گونه ای برابر (چنانکه آنان هم پیمان شکستند) سوبشان بیفکن. بی گمان خدا خاینان را دوست نمی دارد ﴿٥٨﴾ و کسانی که کافر شدند هرگز گمان نکنند (که بر ما) پیشی بسته اند. آنان بی گمان نمی توانند (ما را) درمانده کنند ﴿٥٩﴾ و هر چه در توان و امکان دارید، از نیروها و اسب های جنگی آماده و بسیج کنید تا با این (تدارکات) دشمن خدا و دشمن خودتان و دیگرانی را به جز ایشان - که شما نمی شناسیدشان و خدا آنان را می شناسد - بترسانید. و هر چه در راه خدا انفاق کنید پاداشش به خود شما به شایستگی باز گردانیده می شود، حال آنکه بر شما ستم نرود ﴿٦٠﴾

آیه ۶۰ - "واعدوا لهم..."، امر قطعی الهی است که مسلمانان کلاً بر مبنای ایمان باید حالت آماده باش در برابر کافران داشته باشند و "من قوه" همه نیروها اعم از فرهنگی، عقیدتی، سیاسی، اقتصادی و بالاخره جنگی را در بر گرفته است.

"و من رباط الخیل" مخصوص آمادگی جنگی است که بالاخره در کل نیروها چه درونی و چه برونی، فردی یا اجتماعی، مؤمنان باید حالت آماده باش داشته باشند، و نه آنکه همیشه در حال جنگ باشند، بلکه "ترهبون به عدو الله و عدوكم" که حالشان در برابر آنان حالت اربابی و ترساندن معاندان باشد، تا هرگز خیال هیچگونه تجاوزی به مسلمانان را نداشته باشند، این حالت اولی و همگانی مسلمانان است که شأنیت و آمادگی دفاع داشته باشند، تا چه رسد به حالت های فعلی که مبتلای به هر گونه هجومی گردند، که در اینجا بطریق اولی باید حالت چیره گی بر دشمنان داشته باشند.

اصولاً خطر کفار هم در انحصار جنگ نظامی نیست، بلکه جنگ های اخلاقی، عقیدتی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و بالاخره هرگونه ضدیت با مسلمانان با اختلاف مراتبشان جنگ است، بلکه بر مبنای

آیاتی چند از قبیل "الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ" (۲: ۲۱۷) و "الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ" (۲: ۱۹۱) جنگهای غیر نظامی أحياناً خطرناکتر بوده و نیاز به آمادگی و مبارزه بیشتری دارند.

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦١﴾ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾

و اگر برای صلح (و تسلیم، به سوی تو) بال گشودند [پیش آمدند] تو نیز برای آن بال بگشای [پذیر] و بر خدا توکل نمای. همواره او (هم) او بسیار شنوای داناست ﴿٦١﴾ و اگر بخواهند تو را بفریبند، پس به راستی خدا تو را بس است. اوست که تو را با یاری خود و با (یاری) مؤمنان تعیید کرد. ﴿٦٢﴾

آیات ۶۱ و ۶۲ - "وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا" در عین حال همین کفار خطرناک اگر برای صلح و تسلیمشان پرواز کردند ما نیز باید پرواز کنیم ولی هرگز احتیاط را از دست ندهیم.

اسلام اصولاً دین هجوم نیست، بلکه دین دفاع است، بنابراین اگر دشمن مهاجم دست از هجومش برداشت و اعلام صلح کرد - چه راست و چه دروغ - ما هم باید با حفظ کمال احتیاط دست از دفاع برداریم، و شاهد براین مطلب اینجا "و تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ" است که با توکل بر خدا احتیاطات لازمه را در برابر فریبهای دشمنان منظور داریم، و نیز شاهد دیگر آیه بعدی است که اگر این کفار باتقاضای صلح بخواهند شمارا فریب داده و پس از قرار صلح هجومی نابهنگام کنند، خدا برایت کافی است، یعنی باید به حول و قوه الهی احتیاطات لازم را از دست ندهید.

وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلَّفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٣﴾

و میان دل هایشان الفت انداخت. اگر آنچه در زمین است همه را انفاق می کردی، بین دل هایشان الفت برقرار نمی کردی، ولی خدا میان آنان الفت انداخت. به راستی او دارای عزتی پر حکمت است. ﴿٦٣﴾

آیه ۶۳ - این آیه می فرماید: اگر برای پیوند میان این پراکنده دلان تمام آنچه در زمین است انفاق کنی، هرگز نخواهی توانست این پیوند را ایجاد کنی، و تنها خداست که دلهای پراکنده را پیوند می دهد، چنانکه پرداخت بخشی از زکات به "المُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ" هم، گرچه بهمین منظور پیوند دلها و توجهشان به اسلام است، لکن بدون اراده الهی هرگز پیوندی حاصل نمی شود، و مال به تنهایی قادر به تألیف قلوب نیست.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٤﴾

هان ای پیامبر برجسته! خدا تو را بس است، و (نیز) کسانی از مؤمنان که پیرو تو هستند ﴿٦٤﴾

آیه ۶۴ - "حسبک الله" حساب کفایت ربانی، و "من اتبعک من المؤمنین" حساب فرعی ایمانی بشری است، که هیچیک به تنهایی کارگزار نیستند، ربانیتش گرچه به تنهایی امکان پذیر است ولی بر خلاف حکمت است، و خلقیتش هم بدون نصرت ربانی هرگز امکان پذیر نیست.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا
مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ
لَا يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

هان ای پیامبر برجسته! مؤمنان را بر کشتار (کافران) برانگیز. اگر از شما بیست تن، شکستیا باشند بر دویست تن (از آنان) باید چیره شوند، و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کسانی که کافر شدند باید پیروز شوند، زیرا آنان قومی هستند که (در دریافت حقایق) بررسی نمی کنند ﴿٦٥﴾

آیه ۶۵ - یکی از تاکتیکهای مهم و واجب جنگی در صدر اسلام بین مسلمانان و کافران این بوده که بیست مسلمان باید در برابر دویست کافر مقاومت می کردند، زیرا تعداد مسلمانان بسیار کمتر از کافران مهاجم بوده، و اگر این مبنا نمی بود، اصلاً دفاع بر مسلمانان میسر نبود، ولی پس از گذشت مدت زمانی که تعداد مسلمانان افزون شد، خدای متعال به همین مناسبت خفیف مهمی فرمود که تا هنگامیکه کافران مهاجم دو برابر مسلمانان باشند استقامت بر مسلمانان واجب است.

درست است که این دو فرمان جنگی در دو موقعیت زمانی در مدینه منوره بوده و دومی ناسخ اولی است، لکن در کل زمانهایی که یکی از دو حالت پیش آید باید دفاع مناسبی صورت گیرد، چه تعداد مسلمانان یک دهم باشد، چه کمتر و یا بیشتر.

اصولاً تعداد مؤمنین هر قدر کمتر باشد بایستی استقامتشان بر مبنای ایمان بیشتر باشد، البته جائیکه کل مؤمنین از بین نروند یا صدمه ای فو دفاع به آنها نرسد، یا با کشته شدن همه آن جنگجویان اصل اسلام حفظ شود، و یا برای سایر مسلمانان زندگی امنی حاصل گردد.

در هر صورت طبق قاعده دوران میان اُهم و مهم باید میان و جوب دفاع و وجوب حفظ کیان اسلام و مسلمین اُهم را ترجیح داد، مثلاً در عهد مکی که آغاز طلوع اسلام بود، و مسلمانان بسیار کم وضعیف و مشرکان بسیار زیاد و نیرومند بودند، نه تنها هجوم دفاعی بلکه اصل دفاع هم جایز نبود، زیرا اسلام و مسلمانان هر دو ریشه کن می شدند، اما اگر این دو واجب برابر باشند دفاع نیز جایز است، و اگر برای حفظ کیان اسلام دفاع لازمتر باشد طبعاً واجب می گردد، بنابراین در مثلث حالات

حکم دفاع بین حرام، جایز و واجب است، البته وجوب دفاع هم مراحل دارد، مثلاً در هنگامه بسیج عمومی - که خطر کفار بسیار زیاد است - وجوب هجوم دفاعی در حد اعلی است، و در جنگهای گروهی حدّ ادنی، و در این میان وجوبی میانگین است.

الَّنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٦٦﴾

اکنون خدا به شما تخفیف داد، و حال آنکه می دانست همواره در شما ضعفی هست. پس اگر از (میان) شما یکصد تن شکیبا باشند بر دویست تن (از آنان) باید پیروز گردند، و اگر از شما هزار تن باشند، به اذن الهی بر دو هزار تن (باید) غلبه کنند، و خدا با شکیبایان است ﴿٦٦﴾

آیه ۶۶ - در این آیه که برمبنای "علم أن فيكم ضعفاً" - یک دهم تبدیل به یک دوم گردید - جای این پرسش است که: این تخفیف در زمینه کثرت مسلمانان بوده، پس چگونه ضعفشان در این کثرت موجب تخفیف گشته؟ پاسخ این است که: در هنگامه نخست در عین محقق بودن ضعف و قلت مسلمانان حکم یک دهم بمظور نگبانی ضروری مسلمانان بوده، لکن پس از ازدیاد جمعیتشان اولاً این حکم ضرورتی نداشته، و ثانیاً خود کثرت جمعیت احياناً موجب ضعف و سهل انگاری است، و در هر صورت و سیرت کلاً باید این حقیقت مراعات شود که جنگجویان مسلمان و یا اسلام مغلوب کافران نشوند، و این ۲۱ و ۱۰۱ نمونه هایی است از نابرابری عدد و برابری نیروی لازم مسلمانان.

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ لَهُمْ أَصْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾

برای هیچ پیامبر برجسته ای (چنین) نبوده است که برایش اسیرانی باشند تا در زمین (و زمینه)ی جبهه‌ی جنگ پیروزی کامل بیابد. شما متاع زودگذر دنیا را می خواهید و خدا آخرت را (برایتان) می خواهد. و خدا عزیز حکیم است ﴿٦٧﴾

آیه ۶۷ - اینجا تاکتیکی جنگی در مورد گرفتن اسیر است، که تا غلبه کلی در زمین و زمینه جنگ رخ ندهد، حتی پیامبر - که فرمانده کل قواست - حق اسیر گرفتن و دریافت غنیمت را ندارد.

لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٩﴾

اگر در آنچه (از غنیمت) گرفتید، از جانب خدا نبشته ای سبقت نگرفته بود، همانا به شما عذابی بزرگ می رسید ﴿٦٨﴾ پس از آنچه به غنیمت برده اید، حلال پاکیزه ای را بخورید، و از خدا پروا بدارید. خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگان است. ﴿٦٩﴾

آیه ۶۹ - "فکلوا مما غنمتم حلالاً طیباً" گرچه در اینجا زمینه غنیمت - مانند آیه خمس - غنیمت جنگی است، لکن مورد مخصص نیست، و لفظ غنیمت کل بهره های مالی را شامل است، و از اینگونه آیات حکم عمومی غنیمت را استفاده می کنیم، اگر خمس باشد که بعنوان قاعده اقتصادی مسلم کلاباید پیروی گردد، و اگر هم مسلمانان ضرورت و نیاز بیشتر به مصارف مالی داشتند نوبت به آیه "یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو" (۲۱۹:۲) می رسد که بعنوان تبصره و نیاز احیائی باید مصارف ضروری اسلامی از مافوق خمس تأمین گردد، چنانکه در حالت عادی از خمس تأمین می شود، و اصولاً غنیمت در لغت قرآن کلیه بهره های مالی را شامل است، چنانکه "فعندالله مغانم کثیره" (۹۴:۴) برای خدا غنیمت های بسیار مقرر داشته، و آیا خدا هم جنگ می کند تا غنیمت جنگی داشته باشد.

لفظ «طیباً» پس از «حلالاً» شاید نظر به هر دو بعد مصرف غنیمت داشته باشد: بعد اول مصرف غنیمت در جهت اصل حلیت که ۵۴ از غنیمت است. بعد دوم «طیباً» که اگر مصرف ضروری اسلام بیش از خمس باشد - ۵۴ باقیمانده کلا طیب و موافق میل مصرفی مسلمانان نخواهد بود و در صورتی طیب است که حاجات اسلامی بگونه ای طیب و پاکیزه بر طرف گردد.

"و اتقوا الله ان الله غفور رحیم" اشاره ای بس لطیف است به همین جریان که از نافرمانی خدا در هر بعد باید پرهیزید و تقوی داشته باشید، تقوای در اصل قانون خمس، و تقوای در تبصره که "قل العفو" باشد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا
يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧٠﴾

هان ای پیامبر برجسته! به کسانی که در دست های شما اسیرند بگو: «اگر خدا در جان های شما خیری بداند، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می دهد و برایتان پوشش می نهد. و خدا بسی پوشنده رحمت گر بر ویژگیان است.» ﴿۷۰﴾

آیه ۷۰ - "إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ" اگر خدا بداند، این «اگر» بمعنای شک در دانستن خدا نیست، بلکه حکایت از واقعیت می کند، یعنی اگر واقعاً خیری در شما بود بر شما پوشش می نهد، و اگر هم خیری نبود پوششی هم در کار نبود، بنابراین عبارت «اگر خدا بداند» بدین معنی نیست که در واقع چیزی باشد که خدا نداند، زیرا خدا در مثلث زمان و قبل و بعد آن به همه چیز آگاه است، و همه چیز در محضر علمش حضور فعلی دارند، و بدون هیچ دور و نزدیکی در برابر او برابرند.

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ﴿٧١﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ

اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَا وَتَّصَرُّوا أَوْلِيَّكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّنْ وَلِيَّتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٧٢﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ﴿٧٣﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَا وَتَّصَرُّوا أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِن بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهِدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنكُمْ وَأُولَئِذَا الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾

و اگر نسبت به تو خیانت بخواهند (بدان که) همواره پیش از این (هم) به خدا خیانت کردند. پس خدا تو را بر آنان مسلط ساخت. و خدا بسیار دانایی حکیم است ﴿٧١﴾ بی گمان کسانی که ایمان آوردند و (در راه ایمان، از جایگاه بی ایمانی) هجرت کردند، و با اموال و جان هاشان در راه خدا جهاد کردند، و کسانی که (آنان را) پناه دادند و کمک (شان) نمودند، ایشان بعضیشان اولیای بعضی (دیگر) اند و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نکردند، برایتان از ولایتشان چیزی نیست تا (اینکه) هجرت کنند، و اگر (هم) از شما (علیه دشمنان) یاری طلبیدند، یاریشان بر (عهده‌ی) شماست؛ مگر بر گروهی که میان شما و ایشان پیمانی است. و خدا به آنچه می کنید بسی بیناست ﴿٧٢﴾ و کسانی که کافر شدند اولیای یکدیگرند. اگر (به مسلمانانی که از شما یاری می طلبند) کمک نکنید، در زمین فتنه و فساد بزرگ خواهد بود ﴿٧٣﴾ و کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند، و کسانی (هم) که (آنان را) پناه دادند و کمک کردند، ایشان به راستی (هم) اینان مؤمن اند. برایشان پوشش و روزی ای با کرامت و وسعت است ﴿٧٤﴾ و کسانی که پس از آن ایمان آوردند و به معیت شما جهاد کردند، ایشان از شما پند و ارحام، بعضی به بعضی دیگر در کتاب خدا برترند. به راستی خدا به هر چیزی بسی داناست ﴿٧٥﴾

آیات ٧٢ تا ٧٥ - حالت مهاجرت بر محور ایمان موضوع اصلی است، که در این جریان تنها ولایت و ارتباط دوستی و سایر جهات اسلامی میان کسانی است که از مکه به مدینه هجرت کرده اند، و آنانکه بدون هیچ عذری در مکه ماندند هرگز و لایقی نسبت به آنان و مهاجران نیست.

آری، اگر ماندگان بدون عذر در هنگامه خطر از شما یاری خواستند، باید به آنها کمک کنید، زیرا به هر حال مسلمانند، گرچه در مهاجرت نکردن مقصّرند، چون اصل و محور کل نفی و اثبات ها ایمان است، پس اگر "استنصروکم فی الدین" شما نیز "فعلیکم النصر".

در مورد ارث هم چنانکه گذشت در جریان مهاجرت تنها ارث میان مؤمنان مهاجر بود، که اگر مؤمنی از روی تقصیر هجرت نکرده بود ارث بر هم نبود، و بعد از اینکه جریان حکومت اسلامی در مدینه منوره پا گرفت، و مخصوصاً هنگامی که مکه فتح گردید، دیگر موضوع شرط هجرت در هیچ مرحله ای از مراحل ارتباطات و لایتنی - چه معنوی و چه مادی - نقشی نداشت.

و در آیه (۷۴) حق ایمان در انحصار مربع ایمان، هجرت، جهاد و یاری کردن و پناه دادن مؤمنان مهاجر مقرر شده، البته این مربوط است به کسانی که پیش از هجرت در مدینه بودند.

سوره توبه

بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ﴿٢﴾ وَأَذِّنْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣﴾

بیزاری ای است (از سوی) خدا و پیامبرش سوی آن مشرکانی که با ایشان پیمان بسته اید. ﴿١﴾ پس (ای مشرکان!) چهار ماه (دیگر با امنیّت) در زمین (حرم) بگردید و بدانید که شما نمی توانید بی امان خدا را به ستوه آورید. و بی گمان خداست که رسواکننده‌ی کافران است ﴿٢﴾ و (این) اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش در روز حجّ اکبر [حجّ مقابل عمره] سوی مردمان که خدا به راستی از مشرکان بیزار است، و (نیز) پیامبرش (هم از مشرکان بیزار است) پس اگر (از کفر) توبه کنید، (هم) آن برای شما خوب است، و اگر روی برگردانید بدانید که شما هرگز درمانده کنندگان خدا نیستید. و کسانی را که کفر ورزیدند از عذابی دردناک نوید ده ﴿٣﴾

آیه ۳ - "يوم الحج الاکبر" همان حج در برابر عمره است، زیرا حج دو بخش می باشد: بخش کوچک ترش عمره و بخش بزرگترش حج است، که در آن وقوف در به عرفات، مشعر و منی و نیز اعمال آنها واجب است.

اصولا حج یعنی طواف خانه خدا، که در هر دوی حج و عمره واجب است، پس لفظ حج مشترک است بین حج و عمره، مگر آن که حج مقابل عمره ذکر شود، مانند همین آیه که "الحج الاکبر" و آیه "و أتمو الحج و العمره لله" (۱۹۶:۲) که در این جا به قرینه ذکر عمره با حج، مراد از حج همین حج اکبر است.

آیات ده گانه اول سوره توبه بر حسب روایات بسیاری از فریقین به دست امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برای مشرکین مکه، پس از فتح آن قرائت شد. و پیش از آن این مأموریت بر عهده ابوبکر بود، ولیکن پیش از آن که ابوبکر به این مقصد برسد از طرف رسول الله (صلی الله علیه وآله) به وحی الهی ابوبکر از این مأموریت عزل شد، و انجامش در اختصاص امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار گرفت و هنگامی که ابوبکر از رسول الله (صلی الله علیه وآله) پرسید: چرا مرا از این مأموریت عزل فرمودی و علی را به جای من فرستادی، که در راه نامه این مأموریت را از من بازستاند، پاسخ شنید: أنت صاحبی فی الغار، که: هم صحبتی تو با من فقط در غار بود - و نه در دیگر جاها - مانند لیلۃ المبيت و همانندش وانگهی این صحبت در غار با خوابیدن علی (علیه السلام) در لیلۃ المبيت فرهای بسیار دارد، علی (علیه السلام) در آن شب جانش را در معرض خطر نهاد، ولیکن ابوبکر آنچنان در غار لرزه بر اندامش افتاد که پیغمبر او را نهی کرده و فرمود: «لا تحزن»، پس آن گاه نزول سکینه و آرامش قلب - که در این جریان باید ویژه ابوبکر باشد یا هر دو را شامل گردد - در اختصاص پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفت، که "انزل الله سکینه علیه" و نه «علیهما»، چنان که در آیه غار خواهد آمد.

این جا در جریان عزل ابوبکر و تعیین علی (علیه السلام) پیامی است برای کل مسلمانان در دو بعد: بعد نخستین اصلی این که ابوبکر هرگز شایستگی خلافت و فرمانبری ویژه ای در زمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) نداشته، تا چه رسد به خلافت مطلقه بعد از وفات آن حضرت، و این نصب و عزلش و نصب علی (علیه السلام) اشاره ای بس لطیف است بر این حقیقت که خلافت ابوبکر کلاً خیالی باطل است، دوم کل کسانی که ممکن است در نظر مردم شایستگی مقامی را داشته باشند ولی در واقع شایستگی نداشته باشند، بر ولی امر عادل مسلمین واجب است به عنوان پیام نفی و اثبات اول برای این شخص نالایق مقامی را مقرر کند و پیش از انجام آن شخص شایسته تری را انتخاب نماید.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ
أَحَدًا فَاتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٤﴾ فَإِذَا انسَلَخَ
الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُواهُمْ وَأَحْصُرُواهُمْ وَأَقْعُدُوا
لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥﴾ وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلِمَ
اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ
عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا

اسْتَقِمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨﴾ اشْتَرُوا بِآيَةِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩﴾ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴿١٠﴾ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَإِخْوَةٌ نُّكُمُ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١١﴾

مگر کسانی از مشرکان که با آنان پیمان بسته اید، سپس چیزی از (تعهدات خود نسبت به) شما فروگذار نکردند، و کسی را بر ضدّ شما پشتیبانی ننمودند. پس پیمانشان را سویشان تا مدت (مقرر)شان به اتمام رسانید. بی گمان خدا پرهیزگاران را دوست می دارد ﴿٤﴾ پس چون ماه های حرام سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و دستگیرشان کنید و به محاصره در آورید، و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید. پس اگر توبه کردند و نماز بر پا داشتند و زکات دادند، رهاسان کنید. خدا بی گمان پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿٥﴾ و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهِش ده، تا سخن خدا را بشنود، سپس او را به مکان امنش برسان. این تأمین برای آن است که آنان بی گمان گروهی نادانند ﴿٦﴾ چگونه مشرکان را نزد خدا و نزد فرستاده اش پیمانی است؟ مگر کسانی که کنار مسجدالحرام با هم پیمان بسته اید. پس تا (هنگامی که) برایتان (بر این پیمان) پایداری بخواهند، (شما هم) برای پیمانشان پایداری بخواهید. خدا بی گمان پرهیزگاران را دوست می دارد ﴿٧﴾ چگونه (برای آنان پیمانی است) با آنکه اگر بر شما دست یابند، درباره ی شما هیچ گونه رابطه ای و هیچ گونه پیمانی را مراعات نمی کنند. شما را با دهان هاشان راضی می کنند حال آنکه دل هاشان امتناع می ورزد. و بیشترشان فاسق اند ﴿٨﴾ با آیات خدا بهای اندکی را خریدند، پس (خودشان و دیگران را) از راه خدا بازداشتند. به راستی آنان چه بد اعمالی انجام می داده اند ﴿٩﴾ درباره ی هیچ مؤمنی هیچ گونه رابطه و پیمانی را مراعات نمی کنند. و ایشان، (هم) اینان تجاوزکاراند ﴿١٠﴾ پس اگر توبه کنند و نماز بر پادارند و زکات بدهند، (هم اینان) برادران دینی شمايند. و ما آیات (خود) را برای گروهی که می دانند جداسازی (و تبیین) می کنیم. ﴿١١﴾

آیه ۱۱ - "فإن تابوا وأقاموا الصلاة و..." اخوت در دین را با مسلمین برای مشرکان در صورتی مقرر داشته که توبه کنند و نماز به پا دارند و زکات بدهند که توبه و برگشت از انحراف شرک به توحید اصل بزرگ دین است و نماز فرع معرفتی آن و زکات فرع اقتصادیش، با این سه شرط "فإخوانکم فی الدین" مسلم است، پس در این اخوت نه شیعه بودن شرط است و نه سنی بودن و به همین جهت آیه "وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا" (۱۲:۴۹) اخوت را میان کل مؤمنین به

همین معنای مثلث ایمان مقرر کرده است، روی این اصل همان گونه که غیبت شیعیان برای سنیان حرام است، غیبت سنیان نیز برای شیعیان حرام است مگر در موارد استثنایی که در هر دو استثناء می شود. و جای بسی تحیر است که شیخ انصاری در باب غیبت مکاسب سنیان را واجب الغیبه دانسته، ولی اطفال شیعه را محرم الغیبه دانسته، به خیال اینکه "فی الدین" بعد از «اخوانکم» درباره اطفال آمده، با آنکه تنها در آیه مورد بحث آمده که اخوت دینی را میان تمامی مسلمانان محقق دانسته است.

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴿١٢﴾ أَلَا تَقْتُلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

و اگر سوگندهای خود را پس از پیمانشان شکستند، و در دینتان طعنه زدند، (شما هم) با پیشوایان کفر بجنگید - ایشان بی گمان پایبند (به هیچ سوگندی) نیستند - شاید (از پیمان شکنی و یا کفرشان) باز ایستند. ﴿١٢﴾ چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند، و برای بیرون راندن رسول همت گماشتند - و (هم) آنان نخستین بار (جنگ را) با شما آغاز کردند - کشتار نمی کنید؟ آیا از آنان می ترسید؟ پس اگر مؤمن بوده اید، خدا سزاوارتر است که از او بهراسید. ﴿١٣﴾

آیه ۱۳ - "أَلَا تَقَاتِلُونَ" به معنای کشتار طرفینی است، و از این قبیل جملات در باب کشتار در قرآن بسیار است که کلا در اسلام کشتار به معنای هجوم ابتدایی نیست، بلکه کشتار دفاعی است، زیرا در همین آیه کشتار را در برابر کسانی که پیمانشان را نقض کردند و در بیرون راندن رسول الله (صلی الله علیه و آله) جدیت نمودند و ابتدا به هجوم نمودند مطرح فرموده، و این کشتار به معنای دفاع است.

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾ وَيَذْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٥﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

با آنان کشتار کنید (تا) خدا آنان را به دست شما عذاب نماید و خوارشان کند، و شما را بر ایشان پیروز گرداند، و سینه های (جریحه دار) گروه مؤمنان را شفا بخشد، ﴿١٤﴾ و خشم دل هایشان را بزدايد. و خدا به هر که بخواهد برگشت می کند. و خدا بسی دانایی حکیم است ﴿١٥﴾ یا پنداشتید که (از آزمون خدا) رها می شوید، حال آنکه خدا کسانی را از میان شما که جهاد کرده و غیر از خدا و فرستاده ی او و

مؤمنان، محرم درونی اسرارشان نگرفته اند، هنوز نشانه ای نگذارده؟ و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است. ﴿۱۶﴾

آیه ۱۶ - "و لما يعلم الله" از «عَلِمَ» به معنای نشانه است نه از «عِلْم»، زیر عِلْم به اصطلاح دو مفعول گیر است، و عِلْم یک مفعول گیر، و در این جا «الذین» همان یک مفعول است، وانگهی علم خدا همیشه و بر همه چیز محیط است و نه حادث نیست.

در این آیه بحث درباره نشانه واقعی ایمان است که این نشانه در جریان جهاد و یا کمک گرفتن از غیر خدا و رسول محقق می باشد، زیرا تنها ادعای ایمان با عمل کردن به ظواهر آن نشانه ایمان واقعی نیست، بلکه در این هنگام که جان مؤمن در خطر است و عمل به مقتضای جریان ایمان بسیار مشکل می باشد مؤمن واقعی علامت گذاری می شود.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ
أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿۱۷﴾ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ
اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ
فَعَسَىٰ أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿۱۸﴾

هرگز بت پرستان را (چنان حقی) نبوده است که مساجد خدا را آباد کنند، در حالی که گواهانی بر کفر خودهایشان می باشند. آنانند که اعمالشان به هدر رفته و ایشان در آتش جاودانند ﴿۱۷﴾ مساجد خدا را تنها کسی آباد می کند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز بر پا داشته و زکات داده و به جز خدا (از احدی) نهراسیده. پس امید است اینان از راه یافتگان باشند ﴿۱۸﴾

آیات ۱۷ و ۱۸ - در این آیات درباره آباد کردن مساجد الله نفی و اثباتی شده است، نفی آبادانی آنها برای مشرکان در حالی که شرکشان را آشکار دارند، و خود نیز گواه بر آن هستند، سپس مأموریت برای آبادانی مساجد الله برای مؤمنان بالله و الیوم الآخر و به پا دارندگان نماز و زکات است، که جز از خدا نترسند.

این دو نفی و اثبات تنها نظر به آبادانی ظاهری بنیان مساجد الله ندارد، بلکه مهم تر آبادانی شرکت در آنهاست، بنابراین همانگونه که مشرکان حق ندارند مسجدی را بنیان کنند، حق ندارند در مساجد نیز شرکت کنند، مگر آنان که شرکشان زمینه ایمانشان باشد که "شاهدین علی انفسهم بالکفر" نباشند، بلکه پی جوی ادله ایمانند، و یا دست کم عنادی با ایمان ندارند، روی همین اصل شایسته است در جایگاه های اجتماع مسلمانان برای گفت و شنود سالم به عنوان رهنمونشان شرکت کنند.

و این که آنان در حال جنابتند و اگر هم به قصد هدایت بخوانند وارد مسجد شوند، جنابتشان مانع از ورودشان می شود. باید گفت: این جا برای نهی از منکر بالفعل زمینه درستی وجود ندارد، زیرا اگر جُنُب هستند، ورود با جنابت را در مسجد حرام نمی دانند، بنابراین این منکری نیست که مورد نهی قرار گیرد، بلکه اول باید آنها را آگاه ساخت تا معلوم شود، این جریان منکر است، وانگهی اینان که ورودشان به مسجد برای آگاهی به اسلام است دیگر زمینه لازمی برای آگاهی پیشین به این حکم جزئی ندارند، و پیش از ایمانشان هم ممکن نیست و بالاخره اگر هم مسلمان یا کافری با علم به جنابت و علم به حرمت دخول جنب در مسجد برای جریان هدایت که مهمتر است وارد شد، این ورود اگر واجب نباشد هرگز حرام هم نیست.

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾

آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند کسی پنداشته اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده؟ (اینان) نزد خدا یکسان نیستند. و خدا بیدادگران را هدایت نمی کند. ﴿١٩﴾ کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته اند، درجه‌ی آنان نزد خدا بزرگ تر است، و ایشان (هم) اینان، به سلامت بهره مندند ﴿٢٠﴾

آیه ۲۰ - در این آیه ایمان و هجرت و جهاد فی سبیل الله با مال و جان را نزد خدا در درجه بالاتر از ایمان عادی و انجام ظواهر چشمگیر ایمانی قرار داده است.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾

پروردگارشان آنان را از (جانب ویژه‌ی) خود، به رحمت و خشنودی و باغ‌هایی (در بهشت) که در آنها نعمت‌هایی پایدار دارند، مژده می دهد ﴿٢١﴾ در آن باغ‌ها جاودانه اند. تنها خداست که همواره نزد او پاداشی بس بزرگ است ﴿٢٢﴾

آیه ۲۲ - "خالدین فیها أبداً" منظور از این ابدیت در بهشت ابدیت ربانی است که خدا بر مبنای آیاتی چند بهشتیان را هرگز نمی میراند و از بهشت برون نمی کند، که مقتضای فضل بی نهایت ربانی

است - ولی چنان که قبلاً اشاره شد - خلود برای جهنمیان حداکثر این است که تا آتش هست و تا آنان استحقالاً دارند در آتش می مانند، و پس از آن هر دو خاموش می گردند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى
الْإِيمَنِ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾ قُلْ إِن كَانَ
ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا
وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسْكِنٌ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ
كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمُ
مُذَبِّرِينَ ﴿٢٥﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر پدرانتان و برادران تان کفر را علیه ایمان به دوستی برگزیدند (آنان را) به سرپرستی و دوستی مگیرید، و هر کس از میان شما آنان را سرپرست (خود) گیرد، ایشان، (هم) اینان ستمکاراند ﴿٢٣﴾ بگو: «اگر پدران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آوردید و تجارتی را که از کسادش بیمناکید و جایگاه هایی را که (آنها را) خوش می دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب ترند، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را فرود آورد.» و خدا گروه فاسقان را راهنمایی نمی کند ﴿٢٤﴾ خدا همواره شما را در جایگاه های بسیاری، به راستی یاری کرده است؛ و (نیز) در روز حنین، آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده (و مغرور) و خوشحالتان کرده بود. پس (اینها) به هیچ وجه از شما دفع (خطر) نکرد، و زمین با همه ی فراخیش بر شما تنگ گردیده بود. سپس شما پشت کنان (به دشمن) بودید، در حالی که فرار کردید ﴿٢٥﴾

آیه ۲۵ - اینجا "مواطن کثیره" به میان آمده و بر حسب روایاتی هشتاد موطن است، که خدا در این آیه یاری خود را به مؤمنان در آنها تذکر می دهد. ولی آیا کثرت هشتاد گانه این موطن دلیلی است بر این که «کثیره» همه جا به همین معناست؟ هرگز! چون اگر هم این جا کثیره هشتاد مورد است، اولاً دلیل بر آن نیست که در همه جا همین عدد مراد باشد، و ثانیاً کثرت ها در جریان های گوناگون مختلفند، مثلاً کسی که مالک صد هزار تومان است، نمی شود گفت هشتاد هزار تومانش با لفظ «کثیره» مورد وصیت است، که بر خلاف آیات ارث می باشد، ولی کسی که دارای هشتاد میلیون تومان است، یک میلیونش هم کثیره است.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَكَرَ لِكَرَّاءِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾

سپس خدا آرامش (ویژه ای از) خود را بر فرستاده اش و بر مؤمنان فرستاد، و سپاهانی (هم) فروفرستاد (که) آنها را نمی دیدید، و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد و این (همان) سزای کافران بود ﴿٢٦﴾

آیه ۲۶ - سکینه در این آیه بر رسول سکینه مستدام و تکامل اطمینان بخشی رسالت است، و بر مؤمنان نیز سکینه ای ایمانی است، و هنگامی که خدا سکینه و آرامش خصوصی را چنان که بر رسول بر مؤمنان هم فرو می فرستد که طبعاً برای مؤمنان رفع اضطراب و ایجاد طمأنینه است، پس چرا در آیه غار سکینه و اطمینان بخشی تنها بر پیامبر نازل شد، حال آن که کلاً آرام دل بود و برای استمرار و تکامل آرامش او نازل شده، اما بر ابوبکر - با تمامی ناآرامیش - نازل نشد، آیا این دلیل نیست که ابوبکر در آن هنگام در جرگه این مؤمنین نبود؟ نه آن که ایمان نداشت، بلکه ایمان شایسته سکینه ربانی برای او نبود.

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾

سپس خدا پس از این (واقعه) به هرکس بخواهد بازگشت می کند. و خدا بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿٢٧﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! بت پرستان تنها (از نظر عقیده و اعمالشان) بسیار ناپاکند، پس نباید از سال آینده به مسجدالحرام نزدیک شوند، و اگر (در این قطع رابطه) از فقر بیمناکید، اگر خدا بخواهد در آینده ای شما را به فضل خویش بی نیاز می گرداند. خدا همواره بسی دانای حکیم است ﴿٢٨﴾

آیه ۲۸ - "انما المشركون نجس": مقصود از نجاست، نجاست بدنی مشرکان نیست، زیرا شرک کار روح است و نه بدن، پس مشرکان دارای نجاست روحی اند و نه بدنی، چنان که مقصود از اینان هم کل منحرفان در توحید نیستند، بلکه بت پرستان رسمی مرادند چنان که آیه "لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ" (۱:۹۸) کفار و منحرفان اهل کتاب را در برابر مشرکان قرار داده است، واصولاً منحرفان از اسلام یا مشرکند یا کتابی منحرف و غیر منحرف و یا تنها موحدند، نه کتابی و نه مسلمان.

آری «المشركون» در این آیه تنها شامل بت پرستان رسمی است و نه موحدان غیرکتابی، بلکه و نه کتابیان منحرف، گرچه انحرافات در بعد توحیدی دارند، اما در زمره بت پرستان نیستند، و اگر هم در آیاتی لفظ اشراک نسبت به آنان آمده این خود انحرافی است کمتر از بت پرستی رسمی. که آنان را در جرگه موحدان منحرف قرار داده است، و در این آیه «انما» که مشرکان را در انحصار نجاست قرار داده که هیچ گونه طهارت و پاکی عقیدتی ندارند، دلیلی است بر این که موحدان غیر کتابی، بلکه منحرفان کتابی مشمول «المشركون» نیستند، زیرا آنان حق و باطل را در هم آمیخته اند، اما "انما المشركون نجس" در این جا آنان را نجس و باطل صد در صد معرفی کرده است، بنابراین نجاست مشرکین در این آیه در انحصار بت پرستان است، پس نجاست ظاهری نیست، چون نجاسات دیگری هم وجود دارد. وانگهی اگر مشرکان به علت نجاست بدنی و عینی حق ورود به مکه را ندارند، این حکم کل نجاسات را شامل خواهد بود، بنابراین زندگی در مکه حتی برای معصومان حرام است تا چه رسد به دیگران که کلاً مبتلای به نجاساتی می باشند.

این جا "فلا یقربوا" است نه (فلا یدخلوا) یعنی حتی نزدیک به مسجدالحرام هم نشوند، و نزدیک مسجدالحرام دست هم دست کم کل مکه است، و اگر مراد نجاسات جسمانی باشد اصولاً زندگی کل مسلمانان در مکه به علت نجاساتی که بالضروره دارند حرام است!

تأیید این که مراد از «لا یقربوا» نزدیک شدن به مسجدالحرام است نه خود مسجدالحرام "و ان خفتم عیلة" می باشد، بدین معنی که اگر در منع ورود مشرکان به قرب مسجدالحرام شما گرفتار فقر شوید، خدا به شما کمک خواهد کرد و با توجه به این که معاملات - حتی در بین مسلمانان، تا چه رسد به مشرکان - در خود محیط مسجدالحرام نبوده و نیست، بلکه کل معاملات در شهر مکه است و نه مسجدالحرام یا دیگر مساجد مکه، تنها نجاست معنوی مشرکان برای چندمین بار تأیید می گردد و نه نجاست ظاهری آنان.

بنابراین عقیده بت پرستی مشرکان خود موجب است که در محیط خالص توحیدی مکه مکرمه وارد نشوند که خود ورود و معاشرت و تجارتشان به استهزاء کشیدن موحدین و توحید آنان را به دنبال دارد. بر این اساس ورود غیر مشرکان رسمی در مکه حرام نیست.

و این جا پیامی است که اصولاً اگر ورود منحرفانی در میان گروهی از مؤمنان که موجب انحراف و یا استهزا به آنان باشد حرام است گرچه این گروه مؤمن در بلاد کفر زندگی کنند که مثلاً در مجتمع مسکونی اسلامی که عباداتی اسلامی برگزار می گردد اگر منحرفانی در میان این گروه راه یابند که به

انحراف خود بسنده نکنند و اسلام و اسلامیان را به مسخره گیرند، و آنان را ناچیز شمردند، و یا گمراه سازند، در صورت امکان باید از ورودشان جلوگیری شود.

این حکم مشرکان رسمی است، تا چه رسد به کتابیان که از نظر بدنی از آنان پاکترند، چنانکه آیه پنجم مائده گواهی حتمی بر طهارت بدنیشان است.

قَتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن
يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٢٩﴾

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام کرده حرام نمی دارند و به دین حق نمی گروند، کشتار کنید، تا به دست خود در حال کوچک منشی جزیه دهند ﴿٢٩﴾

آیه ۲۹ - "و هم صاغرون" بدین معنی نیست که پرداخت کنندگان جزیه که اهل کتاب در بلاد اسلام هستند، این جزیه را باید با خواری و بی مقداری پرداخت کنند، بلکه منظور این است که خودشان با دست خویش جزیه را با کمال احترام به دولت اسلامی بپردازند؛ نه آن که با سبکی و ناچیز گرفتن دولت اسلامی.

و اصولاً در پرداخت مال و غیر آن اسلام اجازه نمی دهد که به این اهل کتاب اهانت شود، بلکه در بلاد اسلام کلا جان و مال و عرض و احترام شان محفوظ است، مگر آن که تخلفی شایسته تأدیب کنند، که مسلمانان هم اگر چنین کنند مورد تأدیب خواهند بود.

و اصولاً اهانت و به مسخره گرفتن کفار به هیچ وجه و در هیچ حالی جایز نیست، بلکه گفتار و کردار مسلمانان با معاشرین غیر مسلمان باید جنبه ایجابی داشته باشد که آنان را به اسلام دعوت کنند و نه این که از اسلام برانند، چنان که در بخش "المؤلفه قلوبهم" - که خواهد آمد - کسانی از کفار که دل هاشان به اسلام توجهی دارد مورد یک بخش از هشت بخش زکات می باشند، روی این اصل و بر مبنای آنچه در "انما المشركون نجس" گفته شد نجس عینی دانستن مشرکان، تا چه رسد به اهل کتاب، خود دست ردی بر سینه آنان است، که اگر غیر مسلمان به این اندیشه باشد که چون مسلمان نیست همچون سگ و خوک و مردار و بول و غائط نجس است، آن هم نجسی که حق ورد در جرگه های اسلامی را ندارد، عداوت و بغض نسبت به اسلام بیشتر می شود، بنابراین نجاست عینی کفار هم بر خلاف نص قرآن و هم بر خلاف سیاست اسلامی است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ
بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٣٠﴾

و یهودیان گفتند: «عزیر، پسر خداست.» و نصرانیان گفتند: «مسیح پسر خداست.» (اینان) این گفتارشان
(که) به دهانهایشان (می آورند)، با گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند همانندی و هماهنگی دارند.
خدا با آنان کشتار کرده. (و) کجا و چگونه (از حق) بازگردانده می شوند؟ ﴿٣٠﴾

آیه ۳۰ - "ابن الله" بودن، چه از نظر یهودیان و چه از نظر مسیحیان، در کل مبانی اش باطل است،
چه ولادت جسمانی و چه ولادت انتخابی روحانی، و هر دو جریان تنها سخنی است که بر زبان
می رانند "ذلک قولهم بأفواههم" و این سخن هرگز عمق عقلانی یا وحیانی ندارد. اینان در این گفته
واهی با گروه هایی از کافران گذشته هماهنگی یا شباهت دارند، که تقریباً پانزده طایفه از مشرکان راجع
به ثالث و "ابن الله" با چهره های گوناگون پایبند این خرافه اند.^{۲۱}

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا
لِيعْبُدُوا إِلَهًا وَحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾

(آنان) دانشمندان یهودیشان و دانشمندان مسیحیشان و (نیز) مسیح پسر مریم را پروردگاری غیر از خدا
گرفتند، با آنکه امر نشده بودند جز (به اینکه) خدایی یگانه را پرستند که هیچ معبودی جز او نیست (و)
منزه است از آنچه (با وی) شریک می گردانند ﴿٣١﴾

آیه ۳۱ - "أرباباً من دون الله" به معنی ربوبیت در الوهیت و خدایی نیست، بلکه برای کسانی در
جنب خدا ربوبیتی جزئی قایل شدن است.

درست است که یهود و نصاری، احبار و رهبانهایشان را نمی پرستند، ولیکن گوش کردن مطلق به
سخنانشان در حکم عبادت آنان است، و اصولاً هر کسی را - مخصوصاً آن جا که بر ضد راه خداست -
به طور مطلق پیروی کنند، گویی او را عبادت کرده چون عبادت را درجاتی است، چنان که ترک
عبادت را درکاتی است، و این "سبحانه عما يشركون" که منحرفان یهود و نصاری را در توحید مشمول
اشراک دانسته - چنان که قبلاً در آیه (۲۸) تذکر داده - مقصود شرک رسمی و بت پرستی نیست، بلکه
انحراف در توحید است، چنان که ریا هم در اسلام (۱۸: ۱۱۰) به عنوان شرک معرفی شده است، و اگر
شرک کلاً به یک معنا باشد، با درکات گوناگونش، مسلمان و مؤمنی هم که احیاناً ریاکاری می کند
مشرک است و به خیال گروهی نجس هم هست، و نباید وارد مکه شود. و بر مبنای آیه "وَمَا يُؤْمِنُ
أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ" (۱۲: ۱۰۶) اکثریت ایمان ها مشوب به شرک هستند و روی این

۲۱. بشارات ص ۱۵۶ - ۱۵۰ تا صلیب.

حساب اکثر مؤمنان مشرک و نجس هستند! در حالی که گفتیم نجاست مشرکان رسمی هم تنها در عقیده است.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٣٢﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

می خواهند نور خدا را با دهان هاشان خاموش کنند، و خدا ابا دارد به جز اینکه نورش را به اتمام رساند، هر چند کافران را بسی ناخوش آید ﴿٣٢﴾ اوست کسی که پیامبرش را با هدایت و طاعت پای برجا و تمامی حق فرستاد، تا دینش را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان را بسی ناخوش آید ﴿٣٣﴾

آیه ۳۳ - "لیظهره علی الدین کله" بیان گر کلیت و عمومیت غلبه و سیطره دین اسلام بر کل ادیان است، و "دین الحق" که همان دین غالب است بیان گر کل حق است، زیرا دین حق نیست چون کل ادیان و شرایع الهیه حق اند، اما حق ابدی و نسخ ناشدنی نیستند، ولی دین اسلام کل حق است و تا انقراض عالم نسخ ناشدنی است.

و این نویدی است برای کل ملکفان به ویژه مسلمانان - که شریعت محمدی (صلی الله علیه وآله) در آینده بر تمامی شرایع حق و باطل چیره خواهد شد، گرچه مشرکان را ناپسند آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! بسیاری از دانشمندان یهودیان و راهبان نصرانیان همواره اموال مردمان را به ناروا می خورند، و (خود و دیگران را) از راه خدا باز می دارند، و کسانی که زر و سیم می اندوزند و آنها را در راه خدا انفاق نمی کنند، ایشان را به عذابی دردناک نوید ده. ﴿٣٤﴾

آیه ۳۴ - "والذین یکنزون" درباره مال اندوزانی است که اموال خود را ذخیره می کنند، بدون آن که نیازی به اصل یا فایده آنها داشته باشند، چنین اشخاصی گرچه سایر حقوق الهی خود را داده باشند اندوختن این گونه اموال برایشان حرام است، زیرا "أَمْوَالُكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا" (۵:۴) واجب دانسته که کل اموال حلال باید مورد بر پا داشتن زندگی باشند، چه زندگی فردی و چه اجتماعی، بنابراین اندوختن مال بدون فایده حلال حرام است. چنان که نیروهای دیگر که مفیده فایده است مانند

عقل، علم، تقوی و نیروهای بدنی باید به سود شخص و جامعه به کار گرفته شود و به کار نگرفتن آنها در حد امکان حرام است.

اصولاً مسلمان باید دائماً در سعی و کوشش در راه خدا برای خود و دیگران باشد، که "يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ" (۶:۸۴) هان ای انسان! تو به سوی پروردگارت کوشایی پس ملاقات کننده او هستی.

يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَا أَنْفُسَكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ﴿٣٥﴾ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَتِّلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٦﴾

روزی که آن اندوخته ها در آتش دوزخ بسی داغ شوند، پس پیشانی و پهلوی و پشت آنان با آنها تافته گردد (به آنها گویند): «این است آنچه برای خود اندوختید، پس آنچه را می اندوختید بپشید.» ﴿٣٥﴾ همواره، شماره‌ی ماه ها نزد خدا - از روزی که آسمان ها و زمین را آفرید - در کتاب (علم) خدا دوازده ماه است؛ از این ها، چهار ماه، حرام [محترم] است. این است (همان) دین قیام و پابرجای پربها. پس در این چهار ماه بر خود ستم مکنید، و با مشرکان تا بازدارندگی کامل (از گزندشان) کشتار کنید، چنان که آنان تا بازدارندگی از گزندتان با شما کشتار می کنند. و بدانید (که) خدا همواره با پرهیزگاران است ﴿٣٦﴾

آیه ۳۶ - "اثنی عشر شهراً" دوازده ماه قمری است، و روی این اصل بایستی مبنای زمان بندی اسلامی مسلمانان - دست کم در اموری اسلامی - باشد، گرچه ماه هایی دیگر در حاشیه آنها بر حسب نیازهایی دیگر احیاناً مبنا می شوند، ولی اصل شرعی همان دوازده ماه قمری است که "منها اربعة حُرُمٌ": در چهار ماهش جنگ در مکه مکرمه حرام است، و ذی حجة الحرامش هم زمان حج است. "و قاتلو المشركين كافةً" به معنای همگان نیست، بلکه به معنای نگهبانی است و در نتیجه کشتار اسلامی با همه مشرکان نیست، بلکه تنها در حدی است که نگهبان مسلمانان از هجوم آنان باشد، یعنی جان، عقیده، و سایر نوامیس آنان را نگهبان باشد، چنان که "كما يقاتلونكم كافةً" بدین معنا نیست که همه مشرکان با همه مسلمانان کشتار دارند، بلکه گروهی از آنان برای دفع نفوذ و خطر اسلامی و ... با مسلمانان می جنگند. و بالاخره «كافةً» مبالغه ای در كفّ و نگهبانی است و بمعنای همگی نیست.

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِّيُطَاطَبُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحْلُوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

جز این نیست (که) تأخیر انداختن (ماه های حرام) فزونی در کفر است، که کافران بدان سبب گمراه (تر) می شوند؛ آن را یک سال حلال می شمارند و یک سال (دیگر) آن را حرام می شمارند تا با شماره ی ماه هایی که خدا حرام کرده است هماهنگ سازند. پس آنچه را خدا حرام کرده (بر خود) حلال گردانند (و) زشتی اعمالشان برایشان آراسته شده است. و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند. ﴿٣٧﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! شما را چه شده؟ هنگامی که به شما گفته شود: «با کوشش در راه خدا (به جنگ) رهسپار شوید» سخت زمین گیر می شوید. آیا به جای آخرت به زندگی دنیا خشنود شده اید؟ پسمتاع زندگی دنیا، در (برابر) آخرت جز اندکی نیست ﴿٣٨﴾ اگر (برای نبرد) کوچ نکنید خدا شما را به عذابی دردناک عذابتان می کند، و گروهی دیگر به جای شما بر می گمارد. به خدا هرگز زیانی نتوانید رسانید. و خدا بر هر چیزی تواناست ﴿٣٩﴾ اگر او [پیامبر] را یاری نکنید همواره خدا(یش) به راستی یاریش کرده، چون او را کسانی که کفر ورزیدند (از مکه) برون راندند. وی نفر دوم از دو تن بود، آن گاه که این دو در غار (ثور) بودند. وقتی (حضرتش) به همراهش می گفت: «اندوه مدار که خدا به راستی با ماست.» پس خدا آرامش خود را بر او [پیامبر و نه بر نفر دیگر] فرو فرستاد و او را با سپاهسانی که آنها را نمی دیدید تأیید کرد، و کلمه ی کسانی را که کفر ورزیدند پست ترین (کلمه) گردانید. و کلمه ی خداست که (هم) او برترین (کلمه) است، و خدا عزیز ی حکیم است ﴿٤٠﴾

آیه ۴۰ - این آیه معرکه آراء بین شیعه و سنی است، و هر کدام به سود مذهبشان در آن مبالغاتی دارند، ولی با میانه روی بر مبنای دلالت خود آیه با آیاتی دیگر باید چنین گفت: "اذ يقول الصاحب" که مراد ابوبکر است، مصاحبت و همراهی ویژه، ابوبکر را نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) هرگز ثابت نمی کند، زیرا اولاً برای پیامبر اصحابی بسیار مانند ابوبکر و برتر از او بوده اند، پس چگونه این

صحابت در اختصاص ابوبکر بوده، وانگهی پیامبر به او فرمود: «لا تحزن» غمگین مشو، و این نهی - مانند سایر نهی ها - نهی از منکر است، و طبعاً حُزن ابوبکر در غار منکری بوده که با محافظت رسول الله (صلی الله علیه و آله) منافات داشته، و در هر صورت این جا جای نزول سکینه و آرامش ربانی است بر خصوص ابوبکر، تا «لا تحزن» رسول تحقق یابد، پس چرا فرمود "فانز الله سکینته علیه" که ضمیر مفرد غایب در «علیه» و سایر ضمیرهای مفرد بعدی در این آیه کلاً به رسول الله (صلی الله علیه و آله) برگشت می کند، طبعاً اختصاص نزول سکینه به رسول الله (صلی الله علیه و آله) دلیلی است آشکار بر این که ابوبکر درحالی از ایمان نبوده که بعد از پیامبر شایسته نزول سکینه باشد، و حال آن که در "هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا" (۴۸:۴) خداست که آرامش را در قلوب مؤمنان نازل کرد تا بر ایمانشان بیافزاید، این جا معلوم می شود که ایمان ابوبکر به اندازه ای نبوده که شایسته نزول سکینه برای افزون شدن ایمانش باشد، و همچنین "ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ" (۲۶:۹) خدا سکینه اش را بر رسول و بر مؤمنان نازل کرد، اکنون اگر ابوبکر با حالت حزن و اضطرابش در غار آن گونه ایمان داشته که شایسته نزول سکینه باشد، پس چرا پس از رسول الله (صلی الله علیه و آله) سکینه بر او هم نازل نگردید، گرچه سکینه و آرامش گری رسول (صلی الله علیه و آله)، رسالتی است، و سکینه بر مؤمنین ایمانی است، پس روی هم رفته از «سکینته» در آیه غار استفاده می شود که ابوبکر حتی به درجه ایمانی که شایسته نزول سکینه باشد هم نرسیده بود، تا چه رسد که صاحب و همراه خاص رسول الله (صلی الله علیه و آله) باشد.

وانگهی خود صاحب بودن هم دلیل بر همراهی در کل جهات نیست، مثلاً "هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ" (۴:۵۷) که در اصل معیت و همراهی رحمانی همگانی پروردگار را برای همگان ثابت می کند، این معیت مقتضی معیت رحیمی و ویژگی پروردگار با کل مکلفان نیست، زیرا مؤمنان - تا چه رسد به همه انسان ها - یکسان نیستند.

و در هر صورت «مع» بودن و همراه داشتن یا از نظر همراهی جسمانی است یا شغلی یا روحانی، و در این آیه بر حَسَب آنچه گفته شد تنها معیت جسمانی است، نه معیت رسالتی و نه معیت ایمانی که شایسته نزول سکینه باشد.

در قرآن لفظ (صاحب) در مراحل گوناگون ذکر شده، از جمله "قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا" (۳۷:۱۸) صاحب آن کافر که مؤمن بود به وی گفت: ... و اینجا مؤمن به عنوان صاحب کافر معرفی شده، که این صحابت همراهی جسمانی و یا تا اندازه ای دوستی معاشرتی است.

همچنین "أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ" (۱۸۴:۷) آیا و نیاندیشیدند که صاحب و همراهشان جنونی ندارد که مشرکان با پیامبر به عنوان مصاحب یاد شده اند.

بنابراین صرف صاحب بودن کسی با کسی صحابت و همراهی عقیدتی با او را ثابت نمی کند، مگر آن که قرینه ای ایمان یا کفر را ثابت کند، و در آیه غار گرچه قرینه ای بر کفر «صاحبه» نداریم ولی قرآینی چند - چنان که یاد شد - موجود است که ایمانش، ایمان ضعیفی بوده، به گونه ای که در آن گیر و دار غار که حزن و اندوه سراسر وجودش را فراگرفته بود، سکینه رسالتی بر پیامبر نازل شد با آنکه خوفی هم نداشت، و لکن بر ابوبکر سکینه ایمانی هم نازل نگردید.

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٤٢﴾ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكِ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٣﴾

سبکباران و گرانباران (به سوی دشمنانتان) کوچ کنید، و با مال و جانتان در راه خدا جهاد نمایید. اگر می دانسته اید، این برای شما خوب است. ﴿٤١﴾ اگر حال و مالی (در دسترسشان) و سفری راهور موافق میلشان بود، بی چون از پی تو می آمدند، ولی آن راه پر مشقت بر آنان دور نمود، و به زودی به خدا سوگند خواهند خورد: «اگر می توانستیم به راستی با شما بیرون می آمدیم.» اینان خودشان را به هلاکت می کشاندند و خدا می داند که بی گمان آنان سخت دروغگویند ﴿٤٢﴾ خدا از تو درگذشت؛ چرا پیش از آنکه (حال) کسانی که راست گفتند بر تو روشن شود، و دروغگویان را بازشناسی، به آنان اجازه دادی (که به جنگ نروند)؟ ﴿٤٣﴾

آیه ۴۳ - "عفا الله عنک": خدا از تو درگذشت. این درگذشتش از پیامبر گذشتن از فعل حرام نبوده، زیرا اولاً بخشش فعل حرام پس از توبه است، و این جا توبه ای در کار نیست، بلکه بخشش از جریان اذن به منافقان است که همچنان بر جای خود بمانند، و این در واقع شایسته بوده، زیرا منافقان بر حسب آیات (۴۴) تا (۴۵) هرگز آمادگی نبرد در راه خدا را نداشتند، پس اولاً اجازه گرفتن آنها برای عدم شرکت در جنگی جریانی ظاهری است؛ و ثانیاً اگر قصد جنگ می داشتند آماده می شدند، ولی هرگز آماده هم نشده بودند؛ ثالثاً خدا هرگز نمی خواست که آنها در جنگ شرکت کنند، زیرا شرکتشان جز فتنه در میان جنگ جویان و بالاخره شکست مسلمانان در بر نداشت چنان که آیه (۴۷) بیان گر این حقیقت است - ولی از آن جا که تمام کارهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باید مستقیماً به امر ربانی

باشد، و این اجازه دادن رسول الله (صلی الله علیه و آله) به عدم شرکت اینان در جنگ به بهانه ای واهی در عین آن که بر مبنای اصلی جایز بلکه واجب بود، ولكن شایسته بود آن هم به اذن خصوصی و حیانی باشد. بنابراین این تأدیبی است ربانی که درست است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) کارهایش بر مبنای عصمت رسالتی است، لیکن باید صد در صد به اذن صریح خدا باشد. چنان که "وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ . إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ" (۵۳: ۳ و ۴) کلیت جریان و حیانی کل اقوال، افکار، اعمال و سلب و ایجاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) را ثابت کرده است، و در هر صورت آیاتی مانند این آیه بیان گر تربیت تدریجی رسول الله (صلی الله علیه و آله) در فو مقام عصمت درونی اش می باشد.

لَا يَسْتَنْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿٤٤﴾ إِنَّمَا يَسْتَنْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رِيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿٤٥﴾ وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ
عُدَّةً وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٤٦﴾ لَوْ
خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَافَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ
سَمَّعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾ لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ
الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَرِهُونِ ﴿٤٨﴾ وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ
إِذْذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لُمُحِيطَةٌ
بِالْكَافِرِينَ ﴿٤٩﴾ إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ
أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَبِتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ ﴿٥٠﴾ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ
لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا
إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ
بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ﴿٥٢﴾

کسانی که به خدا و روز پایانی ایمان می آورند، در جهاد با مال و جانشان از تو اجازه نمی خواهند. و خدا به (حال) تقوای پیشگان داناست ﴿٤٤﴾ تنها کسانی از تو اجازه می خواهند (به جهاد نروند) که به خدا و روز واپسین ایمان نمی آورند، و دل هایشان بدون هیچ مستندی به شک افتاده؛ پس همانان در (زرفای) شکشان سرگردانند ﴿٤٥﴾ و اگر (برای جهاد) اراده‌ی بیرون رفتن داشتند، بی گمان برای آن ساز و برگ‌ی تدارک می دیدند، ولی خدا (این) انگیزششان را بسی ناپسند داشت. پس ایشان را زمین گیر کرد و (به آنان) گفته شد: «بازنشتگان (: درماندگان و ناتوانان همچنان)

بمانید.» ﴿46﴾ اگر با شما بیرون آمده بودند، جز فساد و دگرگونی و نابسامانی را برای شما نمی افزودند و به سرعت افساد (جنگی) خود را میان شما می انداختند، که شما را به فتنه (ی جنگی) می طلبیدند و حال آنکه در میانان جاسوسانی بسی شنوای فتنه دارند (که به نفع آنان اقدام می کنند). و خدا به (حال) ستمکاران داناست ﴿47﴾ همواره، پیش از این (نیز) همانا در صدد فتنه جویی برآمدند، و کارها را برای تو دگرگون ساختند؛ تا (اینکه) حق آمد، و امر خدا آشکار شد، حال آنکه آنان بسی ناخشنودند ﴿48﴾ و برخی از آنان کسی است که می گوید: «مرا (در ماندن) اجازه ده و به فتنه ام مینداز.» هان! که آنان خود در ژرفای فتنه سقوط کردند. و به راستی جهنم بی گمان بر کافران احاطه دارد ﴿49﴾ اگر حالت نیکی ای تو را در رسد، آنان را بدحال می سازد، و اگر پیشامد ناگواری تو را در رسد گویند: «ما پیش از این، تصمیم خود را به راستی گرفته ایم.» و شادمان روی بر می تابند ﴿50﴾ بگو: «جز آنچه خدا برایمان مقرر داشته هرگز (آسیمی) به ما نرسد. او سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.» ﴿51﴾ بگو: «آیا شما جز یکی از این دو نیک ترین (زندگی) را برای ما انتظار دارید؟ در حالی که ما انتظار می کشیم خدا از جانب خود یا به دست ما عذابی به شما برساند. پس انتظار بکشید، که ما هم بی چون با شما (از) منتظرانیم.» ﴿52﴾

آیه ۵۲ - این آیه بیان گر این حقیقت عمومی ایمانی شایسته است که سخنشان، فکرشان و عمل شان در برابر کفار مهاجم این است که جز دو انتظار از ما نداشته باشید که این هر دو بهترین حالت ایمانی است: ۱) کشتن در راه خدا؛ ۲) کشته شدن در راه خدا. که هر دو برای ما بهترین و شایسته ترین زندگی است، و اما ما برای شما فقط انتظار داریم که یا خدا شما را عذاب کند و یا به دست ما عذاب شوید، که اگر صورتاً بر ما غالب شوید مستحق عذاب مضاعف خواهید بود. عذاب کفر و عذاب تعدی بر مؤمنان، و اگر به دست مان مغلوب گردید عذاب صوری مغلوب شدن و سپس عذاب واقعی پس از مرگ را خواهید چشید. پس در حقیقت انتظار شما از ما فقط دو زندگی نیک است و انتظار ما از شما دو نابودی بد.

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿53﴾ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَرِهُونَ ﴿54﴾ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿55﴾ وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ ﴿56﴾ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً وَاعْتَرَتْ أَوْ مَدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ

يَجْمَحُونَ ﴿٥٧﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴿٥٨﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴿٥٩﴾ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾

بگو: «چه با طاعت (و) چه با کراهت اتفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد. بی گمان شما گروهی فاسق بوده اید.» ﴿٥٣﴾ و هیچ چیزی از پذیرفته شدن اتفاق هایشان جلوگیری نکرد، جز آنکه همواره به خدا و به پیامبرش کفر ورزیدند، و جز با (حالت) کسالت به نماز نمی آیند، و ایشان جز در حالی بسی ناخوشایند اتفاق نمی کنند ﴿٥٤﴾ پس (نه) اموال و نه فرزندانشان تو را به شگفتی نیاورد. جز این نیست که خدا می خواهد در زندگی دنیا به وسیله ی آنها عذابشان کند، و جانشان در حال کفر بر کنده شود ﴿٥٥﴾ به خدا سوگند یاد می کنند (که) آنان بی گمان به راستی از شما نیستند، در حالی که آنان از شما نیستند، لیکن گروهی هستند که (مؤمنان را از یکدیگر) جدا می کنند ﴿٥٦﴾ اگر پناهگاه یا غارها یا فرارگاهی می یافتند، بی گمان بسی شتابزده سویس روان می شدند ﴿٥٧﴾ و برخی از آنان در (تقسیم) صدقات بر تو خرده می گیرند. پس اگر از آن (اموال) به ایشان داده شود، خشنود می گردند، و اگر از آن به آنان داده نشود ناگهان به خشم می آیند ﴿٥٨﴾ و اگر آنان بدآنچه خدا و پیامبرش به ایشان داده خشنود می گشتند و می گفتند: «خدا ما را بس است، به زودی خدا از فضل خود به ما می دهد، و (نیز) پیامبرش (به ما می بخشد)، ما همانا تنها سوی خدا راغبیم» (این خود برایشان شایسته بود) ﴿٥٩﴾ صدقات، تنها به کمرشکستگان (: زمین گیر) و تهی دستان (: خاک نشین) و متصدیان (: گردآوری و پخش آن) و کسانی که دلشان (برای رغبت بیشتر به ایمان) به دست آورده شده، و در (راه آزادی) گرفتاران در بند، و وام داران، و در راه خدا اختصاص دارد. حال آنکه (این) فریضه ای است از جانب خدا و خدا بسی دانای حکیم است ﴿٦٠﴾

آیه ۶۰ - این آیه مورد مصرف زکات را هشت طایفه معرفی کرده، و به عنوان فریضه دادن زکات را به آنها مقرر فرموده است، و چنان که در آیه خمس اشاره شد، زکات و خمس - جز در اندازه هر یک - همگامند.

در این هشت طایفه فقراء بر مساکین مقدم اند، زیرا فقیر بی نوایی است که کمرش از بی نوایی شکسته، ولی مسکین تنها زمین خورده است و شکستگی فقر را ندارد، و این هر دو در صورتی مستحق

زکاتند که بی نوایشان در اثر تنبلی و کاهلی نباشد، زیرا اسلام تن پرور نیست؛ چنان که دسته سوم که کارمندان داد و ستد زکات می باشند، بر مبنای کار و به اندازه کارشان مستحق زکاتند.

دسته چهارم: کسانی اند که دل هاشان به اسلام نزدیک شده که با براهین اسلامی و عمل شایسته مسلمانان به اسلام تمایل یافته اند، و یا مسلمانند ولی اسلام شان شایسته و بایسته نیست، در هر صورت آنها که دل هاشان با اسلام پیوندی خورده یا برای مسلمان شدنشان یا تکامل اسلام شان مورد چهارمین زکاتند.

پنجم: "فی الرقاب": درباره گرفتاران و نه «للقاب»: برای آنان، زیرا باین بخشی ملک آنان نیست، بلکه در راه آزادیشان است. و مراد از رقاب کسانی هستند که گردن گیر دیگری می باشند، و به اصطلاح حُرّ و آزاده نیستند، که از ابتدای اسلام رو به نابودی نهاده و مدت هاست که هرگز وجود ندارد، و چه کسانی که از لحاظ بدهی مالی در بندند.

ششم: «و الغارمین» بدهکارانند؛ البته در صورتی که بدهی شان در راه مشروع باشد نه حرام، که اگر وامی گرفته و در راه حرام مصرف کرده هرگز مورد زکات نیست.

هفتم: "و فی سبیل الله"; رکن پرداخت های زکات فی سبیل الله است که در راه خدا و پیش برد اسلام حقیقی باید پرداخت گردد، مانند دعوت به سوی خدا در کل ابعادش، و جنگ در راه خدا در کل جهاتش و بقیه موارد خود نمونه هایی است از "فی سبیل الله".

و از جمله مورد هشتم یعنی "ابن السبیل" کسی است که در حاشیه سبیل الله می باشد، یعنی لا اقل زندگی اش در راه حرام نیست و بدون تنبلی و کاهلی نیازمند است، چه در سفر باشد و چه در حضر، بالاخره کسی که در این راه نیازمند شده نه فقیر یا مسکین که کلاً نیازمند باشد، بلکه در این راه نیازمند شده، مانند راه تحصیل علوم اسلامی که اگر دانشجوی اسلامی کارهای اقتصادی می کرد نیازمند نبود، ولی اکنون که وقت خود را در راه تحصیل علوم اسلامی مصرف می کند نیازمند است، یا کسی که به سفری مباح رفته و نیازمند گشته و در راه مانده است، البته این پرداخت نسبت به این گونه ابن سبیل موقت است، یعنی مادامی که ابن سبیل است نیازمند است؛ که اگر نیازش بر طرف شد و امکان پرداخت گرفتاری های خود را داشت باید آنها را بپردازد، مانند فقرا و مساکین که اگر غنی شدند و توانستند آنچه را گرفته اند بعضاً یا کلاً بپردازند، باید آنها را پرداخت کنند، تنها دسته سوم که کارمندان داد و ستد زکاتند این چنین نیستند، زیرا مزد کارکرد خود را گرفته اند، و بالاخر هر کدام از این هشت گروه که کلاً از مصادیق نیاز به زکاتند، مادامی که با عناوین خاص خود نیاز دارند مورد زکاتند و هنگامی که نیازشان بر طرف شد باید آنچه می توانند از گرفته های خود باز پس دهند البته به جز کارمندان زکات

که هر چه هم دارا باشند گرفته های آنها استحقاق دایمی آنهاست، و اصولاً زکات و غیر زکات از انفاقات اسلامی مربوط به دو جهت معنوی و مادی اسلامی است که باید ضرورت های معنوی و مادی، فردی و اجتماعی مسلمانان با انفاقات واجب و مستحب بر طرف گردد.

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَذْنٌ قُلْ أَذْنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿٦١﴾

و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: «او گوش است (و زود باور می کند)». بگو: «(او) به سود شما گوش است؛ به خدا ایمان می آورد و به سود مؤمنان امانشان می دهد، و برای کسانی از شما که ایمان آورده اند رحمتی بزرگ است.» و کسانی که پیامبر خدا را آزار می رسانند، برایشان عذابی است پر درد ﴿٦١﴾

آیه ۶۱ - اُذْنُ بودن - که گوش کردن سخنان گوناگون است - برای پیغمبر که اُذْنُ خیر است کلاً به نفع مسلمانان می باشد؛ زیرا اگر سخن ناروایی گفته شود و پیامبر گوش دهد آن را با تبیین حقیقت بر طرف می کند، و اگر سخنی درست باشد آن را تصدیق می کند. و اگر هم نقصانی در این میان باشد آن را بر طرف می سازد، بر این اساس گوش رسالتی در هر سه بعدش گوش هوش است، نه گوش بی مهابا، و لکن کسانی که هر بد و خوبی را گوش می دهند و در این جریانات بی تفاوتند اینان "اذن خیر" نیستند.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا
مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا
فِيهَا ذَٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ﴿٦٣﴾ يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ
بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُّوا إِنَّا اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾

و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: «او گوش است (و زود باور می کند)». بگو: «(او) به سود شما گوش است؛ به خدا ایمان می آورد و به سود مؤمنان امانشان می دهد، و برای کسانی از شما که ایمان آورده اند رحمتی بزرگ است.» و کسانی که پیامبر خدا را آزار می رسانند، برایشان عذابی است پر درد ﴿٦١﴾ برای (اغفال) شما به خدا سوگند یاد می کنند تا شما را خشنود گردانند. حال آنکه اگر مؤمن بودند سزاوارتر است که خدا و فرستاده ی او را خشنود سازند ﴿٦٢﴾ آیا ندانستند هر که میان خود و خدا و پیامبرش حدی [فاصله ای] اندازد، بی گمان برای او آتش جهنم است، حال آنکه در آن جاودانه خواهد بود. این همان خواری و بی مقداری بزرگ

است ﴿63﴾ منافقان بیم دارند از اینکه (مبادا) سوره ای بر آنان نازل شود که ایشان را از آنچه در دل هایشان هست خبری مهم دهد. بگو: «مسخره کنید. بی تردید خدا آنچه را که (از آن) می ترسید برون آورنده است.» ﴿64﴾

آیه ۶۴ - «سوره» مجموعه آیات حتی دو آیه و حتی یک آیه است، که مطلبی را مستقلاً بیان گر است، چون اصولاً سوره از «سور»: دیوار دور خانه یا آبادی یا شهر یا کشور است که آن را از دیگر جاها جدا می سازد، بنابراین سوره در قرآن - بر خلاف اصطلاح معمولی - تنها سوره های رسمی قرآن نیست، بلکه مطلبی است و حیانی که مستقل باشد، و این منافات با آن ندارد که سوره های مصطلح هم سوره است، زیرا در مجموعه کلی مجموعه آیات مستقل است، و با فاصله "بسم الله الرحمن الرحيم" - جز در برائت - جدا می شوند.

وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿65﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَآفَةِ مِّنْكُمْ نُعَذِّبُ طَآفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿66﴾ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿67﴾ وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿68﴾ كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأُولَدًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿69﴾

و بی گمان اگر از ایشان بررسی، بی آمان همی خواهند گفت: «ما فقط (در کار نابسامانمان) فرورفته و بازی می کرده ایم.» بگو: «آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می کرده اید؟» ﴿65﴾ عذر نیاورید. بی چون شما بعد از ایمانتان کافر شدید. اگر از گروهی از شما (به خاطر بوزششان) درگذریم، گروهی (دیگر) را به علت اینکه همواره تبهکار بوده اند عذاب خواهیم کرد ﴿66﴾ مردان و زنان منافق همانند یکدیگرند؛ (دیگران و خودشان را) به کار ناشناخته [ناپسند] و می دارند و از کار شناخته شده [پسندیده] باز می دارند، و دست های خود را (از خوبی ها) فرو می بندند. خدا را فراموش کردند، پس او (هم) فراموششان کرد. منافقان، بی گمان (هم) ایشان فاسق اند ﴿67﴾ خدا به مردان و زنان منافق و کافران، آتش جهنم را وعده داده است، (که) در آن جاودانه اند. همان (آتش) برایشان

کافی است، و خدا لعنتشان کرده، و برایشان عذابی پایدار کننده است ﴿68﴾ (حال شما منافقان) همچون (حال) کسانی است که پیش از شما بودند آنان از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتر بوده اند. پس بر حسب خوی (ناپسند) خودشان از نصیب خودشان برخوردار شدند. و شما (هم) به خوی (بد) خود بهره (ها) بردید، چنان که پیشینیان به خوی (بد)شان بهره (ها) بردند. و شما (در باطل) فرو رفتید، همان گونه که آنان (در باطل) فرو رفتند. آنان اعمالشان در دنیا و آخرت به هدر رفت و اینان، (هم)ایشان زیان کاراند ﴿69﴾

آیه ۶۹ - "حبطت اعمالهم فی الدنیا و الآخرة" در این آیه، نابودی اعمال شان در آخرت روشن است که هرگز اثر شایسته ای در آخرت ندارد، بلکه تماماً عذاب است، و در دنیا که بر مبنای اسلام ظاهر کاری می کنند ولی در باطن شان کافرند، این جا هم اعمال شان به چیزی گرفته نمی شود؛ زیرا رسول و مؤمنان حقیقی آنها را می شناسند، و ارجی برای ایشان قایل نیستند، بنابراین در اعمال ظاهراً ایمانشان در دنیا هم زیان کارند، چنان که "و اولئک هم الخاسرون".

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿70﴾ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿71﴾

آیا گزارش مهم کسانی که پیش از آنان بودند - : قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و شهرهای زیر و رو شده - به ایشان نرسیده است؟ پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند. پس خدا هرگز بر آن نبوده تا به آنان ستم کند، ولی آنان بر خود ستم روا می داشته اند ﴿70﴾ و مردان و زنان باایمان، دوست دار، نگهدار و پشتوانه ی یکدیگرند. همدیگر را به کارهای شناخته شده [: پسندیده] وامی دارند و از کارهای ناشناخته [: ناپسند] باز می دارند و نماز را بر پا می دارند، و زکات را می دهند، و خدا و پیامبرش را فرمان می برند. اینانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد. به راستی خدا عزیزی حکیم است ﴿71﴾

آیه ۷۱ - این آیه ولایت را از باب امر و نهی با شرایطش بر هر دوی مردان و زنان مؤمن واجب کرده که روی این مبنا چنان که مردان مؤمن حق امر به معروف و نهی از منکر دارند، زنان نیز چنین اند، همان گونه که در به پا داشتن نماز و دادن زکات و پیروی از خدا و رسول و در نتیجه مورد رحمت خدایی شدن همسانند، بنابراین چنان که این جریانات دراختصاص مردان مؤمن نیست، سیاست امر به معروف و نهی از منکر نیز اختصاص به مردان ندارد.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
وَمَسْكَنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ ﴿٧٢﴾

خدا به مردان و زنان باایمان باغ هایی وعده داده است که از زیر (درختان) شان نهرها روان است (و اینان) در آنها جاودانه اند؛ و (نیز) سراهایی پاکیزه در باغ های جاودان (به آنان وعده داده است) و خشنودی ای از (سوی) خدا بزرگ تر (از این باغ ها و سراها) است. این است همان کامیابی و سعادت با سلامت و عظمت ﴿٧٢﴾

آیه ۷۲ - "و رضوان من الله اکبر" بهشت رضوان را تبیین می کند، که در حقیقت بر مبنای "جنات تجری" و «رضوان» برای مؤمنان دو بهشت است: بهشت جسمانی و بهشت روحانی. البته بهشت روحانی بر مبنای درجات ایمان است، چنان که "و جنا الجنین دان" ثمره نزدیک دو بهشت برای آنان است، هم بهشت معرفت و هم بهشت جسمانی.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ ﴿٧٣﴾

پناهگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است ﴿٧٣﴾

آیه ۷۳ - جهاد اسلامی نه تنها علیه کفار رسمی است، بلکه بر مبنای "جاهد الکفار و المنافقین" منافقان را نیز شامل است، البته در صورتی که نفاقشان برای رسول الله (صلی الله علیه و آله) آشکار باشد و نیز جهاد باکفار در دو بعد عقیدتی و عملی است، ولی جهاد با منافقان تنها کشتار نیست، مگر آن که افساد عقیدتی یا خونیشان به گونه ای باشد که مستحق اعدام شوند. چنان که درکل "یسعون فی الارض فساداً" چنین است.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ لَا يَنْصَدُقَنَّا وَلَنْ كُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا آتَاهُم مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾

به خدا سوگند می‌خورند که (سخن ناروا) نگفته‌اند، در حالی که همواره همانا سخن کفر گفته‌اند، و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند، و به آنچه به آن دست نیافتند همت گماشتند، و به انکار (و انگارتان) به پیگیری انتقام آمیز (تان) برخاستند مگر (برای) آنکه خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی‌نیاز گردانید. پس اگر توبه کنند برای آنان خوب است، و اگر روی برتابند، خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می‌کند، و در روی زمین نه پشتوانه و نه یابوری برایشان نیست ﴿74﴾ و از آنان کسانی (اند که) با خدا عهد کردند: «اگر همواره از کرم خویش به ما عطا کند، به راستی همواره از تصدیق‌کنندگان باشیم، و بی‌چون همچنان از شایستگان خواهیم بود.» ﴿75﴾ پس چون (خدا) از فضل خویش به آنان داد، بدان بخل ورزیدند و به حال اعراض روی برتافتند. ﴿76﴾ پس به سزای آنکه با خدا خُلف وعده کردند، و از آن روی که دروغ می‌گفتند، در دل هایشان - تا روزی که او را دیدار کنند - نفاقی پایدار قرار داد ﴿77﴾

آیه ۷۷ - "فَاعْقِبْهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ" به معنای جزای اصرار منافقان بر نفاق است، که از جمله عقوبت دنیوی شان این است که همان نفاق و بیشترش در دلهایشان تا هنگام مرگ پیوسته خواهد بود، چنانکه "فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ" (۵:۶۱) هنگامی که انحراف کردند، خدا هم قلب هایشان را منحرف ساخت. این نیز بر همین مبناست.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿78﴾ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿79﴾ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿80﴾

آیا ندانسته‌اند که خدا بی‌گمان رازشان و نجوایشان را می‌داند، و اینکه خدا همواره بسی دانای رازهای نهان است؟ ﴿78﴾ کسانی از مؤمنان - که از روی میل صدقات می‌دهند - در پنهانی عیب می‌گیرند. و (همچنین) از کسانی که (در انفاق) جز به اندازه‌ی توان رنج آمیزشان نمی‌یابند، (عیب جویی می‌کنند) پس آنان را به مسخره می‌گیرند، (بدانند که) خدا آنان را به مسخره گرفته و برایشان عذابی پردرد است ﴿79﴾ برایشان پوشش بخواه یا برایشان پوشش نخواه - (حتی) اگر هفتاد بار (هم) برایشان پوشش بخواهی - هرگز خدا (گناهان) آنان را نخواهد پوشید، (چرا) که آنان بی‌گمان به خدا و فرستاده‌اش کفر ورزیدند. و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند ﴿80﴾

آیه ۸۰ - "إِستَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ" به دو معناست: اول این که حجت رسول الله (صلی الله علیه وآله) حتی نسبت به منافقان به قدری زیاد است که گاهی می خواهد برایشان زبانی به استغفار گشاید، ولی این آیه کلاً از آن منع کرده است.

دوم آن که اگر پیامبر - هم - بر فرض محال برای آنان استغفار کند، هرگز پذیرفته نیست.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلْفَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾ فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَدْنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ﴿٨٣﴾ وَلَا تَصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ ﴿٨٤﴾

وادیاران شدگان به سربچی (از جهاد) به هنگام برجای ماندنشان در تخلف از (دستور) رسول خدا شادمانی کردند. و از اینکه با مال ها و جان هاشان در راه خدا جهاد کنند بسی ناخوش گشتند و گفتند: «در (این) گرما (برای جنگ) کوچ نکنید!» بگو: «اگر دریافته بودند آتش جهنم سوزان تر (از سوز جنگ) است.» ﴿٨١﴾ (از این) پس به سزای آنچه به دست می آورده اند باید کم بخندند و بسیار بگیرند ﴿٨٢﴾ پس اگر خدا تو را سوی طایفه ای از آنان بازگردانید (و) در نتیجه برای بیرون آمدن (به جنگ دیگری) از تو اجازه خواستند، بگو: «شما هیچ گاه با من خارج نخواهید شد، و هیچ گاه همراه من با هیچ دشمنی کشتار نخواهید کرد. شما نخستین بار بی گمان با (معدوران و خانه نشینان) به قعود (تان) خشنود شدید، پس (اکنون نیز) با (باز)نشستگان بنشینید.» ﴿٨٣﴾ و هیچ گاه بر هیچ مرده ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نه ایست. اینان بی چون به خدا و پیامبرش کافر شدند و در حال فسق مردند ﴿٨٤﴾

آیه ۸۴ - این آیه حتی نماز میت را بر جنازه منافقان پس از مرگشان حرام دانسته، که هر کس نفاقش برای رسول الله (صلی الله علیه وآله) - یا و هر مسلمانی - آشکار باشد، هرگز بر مرده اش نباید نماز بگذارند. اولاً طبق "و لا تصل علی احد منهم" که نهی از نماز خواندن بر آنان است، و ثانیاً این که از ارکان نماز میت استغفار بر ای اوست، و چنان که استغفار برای منافق در حال زنده بودنش حرام است، به طریق اولی پس از مرگش نیز حرام است.

و اصولاً منافق در منطق قرآن تنها کسی است که در باطن کفر می‌ورزد ولی تظاهر به اسلام دارد، مخصوصاً آن متظاهری که با نمایش اسلامی اش بر ضد اسلام و مسلمین فعالیت دارد، روی این اصل غیر این مورد منافق - رسمی - نیست، گرچه از نظر اصل لغت نفا یعنی اختلاف و جدایی است که حتی اگر مؤمنی از نظر عقیدتی و قلبی در مرتبه کاملی از ایمان باشد ولی ظاهر گفتار و کردارش نمود بیشتری داشته باشد، از نظر لغت منافق است، ولیکن اصطلاح نفا در قرآن هرگز شامل او نمی‌شود؛ بلکه "وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ" (۴۹:۸) است، که شامل هر مؤمنی که ایمانش کامل نیست می‌شود که در قلبش بیماری از نظر ایمان وجود دارد.

تشخیص کفر باطنی هم در صورت یقین و احراز آن است، که مثلاً اعمال و عقایدی را احیاناً به طور پنهانی ابراز داشته که دلیل بر کفر است، و شما آنها را شخصاً یا به شهادت قاطعانه بدانید، ولی در ظاهر بسا که بیشتر از مسلمانان دیگر تظاهر به اسلام می‌کند. در این گونه موارد نفا ثابت است.

وَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿٨٥﴾ وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٨٦﴾

و اموال و فرزندان، تو را به شگفتی نیندازد. خدا تنها همی خواهد ایشان را در دنیا بدن ها عذاب کند، و جان هاشان در حال کفرشان برکنده شود ﴿٨٥﴾ و هنگامی که سوره ای نازل شود که: «به خدا ایمان آورید و همراه پیامبرش جهاد کنید»، توانمندان از تو اجازه می خواهند و می گویند: «بگذار ما با (باز)نشستگان باشیم.» ﴿٨٦﴾

آیه ۸۶ - چنان که گذشت لفظ «سوره» که در مورد امر منافقان به ایمان و جهاد فی سبیل الله است، اینجا سوره رسمی نیست، زیرا در کل قرآن چنان سوره این نداریم که تنها منافقان را مورد این دو امر قرار دهد، حتی سوره منافقون که سوره رسمی مستقلی است، هرگز چنین مطالبی را در بر ندارد، بلکه سرپا مذمت آنان است. روی این اصل همان طور که گفته شد، سوره آیه یا آیاتی است که مستقلاً مطالبی را در بر داشته باشد، گرچه سوره های رسمی قرآن سوره هایی بارزترند. مانند مؤمن و مؤمن تر.

"أُولُوا الطَّوْلِ" به معنای توانمندان است، چه توان بدنی جنگ، و چه توان مالی برای ساز و برگ جنگ، و چه درهر دو بُعدش، که «طول» این جا دارای هر دو زمینه است و اجازه گرفتن توانمندان به ویژه درهر دو بعد خود دلیل است بر نفا آنان، زیرا اگر کسی توانایی بدنی ندارد ولی دارای توانایی مالی

است، یا دست کم در صورت نداشتن هیچ کدام توان تشویق جنگجویان را دارد باید آنان را حتی الامکان به جنگ تشویق نماید.

رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٨٧﴾ لَكِنَّ
الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨٨﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٨٩﴾ وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ
لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿٩٠﴾

راضی شدند که با (باز)نشستگان [: معذوران] باشند. و حال آنکه بر دل هایشان مهر نهاده شده است، پس دریافتی (درست از حقایق) ندارند ﴿٨٧﴾ ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با اموال و جان هایشان جهاد کردند. و اینانند که همه‌ی خوبی‌ها برایشان است، و ایشان، (هم) اینان رستگار کننده اند ﴿٨٨﴾ خدا برای آنان باغ‌هایی آماده ساخته، که از زیر (درختان)شان نهرها روان است، (و) در آنها جاودانه اند. این (همان) بهره‌ی سالم بزرگ است ﴿٨٩﴾ و عذرخواهان از بادیه نشینان آمدند تا به آنان اجازه (ی ترک جهاد) داده شود، و کسانی که به خدا و فرستاده اش دروغ گفتند نیز (در خانه هایشان) نشستند. به زودی به کسانی از آنان که کفر ورزیدند عذابی دردناک خواهد رسید ﴿٩٠﴾

آیه ۹۰ - "المعذرون من الاعراب" و نه «معذرون» به معنای عذر خواهان در عدم شرکت در جنگ برای خود و دیگران می باشند.

«الاعراب» در آیه (۹۷) خواهد آمد، و "الذین کذبوا الله و رسوله" منافقان اند که "عذاب الیم" این جا در اختصاص آنان است و نه «الاعراب» زیرا بادیه نشینان قصور و تقصیر را در هم آمیخته اند، و شاید مورد عفو قرار گیرند، ولی "الذین کفروا" که منافقان هستند از جریان عفو برونند.

لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ
إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩١﴾

بر ناتوانان و بیماران و بر کسانی که چیزی نمی یابند (تا در راه جهاد) خرج کنند - در صورتی که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی کنند - حرجی نیست. هنگامی که برای خدا و فرستاده اش (کسانی را) نصیحت کنند، علیه احسان کنندگان هیچ راهی (بر مذمت یا عقوبتشان) نیست. و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿٩١﴾

آیه ۹۱ - "ما علی المحسنین من سبیل" هیچ مسلمانی را در راه احسان نباید سرزنش کرد، یا به گیر و دار افکند، چه از نظر حالی و مالی و چه از نظر عملی، بر این مبنا اگر مسلمانی از شما امانتی را پذیرفت خصوصاً در صورتی که در پذیرش این امانت اضافه بر آن که مزدی در کار نبوده زحماتی هم برای او به بار آورد، چنان که این مال بدون تقصیر او تلف شود، دهنده مال هیچ گونه حقی نه لفظی نه مالی و نه عملی علیه او ندارد. زیرا "من سبیل" کل راه ها و روش های بر ضد احسان کننده را منع کرده، آری کسی که امانتی را دریافت کند در حالی شایستگی نگهداری آن را ندارد و یا در نگهداری اش کوتاهی کرده باشد، در هر یک از دو جهت اگر این مال تلف شود باید آن را جبران نماید، زیرا این امانت دار احسان نکرده، بلکه اسائه هم کرده؛ و در این میان کسی است که نه آن گونه احسان کرده و نه این گونه اسائه، مانند کسی که در حفظ امانت هم شایستگی داشته و هم کاملاً دقت کرده، ولی مُزد هم گرفته است، این فرد نیز مشمول «المحسنین» می باشد، زیرا گرچه مزدی گرفته، ولی کار بدی نکرده است، همچنین کسی که چیزی را با شرایط شرعی اجاره می کند و بدون تقصیر و در عین شایستگی این اجاره، آن را از دست می دهد، یا بهتر که در اثر کارکرد معمولی و عادلانۀ اجاره ای، نقصانهایی در مورد اجاره وارد می شود، مانند اتومبیل یا خانه که در اثر استعمال طبعاً فرسوده می گردد در این مراحل و مانندشان مادامی که تقصیر یا ناشایستگی در کار نباشد مشمول «المحسنین» خواهد بود.

آری، اگر کسی مال دیگری را در خواب و یا در بیداری بدون تقصیر تلف کند، که نه در اجاره اوست و نه امانت، در این صورت طبق ادله شرعیه کتاب و سنت ضامن است، زیرا نه محسن است و نه مِسء، لذا از نفی و اثبات ضامن بودن در این جا بیرون است، و طبق اصل ضمانت طبعاً ضامن می باشد.

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا
وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ﴿۹۲﴾ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى
الَّذِينَ يَسْتَنْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى
قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۹۳﴾ يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا
لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأَ اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسِيرَى اللَّهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ
تُردُّونَ إِلَى عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۹۴﴾ سَيَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِنُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَا وَهُمْ

جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٥﴾ يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٩٦﴾ الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٩٧﴾

و (همچنین) بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا راهی (جهاد)شان کنی (زیانی) نیست. (چون) گفتی: «چیزی نمی‌یابم تا بر آن راهیتان کنم»، برگشتند؛ حال آنکه در اثر اندوه از چشمانشان اشک فرو می‌ریزد که (چرا) چیزی نمی‌یابند تا (در راه جهاد) خرج کنند. ﴿٩٢﴾ همانا راه (نکوهش) علیه کسانی است که در حال توانگریشان از تو اجازه (ی ترک جهاد) می‌خواهند (و به این) راضی شده‌اند که با خانه نشینان (همانند زنان و سالخوردگان و بیماران) باشند. و خدا بر دل هایشان مهر نهاد؛ پس آنان نادانی می‌کنند. ﴿٩٣﴾ هنگامی که سوی آنان باز گردید، به سویتان عذر می‌آوردند. بگو: «عذر نیاورید. هرگز برای شما ایمنی نداریم (و) خدا همواره ما را از خبرهای مهم شما آگاه گردانیده و به زودی خدا و رسولش عمل شما را خواهد دید. سپس سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید. پس به آنچه انجام می‌دادید به شما خبری مهم می‌دهد.» ﴿٩٤﴾ هنگامی که سوی آنان بازگشتید، به زودی برایتان به خدا سوگند یاد می‌کنند تا از ایشان چشم پوشی کنید. پس از آنان روی برتائید (که) آنان بی‌گمان پلیدند، و به (سزای) آنچه به دست می‌آورده‌اند پناهگاهشان دوزخ است ﴿٩٥﴾ برایتان سوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشنود گردید. پس اگر شما (هم) از ایشان خشنود شوید، خدا از گروه فاسقان هرگز خشنود نخواهد شد. ﴿٩٦﴾ بادیه نشینان (دور از ایمان) در کفر و نفاق (از دیگران) سخت‌ترند و به اینکه حدود آنچه را خدا بر فرستاده‌اش نازل کرده، ندانند سزاوارترند. و خدا بسی دانای حکیم است ﴿٩٧﴾

آیه ۹۷ - «الاعراب» که در ده جای قرآن تکرار شده است کلاً به معنای عرب زبانان نیست، که در اکثر این آیات کلاً مورد مذمت نفا یا کم ایمانی قرار گرفته‌اند، و در ثانی در معنای لغوی مقصود بادیه نشینانند که هم از مدینه الرسول دور می‌باشند، وهم خشونت طبیعی زندگی صحرایی احیاناً آنان را خشن می‌سازد، و روی این دو بعد مثلث "اشد کفراً و نفاقاً و أجدر ألا يعلموا حدودها انزل الله" درباره آنان آمده است، مخصوصاً ضلع آخرین که ناآگاهی از احکام خداست، و همین ناآگاهی هم از موجبات کفر و نفا آنان می‌باشد، که اگر بر خلاف این دو بعد دارای علم و ایمانی شایسته گردند از برخی کسانی که در حوزه علم مدینه بوده‌اند بسی برترند، و چنان که در آیه (۹۲) همینان مورد رحمت ویژه پروردگار می‌باشند بر این مبنا شهرنشینان دور از معارف اسلامی از «الاعراب» می‌باشند، ولی بادیه نشینانی با معارف اسلامیشان از اینان نیستند. چنانکه آیه (۹۹) بیانگر این حقیقت است.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَّارَ عَلَيْهِمُ دَآرَةُ
السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٩٨﴾ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ
اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٩٩﴾ وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾

و برخی از بادیه نشینان کسانی اند که آنچه را (در راه خدا) انفاق می کنند خسارتی (برای خود) برمی گیرند، و منتظرند که تمامی دگرگونی ها سرپایتان را فراگیرد؛ دگرگونی های بد بر خودشان است. و خدا بسیار شنوای داناست ﴿٩٨﴾ و برخی (دیگر) از بادیه نشینان کسانی اند که به خدا و روز بازپسین ایمان می آورند، و آنچه را انفاق می کنند مایه ی تقرب هایی نزد خدا و رحمت های (درخواستی) پیامبر می گیرند. هان! که انفاقشان برایشان مایه ی تقرب است (و) به زودی خدا ایشان را در رحمت خویش می آورد. خدا بی گمان بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿٩٩﴾ و پیشگامان نخستین، از مهاجران و انصار [: یارانشان] و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و آنان (نیز) از او خشنودند. و برایشان باغ هایی آماده کرده که از زیر (درختان) شان نهرها روان است (و) در آنها جاودانه اند، این است همان کامیابی راحت با عظمت ﴿١٠٠﴾

آیه ۱۰۰ - "و السابِقون الأولون" تنها پیشی جستن و آغاز کردن در ایمان را از مهاجران و انصار در بر ندارد، بلکه مهمتر از سبقت زمانی سبقت ارزشی است که در دوران امر میان این دو سبقت مهمتر همین دومین است، آری، اگر این هر دو با هم جمع گردند از سبقت منفرد که یا زمانی است و یا ارزشی برتر خواهند بود. بالاخره اینان همان آغازگران و پیشی جستگان در صف اول ایمانند که عرض مکان و طول زمان را در بر دارد، و درسته دوم "الذین اتبعوهم بإحسان" می باشند که در ردیف دوم از سبقت و اولویت ایمانی هستند. اینجا بر حسب روایتی از سنیان عمر «و» را از "والذین اتبعوهم" در خطابه ای برداشت، به منظور اینکه انصار را پیرو مهاجران قرار دهد و خود از مهاجران بود؛ در این میان عربی با شمشیر برهنه اش از جا برخاست و گفت: خلیفه! واو را چه کردی میان واو و تو این شمشیر حاکم است، و عمر واو را اضافه کرد.

و آیا مانند عمر که یک واو را نمی توانست از آیه حذف کند، دیگران جرأت حذف آیه یا آیاتی از قرآن را داشته اند!!

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفْسِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿١٠١﴾

و برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شمایند منافقند. و از ساکنان مدینه نیز گروهی بر (مبنای) نفا (از تمامی ایمان) عریان شدند. تو آنها را نشانه نمی زنی بلکه ما آنها را نشانه می زنیم. ما به زودی دو بار عذابشان می کنیم؛ سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می شوند ﴿١٠١﴾

آیه ۱۰۱ - "نحن نعلمهم" این «نعلم» از «علم» است، و علم به اصطلاح یک مفعولی است و معنایش هم بر خلاف علم دو مفعول گیر نیست، بلکه مقصود شناخت آنان می باشد که شناخت هم یک مفعول گیر است، و روی این اصل «لنعلم» درباره خدا که در آیاتی چند وارد است، و کلا یک مفعول گیر است. از (علم) به معنای نشانه گذاردن است، آیاتی از قبیل «لنعلم» تنها به معنای علم و نشانه گذاری است و نه (علم) که از نظر معنا نیز بر خلاف علم همیشگی و کلی و ربانی است، و در حدود (۱۱) آیه قرآنی تماماً به همین معنای (علم) و نشانه گذاری است.

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٠٢﴾ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٣﴾

و دیگری هستند که به گناهان خود اعتراف کردند (که) کاری شایسته را با کار بدی دیگر درآمیخته اند. امید است خدا بر آنان بازگشت کند (و) خدا بی گمان بسی پوشندهی رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿١٠٢﴾ از اموال آنان صدقه ای بگیر تا بدان پاک و پاکیزه شان سازی، و برایشان (از خدا) طلب رحمت کن (که) به راستی درخواست رحمت تو برای آنان آرامشی است. و خدا بسیار شنوای داناست ﴿١٠٣﴾

آیه ۱۰۳ - «أموالهم» که به اصطلاح جمع مضاف است دلیل بر استغرا می باشد، که کل اموال را شامل است، و اگر بعضی اموال بود "خذ من بعض أموالهم" بود، و روی این اصل کل اموال مورد زکاتند، که بر مبنای «من» بخشی از هر یک از آنها مورد پرداخت در زکات های واجب است، و نه این که بعضی از اموالشان را کلاً بایستی به عنون زکات بدهند. و یا از بعضی از اموالشان زکات بپردازند!

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾ وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

آیا ندانستند (که) خدا به درستی (هم) او از بندگان توبه را می پذیرد، و صدقات را (از ایشان) می گیرد، و خداست که خود به راستی بسی توبه پذیر رحمت گر بر ویژگان است؟ ﴿104﴾ و (به این نابکاران) بگو: « (هر کاری می خواهید) انجام دهید، پس به زودی خدا کردارتان را می نگرد و پیامبرش و مؤمنان نیز (کردارتان را خواهند نگریست). و به زودی سوی (خدای) دانای نهان و آشکار باز گردانیده می شوید. پس شما را به آنچه انجام می داده اید آگاهی مهمی خواهد داد. » ﴿105﴾

آیه ۱۰۵ - "تفسیری الله عملکم" که رؤیت الهی را درباره کل اعمال به آینده افکنده است - هرگز دلیل بر عدم علم ربانی نسبت به حال و گذشته اعمال نیست، زیرا رؤیت ربانی نسبت به اعمال دو گونه است: گونه اول رؤیت دنیوی است که بر گروه بسیاری از مکلفان پنهان است، بدین معنی که از روی جهل یا جاهلانیه توجه به حضور علمی ربانی نسبت به اعمالشان ندارند، و روی همین غفلت است که دچار گناه می شوند، رؤیت دوم بر خلاف رؤیت نخست به گونه ای مکشوف است که پس از مرگ در برزخ و قیامت حتی کفار - تا چه رسد به مؤمنان - آگاهی بر احاطه علم ربانی بر اعمالشان دارند، که رؤیت آینده روی همین مبنا و نیز بر اساس باقی ماندن صداها و سیماهای مکلفان در کل اعمالشان می باشد، که نوعاً از این جریان نیز غافلند و بر حسب این آیه و ده ها آیه دیگر صداها و سیماهای مکلفان همچنان به گونه مستمر تا رستاخیز باقی خواهد ماند که خود گواهان عینی بر این اعمال می باشند، ری این دو اصل "تفسیری الله" که علم الهی را به آینده متوجه ساخته هرگز - معاذ الله - دلیل بر جهل گذشته حضرت علام الغیوب نیست.

وَأَخْرَوْنَ مُرْجُونَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿106﴾ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿107﴾

و عده ای دیگر امید یافتگان برای فرمان خدایند: یا آنان را عذاب می نماید و یا به آنان برگشت می کند. و خدا دانایی حکیم است ﴿106﴾ و کسانی که مسجدی را بر گرفتند در حالی که (این مسجد) ضار زیان بار و کفرآمیز و (برای) جدایی افکندن میان مؤمنان است، و (نیز) کمین نهادنی است برای کسی که قبلاً با خدا و پیامبرش به جنگ برخاسته بود، و بسی سخت سوگند یاد می کنند که ما به جز نیکوترین (زندگی اسلامی) قصدی نداشتیم، در حالی که خدا گواهی می دهد که آنان بی گمان دروغگویند ﴿107﴾

آیه ۱۰۷ - "مسجداً ضاراً" ضار که از باب مفاعله است مشتمل بر دو فاعل است، فاعل اول در زیان رساندن آغازگر است، و فاعل دوم در این زیان رسانی مدافع می باشد، و این آیه با سه آیه بعد

سرزندی شدید است نسبت به منافقینی که مسجدی را که اصولاً برای عبادت و وحدت است مایه نفا و زیان رسانی طرفینی قرار داده اند، که آغازگر این زیان همین منافقانند که مسجد را پایگاه و جایگاهی زیان بخش در برابر مؤمنان قرار داده اند که جایگاه عبادت خدا را بنیادی بر ضد عبادت خدا قرار داده و آن را به سنگری برای هجوم بر ضد مسلمین تبدیل کردند، و سوگند بسیار محکم شان بر این مبناست که "إِن اردنا إلاّ الحسنی": تصمیمی به جز ایجاد زندگی بهتر و شایسته تر از برای مسلمانان نداریم، ادعایشان چنین است ولی مقصودشان زیان رسانی به اسلام و مسلمین می باشد.

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَّمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رَبِّهِ
رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿١٠٨﴾

هرگز در آن جا (به نماز و طاعت) نه ایست. به راستی مسجدی که از روز نخستین بر پایه‌ی تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن به ایستی. در آن راد مردانی اند که دوست دارند بی شایبه و پاک شوند. و خدا کسانی را که خواهان پاکی اند دوست می دارد. ﴿١٠٨﴾

آیه ۱۰۸ - این آیه قیام رسول الله (صلی الله علیه وآله) را برای نماز خوانندش در مسجد ضرار حرام دانسته، چون اساسش بر طغیان است، و تنها در مسجدی باید قیام اسلامی در نماز و مانند آن قرار گیرد که هم بر مبنای تقوی بنیاد گشته و هم قیام کنندگان در آن در عین پاکی در پی پاک تر شدن هستند.

نگارنده در هجرت الی الله - در آخرین مرحله - که دو سالی هم پیاپی در مکه و مدینه سکونت داشتم، قهوه خانه ویران و پلیدی را در آستانه مسجد قبا دیدم، و از نظر شرافت موقعیت مکانیش از این و آن پرسیدم: این جا چه بوده و چرا این گونه است؟ پاسخ این بود که: این جا جایگاه مسجد ضرار است که پس از خرابی اش به اراده الهی بعد از گذشت چهارده قرن همچنان ویران است، که یا ساختمانی در آن - در طول این مدت - بنا نشده، و یا اگر هم بنیان شده به ویرانی گراییده است. و جمله "فأنهار به فی نار جهنم" در آیه (۱۰۹) نه تنها دنیای مسجد ضرار را ویران کرده، بلکه در آخرت هم او را از جهنم محسوب داشته است.

پیامی که این آیه برای مسلمانان در طول تاریخ و عرض جغرافیا دارد این است که گرایش هر چه شدیدتر، زیباتر و زیننده تر به وحدت ایمان بر کل مسلمین جهان از نخستین واجبات اجتماعی اسلامی است، و هر شخص یا گروهی به هر وسیله ای بخواهند بین مسلمانان اختلاف ایجاد کنند، ولو به چهره دینی مسجد یا حسینیه یا مانند آنها باشد، اینها در حکم مسجد ضرار است، مگر این که بر مبنای ضیق مکان و کثرت رجوع کنندگان از برای انجام عبادت و کارهای ایمانی، مکان های اجتماعی نیز در عین

وحدتشان تعدد یابند، و نه این که هر گروهی که اهل یک شهر یا قبیله یا اهل یک صنف و شغل خاص هستند برای خود مکانی را به عنوان مسجد یا حسینیه یا ... قرار دهند، و در بعد سلب و ایجاب عمل کنند، یعنی سلب دیگران و ایجاب خودشان که تنها ماییم و دیگران نیستند، و این خود موجب نزاع میان مؤمنان آن هم بر مبنای ایمان است، مانند گروهی که نام خود را حزب الله نهند و خویش را محور ایمان و تجسم عینی دین بدانند و بگویند هر که با ما نباشد از دین برون است، که گروه اینان گروه ضرار است، و مکان هایی که برای پیش برد مقاصد خود بنا می کنند که موجب اختلاف میان مسلمانان است، همگی مکان های ضرار هستند که یا باید اصلاح گردند یا ویران شوند.

بنابراین سنگرهایی که به نام ایمان و در واقع بر ضد ایمان بر پا می گردد سنگرهایی نفا و از کفر بدتر است که از درون مسلمانان را دچار شکاف و بی ایمانی می کند، اینها به صورت ظاهر سنگرهایی به سود اسلام هستند ولیکن در سیرت به زیان اسلام می باشند.

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٩﴾ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١١٠﴾ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِيَعْيِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١١﴾

آیا پس کسی که بنیان (مسجد)ش را بر تقوا و خشنودی خدا نهاد بهتر است، یا کسی که بنیانش را مشرف بر لب پرتگاهی نهاد؟ پس با آن در آتش دوزخ سقوط کرد. و خدا گروه بیدادگران را هدایت نمی کند ﴿١٠٩﴾ پیوسته بنیانشان را که بنا کرده اند، در دل هایشان مایه‌ی شک مستندی (باطل) است، جز آنکه دل هایشان به سختی پاره پاره شود. و خدا بسی دانایی حکیم است ﴿١١٠﴾ بی گمان، خدا از مؤمنان، خود و اموالشان را به (بهای) اینکه بهشت به راستی برایشان است خریده؛ حال آنکه در راه خدا کشتار می کنند، پس می کشند و کشته می شوند؛ وعده‌ی حقّی است در تورات و انجیل و قرآن که بر عهده‌ی اوست. و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله ای که با او کرده اید نوید همی بخواهید، و این همان کامیابی بزرگ سالم (و سودمند) است ﴿١١١﴾

آیه ۱۱۱ - "فی التّوارة و الانجیل و القرآن" چنان که در نصوص بسیاری از این سه کتاب موجود است این حقیقت را همسان و همگام یاد کرده که مؤمنان در کل زمان ها و زمین های تکلیف وظیفه

میرمی برای دفاع از دین خدا در برابر دیگران داشته و دارند، و با آنان در راه کشتن ناحق کشتار می کنند؛ چه بکشند و چه کشته شوند، در هر دو صورت مأجورند و به پاداش نیکشان خواهند رسید.

التَّائِبُونَ الْعَبَدُونَ الْحَمِيدُونَ السَّابِحُونَ الرَّكَّعُونَ السَّجِدُونَ الْآمِنُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَفِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ
كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾ وَمَا كَانَ
اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ
تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّهٌ حَلِيمٌ ﴿١١٤﴾

(آن مؤمنان، همان) توبه کنندگان، پرستندگان (خدا)، سپاسگزاران، سیر کنندگان (در راه خدا) رکوع
کنندگان، سجده کنندگان (برای خدا) وادارندگان به کارهای پسندیده، بازدارندگان از کارهای ناپسند، و
پاسداران مقررات خدایند. و مؤمنان را بشارت ده ﴿١١٢﴾ برای پیامبر برجسته و کسانی که ایمان
آوردند هرگز سزاوار نبوده است که برای مشرکان - پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان
بی گمان اهل دوزخند - پوشش بخواهند؛ هر چند نزدیکترین خویشاوندانشان باشند ﴿١١٣﴾ و
پوشش خواستن ابراهیم برای پدرش (: ناپدریش) جز برای وعده ای که به او داده بود، نبود. پس
هنگامی که برایش به خوبی روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست. به راستی، ابراهیم
بسی دلسوز و بردبار است ﴿١١٤﴾

آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ - بیان گر این حقیقت است که در طول تاریخ استغفار برای مشرکان معاند که عناد
و جهنمی بودنشان معلوم است حرام گردیده، گرچه نزدیک ترین نزدیکان باشند، و استغفار ابراهیم(علیه
السلام) برای عمویش آزر بر مبنای دو وعده در این میان بوده است: یکی وعده آزر که گفت:
"وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا" (۴۶:۱۹) که از من مدتی فاصله بگیر، و از این تعبیر، ابراهیم(علیه السلام) چنان گمان
کرد که آزر در فاصله این مدت بنای بر تفکر دارد، و گویی عنادش از بین رفته است، لذا در جهت دوم
به او وعده استغفار داد "سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي" (۴۷:۱۹)، و این وعده را چنان که در (۸۶:۲۶) آمده انجام
داد، که "وَاعْفُ رَئِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ"، و مقصود از این گمراهی، گمراهی نخستین آزر است که
بعداً به گمان ابراهیم با "واهجرنی ملیاً" جبران گشته است. ولی هنگامی که برایش روشن شد که او
همچنان دشمن خداست، از او تبری جست.

مراد از «ایه» در این جا عموی ابراهیم آزر است، چنان که در آیه (۴۱:۱۴) به تفصیل خواهد آمد.

این آیه پیامی است عمومی که اگر کسی به روشنی کافر و معاند است، هرگز نباید مورد استغفار مؤمنان قرار گیرد، حتی رسول الله (صلی الله علیه وآله) که در آیه (۸۰:۹) آمده: اگر بر فرض محال هفتاد مرتبه هم برای این منافقان معاند استغفار کنی هرگز پذیرفته نیست.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾ إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١١٦﴾ لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٧﴾

و خدا بر آن نبوده است که گروهی را پس از آنکه به راهشان آورد بی راهشان کند، تا آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کند (و به آن کفر ورزند). همواره، خدا به هر چیزی بسی داناست ﴿١١٥﴾ بی گمان، فرمانروایی آسمان ها و زمین تنها از آن خداست. زنده می کند و می میراند و برای شما جز خدا هیچ سرور و نه یاورى نیست ﴿١١٦﴾ به راستی، خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار - که در آن ساعت دشوار از او پیروی کردند - به درستی برگشت نمود؛ پس از آنکه چیزی نمانده بود (که) دل های دسته ای از آنان منحرف شود. سپس بر ایشان برگشت نمود. همواره او نسبت به آنان بسی مهربان رحمت گر بر ویژگیان است ﴿١١٧﴾

آیه ۱۱۷ - "تاب الله على النبي" به معنای بازگشت خداست بر پیامبر بزرگوارش، نه بدین معنا که حضرتش گناهی کرده و خدا نسبت به این گناه بازگشت نموده، بلکه "فی ساعة العسرة" که از جمله شکست در جنگ احد بوده است و طبعاً پیامبر (صلی الله علیه وآله) در اثر این شکست که پیامد فرار پنجاه تیرانداز مقرر بوده، و نیز بر مبنای "یزیع قلوب فریق منهم" که همان انحراف جنگی این تیراندازان بوده است، این "تاب الله" دو مبنا و معنا دارد: یکی برگشت خدا بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) از عسر و نگرانی شکست نخستین در جنگ احد، که هرگز روی اصل قصور یا تقصیر حضرتش نبوده است، و دوم "ثم تاب الله عليهم" برگشت خداست بر این متخلفان جنگی که با شرایطش آنها را بخشید، و در این میان "و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه" می باشند که به دنبال عسر و نگرانی رسول الله (صلی الله علیه وآله) بدون هیچ تقصیری در عسر و نگرانی بودند، مختصراً "تاب الله" دو بخش است: نخست بر مثلث "النبي و المهاجرین و الانصار" که برگشت خدا بر آنان بدون گناه شان بوده، سپس بر دیگران که با تخلف جنگی شان گناه کار بوده اند، که اولاً آنها را بخشید و در ثانی خدا

با این دو برگشت، شکست احد را تبدیل به غلبه مسلمانان در پایان کار نمود، که پس از آن شکست بسیار سخت و زیان آور مسلمانان پیروز شدند.

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِقُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاعَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاعَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾

و (نیز) بر آن سه تن که (با اغوای شیطانی) تخلف یافتند تا آن هنگام (و هنگامه ای) که زمین با (همه‌ی) فراخیش بر آنان تنگ گردید، و خودشان از خودشان به تنگ آمدند، و گمان (شایسته و بایسته) داشتند که پناهی از خدا جز به سوی (خود) او نیست. (خدا) بر آنان برگشت تا به او برگردند. بی گمان خدا، (هم) او بسی برگشت کننده‌ی (بر گناه کاران و) رحمت گر بر ویژگیان است ﴿١١٨﴾

آیه ۱۱۸ - "ثم تاب الله عليهم ليتوبوا" بدین معناست که خدا نسبت به آن سه نفر که در میان تخلف کنندگان تخلف بیشتری کرده بودند، برگشت کرد تا زمینه برگشت و توبه آنان به سوی خدا فراهم گردد. زیرا توبه دارای سه زاویه است: نخست برگشت خدا به گناه کاران که "تاب الله عليهم" سپس برگشت گناه کاران به سوی خدا که «لیتوبوا» و آن گاه برگشت مجدد خدا برای پذیرش توبه آنان که "ان الله تواب رحيم".

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴿١١٩﴾ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَٰلِكَ بَأْنَهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيْلًا إِلَّا أَكُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٠﴾ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢١﴾ وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿١٢٢﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٢٣﴾ وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ

يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ
وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿١٢٥﴾ أَوْ لَا يَرْوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ
مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ ﴿١٢٦﴾ وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ
إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَىٰكُمْ مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ
لَّا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ
عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿١٢٩﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید و با راستان باشید. ﴿١١٩﴾ مردم مدینه و
بادیه نشینان اطرافشان را چنان نبوده است که از (فرمان) پیامبر خدا سر باز زنند، و نه اینکه خودشان از
حضرتش روی گردانی کنند. این بدین جهت است که همواره هیچ تشنگی شدیدی و نه زحمتی و نه
گرسنگی و تنگی ای در راه خدا به آنان نمی رسد، و در هیچ جایگاهی که کافران را به خشم آورد گام
نمی نهند، جز اینکه (همین ها) برایشان کاری شایسته نوشته شده. بی گمان خدا اجر نیکوکاران را ضایع
نمی کند ﴿١٢٠﴾ و هیچ (حال و مال) کوچک و بزرگی را انفاق نمی کنند، و هیچ گودالی را به سختی
نمی پیمایند، مگر اینکه به سود آنان نوشته شده، تا خدا به آنان بهترین اعمالی را که می کرده اند پاداش
دهد ﴿١٢١﴾ هرگز چنان نبوده است که همگی مؤمنان به (اندازه‌ی) کفایت (جنگی از دشمنان) کوچ
کنند. پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند، (که دسته ای بمانند) تا (اینان) در دین
آگاهی پیدا کنند، و قوم (مجاهد) خود را - وقتی سوی آنان بازگشتند هشدار دهند - شاید که آنان (از
کیفر ربانی) بهراسند؟ ﴿١٢٢﴾

آیه ۱۲۲ - در این آیه «لینفروا» که به معنای وجوب کوچ کردن برای جنگ است، بسیج عمومی را
بدین منظور منفی دانسته مگر در مواردی ویژه، روی این اصل به طور معمول که بسیج همگانی برای
جنگ واجب نیست، از هر گروهی دسته شایسته ای را به اندازه کفایت برای جنگ مقرر داشته، تا
باقیمانندگان در مدینه علم و معرفت برای دریافت معارف دینی به محضر مقام عصمت - که قرآن و
پیامبر است نایل آیند، تا هم خودشان دانستنی های دین را به شایستگی دریابند، و هم گروه های
جنگجو را به هنگام بازگشتشان به مدینه علم بیاموزند. روی این اصل محور اصلی تفقه در دین در این
دو بعد کل بازماندگانی هستند که یا توان جنگی ندارند و یا حضورشان در جنگ لازم نیست، که اینان
همچنان باید مانند گذشته و بیشتر در محضر عصمت تفقه در دین کنند، تا بتوانند اضافه بر فقاقت

خودشان برای دیگران نیز آموزگاران فقیه و دانا باشند، که "لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ" شاید در نتیجه این جنگیان پس از برگشتشان از ناشایستگی ها دوری کنند.

تفقه در دین دارای دو بعد است: بعد اول مربوط به کسانی است که در پایگاه های علوم دینی زندگی می کنند که این تفقه شامل تمامی معرفت های اصلی و فرعی دینی است، و از جمله نتایجش تفقه عملی در جنگ ها می باشد، که تا این تفقه و زیر بنای ایمان تحقق نیافته هرگز تحقق معرفتی و سپس عملی در جنگ ها برای آنان حاصل شدنی نیست، و درست است که این تفقه جزیی و اخیانی در جنگ و جهاد عملی نیز برای جنگ جویان فقاقت و تجربه ای جنگی دارد که به هنگام بازگشتشان به پایگاه علوم اسلامی، آنچه خود از این تفقه عملی یافته اند برای دیگران نیز بازگو می کنند، ولی در هر صورت تفقه اصلی و زیربنایی در دین مربوط به جنگ جویان نیست.

این جا دو واجب اهم و مهم در برابر یکدیگرند: یکی که مهم تر است تفقه اصلی در دین که تنها برای باقی ماندگان در شهر علم است، و دوم - که وجوبش هم کمتر است و هم اخیانی - جنگ در راه خداست که آن هم از برای نگهداری دین خدا و گسترش کل دین است، اکنون کسانی که از واجب عمومی و مهم تر نخستین در زمان های جنگ محرومند جبران این محرومیت در بازگشت آنهاست که آنچه را در غیابشان از تعالیم فراگیر دینی بوده، اینها هم به اندازه توانشان آنها را از تفقه کنندگان اصلی یاد گیرند، که در حقیقت این جریان به هم آمیختن اهم و مهم است، که اگر تفقه مهم تر در وقتش انجام نشد باید پس از آن انجام گیرد، و روی این اصل کلا تفقه همه جانبه دینی بر کل مکلفان در هر زمان و مکانی واجب تر است، مگر در صورت عذر مانند حالت های جنگی که مکان این گونه برای تفقه در آن حالت ها یا هرگز نیست یا بسی کم رنگ است. که پس از انجام این واجب استثنایی با یادگیری از دیگران تکمیل می گردد.

این جا پیامی مهم برای تمامی مسلمین است که زیر بنای زندگیشان همان تفقه در دین است که نگهداری ارواح فقیهانه اسلامی است، و از نگهداری بدنهایشان واجب تر است، و در صورتی که نتوان بالفعل میان این دو نگهداری جمع کرد، گروه اصلی دسته اولند، و گروه فرعی پس از انجام واجب فرعی شان باید آن واجب اصلی را از آنان فرا گیرند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٢٣﴾ وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ
أُيْكُم زَادَتْهُ هَذِهِ ءِيمَنًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فزَادَتْهُمْ ءِيمَنًا وَهُمْ

يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ
وَمَا تَوَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿١٢٥﴾ أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ
مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ ﴿١٢٦﴾ وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ
إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ
لَّا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ
عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿١٢٩﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! با کسانی از کافران - که مجاوران شمایند - کشتار کنید. و (آنان) باید
در شما خشونت و صلابت بیابند. و بدانید که خدا بی گمان با تقوایندگان است. ﴿١٢٣﴾ و
هنگامی که سوره ای نازل شود، از میان آنان کسی است که می گوید: «این (سوره) ایمان کدام یک از
شما را افزود؟» پس اما کسانی که ایمان آوردند بر ایمانشان افزود، حال آنکه (هم) آنان نوید
می خواهند ﴿١٢٤﴾ و اما کسانی که در دل هاشان بیماری ای است، پلیدی بر پلیدیشان افزود و در
حال کفر درگذشتند ﴿١٢٥﴾ آیا و نمی بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار به سختی آزمودنی
آتشین می شوند؛ سپس نه توبه می کنند و نه آنها متذکر می شوند ﴿١٢٦﴾ و هنگامی که سوره ای
نازل شود، برخی از آنان به برخی دگر می نگرند (و می گویند): «آیا هرگز کسی شما را می بیند؟»
سپس (از حضور پیامبر) باز می گردند. خدا دل هایشان را (از حق) برگردانده، زیرا آنان گروهی هستند
که هرگز نمی فهمند [: نادانی می نمایند.] ﴿١٢٧﴾ بی گمان، برایتان پیامبری از (میان) خودتان
به راستی آمد (که) رنج هایتان بر او بسی (رنج آور) ناگوار و گران است. بر (هدایت) شما حریص، و
نسبت به مؤمنان، دلسوز و رحمت گر بر ویژگیان است ﴿١٢٨﴾ پس اگر روی برتافتند، بگو: «خدا مرا
بس است. هیچ معبودی جز او نیست. تنها بر او توکل کردم و تنها او پروردگار عرش با عظمت
است.» ﴿١٢٩﴾

سوره یونس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

الر. این است آیات کتاب پر حکمت ﴿١﴾

آیه ۱ - «تلك» اشاره ایست به این حروف مقطعه که آیاتی رمزی از قرآن است، و نیز اشاره ایست به قرآن مفصل که هر دو حکیم اند.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا

أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدِّ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٢﴾

آیا برای مردم شگفت آور بوده که به مردی از خودشان وحی کردیم که: «مردمان را هشدار ده، و به کسانی که ایمان آوردند مژده ده که برای آنان نزد پروردگارشان به راستی قدمی (و اقدامی) راست (و پای برجا) است؟» کافران گفتند: «این (مرد) بی گمان افسونگری آشکارگر است.» ﴿٢﴾

آیه ۲ - "قدم صِدِّ" قدم و اقدامی است راست و استوار در مربع زندگی: دنیای عادی، رجعت، برزخ و قیامت، که کلا "عند ربهم" است.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى

الْعَرْشِ يَدَبِرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

به راستی پروردگارتان خدایی است که آسمان ها و زمین را در شش زمان آفرید. سپس بر عرش (تدبیر) چیره شد، حال آنکه کار (آفرینش) را تدبیر می کند. هیچ شفاعتگری جز او - مگر پس از اذنش - نیست. این خدا پروردگار شماست. پس او را بپرستید. آیا پس (از این هم) متذکر نمی شوید؟ ﴿٣﴾

آیه ۳ - «ایام» بمعنای زمانهاست، و نه شب و روز، زیرا بهنگام آفرینش آسمانها و زمین هنوز شب و روزی - که پدیده گردش زمین می باشد - نبوده است «عرش» هم اینجا - چنانکه در بیست آیه دیگر نیز آمده - بمعنای سلطه تدبیری است، بدین معنی که همانگونه که پروردگار آفریننده آسمانها و زمین است، تدبیر اینها نیز ویژه اوست، و «شفیع» هم اینجا بمعنای میانجی در بعضی از تدبیرات است، مانند بخشش گناہانی که با شفاعت شایستگان به اذن خدا انجام داده می شود، و هرگز بمعنای شفاعت در تکوین و تشریع که ویژه حضرت اقدس الهی است نیست.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٤﴾

بازگشت همه‌ی شما تنها سوی اوست. وعده‌ی حقانی خدا را (پاس بدارید)؛ هموست که آفرینش را همواره آغاز می کند، سپس آن را باز می گرداند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته‌ای ایمان کرده اند، افزون (از حقشان) پاداش دهد. و کسانی که کافر شدند به سزای کفرشان آشامیدنی‌ای از مایعی جوشان و عذابی پردرد خواهند داشت ﴿4﴾

آیه ۴ - «بالقسط» ربانی برتر از عدل است، و پاداش ایمان و عمل صالح هم بیشتر از اینهاست. هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿5﴾

او کسی است که خورشید را روشنایی‌ای و ماه را نوری نهاد و آن (ماه) را (در) جایگاه‌هایی (پیایی) اندازه گرفت، تا شماره‌ی سال‌ها و حساب را بداند. خدا آنها را جز به حق، نیافرید (و) نشانه‌های (خود) را برای گروهی که می دانند، (به روشنی) جداسازی می کند ﴿5﴾

آیه ۵ - ضیاء و نور شمس و قمر درباره ما زمینیان است و نه دیگران که شمسها و قمرهایی آسمانی دگری دارند.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿٦﴾

به راستی، پیایی یکدیگر آمدن شب و روز و آنچه خدا در آسمان‌ها و زمین آفرید، برای مردمی که پروا دارند همواره نشانه‌هایی (آشکار) است ﴿6﴾

آیه ۶ - آیات بودن آیات سماواتی در صورتی است که دیدار آنها امکان پذیر باشد چه از دور با وسایلی دورنگر و چه از نزدیک با کیهان پیمایا.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَأُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ
ءَايَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿٧﴾

بی گمان کسانی که امید (به) لقای [: شناخت و جزای] ما ندارند، و به زندگی دنیا دل خوش کرده و
بدان اطمینان یافته اند، و کسانی هم که ایشان از آیاتمان غافل اند، ﴿٧﴾
آیه ۷ - «لِقَاءَنَا» در این آیه - و مانند آن - پیوند و رسیدن معرفتی نسبت به سالکان فی سبیل الله
است، و پیامد این معرفت هر چه بیشتر، رحمت‌های ویژه دنیوی و اخروی پروردگار است.
اینجا «نا» در «لِقَاءَنَا» بمعنای جمعیت صفات رحمانی و رحیمی پروردگار است، که در پرتو
اینگونه صفات ربانی معرفت جمعی سالکین "فی سبیل الله" روز افزون است.

أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ
النَّعِيمِ ﴿٩﴾ دَعَوْهُمْ فِيهَا سُبْحَنَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ
أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

ایشان به (کیفر) آنچه به دست می آورده اند، پناهگاهشان (همان) آتش است. ﴿٨﴾ کسانی که ایمان
آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند، بی گمان پروردگارشان به (پاس) ایمانشان آنان را هدایت
می کند؛ حال آنکه در باغ های پر نعمت، از زیر (پاهای) شان نهرها روان است. ﴿٩﴾ نیایش آنان در
آن جا (این) است که: «خدایا! تو پاک و منزهی.» و درودشان در آنجا سلام است و پایان بخش نیایش
آنان این است که: «ستایش ویژه ی پروردگار جهانیان است.» ﴿١٠﴾

آیه ۱۰ - "تحیتهم فیها سلام" سلام را بهترین تحیات برشمرده، گرچه بر حسب آیه تحیت پاسخ
هرگونه شادباشی - چه لفظی چه عملی، چه حالی و... - دست کم همانگونه که بوده است واجب، و
بہتر از آن برتر می باشد، جز در نماز واجب که پاسخ اسلام با غیر لفظ سلام حرام است، و «لا اله» در
سبحانک و «إلا الله» در «تحیتهم» و هر دو در «الحمد لله» ترسیم شده است.

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ
لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١﴾ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا
لِجَنِّبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ
مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢﴾ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ

قَبْلَكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي
الْقَوْمَ الْمَجْرِمِينَ ﴿١٣﴾

و اگر خدا برای مردمان - به همان شتابی که آنان در کار خیر می طلبند - در زیانشان شتاب کند،
اجلشان سویشان بی چون در رسد. پس کسانی را که امید لقای ما را نمی دارند در طغیانشان (همچنان
فرو) می نهیم حال آنکه سرگردان بمانند. ﴿١١﴾ و چون انسان را آسیب فرا رسد، ما را - به پهلوی
خواهییده، یا ایستاده - می خواند. پس چون گرفتاریش را بر طرف سازیم، چنان (بی تفاوت از آن)
می گذرد، که گویی ما را برای زبانی که به او رسیده، نخوانده است. این گونه برای اسرافکاران آنچه
انجام می داده اند زینت داده شده است ﴿١٢﴾ و بی چون ما نسل های پیش از شما را - هنگامی که
ستم کردند - بی امان به هلاکت رساندیم، حال آنکه پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند، و
(هرگز) بر آن نبوده اند که ایمان بیاورند. این گونه مردمان بزهکار را جزا می دهیم ﴿١٣﴾

آیه ۱۳ - شاید «کم» در "من قبلکم" تمامی انسان های نسل آخرین را در بر داشته، و «قبلکم» هم
کل نسل های پیش از آدم را فراگیر است. و در اینصورت «رسلهم» هم پیامبران آنانند، و «کم» دوم هم
در آیه (۱۴) همین نسل آخرین است که کلا جانشینان گذشتگانند، چنانکه در آیه "انی جاعل فی
الارض خلیفه" گذشت، که این خلافت «هما» «خلیفه» است، و این احتمال افزون بر احتمالی دیگر
است که «کم» در "من قبلکم" انسان های زمان وحی قرآن باشند.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾ وَإِذَا
تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ
بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَآئِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي
أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

سپس شما را پس از آنان در زمین جانشین (شان) قرار دادیم، تا (از روی آزمون) بنگریم چگونه رفتار
می کنید ﴿١٤﴾ و هنگامی که آیاتمان به روشنی بر ایشان خوانده شود، آنان که لقای ما را امید ندارند
گویند: «قرآن دیگری جز این (قرآن برایمان) بیاور، یا آن را تبدیل (به قرآنی دگر) کن.» بگو: «مرا
نرسد که آن را از پیش خود تبدیل کنم (و) جز آنچه را که به من وحی می شود پیروی نمی نمایم اگر
پروردگارم را نافرمانی کنم همواره از عذاب روزی بزرگ می ترسم.» ﴿١٥﴾

آیه ۱۵ - "بقرآن غیر هذا" از جمله ادله ایست که کل کتابهای وحیانی - قرآن: یعنی خواندنی
می باشند، جز آنکه این قرآن آخرین - که تمامی پیامهای ربانی را در طول زمانهای تکلیف در بر دارد
- در برابر سایر قرآنهای، یعنی کتابهای آسمانی دیگر، قرآنی ویژه است، که در برابر این قرآن گوئی آنها
دیگر قرآن نمی باشند، که زمانهایشان سپری شده، و فروتر از این قرآند، مانند وحی قرآنی که سایر

وحیهای ربانی در برابرش بر حسب آیه شوری وصیت است، چنانکه رسالت‌های کل پیامبران نیز در برابر پیامبر اسلام خود مقدماتی برای این رسالت آخرین بوده است.

"إِن اتَّبِعِ إِلَّا مَا يُوْحِي إِلَيَّ" گرچه شامل وحی سنت نیز هست، ولی محورش وحی قرآنی است، زیرا سخن در این آیه بر همین محور است، روی این اصل وحی سنت در حاشیه و پیرو قرآن است، و هرگز مخالفتی با آن ندارد، بنابراین روایاتی که از زبان پیامبر بزرگوار و سایر معصومان نقل شده و بر خلاف قرآن است جعلی بوده و هرگز پذیرفته نیست. ولی روایاتی قطعی که نه موافق دلالت قرآنی است و نه مخالف آن خود وحی قرآنی رمزی و مستفاد از رموز قرآنی است.

قُلْ لَّوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦﴾

بگو: «اگر خدا می خواست آن [قرآن] را بر شما نمی خواندم، و (خدا) شما را بدان آگاه نمی گردانید. پس به راستی (به گونه ای راستین) پیش از (آوردن) آن، عمری در میانتان به سر برده ام. پس آیا خردورزی نمی کنید؟» ﴿١٦﴾

آیه ۱۶ - "فقد لبثتُ فيكم عُمُرًا من قبله" نشانگر این حقیقت است، که وحی قرآنی هرگز بر مبنای علم و عقل شخص محمدی (صلی الله علیه وآله) نبوده، زیرا عمری در میان اینان زندگی کرده، و هرگز کلمه ای قرآنی نداشته، و ناگهان در سن چهل سالگی این وحی ربانی پیاپی در مدت رسالتش بر حضرتش نازل گشته، که کلاً از نظر الفاظ و معنایش یکسان و ربانی است، و اگر این الفاظ از آن حضرت می بود، اولاً چرا تا سن چهل سالگی ساکت بود، و ثانیاً این قرآن خود گواه است که مصدرش علم و رحمت مطلق بوده، و اینگونه سخن از عهده کل عالمان بکلی خارج است.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٧﴾ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِؤُنَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾

پس کیست ستمکارتر از آن کس که دروغی بر خدا بزند، یا با آیات او (همان ها و خدا را) تکذیب کند؟ بی گمان (حقیقت) چنان است که مجرمان (خود و دیگران را) رستگار نمی کنند ﴿١٧﴾ و به جز خدا، چیزی را می پرستند که نه زیانشان می رساند و نه سودشان می دهد، و می گویند: «اینان نزد خدا شفاعتگران مایند.» بگو: «آیا خدا را به چیزی که در آسمان ها و در زمین نمی داند، آگاهی بزرگی می دهید؟» او پاک و برتر است از آنچه (با وی) شریک می سازند ﴿١٨﴾

آیه ۱۸ - "بما لا يعلم" که خدا برای خود شریکی نمی داند مساوی با انکار هر شریکی از ناحیه اوست زیرا علمش مطلق است. و نمی داندش به معنای نیست می باشد.

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿19﴾

و مردم جز یک امت نبوده اند. پس اختلاف کردند، و اگر سخنی (در تأخیر عذابشان) از جانب پروردگارت در گذشته مقرر نگشته بود، بی گمان در آنچه بر سر آن با هم اختلاف می کنند، میانشان داوری می شد ﴿19﴾

آیه ۱۹ - "أُمَّةً وَاحِدَةً" بمعنای وحدت در ضلالت است، که انسانیت بدون وحی ربانی کلا در گمراهی است، گرچه بر مبنای تفاوت‌هایی که در علمها و عقل‌هایشان دارند گمراهی هاشان نیز کم و زیاد است، ولی در اینکه کلا غوطهور در گمراهی می باشند، و هرگز عالم و راه یافته مطلق نیستند برابرنند، سپس در پیامد رسالت‌های وحیانی میانشان اختلاف پدید آمد، که گروهی ایمان آوردند و راه یافتند، و گروهی هم در کفر و بیراهه همچنان ماندند.

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغِيبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ ﴿20﴾

و می گویند: «چرا نشانه ای (رسالتی) از جانب پروردگارش بر او نازل نشده؟» بگو: «غیب فقط برای خداست، پس انتظار بکشید (که) همواره من (هم) با شما از منتظرانم.» ﴿20﴾

آیه ۲۰ - اینجا "انما الغیب لله" غیب ربانی را ویژه پروردگار دانسته، و نشانه های رسالتی را نیز که از همان غیب است، در اختصاص خدا دانسته، و روی این اصل بر مبنای همین آیه و آیاتی دیگر آیات و معجزات ربانی از نظر غیب و حکمت در انحصار خداست، و اینگونه نیست که در علم و توان پیامبران باشند، نه بعنوان عطیه ربانی، و نه استقلال زیرا «انما» آنها را کلا در انحصار خدا می داند، چنانکه "ولا یشرک فی حکمه أحداً" (۲۶:۱۸) نیز بیانگر همین انحصار است، که حکم تکوین و تشریع مخصوص خداست.

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿21﴾

و هنگامی که مردم را - پس از آسیبی که بدیشان رسیده است - رحمتی بچشانیم، ناگهان آنان را در آیات ما نیرنگی است. بگو: «نیرنگ خدا سریع تر است.» بی امان، فرستادگان (ناطق و صامت)مان. آنچه نیرنگ می کنید ثبت و ضبط می کنند ﴿21﴾

آیه ۲۱ - «رسلنا» کل فرستادگان خداوند که اعمال مکلفان را ثبت و ضبط می کنند، اعم از رسولان صامت همچون بدن‌ها و اعضای آنان و یا رسولان ناطق مانند فرشتگان و سایر معصومان، و همین کتابت‌ها "اسرع مکرراً" به اندازه مکرهای زشت کاران و سریعتر است.

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَسِنَ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٢٢﴾

او کسی است که شما را در خشکی و دریا همی می گرداند: تا هنگامی که در کشتی‌ها باشید و آنها با بادی پاکیزه و خوش آنان را ببرند و ایشان بدان شاد(کام) شوند. (به ناگاه) بادی سخت و هولناک بر آنان وزد، و موج از هر سو بر ایشان بتازد و گمان کنند که در محاصره (ی آن) افتاده اند. (پس) خدا را پاکدلانه برای طاعتشان می خوانند: «اگر ما را از این (ورطه) برهانی، همانا به راستی از سپاسگزاران خواهیم بود.» ﴿٢٢﴾

آیه ۲۲ - «جرین» که مشتمل بر ضمیر «هم» برای عاقلان است برای کشتی‌ها است که عاقلانه با باد در حرکتند، زیرا بادها حرکتی عاقلانه به اراده خالق عقل و عاقلان دارند.

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَأْتُهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٣﴾

پس چون آنان را رهانید، ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می کنند. هان ای مردمان! سرکشی شما فقط به زیان خودتان است (که) بهره‌ی زندگی دنیا را (می جوید). سپس بازگشت شما تنها سوی ما خواهد بود. پس شما را از آنچه انجام می داده اید خبری مهم خواهیم داد. ﴿٢٣﴾

آیه ۲۳ - "متاع الحياة الدنيا" همان "بغیکم علی انفسکم" است که زندگی پست دنیوی را بمصرف «انفسکم» که خودخواهی، خودراهی و خود بینی است رسانده اند.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ كَذَٰلِكَ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ

السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢٥﴾ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٦﴾ وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧﴾

مثل زندگی دنیا تنها بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم. پس گیاه زمین - از آنچه مردمان و دام ها می خورند - با آن در آمیخت؛ تا آن گاه که زمین پیرایه ی خود را بر گرفت و بسی آراسته گردید. و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن توانايند. شبی یا روزی فرمان (ویرانی) ما آمد. پس آن را آن چنان درویده کردیم که گویی دیروز (هرگز) آرامش یافته وجود نداشته. این گونه نشانه ها (ای خود) را برای مردمی که اندیشه می کنند به روشنی جداسازی می کنیم. ﴿٢٤﴾ و خدا به خانه ی سلامتی، می خواند و هر کس را بخواهد سوی راهی راست هدایت می کند. ﴿٢٥﴾ برای کسانی که نیکی کرده اند، (پاداش) نیکوتر و فزون تر (از آن) است، و چهره هایشان را نقصان و کدورت و ذلتی نمی پوشاند. اینان همدمان بهشتند و در آن جاودانه اند. ﴿٢٦﴾ و کسانی که دستاوردها بدی ها بوده، جزای بدی ای (دست بالا) مانند همان است، و خواری آنان را به ناچار فراگیرد (و) از سوی خدا هیچ نگهدانی برایشان نیست؛ گویی چهره هایشان با پاره هایی از شب بس تاریک کننده پوشیده شده است. آنان همدمان آتشند، (و هم) ایشان در آن جاودانه اند. ﴿٢٧﴾

آیه ۲۷ - "جزاء سیئه بمثلها" از جمله ادله پایان یافتن عذابهای کل گنهکاران است، زیرا چنانکه گناهان و پیامدهایشان کلاً محدودند، طبعاً جزای آنها نیز محدود، و حداکثر از نظر عدل ربانی معادل و همانند گناه و پیامد آن است، و این خیال اهانت آمیز که برای جهنم پایانی نیست خود بر خلاف این آیه و آیاتی مشابه است.

و يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾

و (یاد کن) روزی را که همه ی آنان را گرد (هم) آوریم، سپس به کسانی که شرک ورزیده اند گوئیم: «شما و شریکانتان بر جایگاهتان هم چنان باشید.» پس میانشان جدایی افکندیم و شریکانشان گفتند: «شما تنها ما را نمی پرستیدید.» ﴿٢٨﴾

آیه ۲۸ - «نقول» اینجا لفظ نیست، بلکه اراده ربانی است، به ویژه درباره جمادات و نباتات.

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ ﴿٢٩﴾

«پس گواهی خدا میان ما و میان شما بس است، اگر ما از عبادتتان همی غافل بوده ایم.» ﴿٢٩﴾

آیه ۲۹ - اینجا کفایت شهادت الهی بر رسالت و حیانی بدین معنا نیست که خدا خود را به منکران بنمایاند، یا با آنها مستقیماً سخن گوید، بلکه تنها این قرآن است که بر وحیانی بودن و ربانیت خود صد در صد گواه است، و این گواهی خود کفایت است.

هٰذَا لِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۳۰﴾

آنجاست که هر کس آنچه را (از گناهان) واپس نهاده است به حقیقت دریابد و سوی خدا - مولای حقشان - بازگردانیده شدند. و آنچه افترا می زده اند از نظرشان گم گشت. ﴿۳۰﴾

آیه ۳۰ - این "تبلوا..." از براهین دوام صداها و سیمایهای مکلفان است.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَرَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۳۱﴾ فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَآذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿۳۲﴾ كَذَلِكِ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۳﴾ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَّنْ يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿۳۴﴾ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿۳۵﴾

بگو: «کیست که از آسمان و زمین شما را روزی می دهد؟ یا کیست که مالک گوش ها و دیدگان (تان) است؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و کیست که کار (خلقت) را تدبیر می کند؟» پس خواهند گفت: «خداست.» پس بگو: «آیا (از او) پروا نمی کنید؟» ﴿۳۱﴾ پس این خدا پروردگار شما، تمامی حق است، و بعد از حق جز گمراهی چیست؟ پس چگونه و به کجا و چه زمانی (از حق) باز گردانیده می شوید؟ ﴿۳۲﴾ این گونه سخن پروردگارت بر (سر و سامان) کسانی که نافرمانی (عمدی و مدام) کردند تحقق یافت، که آنان بی گمان ایمان نمی آورند (زیرا دل هاشان سراسر سیاه گشته) ﴿۳۳﴾ بگو: «آیا از شریکانتان کسی هست که آفرینش را آغاز کند، سپس آن را برگرداند؟» بگو: «خداست که آفرینش را آغاز می کند، و سپس آن را باز پس می گرداند. پس کی و کجا (از حق) به گراف بازگردانیده می شوید؟» ﴿۳۴﴾ بگو: «آیا از شریکان شما کسی هست که سوی حق رهنمون کند؟» بگو: «خداست که پایاپا، به حق رهبری

می‌کند.» پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است پیروی شود یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه (خود) راهنمایی شود؟ پس شما را چه شده (و) چگونه داوری می‌کنید؟ ﴿35﴾

آیه ۳۵ - اینجا میان یهدی للحق الهی با "یهدی الی الحق" عمومی فر است، که هدایت ربانی للحق و مماس می‌باشد و کلا حق و موثر است، ولی هدایت‌های دیگران اگر هم بوسیله حق است ذاتیتی نداشته، و تنها راهنمایی بسوی حق ربانی است، و در هر صورت کسی که خود گمراه است و نیازمند به هدایت می‌باشد، هرگز حق هدایتگری را ندارد، بلکه کسانی که به حق کاملاً آگاه هستند، حق رهبری دیگران را بسوی حق دارند.

وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿36﴾

و بیشترشان جز از گمانی (بی مستند) پیروی نمی‌کنند (ولی کلا) گمان، همانا به هیچ وجه (کسی را) از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند. خدا همواره به آنچه می‌کنند بسی داناست. ﴿36﴾

آیه ۳۶ - ظن در این آیه و تعدادی دیگر از آیات کلا از خط دلالت و حجیت برای یافتن حق سقوط کرده، که شریعت الهی شریعت علم است و نه گمان.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿37﴾

و این قرآن چنان نبوده است که از جانب غیر خدا به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق کننده آن چه هست که برایش (نمودار) است و (خود) جداسازی کتاب (ربانی) است (که) در آن شک مستندی نیست (و) از سوی پروردگار جهانیان است. ﴿37﴾

آیه ۳۷ - "ماکان هذا القرآن" - مانند آیه شانزدهم که گذشت و آیاتی مشابه - اصولاً نسبت غیر وحیانی بودن قرآن را از قرآن به دور داشته، که این خود سلبی مطلق است، سپس "تصدیق الذی بین یدیه" قرآن را تصدیق کننده سایر کتابهای وحیانی دانسته، بدین معنی که قرآنهای وحی کلاً با یکدیگر همپا و همراهند، گرچه این قرآن آخرین، کاملترین و عمومی ترین کتابهای آسمانی تا پایان زمان تکلیف است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿38﴾

یا می‌گویند: «آن را (به خدا) افترا زده است!» بگو: «اگر راستگو بوده اید، سوره ای همانند آن بیاورید و هر که را (در این کار) خدا می‌توانید، فراخوانید.» ﴿38﴾

آیه ۳۸ - "سوره مثله" بمعنای مجموعه ای همانند قرآن است که حتی یک آیه تام را - تا چه رسد تمام قرآن را - شامل است، زیرا قرآن کلا آیات و نشانه های وحیانی ربانی است.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابٌ لِّكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٣٩﴾

بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشته و هنوز هم تأویل (و بازگردان حقیقی) آن برایشان نیامده. کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین گونه (کتاب های وحیانی را) تکذیب کردند. پس بنگر پیامد ستمگران چه سان بوده است. ﴿٣٩﴾

آیه ۳۹ - «تاویل» بمعنی مرجع نخستین و آخرین وحی است، و نیز حقیقت فعلی آن که این مثلث تاویل وحی اند.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرُبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾ وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بِرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْأَعْمَى وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ ﴿٤٣﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٤﴾ وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿٤٥﴾

و از آنان کسی است که بدان ایمان می آورد، و از آنان کسی است که بدان ایمان نمی آورد. و پروردگارت به (حال) افسادگران داناتر است ﴿٤٠﴾ و اگر تو را تکذیب کردند، بگو: «عمل من تنها برای من است و عمل شما تنها برای شماست. شما از آنچه من انجام می دهم بیزارید، و من (هم) از آنچه شما انجام می دهید بیزارم.» ﴿٤١﴾ و برخی از آنان کسانی اند که سوی تو گوش فرا می دارند. آیا پس تو (بی که) کران (معرفتی) را - هر چند خردورزی نمی کنند - می شنوای ﴿٤٢﴾ و برخی از آنان کسانی اند که سویت (کوردلانه، در ظاهر) می نگرند. آیا پس تو (بی که) نابینایان را هر چند نمی نگرند رهنمون می شوی؟ ﴿٤٣﴾ بی گمان خدا هرگز به مردمان ستم نمی کند، لیکن (این) مردمند (که) خود بر خویشتن ستم می کنند. ﴿٤٤﴾ و روزی که آنان را گرد هم می آورد - گویی جز ساعتی از روز درنگ نکرده اند - یکدیگر را بازشناسی می کنند (و) کسانی که لقاء الله را دروغ شمردند بی گمان زیان کرده اند و راه یافته نبوده اند ﴿٤٥﴾

آیه ۴۵ - "سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ" که بخشی از روز است، به خیال اینان پس از زنده شدن به روز رستاخیز وانمود کردن جریان زندگی برزخ و دیناست، که این دو در برابر زندگی اخروی گوئی بیش از ساعتی از روز نیستند، چنانکه گروهی دیگر گمان می کنند بخشی از روز و دسته ای ده شب است، ولی بر حسب آیه (۱۱۷:۲۳) مکت اینان نه این بوده و نه آن، بلکه در حقیقت مکثی اندک در برابر مکت جهان آخرت بوده است.

وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

و اگر ما به راستی پاره ای از آنچه را که به آنان وعده می دهیم، به تو می نمایانیم، یا تو را بی چون و بمرانیم، (در هر دو صورت) بازگشتشان تنها سوی ماست. سپس خدا بر آنچه می کنند گواه است ﴿٤٦﴾ و برای هر امتی پیامبری است. پس چون پیامبرشان بیاید، میانشان به قسط [عدالت و فضیلت] داوری شود حال آنکه بر ایشان ستم نرود ﴿٤٧﴾

آیه ۴۷ - "کل امة" تمامی گروههای وحیانی اند که آخرینشان امت آخرین اسلامی اند، چنانکه "لکل امة اجل" در آیه (۴۹) نیز چنان است و اجل امت اسلام هم اجل پایانی جهان تکلیف است.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٤٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنِ اتَّسَكُمُ عَذَابُهُ بَيَّتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾ أَتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنْتُمْ بِهِ ءَالَسَنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥١﴾ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٥٢﴾

و می گویند: «اگر (از) راستان بوده اید، (تحقق) این وعده کی است؟» ﴿٤٨﴾ بگو: «من برای خود زیان و سودی (در اختیار) ندارم، مگر آنچه را که خدا خواست. برای هر امتی سررسیدی است (و) هنگامی که آن زمان فرا رسد، نه (می توانند) لحظه ای از آن تأخیری بخواهند و نه (می توانند) پیشی جویند.» ﴿٤٩﴾ بگو: «آیا دیدید، اگر عذاب او شب یا روز به شما در رسد، بزهکاران چه چیزی از آن را به شتاب می خواهند؟» ﴿٥٠﴾ «سپس، آیا هنگامی که (عذاب بر شما) واقع شد، اکنون به آن ایمان آوردید، در حالی که به (آمدن) آن بسی شتاب می نموده اید؟» ﴿٥١﴾ سپس به کسانی که ستم

کردند گفته شد: «عذاب جاوید را بجشید. آیا جز به آنچه به دست می آوردید، جزا داده می شوید؟» ﴿52﴾

آیه ۵۲ - "بما كنتم تكسبون" از جمله آیاتی است که جزای جهنمیان را به اندازه گناهانشان خوانده، که همه عذابها مانند همه گناهها محدود و پایان پذیر است، و عذاب بی نهایت نسبت دادن ظلم بی نهایت به خداست.

وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُوبُ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿53﴾
وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا
الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿54﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ ﴿55﴾ هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿56﴾ يَأَيُّهَا النَّاسُ قَدْ
جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ
لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿57﴾

و از تو خبری مهم درخواست می کنند (که): «آیا این (وعده) راست و پای برجاست؟» بگو: «آری! سوگند به پروردگارم که آن به راستی و درستی راست و پای برجاست و شما درمانده کنندگان (خدا) نیستید.» ﴿53﴾ و اگر همواره برای هر کسی که ستم کرده، آنچه در زمین است باشد، ناگزیر آن را برای (خلاصی و) باز خرید خود فدیة می دهد. و چون عذاب را دیدند پشیمانی خود را پنهان داشتند. و میان آنان به قسط [عدالت و فضیلت] داوری شود و ستم (هم) نشوند. ﴿54﴾ هان! (که) به راستی آنچه در آسمان ها و زمین است از آن خداست. هان! بی گمان وعده ی خدا حق است ولی بیشترشان نمی دانند. ﴿55﴾ او زنده می کند و می میراند و به سویش باز گردانیده می شوید. ﴿56﴾ هان ای مردمان! به راستی برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی و درمانی برای آنچه (بیماری) در سینه ها(تان) دارید، و رهنمود و رحمتی بزرگ برای مؤمنان آمده است. ﴿57﴾

آیه ۵۷ - قرآن برای عموم مکلفان "موعظه و شفاء" و برای خصوص مؤمنان هدایت و رحمت است.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿58﴾ قُلْ
أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزٍّ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ أَلَا اللَّهُ أَعْلَمُ لَكُمْ
أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ﴿59﴾

بگو: «فقط به فضل و رحمت خدا، پس تنها به همین (بزرگ فضیلت رحمت ربانی) باید مؤمنان شادمان شوند.» (هم) او از هر چه گرد می آورند بهتر است ﴿58﴾ بگو: «آیا دیدید، آنچه از روزی که خدا برایتان فرود آورده پس بخشی از آن را حرام و (بخشی را) حلال گردانیده اید؟» بگو: «آیا خدا به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می بندید؟» ﴿59﴾

آیه ۵۹ - "اذن لکم" جعل شرعی رسالتی است و نه تشریعی که در انحصار خداست، و این جعل حلال و حرام در انحصار آن جعل شرعی رسالتی و یا افتراء علی الله است.

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿60﴾ وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿61﴾ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿62﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿63﴾ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿64﴾ وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿65﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿66﴾ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿67﴾

و کسانی که بر خدا افترا می بندند، به روز رستاخیز چه گمانی دارند؟ بی گمان، خدا بر مردمان کانون بخشش است، ولی بیشترشان سپاس نمی گزارند ﴿60﴾ و در هیچ حال و کاری نباشی و از او [خدا] هیچ (آیه ای) از قرآن نخوانی. و هیچ کاری نمی کنی، مگر اینکه ما بر شما گواه بوده ایم، آن گاه که بی امان در ژرفای آن غوطه ورید. و هموزن ذره ای - نه در زمین و نه در آسمان - از پروردگارت پنهان نیست. و نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر، (چیزی) نیست، مگر (اینکه) در کتابی روشنگر است ﴿61﴾ هان! بی گمان بر دوستان (و پیروان) خدا نه هرگز بیمی است، و نه آنان اندوهگین می شوند ﴿62﴾ کسانی که ایمان آورده و پرهیزکاری می ورزیده اند: ﴿63﴾ در زندگی دنیا و در آخرت برترین مژده تنها برای آنان است. کلمات خدا هرگز تبدیل پذیر نیست. این همان کامیابی بی رنج بزرگ است ﴿64﴾ و سخن (ناهنجار) آنان تو را غمگین نکند. به راستی تمامی عزت تنها از

آن خداست (و) او بسیار شنوای داناست ﴿65﴾ هان! هر که (و هر چه) در آسمان ها و هر که (و هر چه) در زمین است تنها از آن خداست، و کسانی که غیر از خدا شریکانی را (برایش) می خوانند (اینان) از آنان پیروی نمی کنند. اینان جز از گمان پیروی نمی نمایند و جز دروغ پردازی - بر مبنای گمان (بی پایه) - ندارند ﴿66﴾ او کسی است که برای شما شب را قرار داد تا در آن آرامش گیرید، و روز را بیننده (برای شما گردانید). بی گمان، در این (امر) برای گروهی که می شنوند نشانه هایی است ﴿67﴾

آیه ۶۷ - بر حسب این آیه اصولاً شب برای آرامش است، و روز برای کار و کوشش، گرچه عکس آن نیز احياناً بر حسب آیاتی دیگر درست است ولی آرامش روز هرگز جای آرامش شب را نمی گیرد.
قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَنَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَنِ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿68﴾

گفتند: «خدا فرزندی برای خود برگرفته.» او منزّه (و) بی نیاز است. آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست. بر این (ادعا) نزد شما هیچ گونه (برهان و) سلطه ای نیست. آیا چیزی را که نمی دانید، به دروغ بر خدا می بندید؟ ﴿68﴾

آیه ۶۸ - "هو الغنی" نه "هو غنی" بیانگر این حقیقت است، که بی نیازی مطلق در انحصار خداست، و همه آفریدگان نیازمند به اویند.

قُلْ إِنْ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يَفْلِحُونَ ﴿69﴾ مَتَّعُ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿70﴾ وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَاقَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بَايَتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ﴿71﴾ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَآمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿72﴾ فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلِيفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ﴿73﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿74﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ

بَايْتًا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٦﴾

بگو: «کسانی که بر خدا همواره دروغ می بندند، رستگارکننده نیستند.» ﴿٦٩﴾ (این بهره ای است اندک در دنیا؛ سپس بازگشتشان تنها به سوی ماست. پس آن گاه به (سزای) آنچه کفر می ورزیده اند، عذابی سخت به آنان می چشانیم) ﴿٧٠﴾ و خبر بزرگ نوح را بر آنان بخوان، چون به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر جایگاه (رسالتی) من (در میان شما) و یاد آوردنم با آیات خدا، بر شما گران آمده است، من تنها بر خدا توکل کرده ام. پس کارتان را و (کار) شریکان (ساخته ی) خودتان را در جمع تان همدست (و همداستان) کنید، سپس کارتان بر شما پوشیده: مجهول و تحیر بار نماند. پس آن گاه درباره ی من تصمیم بگیرید و مهلتم (هم) ندهید.» ﴿٧١﴾ «در نتیجه اگر روی گردانیدید، من مزدی از شما نخواستم. پاداش من جز بر خدا نیست. و مأمور شده ام که از تسلیم کنندگان (خود و دیگران در برابر خدا) باشم.» ﴿٧٢﴾ پس او را تکذیب کردند. آن گاه وی را با کسانی که در کشتی همراه او بودند نجات دادیم، و اینان را جانشینان (آنان) ساختیم، و کسانی را که با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند غر کردیم. پس بنگر فرجام هشدار داده شدگان چگونه بود. ﴿٧٣﴾ سپس، بعد از وی رسولانی را به سوی قومشان برانگیختیم. پس آنان با دلایل آشکار سويشان آمدند، ولی ایشان بر آن نبودند به چیزی که پیشتر با آن (همان را) تکذیب کرده بودند ایمان بیاورند. این گونه ما بر دل های تجاوزکاران مهر می نهیم. ﴿٧٤﴾ سپس، بعد از آنان موسی و هارون را با آیات خود، سوی فرعون و سرانش فرستادیم. پس گردنکشی کردند و گروهی تبهکار بوده اند. ﴿٧٥﴾ پس چون حق از نزد ما سويشان آمد گفتند: «بی گمان این سحری آشکارگر است.» ﴿٧٦﴾

آیه ٧٦ - «الحق» - که همان حق و حیانی قرآنی می باشد - به معنای حق صد در صد است، که در قرآن تا پایان جهان نمایان می باشد، و این خود مانند آیاتی بسیار دلیل بر خاتمیت قرآن است.

قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّحَرُونَ ﴿٧٧﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتُؤْنِنِي بِكُلِّ سَحِرٍ عَلِيمٍ ﴿٧٩﴾ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُّقْلُونَ ﴿٨٠﴾ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحَرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨١﴾

موسی گفت: «آیا هنگامی که حق سوی شما آمد، می گوئید آیا این سحری است؟ حال آنکه جادوگران رستگار نمی کنند.» ﴿٧٧﴾ گفتند: «آیا سوی ما آمده ای تا ما را از شیوه ای که پدرانمان را بر آن

یافته ایم روی گردان کنی، و بزرگواری در این سرزمین تنها برای شما دو تن باشد؟ در حالی که ما برای شما دو تن ایمان (و اطمینان) آورنده نیستیم.» ﴿78﴾ و فرعون (به کارگردانش) گفت: «هر جادوگر دانایی را پیش من آورید.» ﴿79﴾ پس چون جادوگران آمدند، موسی به آنان گفت: «آنچه را شما اندازنده اید بیندازید.» ﴿80﴾ پس چون افکندند، موسی گفت: «آنچه را شما (به میان) آوردید سحر است. زودا (که) خدا آن را همواره باطل کند. بی گمان خدا کار مفسدان را اصلاح نمی کند.» ﴿81﴾

آیه ۸۱ - «سیبطله» که پس از سحر آمده دلیلی است بر ابطال تمامی سحرها بخصوص آن سحرهایی که در برابر معجزاتست و یا بعنوان اعجاز وانمود می شود.

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿82﴾

و خدا با کلمات خود، حق را پای برجا و راست می آورد؛ هر چند بزهکاران را هرگز خوش نیاید ﴿82﴾

آیه ۸۲ - «بکلماته» هم کلمات حق است و هم کلمات الله که حق را بگونه ای مطلق با کل کلمات و دلالتهای حقانی ثابت می کنند.

فَمَا ءَامَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَن يُفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿83﴾

پس (سرانجام) کسانی برای موسی ایمان نیاوردند مگر گروهی اندک از قوم وی [فرعون] در حالی که بیم داشتند از آنکه مبادا فرعون و سرانشان ایشان را عذابی آتش بار رسانند. حال آنکه فرعون در آن سرزمین بی چون بسی زبردست و (هم) او بی گمان از اسرافکاران است. ﴿83﴾

آیه ۸۳ - "من قومه" بمعنای قوم خود، و قوم فرعون است که بخشی از آنان همان ساحرانند.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَاقَوْمِ إِن كُنتُمْ ءَامَنُتُمْ بِاللَّهِ فَاعْلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُّسْلِمِينَ ﴿84﴾ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿85﴾ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿86﴾ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا وَاجْعِلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿87﴾

و موسی گفت: «ای قوم من! اگر به خدا ایمان آورده بوده اید (و) اگر (در برابرش) مسلم بوده اید پس بر او توکل کنید.» ﴿84﴾ پس گفتند: «تنها بر خدا توکل کردیم. پروردگارمان! ما را برای گروه ستمگران (مورد) آزمایشی آتش بار قرار مده.» ﴿85﴾ «و ما را به رحمت خویش، از گروه کافران نجات بخش.» ﴿86﴾ و سوی موسی و برادرش وحی کردیم که: «شما دو تن برای قوم خود در مصر

خانه هایی آماده کنید و سراهایتان را رویارویشان و هم قبله گاه (و ملجأ و پیشوای) مردمان قرار دهید، و نماز را بر پا بدارید.» و مؤمنان را بشارت ده ﴿87﴾

آیه ۸۷ - "واجعلوا بیوتکم قبله" به دو معنی است، که اولاً موسی و برادرش خانه های خود را مقابل و برابر یکدیگر قرار دهند که از یکدیگر آگاهی مداوم داشته باشند، و در ثانی این هر دو خانه باید بگونه ای آزاد در برابر بنی اسرائیل باز باشد که استقبالشان بدون هیچ مانعی در رفع نیازهایشان و پرسشهایشان نسبت به این دو خانه رسالتی همیشگی باشد، چنانکه «تبوءاً» جایگزین کردن آنان در خانه هایی در امان و برابرشان می باشد.

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوْا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوْا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْاَلِيمَ ﴿88﴾

و موسی گفت: «پروردگاران! تو به فرعون و اشرافش در زندگی دنیا زیوری و اموالی بسیار داده ای - پروردگاران! - تا (دیگران را) از راه تو به بیراهه کشند پروردگاران! اموالشان را محو و نابود کن و آنان را سخت دل گردان (چنان) که ایمان نیاورند، تا (هنگامی که) آن عذاب دردناک را ببینند.» ﴿88﴾

آیه ۸۸ - "ليضلوا عن سبيلك" که اضلالی پیامد زینت و اموال زندگی دنیوی است، این خود نتیجه طبیعی برای این دنیا پرستان بوده و نه تنها غایتی ربانی، وانگهی ربانی بودن این نتیجه هم به حساب عذابی دنیوی عادلانه است.

قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيْمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿89﴾ وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَءِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ وَبَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَذْرَكَهُ الْغَرُّ قَالَ ءَامَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَامَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَءِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿90﴾

(پروردگار) فرمود: «درخواست شما (هر) دو (نفر) پذیرفته شد. پس همواره پایداری جوئید و راه کسانی را که نمی دانند هرگز پیروی نکنید.» ﴿89﴾ و فرزندان اسرائیل را از دریا گذرانیدیم. پس فرعون و سپاهیان - از روی ستم و تجاوز - به سرعت آنان را دنبال کردند. تا آن هنگام (و هنگامه ای) که غر گریبانش را فرو گرفت. گفت: «(اکنون) ایمان آوردم که هیچ معبودی - جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند - نیست، و من از تسلیم کنندگان (خود و دیگران به خدا) هستم.»

﴿90﴾

آیه ۹۰ - «قال» اینجا دلیلی است بر ایمانی لفظی و منافقانه، وگرنه "انی تبت الان" برای توبه ایمانی کافی بود.

ءَالْنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿۹۱﴾

(بدو گفته شد): «اکنون (ایمان می آوری)؟! در حالی که پیش از این همواره نافرمانی می کردی و از افسادگران بوده ای؟» ﴿۹۱﴾

آیه ۹۱ - "ءَالْنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ" از جمله آیاتی است که ایمان در هنگامه عذاب را نابهنگام و مردود خوانده، زیرا این خود ایمان نیست، به ویژه افسادهای کفر و عنادی که در بر داشته، باستثنای ایمانی حقیقی مانند قوم یونس "لَمَّا امنوا..." (۹۸:۱۰).

فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ ءَايَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ ءَايَتِنَا لَغَفُلُونَ ﴿۹۲﴾

«پس امروز جسدت را (از این غرقاب) نجات می دهیم تا برای کسانی که از پی تو می آیند نشانه ای باشی، و بی گمان بسیاری از مردمان از نشانه های ما بسی غافل اند.» ﴿۹۲﴾

آیه ۹۲ - «ببدنک» دلیل است بر نجات مستمر و دائمی بدن فرعون، که دریا او را برون افکند، تا برای آیندگان نشانه ای ربانی برای تباهی فرعون و فرعونیان باشد، و من خودم در سفری به قاهره در موزه مومیائی بدن مومیائی شده فرعون را از نزدیک دیدم، و به شخص انگلیسی - که آنجا مشغول بازدید از موزه بود - گفتم: مگر این بدن فرعون نیست؟ و خدا در قرآن به جریان ماندن این بدن برای بینندگان پیام داده، گفت: این خود علم غیب و ویژه خداست، و دلیلی روشن است بر وحیانی بودن قرآن.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ مَبُوءًا صِدِّ وَ رَزَقْنَهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۹۳﴾ فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۹۴﴾

و به راستی و درستی ما فرزندان اسراییل را در جایگاه: پایگاه و آرامگاه نیکو پناهگاه و مأوای راست و درستی دادیم، و از چیزهای پاکیزه به آنان روزی بخشیدیم. پس اختلاف نکردند مگر پس از آنکه علم برایشان آمد. بی گمان پروردگارت روز قیامت درباره ی آنچه بر سر آن اختلاف می کرده اند میانشان داوری خواهد کرد ﴿۹۳﴾ پس اگر از آنچه سوی تو نازل کرده ایم در شکی بوده ای، از

کسانی که پیش از تو کتاب (آسمانی) می خوانند پیرس. به راستی تمامی حق (شایسته و ممکن)

به درستی از جانب پروردگارت سوی تو آمده. پس زنه از تردیدکنندگان مباش ﴿94﴾

آیه ۹۴ - «شک» در این آیه دارای دو بُعد است: عمومی و خصوصی، عمویش درباره کسانی است که در وحیانی بودن قرآن دچار شک هستند، که اینجا مأموریت دارند برای بر طرف شدن شکشان به آگاهان نسبت به سایر کتب وحیانی مراجعه کنند، و طبعاً پاسخ درستشان این است که وحیانی بودن قرآن نسبت به سایر کتب وحی در اولیتی قطعی است، سپس شک خصوصی که مثلاً درباره خود پیامبر حامل قرآن باشد، کلاً این هرگز بیانگر شک آن حضرت نیست، زیرا نزول قرآن بر حضرتش خود لازمه رسالت و علم به این وحی آخرین است، ولی اینجا که تعبیر از شک شده نسبت به خود حضرتش نیست، بلکه بعنوان مماشات در برابر کافران است، که اگر شکی دارید دست کم نظر اهل کتاب - در صورتیکه به درستی آنرا می خوانند و می فهمند - شک شما را بر طرف می کند.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿95﴾
الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿96﴾ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿97﴾ فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَنُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَجَّيْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ﴿98﴾

و هرگز از کسانی مباش که با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، که از زیانکاران خواهی بود. ﴿95﴾ بی گمان، کسانی که سخن پروردگارت (در عذابشان) بر آنان تحقق یافته ایمان نمی آورند، ﴿96﴾ و هر چند تمامی نشانه ها (ای ربانی) برایشان بیاید؛ تا (هنگامه ای که) آن عذاب دردناک را ببینند ﴿97﴾ پس چرا هرگز هیچ گروهی نبوده است که (به هنگام عذاب) ایمان بیاورد، پس ایمانشان به حالشان سودی بخشد؟ مگر قوم یونس که وقتی (در آخرین لحظات) ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان بر طرف کردیم، و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم (چندان که توبه خود را نشکنند) ﴿98﴾

آیه ۹۸ - برحسب آیاتی چند ایمان بهنگام بلای حتمی هرگز پذیرفته نیست، ولی در این آیه استثناء ایمان قوم یونس را - که گرچه در حال بلا بوده اند - چون همراه با حقیقت هم بوده است، مادامی که از آن برنگشته اند مورد پذیرش قرار داده است.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَن فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى
يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٩٩﴾ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ
عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٠﴾

و اگر پروردگارت می خواست همواره هر که در زمین است، همگان یکسره ایمان می آوردند. آیا پس
تو (هستی که) مردم را ناگزیر می کنی (از) ایمان آوردگان باشند؟ ﴿٩٩﴾ و هیچ کس را چنان نبوده
است که جز به اذن خدا ایمان بیاورد. و خدا بر (سر و سامان) کسانی که خردورزی نمی کنند، پلیدی
قرار می دهد ﴿١٠٠﴾

آیات ۹۹ و ۱۰۰ - در آیه (۹۹) تحقق ایمان کل مکلفان را در اختصاص مشیت الهی دانسته، و ایمان
مؤمنان را هم باذن الله دانسته بدین معنا که خواستاران ایمان را همواره یاری می دهد تا ایمانشان تحقق
یابد.

قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ
لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠١﴾

بگو: «بنگرید در آسمان ها و زمین چیست؟» و (اما) نشانه ها و هشداردهندگان گروهی را که ایمان
نمی آورند بی نیاز نمی کنند ﴿١٠١﴾

آیه ۱۰۱ - اینجا که کل مکلفان مأموریت دارند تا سرحد توانشان نگرشی در آسمانها و زمین
افکنند، این جریان کل زمانهای تکلیف را در بر دارد، و چون نگرش هر چند دقیقتر و نزدیکتر باشد،
گزارش بهتری را نسبت به شناخت آفریدگار در بر دارد، روی این اصل در زمانهای ما نگرشهای
کیفانی را نیز شامل است، که دیدن و بررسی کردن آسمانها و کُرَات آسمانی پس از نگرشی راستا در
زمین تکاملی روز افزون در معرفت است.

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ
الْمُنْتَظِرِينَ ﴿١٠٢﴾ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ
الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

پس آیا جز مانند روزهای کسانی را که پیش از آنان در گذشتند، انتظار می برند؟ بگو: «انتظار برید که
من (نیز) با شما از منتظرانم.» ﴿١٠٢﴾ سپس فرستادگان خود را - و کسانی را که گرویدند - (از
شکنبه) می رهانیم. این حقی است بر عهده‌ی ما که مؤمنان را نجات دهیم ﴿١٠٣﴾

آیه ۱۰۳ - "ننجی رسلنا" که در بر گیرنده نجات یافتن کل رسولان و مؤمنان به آنان است، مربوط
به رجعت این بزرگواران در دولت جهانی ولی امر عجل الله تعالی فرجه است، که این خود بر حسب

آیه (۱۰۲) مورد انتظار همگان می باشد، و در این رجعت شکوهمند کل ستمکاران تاریخ نیز رجعت می کنند، و از آنان در همین دنیا انتقامی گرفته می شود.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَكِن أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّسُكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٤﴾ وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٥﴾ وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِن الظَّالِمِينَ ﴿١٠٦﴾ وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٧﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٨﴾ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿١٠٩﴾

بگو: «هان ای مردمان! اگر در دین من تردید داشته اید، پس (من) کسانی را که به جز خدا می پرستید نمی پرستم. بلکه خدایی را می پرستم که شما را همی می میراند، و دستور یافته ام که از مؤمنان باشم.» ﴿١٠٤﴾ و اینکه چهره (ی فطرت) ات را برای دین - در حال رویگردانی از هر باطلی - برآور، و زنهار از مشرکان مباش. ﴿١٠٥﴾ و پس از خدا، چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند مخوان. پس اگر چنان کنی، در آن صورت بی گمان از ستمکارانی. ﴿١٠٦﴾ و اگر خدا به تو زیانی رساند هیچ رهاکننده ای (از این زیان) جز او نیست، و اگر برای تو خیری بخواهد بخشش او را هیچ ردّ کننده ای نیست. آن را به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند، و تنها او بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿١٠٧﴾ بگو: «هان ای مردمان! بی گمان تمامی حق (در حد امکان) از (جانب) پروردگارتان برایتان آمده است. پس هر کس هدایت یابد تنها به سود خویش هدایت می یابد، و هر کس گمراه گردد، تنها به زیان خود گمراه می گردد، و من بر (سر و سامان) تان کارسازی نیستم.» ﴿١٠٨﴾ و آنچه را سوی تو وحی می شود پیروی کن و شکیبایی نمای، تا خدا (میان تو و آنان) حکم کند. و او بهترین حاکمان است ﴿١٠٩﴾

سوره هود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

الر. (بگو: این) کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه، مفصل و جداسازی

شده است ﴿١﴾

آیه ۱ - «الر» از حروف رمزی است که در بیست و هشت سوره دیگر نیز هست.

«کتاب» در اینجا به دو بخش تقسیم شده است: ۱- «أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» که مرحله نخستین فرود آمدن قرآن بر قلب رسول الله (صلی الله علیه وآله) است که آیاتی رمزی و احتمالا بدون هیچ لفظی بر حضرتش نازل گشته، چنان که آیاتی مانند «أَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ» آن را تبیین می کند که همه قرآن به گونه ای فشرده در یک شب بر قلب حضرتش فرود آمد. ۲- «ثُمَّ فُصِّلَتْ» که بیانگر مرحله تفصیل و باز شدن و گونه گون گردیدن قرآن است که مدت بیست و سه سال به طول انجامید.

شاید «مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ» اشاره به مرحله آغازین باشد که بر پایه حکمت و در هم فشردن، پروردگار قرآن در نخستین بار به گونه ای فشرده بر قلب پیامبر فرود آمده و «خبیر» اشاره به دومین مرحله قرآن است که همان خدای حکیم با آگاهی کامل، قرآن را مفصل و به گونه ای مفهوم برای دیگران گردانید، و یا آن که هردوی «حکیم خبیر» مربوط به هر دو جهت است که حکمت دارای دو بخش احکام و تفصیل قرآن است چنان که خبیر هم این گونه است.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ﴿٢﴾ وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ

تَوْبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿٣﴾

«که جز خدا را نپرستید. به راستی من از جانب او برای شما هشدار دهنده و بشارتگری (شایسته) هستم.» ... ۲ - «و اینکه از پروردگارتان پوشش بخواهید (و) سپس به او بازگشت کنید تا شما را با بهره ای نیکو تا فرصتی معین بهره مند سازد، و به هر صاحب فضیلتی، فضیلتش را بدهد. و اگر روی گردان شوید من به راستی از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم.» ﴿3﴾

آیه ۳ - «استغفروا ربکم» مقدمه ای است برای «توبوا الیه» با فاصله «ثم» که نماینده زمان بندی میان آن دو است که در آغاز گنهکار از خدا پوشش می طلبد و سپس در زمانی شایسته به سوی او برمی گردد، و پس از این دو گام با شرایطی چند خدا درخواست او را می پذیرد.

"يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا" بدین معناست که به شما در طول زندگی تکلیف بهره زیننده ای خواهد داد. "کلّ ذی فضل فضله" که خدا فضیلت هر صاحب فضیلتی را به وی عطا می کند، یعنی فضیلت هایی که برای اشخاص به وجود می یابد از عطیه های شایسته ربانی است، که زمینه را مناسب می بیند، و به اندازه همان فضیلتی را عطا می کند.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿4﴾ أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿5﴾

«بازگشت شما تنها سوی خداست و او بر هر چیزی تواناست.» ﴿4﴾ هان! آنان همواره سینه هاشان را دو ته و پنهان می گردانند (و می کوشند) تا (رازهای خود را) با کوشش از او نهفته دارند. هان! آگاه باشید آن گاه که آنان جامه هایشان را بر سر می کشند، خدا آنچه را نهفته و آنچه را آشکار می دارند می داند. همانا او به ذات (و درون) سینه ها بسی داناست ﴿5﴾

آیه ۵ - «ذات الصدور» سینه ها را به دو بخش می کند: نخست ذات و اصل سینه ها، سپس عوارض غیر ذاتی که در سینه ها اصالت ندارد، و این که خدا "علیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ" است، یعنی حضرتش از ذوات حقایق سینه ها آگاه است، و این که ذات مفرد، اضافه بر «صدور» که جمع است شده، نشانگر این حقیقت است که صدور، گرچه گوناگونند لکن در ذاتشان که فطرت است وحدت دارند.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿6﴾

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر (اینکه) روزیش تنها بر عهده ی خداست و (همو) قرارگاه و تهی گاهشان را (در زمان و مکان) می داند. همه (ی این ها) در کتابی روشنگر است ﴿6﴾

آیه ۶ - «دَابَّة» جنبنده را گویند که اینجا چون در برابر پروازکنندگان هوایی و شناکنندگان دریایی نیست، همگان را اعم از حیوانات زمینی، زیرزمینی، دریایی و هوایی را شامل است.

«الارض» هم ویژه زمین ما نیست، بلکه حداقل هر هفت زمین را شامل است که "و مِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ" (۱۲:۶۵) نشان می دهد همانگونه آسمان هفت عدد است، زمین نیز به همان تعداد می باشد. و از جمله آیاتی که وجود جنبندگانی را در آسمانها و زمین تأیید می کند آیه (۲۹:۴۲) می باشد. "علی الله رزقها" که رز همگان بر عهده خداست به این معنا نیست که بدون هیچ گونه کاوش و کوششی به کسی رز دهد، بلکه مقصود از تو حرکت و از خدا برکت است؛ مگر موجوداتی که حرکت و اختیاری در یافتن رزقشان ندارند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿۷﴾

و اوست کسی که آسمان ها و زمین را در شش هنگام آفرید - حال آنکه عرش (آفرینش) او (پیش از این) بر آب [: ماده ی نخستین جهان] بود - تا شما را بیازماید (که) کدام یک نیکوکارترید. و اگر بگویید: «شما پس از مرگ بی چون برانگیخته شونده اید» همواره کسانی که کافر شدند همی خواهند گفت: «این (انگیختگی و باز گردانیدن) جز سحری آشکارگر نیست.» ﴿۷﴾

آیه ۷ - "ستة ایام" در این آیه و ماندنش، شش زمان است و نه شش روز، به این دلیل که در قرآن لفظ «یوم» بیشتر در دوران و مطلق زمان بکار رفته است مانند "یوم الدین" و نیز عمرش خلقت جهان که بر «ماء» بوده، این خود بجز «ماء» آسمانی و زمینی است که از آن خلق شده است. و چگونگی مراحل شش گانه خلقت آسمان ها و زمین در سوره فصلت آمده است.

«الماء» اینجا ماده نخستین و مادر جهان هستی است که آسمان و زمین، فرزندان این مادر بزرگ نخستین می باشند و «عرشه» عرش قیمومیت و تدبیر است که پیش از آفرینش زمین و آسمان تنها بر ماده نخستین استوار بوده و پس از بهوجود آمدن آسمان و زمین، طبعاً عرش تدبیر برای این دو مقرر شده است.

در پاسخ این پرسش که چرا «ماء» برخلاف ظاهرش به ماده نخستین تفسیر شده است باید گفت که ماء اصولاً ماده ای روان و همسان است، و اصلش بدون هیچ قرینه ای همان آب معمولی است، لکن با قرائنی، معانی و مصادیق دیگری هم برایش فهمیده می شود از جمله "ماء دافق" که منی است، اینجا هم «ماء» محور آغازین آفرینش زمین ها و آسمان هاست که خود دلیلی روشن بر اثبات این حقیقت

است که مقصور از آن آب معمولی نیست، زیرا آب معمولی خود از اجزاء زمین و آسمان است، و اگر آب اولیه همین آب معمولی باشد آیا می توان گفت آب از آب آفریده شده است؟ بنابراین تمامی آسمان ها و زمین که از «ماء» آفریده شده اند، غیر از آب معمولی است بلکه تعبیری است از ماده ای روان و همسان که مادر و ماده اولیه جهان است، و چون حقیقت این «ماء» برای هیچ کس روشن نیست لفظی هم که درست بیانگر آن حقیقت باشد در کار نیست، پس باید لفظی برای تبیین آن انتخاب گردد که دورنمایی از حقیقتش را نشان دهد و این جز لفظ «ماء» نیست.

وَلَسِنُ أَخْرُنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لِّيَقُولُوا مَا يَخْبِسُهُ، أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاحَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٨﴾ وَلَسِنُ أَذْقُنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكُفُورٌ ﴿٩﴾ وَلَسِنُ أَذْقُنُهُ نَعْمَاءً بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لِّيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ ﴿١٠﴾ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١١﴾ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَاقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَّا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٢﴾

و اگر همواره عذاب را تا زمانی چند از آنان به تأخیر اندازیم، بی چون همی خواهند گفت: «چه چیزی آن را (از ما) باز می دارد؟» هان! روزی که (عذاب) به آنان در رسد، آن را بازگشتی نیست، و آنچه را که مسخره می کرده اند (همان) آنان را فراخواهد گرفت ﴿٨﴾ و اگر همواره از خود رحمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از او باز ستانیم، بی گمان بسی نومید و ناسپاس است ﴿٩﴾ و همانا اگر - پس از زبانی که به او رسیده - نعمتی به او بچشانیم، بی چون همی خواهد گفت: «گرفتاری ها از من دور شد!» بی گمان او بسی شادمان و فخرکننده است ﴿١٠﴾ مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته (ای ایمان) کردند (که) برایشان پوشش و پاداشی بزرگ است ﴿١١﴾ پس شاید تو برخی از آنچه را که سویت وحی می شود ترک کننده ای و سینه ات بدان تنگ است (از آن رو) که می گویند: «چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده، یا فرشته ای با او نیامده؟» تو فقط هشدار دهنده ای. و خدا بر هر چیزی وکیل (و) کارساز است ﴿١٢﴾

آیه ۱۲ - «لعلک» - درباره ترک احتمالی برخی از وحی های ربانی دلیل بر تحقق آن نیست، بلکه بیانگر زمینه آن است که حضرتش در اثر انکارها و تکذیب های فراوان کافران تا اندازه ای دم فرو بندند لکن "انما انت نذیر" ریشه این «لعل» را برکنده و حتمیتی مطلق نسبت به کل آیات وحیانی را بر عهده حضرتش تثبیت نموده است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٣﴾

یا می گویند: «آن [قرآن] را به دروغ به خدا نسبت داده.» بگو: «اگر راستگو بوده اید، پس ده سوره‌ی افترا بسته همچون قرآن بیاورید، و غیر از خدا هر که را توانستید (در این فراگیری مقایسه‌ای) فرا خوانید.» ﴿١٣﴾

آیه ۱۳ - "بعشر سور مثله" میانگین تهدید و تحدی کسانی است که گمان می‌برند قرآن کتاب وحیانی نیست و کمترش چنان که در سوره بقره گذشت "بسورة من مثله" و بیشترش تحدی به کل قرآن است، و در جمع کمترینش یک سوره است، سوره هم تنها سوره اصطلاحی نیست، بلکه مجموعه کلماتی است که دلالتی مستقل بر مطلبی دارد، گرچه در یک آیه باشد و منظور از آوردن آیاتی مثل قرآن این است که شما اگر ادعا می‌کنید قرآن از جانب خدا نیست یا اینکه نجات دهنده مکلفان نیست، شما مطلبی بیاورید که همانند قرآن در طول زمان خدشه ناپذیر و مطلق باشد.

«یقولون» که صیغه مضارع است حال و استقبال را تا پایان زمان تکلیف در بردارد، بنابراین و طبق آیه (۸۸) اگر کل مجتمع انس و جن در طول زمان و عرض زمین جمع گردند نخواهند توانست همانند قرآن مطلبی مطلق بیاورند که در طول زمان درست باشد.

و بالاخره در آیه (۱۴) این سبر و تقسیم منطقی درباره وحیانی بودن یا نبودن قرآن بیان شده است که: اگر دیگران شما را در آوردن مثل قرآن اجابت نکردند، پس احتمال دیگر درباره قرآن، وحیانی بودن آن است که شما و دیگران نتوانسته اید مثل آن را بیاورید.

فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٤﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفٍ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾

«پس اگر به سود شما اجابت نکردند، بدانید که قرآن بی‌گمان تنها به (وسیله‌ی) علم خدا نازل شده و اینکه معبودی جز او نیست. پس آیا شما (در برابر حق) تسلیمید؟» ﴿١٤﴾ کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را می‌خواسته‌اند (جزای) کارهایشان را در (همین) دنیا بی‌کم و کاست به آنان می‌دهیم؛ حال آنکه آنان در آن زیان‌بار نخواهند بود ﴿١٥﴾

آیه ۱۵ - در این آیه کسانی را که در سراسر زندگی تکلیفشان بر مبنای «کان» هدفی جز زندگی دنیا و زینتش را نداشته و ندارند تمامی اجرشان را در همین دنیا مقرر کرده که هرگز نقصان و زیانی هم نمی‌بینند، اینجا جای این پرسش است که مخترعان و مکتشفانی بودند و هستند که در عین کفرشان

پاداش خدماتشان در زندگی شان داده نشده است، پاسخ این است که کل اینان بدون استثناء از موحدان کتابی و یا غیر کتابی بوده اند که با عدم عناد بر حسب آیاتی چند بالاخره اهل نجاتند و پاداش خدماتشان بیشتر پس از مرگشان خواهد بود، و اگر هم ملحد یا مشرکی یافتید که خدماتی مادی به بشریت کرده باشد تمامی پاداش خود را در این دنیا برده و می برد، و اگر هم اندکی از پاداش او مانده باشد در مقابل کفر و شرکش چندان نیست که باعث بخشودنش گردد.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن
قَبْلِهِ كُتِبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِّن
الْأَحْزَابِ فَالْنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مَرِيَّةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِّن رَّبِّكَ وَ لَكِن أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٧﴾

ایشان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نخواهد بود، و آنچه در دنیا ساخته اند به هدر رفته و آنچه انجام می داده اند باطل است ﴿١٦﴾ آیا پس کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن استوار بوده، و شاهی (هم) از خودش در پیش می آید و پیش از وی (نیز) کتاب موسی راهبر (موسویان و عیسویان به این حقیقت) و مایه‌ی رحمت است، ایشان به او ایمان می آورند؟ و هر کس از گروه‌ها (ی مخالف) به او کفر ورزد، آتش وعده گاه اوست. پس از آن هرگز در تردیدی مباش. همان به راستی از جانب پروردگارت حق است، ولی بیشتر مردمان ایمان نمی آورند ﴿١٧﴾

آیه ۱۷ - "بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ" دلیل بر وحیانی بودن رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) است که دو بعد دلالتی بر رسالت آن حضرت دارد: بعد خودی و بعد وحی، که خودش از نظر گفتار و کردار، دلیل بر رسالت وحیانی اوست، و سپس نخستین و بهترین تربیت شده رسالتی او به دنبال این دو دلیل، دلیل سومی است بر رسالتش و "یتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ" که مقصود تنها حضرت علی (علیه السلام) است چنان که روایات بسیاری از شیعه و سنی شاهد آن است؛ در مرحله چهارم "وَمِن قَبْلِهِ كُتِبَ مُوسَى" که تورات موسی را گواهی گذشته بر این رسالت بزرگ معرفی کرده که "إِمَامًا وَ رَحْمَةً" پیشوای امت موسی در دعوت آنان است و نوید دادشان به این رسالت آخرین و نیز رحمتی وحیانی برای آنان است.

با نگرشی وسیع تر و دقیق تر در این آیه باید گفت که «بَيِّنَةٍ» مفرد است ولی مفردی جنسی، و اگر هم مفرد وُحدانی باشد باز هم همان وحدت جنسی است، و اینجا رسول بزرگوار (صلی الله علیه وآله) "علی بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ" معرفی شده است که دارای سلطه و احاطه بر بینه ای ربانی و وحیانی است، می توان به گواهی آیاتی دیگر نصاً و گواهی همین "بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ" عموماً هفت مرحله درونی و برونی

از این بینة برای حضرتش وانمود کرد که «کان» گواهی بر این مراحل است؛ نخست در صلیهای پدران و رحم های مادران از آدم و حوا تا عبدالله و آمنه بر مبنای "تقلبک فی الساجدین" و ماندش در کل این جایگاه های صلی و رحمی و انتقال هایش یکی پس از دیگری پاکان بوده است، و این بینة نخستین "من ربه" است که پایه ریزی از برای بیناتی دیگر در آینده بوده است، دوم بر حسب کلامی از امیرمؤمنان(علیه السلام) از هنگامی که حضرتش از شیر گرفته شد تا هنگام چهل سالگی دارای عصمت درونی بشری بوده و سوم عصمتی هم منفصل منهای نبوت و رسالت بوده که بر مبنای عصمت بشری، فرشته وحی در تمام حرکات و سکنات حضرتش دخالت داشت، عصمت چهارم عصمت و حیانی درونی حضرتش بوده از آغاز. و پنجم عصمت برونی قرآنی که درونش را نور علی نور ساخته و ششم عصمت برونی و حیانی ربانی که "و لو أن تَبْتَناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکُنُ الیهِم شِئاً قَلِیلاً"، هفتم و هشتم که همه عصمت ها و نگهبانان برونی هستند، نخست "شاهد منہ" و سپس "کتاب موسی". شش مرحله نخستین این عصمت ها مربوط به شخص حضرت اقدس دسول است که مقام اول را در مثلث "بینة من ربه" و "شاهد منہ" و "کتاب موسی" دارد. مرحله دوم "شاهد منہ" است که ساخته و پرداخته ای حضرت علی(علیه السلام) بوده و در آخر کار مقدمه و پیشتازی که بیانگر این رسالت و بینة آخرین است "کتاب موسی" است، چه اسفار پنج گانه تورات و چه کتاب های و حیانی کل انبیاء تورات که پیروان شریعت تورات بوده اند و حتی انجیل هم در عین استقلال ولایت عزمی اش از پیروان شریعت تورات است که این کتب آسمانی عهد عتیق و جدید برای پیروانشان امام و پیشوا بوده اند، و از برای مسلمانان، رحمت و بشارتی بر این رسالت می باشد.

حدود ۲۰۰۰ کتاب از برادران سنی طبق حروف بیست و هشتگانه عربی در منقبت حضرت علی(علیه السلام) از زبان رسول الله(صلی الله علیه وآله) برای این "شاهد منہ" وارد شده که در تفسیر الفرقان آمده است.

«الحق» تمامی حق است که در قرآن محمد و محمد قرآن برای کل مکلفان تا انقراض جهان تبیین گشته است.

این "یؤمنون به" اخباری است ربانی از این حقیقت که کتابیان بایستی به این پیامبر آخرین و قرآنش ایمان بیاورند سپس "و من یکفر به من الاحزاب" تمام گروه های کافرند چه کتابیان و چه دیگران، جز آن که کفر کتابیان نفرت بارتر است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ
 الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى
 الظَّالِمِينَ ﴿١٨﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ
 هُمْ كَافِرُونَ ﴿١٩﴾ أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ
 دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَعِّفُ لَهُمْ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا
 يُبْصِرُونَ ﴿٢٠﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
 يَفْتَرُونَ ﴿٢١﴾

و چه کسی ستمکارتر از آن (نا)کس است که بر خدا دروغی را افترا بزند؟ ایشان بر پروردگارشان
 نمایش داده می شوند، و گواهان خواهند گفت: «اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند. هان!
 لعنت خدا بر ستمگران.» ﴿١٨﴾ «کسانی که (مردمان را) از راه خدا باز می دارند، و آن را به کزی
 می خواهند، و آنان، (هم)آنان به آخرت کافرانند.» ﴿١٩﴾ ایشان در زمین درمانده کنندگان (خدا)
 نبوده اند، و پس از خدا هرگز اولیایی برای آنان نبوده است. عذاب براینان چندان می شود، زیرا آنان (:
 این معاندان) توان شنیدن (حق را) نداشته اند، و (حق را) هرگز - به درستی - نمی دیده اند. ﴿٢٠﴾
 ایشانند که خویشان را زیان کرده اند، و آنچه را به دروغ بر ساخته بودند از آنان گم گشته
 است. ﴿٢١﴾

آیه ۲۱ - "خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ" به معنای زیانی است کلی نسبت به ارواح و ابدان و اموال و
 کارهایشان که در هر چهار بعد، این کافران زیان بارند.

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِسِرُونَ ﴿٢٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا
 خَالِدُونَ ﴿٢٣﴾ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ
 يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ
 مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ ﴿٢٦﴾
 فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا
 الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِآدَانَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ
 كَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾ قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَءَاتَنِي رَحْمَةً
 مِنْ عِنْدِي فَعَمِيتْ عَلَيْكُمْ أَنْزِلْكُمْ مَوَاطِنَ أَنْتُمْ لَهَا كَرِهُونَ ﴿٢٨﴾

به ناچار آنان در آخرت (هم) آنان زیانکارترین (مکلفان) اند. ﴿22﴾ بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کرده اند و سوی پروردگارشان بینی هاشان را به خاک ساییده اند (هم) اینان - جاودانه - همدمان بهشتند. ﴿23﴾ مَثَل (این) دو گروه، چون نابینا و کر و (در مقایسه ی با) بینا و شنواست. آیا (اینان) در مَثَل یکسانند؟ پس آیا متذکر نمی شوید؟ ﴿24﴾ و به راستی نوح را همی سوی قومش فرستادیم. (گفت): «من همواره برای شما هشداردهنده ای آشکارکننده ام،» ﴿25﴾ «که جز خدا را نپرستید؛ همانا من از عذاب روزی دردناک بر شما بیمناکم.» ﴿26﴾ پس، سران قومش - که کافر شدند - گفتند: «ما تو را جز بشری همانند خود نمی بینیم، و در نگرش آغازین نمی بینیم (که) کسی تو را پیروی کرده باشد، جز فرومایه گانمان، و برایتان بر خودمان امتیازی نمی بینیم، بلکه شما را دروغگویان می انگاریم.» ﴿27﴾ گفت: «ای قوم من! آیا دیدید (که) اگر من از طرف پروردگارم بر حجتی روشن استوار بوده ام و مرا از نزد خود رحمتی داده، پس این بر شما (با کوریتان) بسی کور (و مهجور) خوانده شده است. آیا ما شما را - در حالی که برای (پذیرش) آن کراهت (و نفرت) دارید - به آن وادار کنیم؟» ﴿28﴾

آیه ۲۸ - اینجا «بینة» به معنای بیانگر رسالت و رحمت وحی رسالتی است و «عمیت» پنهان داشتن این هر دو است که شیطان های درونی و برونی آن ها را نادیده انگاشته اند، در این صورت که این پنهان داشتن شیطانی نابکاران را به کفر و تاریک دلی به گونه ای ملزم ساخته، که دیگر راه چاره ای جز الزام آنها بر هدایت نیست، خدا هم کسی را هیچ گاه نه بر هدایت الزام می کند و نه بر ظالمت، که مکلفان در این میان مختارند "إِ مَا شَاكَرُوا وَ إِمَّا كَفَرُوا" (۳:۷۶).

وَيَقَوْمٍ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُّلقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرِكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿29﴾ وَيَقَوْمٍ مِّنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿30﴾ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿31﴾ قَالُوا يَنُوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ ﴿32﴾ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيَكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿33﴾ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿34﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَ أَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ ﴿35﴾

«و ای قوم من! بر این (رسالت) هرگز مالی از شما درخواست نمی کنم. مزد من جز بر خدا نیست، و من کسانی را که ایمان آورده اند طرد کننده نیستم. بی گمان آنان پروردگارشان را (با معرفت و پاداشش) دیدارکننده اند. ولی شما را قومی می بینم که نادانی می کنید.» ﴿29﴾ «و ای قوم من! اگر آنان را برانم، چه کسی مرا از (روی آوردن عذاب) خدا (بر این تخلف رسالتی) یاری خواهد کرد؟ آیا پس متذکر نمی شوید؟» ﴿30﴾ «و برای شما نمی گویم گنجینه های خدا نزد من است، و نه غیب می دانم و (نیز) نمی گویم (که) من همانا فرشته ام، و درباره ی کسانی که دیدگان شما به خواری و نقصان در آنان می نگرند، نمی گویم خدا هرگز خیرشان نمی دهد. خدا به آنچه در جان های آنان است داناتر است. (اگر جز این بگویم) من در این هنگام (و هنگامه)، بی گمان از ستمکاران خواهم بود.» ﴿31﴾ گفتند: «ای نوح! بی چون با ما جدل کردی، پس بسیار (هم) با ما جدل نمودی. پس اگر از راستان بوده ای آنچه را (از عذاب خدا) به ما وعده می دهی برایمان بیاور.» ﴿32﴾ گفت: «(این) تنها خداست که اگر بخواهد آن را برایتان می آورد، و شما ناتوان کننده (ی او) نیستید.» ﴿33﴾ «و اگر بخواهم شما را اندرز دهم - در صورتی که خدا خواسته باشد که شما را (از روی عنادتان) گمراه و گذارد - اندرز من شما را سودی نمی بخشد. او پروردگار شماست و تنها سوی او بازگردانیده می شوید.» ﴿34﴾ یا (درباره ی قرآن) می گویند: او «آن را (بر خدا) افترا زده است.» بگو: «اگر آن را افترا زده ام جرمم بر عهده ی خود من است و من از آنچه شما جرم می کنید، (برکنار و) بیزارم.» ﴿35﴾

آیه ۳۵ - "فَعَلِيَٰ اِجْرَامِي" که اگر این قرآن را بر خدا افترا زده باشم ضررش بر خود من است، ولی اگر گفته شود ممکن است کسی بر خدا افترا زند و زیر بار جرمش نیز برود، پاسخ این است که نتیجه افترای وحی بر خدا تنها جزای اخروی نیست، بلکه در همین دنیا بر مبنای عدالت ربانی و حفظ رسالت و حیانی، جزای افترا در دنیا گریبان گیر مدعی دروغ گو می گردد چنان که "و لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْاَقَاوِيلِ لَاخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ" (۴۳:۶۹).

وَ اَوْحِيَ اِلٰى نُوحٍ اِنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ اِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿36﴾

و سوی نوح وحی شد: «از قوم تو بی چون، جز کسانی که (تاکنون) ایمان آورده اند هرگز (کسی) ایمان نخواهد آورد، پس به آنچه می کرده اند بد حال مباش.» ﴿36﴾

آیه ۳۶ - "لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ" بیانگر این است که پس از این احدی از قومت هرگز ایمان نخواهند آورد، بنابراین نفرین نوح (علیه السلام) که "رَبِّ لَا تَذَرْ عَلٰی الْاَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا" (۲۶:۷۱) که به منظور جلوگیری از افساد آنان است، بر مبنای همان وحی است که پروردگار به او وحی فرمود.

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا وَلَا تَخْطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ ﴿٣٧﴾

«و با نظرات ما و به وحی ما کشتی را بساز، و در (بارهی) کسانی که ستم کرده اند با من هم سخن مشو؛ بی گمان آنان غرق شده گانند.» ﴿٣٧﴾

آیه ۳۷ - آیا در سازمان این کشتی دیده ها و وحی ربانی چه فرقی دارند؟ «اعین» دیده های علم و قدرت ربانی است که از روی دانش و بینش و حیانی پاسدار سازمان این کشتی است، و سپس وحی بدین معناست که مهندس این کشتی هم خداست و نه آن که تنها خدا با علم و قدرت به نوح توفیق داده بلکه اضافه بر این با وحی صریح سازمان این کشتی را نیز به عهده گرفته است.

وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾

و [نوح] کشتی را (بدین گونه) می سازد، و هر بار که گروهی چشمگیر [: اشرافی] از قومش بر او می گذشتند، او را مسخره کردند. گفت: «اگر ما را مسخره کنید، همان گونه که مسخره مان می کنید ما (هم) بی گمان (در امواج خروشان) مسخره تان خواهیم کرد.» ﴿٣٨﴾

آیه ۳۸ - این که نوح (علیه السلام) به آن مسخره کنندگان فرمود ما هم مثل شما را مسخره خواهیم کرد هرگز منافاتی با آیه (۶۲:۲) که مسخره کردن را از جهالت دانسته ندارد، زیرا مسخره ای جاهلانه و بی اساس است که مذموم است، ولی مسخره در مقابل مسخره بی جا، خود از باب اعتدای به مثل بهویژه در برابر معاندان نه تنها جایز است بلکه واجب نیز هست و این کافران که به هنگام گذرشان بر کشتی سازی نوح او را به مسخره می گرفتند، که تو در جایی خشک کشتی بزرگ جهانی می سازی، پاسخش این است که هنگام طوفان آینده به وعده ربانی شما را عملاً مسخره خواهیم کرد.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٩﴾ حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ ءَامَنَ وَ مَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤٠﴾

«پس در آینده ای دور خواهید دانست چه کسی را عذابی که خوار(ش) کند در می رسد، و بر [سر و سامان]ش عذابی پایدار حلول می کند.» ﴿٣٩﴾ تا هنگامی که فرمان ما در رسید و تنور (نار یا تنور نور خورشید یا تنور غضب الهی) فوران کرد، فرمودیم: «در آن کشتی از هر حیوانی (که نیاز به خشکی دارد) دو زوج [: یک نر و یک ماده] با کسانت - مگر کسی که قبلاً درباره ی او سخن رفته است - و

کسانی (از غیر کسانت) که ایمان آورده اند - برگیر.» و جز (عده‌ی) اندکی با او (به خدا) ایمان نیاوردند ﴿40﴾

آیه ۴۰ - "وَفَارَالتَّنُّورُ" تنور با وجود الف و لام عهدی، تنوری معهود و مخصوص است که به معنای جایگاه آتش زاست، چه به عنوان نشانه ربانی تنور آتشین مشخصی باشد، یا به گونه ای دیگر تنور طلوع خورشید و یا آتش غضب الهی باشد و ظاهراً هر سه تنور مقصود است، چرا که با هم منافات ندارند، که در این هنگام یا هنگامه جریان سیل جهانگیر و آمادگی کشتی نجات آغاز شد.

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرسَهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿41﴾

و (نوح) گفت: «در آن (کشتی) سوار شوید، به نام خداست روان شدنش و (به نام خداست) لنگر انداختنش. بی گمان پروردگارم بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است.» ﴿41﴾

آیه ۴۱ - این "بسم الله" - که در جریان فرود آمدن کشتی است - آیا تنها به معنی اراده الهی است، یا بر همان مبنا "بسم الله" گفتن نوح است؟ ظاهراً اینجا هردو مرادند.

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ، وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَبْنَىٰ
ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿42﴾

حال آنکه آن (کشتی) ایشان را در میان موجی همانند کوه ها می برد، و نوح پسرش را - که در کناری جدا بود - بانگ در داد: «ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش.» ﴿42﴾

آیه ۴۲ - "وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ" که نوح به این فرزند ناخلفش فرمود که با کافران مباش و نه از کافران، خود دلیلی روشن است بر این که هنوز نوح نمی دانسته که فرزندش کافر است. بلکه همین اندازه که با کافران همنشین بود برایش معلوم بود، روی این اصل پرسش او درباره فرزندش به عنوان استفهام و روشن شدن حق در آیه (۴۵) نقصانی در رسالت برای او نیست، خصوصاً که خدا به او وعده داده بود که اهل و کسانش را نجات می دهد، مگر آنان که کافر باشند و تنها کفر زنش بر او نمایان بود و نه فرزندش، لذا پرسش او در آیه (۴۵) - آن هم پس از غر شدن فرزندش - محذوری نداشته است.

قَالَ سَاوِيَ إِلَىٰ جِبَلٍ يَْعَصِيْنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالٌ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿43﴾ وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَسْمَأْ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَىٰ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿44﴾ وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ ﴿45﴾ قَالَ يَبْنُوهُ إِنَّهُ لَيْسَ

مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ
أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾

گفت: «به زودی به کوهی پناه می جویم که مرا از (سیل) آب ننگه می دارد.» (نوح) گفت: «امروز نگهدارنده ای از امر خدا نیست. جز هر که خدا (بر او) رحم کند.» و موج میان آن دو حایل شد. پس (این پسر) از غرِ شدگان بود ﴿٤٣﴾ و گفته شد: «ای زمین! آب خود را فرو برز و ای آسمان! آبت را (از بیخ و بن) بر کن.» و آب فرو کاست و فرمان (خدا) انجام شد، و کشتی بر (کوه) جودی قرار گرفت. و گفته شد: «دورباشی است برای گروه ستمکاران!» ﴿٤٤﴾ و نوح پروردگار خود را ندا در داد. پس گفت: «پروردگارم! پسرمان از کسان من است. و به راستی وعده‌ی تو راست و پای برجاست. و تو حکیم ترین حکم کنندگانی.» ﴿٤٥﴾ فرمود: «ای نوح! او (در حقیقت) از کسان تو نیست. او کرداری ناشایسته (و از ناکسان) است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه. من به تو بسی اندرز می دهم که مبدا از نادانان باشی.» ﴿٤٦﴾

آیه ۴۶ - "إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ" اینجا موعظه ای ربانی است که مبدا در آینده از نادانان شوی و سؤالی جاهلانه کنی، و این سؤالش نیز جاهلانه نبود بلکه پس از جریان غر شدن پرسش تنها پرسشی بر مبنای ایمان بود چنان که "إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ" در آیه (۴۵) این مبنا را استوار کرده است، به عبارتی دیگر حضرتش به کفر واقعی و عناد فرزندش اطلاعی نداشت، و از طرفی هم وی از اهلش بود که خدا آن ها را از غر شدن استثناء کرده بود و تنها زن او بود که به تصریح وحی بایستی از غر شدگان باشد، به همین خاطر "لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ" آمده و نه من الکافرین.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي
وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٤٧﴾

گفت: «پروردگارم! من به راستی به تو پناه می برم (از این) که از تو چیزی از روی نادانی بخواهم، و اگر برایم پوشش نهدی و به من رحم نکنی بی گمان از زیانکاران هستم.» ﴿٤٧﴾

آیه ۴۷ - نوح به خدا پناه می برد که مبدا مبتلای به پرسشی جاهلانه گردد، و حتی از همان پرسش ایمانی و استفهامی هم که کرد پوزش می طلبد که "وَالْأَتَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ" و آنچه برای سؤال کننده از خدا معلوم نیست دو بُعد دارد: ۱- اینکه نوح در باره اش به خدا پناه برده که سؤالی است اعتراضی! و ۲ - سؤالی که برای روشن شدن مجهول اوست، و این هم گر چه در شریعت الهی حرام نیست ولی چنان پرسشی از محضر اقدس ربانی از مقام عصمت گویی به دور است. که "لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ" که حتی پرسشی که از باب استفهام است و خدا موردش را تبیین نکرده

چندان با ادب عبودیت تناسبی ندارد، و روی این اصل نوح برای این سؤال غیر محرم که چندان شایستگی نداشت طلب مغفرت و رحمت می کند. و احياناً برخی پیامبران الهی منهای حالت وحی و توقفی در عصمت مطلقه شان مبتلای به چنان ابتلاآت می شوند، تا فقر الی الله در کل برای همگان روشن باشد، چنانکه در باره رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می فرماید: "ولو ان ثبتناک لقدکدت ترکن الهم شیئناً قليلاً"، ولی فاصله عصمت و معرفت میان نوح و حضرت اقدس خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) مقتضی این است که هم چون پرسش نوح برای حضرتش هرگز اتفاق نیافتاد. و بالاخره درست است که زن نوح از اهلش صریحاً مستثنا شده، و پسرش مستثنا نگردیده، ولی همین غر شدنش خود دلیل است بر عدم استحقاق نجاتش و دیگر جای پرسش هم در هلاکتش باقی نیست و گر چه نا اهل بودنش مورد تصریح نیست.

قِيلَ يٰ نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٨﴾ تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَقِيبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٩﴾

گفته شد: «ای نوح! با درودی از ما و برکت هایی بر تو و بر گروه هایی از کسانی که با تو هستند، فرود آی. و گروه هایی (هم هستند) که از نعمت ها برخوردارشان خواهیم کرد، سپس از جانب ما عذابی دردناک به آنان خواهد رسید.» ﴿٤٨﴾ «این ها از خبرهای مهم غیبند که آنها را به تو وحی می کنیم. تو چنان نبودی که از پیش آنها را بدانی و نه قومت (چنان بودند که آن را بدانند). پس شکیبایی کن (که) بی گمان فرجام (نیک) از آن تقوایندگان است.» ﴿٤٩﴾

آیه ۴۹ - "ما کُنْتَ تعلمها" کل خبرهای غیبی و حیانی را پیش از وحی قرآنی از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) سلب می کند که قبل از وحی قرآنی هرگز آگاهی از وحی نداشت، گرچه زمینه عصمت بشری برای فرود آمدن وحی قرآنی در موقع مقرر برای او آماده بود، و نیز توفیق وحی منفصل عملی را بوسیله جبرئیل (علیه السلام) از هنگام دو تا چهل سالگی داشت، ولی این مقتضی دانستن وحی های قرآنی در بُعد درونی نبوده است.

وَإِلَىٰ عَادَ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يٰ قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنِ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿٥٠﴾ يٰ قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنِ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٥١﴾

و به سوی عادیان، برادرشان هود را (فرستادیم که) گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید (که) جز او هیچ معبودی برای شما نیست (و) شما (کسانی) به جز افترازنندگان نیستید.» ﴿50﴾ «ای قوم من! بر این (رسالت) هرگز پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم. پاداش من جز بر عهده‌ی کسی نیست که مرا بر فطرت (توحید) آفریده. پس آیا خردورزی نمی‌کنید؟» ﴿51﴾

آیه ۵۱ - «فَطْرَنِي» در این آیه اشاره‌ای زیبا و دلریاست بر این حقیقت که خدا هود را با سایر انسانها بر فطرت توحید آفریده، و این «فطرنی» که ویژه مقام رسالت است، افزون بر فطرت توحیدی فطرت عاقلانه و عادلانه بشری، و سپس فطرت وحیانی رسالت است که مثلث وحی فطرت اصلی و فطرت عقلانی و فطرت رسالتی مشمول همین «فطرنی» است.

وَيَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ﴿52﴾

«و ای قوم من! از پروردگارتان بپوشش بخواهید، و سپس به او برگردید تا از آسمان بر (سر و سامان)تان باران فراوان فرو فرستد، و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید. و مجرمانه (از خدا) روی بر مگردانید.» ﴿52﴾

آیه ۵۲ - اینجا که توبه پس از استغفار آمده اشاره به این حقیقت است که گناهکار نخست باید از پروردگار پوزش و پوشش بطلبد، سپس به سوی او راه یابد تا توبه اش را قبول فرماید، و در نتیجه نعمتهایی ویژه بر او ارزانی دارد.

قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿53﴾ إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿54﴾

گفتند: «ای هود! برای ما (دلیل) روشنی نیاوردی، و ما برای سخن تو از خدایانمان دست بردار نیستیم، و هرگز برای ایمان آورنده‌ای به خدایت) نیستیم.» ﴿53﴾ «(با تو چیزی) نمی‌گوییم، جز اینکه بعضی از خدایان ما تو را به (گونه‌ی) بدی (و ناروایی از خرد) عریان کرده‌اند.» گفت: «به راستی من خدا را گواه می‌گیرم و (شما هم) شاهد باشید که من از آنچه (با او) شریک می‌گیرید به راستی بیزارم» ﴿54﴾

آیه ۵۴ - "أشهد الله و اشهدوا" با تأکید «آنی» شهادتی است دوگانه و دوگونه: نخست گواهی ربانی است، گر چه مورد انکار این بت پرستان بوده است، سپس گواهی اینان است که حضرتش از شرک برائت می‌جوید، و این دو شهادت آن گونه پا بر جاست که در آیات (۵۷:۵۵) با کمال تأکید از این مشرکان همی خواسته که هر گونه کید و مکاری دارند بدون مهلت علیه حضرتش انجام دهند، زیرا این

رسول ربانی در انجام رسالتش تنها بر خدایش توکل کرده، همان خدایی که ناصیه و اصل وجود هر موجودی بدست قدرت اوست.

مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ ﴿٥٥﴾ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾

«به جز او (خدایی نیست). پس همگان در کار من نیرنگ کنید، و سپس مرا مهلت (هم) ندهید.»..._٥٥_ «من همواره بر خدا - پروردگار خودم و پروردگار شما - توکل کردم. هیچ جنبه‌ای نیست مگر اینکه خدا گیرنده‌ی پیشانی (هستی) اوست. به راستی پروردگارم بر راهی بسی راست (و راهوار) محیط و استوار است.» ﴿٥٦﴾

آیه ٥٦ - "ان ربی علی صراط مستقیم" به معنای صراط مستقیم ربوبیت است که ربوبیت‌های پروردگار در انحصار خود اوست، و هیچ کس نمی‌تواند همانند او ربوبیت کند، و راه پروردگار را طی نماید مگر آن راهی را که خدا پیش پای بندگان نهاده است که راه شایسته رهروان حقیقت است و نه راه ربوبیت که در انحصار رب العالمین می‌باشد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيزٌ ﴿٥٧﴾

«پس اگر روی برگردانند، به راستی آنچه را که (برای آن) به سوی شما فرستاده شده بودم همواره به شما ابلاغ کردم، و پروردگارم قومی جز شما را جانشین (تان) خواهد کرد. حال آنکه به او هیچ زیانی نمی‌رسانید. به راستی، پروردگارم بر هر چیزی همواره نگهبان است.» ﴿٥٧﴾

آیه ٥٧ - «حفیظ» و نه (حافظ) به معنای نگهبانی عمقی است نسبت به هر چیزی که اگر آنی نظر تداوم ربوبیتش را از هر چیزی سلب کند آن چیز به طور کلی ناچیز خواهد شد و نه آنکه تنها کاستی‌ای در وجودش پدید آید، بلکه چنان که کل وجودش در ابتدا از حضرت اقدس الهی است، استمرار آن نیز بی‌کم و کاست چنین است.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٨﴾ وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٥٩﴾

و هنگامی که فرمان ما در رسید، هود و کسانی را که با او (به خدا) گرویده بودند، به رحمتی (بزرگ) از سوی خود، نجات بخشیدیم و آنان را از عذابی پرفشار (و خشونت بار) رها کردیم. ﴿٥٨﴾ آنان

عادیانند (که) آیات پروردگارشان را انکار (و انکار) کردند، و فرستادگانش را نافرمانی نمودند، و به دنبال فرمان هر زورگوی ستیزه جویی رفتند. ﴿59﴾

آیه ۵۹ - «رسله» که جمعی مضاف است ا ز نظر ادبی دلیل استغرا است، و قوم عاد که در زمانی محدود فرستادگانی محدود را انکار کردند، چگونه می توان گفت که اینان منکر تمامی فرستادگان خدایند؟ پاسخ این است که حتی انکار یک رسول - با داشتن حجت های قطعی ربانی - خود به معنی انکار کل رسالتهای ربانین است، مانند آنکه کسانی امضای شخصی را که می شناسند انکار کنند، در کل تمامی امضاهای مشابه اش را در گذشته و آینده انکار کرده اند، چنانکه در آیاتی دیگر هم این جریان نمودار است.

و این عاد، عاد دومین است، و بر حسب آیه ای دیگر که "عاد الاولی" آمده است، و هر جای قرآن که عاد بدون «اولی» باشد طبعاً دومین عاد مراد است و همانند این کلیت تکذیب رسل، پیروی از هر جبار معاندی است در مثلث زمان، زیرا پیروی از شیطان با شناختش حاضرش با غایبش یکسان و یکسو است.

وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ اَلَا اِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ اَلَا بَعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُود ﴿60﴾

و (سرانجام) در این دنیا و روز قیامت، لعنت، بدرقه ای (راه) آنان گردید. هان! عادیان به پروردگارشان کفر ورزیدند. هان! (که) عادیان - قوم هود - از رحمت خدا دورند ﴿60﴾

آیه ۶۰ - لعنت و دورباش دوگانه بر سینه های این نابکاران خورده: نخست در دنیا به ویژه در دولت حضرت مهدی (عج) است، و سپس در قیامت، که فرعش برزخ و اصلش رستاخیز است.

وَ اِلَى ثَمُودَ اَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ اَنْشَاَكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيْهَا فَاسْتَغْفِرُوْهُ ثُمَّ تَوْبُوا اِلَيْهِ اِنَّ رَبِّيْ قَرِيْبٌ مُّجِيْبٌ ﴿61﴾

و سوی ثمودیان، برادرشان صالح را (فرستادیم). گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست. او شما را از زمین نشأت داد و در آن شما را به آبادانی برگماشت. پس از او پوشش بخواهید، سپس به او باز گردید. پروردگارم همواره اجابت کننده ای نزدیک است.» ﴿61﴾

آیه ۶۱ - "اَنْشَاَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَ اسْتَغْمَرَكُمْ فِيْهَا" استعمار دارای چهار بعد است: ظالمانه، عادلانه، فاضلانه و افضل.

اصولا استعمار به معنای طلب عمران و آبادی است، چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی، چه خودی و چه غیری.

ظالمانه اش بدین معنی است که کسانی را به کار و یا بیگاری بکشند و نتیجه کار در انحصار گمارنده باشد، و یا بهره بیشترش بطور ظالمانه در انحصار اوست، این گونه استعمار کلا از نظر شرع اقدس الهی حرام است، استعمار عادلانه آن است که کسی را به کاری وادار کنی که نتیجه اش به گونه ای عادلانه میان هر دو تقسیم گردد مانند کاری که نتیجه اش میان کارگر و کارفرما بر مبنای عدالت تقسیم شود، که این خود مبنا و معنای صحیح استعمار است، استعمار فاضلانه این است که بهره بیشتر کار که بیش از میزان عدالت است مربوط به کارگر باشد، که این خود احسانی در استعمار و استعماری شایسته رادمردان است.

بهترین نوع استعمار، نوع افضل و خالصانه است که کل منافع برای کارگر باشد و این استعمار ربانی است که نخست خدا همگان را آفریده و سپس کل وسایل کار را در اختیارشان نهاده، و آنگاه با تأکید، آنان را تنها به سود خودشان وادار به کار فرموده است که به گونه ای عادلانه و یا بهتر که فاضلانه است زمین و زمینی ها را آباد کنند، چه آبادی مادی و چه آبادی معنوی که خودشان را بدین وسیله آباد سازند، و تمام این آبادانی ها چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی به نفع خودشان می باشد، و هرگز سودی برای استعمار ربانی وجود ندارد.

پیام بزرگ اجتماعی که ما از آیه استعمار باید داشته باشیم، کوشش و کاوش خستگی ناپذیر به سود خود و دیگران است که باید از جهات برونی و درونی، فردی و اجتماعی، همواره کاربرد از و سودساز باشیم، چه عادلانه و چه بهتر فاضلانه اش.

«کُم» در «أَنْشَأَكُم» کل انسان های زمینی و آسمانی اند که از زمین و زمینه مناسب خودشان، انشاء و ایجاد گشته اند، و با قدمی فراتر باید گفت کل مکلفان - به استثنای فرشتگان اند - که شامل جَنِّیان نیز می شود.

قَالُوا يَصْلِحْ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا

وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ ﴿٦٢﴾

گفتند: «ای صالح! به راستی تو پیش از این میان ما مورد امیدی بودی. (که اینگونه به توحید دعوتمان نمی کردی) آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند باز می داری؟ و بی چون، ما از آنچه تو ما را بدان می خوانی سخت در (زرفای) شکی مستندیم!» ﴿٦٢﴾

آیه ۶۲ - «شک» دو گونه است، شک مُریب یا مستند، و غیر مُریب یا غیر مستند؛ در این آیه کافران به حضرت صالح گفتند که در عین مشاهده آیات بینات رسالتی اش به او شک مستند دارند، ولی چنان که اشاره شد در آیات (۶۳ و ۶۴) با اظهار بیّنه رسالتی اش و خود رسالتش این مستند و ادعای کافران ناچیز شمرده شده است.

قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَسْنِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَن يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِن عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴿٦٣﴾ وَيَقَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ﴿٦٤﴾ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ وَعَدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ﴿٦٥﴾ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿٦٦﴾ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيرِهِمْ جَثَمِينَ ﴿٦٧﴾ كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ ﴿٦٨﴾

گفت: «ای قوم من! آیا دیدید، اگر (در این دعوا) بر حجتی روشن از پروردگارم استوار بوده ام، و او از جانب خود رحمتی به من داده باشد، پس اگر او را نافرمانی کنم، چه کسی از (عذاب) خدا مرا یاری می کند؟ پس شما مرا جز زیانباری نمی افزایید.» ﴿٦٣﴾ «وای قوم من! این ماده شتر خداست، حال آنکه برای شما نشانه ای (شگرف) است. پس واگذاریدش (تا) در زمین خدا(یش) بخورد، و با او به بدی ای برخورد نکنید، پس عذابی نزدیک گریبانگیرتان شود.» ﴿٦٤﴾ پس آن (ماده شتر) را پی کردند. آن گاه (صالح) گفت: «سه روز در خانه هایتان برخوردار شوید، این (هشدار عذاب) وعده ای دروغین نیست.» ﴿٦٥﴾ پس چون فرمان ما در رسید، صالح و کسانی را که با او (به خدا) ایمان آورده بودند، به رحمتی (ویژه) از سوی خود، رهانیدیم و (هم) از رسوایی آن روزگار (دشوار، نجاتشان دادیم). بی گمان پروردگار تو (هم) او پرتوان با عزت است ﴿٦٦﴾ و کسانی را که ستم کردند، (آن) بانگ (مرگبار) فرو گرفت. پس در خانه هایشان زمین گیر شده (و) از پا در آمدند ﴿٦٧﴾ گویا هرگز در آن خانه ها با اقامتی آرامش بخش سکونت نداشته اند. هان! که ثمودیان پروردگارشان را (از خود و دیگران) پنهان داشتند. هان! دوربازی سخت برای (سر و سامان) ثمودیان است ﴿٦٨﴾

آیه ۶۸ - "أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ" اخبار دورباش بر ثمودیان نسبت به حضرت اقدس الهی است، و نسبت به دیگران نفرین که این نفرین بر مبنای آن اخبار، تداومی نسبت به این دورباش است.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ
بِعِجْلٍ حَنِيدٍ ﴿٦٩﴾

و به راستی، فرستادگانمان بی گمان برای ابراهیم مژده آوردند (و) سلام گفتند. گفت: «سلام». پس
دیری نپایید که گوساله‌ی بریان شده‌ی را (پیش) آورد ﴿٦٩﴾

آیه ۶۹ - «رُسُلُنَا» گرچه جمع مضاف است، ولی خود آمدن این بزرگواران با بشارتشان قرینه‌ی
است قطعی که مقصود آوردن این پیام است، و چنان پیام شخصی بزرگی نیازی به آمدن فرشتگان دارد.
این «سلاماً» و «سلام» هر دو اشاره‌ی است به این دو سلام که هر دو با الفاظی مناسب بوده است
که سلام علیک از رسولان و علیکم السلام از حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است.
«سلاماً» مفعول «قالوا» است که سلامی را گفتند، و این مرفوع بودن «سلام» بیانگر خبری محذوف
همچون «علیکم» است که «سلاماً» را نیز تبیین می‌کند.

فَلَمَّا رَأَى أَن يُدِيهِمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا
أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ ﴿٧٠﴾ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِنْ
وَرَاءِ إِسْحَقَ يَعْقُوبَ ﴿٧١﴾ قَالَتْ يَوَيْلَتِي ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا
إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَتُهُ
عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ
وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجْدِلُنَا فِي قَوْمٍ لُّوطٍ ﴿٧٤﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّهٌ
مُنِيبٌ ﴿٧٥﴾ يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ ءَاتِيهِمْ
عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿٧٦﴾ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَضَا بِهَمِّ دَرْعًا
وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا
يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَقُومُ هَؤُلَاءِ بِنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ
فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿٧٨﴾ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ
حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ﴿٧٩﴾

پس چون دست هایشان را دید (که) بدان نمی‌رسد، انکار (و) انگار(شان کرد، و از ایشان به پنهانی
ترسی (به دل) برگرفت. گفتند: «مترس، ما به راستی سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم». ﴿٧٠﴾ در
حالی که زن او ایستاده بود، خندید. پس وی را به اسحٰ و بعد از اسحٰ به یعقوب مژده دادیم ﴿٧١﴾
(همسر ابراهیم) گفت: «وای بر من! آیا فرزند آورم، با آنکه من پیرزنی بسیار عاجزم، و این شوهرم در

حالت پیری (و سالخوردگی) است؟ به راستی این چیزی بسی شگفت انگیز است.» ﴿72﴾ گفتند: «آیا از کار خدا تعجب می کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) است. بی گمان او ستوده ای بزرگوار [بزرگ منش و بزرگ بینش] است.» ﴿73﴾ پس هنگامی که (هنگامه‌ی) ترس از ابراهیم برفت، و مزده (ی فرزندان) شدن) برایش آمد، درباره‌ی قوم لوط با ما (به قصد شفاعت به امید بازگشتشان سوی خدا) در حال چون و چرا بود ﴿74﴾ همواره ابراهیم، بسی بردبار و آه کننده ای گریان و بازگشت کننده ای (سوی خدا) است ﴿75﴾ (گفتیم): «ای ابراهیم! از این (چون و چرا) روی برتاب. بی گمان فرمان پروردگارت به راستی آمده، و بی چون عذابی بازناگشتنی بر آنان آمدنی است.» ﴿76﴾ و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، آمدنشان برای او بدآمد شد، و توانش از حمایت ایشان (در برابر لوطیان) به تنگ آمد و گفت: «امروز، روزی سخت (و) پرماجر است.» ﴿77﴾ و قوم او ناگزیر شتابان و ترسان سویی روانه شدند و پیش از آن همه گونه کارهای زشت را مرتکب می شده اند. (لوط) گفت: «ای قوم من! اینان دختران من اند. ایشان برایتان پاکیزه ترند. پس از خدا پروا کنید و مرا نزد میهمانانم خوار و بی مقدار مکنید. آیا از (میان) شما رادمردی رشید نیست؟» ﴿78﴾ گفتند: «تو بی چون همی دانسته ای که ما را در دخترانت هیچ حقی نیست، و بی گمان هم چنان می دانی که ما چه می خواهیم.» ﴿79﴾

آیات ۷۸ و ۷۹ - "هِنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ" پیشنهاد لوط به هجوم کنندگان مشرک است که نظر ناروایی نسبت به میهمانان وی داشتند که "هؤلاء بناتی هنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ" شاید پیشنهاد اضطراری است که به جای هرزه درآیی و آمیزش با مردان با دختران وی ازدواج کنند، و یا آنکه اصولاً ازدواج زن مؤمنه با کافر در شریعت تورات حلال بوده است، در هر صورت این پیشنهاد برای جلوگیری از انحراف جنسی بسی ناهنجار این منحرفان بوده است که به جای آمیزش ناپاک با مردان، با زنانی چند آن هم دختران لوط، آمیزش پاک داشته باشند، ولی در پاسخ شنید که "ما لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ" ما هیچ حقی در دختران تو نداریم و تنها مردانند که نظر ما را می توانند تأمین کنند.

اینجا توضیحاً باید گفت که ازدواج ناهمسان به ویژه ازدواج زن مؤمن با مرد کافر در شرایع مقدسه الهیه مورد احتمالات زیرین است:

۱- این ازدواج در هر دو بُعدش پیش از اسلام کلاً حلال بوده، ولی دلیلی قرآنی بر این حلیت عمومی وجود ندارد.

۲- مشرک بودن زن نوح و لوط و ملحد بودن شوهر آسیه تنها دلیل بر حلیت این ازدواجهای خصوصی است که هرگز انحرافی از برای زن یا مرد مؤمن ایجاد نمی کرده بلکه به عکس خود دعوت الی الله بوده است، چنانکه آسیه خود موجب نجات موسی از غرقاب گردید. ۳- بعد سومش مواردی

ضروری است که در دَوَران امر بین اهم و مهم، اهم ترجیح داده می شود. و این احتمال در پیشنهاد لوط نسبت به ازدواج دخترانش به جاست که این ازدواج احیاناً حرام از حرمت لواط محضورش کمتر است. در پاسخ این سؤال که در هر صورت آیا دختران لوط با این لوطیان مهاجم در عدد یکسان بوده اند که این پیشنهاد ولو به عنوان اضطرار حلال باشد؟ جواب این است که یا در عدد یکسان بوده اند و یاد در صورت تعداد بیشتر لوطیان، مقصود تبادل در ازدواج بوده است که با از عدد دختران کمتر ازدواجهایی متعدد با حفظ شرایط شرعی انجام گردد. و یا آنکه این پیشنهاد بر مبنای همان تعداد برابر بوده است. و در هر صورت این خود نه پیشنهاد به زناکاری بوده و نه تعدّد شوهران برای یک زن.

در پاسخ این سؤال که آیا موافقت این دختران با پیشنهاد لوط، شرط بوده است یا نه؟ پاسخ این است که نخست بر مبنای ایمان این دختران، چنان پیشنهادی را از پدر می پذیرفتند، و در ثانی بر مبنای ولایت شرعیه پیامبر، روی مصلحتی الزامی، این پذیرش واجب است.

"رجلٌ رشید" به معنای جوانمردی است که انسان دارای رشدی در رجولیت باشد، گرچه بی ایمان بوده ولی هجوم به خانه های دیگران برای این گونه اعمال ناجوان مردانه برخلاف رشد است.

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿٨٠﴾

(لوط) گفت: «کاش برای مقابله ی با شما قدرتی می داشتم، یا به تکیه گاهی استوار [خدا] پناه

می بردم.» ﴿٨٠﴾

آیه ۸۰ - مقصود از قوت نیروی خودی است که با به کار بستن آن جلوی این هجوم ناجوان مردانه را بگیرد، وگرنه تنها به رکن و پایه پرمایه ای شدید که همان رکن ربوبیت است پناهنده شود، و این خود تربیتی است ایمانی که مؤمن نخست در خطرات بایستی کل نیروهای خودی را مصرف کند، پس آنگه - و همه گاه - به رکن شدید ربوبیت پناهنده شود.

قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿٨١﴾

(فرشتگان) گفتند: «ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توایم. (اینان) هرگز به تو دست نخواهند یافت.

پس در پاسی از شب خانواده ات را حرکت ده - و هیچ کس از شما مبدا (که) واپس ننگرد - مگر زنت، که آنچه بدیشان رسید به او (نیز) رسیده است. بی گمان، وعده گاه شان صبح است. آیا صبح

نزدیک نیست؟» ﴿٨١﴾

آیه ۸۱ - «امراتک» که اینجا مفعول «لایلتفت» است بیانگر این حقیقت است که التفات احیاناً دارای مفعول بی واسطه می باشد و اینجا بدین معنی است که هیچ یک از شما به پشت سرش توجه نکند مگر زنت که بایستی همگی به بازگردانیدنش کوشا باشند، روی این اصل «لایلتفت» نسبت به خودشان لازم است، ولی نسبت به زن لوط متعدی می باشد.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَىٰهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ
مِّنْضُودٍ ﴿۸۲﴾

پس چون فرمان ما در رسید، بلندایش را (به) زیرینش نهادیم، و باران سنگ پاره هایی از (نوع) سنگ گلی لایه لایه و منظم بر آن باریدیم ﴿۸۲﴾

آیه ۸۲ - نخستین مرحله عذاب فرو ریختن تمامی بلندی ها و سقف ها بوده که ساکنان زیر آن ها را نابود ساخته، سپس سنگ هایی نشاندار بر همگان - چه اینان و چه دیگران - فرود آمد تا یکسره نابود گشتند.

مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴿۸۳﴾ وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ
شُعَيْبًا قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ وَلَا تَتَّقُوا الْمِكْيَالَ
وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرِيتُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ ﴿۸۴﴾
وَيَقَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا
فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۸۵﴾ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا
عَلَيْكُمْ بِحَفِيفٍ ﴿۸۶﴾

(حال آنکه آن سنگ ها) نزد پروردگارت نشان زده (ای عذاب) بودند، و آن از ستمگران دور نیست ﴿۸۳﴾ و به سوی (اهل) مَدْيَن، برادرشان - شعیب - را فرستادیم. گفت: «ای قوم من! خدا را پرستید (که) برای شما جز او معبودی نیست، و پیمان و ترازو (ای حال و مالتان) را کم نکنید. به راستی شما را در خیری می بینم، و همواره از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم.» ﴿۸۴﴾ «و ای قوم من! پیمان و ترازو را به گونه ی وافی و همسان بدهید، و به چیزهای (: حق) مردمان (در جان و مالشان) زیان نرسانید، و تبهکارانه در زمین سرکشی نکنید.» ﴿۸۵﴾ «اگر مؤمن بوده اید، باقیمانده ی (حجت) خدا برای شما بهتر است، و من بر شما نگاهبان نیستم.» ﴿۸۶﴾

آیه ۸۶ - "بقیه الله" اینجا به معنای "ما عندالله" است که باقی، و آنکه و آنچه در رابطه ربوبیت الهی نیست فانی است، و از جمله اش بقیه رسالتی شعیب و سایر رسولان و در آخر کار بقیه الله است که آخرین معصومان است.

قَالُوا يَشْعِيبُ أَصْلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي
أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾

گفتند: «ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستند رها کنیم، یا در اموال خود آنچه می خواهیم انجام دهیم؟ به راستی تو، بی چون (همین) تو، بردبار رشدیافته ای!» ﴿٨٧﴾

آیه ۸۷ - کافران شعیبی، صلاة حضرتش را نمونه و بهانه ای به عنوان مسخره قرار دادند که آیا همین صلاة توست که ما را از پرستش معبودان پدرانمان منع می کند و از تصرفات دلخواهمان در اموالمان باز می دارد؟

اینجا صلاة به دو معنای خصوصی و عمومی است؛ خصوصیش همان نماز معمولی است که بر حسب آیات و روایاتی عمود الدین و عماد الیقین است که مکلف را از پرستش دیگران باز می دارد، و عمویش از اصل صلوه و گیرانه است که نخست همین نماز بوده و سپس تمامی گیرانه های نور، که تاریکی های بین عابد و معبود را می شکافد، در هر صورت پرستش مسخره آمیزشان بر همین مبناست که آیا ارتباط نورانی تو ما را از ارتباط با خدایان دیگر باز می دارد؟ در آخر آیه - با تأکید - حضرتش را مخاطب قرار دادند که تو بسیار بردبار و رشد یافته ای که این چنین بر دعوت خویش پایداری می کنی!

قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَيْكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾

گفت: «ای قوم من! آیا دیدید [اندیشیدید] اگر از جانب پروردگارم بر (دلیل) روشنی استوار باشم، و او از سوی خود روزی (معنوی) نیکویی به من داده باشد (آیا باز هم از پرستش او دست بردارم)؟ و من نمی خواهم سوی آنچه شما را از آن باز می دارم با شما مخالفت کنم. من قصدی جز اصلاح (شما) - تا آنجا که توانستم - ندارم. و توفیق من جز به (یاری) خدا نیست. تنها بر او توکل کرده ام، و تنها سوی او پیاپی باز می گردم.» ﴿٨٨﴾

آیه ۸۸ - "وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَيْكُمْ عَنْهُ" دلیلی روشن است بر این که لازمه نهی از منکر این است که خود نهی کننده، همان منکر را ترک کرده باشد و الا نهی از آن منکری که خود ناهی آلوده به آن است خود منکری بیش نیست، مگر کسانی که به نص قرآن در حال تناهی از منکرند که هم نهی کننده و هم نهی شونده آلوده به منکر مورد نهی اند، به شرطی که این تناهی و یکدیگر را از آن منکر

نهی کردن زمینه ای برای اصلاح آنان باشد، و نه آنکه همچنان بر کار منکرشان پایدار باشند که این پایداری از موارد حرمت نهی از منکر است که اگر کسی با اصرار و پی گیری منکری را انجام می دهد، حق ندارد در این حال دیگری را از همان منکر نهی کند، زیرا خود به مسخره گرفتن شریعت ربانی است و چنانکه "اتأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ" (۲:۴۴) و آیاتی مشابه که مؤکد نهی است از امر به کار شایسته ای که خود آن را در پوته فراموشی نهاده و بر ترک آن اصرار دارد.

وَيَقَوْمٍ لَا يُجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ
أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ﴿٨٩﴾ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا
إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿٩٠﴾ قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا
لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ ﴿٩١﴾

«وای قوم من! زهار تا جدایی (از) من، شما را مجرمانه بدانجا کشاند که (بلایی) مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما (نیز) در رسد. و قوم لوط (هم) از شما دور نیستند.» ﴿٨٩﴾ «و از پروردگار خود پوشش بخواهید. سپس سوی او بازگردید (که) بی گمان پروردگارم رحمت گر بر ویزگان و بسی دوستدار (آنان) است.» ﴿٩٠﴾ گفتند: «ای شعیب! ما بسیاری از آنچه را که می گویی نمی توانیم بفهمیم، و همواره ما تو را در میان خودمان بسیار ناتوان می بینیم، و اگر کسالت نبودند بی چون سنگسارت می کردیم، و تو بر (سر و سامان)مان عزتی (و موقعیتی) نداری.» ﴿٩١﴾

آیه ۹۱ - "ما نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ" که بسیاری از آن چه را می گویی ما نمی توانیم بفهمیم، خود عذری بدتر از گناه است، گناه ترک پیروی از رسالت شعیب، و گناه بدتر اینکه ما چون نمی توانیم گفته های تو را بفهمیم از تو پیروی نمی کنیم، در حالی که گفته های رسالت های ربانی مانند خورشید درخشان است، و هیچ خفایی ندارد، زیرا اگر در گفته رسالتی حتی درصد کمی گنگی و نامفهومی باشد، خود نقصان در حجت ربانی و زیان برای دعوت رسالتی است، همان گونه که نشانه ها و معجزات رسالتی نیز بایستی برای همه مکلفان هم چون خورشید نمایان باشد.

روی این اصل، قرآن که وحی آخرین ربانی است و برای تمامی مکلفان در بودن و نبودن معصومان حجت یگانه ربانی است، حتماً بیانش نیز روشن ترین بیان های ربانی است، و هرگز ظن و گمان در آن راه ندارد، بلکه با روشنگری، کامل تر از کل روشن گری ها، مکلفان را به کل حقایق رهبری می کند و اضافه بر سایر کتاب های آسمانی از لحاظ معانی و روشن گری لفظی عهده دار بهترین بیان است که هیچ مفسری جز خود قرآن برای آیات آن هرگز وجود ندارد که آفتاب آمد دلیل آفتاب، و همان گونه که خدا خودکفاست و هرگز در الوهیت و ربوبیت خود نیازی به دیگران ندارد، سخنانش به ویژه

سخنان قرآنیش برای بیان مقصودش هرگز نیازی به دیگران ندارد، بلکه خود خویشتن را معنا می کند، و مفسر قرآن در حقیقت مستفسر آن است و نه مفسر، یعنی توضیح بعضی از معانی پنهانی قرآن را از خود قرآن می جوید و نه از فکر خود و دیگران، و این همان اعجاز بی نظیر قرآن است که حتی خدا هم بیانی بهتر و روشن تر از بیان قرآن هرگز نداشته و نخواهد داشت، و همان گونه که خدایی با او نبوده و نخواهد بود، کتابی هم به روشنی قرآن نبوده و نخواهد بود.

مانند این عذر بدتر از گناه کافران شیعی کفران علمی و معنوی کفران کنندگان مسلمان اند که همی گویند ما بسیاری از آیات قرآن را نمی فهمیم، چون ظنی الدلالة است، و این کفر اسلامی، بسی بدتر از کفران شیعی است و نیز سخن دوم شیعیان که ما تو را در میان خودمان ضعیف می بینیم و تعداد شما اندک است، بدین ترتیب کمبود را در وحی شیعی و نمود ساختند، چنانکه گروهی از مسلمانان نسبت به قرآن نیز چنین اند.

قَالَ يَقَوْمِ ارْهَطِيْ اَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَاتَّخَذْتُمُوْهُ وِرَآءَكُمْ ظَهْرِيًّا اِنَّ رَبِّيْ بِمَا تَعْمَلُوْنَ مُحِيْطٌ ﴿٩٢﴾ وَيَقَوْمِ اَعْمَلُوا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّىْ عَمِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ يَّاتِيْهِ عَذَابٌ يُخْزِيْهِ وَ مَنْ هُوَ كَذِبٌ وَّارْتَقِبُوا اِنِّىْ مَعَكُمْ رَقِيْبٌ ﴿٩٣﴾ وَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَّ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ اَخَذَتِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا الصَّيْحَةَ فَاصْبَحُوْا فِىْ دِيْرِهِمْ جَثِمِيْنَ ﴿٩٤﴾ كَاْنَ لَمْ يَغْنَوْا فِيْهَا اَلَا بُعْدًا لِّمَدِيْنٍ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُوْدُ ﴿٩٥﴾ وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰى بِآيٰتِنَا وَ سُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ ﴿٩٦﴾

گفت: «ای قوم من! آیا کسان من نزدیکتر از خدا عزیزترند، حال آنکه او را پشت سر خود برگرفته اید (و فراموشش کرده اید)؟ به راستی، پروردگارم به آنچه انجام می دهید محیط است.» ﴿٩٢﴾ «و ای قوم من! شما بر حسب امکان و توانتان عمل کنید، من (نیز) همانا (همان طور) عمل می کنم. در آینده ای دور خواهید دانست که عذاب رسواکننده چه کسی را در می رسد، و چه کسی (هم) او دروغگوست. و بسیار دیده بانی (و نظاره) کنید که من (هم) با شما بی گمان بسیار نظاره گرم.» ﴿٩٣﴾ و چون فرمان ما آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی ویژه از جانب خویش نجات دادیم، و کسانی را که ستم کرده بودند، فریاد (مرگبار) برگرفت. پس در خانه هایشان زمین گیر شده از پای در آمدند ﴿٩٤﴾ گویی در آن (خانه) هرگز اقامتی گوارا (و خوشایند) و دیرپا نداشته اند. هان! که مردمان مدّین از رحمت خدا بدورند؛ همان گونه که ثمود (یان) دور شدند ﴿٩٥﴾ و به راستی، موسی را با آیات خود و حجتی روشنگر، همی فرستادیم: ﴿٩٦﴾

آیه ۹۶ - «آیاتنا» که نشانه های رسالتی موسوی است، تنها نشانه های رسالتی موقت اوست نه کل نشانه ها که در طول زمان تکلیف برای راهنمایی مکلفان لازم است، زیرا نشانه های صد در صد آخرین و رسالت آخرین در انحصار قرآن است، و این "سلطان مبین" پس از «آیاتنا» برگزیده ترین آیات رسالتی می باشد که همان اژدها شدن عصای موسی (علیه السلام) است.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَإِيْهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴿۹۷﴾

به سوی فرعون و سران چشمگیر قومش. پس (این سران) از کار و فرمان فرعون پیروی کردند، حال آنکه فرمان و کار فرعون هرگز رشد و راهواری ای ندارد ﴿۹۷﴾

آیه ۹۷ - "امر فرعون" کل فرعونیت هایش را در بردارد که همگی از نظر معنوی بی معنایش و حتی از نظر مادی اش از هر رشد نتیجه بخشی تهی بوده است.

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ ﴿۹۸﴾ وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ لَغْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَبْئَسُ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ ﴿۹۹﴾

(فرعون) روز قیامت پیشاپیش قومش می آید، پس آنان را (از پیش) به آتش در آورده (بود) و چه بد ورودگاه و آبشخور (داغی) است برای واردان. ﴿۹۸﴾ و در این دنیا و روز قیامت به لعنت بدرقه شدند (و) چه بد (خیر مقدم و) کمک و بخشوده ای نصیب آنان است. ﴿۹۹﴾

آیات ۹۸ و ۹۹ - "فاوردهم النار" که ماضی است اشاره ای بس لطیف است به اینکه آتش کنونی رستاخیز از پیش د ر عالم تکلیف برای این دوزخیان آماده بوده، که نتیجه اش و ظهور ملکوتش اکنون در رستاخیز هویدا گشته است که «يقدم» مضارع بیانگر این نتیجه است، و «فاوردهم» منشأش را تبیین کرده است. چنانکه آیه (۹۹) لعنت فرعون را در دو جهان برقرار دانسته.

ذَٰلِكَ مِنْ أُنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ ﴿۱۰۰﴾ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَّمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ﴿۱۰۱﴾ وَ كَذَٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَ هِيَ ظَلِيمَةٌ إِنََّّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴿۱۰۲﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ ﴿۱۰۳﴾ وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ ﴿۱۰۴﴾

این، از خبرهای بزرگ مجتمع هاست. آن را بر تو برگزیده (و روایت می کنیم) و پیاپی گزارش می دهیم. بعضی از آنها (هنوز) بر سر پا هستند، و (بعضی هم) درو شده اند (و از پا درآمده اند) ﴿100﴾ و ما به آنان ستم نکردیم، ولی آنان به خودشان ستم کردند. پس چون فرمان پروردگارت آمد، خدایانی که به جای خدا (ای حقیقی) می خواندند هرگز بی نیازشان نکردند، و ایشان را جز هلاکت و دور کردن (از خدا) نیفزودند ﴿101﴾ و این گونه است برگرفتن پروردگارت، وقتی جمعیت ها را در حالی که ستمگرند (به عذاب) بگیرد. آری، (به قهر) گرفتن او بسی دردناک و سخت است ﴿102﴾ به راستی در این (یادآوری ها) برای کسی که از عذاب آخرت هراسید نشانه ای است (و) این، روزی است که مردمان برای آن گرد آورده می شوند، و همین (روز) مشهود (همگان) است ﴿103﴾ و ما آن را جز تا زمانی شمارش یافته واپس نمی اندازیم ﴿104﴾

آیه ۱۰۴ - «أجل معدود» افزون بر رستاخیز «أجل» برزخ را نیز شامل است. که «یوم» در آیه (۱۰۵) هر دو را بیان می کند.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِذَنْبِهَا فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿105﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا
فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿106﴾

روزی (که) هیچ کس جز به اذن خدا سخن نگوید، پس بعضی از آنان شقاوتمند و (برخی هم) سعادت‌مندند ﴿105﴾ پس اما کسانی که شقاوت کرده اند، برایشان در آتش، فریادی نفس گیر مرگبار و ناله ای بسیار سهمگین و پر بار است ﴿106﴾

آیه ۱۰۶ - «شقاوت» شقاوت را تنها کار این نابکاران دانسته که خدا هرگز سهمی در شقاوتشان ندارد، جز این که یا آنان را به حال خود وامی گذارد، و یا به عقوبت گناهان، شیاطین را در تداوم گمراهی شان آزاد می کند، که در هر صورت شقاوت هاشان از خودشان و پیامد عنادشان می باشد، ولی در آیه (۱۰۸) درباره بهشتیان «سعدوا» فرموده که سعادت اینان در انحصار فعالیت خودشان نیست، بلکه آیاتی مانند "والذين اهتدوا زادهم الله هدى" گامهای هدایت ربانی با هدایت خودی اینان همراه و برتر است.

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ
لِّمَا يُرِيدُ ﴿107﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ
السَّمَوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ ﴿108﴾

تا آسمان ها و زمین بر جاست در آن ماندگارند؛ مگر آنچه پروردگارت خواسته بی گمان پروردگارت همان را که بخواهد، بی چون انجام دهنده است ﴿107﴾ و اما کسانی که سعادت‌مند شدند، تا آسمان ها

و زمین بر جاست، جاودانه در بهشتند؛ مگر آنچه پروردگارت خواسته. حال آنکه (این) بخشی است ناگسستی ﴿108﴾

آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ - "مادامت السموات و الأرض" مربوط به عذاب برزخی است، زیرا آسمانها و زمین پیش از قیامت از میان می روند چنان که همین "ما دامت السموات و الأرض" در آیه (۱۰۸) همان برزخی است که اهل بهشت برزخی پس از مرگ تا انقراض عالم در آن خواهند بود و "الا ما شاء ربك" شاید نظر به جریان آغازین بهشت بعضی از آنان است که احیاناً در آغاز زمان برزخی شان مبتلای به عذاب هایی هستند که مشمول عذاب "شاء ربك" باشند و سپس منتقل به بهشت برزخی گردند که تا آسمان ها و زمین پابرجاست در آن بمانند و سپس به بهشت اخروی منتقل شوند و دلیل روشنش "عطاء غیر مجذوذ" است که هرگز از بهشت برون نخواهند رفت، و در فاصله برزخ و قیامت که حالت بیهوشی و صعقه به آنان دست دهد به معنای انقطاع رحمت نیست، بلکه این خود فاصله ای است ناگزیر از برای کل مکلفان "الامن شاء ربك" مگر آنان که خدا خواسته، که در این بین هرگز نمیرند و صعقه شامل آنها نشود که "عطاء غیر مجذوذ" برای اینها بی فاصله است.

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ
وَإِنَّا لَمُوقِّهِمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ﴿109﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَتَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ
مُريبٍ ﴿110﴾ وَإِنْ كُلًّا لَّمَّا لَيُوقِنَنَّ رَبُّكَ أَعْمَلَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
﴿111﴾ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ ﴿112﴾

پس در(بارهی) آنچه آنان [: مشرکان] می پرستند، غر در زرفای (شک و) تردید مباش. آنان جز همان گونه که از پیش پدرانشان پرستیدند، نمی پرستند. و ما بی گمان بهره ی ایشان را به راستی ناکاسته (جز در غیر ستم هاشان) خواهیم داد ﴿109﴾ به درستی، ما به موسی همانا کتاب (آسمانی) دادیم. پس در آن اختلاف شد، و اگر از جانب پروردگارت کلمه ای پیشی نگرفته بود، بی گمان میان آنان داوری شده بود. و همواره آنان درباره ی آن بی چون در شکّی (با) مستند(ی باطل) می باشند ﴿110﴾ همانا پروردگارت (نتیجه ی) اعمال هر یک را به راستی بی کم و کاست در آن هنگام (و هنگامه) به آنان خواهد داد. به راستی او به آنچه انجام می دهند بسی آگاه است ﴿111﴾ پس، همان گونه که دستور یافته ای ایستادگی کن، و (نیز) هر که با تو سوی خدا بازگشته (استقامت کند) و طغیان نکنید. او به راستی به آنچه عمل می کنید بیناست ﴿112﴾

آیه ۱۱۲ - "و من تاب معک" پس از "فَأَسْتَقِمَّ کَمَا أُمِرْتُ" نور علی نور است، یعنی تکلیفی است دو چندان د راستقامت بر شریعت برای صاحب شریعت، که هم خود چنان که مأموریت یافته ای بر آن استقامت کن، و هم کسانی را که با تو پیمان بسته اند به استقامت وادار، گرچه استقامت رسولی با استقامت رسالتی فرها دارد، که استقامت رسولی اش در بالاترین درجه عصمت، و استقامت رسالتی مؤمنان مادون عصمت است، و این همان آیه است که رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) درباره اش فرمود: "شیبتنی سورۀ هود" که این جا "من تاب معک" تکلیفی دو بُعدی است، به ویژه بعد دومش که پیروانت را وادار به استقامت کن، و استقامت طلب مقاومت و قیام و قوام است د برابر تمامی انحرافات درونی و برونی، فردی و اجتماعی که پایه گذارش حضرت اقدس رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) بوده و نتیجه و نمود جهانیش در دولت جهان شمول حضرت مهدی (علیه السلام) است، و در این میان - به ویژه در زمان غیبت کبرا - حضرتش در این استقامت بایستی نقشی استوار و مداوم داشته باشد.

«معک» در «تاب» دارای دو بعد است؛ نخست بعد خودی رسولی که انتقال از غیر وحی به وحی است، سپس رسالتی که انتقال کفر مکلفان به ایمان است.

وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ
ثُمَّ لَا تَنْصُرُونَهُ ۚ ﴿١١٣﴾

و سوی کسانی که ستم کرده اند تکیه ننزید، تا (مبادا) آتش به شما (در پی آنان) در رسد، و از غیر خدا برای شما اولیایی نباشد، (که) سپس یاری (هم) نشوید ﴿١١٣﴾

آیه ۱۱۳ - رکون و اعتماد به ستم کاران به ویژه در ستم شان اعتمادی آتشین است که در مربع زندگی دنیا و رجعتش، برزخ و قیامتش، چنان رکونی آتش افروز است. آری این تنها رکون به ستم کاران است، و نه معاملاتی مادی و یا معنوی با احتیاط کامل و بدون اعتماد بر آنان، بلکه بر مبنای عقل و ایمان و اعتماد بر خدا، و از جمله این رکون مذموم به ظالمان، انجام درخواست های شایسته آنان است که در نتیجه به آن ها آبرویی می دهد که ظلم شان وجهه عقلانی و شرعی پیدا کند که باب (معوذۀ الظالمین فی ظلمهم) از پیامدهای همین رکون است.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ
ذِكْرِي لِلَّذِ كَرِهَ ۚ ﴿١١٤﴾

و در دو طرف روز [اول و آخرش] و بخش هایی از شب نماز را بر پا بدار. بی گمان (این گونه) خوبی ها، بدی ها را از میان می برد. این برای یادکنندگان (حق) یادواره ای است ﴿١١٤﴾

آیه ۱۱۴ - "طَرَفَيِ النَّهَارِ" صبح و عصر و "زُلْفَاً مِنَ اللَّيْلِ" نماز مغرب و عشاء است، شاید هم "طرفی النهار" چنانکه صبح و عصر را شامل است، شامل ظهر نیز باشد، زیرا روز دارای دوگونه طرفین است؛ اول طرفین اصلی آغاز و پایانش که همان صبح و عصر است، و دوم طرف نخستین و طرف پایانی نسبی است که ظهرو زوال شمس باشد و در نتیجه مقصود از آن، به این هر دو معناست. وانگهی، نماز ظهر فرد دوم از دو فرد "الصلوة الوسطی" است که نماز وسطای روز می باشد.

"ان الحسنات یذهبن السيئات" در این آیه کل حسنات را شامل نیست، بلکه مقصود حسنات بزرگ مانند نماز است، و الف و لام «الحسنات» به اصطلاح عهد ذکری است که خود اشاره ای به نماز و مانند آن است، روی این اصل آیه نشان گر این حقیقت کلی است که واجبات بزرگ، گناهان کوچک را از میان می برد، چه گناهان کوچک انجام شده را که ناپدید می سازد، و یا بهتر و والا تر که از پدید آمدن گناهان کوچک جلوگیری می کند، که «یذهبن» اعم است از برطرف کردن و رفع گناهان در بعد نخست و جلوگیری و دفع آن در بعد دوم که این ها بعد ایجابی است.

بعد سلبی اش "ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریماً" (۳۱:۴) است. اگر از گناهان بزرگ اجتناب ورزید گناهان کوچک تان را می بخشاییم، البته در صورتی که به آن ها اصرار نورزید، زیرا اصرار بر گناهان کوچک خود از گناهان بزرگ است، چنانکه اصرار بر ترک واجبات کوچک، با انجام واجبات بزرگ مورد عفو نیست.

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٥﴾ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلاً مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿١١٦﴾

و شکیبایی کن. پس خدا بی چون پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گرداند ﴿۱۱۵﴾ پس چرا از نسل های پیش از شما نگهبانانی نبودند که (مکلفان را) از فساد در زمین باز دارند؟ جز اندکی از کسانی از میان آنان که نجاتشان دادیم. و کسانی که ستم کردند از آنچه ناز و نعمت - که در زرفای آن غر بودند - پیروی کردند، در حالی که (از) بزهکاران بوده اند ﴿۱۱۶﴾

آیه ۱۱۶ - "اولوا بقیة" که از فساد در زمین و زمینه تکلیف نهی می کنند بدین معناست که برای بقای مصلحت و پیشبرد آن همت می گمارند، و نه آن که نهی شان بر فساد بیافزاید، یا هیچ اثر مثبتی - حتی تکرار حجت ربانی بر مفسدان - نداشته باشد.

"لولا کان" توییحی شدید نسبت به تارکان نهی از منکر است، که بدین وسیله حق و حجت حق را ابقاء نمی کرده اند، به همین دلیل، در جو فساد و افساد زندگی می کرده اند. که اگر "اولوا بقیة" به

تکلیف خود به گونه شایسته عمل کنند جوّ فردی و اجتماعی نیز جوی روشن و شایسته خواهد بود. چنان که در دولت ولی امر (عج) چنان خواهد شد، و ما نیز در زمان غیبت کبری این وظیفه سنگین را به هر حال بر عهده داریم که راه وصول آن حضرت را به گونه ای آشکار در اجتماع مکلفان پدیدار کنیم، و الاّ "فغیبتہ منّا" تأخیر در ظهور حضرتش در اثر تساهل و تکاهل مسلمانان است که در عین توانشان یا امکان ایجاد آن، نهی از منکر را هم چنان ترک می کنند.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهِلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ﴿١١٧﴾ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿١١٨﴾

و پروردگارت (هرگز) بر آن نبوده است که مجتمع ها را که مردمش اصلاح گراند، به اندک ستمی هلاک (شان) کند ﴿١١٧﴾ و اگر پروردگارت می خواست، همه ی مردمان را همواره امت یگانه ای، یکسان (در تشریع و تکوین و عقاید و اعمالشان) قرار می داد؛ حال آنکه پیوسته در اختلافند ﴿١١٨﴾

آیه ۱۱۸ - بر مبنای "لو شاء ربک" اجبار مکلفان بر وحدت از نظر حکمت ربوبیت محال است، بنابراین اختلافشان در دین الهی همیشگی است، مگر کسانی که بر مبنای آیه (۱۱۹) مورد رحم ربانی باشند، که در حق اختلاف نکنند "و لذلک خلقهم" نیز نمایانگر این حقیقت است که خدا مکلفان را برای هدف وحدت در دین آفریده، و نه اختلاف در آن، و مذکر بودن «ذلک» هم به دو جهت است؛ اول این که مرجعش «رحم» است که مصدر «رَحِمَ» است، دوم اگر هم مرجع مانند «رحمة» مؤنث مجازی بود. بر مبنای استعمالات قرآنی ضمیر و اشاره، مذکر به مرجعی که مؤنث مجازی است معمول بوده، و بلکه احیاناً فاعل مؤنث حقیقی است و فعل قبل یا بعد، مذکر می باشد، مانند "و قال نسوة فی المدینة" که فعل قال مذکر است، و به هر حال «ذلک» در این جا هم لفظاً و هم معنأً نمی تواند اختلاف داشته باشد، زیرا اولاً «مختلفین» دورتر از «رحم» است، و در ثانی با ادله زیاد قرآنی و عقل و عدل، مقصود از خلقت اختلاف نبوده است، بلکه وحدت در دین بوده و اختلاف در دین در ده ها آیه مورد مذمت است، پس چگونه می تواند هدف از آفرینش باشد، آیا آفرینش که خود رحمت است بر هدف زحمت و اختلاف قرار می گیرد؟

بالاخره «ذلک» اشاره به جریان مهمی است و آیا این مهم، همان "امّة واحدة" که وحدت تکوینی است، از نظر حکمت محال دانسته شده، و یا اختلاف مکلفان در حقیقت است که از نظر شرعی ممنوع است؟! یا همین رحم ممتاز ربانی است که وحدت مکلفان را در حقیقت با اختیارشان و لطف ویژه رباین دربرخی از آنان تحقق می یابد.

إِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿119﴾

مگر کسانی که پروردگارت به آنان رحم کرده، و برای همین (رحم هم) آنان را آفریده. و کلمه‌ی پروردگارت (این گونه) تمامیت یافته است (که): «همواره جهنم را از همه‌ی جن و انس بی چون و بر خواهد کرد.» ﴿119﴾

آیه ۱۱۹ - "لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ" در همین آیه که به معنای پرکردن است از کل جنیان و آدمیان، تنها برای عذاب نیست، بلکه برحسب نص آیه "و ان منکم الاّ واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً. ثم ننجی الذین اتقوا و نذرُ الظالمین فیها جثیاً" (۷۱:۱۹) بسیج عمومی مکلفان در ورود جهنم تنها برای عذاب نیست، بلکه برای ستمکاران عذاب، و برای سایرین رحمتی پیش از ورود به بهشت است که با ورود در جهنم، نه تنها هرگز عذاب نمی شوند بلکه با نگرستن عذاب ستمکاران حظّ و بهره بیشتری از رحمت الهی در بهشت، زیرا مظلومان هنگامی که ظالمان را در عذاب بنگرند برای شان استشفای قبلی است.

وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿120﴾

و از هر یک، از اخبار مهم پیامبران (خود) را بر تو حکایت می کنیم - آنچه که دل فروزانت را بدان استوار می گردانیم - و در این (جهان همه‌ی) حقیقت برای تو آمده، و برای مؤمنان اندرز و یادواره ای بزرگ است ﴿120﴾

آیه ۱۲۰ - این جا فرازهای بسیار مهم تاریخ رسولان - در رسالت‌هایشان - خود موجب دل گرمی فؤاد رسول بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) است که از کاوش ها و کوشش های رسولان تشویق شود، و از معارضات تکذیب کنندگان رنجور نگردد و «الحق» این شریعت آخرین، تمامی حق است.

وَ قُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَاتِبِكُمْ اِنَّا عَمِلُونَ ﴿121﴾ وَ اِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿122﴾ وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿123﴾

و به کسانی که ایمان نمی آورند بگو: «بر حسب امکان و توانتان عمل کنید، که ما (هم بر حسب امکان و توانمان) بی گمان عمل کننده ایم.» ﴿121﴾ «و منتظر باشید که ما (نیز) حتماً منتظریم.» ﴿122﴾ و نهان آسمان ها و زمین تنها از آن خداست، و همه چیز و همه کار و هر فرمانی تنها سوی او باز گردانده می شود؛ پس او را پرستش کن و بر او توکل نمای. و پروردگارت از آنچه می کنی غافل نیست ﴿123﴾

سوره یوسف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

الر. آن ها آیات (آن) کتاب روشنگر است. ﴿١﴾

آیه ۱ - "الکتاب المبین" دارای سه بعد است بعد ربانی که "انه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم" که اینجا بیانگری است شأنی، نخست برای رسول گرامی در شب قدر و سپس برای دیگران در تفضیل کتاب. پس آنها همان قرآن که در شب قدر نازل گردیده مبین بالفعل است برای رسول گرامی و شأناً مبین است در آینده تفضیلی اش برای کل مکلفان، مرحله سوم همین تفضیل کتاب است که قرآن مفصل می باشد که بالفعل از برای کل مکلفان می باشد با شرایطش بیانگر است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

ما بی گمان آن را قرآنی روشن بیان نازل کردیم، شاید شما (آن را) دریابید ﴿٢﴾

آیه ۲ - "قرآناً عربیاً" به معنای خواندنی روشن است و نه تنها به لغت عربی، درست است که لغت عربی روشن ترین لغات است ولی عربی قرآن در همین لغت عربی نیز در درجه اول و بی مانند روشنی و روشنگری است

«انزله» که بمعنی فرود آوردن دفعی و یکجاست نخست نزول روشن محکم و فشرده ای است در شب قدر بر رسول گرامی که اینجا لعلکم تعقلون شأنی است. بدین معنی که در آینده ای نزدیک تبدیل به تفضیل کتاب می شود که برای دریافت مکلفان امکان پذیر است. و در مرحله دوم نظر به فرود آمدن تمامی قرآن مفصل است که اینجا منظور شده بدین معنی که تمامی بیست و سه سال نزول تدریجی قرآن منظور گردیده و بالاخره "لعلکم تعقلون" شاید اینجا به معنی باید است، زیرا کسانی

هستند که باید آنرا دریافت کنند ولی دریافتی از آن به بهانه هائی ندارند، مگر دریافتی تحمیلی، یا می گویند قرآن چندان مفهوم نیست که ظنی الدلاله است، و یا اینکه آنرا بخوبی دریافت می کنند که گام نخستین در انجام تکلیفی قرآنی است و لکن در بعد عقلی به آنچه دریافت کرده اند و یا عمل به آن لیت و لعل دارند، روی این اصل "لعلکم تعقلون" بمعنای شایستگی و بایستگی تعقل و دریافت قرآنی است در این مثلث، و این "لعلکم تعقلون" پیامدی است برای عربی بودن یعنی آشکار بودن لغت قرآنی از نظر فصاحت و بلاغت که هر کس لغتش عربی است عربی قرآنی را بهتر می فهمد، و کسانی که لغاتشان عربی نیست کلید فهم قرآن از نظر تکلیف سطحی برای تمامی اینان آموختن عربی قرآنی است، روی این اصل این "لعلکم تعقلون" تنها عرب زبانان نیستند بلکه کل عربی دانان را شامل است، و اگر هم عربی نمی دانند ترجمان صحیح قرآن برای آنها بعد دوم عربیت و اشارگری قرآن است

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٣٩﴾

ما نیکوترین برش های پیگیر تاریخی را به موجب این قرآن - که به تو وحی کردیم - بر تو حکایت می کنیم؛ و گرچه پیش از آن همانا از غافلان (از آن) بوده ای ﴿٣٩﴾

آیه ۳ - «نحن» به معنای جمعیت ذات نیست، بلکه جمعیت صفات ربانی در بُعد تعلیم و حیانی خداست. "أحسن القصص" قصص جمع قصه است و مقصود بُریده های تاریخی است که بهترینش را قرآن گزارش می دهد. در این سوره أحسن القصص ویژه حکایت یوسف است و "بما أوحینا الیک هذا القرآن" أحسن القصص را شامل کل قرآن می کند، و چنانکه "الله نزل أحسن الحديث کتاباً متشابهاً" (۲۳:۳۹) کل قرآن را بعنوان "أحسن الحديث" معرفی کرده که بهترین سخنان و حیانی ربانی است، و بهتر از آن و یا برابر آن در هیچ یک از جهاتش برای مکلفان امکان پذیر نیست، زیرا قرآن خود را در بالاترین درجات و حیانی برای کل مکلفان در طول زمان و عرض مکان خوانده است، که از نظر بالاترین حکمت ربانی در توان دریافت و پذیرش مکلفان تار ستاخیز، بهتر و یا برابر از آن محال است. "و ان كنت من قبله لمن الغافلين" بدین معنی است که قبل از نزول قرآن آن را نمی دانستی، چون ضمیر "من قبله" برگشت به قرآن دارد و نه تنها قصه یوسف و حتی قصه هایی مانند آن پیش از نزول قرآن بگونه درستش برهمگان پوشیده بود، زیرا تورات که نخستین کتاب محوری ربانی است با ابتلا ی به تحریقاتی این قصه ها را نیز نابسامان و وارونه آورده است، و حتی اگر پیامبر بزرگوار می خواست و می توانست تورات را مطالعه کند باز هم این مطالعه بیانگری درست از برای این مطالب قرآنی نبوده است.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾

هنگامی که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! (در خواب) یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. آنان را دیدم (که) برای من (به محضر خدا) در حال سجده اند.» ﴿٤﴾

آیه ۴ - «ساجدین» که مربوط به ذوی العقول راجع به "واحد عشر کوكباً والشمس والقمر" می باشد، و با اینکه اینها عاقل نمی باشد دارای دو بُعد عقلانی اند: ۱- اینکه حرکتشان عاقلانه و بلکه از هر عاقلی منظم تر است، چنانکه در "و كل في فلک يسبحون" (۴۰:۳۶) هم بدین جهت ضمیر عاقل در «يسبحون» به زمین و خورشید و ماه برگشته ۲- اینکه مقصود از یازده ستاره، یازده برادران یوسف و مقصود از خورشید و ماه پدر و مادر او هستند.

ولی این سجده برای شکر الهی جهت احترام یوسف بوده است و نه برای عبودیت بلکه همچون سجود ملائکه برای آدم بوده است سجده شکر هم که بمنظور تشکر از ساحت اقدس ربوبیت است نیز منحصرأً سجده برای عبودیت خداست و نه غیر او.

و اینکه برادران یازده گانه یوسف در خواب همچون ستارگان درخشان شدند که با خورشید و ماه یعنی پدر و مادرش به سجده شکر افتادند جای این پرسش است که این برادران با آنکه از شدت حسد قصد کشتن یوسف را داشتند و بالاخره او را تار و مار کردند باز هم ستاره اند؟ پاسخ اینست که نخست بنیامین از اینان بود که بگونه ای مستمر ستاره ای درخشان از بیت نبوت یعقوبی بود، و آن ده نفر دیگر در آغاز پیش از این حالت درخشانی ایمانی همچون ستاره داشتند، و سپس به کمرنگی گرائیدند. ولی در هنگامه جریان سلطه یوسف، وی آنها را بخشید و هم یعقوب برایشان تقاضای بخشش کرد. روی این اصل بحالت درخشش ایمان نخستین برگشتند، و این خواب هم ناظر به پایان این داستان است.

قَالَ يَبْنَى لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ
لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾

(یعقوب) گفت: «ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت مکن، پس (از این گزارش) برای تو نیرنگی می اندیشند. شیطان بی امان برای انسان دشمنی آشکارگر است.» ﴿٥﴾

آیه ۵ - "عدو مبين" بدین معنی است که شیطنۃ شیطان خواه ناخواه آشکارگر است، و هر اندازه شیطان شیطنتش را پنهان کند، بر مبنای رسولان درونی که فطرت و عقل هستند، و نیز رسالت برونی که شریعت ربانی است - اضافه بر سایر نشانه های ربانی آفرینش - کل عداوتهای شیطان - گرچه هر قدر پنهان دارد - آشکار است.

«کیداً» مفعول مطلق نوعی است و تأکیدی از برای این کید است.

وَ كَذَّ لَكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْاَحَادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ
وَ عَلَى ءَالِ يَعْقُوبَ كَمَا اَتَمَّهَا عَلَى اَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ اِنَّ رَبَّكَ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾

«و این چنین، پروردگارت تو را بر می گزیند، و برخی از تعبیر حوادث و خواب ها را به تو می آموزد، و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب به اتمام می رساند، همان گونه که از پیش بر پدرانت: ابراهیم و اسحاق، به اتمام رسانید. به راستی، پروردگارت بسیار دانایی حکیم است.» ﴿٦﴾

آیه ۶ - "یجتبییک ربک" گزینش و حیانی ربانی است کا لازمه اش نخست و عصمت و حیانی و نبوت است.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ ءَايَاتٌ لِّلسَّالِّينَ ﴿٧﴾ اِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ اَخُوهُ
اَحَبُّ اِلَى اٰبِنَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّ اٰبَانَا لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾

به راستی و درستی در (سرگذشت) یوسف و برادرانش برای پرسندگان نشانه هایی بوده است. ﴿٧﴾ چون (برادران او) گفتند: «همواره یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما - حال آنکه جمعی نیرومندیم - دوست داشتنی ترند. بی امان پدرمان غر در (ژرفای) گمراهی آشکارگری است.» ﴿٨﴾

آیه ۸ - "و نحن عُصْبَةٌ": که ما گروهی بسیار نیرومند و متحد هستیم، و یوسف کوچک و تنهاست، و این خود تأکیدی نسبت به حفاظت یوسف بوده و در عین حال رفتار یعقوب با یوسف رفتاری بسیار ممتاز و برجسته تر نسبت به آنها بوده است، و همین عقده ای شدید در دل آنان بود که در صدد جبرانش بر آمدند، و در آخر کار چاره ای جز تصمیم کشتن و یا ناپدید کردن یوسف نبود.

این دومین برخورد است با یوسف که پیش از آن برخورد و حیانی ربانی و عطوفت پدری بر همین مبنا بوده است. اینها گمان کردند اگر یوسف را بکشند و یا ناپدید سازند چهره واقعی یوسف نیز در این میان پنهان خواهد شد، و توجه ویژه پدر به آنان معطوف خواهد گشت، و شایسته توجه اختصاصی پدر خواهند بود که "و تکنونامن بعده قوماً صالحين" نتیجه این نفی و اثبات است، و نه بدین معنی که بعداً توجه خواهید کرد، زیرا «تکنونوا» مجزوم و جزای شرط است، بنابراین "قوماً صالحين" بمعنای شایستگی ظاهری است در زندگی با یعقوب که با وجود یوسف و توجه خاص یعقوب به او و در نتیجه کم اعتنایی به ما این زندگی هرگز شایسته نیست.

اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿٩﴾ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالثَّقُوهُ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿١٠﴾

(گفتند: «یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید، تا توجه پدرتان تنها برایتان گردد، و تا پس از او گروهی شایسته (ی دوستی پدرمان) باشید.» ﴿٩﴾ گوینده ای از میان آنان گفت: «یوسف را مکشید و اگر انجام دهنده‌ی کاری هستید، او را در نهان خانه‌ی (آن) چاه بیفکنید، تا برخی از مسافران او را دریابند.» ﴿١٠﴾)

آیه ۱۰ - "غَيْبَتِ الْجُبِّ" چاه، معروفی بود و نه هر چاهی، زیرا «ال» در اینجا برای عهد است، وانگهی هر چاهی دارای غیابت و جایگاهی میانه چاه نیست که در آن می توان نشست و یا پنهان شد. "الثَّقُوهُ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ" افکندن در همین جایگاه پنهان چاه است و نه در میان چاه - چنانکه "يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ" گواهی می دهد که بعض از مسافران او را بیابند و اگر در میان آب می افتاد یافتنی هم در کار نبود.

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَصْحُونَ ﴿١١﴾

گفتند: «ای پدر مان! تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی داری، حال آنکه ما به درستی به سود او به راستی نصیحت گریم.» ﴿١١﴾

آیه ۱۱ - از "مالک لَا تَأْمَنَّا" می فهمیم که یعقوب حَسَدِ عمیقِ برادران یوسف را فهمیده بود، و لذا درباره او به برادران اطمینانی نداشت، و این جریان بی اطمینانی بگونه ای آشکار بود. ولی برادران عَصَبه و نیرومند می گویند ما بر دو مبنا نگهبان او هستیم؛ یکی اینکه نیرومند هستیم و در ثانی برادران بزرگ اوئیم، پس چرا به ما اطمینان نداری؟!

أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ ﴿١٢﴾ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿١٣﴾ قَالُوا لَسِنُ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَسِرُونَ ﴿١٤﴾

«فردا او را با ما بفرست تا در چمنزارها بگردد و بازی کند، و ما به راستی نگهبان ویژه‌ی (بایسته و شایسته‌ی) اوئیم.» ﴿١٢﴾ گفت: «اینکه او را ببرید همواره سخت مرا اندوهگین می کند، و می ترسم - در حالی که از او در غفلتید - گرگ او را بخورد.» ﴿١٣﴾ گفتند: «اگر به راستی گرگ او را بخورد - حال آنکه ما گروهی نیرومند و متحدیم - در آن صورت ما بی چون گروهی بس زیانکار (و بی بندوبار) خواهیم بود.» ﴿١٤﴾

آیات ۱۳ و ۱۴ - پاسخ یعقوب با کمال ملایمت این بود که من از دوری یوسف غمگین می شوم و نیز می ترسم - در صورت غفلت شما - گرگ او را بخورد، حُزن او که مسلّم بود ولی معمولاً گرگ آدم را بکلی نمی خورد و اگر هم بخورد پیراهنش را سالم نمی گذارد.

روی این اصل گرگ خواره گی خود راهنمایی بود برای برادران یوسف که اگر می خواهید عذری بیاورید به همین عنوان باشد، که در آخر کار رسوا گردند، ولی اینان با شتاب زدگی و ناآگاهی در پاسخ یعقوب گفتند: اگر او را گرگ بخورد - در حالیکه ما گروهی نیرومند هستیم - زیانبار خواهیم بود، و آیا ای پدر ما را اینگونه ناچیز و ناتوان گرفته ای که با وجود ما ده تن نیرومند گرگ برادر کوچکمان را بخورد.

و "انا اذاً لخاسرون" بدین معنی است که اگر در عین نیرومندی، در حفاظت برادرمان گرگ او را بدرد، در داشتن نیرو و برادری خیلی زیانکاریم، که هیچ نیستیم، و این خود تهدیدی است نسبت به یعقوب که گویی ما را به هیچ گرفته که درباره برادرمان بما اطمینان ندارد.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾

پس هنگامی که او را بردند و همدستان شدند تا او را در نهان خانه‌ی (آن) چاه بیفکنند، و سوی او وحی کردیم که به راستی آنان را همانا از این کارشان - در حالی که باریک بینی نمی کنند - با خبری مهم آگاه خواهی کرد ﴿١٥﴾

آیه ۱۵ - "و اوحینا الیه" دومین دلیل بر نبوّت یوسف است که در همان هنگام طفولیت دارای مقام نبوت و وحی شد. گرچه هنوز وحی اش رسالتی نیست، بلکه خودی است و وحی احکامی هم نیست، بلکه بیانگر موضوعی از موضوعات پنهان است، و این خود مقدمه و آستانه وحی حکمی رسالتی است چنانکه در آیه (۲۲) خواهد آمد.

وَجَاءُ أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

و شامگاهان، گریان نزد پدرشان (باز) آمدند ﴿١٦﴾ گفتند: «ای پدر! به راستی ما رفتیم مسابقه بدهیم، و یوسف را پیش کالای خود نهادیم، پس گرگ او را خورد، ولی تو ما را - هر چند راستگو (هم) باشیم - باورکننده نیستی.» ﴿١٧﴾

آیه ۱۷ - "ولوکنا صادقین" - که صدقشان را در ظاهر از نظر یعقوب محال فرض کرده اند - نهایت جدیتشان را در تبرئه خودشان نسبت به یوسف ابراز داشته اند.

وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ
وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

و (پرچموار) با پیراهنش که آغشته به خونی دروغین بود آمدند. (یعقوب) گفت: «(نه!) بلکه نفوس اماره‌ی شما کاری (دروغین) را برایتان آراسته است. پس (اینک جای) صبری زیباست. و بر آنچه توصیف می‌کنید، تنها مورد یاری خداست.» ﴿١٨﴾

آیه ۱۸ - "و جاءوا ... بدم کذب" در سه بُعد کذبش معلوم بود، یکی اینکه خون انسان با خون حیوان فر دارد، و خون پیراهن یوسف خون انسان نبود، دیگر آنکه گرگ انسان خوار نیست گرچه او را بدرد، سوم آنکه اگر هم یوسف را خورده پس چرا پیراهن آلوده به خون یوسف سالم است، چنانکه در آیه اشاره ای به پاره بودن پیراهن نیز نشده، بلکه این همان پیراهن سالم یوسف است، در هر صورت یعقوب این جریانات آشکار را و نیز وحی را بگونه ای پنهان دانست، که یوسف هنوز زنده است، و برادران در این جریان خود را فریفته اند، چنان "فصبر جمیل" در پیامد این ناگواری و اینکه اینان خود را گول زده اند معلوم است که یوسف زنده است، زیرا صبر برمرده معنای درستی ندارد.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَبُشْرَى هَذَا غُلْمٌ وَاسْرُوهُ
بِضْعَةٍ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ
وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ﴿٢٠﴾

و کاروانی رهسپار آمد. پس (کارگر) آب آور خود را فرو فرستادند (و) او دلوش را (به آن چاه) انداخت. گفت: «مژده! این یک پسری است!» و او را چون کالایی پنهان داشتند، حال آنکه خدا به آنچه می‌کردند بسی داناست ﴿١٩﴾ و او را به بهایی ناچیز - چند درهم کم شمار - فروختند، و در آن از زاهدان [بی اعتنایان و کم جویان] بودند ﴿٢٠﴾

آیات ۱۹ و ۲۰ - بر خورد سوم بار یوسف: کسانی که یوسف را از جایگاه پنهانی چاه یافتند او را بعنوان مالی در نظر گرفتند که یوسف با حالتی وحیانی اکنون عنوان بضاعت و مال یافته، و نه مال عادی، بلکه بر مبنای آیه (۲۰) مالی کم ارزش، "دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ" و در همین چند درهم هم "کانوا فيه من الزاهدين"، در فروش یوسف دقت و اهمیت قائل نبودند، بلکه به همان بهائی که خریدار می‌خواست او را فروختند. و اینان هرگز برادران یوسف نبوده اند، زیرا آیه (۱۹) آمدن سیر کنندگانی دیگر را به میان آورده، که این آمدن پس از جریان برادران یوسف (علیه السلام) بوده است، و اگر اینان همان برادران بوده اند قاعده فصاحت و صحت این است که بجای "جاءت سیارة" همان «جاءوا»

تکرار شود، که و بالاخره هر لفظی معنای خود را در بر دارد که در گذشته برادران و اکنون رهگذران مقصودند، وانگهی "یا بُشْرِی هَذَا غَلامٌ" بشارتش از کسانی است که سابقه ای از این پسر نداشته اند.

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَا مِرَاتِي أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٠﴾

و آن کس از مصریان که او را خرید به همسرش گفت: «جایگاه و آرامشگاهش را نیکو بدار، شاید به حال ما سود بخشد، یا او را به فرزندی بگیریم.» و بدین گونه ما یوسف را در آن سرزمین مکانت بخشیدیم و برای اینکه به او تأویل حوادث و خواب ها را بیاموزیم. و خدا بر کار خویش چیره است ولی بیشتر مردم نمی دانند ﴿٢١﴾

آیه ۲۱ - برخورد چهارم: یوسف پس از آنکه بعنوان کالائی برای فروش قرار گرفت اکنون در دست زنِ عزیز مصر برای بهره برداری جنسی منظور نظر است، گر چه از نظر عزیز بعنوان شخصی نافع یا فرزند خوانده آنان است، و چون فرزندی نداشتند عزیز او را به حساب فرزند می آورد، و کل این جریانات بر مبنای همین آیه امتحانات و فراز و نشیب های سختی است که خدای تعالی به یوسف تمکین رسالتی و سیاسی دهد و او را از تأویل صبح، چه خواب و چه بیدار، آگاهی می بخشد، در اینجا بین "مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ" بر مبنای عطف بدون معطوف علیه جریاناتی دیگر برای یوسف است.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٢﴾

و چون به رشدهایش رسید، او را حاکمیتی و علمی (بسیار) دادیم. و نیکوکاران را این چنین پاداش می دهیم ﴿٢٢﴾

آیه ۲۲ - "وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ" حداقل بمعنای رسائی به سه نیروی محکم است که جسم، عقل و رشدش که زمینه های رسالتی است کامل شده که "آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا" حکم و علم هر دو رسالتی است، گر چه قبلاً «أَوْحَيْنَا» دلیل بروحی بوده جز آنکه وحی دارای مراحل نبوت، رسالت، نبوت، ولایت عزم و امامت بر انبیا است، اکنون یوسف در دومین مرحله وحی که رسالت است قرار گرفته و «یجتبیک» در آغاز اشاره به نبوت است.

نبوت مانند لقمان که به او وحی می شده ولیکن رسالتی درباره وحی نداشته، بلکه خود تابع رسالت توراتی بوده است، چنانکه "وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ" رسالت و حیانی را در زمینه احسان در کل جهات معرفی کرده و نه آنکه هر محسنی رسول گردد، بلکه رسالت در زمینه احسان کاری ویژه است.

وَرَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْابْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ
مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿23﴾

و آن (بانو) که یوسف در خانه اش بود با او (برای کام گیری از او) رفت و آمدهایی (شهوة) را و محبت افزا کرد، و همه‌ی درها (ی عذر و بهانه) را به رویش بست و گفت: «وای بر تو (که به من تن نمی دهی یوسف) گفت: «پناه بر خدا! او پروردگار من است که به من جایگاهی نیکو داده است. بی گمان ستمکاران رستگار نمی کنند.» ﴿23﴾

آیه ۲۳ - "هو فی بیتها" از جمله جریاناتی است که یوسف را بیشتر به عمل جنسی با زلیخا وادار می کند، زیرا از بیرون نیامده، بلکه در قصر پادشاهی و تحت مراقبت زلیخا است، و کس دیگری هم در خانه نیست. و "عن نفسه" این مرأوده را بگونه ای تبیین می کند که یوسف را در این جریان از خود بی خود کند، این از نظر درونی زلیخا و یوسف، و از نظر برونی هم "و غلقت الابواب" تمام دربهای عذر ظاهری و باطنی را هم بر او بست که نخست در بهای ورودی قصر است و دوم ابواب عذر، که حضرتش هر گونه عذری که آورد همه درها در این عذر را به روی یوسف بست و گفت "هیت لک" وای بر تو.

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِيَ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ
وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿24﴾

(این زن) با اصرار و تکرار، همواره آهنگ وی کرد و (یوسف نیز) - اگر برهان پروردگارش را ندیده بود - آهنگ او می کرد. چنین (کردیم) تا بدی و زشتکاری تجاوزگر را از او بازگردانیم. به راستی او از بندگان پاک شده‌ی (ویژه‌ی) ماست ﴿24﴾

آیه ۲۴ - «لقد» در اینجا دو تأکید است بر اهتمام جنسی زلیخا، و در مقابل "و هم بها" بدون هیچ تأکیدی هیچ اهمیتی را در بر ندارد، بلکه اهتمام متقابل یوسف نسبت به زلیخا با بودن کل شرایط شهوانی هرگز محقق نشده، زیرا "لولا أن رأى برهانه" برهان جلوگیری چنان تصمیمی بود، البته زمینه اهتمام شهوانی یوسف در کل جهات بشری صد در صد فراهم بود؛ جوانی و زیبایی و تنهایی یوسف باضافه جوانی و زیبایی و تنهایی زلیخا افزون بر بودن این دو در کاخ شاهنشاهی، و نیز اهتمامهای مختلف زلیخا بگونه ای که بدنبال یوسف دوان دوان رهسپار شد؛ همه اینها "لولا أن رأى برهانه" حیثاً کنترل را تا این اندازه از دست یوسف می گرفت، که دست کم خیال شهوانی درباره زلیخا کند، اما این خیال با این عصمت برونی بر پایه عصمت درونی منتفی شد، و حداقل «کذلک» اینگونه بر مبنای عصمت یوسف را نگهبانیم که "لنصرف عنه السوء" هر گونه بدی را و حتی اهتمام برگناه را از او

بُزْدَائِمِمْ تا چه رسه به «الفحشاء» که در اینجا مقصود تجاوزی جنسی است، و چرا اینگونه خدای او را منزّه گردانید؟ پاسخش "انه من عبادنا المخلصين" می باشد، زیرا گاه انسان مخلص است که کل نیروهای بازدارنده از سوء و فحشاء را بسیج می کند. ولی باز هم مطلق نیست که سیطره گناه بگونه ای او را فلج کرده که دست کم خیال گناه در او راه دارد، در اینجا باید خدای به فریاد او برسد که با عصمت برونی عصمت درونی اش را دریابد و تکمیل کند، و این سومین تعبیر است از مقام شامخ یوسف که خدا بگونه ای ویژه او را خالص کرده، و روی این مبنا شائبه گناه و حتی کمتر از گناه که خیال گناه باشد در ساحت مقدس او راه ندارد.

و از جمله نظایر این جریان راجع به پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) است که "لولا أن ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئاً قليلاً" (۷۴:۱۷) اگر بفرض محال ما تو را بر کل جریانات توحیدی تنبیت نمی کردیم محققاً نزدیک بود که کمی به مشرکان اعتمادی کنی، این اعتماد کم به مشرکان کوچکترین نمایشگاه گناه است که عصمت درونی قادر به جلوگیری از آن نیست، و عصمت برونی با معصومان این است که برای پیامبر بحساب عصمت درونی «کدت» و «قلیلاً» آمده که نزدیک شد کمتر بر آنها تکیه کنی، ولی دیگران که در جمع مشرکان بوده اند و با ترغیبه و تشویقه و وعده و وعیده های آنان شبانه روز دست و پنجه نرم می کند هم «کدت» به تحقق می رسید که در اعتمادی بر مشرکان به وقوع می پیوست و هم بجای "شیئاً قليلاً" "شیئاً کثیراً" می باشد.

وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

و آن دو، سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند، و آن زن پیراهن او را از پشت بدرید. و در آستانه ی در ناگهان سرور زن را یافتند. زن گفت: «کیفر کسی که قصد بدی به خانواده ی تو کرده چیست؟ جز اینکه زندانی شود یا (مبتلا به) عذابی دردناک (گردد).» ﴿٢٥﴾

آیه ۲۵ - اینکه زلیخا پیراهن یوسف را از پشت درید شاهد دیگری است بر آنکه اهتمام عملی نسبت به یوسف داشت، ولی یوسف حتی اهتمام غیر عملی هم نداشت زیرا از این جریان در حال فرار بود، و کسی که تنها اهتمام کاری را دارد ولی دست به عمل نزده گر چه اهتمام عملی نداشته باشد از جریان فرار نمی کند.

«لداالباب» که عزیز در این هنگام بدانجا رسید مناقاتی با "غلقت الابواب" که همه در بهار زلیخا بسته بود ندارد، زیرا عزیز مصر برای ورود در قصرش بویژه از درب اصلی نیازی به کوبیدن درب ندارد، بلکه خود آنرا گشوده.

قَالَ هِيَ رَ وَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ
فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَذِبِينَ ﴿٢٦﴾

(یوسف) گفت: «او با من (برای کام گیری) مراوده ای (شهوت انگیز) داشت.» و شاهی از خانواده‌ی
آن زن شهادت داد: «اگر پیراهن او از جلو چاک خورده، زن راست گفته، و او از دروغ پردازان
است.» ﴿٢٦﴾

آیه ۲۶ - جریان ملاقات ناهنگام عزیز نزدیک درب خروجی بگونه ای بود که همه چیز را فراموش
داد، حتی پیراهن یوسف را که از پشت درید شده - و خود دلیل بر محکومیت زلیخا بود - در اینجا دو
هشدار عزیز را هوشیار کرد: ۱- سخن یوسف که زلیخا مرا به خود خوانده ۲- گواهی شاهی از اهل
زلیخا که جریان مشهود را گواهی داد .

در پاسخ این پرسش که این "شاهد من اهلها" در حین خلوت بودن قصر کجا بود؟ باید گفت: این
شاهد از همراهان عزیز مصر بود، و گواهی اش بر اصل این جریان نبوده بلکه بر مبنای پاره شدن
پیراهن یوسف را از پشت بوده که خود دلیل است بر اینکه دنبال روی و تعدی از یوسف نبوده، بلکه
این زلیخا بوده است که با شتاب یوسف را دنبال کرده و بالاخره پیراهنش را از پشت پاره کرده است، و
"من اهلها" نیز که این شاهد را از کسان زلیخا معرفی کرده این شهادت را بیشتر تثبیت نموده است.

وَإِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾ فَلَمَّا رَأَى
قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

«و اگر پیراهن او از پشت دریده شده، پس زن دروغ گفته و او از راستان است.» ﴿٢٧﴾ پس چون
(شوهرش) دید پیراهنش از پشت چاک خورده گفت: «بی گمان، این همواره از نیرنگ شما (زنان) است،
بی چون نیرنگ شما (زنان) بزرگ است.» ﴿٢٨﴾

آیه ۲۸ - اینجا که عزیز مکر زنان را بزرگ دانسته و آیه ای دیگر که شیطان را ضعیف شمرده
منافاتی در این میان نیست، زیرا سخن اول از عزیز است که کید زنان را از کید مردان بزرگتر شمرده،
ولی سخن دوم از خداست که حتی کید شیطان را چون دارای هیچگونه برهانی نیست در برابر برهانهای
درونی و برونی مکلفان ناچیز دانسته است.

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ
الْخَاطِئِينَ ﴿٢٩﴾

«یوسف! از این (جریان) روی گردان، و تو (ای زن) برای این گناه بدپیانت پوششی بخواه که بی گمان
تو از خطاکاران بوده ای.» ﴿٢٩﴾

آیه ۲۹ - "و استغفری لذنبک" به این معنی نیست که عزیز از زلیخا استغفار از گناهش را در برابر خدا خواسته باشد، زیرا مشرک بوده اند، بلکه مقصود پنهان داشتن این گناه از دیگران است چون ذنب گناهی دنباله دار است و دنباله این جریان رسوائی عمومی قصر عزیز مصر است که از نظر ناموس اینگونه ناهنجار بوده. بنابراین بس است که گناهت را ما دانستیم ولی از دیگران آنرا بپوشان، و چرا اینجا عزیز، زلیخا را "من الخاطئين" دانسته که مقصود مردان خطا کار است و "من الخاطئات" نگفته؟ نخست باید گفت که «خاطئين» هر دوی زنان و مردان خطاکار را در بر دارد، و در ثانی این خطای زلیخا اضافه بر زنانه بودنش مردانه هم بوده است، چون زنان نوعاً بدنبال مردان برای اطفاء شهوت با آنان گلاویز نمی شوند.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَوِّدُ فَتْسَهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا
إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾

و زنانی در شهر گفتند: «زنِ عزیز با (غلام) جوان خود مراوده هایی شهوت زا می کند [از او کام می خواهد] و سخت دلباخته ی او شده. به راستی ما او را همواره در گمراهی آشکارگری می بینیم.» ﴿٣٠﴾

آیه ۳۰ - "و قال نسوة" برحسب ادبیات عربی اگر فاعل مؤنث حقیقی باشد فعلش نیز چنان است، چه قبل از فاعل باشد و چه بعد از آن، و «نسوة» هم مؤنث حقیقی است و هم مؤنث لفظی مجازی که جمع مکسر است. و فعل این مؤنث دوگانه مذکر یگانه آمده است. بنابراین باید گفت اولاً این قاعده ادبی عرب در صورت مقدم بودن فعل کلیت ندارد، و انگهی این زنان با چنان سخنی آشکار علیه زن عزیز مردانگی کرده اند. و از این جهت «قال» آمده نه «قالت».

"قد شغفها حباً" شَغَفَ نهایت دلباختگی است که گوئی محبوب تمامی دل محب را تصرف کرده است.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَءَاتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ
مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ
حَسْبَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

پس چون (همسر عزیز) مکر زنان را شنید، نزد آنان (کسی را) فرستاد، و محفلی با تکیه گاهی (فرح بخش) برایشان آماده ساخت، و به هریک از آنان کاردی داد و (به یوسف) گفت: «بر (دیدار) آنان (از نهان گاهت) برون آی.» پس چون (زنان) او را دیدند، وی را بسی بزرگ یافتند و (از شدت هیجان)

دست های خود را (به جای میوه ها) همی بریدند و گفتند: «منزه است خدا! این بشر نیست! این جز فرشته ای بزرگوار نیست!» ﴿31﴾

آیه ۳۱ - "اعتدت لهنّ متکناً" به معنای آماده ساختن یک تکیه گاه برای همه این زنان است که یکجا تنگاتنگ با هم بنشینند

تا امکان وحدت عمل برایشان آماده شود. "و قالت اخرج علیهن" - که دستور خروج یوسف است بر زنان و نه ورود بر آنان - خود گواهی است بر اینکه یوسف در حالت پنهانی سر می برده که اولاً پنهان از زلیخا و ثانیاً پنهان از زنان زیرا آگاه شده بود برای جریان یوسف دعوت شده اند.

اینجا «متکناً» احیاناً «متکاً» که به معنای ترنج است قرائت شده، ولی نخست باید گفت که اگر هم ترنج بوده، آیا یک ترنج در میان این زنان اشرافی بوده، وانگهی ترنج تناسبی با مهمانی های عادی هم ندارد، تا چه رسد به قصر عزیز مصر.

اینجا تنها زنان و تکیه گاهشان و چاقوها و بُردن دستشان به میان آمده، و البته این چاقو و کارد برای بُردن دستشان نبوده بلکه برای پوست کندن میوه هایی بوده که در دستهایشان قرار گرفته، و زیبایی یوسف به اندازه ای این زنان را از خود بی خود کرده بود که بجای میوه ها دستهایشان را بریدند.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِي فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونَا مِنَ الصَّغِيرِينَ ﴿32﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ ﴿33﴾

(زلیخا) گفت: «این همان (فرشته ی بزرگوار) است که درباره ی او سرزنش می کردید. بی چون، من همواره با او رفت و آمدهایی شهوت زا (برای کام گیری از او) داشتم، ولی او بسی جویا و پویای نگهداری خود بود. و اگر آنچه را که به آن دستورش می دهم عمل نکند به راستی زندانی شود، و بی چون و بی امان از خوارشدگان گردد.» ﴿32﴾ (یوسف) گفت: «پروردگارم! زندان (تن) برای من از آنچه مرا به آن می خوانند دوست داشتنی تر است، و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی، کودکانه سوی آنان خواهم گرایید، و از (جمله ی) نادانان خواهم بود.» ﴿33﴾

آیه ۳۳ - در "السجن أحبّ الیّ" گواهی است آشکار بر شدت پرهیز و پرهیزگاری یوسف از این جریان جنسی که زندان تن را بر زندان روح ترجیح می دهد، و آنرا از محضر پروردگار به اصرار تقاضا دارد، روی این اصل درخواست آینده او از رفیق زندانی اش که مرا نزد پادشاه یادکن، این یاد کردن

تنها برای خلاصی از زندان تن نبود، بلکه بمنظور خلاصی از زندان روح بود که تهمت انحراف جنسی را از خود بزداید.

«يَدْعُونِي» و «کیدهن» گواه ابن جریان است که این زنان هم با مکرشان یوسف را مانند زلیخا به خودت دعوت کردند.

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾

پس، پروردگارش خواسته اش را برایش اجابت کرد، و نیرنگ زنان را از او بازگردانید. بی گمان او (هم) او بسیار شنوای داناست ﴿٣٤﴾

آیه ۳۴ - این "فصرف عنه کیدهن" عنایتی ربانی است که کید و درخواست منحرف زنان را از ساحت مقدس یوسف بزدود و از جمله استجابت درخواست زندان شدن یوسف بود، که یوسف را از زندان هوس زنان نجات داده، و این زندانی شدن یوسف دارای مصالحی بود. که بعداً محقق گردید، و از جمله دعوت آن دو زندانی به توحید و تعبیر خواب پادشاه که یوسف را به مقام والای وزرات اقتصاد مصر رسانید.

ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ مِن بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَةَ لَيَسْجُنَنَّهُ وَحَتَّىٰ حِينٍ ﴿٣٥﴾

سپس پس از دیدن آن نشانه ها، به نظرشان آمد که او را بی چون تا چندی بی امان به زندان افکنند ﴿٣٥﴾

آیه ۳۵ - "حتی حین" بدین معناست که تا زمانیکه این فضاقت ها علیه دربار عزیز فرو نشیند.

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾

و دو جوان با او به زندان در آمدند. یکی از آن دو گفت: «من خویشتن را (به خواب) دیدم که (انگور برای) شرابی می فشارم.» و دیگری گفت: «من خود را (به خواب) دیدم که بر روی سرم نانی می برم و پرندگان از آن می خورند. ما را از تعبیرش خبری مهم ده، که ما تو را به راستی از نیکوکاران می بینیم.» ﴿٣٦﴾

آیه ۳۶ - فاعل «آرانی» خواب است که برای این دو این جریان رانمودار ساخته.

در دو آیه (۳۶ - ۳۷). تأویل تکرار شده و این هرگز در اختصاص لفظ نیست، تا بر خلاف آنچه گفته می شود، تأویل به معنای خلاف ظاهر لفظ باشد، بلکه کلاً تأویل به معنای ارجاع و بازگرداندن حقیقتی است به مبدء یا فعلیت پنهان و یا منتهایش، و اینجا از برای طعام که معلوم نبوده به دلیل "قبل

آن یاتیکها" سه تأویل وجود دارد: نخست کیفیت این طعام که هرگز نه از ظاهر لفظ طعام پیداست و نه از باطنش، درثانی مبدا این طعام که از چه درست شده و که آنرا می آورد و در آخر کار نتیجه اش که آیا زیان آور است یا نه؟! این هر سه ارتباطی به لفظ طعام ندارد، بلکه حقایقی است برون از لفظ که از آنها تعبیر به تأویل شده.

قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾

گفت: «غذایی را که روزی شما می گردد برای شما نمی آید مگر آنکه من از واقعیت و پیامدش به شما خبری مهم می دهم. پیش از آنکه آن غذا برایتان بیاید، این برای شما دو تن از همان چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته. من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند - و همانانند که به روز بازپسین کافرانند - رها کردم» ﴿٣٧﴾

آیه ۳۷ - "قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا" دلیل بر این است که یوسف در چند بُعد نسبت به خوراکی های این زندانیان آگاهی داشت؛ اول مبدا آن، و سپس کیفیت طعام و سوم اثر مطلوب یا نامطلوب آن، و این آگاهی و حیالین ربانی را معلول نفی شرک و اعتقاد به توحید کامل رسالتی دانسته است. اینجا پیامی درخشان از سخنان یوسف با زندانیان آشکار است که اگر شخصی یا اشخاص گمراه گرفتاری داشتند که بدست شخصی مؤمن حل می شود - پیش از آنکه گرفتاریشان را حل کند - بر مبنای اینکه آنان به او نیاز دارند و طبعاً به سخنانش گوش می دهند، این زمینه را مغتنم شمرده و درصد راهنمایی آنان باشد که در آیات (۳۷ تا ۴۰) حضرت یوسف (علیه السلام) با کمال بلاغت و اخلاص این جریان را به خوبی عمل کرد و آنان را با برهان و پند و اندرز بسوی عقیده توحیدی سو داد.

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾ يَصْحَبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَحِيدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمِيئُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أُنْزِلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَنِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾

«و آیین پدرانم - ابراهیم و اسحاق و یعقوب - را پیروی نمودم. برای ما هرگز سزاوار نبوده که هیچ چیزی را شریک خدا کنیم. این (فضیلت) از فضل خداست بر ما و بر مردم؛ ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.» ﴿38﴾ «ای دو همراه زندانیم! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه‌ی بسی برومند و چیره؟» ﴿39﴾ «شما به جز او، جز نام‌هایی (بی نشان) را نمی پرستید، که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده اید (و) خدا دلیلی سلطه گر بر (حقانیت) آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست (که) فرمان داده جز او را نپرستید. این است دین درست پای برجا و راستا و بر بها؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند.» ﴿40﴾

آیه ۴۰ - این «أَسْمَاءُ» الفاظی است بی معنا که تنها برای معبوداتی خیالی است.

«حکم» که اینجا در انحصار خداست حکمهای ویژه ربانی را در تکوین و تشریع در بردارد، و چنانکه آیاتی از قبیل "ولایشرك فی حکمه احداً" دلیل براین انحصار است.

يَصْحَبِي السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ
الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿41﴾

«ای دو همراه زندانیم! اما یکی از شما به سرور خود باده می نوشاند، (و) اما دیگری به دار آویخته می شود، سپس پرندگان از سرش می خورند. امری که شما دو تن از من جویا می شوید تحقق یافته است.» ﴿41﴾

آیه ۴۱ - "قُضِيَ الْأَمْرُ" اینجاست قضا و حقیقت علمی است و نه اجبار عملی.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ
رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿42﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ
سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خَضَرٌ وَأُخْرَى يَابِسَتٌ يَأْتِيهَا الْمَلَأُ
أَفْتُونِي فِي رَأْيِي إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ ﴿43﴾ قَالُوا أَضْغَتْ أَحْلَمَ وَمَا نَحْنُ
بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَمِ بِعَلَمِينَ ﴿44﴾ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا
أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿45﴾

و (یوسف) به آن کس از آن دو که گمان می کرد نجات یافتنی است، گفت: «مرا نزد آقای خود به یاد آور.» و (اما) شیطان، یادآوری به آقایش را از یادش برد (و) در نتیجه (یوسف) چند سالی در زندان بماند ﴿42﴾ و پادشاه (مصر) گفت: «من (در خواب) می بینم هفت گاو فربه را که هفت (گاو) لاغر آنها را می خوردند، و هفت خوشه‌ی سبز، و (نیز) هفت خوشه‌ی دیگر خشکیده را. ای سران قوم! اگر خواب تعبیر می کرده اید، درباره‌ی خواب من، به من رأی تازه ای بدهید.» ﴿43﴾ گفتند: «(این‌ها) پاره‌هایی است پراکنده از خواب‌هایی پریشان، و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا

نیستیم.» ﴿44﴾ و آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته و پس از چندی (سخن یوسف را) به یاد

آورده بود گفت: «مرا (به زندان) بفرستید تا شما را از تعبیر این (خواب) خبری مهم بدهم.» ﴿45﴾

آیات ۴۲ و ۴۵ - «ظن» اینجا که دون علم است برای مراعات مقام علم و حکمت ربانی است که باطنش مورد احتمال محو می باشد. و "اذکرنی عند ربک" پس از جریان تعبیر خواب آن دو زندانی بود که با آن زندانی رهایی یافته آنرا بمیان گذاشت که مرا نزد پادشاه، یاد کن که چنان جریان درخشانی از زندانی شما یوسف دیده ام و نه یادکن که مرا از زندان خلاص کند، تا تنها میانجیگری باشد، زیرا اصولاً میانجیگری شخصی زندانی نقشی ندارد، بلکه احیاناً تهمت رایبشتر می کند، چون خودش هم به جرمی زندانی بوده است، وانگهی یوسف پس از مدتها که در زندان بوده و اکنون تعبیر خواب را بعنوانی و حیانی و خار العاده بیان نموده، در این زمینه بر او واجب است که خود را از این زندان - که زندان استمرار تهمت است - نجات دهد، نه نجات با صرف درخواست آنهم بوسیله یک زندانی، بلکه به دلیل آگاهی و حیانی بر تعبیر خوابها.

"فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ" هم بدین معنی نیست که شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف برد، زیرا اگر چنین بود «فَأَنسَاهُ» بر «اذکرنی» پیش می افتاد، بدین معنی که چون شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف بُرد یوسف نیز به رفیق زندانی مشرکش متوسل شد تا درخواست او را با پادشاه مشرک در میان گذارد! ولی درست قضیه به عکس است که اولاً "اذکرنی عند ربک" و سپس "فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ" و در نتیجه "فَلَبِثَ فِي الْحَبْلِ بضع سنين" که این سه جریان پیوند و در پی یکدیگر بوده است، و نیز یوسف که در چهار آیه گذشته این مشرکان را به خدا توجه داده چگونه می شود خود خدا را فراموش کند، وانگهی اصل زندان رفتن یوسف برای فرار از گناه و بخاطر یاد خدا بوده، پس چگونه ممکن است که حال خدای را فراموش کند.

در پایان نیز "وَأَذْكُرْ بَعْدَ أُمَّةٍ" در آیه (۴۵) خود دلیلی است روشن بر اینکه این نسیان در «فانساه» نسیان آن زندانی رها یافته بوده که تذکر یوسف را فراموش کرد، و نه آنکه شیطان در یوسف چنان نسیانی را ایجاد کرده باشد که بر خلاف کل این جریانات بوسیله مشرکی به مشرکی دیگر توسل جوید.

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ
سُنْبُلَاتٍ خَضْرَاءٍ وَأُخْرَى يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَعْلَمُونَ ﴿46﴾ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرَوْهُ فِي سُنْبُلِهِ
إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ﴿47﴾

«یوسف! ای مرد بسی راستگوی راست کردار! درباره‌ی (این خواب که) هفت گاو فربه، هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خوشه‌ی سبز و هفت (خوشه‌ی) دیگر خشکیده، به ما نظری نو بده. شاید سوی مردم برگردم (و) شاید آنان (تعبیر آنها را و صداقت تو را) بدانند.» ﴿46﴾ یوسف گفت: «هفت سال پی در پی پویا و کوشا با رنجی مداوم می‌کارید، پس آنچه را درویدید - جز اندکی را که می‌خورید - در خوشه اش واگذارید.» ﴿47﴾

آیه ۴۷ - "قذروه فی سنبله" که زیاده از مصرف را در ساقه هایش واگذارید، هم به منظور نگهبانی از فساد آن در گذشت زمان است، و هم برای اینکه در دسترس مصرفشان نباشد.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ ﴿48﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ ﴿49﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿50﴾

«سپس بعد از آن، هفت سال سخت در می‌رسد (که) آنچه در آن سال (های سبز) از پیش نهاده اید - جز اندکی را که می‌اندوزید - (آن سال ها) همه را خواهند خورد.» ﴿48﴾ «سپس، سالی در می‌رسد که مردم در آن (سال) از بی‌آبی نجات یافته (و) با باران کمک می‌شوند و در آن (میوه) می‌فشارند.» ﴿49﴾ و پادشاه گفت: «او را نزد من آورید.» پس هنگامی که آن فرستاده نزد وی آمد (یوسف) گفت: «نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حالت مهم آن زنانی که دست های خود را به شدت بریدند چگونه (بوده) است؟ بی‌گمان پروردگار من به نیرنگ آنان بسی آگاه است.» ﴿50﴾

آیه ۵۰ - "و قال الملك ائتونی به" دلیل است بر اینکه خود پادشاه درخواست کرد که یوسف را بیاورید، ولی یوسف این تقاضا را نپذیرفت و به فرستاده گفت "ارجع الی ربک" بسوی مربیت برگرد، یعنی اولاً دست خالی برگرد، و ثانیاً درباره جریان آن زنان، از او بپرس، اینها خود دلیل دیگری است که "اذکرنی عند ربک" توسل به دو مشرک برای بیرون شدن از زندان تن نبوده است، بلکه همانگونه که ورودش در زندان برای فرار از زندان روح بوده که مبادا به انحراف جنسی وادار شود، و او را به همین اتهام ظالمانه زندانی کردند، اکنون که مدتی از زندانی اش گذشته و دلیلی هم بر پاکی خود آورده در صدد است که آن تهمت که باعث زندانی شدنش شده بزطرف گردد که با سربلندی تمام دو جریان نفی و اثبات را طی کند؛ نخست نفی اتهام و سپس رسیدن به مقام بزرگ در سلطه فرعون که در حقیقت بخشی مهم از "لا اله الا الله" را در اینجا پیاده کرد، «لا اله» که نفی کل نسبتهای ناروا بود و «الا الله» شایستگی مقام عزیزی مصر که همانگونه که از آیات بعد می‌فهمیم عزیز مصر برکنار شد و یوسف جای او را گرفت. و از باب آیاتی مانند "وابتغوا الیه الوسيله" وسیله این نفی و اثبات "اذکرنی

عندربیک " بود که در حقیقت یوسف نه تنها کار مرجوح و یا حرامی انجام نداده، بلکه کارش از واجبات رسالتی بوده است، که اولاً این تهمت بزرگ که برخلاف عدالت است - تا چه رسد به رسالت - از او زدوده گردد، پس آنگاه در دستگاه فرعونى این رسول آسمانى شاغل شغلى بس وحيانى مهم گردد. در اینجا این پیام مهم از برای کل شایستگان و مؤمنان تاریخ وجود دارد که در کل جریانها باید این نفی و اثبات را رعایت کنند، نفی ناشایستگی و اثبات شایستگی که حتى المقدور رهبری های مردم را بدست گیرند، گرچه در میان مردمی مشرک باشند، چنانکه یوسف و زیراقتصاد در دولت فرعون گردید تا چه رسد به اینکه رهبری شایستگان را بدست گیرد که اگر چنان نکند رهبری آنان بدست ناکسان خواهد افتاد.

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاكَ وَدَّتْ يَوْسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ النَّاصِرَةُ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥١﴾ ذَٰلِكَ لِكَيْلَعَلَّكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ﴿٥٢﴾ وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٣﴾

(پادشاه به آن زنان) گفت: « چون از یوسف کام خواستید شما را چه مهمی روی داده بود؟ » (زنان) گفتند: «منزه است خدا! ما هیچ بدی بر یوسف ندانستیم.» همسر عزیز گفت: «اکنون حقیقت به روشنی آشکار شد. من بودم که با او مراوده‌ی شهوت را داشتم (و از او کام خواستم) و بی گمان او به راستی از راستان است.» ﴿٥١﴾ (یوسف گفت:) «این (درخواست اعاده‌ی حیثیت) برای آن بود تا (عزیز) بداند که من بی گمان در نهان به او خیانت نکردم. و خدا بی امان نیرنگ خاینان را راهنمایی نمی کند.» ﴿٥٢﴾ «و من نفس خود را تبریه نمی کنم (که) همواره نفس (اماره) همی امرکننده‌ی به بدی است، مگر آنچه را که خدای من رحم کند. به راستی پروردگار من پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است.» ﴿٥٣﴾

آیه ۵۳ - نفس یوسف که نفس معصوم بود پیش از عصمت برونی ربانی آنچنان مطلق نبود که حتی خیال گناه هم نکند، و روی همین جهت می گوید "و ما ابری نفسی" که این نفس غیر مطلق به لطف الهی مطلق گردید.

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ اُسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدِينَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴿٥٤﴾ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ﴿٥٥﴾ وَكَذَٰلِكَ لَمَّا كُنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ

نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾ وَلَا جُرْ الْآخِرَةَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا
وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾ وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ
مُنْكَرُونَ ﴿٥٨﴾ وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُنُونِي بِأَخٍ لَّكُمْ مِّنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ
أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٥٩﴾ فَإِنْ لَّمْ تَأْتُونِي بِهِي فَلَا كَيْلَ لَكُمْ
عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿٦٠﴾ قَالُوا سَنَرُدُّ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿٦١﴾ وَقَالَ
لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضْعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ ﴿٦٢﴾ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا
أَخَانَا نَكْتُلْهُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٦٣﴾ قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا ءَامَنُتُكُمْ
عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَمَّا فَتَحُوا
مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضْعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضْعَتُنَا رُدَّتْ
إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَ لِكَ كَيْلُ يَسِيرٍ ﴿٦٥﴾ قَالَ
لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِي إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا
ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾ وَقَالَ يَسْبَىٰ لَا تَدْخُلُوا مِن
بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ
الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٦﴾

و پادشاه گفت: «او را نزد من آورید، تا وی را برای خود برگزینم.» پس چون (شاه) با او سخن به میان
آورد گفت: «تو امروز به راستی نزد ما دارای منزلت و مکانت و امانتی بزرگ هستی.» ﴿٥٤﴾
(یوسف) گفت: «مرا به خزانه داری (این) سرزمین برگمار. بی گمان من نگهداری بسی نیرومند و دانا
هستم.» ﴿٥٥﴾ و بدین گونه یوسف را در سرزمین (مصر) مقام و منزلت دادیم، که از آن - هر جا که
بخواهد - سکونتی هموار و راهوار کند. (این گونه) هر که را بخواهیم رحمت خود را به او می رسانیم،
و اجر نیکوکاران را تباه نمی سازیم ﴿٥٦﴾ و به راستی اجر آخرت - برای کسانی که ایمان آورده و
پرهیزگاری می نموده اند - بهتر است ﴿٥٧﴾ و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند. پس (او) آنان
را شناخت حال آنکه آنان انکار (و انگار)کنندهی اویند ﴿٥٨﴾ و چون آنان را به خواروبار (دلخواه
زندگی ساز)شان مجهز کرد گفت: «برادر پدری خود را نزد من آرید، مگر نمی بینید که من پیمانۀ را
تمام می دهم، و من (از) بهترین میزبانانم؟» ﴿٥٩﴾ «پس اگر او را نزد من نیاوردید، برای شما نزد من
هرگز پیمانۀ ای نیست، و به من نزدیک (هم) نشوید.» ﴿٦٠﴾ گفتند: «او را با نیرنگ و رفت و آمدی

مکرر از پدرش خواهیم ربود، و به راستی ما همی کننده (ی این کار) می باشیم.» ﴿61﴾ و (یوسف) به جوانان خود گفت: «سرمایه های آنان را در بارهایشان بگذارید، شاید هنگامی که سوی خانواده ی خود برگشتند آن را بازیابند، شاید بازگردند.» ﴿62﴾ پس هنگامی که سوی پدرشان بازگشتند، گفتند: «ای پدرمان! پیمانه (ی گندم) از ما منع شد، پس برادرمان را با ما بفرست تا پیمانه بگیریم، و ما بی گمان برای او نگهبانان ویژه ایم.» ﴿63﴾ (یعقوب) گفت: «آیا جز همان گونه که شما را پیش از این بر برادرش امینتان داشتیم، بر او (نیز اکنون هم) امینتان بدارم؟! پس خدا بهترین نگهبان است، و اوست رحم کننده ترین رحم کنندگان.» ﴿64﴾ و هنگامی که بار خود را گشودند، دریافتند که سرمایه شان بدان ها بازگردانیده شده. گفتند: «ای پدرمان! ما (دیگر) چه می جوییم؟ این سرمایه ی ماست که به ما بازگردانیده شده، و قوت خانواده ی خود را (هم) می افزایشیم، و برادرمان را (هم) حفظ می کنیم، و پیمانه ی شتری (هم) می افزایشیم؛ این (پیمانه ی گذشته ی عزیز) پیمانه ای ناچیز است.» ﴿65﴾ گفت: «هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا پیمانی برایم از خدا بیاورید، که به راستی او را بی چون نزد من باز آورید، مگر آنکه ناخودآگاه گرفتار شوید.» پس چون پیمان خود را برای او آوردند (یعقوب) گفت: «خدا بر آنچه می گوییم وکیل است.» ﴿66﴾ و گفت: «ای پسران من! (همه) از یک در و راه در نیابید و از راه ها و درهای جداگانه ای درآیید، و من (با این سفارش) چیزی از (قضای) خدا را از شما دور نمی توانم داشت. فرمان جز برای خدا نیست. تنها بر او توکل کردم، پس توکل کنندگان باید تنها بر او توکل کنند.» ﴿67﴾

آیه ۶۷ - "من باب واحد" تنها بدین معنی نیست که از یک درب ورودی وارد نشوید، بلکه مهم این است که از یک راه وارد نشوید، بلکه از راههای گوناگون به مقصد برسید، و این خود پیامی کلی است که اگر انسان می خواهد کار مهمی انجام دهد، تنها از یک راه وارد نشود، بلکه از راههای گوناگون وارد شود، با بوسیله بعضی از آنها به مقصد برسد.

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لَمَّا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿68﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿69﴾ فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أُخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَتَتْهَا الْغَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ ﴿70﴾

و چون - همان گونه که پدرشان به آنان امر کرده بود - وارد شدند (این کار) چیزی را در برابر خدا از آنان بی نیاز نکرده بود؛ جز اینکه یعقوب نیازی را که در دلش بود بر آورد. و بی گمان، او به آنچه بدو آموخته بودیم به راستی دارای دانشی (فراوان) بود؛ ولی بیشتر مردمان نمی دانند ﴿68﴾ و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، برادرش [بنیامین] را سوی خود جای داد و گفت: «به راستی من، (همین) من،

برادر تو هستم. پس، از آنچه (برادران) می کرده اند، غمگین مباش.» ﴿69﴾ پس هنگامی که آنان را به خواروبارشان مجهز کرد، پیمانه را در بارِ برادرش نهاد. سپس (به دستور او) ندا کننده ای ندا در داد: «بی گمان شما همانا دزدید.» ﴿70﴾

آیه ۷۰ - "جعل السقاية في رحل أخيه" که ظرف زرین آب را دربار انداز برادرش نهاد، خود حيله ای است شرعی برای بدست آوردن جریانی بس مهمتر، زیرا یوسف هرگز نمی توانست بگونه ای عادی به برادرش دست یابد، و دست یابی به این برادر که نسخه دوم اوست حتی بعضی از محرمات را نیز حلال می کند تا چه رسد به جریان توریه، بویژه آنگونه که یوسف انجام داد، مثلاً "انکم لسارقون" ظاهرش سرقت ظرف است و لکن مقصود سرقت یوسف است از پدرش که این خود مصداً اعلای سرقت می باشد، و این توریه ای است بس لطیف که گام به گام بسوی دست یابی به برادرش بوده است، اینجا تنها یوسف عامل گزاردن ظرف طلاست دربار انداز برادرش، و این خود چنانکه اشاره شد، مکرری است ربانی که برابر مکر شیطان پاسخی عادلانه است، و از جمله «کدنا لیوسف» در آیه (۷۶) همین مکر ربانی مستفاد می گردد، در هر صورت هم گذارنده این ظرف زرین و هم بردارنده آن خود شخصی یوسف (علیه السلام) بوده که "ثم استخرجها من وعاء أخيه" ولی فریادگر جریان دزدی برادران یوسف (علیه السلام) نبوده بلکه "أذن مؤذن" که بلندگوی تشکیلات یوسف بوده است، و از «تفقّدون» می فهمیم که گروه کارساز یوسف در جمع نمی دانستند که این ظرف زرین کجاست، زیرا گفتند "نفقد صواع المَلِك" و طبعاً این نسخن به دستور یوسف بوده است، و هرگز کذبی هم در این میان نبوده که دست کم توریه و مکرری عادلانه است در برابر مکر شیطانی برادران.

قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ ﴿71﴾ قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿72﴾ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿73﴾ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ﴿74﴾ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿75﴾ قَبَدْ بَأْوَعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْكَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿76﴾

(برادران) در حالی که به آنان روی کردند، گفتند: «در پی چه اید؟» ﴿71﴾ گفتند: «در پی پیمانه‌ی شاهیم، و برای هر که آن را بیاورد یک بار شتر است.» و (ندا کننده ای گفت): «و من سخت ضامن آنم.» ﴿72﴾ گفتند: «به خدا سوگند، شما به راستی و درستی دانستید که ما نیامده ایم تا در این

سرزمین افساد کنیم، و ما هیچ گاه دزد نبوده ایم.» ﴿73﴾ گفتند: «پس اگر دروغگو بوده اید کیفرش چیست؟» ﴿74﴾ گفتند: «کیفرش کسی است که پیمانۀ در بارش پیدا شود، پس کیفرش خود اوست. ما ستمکاران را این گونه کیفر می دهیم.» ﴿75﴾ پس (یوسف) به (بازرسی) بارهای آنان - پیش از بار بردارش - آغاز کرد. سپس (در پایان کار) آن را از بار بردارش [: بنیامین] به پویایی (ظاهری) در آورد. این گونه به یوسف شیوه (ای شرعی) آموختیم (چرا که) او در آیین پادشاه نمی توانست بردارش را بگیرد؛ مگر اینکه خدا بخواهد (و چنین راهی بدو بنماید). کسانی را که بخواهیم در جاتی بالا می بریم و برتر از هر صاحب دانشی دانشوری است ﴿76﴾

آیه ۷۶ - "فبدأ بأوعيتهم" و چرا در آغاز بار اندازهای برادران را جستجو کرد و سپس برادر مقصودش را؟ این نیز توریۀ ای عملی بوده که هرگز گمان نشود یوسف خود این ظرف را دربار انداز برادرش نهاده، و از اینجا نیز پیامی عمومی داریم که در نظیر این جریان بایستی اینگونه احتیاط کرد تا گمانهای طرف مقابل بکلی زدوده گردد.

"إلا أن يشاء الله" دلیل است بر اینکه نگهداشتن برادرش مورد مشیت الهی بوده و خود این توریۀ نیز باذن الله بوده است.

قَالُوا إِن يَسْرِ فَقَدْ سَرَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَاَسْرِهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ
قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿77﴾

گفتند: «اگر او دزدی می کند، همانا پیش از این برادرش (یوسف هم) دزدی کرده است.» پس یوسف این (سخن) را در دل خود پنهان داشت. و آن را برایشان آشکار نکرد (ولی) گفت: «موقعیت شما بدتر (از او) است، و خدا به آنچه وصف می کنید داناتر است.» ﴿77﴾

آیه ۷۷ - "فقد سر اخ له من قبل" مُردا یوسف است، و این سرقت عبارتست از اینکه یوسف در گذشته بُتی زرین یا نقره خام را که مربوط به جدّ مادریش بوده به ناچار شکست و آنرا در راه افکند و برادرانش او را توبیخ نمودند و اینرا به حساب سرقت آوردند که اکنون پاسخ سرقت را به سرقت می دهند.

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿78﴾ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ ﴿79﴾ فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿80﴾ ارْجِعُوا

إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَّ وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ﴿٨١﴾ وَ سَلَ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٨٢﴾ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٨٣﴾ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا سَقَى عَلَىٰ يَوْسُفَ وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٨٤﴾

گفتند: «هان ای عزیز! او را به راستی پدری پیر (و) سالخورده است؛ پس یکی از ما را به جای او بگیر. بی گمان ما تو را از نیکوکاران می بینیم.» ﴿٨١﴾ گفت: «پناه بر خدا که جز آن کس را که کالای خود را نزد وی یافته ایم بگیریم، زیرا در آن صورت بی امان ما (از) ستمکارانیم.» ﴿٨٢﴾ پس هنگامی که از او نومید شدند، رازگویان (هم چون فراریان خستند و) رستند. بزرگشان گفت: «مگر نمی دانید که پدرتان بی امان بر شما پیمانی استوار از خدا بر گرفت؟ و از پیش (هم) درباره ی یوسف آنچه تفریط و کوتاهی کردید (یاد کنید). پس هرگز از این سرزمین بر نخواهم خاست تا پدرم برایم اجازه دهد، یا خدا در حق من داوری کند، و او بهترین داوران است.» ﴿٨٣﴾ «سوی پدرتان بازگردید. پس (به او) بگویید: پدرمان! پسرت دزدی کرد، و ما جز به آنچه می دانستیم گواهی نمی دهیم. و ما نگهبان غیب (هم) نبوده ایم.» ﴿٨٤﴾ «و از (مردم) مجمعی که در آن بودیم و (از) کاروانی که از میانشان آمدیم جویا شو و ما به راستی راستگوییم.» ﴿٨٥﴾ (یعقوب) گفت: «(چنین نیست!) بلکه نفس های (اماره ی) شما کاری (نادرست) را برایتان آراسته است. پس صبری زیبا و دل ربا (باید). امید که خدا همه ی آنان را سوی من (باز) آورد، که او (هم) او بسی دانای حکیم است.» ﴿٨٦﴾ و از آنان روی گردانید و گفت: «اسفا بر یوسف!» و دو چشمانش از اندوه سپید شد. پس او بسی فرو نشانده ی خشم است. ﴿٨٧﴾

آیه ۸۴ - «حُزن» دارای مراتبی است: گاه با گریه عادی توأم است، و گاه با گریه ای بسیار شدید و مداوم که احیاناً پیامدش نابینائی است، و اینجا اندوه بسیار شدید یعقوب با گریه زیادش توأمان پیامد سفیدی دو چشمش را داشت، که این نابینائی در اثر بیماری نبود بلکه پیامد این حُزن بسیار قوی یعقوب بوده است، و در پاسخ این پرسش که اضرار به نفس در حوادث حرام است؟ باید گفت: این حزن و گریه شدید ناخود آگاه بوده طبیعت مماس علاقه شدید یعقوب به این دو فرزند دلبد این حزن و همین گریه بوده است مانند زینب (علیها السلام) که با مشاهده سر بریده برادرش ناخود آگاه سرش به چوبه محل خورد که اختیاری نبوده بلکه این خود به ناچاری و اندوهی شدید بوده است.

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوُا تَذَكَّرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ﴿٨٥﴾ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَغْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا

لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾ يَبْنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَلَا تَأَيَّسُوا مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٧﴾

(پسران) گفتند: «به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می کنی تا به یرتگاه هلاکت افتی یا (در پایان) از هلاک شدگان باشی.» ﴿٨٥﴾ گفت: «من شکایت غم و اندوه خود را تنها سوی خدا می برم، و از خدا چیزی می دانم که شما نمی دانید.» ﴿٨٦﴾ «ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش با احساسی اکید کاوش و پویش کنید. و از آسایش روح افزا و نسیم فریاد رسی و شادی و مهربانی و بخشایش ربانی نومید نشوید. بی گمان جز گروه کافران (کسانی) از رحمت خدا نومید نشوند.» ﴿٨٧﴾

آیه ۸۷ - «فَتَحَسَّسُوا» فر بین تحس و تجس این است که تجسس شر است و تحسس خیر، زیرا تجسس کنجکاوی از اسراری است که نباید فاش گردد، و در مقابل تحسس بر مبنای حس رحمت است و به معنای جویائی از خیری است پنهان، و یوسف که خیری پنهان شده است و یعقوب هم به زنده بودنش با اشاره و حیانی آگاه است فرزنداناش را امر می کند که بر مبنای حس ایمان و اخوت از یوسف و برادرش بی جوئی کنید و از رحمت خدا مأیوس نباشد.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلُنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُّزَجَّجَةٍ فَأَوْفٍ لَّنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّ عَلَيْنَا إِنْ اللّٰهُ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴿٨٨﴾

پس هنگامی که (برادران) بر یوسف وارد شدند، گفتند: «ای عزیز! به ما و خانواده‌ی ما زیان (مرگبار) رسیده و (اکنون) با سرمایه ای کم (نزد تو) آمده ایم. پس برای ما پیمانه را وافی و کامل گردان، و بر ما تصدّ فرمای. به راستی خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد.» ﴿٨٨﴾

آیه ۸۸ - اینجا و در آیه (۷۸) "ایه الغریز" بیانگر تحول این مقام است از عزیز همسر زلیخا به به حضرت یوسف (علیه السلام)، و خود لفظ عزیز بیانگر دومین مقام عزت در کشور مصر است پس از پادشاه.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ اَخِيهِ اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿٨٩﴾ قَالُوا اَعَنْكَ لَا نَتَّ يُّوسُفَ قَالَ اَنَا يُّوسُفُ وَ هَذَا اَخِي قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا اِنَّهُ مِّنْ يَّتَّقِ وَ يَصْبِرُ فَإِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٠﴾

گفت: «آیا دانستید با یوسف و برادرش به هنگام (و هنگامه‌ی) نادانی، چه (ها) کردید؟» ﴿٨٩﴾ گفتند: «آیا تو بی گمان خودت به راستی یوسفی؟» گفت: «(آری) من (همین) من یوسفم، و این برادر من است. به راستی خدا بر ما منت نهاده است. هر که همواره تقوا و صبر پیشه کند بی گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.» ﴿٩٠﴾

آیه ۹۰ - اینجا یوسف خودش و بنیامین را به این برادران معرفی می کند که در طول این مدت رفت و آمد شان یوسف را نمی شناختند، چون چهره یوسف دگرگون گشته یا بزرگسال شده و یا با چاه افکندن او احتمال نجات و تداوم زندگی اش را نمی دادند، وانگهی در صورت زنده بودن یوسف، رسیدن به مقام دوم کشور فراعنه برای این موحد یگانه از محالات عادی است، روی این اصول اگر هم یوسف تغییر چهره نداده بود خود این ابعاد موجب نشناختن او بوده است، و اینکه خدا پاداش محسنان را ضایع نمی کند دلیل است براینکه جزای بدکاران خود بخود ضایع است، بدین معنی که این شروران پاداش خیری هرگز ندارند، بلکه پاداششان ظهور ملکوت اعمال بدشان می باشد، و روی این اصل این خود تضییع حقی نیست، و اینجا «محسن» بگونه ای مطلق در برابر «مستی» بگونه ای مطلق آمده و میانگین مقصود نیست، که اگر کسی هم محسن باشد و هم میستی در برابر احسانش پاداش خیر است و در برابر بدکاریش شر.

قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخٰطِئِينَ ﴿٩١﴾ قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّحِیْمِ ﴿٩٢﴾

گفتند: «به خدا سوگند، (که) بی چون خدا تو را به راستی بر ما برتری داده است، و گر چه ما بی شک خطاکار بوده ایم.» ﴿٩١﴾ (یوسف) گفت: «امروز بر شما سرزنش و رسوایی نیست. خدا برایتان گناهتان را می پوشد، و او رحم کننده ترین رحم کنندگان است.» ﴿٩٢﴾

آیه ۹۲ - "یغفر الله لكم" این دعای مغفرت بدون درخواست برادران - با آنهمه ستمی که بر او روا داشتند - خود دلیل است بر نهایت و محبت یوسف و این "یغفر الله لكم" بعد از بخشش خود یوسف است، زیرا این گناه دو بعدی بوده، بعد خلقی و خالق، و تقاضای مغفرت ربانی دلیل است بر اینکه یوسف قبلا از حق خود گذشته است، با آنکه "یغفر الله" اخباری است از مغفرت آینده ربانی پس از آنکه یوسف از حق خودش گذشت، زیرا اگر دعا بود "غفر الله" بود، ولی "یغفر الله" اخبار است.

اَذْهَبُوا بِقَمِیصِیْ هٰذَا فَالْتَمِسُوْهُ عَلٰی وَجْهِ اَبِیْ یَآتِ بِصِیْرًا وَّ اَتُوْنِیْ بِاَهْلِکُمْ اَجْمَعِیْنَ ﴿٩٣﴾ وَّلَمَّا فَصَلَتِ الْعِیْرُ قَالَ اَبُوْهُمْ اِنِّیْ لَاجِدٌ رِّیْحَ یُوسُفَ لَوْ لَا اَنْ تُفَنِّدُوْنَ ﴿٩٤﴾ قَالُوْا تَاللّٰهِ اِنَّکَ لَفِیْ ضَلٰلٍکَ الْقَدِیْمِ ﴿٩٥﴾ فَلَمَّآ اَنْ جَآءَ الْبَشِیْرُ اَلْقَسَہُ عَلٰی وَجْهِہِیْ فَارْتَدَّتْ بِصِیْرًا قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّکُمْ اِنِّیْ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٩٦﴾ قَالُوْا یٰۤاَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا اِنَّا کُنَّا خٰطِیْنَ ﴿٩٧﴾ قَالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّیْ اِنَّہٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِیْمُ ﴿٩٨﴾

«این پیراهن مرا ببرید. پس آن را بر چهره‌ی پدرم بیفکنید تا بینا بیاید، و همه‌ی کسان خود را نزد من آورید.» ﴿93﴾ و هنگامی که کاروان جدا شد، پدرشان گفت: «اگر مرا به کم فهمی نسبت ندهید من به راستی بوی یوسف را می‌یابم.» ﴿94﴾ گفتند: «به خدا سوگند تو بی گمان (هم چنان) فرو رفته‌ی در ژرفای گمراهی دیرینت هستی.» ﴿95﴾ پس هنگامی که مژده رسان آمد، آن (پیراهن) را بر چهره اش انداخت (و یعقوب) به بینایش برگشت. گفت: «آیا به شما نگفتم (که) بی شک من از (عنایت) خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟» ﴿96﴾ گفتند: «پدرمان! برای گناهانمان (از خدا) پوشش (و پوشش) بخواه (که) ما بی گمان از خطاکاران بوده ایم.» ﴿97﴾ گفت: «در آینده ای دور از پروردگارم برای شما پوشش می‌خواهم. او، همانا (هم) او بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است.» ﴿98﴾

آیه ۹۸ - "سوف استغفرکم ربی" که در آینده برای شما استغفار می‌کنم، این آینده از آن جهت است که استغفار برادران یوسف باید جلوتر از استغفار یعقوب محقق گردد، پس این تأخیر استغفار ظاهراً علتی جز این جریان نداشته است، "یغفر الله لحکم" یوسف هم که مضارع است بر این مبنی است که در این غفران چنانکه بخشش یوسف شرط است یعقوب هم باید گذشت کند، تا برابری و مبنی با استغفار برادران مغفرت الهی تحقق یابد.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنِ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ ﴿99﴾ وَرَفَعَ أَبْوِيهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَأْبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءُوسِي مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَزَّغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿100﴾

پس هنگامی که (برادران) بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش جای داد و گفت: «ان شاء الله، با امن و امان داخل مصر شوید.» ﴿99﴾ و پدر و مادرش را بر تخت به بالا (و بلند) برد، و برای او (به شکرانه‌ی این نعمت برای خدا) به سجده در افتادند و گفت: «پدرم! (هم) این است تعبیر خواب پیشینم، به راستی پروردگارم آن را راست و پای برجا گردانید، و بی گمان به من احسان کرد، چون مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان (کنعان به مصر) باز آورد، پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم دخالتی افسادگر نمود. بی چون پروردگارم نسبت به آنچه بخواهد دقیق و ریزه کار است. به راستی او بسی دانای حکیم است.» ﴿100﴾

آیه ۱۰۰ - "و رفَع ابویه علی العرش" دلیل است بر اینکه یوسف از تخت فرود آمد و پدر و مادرش را بر تخت به جای خود نشاند و "و خرّوا له سُجداً" به معنای آن نیست که آنان برای یوسف سجده

کردند، بلکه این سجده، سجده شکر بود برای خدا که یوسف را پس از مدتی طولانی با این چهره درخشان برای پدر و مادرش در این مقام بزرگ نمودار کرد، مانند "اسجدوا لآدم" که توضیحش گذشت.

رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي
بِالصَّالِحِينَ ﴿١٠١﴾

«پروردگارم! تو به راستی بخشی از پادشاهی را به من دادی. و برخی از تعبیر حوادث و خواب ها را به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمان ها و زمین بر فطرت (توحید)! تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی. مرا به حالت تسلیم بمیران، و مرا به شایستگان (برتر) ملحق فرمای.» ﴿١٠١﴾

آیه ۱۰۱ - "تأویل الأحادیث" تمام حوادث بیداری و خواب را که نیازمند به تأویل است در بر دارد، سپس این "توفنی مسلماً" تقاضای استمرار تسلیم یوسف است در برابر حضرت اقدس الهی که نکند در آینده لغزش بیابد "و الحقنی بالصالحین" به معنای پیوستن حضرتش پس از وفات است به شایستگی برتر از خودش که طبعاً انبیای اولوالعزم هستند.

"إِذْ أَخْرَجْنِي مِنَ السِّجْنِ" دلیلی دیگر است بر برائت یوسف که بر خلاف آنچه به او تهمت زده اند "اذکرنی عند ربک" درخواست ناروایی برای خروج از زندان نبود، و "قد أحسن بی" از جانب رب العالمین بود که با بیرون آوردن یوسف به او احسان کرد و آیا احسان خدا بر مبنای تقاضای بی جای یوسف از مشرکان بود؟!

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذِ اجْتَمَعُوا أَمْرُهُمْ وَ هُمْ
يَمْكُرُونَ ﴿١٠٢﴾ وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾ وَ مَا تَسْلُهُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾ وَ كَآيِنٍ مِّنْ ءَايَةٍ فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١٠٥﴾

این (ماجرا) از خبرهای مهم غیب است. آن را به تو وحی می کنیم و تو - چون آنان در کارشان هم داستان شدند در حالی که مکر می کردند - نزدشان نبودی ﴿١٠٢﴾ و بیشتر مردمان - هر چند (برای ایمان آوردنشان) حرص ورزی - (از) ایمان آوردندگان نیستند ﴿١٠٣﴾ و تو بر این (کار) پاداشی از آنان نخواهی. این (قرآن و پیامبران) جز یادواره ای برای جهانیان نیست ﴿١٠٤﴾ و چه بسیار از نشانه هایی در آسمان ها و زمین است که بر آنها می گذرند، در حالی که از آنها رویگردانند ﴿١٠٥﴾

آیه ۱۰۵ - "یَمُرُّنَ عَلَیْهَا" در این آیه اخباری است نسبت به گروهی که بر نشانه های آسمانها و زمین مرور می کنند، نشانه های زمین معمولی است، ولی نشانه های هفت آسمان که بشر حتی به عمق آسمان نخستین هم نرسیده است، خود دلیل بر آینده ای است درخشان که بشر یا از دور و یا از نزدیک در آسمانها عبور خواهد کرد، از دور فعلاً بوسیله اکسپرسکوپهای قوی که ستاره های دور را با آن می بینند و بر جریاناتی از آنها اطلاع پیدا می کنند، و همچنین کیهان پیمایی که از نزدیک دیدارهایی از ستارگان دارند، این خود آغازگر "یَمُرُّنَ عَلَیْهَا" است و ما در انتظار مرور بیشتری بر آسمانها و ستارگان می باشیم و اینجا "هم عنها معرضون" بیانگر اعراض گروهی از فضاپیماست که به هنگام ورود بر بعضی از ستارگان می گویند: خدا کجاست، مانند کمونیست ها که هنگام ورود به کره ماه چنین سخن یاوه ای را گفتند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿۱۰۶﴾

و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند مگر آنکه هم چنان مشرک اند ﴿۱۰۶﴾

آیه ۱۰۶ - وجه ویژه و نخستین این «هم» در «اکثرهم» «همان» معرضون در آیه (۱۰۵) اند، که بیشترشان در ایمان به خدا هم مشرکند، که ایمانشان از روی نفل است، گرچه بعضی از همین معرضان ایمان واقعی می آورند، و اصولاً اعراض کننده گان از نشانه های ربانی که با حق و حقیقت عناد می ورزند، اگر هم ایمان بیاورند ظاهری و قشری است بر حسب ترس و یا مصالحی دنیوی، بجز اندکی از آنان که عنادشان کم بوده و ایمانشان خالی از شرک است.

و وجه عموماً این است که «هم» تمامی ایمان آوردگان را اعم از ایمان واقعی و غیر واقعی را

بردارد

و چگونه ایمان به خدا با شرک سازش دارد، و حال آنکه در این آیه اکثریت مؤمنین بالله را مشرک خوانده؟ پاسخ این است که مشرک دارای مراحل است، مشرک به معنای بت پرست که شرک رسمی است، با توحید هرگز سازگار نیست، ولیکن سایر مراحل شرک با توحید سازگاری دارد، چه شرک حرام مانند تنوید یا تثلیث و ریا و چه شرک حلال و مرجوح مانند توجّهات اخیانی به غیر خدا که این خود همگانی است جز برای معصومان که با درجات مختلفشان یکجا و سراسر توجّه به خدا دارند، قلبهایشان فؤاد است که شعله نور توحید نسبت به آنها فراگیر می باشد و براین مبنا فطرتها، عقلها، فکرها، تدبیرها، عقاید، اخلا و اعمالشان یکسره و یکجا متوجه خداست:

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٠٧﴾ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَنَ اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٨﴾

پس آیا از اینکه عذابی فراگیر از خدا آنان را در رسد در امانند؟ یا (از) ساعت [قیامت] - درحالی که بی خبرند - ناگهان آنان را فرا رسد (ایمنند)؟ ﴿١٠٧﴾ بگو: «این راه (راهوار) من است و هر کس را (که) پیروی ام کرد از روی بصیرتی (شایسته) به راه خدا دعوت می کنم. و منزّه است خدا. و من از مشرکان نیستم.» ﴿١٠٨﴾

آیه ۱۰۸ - "علی بصیره" که بعد از "أدعوا الی الله" احاطه بینش و حیانی داعی الی الله را شرط اصلی دعوت دانسته، که نه هر کسی شایسته دعوت الی الله است، بلکه تنها بر محور وحی خالص ربانی دعوت الی الله مجاز است، و در امت آخرین که امت اسلام است بصیرت محوری همان بصیرت قرآنی است که با نگرش درست به ویژه با شورای قرآن شناسان شایسته چنان بصیرتی حاصل است، و چنانکه اشاره شد "علی بصیره" و نه «ببصیره» دلیل است بر اینکه داعی الی الله باید بر بصیرت و حیانی سیطره ای کامل داشته باشد، معصومش در بُعد عصمت و غیر معصومش در ابعاد علمی و معنوی در حد توانشان.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ مِّنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠٩﴾

و پیش از تو (نیز) به جز مردانی از اهل مجتمع ها - که به آنان وحی می کردیم - (برای مکلفان) نفرستادیم. آیا پس (از این وحی) در زمین نگردیدند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده اند بنگرند؟ و به درستی سرای آخرت - برای کسانی که پرهیزگاری کرده اند - بهتر است. پس آیا خردورزی نمی کنید؟ ﴿١٠٩﴾

آیه ۱۰۹ - "اهل القری" اینجا و در آیاتی دیگر پیامبران را برخواسته از کل مجتمعات انسانی دانسته، چه روستهاها و چه شهرها، و این بزرگان نوعاً روستائی بوده اند.

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَّشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾

تا هنگامی که فرستادگان (ما از ایمان کافران) نومید شدند، و پنداشتند که به آنان (از جانب مردمان) بی گمان دروغ گفته شده، یاریمان آنان را در رسید. پس کسانی را که می خواستیم، نجات یافتند. و برخورد شدیدمان از گروه مجرمان برگشت ندارد. ﴿110﴾

آیه ۱۱۰ - "وَضَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا" بیانگر این است که به گمان فرستادگان خدا بر اینکه مورد تکذیب مکلفانی واقع شده و تا اندازه ای از نتیجه رسالت خود مایوس شده بودند، و در این هنگامه نصرت ربانی فرار رسید.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿111﴾

بی گمان در سرگذشت آنان، برای خردمندان همواره عبرتی بوده است. این سخنی نبوده که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق کننده ای آنچه از کتاب هایی است که در برابرش می باشند (و پیش از آن گذشته) و جداسازی همه چیز است، و گروهی را که ایمان می آورند رهنمودی و رحمتی (بزرگ) است ﴿111﴾

ترجمان فرقان

خلاصه ای از تفسیر الفرقان

جلد سوّم

حضرت آية الله العظمى دكتور محمد صادقى تهرانى

۱۳. سوره رعد ۳...
۱۴. سوره ابراهیم ۲۰...
۱۵. سوره حجر ۴۴...
۱۶. سوره نحل ۵۸...
۱۷. سوره اسراء ۱۱۵...
۱۸. سوره كهف ۱۷۳...
۱۹. سوره مريم ۲۱۷...
۲۰. سوره طه ۲۴۳...
۲۱. سوره انبياء ۲۸۳...
۲۲. سوره حج ۳۳۷...
۲۳. سوره مؤمنون ۳۸۱...
۲۴. سوره نور ۴۲۲...
۲۵. سوره فرقان ۴۷۵...

سوره رعد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْمَر تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ۱...۱-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان
المر این هاست آیات کتاب [:قرآن] و آنچه از جانب پروردگارت سوی تو نازل شده حق است ولی
بیشتر مردمان ایمان نمی آورند. ۱...۱-
آیه ۱ - «الحق» که به معنای کل حق است شامل تمامی حقایق و حیاتی می باشد و از هنگام
نزولش تا آخر زمان تکلیف برای کل مکلفین است، یعنی آنچه خدا می خواسته و امکان داشته در این
قرآن برای کل مکلفان بیان کرده و دیگر هیچ زمینه ای و الاثر برایشان امکان ندارد.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ
الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ
رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ۲...۲-

خدا کسی است که آسمان ها را بدون ستون هایی که آنها را ببینید برافراشت. سپس بر عرش (تدبیر)
چیره شد، و خورشید و ماه را رام (و راهوار) گردانید. هر کدام برای مدتی به سیر خود روانند، حال
آنکه (خدا) امر [:کار، فرمان و هر چیز آفریدگان] را تدبیر می کند. و آیات (خود) را به روشنی
جداسازی و بیان می نماید، شاید شما به لقای پروردگارتان یقین آورید. ۲...۲-

آیه ۲ - "بغیر عمد ترونها" استوانه هایی را که پایه های آسمان و ستارگان است نفی نکرده، بلکه
با جمله «ترونها» تنها رؤیت آنها را نفی نموده که آن استوانه ها را با چشمهای سر نمی توان دید، گر
چه با چشم سِرّ و علم و معرفت احیاناً تا اندازه ممکن دیدنی است، و در خبر است که (فَتَمَّ عَمْدٌ وَلَكِنْ
لَا تَرَوْنَهَا) آنجا استوانه هایی است و لکن آنها را نمی بینید، و خود «ترونها» و نه «تُبصرون» دلیل است

بر نفی رؤیت دوگانه، گر چه گونه نخستین بطور مطلق منفی است ولی گونه دوم احیاناً با پیشرفت علم تا اندازه ای مرئی است، لکن اینهم در مقادیر زیادی در هر دو بُعد منفی می باشد، و از جمله ستونها، جاذبه هایی است غیر مرئی مانند نیروی جاذبه عمومی.

"لقاء ربکم" به معنای ملاقات با ربوبیت حق است - و نه ذات حق - و این ربوبیت اعم است از ربوبیت معرفتی و پاداش اعمال چه در دنیا و چه در برزخ و آخرت .

وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۚ...ۚ-۲

و اوست کسی که زمین را گسترانید، و در آن کوه های بلند فرو رفته ی در زمین (و) سر در آسمان کشیده و رودهایی نهاد، و از هر گونه میوه ای در آن نر و ماده قرار داد، حال آنکه روز را به شب می پوشاند. به راستی در این (امور) برای مردمی که تفکر می کنند نشانه هایی است. ۚ...ۚ-۲

آیه ۳ - "مَدَّ الْأَرْضَ" تصریحی است به کشش زمین که پیش از آن ناهموار و گره خورده بوده، و سپس خدا بدین گونه همواره و وسیع و آهوارش کرده و کوههای بلند را همچون میخها در متن زمین کوبیده که بر حسب آیاتی چند این کشتی فضاپیمای بزرگ را از انحراف و سقوط نجات داد که "آن تمیدبکم" (۱۶:۱۵).

«من» در "من کل الثمرات" هم جنسیه است و هم تبعیض، که جنس ثمرات و بعضی از آنها را در

بردارد

وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَوِّرَةٌ وَ جَنَّتٌ مِّنْ أَعْنَبٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفَضِلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۚ...ۚ-۴ وَ إِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أُنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلُلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۚ...ۚ-۵

و در زمین قطعاتی است کنار یکدیگر، و باغ هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما - (چه) همانند و (چه) ناهمانند - (که) با یک آب سیراب می گردند؛ و برخی از آنها را (از نظر مزه و کیفیت) بر برخی دیگر در خوراک برتری می دهیم. به راستی در این (امر) برای مردمی که خردورزی می کنند همواره نشانه هایی است. ۚ...ۚ-۴ و اگر شگفتی داری، پس شگفت از سخن آنان [کافران] دار که: «آیا وقتی خاک شدیم، آیا به راستی بی چون در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟» (اینان) همان کسانی اند که

به پروردگارشان کفر ورزیدند، و (هم)اینان در گردن هاشان زنجیرهاست، و آنان همدمان آتشند، و در آن ماندگارند. ... هـ

آیه ۵ - "أَنَا الْفَى خَلْقٍ جَدِيدٍ" به معنای ایجاد انسان پس از اعدامش نیست، بلکه بدین معنی است که بدن‌ها را پس از خاک شدن بگونه نخستین و مناسب با جهان آخرت تجدید می‌کند، ولی ارواح همان است که تعلق به همان بدن‌های اخروی خواهد داشت و «لفی» در "لفی خلق جدید" به معنی عمق آفرینش نوین است، بدین معنی که در ایجاد نوین کیفیتی ویژه از اجزای اصلی است.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ... هـ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ... و

و پیش از خوبی، با شتاب از تو بدی می‌خواهند، حال آنکه بی‌گمان پیش از آنان (بر کافران) عقوبت‌هایی پندآور و هشیارگر می‌رفته است. و به راستی پروردگارت نسبت به مردمان - با وجود ستمشان - بی‌گمان پوشاننده است، و همانا پروردگار تو بی‌چون به راستی سخت‌کیفر است. ... هـ و آنان که کافر شدند گویند: «چرا نشانه‌ای (آشکار) از طرف پروردگار بر او نازل نشده است؟» (ای پیامبر!) تو فقط هشداردهنده‌ای. و برای هر گروهی رهبری است. ... و

آیه ۷ - "لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ" دلیل است بر اینکه نشانه‌های ربانی رسالت در انحصار خداست، و پیامبر را هیچ دخالتی در نفی و اثبات و یا حقیقت آنها نیست.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ... هـ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ... هـ

خدا می‌داند آنچه را که هر مادینه‌ای (در رحمش) برمی‌گیرد و (نیز) آنچه را که (این) رحم‌ها می‌کاهند، و آنچه را فزونی می‌یابند. و هر چیزی را نزد او اندازه‌ای است. ... هـ دانای نهان و آشکار، همان بزرگ‌بلندمرتبه است. ... هـ

آیات ۸ و ۹ - این "الله يعلم" نسبت به بارهای درونی مؤنث‌ها منافاتی با برخی از اطلاعات انسانها - با پیشرفت علم - به آنها ندارد، زیرا این علمی جزئی است، ولی علم ربانی کلی و صد در صد است، که تمامی خصوصیات گذشته، فعلی و آینده جنین‌ها را در بر دارد، زیرا "عالم الغیب و الشهاده" است.

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ... هـ لَهُ مُعَقِّبَتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ... ۱۱ -

(برای او) یکسان است (که) کسی از شما سخن (خود) را پنهان کند، و کسی آن را فاش گرداند، و کسی که در شب خویشتن را پنهان دارد و در روز آشکار کننده است... ۱۰ - برای او (نسبت به آنان) دنبال کنندگان و پیگیرانی است (که) پیایی یکدیگر او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سر پاسداری می کنند. به راستی خدا آنچه را برای قومی است تغییر نمی دهد، تا آنان خود آن (جان و جانان) را تغییر دهند. و هنگامی که خدا برای قومی بدی بخواهد، پس هیچ برگشتی برای آن نمی باشد، و غیر از او سرپرستی (هم) برایشان نیست... ۱۱ -

آیه ۱۱ - این «معقبات» پی گیرهای انسانها می باشند که به امر پروردگار از خطرات قبل و بعد انسان را نگهدارند، خدا هم در این زمینه تغییری زشت یا زیبا به آنها نمی دهد مگر در پی تغییراتی که خود باعث آن هستند یعنی اگر راه خدا را نجویند خدا هم از راهنمایی آنان دست بر می دارد و یا بالاتر به گمراهیشان می افزاید و اگر راه هدایت جویند خدا نیز آنان را هدایت و تأیید و یاری می کند.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبِرَّ حَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ... ۱۲ - وَيُسَيِّحُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَكُ مِنَ خِفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ... ۱۳ - لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَسِطَ كَفِّهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ... ۱۴ -

اوست کسی که بر را برای بیم و امید به شما می نمایاند، و ابرهای گران بار را به وجود می آورد... ۱۲ - رعد، به حمد او تنزیه (ش) می کند، و فرشتگان جملگی از بیمش تسبیح گویند. و صاعقه ها را فرو می فرستد، و با آنها هر که را بخواهد مورد اصابت قرار می دهد؛ در حالی که آنان درباره ی خدا مجادله می کنند. و او در کیفرهایش (در عین علم و قدرتش) بسی پیگیر (گناهان) است... ۱۳ - دعوت حق تنها برای اوست، و کسانی که جز او را می خوانند، آنان هیچ گونه اجابتی برایشان نمی کنند؛ مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب گشاینده است تا (آب) به دهانش برسد، در حالی که (به آب) هرگز رسیده نیست. و درخواست کافران جز در (زرقای) گمراهی نیست... ۱۴ -

آیه ۱۴ - "له دعوة الحق" نخست دعوت حق را در انحصار خدا دانسته، و با جمله معرفه «الحق» همه حقایق را که امکان دست یابی مکلفان تا پایان زمان تکلیف به آنها هست مورد دعوتش قرار داده.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ
وَالْأَصَالِ... ١٥_ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ
دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى
وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ
فَتَشَبَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ... ١٦_

و هر که در آسمان ها و زمین است - خواهوناخواه - با سایه هایشان، بامدادان و شامگاهان، تنها برای
خدا سجده (و خضوع) می کنند. ... ١٥_ بگو: «پروردگار آسمان ها و زمین کیست؟» بگو:
«خداست!» بگو: «پس آیا جز او سرپرستانی گرفته اید، حال آنکه اختیار سود و زیان خودشان را (هم)
ندارند؟» بگو: «آیا نابینا و بینا یکسانند؟ یا تاریکی ها و روشنایی همانندند؟ یا برای خدا شریکانی
نهاده اند (که) همانند آفرینش او آفریده اند، پس (در نتیجه، این دو) آفرینش بر آنان مشتبه شده اند؟»
بگو: «خدا آفریننده ی هر چیزی است و اوست یگانه ی قهار.» ... ١٦_

آیه ١٦ - "قل الله خالق كل شيء" همه اشیاء را در بر دارد که تنها مقصود مواد جسمانی نیست تا
فلسفه وار خلق را در انحصار مادیات، و انشاء را ویژه ارواح قرار دهند، و آیا ارواح جزء اشیاء هستند
یا لاشیء می باشند!- ارواح که از کل اشیاء شیئیت بیشتر و مقام والاتری دارند در پرتو لفظ "كل
شیء" مصداً اعلی و اجلی می باشند، بنابراین آنها هم مانند سایر اشیاء مخلوقند، که مادی و برخاسته
از ماده می باشند

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُمْ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا
يُقَدِّونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ
وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ
كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ... ١٧_ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ
لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ
أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ... ١٨_ أَفَمَنْ يَعْلَمُ
أَنْمَّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَؤُلَا
الْأَلْبَابِ... ١٩_ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ... ٢٠_
وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ

الْحِسَابِ ۚ...۲۱ وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى
الدَّارِ ۚ...۲۲

(همو) از آسمان آبی فرود آورد. پس (به طرف) گودی هایی به اندازه ی گنجایش شان روان شد، پس سیل کفی برخاسته بر خود را بسیار بار کرد. و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می گذارند، همانند آن کفی بر می آید. خدا حق و باطل را چنین مُثَل می زند. و اما کف، پس بی مهابا به هدر می رود، ولی آنچه به مردم سود می رساند، در زمین هم چنان (باقی) می ماند. خدا مُثَل ها را چنین می زند. ۲۱... برای کسانی که پروردگارشان را اجابت کردند، نیکوترین پاداش است، و کسانی که برایش اجابت نکرده اند، اگر سراسر آنچه در زمین است و مانند آن را با آن داشته باشند، همواره آن را برای بازخريد خود خواهند داد. آنان به سختی بازخواست شونده اند، و پناهگاهشان دوزخ است، و چه بد پناهگاهی است. ۲۲... آیا پس کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت، سویت نازل شده است (تنها همان) تمامی حق است، مانند کسی است که کور دل است؟ تنها خردمندانند که (حق را) به خوبی یاد می کنند؛ ۲۳... کسانی که به پیمان خدا وفادارند و عهد(شان) را نمی شکنند؛ ۲۴... و کسانی که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می پیوندند، و از پروردگارشان می هراسند، و از بدی [سختی] حساب بیم دارند. ۲۵... و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند، و نماز را بر پا داشتند و از آنچه روزیشان دادیم، نهان و آشکارا انفراد کردند، و بدی را به وسیله ی نیکی می زدایند، برایشان عاقبت (خوش در) سرای آینده است، ۲۶... است.

آیه ۲۲ - "و يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ" به معنای دفع و رفع است، که با کارهای نیک هم جلوگیری از کارهای بد می کنند، و اگر هم کار بدی انجام دادند با کار خوب آنرا را جبران می نمایند. و این یک قاعده کلی است که - "ان الحسنات يذهبن السيئات" (۱۱:۱۱۴) و البته سیئات گناهان کوچک یا ترک و اجبات کوچک می باشد که عمل به حسنات اینگونه سیئات را محو می کند و از جمله حسنات بزرگ نماز است که سیئات را از بین می برد، و نیز ترک گناهان بزرگ گناهان کوچک را می زداید، چنانکه "ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم" (۴:۳۱) اگر از گناهان بزرگ دوری جوئید ما گناهان کوچک را می زدائیم.

جَنَّتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ۚ...۲۷ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ

عُقْبَى الدَّارِ... ۲۲_ وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا
 أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ
 الدَّارِ... ۲۵_ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا
 الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَعٌ... ۲۶_ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ
 آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ... ۲۷_
 الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ
 الْقُلُوبُ... ۲۸_ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ
 مَآبٍ... ۲۹_

باغ های جاودان که آنان با شایستگیان - از پدرانشان و همسرانشان - در آنها داخل می شوند، و
 فرشتگان از هر دری بر آنان در می آیند،... ۲۳_ (و به آنان می گویند: «درود بر شما، به (پاداش)
 آنچه صبر کردید.» پس چه نکواست عاقبت (آن) خانه. ... ۲۴_ و کسانی که پیمان خدا را پس از
 بستنش می شکنند، و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند، و در زمین افساد می کنند،
 برایشان لعنت بزرگ است، و بدی (عادلان و فاضلان ی) آن سرا ایشان را (سزا)ست. ... ۲۵_ خدا
 روزی را برای هر که بخواهد گشاده و (یا) تنگ می گرداند. و (اما) آنان به زندگی دنیا شاد شدند، و
 زندگی دنیا در (برابر) آخرت جز (برای) بهره گیری و متاعی در آخرت نیست. ... ۲۶_ و کسانی که
 کفر ورزیدند گویند: «چرا از جانب پروردگارش (هیچ) نشانه ای بر او نازل نشده است؟» بگو: «در
 حقیقت خداست که هر کس را بخواهد بی راه می گذارد. و آن کس را که پیایی فرا رویش روان بوده،
 سوی خود راه می نماید.»... ۲۷_ (همان) کسانی که ایمان آورده اند، و دل هایشان به یاد خدا آرام
 می گیرد. هشدار که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد. ... ۲۸_ کسانی که ایمان آورده و کارهای
 شایسته (ایمان) کرده اند، شادکامی و سرانجام خوشی برای آنان است. ... ۲۹_

آیه ۲۹ - بر مبنای این آیه ایمان و اعمال شایسته ایمان در نشئه دنیا، برزخ و آخرت آثار نیکویی
 بجای می گذارد، و گرچه این آثار در ظلمات و ناپیدائیهای دنیوی بر ما پوشیده است.

كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا
 إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ
 مَتَابِ... ۳_ وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ
 الْمَوْتَى بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَأْسِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى
 النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ

دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ... ۳۱_ وَلَقَدْ اسْتَهْزَى
 بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَآمَلْتَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ... ۳۲_
 أَفَمَن هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ
 تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَهْرِ مِّنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
 مَكْرَهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ... ۳۳_ لَّهُمْ
 عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِن
 وَاقٍ... ۳۴_ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ
 وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ... ۳۵_ وَالَّذِينَ
 ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَن يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ
 إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَابِ... ۳۶_

این گونه تو را در میان امتی - که پیش از آن، امت هایی همواره روزگارانی به سر بردند - فرستادیم، تا
 آنچه را به تو وحی کردیم بر آنان بخوانی، در حالی که ایشان به (خدای) رحمان کفر می‌ورزند. بگو:
 «اوست پروردگارم (و) معبودی جز او نیست. تنها بر او توکل می‌کنم و بازگشتم تنها سوی
 اوست.»... ۳۰_ و اگر به راستی قرآنی بود که کوه ها بدان بسی روان می شدند، یا زمین بدان همی
 قطعه قطعه می گردید، یا مردگان بدان به سخن در می آمدند (باز هم در آنان اثر نمی کرد). بلکه همه‌ی
 امور تنها برای خداست. پس آیا کسانی که ایمان آوردند، معیوس نشدند که اگر خدا می خواست همواره
 همه‌ی مردمان را به راه (راست) می آورد؟ و کسانی که کافر شدند پیوسته به (سزای) آنچه کردند
 (مصیبت) کوبنده ای آنان را دررسد، یا نزدیک خانه هایشان نفوذ کند، تا وعده‌ی خدا فرارسد. خدا
 هرگز وعده (ی خود) را خلاف نمی کند... ۳۱_ و بی گمان، فرستادگانی پیش از تو بی امان
 مسخره شدند. پس برای کسانی که کافر شدند مهلت دادم. سپس آنان را (به کفرشان) برگرفتم. پس
 چگونه بود پیگیریم؟... ۳۲_ آیا پس کسی که بر (سروسامان) هر شخصی - بدانچه کرده است -
 ایستا و مراقب است (مانند کسی است که از همه جا بی خبر است)؟ حال آنکه برای خدا شریکانی قرار
 دادند، بگو: «نامشان را ببرید. یا او را به آنچه در زمین نمی داند خبری مهم می دهید، یا با سخنی
 سطحی (این خبر مهم را می دهید)؟» بلکه برای کسانی که کافر شده اند نیرنگشان آراسته شده و از راه
 (حق) باز داشته شده اند. و خدا هر که را بیراه واگذارد، راهبری نخواهد داشت... ۳۳_ برای آنان
 در زندگی دنیا عذابی است، و عذاب آخرت بی گمان دشوارتر است، و برای ایشان از (سوی) خدا هیچ
 نگهبانی نیست... ۳۴_ نماد و نمایانگر بهشتی که پرهیزگاران (به آن) وعده داده شدند (این است
 که) از زیر (درختان) شان نهرها روان است، خوردنیش پیوسته و سایه اش پایدار است؛ این

(بزرگ) پاداش، فرجام کسانی است که پرهیزگاری کردند، و فرجام کافران آتش است. _..._۳۵_ و کسانی که به ایشان کتاب (وحیانی) دادیم، به آنچه سویت نازل شده شاد می شوند، و برخی از احزاب کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می کنند. بگو: «جز این نیست که من معمرم خدای را بیرستم و به او شرک نورزم. تنها به سوی او می خوانم و بازگشتم (هم) تنها سوی اوست.» _..._۳۶_

آیه ۳۶ - شاد کامی اهل کتاب به فرود آمدن قرآن بر دو مبناست: ۱- بشاراتی که در آن کتب نسبت به نزول قرآن آمده، و ۲- آشنائی با وحی گذشته و موقت انسان را با وحی آخرین و ابدی و کاملتر آشناتر می سازد، البته این دو جریان برای کسانی است که ایمان شایسته ای دارند.

وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَدَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ
مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَائٍ _..._۳۷_

و بدین سان این [قرآن] را فرمانی روشن نازل کردیم. و اگر به راستی پس از دانشی (وحیانی) که تو را آمده است هوس هایشان را پیروی کنی، از (جانب) خدا هیچ سرپرست و حمایتگری نخواهی داشت. _..._۳۷_

آیه ۳۷ - قرآن که بر اساس این آیه حکمی عربی است بدین معنی نیست که احکام قرآن عربی و در انحصار عرب زبانان است، زیرا "حُكْمًا لِلْعَرَبِ" نیست تا قرآن در انحصار عرب زبانان باشد، بلکه "حُكْمًا عَرَبِيًّا" است و عربی در اصل به معنای واضح می باشد، و درست است که لغت عربی روشن ترین لغات است، لکن احکام قرآن به زبان عربی در دو بُعد روشن بیان می باشد؛ نخست که با بهترین لغات بیان گردیده، و دوم آنکه لغت عربی نیز شایسته ترین بیان است.

«عربياً» در خصوص این آیه بویژه به معنای دوم است که مراد روشن بیانی بی نظیر آن می باشد که هیچگونه گره و نامفهومی و ناشدنی در سراسر آن وجود ندارد، بلکه با همه راستها و بینشها و راستیها و واقعیتهای درست و هرگونه پیشرفت صحیح توافق دارد، زبانش هرگز لکنتی در بیانگری حقایق - بعنوان پیشوای منحصر به فرد - ندارد، و هر گونه عقلها، علمها، اکتشافات و اختراعات تا آخر زمان تکلیف ترقی و تکامل جویند باز هم قرآن نسبت به آنها عربی یعنی روشن است.

قرآن در دو بُعد عربی است: در در روشنائی لفظی و دلالتی که قطعی ترین بیان را تا آخر زمان تکلیف در بر دارد، ترقی و تنزل و جابجائی معانی لغات عربی هرگز گزندی بر بیان روشن قرآن وارد نمی کند، و در معنای روشن آن نیز در طول و عرض جهان تکلیف هرگز گزندی وارد نمی شود که "لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ" (۴۱:۴۲) هیچ باطلی به سراغش نمی آید "من بین یدیه" از کل کتابهای و حیانی و غیر و حیانی گذشته که پیش گوئی های آنها این

وحی آخرین را تأیید می کند، و نه از آینده و آیندگان که یا آنرا تصدیق می کنند و یا با هیچ فراز و نشیبی قادر نخواهند بود که آنرا باطل و نادرست وانمود کنند، و چنانکه بر ذات الوهیت و صفات و افعال ربوبیت هرگز گزند وارد نمی شود این پیام آخرین و حیانی نیز هرگز لطمه ای و صدمه ای نخواهد دید.

آری، "و کذلک انزلناه حکماً عربیاً" بنابراین سخنانی مانند سخن حداد بیروتی - رئیس کشیشهای خاورمیانه در چهارده کتاب که به گمان خود برد قرآن نوشته که این قرآن تنها برای عرب زبانهای است، هرگز با مبانی قرآن سازشی ندارد، چنانکه آیاتی از قبیل "یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً" (۷:۱۵۸) این رسالت را رسالت جهانی و ابدی انسانی، دانسته، و آیا حداد خود از ناس است یا از نسناس اگر از ناس است که مشمول شریعت ناس می باشد و اگر از نسناس است که سخنی هم با او نداریم. و نیز برخی از مسلمانان نادان که می گویند: قرآن ظنی الدلاله است؛ این آیه و آیاتی همانندش سخنانشان را بکلی مردود می سازد، و آیا خدا ندانسته یا نتوانسته و یا بر مکلفان ستم کرده که سخنش آنهم در آخرین پیام آسمانی نامفهوم و یا مظنون است؟! بلکه خدا که خود در خدائی نیازی به دیگران ندارد کتابش نیز نیازمند به بیان دیگران نیست؛ و بلکه خود مفسر خویش و مفسر خفیات دیگران است. و مفسران قرآن مستفسران و توضیح خواهان از قرآند و نه توضیح دهندگان آن.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِبَيِّنَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ۚ

و همواره پیش از تو (نیز) پیام آورانی فرستادیم، و برای آنان زنان و فرزندان نهادیم. و هیچ پیامبری را هرگز (چنان) نبوده است که جز به اذن خدا نشانه ای (رسالتی) بیاورد. برای هر سررسیدی (معین) نبشته ای (در تقدیر ربانی) است. ۳۸-۰۰۰-۳۸

آیه ۳۸ - "الّا باذن الله" این آیه مانند آیاتی مشابه دلیل بر این است که نشانه های و حیانی رسالتی همچون خود وحی تنها کار خداست و پیامبران را هرگز دخالتی در آن نیست، بلکه تنها باذن الله بوسیله آنان برای مکلفان آشکار می گردد.

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ۚ

خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، و اصل (و همه ی) کتاب تنها نزد اوست. ۳۹-۰۰۰-۳۹

آیه ۳۹ - و این آیه محو و اثبات آیات و نشانه های ربانی را در انحصار حضرت اقدس الهی داشته، مانند محو و اثبات رسل و رسالات و آیات و ادله رسالات.

وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ... ٢٠- أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ... ٢١-

و اگر به راستی پاره ای از آنچه را که به آنان وعده می دهیم به تو بنمایانیم، یا تو را بی امان می میرانیم. پس جز این نیست که بر تو تنها رساندن پیام است، و حساب (آنان) تنها بر ماست. ... ٢٠- آیا و ندیدند که ما همواره (با علم و قدرت و حکمت) به زمین توجه (ویژه ای) می کنیم، حال آنکه از اطراف آن می گاهیم؟ و تنها خداست که حکم می کند. هرگز برای حکم اوعقب اندازنده (: دیرکننده) ای نیست و او زودشمار است. ... ٢١-

آیه ٤١ - در اینجا مقصود از «الارض» کلا زمین و زمینه تکلیف است و نه تنها حجم این زمین، روی این مبنا نقص از اطراف و اکناف زمین نفی است از جانب مکلفان در عمل به شریعت ربانی که این نقص روبه تزايد می رود تا آنجا که سراسر زمین تکلیف را ظلمت و نابسامانی فرا گرفته و سپس "و الله يحكم لامعقب لحكمه و هو سريع الحساب" در آن هنگام و هنگامه جها نشمول خدا حکم جهانی خود را مجدداً زنده و آشکار می سازد و بوسیله فرمانده کل قوای شریعت آخرین در آخر الزمان زمین را پر از عدل و داد می کند، پس از آنکه پُر از ظلم و جور گردیده است، و ظالمان و بتهکاران کل زمان تکلیف را به سزای اعمالشان در همین دنیا می رساند، چنانکه در آیاتی چند قیام حضرتش و رجعت گروهی از مردگان بیان شده است.

وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَ سَيَعْلَمُ الْكَافِرُ لِمَنْ عُقِبِيَ الدَّارِ... ٢٢-

و بی گمان، کسانی که پیش از آنان بودند نیرنگ (ظالمانه) زدند. پس همه ی نیرنگ ها(ی عادلانه) نزد خداست. آنچه را که هر کسی به دست می آورد می داند، و به زودی کافران خواهند دانست، که فرجام آن سرا از آن کیست. ... ٢٢-

آیه ٤٢ - اینجا تمامی مکرها «لله» خوانده شد، خیرش که معلوم است که در مقابل مکرهای شر می باشد، و شرش هم که از بد کاران و مکاران است در صورت منع تکوین ربانی امکان پذیر نیست، که تحققش پس از اختیار و اصرار مکاران به اراده الهی است.

وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ... ٢٣-

و کسانی که کافر شدند گویند: «تو فرستاده ای (از سوی خدا) نیستی.» بگو: «خدا کافی است که میان

من و شما گواه باشد، و نیز کسی که نزد او علم کتاب (وحی) است.»... _۴۳_

آیه ۴۳ - و اینجا پاسخ کافران که می گویند تو پیامبر نیستی شهادت خداست میان حضرتش و همان کفار، و نیز "من عنده علم الکتاب" شهادت نخستین گواهی خود قرآن است که در مثل آفتاب آمد دلیل آفتاب قرآن خود گواه صد در صد و حیانی ربانی است. بر اینکه اولاً از جانب خداست؛ و ثانیاً آورنده آن از فرستادگان خداست. این گواه درونی رسالت محمدی (صلی الله علیه و آله)، و اما "من عنده علم الکتاب" اینان کسانی هستند که با کتابهای و حیانی گذشته آشنایی دارند و همان آشنایی، خود برهانی است روشن بر اینکه قرآن وحی خداست، چون از کل وحی های پیشین پیش روتر و دلالتش بر ربانی بودن بیشتر می باشد.

و این که در بعضی از روایات آمده است من عنده علم الکتاب معصومان محمدی (صلی الله علیه و آله) می باشند به عنوان برترین مصداق این آیه است و گر نه شهادت ربانی در قرآن برای اثبات و حیانی بودن درونی آن کافی است، روی این اصل مقصود از الکتاب تمامی کتابهای وحی ربانی است که آشنایی با آنها خودگواهی برونی بر و حیانی بودن برتر قرآن است. "کفی بالله" خودی و قرآنی است که دیگر نیازی به غیر آن نیست، ولی کسانی که نگرشی درست در قرآن ندارند دست کم می توانند به وسیله دانشمندان کتب وحی که روی همان مبنا و حیانی بودن قرآن را پذیرفته اند - بر این حقیقت استدلال کنند.

سوره ابراهیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ _..._۱_

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

الر. (این) کتابی است که آن را سوی تو فرود آوردیم تا مردمان را - به اذن پروردگارشان - از تاریکی ها سوی روشنایی برون آوری؛ سوی راه راستی (آن) عزیز ارجمند ستوده. _..._۱_

آیه ۱ - «کتاب» خبر «الر» و «انزلنا» که به معنی نزول دفعی است، حروفی رمزی از همین کتاب مفصل استو محتملا این حروف رمزهایی از همان قرآن نزول یافته در شب قدر است.
"بِإِذْنِ رَبِّهِمْ" اذن ربانی عمومی را برای راهیان در دو بعد رسالت وحی و تأثیرگذاری آن در هدایت مقرر داشته است که در صورت نبود یا کمبود این دو هدایت ربانی درکار نیست.

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ _..._۲_ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ _..._۳_

خدایی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از اوست و وای بر کافران از عذابی سخت؛ _..._۲_ کسانی که جویای دوستی این زندگی - پست و نزدیکتر - بر زندگی (دورتر) آخرینند، و (خود و دیگران را) از راه خدا باز می دارند، و آن را به کزی می جویند. اینانند که در (ژرفای) گمراهی دور و درازی هستند. _..._۳_

آیه ۳ - «يَسْتَحِبُّونَ» و نه «يُحِبُّونَ» دلیل است بر اینکه دوست داشتن زندگی دنیا بر مبنای ذاتیت و عقلانیت نیست، بلکه تکلفی نفسانی و شیطانی است که در نتیجه "وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ" راه خدا را

بر خود و دیگران مصدود می سازند "وَيَعُونَهَا عَوْجًا": و به کجی آن را جویا می شوند که به گونه ای وارونه وانمودش کنند و این خود برخلاف برهان های درونی و برونی است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ
وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ _..._۴-

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان (مفهوم برای) قومش نفرستادیم، تا (حقایق را) برایشان بیان کند. پس خدا هر که را بخواهد از راه به در می برد، و هر که را بخواهد به راه می آورد. و اوست عزیز حکیم. _..._۴-

آیه ۴ - "بِلِسَانٍ قَوْمِهِ" مقصود لغت امت رسول نیست، زیرا لغات امت های بسیاری از رسالت ها متفاوت است، مانند «اولوالعزم» که رسالت هایشان جهانی است و درست است که در میان آنان می باشند، ولی مردمانی دیگر که دارای لغاتی دیگرند نیز امت ایشانند، بنابراین و بر مبنای لفظ «لسان» و نه لغت و همچنین "لِيُبَيِّنَ لَهُمْ" مقصود از لسان رسالت بیانی است روشنگر که همگان آنرا دریافت کنند و اصولاً بین لغت و لسان به اصطلاح عموم من وجه است، گاه لغت، لغت همان کسانی است که مورد دعوت هستند ولی چندان برایشان مفهوم نیست و گاه لسان کسانی است مانند لغت قرآن که هم بهترین لغت و هم روشنترین لسان است و بالاخره "لسان قومه لیبین لهم" لسان و حیانی، بیانگر و از هر بیانی برتر است. کسانی که لغتشان همان لغت وحی است، آن را بی واسطه می فهمند و دیگران به واسطه ترجمانش به خوبی آنرا دریافت می کنند.

مهمترین و وسیعترین و گوناگون ترین اقوام رسالتی رسالت آخرین است، و قرآن از نظر بیان دو امتیاز دارد: ۱- عربی بودنش که غنی ترین لغات است و اصولاً عربی یعنی روشن ۲- در عربی بودنش هم برترین و روشن ترین تعبیر را در بالاترین درجه اعجاز به گونه همیشگی و همگانی داراست که هر اندازه فصاحت و بلاغت عربی ترقی کند، باز هم به پای قرآن نه رسد، چنانکه در معنایش نیز چنین است، جز آنکه برای آنان که لغت عربی را نمی فهمند بهوسیله شرح مداران شایسته عارف به لغت و معنای قرآن به زبان های دیگر به گونه ای دقیق ترجمه گردد، به طوری که اضافه بر بیان معانی قرآن در بالاترین مراتب اعجاز، الفاظش نیز در این بازگردان اعجازگونه باشد و بر همین مبنا رسول قرآن هرگز با بیان خود، روشنگر قرآن نیست، بلکه این قرآن است که محک و روشنگر بیانات پیامبر گرامی اسلام و سایر معصومان (علیهم السلام) و دیگران است که "لِيُبَيِّنَ لَهُمْ" همان بیان قرآنی است، چنانکه در جای جای قرآن همین تعبیر آمده است، مانند اینکه گویی فلان شخص در شب تاریک نورافکنی به

همراه دارد تا پیرامون خود و دیگران را روشن کند و آیا آن شخص خود روشن کننده و نورافکن است یا فقط دارنده آن می باشد.

اصولاً کل آیات قرآنی عموماً و آیاتی ویژه خصوصاً بیان قرآن را در بالاترین قله نورانیت و روشننگری دانسته و این سخن که قرآن ظنی الدلاله یا صامت است یا اینکه اصلاً اعجاز ندارد سخنی باطل و برخلاف واقعیت اعجاز بیانی و معنوی قرآن است .

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَذَكِّرْهُمْ بِأَيْمِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ _..._هـ_

و ما همانا موسی را به راستی با نشانه های خود فرستادیم (و به او فرمودیم) که: «قوم خود را از تاریکی ها سوی روشنایی بیرون آر، و روزهای (ویژه ای) خدا را به آنان یادآوری کن. بی چون در این (یادآوری) برای هر شکیبایی بسیار سپاسگزار، نشانه هایی است.» _..._هـ_

آیه ۵ - در این آیه موسی به عنوان ولایت عزم، مأموریت یافت که پس از رهاپیدن امتش از تاریکی به سوی نور آنان را به ایام الله یادآوری کند و این یادآوری به "ایام الله" نسبت به تمامی فرستادگان ربانی عمومیت دارد. ایام الله چیست؟ تمامی شب و روزها ایام الله هستند لکن در اینجا مقصود ایامی مخصوص است و نه کل ایام، گرچه زمان ها و زمین ها و زمینه ها کلاً یادواره ها و نشانه های ربانی می باشند ولی در اینجا اختصاص ایام به خدا، ایام ویژه ای است، چون ایام رحمت و نعمت چه در دنیا و چه در رجعت و چه در برزخ و آخرت، ایام الله نعمت د ر عالم تکلیف زمانهای زیبنده رسالت های ربانی است گرچه دچار موانعی بوده به ویژه ایام سلطه های رسالتی مانند زمان حضرت داود، سلیمان، شعیب و سلطه محمدی (صلی الله علیه و آله) و علوی (علیه السلام) و در پایان کار حکومت جهان شمول ربانی مهدوی (عج) که نمایانگر تمامی سلطه های ربانی است و بالاخره هر هنگام ربانی که پیش آید - با کل مراتبش - ایام الله رحمت است.

در مقابل این ایام رحمت، ایام زحمت است در سراسر روزهای زندگی در مربع زمان دنیا: پیش از رجعت و در رجعت، سپس برزخ و قیامت که ایام نعمت هر چهار زمان عذاب های ویژه ربانی را نسبت به منحرفان شامل است و این تذکر به زشت و زیبای ایام ویژه ربانی، یادواره ای است که مکلفان را وادار به درست کاری می کند تا در حکومت صالحان جای شایسته ای داشته باشند و از عذاب بدکاران وارسته باشند.

این تذکر به ایام الله نتیجه اش برای شکیبایان و شاکران است، روی همین اصل صبر در برابر ایام نعمت و شکر در ایام نعمت است و چنانکه در پرتو این آیه فرموده امیرمؤمنان (علیه السلام) است که

زمان دو گونه است: گونه ای به سود شماست و گونه ای هم به زیانتان، در مرحله نخست نباید آن گونه خوشحالی کرد که کنترل ایمان از دست برود، و در دومین زمان بایستی همچنان صبری نمود.

وَ إِذِ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ اُنْجَسَكُمْ مِنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ اَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ... ۷- وَ إِذِ تَاَذَنَ رَبُّكُمْ لَسِنِ شِكْرْتُمْ لَا زِيدَتْكُمْ وَلَسِنِ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ... ۷-

و چون موسی به قوم خود گفت: «نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید، چون شما را از فرعونیان رهانید؛ حال آنکه با اجبار و به ناچار شما را عذابی بس نکوهیده می کردند، و پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را زنده و بی حیا و می گذاشتند. در حالی که در این (امر) برای شما از پروردگارتان آزمایشی بزرگ است.»... ۷- و چون پروردگارتان اعلام کرد: «اگر به راستی سپاسگزاری کنید بی چون (جمعیت و نعمت) شما را به درستی افزون می کنم، و اگر ناسپاسی نمایید، بی گمان (و) بی امان عذاب من بسی سخت است.»... ۷-

آیه ۷ - «تَاَذَنَ» اعلامی است مؤکد و پایدار و ارض هم تمامی زمین ها و زمینه های تکلیف است.
وَ قَالَ مُوسَى اِنْ تَكْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا فَاِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ... ۸- اَلَمْ يَاتِكُمْ نَبَاُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوْحٍ وَ عَادَ وَ ثَمُوْدَ وَ الَّذِيْنَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا اَيْدِيَهُمْ فِيْ اُفْوَاهِهِمْ وَ قَالُوْا اِنَّا كَفَرْنَا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ وَاِنَّا لَفِيْ شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُوْنَآ اِلَيْهِ مُّرِيْبٍ... ۹-

و موسی گفت: «اگر شما و هر که در روی زمین است، همگان کافر شوید، به راستی، خدا بی نیاز ستوده (در کل جهان) است.»... ۸- آیا خبر مهم کسانی که پیش از شما بودند - : قوم نوح و عاد و ثمود و آنانی که بعد از ایشان بودند (و) کسی جز خدا از آنان آگاهی ندارد - شما را نیامده است؟ فرستادگانش دلایل آشکار برایشان آوردند، پس آنان دست هایشان را (به نشانه ی اعتراض) بر دهان هایشان نهادند و گفتند: «ما به آنچه شما بدان مأموریت دارید همواره کفر ورزیدیم، و بی گمان از آنچه ما را بدان می خوانید در (ژرفای) شکی مستند! سخت غرقه ایم.»... ۹-

آیه ۹ - در ضمیر «هم» در "فَرَدُّوا اَيْدِيَهُمْ فِيْ اُفْوَاهِهِمْ" احتمالاتی است که تمامی آنها با مراتبشان مقصودند: ۱ - در پاسخ بینات فرستادگان ربانی، این نابکاران دست ها و نیروهای آن شایستگان را به دهان هایشان برمی گرداندند بدین معنی که نشانه ها و احکام ربانی آنان را با خشونت به آنها برگشت

می دادند و ۲ - به عکس این بزرگواران ایدی و ایادی کفر و ضلالت را با بیناتشان بر سروسامان این نابکاران بازگشت می دادند، در این دو احتمال ضمیر غایب «ردّوا» و «هم» در "أَيِدِيهِمْ فِي أَفْوَهِهِمْ" به گونه ای متعکس است، سومین احتمال اینکه این بزرگواران بینات ربانی خود را که ایدی و ایادی رسالتی شان می باشد، پس از اینکه در این نابکاران اثر نمی کرد به عنوان "أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ" به خود بازگشت می دادند و احتمال مقابلش اینکه این نابکاران کل نیروهای خود را که شایسته پذیرش حق است به جای آنکه در دریافت حق مصرف کنند به خودشان و هواهای نفسانیشان برگشت می دادند که این خود معنای شقا است یعنی حساب ما با شما رسولان کلا جداست.

پاسخ فرستادگان در آیه بعد نمودار است که آیا در آفریننده آسمانها و زمین بر مبنای فطرت توحیدی شکی وجود دارد؟ نه! تنها فطرت توحیدی برای شما مکلفان نیست بلکه برای کل آفریدگان نیز این فطرت توحیدی پابرجاست که "وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ" (۱۷:۴۴) و اگر هم از این فطرت های توحیدی چشم پوشی نکنند اینان که خدای آفریدگار را باور دارند چگونه به سوی برخی از آفریدگان روانند و به خدای آفریدگار هرگز توجهی ندارند.

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ ۝۱۰۰۰۰

پیامبرانشان گفتند: « مگر درباره ی خدا - پدیدآورنده ی آسمان ها و زمین - شکی است؟ او شما را دعوت می کند تا پاره ای از گناهانتان را برایتان ببوشاند، و سوی زمان معینی شما را واپس اندازد.» گفتند: «شما جز بشری مانند ما نیستید. می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیده اند باز دارید. پس ما را سلطه ای آشکارگر بیاورید.» ۱۰۰۰۰۰

آیه ۱۰ - اصولاً هرگونه شکی را درباره حقیقت و وحدت الهی را به سند "فاطر السماوات و الارض" در دو بعد خلقت و فطرت توحیدی تمامی آفریدگان سلب کرده که هر دوی خلقت توحیدی شواهدی برونی و درونی بر الوهیت یگانه اند، و افزون بر این دو دعوت رسالتی است که "يَدْعُوكُمْ..." و این مثلث با هماهنگی تنگاتنگ این حقیقت را تبیین می کند ولی کافران هنوز در انتظار "سُلطان مبین" اند!

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۚ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَنٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

الْمُؤْمِنُونَ... ۱۱ وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا ءَازَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ... ۱۲ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ... ۱۳ وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَن خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ... ۱۴

پیامبرانشان برایشان گفتند: «ما جز بشری همانند شما نیستیم، ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می نهد. و ما را هیچ گاه نبوده است که جز به اذن خدا برای شما حجتی سلطه گر بیاوریم. و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.» ۱۱... ۱۲ «و ما را چیست که بر خدا توکل نکنیم، حال آنکه به راستی ما را به راه های (راهوار) مان رهبری کرده است؟ و البته ما بر آزاری که به ما رساندید باید شکیبایی کنیم، و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند.» ۱۲... ۱۳ و (تمامی) کسانی که (در تاریخ رسالت ها) کافر شدند، به (تمامی) پیامبرانشان گفتند: «شما را از سرزمین خودمان بی چون (و) بی گمان بیرون می کنیم، یا (اینکه) به راستی و یقین به ملت ما باز گردید.» پس پروردگارشان به آنان وحی کرد: «بی امان ستمگران را بسی هلاک خواهیم کرد.» ۱۳... ۱۴ «و به راستی و درستی شما را پس از ایشان (به جایشان) در (این) سرزمین سکونت خواهیم داد. این برای کسی است که از پایگاه (ربانی) و شهنش من بهراسد، و از تهدیدم بیم داشته باشد.» ۱۴... ۱۵

آیات ۱۳ و ۱۴ - این دو آیه نویدی است مهم نسبت به دولت جهان شمول آخرین توسط حضرت قایم آل محمد (صلی الله علیه وآله) و "الذین کفروا" کل کفار تاریخ را در بردارد و نیز «رُسُلِهِم» شامل کل رسولان است که این دو نیرو کلا در طول تاریخ تکلیف در برابر هم قرار گرفته اند و با صرف نظر از زمانها و مکانهای گوناگون، سخنان این دو گروه در برابر هم بیان شده و نتیجه کار نیز در آخر کار محقق شده است، کافران کلا به کل رسولان با هر چه تأکید می گفته اند که شما را از زمینیان برون می رانیم که به معنای کشتن آنان یا دربه در کردنشان می باشد، و بالاخره دعوت شما هرگز نقشی برای ما نخواهد داشت، یا دست کم بایستی در گروه ما و زیر سلطه ما بدون هیچ گونه دعوتی قرار گیرید، یا همچون ما کافر شوید، و یا کلا سکوت اختیار نمایید، پاسخ و حیانی این سخن از جانب خدا دو گونه نفی و اثبات بود، نخست "لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ" که کل شما نابکاران را ناچیز خواهیم کرد که یا در همین زمین تکلیف نابودتان می کنیم و یا اگر هم گروهی از شما - مانند برخی از یهودیان و نصرانیان و دیگران برحسب آیاتی از قرآن - برجای بمانند، کلا تحت سلطه حکومت جهان شمول ربانی قرار خواهند گرفت چنانکه «أَغْرَيْنَا» و "أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ" نشانه برجای ماندن

گروهی از اینان و آنان تا آخرین زمان تکلیف است و این "لَنْهَلِكَنَّ الظَّالِمِينَ" که هلاکت جمعی و یک جای ستمکاران را می نماید در صورتی است که آن ظالمان که دارای محض کفر می باشند و به تعبیر روایاتی "مَنْ مَحَضَّ الْكُفْرَ مَحْضًا" هستند، مردگانشان در زمان رجعت زنده می شوند و به ستمگران موجودشان در آن زمان می پیوندند و یک جا به هلاکت می رسند و با توجه به اینکه مقصود از این ظالمان تهدیدکنندگان رسالت ها و رسولان اند، هلاکت یهودیان و نصرانیان که در دولت مهدوی (صلی الله علیه و آله) همچنان پای برجایند هلاکت کلی نیست بلکه چنانکه اشاره شد غیر معاندانشان تحت سلطه حکومت مهدوی (عج) خواهند بود.

اینان که مورد هلاکت قرار می گیرند: بعد سلبی این جریانند، و بعد ایجابی آن "و لَنْسَكِنَنَّكُمْ الْاَرْضَ" است که وعده حتمی است با دو تأکید - چنانکه در نفی هم دو تأکید بود - که کل رسولان را در همین زمین تکلیف اسکان خواهیم داد و بر حسب حدیث "مَنْ مَحَضَّ الْاِيْمَانَ مَحْضًا" این رسولان ربانی و سایر مؤمنان که سرچشمه ایمانند رجعت و حکومت خواهند کرد و تفصیل آن حکومت ها در روایات فریقین به گونه ای متواتر وارد است.

غیر از رجعت بالاستعداد یعنی خواهی نخواهی برای محض کفو ایمان، رجعتی هم بالاستدعاء است که میانگین این دو دسته مؤمنانی با درخواست از حضرت اقدس الهی رجعت خواهند کرد جز آنکه گروهی از مؤمنان طراز اول که تالی تلو مقام عصمت اند جزو "مَنْ مَحَضَّ الْاِيْمَانَ مَحْضًا" خواهند بود چنانکه در آیاتی مانند آیه نور تبیین خواهد شد.

وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ۚ... ۱۵- مِّنْ وَرَآئِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ ۚ... ۱۶- يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ ۚ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِّنْ وَرَآئِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ۚ... ۱۷- مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَلُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَّا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلٰى شَيْءٍ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ۚ... ۱۸-

و (پیامبران و کافران توأمان) از خدا گشایش خواستند و (سرانجام) هر زورگوی لجوجی نومید شد. ۱۵-... (آن کس که) دوزخ از پی اوست و به او آبی مرگبار نوشانده می شود، ۱۶-... آن را جرعه جرعه می نوشد، و نتواند آن را به آسانی و خوشی فرو برد و مرگ از هر جانی سوبیش می آید - حال آنکه مرده نیست - و عذابی سنگین را به دنبال دارد. ۱۷-... مثل کسانی که به پروردگارشان کافر شدند؛ کردارهایشان به خاکستری می ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن

وزید. از آنچه به دست آورده اند هیچ (بهره ای) نمی توانند برد. این است همان گمراهی دور و دراز. _..._۱۸_

آیه ۱۸ - اینجا اعمال خوبی از کافران همچون خاکستری وانمود شده که باد هنگام وزشی شدید آن را پراکنده سازد و دستیابی به آن ممکن نباشد، اعمال کافران نیز بهیژه در برزخ و قیامت چنان است که کلا صفر و ناچیز خواهد بود که به تعبیر قرآن "خَفَّتْ مَوَازِينُهُ" می باشد، و هرگز برخلاف آنچه گمان می برده اند پس از مرگ وزنی ندارند، اگرچه پیش از آن هم در عالم تکلیف چنان بوده ولی نمودش برخلاف حقیقتش بوده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ _..._۱۹_

آیا ندیدی [: در نیافتی] که خدا به راستی آسمان ها و زمین را به حق آفرید؟ اگر بخواهد شما را می برد و خلق تازه ای (به جایتان) می آورد. _..._۱۹_

آیه ۱۹ - "أَلَمْ تَرَ" استفهامی تقریری و انکاری است که تقریرش نسبت به کسانی است که این رؤیت و بصیرت برایشان حاصل گردیده، چه رؤیت معصومانه ملکوتی مانند رؤیت پیامبر بزرگوار و سایر معصومان، و یا رؤیت ایمانی مانند مؤمنان با درجاتشان، و انکاری اش هم نسبت به کسانی است که چشم فطرت و عقل و دل را از بینش حقانی آفرینش همی بسته اند.

این انسان آخرین که آفرینش و خلافت او به جای آن نایمان هاست در این آیه مورد تهدید است و این تهدید تنها هشدار از برای این جریان است که آنان در اثر شرّ زائدالوصفشان کلا منقرض گشتند چنانکه در آیه (۲:۳۰) توضیح داده شد و اگر شما هم چنان کنید منقرض خواهید شد.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ _..._۲۰_ وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُّعْتَدُونَ عَنَّا مِنَ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ _..._۲۱_

و این کار بزرگ بر خدا (ی بزرگ) دشوار نیست. _..._۲۰_ و همگان به پیشگاه خدا (یشان) عیان شدند. پس ناتوانان به مستکبران گفتند: «ما بی گمان پیروان شما بوده ایم، پس آیا چیزی از عذاب خدا را از ما کفایت و جبران می کنید؟» گفتند: «اگر خدا ما را هدایت کرده بود، به راستی شما را هدایت می کردیم. چه بی تابي کنیم و چه تاب آوریم بر ما یکسان است. ما را راه هیچ گونه گریزگاهی (از عذاب خدا) نیست.» _..._۲۱_

آیه ۲۱ - "وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا" به معنای بروز و آشکار بودن جمع مشرکان است در برابر خدا، چه ذواتشان و چه افعال و صفاتشان و چه بروز صداها و سیماهایشان که به گمانشان پیش از مرگ بر خدا پنهان بوده است.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ _..._ ۲۲ _

و هنگامی که کار از کار گذشت (و داوری صورت گرفت) شیطان (از دستگاه فرستنده‌ی شیطانیش) گفت: «به راستی خدا به شما وعده داد، وعده (به پاداشی) درست و پای برجا. و من به شما وعده‌ی گزاف و نابجا) دادم. پس با شما (در آن) خلاف کردم، و مرا بر شما هیچ سلطه‌ای نبوده است، جز اینکه شما را دعوت کردم، پس (بی درنگ) اجابت نمودید. پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید. من فریادرس شما نیستم و شما (هم) فریادرس من نیستید. من به آنچه پیش از این مرا (با خدا) شریک می دانستید بی چون و کر و وزیدم.» بی گمان برای ستمکاران عذابی پردرد است. _..._ ۲۲ _

آیه ۲۲ - شیطان در این آیه که همان یک شخص است و سرسلسله کل شیطان‌ها در تاریخ شیطنت می باشد، به روز جزا خطابه‌ای خواهد کرد و کل طرفدارانش خواهند شنید که: من به شما وعده‌هایی دادم بدون هیچ گونه برهانی و همه را نیز مخالفت کردم، تنها شما را خواندم و از شما خواستم و شما هم بدون چون و چرا و بی هیچ دلیلی تنها بر مبنای هوی و هوس خود مرا اجابت کردید و اینجا "من سلطان" تمامی سلطه‌های شیطنانی را نسبت به مکلفان سلب کرده که هیچ گونه اجباری یا دلیلی درونی یا برونی از طرف من وجود نداشته است، پس مرا سرزنش نکنید بلکه نخست باید خودتان را ملامت کنید، ولی خدا با شما با کلّ براهین ممکن وعده حق داد و در همه زمانها و زمینه‌ها به این وعده تحقق بخشید، ولی دعوتش را اجابت نکردید، و من آنچه را در کارهاتان با خدا شریک قرار دادید منکرم.

این سخن شیطان اعترافی بر نفی باطل و اثبات حق است که اکنون در عالم تکلیف به پیرامون تکلیف از زبان شیطان علیه پیروانش گوشزد می شود، چنانکه آیات و نشانه‌هایی دیگر از شیطنت‌های خود شیطان این مطلب را با بیاناتی گوناگون وانمود کرده است که بالاخره شیطان نه هرگز برهانی دارد و نه هیچ سلطه‌ای دیگر، برهان و سلطه تنها با سایر مکلفان است که با ناچیز گرفتن آنها خود را بدون هیچ برهان و سلطه‌ای تحویل شیطان می دهند.

"قالَ الشَّيْطَانُ" هم نسبت به پس از مرگ است که این ماضی، مضارعی محقق الوقوع است و درثانی نسبت به گذشته های کل شیطنت هاست گرچه شیطان به این حقیقت اعتراف ندارد ولی تمامی خواسته های باطلش از نظر فطرت و عقل و وحی نشانگر بطلان اوست، گرچه در جهان تکلیف این حقیقت بر معاندان و سایر مقصران - با کوتاهی کردنشان - روشن نیست، ولی در برزخ و به ویژه در قیامت شیطان این جریان را از بلندگوی همگانی به زبانش اعتراف خواهد کرد.

"قُضِيَ الْأَمْرُ" هم برزخ و هم قیامت را در بردارد، جز آنکه برزخ تسلسلی است و قیامتش همگانی و یک جاست.

و آیا شیطان در شیطنت های عالم تکلیف دارای مقام جمع الجمع است که همگان را در هر زمان و زمینه ای گمراه می کند؟ پاسخ این است که شیطنت های بزرگ و محوری مربوط به سرسلسله شیاطین و شیطنت های فروتر مربوط به ذریه و دودمان شیطان است، پس شیطان هرگز دارای چنان مقامی نیست، و درثانی مقام جمع الجمع شیطانی هم - صورت امکانش - منزلتی برای شیطان نیست زیرا مقام جمع الجمعی هدایت گران و حیانی معصومان در برابرش مقام جمع الجمعی ضلالت گران شیطانی است و این «قال» تحمل هر دو معنی را دارد "قُضِيَ الْأَمْرُ" هم به معنای پایان تکلیف است زیرا پیش از آن شیطان هرگز چنان سخنی نگفته تا از شیطنتش بکاهد ولی پس از عالم تکلیف به ویژه روز رستاخیز چاره ای جز بیان این حقیقت ندارد.

«أَشْرَكْتُمُون» ظاهراً همان شرک رسمی است زیرا عذاب الیم نیز برای ظالمان مربوط به مشرکان رسمی و یا معاندانی دیگر است که در زمره مشرکان محسوبند.

وَأَدْخِلَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ...^{۲۳} أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ...^{۲۴} تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ...^{۲۵}

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند، به باغ هایی در آورده شدند، که از زیر (درختان) شان نهرها روان است؛ حال آنکه به اذن پروردگارشان در آن جاودانه اند (و) درودشان در آنجا سلام است. ...^{۲۳} آیا ندیدی خدا چگونه مثلی زد: سخنی پاکیزه را مانند درختی پاکیزه، که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است؟ ...^{۲۴} (آن درخت) خوردنیش را هر دم به اذن پروردگارش می آورد. و خدا مثل های شایسته را برای مردم می زند، شاید آنان به خوبی یاد کنند. ...^{۲۵}

آیات ۲۴ و ۲۵ - "کَلِمَةً طَيِّبَةً" تمام سخنان پاک: عقیده، اخلا، عمل و... که بیانگر حقیقت است همچون درختی پاکیزه ریشه اش در ظاهر و باطن حق گویان پابرجاست و شاخه اش در آسمان تکلیف سرافراز است و در برابرش کلمه خبیثه می باشد.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْهِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ... ۲۶ - يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ... ۲۷ -

و مثل سخنی ناپاکیزه هم چون درختی ناپاکیزه است (که) از روی زمین کنده شده (و) هیچ پایداری ندارد. ۲۶ - خدا کسانی را که ایمان آوردند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار (توحید) پایدار می گرداند. و خدا ستمگران را بی راه می گذارد. و خدا هر کاری بخواهد انجام می دهد. ۲۷ -

آیه ۲۷ - "بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ" در زندگی دنیا و پس از آن به اراده ربانی همچنان تثبیت می شود و این «آمنوا» مربوط به "الحیوة الدنیا" است و نه آخرت که خود استمراری از زندگی تکلیف است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ... ۲۸ - جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ... ۲۹ - وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ... ۳۰ - قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خِلْ... ۳۱ - اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ... ۳۲ - وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَآيِبِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ... ۳۳ -

آیا سوی کسانی که (شکر) نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت فرو آوردند، ننگریستی؟ ۲۸ - جهنم را گیرانه اند و (آنجا) چه بد قرارگاهی است. ۲۹ - و جعلوا لله اُنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ... ۳۰ - قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خِلْ... ۳۱ - اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ... ۳۲ - وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَآيِبِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ... ۳۳ -

آیا سوی کسانی که (شکر) نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت فرو آوردند، ننگریستی؟ ۲۸ - جهنم را گیرانه اند و (آنجا) چه بد قرارگاهی است. ۲۹ - و جعلوا لله اُنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ... ۳۰ - قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خِلْ... ۳۱ - اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ... ۳۲ - وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَآيِبِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ... ۳۳ -

همانندهایی قرار دادند، تا (خود و دیگران را) از راهوار او گمراه کنند. بگو: «(از بهره های شهنوائی) برخوردار شوید. پس (از آن) بی چون بازگشت شما سوی آتش است.» ۳۰ - [آن] بندگانم که ایمان آورده اند بگو (که) نماز را بر پا بدارند و از آنچه به ایشان روزی دادیم - پنهان و آشکارا - انفا کنند، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی باشد و نه دوستی ها و همبستگی هایی. ۳۱ - خدا کسی است (که) آسمان ها و زمین را آفرید. و از آسمان آبی فرو

فرستاد؛ پس با آن (بخشی) از ثمرات را برایتان رزقی برون آورد. و کشتی ها را برایتان رام گردانید، تا به فرمان او در دریا روان شوند. و نهرها را برایتان مسخر کرد. ... ۳۲_ و خورشید و ماه را پیوسته برای شما رام گردانید، و شب و روز را (نیز) مسخر شما ساخت. ... ۳۳_

آیه ۳۳ - تسخیر خورشید و ماه بطور دائمی برای ما شاید اضافه بر سلطه اصلی ربانی در جریان این دو نورپاشی آنها سلطه ای از ما را نیز دربرداشته باشد که احياناً در سفرهای کیهانی از ماه بهره هایی از نزدیک بگیریم و نیز بهره هایی خورشیدی از دور یا نزدیک مانند نیروهای حرارتی و نور معمولی و بالاخره در پیشرفت روز افزون علم، امکان بهره هایی دیگر جز آنچه در اختصاص ربانی است وجود دارد، اما فعلاً درباره دومین تسخیر شب و روز سخنی برای گفتن نداریم تا در آینده علم چه گوید، چنانکه ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده که: در قرآن آیاتی متشابه وجود دارد که پیشرفت زمان آنها را تفسیر می کند، البته نه بدین معنی که معانی آیات قرآن با پیشرفت علم تغییر یابند بلکه این قبیل آیات از همان اول معنای مورد نظر را دارد مثل آیات جاذبه زمین و سفرهای فضایی و... که از اول با علم مطلق الهی نازل گشته و معنای صحیح خود را داشته است لکن با توسعه علمی فقط فهم آنها بیشتر قابل درک می شود و اگر در ذشته کسانی این آیات را برخلاف لغت و معنای صحیح تفسیر کرده اند تحمیل ناآگاهی های گذشتگان است که معنای شایسته را وارونه جلوه گر ساخته اند چنانکه در آیاتی چند از آن بحث کرده ایم.

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ... ۳۲_

و برخی از همه ی آنچه از او خواستید به شما داد، و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار آورید. بی گمان انسان، بی امان ستم پیشه ای بسی کفران کننده است. ... ۳۲_

آیه ۳۴ - «مِنْ» در "مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ" برای تبعیض و بیانگر این است که خدای رحمان و رحیم در دو بعد رحمت همگانی و ویژه اش برخی از آنچه درخواست کرده ایم به ما عنایت فرموده اعم از آنچه خود آگاهیم و یا آنچه مورد سؤال اصلی و ناخودآگاه است مانند سؤالات فطری و عقلی، چنانکه "يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ" (۵۵:۲۹) که این پرسش را بر مبنای نیاز جهان شمول همگانی دانسته و در هر صورت انسان که برگزیده آفریدگان است: و "أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ" (۳۵:۱۵) او را سراپا نیاز مطلق در برابر غنی مطلق خوانده است.

البته سؤالات ناخودآگاه بر حسب نیاز ذاتی در شرایط زندگی است ولی سؤالات خودآگاه چه با زبان باشد و چه با دل، احياناً در زمینه هایی است که امکان برآوردن آنها برای انسان ها هرگز وجود

ندارد و در عین حال برای او شایسته است که اینجا تنها جای درخواست خاضعانه و با شرایطش از محضر اقدس الهی است ولی نیازهایی که برآوردنشان برای انسان ممکن است درخواست آنها بر دو مبنای کار و کوشش در حد توان انسان و در عین حال سؤال و توکل و ابتغال الی الله است که این خود میانگین اتکال و استقلال است که با توکل زانوی اشتر ببند.

در هر صورت «لَا تُحْصَوْنَ» درباره تعداد نعمت های ربانی، سرپای درون و برون وجود آدمی را غرّ در خجالت و شرم می کند، و از دیگر نیازهای برونی آدمی نعمت و امانت ربانی است که در عین حال همین انسان پر از نسیان و کفران، معدن ظلم و کفر است (۷۲:۳۳).

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ
الْأَصْنَامَ ۚ —۰۰۰—۳۵—

و چون ابراهیم گفت: «پروردگارم! این شهر را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور
بدار.» —۰۰۰—۳۵—

آیه ۳۵ - این جعل ربانی در پرتو دعای ابراهیم (علیه السلام) که خدا مکه را محل امن قرار دهد و نیز خیال بت پرستی را از ساکنان و مسافران مکه بزدايد، شامل هر دو امن تکوین و تشریع می باشد: تکویناً ویژگی مکه در بعد آرامش است که بلاها، جنگ ها و سایر نگرانی ها از این شهر به گونه ای زدوده شود که بتوان گفت شهر امن است، که در حقیقت این امن ویژه نسبی است و نه کلی زیرا سلطه مشرکان در زمان های گذشته بر این شهر به طور کلی امن را از آن برداشته بود ولی در سلطه های رسالتی به ویژه رسالت آخرین تا آخر زمان تکلیف امنش برقرار است، و در بعد تشریع این است که به ویژه در حالت احرام حتی قبل از ورود در حرم که در پرتو مدرسه سلبی و ایجابی احرام حتی جانوران و درختان نیز از گزند او در امانند مگر آنکه خطری از ناحیه جانوری پیش آید که در این صورت تنها به وظیفه دفاع او را از خود می راند یا نابود می کند.

رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ
غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۚ —۰۰۰—۳۶—

«پروردگارم! آنان بسیاری از مردمان را بی چون گمراه کردند. پس هر کس از من پیروی کند بی گمان
او از من است، و هر که مرا نافرمانی کند همواره تو بسی پوشنده ی رحمت گر بر
ویزگانی.» —۰۰۰—۳۶—

آیه ۳۶ - «أَضَلُّنَّ» که به معنای گمراه کردن بتها نسبت به بت پرستان است بدین معنی نیست که این بتان همچون طاغوتان مردمان را به سوی خود دعوت کرده اند، بلکه ناخودآگاه برحسب جهالت اینان موجب گمراهیشان شده اند.

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا
الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ
يَشْكُرُونَ _..._ ۳۷ _

«پروردگاران! من برخی از ذریه ام را در گودالی تهی از کشت سکونت دادم - نزد خانه‌ی محترمت -
پروردگاران! برای آنکه نماز را به پا دارند. پس دل‌هایی از مردمان را مقرر فرمای که سوی آنان روان
گردند، و آنان را از همه‌ی ثمرات (مورد نیازشان) روزی ده، شاید سپاسگزاری کنند.» _..._ ۳۷ _

آیه ۳۷ - "أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ" و نه «نسناس» در اینجا دل‌های ایمانی مکلفان را برحسب دعای
ابراهیم به این بیت امن از دور و نزدیک متوجه ساخته که اینجا مرکز امن و ویژه موحدان است و در
اجتماعات حج و عمره مرکز فرماندهی کل قوای اسلامی است.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ
وَلَا فِي السَّمَاءِ _..._ ۳۸ _ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ _..._ ۳۹ _ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ
ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ _..._ ۴۰ _

«پروردگاران! بی گمان تو آنچه را که پنهان می داریم و آنچه را که آشکار می سازیم می دانی.» و
هیچ چیزی در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نیست. _..._ ۳۸ _ «تمامی سپاس‌ها برای خدا
است که با وجود سالخوردگی (ام) اسماعیل و اسحاق را به من بخشود. به راستی پروردگارم همواره بسی
شنونده‌ی درخواست است.» _..._ ۳۹ _ «پروردگارم! مرا بر پا دارنده‌ی نماز قرار ده و (نیز) برخی از
فرزندانم را. پروردگاران! و درخواست مرا بپذیر.» _..._ ۴۰ _

آیه ۴۰ - "اجعلنی مقیم الصلوة" در دعای ابراهیم، بدین معنی نیست که حضرتش پیش از این بر پا
دارنده نماز نبوده، بلکه مقصود اقامه رسالتی نماز است، چنان که "و من ذریتی" گواه است، زیرا اصل
بر پاداری نماز باید موردش تمامی ذریه و غیر ذریه ابراهیم و کل مکلفان باشند، روی این اصل این
خود اقامه رسالتی نماز است که با تأییدی وحیانی در حد اعلا و والا نسبت به ابراهیم و ذریه رسالتیش
انجام گیرد

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَلَدِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ _..._ ۴۱ _

«پروردگارمان! روزی که حساب بر پا می شود، برای من و پدر و مادرم و برای مؤمنان

بیوشان.» ۲۱-۰۰۰-

آیه ۴۱ - «لِوَالِدَيْ» به هنگام پیری ابراهیم (علیه السلام) است که مدت ها پیش آزر مرده بود و این خود دلیلی است بر اینکه در این دعا والد همان پدر حقیقی اوست و نه آزر، زیرا "ما كان لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ. وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ" (۱۱۴: ۹ - ۱۱۳) این آیه استغفار پیامبر و مؤمنان را برای مشرکان حرام دانسته و درباره استغفار ابراهیم (علیه السلام) نسبت به آزر که در آیاتی اَب و پدرخوانده معرفی شده می فرماید: این استغفار که "وَاعْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ" برحسب وعده ای بود که ابراهیم به آزر داده بود که "سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي" و این وعده هم بر مبنای "وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا" بود که پس از «لَأُجْمَنَّكَ» برای ابراهیم چنان وانمود شد که آزر از تهدیدش به سنگباران صرف نظر کرده و فعلاً مهلتی به او داده، که برداشت ابراهیم با علاقه مفرطش به هدایت آزر این بود که وی را در تفکر دید و احتمال داد که از پایداریش در شرک تا اندازه ای صرف نظر کرده باشد و روی همین جهت هم برای او طلب مغفرت کرد ولی چون دید که آزر برخلاف این گمان همچنان به بت پرستی و بت سازی تا آخر عمر ادامه داد و به همان حالت شرک جان سپرد، دیگر برای او استغفار نکرد که "تَبَرَّأَ مِنْهُ" دارای دو بعد ربانی و رسالتی است: بعد ربانی اش اِخبار به ترک این استغفار است و بعد رسالتی اش اینکه ابراهیم نیز برحسب این اِخبار ربانی دیگر برای آزر استغفاری نکرد و اینجا "رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ" پس از سالیان دراز از مرگ آزر، تصریحی است به استغفار برای پدر و مادر اصلی اش و اگر مقصود از این والد همان آزر باشد این پیام ربانی درباره این رسول بزرگوار باطل خواهد بود، پس «والد» همان پدر اصلی است و «أب» هم در لغت پدر اصلی نیست بلکه اعم از والد است که در جاهایی از قرآن به عمو هم اطلاق شده است.

در پاسخ اینکه چرا عموی ابراهیم در قرآن به نام «أب» آمده باید گفت: چون ابراهیم (علیه السلام) در کودکی پدر اصلی اش (تارخ) را از دست داده بود و عمویش آزر به جای پدرش سرپرستی اش را بر عهده داشت به این جهت به «أب» تعبیر شده است و این خود بیانگر عمق توحیدی ابراهیم است که در عین سرپرستی این بت پرست بت ساز از همان آغاز با وی به مخالفت پرداخت.

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ

الْأَبْصَارُ ۲۲-۰۰۰- مُهْطِعِينَ مُقْنَعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْدَتْهُمْ

هُوَ آءٌ ۲۳-۰۰۰- وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا

أُخْرِنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبُ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلُ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ... ٢٤ _ وَ سَكَنْتُمْ فِي مَسْكَنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُم كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْآمِثَالَ... ٢٥ _ وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكَرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ... ٢٦ _ فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ... ٢٧ _ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ... ٢٨ _

و خدا را از آنچه ستمکاران می کنند هرگز غافل میندار. جز این نیست که (کیفر) آنان را برای روزی واپس می اندازد که چشم ها در آن (روز) خیره می شوند. ... ٢٤ _ بهت زدگان و سرافکندگان، چشمانشان راست و خیره، سویشان برگشتی ندارد و (از وحشت) دل هایشان بی دل و پریشان است. ... ٢٥ _ و مردمان را از روزی که عذاب بر آنان می آید هشدار ده. پس آنان که ستم کرده اند گویند: «پروردگاران! ما را تا اندکی مهلت بخش تا دعوت را پاسخ گوئیم، و از فرستادگانت پیروی کنیم.» (به آنان گفته می شود): «و مگر شما نبودید (که) پیش از این سوگند می خوردید که شما را فنایی هرگز نیست؟» ... ٢٦ _ «و در جایگاه های کسانی که بر خود ستم روا داشتند جای گرفتید [در آنها آریمید] و برایتان به خوبی آشکار شد (که) با آنان چگونه معامله کردیم و برایتان مثل ها زدیم.» ... ٢٧ _ و بی گمان نیرنگشان را به کار بردند و نیرنگشان تنها نزد خداست؛ هر چند از مکرشان کوه ها از جای برکنده می شده است. ... ٢٨ _ پس هرگز میندار که خدا وعده ی خود را به پیامبرانش خلاف کننده است. همواره خدا عزیز و صاحب انتقام است. ... ٢٩ _ روزی که زمین به غیر (این) زمین و آسمان ها به غیر (آن) آسمان ها مبدل گردند و (مکلفان) برای خدای یگانه ی قهار آشکار شوند؛ ... ٣٠ _

آیه ٣٨ - "غیر الارض" د راین آیه مانند سماوات به معنای تغییر کلی نیست که زمین و آسمانهای دیگری پدید آید بلکه این مغایرت - و نه تبدیل - به معنای دگرگون شدن اینهاست که کل کائنات در قیامت نخستین که قیامت انفجاری است دگرگون شوند و سپس بر حسب آیاتی دیگر، آسمان ها و زمینی نوین پدید آید و کل مکلفان از نو زنده شوند.

وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ... ٣١ _ سَرَابِيلُهُمْ مِّنْ قَطِرَانٍ وَ تَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ... ٣٢ _ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ... ٣٣ _

و گناهکاران را در آن روز چنان بینی که قرین هم در زنجیرها به سختی بسته شده اند. _..._۴۹_ تن پوش هایشان از ماده ای آتشین است و چهره هایشان را آتش می پوشاند. _..._۵۰_ برای اینکه خدا به هر کس هر چه را به دست آورده است، پاداش دهد. به راستی خدا زودشمار است. _..._۵۱_ آیات ۴۹ تا ۵۱ - بیانگر عذاب مجرمان در هنگام و هنگامه تجدید آفرینش برای حساب و جزاء است.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُوا
الْأَلْبَابِ _..._۵۲_

این (قرآن) برای مردمان بلاغ و رسانه ای (وحيانی) است، و تا بدان هشدار داده شوند و بدانند که خدا بی گمان معبودی یگانه است، و تا اندیشمندان پندی بزرگ گیرند. _..._۵۲_ آیه ۵۲ - اینجا «وَلِيُنذَرُوا بِهِ» که عطف به "بلاغٌ لِلنَّاسِ" است دو بعد تخويف و ترغيب را شامل است که "بلاغ للناس" رسایی برهان وحيانی قرآن برای تمام مکلفان است و در این رسایی کسانی که تجاهل و نارسایی می کنند مشمول «وَلِيُنذَرُوا» هستند که دست کم اگر به جهات رحمت ربانیه در انجام تکالیف توجهی ندارند، از عذاب خدا در آن هنگامه فراگیر هراسناک شوند.

سوره حجر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْءَانٍ مُبِينٍ _..._۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

الر. آنهاست (تمامی) آیات کتاب (وحيانی) و قرآنی روشنگر. _..._۱

آیه ۱ - این "قرآن مبين" مانند آیاتی دیگر با عباراتی گوناگون بیان کننده این حقیقت است که قرآن روشن ترین و روشن گرترين سخن است حتی بر سایر کتابهای وحيانی در این دو بعد و ابعاد معنوی، برتر است.

رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ _..._۲ ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ _..._۳ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ _..._۴ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَخِرُونَ _..._۵ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ _..._۶ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ _..._۷ مَا نُنْزِلُ الْمَلَكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ _..._۸ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ _..._۹

چه بسا کسانی که کافر شدند آرزو کنند کاش مسلمان بودند. _..._۲ و اگر ايشان (تا) بخورند و برخوردار شوند، و آرزو (ی شیطانی) سرگرمشان کند. پس در آینده ای دور خواهند دانست. _..._۳ و هیچ گروهی را هلاک نکردیم مگر اینکه برایشان (سرنوشت و) نوشته ای معلوم است. _..._۴ هیچ امتی از سرنوشت خویش نه پیشی می گیرد و نه (از آن) تعخیر می جوید. _..._۵ و گفتند: «ای کسی که قرآن بر او نازل شده است! همانا تو بی گمان دیوانه ای!» _..._۶ «اگر از راستان بوده ای

چرا فرشته ها را پیش ما نمی آوری؟» ۷... فرشتگان را جز به حق فرو نفرستیم، و در آن هنگام (و هنگامه) مهلت یافته نبوده اند. ۸... ما بی گمان (همین) ما (این) یادواره [قرآن] را به تدریج نازل کردیم، و بی چون ما برای آن - به راستی - نگهبانیم. ۹...

آیه ۹ - این آیه مشتمل بر ده تأکید است که پنج تای آن مربوط به نزول یافتن قرآن است از طرف حضرت حق I بر مبنای تمامی صفات رحیمی، و پنج تای دیگر تأکیدی است درباره حفاظت و نگهداری قرآن از هرگونه تحریف و حتی جابه جایی حروف، کلمات، آیات و سوره هایش که کلاً تحت الحفظ ربانی است، و برخلاف سایر کتابهای آسمانی هرگز مورد هیچ گونه دستبرد قرار نگرفته و نخواهد گرفت، و آیاتی دیگر هم مانند: "و انه لكتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید" (۴۱ - ۴۳) این حقیقت را بر مبنای عزت قرآن در طول زمان تکلیف از آغاز نزول تا قیامت با تأکیدی چند اثبات کرده، که این «ذکر» در آیه مورد بحث تنها همان «قرآن» است که در آیه (۶) گذشته و در آیه عزت قرآن "انه لكتاب عزیز" همین قرآن است و بس، و ما در سراسر قرآن هرگز آیه ای مانند آیه: "انا له لحافظون" دارای این همه تأکید نمی یابیم، گرچه در اصول عقاید یا فروع اصلی احکامی باشد، از آن رو که نگهداری ربانی قرآن خود، نگهداری کل معارف و احکام اصلی و فرعی آن است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ ۱۰... وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۱۱... كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ۱۲... لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ۱۳... وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ۱۴...

و به راستی و درستی، ما پیش از تو (نیز پیامبرانی) فرستادیم. ۱۰... و هیچ پیامبری ایشان را نباید جز آنکه او را به مسخره می گرفته اند. ۱۱... این گونه آن (استهزا) را در دل بزهکاران بسی نفوذ می دهیم (که خلاصی از آن ندارند). ۱۲... بدان ایمان نمی آورند، و راه و رسم پیشینیان پیوسته چنان بوده است. ۱۳... و اگر دری از آسمان بر آنان برگشاییم پس همواره در آن بالا روند. ۱۴...

آیه ۱۴ - در اینجا فتح بابی از آسمان را نسبت به منکران وحی رسالتی محال دانسته و این خود اشاره ایست به اینکه ابوابی آسمانی از برای غیر اینان امکان گشایشی دارد و تنها راههای آسمانی به سوی برجهایی که جایگاههای وحی الهی است به روی همگان مسدود است.

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَرُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ ۝۱۵... ۝۱۶ وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي
السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زِينَةً لِلنَّاظِرِينَ ۝۱۶... ۝۱۷

بی امان گویند: «در حقیقت، ما چشم بندی شده ایم، بلکه ما گروهی افسون شده ایم!» ۝۱۵... ۝۱۶ و
به راستی (و) درستی ما در آسمان کاخ هایی (و حیانی) قرار دادیم و آنها را برای تماشاگران (زمین و
آسمان) آراستیم. ۝۱۶... ۝۱۷

آیه ۱۶ - اینجا در آسمان - که تمامی آسمانها را در بردارد - برجها و ساختمانهایی بس زیبا و بلند
را منظور داشته که اعم است از برجهایی که مکانهای وحی بر فرشتگان است، و یا ساختمانهای رفیع
برای انسانهای آسمانی و یا بالاخره ستارگانی بلند و بالاست و اینها کلا زینت یافته اند برای نگرش
کنندگان، چه آسمانیان و چه زمینیان، چه از دور با تلسکوپها و اکپرسکوپها چه از نزدیک با
کیهان پیمایان، این در مورد زمینیان، آسمانیان نیز از این دو جهت این برجهای آسمانی برایشان زینت
است.

وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ ۝۱۷... ۝۱۸ إِلَّا مَنْ اسْتَرَسَمَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ
مُبِینٌ ۝۱۸... ۝۱۹ وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوْسًى وَأَمْنَبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ
شَيْءٍ مَّوْزُونٍ ۝۱۹... ۝۲۰ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ
بِرَزَقِينَ ۝۲۰... ۝۲۱ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ
مَّعْلُومٍ ۝۲۱... ۝۲۲ وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَّاحٍ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ
وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ۝۲۲... ۝۲۳ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ
الْوَارِثُونَ ۝۲۳... ۝۲۴ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا
الْمُتَخَذِرِينَ ۝۲۴... ۝۲۵ وَ إِنْ رَبِّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۝۲۵... ۝۲۶ وَ لَقَدْ
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ۝۲۶... ۝۲۷ وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ
مِنْ نَّارِ السَّمُومِ ۝۲۷... ۝۲۸

و (هم) آن ها را از هر شیطان رانده شده ای نگه داشتیم. ۝۱۷... ۝۱۸ مگر کسی که دزدانه گوش فرا
دهد، پس نیزه ی آتشین آشکارگری او را دنبال کند. ۝۱۸... ۝۱۹ و زمین را گسترانیدیم، و در آن
کوه هایی پابرجا (و بلند بالا) فرو افکندیم، و از هر چیز سنجیده شده ای، به اندازه در آن
رویاندیم. ۝۱۹... ۝۲۰ و برای شما و هر کس که شما روزی دهنده اش نیستید، در آن وسایل زندگی
قرار دادیم. ۝۲۰... ۝۲۱ و هیچ چیزی نیست مگر آنکه گنجینه های آن نزد ماست، و ما آن را جز به

اندازه ای معلوم فرو نمی فرستیم. _..._۲۱ و بادها را باردارکننده فرستادیم. پس آبی از آسمان نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم، حال آنکه شما نگهدارندهی آن نیستید. _..._۲۲ و بی گمان، این ماییم که به راستی زنده می کنیم و (این ماییم که) می میرانیم، و (هم) ماییم که (به درستی) وارثیم. _..._۲۳ و ما همانا بی چون خواستاران پیشبردتان را شناختیم. و همانا به راستی خواستاران تأخیرتان را (نیز) شناختیم. _..._۲۴ و بی گمان پروردگار تو است که آنان را محشور خواهد کرد. به راستی او حکیمی بسی داناست. _..._۲۵ و به درستی انسان را از گلی خشک، از گلی سیاه و تغییر یافته ی دیرپا آفریدیم. _..._۲۶ و پیش از آن، جنیان را از آتشی مسموم [: زهرآگین [آفریدیم. _..._۲۷

آیه ۲۷ - در این آیه آفرینش جنیان را از آتشی مسموم معرفی کرده است، و چون شیطان بر حسب آیه "کان من الجن" از جنیان بوده بر این مبنا خطاب سجده فرشتگان برای آدم که او را هم در بردار بر اساس فرشته بودنش نبوده بلکه چون در ظاهر کارهایی از فرشتگان را انجام می داده، در ضمن آنها به صورت ظاهر محسوب بوده است چنانکه آیاتی دیگر هم او را مأمور به سجده دانسته.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي خَلِقُ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ _..._۲۸ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ _..._۲۹

و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: «من همانا بشری را از گلی خشک سیاه [: لجن] و تغییر یافته و دیرپا آفریننده ام.» _..._۲۸ «پس هنگامی که آن را درست کردم، و از روح ممتاز (آفریده ی) خود در آن دمیدم، برای او به سجده درافتید.» _..._۲۹

آیه ۲۹ - "من روحی" به معنای روح خدا نظر به روحی برگزیده در میان سایر دارندگان روح می باشد که روح انسان از تمام آنها برتر است و نه آنکه جزئی از روح خدا معاذالله در آدم دمیده باشد، که خدا نه روح دارد و نه جسم بلکه مافوق روح و جسم، مجرد مطلق حقیقی است، و از جمله آیات محکماتی که بر این حقیقت گواه است آیه "لیس کمثله شی" می باشد و چنانکه در جاهای خود گفته ایم کل مماثلتها در ذات و صفات و افعال حق نسبت به تمام آفریدگان منتفی است. خدا «مَثَل» (نماینده) دارد اما «مِثْل»: (همانند) هرگز ندارد.

فَسَجَدَ الْمَلَكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ _..._۳۰ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ _..._۳۱ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ _..._۳۲ قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ _..._۳۳ قَالَ

فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ... ٣٤ - وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ... ٣٥ -
 قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ... ٣٦ - قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ... ٣٧ -
 إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ... ٣٨ - قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ
 وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ... ٣٩ - إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ... ٤٠ -

پس فرشتگان همگان به سجده فرو افتادند،... ٣٠ - جز ابلیس (که) خودداری کرد که با
 سجده کنندگان باشد... ٣١ - فرمود: «ابلیس! تو را چه شده که با سجده کنندگان
 نیستی؟»... ٣٢ - گفت: «من (آن کسی) نبوده ام که برای بشری که او را از گلی خشک (و) سیاه [:
 لجن] و تغییر یافته و دیرپا آفریده ای (برای تو) سجده کنم.»... ٣٣ - فرمود: «پس از این (باغ)
 برون شو. بی چون سنگ باران (و) رانده شده ای.»... ٣٤ - «و بی گمان تا روز (پرواز) طاعت،
 لعنت (خدا و خدایان) بر تو است.»... ٣٥ - گفت: «پروردگارم! پس مرا تا روزی که برانگیخته
 خواهند شد مهلت ده.»... ٣٦ - فرمود: «پس بی چون تو از مهلت یافتگانی،»... ٣٧ - «تا روز
 وقت معلوم»... ٣٨ - گفت: «پروردگارم! به این که مرا گمراه ساختی، من (هم) بی چون و بی گمان
 در زمین (همه چیز را) برایشان می آریم، و همانا همواره گمراه (شان) خواهم ساخت.»... ٣٩ -
 «مگر خالص شدگان (ربانی) از بندگانت را.»... ٤٠ -

آیه ٤٠ - این "إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ" - که به معنای اخلاص یافتگان ربانی و معصومان است -
 شیطان را از تمامی انحرافات نسبت به این بزرگواران ممنوع دانسته، ولی مخلصین که عادلانی
 غیر معصومند تا چه رسد به دیگران احیاناً مورد دستبرد شیطان می باشند. البته نسبت به عادلان بسی
 کمتر و در مورد دیگران با مراحلشان بیشتر است. به عبارت دیگر مخلصین، اخلاص یافتگان از طرف
 خدا می باشند که هرگز در علم و عقیده و عمل هیچ انحرافی از روی تقصیر یا قصور ندارند، لیکن
 مخلصین که با نیروی خودی خویشتن را از شر شیطان خلاصی داده اند چون مطلق نیستند دست کم
 قصوراتی شامل حالشان شده و احیاناً به تقصیراتی هم مبتلا می شوند، و اخلاص ربانی زمینه اش
 اخلاص و عصمت بشری است که ممتاز ترینش مورد رحمت خاص الهی قرار می گیرد، و عصمت
 ربانی بر عصمت بشری فرود می آید که نور علی نور می شود و در هیچ یک از دو بعد عصمت
 «اجبار» نیست.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ... ٤١ - إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا
 مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ... ٤٢ - وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ... ٤٣ - لَهَا
 سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ... ٤٤ - إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ

وَعِيُونَ...^{۲۵} اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ...^{۲۶} وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ...^{۲۷} لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ...^{۲۸} نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ...^{۲۹} وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْآلِيمُ...^{۳۰} وَ نَبِّئُهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ...^{۳۱} إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ...^{۳۲} قَالُوا لَا تَوَجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ...^{۳۳} قَالَ أَبَشِّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ...^{۳۴} قَالُوا بَشِّرْنَا بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ...^{۳۵} قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ...^{۳۶} قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ...^{۳۷} قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ...^{۳۸} إِلَّا ءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ...^{۳۹} إِلَّا أَمْرًا تَهُدُّ قَدَرْنَا إِنَّمَا لِمَنِ الْغَيْرِينَ...^{۴۰} فَلَمَّا جَاءَ ءَالَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ...^{۴۱} قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنْكَرُونَ...^{۴۲} قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ...^{۴۳} وَ أَتَيْنَكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ...^{۴۴} فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ اتَّبِعْ أَدْبَرَهمْ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ...^{۴۵} وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ...^{۴۶} وَ جَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ...^{۴۷} قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ...^{۴۸} وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ...^{۴۹} قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ...^{۵۰} قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ...^{۵۱}

فرمود: «این راهی است راست برعهده‌ی من.»...^{۴۱} «بی گمان، تو را بر بندگان من هیچ سلطه‌ای نیست، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کردند،»...^{۴۲} «و همواره وعده‌گاه همگی آنان بی چون دوزخ است.»...^{۴۳} «برای آن هفت در است و از هر دری بخشی معین از آن آنان است.»...^{۴۴} همواره، پرهیزگاران در باغ‌هایی سر در هم و چشمه‌سارانی می‌باشند...^{۴۵} (به آنان گویند): «با سلامت و ایمنی داخل آنها شوید.»...^{۴۶} و آنچه کینه (و شایبه‌های نفسانی) در سینه‌هاشان است برکنندیم، (و) برادرانه بر تخت‌هایی رویاروی یکدیگرند...^{۴۷} نه رنجی در آنها به آنان در رسد و نه از آنجا بیرون شونده‌اند...^{۴۸} بندگانم را خبری مهم ده که همانا من خود بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیانم...^{۴۹} و اینکه بی گمان عذاب من، آن عذاب دردناک است...^{۵۰} و از میهمانان

ابراهیم به آنان خبری مهم بده. ۵۱..._ چون بر او وارد شدند پس (بدو) سلام گفتند. (ابراهیم) گفت: «ما از شما بیمناکیم.» ۵۲..._ گفتند: «مترس، که ما تو را به پسری بس دانا مزده می دهیم.» ۵۳..._ گفت: «آیا بر حال سالخوردگی ام بشارت دادید؟ پس به چه مرا بشارت می دهید؟» ۵۴..._ گفتند: «ما تو را به حق بشارت دادیم. پس از نومیدان مباش.» ۵۵..._ گفت: «و چه کسانی - جز گمراهان - از رحمت پروردگارشان نومید می شوند؟» ۵۶..._ گفت: «ای فرستادگان، پس جریان مهم تان چیست؟» ۵۷..._ گفتند: «ما بی گمان سوی گروهی مجرمان فرستاده شده ایم.» ۵۸..._ «مگر خانواده ی لوط (که) ما به راستی همگی آنان را بی چون نجات دهنده ایم.» ۵۹..._ «جز زنش را که مقدر کردیم او همانا از بازماندگان (در عذاب) است.» ۶۰..._ پس هنگامی که (آن) فرستادگان نزد خاندان لوط آمدند، ۶۱..._ (لوط) گفت: «همانا شما گروهی ناشناخته اید.» ۶۲..._ گفتند: «(نه) بلکه برای تو چیزی آورده ایم که در آن تردید می کرده اند.» ۶۳..._ «ما (در حقیقت) با حق نزدت آمده ایم و ما بی گمان (از) راستانیم.» ۶۴..._ «پس پاسی از شب خانواده ات را حرکت ده و (خودت) دربی شان برو و هیچ یک از شما نباید به عقب توجه کند، و (به) هر جا به شما دستور داده می شود به سرعت روان شوید.» ۶۵..._ و برایش آن جریان را آگاهی حتمی دادیم که ریشه ی آن گروه (و آنچه را تدبیر کرده اند) بی گمان صبحگاهان بریده شده است. ۶۶..._ و مردم شهردر حال نوید خواستن (شادی کنان) روی آوردند. ۶۷..._ (لوط) گفت: «اینان میهمانان منند. پس مرا رسوا مکنید.» ۶۸..._ «و از خدا پروا بدارید و مرا خوار نسازید.» ۶۹..._ گفتند: «آیا و تو را از (دخالت در کار) جهانیان منع نکردیم؟» ۷۰..._ گفت: «اگر انجام دهنده ی کاری بوده اید اینان دختران منند (با آنان ازدواج کنید).» ۷۱..._

آیه ۷۱ - در این آیه حضرت لوط (علیه السلام) نسبت به تجاوزگران در عمل جنسی به مردان دختران خود را پیشنهاد، کرد و آیا ازدواج مؤمن با کافر جایز بوده؟ و اگر هم در شریعت لوط چنان ازدواجی جایز بوده مانند شریعت ابراهیم (علیه السلام) که زنی بسیار مؤمن با فرعون ازدواج نموده است این سؤال پیش می آید که آیا تعداد دختران لوط برابر با تعداد این نابخردان و مهاجمان بوده است؟

پاسخ نخست این است که ازدواج زن مؤمن با مرد کافر با شرایطی در شریعت ابراهیم و موسی جایز بوده است.

در ثانی هم ممکن است که تعداد دختران لوط با تعداد مهاجمان برابر بوده و اگر هم برابر نبوده این پیشنهاد ازدواجی موقت بوده است که هر یک از دختران لوط امکان ازدواجهای موقت بیایی با شرایط شرعی با این مشرکان داشته است، در هر صورت برای جلوگیری از لواط چنان پیشنهادی جایز بوده

است زیرا، در دوران امر بین اهم و مهم، اهم در هر صورت مقدم است و اگر هم ازدواج زن مؤمن با کافر جایز نمی بود اینجا برای جلوگیری از منکر (لواط) که حرمتش بیشتر است چنان پیشنهادی مقبول و موجه است. در هر صورت حتی اگر هم ندانیم حکمت این پیشنهاد چه بوده، این حقیقت مسلم است که پیشنهاد لوط پیامبر، و حیانی بوده است.

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ... ۷۲... فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ... ۷۳...
فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ... ۷۴... إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ... ۷۵... وَإِنَّهَا لَبِسِيلٌ مُّقِيمٌ... ۷۶... إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ... ۷۷... وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْاِيكَةِ ظَالِمِينَ... ۷۸... فَانْتَقَمْنَا
مِنْهُمْ وَانْتَهَمَا لِبِإِمَامٍ مُّبِينٍ... ۷۹... وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ
الْمُرْسَلِينَ... ۸۰... وَءَاتَيْنَهُمْ ءَايَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ... ۸۱... وَكَانُوا
يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ... ۸۲... فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ... ۸۳...
فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ... ۸۴... وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْغِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ... ۸۵... إِنَّ
رَبَّكَ هُوَ الْخَلْقُ الْعَلِيمُ... ۸۶... وَلَقَدْ ءَاتَيْنَكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْءَانَ
الْعَظِيمَ... ۸۷...

به راستی به جانت سوگند که بی گمان آنان در ژرفای مستی خود، سرگردان و حیرت زدگانند. ۷۲... پس صبحگاهان، فریاد (مرگبار) آنان را فرو گرفت. ۷۳... پس بلندای آن (شهر) را پست (و آن را زیروزیر) کردیم، و بر آنان سنگی از سنگ گل بارانیدیم. ۷۴... بی گمان در این (کیفر) برای پذیرندگان (حق) نشانه هایی است. ۷۵... و به راستی (آثار) آن (شهر هنوز) بر سر راهی به درستی پای برجاست. ۷۶... بی گمان در این (جریان) همانا برای مؤمنان نشانه ای است. ۷۷... و بی چون اهل «ایکه» بی امان از ظالمان بوده اند. ۷۸... پس، از آنان انتقام گرفتیم، و آن دو همانا بر (فراز) امام و پیشوایی (: جایگاهی نمایان) آشکارگرند. ۷۹... و همانا به تحقیق اهل «حجر» پیامبران را تکذیب کردند. ۸۰... و تمام آیات [جسمانی] خود را به آنان دادیم. پس از آنها رویگردان بوده اند. ۸۱... و (برای خود) از [جای جای] کوه ها خانه هایی در حال آرامش می تراشیده اند. ۸۲... پس (در) صبحگاهانشان، فریاد (مرگبار) آنان را فرا گرفت. ۸۳... پس آنچه به دست می آورده اند از گزندشان بی نیازشان نکرد. ۸۴... و ما آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حقیقت نیافریده ایم. و

بی چون ساعت: (قیامت) بی امان آمدنی است. پس (از آنان) روی به گردان، رویگرداندنی زیبا. ...^{۸۵} به راستی پروردگارت، (هم) او بسی آفریننده‌ی بسیار داناست. ...^{۸۶} و به راستی و درستی، تو را، هفت (آیه) از مثانی [سوره‌ی فاتحه] و (نیز) قرآن بزرگ را دادیم. ...^{۸۷}

آیه ۸۷ - این "سبعاً من المثانی" هفت آیه ای است از مکررات که در برابر قرآن عظیم قرار گرفته، و در کل قرآن سوره ای که دارای هفت آیه باشد نداریم به جز حمد، و چنانکه در تفسیر سوره حمد به تفصیل گفته ایم این سوره تنها سوره ای است که دارای هفت آیه بوده که در هر آیه دو بعد وجود دارد، و اگر "بسم الله" - بر حسب آنچه وهابیان گمان کرده اند - آیه ای از قرآن نباشد سوره حمد شش آیه خواهد بود، وانگهی بسم الله که بخشی از آیه ای در سوره نمل است که "انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم" چگونه می توان گفت همین بسم الله در در سوره نمل از قرآن است و لکن در آغاز ۱۱۳ سوره دیگر از قرآن نیست.

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ...^{۸۸} وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ...^{۸۹} كَمَا أَنزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ...^{۹۰} الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ...^{۹۱}

سوی آنچه (از) همسرانی از آنان [کافران] را بدان برخوردار ساخته ایم هرگز چشمانت را مدوز و برایشان اندوه مخور. و بال خویش را برای مؤمنان فروگستر. ...^{۸۸} و بگو: «بی گمان من (همین) من ترساننده‌ی روشن‌گرم.» ...^{۸۹} چنان که (عذاب را) بر تقسیم کنندگان (ناهنجار قرآن) نازل کردیم؛ ...^{۹۰} کسانی که قرآن را پاره پاره کردند. ...^{۹۱}

آیات ۹۰ و ۹۱ - این دو آیه بخش کنندگان قرآن را مورد مذمتی شدید قرار داده است و اینان تنها کافران نیستند که بخشی از قرآن را می پذیرند که مطابق خواسته هایشان می باشد، و بخشی دیگر را که بر خلاف خواسته های آنان است نمی پذیرند، بلکه مسلمانان و حتی شرعمدارانی نیز اینگونه اند، که آیاتی را که موافق نظراتشان باشد تأیید، و آیاتی که بر خلاف ضروریات یا اجماعات یا روایاتی فقهی است بر خلاف نص یا ظاهرشان معنا می کنند. این خود اقتسام و بخش کردنی است ظالمانه و کافران، چه از کافران و چه از مسلمانان که احياناً بر خلاف نص یا ظاهر قرآن فتوا می دهند، اعم از آنکه به این آیات مراجعه کنند و یا بدون مراجعه فتوای بر خلاف قرآن بدهند که هر دو قسمش مع الاسف در میان علمای شیعه و سنی در طول تاریخ فقه موجود است.

فَوَرَّبِكَ لَنَسَلْنَهُمْ أَجْمَعِينَ... ۹۲... عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ... ۹۳... فَاصْدَعْ بِمَا
تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ... ۹۴... إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ... ۹۵...
الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ... ۹۶... وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ
يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ... ۹۷... فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ
السَّاجِدِينَ... ۹۸... وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ... ۹۹...

پس سوگند به پروردگارت از همه‌ی آنان بی‌امان بازخواست می‌کنیم. ۹۲... از آنچه انجام
می‌داده‌اند. ۹۳... پس به آنچه (بدان) مأمور می‌شوی روی آور و از مشرکان روی
بگردان. ۹۴... بی‌چون ما (شر) مسخره‌کنندگان را از تو کفایت کردیم [: باز
داشتیم]. ۹۵... کسانی که با خدا معبودی دیگر می‌نهند. پس در آینده‌ای دور (حقیقت را
ناخواسته) خواهند دانست. ۹۶... و به راستی همواره می‌دانیم که سینه‌ی تو از آنچه می‌گویند
بسی تنگ می‌شود. ۹۷... پس با ستایش پروردگارت (او را) تقدیس کن، و از سجده‌کنندگان
باش. ۹۸... و پروردگارت را پرستش کن تا تو را یقین (پیایی و بی‌پایان) فرا رسد. ۹۹...

آیه ۹۹ - در این آیه خطاب نخستین به رسول گرامی است و سپس سایر مکلفان، و آیا حضرتش

هنوز به یقین نرسیده بود که امر به عبادت برای رسیدن به یقین است؟

پاسخ این است که یقین و معرفه الله دارای درجاتی بی‌نهایت است زیرا «الله» خود نا محدود
می‌باشد، و مکلفان به ویژه حضرت رسول اقدس (صلی الله علیه وآله) و محمدیان (علیهم السلام) در کل
زمان تا قیامت و حتی بعد از آن تا بی‌نهایت مأمور به عبادت خدا می‌باشند، و درست است که عبادت
پس از معرفت است، ولیکن خود ایجاد معرفتی بیشتر می‌نماید و سالکان الی الله و راهیان سبیل الله
دارای دو بال در این پرواز معنوی می‌باشند که بال عبودیت و معرفت است. هر اندازه عبودیت برای
معرفت در عالم تکلیف که عالم حجاب است برتر است، یا در عالم برزخ که حجاب‌ها کمتر شده و در
عالم آخرت و بهشت حجابها مطلقاً کنار رفته ولی همچنان عبودیت مقدمه معرفت و معرفت هم - بر
حسب آیاتی - مقدمه عبودیت است، و خوشا آنان که دائم در نمازند، که مشتمل بر نماز ویژه و کل
حالات معرفتی و حضور در برابر حق I است. بر این اساس عبادت خدا در انحصار زمان تکلیف دنیوی
نیست بلکه روشن تر و شایسته ترش پس از مرگ در عالم برزخ و سپس در آخرت است.

و در پاسخ این پرسش که آیا استمرار عبادت در برزخ و آخرت روی تکلیف و اختیار است؟

باید گفت در آنجا هرگز تکلیفی عادی - به معنای تکلیف - درباره عبادت در کار نیست، بلکه
مشتاقان عبادت و معرفت همچنان به کار خود ادامه می‌دهند، و اگر - بر فرض محال - منعی از

عبودیت و معرفت برایشان پیش آید در آن عالم صفا برایشان کدورت و بی صفایی است. و از جمله سخنان امیرمؤمنان صلوات الله علیه این است که بهشت من بهشت عبادت و معرفت است که اگر در بهشت جسمانی بدون عبادت و معرفت قرار گیرم همان بهشت برایم جهنم است.

سوره نحل

این سوره که بنام یکی از حیوانات آمده در عین حال شامل بحثهای عقیدتی و عملی گوناگونی نیز می باشد.

در قرآن شریف هر سوره ای به مناسبتی خاص نامی مخصوص دارد، مثلاً از کل انسانها سوره انسان و نساء، و از انسان های و الا چون پیامبران: سوره محمد، نوح، ابراهیم، هود، یوسف، و از سایر معصومان مریم و لقمان، و از جنیان سوره جن، و از حیوانات: سوره بقره، عنکبوت، نمل، فیل، و اینجا نحل، و از سایر کائنات سوره دهر، شمس، قمر، و بروج آمده. و بالاخره برای هر سوره نام یانامهایی - طبعاً بامناسبتهایی ویژه - از طریق وحی مقرر گردیده.

مثلاً اینجا نحل است، چرا که از زنبور عسل و وحی غریزی به آن در سازمان و معماری کندو و تهیه عسل - که ویژگی منحصر به فرد او در میان حیوانات است - سخن به میان آمده است. البته وحی دارای درجاتی است که در آیه ۶۸ همین سوره خواهد آمد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۱...۱ - يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ۲...۲ -

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویزگان

امر خدا در رسید، پس در آن شتاب مکنید. او منزّه و فراتر است از آنچه (با وی) شریک می سازند. ۱...۱ فرشتگان را - با «روح» (صادر) از فرمان خود - بر هر کس از بندگان که بخواهد (با پیامی) فرو می فرستد که: «بیم دهید که همانا معبودی جز من نیست، پس از من پروا کنید.» ۲...۲ -

آیات ۱ و ۲ - «أمر» به معنای فعل، شیء و دستورات است، و از «فلا تستعجلوه» استفاده می شود که اولاً این "امرالله" هر چه باشد هنوز نیامده و قطعاً خواهد آمد، گرچه فعل ماضی «أتی» آنرا گذشته می نماید لکن، در قرآن گهگاهی از آینده محقق الوقوع تعبیر به گذشته شده است، و ثانیاً این امر چیزی است که گروهی در تحقق آن تعجیل دارند، و این شتابزدگی مورد نهی است. از "عمّاشرکون" چنین بر می آید که این گروه شتابزده مشرکان و ماندشان هستند که آینده نگریمهای دقیق و حیانی را منکرند.

أمر الله چیست؟ اینجا "امرالله" عبارتست از: ۱- امر قرآن مفصل که پس از فرود آمدن یک شبه قرآن محکم، به تدریج بر پیامبر عظیم الشان (صلی الله علیه وآله) نازل شد، ولی مشرکان منکر این تداوم و استمرار وحی بودند.

۲ - امر ظهور حضرت ولی امر (ارواح من سواه فداه) است که بر حسب آیاتی کافران و مشرکان نسبت به اصل و زمان ظهورش مورد تهدید واقع شده اند.

۳ - امر زندگی برزخ و قیامت و جزای اعمال است، که در دینا هم پیش از رجعت نسبت به عذاب منحرفان وعده هایی داده شده است، که البته این گمراهان نسبت به آن عذابها هم شتابزدگی داشته اند، چنانکه آیات (۲۶:۲۰۴) و (۳۸:۱۶) بیانگر آن است، و در جمع آیاتی و حیانی، خیراتی را برای مؤمنان و زیانهای را برای کافران مورد آینده نگریمهای دقیق، مطلق و محقق الوقوع، قرار داده، که هر یک به نوعی مورد عجله این و آن قرار گرفته اند، حتی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) از شدت شو و علاقه ای که به قرآن داشتند گاه در وحی مفصل بر جبرئیل پیشی می گرفتند که دو آیه (۲۰:۱۱۴) و (۷۵:۱۶) ایشان را از این تعجیل نهی فرموده فرماید: ای رسول گرامی پیش از تحقق وحی قرآن مفصل بالفاظ خودت در بیان آن هرگز شتاب مکن.

مناسب با جریان آخرین آیه دوم است که: خدای تعالی فرشتگان را باوحی - که از امر اوست - بر هر یک از برگزیدگانش که بخواهد نازل می کند، مانند نزول قرآن که روح الارواح است بوسیله ملائکه وحی، و روح، که بزرگ فرشتگان است بر قلب مبارک و مقدس محمدی (صلی الله علیه وآله) که قلب القلوب و روح الارواح است، این مثلث روح و روحانی بهترین نمونه این آیه است، و خلاصه اش بیان رسالتی کل رسولان بویژه رسول آخرین است که "لا اله الا انا فاتقون" آری تمامی دعوتهای رسولان ربانی تبیین و نقش دادن کلمه "لا اله الا الله" در درون و برون تمامی مکلفان است برای پاسداری از حق مطلق.

«الروح» روح در جای جای قرآن به معانی و مصادیق گوناگون آمده که در هر جا به مناسبت بیان خواهد شد، و اینجا مقصود همان روح وحی ربانی است که روح الارواح است، چنانکه شامل روح الملائکه و روح ایمان نیز هست، روح الملائکه همان سرپرست آنان است، و خود از آنها نیست، چنانکه در سوره مبارکه قدر پس از ملائکه یاد شده است، روی این اصل فرشتگان حامل وحی احیاناً همراه این روح حامل روح وحی می باشند، و دست کم روح ایمان از مصادیق روح است که نتیجه این مثلث: روح، انداز و هشدار به توحید و تقوی است، روح - پس از ملائکه چنانکه اشاره شد - تنها در سوره قدر حامل اصلی قرآن برای فرود آوردن آن بر قلب محمدی (صلی الله علیه وآله) است، و مادر جای دیگری از قرآن چنان نزولی را بر سایر پیامبران نمی یابیم، روی این اصل در آیه مورد بحث «الروح» که با ملائکه یاد شده در جمع اختصاص به پیامبر آخرین دارد و نسبت به سایر پیامبران روح القدس (جبرئیل) است که بر اولوالعزم نازل گردیده، پس آنگاه سایر فرشتگان حامل وحی بر حسب مراتبشان و مراتب پیامبران برایشان نازل می شدند.

اینجا «بالروح» است نه (مع الروح)، زیرا (مع الروح) تنها روحی را که سرپرست فرشتگان می باشد شامل است، و سایر وحی های ربانی را در بر نمی گیرد، ولیکن «بالروح» شامل روح الملائکه، روح القرآن، روح الوحی و روح الایمان است.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۲...۱ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ۲...۱ وَالْإِنْعَمَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۵...۴ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ۷...۶ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ ۷...۶ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۸...۷

آسمان ها و زمین را به تمامی حق (ربانی) آفرید. (او) فراتر است از آنچه (با وی) شریک می دارند. ۲...۱ انسان را از نطفه ای آفرید. پس آن گاه او ستیزه جویی آشکارگر است. ۲...۴ و دام ها را برایتان آفرید (که) در آنها برای شما (وسيله) گرمی و سودهایی است و از آنها می خورید؛ ۵...۴ و در آنها برای شما زیبایی ای است؛ آن گاه که (آنها را) از چراگاه برمی گردانید و هنگامی که آزاد (شان) می کنید. ۷...۶ و بارهائتان را به شهری می برند که جز با مشقت جانانه بدان ها نمی توانستید برسید. بی گمان پروردگارتان به راستی مهربان رحمت گر بر

ویژگان است. _..._۷_ و اسبان و استران و خران را (آفرید) تا بر آنها سوار شوید و (برایتان) زینتی

است. و آنچه را نمی دانید می آفریند. _..._۸_

آیه ۸ - پس از یاد نمودن سه نمونه از مرکوبها و خودروهای حیوانی، می فرماید: "و یخلق ما لا تعلمون": و آنچه را شما نمی دانید خواهد آفرید - چنانکه در (۳۶:۳۶) هم آمده - البته در این آیه مقصود تنها سواریه‌های دیگر حیوانی نیست، بلکه تمامی مرکوبها و خودروهای زمینی، دریائی، هوائی و حتی فضاپیماها را شامل است، و اگر چه اینها مصنوعات بشرند، اما از آنجا که همین بشر و افکارش، علوم، اختراعات و اکتشافاتش، و مواد تشکیل دهنده آنها همه و همه مخلو خداست "ما لا تعلمون" تمامی این مرکوبها را شامل است، وانگهی اینجا (یصنع) نیست، بلکه «یخلق» است، و خلق و آفرینش هم چنانکه اشاره شد در انحصاره خداست.

وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَائِرٌ وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَّكُمْ أَجْمَعِينَ _..._۹_

و نمودن راه راست [تنها] بر عهده‌ی خداست. و برخی از راه‌ها بیراهه است. و اگر (خدا) بخواهد

بی گمان همگی تان را هدایت می کند. _..._۹_

آیه ۹ - در این آیه تنها نمایاندن راه راست و راهوار بر عهده ربوبیت خوانده شده، چرا که راههای دیگر مربوط به دیگران است، و اگر هم خدا می خواست همگان را به اجبار هدایت می کرد، ولی هدایت غیر اختیاری بر خلاف مصلحت است.

"قصد السبیل" هم اراده و قصد راه راست است و - بر مبنای اضافه عادی - هم راه راست مقصود - در صورت اضافه صفت به موصوف - که ارائه راه راست مقصود تکوینی و تشریعی است، لکن قصد کردن این راه راست اختیاری و به راهنمایی ربانی است.

ضمیر مؤنث در «منها» برگشت به کل سبیلها می کند، و چنانکه گفتیم سبیل مقصود ربانی یک سبیل است، و سبیل جائر و منحرفش مقصود شیطانی است، روی این اصل «السبیل» تنها سبیل الله است که تعریفش با (ال) و نیز "علی الله" دلیل بر این اختصاص می باشد، ولی "منها جائر" سبیلهای غیر ربانی است، و - چنانکه گفته شد - این ضمیر به مرجعی عمومی تر از «السبیل» برگشت دارد، والا راه مقصود ربانی تماماً عادلانه و فاضلانه است و هرگز جور و انحرافی در آن نیست، و به اصطلاح علم بدیع رجوع این ضمیر به اعم از «السبیل» استخدامی تعمیمی است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ

تُسْمِیُونَ _..._۱۰_ یُنَبِّتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ

كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ _..._۱۱_ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ

وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِیْ إِنَّ فِیْ ذَٰلِكَ لَاٰیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ ۝۱۲

اوست کسی که از آسمان آبی فرود آورد که برایتان از آن آشامیدنی و رویدنی(هایی) است (که رمه های خود را) در آن می چرانید. ۱۲... به وسیله ی آن، کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر (گونه) محصولات (دیگر) برایتان می رویاند. همواره در اینها برای گروهی که اندیشه می کنند نشانه ای است. ۱۳... و شب و روز و خورشید و ماه را برایتان رام گردانید، و ستارگان به فرمانش مسخرند. بی گمان در این (کارها) برای مردمی که خردورزی می کنند به راستی نشانه هایی است. ۱۴... ۱۵...

آیه ۱۲ - اینجا مسخر بودن «نجوم»: ستارگان درخشان، دارای دو بعد اصلی و فرعی است: اصلیش ربانی و فرعیش انسانی است، که بشر با فضا پیماهائی به آنها دسترسی یابد، چنانکه اکنون تا اندازه ای آن را مشاهده می کنیم .

و «بامره» دو بعد امر تکوین و تشریع را فراگیر است، که دست کم با دیداری از نزدیک - افزون بر دست آوردهای مادی - با نگرشی توحیدی بر مبنای آیاتی مانند "اولم ینظروا فی ملکوت السماوات و الارض" (۷:۱۸۵) نگرشی ملکوتی از نزدیک برای مکلفان به دست آید.

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِی الْاَرْضِ مُخْتَلِفًا اَلْوَنُهُۥٓ اِنَّ فِیْ ذَٰلِكَ لَاٰیَةً لِّقَوْمٍ یَّذْكُرُوْنَ ۝۱۳

و (همچنین) آنچه را در زمین به رنگ های گوناگون برای شما پدید آورد [: مُسَخَّرٌ شما ساخت.] بی گمان، در این (کارها) برای مردمی که (حقایقی را) با کوشش و کاوش به یاد می آورند نشانه ای است. ۱۴... ۱۵...

آیه ۱۳ - اینجا اختلاف رنگهای موجودات را همانند مختلف بودن خود آنها دلیل بر اراده و اختیار آفریدگار دانسته است، و البته این گوناگونی رنگها خواص دیگری نیز دارد که در تفسیر الفرقان مفصلاً بیان شده اند.

وَهُوَ الَّذِیْ سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوْا مِنْهُ لَحْمًا طَرِیًّا وَتَسْتَخْرِجُوْا مِنْهُ حَبِیَّةً تَلْبَسُوْنَهَا وَتَرٰی الْفُلْکَ مَوَآخِرَ فِیْهِ وَتَبْتَغُوْا مِنْ فَضْلِهِۦٓ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۝۱۴

و اوست کسی که دریا را (برایتان) مسخر گردانید تا از آن گوشتی تازه بخورید؛ و پیرایه ای که آن را می پوشید، از آن با کوشش بیرون آورید. و کشتی ها را در آن، شکافنده(ی آب) می بینی. و تا از فضل او بجویید و شاید شما شکر گزارید. ۱۴... ۱۵...

آیه ۱۴ - این آیه همچون آیه (۳۵:۱۲) نخست گوشت‌های تازه دریائی را بگونه ای مطلق حلال شمرده، و آنگاه پوشش‌های زیبایی را که از حیوانات دریائی استفاده می شود بدون استثناء تحلیل کرده، بنابراین آن مأکول و این ملبوس کلاً حلال اند.

آری، آیاتی چند - که گوشت درندگان و خبائث را تحریم کرده - درندگان و خبائث دریایی را نیز حرام دانسته، ولی نسبت به غیر این دو همانند ماهیان باید گفت که بر حسب این قاعده کلی ماهی فلس دار و بی فلس مطلقاً حلال هستند.

«لِتَأْكُلُوا» کل گوشت‌های خوارکی دریائی را که معمول بوده حلال دانسته و قدر مسلمش ملح دریایی ماهی و میگوست که هر سه بطور مطلق بر مبنای "لحمًا طریاً" حلال اند.

روایاتی هم که در این زمینه آمده بر دو قسم است، و موافق با آیه همان است که داشتن فلس را شرط حلیّت نمی داند، در روایات مخالف اطلاق آیه هم فلس داشتن شرط نشده، بلکه بی فلس بودن را موجب حرمت دانسته است.

پوشش‌هایی هم که از حیوانات دریایی مانند خز، سنجاب و... استفاده می شود، در حلیت آن میان مرد و زن فرقی نیست، خصوصاً آنکه «تستخرجوا» جمع مذکر است، و غواصان هم غالباً مردانند، چنانکه: «تلبسونها» - نیز - جمع مذکر است، که اولاً به معنای پوشندگان مرد است گرچه در ضمن زنان را نیز شامل می شود.

«طریاً» وصفی برای «لحمًا» می باشد که ممتاز بودن این گوشت‌های تازه دریائی را می رساند، و از این آیه استفاده می شود که تازگی گوشت، چه دریائی و چه خشکی، امتیازی شایان برای گوشت است، چنانکه علم پزشکی و بهداشت هم اینرا تأیید کرده است.

وَالَّذِي فِي الْأَرْضِ رَوَّسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَرًا وَسَبَلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۱۵-۰۰۰-۱۵

و در زمین کوه هایی استوار و پایدار افکند، تا (زمین متحرک) شما را پرتاب نکند و رودها و راه هایی را (پدید آورد) تا شاید شما (به مقاصدتان) راه یابید. ۱۵-۰۰۰-۱۵

آیه ۱۵ - «رواسی» کوه‌های سر به فلک کشیده است که همچون میخ‌هایی بلند در عمق زمین کوبیده شده و بعنوان سکنای کشتی فضایی زمین سر نشینانش را از پرتاب شدن نجات می دهند، و این آیه از جمله آیاتی است که حرکات زمین را ثابت می کند.

۱۸- در این آیه بر شمردن تعداد نعمت‌های ربانی را نا شدنی دانسته، که در صورت امکان از واجبات تکلیفی بود، زیرا چنانکه شناخت نعمت‌های ربانی زمینه شکر گذاری است شمارش آنها نیز

بدین منظور حتی المقدور لازم است که اینجا "غفور" رحیم" نقش غفران و رحمت را نسبت به نشمردن کلی این نعمتها مقرر داشته است، و از جمله نعمتهای ربانی نگرش و شمارش این نعمتهاست که آنهم بی نهایت می باشد، زیرا اگر این توفیق منظور گردد خود توفیق براین توفیق نیز نعمت است که تا حد نا محدود از نعمتهای ربانی است، چنانکه حضرت موسی (علیه السلام) عرضه داشت: خدایا! چگونه توان شکر این نعمتهایت را دارم و حال آنکه خود شکر هم نعمت است.

وَعَلَّمْتَ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ... ۱۶- أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ... ۱۷- وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ
رَحِيمٌ... ۱۸- وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ... ۱۹- وَالَّذِينَ يَدْعُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ... ۲۰- أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا
يَشْعُرُونَ أَتَيَانَ يُبْعَثُونَ... ۲۱-

و نشانه هایی (دیگر را نیز) و آنان به وسیله ی ستارگان درخشان [سیار] راه یابی می شوند. ۱۶- پس آیا کسی که می آفریند چون کسی است که نمی آفریند؟ آیا پس (از این نشانه ها حقایق را) به یاد نمی آورید؟ ۱۷- و اگر نعمت(های) خدا را بشمارید آنها را (درست) به شماره نیاورید. همانا خدا به راستی پوشنده ای رحمت گر بر ویژگان است. ۱۸- و خدا آنچه را پنهان می سازید و آنچه را که آشکار می دارید می داند. ۱۹- و کسانی را که دون خدا را می خوانند (اینان) چیزی نمی آفرینند و خود آفریده می شوند. ۲۰- مردگانی اند نه زندگان، و درک نمی کنند کی برانگیخته می شوند. ۲۱-

آیات ۲۰ و ۲۱ - اینجا معبودهای غیر خدا - اعم از جاندار و بی جان، حیوانات و انسان ها، فرشتگان و پیامبران - به میان آمده اند، زیرا: "يُخْلُقُونَ، يُخْلَقُونَ، يَشْعُرُونَ و يُبْعَثُونَ" راجع به عاقلان است، که به اصطلاح ادبی این ضمایر ویژه ذوی العقول اند، و گرچه "من دون الله" اعم از عاقل و غیر عاقل است، در جمع اینجا مقصود کل معبودهای دروغین عاقل است که جملگی آفریده اند و نه آفریدگار، و نیز مرده اند و نمی دانند دگر بار چه زمان زنده خواهند شد. و اینهم دلیلی دیگر است براینکه مقصود اصلی از این معبودان عقلا هستند.

اینجا جای این پرسش است که چگونه این عاقلان همگی مردگانند و زنده نیستند؟ پاسخ این است که مقصود از این مرگ، مرگ ذاتی آنان است که هم مرده بوده و هم خواهند مرد، و در این میان هم حیات و زندگی مستقل ربانی ندارند تا خالق، معبود و عالم به روز جزا باشند، بعبارت دیگر این زندگان، زندگی و حیات ربوبیت ندارند، چنانکه در آیاتی چون (۴:۱۱۷) "إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ الْإِنثَاءِ"

همه ایشان را - اعم از جاندار و بی جان، مذکر و مؤنث - مؤنث خوانده و حال آنکه برخی مذکر و برخی مؤنث و برخی هم جماد هستند، ولی هر سه در مخلو بودن و نیازهای کلی و تأثیرپذیری برابرند، و چون تأثیر پذیری و انفعال زنان بیش از مردان است، این معبودان هم مؤنث یاد شده اند.

إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ۚ...۲۳-

معبود شما معبودی است یگانه. پس کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند دل هایشان انکار کننده (حق) است و اینان کبر جویند. ...۲۳-

آیه ۲۲ - "قلوبهم منکره" در اینجا منافاتی با "وحدوا بها و استیقنتها أنفسهم" در آیه (۲۷:۱۴) ندارد، زیرا نفس انسانی احياناً دارای دو بخش است، مانند منافقان و کافران، که در بخش ادراک عاقلانه «واستیقنتها» است، و در بخش اعتقاد و تصدیق "قلوبهم منکره" لکن مؤمنان ظاهر و باطنشان در بُعد عقیده و تصدیق یکسان است.

"و هم مستکبرون" هم گواهی بر این دوگانگی است، زیرا اگر هنوز حق را باور نکرده اند دیگر استکبار در انکار زمینه ای ندارد.

لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ۚ...۲۳-
وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۚ...۲۴- لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ۚ...۲۵-

ناگزیر (و) ناگزیر خدا آنچه را پنهان می دارند و (یا) آشکار می سازند می داند. به راستی او گردنکشان را دوست نمی دارد. ...۲۳- و هنگامی که به آنان گفته شود: «پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟» گویند: «افسانه های پیشینیان را.» ...۲۴- تا (آنکه) روز قیامت بار گناهان خود را کاملاً بردارند. و (نیز بخشی) از بار گناهان کسانی را که - بدون دانش (و بینش) - آنان را گمراه می کنند. هان! چه بد باری را می کشند. ...۲۵-

آیه ۲۵ - "أوزارهم کامله" بدین معنی است که اینها علاوه بر تمامی بار گناهان خود قسمتی از بارگناهان کسانی را که منحرف ساخته اند نیز بدوش می کشند، که اگر گمراه شدگان قاصر باشند همه بارهاشان را، و اگر مقصرانی ناآگاه باشند قسمتی از گناهانشان به دوش این گمراه کنندگان خواهد بود، که بار تمامی کنهانشان را بر دوش ندارند، زیرا گمراهیشان "بغیر علم" است، و از روی عناد نیست و در این جریان میانگین بر دوشهاشان دارند.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُيُوتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ... ٢٦_ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ... ٢٧_ الَّذِينَ تَوَقَّفَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ... ٢٨_

پیش از آنان بی امان کسانی مکر کردند. پس خدا بنیان آنان را آمد: (از ریشه هاشان برکند). پس از بالای سرشان سقف(شان) بر آنان فرو ریخت. و از جهتی که دقت (و بررسی) نمی کردند عذاب به سراغشان آمد. ... ٢٦_ سپس روز قیامت رسواشان می کند و می گوید: «کجایند شریکان من، کسانی که در(بارهی) آنان (با خدا و پیامبران) جدایی (و مخالفت) می داشته اید؟» کسانی که به آنان علم داده شده گفتند: «در حقیقت امروز رسوایی و خواری بر (سر و سامان) کافران است.» ... ٢٧_ کسانی که فرشتگان جان هاشان را بتمامی بر می گیرند، حال آنکه که به خودشان ستمکار بودند، پس سر تسلیم فرود آوردند (و گویند): «ما هیچ کار بدی نمی کرده ایم.» آری (چنان نیست) خدا به آنچه می کرده اید همواره بسی داناست. ... ٢٨_

آیه ٢٨ - این آیه راجع به زندگی برزخی ستمکاران است که چون ملائکه عذاب جانشان را می ستانند، و ایشان بناچار تسلیم شوند، گویند: ما هرگز کاربدی نکرده ایم، و این جمله دلیل بر زندگی پس از مرگشان است، سپس در آیه (٢٩) به آنها گویند: داخل در جهنم شوید، و این جهنم، جهنم برزخی است، زیرا جهنم رستاخیز هنوز برپاننده است.

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ... ٢٩_

پس از درب های دوزخ وارد شوید حال آنکه در آن ها ماندنی هستید. پس به راستی چه بد است جایگاه متکبران. ... ٢٩_

آیه ٢٩ - (ف) در «فادخلوا» برای تفریح نزدیک است، بنابراین اینجا امر به دخول در جهنم آخرت نیست، و این خلود و ماندنی بودن در جهنم هم بدین معناست که در این جهنم ماندنی هستند، چه تا آخر زمان برزخ و چه مدتی کمتر به حساب ظلمشان، زیرا خلود خود دارای ابعادی است که اینجا نهایتش تا آخر زمان برزخ و در قیامت پایان استحقاق عذاب است که در نهایت پایان جهنم می باشد.

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ... ٣٠_ جَنَّتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ
الْمُتَّقِينَ ۚ...۳۱_ الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا
الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ...۳۲_

و به کسانی که تقوا پیشه کردند گفته شد: «پروردگارتان چه نازل کرد؟» گفتند: «خوبی ای.» برای
کسانی که در این دنیا نیکی ای کردند (زندگی) نیکویی است، و بی گمان سرای آخرت بهتر است. و
به راستی چه نیکوست سرای (پایانی) پرهیزگاران، ۳۰...۳۱_ باغ های سر در هم جاودانه (که) در
آنها داخل می شوند، حال آنکه رودها از زیر (درختان) شان روانند. در آنجا هر چه بخواهند برایشان
(فراهم) است. خدا پرهیزگاران را این گونه پاداش می دهد. ۳۱...۳۲_ (همان) کسانی که فرشتگان
جان هاشان را بدون کاستی - در حالی که پاکیزه اند - می گیرند (و) می گویند: «درودی بر شما! به
(پاداش) آنچه انجام می داده اید به بهشت در آید.» ۳۲...۳۳_

آیه ۳۲ - و این آیه راجع به فرشتگان رحمت است که جان پاکان را قبض می کنند و با گفتن
(سلام) به ایشان گویند: اینک داخل بهشت گردید، که این بهشت هم بهشت برزخی است.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۚ...۳۳_ فَأَصَابَهُمْ
سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ۚ...۳۴_ وَقَالَ الَّذِينَ
أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا
مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ ۚ...۳۵_

آیا (کافران) جز اینکه فرشتگان سوبشان آیند، یا فرمان پروردگارت (بر عذابشان) در رسد، انتظاری
دارند؟ کسانی که پیش از آنان بودند (نیز) این گونه (رفتار) کردند، و خدا به ایشان ستم نکرد، بلکه آنان
به خودشان ستم می کرده اند. ۳۳...۳۴_ پس (نتیجه ی) کارهای بدشان به آنان رسید و آنچه
مسخره اش می کرده اند آنان را فرا (و فرو) گرفت. ۳۴...۳۵_ و کسانی که مشرک شدند گفتند: «اگر
خدا می خواست - نه ما و نه پدرانمان - هیچ چیزی را غیر از او نمی پرستیدیم، و بدون (حکم) او
چیزی را حرام نمی شمردیم.» پیشینیانشان (نیز) چنان کردند. پس آیا جز ابلاغ آشکارگر بر پیامبران
(وظیفه ای) است؟ ۳۵...۳۶_

آیه ۳۵ - اینجا کفار به گمان اینکه زشت و زیبای عقاید و اعمال مکلفان هرگز به اختیارشان نیست
گویند: اگر خدا می خواست ما و پدرانمان جز او را نمی پرستیدیم، و چیزی را هم که او حلال کرده

حرام نمی کردیم، ولی پاسخ این است که فرستادگان خدا بجز تبلیغی روشنگر بعهدہ ندارند، و این خود دلیلی است بر اختیار، زیرا اضافه بر اینکه اجبار بر گناه خود گناه است، اگر اختیاری در کار نبود تبلیغ رسولان هم بیجا بود.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ۚ... ۳۶

و بی چون و بی گمان در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم که: «خدا را پرستید، و از طغیانگران بپرهیزید.» پس برخی از ایشان را خدا هدایت کرد، و برخی از ایشان کسی است که گمراهی بر او به حق ثابت شد. پس در زمین بگردید پس ببینید فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است. ... ۳۶ - آیه ۳۶ - در این آیه از میان مکلفان گروهی را هدایت یافته ربانی دانسته، و بر گروهی دیگر مهر ضلالت زده، ولی این هدایت و ضلالت از ناحیه خدا مرحله دومین است، که اگر کسی با اختیار در راه خدا قدم نهد، خدا در این راه او را دستگیری، و بگونه ای افزون و مستمر او را هدایت می کند، و کسانی هم که با اختیار راه ضلالت را پیموده اند، خدا رهایشان می سازد و این خود از موحبات تداوم ضلالت است، چنانکه آیاتی مانند آیه (۳۷) به این مطلب اشاره دارد، که کسی را که خدا بر ضلالتش واگذارد هرگز هدایتش نخواهد کرد.

إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ ۚ... ۳۷ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۚ... ۳۸ لِيَبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ۚ... ۳۹ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۚ... ۴۰

اگر بر هدایتشان حرص می ورزی، پس بی گمان خدا کسی را که فرو می گذارد هدایت نمی کند، و برایشان هیچ یاری کنندگانی نیستند. ... ۳۷ و با پربارترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که «خدا کسی را که می میرد بر نخواهد انگيخت.» آری، این وعده (ی انگيختن) بر او حقی است (ربانی)، ولی بیشتر مردم نمی دانند. ... ۳۸ تا (خدا) آنچه را در آن اختلاف می کنند، برایشان توضیح دهد، و تا کسانی که کافر شدند بدانند که آنان بی گمان دروغگو بوده اند. ... ۳۹ ما وقتی چیزی را اراده کنیم تنها بدان می گوییم: «شو»، پس (بی درنگ) می شود. ... ۴۰

آیه ۴۰ - اینجا «قول» و سخن خدا در کل آفرینشهایش سخن تکوین است، نه سخن ربانی و صوتی، زیرا اولاً سخن هیچ کس سبب آفرینش نیست، و ثانیاً سخن نیاز به شنونده دارد، و هیچ موجودی پیش از وجودش یا کمال وجودش در حال و جود یا کمال آن نیست تا شنونده سخن «کن» باشد، روی این اصل و براهینی دیگر این سخن خدا، سخن ایجاد است که احیاناً مخاطب تکوین هم ندارد، چنانکه در مرحله آغازین خلقت و قبل از ایجاد ماده نخستین جز خدا هیچ چیز و جود نداشته است، در آفرینشهای بعدی هم که تحول ماده اولیه به مواد دیگری، و باز تحول آنها به چیزهایی دیگر است، مثلاً خاک تبدیل به نبات می شود، اینجا آیا خاک مخاطب «کن» از آفریدگار است؟ در صورتی که اگر هم خاک فهم داشته باشد باز توان انجام چنین تکلیفی را ندارد.

و اگر نبات مورد چنین خطابی باشد، پیش از آفرینشش که نبوده تا مخاطب شود، و پس از آن هم چنین خطابی باصطلاح موردش تحصیل حاصل است.

بنابراین لفظ «کن» در هر دو نوع آفرینش به معنای اراده آفریدگار است، که آنچه می خواهد بدون هیچ مقدمه ای وجود پیدا می کند و این کلمه «کن» در تبیین تکوینی اشاره ای بس لطیف است که مشیت ربانی مانند مشیت دیگران نیست، یعنی نه زمان می خواهد و نه مقدماتی دیگر، بلکه کلاً مخاطب در کن «تکوین» وجود علمی ربانی است که به وجود خارجی متحول می شود.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ لَآخِرَةٍ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ...^{۴۱} - الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ...^{۴۲} - وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ...^{۴۳} - بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ...^{۴۴}

و کسانی که پس از ستمدیدی شان در (راه) خدا هجرت کردند، همواره در این دنیا جای نیکویی به آنان می دهیم، و اگر می دانسته اند پاداش آخرت بسی بزرگ تر است؛...^{۴۱} - کسانی که صبر کردند و تنها بر پروردگارشان توکل می کنند...^{۴۲} - و پیش از تو جز مردانی که بدیشان وحی می کنیم گسیل نداشتیم. پس اگر دانسته اید، از یادآورندگان [پژوهندگان کتاب های آسمانی] جویا شوید...^{۴۳} - (و این جویایی) با نشانه های آشکار و نوشته های (وحیانی) است، و این ذکر [قرآن] را سبوت فرود آوردیم تا برای مردمان آنچه را سوبشان نازل شده است (به وسیله قرآن) تبیین کنی. و شاید آنان بیندیشند...^{۴۴}

آیات ۴۳ و ۴۴ - آیه ۴۳ کل رسالتهای وحیانی را در اختصاص مردان دانسته که زنان گرچه معصومان و الامقامی چون حضرت مریم و بالاتر حضرت زهرا (علیها السلام) باشند، اگر هم مورد الهام و وحی ربانی می باشند هرگز وحی رسالتی ندارند.

در این زمینه منکران این حقیقت مأموریت دارند که اگر آنرا نمی دانند و نمی توانند بدانند از دانایان بپرسند، و اینجا "ان کنتم لاتعلمون" این نادانی را در عمق اینان وانمود کرده، زیرا اگر خود می دانند، و یا می توانند حقیقت را بدانند، دیگر نیازی به پرسش از دانایان نیست، مگر برای تکامل معرفت و نه اصل آن.

درست است که در اینجا پرسش در صورت جهل به حقیقت در زمینه مرد بودن پیامبران الهی است، ولی این خود خصوصیتی ندارد، بلکه هر مجهولی را - خصوصاً آنگاه که توان معرفتش نیست - باید از دانایان پرسید، و در امور دینی وحیانی این پرسش باید از شرعمداران وحیانی باشد.

روی این اصل آیه (۴۴) این اهل ذکر و دانایان را که مورد پرسش حقایق دینی هستند در رابطه باینات و زُبر دانسته که «بینات» دلائل روشن و «زُبر» کتابهای وحیانی روشنگراند، و اینجا قرآن اصل ذکر- که یا دواره کل تذکرهاست - معرفی شده، تا پیامبر قرآن بواسطه همین قرآن ذکرها و کتابهای قبل را برای مردم بیان کند، مانند کسی که بخواهد گروهی را در شب تار بواسطه نور افکنی قوی راهنمایی نماید، و محیط اطرافشان را روشن سازد، محیط انسانیت نیز بواسطه نور افکن های کتابهای آسمانی - و خصوصاً قرآن که بر مبنای آیاتی چند تبیان، نور و برهان است - روشن می شود.

اصولاً مکلفان یا بر مبنای «بینات» و «زُبر» نسبت به معارف وحیانی آگاهی صحیح دارند و یاندارند، در صورت نخست نیازی به پرسش از دانایان نیست، زیرا خود از دانایانند، یا در حال کنونی نمی دانند ولی توانایی دانستن را دارند، که باز هم پرسش چندان زمینه ای ندارد، زیرا خودشان در حد توان با کوشش و کاوش شایسته باید معارف وحیانی را با «بینات» و «زُبر» دریابند، که "ان کنتم لاتعلمون" لزوم پرسش را از اینها سلب می کند، ولی اگر نه می دانند و نه توانائی دانستن را دارند باید از دانایان بر میزان «بینات» و «زُبر» بپرسند، که این خود اجتهاد نیست به وسیله دیگران، و اینجا «البینات» و «الزُبر» متعلق به "فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ" است، بدین معنی که این دسته بایستی از دانایان بوسیله «البینات» و «الزُبر» آنچه نمی دانند دریابند، و در آخر کار هم کسانی هستند که حتی بدین وسیله هم نمی توانند نادانسته های خود را از دانایان جویا شوند که در این صورت باید از دانایانی که صد در صد به آنها اطمینان دارند که بر مبنای وحی سخن می گویند تقلید و پیروی نمایند، و این مراحل از پی یکدیگر در حد توان مکلفان واجباتی همگانی است.

و در جمع این پرسش دارای دو بعد است: ۱- پرسش از شرعمداران اهل کتاب درباره اینکه تمامی پیامبران گذشته از مردان بوده اند. ۲- اصل وحی قرآنی، که مکلفان به آن باید این مراحل چندگانه را در حدود توانشان طی کنند، و چنانکه در آیه (۳۹:۳۸) تبیین شده اهل ذکر که مورد پرسشهای وحیانی می باشند در کل باید داناترین و با تقواترین شرعمداران بر مبنای بعد کتاب سنت باشند.

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ... ۴۵- أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلُبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ... ۴۶- أَوْ
يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ... ۴۷- أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ
اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَّهٗ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَآلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ
دَٰخِرُونَ... ۴۸-

پس آیا کسانی که بدی ها را دسیسه کردند ایمن شدند از اینکه خدا به سبب (نافرمانی) شان زمین را بشکافد، یا از جایی که حدس نمی زنند عذاب برایشان بیاید؟... ۴۵- یا در حال جابه جا شدنشان (گریبان) آنان را بگیرد. پس آنان ناتوان کنندگان (خدا) نیستند... ۴۶- یا آنان را در حالی که بسی وحشت زده اند فرو گیرد؟ پس همانا پروردگارتان مهربان رحمت گر بر ویژگیان است... ۴۷- آیا و سوی چیزهایی که خدا آفریده است، ننگریسته اند که (چگونه) سایه هایشان از (جانب) راست و (از) (جوانب) چپ ها(شان) خوار و بی مقدار برای خدا سجده کنند؟... ۴۸-

آیه ۴۸ - این آیه تمامی آفریدگان را مأمور به این نگرش قرار داده که سایه ها و نمادهای شان به راستی از راست حقیقت نگر خود آگاه و ناخودآگاه، و نیز از چپ هایشان - که بی راهه های کائنات است - که خود آگاه راه ضلالت می پویند - هر دو دسته همواره برای خدا در حال سجده اند، سایه ها و نموده های راستینشان در میان مکلفان در بعد ایمانی است، و نسبت به مکلفان منحرف خواه ناخواه و ناخود آگاه در برابر اراده خدا تسلیم اند، و موجودات دیگر هم اعم از جمادات، نباتات و حیوانات در کل سجده کنند گانند، چنانکه در آیه (۱۶:۴۹) و آیاتی همانندش این حقیقت نمودار است، و در آیه بعدی نیز تکرار شده که آنچه در آسمانها و زمین از جنبدگان وجود دارند برای خدا سجده کنند گانند، و نیز فرشتگان که هرگز کبر و خود بزرگ بینی در برابر خدا ندارند.

البته اینجا فرشتگان بعنوان نمونه بارزی از سجده کنندگان یاد شده اند، و «لایستکبرون» و «یخافون» و «یفعلون ما یؤمرون» (۴۹) نسبت به کل سجده کنندگان باختلاف درجاتشان می باشد، و برتر از فرشتگان پیامبران و سایر معصومان بشری هستند.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ

لَا يَسْتَكْبِرُونَ...^{۴۹}... يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ...^{۵۰}

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می کنند حال آنکه تکبر نمی ورزند. ...^{۴۹} از پروردگارشان - که (به گونه ای مطلق) فو آنهاست - می هراسند، و آنچه را مأمورند انجام می دهند. ...^{۵۰}

آیات ۴۹ و ۵۰ - «ما» در این آیه شامل غیر ذوی العقول می باشد، و «دابة» آنها را جاندار معرفی کرده - که در کل جهان وجود موجودند روی این اصل چنانکه در زمین جاندارانی وجود دارند در آسمانها نیز چنین است، و «الملائكة» که در برابر «دابة» است طبعاً از این جانداران بروند، گر چه در آیاتی که این تقابل وجود ندارد «دابة» کل جانداران را در بر دارد، چنانکه در اینجا مکلفان غیر ملائکه را هم شامل است. روی این اصل این آیه همچون آیه (۴۲:۲۹) است که از نشانه های قدرت و رحمت پرورگار آفرینش آسمانها و زمین است و آنچه از جانداران در این میان پراکنده ساخته، و هم او در آینده ای که بخواهد فاصله میان زمین و آسمانها را بر طرف ساخته و آنها را گرد هم می آورد.

اینجا فرشتگان با اوصافی شایان یاد شده اند: نخست اینکه از سجده و خضوع کامل برای خدا هرگز استکباری ندارند، و دیگر اینکه چنانچه در آیه (۵۰) آمده از پروردگارشان که - در کل - فو آنهاست - نه از نظر زمانی و مکانی بلکه از نظر مقام - پروا دارند، و در آخر هم آنچه به ایشان امر شود بجای می آورند، که این دلیل بر عصمت عملی فرشتگان افزون بر عصمت عقیدتی و معرفتی آنان است.

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِيسَىٰ فَارُهْبُونِ...^{۵۱}

و خدا فرمود: «دو معبود (برای خود) بر مگیرید» - تنها او خدایی یگانه است - «پس تنها از من (همین) من بهراسید.» ...^{۵۱}

آیه ۵۱ - اینجا همه مشرکان و ملحدان و کل مکلفان مورد این نهی اند که: هرگز دون خدا را اختیار نکنید، و جای این پرسش است که ملحدان کلا بی خدایند و مشرکان هم در انحصار دو خدائی ها نیستند، پس چرا این نهی فقط در مورد دو خدائی هاست؟

پاسخ این است که حتی ملحدان تا چه رسد به مشرکان دو خدائی هستند، یکی نفس اماره که خدای درونی شان است، و دیگر اینکه ملحدان خدائی را به ماده نخستین جهان داده اند، و مشرکان نیز خدا یا خدایان برونی شان در جمع خدای دوم و یا تولد یافته از خدای نخستین است، بالاخره این خدا و

هوای شیطان درونی است که انسان را به انحراف الحاد یا شرک به چهره های گوناگون وادار می سازد، چنانکه در آیاتی مانند (۴۵:۲۳) و (۲۵:۴۳) از خدای درونی هوای نفس سخن بمیان آمده که: خدایش را هوایش پنداشته است.

روی این پایه این آیه کل منحرفان از توحید را در بردارد، و حتی موحدان ریاکار را هم شامل می شود، که در عین موحد بودنشان جنبه خودنمایی را در کارهایشان بر مبنای هوای نفس منظور دارند. و اگر اینجا تنها چند خدائی مورد نهی بود بجای "الیهین اثنین" «آلهه» بود که دو خدا بیشتر را شامل است.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ ۚ... ۵۲

و آنچه در آسمان ها و زمین است از اوست، و طاعت پایدار خالصانه (نیز) از آن اوست. پس آیا از غیر خدا پروا می دارید؟ ... ۵۲

آیه ۵۲ - «واصباً» دین و طاعت خالصانه را در انحصار خدا دانسته، که کل طاعت های الحادی، شرکی و ریایی را نفی می کند.

وَمَا بِكُمْ مِّنْ نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ ۚ... ۵۳ ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ۚ... ۵۴ لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَهُمْ فَتَمْتَعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۚ... ۵۵

و هر نعمتی که دارید از خداست. سپس چون آسیبی شما را در رسد سوی او زاری کنان همچون وحشیان روی می آورید. ... ۵۳ سپس هنگامی که (آن) زیان را از شما برگرفت، ناگهان گروهی از شما به پروردگارشان شرک می ورزند. ... ۵۴ (بگذار) تا آنچه را به ایشان داده ایم کفر یا کفران کنند: «اکنون (از نعمت هایم) برخوردار شوید، پس در آینده ای دور خواهید دانست». ... ۵۵

آیات ۵۳ تا ۵۵ - این آیات بیانگر نماد فطری توحید است که منحرفان از توحید بهنگام زیان و کوتاه بودن دستشان از هر کمک محسوسی، از عمق درون فطرتشان فریادگر توحیدند، که در آن هنگامه سخت ناخود آگاه خدا را می خوانند، و زایل شدن زیانشان را از او می طلبند، ولی چون آن زیان را برطرف ساخت مجدداً به حالت شرک بازگشت می کنند.

آیات فطرت: (۳۰:۳۰) و (۷:۱۷۲) و آیاتی دیگر بر این محور آمده که در جاهای مناسب خود مفصلاً مورد بحث است.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ ۚ... ۵۶ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَنَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ۚ... ۵۷

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ۝٥٨... ۝٥٩ يَتَوَرَّى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۝٥٩... ۝٦٠ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّى وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝٦٠... ۝٦١

و از آنچه روزیشان دادیم نصیبی برای آن چه (از بتان و طاغوتان) نمی دانند می نهند. به خدا سوگند بی چون از آنچه به دروغ بر می بافتید، بی امان بازخواست خواهید شد. ۝٥٩... ۝٥٨ و برای خدا دخترانی می نهند. منزّه است او. حال آنکه برای خودشان است آنچه دلخواهشان است. ۝٥٧... ۝٥٨ هنگامی که یکی از آنان را به دختر مزده آورند، چهره اش سیاه می گردد در حالی که خشم (و اندوه) خود را فرو برنده است. ۝٥٨... ۝٥٩ از بدی آنچه بدو بشارت داده شده، از قبیله (ی خود) بسی پنهان می شود. آیا او را با خواری نگه دارد یا در خاک پنهانش کند؟ وه چه بد داوری می کنند. ۝٥٩... ۝٥٨ نماد زشت برای کسانی است که به آخرت ایمان ندارند. و برترین نماینده از آن خداست و او است عزیز حکیم. ۝٦٠... ۝٦١

آیه ۶۰ - اینجا بطور کلی مثل و نمایانگر اعلی را ویژه خدا دانسته، و در آیه (۳۰:۲۷) این مثل اعلی را در کل جهان آفرینش نمودار می کند، بدین معنی که کل آفریدگان بادرجاتشان بهترین گواه قطعی بر این ربوبیت یگانه اند، و نماینده های شایسته - گرچه برای شایستگان از آفریدگار و آفریدگان - درجاتی دارند، لکن نماینده های آفریدگار بگونه ای مطلق از نماینده های دیگران برترند، در حالی که خود این نماینده های ربانی هم دارای درجاتی هستند که برترینشان محمد و محمدین (صلی الله علیه و آله) می باشند.

در آیه (۴۲:۸۱) همانندی آفریدگار را کلا از ذات، صفات و افعال حضرت حق I سلب کرده، ولی در این آیه مَثَل را - که با مَثَل تفاوت دارد - برای حضرتش اثبات کرده، و روی این اصل خدا مَثَل و نماینده والا دارد، ولی مَثَل و ماندنی ندارد، و چنانکه اشاره شد، از جمله نمایندگان ربانی حضرتش پیامبران و بویژه خاتم آنان می باشد، چنانکه در (۲۴:۳۶) تنها مَثَل نور و هدایت و رحمتش را در بیوت وحی و عصمت محمدی و محمدیان (صلی الله علیه و آله) دانسته است، این مَثَل و مَثَلهای خداست، و بر مبنای آیه مورد بحث مَثَل و نماینده منکران آخرت بسی زشت و نازیباست، و در این میان مَثَل مؤمنان میانگین است، بدین معنی که همچنانکه مؤمنان - در عین اختلاف مراتبشان - نموده‌ها و نمادهایشان کلا ایمانی است، ولی بی ایمانان در این هر دو نمود و نمادشان همان بی ایمانی است، چنانکه در آیاتی چند نیز این حقیقت وانمود شده است .

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَحْزِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ... ٦١ -

و اگر خدا مردم را به (سزای) ستمشان بازخواست کند، هیچ جنبنده ای بر روی زمین باقی نگذارد ولی (کیفر) آنان را تا وقتی معین واپس می نهد. پس هنگامی که اجلشان در رسد، ساعتی [زمانی] نه (می توانند از آن) تأخیر بخواهند و نه (می توانند از آن) پیشی جویند. ... ٦١ -

آیه ٦١ - اینجا باز خواست دنیوی از ستمکاران بدین گونه وانمود گشته که اگر - بر فرض محال - همین جهان تکلیف جایگاه جزای ظالمان بود خدا هیچ جاننداری را باقی نمی گذاشت، بدین معنی که در حاشیه ناکامی ستمکاران کل جانداران جهان - که مورد بهره گیری آنان می باشند - پیش از آنان نابود می شدند، و یا میان این دو گروه جدائی حاصل می شد که «ما ترک» هر دو ناکامی مکلفان را شامل است.

اینجا این پرسش مطرح است که جزای ظلم و بهره ظالمان است، پس چرا دیگر جانداران که احیاناً ظلمی هم نکرده اند باید در آتش آنان بسوزند؟

پاسخ این است که آنها که در این مجازات هلاک می شوند، یا در باز داری از ظلم سکوت کرده اند، که طبعاً مقصرد و ظالم، و یا سکوت نکرده اند، بلکه بر علیه آن ستمکاران فریاد گریخته و همواره نهی از منکر نموده اند، لکن هر سوختنی بر مبنای عذاب نیست، بلکه بالاخره مرگ هر جاننداری فراخواهد رسید، و اگر این مرگ، مرگ زود هنگام باشد - که اجل معلق است - برای این مؤمنان ترفیع درجه خواهد بود، چنانکه برای ستمکاران عذاب است، وانگهی نابودی سایر جانداران پیش از هلاکت ظالمان از این جهت نیز هست که دست این نابکاران از بهره برداری از این جانداران کوتاه گردد، که این خود عذابی فو عذاب است، و اگر مؤمنان نیز در ضمن این جانداران نابود گردند بعنوان محرومیت ظالمان است از دسترسی به داد و ستد عادلانه آنان، که در این صورت دستهایشان از این دو بهره برداری حیوانی و انسانی کوتاه می گردد، و بالاخره اینجا تنها بحث مرگ بمیان نیامده، چنانکه در جهنم، برزخ و قیامت در عین عذابهای مرگبارشان نمی میرند، تازمانیکه جزای شایسته خود را ببینند، و این آیه بیانگر این حقیقت است که اگر جهان تکلیف محل جزا بود همانگونه که جزای ظالمان در برزخ و معاد محقق است، اینجا نیز تحقق می یافت، لکن پروردگار بر حسب حکمت ربانی این نابکاران را تا مدتی در عالم تکلیف مهلت میدهد، و چون مرگشان فرا رسد لحظه ای عقب و جلو نخواهد افتاد.

اینجا جای این پرسش است که تأخیر نیافتادن مرگ بجای خود، ولی جلو افتادنش به چه معناست؟ پاسخ این است که اجل در این آیه به معنای خود مرگ نیست، بلکه به معنای حکم مرگ است و این

حکم که بدست فرشتگان مرگ خواهد بود پیش از زمان تحقق یافتن مرگ است، و چون حکم حکم ربانی است نه از زمان واقع شدن مرگ پیش می افتد و نه تأخیر می گردد، بعبارت دیگر اگر مقصود از "جاء أجلهم" خود مرگ باشد که تأخیر و تقدم ندارد، بنابراین همانگونه که گفته شد این أجل أجلی است که امکان ذاتی جلو یا عقب افتادنش وجود دارد، ولی در حکمت ربانی وقت معینی دارد که همان زمان مقرر مرگ است و نه خود مرگ.

و چرا این أجل تنها راجع به ظالمان آمده و نه دیگران؟ زیرا أجل ظالمان که به مقتضای ظلمشان می باشد حتمی است، چه پیش از أجل مسمی وجه همراه با آن، لیکن أجلهای معلق دیگران حتمی نیست، زیرا امکان تأخیر اینگونه آجال باخیرات و مبرّاتی وجود دارد، - بنابراین ظالمان که عمل خیری ندارند اجل معلقشان هم مانند اجل حتمیشان حتمی است، و آجال معلق دیگران حتمی نیست.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَ أَنََّّهُمْ مُفْرَطُونَ ... ٦٢ - تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ وَ لِيَهُمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ... ٦٣ -

و چیزی را که هرگز خوش نمی دارند، برای خدا می نهند، و زبانشان دروغ پردازی می کند که: بی امان نیکوترین (زندگی) از آن ایشان است. بی چون آتش برای آنان است، و همانان به راستی از حد در گذشتگانند. ... ٦٢ - به خدا سوگند، به راستی سوی امت های پیش از تو (رسولانی) به درستی فرستادیم. پس شیطان اعمالشان را برایشان آراست. پس امروز (هم) سرپرستشان (هم) اوست، و برایشان عذابی دردناک است. ... ٦٣ -

آیه ٦٣ - "الی امم" در این امتهای مکلف اعم از انسان و غیر انسان را شامل است، زیرا آیاتی مانند "وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ" (٣٥:٢٤) و بویژه آیه "وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ" (٦:٣٨) رسالتهای ربانی را با درجاتشان شامل کلیه مکلفان دانسته است.^{٢٢}

وَ مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ... ٦٤ -

و ما (این) کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده اند، برایشان توضیح دهی. حال آنکه برای مردمی که ایمان می آورند، هدایت و رحمتی (جاودانه) است. ... ٦٤ -

آیه ٦٤ - در این آیه خدای تعالی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را مأمور کرده تا بوسیله قرآن اختلافات میان کل مکلفان را بر طرف سازد.

٢٢ تفصیل این مطلب در آیه انعام (٦:٣٨) گذشت.

در اینجا برخی چنین پنداشته شده که باید پیامبر(صلی الله علیه وآله) بایان خویش قرآن را برای مردم تبیین کند، لکن این پندار ناصواب است، زیرا بیان قرآن از سایر بیانات برتر می باشد، و این آیه شریفه همانند آیه چهل و چهارم - چنانکه گذشت - تنها بدین معناست که پیامبر(صلی الله علیه وآله) با در دست داشتن خورشید جهان افروز قرآن دلها را روشن سازد، پس نور پاشی قرآن خودکفا و به وسیله پیامبر و سایر معصومان و پیروان واقعی شان تحقق می یابد، و نه آنکه اینان از خود پرتوی بر پرتو قرآن بیفزایند.

چنانکه آیه (۶۵) آب آسمانی را نمادی برای قرآن، و زمین را زمینه ای برای نزول آن دانسته، که در این میان پیامبر قرآن تنها فرود آورنده این نور حیاتبخش آسمانی است. گرچه خود هم بدین وسیله نور است که "نور علی نور" است، نور اصلی: قرآن، و فرعیش پیامبر قرآن است.

وَاللّٰهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ... ۶۵- وَ إِنَّا لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ... ۶۶- وَ مِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ... ۶۷-

و خدا از آسمان آبی فرود آورد. پس با آن زمین را بعد از مرگش زنده کرد. قطعاً در این (رحمت بزرگ) برای مردمی که (حق را) می شنوند به راستی نشانه ای (بزرگ برای حق شناسی) است. ... ۶۵- و محققاً در چهارپایان برایتان همانا عبرتی است، از آنچه در شکم هایشان است از میان سرگینی و خونی، شیری ناب به شما می نوشانیم (که) برای نوشندگان گواراست. ... ۶۶- و از میوه های درختان خرما و انگور، باده ای مستی بخش، و رزقی نیکو برای خود بر می گیرید. بی گمان در این (جریان) برای مردمانی که خردورزی می کنند نشانه ای بس بزرگ است. ... ۶۷-

آیه ۶۷ - این آیه مکی همچون آیاتی دیگر - که در دو عهد مکی و مدنی نازل گردیده کل مسکرات، و مواد مست کننده را تحریم نموده است، البته سیاست تدریج در بیان احکام مقتضی همین جریان بوده که تحریم مست کننده ها حالت تدریجی داشته باشد، اما اینکه - معمولاً گمان می شود - شراب در مکه حلال بوده و بعداً در مدینه حرام گشته پنداری ناصواب است، زیرا اولاً خمر در کل شرایع الهی حرام بوده است، چنانکه در چهارده آیه تورات و فروعش و چهار آیه انجیل به شدت حرام گشته است، ثانیاً هر چیزی که با عقل منافات دارد و آنرا زایل کرده یا سبک می کند حرام است، چرا که عقل

فرودگاه شریعت ربانی است و چگونه ممکن است هواپیما فرودگاه خویش را ویران سازد که این خود تناقضی آشکار است.

در این آیه بدست آوردن خوردنی ها را از موادی شایسته همانند خرما و انگور نخست دلیل بر اراده لطیف ربانی دانسته و انگاه با جمله "رزقاً حسناً" سَکَر را رزقی بد خوانده، و این دو جریان را نشانه ای ربانی برای خردمندان دانسته است، بدین معنی که اگر عقلاً اندیشه کنند خواهند دانست که علت حرمت سَکَر زایل شدن عقل است، و اینکه "رزقاً حسناً" را در مقابل «سَکراً» آورده خود دلیل بر نگوهیده بودن سَکَر است، و طبعاً هر نکوهیده ای نزد خدا حرام است که حرمت «سَکَر» و حلیت "رزقاً حسناً" خود مقتضای عقل است و چون "تتخذون منه" کل اتخاذها و فرآوردههای خرما و انگور را در انحصار «سَکَر» و "رزقاً حسناً" دانسته، آب خرما و انگور ثلثشان نشده غیر سَکَر را کلاً حلال دانسته که "رزقاً حسناً" است، و آیا رزِ نیکوی و حیانی حرام و نجس است؟!.

سَکَر در لغت همان مسکر و مست کننده است، گرچه گروهی سعی کرده اند آنرا به معنای سرکه بگیرند، حال آنکه اولاً سرکه روزی بد نیست، بلکه از بهترین فرآورده های خرما و انگور است، و ثانیاً لفظ سَکَر تنها در لغت حَبْشی بمعنای سرکه است، و اگر اینجا مراد سرکه بود بمقتضای فصاحت قرآنی و شمولیت لفظ باید (خَلْ) می آمد.

برخی هم سَکَر را به معنای حیرت و سکون گرفته اند که این منافاتی با معنای مسکر ندارد، زیرا در عقل سکون و سرگردانی ایجاد می کند، برخی دیگر هم آنرا شکر دانسته اند که البته این خیلی عجیب است، زیرا شکر در لغت عربی اولاً سُکَّر است و نه سَکَر در ثانی شکر از فرآورده های خرما و انگور نیست، و در جمع سَکَر بهترین لفظ نمایانگر مستی است که چون در برابر "رزقاً حسناً" آمده بسیار نکوهیده است.

در این آیه فرآورده های خرما و انگور را دو نوع دانسته و نه بیشتر، نخست سَکَر: سُکَرآور: مست کننده، و دیگر روزی نیکو، روی این اصل تمامی فرآورده های خرما و انگور بجز سَکَر از نظر ربانی روزی نیکوست، که از جمله آنها آب انگور و خرمای ثلثان نشده است که هرگز مستی نمی آورد، گرچه برخی آنرا حرام دانسته و برخی دیگر نجس نیز می دانند، که هر دو مخالف با این نص قرآنی است، و روایاتی هم که در این زمینه آمده در برابر نص این آیه بوده و قطعاً جعلی است، و طبق آیاتی قرآنی و فرمایشات معصومین (علیهم السلام) باید بر دیوار زده شوند به ویژه استدلالی که در بین حرمت دو ثلث آب انگور و خرما برای شیطان و حلیت ثلث باقیمانده آنها تکرار شده، و آیا این دو ثلث حرام

به شیطان واگذار شده که برایش حلال است؟ وانگهی بر این مبنا آب انگور و خرما کلامخلوطی از دو ثلث حرام غصبی و یک ثلث حلال است.

اینجا باید گفت بر سه ثلث عقل جاعلان این روایت سقوط کرده است.

نخستین گام حرمت خمر از همین آیه آغاز می گردد، سپس در آیه (۴:۴۳) نماز خواندان در حالت مستی را حرام دانسته، و این چه حرمت شدیدی است که از بزرگترین واجبات بمنعت بعمل می آورد، و بلکه آنرا از محرمات هم می داند، سپس در آیه (۲:۲۱۹) شراب خواری را إثمی بزرگ خوانده، و از آنجا که در ۴۸ آیه مکی و مدنی: إثم: پیامد بد - را حرام دانسته، این إثم بزرگ گناهی بسیار بزرگ است، و در آخر کار در آیه مائده بالحنی بسیار تند آنرا از محرماتی بس بزرگ دانسته، و پیش از آیه مورد بحث هم آیه اعراف کل اثمها را حرام شمرده که اضافه بر این آیات چهارگانه تحریم شراب چهل و هشت آیه اثم هم آنرا حرام داند.

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ...^{۶۸} ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَنُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ...^{۶۹}

و پروردگارت به سوی زنبور عسل وحی [؛ الهام غریزی] کرد که: «از کوه ها و از درختان و از آنچه داربست (و چفته سازی) می کنند، خانه هایی برای خود بگیر.»...^{۶۸} «سپس از همه ی میوه ها بخور. پس راه های پروردگارت را (در این راه) ناگزیر فرمانبردارانه، پیوی.» (آن گاه) از درون شکم هاشان، آشامیدنی ای که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید (و) در آن برای مردمان درمانی (فراوان) است. در این (جریان زنبوران) برای گروهی که اندیشه می کنند بی گمان نشانه ای همواره بزرگ است...^{۶۹}

آیات ۶۸ و ۶۹ - وحی دارای درجاتی است؛ اولین درجه اش وحی به زمین است، چنانکه در سوره زلزال آن را دستگاه گیرنده و فرستنده صداها و سیماهای مکلفان دانسته شده، مرحله بعدی وحی به زنبور عسل است که در همین آیه مورد بحث است، و فراتر از این وحی به برخی مؤمنان است، چه غیر معصوم مانند مادر موسی (۲۸:۷) و یا معصوم مانند حضرت مریم و صدیقه طاهره و ائمه معصومین (علیهم السلام) اجمعین، و سپس وحی رسالتی است که احکام الهی را در بر دارد.

و «ریک» که خطابى به بزرگترین پیامبران ربانى حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) است، اشاره ای است بس لطیف که وحی ربانى به زنبور عسل در رشته وحی رسالتی است گرچه نقطه آغازینش پس از وحی به زمین می باشد.

این دو آیه پیرامون زنبور عسل و فرآورده های اوست، این حشره تنها حیوانی است که خدای تعالی کند و ساختن و تحصیل و تحویل عسلش را در انحصار وحی دانسته، و چنانکه در وحی رسالتی ربانى در جریان هدایت ارواح مکلفان هیچگونه خطا و نابسامانی نیست، در شفا و بهداشت بدنهایشان نیز عسل دارای همین نقش است، که برای تمامی بیماری ها و نارسائی های بدنى بهبودی شایسته دارد، زیرا نخست این فرآورده به رمز و حیانی پروردگار است، و در ثانی این وحی تمامی ثمرات شایسته را در بر دارد، روی این اصل بهره گیری از عسل بهره گیری از کل ثمرات و روئیدنی های شایسته زندگی است.

زندگی زنبور عسل سرشار از تنظیمات و مقرراتی بس دقیق است که نویسندگانی چند پیرامونش کتابهایی نگاشته اند که در تفسیر الفرقان بطور مفصل آنرا یاد کرده ایم.

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّيْكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ اِلٰى اَرْذَلِ الْعُمُرِ لَكُمْ لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ ۝۷۰

و خدا شما را آفرید؛ سپس (جانهای) شما را برمی گیرد. و بعضی از شما تا خوارترین (دوره‌ی) سال های زندگی [:فرتوتی] باز گردانده می شود، تا پس از دانستنی اندک (دیگر) چیزی نداند. بی گمان خدا بسی دانایی بسیار تواناست. ۷۰-۷۱

آیه ۷۰ - اینجا "ارذل العُمُر" - بمعنای پست ترین مراحل زندگی - همان زندگی آغازین هنگام ولادت است، نه زندگی درون رحم مادر، زیرا «يُرَدُّ» نظر به بازگشت انسانهای سالخورده به حالت اولیه زندگی شان دارد، که در بُعد انسانی نادان بوده اند و آیا این برگشت به رحم مادر است؟! هرگز، بلکه برگشت به حالت نوزادی است که هیچ چیز از جریانات انسانی را نمی داند و تنها حالت خور و خواب حیوانی است، و ولادت همان آغازگر عمر انسانی است و پیش از آن که در رحم مادر بوده، بخشی از آن بی جان و بخشی دیگرش هم حالت انسانی چندانی نداشته است.

"ارذل العُمُر" بعنوان قاعده کلی است که استثناءاتی مانند حضرت نوح(علیه السلام) و ولی امر(صلوٰه الله علیه) دارد که افزونی عمرشان خود افزونی بر کار آمد دعوت ربانى آنان بوده و هست، مانند سایر معصومان یا غیر معصومانی که به سالخوردگی رسیدند لکن "ارذل العُمُر" شامل احوالشان نگردیده،

بلکه به افضل العمر رسیدند که افزون شدن عمرشان خود افزونی در کمالاتشان و دعوت ربانیشان بوده است.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ... ۷۱_ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْزَلِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ... ۷۲_

و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر فزونی داد. پس کسانی که (در روزیشان) فزونی یافته اند، روزی خود را به زرخیدن خود نمی دهند تا در آن با هم برابر باشند. پس آیا با نعمت خدا (او را) انکار (و انگار) می کنند؟... ۷۱_

و خدا برایتان از خودهاتان همسرانی نهاد، و از همسرانتان برایتان فرزندان و نوادگانی قرار داد، و از پاکیزه ها (ی مواد زندگی) روزیتان داد. پس آیا به باطل ایمان می آورند و (هم) ایشان به نعمت خدا (شان) کفر می ورزند؟... ۷۲_

آیه ۷۲ - «بنین» شامل کلیه فرزندان اعم از پسران و دختران است، چنانکه «حَفَدَةً» هم شامل نواده گانی پسر و دختری می باشد، بنابراین «بنین» تنها پسران نیست و «حَفَدَةً» هم تنها نوادگان دختری نمی باشند.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ... ۷۳_ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ... ۷۴_ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّْا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ... ۷۵_ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ... ۷۶_ وَاللَّهُ غِيبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ... ۷۷_

و از مادون خدا چیزهایی را می پرستند که از آسمان ها و زمین به هیچ وجه اختیار روزی ای برایشان و (نیز) توان آن را (هم) ندارند. ... ۷۳_ پس برای خدا مثل هایی (ناروا) نزنید، که خدا به راستی

می داند و شما نمی دانید. ... ۷۴_ خدا مَثَلی زده است: «بنده ای مملوک را که هیچ کاری از او بر نمی آید، آیا (او) با کسی که به وی از جانب خود روزی نیکو داده ایم و او از آن در نهان و آشکاران انفا می کند یکسانند؟» سیاس خدای راست. (نه) بلکه بیشترشان نادانی می کنند. ... ۷۵_ و خدا مَثَلی (دیگر) زد: «دو مرد هستند که یکی از آنها لال است (که) کاری از او بر نمی آید حال آنکه سربرار سرپرستش (نیز) می باشد. به هر جا که او را می فرستد هیچ خیری (به همراه) نمی آورد. آیا او با کسی که به عدالت فرمان می دهد و بر راهی بس راست است یکسان است؟» ... ۷۶_ و نهان آسمان ها و زمین تنها از خداست. و کار ساعت [: قیامت] جز مانند یک چشم برهم زدن یا او نزدیکتر (از آن) است. به راستی خدا بر هر چیزی بسی تواناست. ... ۷۷_

آیه ۷۷ - «أَوُ» میان چشم برهم زدن و نزدیکتر از آن برای دیدن نیست، بلکه به منظور ملحق کردن مجهول به معلوم است، چشم برهم زدن بر همگان معلوم است، ولی کمتر از آنان چندان مشخص نیست، بویژه اگر واحد زمان ربوبی باشد، که واحد حرکت نخستین ماده اولیه است، و اَحَدی جُز خدا به آن آگاهی ندارد، ساعت آخرین هم به همین معناست، گرچه دارای دو بُعد است: نخست زمان مردن همگان، و سپس زمان زنده شدنشان که هر یک بر همین واحد زمان تحقق خواهد یافت.

و ذیل آیه که خدا را بر هر چیزی توانا خوانده، توانائی این دو جریان نفی و اثبات همگانی را در "هو أقرب" که ظاهراً همین واحد زمان ربوبی می باشد نیز ثابت کرده است.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ... ۷۸_

و خدا شما را از شکم های مادرانتان - در حالی که چیزی نمی دانید - بیرون آورد، و برای شما گوش ها و چشم ها و دل های فروزان نهاد؛ شاید سپاسگزاری کنید. ... ۷۸_

آیه ۷۸ - "السمع" و الأبصار والأفئدة" کل دستگاههای گیرنده - ظاهری و باطنی - معارف انسانی است، که بدون اینها جمع هیچ انسانی تنها با فطرت و عقل و اندیشه درونی خودکفا نیست، بلکه باید با چشم بَصَر و بصیرت بنگرد، و علاوه بر گوش ظاهری باگوش هوش بشنود، و در جمع شنیده ها و دیده های شایسته را به سینه و سپس قلب تحویل دهد، و با پاکسازی قلب از کل تاریکی ها آنرا به فواد تبدیل کند، فوَاد در بُعد انسانی و ایمانی به معنای قلب آکنده از نور است، چنانکه راجع به رسول الله (صلی الله علیه وآله) چنین آمده: "ما كذب الفؤاد ما رأی" (۵۳:۱۱) و در مقابلش برخی فوَادها مملو از تاریکی است که هرگز روزنه ای از نور ندارد، چنانکه نسبت به کافران مطلق آمده: "نار الموقدة التي تطلع على الأفئدة" (۱۰۴:۷): آتش افروخته خدا که بر دلهای کافران احاطه دارد، زیرا محیط این دلهای

تنها آکنده از تاریکی هاست در جمع «فؤاد» ایمانی آکنده از نور و هدایت، و «فؤاد» بی ایمانی پر از نار و تاریکی ضالانست.

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ...^{۷۹} وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَثًا وَمتَّعًا إِلَى حِينٍ...^{۸۰} وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُم سَرَ بَيْلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ وَ سَرَ بَيْلَ تَقِيكُمْ بِأَسْكُم كَذَلِكَ يَتِمُّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ...^{۸۱} فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ الْمُبِينُ...^{۸۲}

آیا سوی پرندگانی که در فضای آسمان رام شده اند ننگریسته اند؟ جز خدا کسی آنها را (از سقوط) نگه نمی دارد. به راستی در این (قدرت نمایی) برای مردمی که ایمان می آورند همانا نشانه هایی است...^{۷۹} و خدا برایتان از خانه هایتان آرامشگاه (هایی) قرار داد. و از پوست های حیوانات نعمتوار برایتان خانه هایی نهاد (که) با آن ها هنگام جابه جا شدنتان و هنگام ماندنتان سبک بار باشید، و از پشم ها و کرک ها و موهای آنها وسایل زندگی و بهره ای تا زمانی (معین قرار داد).^{۸۰} و خدا از آنچه آفریده برای شما سایه بان هایی قرار داد. و از کوه ها برایتان پناهگاه هایی نهاد. و (نیز) برای شما تن پوش هایی مقرر کرد (که) شما را از گرما حفظ می کند، و تن پوش هایی که شما را از ناراحتی ها و برخوردها (ی سرما و برخوردهای جنگی و غیر آن) نگه می دارد. این گونه (خدا) نعمتش را بر (سروسامان) تان تمام می گرداند، شاید شما (به فرمانش) گردن نهید.^{۸۱} پس اگر (از حق) رویگردان شوند، پس بر تو فقط ابلاغ روشنگر است...^{۸۲}

آیه ۸۲ - این "البلاغ المبين" که وظیفه ویژه رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) است بیانگر این حقیقت است که هر دو ثقلش مخصوصاً ثقل اکبر: قرآن شریف، بلاغ مبين است، که روشنگری و رسائی آن در قلّه ربانیت بیان است، بر خلاف آن خیال‌بافانی که قرآن را نه مبين می دانند و نه بین، بلکه انرا ظنی الدلالة می پندارند.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ...^{۸۳}

نعمت خدا را می شناسند، سپس منکر آن می شوند و بیشترشان کافرانند...^{۸۳}

آیه ۸۳ - "اکثرهم الکافرون" اقلیت برابرشان را غیرکافر دانسته، با آنکه هر دوشان مشمول "يعرفون" نعمه الله ثم يذكرونها" می باشند.

حل این معضل این است که انکار کنندگان نعمت شناخته شده خدا در صورت عناد کافرنده، ولی در صورت تقصیر تنها مقصرند که با اصل ایمانشان چندان منافاتی چندان ندارد.

مانند مؤمنان فاسق که با معرفت نعمت های ربانی در عمل گوئی آن را انکار و انگار کرده نادیده می گیرند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ۝۸۴

و روزی از هر امتی گواهی بر می انگیزیم، سپس به کسانی که کافر شدند رخصت (سخنی) داده نمی شود، و ایشان مورد سرزنش هم قرار نمی گیرند (که این شایستگی را هم ندارند). ۝۸۴

آیه ۸۴ - این آیه بازگوی شهادت و گواهی بر امتهاست که برای هر یک از امتهای رسالتی در روز جزا شهادی مقرر است، و رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) بر حَسَبِ آیه (۲:۱۴۳) شاهد بر امامان و امامان نیز شاهد بر دیگرانند، و بر حَسَبِ آیه (۸۹) همین سوره حضرتش بر تمامی پیامبران که شاهدان امتهای خویشند نیز بر خود مؤمنان شاهد و گواه است.

وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۝۸۵

و کسانی که ستم کردند هنگامی که عذاب را ببینند (از عذابشان) کاسته نمی گردد و نه ایشان مهلت می یابند. ۝۸۵

آیه ۸۵ - «لا یخفف» اینجا بیانگر تخفیف ناپذیری عذاب مقرر است که بر حسب آیاتی چند عذابی فاضلانه و کمتر از استحقاق عادلانه است.

وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ۝۸۶

و هنگامی (هم) کسانی که شرک ورزیدند شریکان خود را ببینند گویند: «پروردگارانمان! این هایند شریکان ما که مادون تو می خوانده ایم.» پس (شریکان) گفته ی آنان را به سویشان می افکنند که: «شما دروغگوید.» ۝۸۶

آیه ۸۶ - اینجا بتان و طاغوتان و سایر معبودان دروغین به روز جزا یکصدا بت پرستان را در این پرسشها تکذیب می کنند نخست تکذیب در اصل بت پرستی که بسی ناروا و گمراه بوده است، سپس اینگونه تکذیب می کنند که گمراهان ابتدا هواهای نفسانی خود را می پرستیدند که در نتیجه به پرستش دیگران دست یازیده اند، در بُعد سوم شایستگی که نا بجا مورد عبادت اینان واقع شده اند معبود بودنشان را از اصل تکذیب می کنند.

وَأَقْبُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ...^{۸۷}—

و آن روز سوی خدا سر تسلیم (شان) را فرود می آورند، و آنچه را که به دروغ بر می بافته اند از نظرشان ناپدید گردد. ...^{۸۷}—

آیه ۸۷ - "و القوا..." بیانگر تسلیمشان بروز جزا در برابر خداست که بناچار از شرک گذشته خود پشیمانند.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَهُمْ عَذَابًا فَوْا الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ...^{۸۸}—

کسانی که کافر شدند و (دیگران را هم) از راه خدا بازداشتند، به سبب آنچه افساد می کرده اند عذابی بر عذابشان افزودیم. ...^{۸۸}—

آیه ۸۸ - "عذاباً فو العذاب" بدین معناست که عذابی برای کفرشان و عذابی هم برای گمراه کردن سایرین دارند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ...^{۸۹}—

و (به یاد آور) روزی (را) که در هر امتی گواهی بر ایشان از خودشان برانگیزیم و تو را (هم) بر (همه‌ی) اینان گواه آوریم. و این کتاب را به تدریج بر تو فرو فرستادیم در حالی که برای هر چیزی روشنگر است، و (نیز) هدایت و رحمت و بشارت برای اسلام آوردندگان است. ...^{۸۹}—

آیه ۸۹ - اینجا - چنانکه در آیه (۸۴) اشاره شد - خدا برای هر یک از امت‌های رسالتی گواهی از میان خودشان بر می انگیزد، و در این میان تنها پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) است که برکل شهیدان و مشهودان گواه است، چنانکه در (نبوئت هیلد): وحی کودک فرماید: محمد (صلی الله علیه و آله) جمله و کل است.^{۲۴}

و این "تبیاناً لکل شیء" درباره قرآن افزون بر کل تکالیف تصیریحات و اشاراتی هم نسبت به علمی که هنوز برای بشر پنهان بوده و هست دارد، و در هر صورت "کل شیء" حداقل هر آنچه را مورد نیاز تکلیفی مکلفان می باشد شامل است، و نه آنکه هر ریز و درشتی را از موضوعات و احکامی غیر ضروری در بر گیرد، مانند اینکه داروسازی بگوید هر چیزی نزد من موجود است که تنها مقصود داروهاست، قرآن هم که داروی هدایت و رحمت و نیز بشارت از برای تسلیم شدگان در برابر حق

۲۴ حرف میم ص ۳۷ تا ص ۴۰ تا خط چهارم بشارات عهدین.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ١٠٠٠٠

آیه ۹۰ - این آیه از نظر عمومیت دعوت قرآنی به انجام واجبات و ترک محرمات - چه اصلی و چه فرعی - در سراسر قرآن بی نظیر است که پیامبر نازنین (صلی الله علیه وآله) گهگاه برای مکلفان بازگو می کرد، و نیز تلاوت این آیه در خطبه های جمعه و عیدین فطر و قربان از واجبات است، و این خود نتیجه عمومیت دعوت اسلام در این آیه است.

سپس جایگاه احسان است که در هر صورت رجحان دارد، و گاهی افزون بر عدل واجب است، مانند احسان به یتیمان، پدران، مادران، بینوایان و... که آیاتی چند علاوه بر عدالت، احسان را که بالاتر است نسبت به ایشان واجب فرموده است.

۷۹۳

سپس مثلی از منهیات و محرمات بمیان آمده: ۱- فحشاء ۲- منکر ۳- بغی: نخست «فحشاء» که در هفت جای قرآن به عدد هفت درب جهنم به لغت فحشاء، و چهار جا به لفظ فواحش، و سیزده جا به لفظ فاحشه - که در جمع بیست و چهار مرتبه است - یاد گشته.

اصولاً فحشاء یا فواحش و فاحشه بمعنای گناه متجاوز است؛ که یا گناهی است که از حدّش فراتر رفته و باصطلاح کبیره می باشد، و یا گناهی متجاوز به دیگران است، گرچه از گناهان کبیره هم نباشد، و سوم جمع میان هر دو است که این مثلث در کل زوایایش فحشاء نامیده می شود و از مهمترین محرمات است.

دوم «المنکر»، منکر علمی، عقیدتی و عملی که در جوّ شریعت و ایمان کلاً ناپسند و مورد انکار متشرعان و مؤمنان است، بنابر این کل گناهانی را که در نزد همگان ناپسند است شامل می گردد، چنانکه پس از امر به معروف زمینه نهی از منکر است، و منکر تنها به معنای حرام نیست بلکه حرامی است که در نظر همگان محرّم و مسلم می باشد و این «منکر» فحشاء و غیر فحشاء را در بر دارد. سوم «البغی» که به معنای خواستن و جُستن گناه است که اعم از فحشاء و منکر می باشد، فحشاء مرحله اول زشتی است، و بغی در مرحله آخر و منکر در این میان میانگین بدی است.

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ... ۹۱- وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ... ۹۲- وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلِتُسَلِّنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ... ۹۳-

و هنگامی که با خدا پیمان بستید به پیمانتان وفا کنید، و سوگندها را پس از استوار کردنشان مشک کنید؛ حال آنکه محققاً خدا را بر خود ضامن (و گواه) قرار دادید. به راستی خدا آنچه را انجام می دهید می داند. ... ۹۱- و مانند آن زنی نباشید - که رشته‌ی تائیده‌ی خود را پس از محکم کردنی از هم گسست - که سوگندهای خود را میان خویش وسیله‌ی (فریب و) تقلب سازید (به خیال این) که گروهی از گروه دیگر (در داشتن امکانات) افزون باشند. فقط خدا شما را بدین وسیله می آزماید، و (نیز) برای اینکه روز قیامت در آنچه اختلاف می کرده اید برای شما آشکار سازد. ... ۹۲- و اگر خدا بخواهد بی چون شما را امتی یگانه می کند. ولی هر که را بخواهد بیراه می کند و هر که را بخواهد به راه می آورد. و به راستی از آنچه انجام می داده اید به درستی پرسیده خواهید شد. ... ۹۳-

آیه ۹۳ - در این آیه یگانگی مکلفان در بُعد ایمان - در پرتو اراده تکوینی پروردگار جهان - کلاً منفی دانسته شده چرا که این یگانگی مخالف اختیار و آزمایش است، لکن در همین زمینه حکمت آمیز اختیار هر که بیراهه را اختیار کند خدا هم همچنان او را بیراه می کند و هر که در راه راست است خدا هم به همراه اوست، زیرا «یشاء» هر دو مشیت مکلفان و مشیت ربانی را شامل است که تا اینان چیزی را نخواهند خدا هم چیزی را برایشان نخواهد، چه ضلالت و چه هدایت، و احیاناً هم اگر در گمراهی عناد ورزند خدا راه شیاطین را برایشان را هوار ساخته تا به جزای عنادشان گم راهتر گردند، روی این اصل اصولاً مکلفین در امور تکلیفی هرگز مجبور نیستند و اگر هم بر فرض محال اجباری در کار بود، - چنانکه در ابتدای آیه آمده - تنها اراده هدایت همگانی بود و دیگر هیچ.

بانظری وسیعتر «کُم» که کل مکلفان در مثلث تاریخ تکلیفند "أُمَّةً وَاحِدَةً" بودنشان اعم است از اصل شریعت و اجبار در آن، و نیز در اصل آفرینش که از نظر عقولشان و دریافته‌هایشان یکسان باشند، و این مثلث ظاهراً مشمول "أُمَّةً وَاحِدَةً" می باشد: ۱- وحدت در سنخیت آفرینش که یکسان فکر کنند و یکسان عمل نمایند. ۲- وحدت در شریعت چنانکه در آیه (۵:۴۸) آمده که: از برای هر کدام از مکلفان پنج گانه شریعتی مقرر کردیم تا این اختلاف شرایع آزمونی برای آنان باشد. ۳- مقصود از جعل "جعلکم أُمَّةً وَاحِدَةً" اجبار کل مکلفان بر طاعت الهی باشد چه با شریعت واحد، و چه با اختلاف شرایع، و این "ولکن یضل من یشاء" بعنوان زمینه امتحانی در این مثلث مقرر گشته است.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَنَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمُ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ... ۱۳_ وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ... ۱۵_

و سوگندهای خودتان را دستاویز تقلب میان خودتان قرار مدهید تا گامی بعد از استواریش بلغزد، و شما به (سزای) آنچه (دیگران را) از راه خدا بازداشته اید بدی را بپوشید. و (اگر چنان کنید) برای شما عذابی بزرگ است. ... ۱۴_ و با پیمان خدا بهایی ناچیز را نخرید. تنها آنچه نزد خداست - اگر می دانسته اید - (هم) آن برایتان نیکی ای است. ... ۱۵_

آیه ۹۵ - معنای اینکه پیمان خدا را بابهایی اندک معاوضه نکنید این نیست که معاوضه اش بابهای زیاد ممنوع نباشد، بلکه بدین معنی است که در برابر پیمان خدا تمامی ثمنها کم و بی ارزش است.

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ... ۱۶_

آنچه نزد شماست نابود می شود و آنچه نزد خداست پایدار است. و همواره کسانی را که شکیبایی کردند

به بهتر از آنچه عمل می کردند، همانا پاداش خواهیم داد. _..._ ۹۶ _

آیه ۹۶ - اینجا نخست بالفظ «ینفد» آدمیان - و به طریق اولی سایر آفریدگان - را در حال نیستی و فناء دانسته، و خدا را در کل باقی، بدین معنی که هرگز آغاز و انجا می نداشته و ندارد، در حالیکه تمامی آفریدگان دارای آغاز و انجامند، بجز شایستگان که در بهشت پایانی ندارند، ولی در هر صورت همگان در کل احوال نابودند و راه نابودی را می پیمایند.

نخست همگی نابود بوده اند و پس از پدید آمدن هم استقلال دارند، که اگر خدای Y لحظه ای از آنان روی گرداند بکلی نابود خواهند شد.

آری، کسانی که زندگی شان کلا در راه خداست در کل احوال وجودیشان در سایه رحمت خدا بود و نمود دارند که: "کلّ من علیها فان و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الاکرام" (۵۵:۲۷): همه چیز فانی است و تنها وجه پروردگار و وجه ربانیون و خدا شناسان - به اراده خدا - باقی است.

«عندکم» هر آنچه در نزد انسانهاست را فانی دانسته که از جمله آنها خود انسانها می باشند.

«صبروا» در اینجا امتیازی ایمانی برای مؤمنان است که مشتمل بر صبر در نفی محرمات و اثبات واجبات می باشد، که صبر در محرمات خوداری از ارتکاب آنها، و صبر در واجبات خود داری از ترک آنهاست، و اصولاً صبر برکل عندیّتها که خود را در برابر حق در جهت خودی فراموش کردن، و در جهت ربانی جویا و پویا شدن است، که در کل صبر بر ترک غیر خدا و سپس صبر بر انجام اعمالی که موجب خوشنودی خداست.

چرا پاداش این صبر "بأحسن ما کانوا یعملون" آمده، و آیا حسَنّش که فروتر است پاداش ندارد؟ پاسخ این است که صبر هم فراتر از هم فروترش پاداش فراتر دارد، و نسبت به جهنمیان نیز جزایشان بر مبنای "رحمتی وسعت کلّ شیء" کمتر و فروتر از اعمالشان می باشد.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثٰی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَیٰوَةً طَيِّبَةً
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُوْنَ _..._ ۹۷ _

هر کس - از مرد یا زن - در حال ایمانش (کار) شایسته ای انجام دهد، همواره او را به راستی زندگی ای پاکیزه می بخشیم، و به درستی به آنان بهتر از آنچه انجام می دادند همانا پاداش خواهیم

داد. _..._ ۹۷ _

آیه ۹۷ - اینجا زندگی پاگیره در انحصار کسانی است که اعمالی شایسته بر مبنای ایمان انجام دهند، چه مرد باشند و چه زن، و در این میان هیچ امتیازی جز شایستگی و جود ندارد، بنابراین هرگز مذکر یا مؤنث بودن دخالتی در پاداش حسنات و فراتر و فروتر آنها ندارد.

"حَيَوةٌ طَيِّبَةٌ" در مربع زندگی است: ۱- دنیا: پیش از رجعت ۲- و پس از آن - ۳ برزخ و ۴- قیامت، جز آنکه جلوه دنیوی این زندگی پاک در رجعت برتر است، و جلوه افرونی آن نیز در قیامت برتر از برزخ است، و در دینا گرچه این "حياة طيبة" بابسایاری از زحمات همراه است لکن این پاکی جبران کننده آن زحمات است.

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ _..._ ۹۸ _

پس چون قرآن بخوانی، پس از (شر) شیطان مطرود، به خدا همی پناه بر. _..._ ۹۸ _

آیه ۹۸ - این آیه شریفه پناه بردن به خدای رحیم را از شر شیطان رجیم بهنگام قرائت قرآن واجب دانسته است، والبته این تنها پناهندگی لفظی آنها بدون معنی نیست، که پناه به خدا از اینگونه پناه بردن، بلکه در اصل پناه معرفتی و عملی است، زیرا گر چه قرآن مزید بر معرفت و عمل است، لکن دخالت شیطان از آن می کاهد، و یا آنرا ناچیز می سازد، بنابراین باید پس از بکار گرفتن کل نیروهای ایمانی برای جلوگیری از دخالت‌های شیطانی به خدا پناه بُرد، که هرگز نور قرآن را به ظلمت تبدیل نکند، و یا در این میان قاری قرآن را در الفاظ و قرائت متوقف نسازد، بلکه همواره در دریافت معنا و عقیده و عمل به آن کوشا باشد، و در جمع عمق پناه بردن به خدا همان پناه واقعی است، و چه بهتر که با کوشش لفظی استعاذه نیز باشد، که زبان خود بیانگر واقعیت است، ولی استعاذه لفظی در برابر استعاذه معنوی واجب نیست، و چنانکه در آیه (۹۹) آمده این استعاذه واجب بهنگام قرائت قرآن برای نابودی یا کم کردن سلطه شیطانی است، که بر مبنای ایمان و توکل بر خدا محقق می گردد، زیرا تنها ایمان به خدا برای دفع سلطه شیطانی کافی نیست، بلکه توکل بر خدا نیز که از جمله استعاذه بالله است لازم است.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ _..._ ۹۹ _ إِنَّمَا

سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَكَّلُونَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ _..._ ۱۰۰ _

بی گمان او را بر کسانی که ایمان آوردند و بر پروردگارشان توکل می کنند سلطه ای نیست. _..._ ۹۹ _ سلطه‌ی او [شیطان] تنها بر کسانی است که وی را به سرپرستی بر گیرند، (بر) کسانی که به وسیله‌ی او [شیطان] مشرکند. _..._ ۱۰۰ _

آیات ۹۹ و ۱۰۰ - اینجا این استعاده سلطه شیطانی را در صورت توکل ربانی سلب می کند، و این توکل همان استعاده کلی به خداست، که هر اندازه بیشتر و کاملتر و شاملتر باشد سلطه شیطانی کمتر و بالاخره نابود می گردد و در آیه ۱۰۰ سلطه شیطانی تنها برای کسانی آمده که او را ولی خود را بدانند و به وسیله او شرک آورند، و حتی شرک ربانی هم سلطه ای شیطانی است.

وَ إِذَا بَدَّلْنَا مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنْزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۱۰۰-۱۰۱

و چون (نشانه و) آیتی را به جای آیتی دیگر بیاوریم - و حال آنکه خدا به آنچه به تدریج نازل می کند داناتر است - گویند: «تو فقط دروغ بافی.» (نه) بلکه بیشتر آنان نادانی می کنند. ۱۰۰-۱۰۱

آیه ۱۰۱ - و اینجا خورده گیری گروهی از کافران بمیان آمده که اگر آیت و نشانه ای ربانی بجای آیت و نشانه ربانی دیگر پیش آید به صاحب وحی نسبت افتراء می دهند، غافل از آنکه این جابجایی آیات ربانی دارای حکمتهائی است که در آیه (۲:۱۰۶) بطور مفصل بیان شده است.

مهمترین آیات جدید ربانی آیت قرآنی و محمدی (صلی الله علیه و آله) است که هر دو از بارزترین نشانه های وحیانی تا روز رستاخیزند، و آیا چنین آیتی که از چند جهت نسبت به آیات ربانی گذشته از نظر وحی و پیامبر برتر است مورد افتراست؟ ولی آن آیات گذشته که فروتر است - در عین تحریف - همچنان آیات ربانی می باشند! چنانکه در آیه (۱۰۲) این آیت آخرین همان قرآن معرفی گشته است.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ۱۰۲-۱۰۰

بگو: «آن را روح القدس از طرف پروردگارت به تدریج به تمامی حق فرود آورده تا کسانی را که ایمان آورده اند استوار گرداند، و برای کسانی که (در برابر خدا) تسلیمند هدایت و بشارتی بزرگ است.» ۱۰۲-۱۰۰

آیه ۱۰۲ - این آیه مانند آیاتی دیگر نزول تدریجی قرآن را بوسیله روح القدس^{۲۵} خوانده، با اینکه نزول دفعی همین قرآن مفصل - مانند قرآن مجمل - بدون واسطه امکان داشت، و علت واسطه قرار دادن روح القدس را تثبیت مؤمنان بر ایمانشان خوانده که اولاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را خدا نپندارند، چنانکه نصاری مسیح (علیه السلام) را خدا انگاشتند، بجهت اینکه بدون پدر زاده شد، و انجیل یکباره بر حضرتش نازل گشت، و ثانیاً این نزول تدریجی قرآن برای پابر جا بودن مؤمنان بر ایمان

۲۵ روح القدس همان روح سرپرست فرشتگان است و شاید مراد جبرئیل امین باشد و یا جمع هر دو باشد که نور علی نور است.

است، که چون پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) مورد سؤالاتی واقع می شد که هنوز وحیش نرسیده بود در پاسخ می فرمود: نمی دانم، و این روح القدس است که هرگاه خدا بخواهد بر من وحی نازل می کند، و طبعاً آنانکه به رسالت حضرتش ایمان داشتند کلامش را می پذیرفتند، ثالثاً در فرود آمدن احکام سیاست گام به گام مدّ نظر بوده، که اگر یکجا فرود می آمد مورد تحمّل مؤمنان نبود به خصوص در عهد مکی که آغاز رسالت حضرتش بود، و گروه خطرناک مشرکان بر این مسلمانان انگشت شمار احاطه داشتند، و نسبت به حضرتش همان وحی اجمالی قرآن برای فعلیت شخصی اش کافی بود، بدین معنی که برای شخص آن حضرت همین مقدار برای احاطه کلی بازتابی رسالتی داشت.

"هدی و بشری للمسلمین" نیز بعنوان دو پیامد دیگر در این نزول تدریجی وانمود گشته، که هدایت و بشارت تدریجی برای مسلمان است.

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ
وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ۝۱۰۳

و به راستی و درستی می دانیم که آنان بی چون می گویند: «جز این نیست که بشری به او (قرآن) می آموزد.» (چنان نیست زیرا) زبان کسی که (این) نسبت دروغین را به او می دهید غیر عربی است، و این (قرآن) عربی ای روشن گر است. ۱۰۳-۱۰۰-۱۰۲

آیه ۱۰۳ - گروهی از مشرکان در عهدمکی - که این آیه هم در همان عهد فرود آمده - می گفتند: این قرآن را بشری همچون سلمان به او آموخته، حال آنکه سلمان اولاً فارسی زبان بوده، و ثانیاً در مدینه ایمان آورده، یا آنکه می گفتند شخص دیگری مانند بلعون قرآن را در مکه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) آموخته، و حال آنکه او نیز عرب نبوده و همچون سلمان از شاگردان آن حضرت بوده است. وانگهی اگر دیگران قرآن را به حضرتش تعلیم کرده اند، حق این بود که خودشان ادعای رسالت کنند، نه شاگردانشان، زیرا رسالت قرآنی قطعی و بهترین نشانه و حیانی بودن آن است، و روی همین جهت هم اینان قرآن را به دیگری نسبت داده اند، تا از رسالت محمدی (صلی الله علیه و آله) شانه تهی کننده، ولی باز جای این پرسش است که اگر قرآن بر غیر حضرتش نزول یافته بود، پس چرا آنانکه حامل این وحی ربانی بوده اند خود دعوی رسالت نکرده اند، که خود خیانتی چند بعدی و ناچیز گرفتن اصلی خود است، و بالاخره.

آفتاب آمد دلیل آفتاب *** گر تو داری عقل از وی رو متاب

و اگر اینان این خیانت را مرتکب بوده اند، بر حسب حکمت ربانی برای نگهبانی وحی به اراده الهی دچار تناقض می گشته اند، تا این دلالت و حیانی مکلفان را منحرف نسازد، چنانکه در آیاتی مانند

"ولو تقول علينا بعض الاقاويل لأخذنا منه باليمين. ثم لقططنا منه الوتين" (۶۹:۴۶) این حقیقت مسلم است و اینجا "لسان عربی مبین" این لسان قرآنی را که بسی آشکار و بیانگر و حیانی بودن آن دانسته خود تمامی افتراءات را نسبت به غیر و حیانی بودن قرآن سلب کرده است.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ... ۱۰۴
 إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ
 الْكَذِبُونَ... ۱۰۵ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ
 مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَنِ وَلَكِنْ مَن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ
 عَذَابٌ عَظِيمٌ... ۱۰۶

بی گمان کسانی که به آیات خدا ایمان نمی آورند خدا آنان را هدایت نمی کند و برایشان عذابی درناک است. ... ۱۰۴ تنها کسانی دروغ پردازی می کنند که به آیات خدا ایمان نمی آورند و ایشان خودشان دروغگویند. ... ۱۰۵ (دروغ زن) کسی است که پس از ایمانش به خدا کفر ورزد مگر آن کس که مجبور شده و قلبش به ایمان اطمینان دارد. لیکن کسانی که سینه هاشان را به کفر گشاده کردند، پس خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ است. ... ۱۰۶

آیه ۱۰۶ - کفر به خدا کلاً ممنوع است، مگر آنکه باحفظ ایمان درونی و به منظور دوری از خطر بیشتر احياناً بااجبار و اکراه کافران زبان به کفر گشوده شود، گرچه این اکراه هم احياناً کفر زبانی را تجویز نمی کند، مانند پیامبران و امامان و شرعمداران، و بالاخره مردمان معروف به ایمان که کفر زبانشان دیگران را در عقاید ایمانی سُست کند، و یا بنیاد ایمان را از بیخ بر می کند، مانند رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) که در نهایت اکراه و اضطرار بود، و در آخر کار کفار قصدجانش را کردند، ولی نه تنها زبان به کفر نگشود، بلکه ظاهر و باطن ایمانش را قویتر نمود و اگر آن حضرت کمی تقیه می کرد اصلاً اسلامی بوجود نمی آمد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 الْكَافِرِينَ... ۱۰۷ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ
 وَأَبْصَرِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ... ۱۰۸ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ
 الْخَسِرُونَ... ۱۰۹ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِن بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا
 وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ... ۱۱۰ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَدِلُ
 عَن نَّفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ... ۱۱۱

این بدین سبب است که اینان - بی امان - زندگی دنیا را بر آخرت - از روی محبت - برگزیدند، و اینکه خدا گروه کافران را هرگز هدایت نمی کند. ... ۱۰۷ - اینانند کسانی که خدا بر دل ها و گوش ها و دیدگانشان مهر نهاده، و ایشان (هم) اینان غافل اند. ... ۱۰۸ - ناگزیر اینان در آخرت، (هم) اینان همواره زیان کاراند. ... ۱۰۹ - سپس پروردگارت برای کسانی که پس از آزمونی آتشین (از محیطی گمراه کننده) هجرت کرده (و) سپس جهاد نموده و شکیبایی کردند، به راستی پروردگارت (نسبت به آنان) بعد از آن (همه مصایب) به راستی بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگان است. ... ۱۱۰ - روزی (که) هر کسی می آید در حالی که از خود دفاع می کند؛ و هر کسی به آنچه کرده بی کم و کاست پاداش می یابد در حالی که بر آنان ستم نرود. ... ۱۱۱ -

آیه ۱۱۱ - در این آیه «ما عملت» که جزای اعمال زشت و زیبا معرفی شده دلیل است بر انعکاس و باقی ماندن صداها و سیماهای اعمال که پس از شنیدن و دریافت آنها به اراده الهی مبدل به جزاء می شوند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ... ۱۱۲ - وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ... ۱۱۳ - فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ... ۱۱۴ - إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ... ۱۱۵ -

و خدا (برای ناسپاسان) گروهی را مثل زده است که غر در امن و امان بودند، در حالی که روزیشان از هر سو برایشان به گونه ای فراوان می رسید. پس نعمت های خدا را کفران کردند، و خدا (هم) به سزای آنچه می ساخته اند، لباس گرسنگی و هراس را به آنان چشانید. ... ۱۱۲ - و به راستی و درستی فرستاده ای از خودشان برایشان آمد، پس او را تکذیب کردند. پس در حالی که ظالم بودند آنان را عذاب فرو گرفت. ... ۱۱۳ - پس از آنچه خدا شما را روزی داده است حلال پاکیزه ای بخورید، و نعمت خدا را - اگر تنها او را می پرستید - شکر گزارید. ... ۱۱۴ - (خدا) تنها مردار و خون (ریخته شده) و گوشت خوک و آنچه را (به هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده؛ حرام گردانیده است. (با این همه) هرکس (که به خوردن آنها) ناگزیر شود، در حالی که ستمکار و جویای اضطراب و (نیز) برگشت کننده (ی به این) حرام نباشد؛ خدا بی گمان بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگان است. ... ۱۱۵ -

آیه ۱۱۵ - «اضطرَّ» فعل مجهول است و تنها اضطرار ناخواسته را شامل می شود، که در این حال خوردن حرام برای حفظ جان بمقدار ضرورت حرمت ندارد، بلکه واجب نیز هست، ولی اگر مکلف خود را دانسته و با اختیار به اضطرار افکند، حرمت کاری که مبتلای به آن گشته همچنان پابرجاست، و باز اگر اینجا هم خطر جانی و ماندنش در کار باشد، آن حرام که موجب حفظ انسان است در عین حرمتش واجب است برای حفظ واجب تر انجام گیرد، و فرقی با اضطرار ناخواسته حرام نبودن فعل اضطراری اولی است، و دومی همچنان حرام است.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ _..._ ۱۱۶ _

و به آنچه زبان شما به دروغ می پردازد، مگویید: «این حلال است و این حرام.» تا بر خدا افترای دروغین بزنید. به راستی کسانی که بر خدا افترای دروغ می بندند (خود و دیگران را) رستگار نمی کنند. _..._ ۱۱۶ _

آیه ۱۱۶ - اینجا کلاً نسبت دادن آنچه را که مستند به ادله و حیانی نیست به وحی افترای بر خدا دانسته، گرچه احیاناً واقعیتهای هم داشته باشد، مانند حاکم شرعی که مبانی حکومت شرعی را ندارد، حتی اگر حکمش ناخودآگاه موافق واقع هم باشد باز این حکم افتراء بر خداست، بنابراین فتاوایی که با دلیلی از کتاب یا سنت قطعی ثابت نیستند گرچه واقعیتهای هم داشته باشند خود افتراء علی الله اند تا چه رسد به فتواهایی که بر خلاف کتاب الله باشند.

مَتَّعْ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ _..._ ۱۱۷ _ وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ _..._ ۱۱۸ _ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ _..._ ۱۱۹ _

این (بهره‌ی دنیوی) متاعی است اندک و برایشان عذابی است پر درد. _..._ ۱۱۷ _ و بر کسانی که یهودی شدند، آنچه را قبلاً بر تو حکایت کردیم حرام گردانیدیم. و ما به آنان ستم نکردیم، بلکه آنان (خود) به خودشان ستم می کرده اند. _..._ ۱۱۸ _ سپس پروردگارت به راستی برای کسانی که به نادانی مرتکب گناه شدند، سپس بعد از آن توبه نموده و (گناهشان را جبران و) اصلاح کردند، البته پروردگارت پس از آن بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است. _..._ ۱۱۹ _

آیه ۱۱۹ - و اینجا شرط پذیرش توبه از گناه نخست نادانی و سپس اصلاح تباهی گناه خوانده شده، که در اینصورت پذیرش توبه مورد وعده حتمی الهی است، چنانکه در آیاتی مانند (۴:۱۸) و (۶:۵۴)

نیز آمده است، جز آنکه در مورد توبه عدم دسترسی به اصلاح درباره گناه از روی دانائی هم آیاتی چند آنرا قابل پذیرش دانسته، مثلاً آیه (۴:۱۸) تنها پذیرش توبه را از کسانی سلب کرده که همچنان به گناهانشان ادامه می دهند تا هنگام مرگشان فر رسد و آنگاه گویند اکنون توبه کرده ایم، که طبعاً این توبه چون زبانی و از روی ترس است پذیرفته نیست، و میانگین این دو مرحله این است که به هر کیفیتی که گناهانی انجام داده پیش از ظهور علائم مرگ و خطر حقیقتاً توبه کند که آیاتی نیز بر این حقیقت دلالت دارد.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۚ... ۱۲۰ شَاكِرًا
لِلنَّعْمَةِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۚ... ۱۲۱ وَءَاتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا
حَسَنَةً وَاتَّعَافَى فِي الْآخِرَةِ لَمَنِ الصَّالِحِينَ ۚ... ۱۲۲

به راستی ابراهیم (به تنهایی) امتی بود، خاضع و فرمان بردار (از) خدا (و) از هر باطلی رویگردان بود و از مشرکان نبود. ۱۲۰... حال آنکه نعمت هایش را شکرگزار بود، (خدا) او را برگزید و به راهی بسی راست و ارزشمند هدایتش فرمود. ۱۲۱... و در دنیا به او (زندگی) نیکی دادیم و به راستی او در آخرت بی گمان از شایستگان (ویژه) است. ۱۲۲...

آیات ۱۲۰ تا ۱۲۲ - در این آیات حضرت ابراهیم (علیه السلام) به تنهایی امت و گروهی خاشع در برابر خدا خوانده شده که هم تصمیمش گروهی بود، و هم یک تنه دعوت به ایمان می کرد، و کسی هم در آغاز همراهش نبود، او سوی صراط مستقیم و دارای حسنه دنیا و صلاحیتی والا در آخرت بود.

افراد و شخصیتها مختلف اند، برخی مانند ابراهیم و ابراهیمیان یک تنه امتی هستند که دارای تصمیم و اراده جمعی یک امتند، و برخی از خود هم تهی بوده و صفرند، چنانکه گروهایی منحرف اینگونه می باشند، و برخی هم میانگین از این جریانند.

ثُمَّ أُوحِيَ إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۚ... ۱۲۳
سپس به سوی تو وحی کردیم که: «از آیین ابراهیم - در حالی که رویگردان از باطل بود - پیروی کن
حال آنکه از مشرکان نبود.» ۱۲۳...

آیه ۱۲۳ - اینجا پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) - که مقامش بر تمام معصومان مقدم است - مأموریت یافته که از روش ابراهیم پیروی کند، و آیا این تبعیت بزرگتر از کوچکت نیست؟ پاسخ این است که گرچه آن حضرت از ابراهیم بزرگتر است، لکن ملت و شریعت ابراهیم به شخص وی مربوط نیست، بلکه شریعت خداست، و اینکه رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) مأمور به پیروی از این

شریعت شده مقصود در برابر گمان های بیجای یهود و نصاری ادامه دادن راه توحیدی ابراهیمی است، که هرگز غبار آلود نگشته و از او هم برتر است.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۝۱۲۴

(جریان) شنبه، تنها بر کسانی - که درباره ی آن اختلاف کردند - مقرر گردید. و به راستی پروردگارت روز رستاخیز میان آنان درباره ی چیزی که در مورد آن اختلاف می کرده اند به درستی داوری خواهد کرد. ۱۲۴-۱۲۵

آیه ۱۲۴ - "انما جعل السبت" علت جعل شنبه را - از لحاظ ممنوع بودن صید ماهی و... - بر این اساس خوانده که یهودیان در آن اختلاف کردند، در آغاز - چنانکه در سفر تکوین آمده: خدا آسمان زمین را در شش روز آفرید و روز شنبه ادراک خستگی کرد، و گروهی هم این نسبت ناروا را به خدا انکار کردند، و در ثانی حيله هایشان در صید ماهی، و نهی نهی کنندگان از آن، و یا سکوتشان از نهی، که در جمع جعل سبت و استمرارش برای یهودیان به همین علل بود، ولی در شریعت انجیل این حکم ابتلائی و احکامی ابتلائی دیگر شد.

و سه آیه آخرین این سوره نخست پی گیری و تعقیب شامل را در صورت لزوم مقرر داشته، در ثانی صبری مناسب بر پی آمدهای دعوت الله، و در آخر کار مشیت ربانی را بر پاسداران شریعت حتمی دانسته است.

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدْلُهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۝۱۲۵

با فرزاندگی و اندرز نیکو (مکلفان را) به راه (راهوار) پروردگارت دعوت کن، و با آنان با نیکوترین شیوه مجادله نمای. به راستی پروردگارت به (حال) کسی که از راه او منحرف شده داناتر و (هم) او به (حال) راه یافتگان (نیز) داناتر است. ۱۲۵-۱۲۶

آیه ۱۲۵ - اینجا امر به دعوت الی الله اعم از امر رسولی، رسالتی، شرعمدارای و در آخر کل کسانی که شایستگی این دعوت سه گانه را دارند می باشد، نخست «بالحکمة» که مشتمل بر حکمت فطری عقلی و علمی است که هر سه در پرتو حکمت ربانی و حیانی پایه های چهارگانه بنای رفیع دعوت الی الله را تشکیل می دهند، حکمت بمعنای پیوند دادن گسسته هاست، و دعوت بسوی پروردگار با حکمت هم بدین معناست که گسسته هایی را در چهار پایه پیوند دهد، و این خود نخستین محور دعوت الی الله و زیربنای آن است، که بالاین حجت های درونی و برونی مردم را به راه خدا آورند،

سپس اگر در این جریان پذیرشی شایسته نبود - که با وجود اتمام حجت هنوز هم دعوت شدگان از روی هوی و جهالت زیر بار حق نرفته اند.

گام دومین در دعوت الی الله "الموعظة الحسنه" است که باپندی نیکو و نیک فرجام بر مبنای حکمت گذشته آنان را به راه آورند، و اگر این هم تأثیر شایسته ای نداشت سومین گام که "جادلهم بالتي هي أحسن" است بعنوان آخرین مرحله در دعوت الی الله نقش آخرین را دارد، که با بهترین سخن و زیباترین و ملایمترین بیان با آنان به گفتگو پردازند، و اگر پیمودن این سه گام به شایستگی اثری نداشت که طرف با روشن شدن حقیقت باحکمت و موعظه نیکو و گفتگوی زیبا و دلربا با وی، همچنان بر عناد و لجابت خویش باقی ماند، و نه تنها نپذیرفت یاساکت نشد، بلکه در عقاید شایسته دیگران هم فتنه جوئی نمود، چون اینگونه فتنه از خونریزی بدتر است که "الفتنه اشد من القتل" (۲:۱۹۱)، در اینصورت خونس مباح و هدر است، و بر حسب آیه (۱۲۶) همانگونه که آنان بر شما هجوم می کنند شما نیز بر آنان هجومی به گونه ای همانند کنید، و اگر هم با صبر و شکیبائی شما دست از فتنه بردارند شما هم از آنان دست بردارید.

اصولا اسلام دین هجوم نیست، بلکه در صورت ضرورت دین دفاع است، چنانکه آیاتی دیگر از قبیل "لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي أحسن إلا الذين ظلموا منهم..." (۲۹:۴۶) بیانگر این حقیقت است، که با اهل کتاب جدال نکنید، مگر با بهترین و پسندیده ترین رفتار و گفتار، بجز آنانکه بر ظلم خود پایدارند که پاسخ ظالم برخوردی همانند است.

روی این اصل سه زاویه از این مربع در دعوت الی الله نقش ایجابی دارد، و تنها زاویه آخرین که حالتی دفاعی است دارای نقشی سلبی است که اگر منحرفان از انحرافشان دست برداشتند، دست کم باعث فتنه نسبت به سایرین نشوند، چه فتنه جانی و چه بدتر فتنه عقیدتی، و این مرحله چهارم در حاشیه "بالتی هي أحسن" خود در آخر کار بهترین مرحله است گرچه نسبت به اینان زیبا نیست لکن نسبت به پاسداری از حق آخرین و استوارترین گام است.

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ
لِّلصَّابِرِينَ... ۱۲۶ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ
فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ... ۱۲۷ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ
مُحْسِنُونَ... ۱۲۸

اگر پیگیری کنید، همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته اید (متجاوز را) به عقوبت رسانید، و اگر به درستی صبر کنید البته آن برای شکیبایان بهتر است. ...^{۱۲۶} و صبر کن و صبر تو جز به (توفیق) خدا نیست. و بر آنان اندوه مخور و از آنچه نیرنگ می زنند در تنگی ای مباش. ...^{۱۲۷} بی گمان، خدا با کسانی است که پرهیز داشتند، و (با) کسانی (است) که (هم) آنان نیکوکاراند. ...^{۱۲۸}

سوره اسراء

این سوره دارای اسامی: اسراء، بنی اسرائیل، و سبحان است، آغازش سبحان و انجامش الحمد لله است که در این میان کل آیاتش تسبیح به حمد است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سُبْحَنَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي
بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ _ _ _ _ _

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

منزه است کسی که بنده (ی ویژه) اش را شبان گاهی از مسجد الحرام به سوی دورترین مسجد (آسمانی) - که پیرامونش را برکت دادیم - به وسیله بندگی ممتازش سیر داد، برای آنکه برخی از نشانه هایمان را به او نشان دهیم، بی گمان او (هم) او (خدای) بسی شنوای بیناست. _ _ _ _ _

آیه ۱ - «سبحان» به معنای تنزیه حضرت اقدس الهی I است از اینکه نتواند بنده خود را به بالاترین مکان و مکانت آسمانی در زمانی اندک بالا ببرد، و نیز تنزیه از اینکه این بالا بردن به آسمان برای ملاقات رو در روی او باشد، که «سبحان» هر دو را - و هر نقصانی را از ساحت اقدس الهی - برطرف می سازد.

«اسری» سیر بالا و والای شبانه است که در این سیر شبانه معراجی رسول بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) هم به بالاترین جایگاه مطلق جهان امکان رسید و هم در این رسائی با چشم سرش کل این جهان را نگرست، و با چشم سیرش به مقام "او ادنی" در معرفت خدا واصل گردید.

«عبده» اینجا بیانگر دو حقیقت است: ۱- اینکه این معراج مشتمل بر هر دوی روح و بدن است، زیرا اگر یکی بود تعبیر هم یکی بود که "بجسم عبده" یا "بروح عبده" بود. ۲- اشاره به عبودیت ویژه آن حضرت است که همین خود زمینه معراجی ویژه او بود، زیرا اینجا «عبده» است یعنی بنده اش و نه "عبد من عبیده" که: بنده ای از بندگان، در نتیجه گوئی عبودیت و بندگی در میان کل بندگان حق

ویژه آن حضرت است،^{۲۶} چنانکه بر حسب آیاتی چند وحی، رسالت، عصمت، معرفت، یقین، و سایر امتیازاتش سرآمد کل مکلفان و حتی رسولان و سایر معصومان در مثلث زمان است.

و «لیلا» در اینجا هم تأکیدی است برای سیر شبانه و هم تبیین وحدت سیر و وحدت شب است که این سیر عظیم یک شبه رخ داده است.

"من المسجد الحرام" جایگاه این معراج را خود مسجد الحرام معرفی کرده که والاترین مساجد است و "الی المسجد الاقصی" نیز بالاترین مساجد آسمانی را که در سدره المنتهی است معرفی نموده و "بارکنا حوله" که تمامی اطراف این مسجد الاقصای معراجی را شامل است، کل جهان هستی را در بر دارد، گرچه این برکت ها بر حسب درجات این مکانهای حول مسجد الاقصی دارای درجاتی است.

«الاقصی» که صفت این مسجد است - و به اصطلاح افعال تفضیل مطلق می باشد - آنرا دورترین مساجد کونی زمینی و آسمانی نسبت به مسجد الحرام خوانده، و روی این اصل مسجد الاقصی زمینی نیست، اگرچه سیر نخستین معراجی حضرتش از همین مسجد الاقصای زمینی بوده است و سپس به اقصای آسمانی صعود فرمود، و اینکه اینجا نیز مسجد اقصی نامیده شده است، بر مبنای دورتر بودن این مسجد است که پایان سیر حضرتش از مسجد الحرام و قدس همان مسجد اقصای آسمانی بوده است.

دورترین مساجد زمینی به المساجد الحرام مسجد کوفه است و بر حسب روایاتی در زمان حضرت نوح نیز وجود داشته که "فار التنور" نیز به حساب بعضی از معانی از همانجا بوده است.

در هر صورت "المسجد الاقصی" که پایان سیر معراجی آن حضرت است همان دورترین مساجد کونی است که در "سدره المنتهی" جای دارد و این هم به معنای منتهای کون تکلیفی است که فو آن بخش دومین آسمان هفتمین است که "عندها جنه المأوی" و بر حسب دو آیه قرآنی وسعت جنت المأوی به اندازه کل آسمانها و زمین است.

"لنریه من آیاتنا" به معنای نشان دادن آیات و نشان های ربانی است که رؤیت آنها برای حضرتش امکان پذیر بوده، چنانکه رؤیت حضرت اقدس الهی^I نیز با دیده دلش در بالاترین مراحل امکان بوده است که معرفت حق در بالاترین مرحله امکان آنجا بوجود آمده و چنانکه در سوره نجم نیز با تعبیر "و هو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی" این معرفت بصیرتی ربانی را به مرحله "او ادنی" رسانده که در این معرفت از خود هم غافل شده، و ماندن در این مرحله رسالت او را متوقف می کرد، و بالاخره:

۲۶ «عبد» در شش جای قرآن در نحصار حضرتش و یکجا برای زکریا است، و «عبدنا» در دو جا مخصوص حضرتش و در سه جای دیگر در باره نوح، داوود و ایوب آمده است.
ولی یکجای «عبد» برای زکریا و سه جای «عبدنا» برای سه پیمبر دیگر برای امتیاز راجع به آنان نیست.

از آن دیدن که غفلت حاصلش بود***دلش در چشم و چشمش در دلش بود
و تفصیل این معراج در سوره نجم خواهد آمد انشاءالله.

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي
وَكَيلاً ۚ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ۚ.....۲_

و کتاب (و حیانی تورات) را به موسی دادیم، و آن را برای فرزندان اسرائیل رهنمودی گردانیدیم که:
«(زنهار) غیر از من کاردانِ کارسازی برمگیرید.».....۲_ فرزندان (همان) کسانی را که با نوح (در
کشتی) حمل کردیم (ارج بدار) به راستی که او بنده ای بسیار سپاسگزار بود. ۳_

آیه ۳ - این "ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ" گرچه کل نسلهای بشری را که ذریه سرنشینان کشتی نوح اند
شامل است، ولی اینجا ویژگی ای نسبت به بنی اسرائیل دارد که هم از نظر اکثریت افرادشان و نیز
اکثریت پیامبرانشان مورد توجه اند، و در عین حال اکثریت خطررها را نسبت به انسانها داشته و دارند.

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفُسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَغْلِبَنَّ عُلُوًّا
كَبِيرًا ۚ.....۲_

و به فرزندان اسرائیل در کتاب (آسمانی شان) خبری حتمی دادیم: (که) «همانا دو بار در [سراسر] زمین
همواره افساد خواهید کرد. و بی گمان (بار دوم) به سرکشی بزرگی بی امان بر خواهید
خاست.».....۴_

آیه ۴ - "قضینا الی" به معنای اخباری است قطعی که در مورد دو افساد جهانشمولشان در تورات
آمده است، که "قضینا علی و قضینا به و قضیناه" نیست، زیرا این هر سه به معنی اراده حتمی است،
ولی "قضینا الی" ربطی به اراده ندارد، بلکه به معنی اخباری حتمی است، و "لتفسدون فی الارض"
افساد حتمی جهانشمول بنی اسرائیل است که در آینده اتفاقاً خواهد افتاد، زیرا "فی الارض" است و نه
«فی فلسطین» و ارض که شامل کل ارض است آن هم در تعبیر ربانی هرگز ویژه بخشی از ارض
نخواهد بود.

«مرّتين» هم بر خلاف روایاتی چند به معنای کشتن حضرت زکریا و یحیی (علیهم السلام) نیست،
زیرا اگر این افساد جهانشمول بدین معنی بود، "و قتلهم الانبیاء بغیر حق" (۳:۱۸) که بیانگر کشتار
بسیاری از پیامبران است بجای مرّتين بایستی «مرات» باشد، و در هر صورت ارض همان ارض است،
و مرّتين که هنوز هم هیچیک از این دو افساد جهانشمول اتفاقاً نیافتاده، زیرا چنان افسادی لازمه اش
سلطه جهانی است، و یهودیان در کل تاریخشان در بدر و فراری بوده اند و اگر هم سلطه ای در زمان

داود و سلیمان و اشعیاء بر ایشان بدست آمده، سلطه ربانی و عادلانه بوده و نه سلطه افسادگر، آن هم مرتین نبوده، بلکه «مرآت» بوده است.

اکنون ببینیم "علو کبیراً" بعد از «مرتین» مرحله ای سومین است یا یکی از این دو مرحله؟

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا... هـ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا... هـ إِنَّ أَحْسَنْتَ أَمْثَلَكُمْ لَا نَفْسَكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسْوُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا... هـ

پس آنگاه که (زمان تحقق) وعده‌ی نخستین آن دو (افساد) فرا رسد، بندگان (ویژه‌ی) خود را - که سخت نیرومندند - بر شما می‌گماریم. پس (در) میان خانه‌ها (برای سرکوبی شما) به جستجویی بی‌امان بپردازند، و این وعده‌ای انجام شدنی بوده است. ... هـ سپس دوباره شما (اسرائیلیان) را بر این بندگان ویژه چیره می‌کنیم، و شما را با اموالی و پسرانی (یاری و) مدد می‌دهیم، و شما (اسرائیلیان) را بیش از پیش (برای جنگ) بسیج می‌گردانیم. ... هـ اگر نیکی کنید، برای خودتان نیکی کرده‌اید، و اگر (هم) بدی کنید، به زیان خودتان است. پس آنگاه که وعده‌ی پایانی فرا رسد باید (آن بندگان ما) چهره‌هایتان را زشت و تباه کنند. و باید در آن مسجد (الاقصای زمینی) در آیند، چنان که نخستین بار وارد آن شدند، و باید (با غلبه بر اسرائیلیان) بی‌گمان چیرگی شان را یکسره برجینند (چه) برجیدنی. ... هـ

آیات ۵ و ۷ - که "وعد اولاهما" و "وعد الآخرة" آمده استفاده می‌کنیم که این "علو کبیراً" مرحله سوم نیست، بلکه یکی از همین دو مرحله است، و از "لیسؤوا وجوهکم و لیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مره" می‌فهمیم که این "علو کبیراً" دومین مرحله افساد جهان شمولشان است، زیرا این علو کبیر پس از نخستین دخول در مسجد اقصی خواهد بود، و در جمع در آینده‌ای دور یا نزدیک این دو افساد با فاصله‌ای انجام خواهد شد، و اکنون که سالیانی است که صهیونیسم بین الملل با غضب فلسطین و تصرف قدس آغاز افساد جهانشمولش را کرده است ولی هنوز این افساد جهانی نیست که از نظر عقیدتی و سیاسی و اقتصادی و سایر جهات، هنوز کلی و صد در صد نشده است، می‌توان گفت که این جریان از آغاز تشکیل دولت صهیونی آغاز افساد نخستین است، تا چه پیش آید.

در آیه (۵) "وعد اولاهما" درباره تحقق یافتن نخستین افساد جهانشمول است که پس از آن

«بعثنا...» است

آیا این "عباداً لنا" بخت النصر و همراهیان مشرکش می باشند؟! هرگز! زیرا اولاً افساد یهودیان در آن هنگام جهانشمول نبوده، بلکه بدتر از افساد جزئی آنان، افساد بخت النصر بوده که قدس را تصرف کرده، و این یهودیان موحد بودند که مأموریت یافتند "ادخلو هذه القرية سجداً" گرچه این موحدان تخلفانی هم داشته اند، ولی بالاخره در برابر مشرکان بخت النصری غاصب شایستگی داشته اند، وانگهی "عباداً لنا" برای این گروه مجاهدان نسبتی ویژه به خدا مقرر کرده است، پس اینان ویژگی از مجاهدان خداپرست هستند که از سراسر جهان اسلام با هماهنگی و نیروی ایمان پذیرای این انگیزش ربانی هستند که "بعثنا علیکم" و اصولاً «بعثنا» انگیزش ربانی است با جمعیت صفات کمال رحیمی و رحمانی، روی این اصل آیا این "عباداً لنا" با این همه ویژگی ها که مأموریت تار و مار کردن یهودیان افسادگر جهانی را دارند، همان بخت النصر و همراهیانش می باشند؟ این خود گمانی است منحرف و بخت النصری.

علی الجملة «علیکم» و نه «الیکم» اینجا ویژگی سلطه گر این انگیزندگان ربانی را نشان می دهد، که نخست "عباداً لنا" بندگان ویژه خدا در میان کل مکلفانند، و در ثانی "اولی بأس شدید" صاحبان نیروئی بس شدیدند که در برابر نیروی سلطه گر اسرائیلی پیروز می باشند، و سوم "فجاسوا خلال الدیار" کل جایگاههای سلطه گر اسرائیلی را در سراسر زمین شامل است، بویژه فلسطین و جاهائی دیگر که تحت سلطه مماس خود دارند و خواهند داشت، که با جهاد پی گیر این "عباداً لنا" پراکنده و خوار خواهند شد.

"و کان وعداً مفعولاً" بدین معنی است که چنانکه وعده خبری افساد نخستین جهان شمول اسرائیلی تحقق خواهد یافت، در پی آن وعده خبری مغلوب شدن آنان توسط "عباداً لنا" نیز محقق خواهد شد. آیه ۶ - این آیه بیانگر افساد جهانشمول دومین و آخرین بنی اسرائیل است، که در اثر برگشت آنان به قدرت و نیروئی بزرگتر "عباداً لنا" را به عقب می رانند، و این «رددنا» و «امددنا» و «جعلنا» بازگشائی ابتلائی ربانی است که جلو این مفسدان را مجدداً تا حدی باز می گذارد تا آنچه نیروی افساد دارند انجام دهند، و سپس کلاً نابود گردند، که گرچه گروهی از یهودیان و نصرانیان بر حسب دو آیه "فاغرینا - و القینا - بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیامة" باقی خواهند ماند، ولی کلاً تحت سلطه اسلامی خواهند بود.

مرحله نخستین که "عباداً لنا" غلبه خواهند کرد همان قیام اسلامی جهانی قبل از قیام حضرت مهدی(عج) خواهد بود، که پس از این مرحله نخستین به سستی یا خاموشی می گرایند، و قیام دومین بر مبنای "یسوئوا وجوهکم" در آیه هفتم، قیام مهدوی(عج) خواهد بود، چنانکه در روایات بسیاری

است که "عباداً لنا" مرتبه نخستین همان مجاهدان فی سبیل الله اند که قبل از مجاهدان مهدوی مماس می باشند، و مرحله دوم که افساد بنی اسرائیل نیز عمیق تر و جهانی تر است بر حسب آیه چهارم "علواً کبیراً" می باشد، این علواً کبیراً توسط حضرت مهدی (علیه السلام) و اصحابش بکلی ناچیز خواهد شد، بگونه ای که اضافه بر آنچه در مرتبه نخستین تحقق یافت که فقط "فجاسوا خلال الدیار" بود، بدین معنی که تنها سلطه افسادی بنی اسرائیل بسی ناچیز گردید، اکنون که مرحله دوم و آخرین افساد آنان است، در مثلی از دمار و بوار احاطه خواهند شد، اولاً "لیسوا وجوهکم" کل چهره های سلطه گر صهیونیزم بین الملل سیاه و تباه خواهد شد، ثانیاً "ولیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مره" بار دوم این عباداً لنای آخرین به مسجد اقصی در آیند، چنانکه در مرتبه نخست نیز وارد مسجد اقصی شده اند، و چون ورود نخستینشان ورودی مستدام نبوده است، از این جهت در سلطه نخستین تصریحی بدان نشده، و در مرحله دوم و آخرین "و لیتبروا ما علواً تتبیراً" که در نهایت تمامی سلطه های اسرائیلی را حضرت صاحب الامر (علیه السلام) با اصحابشان بکلی ناچیز خواهند ساخت.

و اگر هم مسلمانان در زمان عمر وارد مسجد اقصی شده اند، این ورود هرگز به حساب این دو مرحله نیست، زیرا آن هنگام یهودیان سلطه ای هرگز نداشته اند تا چه رسد که جهانی باشد، و این مرتین در اینجا بعد از دو سلطه جهانشمول افسادی آنان می باشد، روی این اصل ما در انتظار این دو برخورد بسیار شدید هستیم، که اکنون به یاری خدا خود را آماده سلطه آغازین اسلامی می کنیم، زیرا هنوز سلطه نخستین یهودیان جهانشمول و صد در صد نگردیده است، اکنون رهبری این سلطه نخستین با کیست؟ و کی خواهد بود؟ خدا می داند، ما تنها دو وظیفه بزرگ بر عهده داریم:

نخست گردآوری نیروهای جهانی اسلامی که بهترین موحدان و مجاهدان مسلمان باشند.

و دوم که در حقیقت نخستین گام این قیام اسلامی است علیه کل استعمارهای یهودی و غیر یهودی و کلاً یأجوجی و مأجوجی ها، اینجا پی جوئی و دست یافتن به رهبری شایسته و بایسته است، که در این هنگامه کل اسرائیلیان مفسد و کل یأجوجیان و مأجوجیان مفسد، و در جمع تمامی مفسدان نابود و یا ناچیز خواهند شد، و سلطه جهانی مکلفان از آن دولت جهان شمول اسلامی خواهد بود.

در پاسخ این پرسش که فاصله میان این دو سلطه جهانی یهودیان چه اندازه است؟ باید گفت ما از این جریان هیچ اطلاعی نداریم، جز آنکه علامات پیاپی سلطه جهانی مهدوی شاید بیانگر این حقیقت باشد که میان این دو سلطه فاصله زیاد نیست، و بالاخره این دو قیام نیازمند به این است که مسلمانان واقعی دوراندیش مجاهد با تمام نیروها در تحقق یافتن "لا اله الا الله" کوشا باشند، که مبارزات شبانه روز علیه کل استعمارها و جایگزین کردن حکومت حق است، و نه آنکه چُرَت و بیکاری و بی تفاوتی

روزگارشان را به حالت احتضار بگذرانند بگمان اینکه در انتظارند، این احتضار است و انتظار نیست، انتظار از آن کسانی است که با تمام نیرو جاده ورود این دو پیروزی جهانشمول را علیه باطل برای رهبری نخستین و بویژه رهبری آخرین بگشایند.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُذْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا...^۸ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا...^۹

شاید که پروردگارتان رحمتان کند. و (اما) اگر (به گناهتان) بازگردید (ما نیز به کیفرتان) باز می گردیم. و دوزخ را برای کافران زندانی سخت قرار دادیم. ...^۸ به راستی این قرآن به هر آن چه (از راه ها) استوارتر، محکم تر و ارزشمندتر است: هدایت می کند. و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند، مژده می دهد که بی گمان برایشان پاداشی بزرگ است. ...^۹

آیه ۹ - "هذا القرآن" در این آیه و آیاتی مشابه اشاره ای است لطیف به اینکه کل کتابهای وحیانی قرآن می باشند، - به معنی خواندنی - و چون خواندنی ها گوناگون است، که در تقسیمی مختصر خواندنی فکر بشری مطلق نیست، و خواندنی وحی ربانی مطلق است، روی این اصل خواندنی غیر مطلق در برابر خواندنی مطلق و بگونه ای مطلق پذیرفته نیست، ولی قرآن وحی تنها بگونه مطلق خواندنی است، در میان قرآنهای وحی نیز این قرآن آخرین تنها سند ابدی ربانی است که شامل کل قرآنهای وحی و زیاده ابدی می باشد.

"التي هي اقوم" وصفی است برای موصوفهای محتمل و شایسته محذوف مانند هدایت، طریقت، شریعت، ملت، فطرت، عقیده، اخلا، حقو، سیاست، اقتصاد و ... که مقصود مطلق نیازمندیهای کل مکلفان در طول و عرض جهان است، که یا بدان بگونه ای مطلق نمی رسند و یا به دشورای، که با اشارات و تصریحاتی قرآنی، این قرآن "تبیاناً لكل شیء" است.

«اقوم» هم از قیمت است و هم از قیام و هم از قیَم، که به ترتیب برتری مطلق و جهانشمول قرآن را از نظر قیمت و ارزش و از نظر قوام و پایداری و نیز قیام برای کل کمالات ممکنه در بر دارد، و این مثلث قیام در بعد اقوم که برتری مطلق است برای این قرآن تا پایان زمان تکلیف محقق است.

"اجراً کبیراً" - که نتیجه ایمان و اعمال شایسته ایمان بر محور قرآن است - در هر سه نشئه دنیا، برزخ و آخرت محقق است، جز آنکه این نتیجه در دنیا چندان نمایان نیست مگر در دولت جهان شمول حضرت مهدی(علیه السلام) و سپس در برزخ و قیامت.

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا... ۱۰ وَاذْعُ الْإِنْسَانُ
 بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا... ۱۱ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
 آيَاتَيْنِ فَمَحْوُتَ آيَةِ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ
 وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا... ۱۲ وَكُلَّ
 إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَبْعَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ
 مَنشُورًا... ۱۳

و بی تردید برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند عذابی پر درد آماده کرده ایم. ۱۰... انسان (به جای درخواست) خواسته اش را به وسیله ی خیر (آن) را با شر درخواست می کند. و انسان بسی شتابان بوده است. ۱۱... و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم؛ پس نشانه ی شب را محو کردیم و نشانه ی روز را بینا کننده قرار دادیم، تا (در آن) فضلی از پروردگارتان بجوید. و تا شمارهی سال ها و حساب (عمر و رویدادها) را بدانید. و هرچیزی (از احکام و غیره) را (به روشنی) توضیح دادیم (چه) توضیح دادنی. ۱۲... و (برای) هر انسانی پرنده اش [صدا و سیمای عملش را که گویی پروازگر و رفتی است] در گردنش [عمق جان و تشش] ضبط و ثبت کردیم و روز رستاخیز برای او برون می آوریم (همان) - کارنامه ای را که باز شده - دریافتش می کند. ۱۳...

آیه ۱۳ - این آیه از آیات انعکاس مستمر اعمال کل مکلفان است - در ذواتشان - چنانکه آیاتی دیگر بگونه ای مفصل تر اعضای مکلفان را دستگاههای گیرنده و فرستنده صداها و سیماها در بعد تکلیف مقرر داشته، و آیاتی هم مانند "بان ربك اوحى لها" (۹۹:۷) زمین و فضای آنرا بعنوان اینگونه دستگاه برونی معرفی کرده، و آیاتی دیگر نیز فرشتگان و پیامبران را دستگاه های گیرنده، و فرستنده اعمال در روز حساب خوانده است.

آیه مورد بحث اعمال آدمیان را بنام «طائر»: پرنده، خوانده، زیرا کل کارهای انسانها به گمان آنها بسوی نیستی پرواز می کند، که دیگر اثری از آنها باقی نیست! ولی "الزمناء طائره فی عنقه" دو جریان مخفی را ثابت کرده، نخست اینکه کل اعمال تکلیفی درونی و برونی انسانها در ذواتشان ماندنی است. که سخنان و کارهایشان همچنان بر اعضای آنان باقی است.

و سپس همین اعمال با پیامدهاشان بر گردن خود آنان است، و روز حساب به عنوان کتابی له یا علیه شان از درون و بروشان استخراج می گردد، که آنرا با گوش و چشم از صداها و سیماهای خودشان دریافت می کنند، و چنانکه در آیه بعدی می خوانیم "اقرأ كتابك" مکلفان مأموریت می یابند

که کتاب اعمالشان را که از ذواتشان برون آمده و آشکار گردیده بخوانند، که این خود نخستین گواه عینی بر زشت و زیبای اعمال آنان است.

اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ۚ... ۱۴ - مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۚ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۚ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ۚ... ۱۵ -

(و به او می گوئیم): «کارنامه ات را بخوان؛ کافی است (که) امروز خودت حسابگر (خود) باشی.» ۱۴ - هر کس (به شایستگی) به راه آید، تنها به سود خود به راه آمده، و هر کس به بی راهه رود تنها بر زیان خود به بیراهه رفته. و هیچ بردارنده‌ی باری، بار (گناه) دیگری را بر نمی دارد. و ما هرگز عذاب کننده نبوده ایم تا (آنگاه که) فرستاده ای (وحیانی) برانگیزیم. ۱۵ -

آیه ۱۵ - این آیه عذاب ربانی را تنها بر تخلفاتی مقرر داشته که پس از فرستادن رسولان الهی باشد، درست است که فطرت ها و عقلهای مکلفان از نظر تکلیف کفایتی درونی دارند، ولی رحمت ربانی مقتضی است که به این حجت درونی بر پیگیری تخلفات اکتفا نشود، بلکه با اضافه حجت وحیانی برونی عذاب متخلفان بگونه ای کامل حق و محقق گردد.

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ۚ... ۱۶ -

و هنگامی که بخواهیم قریه ای [مجمعی انسانی] را هلاک کنیم، خودکامگان غر شده‌ی در نعمت آن (قریه) را (به خیرات اجتماعی) امر می کنیم. پس در آن (قریه) سرپیچی می کنند؛ پس گفته [و عده‌ی عذاب] بر آنان محقق می گردد؛ در نتیجه آن (قریه) را یکسره زیر و زیر کنیم (چه) زیر و زیر کردنی. ۱۶ - آیه ۱۶ - این آیه زمینه ای را برای زیر و زیر کردن هر مجمعی نافرمان مقرر داشته که بر دو پایه استوار است، نخست "امرنا مترفیها" که غوطهوران در نعمت حال و مال را به وظایفی سنگین امر فرماید، زیرا هر اندازه توان انسان از نظر عقل و فکر و علم و مال و نیروهای دیگر بیشتر باشد وظیفه های فردی و اجتماعی اش نیز سنگین تر است. و در پی آن "فسقوا فیها" تخلف و سرپیچی این مترفان و خوش گذرانان است که با داشتن قدرت مستضعفان را ناچیز گرفته به استعمار، استحمار، استثمار، استکبار، استخفاف، استضعاف، استکبار و استبداد بر ایشان ادامه می دهند، و در چنان اجتماعی مردمان سه دسته اند: مترفین و مستضعفین دسته دوم هم یا توان معارضه و فریادگری علیه این مترفان را دارند و ساکت می نشینند، و یا توانی در برابر آنان ندارند که دو دسته اول ظالم و مظلوم هر دو به ترتیب ظالم و مقصرند، و دسته سوم که بسی اندک هستند قاصرند، این مثلث زمینه ای است عادلانه برای زیر و زیر

کردن و هلاک نمودن کل آنان، البته این جریان برای قاصران عذاب نیست، بلکه رحمت است، و از برای دو گروه دیگر عذابی است دنیوی که پیامد پس از مرگش بیشتر است.

روی این اصل "فسقوا فیها" در این آیه بدین معنی نیست که خدا آنان را امر به فسق کرده است، بلکه این امر امری است ویژه که کلاً نسبت به توانایان در هر جامعه ای مقرر است، ولی نتیجه نوعی اش تخلف از اینگونه اوامر ویژه می باشد که کل این جامعه را نکبت بار می سازد.

به عبارت دیگر "امرنا هم بالفسق" نیست تا دچار توجیهاتی غیر وجیه گردیم، بلکه "امرنا ... ففسوا" است امرشان کردیم، ولی تخلف کردند، و اصولاً اوامر ربانی بر حسب آیاتی قرآنی امر به خیر و صلاح مکلفان است، و در مقابل نهی از شرّ و فساد آنان، و نه آنکه خودش به فسق امر کند و بر انجام این مأموریت این فاسقان را عذاب نماید، که آیاتی از قبیل "ان الله لیس بظلام للعبید" ناظر به تکذیب این گونه خیالات واهی است، زیرا این گونه عذاب ظلم عادی نیست، بلکه ظلمی است بسیار که کسی را به گناهی وادار کنند، سپس او را بر همین گناه تعذیب نمایند.

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِن بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا
بَصِيرًا ۚ... ۱۷... مَن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ
جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا ۚ... ۱۸... وَ مَن أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ
لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا ۚ... ۱۹... كَلَّا نُمَدِّدُ هَؤُلَاءِ
وَ هَؤُلَاءِ مِن عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ۚ... ۲۰... انظُرْ
كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُم عَلَىٰ بَعْضٍ وَ لِلآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا ۚ... ۲۱...

و چه بسیار از نسل ها را (که) ما پس از نوح به هلاکت رساندیم. و (همین) کمال آگاهی و بینایی پروردگارت به گناهان پیامدار بندگانش کافی است. ۱۷... هر کس خواهان (دنیا)ی زودگذر بوده است ما (نیز) با شتاب - برای کسی که اراده کنیم، آنچه از آن را بخواهیم - به او می دهیم، سپس جهنم را برایش قرار دهیم (که) آن را می افروزد، در حالی که سرزنش شده ای رانده شده است. ۱۸... و هر کس خواهان آخرت است و کوششی شایسته ای آن، در حال ایمان برای آن انجام دهد؛ پس اینان کوشیدنشان سپاسگزاری شده است. ۱۹... اینان و آنان همگی را از بخشش پروردگارت یاری می کنیم. و عطای پروردگارت هرگز (برای کسی) ممنوع نبوده است. ۲۰... بنگر چگونه (با عدل و فضل خود) بعضی از آنان را بر بعضی دیگر (در دنیا) برتری دادیم، و بی گمان (در) آخرت درجاتی بزرگتر (از درجات دنیوی) و برتری دادنی بزرگتر (از برتری دانهای دنیوی) است. ۲۱...

آیات ۱۸ تا ۲۱ - در این آیات فرّ میان درخواست کنندگان در دنیا و آخرت چنین است که درباره درخواست دنیا "ما نشاء لمن نريد" است، آنچه می خواهیم و برای هر که می خواهیم، ولی برای خواهندگان آخرت "كان سعيهم مشكوراً" است، که آنچه می خواهند بر مبنای سعیشان به آنان می دهیم، که "لهم فيها ما يشاءون ولدینا نريد" (۵۰:۳۵) و بیش از آنچه می خواهند و می فهمند، همانان بی پایان مشمول عنایت پروردگارند، در هر صورت عطای پرودگار شامل هر دو هست، چه دنیویش برای دنیا طلبان، و چه اخرویّش برای دیگران، اما این کجا و آن کجا؟ که درجات آخرت و فضیلتش بسی برتر و بیشتر است (۲۱).

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا... ۲۱ - وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا... ۲۲ - وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا... ۲۳ - رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا... ۲۴ - وَءَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا... ۲۵ - إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَلَئِن لَّمْ يَرايَهُ الشَّيْطَانُ لَمَبْهُورًا... ۲۶ -

با خدا معبود دیگری (را شریک) قرار مده. پس (اگر چنان کنی) در حالی که نکوهیده و خوار شده ای، (زمین گیر) می شوی. ... ۲۱ و پروردگارت مقرر کرد که جز او را مپرستید. و به پدر و مادر(تان) احسان کنید. همانا اگر یکی از آن دو یا هر دو، نزد تو به سالخوردگی رسیدند، به آنها (حتی) اُفّ! [لفظی کراحت بار] مگو، و بر سرشان بانگ مزین و بدیشان سخنی بس با کرامت بگوی. ... ۲۲ و از سر رحمت، بال فروتنی بر (سر و سامان)شان بگستران، و بگو: «پروردگارم! بر آن دو رحم کن، چنان که مرا در کودکی پروردند.» ... ۲۳ اگر (از) شایستگان باشید، پروردگارتان به آنچه در خودتان هست آگاه تر است. که او بی گمان برای زیاد رجوع کنندگان پیاپی (به سوبش) پوششگر بوده است. ... ۲۴ و حق نزدیکترین خویشاوند را (به او) بده، و (نیز حق) مستمند و وامانده (ی در راه حلال از تعمین معاش) را، و تبذیر مکن تبذیری (که مال - یا حالت - را پایمال کنی). ... ۲۵ بی امان تبذیر کنندگان برادران شیاطین بوده اند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش بسی کافر (و) ناسپاس بوده است. ... ۲۶

آیات ۲۶ تا ۲۷ - اینجا خطاب نخستین درباره رسول قرآن است که «ذالقربی» نیز نزدیکترین نزدیکان رسالتش می باشند، این خود حق رسالتی و ولایتی است در خلافت معصومه امامان و عصمت صدیقه طاهر(علیها السلام) و در باره تپذیر هم که آنرا برادری و برابری با شیطان خوانده، بدین معنی است که دور افکندن هر چیزی ارزشمند شیطانی است، و نوامیس پنج گانه انسان در درجه اول است و فروع این نوامیس و پیامدهاهاشان در درجاتی دیگر، که تپذیر جان، عقل، عقیده، عرض و مال در کل ابعاد اصلی و فرعی شان حرام است، و از جمله دخیانیات می باشد که در چند بعد تپذیر است، بهداشتی؛ مالی و کمک به تهیه کنندگان این دخیانیات بویژه اگر از استعمارگران و صهیونیزم بین الملل باشند، که این خود در جهاتی درونی و برونی تپذیر است و شیطنتی دست کم بعدی است زیرا دودش به زیان دیگران نیز هست.

وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا... ۲۸ - وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا... ۲۹ - إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا... ۳۰ - وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيرًا... ۳۱ - وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا... ۳۲ -

و اگر به امید رحمتی که از پروردگارت (برایشان) جویای آنی، از ایشان به ناچار روی بر می گردانی، پس با آنان سخنی نرم و روان بگوی. ۲۸... ۲۹ - و دست را بر گردنت زنجیروار منه، و به تمامی گشادگی (هم) گشاده دستی مکن. که در نتیجه ملامت شده و حسرت زده بر جای بمانی. ۲۹... ۳۰ - به راستی، پروردگارت برای هر که بخواهد، روزی را فراخ و تنگ می گرداند. بی گمان او به (حال) بندگان بسی آگاه و بینا بوده است. ۳۰... ۳۱ - و از بیم تنگدستی، فرزندانان را مکشید؛ ما بیم که به آنها و شما روزی می دهیم. کشتن آنان همواره خطایی بزرگ بوده است. ۳۱... ۳۲ - و به زنا نزدیک مشوید، (که) آن همواره (گناهی) تجاوزگر و راهی بد (در زندگی) بوده است. ۳۲... ۳۳ -

آیه ۳۲ - "و لا تقرّبوا الزنا" نزدیک شدن به زنا را حرام دانسته که حتی دیدن نامحرم از روی شهوت و یا ریه که شدت شهوت است تا چه رسد سایر مقدمات دیگر که انسان را به زنا نزدیک تر می کند، و در آخرش زنا، که این همه پیاپی یکدیگر حرامند، و چنانکه خود زنا اینجا حرام اصلی است، مقدمات آن نیز حرامند، آری روی این مبنا کلا مقدمات حرام حرامند و بر حسب آیاتی دیگر مقدمات واجب نیز واجب می باشند.

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ
سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ۚ... ۳۳-

و کسی را که خدا (جانش را) محترم داشته جز به حق مکشید. و هر کس مظلومانه کشته شود، بی چون
برای خونخواهش سلطه ای (بر جان قاتلش) قرار داده ایم. پس (او) نباید در کشتن زیاده روی کند (که)
همانا او (از طرف خدا) مؤید بوده است. ... ۳۳-

آیه ۳۳ - در این آیه صریحاً کشتار مسرفانه حرام گشته که اگر یک شخص از روی عمد کشته شود،
در برابر او به شرط همجنس بودن که (زن در برابر زن و مرد در برابر مرد) تنها در این دو صورت یک
نفر در برابر یک نفر کشته می شود که اگر دو یا چند نفر در قتل یک نفر شرکت داشته اند اینجا قاتلان
هرگز قصاص نمی شوند گرچه با پرداخت اضافه خون بهاشان باشد، زیرا جان نه خریدنی است و نه
فروختنی، این در بعد اسراف کمی اش و در اسراف کیفیتی نیز همچنین است، مثلاً اگر کسی را با یک
ضربه کشته اند قاتل را نیز با همان یک ضربه و به همان کیفیت می توان قصاص کرد، و نه با ضرباتی
بیشتر و یا کیفیتی افزونتر، چنانکه آیاتی از قبیل "النفس بالنفس"، (۵:۴۵) "و من اعتدی علیکم
فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم" (۲:۱۹۴) نیز گواه بر این حقیقت است، روی این اصل بر خلاف
فتوای بیشتر شرعمداران اسلام و روایاتی هم که مستند ایشان است، اصولاً اسراف در قتل از نظر کمی
یا کیفی اش حرام است. و بر حسب صحیحہ بزنطی از امام رضا(علیه السلام) کشتن چند نفر در برابر
یک نفر اسراف و در قتل است.^{۲۷}

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ۚ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ ۚ إِنَّ
الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ۚ... ۳۴-

و به مال یتیم - جز به بهترین وجه - نزدیک مشوید، تا به رشدهایش رسد. و به پیمان وفا کنید، که
همواره پیمان مورد سؤال بوده است. ... ۳۴-

آیه ۳۴ - اینجا نهی از نزدیک شدن به مال یتیم جز با بهترین وجه مانند نهی از نزدیک شدن به زنا
کل مقدمات آنرا نیز شامل است "حتی یبلغ اشده" تا لااقل به سه بلوغ برسد که بلوغ عقلی و جنسی و
اقتصادی است، در صورتی که در غیر یتیم تنها بلوغ عقلی کافی است که دست کم سفیه نباشد، گرچه

۲۷ اینجا در مورد نابرابری قاتل و مقتول - چه از نظر عدد و یا ارزش بیشتر مرد از زن باید گفت، چون انتقال خون به
دیه از روی ناچاری است که کشتن تبعیض بردار نیست، در صورت امکان باید بخش برابر با مقتول را از قاتل بکاهیم که نیمی
از بدنش فلج گردد، و چون روح مقتول هم با نقصان جسمی قاتل است که خصوصاً در صورت دادن دست دادن اعضای مهم و
اصلیش همچون مرده است.
البته این جریان در صورتی درست است که موجب مرگ قاتل نشود.

هنوز تکلیف هم نشده، ولكن راجع به یتیم این سه بلوغ شرط معاملات مستقیم با اوست، زیرا پدرش را از دست داده و به جای آن این سه احتیاط درباره امورش لازم است.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا...^{۳۵} وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا...^{۳۶}

و هنگامی که پیمانه کنید، پیمانه را کامل نمایید، و با ترازوی راست بسنجید (که) این (کار) خوب و خوش فرجام تر است. ...^{۳۵} و آنچه را که برای بدن علمی نیست پیروی مکن، همانا گوش و چشم و قلب فروزان، همگی اینها مورد پرسش و بازخواست بوده اند. ...^{۳۶}

آیه ۳۶ - در این آیه پیروی درونی و برونی، فردی یا اجتماعی آنچه که بدان علم و اطمینان نداری حرام گردیده، - و اگر قرآن بعضاً ظنی باشد آیاتی مانند این آیه ظنی نیست، و آیا «علم» در قرآن ظنی و در غیر قرآن قطعی است؟! - و چنانکه مشاهده می گردد آیه بیشتر احکامی که پیش از این آیه چه از واجبات و یا محرمات یاد شده است، احکام فرعی است، و تنها حکم اصلی حرمت شرک می باشد که تنها در آیه بیست و دو و بیست و سه یاد شده، ولی تتمه همین آیه بیست و سه و نیز سایر این آیات تنها در مورد احکام فرعی است، روی این مبنا، بر حسب این آیه و آیاتی مشابه کل ابواب غیر علمی در احکام اسلامی مسدود است، و بر خلاف انسداد باب علم به خیال بسیاری از شرعمداران، قرآن ابواب غیر علمی را مُنسد دانسته، زیرا کتاب و سنت در دلالت علمی بر احکام کافی است و ابتلای شرعمداران به ظنیات تنها از این بابت است که قرآن را به گمان ظنی بودنش پشت سر نهاده و در عین حال به روایات و آراء متناقض و ظنی پرداخته اند، و در هر صورت بر مبنای آیه مورد بحث، گوش در شنیدن مطلب غیر علمی، و چشم در دیدنش و قلب در پذیرفتنش کلاً عندالله مسئولند، و روی این اصل نوع شرعمداران عندالله در این روش فتوایی مسؤل می باشند.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا...^{۳۷} كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا...^{۳۸}

و در (روی) زمین به شادکامی نخوت بار گام برمدار، (زیرا) تو بی چون زمین را هرگز نتوانی شکافت، و هرگز در بلند بالایی به کوه ها نتوانی رسید. ...^{۳۷} همه ی این (کارها) بدش نزد پروردگارت بسی ناپسند بوده است. ...^{۳۸}

آیه ۳۸ - «مکروهها» در اینجا به معنی شدت حرمت است و نه حرمت عادی، زیرا محرماتی که اینجا یاد شده اند از بزرگترین محرمات هستند، چه حرمت رسمی اش و چه ترک واجبش، که بزرگترین

واجبات در برابر بزرگترین محرمات یاد شده اند، و اگر کراهت به معنای مشهور فقهی اش مرجوحیت است، ما هیچ حرامی نداریم، که مانند شرک، آدم کشی، زنا، تصرف در مال یتیم و در آخر کار پیروی از غیر علم حلال و مرجوح باشند، و اینجا که در آخر کار از پیروی غیر علم نهی شده است خود این پیروی نیز مانند سایر این محرمات از بزرگترین محرمات است، و این چه فقهی است که اصطلاح کراهتش نقیض اصطلاح و لغت کراهت در قرآن می باشد، زیرا در کل قرآن کراهت یا به معنای محال بودن تکوینی آمده است و یا محال بودن شرعی، تکوینی مانند "کره الله انبعاثهم" (۹:۴۶) بدین معنی که خدا از شرکت منافقان در صفوف جنگی کراهت داشته، و آیا این همان کراهت فقهی است، با آنکه شرکت منافقان در صفوف جنگی اسلامی از شرکت کافران هم خطرناک تر است، و خطرناک تر از همه، مخالفت با لغات و اصطلاحات و تصریحات قرآنی است. و تشریعیش "و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان" (۴۹:۷) و آیا کفر و فسوق و عصیان بمعنای اصطلاحی کراهتند؟!

ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا...^{۳۹} أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا...^{۴۰} وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا...^{۴۱} قُلْ لَّوْ كَانَ مَعَهُ ءَالِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَا بُتَغُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا...^{۴۲}

این(ها) از آن حکمتی است که پروردگارت به سوی تو وحی کرد. و (تو هم) با خدا معبودی دیگر (را شریک) قرار مده، پس سرزنش شده و رانده شده در جهنم افکنده شوی...^{۳۹} پس آیا (پنداشتید) که پروردگارتان شما را به (داشتن) پسران برگزیده، و (خود) از فرشتگان دخترانی بر گرفته؟! بی تردید شما قطعاً سخنی بسیار ناروا می گوئید...^{۴۰} و همانا به راستی، ما در این قرآن (حقایق را) گونه گون بیان کردیم، تا به خوبی (آنها را) یاد کنند؛ و (اما) آنان را جز نفرت نمی افزاید...^{۴۱} بگو: «اگر - چنان که می گویند - با او خدایانی بودند، در آن هنگام (وهنگامه) بی چون راهی به سوی صاحب (عرش) تخت فرماندهی جهانی [خدا] می جستند...^{۴۲}

آیه ۴۲ - اینجا بودن خدایانی غیر از خدای آفریدگار را با این دلیل محال دانسته که اگر اینان با وکالت و خلافت خدائی، خدایان دست دوم هستند، بایستی راهی به سوی خدای اصل داشته باشند که یا از او پیام گیرند و یا بالاخره با او به نزاع برخیزند، و حال آنکه هرگز هیچکدام و هیچگاه تحقق نداشته است.

سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا...^{۲۳} - تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ
وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ
تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا...^{۲۴}

او از آنچه (به ناروایی) می گویند منزّه و والاتر است (در) برتری و بزرگی...^{۲۳} - آسمان های
هفتگانه و زمین ها و هرکس که در آنهاست برای او تسبیح می نمایند و هیچ چیزی نیست مگر اینکه
(خدا را) با ستایش او تسبیح می نماید، ولی شما تسبیحشان را نمی توانید بفهمید. به راستی او بردباری
پوششگر بوده است...^{۲۴}

آیه ۴۴ - در این آیه تمامی آفریدگان را تسبیح گویان به وسیله سپاسگذاری خدا دانسته شده اند،
چنانکه در آیاتی دیگر هم مانند (۲۰:۵) هدایت هر موجودی را پس از آفرینشش از رحمت های
ربانی وانمود کرده که محورش همین تسبیح به حمد است، و این تسبیح بر خلاف لغت فلسفه و عرفان
احیاناً آنرا تأیید می کند، به اصطلاح تسبیح تکوینی نیست، زیرا این تسبیح به این معنی است نگرش
درست مکلفان بسوی آنان و کاوش در ذاتیات و صفات و افعال آنان، خود گویای این است که همگان
آفریدگان خدایند، روی این اصل دریافت این تسبیح تنها مربوط به مکلفان است، بویژه تسبیح جمادات
و نباتات، ولی اینجا جمله "ولكن لا تفقهون تسبيحهم" به کلی علم به این گونه تسبیح را از کل
آفریدگان سلب کرده و ویژه خود مکلفان قرار داده، که شما هرگز نمی توانید تسبیح اینان را دریابید، و
اگر این تسبیح به اصطلاح تکوینی باشد، دیگر زمینه ای برای تفکر در موجودات و ملکوت آنها
نخواهد ماند، و آیاتی هم از قبیل "أولم ينظروا في ملكوت السموات والارض" (۷:۱۸۵) که آیا در
حقیقت آسمانها و زمین نمی نگرند، هرگز زمینه ای نخواهند داشت که امر به چیزی خواهد بود که «لا
تفقهون» شما هرگز نمی توانید آنرا دریابید، و در نتیجه کل این اوامر در کوشش و کاوش حقیقت
آفریدگان که برای معرفت آفریدگار است امر به محال خواهد بود.

اینجا "یسبح بحمده" درباره کل اشیاء است و آنگاه «تسبیحهم» که همه آنها را عاقلان و دانایان
خوانده - زیرا «هم» ویژه عاقلان است - و در جمع عقل و معرفت تسبیح بحمد را شامل کل آفریدگان
دانسته است، و حتی کافران که همواره کفر می ورزند، ناخواسته و نادانسته در تمام ارکان وجودشان
تسبیح به حمد دارند، و تنها در یک بعد از ابعاد شعوریشان - آنهم بر مبنای بی شعوری - کافر و
ناسپاس هستند.

تسبیح به حمد اینجا و جاهای دیگر - و نه تنها تسبیح با حمد - ناظر به این حقیقت است که نه
تسبیح کلی نسبت به خدا شایسته است و نه حمد کلی، زیرا تسبیح کلی سر از سلب کلی خدا

درمی آورد، چنانکه حمد کلی اش نیز او را شبیه دیگران می گرداند، بلکه میانگین این دو که تسبیح به حمد است شایسته آن ذات اقدس است که با حمدش تسبیح گویانیم، مثلاً اگر می گوئیم «او موجود است» که حمد وجودی اوست، وجود او را از وجود کائنات تسبیح و سلب می کنیم، چنانکه علم، قدرت، حیات که صفات ذاتی اوست و سمع، بصر، رحمت، و ... از صفات فعلی اش، بدین معنی است، که گرچه او از نظر ذات و صفات دارای این حقایق است ولیکن از همه اینها که در آفریدگان موجود است منزّه می باشد که "لیس کمثله شی" بدین معنی که ذات و صفات ذات و صفات فعلی اش غیر ذوات و ذاتیات و فعلیات دیگران است، و با جمله ای کوتاه تر همه موجودات در تمامی ذوات و صفات و افعالشان، از صفات سلبیه خدایند، چنانکه خدا در تمام جهات از سلبیات کل کائنات می باشد، و این خود حق توحید و توحید حق است، و در هر صورت این شعور تسبیح به حمد در کل آفریدگان بوده و همگانی است، آری "سبحان الله عما یصفون الاّ عباد الله المطفین" (۳۷:۱۶۰) که خدا از آنچه وصفش می کنند منزّه است جز بندگان اخلاص یافته ربانی با اراده و رحمت ویژه حضرت رب I که آنان یا او ارا تسبیح به حمد می کنند و یا بالاتر و عمیق تر که آنگونه که شایسته اوست تسبیحش می کنند، و تسبیحاتشان برتر از همه تسبیحات و حمدشان والاتر از همه حمدهاست.

آخرین جمله این آیه "انه کان حلیماً غفوراً" بردباری و مغفرت پروردگار را شامل کل قاصران دانسته که تسبیح به حمد کائنات را خود به خود نمی فهمیم، آری با آیات و حیاتی حق مانند همین آیه بایستی بدان اعتراف کنیم، چنانکه گروهی از معصومان نیز تسبیح به حمد کل آفریدگان را می دانند که از «لا تفقهون» بیروند.

در این جریان واقعاً ما مکلفان در صورت تقصیرمان نسبت به تسبیح به حمد خدای عالمیان بایستی همیشه عرّ در خجلت و احساس مسؤولیت باشیم که در میان همه آفریدگان، از جمادات و نباتات و حیوانات و جسم و جان خودمان که همگان تسبیح به حمد گویند، که "و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً" (۳۳:۷۲) بدین معنی که خیانت کارترین موجودات همین انسانها می باشند که کاملترین موجودات از لحاظ آفرینش و استعداد و دریافت و تکلیفند، با این حال کافرترین و ناسپاس ترین موجودات درین میان همین انسان است که "ثم ردناه اسفل السافلین" در عین آنکه "لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم" گرچه در مقابل بهترین شایستگان همین انسانها در اعلیٰ علین حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) و محمدیان و همگانشان می باشند.

با مراجعه ای مجدد به این آیه این پرسش پیش می آید که "ان من شیء" خود استغراقی است در تسبیح به حمد نسبت به کل اشیاء، در این صورت آیا ارواح کافران که تسبیح به حمد هرگز ندارند بلکه

احیاناً با خدا عناد هم می‌ورزند، اینها چگونه تسبیح به حمد دارند، در صورتیکه "مَنْ فِيهِنَّ" آنان را نیز با سایر مکلفان در ضمن کل اشیائی قرار داده که تسبیح به حمد می‌کنند؟

پاسخ این است که: اولاً این کفار با ادله دیگر از "مَنْ فِيهِنَّ" می‌باشند، یعنی شما کافران تسبیح مکلفانِ موحد و غیر مکلفان را درک نمی‌کنید و بلکه آنرا به مسخره می‌گیرید.

ثانیاً «شیء» کل هر شیء است و نه اجزایش نیز، مثلاً انسان کافر که شیء است "یسبح بحمده" دارد، زیرا همین کافر سه بعدی است: بعد بدنی که کلاً و بالفعل تسبیح به حمد دارد گرچه خودش هم نمی‌فهمد، بعد دوم تسبیح بحمدشان ذاتی و شأنی است که فطرت و عقل انسان کافر در صورتی که پرده‌های هواهای نفسانی و شیطانی بر طرف گردد تسبیح به حمد دارند، مثلاً فطرت‌های کافران که در حال اختیار محجوب است به هنگام اضطراب که دست از همه جا شسته اند، ندای درونی فطرت‌هایشان ناخودآگاه خدا را ندا می‌دهد، که این در این بعد هم دارای تسبیح به حمد است هم شأناً که کلیت دارد و هم فعلاً که احيانی است.

سوم: نفس اماره بالسوء که بالفعل تسبیح به حمد ندارد، ولی این هم در شأنی دورتر از شأن فطرت و عقل به شرط تسلیم در برابر فطرت و عقل تسبیح به حمد دارد، روی این اصل ارواح کافران نیز در بیشتر ابعادشان یا عقلاً و یا شأناً تسبیح به حمد دارند، تنها می‌ماند نفس اماره بالسوء آنان که آن هم در شأنی دور دارای تسبیح به حمد است، و بالاخره اجزایی از کل انسان است که در کل دارای تسبیح به حمد است.

در هر صورت "ولكن لا تفقهون تسبيحهم" کلاً یا بعضاً از "مَنْ فِيهِنَّ" جدا است که "مَنْ فِيهِنَّ" همان مکلفانی هستند که دارای تسبیح به حمد هستند، که هم خود به کار خود آگاهند و هم به کار دیگر موحدان، لیکن کافران نه از تسبیح ذاتی و فعلی و شأنی خود آگاهی دارند و نه از تسبیح آن موحدان که به مسخره اش می‌گیرند.

در بعد دوم «لا تفقهون» در وجه کلی است که شامل کل مکلفان باشد و «هُم» مربوط به سایر موجودات غیر عاقل است که در جمع هیچ عاقل و مکلفی آگاهی مماس از تسبیح به حمد سایر موجودات ندارد، مگر آگاهی غیر مماس بوسیله وحی که برای موحدانی همچون مسلمانان بر مبنای این آیه و آیاتی مشابه می‌دانند که کل موجودات دارای تسبیح به حمد هستند.

در این میان معصومان (علیهم السلام) به وحی رسالتی ربانی بر کل تسبیح به حمدهای کل آفریدگان آگاهی دارند، چنان که راجع به داوود و سلیمان (علیهم السلام) آیاتی چند بیان گر این حقیقت است، که حتی سخنان عادی مورچه و هدهد را می‌فهمیده اند، تا چه رسد به تسبیح به حمدشان، و از ایشان

بالاتر انبیاء اوالعزم می باشند که سرآمدشان پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت معصومش (علیهم السلام) می باشند، جز آنکه تفقه این تسبیح به حمد هم خودی نیست، بلکه تنها به وحی است، و بالاخره لا تفقهون با مراحل گوناگونش شامل همه عقلا و مکلفان است، مثلاً «یسبحن» کوه ها برای داود خود بیانگر این است که داود تسبیح کوهها را می شنیده و این تسبیح تکوینی نیست، بلکه همان تسبیح بحمد است که شامل شی جبال می باشد و داود و داودیان از این «لا تفقهون» مستثنی هستند.

وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا ۚ... ۴۵-

و هنگامی که قرآن بخوانی، میان تو و میان کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند پرده ای پنهان (از آنان) قرار می دهیم. ۴۵-...-

آیه ۴۵ - این حجر محجور - که پرده ای ناپیداست - همان پرده ظلمت جهل و جهالت است که در این میان برقرار می گردد، لیکن نه از برای هر خواننده قرآن، زیرا اینجا نخست «قَرَأْتَ» است که منظور قرائت رسول اقدس (صلی الله علیه وآله) می باشد، تا تمامی شرایط رسالتی و حیانی انجام گیرد، و در ثانی سایر قرائتهای شایسته است، و از میان دوازده معنای قرائت همین یک معنای جمع کافی است تا شیطنتها را در این میان بزدايد، که اگر هنگام خواندن قرآن آنرا با فطرت، عقل، فکر، علم، معرفت، عقیده، اخلا و عمل جمع کنی و اینگونه آنرا قرائت کنی، در این صورت است که در برابر این نور شایسته قرائت همه ظلمت ها زدوده می شود، و پرده ای ناپیدا میان شما قرائت کننده قرآن و شیطانهای پیدا و نهان موجود خواهد شد، که هرگز نتوانند تصرف و تأثیری در جریان خواندن قرآن در شما داشته باشند.

وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ، وَ لَوْ عَلَى أَدْبَرِهِمْ نُفُورًا ۚ... ۴۶- نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ۚ... ۴۷-

و بر دل هاشان پوشش هایی می نهیم که آن را نفهمند. و در گوش هایشان سنگینی (ها) قرار می دهیم. و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی اش یاد کنی، در حال نفرت (از توحید) پشتشان را بر می گردانند. ۴۶-...- چون به سوی تو گوش فرا می دارند، ما داناتریم (که) به چه (منظور) گوش فرا

می دهند. و (نیز) چون ایشان نجوا (کنان) اند، در آن حال ستمکاران گویند: «جز مردی افسون شده را پیروی نمی کنید.» ... ۴۷ -

آیه ۴۷ - اینجا نسبت سحر را به حضرت اقدس رسول (صلی الله علیه وآله)، حامل کل وحی، نسبتی ظالمانه و از ظالمان دانسته که روایاتی هم که در صحیح بخاری در بابی مستقل راجع به تأثیر سحر در آن حضرت وارد شده و نیز روایاتی شیعی به همین معنی، هر دو روایاتی است مجعول و ظالمانه.

انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ... ۴۸ - وَقَالُوا أَإِذَا
كُنَّا عِظْمًا وَرُفَّتًا أُنْزِلْنَا لِمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ... ۴۹ -

بنگر چگونه برای تو مثل ها زدند؛ تا گمراه شدند؛ پس توان (رفتن) راهی (به سوی حق) را ندارند. ... ۴۸ - و گفتند: «آیا هنگامی که استخوان ها و پوسیدگانی پراکنده بودیم، آیا به راستی ما (با) آفرینشی جدید، بی چون (از) برانگیخته شدگانیم؟» ... ۴۹ -

آیه ۴۹ - "خلقاً جدیداً" به معنای آفرینشی مماثل با بدن دنیوی است، و نه خلق مجدد روح یا خلق مجدد بدنی دیگر، بلکه از همان بدن خاکستر شده اصلی بدنی بنیادین را استخراج کردن و چهره ای مماثل به همان بدن دادن و روح را مجدداً در آن دمیدن است و دیگر هیچ.

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا ... ۵۰ - أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ... ۵۱ -

بگو: «سنگی یا آهنی باشید.» ... ۵۰ - «یا آفریده ای از آنچه در سینه های تان بزرگ می نماید.» پس خواهند گفت: «چه کسی ما را بر می گرداند؟» بگو: «همان کس که نخستین بار شما را با فطرت (توحیدی) آفرید.» باز سرهایشان را (مسخره کنان) به سوی تکان خواهند داد و می گویند: «آن (زمان) کی است؟» بگو: «شاید که نزدیک باشد.» ... ۵۱ -

آیه ۵۱ - "الذی فطركم اوّل مرّة" به عنوان دلیل اولویت بر امکان اعاده مشتمل بر دو حقیقت است: اول آفرینش بر مبنای فطرت توحیدی است که خود مقتضی عقیده به معاد است، و در ثانی اگر آفرینش سخت است، آفرینش آخرین از آفرینش نخستین که بدون سابقه بوده است سخت تر است، چنانکه در آیه ای دیگر به عنوان "و هو اھون علیہ" (۳۷: ۳۰) آمده.

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ... ۵۲ - وَ قُلْ لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِن الشَّيْطَانُ كَانَ
لِلْإِنْسَنِ عَدُوًّا مُّبِينًا ... ۵۳ -

روزی که شما را فرا می خواند، پس او را با ستایشش اجابت خواهید کرد، و می پندارید که جز اندکی (در گذشته) نمانده اید. ... ۵۲_ و برای بندگانم بگو: «آنچه را که بهتر است بگویند.» بی گمان شیطان میانشان را بر هم می زند؛ همواره شیطان برای انسان دشمنی آشکار کننده (ی دشمنی اش) بوده است. ... ۵۳_

آیه ۵۳ - اینجا نیکوترین سخن در میان بندگان خدا مورد امر است، که اگر هم در باطن شما بین یکدیگر اختلافی هست، نه تنها به زبان نیاورید، بلکه با پسندیده ترین سخن اُلفت میان یکدیگر را تحکیم کنید، زیرا سخن ناشایست خود مقدمه ای است برای گامهای دیگر شیطان که اختلاف را افزون کند.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَاءُ يَرْحَمَكُمُ أَوْ إِنْ يَشَاءُ يُعَذِّبِكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ... ۵۴_ وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا ... ۵۵_ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَ لَا تَحْوِيلًا ... ۵۶_ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ... ۵۷_

پروردگارتان به (احوال) شما داناتر است؛ اگر بخواهد به شما رحم می کند، یا اگر بخواهد شما را عذاب می کند. و تو را بر ایشان (برای) کارسازی (تکوینی و تشریعی) نفرستادیم. ... ۵۴_ و پروردگارت به هر که در آسمانها و زمین است (از همگان) داناتر است. و به راستی بعضی از پیامبران بزرگ را بر بعضی (از ایشان) بی امان برتری دادیم، و داوود را زبور دادیم. ... ۵۵_ بگو: «کسانی را که به جز او (معبود خود) پنداشتید، بخوانید (و از آن ها بخواهید)؛ ولی آنها نه توانی دارند که از شما دفع زیان کنند، و نه بلا گردانی» (برای شما باشند). ... ۵۶_ اینان (پیامبران و مؤمنان) کسانی اند که (پروردگارشان) را می خوانند (و او را می خواهند) در حالی که هر کدام از آنان (که به او) نزدیک ترند (نزدیک ترین) وسیله (های حرکت) به سوی پروردگارشان را می جویند، و به رحمت او امیدوارند و از عذابش می ترسند. عذاب پروردگارت همواره ترسناک بوده است. ... ۵۷_

آیه ۵۷ - "بیتغون الی ربهم الوسيله" به عنوان امتیازی برای بندگان شایسته خدا یاد شده ولی مقصود تنها وسائلی است که مورد رضا و امر خدا باشند، نه وسائلی دیگر مانند بُتان و طاغوتان که نه تنها وسیله نیستند، بلکه دست دور باشی به سینه آنها خورده و خود موجب دوری از خدایند، و ما در آیه "و ایاک نستعین" همی می خوانیم که خدایا تنها تو را کمک می طلبیم، و بعد دوم این طلبیدن کمک این است که وسائل شایسته قرب الی الله را هم از او می خواهیم، نه با خیالات و اوهام خود که

کسانی یا چیزهایی را وسیله قرب الی الله بدانیم، که یا مورد نهی اند، و یا تجویزی درباره وساطت آنان نیست.

وَإِنْ مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا... ۵۸

و هیچ قریه ای [مجمعی از مکلفان] نیست مگر اینکه ما آن را پیش از روز رستاخیز هلاک کننده ایم، یا آن را (در صورت استحقاق) به عذابی سخت دچار کننده ایم. این (جریان) در کتاب (علم و حکمت و قدرت الهی) ثبت شده بوده است. ... ۵۸

آیه ۵۸ - «معذبوها» در برابر «مهلكوها» نابودی مردمان را پیش از روز رستاخیز که قیامت احیاء است، دوگونه خوانده: ۱- وسیله عذاب که درباره گروههایی از کافران در گذشته تحقق یافته و مجدداً در قیام جهانی حضرت مهدی(عج) به گونه ای شامل تر تحقق خواهد یافت، و در این میان هم احیاناً چنین جریاناتی به وقوع می پیوندد، و بعد دوشمر مرگ همگانی است که نخست در جای جای جهان برای این و آن، چه افراد و چه دسته های گوناگون، تحقق می یابد، و چه مرگ و بی هوشی یکجای آنان که در نفخ صور با همان صدای جانکاه محقق می شود، و کسانی هم که مرده اند نیز مشمول این هلاکت آخرین هستند، بدین معنی که این هلاکت مرگ کلی همگانی است که نسبت به هر دوی زندگان و مردگان حالت صعقه و بیهوشی خواهد بود، که از مرگهای عادی فراتر است، و چنانکه مردگان از زندگی برزخی به این صعقه و بیهوشی انتقال یافته و اینگونه هلاکت می یابند، زندگان نیز بدون انتقالی برزخی مستقیماً به حالت صعقه و بیهوشی می روند که اینان هرگز برزخی هم ندارند زیرا برایشان هیچ فاصله ای بین مرگ از دنیا و مرگ همگانی هنگام مرگ کل جهان نیست.

و از جمله ادله این مرگ دوم (صعقه) آیاتی از قبیل "و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و الارض الا من شاء الله" (۳۹:۶۰) است، که "من فی السموات و من فی الارض" کل زندگان را در کل جهان در زندگی رسمی دینشان که آشکار است یا در زندگی باطنی و برزخی جهان که پنهان است، این صعقه و بیهوشی هر دو را بر می گیرد.

وَمَا مَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا... ۵۹

و (چیزی) ما را از اینکه (خاتم پیامبران را) با نشانه های (بصری) بفرستیم باز نداشت، جز اینکه پیشینیان، با آنها (همان) نشانه ها را تکذیب کردند. و به ثمود ماده شتر دادیم، در حالی که (نشانه ای)

بینا کننده بود. پس به آن ستم کردند. و ما (پیامبران را) با (آن) نشانه ها جز برای ترساندن (مردمان) نمی فرستیم. _۵۹_۰۰۰_

آیه ۵۹ - «الآیات» که به معنای نشانه های ربانی رسالتی است دارای سه بعد می باشد: نخست نشانه های چشمگیر و دیدنی که از برای کل پیامبران گوناگون وجود داشته، دوم: از همین قسم معجزات است ولی پیشنهادی که بر حسب درخواست کافران احیاناً افزون بر آنچه بوده تحقق می یافته، و سومین و آخرین نشانه های ربانی نشانه های معنوی است که در انحصار قرآن می باشد، که تداوم آیت ربانی هم در انحصار همین گونه است، در آیه مورد بحث آیات دسته دوم است که چون مورد تکذیب واقع می شده، دیگر در رسالت های آینده بویژه در رسالت آخرین تکرار شدنی نیست، بخصوص اینکه رسالت آخرین دارای آیات و نشانه های محوری و همیشگی و همگانی است که نشانه های گذشته در برابرش چندان رنگی هم ندارد، مگر آنچه در زمینه و زمان حیات حضرتش احیاناً به وقوع می پیوسته است که تداومی هم ندارد.

۶۰- شجره ملعونه در قرآن شجره مخصوصی نیست، و ما با بررسی کل قرآن لعنت خاصی به گروه خاصی نمی یابیم بجز ثلوث ملحدان، مشرکان و منافقان و از بدترین منافقان تاریخ اسلامی بنی امیه اند، چنانکه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در خواب دید پس از حضرتش بوزینه هایی بر فراز منبرش نشسته اند، که پس از بیداری برایش نمودار شد که اینان همان بنی امیه هستند که رذلتیترین مصداق نفاق در کل تاریخ نفاق می باشند.

وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرَّءْيَا الَّتِي أُرْيَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا _۶۰_۰۰۰_ وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا _۶۱_۰۰۰_

و چون برایت گفتیم: «به راستی پروردگارت به مردم احاطه داشته» و آن رؤیایی را که به تو نمایانیدیم و (نیز) آن درخت لعنت شده ی در قرآن را، جز آزمایشی آتشین برای مردمان قرار ندادیم. و ما بیمشان می دهیم، پس ایشان را به جز طغیانی بزرگ نمی افزاید. _۶۰_۰۰۰_ و چون به فرشتگان گفتیم: برای (شکرانه یادگیری از) آدم (برای خدا) سجده کنید» پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) گفت: «آیا برای کسی که در حال گل بودن (او را) آفریدی سجده کنم؟» _۶۱_۰۰۰_

آیه ۶۱ - "المن خلقت طیناً" اعترافی است از شیطان که آدم نخستین از خاک آفریده شده و نه از نسلهائی دیگر، که خدا هم او را در این جریان تصدیق کرده، و در آیاتی دیگر به این حقیقت تصریح

دارد، و این آفرینش ویژه آدم که از گل بوده است مورد تصدیق رحمان و شیطان است، و این چه شیطنتی است بالاتر از شیطنت شیطان که حتی مسلمانانی منحرف با دیگران در این انحراف شرکت دارند که آدم نخستین از نسلهای دیگران است و یا طبق نظریه داروین از نسل میمون می باشد و یا سخنان پراکنده دیگر!

اینجا «طیناً» نخست بین دو احتمال است که یا مفعول دوم «خلقت» می باشد و به اصطلاح مفعول اولش «ه» حذف شده که "خلقت طیناً" است به این معنی که کسی را که گل آفریده ای، و معلوم است که انسان گل آفریده نشده، و یا حال است از برای مفعول اول بدین معنی که انسان را در حالیکه گل بوده است آفریده ای و همین معنی دوم درست است که انسان بدون هیچ واسطه‌ی آفریده از گل است و دیگر هیچ.

قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أُخِّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا خَافُكَ زُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا... ٦٢ _ قَالَ أَذْهَبُ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا... ٦٣ _

(ابلیس) گفت: (خدایا) «آیا خود را (بخوبی) دیدی؟ (که) این کس را (نسبت) به من گرامی داشتی؟ اگر تا روز قیامت (عمر) مرا تأخیر اندازی حتماً نسلش را - جز اندکی - همواره افسار خواهم کرد.»... ٦٢ _ (خدا) فرمود: «برو، پس هر کس از آنان تو را پیروی کند، بی گمان جهنم - که کیفری فراوان است - سزای شماست.»... ٦٣ _

آیه ٦٣ - اینجا امر «اذهب» به شیطان به اصطلاح از نهی شدیدتر است که خدا شیطان را بر تصمیم مؤکد افسار افکندن بر ذریه آدم آزاد گذارده و جلوی او را با اراده تکوینی نگرفته، و امرهای دیگرش نیز که در آیه شصت و چهار آمده به همین معنی است که نخست به حرکات لهوآمیز آوردن آنان است با صداهای گوناگونش که این خو دلیل بر حرمت لهو است، از جمله رقصهای لهوی است و نه رزمی و یا گونه ای دیگر، که آنگونه رقصها بر وزن صداهای لهوی حرام است، شرکت شیطان در اموال نیز واداشتن اوست به تصرفات ناشایسته مالی، چنانکه شرکتش در اولاد، تولیدهای ناهنجار است، که یا با زنا و یا حال حیض و نفاس و یا حال احرام یا روزه و مانند اینها باردار شدن خود شرکتی است شیطانی، چنانکه در آخر کار اولادی را از طریق حلال بوجود آوری که از نظر جو، محیط و شرایط نادرست این فرزند تباه خواهد بود، این هم خود ولادتی است شیطانی، زیرا بر حسب آیاتی قرآنی مانند "و قدموا لانفسکم" (٢:٢٢٣) تولید اولاد تنها در صورت شایستگی است.

وَاسْتَفْزَزَ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ
وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّتُهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا
غُرُورًا...^{۶۴} إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ
وَكَيلاً...^{۶۵}

«و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود بیهوده تحریک کن، و با سوارگان و پیادگانت بر آنان بتاز،
و در اموال و اولادشان مشارکت کن، و «به ایشان وعده بده.» و شیطان جز فریبی به آنها وعده
نمی دهد. ...^{۶۴} «بی امان برای تو بر بندگان ویژه‌ی من (هیچ گونه) سلطه‌ای نیست. و
حمایتگری و کارسازی پروردگارت (برای آنان) بس است.» ...^{۶۵}

آیه ۶۵ - «عبادی» اینجا معصومان و سایر عادلانند، زیرا دیگران مورد سلطه‌ای می باشند، گرچه
سلطه کلی نباشد.

رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ
رَحِيمًا...^{۶۶} وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهُ فَلَمَّا
نَجَّسْكُمُ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا...^{۶۷} أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ
بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكَيلاً...^{۶۸} أَمْ
أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا
كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا...^{۶۹} وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ
وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ
خَلَقْنَا تَفْضِيلًا...^{۷۰}

پروردگار شما کسی است که کشتی را در دریا (از امواج سهمگینش) برای شما از جای بر می کند، تا از
فضل او (برای خود) بجوید. او (نسبت) به شما رحمت گری ویژه بوده است. ...^{۶۶} و هنگامی که
در دریا به شما زیان (فراگیر) در رسد، هر که را جز او می خوانید [و می خواهید] ناپدید گردد. پس
هنگامی که (خدا) شما را سوی خشکی رها کند (از همو) رویگردان می شوید. و (نوع) انسان بسی کافر
(یا) کفران کننده بوده است. ...^{۶۷} پس آیا ایمن شدید (از این) که (خدا) به واسطه‌ی (شرک) شما
بخشی از خشکی (در زمین) را بشکافد، و (با فرو بردنتان در آن) چهره تان را بپوشاند، یا بر شما
طوفانی از شن بفرستد، سپس برای خودتان نگهبان کارسازی نیابید؟ ...^{۶۸} یا ایمن شدید (از این)
که بار دیگر شما را به (آن) دریا بازگرداند، پس تندبادی از جای کننده بر شما بفرستد. پس به (سزای)
آنچه کفر ورزیدید غرقتان کند، (و) آنگاه برای خودتان در برابر ما (نسبت) به آن (عذاب، دادستان و)

پی جویی نیاید؟ ... ۶۹_ ما همواره فرزندان آدم را به راستی گرامی داشتیم. و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب ها) حمل کردیم. و از پاکیزه ها به ایشان روزی دادیم. و آنها را بر بسیاری از کسانی که آفریدیم برتری دادیم (آن هم) برتری (ویژه) ای. ... ۷۰_

آیه ۷۰ - اینجا "فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ" دلیل است بر این که انسان تنها بر بسیاری از آفریدگان از نظر آفرینش جسم و جان برتری دارد، و بر مبنای آیه "لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ" (۹۵:۴) که آفرینش انسان بگونه ای مطلق در بالاترین مرحله تقویم جسمی و روحی است، و در جمع می فهمیم که درست است که برتر از انسان هیچ آفریده ای وجود ندارد، ولیکن اقلیتی هم هستند که با انسان برابرند و این اقلیت برای ما ناشناختند، جنیان نیستند که تا اندازه ای آنها را می شناسیم، زیرا بر حسب آیاتی از قرآن انسان از جنیان برتر است، فرشتگان نیز نیستند که نیز بر حسب آیاتی دیگر انسان بر آنها هم برتر است، می ماند حیوانات و مادون آنها که وضعشان خیلی روشن است، روی این اصل این اقلیت به گونه ای خاص از برای ما معلوم نیستند، مگر بوجه عمومی بر مبنای آیه "وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ" (۴۲:۲۹) که مختصراً «هم» در «جمعهم» مربوط به ذوی العقول پراکنده در زمین و آسمانند که طبعاً این اقلیت از همان ذوی العقول آسمانی می باشند که با انسان زمینی در ممتازترین آفرینش جسمانی و روحانی برابری دارند، و در آینده ای هم آنگونه که خدا می خواهد یکدیگر را در همین دنیا ملاقات خواهند کرد، و این ملاقات در کجاست برای ما هنوز معلوم نیست.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْئِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ... ۷۱_

روزی که هر گروهی (از مکلفان) را با پیشوایشان فرا می خوانیم، پس هر کس کارنامه اش به دست راستش داده شود (نشانه ی نجات اوست) پس اینان کارنامه ی خودشان را می خوانند. و به اندازه نخک هسته ی خرمایی (هم) به آنان ستم نمی شود. ... ۷۱_

آیه ۷۱ - «امامهم» که پیشوای گروه های مکلف است اعم از امام خیر و امام شر می باشد، و این هر دو اعم است از کتاب وحی رحمانی و کتاب وحی شیطانی. و این دو نیز اعم است از کتاب اعمال و کتاب شریعت رحمانی و شریعت شیطانی، و این قرائت کتاب یمینیان که رهروان حقند هم قرائت کتاب شریعت است و هم کتاب اعمال و هم قرائت و برخورد کتاب امامت رسالتی است. همچون قرائت دیگران که گمراهانند.

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ... ۷۲_

و هر کس در این (دنیا) کور (دل) بوده، پس او در آخرت (چشم و دلش) کور و (هم او) همراه تر است. _..._۷۲_

آیه ۷۲ - آنان که در زمان تکلیف کور بوده اند که دیده های خود را از نظر انسانی از شریعت انسانها بسته و از عمل بدان مهجور بوده اند، اینها پس از مرگ نیز کورند، کورند که حقایق را آنجا هم نمی نگرند، ولی اگر هم بنگرند برایشان فایده ای ندارد، احیاناً می نگرند از برای تکمیل عذاب، چنانکه آیاتی چند بیانگر دیدار اعمال بهشتیان و جهنمیان می باشد، و آیاتی هم از قبیل "لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك عقابك فبصرک اليوم جدید" (۵۰:۲۲) بیانگر این حقیقت است که احیاناً برای حسرت خوردنشان چشمهایشان در ظاهر باز می شود تا هم حقایقی از رستاخیز را بنگرند و هم حقیقت اعمالشان را دریافت کنند، و پس از این حسابها و عذابهای پیشین همچنان کور و محجور در آتش جهنم می سوزند.

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخْذُوكَ خَلِيلاً _..._۷۳_ وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنِكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً _..._۷۴_

چیزی نمانده بود (که) تو را (ناگزیر و ناگزیر) از آنچه به سویت وحی کردیم با مکرشان (دچار) آزمایشی سخت کنند، تا غیر آن را بر ما افترا ببندی. و آنگاه بی گمان تو را به دوستی تنگاتنگ (خود) برگیرند. _..._۷۳_ و اگر تو را استوار نمی داشتیم، همانا بی چون نزدیک بود کمی سوی آنان متمایل شوی. _..._۷۴_

آیه ۷۴ - این تثبیت ربانی نسبت به رسول گرامی - در زمینه اعتماد طبیعی اندکش بر وعده های کافران - عصمتی است استثنائی برونی، که پس از عصمت مداوم بشری که مطلق نبوده، و نیز عصمت درونی روح القدسی که نسبتاً مطلق بوده، و بالاخره عصمت برونی ربانی کلاً درباره وحی مطلق بوده است، این تثبیت در مرحله چهارمین است که احیاناً پیامبران را در حالاتی استثنائی در بر می گیرد، مانند یوسف صدیق که "و لقد هممت به و هم بها لو لا ان رای برهان ربّه" (۱۲:۲۴) که برهان رب اینجا عصمت درونی مداوم یوسف از نظر روح قدسی رسالت و وحی رسالتی نیست، زیرا این هر دو در آن هنگام برای حضرتش فعلیت داشته اند، و لکن جریان احاطه وسائل شهوت انگیز بگونه ای مطلق و مؤکد آن حضرت را احاطه کرده بود که نه تنها عصمت بشری غیر مطلق جلودارش نبود، بلکه عصمت و حیانی درونی نیز از برای فرار از آن کافی نبود، اینجاست که عصمتی برتر و حیانی از طرف خدا

شامل حال یوسف گشت که حتی در این جریان قصد و خیال شهوانی هم نسبت به زلیخا برایش پدید نیامد، و این همان برهان رب است که بگونه ای منفصل و احيانی شامل حالش گردید.

اینجا راجع به حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) که سه عصمت ثابتش ما فوق عصمتها است، با این حال این عصمت ها کافی نبود که کلاً آن حضرت را از اعتمادی اندک به وعده های کفار باز دارد، که اینجا هم "لو لا ان ثبتناک" نگهبان آن بود، و این «قلیلاً» در صورت نبودن عصمت احيانی چهارمین خود دلیل است بر اینکه عصمت های قبل در حد بسیاری آن حضرت را از این رکون به کافران باز داشته، و قلیل و ناچیزی هم که مانده با تثبیت ربانی بازداشت شده، و بر مبنای آیه هفتاد و پنج اگر هم این عصمت آخرین نبود، پیامبر بزرگوار با رکون بسیار کم بر کافران مسئول و معذب بود که در دنیا "ضعیف الحیاء" و "ضعف الممأه" و پس از این دو هرگز کمکی در این جریان نداشت که "ثم لا تجد لک عیناً نصیراً".

و این نگهداشت ربانی برونی که طبعاً در زمینه نارسائی قدرت است در غیر معصومان نیز به طریق اولی محقق می باشد و بر مبنای آیاتی از قبیل "و الذین اهتدوا زادهم هدی و آتاهم تقویهم" (۱۹:۷۶) در صورتی که با قدمهای هدایت اختیاری بسوی خدا گام می نهی ولی احياناً به نارسائی از نظر قدرت پاسداری از حق می رسی، اینجا که هدایت نارسا است، خدا به تو کمک خواهد کرد و این خود عصمتی است ربانی که پاسدار عصمت بشری است، و چنانکه عصمت های بشری و برخوردهایی با انحرافات دارای مراتبی است، عصمت های ربانی در هر سه بعدش دارای درجاتی است.

إِذَا لَذَقْنَكَ ضِعْفَ الْحَيَوةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا
نَصِيرًا...^{۷۵} وَ إِن كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا
لَا يَلْبُثُونَ خَلْفَكَ إِلَّا قَلِيلًا...^{۷۶} سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا
وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا...^{۷۷} أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ الْإِيلِ
وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا...^{۷۸}

در آن هنگام حتماً تو را چند برابر (در) زندگی و چند برابر (در) مرگ (عذاب) می چشاندیم، سپس علیه ما یاوری توانمند نمی یابی. ...^{۷۵} و چیزی نمانده بود (که) تو را همواره از این سرزمین (از بُن) برکنند، تا تو را از آنجا بیرون کنند. و در آن هنگام (آنان) جز (زمان و تعداد) اندکی در مخالفت با تو نمی مانند. ...^{۷۶} سنت کسانی از فرستادگانمان را که همواره پیش از تو گسیل داشتیم (استوار بدار). و (بدان که) برای سنت ما (هرگز) جایگزینی نخواهی یافت. ...^{۷۷} نماز را - به هنگام زوال

آفتاب تا تاریکترین وقت شب - و (به ویژه نماز) خواندنی صبح گاهان را به پادار. بی گمان، خواندنی

صبحگاهان در دیدرس (فرشتگان شب و روز) بوده است. _..._۷۸_

آیه ۷۸ - در این آیه اوقات نمازهای پنجگانه بگونه ای بس لطیف یاد شده و چون سوره اسراء در مکه نازل گشته، روی این اصل نمازهای پنجگانه از فرائض مکّیه است، و "قرآن الفجر" که به معنی خواندنی فجر می باشد در برابر چهار نماز دیگر که از "لدلوك الشمس الى غسق الليل" مستفاء می گردد دارای دو امتیاز است: ۱- اختصاص به نماز صبح پس از عمومیت نمازهای چهارگانه دیگر. ۲- خواندنی بودن آن که گوئی نمازهای دیگر در مقابل نماز صبح اینگونه خواندنی نیست، مانند وحی به چهار پیامبر الوالعزم در برابر وحی آخرین بر پیامبر آخرین که به نام «وصی» و «وصبنا» آمده که گوئی وحی بر آنها در مقابل وحی آخرین وحی نیست، مانند رسالت آن حضرت که رسالت های گذشته در برابرش تنها مقدمه ای وانمود شده، از اینجا مستفاد می گردد که "صلاة وسطی" نیز نمونه بارزش نماز فجر است، چنانکه در آیه (۲:۲۳۸) به تفصیل گذشت.

"لدلوك الشمس" و نه "من دلوك الشمس" یا "عند دلوك الشمس" دلیل است بر شمولیت آن نسبت به دو نماز ظهر و عصر ما بین زوال خورشید تا غروب، چنانکه دو آیه دیگر "الی غروب الشمس" و "الی غروبها" این وقت پایانی را برای نماز عصر مقرر داشته، و چون دلوك به معنای میل از وسط آسمان است و «لام» در «لدلوك» به معنای میل مماس و نه آغاز برای خورشید می باشد، روی این اصل، جمله "لدلوك الشمس" از لحظه نخستین زوال شمس را تا غروب آن شامل است، و بر حسب آیاتی دیگر این زمان در اختصاص نماز ظهر و عصر است، بر خلاف بعضی روایات که "دلوك الشمس" را غروب خورشیده نامیده، در صورتی که غروب خورشید پنهان شدن آن است و نه تمایلش، تمایل خورشید درکل زمانهایی است که خورشید پیداست و رو به پنهانی می رود، مگر اینکه این پنهانی خورشید در غروب در حاشیه این تمایل روزانه مقصود باشد، که در این صورت نماز مغرب و عشاء هم مشمول "لدلوك الشمس" خواهد بود، و "الی غسق الليل" هم گواهی است بر این شمولیت.

"غسق الليل" بیانگر آخر وقت نماز عشاء است و «الی» در این میان اشاره ای است به وجود نماز دیگری در شب که همان مغرب است، چنانکه نماز عصر نیز مشمول "لدلوك الشمس" می باشد که عصرش تا غروب خورشید و مغربش را از آغاز مغرب است، و چون «لیل» به معنی کل تاریکی در برابر روز می باشد و «غسق» منتهای تاریکی آن است، روی این اصل آغاز «لیل» مغرب و پایانش نیز اخر تاریکی نزدیک طلوع خورشید می باشد، و نه آنکه آخرش را طلوع فجر بدانیم که اینجا زمان میانه بین مغرب و طلوع فجر غسق نیست، بلکه بیش از نیم ساعت پس از غسق است، زیرا چنانکه

اشاره شد «غسق» آخرین مرحله تاریکی است، و به عبارت دیگر همانطور که آغاز "دلوک الشمس" آغاز ظهر است که خورشید در نهایت درخشش می باشد، "غسق الیل" نیز به معنای وسط واقعی شب است که آغاز کاستن آن می باشد.

در "قرآن الفجر" که دو مزیت بیان شده علتش این آمده است که "ان قرآن الفجر کان مشهوداً": نماز صبح مشهود بوده است، یعنی فرشتگان شاهد آن بوده اند و نه انسانها، زیرا انسانها آن هنگام نوعاً خواب هستند ولی در چهار نماز دیگر نوعاً بیدارند، بنابراین ویژگی نماز صبح در مشهود بودن مربوط به فرشتگان خواهد بود، و اینجا جای این سؤال است که مگر فرشتگان در نمازهای چهارگانه دیگر حاضر و ناظر نیستند که اینجا شاهد و ناظرند؟ پاسخ این است که فرشتگان شب در نمازهای شب شاهدند، سپس فرشتگان روز در نمازهای روز، می ماند نماز فجر که هم روز است و هم شب، هم شب است و هم روز، بنابراین فرشتگان شب و روز در تعویض پُست پاسداری و شهادت نمازها، هر دو نسبت به نماز فجر شاهدند.

وَمِنْ أَلَيْلٍ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ۚ... ۷۹ -

و پاسی از شب را (به عبادت) زنده بدار، (که) برای تو واجبی فزون (بر دیگران) است. امید است که پروردگارت تو را به مقامی ستوده (تر) برانگیزد. ... ۷۹ -

آیه ۷۹ - اینجا به پاخواستن در شب برای عبادت ویژه از اختصاصات فرائض رسول الله (صلی الله علیه وآله) است، تهجد اصلش هجود است، و چون خواب خود آرامش است و، تهجدش که تکلفی است در این آرامش تهجد هم به معنای بر پا خواستن از ژرفای این آرامش است، و این جریان در خصوص حضرتش واجب آمده و "نافله لک" به معنای استحباب نیست، بلکه از «لک» ویژگی این نافله معلوم است و پیدا است که استحباب نماز شب و سایر عباداتش عمومی است و هرگز اختصاصی به حضرتش ندارد، روی این اصل «نافله» این بپا خواستن در شب را که واجب دانسته، واجبی افزون، و «نافله» بر واجبات امت اسلامی مقرر داشته، و چنانکه "وهبنا له اسحق و یعقوب نافله" (۲۱:۷۲) به معنی استحباب ولادت این دو بزرگوار به دنبال یکدیگر نیست، بلکه وجوبی است ممتاز که نسبت به دیگران همانندش نیامده است، به ویژه یعقوب که سر سلسله پیامبران بنی اسرائیل بوده و هیچ پیامبری چنان نافله و واجبی افزون در بعد ذریه نبوت نداشته است، در هر صورت این بپاخواستن در شب تنها برای بیداری نیست، که این بیداری سخت که بر هم زنده آرامش خواب است در نیمه های شب بدون هیچگونه عبادتی بسی نکوهیده است، چون شب اصولاً برای استراحت است، بلکه این بیداری بسیار

سخت که بر هم زنده ژرفای خواب است تنها از برای عبادت خداست که اینجا نتیجه اش مقامی محمود است، که به معنی ترقیات عالیه آن حضرت می باشد.

و در سوره مزمل این بیداری برای "ناشئة الليل" منظور گشته که همان خواندن نماز و قرآن است در بعد عبادت محض و سایر کارهای پسندیده ویژه است با نیت قربت، مانند تفکر در قرآن و یا کارهایی همانند آن، و بالاخره در نیمه های شب که نوعاً دیگران خوابند و آرامش مطلق برقرار است - بویژه با درخواستن از خواب گرم - خود عبادتی است ویژه، این مقام محمود که در نتیجه بپاخواستن در شب برای عبادت - که بر حسب آیات مزمل در ثلث یا نصف و یا ثلث آن است - خود مقامی است که با این عبادت ویژه حاصل می گردد و از جمله "انا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً" آمادگی برای دریافت گفته ای سنگین که همان قرآن است در هر دو بعد محکم و مفصلش، محکم در شب قدر نخستین که یکجا بر حضرتش نازل گردید، و مفصلش پس از آیاتی اندک از آغاز بعثت تا شب قدر بقیه قرآن مفصل است که در دو عهد مکی و مدنی رسالت بر حضرتش نازل گردید، وانگهی سبوح طویل که "انَّ لک فی النهار سبحاً طویلاً" خود شناوری در دریای وسیع برای نجات غر شدگان در ضلالت است، و این خود از مقام محمود رسالتی است که این هم نتیجه شب زنده دارای است، و بالاخره آن حضرت درعین عصمت بشری اش که زمینه ای برای عصمت ربانی بوده، چنانکه عصمت بشری در تکامل است، عصمت ربانیش نیز متکامل است، همچون "و قل زدنی علماً" (۲۰:۱۱۴) و در کل این رسالت آخرین که والاترین رسالات است در تکامل رسالتی و معرفتی نیازمند زمینه های متکامل و پی در پی عبادات است، چنانکه "و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین" (۱۵:۹۹) و این «الیقین» محمدی(صلی الله علیه وآله) که در کل مراتبش در مثلث زمان بر همگان فایق است نیز مقامی است محمود.

حضرتش در برزخ و بویژه در قیامت نیز مقامی محمود خواهد داشت، چنانکه بر حسب آیاتی خود شهید الشهداء است یعنی بر تمامی پیامبران و پیروان آنان گواه خواهد بود، چنانکه در دنیا هم رسول الرسل بوده است همانگونه که در آیه (۳:۹۵) آمده: "ثم جاءکم رسولٌ مصدراً لما معکم" و در جمع تمامی مقامات محمود از نظر قیام و زمان قیام و مکان قیام و قیمت که هر چهار نهفته در مقام است، که مصدر میمی و اسم زمان و اسم مکان است، برای حضرتش در مربع زمان پایدار می باشد: پیش از مرگش و در رجعتش و در برزخ و قیامتش.

مقامی محمود برای تمامی سالکان الی الله در اثر معرفت و عمل صالح امکان پذیر است، طبعاً در حدود عصمت بشری، و نه عصمت ربانی که ویژه معصومان است، تا چه رسد به عصمت محمدی(صلی

الله علیه وآله) که ویژه خود آن حضرت می باشد، و بالاخره هر دو بر حسب کاوشها و کوششهای مکلفان و تأییدات الهی است.

اینجا «عسی» که مقام محمود را بگونه شاید شایسته حضرتش کرده، به معنی گمان ربانی نیست، بلکه در بعد کارپردازیهای ویژه عبادتی آن حضرت است، و اصولاً «عسی» کلاً به معنی امکان است، گرچه این امکان به وسائل ویژه اش محقق باشد.

و این "مقاماً محموداً" و نه "الی مقام محمود" بیانگر این حقیقت است که خدا حضرتش را با آن مقام محمود مماس می گرداند و نه آنکه بسوی آن روان خواهد شد، که این «بسوی» برای دیگران است، مانند صراط مستقیم عبودیت در افق اعلایش برای معصومان بویژه حضرتش "صراطاً مستقیماً" می باشد و از برای دیگران "الی الصراط المستقیم" یا برترش للصراط المستقیم است.

وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدٍِّ وَاُخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدٍِّ وَاجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ
سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا _..._ ۸۰ _

و بگو: «پروردگرم! مرا (در هر کاری) به گونه ای راست (و درست) داخل نما. و مرا (از هر کاری) به گونه ای راست و درست خارج ساز، و از جانب خود برای من سلطه ای پیروزمندانه قرار ده.» _..._ ۸۰ _

آیه ۸۰ - "مدخل صد" و "مخرج صد" و سپس "سلطاناً نصیراً" بر این دو مبنا نیز از ویژگی های آن حضرت است که ورود و خروجش به اضافه کاوشها و کوششهایش در بعد عصمت بشری و نیز عصمت نخستین ربانی مؤید به دومین عصمت ربانی است که برونی است، زیرا در این بین عصمت درونی ربانی حضرتش خود نخستین پاسدار معصوم مطلق است، ولی از آن مطلق تر و فراتر عصمت های ربانی برونی پیاپی است که قدم به قدم در هر دخول و خروجی در هر جهتی از جهات رسالتی در بالاترین مراحل پایدار و پاسدار حضرتش می باشد.

"سلطاناً نصیراً" در عالم تکلیفش فتح مکه مکرمه است، در عین حالی که این آیه ای مکیه می باشد، و ظاهراً در جریان برخورد مشرکان در مکه حتی امید باقی ماندن و جان به سلامت بردن در مکه نبوده است، زیرا این درخواست سلطان نصیر که فتح مکه می باشد خود بیانگر وحی عمیق ربانی است، و از جمله سلطان نصیرش، وزیرش علی (علیه السلام) است که آیه (۱۷:۱۱) "و یتلوه شاهدٌ منه" بیانگر این نصرت ربانی است، و نیز نصرت جهانشمول در قیام صاحب الامر (عج) که بر حسب آیه (۴۸:۲۸) "لنظهره علی الدین کله" این دین غلبه ای جهانشمول خواهد یافت، و مانند این قبیل سلطانهای نصیر که هرگز در کل رسالتهای ربانی نظیر نداشته است.

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبُطْلُ إِنَّ الْبُطْلَ كَانَ زَهُوقًا _..._ ۸۱ _

و بگو: «کَل حق (در حد امکان) آمد و کل باطل نابود شد، (که) باطل همواره نابود شدنی بوده است.» _..._ ۸۱ _

آیه ۸۱ - اینجا "جاء الحق و زهق الباطل" خط قرمزی است بر کل باطلها و خطی نورانی بر آمدن کل حقایق، که اینجا «الحق» است و نه «حق» و «الباطل» است نه «باطل»، و با آنکه بوسیله سایر رسالات باطلهایی ویران و حقهایی نمایان گشته، ولی مطلق بودن و کلیت این سلب و ایجاب در رسالت محمدی (صلی الله علیه و آله) است، البته آن حضرت بنیانگذار این جریان است که بوسیله قرآن و سنت رسالتی اش پایه این دو بنیان را بگونه ای مطلق و استوار نهاده ولی تحقق مطلقش در دولت مهدی (علیه السلام) خواهد بود.

و چنانکه در خبر است حضرت مهدی (علیه السلام) به هنگام ولادتش این آیه مبارکه بر بازوی راستش نوشته بود، و نیز در مرحله آغازینش پیامبر بزرگوار به هنگام فتح مکه این آیه را بر زبان شریفش جاری ساخت.

«حق» در قرآن دویست و چهل و پنج بار تکرار شده ولی باطل تنها در بیست و شش جا آمده، و این خود دلیل است بر وفور و غلبه حق و نفور و نابودی باطل، گرچه برای باطل جولت و جولانی است، ولی برای حق دولت و دورانی محقق است که "بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق" (۲۱:۱۸).

وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا _..._ ۸۲ _

و ما از قرآن آنچه را (که هم) او برای مؤمنان (مایه‌ی) درمان و رحمتی است، به تدریج فرو می فرستیم (اما) ستمکاران را جز زیانی نمی افزاید _..._ ۸۲ _

آیه ۸۲ - در این آیه قرآن برای مؤمنان به عنوان شفاء و رحمتی بزرگ آمده، که شفاء بعد سلبی و به معنای عافیت از نارائوی ها و نگرانی ها است، و رحمت بعد ایجابی است که به جای آنها تمام الطاف ممکنه الهی به اندازه کاوشها و کوششهای معرفتی و عملی شامل مؤمنان خواهد بود، و در عین حال همین قرآن که برای تن و روان مؤمنان شفاء و رحمت است، از برای ستمکاران - به ویژه از نظر روحیشان - زیان می باشد.

کسانی که از سالکان الی الله هستند و بر محور قرآن در راه او گامها بر می دارند، همین قرآن با شرایط هر دو بعد سلب و ایجاب را در هر دو بعد تن و روانشان تضمین کرده، که فطرتها، عقلها،

فکرها، صدرها، قلب ها و فؤادها را و کل اعمال آنان را با بدن هاشان و دنیا و آخرتشان درخشش می دهد، و این تنوین در "شفأ و رحمة" به اصطلاح تنوین تعظیم است که همانگونه که قرآن عظیم است و از هر عظیمی هم عظیم تر، شفأ و رحمتش نیز از هر شفأ و رحمتی برتر و والاتر است.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَا بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ
يُوسًا...^{۸۳} قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى
سَبِيلًا...^{۸۴}

و هنگامی که بر (سروسامان نوع) انسان نعمت دهیم، (از ما) روی بر می گرداند و (از حق) کناره می گیرد، و هنگامی که به وی بدی (در) رسد بسی نومید می شود. ...^{۸۳} بگو: «هر کس بر حسب ساختار (اختیاری) خود عمل می کند. پس پروردگارتان به هر که راه یافته تر باشد (از همگان) دانایتر است.» ...^{۸۴}

آیه ۸۴ - «شاکله» انسان که در این آیه بنیان و زیر بنای اعمالش قرار گرفته، در بعد آخرین مراحل که پیامدش عمل است، همان نیت می باشد، که این نیت بر مبنای تصمیم بر اساس عقیده و معرفت، و این دو بر پایه عقل و فطرت می باشند، کل این مراحل یکایک برای عمل چه زشت و چه زیبا کافی نیست، مگر آنکه به نیت پایان پذیرد، که اگر مرحله آغازینش که فطرت است روشن و بی غبار باشد مراحل بعدی نیز تا نیت و تا عمل چنین است، و در صورت غبار آلودی فطرت سراسر این مراحل غبار آلوده است، تا نیتی تاریک عملی هم سنخ آن، روی این اصل پیش از عمل بایستی با کمال کوشش و کاوش مراحل قبلی را تا سرحد نیت شایسته که آخرین مرحله است روشن و تصفیه کرد، تا بازدهی شایسته ای از نظر عملی داشته باشد، و چنانکه در خبر است «انما الاعمال بالنیات» حقاً هم چنین است.

و اینکه از نیت انسان در اینجا به شاکله تعبیر شده، روی همین پایه است، که پایه آخرین عمل همان شکل گیری آخرین انسان است که پس از آن بدون هیچ مقدمه ای دیگر عمل حاصل می گردد، و درست است که شکلهای پیش از نیت که فطرت، عقل، فکر، علم، و عقیده می باشد، آنها نیز شاکله و کیفیت زیر بنای انسانی انسان هستند، جز آنکه شاکله فعلی او که بازتابش بدون هیچگونه فاصله ای دیگر است همان نیت اوست که خود بازتاب شاکله ها و کیفیت های پسینش است، و بالاخره موصوف شاکله همان: نیت، عقلیت، عقیدت و در آخر نیت و تصمیم است که از پی یکدیگر شاکله انسان می باشند، که کلا - با درجاتی گوناگون - شکل دهنده انسانیت انسان در هر گونه عملی زیبا یا زشتند.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا... ٨٥

و درباره‌ی روح [قرآن و ...] از تو می پرسند. بگو: «روح از کار (های) پروردگار من است و به شما از (کل) دانش جز اندکی داده نشده است.»... ٨٥

آیه ٨٥ - لفظ روح در بیست و یک آیه قرآن مانند عرش به همین تعداد در آیاتی گوناگون آمده، که روح هم عرش انسانیت است، و کلا روح به معنای درک و زندگی است، در بیست مورد دیگر روح معانی ویژه‌ای بر حسب قرائنی گوناگون دارد، مانند روح ایمان (٥٨:٢٢)، روح وحی (٤٠:١٥)، روح القدس (١٠٢:١٦)، سرپرست فرشتگان (٩٧:٤) و نیز سایر ارواح، ولی در آیه مورد بحث روح کلیت دارد، و در اختصاص هیچ یک از ارواح نیست، و درست است که زمینه ویژه اش در این آیه بر حسب جوّ خاصش، قدر مسلم روح قرآن است، جز آنکه لفظ «الروح» بدون هیچ قیدی آنرا نسبت به کل ارواح در بعد دوم مطلق گرفته، وگرنه به جای «الروح» روح القرآن و یا وحی القرآن بود که صریح در مقصود ویژه بود، درست است که روح قرآن روح الارواح است، جز آنکه نخست «یسئلونک» که پرسشی است مستمر از هنگام نزول این آیه تا پایان زمان تکلفی، از مقام آخرین وحی، و نیز لفظ مطلق «الروح» مقتضی همین عمومیت سؤال است، روی این اصل می توان گفت که کل مراتب دوازده گانه روح در اینجا مراد است، که روح جماد، نبات، حیوان، جن، فرشتگان، انسان، ایمان، عصمت، وحی، عصمت برونی، روح القدس، و روح فرشتگان است، چنانکه در آیاتی مانند آیه قدر - این روح فرشتگان - چنان آمده که "تنزل الملائکة و الروح" زیرا برابری روح با فرشتگان، او را از فرشتگان جدا و ممتاز ساخته است.

اینجا ارواح جمادات و نباتات و حیوانات را از این رو مشمول «الروح» کرده ایم که آنها نیز مانند دیگر آفریدگان همیشه خدا را تسبیح به حمد می کنند و چنانکه گذشت "ان من شی الاّ سبح بحمده" و بدون روح و ادراک تسبیح به حمد محال است.

سپس سؤال از روح به ویژه روح انسان و ایمان و سایر ارواح در چند بعد است: ١- آیا روح مجرد است یا مادی؟ ٢- حادث است یا قدیم؟ ٣- کار خداست یا کار خود آفریدگان و ... مثلاً درباره روح عصمت پیامبر بزرگوار و در نتیجه روح قرآن چنان گمان شده است که وحی قرآنی، وحی عقلانی است، درونی است و برونی نیست، بدین معنی که این وحی قرآنی نتیجه تکامل عقلی با سعی و کوشش انسانی است، که در نتیجه این روح قرآنی بازتاب فعالیت عقلانی خود رسول الله (صلی الله علیه و آله) است! ولی "من امر ربی" پاسخی است قاطع که این کار، کار پروردگار است و نه کار غیر.

در هر صورت هر گونه پرسشی از هر گونه روحی - و در هر بعدی از ابعاد در زمان رسول (صلی الله علیه و آله) یا ائمه (علیهم السلام) یا زمان غیبت کبری و یا رجعت و تا آخرین زمان تکلیف درباره روح بوده و خواهد بود - پاسخش همین است که "قل الروح من امر ربی" که هر روحی کلاً کار خداست، به ویژه روح وحی قرآنی که محور پرسش و پاسخ در آیه مورد بحث است، و طبعاً امر رب که فعل رب است، ذات رب نیست، زیرا "لم یلد و لم یولد" بلکه کاری است ربوبیتی، و کلاً کارهای خدا حادث است، پس هر روحی هم گرچه روح الارواح که قرآن است باشد، حادث است، چنانکه "و ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم یلعبون" (۲۱:۲) کل آیات وحیانی پروردگار را حادث خوانده، و این خود پاسخی است در برابر این خیال که کلام پروردگار ازلی است، ولی ازلیت در انحصار ذات و صفات ذات خداست و دیگر هیچ، و کل افعالش حادث است.

و بالاخره "من امر ربی" درباره روح انسان و مافوق آن بر خلاف گمان فلاسفه به معنای ایجاد مجردات نیست، که گمان برده اند «امر» در برابر «خلق» است، و «خلق» ایجاد ماده و مادیات است و «امر» ایجاد مجردات، چنانکه در آیه (۷:۵۴) پس از بیان آفرینش آسمانها و زمین "ثم استوی علی العرش" آمده، که استقرار پروردگار بر عرش ربوبیت و امر تدبیر خلقت است، و پس از این تفصیل هشداری آخرین آمده که "الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین" بدین معنی که چنانکه آفرینش جهان از اوست، امر و تدبیرش نیز از آن اوست، و اصولاً خلق در قرآن درباره کل آفریدگان آمده است، مانند "الله خالق کل شیء" (۱۳:۱۶) و آیا روح شیء است یا لاشیء؟ و اکنون که شیء - و برتر از سایر اشیاء - است، پس مانند سایر خلائق مخلوق است، و نگاهی «امر» اصولاً در لغت به معنای ایجاد مجردات نیامده، بلکه به معنای مقابل نهی و چیز و کار و فرمان و تدبیر آمده و دیگر هیچ، این از نظر لفظی و لغوی، از نظر عقلی و معنوی هم اگر روح مجرد است! بنابراین زمان و مکان و حدی هم ندارد، و بر مبنای تجردش همچون آفریدگار مجرد هرگز نیازی به آفریننده هم ندارد، و نگاهی مجرد و مطلق - که نه ماده است و نه ماده - تعدد پذیر نیست، و از این قبیل براهین عقلی، علمی، حسّی، لفظی، و کل ادله مجرد بودن روح و یا هر آفریده دیگری را کلاً نفی می کند، و فلاسفه هم که به خیال خود عقلای جهان هستند با کمال بی عقلی تنها با شواهدی بدون هیچ دلیلی خواسته اند روح انسان را مجرد وانمود کنند.

کل آیاتی که انسان را آفریده از خاک می داند طبعاً روح انسان را نیز برگرفته از خاک دانسته، که از جمله آیه انشاء در سوره المؤمنون است، در آغاز "و لقد خلقنا الانسان" که طبعاً انسانیت روح پیش از انسانیت بدن و اصل آن است، این آفرینش انسان را از گل سپس نطفه، علقه، مضغه، استخوان آنگاه

گوشتی که استخوان را پوشانده، و تا اینجا انسان در هر دو بعدش مراحل تکاملی را طی می کند، و روح و جسم در درون یکدیگرند، و هنوز از یکدیگر مجزا نگشته اند، ولی در آخر کار "ثم انشأناه خلقاً آخر" که همین بدن تکامل یافته را به آفرینشی دیگر مبدل ساختیم، طبعاً کل بدن تبدیل نگشته، بلکه بخشی از آن تبدیل به روح شده و آن بخش هم از کل بدن نیست، بلکه تنها از مراکز عقلانی آن است که فطرت و عقل سلاله و چکیده هایی از مُخ انسان، و صدر و قلب چکیده ای از این هر دو اند، و چنانکه کل بدن "سَلَالَةُ مِنْ طِينٍ" است، که خلاصه ای از گل بوده، همین گونه روح انسان با ابعاد گوناگون انسانیش چکیده ای از مغز و سینه و قلب انسان است، چنانکه روح حیوانی انسان نیز چکیده ای از جاهای حساس بدن اوست، و در آخر کار روح نباتی اش چکیده ای از اعضای نباتی حساس و غیر حساس اوست، در جمع روح نباتی، حیوانی و انسانی چکیده ها و برگزیه هایی است که از جای جای مناسب بدن انسان، و آیا این روح که تولد یافته از بدن است مجرد است؟ و آیا این روح که جایگاهش بدن است مجرد است؟ و آیا این روح که مخلوق است مجرد است؟ در جمع کل ادله کتاب، سنت، عقل، حس و علم بر مادیت روح دلالتی آشکار دارند، و حتی روایت که در بسیاری از موارد متضاد است و یا احياناً برخلاف نص یا ظاهر کتاب می باشد، درباره روح همچون آیاتی قرآنی دلالت مطلق بر مادیت روح دارند، مانند این روایت که «الروح جسمٌ لطيفٌ قد أَلْبَسَ قَالِباً كَثِيفاً»: روح جسمی اس لطیف که پوششی ضخیم - بدن - بر آن پوشانده شده است. و اینکه به گونه مکرر در لسان فلاسفه از باب استبعاد مادیت روح می بینیم که خواص روح با خواص بدن فرقهها دارند، نقضش در خود مواد عالم بس روشن است، مثلاً خاصیت نیروی جاذبه عمومی با سایر مواد فرقهها دارد، و خاصیت طلا که ماندنی است با آهن و مانند آن که پوسیدنی است فرقهها دارد، بنابراین اختلاف خاصیت دو چیز دلیل بر مبانیت آنها در مجرد و مادی بودن نیست.

وَلَمِّنْ شِئْنَا لَنذَهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عِلْمًا
وَكَيْلًا ۚ ۸۶ -

و همانا اگر بخواهیم، بی امان آنچه را به سوی تو وحی کردیم بی چون (از یاد) می بریم، سپس برای (حفظ) آن، علیه ما، برای خود کارسازی نیابی، ۸۶ -

آیه ۸۶ - این آیه گواهی روشن است بر اینکه مصداقِ اهم روح که مورد پرسش و پاسخ در آیه روح است همان روح قرآن می باشد "و اوحینا الیک" همان است و نه ارواحی دیگر، چنانکه آیه هشتاد و هشت نیز بر این حقیقت گواه است.

إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا...^{۸۷} قُل لَّسِنِ اجْتَمَعَتِ
الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا...^{۸۸}

مگر رحمتی از (جانب) پروردگارت، (در رسد، که) فضل او بر تو همواره بزرگ بوده است. ...^{۸۷}
بگو: «اگر همواره انس و جن با هم پیوسته و (هماهنگ) گردند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند
(هرگز) مانند آن را نیاورند و گر چه (بر فرض محال) آنان (در این جریان) پشتیبان یکدیگر
باشند. ...^{۸۸}

آیه ۸۸ - این آیه اجتماع کلی انس و جن را در مثلث زمان در آوردن مثل قرآن محال دانسته،
گرچه بر فرض محال همه اینان در این جریان پشتیبان یکدیگر باشند، که حتی از نظر لفظی - تا چه
رسد به معنویش - هرگز توان و امکان چنان کاری را ندارند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا
كُفُورًا...^{۸۹} وَقَالُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ
يَنْبُوعًا...^{۹۰} أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا
تَفْجِيرًا...^{۹۱} أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ
وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا...^{۹۲} أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرَفٍ أَوْ تَرْفَى فِي السَّمَاءِ
وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا
بَشَرًا رَسُولًا...^{۹۳} وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا
أَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا...^{۹۴} قُلْ لَّوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَّمْشُونَ
مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا...^{۹۵} قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا...^{۹۶}

و بی گمان، ما در این قرآن به راستی از هر مثلی (نمونه هایی) گوناگون برای مردم آوردیم، پس بیشتر
مردمان تنها از (روی) کفر و کفران (از آن) خودداری کردند. ...^{۸۹} و گفتند: «هرگز برای تو (به
خدا) ایمان نیاوریم. تا از زمین چشمه ای به خاطر ما به شدت روان کنی.» ...^{۹۰} «یا (باید) برای
تو باغی از درختان سر در هم خرما و انگور باشد، پس میان آنها با جوشاندن (آب) نهرهای بسیاری را
به شدت روان کنی،» ...^{۹۱} «یا چنان که گمان کردی، آسمان را پاره پاره بر (سروسامان)مان
بیفکنی، یا خدا و فرشتگان را دسته دسته (نزدمان) بیاوری.» ...^{۹۲} «یا برای تو خانه ای

(آراسته) از زینت هایی (گونگون) باشد، یا در آسمان بالا روی، و به بالا رفتنت (هم) هرگز ایمان نخواهیم آورد تا بر ما کتابی نازل کنی (که) آن را بخوانیم.» بگو: «(پاک و) مّزه است پروردگارم، آیا من جز بشری فرستاده (ی خدا) بوده ام؟» ... ۹۳ - و (چیزی) مردم را از اینکه ایمان آورند باز نداشت، - چون هدایت برایشان آمد - جز اینکه گفتند: «آیا خدا بشری را به پیامبری برانگیخته است؟» ... ۹۴ - بگو: «اگر در روی زمین فرشتگانی بودند - که با آرامش و اطمینان راه می رفتند - بی گمان از آسمان بر آنان فرشته ای را به پیامبری فرو می فرستادیم.» ... ۹۵ - بگو: «بین من و شما، گواهی خدا (در کتابش و در فطرت و عقلانیت مکلفان) کافی است. به راستی او به (حال) بندگانش بسی آگاه و بینا بوده است.» ... ۹۶ -

آیه ۹۶ - اینجا گواهی بسیار روشن ربانی میان پیامبر بزرگوار و مکلفان بویژه منکران رسالت، همان گواهی قرآنی است، زیرا خدا نه خود را بر فرض محال به آنان نشان داده و نه بر آنان وحیی فرستاده، و تنها قرآن است که پیامبر بزرگوار آنرا تنها شاهد ربانی بر رسالت خود و وحی قرآنی گرفته است.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ
وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَىٰ وَجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَّا وَهَمُّ جَهَنَّمَ كَلَمًا
خَبَتْ زِدْنَهُمْ سَعِيرًا ... ۹۷ - ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا
كُنَّا عِظْمًا وَرُفَاتًا أَنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ... ۹۸ - أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ
فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُّوا ... ۹۹ -

و هر که را خدا راه نماید (هم) او ره یافته است، و هر که را گمراه سازد، جز او برای آنان هرگز رهبرانی نیابی. و روز قیامت آنان را در حالی که کوران و لالان و کرانی هستند (که) بر روی چهره هاشان در افتادند، ناگزیر گرد آوریم؛ پناهگاه شان دوزخ است، (و) هر بار آتش آن فرو نشیند، شراره ای سوزان برآنان می افزاییم. ... ۹۷ - این (همان) کیفرشان است به سبب اینکه همواره آنان یا با آیات مان (ما) و همان ها را) انکار کردند و گفتند: «آیا آن هنگام که ما استخوان ها و پوسیدگانی پراکنده باشیم، آیا به راستی ما با آفرینشی نوین، بی گمان (از) برانگیخته شدگانیم؟» ... ۹۸ - آیا (دلیل های دیگر را دریافتند) و ننگریستند که خدایی که به راستی آسمان ها و زمین را آفریده، تواناست بر این که ماندنشان را بیافریند؛ حال آنکه (همو) برایشان اجلی مقرر فرموده، (که) در آن هیچ شک مستندی نیست؟ پس ستمکاران تنها از روی کفر (یا) کفران (از آن) خودداری کردند. ... ۹۹ -

آیه ۹۹ - آفرینش مثل انسان - که در پاسخ استبعاد مشرکان نسبت به رستاخیز آمده است - به معنی مثل و مانند بدنهای آنان است، و نه آفرینش بدنهایی دیگر که هرگز ربطی به این رستاخیز خودی

ندارد، بدین معنی که این بدنهای پوسیده که چهره نخستین خود را از دست داده اند و روح با بدن برزخی همچنان در عالم برزخ باقی و زنده است، و این روح پس از صعقه و بی هوشی که گامی فراتر از مردن است در عین حالی که اصلاً و ذاتاً زنده می باشد، در اجزائی اصلی از بدنهای مکلفان مجدداً وارد خواهد شد، بدین گونه که خدا در این آفرینش دومین همان ذرات اصلی بدنی را به چهره نخستین می آفریند که آفرینش مثل است، نه اصل ذرات بدنی و «هم» در اینجا بدنهای مکلفان است که مثل آنها را و نه عین آنها را - بدین معنی که شکل و چهره نخستین آنها را که با مرگشان از بین رفته - مجدداً همانندش را در اصل اجزاء جسمی می آفریند، تا جزای روح با بدن اصلی داده شود، پس همان جسم است که خود مبدء و نتیجه اعمال و پاداش آنهاست، ولی شکلش مجدداً بگونه نخستین آفریده می شود، چنانکه در خبر است از امام صادق (علیه السلام) در آیه "لفی خلق جدید" حضرت برای تبیین این آفرینش دومین خشتی را خورد کردند و مجدداً به حالت نخست آوردند و فرمودند که «هی هی و هی غیرها» این همان است و هم غیر آن است، همان است در جسم و غیر آن است در صورت نخستین، که عین آن صورت مجدداً خلق نشده، بلکه مانند آن، جزا هم بر اصل ماده بدنی است و نه صورت آن.

قُلْ لَّوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذَا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاءِ وَكَانَ الْإِنْسَنُ قَتُورًا... ۱۰۰... وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَلَّ بَنِي إِسْرَءِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَمُوسَى مَسْحُورًا... ۱۰۱... قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَفِرْعَوْنُ مُثَبَّرًا... ۱۰۲... فَأَرَادَ أَنْ يَنْفِرَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا... ۱۰۳... وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَءِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا... ۱۰۴... وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا... ۱۰۵...

بگو: «اگر شما مالک گنجینه های رحمت پروردگار باشید، در این هنگام از ترس نابودی (آنها)، قطعاً امساک می‌ورزیدید، و (نوع) انسان همواره بخیل بوده است.»... ۱۰۰... و همانا ما به موسی به راستی نه نشانه‌ی آشکار دادیم - پس از فرزندان اسرائیل پیرس - چون (موسی) نزد آنان آمد، پس فرعون به او گفت: «موسی! همانا من جداً تو را افسون شده ای می‌پندارم.»... ۱۰۱... گفت: «تو به راستی و درستی دانسته ای (که) این (نشانه ها) را جز پروردگار آسمان ها و زمین (به عنوان)

دیده بان هایی نازل نکرده است، و من به راستی بی چون تو را تباه شده و هلاکت یافته ای می پندارم.» ۱۰۰-۱۰۲ پس (فرعون) تصمیم گرفت که آنان را از سرزمین (مصر از بُن) برکند. پس او و هر که را با وی (همگام) بود، همگی را غر کردیم. ۱۰۰-۱۰۳ و بعد از او به فرزندان اسرائیل گفتیم: «در (این) سرزمین ساکن شوید، پس هنگامی که وعده‌ی آخرت فرا رسد شما را با هم (گرد)آوریم.» ۱۰۰-۱۰۴ و آن (قرآن) را به تمامی حق نازل کردیم و به تمامی حق فرود آمد، و تو را جز بشارت دهنده و هشداردهنده ای نفرستادیم. ۱۰۰-۱۰۵

آیه ۱۰۵ - «بالحق» و نه «بحق» دلیلی است بر اینکه قرآن حق مطلق و صد در صد وحیانی است، که آخرین و کاملترین و شاملترین وحی ربانی است.

وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا ۱۰۰-۱۰۶ قُلْ ءَامِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ۱۰۰-۱۰۷ وَيَقُولُونَ سُبْحَنَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ۱۰۰-۱۰۸ وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ۱۰۰-۱۰۹ قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكَ وَلَا تَخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ۱۰۰-۱۱۰

و قرآنی (با عظمت را) بخش بخش نمودیم، تا آن را به آرامی بر مردمان بخوانی، و آن را به تدریج فرو فرستادیم فرو فرستادنی (ویژه). ۱۰۰-۱۰۶ بگو: «(چه) به آن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید، بی گمان کسانی که پیش از (نزول) قرآن (نسبت به آن) علم داده شده اند، هنگامی که (این کتاب) بر آنان خوانده شود سجده کنان (بر روی) چانه هاشان فرو می افتند؛ ۱۰۰-۱۰۷ و می گویند: «منزه است پروردگارمان، که وعده‌ی پروردگار ما حتماً انجام شدنی بوده است.» ۱۰۰-۱۰۸ و بر (روی) چانه هشان گریان (بر خاک) فرو می افتند، در حالی که (این عمل) فروتنی آنان را افزون می کند. ۱۰۰-۱۰۹ بگو: «الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر چه را (از ربانیت خواهید) بخوانید (و بخوانید)، برای او نیکوترین نام هاست. و نمازت را به آواز بلند بخوان و آنرا بسیار آهسته (هم) بخوان، و در این میان راهی (میانه) برگزین.» ۱۰۰-۱۱۰

آیه ۱۱۰ - اسماء حسناى الهی که اعم است از اسماء لفظی و اسماء عینی ذاتی و خلقی، در این مثلث زیباترین اسماء و نشانه های ربانی است، و بر حسب آیاتی مشابه اسماء حسناى لفظی که در قرآن کاملاً یاده شده است قابل کم و زیاد نیست، بلکه زیاد کردن آنها بر حسب آیه "و لله الا اسماء الحسنی فادعوه بها و ذر الذین یلحدون فی اسمائهم و سیجزن ما کانوا یعلمون" (۷:۱۸۰) الحاد در اسماء الهی است.

اسماء ذاتی حق، صفات ذات اوست، و اسماء خلقی اش صفات فعل و آفریدگان اویند که احدی را هیچگونه شرکئی در هیچیک از این اسماء نیست، و در جمله ای مختصر همه عالم کتاب حق تعالی است.

و در ذیل آیه که نسبت به نماز از نظر اذکارش دو نهی آمده «لا تجهر» و «لا تخافت» که هم بلند نخوان و هم آهسته، و اینجا اگر همه گونه بلند خواندن و آهسته خواندن در نماز ممنوع باشد، یا اصولاً خواندن نماز ممنوع است و یا نباید خدا را در آن به زبان یاد کرد، و چون نماز یاد کردن لفظی و معنوی و عملی خداست، پس یا باید بلند خواند و یا آرام، روی این اصل در ذکر نماز سه تصور می شود: ۱- بسیار بلند خواندن ۲- بسیار آرام خواندن که اولی صدای شما را به دیگران برساند، و در دوم خود هم در درون خود صدای خویش را نشنوید، این دو ممنوع است، اما سومی که بین این دو است، آیا همان نمازهای جهر و اخفات است که فقهاء می گویند که در سه نماز بلند خواندن و در دو دیگر آهسته خواندن واجب است؟ و در نتیجه انتخاب دو گونه خواندن است بین «لا تجهر» و «لا تخافت»! ولی آیه با لفظ «سبیلاً» تنها یک گونه خواندن را در کل نازها مقرر داشته و این خود میانگینی است بین آن دو، و آیا این دارای دو مصدر است: ۱- بلند خواندن متوسط و ۲- آرام خواندن متوسط؟ طبعاً «سبیلاً» از این دو یکی را در نظر دارد و آن یک طبعاً آرام خواندن متوسط است، چون جهر که ممنوع است کل مراتب جهر را شامل است، می ماند آرام خواندن که یک بعدش ممنوع است، یعنی خود هم آن را نشنوی، بعد متوسط اخفات که آن را خود بشنوی، در هر صورت بر مبنای این آیه است که بلند خواندن هیچ نمازی واجب نیست، گرچه بر حسب اشاراتی از آیات دیگر حرام هم نیست. حرام تنها بر حسب آیاتی در صورتی است که با بلند خواندن نماز می خواهی که خدا آن را بشنود، که روی این مبنا نهی شده، و اصولاً در نماز که تنها خطابت با خداست، بلند خواندن آن هیچ معنایی ندارد، مگر برای تعلیم دیگران و یا اینکه برای خود شما بلند خواندن نماز از نظر معنوی خوشایند باشد، در این صورت اصل ذکر در کل نمازها آرام بودن آن است، مگر موارد استثنائی بدان گونه که اشاره رفت، و روایات هم در این باره متناقض است که مرجع آنها آیاتی قرآنی و به ویژه همین آیه است که تصریح به نماز شده، باستثنای نماز جمعه با ظهر جمعه که بر حسب روایاتی متواتر بدون اختلاف واجب است.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وُلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا^{۱۱۱}

و بگو: «هرستایش (شایسته) برای خداست که نه فرزندی برگرفته و نه برای او در جهان داری شریکی
بوده، و نه برایش سرپرستی از (روی) خواری (اش) بوده است.» و او را بزرگ بدار، بزرگ داشتنی
(شایسته). . . . ۱۱۱

سوره كهف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۚ... ۱- قِيَمًا
لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ
أَجْرًا حَسَنًا ۚ... ۲-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

هر ستایش (شایسته) خدا را سزااست که (این) کتاب [:قرآن] را بر بنده (ی ویژه) اش فرو فرستاد و
برایش (هیچ گونه) کژی ننهاد. ۱-... حال آنکه (این کتاب) پربها، محکم و استوار است، تا (خدا به
وسیله ی آن) برخوردی شدید را از جانب خود (به کفار) هشدار دهد، و مؤمنان را که کارهای
شایسته (ی ایمان) می کنند بسی نوید بخشد، که برآستی برایشان پاداشی نیکوست. ۲-... ۱-

آیات ۱ و ۲ - اینجا «عبد» اشاره ای بس لطیف است به ویژگی حضرت محمد(صلی الله علیه
وآله) در مقام عبودیت، که گویی تنها او بنده خداست و دیگران در حاشیه اند، چنانکه «الکتاب» نیز
بدین معناست و «قیماً» هم - که قوام و قیام و قیمت است - حالی است از مربع «الله»،
«انزل»، «عبد»، و «الکتاب» که هر چهار در حال هر سه مرحله «قیماً» می باشند، چنانکه «عوجاً» هم
مراتب مضادش را نفی کرده که کلاً قیم اند و هیچ گونه عوج و انحرافی ندارند.

آری قرآن تنها کتاب و حیانی ابدی است، زیرا هم کل عبودیت ها در رسولش جمع است، و هم
قرآن شامل تمامی وحی های ربانی است.

مَكِّثِينَ فِيهِ أَبَدًا ۚ... ۳- وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ۚ... ۴- مَا لَهُمْ
بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا
كَذِبًا ۚ... ۵- فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَرِهِمْ إِنْ لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ

أَسْفًا... ۱... إِنْنا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ
عَمَلًا... ۲... وَإِنْنا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا... ۳... أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ
أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا... ۴...

حال آنکه در آن (پاداش نیکو) همیشه ماندگارند. ۳... ۲...

و (همچنین) کسانی را که گفتند: «خدا فرزندی (برای خود) برگرفته» هشدار دهد. ۲... ۱... نه برای
آنان و نه برای پدران‌شان بر این (ادعا) هیچ گونه دانشی (و بینشی) نیست. سخنی بس گران (و گزاف)
است که از دهانشان (و نه از فطرت‌ها و عقلانیتشان) برون می‌آید (و آنان) جز دروغ
نمی‌گویند. ۵... ۴... پس شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند، در حال تأسف بر پیامدهای (کار)شان
خود را هلاک می‌کنی. ۶... ۵... در حقیقت، ما آنچه را که روی زمین است، زیوری برای آن قرار
دادیم، تا آنان را بیازماییم (که) کدام یک از ایشان نیکوکارترند. ۷... ۶... و ما همانا آنچه را که
بر زمین (استوار) است بی‌گمان تپه‌ای بی‌گیاه خواهیم کرد. ۸... ۷... یا پنداشتی اصحاب کهف و
رقیم [: خفتگان در غار لوحه دار] از آیات شگفت انگیز ما بوده اند؟ ۹... ۸...

آیه ۹ - "أم حسبت" در خطابش نسبت به حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) حسابگری شایسته و
بایسته‌ای است که اصحاب کهف و رقیم را از نشانه‌های شگفت انگیز ربانی دانسته‌گر چه این
حساب نسبت به دیگران اعم است از گمان‌های شایسته و ناشایسته و در جمع جریان اصحاب کهف از
آیات شگفت انگیز پروردگار است.

کهف و رقیم هر دو یک مکانند، که این کهف دارای رقمی ویژه بوده و نشانه خاصی داشته است و از
جمله نوشته‌هایی است که بر آن مرقوم گشته، و اینجا گر چه رقیم با «واو» عطف به کهف شده - و
ظاهراً دو مکانند - ولی از این نظر که اصحاب کهف کلاً بر حسب آیات مربوطه در یک مکان خواب
رفته‌اند و در همان مکان هم بیدار شدند وحدت مکانی آنان روشن است.

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا
رَشَدًا... ۱۰... ۹...

چون آن جوانمردان سوی آن غار پناه جستند، پس گفتند: «پروردگاران! از جانب خود به ما رحمتی
(بزرگ) بده، و از کارمان برایمان سامانی برسان.» ۱۰... ۹...

آیه ۱۰ - «الفتية» جوانمردانند و نه تنها جوانان یا مردان و "من لدنك" بیانگر رحمتی ویژه از طرف
پروردگار است، زیرا وسایل عادی و معمولی توان این نجات بخشی را ندارند.

فَضْرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا... ۱۱... ۱۰...

پس (در آن غار) سالیانی چند بر گوش‌هایشان پرده (ی خواب) زدیم. ۱۱... ۱۰...

آیه ۱۱ - «علی ءاذنهم» دلیل است بر اینکه در این جریان بهت انگیز خدا شنوایی گوش هاشان را برگفت، که در نتیجه بینایی چشم هاشان نیز گرفته شد، زیرا خواب گوش پس از خواب چشم است، ولی دل هاشان همچنان بیدار بوده، که اینان تنها خوابند و نه مرده و بالاخره این خواب طویل در سالیان دراز خود از آیاتی ربانی است و در نهایت این ضرب بر دل هاشان بطور کلی نبوده تا مرگ باشد، بلکه بر گوشهاشان که خواب بوده است.

و «علی» دلیل است بر اینکه مفعول بی واسطه «ضربنا» محذوف می باشد و این مفعول به مناسبت پرده ای است بر شنوایی گوش، که ضرب شدت برخوردی با موردش می باشد، راجع به قلب نیز دو برخورد شدید است: ۱ - برخورد کلی که موجب مرگ قلب از زندگی دنیاست، ۲ - برخورد جزئی که قلب ادراک دنیوی خود را از دست بدهد، روی این اصل ضرب بر قلوبشان بیانگر خواب نیست، لیکن ضرب بر گوش هاشان که به طور موقت بوده ملازم با برخورد با دل هاشان می باشد که بعد دوم مرادشان و در جمع به معنی خوابی طولانی است.

ثُمَّ بَعَثْنَهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ۚ... ۱۲

سپس آنان را (از این خواب مرگبار) برانگیختیم، تا نشانه نهم (که) کدام یک از آن دو دسته، زمان درنگشان را بهتر حساب کرده اند. ... ۱۲

آیه ۱۲ - اینجا «بعثناهم» به معنای انگیزیدن ایشان از خوابشان می باشد که بینایی و شنوایی چشم ها و گوشهاشان برگشت داده شد، و چرا؟ زیرا «لنعلم» و این نعلم از علم است به معنای نشانه گذاری و نه علم به معنای دانستن، چنانکه در بیش از ده جای دیگر قرآن به همین معنای نشانه گذاری آمده، و از جمله أدله این معنا این است که مفعولش یکی است ولی علم همیشه دو مفعولی است.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى ۚ... ۱۳
وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُوًا مِّن دُونِهِ ۚ إِلَٰهًا لَّقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ۚ... ۱۴

ما خبر مهمشان را به (کمال) حقیقت بر تو حکایت می کنیم؛ آنان رادمردانی هستند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم. ... ۱۳ و بر دل هایشان پیوند نهادیم (و استوارشان کردیم). چون (به قصد مخالفت با شرک) به پا خاستند، پس گفتند: «پروردگارمان، پروردگار آسمان ها و زمین است. جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند که در این صورت قطعاً ناصواب و پراکنده گفته ایم.» ... ۱۴

آیات ۱۳ و ۱۴ - در این دو آیه مرحله‌ی تکاملی از هدایت ربانی گوشزد شده: نخست «فتیه آمنوا» که جوانمردی است، در پی آن «امنوا بر بهم» که پیامد جوانمردی، و سپس مزید هدایت ربانی است، و در چهارمین مرحله "و ربطنا علی قلوبهم" که پیوندی محکم میان دل‌های اینان با پروردگارشان بوده در نتیجه «اذقاموا» که بر مبنای این سه هدایت قیام کردند و نفی و اثبات حقیقی "لا اله الا الله" را بر خودشان تحقیق عمیق بحشیدند، و می‌بینیم که دو گام نخستین هدایتش خودی است که «فتیه آمنوا» می‌باشد و پیامدش "زدناهم هدی و ربطنا علی قلوبهم" ربانی است، و سپس «فقالو...» که نتیجه این دو جریان بوده است.

هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَنٍ بَيْنَ يَدَيْنِ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا... ۱۵ - وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْفُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا... ۱۶ -

اینان (: مشرکان) گروه مایند (که) جز او معبودانی اختیار کردند. چرا بر (حقانیت) آنها برهانی آشکار نمی‌آورند؟ پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته است؟... ۱۵ - «و هنگامی که از آنها و از آنچه که جز خدا می‌پرستند کناره گرفتید، پس سوی غار پناه گیرید تا پروردگارتان از رحمت (ویژه‌ی) خود بر (سرو سامان)تان بگستراند، و برایتان از کارتان (گشایش و) تکیه گاهی فراهم سازد.»... ۱۶ -

آیه ۱۶ - «اعتزلتموهم» فعالیتی است در جداسازی مشرکان و بتانشان از خودشان، که پیامد انقصال کلی از بتان و پناهندگی به غار را در برداشت.

وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَّوَّرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا... ۱۷ - وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نَقَّلْنَاهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَّيْتَ مِنْهُمْ رُعبًا... ۱۸ -

و آفتاب را می‌بینی که چون بر می‌آید، از غارشان به سمت راست متمایل است. و چون فرو می‌شود از سمت چپشان (دامن) بر می‌چیند، حال آنکه آنان در جایی فراخ از آن غار قرار گرفته‌اند. این از نشانه‌های (قدرت و حکمت و رحمت) خداست. خدا هر که را راهنمایی کند (هم) او راه یافته است. و هر که را بیراه واگذارد، هرگز برای او سرپرستی راهبر نخواهی یافت. ... ۱۷ - و (تو) پنداری ایشان

بیدارند، حال آنکه خفته اند. و آنان را به پهلوی راست و چپ می گردانیم، حال آنکه سگشان سر بر آستانه (ی غار) دو دست خود را باز کرده. اگر بر (حال) آنان آگاه شوی، بی گمان گریزان روی از آنان بر می کنی، و به راستی از (مشاهده‌ی) آنان آکنده از بیم می شوی. _..._۱۸_

آیه ۱۸ - "و تحسبهم ایقاظاً" دلیل است بر اینکه این رادمردان در عین خوابشان چشمانشان همچنان باز بوده گرچه نمی دیدند: «و هم رقود» و نه «نوم» که این خواب را غیر عادی و همچون خواب برزخ دانسته چنانکه «مرقد» برای خواب برزخی و نوم برای خواب دنیوی استعمال شده، و این «رقود» میانگینی است از این دو خواب و این خود بسی شگفت انگیز است، اینجا حالتی تعجب آمیز نیز برای سگشان تبیین گشته، که همچنان در طول این مدت زنده و بیدار بوده است.

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزٍّ مِّنْهُ وَلْيُنْظَرْ أَلَيْسَ بِكُمْ أَحَدًا _..._۱۹_

و این چنین آنها را (از این خواب مرگبار) برانگیختیم، تا در میان خود از یکدیگر پرسش کنند. گوینده ای از آنان گفت: «چقدر مانده اید؟» گفتند: «روزی یا پاره ای از روز (را مانده ایم گروهی دیگر از ایشان) گفتند: «پروردگارتان به آنچه مانده اید دانایتر است. پس یکی از خودتان را با (این) پولتان به شهر بفرستید. پس باید بنگرد کجای شهر طعامش پاکیزه تر است، تا غذایی برایتان بیاورد. و باید نرمی و زیرکی به خرج دهد و هرگز هیچ کس را بر (حال) شما آگاه نگرداند.» _..._۱۹_

آیه ۱۹ - اینجا پس از بیدار شدن سه دسته شده اند؛ نخست یکی از آنان پرسید چه اندازه خواب بوده اید؟ برخی از آنان گفتند: «روزی یا نیم روزی» برخی دیگر هم گفتند: «خدا بهتر می داند و طبعاً حق هم با اینان بوده، و این یک روز یا نیم روز بدین جهت بود که در آغاز شب یا روز خوابشان برده و سپس هنگامی بیدار شدند که مدت خوابشان مردد است بین یک روز یا نیم روز، و این «أی» الحزین» که در آیه دوازدهم گذشت همین دو گروهند.

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا _..._۲۰_ وَكَذَلِكَ أَغَثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا _..._۲۱_ سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ

كُلُّهُمْ قُل رَّبِّي اَعْلَمُ بَعْدَتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ اِلَّا مِرَاءً ظَهْرًا
وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ اَحَدًا _..._ ٢٢ _

«بی گمان اگر آنان بر شما دست یابند، سنگسارتان می کنند، یا شما را به (کیش) خویش باز می گردانند، و در آن هنگام (و هنگامه) هرگز (خود و دیگران را) رستگار نتوانید کرد.» _..._ ٢٠ _ و بدین سان (مردمان آن دیار را) بر حالشان آگاه ساختیم، تا بدانند (که) همانا وعدهی خدا حق است، و (اینکه) به راستی در (فرا رسیدن) ساعت (قیامت) هیچ شک مستندی نیست. چون میان خود در کارشان با یکدیگر نزاع می کنند، پس (اینان) گفتند: «بر روی آنها ساختمانی بنا کنید، پروردگارشان به (حال) آنان داناتر است.» (سرانجام) کسانی که بر جریانشان آگاه شدند گفتند: «به راستی و درستی برویشان مسجدی برخواهیم گرفت.» _..._ ٢١ _ خواهند گفت: «سه تن اند، چهارمین شان سگشان.» و می گویند: «پنج تن اند، ششمین شان سگشان.» (این دو گفته) تیری در تاریکی انداختن است؛ و (عده ای هم) می گویند: «هفت تن بودند و هشتمین شان سگ شان.» بگو: «پروردگارم به شمارشان آگاه تر است. جز اندکی (کسی شمار) آنان را نمی داند.» پس دربارهی ایشان جز به صورت ظاهر جدال مکن و در مورد آنان از هیچ کس فتوایی مجوی. _..._ ٢٢ _

آیه ٢٢ - در باره تعداد ایشان سه گونه سخن است، دو سخن اول سه یا پنج نفر بودنشان است که سگ نیز - بدون فاصله - نفر چهارم یا ششم گمان شده، ولی کلمه «رجماً بالغیب» این دو راتیری به تاریکی دانسته، و سومین سخن: "سبعةٌ و ثامنهم کلبهم" بر خلاف دو سخن پیشین سگشان را از آنان جدا خوانده و بالاخره جمله «رجماً بالغیب» پس از دو گمان نخست آن دو را نفی کرده و از اینجا پیداست که سخن سوم پذیرفته است، و ما با این بررسی از همان «الا قلیل» می باشیم چنانکه این عباس هم همین سخن را گفت.

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايْءٍ اِنِّي فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا _..._ ٢٣ _ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى اَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِاقْرَبَ مِنْ هٰذَا رَشَدًا _..._ ٢٤ _

و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را محققاً فردا انجام خواهم داد. _..._ ٢٣ _ مگر آنکه خدا بخواهد. و چون فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن و بگو: «امید که پروردگارم مرا به راهی که نزدیکتر از این به صواب است، رهنمون گردد.» _..._ ٢٤ _

آیات ٢٣ و ٢٤ - اینجا به طور کلی وعده هایی را که داده می شود مقرون به لفظ «ان شاء الله» خوانده، گر چه وعده وحی باشد، زیرا درست است که وحی های ربانی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیاپی یکدیگر است، لیکن همین وحی ها هرگز در اختیار پیامبر نیست، بلکه تنها به خواست خداست و در باره شخص پیامبر در جریان خطاب ضمنی «لا تقولن» به آن حضرت بر مبنای مقام عصمت

برترینش باید گفت: حضرتش در پاسخ اینکه تعداد اصحاب کهف چه اندازه بوده اند - با اعتماد به وحی بعدی - گویی بدون "ان شاء الله" به آنان فرمود: پاسخ شما محول به خداست، ولی اینجا بر مبنای تأدیبات ربانی و اینکه وحی تنها به مشیت خداست - گر چه آن را نسبت به فردایش بداند - حتماً باید با لفظ "ان شاء الله" توأمان به آنها وعده می داد.

و این امر به یاد کردن خدا پس از فراموشی - چه این فراموشی از روی قصور باشد و یا تقصیر - تمامی مکلفان را در بر دارد و رسول بزرگوار و سایر معصومان از آن مستثنایند، زیرا مقام عصمت به ویژه عصمت محمدی (صلی الله علیه و آله) همان ادراک مطلق حضور دایمی در محضر حق I است، که هیچگاه او را به فراموشی نمی سپارند، و اگر هم «لاتقولن» در آیه پیشین شامل آن حضرت باشد، ترک "ان شاء الله" در عمق نسبت به حضرتش نه از روی تقصیر است و نه قصور بلکه وحی و هنگام نزولش کلاً نسبت به پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) تنها بر مشیت الهی تکیه دارد، گر چه لفظی هم اینجا در میان نباشد، ولی این «لاتقولن» به منظور پیوند لفظ "ان شاء الله" است به معنایش، که حضرتش با اعتماد به وحی و مشیت ربانی این لفظ را گویی ترک گفته و به حضور و اعتماد معنویش اکتفا کرده است، و بالاخره در کل ما اینجا دلیلی قاطع بر این معنا نداریم که «لاتقولن» و "اذکر ربک" و "عسی ان یهدین" اصولاً پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) را در برگیرد، بلکه این خود دعوتی است رسالتی در این میان، که مکلفان با این بیان متوجه به این حقیقت باشند، که کلاً هر چه از کارهای خیر به دیگران وعده می دهند با نیت "ان شاء الله" و لفظش توأمان به میان آید، و اگر گفتن ان شاء الله بعد از تحقق قلبیش بر حضرتش واجب شده، این خود حکمی نوین است که از این پس باید رعایت گردد.

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ۚ... ۲۵-

و سیصد سال در غارشان درنگ کردند. و نه سال (نیز) بر آن افزون خواستند. ۲۵-...

آیه ۲۵ - این سیصد سال خواب و زیاده نه سال - و نه سیصد و نه سال - بیانگر این حقیقت است که اصحاب کهف پس از سیصدسال که از خواب بیدار شدند درخواست کردند خدا نه سال دگر بر خوابشان بیافزاید زیرا: «وازدادوا» پس این توجیه که مراد از سیصد سال قمری است و تسعاً افزودن نه سال دیگر است - که جمعاً سیصدسال شمسی خواهد بود - خرافه ای بیش نیست، چون سیصدسال چه قمری یا شمسی «وازدادوا» تسعاً آن نیز یا شمسی است و یا قمری، و در هر دو صورت سیصد و نه سال است که سیصدسالش ناخواسته و نه سال دیگرش با درخواستشان تحقق یافت، و آیا پس از مرحله دوم خوابشان باز بیدار شدند؟ و زندگی شان را ادامه دادند؟ یا همان هنگام رحلت کردند؟ اگر ادامه ای در زندگی و بیداری پس از مرحله دوم خواب بود، اینجا هم اشاره می شد، روی این اصل

وضع عادی این است که در آخرین لحظه نه سال بعدی از همان حالت خواب مرگ گریبانشان را گرفت، و یا پس از اندکی بیداری مردند، در هر صورت آنچه به عنوان اعجازی ربانی اینجا بیان گشته سیصد سال و نه سال خواب است، ولی ادامه زندگیشان پس از نه سال نه تنها مورد هیچ گونه اشاره ای نیست بلکه اگر چنان بود خود اعجازی سوم بود که بایستی مورد اشاره واقع می شد.

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا _..._ ۲۶ _

بگو: «خدا به آنچه درنگ کردند دانایتر است. (علم و قدرت بر) نهان آسمان ها و زمین به او اختصاص دارد. وه! چه بینا و شنواست! برای آنان سروری جز او نیست، و هیچ کس را در (هیچ گونه) حکمش (در تکوین و تشریع) هرگز شریک نمی کند.» _..._ ۲۶ _

آیه ۲۶ - "من ولی" تمامی ولایت های ربانی تکوینی و تشریعی را از غیر خدا نفی کرده، سپس "و لا یشرک فی حکمه أحدًا" به طور کلی شرکت دادن دیگران را در حکم ویژه ربانی از هر دو نظر تکوینی و تشریعی سلب نموده، که نه تنها دیگران حتی پیامبران - و نیز بزرگترین آنان پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) - خود دارای حکم تکوینی و تشریعی نبوده اند، و خدا هم چنان حاکمیتی را به آنان هرگز عطا نکرده که عطا کردنی هم نیست، زیرا این دو حاکمیت مانند ویژگیهای دیگر ربانی در اختصاص خداست و همانطور که امکان ندارد که خدا همانند ذاتش را به دیگری بدهد، صفات و افعال ویژه ربانی نیز در اختصاص اوست، و بالجمله "لیس کمثله شیء" که خدا در ذات و صفات و افعالش هرگز همانندی ندارد و ممکن هم نیست که همانندی داشته باشد، و از جمله انحصار حکم ولایتی ربانی به حضرت اقدس الهی "مالهم من دونه من ولی" است، که ولایت ربانی را در کل از همگان سلب کرده و سپس در آیه بعدی هم آن را تاکید کرده است.

وَأْتِلْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُتْتَحِدًا _..._ ۲۷ _

و آنچه را که از کتاب پروردگارت سویت وحی شده است (برایشان) بخوان و پیروی کن. کلمات آن [خدا و قرآن] را هیچ گاه تبدیل کننده ای نیست جز او [خدا و کتابش] هرگز پایگاه و پناهگاهی (وحیانی) نتوانی یافت. _..._ ۲۷ _

آیه ۲۷ - اینجا "لا مبدل لکلماته" نخست کلمات وحیانی آخرین را در انحصار قرآن دانسته، زیرا در اصطلاح این جمع مضاف و خود دلیل است بر استغرا، بدین معنی که کل گفته های وحیانی در قرآن جمع است و وحی های پیشین برای آن پیشینه ای بیش نیست، و با توجه به اینکه ضمیر غایب

در "من دونه" راجع به هر دوی «رب» و «کتاب» است، ضمیر «کلماته» نیز همین گونه است که پناهگاه ربوبیت در انحصار خدا و پناهگاه وحی هم در انحصار قرآن است.

«لا» در "لا مبدل کلماته" که برای نفی استغراقی و صد در صد است - هرگونه تبدیل را نستب به قرآن تا ابد از همگان منفی دانسته که حتی خدا هم کلمات این قرآن را محال است به کلماتی دیگر بجز کلماتی قرآنی تبدیل کند، تا چه رسد به دیگران، و تأکید دوم در باره ابدیت قرآن "لی تجد من دونه ملتحداً" است. که این دلیلی قاطع بر وحدت وحی رسالتی پایانی است در خصوص قرآن و بس، که احکامی هم که در سنت قطعی و مخالف یا موافق دلالتی قرآن نیست، بر مبنای حروف رمزی قرآن است که تنها رسول گرامی و سایر معصومان محمدی معنایی آنها می دانند و بس، بر این مبنی وحی آخرین در انحصار قرآن است و بس.

روی این پایه قرآن مایه و اساس مطلق پایداری برای کل مکلفان جهان است، که هیچگاه تبدیل پذیر نیست، و هرگز رسالت یا کتاب وحی غیر قرآنی پس از آن نخواهد آمد، و حتی رسول هم نمی تواند حکمی از آن را نسخ کند که خدا هم پس از پایان دادن قرآن هرگز حتی کلمه ای از آن را تبدیل نمی کند، روی این اصل این آیه از آیات خاتمیت قرآن و رسالت قرآنی است. «ملتحد» ربانی در سوره جن آیه (۲۲) آمده که هرگز پناهگاهی ربانی به جز خدا نیابی، و اینجا ملتحداً قرآنی است که جز قرآن بنگامی و حیانی و رسالتی برای حضرتش محال است.

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ
وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ
ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا

و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند (و همواره) خشنودی او را می خواهند، خود را شکیبا کن، و هرگز دو دیده ات از آنان (سوی دیگران) بر نگردد، حال آنکه زیور زندگی دنیا را بخواهی. و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و (اساس) کارش بر زیاده روی بوده است، اطاعت مکن. ۲۸-۰۰۰-۲۸

آیه ۲۸ - صبر - که به معنی خود داری و شکیبایی است - سه گونه است، ظالمانه، عادلانه و فاضلانه، ظالمانه اش که شکیبایی در ظلم به خود و یا دیگران است، در کل شرایع الهیه حرام می باشد و عادلانه اش که تعدیل کننده جریان های درونی و برونی اجتماعی و مقتضای عدالت می باشد و فاضلانه اش که والاتر است.

صبر در لغت کلاً لازم استعمال می شود و لکن در قرآن گاه لازم است و گاهی هم متعدی، مانند "واصبر نفسک" که «نفسک» مفعول «اصبر» است و گاهی هم لزوم و تعدی را در بر دارد مانند "فاصبر فماصبرک الابلّٰه" که اینجا هم متعدی است و هم لازم با تقدیر حرف جر، و در صورت تعدی با حرف جز نیز چهرهایی برای آن در استعمالات قرآن و غیر قرآن مشاهده می گردد که با لام، من، الی، علی، فی، حتی، و... - که دارای تعلقات و معنایی گوناگون است - استعمال می گردد و این تعدی ها از حرف جر مربوط استفاده می شود، ولی در آیه مورد بحث که بدون هیچ گونه حرف جری و تعلقاتی برای «نفسک» - که عنوان مفعول بی واسطه آمده - هیچ قید و خصوصیتی برای صبر نیست، زیرا "واصبر نفسک" به معنای خود را بردبار کردن است که نفس درون و نفس برون را به سود خود و دیگران شکّیا کنید و "والذین یدعون ربهم" تمامی مراحل این صبر را با خدا جویان توأمان یاد کرده که در حقیقت جان و جانان انسان بایستی در کل مراحل عادلانه و فاضلانه برای احقاق حق و بیانگری حقایق و دوری نجستن از هدایت های ربانی پایدار و برقرار باشد، آری صبر در کل به معنای پذیرش ظلم نیست، بلکه خود ظلم ستیزی منفی است، که با ترک هجوم در صورت عدم امکان و با عدم شایستگی با شکّیایی دست کم نگهبان حق و حقیقت برای خود و دیگران باشیم و تقیه هم از شئونات همین صبر است، چنانکه تقوی نیز در کل جهادی ایجابی و سلبی برای فراداشتن حق و فرو افکندن باطل است.

«وجهه» در این آیه به معنای جهت ربانی است و نه چهره ظاهری مانند کل آفریدگان، بلکه مقصود توجه به حق I است در کل جهات زندگی، که رهبر ربانی بایستی توجه اصلیش با توجه کنندگان به خدا باشد و نه به گونه ای برابر با دیگران و چه بدتر دیگران را از نظر زر و بر نیروها و اعمالشان بر این بزرگواران ترجیح دهد.

"و لا تعدعیناک عنهم" به معنی دو چشم بصر و بصیرت است، و در هر صورت به معنای ادراک و در نظر گرفتن می باشد، که چشم هایتان در کل چشمه های درونی و برونی باید نسبت به رادمردان مثبت و نسبت به معاندان منفی باشد، و این «یدعون» و «یریدون» هم حالت فعلی این رادمردان را در اولویی فراگیر است و هم نسبت به کسانی که در راه حقتند، گرچه آن را هنوز نیافته اند که باید با دو چشم بینا دست هر دو دسته را گرفت و در سلوک الی الله رهبر آنان بود.

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ
نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ
الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ۚ...۲۹

و بگو: «تمامی حق از پروردگار شماست. پس هر کس (حق را) بخواهد باید (به پروردگارش) ایمان آورد، و هر که (ناحق را) بخواهد (پس) کافر شود. بی گمان ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم که سرپرده هایش آنان را در بر گرفته، و اگر فریادرسی جویند به آبی، چون ته مانده ی روغن زیتون جوشان - که چهره ها را بریان می کند - فریادرسی می شوند. چه بد آشامیدنی و چه زشت تکیه گاه و آرامش گاهی است.»...۲۹

آیه ۲۹ - در تأیید این جریان "قل الحق من ربکم" تمامی حق را از مقام ربوبیت در این قرآن نقش گرفته دانسته، بدین معنی که از مقام ربانی هیچ سخنی - که شایسته درک و تکلیف و بایسته کل مکلفان تا پایان جهان باشد - نمانده مگر آنکه در قرآن به روشنی بیان گشته است.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ
عَمَلًا ۚ...۳۰

بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کرده اند، ما به راستی پاداش کسی را که کاری را به نیکی انجام داده است تباه نمی کنیم. ...۳۰

آیه ۳۰ - «عملاً» اینجا هر دوی ایمان و عمل صالحات را شامل است، که عمل قلبی و ظاهری هر دو عمل اند و در ثانی اگر هم تنها ظاهری مراد باشد، در صورتی دارای حسن است که براساس ایمان باشد زیرا صلاحیت هر عملی بر مبنای ایمانست.

أُولَٰئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ
ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّنْ سُندُسٍ وَ اسْتَبْرَ مُتَّكِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَآئِكِ نِعْمَ
الْثَوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ۚ...۳۱ وَ اضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا
جَنَّتَيْنِ مِّنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا ۚ...۳۲ كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ
ءَاتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِم مِّنْهُ شَيْئًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا ۚ...۳۳

آنانند که باغ های ماندگار ویژه ی ایشان است، (که) از زیر (درختان) شان نهرها روان است. در آنجا با دستبندهایی از طلا بسی آراسته می شوند، و جامه هایی سبز از حریر نازک و حریر ستبر می پوشند، و در آن بر تخت ها تکیه می زنند. چه خوش پاداش و نیکو تکیه گاهی است. ...۳۱ و برای آنان دو مرد را مثل بزن، که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم، و پیرامون آن دو (باغ) را با درختان خرما

پوشانیدیم، و میان آن دو کشتزاری قرار دادیم؛ ۲۲...۰۰۰ - هر دو باغ خوراکی خود را (به شایستگی)

آوردند، و از آن چیزی را نکاستند. و میان آن دو باغ نهی بر شکافتیم. ۲۳...۰۰۰ -

آیه ۳۳ - "لم تظلم..." که نفی ظلم است از این دو باغ نفی و اثباتش برای باغ تنها در بعد قصور است و نه تقصیر، که نقصانی بار نیاوردند، روی این اصل اگر موسی(علیه السلام) به محضر اقدس ربوبیت عرضه می دارد که "ظلمت نفسی" و کشتن مشرک مهاجم را ناخود آگاه ظلم به خودش خوانده، به معنی قصوری موضوعی است، که گر چه کشتن عمدی این مهاجم هم در اصل حرام نبوده ولی حتی قصورش نیز پی آمد خیر رسالت موسوی را در برداشت که چنان جریانی مقصود نبوده، بلکه این ضربه دفاعی واجب ناخود آگاه تاخیر رسالتش را در برداشت و اگر این ظلم خود آگاه و مذموم بود عبارت درستش، "ظلمت غیری" بود و نه "ظلمت نفسی".

وَ كَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعْزُ

نَفَرًا ۰۰۰...۲۴ -

و برای آن ثمری فراوان بود. پس به همراهش - در حالی که با او گفتگو می کرد - گفت: «مال من از

مال تو بیشتر است، و از حیث افراد توانمند (هم) از تو نیرومندترم.» ۲۴...۰۰۰ -

آیه ۳۴ - اینجا "فقال لصاحبه" و در آیه (۳۷) "قال له صاحبه" کافر را صاحب مؤمن خوانده، و از اینجا پیداست که صاحب و همراه بودن کسی نسبت به دیگری دلیل بر هماهنگی و مصاحبت روحی، عقیدتی و علمی و عملی نیست، بلکه آنچه مسلم است همراهی بدنی است، و این دو تن - که یکی کافر و مالدار و دیگری مؤمن و بی مال بود - مصاحبتشان تنها مصاحبت ظاهری و آشنایی با یکدیگر بوده، بنابراین - آن چنان که در - "اذ يقول لصاحبه" (۹:۴۰) گذشت - که هرگز این «صاحبه» دلیل بر همگامی رسالتی یا ایمانی ابوبکر با حضرت رسول(صلی الله علیه و آله) نبوده، بلکه تنها با یکدیگر در غار قرار گرفته بودند و روی همین اصل هم "فأنزل الله سکینه علیه" (۹:۴۰) سکینه و آرامش را در اختصاص پیامبر قرار داده با آنکه تنها ابوبکر از جریان غار ترسان بوده، و در آیاتی هم مانند "أنزل الله سکینه علی رسوله و علی المؤمنین" (۴۸:۲۶) مؤمنان را نیز در پی رسول مورد نزول سکینه قرار داده، پس اینجا جای این پرسش است که آیا ابوبکر آن چنان هراسان نبود که شایسته نزول این سکینه ایمانی گردد، زیرا سکینه و آرامش برد و گونه است، نخست ویژه شخص رسول که سکینه رسولی است و اختصاص به مقام عصمت محمدی(صلی الله علیه و آله) و سایر محمدیان و معصومان(علیهم السلام) دارد و دوم سکینه رسالتی که - در پی سکینه رسول - مؤمنان تالی رسول را در بر دارد،

پس در نتیجه ابوبکر چنانکه رسول نبوده مؤمنی شایسته هم که بایسته سکینه و اطمینان ربانی ایمانی باشد نبوده است.

وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا...^{۳۵} -

و داخل باغش شد در حالی که بر خویشتن ستمکار بود، (و) گفت: «گمان نمی برم این (باغ) هرگز زوال پذیرد.»...^{۳۵} -

آیه ۳۵ - «لنفسه» - که به گمان سودجویی برای خود چنان زیانی و ستمی را بر خود روا داشت - و از "اخرین اعمالا" شد که بد را خوب پنداشت و حالت بدتری یافت.

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُتَقَلِّبًا...^{۳۶} - قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا...^{۳۷} - لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا...^{۳۸} -

«و گمان (هم) نمی کنم که ساعت (: قیامت) بر پا گردد، و اگر (هم) سوی پروردگارم بازگردانده شوم، همانا بی چون جایگاهی نوین (و) بهتر (از این) خواهم یافت.»...^{۳۶} - همراهش - در حالی که با او گفتوگو می کرد - به او گفت: «آیا به آن کس که تو را از خاک (و) سپس از نطفه آفرید (و) آن گاه تو را مردی بساخت، کافر شدی؟»...^{۳۷} - لیکن ما (می گوئیم): «اوست خدا، پروردگار من، و من هیچ کس را با پروردگارم شریک نمی سازم.»...^{۳۸} -

آیه ۳۸ - «لکنا» - که جمع است - با «ربی» و «لاشرك» که هر دو مفردند، روی این اصل است که نخست جمع مؤننان - که خود در میان آنان بوده - منظوراند، سپس به عنوان برخورد شخصی با این شرک شخص خودش به میان آمده و این سخن که «لکنا» لکن انا بوده، توجیهی است غیر وجیه، که از نظر ادب لفظی و معنوی بر خلاف بلاغت و فصاحت قرآنی، بلکه فضاحتی است بیانی.

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِن تَرَنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَكَدًّا...^{۳۹} -

و چون داخل باغت شدی، چرا نگفتی: «(تنها) آنچه خدا خواسته (شدنی است). هرگز نیرویی جز به (وسیله)ی خدا نیست. اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می بینی»...^{۳۹} -

آیه ۳۹ - این "لا قوة الا بالله" مشتمل بر «حول» نیز هست، زیرا حول اراده ای است بر مبنای قوت و قوت خود فعلیتی است مماس برای انجام مقصود و این خود بهترین تعبیر است که نخست

"ماشاء الله" که مشیت مطلق در انحصار حضرت اقدس الهی است و "لا قوة الا بالله" هم تمام نیروها ویژه اوست که مشیت حول است و قوت فعلیت.

فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا...^{۴۰} أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَهَا غُورًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُوَ طَلَبًا...^{۴۱} وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفِّهِ عَلَى مَا أُنْفِقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا...^{۴۲} وَلَمْ تَكُنْ لَهُ وَفِيَّةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا...^{۴۳} هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا...^{۴۴}

«پس امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد، و بر باغ تو آفتی از آسمان فرو فرستد، تا به تپه ای (سیاه) بی گیاه تبدیل گردد.»...^{۴۰} «یا آتش فروکش کند، پس هرگز نتوانی آن را بجویی.»...^{۴۱} (تا به او رسید آنچه باید برسد) و ثمره اش فرو گرفته شد، پس برای (از کف دادن) آنچه در آن باغ هزینه کرده بود، دست هایش را زیر و رو می کرد و برهم می زد - در حالی که داربست های آن فرو ریخته بود - و (با حسرت) می گفت: «ای کاش هیچ کس را شریک پروردگارم نمی ساختم.»...^{۴۲} و او را پس از خدا هیچ گروهی نبود تا یاریش کنند، و توانی (هم) نداشت تا از کسی یاری گیرنده باشد...^{۴۳} (سرانجام) در آنجا (همه ی) ولایت (ها) در انحصار خدای تمام حق است. اوست بهترین پاداش دهنده و (اوست) بهترین فرجام (کار)،...^{۴۴}

آیه ۴۴ - "الله الحق" خدا را تمام حق خوانده که او خود - در ذات، صفات و افعالش - حق مطلق است و هر حقی نیز از او سرچشمه می گیرد و با او سنجیده می شود و این که «الولایة» را اینجا گویی در انحصار «هنالک» قرار داده بدین معناست که بروز کامل ولایت ربانی اینجا است، گر چه در دیگر موارد چندان نمایان نیست، لیکن به گونه ای برابر در حقیقت فعلیت و فاعلیت دارد، ولایت با فتح و او به معنای رهبری مطلق ربانی است در کل ابعاد علم و قدرت و رحمت رحمانی و رحیمی، ولی ولایت با کسر و او اعم است از آن و دوستی، که بحث مفصلش در آیات مربوطه اش گذشته و خواهد آمد.

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَتْرَكْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا...^{۴۵}

و برای آنان زندگی دنیا را مَثَل بزن: مانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم؛ پس روییدنی زمین با آن درآمیخت. پس (از آن، چنان) خشک گردید که بادهای پراکنده اش می کنند. و خدا همواره بر همه چیزی توانا بوده است. _..._۴۵_

آیه ۴۵ - اینجا «کان» در باره قدرت گذشته و آغازین حق دارای دو بعد است؛ ۱ - فعلیت قدرت که از آغاز آفرینش نسبت به کل آفریدگان بوده ۲ - قدرت شأنی که پیش از آفرینش و از ازل که بی آغاز است و در ابد که بی پایانست بوده و هست بدین معنی که از ازل و در ابد دارای قدرت ذاتی - همچون علم و حیات ذاتی - است و این سه صفت ذاتی هم عین یکدیگرند و هم عین ذات و سپس از آغاز آفرینش این قدرت نسبت به آفریدگان فعلیت یافت و در هر صورت «کان» نسبت به صفات و اسماء سرمدی ربانی منسلخ از زمان و خود جمع بین ازلیت و ابدیت مطلقه است و چنانکه ذات حق I و صفات ذاتیش زمانی نیستند افعال ماضی و حال و استقبال نیز در این زمینه نسبت به حضرتش از زمان به کلی منسلخند.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا _..._۴۶_

مال و فرزندان زیور زندگی دنیايند، و (تنها) نیکی های ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگارت خوب و از نظر آرزومندی (نیز) نیک است. _..._۴۶_

آیه ۴۶ - اینجا مثل زندگی دنیا همچون آب آسمانی خوانده شده زیرا زندگی خدا داده مکلفان در اصل همچون آب باران بی شائبه است، که فطرتهاشان و عقلهاشان هم بر مبنای فطرتهاشان تا هنگامی که غبار آلود نگشته اند زندگی بخشند، ولی همچون باران که با مخلوط شدن با روییدنی های زمینی و خشک و خورد شدن آنها صفای خود را از دست می دهد فطرت و عقل انسانی نیز با آمیختن با غبارها و تاریکی ها درخشش خود را از دست می دهند، و در هر صورت تمامی مثل های قرآن گزینه هایی است از برای نزدیک کردن حقایق به فهم مکلفان.

مال و فرزندان به عنوان زینت زندگی دنیا خوانده شده اند "والباقیات الصالحات" همین مال و فرزندان - که برای زندگی دنیا زینت می باشند - می توانند کلا ربانی شوند، دنیا به خودی خود بد نیست، بلکه بر مبنای آیاتی قرآنی و فرموده ای از امیر مؤمنان (علیه السلام) در این جمله مختصر می شود که "مَنْ ابصر اليها اعمته و مَنْ ابصرها بصرته" اگر دنیا مقصد و مقصود کل نگرش ها و کاوش ها و کوشش های انسان باشد همین دنیا او را نابینا می سازد و از دیدن حقایق محرومش

می کند، ولی همین دنیا اگر تنها وسیله ای برای نگرش حقایق باشد او را برای دیدار حقایق بینا می سازد.

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا _..._ ۴۷ _

و روزی را یاد کن که کوه ها را به شدت روان سازیم، و زمین را آشکارا (و صاف) ببینی و آنان را گرد (هم) آورديم، پس هيچ يك را فروگذار نکردیم. _..._ ۴۷ _

آیه ۴۷ - «هم» در «حشرناهم» تمامی انسان ها را اعم از مکلفان و غیر مکلفان شامل است، که این حشر کلی بعد از نشرکلی اینجا تحقق خواهد یافت، و این منافاتی با حشر تمامی حیوانات که مدلول آیه (۶:۳۸) است ندارد، زیرا مقصود از «حشرناهم» اینجا حشر اصلی مداوم است و برای حشر حیوانات چنانکه گذشت تداومی نیست.

وَ عَرِّضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا _..._ ۴۸ _

و (در آن روز که) ایشان به صف بر پروردگارت عرضه شدند (به آنها می فرماید: «به راستی همان گونه که نخستین بار شما را آفریدیم سوی ما آمدید، بلکه پنداشتید هرگز برای شما وعده گاهی مقرر نکردیم.») _..._ ۴۸ _

آیه ۴۸ - "کما خلقنکم اول مره" در آفرینش رستاخیزی دارای ابعاد زیرین است: نخست این همانندی در اصل قدرت آفرینش دومین است، که همچون آفرینش نخستین خواهد بود، چنانکه در آیاتی چند تذکراتی راجع به این حقیقت برای تبیین امکان معاد آمده است، در ثانی چنانکه در آفرینش نخستین - به هنگام ولادت - اختیاری از برای انسان نبوده، به هنگام رستاخیز نیز چنان است، سوم اشاره به این حقیقت است که انسان در رستاخیز با خلاصه ای از همان بدن اصلی نخستین محشور می گردد، چنانکه در آیاتی چند به ویژه در پرتو آیه شبهه آکل و مأکول به (۳۲:۱۰) به تفصیل تبیین گشت.

وَ وَضَعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا _..._ ۴۹ _

و کتاب (اعمال) گزارده شد. آن گاه بزه کاران را از آنچه در آن است با بزرگداشتش بیمناک می بینی، و (همی) گویند: «ای وای بر ما! این نامه را چیست (چه برنامه ای است) که هیچ کوچک و بزرگی را فرو

نمی گذارد جز اینکه همه را بر شمرده است!» و آنچه را انجام دادند حاضر یافتند و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی دارد. _..._۴۹_

آیه ۴۹ - اینجا «الکتاب» همان کتاب اعمال مکلفان است که از درون ذات و برویشان هویدا می گردد، درونی اش "وکل انسان الزمانه طائره فی عنقه" (۱۷:۱۳) است - چنانکه گذشت - و برونی اش زمین و فضای آن که "بأن ربك أوحى لها" (۹۹:۶): پروردگار عالم به زمین اینگونه در بنیاد وجودیش رمز نهاده که دستگاه گیرنده و فرستنده صداها و سیماهای مکلفان باشد، و اضافه براین دو کتاب صامت، دو کتاب ناطق هم که گواهی فرشتگان و پیامبران و تمامی معصومان است ضمیمه می گردد و این چهار کتاب همسان و همپا، یکجا در محشر آشکار می گردند که در نتیجه "و وجدوا ما عملوا حاضراً" تمام آنچه در عالم تکلیف از زشت و زیبا - در درون عقیدتی و برون لفظی و عملی - انجام داده اند در محضر حساب حاضر می بینند.

این "لایغادر صغیره و لاکبیره الا احصاها" تمامی بدی ها را به روز رستاخیز و حساب حاضر دانسته و آیا این منافاتی با بخشش گناهان صغیره ندارد؟ هرگز! زیرا بخشش گناهان صغیره در انحصار مؤمنانی است که کبایر را ترک گفته اند، و اینجا جریان مجرمان در پیش است و نه مؤمنان، و نیز منافاتی با انحصار جزای مجرمان به کبائر برحسب آیاتی چند ندارد، زیرا آیه مورد بحث تنها مرحله نخستین جلوه گری گناهان کبیره و صغیره را دارد، ولی در مرحله جزا صغیره ها طبق رحمت الهیه بخشوده اند.

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا _..._۵۰_

و چون به فرشتگان گفتیم: «برای (شکر دربارهی) آدم (برای خدا) سجده کنید.» پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) از (گروه) جنیان [پنهان و از گران] بود. پس، از فرمان پروردگارش سرپیچید. آیا پس (از این) او و نسلش را به جای من اولیای خود بر می گیرید؟ حال آنکه آنان دشمنان شمايند. شیطان چه بد بدلی (از رحمان بی بدیل) برای ستمگران است. _..._۵۰_

آیه ۵۰ - "كَانَ مِنَ الْجِنِّ" خود نصی است روشن بر این که ابلیس از فرشتگان نبوده و از جنیان بوده است که برحسب "كُنَّا طَرَائِقُ قَدَدًا" (۱۱:۷۲) گروهی از آنان کلا شیاطین هستند و گروهی با اختلاف درجاتشان از مؤمنان اند و "فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ" مربوط به شیطان نخستین و سپس تمامی

فرزندانش می باشد، زیرا ذیل آیه پیروی و دوستی با شیطان و تمامی فرزندان را مذموم دانسته که کلاً دشمنان انسانند! "وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ."

"كَانَ مِنَ الْجِنِّ" افزون بر بیان جنس جنّی شیطان اشاره ای هم به نفا و پنهانی کفرش در ضمن فرشتگان دارد که برحسب روایاتی چند سالیانی دراز همگام و همسان با فرشتگان خدا را به گونه ای ظاهری عبادت می کرده که فرشتگان و جنیان مؤمن او را از خودشان می دانستند و «کان» خود اشاره ای است بس لطیف به این بعد دومین که از پیش کفرش پنهان بوده ولی با تخلف از امر سجده، کفرش برای فرشتگان و دیگران آشکار گشت.

فر میان ابلیس و شیطان این است که ابلیس شخص اول شیاطین و جدّ آنان است لکن شیطان کل فرزندان ابلیس و سایر ابلیسیان را شامل است، و آیاتی هم چون "شَیَاطِينُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ" (۶:۱۱۲) گروهی از انسان ها را نیز شیطان نامیده است، بنابراین لفظ شیطان - اگر به معنای جنس باشد - تمامی شیطان ها را در بر دارد، اما ابلیس در اختصاص شیطان مرکزی و اولی جنسی است.

مَا أَشْهَدُ لَهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا -...- ۵۱

من نه آفرینش آسمان ها و زمین را بدیشان نشان دادم، و نه آفرینش خودهاشان را. و من (آن) نبوده ام که کمک گیرنده از گمراه کنندگان باشم. -...- ۵۱

آیه ۵۱ - اشهاد دارای دو بعد حضور کونی و حضور علمی است حضور کونی که مشاهده آفرینش آسمانها و زمین به گونه ای همزمان باشد نسبت به کل آفریدگان منفی است تا چه رسد به مجرمان حضور علمی هم در امکان و توان بعضی آفریدگان است مانند "وَكَذَلِكَ نَرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ" (۶:۷۵) که این ارائه خود نمونه ای از اشهاد و احضار علمی آفرینش جهان در حد امکان است.

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا -...- ۵۲

و روزی را که (خدا) می گوید: «آنهايي را که شریکان من پنداشتید، بخوانید». پس آنان را خواندند، و(الی) اجابتشان نکردند، و ما میانشان جایگاه تباہی قرار دادیم. -...- ۵۲

آیه ۵۲ - «شُرَكَائِيَ» اعم است از بتان و طاغوتان یا پیامبران و فرشتگانی که مورد پرستش هایی بوده اند، به روز رستاخیز خدا این مشرکان را مأموریت می دهد: این شریکان مرا که گمان می بردید خدایانی جز من اند ندا کنید تا فریاد رس شما باشند و خداییشان اینجا هم جلوه ای داشته باشد، اینان

خدایان خود را همواره می خوانند ولی پاسخی مثبت نمی شنوند، معبودان شایسته همواره آنان را درین گمان توییح می کنند، و ناشایستگان مانند فرعونیان، زبانهاشان در کامهاشان می خشکد و بتان نیز با جامد بودنشان و جمودشان - بر حسب آیاتی چند - سخنی منفی خواهند داشت.

وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاعِقُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا...^{۵۳}
 وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ
 جَدَلًا...^{۵۴}

و مجرمان آتش (دوزخ) را دیدند. پس گمان بردند که برخورد کنندگان(با) آند، و از آن گریزگاهی نیافتند. ...^{۵۳} و به راستی در این قرآن، برای مردمان بی گمان از هر (گونه) مثلی آوردیم، و (اما) انسان بیش از هر چیز (سر) جدال داشته است. ...^{۵۴}

آیه ۵۴ - این آیه - که قرآن را مشتمل بر مثل هایی دانسته - بدین معنی است که برای اثبات کل حقایق و حیانی، پس از منطق کافی و دلیل وافی، مثل هایی هم برای اثبات بیشتر و روشنتر کردن آنها آورده است، و این "مِنْ كُلِّ مَثَلٍ" خود دلیل است که تمامی مثل ها در قرآن نیامده، بلکه تنها مثل هایی که شایسته تبیین حقایق قرآنی هستند به میان آمده اند و بالاخره قرآن کتاب مثل نیست، بلکه امثالش نیز به عنوان بیانگری حقایقی است در مُثَلِّ هایش و کلاً مَثَلِ خود حقیقت نیست، بلکه پشتوانه ای به منظور تبیین حقیقت است.

«النَّاس» هم تمامی مکلفان را دربردارد، گرچه نمونه ممتازشان انسان است.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ
 سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا...^{۵۵} وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ
 وَ مُنْذِرِينَ وَ يَجْدِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي
 وَمَا أَنْذَرُوا هُزُوعًا...^{۵۶}

و چیزی مانع مردم نشد از اینکه - چون هدایت سوی شان آمد - ایمان بیاورند، و از پروردگارشان پوشش بخواهند، به جز اینکه سنت (خدا در مورد عذاب) پیشینیان، درباره ی آنان (نیز) به کار رود، یا عذاب رویارویشان بیاید. ...^{۵۵} و (ما) پیامبران (خود) را جز بشارت گران و بیم دهندگان گسیل نمی داریم. و کسانی که کافر شدند، به باطل مجادله می کنند، تا به (وسیله ی) آن، حق را پایمال نمایند. و نشانه های مرا و آنچه را (بدان) بیم داده شده اند به ریشخند گرفتند. ...^{۵۶}

آیه ۵۶ - «بالباطل» تمامی درکات باطل را که مصاحبت و سببیت و بعضیت است در بر دارد که با بطلان خود کافران و بطلان وسایلشان و بعضی از این وسایل همی خواهند که حق را زیر پانهند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا... ٥٧

و کیست ستمکارتر از آن کس که به آیات پروردگارش تذکر داده شده، پس از آن روی برتافته و دستاورد پیشینه‌ی خود را که از پیش فرستاده فراموش کند؟ ما بر دل‌هایشان پوشش‌هایی سخت قرار دادیم، تا آن را در نیابند، و در گوش‌شان سنگینی (نهادیم). و اگر آنها را سوی هدایت فراخوانی هرگز راه نیابند. ... ٥٧

آیه ٥٧ - "مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ" نیز از جمله ادله انعکاس و بقای صداها و سیماهای زشت و زیبای مکلفان است که گویی خود این اعمال همچنان باقی است.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا... ٥٨ وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا... ٥٩ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا... ٦٠

و پروردگارت بسی پوشاننده‌ی کانون رحمت است. اگر به (جرم) دستاوردهاها، آنان را مؤاخذه کند، بی گمان در عذاب‌شان تعجیل می نماید. (ولی چنین نمی کند) بلکه برای آنها سررسیدی است که هرگز پس از آن راه گریزی نمی یابند. ... ٥٨ و چون آن گروه‌ها بیدادگری کردند، هلاکشان کردیم، و برای هلاک‌شان موعدی مقرر داشتیم. ... ٥٩ و چون موسی به جوان [دستیار] خود گفت: «از این جا دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم یا زمان‌هایی سیر کنم.» ... ٦٠

آیه ٦٠ - اینجا «فَتَاهُ»: جوانش، هرکه هست - چه یوشع و چه غیر او - از پیروان و کارگزاران موسی و ویژگیان حضرتش بوده که در مقام وحی مادون موسی بوده و بعداً هر دو به رسالت رسیده‌اند ولی موسی با ولایت عزم رسالتی، محور و یوشع از پیامبران فرعی توراتی بوده است، و اینجا جای این پرسش است که مگر هارون - که بزرگتر از موسی و برتر از یوشع بود - برای این جریان شایستگی نداشت؟ پاسخ این است که موسی در فرار به سوی مدین تنها بود و هارون به همراهش نبود، روی این اصل هم در هنگامه برخورد با فرعون از خدا خو است که "أَرْسَلَ إِلَى هَارُونَ": به سوی هارون بفرست! در این صورت هارون در عین برتری اش در این زمان - از دیگران که موسی پی جوی حضرت خضر بوده - همراه موسی نبوده است.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا... ٦١

پس چون به محل برخورد دو (دریا) رسیدند، ماهیشان را فراموش کردند. پس ماهی راه (راهوار)ش را به سرایشی دریا پیش گرفت _..._ ۶۱ _

آیه ۶۱ - «نَسِيا حَوْتَهُما»: اینجا هر دو بزرگوار ماهی را که همراه داشتند فراموش کردند و در آیه (۶۳) این نسیان فقط نسبت به همراه موسی است که شیطان از یادم برد، و آیا آن فراموشی همگام منافاتی با عصمت موسی ندارد؟ پاسخ این است که آن نسیان دارای دو بُعد است: نخست بعد مشترکشان که در اثر اهمیت مقصدشان غذای همراهی شان را که نسبت به آن ناچیز بود فراموش کردند، و فراموشی موضوع نسبت به مقام نبوءت و رسالت هم بی اشکال است تا چه رسد به کسانی که در مرز این دو مقام هستند، و موسی که قدر مسلم در مقام نبوءت وحی بود و در مرحله آغازین عصمت رسالتی به سر می برد این نسیان درباره او شیطانی نیست. آری، نسیان همراهی اش که در آیه ۶۳ یاد شده شیطانی بود، لکن این خود نسیان موضوع است که فراموشی به همراه موسی اتفاق افتاد و اینکه این نسیان نسبت به همراهی موسی در موضوع ماهی از طرف شیطان اتفاق افتاد روی این اصل بود که این همراه موظف بود این غذا را در راه به خوبی نگه دارد و موسی هم روی همین اصل در مجمع البحرين که جایگاه میعاد بود پرسشی از او نکرد، پس نسیان موضوعی موسی بسیار خفیف و کم رنگ و نسیان همراهش سنگین بود، و در پاسخ این پرسش که شیطان بر معصومان هرگز تسلطی در احکام و موضوعات ندارد، پس چرا از خاطر یوشع این جریان ماهی را برد؟ باید گفت: که یوشع در آن هنگام نه نبوءت داشت و نه عصمت بلکه در مرز این دو مقام بود چنانکه حضرت آدم (علیه السلام) پیش از رسالتش عصیان کرد، لکن یوشع هرگز عصیانی نکرد بلکه نسیانی موضوعی از نظر مقصد داشت که در برابر مقصدی مهم تر شایسته نبود.

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتْنِهِ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا _..._ ۶۲ _

و هنگامی که (از آنجا) گذشتند (موسی) به جوان [: دستیار] خود گفت: «غذایمان را بیاور، به راستی ما از این سفر به رنجی بسیار دچار شدیم.» _..._ ۶۲ _

آیه ۶۲ - «غَدَاءَنَا» - که همان ماهی آماده برای خوردن بود خود - دلیل است بر اینکه این ماهی زنده نبوده و در آیه ۶۱ هم که "وَأَتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا" این آیت ربانی نمودار است که همان ماهی نزدیک دریا زنده شده و به گونه ای شگفت آور راهی دریا شد و این آب مجمع البحرين آب حیات و زندگی بوده و هست که بر همگان تاکنون مجهول است و همین جاست که موسی (علیه السلام) مأوریت دارد از حیات علمی خضر برخوردار گردد.

آیات (۶۰) تا (۸۲) پیرامون داستانی مهم از حضرت موسی (علیه السلام) است و آیا این موسی غیر همان موسایی است که در صد و سی و پنج جای قرآن یاد شده؟ آری همان است! زیرا این برخلاف فصاحت و بلاغت کلی است که موسایی دیگر در جایی دیگر - تا چه رسد به قرآنیش - جز موسای معروف باشد، بلکه اصولاً صحیح هم نیست، زیرا اگر اینجا مقصود از موسی غیر همان موسی باشد که در جای جای قرآن یاد شده، حتماً بایستی به قرینه ای مقرون باشد که نیست.

مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ در آیه ۶۰ و (مَجْمَعُ بَيْنَهُمَا) در آیه ۶۱ همان جایگاهی است که موسی به وحی ربانی دریافت که معلم مورد نظرش آنجاست، و آیا این مجمع البحرين کانالی است که دو دریا را به هم پیوند داده مثل کانال سوئز، یا مقصود دو دریای شور و شیرین است چنانکه "وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً" (۲۷:۶۱) که کانالی ربانی و نادیدنی است، ناگزیر دومی مراد است که مقصود قسمتی از دریای مدیترانه ایست که در خود فلسطین وسیع جای دارد، زیرا فلسطین مشتمل بر لبنان، سوریه، اردن و قدس و حوالی آن بوده است.

و آیا موسی (علیه السلام) که از طریق وحی دریافت که "عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا" در علومی برتر از اوست، در چه حالاتی از حالات پنج گانه زیر بوده است: ۱- پیش از نبوت؛ وحی ۲- در حال نبوت؛ ۳- در حال رسالت؛ ۴- در حال نبوت؛ ۵- و یا پس از ولایت عزمش، با سیر و تقسیم منطقی دلالتی باید گفت اگر پس از رسالت و به ویژه در حال ولایت عزمی بوده، چنان فرصتی هرگز برای حضرتش نبوده است، که زمانی دراز با همراهش به دنبال این معلم برود، زیرا از آغاز رسالتش تا به هنگام رحلتش شبانه روز به وظیفه دعوت رسالتی در برابر اسرائیلیان و فرعونیان و دیگر مکلفان مشغول بود، پس در این صورت هرگز فرصتی برای چنان جریانی نداشت، روی این مبنا، این جریان پیش از رسالت وحی بود و طبعاً هنگامی بوده که ده سال نزد شعیب (علیه السلام) می زیسته که هرگز بار رسالت و دعوت هم نداشت، و در هنگام پی جویی از حضرت خضر "عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا" در آستانه رسالت و در حال نبوت و مرحله آغازین وحی بوده است، بنابراین در حالت رسالت، نبوت و به ویژه ولایت عزم نبوده، زیرا در این هنگام آغشته از علومی غیبی و به ویژه موضوعی برتر از خضر بوده و نه برابر، درثانی اگر هم دلیلی داشتیم که حضرت موسی (علیه السلام) در این حال پی جویی از "عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا" مقام رسالت و ولایت عزم داشته باز هم بعید نبود، زیرا لازمه ضروری رسالت و حتی ولایت عزم، عصمت و علم و حیاتی رسالتی است، و نه اینکه علوم غیبی دیگری هم نسبت به موضوعاتی داشته باشد، و اینجا هم مورد تعلیم و "رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا" نیست که مقصود رحمت تقوی و علم رسالتی است بلکه مقصود علم لدنی است که "مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا" می باشد، یعنی علمی افزون بر رسالت وحی و آگاهی بر غیوبی

موضوعی که همان علم لدنی یا علم غیبی است و "مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا" علمی افزون بر رسالت وحی و آگاهی بر غیوبی معین باشد، و در همین آیه (۶۵) «رَحْمَةً» با «عِلْمًا» همین تفاوت را دارد که رحمة «مِنْ عِنْدِنَا» مقصود عنایت رسالتی است و "مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا" علم غیبی ربانی نسبت به غیوب است که برخی از آنها را به بعضی از شایستگان تعلیم فرموده و می فرماید.

ولی چنانکه از پیش گفتیم این جریان پیش از رسالت وحی موسی بوده است، و تنها در حال نبوءت وحی بود، به این دلیل که پی جویی از چنان معلمی در مکانی معین خود نیاز به علمی و حیانی دارد که وی اعلم از توست و بایستی در مجمع البحرین سراغش روی و هرگز منافاتی هم در این میان نیست که اکنون این «عبدًا» از موسی برتر بوده و سپس موسی از وی برتر، بلکه رسول بروی هم باشد.

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُوتَ وَمَا أَنَسَينِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا...^{۶۳} قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَأَرْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا...^{۶۴} فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتِيْنَهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِّنْ لَّدُنَّا عِلْمًا...^{۶۵}

گفت: «آیا دیدی؟ چون سوی آن صخره پناه جستیم، من بی گمان آن ماهی را فراموش کردم، و جز شیطان (کسی) آن را از یادم نبرد، که به یادش باشم، و به گونه ای شگفت انگیز خود راه راهوارش را در دریا پیش گرفت.»...^{۶۳} گفت: «این (جریان) همان بود که ما آن را می جستیم. پس جستجوکنان برگشته (و) دنبال ردّ پاهایشان را گرفتند. ...^{۶۴} پس بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمتی (ویژه) از خود به او دادیم، و از نزد خود بدو دانشی (ویژه) آموختیم. ...^{۶۵}

آیه ۶۵ - از آیه (۶۵) تا (۸۲) گزارشی است از گفت و شنودی میان موسی و خضر، که حضرتش اگر جریانی پذیرفتنی است به آسانی می پذیرد و آنچه قابل پذیرش وی نیست در باره آن استیضاحی دارد، و اینکه این معلم بزرگوار نسبت به موسی (علیه السلام) بارها تکرار کرد که تو هرگز نمی توانی در برابر کارهای من صبر کنی، براین اساس است که حضرت موسی (علیه السلام) نگرشش به ظاهر شریعت و حضرت خضر نظرش به باطن و تأویل قضایای شریعت بود، و تنافی ظاهری بین ظاهر و باطن بالطبع و به ویژه برای شخص موسی (علیه السلام) - که دست کم در آستانه رسالت بود - این بود که در این موارد سه گانه زبان به اعتراض گشاید.

و این گزارشی است از برخورد موسی با خضر که اگر درین جریان هر دو از پیامبران خدا بودند، ولی موسی بعد از آن جریانات ولی عزم شد و خضر پیامبری پیرو حضرتش گردید، در هنگام تعلم موسی از خضر که شاید هر دو در مقام و مرتبه یکسان بودند، خضر بهره هایی از علم باطن و غیب

داشت که "آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا" یعنی افزون بر نبوت ظاهری علومی از غیب موضوعات نیز عطایش کردیم که ناآگاهی موسی از غیب برخی موضوعات دلیل بر نقصان نبوتی او نیست.

اینجا آداب تعلیم و تعلم بسی پیداست که نخست متعلم به دنبال معلم می رود گرچه راهش به درازا کشد، پس آن گاه آنچه متعلم می پسندد بپذیرد وگرنه در باره آن از وی پرسش کند وگر چه در علم شریعت از او برتر و برایش محور باشد، بنابراین معلم هرچند علم والا تری از متعلم دارد دلیل بر تبعیت مطلق متعلم از او نیست، و پرسشگری حضرت موسی از خضر بسیار پسندیده و شایسته بوده، و اگر سؤال شود این کار موسی شایسته نبوده و از روی عجله استادش را مورد سؤال قرار داده، پاسخش این است که هر دو دارای وحی نبوتی خدا بوده اند و در قرآن نیز موسی در باره این کار هرگز سرزنش نشده و این خود دلیل بر صحت آن است.

قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا...^{۶۶} قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا...^{۶۷} وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا...^{۶۸} قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا...^{۶۹} قَالَ فَإِنْ أَتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا...^{۷۰} فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا...^{۷۱}

موسی بدو گفت: «آیا تو را بر این مبنا که از دانشی (شایسته) که آموخته شده ای به من رشیدانه یاد دهی پیروی کنم؟»...^{۶۶} گفت: «تو هرگز نتوانی همپای من (در این راه) صبر کنی.»...^{۶۷} «و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه ای نداری صبر کنی؟»...^{۶۸} گفت: «اگر خدا خواهد مرا شکیبیا خواهی یافت، و (در) هیچ کاری (که انجام می دهی) تو را نافرمانی نخواهم کرد.»...^{۶۹} گفت: «اگر مرا پیروی می کنی، از چیزی مرا می پرس تا (خود) از آن برایت پادی نوین (آغاز) کنم.»...^{۷۰} پس (از آنجا خستند و) رستند تا وقتی که سوار (آن) کشتی شدند. (وی) آن را درید. (موسی) گفت: «آیا کشتی را دریدی تا سرنشینانش را غر کنی؟ بی گمان کاری منکر [نابسامان و ناروا] به بار آوردی.»...^{۷۱}

آیه ۷۱ - در نخستین مرحله آموزشی که خضر کشتی را سوراخ کرد، موسی برحسب ظاهر شریعت زبان به اعتراض گشود که این سوراخ کردن کشتی، اضافه بر تصرف بی جا در مال مردم موجب غر شدن سرنشینان کشتی است.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا... ۷۲_ قَالَ لَا تَأْخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ
وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا... ۷۳_ فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَمًا فَقَتَلَهُ قَالَ
أَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا... ۷۴_

گفت: «آیا نگفتم تو هرگز نتوانی همپای من صبر کنی؟» ۷۲_ (موسی) گفت: «به (سبب) آنچه فراموش کردم، مرا مؤاخذه مکن، و از (این) کارم مرا به سختی مینداز.» ۷۳_ پس (همچنان خستند و) رستند، تا هنگامی که به نوجوانی برخورد کردند. پس وی او را کشت. (موسی بدو) گفت: «آیا شخص پاکي را - بدون اینکه کسی را به (ناپاکی) کشته باشد - کشتی؟ بی چون همواره منکری (به بار) آوردی.» ۷۴_

آیه ۷۴ - که با جوانی برخورد کردند و بدون علتی ظاهری خضر آن جوان را کشت، موسی برای دومین بار زبان به اعتراض گشود که چرا این جوان را بی جهت کشتی؟

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا... ۷۵_ قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا... ۷۶_ فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا... ۷۷_

گفت: «آیا به تو نگفتم هرگز نتوانی - همواره - پایاپای من صبری کنی؟» ۷۵_ (موسی) گفت: «اگر از این پس چیزی (درباره‌ی آنچه کردی) از تو بپرسم، دیگر با من همراهی مکن. از سوی من بی چون به عذری رسیده‌ای.» ۷۶_ پس (از اینجا هم خستند و) رستند تا هنگامی که به قریه‌ای رسیدند. از اهلس خوراکی خواستند (ولی) آنها از میهمان نمودن آن دو خودداری کردند. پس در آن جا دیواری یافتند که می خواست فرو ریزد. آن را استوار کرد. (موسی) گفت: «اگر می خواستی به راستی بر (کارکرد) آن مزدی می گرفتی.» ۷۷_

آیه ۷۷ - و برای سومین بار که در حال گرسنگی سخت به اهل قریه‌ای پیشنهاد اندکی غذا نمودند و پاسخ آنان منفی بود، خضر دیواری را که در همان قریه در شرف ویرانی بود بازسازی کرد، موسی گفت: چه می شد اگر می خواستی در این حال گرسنگی مزدی هم می گرفتی؟

اینجا خضر به موسی گفت: از این پس میان من و تو جدایی است و در پاسخ سؤالات سه گانه گفت آنچه را گفت:

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا...^{۷۸}
 أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ
 وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا...^{۷۹}

گفت: «این (بار، دیگر وقت) جدایی میان من و تو است. تو را از تأویل [: دستاورد حقیقی و پنهان] آنچه که نتوانستی بر آن صبری کنی آگاهی مهمی خواهم داد.»...^{۷۸} «اما کشتی؛ از بینوایانی بود که در دریا کار می کردند، پس خواستم آن را معیوب کنم. حال آنکه از پشت آنان پادشاهی بود که هر کشتی (سالمی) را از روی غصب می گرفت.»...^{۷۹}

آیه ۷۹ - علت سوراخ کردن کشتی را چنان گفت: که این کشتی مال مسکینانی بود، و پادشاه وقت هر کشتی را به غصب تصرف می کرد، من معیوبش کردم تا از غصب نجات یابد.

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا...^{۸۰}
 «و اما (آن) نوجوان؛ پدر و مادرش مؤمن بودند، پس ترسیدیم (مبادا) آن دو را ناخواسته و به ناچار به طغیان و کفر برکشد.»...^{۸۰}

آیه ۸۰ - علت کشتن این جوان را ترس از این دانسته که پدر و مادرش را به کفر وادار کند ولی مگر ترس از جنایت محکومیت دارد و آیا این قصاص قبل از جنایت نیست؟

پاسخ این است که اولاً این جوان مکلف بود زیرا مراتب سنی انسان شش مرحله است: رضیع یا شیرخوار، طفل، غلام نوجوان، شاب: جوان، کهل: میان سال، شیخ پیر: در آیات ۷۴ و ۸۰ لفظ (غلام) برای آن جوان آمده که نشان دهنده آغاز زمان تکلیف یا سنین نوجوانی است و نیز این نوجوان با آنکه از پدر و مادری مؤمن تولد یافته در حال بلوغش کافری معاند گشت که حتی تصمیم به انحراف والدینش داشت و ترس از افساد او قطعاً وجود داشت: "فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا" که صرف ارتداد گرچه اعدام ندارد اما اگر در حال عناد باشد و از کسی که پدر و مادرش مؤمن بوده اند و در نهایت سعی در افساد عقیدتی دارد به گونه ای که حتی والدینش را نیز می خواست به ارتداد کشاند تا چه رسد به دیگران، به این دلایل مهدورالدم بوده، به علاوه خدابه جای این فرزند نابکار، فرزندی نیکو کار به آنها عطا می کرد که در آیه (۸۱) به آن اشاره شده است، و اما علت دو کار دیگر حضرت خضر از آیات (۷۹) و (۸۲) به خوبی نمایان است.

در این موارد جای این پرسش است که با سابقه مکرر سخن خضر که هرگز با من توان صبر در کارهای مورد نظر را نداری و موسی(علیه السلام)نیز گفت: اگر خدا بخواهد مرا صابر خواهی یافت و امرت را عصیان نخواهم کرد و مجدداً خضر گفت تا من جریانات نهفته ای را برایت تبیین نکرده ام

هرگز از من سؤالی مکن، پس چگونه موسی(علیه السلام) برخلاف این قرارداد سؤالات سه گانه را مطرح کرد؟ پاسخ این است که اینجا تناقض بین ظاهر شریعت و اعمال سه گانه خضر بود و وظیفه متشرع به ویژه شخصی همچون موسی(علیه السلام) این است که دست کم پرسشی فوری نماید که تأخیرش نیز گناه بود، و ما هرگز در این آیات دلیلی بر عصمت مطلقه خضر نداریم تا موجب ترک این سؤالات موسی باشد، درست است که "عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا" حضرتش را صاحب علمی ربانی ویژه دانسته، ولی «عِلْمًا»: علمی - و نه تمامی علم - دلیل است بر اینکه این علم موضوعی مطلق نبوده، پس این پرسش موسی بجا بود که شاید خضر این کار را اشتباه انجام داده است، کسانی با استناد به این داستان استدلال می کنند که چون موسی از کنه مسایل آگاه نبود لذا این پرسش های نابجا را نمود که بعد از توضیحات خضر فهمید که نباید عجله می کرده است و با این سخن می خواهند ثابت کنند که اگر کسی در مقامات علمی یا معنوی به مرحله ای رسید اشخاص کم تجربه یا ناآگاه نایستی قطب و شیخ و سید و امثالهم را مورد سؤال و انتقاد علمی یا حتی شرعی قرار دهند، چراکه او چیزی می داند که دیگران نمی دانند! در پاسخ نخست باید گفت در هیچ جای قرآن این پرسشگری موسی(علیه السلام) منع و نفی نشده که خود دلیل بر تأیید آن است، در ثانی پرسش و انتقادی از غیرمعصومان نه تنها اشکالی ندارد که واجب نیز هست، و درباره معصومان هم پرسش به شرط عدم عناد جایز است و عمل موسی نیز خود دلیل بر کل این مطالب است.

فَارَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا...^{۸۱} - وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا...^{۸۲} - وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا...^{۸۳}

«پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاکیزه تر و رحمتوارتر از او عوض دهد.»...^{۸۱} - «و اما دیوار: پس از آن دو پسر (بچه‌ی) یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود، و پدرشان (مردی) شایسته بود. پس پروردگارت خواست آن دو (یتیم) به حدّ رشدهاشان برسند، و گنجینه‌ی خود را - به رحمت پروردگارت - با کاوش بیرون آورند. و این (کارها) را من خودسرانه انجام ندادم. این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی.»...^{۸۲} - و از تو درباره‌ی ذوالقرنین می پرسند. بگو: «از او برای شما یادی خواهم نمود.»...^{۸۳}

آیه ۸۳ - از آیه (۸۳) تا (۱۰۱) در این آیات گزارشی بس زیبا و دل ربا از جریان ذوالقرنین است که گرچه ما او را به خوبی نمی شناسیم، ولی این گزارش نشانه ای روشن بر امتیاز والای او در دو بعد رسالت و سلطه جهانی است که "إِنَّا مَكْنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ" خدا در زمین تکلیف به وی تمکین و قدرتی خار العاده عنایت فرمود و از هر چیز وسیله ای معجزه آسا برایش مقرر نمود.

اینجا اسبابی ربانی و حیانی است که به منظور تمکن ذوالقرنین برای حضرتش مقرر گشته و نه اسبابی که ویژه حضرت اقدس الهی است، و هرگز به کسی داده نمی شود، اسباب و حیانی ذوالقرنین فضایمهای ویژه ای برای حضرتش بود، چنانکه «مَكْنَّا» و «آتَيْنَاهُ» گواهی بر آن است در این سیر فضایمایی «اتَّبَعَ» و نه «تَبَعَ» بیانگر این حقیقت است که حضرتش تنها پیروی از سببی آسمانی نکرد، بلکه آن را پیرو خود کرد که سلطه ای خدا داد بر این سبب ها یافته بود.

إِنَّا مَكْنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا... ۸۴ - فَاتَّبَعَ سَبَبًا... ۸۵ - حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَسْأَلُ الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا... ۸۶ -

ما به درستی در زمین برایش امکانی نهادیم، و از هر چیزی وسیله ای به او دادیم... ۸۴ - تا وسیله ای (ربانی) را [از] پی [خود] آورد... ۸۵ - تا آن گاه که به غروب گاه خورشید رسید (و) آن را (چنان) یافت که در چشمه ای گل آلود و سیاه غروب می کند. و نزد آن طایفه ای را یافت. گفتیم: «ذوالقرنین! (اختیار با توست) یا عذاب (شان) کنی، یا در میانشان (روشن) نیکویی پیش گیری...» ۸۶ -

آیه ۸۶ - «وَجَدَهَا» بیانگر این است که غروب کردن خورشید در چشمه ای سرخ فام دریایی تنها در نگاه ذوالقرنین بوده و نه اینکه به راستی خورشید در چشمه ای غروب کرده باشد.

قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا... ۸۷ - وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ وَسَنُقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا... ۸۸ -

گفت: «اما هر کس ستم کرده، در آینده ای دور عذابش خواهم کرد. سپس سوی پروردگارش بازگردانیده می شود. آن گاه او را عذابی منکرخواهد کرد...» ۸۷ - «و اما هر کس ایمان آورد و کار شایسته ای کرد، پس برایش پاداشی نیکوتر است، و زودا (که) از کارمان برایش (جریان) آسانی خواهیم گفت...» ۸۸ -

آیه ۸۸ - «جَزَاءٌ» تمییزی برای «الحُسنى» است که به معنای پاداشی برتر از ایمان و عمل صالحان می باشد.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا..._۸۹_ حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا..._۹۰_ كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا..._۹۱_ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا..._۹۲_ حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا..._۹۳_

سپس وسیله ای (دیگر) را از پی خود در آورد. ..._۸۹_ تا آنگاه که به جایگاه بر آمدن خورشید رسید (و) آن را (چنان) یافت که بر قومی طلوع می کرد، که برایشان در برابر آن پوششی قرار ندادیم. ..._۹۰_ این چنین (می رفت) در حالی که به آنچه نزد او بود همانا احاطه ای علمی داشتیم. ..._۹۱_ سپس وسیله ای (دیگر) را [از:] پی [خود] آورد. ..._۹۲_ تا وقتی به میان آن دو سد رسید (و) در برابر آن دو طایفه ای را یافت که نزدیک نیستند (تا) هیچ سخنی (شایسته ای تفکر) را بفهمند. ..._۹۳_

آیه ۹۳ - «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ» علم را کلا از آنان نفی نکرده، بلکه تنها بدست آوردن مجهولاتی با مقدماتی را از آنان بکلی سلب کرده است.

قَالُوا يَذَّالِقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا..._۹۴_

گفتند: «ذوالقرنین! یاجوج و ماجوج سخت در زمین افساد کننده اند. پس آیا خرجی ای برایت بگذاریم تا میان ما و آنان سدّی قرار دهی؟» ..._۹۴_

آیه ۹۴ - «يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ» در اصل کوک و ماکوک است و ما هنوز آنها را چندان نشناخته ایم، اما می دانیم که گروهی افسادگر بوده اند که با بنی اسرائیل در افساد جهانی همدست و همدستان بودند، و برحسب آیه (۹۹) پیش از رستاخیز درضمن بنی اسرائیل به هنگام دولت جهان شمول حضرت مهدی (عج) ناچیز خواهند شد، و یا اینان همان مغولانند که افسادشان جهانگیر شده بود و پیش از رجعت در هفصدسال پیش افسادشان خاموش گردید و تفصیل این جریان در سوره اسراء گذشت.

قَالَ مَا مَكْنِيَ فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا..._۹۵_ ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَاتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا..._۹۶_ فَمَا اسْطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا

اَسْتَطْعُوا لَهُ نُقْبًا ... ۱۷_ قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ رَّبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَّبِّي حَقًّا ... ۱۸_ وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَهُمْ جَمْعًا ... ۱۹_ وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ... ۲۰_ الَّذِينَ كَانَتْ اَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ... ۲۱_

گفت: «آنچه پروردگارم به من در آن تمکّن داده (از کمک مالی شما) بهتر است. (تنها) مرا با نیرویی (جسمانی) یاری کنید، تا میان شما و آنان سدی آهنین قرار دهم.» ... ۱۵_ «برایم قطعات بزرگ آهن بیاورید.» (آوردند) تا آن گاه که میان دو قلعه کوه برابر شد. گفت: «بدمید تا وقتی که آن قطعات را آتش گردانید.» (پس) گفت: «مس گذاشته برایم بیاورید تا روی آن بریزم.» ... ۱۶_ پس [یا جوج و مأجوج] نتوانستند از آن بالا بروند، و (هم) نتوانستند آن را سوراخی کنند ... ۱۷_ (ذوالقرنین) گفت: «این رحمتی بزرگ از (جانب) پروردگار من است. پس هنگامی که وعده‌ی پروردگارم فرا رسد، آن سدّ را از هم فرو پاشد. و وعده‌ی هراسناک پروردگارم حق بوده است.» ... ۱۸_ و (در آن روز) آنان را رها کنیم، تا موج آسا بعضی با بعضی دیگر درآمیزند، و در صور (: بو جهان شمول با صدای رعد آسای روح افزا) دمیده شد. پس همه‌ی آنها را گرد (هم) آوریم. ... ۱۹_ و آن روز، جهنم را آشکارا به کافران نمایان‌دیم. ... ۲۰_ (به) همانان که چشمان (بصیرت)شان از یاد من غرّ در پرده‌ای (ضخیم) بود، و هرگز توان شنیدن (حق) را نداشتند. ... ۲۱_

آیه ۱۰۱ - «اعنیهم» تمامی دریافت‌های درونی و برونی را در بردارد که چشم سر و سرّ است و "فی غطا" پرده و پوششی است بر این وسایل دریافت که نتیجه اش غفلت از یاد خدا است و پیروش "کانوا لا یستطیون سمعا" توان شنیدن حق را هرگز ندارند.

اَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنْ يَّتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُوْنِي اَوْلِيَاءَ اِنَّا اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ... ۱۰۲_ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاَخْسَرِينَ اَعْمَالًا ... ۱۰۳_ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسِبُوْنَ اَنْهُمْ يُحْسِنُوْنَ صُنْعًا ... ۱۰۴_

آیا پس کسانی که کفر ورزیدند، پنداشتند که به جای من بندگان را سرپرست بگیرند؟ ما بی گمان جهنم را برای کافران آماده کرده ایم. ... ۱۰۲_ بگو: «آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم؟» ... ۱۰۳_ کسانی که کوشش شان در (زرفای) زندگی دنیا گم گشته، حال آنکه می پندارند کاری خوب انجام می دهند. ... ۱۰۴_

آیه ۱۰۴ - "فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا" در اینجا به دو معناست: اول اینکه کوشش زیانکارترین مردم دنیا به گمراهی گرایید و در ثانی کوشش آنها ویژه زندگی دنیا بود و این «يَحْسَبُونَ» گمان است که کارهای زشت شان را که زیبا می نگرند در اثر قصورشان نیست، زیرا اینها "أَخْسَرِينَ أَعْمَالًا" می باشند بلکه آن چنان با بدی ها خو گرفته اند که در نتیجه همان ها را نیک می پندارند.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا... ۱۰۵ -

ایشان کسانی اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند؛ در نتیجه اعمالشان تباه گردید. پس روز قیامت برایشان هیچ وزنی (: میزانی) به پا نخواهیم داشت. ... ۱۰۵ -

آیه ۱۰۵ - این آیه وزن مکلفان را به روز حساب ویژه شایستگی هاشان دانسته، که در نتیجه برای ناشایستگی ها هرگز در آن جهان وزنی نیست.

ذَٰلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا... ۱۰۶ - إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا... ۱۰۷ -

این (جهنم) سزای آنان است، در پیامد (اینکه) کافر شدند، و آیات من و پیامبرانم را به مسخره بر گرفتند. ... ۱۰۶ - بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ای ایمان) کردند، باغ های سردهرم فردوس جایگاه پذیرایی آنان بوده است. ... ۱۰۷ -

آیه ۱۰۷ - "لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا" - مانند آیاتی مشابه - دلیل است بر این حقیقت که بهشت پایانی ندارد.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا... ۱۰۸ - قُلْ لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا... ۱۰۹ - قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَٰهُ وَحْدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا... ۱۱۰ -

جاودانه در آن خواهند بود (و) از آنجا درخواست انتقال و تحولی (به جایی دیگر) نکنند. ... ۱۰۸ - بگو: «اگر دریا برای نبشتن کلمات پروردگارم مرکب بود، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد، بی گمان دریا پایانی یافته چند نظیرش را به مدد(ش) بیاوریم.» ... ۱۰۹ - بگو: «من تنها بشری همانند شمایم. (اما) به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد، باید کاری شایسته کند، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش (با او) شریک نسازد.» ... ۱۱۰ -

آیه ۱۱۰ - اینجا شرک که مورد نهی است چون در رابطه با پرستش خداست به معنای ریاست و ریاکاری در هر صورت نه تنها عبادت را باطل می کند بلکه از ترک عبادت هم بدتر است، زیرا ترک عبادت احیاناً شرک نیست بلکه از روی تبلی و کاهلی و یا کم عقیدتی است لکن ریا و خودنمایی در عبادت در آستانه شرک است، و چنانکه ریا به هنگام عبادت آن را باطل می کند، اگر پس از انجام عبادت نیز نسبت به آن ریاکاری کند نیز چنان است و اگر هم پیش از عبادتی نسبت به این آینده ریاکاری کند این عبادت بر مبنای آن ریای پیشین باطل خواهد بود مگر آنکه از این ریای گذشته توبه کند و این عبادت را با کمال اخلاص به جای آورد.

شرک دارای دو مرحله ای است: نخست شرک رسمی که پرستش غیر خدا به جای خداست و یا پرستشی همسان او، دوم پرستش خدا با جلب نظر دیگران و اینجا گر چه شرک رسمی نیست ولی شرکی در عبودیت است.

سوره مریم

اسم مریم در سی و پنج جای قرآن به مناسبت های گوناگون به میان آمده، که از جمله همین سوره است، حال آنکه نام هیچ زنی از کل تاریخ در قرآن به میان نیامده، ولی این دلیل بر افضلیت مریم(علیها السلام) بر فاطمه زهرا(علیها السلام) نیست، زیرا بردن اسم مریم در جای جای قرآن تنها برای آن است که تهمت های ناروایی را از ساخت مقدس این زن معصوم بزداید، ولی فاطمه(علیها السلام) مورد هیچگونه تهمتی - حتی در نظر دشمنان غیر مسلمان - نبوده است و از برای افضلیت حضرتش بر کل زنان و بلکه مردان معصوم تاریخ رسالت ها - بجز پدر بزرگوارش و ائمه معصومین(علیهم السلام) - آیه تطهیر کافی است، که "انما یریدالله لیذهب عنهم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً" (۳۳:۳۳) و در جای خود بگونه ای روشن از نظر کتاب و سنت قطعی ثابت کرده ایم که حضرتش از همان اهل بیت رسالت محمدی(صلی الله علیه وآله) است، که بالفظ «انما» مرتبه عصمتشان انحصاری و بر تمامی معصومان - غیر محمدی(صلی الله علیه وآله) برتر است.

در قرآن نام بیشتر پیامبران هرگز نیامده و تنها درصد کمی از آنان که حدود بیست و شش یا بیست و هفت نفرند یاد شده اند، در حالی که می بینید مانند زید در قرآن یاد شده و آیا زید که مؤمن معمولی بوده بر کل پیامبرانی که در قرآن یاد نشده اند برتری دارد؟!

و در پاسخ این اشکال که نسبت به مریم(علیها السلام) "و فضلک علی نساء العالمین" آمده، که حضرتش را بر کل زنان که از جمله صدیقه طاهره(علیها السلام) است ترجیح داده، نخست باید گفت که اینجا «العالمین» کل زنان طول تاریخ نیستند، بلکه قدر مسلم زنانی از آغاز آفرینش انسان تا زمان خود مریم(علیها السلام) اند، مانند اینکه گفته شود: آیه الله العظمی بروجردی(رحمه الله) از کل مراجع تقلید در کل عالم اعلم هستند و آیا این بدین معنی است که از مراجع تقلید آینده تا پایان تکلیف نیز اعلم است؟!.

و در هر صورت قدر مسلم از «عالمین» همان عالمین تا زمان حضرتش می باشند، وانگهی اگر هم بپذیریم که «عالمین» کل زنان در مثلث زمان می باشند، ولی صدیقه کبری (علیها السلام) بر حسب آیه تطهیر از کل زنان و مردان تاریخ به استثنای معصومان محمدی (صلی الله علیه وآله) برتر است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کهیصص _..._۱

به نام خدای رحمت گر برآفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

کهیصص. _..._۱

آیه ۱ - «کهیصص» از حروف مقطعه قرآنی است که از حیث عدد پنجگانه اش - و هم ترکیب متصلش - در کل قرآن بی نظیر است، البته در عین آنکه حروف مقطعه قرآن رموزی است تلگرافی و ویژه صاحب وحی، ولی اینجا روایاتی آنها را اشارتی بر قضیه عاشورا و غیر عاشورا دانسته اند و گر چه این جریان مسلم نیست، ولی احتمالش - با جریان زکریا و یحیی به حساب همانندی این دو بزرگوار با حضرت علی و حضرت حسین (علیهما السلام) - وارد است.

روایات دیگری هم این پنج حرف را از حروف اسم اعظم خدا دانسته، که قابل قبول نیست، زیرا اسم اعظم لفظ آشکارش «الله» است و باطنی اش «هو» و ما هیچ اسمی از نظر ادب لفظی نداریم که مثلاً همچون اسم اعظم هفتاد و دو حرفی باشد، که هم عددش عدد اسمی باشد و هم حروفش دارای معنی ویژه ای صحیحی باشد، در هر صورت از جمله احتمالات ادبی و معنوی در "ذکر رحمه ربک..." این است که این خود خبری است برای «کهیصص».

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا _..._۱ إِذِ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا _..._۲ قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَاكَ رَبِّ شَقِيًّا _..._۴

(این) یادی است از رحمت پروردگارت، بنده اش زکریا را. _..._۱ چون پروردگارش را ندا (و آوازی پنهانی در داد. _..._۲ گفت: «پروردگارم! من استخوانم به راستی سست گردیده، و (موی سپید) سرم از پیری شعله‌ور شده. پروردگارم! من هرگز به درخواست (از) تو سنگدل نبوده‌ام.» _..._۴

آیه ۴ - در این آیه حضرت زکریا شقاوت در دعایش را از خود سلب کرده، بدین معنا که از دعای شایسته هرگز خسته نمی شود، نه اصراری در اجابتش دارد و نه آن را از روی تکبر یا نومیدی می کند، بلکه در حالت سالخودرگی هم چنان برای هبه ربانی فرزندی شایسته به دعا بر می خیزد.

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَأَىٰ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۖ... هـ ۖ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ۖ... ۶

«و بی گمان من از پی آمدگان پس از خودم بیم داشتم، و زخم نازا بوده است. پس از جانب خودت ولی و دنباله روی (از رسالت) بده» ۶... هـ «(که) از من ارث برد، و از خاندان یعقوب (نیز) ارث برد. و پروردگارم! او را پسندیده (ی خود) گردان.» ۶... ۷

آیه ۶ - اینجا ارث بردن حضرت یحیی (علیه السلام) نسبت به حضرت زکریا (علیه السلام) ارث نبوت نیست، زیرا اولاً نبوت ارثی نیست، مگر با مجازی دور در ضمن ارث مال، وانگهی "واجعله رب راضیا" این جریان را قطعی می کند، زیرا اگر این میراث، میراث نبوت بود، نبی خود با نبوت و مرضی است، بنابر این تقاضای مرضی بودنش بعد از وارث بودنش از نظر نبوت تحصیل حاصل است، و این استدلالی است به آیاتی از این قبیل که صدیقه طاهره (علیها السلام) در مسجد پیامبر عظیم الشان (صلی الله علیه و آله) در برابر ابوبکر و... دیگران به: "یوصیکم الله فی اولادکم" نیز تمسک جست و در آخر کار فرمود: (زعمتم أن لاخطوة لی و لا ارث من أبی و لارحم بیننا)؟! گمان کردید من از پدر ارث نمی برم و خویشاوندی در این میان نیست؟

يٰۤزَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ۖ... ۷ ۖ قَالَ رَبِّ أَتَىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ۖ... ۸

(خدا فرمود:) «زکریا! ما همانا به پسری - که نامش یحیی است - مژده ات می دهیم (که) از پیش همنامی برایش قرار ندادیم.» ۷... ۷ گفت: «پروردگارم! چه زمانی (و چگونه) مرا پسری خواهد بود؟ حال آنکه زخم نازا بوده، و من از سالخوردگی به راستی به ناتوانی و ناچاری رسیده ام؟» ۸... ۸

آیه ۸ - در این آیه حضرت زکریا (علیه السلام) عقیم بودن یک بعدی خود و دو بعدی همسرش را به میان آورده، که من در عین حالی که استدعای فرزند دارم، هم خود بس فرسوده ام و هم همسرم، که در جوانی هم نازا بوده: "و کانت امرأتی عاقراً" ولی اینجا جای این پرسش است که پس از وعده ربانی در آیه پیشین، که مأتورا دارای فرزندی بنام یحیی خواهم نمود، دیگر "أَنی یکون لی غلام" چه زمان و

چگونه؟ به چه معنی است؟ در عین حالیکه زکریا با موانع سه بعدیش فرزندی از خدا خواسته و اکنون که دعوتش اجابت می شود «آئی»: کی می گوید؟ پاسخ این است اصل این پرسش از زمان آن ولادت است، که آیا دور است یا نزدیک؟ گر چه نزدیک و دورش هر دو از نظر عادی دور است، جز آنکه زکریا در حالتی بهت زده مطالبه زمان ولادت را می کند و نه اصلش را چنانکه در آیه (۱۰) آمده نشانه اش سخن نگفتن سه شب است با مردم، در حالی که سالمی و زبانت هم گرفته نیست، زیرا تنها با مردم سخن نمی گوئی، ولی با خدا و فرشتگانش همچنان راز و نیاز داری و حاجات خود را از او همی خواهی، و خود این نشانه زمانی دلیل است بر اینکه حضرت زکریا پرسشش زمانی بوده و نه چیزی دیگر.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا... قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا... فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا... يَٰيَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا...^{۱۲}

(خدا) فرمود: «(فرمان) چنان است. پروردگارت گفت که این (کار) بر من آسان است. و همانا تو را از پیش آفریدم حال آنکه چیزی نبودی.»^{۱۲} گفت: «پروردگارم! نشانه ای برایم بنه.» فرمود: «نشانه ای تو این است که سه شب - حال آنکه سالمی - با مردم سخن نگویی.»^{۱۲} پس، از محراب بر قوم خویش در آمد، و ایشان را رمز داد که: «صبح و شام به نیایش (خدا) بپردازید.»^{۱۲} (به یحیی وحی شد): «یحیی! (آن) کتاب (وحيانی) را با نیرویی (فزاینده) بگیر.» و در حال کودکی حکم (رسالتی را) به او دادیم.^{۱۲}

آیه ۱۲ - اینجا رسالت در حال کودکی به یحیی (علیه السلام) داده می شود، که این دومین خارِ عادت است، نخست این گونه ولادتش و سپس چگونگی رسالتش، که بر حسب آیاتی دیگر نسبت به حضرت موسی (علیه السلام) و دیگران زمان رسالت بلوغ اشد است، یعنی رسائی های سه گانه، ولی اینجا فقط یک قوت است، که همان قوت عقلی در بعد آمادگی رسالتی است، که قبل از بلوغ جسمی و جنسی بوده و مانندش نیز در میان معصومین ما وجود داشته، همچون حضرت امام جواد (علیه السلام) در نه سالگی و حضرت ولی امر (صلی الله علیه وآله) که در سن پنج سالگی دارای مقام امامت برتر از عصمت های غیر محمدی شدند.

اینجا «الکتاب» همان کتاب شریعت حاکم از زمان موسی (علیه السلام) تا پیش از عیسی (علیه السلام) یعنی تورات است و این أخذ دارای مرحله اصلی وحيانی است، که دست نخورده و بدون

هیچگونه تحریفی بر انبیای تورات بطور پیوسته نازل می گشته و یحیی (علیه السلام) رسالتش دارای دو بعد بوده: نخست بعد خودی که رسولی همچون سایر رسولان غیراولی العزم بوده، و در ثانی فریادگر و بشارت آور از برای رسالت آینده مسیح (علیه السلام) که متولد شده بود بوده است.

وَ حَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَ زَكُوَّةً وَ كَانَ تَقِيًّا ۚ ۱۳۰۰۰ وَ بَرًّا بِوَلَدَيْهِ وَ لَمْ يَكُن جَبَّارًا

عَصِيًّا ۱۳۰۰۰ وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ۱۳۰۰۰

و (نیز) از جانب ویژه خود، مهربانی و پاکی را (به او دادیم) و او پرهیزگار بوده است. ۱۳۰۰۰ و با پدر و مادر خود نیک رفتار بود و زورگویی نافرمان نبود. ۱۳۰۰۰ و درودی (شایسته) بر اوست، روزی که زاده شد، و روزی که می میرد، و روزی (هم) - در حالی که زنده است - برای رستاخیز برانگیخته می شود. ۱۳۰۰۰

آیه ۱۵ - حیا در یوم بیعت حیا خود حالی است برای برانگیخته شدن حضرت یحیی (علیه السلام) به روز رستاخیز، بدین معنا که به همان حال زندگی برزخی اش برای آخرت انگیزه می گردد، مانند حضرت مسیح (علیه السلام) - چنانکه خواهد آمد - و نیز پیامبر عظیم الشان اسلام و سایر معصومان محمدی (علیهم السلام) - به طریق اولی - که چون بار اول در صور دمیده شود مورد صعقه و بیهوشی کلی که از مرگ هم فراتر است قرار نمی گیرند، بلکه با همان روح زنده به بدن ویژه رستاخیز - که خلاصه ای از همین بدن دنیوی است - انگیزه می گردند، و روی این اصل مشمول نفخ نخستین نیستند، بلکه تنها صور دومین است که آنان را متحول به زندگی رستاخیز می کند و نه آنکه مانند سایرین از حال بیهوشی و مرگ بهوش آیند.

نام حضرت زکریا در هفت جای قرآن آمده و یحیی (علیه السلام) اضافه بر رسالت ممتازش فریادگر و بلندگوئی برای رسالت آینده حضرت مسیح (علیه السلام) بوده که در جای جای خاورمیانه - و به ویژه قدس - نوید دهنده ای بس ممتاز برای این رسالت بزرگ بوده است، و در عین آنکه در زمان این نویدها مسیح (علیه السلام) موجود بوده، ولی هنوز به منصب رسالت رسمی نرسیده بود چنانکه در جای خود خواهد آمد.

از آیه ۱۶ تا ۲۹ گزارشی است بس لطیف از جریان بارداری مریم (علیها السلام) و از آیه ۳۰ تا ۳۴ پیرامون سخنان حضرت مسیح (علیه السلام) در گهواره است که ساحت قدس خود و مادرش را تبرئه کرده و سپس تا آیه ۴۰ ولادت حضرتش را از خدا سلب نموده است.

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ۱۶۰۰۰

و در کتاب، مریم را یاد کن، چون از کسان خود، به مکانی شرقی، به کناری افکنده شد. ۱۶۰۰۰

آیه ۱۶ - مریم لغتی سُریانی است - به معنای چیره و زیردست - و این اسم با مسمایش رابطه ای تنگاتنگ دارد، که روح القدس بشرگونه در برابرش نمودار گردید، مریم دچار وحشتی شدید شد و گفت: «از تو اگر پرهیزداری به آفریدگار جهان پناهنده ام» اینجا مورد قسم رحمان است و نه رحیم و جای این پرسش است که چرا رحیم که رحمت کننده بر ویژگیانست در این هنگامه مورد استعاذه مریم قرار نگرفته؟.

پاسخ این است که هنوز برای مریم (علیها السلام) وضعیت عقیدتی این شخص روشن نیست، که آیا اصولاً موحد است یا نه، دست کم این است که مشرک باشد، که به خدا بالاخره ایمان دارد و اینجا جای پناه بردن به خداست که او را می شناسد، تا به او دست درازی نکند.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ۚ... ۱۷ -
قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ۚ... ۱۸ -

پس پرده ای میان خود و آنان برگرفت، تا روح ویژه ای (از خودمان [جبریل] را سوی او فرستادیم. پس برای مریم به چهره ای بشری خوش اندام نمایان شد. ۱۷... ۱۷ - (مریم) گفت: «اگر پرهیزگار بوده ای، به راستی من از تو به خدای رحمت گر بر آفریدگان پناه می برم.» ۱۸... ۱۸ -

آیه ۱۸ - در پاسخ شنید: من فرستاده پروردگارم که با اراده ی او و بگونه ای خارِ العاده پسری پاک به تو عطا کنم.

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ۚ... ۱۹ -

گفت: «من - تنها - فرستاده ی پروردگار تو هستم، برای اینکه برایت پسری پاک ببخشایم.» ۱۹... ۱۹ -

آیه ۱۹ - و بالاخره مریم در این جریان باردار گردید و به جایگاهی دور از بیت المقدس - که بیت الحم زادگاه حضرت مسیح (علیه السلام) است - افکنده شد.

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ۚ... ۲۰ -
كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ۚ... ۲۱ -
فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ۚ... ۲۲ -

(مریم) گفت: «کی و کجا مرا پسری باشد، حال آنکه بشری با من تماس (جنسی) نگرفته و زناکار (هم) نبوده ام؟» ۲۰... ۲۰ - (جبریل) گفت: «(فرمان) چنان است - پروردگارت گفته که آن بر من آسان است - و تا او را نشانه ای برای مردمان، و رحمتی از جانب خودمان قرار دهیم، و (این) کاری گذرا

بوده است.» ۲۱... پس مریم او [عیسی] را بار گرفت. پس با وی به مکان دور افتاده ای افکنده شد. ۲۲... —

آیه ۲۲ - و در هنگامه زایمانش با هراس گفت: کاش پیش از این مرده و یا از فراموش شدگان بودم.

فَاجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا
مَنْسِيًّا ۲۳... —

پس درد زایمان او را سوی شاخه‌ی درخت خرما برد. گفت: «ای کاش پیش از این ناچیزی فراموش شده بودم.» ۲۳... —

آیه ۲۳ - اینجا پس از یادواره ربانی - که بهنگام بارداری گذشت - عیسی پس از ولادتش گفت: غم مخور جانا که غم خورات منم، در زیر پای تو شخصی سری و بلند مرتبه و آبی روان قرار دارد.
فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ۲۴... — وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسْقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا ۲۵... — فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ۲۶... —

پس (مسیح) از زیر (پای) او [مریم] وی را ندا داد: «غم مدار، همانا پروردگارت زیر پایت (شخصی) سربلند و والا مقام نهاده است.» ۲۴... — «و شاخه‌ی درخت خرما را سوی خود (برگیر و) به شدت بتکان، تا بر تو خرمایی تازه فرو ریزد.» ۲۵... — «پس بخور و بنوش و دیده‌ای روشن بدار. پس اگر به راستی کسی از آدمیان را دیدی بگو: من بی گمان برای (خدای) رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام، پس امروز هرگز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت.» ۲۶... —

آیه ۲۶ - اینجا به قرینه "الم أک بغیا" که زناکاری را از حضرتش سلب نموده که: "الم یمسسنی بشر" بدین معنی که با هیچ بشری با من همبستر نشده تا فرزندی از او بیاورم و از اینجا می نماید که در عمل جنسی سنخیت شرط است، یعنی مردی از جنیان نمی تواند با زنی از انسانها همبستر شود و تولید نسلی کند.

بالاخره این کودک نوزاد به مادرش آموخت که اگر کسی با تو برخورد کرد، بگو من سه روز روزه سکوت نذر کرده‌ام و هرگز در این مدت با بشری سخن نمی گویم.

اینجا روزه سکوت - که بر حسب نذر از احکام شریعت تورات بوده - چون در قرآن نسخ نگشته همچنان باقی است و روایات هم نمی توانند نص قرآنی را نسخ کنند، زیرا اگر این حکم ربانی گذشته در شریعت قرآن منسوخ بود، قرآن آن را نسخ می نمود، چون "تبیاناً لكل شیء" است.

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَمْرُئٌ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً فَرِيًّا...^{۲۷} - يَأْخُتْ هَرُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأً سَوْءً وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا...^{۲۸}

«پس (مریم) در حالی که او را می برد نزد قومش آورد. گفتند: «مریم! همانا به راستی چیزی افترا انگیز آورده ای.»...^{۲۷} - «ای خواهر هارون! پدرت مرد بدی نبوده، و مادرت (نیز) زناکار نبوده است.»...^{۲۸}

آیه ۲۸ - مریم (علیها السلام) در نخستین بر خورد با قومش چنین شنید که: ای خواهر هارون؟ نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت ناپاک بود، و در پاسخ این پرسش که چرا به جای نام پدر ابتدا نام برادرش هارون به میان آمده، چنان می نماید که قد است برادرش هارون والاطر از پدرش بوده، بگونه ای که حضرتش بعنوان خواهر هارون معروف گشته و روی همین جهت با شگفت زده گی آن پرسش را مطرح کردند، که وی در پاسخ به عیسی (علیه السلام) اشاره کرد، گفتند: چگونه با کسی که در آغاز ولادت است سخن گوئیم؟.

اینجا مسیح (علیه السلام) به سخن آمده و بگونه ای وحیانی از موقعیت خود سخن گفت، نخست اینکه: "انی عبدالله" من بنده خدایم و نه پسر خدا یا ضمن خدا که از اقنوم های سه گانه باشم و یا خود خدا، بر خلاف آنچه در میان مسیحیان معروف است، و این اعتراف به عبودتش در هشتاد جای اناجیل چهارگانه موجود می باشد، و سپس جریانش از جهاتی چند بسی والاطر از ولادت بدون پدر است، نخست اینکه خدای تعالی به او کتاب وحیانی داده و او را پیامبری برجسته نهاده و از آغاز تا انجام او را مورد برکات ویژه خود قرار داده، که این خود اشاره ای است بس لطیف که ولادتش همچون سایر جهاتش مبارک بوده.

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا...^{۲۹} - قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا...^{۳۰} - وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا...^{۳۱}

پس (مریم) سوی عیسی اشاره کرد. گفتند: «چگونه با کسی که در گهواره کودک بوده (آیا اکنون بزرگ شده ! که با او) سخن بگوئیم؟»...^{۲۹} - (کودک) گفت: «همانا من بنده ی خدایم، به من کتاب داد و

مرا پیامبری برجسته نهاد.» ۲۰۰۰۰ - «و هر جا که بوده ام مرا برکت یافته ساخت، و تا زنده ام به

نماز و زکات سفارشم کرد.» ۳۰۰۰۰ -

آیات ۳۱ و ۳۰ - و پس از سفارش ربانی به نماز و زکاتش می فرماید: «خدا مرا نسبت به مادرم بسی مهربان قرار داده و هرگز مرا سخت دل و شقی نکرده».

وَبَرًّا بَوَلَدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ۲۰۰۰۰ -

«و (مرا) نسبت به مادرم نیکوکار نمود. و زورگو و سخت دلم نگردانید.» ۲۲۰۰۰ -

آیه ۳۲ - و این خود اشاره ای است بس لطیف که تهمت اهانت حضرتش به مادر معصومش مریم (علیها السلام) - که بارها در انجیل آمده - بیجاست، و بالاخره سلامتی ویژه اش - بهنگام ولادت و وفات و رساخیزش.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ۲۰۰۰۰ -

«و سلام (و سلامتی) بر من، روزی که زاده شدم، و روزی که می میرم، و روزی (هم) - در حالی که

(در برزخ) زنده ام - برانگیخته می شوم.» ۳۰۰۰۰ -

آیه ۳۳ - این مثلث زمان را در بر دارد، که مجدداً نسبت انحراف جنسی را از ساختش زدوده و چنانکه راجع به حضرت یحیی (علیه السلام) گذشت، زنده شدنش به روز رستاخیز همان انتقال از حالت برزخی به زندگی رستاخیز است که بدون مرگ دوم - که شامل همگان است و از مرگ نخستین هم فراتر است - مانند سایر برجستگان معصوم به زندگی سومین نائل خواهد آمد، و در این اعتراف - چنانکه ملاحظه می شود - کل تهمت هایی که نسبت به خودش، مادرش و ولادت و موقعیتش بر سرزبان ها بوده است زدوده گشته و در آخر سخن - چنانکه در آغازش - تصریح به بندگی اش شده، هر گونه ولادتی را از ساحت قدس پروردگار سلب کرده، چه مسیح باشد و یا غیر مسیح.

اینجا د رپاسخ این سؤال که آیا تمامی این جریانات بهنگام ولادتش بوده، و کتاب وحی و نبوت و وصیت به نماز و زکات و مهربانی نسبت به مادر همه و همه یکجا و در همان هنگام بوده است؟ باید گفت: این خود گزارشی دو بعدی است؛ بعد نخست طهارت مولدش که از آغاز در صلب های پدران و در رحم های مادران با کمال پاکی بوده و همچنان انتقال یافته تا مریم کبری (علیها السلام) و جریاناتی دیگر که مربوط به نبوت آن حضرت است چنانکه در آیه (۳:۴۶) آمده از سنین کهولت آغاز گشته که و در آیه (۵:۱۱۰) آمده "تکلم الناس فی المهد و کھلا" که این دو سخن و حالت خار العاده در دو جریان آغاز ولادت و آغاز رسالتش بوده است، و در این میان هرگز کتاب و رسالتی هم و در حاشیه اش دادن زکات و محبت به مادرش در کار نبوده است.

ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ...^{۳۴} مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ
 يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَنَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ...^{۳۵} وَإِنَّ
 اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ...^{۳۶} فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ
 بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ...^{۳۷} أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ
 يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ...^{۳۸} وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ
 إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ...^{۳۹} إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ
 وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ...^{۴۰} وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ
 صِدِّيقًا نَبِيًّا...^{۴۱} إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ
 وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا...^{۴۲} يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ
 فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا...^{۴۳} يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ
 كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا...^{۴۴} يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ
 فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا...^{۴۵}

این است عیسی پسر مریم؛ گفته‌ی حقی که در آن دو دلی می‌کنند...^{۳۴} برای خدا هرگز
 (شایسته) نبوده است که هیچ فرزندی برگزیند. (او) بسی منزّه است. چون چیزی را اراده کند، تنها به آن
 می‌گوید: «شو»، پس (بی‌درنگ) می‌شود...^{۳۵} و به راستی، خدا پروردگار من و پروردگار
 شماست، پس او را بپرستید (که) این راهی است راست...^{۳۶} پس آن گروه‌ها (ای گوناگون) از
 میان خودشان به اختلاف پرداختند. پس وای برای کسانی که کافر شدند از حضور (در) دیدگاه روزی
 بزرگ...^{۳۷} (ببین) چه شنوا و بینایند روزی که سوی ما می‌آیند! ولی ستمگران امروز در
 گمراهی آشکارگرند...^{۳۸} و آنان را (از) آن روز حسرت بیم ده، چون داوری انجام گرفت. حال
 آنکه آنان در (ژرفای) غفلتند و آنان ایمان نمی‌آورند...^{۳۹} بی‌گمان ما (همین) ما، زمین را - با
 هر که بر آن است - به میراث می‌بریم، و تنها سوی ما بازگردانیده می‌شوند...^{۴۰} و در (این)
 کتاب ابراهیم را یاد کن. به راستی او بسی راستا (و) پیامبری برجسته بود...^{۴۱} چون به پدرش
 گفت: «پدرم! چرا چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و تو را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کند
 می‌پرستی؟»...^{۴۲} «پدرم! به راستی مرا به درستی از دانش وحی حقایقی آمده، که تو را (به
 گونه‌ای وحیانی) نیامده. پس مرا پیروی کن، تا تو را به راهی راست (بدون افراط و تفریط) هدایت
 کنم...^{۴۳} «پدرم! شیطان را نپرست. شیطان بی‌گمان (خدای) رحمت گر بر آفریدگان را بسی

عصیانگر بوده است.»...۲۴_ «پدرم! من بسی می ترسم که از جانب (خدای) رحمان عذابی به تو در رسد، پس تو دنباله رو شیطان باشی.»...۲۵_

آیات ۴۱ تا ۴۵ - جریان دعوت توحیدی ابراهیم(علیه السلام) است، نسبت به مربی اش که در جای جای قرآن آب (پدر) نام یافته، پس از آنکه او را با برهانی کافی دعوت به توحید می کند.

قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ إِلَهِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَسِنٍ لَّمْ تَنْتَه لَارْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا...۲۶_

(آزر) گفت: «ابراهیم! آیا تو از خدایان من رویگردانی؟ هر آینه اگر (به این رویگردانی) پایان ندهی، بی چون تو را به راستی سنگسار خواهم کرد. (برو) و مدتی طولانی از من دور شو.»...۴۶_

آیه ۴۶ - در این آیه این گونه پاسخ می شنود که: «اگر دست از این دعوت برداری سنگ بارانت می کنم و مدتی دراز از من دور شو» این سخن دوم که در ظاهر منافاتی زیاد با سخن اول دارد، که سنگ باران کجا و مدت زیادی از من دور شو کجا، این دو جمله ابراهیم(علیه السلام) را به این گمان واداشت که آزر در سخن دوم مجال تفکر خواسته و این خود شکی مقدس است.

قَالَ سَلَمٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا...۴۷_

(ابراهیم) گفت: «درود بر تو! به زودی از پروردگارم برایت پوشش می خواهم، او همواره نسبت به من پُر مهر و لطف بوده است.»...۴۷_

آیه ۴۷ - و روی همین اصل هم در این آیه به او وعده استغفار داده و چنانکه در آیه (۲۶:۸۶) آمده در فاصله این مدت برای او استغفار هم کرد، ولی آنگاه که آزر با حالت شرک از دنیا رفت، برای ابراهیم(علیه السلام) معلوم شد که این مهلت برای تفکر نبوده، بلکه دست دور باش بر سینه ابراهیم(علیه السلام) زده، تا دیگر سخنانش را نشود، چنانکه در آیه (۹:۱۱۳) این حقیقت تبیین گشته که استغفار ابراهیم برای آزر بر مبنای وعده ای بوده که ابراهیم از سخن دوم آزر گمان کرد که گوئی برای تفکر است، و روی وعده دوم که وعده استغفار ابراهیم برایش بود، بر حسب آیه (۹:۱۱۳) چون ابراهیم فهمید که آزر حقاً دشمن خدا بوده و به همان حالت مرده از او تبری جست و در آیه (۱۴:۴۱) که آمده: "ربنا اغفر لی ولوالدی" مقصود از والد قطعاً آزر نیست، زیرا اولاً «أب» اعم از (والد) است و ثانیاً اگر مقصود از این «والد» همان آزر باشد، این که بر خلاف نهی از استغفار برای مشرکان برای آزر استغفار کرده باشد، تکذیب خدا و ابراهیم است.

وَاعْتَرِ لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا...۴۸_ فَلَمَّا اعْتَرَاهُمُ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ

وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ۚ وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُم لِسَانَ صِدِّقٍ عَلِيًّا ۚ... ۵۰ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ۚ... ۵۱

«و از شما و (از) آنچه غیر از خدا می پرستید کناره می گیرم، و خدایم را می خوانم، و از او درخواست می کنم؛ امید است که به خواندن و درخواست از پروردگارم سخت دل نباشم.» ۵۰... ۴۸ پس هنگامی که از آنها و (از) آنچه به جای خدا می پرستیدند کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، و هر یک را پیامبری برجسته گردانیدیم. ۵۱... ۴۹ و برخی از رحمت خویش را به آنان بخشیدیم، و زبانی راستین (و) بلندمرتبه برایشان قرار دادیم. ۵۰... ۵۰ و در کتاب، موسی را یاد کن (که) همواره او پاک شده ای (ربانی) و (نیز) فرستاده ای برجسته بود. ۵۱... ۵۱

آیه ۵۱ - در این آیه برای حضرت موسی (علیه السلام) سه توصیف آمده: نخست مخلص و نه مخلص، زیرا مخلص به معنا خلاص یافته ی ربانی می باشد که عصمت و حالتی وحیانی است، چنانکه حضرت لقمان (علیه السلام) دارای چنان مقامی بوده است که مخلص و معصوم بوده ولی رسول و نبی نبوده، سپس حالت رسالت است که گام دوم بوده، پس آنگاه نبوت که امتیازی میان رسولان است، که این هم دو مرحله ای است: ۱- صرف امتیاز مانند هارون، داوود، سلیمان و... که از رسولان ممتاز بوده اند ولی از اوالوالعزم نبوده اند ۲- نبوت برتر از این نبوت ها که ولایت عزم است و این "رسولا نبیا" در باره حضرت اسماعیل و حضرت خاتم النبیین نیز آمده که در جمع نبوت از نبوت و رسالت برتر است.

وَنَدَيْنَاهُ مِنَ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ۚ... ۵۲

و از پربرکت ترین جانب (کوه) طور، او را ندا در دادیم. و در حالی که با وی راز می گفتیم، او را نجات یافته (به خود) نزدیک ساختیم. ۵۲... ۵۲

آیه ۵۲ - «الایمن» أفعَل التفضیل از یمن و مبارکی است که مقصود مبارک ترین جانب کوه طور- یعنی جایگاه وحی است و بر خلاف آنچه گمان می شود، این صفت طور نیست، بلکه صفت جانب است، یعنی جائی پربرکت تر که برکات وحیانی نه تنها نسبت به طور، بلکه نسبت به کل رحمت های جهانی در آن هنگام برتر بوده است.

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ۚ... ۵۳ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ۚ... ۵۴

و به رحمت خویش برادرش هارون - پیامبری برجسته - را به او بخشیدیم. ... ۵۳_ و در کتاب،

اسماعیل را یاد کن، همانا او راست‌وعده و فرستاده‌ای برجسته بود. ... ۵۴_

آیه ۵۴ - «اسماعیل» در دوازده جای قرآن آمده - یا بدون هیچ گونه توصیفی و یا با توصیفی عمومی که از اخیار و فضیلت یافتگان و شکیبایان است و یا در این آیه که "صَادِ الْوَعْدِ" و "رسولا نبیاً" می باشد آمده، و در هر صورت در هر جا که حضرتش یاد شده همان فرزند حضرت ابراهیم است و جاهای دیگر نیز که این نسبت یاد نشده طبعاً و هموست نه اسماعیلی دیگر: زیرا در غیر این صورت نیازمند به قرینه است.

اینجا در "صَادِ الْوَعْدِ" بودنش در روایتی آمده که به شخصی در مکان و زمانی خاص وعده ای داده بود و چون آن شخص در موعد و زمان مقرر تا یکسال حاضر نگشت، او نیز یکسال آنجا منتظر ماند، ولی این خود یکسال دروغ است، زیرا اولاً طرف خلف وعده کرده و بنابراین ماندن در آن جای معین معنایی ندارد، بلکه توافقی با خلف وعده است، و ثانیاً آیا درست است که شخصی مانند اسماعیل برای احترام به کسی که یکسال خلف وعده کرده رسالت و کارهای دیگرش را کنار گذارد؟!.

و در آیه بعدی هم نیز که اهلش را همواره به نماز و زکاة دعوت می کرد، آیا این جریان را یکسال ترک کرد و یا اهلش را نیز بدانجا منتقل کرده است؟! با آنکه حضرتش - چنانکه راجع به موسی (علیه السلام) و حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) گذشت نبی والاتراز رسالت، یعنی پیامبری برجسته بوده و آیا چنین کاری که برخلاف شعور است مقتضای برازندگی نبوت است؟

وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ... ۵۵_ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ... ۵۶_ وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ... ۵۷_

و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد. و نزد پروردگارش پسندیده بود. ... ۵۵_ و در کتاب، ادريس را یاد کن. او بسی راستا(و) پیامبری برجسته بود. ... ۵۶_ و (ما) او را به جایی بلند [معرج] بالا بردیم. ... ۵۷_

آیه ۵۷ - "مکاناً علیاً" به ویژه پس از توصیف ادريس به اینکه "صديقاً نبیاً" بوده به معنی مکان و منزلتش نیست؟ بلکه این خود اشاره مکان به معراج حضرتش می باشد.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَءِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا ... ۵۸_

ایشان کسانی از پیامبران برجسته اند - که خدا بر ایشان نعمت ارزانی داشت - از دودمان آدم و از کسانی که با نوح (در کشتی) سوار(شان) کردیم، و (نیز) از دودمان ابراهیم و اسراییل و از کسانی که (آنان را) هدایت نمودیم و برگزیدیم؛ هنگامی که آیات (خدای) رحمان بر ایشان خوانده شود، سجده کنان و گریان به خاک فرو افتند. ... ۵۸ -

آیه ۵۸ - این آیه همانند آیه (۴:۶۹) نخست انبیا را از نعمت یافتگان خوانده و در ثانی صدیقان و شهیدان و صالحان را نیز بر آنان افزوده و در آیه مورد بحث با جمله "ممن هدینا واجتبتینا" اشاره به آن بزرگواران کرده و در جمع این چهار دسته بر حسب این دو آیه از نمونه های بارز "الذین انعمت علیهم" می باشند و از همه آنان بارزتر خاتم النبیین(صلی الله علیه وآله) است چنانکه در آیه حمد و نساء به تفضیل گذشت.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ
غِيًّا... ۵۹ - إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا... ۶۰ - جَنَّتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ
إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا... ۶۱ - لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ
فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا... ۶۲ -

پس بعد از آنان جانشینانی ناپسند (پس از ایشان) بر جای ماندند (که) نماز را ضایع ساخته و از هوس ها پیروی کردند. پس در آینده ای دور: (قیامت، نتیجه ی) گمراهی(شان) را از روی اعتقاد فاسد خواهند یافت. ... ۵۹ - مگر کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و کاری شایسته(ی ایمان) انجام دادند. پس به بهشت در آیند و هیچ ستمی نخواهند دید: ... ۶۰ - باغ های جاودانه که (خدای) رحمان بندگان(ش) را (به آن ها) در غیب (وحیانی و کونی) وعده داده است. بی گمان وعده ی او آمدنی بوده است. ... ۶۱ - در آنجا سخن بیهوده ای نمی شنوند، جز سلامی، و روزیشان برایشان صبح و شام در آنجا (آماده) است. ... ۶۲ -

آیه ۶۲ - این "بُكْرَةً وَعَشِيًّا" - که رز بهشتیان را در صبح و شام دانسته - دلیل است بر اینکه این بهشت، بهشت برزخی است، زیرا بهشت قیامت "اکلها دائم" (۱۳:۳۵) است و چون در برزخ برزخیان نوعاً خواب هستند، چنانکه "مَنْ بَعَثْنَا مِنْ قَدْنَا هَذَا" (۳۶:۵۲) برزخ را اتا خواب معرفی کرده، دلیل براین حقیقت است، روی این اصل بیشتر ساعات شب و روز را برزخیان - به جز ویژگان - در خواب هستند، آیه مورد بحث مربوط به بهشتیان است و آیه ای دیگر عذاب صبح و شام را مربوط جهنمیان دانسته، که "النار يعرضون عليها غدواً وعشياً و يوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون أشد العذاب"

(۴۶:۴۰)، بنابراین اینجا هم عذاب و هم رحمت صبح و شام در انحصار جهنمیان و بهشتیان برزخی است.

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا... ۶۳_ وَ مَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَٰلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا... ۶۴_ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا... ۶۵_ وَ يَقُولُ الْإِنْسَنُ أَئِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا... ۶۶_ أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَنُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا... ۶۷_ فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا... ۶۸_ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَهْبَئًا أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا... ۶۹_ ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا... ۷۰_ وَ إِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا... ۷۱_ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا... ۷۲_

آن (بزرگ مکان همان) بهشتی است که هر یک از بندگانمان را که پرهیزگار بوده اند به میراث می دهیم. ۶۳_ و (ما فرشتگان) جز به امر پروردگارت پیاپی نازل نمی شویم. آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است (همه) تنها برای اوست، و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است. ۶۴_ پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است. پس او را بیرست و برای پرستش او بسی شکبیا باش. آیا برای او (همتا و) همنامی می شناسی؟ ۶۵_ و انسان می گوید: «آیا هنگامی که بمیرم، به راستی در آینده ای دور زنده (از قبر) بیرون آورده می شوم؟» ۶۶_ آیا و (این) انسان به یاد نمی آورد (که) ما او را به درستی از پیش آفریدیم. حال آنکه (هرگز) چیزی نبوده است؟ ۶۷_ پس، به پروردگارت سوگند (که) همانا آنان را بی امان با شیطان ها - بدون برگشت - گردهم می آوریم؛ سپس در حالی که به زانو در آمده اند، بی گمان آنان را بی چون گرداگرد دوزخ - به پای درافتاده - حاضر خواهیم کرد. ۶۸_ سپس از هر دسته ای، کسانی از آنان را که بر (خدای) رحمان سرکش ترند همانا به راستی بیرون خواهیم کشید. ۶۹_ سپس به کسانی که برای آتش افروزی جهنم سزاوارترند، همانا خود داناتریم. ۷۰_ و هیچ کس از شما نیست مگر (اینکه) در آن وارد است. (این) بر عهده ی پروردگارت حکمی قطعی بوده است. ۷۱_ سپس کسانی را که پرهیزگاری می کرده اند می رهانیم، و ستمگران را در حالی که به زانو در افتاده اند در دوزخ و می گذاریم. ۷۲_

آیات ۷۱ و ۷۲ - این دو آیه مانند آیه (۱۳:۳۲) ورود همگان را در جهنم حتمی دانسته، آن هم با لفظ «واردها» و نه «یردها» و چون اسم فاعل دارای زمان خاصی نیست و هر سه زمان را شامل است،

همگان در هر سه جهان: دنیا، برزخ و قیامت، در درون آتش هستند، ولی "ثم ننجی الذین اتقوا" پرهیزگاران را نجات یافته دانسته که در دنیا آتش شهوات درونی و برونیشان را در بر دارد، پرهیزگاران نجات یافته اند، و در برزخ نیز چنان است و در آخرت که آخرین مرحله زندگی است، باز همگان در جهنم وارد هستند، جز آنکه مانند جهنم دنیا و برزخ که پارسایان نمی سوزند، آن جا هم نمی سوزند، بلکه در هر سه جهان آتش برایشان گلستان است.

آری، بر خلاف آنچه گروهی گمان کرده اند و روایاتی نیز جعل نموده اند، این ورود مرور از جوّ آسمانی جهنم نیست، بلکه همان دخول در جهنم است، وانگهی اگر ورود به معنای دخول در جهنم نباشد "ثم ننجی" معنی نخواهد داشت، زیرا نجات از آتش پس از ورود در آتش است، نه عبور از جوّ آن، که تنها عبور عذابی ندارد، تا نجاتی بخواهد، و اینجا قاعده ورود همگان در جهنم است و برای نجات از آن باید یقین به پارسایی و تقوی به هنگام تکلیف حاصل شود وگرنه همچنان در آن ماندند، و - به اصطلاح اصولی - استصحاب جاری است.

در روایاتی وارد است که پس از نزول این آیه اصحاب رسول الله (صلی الله علیه وآله) در ملاقات یکدیگر با هم می گفتند: «آیا اطمینان داری که از پارسایان و نجات یافتگانی؟ طبعاً نه! پس همواره باید مراقب اعمال خود باشیم، در این صورت "ثم ننجی الذین اتقوا" بدین معناست که تقوا پیشگان بر خلاف طغیان گران در کل این مراحل از نجات یافتگان اند، ولی ظالمان همچنان در این جهنم ها به مقدار ظلم شان ماندگارند و مقتضای جمع الجمع دلالتی قرآن این است که این هر دو احتمال از «کم» به دست می آید، زیرا اگر احتمال یکی هم بود تنها احتمال دومی مراد بود، ولی «کم» کل مکلفان را شامل است.

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا يَنبَغِ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ... ۷۳ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَنًا وَرَءِيًّا ... ۷۴ قُلْ مَن كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ... ۷۵ وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَ الْبَقِيَّةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَّرَدًّا ... ۷۶ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَ قَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَ وَلَدًا ... ۷۷ أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ... ۷۸ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ... ۷۹ وَ نَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَ يُأْتِينَا

فَرَدًّا...۸۰... وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا...۸۱... كَلَّا
سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا...۸۲...

و هنگامی که آیات ما - روشنگرانه - بر آنان خوانده شود، کسانی که کفر ورزیده اند، به آنان که ایمان آورده اند گویند: «کدام یک از (ما) دو گروه جایگاهش بهتر و جلسه‌ی اُنسش نیکوتر است؟»...۷۳... و چه بسیار نسل‌ها را پیش از آنان نابود کردیم، (که) آنها اثراتی نیکوتر و دیدگاهی فریباتر داشتند...۷۴... بگو: «هر کس در (ژرفای) گمراهی بوده است، پس باید (خدای) رحمان به او تا زمانی مهلت دهد، تا هنگامی که آنچه به آنان وعده داده می‌شود ببینند، یا عذاب را، یا ساعت [قیامت] را. پس به زودی خواهند دانست جایگاه چه کسی بدتر و سپاهش ناتوان‌تر است.»...۷۵... و خدا کسانی را که هدایت یافته‌اند بر هدایتشان می‌افزاید. و ماندنی‌های شایسته (ی ایمان) نزد پروردگارت از حیث پاداش بهتر و بازگشتشان خوبتر است...۷۶... پس آیا دیدی کسی را که به آیات ما کفر ورزید؟ و گفت: «هر آینه بی گمان به من مال و فرزندی (بسیار) داده خواهد شد.»...۷۷... آیا بر غیب آگاه شده، یا نزد (خدای) رحمان پیمانی بر گرفته است؟...۷۸... هرگز! (چنان نیست). به زودی آنچه را می‌گوید ثبت و ضبط می‌کنیم. و برخی از عذاب را برای او امتدادی مستمر خواهیم داد...۷۹... و آنچه را می‌گوید، از او به ارث می‌بریم، و سوی ما به تنهایی خواهد آمد...۸۰... و به جز خدا، معبوداتی برگرفتند، تا برای آنان (مایه‌ی) عزت باشند...۸۱... هرگز نه چنان است. به زودی (آن معبودان) عبادت ایشان را انکار (و انکار) می‌کنند، و بر ضدشان خواهند بود...۸۲...

آیه ۸۲ - این "سیکفرون بعبادتهم" تمامی چیزهایی را که بجز خدا مورد پرستش بوده‌اند در بر دارد، که حتماً جمادات و نباتات با اراده الهی به سخن خواهند آمد چنانکه آیاتی دیگر هم بر این حقیقت دلالت دارد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزْأً...۸۳... فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعْدُ لَهُمْ عَذَابًا...۸۴... يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا...۸۵... وَ نَسُو الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً...۸۶... لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا...۸۷...

آیا ندیدی که همواره ما شیطان‌ها را بر (سر و سامان) کافران فرستادیم، حال آنکه آنان را به جنبش و جوشش می‌آوردند؟...۸۳... پس بر ضد آنان شتاب مکن، (که) فقط برایشان (روز)شماری بس دقیق می‌کنیم...۸۴... روزی که پرهیزگاران را سوی (خدای) رحمان (به صورت) گروهی جمع می‌کنیم...۸۵... و مجرمان را با سرگردانی سوی دوزخ می‌رانیم...۸۶... آنان دارای شفاعت نیستند، جز آن کس که نزد (خدای) رحمان پیمانی برگرفته است...۸۷...

آیه ۱۷ - " لا یملکون الشفاعة " مالکیت میانجیگری را در برابر خدا بکلی سلب کرده، مگر برای کسی که نزد خدا پیمانی دارد و این پیمان در اصل برای جمع شفیعان و شفاعت یافتگان همان عهدی است که در سوره (یس) آمده که «ای آدمیان آیا با شما عهد نبستم که شیطان را عبادت نکنید و از او پیروی ننمائید؟» روی این اصل کسانی که بر این عهد استوارند، در مرحله فراتر شافعاند و در مرحله فروتر شفاعت یافتگان .

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا... لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا... تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا... أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا... وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا...
 و گفتند: « (خدا)ی رحمان فرزندی بر گرفته است. » ... بی گمان چیز زشتی را همانا (بر زبان) آوردید. ... نزدیک است آسمان ها از آن (سخن) بی مهابا بشکافند، و زمین چاک به خورد و کوه ها به سختی با صدایی جانکاه فرو ریزند، ... (از) اینکه برای (خدا)ی رحمان فرزندی (را) خواندند. ... و (خدا)ی رحمان را هرگز نسزد که فرزندی بگیرد. ...

آیه ۹۲ - «ماینبغی» در اینجا و در کل مواردش در سراسر قرآن اعم از تکوین و تشریع به معنای محال بودن یا حرمت قطعی است، مثلاً اینجا که اتخاذ فرزند را برای حضرت حق I «ما ینبغی» خوانده، آیا به معنای مرجوح بودن است، با این که چنین جریانی نسبت خدا محال می باشد؟ آری «ماینبغی» همچون لفظ کراهت - چه در بعد تکوین و چه در بعد تشریع - به معنای حرمتی بس شدید است.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا...
 هیچ کس در آسمان ها و زمین نیست جز اینکه در حالت بندگی نزد (خدا)ی رحمان آینده است. ...

آیه ۹۳ - "آتی الرحمن عبداً" که تمامی زمان های وجود کل مکلفان را شامل است در برزخ و آخرتش عبودیتی ابدی است که خلافتش در این دو مرحله هرگز ممکن نیست، و در عالم تکلیف نیز کلاً عبودیت تکوینی را نسبت به همگان در بر دارد، ولی نسبت به خداپرستان عبودیت شرعی و تکلیفشان مقصود است.

لَقَدْ أَخْصَوْهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا... وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَرْدًا...
 إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا... فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا...
 ... و ...
 ... و ...
 ... و ...

همواره بی گمان آنان را احاطه و شماره ای ممتاز کرده است. ... ۹۲ و روز قیامت همه ی آنها تنها، سوی او آینده اند. ... ۹۵ بی گمان کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته (ی ایمان) کرده اند، (خدای) رحمان به زودی برایشان دوستی ای خواهد نهاد. ... ۹۶ پس تنها ما این قرآن را به زبان تو آسان (فهم) کردیم، تا پرهیزگاران را نوید، و گروهی سخت دل را هشدار دهی. ... ۹۷

آیه ۹۷ - «بلسانک» که همان لسان عربی مبین قرآن است، بعنوان لسانی بس میسور و همه کس فهم خوانده شده، تا بشارت و انذارش همه گانی و جهانی باشد، و آیا این لسان بسیار میسور ربانی هنوز هم ظنی الدلاله است؟!..

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ... ۹۸

و چه بسیار از نسل هایی پیش از اینان را هلاک کردیم. آیا احدی از ایشان را (اکنون) احساس می کنی، و یا صدا و آوایی از آنان می شنوی؟ ... ۹۸

سوره طه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طه ۱...۱ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ۱...۲

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

طه (ای طاهر هادی!) ۱...۱ ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی، ۱...۲

آیات ۱ و ۲ - «طه» از حروف رمزی قرآن است که فهمشان ویژه پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله) می باشد. و اضافه بر آن چه در همه آیات قرآنی اعم از محکم و متشابه، معارفی ربانی وجود دارد که برای کل مکلفان تا پایان زمان تکلیف کافی است، و اشارات و لطایفش بر حسب درجات و استعدادها مورد استفاده سایر مکلفان نیز می باشد.

حروف مقطعه رمزهایی است که قرآن و سنت قطعیه را به گونه ای اجمالی و رمزی برای صاحب وحی دربردارد و چنان که قرآن مجمل و بدون الفاظ، تنها به چهره معانی کلیه در شب قدر بر پیامبر بزرگوار نازل گردید و خود به گونه ای اجمالی بیانگر آیات مفصله قرآن بود، این حروف مقطعه رمزی نیز رموزی دوگانه و از طرفی بشاراتی اجمالی به کل معارف قرآنی و از جمله موضوعات غیبی است، و اشاره ای هم در حاشیه قرآن و سنت قطعیه محمدیه (صلی الله علیه وآله) است و از جمله آن ها تعدادی از احکام اسلامی است که در کل قرآن نفی و اثباتی ندارد مانند رکعات هفده گانه نمازهای یومیه.

این جریان کلی حروف رمزی قرآن است؛ ولی بعضی از این حروف با دقت و بررسی کامل، نشان گر برخی از معانی آن هاست مانند «یس»، «طه» و مانند اینها، و در لفظ «طه» که مخاطب، پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله) است ما می فهمیم با یکی از نام ها یا وصف های حضرتش مورد خطاب است، نام های اصلی حضرتش مخصوصاً «محمد و احمد» بهره ای از دو حرف ط و ه ندارد،

روی این اصل می فهمیم که این جا عنوان وصفی اش مقصود است و به مناسبت «لَتَشَقِي» خدا نخواستہ است آن حضرت در خودسازی، این گونه به رنج و زحمت افتد که بر حسب روایت هایی حدود ۱۰ سال در نمازهایش برای احترام محضر اقدس الهی روی پنجه های پاها می ایستاد تا جایی که پاهایش ورم کرده بود. بنابراین، احتمالا طاء به معنی طاهر و هاء به معنی هادی است که تو آن گونه طاهر و هدایت یافته ای که شایسته ای دیگران را به طهارت و هدایت ربانی رهبری کنی، و روی این بررسی شایسته ما آن روایت را می پذیریم که «طه» به معنای طاهر هادی است، گرچه ما با فهم این جریان مدعی نیستیم که «طه» تنها اشاره به این دو این دو لقب است.

إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَن يَخْشَى ۚ...۳-

جز اینکه برای هر که (از خدا) می هراسد یادواره ای (بزرگ) باشد. ۳...۳-

آیه ۳ - "إِلَّا تَذْكِرَةً..." استثنایی از «لَتَشَقِي» است که خودسازی تو به وسیله قرآن مشقتی ندارد، و این تنها سازمان دهی دیگران است که بسی زحمت دارد، این جا نزول قرآن به عنوان تنها یادواره و تذکر دهنده کسانی است که خدا ترسند و آیا دیگران سهمی از نزول قرآن ندارند؟ "لَمَن يَخْشَى" هم چون "هَدَى لِّلْمُتَّقِينَ" است، و چنانکه تقوی دارای دو بعد شأنی و فعلی است، خشیت در برابر ربوبیت نیز هر دو حال را دربردارد، کسی که به وسیله قرآن تذکرش بیشتر می شود، و یا قرآن او را - دست کم - متذکر می کند. این خشیت و فعلی شأنی - هر دو - تحقیقی است، اما کسانی که روی گردان از قرآنند، بلکه با شنیدن و خواندنش، گمراهی شان بیشتر می شود، برای آنها تذکری وجود ندارد و درست است که قرآن در بعد هدایت کلی اش "هَدَى لِّلنَّاسِ" است، ولی در بعد و فعلی اش مربوط به کسانی است که دارای مقام خشیت بوده و یا خواهند بود.

تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى ۚ...۴- الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ۚ...۵-

در حالی که فرود آمده ای است به تدریج از جانب کسی که زمین و آسمان های بلند را آفریده است. ۴...۴- (خدای) رحمت گر بر آفریدگان (پس از آفرینش جهان) بر عرش (ربوبیت) چیره شده است. ۵...۵-

آیه ۵ - «رحمن» به معنی رحمت گر بر کل آفریدگان است، عرشش که بر آن مستولی گردیده همان عرش فرماندهی ربانی بر آنان است و خود رحمان، عرش و سیطره بر عرش رامعنی می کند، که مقصود تخت پادشاهی جسمانی نیست بلکه مقام فرماندهی ربانی است، و به عبارت دیگر "إِلَّا لَهُ الْخَلْقُ وَ

الامر" پس از بیان آفرینش جهان و تدبیر آن آمده است، بنابراین، عرش و امر و تدبیر، هر سه به معنای مقام فرماندهی بر کل آفریدگان است.

فرماندهی خدا که بر مبنای صفات ذاتی: علم، قدرت و حیات بی حد و ازلی و ابدی است، و آغاز و انجام ندارد، دارای دو بعد است: نخست شأنیت و سپس فعلیت. بدین معنی که پیش از آفرینش، جهان دارای قدرت فرماندهی بوده، ولی آفریده ای هرگز نبوده است که فرمانش در او فعلیت داشته باشد و این خود عرش پیش از آفرینش است، ولی از آغاز آفرینش، این عرش شأنی به فعلیت گرایید، زیرا آفریدگان که مورد فرماندهی و تدبیر ربانی هستند، فعلاً به وجود آمده اند.

در کل عرش که در بیست و یک آیه قرآنی به مناسبت های گوناگون به میان آمده است - چنانکه اشاره شد - سلطه فرماندهی مطلق است، این سلطه الهی پیش از فعلیت رحمانیت و رحیمیت و پیش از همه آفریدگان است که این جا تنها شأنی است، هنوز آفریده ای نیست تا فرماندهی الهی فعلیت داشته باشد، سپس عرش ربانی است که در کل فعلیت دارد، نقطه نخستین آن، آفرینش ماده نخستین است که "کان عرشه علی الماء" (۷:۱۱) سپس سلطه بر این ماده نخستین که دومین عرش فعلی است، و بعد آفرینش آسمان ها و زمین از این ماده است که سومین عرش فعلی است. سپس سلطه تدبیری بر آسمان و زمین، و بعداً عرش فرماندهی بر برزخ و برزخیان و در آخر کار عرش ربانی به روز رستاخیز است، که در جمع عرش های الهی و ربانی شأنی و فعلی اش در مثلث زمان، هفت عرش می باشد.

در آیه مورد بحث مقصود عرش فعلی است، زیرا نخست پس از "خلق الأرض و السماوات العلی" است، و سپس «الرحمن» که رحمت فعلی حضرت حق I است، و بالاخره در جای جای قرآن عرش خدا عرش فرماندهی است، و به قرآینی مانند این جا یا عرش خلق یا تدبیر یا جزاست.

در برابر عرش کرسی تنها در آیه الكرسی به میان آمده و برحسب روایتی از حضرت امام صادق (علیه السلام) "کرسیه علمه" این علم، همه مراحل هفت گانه عرش را دربردارد: پیش از آفرینش و پس از مرگ جهان و در این میان.

اصولاً کرسی تعبیری است از مقام علم مطلق، و یا غیر مطلق مانند کرسی های دانشگاه ها و حوزه های اسلامی و چنان که مقصود از عرش تخت جسمانی سلطنتی نیست، کرسی هم به معنای کرسی جسمانی نیست، و در کل حضرت اقدس الهی از توأم بودن تا چه رسد از تکیه زدن بر عرش و کرسی جسمانی و غیر جسمانی مبرأست.

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ...ء-

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین و آنچه میان آن دو و آنچه زیر خاک (در درون زمین) است از آن اوست. _..._ ۶_

آیه ۶ - "و ما تحت الثرى" به معنای آن مواد زمینی است که در زیر خاکهای مرطوب زمین قرار دارد و معادن و حیوانات زیرزمینی را شامل است، و از جمله "ما تحت الثرى" قسمت مقابل زمینی است که شما روی آن زندگی می کنید، و این خود اشاره ای است لطیف به کروی بودن زمین که در آیاتی دیگر بدان تصریح شده است.

آری «الثرى» به گونه ای مطلق رطوبت های زیرزمینی است که قشر دوم زمین می باشد، و زیر رطوبت، مواد گداخته زمینی است. که این خود قدر مسلم "تحت الثرى" است سپس رطوبت هایی در بُعد دوم زمین و طرف مقابل قشری آن از اطلاق تحت الثرى مستفاد است و این اطلاق با نصوص آیاتی دیگر حجم کروی یا بیضوی زمین را ثابت می کند.

وَ إِنْ تَجَهَّرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى _..._ ۷_

و اگر سخن آشکار گویی پس او نهان و نهان تر را می داند. _..._ ۷_

آیه ۷ - سخن بلند یا کوتاه و کوتاهتر را در برابر خدا یکسان دانسته، که او راز پنهان و مخفی تر از پنهان را می داند و مخفی تر همان نیت های فراموش شده و یا آینده است که اکنون از آن ها آگاهی نداری، روی این اصل، پیرو تصریحات برخی آیات دیگر - که بلند خواندن نماز را کلا واجب نمی داند - اشاره ای لطیف به آن در این آیه نیز هست؛ زیرا ذکر شما چه در نماز و چه در غیر نماز برای شنیدن دیگران نیست، خدا هم که مورد ذکر است برایش آشکار و پنهان یکسان است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى _..._ ۸_

خدایی که جز او معبودی نیست (و) نیکوترین نام ها (ونشانه ها) ویژه ای اوست. _..._ ۸_

آیه ۸ - چنانکه ذات اقدس الهی و صفات و افعالش، و برترین ذوات و صفات و افعال است؛ اسماء سه گانه اش نیز برترین اسماء است، و چون آفریدگان کلا احاطه و دانش و بینشی مطلق به مراحل سه گانه الهی ندارند، نامگذاری های آنان نیز نسبت به همه این سه مرحله نادرست است، روی این اصل، «لَهُ» دو بُعد انحصاری را نسبت به اسماء خدا تثبیت کرده است: نخست مثلث ابعاد یاد شده، و سپس نام گذاری بر این ابعاد، و برحسب آیاتی چند نام گذاری دیگران برای خدا الحاد است یعنی پوشش خلقی و غیر مطلق بر ذات و صفات و افعال مطلق او است، مثلاً واجب الوجود و ماندنش که از منطق وحی صادر نگردیده، خود الحادی و تحمیل غیر وحیانی و برخاسته از عقل بشری نسبت به ذات اقدس الهی است.

اسماء حسنی هم اعم است از لفظی معنوی و عینی، معصومان در بُعد اول و تمامی آفریدگان در بعد دوم اسماء حسنای عینی هستند که برتر از معصومان در آفریدگان هرگز ممکن نیست، و سایر آفریدگان نیز بدین معنی اسماء حسنی هستند که خدا در همه آنان بهترین بخش و نقش آفرینش را ایفا کرده است.

وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ۱۰۰۰-۱

و آیا گزارش (وحیانی) موسی تو را رسید؟ ۱۰۰۰-۱

آیه ۹ - «هل» اینجا برای استفهام تقریری است و نه انکاری و یا پرسشی، به این معنی که حدیث موسی از پیش برای حضرتش بازگو شده، و اکنون تذکری است افزون با نکاتی چند.

إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ
عَلَى النَّارِ هُدًى ۱۰۰۰-۲

چون آتشی دید، پس به خانواده‌ی خود گفت: «درنگ کنید، همانا من با آتشی مأنوس شدم. امید که شعله‌ای از آن برایتان بیاورم، یا در پرتو آتش راهی بیابم.» ۱۰۰۰-۲

آیه ۱۰ - «امكثوا» که خطاب به جمع مذكر است خود دلیل بر این است که همراه موسی در این بیابان تنها همسرش نبوده، بلکه دست کم فرد دیگری مانند پسرش با او همراه بوده، و این «هدی» که بخش دوم بهره‌گیری از این آتش گونه است هم راهیابی شبانه به وسیله این آتش بوده، و یا هدایتی است ربانی که این آتش نور وحی باشد.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَمُوسَى ۱۰۰۰-۳ إِنَّنِي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ
الْمُقَدَّسِ طَوًى ۱۰۰۰-۴

پس چون بدان رسید ندا داده شد: «موسی!» ۱۰۰۰-۳ «بی گمان منم، من، پروردگارتو، پس دو پای پوشش را برکن، که در حقیقت تو پیچیده در پوشش وادی مقدسی.» ۱۰۰۰-۴

آیه ۱۲ - این جا در وادی مقدس وحی، موسی مأوریت یافته که کفش هایش را برکنند، و این دلیل است بر این که در هر وادی مقدسی که حضور ویژه در محضر خداست - همچون وادی وحی و نماز - به مناسبت ادب حضور بایستی بدون کفش بود، که نماز با کفش باطل است، چنان که پاکیزه بودن لباس و بدن و در حد امکان طهارت واجب است، روح انسان نیز از شرایط حضور ویژه در وادی مقدس است، و این جریان را "إِنِّي أَنَا رَبُّكَ" افزون کرده که نخست در برابر خدا، و در ثانی در وادی مقدس وحی بایستی افزون بر آداب درونی، آداب برونی هم در حد امکان انجام گردد و گرچه وادی مقدس همان وادی وحی است، اما این جریان چنان که به حساب محضر ربانی است برای قدس این مکان نیز

هست و نماز هم مکانش مسجد و هم خودش وادی مقدس است، و روی این اصل ورود به مسجد نیز با کفش حرام است.

و در عمقی وسیعتر «نعلیک» همه وسایل سیر در زندگی را شامل است که نعل روح و جسم، عقل و نفس، دنیا و آخرت در وادی مقدس فرار الی الله کند. بالاخره همه جهان امکان که زوجین است، و در نتیجه "فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ" از این جهان امکان در کل ابعادش که زوجین و عمقاً نیازمند است در وادی مقدس فرار الی الله کند.

وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ۚ—۰۰۰—۱۳

«و من تو را (برای خودم) برگزیدم. پس برای آنچه (به تو) وحی می شود گوش فرادار.»—۰۰۰—۱۳

آیه ۱۳ - امر ربانی و شنیدن وحی بازتاب و پیامدی از برای اختیار و انتخاب ربانی است که این اختیار هم بر مبنای عصمت بشری است، تا انسان در حد توان در زمینه رسالتی خود را پاک نکرده باشد، خدا او را برای رسالت و پاک کردن دیگران انتخاب نمی کند.

«فاستمع» و نه (فاسمع) اشاره به این است که شنیدن وحی برای موسی با کوشش و کاوش در حد امکان بوده است و نه شنیدن عادی.

وادی مقدس در بعد کلی وادی حضور در محضر خداست و اختیار ربانی هم در "و أَنَا اخْتَرْتُكَ" با خلع همه نعلین ها محقق است.

إِنِّى أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِى وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِى ۚ—۰۰۰—۱۴

«(این) منم، من، (همان) خدایی که جز من خدایی نیست. پس مرا پرست و برای یادم (و هر گاه یادت

آمد، و برای اینکه یادت کنم) نمازت را بر پا بدار.»—۰۰۰—۱۴

آیه ۱۴ - «لِذِكْرِى» به این دو معناست که نماز برای خداست. و خود موجب می شود که خدا نیز انسان را یاد کند: "فَاذْكُرُونِى أَذْكُرْكُمْ" (۲:۱۵۲) مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، بنابراین، هم اینجا اضافه فاعلی «ذکر» مقصود است و هم مفعولیش، و این ذکر نماز در میان عبادت یادى است از بالاترین صورت ها و سیرت های عبادتی.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُتْجَزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مِّمَّا تَسْعَىٰ ۚ—۰۰۰—۱۵

«به راستی ساعت [قیامت] آمدنی است. نزدیک است آن را (بر خود هم) پوشیده بدارم، تا هر کسی

به (موجب) آنچه می کوشد جزا یابد.»—۰۰۰—۱۵

آیه ۱۵ - "أَكَادُ أُخْفِيهَا" به این معناست که ساعت مرگ و رستاخیز به گونه ای از نظر حکمت ربانی بر همگان مخفی است که نزدیک است خدا بر خود نیز مخفی کند، و این خود نشان دهنده تأکید و

حتمیت این اختفاست؛ و چرا مخفی است؟ زیرا هرکس در پی کوششش پاداش ببیند، و اگر این ساعت برای مکلفان روشن بود احیاناً همه کوشش‌ها و جوشش‌های عبودیت‌شان را تا پیش از هنگامه ساعت ترک می‌گفتند، و ساعاتی چند پیش از مرگ یا رستاخیز به عبادتشان مشغول می‌شدند.

فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى ... ۱۶-

«پس هرگز نکند کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس خویش پیروی کرده است، تو را از (ایمان به)

آن باز دارد، پس سقوط کنی.» ... ۱۶-

آیه ۱۶ - "لا يَصُدُّكَ" بدین معنی است که افزون بر حفاظت عقیدتی اضافه بر جهات خودی که بایستی خود عقیده شایسته داشته باشی، حفاظت جمعی نیز لازم است که عقیده شما به گونه ای باید مستدل و محکم باشد که در برخوردهایی با مخالفان و گمراه‌کنندگان نیز هم چنان استوار بماند، نه آن که تو به تنهایی معتقد هستی ولی در برابر تشکیک‌های دیگران، عقیده ات سست یا نابود گردد، بلکه گام سومی هم در جریان عقیدتی برای مؤمنان تا سرحد توان وجود دارد که گمراهان را نیز بایستی به راه آوری، و به عبارتی دیگر دو جنبه منفی و مثبت، خودی و غیر خودی در ترک باطل و دریافت حق باید در وجود مؤمن نقش داشته باشد، که گام اولش دست رد زدن بر عقیده‌ها و اعمال باطل و به دست آوردن شایستگی‌های خودی است، و در بعد دوم رد باطل از گمراهان و رهبری آنان به شایستگی‌هاست.

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَمْوَسَى ... ۱۷-

«وای موسی! این چیست در دست راست؟» ... ۱۷-

آیه ۱۷ - این پرسش از موسی که چه به دست داری؟ استفهامی تقریری است که آن چه موسی از این عصا می‌داند همان عصا بودن است که پس از از تذکر و اقرار به عصای چوبین بودن و استفاده‌های مادی از آن کردن، تحولش به ماری دونده بیانگر روشنی برای این آیت ربانی است.

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ

أُخْرَى ... ۱۸- قَالَ أَلْقِهَا يَمْوَسَى ... ۱۹- فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ

تَسْعَى ... ۲۰- قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ... ۲۱-

گفت: «این عصای من است. بر آن تکیه می‌دهم و با آن بر(ای) گوسفندانم (برگ) می‌تکنم، و در آن برای من نیازهای مهم دیگری (نیز) هست.» ... ۱۸- فرمود: «موسی! آن را (هم) بیفکن.» ... ۱۹- پس آن را افکند. پس ناگهان، (هم) آن ماری شد که به سرعت

می خزد. ۲۰... فرمود: «آن را برگیر و مترس، به زودی آن را به حال واقعی نخستین(ش) باز می گردانیم.» ۲۱...-

آیه ۲۱ - "سیرتها الأولى" و نه (صورتها) برای این جهت است که برگشتن این مار به صورت نخستین منافاتی با سیرت و حقیقت ماربودن آن ندارد لکن اگر به سیرت و حقیقت عصا برگشت کند صورتش نیز همان عصاست.

وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ ؕ آيَةً أُخْرَى ۚ... ۲۲
لِنُرِيكَ مِنْ ءَايَاتِنَا الْكُبْرَى ۚ... ۲۳ اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ۚ... ۲۴
قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ۚ... ۲۵ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ۚ... ۲۶ وَاخْلُلْ عُقْدَةً
مِّنْ لِّسَانِي ۚ... ۲۷

«و دست خود را به پهلویت ببر تا سپیدی بی گزند بر آید. حال آنکه (این) نشانه ای دیگر (بر رسالت تو) است،» ۲۲... «برای اینکه به تو از بزرگ ترین نشانه های (جسمانی)مان بنماییم.» ۲۳... «سوی فرعون برو که همواره او به سرکشی برخاسته است.» ۲۴... گفت: «پروردگارم! سینه ام را گشاده گردان،» ۲۵... «و کارم را برایم آسان گردان،» ۲۶... «و از زبانم گرهی (که در اثر ترس از فرعون بیمار آمده) بگشای» ۲۷...-

آیه ۲۷ - این عقده و گیری که در زبان موسی به هنگام دعوت رسالتی در برابر فرعون بود نقصی عضوی نبود، بلکه تنها از این جهت بوده که موسی در اثر کشتن آن شخص فرعونی، زبانش در برابر فرعون از ترس چندان باز نبود و این جا چنانکه از خدا درخواست شرح صدر می کند، که کار رسالتش را در برابر فرعون آسان گرداند، همی خواهد که زبانش را نیز در این جریان باز کند، و در جای دیگر که عرضه می دارد "و لاینطلق لسانی" زبانم در برابر فرعون باز نیست زیرا "لهم علی ذنب" و سپس "و اخی هارون هو أفصح منی لساناً فأرسله معی ردءاً یصدقنی" این فصاحت برتر و بازبودن زبان هارون به این جهت است که نسبت به فرعون و فرعونیان کاری که موجب ترس باشد نکرده است.

يَفْقَهُوا قَوْلِي ۚ... ۲۸ وَ اجْعَلْ لِّي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِي ۚ... ۲۹ هَارُونَ

أَخِي ۚ... ۳۰ اشدُّ بِهِ أُزْرِي ۚ... ۳۱ وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ۚ... ۳۲

«تا سخنم را با بررسی بفهمند،» ۲۸... «و برایم دستیاری از کسانم قرار ده:» ۲۹... «هارون برادرم را.» ۳۰... «پشتم را به او استوار گردان،» ۳۱... «و او را در کارم شریک کن،» ۳۲...-

آیات ۲۹ تا ۳۲ - از مهم ترین درخواست های موسی در جریان موفقیت این رسالت، وزارت و همکاری هارون است که شرکتش در امر رسالت موسوی کمکی بسیار بزرگ است، و چون هارون پیش از موسی وفات کرد، وزارتش نیز تنها در زمان حضرت موسی (علیه السلام) بود، ولی وزارت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر حسب روایت هایی متواتر از شیعه و سنی هم در زمان رسول بود و هم استمرار آن پس از رحلت حضرتش به معنای خلافت رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) بوده است، این درخواست وزارت، خود دلیلی بر این حقیقت است که تعیین وزارت برای رسالت همانند خود رسالت در انحصار خداست و این امر الهی است نه بشری که قابل مشورت باشد، و استناد به آیه "و أمرهم شوری بینهم" برای تعیین جانشین یا وزیر یا وصی رسول درست نیست، چون ضمیر «هم» در این آیه تنها مربوط به امور بشری بر مبنای وحی ربانی است که قابل مشورت بین انسان هاست، و اگر این تعیین برای دیگران جایز بود برای خود حضرت موسی (علیه السلام) - که از پیامبران اولوالعزم است - به طریق اولی جایز بود، حال آن که وزیر او از طرف خدا تعیین گردید.

و بالاخره کاری را که انسان مجاز است خود انجام دهد، از دیگران آن را درخواست نمی کند.

كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ۚ وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا ۚ... ۳۲ - إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا
بَصِيرًا ۚ... ۳۵ - قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَمُوسَى ۚ... ۳۶

«تا تو را فراوان تسبیح کنیم»، ۳۲... «و بسیار تو را یاد کنیم»، ۳۲... «بی گمان تو همواره به (حال) ما بسی بینا بوده ای»، ۳۵... فرمود: «موسی! به راستی خواسته ات به تو داده شد»، ۳۶...

آیه ۳۶ - «سُئِلَ» مورد درخواست است، و سؤال خود درخواست، و این وحدت «سُئِلَ» خود دلیل بر وحدت انجام درخواست های موسی (علیه السلام) است که تنها بر محور موفقیت این رسالت بوده است.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ۚ... ۳۷ - إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَمْرًا يُوْحَىٰ ۚ... ۳۸ -
«و همواره به راستی بار دیگر (هم) بر تو منت نهادیم»، ۳۷... «چون به مادرت آنچه را که وحی می شود وحی (غیر رسالتی) کردیم»، ۳۸...

آیه ۳۸ - وحی به مادر موسی وحی رسالتی نبود، بلکه در واقع الهامی در موضوع نجات موسی بوده است، و اصولاً وحی ربانی دارای مراحل زیرین است: ۱- وحی برای زمین و موجودات بی جان

(۹۹:۵). ۲- وحی به حیوانات و گیاهان و موجودات جاندار مانند زنبور عسل (۱۶:۶۸). ۳- وحی الهامی به مکلفان مؤمن و راستین مانند مادر موسی ۴- وحی رسالتی و احکام شریعت به پیامبران.

أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ. وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي... ۳۹- إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَن يَكْفُلُهُ. فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ. وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَرَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَمْوَسَّى... ۴۰-

«که او را در صندوق بيفکن، پس در دریايش بينداز. پس (آنگاه) دریا بایستی او را به کرانه و کناره افکند تا دشمنی برای من و دشمنی برای وی، او را بگیرد. و مهری (بزرگ) از خودم بر تو افکنم. و تا زیر نظر من سازمان (و سامان) یابی.» ۳۹- «چون خواهرت می رود پس می گوید: آیا شما را بر کسی که او را کفالت کند دلالت کنم؟ پس تو را سوی مادرت بازگردانیدیم تا دیده اش (با دیدار تو) روشن شود، و غم نخورد. و شخصی را کشتی. پس (ما) تو را از اندوه رها نمودیم، و تو را بارها (به) آزمایش هایی آتشبار آزمودیم. پس سالیانی چند در میان اهل مدین ماندی. سپس، موسی! بر (زمان) مقدری (مقتضی برای رسالت) آمدی.» ۴۰-

آیات ۳۹ و ۴۰ - "فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ" امری است تکوینی به دریا که مأموریت یافت به اراده الهی موسی را به ساحل افکند، و چنانکه خدا در دل فرعون محبت موسی را افکند، تا او را به عنوان فرزندش انتخاب کند، و موسی که هرگز پستان هیچ زنی را نمی گرفت، با راهنمایی خواهرش و به دستور فرعون به مادرش برگشت داده شد.

«بِالسَّاحِلِ» یعنی به وسیله ساحل که خود بعد دومی است از امر تکوینی الهی که نخست دریا مأموریت افکندن موسی را دارد، نه تنها به سوی ساحل، بلکه به وسیله ساحل که جریان فاعلی القاء و ساحل توأمان با اراده الهی موجب نجات موسی (علیه السلام) شد.

"عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ" عداوت دوگانه فرعون را تثبیت کرده که هم با خدا دشمن است و هم با موسی، و ممکن است کسی با خدا دشمن باشد لکن با دعوت کننده او دوستی داشته باشد یا به عکس مانند مشرکان و موحدان غیر کتابی که از روی قصور یا تقصیر با رسولان احیاناً دشمنی می ورزیدند، و چنان که القاء موسی و دریافت ساحل به امر الهی بود، دریافت موسی توسط فرعون نیز ناخودآگاه به همین امر تحقق یافت، و در آخر کار محبتی ویژه بر سر و سامان موسی حتی در دل فرعون افکند و سازمان ولادت و تربیت و رسالت موسی (علیه السلام) "علی عینی" بود و این سازمان چنان که در آیه

(۴۱): «اصطفیتک» است که سازمانی برتر از آغاز رسالت موسوی است و خود عصمتی عالی بوده است، زیرا سازماندهی روحانی کل مکلفان به گونه ای معمولی و کلی با خداست لکن سازمان روحانی رسالت جریانی ویژه است که آن جا «صَنَعْتُ» و این جا «اصْطَنَعْتُ» است.

«علی» در "علی عینی" به معنای سازمانی محیط است که پیش از رسالت موسی (علیه السلام) در کل جریاناتش تحت رقابت کامل ربانی بوده است.

"ثم جئت علی قدر یاموسی" پس از ده سال ماندنش در مدین به آن شایستگی که خدا می خواست رسید و رسالت رسمی اش آغاز گردید.

وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي... ۴۱_ اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي... ۴۲_ اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ... ۴۳_ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ... ۴۴_ قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَقْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ... ۴۵_ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ... ۴۶_ فَأَتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ... ۴۷_ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَبَ وَتَوَلَّىٰ... ۴۸_ قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَمُوسَىٰ... ۴۹_ قَالَ رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ... ۵۰_

«و تو را برای خود به شایستگی همی ساختم.» ۴۱_ «تو و برادرت با نشانه های (رسالتی) من برو، و در یاد کردن من سستی مکنید.» ۴۲_ «سوی فرعون بروید که او همواره به سرکشی برخاسته.» ۴۳_ «پس برایش سخنی نرم بگویید، شاید تذکر یابد یا بهراسد.» ۴۴_ (آن دو) گفتند: «پروردگاران! ما بی گمان می ترسیم که (او) در زبان رساندن بر ما زیاده روی کند، یا که بسیار سرکشی نماید.» ۴۵_ فرمود: «مترسید. من همواره با شما، می شنوم و می بینم.» ۴۶_ «پس سوی او بروید و بگویید: «ما به راستی دو فرستاده ی پروردگار توایم. پس فرزندان اسرائیل را با ما بفرست و عذابشان مکن. به راستی ما برای تو از جانب پروردگارت نشانه ای (رسالتی) آورده ایم، و سلام (و سلامتی) بر کسی است که هدایت را پیروی کند.» ۴۷_ «به راستی سوی ما وحی شده که عذاب محققاً بر کسی است که (حق را) تکذیب کرد و (از آن) روی گردانید.» ۴۸_ (فرعون) گفت: «موسی! پس پروردگار شما دو تن کیست؟» ۴۹_ گفت: «پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را بدو بخشود؛ سپس (آن را) هدایت فرمود.» ۵۰_

آیه ۵۰ - اینجا برای همه آفریدگان دو عنایت منظور گردیده است: آفرینش و هدایت و این هدایت نیز دارای دو بعد تکاملی جسمانی و روحانی است که روحانی اش بر مبنای "ان من شیء الا یسبح بحمده" سپاس پروردگار است که خودآگاه و در همه حال مشغول سپاس اویند.

در پاسخ این سؤال که اگر هدایت هر موجودی با خلقتش توأمان یا بدون فاصله است «ثم» که برای تراخی و فاصله می باشد چه معنی دارد؟ باید گفت: این هدایت از نظر روحی و معرفتی برای کل آفریدگان دارای سه بعد است که هر یک پس از دیگری پدید آمده است: نخست هدایت خودی که خودشناسی انفسی است، سپس هدایت به شناخت سایر آفریدگان در حد توان، آن گاه بر مبنای این دو هدایت خودی و غیری که آفاقی و انفسی و هدایت به سوی معرفت ربانی است، روی این اصل «ثم» بجاست زیرا «ف» شامل هدایت نخستین بوده که دیگر هدایت ها را در برنمی گرفت.

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى... ۵۱... قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى... ۵۲... الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّى... ۵۳...

گفت: «پس نسل های گذشته را چه خاطره ای مهمی بود (که کافر بوده اند)؟»... ۵۱... گفت: «علمش در کتابی (ربانی) نزد پروردگار من است. پروردگارم نه گمراه می شود و نه فراموش می کند.»... ۵۲... (همان) کسی که زمین را برایتان گهواره ای ساخت، و برای شما در آن راه هایی (راهوار) گشود، و از آسمان آبی فرود آورد. پس با آن رستنی های گوناگون، بیرون آوردیم. ... ۵۳...

آیه ۵۳ - «مهداً» راجع به زمین خود تعبیری از تعبيرات گوناگون قرآنی راجع به حرکات زمین و گهواره بودن آن است، که هم دلیل بر حرکت آن و هم راهوار بودن آن است، چنانکه آیه ای دیگر آن را «ذلول» دانسته بدین معنی که زمین پس از حرکات ناهنجار، راهوار و هموار گشته است.

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَمَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّأُولِي النُّهَى... ۵۴... مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى... ۵۵...

بخورید و دام هایتان را بچرانید. بی گمان در اینها برای بازدارندگان عاقلانه از زشتی ها، نشانه هایی است. ... ۵۴... از این (زمین) شما را آفریدیم و در آن شما را باز می گردانیم، و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم. ... ۵۵...

آیه ۵۵ - نقشی از دو سجده است: نخست سربرداشتن از سجده اول اشاره به این که از همین زمین آفریده شده ایم که "منها خلقناکم" و سجده دوم اشاره به این که به همین زمین برگشت داده می شویم

که "فیها نعیدکم" و برخاستن از سجده دوم اشاره به این است که مجدداً به روز رستاخیز زنده خواهیم شد که "و منها نخرجکم تارَةً أُخْرٰی".

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَابْتَدَىٰ... ٥٤

و بی چون به راستی (ما) همه‌ی آیات (متناسب) مان را به او [فرعون] نشان دادیم، پس (آنها را) تکذیب نمود و (از پذیرفتنشان) خودداری کرد. ... ٥٤

آیه ٥٤ - "آیاتنا کلها" همان "تسع آیات" و به عبارت دیگر "آیاتنا الکبری" است که به معنای بزرگ ترین نشانه های دیدنی و لمس کردنی است، و نه نشانه های علمی و معرفتی، زیرا این خود در انحصار قرآن است، در هر صورت موسی با بزرگترین نمونه های آیات محسوس رسالتی در برابر فرعون مجهز شد که تمامی نشانه های جسمانی رسالتی پیامبران الهی بود.

قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَمُوسَىٰ... ٥٧ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا تُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى... ٥٨ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخَشِرَ النَّاسُ ضَحَّىٰ... ٥٩ فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ... ٦٠ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيَلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَىٰ... ٦١ فَتَنَزَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَىٰ... ٦٢

گفت: «موسی! آیا نزد ما آمده ای تا با سحر ما را از سرزمینمان بیرون برانی؟» ... ٥٧ پس ما همانا برای تو به راستی سحری همانند آن خواهیم آورد. پس میان ما و خودت موعدی بگذار که نه ما از آن تخلف کنیم، و نه تو: در مکانی برابر و یکسان.» ... ٥٨ (موسی) گفت: «موعد شما روز آرایش (و جشن) عمومی است، و اینکه مردم در روشنایی روز گردآورده شوند.» ... ٥٩ پس فرعون پشت کرد. پس نیرنگ خود را گرد آورد. سپس (باز) آمد. ... ٦٠ موسی به آنان گفت: «وای بر شما! به خدا دروغ نیندید که شما را به عذابی سخت از بن برمی کند. و هر که (به خدا) افترا زد بی گمان زیان کرده است.» ... ٦١ پس ساحران میان خود، درباره‌ی کارشان به تبادل رأی برخاستند، و نجوا(شان) را پنهان کردند. ... ٦٢

آیه ٦٢ - "و أسروا النجوى" به معنی در گوشی بسیار مخفیانه است که از جمله آن ها چنانکه در آیه (٧٢) آمده "ما أكرهتنا من السحر" است، به این معنی که سحرشان در برابر موسی(علیه السلام) چندان اختیاری نبوده است، بلکه به اجبار فرعون تحقق یافته و از جمله شواهد این جریان "فَتَنَزَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ" است، زیرا اگر بر این سحر تصمیم همگانی و اختیاری داشتند دیگر این تنازع و گفت و

گو زمینه ای نداشت، چنانکه این گونه نجوی و در گویی سخن گفتن هم درست نبود، و روی هم رفته چون این ساحران سخنانی از موسی (علیه السلام) شنیده بودند و فرعون هم به آنان وعده جایزه بزرگ داده بود و این نجوی که پس از «أَسْرُوا» آمده تحصیل حاصل نیست بلکه خفایش در صدی بوده و با «أَسْرُوا» صد در صد گذشته است.

قَالُوا إِنَّ هَذَا نِ لَسَحِرٍ نِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ ۚ... ۶۳-

(فرعونیان) گفتند: «قطعاً این دو تن ساحرند، (و) می خواهند شما را با سحرشان از سرزمینتان بیرون برانند، و والاترین راهتان را (از میانتان) بردارند.»... ۶۳-

آیه ۶۳ - «ان» در این جا مخفف «ان» است هم از نظر لفظی و هم از نظر معنوی، لفظی اش سلب تشدید است، و معنوی اش میان گینی از مادی بودن و حتمیت این نظر که این دو ساحرند، و چنانکه اشاره شد تنازع ساحران خود دلیلی است بر عدم تأکید جمعی نسبت به ساحر بودن موسی و هارون. سپس «هذان» که اسمی است برای «ان» مرفوع آمده و دلیل است بر این حقیقت ادبی قرآنی که «ان» و «ان» که به جای آن است به گونه ای کلی و همیشگی نصب نمی دهند، و اگر معنی اقتضا کند می توانند غیرعامل باشند و این جا نکته نصب ندادنش این است که «ان» به طور کامل برای تأکید نیست.

فَاجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوْا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَىٰ ۚ... ۶۴- قَالُوا يَمْوَسِي إِمَامًا أَنْ تُتْلَىٰ وَإِمَامًا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ ۚ... ۶۵- قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ ۚ... ۶۶-

«پس نیرنگتان را گرد آورید، سپس در صفی (پیراسته و آراسته) پیش آید. حال آنکه به راستی امروز هر کس پیروزی جست (همو) رستگار کرده است.»... ۶۴- (ساحران) گفتند: «موسی! یا اینکه تو می افکنی یا (ما) نخستین کس باشیم که افکنده است؟»... ۶۵- گفت: «(نه) بلکه شما بیفکنید.» پس ناگهان ریسمان ها و چوب دستی هایشان از (اثر) سحرشان، به خیالش می رسید که به راستی آنها می شتابند.»... ۶۶-

آیه ۶۶ - "قال بل ألقوا" موسی در پیشنهاد ساحران که کدام یک از ما در این جریان آغازگر باشد فرمود: شما آغاز کنید، و این بر دو اساس بود: نخست اعتماد موسی بر آیت ربانی خود، و دیگر این که این خود جریانی شایسته است بین صاحب حق و باطل که اگر صاحب حق نخست حق خود را آشکار سازد، صاحب باطل ممکن است با مکرها و حقه بازی هایش تا اندازه ای چهره حق را بیوشد، ولی

هنگامی که به صاحب باطل مجال داده شد که هر چه دارد آشکار نماید و پیروانش نیز آن ها را بنگرند و صاحب حق یک جا و نابه هنگام همه ساخته ها و بافته های باطل را از میان بردارد دیگر زمینه ای برای باطل نخواهد ماند و این جا چنانکه مشاهده می کنیم در اثر پیشنهاد موسی و سپس افکندن عصا و بلعیدن ازدها.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى...^{۶۷} قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ
الْأَعْلَى...^{۶۸} وَ أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَحَرٍ
وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى...^{۶۹} فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ
هَارُونَ وَ مُوسَى...^{۷۰}

پس موسی در درونش بیمی احساس کرد...^{۶۷} گفتیم: «مترس، تو بی گمان خود (از اینان) برتری»،...^{۶۸} «و آنچه در دست راستت داری بیفکن، تا هر چه را ساختند با چالاکی ببلعد. آنچه ساختند تنها مکر افسونگر است، و افسونگر هر جا و هرگونه آید رستگار نمی کند.»...^{۶۹} پس ساحران (بی اختیار و بی قرار) به سجده افکنده شدند. گفتند: «به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.»...^{۷۰}

آیه ۷۰ - "فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا" ساحران بلافاصله و یکجا بی اختیار به سجده درافتادند، و این خود اضافه بر جریان معجزه موسی حجتی دیگر در میان بینندگان این جریان برای موسی بود تا جایی که این ساحران در برابر تهدیدهای فرعون.

قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا تُقِطَعْنَ
أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلُكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ آيُنَا أَشَدُّ
عَذَابًا وَ أَبْقَى...^{۷۱} قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الَّذِي
فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا...^{۷۲}

(فرعون) گفت: «آیا پیش از آنکه برایتان اجازه دهم برای او ایمان آوردید؟ به راستی او بزرگ شماس است که به شما سحر آموخته. پس بی مهابا دست هایتان و پاهایتان را - بی چون - بر خلاف (یکدیگر) قطع می کنم، و شما را بی امان همچنان در شاخسارهای درختان خرما به دار می آویزم، و همواره به راستی خواهید دانست کدامین (از) ما عذابش سخت تر و پایدارتر است.»...^{۷۱} گفتند: «ما هرگز تو را بر نشانه های روشنی که (از پروردگارمان) سویمان آمده و (بر) آن کس که ما را با فطرت (توحیدی) پدید آورده است، ترجیح نخواهیم داد. پس تو هر حکمی (که) می خواهی بکن؛ تنها (در این) زندگی دنیاست که (در آن) حکم می رانی.»...^{۷۲}

آیه ۷۲ - به فطرت ربانی توحیدی استشهاد کردند، و گفتند هرچه دستت می رسد انجام بده که ما به خدا ایمان آورده ایم.

«فطرتنا» تنها به معنای آفرینش نیست بلکه آفرینش به فطرت توحید است که در جمع افزون بر آیات آفاقی که بینات است آیت زیربنایی انفسی فطرت توحید می باشد، که این آیات آفاقی چشم آیت انفسی فطرت را گشود.

إِنَّا ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطِيئَاتِنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى...^{۷۳} - إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى...^{۷۴}

«ما به راستی به پروردگاران ایمان آوردیم تا خطاهایمان را- و آن سحری که ما را بدان واداشتی - بر ما بیوشاند. و خدا بهتر و پاینده تر است.»...^{۷۳} - حال چنان است (که) بی چون هر کس نزد پروردگارش گنهکار آید، بی گمان جهنم برای اوست. در آن نه می میرد و نه زندگی می کند. ...^{۷۴}

آیه ۷۴ - "لایموت فیها و لا یحیی" هرگز منافاتی با مرگ جهنمیانی همزمان با خاموش شدن آن ندارد، زیرا نفی موت و حیات «فیها» است نه «معها» به این معنی که تا هنگامی که جهنم وجود دارد این جهنمیان نه مرگ کلی دارند و نه زندگی، یعنی نه به کلی نابود می شوند و نه مانند زندگان زندگی می کنند تا عذاب خود را بچشند، پس آن گاه هم زمان با خاموشی جهنم نابود می شوند، وانگهی این جا نفی موت و حیات، هردو با هم در میان است، و نه نفی موت کلی و یا حیات کلی، پس منافاتی با مرگ کلی در جهنم ندارد که پیش از پایشان بمیرند و یا حیات کلی که تا پایان هم چنان با جهنم زنده بمانند.

طبعاً «مجرماً» به معنای جرمی مطلق است که هرگز طاعت خدا با آن همراه نبوده و روی این اصل هیچ گاه شایسته بهشت نیستند. بنابراین هم جهنم و هم جهنمیانی که ابدی در جهنم هستند پایان دارند. البته عده ای از جهنمیان هرگز لایق بهشت نیستند ولی جرمشان نیز کمتر از جهنمیان ابدی است که بر مبنای عدالت الهی ماده و مدت عذاب شان کمتر خواهد بود، و پس از پایان عذاب چون لایق بهشت نیستند در همان جهنم پیش از پایشان خواهند مرد و نابود خواهند گشت.

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ
الْعُلَى...^{۷۵} - جَنَّتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ

جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى... ۷۶- وَلَقَدْ أُوحِيَآ إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى... ۷۷-

و هر کس به حال ایمان نزدش آید که به راستی کارهای شایسته (ی ایمان) انجام داده باشد، ایشان برایشان عالی ترین درجات است. ۷۵-... باغ های پای برجا که از زیر (درختان) شان نهرها روان است، (جایی است که) جاودانه در آن می مانند، و این پاداش کسی است که به پاکی گراید. ۷۶-... و به راستی و درستی سوی موسی وحی کردیم که: «بندگانم را شبانه کوچ ده، پس راهی خشک در دریا برایشان (با عصایت) برزن (حال آنکه) نه از فرا رسیدن (دشمن) بترسی و نه از غر شدن، و نه بیمی داشته باشی.» ۷۷-

آیه ۷۷ - «عبادی» اضافه بر بنی اسرائیل ساحران با ایمان را نیز در بردارد. با اولویتی بر گروهی از اسرائیلیان.

فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَعَشِيَهُمْ مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ... ۷۸- وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى... ۷۹- يَبْنِي إِسْرَءِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكَ مِنْ عَدُوِّكَمُ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى... ۸۰-

پس فرعون با لشکریانش آنها را پی گرفت. پس از دریا آنچه آنان را فرو پوشانید، فرو پوشانیدشان. ۷۸-... و فرعون قوم خود را گمراه کرد و هدایت نکرد. ۷۹-... «فرزندان اسرائیل! ما بی گمان شما را از (دست) دشمنان رهانیدیم. و در پربرکت ترین جانب (کوه) طور با شما وعده نهادیم. و بر شما ترنجبین و امنیت فرو فرستادیم.» ۸۰-

آیه ۸۰ - «الایمن» افعل التفضیل است برای یمن و توصیف مکان طور به ایمن بیان گر این حقیقت است که این جایگاه مبارک ترین جایگاه وحی بوده است، طبعاً این برتری ویژه زمان های نبوت اسرائیلی و پیش از حضرت مسیح (علیه السلام) بوده است، زیرا یمن ساعیر که جایگاه وحی بر حضرت مسیح بوده مانند طور ایمن است، و سپس مکه معظمه و مدینه مکرمه از این دو ایمن هم برتر است.

كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَن يَحْلُلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى... ۸۱- وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى... ۸۲- وَمَا أَغْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَمُوسَى... ۸۳- قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى... ۸۴- قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن دُونِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ... ۸۵- فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَنَ أَسِفًا قَالَ

يَقَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي...^{۸۶} قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمِلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ...^{۸۷} فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُم وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ...^{۸۸} أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا...^{۸۹} وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يَقَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي...^{۹۰} قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ...^{۹۱} قَالَ يَهْرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا...^{۹۲} إِلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي...^{۹۳} قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحَيَّتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي...^{۹۴} قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَسْمَرِيُّ...^{۹۵} قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي...^{۹۶} قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّنْ تَخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا...^{۹۷} إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا...^{۹۸}

«و گفتیم) از خوراکی های پاکیزه ای که روزیتان دادیم بخورید، و در آن طغیان نکنید پس خشم من بر شما فرود آید. و هرکس خشم من بر او فرود آید بی چون سقوط کرده است.»...^{۸۱} و من بی گمان برای کسی که توبه کرده و ایمان آورده و کاری شایسته (ای ایمان) انجام داده، سپس راه یافته؛ به درستی بسی پوشاننده ام. ...^{۸۲} «موسی! چه چیز تورا از (برابر) قومت (سوی طور) شتابان کرد؟»...^{۸۳} گفت: «هم اینان بر پی من اند، و - پروردگارم! - سویت شتافتم تا (از من) خشنود شوی.»...^{۸۴} فرمود: «پس ما به راستی و درستی قومت را پس از (عزیمت) تو آزمایشی آشبار کردیم، و سامری آنها را گمراه ساخت.»...^{۸۵} پس موسی خشمگین (و) اندوهناک سوی قومش بازگشت (و) گفت: «ای قوم من! آیا پروردگارتان به شما وعده ای نیکو نداد؟ آیا پس این مدت بر شما طولانی بود، یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما درآید، پس با وعده‌ی من مخالفت کردید؟»...^{۸۶} گفتند: «ما به اختیار خود از وعده ات تخلف نکردیم، ولی از زینت آلات قوم،

بارهایی سنگین همواره بر دشمنان نهاده شد. پس آنها را افکندیم. پس سامری (هم زینت آلاتش را) همین گونه بیفکند.» ۸۷... پس برایشان پیکر گوساله ای که نعره (ی گوساله) داشت بیرون آورد. پس گفتند: «این خدای شما و خدای موسی است.» پس (خدا را) فراموش کرد. ۸۸... پس مگر نمی بینند که (گوساله) سخنی سويشان بر نمی گرداند، و برایشان سود و زیانی ندارد؟ ۸۹... و به راستی بی گمان هارون از پیش به آنان گفت: «ای قوم من! جز این نیست (که) شما به وسیله ی این (گوساله) مورد آزمایشی آتشین قرار گرفته اید، و پروردگارتان به راستی خدای رحمت گر بر آفریدگان است، پس از پی من درآیید و فرمانم را پیروی کنید. ۹۰... گفتند: «ما هرگز در پرستشی ماندگار از آن دست برنخواهیم داشت، تا موسی سوی ما بازگردد.» ۹۱... (موسی) گفت: «هارون! چون دیدی آنها گمراه شدند چه چیز مانع تو شد؟» ۹۲... «که از من پیروی نکنی؟ آیا از فرمانم سر باز زدی؟» ۹۳... گفت: «پسر مادرم! ریش مرا مگیر و نه سرم را، من به راستی ترسیدم که بگوئی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، و سختم را مراقبت نکردی.» ۹۴... (موسی) گفت: «سامری! پس هدف مهم تو (از این کار) چه بود؟» ۹۵... گفت: «به چیزی که آنان به آن پی نبردند پی بردم، پس مشتی از اثر (رسالتی آن) رسول [موسی] را برگرفتم، سپس آن را فرو انداختم (که حق را به چهره ی باطل نمودم و با این آنان را از توحید به شرک افکندم) و نفس اماره ام برایم اینچنین فریبکاری کرد.» ۹۶... گفت: «پس برو که بهره ی تو بی گمان در زندگی این باشد که (به هر که نزدیک تو آمد) بگوئی (با من) هیچ گونه تماسی نیست." و بی گمان برایت وعده گاهی است که هرگز از آن بازداشته نخواهی شد. و (اینک) به آن خدایی که پیوسته برایش سر فرود آوردی بنگر. همانا آن را به شدت همی (می)سوزانیم، سپس همانا به خاکسترش همواره تبدیل می کنیم، و بی چون آن گاه آن را در دریا - غباروار - بسی فرو می پاشیم، فرو پاشیدنی (چشمگیر)، ۹۷... «معبود شما تنها (آن) خدایی است که جز او هرگز معبودی نیست. و علمش همه چیز را در برگرفته است. ۹۸...

آیات ۱۳ تا ۹۱ - «ما أعجلک» پرسشی است از موسی که چرا تنها شتاب زده آمدی؟ در پاسخ گفت: اینان نیز به دنبال من هستند، و این شتاب زدگی من برای خشنودی تو بود، غافل از این که اینان پس از موسی به وسیله سامری گمراه شدند، موسی هم به هنگام برگشت، آنان را سرزنش نمود که "فأخلفتكم موعدي" چرا برحسب وعده به دنبال نیامدید، این ها در پاسخ عذرهای آوردند که هرگز پذیرفته نبود، موسی در این هنگام برابر این اسرائیلیان گمراه شده، به منظور تأدیب آنان نخست سر و ریش برادرش را کشید که چرا به دنبال من نیامدی؟ او پاسخ داد: ترسیدم بر من ایراد گیری که چرا میان اینان اختلاف افکندی؟ موسی هم عذرش را پذیرفت و بر حسب آیاتی دیگر برای خود و برادرش از خدا پوزش طلبید، آن گاه سامری را که همان «شمرونی» عبرانی است مورد بازخواست قرار داد که چرا چنین کردی؟ گفت: مخفیانه کاری کردم که آن ها نفهمیدند، به این صورت که بخشی از آثار رسالتی موسی را گرفتم و به دور افکندم تا به این وسیله از ایمان اسرائیلیان بکاهم، و این خود راهی

شیطانی است که شخصیتی مورد قبول ابتدا حقی را بپذیرد و سپس آن را فروافکند که این خود موجب سستی دیگران گردد، که حق بر ضد حق، آن را به کلی ناحق می کند.

"اثر الرسول" از آثار رسالتی موسی است و نه - چنانکه گمان شده - خاک پای جبرئیل! که اولاً جبرئیل - برای غیر معصومان، تا چه رسد به کافران - دیدنی نیست، و در ثانی خاک پا ندارد و اگر هم داشته باشد خاک پایش به ویژه برای گمراهان معجزه نیست و آیا معجزه ربانی برای نقض حق به کار برده می شود؟ بلکه این جا رسولی به جز موسی برای اینان پیدا نبود و اثرش هم اثر رسالتی است که سامری بخشی از آن را برگرفت و همان را با تردید و تشکیکی به دور افکند، که این خود اضافه بر جریان تأخیر موسی موجب گمراهی اینان گردید.

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ۚ... ۹۹ -

این گونه (ما) از اخبار مهم گذشته، بر تو گزینش می کنیم، و بی گمان تو را از جانب خودمان یادواره ای (روشنگر) دادیم. ... ۹۹ -

آیه ۹۹ - «لَدُنَّا» که به دلیل جمع بودن صفات هدایت ربانی به صورت جمع آمده است، همگی ربانیت های وحیانی حضرت اقدس الهی را دربر دارد و این ذکر و یادواره قرآن، جمع الجمع تمامی این حقایق است، ولی وحی های گذشته چنان نیست، و این لدُنَّیْت، این حقایق را در انحصار وحی ربانی دانسته که برخلاف تفکراتی پریشان مانند این که قرآن وحی عقلانی محمدی است هرگز پذیرفته نیست، زیرا قرآن علم مطلق است و کسی جز خدا مطلق نیست.

این جا سه جمع "نَقُصُّ، آتَيْنَا، و لدُنَّا" مثلثی است که کل حقایق را در قرآن بی کم و کاست ترسیم کرده است.

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وِزْرًا ۚ... ۱۰۰ - خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حِمْلًا ۚ... ۱۰۱ - يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ۚ... ۱۰۲ - يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ۚ... ۱۰۳ - نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ۚ... ۱۰۴ -

هر کس از (پیروی) آن روی گرداند، او بی گمان روز قیامت باری گران بر دوش می گیرد. ... ۱۰۰ - حال آنکه در آن ماندگارند، و روز رستاخیز چه بد باری است برایشان. ... ۱۰۱ - (همان) روزی که در صور: بو [جهانی با صدای رعد آسای روح افزا] دمیده می شود و در آن روز مجرمان را کبودچشم - بدون برگشت - گردآوری می کنیم. ... ۱۰۲ - میان خود، پنهانی با یکدیگر می گویند: «پیش از

این (در برزخ) بیش از ده روز نمانده اید.»... ۱۰۳_ ما به آنچه می گویند داناتریم. چون شایسته ترین (و) راهوارترینشان می گوید: «بیش از یک روز نمانده اید.»... ۱۰۴_ آیات ۱۰۳ و ۱۰۴ - «عشرا» - یا ده شب است یا ده سال - با «یوماً» که یک روز است، از سخنان کافران است که با هم چنین و چنان می گویند، چنان که در بعضی آیات هم "أَوْ بَعْضُ يَوْمٍ" آمده است، ولی این ها هیچ کدام درست نیست، و در آیه ای دیگر بدون ذکر مقدار از دانایان مؤمن چنین آمده است: "أَنْ لَّيْسَ إِلَّا قَلِيلًا" و این قلت در برابر زمان طولانی آخرت است و نیز "إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ" که نه قِلْتُ را تبیین کرده است و نه کثرت را، و در جمع چنانکه اشاره شد، لبث برزخی در برابر لبث رستاخیز بسیار کم است و نه این گونه که کافران می گویند.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا... ۱۰۵_ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا... ۱۰۶_ لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا... ۱۰۷_ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ، وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا... ۱۰۸_ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا... ۱۰۹_

و از تو درباره ی کوه ها می پرسند. پس بگو: «پروردگارم آنها را (در قیامت) غباری سخت پراکنده خواهد ساخت،»... ۱۰۵_ «پس آنها را پهن و هموار و تهی از گیاه (و تپه) خواهد کرد،»... ۱۰۶_ «نه در آن کژی می بینی و نه ناهمواری.»... ۱۰۷_ در چنان روزی (همه ی مردم) داعی (حق) را - که هیچ انحرافی برایش نیست - (خواه ناخواه) پیروی می کنند. و کل صداها برای (خدای) رحمان فرو کاسته شود. پس هرگز جز صدایی بسی آهسته نمی شنوی. ... ۱۰۸_ در آن هنگام (و هنگامه)، هیچ گونه شفاعتی سود نبخشد، مگر کسی را که (خدای) رحمان اجازه داده و سخنش خدا را پسند آمده. ... ۱۰۹_

آیه ۱۰۹ - این آیه سود شفاعت و میانجیگری در تخفیف یا بخشش گناهان را تنها در زمینه اذن و رضایت خدا دانسته که به شفاعت کننده و شخص مورد شفاعت در این باره اجازه می دهد، و از سخن هردو در این زمینه خشنود باشند.

در جمع «من» هم شافع است و هم مورد شفاعت که هم سخن شفاعت گرانه شافع مرضی خدا باشد و هم سخن خواهان شفاعت.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ عِلْمًا... ۱۱۰_ وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا... ۱۱۱_

آنچه را که آنان در پیش دارند و آنچه را در پشت (سر)شان دارند می داند، و (آنان) هیچ گونه احاطه‌ی علمی به او ندارند. _..._۱۱۰_ و همه‌ی چهره‌ها برای آن (خدای) زنده‌ی پاینده‌ی نگهدارنده توجه کردند، حال آنکه بی چون آن کس که ظلمی بر دوش داشته زیان کرده است. _..._۱۱۱_

آیه ۱۱۱ - «وجوه» رویکرد همه کائنات است که در کل عنایت و توجهی به حی قیوم دارند - و نه فقط مکلفان - زیرا چنان که در آیه (۱۷:۴۴) گذشت، همه موجودات پس از آفرینششان، به سوی حق هدایت شده اند، و وجه این هدایت، هدایت وجوه و فطرت های آن هاست که زیر بنای وجودی آن ها می باشد، در این صورت، حمل ظلم کاری است برخلاف فطرت ها که فراترینش انسان است. چنانکه در آیه "انه کان ظلوما جهولا" (۳۳:) آمده است.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا _..._۱۱۲_
وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا _..._۱۱۳_

و هر کس در حال ایمان کارهای شایسته کند از هیچ ستمی و نه از هیچ کم و کاستی نمی هراسد. _..._۱۱۲_ و این گونه آن را (به صورت) قرآنی روشن نازل کردیم، و در آن از انواع هشدارها (سخن) آوردیم (تا) شاید آنان تقوا پیشه کنند، یا (این کتاب) یادی (تازه) برایشان ایجاد کند. _..._۱۱۳_

آیه ۱۱۳ - "لعلهم يتقون" که بر مبنای آشکار بودن قرآن و اندازهای آن می باشد، پیامد تقوی است و اگر هم تقوی نکنند، این خود یادواره و حجتی علیه آنان است، و بالاخره قرآن نخست ذکر است و در آخر کار موجب تقوی، درست است که یادواره پیش از تقوی است، جز آن که این «ذکرًا» که از تقوی تأخیر افتاده، یادواره ای بدون تقوی است.

فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ
وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا _..._۱۱۴_

پس بسی بلند مرتبه است خدا، (آن) فرمانروای تمام حق (و حقیقت). و در (خواندن) قرآن - پیش از آنکه وحی آن به سویت حکم شود (و در رسد) - شتاب مکن، و بگو: «پروردگارم! بر دانشم بیفزای.» _..._۱۱۴_

آیه ۱۱۴ - "و لا تعجل بالقرآن" مانند آیه (۷۵:۱۶): "لا تحرك لسانك لتعجل به" به گونه ای یکسان، حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) را از شتابزدگی در خواندن قرآن مفصل و پیش از وحی تفصیلی آن منع کرده، و این خود دلیل است بر این حقیقت که آن حضرت به هنگام فرود آمدن وحی

مفصل قرآن توسط جبرئیل - پیش از وی یا با او - زبان به خواندن قرآن می گشوده، و این خود دلیل است بر این که پیش از این، آگاهی اجمالی بر کل قرآن داشته است، چنانکه در آیاتی از قبیل "انا انزلناه فی لیلہ القدر" و "کتاب احکمت آیاتہ ثم فصلت" (۷:۱) دلیل بر دو بعدی بودن نزول قرآن می باشد که نخست به صورت مجمل و یک جا در شب قدر بر حضرتش نازل شده و سپس در طول بیست و سه سال در جای جای مکه و مدینه با چهره همین آیات تفصیلی بر حضرتش نازل گشته، و پیامبر پیش از آن که بداند تفصیل قرآن نیز مانند اصلش وحیانی است روی علاقه شدید به آن می خواسته است پیش از جبرئیل آنها را بخواند، در این زمینه نهی ربانی بیانگر این حقیقت است که معانی و الفاظ تفصیلی قرآن نیز مانند محکم و مجملش وحیانی است، که قرآن در این مثلث صد در صد وحیانی است و هرگز نقطه ای از آن ساخته و پرداخته رسول نیست تا چه رسد به دیگران.

در سوره قیامت اضافه بر این مثلث وحیانی، گردآوردن و تالیف کنونی آیات آن را نیز به این گونه که نزد کل مسلمانان است وحیانی خوانده که "ان علینا جمعه و قرآنہ" به این معنا که حتی گردآوری آیات و تألیف ویژه آن در اختصاص خداست، و هیچ کس حتی رسول (صلی الله علیه و آله) تا چه رسد به سایرین، هرگز دخالتی در ترتیب قرآن و تألیف آن نیز نداشته اند.

روی این اصل، متن موجود قرآن در ساسر تاریخ اسلام تنها متن وحی است که ترتیب سوره ها، آیات، الفاظ، نقاط و حرکات کلا وحیانی است، که حتی رسول گرامی هم در آن دخالت نداشته بلکه همگی با وحی الهی صورت گرفته است، مثلاً آیه یا آیاتی نازل می گشت، سپس دستور نوشتن این ها در فلان سوره و بعد یا پیش از کدام آیه به وحی ربانی مقرر می شده است.

"زدنی علماً" هم زیادت معرفتی رسول گرامی نسبت به آیات مفصلات و ترتیب آن ها و هم تداوم و تزیید معرفتی در اثر شناخت و عمل به قرآن است، چنانکه "و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین" معنای دومی را منظور دارد.

این عجله و شتاب پیامبر بزرگوار در اهتمام به خواندن قرآن مفصل درست است که مورد نهی قرار گرفته است. لکن دلیل بر حرمت نیست، بلکه دلیلی است بر محرومیت حضرتش از بیان تفصیلی پیش از وحی آن، و علت این شتاب هم چنانکه اشاره شد اطلاع محوری بر معانی اجمالی قرآن بود، و اکنون هم که جبرئیل آن را می خواند چون پیامبر برتر از جبرئیل است و خود علاقه ای مفرط به تفصیل سخن وحی دارد، روی این جهت با شتاب می خواست که آیات مفصلات قرآنی را تلاوت کند و اگر پیامبر می دانست که قرآن در مرحله ی تفصیلش هم چون اجمالی اش وحیانی و توسط جبرئیل است هرگز این شتاب زدگی را هم نداشت.

مطلب دیگر این است که این آیات نشان می دهد که قلب و ذهن پیامبر فو العاده قوی بوده است که توانسته در همان شب قدر معارف و مفاهیم قرآنی را دریافت کند.

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا _..._ ۱۱۵ _

و همانا به راستی پیش از این سوی آدم پیمان بستیم. پس (آن را) فراموش کرد، و برای او عزمی (استوار) نیافتیم. _..._ ۱۱۵ _

آیه ۱۱۵ - «فَنَسِيَ» که آدم را درباره پیمان ربانی که فریب شیطان را خورد، مبتلای به نسیان خوانده، که بنابراین وسوسه شیطان او را به گناه واداشت، و بالاخره در آیه (۱۲۱) آمده "و عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ" آدم خدا را عصیان کرد، پس گمراه گردید، ولی در آیه بعد چنین می بینیم که خدا به او برگشت نمود و به هدایت رسالتی وی را برگماشت که "ثم اجتبه ربه فتاب علیه و هدی" پس از آن گناه، او را برگزید و چگونه؟ بدین ترتیب که به او برگشت نمود و افزون بر این جریان او را به هدایت رسالتی با این گزینش موفق گردانید، و چنانکه از آیاتی دیگر نیز رسالت آدم هویداست، بنابراین هرگونه تأویلی نسبت به گناه آدم، هرگز قابل پذیرش نیست، زیرا جملاتی در آیاتی گوناگون مانند همین آیه به روشنی گواه است بر گناه آدم که این گناه بر حسب آیه مورد بحث، پیش از رسالتش بوده است.

برخلاف آن چه میان کل مفسران عصیان آدم به معنی ترک اولی مشهور است، حتی یک روایت ضعیف هم بر این خیال گواه نیست، و از جمله روایاتی که طبق نص آیه نظر می دهد روایتی است که مأمون خدمت حضرت رضا(علیه السلام) عرض کرد: یا بن رسول الله شما پیامبران را کلا معصوم می دانید، پس درباره "عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ" چه می گوئید؟ فرمود: این عصیان پیش از عصمت و رسالتش بود، به دلیل "ثم اجتبه ربه" که خود گزینش رسالتی است، که نخست "فتاب علیه" خدا بر این آدم گناه کار بازگشت نمود، تا موفق به توبه گردد و پس از توبه، حضرتش را به مقام رسالت برگزید.

و این سخن که آن بهشت جای تکلیف نبوده پس عصیان و غوایت هم سرپیچی از تکلیف نیست! با نص عصیان و غوایت مردود است، زیرا اگر تکلیفی نبوده عصیان و غوایت هم معنایی ندارد. وانگهی این نهی مکرر پروردگار از این که از این درخت نخورید، معلوم است خود تکلیف است و آیا آدم غیرمکلف، مکلف شده است؟

البته عالم برزخ و رستاخیز جای تکلیف نیست ولی در دنیا چه زمینش و چه آسمانش برای عاقلان جای تکلیف است و آیا آدم و حوا عاقل نبودند و یا در برزخ و رستاخیز می زیسته اند؟ و فی الجمله

با هفت نص قرآنی چنانکه در سوره بقره گذشت، این عمل آدم و حوا قطعاً عصیان، غوایت، ضلالت، زلت و ... بوده است.

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَ اَبٰی ۚ...۱۱۶ فَقُلْنَا یٰۤاٰدَمُ
 اِنَّ هٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَ لِرِزْوٰجِكَ فَلَآ یُخْرِجَنَّکُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقٰی...۱۱۷ اِنَّ
 لَکَ اَلًا تَجُوْعَ فِیْهَا وَ لَا تَغْرِی...۱۱۸ وَ اَنَّکَ لَا تَظْمُوْا فِیْهَا
 وَ لَا تَضْحٰی...۱۱۹ فَوَسَّوَسَ اِلَیْهِ الشَّیْطٰنُ قَالَ یٰۤاٰدَمُ هَلْ اَدْرٰکَ عَلٰی
 شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مَلٰکَ لَا یُبْلِٰی...۱۲۰ فَاٰکَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْءُ تُوْهُمَا
 وَ طَفِقَا یَخْصِفٰنِ عَلَیْهِمَا مِنْ وَرَ الْجَنَّةِ وَ عَصٰۤیۤاۤ اٰدَمُ رَبُّهُ فَغَوٰی...۱۲۱ ثُمَّ
 اجْتَبٰهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَیْهِ وَ هَدٰی...۱۲۲ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِیْعًا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ
 عَدُوٌّ فَاِمَّا یَاْتِیَنَّکُمْ مِّنِّیْ هُدٰی فَمَنِ اتَّبَعَ هُدٰیۤاۤی فَلَا یَضِلُّ وَ لَا یَشْقٰی...۱۲۳
 وَ مَنۢ اَعْرَضَ عَن ذِکْرِیۡ فَاِنَّ لَهُۥ مَعِیْشَةً ضَنْکًا وَ نَحْشُرُهُۥ یَوْمَ الْقِیَمَةِ
 اَعْمٰی...۱۲۴ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِیْۤ اَعْمٰی وَ قَدْ کُنْتُ بَصِیْرًا...۱۲۵ قَالَ
 کَذٰلِکَ اَتٰتُکَۤاٰیٰتُنَا فَنَسِیْتُهَا وَ کَذٰلِکَ لَیۡکَ الْیَوْمَ تَنْسٰی...۱۲۶

و چون به فرشتگان گفتیم: «برای (نعمت تعلیمی) آدم (برای خدا) سجده کنید.» پس (همه) سجده کردند
 جز ابلیس (که) سر باز زد. ...۱۱۶ پس گفتیم: «آدم! بی چون این (ابلیس) برای تو و همسرت
 دشمنی (خطرناک) است. زنهار تا شما را از (این) باغ همواره به در نکند، پس به زحمت
 افتی،» ...۱۱۷ «به راستی برای تو در آنجا این (امتیاز) است که نه گرسنه می شوی و نه برهنه
 می مانی.» ...۱۱۸ «و (هم) اینکه به راستی در آن جا نه تشنه می گردی و نه آفتاب زده
 می شوی.» ...۱۱۹ پس شیطان سوبش وسوسه افکند. گفت: «آدم! آیا تو را بر درخت جاودانگی
 و ملکی کهنه ناشدنی راه بنمایم؟» ...۱۲۰ پس از آن (درخت ممنوع) خوردند. در نتیجه
 عورت هاشان برایشان نمایان شد، و شروع کردند به چسباندن برگ های بهشتی بر(عورت های)
 خودشان. و (این گونه) آدم پروردگارش را عصیان کرد، پس گمراه شد. ...۱۲۱ سپس
 پروردگارش او را برگزید. پس بر او برگشت و (وی را به رسالت) هدایت کرد. ...۱۲۲ فرمود:
 «هر دو از این (باغ) فرود آید، در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگری، تا اگر برای شما از
 جانب من حتماً رهنمودی در رسد، پس هر کس از هداitem پیروی کند نه گمراه می شود و نه به رنج
 می افتد.» ...۱۲۳ «و هر کس از یاد من رویگردان شود، در حقیقت برایش زندگی ای تنگ (و
 سخت) است، و روز رستاخیز او را نابینا محسور می کنیم.» ...۱۲۴ گفت: «پروردگارم! چرا مرا

نابینا محشور کردی حال آنکه به راستی بینا بوده ام؟» _..._۱۲۵_ (خدا) فرمود: «همان گونه که نشانه های ما برایت آمد پس آن ها را فراموش کردی، و امروز (هم) همان گونه فراموش می شوی.» _..._۱۲۶_

آیات ۱۲۴ تا ۱۲۶ - "مَعِيشَةً ضَنْكًا" که تنگنایی زندگی است برای کل روی گردانان از یاد خدا مقرر است، که حتی در دنیا هم با غفلت از خدا که هیچ امیدی جز دنیای زودگذر و بی پایه ندارند، زندگی را به تنگی و ناامیدی می گذرانند، تا چه رسد به روز رستاخیز که کور محشور خواهند شد، گرچه از نظر ظاهری خوشگذرانیهایی دارند، ولی بر پایه بی مایه بودن دنیا و این که دوامی ندارد و هر چند گاهی به حق یا ناحق به دست عده ای است، خود باطنی بس نگران کننده دارد.

«ذکری» که یادی از یادواره ای ربانی است تمامی وسایل درونی و برونی آن را در بردارد، چه عبادت رسمی اش و چه سایر اعمالی که نشأت گرفته از یاد خداست، و این کور محشور شدن منافاتی با دیدار جهنمیان با یکدیگر از نزدیک و دیداری از بهشتیان از دور ندارد، زیرا زنده شدن در حال کور بودن که هم چشم سرش و هم چشم سرّش کور خواهد بود، منافاتی با تداوم عذاب جهنم - که مقتضی دیدار آتش و آتشیان است از طرفی، و مقتضی دیدار بهشت و بهشتیان است دورادور از طرف دیگر - ندارد، و این کوربودن به عنوان آغاز زندگی در رستاخیز خود غذایی است، چنانکه بیان شد نیز برای دیدار اعمال زشت شان و دیدار جهنم شان و سایر دیدارهایی از این قبیل خود استمرار عذاب است.

در پاسخ این پرسش که چرا مرا کور محشور کردی با آن که بینا بودم؟ می فرماید: تو در عالم تکلیف نیز کور بودی، زیرا آیات و نشانه های ربانی ما از برون و درونت برای تو پیوسته می آمد، ولی آن ها را نادیده می گرفتی، ما هم امروز تو را نادیده می گیریم، به این معنی که هیچ گونه رحمتی که مربوط به شایستگان است، بر تو نازل نخواهیم کرد.

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلِعَذَابِ الْآخِرَةِ أَشَدُّ
وَ أَبْقَى _..._۱۲۷_

و بدین سان هر که را به اسراف [زیاده روی] گراییده و به نشانه های پروردگارش نگروریده سزا می دهیم. و بی چون عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است. _..._۱۲۷_

آیه ۱۲۷ - این همه جزای مسرفان است که در اعمال ناهنجار و اعراض از یاد خدا زیاده روی می کرده اند و به آیات پروردگار ایمان نمی آورده اند.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْكَنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَةً لِّأُولِي النُّهَى _..._۱۲۸_

آیا پس برای هدایتشان کافی نبود که (ببینند) چه اندازه سده ها [نسل ها] را پیش از آنان نابود کردیم که (اینان) در جایگاه هایشان راه می روند؟ به راستی برای بازدارندگان عاقلانه از زشتی ها در این (امر) نشانه هایی (عبرت انگیز) است. _..._۱۲۸_

آیه ۱۲۸ - «نهی» از ریشه نهی است به این معنی که آن رادمردانی که فطرت ها، عقل ها، بینش ها و روش هایی شایسته دارند که از هر بدی باز می دارند، چه فعل منکر و چه ترک معروف، چه درونی اش و چه برونی اش.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى _..._۱۲۹_

و اگر سخنی از پروردگارت (برای عذابشان) پیشی نگرفته بود ناگزیر (و ناگزیر هلاکت و) سرسیدی یادشده لازمه ی آنها بود. _..._۱۲۹_

آیه ۱۲۹ - این «کلمه» سخن وعید ربانی است که پس از مرگ تحقق می یابد و گرنه این وعید ربانی تکلیف را نیز در برمی گرفت که در جمع عالم تکلیف و جزا یکسان و همگام بودند.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَايِ الْإِيلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ _..._۱۳۰_

پس بر آنچه می گویند شکیبایی کن و پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو شدن آن با ستایش پروردگارت (او را) تسبیح گوی، و برخی از ساعات شب و کناره های روز را (هم) به نیایش بپرداز، شاید خشنود گردی. _..._۱۳۰_

آیه ۱۳۰ - اشاره ای بس لطیف به نمازهای پنج گانه یومیه دارد که "قبل طلوع الشمس" برای نماز صبح است و طلوع هم به معنای آغاز درخشش خورشید و پیش از نمودار شدن قرص خورشید است و "قبل غروبها" در رابطه با نماز عصر است که قبل از فرونشستن خورشید مقرر است. در نتیجه نماز عصر پس از آن قضا است.

سپس "و من آناء الليل" نظر به مغرب و عشاء دارد و در آخر کار "و اطراف النهار" شاهد کرانه های سه گانه روز یعنی صبح و ظهر و عصر است، زیرا اطراف جمع طَرَف و کرانه است. اگر مقصود تنها صبح یا عصر بود "طَرَفِ النهار" می فرمود و نه "اطراف النهار". روی این اصل، اطراف سه کرانه روز را شامل است.

"لعلک ترضی" که رسول خدا بر مبنای تسبیح به حمد در بالاترین درجاتش دست کم در این پنج وقت شاید خشنود گردد، خود دلیل است بر این حقیقت که آن حضرت در عین حالت برترین و شایسته ترین عبادت نسبت به حضرت اقدس الهی، تمامی امکاناتش را مصروف می داشته، باز هم

گویی از عبادت خود راضی نبوده که «لعلک ترضی» و نه (انک ترضی) به این معنی که قصور محدود بودن و فقر الی الله خود موجب است که بر محور عبادت هایش گویی خشنود نیست، لکن «لعلک» به حضرتش خشنودی داده است.

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۚ _..._۱۳۱_ وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْلُكَ رِزْقًا نَّحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ _..._۱۳۲_

و زنهار سوی آنچه همسرانی از ایشان را از آن برخوردار کردیم - (و فقط) زیور زندگی دنیا است، تا ایشان را در آن بیازماییم - هرگز دیدگان خود را (به این ها) مدوز - و روزی پروردگارت خوب و پایدار است. _..._۱۳۱_ و کسان خود را به نماز وادار و خود بر آن شکبیا باش. ما از تو جویای (هیچ گونه) روزی ای نیستیم. ما به تو روزی می دهیم. و فرجام (نیک) برای پرهیزگاری است. _..._۱۳۲_

آیه ۱۳۲ - «اصطبار» به معنی کوشش و کاوش و تحملی زایدالوصف است در امر به صلاه، زیرا وادار کردن دیگران به نماز - آن هم به شایستگی و کمالش - پیامدهایی دارد و این خود دلیل است بر این که در امر و نهی امن از ضرر شرط نیست، مگر آن که این ضرر شرعی بیشتر از نفع شرعی امر و نهی باشد.

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ _..._۱۳۳_

و گفتند: «چرا از جانب پروردگارش نشانه ای برای ما نمی آورد؟ آیا و روشنای آنچه در صحیفه های نخستین است برایشان نیامده است؟» _..._۱۳۳_

آیه ۱۳۳ - در پاسخ این پرسش که چرا نشانه ای ربانی برای حضرتش نیامده و مقصودشان هم تنها معجزات جسمانی است می فرماید: کل گواه های روشن از تمامی کتاب های وحیانی در این قرآن برای حضرتش آمده است که قرآن خود مشتمل بر کل معجزات وحیانی است تا چه رسد از نظر معانی آن که این پیام آخرین ربانی خود بهترین گواه بر وحیانی بودن آن است و دیگر هیچ .

این «بیّنه» که مفرد آمده و در صحف اولی و کتاب های وحیانی پیش از قرآن نمودار است مثلی از بینات را تشکیل می دهد؛ نخست بیناتی غیر از این کتب وحیانی که آن ها را تثبیت کرده، سپس بیناتی درونی که در کل آیات وحیانی الهی خود گواه بر خود است و آنگاه بیّنه بشارت هایی که در این کتب

آسمانی گذشته نسبت به قرآن و رسول قرآن پی در پی نمودار است. چنانکه در بشارات عهدین پنجاه
بینه ذکر شده است.

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ
ءَايَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَّذِلَّ وَنَخْزَىٰ... ۱۳۴_ قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا
فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ... ۱۳۵_

و اگر ما آنان را قبل از آن (رسولان) به عذابی هلاک می کردیم بی گمان می گفتند: «پروردگاران! چرا
پیامبری سویمان نفرستادی تا پیش از آنکه خوار و بی مقدار و رسوا شویم از آیات تو پیروی
کنیم؟»... ۱۳۴_ بگو: «همگان در انتظارند. پس (شما هم) در انتظار باشید. زودا (که) بدانید صاحبان
راه راست کیانند و چه کسی (به آن) راه یافته است.»... ۱۳۵_

سوره انبیاء

سوره انبیاء صورتی درخشان از سیرت پیامبران الهی است که بیش از نیمی از آنان باجریاناتی بسیار تلخ - در برابرشان - یاد شده اند، مانند ادریس، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، موسی، عیسی، لوط، هارون، داود، سلیمان، ایوب، ذی الکفل، ذالنون، زکریا، یحیی و الیاس، و در جمع نیز آیاتی گوناگون بیانگر این حقیقت است که زحمات، لطمات و فضیلت های خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله) از همگان بیشتر بوده، و در نتیجه این سوره یادواره ای بس عمیق از جریان دعوت پیامبران اولوالعزم و برخی دیگر از بزرگان انبیاء است.

محور بحث در این سوره اصول سه گانه توحید، رسالت و معاد بابرهان های گوناگون است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ۝۱۰۰۰۱-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

برای مردمان، (زمان) حسابشان نزدیک شد، حال آنکه آنان در (ژرفای) غفلتی (از حسابشان) رویگردانند. ۱۰۰۰۰۱-

آیه ۱ - اینجا حساب «ناس» را نزدیک دیده، و آیا این «ناس» همان انسانهای زمان آخرین تکلیف هستند که معاصران خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله) تا روز رستاخیز می باشند؟ روی این اصل حساب قیامت نسبت به ایشان نزدیکتر از گذشتگان خواهد بود، البته در صورتی که مقصود از «حسابهم» تنها حساب آخرت باشد، و یا مقصود کل نسلهای انسانی است، ولی در این صورت ایشان گذشتگانی از انسانها ندارند، تا حسابشان نزدیکتر از آنان باشد، مگر آنکه «حسابهم» اعم از حساب برزخ و قیامت باشد، که حساب برزخی همگان نزدیک است، ولی حساب قیامت در دو احتمال قبل برای انسانهای نسل اخیر نزدیکتر از دیگران است، و در هر صورت قدر مسلم از این «ناس» همان انسانهای آخرین زمان رسالتند که شامل معاصران رسول الله (صلی الله علیه وآله) تا قیامت می باشند.

سپس آیا مقصود از «ناس» همین انسانهای روی زمین است، یا انسانهای آسمانی را نیز شامل است، و آیا کلاً مراد از «ناس» کل انسان هاست - اعم از زمینی و آسمانی - یا شامل جنیان نیز می شود؟

«ناس» در لغت از اصل (نوس) به معنی ارتباط - و طبعاً ارتباطی تکلیفی است - بنابراین کل مکلفان جهان آفرینش را شامل است، و بر مبنای همین کلیت نزدیک شدن حسابشان نیز همانگونه بود که گفته شد، و چنانچه مقصود از حساب خصوصی حساب برزخی باشد قطعاً نزدیکتر است، گرچه اگر مراد حساب آخرت باشد باز نزدیک است، بلکه می توان گفت مربع حساب برای کل مکلفان نزدیک است؛ دو حساب در عالم تکلیف، و دو حساب دیگر پس از مرگ.

حساب نخست عالم تکلیف این است که مقارن هر عملی خدا حسابگر آن است، گرچه جزای آن بعضاً در این عالم و بیشتر پس از مرگ خواهد بود، سپس حساب رجعت است، گرچه ویژه سه گروه از مکلفان می باشد، پس از آن حساب برزخ و آنگاه حساب آخرت است، که کلاً شامل همگان می باشد، و اینجا تمامی احتمالات ناس و حساب مورد همین آیه است.

و اکنون که حال غفلت و روی گردانی از حق و حساب را همگانی دانسته، قاعده ای کلی را بیان کرده، مانند "إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ" (۱۰۳:۲) و نظیرش، حال جای این پرسش است، که آیا هر غفلتی اعراض و روی گردانی از حق است! یا اینکه غفلت قصور است و نه تقصیر.

پاسخ این است که اگر غفلت از روی قصور باشد - بگونه ای که حق شناخته نشده باشد - هرگز مورد مذمت هم نیست، و چنین غفلتی اعراض از حق نمی باشد، و حال آنکه اینجا غفلت از برای کل مکلفان مورد مذمت است، و گواه براین حقیقت لفظ «فی» است، که آنان را در ژفای غفلت قرار داده، و چنین غفلتی طبعاً با شناسائی حق - و با وجود آیات درورنی و برونی ربانی - است که تقصیر است و مورد مذمت.

تقصیر هم دارای دو بُعد است، نخست اینکه مکلف از روی تقصیرش از حق و حساب غافل باشد، ولی از آن اعراض نکند، دوم اینکه در ژرفای غفلت از روی تقصیر به سر بُرد، که اینجا نتیجه غفلت اعراض است، چنانکه "فی غفلة" ژرفای آنرا نخست ثابت کرده، و «معرضون» را که نتیجه همین غفلت عمیق می باشد به میان آورده است.

و «اقترب» تنها نزدیکی نیست، بلکه نزدیکی با کوشش و کاوش است، زیرا حسابهای مکلفان - با درجائشان - در بُعد قدرت نافذ ربانی دارای برترین کوشش و کاوش می باشد، و اگر بجای «اقترب»

(قُرب) بود، معنایش این بود که خواه ناخواه - و حتی بدون اراده الهی - حساب آنان نزدیک است، ولی نخست این قرب با اراده الهی است، و در ثانی این اراده، اراده ای نافذ می باشد. این «قُرب» هم زمانی است و هم به معنای قطعیت، زیرا هر آینده ای که قطعی باشد نزدیک است، و بر حَسَبِ احتمالات گذشته کل مراحل قربها از برای کل مکلفان - بویژه انسان که سرآمد آنان است - محقق می باشد.

مَا يَأْتِيهِمْ مِّن ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۚ...۲-

هیچ گونه یادواری تازه ای از پروردگارشان برایشان نمی آید، مگر اینکه آن را به خوبی شنیدند، در حالی که ایشان بازی می کنند. ...۲-

آیه ۲ - این آیه پیامدی بسیار بد برای اینگونه غفلت به میان آورده، که هر گونه یاد واره ربانی برای آنان از پی یکدیگر می آید آنرا می شنوند، ولی به گوش هوش نمی گیرند، زیرا شنیدنشان نیز عادی و خواسته خودشان نیست، که صاحبان وحی در جای جای بر خورد بالین غافلان برای غفلت زدائیشان کلام و حیانی را به سختی و بردباری به گوش آنان می رسانند، ولیکن اینان همچون کودکان بازی می کنند، و غفلت زده از آن در می گذرند.

"ذکر محدث" - چنانکه اینجا و در آیاتی دیگر آمده - خود دلیل است بر اینکه کلام خدا که ذکر ربانی است مانند سایر افعالش محدث و پدیده است.

و اینجا بنیاد این بحث کلامی، که آیا کلام خدا حادث یا قدیم است، ویران می گردد، درست است که کلمات و حیانی ربانی بر مبنای علم ذاتی اوست، و علم ذاتی هم مانند حیات، قدرت و ذاتش وحدت حقیقی و ازلیت دارد، جز آنکه علم خدا در مرحله کلام و ذکر که یادواره مکلفان است علم ذاتی نیست، بلکه از علوم فعلی حق است، که خود مانند سایر افعال ربانی حادث است.

در هر صورت طبیعت اولی مکلفان این بوده و هست که در ژرفای غفلت و اعراض از یاد واره های ربانی، و در برابر پیامهای و حیانی خدا حالت غفلت، اعراض، مسخره، اعتراض ویاوه گوئی داشته اند، چنانکه در آیه (۵) این وحی آخرین را به تهمت "اضغاث احلام" افتراء و یا شعر گرفته، و از پیامبر بزرگوار(صلی الله علیه و آله) آیتی همچون آیت پیشینیان خواسته اند.

لَا هِيَّةَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّخَرَ وَ أَنتُمْ تُبْصِرُونَ ۚ...۲- قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۚ...۴- بَلْ قَالُوا أَضْغَثُ أَحْلَمَ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ

فَلْيَاْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْاَوَّلُونَ... هـ مَا ءَامَنْتَ قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرِيَةٍ اُهْلَكْنَهَا
 اَفْهُمْ يُؤْمِنُونَ... ءـ وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ اِلَّا رِجَالًا نُّوحِي اِلَيْهِمْ فَسَلُّوْا اَهْلَ
 الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ... ۷ـ

حال آنکه دل هایشان (از یاد خدا) رویگردان است. و آنان که ستم کردند پنهانی به نجوا برخاستند: «آیا این (مرد) جز بشری مانند شماست؟ آیا پس سوی سحر می روید در حالی که شما می بینید؟»... ۲ـ (پیامبر) گفت: «پروردگارم (همه گونه) گفتار را در آسمان و زمین می داند، و اوست بسی شنوای بسیار دانا.»... ۴ـ بلکه گفتند: «(این ها) پاره هایی پراکنده از خیالاتی (شوریده) است، بلکه آن را برافته، بلکه او شاعری است. پس همان گونه که پیشینیان [: پیامبران پیشین با نشانه ای ربّانی] فرستاده شدند، باید برای ما (همانند آنها) نشانه ای بیاورد.»... ۵ـ پیش از آنان هیچ مجتمعی - که آن را نابود کردیم - (به آیات ما) ایمان نیاوردند. پس آیا اینان (به نشانه ای ربّانی) ایمان می آورند؟... ۶ـ و پیش از تو جز مردانی را که به آنان وحی کنیم گسیل نداشتیم، و اگر نمی دانسته اید (و نتوانید هم بدانید) پس از یادآوران (کتاب های آسمانی) بپرسید. ... ۷ـ

آیه ۷ - در این آیه گوئی این پیامبر آخرین (صلی الله علیه وآله) راه و روش و بینشش با پیامبران گذشته تفاوت دارد، که حتی اهل کتاب هم نمی خواهند او را بپذیرند، روی همین اصل اینجا به این حقیقت تصریح می کند که ما پیش از تو جز مردانی صاحب وحی نفرستاده ایم، پس از کسانی که اهل ذکر هستند، و به یاد رسالت های پیشین می باشند، همواره بپرسید، که صاحبان وحی همگان، مردانی چون تو بوده اند.

درست است که مورد فعلی سؤال همان رسالتهای رجال پیشین الهی است، ولیکن مورد ویژه سخن آن را از عمومیت نمی اندازد، زیرا اصولاً سؤال، سؤال از دانایان در صورت نادانی است، هر چه باشد و از هر که باشد، بنابراین در مورد نادانسته های اصلی و فرعی بایستی از دانایان شایسته همچنان پرسید، ولی آیا این پرسشها کلیت دارد، بدین معنی که اگر خود بتوانی این نادانی را به دانایی تبدیل کنی که وسایل این دانش در اختیار توست، آیا بازهم باید آن را از دیگران پرسیدی، و توان خود را نادیده انگاری؟ هرگز! زیرا این خود بر خلاف سنت کوشش و کاوش در پی جوئی از حقایق مجهول است، و چنانکه "ان کنتم لا تعلمون" و نه (اِنْ لَا تَعْلَمُوا) بیانگر این حقیقت است، که اگر کینونت و حالت شما شایستگی بدست آوردن مجهولتان بوسیله تفکر و بررسی خودتان در کار نیست، آنگاه جای وجوب پرسش است و در هر حال دانستنیهای شرعی در قله دانشها باید برای مکلفان بدست آید، که اگر دستشان از این دانشها بکلی کوتاه است، بایستی به نیابت از خودشان آنها را از دیگران بپرسند، و اگر دستشان کوتاه نیست، بلکه امکان بدست آوردن این معلومات در اختیارشان هست - بویژه بدون هیچ

حرج و عُسری - در این صورت این مجهولات شایسته پرسش از دیگران نیست، مگر در پرتو شور با شایسگان بمنظور تکامل دست آورده‌هاشان.

بر این مبنا امکان اجتهاد - چه فعلی اش و چه شائیش - در مسائل اصلی یا فرعی شرعی مجالی از برای تقلید باقی نمی گذارد، که اگر در مسأله یا مسائلی شما با توان اجتهاد و استنباط بالفعل روی این مبنا آنها را هنوز بدست نیاورده اید، و وقت هم دارید باید به کوشش و کاوش خستگی ناپذیری برای دست یابی به آنها پردازید، آری، اگر وقت در آستانه تمام شدن است، و مجهول شما فعلاً لازم است که معلوم گردد ناگزیر از تقلیدی شایسته - در توان خود - می باشید.

واصولاً کاری را که انجامش به درستی در امکان انسان می باشد، پرسش و در خواستش از دیگری هرگز شایسته یا بایسته مکلفان نیست، و آیاتی از قبیل "یاایها الانسان إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ" (۸۴: ۶) گواهی روشن بر این حقیقت است، که انسان همواره باید در کوشش و کاوش از گمشده های خود باشد، مگر در صورت عذر که اینجا نیابت و وکالت پذیراست. روی این پایه، اصل در معارف ایمانی اجتهاد است، و در صورت "إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" که عدم امکان عادی آن است - لزوماً - محوّل به تقلید می گردد.

و این اجتهاد خود زدودنی است مستمر، نسبت به تنبلی ها و بی حالی ها، البته مقصود اجتهاد مطلق و اصطلاح اجتهادی نیست، چنانکه در بحث آیه (۱۸) زمر خواهد آمد.

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ... ثُمَّ
صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ...-

و ایشان را جسدهایی که غذا نخورند قرار ندادیم، و (در زندگی دنیا هم) جاودان نبوده اند. ...- سپس وعده (ی خود) را به آنان راست آوردیم، پس آنها و هر که را خواستیم نجات دادیم، و اسراف کنندگان را به هلاکت رساندیم. ...-

آیات ۸ و ۹ - بر خلاف خیال ساده لو حان غافل که نیازهای جسمانی را برای پیامبران منافی بارسالتشان می دانسته اند می فرماید: مالمین پیام آوران را جسدهایی که نیازی به طعام ندارند قرار ندادیم، اینها بشرهایی مانند سایر بشرهایند، جز آنکه خالی از هر گونه شرّ و فساد می باشند. در اینجا قید غذا نخوردن برای اجساد، آنهایی را استثناء می کند که جسد دارند، ولی طعام نمی خورند، مانند فرشتگان که اجسادشان نورانی است، و هرگز نیازی به طعام ندارند، و یا سایر جسدهایی بی جان همچون جمادات که نیازی به خوردن ندارند.

پس "وما کانوا خالدين" تنها حالت خلود گذشته را از آنان سلب کرده، که این گذشته در آینده زمان تکلیف ویژه زندگی دنیوی است، و روی این اصل خلودهای آینده را انکار نمی کند، مانند خلود ابدی همین بزرگواران و پیروانشان در بهشت که پایانی هم ندارد، و یا خلود ابدی جهنمیانی که پایش پایان آتش است، و خلود غیر ابدی برخی از اینان که با عقوبت کامل اعمالشان پیش از خاموش شدن جهنم همچنان خاموش می گردند.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۱۰... ۱۰ وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا ءَاخِرِينَ ۱۱... ۱۱ فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ۱۲... ۱۲ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسْكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْلُونَ ۱۳... ۱۳ قَالُوا يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۱۴... ۱۴ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَمِدِينَ ۱۵... ۱۵ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَعِينٍ ۱۶... ۱۶ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَهَوًا لَا تَتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَعَلِينَ ۱۷... ۱۷ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ۱۸... ۱۸

همانا به راستی کتابی سويتان نازل کردیم که یادِ شما در آن است. آیا پس (از این هم) نمی اندیشید؟ ۱۰... ۱۰ و چه بسیار مجتمعاتی (را) که ستمکار بودند در هم شکستیم، و پس از آنها گروهی دیگر (را) پدید آوردیم. ۱۱... ۱۱ پس چون برخورد شدیدیمان را احساس کردند ناگهان از آن می گریزند. ۱۲... ۱۲ (هان! از آن برخورد) مگریزید و سوی آنچه در آن متنعم شدید و به (سوی) مسکن هایتان بازگردید، شاید شما مورد پرسش قرار گیرید. ۱۳... ۱۳ گفتند: «ای وای بر ما! ما بی گمان ستمگر بوده ایم.» ۱۴... ۱۴ پس خواستشان پیوسته همان بود، تا آنان را درو شدگانی (بی جان و) خاموشان گردانیدیم. ۱۵... ۱۵ و ما آسمان و زمین و آنچه را میان آن دو است بازی کنان نیافریدیم. ۱۶... ۱۶ اگر بر فرض محال بخواهیم بازیچه ای بگیریم، به راستی آن را از پیش خود اختیار می کنیم؛ اگر کننده (ی این کار) بوده ایم. ۱۷... ۱۷ بلکه با (نیروی) حق بر باطل (آسیب و نابودی) می افکنیم، پس بینی اش را به خاک می کشاند، پس ناگهان (هم) آن نابود است. و وای بر شما از آنچه توصیف می کنید. ۱۸... ۱۸

آیه ۱۸ - اینجا چیره گی حق بر باطل و ویران کردن آن و نابودی اش مطرح است، و چرا «بالحق» باآنکه «نقذف» خود متعدی و مفعول گیر است، و دیگر نیازی به حرف تعدیه ندارد؟ پاسخ این است که اینجا «ب» برای تعدیه نیست، بلکه به معنای سببیت است، که پروردگار بوسیله حق همان حق را بر

باطل چیره می کند، و باطل را بکلی نابود می سازد، و این در صورتی است که حق با تمام چهره نورانی اش و باکل حقانیتش نمود کند، و نخست چهره کریه باطل را ناپدید، و سپس آنرا در جا ویران سازد، و این جریان کم بیش در دولت های ربانی مانند: موسی، داود، سلیمان، خاتم الانبیاء و امیرالمؤمنین (علیه صلوات الله) با درجات گوناگون نمودار است، سپس در زمان آخرین در دولت جهانشمول مهدوی (عجل الله تعالی فرجه) صد در صد تحقق خواهد یافت.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ
وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ... ۱۹-

و هر که در آسمان ها و زمین است تنها برای اوست، و کسانی که نزد اویند [به او نزدیکند] از پرستش وی تکبر نمی ورزند، و (هرگز) از آن حسرت نه جویند. ... ۱۹-

آیه ۱۹ - "مَنْ عِنْدَهُ" کسانی را منظور دارد که از مقربان عندالله هستند، زیرا «عند» نسبت به حضرتش نه مکانی است و نه زمانی، و نه وصول کلی معرفتی، بلکه منظور مکانت معرفتی است، بدین معنی که کسانی که نزد خود نیستند، یعنی از اُنَیَّت و اُنَیَّت، خودبینی، خود خواهی و خود راهی و ارسته اند، و به فقر الی الله خویش را آراسته اند، جُز خدا نمی بینند، بجز او را نمی خوانند، جز راه او را نمی پویند، و بجز خشنودی اش نمی جویند، ایشانند که هرگز از پرستش او سرباز نمی زنند، و شبانه روز بدون خستگی تسبیح گویانند، این خود زمینه ای است برای اثبات توحید حقیقی، که خدا هرگز جانشینانی در ربوبیت ندارد.

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ... ۲۰- أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ
يُنشِرُونَ... ۲۱- لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَنَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ
عَمَّا يَصِفُونَ... ۲۲- لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ... ۲۳-

شباروز، بی آنکه سستی ورزند (تنها او را) تنزیه می کنند. ... ۲۰- یا برای خود خدایانی از زمین اختیار کرده اند (که هم) آنان (مردگان را) زنده می کنند؟ ... ۲۱- اگر در آن دو [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی (دیگر) بودند، ناگزیر (این خدایان و زمین و آسمان) تباه می شدند. پس منزّه است خدا، پروردگار عرش (فرماندهی) از آنچه توصیف (ش) می کنند. ... ۲۲- (خدا) از آنچه می کند بازخواست نمی شود، و (حال آنکه) آنان (همگان) بازخواست می شوند. ... ۲۳-

آیات ۲۲ و ۲۳ - آیه (۲۲) بیانگر نیرومندترین براهین بر وحدت ذات الوهیت است، نخست «فیهما» بمعنای ظرف زمان و مکان نیست، زیرا این دو مانند سایر آفریدگان همگی آفریده اویند، بلکه منظور از «فیهما» «سلطه ربوبیت است بر جهان آفرینش».

"آلهة إلا الله" که با «لو» نفی قطعی شده، تعدد الوهیت را بکلی سلب کرده، که که در نتیجه تعدد ربوبیت هم مسلوب است، و ربوبیت الهی هم در انحصار الوهیت است.

«لَفَسَدَتَا» اینجا فساد را نخست در "الهة الا الله" می داند، که در صورت تعدد الهه همینان تباه خواهند بود، و آیا این دو تنها همان آسمان ها و زمین هستند، یا خدایانی دیگر با خدا؟ در صورت اول این اشکال وارد است که تعدد اله در صورتی سراز فساد آسمانها و زمین برون می آورد، که این خدایان در علم، حکمت و ربانیت اختلاف داشته باشند، که هر یک را نظری است، و روی این اصل کار و فعالیت احیاناً مباین با دیگری دارند، که در این مبانیت ها تباهی جهان آفرینش مسلم است، زیرا این خود وحدت الوهیت و تدبیر است که در تمام شئون خلقت ریشه دوانیده و هرگز تضادی در عالم آفرینش به حساب ذوات آفریدگان وجود ندارد. ولی وحدت در علم، قدرت، حیات و حکمت با کثرت ذاتی منافاتی ندارد.

روی این اساس "فَسَدَتَا" در اصل به آن دو "آلهة الا الله" نظر دارد، که اگر بر جهان آفرینش سیطره چند الوهیت در کار باشد، هیچیک از این خدایان هرگز خدا نیستند، در نتیجه جهانی هرگز بوجود نخواهد آمد، و اگر هم بوجود آید به تباهی خواهد کشید، زیرا «الله» خود در ذات و صفاتش مطلق است. و مطلق صد در صد تعدد پذیر نیست، نه تنها در مقام الوهیت بلکه در مقام آفریدگان نیز چنان است، مثلاً اگر از آبهای جهان کل ویژگیهای زمان، مکان، مساحت، عمیق، رنگ، مزه و سایر صفات زائد بر اصل آب بودن را بدر فکرمان جدا کنیم، که تنها آب بماند و نه چیز دیگر، این آب هرگز تعدد ندارد، زیرا تعدد ذات مربوط است به گوناگونی صفات و با صرف نظر از این گوناگون بودن وحدت ذات محفوظ است.

این مثالی برای آفریدگان است، تا چه رسد به آفریدگار جهان که مطلق بودن و وحدت کلی در آفریدگان فرضی محال است، ولی نسبت به خدا حقیقت است.

اکنون اگر دو خدا فرض کنیم، تا چه رسد به بیشتر، جای این پرسش است که آیا این دو خدا زمان و مکان دارند؟ پاسخ در باب الوهیت سلبی است، سپس آیا در صفات ذات همچون علم، قدرت و حیات صد درصد برابرند، و در نتیجه در ذات و صفات ذات وحدت حقیقی دارند، پس تعددی هم در کار نیست، یا آنکه برای اثبات تعدد در این میان این فرض پیش آید که هر یک جهتی دارد که دیگری فاقد آن است و هر دو نیز در جهاتی دیگر مشترکند، که این کمالی دارد و آن ندارد و بعکس، و آیا کمال مطلق است یا نقص؟ در هر دو صورت هر یک از این دو اله دارای نقص هستند، و بنابراین هر دو «لَفَسَدَتَا» در اصل الوهیت فاسد و تباهند، بنابراین هرگز وجود و موجودی در کار نیست، روی این اصل

«فسدتا» در بُعد نخست راجع به "الهة الآلهة" است، و در حاشیه اش راجع به زمین و آسمان، یعنی کل آفرینش نیز محال می باشد، اگر هم بر فرض محال دو یا چند خدای فاسد در الوهیت وجود داشته باشند، نتیجه اصلی فساد در این الوهیت ها فساد و تباهی در کل جهان وجود است.

بنابراین یا اصلاً خدائی وجود ندارد، که در نتیجه هیچ موجودی، چه خالق و چه مخلوق، موجود نیست، یا - چنانکه روشن است - خدائی وجود دارد، و او همان خدای واحد من جمیع الجهات است، که نه همتایی دارد، نه فرعی، نه وکیلی، نه جانشینی و نه نمونه ای، بلکه الوهیت و ربوبیت در کل جهات ویژه اوست، و سایر موجودات همگان آفریدگان اویند.

براین اساس اینجا جای حقیقتی است که آیه (۲۳) بیانگر آن است، که این خدای واحد هرگز در کارهایش مسئول نیست، و دیگران کلاً مسئولند، و مسئولیت هم بمعنای پرسش است، و هم به معنای خطا، پرسش توییخی و نه استفهامی تنها از کسی است که ممکن است قصور یا تقصیری داشته باشد، و این هر دو از خدا - که کلاً در تمامی کمالات مطلق است - محال می باشد، ولی دیگران چون مطلق نیستند، و حتی صاحبان وحی که در بُعد علم غیر وحیانی و قدرت و سایر جهات مطلق نمی باشند، دست کم در موضوعاتی قاصرند، و دیگران در جای جای افکار و فعالیتشان بین قصور و تقصیرند.

روی این اصل تنها سؤالی که از پروردگار جهان جا دارد، سؤال استعلام برای دانستن نادانسته هاست، آنهم در حد مصلحت و امکانش، لیکن سؤال چرا چنین و چنان کردی نسبت به حضرتش هرگز موردی ندارد.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ۖ إِلَهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُّعْرِضُونَ... ۲۴ - وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ... ۲۵ - وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَنَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ... ۲۶ -

یا غیر از او خدایانی برای خود برگرفته اند؟ بگو: «برهانتان را بیاورید.» این است یادآوری هر که با من است، و یادآوری هر که پیش از من بوده است. (نه!) بلکه بیشترشان حق را نمی دانند، پس از آن رویگردانند... ۲۴ - و ما پیش از تو هیچ رسولی نفرستادیم، جز (آنکه) سویش وحی می کنیم: «به راستی هیچ معبودی جز من نیست، پس تنها مرا پرستید.»... ۲۵ - و گفتند: «(خدای) رحمان فرزندی برگرفته.» او منزّه است، بلکه (آنان) بندگانی گرامی شده اند... ۲۶ -

آیه ۲۶ - «ولداً» فرزندان مانند انسان و فرشتگان و جنیان - و کل فرزندان را چه در بعد ولایت یا منزلت - را در بر دارد، و "عباد مکرمون" برای نفی افترای اینکه فرشتگان و یا دیگر معصومان را خدا به فرزندی برگرفته است نخست باید دانست که کرامت یافتن این بندگان شایسته خدا اعم از فرشتگان یا پیامبران انس و جن و یا سایر معصومان که فرزند بودنشان نسبت به حضرتش هرگز سازش ندارد، زیرا بندگان کرامت یافته خدا همان بندگان خدایند، نه فرزندان ذاتی اش که از بندگی اش بروند، و نه فرزند خواندگی شان، زیرا اینهم از عبودیت برون است، و اصولاً فرزند خواندگی یا از نظر نیاز است، که حضرتش هرگز نیاز ندارد، و یا از نظر بزرگداشت و امتیاز دادن آنان بر دیگران است، که اینهم اضافه بر مجاز بودنش در صورتی درست است، که حقیقتش - یعنی فرزند ذاتی بودنشان - برای او ممکن باشد، و در صورت امکان هم این خود بر خلاف کرامت این بزرگواران می باشد، و چنانکه گفتیم کرامت های بندگان در درجات عبودیتشان می باشد، که هر اندازه گامهایی بلندتر در عبودیت خدا بر دارند بندگی آنها نیز افزونتر است.

این "عباد مکرمون" با آیه بعدی چهار ویژگی برای معصومان - که احیاناً فرزندان خدا نامیده شده اند - بیان داشته است؛ نخست «عباد» که رنگ عبودیتشان همچنان پا برجاست، و نه «عبید» که خواه ناخواه بنده و آفریده اویند، بلکه اینان بندگانی متعبدند، دوم کرامت یافتگان، که افزون بر کرامت عبودیتشان خدا نیز به آنان کرامتی بیشتر در عبودیت عنایت فرموده، و چنانکه گذشت "عند ربک" می باشند، که از مقربان ویژه خدایند، و چون این کرامت از نظر ربانی و مطلق است، اینان نیز در میان مکلفان دارای کرامت مطلقه ربانی می باشند، که عبارةً اُخری عصمت است، سوم در هیچ سخنی - چه لفظی و چه معنوی و عملی - بر او پیش نمی جویند، که اینهم مقتضای کرامت عبودیت است، و چهارم اینکه اعمالشان تنها به امر اوست، و چنانکه در آیه (۶۶:۶) در باره فرشتگان آمده، هرگز از دستور خدا سرپیچی نمی کنند، و آنچه مأموریت یافته اند انجام می دهند.

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ ۚ - ۲۷ -

در سخن بر او پیشی نمی گیرند، حال آنکه تنها به دستور او عمل می کنند - ۲۷ -

آیه ۲۷ - اینجا هم عصمت این بزرگوران روشن است، و هم اختیارشان، که اگر کارهایشان در نفی و اثباتشان اختیاری نبود، عصمت و پیشی نگرفتن آنها بر گفته خدا، و عملشان به امر او - که همه اختیاری است - معنایی نداشت، و اصولاً عملی که به وحی و اراده الهی انجام گیرد همچون فکر، علم، و عقیده ای این چنینی کلاً ربانی است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنَ خَشْيَتِهِ
مُشْفِقُونَ ٢٨... ٢٨-

آنچه پیش رویشان و آنچه پشت (سر)شان است می داند، و جز برای کسی که (او) رضایت داد شفاعت نمی کنند، حال آنکه از بیم او با تعظیم (وی) هراسانند. ٢٨... ٢٨-

آیه ٢٨ - و اینجا علم محیط الهی را بعنوان آنچه در برابرشان و پشت سرشان وجود دارد معرفی کرده؛ نخست در برابرشان که شامل حال و آینده آنان است، و پشت سرشان که همه گذشته هاشان را در بر دارد، چه دانسته های آنان و چه مجهولاتشان، سپس پنجمین منزلت در بُعد عصمت و عبودیتشان با این حقیقت نمودار است، که هرگز برای کسی شفاعت و میانجیگری نمی کنند، مگر آنکه مورد رضایت حضرت حق باشد، و این خود مشتمل برد و حقیقت است؛ نخست اثبات مقام شفاعت برای این معصومان، سپس اختصاص همین شفاعت به کسانی که مورد رضایت پروردگارانند، یعنی آنانکه در هر صورت موحدند، موحد زندگی کرده اند، و موحد مُرده اند، و اگر هم گناهی مرتکب شده اند برای خودشان ناخوشایند بوده است، چنانکه در حدیث رضوی است که "من ارتضی" به همین معناست، و در عین حال که این حضرات دارای مقام والای شفاعت می باشند، در آخر کار در برابر حق با کمال احترام و حُبّ هراسناکند، هراسناک از جریان های خودشان، که در عین عصمت می ترسند.

توضیحاً اینکه این هراس نسبت به خودشان هرگز در بُعد عصیان فعلی یا امکان آن نیست، زیرا مقام عصمت ربانی در برخی از بندگان خدا نگهبانی ویژه خداست در زمینه نگهبانی خودشان، بنابراین هرگز خوفی از این دو جریان ندارند، بلکه هراسشان ویژه فقر محض و نا چیزی ایشان در برابر خداست، که اصولاً برای وجود و نمودشان در برابر خدا - در عین عبودیت معصومانه خودشان - بسی شرمنده اند، و نسبت به عباداتی که انجام می دهند نیز در برابر حضرتش خجل اند، گرچه توان بیش از آن را هم ندارند، لیکن هم بر ناتوانیشان و هم ناشایستگی عباداتشان نسبت به حضرتش شرمسارند، و این شرمندگی خود عمق عبودیت است، هم در اصل نمود وجودیشان و هم در عبادتشان.

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌُ مِّنْ دُونِهِ ۖ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي
الظَّالِمِينَ ٢٩... ٢٩-

و هرکس از آنان بگوید: «بی گمان من خدایی غیر از او هستم» پس آن گمراه دور را در دوزخ کفر می کنیم. (آری) سزای ستمکاران را این گونه می دهیم. ٢٩... ٢٩-

آیه ٢٩ - اینجا در عین حال بر فرض محال اگر یکی از ایشان بگوید من خدائی جز خدای حقیقی هستم، جزایش جهنم معرفی شده، و اگر ایشان به هر یک از دو جهت گذشته فرزندان خدا باشند، خود

جانشینان اویند، و شایستگی خدایی را دارند، و یا بالأخره فرزند اگر هم خطایی کند چندان مورد باز خواست پدر نیست، تا چه رسد که به جهنم در آید، و در آیاتی از قبیل (۹۹ و ۱۰۰) همین سوره آمده است که بت پرستان و بت‌هایشان گیرانه های جهنم هستند، و اگر ایشان خدا بودند اهل جهنم هم نبودند.

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ۚ...۳۰-

آیا و کسانی که کافر شدند ندانستند که آسمان ها و زمین هر دو به هم پیوسته بوده اند، پس ما آن دو را از هم جدا ساختیم، و هر چیز زنده ای را از آب نهادیم؟ آیا پس (از این هم) ایمان نمی آورند؟ ۳۰...-

آیه ۳۰ - «واو» در "وَلَمْ يَرَ" عطف است به معطوفی معروف، همچون نگریستن در خود و در آفا جهان بگونه ای کلی، و "الذین کفروا" که در اینجا مورد توبیخ هستند کل کافران تاریخ در مثلث زمان راشامل است، و نه گروهی خاص، مانند کانت، لاپلاس فرانسوی و بُفون آلمانی اختصاص ندارد، بر خلاف خیال غرب زده ای همچون طنطاوی که فرضیه آنان را بر مبنای جدا شدن زمین از خورشید اصلی مسلم دانسته، و این آیه را مربوط به آنان پنداشته، بدین معنی که: آیا اینان نمی دانند که خورشید و زمین به هم پیوست بوده اند، و ما زمین را از خورشید جدا ساختیم، که اینجا بر خلاف موازین ادبی و لغوی این فرضیه ناکام را بر این آیه تحمیل کرده که "لَمْ يَرَوْا" ماضی را به آینده این سه نفر افکنده، "والذین کفروا" را ویژه آنان دانسته، و آسمانها را بمعنای خورشید گرفته، و زمین را هم همین زمین، وانشقا این دو را بمعنای اشتقا گرفته، که انشقا ایندو جدایی از یکدیگر است، ولی اشتقا جدایی یکی از دیگری است، و این انشقا را نیز بمعنای جدا شدن زمین از خورشید گرفته، و به خیال خدمتی والا به قرآن شریف خیانتی بس جاهلانه و رکیک به آن نموده است.

اینجا باید پرسید که چرا این ماضی مضارع شده، و چرا کافران که مثلث تاریخ بویژه گذشتگان را شامل است در انحصار این آیندگان دانسته، و چرا - که آسمانها را بخش نخستینش مشتمل بر میلیاردها کهکشان است - در انحصار خورشید دانسته، که قطره ای است از یکی از اقیانوسهای ستارگان، و چرا گُستستن این دو از یکدیگر را به معنای گُستستن و تولد زمین از خورشید دانسته؟ و حال آنکه - چنانکه در (۷:۱۱) گذشت و در آیات (۹:۴۱-۱۲) به تفصیل خواهد آمد - بعد از این فرضیه از نظر علم هم ثابت شده که بر مبنای آیات فصلت آفرینش زمین پیش از کل آسمانها و ستارگان بوده است.

اینجا آسمانها و زمین عبارت اُخرای کل جهان آفرینش است، که نخست یکرنگ و یکجا بوده اند، چنانکه آیه (۷:۱۱) بیانگر این است، که همان ماده نخستین باشد، و همچنان تامدهای مدیدی پیوند و همسرخ بوده اند، سپس با انفجاری مهیب از یکدیگر جدا شده اند، و در نتیجه این زمین و زمین های دیگر، و گاز آسمانی که سپس تبدیل به آسمانها و کهکشانها و ستارگان گشت بوده است، این فتق و گسستن نخستین است از رتق و پیوستگی نخستین، سپس گشایش آسمان که «دخان» و گازش هفت بخش شد، و تبدیل به میلیاردها کهکشان و ستارگان گردید، و پیش از آن زمین بود که همان ماده نخستین انفجار زمینی تبدیل به هفت زمین شد، و در سومین بار دربهای آبهای آسمانی به روی زمین باندازه کفایتش گشایش یافت، و زمین هم در اثر این آبها گشایشی برای روئیدن نباتات و رشد حیوانات و انسانها یافت، و بالاخره گشایشهایی پس از بستگی هایی از پی یکدیگر برای زمین ها و آسمانها پدید آمد، که هنوز هم بر حسب آیه (۴۷:۵۱) در گسترش اند که: آسمان را با نیروهایی بنا کردیم و پیوسته در حال وسعت دادن آن می باشیم: (نظریه توسعه).

ذیل آیه مورد بحث بیانگر این حقیقت است که همه زندگان از آب آفریده شده اند، و این آب ماده نخستین است، که در سوره هود بنام آب مبدء آفرینش معرفی شده نیست، زیرا آن آب مبدء تمام آفریدگان اعم از زندگان و مردگان است، پس اینجا آبی ویژه است که برای ایجاد و ادامه زندگی زندگان خوانده شده، و این "کل شیء حی" تمامی زندگان را از نباتات، حیوانات، فرشتگان و انسانها در بر دارد، که همگان آفریده شده از همین آب، و استمرار وجودشان نیز از این آب است، گرچه گروهی از آنان از آب نطفه بوجود آمده اند، و گروهی دیگر همچون فرشتگان تولدی ندارند، که نطفه ای در کار باشد، پس از اینجا بدست می آید که همه زندگان بر خواسته و ادامه یافته از آب هستند، گرچه این دو جریان در این میان گوناگون است.

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ۚ — ۰۰۰ — ۳۱ —

و در زمین کوه هایی استوار نهادیم تا مبادا (زمین) آنان [مردمان] را سرنگون سازد، و در آن راه های سرایشب فراخ پدید آوردیم، شاید راه یابند. — ۰۰۰ — ۳۱ —

آیه ۳۱ - "أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ" - که به معنای نگهبانی انسانها از پرتاب شدن آنان است - دلیلی است بر حرکت زمین، و «رواسی» به معنای کوههای بلندی است که سر در آسمان کشیده، و پایه هاشان در اعما زمین استوار است، و در حقیقت سکانی برای این کشتی متحرک در فضای جهان معرفی شده اند، که سر نشینان این کشتی را از غر شدن نجات می دهند.

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ... ۳۲-

و آسمان را سقفی محفوظ (از سقوط و دستبرد شیطان ها) قرار دادیم، در حالی که آنان از نشانه های آن رویگردانند. ... ۳۲-

آیه ۳۲ - اینجا آسمان را سقفی محفوظ دانسته که هم از سقوط و ویران شدن محفوظ است، و هم از شیندن وحی ملاء اعلی برای شیطانها، چنانکه برحسب آیاتی چند این حقیقت نمودار است. محفوظ بودن سقف آسمانی در دو بُعد است: نخست نگهبانی از سقوط کونی کل آسمانها که همچنان فضای ممتد آسمانهای هفت گانه و ستارگانش - و نیز سر نشینانش - کلا از سقوط در جو در امانند، و چنانکه زمین ما نیز در عین حرکات راهوارش از سقوط محفوظ است، این حفظ نخستین می باشد که مربوط به کل جهان خلقت است، سپس حفظ مقام وحی است که بر حسب آیاتی در ملاء اعلی - یعنی بالاترین جایگاه فرشتگان وحی - این وحی ربانی نیز از سقوط محفوظ است، بدین معنا که شیطانهایی که به آن جایگاههای وحی تجاوز کرده و می کنند، تا وحی های ربانی را بشنوند، با نیزه های آتشین پرتاب می شوند، روی این اصل "سقفاً محفوظاً" در بُعد نخست آسمانها و ستارگانشان را در بر دارد، و در بُعد دوم تنها آسمان وحی بر فرشتگان در بالاترین جایگاههای آسمانی است.

اینجا مثلی برای نگهبانی آسمان تصور می شود، که اضافه بر این دو جریان، جریان سقوط سرنشینان کراتی آسمانی است، که اینان نیز همچون آسمان و کراتش از سقوط محفوظند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ... ۳۳-

و اوست آن کس که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است، هر یک در گردشگاهی (فضایی، میان ستارگان) شناورند. ... ۳۳-

آیه ۳۳ - اینجا "کل فی فلک یسبحون" هر یک از شب و روز و خورشید و ماه را شناوری در جاده ای فضائی معین خوانده که خود دلیل است بر حرکت زمین و خورشید و ماه، چنانکه همین تعبیر در سوره (یس) پس از زمین و خورشید و ماه آمده است.

«یسبحون» - که ضمیر جمع ویژه ذوی العقول است - اینجا بجای (یسبحن) - که برای غیر ذوی العقول است - آمده، زیرا گرچه این یادشدگان دارای عقل و کنترل عقلی نیستند، اما حرکت دهنده اینان - در شناوری مستمرشان در این فضای بیکران - آفریننده کل عقول و عاقلان است، روی این جهت از هر عاقلی از عقلا در این حرکت عاقلترند، که تقصیر و قصوری هم در حرکاتشان به اراده رب العالمین ندارند.

این شب و روز و خورشید و ماه انحصاری به شب و روز زمین، و این خورشید و ماه مربوط به زمین ندارد، بلکه «ال» در این چهار مورد برای جنس است، که کل شبها و روزها، خورشیدها و ماههای کل جهان آفرینش را در بر دارد.

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ _..._ ۳۳ _

و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی (در دنیا) قرار ندادیم. آیا اگر تو از دنیا بروی پس (از تو) آنان جاودانند؟ _..._ ۳۳ _

آیه ۳۴ - در این آیه خلود و زنده ماندن رسول الله (صلی الله علیه و آله) را همچون گذشتگان سلب کرده، و بر خلاف رأی عمر بن خطاب که پس از رحلت حضرتش مرگش را انکار می کرد، ابوبکر به منبر رفت و با خواندن این آیه او را تکذیب نمود.

اینجا "فهم الخالدون" گواهی است بر معنای خلود که بی پایانی نیست، بلکه دوامی است در زندگی، و اینجا مقصود عمری بیشتر از برای اینان از عمر رسول خداست، و در جای جای قرآن این حقیقت بادل لغوی و غیره به اثبات رسیده که معنای خلود همین است.

كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالْأَشْرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ _..._ ۳۵ _

هر نفسی [کسی] چشیده‌ی مرگ است. و شما را در حال آزمون با بد و نیک بسی گیرودار می کنیم، و تنها سوی ما بازگردانیده می شوید. _..._ ۳۵ _

آیه ۳۵ - در این آیه چشیدن مرگ برای هر نفسی مقرر گشته، و آیا ذات اقدس حق هم که احیاناً از خود تعبیر به نفس کرده، مانند "يحذركم الله نفسه" (۳:۲۸) و "ولا اعلم ما في نفسك" (۵:۱۱۶) نیز مشمول این مرگ کلی است.

پاسخ این است که اولاً خدا بر حسب ادله عقلی و نصوص آیاتی چند هرگز مُردنی نیست، و ثانیاً نفس مضاف بانفس غیر مضاف متفاوت است، نفس مضاف به معنای خود است، و چنانکه دیگران خود ند، خدا نیز خود است، گرچه احیاناً این مضاف به معنای دو گانگی آمده، که مقصود از نفسک مثلاً روح انسان یا نفس اماره انسان و یاسایر جهاتش می باشد، ولیکن در ذات خدا هیچگونه دوئیت و ترکیبی وجود ندارد تا «نفسک» به معنای دومین باشد، بلکه همان معنای نخست که (خودت) و (خودش) است می باشد، ولیکن نفس مفرد و غیر مضاف کل جانداران از آفریدگان را در بر دارد، و هیچگاه این نفس مفرد نسبت به خدا استعمال نه شده است.

اینجا چشیدن مرگ برای تمامی زندگان آفریده شده حقیقتی استثناء ناپذیر معرفی شده، بالاین تفاوت که گروهی دارای چندین مرگ هستند؛ از دنیا به برزخ، از برزخ به رجعت، از رجعت مجدداً به

برزخ و سپس به قیامت، و در قیامت نیز جهنمیانی که استحقاق بهشت ندارند کلاً می میرند، ولی گروهی ویژه برحسب آیه "إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ" (۶۸:۳۹) انتقالشان از برزخ به قیامت با مرگ نیست، ولی شامل مرگهای سایرین نیز هست، بجز مرگ جهنمی که از آن مبرا هستند، و گروهی از بهشتیان هستند که رجعت هم نمی کنند، پس مرگ پس از رجعت را نیز ندارند.

اصولاً چهار جریان در انتظار کل زندگان می باشد، که به ترتیب زنده شدن نخستین، مرگ، صعقه و بیهوشی، و در آخر کار صعقه دوم که عامل زنده کردن برای قیامت است، و باید دید که آیا مرگ و صعقه برای همگان یکجا خواهد بود "إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ" یا آنکه مرگ پیش از صعقه است؟ شاید پاسخ این باشد که چون مرگ فروتر و صعقه فراتر است، در دو زمان تحقق می یابند؛ نخست مرگ همه زندگان است، که از جمله آنان فرشتگان می باشند، سپس صعقه و بیهوشی است که "إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ" از آن مستثنا هستند، اکنون اگر فرشتگان نیز مشمول این استثناء هستند، همانند دیگر ویژگیان بیهوشی شامل حالشان نخواهد بود، ولی مشمول "کل نفس ذائقة الموت" هستند، چون مرگ بیهوشی تفاوت دارد، و کسانی که در قیامة الاماته هنوز نمرده اند نخست می میرند، و سپس به فاصله ای کم یا زیاد مشمول صعقه و بیهوشی می شوند.

از آیاتی چون "ومن وراء هم برزخ" الی یوم یبعثون" (۲۳:۱۰۰) نیز چنان می نماید که نخست مرگ شامل همگان می گردد، و سپس جریانی فراتر که بیهوشی است گریبانگیرشان می شود.

مرگ به خودی خود که جدائی روح از بدن است، مقتضی این حقیقت کلی است که همگان حتی فرشتگان دو بُعدی هستند که دارای روح و بدن می باشند، زیرا روح به تنهایی برایش مرگ متصور نیست، چون مرگ به معنای جدائی بخش زنده زندگان از بخش مرده آنان است، که زنده همان روح و مرده همان بدنشان می باشد، ولی صعقه می تواند به تنهایی گریبانگیر روح شود که روح چه داخل بدن و چه بیرون از آن بیهوش گردد، و "إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ" چون صعقه ندارند، و تنها مرگ شامل حال تمامی آنان می شود، ناگزیر همه دارای دو بُعد روح و بدن هستند، البته بدنهای گوناگون اند: مانند بدن دینوی، برزخی، و بدنی هم برای فرشتگان که نمی دانیم چگونه است.

بنا براین «کُم» در «نبلوکم» و «انتُم» در «ترجعون» شامل کل این نفوس است، که بازشت و زیبا، یا مناسبتها و تناسبهای گوناگون مورد آزمون می باشند، چه معصومان و عادلان و چه دیگران.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا أَهْذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ
وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ...^{۳۶} خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأَوْزِيكُمْ
ءَايَتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ...^{۳۷}

و هنگامی که تو را - کسانی که کافر شدند - بنگرند، جز (به) مسخره ات بر نگیرند. (گویند): «آیا این همان کس است که خدایاتان را (به بدی) یاد می کند؟» حال آنکه آنان خودشان، به خدای رحمان کافرنند. ...^{۳۶} انسان از شتابی آفریده شده است. به زودی آیاتم را به شما نشان می دهم، پس بر من (در نشانگری این آیات و عذاب) شتاب نمی کنید. ...^{۳۷}

آیه ۳۷ - «عَجَلٌ» که مصدر و به معنای شتاب است، آفرینش کل انسانها را به همین حالت در برگرفته، چه انسان نخستین که با کلمه «كُنْ» شتابان آفریده شده، و چه سایر انسانها که آغاز خلقتشان همان منی هاشان است که به شتاب از هر دوی زن و مرد در یک جا جهیده و با هم آمیخته می گردند، و این شتاب به حدی است که بجای عاجل که اسم فاعل است «عَجَلٌ» آمده که مصدر است، و گوئی این جریان خود یک شتاب است و نه تنها شتاب دار، و به همین جهت خمیر مایه و سرشت انسان شتابزدگی است، درست است که عجله در خیر به از خیر بی عجله است، و عجله در شر بدتر از شر بی عجله است ولی در هر صورت این عجله تکوینی همگانی است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ...^{۳۸}

و می گویند: «اگر راست می گوئید، این وعده (ی قیامت) کی خواهد بود؟» ...^{۳۸}

آیه ۳۸ - این پرسش که اگر راستگو بوده اید بگوئید که وعده رستاخیز کی است، سخنی بسیار نامربوط است، زیرا صد وعده هرگز ملازمی بادنستن زمان آن ندارد، و گهگاهی است که دانستن زمان وعده هرگز دارایی مصلحت نیست، مانند زمینه های آزمایش که بالاترینش آزمایش در انتظار رستاخیز است، چنانکه برحسب آیه (۴۰) این هنگامه ناگهان گریبان همگان را می گیرد.

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِ النَّارِ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ...^{۳۹}

کاش آنان که کافر شده اند آن هنگام (و هنگامه) را می دانستند، که اینان آتش را نه از چهره هاشان و نه از پشت هاشان باز نمی دارند، و نه ایشان یاری می شوند. ...^{۳۹}

آیه ۳۹ - «وجوههم» توجهات و اتجاهات ناری، و «ظهورهم» هم اعتمادهای ناری است که کل توجهات و اعتمادات آتشین را در بر دارد.

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ... ٢٠ - وَ لَقَدْ اسْتَهْزَىٰ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاجًّا بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ... ٢١ -

بلکه (آتش) ناگهان به آنان در می رسد؛ پس ایشان را بهت زده می کند؛ پس نه می توانند آن را از خود برگردانند، و نه آنان مهلت داده می شوند. ٢٠ - و بی گمان پیامبرانی پس از تو (نیز) همانا ریشخند شدند. پس کسانی که آنان را مسخره می کردند، آنچه که آن را به ریشخند می گرفتند. بحق گریبان شان را گرفت. ٢١ -

آیه ٢١ - از جمله استهزاهای منحرفان نسبت به پیمبران پیشین نسبت های ناروایی است که کتاب های تورات و ملحقاتش به این بزرگواران داده.^{٢٨}

٢٨ در (اعداد ١٢، ٢٠ و ٢٧، ٢٠) صریحاً به موسی و هارون نسبت داده است که: «بخدا ایمان نیاورده و از امرش تخلف نموده و او را در حضور بنی اسرائیل تقدیس و تجلیل نکردند!»

عجائب حالات انبیای، تورات در تبلیغ رسالت

تورات اضافه بر انحرافات که به انبیای خدا نسبت می دهد، در تبلیغ رسالت نیز مأموریت هایی برای آنان ذکر کرده که به نادانترین و رذلتزین افراد عادی هم نمی توان نسبت داد در (اشعیاء ١: ٢٠-٤) گوید: «خدا اشعیای پیمبر را امر نمود که سه سال در میان مردم پا برهنه و عریان گردش کند، تا برای مردم مصر و حبش حجت الهی بوده، و به آنان بگوید، با همین رسوائی پادشاه آشور اسیران مصر را روانه خواهد کرد».

و در حزقیال گوید: «خدا پیمبر خود حزقیال را امر نمود که نان خود را با فضله انسان طبخ نموده در جلوی چشم بنی اسرائیل بخورد؛ تا بدانند که آنها نیز نان خود را بدین منوال خواهند خورد، حزقیال پس از چندی بسوی خدا تضرع کرده گفت: من از کودکی تاکنون اشیاء پلید و ناپاک نخورده ام، آنگاه خدا فرمود بجای فضله انسان فضله گاو بمصرف رسان (حزقیال ١٢: ٤-١٦) و برای اینکه به اهالی اورشلیم وانمود سازد که: ثلث آنان از گرسنگی خواهند مرد، و ثلث آنها با شمشیر قطعه قطعه شده، و بقیه طعمه آتش خواهند شد حزقیال را دستور داد تیغ دلاکی بگیرد و تمامی سر و ریش خود را بترشد آنگاه ثلث آنرا بر باد دهد و ثلث آن را با تیغ ریز ریز نموده و بقیه را در میان شهر بآتش بسوزد (حزقیال ٥: ١-٥)»

و به هوشع پیمبر فرمود چون زمین زنا کرد، تو نیز روانه شده برای خویش زن زانیه و اولاد زناکار اختیار کن (هوشع ١: ٢)

و همانگونه که خدا بنی اسرائیل را در حالیکه بخدایان غیر روی آور شده اند دوست می دارد تو نیز زن زانیه ای را که محبوبه رفیق تو باشد دوست بدار (هوشع ٣: ١)

شراب و عهدین

حضرت مسیح شراب می سازد؟!

از جمله موارد تحریف عهدین موضوع تجویز میگساری و استعمال و ساختن نوشابه های الکلی است که قرآن آنرا عمل شیطان و موجب افروختن آتش کینه و گناهی بس بزرگ شمرده است.

و با این وصف علمای یهودیت و نصرانیت برای تحلیل این ماده فساد، آیاتی بعنوان تجویز آن در کتب مقدسه پیمبران افزوده اند، و حتی جرأت نموده و استعمال آنرا بانبیاء بزرگ خدا نیز نسبت داده اند.

از جمله نخستین معجزه حضرت مسیح را که موجب گرویدن حواریین به آن حضرت شده شراب کردن آب معرفی نموده اند.

چنانکه در (یوحنا ٢: ١-١١) گوید: (١) در روز سوم در قنای جلیل سوری واقع شد و مادر عیسی در آنجا بود (٢) و هم عیسی و شاگردانش را در آن عیش خوانده بودند (٣) و چونکه شراب کم شد مادر عیسی وی را گفت که شراب ندارند (٤) و عیسی به او گفت که ای زن مرا با تو چکار است هنوز وقت من نرسیده است (٥) و مادرش بخادمان گفت هر چه بشما بفرماید عمل نمایند (٦) و در آن خانه شش کوزه سنگی بود که برای طهارت یهودیان گذارده بودند هر یک از آن کوزه ها دو سه من می گرفت (٧) و عیسی آنها را گفت که کوزه ها را از آب پر کنید پس آن کوزه ها را از آب مملو کردند (٨) و به ایشان گفت که

حالا قدری از این آب بردارید بنزد میر مجلس برید پس بردند و چون میر مجلس آن آب را که شراب شده بود چشید خود ندانست که شراب از کجا آمده مگر خادمان که آب را برداشته بودند دانستند پس آن میر مجلس داماد را مخاطب ساخته (۱۰) و به او گفت که همه مردم شراب خوب را اول حاضر می سازند و بعد از آنکه بسیار خورده باشند بد را لیکن تو شراب خوب را تا حال نگهداشتی (۱۱) این معجزه نخستین معجزه ای بود که عیسی در قانای جلیل نمود و جلال خود را جلوه داد و شاگردانش او ایمان آوردند.

کار شیطان معجزه پیمبران می شود؟!!

هیچ عقلی می پذیرد؟ هیچ خردمندی می پسندد؟ که پیمبران الهی، یعنی: رهبران عقل بشر، و روشن کنندگان ضمیر و خرد انسان، نخستین معجزه و برهان نبوتشان ساختن مایه ای باشد که تارک کننده عقل و موجب اختلال حواس و کشتن روح انسانی و حیات معنویست.

آیا ممکن است کار شیطان (شرابسازی) از جمله معجزات پیمبران قرار گیرد؟ و شناساننده رجال آسمانی کار اهریمنی باشد؟

چرا عیسای پیمبر برای نخستین بار که بمنظور اثبات نبوت خود اعجاز کرد شش خمره شراب را بنفس روح القدسی تبدیل به آب نمود؛ تا اضافه بر اعجاز میهمانانرا از میگساری و اختلال عقل نجات بخشد، و عقول آنان را برای پذیرفتن آئین مقدس خود از تاریکی و جنون سکر نگهدارد؟

تورات و انجیل و میگساری انبیا!!

نوح(علیه السلام)

در تکوین (۲۰:۹-۲۴) بحضرت نوح نسبت شرابخواری داده گوید:

(۲۰) و نوح آغاز فلاحیت زمین کرده تاکستانی غرس کرد (۲۱) و از شراب خورده مست شد در میان چادرش بی ستر بود (۲۲) و حام پدر کنعان برهنگی پدرش را دید و به دو برادرش در بیرون خبر داد (۲۳) و سام و یافث بالاپوشی گرفته بر دوش هر دوی خود گذاشته و بعقب رفته برهنگی پدر خودشان را ندیدند (۲۴) و نوح از سکر خود بیدار شد و آنچه پسر کوچکش به او کرده بود فهمید.

لوط(علیه السلام)

کتاب المقدس از طرفی لوط را عادل (نامه پطرس ۲: ۸۷) و پیمبر الهی و مورد نزول فرشتگان خوانده (تثنیه ۹: ۲ و مرور ۸: ۸۳) و از طرفی دیگر مقام نبوت و عدالت آن حضرت را به: میگساری و زنا با دخترانش لکه دار نموده گوید: «بهنگامیکه لوط در مغاره با دو دخترش خلوت کرده بود، هر يك از آنها بنوبه شبی بوی شراب نوشانیده و در حالتی مست و لایعقل بود با وی همبستر شدند دختر بزرگ از پدر پسری زانید و نامش را موآب نهاد، که رئیس دودمان موآبیان شد و دختر کوچک نیز پسری به نام بن عمی زانید که سر سلسله بن عمون است (تکوین ۱۹: ۳۸-۳۰)»

سبحان الله، معاذالله، نستجیر بالله: آیا می توان پذیرفت، پیمبرانی که برای هدایت و منور ساختن عقلا آمدند، روح و خرد منور خویش را با میگساری تاریک، و دست به اعمال بیشرمانه ای زنند که زلترین مردم ناپاک هم از آن دوری می کنند؟! با آنکه می توان گمان برد شرابخواری در ادیان گذشته جائز بود؟ آیا ماده فساد که بتصدیق قرآن و کتب پیمبران عمل شیطان و زائل کننده روح انسانی است، ممکن است در شریعت الهی آنهم برای رجال وحی جائز باشد؟ آیا شایسته است تجویز عمل شیطان را بمقام وحی نسبت داد، و ویران کنندگان بنیان شیطنیت و شرارت را به اعمال زشت و اهریمنی متهم ساخت؟ و در (خروج ۲۹: ۳۶-۴۰) دستوراتی برای كفاره گناهان و قربانی بره و گوسفند برای خدا داده و در آیه (۴۰) گوید: و برای يك بره ده يك از آرد سرشته شده بیک هین روغن حل شده و بجهت هدیه نوشیدنی يك ربع هین از شراب برسان. و در (اعداد ۵: ۱۵) گوید: و جهت هدیه ریختنی يك ربع هین شراب بر قربانی سوختنی و یا ذبیحه دیگر جهت يك بره نما. و در (لاویان ۱۳: ۲۳) راجع به هدیه ریختنی برای خدا گوید: و هدیه ریختنی آن چهار يك از شراب خواهد بود. جای بسی تعجب است! کار وقاحت نسبت میگساری را بجایی رسانیده که گوئی خدا را نیز شرابخوار خوانده که بفرمان او قربانی و هدیه ریختنی باید مزوج باشراب گردد تا قبول درگاهش قرار گیرد.

و حتی در فصل ۲۹ اعداد بیش از ده مرتبه در مورد این هدیه ریختنی که برای خدا تقدیم می شود تأکید شده.

عجب خدای میگسار و معتادی است که بندگان را مکرراً به هدیه مزوج امر می کند! شایسته خدای میگسار همین است، که پیمبرانی می خواره و بی ایمان فرو فرستد تا به گمراهی بندگان بیافزاید!

و در (اشمونیل ۱۸: ۶-۱۹) داود پیمبر را تقسیم کننده شراب معرفی کرده گوید (۱۸) و هنگامی که داود قربانی های سلامتی را تقرب نموده بود، قوم را باسم خداوند لشکرها برکت داد (۱۹) و بتمامی قوم و همگی جماعت اسرائیل از مرد و زن به هر يك يك قرصه نان و يك پارچه گوشت و يك شیشه شراب تقسیم کرد.

آیا داود پیمبر خدا، بنام خدا شیشه شراب میان امت خود پخش می کند؟ تا آنکه عقل آنان را زائل و از صلاحیت پذیرفتن شریعت الهی - که نخستین شرطش عقل است - محروم سازد؟

قُلْ مَنْ يَكْلُوكُمْ بَالِئِلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ
مُعْرِضُونَ... ۲۲_... أَمْ لَهُمْ ءَالِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ
وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ... ۲۳_... بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَءَابَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ
الْعُمْرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ... ۲۴_...

بگو: «چه کسی شما را در شب و روز از (عذاب خدای) رحمان نگهدارانی پایدار می کند؟» بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند. ۲۲_... یا برای آنان خدایانی (غیر از ما) هستند که ایشان را از گزندمان حمایت می کنند؟ (آنان) نه توان یاری خودشان را دارند و نه از جانب ما همراهی می شوند. ۲۳_... بلکه اینان و پدرانشان را (از نعمت هایی) برخوردار کردیم، تا عمرشان برزیانشان به درازا کشید. پس آیا نمی بینند که ما زمین را می آیینم [: درمی گیریم،] در حالی که آن را از اطرافش فرومی کاهیم؟ پس آیا آنان پیروزمندانند؟ ۲۴_...

آیه ۴۴ - اینجا زمین تنها ماده زمینی نیست، بلکه آباد کنندگان تکلیفی زمین نیز مقصودند، و خدا چنانکه از اطراف زمین می کاهد، و کاستی هایی در آن بر حسب انفجارات، سیلها، زلزله ها و بالاخره پوسته اُذن پدید می آورد، همچنان رهبران ربّانی نیز رو به کاهش می روند، نخست کل معصومان که بجز حضرت ولی امر(صلی الله علیه وآله) از زمین تکلیف رخت بر بسته اند، سپس شرع مداران شایسته که همیشه بیش از پیش رو به نقصان می گذارند، یا نقصان وجودیشان و یا نقصان شرع مداریشان، و

و در (اشمونیل ۱: ۱۶) گوید: مشک شرابی برای داوود بعنوان هدیه فرستاده شد.
و در فصل ۱۱ آیه ۱۳ گوید: اوریاه بنا به دعوت داود در حضور آن حضرت شراب خورده مست شد.
و در (لوقا ۳۳-۳۴) حضرت مسیح را معتاد به میگساری خوانده و حضرت یحیی را بر خلاف وی تارك این عمل شیطانی معرفی کرده گوید (۳۳) زیرا که یحیی غسل دهنده آمده است که نه نان می خورد و نه شراب می آشامد، شما گوئید که دیو دارد (۳۴) و فرزند انسان (مسیح) که آمده است خورنده نان و آشامنده شراب گوئیدش مرد اکول می پرست و هواخواه باج و گناهکاران...
در این دو آیه خدا از بنی اسرائیل گله میکند که من با چه ساز اینان رفتار کنم، اگر پیمبر شرابخوار فرستم مانند عیسی گوئید پرخور است و میگسار، و اگر پیمبری مانند یحیی که نه نان می خورد و نه شراب می آشامد گوئید دیوانه است.
و در (تثنیه ۱۲: ۱۸-۱۷) گوید: (۱۷) برای تو جایز نیست ده یگ گندم و می و زیتون را در خانه ات بخوری (۱۸) بلکه لازم است آنها را در جایی که مورد توجه و اختیار خداست بمصرف رسانی.
نتیجه آنکه: خمر باندازه ای در شریعت تورات عظمت دارد! که حتماً آنرا باید در مکان مقدس و عبادتگاه که مورد توجه خدا است آشامید!

اینها قسمتی از آیات کتب عهد عتیق و جدید بود که ظهور و صراحت در حلیت شرب خمر داشته، و حتی آنرا بقدری محترم و بزرگ شمرده، که نخستین معجزه عیسی و برهان صدّ آن حضرت بشمار آورده و داود را تقسیم کننده شراب و نوح را میگسار و لوط را شرابخوار و زناکار، و عیسی را معتاد به شرب خمر وانمود ساخته.
و خدای توریّه این ماده فساد را مکرراً برای هدیه و تقریب به پیشگاه خود انتخاب نموده و حتی مکان آشامیدن آنرا در مسجد معین نموده است.

و همین کتب مقدسه که با این افزوده ها و تهمتهای ناروا از قدس و طهارت بیرون رفته اند، در مواردی دیگر با کمال صراحت راجع به حرمت این ماده فساد و عقل کش بیاناتی نموده و در حدود پانزده آیه آنرا موجب بزرگترین انحرافات و علت العلل بدبختی شمرده و جزایش را سنگسار است معرفی کرده است.
(بشارت عهدین تالیف مؤلف از صفحه ۷۱ تا ۱۸۱).

در هر دو صورت إبتلای مکلفان بیش از پیش می گردد، چنانکه آیه (۵۰:۴) به وجهی عمومی شامل این جریان است.

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ... ۴۵-

بگو: «من شما را فقط به وسیلهی (این) وحی هشدار می دهم.» و کَران - هنگامی که هشدار داده شوند - نمی شنوند. ... ۴۵-

آیه ۴۵ - «انما» دعوت رسالتی را - که نخست انذار و ترساندن از عاقبت زشتی ها و زشت کاری هاست - در انحصار وحی قرآنی می داند، روی این اصل روایات و نظراتی که پیامبر را أحياناً مشرّع دانسته اند، که بدون وحی در تشریع بعضی احکام مجاز باشد، برخلاف این آیه و آیاتی همانند است، مانند "ماينطق عن لهوى إن هو إلاّ وحى يوحى" (۵۳:۵) که «ينطق» تمامی ابزار بیان حقایق را چه لفظاً، چه عملاً چه تقریراً در انحصار وحی دانسته است "و لا یشرک فی حکمه أحدًا" (۱۸:۲۶) هم که در حکم الهی - تکوینی و تشریعی - احدى را با خود شریک نمی گرداند، که امکان هم ندارد، زیرا حکم ربانی در انحصار حضرت رب است.

وَلَدِن مَسْتَتِهِمْ نَفْحَةً مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولَنَّ يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ... ۴۶-
وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ... ۴۷-

و اگر وزشی از (باد) عذاب پروردگارت به آنان در رسد، آنان بی چون و بی گمان گویند: «ای وای بر ما! (که) همواره ستمکاران بوده ایم.» ... ۴۶- و ترازوهای قسط (عادلانه و فاضلانه) را در روز رستاخیز می نهیم. پس هیچ کس (هرگز) چیزی ستم نبیند، و اگر (هم کار و کرداری) هموزن دانهی خردلی باشد (هم) آن را می آوریم. و در حسابگری ما کفایت است. ... ۴۷-

آیه ۴۷ - «القسط» که عدالت و فوِ عدالت است، در عین مفرد بودنش خود بدلی است از «الموازن» و یا آنکه توصیفی است برای آن، و در هر صورت تنها قسط است که کل میزانها و سنجش های احوال و اعمال را در بر دارد، شخص و اشخاص میزان نیستند، مگر آنان که مطلق قسط در سراسر وجودشان بگونه ای مطلق وجود دارد، مانند حضرت اقدس محمد و محمدیین (صلواؤه الله علیهم اجمعین).

در آیه (۷:۷) که وزن بعنوان کل حق معرفی شده، حق همان قسط است و وزن هم همان موازن، چنانکه "فمن ثقلت موازينه" در همین آیه بیانگر این حقیقت است، وزن و موازن هم دارای دو بعد است؛ نخست مورد سنجش و میزان اعمال، و در ثانی خود اعمال، که اگر شایسته است دارای وزن می باشد، و اگر ناسایسته است کُلا بی وزن است، و گروهی هم میانگین این دو جریاند، که در بخشهایی

وزن دارند، و در بخشهایی دیگر بی وزنند، و چه زیبا در خبری از حضرت صاد(علیه السلام) آمده که "الموازن هی موازن الانسانیة" میزانها و سنگینی ها همان گرانسنگی های انسانیت است که طبعاً بر مبنای وحی می باشد، و در هر صورت این وزنها را با آن وزن قسط وحق مطلق می سنجند.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَآءً وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ _..._ ۴۸ _

به راستی و درستی، ما به موسی و هارون فرقان [: جداسازی حق را از باطل] و روشنایی و یادواره ای برای پرهیزگاران دادیم. _..._ ۴۸ _

آیه ۴۸ - «الفرقان» به معنای جدا کننده بین حق و باطل در بُعد شناساندن هر دو است، که این خود در تمامی پیامبران الهی نشانه های ربانی رسالت هاشان می باشد، و نه کتابهای وحی آنان، و این تنها شریعت قرآن است که فرقان و شریعت به پیوند یکدیگر و در آن جمع هستند، و مقتضای خلود شریعت هم همین است، و پس از فرقان که اینجا معجزه رسالتی موسی(علیه السلام) است، ضیاء خود حضرتش و ذکر تورات است، و اگر پیامبر آخرین نیز مانند سایر پیامبران نشانه های رسالتش تنها بصری و حسی بود، پس از رحلتش نشانه نبوتش نیز رحلت می کرد، روی این اصل قرآن خود فرقان و بهترین نور و برهان و تبیان بصیرتی است هم برای اثبات رسالت آورنده اش، و هم برای راهنمایی کل مکلفان تا آخرین زمان تکلیف.

در آیه (۲:۵۳) شریعت موسی را دو گونه ذکر کرده، که "الکتاب و الفرقان" است، ولی در آیاتی دیگر مانند (۴/۳) و (۲۵:۱) فرقان را به معنای خود قرآن آورده است.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ _..._ ۴۹ _

(همان) کسانی که از پروردگارشان (که پنهان است) در پنهان می هراسند، حال آنکه از (آن) ساعت - از روی عظمتش - هراسناکند. _..._ ۴۹ _

آیه ۴۹ - «بالغیب» هر دوی خشیت ورب را فراگیر است، که هم در پنهانی دیگران از خدا هراس دارند، و هم در کل چه پنهان و چه آشکار از خدای پنهان می هراسند.

وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ _..._ ۵۰ _

و این (کتاب) یادواره ای مبارک است (که) آن را نازل کردیم. آیا پس (همین) شما، همان را انکار می کنید؟ _..._ ۵۰ _

آیه ۵۰ - "و هذا ذکر مبارک" قرآن را مجموعه ای از مثلث: فرقان و ذکر و ضیاء، دانسته که دارای مقام «مبارک» جمع الجمع است، و برکت هم مجموعه ای از خیرات است که در قرآن گرد آمده.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا إِبْرَهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ _..._ ۵۱ _

و به راستی و درستی، از پیش به ابراهیم رشدش (و رشادتش) را دادیم، حال آنکه ما به (شایستگی) او بسی دانا بوده ایم. _..._۵۱_

آیه ۵۱ - این آیه دلیل است بر رشد ویژه ربانی ابراهیم قبل از دعوت رسالتی اش، که این نه تنها رشد همگانی فطری و عقلی، آنهم در زمان تکلیف است، بلکه رشدی ویژه از آغاز کودکی او می باشد، که خود آمادگی برای رشد رسالتی است.

آیه (۵۲) تا (۷۲) گزارشی از جریان دعوت ابراهیمی از آغاز تا انجامش می باشد، که در جای جای قرآن بگونه هایی مختلف آمده است.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاقُونَ _..._۵۲_

چون که به پدر (تربیتی)ش و قومش گفت: «این مجسمه هایی که شما با تعظیم (به آنها) دل داده و ملازم آنها شده اید چیستند؟» _..._۵۲_

آیه ۵۲ - «إِذْ» به معنای هر دوی زمان و علت رشد و رشادت اوست، و "بماحیتح" که همان آزارست هرگز پدر ابراهیم نیست، چنانکه در جاهای مناسب تر و مفصلتر باز گو شده است.

و اینجا «تماثیل» که مجسمه هایی از انسانها و یا حیواناتی می باشد، خود مصداقِ اعلی و اَجَلای تماثیل است، و شاید هرگز مجسمه درختان را در بر نگیرد، چون خود درختان وجود دارند، و دیگر برای پرستش آنها نیازی به مجسمه هایشان نیست، چنانکه در حیوانات هم با تفاوتی اندک اینگونه است، روی این اصل تماثیل در انحصار مجسمه های انسانهایی ویژه است، و یا مجسمه خیالی بعضی از فرشتگان، به همین جهت در آیه "يَعْمَلُونَ لَه مِآثِئًا مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ" (۳۴:۱۳) درباره سلیمان همین حقیقت روشن است، که جنیان به خواست سلیمان مجسمه هایی از انسانهایی بزرگوار می ساخته اند و در شریعت قرآن نیز این خواست سلیمانی هرگز نسخ نشده است، و روایاتی هم که ساختن مجسمه ها را حرام دانسته، یا نظر به تمثالهایی همچون تمثال های آذری داشته که مورد پرستش مشرکان بوده است، و یا آنکه قابل پذیرش نیست.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عِبَادِينَ _..._۵۳_ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي

ضَلَالٍ مُبِينٍ _..._۵۴_ قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّعِينِينَ _..._۵۵_ قَالَ بَلْ

رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذِكْمٍ مِّنَ

الشَّاهِدِينَ _..._۵۶_

گفتند: «پدران خود را پرستندگان آنها یافتیم.» _..._۵۳_ گفت: «همواره شما و پدرانتان - بی گمان - در گمراهی آشکارگری بوده اید.» _..._۵۴_ گفتند: «آیا حق را برای ما آورده ای. یا تو از

بازی کنندگانی؟» ... هـ گفت: «(نه) بلکه پروردگارتان، پروردگار آسمان ها و زمین است. (همان) کسی که آنها را با فطرت توحیدی پدید آورده و من بر این (حقیقت) از گواهانم.» ... هـ - آیه ۵۶ - «فطرهن» اینجا به معنای فطرت توحیدی است، چنانکه آیاتی مانند (۷۱:۸) بیانگر این حقیقت است.

و تَاللّٰهِ لَا كَيْدَ اَصْنَمَكُمْ بَعْدَ اَنْ تَوَلَّوْا مُدْبِرِينَ ... هـ

«و سوگند به خدا، پس از آنکه در حال پشت نمودن برفتید، همانا بی گمان در کار بتاننان کید و مکرى (بحق) خواهم کرد.» ... هـ

آیه ۵۷ - در این آیه پس از آیاتی چند که بت پرستی و بُتان را محکوم فرموده، در جمع بت پرستانی، صریحاً بتهایشان را تهدید کرده، که پس از پشت کردن از شهرتان من خودم به تنهایی همه آنها را در هم خواهم شکست.

سپس در آیاتی چند جریان شکستن بتها و برخورد بت پرستان با ابراهیم(علیه السلام) گزارش شده، و در آیه (۶۳) پاسخ ابراهیم(علیه السلام) این است که اگر اینان سخن می گویند بت بزرگ که تبر بر گردن دارد همه آنان را شکسته، و این سخن هرگز دروغ نیست، چون این نسبت به بت بزرگ مربوط به دو جریان است؛ ۱- از آنها بپرسید و ۲- اگر سخن می گویند، که نه از آنان پرسیدند، و نه آنها توانایی سخن گفتن داشتند، روی این اصل آن نسبت هم منفی خواهد بود.

نظر ابراهیم(علیه السلام) در اینجا عینیت دادن به برهان مکرر حقانیتش بود، که در نتیجه به خود باز گشتند و گفتند: ما خودمان ستمکاریم، سپس ابراهیم(علیه السلام) داد سخن در داد که چگونه آنچه هیچ سود و زیانی برایتان ندارد می پرستید؟ اینجا که حجت و مجادله بت پرستان پایان یافت، منطق زبان تبدیل به منطق خشنوت و زور شد، که سرانجام جهنمی برای سوختن ابراهیم(علیه السلام) پدید آوردند، ولی چنانکه در آیه (۶۹) آمده خدا بر خلاف اراده این جمع اراده فرمود که آتش بر ابراهیم(علیه السلام) سرد و سلامت گردد، که اگر تنها «بردا» بود ابراهیم بجای آتش گرفتن از سرما منجمد می شد، ولی پیوند «سلاماً» این سرما را معتدل کرد.

اینجا آیت خَارِ الْعَادَةِ ربانی دارای دو بُعد است: ۱- نگهداشت ابراهیم که تا زمانی چند به رسالت خود ادامه دهد و ۲- اینکه این مشرکان با چشم خود این نشانه حقانی ربانی را بنگرند، تا شاید در آخر کار ایمان آوردند، ولی چنانکه در آیه (۷۰) آمده "فجعلناهم الأَخْسَرِينَ" کل این نابکاران را زیانبارتر از گذشته و از دیگران کردیم، چنانکه در آیه همانندش (۳۷:۹۸) "فجعلناهم الأسفلين" آنها را بدین

وسیله در پست ترین درکات رذالت قرار دادیم، و در آخر کار این اراده ربانی بیانگر آن است که خدای سبب ساز سبب سوز نیز هست، که آتش سوزنده را به اراده خویش سرد می کند.

از اینجا به بعد - چنانکه در آیات (۷۱ و ۷۲) آمده است - نجات حضرتش بالوط در فاصله گرفتن از این نابکاران آغاز می گردد، و پس از اسماعیل - که قبلاً تولد یافته بود - اسحاق و سپس یعقوب به وی عطا می شود.

فَجَعَلَهُمْ جُذَاً إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ...^{۵۸} قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ...^{۵۹} قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ...^{۶۰} قَالُوا فَاتُّوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ...^{۶۱} قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ...^{۶۲} قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ...^{۶۳} فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ...^{۶۴} ثُمَّ نَكِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ...^{۶۵} قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ...^{۶۶} أَفَلَا تَعْقِلُونَ...^{۶۷} قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ...^{۶۸} قُلْنَا يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ...^{۶۹} وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْآخُسِرِينَ...^{۷۰} وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ...^{۷۱} وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ...^{۷۲}

پس آنان را - جز بزرگشان را - شکسته و تکه تکه کرد، شاید ایشان سوی آن [: بزرگ] برگردند. ...^{۵۸} گفتند: «کسی که با خدایان ما چنان کرده، او بی چون و بی گمان از ستمکاران است.» ...^{۵۹} گفتند: «جوانی را شنیدیم (که) آنها را (به بدی) یاد می کرد (و) به او ابراهیم گفته می شود.» ...^{۶۰} گفتند: «پس او را برابر دیدگان مردمان بیاورید، شاید آنان (او را) بنگرند.» ...^{۶۱} گفتند: «ابراهیم! آیا تو با خدایان ما این (چنین) کردی؟» ...^{۶۲} گفت: «بلکه بزرگشان چنان کرده است. پس از آنان بپرسید:» اگر سخن می گفته اند. ...^{۶۳} پس به (فطرت و عقل) خود باز گشتند. آن گاه (به یکدیگر) گفتند: «در حقیقت، شما (همین) شما، ستمکارید.» ...^{۶۴} سپس سرافکنده شدند (و گفتند): «به راستی و درستی دانسته ای که این ها سخن نمی گویند.» ...^{۶۵} گفت: «پس آیا از (کسانی) مادون خدا چیزی را می پرستید، که نه

سودی به شما می‌رساند و نه زیانی؟» ۶۶..._ «اُف برای شما و برای آنچه غیر از خدا می‌پرستید. آیا پس خردورزی نمی‌کنید؟» ۶۷..._ (به یکدیگر) گفتند: «اگر کننده‌ی کاری بوده اید، او را بسوزانید، و خدایانتان را یاری دهید.» ۶۸..._ گفتیم: «آتش! برای ابراهیم سردی و سلامتی ای باش.» ۶۹..._ و خواستند به او نیرنگی ای (بزرگ) زنند، پس آنان را زیانکارترین (جهانیان) قرار دادیم. ۷۰..._ و او و لوط را بسوی آن سرزمینی که برای عالمیان (آن سامان) در آن برکت نهاده بودیم، رها کردیم. ۷۱..._ و اسحاق و یعقوب را - افزون - بدو بخشودیم، و همه‌ی اینان را از شایستگان نهادیم. ۷۲..._

آیه ۷۲ - نافله در اینجا - بر خلاف معروف - به معنای مستحب نیست، بلکه این خود رحمت ربانی افزونی است، که پس از جریان گذشته به ابراهیم از رانی داشته است چنانکه "نافله لک" نماز شب را برای رسول خاتم (صلی الله علیه وآله) واجب افزون بر واجبات امتش دانسته.

وَجَعَلْنَهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ
وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ ۷۳..._

و آنان را پیشوایانی نهادیم (که) به امرمان (مکلفان را) رهبری می‌کنند، و کار خیرات را و بر پاداشتن نماز را و دادن زکات را سوبشان وحی کردیم، حال آنکه آنان پرستندگان ما بوده اند. ۷۳..._

آیه ۷۳ - در این آیه در جمع این پیامبران گرامی را رهبرانی هدایتگر به امر خدا دانسته، و حتی کارهای خیر و انجام نماز و دادن زکات، و در کل پرستش هایشان را به وحی خدا دانسته، که وحی ربانی در انحصار احکام رسالتی نیست، بلکه همین وحی - در بُعدی برتر - و زیر بنای رسالت کل کارهای درونی و برونی شان را بر اساس وحی دانسته، که هرگز خطا و تقصیر یا قصوری نداشته اند، و طبعاً در مرحله ای والاتر از کل رسولان الهی مقام عصمت محمدی (صلی الله علیه وآله) و محمدیان معصوم (علیه السلام) است.

وَلَوْ طَآءَاتَيْنَهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبِيثَ
إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَسَقِينَ ۷۴..._

و لوط را حکمت و دانشی دادیم، و او را از آن گروهی که کارهای (جنسی) بسیار پلید می‌کرده اند نجات دادیم. آنان بی گمان گروهی بد و فاسق بوده اند. ۷۴..._

آیه ۷۴ - سَوْء و سَوْء هر دو در معنای اصلی (بد) مشترکند، جُز آنکه سَوْء مصدر، و سَوْء حاصل مصدر است، و مصدر در هر عملی مبالغه در آن عمل است، و اینجا بدین معنی است که لوطیان تنها بد نبوده اند، بلکه خود عینیت بدی بوده اند، که این خود مبالغه در بد کاری است.

در آیات (۷۸ - ۸۸) جریاناتی بسته و گریخته از برخی پیامبران یاد شده؛ از جمله خطایی در موضوعاتی چند که از روی قصور کرده اند - چه پیش از رسالت - و در آستانه آن یا در زمان رسالت - و حکمتش هم این است که قصور ذاتی آنان را منهای وحی بر مردمان ثابت کنند، که گمان استقلال آنان در علم وحی کُلا زدوده شود.

از جمله درباره داود است که حضرتش با سلیمان در جریان تجاوز گوسفندانی در مزرعه دیگران گفتگو داشتند، زیرا «یحکمان» شامل حاکمیت هر دو است، که این دو با مشورت یکدیگر در پی حکم درباره این موضوع بودند، و در این میان خدا حکم و حیانی را تنها به سلیمان تفهیم کرد، در حالیکه رسالت اصلی مربوط به داوود بود، و سلیمان در زمان حضرتش در حاشیه رسالت او بوده است، و این جریان به جهاتی چند بوده: نخست قصور ذاتی رسولان، گرچه در مرتبه ای والا از رسالت باشند، و سپس تثبیت خلافت رسالتی سلیمان نسبت به داود در زمان حضرتش، و پس از رحلتش، روی این دو مبنا حکم و حیانی در این مورد را خدا تنها به سلیمان تفهیم کرد، در صورتی که "و کُلا آتیناه حکماً و علماً" هر دو را دارای حاکمیت و حیانی و علمی دانسته، که هر دو در اصل پیرو شریعت تورات بودند و در استمرار آن در عین اشتراک در رسالت، داود بر سلیمان مقدم بود، چنانکه در آیاتی چند عظمت نبوت داود نمودار است، مانند آیه (۳۸:۲۶) که حضرتش مخاطب این حقیقت است، که ای داود ماتو را جانشین رسول و رسولان پیشین قرار دادیم، پس به حق بین مردمان حکم کن، و در آیه مورد بحث هرگز اشاره ای هم وجود ندارد که داود حکم بر خلاف حق کرده باشد، بلکه خطای موضوعی اش قصور در این حکم و سکوت از آن بوده، زیرا اصولاً پیامبران الهی که حاکمیت های شرعی شان کُلا و حیانی است، قضاوتهاشان نیز به طریق اولی چنان است.

اینجا «یحکمان» - چنانکه اشاره شد - مشورتی در حکم موضوع مورد بحث است، و نه آنکه حکم کردند، زیرا لفظش (حکما) است، بلکه در آستانه قضاوت بر مبنای مشورت بودند، و خدا هم شاهد این جریان بود، سپس "فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ" بیانگر حکم و حیانی است، و بالاخره "كُلًّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا" حاکمیت و حکمیت هر دو را بر مبنای وحی دانسته، که در این مورد با سکوت هر دو، این حکم تنها به سلیمان تفهیم و حیانی شد و نه داود، روی این اصل داود تنها قصورش در حکم سکوت از آن بوده است، و سلیمان به وحی خدا این حکم را صادر کرد.

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ...^{۷۵} - وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ...^{۷۶} - وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ...^{۷۷} وَ دَاوُدَ
وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ
شَاهِدِينَ...^{۷۸} فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ
دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ...^{۷۹} وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ
لَّكُمْ لْتَحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ...^{۸۰} وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ
عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ
عَالِمِينَ...^{۸۱} وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ
ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ...^{۸۲} وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ
وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ...^{۸۳} فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ ءَاتَيْنَاهُ
أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِّلْعَبِيدِ...^{۸۴}

و او را در رحمت خویش داخل کردیم. به راستی او از شایستگان است. ...^{۷۵} و نوح را (نیز در
رحمتمان داخل کردیم) چون از پیش (ما را) ندا کرد و ما او را اجابت کردیم، و وی را با خانواده اش از
(آن) بلای بزرگ رهانیدیم. ...^{۷۶} و او را از (شر) مردمی که با نشانه های ما (همان ها و ما را)
به دروغ گرفته بودند، پیروزی بخشیدیم؛ آنان بی چون گروه بدی بودند؛ پس همی ایشان را غر
کردیم. ...^{۷۷} و داوود و سلیمان را (نیز) چون درباره ی آن کشتزار - که گوسفندان قوم،
شب هنگام در آن همچنان پراکنده شدند - داوری می کردند؛ و ما شاهد داوری آنان
بوده ایم. ...^{۷۸} پس آن (داوری) را به سلیمان فهمانیدیم و به هر یک (از آن دو) حکم [؛ سلطه] و
دانشی دادیم، و کوه ها را با داوود تسبیح گویان مسخر کردیم، و (نیز) پرندگان را. و ما کننده ی (این
کارها) بوده ایم. ...^{۷۹} و برای شما به او [؛ داوود] فن زره (سازی) را آموختیم، تا شما را از
درگیری ها و خطراتان نگهبانی کند. پس آیا شما سپاسگزارید؟ ...^{۸۰} و برای سلیمان، بادِ وزان
را - در حالی که به فرمان او سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم جریان می یافت - مسخر
کردیم. و ما به هر چیزی دانا بوده ایم. ...^{۸۱} و برخی از شیاطین کسانی هستند (که) برایش
غواصی می کنند، و عملی (دیگرهم) جز این (برایش) انجام می دهند، و ما برایشان نگهبان
بوده ایم. ...^{۸۲} و ایوب را (نیز) چون پروردگارش را ندا در داد که: «همواره به من زیان رسیده و
تویی رحم کننده ترین رحم کنندگان.» ...^{۸۳} پس (دعای) او را اجابت نمودیم؛ پس زیان هایش
را برطرف کردیم. و کسان او و همانندشان را با ایشان به او دادیم، حال آنکه رحمتی از جانب مان، و
یادواره ای برای عبادت کنندگان بود. ...^{۸۴}

آیات ۱۳ و ۱۴ - سخنی نغز و پر مغز درباره ایوب است که بر خلاف تهمت‌های ناروای تورات درباره حمله‌های شیطانی به بدن و مال و اولادش، هرگز شکوه‌ای نکرد، و تنها با این جمله لطیف که «پروردگارا! مرا از ناحیه شیطان زیان رسیده و تو ارحم الراحمینی» در محضر حق عرض حال کرد و دیگر هیچ، خدا هم در خواستش را استجابت فرمود، وکل زینهایش را بر طرف کرد، و اهل و عیالش را دو چندان به او باز گرداند.

آنان را که مُرده بودند زنده کرد و هم آنانی که از حضرتش جدا شده بودند برگردانید، و به تعداد همانان فرزندانِ نصیبش ساخت، که «اهله» زنده کردن یکجا و آنی آن مردگان، و «مثلهم» تولید فرزندان به تعداد و همانندشان بوده است، این «اهله» درست است که همسرش را نیز در بر دارد، جُز آنکه به نص قرآن این زن تنها در آخر کار از او فاصله گرفته بود که برگشت داده شد، و بر مبنای «مثلهم» چنانکه فرزندانِ دیگر همانند آن فرزندانِ نصیبش شد، همسری دیگر نیز مانند همسرش نصیبش گشت.

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ...^{۸۵} وَادْخُلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ...^{۸۶} وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ...^{۸۷} فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ...^{۸۸}

و (نیز) اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را (که) همه از شکیبایانند. ...^{۸۵} و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم (و) به راستی ایشان از شایستگان (رسالتی)‌اند. ...^{۸۶} و «ذالنون» [یونس] را چون خشمگین (از نزد قومش) برفت، پس گمان برد که ما بر او هرگز تنگ نمی‌گیریم. پس در (دل) تاریکی‌ها (ی دریا و شکم ماهی) ندا در داد (: خدایا) «معبودی جز تو نیست، تو منزهی، من بی‌گمان از ستمکاران (به خود) بوده‌ام». ...^{۸۷} پس درخواستش را برایش بر آورده کردیم، و او را از آن اندوه رهانیدیم. و مؤمنان را این گونه نجات می‌دهیم. ...^{۸۸}

آیات ۱۷ و ۱۸ - درباره ذالنون است که بر حسب آیاتی چند همان یونس و صاحب الحوت است، وی در حالت آغازین رسالت که "وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ" (۳۷:۱۴۰) در این حالت بر حسب این آیه غضبناک از میان قومش گریخت، زیرا برحسب آیاتی چند دعوتش را بی تأثیر یافت، که آنان همچنان به تکذیب وی ادامه دادند، و اینجا غضب و خشم طرفینی بود، که شدیداً نسبت به یکدیگر خشمناک شدند، و حضرتش که ماندنش را در میان این نابکاران بی اثر می

دید، و نیز از وعده عذاب خدا می ترسید، از میانشان گریخت به گمان اینکه در اینصورت خدا بر او خُرده ای نخواهد گرفت، و بر او تنگی روا نخواهد داشت، زیرا "لن نقدر علیه" به معنای نفی قدرت ربانی نیست که کفر است، بلکه به همان معنای در تنگنایی نگذاشتن اوست، چنانکه آیاتی دیگر هم بدین معنا آمده است، مانند "فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ" (۸۹:۱۶) اینجا بر حَسَبِ آیاتی دیگر بسوی کشتی فرار کرد، و چون تعداد زیاد سر نشینان کشتی آنها دچار غر می نمود، برای حفظ سایر سر نشینان نسبت به افکندن یکی از آنان قرعه کشیدند، قرعه بنام یونس افتاد، در جا ماهی بزرگی - که مأموریت ربانی داشت - یونس را بلعید، و اینجا بر حَسَبِ آیه مورد بحث در ظلماتی چند قرار گرفت، که ظلمت شب و دریا و شکم ماهی بود، تا از جریان فرارش توبه کرد، و اقرار نمود که من در آستانه رسالت به خودم ستم کردم، که این ظلم هم قصور موضوعی بیش نبود که پیش از وحی رسمی رسالتی اتفاق افتاد، بدین معنی که در آستانه رسالت بود، و نبودش در میان قومش همانند بودنش باید به امر خدا باشد، و اینجا بدون دستور فرار را بر قرار ترجیح داد، آری اگر همانند موسی (علیه السلام) و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) دچار خطر جانی بود با وحی یا بدون وحی لازم بود برای حفظ جانش فرار کند، ولی جریان یونس چنان نبود، بلکه تنها استمرار تکذیب آنان و وعده عذاب بود که البته استمرار هر دو هم مسلّم نبود، ولی پیامبران و در حاشیه آنان کل شرع مداران، آمران به معروف و ناهیان از منکر بایستی همچنان به کار خویش تاپای جان ادامه دهند، چه تأثیر کند و چه تأثیر نکند، که مختصراً ایشان "عذراً اونذراً" می باشند، یا دعوتشان مؤثر است که «نذراً» و یا بی تأثیر است، که «عذراً» وانگهی ادامه دعوت و استمرار امر و نهی گرچه بالفعل مؤثر نباشد، ولی در آخر کار امکان تأثیر دارد، و اگر هم اثری نکرد، خود این استمرار دعوت حجت ربانی را علیه منکران و مکذبان افزون می کند.

و چنانکه در آیه (۱۰:۹۸) آمده، در عین آنکه اینجا ایمان در رسیدن خطر سودبخش نیست، ولی قوم یونس مستثنا شدند، که ایمان آوردند، و خدا هم عذاب موعود را از آنان بر طرف ساخت. در هر صورت پس از این جریان، بر حَسَبِ آیه ای دیگر که این گزارش را مفصلتر آورده "وَ ارسلناه الی مائه ألف ایزیدون" (۳۷:۱۴۷) اینجا آغاز رسالت رسمی اوست، زیرا اگر پیش از آن رسماً رسول بوده «ارسلناه» تحصیل حاصل بود، که بعد از این قصور و زندانی شدن در شکم ماهی توبه و انابه کرد.

وَزَكَرِيَّا إِذِ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ...^{۸۹}
 فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي
 الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ...^{۹۰}

و زکریا را چون پروردگار خود را خواند: «پروردگارم! مرا تنها وامگذار، حال آنکه تو بهترین وارثانی.»...^{۸۹} پس (دعای) او را برایش اجابت نمودیم، و یحیی را بدو بخشیدیم، و همسرش را برایش شایسته (و آماده‌ی حمل) کردیم. آنان به راستی در نیکی‌ها همگام با یکدیگر شتاب می‌نموده‌اند، و ما را از روی رغبت و بیم می‌خوانده‌اند، و تنها برای ما فروتن بوده‌اند...^{۹۰}

آیه ۹۰ - "واصلحنا له زوجه" اصلاح روحی و جسمی را در بر دارد، زیرا "کانوا یسارعون فی الخیرات و..." و اصلاح جسمانی هم در پرتو اصلاح روحی است، آن هم بر مبنای صلاح فرزندی همچون کسی که در جمع اصلاحی است معنوی.

وَالَّتِي أَحْصَنْتُ فَرْجَهَا فَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا ءَايَةً
 لِلْعَالَمِينَ...^{۹۱}

و آن زنی [مریم] را که عورتش را نگهداشت، پس در او از روح (برجسته‌ای از آفریدگان) خودمان دمیدیم، و او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار دادیم...^{۹۱}

آیه ۹۱ - این آیه راجع به مریم سلام الله علیها است، که در آیاتی دیگر همچون آیه (۶۵:۱۲) در این باره به تفصیل سخن رفته است، و اینجا این دو آیه با نظر به یکدیگر این حقیقت را روشن ساخته، که این روح - البته بانطفه مردانه که به ضمیمه نطفه مریم سلام الله علیها روح و اندام مسیح (علیه السلام) را تشکیل داد - از مجرای تناسلی مریم سلام الله علیها وارد شده، گرچه در آیه مورد بحث «فیها» آمده که مجرای و رود این روح و نطفه را بیان نکرده، ولیکن در آیه طلا بعد از «فرجها» "نفخنا فیہ من روحنا" آمده، که طبعاً این ضمیر مفرد مذکر مرجعش «فرجها» می‌باشد که مذكر است.

اینجا جای این اشکال است که "ثم أنشأناه خلقاً آخر" ارواح آدمیان را نشأت گرفته از بدنهایشان دانسته، و این خود بالاین دو نص که خدا روح مسیح را در رحم مریم دمید منافات دارد.

پاسخ این است که ارواح کل انسانها نیز بر حسب آیاتی مانند "ونفخ فیہ من روحه" (۳۲:۹) مانند روح مسیح در بدنهایشان دمید شده، پس نفخ این دو روح یکسان است، و پاسخ از اینکه اگر روح مسیح و ارواح کل انسانها نشأت گرفته از جسمهای آنان است، که این بدنها هم هنوز در درون رحمهاست؟ این است که خدا در آغاز این ارواح را از این جنین‌ها خلاصه‌گیری کرده، و از این بدنها بگونه‌ای لطیف برون آورده، و پس از این سازماندهی مجدداً آنها را به بدنهایشان برگردانده.

در جمع جریان حالت جنینی مسیح دارای دو بُعد است، بُعد نخستین جنینی مانند سایر جنینها، که روحش نیز نشأت گرفته از خود جنین است، در این بُعد با آفرینش دیگر انسانها تفاوتی ندارد، اما بُعد خار العاده اش نخست وارد شدن نطفه رجولیت به آفرینش ربانی در غیر صلب همسر، که این نطفه با نطفه مریم ابتدا توأم گردید، و سپس مرحله دومین خر عادتش این بود که این دو نطفه امشاج با سرعتی بی نظیر جنین گشتند، که بجای ۶ یا ۹ ماه بر حسب اشاره آیه "فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا" (۱۹:۲۱) و بر حسب روایاتی چند در فاصله ۶ ساعت بدن مسیح در رحم مادرش تکمیل شده، و طبعاً پس از این تکمیل روح مسیح از همین بدن گلچین گشت و جنینی زنده شد.

از جمله فرقهایی که میان جنین عیسی و سایر جنینها است همان بوده که اشاره شد، که یا بدون طی مراحل جنینی در همان ساعات اندک بدن کامل شد، و یا باطی همین مراحل و به همان سرعت چنان شد، در هر صورت بر مبنای آیه "ثم انشأ ناه خلقاً آخر" (۲۳:۱۴) روح مسیح از بدن تکامل یافته اش انتخاب گشت، و مجدداً در آن نفخ شد، حتی آدم (علیه السلام) نیز روحش نشأت گرفته از بدنش می باشد، و این مثلث در جهاتی همسانند، و در جهاتی دیگر اختلاف دارند؛ مثلاً آدم مستقیماً از خاک آفریده شد، که نطفه و تکامل جنینی هرگز در کار نبود، و آفرینش او عجیب تر از آفرینش مسیح (علیه السلام) است، و این "نفخنا فیه من روحنا" همچون آیاتی دیگر برای روح نفخ جایگاهی ویژه قائل شده، و اگر روح کلاً مجرد باشد نه جایی دارد و نه جابجا می شود، و اکنون که جایگاه روح، جنین و بدن انسان است، قطعاً باید خود روح نیز جسمانی باشد، وگرنه چگونه ممکن است که لامکان در مکان جایگزین گردد، اگر لامکان است مکانش چیست، و اگر دارای مکان است لامکانش چیست.

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ... ۹۲ - وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ... ۹۳ -

(ای پیامبران! اینان بی گمان امت شمايند؛ امتی يگانه. و منم پروردگارتان، (پروردگاری يگانه). پس تنها مرا بپرستيد. ... ۹۲ - و (ولی) کارشان را میان خودشان پاره پاره کردند. همه گان تنها سوی ما برگشت کننده اند. ... ۹۳ -

آیات ۹۲ و ۹۳ - و در سوره مؤمنون آیه (۵۴) بیانگر این حقیقت است که کل امتهای وحيانی يگانه هستند، ورسالت ها نیز یک رسالت است، چون خدا نیز یک خداست، و درست است که رسالتهای اصلی پنج است، جز آنکه جریانهای بنيادیشان یکی است، گر چه چهره های برخی احکامشان بر مبنای امتحان مختلف است، چنانکه در (۱۳/۴۲) دین را واحد و شرایع را گوناگون خوانده، و در (۴۸/۵) این شرایع گوناگون را تنها به منظور آزمون مکلفان دانسته، که اگر این آزمون نبود، خدا نیز

شریعت و دین را یکی قرار می داد، و بالاخره هم دین واحد است، و هم شریعت های مختلف، و هم شریعت هایی که در درون خودشان دارای تناسخ ها و جابجایی ظاهری بر مبنای آزمون مکلفان دارند، لیکن در این میان نابکاران امت های وحیانی جدائی ایجاد کرده اند، و شریعت های گوناگون را بایکدیگر درگیر نموده اند، و داخل هر شریعتی نیز گروه هایی گوناگون جدلهایی کرده اند: (۹۳) و حال آنکه "ولذلك خلقهم" بعد از "ولایزالون مختلفین الامن رحم ربک" (۱۱:۱۱۸) بیانگر اصالت وحدت است، زیرا «ذلک» مرجعش همان رَحْمِ ربانی است، که این خود به منظور وحدت امت های وحیانی می باشد.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ وَإِنَّا لَهُ
كَتِبُونَا ۚ... ۱۴

پس هر کس در حال ایمان کارهایی شایسته انجام دهد، برای تلاش او هرگز ناسپاسی ای نیست، و همواره ماییم که (اعمالش را) برایش ثبت کنندایم. ... ۱۴

آیه ۹۴ - «کاتبون» کتابت و تثبیت کل مساعی درونی و برونی است، و «له» این کتابت را ب سود صالحان خوانده که گواهانی بر صلاحیت آنان است.

در آیات (۹۵ تا ۹۷) بخشی از رجعت مردگان در قیام جهانشمول ربانی قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه بیان گشته، آیه نخست و تصریح می کند که گروه های هلاک شده حتماً به همین زندگی برگشت خواهند کرد، تا فتح یأجوج و مأجوج و نزدیک شدن وعده حق قیامت، که این هر دو پیش از قیامت است، جریان یأجوج و مأجوج در سوره کهف بیان گشته که در حاشیه افساد جهانشمول اسرائیلی می باشد، و چنانکه در آیاتی از سوره اسراء بیان گشته این جریان پیش از رستاخیز است، و نیز "واقرب الوعد الحق" که بیانگر نزدیک شدن رستاخیز است، پس از هنگامه رجعت می باشد، در هر صورت اینجا بخشی از سه بخش رجعت است که به میان آمده، و چنانکه در احادیثی چند این جمله مکرر است که (من محض الایمان محضاً و من محض الکفر محضاً) البته با گروهی میانگین در آن هنگامه رجعت خواهند کرد.

وَحَرَّمَ عَلَىٰ قَرِيْبِهِ أَهْلَکَنَهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ۚ... ۱۵

و بر گروهی که هلاکشان کردیم، بی چون عدم بازگشتشان (در رجعت به دنیا) حرام است (که ناگزیر و ناگزیر رجعت خواهند کرد). ... ۱۵

آیه ۹۵ - آیات (۹۵) تا (۱۰۰) درباره رجعت دسته دوم است که کافران و مکذبان می باشند، که در اثر کثرت کفر و تکذیبشان هلاک شده اند، در آن هنگام رجعت خواهند کرد، چنانکه در دو آیه: (۱۴:۱۳)

و (۱۴) به همین معنی تصریح شده که "لنهلکن الظالمین": پروردگار این نابکاران را در زمانی آینده بکلی نابود خواهد فرمود، و کل رسولان و صالحان را جایگزینشان آنان خواهد کرد.

در سراسر قرآن آیاتی چند بیانگر این حقیقت است، که در جمع در زمان آخرین دولت جهانشمول ربانی تأسیس خواهد گردید، چنانکه رسول این شریعت آخرین نیز در آیاتی چند "رحمةً للعالمین" خوانده شده، و تحقق این رحمت جهانشمول در همین زمان آخرین خواهد بود، که "لیظهره علی الدین کله" واقعیت غلبه دین اسلام بر کل ادیان در همان زمان است.

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ...^{۹۶} وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا^{۹۷} يَوِيلًا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ...^{۹۸} إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرَدُونَ...^{۹۹}

تا هنگامی که یاجوج و مأجوج گشایش یابند، در حالی که آنان از هر بلندایی فرو می گسلند...^{۹۶} و وعده‌ی حق نزدیک شد. پس ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده اند در آن (هنگامه) خیره است (و می گویند): «ای وای بر ما! از این (روز) مابی گمان در (ژرفای) غفلت بوده ایم، بلکه ما ستمگران بوده ایم.»...^{۹۷} همواره شما و آنچه غیر از خدا می پرستید، گیرانه‌ی دوزخید. شما برای آن (در همان) داخل شونده اید...^{۹۸}

آیه ۹۸ - اینجا «ما» در «ماتعبدون» کل معبودهای غیر خدا را در بردارد، چه بی جان و چه جاندار، چه جنیان، یا فرشتگان و یا انسانها، چه فرعونها و نمرودهاشان، و چه پیامبرانی که مانند حضرت مسیح (علیه السلام) بعنوان الوهیت مورد عبودیت قرار گرفته اند، ولی اینجا پرسش مربوط به جماداتی است که احیاناً مورد عبودیت بوده اند و هرگز آگاهی یا در خواستی نسبت به معبود بودنشان نداشته اند، پس چرا همپای عابدانشان از گیرانه های جنهم باشند.

پاسخ این است که این جریان برای تعذیب این معبودان نیست، بلکه تنها برای تعذیب پرستندگان آنهاست، که بگونه ای مضاعف عذاب شوند، تا با عذاب خودشان همواره ببینند که معبودانشان نیز در آتش هستند، این معبودها احساس عذاب نمی کنند ولی عابدان افزون بر عذاب خودشان عذابی افزون دارند، اما راجع به حیواناتی که معبود بوده اند، اولاً بطور کلی حیوانات نه بهشتی اند و نه جهنمی، زیرا بهشت و جهنم بر حسب آیاتی در انحصار مکلفان رسمی است، آری، بر حسب آیه (۶:۳۸) کل جانداران به روز حشر محشورند، برای اینکه عذاب و ثواب خود را که بگونه ای موقت است دریافت کنند، که نوعاً هم ثواب است، زیرا جرائمشان بسیار کم رنگ است، وانگهی اگر هم عذابشان به جهنم می کشید

تنها همان جهنمیان بودند که در آن عذاب می شدند، و نه حیواناتی که ناخواسته و نادانسته معبود گروهی بوده اند، که در اینصورت اگر تکلیفی داشته اند جُرمی در این جریان مرتکب نشده اند، و اصولاً غیر مجرمان اعم از مکلفان و غیر مکلفان داخل بهشت می شوند، که اطفال مادون تکلیف چه از مسلمانان و چه از غیر آنان، و نیز دیوانگان همگی بهشتی هستند، تا چه رسد به حیوانات که اگر هم برای آنها ثواب و عقابی مستمر می بود، این حیوانات معبود هرگز معاقب نیستند، بلکه از بهشتیانند، اگر هم این حیوانات بی گناه مانند مکلفانی بی گناه وارد جهنم گردند، برای ماندن نیست، بلکه تنها برای نشان دادن زندان تبهکاران است، ولی در جمع سخن آغازین تکرار می گردد که حیوانات گلا از جهنم و بهشت ابدی مستثنی هستند.

اما طاغوتهایی مانند فرعونها و نمرودها که یا خود دعوی الوهیت داشته اند، و یا این جریان را پذیرفته اند، نه تنها در جهنم خواهند بود، بلکه گیرانه های اصلی آن هستند، زیرا که خود مبدء ضلالتند. اما پاکان و معصومانی که نه خود دعوی الوهیت داشته اند، و نه آنرا پذیرفته اند، بلکه همواره این منحرفان را از پرستش خود باز می داشتند، به نص آیه (۱۰۱) هرگز دچار چنان جریانی نخواهند بود، زیرا ایشان تنها شایسته کرامتند و نه اهانت، ولی فرعونها و نمرودها بایسته اهانتند، و جمادات هم چنانکه گذشت نه مورد اهانتند و نه کرامت، بلکه بوسیله همراه بودنشان با پرستش کنندگان خود وسیله ای برای تعذیب بیشتر و شایسته تر آنان خواهند بود و نه آنکه حیوانی معبود - اگر هم با آنان به جهنم رود - معذب گردد.

لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ ۞ اِلٰهَةً مَّا وَرَدُوْهَا وَ كُلُّ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ۝... ۱۰۱... لَّهُمْ فِيْهَا زَفٰرٌ وَ هُمْ فِيْهَا لَا يَسْمَعُوْنَ ۝... ۱۰۲... اِنَّ الَّذِيْنَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِّنَ الْحُسْنٰى اُولٰٓئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُوْنَ ۝... ۱۰۳...

اگر اینان خدایانی (حقیقی) بودند، در آن (برای عذابشان) وارد نمی شدند، حال آنکه جملگی در آن ماندگارند. ... ۱۰۱... برایشان در آنجا ناله ای پرهیجان است، و (هم) آنان در آنجا (ندای یکدیگر را) نمی شنوند. ... ۱۰۲... بی گمان کسانی که در گذشته از جانبمان به آنان نیکوترین (وعده) گذشت، ایشان از آن (آتش) دور شونده اند. ... ۱۰۳...

آیه ۱۰۱ - اینجا «مبعدون» به این معنا نیست که این بزرگواران در آتش قدم نمی گذارند، بلکه پس از قدم نهادنشان از آن دور می شوند، چنانکه آیه (۷۱:۷۲) بر این حقیقت به خوبی دلالت دارد، که بالغت حصر همگان و حتی پیامبران را وارد در جهنم خوانده، تا چه رسد فرشتگان و سایر معصومان و پاکان، جز آنکه پس از ورود این بزرگواران در جهنم اینان از نجات یافته گانند، و این ورود

نیز هرگز برای عذاب نیست، بلکه بعنوان دیداری از زندان تبهکاران خود رحمتی است، پیش از رحمت آینده و رود در بهشت.

اینجا پس از آیه (۱۰۲) که حتی صدای زبانه های جهنم را این شایستگان نمی شنوند، در آیه (۱۰۳) می فرماید: فزع اکبر هرگز آنان را غمگین نسازد، که از جمله اش - چنانکه در آیات (۲۷:۸۷) و (۳۹:۶۸) و (۳۳:۱ و ۲) آمده - فزع مرگ از برزخ و بیهوشی در این حال و بالاخره ناراحتی سخت که از برای همگان وجود دارد، این بزرگواران از کل این ناراحتی ها در امان هستند، که هرگز این جریانات در انتقام به زندگی آخرین و رستاخیز گریبانگیر ایشان نیست، چنانکه در همین آیات مربوطه به تفضیل یاد شده است.

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ... ۱۰۲ -
لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ
تُوعَدُونَ... ۱۰۳ -

صدای (آتش باران) محسوس آن را نمی شنوند، و (هم) آنان در میان آنچه دل هایشان خواسته، جاوداندند. ... ۱۰۲ - بزرگ ترین دلهره و وحشت، آنان را غمگین نمی کند، و فرشتگان آنان را با کوششی تمام پیایی در برمی گیرند (و به آنان می گویند): «این همان روز شماست که (بدان) وعده داده می شده اید.» ... ۱۰۳ -

آیه ۱۰۳ - درست است که آیه (۱۰۲) درباره زمانی است که از جهنم دور شده اند، ولی جای این پرسش است که همان لحظات اندک که در جهنم بوده اند چگونه صدای پر خروش آتش را نمی شنیده اند.

پاسخ این است که همانگونه که دیدار از جهنم برایشان رحمت بوده، شنیدن صدای جهنمی نیز برایشان دلخراش نبوده است، بلکه مانند دیده هاشان و شنیده هاشان نیز درباره زندان تبهکاران رحمتی فو رحمت آینده است.

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًا عَلَيْنَا
إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ... ۱۰۴ -

روزی که آسمان را - همچون در پیچیدن صفحه ی نامه ها - طوماروار درهم می پیچیم. همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می گردانیم. حال آنکه (این) وعده ای است بر عهده ی ما که بی گمان انجام دهنده (ی آن) بوده ایم. ... ۱۰۴ -

آیه ۱۰۴ - اینجا آسمان - که کل آسمانهاست - همچون طوماری با نوشته هایش در هم پیچیده می شود، که چهره اش بکلی واژگون می گردد، ولی همین آسمان و آسمانها که مقصود جوّ کلی جهان آفرینش است، زمین ما و سایر زمینها را در بر دارد، در عین زیروزبر شدن، صداها و سیمایهای اعمال مکلفان همچنان در این میان محفوظ است، و بر خلاف سایر دستگاههای گیرنده و فرستنده صداها و سیمایهای مکلفان است، که بهنگام انفجار کلی جهانی این صداها و سیمایها را همچنان بدون کم وکاست همراه دارد، تا به روز جزاء همگی را آشکار سازد.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ _..._ ۱۰۵ _

و به راستی و درستی در زبور - پس از یادواره (ی تورات و انجیل و ...) - نوشتیم: «زمین را بی چون
بندگان شایسته ام به ارث خواهند برد.» _..._ ۱۰۵ _

آیه ۱۰۵ - اینجا جریان رجعت شایستگان در دولت جهانشمول اسلامی توسط قائم آل محمد عجل
الله تعالی فرجه به میان آمده، که در برابرش آیه (۹۵) بوده که پیرامون رجعت ناشایستگان است.
جای جای این آیه مورد بحث است؛ نخست درباره زبور که همان زبور معروف داود باشد، و ذکر
هم تورات است که بیانگر وجود این بشارت در تورات و زبور می باشد، البته این خود حداقل تقدیر
است نسبت به بشارت ذکر و زبور و گر نه لفظ «زبور» تمامی کتاب های وحیانی را در بر دارد، و
«الذکر» هم قرآن است، که بعدش اینجا بعد رتبی است نه زمانی، و بالاخره بنا بر احتمال نخستین:
در مزمور (۳۷) زبور در (۴۰) آیه جریان بشارت بگونه ای مفصل آمده، و در این میان هفت بار
وراثت ارض وجانشینی بندگان صالح از نا صالحان یاد شده، در این میان خود داود هم بر حسب آیه
(۳۸) زبور از فرمانداران این حکومت جهانشمول در تحت سیطره ولی امر عجل الله تعالی فرجه یاد
شده است.^{۲۹}

۲۹ مضمون آیه فوق در مزموز (۳۷) زبور داود مکرراً ذکر شده و این بشارت عظیم را با لحن گوناگون بیان کرده و پس از تسلی و دلداری به حضرت داود (علیه السلام) که: از شیرین رنجیده مشو (۱) زیرا همچون علف زود بریده می شوند (۲) بر خداوند توکل نمای و از او ملتذ باش (۳ و ۴) به او آرام گیر و در انتظارش بسر بر (۷) و ... فرماید: (۹) زیرا که شیرینان مقطع می شوند، اما متوکلان بخداوند وارث زمین خواهند شد (۱۰) و حال اندکست که شیرین نیست میشود که هر چند مکانش را جستجو نمائی ناپیدا خواهد بود (۱۱) اما متواضعان وارث زمین شده از کثرت سلامتی ملتذ خواهند شد (۱۲) شریر بخلاف صاب افکار مضمومه می نماید و دندانهای خویش را بر او میفشارد (۱۳) خداوند به او متبسم است چون که می بیند که روز او می آید (۱۴) شیرین شمشیر را کشیدند و کمان را چله کردند تا آنکه مظلوم و مسکین را بیندازند، و کمانهای ایشان شکسته خواهد شد (۱۶) کمی صدیق از فراوانی شیرین بسیار بهتر است (۱۷) چون که بازوهای شیرین شکسته می شود و خداوند صدیقان را تکیه گاهست (۱۸) خداوند روزهای صالحان را می داند و میراث ایشان ابدی خواهد بود (۱۹) در زمان بلا خجل نخواهند شد و در ایام قحطی سیر خواهند بود (۲۰) لکن شیرینان هلاک خواهند شد و دشمنان خدا مثل پیه برهها فانی، بلکه مثل دود تلف خواهد شد (۲۲) زیرا متبرکان خداوند وارث زمین خواند شد، اما ملعونان وی منقطع خواهند شد (۲۹) صدیقان وارث

در معنایی وسیعتر مراد از زبور کل کتابهای وحیانی است، چنانکه آیاتی مانند "زبرالاولین" (۲۶:۱۹۶) بر این مطلب گواه است، و اینجا که زبور با (ال) یاد شده، دارای دو معنی است که هم زبور داود و هم کل "زبرالاولین" را شامل است، و مقصود از ذکر قرآن است، که در اینصورت این بُعدیت زبور بُعدیت مقامی است و نه زمانی، چنانکه رسول این ذکر حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) برحسب آیاتی (اول المسلمین) است، که اول مقامی است و نه زمانی، و روی این مبنا کتابهای آسمانی در کل بیانگر این بشارتند، و بگونه ای مختصر فهرست این بشارتها از این قرار است که:

در زبور داود: مزبور (۷۱) آیه (۱ تا ۲۰) مزبور ۴۵ آیه (۱۸) و اهو نودگات در یسناگاتها (۲/۴۸ تا ۱۲) و یسناها (۱۰/۳۰) و یسناها (۳/۴۶) گرچه این یسناها کتابهای صدرصد وحیانی نیستند، ولی نقش گرفته از صُحُف ابراهیم(علیه السلام) می باشند، که در عین حال حالت التقاطی حقایقی را از این قبیل در بر دارند.

در سفر تکوین تورات (۱۰/۴۰) و در کتاب دانیال (۴۴/۲) و (۲۷/۷) و حَبَقُ (۳/۳ تا ۶) و در کتاب اشعیاء (۹/۱۱) و انجیل متی (۳۱/۲۵ تا ۴۶) و نیز سایر کتابهای وحیانی که تفصیلش در بشارت عهدین فارسی و رسول الاسلام فی الکتب السماویه عربی و در جای جای تفسیر سی جلدی (الفرقان) آمده است.

در هر صورت آیه (۱۰۶) این بشارت را بشارتی رسا از برای پرستش کنندگان خدا و شایستگان دانسته، و در آیه (۱۰۷) رسالت آخرین را بعنوان رحمت جهانی معرفی کرده، که فعلیت در رحمت جهانی - پس از اساس و شالوده محمدی اش - در دولت جهانی حضرت مهدی (عج) نمودار است، چنانکه آیاتی مانند (۲۵:۱) و (۳۸:۸۷) رسالت قرآنی را یادواره همگانی و حقیقی برای کل مکلفان جهان وجود دانسته است، و تحقیق این کلیت جز در این زمان شایسته نیست.

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَبِيدِنَ... ۱۰۶... وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ... ۱۰۷... قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَحْدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ

زمین شده ابداً در آن ساکن خواهند شد (۳۴) بخدا پناه برده راهش را نگهدار که تو را به وراثت زمین بلند خواهد کرد و در وقت منقطع شدن شریران این را خواهد دید (۳۸) اما عاصیان عاقبت مستأصل و عاقبت شریران منقطع خواهند شد. و در کتاب زنده که کتاب مذهبی زرتشتیان نیز اشاره به انقراض اشرار و وراثت صالحان نموده فرماید: « لشکر اهریمنان با ایزدان دائم در روی خاکدان محاربه و کشمکش دارند، و غالباً پیروزی با اهریمنان باشد اما نه بطوریکه بتوانند ایزدانرا محو و منقرض سازند، چه: در هنگام تنگی از جانب او رمزد که خدای آسمانست به ایزدان که فرزندان اویند یاری می رسد و محاربه ایشان نه هزار سال طول می کشد (۱) آنگاه پیروزی بزرگ از طرف ایزدان می شود (۲) و اهریمنان را منقرض می سازد، و تمام اقتدار اهریمنان در زمین است و در آسمان راه ندارند، و بعد از پیروزی ایزدان و انداختن تبار اهریمنان عالم کیهان بسعادت اصلی خود رسیده، بنی آدم بر تخت نیکبختی خواهد نشست (۳)».

مُسْلِمُونَ... ۱۰۸_ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أُذِرِ أَقْرَبُ أَمْ
بَعِيدُ مَّا تُوعَدُونَ... ۱۰۹_ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا
تَكْتُمُونَ... ۱۱۰_ وَإِنْ أُذِرِ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَّعٌ إِلَىٰ حِينٍ... ۱۱۱_ قُلْ
رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ... ۱۱۲_

بی گمان در این جریان برای مردمان عبادت پیشه نویدی حتمی و رسا است. ۱۰۶_... و ما تو را
جز رحمتی برای تمام جهانیان (در مثلث زمان) نفرستادیم. ۱۰۷_... (به اینان) بگو: «تنها به من
(درباره‌ی خدا) وحی می شود، که خدای شما خدایی است یگانه. پس آیا شما (در برابرش)
تسلیم کننده (ی خود و دیگران) می باشید؟» ۱۰۸_... پس اگر روی برتافتند بگو: «به همه‌ی شما -
به گونه ای یکسان - (رستاخیز جهان را) اعلام کردم، و نمی دانم آنچه وعده داده شده اید آیا نزدیک
است یا دور.» ۱۰۹_... «همواره او سخن آشکار را می داند، و آنچه را (هم) پوشیده می دارید
می داند.» ۱۱۰_... «و نمی دانم؛ شاید آن برای شما آزمایشی آتشین، و تا چند گاهی (وسیله‌ی)
برخورداری ای باشد.» ۱۱۱_... گفت: «پروردگارم! به حق دآوری فرمای. و پروردگارمان (همان)
رحمت گر بر آفریدگان است، (که) بر آنچه (خلاف حقیقت) توصیف می کنید، مورد درخواست (و) یاری
(یاوران حق) است.» ۱۱۲_...

سوره حج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ _۱_۰۰۰_

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

هان ای مردمان! پروردگارتان را پاس دارید، بی گمان زلزله‌ی (مرگبار) ساعت [قیامت] چیزی بس

بزرگ است. _۱_۰۰۰_

آیه ۱ - آغازین آیه خطاب عمومی برای همه انسان هاست تا به وسیله درجات تقوای الهی آمادگی پیدا کنند چرا که اکثر آنها در جهل بسر می برند. "زلزله الساعه" زمانی است که کل کائنات سماوی و ارضی، ستارگان و طبقاتشان خواهند لرزید که از آن تعبیر به قیامت اول یا اماته می شود.

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا

و تَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ _۱_۰۰۰_

روزی که آن را ببینید، هر شیر دهنده‌ای آن را که شیر می دهد (از شدت هراس) به فراموشی

می سپارد، و هر زن بارداری بار خود را فرو می نهد، و مردم را مست می بینی، حال آنکه مست نیستند.

ولی عذاب خدا شدید است. _۱_۰۰۰_

آیه ۲ - «یوم» همین نخستین روز آخرت است که در اثر نفخ صور همگان بگونه‌ای جانکاه به حالت بیهوشی محض - که فراتر از مرگ است - می افتند "و نفخ فی الصور من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله" (۶۸:۳۹). اصولاً انسان ها در زندگی دنیا دارای دو بدن و سه روح هستند: بدن دنیوی و برزخی، سپس روح انسانی، حیوانی و نباتی، در حال خواب روح انسانی با بدن برزخی برون می آید و به هنگام مرگ افزون بر این دو روح نباتی و حیوانی هم از بدن دنیوی رخت برمی بندند و در برزخ روح انسانی یا بدن برزخی از بدن محسوس به زندگی خود ادامه می دهد، در زلزله ساعت نخستین که نسبت به همگان مرگبار است، حالت صعقه و بیهوشی دست می دهد، که گامی فراتر از

مرگ است (الاّ من شاء الله) جز آن افراد ممتازی که حداقل کل معصومانند و هرگز بیهوش نمی شوند، بلکه همان سان که هستند ارواحشان با بدن های اصلی شان مناسب با رستاخیز پیوند می شود. در اثر این زلزله، قیامت اماته به وقوع می پیوندد که در اثر وحشت آن، همه شیر دهندگان با دهشت و هراس، فرزندان خود را رها می کنند.

پس از این مرحله، بازگشت به زندگی آخرتی است، یعنی روح انسانی از بیهوشی برمی خیزد و به بدنی که شایسته رستاخیز است ملحق می شود، البته این بدن چنانکه در جاهای مناسبتر یاد شده، خلاصه و چکیده ای ماندنی از همین بدن جسمانی است، روی این اصل زنده شدن در قیامت احیاء، به این معناست که ارواح بیهوشان مجدداً زنده می گردند و به این بدن های ویژه آخرت پیوند داده می شوند.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ۚ...^۳
 ۲- كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ ۚ...^۴

و برخی از مردمان کسانی(اند که) درباره ی خدا بدون هیچ (بینش و) دانشی مجادله (و ستیز) می کنند، و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند. ۳- بر زیانش نبشته شده است که همانا هر کس او را به سرپرستی برگیرد، پس همواره او را گمراه می کند، و سوی عذاب (آن) آتش زبانه دار رهنمونش می سازد. ۴-...

آیات ۳ و ۴ - "و من الناس" کل مخاطبین به تقوی و مکلفین به دوری از طغیان و گناه هستند. "من يجادل في الله" در زمینه علوم فطری یا عقلی یا تجربی است، به صورتی که از دخالت هواها دور باشد، تنها در این صورت است که صاحب علم را به توحید و حق وصل می نماید و شک انسان را در حق تبدیل به یقین می کنند، کسانی که در بحث های الهی و توحیدی، از علوم فطری، عقلی یا تجربی استفاده نمی کنند و یا اگر استفاده می کنند با دخالت و تبعیت از هواها و حجاب های ظلمانی است، اینها از شیاطین جن و انس پیروی کرده اند که نه هدایت شده اند و نه کتاب روشنگری دارند. تبعیت از این شیاطین در کل خطوط شیطانی است تا جایی که "انه من تولاه فانه يضلّه" شیطان بر آنها مستولی شده و آنها را گمراه می کند.

"كُتِبَ عَلَيْهِ" این کتاب قضای ربانی بر متولی است، نه این که خدا ضلالت و گمراهی را بر اینان الزام کرده باشد، بلکه بر حسب بیان واقعیت و نهایت مسیر ایشان و اقتضای عاقبت حرکت و فعل اینان است.

این آیه برهان و دلیلی ارائه می کند برای کسانی که شک مستندی در برانگیخته شدن دارند، البته برهانی حاضر و قابل بررسی در اعتقاد به وجود خدا و قدرتش در خلق که احدی نمی تواند آن را انکار کند.

"خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ" مانند آیات بسیار دیگر، خلقت انسان اولیه و یا اولین مرحله خلقت انسانی را از خاک بیان می فرماید، با این تفاوت که انسان اول بدون هیچ گونه واسطه ای از خاک آفریده شد ولی انسان های دیگر با طی مراحل چند از خاک به وجود می آیند و کیست که بتواند با طی مراحل منظم انسانی را به وجود آورد؟ ابتدا از خاک، سپس از نطفه، سپس خون بسته، سپس همچون گوشت جویده شده، سپس استخوان بندی و پس از آن گوشت های روی استخوان ها و سپس ایجاد روح که خود برگزیده ای از همین بدن است، چنانکه در آیات ۱۴ تا ۱۶ سوره مؤمنون آمده است. تمام اینها را فرمود تا "لِنُبَيِّنَ لَكُمْ" تبیین کند قدرت خویش را که از مرحله تراب تا مضغه تا مرحله طفولیت "لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ" رسیدن به رشد جسمانی و عقلانی و رسیدن به رشد اجتماعی است، به طور کلی بلوغ یعنی رسیدن به مرحله ای که توانایی انجام فعلی را داشته باشد و با رسیدن به انواع رشدهای عقلانی، جسمانی، اقتصادی، ازدواجی، اجتماعی، و... وقت احکام مربوط به این توانایی ها نیز فرامی رسد.

"يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمَرِ" تعبیری است لطیف که انسان پس از رسیدن به قله رشد و قدرت، به سوی پست ترین قسمت عمر باز می گردد که همان آغاز زندگی است.

"انبتت من کل زوج بهیج" حداقل کل ازواج نباتی و حیوانی و انسانی را شامل است که از زمین روییده می شوند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتُوقَىٰ وَ مِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمَرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ انبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ _..._ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ _..._

هان ای مردمان! اگر درباره ی برانگیخته شدن (پس از مرگتان) در (ژرفای) شکی مستند! بوده اید، پس همانا (بدانید که) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، سپس از علقه [: خونی آویزک] سپس از

مضغه [؛ گوشتکی له شده] به بار آمده و به بار نیامده، تا (حقایقی ربّانی را) برای شما روشن گردانیم. و آنچه را می خواهیم تا مدتی معین در رحم ها پایدار می داریم، سپس شما را به حالت کودکی (از درون مادرهایتان) برون می آوریم، سپس (حیات شما را ادامه می دهیم) تا به حد رشدهاتان برسید و برخی از شما (پیش از پیری) مرگش در رسد، و برخی از شما (هم) به پست ترین زمان عمر(ش) برگردانده شود، به گونه ای که پس از دانستنی (اندک) آن را (هم) نداند. و زمین را پژمرده می بینی، پس هنگامی که آب (باران) بر آن فرود آوریم به جنبش درآید و نمو کند، و از هر نوع (رستنی های) همسان (و) نیکوی فرح بخشی برویاند. _..._ه_ این برای آن است که به راستی خدا (هم)او تمامی حق است، و اینکه مردگان را - به درستی - زنده می کند، و بر هر چیزی بسی تواناست. _..._ء_

آیه ۶ - "بأنّ الله هوالحق" بیانگر این حقیقت است که خدا تمامی حق است و تمامی حق همان خداست که هیچ باطلی از سوی او و به سوی او متصور نیست، قضیه این حقیقت در اینجا متمرکز بر آفرینش و زندگی و سپس مرگ اوست، و در پایان احیاء برای آخرت که اگر حیات در این دنیای فانی منحصر بود، کل آفرینش و خلقت عبث و باطل بود: "و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما باطلا ذلک الذین کفروا" (۳۸:۲۷).

"و انه یحی الموتی" احیاء مردگان در معاد است، چنان که در این دنیا برای اولین بار زندگی داد، قدرت مطلق ربّانی در احیاء و خلق اول بالاتر از خلق دوم است: "افعیینا با لخلق الاول بل هم فی لبس من خلق حدید" (۵۰:۱۵).

وَ أَنَّ السَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ _..._۷_ وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُّثِيرٍ _..._۸_ ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ _..._۹_ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ _..._۱۰_

و اینکه ساعت (مرگ و زندگی همگانی) همواره آمدنی است (و) هرگز شکی مستند (هم) در آن نیست، و همانا خدا کسانی را که در گورهایند برمی انگیزد. _..._۷_ و از (میان) مردمان کسی است که درباره ی خدا - بدون هیچ دانایی و نه رهنمودی و نه کتاب روشننگری - به مجادله و ستیز می پردازد، _..._۸_ حال آنکه (از سرِ نخوت) پهلوی در هم پیچنده [؛ کمر بسته] است تا (مردم را) از راه راستای خدا گمراه کند. و در این دنیا برای او رسوایی و خواری است، و در روز رستاخیز عذاب آتش بسی سوزان را به او می چشانیم. _..._۹_ این (کیفر بزرگ) به سزای (همان) چیزهایی است که

دست هایت [: نیروهایت] پیش فرستاده است. و اینکه خدا همواره به بندگان خود زیاد بیدادگر

نیست. _..._۱۰_

آیه ۱۰ - "لیس بظلام للعبید" چرا ظلم زیاد را از خدا سلب کرده است؟! زیرا اگر مکلفانی بدون اختیار و به اجبار ربانی گناهانی مرتکب شوند و سپس خدا آنان را با این گناهان اجباری عذاب کند، این ظلم عادی نیست و یا اگر عذاب نکند، چنانکه صالحین را عذاب نمی کند باز هم ظلم مضاعف و مساوی قرار دادن نیکوکار گناهکار است و نسبت این ظلم های مضاعف را این آیه نفی می کند و در حقیقت خدا نه ظلام است و نه ظالم.

همین طور در آیه "لا تاكلوا الربوا اضعافاً مضاعفه" چون زمینه نزول این آیه رباهای مضاعف بوده که از بهره پول نیز بهره می گرفتند، موافق آن "اضعافاً مضاعفه" وارد شده است.

در آیه فو نیز چون نسبت ظلم مضاعف به خدا داده شده، همان هم نفی شده است، چرا که ظلم کمتر و بیشتر یا ربای کمتر و بیشتر معنا و مفهومی ندارد و اصولاً اینها نسبت به خدا قابل تفاضل نیستند.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ _..._۱۱_

و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر (مبنای) جانبی (و هوسی مصلحتی) می پرستد. پس اگر خیری به او رسد بدان اطمینان یابد، و چون بلایی آتشین بدو رسد روی برتابد. (او) دنیا و آخرت را زیان کرده (و) این همان زیان آشکارگر است. _..._۱۱_

آیه ۱۱ - حرف «به» معنای کناره و حاشیه ای است که در ارتباط با اصل متن معنا پیدا می کند، یعنی به طور مستقل و فی نفسه بی معناست و کسانی که خدا را نه به گونه ای اصلی بلکه سطحی و حاشیه ای می پرستند، اینان پرستندگان خدا نیستند، بلکه هوا پرستند، زیرا اگر در چهره پرستش خدا تمایلات نفسانیشان همچنان پا برجا باشد، به همان عبادت ظاهری خود ادامه می دهند، ولی هنگامی که نابسامانی ببینند، همین عبادت ظاهری را هم ترک می کنند، و در هر صورت در دنیا و آخرت زیانکارند، عبادت حقیقی آن است که معرفت در قلب و همه اعضا و جوارح و در متن متین کل شئون زندگی عبادت کننده قرار داشته باشد، و سایر اعمال او در حاشیه و در کنار آن است، و این عبادت در هیچ حالتی انحراف و کاستی نمی یابد "و تلک عبادة الاحرار" در مقابل این، عبادت منحرف و حاشیه ای است که اگر هم در حالتی ثابت بماند اصالتی ندارد، زیرا متن خواسته های او تمایلات دنیوی اوست، و گاه به طور کلی آن را ترک و زایل می سارد، اینها اوصاف انسان های

مضطرب و ناآرام ضعیف الدین، انتقادگر و اعتراض کننده به خدا و... است که در دین ثابت قدم نیستند و تا زمانی که آسایش دارند به دین خود استمرار می دهند که گاه دین و عبادت خود را ترک می کنند و گاه با کمال بی میلی به آن ادامه می دهند که چندان سودی هم ندارد، زیرا متن و اصالت نیت ایشان به سوی غیر خداست.

يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نَفْعَ لَهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ
الْبَعِيدُ ۚ... ۱۲... يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لِبَشَرٍ أَلْبَسَ
الْعَشِيرُ... ۱۳... إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ... ۱۴...

از غیر خدا (چیزی را) همی می خواند (و می خواهد) که نه زیانش رساند و نه سودش دهد. این است همان گمراهی دور و دراز. ۱۲... همواره کسی را می خواند (و می خواهد) که بی گمان زیانش از سودش نزدیکتر است. وه! به راستی چه بد سروری و چه بد دمسازی است! ۱۳... بی گمان، خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کرده اند، در باغ هایی سردرهم درمی آورد که از زیر (درختان) شان (بنهرها و رودبارها) روان است. خدا همواره هر چه اراده کند انجام می دهد. ۱۴...

آیه ۱۴ - "جَنَاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ" فقط جنات آخرتی نیست، بلکه باغ های اطمینان بخش و بهشت های زندگی در دنیا تا آخرت برای مؤمنین مهیاست، باغ های عقلانی، نفسانی، روحانی، عقیدتی و عملی که به طور کل او را از بلاها و آسیب ها روی گردان می سازد و اینها نیست مگر در کنار رحمت بهشت های الهی و اطمینان قلب به وسیله ذکر خدا "الابذکر الله تطمئن القلوب".

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ
ثُمَّ لِيُقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ... ۱۵...

هر که می پنداشته است (که) خدا او را در دنیا و آخرت هرگز یاری نخواهد کرد، پس وسیله ای سوی آسمان در کشد (و خود را حلق آویز کند)؛ سپس (آن را) بی چون و ببرد؛ آن گاه همی بنگرد (که) آیا نیرنگش چیزی را که مایه ی خشم اوست حتماً از میان خواهد برد؟ ۱۵...

آیه ۱۵ - این آیه مثالی برای حقیقت (فقر الی الله) آورده است، تا گمان کسانی را که خیال می کنند خدا هرگز آنها را یاری نمی کند باطل کند که برای تثبیت این گمان باطل وسیله ای را به آسمان پیوند دهند سپس آن را بگسلند.

آیا در این صورت همچنان به آن پیوند گسسته پایدارند؟ این مثال بیانگر همین حقیقت است که اگر یاری مداوم خدای متعال نباشد همگان با قطع پیوند ربّانی به نابودی می گرایند، بر مبنای فقر محض آفریدگان و غنای محض آفریدگار، همان گونه که آفریدگان در آغاز، نیاز اصلی به آفریدگار داشته اند که اگر او نبود اینها هرگز نبودند، جریان پس از آفرینش و استمرار آن نیز همین گونه است که اگر آنی خدا به این آفرینش استمرار ندهد، همان لحظه نابودی آنان خواهد بود؛ اگر نازی کند اژدم فرو ریزند قالب ها «سبب» در اصل لغت طنابی است که به وسیله آن از درخت خرما بالا می روند و اینجا کل وسایل مادی و معنوی و کل وسایلی که با آن یا در آن کاری انجام می دهند و از کل اسباب ظاهری و غیر ظاهری، قابل استفاده از آن یا به وسیله آن و غیر قابل استفاده "و آتیناه من کل شیء سببا" (۱۸:۸۴) کل این اسباب سه گانه زمینی یا حتی وسایلی آسمانی را بیاورند و از زمین به سوی آسمان تا جایگاه رز مردمان "فی السماء رزقکم و ماتوعدون.

این آیه همچنین بیانگر این واقعیت است که پیوند زمینیان به آسمانیان امکان پذیر است و این تعبیر اضافه بر بیان این حقیقت علمی، حقیقتی است عمیق در فلسفه ارتباط با آفریدگار که ارتباط با او را همچون ارتباط به آسمان خوانده و قطع این رابطه همچون قطع پیوند آسمانی است که در همان لحظه، هنگامه سقوط تحقق می پذیرد.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ... ۱۶... إِنَّ الَّذِينَ
ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِّينَ وَالنَّصْرَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ
اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ... ۱۷...

و این گونه این (قرآن) را - حال آنکه آیاتی روشن است - فرو فرستادیم، و خدا به راستی هر که را اراده کند راه می نماید. ... ۱۶... به راستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و التقاطیان و نصرانیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند، بی گمان خدا روز قیامت میانشان را جدا خواهد کرد، زیرا خدا همواره بر هر چیزی بسیار گواه است. ... ۱۷...

آیه ۱۷ - فرقه های ششگانه را در عقاید بیان می کند که ششمین اینان را "الذین اشركوا" دانسته که پنج گروه اول کلا مشرک نیستند و اگر از صالحین باشند امکان نجات دارند "ان الذین آمنو و الذین هادوا و النصاری و الصابّین من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون" (۲:۶۲) و (۵:۶۸) است اما در این آیه "یَفْصِلُ بَيْنَهُمْ" بین مشرکان و ۵ گروه دیگر جدایی می افکند که مشرکان هرگز نجاتی ندارند.

این آیه به طور کلی انسان ها را به سه دسته بزرگ تقسیم می کند (۱) "الذین آمنوا" ایمان آوردندگان به این رسالت جدید هستند که مسلمان خوانده می شوند. (۲) "الذین هادوا و..." و به طور کلی اهل کتاب «هادوا» تابعین تورات و «النصارى» تابعین انجیل اند، اما در الصابین و المجوس» اختلافاتی است، مجوس زردشتیان و کتاب مقدس ایشان اوستا است. (۳) "و الذین اشرکوا" کسانی که غیر از پنج گروه اول هستند اینها محض و غر در انحراف و شرک به خدایند، تارکین عبادت خدا و عبادت کننده بت ها و سنگ ها هستند.

ولی اهل کتاب اگر انحراف و شرکی هم دارند در عقیده و در توحید به خدایی اعتقاد دارند، لکن برای این خدا شرکانی غیر اصیل قائلند و حتی گروهی از مسلمین تیر چنین عقاید شرک آلودی دارند. "الذین آمنوا" به گونه ای مستقل در مقابل کل مؤمنان چهارگانه بعدی، امتیاز و برتری این گروه نخست را بیان می دارد، سپس «والذین» گروه دوم که اهل کتابند، در هر صورت درجات مسلمانان بالاترین درجات است نسبت به کل مؤمنان از تاریخ اسلام، زیرا یهودیان و نصرانیان قبل از آمدن اسلام و نسخ دینشان همان مقامات عالیّه رحمت الهی را بر مبنای ایمان و اعمال صالح داشته اند، اما بعد از اسلام تنها آنانی که معاند با حق اسلام نباشند و ایمان و عمل شایسته دین خود داشته باشند، اهل نجاتند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ
وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ
عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ... ۱۸

آیا ندیدی که خدا هر کس در آسمان ها و هر کس که در زمین است - و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان - به راستی برایش (همگی) سجده می کنند و (نیز) بسیاری از مردمان، و (حتی) بسیاری از آنان هم که عذاب بر آنان محقق شده است (برای او سجده می کنند)؟ و هر که را خدا خوار کند، برایش هیچ گرامی دارنده ای نیست. همواره خدا هر چه بخواهد انجام می دهد... ۱۸

آیه ۱۸ - "الم تر" خطاب به کل بینندگان است تا با چشم و فکر و قلب خویش بنگرند، که خدا مسجود علی الاطلاق ذات و کیان کل کائنات است، بدون این که شعوری عقلانی برای آنچه در آسمان ها و زمین است مورد نظر باشد، بلکه شعور تکوینی است "من فی السموات و من الارض" اعم از آنچه از جمادات: "الشمس و القمر و النجوم و الجبال" یا آنچه از نبات است: «الشجر» یا از حیوانات «و الدواب» سجود کل آفریدگان و حتی جسم مادی کافران طبعاً به معنای نهایت خضوع در برابر اراده خداست، گر چه مؤمنان افزون بر این سجود تکوینی، سجودی هم از روی اختار دارند، سجود شعوری

نسبت به ذرات بدن های کفار از نظر جسمانی و حالات ریشه ای فطرت و عقل تیر وجود دارد، لکن نفس اماره آنان که هرگز سجود و خضوعی برای خدا ندارد، بلکه سجود دیگران را هم درک نمی کند، یا حتی مسخره نیز می کنند، بنابراین ذات و ذرات جهان آفرینش در کل ساجدان حقند، مگر نفس های اماره کافران، زیرا در کل تکلیفی، اختیاری دارند، لکن ذات همین نفس اماره بدون آن که اینان بدانند در برابر حق از روی شعور تکوینی ساجدند. "و ان من شیء الاّ یسجد بحمده و لکن لا تفقهون تسبیهم" (۱۷:۴۴) و در بعد اختیار آنان که سجده نمی کنند "کثیر حق علیه العذاب" کل جهان هستی مسجد و محراب وسیع عبادت خداست "و لله یسجد من فی السموات و الارض" (۱۵:۱۳) و این تنها مکلفین مختارند که ترک سجده می کنند در این مسجد وسیع الهی و ذات کافران که ساجد حقند عذاب نمی شوند، بلکه به فرمان الهی عمل کرده و خواهند سوخت و با این سوزش بعد مختار وجود آنان عذاب خواهد شد و بعد غیرمختار معذب نخواهد گردید، مانند ذات خورشید که ساجد حق است و در عین حال دائم در حال سوختن است و این سوختن عذاب نیست بلکه اطاعت فرمان پروردگار و عین سجود است.

هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ
مِنْ فَوْرٍ رُّءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ۚ... ۱۹... يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ... ۲۰...
وَلَهُمْ مَقَمَعٌ مِّنْ حَدِيدٍ... ۲۱... كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا
فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ... ۲۲...

این دو (گروه با یکدیگر) دشمن اند (که) درباره ی پروردگارشان با هم بسی دشمنی (و ستیزه) کردند. پس کسانی که کفر ورزیدند، جامه هایی بسیار از آتش برایشان بریده شده است (و) از بالای سرهاشان مایع جوشان ریخته می شود. ... ۱۹... آنچه در شکم های آنهاست با پوست ها [بدن ها] شان بدان گذاشته و ذوب می گردد. ... ۲۰... و برای (وارد کردن ضربت بر سر) آنان گرزهایی از آهن است. ... ۲۱... هر بار خواستند از (شدت) اندوهی، از آن بیرون روند در آن بازگردانیده می شوند، و (به آنان گویند: هان!) بجشید عذاب آتش بس سوزان را. ... ۲۲...

آیه ۲۲ - "اعیدوا فیها" تنها دلیل است بر این که جهنمیان ابدی مادامی که جهنم برپاست همچنان در آن ماندگارند و هرگز نمی توانند از آن برون آیند، بنابراین این آیه - همانند آیات یازده گانه مشابه اش - هرگز دلالت و حتی اشاره ای هم به ماندن همیشگی و بی پایان جهنمیان در دوزخ ندارد.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ... ۲۳... وَهُمْ فِيهَا

إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ...^{۲۴} - إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَكْفُ
فِيهِ وَالْأَبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ...^{۲۵}

بی گمان خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند در باغ هایی سردرهم - که
از زیر (درختان) شان نهرها روان است - در می آورد: در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته
می شوند، و لباس هاشان در آنجا حریر [پرنیان] است. ...^{۲۴} و راهنمایی شدند سوی گفتار
پاکیزه، و راهنمایی شدند سوی راه (خدای) بسی مورد سپاس. ...^{۲۴} بی گمان، کسانی که کافر
شدند و از راه خدا و مسجدالحرام - که آن را برای مردمان اعم از اقامت گزیدگان و مسافران، یکسان
قرار داده ایم - جلوگیری می کنند، و هر که بخواهد در آنجا به (انحرافی) پوشاننده ی حق و ظالمانه
در آید، او را از عذابی دردناک می چشانیم. ...^{۲۵}

آیه ۲۵ - اینجا مسجدالحرام را مربوط به کل انسان ها و سایر مکلفان دانسته - چه ساکنان مکه
مکرمه و چه مسافران - آری، این خانه خداست از لحاظ پرستش او و خانه همه مردمان است که
پرستش کنندگان اویند و هیچ امتیازی میان ساکنان و مسافران هرگز وجود ندارد، مگر شهرهای دیگر
حجاز که در اختصاص دولت های گوناگون حجاز در طول تاریخ می باشند، ولی مکه مکرمه این
ویژگی را داراست که هرگز تحت سلطه ویژه ای نیست، بلکه مختص به کل مسلمین جهان است، البته با
حفظ ترتیب های اسلامی و نه این که هر کس هر گونه تخلفی بخواهد در آنجا انجام دهد.
بنابراین اختصاصاتی که حکومت حجاز در طول تاریخ از برای ساکنان مکه قایل شده بر خلاف این
آیه می باشد، چنان که سوء استفاده کردن صاحبان خانه های مکه مکرمه در وقت حج و عمره هرگز
درست نیست.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ
وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ...^{۲۶}

و چون برای ابراهیم جای آن خانه [کعبه] را آماده کردیم (بدو گفتیم): «چیزی را با من شریک
مگردان، و خانه ام را - برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان سجده کننده - پاکیزه
گردان.» ...^{۲۶}

آیه ۲۶ - "لا تُشْرِكْ بِي" نسبت به حضرت خلیل الرحمن (علیه السلام) که بر پیامبرانی امام بوده و
طبعاً دارای عصمت برتر از آنان نیز بوده، دارای ابعادی است: یکی بعد رسالتی ابراهیم (علیه السلام) که
باید ترک شرک را در میان امتش در حد توانش نقش دهد، و در بعد شخصیش نیز دارای دو جهت

است: ظاهری و باطنی، ظاهری اش بدین معناست که همان گونه که شرک برای دیگران ممنوع است، برای ابراهیم (علیه السلام) ممنوعیتی بالاتر دارد، بر خلاف این عقیده گروهی صوفیان که قائلند هنگامی که ما به یقین رسیدیم دیگر عبادت واجب نیست به دلیل آیه "واعبدوا ربک یاتیک الیقین". اصولاً نهی از چیزی بدین معنی نیست که شخص مورد نهی دست به آن چیز زده و مرتکب آن گردیده، بلکه به معنای استمرار حرمت است، اما بعد باطنی اش بدین معناست که گذشته از شرک های حرام که بت پرستی، انحراف در توحید و ریا می باشد، شرک حلال هم بر تو ممنوع است، یعنی لحظه ای به غیر خدا توجه نمودن گرچه برای سایر مؤمنان حلال است که نوعاً بدان مرتکب می شوند و خلاصی از آن برایشان محال است، برای معصومان همین حلال هم حرام است که (حسنات الابرار سیئات المقربین).

وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ

عَمِيقٍ _..._ ٢٧ _

«و در میان مردمان برای (ادای) حج اعلان کن (که) پیادگان سویت آیند و (نیز) سواران بر شترانی لاغر - از هر راهی دور - سویت [: به سوی کعبه] روان شوند.» _..._ ٢٧ _

آیه ٢٧ - اینجا اعلامی جهانشمول است برای کل مکلفان که برای زیارت خانه خدا به منظور حج یا عمره یا هر دو بدانجا روانه گردند و هرگز در استطاعت حج و عمره مطرح نیست، بلکه بر حَسَبِ آیه "من استطاع الیه سبیلاً" (٣:٩٧) هر که بدون عسر یا حرج توان این سفر را داشته باشد بر او واجب است پیاده یا سواره به حج مشرف گردد، چنان که در (٣:٩٧) به تفصیل گذشت.

لِيَشْهَدُوا مَنَفِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَةٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنْ

بِهَيْمَةٍ الْأَنْعَمِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَوَّلَ الْفَقِيرِ _..._ ٢٨ _

«تا منافعی را برای خویش بنگرند و نام خدا را - در روزهای معلومی بر دام های زبان بسته ای که روزی آنان کرده است - ببرند؛ پس از آنها بخورید و بد حال کمر شکسته (ی فقیر) را (از آن) بخورانید.» _..._ ٢٨ _

آیه ٢٨ - "لیشهدوا منافع لهم و یذكروا اسم الله..." کل مقاصد حج که مجموعه ای از کل کشورهای اسلامی با این برخورد همگانی منافی همگانی نیز منظور است که از نظر عقیدتی، اخلاقی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و سایر سودهای اجتماعی کاوش ها و کوشش ها کنند، تا بر مبنای شریعت و اجتماع ربانی از کل بهره های ممکن برخوردار گردند، و بهنگام باز گشت به کشورهاشان دارای افکاری نوین پر از اینگونه سوغات های حج باز گردند، نه آن که با افکاری جاهلانه که موجب انتقاد

و مضحکه دیگران است، این "منافع لهم" انجام گردد و از جمله آنها تبذیر بی بند و بار قربانی هایی است که هرگز به مصرف بی نوایان جز اندکی، نمی رسد.

بنابراین "بهیمه الانعام" که بعنوان قربانی یاد شده از نظر مادی تنها برای خوردن و خوردن بی نوایان است که اگر در آنجا و آن زمان مورد استفاده نیازمندان قرار نگیرد، بایستی تا آخر ذی الحجه صبر کرد تا بینوایانی یافت و آن گاه قربانی کرد و اگر باز هم این قربانی ها اضافه بود، باید یا بهایش را به بی نوایان که در حج حاضرند پرداخت و یا با سفارشی قبلی همان روز عید قربانی در ساعت مقرر در شهرهایشان قربانی کنندگان داده شود زیرا این گوشت ها که مربوط به بی نوایاناست خوردن دیگران در این صورت ممنوع خواهد بود، سپس دستور خوردن بخشی از این گوشت ها به معنای اباحه یا رحجان است که بر سر این سفره عمومی تنها بینوایان نباشند، بلکه قربانی کنندگان نیز در صفوف بینوایان از این نعمت خدا بهره گیرند و با آنان شرکت داشته باشند و این در صورتی است که قربانی در وقت و جای خودش صورت گیرد وگرنه کل گوشت یا بهایش در اختصاص بینوایان است.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ _..._ ۲۹ _

سپس باید آلودگی خود را بزدايند، و به نذرهای خود وفا کنند، و بر گرد آن خانه‌ی کهن آزاد [: کعبه]

بسیار طواف کنند. _..._ ۲۹ _

آیه ۲۹ - "ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ" امر به زودودن نا پاکی ها و قذارت هایش از طواف، دلیل بر وجوب آن است. این رفث و پلیدی، دارای دو بعد برونی و دو بعد درونی است؛ درونی اش طهارت از حدث اصغر و اکبر است، زیرا بر مبنای (الطواف بالبيت صلاة) و ضرورتی حتمی در طواف خود طهارت است و این طهارت درونی مورد فتوای همگان می باشد، ولی در مورد برونی اش فتوایی در کار نیست و طهارت برونی پاکیزگی از خبائث و قذارات و پلیدی لباس و بدن است که مصداق اول «رفث» می باشد، چنان که در نماز هم پلیدی لباس و بدن ممنوع است و بلکه به وجه کلی - مگر در صورت ضرورت - استعمال پلیدی ها حرام است، چنانکه "یحرم عليهم الخبائث" به طور کلی استفاده از پلیدی ها را حرام کرده است، تا چه رسد به حالت نماز و طواف.

در جمع این نظر تأیید می شود که حاجی هرگز نباید با همان لباس و بدن آلوده در منی یکسره به سوی طواف بیت رود.

«وَلِيَطَوفُوا» هم دلیل بر تعدد طواف است و هر طواف هم هفت بار دور خانه خدا گردیدن است، بنابراین برای انجام حج یک طواف کافی نیست، بلکه طواف هایی از جمله طواف نساء پس از اعمال منی واجب است.

"وَلْيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ" چون طواف برگرد کعبه مبارکه و طبعاً در مسجدالحرام اینجا عمومیت دارد، حدّ فاصلی جز تمامی مسجدالحرام برای طواف نیست، و صحیحه محمدبن مسلم که حد طواف را میان خانه و مقام ابراهیم دانسته، علاوه بر تناقض و مخالفت با اطلاق آیه مبارکه و صحیحه حلبی، اشکالات هفتگانه ای دارد که ما در کتاب حج آورده ایم.

«العتیق» به معنای آزاد و قدیمی است، آزاد است از این که ملک کسی جز خدا باشد؛ و آزاد است از غر شدن در طوفان جهانشمول نوح، و قدیمی است زیرا نخستین خانه ای است که خدا آن را برای طواف کنندگان مقرر داشته که "ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة..." (۳:۹۶) و اینجا تمامی این معنای مقصود است، و بالاخره روی این اصل هیچ شخصی و هیچ حکومتی از حکومت های اسلامی - تا چه رسد به غیر اسلامی - نمی تواند آن را ویژه خود گرداند، چنان که در "سواء العاکف" بیان گردید.

ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعْظِمْ حُرْمَتَ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ۚ... ۳۰

این (کاری با کرامت) است. و هر کس احترامات (ربانی) خدا را بزرگ بدارد، پس (همان) برایش نزد پروردگارش پسندیده و بهتر است. و برای شما نعمت های حیوانی [: حیوانات رام] حلال شده است، مگر آنچه (در قرآن) بر شما خوانده می شود. پس از پلیدی - همچون بتان - همواره دوری گزینید، و از گفتار باطل (هم) اجتناب ورزید. ۳۰... ۳۰

آیه ۳۰ - "حُرْمَاتِ اللَّهِ" به معنای هر دوی واجبات و محرمات ربانی است که مشتمل بر سلب محرمات و ایجاب واجبات می باشد، و تعظیم هر چیزی مناسب با خود اوست که تعظیم حرام ها ترک آنها و تعظیم واجبات فعل آنها می باشد.

حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ۚ... ۳۱

در حالی که از غیر خدا رویگردانید، به او شرک نورزید. و کسی که به خدا شرک ورزد چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده، پس مرغان او را می ربایند، یا باد او را به پرتگاهی دور - خردکننده - و نابسامان می افکند. ۳۱... ۳۱

آیه ۳۱ - "شعائر الله" به معنای بلند گوه های ربانی است که با کمال باریک بینی نشانگر ظاهری و باطنی واجبات بزرگ اجتماعی است اینجا به مناسبت آیه (۲۹) و (۳۳) همان قربانی ها و طواف است که از نظر ظاهری برای بینوایان می باشد و از نظر معنوی قدم ها و چشم های حاجیان که با خون آشنا

می شود و برای خون ریزی در راه خدا دیگر هراسی نخواهند داشت و نیز نشانگر فداکاری است که چون خود کشی بدون جهت در برابر خدا به عنوان فداکاری جایز نیست، حیوانی حلال گوشت را به جای خود تقدیم می کنند که روح این جریان به عنوان فداکاری برای خدا و جسمش - چنان که در این آیات و آیات (۳۶:۳۷) آمده - تنها برای بینوایان است که "کذلک سخرّھالکم" تنها اینگونه این حیوانات را در این قربانی ها برای شما مسخر کرده و نه آن گونه جاهلانه که هزارها حیوان را در مٹی زیر خاک کنیم.

ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعِيرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ... ۳۲_ لَكُمْ فِيهَا مَنَفَعٌ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ... ۳۳_

این است (فرمان بزرگ الهی) و هر کس شعایر خدا را بزرگ بدارد، پس همانا، آنها (حاکمی) از پرهیزگاری دل هاست. ۳۲_... برایتان در آن (قربانی)ها تا مدتی معین سودهایی است، سپس جایگاه (قربانی کردن) آنها سوی خانه‌ی کهن [کعبه] آزاد است. ۳۳_

آیه ۳۳ - این که "الی البیت العتیق" کعبه را جایگاه قربانی ها معرفی کرده با آن که نه اینجا جای قربانی است و نه خون ریختن، که تنجیس آن است بدین جهت است که چون کعبه نماینده قرار دادی ربانی است که گرد آن گشتن و بوسیدن حجرالاسود گویی بوسیدن دست خداست قربانی هم که برای خداست، به مقصد "البیت العتیق" جایگاه مقرر ربانی است که در حقیقت این قربانی برای خداست، وانگهی مٹی که محل قربانی مقرر گشته است، اعمال در آن و خود آن مانند مشعرالحرام و عرفات نیز "الی البیت العتیق" است.

و اصولاً حج زیارت خانه خداست و کل مقدمات و مؤخراتش چه در عمره و چه در اعمال حج بر محور همین زیارت است روی این اصل "الی البیت العتیق" چنان که برای کل اعمال حج است برای قربانی نیز هست.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ... ۳۲_

و برای هر امتی روش ویژه ای (برای حج) نهادیم، تا نام خدا را بر دام های زبان بسته ای که روزیشان گردانیده یاد کنند. پس (بدانید که) معبود شما معبودی یگانه است، پس تنها برای او گردن نهید. و خاکساران و بینی بر خاک نهندگان (در برابر خدا) را بشارت ده. ۳۲_... ۳۴_

آیه ۳۴ - این اَمّت به معنای اَمّت شریعت است که در نتیجه برای پیروان هر یک از پنج شریعت چهره ویژه ای برای حج مقرر شده و این دلیل است که حج خانه خدا از آغاز زمان های تکلیف تا انجامش مقرر بوده و هست.

ابخات - اینجا - به معنای به خاک افتادن و نهایت تذلل در برابر خداست که ظاهرش سجده و باطنش خضوع کلی است در هر حال نسبت به آفریدگار، که معنی تسلیم هر دو بعد اخبات را شامل است.

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ - ۳۵ -

کسانی (را) که چون خدا یاد شود، دل هایشان (از عظمتش) هراس یابد، و (آنان که) بر هر چه بر سرشان آید صبر پیشه گانند، و (نیز) کسانی (که) بر پا دارندگان نمازند، و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند. - ۳۵ -

آیه ۳۵ - اینجا "و الصابرين... و المقيمي الصلاة" - که به اصطلاح ادبی منصوبند - به معنای تخصیص و ویژگی است که در بعد سلبی صبر کردن بر کل مصیبت هاست که در این جریان ها ایمان خود را هرگز از دست ندهند و یا آن را سست نگردانند، و در بعد ایجابی به پا داشتن نماز است که: عمودالدین و عمادالیقین، می باشد و این سلب و ایجاب خود نقشی متین و مکین است از (لااله الاالله) و به همین جهت از باب ویژگی و اختصاص در میان تمامی تسلیم ها و اخبات ها در برابر خدا یاد شده اند .

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعِيرٍ اللَّهُ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - ۳۶ -

و شتران درشت اندام را برای شما از (جمله ی) شعایر [بلندگوهای دین] خدا قرار دادیم - در آنها برای شما خیری است - پس نام خدا را بر آنها - در حالی که صف اندر صف اند - یاد کنید، و چون به پهلوهاشان فروافتادند از آنها بخورید و به قناعت پیشه و (به) غابری بسیار مستمند (که چشم داشت هم دارد) بخورانید. این گونه آنها را برای شما رام کردیم، شاید شما شکرگزارید. - ۳۶ -

آیه ۳۶ - اینجا یاد کردن نام خدا به هنگام قربانی این شتران دلیلی است روشن بر این که نام خدا بردن در این هنگام واجب است و نه آنگونه که برادران اهل سنت می گویند که به هنگام کشتن نام خدا بردن واجب نیست، بلکه تنها به هنگام خوردن است!.

لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا
لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ... ٣٧-

هرگز نه گوشت هایشان و نه خون هایشان به خدا نرسد، ولی (این) تقوای شماست که به او می رسد.
این گونه (خدا) آنها را برای شما رام کرد، تا خدا را به پاس آنکه شما را هدایت نموده بزرگ دارید. و
نیکوکاران را مؤذنه ده. ... ٣٧-

آیه ٣٧ - "کذلک سخرها لکم لتکبروا لله علی ما هداکم" این برای بزرگداشت خداست بر مبنای این
هدایت دو بعدی و نه ضلالت و گمراهی محشر تبذیر و تلف کردن میلیون ها حیوان! و آیا این تبذیر
عظیم از مافع اسلامی و مورد امر و تسخیر الهی است که از اهداف بزرگ حج مقرر گردیده، یا بدترین
ضرر اقتصادی، اجتماعی، عقیدتی و اخلاقی است که غیر مسلمانان و حتی مسلمانان آگاه این جریان
را مورد انتقاد و مسخره قرار می دهند.

إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ... ٣٨- اَذِنَ
لِلَّذِينَ يُقَتِّلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ... ٣٩-

همواره خدا از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند، زیرا خدا هیچ خیانت پیشه ای بسی کافر (یا)
کفران کننده ای بسی ناسپاس را دوست نمی دارد. ... ٣٨- برای کسانی که کشتار می شوند،
اجازه (ی کشتار) داده شده، چه آنکه همواره ستم دیده اند، و البته خدا بر یاری آنان بی گمان بسیار
تواناست. ... ٣٩-

آیه ٣٩ - در این آیه برای نخستین بار مسلمانان اجازه دفاع یافتند - که پیش از آن - در طول
سیزده سال مکی چنان امکانی نبوده است و اکنون که در مدینه دولت اسلامی پا گرفته امکان دفاع نیز
وجود دارد و بر حَسَبِ آیه (٤٠) اگر دفاع از حق در کار نبود تمامی زمین ها و زمینه های عبادت خدا
نابود می گردید.

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَرِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّهَدَمَتْ صَوَمَعُ وَبِيعُ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ
كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ... ٤٠-

کسانی که به ناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند، و (گناهی نداشتند) جز اینکه گویند: «پروردگار
ما خداست.» و اگر خدا (زیان) بعضی از مردم را به وسیله ی بعضی دیگر دفع کننده نبود، جایگاه عبادت
مسیحیان و یهودیان و نمازها و نمازخانه ها (ی مسلمانان) که نام خدا در آنها بسیار برده می شود،

سخت ویران می شد. و همواره خدا به کسی که (دین) او را یاری می کند بی گمان یاری می دهد.

به راستی خدا بسی نیرومند و کانون عزّت است. _۴۰۰۰_ _۴۰۰۰_

آیه ۴۰ - نسبت به نمازها و مکان هایش برای نصرانیان و یهودیان برای هر کدام یک لفظ آمده و لیکن برای این دو و جریان اسلامی دو لفظ جدا: صلوات و مساجد است، و این به جهت اهمیت عبادت و جایگاه عبادت اسلامی است در برابر مسیحیان و یهودیان که صومعه اخص از کلیساست، زیرا جایگاه عبادت تارکان دنیاست، ولی کلیسا اعم است از جایگاه تارکان و غیر تارکان و «بیع» نمازخانه های یهودیان است.

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّهِمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ _۴۰۰۰_ _۴۰۰۰_

همان کسانی که چون در زمین به آنان توان و امکان دهیم، نماز را (به شایستگی) بر پا می دارند، و زکات می دهند و (مکلفان را) به کارهای پسندیده وامی دارند، و از کارهای ناپسند بازمی دارند. و فرجام همه ی امور تنها از آن خداست. _۴۰۰۰_ _۴۰۰۰_

آیه ۴۱ - اینجا به پاداشتن نماز و دادن زکات و امر به معروف و نهی از منکر - که مجموعه ای از احکام مهم فردی و اجتماعی اسلامی است - در زمینه ای مقرر گشته که برای این جریان ها قدرتی اسلامی وجود داشته باشد و در هر صورت این تکالیف و تکالیفی دیگر در حد امکان و توان مکلفان است که تمکین در نماز و زکات در اینجا در زمینه به پاداری اجتماعی است که به طریق اولی به پاداری فردی را نیز در بر دارد.

در پاسخ این پرسش که تمکین برای امر به معروف و نهی از منکر روشن است، ولی برای نماز خواندن و زکات دادن تمکین اجتماعی به چه معنی است، زیرا می شود نماز و زکات را در پنهانی انجام داد؟ باید گفت: به پاداشتن نماز تنها بعد فردی نیست، بلکه در بعد اجتماعی نیز از چند جهت واجب است: (۱) وجوب جماعت به ویژه در مساجد (۲) تشویق کردن و وادار نمودن سایرین به نماز که خود امر به معروف است. (۳) وجوب اقامه نماز جمعه، و همچنین است پرداخت زکات که اگر بدون ریا انجام گیرد بایستی آشکار باشد که "ان تبدوا الصدقات فنعمای و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم" (۲:۲۷۱).

و می بینیم که پرداختن پنهانی زکات تنها برای پرداخت کنندگان خیر است، آن هم خیر یک بعدی که از ریا دور است، لیکن پرداخت آشکار زکات «فنعمای» می باشد، یعنی خیرش هم شخصی و هم اجتماعی است و طبعاً در صورت امکان خیر اجتماعی نباید فردی انجام گردد.

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ...^{۲۲} - وَقَوْمُ
إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ...^{۲۳} - وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ
لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ...^{۲۴}

و اگر تو را تکذیب می کنند، پس بی گمان پیش از آنان (نیز) قوم نوح و عاد و ثمود (پیامبران را) تکذیب کردند. ...^{۲۳} و (نیز) قوم ابراهیم و قوم لوط را پیامبرانی را تکذیب کردند. ...^{۲۲} و (همچنین) اصحاب مدّین (تکذیب کردند) و موسی سخت تکذیب شد. پس برای کافران مهلت دادم، سپس (گریبان) آنان را بر گرفتم. پس (بنگر) انکار (وانگار) ما چگونه بود؟ ...^{۲۴}

آیه ۴۴ - "فاملیت للکافرین" که خدای I به سود کافرین مهلت داده است، این مهلت برای تفکر دوگونه است: نخست طبق عدل الهی واجب است که شخص در آغاز تکلیف، اگر بدون مهلت شایسته اش در زمینه تفکر مرگ گریبانش را بگیرد، هرگز معذب نیست، مگر در کفر بت پرستی که حتی کودکانی هم که خدا را پذیرفته اند فطره و عقلا بت پرستی را منکرند و دلیل بر این مهلت واجب آیه "وَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَائِتَ ذِكْرٍ فِيهِ مِنْ تَذَكُّرٍ" (۳۷:۳۵) که خود سرزنشی نسبت به کسانی است که خدا فرصت تفکری به آنها داده، ولی آنان از این مهلت بهره شایسته ای نبرده اند، روی این اصل اصل تکلیف بدون فرصت تفکر برای عذاب کافی نیست، و در آیه مورد بحث مهلتی دوم آمده که خود در بعد دومین به زیان کافران است که پس از تفکر نکردن در فرصت نخستین به آنان فرصتی دیگر داده شده، اما باز هم از آن بهره برداری نکردند و در آن صورت عذابشان مضاعف خواهد بود "فکیف کان نکیر" نکیر در اینجا مبالغه است که به انکار و انگار ترجمه کرده ایم.

فَكَأَيُّ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبَرْءٌ مِّمَّكَ
وَقَصْرٌ مَّشِيدٌ...^{۲۵}

پس چه بسیار از مجتمعاتی را که در حال ستمکاریشان هلاکشان کردیم. در نتیجه سقف های جایگاه هایشان زیر و زبر شد، و (بسا) چاهی متروک و قصری سخت بنیان و افراشته را (نیز) ویران کردیم، ...^{۲۵}

آیه ۴۵ - «قریه» در این آیه مانند آیاتی دیگر به معنای مجتمع است یعنی جمع مکلفان، و قریه اضافه بر مجتمع، جایگاه آنان را نیز در بر دارد، ولی "خاویة علی عروشها" مرجع ضمیر «هی» را جایگاه این مجتمعات گرفته که با از باب استخدام است.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا
فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ...^{۲۶}

پس آیا در زمین گردش نکردند، تا برایشان دل هایی باشد که با آنها خردورزی کنند، یا گوش هایی که با آنها بشنوند؟ پس بی گمان (این) چشم ها نابینا نیست، ولی (چشم های) دل هایی که در سینه هایند کورند. _...-۲۶_

آیه ۴۶ - در این آیه کوشش و کاوش تاریخی و جغرافیایی در زمین و زمینه تکلیف بازتابی عقلی و شنیدنی دارد که اینگونه سیرها و بررسی ها دریافت مکلفان را افزون می کند که در بیغوله ای نشستن و خود کفا بودن، هرگز برای آنان بازدهی درستی ندارد و در جمع مکلفان اضافه بر تکلیف فردی مکلف به تکالیف جمعی نیز هستند که از برون به درون و نیز از درون به برون سودگیر و سود بخش باشند.

اینجا جایگاه دل ها سینه ها معرفی شده، بدین معنا که دل های مکلفان - که مرحله ای پس از عقل ها و فطرت هایشان می باشد - دارای دو بعد برونی و درونی است: بعد برونی اش سینه ها و بعد درونی اش خود دلهاست، که افکار از فطرت های بر مبنای عقول سرچشمه می گیرند، سپس با تدبر و تفکر پر آب می شوند و آن گاه در مرحله سوم در برون دل ها و جایگاه هایشان جاری می شوند و در آخر کار خلاصه آنها به دل ها می رسد و چنان که در این مرحله دل ها را فراگیر باشند، همین دل ها نام فؤدا به خود می گیرند و چون این مرحله از آغاز تا انجامشان دارای دو بعد خیر و شر هستند، خیرشان فؤدا نور است که کلا شعله ای از نور می گردد، چنان که راجع به رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) "ما کذب الفؤاد ما رای" روایت و معرفت حضرتش نسبت به خدای سبحان معرفتی کامل و شامل در بالاترین مرحله امکان در جهان تکلیف است و در مقابل مراتب شر است که فؤادش نیز در پایان شعله نار خواهد بود که "نارالله الموقده التي تطلع علی الافئده" آتش افروخته خدا که بر دل های پر از آتش احاطه دارد در این صورت دل های تاریک کورند و دل های روشن بینا، بنابراین بینایی و عدم آن در انحصار چشم سر نیست، بلکه چشم سر را نیز در اولویت شامل است.

این در باره قلوب، و همین گونه است چشم های فطرت ها، عقل ها، تفکرها و... که گاه فطرت بیناست، یعنی غبار هواهای نفسانی او را نپوشانده، و گاه نابیناست که در این پوشش است، همین طور عقل ها، گاه این عقل ها به راستی بر مبنای فطرت های روشن به کار گرفته می شوند که عقل خردمندان است، و گاه «لایعقلون» هستند که عقل هایشان درست به کار گرفته نشده است که با وجود عقل بی عقلی می کنند.

و چنان که دید و ندید قلب ها ظاهری و با چشم های آشکار نیست، خود این قلب ها جسمانی نیستند، آری جایگاهشان همان قلب های جسمانی است، چنان که جایگاه عقل ها مغز جسمانی و نیز جایگاه فطرت ها همان زیر بنای روحی و عقلی انسانی است.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ۚ... ۴۷-

و از تو عذاب(شان) را با شتاب می طلبند، حال آنکه خدا هرگز وعده‌ی (عذاب) خود را تخلف نمی کند. و یک روز (از قیامت) نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه بر می شمرد (که سرعتش در کل جریانش یکروز همچون هزارسال است). ۴۷-...

آیه ۴۷ - «یوم» اصولاً به معنای مطلق زمان است، چه زمان معمولی که همگان آن را ادراک می کنند و چه زمان هایی که با بینش های علمی ادراک می گردند، مانند گردش الکترون ها به گرد پروتن ها که در هر ثانیه معمولی پنجاه هزار بار است، یعنی یک ثانیه زمینی ۵۰ هزار سال الکترونی است، و زمانی که هرگز قابل درک ما نیست، مانند حرکت نخستین که مربوط است به ماده نخستین که این ماده آغازگر کل جهان هستی است، و در آیه (۷:۱۱) به تفصیل گذشت، و از جمله زمان هایی که ما هنوز ندانسته ایم زمان های ششگانه آفرینش جهان است که برابری یا نابرابری این شش زمان و همین طور خود این زمان، برهمگان مجهول است، و نیز زمان نخستین برای حرکت نخستین اولین ماده که بسیط ترین مواد جهان و بعد نخستین آفرینش است که همان گونه که حقیقت خود این ماده بر همگان مجهول است زمانش نیز مجهول است.

اینجا "کالف سنه ممتعدون" در آیه (۴:۷۰) یک یوم نزد خدا هزار سال یا پنجاه هزار سال از آنچه ما می شناسیم یاد شده است، و طبعاً این دو یوم دو زمان است، بر حسب آیه مورد بحث یک یوم نزد خدا در عذاب گنهکاران هزار سال ماست، و طبق آیه (۴:۷۰) یک یوم فرود آمدن و بالا رفتن فرشتگان به هنگام قیامت پنجاه هزار سال است که در جای خودش به تفصیل خواهد آمد.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أُمْلِيتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ ۚ... ۴۸- قُلْ يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ۚ... ۴۹- فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۚ... ۵۰-

و چه بسا از اجتماعاتی که در حال ستمکاریشان برایشان مهلت دادم، سپس (گریبان) ایشان را برگرفتم. و بازگشت (همگان) تنها سوی من است. ۴۸-... بگو: «هان ای مردمان! من برای شما تنها هشداردهنده ای روشن‌گرم.» ۴۹-... پس کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته‌ی (ایمانشان) انجام دادند، پوشش و روزی ای بس گسترده و با کرامت تنها برای ایشان خواهد بود. ۵۰-...

آیه ۵۰ - «الصالحات» کل اعمال شایسته را شامل است و در پاسخ این پرسش که در این صورت "رز کریم" بجاست، ولی «مغفرة» که پوشش گناهان است چه جایی دارد؟ باید گفت: اینجا تنها اعمال

و واجب به گونه ای کامل مورد بحث اند و نه ترک کل محرمات که بر حسب آیاتی از قبیل "ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه انکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریماً" در جنبه سلبی هم که اگر کبائر را ترک کرده ولی اندکی آلوده به گناهان کوچک شده، بخودی خود پوشش و مغفرت الهی آنها را بر دارد، این در صورتی است که اینان احیاناً گناهانی هم داشته باشند و اگر چنان که کل واجبات را انجام داده کل محرمات را نیز ترک کرده اند مغفرت در اینجا بدین معنی است که دارای مقامی والاتر از آنچه استحقاق دارند خواهند بود که «مغفرة» در این صورت پوششی است بر حد استحقاقشان که بیش از آن به آنها داده می شود، بنابراین «مغفرة» در بُعد سلبی شامل هر دو می باشد.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ... ۵۱ - وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَتَقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ... ۵۲ -

و کسانی که در (خدشه دار کردن) آیات ما می کوشیدند، حال آنکه (به گمانشان) با ما دست و پنجه نرم می کنند، آنان همراهان آتشی بسی سوزانند. ... ۵۱ - و (ما) پیش از تو هیچ رسول و فرستاده‌ی برجسته‌ای را نفرستادیم جز اینکه هر گاه آرزو (ی هدایت مکلفان را) می کرد، شیطان در آرزویش القای (شبهه) می نمود. پس خدا آنچه را شیطان القا می نماید محو می کند، سپس خدا آیات خود را استوار می دارد. و خدا همواره دانایی حکیم است. ... ۵۲ -

آیه ۵۲ - اینجا "اذا تمنى" برای رسولان و برجستگان آنان - که به عنوان نبی معرفی شده اند - تنها تمنی و آرزوی نقش یافتن رسالت ربانی است، زیرا رسالت ها و نبوت ها و دستاوردهای شخصی شان همچنان موجود است و هرگز زمینه ای برای تمنی ندارد، بنابراین این تمنی در اینجا تمنی خیرات درونی نیست، وانگهی شیطان هرگز راهی به تمنیات درونی معصومان ندارد که "الاعبادک منهم المخلصین" (۳۸:۸۳) و نظایرش این سلب کلی سلطه شیطانی را بر معصومان تثبیت کرده و هم چنین "اذا تمنى" آرزویی است اخیانی و رسالت و نبوت در عین فعلیت اخیانی نیست و بر مبنای "قل ربّ زدنی علماً" (۲۰:۱۱۴) که تمنای مقامات عالی تر است، نیز شیطان هرگز سلطه ای بر این بزرگواران ندارد، بلکه این تمنای آرزوهای برونی است که رسالت هاشان در حد امکان در میان مکلفان نقش بندد و اینجا معركة القایات شیطانی است که البته آن هم با حجت‌های ربانی منسوخ است.

در جمع آیات و حیانی و معجزات ربانی در کل نسخ کننده های القایات شیطانی است که مثلاً معجزات این بزرگواران سحرهای شیطانی را نسخ می کند، آیات کتب و حیانی نیز نسخ کننده آیات شیطانی است، و چون شیطان در هیچ بعدی از ابعاد برهانی بر حقانیت خود ندارد، در برابر آیات ربانی

که کاملاً براهین حق است خود بخود منسوخ می باشد و این وظیفه اجتماعی مؤمنان دانا و برتر است که با تبیین حقایق وحی تخیلات و القایات شیطانی را تا حد امکان از میان بردارند، تا مستضعفان گمراه نگردند.

این احکام آیات ربانی که تضمین کننده نسخ القایات شیطانی است، در قرآن به گونه ای فراگیر ثابت است که نه نسخ گشته و نه تحریف شده و تا آخر زمان تکلیف همچنان پایدار است، و نه تنها برای مسلمانان حجت بالغه ربانی است، چنان است، کتاب های وحیانی پیش از اسلام نیز القایات درونی و برونی خود را نسخ می کند که مثلاً تورات و انجیل که احياناً مورد دستبردهای شیطانی قرار گرفته اند، اضافه بر تبیین های قرآنی پیش از نزول قرآن نیز حجت های پیاپی پیامبران الهی تبیین کننده آیات وحیانی آن کتب است و چنان که خود همین آیات بیانگر بطلان تحریفاتی است که در این میان انجام گشته، و بالاخره این قرآن است که از زمان نزولش تا آخر زمان تکلیف چنان که نسخ کننده برخی از احکام گذشته ربانی است، کل القایات شیطانی را نیز در درون که مورد تضمین های ربانی است بر مبنای آیاتی مانند "أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَأَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ" (۱۵:۹) و "وَأَنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ" (۴۱:۴۲) که قرآن بر مبنای این قبیل آیات و نیز بر مبنای اعجاز کل آیاتش به کلی از تحریف های لفظی جلوگیری کرده و خواهد کرد و نسبت به تحریف های معنوی نیز نصوص قرآنی خود بیانگر بطلان آنهاست که هیچ گونه روزنه ای از برای تحریف های لفظی و معنوی کلاً در قرآن وجود نداشته و نخواهد داشت.

"من رسول و لانبی" به دنبال آمدن نبی پس از رسول اینجا و در سه آیه دیگر نسبت به حضرت موسی، اسماعیل و خاتم النبیین (صلوٰه الله علیهم اجمعین) خود دلیلی است بر این که هر رسولی نبی نیست، زیرا رسول، رسول وحی است و نبیّ برجسته میان رُسُل است و نه تنها رسالت، چنان که معصومانی مانند لقمان (علیه السلام) نه رسولی بوده اند و نه نبیّی، سپس پس از نبوت رسالت است که پیام رسانی نبوت و خبر مهم وحی می باشد، زیرا (نباء) خبری مهم است و در مرحله سوم نبوت است که بر زندگی در میان رسولان می باشد، مانند اولوالعزم که بر دیگران ترجیح دارند و نیز مادون اولوالعزم انبیایی همچون هارون، سلیمان، داوود و... که بر دیگران ترجیح دارند.

اینجا "من قبلک" درست است که کل رسالت ها و نبوت های پیش از رسالت و نبوت آخرین را در بر می گیرد، ولی این پیام آخرین از دو جهت مشمول این نفی و اثبات می باشد که نفی القایات شیطانی و اثباتش نسخ ربانی است: اولاً "من قبلک" در تغییر عربی و به ویژه در زمینه آسوده کردن خاطر رسول آخرین (صلی الله علیه وآله) در برابر القایات شیطانی رسالت و نبوت کلی است، ثانیاً هر

انداره برهان ربانی قویتر باشد، طبعاً القایات شیطانی هم برای سست کردن و یا ناچیز نمود آن بیشتر است، و چنان که می بینیم معارضه قرآن و نبی قرآن از آغاز تاکنون و تا دامنه قیامت با مراتبی گوناگون استمرار دارد، و حتی گروهی از مسلمانان ناآگاه نیز بر ضد برهان قرآنی کمر بسته اند که یا آن را تحریف شده می دانند یا ظنی الدلالة و بالاخره در حوزه های اسلامی شیعی و سنی همه چیز محور است جز قرآن، و لکن احکام آیات ربانی قرآن به گونه ای است که تمام این القایات شیطانی را پوچ و ناچیز می کند که در برابر حجت بالغه قرآنی هیچ حجتی برابری ندارد، به ویژه در زمان صاحبان اصلی وحی قرآنی که پیامبر بزرگوار و امامان (علیهم صلوٰه الله) می باشند و با ویژگی وسیعتر و جهان شمول تری در زمان قیام جهانی حضرت مهدی (عج) که با همین برهان قرآنی هم دولت سیاسی اسلامی را تشکیل می دهد و هم - در اصل - دولت شریعتی اسلامی را پای برجا می کند و حضرتش چیزی هم اضافه بر قرآن و سنت رسول قرآنی در دست ندارد و تنها عصمت و پیگیری معصومانه مسلمانان است در زمان و زمینه ای شایسته و به منظور باز کردن راه مهدی بزرگوار (صلی الله علیه و آله) بایستی دوستان واقعی قرآن به هر قیمتی شده است این نور افکن جهانشمول ربانی را آشکار کنند، هر که هر چه خواهد بگوید و هر کاری که بخواهد بکند "والله غالب امره و لکن اکثر الناس لایعلمون".

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ _..._ ۵۳ _

تا آنچه را شیطان القا می کند، برای کسانی که در دل هایشان بیماری است - و (نیز) برای سنگدلان - آزمایشی آتش بار گرداند. و بی گمان ستمگران همواره در (ژرفای) جدایی (از حق) و ستیزه ای بسیار دور (و دراز) اند. _..._ ۵۳ _

آیه ۵۳ - براساس این آیه القایات و فوت و فن های شیطان تنها آزمایشی آتشین از برای کسانی است که در دل هایشان بیماری گمراهی است و یا سخت دل اند این آزمونی است برای آن گمراهان، و در برابر اینان بر حسب آیه (۵۴) برای دانایان که با آیات و حیانی ربانی آشنا شده اند، این بازده را در بردارد که بخوبی بدانند که شریعت ربانی حق است، تا ایمان و خشوعشان در برابر حق فزونی یابد و در جمع دنیا در برابر آیات رحمان و گمراهی های شیطان معرکه امتحان است.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ _..._ ۵۴ _

و تا آنان که دانش (و حیانی) یافته اند بدانند همانا این (نسخ القایات شیطانی و تحکیم آیات ربانی) به تمامی حق از سوی پروردگار تو است، تا بدو ایمان آورند. پس دل هایشان برای او بسی خاکسار و خاضع گردد. و به راستی خدا کسانی را که ایمان آورده اند، همانا سوی راهی بسی راست راهبر است. _..._ ۵۴ _

آیه ۵۴ - اینجا "لیعلم" هم از علم است و هم از علم بدین معنی که ما چنین و چنان کردیم تا عالمانی بدانند که نسخ القایات شیطانی و تحکیم آیات ربانی حق است و از علم است که این خود نشانه گذاری برای این بزرگواران است که حقانیت را باور دارند و هرگز در برابر القایات شیطانی تأثیر پذیر نیستند.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ _..._ ۵۵ _

و کسانی که کفر ورزیدند، همیشه از آن (راه راست) در تردیدی شدیدند، تا ناگهان ساعت (زندگی آخرین) برایشان فرا رسد، یا عذاب روزی نازا به سراغشان آید. _..._ ۵۵ _

آیه ۵۵ - اینجا "یوم عقیم" روز رستاخیز را نازا خوانده، زیرا در آن روز برای مکلفان دستاورد و کاربردی پس از عالم تکلیف نیست و اینان کم و زیادی در پرورنده اعمالشان ندارند و تنها بهره های اعمال دنیوی را خواهند دید و انگهی این روز از نظر تولید فرزند نیز عقیم است، بجز بهشتیان که اگر بخواهند بر حسب آیات گوناگونی که خواسته های آنان را در بهشت کلا برآورده می داند - طبعاً بدون هیچ دردی - دارای اولاد گردند.

و نیز نمود اعمال خوب و بد از نظر کار برد آنها و اثرات اجتماعی - که این هم عقیم خواهد بود - و بالاخره هر گونه عملی که موجب تبلور زندگیشان و یا تأخر آن شود، در آن روز عقیم است، بجز تداوم عبادت که موجب تکامل است.

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي حَيَاتِهِمُ النَّعِيمِ _..._ ۵۶ _

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ _..._ ۵۷ _

تمامی فرماندهی (حق) در چنان روزی از آن خداست، میانشان فرمان می دهد. پس کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ایمانشان) را انجام دادند در باغ های سردرهم و پر ناز و نعمتند. _..._ ۵۶ _ و کسانی که کفر ورزیده و به وسیلهی نشانه های ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، برایشان عذابی توهین آمیز است. _..._ ۵۷ _

آیه ۵۷ - دروغ پردازی در برابر آیات و نشانه های ربانی سه گونه است: نخست این که آنها را دروغ انگارند، سپس این که برای دیگران هم آنها را دروغ وانمود سازند. و سوم که بدتر از دو قسم قبلی است این که به وسیله خود آیات ربانی آنها را دروغ وانمود سازند و "کذبوا بآیاتنا" به همین معنای آخرین است، زیرا «کذب» متعدی است، بنابراین «باء» در «بآیاتنا» برای تعدیه نیست، بلکه برای سببیت و معیت است که همراه و همگام با آیات ربانی به وسیله همین آیات آنها را تکذیب می کنند، و این بدترین درکات تکذیب است.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ... ۵۸... لَيَدْخِلْنَهُمْ مُدْخَلَ رِزْوَانِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ... ۵۹... ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ عَفُورٌ... ۶۰...

و کسانی که در راه خدا مهاجرت کرده، سپس کشته شدند یا مردند، همانا خدا همواره به آنان روزی نیکویی می دهد. و به راستی خدا (هم) او به درستی بهترین روزی دهندگان است. ... ۵۸... بی گمان آنان را در جایگاهی که آن را می پسندند همی در خواهد آورد. و همانا خدا به راستی بسی دانای بردبار است. ... ۵۹... چنین است، و هرکس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است دست به عقوبتی همسان زند، سپس مورد ستم قرار گیرد، همواره خدا او را بی گمان یاری خواهد کرد. به راستی خدا همانا بخشایشگر پوشنده است. ... ۶۰...

آیه ۶۰ - اینجا همانندی تعقیب و پیگیری مطرح است که اگر به جان یا مال یا هر جهتی از جهات شما تعدی شود به گونه ای عادلانه می توانید همان گونه پیگیری کنید و افزون بر آن از هر جهت حرام است، مثلاً در جواب یک سیلی تنها می توانید یک سیلی آن هم به همان شدت بزنید، نه بیشتر یا محکمتر، و در صورتی که این پی جویی عادلانه باشد و در این راه شخص مظلوم مورد تجاوز قرار گیرد، خدا حتماً او را کمک خواهد فرمود، در دنیا یا برزخ و یا روز رستاخیز بالاخره این ستم از طرف خدا بدون پاسخ نخواهد ماند و این جمله بخشایشگری پروردگار در ذیل این آیه مشتمل بر اشاراتی است، که اگر تعقیب شده مظلوم ناخود آگاه بیش از آنچه بر او ستم شده کماً یا کیفاً ظالم را تعقیب کرد، اینجا هم زمینه بخشش ربانی است و تأیید این جریان بخشش آیه "و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتهم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین" (۱۶:۱۲۶) است، بلکه این صبر در برابر ظلم به معنای ظلم پذیری نیست به ویژه آن که تأییدی برای ظالم باشد که دستش در ظلم بازتر گردد، بلکه بر حسب آیاتی چند

از جمله آیات امر به معروف و نهی از منکر در صورتی که نتیجه این صبر و عدم پاسخ به ظالم موجب توبه او گردد واجب است.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اَلَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اَلَّيْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
بَصِيرٌ ۝٤٦

این به راستی بدین سبب است که خدا شب را در روز فرو می برد، و روز را در شب فرو می برد. و اینکه خدا همواره بسی شنوایی بسیار بیناست. _..._ ۶۱ _

آیه ۶۱ - این آیه از آیات حرکات و نیز کروی بودن یا بیضی بودن زمین است، زیرا اگر زمین سطحی بیش نبود، دیگر افزون شدن از ساعات شبانه به روز و عکسش هرگز معنایی نداشت، بلکه یا کلاً شب بود و یا کلاً روز، و این فرو رفتن دوگانه روز در شب و شب در روز بدین معناست که جوّ زمین محور شب و روز است و اگر این محور تنها مسطح بود، دیگر تداخل شب و روز و اصلی پیاپی بودن آنها معنایی نداشت، البته آیاتی دیگر هم به گونه ای روشنتر گواه بر هر دو این جریان می باشند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ
الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ۝۶۲

(آری) این بی گمان بدین سبب است که خدا خود تمامی حق است و آنچه به جای او می خوانند (هم) او تمامی باطل است. و اینکه خدا بسی والای بزرگ است. _..._۶۲_

آیه ۶۲ - چون حق به تمام معنا - که ازلی است و هرگز امکان نقصان در او راه ندارد - در انحصار خداست، همه آفریدگان اعم از مؤمن و کافر و... کلاً باطلند، نه باطل به معنای گمراه، بلکه به معنای فناء و فقر الی الله چنان که در باره انسان - که بر حسب آیاتی گل سر سبد آفرینش است - این تصریح آمده (۳۵:۱۵) که انسان در عین موقعیت والایش در برابر خدا فقیر محض است و نه بدین معنی که او کسی است و فقر هم چیزی عارض بر او، بلکه او ذات فقر و حقیقت ناچیزی است، که در مثل نه معنای اسمی است و نه معنای فعلی، بلکه معنای حرفی است چنان که پیش از وجودش نبوده پس از آن هم در ذاتش همان گونه نابود است، زیرا چنان که در آغاز وجودش نیاز کلی به آفریدگار دارد، در استمرارش نیز چنین است، که اگر لحظه ای که پروردگار از ادامه وجودش صرف نظر کند همانند نخست نابود می گردد.

اینجا از نظر ادبی هم، اضافه بر جریان معنوی، اگر بخشی از حقانیت نسبت به خدا مقصود بود، لفظ آیه هم «حقّ» نه «هو الحقّ» بود، زیرا در قاعده ادبی خبر همیشه نکره است و اینجا که معرفه آمده تمام حق را ویژه خدا دانسته است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ... ٦٣ _ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ... ٦٤ _ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ... ٦٥ _

آیا ندیدی که خدا از آسمان به راستی آبی فرو فرستاد؟ پس زمین (با آن) سرسبز می گردد. همانا خدا بسی دقیق (و) ناپیدای کانون لطف (و) بسیار آگاه است. ... ٦٣ _ آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است تنها از آن اوست، و همانا خدا (هم) او، بی نیاز بسیار ستوده است. ... ٦٤ _ آیا ندیدی که خدا به درستی آنچه را در زمین است برای شما مسخر کرد. و (نیز) کشتی ها را در حالی که در دریا به فرمان او روانند، و آسمان را نگه می دارد، تا مبدا بر زمین فرو افتد، مگر به اذن او (در روز آخرین). به راستی خدا نسبت به مردمان بسی مهربان و رحمت گر بر ویژگیان است. ... ٦٥ _

آیه ٦٥ - اینجا نگهبانی آسمان و ستارگان را - که بر زمین و زمینان فرو نریزند - باذن خدا خوانده که این اذن در بردارنده نیروهای جاذبه جهانشمول است و بر حسب آیاتی دیگر از جمله (١٣:٢) برقراری آسمان ها و ستارگان را بر استوانه های نادیدنی مقرر داشته که از جمله آنها جاذبه عمومی است.

این سقوط آسمانی بر زمین به هنگام سقوط آسمان و آسمانیان است، چون «الارض» جنس زمین است و بر حسب آیه "و من الارض مثلهن" هفت کره مسکونی مشابه از نظر سرنشینان و مکلفان در کل جهان وجود دارد، روی این اصل سقوط آسمان و ستارگان بر این زمین ها در زمینه ای است که نیروی جاذبه عمومی از میان برود و تساقطی کلی در جهان ایجاد گردد، و چون سخن آیه بازبینیان است اینجا سقوط آسمان بر زمین یاد شده و گر نه آیاتی از قبیل "اذالسماء انفطرت" انفطار و انفجار کلی جهان را نمودار است.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ... ٦٦ _

و او کسی است که شما را زنده کرد. سپس شما را می میراند. باز پس شما را زنده می کند. (اما) انسان بی گمان سخت کافر (و) ناسپاس است. ... ٦٦ _

آیه ٦٦ - و اینجا میراندن در میان دو زنده کردن پیش از آن و پس از آن به معنای مرگ کلی نیست، بلکه به معنای زندگی برزخی است که در آن مکلفان با روح و بدن برزخی زنده اند گر چه نوعاً در

خواب بسر می برند، زیرا این خود زندگی برزخی یعنی میانگین دنیا و آخرت است، چنان که بسیاری از آیات روشنگر این حقیقت می باشد.

"ثم یحییکم" زنده کردنی است پس از بیهوشی و صعقه که بعد از زندگی برزخی برای همگان - جز آنان که خدا بخواهد - رخ می دهد بنابراین، این زنده کردن دوم هرگز بدین معنی نیست که پس از موت و فوت کلی باشد که خود انکار زندگی برزخ است و ما بیش از پنجاه آیه برزخی با تصریحات و اشاراتی در سراسر قرآن داریم.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْزِعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ
إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ _..._ ۶۷ _

برای هر امتی رسم و جایگاهی برای عبادت و قربانی قرار دادیم، که آنها بدان سوی و روش روانند. پس نباید در این امر با تو به ستیزه برخیزند. و سوی پروردگارت دعوت کن. همانا تو همواره بر راهی راست چیره ای. _..._ ۶۷ _

آیه ۶۷ - «منسکا» در اینجا به معنای کل روش های عبودیت است ولی در آیاتی گذشته حج به معنی عبودیت خاص حج بوده است، در آنجا جریانی که مورد نزاع بین مسلمانان و سایر اهل کتاب بوده است نسخ بعضی از مناسک و عبادات گذشته در شرایع سابقه بوده که چون این تناسخ و عوض کردن چهره های برخی احکام ربانی است، اهل کتاب حق نزاع با رسول بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) را در این زمینه هرگز ندارند، و چنان که در درون هر یک از شرایع گذشته نیز احیاناً تناسخ هایی بوده است، به ویژه در شریعت تورات، تناسخ و تبدیل صوری بعضی احکام که بر حسب حکمت عالی ربانی تحقق یافته، چه درونی و چه برونی اش، مورد اعتراض نیست، و به اهل کتاب باید گفت که اگر شما وحی قرآنی را به این جهت نمی پذیرید که احیاناً نسخ بعضی از احکام گذشته است مانند وحی تورات را نیز نباید بپذیرید، زیرا که آنجا هم نسخ هایی وجود دارد. و بالاخره پیامبر آخرین این ماموریت ربانی را بعهدہ دارد که دعوتش را بر محور قرآن انجام دهد، زیرا او استقرار و احاطه بر هدایت مستقیم و حیانی ربانی دارد و بر حسب آیه (۶۹) حاکم بر این گونه اختلافات پس از وحی قرآنی حاکمیت خدا بروز رستاخیز است و در آخر آیه «مستقیم» وصفی هم برای «هدی» و هم علو و چیرگی بر این هدایت که از «علی» استفاده می شود.

وَإِنْ جَدَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ _..._ ۶۸ _ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ
الْقِيَمَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ _..._ ۶۹ _ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ

وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ... ۶۸ - وَاعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ
نَصِيرٍ... ۶۹ -

و اگر با تو مجادله کردند، بگو: «خدا به آنچه می کنید داناتر است.»... ۶۸ - (این تنها) خداست که
روز قیامت در آنچه با یکدیگر در آن اختلاف می کرده اید، داوری خواهد کرد. ... ۶۹ - آیا ندانستی
که خدا همواره آنچه را در آسمان و زمین است می داند؟ بی گمان این ها (همه) در کتاب (علم خدا)
است. همواره این بر خدا آسان است. ... ۷۰ - و (بعضی از آفریدگان)، از غیر خدا، چیزی را
می پرستند که (خدا) بر (تأیید) آن حجتی نازل نکرده و بدان (بینش و) دانشی (هم) ندارند. و برای
ستمکاران هیچ یابوری نیست. ... ۷۱ -

آیه ۷۱ - "من دون الله"، نه "دون الله" زیرا معبودان و بت پرستان کل آفریدگان نیستند، بلکه بعضی
از آنان مورد پرستش می باشند که «من» به معنای تبعیض، اشاره به همین بعضی است، و در کل قرآن
عبادت دون الله نداریم.

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٌ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ
يَسْطُونُ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْبِئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَٰلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا
اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ... ۷۲ - يَأْتِيهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ،
إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ، وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ
الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ... ۷۳ -

و چون آیات ما درحال روشنائی (و روشنگری) بر آنان خوانده شود، در چهره های کسانی که کافر
شدند (اثر انگار و) انکارشان را می شناسی؛ چیزی نمانده که بر کسانی که آیات ما را بر ایشان تلاوت
می کنند سخت حملهور شوند. بگو: «آیا پس شما را به بدتر از این خبری مهم دهم؟ (آن، همان) آتش
است که خدا آن را به کسانی که کفر ورزیده اند وعده داده و چه بد سرانجامی است!»... ۷۲ - هان
ای مردمان! مثلی زده شد، پس آن را به گوش بگیرید. بی گمان کسانی را که از (آفریدگان) غیر خدا
می خوانید، هرگز (حتی) مگسی هم نیافریدند، و گرچه برای (آفریدن) آن اجتماع (و همکاری) کنند. و
اگر (هم) آن مگس چیزی از آنان برباید، آن را با هیچ کوششی از او باز پس نتوانند گرفت؛ طالب [:
این جویندگان] و مطلوب [: آن مگس] هر دو ناتوانند. ... ۷۳ -

آیه ۷۳ - "لن یخلقوا" مربوط است به کل "من دون الله" که غیر از خدا احدی هیچ گونه خالقین
ربانی ندارد.

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ...^{۷۴} - اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ...^{۷۵}

قدر (و منزلت الوهیت و ربوبیت) خدا را چنان که سزاوار اوست نشناختند. در حقیقت، خداست که همواره بسی نیرومند عزیز است. ...^{۷۴} خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند، و (نیز) از میان مردمان. بی گمان خدا بسی شنوای بسیار بیناست. ...^{۷۵}

آیه ۷۵ - "الله یصطفی" - که در باره گزینش فرستادگان ربانی اعم از فرشتگان و رسولان بشری است - هرگز در ارتباط با زمان رسول آخرین نیست، تا گمان شود که رسولانی دیگر تا پایان زمان تکلیف خواهند آمد، زیرا اولاً آیاتی چند روشنگر خاتمیت محمدی (صلی الله علیه وآله) است و ثانیاً اینجا مقصود کل آدمیان و فرشتگان هستند، چنان که در آیه (۷۳:۷۴) این کلیت منظور است که نوعاً قدر خدا را ندانسته اند که از جمله قدر و منزلتش برگزیدن فرشتگان و رسولان بشری برای راهنمایی آنان می باشد، وانگهی «یصطفی» که مضارع است و حداکثر حال و آینده را در بردارد، اگر تنها این دو زمان را شامل باشد، گزینش فرشتگان و آدمیان به عنوان رسالت در طول تاریخ تکلیف تا زمان پیامبر آخرین نادیده گرفته شده است، و نیز اگر همین آیه به گونه ای عام استمرار رسالت را پس از پیامبر آخرین نیز در بر می گرفت، آیات بسیار دیگری صریح است بر خاتمیت رسالت و نبوت و وحی رسالتی در همین رسالت آخرین، وانگهی در آیه (۷۳) می خوانیم "یا ایها الناس" که ناس ویژه ناس رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) است و نیز آیه (۶۷) "لکل امّة" نظر به تمامی امت های رسالتی دارد و نه تنها امت قرآنی.

این اصطفاء چون گزینش ربانی است - که در زمینه عصمت غیر ربانی - به معنای عصمت مطلق و خلقی است و این دو «من» در «الملائکه» برای تعبیض است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ...^{۷۶} - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ...^{۷۷}

آنچه را پیش روی آنان و آنچه پشت (سر)شان است می داند، و همه ای امور [؛ کارها، چیزها و فرمان ها] تنها به خدا بازگردانیده می شوند. ...^{۷۶} هان ای کسانی که ایمان آوردید! رکوع و سجود کنید، و پروردگارتان را بپرستید، و کار خیر را انجام دهید، شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید. ...^{۷۷}

آیه ۷۷ - «لعلکم» اینجا چرا؛ شاید است و باید نیست، حال آن که ایمان و پیامد آن رکوع و سجود و عبادت پروردگار منان و نیز کار خیر از موجبات حتمی رستگاری است؟ پاسخ این است که اینها

درجاتی دارند و در عین حال احياناً متوقف می گردند، بنابراین تضمین رستگاری در کل این جریاتات ایمانی نیست، بلکه استمرار آن تا هنگام مرگ شرط است. بنابراین شاید اینجا مناسب است که شامل همگان - اعم از شایستگان و ناشایستگان - می گردد و اینها زمینه فلاح است و حتمیتی مگر با شرط استقامت خودشان و عنایت الهی در بر ندارد.

وَجَهْدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ۚ...۷۸-

و در راه خدا چنان که حق جهاد (در راه) اوست جهاد کنید. اوست که شما را برگزید و در دین بر شما هیچ گونه حرج و تنگنایی قرار نداد. (نگهبان) روش (ربانی) پدرتان، ابراهیم را، (باشید). او بود که از پیش شما را مسلمان نامید، و در این (قرآن نیز همان آمده است) تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما (هم) بر مردمان گواه باشید. پس نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید، و به (وسیله ی) خدا (پناه و) عصمت بگیرید. او مولای شماست؛ چه نیکو مولایی و چه نیکو یآوری. ...۷۸-

آیه ۷۸ - اینجا "مِلَّةَ اَبِيكُمْ ابراهیم" چنان که در آیه ای دیگر آمده که "ربنا واجعنا مسلمین لک و من ذریتنا امةً مسلمةً لک" مقصود از این بزرگواران معصومان محمدی (صلی الله علیه وآله) از دودمان ابراهیم خلیل الرحمن می باشند، و چنان که رسول اسلام نخستین گواه ربانی است در کل مسلمانان و همه مکلفان، این بزرگواران در این شهادت رسالتی و نه رسولی میانگینی می باشند که واسطه هایی میان رسول و کل مکلفانند، و بر حسب آیاتی چند و روایاتی بسیار این امامان معصوم دوارده گانه پیاپی یکدیگر جانشینان حضرتش می باشند که "واعتصموا بالله" بیانگر رسالتی بدون وحی رسالتی پس از رسول برای حقیقت شریعت و بلندگوهای آن می باشند.

در جمع از جهاتی چند این آیه در اختصاص معصومان محمدی (صلی الله علیه وآله) است:

۱ - "حق جهاده" چون حق جهاد است و این خود طبعاً در اختصاص بالاترین عصمت است که عصمت این بزرگواران در پی عصمت محمدی از کل معصومان برتر است.

۲ - "هو اجتباکم" که اجتباء ربانی همچون اصطفاء به یک معنی و در جمع گزینش ویژه ربانی است.

۳ - "مِلَّةَ اَبِيكُمْ ابراهیم" که این بزرگواران از فرزندان ابراهیم (علیه السلام) هستند.

۴ - "هو سَمَّاکُم المسلمین" که "و من ذریتنا امةً مسلمةً لک".

۵ - "و تكونوا شهداء على الناس" که گواهان میان رسول و مردم بر مردمند.

۶ - "و اعتصموا بالله" که طلب استمرار عصمت ربانی است، درست است که در "واعتصموا بحبل الله" شامل کل مکلفان است که حبل الله قرآن می باشد و طلب عصمت نیز طلب عصمت علمی است که تضمینی برای سایر مراتب علمی و عقیدتی نیست، ولی اینجا "واعتصموا بالله" آمده که کل مراتب عصمت را شامل است.

و درست است که این بزرگواران عصمت بشری را که زمینه عصمت ربانی است داشته اند و بر مبنای آیاتی از قبیل آیه بطهیر (۳۲:۳۳) بعد دومین عصمت مطلقه ربانی است، برای این بزرگواران فعلیت دارد، ولی عصمت اخیانی و استمراری نیاز به درخواست مستمر دارد، چنان که در باره رسول بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: "ولولا ان ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئاً قليلاً" که این تثبیت عصمت اخیانی برونی است و چنان که در باره یوسف صدیق (علیه السلام) است که "و لقد همت به و همّ بها لولان رای برهان ربّه" برهان رب همان عصمت ربانی برونی است، چنان که "اهدنا الصراط المستقیم" در باره این بزرگواران اضافه بر تثبیت مقام عصمت، ارتقای آن و نیز عصمت های اخیانی برونی است.

سوره مؤمنون

گرچه کل سوره های قرآن بمنظور ایمان و تعالی مؤمنان نازل گشته، لکن در ده آیه نخست این سوره، هشت امتیاز مخصوص مؤمنان ذکر شده که حکمت نامگذاری این سوره بنام مؤمنون است. این سوره مطالب مهم دیگری را نیز بیان می کند که محتوای کلی اش بعد از ذکر اوصاف مؤمنین، بخشی مربوط به اعمال مؤمنان است که نتیجه اعتقاد آنهاست و بخشی زیربنای مربوط به توحید و خداشناسی، و بخشی در رابطه با نظام آفرینش انسانها و آسمان و زمین و موجودات زنده دیگر جهان هستی است، و نیز آیاتی درباره زندگی بعضی از پیامبران و آیاتی هم درباره مستکبران و انذار آنهاست. این سوره همانند دیگر سوره هایی است که پس از رسالت بر صاحب وحی آخرین نازل گردیده و پیش از نزول وحی در اولین شب قدر، هرگز برای حضرتش آگاهی و حیانی به هیچ یک از آیات قرآنی نبوده است که از: "و ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ" و آیاتی دیگر بخوبی روشن است که هر گونه آگاهی و حیانی را پیش از نزول قرآن از آن حضرت سلب کرده است؛ روی این اصل نسبت دادن این مسئله به حضرت علی (علیه السلام) که در سن دوازده سالگی سوره مؤمنون را قرائت فرمودند به چند دلیل صحیح نیست:

- ۱- رسول گرامی پیش از نزول وحی، حتی یک کلمه از قرآن را نمی دانستند، پس چگونه غیر صاحب وحی از وحی آگاهی داشته است؟ ۲- آیا حضرت علی (علیه السلام) رسول بوده اند تا سوره حتی آیه ای پیش از رسول آینده به ایشان وحی شود؟
- ۳- آیات قرآن باتلاوت - حتی یک آیه قرآن - قبل از نزول آن توسط پیامبر و تا چه رسد به غیر او منافات دارد! در نتیجه روایاتی که احیاناً در این زمینه وارد شده، قطعاً در زمره روایات مجعوله می باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۱... ۱- الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ۲... ۲-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

مؤمنان بی گمان (خودشان و دیگران را) رستگار کردند. ۱... ۱- کسانی که ایشان در نمازشان دلباختگانند. ۲... ۲-

آیات ۱ و ۲ - اینجا هشت امتیاز برای مؤمنان یاد شده: در آیه اول و دوم اولین امتیاز مؤمنان راستین را افلاح و رستگار کردن خود و دیگران به سبب خشوع و خضوع در نمازهاشان معرفی کرده که: "الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ" خشوع تنها در دل است که بوسیله آن فطرت، عقل، علم، عقیده، اخلا و سایر صفات حسنه درونی حاصل می گردد که پیامدش خضوع ظاهری انسان در برابر خدای متعال است.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ۲... ۲-

و کسانی که ایشان از (کارهای) بیهوده رویگردانانند. ۲... ۲-

آیه ۳ - امتیاز دوم مؤمنان، اعراض از کل لغوهای سلبی یا ایجابی در سخن و حال و کردارشان می باشد "الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ" لغوبه معنای کاری است بیهوده و بی ثمر که هرگز سود و بهره ای جز اتلاف وقت و عمرن دارد و اگر نتیجه ای هم متصور باشد هرگز شرعی، عقلی و عرفی نیست، و تنها خیال و هوسرانی و توهم است، عبارت دیگرگناهی است که به تعبیردیگرقرآن خسران دنیا و عقبی است.

اعراض از لغو نیز تنهاتمنی ترک لغو نیست، بلکه دوری جدی از بیهودگی است و این اعراض اعم است از اینکه مؤمن نه تنها روح و نفس و جسم خود را از لغویات دور می کند، بلکه دیگران را نیز از این بیهودگی و اتلاف عمر باز می دارد که حداقل این اعراض درونی خودی و برونی غیرخودی دوری از شرکت در جلسات لهو و لعب و لغو است، البته بعضی شوخی ها و بازی های شایسته که نه تنها ناشایستگی در بر ندارند، بلکه انسان را تا اندازه ای از ناراحتی ها و مشکلات روحی و روانی نجات می دهند لغو نیست، بلکه احیاناً ترکشان در زمره لغویات است، چراکه شادی و خوشحالی مؤمن بگونه ای شرعی امری پسندیده است.

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ۲... ۲-

و کسانی که ایشان برای زکات، فاعلان (و کارگزاران) اند. ۲... ۲-

آیه ۴ - سومین امتیاز و صفت خاص مؤمنان "الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ" که فاعلیت زکوة را مخصوص مؤمنان دانسته و نه فقط پرداخت زکات را و این نکته ایست که در هیچ یک از آیات دیگر زکات وجود ندارد، و باید توجه کرد که فاعلیت زکات اعم از پرداخت آن است، و در آیات دیگر پرداخت زکات را از شروط ایمان دانسته که "يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ" ولی در این آیه تحقق بخشیدن به این فریضه بزرگ را بطور مطلق در متحقق نمودن معنای تصویری آن هم بصورت عام و عموم تخصیص ناپذیر در تمامی افراد و مصادیقش به مؤمنان نسبت داده است، لکن بعضی نسبت به اطلا و شمول معنای مصدری این فریضه بزرگ نسبت به همه موارد ممکنه اش و نیز اختصاص نسبت فاعلیت آن به مؤمنان ابهاماتی دارند که منشأ این ابهامات نیز توجه نکردن عمیق و دقیق به دو نکته است: اولاً زکات بمعنای پاکسازی مطلق است در تمامی ابعاد ممکنه اش، یعنی پاکسازی درونی، برونی، عقیدتی، فردی، اجتماعی، مالی، حالی، اخلاقی، انسانی و سایر شئون مادی و معنوی، ثانیاً این اطلا کلیه حالات و احوال و حرکات و سکونات ایمانی را دربر دارد، بر این مبنا نه تنها زکات مالی که حسی ترین و کمترین زکات بشمار می آید، بلکه فاعلیت زکات را در جمیع مراتب وجودیش مخصوص به مؤمنان دانسته و آنها را با این خصیصه مخصوص به همگان الی یوم القیامة معرفی نموده است، و طبق قاعده چون «لِلزَّكَاةِ» بر «فاعِلون» مقدم شده است با این که باید مؤخر باشد، حصر و اختصاص فاعلیت زکات را به مؤمنین ثابت می کند، و «قد افلح» هم در آیه نخستین که به معنای رستگار کردن است در فاعلیت زکات نمودار است.

این پاکسازی ها گام هایی است والاتر و برتر از زکات مالی و مادی که این زکات برای اداره امور مادی فقرا و بینوایان است و آن زکات مطلق هم اداره کننده امور مادی و هم اداره کننده امور معنوی و اصول انسانی جامعه بشری است، در آیاتی دیگر قرآن کریم که با الفاظ مختلف زکات نازل شده، به قرینه ماقبل و مابعد پی می بریم که منظور از زکات همان زکات مالی است، ولی در این آیه شریفه فاعلیت مطلق زکات را از خصائص مؤمنان والا شمرده است، همانند آیه سوم سوره بقره "ومما رزقناهم ینفقون" که در این موارد زکات مالی یکی از مصادیق و افراد تحت این امر مطلق است.

فلذا در تفسیر همین اطلا است که امامان معصوم می فرمایند "ومما علمناهم یبثون" و در تفسیر مطلق زکات می فرمایند: «لکل شیء زکوة و زکوة الجسد الصوم، زکوة اللسان ذکر الله علی کل حال، و زکوة الرجل مشیة فی طریق الخیر و زکوة العلم نشره و...» که مؤمن در تمامی این ابعاد ممکنه مقام فاعلیت و تحقق بخشیدن به این فریضه بزرگ الهیه را دارد چنانکه - همچون آیه مورد بحث - و اولئک هم المفحون آمده.

و بالاخره با توجه به اینکه در کل سی آیه مکی و مدنی زکات، شانزده آیه اش از جمله همین آیه شریفه در مکه نازل شده و بقیه آیات زکات در مدینه نازل گردیده است، سخن کسانی که قائلند فریضه زکات مکی نیست، هرگز صحیح نیست، بعلاوه لازم می آید قائل شوند صلات هم مکی نباشد زیرا در آیات شریفه هرکجا امر به صلات شده، فوراً امر به زکات نیز شده است "اقیموا الصلوٰۃ و آتوا الزکوٰۃ" لذا این نظر بی اساس است و توجیهاتی هم که احیاناً فرموده اند قابل قبول هم نیست.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ... هـ... إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ... هـ... فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ... هـ... هـ

و کسانی که ایشان برای عورت هاشان نگهبانانند. هـ... هـ مگر بر همسرانشان یا دستاورد(ها)شان (مانند کنیزان که) بی گمان بر آنان نکوهشی نیست. هـ... هـ پس هر کس فراتر از این جوید، ایشان (هم) آنان متجاوزانند. هـ... هـ هـ

آیات ۵ تا ۷ - ویژگی چهارم مؤمنان که عفاف است بیان شده: "وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ" تمامی روابط شهوانی نامشروع زن و مرد و زن با زن و مرد با مرد را ممنوع کرده است، مردان و زنان مؤمن کسانی هستند که بر نفس و شهوت خود محافظ و مسلط هستند و تنها استثنائی که از این حفاظت کلی آمده نسبت به همسران است و کنیزان نیز در صورت تمایل به ازدواج در حاشیه و ردیف همسران میتوانند شرعی باشند.

"وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ" کل حفاظت ها را در بر دارد که از نگریستن تا عمل جنسی و حتی استمناء را به طور کلی حرام دانسته است، که هرگونه استخراج نطفه بدون ارتباط با همسر شرعی مورد نهی این آیه است، اما نگریستن به عورت حتی تنها درمورد معالجه آن هم در صورت ضرورت توسط پزشک هم جنس بیمار، این نگریستن به قدر ضرورت جایز است اما پزشک جنس مخالف بیمار تنها در صورت خطر مرگ و ماندنش یا عدم دسترسی به پزشکی دیگر به حد ضرورت جایز است.

پس از احکام عمل جنسی، بارداری به هر وسیله ممکن اصل و مبنا و غایت در فعالیتهای جنسی است که تنها با نطفه حلال و شرعی به دو صورت جایز است: بگونه مماس که همبستری، است و به طری غیر مماس از راه تزریق و لقاح مصنوعی است. اما همان گونه که آمیزش نامشروع حرام است، انتقال دادن نطفه مردی به غیر همسرش نیز حرام است زیرا عمل جنسی در اصل مقدمه بارداری است و اگر مقدمه ای حرام باشد غایت و نهایت آن عمل نیز به طریق اولی حرام است، آری اگر شرایط بارداری برای زوجین به هیچ وجه میسر نباشد می توان نطفه را در رحم همسری دیگر پرورش داد بشرط آن

که به هر صورت اگر فرزندی پدید آید، این فرزند دارای دو مادر است: صاحب نطفه بر مبنای آیه: "يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ" (۸۶:۷) که نطفه از میان صلب مرد و تریب زن برون می آید و ۲- صاحب رحم طبق: "وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ" (۲:۲۳۳) و میان صاحب رحم و صاحب نطفه - به اصطلاح منطقی - عموم و خصوص من وجه است - که گاهی فرزند از نطفه زنی است و تولد یافته از زنی دیگر که هر دو مادر اویند و گاهی نطفه و ولادت از یک زن است.

در آیه (۷) نیز می فرماید: "فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَاُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ" هرکس از راه های شرعی الهی سرپیچی کند از معاندان و تجاوزگران بشماراست

وَالَّذِينَ هُمْ لَا مَنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَعُونَ... ۱-

و کسانی که برای امانت ها و پیمان هاشان رعایت کننده اند. ... ۱-

آیه ۱- این آیه هم مراعات و حفاظت بر امانتها و پیمان را از صفات این مؤمنان دانسته.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ... ۱-

و کسانی که بر نمازهایشان نگهبانند. ... ۱-

آیه ۹- این آیه چون آیه نخستین درباره پاسداری نسبت به نماز است، نخست "فی صلواتهم خاشعون" که دستوری درونی نسبت به نماز است و در آخر کار "علی صلواتهم یحافظون" که این محافظت اعم است از درونی و برونی که حفاظت مقدماتی و درونی نماز و پس از آن را دربردارد، از جمله این حفاظتها بر حسب آیاتی مانند "إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ" (۲۹:۴۵) بازداري از بدیها را پیامدی بس مهم نسبت به نماز دانسته است، و در هر صورت می بینیم که پیش از زکات و حفاظت ناموس و امانت داری و پس از آن جریان خشوع و محافظت در نمازهاشان به میان آمده که خود دلیل است براین حقیقت که "الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ".

«صلواتهم» در آیه اول دستوری فردی است نسبت به یک یک مؤمنان که باید در نمازهاشان خاشع باشند و «صلواتهم» در آیه نهم افزون بر محافظت فردی، محافظت جمعی را نیز دربردارد که نه تنها وظیفه مؤمن نگهبانی و پاسداری نسبت به نماز خود اوست، بلکه نسبت به نمازهای دیگران نیز از باب دعوت الی الخیر و امر به معروف بایستی همان نگهبانی را داشته باشند، نکته ای دیگر که نماز قبل و بعد این جریانات مالی و ناموسی و امانتداری و عهد و پیمان تکرار شده این است که نماز با خشوع و محافظت، خود حفاظتی است براین مثلث که اینها از پیامدهای چنان نمازی است «یحافظون» حفاظتی طرفینی است که آغازش از این مؤمنان است و در نتیجه همین نماز آنان را حفظ می کند، و «علی» نظر به سلطه ای درین محافظت دارد، چه از مؤمنان و چه در نهایت از این نماز که مورد حفاظت است.

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ - ۱۰۰۰۰ -

ایشان خودشان وارث اند. - ۱۰۰۰۰ -

آیه ۱۰ - در این آیه رستگارکنندگان را بگونه ای مطلق، وارثان دیگرانی خوانده است که از بهشت بهره ای ندارند، چه در دولت جهانشمول اسلامی بگونه ویژه: (۲۱:۱۰۵) و چه در هر دو جهان، چنانکه در (۷:۱۲۸) آمده است.

الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - ۱۰۰۰۰ -

کسانی که بهشت را به ارث می برند، و در آنجا ایشان جاودان اند. - ۱۰۰۰۰ -

آیه ۱۱ - سپس در این آیه، آنها را از وارثان ویژه فردوس خوانده و مقصود فردوس پس از مرگ در دو مرحله است خلود در فردوس برزخ تا هنگامه قیامت، و خلود در فردوس رستاخیز تا ابد، چنانکه ارث فرماندهی دنیا در دولت جهانی حضرت مهدی (عج) به معنی جایگزین شدن این شایستگان از ناشایستگان است، در فردوس رستاخیز جایگاه فرضی ناشایستگان نیز افزون بر جاهای شایستگان ویژه اینان خواهد بود که در آن همچنان ماندگارند، چنانکه دولت جهانی اسلامی نیز تا پایان زمان تکلیف ویژه این مؤمنان شایسته است.

«فردوس» عالی ترین جایگاه ها و مقامات بهشتی است که در هر دو نشئه برزخ و قیامت ویژه همین رستگارکنندگان خودی و غیری است، گرچه در طول زمان تکلیف حاکمیت هایی برای مؤمنان مانند زمان سلیمان، داود، شعیب، اشیاء و دیگران بوده که جنتهای دنیوی است، ولی برای این رستگارکنندگان فردوس دو جهانی است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ - ۱۰۰۰۰ -

و بی گمان انسان را به راستی از عصاره ای، از گلی آفریدیم. - ۱۰۰۰۰ -

آیه ۱۲ - در این آیه آفرینش انسان را خلاصه ای از گل دانسته که انسان نخستین بدون هیچ فاصله ای و انسانهای بعدی با واسطه از خلاصه این گل پاک "سُلَالَةُ مِنْ طِينٍ" پدید آمده اند.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ - ۱۰۰۰۰ -

سپس او را (به صورت) نطفه ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. - ۱۰۰۰۰ -

آیه ۱۳ - «ثم» نگرشی است مفصل در دومین بُعد آفرینش انسان - چنانکه آیه (۳۲:۸) بیانگر این دو مرحله است - که آغاز خلقت انسان بدون هیچ فاصله ای از خلاصه گلی پاک و سپس نسلش از خلاصه نطفه اوست.

اینجا جایگاه «نطفه» را پایدار و پاسدار معرفی کرده و همچنین «جعل» فرموده نه خلق، زیرا اولاً خلقت اصلی با خداست، ثانیاً تنها کار بشر فعالیتی ناچیز برای قرارداد نطفه در جایگاه ویژه آن است و خلقت نطفه و جایگاه نطفه در دست خداست. «جعل» یعنی قرارداد یکی از نطفه ها جنین شود که فقط در این مرحله اراده ناقصی از بندگان نیز نقش دارد.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ _..._ ۱۴ _

سپس نطفه را (به صورت) علقه ای [: آویزکی] در آوردیم. پس علقه را (به صورت) گوشتکی لهیده آفریدیم، و آن گاه (هم) آن گوشتک لهیده را (به چهره‌ی) استخوان‌هایی آفریدیم. پس (از آن) استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم (و) سپس آن (جنین) را آفریده ای دگر [: روح] ایجاد نمودیم. پس خدا بسی مبارک (و) بهترین آفرینندگان است. _..._ ۱۴ _

آیه ۱۴ - و اینجا «خلقنا» فرموده، زیرا از این مرحله به بعد تنها قدرت الهی در شکل‌گیری مراحل بعدی علقه، مضغه و عظام محور خلق است و والدین تنها وسیله حمل و پرورش و رشد جسمانی وی را تا قبل از تولد بر عهده دارند و پس از تولد هم تا اندازه ای وظیفه تربیت وی را نیز می‌یابند.

رشد مراحل جنینی خلق است که هر دو مرحله ای پسین بعد از مرحله پیشین آفریده می‌شود، زیرا مثلاً "فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا" پوشش گوشت بر استخوان، آفریده از خود استخوان نیست، بلکه آفرینش دیگری است که پس از آفرینش و شکل‌گیری استخوانها و بصورت مستقل خلق شده است.

اینجا پس از تکامل جسم نوبت به روح می‌رسد که "ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ" روح را نیز مخلوقی دیگر معرفی کرده است، گرچه روح مخلوقی محسوس نیست ولی خلاصه ای از خود بدن مادی است چنانکه خود بدن خلاصه ای از گل است، روح هم خلاصه ای از بدن مادی و جسمانی است، زیرا فرموده «أَنْشَأْنَاهُ» و نه "أَنْشَأْنَا لَهُ" واژه «انشاء» دو مفعولی است که دو اسم بعد آن یعنی (هُ و خَلْقًا) مبتدا و خبراند و در حقیقت وحدت دارند، بدین معنی که همین بدن را آفرینش دیگری دادیم، آیا بدین معنی می‌تواند باشد که بدن را مجدداً بدن کردیم؟ یا کلاً آنرا متحول به موجودی دیگر: روح نمودیم؟ و یا بخشی از آنرا تبدیل به روح کردیم؟ با آنکه - بر فرض محال - روحی مجرد بدون هیچ تناسبی با بدن آفریدیم و آنرا داخل بدن کردیم؟ یا آنکه قسمتی از خود خدا جدا کرده و داخل بدن نموده؟ ...

اینها همه بر خلاف واقعیت عینی و تعبیر لفظی آیه است. پاسخ دو مورد نخست واضح است اما حالت سوم منفی است چون در صورت خلقت روحی مجزا آن دو نمی‌توانند دو مفعول یک فعل قرار

گیرند و همچنین با وابستگی شدید جسم و روح هم سازگار نیست و در حالت چهارم خدا را دارای اجزایی دانسته اید که قسمتی از خود را به بدن انسان هایی متعدد منتقل کرده است!

آنچه می توان گفت این است که خدای متعال عقل را از مغز، صدر معنوی را از سینه مادی، قلب معنوی را از قلب جسمانی و سایر جهات حیوانی را از سایر مواد حیوانی بدن، ویژگی های نباتی را از اجزای نباتی و بالاخره هر "خلقاً آخر"ی را از جایگاه مناسبش خلاصه گیری کرده است.

از این آیه بخوبی روشن میشود که روح در کل ابعادش از جای جای بدن خلاصه گیری شده، گرچه روح خود ماده نیست لکن مادی و برخواسته از ماده است. مثل میدان مغناطیسی زمین که برخاسته از ماده زمین است و به اینها اصطلاحاً مادّی گفته می شود و روح نیز مادی یعنی برخاسته از ماده بدن است، مانند عطری که از گل گرفته می شود که برخاسته از درون گل است و چیزی که برخاسته از جسم است، ممکن نیست مجرد و خالی از جسم باشد.

"فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" خلقت ربانی - به ویژه در آفرینش انسانها - از همگان نه تنها برتر است بلکه قابل مقایسه هم نیست، و اگر صنعتگران و مبتکران مادی را بفرض خالق بنامیم خالقیت مطلق از آن خداست و دیگران تنها بطور نسبی و بسیار ناقص قادرند تولیدات و احیاناً اختراعاتی داشته باشند، مثلاً اختراع اتومبیل گر چه سابقاً نبوده، اما مواد آن در طبیعت بوده و تنها طرح صوری آنرا بشر تهیه کرده است که اگر هم خلق نامیده شود، خلقی ناقص بشمار می رود.

خدای تبارک و تعالی در میان همه خلاقیتها و مخلوقاتش انسان را برترین و بهترین خوانده و "احسن تقویم" فرموده که هیچ آفریده ای برتر از انسان در تمامی آفریدگان هرگز وجود ندارد، گرچه این انسان در خلق و تقویم احسن همانندی هم دارد که طبعاً در اقلیتند، چنانکه "و فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا" (۱۷:۷۰) گواه بر این حقیقت است، یعنی تفضیل این انسان کلیتی استغراقی ندارد، بلکه بر بسیاری از آفریدگان برتری دارد و قلیلی هم از آفریدگان می ماند که گویا همان انسانهای آسمانی هستند، چنانکه "و مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ" (۴۲:۲۹) که ضمیر «هم» در اختصاص عاقلان است، و «دابة» نیز جنبندگان هستند نه فرشتگان، بنابراین برخی از دواب آسمانی همان عاقلانند و این افضلیت عمومی برای این انسان و انسان آسمانی منافاتی با افضلیت پیامبرانی همچون حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) و معصومان محمدی(علیهم السلام) بر تمامی انسانها ندارد، زیرا رسالت و امامت و ولایت ایشان برای کل عالمیان است، چنانکه در آیاتی چند بدان تصریح شده است.

این انسان در جمع از کل فرشتگان و جنیان نیز برتر است، چنانکه آیاتی چند گواه بر این حقیقت می باشد، مانند آیاتی که بیانگر سجده فرشتگان بعنوان تشکر از حضرت اقدس الهی است در مورد نعمت آدم که معلمشان بوده است، تا چه رسد به حضرت اقدس محمد و محمدین (صلوات الله علیهم) که در مقام اعلای عصمت و طهارت میان کل معصومان و کل جهانیان هستند.

"احسن الخالقین" و "احسن تقویم" (۹۵:۴) دو مزیت، در کل انسان ها از نظر روحی شأنی است، ولی در معصومان و عادلان با درجاتشان فعلیت دارد و سایر انسانها زمینه رسیدن به این برتری ها را دارند، بنابراین انسانها شأناً در کل از کل آفریدگان برترند فضیلتشان بعضاً فعلیت یافته است، اما اگر منحرف گردند "اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلاً" (۲۵:۴۴) و "ثم رددناه اسفل سافلین" (۹۵:۵) اند.

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ۚ... ۱۵... ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ ۚ... ۱۶...

سپس شما به راستی پس از این (مراحل) بی چون مرده اید. ۱۵... سپس بی گمان شما در روز رستاخیز (تان) برانگیخته خواهید شد. ۱۶...

آیات ۱۵ و ۱۶ - «لَمَيِّتُونَ» مرگ نسبی از زندگی دنیاست و «تُبْعَثُونَ» انتقال از زندگی برزخی است به زندگی آخرت و انتقالهای چندگانه مراحل جنینی خود شاهی برای این دو انتقال می باشد. «ثم» اشاره ای است به تراخی و فاصله ای قابل توجه برای عمر انسانی که دست کم تا حد تکلیف کامل برسد.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ۚ... ۱۷...

و به راستی بی چون ما بر سر (و سامان) تان هفت راه (راهوار آسمانی) بیافریدیم. و از آفرینش و آفریدگان غافل نبوده ایم. ۱۷...

آیه ۱۷ - «طرائق» جمع طریقه است که بمعنی راهی ویژه در آسمان های هفت گانه می باشد و این «طرائق» کلا در اختصاص رسول الله (صلی الله علیه و آله) و معصومان محمدی و دیگر معصومان است، چنانکه شب معراج تمامی آن راهها را پیموده، سپس پیامبرانی مانند حضرت مسیح و حضرت ادریس (علیهم السلام) در درجات بعدی، در آسمان چهارم جای گرفتند و نیز راههای فرشتگان و بعضی کیهان پیمایان است که محتمل است با این حساب، طرائق با اختلاف درجات چهارگانه باشد، لکن توانائی بشر در پیمودن این طرائق بسیار محدود است که هنوز تا کره ماه ... بیشتر نرفته است و معلوم نیست چه زمانی از منظومه شمسی بیرون خواهد رفت، در صورتی که پیامبر عظیم الشان اسلام در شب معراج تا آسمان هفتم رفت و برگشت.

قرآن شریف نیز در آیاتی چند آینده نگری هایی دارد که با علم مطلق الهی محقق الوقوع هستند، چنانکه "یمرون علیها" (۱۲:۱۰۵) اشاره ای است لطیف به مرورهایی در این طرائق آسمانی که پس از مرور با چشمهایی مسلح از دور، مرور حضوری را در آسمان نیز شامل است زیرا «علیها» فرموده است، و نه (الیها) اما مواردی هم برای بشر امکان پذیر نخواهد بود مثل شنود از "الملا الاعلی" (۳۷:۸) که شنیدن وحی و رموز تشریعی و تکوینی را برای جن و انس غیرممکن دانسته است. در آیات دیگر قرآن برای هفت آسمان تعبیراتی دیگر آمده، مثل "سبعاً شداداً" (۷۸:۱۲) "سبعاً طباقاً" (۶۷:۳) و در آیه مورد بحث "سبع طرائق" آمده است.

آخر آیه که غفلت ربانی را از نسبت به آفریدگان از حضرتش سلب نموده، مربوط است به تمام جریاناتی که از آغاز سوره تا "سبع طرائق" آمده و در آخر کار، کاوش و کوشش دامنه دار مخلوقات را در این طرائق آسمانی نمودار فرموده که هیچگاه مورد غفلت ربانی نمی باشد.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ
لَقَادِرُونَ ۝۱۸

و از آسمان آبی به اندازه ای (معین) فرود آوردیم. پس آن را در زمین جای دادیم. و ما همچنان بر بازگرداندن آن بی گمان تواناییم. ۱۸-۱۸

آیه ۱۸ - آبهای زمینی را بخشی از نصیب آبهای آسمانی دانسته که در صورت نبود یا کمبودش، زندگی جانداران در آن محال یا بسیار مشکل است و از آیه "أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا و مرعاها" این حقیقت نمودار است که زمین پیش از فرود آمدن آب آسمانی اش تا اندازه ای آب در درونش داشته، زیرا سازمان آسمان بر مبنای "والسما و ما بناها" (۹۱:۵) پس از آفرینش و سازمان زمینی است که از نظر کمبود آبش، بوسیله آب آسمانی جبران شده است.

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَكِهٌ كَثِيرٌ وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ ۝۱۹

پس برای شما با آن، باغ هایی از درختان خرما و انگور به وجود آوردیم (که) در آنها برایتان میوه های فراوان است و از آنها می خورید. ۱۹-۱۹

آیه ۱۹ - از این آیه می فهمیم که باغستانهای زمین پس از فرود آمدن آب آسمانی بوده است، زیرا «ف» در «فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ» تفریعی بر فرود آمدن آب آسمانی بر زمین است.

و شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْسُبُ بِالذُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْأَكْلِينَ ۝۲۰

و درختی (: زیتون) را از طور سینا آفریدیم، که برای خورندگان، روغن و خوراکی و رنگ و جلای معده ها) است. ... ۲۰ _

آیه ۲۰ - اینکه درخت زیتون را روئیده کوه سینا نامیده - با آنکه این درخت در شرق و غرب عالم نیز بسیار است - شاید از این نظر است که زیتون خاورمیانه به ویژه در شامات و قدس هم بیشتر و هم بهتر است.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَمِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَفْعٌ كَثِيرٌ
وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ... ۲۱ _

و به راستی برای شما در حیوانات نعمتوار همواره عبرتی است؛ از آنچه که در شکم های آنهاست به شما می نوشانیم، و برایتان در آنها سودهای فراوان است، و از آنها می خورید. ... ۲۱ _

آیه ۲۱ - "نُسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا" آشامیدن از درون انعام دلیل بر اختصاص آشامیدن نسبت به چارپایان نیست، بلکه اینگونه چارپایان از جهت شیر و سایر محصولات، بیشترین و ممتازترین انعامند چنانکه در جاهای دیگری به مناسبت آیات مربوطه بارها آمده که انعام تمامی حیوانات زمینی، هوایی و دریایی می باشند که برای انسان همواره نعمتند و نه سُبُع و مهاجم.

وَ عَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ... ۲۲ _ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ
يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ... ۲۳ _ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ... ۲۴ _ إِنَّهُ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ
جِنَّةٌ فترَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ... ۲۵ _ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبُونَ ... ۲۶ _
فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ
فَأَسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ
وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرَقُونَ ... ۲۷ _

و بر آنها و بر کشتی ها (سوار و) بار می شوید. ... ۲۲ _ و به راستی نوح را سوی قومش همی فرستادیم. پس (به آنان) گفت: «ای قوم من! خدا را پرستید، برایتان جز او خدایی نیست. پس مگر پروا نمی دارید؟» ... ۲۳ _ پس اشراف چشم گیر از (میان) قومش - که کافر شدند - گفتند: «این جز بشری همچون شما نیست، می خواهد بر شما برتری جوید، و اگر خدا می خواست بی گمان فرشتگانی (برایتان) می فرستاد. ما در میان پدران نخستینمان چنان (چیزی) نشنیدیم.» ... ۲۴ _ «او جز مردی نیست که در وی جنونی است، پس تا چندی درباره اش به درستی انتظار کشید.» ... ۲۵ _ (نوح)

گفت: «پروردگارم! به (سزای) آنچه مرا تکذیب کردند، یاریم ده.» ۲۶-۰۰۰- پس به او وحی کردیم که: «برابر چشم هایمان و وحی مان کشتی (نجات) را بساز، و چون فرمان ما در رسید و تنور به فوران آمد، پس در آن از هر نوع حیوان (خشکی) دو تا: (یکی نر و دیگری ماده)، با خانواده ات روان کن - به جز کسی از آنان که کلمه (ی عذاب) بر او پیشی گرفته است - و درباره ی کسانی که ظلم کرده اند با من هرگز سخن مگوی، (زیرا) آنان بی گمان غر شونده اند.» ۲۷-۰۰۰-

آیه ۲۷ - اینجا حضرت نوح(علیه السلام) پس از گیر و داری بسیار با قومش در پایان دعوت رسالتش نسبت به آنان این وحی ربانی را دریافت کرد که آن کشتی نجات را در برابر دیده ها با وحی ما بساز که وحی در کیفیت سازمان کشتی و راهنمائیهای ربانی و قدرت خار العاده حضرت اقدس الهی است که در جریان سازمان این کشتی نوح را کمک کرد.

«وَحِينَا» پس از «أَعَيْنَنَا» وحی ربانی را پس از قدرت ها و رحمت های گوناگون حضرتش مقرر کرده است که این دو توأمان در سازمان کشتی دخالتی مستقیم داشته اند و باء در «بَأَعَيْنَنَا» هم برای مصاحبت است و هم سببیت که به وسیله و معیت نیروهائی مراقبتی علم قدرت و رحمت ما و سپس وحی، این کشتی را بساز که سازمان کشتی در کل جهات ربانی و وحیانی بوده و نوح تنها کارگزار و معمار در این سازمان بوده است.

پس از این جریان فرمان ربانی برای غر کافران صادر گردید و تنوری معین در آغاز طوفان فوران یافت که برخلاف فوران آتش، آب از آن جستن گرفت و شاید این تنور افزون بر تنور آتشین زمینی، تنور آتش افشانی خورشید را نیز افزون بر تنوری میانگین و اصلی که تنور غضب ربانی است در بر داشته باشد.

آنگاه حضرتش مأموریت یافت که از هر جاندار خشکی نر و ماده ای به کشتی روانه کند و طبعاً اهل ایمان را نیز سوار بر کشتی نمود مگر ستمکاران که از جمله زن و فرزندش بودند.

«فَاسْلُكْ» به جای «فَادْخِلْ» اشاره ای است بس لطیف به سلوک و مدارای نوح(علیه السلام) در این جابجایی حیوانات و ورودشان در کشتی نجات و گویی این حقیقت را به آنان فهمانید که نجاتتان در پناه گرفتن به این کشتی است و گر نه حیوانات به ویژه وحشیان، اینگونه رام و راهوار نیستند و این جمع آوری میان اهلیان و وحشیان پس از سازمان کشتی نجات و طوفان جهانگیر، مسئله خار العاده مضاعفی است که در آیاتی دیگر همچون آیاتی از سوره هود و حاقه گزارش مفصل از این کشتی و فرودگاهش داریم.

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّسَنَا مِنَ
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ... ۲۸- وَقُلِ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ
الْمُنْزِلِينَ... ۲۹- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ... ۳۰- ثُمَّ أَنْشَأْنَا
مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ... ۳۱- فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا
لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ... ۳۲- وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا
وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَاتَّرفَنَّهُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ
مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ... ۳۳- وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ
إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ... ۳۴- أَعِدُّكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظْمًا إِنَّكُمْ
مُخْرَجُونَ... ۳۵- هِيَآتَ هِيَآتَ لِمَا تُوعَدُونَ... ۳۶- إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا
الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ... ۳۷-

«پس هنگامی که تو با همراهانت بر کشتی آرمیدی، بگو ستایش خدای را (سزا)ست که ما را از (چنگ)
گروه ظالمان رها کنید.»... ۲۸- و بگو: «پروردگارم! مرا در فرودگاهی پر برکت فرود آر، حال آنکه
تو نیک ترین فرودآورندگان.»... ۲۹- به راستی در این (ماجرای) بی چون نشانه هایی است. ما به
درستی همواره آزماینده بوده ایم.»... ۳۰- سپس، از بی آنان نسلی دیگر پدید آوردیم.»... ۳۱-
پس در میانشان پیامبری از خودشان فرستادیم که: «خدا را بپرستید، جز او برای شما هرگز معبودی
دگر نیست، پس آیا سر پرهیزگاری ندارید؟»... ۳۲- و اشراف قومش - که کافر شدند و دیدار
آخرت را تکذیب کردند و در زندگی دنیا آنان را مرفه ساخته بودیم - گفتند: «این (مرد) جز بشری
همچون شما نیست؛ از آنچه می خورید می خورد و از آنچه می نوشید می نوشد.»... ۳۳- و
بی گمان اگر بشری همانند خودتان را اطاعت کنید، در آن هنگام (و هنگامه) بی چون
زیانکارید.»... ۳۴- «آیا به راستی شما را وعده می دهد که وقتی مردید و خاک و استخوان بودید
(باز هم) شما هماره (از گور زنده) بیرون شونده اید؟»... ۳۵- «وہ! وہ! چه دور است آنچه وعده
داده می شوید.»... ۳۶- «زندگی جز این زندگانی دنیای ما نیست (که) می میریم و زنده می شویم
و (دیگر) ما از برانگیخته شدگان نیستیم.»... ۳۷-

آیه ۳۷ - در این سخن کافران که زندگی را در انحصار همین زندگی دنیوی دانسته اند که می میریم
و زنده می شویم و هرگز رستاخیزی هم نیست مانند آیه (۴۵:۲۴)، جای این پرسش است که آیا اینان
تناقض می گویند یا این کافران زندگی پس از مرگ را قبول دارند که «نموت نحیا» می میریم و زنده
می شویم؟ پاسخ اینست که بدلیل "و ما نحن بمبعوثین" و آیاتی دیگر اینها زندگی پس از مرگ را

قبول ندارند و تناقض هم نمی گویند زیرا قرآن قول آنها را ذکر کرده است، پس به قرینه خود آیه و آیاتی دیگر مقصودشان از مرگ و زندگی پیایی بودن مرگ گروهی و زندگی دنیوی گروهی دیگر است که گروهی می میرند بدون اینکه دوباره زنده شوند و گروهی هم متولد می شوند و مردن اینان نیز همانند گذشتگان خواهد بود.

و نیز پاسخی به عقیده قائلین تناسخ است که می گویند پس از مرگ در جسم انسانی دیگر زنده خواهیم شد و روح ما در بدن دیگری حلول خواهد نمود و این هر دو زندگی دنیاست، بدین معنی که هر روحی دارای بدنهایی پیایی یکدیگر است ولی در آخر کار زندگی پس از مرگ کلی وجود ندارد. در پایان می توان گفت که جلو افتادن مرگ بر زندگی در اینجا بیان واقعیتی است که اینها در ظاهر آن را انکار می کنند ولیکن بر مبنای فطرت و عقل و کتابهای وحیانی و ادله مفصلی که در جای خود آمده است زندگی ها پس از مرگها در دو بُعد برزخ و رستخیز ادامه دارد.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ...^{۳۸} قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبُونَ...^{۳۹} قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِّيُصْبِحَنَّ نَدِمِينَ...^{۴۰} فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ...^{۴۱} ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا ءَاخِرِينَ...^{۴۲} مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَخِرُونَ...^{۴۳} ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ...^{۴۴} ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ...^{۴۵} إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَآئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ...^{۴۶} فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عٰبِدُونَ...^{۴۷} فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ...^{۴۸} وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ...^{۴۹} وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ ءَايَةً وَأَوَيْنَهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ...^{۵۰} يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ...^{۵۱} وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ...^{۵۲}

«او جز مردی که بر خدا دروغ بسته است نیست، و ما (هرگز) برای او (به خدا) ایمان آورنده نیستیم.»...^{۳۸} گفت: «پروردگارم! از آن روی که مرا تکذیب کردند یاریم ده.»...^{۳۹}

فرمود: «به زودی (از آن کارشان) بی گمان (و) بی امان پشیمانند.» ۴۰... پس فریاد (مرگبار) آنان را بحق فرو گرفت. پس آنها را (چون) خاشاکی گردانیدیم. پس دورباش بر گروه ستمکاران! ۴۱... سپس، از بی آنان نسل های دیگری را پدید آوردیم. ۴۲... هیچ امتی نه از اجل (و سرآمد) خود پیشی می جوید، و نه دیرکرد آن را می طلبد. ۴۳... سپس فرستادگان خود را پیاپی فرستادیم. هر بار برای (هدایت) امتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند؛ پس ما بعضی (از آنان) را (از) بی بعضی دیگر آوردیم، و آنها را زباززد سایر(مکلفان) گردانیدیم. پس دورباش برای گروهی که ایمان نمی آورند! ۴۴... سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خودمان و حجتی با سلطه ای روشنگر فرستادیم، ۴۵... سوی فرعون و ویژگیانش. پس تکبر نمودند و مردمی سلطه گر و بلندپرواز بودند. ۴۶... پس گفتند: «آیا ما به دو بشر که (دست بالا) مانند خودمانند - در حالی که گروهشان بندگان مايند - ایمان بیاوریم؟» ۴۷... در نتیجه، آن دو را تکذیب کردند، پس از زمره ی هلاک شدگان بودند. ۴۸... و به راستی و درستی به موسی کتاب (وحیانی) دادیم، شاید آنان راه یابند. ۴۹... و پسر مریم و مادرش را نشانه ای گردانیدیم، و آن دو را سوی سرزمین بلندی که آسایشگاه و جایگاه آب زلال بود پناهگاه دادیم. ۵۰... هان ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید، و کار شایسته (ی رسالت) بکنید، من بی گمان به آنچه انجام می دهید بسی دانایم. ۵۱... و این ها [جمع مکلفان] به راستی (همگان) امت شمايند، امتی یگانه (در جهت رسالت وحیانی) و من پروردگار (یگانه ی) شماينم؛ پس مرا پروا بدارید. ۵۲...

آیه ۵۲ - "أُمَّةً وَاحِدَةً" تمامی امتهای پنجگانه ولایت عزم در پنج رسالت اصلی را یک امت وانمود کرده است، زیرا رسالت نیز از طرف یک خدا برای معرفی یک دین است، گرچه احياناً چهره های بعضی احکام فرعی در شرایع مختلف است لکن مقصد و نتیجه همه آنها یکسان است و این گوناگون بودن برخی احکام بر مبنای امتحان است که "و لو شاء الله لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا ءَاتَاكُمْ" (۵:۴۸) پس گرایش به وحدت شریعت ربانی برای کل مکلفان واجب ربانی است، چنانکه در آیاتی مانند (۱۱:۱۱۸) آمده است که "وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ" زیرا «ذلک» اشاره به رحم وحدانی ربانی است، روی این مبنا مثلی از وحدت در الوهیت و رسالت و امت متحقق است.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ۵۳...

پس (آن گاه) کار (دین)شان را میان خودشان (با) نوشته هایی گوناگون قطعه قطعه کردند (و) هر دسته ای به آنچه نزدشان است، خوش(حال)اند. ۵۳...

آیه ۵۳ - در این آیه شکایت و نکایتی است نسبت به گروه بسیاری از مکلفان که امر دین را در عین وحدتش جدا و متضاد نمایانده اند، زیرا چنانکه اشاره شد خدای متعال در شریعت های گوناگون

تقطیع و جداسازی در امر دین نفرموده است، بلکه دین را واحد قرار داده و تنها شکل ظاهری بعضی احکام را برای امتحان تغییر داده است و حتی شرایع را مصدر نسبت به هم گردانیده است، ولی کسانی که هم در درون و هم در برون شریعتها اختلافاتی بر ضد وحی ربانی ایجاد کرده و می کنند این اختلاف کردنشان بر ضد آن وحدت مقصود و اصلی ربانی است.

در کل وظیفه همه مکلفان جهان است که در زمان هریک از شریعتهای پنجگانه، گرایش وحدانی نسبت به شریعت بعدی داشته باشند و پیروان شرایع قبل باید گذشته هایی را به امر خدا ترک کنند و پیرو شریعت فعلی زمان خود باشند، زیرا چنان که فرمان دهنده یکی است همیشه دستور آخرین وی بالفعل معتبر است، در نتیجه در زمان رسالت اسلامی از آغازش تا پایان زمان تکلیف کل مکلفان تنها از همین شریعت آخرین باید پیروی کنند، چون "و رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا" (۳:۴) رضایت الهی اکنون در عمل به شریعت و اسلام نهایی است.

روی این مبنا اختلافاتی که بویژه در شریعت قرآن پدید آمده است کلا روی قصورها و تقصیرهایی است که در اثر دوری و انفصال از محور قرآنی بوجود آمده اند و چنانکه گذشت اگر امت قرآنی تنها به حبل الله یعنی ریسمان معصوم قرآنی چنگ بزنند حداقل به عصمت و وحدت علمی خواهند رسید که خود نتیجه معرفت و علم وحدانی نسبت به معارف قرآنی است.

فَذَرَهُمْ فِي عَمَرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ ۵۴-۵۳-

پس در ورطه‌ی گمراهیشان تا چندی واگذارشان. ۵۴-۵۳-

آیه ۵۴ - روی گرداندن از رسالت و رسول ربانی از معاندانی که در ژرفای ضلالت زندگی می کنند براین مبنا و معناست که هرگز احتمال هدایت در آنها نیست و این روی گردانی رسالت از آنها در برابر روی گردانی آنها از رسالت و دعوت الهی است تا زمان رجعت و برزخ و قیامت.

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ ۵۵-۵۴- نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لَّا يَشْعُرُونَ ۵۶-۵۵-

آیا (چنان) می پندارند که بی گمان (با) آنچه از مال و پسران بدیشان مدد می کنیم (و) یاریشان می رسانیم؟ ۵۵-۵۴- (این از آن روست که) می خواهیم برایشان در خیرات شتاب ورزیم؟ (نه!) بلکه دقت و باریک بینی نمی کنند. ۵۶-۵۵-

آیات ۵۵ و ۵۶ - کسانی هستند که گمان می کنند فرزندانشان در زندگی دنیوی نتیجه خوبی و نیکی خودشان است، و خدای متعال این نعمتها را بخاطر جزای نیکی هایشان فرستاده است، گرچه گاهی چنین است لکن غرور بی جای عده ای در زیادی اموالشان مورد نکوهش این آیه است "بل

لایشعرون" که اموال و فرزندان تنها بار مسئولیتشان را سنگین تر می کند، چراکه شکر و بندگی مضاعف می طلبد.

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ۵۷-۵۶

بی گمان کسانی که ایشان از خشیت پروردگارشان با بزرگداشت (ش) هراسانند؛ ۵۷-۵۶

آیه ۵۷ - «مُشْفِقُونَ» که از اشفا می باشد بمعنی عنایت و احترامی همگام با ترس در برابر خداست، البته ترس ناشی از تقصیرها و نقصان های خود مشفقان در برابر عدالت ربانی است و بس.

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ۵۸-۵۷
لَا يُشْرِكُونَ ۵۹-۵۸ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ۶۰-۵۹

و کسانی که (هم)ایشان به نشانه های پروردگارشان ایمان می آورند؛ ۵۸-۵۷ و کسانی که (هم)ایشان با پروردگارشان (کسی را) شریک نمی آورند؛ ۵۹-۵۸ و کسانی که آنچه می دهند (در راه خدا) دادند، حال آنکه که دل هایشان هراسان است، که بی گمان سوی پروردگارشان بازگشت کننده اند؛ ۶۰-۵۹

آیه ۶۰ - "يُؤْتُونَ مَا آتَوْا" کل انفاقها، پرداختها و اعمال ایمانی را دربردارد و در عین حال دلهاشان از ترس رجوع الی الله لرزان است با آنکه وظیفه های ایمانی خود را در حد امکان انجام داده اند ولی همه این چیزها را در برابر حق ناچیز می شمارند.

أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَبِقُونَ ۶۱-۶۰
إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ ۶۲-۶۱

اینان در کارهای نیک شتاب می ورزند، و در انجام آنها (از یکدیگر) پیشی گیرنده اند. ۶۱-۶۰ و ما هیچ کس را جز به اندازه ی توان و گشایشش تکلیف نمی کنیم، و نزد ما کتابی است که به تمامی حق سخن می گوید، حال آنکه به آنان ستم نمی شود. ۶۲-۶۱

آیه ۶۲ - اینجا کتابی که در نزد خدا به حق سخن می گوید اعم است از کتاب شریعت و کتاب اعمال زشت و زیبای مکلفان، چنانکه در آیاتی چند خود مکلفان دستگاههای گیرنده و فرستنده صداها و سیماهای اعمالشان معرفی شده اند، و افزون بر این فضا و زمین و سایر گواهان از فرشتگان و رسولان جمعاً کتابهای گویای ناطق یا صامت اعمالشان می باشند، گرچه صامتشان نیز کلا ناطق است چنانکه "و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا أنطقنا الله الذي أنطق كل شيء" (۴۱:۲۱) در پاسخ پرسش بدکاران از اعضای خودشان است که چرا علیه ما شهادت می دهید؟ گویند: خدایی که همه چیز

را به سخن آورده مارا نیز به سخن آورده است، و این هر دو کتاب شریعت و اعمال مکلفان بر مبنای کتاب علم حضرت اقدس الهی است که پیش از این و آن بر همه آنان آگاه و گواه بوده است، روی این اصل «کتاب» کل این کتاب ها را دربردارد و "يَنْطِقُ بِالْحَقِّ" نیز هر کدام در جای خود بمعنی افشاگری حق است.

«وُسْعَهَا» در کل تکالیف بدین معناست که هرگز عسر و حرجی در تکالیف وجود ندارد، البته به استثنای جان بازیهای مؤمنان بر مبنای ایمان که گرچه بگونه ای عادی عسر یا حرج است ولی مبنای ایمانی تمامی عسرها و حرجها را آسان می کند، بنابراین تکلیف جهاد که به خطر انداختن جان مجاهدان است نیز در سعه این بزرگواران می باشد.

آری، تکلیف سه قسم است: عسر، حرج و عسر، تکالیفی که در دو زمینه عسر و حرج نباشند، طبعاً اگر در این دو حال واقع شوند وجوبشان هم از بین می رود، مانند روزه در حالت عسر و حرج، لکن تکالیفی که خواه ناخواه در این دو حالتند چنین نیستند مثل جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَلُ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَمَلُونَ... ۶۳ حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْرُونَ... ۶۴
لَا تَجْرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تَنْصَرُونَ... ۶۵ قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ... ۶۶ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سِمِرًا تَهْجُرُونَ... ۶۷
أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ... ۶۸ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ... ۶۹ أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ... ۷۰

بلکه دل هایشان از این (حقیقت) در (غرقاب) غفلت است، و برایشان به جز این (گناهان) کردارهایی (دیگر) است، که برای (رسیدن به) آنها کارگزارند. ... ۶۳ تا (هنگامی) که خوشگذران هایشان را به عذاب برگرفتیم، ناگاه - چون وحشیان - خشمناکان فریاد می زنند. ... ۶۴ (به آنان گفته شود): «امروز نعره ی وحشیانه نزنید! بی چون شما از جانب ما یاری نخواهید شد.» ... ۶۵ «به راستی آیات من بر شما خوانده می شد، پس شما بودید که همواره بر گذشته هاتان برگشته و زیر و زبر می شد.» ... ۶۶ حال آنکه به (پذیرفتن) آن استکبار و برتری می جوید، و شب هنگام (در محافل خود) هذیان می گوید.» ... ۶۷ آیا پس (از این) در این سخن نیندیشیدند، یا چیزی برای آنان آمده که برای پدران نخستینشان نیامده؟ ... ۶۸ یا پیامبر خود را نشناخته اند؟ پس انکار (و

انگار)کنندگان اویند؟...^{۶۹} _ یا می گویند در او جنونی است؟ (نه!) بلکه او تمامی حق را برای ایشان آورده حال آنکه بیشترشان حق را بسی ناپسند می دارند. ...^{۷۰} _

آیه ۷۰ - در پاسخ کسانی که منکر رسالت و رسول آخرین هستند «بالحق» فرموده و نه «بحق» که دلیل است بر اینکه این رسالت آخرین کل حقایق ربانی را که در بُعد شریعت و معرفت مکلفان تا پایان زمان تکلیف که در قرآن و سنت قطعیه اسلامی آورده و هیچ حقی در این شریعت ناگفته نمانده است.

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ...^{۷۱} _

و اگر حق (بر فرض محال) از هوس های آنان پیروی می کرد، بی گمان آسمان ها و زمین و آنان که در آنها پناه می شدند. بلکه یادنامه شان را به ایشان دادیم. پس آنها از (پیروی) یادنامه(ها)ی خودشان رویگردانند. ...^{۷۱} _

آیه ۷۱ - «أهواءهم» تنها هواهای نفسانی و شیطانی نیست بلکه هواهای عقلانی فردی و شورایی هم از لحاظ آنکه مطلق نیستند مشمول آن هستند که اگر حق مطلق از این و یا آن هواها پیروی کند در نتیجه آسمانها و زمین و سرنشینان آنها به فساد و تباهی می گریند و چنانکه درباره رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در آیه (۵۳:۳) چنان عمومیتی در هوی مقصوداست "مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ" (۳/۵۳) حتی هواهای عقلانی آن حضرت را نیز نفی می نماید با آنکه عقلش در بُعد غیر رسالتی هم از کل عقل های غیر رسولان برتری دارد، ولی در عین حال چنان عقلی هم بدون وحی - در تکوین و تشریع - مطلق نیست، بنابراین پیروی مکلفان و غیرمکلفان در بُعد تشریع و تکوین، تنها در انحصار حق مطلق است که فقط «الله» است و دیگر هیچ.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّزَاقِينَ...^{۷۲} _ وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَكِبُونَ...^{۷۳} _ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ...^{۷۴} _ وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ...^{۷۵} _ حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ...^{۷۶} _

آیا از ایشان هزینه ای مطالبه می کنی؟ پس خراج و رحمت پروردگارت بهتر است. و اوست که بهترین روزی دهندگان است. ...^{۷۲} _ و بی گمان تو اینان را به راهی بسی راست می خوانی. ...^{۷۳} _ و بی چون کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از (این) راه بسیار (راست) سخت منحرفند. ...^{۷۴} _ و

اگر ایشان را رحم کنیم و آنچه در خود زیان دارند (زدوده و) برگشاییم، بی گمان در طغیانشان با سرگردانی لجاجت می کنند. ...^{۷۵} و بی گمان ایشان را بی امان به عذاب گرفتار کردیم. پس برای پروردگارشان فروتنی نکردند و همانا زاری (و خاکساری) نمی کنند. ...^{۷۶} تا هنگامی که دری - دارای عذابی سخت - بر آنان گشودیم. ناگهان ایشان در آن (حال) نومید و بسی اندوهگینند. ...^{۷۷}

آیه ۷۷ - «باباً» کل ابواب عذاب را چه پیش از مرگ و چه پس از آن شامل است و طبعاً با مراحل گوناگونش که پیش از رجعت و هنگام رجعت در دنیا و پس از مرگ در برزخ و آخرت و در هر صورت از مبلسان و گرفتاران خواهند بود که غمی بسیار در اثر عذاب است.

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ...^{۷۸}
وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ...^{۷۹} وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي
وَ يُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ...^{۸۰} بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ
الْأَوَّلُونَ ...^{۸۱} قَالُوا أَءِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَعِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ...^{۸۲}
لَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَ ءَابَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ...^{۸۳}
قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ...^{۸۴}

و اوست کسی که برای شما گوش ها و چشم ها و دل های فروزان پدید آورد. (پس چه) اندکی سپاس می گزاید. ...^{۷۸} و اوست کسی که شما را در زمین نمایان کرد، و تنها سوی اوست که - بدون برگشت - گردآورده خواهید شد. ...^{۷۹} و اوست کسی که زنده می کند و می میراند و (توانایی ایجاد) اختلاف شب و روز تنها برای اوست. پس مگر خردورزی نمی کنید؟ ...^{۸۰} بلکه آنان (نیز) همانند آنچه پیشینیان(شان) گفته بودند، گفتند. ...^{۸۱} گفتند: «آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان بودیم، آیا بی چون، و بی امان ما (از قبرهامان) برانگیخته شونده ایم. ...^{۸۲} «درست همین را - از (زمانی) پیش - ما و پدرانمان همواره وعده داده شدیم. این جز افسانه ها و بافته های پیشینیان(تان چیزی) نیست. ...^{۸۳} بگو: «اگر می دانسته اید، زمین و هر که در آن است برای کیست؟» ...^{۸۴}

آیه ۸۴ - «ارض» بگونه ای مطلق تمامی زمینهای آسمانی و زمینی را که جنبندگانی در آنها وجود دارند شامل است و لفظ «مَنْ» گرچه در ظاهر به معنی عاقلان و پرهیزه مانند انسان و جن است اما برحسب آیاتی مانند (۱۷:۴۴) تمامی موجودات جهان اعم از جمادات و نباتات تا چه رسد به حیوانات دارای شعور و درک می باشند، روی این اصل میانگین دلالتی «مَنْ» افزون بر عقلای رسمی، حیوانات نیز می باشد.

و چرا اینجا «فیها» آمده است و نه (علیها): چون علیها تنها جاندارانی را در بر دارد که سرنشینان زمینند ولی «فیها» مثلث جانداران را اعم از هوایی، زمینی و درون زمینی را دربردارد.

سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۸۵_..._۸۶

به زودی خواهند گفت: «برای خداست.» بگو: «پس آیا (او را) به خوبی یاد نمی کنید؟» ۸۵_..._۸۶
آیه ۸۵ - «سَيَقُولُونَ» در این آیه و آیات بعدی قولی را به مشرکان نسبت می دهد که در تمامی آینده های زمان آنرا می گویند و این گفتار منحصر به مشرکان زمان نزول قرآن نیست بلکه تمامی مشرکان در طول زمان تکلیف دارای این سخن هستند که ملکیت و ربوبیت و ملکوت هرچیز در انحصار خداست لکن این ندای فطرت دست نخورده آنان است که در عمل آن را انکار می کنند و طبق آیه ۹۰ اینان به زبانشان دروغ می گویند. این احتمال نیز هست که اگر در عالم تکلیف این «لله» ها را نگویند و به جای اعتراف آن را تکذیب کنند پس از مرگ در برزخ و آخرت این سخن را خواهند گفت گرچه فایده ای هم برایشان ندارد، و در جمع محور «سَيَقُولُونَ» آینده هایی است که از برای دو دسته از کافران چه پیش از مرگ چه پس از آن تحقق خواهد یافت.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۸۶_..._۸۷ سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۸۷_..._۸۸

بگو: «پروردگار آسمان های هفت گانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟» ۸۶_..._۸۷ زودا (که) گویند: «(این ها) برای خداست.» بگو: «پس آیا (از گناهان) پرهیز نمی کنید؟» ۸۷_..._۸۸
آیه ۸۷ - در این چند آیه مشرکان در پاسخ اینکه رب جهان وجود کیست؟ می گویند برای خدا و نه خدا که بدین معناست: این ربوبیت در کل در انحصار خداست و اگر بجای «لله»، (الله) بود جای این احتمال هم بود که اضافه بر خدا که دارای اصل ربوبیت است دیگرانی هم هستند که ربوبیتهای فرعی دارند.

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۸۸_..._۸۹

بگو اگر می دانسته اید ملکوت و واقعیت هر چیزی به دست (علم و قدرت) کیست، در حالی که هم او پناه می دهد، و بر زیانش (کسی) پناه داده نمی شود؟ ۸۸_..._۸۹

آیه ۸۸ - "ملکوت کل شیء" که حقیقت وجودی هر چیز است در انحصار حق I آمده و ملکوتیهایی هم نسبت به دریافت مکلفان هست که مورد امر می باشد بدین معنا که مکلفان با نگرشی درست به جهان خلقت، بایستی مخلوقیت آن و خالقیت، قدرت، علم، و حکمت ربانی خدا را دریافت کنند و

میانگین این دو ملکوت ملکوتی و حیانی است که در انحصار خدا نیست ولی برای عموم مکلفان هم ممکن نیست مانند ملکوت ابراهیمی و برتر از آن ملکوت محمدی و محمدیان معصوم (صلوات الله علیهم) است.

سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ...^{۸۹} بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ...^{۹۰} مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَنَ اللَّهُ عَمَّا يُصِفُونَ...^{۹۱}

زودا (که) خواهند گفت: «(ملکوت همه چیز) برای خداست.» بگو: «پس کجا و چه زمانی (و چرا) دچار افسوس می شوید؟»...^{۸۹} (نه!) بلکه با تمامی حق (با آمدنی کونی و وحیانی) نزدشان آمدم، و بی گمان آنان دروغگویند...^{۹۰} خدا هیچ فرزندی را (برای خویش) بر نگرفت، و با او هیچ معبودی (دیگر) نبوده، زیرا در این هنگام (و هنگامه) بی شک هر خدایی آنچه را آفریده (بود) با خود می بُرد، و بی چون بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوّ می جستند. منزّه است خدا از آنچه وصف(ش) می کنند...^{۹۱}

آیه ۹۱ - این آیه از جمله ادله گوناگون توحید است که اگر با الله خدایان دیگری بود که همچون الله آفریدگانی داشت، و هر یک به کار آفریدگان خود همت می گماشتند و در مرحله ثانی بر یکدیگر هم برتری می جستند، و در نتیجه جهان آفرینش و همچنین خدایان متعدد همگی واژگون و نابود می شدند چنانکه "لو کان فیهما آلهة الا الله لَفَسَدَتَا" (۲۱:۲۲) اتخاذ فرزند در بُعد اصلی و ظاهری فرزندخواندگی است و بعد دیگرش ولادت واقعی است که آیاتی مانند "لم یلد" صریح در نفی بعد دوم است.

عَلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَّىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ...^{۹۲}

دانای نهان و آشکار است، پس از آنچه (با او) شریک می گردانند بسی برتر است...^{۹۲}

آیه ۹۲ - «فَتَعَلَّى» که تفریعی بر علم غیب و شهادت الهی است، شرک را از ساحت اقدسش سلب می کند، بدین مناسبت اگر خدا تنها علم به مشهودات داشت و از غیب بی خبر بود، وجود شرکایی برای حضرتش در پنهانی امکان داشت گرچه در ابعادی دیگر تعدد اله ممکن نیست ولی امکان سطحی اش از این جهت است که اگر بر فرض محال خدایانی پنهانی وجود داشتند، خدا هم از آنان خبری نداشت تا وجودشان را برای مکلفان بازگو کند، ولی او که از غیب جهان همچون شهود آن آگاه است، چنانچه خدایانی غیر از او بودند نخست همو بر وجود آن خدایان آگاه بود و دیگران را بدان ها

آگاهی می داد. و این تعدد اله محالاتی از این قبیل را دربردارد که در آیه قبلی و مشابه آن بازگو شده است.

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيْنِي مَا يُوعَدُونَ...^{۹۳} رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ...^{۹۴}

بگو: «پروردگارم! اگر آنچه را که به آنان وعده می شود، بی گمان به من نشان می دهی.»...^{۹۳}
«پروردگارم! پس مرا در (این هنگامه، میان) ستمکاران قرار مده.»...^{۹۴}

آیه ۹۴ - «فی» در دعای رسول گرامی و نه (مع) یعنی همانطور که سزای اعمال نیکوی پیامبر از آنان جداست، جایگاه او نیز در دنیا و آخرت از آنان جداست. پیامبر دعا می کند: پروردگارا! اضافه بر جزای خیر، جایگاهم را نیز از این اشرار جداکن.

وَإِنَّا عَلَى أَنْ تُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِرُونَ...^{۹۵} اذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ
نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ...^{۹۶}

و ما به راستی تواناییم که آنچه را به آنان وعده داده ایم به درستی بر تو بنمایانیم. ...^{۹۵} بدی را
به نیکوترین (شیوه) دفع کن. ما به آنچه وصف می کنند داناتریم. ...^{۹۶}

آیه ۹۶ - این آیه با اضافه ای در (۴۱:۳۴) تکرار شده که می فرماید کلیه چهره های دفاع ایمانی - از نوامیس پنجگانه - در برابر هرگونه فسق یا بی ایمانی بایستی به بهترین وجه صورت گیرد که اولین گام آن روی گردانی از بدکاران است و سپس نابودکردن آنان که پس از گامهای پیشین با شرایط خود بهترین گام است زیرا سکوت در برابر ظالم خود ستمی دوگانه بر خود و دیگران است، بهرحال اصل مهم در نوامیس پنجگانه نگهبانی آنها با بهترین وجه است که صورتهای برخورد صحیح و شایسته و مناسب با ظالمان و بزهکاران در آیات دیگری بیان شده است.

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ...^{۹۷} وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ
يَحْضُرُونِ...^{۹۸}

و بگو: «پروردگارم! از وسوسه های پنهانی فشارآور شیطان ها به تو پناه می برم.»...^{۹۷} «و از اینکه (آنها) نزد من حاضر شوند، پروردگارم! به تو پناه می برم.»...^{۹۸}

آیات ۹۷ و ۹۸ - مخاطب این پناه بردن از همزات شیاطین جن و انس گرچه در ظاهر حضرت اقدس رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) است ولی چون این خطاب رسالتی است نسبت به کل مکلفان عمومیت دارد و تنها مخصوص رسول گرامی نیست زیرا اولاً حضرتش از آنچه در این آیه و آیات بعدی یاد شده کلاً مبرا است، ثانیاً تمام خطابه های رسالتی کلیت دارد که نقطه نخستین آن خود صاحب

رسالت است و نقطه دیگرش کل مکلفان می باشند مگر با قرینه ای خاص که خطاب را از بُعد عمومی به جریانی شخصی محول کند مانند وجوب نماز شب برای پیامبر و یا حضرتش از خطایی مستثنی باشد یا منحصر به غیر حضرتش باشد مانند آیه مورد بحث.

«همزات» به معنای انگیختن هایی به فساد و غیبت کردن است چنانکه "وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ" (۱۰۴:۱) نیز به همین معناست.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ... ۹۹-

تا آن هنگام که مرگ یکی از ایشان را در رسد، گوید: «پروردگارم! مرا بازگردانید.»... ۹۹-

آیه ۹۹ - «أَحَدَهُم» همان شیاطین جن و انس هستند و آمدن مرگ برای این نابکاران بمعنای تحقق آن است، و درثانی گفته آنان که مرا برگردانید دلیل دیگری بر تحقق زندگی برزخی است زیرا پیش از مرگ دنیوی بازگشت به زندگی معنا ندارد. روی این اصل این دو آیه از آیات بنیادین زندگی برزخی است زیرا اگر پس از مرگ هیچگونه زندگی نباشد، این سخن از چه کسانی است که مرا برگردانید. این قول دلیل است که بلافاصله پس از مرگ دنیوی زندگی جدیدی شروع می شود که تا قیامت ادامه دارد و مرحله بعدی قیامت است که مقدار هیچ کدام معلوم نیست.

و با آنکه رب واحد است چرا در "رَبِّ ارْجِعُونِ" مخاطب جمع است؟ در آیه (۸:۵۰) پیداست که فرشتگان عذاب، گیرندگان جان های این نابکاران اند، روی این اصل نخست «رب» به عنوان اصل فرماندهی را مخاطب قرار میدهند، و آن گاه کارگزاران خدا را که فرشتگانند. این جمله بدین معناست که: پروردگارا! به فرشتگان عذاب اذن ده تا مرا به عالم تکلیف برگردانند. که پاسخشان «کَلَّا» می باشد زیرا این درخواستشان سخنی است که تنها بر زبانهایشان جاری است و هرگز عمق و واقعیتی ندارد و درثانی این عدم بازگشت قاعده ای کلی است، و منافاتی هم با برگشت در رجعت ندارد زیرا عده ای بازمی گردند تا عذاب کامل دنیوی خود را ببینند و عده ای از صالحان نیز برای دیدن راحتی دنیا و جبران گذشته سخت خود بازمی گردند.

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ... ۱۰۰-

شاید من در آنچه وانهادم کار نیکی انجام دهم.» (بدو گفته شود): «هرگز! این سخنی است که او (تنها) گوینده ی آن است، حال آنکه از دنبالشان (میانه ی دو زندگی دنیا و آخرت) برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.»... ۱۰۰-

آیه ۱۰۰ - "مِنْ وَرَائِهِمْ" که برزخ را از پشت آنها خوانده نه پیش رویشان بدین جهت است که آنان هرگز استقبالی از این برزخ عذاب ندارند بلکه همچنان پشت بدان می کنند و برخلاف این روی گردانی، زندگی برزخی مداوم تا رستاخیز درپیش دارند.

«برزخ» بیانگر همان زندگی برزخی است که میانگین و فاصله ای میان زندگی دنیا و آخرت می باشد که نه این است و نه آن و بعضاً هم این است و هم آن، مانند دنیاست مثل خوابهایی که برای استراحت روی می دهد، و مانند آخرت است که همواره معذبند، مانند دنیا نیست زیرا عالم تکلیف و اختیار نیست، و مانند آخرت هم نیست زیرا عذاب آخرت هم شدیدتر است و هم مداوم که هرگز استراحتی هم ندارند، و نیز سایر حالات برزخی که در آیات مربوطه اش بیان شده است.

آغاز زندگی برزخی حاصل جدایی روح و جسم برزخی از جسم دنیوی است که در برزخ گرچه جسم دنیوی از بین می رود لکن روح همچنان دارای حس و شعور و دریافتهایی است. زندگی برزخی تا آغاز آخرت ادامه دارد لکن طبق آیاتی از هنگامه قیامت مرگ با یک صعقه همگان - جز "من شاء الله" هر که را خدا بخواهد - خواهند مرد، و پس از مدتی نامعلوم دوباره برای آغاز قیامت احیاء زنده خواهند گشت، و در این آیه "برزخ" الی یوم یُعْثُونَ" زندگی برزخی را تا آغاز قیامت خوانده است زیرا مرگ با صعقه که یک مرحله قبل از قیامت و در حقیقت مقدمه قیامت است مرگ قطعی نیست، بلکه در جهتی گامی فراتر از مرگ نخستین است که در مرگ دنیوی روح همچنان دارای شعور است ولی در مرگ دوم روح به حالت بیهوشی مطلق می رود ولی همچنان زنده می ماند و نابود نمی شود در این مرحله نه عذاب است نه پاداش و کل بهشتیان و دوزخیان در بیهوشی می مانند مگر عده ای که خدا می خواهد. در مرحله سوم که آخرین زندگی و ابدی است ارواح مکلفان از زندگی برزخی و بیهوشی به حیات والاتری می رسند و این ارواح به خلاصه و گزیده ای از بدن دنیوی منتقل می شوند.

زندگی برزخی با اختلافاتی همانند خواب است که در آیاتی چند از هر دوی خواب و مرگ به «یتوفّاکم» تعبیر شده و در جمع بمعنای گرفتن روح با بدن برزخی از بدن دنیوی است، جز آنکه توفی در خواب فروتر و در برزخ فراتر و بهنگام صعقه و مرگ برزخی از ایندو هم بیشتر است، و در هر سه مرحله روح با احوال و جریانات مناسب گوناگون روح همچنان زنده است.

بدن برزخی همان بدنی است که احیاناً در حالت خواب در جهان تکلیف در پرتو روح سیر می کند، بدین معنی که خواب در حقیقت جدایی موقت روح انسانی با بدن برزخی از بدن معمولی است در

حالی که روح نباتی و حیوانی هریک به فعالیت خود مشغولند. در روایات نیز از بدن برزخی با تعبیراتی یاد شده مانند: (ابدان کابدانهم)، (فی روضه کهیئه الاجساد)، (فی قالب کقالبه فی الدنيا).

"فی ما ترکْتُ" و نه (ما ترکْتُ) به معنی عالم تکلیف است که مرا به آن عالم ترک شده بازگردانید شاید عمل صالحی انجام دهم تا شایسته ها را عمل کنم و ناشایست ها را ترک نمایم که «لَعَلَّی» بمعنی شاید نشان دهنده دروغ بودن کلامشان است و اگر (ان) با تاکید هم بود باز هم دروغ می نمود تا چه رسد که شاید چنین و چنان کنم.

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ۝۱۰۱

پس آن گاه که در صور: بو [جهان با صدای رعدآسای روح افزا] دمیده شود، پس هرگز میانشان

نسبت های خویشاوندی وجود ندارد، و از (حال) یکدیگر (هم) نمی پرسند. ۱۰۱-۱۰۰-۱۰۱

آیه ۱۰۱ - "فلا انسَاب بینهم یومئذ" نفی نسبت ها در هنگامه نفخ صور برای این نابکاران بدین معناست که نسبت ها و نسبت های فامیلیشان در آن جهان هرگز اثری ندارد، گویی با یکدیگر انتسابی هم نداشته اند. «ولایتسائلون» هم در تاکید این حقیقت است یعنی حتی پرستی هم از یکدیگر درباره نسب هاشان ندارند زیرا در آن هنگام "لِکُلِّ امْرءٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُعْنِیهِ" هرکس گرفتار کار خود است بجز سعادتمندان که نسب ها در بینشان برقرار است و هم شفاعتهایی در میانشان محقق می باشد.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝۱۰۲ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ

فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ۝۱۰۳

پس کسانی که میزان هایشان سنگین است، در نتیجه ایشان (هم) اینان رستگار کنندگانند. ۱۰۲-۱۰۰-۱۰۲ و

کسانی که میزان هایشان سبک است، ایشان خویشان را زیان کرده (و) در جهنم

ماندگاراند. ۱۰۳-۱۰۰-۱۰۳

آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ - "فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ" ثقل و سنگینی میزان ها همان و زن های درونی و برونی صالحان است، البته که ثقل فطرت، عقل، تدبیر، علم، عقیده، عمل و سایر وزن های انسان شایسته را شامل است، و بر حسب روایتی از امام صادق (علیه السلام): (المَوَازِينُ هی مَوَازِينُ الْإِنْسَانِيَّةِ)؛ و زن ها همان وزن های انسانیت که این شایستگان همان رستگاران درجه اول هستند، و در برابر اینان کسانی اند که کل موازینشان خفیف و سبک است که هیچ وزنی از نظر انسانیت و ایمان ندارند گرچه دارای وزن های خیالی دنیوی بوده اند ولی در روز رستاخیز تمام اینها هیچ و پوچ است "فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا" (۱۸:۱۰۵) برای نابکاران در انحراف مطلقشان هرگز وزنی برپا نمی کنیم، زیرا اصولاً وزن عندالله در عالم حساب ویژه همان شایستگی های انسانی و ایمانی است، در این بین کسانی هم

هستند که میانگین این دو گروه اند که برحسب زیاد و کم حسنات و سیئاتشان در پرتو حساب عادلانه و فاضلانه ربانی خواهند بود.

موازن انسانیت دارای دو بعد پیاپی است: نخست موازن انسانی و حیانی که مطلق و نورعلی نور است، سپس موازن انسانی بدون وحی که مطلق نیست و اشتباه پذیر است، لکن اگر کسی بدون قصور و تقصیر و عناد در حالت عدم دسترسی به وحی، انسانیت خویش را حفظ کند اهل نجات است، اما معاندان و مقصران برحسب درکاتشان در برزخ و قیامت عذاب هایی خواهند دید و اگر مقصران لایق بهشت باشند پس از دیدن عذاب کافی اعمالشان راهی بهشت خواهند شد چون دارای ایمانی ولو اندک بوده اند.

سپس "خَفَّتْ مَوَازِينُهُ" کسانی هستند که در برابر "ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ" هرگز شایستگی بهشت را ندارند، اینان به حساب هیچ و پوچ بودن اعمالشان در دوزخ ماندنی هستند جز آنکه گروهی از اینان همپای جهنم خاموش می گردند و گروهی نیز قبل از پایان جهنم خاموش می شوند که توضیح مفصل آن در بحث خلود و آیاتی مثل "وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ" (۷:۱۵۶) آمده است.

«ثَقُلَتْ» شامل تمامی ثقلهاست چه کم و چه زیاد. بنابراین «خَفَّتْ» در مقابل آن بی وزنی مطلق است زیرا اگر کمترین صلاحیتی هم یافت شود بالاخره وزنی دارد.

تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ۱۰۴... ۱۰۳ أَلَمْ تَكُنْ أَتْلُو آيَاتِي تَتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ۱۰۵... ۱۰۴

آتش چهره‌ی آنها را دگرگون و تباه می سازد، و در آنجا شکافته لبان (و) گشاده دهان با لب های آویزان و دندان های نمایان و چهره هایی دگرگونند. ۱۰۴... ۱۰۳ (خدا به آنان گوید: «آیا آیات من بر شما خوانده نمی شده است. پس به وسیله‌ی آنها (همان ها و ما را) تکذیب می کرده اید!» ۱۰۵... ۱۰۴ آیه ۱۰۵ - "أَلَمْ تَكُنْ أَتْلُو آيَاتِي تَتْلَىٰ عَلَيْكُمْ" بیانگر این حقیقت است که تا آیات ربانی بر مکلفان بگونه ای شایسته و آشکار خوانده نشود اینان در ترک تکالیفشان معذب نیستند مثل قاصران که زمینه و زمان زندگی شان هرگز نشانگر آیاتی ربانی نبوده است. اما مقصران بدون عناد که با تنبلی آیات ربانی را پی جویی نکرده اند، گرچه تا اندازه ای معذب خواهند شد ولی مخلد در آتش نیستند. در جمع خلود در آتش بدون هیچ گونه نجاتی در انحصار معاندان است که "كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ" بوسیله همین آیات ربانی، خدا و آیتش را تکذیب می کرده انی.

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ۱۰۶... ۱۰۵ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ۱۰۷... ۱۰۶

گفتند: «پروردگارمان! شقاوتمان بر (سروسامان)مان چیره شد، و ما گروهی گمراه بوده ایم.» ۱۰۰-۱۰۶ «پروردگارمان! ما را از اینجا برون بر، پس اگر (بازهم به آنچه بودیم) برگشتیم، بی گمان ما ستمگریم.» ۱۰۰-۱۰۷

آیه ۱۰۷ - "فَأَنَا ظَالِمٌ" اگر به فرض محال ستمکاران و معاندان به زندگی دنیا بازگردند و عمل صالح انجام دهند آیا ظالم بودن نخستینشان را در عالم تکلیف پیش از مرگ سلب می کند؟ پاسخ منفی است زیرا «اَنَا» که ظلم مؤکد است و تأکیدی است عینی و بازگشت به عالم تکلیف آنرا جبران نمی کند، وانگهی تمامی آیاتی که وعده عذاب اینگونه به مکلفان داده، گواه بر این حقیقت است.

قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَلَا تَكَلِّمُونِ ۱۰۰-۱۰۸

فرمود: «در آن (آتش همچو سگان) - خوار و بی مقدار - گم شوید، و با من سخن مگویید.» ۱۰۰-۱۰۸

آیه ۱۰۸ - "قَالَ خَسَّوْا فِيهَا" که اشاره سلبی به حیوانات پارس کننده است نسبت به این مکلفان که همچون سگان به شمار آمده اند و حتی اجازه سخن گفتن با حضرت اقدس الهی را - گر چه بعنوان عذرخواهی - ندارند گواه بر این است که اینگونه دست رد برسینه چنان نابکارانی زدن هرگز خلاف ادب و تربیت نیست بلکه ترکش خلاف ادب شایسته است چنانکه در آیه "وَلَا هُمْ بِمُعْتَبِينَ" نیز آمده است.

إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ۱۰۰-۱۰۹ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ۱۰۰-۱۱۰

«به راستی، دسته ای از بندگان من بودند که می گفتند: "پروردگارمان! ما ایمان آوردیم، بر ما بیوشان و به ما رحم کن حال آنکه تو بهترین رحم کنندگانی.» ۱۰۰-۱۰۹ «پس شما آنان را به ریشخند برگرفتید، تا (با این کار) یاد مرا از خاطرتان بردند، حال آنکه شما از (ایمان) ایشان پوزخند می زده اید.» ۱۰۰-۱۱۰

آیه ۱۱۰ - "حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي" بدین معنا نیست که مؤمنان یاد خدا را از این نابکاران برده اند بلکه یاد خدا از دلهای این بی دلان به این دلیل از بین رفته که اینان مؤمنان را بخاطر ایمانشان به مسخره می گرفتند. چنانکه آیاتی بر این حقیقت گواه است که گناه از روی عناد پیامد گناهان دیگری را دربردارد.

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ۱۰۰-۱۱۱

«من به راستی امروز به (پاس) شکیبایی شان، به آنان پاداش دادم، (زیرا) اینان (هم) اینان به درستی و

سلامتی دست یابندگان به خیرند.» ... ۱۱۱-

آیه ۱۱۱ - در "بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ" لاله الا الله نقش بسته است که صبر در برابر گناهان حالت سلبی لاله است و هم الفائزون حالت ایجابی بر انجام درستی ها و رستگاری ها است.

قُلْ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ... ۱۱۲-

فرمود: «تعداد چند سال در زمین ماندید؟» ... ۱۱۲-

آیه ۱۱۲ - «الأرض» اینجا زمین دنیا و برزخ است که هر دو همین یک زمین است، عالم تکلیف در ظاهرش و عالم برزخ در باطن، این تبهکاران که جهان وسیع رستاخیز را بنگرند جهان قبلی در نظرشان بسی کوتاه مینماید که یک روز یا نیم روز بود.

"لو أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ" علم به قَلَّتْ زندگی پیش از قیامت را برای این نابخردان محال دانسته، به ویژه که زندگی دنیا را زیاد می پنداشته اند.

قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِ الْعَادِينَ ... ۱۱۳- قُلْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ... ۱۱۴- أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ... ۱۱۵- فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ... ۱۱۶- وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ... ۱۱۷- وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ... ۱۱۸-

گفتند: «یک روز یا پاره ای از یک روز مانديم، پس از شماره گران پيرس.» ... ۱۱۳- فرمود: «جز اندکی درنگ نکردید، اگر شما به راستی می دانسته اید.» ... ۱۱۴- «پس آیا پنداشتید همواره شما را بیهوده آفریدیم، و اینکه بی چون شما سوی ما باز گردانیده نمی شوید؟» ... ۱۱۵- پس والاترست خدا؛ فرمانروای تمام حق (و حقیقت). معبودی جز او نیست. اوست پروردگار عرش پرکرامت. ... ۱۱۶- و هر کس با خدا معبود دیگری بخواند، برای او هرگز برهانی بر آن نیست، و حسابش تنها نزد پروردگارش می باشد. و کافران بی گمان رستگار کننده نیستند. ... ۱۱۷- و بگو: «پروردگارم! (برمن و دیگران) بیوشان و رحم کن، حال آنکه تو بهترین رحم کنندگانی.» ... ۱۱۸-

سوره نور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ نُورٍ وَأَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ _..._۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

(این) سوره ای است (که) آن را نازل و (بر مکلفان) حتمی گردانیدیم، و در آن آیاتی روشن فرو

فرستادیم، شاید شما به خوبی یاد آورید. _..._۱

آیه ۱ - از کلمه آغازین این سوره که «سوره» است و نیز «انزالها» که بیان گر نزول دفعی و جمعی آن است، مشخص می شود که آیات این سوره بر خلاف اکثر سوره های دیگر قرآن کریم، به همین ترتیب موجود نازل گردیده است.

"آیات بینات" هم گواه این حقیقت است که این سوره، شامل آیاتی متشابه نیست، و اگر شبهه متشابه بودن در آیه «نور» باشد با ارزیابی کامل، چهره این آیه از هاله ابهام و شبهه تشابه بیرون آمده و در سلسله آیات محکم قرار می گیرد، بنابراین، همه آیات سوره مبارکه نور از آیات محکومات است، و نیز واژه «فرضناها» که آن را بر کل مکلفان فرض و مافوق واجب نموده است، موضع محکم بودن آیات این سوره را تحکیم بخشیده و تایید می کند، زیرا آیاتش آیاتی احکامی است، لذا فهم و عملش بر همه مکلفان واجب است، و آیات متشابهات تنها در حوزه اندیشه متفکران علوم قرآنی قابل درک است، آری تنها آیه ای که احیاناً بچشم می خورد که از متشابهاتست خود آیه نور است و چنانکه در آیه "آخر متشابهات" بیان گشته، آیات متشابهات هم در نگرشی خودی و یا نگرشی در آیات محکومات نیز محکومات است.

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِيَ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ٢٠٠٠-٢

(هر) زن زناکار و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان داشته اید، در دین خدا نسبت به آن دو هیچ دلسوزی شما را نگیرد، و باید گروهی از مؤمنان در کفر آن دو حضور یابند. ٢٠٠٠-٢

آیه ۲ - "الزَّانِيَةُ وَالزَّانِيَ" که بیانگر حد زناکاران است - بر خلاف این گمان که تنها محقق شدن زناى زن و مرد موجب حد است - با بررسی چند بعدی می فهمیم که منظور، تنها زنایی است که باید چهار نفر مرد شاهد عادل آنرا از نزدیک ببینند، و سپس شهادت بدهند، و اگر چنین نباشد و وقوع آن یکبار و یا بیشتر بصورت سرّی و پنهانی و بدور از منظر و انظار دگران یا کمتر از چهار شاهد عادل انجام شود، مشمول آیه زنا نیست، و حدی هم بر آن مترتب نمی شود.

در آیه نساء گرچه از جهتی با این آیه نسخ گردیده است که: "وَاللّٰتِیْ یَأْتِیْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَائِكُمْ" و اینجا با لفظ «یأتین» آن را عمل مداوم دانسته و با "فاستشهدوا علیهن اربعة منکم" این عمل مداوم را زمینه شهادت چهار مرد دانسته است، سپس در "وَالَّذَانِ یَأْتِیَانِهَا مِنْکُمْ" در تایید جمله نخست مجدداً آن را مداوم خوانده، و در همین سوره مورد بحث هم - چنانکه خواهد آمد - با جمله "لولا جاء و اعليه باربعة شهداء" زمینه حد زنا را تنها همان رویت چهار نفر مرد عادل دانسته است.

روی این اصل تنها معیار اثبات و اجرای حد، شهادت چهار مرد عادل واجد شرایط شهادت است، و حتی اقرارهای چهارگانه با شروطش - بر خلاف آنکه گفته شده است - هرگز حدی را ثابت نمی کند، زنا هم دارای چهار مرحله است.

۱- زنایی که در پنهانی صورت می گیرد و از سیطره اطلاع و دید دگران کاملاً مخفی و پوشیده است، در این مرحله فقط توبه و بازگشت الی الله برای شخص زانی کافی است.

۲- کسی جریان زنا را بنگرد یا از آن آگاهی قطعی داشته باشد که تنها مورد نهی از منکر است.

۳- جایی هم که شهدا و شرایط شهادت در رویت عمل زنا، فاقد اعتبار لازم باشند، تنها زمینه توبیخ لفظی و یا عملی است، و شخص زانی باید نهی از منکر شود، گرچه چنان موردی وقیح تراز موارد دیگر است.

۴- زنا فقط در بیان دو آیه «نساء» و «نور» مورد حد قرار گرفته است، و آن موردی است که چهار نفر شاهد مرد عادل با شرایط ویژه شهادت، عمل زنا را بصورت حضوری و به گونه ای عادی بنگرند،

در این مرحله است که حد زنا بر زانیان محقق می شود، البته این هم در صورتی است که زانی قبل از امکان دستگیری توبه نکرده باشد.

اصولاً حد تنها به منظور جلوگیری از انجام گناه نیست، بلکه در غیر مورد قتل یا محاربه با خدا و رسول (صلی الله علیه و آله)، برای حفظ عفت عمومی جامعه است که نگهبانی عفاف اجتماعی مسلمین بدون شک یک اصل مسلم و مقبول عقلایی و انسانی و شرعی است.

اگر کسی با ارتکاب جرایمی چون زنا و لواط و مساحقه این اصل را پایمال و لگدکوب نماید، و با دریدن پرده عفت در این گونه اجتماعی چنین اعمال ناروا را بصورت رسوا و پیدا در منظر عام انجام دهد، به گونه ای که نگرستن چهار مرد شاهد عادل در میان عابران با باشندان ممکن باشد، بدترین ضربه ای به چهره عفاف عمومی جامعه اسلامی زده که در این صورت، تلقی و دریافت و نیز القای شهادت نزد حاکمان شرعی واجب و لازم است.

و این گمان که اگر جریان حد در انحصار شهادت چهار نفر مرد عادل باشد و علم قاضی یا اقرار متهم کافی نباشد، زنا در جامعه رواج بیشتر خواهد یافت، این خود اجتهاد و مصلحت اندیشی در برابر نص قرآنی است، وانگهی اجرای حدود با شرایط شرعیش آخرین مرحله نهی از منکرات اجتماعی است، که برای نگهداشت مجتمع اسلامی ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

آری حد برای جلوگیری از اصل زنا نیست بلکه به منظور جلوگیری از بی بند و باری و مهار گسیختگی در جامعه اسلامی است، تا در پرتو عفت عمومی، امنیت و سلامت اجتماعی حفظ شود، و گر نه بازداری از انحراف جنسی، راههای دیگری دارد.

اولاً برای هر مسلمانی اجتناب از جرایم به عنوان یک ضرورت دینی و اسلامی مطرح است، و این ضرورت، پیوسته فرد مسلمان را از آلودگی به لجن زار معصیت و گناه برحذر و دور می کند.

ثانیاً واعظان و شرعمداران مسئولیت دارند که زمینه گریز و پرهیز جامعه را از وادی گناه فراهم آورند، و راه اقبال اجتماع اسلامی را به سوی سعادت و نیکبختی هموار سازند.

ثالثاً با فریضه عظیمه امر به معروف و نهی از منکر، سدّی آهنین و پولادین در برابر سیلاب ویرانگر انحرافات جنسی باید به وجود آید تا جامعه اسلامی از آسیب بی عفتی ها و انحرافات علنی مصون بماند.

و رابعاً تسهیلاتی در امر ازدواج و همزیستی و همبستگی سالم انسانی ایجاد شود تا غرایز جنسی افراد جامعه به راههای شرعی سو داده شود، و از سرکشهای شهوانی و طغیانهای جنسی جلوگیری گردد.

آیا این چهار طریق برای جلوگیری از زنا در حد امکان کافی نیست؟ باید گفت اگر هم ما حکمت حد را ندانیم، ولی حکم حد از نظر نص قرآن و سنت قطعی در این مورد منحصر به شهادت چهار مرد عادل است، چنانکه در جای جای این سوره و سوره نساء بیان شده.

«فاجلدو» که خطاب به حاکمان شایسته شرع است، بطور کلی بیانگر حد شلّا در مورد زناهایی است که به صورت پیدا و آشکار با شرایطش انجام می گیرد.

و اگر بر حسب سنت قطعی «رجم» نیز در بعضی موارد مانند زن شوهردار و مرد زن دار با شرایطش وارد است، خود تقییدی به این مطلق است زیرا این مطلق در ردیف سوم اطلاق قرار دارد و آماده این چنین قیدی می باشد، زیرا چنین قیدی بسیار کم است، حتی خود حد معمولی هم در کل تاریخ اسلام در اجتماعات اسلامی انگشت شمار است، تا چه رسد به اینکه شخصی دارای همسر در محضر جمعی از مسلمانان بصورت بی باکانه و بی پروا به چنان آلودگی تن در دهد.

روایاتی هم که درباره حد بر اساس اقرار خود متهم وارد شده بطور قطع پذیرفته نیست، زیرا برخلاف نصوص شهادت قرآنی است که اصولاً حدود جنسی را در انحصار چهار شاهد مرد مقرر داشته.

و «رجم» هم به معنای سنگسار و سنگباران نیست، چرا که هدف و مقصد، تعزیر و تعذیب و در نهایت تأدیب و تنبیه زناکار است، نه اینکه منظور اعدام و نابودی او باشد. لذا - بر حسب روایاتی - حد رجم باید با پرتاب و اصابت چند عدد ریگ متوسط به بدن انجام شود، بطوری که خطر مرگ و قتل برایش در پی نداشته باشد، و جاهای حساس و مرگ پذیری از بدنش، باید مصون از اصابت ریگ ها، و دردش هم به اندازه صد ضربه شلّا باشد، با چنین شیوه و روشی، رجم شرعی تحقق پیدا می کند، و سپس فرد محکوم آزاد و رها است.

و این رجم بسی بدتر و بالاتر از شلّا و تازیانه است، و در امر تنبیه متخلف قویاً تأثیرگذار می باشد، که در درد با شلّا دست کم برابری دارد و تنها در اهانت از آن بیشتر است.

باید گفت که زناها متفاوت اند، نوعی همین زنای عادی است که بدون همسر تحقق می یابد، و بالاتر از آن زنای کسی است که دارای همسر است، و این همسر هم برای ضرورت جنسیتش کافی است، که بطور طبیعی حد شدیدتری در مورد آن مد نظر است و یا کمتر از زنای معمولی مانند بندگان زرخرید که حتی اگر همسری هم داشته باشند، حد زنای آنان از حد زنای معمولی کمتر است، که «احصن» در در آیه مربوطه اش به معنای شوهردار بودن زنائی زرخرید است، و «محصنات» که در مقابل این زرخریدان می باشند، طبعاً زنان آزاده اند که همسری هم ندارند، اینجا نصف حدشان پنجاه

ضربه شلا است، با آنکه این زرخردان دارای همسرند، و این خود تأیید دیگری است برای اینکه اینجا «محصنات» همان زنان آزاده اند و نه شوهردار، که حد شوهرداران شان رجم است، و رجم هم نصف ندارد، این دو قید - در این دو مورد که حد - یکی بیشتر و دیگری کمتر است، از جمله مواردی است که اطلاع صد ضربه شلا از آنها استقبال دارد، روی این اصل، قیودی مانند این دو قید - کنیز، و دارای همسر - برخلاف ظاهر آیه نیست.

از جمله "لا تأخذکم بهما رافه فی دین الله" استفاد می گردد که مهربانی و رأفت در مورد اجرای حد زنا منفی است، و صد ضربه شلا نباید آنگونه مهربانانه و آرام باشد که محکوم احساس دردی چندان نکند و نه اینکه با استفاده از دارو - چه برونی و چه درونی - اثرات لازم ضربه های شلا کم اثر و یا بی تأثیر گردد، و باید شلا بدون هیچ تخدیر و تقلیلی بگونه ای متوسط و بیایی بر محکوم نواخته شود، مگر در صورتی که خطر مرگ و یا صدمه ای بیش از درد شلا در پیش باشد.

گروهی از مؤمنان که بایستی در این جریان حاضر باشند، دست کم سه نفرند و بیشتر از آن هم واجب نیست.

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ
وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ۚ - ۳۰۰۰ - ۳

مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد، و زن زناکار جز مرد زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و این گونه ازدواج بر مؤمنان حرام گردیده است. - ۳۰۰۰ - ۳

آیه ۳ - در این آیه چهار عنوان برابر یکدگر قرار گرفته اند: نکاح، زنا، شرک و ایمان «لا ینکح» و «لا ینکحها» هم هر دو نهی شدید است بصورت اخبار، اگر تنها اخبار باشد، بطور قطع دروغ است زیرا مرد زناکار هرگز در پی زن آلوده و ناپاک برای تشکیل خانواده اش نیست، که وجداناً هر انسانی دوست ندارد که همسر و خانواده اش آلوده بوده و بازیچه هوسبازی دگران باشند، و زنان نیز چنانند که هرگز برای زناشویی مردان ناپاک را نمی گزینند، بلکه شرط اصلی زنان و مردان گرچه ناپاک هم باشند ازدواجی پاک است، لذا است که آیه فو در قیافه اخبار، نهی شدید را تبیین می کند، و "حُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ" تأکید دومی است بر حرمت ازدواج فرد پاک دامن با شخص آلوده و ناپاک.

در این آیه، مؤمنان در مقابل زناکاران و مشرکان مطرح شده اند. این طرح، علو مقام و منزلت مؤمنان را اعلام می دارد که نباید با پلیدان و ناپاکان عقد ازدواج ببندند، و دامن پاکیزه خویش را به ناپاکها بیالایند، و نیز تنبیهی است به آلودگیهای جنسی که مسلمان ناپاک حق ازدواج با مسلمان

پاک دامن را ندارد، مرد زناکار تنها می تواند با زن زناکار و مشرک، پیمان و گره همسری ببندد و برعکس، و غیر آن تجویز نشده است، و آیه مورد بحث، چنین موضوعی را بازگو می کند.

البته تجویز ازدواج مسلمان با مشرک یا زناکار با زناکار در اینجا گام نخستین است، و در آیات دیگر این هم تحریم شده است. آیه بقره ازدواج مسلمان با مشرک را - چه زن و چه مرد - با ضرس قاطع به طور کلی حرام دانسته است، که "و لا تنکحو المشرکات حتی مؤمنّ و ..." آیه مایده "والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذین اوتوا الكتاب" ازدواج با زنانی زناکار را بر همگان حرام دانسته که این قدمی بسی فراتر از آیه مورد بحث است، چرا که نه تنها ناپاکی را مانع ازدواج دانسته، بلکه پاکی را شرط اصلی ازدواج اعلام داشته است.

البته محصنه و پاک بودن که در آیه طرح شده، دارای دو بُعد است: یکی آنکه پاکی و طهارت زن محرز باشد، دگر آنکه ناپاکی و آلودگی اش معلوم و پیدا نباشد، که در این صورت حکم ظاهریش نیز پاکی است و محصنات شاملش می شود.

گروهی به منظور فرار از این قرار ربانی و به پیروی از شهرت میان شرعمداران در رابطه با آیه مورد بحث می گویند: «لا ینکح» و «لا ینکحها» اخبار است، پاسخش چنانچه گذشت نهی شدید در قالب اخبار است، و اگر اخبار باشد، صد در صد دروغ است در حالی که واقعیت چنان که گفته شد غیر از این است.

یا می گویند این نکاح به معنای زنا است. بدین معنا که مرد زناکار، زنا نمی کند مگر با زن زناکار و به عکس، این گفته هم هرگز درست نیست، زیرا مرد زناکار احياناً زنان پاک را وادار و آلوده به زنا می کند، و نیز برعکس. وانگهی نکاح در اینجا در مقابل زنا است نه اینکه به معنای زنا باشد.

و نیز "حُرْمٌ ذَلِك عَلَى الْمُؤْمِنِينَ" را به معنای حرمت زنا دانسته اند بر مبنای اینکه «لا ینکح» و «لا ینکحها» نیز به معنای زنا است. نتیجه این گفته چنین می شود که زنا تنها بر مؤمنان و پاکدامنان حرام است، اما کسانی که مبتلا و آلوده به زنا می باشند، دیگر برای آنان حرمتی ندارد، و چنین چیزی از دیدگاه ضرورت دینی و فقهی و عقلی هرگز قابل قبول نیست، وانگهی «حُرْمٌ» و «ذَلِك» هر دو مذکرند و «زنا» مونث است. پس این تحریم مربوط به زنا نیست، بلکه تنها نکاح ناهماهنگ است.

اینجا می فهمیم که همسری ناهماهنگ همچنان که از آغاز حرام است، در ادامه هم اگر یکی از این دو مبتلا به ناپاکی شدند و توبه هم نکردند و چاره ای هم برای جلوگیری از این انحراف جنسی هم نبود، بدون طلا از یکدیگر جدا می شوند، بلی اگر توبه کنند و یا برای استمرار زوجیت وعده توبه بدهند، در این صورت جدایی در کار نیست، و چنان شخص ناپاک که بعد از زناشویی توبه کند، اطلا

زناکار به او درست نیست تا ازدواجش حرام باشد، مهم تر اینکه اگر به شرط ازدواج، وعده توبه بدهد این زناشویی از باب نهی از منکر جایز بلکه به شرط امکان و توان واجب نیز هست.

اینجا روایاتی هم به چشم می خورد که بعضی با کلمه «لا» ازدواج با ناپاکان را نفی کرده و برخی دیگر هم با واژه «لا ینبغی». ولی فقیهان گمان کرده اند: «لا» که ظاهراً حرمت، «لا ینبغی» هم نص در مرجوحیت می باشد و به اصطلاح فقهی، ظاهر را با نص توجیه کرده و «لا» را به معنای مرجوحیت گرفته اند، حال آنکه «لا ینبغی» در کل قرآن به معنی حرمتی شدید است، و امام هم که «لا ینبغی» فرموده به نص "وحرّم ذلك المؤمنین" تمسک جسته است، و آیا برای کراهت به آیه حرمت می توان تمسک جست؟

با تعمق در مفاهیم روایات بر مبنای اصول قرآنی چنان می فهمیم که «لا ینبغی» نص در حرمت شدید است، و در کل قرآن از نظر تکوین و تشریع افاده کننده همین معنا است، و معصوم (علیه السلام) نیز از سیره قرآن پیروی نموده و «لا ینبغی» را به "حرّم علی ذلك المؤمنین" مستند نموده، وانگهی آیا «حُرّم» نیز نص در مرجوحیت است؟

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً
وَلَا يَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۚ

و کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند، سپس چهار گواه مرد (عادل بر این نسبت) نیاوردند، آنان را هشتاد تازیانه بزنید، و هیچ گاه شهادتی از آنها نپذیرید، و ایشان، (هم) اینان فاسق اند. ۴-۰۰۰-۴

آیه ۴ - «المحصنات» اینجا زنانی اند که دامن عفتشان از آلودگیهای انحرافات جنسی بدور است، و در تهمت انحراف جنسی به آنان هرگز حدی بر آنها مترتب نگردیده و عفت شان لگه دار نمی شود، حتی اگر گواهی سه شاهد عادل مرد بر علیه عفت شان اقامه گردد و یا علمی بر علیه شان حاصل شود، و یا اقرار هم بکنند، باز هم این زنان نه تنها مورد حد نیستند و در زمینه حد از محصناتند، بلکه این گواهان مورد حدند، و زن و مرد متهم تنها مورد نهی از منکرند.

زنانی که هرگز علمی به انحراف جنسی شان وجود ندارد و گواهی هم بر علیه آنان نیست تا چه رسد که علایم پاکی و عفت در آنان مشاهده می شود، چنین زنانی در این مثلث نسبت به حد زنا، پاکیزه و پاکدامن و مبرّأیند، و تهمت زندگان به آنان محکوم به حدند، و حتی زنانی هم که علامت عفاف ندارند، بلکه علامتهای بی عفتی هم دارند، و بالاتر اینکه با زنای محققشان چهار شاهد مرد بر

انحرافشان گواه نیست، اینان نیز از نظر حد از «محصات» اند گرچه از نظر شخصی مورد مراتب نهی از منکر می باشند و تا توبه نکنند فسقشان برای کسانی که می دانند محرز است.

آری اگر نسبت ناروا به چنین زنانی داده شود و چهار شاهد با شرایطش برای اثبات این نسبت نباشد تهمت زننده باید هشتاد ضربه شلا بخورد گرچه که عادل و شرعمدار هم باشد و حتی اگر این شرعمدار بر اساس شهادت سه نفر شاهد یا از راهی دیگر عادل اطمینان بدست آورد و بر مبنای این اطمینان حکم نموده و حد جاری شود، باید این سه نفر خود مورد حد افترا قرار گیرند، و این حاکم شرع هم بخاطر اصدار حکمی مخالف نصوص قرآن و افترا باید مجموعاً یکصد و هشتاد ضربه شلا بخورد؛ صد ضربه بجبران حد ناروایش و هشتاد ضربه برای تهمتتش، وانگهی شهادت اینان در هیچ جریانی ابداً قابل قبول نیست، و در نزد خدا فاسق هستند، مگر اینکه توبه کنند و اصلاحی در این جریان بوجود آورند، و نسبتهای ناروای خود را نسبت به آنان که افترا زده اند و نیز کسانی که در حضور آنان این افترا زده شده است، شدیداً تکذیب نمایند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝۱۰۰۰ وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَدَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۝۱۰۰۰ وَ الْخَمِيسَةُ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَذِبِينَ ۝۱۰۰۰ وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَذِبِينَ ۝۱۰۰۰ وَ الْخَمِيسَةَ أَنْ غَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝۱۰۰۰

مگر کسانی که بعد از آن (بهتان) توبه و (آن را) اصلاح کردند. پس خدا بی گمان پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است. ۝۱۰۰۰ و مردانی که به همسران خود نسبت زنا می دهند، و جز خودشان گواهانی (دیگر) ندارند، پس گواهی هر یک از آنان چهار بار سوگند به خداست، که او [شوهر] بی گمان همانا از راستگویان است. ۝۱۰۰۰ و گواه پنجمین این است که (شوهر بگوید) لعنت خدا بر (خود) او باد اگر او از دروغگویان بوده است. ۝۱۰۰۰ و عذابش را برطرف می سازد که (اگر) این زن چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که همسرش بی گمان از دروغگویان بوده است. ۝۱۰۰۰ و (نیز گواهی) پنجمین را - که همانا خشم خدا بر او باد - اگر (شوهرش) از راستگویان بوده است. ۝۱۰۰۰

آیات ۶ تا ۹ - در این آیات شهادت خودی استثنا خورده آنهم در یک مورد، بر خلاف اقرار که اصلاً استثنا هم نه خورده و اشاره ای هم بدان نشده است، استثنای شهادت مربوط به مردانی است که زنان خویش را مورد اتهام قرار داده و نسبت زنا به آنان می دهند، چون در اینگونه حالات جایی برای

حضور شاهدان نیست، و تنها مرد می تواند شاهد ماجرا بوده و جریان زنا را از نزدیک نظاره گر باشد، لذا شهادتش به تنهایی بر علیه همسرش مسموع و مقبول است، به شرطی که شهادتش را با این جمله ها بازگو و چهار مرتبه تکرار کند: "خدا شاهد من است که راست می گویم." و برای بار پنجم بگوید: "لعنت خدا بر من اگر دروغ بگویم." بدین طریق افتراض ثابت می گردد و حد مناسب نسبت به این زن جاری می گردد، و بر حسب آیه سوم و سنت قطعیۀ بدون طلا هم از همسرش جدا می شود، اگر فرزندی هم پس از جریان بوجود آید که مناسب با جریان افترا باشد، با شرایطی شرعی او را از خود سلب می کند، و سرانجام ویژه خودش خواهد شد.

زن متهم نیز می تواند در موضع دفاعی قرار گرفته و خود را تبرئه نماید، و شوهر خویش را مورد حد افترا قرار دهد، که در برابر شهادتهای همسرش چهار بار بگوید: "خدا گواه است که او در این باره دروغ می گوید." و برای مرتبه پنجم بگوید: "غضب خدا بر من اگر او راستگو باشد." اینجا هم بر اساس سنت قطعیۀ جدایی بدون طلا حاصل می شود و تبرئه می گردد. و اگر فرزی هم در کار باشد مربوط به شوهرش همچون خودش می باشد.

بنابراین آنچه که از نظر تعصب عربی و احياناً اشتباهی فقهی گفته شده که اگر مردی زنش را در حال انجام زنا با مردی اجنبی ببیند می تواند هر دو را به قتل برساند، این خود بر خلاف نص کتاب و سنت قطعیۀ است. و پشتوانه فقهی و کتابی و مبنای عقلی و فکری ندارد.

اگر درمورد انحراف جنسی قتل زن توسط همسرش جایز باشد، دیگر این شهادت های پنجگانه مفهوم و معنایی ندارد و نیز زمینه ای هم برای دفع تهمت از طرف زن نخواهد بود.

کشتن در اختصاص مواردی است که در قرآن بیان شده، و این مورد بطور قطع از موارد بیان شده نیست، این موارد عبارتند از:

۱- کشتن قاتل در مقابل قتل عمد.

۲- کشتن کسی که سعی در افساد می کند آنهم در بعضی موارد البته در صورتی که پیش از دستیابی توبه ای نکرده باشد.

۳- کسی که ارتداد پیدا کرده البته با شرایط خاصش.

۴- کشتن مرد غیر مسلمان که با زن مسلمان زنا کرده باشد.

اگر پس از شهادتهای پنجگانه مرد، این شهادتها از طرف زن نقض گردید، حد افترا نسبت به مرد ثابت خواهد بود. بنابراین قتل زن هرگز جایی ندارد.

بر فرض اگر هم این قتل برای شوهر جایز باشد، طبیعی است که فوری و در حال رؤیت عمل جنسی صورت می گیرد. و دیگر زمینه ای هم برای هیچ کار دیگری باقی نیست و نوبت به این شهادتهای عریض و طویل در حضور حاکم شرع نخواهد رسید.

در اینجا این پرسش مطرح می شود که این آیات سوره نور تنها راجع به افترای مردان به زنان است و عکس جریان مورد نظر نیست یعنی اگر زنی به شوهرش و افترای زنا بزند حکمش چیست؟ پاسخ این است که اولاً اینگونه افترا از زن نسبت به مرد هیچگاه زمینه ای ندارد، زیرا مردان با آزادی رفت و آمد بیرونی که دارند اگر مبتلابه انحراف جنسی گردند، لزومی ندارد که عمل خلاف را در خانه آنهم در حضور زن خود مرتکب شوند، بلکه در خارج از خانه و به دور از نظر و توجه همسر خود، این عمل را انجام می دهند. و بالاخره مورد نص قرآن تنها جریان افترای بر زنان است و بس. (۱۱) و (۱۹) به گونه ای مطلق افترای جنسی را از کل مکلفان سلب می کند.

این آیات، تازیانه هایی بس محکم و پیاپی بر گرده کسانی است که یا به دیگران افترای انحراف جنسی می زنند، و یا این افترا را بدون شروط شهادت شرعی و مقام حاکمیت می پذیرند، و برای دگران هم بازگو می کنند، از باب مثال اگر چهار شاهد عادل مرد، نزد کسی که صلاحیت حاکمیت شرعی ندارد، شهادت دهند هم حد ثابت نمی شود و هم این چهار نفر خود محکوم به حد می باشند مگر اینکه چهار شاهد عادل نزد حاکم شرع، با شروط شایسته اش شهادت دهند، و شهادت این چهار مرد هم نزد حاکم شرع بایستی همسان باشد یعنی پس از حضور بگونه ای سری یکی پس از دیگری شهادت دهند و نه تنها، تا اختلافی میان شهادتها نباشد، بلکه از جهت زمان و مکان و کیفیت و سایر جهات عمل جنسی با زنان یکسان باشد، در هر صورت بر مبنای این آیات، پذیرفتن گواهی گواهان و حتی شنیدنش جز با شرایط ویژه اش و جز برای اهلش هرگز جایز نیست.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ...^{۱۱} إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ...^{۱۲} لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ...^{۱۳} لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَٰئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَذِبُونَ...^{۱۴}

و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، و اینکه خدا بسی برگشت کننده (ی بر بندگان) و سنجیده کار است (رسوا می شدید). ۱۰۰۰۰ بی گمان کسانی که بهتان [داستان افک] را (به میان) آوردند، دسته ای متعصب از شمايند. اين (تهمت) را شری برای خود به حساب نیاورید، بلکه آن برای شما خیری است و هر مردی از آنان (که در این کار دست داشته همان) گناه دنباله داری که مرتکب شده برای (خود) اوست، و آن کس از ایشان که (قسمت) عمده‌ی آن را به گردن گرفته، برای او عذابی بزرگ است. ۱۱۰۰۰ چرا چون آن (بهتان) را شنیدید، مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خودشان نبردند و نگفتند: «این بهتانی آشکارگر است»؟ ۱۲۰۰۰ چرا چهار گواه مرد (عادل) بر آن (بهتان) نیاوردند؟ پس چون (این) گواهان را نیاوردند، اینان نزد خدا، (هم) اینان دروغگویند. ۱۳۰۰۰

آیه ۱۳ - "لولا جاءوا علیه باریعة شهدا..." باز آوردن چهار شاهد را برای اثبات زنا تکرار کرده است که در غیر آن افترا است و افترا زندگان نزد خدا کاذب و دروغگو هستند، چنانکه در آیه دیگر فاسق معرفی شده اند، کسانی که به غیر از شهادت واجد شرایط با وسایل دیگر از قبیل علم یافتن به جریان و یا شهادت فاقد شرایط و یا قراین و یا اقرار متهم، حکم حدی را صادر و اجرا می کنند، نزد خدا هم فاسق و هم کاذبند و بایستی حد در مورد خودشان جاری گردد. و اینجا استناد به یک روایت که اجرای حد را مبنی بر علم حاکم دانسته، بر خلاف سه نص قرآنی است.

آیه (۴) و (۱۳) نور و آیه (۱۵) نساء که "فاستشهدوا علیهنّ اربعة منکم" که صراحتی در این مطلب دارند، قبول یک روایت و نادیده گرفتن این نصوص قرآنی برای هیچ مسلمان عاقل و خردمندی قابل پذیرش نیست، تا حکم روشن کتاب را نادیده گرفته و بر مبنای یک - یا چند - روایت مخالف کتاب، فتوا و حکم صادر نمایند.

و نیز این گفته که بر مبنای روایاتی چند، اقرارهای چهارگانه بر انحراف جنسی با شرایطش به منزله شهادت چهار شاهد است، بر خلاف نص این آیات قرآنی است، زیرا فسق و کذب در دو آیه، مورد بحث در جایی است که چهار شاهد در کار نباشد، و آیا چهار اقرار همان چهار شاهد است؟! واضح است که در اینگونه موارد، سنت نمی تواند جریانی دیگر را پیوند شهادت کند چرا که در قرآن حد در انحصار شهادت است، مثلاً در آیه مورد بحث "ثم لم یأتوا باریعة شهداء" تنها و تنها چهار شاهد را مناط صحت این نسبت زنا قرار داده است، که غیر از این هیچ وسیله ای نمی تواند اثبات حد نماید.

خلاصه چنانکه در مورد آیه نخستین توضیح داده شد، حد زنا تنها به منظور جلوگیری از بی عفتی علنی عمومی است، و کمتر از چهار شاهد تا چه رسد به اقرار یا علم، موجب هتک عفت عمومی و

اجتماعی نیست، و هتک عفت در زمینه کمتر از چهار شاهد گرچه محقق است ولی آنگونه نیست که که مورد حد باشد.

روی این اصل می توان گفت کل حدود اعم از شلاق زدن و بالاتر رجم کردن در حکومت و یا حکومت‌های اسلامی بر خلاف نصوص قرآنی است، زیرا چنان جریانی در اجتماعات غیر اسلامی هم به ندرت اتفاق می افتد تا چه رسد در مجامع اسلامی.

و اینجا باید پرسید آیا شهادت قویتر است و یا اقرار؟ در صورتی که اقرار بدون اجبار بیشتر از شهادت علم آور است کافی نیست، پس حکم علم بدون اقرار و شهادت معلوم است، و اصولاً در اینجا دو جریان بایستی ضمیمه گردد، علم و شهادت، علم برای اصل جریان و شهادت برای فضیحت اجتماعی آن.

اگر اقرار یا غیر آن جایگزین چهار شاهد می شد، حداقل یک مرتبه در این سه نص کتاب به آن اشاره می شد. چنانکه در مادون جریان جنسی راجع به دین در آیه آخر بقره به جای شهادت دو مرد عادل، یک مرد و دو زن جایگزین شده است، از اینجا به دست می آید که جریان جنسی - که بسیار مهم و عمده است - در مورد آن فقط چهار شاهد عادل مرد است و بس.

اگر اقرار به گونه عادی و دلخواه و بدون عمل جبر و اکراه از طرف زناکار حتی یکبار هم انجام گیرد، بدون شک موجب علمی است که احیاناً بیشتر از شهادت چهار مرد عادل حاصل می شود، ولی روایات و فتاوی یک اقرار را کافی نمی دانند و می گویند باید چهار مرتبه اقرا صورت گیرد تا حد زنا ثابت شود، بنابراین، استقلال علم به جریمه از میان خواهد رفت و جایگزین آن، مرحله دوم اطمینان است که با چهار شاهد مرد حاصل می گردد و نه کمتر از آن.

اصولاً اقرار به هر گناهی حرام است تا چه رسد به اینگونه گناه مفتضح، و آیا کسی که مرتکب این حرام می شود که فسق آور است، حرف و اقرارش مقبول است؟ تا چه رسد به اقرارهایی که از روی ترس و تهدید و ارعاب و فشار انجام می گیرد، چنین اقرارهایی به هیچ عنوان مدار هیچ گونه اعتبار شرعی نیست و هیچ اثری بدان مترتب نمی شود، و بالاخره هر اقدامی - جز شهود چهار گانه با شرایط شرعی - از قبیل تجسس و هجوم و ... در باره تثبیت حدود امور جنسی انجام گیرد، کلاً بر خلاف دستور قرآن و موازین شرعی است.

در آیه (۱۳) چهار شاهد برای دومین بار تکرار گردیده که بایستی مدعیان زنا، چهار شاهد عادل احضار کنند، و اگر خود زناکار هم مدعی و مقرر به زنا باشد، این اخطار احضار او را نیز شامل است، اگر چهار شاهد اقامه نکند تنها اقرار و اعتراف در بعد اثبات حد قابل پذیرش نیست، زیرا آیه «جاءوا»

شمولیت دارد، و همه کسانی را که می خواهند زناى مورد حد را ثابت کنند فراگیر است، و استثنایی هم در مورد خود زناکار اصلاً در کار نیست.

اگر نتوانند گواهان چهارگانه را بر اثبات این جریان بیاورند، "اولئك عندالله هم الكاذبون" هستند، و بر منای آیه (۴) فاسقند، بنابراین اقرار خود زناکار هم بدون شهادتِ مقبول هم کذب است و هم فسق، و اقرار کاذبانه و فاسقانه قطعاً قابل پذیرش نیست، در صورتی که شهادت شاهد عادل کمتر از چهار نفر از دیدگاه قرآن مورد تکذیب است، شهادت این یک نفر زانی بطریق اولی مردود و پذیرفتنی نیست.

این نسبت گرچه بر اساس قطع باشد، در مورد حد، فسق و کذب است، گرچه در جهات خصوصی نه فسق است و نه کذب که بایستی مورد نهی از منکر قرار گیرد و ...

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝۱۴... إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ۝۱۵...

و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، همواره - به (سزای) آنچه در آن غور کرده (و) اشاعه دادید - به شما عذابی بزرگ می رسید. ۱۴... چون آن (بهتان) را با زبان هاتان می پذیرید، و با دهان هاتان چیزی را که برایتان به آن علمی نیست می گوید، و گمان می کنید که آن (کاری) سهل و ساده است، حال اینکه آن (بهتان) نزد خدا بزرگ است. ۱۵...

آیه ۱۵ - بازگو کردن افترای مسموع نیز مورد مذمت قرار گرفته است چرا که پای علم در جریان این افترا در بین نیست، اگر شما با شنیدن افتراهای ناروا، علمی هم به جریان زنا پیدا کنید، حق گفتن به این و آن را ندارید، که خود مورد حد است، تنها بازگو کردن افترای جایی است که با شرایطش نزد حاکم شرع با شهادت مشروع و مقبول ثابت شود و شما با این وسیله علم پیدا کنید.

هر علمی به این جریان حتی برای حاکم شرع حجتی برای اظهارش نیست، تا چه رسد به اجرای حد و تا چه رسد به دیگران.

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَنَكَ هَذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ ۝۱۶... يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝۱۷... وَبَيَّنَّ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝۱۸... إِنْ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝۱۹...

و چرا وقتی آن را شنیدید نگفتید: «برای ما سزاوار نیست که در این (بهتان) سخن گوئیم. خدایا تو منزّهی. این بهتانی بزرگ است.»... ۱۶_ خدا اندرزتان می دهد که (مبادا) هیچ گاه به همانند آن - اگر مؤمن بوده اید - برگشت کنید. ... ۱۷_ و خدا برای شما نشانه های (ربانی) را بیان می کند. و خدا بسی دانای سنجیده کار است. ... ۱۸_ بی گمان آنان که دوست دارند تا زشتکاری تجاوزگر در میان کسانی که ایمان آورده اند، فراگیر شود، برایشان در دنیا و آخرت عذابی پر درد است. و خدا می داند و شما نمی دانید. ... ۱۹_

آیه ۱۹ - اینجا «الفاحشه» که به گونه ای مطلق یاد شده است، تمامی انواع فحشا را در بر دارد، و اساساً فاحشه وصفی است برای موصوفی محذوف و این حذف دلیل است بر اینکه همه موصوفهائی که تناسب با توصیف به فاحشه داشته باشند مقصودند.

اولاً لازم است درباره «فاحشه» صحبت کنیم و سپس در رابطه با موارد فاحشه تعمق نماییم. اصولاً فاحشه به گناهی اطلا می شود که خصلت تجاوزگر داشته باشد، چه تجاوز از حد گناه که گناهی بزرگ است و چه تجاوز به دیگران که تجاوزگر به آنان است و چه هر دو که جمع بین هر دو است، در هر صورت واژه فاحشه، این مثلث را شامل می شود.

فاحشه هم دارای ابعاد درونی است و هم ابعاد برونی، بعد درونی اعم از عقیده، نیت، تصمیم و جهات دیگر است، که خود وسایلی از برای فاحشه های برونی محسوب می شوند.

دوست داشتن شیوع فاحشه دوست داشتن خود فاحشه و دوست داشتن انتشار آن بین مؤمنان است، و این حب فاحشه، فحشایی اخلاقی است که در موضع ضد موازین ایمانی قرار دارد. طبعاً شیوع فاحشه، زمینه ساز برای انجام فحشا و یا فحشاهای انجام شده مورد مهر و علاقه او واقع شدن است.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ... ۲۰_

و اگر فضل و رحمت خدا بر (سروسامان)تان نبود، و اینکه خدا مهربان رحمت گر بر ویژگان است (فضیحت و مجازات سختی در انتظارتان بود). ... ۲۰_

آیه ۲۰ - پیروی از خطوط و قدمهای شیطان بطور کلی منع شده، و برای فاحشه نیز گامهای رنگارنگی پی ریزی گردیده است، از باب نمونه گمان بد درباره کسی که بدون هیچ دلیل و گواهی، چه در بعد حد و چه مادون حد، این خود گامی است در راه شیوع فاحشه. اگر این گمان به این و آن سرایت کند، خود این شیوع فحشا و افتراست، فراتر اینکه فحشایی بصورت سری و مخفی انجام شده است، و اگر کسی از این فحشای مخفی مطلع گردد، نقلش برای دگران حرام است.

در مرحله بالاتر اگر فحشایی آشکارگر مشاهده شود که مرتکب شونده، آن به گونه ای بی پروا آن را انجام می دهد، اگر نقلش برای دگران تاثیری در ترک آن نداشته باشد بلکه موجب تشجیع آنها می گردد، این نیز حرام است.

اینکه گفته شده است غیبت کردن متجاهر به فسق حرام نیست، هرگز کلیت ندارد زیرا فسق دارای دو بعد است: اول درباره کسی که آن را انجام داده است که اگر مخفی باشد و نخواهد کسی آن را بداند، نقلش برای دگران نسبت به او آبرو ریزی و براندازی حیثیتی است. دوم مربوط به اجتماع است، که اگر انجام دهنده این عمل، پروایی از دگران نداشته باشد، در اینجا حفظ آبرو برای شخص یاد شده واجب نیست، اما حفظ طهارت عمومی واجب و لازم است، که اگر اشاعه فحشا باعث تشجیع دیگران برای انجام منکر شود - گرچه که انجام دهنده اش متجاهر به فسق باشد - این خود تشجیع فحشا بوده حرام است.

فحشا تا کنون از نظر لفظی بررسی شد و لازم است که از دیدگاه عملی نیز مورد ارزیابی قرار گیرد، اگر کسی گناهی در حضور گروهی انجام دهد، این خود زمینه تشویق دیگران بر ارتکاب عمل فحشا است، بویژه آنکه عامل فحشا در دیدگاه مردم، دارای شخصیت ایمانی و وجهه اجتماعی و مذهبی باشد، عمل چنین شخص با جایگاهی این چنینی در حضور دیگران بصورت آشکار تشجیع فحشاء و منکر است، هر گونه سخن و رفتار و هر گونه نفی و اثبات که موجب شیوع فحشا در میان مسلمانان گردد و آنان را آگاه به این جریان نماید، بطور قطع ناشایسته و حرام است، و عذاب اخروی و دنیوی در پی دارد، "لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخره" عذاب اخروی اش معلوم ولی عذاب دنیوی اش در بعد حدود شرعیه مانند انحرافات جنسی و افتراء، حد و شلا است، و در مادونش باز داشتن از منکر با مراتب گوناگونش.

مؤمنان بایستی با هر وسیله ممکن از فحشا و منکرات و نیز عوامل شیوع آن ها جلوگیری بعمل آورند، و نگذارند جامعه اسلامی مبتلای به شایعه ها درباره منکرات و میدان افتراءات و تهمتها گردد. این آیه ارتباطی تنگاتنگ با جریان تهمت زنا دارد چنانچه به تفصیل گذشت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوتَ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوتَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢١-٢٠٠

هان ای کسانی که ایمان آوردید! گام های شیطان را پیروی نکنید، و هر کس گام های شیطان را پیروی کند همواره او [شیطان] به زشتکاری متجاوز و کاری ناپسند وامی دارد. و اگر فضل خدا و رحمتش

بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما پاک نمی شد. ولی خداست که هر کس را بخواهد پاک می گرداند.

و خدا شنوایی بسیار داناست. _۰۰۰_۲۱_

آیه ۲۱ - خطوات شیطان سیاستهای گام به گام شیطانی است که در جهت انحراف مسلمانان و مؤمنان اعمال می شود، شیطان بر مبنای عقل و درایت شیطانی خویش، سیاستهای ویژه اش را در پیش می گیرد، تا مکلفان را کم کم اغفال و سرانجام به دام گناه بیندازد، مثلاً مؤمنی را که در انجام تمامی جهات ایمانیش متعهد است و حتی مرجوحات و خیلی از مباحات را هم ترک می کند، و مستحبات را مستمراً انجام می دهد، و خود را در انجام و ترک عمل فردی و اجتماعی - درونی و بیرونی اش - در برابر خدا مسئول می داند، تا رضایت خدا را جلب کند، اینجا سیاست شیطانی ایجاب می کند که در مرحله نخست نسبت به این مؤمن از ترک مستحبات و فعل مرجوحات شروع کند، نه اینکه او را وادار به گناهانی کوچک، و سپس فحشاء و فعل محرّمات بزرگ و ترک واجبات مهم نماید، چون در قدم اول چنین فردی با خصلت‌های ایمانی بطور قطع تسلیم اینگونه خواسته های شیطانی نخواهد شد، شیطان سیاست گام به گام خویش را با محاسبه و هدفمندی تعقیب می کند، و وضعیت و حالت هر کس را در نظر می گیرد، و نقطه ضعفهای هر کس را شناسایی می کند، مانند یک شکارچی ماهر، آرام آرام گام بر می دارد تا صید خود را با آرامی به دست آورد، شیطان نیز با انعطاف و ملایمت شیطانی، مؤمنان و مکلفان را رام می نماید، و سرانجام به وادی فحشا و منکرات و حتی شرک و الحاد می کشاند.

وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ
وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ _۰۰۰_۲۲_ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ
لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ _۰۰۰_۲۳_ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ
أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ _۰۰۰_۲۴_

و صاحبان فضیلت از شما، نباید از دادن [بخشش مالی] به نزدیکترین خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران در راه خدا دریغ ورزند، و باید ببخشایند و همواره گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا برای شما ببوشد؟ و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است. _۰۰۰_۲۲_ بی گمان، کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر غافل باایمان نسبت (انحراف جنسی) می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند، و برای آنان عذابی سخت است. _۰۰۰_۲۳_ روزی که زبان ها و دست ها و پاهایشان - بر ضد آنان - بدانچه انجام می داده اند، گواهی می دهند. _۰۰۰_۲۴_

آیه ۲۴ - این آیه زیانها و دستها و پاهاى مكلفان را به منزله گیرنده هاى حساس، گواهان گویا و زنده معرفی کرده، که در روز واپسین جزا و حساب، تمامی اعمال مكلفان را به روشنی و صراحت انعکاس می دهند.

يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ۚ... ۲۵
 - الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ
 لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ۚ... ۲۶

در آن هنگام (و هنگامه)، خدا پاداش طاعت شایسته‌ی آنان را به طور کامل به ایشان می دهد، و (آنان) می دانند که خدا همواره (هم) او تمامی حقیقت روشنگر است. ۲۵... ۲۵ - پلیدی ها برای پلیدان، و پلیدان برای پلیدی ها، و پاکیزه ها برای پاکیزگان، و پاکیزگان برای پاکیزه هابند. اینان از آنچه (دیگران) درباره‌ی ایشان می گویند برکنارند، و برای آنان پوشش و روزی ای نیکو و باکرامت است. ۲۶... ۲۶ -

آیه ۲۶ - "الخبیثات للخبیثین و ... منظور از «طبیّات» و «خبیثات» در این آیه اشخاص خبیث و طیّب نیستند، بلکه مقصود اقوال و پسندیده و ناپسند است، چرا که اولاً بحث بر سر افترای انحرافات جنسی است و نه خود اشخاص، وگرنه با زنانی کافر که همسران پیامبرانی بزرگوار بودند و یا زنان مؤمنی که همسران کافرانی بودند، آیه نقض می شود، مانند همسر لوط که کافر بود و همسر فرعون که از مؤمنان درجه اول بود، بنابراین خبیثات، سخنان و کارهای ناپسند است که مربوط به اشخاص ناپسند می شود، و طیّب سخنان، پاک است که مربوط به پاکان است.

جمله پایانی آیه که: "اولئک مبرئون ممّا یقولون" می باشد، نیز مؤید این گفته است، که خبیثات و طیبات اشخاص نیستند، بلکه سخنان اند و اشخاص پاک و پاکیزه از سخنان ناپاک که درباره آنها گفته می شود، مبرا هستند، چنانکه در آیه (۲۳) و آیاتی پس از آن نسبتهای ناروا را به زنان پاک حرام دانسته است، برای اینکه پاکی این زنان از نظر ظاهری، دلیل برائت و طهارت شان است، و بعبارت بهتر، دلیل شان با خودشان است.

و در کل، پیامی که از این آیات به دست می آید این است که اشخاصی که ظاهر آراسته ایمانی دارند و ضمیرشان، تحت الشعاع مظهرشان است، در سلک و مجمع مؤمنانند و هیچگونه نسبت ناروایی در حریم ایمانی به آنان شایسته نیست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَ تَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۚ... ۲۷ - فَإِنْ لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا

فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ...^{۲۸} لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ...^{۲۹} قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ...^{۳۰} وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءَ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنَى إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَاءِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّبِيعِينَ غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ...^{۳۱}

هان ای کسانی که ایمان آوردید! در خانه هایی غیر از خانه های خودتان داخل نشوید، تا (با آنان) انس (و اجازه ای) بگیرید. و بر اهل آن (خانه)ها سلام گوید. این (کارتان) برایتان خوب است. شاید شما متذکر شوید. ...^{۲۷} پس اگر کسی را در آن خانه ها نیافتید، داخل آنها نشوید تا به شما اجازه داده شود، و اگر به شما گفته شد «برگردید»، برگردید، (که) آن (برگشتن) برای شما پاکیزه تر است. و خدا به آنچه انجام می دهید بسی داناست. ...^{۲۸} بر شما گناهی نیست که به خانه هایی غیر مسکونی [؛ عمومی] که در آنها برای شما متاعی است - در آیید. و خدا آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می دارید می داند. ...^{۲۹} به مردان باایمان بگو (که عورت های دیگران را) از دیده هاشان فرو نهند، و عورت های خودشان را (از دیدگان دیگران) نگهبانی کنند. این برای آنان پاکیزه تر است. به راستی خدا به آنچه می کنند بسی آگاه است. ...^{۳۰} و به زنان باایمان بگو (که) دیدگان خود را (از دیدن عورت های دیگران) فرو نهند، و عورت هایشان را (از هر گونه نگرشی) نگهبانی کنند، و زینت های خودشان را (برابر مردان نامحرم) نمایان نگردانند - مگر آنچه (که طبعاً) از آنها پیدا بود - و باید روسری های خود را (برسینه هاشان) فرونهند و زینتشان را جز برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدران شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران شوهرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان (خدمتگزار غیر مسلمان)شان، یا زرخیده هاشان، یا مردانی که در زندگی تابع و در حاشیه ی آنانند و نیاز جنسی (هم) ندارند، یا کودکانی که بر عورت های زنان سلطه ای حاصل نکرده اند (زینت های خود را) آشکار نکنند؛ و پاهای خود را (به گونه ای به زمین)

نکویند تا آنچه از زینتشان نهفته می دارند آشکار گردد. ای مؤمنان! همگان (از مردان و زنان) به خدا

بازگشت کنید، شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید. _۰۰۰_۳۱_

آیات ۳۰ و ۳۱ - در این دو آیه، مردان و زنان مؤمن مأموریت یافته اند که از نگرستن به صورتهای همدیگر چشم بپوشند، و شعاع نگاههای خویش را بشکنند، زیرا «یغضوا» به معنای شکستن است نه به کلی چشم بر هم نهادن، و با این کار، در اصل عورتهای خود را حفظ کنند و از نگاه کردن پرهیزند، البته جریان دیدن را در دو بعد باید دید یکی مراد از عورت، عورتهای ویژه آنان است که فرو بسن چشم در آنجا کلیت دارد سپس منظره های شهوت انگیز بدنهایشان است، و حتی صورت هاشان که نگرستن در مرحله اول و بصورت ناخودآگاه حرمتی ندارد، ولی ادامه و تکرارش چشم چرانی است و حرام می باشد.

در جریان دیدن یکدیگر، پوشش زنان به مراتب مهمتر از پوشش مردان است، که غیر از صورت و کف دستها و تا میچ پاها از چشم مردان باید پوشیده، باشد بویژه زینتهای شان که بسیار جذاب است، لذا است که پوشش زنان کلیت دارد، ولی پوشش مردان چنان نیست، و تنها در جاهای حساسی از بدنشان، لزوم پوشش مورد امر است. در هر صورت بعد نخستین نگرستن اعم است از نگرستن مردان به عورتهای زنان یا مردان و نیز نگرستن زنان به عورتهای مردان و یا زنان که حرمت نگرستن در این جریان، کلیت و قطعیت دارد که "غض نظر" یعنی خیره کردن تنها ممنوع نیست بلکه باید به گونه ای احتیاط به عمل آید که اصلاً چشم به عورت دگران نیفتد، اما اینجا نگرستن مردان به چهره زنان با نظر نخستین و بدون توجه کامل حرام نیست، چنان که پوشیدن چهره هاشان برابر زنان واجب نیست، و تنها استمرار نظر و امتداد توجه حرام است، بر حسب روایتی که می فرماید: "النظره الاولى لك والثانية عليك".

در نگاه افکندن مردان به چهره زنان دو ممنوعیت ملحوظ است:

۱- جلوگیری از شهوت انگیزی مردان تا در حریم عفت انسانی همچنان پاک و پاکیزه بمانند به دلیل آیه نور که می فرماید: "ذلک ازکی لکم".

۲- حفظ حرمت تحجب زنان تا از پیگیری و آزار مردان در امان باشند که "ذلک ادنی ان يعرضن فلا یوذین" (۳۳:۵۹).

لذاست که پرهیز از نظر کردن برای زن و مرد یک امر لازم انسانی و اسلامی است، ولی اگر زنانی بی حجاب باشند، و نهی از منکر نیز در آنها تأثیرگذار نباشد، نظر انداختن بدون شهوت بدانان در غیر مواضع حساس جایز است.

در آیه (۳۱) "لا یبدین زینتهن" قاعده کلی حجاب تبیین شده که زنان از آشکار کردن زینتهای شان برای دگران بپرهیزند.

زینت زنان دوگونه است: زینت ذاتی و زینت عرضی، قسمتی از زینتهای ذاتی به خودی خود آشکارند مانند صورت و دستها که مورد حجاب نیستند، البته حجاب نداشتن صورتهای، هیچگونه ملازمتی با جواز نگرستن مردان به صورت هاشان ندارد، بلکه خود تخفیفی است در پوشش زنان که دچار حرج نگردند، زینتهای ذاتی دیگر که پنهانست و زینتهای عرضی نیز آن چنان نیست که خود به خود هویدا باشد، پیدا و پنهانش منوط به اراده و خواسته خود زنان است "لابدین زینتهن" در برگیرنده هر دو نوع زینت ذاتی دوم و عرضی کلی است، و اگر آن دو زینت در بعد ذاتی و عرضیش - یعنی آنجا که حجابش لازم است - آشکار گردد، دو بی حجابی محسوب می شود چون دو بعد آشکار کردن زینت است.

اما اگر دستها یا صورتهای را زینت کنند در بعد ذاتی - که حجابش واجب نیست - طبعاً حرام هم نیست ولی در بعد عرضی حرام است. آیه "الا ما ظهرونها" زینتهای ذاتی زنان را از قبیل دستها و صورتهای مستثنا می کند، سنت قطعی نیز بیانگر همین استثنا است.

همچنین «بخرهن» که «ب» حرف جر برای تعدیه نیست، زیرا «لیضرن» متعدی به نفس است، بلکه برای تبعیض است، یعنی بخشی از روسری های شان را برای پوشش تنمه موی سرها و گلوها و سینه های شان تخصیص دهند، و اینجا هم چهره های شان از این پوشش مستثنا است چنانکه از "ما ظهرونها" مفهوم است.

باز هم استثنائاتی از موارد استثنای غیر زینتی مطرح شده است، دوازده مورد از اصل حرمت آشکار کردن زینت زنان، مستثنا شده. البته ظهور زینتها نسبت به موارد دوازده گانه، دارای مراتب گوناگون است، که نسبت به شوهر تقیدی ندارد، و تمامی بدن و همه زینتها برای شوهر هرگز ممنوع نیست، البته نسبت به موارد یازده گانه دیگر، مراتب محرمیت متفاوت است، غیر از جاهای حساس بدن، سایر اعضا و زینت هاشان به تناسب قرب و بعد محارم، آشکار کردن زینتها جایز است.

در این موارد دوازده گانه، شوهران در مرتبه اول قرار دارند که بدون استثنا به تمامی اعضا و زینتهای زنان خود اعم از دایمی و منقطع و کنیزان شان حق نگرستن دارند، دوم پدران «ابائهم» هستند، چه نزدیک و چه دور هر چه هم در سیر صعودی بالاتر روند، سوم پدران شوهرانشان که اجداد آنان را نیز شامل است، چهارم فرزندان شان که شامل نوادگان شان نیز می شود، پنجم همین گونه فرزندان شوهرهاشان، ششم برادرانشان، هفتم فرزندان برادرانشان، هشتم فرزندان خواهران، نهم

زنان شان به معنای خدمتکاران غیر مسلمان دهم غلامان زرخریدانشان، یازدهم مردانی که در حاشیه زندگی شان زندگی می کنند و نیاز جنسی هم ندارند، دوازدهم اطفال نابالغی که آگاهی و توان جنسی ندارند.

در اینجا این پرسش جا دارد که این آیه چطور خالوها و عموها و دامادها و شوهران مادران را در سلسه مستثنیات قرار نداده است؟ اینجا باید یادآور شد که دامادها و شوهران مادرها بدون شرط محرم نیستند چنانکه در آیه نساء گذشت که مادر زن و دختر زن هم در صورتی محرمند که دخولی با زن یا مادرش صورت گرفته باشد، اما نسبت به خالوها و عموها؟

در آیه (۴:۲۳) ازدواج با آنها کلا حرام است، و این حرمت ملازم با محرمیت آنان می باشد، و اصولاً ازدواجهایی که ذاتاً و کلاً حرامند، ملازم با محرمیت می باشد، وانگهی «الا» اینجا حصر نسبی است به برترین محرمها، و نیز محرمهای با قیدهایی در مادرزن و دختر زن، که آندو مورد مانند ایندو مورد یا اطلا ندارد و یا در حد این محرمها نیستند، و کلاً باید گفت که جمعاً در حد اینان نمی باشند.

وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۚ... ۳۲_ و لِيَسْتَعْفِفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَءَاتُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَّتَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْتُمْ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْنَهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ... ۳۳_

و بی همسران از خودتان [آزادان] را، و غلامان و کنیزان شایسته تان را همسر دهید. اگر تنگدستند، خدا آنان را از فضل خویش بی نیاز می کند. و خدا گشایشگری بسی داناست. ... ۳۲_ و کسانی که (وسیله‌ی) زناشویی نمی یابند، باید پاکدامنی ورزند، تا خدا آنان را از فضل خویش بی نیاز گرداند. و از میان غلامانتان، کسانی که در صدقند با قرارداد کتبی خود را آزاد کنند، اگر در آنان خیری (از ایمان و آمال و مال) یافتید، (قرار) بازخرید آنها را بنویسید، و از آن مالی که خدا به شما داده است به ایشان بدهید (تا خود را آزاد کنند) و کنیزان خود را - در صورتی که تصمیم به پاکدامنی دارند - برای اینکه متاع زندگی دنیا را بجویند، به زنا وادار مکنید، و هر کس آنان را به اجبار (به زنا) وادار کند، بی گمان خدا پس از اجبار نمودنشان، پوشنده‌ی (گناه اجبارشدگان و) رحمت گر بر ویژگان است. ... ۳۳_

آیات ۳۲ و ۳۳ - «ایامی» جمع «ایم» به معنای عزب ها می باشد که هیچگونه همسری در اختیار ندارند، قید «صالحین» هم در زنان و مردان زرخرید بیانگر شایستگی ازدواج شان می باشد که

صلاحیت لازم برای زندگانی مشترک و لوازم آن را داشته باشند، البته این مأموریت اولیای عزب ها، و طبعاً در صورت امکان است، اگر تنها تهی دست بودن این عزب ها به عنوان مانع در راه ازدواجشان باشد، خدا با نوید ربانی این مشکل را از این جهت از سر راه برداشته، و در پرتو فضل و کرامت خویش، غنای آنان را تضمین نموده است که: "یغْنهم الله من فضله" در اینجا این پرسش مطرح است که اگر توان اقتصادی برای ادامه زندگی اصلاً وجود ندارد، آیا اولیا برای این ازدواج مکلف هستند؟

پاسخ «ولیسعفف» است که عزب ها در صورت تهیدستی شان باید از زناشوئی خودداری کنند، تا هنگامی که خدا به آنان توانایی دهد. البته این پرهیز دارای سلسله مراتبی است: اولاً با ترک ازدواج داریم که اکتفا به ازدواج منقطع شود، ثانیاً اگر ازدواج منقطع نیز غیر قابل تحمل است، از این امر نیز صرف نظر شود. و با پرهیز از هر دو نوع ازدواج، زمینه زندگی تنهایی به گونه فراهم شود که نیاز ضروری ازدواج زایل گردد، از باب نمونه نگاه به زن حتی از نگاه نخست که حلال و اصولاً جایز است خودادی شود، و سیطره اشتغالات کاری بطوری سایه افکن گردد که نیاز جنسی کاملاً تحت الشعاع قرار گیرد حتی با روزه گرفتن و اجتناب از صرف غذاهای مقوی و توان بخش از انفجار جنسی و طغیان شهوانی جلوگیری گردد، و اگر هم ازدواجی با چشمداشت به فضل ویژه الهی انجام شده است، ولی سایه شوم فقر همچنان فضای زندگی را سیاه و تیره کرده آنچنان که ادامه ازدواج از جهت اقتصادی امکان پذیر نیست، در این مرحله «یستعفف» با اشاره ای لطیف، انفکاک و جدایی را - به ویژه با درخواست هر یک از دو همسر - بازگو می نماید، چنانکه در روایات نیز به این امر اشاراتی شده است که اگر شوهر با وجود مشکلات کشنده اقتصادی و مالی حاضر به طلاق نباشد، همسرش در بعد این اضطرار حق جدایی دارد، زیرا تداوم این ازدواج خود عسر و یا حرج است، و اصولاً در دین ما حکم الزامی در مورد عسر و حرج وجود ندارد، مگر موضوعاتی که بخودی خود حرجی و یا زیانبار است مانند امر و نهی و جهاد.

از نقطه نظر اجتماعی بر حکومت های اسلامی و مردم مسلمان لازم است، همانگونه که راجع به نیازهای شخصی یکدگر از لحاظ خواراک و پوشاک و مسکن رسیدگویی کنند، از نظر ازدواج - که ضرورت برتر است - باید رسیدگی های بیشتری صورت بگیرد بویژه ازدواجهای منقطع که بسی ساده تر و کم هزینه تر است.

بسیار نارواست که زنان بیوه بخصوص آنانی که در سنین جوانی هستند در کنج عزلت و تنهایی فرو خزند و تن به ازدواج منقطع و حتی دائم هم ندهند، و آیا اگر مرد و یا زن همسر خود را از دست بدهد، باید همه ضرورت های زندگی شان را نیز از کف بدهند و از آشامیدنیها و خوردنیها و از اقامتگاه و

مسکن و پوشش محروم و از بهره های ازدواج - که از همه ضرورت های زندگی ضروری تر است - بی نصیب گردند! اوهام و سنت های موهوم اجتماعی را مبنای حیات فردی قرار داده و مبنای ایمانی و دینی را قربانی بناهای خرافی نمایند که در این صورت زمینه رواج یافتن فحشا و منکرات در جامعه هموار می شود.

آیه (۳۳) "لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصّنا" اکراه بر انحراف جنسی را بطور مطلق حرام و ممنوع دانسته است، و اینجا نهی آیه تنها در صورت خود داری کنیزان جوان از انحراف جنسی است، در نتیجه: اگر عفیف نبودند، اکراه شان موردی ندارد تا حرام باشد زیرا در صورت عدم عفت و پاکدامنی، خودشان اصرار بر انحراف دارند و دیگر زمینه ای هم برای واداشتن شان باقی نیست.

بر اساس روایاتی کنیزان عفیف در جامعه احياناً با اجبار صاحبان شان وادار به انحراف جنسی می شدند که این آیه نازل شده و این سیره ظالمانه را مردود اعلام کرده و از تکرار آن شدیداً منع نموده است مانند: "لا تأکلوا الربا اضعفاً مضاعفاً" که گرچه ربا اصولاً حرام است، ولی گروهی از ربا خواران از ربا هم ربا می گرفتند.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ... ۳۴_ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ... ۳۵_

و همانا به راستی سوی شما آیاتی روشنگر (و نمادی افشاگر) - از کسانی که پیش از شما روزگاران را به سر بردند - و موعظه ای برای پرهیزگاران فرود آورده ایم. ۳۴_ خدا نور آسمان ها و زمین است. نماینده ی نورش چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ درون شیشه ای است؛ آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته ی زیتونی - که نه شرقی است و نه غربی - برافروخته می شود؛ نزدیک است (که) روغنش - هر چند بدان آتشی نرسیده باشد - روشنی بخشد؛ نوری است بر روی نوری (دگر). خدا هر که را بخواهد سوی خویش هدایت می کند، و خدا برای مردم مَثَل ها می زند، و خدا به هر چیزی بسی داناست. ۳۵_

آیه ۳۵ - این آیه به عنوان محور اصلی در سوره نور مطرح شده، و تمامی سوره به نام این آیه نامیده شده است، آیه نور با سه آیه بعدش در کل قرآن درباره نورانیت خدا بی نظیر است. در میان ۴۹

آیه که واژه نوارنی «نور» با صیغه های مختلف هشتگانه خود به موازات هشت درب بهشت آمده در سراسر قرآن بی مانند است.

در میان آیات چهل و نه گانه نور تنها چهار مورد، نور محسوس مراد است، و در چهل و پنج مورد دیگر، انوار معنوی و روحی مقصود است مانند: نور رب، نورالله، نور من ربّه، نور من الله، نور و کتاب مبین و ... که منظور در همه اینها نور هدایت و رحمت ربانیه است.

فلسفه اینکه اینجا "الله نور" آمده است و نه "النور الله" این است که نورانیت از صفات فعلی الله است نه ذات و صفات ذاتش چون نور در اصل به معنای آشکار و آشکارگر است، ذات حق و صفات ذاتش پیش از آفرینش، آشکارگر نبوده و تنها برای ذات حضرتش همچنان آشکارا بوده و هست، پس نور در این آیه از صفات فعل خداست، یعنی که خدا ایجاد نور فرموده است و نیز نور منحضر به «الله» نیست تا "النور الله" درست باشد، بنابراین "نورالسموات والارض" هم به این معنا نیست که ذات خدا و یا صفاتش همان نور آسمانها و زمین است بلکه آسمانها و زمین که عبارت از کل آفریدگان است، مرحله دومی از صفت فعلی نورانیت خدایند، گرچه ذات و صفات ذات و صفات افعال خدا هر سه در حد امکان برای مکلفان آشکار و آشکارگر و در هر بعد نوردند، ولی "نورالسموات والارض" به معنای رحمت نورانیه، حق است که این صفت فعلی بر مبنای صفات ذاتی - حیات و علم و قدرت - کل آفرینش را ایجاد فرموده، و بر مبنای آیه "الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی" این نورانیت نخست کل آفریدگان را در آفرینش و هدایت آفرینش در بر دارد، که این خود معنای "نورالسموات والارض" است، که هم آنها را آفریده و هم در بعد تکوین و تشریع هدایت شان نموده است، و "مثل نوره" نورانیت غیر ذاتی ربانی را اینجا تأیید می کند که مثل و نماینده نورش و نه ذاتش.

و چنانکه آیه: (۱۷:۴۴) بعد سوم "نورالسموت والارض" است یعنی پس از نور وجود و ادامه شایسته راه وجود، همه آفریدگان دارای نور تسبیح حضرت سبحان می باشند.

این "نورالسموات والارض" هرگز ماندی در جهان ندارد، چنانکه ذات و صفات ذاتش بی مانند است، که "لیس کمثله شیء" اما همین نور که صفت فعلی خداست مثل دارد که نماینده است ولی مثل ندارد که نمونه است.

درست است که جهان هستی نتیجه ربانیت خداست - که این خود صفت فعلی است - ولی این ربانیت - در عین حادث بودنش - در پرتو صفات ذات در بعد ایجاد مخلوقات هرگز ماندی ندارد، و بطور کلی فعل و آفرینش خدا خدایی است، و نظیری برایش نیست، مثل نورش هم گواهی است به اینکه نور بودنش هم به معنای رحمت رحمانی و رحیمی اوست.

درست است که جهان بطور کلی امثال و مثالها یعنی نماینده های نور ربانیت خداست، ولی اینجا "مثل نوره" و "کَمْشَكُوْهُ فِيْهَا مَصْبَاحٌ" نه به عنوان همگانی بلکه به صورت فرد آمده، مقصودش "نور الانوار" فعل ربانی: یعنی برترین و نورانی ترین نماینده ربانیت و هدایت حق و حقانیت است، و این نورالانوار دارای سه مرحله است:

- ۱- نور محمدی (صلی الله علیه وآله) که مثل آیه نوری تمثیل همان حضرت است.
 - ۲- محمدیین معصومین (علیهم السلام) که "فی بیوت" در آیه بعدی بیانگر این حقیقت است.
 - ۳- در حاشیه و زاویه این انوار محمدی (صلی الله علیه وآله)، کل انوار رسالتهای ربانی است. که این سه همان یک است و آن یک همین سه، در نتیجه مجموع کل انورا امامتها و رسالتهاست، بنابراین، آیه نور هم همین مثل اعلای نور است.
- و چرا مثل نور محمدی (صلی الله علیه وآله) - که روشنترین انوار هدایت آفرینش است - در اینجا تشبیه به أدنی "کَمْشَكُوْهُ فِيْهَا مَصْبَاحٌ" شده است؟ حال آنکه خورشید آسمان از این چراغ زمینی نورانی تر و حضرتش نیز از همه انوار برتر است، و قاعده در «تشبیه» ایجاب می کند که "مشبه به" باید برتر از مشبّه باشد؟

پاسخ این دو پرسش اولاً این است که اینجا تشبیه غیر محسوس به محسوس است، و غرض در این نوع تشبیه، تنها تبیین است، درست است که نور غیر محسوس محمدی (صلی الله علیه وآله) از کل انوار محسوس نورانی برتر است، ولی مقصود تقریب نور غیر محسوس است به محسوس لذا چاره ای جز تشبیه غیر محسوس به محسوس نیست، و اصولاً در تشبیه منظور نزدیک کردن مقصود به فهم است، و نه تبیین مراتب مشبّه به، بلی در صورتی که هر دو مشبه و مشبه به از یک سنخ باشند، بایستی مشبه به برتر باشد مثلاً گفته شود "جواد" مانند شیر است، و مسلم است که شجاعت شیر برتر از جواد است، و یا گفته شود سلمان مانند محمد (صلی الله علیه وآله) است، که حضرتش در بعد معنوی بسی برتر از کل سلمان ها و مسلمان ها است، اما مورد بحث، تشبیه همانند نیست تا پرسش مطروحه جایی داشته باشد.

و ثانیاً اینجا مقصود از تشبیه به چراغ و ویژگیها و درجات نورانیتهای متداخل است. و از برای خورشید اینگونه نورانیتهای وجود ندارد، و یا محسوس نیست، اینجا سلسله مراتب: «مصباح» و بعد «زجاجه» و سپس جریانی دیگر است، و این خود بهترین و گویاترین تمثیل حسی همگانی برای بیان نورانیت اعلای محمدی (صلی الله علیه وآله) است، که مثل نورانیتش همچون حضرتش در کل آفرینش بی نظیر است.

واژه «مشکوه» به معنای چراغدان است که خود تهی از نور است، ولی نگهبان و پخش کننده نور چراغ است، چراغ داخل آن نیز بی نور است، و نور فقط از فتیله چراغ شعله‌ور می شود، و ماده روغنی که موجب روشنایی این فتیله است نیز گوناگون است، و بهترین روغنها، روغن «زیتون» است. زیتون گاه شرقی ست و گاه غربی و گاهی هم خاورمیانه ای است، روغن زیتون خاورمیانه بهترین روغن زیتون جهان است، این روغن به اندازه ای شفاف و درخشان است که گویی در درخشش، نیاز به آتشی که آن را روشن کند ندارد، هنگامی که نور منفصل به این نور متصل برخورد کند "نور علی نور" می گردد، همینگونه است نورانیت علیای محمدی (صلی الله علیه وآله) که بدنش مشکات است و روحش مصباح، و روح روحش، زجاجه است که عبارت از فطرت، عقل، صدر، قلب و فؤاد حضرتش می باشد، فؤاد به معنای قلبی است که مشعل نور است: نور معرفت و نور بصیرت، چنانکه ضدش قلبی است آتشکده نار که جز آتش و سوزندگی و سرانجام سیاهی و تباهی چیزی در پی ندارد: "نارالله الموقده الّتی تطلع علی الافئدة".

نور قلب حضرتش نور نخستین است که "ما کذب الفؤاد ماری. " و لقد رآه نزلةً اخری عند سدره المنتهی " این قلب، نورانی ترین و زلالترین فؤادها میان کل مکلفان در مثلث زمان است که "یکادُ زیتها یضی و لو لم تمسسه نار" نزدیک است زیتون این فؤاد درخشش کند یعنی آنچنان آماده رسالت و پرتو افکنی است که پیش از نزول وحی گویی و حیانی است، اما فعلیت این رسالت و حیانی هنگامی است که نار نور وحی بر قلبش پرتو افکند تا شعله های نورانی رسالت و اشعه روشن پیام ربانی برای جهانیان نور افشانی کند، و با ترکیب زیبای "نور علی نور" کدورت سیاهی و تاریکی از میان برود و آفتاب عالمتاب چهره از تقاب برتابد که زوایای تاریک، روشن و نورانی و موثرترین گامها را در مثلث زمان برای نقش دادن "لا اله الا الله" در جهان تکلیف بردارد برداشته است، که "نور علی نور" است، نور وحی قرآنی در فرودگاه فؤاد نورانی محمد (صلی الله علیه وآله).

به قول شاعر که گفت:

ای حضرت ذوالجلال وجه هو***از غیب برآ اناالنبیین گو

ز احمد تا احد یک میم فر است***همه عالم در این یک میم غر است

از آن دیدن که غفلت حاصلش بود***دلش در چشم و چشمش در دلش بود

با بررسی این موضوع به مرحله ای می رسیم که طرح این پرسش معنا می یابد که مکان و مکان

این نور کدام و در کجاست؟

فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ

وَالْأَصَالِ... ٣٦-

(این نماد نور) در خانه هایی است که خدا رخصت داده تا رفعت یابند، و نامش در آنها یاد شود. او را

در آن خانه ها صبحگاهان و شامگاهان (نیایش و) تنزیه می کنند. ... ٣٦-

آیه ٣٦ - "فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْأَصَالِ..."، «بُيُوت» در این آیه همان جایگاههای مقدس و بیتهای روحانی و معنوی و حیانی است نه یک بیت و خانه گلی، این بیوت دارای دو مرحله است: مرحله نخست، مرحله فعلی است که بیوت عصمت و طهارت محمدی (صلی الله علیه و آله) است، بر حسب فرموده صاحب آخرین این بیت، ولی امر (عج) که: «أَوَّلْنَا مُحَمَّدًا، آخِرْنَا مُحَمَّدًا، أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَكَلَّنَا مُحَمَّدًا (صلی الله علیه و آله)»

در خبر است وقتی پیامبر بزرگوار اسلام این آیه را از فراز منبر بر مسلمین قرائت فرمود، ابوبکر برخاست و گفت: آیا بیت علی و فاطمه از همین بیوت است؟ پیامبر فرمود: از برترین این بیوت است. مرحله دوم مرحله شأنی است که بیوت و سازمانهای وحی، فراگیرنده تمامی انبیا و پیامبران الهی است.

رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تَجَرَّةً وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ

يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ... ٣٧-

(راد) مردانی که نه (هیچ) تجارت و نه (هیچ) داد و ستدی، آنان را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و دادن

زکات باز نمی دارد، و از روزی که دل ها و دیده ها در آن دگرگون می شوند می هراسند. ... ٣٧-

آیه ٣٧ - "رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تَجَرَّةً وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ..." بیوت نخستین را که بر محور اولین است اینگونه تبیین کرده که «رجال» یعنی رادمردان درجه اول در پی نخستین رادمرد جهان آفرینش هستند.

و آیا صدیقه طاهره (علیها السلام) نیز از همین رجال است؟ باید گفت که مقصود از رجال مردی نیست بلکه رادمردی و مردانگی است، و حضرت صدیقه شخصیتی است که رادمردی باشکوه شخصیت و جلال و حیانی و مردانگی او را معنا می کند، و آیه تطهیر نیز این حقیقت را تبیین نموده، و شخصیت معنوی حضرت فاطمه (علیها السلام) را مرادف شخصیت پیامبر و علی و حسنین (علیهم السلام) قرار داده است: "أَمَّا يَرِیدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا" وانگهی رجال که شامل دوازده امام معصوم (علیهم السلام) است از باب تغلیب نیز حضرت صدیقه (علیها السلام) را شامل می شود، بنابراین، رجال هم از بعد حقیقت معنوی و هم از جهت مجاز لفظی، صدیقه طاهره (علیها السلام) را در بر دارد.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ

حِسَابٍ ۚ... ۳۸-

تا خدا بهترین اعمالی را که انجام داده اند به ایشان پاداش دهد، و از فضل خود برایشان بیفزاید. و خدا

هر که را بخواهد بی حساب روزی می دهد. ۳۸-... ۳۸-

آیه ۳۸ - پس از ذکر اوصافی برای این بزرگواران در این آیه به تحسین کل اعمال اینها پرداخته که "احسن ماعملوا" نه بدین معنی که اعمالشان به و بهتر است، بلکه کل اعمالشان بهترین اعمال کل عاملان است، که از نظر درونی، برونی، فردی و اجتماعی کلاً "احسن ماعملوا" بوده اند.

یکی از صفات حمیده یاد شده آن بزرگواران این است که بر خلاف اکثریت، جاذبیت بیع و تجارت نمی تواند آنان را به خود مشغول و سرگرم نماید، و از توجهات ربانی آنان را از حق و حقیقت باز دارد، آنان در مقام جمع الجمع و در همه حالات کار و بیکاری، عبادت و غیر عبادت، تلاش دنیوی و معنوی و همه جریانات گوناگون زندگی، توجه الهی شان را گوناگون نکرده و آنی از یاد و ذکر خدا غافل نگشته اند بلکه تمامی اعمالشان عبادت است، و خوشا آنان که دائم در نمازند، چنانکه حضرت سلیمان، حبش نسبت به خیر سلطنت با خیر وحی و خیر این لشکریان عظیمش و وسائل سلطه ئی مانند اسبان پسندیده رزمنده فقط بر مبنای ذکر رب بوده است: "انّی احببت حبّ الخیر عن ذکر ربی" و هرگز آن همه جلال و جمال و شکوه ظاهری، او را از باطن معرفت دور نکرده، بلکه لحظه به لحظه نزدیکترش کرده است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُوا كَسَرَابٍ مِّمَّنْ بَقِيعَةٍ يَّحْسِبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ

يَجِدْهُ شَيْئًا وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۚ... ۳۹-

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَّغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ

ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ

نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ ۚ... ۴۰- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَفَّتْ كُلُّ قَدٍّ عَلِيمٍ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا

يَفْعَلُونَ ۚ... ۴۱-

و کسانی که کافر شدند، کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار و بی برگ و بار است که تشنه آن را آبی می پندارد؛ تا آن هنگام که بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد آن بیابد، پس حسابش را به تمامی به او بدهد. و خدا زودشمار است. ۴۱-... ۴۱- یا مانند تاریکی هایی در دریایی طغیان گر (و)

ژرفی است، که موجی بر رویش موجی دیگر (و) بالای آن ابری است. تاریکی هایی است که بعضی بر روی بعضی انباشته است. هر گاه دستش را (از آن) بیرون آورد، هرگز آن را نبیند. و خدا برای هر کس (که) نوری نهد، او را هیچ نوری نیست. _..._۴۰_ آیا ندیدی همانا خدا، هر که (و هر چه) در آسمان ها و زمین است برای او همچنان تسبیح و تنزیه می کنند، و پرندگان (نیز) در حالی که (در آسمان) صف اندر صف به پروازند، همه گان نماز و نیایش خود و تنزیهشان را همواره دانسته اند؟ و خدا به آنچه می کنند بسی داناست. _..._۴۱_

آیه ۴۱ - "أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِغْ لَه مَن فِی السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ" این آیه مانند آیه سوره اسرا "إِنَّ مِّن شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ" این تسبیح را به جای «شی» درباره «من» آورده که به معنای کسان و عاقلان است، این آیه پندار و گمان کسانی را که می گویند تنها عاقلان جهان تسبیح گویانند ابطال نموده، و دیگران را نیز جزو تسبیح گویان و عاقلان قرار داده است که ذکر و تسبیح شان از روی علم و آگاهی است، و درباره پرندگان "كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ" آمده است، و بالاتر اینکه در آیه اسراء به جای «من» و «طیر»، «شیء» آمده که هر چیز را در بر دارد و این هر چیز را تسبیح گویان خدا دانسته است، در آخر با لفظ «هم» - که به اصطلاح ویژه عاقلان است - همه آفریدگان را در بعد تسبیح گفتن بعنوان عاقلان معرفی کرده است، که در جمع تمامی آفریدگان، تسبیح گویان خدا توأم با حمد و سپاس اویند.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ _..._۴۲_ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِی سَحَابًا ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدَّ یَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِیْهَا مِنْ بَرَدٍ فَیَصِیْبُ بِهِ مَن یَشَاءُ وَ یَصْرِفُهُ عَن مَّن یَشَاءُ یَكَادُ سَنَا بَرْقُهُ یَذْهَبُ بِالْأَبْصَرِ _..._۴۳_

و فرمانروایی آسمان ها و زمین تنها از خداست، و بازگشت (همه) تنها سوی خداست. _..._۴۲_ آیا ندیدی [: ندانستی] که خدا ابر را (از بخار) بر می کند (و) سپس میان (اجزای) آن پیوند می دهد. سپس آن را روی هم انباشته و مترکم می سازد. پس قطره های نخستین باران را می بینی که از خلال آن بیرون می آید. و از آسمان از کوه هایی (از یخ) که در آنجاست تگرگی فرو می ریزد؛ پس هر کس را بخواهد به وسیله ی آن گزند می رساند، و آن را از هر که بخواهد باز می دارد. نزدیک است روشنی آذرخش، بلندای برقش دیدگان را (از بینششان) ببرد. _..._۴۳_

آیه ۴۳ - "... مِنْ جِبَالٍ فِیْهَا مِنْ بَرَدٍ" تشبیه بسیار لطیفی است که ابرهای در هم کشیده بارآور را همچون کوهها خوانده است چنانکه با صعود هواپیما بر فراز آنها، همچون کوههای هیبتناک مشاهده می شوند. و "من برد" تگرگ است که از این ابرهای کوهوار فرو می ریزد.

يَقْلِبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ...^{٢٤} - وَاللَّهُ
خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى
رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ...^{٢٥}

خدا شب و روز را زیر و زیر می کند (و) بی گمان در این (جریان) برای صاحبان بصیرت همچنان
(درس) عبرتی است. ...^{٢٤} و خدا هر جنبنده ای را از آبی آفرید، پس پاره ای از آنان روی
شکمش راه می رود، و برخی از آنان روی دو پا (ایش) و بعضی از آنها روی چهارپا (ایش) روان است.
خدا هر چه بخواهد می آفریند. به راستی خدا بر هر چیزی بسیار تواناست. ...^{٢٥}

آیه ۴۵ - اینجا هر جنبنده ای را آفریده از آب دانسته که این مرحله دوم آب است، زیرا مرحله اول
همان ماده نخستین است که در آیه (۷) هود آمده "و کان عرشه علی الماء" و این مرحله دومین آب:
ماده زندگی بخش آفریدگان زنده است که شامل انسان، فرشتگان حیوانات و نبات است که همگان از
همین آب آفریده شده اند و تعبیر مماثل آن "و جعلنا من الماء کل شیء حی" است که همه چیز
زنده ای را از آب قرار دادیم، که حیات نباتی را نیز در بر دارد.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ...^{٢٦}
وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ
وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ...^{٢٧} وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ
إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ...^{٢٨} وَإِنْ يَكُن لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ
مُذْعِنِينَ...^{٢٩} أَفَى قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ...^{٣٠} إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا
دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُقْلِحُونَ...^{٣١} وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ
الْفَائِزُونَ...^{٣٢} وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ لَنْ أَمْرَتَهُمْ لَيَخْرُجَنَّ قُلُوبُ
لَا تُقْسِمُوا طَاعَةً مَّعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ...^{٣٣} قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ
تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ...^{٣٤}

همواره به درستی آیاتی روشنگر فرود آوردیم. و خدا هر که را بخواهد به راهی راستا هدایت می کند. ...^{۴۶} و می گویند: « (ما) به خدا ایمان آوردیم، و به پیامبر (او هم) گرویدیم، و اطاعت (شان) کردیم.» سپس دسته ای از ایشان پس از این (سخن) روی بر می گردانند، و ایشان (از) مؤمنان نیستند. ...^{۴۷} و هنگامی که سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند - تا میانشان داوری کند - به ناگاه گروهی از آنان رویگردانند. ...^{۴۸} و اگر (در این حکم) برایشان حق (دلخواهشان) باشد، اذعان کنندگان، سویش روانند. ...^{۴۹} آیا در دل هایشان بیماری ای است، یا شک مستندی داشتند، یا می ترسند که خدا بر آنان ستم روا دارد، و فرستاده اش (نیز ستم کند)؟ (نه) بلکه اینان خودشان ستمکاراند. ...^{۵۰} گفتار مؤمنان - هنگامی که سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند - تنها این بود که: «شنیدیم و اطاعت کردیم.» و اینانند، (هم)ایشان رستگارکنندگان (خود و دیگران). ...^{۵۱} و کسی که خدا و فرستاده‌ی او را فرمان برد، و از خدا بهراسد، و از او پروا کند، پس ایشان، (هم)اینان به سلامتی رسندگان به خیرند. ...^{۵۲} و با سوگندهای مؤکدشان به خدا سوگند یاد کردند (که) اگر فرمانشان دهی، بی گمان (برای جهاد) همواره بیرون خواهند آمد. بگو: «سوگند مخورید. (تنها) اطاعتی شناخته شده (باید و) خدا به درستی به آنچه می کنید بسی داناست.» ...^{۵۳} بگو: «خدا را اطاعت کنید، و از پیامبر(ش) نیز پیروی نمایید.» پس اگر پشت نمودند، (بدانید که) تنها بر عهده‌ی اوست آنچه (بدان) موظف شده، و بر عهده‌ی شماست آنچه بدان موظف شدید. و اگر اطاعتش کنید راه خواهید یافت. و بر فرستاده(ی خدا) جز ابلاغ روشنگر (معموری) نیست. ...^{۵۴}

آیه ۵۴ - "اطيعوا الله" طاعت ربانیه است در بعد قرآن "و اطيعوا الرسول" در حاشیه آن طاعت سنت قطعی رسول الله است، که اگر استدلالی به غیر کتاب و سنت شود بویژه که بر خلاف کتاب و سنت هم باشد، بطور قطع روگردانی از حق است؛ بنابراین، شهرتها، اجماعها، اطباها و حتی ضرورتهایی که با این دو محور توافق و سر سازش ندارند - تا چه رسد به آنها که مخالف هم باشند - مسلماً انحرافی است از شریعت الهی.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ...^{۵۵}

خدا - به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته(ی ایمان) کردند - وعده داده است که همواره (این کسان را) در زمین (و زمینه‌ی تکلیف) به راستی جانشین (ناکسان) کند؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین (ناکسانی) کرد، و همواره دینشان را - که برایشان خشنود بود

- همچنان برایشان پای برجا کند، و همانا بیمشان را بی گمان به ایمنی (کامل) مبدل گرداند، در حالی که مرا عبادت کنند (و) چیزی را با من شریک نگردانند. و هر کس پس از آن به کفر گراید ایشان، (هم) اینان فاسق اند. ... ۵۵-

آیه ۵۵ - اینجا وعده حتمی و آخرین پروردگار در جهان تکلیف بسی آشکار است که نخست مؤمنان و شایستگان را جانشینان زمین کند که در زمین و زمینه های تکلیف فرماندهان ربانی شوند، چنانکه از پیش هم احياناً چنان بوده است، مانند زمان داود و سلیمان که در زبور داود، باب سی و هفت همین وعده در آیاتی چند با چهره های گوناگون برای زمان آخرین نمودار است. در برخی از همین آیات، حضرتش از فرماندهان و فرمانداران ربانی در ارض تکلیف همگانی معرفی شده است. دومین وعده اینکه خدا دین پسندیده خود را که همان اسلام آخرین است تمکین دهد، پس از گرفتاریها و نابسامانیها و اسارت انسانها در زیر سلطه ستم ها و جفای تازیانه ها و شلاقها، فرماندهی جهان تکلیف بر مبنای همین دین تمکین گردد، سپس تمامی خوفها و نگرانیها در سایه سلطه ربانی برطرف شود و معرفت الهی در قلبها جاری و ساری گردد، و روح تعبد و یگانه پرستی در انسانها زنده و بیدار گردد، بطوری که کافران در اقلیت قرار گیرند، چنانکه دو آیه «اغرینا» و «القینا» نمایانگر وجود بقایایی از یهود و نصاری در سلطه جهانی اسلامی است، این چهار جریان بر حسب این آیه و آیاتی دیگر - که گذشت و خواهد آمد - مربوط به فرماندهی کل قوای قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) در زمان آخرین خواهد بود.

وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ... ۵۶-
لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ ... ۵۷-
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظَّهْرِ وَ مِّن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ هُنَّ طَوْفُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ... ۵۸-

و نماز را بر پا بدارید و زکات را بدهید، و پیامبر (خدا) را فرمان برید، شاید مورد رحمت قرار گیرید. ... ۵۶- و هرگز مپندار کسانی که کافر شدند (ما را) در زمین (تکلیف) درمانده کننده اند حال آنکه پناهگاهشان آتش است، و بی امان (چه) بد بازگشتگاهی است. ... ۵۷- هان ای کسانی که ایمان آوردید! غلامان و کنیزان شما و کسانی از شما که به (حال) ازدواج نرسیده اند، باید بی چون

سه بار در شب‌اروز از شما اجازه بخواهند: پیش از نماز بامدادان، و هنگامی که جامه های خود را پس از نماز ظهر (برای استراحت) بیرون می آورید و پس از نماز عشاء. (این ها) سه عورت (و برهنگی) شماست. نه بر شما و نه بر آنان گناهی نیست که غیر از این سه هنگام گرد یکدیگر در حال گردش باشید، بعضی از شما بر (گرد) بعضی دیگر (تان). خدا آیات (خود) را این گونه برایتان بیان می کند، و خدا بسی دانایی سنجیده کار است. _..._ ۵۸ _

آیه ۵۸ - در این آیه زرخردان و کسانی که به حد شهوت جنسی نرسیده اند از ورود در استراحتگاه زنان و مردان در سه مورد، بدون اذن منع شده اند، البته چنانکه "لم یبلغوا الحلم" شامل کل اطفال نیست و "ما ملکت ایمانهم" نیز چنان است زیرا برای اشخاص سه حالت است: نیاز جنسی، و در برابرش حالات نخستین که اوایل ولادت است، اینجا در این تعبیر، میانگین دو حالت است که طفل هنوز به مرحله شهوانی و درک آن نرسیده ولی از منظره عریانی و برهنگیها و عورتها، جریاناتی را درک می کند که عکس عملهای فعلی و شأنی برای او دارد، چنانکه علم پزشکی و روانشناسی نیز آن را تأیید می کند، به هر حال همینان هستند که بایستی در این حالات ویژه اجازه بگیرند.

و چرا این امر بطور مستقیم متوجه خود آنان نیست که مردان و زنان بایستی آنان را وادار به اخذ اذن نمایند؟ اولاً ایشان مکلف نیستند تا امر الهی مستقیماً متوجه خودشان گردد، ثانیاً واداشتن آنان به اذن برای تثبیت و حفظ موقعیتهای ویژه زنان و شوهران است، پس این پرسش درباره "ملکت ایمانکم" که اعم از بالغان و غیر بالغان است زمنه پیدا می کند، که چرا خطاب متوجه خودشان نیست؟ پاسخ این است که در میان زرخردان، کافران نیز وجود دارند که طبعاً امر اسلامی را دریافت نکرده اند، و نیز به حساب مملوک بودن شان، این امر با واسطه در آنان تأثیر بیشتری دارد، در نهایت همان علت دوم که در پاسخ سؤال اول گذشت اینجا نیز جریان دارد.

وجوب استیذان در سه زمان بیان شده است:

۱- قبل از نماز صبح که موقع خواب و استراحت است "و من قبل صلوٰۃ الفجر" بیانگر این است که شایسته است در آغاز فجر برای انجام فریضه فجر آماه باشید، و دیگر خوابی در کار نباشد زیرا اذن دخول فقط اینجا پیش از نماز فجر است و نه پس از آن که استراحت مجدد باشد.

۲- استراحت بعد از نماز ظهر که مقصود از "من الظهیرة" نماز ظهر است، و خود دلیل فاصله ای بس شایسته میان نماز ظهر و عصر است، اگر خواندن پیایی این دو نماز در آغاز شایسته بود، طبعاً استراحت هم بعد از نماز عصر بود و به جای "من الظهیرة"، "من العصیرة" می آمد و این خود دلیل است بر سنت فاصله بین این دو نماز.

۳- استراحت بعد از نماز عشاء: "من بعد صلوٰۃ العشاء" که البته همان بیان گذشته اینجا هم بین نماز مغرب و عشا جاری است.

آیا نماز مغرب و عشاء اگر در آغاز وقت پیاپی یکدگر خوانده شوند بلافاصله وقت استراحت است؟ باید یادآورد شد که همین گونه که رجحان حتمی برای نماز صبح در آغاز فجر است نماز ظهر در ظهر و عصر در عصر و هر یک از نماز مغرب و عشاء هم در وقت خود نیز رجحان حتمی در مرز وجوب دارند.

اینکه نماز صبح به نام "صلوٰۃ الفجر" آمده و همچنین نمازهای ظهر، مغرب و عشاء، خود دلیل است بر اینکه این نمازهای پنجگانه باید در پنج وقت اصلی و رکنی انجام گیرد. نه آنکه نماز ظهر را عصر انجام دهیم، و پس از آن عصر را، و یا نماز ظهر را ظهر انجام دهیم و بلافاصله عصر را، و همینگونه است نماز مغرب و عشاء و بسی لطیف است این جمله در روایات که تأخیر یا تقدیم هر نمازی از وقت مقررش گناهی بخشودنی است.

اصولا ذکر خدا - که حالات بیداری و روشن دلی به انسان می بخشد - بهتر و برترش در ارکان پنجگانه اوقات است که همین پنج وقت ویژه نماز است.

در دوران امر بین اهم و مهم در صورت جماعت یا فرادا خواندن نماز، اقامه جماعت در جمع بین نمازها از فردی در این فاصله ها برتر و بلکه واجب است، البته شایسته است که جماعتها نیز در همین اوقات پنجگانه انجام گیرد مگر در صورت عسر و حرج .

در این آیه "ثلاث عورات لكم" که در سه حالت برهنگی عورت‌های زن و شوهر استیذان این مذکوران واجب آمده است، خود دلیل است بر اینکه این جریان کلا پس از برهنگی و آشکار بودن عورتهاست، روی این اصل اگر این اوقات تغییر کند و زیاد و کم شود، تغییر جایگاه های این حکم را نیز در پی دارد.

وَإِذَا بَلَغَ الْإِنْفُلُ مِنْكُمْ الْحُلْمُ فَلْيَسْتَنْذِرُوا كَمَا اسْتَنْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ... ۵۹- وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ... ۶۰-

و هنگامی که کودکانتان به (حال) احتلام (و شهوت جنسی) رسیدند، پس باید از شما اجازه بخواهند؛ همانند آنان که پیش از اینان بودند (و) اجازه خواستند. خدا آیات خود را این گونه برایتان بیان می کند، و خدا بسی دانایی سنجیده کار است. ... ۵۹- و بر زنان بازنشسته (و از کار افتاده) ای که (دیگر)

امید زناشویی (جنسی) ندارند، پس بر آنان گناهی نیست که لباس های (حجاب) خود را کنار نهند، حال آنکه زینتی جالب نظر و آشکارگر نکنند (که تحریک کننده است) و اینکه پوشش کنند برایشان بهتر است. و خدا بسی شنوای بسیار داناست. _..._.

آیه ۶۰ - آیاتی چند لزوم حجاب را بر زنان بیان داشته اند، ولی زنان بازنشسته از این قاعده استثنا شده اند، چرا که "لایرجون نکاحاً" امید ازدواجی ندارند، البته ازدواج در بعد نیازهای شهوانی و جنسی مقصود است که نکاح هم در اصل به همین معنی است، و اگر ازدواج برای جریانات دیگر باشد و نیازی جنسی در کار نباشد این ازدواج مشمول این آیه نیست، زیرا روشن است که اصل حجاب برای دوری از جاذبه های جنسی است، اینجا که نوعاً جاذبه جنسی وجود ندارد، حجابی هم در کار نیست، امید نداشتن ازدواج جنسی بدین معنا است که مردان رغبتی در چنان ازدواجی با آن زنان نداشته باشند، گرچه زنانی هم هر چند پیر و خمیر گردند باز هم شهوت جنسی در آنان موجود است، روی این اصل تنها "لایرجون نکاحاً" در زمینه رغبت جنسی مردان است، که اگر این زنان بازنشسته، علاقه ای در اصل ازدواج یا پیامد جنسی اش هم داشته باشند، ولی مردان هیچگونه رغبت جنسی با آنان را نداشته باشند برای این زنان حجابی هم نسبت به این مردان واجب نیست.

و آیا "أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ" تجویز کرده که اینگونه زنان کل پوششهای خود را در مقابل اجنبیان از خود بردارند بدین معنا که جایز است کلا برهه باشند؟ هرگز چنین نیست زیرا پوششهای زنان سه گونه است: شعار، ثار و ثیاب، شعار پوششهای مماس است یعنی لباس زیرین و ثار پوشش دوم است که قسمتی از بقیه بدن را نیز میپوشاند، و ثیاب همان خمارها و جلابیب است که روسری ها و لباسهای سرتاسری زنان است.

در غیر زنان بازنشسته، تمام این پوششها لازم است، و بر حسب آیاتی چند هر دو را باید به گونه ای به خود نزدیک کنند که سرها و گلوها و سینه های شان نیز محفوظ باشد، اما این برای زنان بازنشسته واجب نیست، پس از این دو پوشش، پوشش سوم است که برای این زنان در برابر نامحرمان واجب نیست، البته این استثنا به شرطی است که خود را زینت نکنند زیرا همین زینت موجب تحریک شهوت مردان است، و این بازنشستگی را از آنها باز می دارد، ولی اگر در صورت عدم زینت هم مانند دگران حجاب کنند برای خودشان بهتر و محترمانه تر است.

بازنشستگی زنان، اختصاصی به سنین بالا ندارد، چه بسا زنان یائسه آنچنان زیبا و دلربایند که در جریان جنسی بازنشسته نمی باشند و مورد رغبت جنسی مردانند، و بعکس زنان کم سن و سالی هم وجود دارند که در اثر زشتی و عدم رسیدگی هرگز مورد علاقه و میل جنسی مردان نیستند، البته این

جریان نفی و اثبات نوعی است و نه کلی زیرا برخی جوانان هستند که بر اثر فوران و طغیان شهوت به گونه ای است که زشتی و زیبایی، پیری و جوانی برایشان مطرح نیست، و بطور مطلق به جنس مخالف راغب و متمایلند، حجاب در برابر این گونه اشخاص بطور مطلق واجب است و این از "لا یرجون نکاحاً" مستثنی است.

اطفالی که در عین طفولیت، آگاهی و توانایی بر جریان جنسی دارند، بر زنان غیر بازنشسته لازم است که از آنان نیز حجاب کنند چنانکه در آیه "وَالْأَطْفَالُ الَّذِينَ لَمْ يَضَعُوا أَعْلَى عُرَاتِهِمْ الْمَرْئِضَ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَتَأْكُلُوا مِنْهُنَّ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْهُنَّ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ" ۶۱-۶۰-۶۱

نه بر نابینا و نه بر لنگ و نه بر بیمار و نه بر شما (سالم ها) تنگنایی نیست، که از (غذای) خانه های خودتان بخورید، یا از (غذای) خانه های پدرانتان، یا خانه های مادرانتان، یا خانه های برادرانتان، یا خانه های خواهرانتان، یا خانه های عموهایتان، یا خانه های عمه هاییتان، یا خانه های دایی هاییتان، یا خانه های خاله هاییتان، یا آن (خانه ها) (بی) که درب هاشان را در اختیار دارید، یا (خانه ی) دوستان. (هم چنین) بر شما باکی نیست که با هم بخورید یا پراکنده. پس هنگامی که به خانه هایی در آمدید، بر خودتان [یکدیگر] سلام کنید: زنده بادی از نزد خدا (: سلام خدا بر شما) حال آنکه مبارکی پاکیزه است. خدا آیات (خود) را این گونه برای شما بیان می کند، شاید خردورزی کنید. ۶۱-۶۰-۶۱

آیه ۶۱- در این آیه نسبت به چهارده و یا یازده نفر از مکلفان خوردن غذاهایی در خانه های معین مجاز دانسته شده است زیرا خوردن غذا دارای سه زمینه است، نخست موردی که مالک آن به شما اجازه تصرف در آن را بدهد، چه در خانه اش و چه در خارج از خانه اش. دوم موردی که نه اجازه دهد و نه منع کند که در صورت اول کلاً استفاده از غذایی که مملوک دیگری است جایز است، و در صورت دوم کلاً تصرف در اموال دیگران بدون اجازه آنان حرام است، و ولی اینجا در چند مورد بدون اذن، تصرف در غذای دیگران جایز شمرده شده است. اگر در اینگونه موارد هم صاحب خانه شما را از

تصرف در غذایی که در خانه است منع کند آیا باز هم تصرف جایز است یا تنها این جواز تصرف در انحصار موردی است: نه به شما اجازه دهد و نه منع کند؟

در پاسخ می توان گفت که اطلاّیه مقتضی است که حتی در صورت منع هم اینگونه تصرفات در این خانه ها جایز است که از لحاظ این ارتباط تنگاتنگ لازم است صاحبان این خانه ها اجازه اینگونه تصرفات را به این اشخاص بدهند، اگر هم اجازه ندهند، تصرفات ایشان به گونه معمول جایز است با تفصیلی که خواهد آمد، بشرط آنکه بیش از نیاز ضروری صاحبان این غذا باشد.

از این چهارده نفر کوران و شلان و بیماران دارای دو حالت اند:

۱- حالت عمومی که برخی از تکالیفی که بر دگران مقرر است بر اینان نیست زیرا در حالت حرج و تنگی می باشند بویژه نسبت به جنگ که همین سه دسته مستثنا هستند، چنانکه در آیه (۹) فتح از جنگ معاف شده اند. و در آیه (۷۸) حج کلا حرج در تکالیف مستثنا است.

۲- بعد خصوصی است چون خوردن غذا در خانه های دگران که دست کم اگر نه منعی درکار است و نه اجازه ای، باشرایط معین تصرف شان در غذاهایی که در خانه آماده مصرف است بدون اشکال است.

و دسته های یازدهگانه زیرین حالتی ویژه دارند که از خانه های معین حق استفاده به گونه معمولی از خوراکیهای آماده مصرف دارند. نخست «انفسکم» خودتان که به استثنای آن سه دسته اول است که تصرف در اینگونه غذاها در خانه خودتان حرام نیست، اینجا نکته ای بسیار لطیف در جریان است زیرا که «بیوتکم» خانه های شخصی و خصوصی شما را در بر دارد، البته بیوت شماخانه های شوهران، زنان و فرزندان را نیز شامل است، بدین معنی که خوردن غذاهایی در این خانه ها با یکدیگر برابر و مشمول «بیوتکم» خانه های شماست و چنانکه حق دارید در خانه های شخصی خود هر گونه غذایی را مصرف کنید، در خانه های یاد شده مجاز در تصرف هستید.

دوم خانه های پدران تان اعم از اجداد پدری یا مادری و یا هر دو، سوم مادرانتان با همان سلسله مراتب یاد شده، چهارم و پنجم برادران و خواهران تان. ششم و هفتم عموها و عمه ها، دایی ها و خاله های تان اعم از اینکه بلافاصله باشند یا عموها و دایی ها و خاله ها و عمه های پدران یا مادرانتان، سپس خانه هایی که درب هایشان در اختیار شماست، مفاتیح جمع «مفتاح» به معنای درب است و نه کلید که «مفاتیح» است، زیرا ممکن است کلید خانه و یا خانه هایی در اختیار شما باشد، ولی اجازه ورود در آنها را - مگر در مواقع ضروری - نداشته باشید؛ اما دربهای خانه هایی که باز کردن و داخل شدن در آنها بطور کلی در اختیار شما باشد، مشمول حکم سابق است.

در پایان فرموده "او صدیقکم" دوست شما، البته نه دوست عمومی که مسلمانان کلاً با همدیگر پیوند دوستی و مؤدت دارند؛ بلکه مقصود دوست ویژه است که همچون موارد گذشته ارتباط تنگاتنگ میان شما وجود دارد و بالاخره "جمعياً او اشتتاً" دارای دو بعد است، نخست اینکه شما با کوران و شلان و بیماران می توانید هم غذا و هم سفره شوید و یا جداگانه غذا بخورید، چرا که مسلمانان از هم غذایی با اینها در جهاتی چند خود داری می کرده اند، و از جمله عدم توانایشان در همراهی و برابری در غذا خوردن است که با عدم تعادل، ستمی روا شود.

بعد دوم اینکه شما از همه این خانه های یازده گانه غذایی مصرف کنید، و یا از برخی اینها، بطو کلی مانعی در این جریان برای شما نیست.

آیا حلیت صرف غذا در خانه های یاد شده کلی است که حتی می توانید، مقداری هم با خود ببرید؟ باید گفت قطعاً چنین نیست بلکه قدر مسلم صرف غذاهای آماده به گونه عادی و معمولی است که حتی زیاده روی در خوردن تا چه رسد به و بیرون بردن و دیگر تصرفات غیر معمول حرام است، و این تجویز در انحصار خوردن است، و سایر تصرفات، منوط به اجازه صریح صاحب خانه می باشد، و اصولاً خوردن و یا هر گونه تصرف در اموال دگران باید پشتوانه اجازه داشته باشد، و اگر دانسته شود که اجازه از روی قلب ریشه نمی گیرد و صرفاً رنگ ظاهر و لفظی دارد، تصرف در این صورت هم حرام است، چرا که تعارفات ظاهری هرگز به حساب اجازه نمی آید و چه بسا تعارفی دروغ هم هست، به استثنای این موارد یاد شده.

شخصی در اوان ظهر در خانه امام صادق(علیه السلام) به عنوان پرسش مسأله ای کوید، اسماعیل فرزند حضرت به امام خبر داد، امام صادق(علیه السلام) نزدیک آمده و پاسخ سایل را دادند و دیگر به او تعارفی نکردند، اسماعیل عرض کرد آقا چرا او را برای غذا تعارف نکردید؟ امام فرمود: آمادگی نداشتم، اسماعیل گفت او که به مجرد تعارف نمی پذیرفت، امام فرمود در هر صورت تعارف من در این زمینه دروغ بود زیرا که من مهبای پذیرایی نبودم و تعارفم خالی از حقیقت بود.

روی این همین تعداد دیگر تصرفات و حتی هر گونه خوردنی در غیر این موارد حرام است و روایات حلیت "ثمره ماره" هم بر خلاف نص آیه است و هرگز حلال نیست، که در صورت عبور از باغستاهای مردم میوه های آویخته از درختانشان در عبور بر عابران - مانند دیگران - حرام است.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ

و رَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَدْنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذِّنْ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ
 إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ... ٦٢ _ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ
 بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلِيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ
 أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ... ٦٣ _ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ
 بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ... ٦٤ _

مؤمنان تنها کسانی اند که به خدا و پیامبرش گرویده اند و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماعی بودند،
 تا از وی اجازه نخواستند (از نزد حضرتش به در) نروند. بی گمان کسانی که از تو اجازه می خواهند،
 (هم) ایشانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند. پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه
 خواستند، برای هر کس از آنان که (بنا بر مصلحت) خواستی اجازه ده، و برایشان پوشش بخواه، که خدا
 بی گمان پوشنده ای رحمت گر بر ویژگیان است. ... ٦٢ _ خطاب کردن پیامبر را در میان خود، مانند
 خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی (دیگرتان) قرار مدهید. خدا به درستی می داند (و نشانه
 می نهد) کسانی از شما را (که) دزدانه (از نزد او) می گریزید. پس کسانی که از فرمان او تمرد می کنند
 پرهیزند؛ مبادا بلایی آتشین بدیشان در رسد، یا عذابی درناک بدیشان رسد. ... ٦٣ _ هان! آنچه در
 آسمان ها و زمین است، بی گمان تنها از آن خداست. به درستی آنچه را که برآیند می داند (و نشانه
 می نهد) و روزی که سوی او باز گردانیده می شوند آنان را به (حقیقت) آنچه انجام داده اند، خبری مهم
 می دهد. و خدا به هر چیزی بسی داناست. ... ٦٤ _

سوره فرقان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا _..._۱-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

مبارک (و خجسته) است خدایی که بر (قلب نورانی) بنده‌ی ویژه‌ی خود، فرقان [؛ کتاب جدا سازنده‌ی

حق از باطل] را فرو فرستاد، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد. _..._۱-

آیه ۱- «الفرقان» تنها همین قرآن است که هم خود آشکارگر بین هر حق و باطلی است و هم آشکارا میان خود و سایر کتابهای وحیانی تبیین کننده فرقهایی است، زیرا سایر کتابهای وحیانی خود آنگونه که شاید و باید گواه بر وحیانی بودن خودشان نیستند، بلکه این معجزات رسولان الهی بوده است که وحیانی بودن آنها را ثابت کرده، و بعکس همه اینها قرآن به خودی خود هم دلیل بر وحیانی بودن خودش و هم رسالت آورنده اش می باشد.

فرقان اسمی است توصیفی که برای قرآن بگونه‌ای ویژه در آیه مورد بحث و آیاتی دیگر آمده است، چون قرآن خود بهترین و آخرین فارِ وحیانی است بین خود و دیگر کتابهای آسمانی و زمینی، و لیکن تورات که پس از قرآن از نظر اهمیت دومین کتاب آسمانی است هرگز توصیف به فرقان نگشته، بلکه آیاتی مانند "و اذ آتینا موسی الکتاب و الفرقان... (۲:۵۳)" دلیل است بر اینکه تورات خود فرقان نیست بلکه فرقانش معجزاتی مانند ازدها شدن عصا و سایر نشانه‌های نه گانه ربّانی موسی(علیه السلام) بوده است، و این خود نظری ویژه است نسبت به قران که شریعتش آخرین شریعت است و تا دامنه رستاخیز همه مکلفان را در عرض زمین و طول زمان دربر دارد، و پیامبر فرقان که رحلت فرموده اگر همه نشانه‌های وحیانی حسی و بصری پیامبران را می داشت گرچه برای زمان حیاتش کافی بود، لیکن از برای پس از رحلتش هرگز استمرار نداشت تا دلیل بر رسالت حضرتش باشد. روی همین اصل چون پیشینیان با معجزات حسی پیامبران مأنوس بوده اند از این پیامبر آخرین نیز آنچنان معجزاتی را

انتظار می داشته اند و از جمله "قالوا لو لا نزلّ علیه آیه من ربّه" (۶:۳۷) که چرا نشانه ای که مقصود همان نشانه های حسی است از پروردگارش برایش نازل نگردید، و در آیاتی دیگر همین قرآن را که فرقان بین کل حق و سایر حقها و کل باطلهاست گواهی ۱۰۰٪ از خدا بر وحیانی بودنش و رسالت آورنده اش دانسته، مانند "قل الله شهید بینی و بینکم" (۶:۱۹) و پر واضح است که خدا نه ذاتش را برای کسی از این منکران نمودار کرده و نه وحیی مستقیم به سویشان فرستاده، پس گواهی خدا در انحصار همین قرآن است.

برای قرآن چهل اسم توصیفی در سراسر آن یاد شده که از جمله همین فرقان است، و لفظ قرآن نیز دارای دوازده معناست که در سوره اسراء گذشت.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ۚ ... ۲ -

کسی که فرمانروایی آسمان ها و زمین تنها از اوست، و فرزندی برنگرفته و برای او شریکی در ملک [: فرماندهی ربانی] نبوده. و هر چیزی را آفرید، پس آن را اندازه گیری فرمود. ... ۲ -

آیه ۲ - این آیه که فرماندهی کل آفریدگان را منحصر به حضرت حق I دانسته بمناسبت آیه گذشته تمامی ویژگیهای جهان وجود را در حد امکان در همین فرقان نمودار کرده، و چنانکه خدا را فرزند و شریکی در فرماندهی جهان ممکن نیست، برای قرآن هم نمونه و شریکی از برای مکلفان تا پایان جهان امکان ندارد، بلکه برتر از این برای خدا هم سخنی والاتر برای اینان امکان ندارد، نه از این لحاظ که علم خدا محدود است بلکه از این نظر که برای کل مکلفان جهان تحمل بیش از آنچه در قرآن است امکان پذیر نمی باشد، و بالاخره خدا تمامی گفتنی ها و راهنمایی های ممکن را برای کل مکلفان تا پایان زمان تکلیف در این کتاب وحیانی پایانی بیان کرده است.

در ذیل آیه "خلق کل شیء" که همه چیز را مخلو و آفریده خدا دانسته بر خلاف گروهی از فلاسفه که گمان برده اند جهان آفرینش دو بُعدی است: مادیاتش مخلو و مجرداتش آفریده به امر الهی است باستناد "ألا له الخلق و الامر" (۷:۵۴) در آیه مورد بحث و آیاتی همانندش همه چیز بدون استثناء مخلو است و «امر» هم در آیه فو امر و تدبیر کل مخلوقات است چنانکه پیش از آن نیز نخست آفرینش همه چیز بیان شده که "خلق السماوات و الارض" سپس در پی آن تدبیر آن است که "ثم استوی علی العرش" که مقصود عرش فرماندهی و تدبیر ربانی نسبت به کل آفریدگان است، و در جمع با لفظی مختصرتر "ألا له الخلق و الامر" هان! آفرینش و تدبیر آفرینش ویژه خدا است.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَوةً وَ لَا نُشُورًا... ۲- وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَ أَغَانَاهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ ءَاخِرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا... ۳- وَ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أُصِيلًا... ۴- قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا... ۵-

و از مادون او خدایانی برای خود برگرفتند، که (آنان) چیزی نمی آفرینند و خودشان آفریده می شوند. و برای خود نه زبانی را در اختیار دارند و نه سودی را، و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی را، و نه پراکنده شدنی (از گورهاشان) را (در رستاخیز)،... ۲- و کسانی که کافر شدند، گفتند: «این (کتاب) جز دروغی که آن را برافتنه (چیزی) نیست، حال آنکه گروهی دیگر او را بر (جعل) آن یاری کردند.» پس همواره (با چنین نسبتی) ظلم و گزافی (فراوان) آوردند... ۳- و گفتند: «(این) افسانه های پیشینیان است. آنها را (از ایشان) با تکلف نسخه برداری کرده، پس این (نوشتار)ها صبح و شام بر او خوانده می شوند.»... ۴- بگو: «کسی آن را فرو فرستاده که راز نهای آن را در آسمان ها و زمین می داند. او بی گمان بسی پوشنده ای رحمت گر بر ویژگیان بوده است.»... ۵-

آیه ۶- اینجا "يعلم السر..." که علم پنهانیهای کل آفریدگان را ویژه خدا دانسته بر مبنای دو ارتباط است: نخست پاسخ کافران که در آیه ۴ و ۵ گمان برده اند که قرآن گردآورده ای از خرافات گذشتگان است که اینجا علم کل پنهانیهای جهان این خیال را ناچیز کرده، و سپس جهت ایجابی نسبت به الفرقان است که کل اسرار گفتنی جهان کلا در آن نمودار می باشد.

وَ قَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا... ۷- أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَ قَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا... ۸-

و گفتند: «این فرستاده ای الهی را چه (شده) است (که) غذا می خورد، و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای سوبش فرود نیامده، تا همراهش هشداردهنده ای باشد؟»... ۷- «یا گنجی سوبش افکنده شود، یا باغی سردرهم داشته باشد (که) از (میوه های) آن بخورد؟» و ستمکاران گفتند: «جز مردی سحر شده را پیروی نمی کنید!»... ۸-

آیه ۸- این آیه از آیاتی است که کلا تهمت هر گونه سحری را از حضرت اقدس رسول (صلی الله علیه و آله) می زداید بر خلاف روایاتی که از جمله در صحیح بخاری تحت عنوان سحر شدن آن

بزرگوار آمده است، این آیه نسبت سحر به حضرتش را ستمی بزرگ بر رسالت وی دانسته، و اصولاً اگر در رسول سحری راه یابد هرگز به گفتار، رفتار یا اقرارش اطمینانی نیست.

انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً... ۱- تَبَارَكَ
الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّتَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا... ۱۰- بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ
سَعِيرًا... ۱۱-

بنگر چگونه برای تو مثل‌های باطلی زدند، پس گمراه شدند؛ در نتیجه نمی‌توانند راهی (راست) بیابند. ... ۱- مبارک (و خجسته) است کسی که اگر بخواهد بهتر از این را برایت می‌نهد. باغ‌هایی که نهرها از زیر (درختان)‌شان روان است، و برایت کاخ‌هایی قرار می‌دهد. ... ۱۰- (نه!) بلکه آنها با ساعت (قیامت همان را) تکذیب کردند، و برای هر کس که با ساعت (همان را) تکذیب کند آتشی شعلهور و بسی سوزان آماده کرده ایم. ... ۱۱-

آیه ۱۱ - اینجا تکذیب به ساعت و نه تکذیب خود ساعت مورد بحث است، و چون تکذیب مفعول گیر بدون واسطه است، پس «ب» در بالساعة هرگز برای تعدیه نیست و بلکه معنایی غیر از تعدیه دارد که میان سببیت و معیت و تبعیض است. از نظر سبب و تقسیم دلالتی معیت اینجا معنی ندارد، زیرا این کافران که خود قیامت را منکرند چه مصاحبت و همراهی با آن را دارند و حتی مؤمنان نیز همراهی فعلی با ساعت آخرین را ندارند، بلکه همراهیشان ایمانی است. تبعیض هم نیست زیرا تکذیب مشرکان به بعضی آن نیست بلکه به کل آن و بالاتر از آن است پس معنای سوّم است یعنی سببیت، ابدین معنی که بوسیله خود ساعت با دلیل‌هایی علیل آنها و دیگر حقایق را نیز که در ارتباط با ساعت است تکذیب کردند.

ساعت در اصل به معنای انتقال زمانی است، و این انتقال یا درونی است و یا برونی، انتقال درونی که درون دنیا و درون برزخ حرکت و تغییرات ماده است و زمان هم از همان برداشت می‌شود، چه ساعت بر مبنای نخستین تغییر و کوچکترین حرکت ماده باشد که هرگز کسی آنها جز خدا نمی‌داند، سپس ساعات معمولی شب و روز است که همگان آنها می‌دانند و در این میان ساعتهای میانه است مانند حرکات الکترون‌ها بر گرد پروتون‌ها که بر حسب آخرین نظر فیزیکی ۵۰ هزار بار در هر ثانیه الکترون بر گرد پروتون می‌گردد که این خود ۵۰ هزار سال الکترونی است. چنانکه فاصله بین الکترون‌ها و پروتون‌ها نیز ۵۰ هزار قطر پروتون است، یعنی ده برابر فاصله زمین تا خورشید. این بخشی از ساعتهای درونی است که البته دنیوی و برزخی اش نیز تفاوت دارد، سپس بخش برونی است

که انتقال ساعت و زمان دنیا به ساعت و زمان برزخی است و در آخر کار انتقال هر دو ساعت به زمان آخرین یعنی برون از زمان دنیا و برزخ و این ساعت چگونه است ما نمی دانیم، چنانکه ساعات برزخی نیز بر ما پوشیده است، و در هر صورت ساعت پایانی نیز دو ساعت است: ساعت مرگ کل جهان و جهانیان که قیامة الاماته است، سپس ساعت رستاخیز مکلفان ساعت دومین است و این ساعت دومین برای بهشتیان هرگز پایانی ندارد ولی برای جهنمیان پایانش پایان عذاب شایسته آنان است. بنابر این ترجمه و تفسیر ساعت تنها به قیامت و مانند آن درست نیست.

و از «بَلْ» نیز استفاده می شود که اینها نه تنها ساعت آخرین را تکذیب کردند بلکه خود همان ساعت را وسیله تکذیبش قرار دادند.

إِذَا رَأَتْهُمْ مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَ زَفِيرًا ۚ _ _ _ _ _ ۱۲ _

چون (این آتش) آنان را از فاصله ای دور ببیند، خشم و خروشی شدید برایش می شنوند. _ _ _ _ _ ۱۲ _
آیه ۱۲ - اینجا جای این پرسش است که آتش جهنم از دور نسبت به جهنمیان با کمال غیظ عریده کشان است، آیا منافاتی با این حقیقت در آیاتی چند ندارد که "اولئک هم وقود النار" (۳:۱۰) اینان خود گیرانه آتشند؟ پاسخ از دو جهت است: نخست اینکه سردمداران جهنمی پیش از دیگران به جهنم خواهند رفت و آنرا آتش خواهند زد و دیگران هم از دور آن آتش را می بینند و صدایش را می شنوند، دوم اینکه همین پیروان آتشیان اعمالشان - که صدا و سیمای آتشیانشان پیش از خودهایشان - به جهنم روانه می گردد و به نوبه خود آتش است برای این آتشیان، زیرا اصولاً صداها و سیمای زشت و زیبا که از اعضای مکلفان و از فضا و زمینی که در آن عمل می کرده اند در صحرای محشر از آنان جداست و مورد نمایش همگان می باشد، روی این دو جهت چه اینان و چه آنان اعمالشان پیش از خودشان روانه جهنم است، و پیش از این هرگز آتش در جایگاههای جهنمی وجود ندارد، زیرا چنانکه اشاره شد این آتشیان ظهور ملکوت همان اعمال آتشیان است ولی بهشت چنان نیست، زیرا بمقتضای فضل الهی از هم اکنون با نعمتهای فراوانش بگونه ای بی پایان آماده است، گرچه احياناً اعمالهم بدانجا روانه می گردد، ولی مجانین و اطفال دون تکلیف که طبعاً بهشتی هستند از پیش اعمالی نداشته اند که روانه بهشت گردد و بهشتی - غیر از آنچه هست - برایشان فراهم سازد.

در هر صورت بهشت دو بُعدی است: ۱- نعمتهای بی پایان ربّانی پیش از ورود بهشتیان و تبدیل ملکوت اعمالشان که شامل همه بهشتیان است چه مکلف و چه غیر مکلف. ۲- اعمال مکلفان که چه پیش از آنان و چه با خودشان روانه بهشت است و ملکوتش آنجا آشکار می گردد.

وَ إِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا... ۱۳_ لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ
ثُبُورًا وَ حِدًا وَ ادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا... ۱۴_ قُلْ أَذَلِكْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي
وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا... ۱۵_

و هنگامی که آنان در جایگاهی تنگ از آن فرو افتند، در حالی که بس نزدیک (به زنجیر) کشیده شده اند، آنجاست که فریادی مرگبار بر آرند. ... ۱۳_ امروز یک بار فریاد مرگبار سخت برنکشید؛ بلکه فریادهای سخت مرگبار زیادی برآرید. ... ۱۴_ بگو: «آیا این (عقوبت) بهتر است، یا بهشت جاویدان، که پرهیزگاران (به آن) وعده داده شده اند؛ (همان که) پاداشی و سرانجامی برایشان بوده است؟» ... ۱۵_

آیه ۱۵ - «کانت» که نظر به گذشته دارد حال آنکه این "جزاء و مصیر" در گذشته هرگز نبوده است و فعلاً در بهشت آماده است، به معنای واقعیت جزا و بازگشت نیست، بلکه مقصود وعده حتمی آن است، وانگهی این وعده که در زمان تکلیف محقق بوده، در برزخ واقعیت یافته و بهشت قیامت استمرار بهشت برزخی است، پس گذشته در «کانت» نسبت به بهشت رستاخیز دُوْبُعدی است.

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا... ۱۶_

در آنجا برای آنان است (هر) آنچه می خواهند، حال آنکه در آن جاودانه اند. مسئولیت این وعده بر پروردگارت بوده است. ... ۱۶_

آیه ۱۶ - اینجا جای این پرسش است که چه کسی این عهده یا مسئولیت را بر خدا نهاده است و اصولاً چرا مسئولیت، در حالیکه تحقق این وعده ۱۰۰٪ حتمی است؟ پاسخ این است که خدا خود در آیاتی چند این وعده را بر عهده خود نهاده و این مسئولیت، مسئولیت فعلی نیست بلکه بدین معناست که اگر بر فرض محال این وعده عملی نگردد خدا خود مسئول خواهد بود، و این هرگز منافاتی با "لایسئل عما یفعل و هم یسئلون" ندارد، زیرا اینجا «یسئل» بیان امکان و فعلیت سؤال بر مبنای سرزنش است. و در آیه مورد بحث فعلیت و امکان این سؤال را با حتمیت وعده اش سلب فرموده است.

«خالدین» حال دُوْبُعدی است که اضافه بر جاودانگی بهشتیان درخواستها و انجام درخواستهایشان نیز جاودانه است.

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ
أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ... ۱۷_ قَالُوا سُبْحَنَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ
دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ ءَابَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا قَوْمًا

بُورًا... ۱۸_ فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمِ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا... ۱۹_

و روزی که آنان را - با آنچه پس از خدا می پرستند - گرد هم آورد، پس فرماید: «آیا شما این بندگان مرا به بیراهه کشانیدید، یا خودشان گمراه شدند؟»... ۱۷_ گفتند: «تو منزهی. برای ما هرگز شایسته نبوده که پس از تو هیچ اولیاء و سرپرستانی برای خود بگیریم. ولی تو آنان و پدرانشان را از نعمت هایی برخوردار کردی، تا (آنجا که) یادت را فراموش کردند، و گروهی در ژرفای کساد (و فساد) بوده اند.»... ۱۸_ پس همانا (معبودانتان) آنچه می گفتید، بی گمان شما را تکذیب کردند؛ در نتیجه نه می توانید (عذاب را از خود) دفع کنید، و نه (از آن ها) یاری گیرید. و هر که از شما ستم کند او را عذابی بزرگ می چشانیم. ... ۱۹_

آیات ۱۷ تا ۱۹ - در آیه نخست گفتگو درباره جمع آوری عابدان و معبودان "من دون الله" است که به روز حساب از اینان می پرسند که آیا همین شما آنان را گمراه کردید، و این معبودان که از آنان با لفظ «مَا» بمعنای چیز تعبیر شده اضافه بر "من دون الله" کل آنان اعم از جماد، نبات، حیوان، انسان و فرشتگان را شامل است.

در آیه بعد پاسخ کل آنان یک صدا این است که ما هرگز شایسته پرستش نبوده ایم، و این سخن از طاغوتها مانند قراعنه بیان حقیقتی است که آنرا ناچیز گرفته بودند، و از بندگان صالح خدا مانند فرشتگان و یا پیامبرانی که معبود واقع شده بودند حقیقتی است که خود نیز بر آن بوده اند، و از دیگران بویژه جمادات و نباتات سخن حقی است که در عالم تکلیف ذواتشان و صفات و افعالشان گویای آن بوده و در جمع از نظر معرفتی هم چنان بوده اند و به روز حساب هم این اعتراف را دارند.

در کل تقصیر بزرگ این پرسش را به عهده پرسش کنندگان می دانند که در هر صورت بر مبنای آیه سوم "فقد کذبوکم" که همگان شما را در این پرسش تکذیب می کنند.

برای توضیح بیشتر نسبت به معبودهای غیرعادل باید گفت؛ گرچه ما گوش شنوای سخنان آنها را نداریم، لیکن همگان سخنوراند چنانکه کوهها به نص قرآن با داود(علیه السلام) همسخن و تسبیح کنان بوده اند تا چه رسد به نباتات و حیوانات، پس اینان هم در بُعد تکوین و هم در بُعد سخن بلندگویان این حقیقت هستند که ما هرگز شایسته پرستش نبوده ایم و حتی شیطان و سایر معبودهای طاغوتی و شیطانی که در جهان تکلیف مردمان را بسوی خود دعوت می کرده اند آنجا به این حقیقت اعتراف خواهند داشت که "ما کان ینبغی لنا" سزاوار ما نبوده که چنان کنیم، گرچه از روی عصیان و طغیان چنان می کرده اند.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ
وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ۚ...۲۰

و پیش از تو هیچ یک از پیامبران را نفرستادیم جز اینکه آنان (نیز) همواره غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند، و برخی از شما را برای برخی دیگر وسیله‌ی آزمایشی آتشین نهادیم. آیا شکیبایی می کنید؟ حال آنکه پروردگارت همواره بسیار بینا بوده است. ۲۰...۲۰

آیه ۲۰ - «واو» در "و یمشون فی الاسواق" تنها عاطفه است، زیرا بر خلاف جاهائی دیگر که چند معنای متناسب برای حرف یا اسم یا فعل وجود دارد و قرینه ای هم برای انحصار به بعضی از این معانی نیست، مقتضای فصاحت این است که همه این معانی یکسان همپای یکدیگر مراد باشند، ولی اینجا که «واو» آمده معانی چهارگانه اش: عطف، استیناف، قسم و حال یکسان نیستند. اصل معنی «واو» در قاعده ادبی کلا عطف است مگر آنکه دلیلی بر یکی از سه معنای دیگر در کار باشد، بنابر این چون معنی عطف و سه معنای دیگر برای «واو» ترتیبی است و اینجا قرینه ای هم بر خلاف عطف نداریم مراد همین عطف است و نه حال و مانند آن، گرچه در ضمن معنای عطف باشد. روی این اصل غذا خوردن در بازار را برای پیامبران نمی شود با این آیه اثبات کرد، گرچه آیه آنرا نفی هم نمی کند. آری، «لیأکلون» مطلق است که هم خانه را در بردارد و هم بیرون خانه را، چنانکه راه رفتن در اسواق اعم است از نگرش و خریداری چیزی یا صرف راه رفتن، در هر صورت نفی و اثباتی در این آیه از برای غذا خوردن در بازار استفاده نمی شود، ولی «واو» در "و کان ربک" حالیه است، و «کان» راجع به عمق ازلی است و طبعاً ابدیت ملازم با ازلیت است، پس مثلث زمان و حتی قبل و بعد از زمان را شامل است که حضرت حق I در هر پنج مرحله بسی بیناست. و اینکه «کان» را نسبت به خدا گذشته ازلی می دانیم به حساب همان ازلیت اوست که منسلخ از زمان می باشد.

و البته صفات ذات بر مبنای همین «کان» بمعنای ازلیت است ولی صفات فعل چون حادثند ازلیت ندارند، گرچه شأنیت دارند، و «بصیر» هم صفت ذات است در بُعد علم و قدرت مطلقه که پیش و پس از آفرینش بگونه ای ازلی برای حضرت حق موجود است، و هم صفت فعل است که بصیر خلقی فعلی مورد همین بصیرت فعلی می باشد.

در آیات ۲۱ تا ۳۰ جریان چهار مرحله و زمان که بر مکلفان گذشته و می گذرد به میان آمده است: نخست، مرحله تکلیف که سخنان کافرانۀ کفار را بمیان آورده؛ سپس زندگی برزخی است که

اینان فرشتگان عذاب را از هنگام جان کندن به بعد می نگرند و این بزرگواران به آنان دورباش می گویند که این خود زندگی برزخی است و همین زندگی برای پارسایان بهترین جایگاه است. سوم، روز مرگ کلی است که تمام جهان دچار صَعْقَه و بیهوشی کلی - که گامی فراتر از مرگ است - می شوند مگر آن ویژگان که خدا بخواهد "إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ" و نیز کل جهان آفرینش در هم فرو می ریزد.

مرحله چهارم و پایانی، رستاخیز است که در آیه ۲۷ ستمکاران دستهایشان را از شدت ناراحتی و پشیمانی با دندانهایشان می گزند و همی گویند: «کاش با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) راهی می یافتیم و دیگران را که ما را از رسالت الهی منحرف ساخته اند به دوستی نمی گرفتیم که ما را از یادواره ربّانی که قرآن و رسول قرآن است بیگانه کرده اند».

اینجا این ندامت و این سخن چنانکه از کل کافران است از مسلمانانی هم که راه صحیح بسوی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را نادیده گرفته اند نیز هست که هم قرآن را که ثقل اکبر است و هم عترت رسول را که ثقل اصغر است نادیده گرفته اند و مهمتر همان قرآن که ثقل اکبر است، چنانکه آیه (۳۰) بعنوان گلابیه رسول نزد پروردگارش می باشد که گروه من «رسول» که کل مکلفان و بویژه مسلمانانند این قرآن را از خودهایشان بدور داشته اند که دوری از قرآن در بُعد دومش دوری از رسول قرآن است و در نتیجه ترک هر دو ثقل اکبر و اصغر می باشد و برحسب آیاتی از قبیل (۳۳:۵۷) کسانی که خدا و رسول را اذیت کرده اند ملعون دنیا و آخرتند و عذابی خوار کننده در پی دارند، روشن است که دور افکندن قرآن همان دور افکندن رسول قرآن است، زیرا قرآن بزرگترین شخصیت رسالتی رسول است، پس هجران و دوری از قرآن خود دوری و هجران از رسول است و طبعاً موجب اذیت و ناراحتی سخت حضرتش می باشد که بر حسب آیه لعنت خود موجب لعنت بر کسانی است که قرآن را کتابی مهجور گرفته و آنرا دور افکنده اند، از الفاظش آگاه و از معانی و حقایقش ناآگاهند.

در آیه (۲۴) "اصحاب الجنة" نظر به بهشتیان برزخی دارد، زیرا «یومئذ» همان هنگام مرگ است که در آیه ۲۲ و ۲۳ برای مجرمان بیان شده، که در این هنگامه مجرمان هرگز نویدی ندارند و بطور کلی از رحمت خدا دور و مهجورند، ولی بهشتیان جایگاه و خوابگاهشان بسیار زیبنده است و اگر پس از مرگ بهشت و جهنمی در کار نبود این جملات از هم راجع به جهنمیان و بهشتیان درست نبود، وانگهی آیه (۲۵) که زمان سومین را بیان می کند که قیامت مرگبار همگانی است، پس از آیات پیشین است که بیانگر بهشت و جهنم بوده و نیز زمان چهارمین که آیات (۲۷) تا (۲۹) بیانگر آن هستند خود زمان رستاخیز عمومی است.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَسِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا _..._ ۲۱ _

و کسانی که به لقای (معرفتی، وحیانی و پاداش) ما امید ندارند، گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند، یا (چرا) پروردگاران را نمی بینیم؟» بی گمان همواره در خودشان کبر و برتری برجستند، و سرکشی بزرگی کردند. _..._ ۲۱ _

آیه ۲۱ - «لِقَاءَنَا» به حساب اینکه مورد ملاقات پروردگار است طبعاً نه برخورد جسمانی است و نه احاطه معنوی بلکه مقصود در عالم تکلیف ملاقات معرفتی، و در رستاخیز افزون بر آن ملاقات پاداش است که هر دو هم ربوبیت است و مشرکان که امید هیچ لقائی با حضرت حق I را ندارند نه در عالم تکلیف که شناخت او به توحید باشد و نه در عالم جزا که شناخت جزا باشد، اینان روی همین پایه بی مایه دست کم در تأیید رسالت خواستار برخورد با فرشتگانند که رسالت را تأیید کنند و یا بالاتر همی خواهند که خدا را در برابر خویش ملاقات کنند، و این خود استکبار و تجاوز از حد امکان است.

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا _..._ ۲۲ _ وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا _..._ ۲۳ _

روزی که فرشتگان را ببینند، در آن هنگام (و هنگامه) برای مجرمان هرگز بشارتی نیست، و (فرشتگان به آنان) گویند: «(از پروردگار و نعمت هایش) دوری مهجور (: محروم) باشید.» _..._ ۲۲ _ و به هر گونه کاری که کرده اند قدم (و اقدام قدرتمندانه) نهادیم. پس آن را (چون) گردی پراکنده ساختیم. _..._ ۲۳ _

آیه ۲۳ - «قدمنا» از جملات متشابه و همانند ناهماهنگ بین خالق و مخلو است، زیرا قدم در مخلو که جسمانی است قدم جسمانی است و ظاهر بینان بدون اندیشه بر مبنای این اشتراک لفظی گمان می برند که خدا نیز دارای قدم جسمانی است، لیکن خود «نا» که رب العالمین بیانگر قدم اوست بمعنای قدرت می باشد و چنانکه آیاتی مانند "لیس کمثله شیء" این توهم را می زداید، و می شود گامی فراتر نهاد که «قدم» در آفریدگان نیز احیاناً بمعنای ابزار توان و قدرت است با آنکه همگان جسمینند، تا چه رسد به حضرت حق I و اینکه اعمالشان اعم از زشت و زیبا با این قدم ربانی حبط و ناچیز می گردد، و خود بیانگر نادرستی و پوک بودن کل اعمال این مشرکان است، در ظاهر اعمالی زیبا دارند اما در حقیقت هرگز در برابر حق زبیده نیست، و آیاتی چند برای اعمال زبیده و زنها قائل

شده و در مقابل کل اعمال دیگر را بدون وزن خوانده چنانکه "فأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأَمَّهُ هَاوِيَةٌ" (۱۰۱:۹).

و در خبر است از حضرت امام صادق (علیه السلام): "الموازين هي موازين الانسانية" که این موازين سنگين، سنگيني های درونی عقاید و برونی اعمال شایسته است و کسانی که در درون و برون ناشایسته اند هر اندازه وزن بدن، و مال، مقام و جهات دیگری دنیوی شان سنگین باشد هرگز در حقیقت نزد خدای وزنی ندارد و صفرند و عددی در میان اعداد محسوب نمی شوند و این "فجعلناه هباءً منثوراً" بدین معنی نیست که اعمال با وزن را خدا بی وزن می کند، بلکه این خود بیانگر حقیقت و ملکوت این اعمال است که گرچه در ظاهر چیز و چیزهایی بوده و لکن در باطن هیچ نیست.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا... ۲۴ وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَمِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا... ۲۵ الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا... ۲۶ وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا... ۲۷

آن هنگام قرارگاه بهشتیان نیک و استراحتگاهشان در نیمروز نیکو است. ... ۲۴ و روزی که آسمان با (آن) ابر پوشنده (ی عذاب) از هم می شکافد، و فرشتگان، پایی یکدیگر فرود آورده شدند؛ ... ۲۵ در آن هنگام، حق فرماندهی کل ویژه (ی خدای) رحمت گر بر آفریدگان است. و این (خود) روزی بوده که بر کافران بسی دشوار است. ... ۲۶ و روزی که ستمکار بر دست هایش (با دندان)ش) همی گزد (و) گوید: «ای کاش با پیامبر راهی (سوی خدا) بر می گرفتم». ... ۲۷

آیه ۲۷ - در این آیه "مع الرسول" که با رسول است و نه "الی الرسول" خود دلیل است بر اینکه بر مکلفان واجب است همگام و همراه رسول راهی بسوی خدا یابند، و این خود دو راه است: راهی بسوی یادواره آخرین پروردگار که همان قرآن است که این راه یافتن وحی می باشد، و راه دوم راه درخواستهای از خداست که باز هم "مع الرسول" است. چنانکه در آیه نساء می فرماید: "ولو أنهم اذلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفرلهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً" (۴:۶۴) در اینصورت رسول که خود نخستین ثقل اصغر است بر مبنای رسالت راهی است بسوی قرآن و فرستنده قرآن، روی این اصل برای دریافت معارف قرآنی این ثقل اکبر که تا پایان زمان تکلیف استمرار دارد، ولی خود رسول بیش از ۲۳ سال در میان مکلفان زندگی نکرده، بر همه اینان واجب حتمی است که راهی راهوار بسوی قرآن یابند و نه آنکه "و هم ینھون عنه و ینأون عنه" باشند که خود دور باشند و

دست دور باش به دیگران زند که قرآن محور افکار و عقاید و اعمال مسلمانان نباشد. و بهترین را به سوی رسول ثمرت رسولند که راهی معصوم به سوی اویند.

يَوَيْلَتِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا... ٢٨ _ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا... ٢٩ _

«ای وای بر من! کاش فلانی را دوست تنگاتنگ (خود) بر نگرفته بودم.»... ٢٨ _ هم او (بود که) همواره مرا از یادواره (ی حق) بی امان گمراه کرد، پس از آنکه برایم آمده بود.» و شیطان همواره خوار و بی مقدارکننده‌ی انسان بوده است. ... ٢٩ _

آیه ٢٩ - که «ذکر» بمیان آمده این ذکر همان یادواره قرآنی است که برای همگان بیان گشته و در اینصورت هرگونه دوری و دورباشی نسبت به معارف قران ظلم و خذلان شیطانی و دوری از رسول قرآن است و خود عداوتی است که بر حسب آیات ٢٧ تا ٣١ اینگونه تعبیر گشته.

و اصولاً اشتغال به علوم غیر وحیانی که انسان را از وحی قرانی بدور می سازد و در درون موجب تناقضات و تضادهایی می گردد کلاً ضلالت، شیطنت، خذلان و هجران از قرآن و نبی قرآن است.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا... ٣٠ _ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا... ٣١ _

و پیامبر گفت: «پروردگارم! قوم من بی گمان این قرآن را بس دور و مهجور بر گرفتند.»... ٣٠ _ و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان نهادیم، و همین بس که پروردگارت راهبر و یآوری بس توانا است. ... ٣١ _

آیه ٣١ - "عدوًّا من المجرمين" که جعل و قرار الهی در برابر پیامبران نامیده شده است جمعی مختصر است از آنچه در آیات پیشین بیان گشته، بدین معنی کسانی که وسائل دوری از قرآن را در برابر مکلفان قرار می دهند کلاً مجرم هستند که با قرآن و فرستنده و پیامبر قرآن دشمن اند، ولی خدا در هدایت و نصرت مؤمنان کفایت است که با آشنایی عمیق با قرآن تمامی رشته های شیطانی را می گسلند، قرآنی فکر می کنند، قرآنی معتقدند، به اخلا قران متخلّقند و اعمالشان بر طبق قرآن است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا... ٣٢ _

و کسانی که کافر شدند، گفتند: «چرا قرآن یک جا بر او نازل نشده؟» این گونه (ما آن را به تدریج فرو فرستادیم) تا دل فروزانت را پای برجا نهیم، و آن را بر تو به تدریج (به گونه ای دلربا) برخواندیم، خواندنی (زیبا). ... ٣٢ _

آیه ۳۲ - "جمله واحدۀ" درباره نزول قرآن بمعنای جمله تفصیلی است و نه اجمالی آن که در شب قدر بر حضرتش نازل گردیده و اینجا علت اینکه قرآن تفصیلی مانند تورات و انجیل بر حضرتش یکجا نازل نشده به این جهت است که دل نورانی رسول که مملو از شعله وحی و رسالت است به آن آرام آرام بگونه ای پابرجا آرامش یابد، و فواید حضرتش نیز بهمین معناست که قلبش مملو از نور معرفت و پذیرای وحی بود که نور وحی در او تابش کرد و مصداق بارز "نور علی نور" گردید.

"ورتل القرآن ترتیلاً" در اینجا و در (۱۷:۱۰۶) آمده "لَيُنَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا" که تا مؤمنان همچنان بر ایمانشان پابرجا بمانند و گمان غلطی که مسیحیان درباره حضرت مسیح (علیه السلام) که او پسر خدا، یا خود خداست، زیرا کل انجیل را یکجا بر ما خوانده، در میان مسلمانان نیز شایع نگردد، زیرا نازل شدن تدریجی قرآن آنهم بوسیله روح القدس بر حسب نص خود قرآن گمان الوهیت را از حضرتش می زداید، و نیز اینکه قرآن وحی عقلانی خود آنحضرت است را از ساحت مقدسش دور می کند.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا _..._ ۳۳

و تو را مثلی نمی آورند، مگر آنکه ما حق را با نیکوترین تفسیر (و بیان) برایت آوردیم. _..._ ۳۳

آیه ۳۳ - سخن سه گونه است: گونه اول مثل عاری از حقیقت است و این کار کسانی است که با حقیقت آشنایی ندارند و می خواهند آن را تثبیت نمایند و چون دلیلی هم بر باطل خود ندارند با دستاویز قرار دادن مثلهایی باطل باطلهای خود را بعنوان حق می نمایند. در این آیه در پاسخ اینگونه امثال که در برابر سخنان وحیانی محمدی می آورده اند دو جمله آورده است: نخست ما خود حق را با چهره درخشانش می آوریم. و اگر چه اینگونه نمایش حق نیازمند به تفسیر و تمثیل نیست. گام دوم را نیز از برای تبیین آن در قرآن بر می داریم که "و أحسن تفسیراً" حق را با بهترین تفسیرش در قرآن آورده ایم. روی این اصل قرآن تفسیر دیگری جز خودش نمی پذیرد، زیرا چنانکه حقایق قرآنی برتر از کل حقایق غیر وحیانی و وحیانی است تفسیر آن نیز برتر از کل تفسیرهاست زیرا قرآن ربّانی است و مفسران قرآن بایستی مستفسران آن باشند یعنی کوشش و کاوششان باید در انحصار تفسیر قرآن با خود قرآن باشد، و نه آنکه با تحمیل افکار، علوم، پیش فرضها، انتظارات و سخنان این و آن تحمیلاتی بر قرآن روا دارند که اینها خود تفسیر به رأی است و موجب نمود تناقضات و تضادات و انحرافات در تفسیر قرآن بخیال تبیین آن می باشد.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا _..._ ۳۴ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ

وَزِيرًا...^{۳۵} فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ
تَدْمِيرًا...^{۳۶} وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً
وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا...^{۳۷}

کسانی که - بر رویشان در افتاده - سوی جهنم گرد آورده می شوند، آنان جایگاهشان بدترین و
(خودشان) گمراه ترینند. ...^{۳۵} و همانا (ما) به موسی به راستی کتاب و حیانی (تورات) را دادیم، و
برادرش هارون را با او [در پوشش رسالتش] وزیری نهادیم. ...^{۳۶} پس گفتیم: «هر دو سوی
قومی - که با نشانه های ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند - بروید.» پس (ما) آنان [تکذیب
کنندگان] را در هلاکتی بسیار سخت سرنگون کردیم سرنگون کردنی. ...^{۳۷} و گروه نوح را - آن
هنگام (و هنگامه ای) که پیامبران (خدا) را تکذیب کردند - غرقشان نمودیم، و آنان را برای مردمان
نشانه ای نهادیم. و برای ستمکاران عذابی پر درد آماده کردیم. ...^{۳۷}

آیه ۳۷ - "کذبوا الرسل" در این آیه در مقابل "کذبوا بآیاتنا" در آیه (۳۶) نمودار فریب این دو
تکذیب است که اینجا «الرسل» بدون «باء» آمده، ولی آنجا با «باء» ذکر شده و چون «کذبوا» فعل
متعدی بنفسه است و نیازی به حرف جرّ برای تعدی ندارد «باء» در بآیاتنا» بدین معنی است که
نشانه های ربانی را بوسیله خود آنها مورد تکذیب قرار دادند، ولی اینجا "کذبوا الرسل" است که خود
پیامبران را تکذیب کردند.

وَ عَادًا وَ ثَمُودًا وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا...^{۳۸} وَ كَلَّا
ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَلَ وَ كَلَّا تَبَرَّنَا تَتَبِيرًا...^{۳۹} وَ لَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي
أَمْطَرْنَا مِنْهَا السَّوْءَ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا...^{۴۰}
وَ إِذَا رَأَوْكَ إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا...^{۴۱} إِنْ
كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ
مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا...^{۴۲}

و (نیز) عادیان و ثمودیان و اصحاب رَسِّ [گودال] و نسل های بسیاری را در این میان (همان گونه
هلاک کردیم)، ...^{۳۸} و برای همه ی آنان مَثَل هایی (روشنگر) زدیم، و همه را هلاک
نمودیم. ...^{۳۹} و (آنان) بی گمان - بر (آن) مجتمع و ساکنانش که باران بلا بر آنان بارانده شد -
همواره آمدند؛ پس آیا چنان نبوده اند که آن را بنگرند؟ (چرا!) ولی امید به (زنده و) پراکنده شدن (از
گورهایشان) نداشتند. ...^{۴۰} و هنگامی که تو را ببینند، جز به ریشخندت نگیرند (و گویند): «آیا
این همان کسی است که خدا او را به رسالتی برانگیخته است؟» ...^{۴۱} نزدیک بود که ما را

بی گمان از خدایانمان - اگر بر (پرستش) آنان شکیبایی نمی کردیم - گمراه کند.» و هنگامی که عذاب

را می بینند در آینده ای دور [: رستاخیز] خواهند دانست چه کسی گمراه تر است. _..._۴۲_

آیه ۴۲ - «سوف» اشاره به سه آینده ای دور دارد، یکی رجعت در دولت مهدوی(صلی الله علیه و آله) که به تعبیر کتاب و سنت بدترین و برترین مردگان خواه ناخواه رجعت خواهند کرد، که اینجا به جهت دانستن و دیدن عذاب یا ثوابی است در عالم تکلیف، سپس برزخ و بعد از آن قیامت، و چون هر سه در آینده ای دور است از آن تعبیر به «سوف» گشته است.

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا _..._۴۳_

آیا کسی را که معبودش را هوای نفسش بر گرفته است دیدی؟ آیا پس تو بر او کاردار (و

نگهدار)ی؟ _..._۴۳_

آیه ۴۳ - "الههُ هواه" در اینجا مانند آیه (۴۵:۲۲) بدین معنی است که گروهی خدای خود را هوای نفس خویش گرفته اند، نه آنکه به عکس هوای نفس را خدا بدانند، بنابراین این دو آیه بمعنای هوا پرستی و پیروی از نفس اماره است که اگر در ظاهر خداپرست هم باشد بر مبنای هوای نفس است چنانکه "و من الناس من يعبد الله على حرف..." نیز بیانگر همین انحراف است که خداپرستی سطحی و حاشیه ای را بر مبنای هوای نفس مردود دانسته است.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ

سَبِيلًا _..._۴۴_

یا گمان داری که بیشترشان می شنوند یا خردورزی می کنند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه

اینان (از آنان هم) گمراه ترند. _..._۴۴_

آیه ۴۴ - در این آیه بیشتر مکلفان که گوش شنوا ندارند و تعقل هم نمی کنند همانند حیوان و حتی گمراهر از حیوانات خوانده شده اند. و در پاسخ این پرسش که مگر حیوانات گمراهند تا اینان همانند آنان یا گمراهر از آنان باشند. باید گفت: حیوانات گرچه در راه حیوانیت گمراه نیستند ولی در راه انسانیت از نظر آفرینش گمراهند، که این خود قصور آنان است و نه تقصیرشان، روی این اصل گام اول که همانندی اینان با حیوانات است بدین معنی است که همچون حیوانات راهی بسوی انسانیت ندارند و بالاتر و گمراهرتر، که گمراهی حیوانات بدون تقصیر، و گمراهی اینان بر مبنای تقصیر است که با داشتن کل وسائل تکامل از نظر درونی و برونی که داشتن فطرت و عقل انسانی به ضمیمه دعوت پیامبران الهی گوشهای خود را از شنیدن سخنان و حیانی پوشند و تعقل انسانی هم نکنند، روی این اصل اینان بسی گمراهرتر از حیواناتند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا...^{۲۵} ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا...^{۲۶} وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ أَيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا...^{۲۷}

آیا سوی پروردگارت (در ربوبیتش) ننگریسته ای (که) چگونه سایه (ی ربانی) را گسترده؟ و اگر می خواست، همواره آن را ساکن می نهاد. آن گاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم...^{۲۵} سپس آن (سایه) را به آسانی سوی خودمان باز گرفتیم...^{۲۶} و اوست کسی که شب را پوششی نهاد و خواب را (مایه‌ی) باز گرفتن از کار و آرامشی قرار داد، و روز را (برای) به پاخاستن و پراکنده شدن (برای دست یابی به نیازهای زندگی) نهاد...^{۲۷}

آیات ۴۵ تا ۴۷ - "مدّ الظل" به دو معنای کشش سایه های رحمت مادی و معنوی ربانی است که هم به چهره های گوناگون پیاپی یکدیگر است و هم متحرک و حرکت دهنده که اگر می خواست این سایه ها را در هر دو بُعد ساکن می کرد و این خود موجب سکون و رکود مکلفان بود، روی این اصل کشش هر دو بعدی سایه های ربانی کلاً موجب امتحان و تکامل مکلفان است چه در جهت معنوی که امتداد معنویش بیشتر و والاتر است، چنانکه در آیاتی مانند "لکل جعلنا منكم شرعةً و منهاجاً... لیلوکم فیما آتاکم" این حقیقت بیان شده است که سایه های رحمت الهی از شمس هدایت ربانی نسبت به پنج امت رسالتی گوناگون است و این خود به حکمت امتحان و تکامل مکلفان می باشد. و آیاتی مانند "یا ایها الانسان اَنْکَ کَادِحٌ اِلَى رَبِّکَ کَدْحًا فَمَلَاکِیْهِ" که هر گونه ملاقات ساده با پروردگار را در اثر کوششها و کاوشهای خستگی ناپذیر دانسته نیز گسترش سایه رحمت است.

وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا...^{۴۸}

و اوست کسی که بادها را نویدی پیشاپیش رحمت خویش (مانند باران و برف و تگرگ) فرستاد. و از آسمان آبی پاک کننده فرود آوردیم...^{۴۸}

آیه ۴۸ - اینجا آبی که از آسمان نازل شده کلاً طهور خوانده شده و چنانکه در (۸:۱۱) همین آب را لیطهرکم به «دانسته، که در کل آب آسمانی را پاک و پاک کننده خوانده و چنانکه در (۲۳:۱۸) آمده است آبهای زمین نوعاً از آسمان است، بنابراین آب مادامی که آب است هم پاک است و هم پاک کننده و هیچ شرط دیگری از برای آن وجود ندارد. روی این اصل هرگز کُر بودن و مانند آن شرط بقای طهوریت آن در زمینه مخلوط شدن با نجاساتی نخواهد بود، مگر اینکه از آب بودن خارج شود که آنرا آب نجاست خوانند، و بر حَسَب روایاتی خصوصیات ذاتی نجاست بر آن غلبه یابد که رنگ، بو یا طعم

آن همان رنگ یا بو یا طعم نجاست باشد که اینجا دیگر آب نیست، بلکه نجاست یا ملحق به نجاست است.

در روایات هم هرگز دلیلی بر اشتراط کریت نداریم، تفصیل این مطلب را در «الفرقان» و تبصره الفقهاء و سایر نوشته های فقهی آورده ایم.

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيِّتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَأُنَاسِيَّ كَثِيرًا...^{۴۹} وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا...^{۵۰} وَلَوْ شِئْنَا لَبعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا...^{۵۱}

تا به (وسیله ی) آن شهری مرده (و مرگبار) را زنده کنیم و - در شمار آفریدگانمان - حیواناتی نعمتوار و انسان هایی بسیار را (از این آب) بنوشانیم...^{۴۹} ما بی گمان قرآن را به راستی میان آنان گوناگون بیان کردیم، تا به خوبی (حقایق و حیانی را) یاد کنند، ولی بیشتر مردمان - به جز از کفر و کفرانی بسیار - خودداری کردند...^{۵۰} و اگر می خواستیم همواره در هر مجتمعی هشداردهنده ای بر می انگیزتیم (گرچه در مراکز مجتمعات همواره فرستاده ایم)...^{۵۱}

آیه ۵۱ - این آیه فرستادن منذران را در کل مجتمعات بشری محال دانسته. و اینجا حای این پرسش است که آیاتی که دلالت دارند بر اینکه در هر امتی رسولی است با این آیه منافات دارد؟

پاسخ این است که آیاتی از قبیل (۲۸:۵۹) تبیین کرده که این تنها در مراکز مجتمعات اصلی و فرعی مکلفان می باشد، جز اینکه مراکز و محتمعات مکانهای رسالتهای اصلی هستند و سایر مجتمعات دارای رسالتهای فرعی یا شرعدارانی غیر رسول بوده و هستند.

فَلَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ وَجَهْدُهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا...^{۵۲} وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّخْجُورًا...^{۵۳} وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا...^{۵۴} وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا...^{۵۵}

پس، کافران را پیروی مکن، و به وسیله ی قرآن با آنان به جهادی (پیگیری با این برهان و حیانی) بزرگ بپرداز...^{۵۲} و اوست کسی که دو دریا را با یکدیگر آمیخت: این (یکی) شیرینی گوارا، و آن (یکی) شوری تلخ (و ناگوار) است؛ و میان آن دو، فاصله ی پرده ای ناپیدا قرار داد...^{۵۳} و اوست کسی که از آب (منی) بشری آفرید. پس او را (دارای خویشاوندی) نسبی و دامادی نهاد. و پروردگارت بسیار توانا بوده است...^{۵۴} و از مادون خدا چیزی را می پرستند که نه سودشان

می دهد و نه زیانشان می رساند؛ و کافر همواره علیه پروردگار خود پشتیبان (کافران) بوده است. ... ۵۵_

آیه ۵۵ - اینجا سود و زیان که در عبادت مشرکان سلب شده در بُعد اصل عبادت آنها نیست، زیرا عبادت غیر خدا کلاً زیان است، بلکه سود رسانی و زیان رسانی این معبودان را سلب کرده، زیرا مشرکان بر همین دو مبنا غیر خدا را می پرستند، وانگهی آیات بسیاری شرک را بدترین زیان نسبت به کل جهات مکلفان دانسته است.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ... ۵۶_ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ... ۵۷_

و ما تو را جز بشارتگر و هشداردهنده ای نفرستادیم. ... ۵۶_ بگو: «بر این (رسالت) هیچ پاداشی از شما نمی طلبم، جز (از) کسی که بخواهد راهی راهوار سوی پروردگارش برگیرد.» ... ۵۷_

آیه ۵۷ - در این آیه اجر رسالت از مردمان بکلی سلب شده، جز آنکه بخواهد بسوی خدا راه یابد که در (۴۲:۲۳) این راه بعنوان دوستی و پیروی نزدیکترین نزدیکان رسالتی مقرر شده است که همان سیزده معصوم از عترت رسول الله (صلی الله علیه و آله) می باشند، چنانکه در آیه (۳۴:۴۷) این اجر بسود خود مسلمانان آمده، پس در حقیقت این خود اجر نیست، بلکه وسیله ای است برای راهیابی به رسالت محمدی (صلی الله علیه و آله)، پس "موده فی القری" گرچه بالفظ بعنوان اجر وانمود گشته، ولی خود در حقیقت رحمتی است در راه رحمت رسالت که خود وسیله ای است برای دریافت شایسته این رسالت بزرگ، و چنانکه درباره کل پیامبران الهی اجرهای رسالتی سلب شده که هرگز اجری مادی در کار نیست و اجر معنوی هم که راهیابی بسوی این رسالتهاست بوسیله نمایندگان معصوم آن بزرگواران، خود در حقیقت برای نمایان شدن شایسته رسالتهاست.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ ذُنُوبٌ عِبادِهِ خَيْرًا ... ۵۸_ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسَلِّ بِهٖ خَيْرًا ... ۵۹_

و بر (آن خدای) زنده ای - که نمی میرد - توکل کن، و با ستایشش او را تسبیح نمای؛ و (هم) او بس است که به گناهان پی گیر بندگان بسی آگاه است. ... ۵۸_ کسی که آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، در شش روز [: زمان] آفرید. سپس این رحمت گر بر آفریدگان بر عرش (ربوبیت) چیره شد. پس به وسیله ای او - حال آنکه بسی آگاه است - (آنچه خواهی) جويا و پُرسا شو. ... ۵۹_

آیه ۵۹ - "سته ایام" در آفرینش جهان هستی بمعنای شش زمان است با اختلافاتی که احیاناً این زمانهای ششگانه دارند، البته این زمانهای آفرینش جهان پس از آفرینش ماده نخستین است، و چنانکه در آیه هود آمده این همان ماده نخستین آفرینش است و زمانش هم همان حرکات این ماده می باشد، و این شش زمان در آیه فصلت به روشنی تبیین گردیده که دو زمانش مربوط به آفرینش زمین و دو زمان مربوط به هفت بخش کردن آسمانها و ایجاد ستارگان و دو زمان دیگرش مربوط به جهات دیگر و "اربعه ایام" که پس از یومین زمین یاد شده بر اساس زمانهای ششگانه آفرینش نیست، بلکه بمعنای زمان فراهم آوردن زمین است.

«عرش» هم که در ۲۱ جای قرآن یاد شده عرش ربوبیت است، چه پیش از آفرینش زمین و آسمان که عرش ربوبیت آفرینش است و چه قبل از آن. و در آخر کار عرش ربوبیت در جهان آخرین است و در هر صورت عرش، عرش آفرینش، تدبیر، علم، تشریع، جزا و ربوبیت های دیگر است.

لفظ «رحمن» نه «رحیم» در اینجا عرش الهی را نسبت به کل مکلفان شمول داده است و علت تأخیر افتادن رحمن در این آیه بدین جهت است که همانگونه که خدا خالق جهان هستی است، مدبر جهان هم هست، چنانکه در آیه (۷:۵۴) "أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ" اشاره به همین حقیقت است که از پیش دو جریان آفرینش و تدبیر یاد شده و سپس مختصراً "أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ" آمده است.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا ۚ... ۶۰... تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا ۚ... ۶۱...

و زمانی که بدیشان گفته شود: «برای (خدای) رحمان سجده کنید» گویند: «رحمان چیست؟ آیا برای چیزی که ما را (بدان) فرمان می دهی سجده کنیم؟» و (این) بر رمیدنشان می افزاید. ۶۰... مبارک (و بزرگوار) است کسی که در آسمان برج هایی نهاد، و در آن چراغی [خورشیدی] و ماهی نوربخش (برای) قرار داد. ۶۱... ۶۰...

آیه ۶۱ - «بروج» اینجا تنها بروج نجومی نیست، زیرا قرآن کتاب اصطلاحاتی نجومی یا غیر نجومی نمی باشد، بلکه بمعنای کل ساختمانها و آسمان خراشهای آسمانی است، اعم از برجهای نجومی و غیرنجومی، و چنانکه از بعضی آیات مانند آیه (شوری: ۲۹) پیداست همانگونه که در زمین انسانهایی با ساختمانهایشان وجود دارند در آسمان نیز چنان است و این "سراجاً و قمرأً منیراً" هرگز دلیل بر انحصار به یک خورشید و یک ماه در آسمان نیست، بلکه این زمین ماست که برخوردار از این دو نور آسمانی می باشد و گر نه ماهها و خورشیدهای زیادی درهکشانها وجود دارد که ما هنوز از آنها اطلاعی نداریم.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۢ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا... ۶۲- وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا... ۶۳- وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَمًا... ۶۴- وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا... ۶۵-

و اوست کسی که - برای هر کس (که) بخواهد به خوبی تذکری یابد یا بخواهد به خوبی سپاسگزاری کند - شب و روز را از پی یکدیگر نهاد. ۶۲- و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به فروتنی و آرامی گام بر می دارند؛ و چون نادانان با ایشان هم سخن شوند (به آنان) سلامی گویند (که) خدا شما را از نادانی برهاند و سالم بدارد). ۶۳- و آنان که سجده کنندگان و برپاخاستگان برای پروردگارشان شب زنده داری می کنند؛ ۶۴- و کسانی که می گویند: «پروردگارمان! عذاب جهنم را از ما بازگردان (که) همانا عذابش بسی سخت و ناگوار بوده است.» ۶۵-

آیه ۶۵ - اینکه عذاب جهنم سخت بوده است اشاره است به دو گذشته عذاب و یا سه گذشته اش که در عالم تکلیف حقیقت جهنم با جهنمیان همراه بوده ولی بگونه ای ناپیدا، و نخستین ظهور ملکوت اعمال بدشان در رجعت ولی امر (علیه السلام) خواهد بود، سپس در برزخ پس آنکه در قیامت که پیش از گام نهادن در جهنم اعمال جهنمیان خود جهنم را آتش می زند.

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا... ۶۶- وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا... ۶۷- وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا... ۶۸- يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا... ۶۹-

«همواره جهنم چه بد قرارگاه و پایگاهی است.» ۶۶- و کسانی که چون انفاق کنند، نه زیاده روی می کنند و نه تنگ می گیرند، و (انفاقشان) میان این دو (راستا و) میانگین بوده است. ۶۷- و کسانی که با خدا معبودی دیگر را نمی خوانند (و نمی خواهند) و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده است جز به تمامی حق نمی کشند، و زنا نمی کنند و هر کس این ها را انجام دهد (عذاب مناسب و) اثر گناهش را دریافت خواهد کرد. ۶۸- برای او در روز قیامت عذاب چند برابر می شود و پیوسته در آن خوار (و بی مقدار) می ماند. ۶۹-

آیه ۶۹ - اینجا "يضاعف له العذاب" بمعنای افزونتر شدن عذاب نسبت به گناه نیست، بلکه خود در برابر گناهان افزون است که گناهکار اضافه بر گناه خودش دیگران را نیز همراه کند و آنان را به گناه

و دارد که عذاب مضاعف در برابر همان گناه مضاعف است، و بر حسب آیاتی چند عذاب کمتر از گناه خواهد بود، چنانکه مکرراً گذشت.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۖ...۷۰-

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته ای انجام دهد. پس ایشان، خدا بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند و خدا همواره بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان بوده است. ۷۰...-۷۰

آیه ۷۰ - اینجا بر مبنای مثلث توبه ایمان و عمل صالح وعده تبدیل «سیئات» به حسنات است و این تبدیل که بگونه مطلق آمده دو مرحله را شامل است: ۱- بخشودن گناهان گذشته و جلوگیری از گناهان آینده ۲- اینان اگر هم بعد از این گناهان کوچکی داشته باشند بجهت شایستگی والایشان این گناهان محو می گردد و بجای آنها حسناتی نمودار می گردد.

بعبارت دیگر شایستگی دو گونه است: نخست بخشودن برخی گناهان با شرایطی چند و سپس اضافه بر این بخشش جلوگیری از دیگر سیئات که طبعاً با شرایطی بیشتر است، و گامی دیگر نیز در این تبدیل هست که پس از این حسنات والا خدا از سیئاتشان کلاً جلوگیری کند، زیرا بر حسب آیاتی چند هر کس راه خدا را بیماید خدا هم او را بگونه ای بیشتر هدایت خواهد کرد، و این جلوگیری از گناهان و بجای سیئات حسنات نهادن خود هدایتی افزونتر است.

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ۖ...۷۱- وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۖ...۷۲-

و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد، پس همانا اوست که سوی خدا بازگشتی (شایسته) دارد. ۷۱...-۷۱ و کسانی که گواهی دروغ نمی دهند؛ و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می گذرند. ۷۲...-۷۲

آیه ۷۲ - مرور باکرامت بر لغو بمعنای ترک نهی از منکر نیست، بلکه بدین معناست که نخست خود آلوده به این لغو نمی شود و سپس در صورت امکان با کمال ادب و منطق از این لغو جلوگیری می کند. لغو بدین معناست که سخن یا کاری وقت را تلف کند و هدف شایسته ای نیز در بر نداشته باشد، که این خود اسراف و اتلاف در وقت است.

وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ۖ...۷۳-

و کسانی که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند، (همچون) کران و کوران فریادکنان بر آن ها فرود نمی آیند. ۷۳...-۷۳

آیه ۷۳ - اینجا "لم یخروا" بمعنای پنهان نکردن است که این شایستگان آیات خدا آنها را از خود و دیگران پنهان نمی دارند، از شنیدن آنها کر و از دیدن آنها کور نمی گردند. و در نتیجه بینش و دریافت آیات ربانی برای خود و دیگران از ویژگیهای ایمان است.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ۖ... ۷۴

و کسانی که می گویند: «پروردگاران! برایمان از همسران، فرزندان و نوادگان و اطرافیان مان آن را ببخشی که مایه‌ی روشنی چشمان (مان) باشد، و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان.»... ۷۴

آیه ۷۴ - اینجا درخواست این مؤمنان که با شرایط ایمانی گذشته که در چهار آیه پیشین یاد شده، و در آیه مورد بحث هم درخواست شده که از همسران و همراهان و نوزادان برای ما روشنی چشم قرار بده، در آخر کار تقاضا شده که "واجعلنا للمتقين اماماً" و طبعاً اینجا امامت در بُعد عصمت مراد نیست، جز برای معصومان ویژه، که امامت پس از آنان شرعمداری و امامت مادون عصمت است، روی این اصل درخواست امامت برای خودشان هرگز بیجا نیست و آیاتی از قبیل "و سابقوا الی مغفره من ربکم" (۵۷:۲۱) خود دلیل است بر اینکه پیشی جستن در مسابقات کمال، خود از خصوصیات ایمان است که بر مبنای سعی شایسته اولاً و درخواست از خدای تعالی ثانیاً از جمله نتایج این سبقت و سرعت رسیدن به مقام امامت و پیشوائی پرهیزگاران است. روی این اصل کل کوششها و کاوشهای شایسته در میدانهای شایستگی نه تنها شایسته است بلکه در حد امکان واجب نیز هست، البته نه سبقتهایی که بر مبنای حسادت و ممانعت از دیگران بنا شده، بلکه همگام و همراه دیگران انجام گیرد، زیرا ناروائی در مسابقه خود بر خلاف تقوی و کرامت است. پس در این مسابقه یگانه غرض انسان باید برداشتن گامهایی بلند و مستدام در سلوک الی الله باشد و بس.

أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ۖ... ۷۵
خَلِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ۖ... ۷۶ قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ۖ... ۷۷

اینانند که به پاس آنکه صبر کردند، استراحتگاه (روح و بدن) را پاداش خواهند یافت، و در آن جا با سلام و درود به خوبی مواجه خواهند شد. ... ۷۵ در آن جا، جاودانه خواهند ماند. چه خوش قرارگاه و جایگاهی است! ... ۷۶ بگو: «اگر درخواست و بندگی شما نباشد، پروردگارم (هیچ) اعتنایی به شما نمی کند. (که) بی چون بسی (خدا را) تکذیب کرده اید. پس در آینده (این تکذیب) گریبانگیر (تان) خواهد بود.»... ۷۷

آیه ۷۷ - در این آیه نسبت به کسانی که درخواست توبه و عبودیتی نسبت به حضرت حق I ندارند تهدید شده که در اینصورت خدا هرگز به شما اعتنایی نخواهد داشت، زیرا هر قدر درخواست و اعتنایی به خدا بیشتر باشد عنایت خدا هم بیشتر خواهد بود. و به همین معناست آیاتی از قبیل "فاذکرونی اذکرکم" که مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

و در هر صورت عدم درخواست از خدا و بی اعتنایی به خدا تکذیب مقام ربوبیت است، اعم از اصل ربوبیت که توجه به غیرخدائمی و حُز او را بیرستی، یا در مورد عدم درخواست از او گوئی خود را غنی دانسته و یا او را قادر بر انجام درخواستهای خود ندانی. سخن پیرامون دعا در آیات مناسبش آمده است.

ترجمان فرقان

خلاصه ای از تفسیر الفرقان

جلد چهارم

حضرت آیه الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی

۲۶. سوره شعرا ۳...
۲۷. سوره نمل ۴۹...
۲۸. سوره قصص ۹۰...
۲۹. سوره عنکبوت ۱۲۰...
۳۰. سوره روم ۱۵۸...
۳۱. سوره لقمان ۱۷۷...
۳۲. سوره سجده ۲۰۴...
۳۳. سوره احزاب ۲۲۰...
۳۴. سوره سبأ ۳۰۲...
۳۵. سوره فاطر ۳۲۲...
۳۶. سوره یس ۳۴۱...
۳۷. سوره صافات ۳۷۰...
۳۸. سوره ص ۴۰۱...
۳۹. سوره زمر ۴۲۳...
۴۰. سوره غافر ۴۴۸...
۴۱. سوره فصلت ۴۸۴...

سوره شعرا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم ﴿١﴾ تِلْكَ ءَايَةُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾ لَعَلَّكَ بَخْعُ نَفْسِكَ إِلَّا يَكُونُوا
مُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾ إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا
خَاضِعِينَ ﴿٤﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

طسم ﴿١﴾ آن هاست آیات کتاب روشنگر ﴿٢﴾ شاید تو از اینکه (کافران) ایمان آورندگان نیستند
جان خود را از روی اندوه تباه سازنده ای ﴿٣﴾ اگر بخواهیم، آیتی از آسمان بر آنان فرود می آوریم،
پس برای آن، گردن هایشان (و گردن کشانشان) خاضعانه دگرگون شوند ﴿٤﴾

آیه ۴ - «أَعْنَقَهُمْ» اینجا به دو معنی است ۱- درونی که به معنی ذوات این منکران است، که اگر خدا
می خواست نشانه های ربانی دیگری بگونه ای فرو می فرستاد که خواه ناخواه در برابرش تسلیم
شوند.

۲- اعنای برونی است که به معنی رهبران و سردمداران کفر است، همانها که دیگران را نیز به کفر
می کشند، که اینها در اثر این نشانه های افزون ربانی تسلیم شوند، و پیروانشان نیز بطریق اولی و در
پی آنها تسلیم خواهند شد، خدا اگر می خواست چنین می کرد که اینان در اینصورت به ناچار تسلیم
حق گردند، ولی این خود برخلاف مبنای امتحان است، و عالم تکلیف کلا عالم امتحان است، که با
وجود ادله شایسته ربانی بر مبنای حکم فطرت و عقل بایستی تسلیم گردند، البته باختیار و نه باجبار و
اضطرار.

و این نشانه هایی که به ناچار این گردنها و گردنکشان را خاضع می کند، همان عذابهای آسمانی
است، که بالاجبار در برابرش خاضع می شوند ولی این خضوع هرگز سودی ندارد.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥٥﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٥٦﴾ أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿٥٧﴾

و هیچ یادواره‌ی جدیدی از سوی (خدای) رحمان برایشان نیاید جز اینکه بی‌امان از آن رویگردان بوده‌اند ﴿٥٥﴾ پس همواره بی‌چون به تکذیب (شان) پرداختند، پس به زودی خبرهای مهمی که بدان ریشخند می‌کرده‌اند، بدیشان خواهد رسید ﴿٥٦﴾ و آیا به زمین ننگریسته‌اند (که) چه اندازه در آن از هر گونه جفت‌های کرامت بار رویانیده‌ایم؟ ﴿٥٧﴾

آیه ۷ - «واو» در "أَوْ لَمْ يَرَوْا" عطف به محذوفی است معروف، که آیا در ادله درونی خود که فطرتها و عقلهایشان می‌باشد بررسی نکرده‌اند، و در اینصورت آیا به ادله برونی هم نگرشی نداشته‌اند، و این خود مأموریتی است همگانی که با بررسی‌های درونی و برونی می‌توان حقیقت را یافت و مبدا و معاد و رسالت را شناخت، در هر صورت اینجا "أَوْ لَمْ يَرَوْا" چنانکه گفتیم مرحله برونی نگرش مکلفان را که "الی الارض" است، به مرحله درونی کشانده، که گرچه از پیش مذکور نیست بلکه معلوم است که ما را توجه دادند نگرشی درست به زمین و نباتات مرکب زمین بیافکنیم، که این نگرش بازتابی دوگانه دارد: ۱- خود زوجیت و مرکب بودن هر چیز است، و بر مبنای "و من کل شئی خلقنا زوجین لعلکم تذكرون" (۵۱:۴۹) - چنانکه به تفصیل خواهد آمد - خود مرکب بودن کل آفریدگان دلیلی متقن و مبرهن است بر وجود و وحدت مطلق آفریدگار جهان، زیرا مرکب بودن هر چیز بدین معنی است که حداقل از دو بعد فیزیکی یا هندسی مرکب است، که اگر هر یکی نباشد دیگری هم طبعاً نیست، پس این دو از درون فریاد نیاز به برون دارند، و این برون همان خدای بیرون از جهان آفرینش است، که دست نیاز همگان به سویش دراز است، و چنانکه در ذیل همین آیه آمده، باز تابش "فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ" است، بدین معنی که با دریافت نیاز ذاتی همه آفریدگان به غیر از خودشان، بایستی فرار را بر قرار ترجیح دهند، و از خود و خودیها بسوی خدا رهسپار گردند.

این اندکی از دلالت آیه ذاریات است، و در آیه مورد بحث نظر افکندن به زوجیتها و ترکیبهای جهان چهره‌ای از همین بازتاب را دارد، که جهان کلاً نیاز است، بنابراین بایستی همگان رو سوی آن بی‌نیاز مطلق و برآورنده نیازهای آفریدگان آورند.

و بر مبنای برداشتی نخستین باید گفت: خدا - که آغازگر آفرینش کل آفریدگان است - بدون هیچ سابقه و الگویی پیشین - بر تجدید این آفرینش بهنگام رستاخیز برای پادشاهای مکلفان توانا تر است،

گرچه این و آن در برابر قدرت و حکمت بی پایانش یکسانند، اما در مقایسه میان این دو آفرینش به تعبیری دیگری از قرآن "و هَوَاهُونَ عَلَيْهِ" (۲۷/۳۰) این تجدید آسان تر است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٩﴾ وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿١١﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ ﴿١٣﴾ وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿١٤﴾

همانا در این (هنرنمایی) همواره نشانه ای است. حال آنکه بیشترشان ایمان آورنده نبوده اند ﴿٨﴾ و در حقیقت، پروردگارت (هم) او به درستی کانون عزت (و) رحمت است ﴿٩﴾ و چون پروردگارت موسی را ندا در داد که: «نزد آن گروه ستمکار برو؛» ﴿١٠﴾ «گروه فرعون. آیا پروا ندارند؟!» ﴿١١﴾ گفت: «پروردگارم! همواره من می ترسم که تکذیب کنند.» ﴿١٢﴾ «و سینه ام تنگ می گردد و زبانم نمی رهد، پس سوی هارون بفرست.» ﴿١٣﴾ «و (از طرفی دیگر) برای آنان بر گردن من (در کشتن شخصی فرعونی) پیامدی بد است، پس می ترسم مرا بکشند.» ﴿١٤﴾

آیات ۱۳ و ۱۴ - اینجا نخست "وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي" برای موسی زبانی کند وانمود کرده، که در برابر فرعون به آزادی نمی تواند سخنی بگوید، و این از نظر لکنت اصلی زبانش نبوده، بلکه بر مبنای "لَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ" این لکنت عارضی است، زیرا موسی که از شیر خوارگی تا جوانی، دست پرورده کاخ فرعونی است و اکنون که از این کاخ بیرون رفته در آغاز کارش، شخصی از فرعونیان را با مُشتی محکم کشته، البته این نوع کشتن هم در دفاع از شخص موحد اسرائیلی بوده که در حد کشتار گریبانگیر یکدیگر شده بودند، و در این صورت فرعونیان به دستور فرعون پی گیر موسی بوده اند گرچه ده سال از این جریان گذشته، لیکن طبعاً همچنان بدنبال اویند، روی این اصل موسی که به فرمان خدا با رسالتی ربانی مأموریت یافت که بسوی فرعون و فرعونیان برود، از جمله عذرهایش این است که با چنان مقدمه ای زبانم به آزادی یارای سخن گفتن عادی در برابر فرعون را ندارد، تا چه رسد که دعوت کننده وحیانی و رسالتی باشم، و فرعون را از تفرعنش و دعوی خدائیش دور کنم، و او را پیرو رسالت ربانی خویش گردانم، اینجاست که "ويَضِيقُ صَدْرِي و لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي": سینه ام برای تحمل این دعوت تنگ است و زبانم که بلندگوی این دعوت است، به درستی و آزادی به سخن نمی آید، در این صورت برادرم هارون را به کمکم بفرست، که او چون چنان گناهی در برابر فرعون ندارد، فعلاً از من زبانش بازتر است، که در این صورت این دعوت ربانی را با کمک یکدیگر انجام دهیم، روی این

جهت آیه ۱۶ "رسول رب العالمین" را که یک رسالت است مربوط به این دو دانسته، که من و هارون یک فرستاده از جانب پروردگار جهانیانیم، گرچه موسی دارای اصل رسالت و هارون در حاشیه او و وزارت این رسالت مقرر گشته است.

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾ فَآتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾ أَنْ أُرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿١٧﴾ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾ وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾

فرمود: «هرگز! (چنین نیست) پس به (همراه) نشانه های (ویژه‌ی) ما (با هارون سوی آنان) بروید. همانا ما با شما شنونده ایم.» ﴿١٥﴾ «پس نزد فرعون بروید (و) بگویید: "ما دو نفر به راستی پیامبر پروردگار جهانیانیم."» ﴿١٦﴾ (و بگویید) که: «فرزندان اسرائیل را با ما بفرست.» ﴿١٧﴾ (فرعون) گفت: «آیا تو را به حال کودکی در (دامن) خودمان نپروراندیم؟ حال آنکه سالیانی چند از عمرت را در میان ما سپری کردی.» ﴿١٨﴾ «و (سرانجام) کاری را که می خواستی انجام دادی، حال آنکه (نسبت به من) از کفران کنندگانی.» ﴿١٩﴾

آیه ۱۹ - "من الکافرین" کفر و کفران نعمت فرعونی است که از نظر حق ایمان و شکر نسبت به خداست.

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾

گفت: «آن را هنگامی مرتکب شدم حال آنکه من (در راه) از گمشدگانم.» ﴿٢٠﴾

آیه ۲۰ - "أنا من الضالین" که موسی در پاسخ سرزنش فرعون گفت، بمعنای گمراهی از حقیقت نیست، بلکه بدین معنی است که من در دفاع از اسرائیلی موحد قصد کشتن شخص فرعونی را نداشتم، بلکه او را ناخواسته با ضربه دفاعی خود کشته ام، این ره گم کردگی نخست بود، و در ثانی اگر من آن هنگام رسول الهی بودم هرگز مبتلای به این اشتباه ناخواسته نبودم، و مقتضای مطلق نبودن انسان دست کم این گونه اشتباهات است، ولی "و جعلنی من المرسلین" (۳۱) پس از گذشت ده سال از آن جریان خدا مرا بعنوان رسالت برگزید، که اگر چنان جریانی مکرر شود، هرگز چنان پیامد ناخواسته ای هم نخواهد داشت، پس گام دوم "و انا من الضالین" هم، ضلالت او از رسالت ربانی بوده است، و نه انحراف از حقیقت، و بالاخره سومین گام این ضلالت پریشانی بود که با برون آمدن از کاخ فرعون به موسی دست داده بود، که کجا روم و چه کنم، و اکنون - با روح کامل توحید - نخستین برخورد با این جریان دست به گریبان شدن شخص موحد با شخص غیر موحد را نظاره کردم، و به ناچار تنها برای

دفاع مشت محکمی به او زدم که او را بکُشت، و در جمع ضلالت من گمراهی از حق نبود، بلکه این جریان خود نخستن قدم در راه حق بود، که پیشاپیش رسالت رسمی در آغاز دفاع از حق را در عین ترس از فرعونیان انجام دادم، روی این اصل این کار نه تنها ضلالت از حق نبود بلکه خود نیز در راه حق بود، گرچه در بُعد چهارم بگونه ناخواسته رسالت مرا ده سال به تأخیر انداخت، که اگر ضربه دفاعی من آن فرعونی را نمی کشت دیگر اینگونه مبتلای به خوف و فرار از تعقیب آنان و تأخیر رسالت نبودم، و این آیه که پس از ده سال و آغاز وحی شبانگاه در بین راه که "لقد جئت علی قدر یا موسی" بر حضرتش نازل گشته، بیانگر همین حقیقت است، که این تأخیر تقدیری ربانی در دو بُعد بوده است: نخست بُعد سلطنت که تعقیب فرعونی تا اندازه در بوته فراموشی سپرده شده، و دوم بُعد ایجابیش که بین بیرون شدن موسی از کاخ فرعون تا رسالت رسمی اش ده سال - که عشره کامله بود - با شعیب که خود از پیامبران اسرائیلی بود - همدم و همگام گردد، و در پرتو خدمت و داماد شدن نسبت به وی و نیز چوپانی در این مدت ده ساله راه و روش رسالت را به خوبی یاد گیرد، و اکنون که با اهلش شبانه رهسپار است، با نزول وحی در کوه طور رسالت رسمی یافته، اینجا حقاً "لقد جئت علی قدر یا موسی" (۲۰:۴۰) که به جا و به موقع آمدی که رسالت رسمی خود را در بر گیری، و بگونه ای جدی دعوت رسالتی را آغاز کنی.

از اینجا دعوت رسالتی موسوی آغاز می گردد، که فرعون نخست موسی را بر کرده اش سرزنش می کند، و موسی هم در پاسخ می گوید که این چه منتی است که بر من می نهی، که از کودکی پرورشم داده ای، در حالی که از طرفی دیگر کل بنی اسرائیل را بنده و دربند خود ساخته ای.

اینجا پس از اینکه فرعون پاسخ خود را دریافت می کند، در برابر دعوت ربانی موسوی می گوید: "وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ" (۲۳) پروردگار جهانیان چیست - و نه کیست - ولی این لحن اهانت آمیز فرعون در این آیه خود گواه است براینکه او تنها مشرک نبوده، بلکه ملحد و اصولاً منکر آفریدگار جهانیان نیز بوده، چنانکه در جائی دیگر مدعی شده که "أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى" (۷۹:۲۴) من برترین خدایانتان هستم، و موسی می خواهد این ربوبیت ادعایی فرعون را بگونه ای نفی کند که او هم مانند سایر آفریدگان از بندگان خداست.

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾
وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَ بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿٢٢﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ

مُوقِنِينَ ﴿٢٤﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ
 الْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾ قَالَ رَبُّ
 الْمَشْرِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾ قَالَ لَسِنِ اتَّخَذَتْ إِلَهًا
 غَيْرِي لِأَجْعَلَكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ ﴿٣٠﴾ قَالَ
 فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣١﴾ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ
 مُبِينٌ ﴿٣٢﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظَرِ ﴿٣٣﴾ قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنْ
 هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا
 تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٣٦﴾ يَأْتُوكَ
 بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ ﴿٣٧﴾ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٣٨﴾ وَقِيلَ لِلنَّاسِ
 هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿٤٠﴾ فَلَمَّا
 جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَا أَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾ قَالَ نَعَمْ
 وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ
 مُلْقُونَ ﴿٤٣﴾ فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ
 الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾ فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾ فَأَلْقَى
 السَّحَرَةُ سَجَدِينَ ﴿٤٦﴾ قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ رَبِّ مُوسَى
 وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾ قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ
 السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا تُقِطِعْ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَلَا صَلِّبْنَكُمْ
 أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾ قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا
 رَبُّنَا خَطِيئَتَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾

«پس در آن هنگامی که از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من حکمت و حاکمیتی بخشید
 و مرا از فرستادگان (وحیانی) نهاد.» ﴿٢١﴾ «و (آیا) بر (اساس) اینکه فرزندان اسراییل را بنده و در
 بند (خود) ساخته ای، این خود نعمتی است که منتش را بر من می نهی؟» ﴿٢٢﴾ فرعون گفت: «و
 پروردگار جهانیان چیست؟» ﴿٢٣﴾ گفت: «پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر
 از یقین آورندگان بوده اید.» ﴿٢٤﴾ (فرعون) به اطرافیانش گفت: «آیا درست
 نمی شنوید؟» ﴿٢٥﴾ (موسی) گفت: «پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شما.» ﴿٢٦﴾

(فرعون) گفت: «به راستی این پیامبری که سوی شما فرستاده شده سخت دیوانه است!» ﴿27﴾
 (موسی) گفت: «پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است؛ اگر خردورزی می کرده اید.»
 ﴿28﴾ (فرعون) گفت: «اگر خدایی غیر از من برگزینی همانا تو را بی گمان از زندانیان قرار خواهم داد.» ﴿29﴾ (موسی) گفت: «و گرچه برایت چیزی روشنتر بیاورم؟» ﴿30﴾ (فرعون) گفت: «اگر از راستان بوده ای آن را بیاور.» ﴿31﴾ پس (موسی) عصای خود را بیفکند، پس (فرعون دید که) ناگهان (هم) آن اژدری نمایان است ﴿32﴾ و دستش را (از گریانش) بیرون کشید، پس ناگهان (هم) آن برای تماشاگران سپید است ﴿33﴾ (فرعون) به سران چشمگیر (از دربارانش که) پیرامونش بودند گفت: «همانا این همواره ساحری بسیار داناست.» ﴿34﴾ «می خواهد با سحر خود، شما را از سرزمینتان بیرون کند. پس (اکنون) چه می فرمایید؟» ﴿35﴾ گفتند: «او و برادرش را مهلتی ده و گردآورندگانی [بسیج کنندگان] را به شهرها بفرست،» ﴿36﴾ «پس هر ساحر بسیار دانایی را نزدت آورند.» ﴿37﴾ پس ساحران برای وعده گاه روزی معلوم گردآوری شدند ﴿38﴾ و به مردم گفته شد: «آیا شما هم جمع شونده اید؟» ﴿39﴾ «شاید اگر ساحران (هم) آنان پیروزمندان بوده اند ما (هم) از آنان پیروی کنیم!» ﴿40﴾ پس چون ساحران آمدند، به فرعون گفتند: «آیا اگر ما (هم) آن پیروزمندان بوده ایم، به راستی برایمان مزدی خواهد بود؟» ﴿41﴾ گفت: «آری و بی گمان شما در این هنگام به راستی از نزدیک شدگان (به دربار) هستید.» ﴿42﴾ موسی به آنان گفت: «آنچه را شما افکننده اید بیفکنید.» ﴿43﴾ پس ریسمان هاشان و عصاهایشان را افکندند و گفتند: «به عزت فرعون بی گمان به راستی ما (هم) آن پیروزمندانیم.» ﴿44﴾ پس موسی عصایش را افکند که ناگهان (هم) آن (عصا) هر چه را به دروغ می ساختند با سرعتی حاذقانه می بلعد ﴿45﴾ پس ساحران (ناگهان و ناخودآگاه) به حالت سجده فرو افکنده شدند ﴿46﴾ گفتند: «به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم،» ﴿47﴾ «پروردگار موسی و هارون.» ﴿48﴾ (فرعون) گفت: «آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم برای او ایمان آوردید؟ همواره او بی گمان (هم) آن بزرگ شماسست که به شما سحر آموخته است. پس در آینده خواهید دانست (با شما چه خواهم کرد). حتماً دست ها و پاهایتان را از چپ و راست بی امان خواهم برید، و همانا بی چون همه تان را به دار خواهم آویخت.» ﴿49﴾ گفتند: «هیچ زبانی (و باکی) نیست. ما همواره سوی پروردگارمان (روی آورنده و) دگرگون شونده ایم.» ﴿50﴾ «مابی گمان امیدواریم که پروردگارمان خطاها ما را بر ما ببوشاند، (چرا) که (در جمع فرعونیان) نخستین ایمان آورندگان بوده ایم.» ﴿51﴾

آیات ۲۳ تا ۵۱ - گزارشی از گفتگوی موسی با فرعون و نیز جریان سحرهای فرعونیان و آیت ربانی موسی است، در اینجا ما هرگز اشاره ای هم از موسی در پاسخ هرزگی فرعون نمی بینیم، که او را پاسخی زننده و همانند دهد، بلکه کلاً در برابر پرسشهای مسخره آمیز و اهانت خیز فرعون با کمال ادب و منطق پاسخهایی ربانی و وحیانی داده است، مثلاً در برابر پرسش فرعون گفت: "رب السموات و

الارض و ما بينهما إن كنتم موقنین" (۲۴) پروردگار آسمانها و زمین و هر چه در میان آنهاست، در صورتی که شما خواستار حقیقت بوده اید - و این خود در جنبه سلبی ضربه ای محکم بر پیکر فرعون است - فرعون در پاسخ اطرافیان و درباریانش می گوید "ألا تستمعون" (۲۵) آیا این سخن رانمی شنوید، موسی در پاسخ بدون توجه به این سخن تمسخر آمیز گامی فراتر می نهد که: این پروردگار جهانیان همان پروردگار شما فرعونیان و پدرانان است (۲۶) اینجا باز فرعون بالحنی سبک به اطرافیانش می گوید: این پیامبری که آن خدا بسوی شما فرستاده به یقین دیوانه است (۲۷) که اینگونه به پریشانی سخن می گوید موسی در پاسخ - باز بدون اینکه تهمت جنون را به فرعون برگشت دهد - سومین گام را در جهت ایجابی نسبت به خدا بر می دارد که: او پروردگار سراسر مشر و مغرب و میان آن دواست البته اگر اندیشه می کرده اید (۲۸) این سخن اشاره به این مطلب است که شما عقلهای خود را در جریان انکار حق بکار نبسته اید.

فرعون بدون هیچ برهانی دیگر حتی به لغت استهزاء، موسی را به زندان تهدید می کند (۲۹) موسی در پاسخ می گوید که اگر هم من دلیلی آشکارگر بر این حقیقت داشته باشم بازهم از زندانیانم؟ (۳۰) اینجا فرعون به ناچار می گوید اگر راست می گویی آنچه را مدعی هستی بمیان آور (۳۱) و موسی بلافاصله عصایش را افکند که ازدهایی بیانگر شد (۳۲) و نیز دستش را در گریبانش برد که بکلی سپید گردید (۳۳) و با این دو نشانه درونی و برونی ربانی فرعون را محکوم ساخت، اینجا فرعون گامی دیگر و فراتر نهاد که این موسی ساحری بسیار دانا است (۳۴).

این گام دوم موسی بود در رسالت الهی، که فرعون آنچنانی را اینچنین کرد، ولی دیری نپائید که این سحر ادعائی هم با عصای اژدر شده موسی ناچیز شد، که آن هنگام و هنگامه بزرگ، عصای اژدها شده موسی سحر ساحران را بکلی بلعید (۴۵).

در آیه (۳۰) «لو» که برای امتناع است از موسی بعنوان پذیرش خیال فرعون است، که اگر بر فرض محال کاری کنم که بیانگر اثبات الوهیت خدای من باشد باز هم از زندانیانم؟ که این خود تاکتیکی است بسیار زیبا در مناظره، که آنچه را طرف می پسندد و می پذیرد مبنا قرار دهیم، تا روی همان مبنای پذیرفته شده جریاناتی دیگر را که نپذیرفته است پذیرا گردد، اینجا می بینیم فرعون تا اندازه ای فروکش کرده و در آیه ۳۱ بجای "لو کنت" "ان کنت" گفته است، که صد موسی را در بوته شک نهاده و نه آنکه آنرا مانند گذشته محال بداند، که با نسبتی مانند جنون صدقش نیز به نظر فرعون محال باشد.

تاکتیک دیگر موسی در برابر ساحران بود که در پاسخ آنان که گفتند "یا موسی اِما اَنْ تُلْقَى و اِما اَنْ نَکونَ اَوَّلَ مَنْ اَلْقَى" (۲۰:۶۵) که او را در آغاز گری این جریان مختار کرده است، ولی موسی فرمود شما آغاز کنید "بَلِّ الْقُوا" (۲۰:۶۶) و این جریان نسبت به برخورد حق با باطل شایسته همین گونه ترتیب است، که مدعی باطل هر چه دارد پیش نهد، تا صاحب حق بلافاصله همه چیزش را نا چیز کند، و اینجا بر همه حاضران و ناظران حق روشن می شود، که اگر موسی آغازگر بود اولاً همان لغت سحر گریبانگیرش بود، و ثانیاً سحرهای عریض و طویل گوناگون ساحران همچنان فرعونیان را مشغول به خود می داشت، ولی اکنون که جریان بعکس انجام شده، برای موسی دو موقعیت متین به بار آورده، نخست اینکه با پیش انداختن کل ساحران برای آنان و کل حاضران و ناظران فرعونی ثابت می کند هر کاری هم کنند کاری از پیش نبرده اند، و در ثانی این ادعا را پس از سحرهای ساحران با افکندن عصایش که ازدهایی بزرگ شد ثابت کرد، که تمام آثار و پیامدهای سحرهایشان را ناگهان بلعیده، و «یأفکون» در آیه (۴۵) که مضارع است خود حکایتی است از گذشته، و این تصویری است بسی زیبا که جریان گذشته را به چهره زمان حال می آورد، که گوئی هم اکنون آن جریان اتفاق افتاده و این نکته در قرآن بسیار است.

اینجا ساحران مصر - که در سحرهای گوناگونشان از بهترین برجستگان بودند - یکجا و یکسره ناخودآگاه - به سجده در افتادند، و در برابر کل حاضران و فرعون و فرعونیان همی فریاد زدند، ما محققاً به پروردگار جهان، پروردگار موسی و هارون، ایمان آوردیم (۴۷) و این گفته بدین جهت است که فرعون بارها خود را پروردگار جهانیان خوانده بود، و اینجا در برابر فرعون اضافه بر انکار ربوبیتش او را از آفریدگان همان پروردگار - که موسی و هارون بسوی او دعوت می کرده اند - خوانده است، اینجا فرعون پس از آنهمه استهزا و گفتگو و نسبت سحر و جنون چه کند، دیگر چه نسبتی می تواند به ساحران بدهد، تنها برای این فرعون وامانده همین مانده که باهمان نخوت فرعونی به این ساحران بگوید: موسی در کار سحر بزرگ شماست، که به شما سحر آموخته، و چرا پیش از آنکه من به شما اجازه دهم به خدای او ایمان آوردید (۴۹) و بالاخره آنان را به دارآویختن تهدید می کند، ولی سخنشان این بود که «هر کاری از دستت برمی آید با ما انجام بده زیرا ما بسوی پروردگار حقیقی مان بازگشت کرده ایم (۵۰) و چون نخستین ایمان آورنده گان در این جمع هستیم امیدواریم که خدا گناهان گذشته ما را ببخشد (۵۱)

و می بینیم که اینجا مراد از «المؤمنین» در این آیه همان گروهی از فرعونیانند که پس از این جریان ایمان آوردند، ولی نخستین ایمان از آن ساحران بود، و مؤمنان اسرائیلی مشمول این ایمان

نیستند، زیرا آنان پیش از ساحران و برخی از فرعونیان ایمان آورده اند، روی این اصل ایمان به رسالت موسوی در میان سه گروه تحقق یافته بود.

اینجا موسای فراری که احدی جز هارون در این جریان با او نبود، با این گامهای استوار بکلی غالب گردید، و فرعونیانی دیگر با ساحران ایمان آوردند، و انقلابی عظیم در کل شهرهای مصر علیه فرعون پدید آمد.

وَ اَوْحَيْنَا اِلٰى مُوسٰى اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِىْ اِنْكُمْ مُّتَّبِعُوْنَ ﴿٥٢﴾ فَاَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِى الْمَدَآئِنِ حَاشِرِیْنَ ﴿٥٣﴾ اِنَّ هٰؤُلَآءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِیْلُوْنَ ﴿٥٤﴾ وَاِنَّهُمْ لَنَا لَغَآظُوْنَ ﴿٥٥﴾ وَاِنَّا لَجَمِیْعٌ حَذِرُوْنَ ﴿٥٦﴾ فَاَخْرَجْنَهُمْ مِّنْ جَنَّتِ وَعِیُّوْنَ ﴿٥٧﴾ وَكُنُوْا وَمَقَامٌ كَرِیْمٌ ﴿٥٨﴾ كَذٰلِكَ وَاَوْرَثْنَهَا بَنِیْ اِسْرَءِیْلَ ﴿٥٩﴾ فَاتَّبَعُوْهُمْ مُّشْرِقِیْنَ ﴿٦٠﴾ فَلَمَّا تَرٰءَا الْجَمْعَانِ قَالَ اَصْحَابُ مُّوسٰى اِنَّا لَمَذْرُكُوْنَ ﴿٦١﴾ قَالَ كَلَّا اِنَّ مَعِیْ رَبِّیْ سَیْهِدِیْنِ ﴿٦٢﴾ فَاَوْحَيْنَا اِلٰى مُّوسٰى اَنْ اَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَاَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرٍّ كَالطُّوْدِ الْعَظِیْمِ ﴿٦٣﴾ وَاَزْلَفْنَا ثُمَّ الْاٰخِرِیْنَ ﴿٦٤﴾ وَاَنْجَيْنَا مُّوسٰى وَ مَن مَّعَهُۥ اَجْمَعِیْنَ ﴿٦٥﴾ ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْاٰخِرِیْنَ ﴿٦٦﴾ اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیَةً وَّمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ﴿٦٧﴾ وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِیْزُ الرَّحِیْمُ ﴿٦٨﴾

و سوی موسی وحی کردیم که: «بندگان مرا شبانه حرکت ده، زیرا همواره شما مورد پی گیرید.» ﴿٥٢﴾ پس فرعون مأمورانی برای جمع آوری (کسانی) به تمامی شهرها (ای مصر) فرستاد ﴿٥٣﴾ (فرعون و فرعونیان گفتند:) «این گروهی - بی گمان و بی امان - اند کند.» ﴿٥٤﴾ «و به راستی آنان ما را بسی خشم آورنده اند.» ﴿٥٥﴾ «و محققاً ما نیرویی مهم به هم پیوسته، وابسته‌ی با پروا ایم، (که به حال آماده باش درآمده ایم) ﴿٥٦﴾ پس آنان را از باغستان‌های سردر هم و چشمه سارانی بیرون راندیم ﴿٥٧﴾ و (نیز از) گنجینه‌ها و جایگاه‌هایی پر کرامت [: از ناز و نعمت. ﴿٥٨﴾] (اراده‌ی ما) چنین بود، و آن (نعمت)‌ها را به فرزندان اسرائیل میراث دادیم ﴿٥٩﴾ پس (فرعونیان) در حال برآمدن آفتاب، آنان را تعقیب کردند ﴿٦٠﴾ پس چون دو گروه، همدیگر را دیدند، همراهان موسی گفتند: «بی گمان ما (ناگزیر و ناگزیر) مورد دستیابی حتمی هستیم.» ﴿٦١﴾ گفت: «هرگز چنان نیست؛ همواره پروردگارم با من است، و به زودی مرا (معجزه آسا) راهنمایی خواهد کرد.» ﴿٦٢﴾ پس سوی موسی وحی کردیم که: «با عصای خود بر (این) دریا بزن.» پس دریا از هم شکافت. پس هر پاره‌ای همچون کوهی سترگ بود ﴿٦٣﴾ و دیگران [: فرعونیان] را بدانجا (با

صف آراییشان به غر) نزدیک گردانیدیم ﴿64﴾ و موسی را با همه‌ی کسانی که همراهش بودند نجات دادیم ﴿65﴾ سپس دیگران را غر کردیم ﴿66﴾ بی شک در این (واقعه‌ی عبرت انگیز) همانا نشانه‌ی (ربانی) بزرگی است. حال آنکه بیشترشان دارای ایمان نبوده اند ﴿67﴾ و بی گمان پروردگار تو، همواره او همان کانون عزت (و) رحمت است ﴿68﴾

آیات ۵۲ تا ۶۸ - جریان فرار شبانه موسی و مؤمنان و تعقیب آنان توسط فرعون و فرعونیان است، که سرانجام به نجات مؤمنان و غر شدن فرعونیان منجر شد، که اینجا بگونه‌ی ای بس لطیف و صریح یاد شده، در جای جای قرآن نیز با چهره‌های گوناگون و هماهنگ تبیین گردیده است.

در آیه (۵۲) مراد از «عبادی» - همان گونه که گذشت - هر سه گروه مؤمنان می باشند، و نه فقط بنی اسرائیل، و اینجا موسی مأموریت یافت که هر سه گروه را شبانه از شر فرعون رهایی دهد.

در آیه (۶۷) اکثریت در «اکثرهم» بمعنای بیشتر فرعونیان است، که اقلیت باقیمانده همان ساحران و پیروانشان بوده اند، که در جریان دیدن معجزه موسی ایمان آوردند، و درست است که مرجع نزدیکتر برای "هُم الْآخِرِينَ" است، یعنی همان فرعونیان غر شده، ولی این غر شدگان کلاً بی ایمان بوده اند، و نه بیشترشان، و کسانی هم که از فرعونیان در این جریان به موسی ایمان آوردند برحسب آیه ۵۲ و آیاتی دیگر همراه موسی بودند، و نه همراه فرعونیان، و این خود ترجیحی است نسبت به قرینه معنوی بر قرینه لفظی.

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ﴿69﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿70﴾

و بر آنان گزارش مهم ابراهیم را برخوان ﴿69﴾ چون به پدر (تربیتی)ش و قومش گفت: «چه (چیزی را) می پرستید؟» ﴿70﴾

آیه ۷۰ - «آیه» اینجا و جاهایی دیگر بمعنای پدر پرورشی ابراهیم است، که شاید عموی او یا دیگری بوده، و نه پدر صلبیش، چنانکه بارها تکرار شده و خواهد آمد.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظِلُّ لَهَا عَڪْفِينَ ﴿71﴾ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُم إِذْ تَدْعُونَ ﴿72﴾ أَوْ يَنْفَعُونَكُم أَوْ يَضُرُّونَ ﴿73﴾ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿74﴾ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿75﴾ أَنْتُمْ وِءَابَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ﴿76﴾ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿77﴾

گفتند: «بتانی را می پرستیم. پس همواره بر درگاه آنان همچنان باشند و خاضعیم.» ﴿71﴾ گفت: «آیا وقتی از آنها درخواستی می کنید، از شما می شنوند؟» ﴿72﴾ «یا شما را سود یا زیانی می رسانند؟» ﴿73﴾ گفتند: «(نه!) بلکه پدران خود را یافتیم که چنان می کردند.» ﴿74﴾ گفت:

«آیا پس آنچه را می پرستیده اید نگرستید؟» ﴿75﴾ «شما و پدران پیشترین شما؟» ﴿76﴾ «پس

بی گمان همه‌ی آنان - جز پروردگار جهانیان - دشمن من اند.» ﴿77﴾

آیه ۷۷ - "فانهم عدوئی" بمعنای دشمنی تمامی بت پرستان، بتان، طاغوتان و کل معبودان غیر خدائید، که در جمع همگان دشمنان ابراهیم و کل مکلفان از نظر فطری، عقلی و علمی می باشند. اینجا باید پرسید که درست است مشرکان و طاغوتها هر دو دشمنان خدائید، ولی معبودانی دیگر مانند برخی از فرشتگان و پیامبران - که دوستان برازنده خدائید - چگونه اینجا در سلک دشمنان خدا آمده اند؟ پاسخ این است که درست است که این بزرگواران موحدان حقیقی و دوستان خدائید، ولی پرستش ایشان نیز دشمنی با رب العالمین است، که «عدو» نسبت به اینها تنها شامل همین بُعد می باشد و یا اینکه اینان از معبودان این مشرکان نبوده اند.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿78﴾

«آن کس که مرا آفرید، پس هو راهنمایی ام می کند؛» ﴿78﴾

آیه ۷۸ - "فهو یهدین" هدایت ابراهیمی را بر آفرینشش تفریع کرده، که اصولا آفرینش مکلفان با هدایت ربانی شان تواماند، که از نظر فطری، عقلی، نشانه های آفرینش و وحیانی اینان را رهنمون است.

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿79﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿80﴾ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿81﴾

«و کسی (که) او به من خوردنی و آشامیدنی می دهد،» ﴿79﴾ «و چون بیمار شوم پس او درمانم می کند،» ﴿80﴾ «و آن کس که مرا می میراند سپس زنده ام می گرداند.» ﴿81﴾

آیه ۸۱ - «يُحْيِين» نسبت به ابراهیم - که از "مَنْ شَاءَ اللَّهُ" است - بمعنای زنده شدن از صعقه و بیهوشی مطلق نیست، بلکه بمعنای انتقال از زندگی برزخی به زندگی والاطر در رستاخیز است، چنانکه در آیات مربوطه اش به تفضیل گذشت.

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿82﴾

«و کسی که امید دارم روز بروز طاعت، خطایم را بر من ببوشاند.» ﴿82﴾

آیه ۸۲ - «خطیئتی» که مفرد است تنها یک خطاست، و آیا این خطا، خطای استغفار برای آزرست، که حضرتش نادانسته به گمان اینکه او در راه هدایت است برایش استغفار کرد، یا خطائی دیگر است؟ پاسخ این است که نخست اگر خطای اول مقصود باشد، پس چرا بعد از چند آیه برای او استغفار کرده، وانگهی این استغفار از روی قصور بوده و نه تقصیر، روی این اصل خطا و گناهی نبوده است،

بنابراین این خطا جریانی دیگر است، و چنانکه در آیه (۸۳) آمده این سخن پیش از رسالتش بوده است، وانگهی گناه در لغت عربی عصیان غوایت، زلت، ضلالت و مانند اینهاست، ولی خطا اعم است از اینها که در جمع گناهند، و یا پوششی است بر قصورها که هرگز گناه نیستند، و برتر از آن مقام برتر و پاداشی بیشتر است، که مورد درخواست حضرتش از حضرت حق I بوده است، مانند «ذنب» که دو بُعد متقابل دارد، که برترین ثواب و پست ترین گناه است، و نیز «غفران» که بمعنای پوشش و دارای ابعادی متقابل است، که نه ذنب و نه غفران در اختصاص گناه نیستند.

و اینجا جای تواضعی اینچنین است که کلا خود را منهای وحی، در خطا و قصور می داند، حتی با وحی در نا رسائیهای امکانی و فقر محض است که غفرانش ترفیع مقامات ابراهیمی است بروز جزاء. و نیز خطایی که احياناً پیش از رسالت انجام داده همچون خطای آدم است، و در جمع این خطا هرگز گناهی در زمان نبوت تا چه رسد در ولایت عزمش نبوده است.

و چرا کلا "یوم الدین" است، با آنکه زندگی برزخی - و پیش از آن زندگی دنیا - نیز زمینه هائی برای بخشش خطاست؟ پاسخ این است که اگر خطایی در دنیا انجام شود، چنانچه بخشوده هم گردد، باز هم امکان تکرارش پیش از مرگ وجود دارد، برزخ نیز چندان جای بخشش گناهان نیست، و این تنها روز رستاخیز است که امکان بخشش خطا در آن وجود دارد، و پس از آن بر خلاف دنیا گناهی نخواهد بود، و نیز "یوم الدین" هر دوی یوم برزخ و قیامت را در بر دارد، که با درجاتشان "یوم الدین" اند.

درست است که گنهکار موظف است در همین عالم تکلیف توبه کند، ولی اکتفای به این توبه - چنانکه اشاره شد - کافی نیست، بلکه توبه و پذیرش آن به روز رستاخیز دارای مصالحی چند است، که پس از توبه دنیوی تحقق پذیر می باشد، و اصولاً چون بخشش گناهان به روز رستاخیز مورد نیازی بیشتر و آخرین مرحله می باشد، اینجا اضافه بر آنچه گذشت "یوم الدین" آمده است.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ ﴿٨٣﴾

«پروردگارم! به من حاکمیت و حکمتی (و حیانی) عطا کن، و مرا به صالحان ویژه [معصومان] ملحق گردان؛» ﴿٨٣﴾

آیه ۸۳ - اینجا "هب لی حکماً" درخواست حکمی و حیانی و رسالت است، و این خود دلیلی روشن است بر اینکه کل جریانات پیش از حالت و حیانی و رسالتش بوده است.

وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدِّقٍ فِي الْآخِرِينَ ﴿٨٤﴾

«و برای من در (میان آیندگان) آخرین زبان [آوازه ای] راستواره قرار ده؛» ﴿٨٤﴾

آیه ۸۴ - اینجا ابراهیم - نسبت به آخرین رسالتها و عصمتها که همان رسالت محمدیه (صلی الله علیه وآله) می باشد - تقاضای لسان صد کرده، گرچه این لسان صد و گفتار و کردار راست در کل پیامبران ابرهیمی از نسل حضرتش در رسول آخرین تحقق داشته، و نیز مؤمنان صادّ الایمان در پی آن بزرگواران همچنان دارای لسان صد بوده اند، چنانکه در آیه (۱۹:۲۵) گذشت، که خدا برای اینان لسان صد شایسته قرار داد، ولی در آیه مورد بحث این لسان صد را به سود رسالت ابرهیمی برای رسالت پایانی در خواست می کند، زیرا آخرین و بزرگترین رسالت است، چون در میان رسالتهای پیش از اسلام رسالت توحیدی ابرهیمی سلیم ترین رسالتهاست، زیرا رسالت موسوی و عیسوی مورد دستبردهای شرک آمیز قرار گرفته اند، وانگهی اینجا مقصود لسان صد آخرین است، که بالاترین پیام وحیانی می باشد، و بدین جهت آنرا برای رسالت آخرین در خواست کرد، و چرا آخرین را به معنی رسالت پایانی دانسته ایم، زیرا رسالت ابرهیمیان دارای سه بُعد است، ابراهیم که نخستین است، حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) که آخرین است، و میانگین این دو رسالتهای میانه می باشد، روی این اصل آخرین غیر از این دو رسالت است که در اختصاص آخرین پیامبر الهی است.

و چرا آخرین به لفظ جمع آمده است با آنکه رسول پایانی یکی است؟ زیرا مقصود تمامی اهل بیت رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) است، که نقطه نخستینش خود حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) بوده، و سپس سیزده معصوم دیگر که به دنباله این رسالت بزرگ حامل همان مقامات رسالتی به استثنای وحی می باشند، روی این اصل بهترین لسان صد رسالت ابرهیمی در همین چهارده بزرگوار منعکس است.

وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿۸۵﴾

«و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان» ﴿۸۵﴾

آیه ۸۵ - اینجا ابراهیم در میان درخواستهایش همی خواهد که خدا او را از وارثان بهشت قرار دهد، ولی این بهشت از چه کسی به ابراهیم و ابرهیمیان به ارث واگذار می شود؟ پاسخ این است که خدا برای کل مکلفان جهان جایگاههایی در بهشت مقرر داشته که شایستگان افزون بر جایگاههای خودشان جایگاههای ناشایستگان را نیز به ارث می برند، چنانکه در آیه (۷:۴۳) برای کل بهشتیان این نداداده شده که این بهشت را به پاداش اعمال شایسته به ارث برده اید، در حالیکه جایگاههای ویژه این بهشتیان میراثی از دیگران برای این بزرگواران نیست، بلکه مربوط به خودشان است، ولی اضافه بر آن جایگاههای ناشایستگان را نیز دارند "ولدینا مزید" (۵۰:۳۵) نیز بیانگر افزونیهائی است در بهشت، که بیش از استحقاق بهشتیان به آنان داده می شود، ولی در جهنم وراثتی وجود ندارد، زیرا نخست جهنم

دارای اصلاتی برای همگان نیست، وانگهی وراثت جهنم که زیادت‌تر بودن عذاب است خود برخلاف فضیلت و عدالت است، و چنانکه بارها گفته ایم عذاب جهنمیان کمتر از استحقاقشان است.

وَاغْفِرْ لِي يَا اَبِي اِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٨٦﴾

«و پدرم را ببخشای که او بی گمان از گمراهان بوده است.» ﴿٨٦﴾

آیه ۸۶ - اینجا ابراهیم برحسب وعده ای که به آزر داده بود - چنانکه در آیه (۹:۱۱۴) آمده - برای او به استغفار می کند، که او در گذشته از گمراهان بوده است، روی این اصل که ابراهیم از سخن آزر پس از تهدید به سنگباران کردنش گفت "واهجرنی ملیا" (۱۹:۴۶) - مدت زمانی از من دور شو - این دور باش را پس از آن تهدید بدین معنی گرفت که آزر این فرصت را بمنظور تفکر به دعوی ابراهیم داده است، و روی همین جهت هم بلافاصله به او وعده داد که برایت استغفار خواهم کرد، ولی پس از آنکه آزر به حالت شرک مُرد، و ابراهیم این جریان را دانست و آگاه شد که این دور باش هرگز بمنظور تفکر نبوده، برحسب آیه (۹:۱۱۴) از وی تبری جُست، و دیگر هرگز برای او استغفار نکرد، چنانکه در آیات سوره مریم به تفصیل بیان شده، و مختصراً "و ربنا اغفر لی ولوالدی" در آیه (۱۴:۴۱) تنها برای پدر و مادر اصلی اش استغفار کرد، و نه برای دیگری که اینجا «والدی» است، و آنجا «أبیه» و اگر مراد از آن «والد» همان «اب» باشد "تبرء منه" دروغ خواهد بود!

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿٨٧﴾

«و روزی که (مکلفان) برانگیخته می شوند خوارم مکن.» ﴿٨٧﴾

آیه ۸۷ - در این آیه مانند آیه ۸۲ تقاضای سلبی حضرتش که مرا به روز رستاخیز خوارمگردان، در دنباله همان جریان بوده است، که به تفصیل گذشت، وگرنه مقام عصمت ابراهیمی هرگز شایسته خواری و بی مقداری در رستاخیز نیست.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾ اِلَّا مَنْ اَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾

روزی که هیچ مال و فرزندان سودی نمی دهند ﴿٨٨﴾ مگر کسی که با دلی پاک سوی خدا آمد ﴿٨٩﴾

آیه ۸۹ - "قلب سلیم" که دلی سالم است - و نه تنها فطرت، عقل و علمی سالم - بدین جهت است که سلامت این سه تضمینی برای سلامت کلی - که زیر بنای روح است - نیست، زیرا ممکن است که اینها دارای سلامتی باشند، ولی نه آنگونه که بازده سلامتی قلب را نیز داشته باشند، چه از نظر عقیده و چه از نظر عمل، ولی سلامتی قلب بیانگر سلامتی این سه، و نیز سلامتی اعمال است، که در اینصورت اگر هم احیاناً گناهای از صاحب این قلب سرزده باشد، آمرزیده خواهد شد، و از جمله شواهد این

جریان این آیه است که "الذین یظنون أنهم ملاقوا ربهم و أنهم الیه راجعون" (۲:۴۶) که این گمان، گمان قلب است، زیرا "و انها لکبیرة الا علی الخاشعین" خشوع ویژه قلب است، و قلب خاشع همان قلب سالم می باشد.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۹۰﴾ وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿۹۱﴾

و (آن روز) بهشت برای پرهیزگاران زینت یافته نزدیک شد ﴿۹۰﴾ و جهنم برای فاسد نظران نادان بسی نمودار گشت ﴿۹۱﴾

آیات ۹۰ و ۹۱ - اینجا پس از حساب، بهشت را برای بهشتیان نزدیک شده، و جهنم را برای جهنمیان آشکار شده خوانده، و تفاوت این دو از این روست که بهشت آخرین پیش از برزخ و قیامت آفریده شده، زیرا افزون بر پاداش اعمالشان است، گرچه با ورودشان نعمتهای بهشتی افزونتر می گردد، که باز تاب و پیامد اعمال آنان است، ولی جهنم پیش از این هرگز فعلیتی نداشته، بلکه این خود همان اعمال جهنمیان است که آنجا بروز می کند، و آتش اعمالشان در دنیا چندان نمودار نیست، و در برزخ هم بگونه ای میانگین نمودار است، ولی در رستاخیز کلاً آشکار می شود، چنانکه آیاتی از قبیل "إذا الجحیم سُعِّرَتْ" (۸۱:۱۰) هنگامیکه جهنم آتش گیرد، در نتیجه جهنم پیش از این آتشی نداشته، و نیز "انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم" (۲۱:۹۸) گروهی از جهنمیان را گیرانه آن دانسته، که ریشه های اصلی گمراهی بوده اند، و دیگران به آتش خودشان و نیز آتش اینان می سوزند، این آیات و همانندشان دلیل بر این حقیقت است که جهنم پیش از ورود جهنمیان اصالتی ندارد.

صداها و سیماهای جهنمیان دارای ابعاد زیرین است: نخست بُعد پنهانی اش در عالم تکلیف، سپس بروز برزخی اش هم از نظر اصل صداها و سیماها، و هم بروز ملکوت برزخی اش که خود میاگین عذاب است، در پایان به هنگام رستاخیز در محشر هنگامه بروز تمامی این صداها و سیماها است، سپس پیش از ورود جهنمیان به جهنم ملکوت این اعمال به جهنم ارسال می گردد که "اذا رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظاً و زفیراً" (۲۵:۱۲) این زبانه آتش خود جهنم نیست، بلکه همان بروز ملکوت اعمال جهنمیان است.

وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿۹۲﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُم أَوْ يَنْصُرُونَ ﴿۹۳﴾ فَكُذِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿۹۴﴾ وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿۹۵﴾ قَالُوا وَ هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿۹۶﴾ تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۹۷﴾ إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۹۸﴾

و به آنان گفته شد: «آنچه می پرستیده اید کجایند،» ﴿92﴾ «جز خدا؟ آیا یاریتان می کنند، یا (از شما) یاری می خواهند؟» ﴿93﴾ پس آنان و (همه‌ی) گمراهان در آن آتش شعلهور به رو افکنده شدند ﴿94﴾ و (نیز) همه‌ی سپاهیان ابلیس ﴿95﴾ حال آنکه آنان در آتش شعلهور با یکدیگر نزاع می کنند، گفتند ﴿96﴾ «سوگند به خدا که ما همواره در ژرفای گمراهی آشکارگری بوده ایم.» ﴿97﴾ «چون شماها را با پروردگار جهانیان برابر می انگاشتیم.» ﴿98﴾

آیات ۹۷ و ۹۸ - جهنمیان به گمراهی آشکارگیشان اعتراف دارند، که سببش را برابر دانستن بتها با خدای منان می دانند، که در برابر خدا آنان را می پرستیدند، و این تسویه و برابری چه در بُعد پرستش و یا احترام یکسان بین خدا و غیر خدا هرگز جایز نیست.

و نیز برابری میان مؤمنان در احترام نیز مشمول همین جریان است، که شما چون دست معصومان را برای احترامشان می بوسید دیگر بوسیدن دست دیگران جائی ندارد، و کلا در تمامی احترامات - لفظی، معنوی و عملی - بایستی درجاتی منظور گردد. مثلاً آیه "ان اکرمکم عند الله اتقاکم" (۴۹:۱۳) که کرامت بیشتر را نزد خدا ویژه کسانی قرار داده که تقوای بیشتری دارند، بر مبنای این آیه و آیات و روایاتی چند که مورد تأیید همین آیه است، بوسیدن دست غیر معصوم بعنوان احترام حرام است، آری بعنوان محبت دست پدر و مادر، همسر و فرزند را بوسیدن جایز است.

نسبت به معصومان نیز حالاتی مانند رکوع و سجود و طواف و سایر عباداتی که ویژه خداست در کل حرام می باشد، چه بعنوان عبودیت - که معلوم است - و چه بعنوان احترام و محبت، زیرا مثلاً رکوع و سجود - که نهایت خضوع ظاهری است - همچون نهایت خشوع باطنی در انحصار خداست، و اضافه بر حرمت برابر قرار دادن نابرابران، نسبت به مانند رکوع، سجود و طواف، نصوصی از قرآن و سنت گواه است، که از جمله آیه ۱۸ سوره جن می باشد.

در پاسخ اینکه آیه مورد بحث نقل سخنی از جهنمیان است و سخن آنان هرگز میزان حکم شرعی نیست، باید گفت: این سخن از جهنمیان همان سخنی ربانی است، که آنجا بدان اعتراف دارند، وانگهی هر سخنی را قرآن نقل کند و آنرا نقض ننماید طبعاً مورد قبول قرآن است، مانند اینکه در آیه (۱۴:۲۲) سخنانی از شیطان به روز رستاخیز نقل شده، که در جای جای قرآن مورد تصدیق است.

و بالاخره کلاً برابر قرار دادن نابرابران در هر جهتی از جهات اعم از کتبی، لفظی، عملی و... حرام است.

وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿99﴾

«و جز مجرمان ما را گمراه نکردند.» ﴿99﴾

آیه ۹۹ - مجرم در اصل بمعنای کننده میوه کال است، که موجب تباه شدن آن می شود، و کسانی هم که فطرت، عقل، علم، فکر، کار و... خود را در غیر موارد شایسته و بی جا مصرف و تلف کنند، همگان مجرمند، چه مجرم درونی و چه مجرم برونی، چه فردی و چه اجتماعی، گرچه جرم هم دارای مراحل است.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ ﴿۱۰۰﴾ وَلَا صَدِيقَ حَمِيمٍ ﴿۱۰۱﴾ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۲﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۳﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۰۴﴾ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحِ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۰۵﴾

«پس هیچ گونه شفاعتگرانی نداریم،» ﴿۱۰۰﴾ «و نه دوستی خون گرم.» ﴿۱۰۱﴾ «پس کاش (بر فرض محال) بازگشتی برای ما بود تا بی گمان از مؤمنان باشیم؟!» ﴿۱۰۲﴾ همانا در این (سرگذشت) همواره نشانه ای است، و بیشترشان (از) مؤمنان نبوده اند (که یا کافر بودند، و یا قاصر که نه مؤمن و نه کافر بودند) ﴿۱۰۳﴾ و به راستی، پروردگار تو همواره همان کانون عزت (و) رحمت گر بر ویژگیان است ﴿۱۰۴﴾ گروه نوح پیامبران را تکذیب کردند ﴿۱۰۵﴾

آیه ۱۰۵ - این آیه قوم نوح را تکذیب کنندگان کل پیامبران خوانده، زیرا «المرسلین» جمع محلی به لام و دلیل بر جمع پیامبران الهی است، و اینجا جای این پرسش است که آنچه از قوم نوح در قرآن می بینیم این است که اینان همان نوح را تکذیب کرده اند، زیرا پیامبرشان هم همان نوح بوده است، پس چگونه تکذیب نوح بعنوان تکذیب کل پیامبران نامیده شده؟ پاسخ این است که اگر هم تکذیبشان در اختصاص نوح بوده، چون مربوط به رسالت ربانی است - آنها در نخستین ولایت عزم - این خود تکذیب کل رسالتهاست، در ثانی خود حضرتش که تنها رسالتش ۹۵۰ سال بوده است، نخست ولایت عزمش - بویژه آنکه برای نخستین بار رسالتی مستقل و جهانی آورده است - خود مقتضی است که در سراسر جهان تکلیف تا زمان ابراهیم (علیه السلام) پیامبرانی که پیام رسانان وحیانی او باشند وجود داشته باشند، چنانکه در آیاتی گونه گون - افزون بر رسالت پنج پیامبر اولوالعزم که رسالتشان محوری بوده است - تصریحات و اشاراتی نیز نسبت به سایر پیامبران در این میان وجود دارد، و زمان رسالت نوح - که افزون بر ۹۵۰ سال زندگی اش تا ابراهیم خلیل الرحمان ادامه داشته - نیاز بیشتری به پیامبران دیگری دارد، که در سراسر جهان تکلیف بلندگو و بیانگر رسالت نوح (علیه السلام) باشند و اینجا «المرسلین» هم همان رسولانند.

و بالاخره از آغاز رسالت آدم تا رسالت آغازین نوح نیز پیامبرانی مانند ادریس وجود داشته اند، که گروهی از همین قوم نوح آنان را تکذیب می کرده اند، و این مثلث رسالتی مورد تکذیب گروه نوح بوده اند.

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾

چون برادرشان نوح به آنان گفت: «آیا پروا نمی دارید؟» ﴿١٠٦﴾

آیه ۱۰۶ - اخوت و برادری نوح نسبت به این مشرکان، تنها در بُعد انسان بودن و همشهری بودنشان، و بالاخره فرزند حضرت آدم (علیه السلام) بودنشان بوده است، و معلوم است، که اینجا اخوت ایمانی یا نسبی یا شغلی یا علمی و مانند آن مراد نیست، و اینکه نوح بعنوان برادر این نابکاران معرفی شده از همین لحاظ است، که هر انسانی با انسان دیگر - بویژه اگر همشهری باشد - بایستی حالت اخوت داشته باشد، و دعوت نوح هم دعوتی استبدادی و قهار نبوده، بلکه با برادری و برابری و محبت بوده است، چنانکه ادب کل رسولان الهی چنان بوده، و شرع مداران و سایر داعیان الی الله هم باید از این سنت برادرانه در دعوتشان پیروی کنند.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ﴿١٠٨﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٩﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ﴿١١٠﴾ قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَ اتَّبَعَكَ الْارْذَلُونَ ﴿١١١﴾

«من برای شما همواره فرستاده ای در خور اعتمادم.» ﴿١٠٧﴾ «پس از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید.» ﴿١٠٨﴾ «و من از شما هیچ مزدی نمی خواهم، و اجر من جز بر (عهده‌ی) پروردگار جهانیان نیست.» ﴿١٠٩﴾ «پس، از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید.» ﴿١١٠﴾ گفتند: «آیا برایت (به خدا) ایمان بیاوریم، حال آنکه پست ترین فرومایگان از تو پیروی کرده اند؟» ﴿١١١﴾

آیه ۱۱۱ - یکی از بهانه های کفار در تاریخ رسالتها - که طبعاً زرمندان و زورمندان بوده اند - این بوده است که اگر رسالت ربانی تو درست است، پس چرا رذلترین مردم - که نه نیرو دارند و نه مال و نه هیچ موقعیت فردی و اجتماعی - از تو پیروی کرده اند، بنا بر این بعکس آنچه تو ادعا می کنی، رسالتت نیز رذلترین است، که رذلترها از تو پیروی کرده اند، و اگر این اراذل را از خود دور کنی، زمینه ایمان ما به تو فراهم خواهد شد.

اینجا از جمله پاسخهای نوح - چنانکه در آیات (۱۱۲ تا ۱۱۵) آمده - این است که نخست من به آنچه اینان می کرده اند، آگاهی ندارم، و بطریق اولی شما هم آگاهی ندارید، نه از فضیلتشان و نه از رذیلتشان، زیرا نداشتن مال و مقام دینوی خود رذیلت نیست، چنانکه داشتن آنها هم فضیلت نیست،

بلکه هر دو در احوال و اعمال انسانهاست، و نه زیبایی های ظاهری آنها، و اگر شعورتان را بکار بندید حساب آنان نیز با خداست، و نه بامن و شما، و بالاخره اکنون که اینان ایمان شایسته به رسالت ربانی آورده اند، من که رسول ربانی می باشم با چه عذری آنها را از خود دور کنم، اینان در بُعد این ایمان در پناه خدایند، که در پرتو رسالت ربانی هم جهان مستضعفان را آباد کنند، و هم حقو از دست رفته آنان را در این جهان از شما ستمکاران باز گیرند، ولی شما که بر نیروی مال و سایر قدرتها تکیه و تسلط دارید، هرگز زیربار رسالتهای عادلانه ربانی نخواهید رفت، پس چگونه وبا چه منطقی من این پناهندگان را از خود طرد کنم، تا وعده پوچ و خیالی شما ستمکاران را در پذیرش این رسالت تحقق دهم.

و این سخنان تو خالی از کل تکذیب کنندگان رسالتها در طول تاریخ بر همین معنا و مبنای ناشایسته تکرار می شده، و پاسخ پیامبران الهی هم یکسان بوده است.

قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٢﴾ إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿١١٣﴾ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾ إِنَّا إِنَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٥﴾ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَنُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ﴿١١٦﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَوْمِي كَذَّبُونِ ﴿١١٧﴾ فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ ﴿١١٩﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ ﴿١٢٠﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٢﴾ كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٢٥﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا أَسْلَمْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢٧﴾ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٢٨﴾ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿١٢٩﴾

(نوح) گفت: «و من چه می دانم به آن آنچه می کرده اند؟» ﴿١١٢﴾ «اگر باریک بینی کنید، حسابشان جز بر پروردگارم نیست.» ﴿١١٣﴾ «و من هرگز طردکننده ی مؤمنان نیستم.» ﴿١١٤﴾ «من جز هشداردهنده ی آشکارگری (بیش) نیستم.» ﴿١١٥﴾ گفتند: «ای نوح! همانا اگر (به دعوت) پایان ندهی بی گمان و بی چون از سنگسار شدگان خواهی بود.» ﴿١١٦﴾ گفت: «پروردگارم! قوم من همواره مرا تکذیب کردند.» ﴿١١٧﴾ «پس میان من و آنان راهکاری [؛ چاره ای] بگشای، و من و

هر آن کس از مؤمنان را که با من اند نجات بخش.» ﴿118﴾ پس او و هر که را در آن کشتی آکنده با او بودند، رهانیدیم ﴿119﴾ سپس باقی ماندگان را غر کردیم ﴿120﴾ همانا در این (ماجرا) همواره نشانه‌ی بزرگی است، و بیشترشان ایمان آورنده نبوده اند ﴿121﴾ و بی گمان پروردگارت به راستی (هم) او کانون عزت (و) رحمت گر بر ویژگیان است ﴿122﴾ عادیان، پیامبران را تکذیب کردند ﴿123﴾ چون برادرشان هود برایشان گفت: «آیا پروا نمی دارید؟» ﴿124﴾ «من به راستی برایتان فرستاده‌ای امینم.» ﴿125﴾ «پس از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید.» ﴿126﴾

«و بر این (رسالت) هیچ اجری از شما نمی خواهم. اجر من جز بر (عهده‌ی) پروردگار جهانیان نیست.» ﴿127﴾ «آیا بر هر تپه‌ای زیبا و رعنا نشانه‌ای (برای قدرت و رفاهیت) می سازید، که (بر این سازمان و در آن) دست به بیهوده کاری و بازی بزنید؟» ﴿128﴾ «و سازمان‌هایی استوار بر می گیرید شاید (بیشتر) بمانید؟» ﴿129﴾

آیات (۱۲۳) تا (۱۴۰) گزارشی از جریان قوم عاد است، که در برابر پیامبران الهی - چنانکه ماندنش نسبت به قوم نوح گذشت - و بویژه هود چه کرده اند، کلمه «عاد» در بیستوپنج جای قرآن یاد شده، و در این میان تنها در آیه پنجاهم سوره نجم "عاد الاولى" آمده، و این خود اشاره‌ای به عاد دومین دارد، ولی جریان عاد در کل آیات - و اینکه اینان ظالمترین و طغیانگرترین نام یافته اند - گواه بر این است که تمامی این آیات درباره عاد نخستین است، که عاد دومین درحاشیه آنان و مشمول کلیاتی دیگر درباره کل کافران می باشند.

آیه ۱۲۹ - «تخلدون» آمده، و اینکه ما مکرر می گوئیم خلود در لغت قرآن ابدیت نیست، تا چه رسد به بی نهایت بودن - چه از نظر لغت عربی و چه از نظر استعمالات قرآنی - بهمین معناست، مثلاً در این آیه این مشرکان هوس باز که ساختمانها و کاخهای بلندی می ساخته اند، تا از گزند این و آن دور باشند، آیا هرگز چنان خیال می کرده اند که بلندای ساختمانها آنها را کلاً از گزندی مرگبار دور کند؟! هرگز! بلکه چنین و چنان می کردند، به امید آنکه بیشتر زندگی کنند، بنابراین خلود بمعنای ماندنی چه کم یا زیاد و یا تا آخر عمر است.

وَ إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿130﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ﴿131﴾ وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿132﴾ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَمَ وَ بَنِينَ ﴿133﴾ وَ جَنَّتْ وَ عِيُونَ ﴿134﴾ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿135﴾ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ ﴿136﴾ إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقٌ

الْأَوَّلِينَ ﴿١٣٧﴾ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿١٣٨﴾ فَاهْلَكْنَهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً ﴿١٣٩﴾ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

«و هنگامی که حملهور می شوید در حال زورگویی حملهور می شوید؟» ﴿١٣٧﴾ «پس، از خدا پروا بدارید و فرمانم ببرید.» ﴿١٣٨﴾ «و از کسی که شما را به آنچه می دانید مدد کرد پروا بدارید.» ﴿١٣٩﴾

«(کسی را که) با دام ها و پسران، شما را مدد و گشایش داد،» ﴿١٣٣﴾ «و باغستان هایی سردرهم و چشمه سارانی (به شما داد).» ﴿١٣٤﴾ «من همواره از عذاب روزی بزرگ بر شما می ترسم.» ﴿١٣٥﴾ گفتند: «خواه اندرز(مان) دهی، خواه از اندرزدهندگان نباشی، بر ایمان یکسان است.» ﴿١٣٦﴾ «این جز شیوه و اخلا پیشینیان نیست.» ﴿١٣٧﴾ «و ما عذاب شونده نیستیم.» ﴿١٣٨﴾ پس همواره تکذیبش کردند. پس هلاکشان کردیم. همانا در این (جریان) بی گمان نشانه‌ی بزرگی است، و بیشترشان ایمان آورنده نبوده اند ﴿١٣٩﴾

آیه ۱۳۹ - این کفار دو دسته شده اند، اکثرشان بر حسب نص این آیه هرگز ایمان نیاوردند، ولی اقلشان ایمان آوردند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾ كَذَبْتَ ثُمَّودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرَ رَبِّكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٤٥﴾ أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَهُنَا ءَامِنِينَ ﴿١٤٦﴾ فِي جَنَّتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٤٧﴾ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿١٤٨﴾ وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ ﴿١٤٩﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٥١﴾ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿١٥٢﴾ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٥٣﴾ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بَآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٥٤﴾ قَالَ هَذِهِ نَاقَةُ لَهَا شَرِبٌ وَلَكُمْ شَرِبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾

و به راستی، پروردگارت همواره (همان) کانون عزت (و) رحمت گر بر ویژگیان است ﴿١٤٠﴾ نمودیان، پیامبران را تکذیب کردند ﴿١٤١﴾ چون برادرشان صالح به آنان گفت: «آیا پروا نمی دارید؟» ﴿١٤٢﴾ «من همواره برای شما فرستاده ای امینم.» ﴿١٤٣﴾ «پس از خدا پروا بدارید و فرمانم ببرید.» ﴿١٤٤﴾ «و (من) بر این (رسالت) هیچ اجری از شما نمی خواهم. اجر من جز بر عهده‌ی پروردگار جهانیان نیست.» ﴿١٤٥﴾ «آیا شما در آنچه همین جاست به امن و امان رها

می شوید؟» ﴿١٤٦﴾ «در باغ هایی سردرهم و چشمه سارهایی،» ﴿١٤٧﴾ «و کشتزارهایی و خرماهایی (که) دستاوردهایشان لطیف (و) زود هضم است؟» ﴿١٤٨﴾ «و در حال فرح و آسایش برای خود از کوه ها خانه هایی می تراشید.» ﴿١٤٩﴾ «پس از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید.» ﴿١٥٠﴾ «و کار و فرمان افراط گران را پیروی نکنید.» ﴿١٥١﴾ «آنان که در زمین افساد می کنند و اصلاح نمی کنند.» ﴿١٥٢﴾ گفتند: «جز این نیست که تو سخت از افسون شدگانی!» ﴿١٥٣﴾ «تو جز بشری مانند ما (بیش) نیستی. پس اگر از راستان بوده ای نشانه ای (ربانی برایمان) بیاور.» ﴿١٥٤﴾ گفت: «این ماده شتری است که برای او آشامیدنی ای و (نیز) روزی معین نوبت آب (برای) شماست.» ﴿١٥٥﴾

آیه ۱۵۵ - "یوم معلوم" در مقابل «شرب» - که بگونه ای مطلق آمده - خود دلیل است بر ابتلائی بس شدید برای این مؤمنان و کافران که تنها روزی معلوم حق بهره گیری از این آب را دارند، و بقیه روزها آب ویژه همان یک شتر است، و این خود برای آنها امتحانی شدید بود.

وَلَا تَمْسُوْهَا بِسُوْءٍ فَيَاْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَّوْمَ عَظِيْمٍ ﴿١٥٦﴾ فَعَقَرُوْهَا فَاصْبَحُوْا نَدِيْمِيْنَ ﴿١٥٧﴾

«و به آن گزندى نرسانید تا (مبادا) عذابِ روزی بزرگ شما را در برگیرد.» ﴿١٥٦﴾ پس آن شتر را پی کردند و (از) پشیمانان گشتند ﴿١٥٧﴾

آیه ۱۵۷ - بر حسب آیه! "فَتَعَاطَى فَقَرَ" (۵۴:۲۹) کشنده این شتر یک نفر بود، پس چگونه اینجا این کشتن را مربوط به جمع همین کافران دانسته؟ پاسخ انیست که: اینان همگان در این جریان شرکت داشته اند، و نه تنها راضی به کشتن این شتر بوده اند، بلکه همگی از او خواستند و وادارش کردند که این کار را انجام دهد، که حتی اگر هم چنان نبود و صرفاً بکار او راضی بودند، باز شریک جرم او محسوب می شدند، چنانکه نسبت به بنی اسرائیل در آیاتی چند اینگونه است.

این ندامت نیز به دو دلیل ندامت صوری است، نخست اینکه اگر این پشیمانی واقعیت داشت بمنزله توبه بود، ولی چون احساس کردند که عذاب به سراغشان می آید پشیمان شدند، و چنان توبه ای هم هرگز قبول نیست، چنانکه آیاتی چند بر این حقیقت صراحت دارند، وانگهی این کفار که اضافه بر تکذیب رسالت صالح آیت ربانی او را نیز انکار کردند، و سپس همان آیت را کشتند، پشیمانی آنان پس از این جریانات کافرانه خشونت بار هرگز زمینه ای ندارد، اینان این عذاب موعود را که از پیش تکذیب می کرده اند با چشم خود دیدند، و فی الحال پشیمان گشتند! ولی در آخر کار عذابشان در رسید: (۴۰:۸۵).

فَاَخَذَهُمُ الْعَذَابُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَّ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿١٥٨﴾ وَاِنَّ رَبَّكَ لَهٗوَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ ﴿١٥٩﴾ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِيْنَ ﴿١٦٠﴾ اِذْ قَالَ لَهُمْ اٰخُوهُمْ لُوطُ اَلَا تَتَّقُوْنَ ﴿١٦١﴾ اِنِّىْ لَكُمْ رَسُوْلٌ اٰمِيْنُ ﴿١٦٢﴾ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوْنَ ﴿١٦٣﴾ وَّ مَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيْ اِلَّا عَلَى رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿١٦٤﴾ اَتَاْتُوْنَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعٰلَمِيْنَ ﴿١٦٥﴾ وَ تَذَرُوْنَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُوْنَ ﴿١٦٦﴾ قَالُوْا لَسِ لَّمْ تَنْتَه يٰ لُوطُ لَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْمَخْرَجِيْنَ ﴿١٦٧﴾ قَالَ اِنِّىْ لِعَمَلِكُمْ مِّنَ الْقٰلِيْنَ ﴿١٦٨﴾ رَبِّ نَجِّنِيْ وَ اَهْلِيْ مِمَّا يَعْمَلُوْنَ ﴿١٦٩﴾ فَنَجَّيْنٰهُ وَاَهْلَهُۥٓ اَجْمَعِيْنَ ﴿١٧٠﴾ اِلَّا عَجُوْزًا فِى الْغَابِرِيْنَ ﴿١٧١﴾ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْاٰخَرِيْنَ ﴿١٧٢﴾ وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءً مَطَرُ الْمُنْذَرِيْنَ ﴿١٧٣﴾ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَّ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿١٧٤﴾

پس آنان را عذاب در برگرفت. بی گمان و بی چون در این (جریان) نشانه ای است، و بیشترشان مؤمن نبوده اند ﴿١٥٨﴾ و به راستی پروردگار تو همواره (همان) کانون عزت (و) رحمت گر بر ویژگیان است ﴿١٥٩﴾ گروه لوط فرستادگان (مان) را تکذیب کردند ﴿١٥٩﴾ چون برادرشان - لوط - بدیشان گفت: «آیا پروا نمی دارید؟» ﴿١٦١﴾ «من همواره برای شما فرستاده ای امینم.» ﴿١٦٢﴾ «پس خدا را پروا بدارید و فرمانم ببرید.» ﴿١٦٣﴾ «و بر این (رسالت) هیچ اجری از شما نمی خواهم. اجر من جز بر عهده ی پروردگار جهانیان نیست.» ﴿١٦٤﴾ «آیا از (میان) جهانیان، (تنها) با مردان در می آمیزید؟» ﴿١٦٥﴾ «و آنچه را پروردگارتان از همسرانتان برایتان آفریده و می گذارید؟ بلکه شما مردمی تجاوزکارید.» ﴿١٦٦﴾ گفتند: «ای لوط! بی گمان اگر (به کارت) پایان ندهی، به راستی همواره از اخراج شوندگانی.» ﴿١٦٧﴾ گفت: «من همانا از خشمناکان سرسخت کردار شمایم.» ﴿١٦٨﴾ «پروردگارم! مرا و کسانم را از آنچه انجام می دهند رهایی بخش.» ﴿١٦٩﴾ پس او و همگی کسانش را رهانیدیم ﴿١٧٠﴾ جز پیرزنی که از باقی ماندگان در غبار (گمراهی) بود ﴿١٧١﴾ سپس دیگران را سخت هلاک (و) زیر و زبر کردیم ﴿١٧٢﴾ و بر (سروسامان) شان بارانی (از سنگ گل) فرو ریختیم؛ پس چه بد بود سنگ باران بیم داده شدگان ﴿١٧٣﴾ به راستی در این (عقوبت) همواره نشانه (ی بزرگی) است، و (لی) بیشترشان ایمان آورنده نبوده اند ﴿١٧٤﴾

آیه ۱۷۴ - این «اکثر» که ایمان نیاورند همان کسانی هستند که در تداوم کفرشان هلاک گشتند، ولی عده کمی از آنان ایمان آورده اند.

وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهٗوَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ ﴿١٧٥﴾ كَذَّبَ اَصْحٰبُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِيْنَ ﴿١٧٦﴾

و بی گمان، پروردگارت همان کانون عزت (و) رحمت گر بر ویژگیان است ﴿175﴾ اصحاب اینکه
[درختان انبوه] فرستادگان (ما) را تکذیب کردند ﴿176﴾

آیه ۱۷۶ - اینجا نیز مانند آیات ۱۶۰-۱۴۱- تکذیب «المرسالین» تکذیب کل فرستادگان خدا از
طرف اصحاب این قومها دارای ابعادی چند است چنانکه راجع به نوح گذشت.

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿177﴾

چون شعیب به آنان گفت: «آیا پروا نمی دارید؟» ﴿177﴾

آیه ۱۷۷ - در این آیه برای شعیب لفظ «اخوانهم» نیامده، شاید بدین جهت است که اولاً شعیب از
هموطنان اینان نبوده، و ثانیاً اگر هم هموطن شان بوده دعوت رسالتی اش تنها ویژه اینان نبوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿178﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿179﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ
أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿180﴾ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ
الْمُخْسِرِينَ ﴿181﴾ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿182﴾ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ
أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿183﴾

«من همواره برای شما فرستاده ای امینم.» ﴿178﴾ «از خدا پروا بدارید و فرمانم ببرید.»
﴿179﴾ «و بر این (رسالت) هیچ اجری از شما نمی خواهم. اجر من جز بر عهده ی پروردگار جهانیان
نیست.» ﴿180﴾ «پیمانۀ را تمام بدهید، و از زیان رسانان مباشید.» ﴿181﴾ «و با ترازوی استوار
و راستا وزن کنید.» ﴿182﴾ و چیزهای مردمان [: جان و جانانشان] را زیان مرسانید، و افسادگرانه
در زمین کوشش نکنید.» ﴿183﴾

آیات ۱۸۲ و ۱۸۳ - در این دو آیه وزن کردن با قسطاس مستقیم شامل تمامی سنجش هاست، چه
درونی و چه برونی، که وزنه های عقلی، علمی، عقیدتی، اخلاقی را در نهان بگونه ای بنیادین، و در حاشیه
وزنه های مالی و اعمالی را شامل است، چنانکه «اشیاءهم» در دومین آیه همه این وزنه های درونی و برونی
را در بردارد، و آیا خود انسانها جزو اشیاء و چیزهای خودشان نیستند، و این تنها اموال و اعمالشان از
اشیاءشان می باشد؟ و چنانکه حیثیتهای درونی انسان اهم از برونی آنان و زیربنای انسانیت انسان
است، همچنین ناچیز گرفتن و یا زیانکاری در این حیثیتهای درونی بس زیانکارتر و خیانتبارتر از
مانند کم فروشی است.

اینجا کوشش در افساد در زمین و زمینه تکلیف منع شده، و آیا افساد بدون کوشش ممنوع نیست؟
پاسخ اینست که کل افسادها برحسب آیاتی چند حرام و ممنوع است، و اینجا نهی متوجه به جریان

خارجی زمان شعیب بوده، که کلا در افسادشان ساعی بوده اند و به کم هم اکتفا نمی کرده اند، مانند "لا تأكلوا الربا أضعافاً مضاعفة" (۳:۱۳۰).

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأُولِينَ ﴿١٨٤﴾

«و از آن کسی که شما و گروه های نخستین را همچون کوه (با فطرت های توحیدی) آفریده است پروا کنید.» ﴿١٨٤﴾

آیه ۱۸۴ - «الجبلة» هم از جبل است به معنای کوه، و هم جبلة است به معنای فطرت، و اینجا هر دو معنا مراد است، که مردمانی همچون کوههایی استوار - و بر مبنای فطرت توحیدی - در گذشته بوده اند، ولی با سوء استفاده از قدرتهاشان، و بر خلاف فطرتهاشان بر ضد شرایع ربانی سعی در افساد می کرده اند، و نیز در مقابل راد مردانی که در زمانهای نخستین بر فطرت توحیدی همچون استوار بودند، شما نیز - که از همان آفریدگان هستید - بر همان مبنای فطرت توحیدی همچون کوه، استوار و بر قرار باشید.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٨٥﴾ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿١٨٦﴾

گفتند: «تو فقط از افسون شدگانی.» ﴿١٨٥﴾ «و تو جز بشری مانند ما (بیش) نیستی، و تو را بی چون از دروغگویان گمان داریم.» ﴿١٨٦﴾

آیه ۱۸۶ - این کافران همواره سعی در افساد داشته اند، و در مقابل دعوتهای شعیب هر گز تأثر پذیر نبوده اند، از تکذیبشان تعبیر به ظن و گمان شده؟ زیرا که این خود بیان حال واقعی آنهاست، گرچه لفظاً خودشان آنرا نپذیرند، که اصولاً علم به کذب رسالتها در عین براهین قوی بر صد آنها امکان پذیر نیست، و گر چه اینان لفظاً ادعا کنند که ما علم به بطلان دعوت رسالتی داریم، چنانکه "وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا" (۲۷:۱۴) گروهی از کافران با آنکه یقین به رسالت ربانی دارند آنرا انکار می کنند، بعد دوم اینکه اصولاً در تصدیق رسالت علم به حقانیت شرط است، که حتی گمان به آن نیز کافی نیست، تا چه رسد که گمان به عکس باشد، که ما گمان به کذب این رسالت داریم، و در اینصورت از پذیرش آن معذوریم.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٨٧﴾ قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨٨﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٨٩﴾

«پس اگر از راستان بوده ای، پاره ای از آسمان بر (سر و سامان) مان بیفکن.» ﴿187﴾ (شعیب)
گفت: «پروردگارم به آنچه می کنید دانایتر است.» ﴿188﴾ پس او را تکذیب کردند. پس عذاب روزِ
ظلمت را آنان را فرو گرفت. به راستی آن عذابِ روزی بزرگ بود ﴿189﴾

آیه ۱۸۹ - «الظُّلَّةُ» صفت ابر است، که اینجا محذوف می باشد، و ابر هم دو گونه است، ابر سفید که
باردار به رحمت است، و ابر سیاه که باری پر از نعمت و زحمت است، هنگامی هم که در آسمان است
مانعی از رسیدن نور خورشید می باشد، و هنگامی که با بارعذابش به زمین افکنده گردد زمینیان را
سیاه و تباه می گرداند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿190﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ
الرَّحِيمُ ﴿191﴾ وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿192﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ
الْأَمِينُ ﴿192﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ ﴿194﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ
مُبِينٍ ﴿195﴾

همانا در این (جریان) بی گمان نشانه ای (بزرگ) است، و(لی) بیشترشان ایمان آورنده
نبوده اند ﴿190﴾ و به راستی، پروردگارت همواره (هم) او عزیز رحیم است ﴿191﴾ و به راستی این
(قرآن) همواره فرستاده ی تدریجی پروردگار جهانیان است ﴿192﴾ روح الامین آن را فرود
آورد ﴿193﴾ بر دلت تا از (جمله ی) بیم دهندگان باشی ﴿194﴾ به زبانی آشکار بیانگر ﴿195﴾

آیات ۱۹۴ و ۱۹۵ - "علی قلبک" قلب نورانی محمدی را فرودگاه وحی ربانی خوانده، و این بدین
معنی نیست که قرآن بدون این الفاظ بر این فرودگاه قلبی فرود آمده، بلکه برای قلبهای ارواح همچون
بدنها چشمها و گوشهائی است، که از چشم و گوش بدنها بیناتر و شنواتر است، و چون مقصود از
شنوائی گوشهای ظاهری شنود قلبی است، فرودگاه وحی قرآن همان قلب محمدی(صلی الله علیه
وآله) خوانده شده، چنانکه آیاتی بسیار بر این حقیقت گواه است، آری قرآن در معنای مختصر آن، شب
قدر یکجا بدون الفاظ بر این قلب نورانی فرود آمده، که همان «انزلناه» در سوره قدر و برخی سوره های
دیگر است، ولی اینجا که "لسان عربی مبین" آمده، همان تفصیلات لفظی است، زیرا معنای بدون لفظ
نه لسان عربی است، و نه غیر عربی، و این تنها لفظ است که معنا را پوشش لغوی می دهد، و مختصراً
اینجا سه روح ربانی به پیوند یکدیگرند فرود آورنده قرآن که روح امین است، و خود قرآن که اصل
روح است، و فرودگاه قرآن که قلب محمدی(صلی الله علیه وآله) است، و در جمع این مثلث عصمت
ربانی پیامدش قلب رسالتی و نبوتی محمدی(صلی الله علیه وآله) است.

وَإِنَّهُ وَلَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ﴿196﴾

و همانا (هم) آن همواره در کتاب های پیشین است ﴿196﴾

آیه ۱۹۶ - اینجا کتابهای وحیانی گذشته جایگاهی گذشته، برای قرآن معرفی گشته، بدین معنی که نویدهایی مکرر در این کتابها مانند آیه ۹ تا ۱۴ فصل ۲۸ از کتاب اشعیای پیمبر، نسبت به این حقیقت افشاگر است، و بالاخره قرآن و رسول قرآن و جایگاه وحی خاتمیت و ابدیت آن در کتابهای پیامبران مورد بشارتهای مکرر می باشند، و نیز معارفی از همین قرآن در همین کتابها همچنان پیاپی یکدیگر آمده، که قرآن افزون بر یاد آنان با بهترین بیان و والاترین معانی تکمیلشان نموده، که بر حسب آیه ۱۹۲ و آیاتی مشابه آن این قرآن فرستاده پروردگار کل جهانیان است، روی این اصل پرورش قرآنی بالاترین نمود جهانی از پرورشهای ربانی تا آخرین زمان تکلیف است.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ ءَايَةٌ أَن يَعْلَمَهُ عُلَمَؤُا بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿197﴾

آیا و برای آنان، (این خود) نشانه ای بزرگ نبوده است که علمای بنی اسرائیل بدان آگاهند؟ ﴿197﴾
آیه ۱۹۷ - «واو» در "ءَوَلَمْ يَكُنْ" عطف به محذوفی معروف است، که اگر نظر در قرآن می کردند - که خود برای دریافت وحیانی بودن آن کافی است - نخست از این رو که آنان با وحی ربانی در تورات و انجیل آشنائی دارند، با نگرشی منصفانه با آیات قرآنی به خوبی در می یافتند که این وحی برتر از آن است، و یا دست کم همچون وحی تورات است، این خود برایشان کافی بود، در ثانی آیاتی از تورات که گواه بر رسالت قرآنی محمدی (صلی الله علیه وآله) است - چنانچه اشاره رفت - دومین گواه بر این حقیقت است (به کتاب بشارات عهدین مراجعه شود).

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ﴿198﴾

و اگر آن را بر برخی از عجم ها [غیر عرب زبانان] نازل می کردیم ﴿198﴾

آیه ۱۹۸ - «الأعجمین» - که جمع «اعجم» است - به معنای کسانی است که زبانشان لُکنت داشته و نامفهوم است، و این خود دو نوع است؛ نوع ذاتی و نوع نسبی، اینجا همان نوع نسبی مُراد است که اگر این قرآن را بر فرض محال بر غیرعرب زبانها نازل می کردیم، عریبا بدان ایمان نمی آوردند، زیرا آن را نمی فهمیدند ولی این هرگز عذری نیست، زیرا کتاب وحی چنانکه در اصلش برای کسانی است که زبان وحی را می فهمند، حجت ربانی است، ترجمانش نیز چنان است، دوم اینکه نخوت و تکبر عرب زبانها آنها را از پذیرفتن قرآن به غیر زبان عربی باز می داشت، و پس از این دو جریان حق اصلی فرود آمدن قرآن به زبان عربی این است که این زبان غنی ترین و روشن ترین زبان ها است در بیان معانی، بویژه آنکه اگر زبان وحی هم باشد نور علی نور است، و اصولا چون شریعت قرآن آخرین پیام وحی است، باید در کل جهات ظاهری و باطنی از همه کتابهای آسمانی - تا چه رسد به غیر

آسمانی سبرتر باشد، و چنان که گزینش معانی والای قرآنی نسبت به معانی سایر کتب وحی گزینش برترین و ابدی است، زبان عربی نیز شایسته این گزینش و ابدیت می باشد، چنانکه در آیات مربوط بیان شده است.

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١٩٩﴾ كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ
الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٠٠﴾

پس پیامبر آن را بر ایشان می خواند، به آن ایمان آورنده نبوده اند ﴿١٩٩﴾ این گونه در دل های مجرمان، آن (قرآن) را راهی نفوذی دادیم ﴿٢٠٠﴾

آیه ۲۰۰ - «سَلَكْنَاهُ» بدین معنی است که شناخت قرآن را در دل های مجرمان نفوذ داده، که قرآن به خودی خود با نگرشی منصفانه دلیل بر وحیانی بودن خود است، روی این اصل این حجت بالغه و رسای الهی صد در صد برآنان نمایان شده، که اگر هم بدان ایمان نمی آورند از روی عناد است.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٢٠١﴾ فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٠٢﴾ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ﴿٢٠٣﴾ أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٢٠٤﴾ أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿٢٠٥﴾ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٠٦﴾ مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ ﴿٢٠٧﴾ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ ﴿٢٠٨﴾ ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٠٩﴾ وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيْطَانُ ﴿٢١٠﴾ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٢١١﴾ إِنَّهُمْ عَنْ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ ﴿٢١٢﴾

تا عذاب پر دردشان را ننگرند، به آن نگرند ﴿٢٠١﴾ پس (آن عذاب) ناگهان - در حالی که باریک بینی نمی کنند - بدیشان در رسد ﴿٢٠٢﴾ پس بگویند: «آیا ما مهلت داده شدگانیم؟» ﴿٢٠٣﴾ پس آیا عذاب ما را بسی شتابان می خواهند؟ ﴿٢٠٤﴾ پس مگر دیدی اگر سال ها آنان را برخوردار کنیم ﴿٢٠٥﴾ (و) سپس آنچه (که) وعده داده شده اند به سراغشان آمد ﴿٢٠٦﴾ آنچه از آن برخوردار می شده اند، بی نیازشان نکرد (و عذاب را از آنان دفع نمود) ﴿٢٠٧﴾ و (ما) هیچ مجتمعی را هلاک نکردیم مگر آنکه برایشان بیم دهندگانی باشند ﴿٢٠٨﴾ (تا آنان را) یادواره ای (باشد). و ما ستمکار نبوده ایم ﴿٢٠٩﴾

و شیطان ها آن را فرود نیاورده اند ﴿٢١٠﴾ و هرگز برایشان سزاوار (هم) نیست، و (هم) نمی توانسته اند (آن را فرود آورند) ﴿٢١١﴾ آنان بی گمان از شنیدن (آن وحی ربانی) همواره وازده شده اند ﴿٢١٢﴾

آیه ۲۱۲ - این برکنار بودن شیطانها از شنیدن وحی - چه بر روی زمین و چه در آسمان از ملاء اعلی - همیشگی و همگانی بوده است، که آیاتی مانند "وجعلناها رجوماً للشَّاطِینَ" (۶۷:۵) بیانگر تیرباران این متجاوزان است با نیزه های آتشین، گرچه جنبان با ایمان که خود شنوندگان وحی و فرستادگان فرعی بوده اند، اینان پیش از پایان وحی بر خاتم پیامبران همواره باشنیدن وحی در ملاء اعلی مأنوس بوده اند، لیکن - برحسب آیاتی چند - اینها هم پس از پایان وحی از شنیدن آن بکلی ممنوع گشتند، و اصولاً وحی شریعت نسبت به غیر پیامبران محال است، گرچه در بالاترین درجات ایمان باشند، تا چه رسد به شیاطین.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ ﴿۲۱۳﴾ وَأُنذِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿۲۱۴﴾

پس با خدا، معبودی دیگر مخوان. (مباد که) از عذاب شدگان باشی ﴿۲۱۳﴾ و نزدیکترین نزدیکانت را (از هنگامه ی رستاخیز) بیم ده ﴿۲۱۴﴾

آیه ۲۱۴ - اینجا نزدیکتران پیامبر بزرگوار نقطه نخستین دعوتش قرار گرفته اند، و این خود نشانگر این حقیقت است که اصولاً دعوت بسوی حق آغازش از نزدیکتران است، و سپس دیگران، زیرا ایمان نزدیکتران خود از جمله گواهان حقانیت دعوت است، بهیژه آنکه نخست این نزدیکتران به حضرتش خود دورترین افراد از ایمان بوده اند، چنانکه "و تندر به قوماً لُداً" (۱۹:۹۷) گواهی بر این جریان است، وانگهی اگر نزدیکتران پیامبران - بهیژه اگر دورترین افراد از نظر ایمان باشند - بدو ایمان آورند، این خود دلیلی است بر صحت این دعوت، زیرا همواره در طول عمرش نشیب و فراز زندگی او را دیده اند، و اگر نقطه ای تاریک در زندگی این پیامبر وجود می داشت، اینان هرگز به او ایمان نمی آوردند، و در این ایمان گروهی از اقریین پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) هر دو بُعد را دارا هستند، و پس از این جریانات اصولاً نزدیکتران پیامبران شایسته ترند که دعوت آغازین این رسالتهاشان را پذیرا شوند.

وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۱۵﴾ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِئْءٍ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۱۶﴾ وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۲۱۷﴾ الَّذِي يَرِيكَ حِينَ تَقُومُ ﴿۲۱۸﴾ وَ تَقْلُبُكَ فِي السَّجْدِينَ ﴿۲۱۹﴾

و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده اند، بال خود را فرو گستر ﴿۲۱۵﴾ پس اگر (کافران) تو را نافرمانی کردند، (بدیشان) بگو: «من همواره از آنچه می کنید بیزارم.» ﴿۲۱۶﴾ و بر (خدای) عزیز

رحمت گر بر ویژگیان توکل کن ﴿217﴾ آن کس که چون بر پا می خیزی تو را می بیند ﴿218﴾ و جابه جا شدند را در میان سجده کنندگان می نگرد ﴿219﴾

آیه ۲۱۹ - «تَقَلَّبَ» به معنای جابجاشدن است، و این جریان جابجاشدن رسول گرامی اسلام در میان ساجدان - و نه تنها با آنان - مراحل گوناگون دارد: نخست أصلاب و أرحام پدران و مادران حضرتش از آدم و حوا تا عبدالله و آمنه می باشند، که پیامبر بزرگوار در جای جای پیاپی این صُلُها و رَحِمها جابجا می شده، و همگان موحد و ساجدان خدا بوده اند، و اینجا «فی» و نه (مَعَ) بیانگر همین حقیقت است که آن حضرت در درون این ساجدان تا بهنگام ولادتش جابجا می شده است، از آن هنگام نیز بگونه ای سری و پنهانی در میان ساجدان ارضی و سماوی برای حق ساجد بوده است، و در مرحله سومین و آخرین تا هنگام رحلتش بعنوان ولایت و رسالت در میان مؤمنان مکی و مدنی همچنان ساجده بوده است، و این هر سه قیام بر جابجا شدن در ساجدان در پرتو "حین تقوم و تقلبک فی الساجدین" مراد است، که تمامی قیامهایش و جابجا شدن هایش برای خدا و در درون و میان ساجدان را در بردارد، و نه تنها مقصود سجده آن حضرت در میان سجده کنندگان است، که این خود افتخاری برای حضرتش نیست، تا گفته شود آنحضرت با نماز خوانان نماز هم می خواند، بلکه برتر از این دو جریان پیشین از قیامها و سجده های حضرتش پیش از رسالت است، گرچه پس از رسالت هم قیام و سجده اش بر همگان رُجحان دارد.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿220﴾ هَلْ أَنْبِئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيْطَانُ ﴿221﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿222﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَذِبُونَ ﴿223﴾

بی گمان او (هم) او بسیار شنوای بسی داناست ﴿220﴾ آیا شما را خبر مهمی دهم (که) شیاطین بر چه کسانی دم به دم فرود می آیند؟ ﴿221﴾ بر هر دروغ زن گناهکاری پیاپی فرود می آیند ﴿222﴾ که (دزدانه) گوش هاشان را (برای شنیدن وحی) می افکنند، و بیشترشان دروغگویند ﴿223﴾

آیه ۲۲۳ - این "يُلْقُونَ السَّمْعَ" و نه «يستمعون» خود مبالغه ای است در شنوای شیاطانی شان، که گوئی گوشهای خود را بگونه ای پنهان در جلوات سخن وحی از ملاء اعلی می افکنند، و پس از باز گشتنشان بسوی هر دروغگوی گناهکاری - بدعوی اینکه آنچه می گوئیم شنودهائی از وحی ملاء اعلی است - دروغهای خود را در این زمینه های شیطنت بر ملا می سازند، روی این اصل بیشترشان در نقل وحی دروغگویند، گرچه کمترشان در در نقل سخنانی از ملاء اعلاء که شنیده اند راستگویند، و اینکه این اقلیت که بااسترا سمع مطالبی و حیانی را شنیده اند - گرچه در سایر سخنانشان دروغگویند - ولكن در آنچه از سخنان وحی دزدیده اند همین دزدان همان سخنان را برآستی برای هر دروغگوی

گناهکاری نقل می کنند، و این هم شیطنتی از شیطنتهاست که سخنی دزدانه را که نباید انسانها بدانند، اینها با القاء سمع و افکندن کوشه‌هایشان آنها را در بر گرفته و به همگنانشان القاء می کنند.

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿٢٢٤﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿٢٢٥﴾ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿٢٢٧﴾

و شاعران را گمراهان پیروی می کنند ﴿٢٢٤﴾ آیا ندیده ای که آنان در هر وادی ای (در مدح و ذم این و آن) بسی دلباخته اند؟ ﴿٢٢٥﴾ و همانان چیزهایی می گویند که بی امان انجام نمی دهند ﴿٢٢٦﴾ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته‌ی (ایمان) کرده و خدا را بسیار به یاد آورده، و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته اند یاری خواسته اند. و کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست (به) چه دگرگونی ای (در زمان و مکانی) دگرگون می گردند ﴿٢٢٧﴾

آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷ - در این آیات شاعران نخست مذمت شده اند، سپس گروهی از آنان بر مبنای ایمان مورد مدح قرار گرفته اند. و شعر اصولاً از شعر و شعور به معنای دقت و باریک بینی و مو شکافی است، که گاه در سییل ضلالت است و گاهی هم در راه هدایت، و ضلالتش در خیالات و بافته های ناهنجار است که از نظر لفظ و معنی، ترتیب و ترکیب داده می شوند، تا با این الفاظ زیبا و رعنا و موزون و دل ربا آن معنای نازیبا و ناموزون را به خورد مردمان بدهد، و اینجاست که "يتبعهم الغاوون": پیروان این گمراه کنندگان همان گمراهانند، زیرا این شاعران در هر کاری ناروا دخالت می کنند، و آنچه انجام نمی دهند می گویند، بجز مؤمنان و شایستگانشان که خدا را زیاد یاد می کنند، و در برابر ستمکاران فریادگرند، که اینگونه شاعران راهشان، عملشان، گفتارشان و شعرشان راهوار است، بدین معنی که معانی شایسته دقیق را با عباراتی زیبا، موزون و رعنا و دل ربا، برای دیگران بازگو می کنند، که اینان در مقابل آن شاعران گذشته بسی پسندیده و شایسته اند.

و اصولاً هر گونه هنری چه در بُعد لفظی و چه عملی اگر کاربردش روشنگری و رهبری به حقیقت باشد این خود شایسته تر است، که نور علی نور است، ولی اگر هنر در خدمت بی بندوباری و گمراهی قرار گیرد، این خود گمراهی مضاعف و "ظلماتٌ بعضها فوق بعض" است، و این باریک بینی ها و لطافت های شایسته درست است که احیاناً با کوشش و کاوش بدست می آید، و احیاناً هم امکان پذیر نیست، ولی در این میان کسانی هستند که با غریزه های خدادادی حتی از کودکی دارای اینگونه باریک بینی ها و شناخته های ممتازند، که هم در بُعد درونی معنوی، و هم برونی لفظی - چه در نثرشان و چه در

شعرشان - این امتیاز نمودار است، و طبعاً اینگونه افراد بسیار اندکند، و در اثر تبلور دادن و کاوش و کوشش در مراتبی بسیار بالا و والا گام می نهند، و در خبر است - چنانکه اثرش نیز پیداست - اینگونه فکر و شعر بخشی از وحی و الهام است، طبعاً وحی رسالتی نیست، بلکه وحی الهامی ربانی است، که باید مورد تقدیر حق جویان قرار گیرد، و کسانی که این موهبت‌های ربانی را نادیده می گیرند از کوردلان و نادانان و ستمکارانند، و در آخرین آیه این سوره به آنان و شاعران منحرف اشاره رفته که "وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون".

و اصولاً شعر بر دو مبناست: نخست - چنانکه به تفصیل گذشت - باریک بینی شاعران است در هر دوی لفظ و معنا، سپس تأثر پذیری شنونده شعر است، و روی این اصل شعر حقیقی حقیقت را بارورتر و پذیرفته تر می کند، و شعر باطل ناهنجاری بیشتری به بار می آورد.

اینجا جای این پرسش است که آیا روی این مبنا بهتر نبود که کتابهای وحیانی هم شعر و موزون باشند، تا بیشتر بتوانند حقایق وحی را برای گمراهان وانمود سازند؟ پاسخ اینست که: حقایق وحی هم در اصل خودی، و هم بر مبنای نشانه های وحیانی رسالتی ۱۰۰٪ قابل پذیرش است، روی این اصل چنانچه شاعرانه باشد جای این گمان است که اگر سخن مدعی رسالتی دارای تأثیراتی درست است این خود بر مبنای شعر است و نه حقیقت والایش، و به همین جهت آیاتی چند کلاً دانستن شعر را از پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله) سلب کرده است، مانند "و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الاذکر و قرآن مبین" (۳۶:۶۹) «ما به او هرگز شعر یاد نداده ایم، شایسته او هم نیست، او تنها یادواره و قرآنی بیانگر است» در اینجا می بینیم که یادواره بودن و بیانگر بودن حضرتش را بعنوان حجت ۱۰۰٪ ربانی و وحیانی کافی دانسته، و در دومین توصیف حضرتش را قرآن مبین خوانده، که تمام جهات رسالتی اش بیانگر قرآن است، درست است که «هو» مرجعی دوم نیز دارد که «ما علمناه» می باشد، ولی در حقیقت اینجا هم محمد قرآن است و هم قرآن محمد (صلی الله علیه وآله).

در اینجا "الا الذین آمنوا..." در اصل استثنائی از آن شاعران ناهنجار است، و در ضمن استثنای از پیروانشان، و چنانکه آن شاعران پیروانشان از گمراهانند، و راه یافتگان هرگز از آنان پیروی نمی کنند، زیرا حجت بالغه و وحیانی ربانی حقایق را برایشان بخوبی آشکار ساخته است، و هرگز با وزن شعری و سایر شیظنتهای گمراه کننده گمراه نمی شوند، آری اینان از شاعران مؤمنند و شایسته پیرویند، زیرا هم ایشان بیانگر حقیقت وحی هستند.

سوره نمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

طس. این هاست آیات قرآن و کتابی روشنگر ﴿١﴾

آیه ۱ - «تلك» این جا اشاره ای به کل آیات قرآنی است که توصیف دیگرش کتاب مبین به معنای کتابی بیان گر است که بالاترین بیان ربانی است.

هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينَتًا لَّهُمْ أَعْمَلُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ﴿٤﴾

حال آنکه هدایت و بشارتی است برای مؤمنان ﴿٢﴾ کسانی که نماز را بر پا می دارند و زکات را می دهند و آنان، (هم) آنان به آخرت یقین می آورند ﴿٣﴾ بی گمان کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، کردارهایشان را برایشان بیاراستیم؛ پس ایشان سرگشته می گردند ﴿٤﴾

آیه ۴ - و این جا خدا اعمال کافران را برایشان زینت داده، بدین معنی که از زینت دادن های شیطان جلوگیری نکرده، چنان که، آیه (۱۶:۶۳) اعمال شان را شیطان برایشان زینت داده بیان گر این حقیقت است.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخَسُونَ ﴿٥﴾

آنان کسانی اند که بدی عذاب برایشان است، و آنان در آخرت، همانا زیانکارترین (مکلفان) اند ﴿٥﴾

آیه ۵ - "سوء العذاب" مقابل عذاب شایسته است، و آیا عذاب های خدا نسبت به بدکاران ناشایسته است؟ پاسخ این است که «سوء» از نظر ربانی نیست، زیرا هرگز سوء و بدی از جانب پروردگار نسبت

به احدی نیست، بلکه کمتر از استحقاقِ هم عذاب می کند. که "رحمتی وسعت کل شیء" (۷:۱۵۶) لکن همین عذاب کمتر از استحقاقِ نیز در نظر معذبین «سوء» است. و خیرش آن است که یا اصلاً عذاب نشوند، و یا بسیار کم و کم رنگ، که در هر دو صورت این ترک عذاب سوء خود اسائه و ظلم به شایستگان است.

وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿٦﴾ إِذْ قَالَ مُوسَى لَأَهْلِهِ إِنِّي
ءَأَنْتُمْ نَارًا سَأَتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ ءَاتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ
تَصْطَلُونَ ﴿٧﴾

و همواره تو قرآن را به راستی از نزد حکیمی بسی دانا به درستی دریافت می داری ﴿٦﴾ چون موسی به خانواده‌ی خود گفت: «من به راستی با آتشی انس گرفتم، به زودی برای شما خبری از آن خواهم آورد، یا شعله‌ی آتشی برای شما می آورم، شاید گیرانه ای (از آن) برگیرید.» ﴿٧﴾

آیه ۷ - «اصطلاء» به معنای گیرانه گرفتن است، و تا آتشی در کار نباشد گیرانه ای هم به کار نمی آید. اما آتشی که موسی (علیه السلام) از دور به آن انس گرفته بود آن را نزد اهلش می آورد تا به وسیله آن گیرانه ای برافروزد که در تاریکی شب و سرما موجب گرما و روشنایی گردد. و در روایاتی است که سرما شدید بود و نوری هم نبود، راه را نیز گم کرده بودند، روی این اصل اگر «صلی» به معنای دخول باشد گویی موسی (علیه السلام) می خواسته است زن و فرزندش را داخل آتش بسوزاند، از ادله ای که «صلی» به معنای دخول نیست آیاتی مانند "لا یصلیها الا الأشیقی" می باشد، که اگر «صلی» به معنای دخول بود جهنم تنها جای شقی ترین افراد بود.

ارتباط آیات (۶) و (۷) در «تلقى» وحی است که همان گونه که رسول اسلام (صلی الله علیه وآله) از خدای منان تلقی وحی نموده، موسی (علیه السلام) نیز در گذرگاه بیابانی اش تلقی وحی کرده، گرچه به نظرش این نور از دور نار آمده، و فاصله بین این دو نور هم زیاد است، اما بالاخره در اصل وحی همگام می باشند.

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَنَ اللَّهُ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ﴿٨﴾

پس چون نزد آن آتش آمد، آوازی در رسیدش: «که همانا مبارک گردید آن که در این آتش [نور وحی] و آن که پیرامون آن است، و منزّه است خدا، پروردگار جهانیان.» ﴿٨﴾

آیه ۸ - آری «النار» این جا به معنی نور است و مقصود نور وحی ربانی است، روی این اصل «مَنْ» همان کسی است که در این نور حامل وحی است یعنی روح القدس، سپس "و من حولها" همان

موسی(علیه السلام) است که پیرامون نور وحی و حامل آن قرار دارد، "و سبحان الله رب العالمین" که خدا منزّه است که در این نوری که از درخت شعله ور است قرار گیرد.

«النار» از نظر لفظ همان ناری است که موسی(علیه السلام) گمان می برد، لکن ورود در آتش سوزنده است، اما در این نار برکت است، که خود اشاره ای بس لطیف است که آنچه تو آن را آتش می پنداری دارای برکتی معنوی است که هم روشن کننده حامل وحی است و هم روشن کننده فرودگاه وحی.

يَمُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

«ای موسی! همانا او، منم؛ خدای عزیز حکیم.» ﴿٩﴾

آیه ۹ - در این آیه که "انی انا الله" آمده، مقصود فرستنده این وحی است، ونه آن که خدا همان جا قرار گرفته باشد.

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ ﴿١٠﴾ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾

«و اینکه عصایت را بیفکن.» پس چون آن را همچون ماری کوچک بدید که می جنبد، (بدان) پشت گردانید و به عقب (هم نگاه خود را) باز نگردانید: «ای موسی! مترس که فرستادگان (من) هرگز نزد من نمی ترسند؛» ﴿١٠﴾ «مگر کسی که ستم کرد. سپس - بعد از بدی ای - نیکی ای را جایگزین (آن) گردانید، پس من همواره بسی پوشنده رحمت گر بر ویژگیانم.» ﴿١١﴾

آیه ۱۱ - "إلا من ظلم" گویی این استثنا متصل است، و چنان که در آیه پیشین آمده که فرستادگان خدا هرگز در نزد خدا ترس و واهمه ای در تلقی وحی و نشانه های ربانی رسالتی ندارند، مگر آنان که ظلم کرده و سپس توبه کنند، و این جا خود اشاره است به حالت پیش از رسالت موسی(علیه السلام) که ناخودآگاه آن قبطی مشرک را نابهنگام کشت، و این موجب تأخیر رسالتش گردید، و در مورد این که این ظلم، ظلمی اصطلاحی نبوده در آیه (۲۸:۱۶) به تفصیل خواهد آمد.

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿١٢﴾

«و دست را در گریبان فروبر تا سپیدی بی عیب برون آید؛ در نشانه های نه گانه ای (که باید) سوی فرعون و قومش (ببری). آنان بی گمان مردمی نافرمان بوده اند.» ﴿١٢﴾

آیه ۱۲ - "من غیر سوء" که صفتی برای «بیضاء» آمده، بدین منظور است که این سفیدی دست به جهت بیماری مانند لک و پیسی نبوده است.

"فی تسع آیات" این نه نشانه ربانی به معنای انحصار نشانه های ربانی حضرتش به این نه نیست، بلکه این نه عدد مربوط به فرعونیان است. و اضافه بر اینها نشانه های دیگری نیز از برای بنی اسرائیل تحقق یافته، چنان که در آیاتی دیگر بیان گشته است.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ ءَايَتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾

پس چون نشانه های - بینا کننده ی ما - برایشان آمد گفتند: «این سحری آشکارگر است.» ﴿١٣﴾ و حال آنکه (از عمق) جان هایشان به آن (نشانه های ربانی) یقین داشتند، از روی ظلم و تکبر آنها را انکار (و انکار) کردند. پس بنگر (که) فرجام افسادگران چگونه بود ﴿١٤﴾

آیه ۱۴ - این جا انکار و تکذیب کافران نسبت به نشانه های ربانی موسی (علیه السلام) پس از یقین کردن آنان آمده است، که تنها از جهت ستم و خودخواهی آنها را انکار کرده اند، «انفسهم» در این جا به معنای «قلوبهم» نیست، زیرا یقین قلبی خود عصمت و یا تالی تلو عصمت است، که حتی گمان قلبی هم برابر با دلباختگی در برابر حق آمده، چنان که در وصف خاشعان و دلباختگان فرماید: "الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم" (۲:۴۶)، بنابراین «انفسهم» در این جا به معنای عقل های آنان می باشد که این نشانه های ربانی را در بعد عقلی پذیرفته اند، لیکن هرگز این پذیرش را به دلهایشان راه نداده اند، و از روی ستم و خودخواهی در ظاهر آن را انکار نمودند.

این جا توضیح این مطلب ضروری است که برای عقل های مکلفان بر مبنای فطرت و حجت های بالغه ربانی این حقایق صد در صد آشکار است، با این توضیح که عقل با یک دست از فطرت دریافت می کند و با دست دیگر از حجت های بالغه و حیانی ربانی که به وسیله پیامبران تحقق می یابد، و اضافه بر این و "سنریهم آیاتنا فی الآفا و فی انفسهم" (۴۱:۵۳) که نگرش در نشانه های تکوینی ربانی خود موجب بینشی یقینی است، این سه حجت از برای کل مکلفان با مراتبشان وجود دارد که در صورت بلوغ عقلانی شان «انفسهم» تحقق دارد، و طبعاً این «انفسهم» به معنای عقول آنان می باشد، اما بسیار می شود که در اثر غبارها و تاریکی هایی که از روی تقصیر بر چهره فطرت ها و عقل هایشان افکنده می شود، همین غبارها بر چهره سایر حجت های بالغه ربانی نیز افکنده می گردد، و به جای آن که انتقالی شایسته به سینه ها و دل ها پیدا کند همچنان کفر می ورزند در عین آن که برای عقل حجت بالغه الاهی است، و چون (القلوت ائمة العقول و العقول ائمة الافکار و الافکار ائمة الحواس) این حالت

ظالمانه و کافرانه، این گونه قلب های منحرف نتیجه اش "و جحدوا بها" است که از نظر زبان و عمل حالت انکار دارند.

اصولاً یقین داشتن انفس مکلفان در عین انکارشان درای دو بعد است:

۱- یقین فعلی بر اثر حجت های رسای ربانی که به آنها رسیده و طبعاً آنها را از نظر عقل پذیرفته اند، مانند - مؤمنان به دین خدا.

۲- این که اصولاً مواعی را ایجاد کرده اند که فطرت ها و عقول شان از دریافت حقایق محروم باشند، یعنی "صم بکم عمی فهم لایرجعون" (۲:۱۸) و مورد این آیه یقین فعلی است که مقصود بعد اول است، بدین معنی که فرعونیان در برابر نشانه های ربانی موسی کلاً محکوم گردیدند، ولی از نظر لفظ و عمل نه تنها آن را انکار کردند بلکه تکذیب هم نمودند.

آیات (۱۵) تا (۴۴) گزارشی مفصل و زیباست از جریان سلیمان(علیه السلام) که از داود(علیه السلام) ارث برد و طبعاً این ارث، ارث نبوت نیست، زیرا نبوت مال نیست که به ارث برده شود، بلکه حالت عصمتی است که تنها با اراده الهی و در زمینه های شایسته محقق می گردد، چه پدر نیز پیامبر باشد یا نباشد، مانند ابراهیم خلیل الرحمن(علیه السلام) که پدرش تارخ گرچه مردی صالح بوده ولی پیامبر نبوده است، و مانند فرزندان پسری یا دختری گروهی از پیامبران که جز بعضی پسرانشان سِمَتِ پیغمبری نیافته اند، بنابراین اصل ارث سلیمان از داود میراث مالی است، و روی این مبنا حدیثی که ابوبکر در مسجد پیامبر بزرگوار اسلام(صلی الله علیه وآله) در برابر صدیقه طاهره(علیها السلام) برای نقض میراث فدک نقل کرد که: ما پیامبران هرگز ارثی برای وارثان نمی گذاریم بلکه تمام اموالمان صدقاتی است که باید در راه خدا مصرف گردد، خود حدیثی جعلی بود، چنانکه حضرت صدیقه کبری(علیها السلام) برای ابطال این حدیث جعلی آیاتی در برابر ابوبکر و حاضران در مسجد پیامبرخواند که از جمله همین آیه (۱۶) است و نیز استناد حضرت به آیه "واجعله ربّ رزقاً" که در مورد درخواست زکریا از خدا که برای خود وارثی طلبید، و نیز به آیه "یوصیکم الله فی اولادکم" استناد کرده و فرمود: آیا من از فرزندان پیامبر نیستم که از میراث حضرتش محروم داشته اید، و در جمع حضرت صدیقه طاهره(علیها السلام) نخستین معصومه قرآنی بود که خلیفه وقت را در برابر مسلمانان با استدلال به قرآن محکوم ساخت.

از این جا به بعد جریان سخنان پرندگان (۱۷) به میان آمده و نیز سخن رهبر مورچگان (۱۸) که آنان را نسبت به لشکریان سلیمان هشدار داد که مبادا شما را ندانسته پایمال کنند.

سپس جریان غیبت و رسالت هدهد (۳۵:۲۰) که سخنگوی هدهدان بوده به میان آمده که در بسیج عمومی سپاه انسانی و حیوانی سلیمان حاضر نگشته بود و سلیمان هم او را در صورت نیاوردن عذری موجه تهدید کرده بود، و با شنیدن عذر بسیار موجه از هدهد، او را برای پی جویی از جریان ملکه کشور سبا فرستاد (۲۸). نخست بر حسب آیه (۲۲ و ۲۳) گفت: سلیمان! من در این غیبت که از جمع سپاهیانت پنهان شدم، جریانی را دریافتم که تو ندانسته ای، آری، از کشور سبا خبری مهم برایت آوردم، پس از گزارش این خبر سلیمان همین هدهد را همراه نامه ای به سوی ملکه سبا گسیل داشت، هدهد هم به گونه ای پنهانی این نامه را به سوی دربار ملکه افکند، در نتیجه ملکه با درباریان به مشورت برخاست و در آخر کار گفت: من هدیه شایسته ای برای سلیمان می فرستم تا بدانم پیامدش چیست؟! سلیمان هم بر حسب آیه (۳۶) فرمود: "أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ" آیا مرا به وسیله مال به سوی خود کشش می دهید؟ سپس به فرستادگان ملکه سبا گفت: با لشکریانی بسیار نیرومند سراغشان خواهیم رفت، و به منظور این که تأثیر این خبر بیشتر گردد معجزه ای ربانی به اذن الله انجام داد که به اطرافیانش که مجموعه ای از انس و جن بوده اند فرمود: کدام یک از شما تخت بلقیس را به سرعت می آورد پیش از آن که به حالت تسلیم نزدم آیند؟ شخصی بزرگ و نیرومند و با ایمان از جنیان گفت: پیش از برخاستن آن را نزدت حاضر خواهم کرد، سپس شخص دیگری که بر حسب خبر عاصف بن برخیا وزیر سلیمان بود که وزارتی دو گانه هم در بعد سلطنت و هم در بعد رسالت داشت، گفت: پیش از آن که چشم بر هم زنی آن را نزدت حاضر خواهم کرد، و با اراده الهی چنان کرد، و این خود خار العاده ای است علمی که بر حسب خبری این تخت تبدیل به موجی شد که در همان لحظه با سرعتی مافوق تصور آمده و با برگشت به حالت نخستین در حضور سلیمان حاضر گردید، به تعبیر دیگر ماده تخت در این سرعت پیش از چشم بر هم زدن برای طی این مسافت یک ماه تبدیل به نیرویی گردید و این نیرو هم این فاصله طویل را به سرعت در هم نوردید.

اکنون بلقیس با اطرافیانش به حضورت سلیمان شرفیاب می گردد، سلیمان به گروهی از اطرافیانش گفت: تخت بلقیس را تا اندازه ای برایش مخفی دارید، تا ببینیم آن را می شناسد یا نه، چون بلقیس وارد فضای قصر سلیمان شد، به او گفتند، آیا تخت سلطنت تو این گونه است؟ گفت گویی همین است، و پیش از این هم بر مقام وحیانی شما اطلاع یافته بودیم و تسلیم هم شده بودیم، و بالاخره وارد قصر شد، و گفت: پروردگارا! من به خودم ستم کردم و با سلیمان در برابر تو تسلیم هستیم.

اکنون بازگشتی دوباره به آیات (۱۵) تا (۴۴) می نمایم:

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥﴾

و همواره به داوود و سلیمان به راستی علمی (و حیانی) دادیم، و آن دو گفتند: «تمام ستایش ها در انحصار خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است.» ﴿١٥﴾

آیه ۱۵ - "کثیر من عبادہ المؤمنین" این جا شامل کل بندگان با ایمان خدا بوده و مثلث زمان را شامل است، یعنی زمان های پیش از این دو بزرگوار و زمان خودشان و پس از آن تا آخر زمان تکلیف، و درست است که داود و سلیمان که از انبیای برجسته بنی اسرائیل بوده اند بر بسیاری از بندگان خدا در عرض زمین و طول زمان تکلیف برتری یافته اند، اما قلیلی هم در برابر آنان هستند که یا با این دو بزرگوار برابرند و یا برتر از ایشانند، و این قلیل در مقابل "کثیر من عبادہ" می باشند. «علماً» در این جا همان علم برتر و حیانی است که در اختصاص این دو بزرگوار قرار گرفته که مادون آنان دارای چنان علمی و حیانی نشده اند، گرچه مافوق آنان مانند کل پیامبران اولوالعزم و به ویژه خاتم النبیین علوم و حیانی بیشتر از این دو بزرگوار را دارا می باشند.

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عِلْمُنَا مَنطِقُ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾

و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: «ای مردمان! ما زبان پرندگان را آموخته ایم و از هر چیزی داده شده ایم. به راستی این همانا فضیلت روشنگر است.» ﴿١٦﴾

آیه ۱۶ - از لفظ "منطق الطیر" می فهمیم که پرندگان و سایر حیوانات نیز سخن می گویند، گرچه از برای دیگران مفهوم نیست؛ روی این اصل جمله: حیوان زبان بسته. بی جاست، آری، زبان حیوان نسبت به انسان بسته است ولی نسبت به همگانش باز است، چنان که زبان انسان هم بر حیوانات بسته است، گرچه این دو جریان درباره معصومانی مانند داود و سلیمان و برتر از این بزرگواران - و نیز مورچه و هدهد - مستثنی است.

وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَلَدِيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿١٩﴾

و برای سلیمان، سپاهیان - از جن و انس و پرندگان - جمع آوری شدند، پس آنان (از پراکندگی) نگهبانی می شوند: متفر نمی گردند ﴿17﴾ تا آن گاه که به مکان مورچگان رسیدند. مورچه ای (از فرماندهان مورچگان) گفت: «ای مورچگان! به جایگاه هایتان داخل شوید، مبدا سلیمان و سپاهیان - ندیده و ندانسته - به سختی شما را پایمال کنند.» ﴿18﴾ پس (سلیمان) از گفتارش - در حال خنده اش - تبسمی کرد و گفت: «پروردگارم! مرا از گسیختگی نگه دار تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم داده ای سپاس بگزارم، و به کار شایسته ای که آن را می پسندی بپردازم، و مرا به رحمت خویش در میان شایستگان (معصومان از) بندگان داخل گردان.» ﴿19﴾

آیه ۱۹ - این که در حال خنده تبسم کرد با آن که تبسم و لبخند آغازی برای خنده است، بدین جهت است که بین این دو مثلثی از تناسبات وجود دارد. گاه تبسم است بدون خنده و گاه خنده است بدون تبسم، و گاهی هم تبسم است و سپس خنده، در هر صورت در پاسخ توان گفت که جریان سخن فرمانده مورچگان در دو بعد تبسمی خنده آور بود: نخست سخن گفتنش با سلیمان و سپس فرمان حفاظتی به آنان، و روی این دو جریان سلمان خواهی نخواهی به خنده آمد. ولی در برابر سپاهش و مورچگان بر مبنای مصلحت خنده را تبدیل به لبخند کرد؛ بدین معنی که خود را در حال خنده شدید به گونه ای کنترل کرد که تنها لبخندش آشکار بود.

«نعمتک» جنس نعمت است، این نعمت نسبت به مقام عصمت نعمت ویژه است و در این جا اختصاص به داود و سلیمان دارد، که عبارت است از نبوت و تعلم و حیانی سخن پرندگان و مورچگان، و فروترش در تالی تلو عصمت ویژه پدر و مادر سلمیان بوده است، که همان نعمت خاص ایمان باشد و نه عصمت و اعجاز، زیرا هرگز حتی اشاره ای از کتاب و سنت درباره عصمت پدر و مادر سلیمان (علیه السلام) وجود ندارد.

و تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿20﴾

و در جستجوی پرندگان برآمد. پس گفت: «مرا چه شده که هدهد را نمی بینم؟ یا (اینکه) از غایبان بوده است؟» ﴿20﴾

آیه ۲۰ - "من الغائبین" گواه است بر این که غیبت کنندگان در این سان عمومی متعدد بوده اند ولیکن به مصالحی چند در این جا تنها هدهد به میان آمده و دیگران را بحث دیگری است که در آیه اشاره ای به آنان نشده است، بدین معنی که سخنگوی هدهدان در نظر سلیمان به احتمالی قوی مقامی بزرگ داشته، و غیبتش نیز حساس بوده، ولی نسبت به دیگران چنان نبوده است.

لَا عَذَابَ لَهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحْنَهُ، أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ ﴿21﴾

«بی گمان او را به عذابی سخت همواره عذاب می کنم، یا او را همی بی امان می کشم، مگر آنکه

به راستی دلیلی روشنگر به درستی (بر غیبت خود) برایم بیاورد.» ﴿21﴾

آیه ۲۱ - این جا در پاسخ این پرسش که آیا هدهد که در این جا تهدید به مرگ شد مکلف بوده، و در صورت مکلف بودنش آیا تخلفش از سان سلیمان موجب کشتنش بوده است؟ باید گفت که اولاً بر حسب آیه انعام کل حیوانات در حدود خود مکلفند که "وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَيْرٍ يُطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ" (۶:۳۸) که "امم امثالکم" نخست برهانی روشن است بر این که حیوانات مانند انسان ها گروه هایی هستند، و از جمله همانندی در بین تکلیف آنان است گرچه از تکلیف انسان فروتر است، در ثانی "ثمّ الی ربهم يحسرون" که گردآوری شدن به روز رستاخیز است، طبعاً از برای حساب و پاداش زشت و زیبای اعمالشان می باشد، گرچه همان گونه که تکالیف حیوانات فروتر از تکالیف انسان هاست، حساب پادشان نیز چنان است .

از جریان تهدید هدهد به اعدام چنین می فهمیم که احیاناً حیوانات هم مانند انسان های مکلف دارای تکالیفی مشابه اند، که از جمله در بسیج و سان عمومی سلیمان به امر حضرتش باید شرکت کنند، و چون این امر ولایتی بر مبنای نبوت و عصت بسیار واجب الاجراست، تخلف بدون عذر از آنان نیز موجب عذاب یا اعدام می باشد، مگر این که هدهد "سلطان مبین" به همراه بیاورد.

اما چگونه این هدهد از آن جریان سبا آگاه بود ولی سلیمان با مقام نبوت و عصمتش هرگز از آن آگاهی نداشت؟ پاسخ این است که مقام نبوت، مقام عصمت سه گانه احکام شرعی است که در گرفتن وحی، عمل کردن به آن و تبلیغ نسبت به آن است، و اصولاً علم به موضوعات صد در صد در مقام نبوت جای ندارد، و این خود دلیل است بر این که معصومان علم غیبشان به گونه صد در صد تنها در احکام است، گرچه در موضوعات هم در صدی دارای علم می باشند، و این جا آگاهی سلیمان بر جریان ملک سبا از همان در صد منفی است.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ

يَقِينٍ ﴿22﴾

پس دیری نپایید (که هدهد آمد). پس گفت: «از چیزی آگاهی یافتیم که (تو) بدان آگاهی نیافته ای، و

برایت از (کشور) سبا گزارشی مهم (و) یقینی آورده ام.» ﴿22﴾

آیه ۲۲ - در جریان پیام رسانی هدهد این تاکتیک جنگی نمایان است که لشکریان و سایرین نیز در حد امکان واجب است از جریاناتی آگهی حاصل کنند، و فرمانده کل قوا را بر آن جریان مطلع سازند،

زیرا نفی و اثبات تاکتیک های شایسته جنگی به سود همگان است، و این خبر نیز باید بر مبنای علم، حقیقت جویی و حقیقت گویی باشد، که در اصل عدالت و معرفت خبر گزار شرط اصلی است، و روی این مبنا فرمانده و سخنگوی هدهدان در نظر سلیمان دارای این دو شرط بوده است.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾
وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾ أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي
يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾ اللَّهُ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٢٦﴾ قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ
الْكَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾

«من به راستی زنی را یافتم که مالک (و اختیاردار) آنهاست، و از هر چیزی (از مال و منال دنیا) به او داده شده، و برای او تخت (پادشاهی) بزرگی است.» ﴿٢٣﴾ «او و قومش را چنان یافتم که به جای خدا برای خورشید سجده می کنند، حال آنکه شیطان اعمالشان را برایشان آراسته، در نتیجه آنان را از راه (راست) باز داشته، پس ایشان راه (حق) را نمی یابند.» ﴿٢٤﴾ (آری، شیطان چنین کرده بود) تا برای خدایی که نهان را در آسمان ها و زمین بیرون می آورد، و آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می نمایید می داند، سجده نکنند ﴿٢٥﴾ خدا - هیچ معبودی جز او نیست - پروردگار عرش بزرگ است ﴿٢٦﴾ گفت: «خواهیم دید آیا راست گفتی یا از دروغگویان بوده ای.» ﴿٢٧﴾

آیه ۲۷ - و نه تنها ایمان و عدالت درباره این پیامبر لازم است، بلکه فرمانده کل قوا افزون بر این جریان باید به تحقیقات دیگری بپردازد، تا این گفته حقیقت عینی یابد، پس آن گاه روی همین مبنای عینی وظیفه خود را انجام دهد.

از این جریان این پیام را دریافت می کنیم که گفته عادلان و شهادت آنان در هر جریانی کافی نیست، مانند همین پیام هدهد، زیرا پیامش دارای پیامدی بس مهم است که مربوط به سلیمان وکل و لشگریانش می باشد.

اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

«این نامه ی مرا ببر. پس آن را سویشان بیفکن. سپس از ایشان روی بگردان، تا بنگری (که) چه بازگشتی (و پیامدی) دارند.» ﴿٢٨﴾

آیه ۲۸ - این پیام رسان که مأموریت یافته نخست نامه را به سوی دربار سبا افکند - و نه این که با دست تسلیم نماید - بر اساس احتیاط است که مبادا به این نامه رسان صدمه ای رسد، سپس امر به این

که از آنان دور شو بدین منظور است که اگر تو در حضورشان باشی ممکن است به ملاحظه حضور تو سخنی گویند که با واقعیت متفاوت باشد، لیکن اگر تو را نبینند بدون تقیه تصمیم خواهند گرفت.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ﴿٢٩﴾ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣٠﴾

(ملکه ی سبا) گفت: «هان ای سران چشمگیر (کشورم)! بی گمان نامه ای ارجمند سویم افکنده شده است.» ﴿٢٩﴾ «به راستی این نامه از طرف سلیمان است، و به درستی (مضمونش این است): به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان.» ﴿٣٠﴾

آیه ۳۰ - این جا "بسم الله الرحمن الرحيم" در متن آیه ای قرآنی است، و این خود دلیلی قاطع است بر این که "بسم الله" کلاً از قرآن است، چه بخشی از آیه ای همچون این آیه و چه آیه ای مستقل همچون آغازگر (۱۱۳) سوره و آیا می توان گفت که "بسم الله" این جا آیه است و در سایر جاها آیه نیست.

در این باره گفتگویی با امام جماعت مسجدالحرام به میان آمد، نخست به وی گفتم: آیا شما در مکه خودتان هستید و در جاهای دیگر خودتان نیستید؟ گفت: این پرسش بسیار عجیب است. گفتم: بلکه همانندش عجیب تر است، آیا "بسم الله" در سوره نمل قرآنی است و در سایر سوره هایی که در ابتدا آمده جزو قرآن نیست؟ فوراً تسلیم شد و وعده داد که از این پس در نمازهایش "بسم الله" را در آغاز سوره حمد بخواند، ولی آهسته که متهم نشود. اما باز بعد از تکبیره الاحرام بدون فاصله آغاز به "الحمد لله" کرد، پس از نمازش به او گفتم: به وعده خویش عمل نکردی! گفت: فکر کردم با آهسته خواندن بسم الله هم مورد اتهام می شوم؛ لذا از ترسم آن را ترک کردم. گفتم: در هر صورت بر خلاف آنچه ائمه مذهب شما گمان برده اند "بسم الله" از متن قرآن است، بلکه تکرارش و معنای عالی جامعش دلیلی است روشن بر این که مهم ترین آیه قرآنی است، چنان که روایات بسیاری از فریقین نیز گواه همین حقیقت است.

أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣١﴾

«اینکه بر من برتری مجوید و با حالت تسلیم نزد من آیید.» ﴿٣١﴾

آیه ۳۱ - از این سخن حکیمانه ملکه سبا به خوبی پیداست که هرگز عناد و استبدادی در سیاست کشورش نداشته، بلکه با مشورت با سران کشورش تاکتیک های سیاسی را به انجام می رسانده است، و در هر صورت با روش سلیم بحث و گفتگو هر گاه به نتیجه ای شایسته مطابق رأی خود یا دیگران

می رسید، آن را انجام می داد، ولی این جا چنان که در آیه (۳۳) آمده در آغاز و انجام رأی ملکه دقیق تر و پسندیده تر بوده است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾ قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأَوْلُوا بِأَسْ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾

(ملکه ی سبا) گفت: «ای سران چشمگیر (کشورم)! مرا در کارم (با مشورت) رأیی تازه و شایسته دهید، بدون حضورتان نزد کاری را (هرگز) فیصله نمی داده ام.» ﴿٣٢﴾ گفتند: «ما سخت نیرومند و دلاوریم، و (اما) کل فرمان (تنها از) سوی توست. پس بنگر چه فرمان می دهی؟» ﴿٣٣﴾

آیه ۳۳ - چرا در اینجا "والامر إلیک" آمده و نه «لک»؟ نکته این است که چون سلطه مشروطه بوده است، و «لک» بر مبنای ویژگی رأی ملکه نمایان گر استبدادی است، از این رو این فرمان سیاسی را «لک» و برای او ندانسته اند، و رو این فرمان سیاسی را «لک» و برای او ندانسته اند، بلکه «الیک» و به سوی او خوانده اند، که در صورت مشورت با برهان قوی فرمانده، این نظر شورایی تنها به سوی او برگشت دارد، که این برگشت هرگز رنگ استبداد ندارد، و تنها در عین قوت استدلال ملکه «الیک» کافی نبوده و مجدداً از وی درخواست شده که با نگرشی بیشتر فرمان دهد.

از این نظر سیاسی بسیار دقیق ملکه سبا که مورد تصدیق قرآن نیز می باشد چنین پیداست که اصولاً در برخورد با توانمندی مخالف باید بهترین بازنگری ها و احتیاطات انجام گردد، ملکه سبا اکنون از حال سلیمان آگاه نیست، که آیا اضافه بر سلطه سیاسی سلطه معنوی هم دارد، فعلاً بر مبنای نخست به عنوان تلطیف و آرامش هدیه ای برای سلیمان می فرستد تا بداند جریان چیست؟ اگر تهدید سلیمان با همین هدیه - و البته دنباله های دیگرش - خاموش شد که هیچ، وگرنه باید کار دیگری کرد که این همان حضور در نزد سلیمان است.

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٤﴾ وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٥﴾ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَنَ قَالَ أْتُمِدُونَنِي بِمَالٍ فَمَا آتَيْنِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَيْتُكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴿٣٦﴾ ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٣٧﴾ قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾

(ملکه) گفت: «همواره پادشاهان چون به مجتمعی درآیند، آن را تباه و بی مقدار و عزیزانش را خوار می گردانند، و همین گونه (ویرانی) می کنند.» ﴿34﴾ «و من حتماً فرستنده‌ی هدیه‌ای سویشان هستم. پس نگرند ام (که) فرستادگان با چه (حالی) باز می گردند.» ﴿35﴾ پس هنگامی که (فرستاده اش) نزد سلیمان آمد، (سلیمان) گفت: «آیا مرا با مالی (سوی خود) می کشید و کمک می کنید؟ پس آنچه خدا به من داده، بهتر است از آنچه به شما داده. (نه) بلکه به ارمغان خود شادمانی می کنید.» ﴿36﴾ «به سویشان بازگرد تا بی چون (و) بی گمان با سپاهیانی سویشان روان می شویم، که در برابر آنان تاب ایستادگی نداشته باشند. و بی امان از آن (دیوار) همواره به خواری و بی مقداری بیرونشان می کنیم.» ﴿37﴾ (سپس) گفت: «ای سران (کشورم!) کدام یک از شما تخت او را - پیش از آنکه مطیعانه نزدم آیند - برایم می آورد؟» ﴿38﴾

آیه ۳۸ - اِطْلَا «مسلمین» تسلیم سیاسی و عقیدتی را در بر دارد، زیرا سلیمان پادشاهی کشورگشا نبوده، بلکه مأموریت ربانی اش گشودن عقل ها و دل ها به سوی حق بوده است، و روی این اصل خواسته تسلیم سیاسی ملکه سبا مقدمه‌ای از برای تسلیم عقیدتی او بوده است.

قَالَ عَفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ اَنَا اَتِيكَ بِهٖ قَبْلَ اَنْ تَقُوْمَ مِنْ مَّقَامِكَ وَاِنِّىْ عَلَيْهِ لَقَوٰى
اٰمِيْنُ ﴿39﴾

بزرگواری از جنیان گفت: «من آن را پیش از آنکه از جایگاه خود برخیزی برایت می آورم. همانا من بر این (کار) سخت توانا و امانت دارم.» ﴿39﴾

آیه ۳۹ - این که پیش از آمدن ملکه سبا به خدمت سلیمان، حضرتش تخت پادشاهی او را به وسیله عاصف بن برخیا به سرعت کمتر از چشم بر هم نهادنی احضار کرد به جهاتی چند بود؛ از جمله این که ملکه سبا با اطرافیانش با نگرستن این خر عادت ایمان بیاورند، و در حاشیه اش این که از این پس تختی برای سلطنت مستقل سبا نمانده است.

و چرا این خطاب درباره احضارِ خَارِ الْعَادَةِ تخت ملکه سبا به کل فرمانداران حاضر شد، که دو نفر - یکی پس از دیگری - حاضر به انجامش شدند، این جا هم نکته‌ای درخشان است که شاید نه تنها این دو نفر قادر بر تحقق بخشیدن این جریانند، بلکه دیگرانی هم با اختلاف درجات بوده اند.

اما درباره اختلاف "عفریت من الجن" و "الذی عنده علم من الكتاب" جای این پرسش است که این دو اعجاز و آیت ربانی چگونه نسبت به غیر سلیمان محقق گشت، و خود سلیمان در این میدان گام ننهاد؟

در پاسخ باید گفت که: هم "عفریت من الجن" از رسولان جنی بوده و هم "الذی عنده علم من الكتاب" از رسولان انسی بوده، و یا دست کم هر دو دارای مقام عصمت منهای رسالت بوده اند، که

اولی از وزیران معصوم جنی و دیگری از وزیران معصوم انسانی سلیمان بوده اند، و هر دو در وزارت و خلافت مطلقه معصومند، مطلقه بودن بدین معناست که در مثلث سخن، عمل و تقریر صد در صد بیان گر وحی رسالتی بودند و در ثانی چون رسالت، یا در کل عصمت بشری انسان برتر از جن است، این آیت ربانی رسولی و یا وزارت انسانیش بیان گر همین برتری است، و سلیمان خود قدم پیش نهاد، زیرا دارای مقام برتری نسبت به اینان بود، و در صورتی که این دو دارای چنان آیت ربانی باشند آیت ربانی سلیمان برتر و فراتر بوده است.

و از کجا معلوم که "الذی عنده علم من الکتاب" انسان بوده است؟ از این جا که در برابر "عفریت من الجن" آمده، وانگهی "علم من الکتاب" برای هر دو بوده است، پس ویژگی دوم همان ویژگی انسانی است که علمش از کتاب برتر و فراتر از ویژگی جن بوده، روایات متعددی هم بر کل این جریانات گواه است.

«عفریت» یعنی بزرگ و اگر "من الجن" نبود اعم از جن و انس بود، ولی "من الجن" بیان گر این است که بزرگ جنیان بوده است.

"علم من الکتاب" کتاب کونی است نه کتاب تشریع، زیرا کل شرعمداران در صورت استدلال صحیح به کتاب وحی، کل احکام شرعی مذکوره در آن را می دانند، و این دانش هرگز زمینه اعجاز ربانی نیست.

بنابراین مقصود کتاب کونی است، نه تکوینی و تشریعی، چون علم تکوین و تشریع در انحصار مقام مقدس ربوبیت است، پس دانش دارنده این علم فروتر از علم تکوین ربانی و فراتر از علم کونی غیر معصومان است، چنان مثلا در معجزات عیسی (علیه السلام) «بازنی» آمده، یعنی دمیدن حضرتش در مجسمه گلین پرنده مقارن با اذن خدای I بوده است، بنابراین کار اصلی مسیح (علیه السلام) تنها ساختن مجسمه گلین پرنده بوده و حضرتش - که از کتاب کونی ربانی هم آگاهی داشت - تنها در آن دمید و همزمان با این جریان پرنده در دو بعد جسم و روح تکوین گردید، که کار مسیح (علیه السلام) نه خلقی صرف است و نه خالقی، بلکه میانگین این دو جریان خار العاده ای رسالتی است، و همین گونه است کار عاصف بن برخیا که دانشی به کتاب کون داشت، نه علم صد در صد که مقتضی تکوین است، و دیگران هرگز حتی دانشی اندک هم به جریان کونی در بعد تکوین ربانی ندراند.

و این "علم من الکتاب" دارای مراتبی است که برترینش مربوط به برترین رسولان حضرت اقدس خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) و در پرتوش برای سایر معصومان محمدی (صلی الله علیه وآله) است.

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ؕ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾ قَالَ نَكَرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

کسی که نزد او دانشی از کتاب (ربانی تکوین) بود، گفت: «من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت آورنده ام.» پس چون (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود مستقر دید، گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید (که) آیا شکر می گزارم یا کفران می ورزم. و هر که سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می گزارد، و هر که ناسپاسی کند، پس همانا پروردگارم بسی بی نیاز کریم است.» ﴿٤٠﴾ گفت: «تخت (ملکه) را برایش ناشناس گردانید، تا ببینیم آیا (بدان) رهنمون می شود یا از کسانی است که (به آن) راه نمی یابند.» ﴿٤١﴾

آیه ۴۱ - «لا یهتدون» گواه است بر این که اطرافیان ملکه این تخت را تشخیص ندادند، و تنها ملکه هوشیار بود که با تغییراتی که در آن به وجود آمده بود، آن را شناخت. و این خود دلیل است بر این که ملکه در دو بعد سیاسی و ایمانی متمایز بوده است، بعد ایمانی اش این که بر خلاف انتظار با آن همه تغییرات تخت خویش را شناخت. که ایمان گذشته اش او را در این شناخت کمک کرد، و بعد سیاسی اش این بود که با نخستین نگرش از هیکل هندسی تخت آن را شناخت. و چرابه جای (تعرف) که شناخت می باشد «تهتدی» که رهنمون است آمده؟ زیرا چنان که اشاره شد این رهنمون دارای دو بعد است که بعد مهمش رهنمون ایمانی است.

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿٤٢﴾

پس چون (ملکه) آمد، (بدو) گفته شد: «آیا تخت تو همین گونه است؟» گفت: «گویا این همان است، و پیش از این هم ما آگاه شده و از تسلیم کنندگان (خودمان) بوده ایم.» ﴿٤٢﴾

آیه ۴۲ - جمع در "کنا مسلمین" دو جهت دارد: ۱- این که تعبیر جمع - به عنوان احترام - ویژه شخص ملکه سباست؛ ۲- این که گرچه درباریان در باطن هم ایمان نیاوردند با پیروی از ملکه در ظاهر ایمان آوردند.

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِن دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِن قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٤٣﴾ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأُسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ

الْعَلَمِينَ ﴿٤٤﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَتَّبِعُونَ لِأَخِيهِ الَّذِي إِتَّخَذَ عَلَيْهِ سُلْطَانًا فَغَاوٍ إِنَّهُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٤٦﴾ قَالُوا أَطِيعُوا أَطِيعُوا بَكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَاعُوا عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿٤٧﴾

و آنچه را غیر از خدا می پرستید مانع (ایمان) او شده بود. همانا او از گروه کافران بود ﴿٤٣﴾ به او گفته شد: «وارد ساحت کاخ (پادشاهی) شو.» پس چون دیدش، آن را برکه ای پنداشت و ساهای دو پایش را برگشود. سلیمان گفت: «بی گمان این کاخی مفروش از آبگینه هایی است.» (بلقیس) گفت: «من بی امان به خود ستم کردم، و با (همراهی) سلیمان به پروردگار جهانیان (ایمان و) اسلام آوردم.» ﴿٤٤﴾ و همانا سوی ثمود، برادرشان صالح را به راستی فرستادیم که: «خدا را بپرستید.» پس ناگهان آنان دو دسته اند (که) با هم بسی دشمنی می کنند ﴿٤٥﴾ (صالح) گفت: «ای قوم من! چرا پیش از نیکی، به بدی شتاب می جویید؟ چرا از خدا پوشش نمی خواهید؟ شاید شما مورد رحمت قرار گیرید.» ﴿٤٦﴾ گفتند: «ما به تو و به هر کس (که) با تو است شگون (بد) زده ایم.» گفت: «شگوتان نزد خداست. بلکه شما مردمی هستید که مورد آزمایشی آشبار [دشوار] قرار می گیرید.» ﴿٤٧﴾

آیات ۴۵ تا ۴۷ - در آیات (۴۵) تا (۴۷) قوم ثمود به رسالت صالح و خودش فال بد می زنند، که او را شوم می دانند، پاسخ این است که شومی شما نزد خداست و در آیه (۳۶:۱۹) "طائرکم معکم" که شومی شما با خودتان است، بدین معنی که همه شومی ها از خود شماست و نزد خداست که جزایش نیز از جانب اوست.

بنابراین نه شومی نسبت به شما از صالح است و نه جزایش از اوست، بلکه عمل بد هر کس از خودش بوده و از طرف خدا گریبان گیرش می شود.

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾ قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٤٩﴾ وَكَرَرُوا مَكْرًا وَكَرَرُوا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٠﴾

و در (آن) شهر نه دسته بودند، که در آن سرزمین افساد می کردند و اصلاح نمی نمودند ﴿٤٨﴾ (با هم) گفتند: «با همدیگر به خدا سوگند یاد کنید که حتماً به او [صالح] و کسانش شبیخون زنیم. سپس بی چون به ولی (دم و وارث) او همی خواهیم گفت: ما در محل هلاکت اهلیش [صالحیان] حاضر نبودیم. و به راستی ما همواره راستگوایم.» ﴿٤٩﴾ و دست به نیرنگی (بزرگ) زدند و (ما نیز) دست به نیرنگی (بزرگ) زدیم در حالی که (آنان) باریک بینی نمی کنند ﴿٥٠﴾

آیه ۵۰ - این جا جزای مکر مکاران از طرف خدا به نام مکر خوانده شده، ولی میان این دو مکر فر بسیار است:

مکر آنان از روی عجز و پنهانی و نادانی است، و جزایش از ناحیه خدا از روی توانایی و دانایی است، جز آن که در پنهانی به ناگاه عقاب الهی آنان را می گیرد و روی همین جهت هم مکر نامیده شده است. چنانکه در آیات ۵۱ و ۵۲ یاد شده.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥١﴾ فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٢﴾ وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٣﴾ وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٥﴾ أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿٥٥﴾ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ ﴿٥٦﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٥٧﴾ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ﴿٥٨﴾ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ءَاللهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

پس بنگر فرجام نیرنگشان چگونه بود، که ما بی گمان آنان و قومشان، همگی را هلاک کردیم ﴿٥١﴾ پس آنها (همان) خانه های آنان است که به (سزای) بیدادگیشان ویران است. به راستی در این (کیفر) برای مردمی که می دانند همواره نشانه ای است ﴿٥٢﴾ و کسانی را که ایمان آورده اند و برهیزگاری می کرده اند رهانیدیم ﴿٥٣﴾ و لوط را (هم نجات دادیم) چون به قومش گفت: «آیا در حالی (که) می نگرید مرتکب (این) عمل ناشایست تجاوزگر می شوید؟» ﴿٥٤﴾ «آیا شما بی گمان به جای زنان، همواره از روی شهوت با مردان در می آمیزید؟ بلکه شما مردمی هستید (که) نادانی می کنید.» ﴿٥٥﴾ پس پاسخ قومش غیر از این نبود که گفتند: «خاندان لوط را از مجتمعتان بیرون کنید. آنها مردمانی هستند که سخت به پاکیزگی تظاهر می نمایند.» ﴿٥٦﴾ پس او و خانواده اش را نجات دادیم، جز زنش را که مقدر کردیم از بازماندگان در غبار (عذاب) باشد ﴿٥٧﴾ و بارانی (شدید از سنگ گل) بر (سر و سامان)شان فرو بارانیدیم. پس باران هشدار داده شدگان چه بد بود ﴿٥٨﴾ بگو: «همه ی سیاس ها برای خداست، و درودی (فراوان) بر بندگان ویژه اش که آنان را به شایستگی برگزید.» آیا خدا بهتر است یا آنچه (با او) شریک می گردانند؟ ﴿٥٩﴾

آیه ۵۹ - نکره بودن «سلام» بیان گر تعظیم و شایستگی مستدام آن است، و این «سلام» تنها لفظ آن نیست، بلکه مقصود تمامی سلامتی هایی است که در بعد رحمت های ویژه برای این بندگان

برگزیده می باشد، و «اصطفاء» و نه «اصفاء» به معنای گزینشی ویژه است، که در اختصاص معصومان می باشد، چنان که این لفظ در همه جای قرآن به همین معناست.

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَاقَ
ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌ هُمْ قَوْمٌ
يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾

(آیا آنچه شریک می پندارند بهتر است) یا کسی که آسمان ها و زمین را آفرید و برای شما آبی از آسمان فرود آورد؛ پس با آن بستان هایی فرح انگیز به بار آورد؟ برای شما (هرگز چنان) نبوده است که درختش را برویانید. آیا با خدا، خدایی است؟ بلکه اینان گروهی می باشند که برای خدا همتا برمی گزینند ﴿٦٠﴾

آیه ۶۰ - «يعدلون» اینجا از عدل به معنای همپا و همتاست که به معنای شرک رسمی است. و "يعدلون عن الله" تمامی مراحل شرک را در بر می گیرد.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَرًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيًا وَجَعَلَ بَيْنَ
الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

(آیا شریکانی که می پندارند بهترند) یا آن کس که زمین را قرارگاهی ساخت، و در جای جایش رودهایی پدید آورد، و برای آن (زمین کشتیوار) کوه هایی همچون میخ ها (مانند لنگرها) قرار داد، و میان دو دریا پرده ای (ناپیدا) گذاشت؟ آیا معبودی با خداست؟ (نه) بلکه بیشترشان نمی دانند [نادانی می کنند]. ﴿٦١﴾

آیه ۶۱ - این جا زمین به عنوان قرارگاه آمده که طبعاً پیش از این قراری نداشته، بلکه گویی در حالت فرا رو چموشی بوده است. چنان که در آیه (۶۷:۱۵) آن را ذلول خوانده که در گذشته ناآرام و چموش بوده است. و در این دو آیه قرار و ذلول بودن زمین طبعاً پس از بی قراری و چموشی آن می باشد، و این خود دلیلی است بر این که زمین در هر دو حال کیهان پیما بوده و می باشد، جز آن که در گذشته در اثر حرکات ناهنجارش و گرمی فو العاده اش قابل سکونت و زندگی انسان ها و حیوانات و نباتات نبوده است.

خدای منان آن را از نظر حرارت به گونه ای ملایم کرده و هم آرامش داده که «قرار» گشته و لفظ قرار به هر دو معنای آرامش و ملایم بودن در عین حرکت است، چنان که ذلول به معنای راهواری پس از چموشی می باشد و بالاخره زمین چموش به گونه ای رام و هموار و راهوار گشته که حرکتش هرگز محسوس هم نیست؛ تا به جایی که در گذشته هایی نه چندان دور سخن از حرکات زمین، سخنی

ناروا و کفرآمیز بوده، ولی بعداً در پرتو ترقی علم، سخنی عادی گشته، ولی قرآن در بیش از چهارده قرن پیش این حقیقت را با عباراتی گوناگون به صراحت بیان کرده است.

این جا میان قرار و ذلول - در توصیف زمین - فر است - گرچه هر دو در معنای راهواری زمین شرکت دارند - ولی در «قرار» علت راهواری آن نیز یاد شده، زیرا اصلش (قرّ) و سرماست و چون بر مبنای قانون فیزیکی هر قدر حرارت بیشتر باشد، حرکت نیز زیادتر است و زمین که در گذشته از نظر حرکت چموش بوده و در سرعت ناهمواری جایی برای زندگی نداشته، بدین جهت بوده که دارای حرارت بسیار بوده، و چون این حرارت رو به کمی نهاد و تا اندازه ای دست کم چهره ظاهری آن به سردی گرایید حرکاتش نیز راهوار و برقرار گردید، که این حرکت هم کمتر و هم منظم تر شد.

«رَوَاسِي» کوهها: سکان های کشتیان، زمین را از ناهنجاری حرکتش در امان داشته است.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمُ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ
مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذْكُرُونَ ﴿٦٢﴾

آیا کیست (کسی) که درمانده را - چون وی را بخواند - (به خوبی) اجابت می کند، و گرفتاری (ش) را برطرف می گرداند، و شما را جانشینان (دیگران در) زمین قرار می دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم است آنچه را یادآور می شوید ﴿٦٢﴾

آیه ۶۲ - این جا اجابت مضطربان و بیچارگان از سوی خدای منان به میان آمده، البته در صورتی که او را بخوانند و هم از او بخواهند، و این جریان در طول تاریخ تکلیف در هر زمین و زمانی کما بیش بوده و هست جز آن که زدودن تمامی بدیها و اضطراب ها و اضطرارها، چه از نظر درونی یا برونی فردی و یا اجتماعی و از هر نظر دیگر زندگی آرام انسانی تنها در زمان دولت جهان شمول حضرت مهدی (عج) خواهد بود، که در آن هنگام و هنگامه بزرگ خلافت و دولت جهانی ویژه شایستگان است، چنان که این جا از آنان به "خلفاء الارض" تعبیر شده، در آیه نور نظیر همین تعبیر تکرار گشته، و اصولاً مؤمنانی که زیر سلطه دیگران زندگی می کنند هرگز در امان نیستند، و حتی آنان که خود دارای سلطه ای محدودند و احیاناً حکومت اسلامی تشکیل می دهند، در برابر سایر مستکبران نیز کلاً در امان نمی باشند، زیرا این خود سلطه ها و حکومت هاست که نقش های زشت یا زیبا دارند، ولی آن هنگام و هنگامه بزرگ که مؤمنان کلاً "خلفاء الارض" شدند، که هم فرمانده کل حضرت مهدی (عج) و مانند او از سایر معصومان خواهند بود و هم فرمانداران و کارگزاران دولت جهانی اسلامی از مؤمنان به حق می باشند. در این صورت مکلفان همگی در اُمن مطلق و زندگی بسیار شایسته ای خواهند بود.

این جا در آیه مورد بحث تمامی مضطربان و مستضعفان طول تاریخ مقصودند، جز آن که در پرتو حکومت جهانی اسلام مضطربان همان مؤمنان شایسته می باشند که سرآمدشان مهدی پنهان (عج) است، که سالیانی دراز ناروایی ها را می بیند و می شنود، و پیش از ظهورش توان مبارزه، با آنها را ندارد، ولی به هنگام ظهورش و تشکیل حکومت جهان شمولش تمامی نگرانی های گذشته اش جبران می گردد، که جهان تکلیف روضه رضوان می شود، و پیش از بهشت برزخی و رستاخیز نمونه ای از هر دو بهشت خواهد بود، که نابکاران در آن هنگامه بزرگ به جزای خود خواهند رسید و دیگران به کار ایمان و مدیریت های ایمانی همچنان ادامه خواهند داد.

و چنان که اشاره شد اضطرابها دارای ابعادی چند است که کم و یا زیاد در طول زمان های تکلیف در اثر دعاها و شایسته از شایستگان زدوده می گردد، ولی این جا "یجعلکم خلفاء الارض" که کل مؤمنان شایسته را فرمانداران کل زمین تکلیف خوانده است، اضطرابهای جمعی افزون بر اضطرابهای فردی در پرتو حکومت جهان شمول مهدوی زدوده خواهد گردید، و نابکاران یا نابود می گردند یا همچون گروهی از یهودیان و نصرانیان تحت سلطه جهانی مهدوی خواهند بود، که بالاخره قدرت تنها قدرت ایمان اسلامی است و بس.

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَعَلَيْهِمْ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾ أَمَّنْ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُمْ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَعَلَيْهِمْ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٤﴾ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾

یا کیست (آنکه) شما را در (دل) تاریکی های خشکی و دریا راه می نماید، و آن کس که بادهای رحمت (زا) را پیشاپیش رحمتش به بشارتگری می فرستد؟ آیا معبودی با خداست؟ خدا برتر (و) بزرگ تر) است از آنچه (با او) شریک می گردانند ﴿٦٣﴾ یا کیست (که) آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را باز می گردانند؟ و کیست (که) از آسمان و زمین به شما روزی می دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ بگو: «اگر (از) راستان بوده اید برهانتان را بیاورید.» ﴿٦٤﴾ بگو: «هر که در آسمان ها و زمین است - جز خدا غیب (ویژه ای خدا) را نمی داند و هرگز نمی فهمد کی برانگیخته می شوند.» ﴿٦٥﴾

آیه ۶۵ - در این آیه علم غیب مطلق در انحصار خدا دانسته شده پیامبران هم اگر بهره ای از غیب ربانی دارند تنها ویژه وحی احکام و شریعت ربانی است، که حتی به عمق معجزات رسالتی شان - بر

حسب آیاتی چند - آگاهی ندارند، تا چه رسد به آگاهی کلی، آری این بزرگواران اضافه بر علم وحی بر مبنای تأییدهای رسالتشان از برخی موضوعات در مثلث زمان نیز به وسیله وحی - برای تثبیت بیشتر رسالتشان - آگاهی هایی دارند و دیگر هیچ.

"ما يشعرون" سلب شعور نیست، بلکه بدین معناست که شعورشان را به کار نمی بندند، و آیا اگر اینان یا فراتر از اینان شعورشان را به کار گیرند می توانند بدانند کی برانگیخته خواهند شد؟ پاسخ در بعضی ابعاد منفی است، با این تفاوت که مؤمنان در عین شرکت با اینان در ناآگاهی به زمان رستاخیز این امتیاز را دارند که هم به رستاخیز ایمان دارند و هم آن را نزدیک می دانند چنان که بر حسب آیاتی چند نزدیکی رستاخیز را نسبت به آغاز زمان تکلیف تصریح دارد.

بَلِ اِذَا رَكَّ عَلِمُهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾
وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِذَا كُنَّا تُرَابًا وَّءَاۡبَاۡؤُنَا۟ اِنَّا لَمُخْرَجُوْنَ ﴿٦٧﴾ لَقَدْ وُعِدْنَا هٰذَا نَحْنُ وَّءَاۡبَاۡؤُنَا۟ مِنْ قَبْلُ اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسْطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ ﴿٦٨﴾ قُلْ سِیْرُوْا فِی الْاَرْضِ فَانظُرُوْا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِیْنَ ﴿٦٩﴾

(نه)، بلکه علم آنان در آخرت تدارک یافته! (که در آن جهل از روی عنادشان برطرف می شود)، بلکه ایشان در ژرفای شکی از آیند. بلکه آنان در مورد آن کوردل اند ﴿٦٦﴾ و کسانی که کافر شدند، گفتند: «آیا وقتی ما خاک باشیم و پدرانمان (نیز خاک باشند) آیا به راستی همی (زنده از گور) بیرون شوندگانیم؟» ﴿٦٧﴾ بی گمان، ما و پدرانمان از پیش بی چون به این (رستاخیز) وعده داده شدیم. این جز افسانه و بافته های پیشینیان نیست. ﴿٦٨﴾ بگو: «در زمین سیر (و نگرش) کنید؛ پس بنگرید فرجام مجرمان چگونه بوده است.» ﴿٦٩﴾

آیه ۶۹ - این جا مکلفان مأموریت یافته اند که در زمین سیر کنند تا عاقبت مجرمان را بدانند و تا خود از جرم هایشان دوری کنند، و اصولاً آیاتی چند در سراسر قرآن به منظور دریافت زشت و زیبای اعمال مکلفان در طول تاریخ، همین سیر در زمین را مقرر داشته، که اهم از سیر تاریخی و جغرافیایی، سیر حسّی و علمی اوست، و بهترین سیر، سیر در زمین و زمینه قرآنی است که بهترین سرگذشت تاریخی و جغرافیایی گذشتگان را بدون کم و زیاد صادقانه برای مکلفان گزارش داده است، و اصولاً دریافت های پندآمیز برای مکلفان سه گونه است: درونی و برونی، برونی اش نیز دریافت از جریان حاضر که با دیدن و شنیدن کارها و سخنان معاصران و حاضران توان پندگیری و تذکری چندان می گردد، و مرحله سوم سیر تاریخی و جغرافیایی غایب از گذشته است که بر حسب تاریخ های صادقانه که بهترین و والاترینش قرآن است تحقق می یابد.

مؤمنین مخاطب به همه این سیرها مأموریت دارند، ولی کافران دست کم بایستی سیری پندآمیز در زمین و زمینه تکلیف هر دو بعد تاریخی و جغرافیایی داشته باشند که خود مقدمه ای است برای ایمان به قرآن که سیر در آفاً تکوینی مقدمه ای برای سیر در آفاً تشریعی است.

«المجرمین» از (اجرام) است که در اصل به معنای کندن میوه نارس است؛ و این خود تلف کردن آن می باشد، همین طور میوه های درونی و برونی نارس، اگر به عنوان رسایی مصرف گردد، تقصیری در مصرف است، مانند کسی که با عقلی اندک بخواهند تعقلی زیاد کند، یا با اندک علمی بخواهد در معلوماتی زیاد دخالت نماید. در هر صورت با هر اندکی کار برتر انجام دادن خود اتلاف و جرم است.

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

و بر آنان غم مخور و از آنچه مکر می کنند (هرگز) در تنگنایی مباش ﴿٧٠﴾

آیه ۷۰ - «ضیق» این جا به معنای تأثر و نگرانی صاحب رسالت است که چرا این کافران دانسته و به ناشایست کفر می ورزند، و چون حضرتش بسیار علاقمند است که همه مکلفان در راه راست قدم بردارند، برای انحرافشان دچار اندوه و گرفتگی می شده، و چون انحرافات آنان در رابطه کندی و کمبودی دعوت رسالتی نبوده است، غم خواری برای حضرتش نیز مسئولیتی ندارد.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧١﴾ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٢﴾

و می گویند: «اگر (از) راستان بوده اید، این وعده کی خواهد بود؟» ﴿٧١﴾ بگو: «شاید برخی از آنچه را به شتاب همی خواهید، برایتان ردیف (و) پیاپی بیاید.» ﴿٧٢﴾

آیه ۷۲ - اینها به عذاب های موعود شتاب می ورزیده اند، البته عذاب برزخ و آخرت گرچه در عالم تکلیف نیست، ولیکن نمونه هایی از آنها همین جا تحقق می یابد، چه در جنگ ها و مانندشان و چه فراتر از این در دولت جهان شمول مهدوی (عج) که بر حسب آیات و روایاتی کسانی که در کفر محض غوطهور بوده اند برای دیدن عذاب کامل دنیوی رجعت خواهند کرد، چنانکه در مقابل مؤمنان درجه اول نیز برای رحمت کلی نسبت به این جهان رجعت می کنند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

و به راستی پروردگارت بی گمان بر مردمان کانون فضیلت است ولی بیشترشان سپاس نمی گزارند ﴿٧٣﴾

آیه ۷۳ - «الناس» - که به معنای تمام انسان ها و نیز همه مکلفان است^{۳۰} - شامل کل گنه کاران - چه مخلدین ابدی و یا غیر ابدی - نیز هست، و این جا فضیلت ربانی شامل آنها نیز می شود، که کمتر از استحقاقشان عذاب خواهند شد، چنان که در آیه "رحمتی وسعت کل شی" (۷:۱۵۶) این نکته به میان آمده است.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٤﴾ وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٧٥﴾

و همانا پروردگار تو آنچه را در سینه هایشان نهفته دارند و آنچه را آشکار می دارند همواره می داند ﴿۷۴﴾ و هیچ (حالتی) پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر اینکه در کتابی روشنگر است ﴿۷۵﴾

آیه ۷۵ - "کتاب مبین" بعد شامل و کاملش کتاب علم ربانی است، که خود نسبت به آن پنهانی ها که شایسته، بیان است بیان گر می باشد، چه برای همگان و چه برای ویژگان، سپس در درجه دوم "کتاب مبین" قرآن است که آن بخش پنهان از علم ربانی که برای مکلفان شایسته بیان بوده است، از نظر احکام، موضوعات و سایر جهات در آن موجود است، و سومین گام مقام رسالت و عصمت علیای محمدی(صلی الله علیه وآله) است، زیرا قرآن ثقل اکبر و محمد(صلی الله علیه وآله) و محمدیان(علیهم السلام) ثقل اصغرند، و علم ربانی در حضرت اقدس رب العالمین محور این دو ثقل است. بنابراین برترین مصادیق "کتاب مبین" به ترتیب درجات در این مثلث نمودار است.

آری، اصل کتاب علم به گونه ای مطلق نزد خداست، ولکن بیان گریش همان گونه که اشاره شد نسبی است.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَتْلُو عَلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾

بی گمان، این قرآن بر فرزندان اسرائیل بیشتر آنچه را که آنان درباره اش اختلاف دارند گزارش: و برش تاریخی پیگیری دهد ﴿۷۶﴾

آیه ۷۶ - این جا "هذا القرآن" را که همین قرآن آخرین است، گزارش گری بس دقیق و عمیق نسبت به بیشتر آنچه بنی اسرائیل در آن اختلاف داشته و دارند دانسته، و این بیشتر هر دو کمیت و کیفیت اختلافاتشان را در بر دارد، و در پاسخ این که قرآن با آن که "بیاناً لكل شی" است، پس چرا این جا خود را بیان گر اکثریت اختلافات بنی اسرائیل دانسته؟ باید گفت: این اکثریت همان اختلافات محوری بنی اسرائیل است، و اختلافات جزئی دیگرش را سنت قطعیة محمدیه(صلی الله علیه وآله) از

^{۳۰} (ناس) از نَوس به معنای ارتباط و پیوند عاقلانه می باشد، لذا کل عاقلان را شامل است.

حروف رمزی بیان می کند، که بیان سنت هم همان بیان قرآن است. روی همین اصل در آیه (۱۶:۶۴) به جای «اکثر» «الذی اختلفوا فيه» آمده که قرآن بیان گر کل اختلافات میان آنان است.

وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُم بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٧٨﴾ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿٧٩﴾ إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّةَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٨٠﴾ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَّاتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾ وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾

و به راستی این (قرآن) برای مؤمنان همواره هدایت و رحمتی (کامل) است ﴿٧٧﴾ به درستی پروردگارت به حکم خود میان آنان داوری قطعی می کند. و اوست همان عزیز حکیم ﴿٧٨﴾ پس بر خدا توکل کن که تو همواره بر (سرو سامان) تمامی حق آشکارگری ﴿٧٩﴾ البته تو مردگان را نمی شنوایی و خواسته ات را به کران - چون پشت گردانند - نمی شنوایی ﴿٨٠﴾ و تو راهبر کوردلان (و بازگرداننده ی آنان) از گمراهیشان نیستی. تو جز کسانی را که به نشانه های ما ایمان می آورند، پس (برابر خدا) تسلیمند، نمی توانی بشنوایی ﴿٨١﴾ و چون سخن (عذاب) بر ایشان فرود آید، جنبیده ای را از زمین برایشان بیرون می آوریم، در حالی که با ایشان (این گونه) سخن می گوید. مردمان بی گمان به نشانه های ما (ایمان و) یقین نمی آورده اند ﴿٨٢﴾ و روزی از هر امتی گروهی از کسانی را که با نشانه های ما (همان ها و مرا) تکذیب می کنند محشور می گردانیم، تا آنان، همگان، با نگاهیانی (ربانی) گردآوری شوند؛ پس پراکنده نگردند ﴿٨٣﴾

آیات (۸۲) تا (۸۷) این آیات گزارشی است بس شگفت انگیز از سه جریان در آخر زمان: نخست حیوانی که خدا او را از زمین برون می آورد؛ و با گمراهان این گونه سخنی می گوید: که این مردمان به نشانه های ربانی ایمان نمی آورده اند، و این که یک حیوان با مردم سخن گوید به خواست خدا و اعجاز است.

دوم مکذبان هر امتی از امت های جهان را خدا گرد می آورد، همان گونه که صالحان درجه اول را نیز زنده می سازد، این ویژگی در دو بعدش دلیلی روشن است بر این که آن روز روز رستاخیز جهانی نیست، بلکه روز رجعت است که پیش از رستاخیز و در زمان دولت جهان شمول مهدوی (عج) است، و این جا جای این پرسش است که "دابة من الارض" که طبعاً یک حیوان است با چه کسانی سخنی

می گوید؟ پاسخ این است که «هُم» در «تکلمهم» شاید گروهی شاخص از زمامداران کفرند، که این سخن را از آن حیوان می شنوند، و آن گاه آن را برای پیروانشان نقل می کنند. زیرا در زمان ظهور حضرت ولی امر (عج) وسایل برای دیدن ها و شنیدن ها از راه های دور - کلا - مقرر است، چنان که در روایاتی چند بیان گشته و اکنون هم تا اندازه ای محقق است.

در هر صورت جای شک نیست که این «دابة» یک حیوان است و طبعاً این حیوان آن چنان بزرگ نیست که به پهنای کره زمین باشد، بلکه حیوانی معمولی است که سخنی نامعمول می گوید، و گروهی که باید آن را بشنوند به هر ترتیب ممکن می شنوند، و این حیوان همچون دستگاه فرستنده جهان شمول حجت عینی علیه این کافران است که در آن هنگامه "وقع القول علیهم": امر تعذیبشان از جانب پروردگار صادر گشته، با این گونه حجت ها و آیات ربانی پیش از تحقق عذاب روبرو خواهند شد، و پیامد همین روز است که آیه (۸۳) بیان گر آن می باشد.

و این گردآوری تکذیب کنندگان در طول تاریخ در آن زمان - و نه گردآوری همگان - دلیلی روشن است بر این که آن روز رستاخیز کلی جهان نیست، چون رستاخیز یوم الجمع است، که همه مکلفان و بلکه همه جانداران در آن روز برای پاداش زشت و زیبای اعمال شان محشور خواهند شد، و چنان که در آیه (۸۵) وارد است "وقع القول علیهم" به معنای تحقق بخشیدن همان کلمه عذاب است، که در آیه (۸۲) نسبت به آنان گذشت، پس این دو روز یک روز است، گرچه آغازش سخنگویی حیوانی است و انجامش عذاب این بدتر از حیوان ها، و گواه دیگر بر این که این روز رستاخیز جهان نیست آیه (۸۷) "یوم ینفخ فی الصور" است.

«صور» - بر خلاف آنچه گمان می شود - جمع صورت نیست، زیرا جمعش صُور است، بلکه به معنای ناقور و بوقی است جان خراش که تمامی جان های جانداران را فراتر از مرگ بی جان می کند "الا من شاء الله" جز آن که را خدا خواسته که مشمول این مرگ در پایان برزخ نمی گردند، و این احترامی ویژه است نسبت به این بزرگواران.

جهان آخرین دارای دو بعد است: نخست مرگ همگان به جز "من شاء الله" و سپس زنده شدن آنان، این جا از این مرگ تعبیر به «فزع» شده، و در آیه دیگر به «صعقة» به معنای بی هوشی کلی، و این بی هوشی کلی طبعاً از مرگ فراتر است، و در عین آن که جان ها و ارواح در اصل همچنان زنده اند و لکن در این بی هوشی هیچ ادراکی بالفعل ندارند، مانند عضو کَرخ شده انسان که هیچ احساسی ندارد ولی زنده است، در آن هنگام ارواح کَرخ می گردند و نه آن که به کلی نابود گردند. زیرا

نابود شدنشان پیامد ثواب عقاب را از آنان بر می دارد چرا که آنان که با زشت و زیبایی اعمالشان مرده اند، اکنون رفته اند و دیگر چه و که جایگزین آنها خواهد بود؟!

آیه ۱۳ - "من کل امه" تنها گروه هایی از جن و انس هستند و حیوانات مشمول این "کل امه" نمی باشند، آری در آیه (۶:۳۶) که حشر کلی رستاخیز جهان است به نص خود آیه مضمونند، ولی این جا با قرآینی از قبیل "فوجاً ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون" تنها مکلفان عاقل می باشند که در بدترین مراحل تکذیب حقایق ربانی هستند، روی این اصل حیوانات که هم از "ذوی العقول" خارجند و هم اگر گناہانی داشته باشند در این مرحله نیست، و در رجعت محشور نخواهند بود.

این جا روایاتی جعلی این حیوان زمینی را به معنای مردی آسمانی چون حضرت علی (علیه السلام) خوانده، با این که «دابه» در (۱۴) آیه و دواب در چهار آیه به معنای حیوان است. و نه تنها انسان، آن هم برترین انسان های معصوم، وانگهی صرف سخن گفتن انسان که معجزه نیست تا آن را به حضرت علی (علیه السلام) تفسیر کنیم. و روایتی است از درالمنثور که شخص ناصبی بر حضرتش گذر کرد و به او گفت: سلام بر تو ای "دابه الارض" در پاسخش فرمود: من "دابه الارض" نیستم که دارای دُم و پشم نمی باشم، و این در حالی است که این شخص ناصبی به روایاتی شیعی استناد می کند!

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوْهُ قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِيْ وَلَمْ تُحِطُواْ بِهَا عَلِمَآ أَمَّا ذَآ كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ﴿٨٤﴾

تا چون (آن تکذیب کنندگان) بیایند، فرماید: «آیا با نشانه هایم (همان ها و ما را) تکذیب کردید، در حالی که احاطه ی علمی به آنها نداشتید؟ یا چه می کرده اید؟» ﴿٨٤﴾

آیه ۱۴ - «قال» که گفته خداست آیا مواجهه وحی ربانی است با این کافران، حال آن که وحی بر مؤمنان نیز ممکن نیست تا چه رسد به کافران! و نیز با رسالت رسول اسلام هر گونه وحیی پایان یافته؟ پاسخ این است که شاید این گفته از سوی گوینده ای ربانی است که طبعاً همان فرمانده کل قوای اسلامی ولی امر (صلوات الله و سلامه علیه) یا گوینده ای از طرف اوست که به اذن خدا این کلام و حیانی رابه این نابکاران می گوید، که خود مقدمه ای از برای تحقق عذاب است، و اگر هم این گفته خدا است، وحی رسالتی نیست، بلکه همچون سخن خدا با شیطان است.

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُواْ فَهُمْ لَا يَنْطِقُوْنَ ﴿٨٥﴾ أَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنَّوْاْ فِيْهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِيْ ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ ﴿٨٦﴾ وَ يَوْمَ

يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ
وَكُلُّ أَتَوْهُ دَخِرِينَ ﴿٨٧﴾

و به (کیفر) آنچه ستم کردند، (آن) گفته و وعده(ی عذاب) بر آنان فرود آید. پس ایشان دم برنیاورند ﴿٨٥﴾ آیا ندیده اند که ما شب را قرار داده ایم تا در آن بیاسایند، و روز را روشنی بخش (گردانیدیم)؟ همانا در آن (جریان) برای مردمی که ایمان می آورند بی گمان نشانه هایی (بزرگ) است ﴿٨٦﴾ و روزی که در صور، بو [جهان با صدای رعدآسای جانکاه] دمیده شود، پس هر کس در آسمان ها و زمین است (سخت) به هراس (و بی هوشی) افتد - مگر آن کس که خدا خواسته - و جملگی با زبونی رو سوی او آوردند ﴿٨٧﴾

آیه ۸۷- این "ینفخ فی الصور" چنانکه گذشت، در مورد قیامت پس از رجعت است.

و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلُّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴿٨٨﴾

و کوه ها را می بینی در حالی که آنها را بی حرکت می پنداری، حال آنکه آنها (همچون) مرور ابر حرکت می کنند. ساخته ی خدا را (ببینید) که هر چیز را سازوار کرده. او بی گمان به آنچه انجام می دهد بسی آگاه است ﴿٨٨﴾

آیه ۸۸- این جا مخاطب کل مکلفانند، چه در جهان تکلیف و چه روز رستاخیز که کوه ها را در بینش آغازین و ظاهری بی حرکت می بینند در حالی که همچون ابرها دارای حرکاتی تند یا کند هستند، چه حرکات درونی که کل جهان آفرینش مشمول این حرکت است، - و اصولاً حرکت درونی از لوازم ذاتی تمام مواد جهان می باشد - و چه برونی که دومین گام جابجا شدن کوه هاست، و بر حسب علم زمین شناسی احياناً کوه هایی جاهای خود را عوض می کنند، و سومین گام حرکت زمین است، و کوه ها که لنگرهای این کیهان پیمای در اقیانوس بی کران فضا می باشند پیرو حرکات زمین در حرکتند، و در رستاخیز نیز این حرکت آشکارتر است، و در عین حال این حرکات گوناگون زمینی به اندازه ای رام و آرام می نماید که گویی اصلاً دچار حرکتی نیست و این خود از اتقان سازمان ربانی است.

این آیه در عین حالی که میان آیات آخرت واقع است، در بعد محوری اش شامل دنیا نیز می باشد، و هرگز اختصاصی به حرکت رستاخیزی این کوه ها ندارد؛ زیرا "مر السحاب" حرکت ناپیدای ابرهاست در حالی که حرکت کوه ها در انفجار جهانی برای همگان پیداست، و در این جا لفظ «تَمُرُّ» شامل حرکات ناپیدای کل مواد جهان و همین طور حرکات زمین با کوه هاست، و در ضمن شامل حرکات این کوه ها در انفجار کلی جهان است، و این «صُنْعَ اللَّهِ» نیز دلیلی متقن است بر ترجیح دو

گونه حرکت زمین گرچه خرابی سازمان جهان هم در حاشیه ساختن آن "صنع الله" است، و روی این اصل در ابعادی چند این آیه در درجه اول شامل حرکات زمین، و در حاشیه حرکات کوه ها در جهان آخرت است.

حرکات ابرها احياناً دیدنی است که تکه ابری در آسمان جابجا گردد، لیکن اگر کل آسمان را در افق بینندگان ابر فرا گیرد جابجایی آنها معلوم نیست، و نیز گاهی حرکت ابر به قدری کند است که با چشم نمی توان آن را تشخیص داد. همین گونه است حرکات برونی زمین یعنی جابجا شدن آن که گروهی اندک اخیراً با چشم علم آن را نگریسته و می نگرند، و مسلمین با چشم وحی بر حسب آیاتی گوناگون آن را دیده و می بینند، ولی دیگران که نه چشم وحی دارند و نه چشم علم از دیدار این حرکات برونی محروم بوده اند.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ ؕ ؕ ۸۹ ﴿۸۹﴾ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۹۰﴾ ۹۰ ﴿۹۰﴾

کسانی که با نیکی بیایند، در نتیجه پاداشی بهتر از آن برایشان است، و حال آنکه آنان از هراسی بزرگ در چنان روزی در امانند ﴿۸۹﴾ و کسانی که با بدی بیایند، در نتیجه به رو در آتش (دوزخ) سرنگون شوند (و به آنان گفته شود): «آیا جز آنچه می کرده اید سزا داده می شوید؟» ﴿۹۰﴾

آیه ۹۰ - "ما کنتم تعملون" گنه کاران را در آن روز هماهنگ با اعمال شان دانسته که طبعاً ماندن بی پایان در جهنم هرگز هماهنگی با گناهان محدودشان ندارد، بلکه عذابی هم که دارند همچون گناه محدود است، ولی اگر بیش از حد گناه باشد برخلاف هماهنگی و برابری است که در این آیه و آیاتی دیگر نسبت به گناه و جزایش مقرر گردیده است.

اصولاً عقاب گناه ظهور ملکوت خود گناه است که در برزخ و قیامت نمودار می گردد، جهنم هم خود تنها زمینه ای است برای عذاب و عذاب های گوناگونش ظهور حقیقت گناهان گوناگون است. این گونه نیست که جهنم آتشی جدای از افعال داشته باشد، و یا آتش اعمال جهنمیان همگان را یکسان و در یک زمان بسوزاند، بلکه هر گناه کاری در آتش خود از نظر زمان و کم و کیف خواهد سوخت و سپس دیر یا زود مرگ گریبان گیرش می شود، البته به جز آنان که در آخر کار شایسته بهشت اند.

آیات «صَلَّى» به معنای گیرانه جهنم است، و هر گاهی برای هر گناه کاری در صورت جهنمی بودنش گیرانه ویژه خود اوست، و چنان که گیرانه ها از نظر زمان و نیروی آتش زایی و کمیت کیفیت آن متفاوتند، جهنمیان نیز با تفاوتی که در این سه بعد با یکدیگر دارند عذاب های متفاوت خواهند دید.

آری جزای جهنمیان جزایی بیگانه از اعمال شان نیست، بلکه - چنان که اشاره شد - همان اعمالشان می باشد که در ذیل همین آیه "ما کنتم تعملون" به عنوان جزای آنان معرفی گشته است، بنابراین جهنمیانی که هرگز شایسته بهشت رفتن نیستند، چون گناهانشان با یکدیگر متفاوت است - کیفیت و کمیت عذاب شان نیز متفاوت است.

این گونه نیست که تا گیرانه بدترین جهنمیان در حال آتش افروزی است دیگران هم در آتش آنان بسوزند، که این خود ظلم است، بلکه گروهی تا آخرین مرحله زبانه های جهنم، زبانه های آتش خودشان می باشند، مانند شیطان و همگانش که با جهنم خاموش خواهند شد، و به کلی نابود می گردند، و طبعاً اینان در اقلیت اند، ولیکن اکثریت جهنمیانی که شایسته بهشت نیستند پیش از خاموش شدن جهنم بر حسب زمان و کم و کیف گناهانشان خاموش می شوند. و مثل جهنمیان و گیرانه های عذابشان مثل فولاد آتشین، مس آتشین و چوب گردوی آتشین است که خیلی سریع می سوزد و تمام می شود و هرگز تا فولاد آتشین هست کاه و چوب آتشین هم باقی نمی ماند.

و در هر صورت جهنمیان کمتر از استحقاقشان می سوزند، نه برابر و نه بیشتر، تا چه رسد به بی نهایت، زیرا "رحمتی وسعت کل شی" (۷:۱۵۶) شامل آنان نیز می شود؛ و این عذاب کمتر تا آن جاست که به بهشتیان ظلم نشود، که اگر ظلمی به آنان نبود اصلاً جهنمی هم در کار نبود.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩١﴾ وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ ﴿٩٢﴾

«جز این نیست که من مأمور شدم تنها پروردگار این شهر را - که محرم و محترم و قُرگاه شمرده و هر چیزی از اوست - بپرستم، و فرمان یافتم (در برابرش) از تسلیم کنندگان (خود و دیگران) باشم.» ﴿٩١﴾ «و اینکه قرآن را بخوانم و (آن را) پیروی کنم.» پس هر کس راه یابد، در نتیجه تنها به سود خود راه می یابد، و هر کس گمراه شود پس بگو: «من تنها از هشداردهندگانم.» ﴿٩٢﴾

آیه ۹۲ - تلاوت قرآن که پس از مطلق عبادت برای رسول خدا مورد مأموریت است، تنها به معنای خواندن قرآن نیست، زیرا اولاً این جا (علیکم) نیامده تا مقصود تلاوت قرآن بر مکلفان باشد، بلکه تلاوت قرآن مطلق است، وانگهی تلاوت در اصل لغت به معنای پیروی است، چنان که "والقمر اذا تلاها" (۹۱:۲) ماه را پیرو خورشید دانسته و نه آن که ماه خورشید را بخواند! روی این اصل محور رسالت رسول الله (صلی الله علیه وآله) پس از خودسازی شایسته اش که در "امرت أن اعبد رب هذه البلدة" و همچنین "امرت أن اکن من المسلمین" عبادت و تسلیم کامل در برابر خدا را برای خودسازی

رسالتی حضرتش مقرر کرده، و سپس کل رسالتش در جریان تلاوت قرآن اختصار یافته که به معنای پیروی از آن است، و این پیروی دارای دو بخش خودی و غیر خودی است، گام نخستین پیروی خود رسول از کل قرآن است، و گام دومین دعوت کل مکلفان به پیروی از قرآن که در نتیجه بر حسب آیه مورد بحث هر کس در پرتو این تلاوت رسالتی قرآن راه یابد به سود اوست، و هر کس به بی راهه رود به زیان خود اوست، و پیامبر بزرگوار تعهدش تنها تبلیغ شایسته رسالت است.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ ءَايَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

و بگو: «تمام ستایش ها برای خداست. به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد، پس آنها را خواهید شناخت.» و پروردگارت از آنچه می کنید غافل نیست ﴿٩٣﴾

سوره قصص

آغازگر این سوره با سوره شعراء در «طسم» مشترک است؛ و این اشتراک در این حروف سه گانه ظاهراً رمزی بین این دو سوره در اشاراتی راجع به قصص موسی (علیه السلام) است.

این جا در زمینه ولادت جوانی و رسالت موسی، سخن به میان آمده، که در جوّ مکی این خود برای رسول (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان نویدی نسبت به آینده ای بسیار درخشان است، و چنانکه در ولادت و جوانی و حتی بخشی از رسالت موسی (علیه السلام) مشکلاتی بسیار وجود داشته، رسالت محمدی (صلی الله علیه و آله) نیز همین مثلث را در بر دارد، و چنان که حضرت موسی (علیه السلام) در آخر کار از شرّ فرعون و فرعونیان نجات یافت که آنها غر شدند و حضرتش به دعوت رسالتی خود همچنان ادامه داد، حضرت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز پس از ناگواری ها و ناراحتی های گوناگون مکی و نیز حداقل نه سال از ده سال مدنی در آخر کار بر مشرکان به گونه ای شگفت انگیز پیروز شد و به مرکز فرماندهی این رسالت یعنی مکه مکرمه بازگشت.

و نیز چنان که خواهد آمد پیروزی ربانی برای مستضعفان بر مستکبران در طول تاریخ رسالت ها به مؤمنان وعده داده شده است، و از این قبیل بشارت ها نسبت به گذشته و آینده در این سوره مکی به خوبی نمودار است که صاحب این رسالت بزرگ و مؤمنان در آینده بر مشرکان غالب شوند، و در آخر کار هم در فاصله ای نه چندان دور حاکمیت جهان شمول رسالتی ربانی در اختصاص این بزرگواران خواهد بود، چنان که در دولت جهانی مهدوی (عج) این گونه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم ﴿١﴾ تِلْكَ آيَةُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویرگان

طسم ﴿١﴾ آنها آیات آن کتاب روشنگر است ﴿٢﴾

آیه ۲ - این آیه در سوره شعراء نیز آمده که گواهی دیگر بر هم گامی این دو سوره در جریان هایی مانند قصص حضرت موسی (علیه السلام) است.

نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾

بر تو برخی از خبر مهم موسی و فرعون را به تمامی حق برای (راهنمایی) گروهی که ایمان می آورند می خوانیم ﴿٣﴾

آیه ۳ - "من نبأ موسی و فرعون" بیان گر برخی از اخبار مهم رسالتی موسی و معارضه فرعونی است که در این رسالت پایانی محمدی نقشی بزرگ به عنوان یادمان دارد.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾

فرعون همواره در زمین بلندپروازی کرد، و اهل زمین (مصر) را گونه گون گردانید؛ حال آنکه گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را می کُشد و زنانشان را زنده و بی حیا و می گذارد. بی گمان او از مفسدان است ﴿٤﴾

آیه ۴ - این جا گزارشی مختصر از افسادهای فرعونی است که نخست بر کل مردمان مصر چیره گشت و آن گاه به منظور استوار نمودن این چیرگی بین آنان پراکندگی افکند، مخصوصاً نسبت به اسرائیلیان که گروهی از آنان را مستضعف داشت، پسرانشان را قتل عام می کرد و زنانشان را برای خدمت و مقاصد شهوانی زنده نگه می داشت.

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾ وَنُكَِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾

و (ما) می خواهیم بر کسانی که در زمین ناتوان برگرفته شده اند منت نهیم، و آنان را پیشوایان (دیگران) کنیم، و وارثان (فرعونیان) قرارشان دهیم ﴿٥﴾ و برایشان در زمین تمکین دهیم، و (از طرفی هم) به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از آن بیمناک بوده اند - از آنان [مستضعفان علیه فرعونیان] بنمایانیم ﴿٦﴾

آیات ۵ و ۶ - اکنون در آیات (۵) و (۶) نقش پایدار و پنهانی سلطه ربانی نه تنها نسبت به مستضعفان اسرائیلی، بلکه نسبت به کل مستضعفان با ایمان و شایسته طول تاریخ نویدی امید بخش برای آنان است، و این «نرید» در اختصاص مستضعفان اسرائیلی نیست، چنان که فرعون و هامان و لشکریان شان نیز در انحصار این نابکاران نیستند، بلکه این و آن خود بیان گر بسیار مهم سلطه

مستضعفان در مثلث زمان هستند، چنان که قبلا نیز در جریان نوح و ابراهیم گذشت. زیرا «نرید» در بعد ربانیت جمعی جمع مکلفان را در بر دارد، گرچه این اراده دارای مراحل و درجاتی بر حسب مناسبت هاست.

مستضعفان سه دسته اند: گروهی مقصرونند که خود از نظر تقصیرشان دچار استضعاف گشته اند، چنان که در آیه (۴:۹۷) آنان را "ظالمی أنفسهم" خوانده، که هرگز اینان نقشی در این نصرت ربانی ندارند، تا چه رسد که دارای سلطه و حکومت ایمانی باشند.

دسته دوم مستضعفین بدون تقصیرند، چنان که در آیه (۴:۹۹) آمده، که ناخواسته و نادانسته مورد استکبار قرار گرفته اند.

و دسته سوم همان مستضعفانی هستند که از نظر عقل و ایمان و جهاد در راه ایمان سرآمد دیگرانند، ولی سلطه های استبدادی مجال برای ایشان باقی نگذاشته است، ایشانند که بر حسب آیاتی چند - مانند همین آیه مورد بحث و آیاتی از سوره انبیاء و نور و بعضی سوره دیگر - مورد این وعده ربانی قرار گرفته اند که آینده حکومت ربانی در جهان تکلیف مخصوص آنان خواهد بود.

از آیه (۷) به بعد جریان ولادت حضرت موسی (علیه السلام) و ورودش در قصر فرعون و شیر خواری اش نزد مادرش و سایر جهات طفولیتش باز گو شده است.

در این جا "و أوحینا الی أمّ موسی" وحی به معنای رمزی ربانی در موضوعی شخصی است، و نه وحی احکامی رسالتی، بلکه الهامی است درباره نگرهبانی موسی (علیه السلام) که فروتر از آن در دو بعد وحی به زمین است چنان که "بأن ربک أوحی لها" (۹۹:) بیان گر رمزی است که زمین به گونه ای ناخودآگاه دستگاه گیرنده و فرستنده صداها و سیماهای مکلفان است، سپس وحی فراتر از آن چنان که "و أوحی ربک الی النحل" (۱۶:۶۸) رمزی است به غریزه حیوانی زنبور عسل، سپس هم گام با وحیی که به مادر موسی (علیه السلام) شد کل الهاماتی است که به مؤمنان حقیقی به حساب درجاتشان می شود. چنان که "إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا" (۴۱:۳۰) که این جا مؤمنان برجسته استوار در ایمان فرودگاه فرشتگان خوانده شده اند، و این سه وحی با مراتبش هرگز وحی احکام رسالتی نیست.

از این پس وحی احکام آغاز می گردد که بعد نخستینش نبوءت است که تنها وحی احکامی شخصی است، نه و برای دعوت دیگران، چنان که شاید لقمان (علیه السلام) چنین بوده، سپس وحی رسالتی است که حامل این حیاضه بر خود سایرین را نیز باید دعوت کند، و آن گاه وحی نبوتی است که امتیازی ویژه برای برخی از رسولان است مانند داود و سلیمان، و بالاخره وحی ولایت عزم

است که تنها مخصوص پنج تن از بزرگان انبیاء است که سایر پیامبران می بایست بر مبنای رسالت هایشان عمل کنند، و در این میان آخرین و کامل ترین ولایت عزم ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله) است.

این جا برای حفاظت موسی (علیه السلام) وحیی تکوینی به دریا شد که گهواره موسی (علیه السلام) را به قصر فرعون رساند، "فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ" (۲۰:۳۹)، سپس رمزی دیگر خواسته و ناخواسته به همسر فرعون و خود فرعون شد که "يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ"، و الهام خواسته و وارسته به همسرش در آیه (۹) نمودار است که: با فرعون گفت: این کودک روشنی چشم ماست؛ هرگز او را مکش.

در این گیر و دار حضرت موسی (علیه السلام) از شر فرعونیان نجات یافت، و با آن که شکم بیش از بیست هزار مادر را در حال حمل را دریدند و یا نوزادانی را به قتل رسانیدند، ولی اراده الهی بر این بود که موسی (علیه السلام) را در نزد همان فرعون تا سنین جوانی در حفاظت خود نگهبانی کند.

دل شعلهور مادر موسی (علیه السلام) که در حبّ فرزندش فروزان بود از شدت اضطراب گویی از هر چه غیر از موسی (علیه السلام) بود تهی می نمود، تا حدی که نزدیک بود حقیقت را آشکار سازد که هان ای فرعونیان! این فرزند من است، ولی خدای دلش را به گونه ای استوار ساخت که هرگز اشاره ای هم به موسی نکرد، و به جای آن جریان به خواهر موسی گفت: او را به خوبی بگیر و مراقب باش، در نتیجه او را از دور به گونه ای پنهان و در حال غفلت فرعونیان نظاره می کرد، و چون تمام شیرها را جز شیر مادرش خدا بر او حرام کرده بود، خواهرش در میان گروه مراجعه کنندگان برای شیرخواری موسی (علیه السلام) پیشنهاد داد و پذیرفته هم شد، و بالاخره چنان که خدا به این مادر محزون وعده داده بود او را به سویش برگرداند.

«و حرمنّا» این جا به معنی محرومیت مصحلتی است که نباید موسی از شیر غیر مادر بخورد، که تکلیفی برای موسی نیست بلکه این خود اراده ربانی است که بالاخره شیرخوار مادرش باشد.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْتَقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي
وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾ فَالْتَقَطَهُ ءَالُ فِرْعَوْنَ
لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ﴿٨٠﴾
وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنَ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ
وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩٩﴾ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِيَ بِهِ

لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾ وَقَالَتْ لِأُخْتَيْ قُصَيْيَه
فَبَصَّرْتَهُ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١١﴾ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ
فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَصِیحُونَ ﴿١٢﴾ فَرَدَدْنَاهُ
إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾ وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾

و به مادر موسی وحی کردیم که: «او را (همی) شیر ده. پس هنگامی که بر او (از فرعونیان) بیمناک
شدی او را در دریا بیفکن و مترس و اندوه مدار. ما او را به تو - بی چون - بازگردانده ایم، و از
پیمبرانش قراردهنده ایم.» ﴿٧﴾ پس خاندان فرعون، او را با کاوش و کوشش (از آب) در یافتند، تا
(ناخودآگاه و ناخواسته) سرانجام برایشان دشمنی و (مایه‌ی) اندوهی باشد. فرعون و هامان و
لشکریان‌شان بی گمان خطاکار بوده اند ﴿٨﴾ و همسر فرعون گفت: «(این کودک) نور چشم من و
توست. او را مکشید. شاید سودمان دهد، یا او را به فرزندی برگیریم.» در حالی که اینان باریک بینی
نمی کردند ﴿٩﴾ و دل مادر موسی (از هر چیزی، جز از فکر فرزندش) تهی گشت، اگر قلبش را استوار
نساخته بودیم، تا از ایمان آورندگان (به آن وعده‌ی ربانی) باشد، چیزی نمانده بود که آن (راز) را
(به راستی) آشکار کند ﴿١٠﴾ و مادر موسی به خواهرش [خواهر موسی] گفت: «از پی او به
جستجو برو.» پس او را با دقت، زیرچشمی، از دور بدید. حال آنکه آنان [فرعونیان] دقت
نمی کنند ﴿١١﴾ و (ما) از پیش، شیر دایگان را بر او حرام گردانیدیم. پس (خواهرش آمد و) گفت:
«آیا شما را بر (حالت) خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما او را کفالت [و سرپرستی] کنند، در
حالی که نصیحت‌گرش باشند؟» ﴿١٢﴾ پس او را به مادرش باز گردانیدیم، تا چشمش (بدو) روشن
شود و غم نخورد، و تا بداند که وعده‌ی خدا بی گمان درست است؛ ولی بیشترشان نمی دانند ﴿١٣﴾ و
هنگامی که به رشدهایش رسید و (به پای خود) به درستی ایستاد، به او حاکمیت و دانشی (وحیانی)
دادیم. و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم ﴿١٤﴾

آیه ۱۴ - «أَشَدُّ» جمع (شَدَّ) دست کمش سه نیرو است که نیروی عقل، رشد عقلانی و نیروی
جسمانی ست، و این جا در مرحله آغازین خدای سبحان موسی (علیه السلام) را فرماندهی و علم و نه
رسالت بخشود، بدین معنی که در آستانه رسالت قرار گرفت، و پس از جدا شدن از شعیب به دلیل آیه
(۳۰) خلعت رسمی رسالتش را پوشید، چنان که در آیاتی دیگر نیز بدان تصریح شده است.

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ
شِيعَةِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغْثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ

فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ ﴿١٥﴾

و داخل شهر شد، بر (حالت) دمی از غفلت اهلش. پس دو مرد را یافت (که) با هم کشتار می کنند؛ (یکی از) این (دو مرد) از پیروانش و این (دیگری) از دشمنانش (بود). پس آن کس که از پیروانش بود، بر (ضد) کسی که از دشمنانش بود، از او یاری خواست. پس موسی مشتی بُر [محکم] بر او نواخت. پس او را (ناخواسته) کشت (و) گفت: «این (نزاع و کشتن ناخواسته) کار شیطان است، چرا که او بی چون دشمنی گمراه کننده ی آشکارگر است.» ﴿١٥﴾

آیه ۱۵ - این جا موسی از کاخ فرعون خست و برون جَست و به گونه ای غافل گیر در شهر وارد شد، که با درگیری یک فرعونی بایک اسرائیلی چنان معرکه ای را آغاز کرد تا ناخواسته مبتلای به قتل این فرعونی گردید، گرچه حداقل در حال دفاع از موحد این خود قتل منحرفی مهاجم است، ولی بالاخره این جریان دعوت رسمی رسالتی موسی (علیه السلام) را به عقب انداخت.

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾

گفت: «پروردگارم! من بر خویشتن ستم کردم، پس برایم پوششی (از این کشتن ناخواسته) بده.» در نتیجه خدا (هم) برای او (این جریان را) پوشید. او، بی گمان (هم) او، بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویزگان است ﴿١٦﴾

آیه ۱۶ - از این آیه چنین می نماید که این جریان هرگز ستمی بر این فرعونی نبوده، بلکه به گونه ای ناخودآگاه ظلم و نقصانی در دعوت موسی داشت، لذا از خدا همی خواست تا این جریان را بر او ببوشد، تا در راه رسالتش بکوشد، به همین جهت بر مبنای آیه (۱۸) که همان اسرائیلی با کسی دیگر از فرعونیان درگیر شده بود، و با فریاد دوباره از موسی کمک خواست، موسی به وی فرمود: تو گمراهی آشکارگری، زیرا مرا به تکرار جریان گذشته خوانده ای که دعوت رسالتی ام را دو چندان به تأخیر افکنی، تأیید توجیه ظلم نفسی در آیاتی مانند "و لم تظلم منه شیاً" (۱۸) پیداست که این خود نقصانی است ناخودآگاهو نه ظلمی رسمی، روی این اصل ظلم همیشه از روی آگاهی و تقصیر نیست. و نیز "نَجُوتُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ" (۲۱) قصاصش را در برابر این قتل ظلم دانسته که در این صورت این قتل پی آمد قصاص را ندارد زیرا ظلم نبوده است.

بر اساس آیه (۲۰) و (۲۱) موسی با راهنمایی مردی که از دورترین نقاط شهر خود را به او رسانده بود در حالت خوف و رجاء فرار را بر قرا اختیار نمود، و بر حسب دو آیه (۲۲) و (۲۳) راهی مَدَین جایگاه شعیب گردید، اینجا پس از جریان آب رسانی به دو دختر شعیب با اشاره ای بس لطیف از

پروردگار همی خواست که به ازدواج یکی از دو دختر درآید، و چنان شد که خواست، همانگونه که در آیه (۲۷) شعیب به موسی بدون درخواست او پیشنهاد این ازدواج را کرد که "إني أريد أن أنكحك إحدى ابنتي هاتين" بدین معنی که من همی خواهم تو را به ازدواج یکی از این دو دختر در آورم.

از این جا و آیاتی دیگر مانند «زوجناکها» (۳۳:۳۷) چنان می فهمیم که در عقد اصولاً ایجاب ازدواج با مرد است و قبول از زن چنان که خواستگاری هم از مرد است و پذیرش از زن، که ازدواج نخست در بعد خواستن و سپس در بعد پیوند زدن آغازش از مرد است و پذیرشش از زن، بر خلاف آن چه معمول است که ایجاب از زن و قبول از مرد است.

از این جا می فهمیم که اصولاً گرچه ایجاب در باب ازدواج از مرد است ولی احياناً خواستگاری از سوی زن و اهل اوست، زیرا نخست بر حسب آیه (۲۶) یکی از این دو دختر به پدر پیشنهاد کرد که موسی را به کار گیر و این خود اشاره ای است بس لطیف که او را به ازدواج من در آور، و سپس بر مبنای آیه (۲۷) این شعیب بود که از موسی درباره این دختر خواستگاری کرد، چنان که مشابه این جریان برای پیامبر بزرگوار اسلام نیز تحقق یافت که زنی به حضرتش به گونه ای مجانی پیشنهاد ازدواج کرد و قرآن هم نه تنها بر این جریان صحه گذاشت، بلکه از این زن تجلیل کرد چنان که فرمود: "وَأَمْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ" (۳۳:۵۰): زنی با ایمان اگر خود را به پیامبر بزرگوار بخشید، در هر صورت از "احدی ابنتی" مستفاد می گردد با یکی از این دو دختر ازدواج کرد، و این خود بر خلاف آنچه معروف است که حضرتش با هر دو دختر ازدواج نمود!

این جا مرحله سوم زندگی موسی - که آغاز رسالت وحی است - شروع می شود، چنان که از آیه (۲۹) تا (۴۳) به طور مختصر بیان گشته.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ ﴿١٨﴾ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَمُوسَى أُتْرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٩﴾ وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَمُوسَى إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾ وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ

السَّبِيلِ ﴿٢٢﴾ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَوَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥﴾ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَأْبَتِ اسْتَجْرُهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتَ الْقَوِيُّ الْآمِنُ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾ فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾

(موسی) گفت: «پروردگارم! به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود.» ﴿١٧﴾ پس در شهر به حال بیم و هراس در انتظار (لطفی ربانی) بود، که ناگهان (دید) همان کس که دیروز از وی یاری خواسته بود (باز) فریادکنان از او یاری می خواهد. موسی بدو گفت: «همانا تو بی چون نادان بس مفسده جوئی آشکارگری.» ﴿١٨﴾ پس چون خواست به آنکه دشمن هر دوشان بود حمله برد، (شخص فرعون) گفت: «موسی! آیا می خواهی مرا بکشی چنان که دیروز شخصی را کشتی؟ تو نمی خواهی در این سرزمین جز زورگویی باشی، و نمی خواهی از اصلاحگران باشی.» ﴿١٩﴾ و از دور افتاده ترین نقطه ی شهر، مردی دوان دوان آمد (و) گفت: «ای موسی! سران قوم درباره ی تو از یکدیگر نظرخواهی می کنند تا تو را بکشند، پس (از شهر) برون شو. همانا من برایت از نصیحت گرانم.» ﴿٢٠﴾ پس (موسی) ترسان و نگران از آن جایگاه (بی سامان، بی امان) به انتظار (نصرت ربانی) برون رفت (و) گفت: «پروردگارم! مرا از گروه ستمکاران نجات بخش.» ﴿٢١﴾ و هنگامی که سوی (شهر) مَدَّین روی نهاد (با خود) گفت: «امید است پروردگارم مرا به میانه ی راه راهوار هدایت کند.» ﴿٢٢﴾ و چون به آب گاهِ مَدَّین وارد شد، گروهی از مردم را بر آن یافت، (که دام های خود را) آب می دهند، و پشت سرشان دو زن را یافت که (مردان را) از (اطراف) خود دور می کنند. (موسی به آنان) گفت: «کار مهمتان چیست؟» گفتند: «ما (به ناچار) به گوسفندان خود آب نمی دهیم تا شبانان (همه ی گوسفندانشان را) برگردانند. و پدرمان (شعیب) پیری سالخورده است.» ﴿٢٣﴾ پس

برای آن دو، (گوسفندانشان را) آب داد. سپس سوی سایه برگشت. پس گفت: «پروردگارم! به راستی من برای خیری که سویم فرستادی نیازمندم.» ﴿24﴾ پس یکی از آن دو زن - حال آنکه به آرم گام بر می داشت - نزد وی آمد (و) گفت: «پدرم تو را می طلبد تا تو را به پاداش آب دادن (گوسفندان) برایمان، مزد دهد.» پس چون (موسی) نزدش آمد و سرگذشت ها(ی خود) را بر او حکایت کرد (وی) گفت: «مترس (که) از گروه ستمگران نجات یافتی.» ﴿25﴾ یکی از آن دو (زن) گفت: «پدرم! او را به کاری برگمار، بی گمان بهترین کس را که به کارگری گرفتی؛ نیرومند امین است.» ﴿26﴾ (شعیب) گفت: «من همی خواهم که تو را به نکاح یکی از این دو دختر خود در آورم، بر (اساس) این (شرط) که هشت سال برایم اجیر شوی، پس اگر ده سال را تمام گردانی از نزد (خود) تو است، و نمی خواهم بر تو سخت بگیرم. زودا (که) مرا اگر خدا بخواهد - از شایستگان بیابی.» ﴿27﴾ (موسی) گفت: «این (قرار داد) میان من و تو است، (که) هر یک از دو مدّت را به انجام رسانیدم، پس بر من هرگز تجاوزی نیست، و خدا بر آنچه می گویم وکیل (: کارگزار) است.» ﴿28﴾ پس چون موسی آن مدّت را به پایان رسانید و خانواده اش را (همراهش به سفر) برد، با آتشی از جانب (کوه) طور انس گرفت. به خانواده ی خود گفت: «(اینجا) درنگ کنید، که من به راستی با آتشی (سوی طور) انس گرفتم، شاید خبری از آن، یا شعله ای از آتش برایتان بیاورم، شاید گیرانه ای (از آن را) بر گیرید.» ﴿29﴾

آیه ۲۹ - «امکتوا» که خطاب به جمع است دلیل است بر تعدد همراهیانش که طبعاً همسرش با فرزند یا فرزندان می باشند، و از "لعلکم تصطلون" هم چنان می فهمیم و «صلی» هم به معنای دخول نیست، بلکه به معنای گیرانه است، و این جا نظر موسی (علیه السلام) از لحاظ ظاهر به این جریان بود که در آن هوای سرد و شبانه، هم با نور این آتش ره یابی کنند، و هم برای گرم شدن از آن بهره گیرند، و نه آن که در آتش وارد شوند، بلکه گیرانه ای از آن برگیرند، بنابراین آیات صلی به معنای دخول در آتش نیست، بلکه گیراندن آتش است که گروهی از جهنمیان گیرانه آتش جهنمند، و گروهی دیگر به آتش آنان می سوزند، چنان که در عالم تکلیف نیز چنین است که گروهی آتش گمراهی را می افروزند و گروهی دیگر به همان آتش می سوزند.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمْوَسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿30﴾

پس چون به آن (آتش) رسید، از سمت مبارک ترین جای آن وادی، در آن جایگاه مبارک، از آن درخت ندا آمد: «ای موسی! به راستی منم من، خدا: پروردگار جهانیان.» ﴿30﴾

آیه ۳۰ - «الایمن» افعّل تفضیل یمن است به معنای مبارک ترین جایگاه لبه وادی که درّه ای پایین کوه طور بوده است.

وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمُوسَى أَقْبَلُ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ ﴿٣١﴾ اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَكَرَكَ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِقِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿٣٣﴾ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾

«و اینکه عصایت را بیفکن.» پس چون دید آن (عصا) مثل ماری می خزد، پشت کرد و هرگز برنگشت. (گفتیم:) «موسی! پیش آی و مترس، تو بی گمان از آرامش یافتگانی.» ﴿٣١﴾ «دستت را به خوبی در گریبان ببر، تا (با) سپیدی بی گزند برون آید، و (برای رهایی) از این هراس بازویت را به پهلویت بچسبان. پس این دو (نشانه)، دو برهان از جانب پروردگار تو است سوی فرعون و کسان چشم گیرش. آنان بی گمان قومی متخلف و نافرمان بوده اند.» ﴿٣٢﴾ گفت: «پروردگار! من به راستی کسی از ایشان را کشته ام، پس می ترسم مرا بکشند.» ﴿٣٣﴾ «و برادرم هارون، او از من روشن بیان تر است. پس او را با من (به دستیاری و) بازداری گسیل دار تا (فرعون) مرا تصدیق کند. همواره من می ترسم (فرعونیان) تکذیب کنند.» ﴿٣٤﴾

آیه ۳۴ - این جا هارون دارای زبانی فصیح تر و گویاتر است، و چرا با آن که رسالت محوری رسالت موسی (علیه السلام) است زبان هارون افصح است؟ پاسخ این است که افصح بودن زبان هارون در برابر فرعون بدین جهت است که موسی (علیه السلام) شخصی فرعونى را کشته بود، ولذا به طور افصح نمی تواند در برابر فرعون سخن بگوید، چنان که در آیه (۳۳) آمده است.

قَالَ سَنَشُدُّ عَضْداً بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيٰتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُونَ ﴿٣٥﴾

خدا فرمود: «به زودی بازویت را به وسیله ی برادرت نیرومند خواهیم کرد. و با آیاتمان برای هر دو سلطه ای خواهیم نهاد. پس - به وسیله ی آیاتمان - به شما دست نخواهند یافت. شما و هر که پیرویتان کند چیره اید.» ﴿٣٥﴾

آیه ۳۵ - «بآیاتنا» دارای دو تعلق است: نخست "فلا يصلون اليكما" که به وسیله این آیات وصول فرعونى را از آنان سلب کرده، و سپس «لغالبون» به همین وسیله غلبه آن دو را بر فرعون تضمین نموده است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا
بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٣٦﴾ وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى مِنْ
عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَقِيبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٣٧﴾

پس هنگامی که موسی آیات روشن ما را برایشان آورد، گفتند: «این جز سحری افترا زده (بر خدا) نیست، و ما از پدران نخستینمان چنان چیزی نشنیده ایم.» ﴿٣٦﴾ و موسی گفت: «پروردگارم به (حال) کسی که از نزدش رهنمود آورده و کسی که فرجام (نیکوی) آن سرا برای اوست، دانایتر است. ظالمان بی گمان رستگار نمی کنند.» ﴿٣٧﴾

آیه ۳۷ - "الهدی من عنده" که هدایت مطلقه و معصوم است هدایت رسالتی بوده، و نه هر گونه هدایتی دیگر که مطلق و معصوم نیست.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَهْمَنُ
عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ
الْكَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾

و فرعون گفت: «هان ای گروه چشم گیر (دربار من) جز خویشتن برای شما خدایی ندانستم. پس ای هامان! برایم بر گل آتشی بیفروز. پس برجی (بلند) برایم بساز، شاید سوی خدای موسی اطلاع یابم. و من بی امان او را به راستی از دروغگویان گمان دارم.» ﴿٣٨﴾

آیه ۳۸ - «ما علمت» دلیلی است روشن بر الحاد فرعون که از شرک هم فروتر است، چنان که آیاتی دیگر هم بر این الحاد دلالت دارد.

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا
لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاظْطَرُّ كَيْفَ كَانَ عَقِبَةُ
الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ
لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾ وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمْ مِنَ
الْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى
بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾

و او و سپاهیانش در آن سرزمین به ناحق کبر جستند، و پنداشتند که سوی ما هرگز بازگردانیده نمی شوند ﴿٣٩﴾ پس او و سپاهیانش را (فرو) گرفتیم، و در پیش آنان را در دریا افکندیم. پس بنگر فرجام (کار) ستمکاران چگونه بود ﴿٤٠﴾ و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که (خود و دیگران را) سوی آتش می خوانند، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد ﴿٤١﴾ و در این دنیا لعنتی بدرقه ی آنان کردیم،

و روز قیامت (نیز) ایشان از (جمله‌ی) زشت شده گانند ﴿42﴾ و پس از آنکه نسل‌های نخستین را هلاک کردیم، به راستی همانا به موسی کتاب دادیم، حال آنکه دیدگاه‌ها و رهنمود و رحمتی برای مردمان بود. شاید آنان با کوشش و کاوش (از حق و حقیقت) به خوبی یاد کنند ﴿43﴾

آیه ۴۳ - نکره بودن این سه کلمه "بصائر و ..." اشاره‌ای است به بینش‌ها و هدایت‌ها و رحمت‌هایی غیر مطلق و غیر پایانی ربانی، در شریعت توراتی است، که مطلق هر سه در شریعت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿44﴾ وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَابِتًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿45﴾ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿46﴾ وَلَوْ لَا أَن تُصِيبَهُمْ مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿47﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْ لَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ ﴿48﴾

و چون فرمان (پیامبری) را به موسی واگذاشتم، تو در جانب غربی (طور) نبودی و از گواهان حاضر (نیز) نبودی ﴿44﴾ ولی ما نسل‌هایی پدیدآوردیم. پس عمرهاشان بر آنان به درازا (و چیرگی و تکبر) کشید، و تو در میان ساکنان (شهر) مدین ساکنی پایدار نبودی، تا آیتمان را برایشان بخوانی، لیکن ما فرستندگان (پیامبران و نشانه‌های رسالت‌ها) بوده ایم ﴿45﴾ و چون (موسی را) ندا در دادیم، تو [محمد] در کنار طور نبودی. ولی (با) رحمتی از پروردگارت (قرآن را بر تو وحی کردیم) تا قومی را - که هیچ هشداردهنده‌ای پیش از تو برایشان نیامده است - هشدار دهی. شاید آنان به خوبی به خود آیند ﴿46﴾ و اگر (این گونه) نبود که به (سزای) پیش فرست دست‌ها و نیروهایشان مصیبتی به ایشان در رسد، (بهانه‌ای بود) تا بگویند: «پروردگارمان! چرا پیامبری سویمان نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟» ﴿47﴾ پس چون حق از نزد ما برایشان آمد، گفتند: «چرا مانند آنچه به موسی داده شده به او داده نشد؟» آیا و مگر به آنچه از پیش به موسی داده شد کفر نورزیدند؟ گفتند: «دو ساحر (با هم در آمیخته و) پشت به هم داده و تظاهر: خودنمایی کرده اند.» و گفتند: «همواره ما به همه‌ی این‌ها کافریم.» ﴿48﴾

آیه ۴۸ - «الحق» بیان گر تمامی حق و حیانی از طرف خداست که در شریعت آخرین نمودار می باشد، در گذشته وحی برخی از حق غیر مطلق بوده است.

قُلْ فَاتَّبِعُوا بَكِتَابَ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٩﴾ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٠﴾ وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥١﴾ الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

بگو: «پس اگر (از) راستان بوده اید، کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت کننده تر باشد، تا پیرویش کنم.» ﴿٤٩﴾ پس اگر برای اجابت نکردند، بدان که تنها هوس های خود را پیروی می کنند، و کیست گمراه تر از آن کس (که) - به غیر رهنمودی از خدا - هوسش را پیروی کند؟ بی گمان خدا گروه ستمگران را راهنمایی نمی کند ﴿٥٠﴾ و به راستی، بی گمان گفتار (وحیانی) را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته ساختیم، شاید آنان به درستی یاد کنند ﴿٥١﴾ کسانی که قبل از آن [قرآن] کتاب (آسمانی) بدیشان داده ایم، اینان به آن می گروند ﴿٥٢﴾

آیه ۵۲ - این آیه اهل کتاب را در ایمان به رسالت آخرین نزدیک تر از دیگران خوانده، زیرا آشنایی با وحی ربانی وحی آخرین را که برترین وحی است به گونه ای برتر قابل تصدیق می داند.

وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿٥٣﴾ أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٥٤﴾

و هنگامی که بر ایشان (فرو) خوانده شود، گویند: «بدان ایمان آوردیم، همان بی گمان تمامی حق از طرف پروردگار ماست؛ ما پیش از آن (هم) بی چون از اسلام آورنده گان بوده ایم.» ﴿٥٣﴾ ایشان - به (پاس) آنکه صبر کردند، و بدی را با نیکی دفع می نمایند، و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند - پاداششان دو چندان به آنان داده می شود ﴿٥٤﴾

آیه ۵۴ - این «مرتین» همان اجری را که دست کم بر حسب آیاتی مانند "عشر امثالها" (۶:۱۶۰) ده چندان و بیشتر "و لدینا مزید" (۵۰:۳۵) دانسته، که یک مرحله ایمان این کتابیان به اسلام است؛ سپس عملی شایسته اسلام که در هر دو بعدش نمایان گر حقانیت اسلام برای دیگرانند و هر یک را دست کم ده پاداش است.

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ سَلَمٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ﴿٥٥﴾ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾

و هنگامی که لغو بشنوند، از آن روی برتابند و گویند: «کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست! سلام بر شما! (ما) جویای دستیابی (زیانبار) به نادانانی کنندگان نیستیم.» ﴿٥٥﴾ به راستی تو هر که را دوست داری راهنمایی نمی کنی، لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می کند، و او به راه یافتگان (راستین، از دیگران) داناتر است ﴿٥٦﴾

آیه ۵۶ - در این آیه هدایت کردن ربانی را از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) سلب کرده و آن را در انحصار خدا دانسته، و آیا رسالت رسول رهبر هدایتگر نبوده است؟ پاسخ این است که هدایت بر دو قسم است: نخست راهنمایی برای راه یابی ره گم کردگان که وظیفه رسول است و لکن تأثیر صد در صد این راهنمایی در اختیار رسول نیست؛ سپس رهنمون شدن با راهنمایی رسالتی که در انحصار خداست، زیرا توفیق هدایت نیز تنها به دست خداست.

وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُخْطِفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسْكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِّن بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ﴿٥٨﴾ وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ ﴿٥٩﴾

و گفتند: «اگر با تو از (این) رهنمون پیروی کنیم، از سرزمین خود همواره ربوده خواهیم شد!» آیا و برایشان حرمی پر از آرامش را جایگاهی نداده ایم، که محصولات هر چیزی - که رزقی از جانب ماست - سوی آن گزینه و فراورده می شود؟ ولی بیشترشان نمی دانند ﴿٥٧﴾ و چه بسیار گروه هایی را - که زندگی خوش آنها را سرمست کرده بود - به هلاکت رسانیدیم. پس اینهاست سرهایشان که پس از آنان - جز اندکی - مورد سکونت قرار نگرفته، و ما، ما که وارث (آنان) بوده ایم ﴿٥٨﴾ و پروردگارت (هرگز) هلاک کننده ی مجتمعات نبوده تا (مگر اینکه) در مرکز آنها پیامبری بفرستد (که) آیاتمان را برایشان می خواند، و ما ویران کننده ی قریه ها نبوده ایم جز در حالی که اهلسان ستمکارند ﴿٥٩﴾

آیه ۵۹ - در این آیه رسالت های ربانی در انحصار مراکز اصلی مکلفان دانسته شده، که اصولاً پیامبران که مرکز دعوت های رسالتی می باشند باید در مراکز اصلی و محوری مکلفان بلندگوی دعوت حق باشند و نه در ده ها و بیابان ها و یا مراکز کوچک.

این جا "و اهلها ظالمون" هر دو ظلم فاعلی و مفعولی ظلم پذیری را شامل است، که در برابر ظالمان دست کم فریادگر علیه آنان نباشند.

وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّا لَهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى
أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۶۰﴾

و (هر) آنچه به شما داده شده است، پس کالای زندگی دنیا و زیور آن است. و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است. پس مگر خردورزی نمی کنید؟ ﴿۶۰﴾

آیه ۶۰ - "متاع الحیاء الدنیا" دارای دو معنا است: نخست بهره گیری از زندگی دنیا، و دوم استفاده از این بهره برای پس از مرگ، که دنیا را باید به گونه ای مصرف کند که گویی آن را همچون متاعی با زندگی پس از مرگ معامله کرده است.

"و ما عندالله" آنچه را در راه خشنودی خدا مصرف شود، و آنچه افزون بر آن نزد خدا در بر دارد که بر هر دو با درجاتشان "خیر و ابقی" است.

أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَن مَّتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿۶۱﴾ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿۶۲﴾ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿۶۳﴾

آیا پس کسی که وعده‌ی نیکو به او داده ایم (و) در نتیجه او بدان رسیده است، مانند کسی است که از کالای زندگی دنیا بهره مندش گردانیده ایم، سپس او روز قیامت از (جمله‌ی) احضار شدگان (برای حساب و جزا) است؟ ﴿۶۱﴾ و روزی که (خدا) آنان را ندا در می دهد، پس فرماید: «شریکان من - که می پنداشته اید - کجایند؟» ﴿۶۲﴾ آنان که گفته (ی عذاب) بر ایشان حق و ثابت آمده، گفتند: «پروردگارمان! اینانند کسانی که همراه کردیم، گمراهشان کردیم همچنان که خود گمراه شدیم. (از آنان) سوی تو بیزاری جستیم. (آنها) تنها ما را نمی پرستیدند (بلکه نخست هواهای نفسانی خود را می پرستیدند)» ﴿۶۳﴾

آیه ۶۳ - «ایانا» این جا بدین معنی است که تنها معبود این مشرکان نبودیم. بلکه نخست هواهای نفسانی خود را می پرستیدند، و در پی آن هم ما را پرستش می کردند.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿٦٦﴾ فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَن يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ﴿٦٧﴾

و (به آنان) گفته شد: «شریکانتان را بخوانید.» پس آنان را خواندند، در نتیجه پاسخشان ندادند و عذاب را دیدند (و آرزو کردند که) ای کاش هدایت یافته بودند ﴿٦٤﴾ و روزی را که (خدا) آنان را ندا در دهد، پس فرماید: «فرستادگان (مان) را چه پاسخ دادید؟» ﴿٦٥﴾ پس در چنان روزی اخبار مهم بر ایشان بسی پوشیده گشت؛ پس از یکدیگر نمی پرسند ﴿٦٦﴾ پس اما کسی که توبه کرد و ایمان آورد و به کار شایسته پرداخت، شاید از رستگارکنندگان باشد ﴿٦٧﴾

آیه ٦٧ - «عسی» به معنای شاید - درباره توبه کنندگان که ایمان آورده و عمل شایسته کرده اند - تشکیکی است در شایستگی آنان حال آن که توبه، ایمان و عمل شایسته که وسائل حتمی رستگاری است. خود علت این امر است که توبه ها، ایمان ها و اعمال صالح گوناگونند، در صورتی که این مثلث بدون کم و کاست باشد و در آخر کار هم با همین شرایط مرگ فرا رسد، سعادت هم قطعی و صد در صد است، ولی چنان که مرگ در این حالت نباشد یعنی این حالات از دست مکلف برود و تهی دست از این شرایط سعادت بمیرد، عدم سعادت حتمی است. و در این میان اگر با شرایطی میانگین مرگ فرا رسد یعنی توبه ای مقبول یا نامقبول و ایمان و عمل صالحی در کار باشد، جای «عسی» و شاید است، در هر صورت جمع این سه مرحله تعبیری جامع به جز شاید ندارد.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَنَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾ وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ ﴿٦٩﴾ وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٧٠﴾

و پروردگارت هر چه بخواهد می آفریند و بر می گزیند. برای آنان (هرگز) اختیار (آفرینش) نبوده است. منزّه است خدا، و از آنچه (با او) شریک می گردانند برتر است ﴿٦٨﴾ و پروردگارت آنچه را سینه هایشان فرو می پوشاند یا آشکار می دارد، می داند ﴿٦٩﴾ و اوست خدا. جز او معبودی نیست. در دنیا و آخرت تنها سپاس از آن او است، و فرمان تنها برای او است و تنها سوی او باز گردانیده می شوید ﴿٧٠﴾

آیه ۷۰ - "و له الحکم" که حکم ربانی را انحصار خدا دانسته، هر دوی حکم تکوین و تشریع را در بر دارد، بدین معنی که چنان که حکم تکوین ربانی در انحصار خداست حکم تشریع که نیز ربانی است در انحصار حضرتش می باشد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ بِآتِيكُمْ بَضِيَاءَ أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ بِآتِيكُمْ بَلِيلَ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٧٢﴾ وَ مِنْ رَحْمَتِي جَعَلَ لَكُمُ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِي وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾ وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٧٥﴾ إِنْ قَرُونٌ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنْ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوتُوا بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنْ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴿٧٦﴾

بگو: «آیا (چنان) دیدید (که) اگر خدا تا روز رستاخیز شب را بر شما جاودان بدارد، جز خدا کدامین معبود برای شما روشنی می آورد؟ آیا پس (از این هم) نمی شنوید؟» ﴿٧١﴾ بگو: «آیا (چنان) دیدید (که) اگر خدا تا روز قیامت روز را بر شما جاودان بدارد، جز خدا کدامین معبود برای شما شبی می آورد که در آن آرام گیرید؟ آیا پس (از این هم) درست نمی نگرید؟» ﴿٧٢﴾ و از رحمتش شب و روز را برایتان قرار داد، تا در این (یک) بیارمید و (در آن یک) از فزون بخشی او (روزی خود را) بجوید، و شاید شما سپاس گزارید ﴿٧٣﴾ و روزی را که (خدا) ندایشان دهد، پس فرماید: «شریکان من که می پنداشته اید کجایند؟» ﴿٧٤﴾ و از میان هر امتی گواهی برون کشیدیم. پس (به مشرکان) گفتیم: «برهان خودتان را بیاورید.» پس دانستند که تمامی حق از خداست، و آنچه افترا می زده اند از (دیدگان) آنان گم گشت ﴿٧٥﴾ به راستی قارون از قوم موسی بود. پس بر آنان ستم کرد، و از گنجینه ها آن اندازه به او داده بودیم که درب هایشان به راستی با گروهی از نیرومندان به حرکت می آمد. چون قوم وی بدو گفتند: «شادی (بی حساب) مکن، که خدا (این گونه) شادی کنندگان را هرگز دوست نمی دارد،» ﴿٧٦﴾

آیه ۷۶ - در آیات (۷۶) تا (۸۲) جریاناتی درباره قارون بازگو شده که از جمله آیه (۷۶) «مفاتحه» به معنای درب های گنج های قارونی است - و نه کلید هایش - زیرا «مفتاح» جمع (مفتاح) به معنای درب است و (مفاتیح) جمع (مفتاح) به معنای کلید می باشد، و این جا نوعاً مفسران و مترجمان قرآن

جای مفتاح را با مفتاح عوض کرده و گمان کرده اند که کلیدهای گنج های قارونی را بایستی دلیر مردانی به سختی برکشند، که این معقول هم نیست، زیرا حمل کلیدهای هزاران گنج برای یک نفر هم ممکن است.

وَ ابْتَغِ فِيمَا ءَاتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ
كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْمُفْسِدِينَ ﴿٧٧﴾ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ
مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ
الْمُجْرِمُونَ ﴿٧٨﴾

«و در آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی، و سهم خود را از دنیا فراموش مکن، و احسان کن چنانکه خدا به تو احسان کرده، و در زمین جوای فساد مباح که خدا افسادگران را بی گمان دوست نمی دارد.» ﴿٧٧﴾ (قارون) گفت: «من این ها را تنها بر (محور بینش و) دانشی از خودم یافته ام.» آیا و ندانست که خدا به راستی نسل هایی پیش از او را بی چون نابود کرد که از او نیرومندتر و جمع آوریشان و جمعیشان بیشتر (از ایشان بوده) است؟ و از گناهان مجرمان پرسش (هم) نمی شود ﴿٧٨﴾

آیه ٧٨ - پس از آن که گروهی از اسرائیلیان بسیار موعظه اش کردند که از این گنج که خدایت عطا فرموده به دیگران ببخشای، گفت: نه چنان است، بلکه این گنج ها بر مبنای دانش، بینش، کوشش و روش خودم بدست آمده است، این جا می بینیم که قارون خودخواه با این گمان جاهلانه بر خلاف این پند در آرایشی کامل برابر چشم های اینان برون آمد و اسرائیلیان در این جا دو گروه شدند؛ اکثرشان حسرت بسیار خوردند که کاش ما هم همچون قارون دارای چنین و چنان دارایی بودیم، ولی دانایان با ایمان گفتند: بلکه ثواب و اجر ربانی برای مؤمنان و صالحان و صابران بسی برتر و بهتر است.

و او در "او لم يعلم" عطفی به محذوفی است معروف که آیا نداشته که علم و دانایی به تنهایی چنان کاربرد وسیعی ندارد، و چنان که می بینیم اشخاصی کاردان تر از قارون یا مستمندند و یا چنان سرمایه ای ندارند.

فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَلِيتَ لَنَا مِثْلَ
مَا أُوتِيَ قُرُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ
ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا

الصَّابِرُونَ ﴿٨٠﴾ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ﴿٨١﴾ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيُكَانُّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا وَيُكَانَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٢﴾

پس (قارون) با آرایش و کوکبه‌ی خویش برابر (دیدگان) قومش برون شد. کسانی که همواره خواستار زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده به ما (هم) داده می شد. به راستی او همواره بسیار بهره‌ی بزرگی (از ثروت) دارد.» ﴿٧٩﴾ و کسانی که علم و ایمان داده شده بودند، گفتند: «وای بر شما! برای کسی که (به خدا) گرویده و کار شایسته‌ی (ایمان) کرده پاداش خدا بهتر است، و جز شکیبایان، (ثواب خدا) به شایستگی به آنان بی گمان رسانده نشود.» ﴿٨٠﴾ پس قارون را با خانه اش در زمین فرو بردیم. در نتیجه هیچ گروهی پس از خدا نداشت تا یاریش کنند، و (خود نیز) از یاری جویندگان نبوده است ﴿٨١﴾ و (همان) کسانی که دیروز آرزو داشتند جایگاهی همانند او می داشتند گفتند: «وای (بر ما)! گویی خدا بی چون روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد گشاده می کند. و (یا) تنگ می گرداند. و اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را (هم به زمین) فرو برده بود. وای (بر ما)! گویی کافران بی گمان رستگار نمی کنند.» ﴿٨٢﴾

آیات ۸۱ و ۸۲ - در آیه (۸۱) و (۸۲) می بینیم که قارون با همه سازمان و سامانش به اراده الهی در زمین فر رفت، و آن کسانی که دیروز نسبت به او حسرت می بردند به خوبی فهمیدند که اشتباه کرده اند، ولی آنان که سخنی شایسته گفته اند همچنان بر ایمانشان افزون گشت.

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٨٣﴾

آن است (همان) سرای آخرت؛ برای کسانی قرارش می دهیم که در زمین خواستار هیچ برتری (ظالمانه) و هیچ فساد نیستند، و فرجام (خوش) تنها از آن پرهیزگاران است ﴿٨٣﴾

آیه ۸۳ - این "لا یریدون علواً فی الارض" تنها اراده علو استکباری را در زمینه تکلیف سلب نموده چنان که "و لا فساداً" این حقیقت را تبیین می کند، روی این اصل اراده و تصمیم رهبری و علو در زمین و زمینه تکلیف نه تنها برای شایستگان حرام نیست بلکه واجب نیز هست. البته در غیر معصومان مشروط به این است که خود را در این سلطه کم نکنند، چنان که ره گم کردگان در میان اینان در طول تاریخ مشاهده می گردند. روی این اصل برای این شایستگان غیر معصوم دو بعد سلب و ایجاب توأمان است، ایجابش خواستار سلطه شرعی و سلبش فسادزدایی و نفی خود باختگی است که بسیار هم دشوار و اندک است. چنان که در "و يجعلکم خلفاء الارض" حتی امیرمؤمنان که این آیه را از حضرت

اقدس رسول گرامی شنید - پرسید مقصود از خلفاء الارض کیانند - حضرت فرمود مانند تو یا علی! علی(علیه السلام) از نگرانی بی هوش شد و چون به هوش آمد رسول گرامی به وی فرمود خدا تو را در سلطه و خلافت از هر گونه انحراف و فساد نگهبان است.

"و العاقبة للمتقين" مراد از عاقبت دو عاقبت است: یکی در دولت جهان شمول مهدوی (عج) است که مستضعفان با ایمان در طول تاریخ فرمانداران حضرت ولی امر (عج) خواهند بود، و دیگر عاقبت برزخ و قیامت است که در این دو زمان نیز از رستگارانند.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا
السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

هر کس نیکی (به میان) آورد، برای او (پاداشی) بهتر از آن خواهد بود، و هر کس بدی (به میان) آورد، کسانی که کارهای بد کرده اند جز (سزای) آنچه می کرده اند نخواهند یافت ﴿٨٤﴾

آیه ۸۴ - این جا جزای ناشایستگان همان اعمال ناشایسته اعمالشان معرفی شده، با این توضیح که در برابر ظلم ها و تعدیاتشان به دیگران همانگونه جزاء خواهند دید، نه زیادتیر که ظلم بر آنان است، و نه کمتر که ظلم بر مظلومان است، ولی راجع به سایر کارهای ناشایستشان که ظلم بر دیگران نیست جزایی کمتر می بینند، چنان که بارها بر مبنای آیه "رحمتی وسعت کل شیء" (۷:۱۵۶) گفته ایم که رحمت پروردگار تا آن جا که ستمی بر دیگران نباشد شامل این ناپکاران نیز هست. و چنان که "خیر منها" پاداشی بهتر را ویژه نیکان دانسته، جزای ناشایستگان هم - در غیر ظلمشان - کمتر از استحقاقشان می باشد.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٌ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى
وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٨٥﴾

بی گمان (همان) کس که قرآن را بر تو فرض و حتمی کرد، همانا تو را سوی بازگشت گاه و وعده گاهی (: مکه) بازگرداننده است. بگو: «پروردگارم بهتر می داند چه کسی با هدایت آمده و چه کسی در گمراهی آشکارگری است.» ﴿٨٥﴾

آیه ۸۵ - این جا مانند چند آیه دیگر به پیامبر بزرگوار(صلی الله علیه وآله) وعده بازگشت به مکه مکرمه مرکز فرماندهی رسالت داده شده است و از آن تعبیر به معاد شده، یعنی بازگشت گاه، در حالی که چنان جریانی از نظر عادی ناممکن می نمود، و این اراده الهی است که این موردهای ناممکن را به سود رسالت ربانی محقق ساخته و می سازد، «معاد» ضمناً برگشت حضرتش را در رجعت نیز در بر دارد.

وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا
لِّلْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾ وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى
رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾

و تو امیدوار نبوده ای که (این) کتاب سویت افکنده گردد، جز رحمتی از پروردگارت. پس تو هرگز
پشتیبان کافران مباش ﴿٨٦﴾ و هرگز تو را (چیزی) از آیات خدا - بعد از آنکه بر تو نازل شده است
- باز ندارد، و سوی پروردگارت دعوت کن، و زنهار از مشرکان مباش ﴿٨٧﴾ و با خدا معبودی دیگر
مخوان. خدایی جز او نیست، جز وجه [ذات و وجهی] او همه چیز نابودشونده است. فرمان از
اوست و تنها سوی او بازگردانیده می شوید ﴿٨٨﴾

آیه ۱۸ - «هالک» مهر هلاکت و ناچیزی را بر تمامی اشیاء زده، و چنان که پیش از وجودشان
ناچیز بوده اند پس از آن نیز همچنان عمقاً نابودند. مگر وجه الهی و وجه ربانی که باقی و وجیه به
بقاء الله و وجه ربوبیت اند.

سوره عنكبوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم ﴿١﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

الم ﴿١﴾

آیه ۱ - «الم» در کل قرآن شش بار تکرار شده، دوبار در مدینه در سوره های بقره و آل عمران، و چهار بار در مکه در سوره های روم، لقمان، سجده و همین سوره که به احتمال قوی مشارکت این سوره ها در این حروف رمزی است به مشارکتهایی معنوی میان آن ها.

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾

آیا مردمان پنداشتند که (تا) گفتند ایمان آوردیم (از آمون ربانی) رها می شوند، حال آنکه مورد آزمایش آتشین قرار نمی گیرند؟ ﴿٢﴾

آیه ۲ - این گمان که برخی گویند ایمان آورده ایم و دیگر مورد آزمایش قرار نمی گیریم کلا در این آیه مذمت شده است، نخست در نمودار زبانی ایمان که احیاناً این گوینده منافق است، یاتنها - بدون نفا و ایمان باطنی - در برابر حق تسلیم است، و یا ایمانش ضعیف است که در برابر ناملازمات اعتمادش را به خدا از دست می دهد، و طبعاً آزمایشهای گوناگون در مورد این سه گروه - بویژه منافقان - نشانگر حق و باطل ادعایشان می باشد، آنانکه در دعوی ایمان گفتارشان حق است نیز نخست برای استواریشان در همین ایمان و سپس تبلور و پیشرفت آن مورد آزمایشهایی هستند.

امتحان و فتنه در لغت درباره طلای ناخالص است که باید در کوره ذوب شود تاخالص گردد، و بالاترش - که بالین امتحان در آیه مورد بحث مناسب تر است - طلایی است که باقلزی هم رنگ خود آمیخته گشته که ظاهر بنیان همه آنرا طلا می پندارند، ولی شخص بصیر با حرارت زیاد در کوره طلا را

از سایر فلزات هم‌رنگ جدا می‌سازد، به همین جهت آنانکه ادعای ایمان طلائی در طلایه گفتارشان دارند باید - در هر سه بعد نفا، تسلیم بدون نفا، و ایمان در فراز و نشیب های زندگی - مورد آزمون قرار گیرند، منافقان برای نمودار شدن نفاقشان، تسلیم شدگان برای روشن شدن اینکه گرچه منافق نیستند ولی هنوز ایمان هم نیاورده اند^{۳۱} و مؤمنان برای مشخص شدن اینکه ایمان در قلوبشان جای گرفته است، گرچه این مرحله که ایمان قلبی است نیز درجاتی گوناگون دارد که در اینجا نیز برای آشکار شدن درجه ایمان مورد آزمون قرار می‌گیرند، روی این اصل تنها لفظ ایمان هرگز حتی در زندگی تکلیف هم کافی نیست تا چه رسد به رجعت، برزخ و قیامت.

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿٣١﴾

و (ما) بی‌گمان، کسانی را که پیش از اینان بودند همی سخت آزمودیم. پس خدا به راستی آنان را که راست گفته اند همواره (با علامتی ویژه) نشانه‌ای گذارد، و دروغگویان را (نیز) بی‌چون و بی‌امان نشانه می‌نهد ﴿٣١﴾

آیه ۳ - اینجا این آزمون مثلث زمان را در بر گرفته که پیشینیان نیز کلاً مورد آزمون بوده اند، و شما نیز تا پایان زمان تکلیف مورد آزمایشهای گوناگون خواهید بود، بلکه بر حَسَب روایاتی چند هر که ایمانش برتر است ابتلا و آزمونس نیز بیشتر است، که نوعاً به منظور ثبات و تکامل در ایمان می‌باشد، و در کل تمامی این آزمایشها برای روشن شدن صد و کذب گفتار یا درجات ایمان است، و این آزمایشها برای خود مکلفان است، زیرا خدا آنچه را بوده و هست و خواهد بود بخوبی می‌داند، و هرگز برای خود نیازی به آزمایش ندارد، بنا بر این "لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ" و "وَلَيَعْلَمَنَّ" هرگز بمعنای علم نیست، بلکه - چنانکه بارها تکرار کردیم - از عِلْم بمعنای نشانه گذاری است، و انگهی عِلْم دو مفعولی است و عِلْم یک مفعولی، چنانکه در نه مورد دیگر که در قرآن آمده کلاً یک مفعولی است، و بالاخره اگر از عِلْم بود بدین معنی بود که پیامد این آزمونها عِلْم خدا به صد و کذب ادعای ایمان است، باینکه خدا از پیش آگاه وعالم بوده و خواهد بود، و اگر بمعنای اعلام کردن هم باشد (لَيَعْلَمَنَّ) است و نه (لَيَعْلَمَنَّ).

گروهی «لَيَعْلَمَنَّ» را از (عِلْم) پنداشته اند، و لذا برای فرار از حدوث علم آلهی توجیهاتی کرده اند، مثلاً آنرا به معنای نمودار شدن دانسته آلهی برای دیگران دانسته - که خود و دیگران بدانند که راست گفته اند یا دروغ - ولی در این صورت به جای "لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ" عبارت فصیح و صحیح: "لَيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ

۳۱ چنانکه در آیاتی مانند (۴۹:۱۴) می‌فرماید: بادیه نشینان گفتند ایمان آورده ایم، بگو ایمان نیاورده اید بلکه بگویند تسلیم شده ایم، و هنوز ایمان در دلهاتان راه نیافته است.

صدقوا و يعلم الكاذبون"، می باشد که این خود نشانه ای برای راستگویان و دروغ پردازان است، یا آن را به معنای علم فعلی خدا دانسته اند نه علم فاعلی، بدین معنی که در اثر این آزمون علم خدا برای دیگران تحقق یابد، لکن در این صورت هم عبارت فصیح و صحیح آن این است که "فليحقق الله صد الصادقين و كذب الكاذبين" این آزمون بدین منظور است که خدا راستی راستگویان و دروغ دروغگویان را برای خودشان و دیگران تحقق دهد، یا برخلاف «لِيُعْلَمَنَّ» (لِيُعْلَمَنَّ) باشد بدین معنی که این آزمون ها برای اعلام و اعلان الهی است که چه کسانی از اینان راستگویند و چه کسانی دروغگو، اینهم بر خلاف نص متواتر قرآن است.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَاتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾

یا کسانی که کارهای بد می کنند، می پندارند که بر ما پیشی می گیرند؟ بدا (بر) آنچه حکم می کنند ﴿٤﴾ هر که امید لقای خدا را داشته، پس زمان (ویژه ای) خدا بی گمان به راستی آمدنی است. و اوست بسی شنوای بسیار دانا ﴿٥﴾

آیه ۵ - این جا "لقا الله" مورد رجای اهل الله است و در جاهای دیگر "لقاء ربّه" (۱۸:۱۱۰) یا "لقاء الاخره" (۷:۱۴۷) آمده، که آخرینش رسیدن به زندگی آخرین و پاداش زشت و زیبای عقاید و اعمال است، "لقاء ربّه" هم ملاقات ربوبیت الله است که شامل هر سه نشئه دنیا، برزخ و قیامت است، و این ربوبیت اعم از ربوبیت معرفتی، عبودیتی یا پاداش خیر است، لکن "لقاء الله" - که تنها در آیه مورد بحث آمده - از هر دو لقاء اهم و اعم است، که در اصل ملاقات معرفتی و عبودیتی الله است، چون همان الله است که در این دو بال پرواز بسوی او نه طمع و مقصد ثواب الله دارد، و نه ترس از عذاب الله، گرچه این ایجاب و سلب در بعد ثواب و عقاب بر حسب وعده ربانی در پی لقاء الله هست، و لکن اینها هدف نیست، بلکه هدف اصلی سالک الی الله همان "لقاء الله" است، که هر چه بهتر و والاتر خدا را شناختن و او را پرستیدن است و بس، و هر یک مقدمه دیگری است، "حتى يأتيك اليقين" (۱۵:۹۹) که اصل در این میان معرفه الله است با گامهایی هر چه بلندتر و فراتر در سلک عبودیت الله، و این "فان أجَلَ الله لات" بدین معنی که وقت خدا آمدنی است خود پیامدی برای رجای لقاء الله است، البته بر مبنای کاوشها و کوششهای در حدّ توان در زمینه رجاء و امید "لقاء الله"، و این "اجل الله" همان "لقاء الله" است اعم از لقای عبودیتی و معرفتی در هر سه نشئه دنیا، برزخ و آخرت، البته این رجاء، کار عالم تکلیف است و نه دو عالم بعدی که تکلیفی این گونه در آن دو نیست.

"گان یرجوا" اشاره ای به عمق ماضی است که همواره مکلف در گذشته زمان تکلیفش در رجاء و امید درونی و برونی لقاء الله زندگی کند، که کم و کیف زندگی اش در هر صورت سلوک الی الله باشد، و همین "لقاء الله" در عالم تکلیف است که بر پایه پر مایه اش در رجعت، برزخ و آخرت نقش می بندد، که اینجا جای عمل است و آنجای جای پاداش^{۳۲} و پیامدهای عمل.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦٦﴾

هر که جهاد کند، تنها برای خود جهاد می کند. خدا بی چون از جهانیان به راستی بی نیاز است ﴿٦٦﴾

آیه ۶ - جهاد: کوشش و پویش در راه خداست، چه درونی و چه برونی، جهاد درونی اعم از جهاد فطری، عقلی، فکری، علمی، اخلاقی و عقیدتی است، و جهاد برونی در حدّ توان و امکان با کلیه امکانات تا آن جا که جانت را نیز در راه خدا بذل کنی.

در هر صورت جهاد فی سبیل الله تنها به سود سالک الی الله است، زیرا "ان الله لغنی عن العالمین" خدا از کل جهانیان بی نیاز است.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ

الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧٧﴾

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند، به راستی گناهانشان را از آنان به درستی می زداییم، و بهترین کاری که انجامش می داده اند بی گمان همان را به گونه ای بهتر (از آن ها) پاداششان می دهیم ﴿٧٧﴾

آیه ۷ - "ولنجزینهم أحسن الذی کانوا یعملون" این جزا و پاداش برترین عمل - طبعاً بابرترین کمیت و کیفیت - بدین معنا نیست که اعمال نیک فروتر پاداشی ندارد، یا پاداش فروتر دارد، بلکه بدین معنی است که اعمال نیک و نیک تر هر دو به حساب خود پاداشی نیک تر دارند، چنانکه در آیاتی دیگر این حقیقت بیان گشته - بالاخره - پاداش هر خیری بی نهایت است چون مقتضای فضل و احسان بی پایان خداست، لکن جزای شرّ اگر مورد توبه و شفاعت و بخشش نباشد نه تنها محدود به حدود اعمال شرّ است بلکه - چنانکه بارها گفته ایم - جزای شرّ باندازه ای کمتر از آن است که موجب ستم بر دیگران نباشد.

در مقایسه بهشت از نظر وسعت از چند جهت می توان گفت که بهشت وسیعتر از جهنم است: اولاً چون رحمت و فضیلت خدا بی نهایت از عدلش بیشتر می باشد، بلکه عذاب دوزخیان نیز بر مبنای فضیلتِ فوِ عدالت است، ثانیاً در طول تاریخ بشر موحدان بسیار بیشتر از مشرکان و ملحدان بوده و

۳۲ توضیح ان مطلب که آن جا نیز جای عمل است در تفسیر آیه «واعبد ربّک حتی یأتیک الیقین» (۱۵: ۹۹) گذشت.

هستند، ثالثاً مرگ در حال عقیده توحیدی بالاخره سرانجامش بهشت است، رابعاً آیه "عندها جنۃ الماوی" (۵۳:۱۵) جایگاه بهشت را در مرحله فوقانی آسمان هفتم دانسته که ما فوِ عالم تکلیف بوده و بخش برترین آسمان هفتم است.

خامساً بر حسب دو آیه (۳:۱۳۳) و (۵۷:۲۱) وسعت بهشت همچون وسعت کل آسمانها و زمین است و - چنانکه گفتیم - قسمت فوقانی طبقه هفتم است که در هر صورت خارج از عالم تکلیف است، بالاخره جایگاههای بهشتی برای هر فرد از بهشتیان وسیع است، ولی جایگاه جهنمیان تو در تو و تنگ می باشد، که همین خود عذابی افزون بر عذاب جهنم است، روی این اصل هم بهشت بسیار وسیعتر از جهنم است، و هم تعداد بهشتیان به مراتب از تعداد جهنمیان بیشتر می باشد، و چنانکه بارها متذکر شده ایم اگر عدل الهی در کار نبود هرگز احدی به جهنم نمی رفت، بلکه عذاب جهنم که ما فوِ عدل است برپایه عدم ظلم به دیگران می باشد، و در هر صورت جزای ظالمان باظلمشان برابری دارد، و اینکه بارها گفته ایم که عذاب دوزخیان بر مبنای رحمت کلی الهی کمتر از استحقاقشان و فراتر از عدل است تنها در مورد گناهان غیر ظالمانه است، زیرا حقوِ مردم قابل بخشش نیست، مگر آنکه خودشان ببخشند، و یا بر مبنای عظمت ایمانی این شخصی که بر کسی ظلم کرده، خدا با مظلوم قرار بخشی نهد.

وَصَيِّنَا الْإِنْسَانَ بِوَلَدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾

و انسان را سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی ای (شایسته) کند، و اگر (هم) آنها علیه تو (همی) بکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی، پس از ایشان اطاعت مکن. سرانجامتان تنها سوی من است. پس شما را از (صورت و سیرت) آنچه انجام می داده اید خبری مهم خواهم داد ﴿۸﴾

آیه ۸ - اینجا وصیت ربانی به انسان راجع به رفتار نیکو با پدر و مادر است، و این وصیت از امر و کتابت و حتی فرض - که حدّ اعلاّی وجوب است - نیز و الا تر است، که در مربع وجوب سرآمد بایدهاست، چنانکه در جای جای قرآن نمودار است.

«حُسْنًا» از جمله مراحل حُسن این است که آنچه در دو بعد عرفی و شرعی از شما خواهانند پیش از تقاضایشان در حدّ امکان و توان انجام دهید، و این حُسن مطلق است، چنانکه اگر منتظر در خواستهایشان باشید و انجام دهید حُسنی فروتر بلکه برخلاف حسن است.

آری اگر کوششی در مشرک شدن شما کردند تنها باید از آنها پیروی نکنید، و برحسب آیه (۳۱:۱۵) "وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا" در امور دنیوی همچنان بااخلا و رفتاری پسندیده با آنها بر خورد کنید، البته اینجا جای این پرسش است که آیا ترک طاعت آنها تنها در انحصار دعوت به شرک است؟ پاسخ این است که این نمونه ای بارز از ترک طاعت در انحراف است، و فرتزاز این طاعت آنها در کل انحرافات است، زیرا اولاً در این آیه ترک طاعتشان در انحصار به شرک معروف نیست، وثانیاً در آیات دیگر هم طاعت غیر خدا در صورتی که نیست به خدا عصیان باشد حرام دانسته شده است، علاوه بر این در جای جای قرآن احیاناً محرماتی ویژه - که سرآمده تمامی محرمات است - یاد شده که البته دلیل بر حلال بودن سایر محرمان نیست و در جمع کل گناهان شرک است، زیرا برای شرک درکاتی است چنانکه برای توحید هم درجاتی است، و گناهگار که شیطان درونی نفس اماره و یا شیطانی برونی را اطاعت کرده، شیطان را در طاعت با خدا شرکت داده و در جای جای قرآن می بینیم که ریاکاری موحد هم شرک است.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿۹﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿۱۰﴾

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته (ای ایمان) کردند، بی گمان آنان را به راستی در (زمره‌ی) شایستگان در می آوریم ﴿۹﴾ و برخی از مردمان کسانی (اند که) گویند: «به خدا ایمان آوردیم.» پس چون در (راه) خدا آزار ببینند، فتنه‌ی مردمان را همانند عذاب خدا می نهند. و اگر به راستی از جانب پروردگارت (بدو) یاری ای در رسد همواره بی چون خواهند گفت: «ما (همچنان) با شما بوده ایم.» آیا خدا به آنچه در سینه های جهانیان است داناتر (از کل آفریدگان) نیست؟ ﴿۱۰﴾

آیه ۱۰ - این آیه ایمان را از کسانی که مدعی ایمان هستند لکن آزار و شکنجه در راه ایمان را به حساب خدا می گذارند کلاً سلب نموده، همانند کسانی که خدا را در حاشیه زندگی شان بخاطر بهره گیری مادی می پرستند، و اگر در این راه خیری نصیبشان شود به همین عبادت دلگرم می شوند، وگرنه عبادت ظاهری راهم ترک می کنند (۲۲:۱۱).

مؤمن حقیقی باید خویش را برای صدمات و لطماتی که در این راه به او می رسد آماده سازد، زیرا بی ایمانان بسیارند و بسیاری شان هم مزاحم راه ایمانند.

وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿۱۱﴾

و خدا به راستی کسانی را که ایمان آورده اند به درستی می داند و نشانه می نهد، و منافقان را نیز بی چون (و) بی امان می داند و نشانه می نهد ﴿11﴾

آیه ۱۱ - ابتلاعاتی که در راه ایمان نصیب مؤمنان می گردد از جمله حکمتهایش علامتگذاری خدا بر چهره زندگی مؤمنان و منافقان است که «لَيَعْلَمَنَّ» - چنانکه گذشت و خواهد آمد - از علم نیست، بلکه از علم بمعنای نشانه گذاری است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطِيئَتَكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطِيئَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿12﴾ وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿13﴾

و کسانی که کافر شدند، به کسانی که ایمان آوردند گفتند: «راه ما را پیروی کنید، و ما باید گناهان را بر عهده گیریم.» حال آنکه آنان عهده دار چیزی از گناهانشان (: چه خودشان و چه دیگران) نیستند بی شک آنان دروغگویند ﴿12﴾ و همواره بارهای گران خودشان و بارهای گران (دیگران) را با بارهای گران خودشان بی گمان بر دوش خواهند گرفت. و روز قیامت بی چون از آنچه به دروغ (به خدا) بر می بستهند به درستی پرسیده خواهند شد ﴿13﴾

آیه ۱۳ - اینجا «اثقالهم» بارهای گران گناهان این کافران و «اثقالهم» گناه اضلال دیگران است، البته گمراه شدگان خود گناهان خویش را حمل می کنند، و تنها گناه گمراه شدنشان است که بر دوش گروه اول است، بالاخره "وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى" (۶:۱۶۴) نیز به همین معناست که هر کس بارگناه خویش را حمل می کند، که در واقع گمراه کردن دیگران هم گناه خود شخص مضیل است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿14﴾

و به راستی و درستی، نوح را سوی قومش فرستادیم. پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال (در رسالتش) درنگ کرد. پس طوفان آنان را در حالی که (از) ستمکاران بودند فرو گرفت ﴿14﴾

آیه ۱۴ - کوتاه نظرانی هستند که به خیال انکار عمر طویل حضرت ولی امر (صلوات الله و سلامه علیه): "الف سنه" را به معنای دیگر غیر از سالهای معمولی گرفته اند، که مثلاً سنه در زمان نزول قرآن یا در زمان نوح (علیه السلام) هفته یا ماه بوده! پاسخ این خیال این است که هریک از هفته یا ماه لغت و یژه دارد، و قرآن که بیانگر تمامی حقایق است با آوردن لفظ "ألف سنه" همان هزار سال معمولی را قصد کرده، و گر نه ألف أسبوع یا ألف شهر می آورد، وانگهی این خود در استثنای «عاماً» نیز روشن است، زیرا عام در لغت عربی کلاً یکسال است، و بالاخره رسالت نوح (علیه السلام) که نخستین رسالت ولایت عزم

بوده و ۹۵۰ سال طول کشیده کجا دعوت ولی امر (علیه السلام) که جهانشمول است و کل دعوتهای رسولان را در بردارد کجا؟!.

"فلبت فیهم" لبث رسالتی نوح است که در نتیجه این مدت تنها زمان رسالت آن حضرت است و نه تمامی عمرش، که طبعاً بیش از این مقدار بوده است.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿١٥﴾

پس او و کشتی نشستگان را رهایی‌دیدیم، و آن کشتی را برای جهانیان نشانه ای نهادیم ﴿١٥﴾

آیه ۱۵ - "وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ" این کشتی که برای جهانیان آیتی بود - چنانکه در آیاتی از سوره الحاقه آورده ایم - هم اکنون آثاری از آن بر فراز کوه آرات در نخجوان^{۳۳} پای برجاست که بر لوحه ای از آن اسماء مقدسه خمسه طیبه به زبان آرامی - که زبان نوح (علیه السلام) بوده - نگاشته شده است.^{۳۴}

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾

و (نیز) ابراهیم را (فرستادیم) چون به قومش گفت: «خدا را پرستید و از او پروا بدارید. اگر می دانسته اید این (کار) برای شما خوب است.» ﴿١٦﴾ «آنچه را (که) شما به جز خدا می پرستید تنها بتانی هستند، و (شما) دروغی جعل می کنید. بی گمان کسانی را (که) جز خدا می پرستید اختیار هیچ گونه روزی را برای شما در دست ندارند. پس روزی را نزد خدا بجوید و (تنها) او را پرستید و برایش سپاس گوید. تنها سوی او باز گردانیده می شوید.» ﴿١٧﴾

آیه ۱۷ - این حصر عبادت بت پرستان با «انما» در تنها بدین معنی نیست که غیر موحدان تنها موجوداتی بی جان را می پرستند، زیرا بُت و ثَن، به طور کلی معبودات غیر خدا هستند، چه جاندار و طاغوت باشند، و چه بی جان مانند مجسمه های از انسان و حیوان، صَنَم هم اخص از وَثَن است، زیرا تنها به بتهای بی جان اطلاق می شود، چنانکه طاغوت هم و ثَن و بت جاندار و عاقل است.

^{۳۳} نخجوان به زبان ارمنی به معنی لنگرگاه کشتی است.

^{۳۴} تفسیر الفرقان سوره حاقه.

"و تخلقون إفكاً" ایجاد جریانی دروغین است مانند بتها که همچون خدا وانمود شده اند، و خود این وانمود کردن - که از هر گونه حقیقی تهی است - تعبیر صحیحش «تخلقون» به معنای خود ساختگی است، و اصولاً خلق به معنای ساختن و نوآوری است، چه شایسته و چه ناشایسته.

وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ ﴿١٨﴾

«و اگر (فرستاده ی خدا را) تکذیب کنید همواره امت های پیش از شما (هم) تکذیب کردند، و بر عهده ی پیامبر جز رساندن (رسای) وحی روشنگر (وظیفه ای) نیست.» ﴿١٨﴾

آیه ۱۸ - "وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ" رسول تنها دارای رسالتی ربانی با بلاغ و رسائی روشنگری است، که هر رسولی هر دوی کتاب و سنت را - بر مبنای کتاب - ابلاغ کند، لیکن بلاغ و رسائی کتاب - چون مستقیماً ربانی است - برتر و روشنتر از بلاغ سنت است، زیرا گرچه معانی سنت ربانی و قرآنی است لکن الفاظش ساخته خود رسول (صلی الله علیه وآله) است، و بر این اساس دلالتهای قرآنی بالغ تر، رساتر و روشنتر از سنت است، و بلاغ که مصدر است تأکید و مبالغه ی این رسائی ها است.

أَوْ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾

آیا و ندیدند که خدا چگونه آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را باز می گرداند؟ بی گمان این کار بزرگ تنها بر خدا آسان است ﴿١٩﴾

آیه ۱۹ - «او» در "أَوْ لَمْ يَرَوْا" عطف به محذوفی معروف است که انسان مکلف دارای دو رؤیت و بینش نسبت به ربّ و ربانیت هاست، بینشی درونی و هم بینشی برونی، اینجا بینش برونی که نسبت به جهان آفرینش است معطوف به بینشی درونی فطری، عقلی و علمی است، که اگر این نابینایان از بینشهای درونی غفلت دارند آیا از بینشهای برونی هم که تنها نیازمند به احساسات و اداکات ظاهری است غافلند؟ که چگونه خدا آفرینش ها را آغاز می کند، و خود این آغاز دلیلی روشن است بر اعاده و بازگرداندن آنها "و هوأ هون عليه" (۳۰:۲۷) بلکه این بازگردانی بر او آسانتر است، گرچه آسان و دشوار برای او آسان و یکسان است، و این رؤیت خود دلیلی آفاقی است افزون بر دلیلی انفسی که از آن غافلند، و "ثم يعيده" پیوندی بر "يبدئ الله الخلق" است که جریان آغازین آفرینش انسانها خود گواهی است بر بازگرداندن آنان به روز رستاخیز، که هم آسانتر و هم لازمتر است، برای اینکه آغاز آفرینش خود رحمتی است ربانی که اگر هم نمی آمد ترک رحمتی راجح یا واجب بود، ولی اکنون که آورد و آنان را مکلف ساخت و در این عالم تکلیف از ناحیه برخی بر برخی دیگر ظلمها و ناروائی ها

روا شده و در این جهانهم جبرانی شایسته نمی شود، رستاخیز لازمتر و واجبتر است، زیرا باید در آنجا جزائی عادلانه - که در این جهان نبوده - تحقق یابد، و این خود مقتضای عدل الهی است.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

بگو: «در زمین بگردید. پس بنگرید چگونه خدا آفرینش را آغاز کرد؛ سپس (همان) خداست که نشعت بازپسین را پدید می آورد. به راستی خدا بر هر چیزی تواناست.» ﴿٢٠﴾

آیه ۲۰ - در این آیه برای نگرشی آفاقی امر به سیرو کاوش در زمین و زمینه تکلیف گشته، تا این نگرش قویتر گردد، و این سیر برای پی بردن به حقایقی است که در درجه نخست معرفه الله و معرفت روز رستاخیز و در این میان معرفت رسول و رسالت است.

در ضمن این به شهادت آیاتی چند در اثر این کوشش ها و کاوش های بیوقفه در زمین و زمینی ها پیامدهایی علمی حاصل می شود که در بهبود و توسعه زندگی مؤثر است.

درست است که «الارض» در ظاهر همین زمین وزمینی هاست که شامل تاریخ وجغرافیای زمین و بررسی در مواد و موارد آنها است، لکن چون این سیر مطلق نیست و صواب و ناصوابش در هم آمیخته است، سیر بهتر و والاتر برای یافتن حقایق و حیانی نگرش عمیق در ارض و زمینه قرآنی است، زیرا کل گزارش های تکوین و تشریع را بگونه ای بی نظیر بر مبنای وحی صددرصد در بردارد، که اینجا هم "كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ" درست است که بر مبنای سیر آفاقی در جهان آفرینش خود وسیله ای برون افزون بر وسیله درونی در یافت شایسته مبدء و معاد است، ولی این در یافت بر مبنای سیر در ارض قرآنی بسیار والاتر، عمیقتر و تکمیل کننده سیرهای پیشین است، که در حقیقت مثلی از سیر مکلفان مورد امر ربانی است: سیر انفسی و سیر افاقی که این هم دو بخش است - دوش سیر تصحیحی و تکلیفی آن در ارض قرآن است، وبالاخره دو سیر نخست وسیله ایمان به سیر سوم است که همین هم تأکید کننده بخشهایی مطلق از دو سیر نخست می باشد.

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾

«هر که را بخواهد عذاب می کند، و هر که را بخواهد رحم می کند، و تنها سوی او دگرگون می شوید.» ﴿٢١﴾

آیه ۲۱ - اینجا "من يشاء" پس از «يعذب» و «يرحم» دارای دو بُعد است: یکی مشیت مکلفان و دیگر پیامدش که مشیت ربانی است، که اگر خواست مکلف عذاب باشد خداهم همان را می خواهد، و اگر هم رحمت باشد خدا نیز همان رحمت را برایش می خواهد.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَـسْـُٔوْنَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

و شما - نه در زمین و نه در آسمان - درمانده کننده (ی ما) نیستید. و برای شما به جز خدا هیچ سرپرست و هیچ یابوری نیست ﴿٢٢﴾ و کسانی که به آیات خدا و لقای او کافر شدند (هم) آنانند که از رحمت من نومیدند، و ایشان برایشان عذابی پردرد است ﴿٢٣﴾

آیه ۲۳ - در این آیه کسانی را که به آیات الهی و لقای او - که دیدار معرفتی اش در دنیا ورستاخیز است - کفر می‌ورزند، مأیوس از رحمت رحیمیه حتمی خدا خوانده، که در اثر این نابسامانی مبتلای به عذاب دردناکی خواهند بود، گرچه این عذاب - چنانکه بارها تکرار کردیم - به جهت رحمت الهی کمتر از استحقاق عادلانه آن است.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَسَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾ وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوِكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ ﴿٢٥﴾

پس پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «بکشیدش، یا بسوزانیدش.» پس خدا او را از آتش نجات بخشید. بی گمان در این (نجات بخشی خدا) - برای گروهی که ایمان می‌آورند - به راستی نشانه هایی است ﴿٢٤﴾ و (ابراهیم) گفت: «از غیر خدا، بت هایی را اختیار کرده اید برای دوستی (و پیوستگی) میان شما در زندگی دنیا. سپس روز قیامت بعضی از شما دیگری را انکار (و انگار) و برخی هم دیگری را لعنت می‌کنید، و پناهگاهتان آتش است، و برای شما هیچ (گونه) یاورانی نیستند.» ﴿٢٥﴾

آیه ۲۵ - «اوثاناً» که کل معبودات غیر خدا است بعنوان "مودة بنیکم" - که دوستی میان بت پرستان است - معرفی شده، بدین معنی که مودت و دوستی در حیات دنیا که بر مبنای شهوات و ارتباطات دنیوی است، عبادتشان نیز بر مبنای همین شهوت مربوط به غیر خدا است، و بالاخره انسان در فطرتش عبادت کننده است، یا عبادت حق و یا عبادت باطل، که باطلش در آغاز عبادت نفس اماره بالسوء است که پیامد برونیش عبادت غیر خدا است.

فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٦﴾

پس لوط برایش (به رسالتش) ایمان آورد، و (ابراهیم) گفت: «من به راستی سوی پروردگارم هجرت کننده‌ام. اوست بی گمان، (هم) او ارجمند حکیم.» ﴿26﴾

آیه ۲۶ - "أَمَّنْ لَهُ لُوطٌ" و نه "أَمَّنْ بِهِ" که لوط به نفع رسالتی ابراهیم به شریعت او ایمان آورد، و نه به خود او، و "أَمَّنْ بِهِ" که به او ایمان آوردن است نخست در انحصار خدا است که پناه دهنده است، و آنگاه در پرتو ایمان به خدا، ایمان به رسول آخرین است که پیامبران الهی در کل پیش از ولادت و رسالت حضرتش مأمور به ایمان به او شدند، چنانکه در آیاتی مانند (۳:۸۱) گذشت که "لتؤمنن به": باید به منظور اخذ رسالت و کتاب و حیاتی به حامل وحی پایانی ایمان بیاورید.

وَاهْبْنَا لَهُ، إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿27﴾

و برایش اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، و در میان فرزندانش پیامبری برجسته و کتاب نهادیم، و در دنیا پاداشش را به او دادیم، و او بی گمان در آخرت به راستی از شایستگان (ویژه) است ﴿27﴾

آیه ۲۷ - اینجا جای این پرسش است که چرا اسحاق و یعقوب که فرزند یا فرزندزاده ابراهیم هستند یاد شده اند، ولی اسماعیل که فرزند برتر و بزرگتر اوست یادنگشته؟ حکمتش این است که اسماعیل در جای جای قرآن یاد شده، ولی اینجا که "فی ذریته النبوة و الكتاب" برای بیان استمرار رسالت اسرائیلی است دیگر نام اسماعیل به میان نیامده است.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿28﴾

و لوط را (گسیل داشتیم) به قوم خود گفت: «شما همواره به کاری زشت تجاوزگر می پردازید، (کاری که) هیچ گروهی از مردمان در آن (کار) بر شما پیشی نگرفته اند.» ﴿28﴾

آیه ۲۸ - در "ما سبقکم بها" دو احتمال است: احتمال اول اینکه قبل از لوط چنین فاحشه ای اصلاً وجود نداشته، و احتمال دوم اگر هم بوده به صورت گروهی و دسته جمعی نبوده، چنانکه در میان قوم لوط سبجز مؤمنانشان همگی اهل چنین فاحشه ای بوده اند، و در این صورت مراد از "أحدمن العالمین" فردی از جهانیان نیست، بلکه گروه و طایفه ای از جهانیان مقصودند، و گر چه «احد» در بُعد خودی به معنای یک فرد است، لکن اینجا "لتأتون الفاحشة" که به معنای لواط جمعی است این «احد» را احد گروهی دانسته که "من العالمین" اینان را بعضی از گروههای مکلفان خوانده، هیچ گروهی بصورت جمعی اینگونه آشکارا به این گناه آلوده نبوده اند.

أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرَّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ
جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾

«آیا شما با مردان در می آمیزید، و راه (خدا) را قطع می کنید، و در محفل (انس) خود آن (کار) منکر را انجام می دهید؟» پس پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «اگر از راستان بوده ای عذاب خدا را برایمان بیاور.» ﴿٢٩﴾

آیه ۲۹ - "تقطعون السبیل" در پیامد عمل جنسی مردان با مردان بوده، چنانکه رویه اجتماعی و بی سابقه قوم لوط بوده، و در چند مرحله تحقق می یافته است: ۱- راه تشکیل خانواده ۲- راه تولید فرزند ۳- راهزنی مالی و جنسی.

روی این اصل قطع سبیل توالد که در این مثلث محور حکیمانه ای معرف شده کلا حرام است، چه نسبت عمل جنسی با مردان که در کل قطع سبیل توالد است، و چه نسبت به عمل جنسی از پشت با زنان که آنهم قطع چنین سبیلی است، و بحث مفصل در بُعد اخیر در (۲:۲۲۲) آمده است.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ
بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٣١﴾ قَالَ
إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أَمْرًا تَهُ كَانَتْ مِنْ
الْغَابِرِينَ ﴿٣٢﴾ وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَ بِهِمْ وَضَآ بِهَمْ ذَرْعًا وَقَالُوا
لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَ أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رَجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا
يَفْسُقُونَ ﴿٣٤﴾ وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٥﴾

(لوط) گفت: «پروردگارم! مرا بر قوم افسادگر یاری فرما.» ﴿٣٠﴾ و چون فرستادگان ما برای ابراهیم (آن) مژده را آوردند، گفتند: «ما بی چون هلاک کننده ای اهل این مجتمعیم (که) همواره مردمش ستمکار بوده اند.» ﴿٣١﴾ (ابراهیم) گفت: «همانا لوط در آنجاست.» گفتند: «ما بهتر می دانیم چه کسی در آنجاست؛ به راستی او و کسانی را - جز زنش که از بازماندگان در غبار (کفر) بوده است - بی گمان نجات خواهیم داد.» ﴿٣٢﴾ و هنگامی که فرستادگان ما سوی لوط آمدند، به (علت حضور) ایشان برایش نگرانی رخ داد، و دستش از (حمایت) آنان [: میهمانان] تنگ گردید. و (آنان) گفتند: «مترس و غم مدار. ما تو و خانواده ات را - جز زنت که از بازماندگان در غبار(کفر) بوده است - حتماً می رهانیم.» ﴿٣٣﴾ «ما بر مردم این قریه به (سزای) فسقی که می کرده اند، بی چون فرود آورنده ای

عذابی پلید [سنگ گل] از آسمانیم.» ﴿34﴾ و بی چون از آن (قریه‌ی ویران شده) - برای مردمی

که خردورزی می‌کنند - به راستی نشانه‌ای روشن باز نهادیم ﴿35﴾

آیه ۳۵ - این "آیهٔ بینة" و نشانه روشن از ویرانگری قوم لوط برای آیندگان در آیاتی هم مانند (۱۵:۷۶) و (۳۷:۱۳۷) بیان گشته، و گر چه اکنون اثری از آن نیست، لکن همین اثر و دیدار احیانی برای برخی آیندگان کافی است، و دیگران هم که با محو این آثار نمی‌توانند آنها را بنگرند نقل مورخان برایشان کافی است.

این جریان بی سابقه‌ی اجتماعی قوم لوط به اندازه‌ای زشت و ناهنجار بود که نخستین سخن رسالتی حضرتش پیش از دعوتشان به توحید - در نهی از این جریان بوده است.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتَوُوا
فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿36﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ
جِثْمِينَ ﴿37﴾ وَعَادًا وَثَمُودًا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِّنْ مَّسْكِنِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ
الشَّيْطَانُ أَغْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿38﴾ وَقَارُونَ
وَفِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُّوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا
كَانُوا سَابِقِينَ ﴿39﴾ فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ
مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ
لِلَّهِ يَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿40﴾

و به سوی (مردم) مدین، برادرشان شعیب را (فرستادیم). پس (بدیشان) گفت: «ای قوم من! خدا را پرستید، و به روز بازپسین امیدوار باشید، و در زمین سر به فسادکاری برمدارید.» ﴿36﴾ پس او را تکذیب کردند. در نتیجه زلزله آنان را (فرو) گرفت؛ پس بامدادان در خانه‌شان زمین گیر شدند ﴿37﴾ و عاد و ثمود را (نیز هلاک نمودیم). حال آنکه بی گمان (فرجام آنان) از جایگاه‌های ویران‌شان بر شما آشکار گردید، و شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراست؛ پس از راه (راست) بازشان داشت، در حالی که بینایی می‌جسته‌اند! (ولی نابینایی می‌کرده‌اند) ﴿38﴾ و قارون و فرعون و هامان را (هلاک کردیم). و به راستی و درستی موسی برایشان دلایل آشکار آورد. پس در آن سرزمین سرکشی نمودند، و (با این همه) پیشی گیرندگان (بر ما) نبوده‌اند ﴿39﴾ پس هر گروه (از ایشان) را به گناهش گرفتار کردیم: از آنان کسانی بودند که بر (سر و سامان)‌شان سنگ گل فرو فرستادیم؛ و از آنان کسانی بودند که فریاد (مرگبار) آنها را فرو گرفت؛ و از آنان کسانی را در زمین فرو

برسیم؛ و بعضی از آنان را غر کردیم. و (این) خدا نبوده که بدیشان ستم کند، بلکه خودشان بر خودشان ستم می کرده اند ﴿40﴾

آیات ۳۸ تا ۴۰ - اینجا "و کانوا مستبصرین" دلیل است بر اینکه قوم عاد و ثمود و مانندشان از مکلفان متخلفی بوده اند که در ژرفای دعوتهای شیطانی غر بوده اند، و در این غرقاب حقیقت ربانی برایشان آشکار بوده است، و اگر هم پنهان گشته در اثر تغافل و سهل انگاریشان بوده که در عین دانستن نادانی کرده اند، تا اینکه به جزای نادانیشان خدا هم چشم بصیرت را از آنان گرفت، که امتناع به اختیار منافاتی با اصل اختیار ندارند و آیه، (۴۰) هم که - "کلا اخذنا بذنبه" همه اینان رامأخوذ به گناهانشان دانسته، چه با آگاهی و چه ناآگاهی که پس از آگاهی بوده است.

در پاسخ این پرسش که "کانوا مستبصرین" به معنای جویایی و کاوش برای دستیابی به بصیرت است - و نه خود آن - این کافران در جستجوی حقیقت بوده اند که آنرا یافته اند یا نه؟ باید گفت اینان در عین بصیرت عقلی و عینی که با کوشش یا بدون آن حاصل گشته، کاوشی بیشتر در بصیرتهای باطل داشته اند که برخلاف بصیرت و حیانی حقایق ربانی نه تنها آنرا نپذیرفته اند، بلکه در پی یافتن باطل برضد حق هم بوده اند.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿41﴾

مثل کسانی که غیر از خدا سرپرستان و دوستانی اختیار کردند، همچون عنکبوت است، (که با آب دهان خود) با کوشش، خانه ای (برای خویش) برگرفت. و در حقیقت - اگر می دانستند - سست ترین خانه ها همان خانه ی عنکبوت است ﴿41﴾

آیه ۴۱ - اینجا مثل مشرکان - که غیر خدا را به ولایت خود برمی گمارند - همچون مثل عنکبوت وانمود گشته، و چنانکه عنکبوت ناتوانترین موجودات عینی و محسوس است، و خانه اش نیز سست ترین خانه هاست، اینان نیز ناچیزترین موجوداتند که خانه امن و امان ولایتشان اولیائی بجز خدا هستند، این مثل برای نمایاندن سستی عنکبوت نسبت به خود اونیست، بلکه نسبت به این نا بخردان است که در نهایت بی خردی و نادانی ولایت و سرپرستی خود را از غیر خدا می خواهند.

خانه و کشور عنکبوت بقدری دقیق و رقیق است که کتابها در باره آنان نگاشته اند، یکی از دانشمندان آلمانی بدین حقیقت رسیده که هر یک از تارهای خانه عنکبوت از چهار تار بافته شده و هر یک از این چهار تار خود از هزار تار دیگر، و هر یک از این هزار تار از سوارخی ویژه از عنکبوت برون می ریزد، بنابراین هر تار از (۴۰۰۰ = ۴ × ۱۰۰۰) تار تشکیل شده است.

یکی دیگر از دانشمندان آلمانی گوید: اگر (۴/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) تار عنکبوت را بهم پیوند کنیم از یک موی سر انسان ضخیمتر نیست، در حالی که یک موی انسان از ۱۰۱ میلی متر بیشتر نمی شود. بنابراین ضخامت یک تار عنکبوت ۴۰۱/۰۰۰/۰۰۰:۰۰۰ میلی متر است، کیفیت ویژه جسم عنکبوت بدین گونه است که هر عنکبوتی دارای هزار سوارخ است، که از هر یک هزار تار در یک آن برون می جَهد، و بالاخره همین عنکبوت از نیرومندترین مهندسان ساختمانی است که نسبت به خود و ساختمانش بسیار دقیق و رقیق است، ولی همین خانه نسبت به انسان سُست ترین خانه هاست که با قطره ای آب واژگون گشته و یا بادمیدنی مختصر دیوارهایش از هم می گسلد.

و این مثال همانند همان مثال مشرکان است که "اولئک کالانعام بل هم أضل" (۷:۱۷۹) اینان مانند حیواناتند و بلکه گمراهترند، گمراهی حیوان تنها از روی قصور است نه تقصیر، و همین قاصر دائماً در حال تسبیح خداست، ولی این انسان که آفریده در بهترین سازمان ها است از این حیوان قاصر خود را قاصرتر گردانیده که قصوری از روی تقصیر است.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿٤٣﴾

به راستی خدا هر آنچه را که جز او می خوانند (و می خواهند) می داند و (هم) اوست عزیز حکیم ﴿٤٢﴾ و این ها مَثَل هاست (که) برای مردمان می زنیم، و جز دانایان آنها را در نیابند ﴿٤٣﴾ آیه ۴۳ - اینجا اینگونه مَثَلها نمودارهایی است از برای تذکر انسانها و دریافت اینها که تنها ویژه دانایان است، مقصود از این دانایان کسانی نیستند که تنها مکلف و دارای دانش عقلانی می باشند، بلکه آنانکه عقل و دانش و بینش خود را بکار می بندند، که از این مراحل بینش و دانش آنها افزون می گردد، ولی کسانی که این نیروهای ممتاز انسانی را بکار نمی بندند، در قصوری از روی تقصیرند که همچنان در عمق حُمقشان می مانند، و تمامی راههای هدایت را بروی خویش می بندند.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

خدا آسمان ها و زمین را به تمامی حق (در حد امکان) آفرید؛ بی گمان در این (آفرینش) برای ایمان آورندگان نشانه ای است ﴿٤٤﴾

آیه ۴۴ - اینجا «بالحق» و نه (بحق) نمایانگر تمامی حق است در آفرینش آسمانها و زمین، که هرگز بخشی از حق مطلق در این آفرینش فرو گذار نگشته است.

اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾

آنچه از آن کتاب (وحيانی) سوی تو وحی شده است (بر مردمان) بخوان (و) آن را پیروی کن، و نماز را بر پا بدار (که) به راستی نماز از گناه تجاوزگر و منکر باز می دارد، و به درستی یاد خدا (از هر یادی) بزرگ تر است. و خدا می داند چه می سازید ﴿45﴾

آیه ۴۵ - در این آیه امر به تلاوت کتاب وحی تنها بمعنای خواندن آن نیست، زیرا خواندن کتاب برای خود تعبیر صحیحش «اقرأ» و برای دیگران - «اتل علیهم» یا «اقرأ علیهم» است، ولی اینجا «اتل» بدون هیچگونه تعلقی ذکر شده که بمعنای پیروی است، چنانکه ماه خورشید را ثلاث می کند (۹۱:۲) و - علی (علیه السلام) بدنبال پیامبر عظیم الشأن (صلی الله علیه و آله) گواهی منفصل بر عظمت اوست (۱۱:۱۷).

روی این مبنا محتوای «اتل» چنین است که ای رسول گرامی خود آیات وحيانی را پیروی کن، زیرا تا نقطه نخستین پیروی رسولی در کار نباشد پیروی دادن رسالتی بیجاست، و آنگاه دیگران را پیروی ده، همچون "ورتل القرآن ترتیلاً" (۷۳:۴) قرآن را آرام و استوار چنان بخوان که تمام قلبت را فرار گیرد، و سراسر وجودت را نمودی از آن قرار ده.

«ترتیل» که نتیجه «رتل» است بدین معنی است که جریان آغازین برخوردت با قرآن بگونه ای باشد که دیگران را همانگونه کنی، ابن عباس از آن حضرت پرسید معنی آیه چیست؟ فرمود: "حرکوا به القلوب"، دلها را با این قرآن حرکت دهید.

اینجا می بینیم پس از این جریان قرآنی - که کل اصول و فروع و حیانی را در بردارد - بپا داشتن نماز یاد شده، و آیا این اختصاص و ارتباط چیست؟ این آیه پس از بر خورد هایی بامشرکان آمده که طبعاً روح انسان را کدر و تیره می سازد، پس باید این کدورت و تیرگی با نوری متزاید بر طرف گردد، و این نور همان نماز است، و «صلاة» هم بمعنای گیرانه نور است، که ظلمات درونی و برونی را که میان عبد و معبود است می زداید، البته با شرایطی که در قرآن یاد گشته است، و در مورد پیامبر نازنین (صلی الله علیه و آله) است که هرگاه نگران می شد به نماز پناه می برد، تا این پیوند صلاتی نابسامانی ها را بزداید، روی این مبنا و اینکه در این آیه اولاً خطاب به رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) و ثانیاً به مؤمنان است - که طبعاً کل اصول و فروع را با درجاتشان معتقدند - یاد کردن ویژه نماز خود دلیل است بر اینکه نماز گُل سَرسید عبادات است.

و اینجا "اقم الصلاة" است یعنی نماز را اقامه کن، چون نماز دارای دو حالت است: یکی نماز زمین خورده که جُز الفاظ و حرکاتی خاص چیزی در بر ندارد، که این نماز منافقان و مانندشان است چنانکه در آیه (۹:۵۴) اینگونه توصیف گردیده اند، که نماز را جُز به حالت کسالت و ریا بجا نمی آورند، دیگر

نماز ایستاده است که بیاداشتن آن از نظر مقدمات و نیت هایش، الفاظ و اعمالش کلاً ذکر الله است که نماز گزار آنرا بر پا می دارد، و آنرا بر سر و سامان خود استوار می دارد، و به تمام وجود نماز می شود، و یا مراحلی مادون که بالاخره حقیقتی در نمازش وجود دارد، و این همان ذکر الله است که "و لذكر الله اكبر".

ذكر الله مانند «لذكری» در "اقم الصلاة لذكری" (۲۰:۱۴) دارای معانی چندی است، از جمله دو گانگی "ذكر الله" و «ذكری» می باشد، که نخست خدا را در نماز - یاد کنید، و سپس در نتیجه یاد خداست که در پیامد یاد شما، او هم شما را یاد کند، و این اکبر بودن ذكر الله دارای چند مرحله است: اول این هر دو ذكر در نماز که نماز خود جایگاه بالاترین ذكر خدا است، و سپس آنچه میان این دو ذكر بزرگتر است این است که خدا شما را یاد کند، چنانکه شما خدا را یاد کرده اید، البته میان این دو یاد کردن فرقه‌است، از جمله الوهیت رب العالمین است که بر همان مبنا اگر شما را یاد کند همچنان در کنف ربانی خواهید بود، و نیز یاد کردن خدا بسی افزونتر از یاد کردن شماست، زیرا بر حسب آیاتی چند نخست پاداش کار نیک ده برابر آن و سپس زیادتر و زیادتر است.

این نماز است که "تنهی عن الفحشاء والمنکر" یعنی نماز که برترین عبادت است باید از فحشاء و منکر نماز گزار را باز دارد که دست کم باید در خود نماز انسان را از کل منکرات منع کند، و اگر نمازی حتی اینگونه باز داری درونی را هم نداشته باشد اصولاً نماز نیست و باطل است، چنانکه از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) روایت شده^{۳۵} و نیز از امام صادق (علیه السلام) است که اگر نماز شما امر به معرف و نهی از منکر نکند همین نماز شما را از خدا دور می کند، و نیز از آن حضرت است که اگر کسی دوست داشته باشد که بداند نمازش پذیرفته است یا نه باید بنگرد که آیا این نماز - دست کم - او را از فحشاء و منکر باز می دارد.

وَلَا تُجَدِّلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا
ءَامَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ
مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾

و با اهل کتاب، جز با بهترین (شیوه) مجادله نکنید. مگر (با) کسانی از آنان که ستم کردند. و بگویید: «به آنچه سوی ما نازل شده و (آنچه) سوی شما نازل گشته ایمان آوردیم؛ و خدای ما و خدای شما یکی است، و ما تنها برای او تسلیمیم.» ﴿٤٦﴾

آیه ۴۶ - "بالتی هی أحسن" بهترین راه مجادله با اهل کتاب است، هم نسبت به آنان و هم مسلمانان، سپس "الّا الذین ظلموا منهم" ستمکاران و متجاوزانشان را از این بر خورد احسن مطلق مستثنی کرده، نسبت به آنان مجادله ای سهمگین و خشن خواهد بود، که بعنوان مدافعه دست رد بر سینه آنان زدن، و در آخر قتال با آنان است که اینگونه جدال طبعاً نسبت به آنان ناگوار است، ولی نسبت به مسلمانان از باب دفاع گوارا و نسبت به خودشان احسن است.

اصولاً "بالتی هی أحسن" در هر گونه جدال و رد و بدلی عبارتست از آنچه طرفین - در اصل آنرا - پذیرفته و یا باید بپذیرند، مثلاً نسبت به اهل کتاب دلیلی از کتابشان به نفع شریعت اسلام و علیه آنان بر گزیدن است، و این هم بااخلا و منطقی دلپسند که آنچه را ناپسند دیده اند با دلیل پسندیده بپذیرند، که این احسن به سود هر دو طرف است، ولی "الّا الذین ظلموا منهم" - جدالش تنها به سود مسلمانان است که همواره از حق دفاعی شایسته کنند، گرچه به زیان کتابیان باشد، و این «أحسن» که در مجادله معمولی با اهل کتاب واجب است، غیر آن را که مجادله حسن، سیّء و اسوء است ممنوع دانسته، و نسبت به کتابیان ستمکار که در عین روشن شدن حق آنرا نمی پذیرند جریان سه بعدی جدال به ترتیب محقق است، که بعد از احسن، حسن و سپس سیّء و در آخر کار اسوء است که - کُشتن آنان می باشد، البته چنانکه گذشت اسوء و بدتر این جدال نسبت به خود کتابیان است و نه نسبت به خود مسلمانان.

وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾

و بدین سان (با بیان و برهان) ما کتاب [قرآن] را بر تو نازل کردیم. پس آنان را که کتاب دادیم بدان (قرآن) ایمان می آورند. و از میان کسانی که آنان را کتاب (وحیانی) دادیم کسانی اند که به آن می گروند، و جز کافران (و تاریک دلان کسی) آیات مان را (انگار و) انکار نمی کند ﴿٤٧﴾

آیه ۴۷ - کتابیان در ایمان به قرآن از دیگران نزدیکترند، چون با وحی کتابی آشنایی یافته اند، و در صورت مطالعه صحیح قرآن باید به آن ایمان بیشتری بیاورند چون چهره و حیانی اش دست کم برابر، و حقاً فزونتر است، آری، پس از این کتابیان گروهی از مشرکان هم بدان ایمان می آورند، و منکران قرآن تنها کافران معاندند، چه مشرکان و چه کتابیان، با این فر که اهل کتاب به این ایمان نزدیکتر از مشرکانند، زیرا آنان افزون بر حجت درونی قرآنی حجتی برونی نیز در اختیار دارند، که دلالت و حیانی کتابشان می باشد، ولی حجت مشرکان در انحصار دلالت درونی قرآنی است، روی این اصل ایمان مشرکان برانزده تر از ایمان کتابیان است، گرچه ایمان قرآنی کتابیان نسبت به مشرکان نزدیکتر است، و

در هر صورت انکار و حیانی بودن قرآن در انحصار کافرانی است که از روی عناد آنرا انکار می کنند، چه کتابی باشند و چه مشرک.

وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ
الْمُبْطِلُونَ ﴿٤٨﴾

و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خوانده ای، و با دست راست [نیروی نوشتار راستینت] کتابی نمی نوشته ای. (وگرنه) در این هنگام باطل اندیشان بی گمان به شک مستندی می افتادند ﴿49﴾

آیه ۴۸ - «ماكنت» در کل توان خواندن و نوشتن هر کتابی را نسبت به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) پیش از نزول قرآن نفی کرده، که این تنها سلبی است در انحصار زمانهای پیش از رسالت قرآنی، ولی پس از آن این خواندن و نوشتن چگونه ای برتر از دیگران برای حضرتش ثابت است.

حال چرا این نخواندن و نوشتن هیچ کتابی پیش از رسالت قرآنی برای آن حضرت بعنوان امتیازی رسالتی آمده است؟ زیرا "اذا لارتاب المبتلون"، اگر آنحضرت پیش از رسالت سواد خواندن و نوشتن داشت، تهمتها و شکهای کسانی که در ابطال و حیانی بودن قرآن کوشش و کاوش می کردند بسیار بیشتر بود، که آیات قرآن را از دیگران گرفته، و آن را از کتابهای گوناگون خوانده و گرد آورده است، ولی با این جریان دیگر جای تهمتی برایشان باقی نمانده، مگر مانند استاد حداد بیرونی رئیس مطرانهای خاور میانه که در چهارده کتابش به خیال نقض قرآن آنرا برداشت هایی، و حتی ترجمه هایی از تورات و انجیل دانسته، که هم بر خلاف این آیه و مانندش و هم بر خلاف واقعیتی است که همگان می دانند که آن حضرت پیش از رسالتش هرگز سواد خواندن و نوشتن نداشته است، و به همین جهت پیامبر امّی نام یافته، چه در قرآن و چه در سایر کتب آسمانی، چنانکه در فصل ۲۸ کتاب اشعیاء (۹الی ۱۴) چنین آمده: «إِثْمِي يُورُهُ دَعَاةٌ وَإِثْمِي يَابِينُ شِمُوعَا غِغْمُولِي مُحَالَابُ عِثْمِي مَشَادَايِمُ»: برای کسی که دانش را تعلیم می کند، و کسی که فقهاتی در خطاب دارد، آیا برای بازداشتگان از شیر و جدا شدگان از پستان! وانگهی چگونه کتابی بدون تضاد ترجمه کتابی پُر از تضاد است، که - بر مبنای آنچه در دائرة المعارف انگلیسی و فرانسوی نسبت به عهدین وارد است - حداقل صد هزار و حداکثر یک میلیون غلط در این کتابها موجود است.^{۳۶}

"من کتاب" در این آیه خواندن کل کتابهای و حیانی و غیر و حیانی را پیش از نزول قرآن از حضرتش سلب کرده، که از جمله معانی امّی - که لقب مشخص آنحضرت است - همین نخواندن و نوشتن است.

۳۶ دائرة المعارف بطرس البستانی.

اما چرا از توان نوشتن آن حضرت که پیش از رسالت قرآنی از حضرت سلب شده عبارت "لَا تَخْطُهُ يَمِينُكَ" آمده؟ پاسخ این است که نوشتن دارای مراحل است که از جمله نوشتن بالبراری غیر از دست نویسنده است، سپس «بیمینک» که بیانگر نوشتن بادرست راست بهتر از دست چپ و سایر اعضا است، و چون یمین در یمین قدرت است، اینجا تمامی قدرت های فراتر نویسندگی را - تا چه رسد به فروتر را - در بر دارد، بدین معنا که هرگز وسیله ای برای هیچ گونه نوشتنی در اختیار نداشته ای.

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ - ۴۹ - ۵۰ -

بلکه آن [قرآن] آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم یافته اند. و جز ستمگران منکر آیاتمان نمی شوند. - ۴۹ - ۵۰ -

آیه ۴۹ - در این آیه اینگونه تردیدهای بی پایه در وحیانی بودن قرآن راسلب کرده، که در سینه های دانایان و آشنایان به وحی ربانی این قرآن نشانه هایی بس روشن بر وحیانی بودن آن است.

"اوتو العلم" اینجا تمامی دانایان غیر ستمکار را شامل است، بدین معنی که مکلفان بر مبنای داناییهای فطری، عقل، علمی، و لغوی آیات قرآنی برایشان روشن است، ولی کسانی که این مراحل دانایی را انکار و انگار دارند، وحیانی بودن آیات قرآنی هم برایشان پوشیده است، و از جمله این ستمکاران کسانی هستند که آیات قرآن را ظنی الدلالة پنداشته و روشن بودن آنها را انکار می کنند.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ - ۵۰ - ۵۱ -

و گفتند: «چرا بر او از جانب پروردگارش نشانه هایی (ربانی) نازل نشده؟» بگو: «نشانه های ربانی) تنها نزد خداست، و من تنها هشداردهنده ای آشکارگرم.» - ۵۰ - ۵۱ -

آیه ۵۰ - کافران به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) اعتراضاتی داشته اند؛ از جمله اینکه هرگز نشانه هایی ربانی بر رسالتش نازل نشده، و مرادشان همان نشانه ها و معجزات دیدنی و جسمانی گذشته بوده است، خدای تعالی در پاسخشان می فرماید: نشانه های ربانی تنها نزد خداست، و حتی به اختیار پیامبران الهی هم نیست، و خدا هرگونه نشانه های رسالتی را که بخواهد برای هر رسالتی که شایسته بداند بدون در خواست احدی می فرستد.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً
وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥١... ٥٢

آیا و ایشان را بس نبود که این کتاب را - حال آنکه بر آنان خوانده می شود - به راستی بر تو فرو
فرستادیم؟ به درستی در این (کار پرمقدار) برای مردمانی که ایمان می آورند، به راستی رحمت و
یادواره ای است. ٥١... ٥٢

آیه ٥١ - این آیه آیت قطعی و مداوم ربانی را تا روز رستاخیز در انحصار قرآن دانسته، که با
پیشرفت عقل، علم و معرفت همواره ربانی بودن قرآن بگونه برتر نمایان می شود.

بر مبنای این آیه شریفه قرآن برای ایمان و احکام اسلامی کافی است، بدین معنی که در وحیانی
بودن ودالاتش بر مردادات ربانی هرگز نیازی به بیان احدی ندارد که: آفتاب آمد دلیل آفتاب، و اگر
قرآن در تفسیر و بیانش نیازی به دیگران و حتی پیامبر بزرگوار و سایر معصومان (علیهم السلام) داشته
باشد، خود دلیلی بر بی کفایتی قرآن و بر خلاف "أولم یکفهم" است، آری، قرآن بر حسب این آیه و
آیاتی مشابه خود کفاست. و حتی در احکامی هم که در دلالت وضعی لغوی قرآن نیست، خود مستفاد
از رمزهای قرآنی اعم از حروف رمزی و سایر رمزهایی است که در اختصاص رسول گرامی و سپس
معصومانی محمدی است که از احادیثی قطعی نمودار است. چنانکه "و لن تجد من دونه ملتحداً"
(١٨:٢٧) تنها قرآن را در کل پناه رسالتی حضرتش دانسته.

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ
ءَامَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٥٢... ٥٣

بگو: «کافی است (که) خدا میان من و شما گواهی باشد. آنچه را که در آسمان ها و زمین است می داند،
و آنان که به باطل ایمان آورده و خدا را انکار (و انگار) کرده اند، ایشان (هم) اینان
زیانکاراند.» ٥٢... ٥٣

آیه ٥٢ - در این آیه می بینم که گواهی قرآن بر وحیانی بودنش را گواهی خدا دانسته شده، که
گوئی خدا خود برای مکلفان آشکار گردیده، و در این زمینه به صراحت شهادت داده است.

در حقیقت اگر - بر فرض محال - خدا نمایان می شد، و اینگونه سخن می گفت، هرگز بیش از این
نبود، و این شهادت و گواهی قرآن که همچون شهادت مستقیم و بی واسطه ربانی معرفی شده آیات
مقدساتش را در بالاترین قله بیان، تبیان، نور و برهان دانسته، و چنین کتابی قطعاً قطعی الدلاله است، و
نه ظنی اله لاله!.

اینجا «یعلم» که نسبت به کل معلومات آسمانی و زمینی فراگیر است، درباره قرآن علوم شایسته و بایسته کل مکلفان را در طول زمان و عرض زمین در بر دارد، خصوصاً نسبت به دانسته هایی که مکلفان نسبت به آنها مطلق نیستند، و آیا این قرآن باز هم ظنی الدلالة است؟!

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ... ٥٣... يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ... ٥٤... يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ... ٥٥... يَعْبَادِي الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَ سِعَةُ فَإِنِّي فَاعْبُدُونِ... ٥٦...

و از تو با شتاب درخواست عذاب دارند، و اگر اجل و سرآمد (ربانی) یاد شده ای نبود، به درستی عذاب به آنان می رسید و بی آنکه هشیار شوند بی گمان و بی چون غافلگیرشان خواهد کرد. ... ٥٣ و شتابزده از تو عذاب می خواهند، حال آنکه جهنم بی گمان و بی امان بر کافران احاطه دارد. ... ٥٤ روزی را که عذاب - از بالای (سر)شان و از زیر پاهایشان - آنها را فراگیرد، و (خدا) فرماید: «(پیامد) آنچه را می کرده اید بچشید.» ... ٥٥ «ای بندگان من که ایمان آوردید! زمین من بسی فراخ است، پس تنها مرا بیرستید.» ... ٥٦

آیه ٥٦ - در این آیه التزام به ایمان را مطلق می بینیم، که اگر در زمین یا زمینه ای امکان تداوم و بروز آن نباشد، باید به جایی دیگر و زمینه ای مناسب تر انتقال یافت، تا نقش عبودیت برای مؤمن بگونه ای بهتر و آزادتر تحقق یابد، در حقیقت وطن مؤمن آنجاست که توطنی ایمانی داشته باشد، و اگر حتی در زادگاه خویش نتواند به ایمانش تداوم دهد، یا آن را آشکار و تبلیغ کند، آنجا وطن او نیست. و چون اینجا مؤمنان باچهره ای کلی است - که عرض زمین و طول زمان تکلیف را از هنگام نزول قرآن تا پایان جهان تکلیف را در بر دارد - چنان می نماید که وسعت زمین و زمینه انجام یافتن تکالیف اسلامی در هر صورت کم یا زیادش موجود است، که دومینش در دولت جهانشمول مهدوی (عج) است، که زمین و زمینه تحقق بخشیدن تکالیف اسلامی وسعتی جهانشمول دارد، و نخستین مرحله اش شامل تمامی زمانها و زمین ها و زمینه ها جایگاه های تحقق یافتن تکلیف است، چه در زمین ما و چه در زمینهای دیگر مکلفان، که هر جا برای انجام تکلیف در دو بُعد خودی و غیری برتر است همانجا وطن و جایگاه مکلف است.

كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ... ٥٧...

هر کسی چشنده ی مرگ است، سپس سوی ما باز گردانیده می شوید. ... ٥٧

آیه ۵۷ - اینجا «کل نفس» تمام زندگان را شامل است، چه جنیان، چه انسان و چه فرشتگان که همگان مرگ را خواهند چشید، گرچه تعداد و کیفیت مرگ نسبت به آنان گوناگون است.

"ذائقه الموت" و نه خود (الموت) بیانگر این حقیقت است که مقصود موت کلی نیست، زیرا مرگ در واقع انتقالی است به زندگی برزخی، که در این انتقال موت کلی نیست، بلکه حیاتی دیگر است، و در مرگ از برزخ هم - که مرحله ای بالاتر از این مرگ است - زندگی قیامت نسبت به آن حیاتی انتقالی است، که اینان چشندگان این حالت انتقالی بالاتر از موت نخستین هستند، که از آن در قرآن به دو لفظ "صعقه و فرع" تعبیر شده، و در جهان آخرت برای بهشتیان هرگز مرگی نیست، ولی برای گروهی از جهنمیان که هرگز شایستگی بهشت را ندارند مرگی حتمی بمعنای فنا کلی است.

"ثمّ الینا ترجعون" ناظر به حیات انتقالی آخرین است، و آیا ما در دنیا و برزخ نزد خدا و در محضر او نبوده ایم، که حال در رستخیز بسوی او باز می گردیم؟ پاسخ این است که بوده ایم، لیکن بویژه در زندگی تکلیف بر حسب اختیاراتی که داشته ایم احیاناً خود را از خدا دور دانسته ایم.

او همیشه بدون هیچ تفاوتی به کل آفریدگان به گونه یکسان - در بعد الوهیت و ربانیت - نزدیک است، ولی این مائیم که با داشتن اختیاراتی تکلیفی از او دور و مهجور می شویم، ولی نخست بهنگام مرگ و سپس بهنگام رستخیز که تکلیفی هم نداریم - بگونه ای مطلق در برابر اراده ربانی، خواه ناخواه تسلیم هستیم.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ...^{۵۸} الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ...^{۵۹} وَكَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ...^{۶۰} وَلَسِنِ سَأَلْتَهُم مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاَسْخَرَهُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ...^{۶۱} اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ...^{۶۲}

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ایمان) انجام داده اند، آنان را به راستی در غرفه هایی از بهشت پناه می دهیم، حال آنکه از زیر (درختان) شان نهرها روان است (و آنان) جاودانه در آنجا بمانند. چه نیکوست پاداش عمل کنندگان؛...^{۵۸} (همان) کسانی که شکیبایی ورزیدند، و تنها بر پروردگارشان توکل می کنند. ...^{۵۹} و چه بسیار از جاندارانی که نمی توانند روزی خود را بر دوش هاشان کشند. خداست که آنها و شما را روزی می دهد، و اوست بسی شنوای بسیار دانا. ...^{۶۰} و اگر از ایشان بپرسی: «چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را رام

کرد؟» به راستی همی گویند: «خدا.» پس چگونه به دروغ (از خدا) بازداشته می شوند؟ _..._۶۱_
 خدا برای هر کس از بندگان که بخواهد روزی را گشاده می گرداند، و (یا برایش) تنگ می سازد.
 به راستی خدا به هر چیزی بسی داناست. _..._۶۲_

آیه ۶۲ - این آیه و هشت آیه^{۳۷} دیگر - که می فرماید خدا برای برخی روزی را گشایش می دهد و نسبت به برخی دیگر بر آنها تنگ می گرداند - هرگز منافقاتی با کوشش و کاوش برای روزی ندارد، بلکه ما باید کوششهایی شایسته برای تحصیل روزی داشته باشیم، لیکن بر مبنای علم و حکمت خدا. احياناً در عین کوشش زیاد روزیمان تنگ است، و گاهی هم باکوشش کم روزیمان زیاد می گردد، بنابراین زیاد و کم بودن رز دارای دو بُعد سعی خودی و اراده ربانی است، و این رز کل ارزای زندگی و زندگی بخش را در بر دارد، گرچه بعضی از آنها هرگز بر مبنای سعی و کوشش خودی نیست.

وَلَدِن سَأَلْتَهُمْ مِّن نَّزْلٍ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ
 اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ _..._۶۳_ وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا
 لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ _..._۶۴_

و اگر از آنان بپرسی: «چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاد، پس زمین را بعد از مرگش بدین وسیله زنده گردانید؟» به راستی بی چون گویند «خدا.» بگو: «ستایش تنها برای خداست.» بلکه بیشترشان خردورزی نمی کنند. _..._۶۳_ و این زندگی دنیا جز بازدارنده ای (از حق) و بازیچه ای بیش نیست، و به راستی خانه ای آخرین - اگر می دانسته اند - بی گمان همان زندگی پر حرکت (و پر برکت حقیقی) است. _..._۶۴_

آیه ۶۴ - «الْحَيَوَان» فرقی با حیوان این است که حیوان تنها زندگان را بگونه ای مطلق شامل است، ولی حیوان زندگی پُر تحرک و متکامل که بهترین زندگی است می باشد، بدین معنی که زندگی دنیا، زندگی مرگبار است، ولی زندگی پس از مرگ بویژه رستاخیز تنها زندگی است که هرگز نابسامانی و مردنی ندارد، مگر نسبت به نابکاران که هرگز شایسته بهشت نیستند، که اینان هم در آخر کار می میرند، و هم در زندگی برزخ و قیامت بین مرگ و حیات هستند که "لایموت فیها و لایحیی" (۲۰:۷۴) و آیاتی مانند "یالیتنی قدّمتُ لِحیاتی" (۸۹:۲۴) اصولاً زندگی واقعی را زندگی آخرت خوانده، که گویی زندگی دنیا زندگی نیست، که برای نابکاران کلاً مرگ است، و برای شایستگان گرچه زندگی است لکن مقدمه ای است برای زندگی اصلی که (حیوان) نامیده شده، و دارای حرکاتی سریع و پر برکات است، که هرگز عوامل مرگ در آن وجود ندارد، و این "لو کانوا یعلمون" که این دانش و

۳۷ (۱۳:۲۶)، (۱۷:۳۰)، (۲۸:۸۲)، (۳۰:۳۷)، (۳۴:۳۶ و ۳۹)، (۳۹:۵۲) و (۴۲:۱۲).

بینش را برای معاندان محال دانسته، باصطلاح امتناعی بالاختر است، که نخواستہ اند این حقیقت را بدانند، بلکه همواره خواسته اند آنرا انکار و انگار نمایند، و زندگی را در انحصار همین زندگی آلوده دنیا پندارند.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ۚ... ۶۵

پس هنگامی که در کشتی سوار شوند، خدا را- با اخلاص دینی (فطرت و عقلانیتشان) - پاکدلانه می خوانند. پس چون سوی خشکی نجاتشان داد، به ناگاه (بدو) شرک می ورزند. ۶۵... ۶۵- آیه ۶۵ - فر میان «مخلص» و «مخلص» در راه خدا این است که «مخلص» تنها در بُعد عدالت - و در نهایت - عصمت بشری است که مطلق نیست، و مخلص بر پایه و در ادامه عصمت بشری، عصمت ربانی است که مطلق و در انحصار معصومان است.

لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۚ... ۶۶ - أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَتُحْطَفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ۚ... ۶۷ - وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ۚ... ۶۸ - وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ۚ... ۶۹

(این بدین مقصود است) تا به آنچه بدیشان داده ایم انکار (و انگار) آورند، و تا (از دنیا) برخوردار شوند. پس در آینده ای دور (حق را) خواهند دانست. ۶۶... ۶۶- آیا و ندیده اند که ما به راستی (برای آنان) حرمی سرشار از امن قرار دادیم، حال آنکه مردمان از اطرافشان بسیار ربوده می شوند؟ پس آیا به باطل ایمان می آورند و به نعمت خدا کفر و کفران می ورزند؟ ۶۷... ۶۷- و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغی را افترا بدهد، یا هنگامی که حق سوی او آید آن را (به همان وسیله) تکذیب کند. آیا پناهگاه کافران در جهنم نیست؟ ۶۸... ۶۸- و کسانی که در (راه) ما کوشیدند، به یقین راه های راهوار خود را بی چون و برایشان رهبری می کنیم. بی گمان خدا به راستی با نیکوکاران است. ۶۹... ۶۹-

۶۹- آیه ۶۹ - اینجا "جاهدوا فینا" بمیان آمده که «نا» بمعنای ربوبیت ها در عین وحدت الوهیت و ربانیت است، که اگر مکلفان که در راههای ربانیت حضرت حق I همواره جهاد کنند، خدا هم راههای هدایت را برویشان همچنان می گشاید، و بر حَسَبِ آیاتی چند هر قدمی که بسوی خدا بر داری، حداقل ده برابر پاداش می بینی: "ولدینا مزید" و بیش از این هم برای شایستگی مورد و عده الهی

است که تا بی نهایت در ماده و مدتش خدا همچنان در مثلث زمان برایشان راه گُشاست، در دینا از نظر تکلیفی، و در برزخ و قیامت بعنوان پیامد جهادهای زمان تکلیف.

فر میان (صراط، سبیل و طریق) این است که طریق بیشتر راههای جسمانی است، و سبیل راهی را هوار و روحانی است، که کلا برحسب منطق قطعی ربانی برای دانایان دارای شیب است، و چون این راههای بسوی خدا دارای درجاتی است «سُبُلَنَا» آمده، ولی صراط - چنانکه در سوره حمد و جاهای دیگر تبیین شده - بمعنای راهی یگانه و مستقیم است، که رهرو آن هرگز انحراف و انعطافی بر خلاف نمی یابد، بنابراین صراط الی الله همیشه واحد است و صُرْط نیست.

سوره روم

هیچ سوره ای از سوره های قرآن به نام شهر یا کشوری - حتی حجاز و خصوصاً مکه و مدینه - نام نیافته است، و چرا در این میان روم که کشور مسیحیان بوده این سوره به نامش نامیده شده است؟ روم کشور ساحلی دریای مدیترانه بوده و بر کل شامات - که فعلاً سوریه، اردن، قدس، لبنان و عراق است - مشرف بوده است، و اینجا به نام "ادنی الارض" آمده که نزدیکترین کشورها به مکه مکرّمه در همسایگی اردن فعلی - که بخشی از روم سابق بوده - می باشد.

پاسخ این است که اصولاً نام کشورها و یا چیزهای دیگر در این کتاب دعوت قرآنی هرگز پایه و اساسی ندارد، بلکه این مناسبت‌های معنوی است که سوره ای به همان مناسبت به آن نام می گیرد - چنانکه ابولهب و مانندش نامهای سوره هایی گشته اند - و اینجا به مناسبت اینکه رومیهای مسیحی در جنگی بسیار - مهم پس از غلبه های پیشین در برابر ایرانیان آتش پرست - شکستی خوردند، و این خود شکستی بود برای مسلمانان در عهد مکی، زیرا تناسب کتابی میان مسلمانان و رومیان خود در برابر مشرکان وحدتی میانشان ایجاد کرده بود، به ویژه در غربت غریب مسلمانان که در عهد مکی داشته اند، و این خود تقویتی برای مشرکان مکه بود علیه انگشت شماری از تازه مسلمانان در همان سامان، و در مقابل تضعیفی مضاعف از برای مسلمانان بود.

و اینجا "سیغلبون . فی بضع سنین" با اشاره "یومئذ یفرح المؤمنون بنصرالله" مشتمل بر نویدی مضاعف است؛ نخست اینکه همین رومیان شکست خورده در فاصله ۳ تا ۹ سال از شکستشان مشرکان را شکست خواهند داد، زیرا بضع در لغت عربی عددی در همین میان است.

اینجا این نوید تا اندازه ای زیاد شکست روحی مسلمانان را جبران کرد، حال آنکه هنوز در مکه بودند و جریان ظاهری مکی شکست و مغلوبیت ظاهری پیاپی مسلمانان بوده، که در آخر کار پیامبر بزرگوار(صلی الله علیه وآله) از ترس جانش مجبور به هجرت شد، در چنان زمینه خطرناکی این وعده

نصرت رومیان خود موجب تقویت مسلمانان گردید، و مهمتر از این نوید محقق یافتن این پیروزی است پس از سالیانی؛ یکی پیروزی موعود صریح رومیان مسیحی در برابر ایرانیان مشرک پس از حداکثر نه سال، و مهمتر از آن پیروزی مسلمانان در عهد مدنی در جنگ بدر که همزمان با پیروزی نخست تحقق یافت، با اینکه هر دو پیروزی معجزه آسا بود، به ویژه دومین پیروزی که مسلمانان با تعداد ۳۱۳ تن و بدون وسائل جنگی مناسب بر حدود ۱۰۰۰ تن از مشرکین مهاجم مکی که سراپا مسلح بودند پیروز شدند. روی این اصل تکرار می کنیم که نام روم برای این سوره که آغازگر چنان نوید مهمی بود بسیار شایسته بوده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم... ۱- غُلِبَتِ الرُّومُ... ۲- فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ... ۳- فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ... ۴- بَنَصْرٍ لِلَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ... ۵- وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ... ۶-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

الم... ۱- رومیان شکست خوردند: ۲... در نزدیکترین سرزمین (به مکه). و (اما) بعد از شکستشان، به زودی پیروز خواهند گردید: ۳... در ظرف چند سالی. هر کار، فرمان و چیزی - از گذشته و آینده - تنها از خداست، و در چنان روزی است که مؤمنان شاد می گردند - ۴... به یاری خدا. (و او) کسی را که بخواهد یاری می کند، و او عزیز رحمت گر بر ویژگیان است. ۵... وعده‌ی (یاری) خدا را (بپذیر و پاس دار). خدا وعده اش را خلاف نمی کند، ولی بیشتر مردم نمی دانند. ۶...

آیه ۶ - اینجا اشاره به این وعده محقق مضاعف ربانی کرده که اکثریت مردم از آن ناآگاهند، و این ناآگاهی بر دو مبنای بی ایمانی و عدم توافق وعده ربانی با ظاهر جریان است که هم غلبه رومیان برابر ایرانیان و هم غلبه مسلمانان در جنگ بدر است، که هر دو برخلاف تاکتیکهای جنگی بوده و طبعاً ظاهر بینان غیر مسلمان آنگونه اند، چنانکه در آیه (۷) مورد توییح الهی قرار گرفته اند که اینان تنها ظاهری از زندگی دنیا را می نگرند و از عاقبت کار غافلند، و این آخرت اعم است از آخرت رستاخیز و عاقبت دنیوی، که در این جریان هر دو عاقبت بر این ظاهرینان مخفی بود.

نگرش در دنیا و زندگی اش دو گونه است؛ نخست نگرشی تک بعدی که تنها ظاهری فعلی از زندگی دنیا نگریسته شود، گرچه در اعمای علوم مادی هم سیر گردد، که این هم مانند نگرش ظاهری دنیا نگرشی ظاهری است، و به فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام): «من أبصر إليها أعمته» که هر دو نگرشی یک بعدی و مشمول این نظر دنیوی است که هرگز عمق اخروی ندارد، و این عمق اخروی دارای دو بعد فعلی و شأنی است؛ بعد فعلی اش اینکه این دنیا نشانه ای معرفتی نسبت به آفریدگار است، و بعد شأنی اش اینکه نشانه ای هم برای آخرت است.

در هر صورت نظر نخست نظری موفق نیست که در نتیجه "و هم عن الآخرة هم غافلون" به هر دو معنی خواهد بود، ولی اگر زندگی دنیا در کل ابعادش مقدمه و وسیله ای برای نگرشی عمیق قرار گیرد خود نماینده ای برای مثلث مبدء و معاد و مابین المبدء و المعاد است، چنانکه آیاتی مانند: "سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ" (۴۱:۵۳) بیانگر همین رؤیت تیزبین و عمیق است که تمام فعلیت ها و شأنیات های حقیقی زندگی دنیا را در بر دارد، و به فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام): «من أبصر بها بصيرة» هر که این جهان را وسیله عمیق نگرشی شایسته قرار دهد او را نسبت به حقیقت بینا می کند، که با همین منظره دنیوی نظری شایسته به مبدء و معاد خواهد داشت.

يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ... ۷- أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَبَلَقَايَ رَبَّهُمْ لَكَفِرُونَ... ۸-

از زندگی دنیا (تنها) ظاهری (ناچیز) را می دانند، حال آنکه ایشان از آخرت (هم) اینان غافل اند. ۷- آیا و در خودشان اندیشه نکرده اند؟ (که) خدا آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به تمامی حق و برای سررسیدی یاد شده [معین] نیافرید؟ و بی گمان بسیاری از مردمان به لقای پروردگارشان سخت کافرند. ۸-

آیه ۸ - «واو» در "اولم يتفكروا" عطف به گذشته ای محذوف است، مانند تفکر در آفا و جهان خارج از وجود مکلفان، که اگر تفکری نخست در آفا نکرده اند آیا در درون خود نیز تفکری نداشته اند؟! که از درونشان این نهاد برونی پدیدار گردد که آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است در کل تمامی آفریدگان را بر مبنای (بالحق) که حق مطلق آفریدگاری است شامل است، و "اجل مسمی" که برای زمانی معین است نسبت به حقانیت آفرینش از نگرشی دقیق در آفریدگان را شامل و در "اجل مسمی" که برای زمانی معین است نسبت به حقانیت آفرینش از نگرشی دقیق در آفریدگان در حد توان می توان بخوبی دریافت که حق است و باطلی در آن وجود ندارد، و در "اجل

مسمی " نیز بر دو مبناست: نخست آفریدگان هر چه باشند به خودی خود ابدیتی ندارند و چنانکه آغازی داشته اند انجامی نیز خواهند داشت، و در ثانی این خدای علیم حکیم رحیم که این مکلفان را آفرید تا چند صباحی در دنیا زندگی کنند اگر دنیایشان بی پایان بود در عین حالی که پاداش زشت و زیبای اعمالشان در این جهان چنانکه شاید و باید تحقق ندارد، خود این بی پایانی عالم تکلیف دنیوی ظلم است. و اصولاً ظلم از کسی ممکن است که نیازمند است، بنابراین این تفکر در جان ها، فطرت ها و عقلها و فکرها و دانش ها و بینش ها این دو پیامد را در بر دارد که نخست به حق آفریده شده و در ثانی پایان هم دارد.

أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ... ۱- ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسْوَأَ السَّوَأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ... ۱۰-

آیا و در (تاریخ و جغرافیای) زمین نگردیده اند تا ببینند فرجام کسانی را که پیش از آنان بودند، چگونه بوده است؟ آنان بسیار نیرومندتر از اینان بودند، و زمین را زیر و زبر کردند، و بیش از آنچه آنها آبادش کردند آن را آباد ساختند، و پیامبران شان دلایل آشکار را برایشان آوردند. پس خدا (هرگز و هیچ گاه) بر آن نبوده است که بدیشان ستم کند، لیکن ایشان بر خودشان ستم می کرده اند. ... ۱- سپس فرجام کسانی که بد را بدترین کردند، این بود که با آیات خدا (همان ها و خدا را) تکذیب کردند، در حالی که آنها را همواره به مسخره می گرفته اند. ... ۱۰-

آیه ۱۰ - اینجا دو وجه از نظر ادبی و معنوی در «السَّوَأَى» که افعال التفضیل «سوء» می باشد منظور است:

۱ - «السَّوَأَى» مفعول «اساءوا» است که بدترین بدی ها را انجام داده اند، در این صورت "آن کذبوا بآیات الله" برای «عاقبة» اسم است، بدین معنی که چون بوسیله آیات خدا همانها را و خدا را تکذیب کردند، عاقبتشان نیز بدترین عاقبت هاست، که این همانندی میان اعمالی بدتر و عاقبتی بدتر است.

۲ - «السَّوَأَى» برای عاقبت سوء است که این عذاب بدترین خود عاقبت بدترین بدی هاست، زیرا بوسیله آیات خدا همانها را تکذیب کردند، و بدتر برابر بدتر و در هر صورت جزای سوء همانند عمل سوء است.

اللَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ... ۱۱-

خدا آفرینش را آغاز و سپس آن را تجدید میکند. سپس تنها سوی او بازگردانیده می شوید. _..._۱۱_

آیه ۱۱ - این آیه و تظائرش آغاز آفرینش و برگشت دادن آنان را در ادامه رجوع الی الله چنان می نماید که استمرار دارد، بدین معنی که این سه مرحله در انحصار مکلفان پیش از رستخیز نخستین نیست، بلکه پس از آن نیز این سه جریان تکرار می شود، و این خلق و اعاده هم خلق نخستین و اعاده اش را در بر دارد، و هم تمام آفرینش های پیاپی را، و سپس بر گرداندن آنها را در بر می گیرد.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ _..._۱۲_ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ _..._۱۳_ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومَضُونَ يَتَقَرَّبُونَ _..._۱۴_ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ _..._۱۵_ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ _..._۱۶_

و روزی که ساعت [قیامت] بر پا شود، مجرمان (از بد حادثه) بسی اندوهگین می گردند. _..._۱۲_ و برایشان از شریکانشان شفیعی نبوده، و خودشان (نیز) به شریکانشان (در عمق فطری و عقلانی) کافر بوده اند. _..._۱۳_ و روزی که رستخیز بر پا گردد، در آن هنگام (و هنگامه) پراکنده می شوند. _..._۱۴_ پس اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ای ایمان) کرده اند. در نتیجه آنان در باغستانی (فرح بخش) با پیامدی خوشایند خواهند بود. _..._۱۵_ و اما کسانی که کافر شدند و با آیاتمان و دیدار آخرت (ما و همان ها را) تکذیب کردند آنان در عذاب حاضر شوندگانند. _..._۱۶_

آیه ۱۶ - «باء» در «بآیاتنا» نسبت به «کذَّبوا» سببیت است، ولی نسبت به «کفروا» برای تعدیه می باشد.

فَسُبْحَنَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ _..._۱۷_ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ _..._۱۸_

پس خدا را تسبیح (گویید) آن گاه که به عصر در می آید، و آن گاه که به بامداد در می شوید. _..._۱۷_ و هر ستایشی در آسمان ها و زمین برای اوست، و (نیز) در شامگاهان و وقتی که به نیمروز می رسید (ستایش ویژه ی اوست). _..._۱۸_

آیات ۱۷ و ۱۸ - این دو آیه بیانگر اوقات پنجگانه نمازهای یومیه است که کلا تسبیح الهی است در دو بعد : ۱ - تنزیه از کل نقصانها و ۲ - تنزیه از ذوات، صفات و افعال کل آفریدگان، که خود در دومین بُعد از صفات سلبيه حضرت اقدس الهی است، "و له الحمد" نیز بر مبنای تسبیح، و تسبیح نیز بر مبنای

حمد است که در جمع تسبیح به حمد است، زیرا تسبیح تنها سر از نفی کل در می آورد چنانکه حمد تنها، تنها نیز سر از تشبیه ذات، صفات و افعال الهی برون می آورد، روی این اصل میانگین این دو تسبیح به حمد است که با اثبات ذات، صفات و افعال حضرتش همین ها را در بعد خلقی از او سلب کنیم.

و این تسبیح به وسیله حمدش "حین تمسون" در عصر و "حین تصبحون" صبحگاهان و «عشیاً» شب هنگام و "حین تظهرون" ظهر است، و شبش شامل هر دوی مغرب و عشاء می باشد، و ویژگی این اوقات پنجگانه برای تسبیح اشاره ای است بس لطیف به اوقات ویژه نمازهای پنجگانه.

و در هر صورت نقش "لا اله الا الله" در کل آسمانها و آسمانیان و زمین و زمینیان ثابت است، که «سبحان» مبین «لا اله» و «له الحمد» بیانگر «الا الله» است. در هر صورت از این دو آیه چنانکه اوقات پنجگانه نماز مستفاد می گردد، انجام این نمازها را گوئی در این پنج هنگام واجب کرده، و بر حسب آیات و روایاتی چند تغییر برخی از این زمانها نیز جایز است به شرط آنکه کلاً از وقت مقررشان خارج نشود بدین معنی که نماز ظهر با عصر چه اول وقت خوانده شود و چه آخر وقت جایز است. و در روایاتی وارد است که این تغییر وقت (ذنبُ یُغْفَرُ) گناهی است بخشوده، آری اگر نمازهایی به جماعت خوانده می شود که ظهر و عصرش و مغرب و عشاءش یکجاست چون وجوب نماز جماعت بیشتر از وجوب مراعات این وقتهای معین است اینجا جمع بین دو نماز نه تنها مرجوح بلکه واجب نیز هست.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ...^{۱۱} وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ...^{۱۲} وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ...^{۱۳} وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَنَاءِ لَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ...^{۱۴} وَمِنْ آيَاتِهِ مَنْامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ...^{۱۵} وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْضِرُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ...^{۱۶} وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ

تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ
تَخْرُجُونَ... ٢٥_ وَلَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَسَبٌ... ٢٦_
وَهُوَ الَّذِي يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ... ٢٧_ ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِّنْ
أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ
سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ... ٢٨_
بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ
نَّصِيرِينَ... ٢٩_ فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا
لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ... ٣٠_

زنده را از مرده بیرون می آورد، و مرده را از زنده بیرون می آورد، و زمین را پس از مرگش زنده
می سازد. و بدین گونه (از گورهایتان) بیرون آورده می شوید. ... ٢٥_ و از نشانه های اوست که
شما را از خاک آفرید؛ سپس به ناگاه شما بشری هستید که (به هر سویی) پراکنده
می شوید. ... ٢٦_ و از نشانه های اوست که از جنس خودتان همسرانی برایتان آفرید، تا بدان ها
آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمتی نهاد. به راستی در این (رحمت ها) برای مردمی که می اندیشند
بی گمان نشانه هایی است. ... ٢٧_ و از نشانه های (قدرت و رحمت) او آفرینش آسمان ها و زمین
و اختلاف زبان ها و رنگ های شماست. بی گمان در این (امر نیز) برای جهانیان همواره نشانه هایی
است. ... ٢٨_ و از نشانه های او خواب شما در شب و روز و جستجوی شما از افزون بخشی
اوست. در این (رحمت ها) برای مردمی که (با گوش دل سخنان حق را) می شنوند، نشانه هایی
است. ... ٢٩_ و از نشانه های اوست (که) برِ را برای شما بیم آور و امیدبخش می نمایند، و از
آسمان به تدریج آبی فرو می فرستد. پس با آن زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. به راستی در
این (نعمت ها) برای مردمی که عاقلانه دریافت می کنند، به درستی نشانه هایی است. ... ٣٠_ و از
نشانه های اوست که آسمان و زمین به فرمانش بر پایند. پس چون شما را از زمین یکباره فراخواند، به
ناگاه از (درون) زمین برون می شوید. ... ٣١_ و هر که در آسمان ها و زمین است تنها برای اوست؛
همه برای او خاشع (و فرمانبردار) اند. ... ٣٢_ و اوست کسی که آفرینش را آغاز می کند، و سپس
آن را تجدید می نماید؛ و این تجدید بر او آسان تر (از آغاز) است، و در آسمان ها و زمین والاترین
نماینده برای اوست، و (هم) اوست عزیز حکیم. ... ٣٣_ (خدا) برایتان از خودتان مثلی زده است:
آیا در آنچه به شما روزی داده ایم هیچ شریکانی از بردگانتان دارید؟ پس (آیا) در آن با هم برابرید،
حال آنکه همان گونه که شما از یکدیگر بیم دارید، از آنها (هم) هراسانید؟ این گونه آیات خود را برای

گروهی که می اندیشند، جدا سازی می کنیم. ...^{۲۸} - بلکه کسانی که ستم کردند، بدون هیچ گونه دانایی، هوس های خود را پیروی نمودند. پس آن کس را که خدا گمراه کرده، چه کسی هدایت می کند؟ و برای آنان هیچ یاورانی نخواهد بود. ...^{۲۹} - پس چهره ی (انسانی) خود را به - حالِ رویگردانی از هر باطلی - برای دین استوار بدار: فطرت و سرشت خدا ساخته (ای) را که مردم را بر پایه ی آن (استوار) ساخت. هرگز تبدیلی برای (این) آفریده ی (ویژه ی) خدا نیست. این (همان) دین پر ارزش استوار پای برجاست ولی بیشتر مردمان نمی دانند. ...^{۳۰} -

آیه ۳۰ - این آیه تنها آیه ای است که فطرت انسانی را صریحاً مورد بحث قرار داده، و «وجه» اینجا چهره نخستین و زیربنای روح انسانی است و "فطرت الله ... " بیانگر همین وجه است که باید در حالت حنافت و دوری از هر گونه باطل - توجهی کامل به دین کند، که با پیوندی راستا میان درون فطری و برون دینی کمال مطلوب حاصل می گردد.

مراحل روحی انسان نخست زیر بنای فطری و در آخر کار فوآد و قلب و نورانی او است، و در این میان، عقل، تفکر، صدر و قلب می باشد

جایگاه نخستین فطرت همان مُخ در حالت زیر بنائی عقل است که اگر هم عقلی نباشد و یا کاستی یا نابودی برایش روی دهد فطرت همچنان باقی است. گرچه بدون عقل تنها فطرت تکلیف آور نیست، و جایگاه قلب روح همان قلب و فوآد جسم و جایگاه صدر روح سینه جسم است. در جمع به مقتضای "فطر الناس علیها" کل سازمان وحی انسانیت بر مبنای فطرت استوار است که تا روح انسانی زنده است فطرتش هم زنده است.

روی این اصل توجه به دین حنیف و روی گردانی از باطل با وجه وجیه انسانیت، که فطرت است، توسط عقل کاردان که او هم باید در این توجه دادن به دین حنیف باشد، نتیجه اش دست یابی به دین حقیقی است.

«حنیفاً» در اینجا حالی است دارای سه زاویه؛ ۱ - فاعل «اقم» که عقل است ۲ - «وجهه» که فطرت است ۳ - دین که شرع پایانی الهی است، که در این مثلث فطرت، عقل و شریعت حالت اعراض از باطل در این توجه وجیه به دین ربانی اصالت دارد، که با نقش «لا اله» که حنافت است و «الا الله» که اقامه، وجه است، این امر ربانی اصیل ترین و شایسته ترین امر است برای انسانیت که او را به قله کمالات انسانی می رساند.

راحله بنیادین سالکان در این سلوک شایسته بایسته الی الله فطرت است، با اضافه «اقم» و «حنیفاً» و مقصد در این سیر دریافت حقیقت دین است که هر چند شرایط این سلوک برازنده تر باشد نتیجه اش شایسته تر است.

دین ربانی جوهری است بس گران بها که تنها دریافت شایسته اش همین زاد و راحله می باشد که بزرگترین جوهر والای انسانیت است: "فطرت الله" خود ویژگی فطرت نسبت به «الله» را ثابت می کند که در میان حالات و کمالات همین فطرت ممتاز است.

چنانکه از کل روح انسان به «روحي» و «روحیه» تعبیر شده که روی این اصل فطرت چکیده ای زیربنا از روح انسانی است.

سپس "لا تبدیل لخلق الله" امتیازاتی دیگر برای فطرت ثابت می کند؛ نخست این که گوئی فطرت انسانی تنها آفریده خداست و بس، سپس «لا تبدیل» آن را تبدیل پذیر ندانسته، که روح انسانی با سایر مقاماتش قابل تبدیل است، مانند تبدیل عقل به جنون ولی فطرت تبدیل به ضد فطرت نمی شود، و در آیه (۴: ۱۱۹) "فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ" که همان فطرت انسانی مردا است آن را تنها قابل تغییر دانسته و نه تبدیل، عقل تبدیل به جنون می شود ولی فطرت تبدیلی ندارد و تنها تغییراتی با وسائل شیطانی غبارهایی بر چهره فطرت افکنده می شود، و معنی «حنیفاً» در «فطرت» زدودن این غبارهاست که آن را تغییر می دهد.

اینجا در آخر کار که به شایستگی وجه فطرت حنیف با عقل حنیف به دین حنیف اقامه گردد، این دین خود دینی است قیّم در ابعاد قیمت و پایداری و قیمومت و پاسداری "و لكن اکثر الناس لا يعلمون" بیشتر مردمان نسبت به این جریان نادانی می کنند. در نتیجه حالت ایجابی "منیبین الیه": رجوع الی الله، و پیامدش «و اتقوه» که پاسداری در برابر خداست، که که این خود ایجاب «الا الله» است، چنانکه «اقم» با شرایطش بوده، سپس «لا اله» که "و لا تكونوا من المشركين" است.

حالت اصلی فطرت به گونه ای ناخودآگاه خواه ناخواه ثابت است، که اگر هم با کاوش و کوشش قدم در سلوک الی الله نهند، در هنگامه هایی که دست بی خدایان از همه جا کوتاه شود، به ناچار از درون انسانیت شان که همان فطرت است دست نیاز به سوی خدا دراز دارند، چنانکه در آیه ۳۳ و آیاتی مشابه این حقیقت نمودار است.

برای فطرت در سلوک الی الله پایگاهی است که در هر صورت قیّم و پای بر جاست. و این خود حبّ کمال مطلق که با کوشش و کاوشی آن را در خود و دنیای خود نمی یابد، با این وصف این حُب از بین نمی رود، بلکه با سیرهای گوناگون و طاقت فرسا با دست نیافتن به این کامل مطلق سرعت و سیرش افزون می گردد، و این کامل مطلق همان خداست.

این کمال مطلق اقتدار مطلق، علم مطلق، رحمت و انعام مطلق، حضور مطلق و احترام مطلق را می طلبد، که خرقة قیود را برافکندن و به سوی همان مطلق روانه شدن شیوه سالکان الی الله است.

مُتَّبِعِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۚ...۳۱ - مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ۚ...۳۲ - وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُتَّبِعِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ۚ...۳۳ - لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَهُمْ فَيَمْتَعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۚ...۳۴ - أَمْ أُنْزِلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ۚ...۳۵ - وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ۚ...۳۶

(به پا داشتن چهره‌ی فطرت) در حالی (است) که مکرر سوبش باز گردنده اید، و از او پروا کنید، و نماز را بر پا بدارید، و از مشرکان مباحید؛...۳۱ - از کسانی که دین خود را گسیخته کردند و پیروانی گوناگون (از ناکسان) بوده اند. هر حزبی [: گروه هماهنگی] بدانچه نزدشان هست دل خوشند. ...۳۲ - و هنگامی که مردمان را زیانی در رسد، پروردگارشان را - در حالی که به درگاه او برگشت می کنند - می خوانند. سپس آن گاه که از خود رحمتی به آنان چشاند، به ناگاه دسته ای از ایشان به (آن با) پروردگارشان شریک می گیرند،...۳۳ - تا به آنچه به آنها عطا کرده ایم کافر شوند. (بگو): «پس (از نعمت های خدا) برخوردار شوید؛ پس در آینده ای دور خواهید دانست.»...۳۴ - یا بر آنان (برهان) سلطه گری فرود آوریم که به آنچه به آن (با خدا) شرک می ورزیده اند سخن می گوید. ...۳۵ - و هنگامی که مردم را رحمتی بچشانیم، بدان شاد(کام) می گردند؛ و چون به (سزای) آنچه با دستاوردشان پیش فرستاده اند، صدمه ای بدیشان در رسد، به ناگاه نومید می شوند. ...۳۶ -

آیه ۳۶ - این "فرحوا بها" که در زمینه رسیدن رحمت ربانی اینجا مورد نکوهش قرار گرفته خوشحالی بی بند و بار است که گوئی شایسته و بایسته این رحمت بوده، وگرنه خوشحالی به نعمت ربانی در بعد ایمان خود ایمانی مضاعف است، و از جمله شواهد این مطلب آیه (۸۹:۱۵ و ۱۶) است. و نیز ذیل همین آیه، که اگر در اثر کرده های خودشان جریانی ناگوار برایشان پیش آید کلا آنان را از رحمت خدا مأیوس می گرداند، حال آن که این ناگواری در اثر عمل خودشان می باشد.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۚ...۳۷ - فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لِّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۚ...۳۸

آیا و ندیدند که همواره خدا روزی را برای هر کس بخواهد فراخ می گرداند و (یا) تنگ می کند؟
 بی گمان در این (جریان) برای گروهی که ایمان می آورند - به راستی - نشانه هایی است. _..._۳۷_
 پس حق خویشاوند نزدیکتر را و (حق) تنگدست و در راه مانده را بده. این (انفا) برای کسانی که
 خواهان خشنودی خدایند خوب است، و ایشان (هم) اینان رستگار کنندگانند. _..._۳۸_

آیه ۳۸ - اینجا مأموریت نخستین در "فَاتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ" راجع به پیامبر بزرگوار است، و
 «ذالقربی» که مفرد است شامل نزدیکترین افراد رسالتی به حضرتش می باشد که در بُعد مادی اش بر
 حَسَبِ روایاتی چند مقصود از «حق» در اینجا فدک است که در اختیار حضرت صدیقه کبری(علیها
 السلام) نهاده شد، و از نظر معنوی خلافت است که در غدیر خم با اعلامی عمومی آن را در اختیار امیر
 المؤمنین(علیه السلام) قرار داد گرچه اینجا دو حق است، اما در ارتباطی تنگاتنگ یک حق محسوب
 می گردد که قدرت مالی در کنار قدرت خلافت حق خلافت را تقویت می کند.

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبِّا لَّيْرُبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ
 زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ _..._۳۹_ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ
 رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَّنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِّنْ شَيْءٍ
 سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ _..._۴۰_

و آنچه از ربا دادید تا در اموال مردمان (سود و) افزایشی کند، نزد خدا فزونی ندارد، و (اما) آنچه را از
 زکات - در حالی که خشنودی خدا را خواستارید - دادید، پس ایشان (هم) اینان
 فزونی دهنده اند. _..._۳۹_ خداست که شما را آفرید، سپس به شما روزی داد، سپس شما را
 می میراند، سپس شما را زنده می گرداند؛ آیا در میان شریکانتان هرگز کسی هست که هیچ کاری از این
 (قبیل) کند؟ او منزّه و برتر است از آنچه (با وی) شریک می گردانند. _..._۴۰_

آیه ۴۰ - اینجا پس از «یمیتکم»، "ثم یحییکم" آمده که مقصود زندگی رستاخیز است، و آیا حالت
 صعقه و بیهوشی در برزخ برای برزخیان مرگ نیست که در این صورت پس از مرگ نخستین مرگی هم
 از برزخ، سپس زندگی مجدد در آخرت باشد؟ پاسخ این است که این بیهوشی گرچه در حکم مرگ
 است اما خود مرگ نیست، زیرا مرگ تنها انفصال روح از بدن است، ولی بی هوشی روح در بدن مرگی
 درونی است. و در آیه مورد بحث مقصود از «یمیتکم» مرگی برونی است که اگر مرگ درونی و
 بی هوشی هم مراد بود میراندن نیز تکرار می شد.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا
 لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ _..._۴۱_

با دستاوردهای مردم، فساد در خشکی و دریا نمودار شد، تا (خدا) بعضی از آنچه را که کرده اند به آنان
بچشاند، شاید آنان باز گردند. ...۴۱-

آیه ۴۱ - اینجا آشکار شدن فساد را در جهان تکلیف به سبب اعمال ناشایسته مردمان دانسته، و آیا
جنیان در این اعمال شرکتی ندارند؟ پاسخ این است که فساد انسان بیش از جنیان است، و از جمله
شواهدش آیه (۳۳:۷۲) است که خیانت در امانت را مربوط به انسان دانسته، حال آنکه خائنانی از
جنیان و کلا خیانت های شیطان ها در کار است.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ
مُشْرِكِينَ ...۴۲- فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ
مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ ...۴۳- مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا
فَلَا نَفْسَ لَهُمْ يَمْهَدُونَ ...۴۴- لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ
فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ...۴۵- وَ مِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ
مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِيَجْزِيَ الْفُلْكَ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ
وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ...۴۶- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ
فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ
الْمُؤْمِنِينَ ...۴۷- اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ
كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كَسَفًا فَتَرَى الْوَدَّ يَخْرُجُ مِنْ خَلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ
يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ...۴۸- وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ
عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ ...۴۹- فَانْظُرْ إِلَى ءَاثَرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُخَيِّ
الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيٍ الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ...۵۰-
وَ لَدِنِ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ...۵۱- فَإِنَّكَ
لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَ لَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ...۵۲- وَ مَا أَنْتَ
بِهَادٍ الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ
مُسْلِمُونَ ...۵۳- اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ
جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شِيبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ...۵۴-

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ...^{۵۵} وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ...^{۵۶}

بگو: «در (تاریخ و جغرافیای زمین) بگردید. پس بنگرید فرجام کسانی که پیش از این بودند چگونه بوده است. (آنان) بیشترشان مشرک بوده اند.»...^{۵۵} پس برای دینِ پرارزش به پاخاسته‌ی پایدار، چهره (فطری و عقلانی)ات را به پادارِ پیش از آنکه روزی فرا رسد که از جانب خدا هرگز برگشتی ندارد. در آن روز (مردمان از پیوندهای سختشان - و از یکدیگر) به سختی از هم گسسته می گردند. ...^{۵۶} هر کس کفر ورزد، کفرش به زیان خود اوست، و کسانی که کار شایسته ای کنند، به سود خودشان (گهوارهوار) آماده می سازند. ...^{۵۷} تا (خدا) کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته (ای ایمانشان) کرده اند، از فضل خویش پاداش دهد. او بی گمان کافران را دوست نمی دارد. ...^{۵۸} و از نشانه های اوست که بادها را - در حالی که بشارت آورند - می فرستد، و تا بخشی از رحمتش را به شما بچشاند، و تا کشتی به فرمانش روان گردد، و تا از فضل او (روزی) بجوید و شاید شما سپاسگزاری کنید. ...^{۵۹} و به راستی، پیش از تو فرستادگانی را سوی قومشان به درستی گسیل داشتیم، پس دلایل آشکار برایشان آوردند. پس از کسانی که مرتکب جرم شدند انتقام گرفتیم. و یاری کردن مؤمنان بر عهده‌ی ما حق (ثابت) بوده است. ...^{۶۰} خداست که بادها را می فرستد، پس ابری بر می انگیزد، پس آن را در آسمان - هر گونه بخواهد - می گستراند و انبوهش می گرداند. پس می بینی دانه های باران از لابه لای آن بیرون می آید. پس هنگامی که آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به رساند، ناگهان آنان (از آن رحمت) نوید می طلبند؛ ...^{۶۱} گر چه پیش از آنکه بر (سر و سامان)شان فرو ریزد، پیش از آن نا امید و مأیوس بوده اند. ...^{۶۲} پس به پیامدهای رحمت خدا بنگر (که) چگونه زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. این (خدای توانا) بی گمان مردگان را به راستی زنده می گرداند، و او بر هر چیزی بسی تواناست. ...^{۶۳} و اگر بی چون بادی (آفت زا) را بفرستیم، پس آن را بسی زرد ببینند (مأیوس شده)، پس از آن بی گمان کفران و کفر می ورزند. ...^{۶۴} پس در حقیقت، تو نمی توانی صدای خود را به گوش (این دل) مردگان رسانی، و نه (می توانی) صدایت را به گوش (این) کران (در دلشان) رسانی، هنگامی که پشت کنان روی بر می گردانند. ...^{۶۵} و تو کوران را از گمراهیشان راهنما نیستی. تو سخت را نمی رسانی مگر به کسانی که به آیتان ایمان می آورند، پس (در برابر حق) تسلیمند. ...^{۶۶} خدا کسی است که شما را از (حال) ناتوانایی (تان) آفرید، سپس پس از ناتوانی توانی (به شما) بخشید. سپس بعد از توانایی ناتوانی و پیری ای داد. (او) هر چه بخواهد می آفریند و هم اوست بسی دانای بسیار توانا. ...^{۶۷} و روزی که ساعت [قیامت] برپا شود، مجرمان سوگند یاد می کنند (که) جز ساعتی (بیش) درنگ نکرده اند. (در دنیا هم) این گونه به دروغ کشانیده می شده اند. ...^{۶۸} و کسانی که

دانش و ایمان داده شده اند، گفتند: «به راستی شما (به موجب آنچه) در کتاب (علم و حکمت و قدرت) خدا(ست) تا روز رستاخیز همچنان مانده اید. پس این روز رستاخیز است ولی شما نمی دانسته اید.» ... ۵۴_

آیه ۵۶ - اینجا در برابر سخن مجرمان که تنها ساعتی در برزخ درنگ کردیم، و چنانکه ناآگاهانی دیگر هم زمان هایی مانند یک روز و یا ده روز گفته اند، پاسخشان بر مبنای علم ایمان این است که در کتاب علم ربانی تا روز رستاخیز درنگ کرده ایم، البته این درنگ در برابر روز قیامت ناچیز است، ولی مدتش تنها مربوط به علم ربانی است و دیگران را از آن آگاهی نیست.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ... ۵۷_ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَسِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ... ۵۸_ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ... ۵۹_ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ... ۶۰_

پس در چنان روزی (دیگر) بوزش آنان که ستم کرده اند سودی نمی بخشد، و (حتی) سرزنش (هم) نمی شوند (که کارشان این گونه زار و بی مقدار است). ... ۵۷_ و بی گمان در این قرآن برای مردمان به راستی از هر گونه متلی (بحق) آوردیم، و اگر برایشان نشانه ای بیاوری، آنان که کفر ورزیده اند بی چون و بی گمان خواهند گفت: «شما جز باطل کننده (ی حق) نیستید.» ... ۵۸_ بدین سان، خدا بر دل های کسانی که نادانی می کنند مهر می نهد. ... ۵۹_ پس صبر کن (که) به راستی وعده ی خدا حق است، و (زنهار) هرگز کسانی که یقین نمی آورند، تو را خفیف و سبک برنگیرند. ... ۶۰_

سوره لقمان

دلیلی از کتاب و سنت بر رسالت لقمان نیست، جز آن که آیاتی از این سوره بشاراتی به نبوت - و نه رسالت - وحیانی اش دارند، و از جمله آیه حکمت لقمانی است چنان که خواهد آمد.

۲- «تلك» اشاره به کل آیات قرآنی و یا حداقل آیات همین سوره است. ۳- «الكتاب الحكيم» دارای دو مرحله است: نخست "و انه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم" که با داشتن حکمت های ربانی برای احدی معلوم نبود، یعنی فشردگی اش چنان است که حتی رسول وحی از آن آگاه نبود، چون هنوز بر حضرتش نازل نگشته بود.

مرحله دوم حکیم شب قدر است که برای حضرتش در وجه اجمالی اش معلوم و از برای دیگران نامعلوم است، و این قرآن مفصل آیات این دو حکیم است با درجات آنها، جز آن که حکیم بودن قرآن مفصل تنها در بعد اخیر است که دلالتش و حفاظتش به گونه ای محکم می باشد، اما در دو مرحله قبل اضافه بر حفاظت حکیمانه اش دارای مقام اجمال بوده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم... ۱- تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ... ۲- هُدًى وَرَحْمَةً
لِّلْمُحْسِنِينَ... ۳- الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ
يُوقِنُونَ... ۴- أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ... ۵- وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ
بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ... ۶-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

الم. ... آنها آیات کتاب لبریز از حکمت است. ... حال آنکه برای نیکوکاران رهنمودی (بزرگ) و رحمتی (سترگ) است. ... کسانی که نماز بر پا می دارند و زکات می دهند و اینان، (هم) ایشان به آخرت یقین می آورند. ... اینانند که از جانب پروردگارشان بر هدایتی (ویژه) استوارند، و (هم) ایشانند که رستگارکنندگانند. ... و برخی از مردمان کسانی اند که گفتار(و رفتار) منحرف کننده را خریداری می کنند، تا (مردم را) بدون (هیچ) دانایی از راه راهوار خدا گمراه کنند، و آن را به ریشخند گیرند؛ ایشان، برایشان عذابی خوارکننده (در پیش) است. ...

آیه ۶ - این جا "لهو الحديث" با قیودی چند مطرح است که در جمع بیان گر بدترین درکات لهو می باشد: نخست خریداری لهو الحديث که با پول، کار و یا چیزی دیگر حدیث و گفتار لهو خریداری شود. دوم این که بدین وسیله اضافه بر خود، دیگران را نیز گمراه کند، سوم این کارها از روی نادانی باشد، چهارم بدین وسیله راه خدا را مسخره کند، و هر یک از این چهار مورد به تنهایی نیز گناه است. و لهو کلا کاری است که انسان را به خود مشغول و از خدا غافل سازد.

بدترین لهو اعراض از خداست، سپس دوری از انجام تکالیف ربانی، و در پایانش که کمترین لهو می باشد این است که مکلف را در انجام واجبات و ترک محرمات سست سازد. این هر سه لهو با اختلاف درکاتش حرام است.

حدیث به معنای حادث و پدیده نوین است. که لهو الحديث پدیده هایی نوین از هر یک از این سه زاویه لهو را در بر دارد، و افزون بر حرمت اصلی خود لهو این است که آن را خریداری کند، نه تنها با اتلاف وقت، که این هم خود نوعی خریداری است، بلکه با دادن مال و چیز ارزشمند دیگری این بی ارزش را خریداری نماید، و نه تنها این که خود بدین وسیله گمراه گردد، بلکه دیگران را نیز گمراه سازد، و در عین حال راه خدا را - بی راهه دانسته - به تمسخر گیرد، و این جا تمامی نکبت های لهو الحديث جمع است.

لهو الحديث تنها غنا و صوت زیبا نیست، بلکه اگر صوت زیبا موجب انحراف انسان نباشد و یا بالاتر اینکه موجب تذکر هم باشد - مانند این که قرآن یا هر پند و اندرزی را با لحن زیبا و دلربا بخوانند - نه تنها حرام نیست، بلکه رُجحان نیز دارد.

در این جا حرمت تنها در انحصار لهو است، چه غنای لهوی و چه کارهایی دیگر مانند رقص، موسیقی یا سخنانی غافل کننده یا گمراه کننده، قصه های بی بند و بار و ...، بنابراین لهو الحديث هر سخن، آواز، کار یا نوشتاری را که موجب انحراف از اصل شریعت یا انحراف از عمل به شریعت باشد - با درکات گوناگونش - حرام است.

آلات و وسایل لهوی که در اختصاص لهو است مانند: شطرنج، ور و مانند اینها که کلاً حرام است، و یا آن که احیاناً لهوآور است چنانکه اموال و اولاد انسان گاه او را از واجباتی روی گردان می سازند، چنان که در آیاتی مانند (۶۳:۹) از آن نهی شده و از کسانی که اینها برایشان لهوآور نیست در مانند آیه (۲۴:۳۷) تجلیل و تمجید شده است.

از جمله وسائلی که محض در لهو است شطرنج می باشد که در باب قمار از نظر احادیثی بسیار، سرآمد کل قمارها خوانده شده، و اصولاً شطرنج بزرگ ترین میسر است، لفظ قمار در قرآن نیامده و فقط در چند جا لفظ میسر پس از خمر به میان آمده، و میسر هم بدین معنی است که کار، گفتار و یا ... وسیله آسان کردن فعل حرام یا ترک واجب گردد، و این آسانی هم دارای مراحل است، و چنانکه افزون بر این جریان برد و باختی هم در کار باشد حرامی مضاعف است، و گرنه صرف لهو و میسر بودن در حرمتش کافی است، چنان که در آیه مائده هم می فرماید: شیطان همواره می خواهد که در خمر و میسر در شما ایجاد کینه و دشمنی کند، و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد، و می بینیم که این جا سخنی از برد و باخت مالی در میسر وجود ندارد، گرچه احیاناً شامل برد و باخت مالی هم هست ولی این برد و باخت احیانی در خمر هرگز موجود نیست، بنابراین اصل دایمی حرمت برد و باخت مالی نیست، بلکه دگرگونی ناهنجار حالی انسان است که اضافه بر اتلاف وقت - که گران بهاترین عطیه ها ربانی است - دادن این وقت گران بها به جای مصرف در خیرات - موجب دوئیت ها گردد، و این که گفته می شود شطرنج بر نیروی فکری انسان می افزاید پس نه تنها حرام نیست بلکه رجحان نیز دارد؛ هرگز درست نیست، زیرا اولاً تقویت نیروی فکری با وسایلی دیگر - که هرگز محظوری ندارد - امکان پذیر است، ثانیاً صرف این که این کار فایده ای دارد موجب حلیت شطرنج نیست، زیرا در مقابل زیانش نوعاً بیشتر است، چنان که در آیه بقره نسبت به خمر و میسر می فرماید: در این دو پیامدهایی بسیار بد است، و سودهایی هم در بر دارد، ولی پیامدهای نازیبایش بسی بیشتر است.

در هر صورت آنچه گفتیم از نظر حکمت حرمت شطرنج است که - بر خلاف آنچه گمان شده - ویژه برد و باخت نیست، و حتی با صرف نظر از این حکمت ها نصوص متواتر سنت اسلامی آن را مطلقاً در سر لوحه محرمات لهوی دانسته، همانند گوشت خوک که در عین تقویت نیروی جسمانی کلاً حرام است، گرچه نمودی از حکمت و حرمتش که وجود کرم ترشین است بر طرف گردد، ولی با این وصف حرمتش بر طرف نمی گردد.

"اضلال عن سبیل الله" - که محور حکیمانه کلی از برای حرمت لهو است - اعم از خودی و غیر خودی است، که یا خود را به وسیله لهو الحدیث گمراه سازد یا دیگران را نیز گمراه کند.

"سبیل الله" به معنای راه راهواری است که هم شوسه است و هم تا اندازه ای سرازیر که انسان را در پیمودن آن یاری می کند، و راه خدا در وجه عمومی برای مؤمنان چنان است و خصوصی تر از سبیل الله صراط الله می باشد که ویژه معصومان و تالی تلو آنان است، اضلال عن سبیل الله دارای ابعادی چند است که در آغاز سخن به آنها اشاره شد، و در هر صورت هر فکر، عقیده، اخلا، گفتار، کردار و حتی اموال و اولاد اگر گمراه کننده باشد در کل حرام است.

ما یک سبیل الله داریم که اصل شریعت است، چه در بعد بایسته ها و یا شایسته هایش که واجب و مستحب است.

در مقابلش ضد سبیل الله است که انسان را از سبیل الله دور می کند، یا دوری اصلی که انحراف از عقاید اصلی است، و یا دوری فرعی که دور باشی نسبت به انجام واجبات و ترک محرمات است، و یا بالاخره انسان را درانجام واجبات و ترک محرمات سست می کند، که این سه با درکات گوناگونشان همگی اضلال عن سبیل الله اند، بنابراین غنا، موسیقی، رقص و مانند اینها اگر موجب اضلال عن سبیل الله گردند در هر سه بعد حرامند، جز آن که لهو که وسیله اضلال از سبیل الله است گاه به طور رسمی معمولی است و گاه غیر معمولی.

قسم رسمی آن کلا حرام است، گرچه عامل آن مدعی این باشد که برای من لهو و گمراه کننده نیست، چون این گونه ادعاها هم بر خلاف ظاهر و مقتضای عادی جریان است، و هم بر هم زننده قاعده کلی لهو، مثلاً اگر کسی مدعی گردد که من در عین جوانی اگر رقص دختری جوان و دلربا را نظاره گر باشم هرگز برایم شهوت انگیز نمی باشد هرگز قابل پذیرش نیست، و مانند بسیج عمومی که در سلب و ایجابش بسیج است، نسبت به لهوهای جا افتاده عمومی هم چنان است، ولیکن درباره سایر اموری که معمولاً لهوآمیز نیست نمی توان چنین حکمی کرد، خصوصاً در صورتی که طرف دعوی عدم تأثیر در خود را داشته باشد مانند اولاد و ... که گرچه در آیاتی از لهو بودن اموال و اولاد نهی شده، اما چون این جا لهو مطرح است و لهو در اموال و اولاد هم معمولی نیست، جای نهی هم نیست، مگر آن که محرز گردد که کسی به وسیله مال یا اولادش از راه خدا دور می شود، بلکه اگر کسی هم مشغول به کار واجب گردد که این اشتغال او را از کار واجب تر باز دارد این واجب هم لهو است، مثلاً مشغول نماز واجب است و در برابرش کسی را به قتل می رسانند و او با این که می تواند جلوی این قتل را بگیرد باز به نمازش ادامه می دهد.

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ
بِعَذَابِ أَلِيمٍ ۚ... ۷- إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ
النَّعِيمِ ۚ... ۸- خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۚ... ۹- خَلَقَ
السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوْنَهَا وَ أَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوْسًا أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ
فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ
كَرِيمٍ ۚ... ۱۰-

و هنگامی که آیات ما بر او خوانده شود، با نخوت روی برمی گرداند، چونان که آنها را نشنیده، (یا) گویی در (هر) دو گوشش سنگینی ای است؛ پس او را به عذابی پردرد نوید ده. ۷- بی گمان، کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ای ایمان) کردند، برایشان باغ های با درختان سردرهم پر نعمت است. ۸- حال آنکه در آنها جاودانند. وعده ی حقانی خدای را (منظور بدار) و او عزیز و حکیم است. ۹- آسمان را بی هیچ ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه هایی استوار همچون میخ ها بیفکند، تا مبدا زمین شما را بجنباند (و پرتاب کند) و در آن از هرگونه جنبنده ای پراکند. و از آسمان آبی فرو فرستادیم، پس از هر جفت گرمی (باکرامت) در آن رویانیدیم. ۱۰-

آیه ۱۰ - "بغیر عمد ترونها" از جمله نیروی جاذبه عمومی را نیز شامل است؛ چون استوانه ای غیر مرئی است، و اگر این جا مقصود نفی کل استوانه ها بود «ترونها» هم معنا نداشت، آیات متعددی هم بر این حقیقت گواه است که کل ستارگان آسمان و همه فضاها ی آن را نیروهایی غیر مریی در جاده های فضایی غیر مریی به حرکت می آورد، و حتی اگر هم ستارگانی یا مواد دیگر فضایی در مکان هایی آسمانی ساکن باشند نیز بر مبنای نیروی جاذبه است.

سپس "آن تمید بکم" که کوه های بلند و بسیار سنگین وزن را برای زمین همچون سکان هایی برای کشتی فضاپیمای زمینی خوانده گواه است بر حرکاتی زمینی، و اگر زمین همواره ساکن می بود دیگر هرگز نیازی به این سکان ها نبود، آیات بسیاری هم به طور قاطع دلالت بر حرکات زمین دارند. سپس در آخر آیه "کل زوج کریم" که رویدنی های زمین بر اثر ریزش باران آسمان معرفی شده تمام جفت هایی را که نیاز به آب دارند شامل است، اعم از نباتات، حیوانات، جنیان و انسان که بر حسب آیه (۲۱:۳۰) هر زنده ای را از آب مقرر داشته ایم «کریم» هم به معنای وسعت رحمت است که به معنای تداوم در هماهنگی تکوینی بین کل این جفت های زنده می باشد.

هَذَا خَلَقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ... ١٠٠- وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ... ١٠١-

این آفریده‌ی خداست. پس به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند چه آفریده اند؟ (هیچ!) بلکه ستمگران در گمراهی‌ای آشکارگرند. ١٠٠- به راستی و درستی لقمان را حکمت دادیم که: «برای خدا شکر گزار، و هر کس شکر گزارد، تنها به سود خود شکر می‌گزارد؛ و هر کس کافر شود یا کفران کند، پس خدا همانا بی‌نیازی ستوده است.» ١٠١-

آیه ۱۲ - درین آیه حکمت ویژه لقمانی را با تأکیداتی ربانی در مثلث «ل»، «قَدْ» و «نا» - که اشاره‌ای به مجموعه رحمت‌های ربانی است - بارزترین حکمت‌های وحیانی معرفی فرموده است، این حکمت، حکمت خودسازی وحیانی است، زیرا این تأکیدها - که دلیلی است بر ویژگی ربانی آن - نمادی است از وحیانی بودنش، و روی همین اصل ما لقمان را صاحب وحی حکمت می‌دانیم که مجموعه وحی شریعت است از نظر ظاهر و باطن، گرچه وحی رسالتش ثابت نیست.

"آن اشکر لله ... " گواهی است بر این که حکمت، حکمت رسالتی نیست، بلکه حکمتی وحیانی است که عصمتی فوِ عصمت بشری می‌باشد که نور علی نور است، زیرا "آن اشکر لله" شکرگزاری شخصی است، و نه حتی دیگران را به شکرگزاری واداشتن و احکامی ویژه بر این مبنا تبیین کردن، وصایایی هم که در آیات (۱۲) تا (۱۹) درباره فرزندش آمده بیان گر همان احکام توراتی آمیخته با حکمت لقمانی است، و بالاخره در قرآن دلیلی به وحی رسالتی برای لقمان وجود ندارد، که نه کتابی دارد و نه رسالتی، بلکه همچون معصومانی غیر رسول - مانند معصومان محمدی - نقش دهنده رسالت ربانی زمانش در بعد عصمت را دارا بوده.

حکمت در کل به معنای پیوند گسسته هاست، که گسستن فطرت، عقل، فکر، علم، عقیده، اخلاق، صدر، قلب، و فؤاد را در درون، و گسستن اعمالی فردی و اجتماعی مکلفان را در برون عهده دار است، این گسستن‌ها از مصالح انسانی و مصالح وحیانی ربانی، خود نابسامانی است، نخست از نظر انسانی که گسستن مراحل انسانی است از آنچه را خود می‌تواند پیوند دهد، گرچه این جا حکمت و پیوندش مطلق نیست، سپس پیوند گسیختگی انسان از وحی ربانی است که مطلق و بی‌خطاست.

این جا حکمت لقمانی - که در بعد اصل انسانیت والایش خود زمینه‌ای شایسته است - از برای حکمت ربانی، که پس از پیوند گسسته‌های انسانی اش در حد اعلی، خود زمینه‌ای برای تکمیل مطلق این پیوندهاست با حکمت وحیانی ربانی نمودی بر این حقیقت است که لقمان اضافه بر حکمت

انسانی اش با اشاره "لقد آتینا" کل این حکمت ها را در درون و برونش از پروردگار دریافته که "آن اشکر لله" تنها برای خدا باش و تنها شکر گزار او باش.

حکمت مطلق - چنان که اشاره شد - شامل تمام حکمت های درونی و برونی است، که پیوند فطرت یا همه فطریات و پیوند عقل با تمامی عقلیات و سایر پیوندهای نیروی های درونی و برونی با خواسته های ویژه ربانی، حکمت مطلقه است، فلسفه و عرفان بشری نیست - که خود احیاناً از حکمت های ربانی به دور است - بلکه حکمت ربانی است و لا غیر، که مبنای اصلی اش حکمت های قرآنی است و در پرتو آن سنت قطعی محمدی (صلی الله علیه وآله) است، حکمت خود خواه، خود بین و خود راه نیست؛ گرچه عقلانی و علمی باشد که مطلق نیست، بلکه حکمت خدا خواه، خدا بین و خدا راه است که حکمت مطلق است، و شریعت که حق طریقت است و طریقت که حق شریعت است تمامی حکمت ها را در بر دارد، و این سخن از گروهی عارفان و صوفیان که: شریعت تنها شریعت است که سازمان ظاهری مکلفان را عهده دار است و ما اهل طریقتیم که عهده دار سازمان باطن هستیم، سخنی نابجا و اهانتی به شریعت است.

معنای سخن ایشان این است که خدا در شریعتش تنها نظر به ظاهر دارد، و ما برتر از خدا بوده و نظرماتن به باطن است، با آن که "ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم" (۱۷:۹): قرآن خود را عهده دار رهبری به برترین و والاترین شایستگی های ظاهری و باطنی مکلفان دانسته است.

در سراسر قرآن لفظ حکمت ۲۰ بار و مشتقات آن ۸۸ بار آمده، و هیچ گاه تنها به معنای حکمت عقلی و یا عرفانی یا منطق بشری نیست، بلکه - همان گونه که اشاره شد - به معنای بر طرف کردن گسیختگی ها و پیوند دادن نیروهای درنی و برونی انسان ها بر مبنای وحی است. حَکْمَةُ الدَّابَّةِ نیز بر همین مبناست که حیوان بدون افسار رام و راهوار نیست، همچنین انسان و سایر مکلفان که بدون پیوندهای ربانی درون و برویشان از حقایق گسیخته است.

وَ اِذْ قَالَ لُقْمَنُ لِابْنِهِ وَ هُوَ یُعِظُهُ یَبْنٰی لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیْمٌ ۚ - ۱۳ -

و چون لقمان به پسرش - در حالی که وی او را اندرز می داد - گفت: «ای پسرکم! به خدا شرک میاور، به راستی شرک همواره ستمی بزرگ است.» - ۱۳ -

آیه ۱۳ - ستم یابه خود است و یا به دیگران، و خدا هرگز مورد ستم واقع نمی شود، زیرا هرگز مظلوم نمی گردد چرا که ظلم به معنای نقص وارد کردن است، و اگر تمام مکلفان جهان و بلکه کل جهانیان خدا را - یا وحدتش را - منکر شوند، و اگر هر گونه ستمی به خودشان و سایرین روا دارند،

تنها خود و دیگران را ناقص کرده اند، و یا جلوی فعالیت عادلانه و یا فاضلانه آنها را گرفته اند، اما در هر صورت برای خدا هیچ کمبودی نیست، و هیچ کس نمی تواند جلوی فعالیت عادلانه یا فاضلانه خدا را بگیرد، که در هر صورت برای خدا هیچ کمبودی نیست، و هیچ کس نمی تواند جلوی اراده تکوینی او را و نیز جلوی اراده تشریعی اش را در بعد تکوین تشریع بگیرد.

بنابراین و با توجه به این که شرک ظلمی عظیم خوانده شده، این سؤال مطرح است که مظلوم کیست؟

پاسخ این است که ظالم و مظلوم و نیز عقیده توحیدی، و دیگران که احیاناً توسط او گمراه می شوند. این مثلث ثالوثی از ظلم است و چون ظلم به خود و ظلم به دیگران و ظلم بر عقیده توحید بدترین ظلم است، شرک نیز سرآمد تمامی ظلم هاست. روی این اصل خدا بر حسب آیاتی مانند (۴:۴۸) بر همه گناهان - با شرایطش - پوشش می نهد، و آنها را می بخشد مگر گناه شرک، که اگر مکلفی با عقیده شرک بمیرد هرگز بخشودنی نیست.

این جا «بنی» که مورد این پندهاست فرزند کوچک است، گرچه مکلف می باشد، ولی این تکلیف برای فرزند کوچک خود حالت آغازین تکلیف است، و این قضیه دلیل روشنی است بر این که اولیاء کودکان باید از آغاز تکلیف آنان را مورد پند مستمر قرار دهند، بلکه پیش از تکلیف هم در صورت ادراکشان - که در آستانه تکلیفند - بایستی به عنوان آماده باش مورد تربیت ربانی قرار گیرند، چنان که در روایات ما این حقیقت بسیار گوشزد شده که کودک شما هنگامی که لب به سخن گشود سخنش باید "الله اکبر" باشد و همچنان به گونه ای متداوم از نظر لفظی، عقیدتی، اخلاقی و عملی به گونه مکلفان با روشی پسندیده که کودک را تشویق نماید، او را به خدای تعالی دعوت کند.

وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بُوَ لَدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ، وَهَنَّا عَلَى وَهْنٍ وَفِصْلُهُ فِي غَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَلَدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ ۚ... ۱۴ -

و انسان را درباره ی پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش به او باردار شد، در حال سستی بر سستی، و از شیر باز گرفتنش در دو سال است. (آری، به او سفارش کردیم) که برای من و پدر و مادرت سپاس گزار. بازگشت (همه) تنها سوی من است. ... ۱۴ -

آیه ۱۴ - این جا انسان درباره والدینش سفارشی اکیده شده، به ویژه در مورد مادرش که او را با دو ناراحتی و سستی حمل می کند، حمل درونی به هنگام بارداری و حمل برونی هنگام شیرخوارگی.

در این آیه شیرخوارگی در ظرف دو سال معرفی شده و در آیه دیگر (۴۶:۱۵) مجموع بار داری و شیر خوارگی سی ماه آمده که دو سال و شش ماه است و در جمع چنین می فهمیم که حداقل حمل ۶

ماه است. چنان که حداکثرش نه ماه می باشد، بنابراین اصل شیرخوارگی بیست و یک ماه است چنان که در آیه (۲: ۲۳۳) دو سال شیرخوارگی کلیت داده نشده، بلکه تنها برای پدرانی که بخواهند شیرخوارگی را تکمیل کنند می باشد، که بیست و یک ماه آن بر هر دو والدین واجب و سه ماه دیگرش مربوط به خواست پدران است.

بالاخره در این جا سفارش نسبت به مادر - از این نظر و سختی بارآوری فرزند بیش از پدر است، و روی این جهت احترامش نیز بیشتر است، و اگر این احترام در این میان برابر بود نسبت فرزندان به والدین نیز برابر بود، پس روی چه اصلی سیادت را در انحصار نسبت پدری دانسته اند و نه مادری؟ چنان که اگر نسبت مادری در سیادت منفی بود حسنین و فرزندانشان (علیهم السلام) نیز که نواده های دختری پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) هستند هرگز سید نخواهند بود! و سیادت اصلی رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) هم بر تمامی سیادت ها برتر است.

این آیه که فرزندان را نسبت به پدران و مادران مورد سفارش اکید - که برتر از واجب معمولی است - قرار داده، بدین جهت است که طرفین حق و احترام یکدیگر را باید منظور دارند، و در آیاتی دیگر این حقیقت به تفصیل بیان گشته است.

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ... ۱۵ -

و اگر همی بکوشند، تا درباره ی چیزی که تو را بدان دانشی (در شرکت الوهیت) نیست به من شرک ورزی، از آنان فرمان میر (و) در دنیا به خوبی با آنان مصاحبتی شایسته نمای، و راه کسی را پیروی کن که سوی من پیاپی بازگشته؛ سپس بازگشت شما تنها سوی من است، پس از (حقیقت) آنچه انجام می داده اید شما را خبری بزرگ خواهم داد. ... ۱۵ -

آیه ۱۵ - این جا حق پدر و مادر به گونه ای ممتاز نسبت به دیگران نمودار است، که تنها در کفر و شرک بالله مورد اطاعت فرزندان نیستند، که در جمع پیروی آنان در گناهان حرام است، زیرا کل گناهان با درکات گناگونشان شرک عقیدتی و عملی نسبت به خدا می باشند، بنابراین "آن شرک بی" این جا همه گناهان را در بر دارد، و این حقیقت در بسیاری از آیات و روایات روشن است که اطاعت از احدی در معصیت خدا هرگز جایز نیست، و بالاخره در آیه مورد بحث که کوشش های والدین رادر واداشتن به گناهان تنها موجب زمینه ترک پیروی از آنان دانسته، و لکن به استثنای این جریان نقش

زندگی دنیویشان با آنان بایستی بسیار پسندیده باشد و پیروی انسان فقط "سبیل من اناب الی" یعنی راه راهواری به سوی خدا باشد و نه دیگران.

يَبْنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ۝۱۶

«پسرکم! اگر - بی چون - طاعتت در شرک هموزن دانه‌ی خردلی، پس درون تخته سنگی یا در (دل) آسمان ها یا در ژرفای زمین باشد، خدا آن را (برون) می آورد. همواره خدا بسی دقیق و آگاه است.» ۱۶-۰۰۰-۱۶

آیه ۱۶ - ضمیر مفرد مؤنث در «انها» - طاعت ناروای از والدین و کوشش آنها در واداشتن فرزند - به شرک بر می گردد، در عین آن که طاعتشان به وجه کلی پس از طاعت خداست که طاعتشان در معصیت خدا محکوم است، تا چه رسد به دیگران، و در جمع طاعت غیر خدا هر چه باشد و از هر که باشد و هر اندازه هم کوچک و ناچیز به نظر رسد، هر چند در دل سنگی نهفته باشد و یا در جای جای آسمان ها و زمین، خدا این معصیت را برون خواهد آورد و به روز جزاء مورد حساب خواهد بود، چه آن را با وسائلی ببخشاید و یا عقاب کند، زیرا لطیف خبیر است، هم ریزه کار است و هم آگاه.

يَبْنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۝۱۷

«پسرکم! نماز را بر پا بدار، و به کار پسندیده وادار، و از کار ناپسند بازدار، و بر آسیبی که (در راه امر و نهی) بر تو وارد آمده شکیبایی کن. به راستی این (حاکمی) از عزم و اراده‌ی تو در کارهاست.» ۱۷-۰۰۰-۱۷

آیه ۱۷ - این جا به پا داشتن نماز در وجهی کلی که شامل امر به آن و نهی ترک از آن نیز می باشد، و نیز هر امر به معروف و نهی از منکر مورد امر است، و دستور به صبر و شکیبایی در آنچه پیامد این امر و نهی است از کارهای بسیار شایسته و پای برجا خوانده شده، روی این اصل ایمنی از زیان برای این آمران و ناهیان هرگز مطرح نیست بلکه خود دستور دومی است که در پیامدهای زیان بار امر و نهی باید پایداری کنند.

و آیا این زیان هر چه باشد شایسته تحمل است؟ پاسخ منفی است، زیرا اگر زیان امر و نهی بیش از سودشان باشد طبعاً این امر و نهی حرام خواهند بود، و اگر کمتر باشد همچنان واجبند، و در صورت برابریشان فعل و ترک امر و نهی نیز برابر است. روی این اصل بر خلاف آنچه فقهای می گویند امن از زیان از شرایط وجوب یا جواز امر و نهی نیست، چنان که آیاتی دیگر نیز بر آن تصریح دارند، مثلاً اگر

امر و نهی مرگ را در بر دارد، همچون کشتار در راه خدا، اگر ترک آن ضعفی بنیادین برای نوامیس اسلامی است، این کشته شدن نیز حتی الامکان بر شایستگان واجب است به ویژه در حال دفاع دو گانه، نخست دفاع در برابر هجوم دشمنان و دوم دفاع از نابودی یا سست شدن دین، چنان که هر دو به گونه ای ممتاز در عاشورای حسینی نمودار است.

امر و نهی دارای ابعادی است: ۱- اثر قطعی در مأمور و منهی ۲- اثر احتمالی ۳- عدم اثر قطعی، چه در واقع نیز مؤثر باشد یا نباشد؛ ۴- کلاً عدم اثر حتی در واقع، ولی خود حجتی است بر مأمور و منهی ۵- اثری زیان آور که نسبت به مأمور و منهی جریان را بدتر کند.

در زمینه آخرین امر و نهی حرام است، لکن در زمینه های دیگر با مراتبش واجب است، و آیاتی از قبیل "فذكر إن نفع الذكر" (۸۷:۹) تنها نفع تأثیرپذیری در مأمور و منهی را مد نظر ندارد بلکه خود حجت و یا تأکید آن نفعی است از برای حجت ربانی.

«ذلک» اشاره به هر چهار جریان گذشته دارد، و اختصاص به صبر بر آن سه مورد نخست ندارد.

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ... ۱۸- وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ... ۱۹-

«و برای مردمان چهره ات را متکبرانه برمگردان [؛ گردن فرازی مکن] و در زمین خرامان و خودخواهان راه مرو. خدا بی چون هیچ خودپسند لافزنی را دوست نمی دارد.» ۱۸-... «در (روش و) راهت میانه رو باش، و از صدایت بکاه؛ به راستی ناخوشایندترین صداها بی گمان صدای خران است.» ۱۹-...-

آیه ۱۹ - این جا میانه روی در کل حرکات زندگی - چه راه رفتن و چه راههای زندگی را پیمودن - و نیز شکستن صدا نسبت به دیگران مورد امر است، زیرا مقصود از سخن گفتن، تنها شنواندن است و بیش از اندازه بلند کردن صدا کاری احمقانه و مانند صدای درازگوش است. و آیا اصولاً صوت حیوانات ناپسند است، در حالی که خود از مخلوقات پروردگارند؟ پاسخ این است که این مذمت نسبت به صدای درازگوش نسبی است، که برای انسان ها در بعد ابراز نیازشان بیش از اندازه است، ولیکن نسبت به خود این حیوانات شایستگی هایی در بر دارد.

در هر صورت صدای بیش از اندازه انسان ها نسبت به سایرین هم افزون بر نیاز است و هم آزار رساندن و اهانت نسبت به آنان، مگر در صورت ضرورت.

و این میانه روی در زندگی هرگز منافاتی با سرعت عمل و کوشش و کاوشی جان فرسا برای تحقق امر الهی ندارد، مانند سرعت سریع برای هجوم به دشمن و ... و کلا بر اساس آیاتی چند همگان باید به سوی مغفرت ربانی از یکدیگر سبقت گیرند، و بلکه این سرعت ها خود میانه روی در مسیر الی الله است.

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنَهُ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّثِيرٍ ۚ.....۲۰-

آیا ندیدید[: نیاندیشید]، که خدا به راستی آنچه را که در آسمان ها و آنچه را که در زمین است برایتان مسخر کرده، و نعمت های آشکار و نهانش را بر (سر و سامان) تان تمام و گشاده و ریزان نموده است؟ و (برخی) از مردمان کسانی درباره ی خدا بدون هیچ دانش (و بینشی) و (بی هیچ) رهنمود و کتابی روشنگر به مجادله و ستیز برمی خیزند. ۲۰-

آیه ۲۰ - این جا مجادله بدون علم و هدایت و کتاب منیر نسبت به امور الهی مذموم خوانده شده، علم همان دانایی درونی و خودی است و هدایت دانایی برونی است، و کتاب منیر نور بخش درون و برون است، که اگر خطایی در دانایی و رهنمون باشد بر طرف می سازد، زیرا این دو در هر صورت مطلق نیستند، و باید بر مبنای کتاب وحیانی و نور بخش مطلق گردند، و اگر هم کسانی با کتاب وحیانی آشنایی ندارند دست کم باید با دانش و بینش شایسته نگرشی صحیح داشته باشند تا حق را به خوبی بیابند، بلکه دست یافتن به کتاب وحیانی نیز با همین دانش ها و بینش های درونی و برونی است.

تسخیر ربانی آسمان و زمین برای زمینیان دارای دو بعد است، نخست در انحصار تسخیر کننده است که "أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ" : خدا تسخیر کرده نه دیگری، دوم برای انسان ها و سایر مکلفان است که «لکم» بیان گر سود بری آنان است. و بر مبنای این تسخیر ربانی انسان ها از این تسخیر ربانی در حد توان بهره می گیرند، لیکن با گامی فراتر می توانند به بهره گیری های عالی خود بیافزایند، که با اختراعات و اکتشافاتی روز افزون از این مسخرات ربانی در دو بعد کاوش ها و کوشش های خود بهره گیری ها کنند. و در جمع ما از تسخیر دوم این نتیجه را می گیریم که انسان ها مأموریت دارند که برای بهره گیری از زمین و آسمان ها و آسمانی ها و زمینی ها بهره گیرند، و چنان که آیاتی چند با اشاره و تصریح بیان گر این حقیقت است که انسان توان تسخیرهایی را در کاینات جهان دارد و از جمله فضانوردی هایی است که باز هم در آیاتی مورد امر قرار گرفته است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ _..._ ٢١ _

و هنگامی که به آنان گفته شود: «آنچه را خدا نازل کرده پیروی کنید.» گویند: «(نه!) بلکه آنچه که پدرانمان را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم.» آیا و هر چند شیطان آنان را سوی عذابِ شعله‌ور و سوزان فراخواند (باز هم از آنان پیروی می کنند)؟ _..._ ٢١ _

آیه ٢١ - «واو» در «ءَوَلَوْ» عطف است به محذوفی معروف، مانند این که گرچه پدرانمان سخنانی بر ضد منطق گفته اند باز هم شایسته پیروی اند؟ سپس در آخر کار گرچه شیطان اینان را به عذاب سخت دعوت کند!

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ _..._ ٢٢ _

و هر کس (چهره‌ی خود را) - در حالی که نیکوکار باشد - برای خدا تسلیم کند، همواره با پایدارترین چنگ آویز (خود را) نگهبانی کرده. و فرجام کارها تنها سوی خداست. _..._ ٢٢ _

آیه ٢٢ - این جا اسلام و تسلیم وجه الی الله مطرح است، و در آیه (٢: ١١٢) به جای "الی الله"، «الله» آمده، که "الی الله" خود با فاصله ای موفق است که گام به گام به سوی خدا قدم نهادن است، و «الله» تسلیمی است مماس که خود در نتیجه این گام های "الی الله" است، گرچه در هیچ کدام نهایی متصور نیست، بلکه تنها نتیجه و غایت است.

«وجه» که کلا به معنای مواجهه و برابری است نیز گوناگون است وجه انسان در برابر خدا کل وجوه اوست، زیرا ظاهر و باطن انسان در برابر خدا وجه است، و نسبت به او آشکار و پنهان کلا آشکار است، و روی این اصل مقصود از وجه انسان که باید به سوی خدا و برای خدا تسلیم باشد، و این تسلیم در حال احسان و راه یابی خود چنگ زدن به محکم ترین دست آویزهاست، این وجه چنان که در آیه فطرت تبیین گشته وجوه پنج گانه حواس ظاهر و وجوه هفت گانه باطنی انسان را - که محورشان فطرت است - در بردارد، که انسان با تمامی حواس و ادراکات ظاهری و باطنی اش - بر مبنای فطرتش - تسلیم خدا باشد.

لفظ "و هو محسن" - که حال است از برای تسلیم وجه الی الله - تأکیدی از برای تسلیم شایسته است، زیرا ممکن است انسان از روی ناچاری تسلیم اراده الهی شود که احياناً ناخواسته است، یا تسلیمی خودآگاه و خواسته است ولی به کل وجوه نیست، مثلاً در ظاهر تسلیم وجوه پنج گانه یا کمتر الی الله است ولکن در باطن چنان نیست، و یا ضد آن است که هر دو نفاست، روی این اصل "و هو

محسن" است که چنگ زدن به بهترین دست آویز مطلق تسلیم وجه کلا الی الله نیست، بلکه تسلیمی وجیه و شایسته مقام ربوبیت است که در عین درجات گوناگونش در حال احسان وحدت دارد.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ ۚ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ _..._۲۳_

و هر کس کفر ورزد، نباید کفرش تو را غمگین سازد. بازگشتشان تنها سوی ماست. پس به آنچه کرده اند به خوبی آگاهی مهمشان خواهیم داد. به راستی خدا به ذات (و درون) سینه ها بسی داناست. _..._۲۳_

آیه ۲۳ - «نَبِّئُهُم» به معنای اخباری مهم نسبت به عمل کردهای آنان است و این اخبار دارای دو بعد است:

نخست صداها و سیماهای کل اعمال مکلفان که با دست قدرت ربانی همواره استنساخ می گشته، به روز حساب آشکار خواهد گشت؛ سپس خود این صداها و سیماها تبدیل به ملکوت و حقیقت زشت و زیبای آن اعمال خواهد شد، و در هیچ یک از دو مرحله هرگز خلاف عدالتی نخواهد بود، بلکه رحمت و فضل خدای I افزون بر بهشتیان شامل جهنمیان نیز خواهد شد که کمتر از استحقاقشان عذاب خواهند شد.

"ذات الصدور" آیا این ذات الصدور به معنای صاحبان سینه هاست که تعبیر صحیحش اصحاب الصدور است، و یا این که مقصود خود سینه هاست؟ ظاهراً احتمال دوم درست است، زیرا سینه ها که میانگین فطرت ها و عقل ها پیشاپیش اینها، و خود این سینه ها پیش از قلب ها و فؤادهاست، که در این مخمس خود سینه ها در میان قرار دارند، علم حضرت اقدس الهی به خود سینه ها چندان حایز اهمیت نیست، بلکه "القلوب التي في الصدور" مطرح است، که فؤادها نیز در قلب هابند. در این مثلث از نظر درجات مراحل را تشکیل می دهند که زمینه نخستین و ارادت سینه ها از فطرت ها و عقلها همان سینه هابند، که در بعد عمیق تر قلب ها هستند و جایگاهشان همان سینه هاست، و در سومین مرحله فؤادهاست که در آخرین عمق سینه ها قرار دارند، و علم پروردگار نسبت به "ذات الصدور" همان علم به دو عمق سینه یعنی قلب ها و فؤادهاست، فؤاد قلبی شعلهور است که یا شعله نور است و یا شعله نار، که در جای خودش به طور مفصل آمده.

روی این اصل علم محیط ربانی به ذات الصدور همان علم به قلب ها و فؤادهایی است که در سینه ها قرار دارد، و این علم به طریق اولی خود سینه ها، فطرت ها و عقل ها و کل اعمال را شامل است، این جا، جای این پرسش است که اگر ذات همان عمق قلبی و فؤادی سینه هاست، تعبیر

صحیحش «ذوات» است پاسخ این است که لفظ مفرد «ذات» در ذات قلبی و فطری از نظر عمق - چه زیبا و چه نازیبایشان - وحدتی عمقی دارند که کثرت در حواس ظاهری و سایر حواس باطنی انسان است.

نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ... ۲۳ - وَلَسِنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ... ۲۵ -

(ما) آنان را (در دنیا) اندکی برخوردار می‌سازیم، سپس در عذابی پرفشار - ناگزیر (و ناگزیر) گرفتارشان می‌گردانیم. ... ۲۴ - و به راستی اگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟» همانا بی‌چون خواهند گفت: «خدا». بگو: «کل ستایش‌ها برای خداست». ولی بیشترشان نمی‌دانند. ... ۲۵ -

آیه ۲۵ - «هُم» در «سَأَلْتَهُمْ» مشرکان هستند که اگر از ایشان درباره آفریدگار جهان پرسشی شود، گویند: خالق همان خداست، پس چرا به غیر خدا توجه دارند، اینان بیشترشان نادانی می‌کنند، و کمترشان از روی عناد و لجاجت غیر خدا را می‌پرستند.

البته «لا يعلمون» در این جا به معنای نادانی از روی قصور نیست، زیرا این گونه نادانی مورد توبیخ هم نیست، وانگهی این معنی هرگز امکان ندارد که کسی ولو دارای کمترین شعوری باشد با خدا غیر خدا را شریک قرار دهد، حتی دیوانگان و اطفالی که خدا را باور کرده اند نیز می‌دانند که آفریده خدا را با خدا در خدایی یا بندگی او برابر کردن بسی غلط است، تا چه رسد که عبودیت خود را در انحصار غیر خدا قرار دهند؛ پس این اکثریت «لا يعلمون» جهالت‌شان از روی تقصیر است.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ... ۲۶ - وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ... ۲۷ -

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، تنها از آن خداست. بی‌شک، خدا (هم) او بی‌نیاز ستوده است. ... ۲۶ - و اگر آنچه درخت در زمین است به راستی قلم‌هایی باشد، و دریا را هفت دریای دیگر پس از آن به یاری و مددکاری کشد، (که کلمات خدا را با آنها بنویسند) کلمات خدا هرگز پایان نپذیرد. همواره خدا عزیزی حکیم است. ... ۲۷ -

آیه ۲۷ - این جا مانند آیه (۱۸:۱۰۹) - با اندکی اختلاف کلمات - یادواره‌های خدا را بدین اندازه دانسته که اگر تمامی درختان روی زمین تبدیل به قلم گردند و کل دریاها مرکب باشند - و بنویسند - باز کلمات خدا و یادواره‌هایش پایان‌پذیر نیست، زیرا خود اینها نیز از کلمات الله هستند.

مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْثُبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۚ... ۲۸-

آفرینش و برانگیختن (در نزد ما) جز مانند (آفرینش) یک شخص نیست. به راستی خدا بس شنوایی بسیار بیناست. ... ۲۸-

آیه ۲۸ - و این جا، جای این پرسش است که اگر آفرینش و رستاخیز انسان ها یکسان است، بر این مبنا، چنان که آفرینش انسان بر تناسل و تولد است، رستاخز نیز بایستی چنان باشد، و این بر خلاف آیاتی بسیار است که رستاخیز را از بدن های خاک شده دانسته اند، که آن جا نه تولدی است و نه زمان هایی طولانی که از شش تا نه ماه تربیت چنین به طور می انجامد؟

پاسخ این است که «خلقکم» به معنای آفرینش فعلی همگان نیست، بلکه مقصود آفرینش انسان اول است که در همان یک فرد کل انسان ها که ذریه اویند، که در صُلب او فعلیتی اجمالی داشته اند، و اکنون «خلقکم» همان آفرینش انسان اول است که روح و جسمش از پی یکدیگر از خاک آفریده شده، رستاخیز هم چنان است، و بلکه اندکی هم کمتر، زیرا این رستاخیز آفرینش بدن های انسان هاست از همان بدن های نخستین شان، ولی ارواحشان که همچنان موجود بوده اند تنها حالتی انفعالی و انتقالی به این بدن ها دارند.

روی این اصل در آیاتی مانند "هو أهون عليه" رستاخیز را ساده تر و آسان تر از آفرینش نخستین خوانده، و این آسان تر بودن در ابعادی مانند این است که آفرینش نخستین بدون سابقه بوده، ولی رستاخیز با این سابقه تحقق می یابد، بنابراین همانندی آفرینش رستاخیز در اصل سرعت است، به این که از خاک پدید آمده و از خاک هم به وجود می آیند، و نه در ابعاد این دو آفرینش، پس "کنفس واحدة" حقیقتی است روشن که همانگونه که یک انسان مانند انسان اول در آفرینش از خاک تأنی و زمانی هم چندان لازم نیست در آفرینش مجددش نیز چنان است بلکه آنچنان تر.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۚ... ۲۹-

آیا ندیدی که خدا همواره شب را در روز و روز را در شب فرو می برد، و خورشید و ماه را مسخر کرده است (که) هر یک تا وقت معلومی روانند، و اینکه خدا به راستی به آنچه می کنید آگاه است؟ ... ۲۹-

آیه ۲۹ - این جا با نه آیه دیگر در جای جای قرآن - عشره کامله ای است که دلالتی لطیف بر کُرویت زمین دارد، زیرا بخشی از شب در روز و بخشی از روز در شب آمدن خو دلیلی است بر اختلاف آفا، در نتیجه کروی یا بیضوی بودن زمین لازمه این جریان است.

و جریان خورشید و ماه به سوی اجلی معین دو بعدی است: نخست دنیوی که تا هنگامی که دنیا برپاست خورشید و ماه در سیرهای خود آغازها و پایان هایی دارند، سپس اجل مسمای انقراض جهان وجود است، که خورشید و ماه و سایر ستارگان کلا منفجر می گردند، و این هر دو اجل به تسخیر ربانی می باشد.

داخل شدن شب در روز و عکسش به معنای کل شب و روز نیست، بلکه بخشی از شب تبدیل به روز می شود که شب کوتاه می گردد، و بخشی از روز هم تبدیل به شب شده که روز کوتاه می شود.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ۚ...۳۰

این (همه قدرت نمایی ها) بدین جهت است، که خدا خود کلّ حق است و بی چون غیر از او هر چه را (به خدایی) می خوانند و می خواهند باطل است. و خدا بی گمان همان بلندمرتبه‌ی بزرگ است. ...۳۰

آیه ۳۰ - این بطلان کلی که خالی از هر حقی است در اختصاص بتان و طاغوتان است که در بعد الوهیت و معبودیت همچنان باطل است، زیرا «یدعون» نیز دعوتی شرک آمیز است، و دعوت هایی که شائبه شرکی ندارند بلکه در راه خدایند، هرگز مشمول «الباطل» نمی شوند، درست است که به یک معنای وسیع تر همه چیز باطل است یعنی فقر محض الی الله است، اما در غیر این بعد گروهی از مکلفان حقند و گروهی باطل، که بطلان دوم خود انحرافی است خواسته منحرفان، ولیکن بطلان عمومی هرگز انحراف نیست، بلکه طبع ذاتی آفریدگان همان بطلان و فقر الی الله است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۚ...۳۱ وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ۚ...۳۲

آیا ندیدی که کشتی ها به راستی به نعمت خدا در دریا روان می گردند، تا (خدا) برخی از نشانه های خود را به شما بنمایاند؟ همواره در این (قدرت نمایی ها) برای هر شکیبای سپاسگزاری، بی چون نشانه هایی است. ...۳۱ هنگامی که موجی کوه آسا همچون ابرهای سیاه آنان را فراگیرد، خدا را بخوانند، در حالی که دین (: طاعت خود) را برای او خالص گردانند. پس چون سوی بیابان نجاتشان داد و به خشکی(شان) رساند، برخی از آنان میانه رو هستند. و نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاسی انکار (و انگار) نمی کند. ...۳۲

آیه ۳۲ - این جا مانند آیاتی دیگر، فطرت انسان را به گونه ای ناخودآگاه در هنگامه های سخت - که دستش از همه کس و همه چیز کوتاه است - متوجه خدا دانسته، که این خود دلیلی است ناخواسته ولی بایسته، که حتی فراریان از خدا در چنان حالاتی از عمق دل فریاد بر می آورند که ای خدا! «بآیاتنا» که مفعول «یجحد» است آیات ربانی را وسیله انکار آنها دانسته، زیرا جحد خود مفعول گیری بی واسطه است، بنابر این «باء» برای تعدیه نیست بلکه به معنای وسیله است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَّا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ... ۳۲ - إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنْزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ... ۳۳ -

هان ای مردمان! پروردگارتان را پروا بدارید، و بترسید از روزی که هیچ پدری (هرگز) به کار فرزندش نباید، و هیچ فرزندی (نیز) برای پدرش به کاری نیاید. به راستی وعدهی خدا حق است (زنهار) پس این زندگی دنیا هرگز شما را نفریبید، و (شیطان) بسی گول زن شما را هرگز گول نزند. ... ۳۲ - همواره خدا(ست که) علم (به) ساعت: قیامت تنها نزد اوست، و باران را فرو می فرستد، و آنچه را که در رحم هاست می داند و کسی نمی داند فردا چه به دست می آورد، و کسی نمی داند در کدامین سرزمین می میرد. همواره خدا بسیار دانای آگاه است. ... ۳۳ -

آیه ۳۴ - و این جا پنج بخش از ویژگی های علم و قدرت ربانی به میان آمده: نخست "علم الساعة" که دانستن هنگام و هنگامه اّماته و احیاء کلی است، و این ساعت هر دو را در بر دارد، زیرا ساعت به معنای تبدیل یافتن زمان است و این جا دو تبدیل است: ۱- زمان سر آمدن زندگی تکلیفی، و ۲- مجدداً زمان زنده شدن.

سپس فرود آوردن باران است که در انحصار قدرت الهی است، که آن در بعد علم و این در بعد قدرت است، سپس علم به آنچه در رَحِم ها می باشد، رَحِم ها اعم است از رحم های جمادات، نباتات، حیوان ها، جنیان و انسان ها که همگان اضافه بر برون هایشان، درون هایی نیز دارند، که از درون موالید و نوزادهایی برون می دهند، که حتی زمین و کوه ها نوزادانی دارند، تا چه رسد به دیگران، و نیز آسمان ها را نوزادانی است، زیرا در آیاتی همچون آیه (۵۱:۴۷) این گونه آمده که: آسمان را سازمان دادیم و ما همواره گشایش دهنده ایم. که سازمان نخستین همان آفرینش کلی آسمان و

ستارگان و آسمانی هاست و گشایش بعدش تبدیل یافتن اجرامی فضایی است به ستارگانی نوظهور پس لفظ «الارحام» شامل کل این رحم ها می باشد.

اکنون انسان ها را مورنظر قرار می دهیم، که آنچه در رحم های زنان از هنگام ورود نطفه تا به هنگام زادن می باشد کلا در تمامی کمیت ها، کیفیت ها، حالت ها، زمان ها و ... تنها برای خدا معلوم است، و در صد علوم پیشرفته بشری تنها احیاناً نقصان و کمال جنسی جنین و تشخیص پسر یا دختر بودن جنین است، که این هم گاهی اشتباهی می شود، ولی نادانسته های علم پیشرو از دانسته هایش بسی بیشتر است، سپس موفقیت تحویل یافتن یک یا چند از اینها برای جنین گشتن و یا ناموفق بودنشان و نیز حالاتی فعلی و بعدی از نظر جسمی و روحی این جنین ها و ... که کلا در انحصار علم الهی است.

در جمع علم حقیقی به ملکوت و حقیقت کلی کل مواد جهان که از جمله منی ها، اسپرم ها، اول ها و ... به حضرت اقدس ربوبیت است که اگر هم بر فرض محال تمامی این علم های بر شمرده در اثر پیشرفت علم برای بشر حاصل گردد، درکل علم صد در صد به هیچ یک از مواد جهان ندارند و نخواهند داشت، زیرا این علم مطلق برابر با قدرت مطلقه و در انحصار خداست.

مجهول دیگر برای غیر خدا دستاوردهای آینده جانداران است، که حتی خودهاشان در کل آن را نمی دانند، تا چه رسد به دیگران، و این علم "یعلم الیسر و أخفی" که به معنای نیت پنهان و پنهان تر از آن است بیان گر همین حقیقت است که پنهان تر از نیت فعلی، نیت های شأنی و آینده است، و در آخر کار هیچ کس نمی داند که کجا مرگش فرا می رسد.

و آیا پیامبرن و امامان نیز این علم بی بهره اند؟ آری، گرچه مثلاً امام حسین(علیه السلام) می دانسته که در کربلا شهید می شود ولی در کدام نقطه آن زمین؟ این خود بر حسب کلیت این آیه منفی است، زیرا این چهار علم و آن یک قدرت از جمله انحصارات ربانی است و هرگز قابل استثناء هم نیست.

«ارض» در "بأی ارض تموت" کل جایگاه ها و مسکن های زندگان را شامل است، چه در زمین های هفت گانه و چه در آسمان ها که انسان هایی به گونه ای پراکنده در هر دو موجودند، و نیز «ارض» کل زمین نیست که مثلاً ساکنان کره زمین ما می دانند که بر روی همین کره می میرند، بلکه مقصود همان نقطه خاص مرگ است، و چنان که اشاره شد، حتی بر معصومان(علیه السلام) هم مجهول است، زیرا این آیه شریفه قدرت ها و علم هایی را ویژه خدا دانسته و مقتضای این ویژگی است که نسبت به دیگران کلا منفی می باشد.

در مورد "نیزل الغیث" این پرسش مطرح است که علم جدید هم امکان فرو فرستادن بارانی از ابرهای مصنوعی را دارد، پس چگونه آن را تنها منتسب به خدا می دانید؟ پاسخ این است که «الغیث» کل بارانهایی است که خواسته یا ناخواسته بر سر و سامانمان ریزش می کند، که اگر خواست خدا به ریزش باران تعلق گیرد هیچ قدرتی مانع آن نیست چنانکه اگر تعلق نگیرد هیچ قدرتی نمی تواند آن را فرو ریزد، بنابراین همین باران مصنوعی هم باز به اراده خداست و اگر تمام مقدمات باران مصنوعی فراهم آید اما اراده خدا به آن تعلق نگیرد هرگز قطره ای هم باران نمی بارد، و اوست که چنین اثری در این مقدمات نهاده که هر گاه با هم جمع گردند باران مصنوعی ببارد.

سوره سجده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم _ _ _ _ ۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

الم _ _ _ _ ۱

آیه ۱ - این سوره بنام سجده نامیده شده، زیرا در دو بعد خصوصی و عمومی شامل سجده است، خصوصی اش امر صریح به سجده است، و عمومی اش اشارات نوع آیاتش به سجده می باشد، و «الم» که اولین آیه آن می باشد مانند پنج سوره دیگر مکی است، که این خود اشاره ای است اجمالی به همانند بودن این پنج سوره.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ _ _ _ _ ۲ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِّنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ _ _ _ _ ۳

فرو فرستادن تدریجی (این) کتاب - که هیچ شکی مستند در آن نیست - تنها از طرف پروردگار جهانیان است. _ _ _ _ ۲ یا می گویند: «آن را (به خدا) افترا بسته است؟» (چنان نیست.) بلکه آن تمامی حق (شایسته و بایسته ی مکلفان) است از جانب پروردگارت، تا مردمی را که پیش از تو هشداردهنده ای برایشان نیامده است هشدار دهی؛ شاید راه یابند. _ _ _ _ ۳

آیه ۳ - اینجا "بل هو الحق" تمام حقایق گفتنی را در قرآن وانمود کرده، و از جمله اهداف این حق مطلق در آغاز این رسالت آخرین این است که هشدار ی باشد از برای گروهی که در زمان فترت میان حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) پیامبری ندیده اند.

اینجا دو سؤال مطرح است: نخست انحصار این انذار بخصوص این گروه، سپس بر حسب آیاتی مانند "ان من امة فيها نذير" (۳۵:۲۴) تمامی گروههای مکلفان را در طول زمان و عرض زمین و

آسمان مشمول انذار و حیانی ربانی دانسته است، پاسخ پرسش نخست این است که اینجا دلیل بر ویژگی این انذار نیست، در ثانی چنانکه بر حسب آیاتی چند این رسالت آخرین رسالت جهانی دانسته شده است، باید گفت مرحله اصلی و زیربنایی این انذار کسانی بوده اند که هرگز سابقه انذار و حیانی نداشته اند، و در صورتی که قرآن از برای انذار اینان کافی است برای انذار دیگران کفایتی بیشتر دارد. پاسخ سؤال دوم این است که اینجا از "من قبلک" می فهمیم که مقصود از نفی نذیر در زمان فترت و نبود رسولان همان یادواره رسالتی است، ولی نذیر در آیه گذشته به معنای کل هشدار دهندگان است، چه رسولان و چه غیر رسولان.

و بر حسب آیه (۵:۱۹) که "علی فترت من الرسل" این فترت رسولی در این میان تأیید می گردد.
اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ _..._۲

خدایی که آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، در شش هنگام آفرید. سپس بر عرش (تدبیر آفرینش) چیره شد. حال آنکه برای شما غیر از او نه هیچ سرپرست و نه هیچ شفاعتگری نیست. پس آیا (باز هم) متذکر نمی شوید؟ _..._۲

آیه ۴ - "سته ایام" در اینجا و جاهایی دیگر به معنای شش زمان است، و نه شش شبانه روز، زیرا پیش از آفرینش آسمانها و زمین شبانه روزی در کار نبوده.

عرش بمعنای مقام فرماندهی ربانی و تدبیر کائنات است، که پس از آفرینش آنها فعلیت یافته، چنانکه "أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ" (۷:۵۴) بیانگر هر دوی آفرینش و تدبیر است، و نیز در آیه (۱۰:۳) بعد از تسلط بر عرش "یدبر الامر" آمده، آیه مورد بحث هم همین تسلط بر عرش را معنا می کند، که از آسمان تا زمین و بالعکس به معنای سراسر آفریدگان، رفت و برگشت فرمان ربانی در واحد زمانی که باندازه هزار سال راه در نزد ماست بیان داشته، چنانکه واحد زمان را در (۲۲:۴۷) همینگونه معرفی کرده، و شاید این واحد زمانی همان حرکت آغازین ماده است، که برای احدی هرگز معلوم نخواهد شد، چنانکه در سوره معارج به مناسبتی دیگر پنجاه هزار سال بیان گشته است.

عرش الوهیت و ربانیت دو گانه و چند گونه است، و در هر صورت همچون عرش آفریدگان - که محدود، و حیانی، و غیر مطلق است - نیست، بلکه به مناسبت الوهیت و ربانیت تنها در لفظ باعرش آفریدگان یکسان است، و چنانکه میان حقیقت الوهیت و ربانیت، و آفریدگان تباینی کلی است، میان عرش خدا و دیگران نیز تباین است، روی این اصل آیات ۲۱ گانه عرش از آیات متشابه قرآنی است، و از دو جهت درونی و برونی عرش آفریدگان با عرش رحمان جداست، درونی اش مضاف الیه عرش

که خداست مبین این معناست که مطلق و مجرد است، و برونی اش آیاتی چند و دلیل قاطع عقلی این جدائی را کمک می کند، عرش غیر خدا مقام سلطه است، چه از نظر حکومت، قدرت و علم و تدبیر، که همه اینها اعم از وجود داشتن عرش و تحت سلطه یا وجود نداشتن آن تنها به معنای همین سلطه مادی حادث و محدود است، لیکن عرش نسبت به حضرت اقدس ربوبیت تنها سلطه مجرد و مطلق است، روی این اصل این عرش در جای جای قرآن یا عرش رحمان است و یا عرشی زیر نظر حضرتش، عرش در آیه "و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیۃ" (۱۹:۱۷) تبیین شده، که این عرش ذات و صفات ذات حق نیست، بلکه از صفات فعل ربانیت می باشد در بعدی که قابل انتقال به دیگران است، اینجا عرش علم و حیانی خلقی است، که این فرماندهان ربانی به اذن الله مأموریت دارند که هم گواه بر اعمال مکلفان باشند، و هم بر مبنای همین مأموریت نسبت به آنان حساب گردند، و بقیه عرشهای الهی در انحصار اوست.

خدا پیش از آفرینش - چنانکه پس از آن - دارای عرش وجود، قدرت، علم و حیات بوده و هست، که این مربع در حقیقت یکی است، و این یک در ابعادی گوناگون چهار است، و تا هنگامی که آفرینش در کار نبود - چنانکه بعد از آن - این چهار بگونه مطلق و مجرد در بُعد سرمدی - که نه آغازی دارد و نه انجामी - برای حضرت اقدس الهی بوده و هست، البته نسبت به مقدورها و معلومهای حضرتش پیش از آفرینششان دارای شأنیت است و نه فعلیت، مرحله آغازین فعلیت این عرش های ربانی نخستین آفریده یعنی نخستین ماده ای بنام ماء بوده است، گرچه در قرآن لفظ عرش صریحاً نسبت به این دو مرحله نیامده، چون از مورد تخاطب و نیاز مکلفان نیز برون است، ولی "و کان عرشه علی الماء" عرش دومین را در بر دارد، و حقاً در هر دو بعد هم فعلیت و هم شأنیت داشته است، بعد سوم - چنانکه در آیه مربوطه می بینیم - "ثم استوی علی العرش" سلطه فعلی ربانی است بر عرش تدبیر و تشریع نسبت به جهان آفرینش پس از عرش تکوین ماده نخستین، و اینجا "مالکم من دونه من ولی و لاشفیع" کلاً ولایت و شفاعت غیر خدا را نسبت به آسمانها و زمین سلب کرده، بدین معنی که همان گونه که حضرتش آفریدگار آسمانها و زمین است، و هرگز کمکی در آفرینش و استمرار آفریدگان نداشته، در ولایت و شفاعت که بمعنی مطلق تدبیر است نیز چنان است، و چنانکه در بحثهای مفصل عرش خواهد آمد، این عرش گاه تمامی عرش ها است و گاهی هم برخی از آنها.

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ
مِمَّا تَعُدُّونَ... هـ ذَٰلِكَ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ... ء
الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ... ۷

همه چیز را از آسمان تا زمین (به اراده‌ی خود) اداره می‌کند؛ سپس در روزی که مقدارش - آن چنان که شما برمی‌شمایید - هزار سال بوده است، سوی او بالا می‌رود. ... د اوست (همان) دانای نهان و آشکار (آن) شکوهمند رحمت‌گر بر ویژگان. ... ء کسی که همه چیز را نیکو آفرید، و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد؛ ... ۷

آیه ۷ - اینجا آفرینش تمام آفریدگان را در وجهه ربانی به زیبایی توصیف کرده، گرچه دارای درجاتی هستند، ولی هر یک در مرحله خودی و نسبت به دیگر آفریدگان بنیانی محکم برحسب حکمت ربانی دارند، و این تنها برخوردهای ناشایسته‌ای است در این میان که نازیبائی‌هایی ببار می‌آورد، و اینجا از باب بارزترین نمونه‌ای از آفریدگان سخن از آفرینش انسان آمده، که آفرینش آغازینش از گل بوده، و چون انسان شامل هر دو جهت روح و بدن انسانی است، چنانکه بدنش در مرحله نخستین از گل آفریده شده، روحش نیز در مرحله بعدی از همان بدن پدید آمده است، با این تفاوت که آفرینش انسان نخستین فوریت و فعلیت داشت، ولی نسلهای انسان از نظر تکامل جنینی گام به گام است، سپس چنانکه در آیاتی از سوره مؤمنون به تفصیل گذشت، آفرینش روح انسان پس از تکامل جنینی تحقق یافته که "ثم انشأناه خلقاً آخر" و مقصود از این انسان کل انسانها در طول آفرینش می‌باشند، که انسانهایی پیش از این انسان آخرین را افزون بر انسانهای آسمانی نیز شامل است، و مقصود از این انسان برترین نسلهای انسانی است که بر حسب آیه خلافت انسانهای گذشته استثنا می‌شوند، لیکن همانگونه که این نسل آخرین زمینی انسان مشمول است، انسانهای آسمانی نیز که برابر با این انسان می‌باشند نیز مرادند، و چنانکه می‌بینیم در آیات بعدی "من روحه،" "لعم تشکرون" که خطابی فعلی است تنها شامل آخرین نسل زمینی انسان و نسل‌های برابر با او در آسمان است.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ... ا ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِيٍّ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ... ا

سپس (تداوم) نسل او را از خلاصه و برگزیده‌ای از آبی پست نهاد؛ ... ا سپس او را سامان و سازمان داد، و از روح (ویژه)اش (از آفریدگانش) در او دمید. و برای شما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌های فروزان قرار داد. چه اندک سپاس می‌گزارید! ... ا

آیات ۸ و ۹ - این دو آیه اشاره به آفرینش نسل انسانی است، که از آبی پست آفریده شده، سپس سازمان جنینش تکامل یافته و روح ممتاز انسانی در مرحله پایانی جنینی در او دمیده گشته، و درست است که ضمیر "مِنْ رُوحِهِ" در اصل راجع به آفریدگار است، اما در بُعد ثانوی مرجع دیگرش نسل انسانی است، که بر حسب آیه (۲۳:۱۴) بر گرفته از بدن هر انسانی است که در جمع خدا روح انسانی را - که روحی ممتاز از ارواح آفریدگان است - در بدنش دمیده، و خود دمیدن روح در بدن گواهی دیگر است بر مادیت روح، که نخست بر خواسته ای از بخشهای ممتاز و مناسب انسانی بدنی مانند مغز و قلب است، سپس به همان بدن برگشت می کند، از روح در سوره اسراء و مؤمنون به تفصیل سخن رفته است.

وَقَالُوا أَءِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ
كَافِرُونَ... قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ
تُرْجَعُونَ...-

و گفتند: «آیا وقتی ما در (دل) زمین گم شدیم، آیا (باز هم همین) ما به راستی بی چون در آفرینش نوینی هستیم؟» بلکه آنان به لقای پروردگارشان کافرانند. _...- بگو: «فرشته‌ی مرگ که بر شما گمارده شده، تمامی وجود شما (تن و جانتان) را به تمام و کمال برمی گیرد، سپس سوی پروردگارتان بر گردانده می شوید.» _...-

آیات ۱۰ و ۱۱ - در مورد پرسش مشرکان - و دیگرانی همانند آنان - با شگفتی انکار آمیز از جریان آفرینش نوین انسان است پس از مرگ، که هنگام گم شدن روح و بدن ما انسانها در زمین چگونه از نو پیدا خواهیم شد، اینجا پاسخی اجمالی است که فرشته مرگ در این گم گشتگی شما انسانها از نظر ارواح و اجسادتان همگان را به اذن پروردگار بی کم و کاست دریافت می کند، شما با چشم ظاهر بین گمان می برید که مرگ فوت کلی است، زیرا بدنها خاک می گردند، و ارواح نیز ناپدید می شوند.

ولی این ناپیدایی جسم و جانتان تنها از نظر شماسست، و واقعیت حقیقتی است پنهان که فرشته مرگ نه تنها جانها را از بدنهای جدا می کند، بلکه در تداوم وجودیتان هم جانها را در قبضه علم و قدرت او ماندنی است، و هم بدنهای اصلیتان از نظر او گم نمی شوند.

اینجا با نظری دقیقتر به اصطلاح شبهه آکل و مأکول است، که بدنهای انسان ها پس از مرگ از ویژگی برای هریک برون می رود، زیرا احياناً تبدیل به نباتات و حیوانات و سپس انسانهایی دیگر می شود، و روی این اصل بدن هر انسانی کلاً برای خود او نخواهد ماند بلکه احياناً انسانهایی بی بدن

و یا مبتلا به افزونی و یا کاستی خواهند شد، زیرا در این تبدیل و تبدل بعضی بدن‌ها کلاً یا بعضاً اجزای بدن‌های دیگران می‌شوند.

اینجا پاسخش "یتوفاکم ملک الموت" است، که پاسخی مختصر و کافی است برای هر دو شبهه، بویژه این شبهه، که اگر اجزایی بدن‌های بعضی از انسان‌ها کلاً یا بعضاً بآنها بدن‌های دیگران تداخل پیدا کنند، ولی اجزای اصلی هر بدنی که در کل زمان تکلیف با آن می‌زیسته - به هر جا رود و با هر بدنی آمیخته گردد - در پرتو علم و قدرت خدادادی فرشته مرگ بدون کم و کاست برای صاحبش محفوظ است.

مکلفان در طول تکلیف مثلی از اجزاء بدنی را دارند؛ ضلع نخستین و پای بر جایش همان اجزاء شخصی و اصلی خود آنهاست، مانند نطفه ویره ای که از آن تولد یافته اند، دوم اجزائی از دیگران که همان اجزاء اصلی است، و سوم اجزایی دیگر در این میان که برای هیچکدام از این بدن‌ها اصالتی ندارد، و تنها ضلع نخستین و سپس دومین از اجزاء اصلی بدن انسان است که همانند بدنش آفرینش نوین خواهد گرفت، که این اجزاء همان اجزاء اولیه و یا ثانویه است که چهره نخستین خود را از دست داده، و اکنون مجدداً با چهره‌های همانند پدید می‌آید، و در این جریان روح انسان همان روح نخستین است که در دنیا و برزخ می‌زیسته و جسمش نیز از همان ماده اصلی می‌باشد مانند نطفه و ... که اکنون تنها صورتش تجدید یافته و نه اصل ماده اش، روی این اصل دو ضلع دیگر - بویژه اجزاء اصلی دیگران - ربطی به بدنتان ندارد، بلکه به ارواح خودشان برگشت داده می‌شود، و اگر پس از مرگ و خاک شدن تداخل در میان اجزای اصلی مکلفان رخ می‌دهد تداومی هرگز برای این تداخل نیست، و به روز رستاخیز هر مکلفی با بدن ویره خودش محسوس خواهد گشت، و نه با بدن‌های دیگران و یا با دیگر اجزاء که هر دو میهمان بوده اند، چه در زمان زندگی و چه پس از مرگ تا هنگام رستاخیز، و این قدرت بینهایت ربانی است که چنین و چنان می‌کند، و هر که به آفریدگار و علم و قدرت نامحدودش اقرار دارد امکان و فعلیت این جریان را نیز اقرار خواهد داشت.

آیات معتدد تبدیل امثال - چنان که در جای جای قرآن آمده - بیانگر همین حقیقت است، که معاد تنها مشتمل بر دو اعاده و بازگشت است: ۱- بازگشت اجزاء اصلی بدن به چهره نخستینش، ۲- بازگشت روح به همین بدن اصلی، و در این میان چیزی که از انسان نابود گشته چهره نخستین بدنی اوست، و چیزی هم که از بدنش کم شده اجزاء غیر اصلی اوست، ولی روح از آغاز مرگ همچنان باقی بوده و هست، و بجز مرگ دومینش که صعقه و بی‌هوشی است مرگی دیگر ندارد، مگر ارواح جهنمیانی که هرگز روی بهشت را نخواهند دید و بکلی فانی می‌گردند.

در پاسخ این پرسش که اگر اصل وجودی انسان برای رستاخیز تنها همان نطفه است آیه "و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من يحيى العظام و هى رميم . قل يحييها الذى انشاءها اول مرة" (۳۶:۷۹) که استخوانهای هر انسانی را نیز مربوط به شخص خودش مشمول رستاخیز کرده است، باید گفت: که ما هرگز زنده شدن استخوانهای انسان را سلب نکرده ایم، بلکه با یاد کردن نطفه اصلی انسان که محور جسمانی اوست اشاره ای هم به اجزائی دیگر مانند استخوانها نموده ایم و بالاخره اجزای فرعی شما کلا با خود شما محشور نخواهند شد، چه از اجزای اصلی دیگران باشد یا اجزایی فرعی در خودتان.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ _ _ _ _ _ ۱۲ _ _

و ای کاش ببینی چون مجرمان، سرافکندگان نزد پروردگارشانند (گویند): «پروردگارانمان! دیدیم و شنیدیم؛ پس ما را بازگردان تا کار شایسته ای کنیم. ما (اکنون) همواره (از) یقین آورندگانیم.» _ _ _ _ _ ۱۲ _ _

آیه ۱۲ - آیا مقصود از "ابصرنا و سمعنا" چیست؟ این دو دارای مراحل است، نخست مرحله سلبی، که در عالم تکلیف حق را ندیده و نشنیده اند، که از روی تقصیر، دیدنی ها را ندیده و شنیده ها را هم نشنیده اند، بدین معنا که آنها را در جمع نپذیرفته اند، چنانکه آیاتی از قبیل "و جحدوا بها و استیقنتا انفسهم"، "وقالوا لو کما نسمع او نعقل" گواه بر این جریان، در هنگامه رستاخیز است، که می گویند آنچه را ناشنیده و نادیده گرفتیم اکنون می پذیریم، پس ما را بازگشت ده تا در حالت تکذیب گذشته تجدید نظر کنیم.

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ _ _ _ _ _ ۱۳ _ _

و اگر می خواستیم، همانا به هر کسی (ناگزیر) هدایتش را می دادیم، لیکن این سخن از من محقق گردیده که: «هر آینه به راستی جهنم را از همه ی جنیان و آدمیان خواهم آکنده.» _ _ _ _ _ ۱۳ _ _

آیه ۱۳ - اینجا برحسب وعده حقانی و خلل ناپذیر ربانی جهنم جایگاه تمامی آدمیان و جنیان است، ولی جای این پرسش است که چگونه شایستگان با دیگران جایگاهشان جهنم خواهد بود؟ پاسخ اینست که "لأملأن" تنها بمعنای پُر کردن جهنم است از اینان، و نه اینکه جایگاه همگان بگونه متداوم باشد، چنانکه آیه (۱۹:۷۱) و مانندش بیانگر این حقیقت است، که همگان وارد جهنم می شوند اما شایستگان پس از نگرستن زندان تبهکاران نجات می یابند، که این ورودشان با آنان برای عذابشان

نیست، بلکه خود رحمتی پیش از رحمت بهشت برای این شایستگان است، که زندان تبهکاران را از نزدیک بنگرند.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَكُمُ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ... ۱۴- إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ... ۱۵-

«پس به (سزای) آنکه دیدار این روزتان را نادیده گرفتید (عذابتان را) بچشید؛ به راستی ما (نیز) فراموشتان کردیم، و به (سزای) آنچه انجام می داده اید عذاب جاودان را بچشید.»... ۱۴- تنها کسانی به آیاتمان می گروند که اگر هنگامی آنها را به ایشان یادآوری کنند، سجده کنان به روی درمی افتند و با ستایش پروردگارشان (او را) تسبیح می گویند، حال آنکه ایشان جویای تکبر (: کردن فرازی) نیستند. ... ۱۵-

آیه ۱۵ - این آیه که نهایت خضوع را بهنگام تذکر یافتن به آیات خداشمه ای ایمانی خوانده، خود از آیاتی است که بهنگام خواندن یا شنیدنش سجده را واجب کرده، و گرچه آیه های اصلی وجوب سجده بنام عزائم چهارگانه در روایاتی چند نامیده شده، ولی در جمع آیاتی که بهنگام خواندن یا شنیدنشان سجده واجب می گردد بالغ بر دوازده آیه است، و اینجا مسئله ای است فرعی مورد اختلاف شرع مداران شیعه و سنی، که آیا اصولاً خواندن آیات سجده - بویژه آیات چهارگانه عزائم - در نماز جایز است یا نه؟ و در صورت جوازش سجده فوریت دارد یا پس از نماز بایستی انجام گردد؟ احادیث برادران سنی یکجا آنرا جایز می دانند، و فتوایشان هم بر این است که در همان حال سجده هم واجب فوری است، ولی روایات شیعه دوگونه است: نخست مانند سنیان این جریان را جایز دانسته، و در روایاتی دیگر که بر خلاف این دو دسته روایات سنی و شیعه است آنرا تجویز نمی کند، سخن حق در این میان این است که اگر دیگری آیه سجده را بخواند و نمازگذار آنرا بشنود همانگونه که جواب سلام واجب است سجده هم واجب فوری خواهد بود، ولی همانگونه که شخص نمازگذار نمی تواند آغازگر سلام بر دیگران باشد چون این سلام سخنی است زائد بر اذکار نماز و حرام است، خواندن آیه سجده نیز برای نمازگزار که خود سجده را واجب می کند حرام است، زیرا پیامدش یا ترک سجده است در حالت نماز که خود حرام می باشد، و یا انجام آن که کاری است بیرون از کارهای واجب یا راجح یا جایز در نماز که خود مبطل نماز می باشد، و در هر صورت خواندن آیه سجده برای نمازگذار پیامدی حرام دارد، و کار حرام در حال نماز خود نماز را باطل می سازد، زیرا "ان الصلاة تهی عن الفحشاء والمنکر" (۲۹:۴۵) دست کم کارهای حرام را در حال نماز منع کرده، و در این صورت نمازی که در آن

فعل حرام انجام گردد همان نماز مورد نهی الهی است، چنانکه در همین آیه در جای خود مفصلاً بحث شده است.

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنفِقُونَ ۚ... ۱۶ - فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ... ۱۷ -

پهلوهایشان از خوابگاه‌ها(شان) جدا می‌گردد، حال آنکه پروردگارشان را از روی بیم و طمع (شایسته) می‌خوانند، و از آنچه روزیشان دادیم انفا می‌کنند. ۱۶... - پس هیچ کسی نمی‌داند، چه چیزی از روشنی بخش دیدگان - به (پاداش) آنچه انجام می‌دادند - برایشان پنهان شده است. ۱۷... -

آیه ۱۷ - اینجا چشم روشنی‌هایی برای کل مکلفان با ایمان پنهان داشته شده، و طبعاً این پنهانی در عالم تکلیف است، که بسیاری از حقایق از دیده گانشان پنهان است، و نه در برزخ و آخرت که همه آنها بر ایشان عیان است، زیرا این چشم روشنی‌ها همان پاداش شایستگان است، که نخست آنها را بنگرند و سپس برای آنها تحقق یابد، روی این اصل پنهانها همان صداها و سیماهای آنان و ایمان و اعمال صالحشان می‌باشد که دستگاههای گیرنده صداها و سیماها آنها را بی‌کم و کاست در عالم تکلیف ثبت و ضبط کرده، مانند اعضای مکلفان و زمین و فضای آن، و نیز دیگر شاهدان اعمال که در جمع بگونه‌ای ناطق و صامتشان یکسان دستگاههای گیرنده و فرستنده ربانی می‌باشند، که به روز جزا همه را برای همگان آشکار می‌سازند، و افزون بر این رحمت بی‌پایان ربانی است، و نیز این دو نور چشمان شایستگانند.

أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ ۚ... ۱۸ -

آیا پس کسی که مؤمن بوده، چون کسی است که نافرمان بوده؟ (نه! اینان) یکسان نیستند. ۱۸... -
آیه ۱۸ - اینجا مطلق ایمان و فسق در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند، و «کان» در هر دو نشانگر تداوم این فسق و آن ایمان است، که کلاً فسق و سرپیچی از کل ایمان می‌باشد، و در جمع فسق عقیدتی و عملی را در کل شامل است.

أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا مِّمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ... ۱۹ - وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ ۚ... ۲۰ -

اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ای ایمان) کرده اند، پس برایشان - به آنچه می کرده اند - باغ های با درختان سردرهم، جایگاه هایی است: مهمان سرا. _..._۱۹_ و اما کسانی که نافرمانی کردند، پس پناهگاهشان آتش است. هربار که بخواهند از آن بیرون بیایند، در آن بازگردانیده می شوند، و به آنان گفته می شود: «عذاب آتش را - که دروغش می پنداشتید - بچشید.» _..._۲۰_

آیات ۱۹ و ۲۰ - چنانکه این آیه ایمان و عمل کل صالحات را بیانگر این ایمان، و آیه (۲۰) فسق و تخلف از همین ایمان را موجب خلود در آتش خوانده است، روی این اصل اینجا منظور از فسق مطلق فسق نیست، که با ایمان هم سازگار است، بلکه فسق مطلق است که مخالف با کل مراتب ایمان می باشد، و اینجا مانند آیه (۲۲:۲۲) بیرون شدن این فاسقان را از آتش بکلی ممنوع خوانده، زیرا هرگز شایستگی بهشت را ندارند، و برحسب بسیاری از آیات برای مکلفان و دیگران پس از مرگ هرگز جائی بجز جهنم و بهشت نیست.

و آیا این خود دلیلی است بر بی نهایت بودن آتش؟ هرگز! زیرا این خود ظلم بی نهایت است که "جزاء سیئة سیئة مثلها" (۴۲:۴۰) و بر حسب آیاتی چند هم جزای بدی ها در صورت عدم عفو کمتر از آنهاست مانند آیه (۷:۱۵۶)، روی این اصل کسانی که از جهنم بیرون نمی روند، یا همراه آتش جهنم نابود می شوند، و یا پیش از آن می میرند، زیرا عذاب کمی و کیفی جهنمیان برابر نیست.

"اعیدو فیها" - که معنای برگرداندن به آتش است - در صورتی است که این اراده برون شدن از آتش تحقق یافته باشد، ولی این اراده حتمی است که آنان را در آتش برای برون شدن از آن جابجا می کنند، برگشت دادن آنان نیز بازگشت به همان جای نخستین است، و روی این اصل این اراده و کوشش بکلی ناکام می ماند.

وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْاَدْنٰی دُونَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ _..._۲۱_

و بی گمان (و) بی امان آنان را از عذاب کمتر (که) ناچیزتر از عذاب بزرگ تر (است) می چشانیم، شاید آنها (به خدا) بازگردند. _..._۲۱_

آیه ۲۱ - اینجا عذاب اکبر در مقابل عذاب ادنی مربوط به رستاخیز است، که پیش از آن سه گونه عذاب از برای فاسقان مقرر گشته، عذاب دنیوی پیش از رجعت که مقصود از "من العذاب" هم همان است، زیرا "لعلهم يرجعون" در ارتباط با اینگونه عذاب دنیوی است، لیکن عذاب برزخ و نیز عذاب هنگام رجعت چنان نیست، زیرا عذاب رجعت خود نمونه ای از عذاب برزخ می باشد چنانکه در آیات مربوطه اش به تفصیل سخن رفته است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُتَقِمُونَ... ٢٢ وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائِهِ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ... ٢٣ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ... ٢٤

و کیست بیدادگرتار از آن کس که به آیات پروردگارش یادآوری شده، پس آن گاه از آن روی بگرداند؟ ما بی گمان از مجرمان انتقام کشنده ایم. ... ٢٢ و به راستی ما به موسی کتاب (تورات) را به درستی دادیم: «پس، از لقای با او (: خدا) تردید مکن.» و آن کتاب را برای فرزندان اسرائیل رهنمودی قرار دادیم. ... ٢٣ و هنگامی که شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت کنند. ... ٢٤

آیه ٢٤ - اینجا ائمه همان پیشوایان معصوم از بنی اسرائیل اند که در حاشیه رسالت موسی هادیانی به امر خدا بوده اند و چون امر هدایت گری خدا هم معصوم است، حاملان این هدایت هم طبعاً در هدایت گری ربانی معصومند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْضِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ... ٢٥ أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْكَنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ... ٢٦ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوفُ الْأَرْضَ الْجُرُزَ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعُمُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ... ٢٧ وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ... ٢٨ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ... ٢٩ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَضِرُونَ... ٣٠

به راستی، پروردگارت، (هم) او روز قیامت در آنچه با یکدیگر درباره‌ی آن اختلاف می کرده اند، میانشان جداسازی (و داوری) خواهد کرد. ... ٢٥ آیا و برای آنان رهنمون نشده است (که) چه بسیار (از) سده ها: نسل ها را پیش از آنها نابود گردانیدیم، حال آنکه اینان در سراهای آنان راه می روند؟ بی گمان در این (امر) نشانه هایی است. پس مگر نمی شنوند؟ ... ٢٦ آیا و ننگریسته اند که ما همواره باران را سوی زمین بایر می رانیم، پس به (وسیله‌ی) آن کشته ای را برون می آوریم، که دام هایشان و خودهاشان از آن می خورند؟ پس مگر نمی نگرند؟ ... ٢٧ و می گویند: «اگر (از) راستان بوده اید، این گشایش چه وقت است؟» ... ٢٨ بگو: (در) «روز گشایش (: آخرت) ایمان کسانی که کافر شده اند سودی نمی بخشد، و آنان مهلت (هم)

نمی یابند.»...۲۹_ پس، از ایشان روی برتاب و منتظر باش. بی گمان آنان (از) منتظرانند...۳۰_

آیه ۳۰ - این «و انتظروا» انتظار رحمت ربانی است که در عالم تکلیف - به ویژه در رجعت - و پس از آن به ویژه در قیامت تحقق می یابد، و بر خلاف گمان این تبه کاران سلطه ربانی ویژه رسولان و پیروان آنان است.

سوره احزاب

لفظ احزاب یازده مرتبه و لفظ حزب هفت بار در جای جای قرآن آمده است، لفظ حزب تنها سه مرتبه بعنوان خیر و چهار مرتبه دیگر بعنوان شر است، ولی احزاب فقط گروههای شر است. و در جمع از هیجده مورد حزب و احزاب فقط سه مورد خیر است و پانزده مورد شر. حزب بمعنای گروهی است که افرادش در ارتباط با یکدیگرند، چه عقیدتی یا سیاسی یا اقتصادی و یا ارتباطاتی دیگر.

در اسلام و سایر ادیان حقه الهیه حزب الله بر مبنای کتاب الله و سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) آزادند، جز آنکه بایستی بر مبنای مشورت باشد، و اگر گروهی مسلمان چه از نظر دینی و چه سیاسی تنها بر خود نام "حزب الله" نهند، این خود بر مبنای انحصار طلبی و طرد دیگران مطرود است، زیرا مسلمانان با درجات گوناگونشان همگان «حزب الله» اند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا

حَكِيمًا _ _ _ _ _ ۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

هان ای پیامبر برجسته! از خدا پروا بدار، و کافران و منافقان را فرمان مدار. خدا بسی دانایی حکیم بوده

است. _ _ _ _ _ ۱

آیه ۱ - «والمنافقين» - که پس از «الكافرين» طاعتشان مورد نهی قرار گرفته - دلیل است بر شناخت رسول نسبت به آنان چنانکه کافران را می شناخت، وگرنه نهی از طاعت ناشناخته موردی ندارد، و "تعرفهم بسیماهم" هم این شناخت را تأیید می کند.

«کان» که فعل ماضی است نسبت به صفات ازلی الهی زمانی نیست، تا چه رسد که تنها زمان ماضی باشد، بلکه بمعنای ازلیت مطلق بوده، و هر ازلیت هم مستلزم ابدیت است، ولی هر ابدیتی ملازم با ازلیت نیست، مانند بهشت که ابدیت دارد ولی ازلیت ندارد، و علم و حکمت ربانی مثلث زمان و پیش و بعد آنرا شامل است، روی این اصل «کان» اینجا علم و حکمت ربانی را بگونه ای مطلق ثابت کرده، چنانکه گفته شود: خدا موجود بوده است، که این وجود هرگز زمانی نیست.

اوامر و نواهی و حیانی پروردگار نیز نسبت به رسول و رسل گرامی هرگز دلالتی بر ترک مورد امر و انجام مورد نهی نسبت به آن حضرات ندارد، بلکه در بُعد خودی استمرار عملی واجب و استمرار ترک حرام است، وانگهی احیاناً کاری پیش از وحی واجب یا حرام نبوده است، و با وحی ربانی واجب یا حرامی جدید پیش می آید، و بُعد دیگر بُعد رسالتی است که در جریان نخستین که پیامبر واجبات را عمل می کرده و محرمات را ترک می نموده است، و در بُعد رسالتی هم مأموریت دارد که نسبت به کل مکلفان آنها را تعلیم دهد، و سپس آنان را به انجام واجبات و ترک محرمات فرمان دهد.

«حکیم» صفت مشبیه از حکمت است، و حکمت هم بمعنای پیوند دادن است، که در بُعد رُجحان یا وجوبش پیوند دادن گسیخته های درونی یا برونی است، که نابسامانی ها را بر طرف کند، مانند گسیخته های فطری، عقلی، فکری، علمی، عقیدتی و اخلاقی مکلفان که پیوندش اصلاح این جریانات درونی است، و همچون گسیختگی های برونی آنان که پیوندشان آن نابسامانی ها را بر طرف می کند، و این حکمت پروردگار از صفات فعلی اوست و نه صفات ذاتی، چون حکمت در هر صورت از طرف پروردگار مربوط به آفریدگان است، ولیکن «علیم» اعم است از حکیم، زیرا پیش از آفرینش و پس از آن حضرت حق دارای علم بالفعل مطلق بوده و هست، ولی حکمت تنها موردش فعلیت وجودی گیرندگان حکمت است.

وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۚ _..._ ۲ -

و آنچه را که از پروردگارت سویت وحی می شود، پیروی کن. خدا همواره به آنچه می کنید بسی آگاه بوده است. _..._ ۲ -

آیه ۲ - از این آیه چنان می نماید که پیامبر بزگوار هرگز پیروی از غیر وحی نداشته و نباید هم داشته باشد، چنانکه آیاتی از قبیل "وَلَا شَرِكَ فِی حُكْمِهِ أَحَدًا" (۱۸:۲۶) حاکمیت را در انحصار خدا دانسته که مهمش حاکمیت تکوین و تشریع است و این «واتبع» شامل این آیه فو افزون بر سایر وحیه های کتاب در اصل سنت در فروع می باشد. و آیه "وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا" (۱۸:۲۷) هم، وحی قرآنی را پناهگاه منحصر به فرد برای حضرتش دانسته، و روی این اصل سنت هایی از حضرتش

که نشانه ای از قرآن - چه از محکمت و چه متشابهاتش - ندارد - طبعاً - از حروف رمزی - بلکه - و سایر حروف رسمی قرآن نشأت گرفته است، که در کل این گونه سنت ها بر مبنای دلالت های رمزی قرآنی است و بس، و از جمله حکمت های این رموز ایجاد رابطه تنگاتنگ با رسول قرآن است همچون رابطه با قرآن.

روی این مبنا و آیاتی دیگر حضرتش نه شارع است و نه مشرّع، بلکه تنها حامل شریعت است بر مبنای وحیانی قرآنی، او ربّ رسول نیست بلکه تنها رسول بوده، و رسول هم تنها نامه رسان است، و لذا روایات تحویل تشریعی که گوئی خدا احیاناً حاکمیت تشریعی را در اختیار رسول قرار داده، هرگز قابل قبول نیست.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ...۲-

و بر خدا توکل کن. همین بس که وکیل (بی بدیل همان) خداست. ۲...۲-

آیه ۳ - "و توکل علی الله" هم پیروی کلی از وحی ربانی و عمل به آنرا برابر معارضان امری خودی و رسالتی می داند.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِۦ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ الْإِنْسِي تَظْهَرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ۚ...۲-

خدا برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است، و آن همسران را که مورد «ظهار» قرار می دهید، مادران نگردانیده، و پسرخواندگانشان را پسران قرار نداده. این سخنان را با دهان هایتان (نه از روی واقعیت) و خدا تمامی حق را می گوید، و او به راه راست رهبری می کند. ۲...۲-

آیه ۴ - اینجا داشتن دو قلب از برای یک فرد بر خلاف جعل تکوینی ربانی آمده، و مقصود از قلب هم جسم قلب و هم روح قلب است، که جسمش محور زندگی بدن، و روحش محور حیاتی روح می باشد، البته تعدد قلب در بُعد روح استثناء پذیر است چنان که مقام جمع الجمع به ویژگی از جمله معصومان محمدی (صلی الله علیه و آله) داده شده است، دو قلب هم اینجا خصوصاً به معنی دو یا چند توجه مختلف به یک معنی است، حال این جریان چه در درون دو قلب جسمانی باشد و با یک قلب، در جمع مقصود از این سلب، سلب چند توجه است در یک حال برای انسان، ولی اینجا معصومان به ویژه معصومان محمدی (علیهما السلام) از این محدودیت مستثنایند، زیرا - چنانکه اشاره شد - به عنایت الهی دارای مقام جمع الجمع می باشند. که احیاناً در یک آن توجهات و اتجاهات گوناگونی دارند، و نه تنها در حال زندگیشان بلکه پس از مرگشان نیز چنان اند که سلامهای یکجا را یکجا

تحويل می گیرند، و آنها را یکجا هم پاسخ می دهند، چنانکه توسل‌های گوناگون را در صورت شایستگی اجابت کرده و از حضرت اقدس ربانی خواهان اجابتشان می شوند.

و چرا نفی تعدد در انحصار مردان آمده است؟ نخست باید گفت که این رجل بعنوان اولویت این نفی را در زنان و کودکان نیز ثابت می کند، و در ثانی لفظ مرد در اینجا شامل زن هم می باشد که طبعاً از باب تغلیب مانند "الذین آمنو" شامل زنان مؤمن نیز هست، و در پایان زمینه نزول آیه است که گفته می شده فلان مرد دارای دو قلب است، روی این جهات اینجا «رجل» آمده.

اینجا زنانی که مورد ظهار قرار می گیرند - بدین معنی که مردی به زنش بگوید پشت تو همچون پشت مادر من است - و بدین وسیله او را از عمل زناشویی محروم می کند، و همچون مادر خود می پندارد - و نیز پسر خواندگان را مانند فرزندان خود پندارد - این هر دو پنداری است جاهلی که هرگز مورد تأیید شرع نیست و «ما جعل» نسبت به ادعیا و پسر خواندگان جعل ربانی پسر خواندگی را از اینان سلب کرده، که منافاتی با جعل فرزندی در بعضی جهات نسبت به پسر رضاعی برای زن شیر دهنده ندارد، زیرا پسر بودن رضاعی نسبی است و نه حقیقی، و اینجا هر دو جعل حقیقی و نسبی را از پسر خواندگان سلب می کند.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ
وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا _..._ هـ

آنان را برای پدرانشان بخوانید (که) آن نزد خدا عادلانه تر است. پس اگر (هم) پدرانشان را نمی شناسید، (اینان) برادرانتان در دین و پیروان و دوستان شمایند. و گناهی بر شما نیست در آنچه خطا کردید، ولی آنچه دل هاتان (بدان) تعمّد کرده (گناه است). و خدا همواره پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان بوده است. _..._ هـ

آیه ۵ - این آیه پسر خواندگان را ویژه پدرانشان دانسته، که اگر پدرانشان را نیافتند بعنوان برادران دینی نزد پدر خواندگان می باشند.

«اقسط» هم که بمعنای برتر و عادلانه تر است، بیانگر این مطلب نیست، که پسر خواندگی هم کلاً عادلانه است، بلکه مماشاتی است با اینان، بدین معنی که اگر این نسبت جعلی خود عادلانه باشد نسبت به پدرانشان عادلانه تر است، و نیز قسط دومین پسر خواندگی هم در صورتی است که هنوز دسترسی به پدرشان نیست.

اینجا در آیه مورد بحث "فی الدین" طرفینی است، ولیکن در "ان تخالطوهم" این اخوت تنها از طرف اولیاء یتیمان می باشد که بایستی بر مبنای دین نسبت به آنان سرپرستی کنند، و شامل خود یتیمان که مکلف نیستند نیست، و در آیه "انما المومنون إخوانه" اخوت طرفینی را نسبت به تمامی مؤمنان تثبیت کرده، که در مورد پسر خواندگان هم اگر پدرانشان را بشناسید باز هم اخوت دینی یک طرفی هست، ولی طبعاً کمتر از موقعی است که پدرانشان را نمی شناسید.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ۚ... ۚ

آیه ۶ - اینجا پیامبر بزرگوار از خود مؤمنان به آنان اولی و برتر دانسته شده، و این اولویت هم بر مبنای نبوت است و درست است که مؤمنان بر مبنای ایمان بر خودهاشان ولایت دارند، جز آنکه

ولایت پیامبر بزرگوار از ولایتهای آنان نسبت به خودشان هم برتر است، زیرا دارای بالاترین عصمت علمی و عملی می باشد، و روی این اصل هم ولایت حضرتش به معنای جبران نقصانهای آنان است.

و این اولویت در بُعد عصمت مطلقه مطلق است، و هرگز استثناء پذیر هم نیست، ولی اولویت غیر معصومان بر دیگران هرگز مطلق نیست چون علم و صلاح دیدشان نیز مطلق نیست.

اولویت علمی، معرفتی و تقوایی رسول بر دیگران بر مبنای اعلم اتقی و أعرف بودن حضرتش نسبت به مصالح و مفاسد موضوعی و حکمی است نسبت به کل مکلفان و مؤمنان، و از جمله آنان - و برترینشان - امیرمؤمنان و فاطمه زهرا و حسنین (علیهما السلام) می باشند، که در محضر حضرتش بوده اند، زیرا عصمت محمدی بر عصمتهای این بزرگواران برتری دارد، در نتیجه این اولویت چنانکه نسبت به تمامی مؤمنان از زمان این رسالت بزرگ تا رستاخیز ادامه دارد شامل کل معصومان محمدی (صلی الله علیه و آله) نیز هست، که پیش از عصمت رسمی این بزرگواران و چه پس از آن مشمول ولایت حضرت اقدس رسول (صلی الله علیه و آله) می باشند، چنانکه بر حسب آیه امت وسط (۲:۱۴۳) و آیاتی دیگر در تأیید این وساطت این بزرگواران هم بر سایر مؤمنان ولایت دارند، ولی ولایت شخص رسول (صلی الله علیه و آله) بر هر دو گروه است که مؤمنان و امامان معصوم می باشد.

و چرا این ولایت محمدی (صلی الله علیه و آله) ویژه مؤمنان است و آیا بر کافران ولایتی ندارد؟ پاسخ این است که نخست با ولایتش بر مؤمنان ولایتی برتر بر غیر آنان دارد، که ولایت رسالتی کل مکلفان را شامل است، و اینجا هم که مورد ولایت مؤمنانند نظر به فعلیت این ولایت است، چنانکه در آیاتی مانند آیه وضو مؤمنان مورد امر به وضویند زیرا تنها اینان نمازگذارند، و گرنه تکالیف ربانی شامل کل مکلفان می باشد.

و این ولایت مطلقه در پرتو ولایت الله دارای دو بُعد فاعلی و مفعولی است، بُعد فاعلیش - پس از ولایت ربانی - دنبال روی و پاسداری ولی است نسبت به موارد ولایتش که نقصانهای از روی قصور یا تقصیر آنانرا بایان عصمت مطلقه ولایتی بر طرف سازد، و این در بُعد رسالت و حیانی است که در انحصار ولایت شرعی می باشد و نه ولایت تکوین و تشریع که بر حسب نص آیاتی از قرآن شریف در اختصاص خدا است.

مرحله سوم ولایت، ولایت معصومان محمدی (صلی الله علیه و آله) است که بر مبنای الهام و تعالیم و تربیت مطلقه رسالتی نسبت به دیگران ولایت مطلقه دارند، که در هر صورت این دو ولایت بر مبنای کتاب و سنت است.

مرحله چهارم ولایت شرعمداران است که باید تالی تلو معصومان، و اعلم و اتقی و اقوی در تشخیص مصالح حکمی و موضوعی مکلفان باشند، و نه تنها این شروط در ولایت محدود غیرمطلقه آنها لازم است بلکه "وامرهم شوری بینهم" (۴۲:۳۸) در صورتی بر این ولایت غیرمطلقه صحه می گذارد که در اموراختلفی احکامی یا سیاسی شورای شایسته بر همان دو مبنای اصلی کتاب و سنت داشته باشند، و روی این اصول - چنانکه در تفسیر مفصل الفرقان بیان کرده ایم - نه تنها هر مجتهد عادل ولایت شرعیه غیرمطلقه بر دیگران ندارد، بلکه تنها با تحقق شورای شایسته با شرعمداران عادل دیگر رأی نهایی رابرای مکلفان و مؤمنان بگونه غیرمطلق باید صادر کند.

ولایت شرعی - که مطلقه اش در انحصار معصومان است - غیرمطلقه اش که این ویژگی ها را دارد، خود لفظی نیست که بر هرکس اطلاق گردد، - بلکه بر حسب آنچه اشاره گردید - این خود نمودی جزئی و تالی تلو ولایت مطلقه معصومین است.

اینجا شورا دارای دو بُعد است: بُعد زنده و غیر آن، بُعد زنده اش اجتماعی است از شرعمداران شایسته، که تبعاً در سیاستهای جمعی و احکام اختلافی شرعی باید با شورهای شایسته و بایسته به هر دو حکم تبلور بخشند، و اگر باز هم اختلافی کمرنگ بجای ماند اکثریت آراء محور پذیرش عمل دیگران است، زیرا این خود "احسن القول" می باشد، چنانکه در باب اجتهاد و تقلید بگونه ای مفصل از آن سخن گفته ایم، و بعداً اگر کسی دارای این شرایط - بویژه شرایط شرعمدارای احکامی - بود، و شخص دیگر یا دیگرانی مبنای اصیل قرآنی نداشتند، اینجا شور زنده تبدیل به مشورت فکری این شخص باافکار گذشتگان است، که متبلورترین احکام ربانی را در اختیار مکلفان می نهد.

و این ولایتها - چه مطلقه اش و چه غیر مطلقه اش - تنها نسبت به کوتاهی هایی در حالت علمی، معرفتی و تقوایی است نسبت به جانها و اعراض و نوامیس مکلفان، زیرا اصولاً ولایت در بعد مفعولیش بمعنای دنباله روی نسبت به موارد ولایت است برای جبران نقصانهاشان که قصورها و تقصیرهایشان را بزدايد، و نه حتی تصرف در نوامیس مالی، جانی و یا غیره آنها کند، و در هر صورت ولایت زورگوئی و یا اطاعت کورکورانه نیست، بلکه رهبری شایسته ربانی است بر مبنای کتاب و سنت، و چنانکه این ولایت چه مطلقه و - چه غیر مطلقه اش - در بُعد ایمانی متبع است، در سایر امور موضوعی و غیراحکامی نیز چنان است که دانشمندان در هر علمی از علوم بر بی دانشان - و یا هر که دانشش کمتر از ایشان است - ولایت دارد.

"و ازواجهُ امهاتهم" همسران پیامبر در این آیه بعنوان مادران مؤمنان معرفی شده اند، البته تنها در زمینه احترام و حرمت ازدواج با آنها، چنانکه در آیه (۵۳) همین سوره "و لا أن تنکحوا ازواجَه من

بعده ابداً" این امتیاز تبیین گشته، که پس از حضرتش کسی حق ازدواج با آنان را ندارد، و در بُعد حجاب نیز زنان پیامبر نامحرم تر از دیگرانند.

چنانکه در همان آیه (۵۳) می فرماید: "و اذا سألتموهن متاعاً فسئلهن من وراء حجاب" و هنگامیکه از آنان چیزی بخواهید از پشت پرده مطالبه کنید، بنابراین اینجا در مربع مادری فقط ضلع حرمت ازدواج و احترام فزونتر مقصود است، و نه مادر نسبی و یا مادر رضاعی که هر دو محرمند، با این امتیاز که مادر نسبی ارث بر و ارث دهنده و دارای سایر ویژگیهای مادری است، ولی مادر رضائی تنها محرم است و ازدواج با او حرام می باشد.

"و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض..." اولویت بعضی از اولوا الارحام در کل جهات از جمله ارث را تثبیت کرده و این صاحب رحم بودن در اصل مربوط به رحم زن است، و چنانکه هر که منتهی به رحم زنی است از جمله اولوا الارحام است، خود زن که صاحب اصلی رحم است از نخستین اولوا الارحام می باشد. پس "اولوا الارحام" دارای سه بُعد است، یکی خود صاحب رحم، و سپس کسی که منتهی به رحم است و و برتر از این کسی است که آغازگر دخالت در رحم یعنی شوهر است.

این آیه در باب میراث ناسخ آیاتی است که نسبت به عهد مکی ایمان را موجب ارث دانسته و نیز اوائل عهد مدنی که اضافه بر ایمان و رحمت مهاجرت را هم شرط کرده، و در زاویه سوم این مثلث میراث که زاویه دائمی است تنها بر مبنای ایمان و خویشاوندی نسبی یا سببی مقرر شده، البته بر مبنای اولی در این آیه و اقرب در آیه ای دیگر، آنکه نزدیکتر است تنها ارث بر است. بجز همسر از همسرش که باتمامی طبقات ارث شریک است، زیرا اقریبیتش مطلق نیست و قابل انفصال است، و "اولوا الارحام" با «الاقربون» چنان تقییدی می پذیرد، و این "اولوا الارحام" دارای دو بخش است. ۱- چنان که گفتیم بخش مطلق که تتمه آیه بیانی برای آن است. و "من المؤمنین" تبیینی است در مورد زمینه این اولویت که میان مؤمنان مهاجر می باشد، و نه غیر آنان. ۲- "اولوا الارحام" ویژه که نزدیکتران به پیامبر بزرگوارند، و این نزدیکتر بودن در رسالت وحی است که اینجا «من» بمعنای اولویت نزدیکتران رسالتی است بر تمامی مؤمنان و مهاجران، و از "بعضهم اولی ببعض" نسبت به "اولوا الارحام" مطلق، نزدیکترین رحم نسبت به مؤمنان مقصود است، و در بعد ویژه نبوتش که "النبی اولی" مقصود نزدیکترین ارحام رسالتی آن حضرتند. که تنها سیزده معصوم بزرگوار را در بر دارد، و دور و نزدیکشان از لحاظ ولادت "اولوا الارحام" آن حضرتند، ولی همگان به گونه ای یکسان نزدیکترین ارحام رسالتی به حضرتش می باشند. روی این اصل حق خلافت محمدی (صلی الله علیه و آله) ویژه همین دوازده امام معصوم است و نه دیگران گرچه از نظر رحم بشری به حضرتش نزدیکتر باشند، و این "فی کتاب الله"

مقصود نبشته ربانی و وحیانی است که اصلش قرآن و فرعش سنت محمدی (صلی الله علیه وآله) بر مبنای قرآن می باشد، چنانکه این اولویت رحمی مطلق در آیات ارث بیان گشته است.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ
وَإِسْحَاقَ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ۝۰۰۰۷-

و چون از همه ی پیامبران برجسته پیمانشان را (بر)گرفتیم، و (به ویژه) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و از همه ی آنان پیمانی سخت برگرفتیم؛ ۰۰۰۷-

آیه ۷ - این آیه با تصریح به نامهای پیامبران اولوالعزم پیمان ربانی آنان را نیز - به عنوان «میثاقهم» و نه مطلق میثا - همچون خودهایشان - بالاترین پیمانها دانسته که از پیمانهای ربانی با سایر پیامبران - تا چه رسد به دیگران - برتر است و تنها یاد کردن این بزرگواران خود دلیلی است روشن بر ویژگی شریعتهای پنجگانه الهی این بزرگواران که دیگر پیامبران با کل امتهای پنجگانه پیرو آنان بوده اند.

اینجا علت تقدم نبی خاتم (صلی الله علیه وآله) بر دیگران - در عین آنکه آخرین نبی است - جهاتی چند است، از جمله تقدم حضرتش در کل جهات فضیلت عصمت و نیز صدماتی که در مدت حیاتش از منکران و حتی از برخی دوستان متحمل شد، و بر حسب آیات و روایاتی چند مختصراً این جمله نمودار است که: هیچ پیامبری مانند من اذیت نشده است، ولی راجع به نوح - که با دیگران برابر است و یا آنان از او برترند - چرا راجع به حضرتش «مِنْ» آمده و راجع به ابراهیم و دیگران «مِنْ» تکرار نشده است، آیا از این جهت است که معطوف کردن اسم به ضمیر گذشته بر خلاف قانون عربی است؟ ولی این خود بر خلاف مواردی قرآنی است، که اسم به ضمیر در جای جای آن عطف گشته.

اینجا ظاهراً پاسخ مناسب این است که در عین برابری سایر پیامبران اولوالعزم یا برتریشان از نوح، صدماتی که حضرتش در طول نهصد و پنجاه سال دعوتش دیده از ابراهیم و موسی و عیسی بیشتر بوده، از جمله از لحاظ اینکه دعوت آغازین ولایت عزم را بر عهده داشت، آنهم در برابر مردمی بس لجوج و نادان، و این جریان خود ترجیح می دهد که «مِنْ» همانگونه که برای رسول بزرگوار اسلام آمده برای نوح نیز تکرار گردد، و این تقدم رسول (صلی الله علیه وآله) در اخذ میثا اشاره ایهم به میثا تمامی پیامبران نسبت ایمان به آن حضرت و نصرتش می باشد چنانکه در آیه (۳:۸۱) گذشت.

در میان این بزرگواران هرگز نسبت ولادتی به جز عیسی (علیه السلام) نیامده زیرا ولادت دوگانه آنان بر همگان معلوم است، ولی عیسی ولادتش یگانه و تنها از مادر است که در جای جای قرآن این نسبت تکرار گشته.

لَيَسْأَلَنَّ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ۝۰۰۰۸-

تا راستان را از راستیشان باز پرسد. و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است. _..._ ۸ _

آیه ۸ - و این آیه - که نتیجه این پیمان محکم را که با این پنج ولی عزم گرفته شده - پرسشی از صادقان و کافران مقرر داشته و این دو پرسش با یکدیگر اختلاف دارند، پرسش از کافران بعنوان توبیخ و سرزنش است، که در مربع زمان تحقق دارد، یعنی پیش از رجعت، در رجعت، در برزخ و در قیامت با گوناگون بودن جریان توبیخ، و صادقین نخست همین پنج ولی عزمند که از آنان نه توبیخی است و نه استفهامی، بلکه در حضور جمع بعنوان تجلیل و بزرگداشت آنان است چنانکه آیاتی از قبیل "و یوم یُنَادِیْهِمْ فِیْ قَوْلٍ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِینَ" (۲۸:۶۵) پاسخگوی این پرسشهاست چه از اولوالعزم و چه از پیامبران - که لفظ «المرسلین» شامل هر دو دسته است - و چه امتهای رسالتی که به این رسالتها ایمان آورده اند، و در جمع این پرسشها که بر مبنای میثای غلیظ از پنج رکن اصلی رسالتی بوده است برای پرسش از شایستگان و ناشایستگان در مربع زمان بوده و خواهد بود.

و آیا این عهد و پیمان قوی با پیامبران در چه هنگامی می بوده؟ طبعاً بهنگام نبوتشان و ولایت عزمشان بوده، زیرا پیش از تولدشان هرگز زمینه ای در کار نبوده، و پس از آن و قبل از نبوت ولایت عزمشان نیز زمینه این میثای وجود نداشته، و خود "اِذَا خَذْنَا مِنَ النَّبِیِّیْنَ مِیثَاقَهُمْ" گواه بر این حقیقت است که اخذ این میثای در حالت نبوتشان بوده، بویژه از این پنج نفر اولوالعزم که یادشان پس از کل نبیین بعنوان ذکر خاص بعد از عام است، و طبعاً پیمان با این پنج نفر محوری بوده و با دیگران در حاشیه آنان بوده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا _..._ ۱ _ إِذْ جَاءُوكُم مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْ أَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا _..._ ۲ _ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا _..._ ۳ _ وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا _..._ ۴ _

هان ای کسانی که ایمان آوردید! نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید، چون لشکریانی سویتان درآمدند. پس بر (سروسامان)شان (تند)بادی فرو فرستادیم، و (نیز) لشکریانی (هم) که آنها را ندیدید. و خدا به آنچه می کنید بینا بوده است. _..._ ۱ _ چون از بالای (سر)تان. و از زیرترین (جایگاه)تان آمدند، و چون چشم ها(یتان) خیره شد، و دل ها(تان) به گلوگاه ها(تان) رسید، و به خدا آن گمان ها(ی نابجا) را می برید. _..._ ۲ _ اینجا (بود که) مؤمنان در آزمونی بسی دشوار گرفتار شدند، و به سختی

متزلزل گشتند. ... ۱۱- و چون منافقان و کسانی که در دل هایشان بیماری است می گویند: «خدا و فرستاده اش وعده ای جز فریب به ما ندادند.» ... ۱۲-

آیه ۱۲ - اینجا "و الذین فی قلوبهم مرض" پس از «المنافقون» آمده که این خود دلیل است بر اینکه اینان از منافقان رسمی نبوده اند، بلکه مسلمانانی غیر منافق بوده اند، چه هنوز ایمان به دلهاشان وارد نشده چنانکه "قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا" (۴۹:۱۴) یا ایمانی کمرنگ به دلهاشان وارد گشته که با مرض گناه و تشکیک همراهی دارد.

وَ إِذْ قَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ... ۱۳-

و چون گروهی از آنان گفتند: «ای مردم مدینه! دیگر شما را (اینجا) هیچ جایگاه و پایگاهی (و درنگی) نیست. پس برگردید.» و گروهی از آنان از پیامبر برجسته اجازه می خواهند (و) می گویند: «خانه هایمان بی حفاظ است.» حال آنکه خانه هایشان بی حفاظ نیست (بلکه خودهاشان بی حفاظند). آنان جز گریزی (از جهاد) چیزی نمی خواهند. ... ۱۳-

آیه ۱۳ - گروهی از این منافقان و بیمار دلان در هنگامه جهاد برونی چنان عذر آوردند که خانه های ما عورت و بی پناه است، در پاسخشان این گونه آمده که این خود دروغی است، خانه هایشان عورت نیست بلکه خودهاشان عورتند که افکارشان عقایدشان، دانششان، بینششان، عملشان و سراسر وجودشان عورتهایی آشکار است.

وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوَّهَا وَمَا تَلَبَّثُوا فِيهَا إِلَّا بَسِيرًا ... ۱۴- وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْثِرُونَ الْأَدْبَرَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ... ۱۵- قُلْ لَّنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنِ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ... ۱۶-

و اگر از اطراف اصلی مدینه بر آنان هجوم می شد، سپس آنان به آشوبگری دشوار آتشبار [جنگ] خوانده می شدند، همواره سویی می آمدند، و جز اندکی در مدینه درنگ نمی کردند؛ ... ۱۴- و همواره از پیش با خدا همی پیمان بسته بودند (که) پشت ها(شان را به دشمنانشان) نکنند. و پیمان خدا مورد بازخواست بوده است. ... ۱۵- بگو: «اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید هرگز فرار شما را سودی نبخشد، و در این هنگام (و هنگامه) جز اندکی برخوردار نخواهید شد.» ... ۱۶-

آیه ۱۶ - اینجا این فرار از جنگ را - که فراری از مرگ با کشته شدن است - بی فایده خوانده که نخست "این ماتکونوا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده" (۴:۷۸): «مرگ در هر صورت [به] اداره خدا [هر کجا] - گرچه در برج و باروهایی متین و سنگین - گریبانگیر شماست» و چه خوش آنکه این مرگ یا کشته شدن به امر خدا و در راه خدا باشد، و در ثانی اگر هم بتوانید از این دو فرار اختیار کنید، این زندگی با فرار از جهاد خود مرده گی است، آری مردن در راه خدا خود زندگی است، و زنده بودن در بیراهه خود مرگ است.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سَوْءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا...^{۱۷} قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا...^{۱۸}

بگو: «کیست آن کس (که) از (اراده‌ی) خدا شما را نگهداری کند، اگر او بخواهد برای شما بدی بیاورد، یا بخواهد شما را رحمتی کند؟» و غیر از خدا برای خود نه سرپرست و نه یابری نخواهند یافت. ...^{۱۷} خدا واپس اندازندگان شما و آن کسانی را که به برادرانشان می‌گفتند: «نزد ما بیایید» و جز اندکی روی به جنگ نمی‌آوردند، می‌داند [می‌شناسد] (و) نشانه می‌نهد. ...^{۱۸}

آیه ۱۸ - اینجا «یعلم» همانند ده آیه دیگر از (عَلِمَ) یعنی نشانه نهادن است، و نه از (عِلِمَ)، زیرا از نظر ادبی (عِلِمَ) نوعاً دو مفعولی است و اینجا یک مفعول بیش نیست، در ثانی «قد» بر سر مضارع محض گهگاهی گرچه خود تأکید است که در صد بالائی را می‌نماید، و روی این اصل اگر «یعلم» از عِلِمَ و «قد» گهگاه باشد معنای این جمله چنین می‌شود، که در برخی مواقع خدا به اینان آگاه است! حال آنکه آگاهی حق کلاً در مثلث زمان و پیش و پس از آن صددرصد است، روی این دو اصل معنوی و ادبی اینجا «یعلم» بمعنای نشانه نهادن است، و اینگونه نیست که خدا برای کل منحرفان و حتی منافقان نشانه ای آشکار نهد چنانکه از باب نمونه "لا تعلمهم نحن نعلمهم" (۹:۱۰۱) که اینجا هم «نعلم» از عِلِمَ است و شاید «لا تعلمهم» از عِلِمَ باشد، و طبعاً کسی که نشانه ای می‌گذارد با آگاهی و عِلِمَ می‌باشد، و اینجا که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) منافقان را نمی‌شناسد مگر احیاناً از روی سیما و چهره آنان که "و لانشاء لأریناکهم فلعرفتهم بسیماهم و لتعرفنهم فی لحن القول" (۴۷:۳۰) دلیل است بر اینکه نشانه نفا بر منافقان از سیمای آنان نسبت به رسول الله (صلی الله علیه وآله) نیز نیست، و رسول گرامی هم از "لحن القول" - که سخن منافقانه است - آنان را می‌شناسد، آری این نشانه گذاری گاه گاه صورت می‌گیرد آنهم بدین حکمت که خود نشانه داران خود را بهتر بشناسد، و دیگران نیز از حال درون اینان آگاه باشند.

أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا...^{۱۹} يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا...^{۲۰} لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا...^{۲۱}

علیه شما بسی بخیلند. پس چون هنگام ترس فرا رسد، آنان را می بینی که مانند کسی که به سبب مرگ بی هوش می شود - درحالی که چشمانشان در حلقه می چرخد - سوی تو (با نگرانی) می نگرند؛ پس هنگامی که ترسشان برطرف شود، شما را با زبان هایی تند نیش می زنند. حال آنکه بر خیر [مال و منال] حریصند. آنان ایمان نیاورده اند. پس خدا اعمالشان را تباه گردانیده و این کار بر خدا آسان بوده است...^{۱۹} اینان (چنان) می پندارند که حزب های دشمن نرفته اند، و اگر (این) احزاب برگردند دوست دارند (که) کاش میان اعراب - بادیه نشینان - بودند. حال آنکه از اخبار مهم (مربوط به) شما جويا می شوند، و اگر در میان شما بودند، جز اندکی با آنان جنگ نمی کردند...^{۲۰} به راستی همواره برای شما در (اقتدای به) رسول خدا سرمشقی نیکو بوده است؛ برای کسی که به خدا و روز بازپسین امید می داشته و خدا را زیاد یاد کرده است...^{۲۱}

آیه ۲۱ - در این آیه رسول الله بعنوان رسالت الله «أسوة» یعنی مقتدای بسی شایسته عنوان شده، زیرا رسول الله (صلی الله علیه وآله) دارای دو بُعد است که حضرتش در هر بُعد برای کل مکلفان اسوه و صراط مستقیم الی الله است، ولیکن در جهات شخصی جسمانی صددرصد اسوه نیست، که مثلاً هرگونه حضرتش بخواهد یا بخورد ما هم بخواییم و یا بخوریم.

و این اسوه گاه اسوه مطلقه است که عصمت مطلقه در احکام و موضوعات در بالاترین اوجشن اختصاص به رسول الله (صلی الله علیه وآله) دارد، و گاه اسوه محدود است به حدود احکام و در برخی از موضوعات اسوه مطلق نیست، مانند ابراهیم (علیه السلام) که "قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم ... الا قول ابراهیم لاییه لآستغفرن لک و..." (۶۰:۴) در اینجا استغفار ابراهیم برای آزر اسوه ای مطلق برای مومنان نیست، زیرا خود نسبت به حضرتش خطائی موضوعی از روی قصور در این جریان بوده که در جاهای خودش آمده و خواهد آمد.

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَّقَ اللَّهُ
 وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا... ٢٢... مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا
 مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا
 تَبْدِيلًا... ٢٣...

و هنگامی که مؤمنان حزب‌ها (ی دشمن) را دیدند، گفتند: «این همان است که خدا و فرستاده اش به ما
 وعده دادند، و خدا و فرستاده اش راست گفتند.» و جز بر ایمان و تسلیمشان نیفزود. ... ٢٢... از
 مؤمنان رادمردانی هستند (که) آنچه را با خدا بر آن پیمان بسته اند راست آمدند. پس برخی از آنان به
 نیازشان رسیدند، و برخی از آنان در (همین) انتظارند، و هرگز (پیمان خود را) هیچ گونه تبدیلی
 نکردند. ... ٢٣...

آیه ٢٣ - اینجا برخی از مؤمنان بعنوان مردانی معرفی شده اند که بر پیمان ربّانیشان همچنان
 استوارند، چه آنان که به این پیمان با از دست دادن جانشان وفا کرده اند، و چه دیگران که در انتظار
 چنان جریانی می باشند، و در هر صورت چه آنانکه در راه خدا جان داده اند و یا آنانکه هنوز
 زنده اند، هر دو در راهواری و راستکاری و رستگاری نسبت به پیمان خدا برابرند.

مقصود از «رجال» رجولیت و قوت معنوی است و نه جنسی، که بعضی از زنان مانند صدیقه
 طاهره (علیها السلام) حتی از تمامی پیامبران بجز رسول الله (صلی الله علیه وآله) برترند، چنانکه در آیه
 تطهیر خواهد آمد.

نَحْبُ دارای دوازده معنی است: ١- نذر ٢- همت ٣- برهان ٤- حاجت ٥- شدّت ٦- اجل ٧- مدت
 ٨- عمل ٩- جان ١٠- سرعت ١١- سیر ١٢- جهاد، و این معانی کلاً در اینجا مراد است، زیرا اگر یک
 یا چند معنی از اینها مراد بود لفظ یا الفاظ ویژه همان معنی یا معانی در کار بود، پس مقتضای فصاحت
 و بلاغت قرآنی - و بلکه صحتش - این است که اینجا هر دوازده معنی مراد باشد روی این اصل "قضى
 نحبه" نسبت به این مؤمنان ویژه به ترتیب بمعانی: انجام دادن نذرشان، و مصرف کردن همت شان، و
 برهانشان، نیازشان، سعی و کوشش شان برای انجام این پیمان الهی همچنان باقی باشند، و نیز از وقت
 معین، مطلق، عمل، جان، سرعت، سیر، و جهاد در راه خدا، در کل ابعاد ممکن در حد توانشان وفادار
 باشند.

"ما عاهدوا الله عليه" عهد این رادمردان است با خدا، و برابرش عهد خداست با اینان، و در جمع
 اینجا هر دو عهد مراد است، زیرا عهد اینان با خدا پس از عهد خداست با اینان، عهد خدا نخست پیمان
 بر فطر تهاست که بر حسب آیات فطرت از قبیل "فطرت الله التي فطر الناس عليها" (٣٠: ٣٠) که خدا با

قلم تکوین بر ضلع اصلی وزیر بنای روح - که فطرت است - معارف حقّه الهیه را با خط خوش و روشن و بینانگر نوشته است، و سپس بر همین عهد مبنی دیگر بر عقول مکلفان است که با توجّه وجیه عقلانی به چهره پاک فطرت از طرفی، و روی همین دو مبنا با توجهی به چهره نورانی شریعت است، که در این مثلث عهد خدا با کل انسانها نوشته شده است، که نماد و نمود کلی اش در انحصار "رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه" است، این راد مردان که در کل پیمانهای طرفینی ربانی - چه آغاز از خدا باشد و چه از ایشان - راهوار و استوار و راست گردانند، که نقش این معاهده بر مبنای نفی و اثبات "لا اله الا الله" در اصل در عمق مراحل هفتگانه درونی شان و در نمود مراحل شش گانه برونی شان استوارند.

"فاقم وجهک" شامل کل این وجوه می باشد، زیرا اصولاً وجه در لغت به معنای رواست، و همانگونه که خدا احاطه مطلقه از نظر علم، قدرت و رحمت رحمانی و رحیمی بر آفریدگان دارد، که همگان نسبت به او رو در رو وجهند، چون با او در کل، مواجه اند، و آشکار و نهانشان برای حضرتش یکسان است، روی این اصل اقامه وجه فطرت بدین حنیف هم وجوه باطنی را - که زیر بنای کل وجوه است - شامل است، که عبارت اند از وجه روح، فطرت، عقل، لب، صدر، قلب و فؤاد.

و در حاشیه اش وجوه شش گانه ظاهری انسانها که افزون بر حواس پنجگانه حس امساک می باشد: - امساک کردن و رهاکردن انسان - سایر حواس ظاهری باید وجوهی برای مکلفان و بویژه انسانها باشد که با کل این وجوه توجهی به دین حنیف باید داشته باشند، تفصیل این جریان در دو آیه فطرت در سوره روم و اعراف آمده است.

"قضى نجه" انجام این دوازده حقیقت است، که نه تنها در نیت، بلکه در علم، اخلا، عقیده و اعمال برونی نقش دارد، چه هنگام اینها - کلاً یا بعضاً - رسیده باشد، که: "قضى نجه" و یا هنوز نرسیده باشد که "من ینظر" روی این اصل آنکه در راه خدا کشته شده - که زمینه حتمی اش فراهم گشته، با آنکه هنوز زمینه اش فراهم نگشته و لکن نحبهای گوناگون را در انتظار است - مثلاً حضرات حسنین(علیهما السلام) - باختلاف ظاهری - قضای نحبشان در بُعد انجام و انتظار آن - برابرند، و این برابری صددرصد است، و بالاخره "من ینظر" همانند "من قضی نجه" هر دو "صدقوا ما عاهدوا الله علیه" می باشند، که در کل کسانی هم که صددرصد در انتظار نحبشان می باشند، و با دیگرانی که نحبشان رسیده برابری دارند.

این راستان و شایستگان دارای درجاتی هستند، درجه نخستین در انحصار حضرت اقدس رسول(صلی الله علیه وآله) و سپس سیزده معصوم دیگر است، و درجه بعدی چهار پیامبر اولی العزم

گذشته، سپس پیامبران بزرگ غیر اولی العزم، و پس از ایشان سایر رسولانند، با آنکه هر دسته از این بزرگواران نیز درجاتی دارند، سپس آنان که تالی تلو مقام عصمتند، و در جمع راستان و شایستگانند که هرگز هیچ گونه تخلفی از عهد الهی نداشته اند، و اینجا حتی عادلانی که احیاناً مبتلای به (لمم) و گناهی کوچک می شوند - با آنکه توبه هم می کنند - مشمل این رجال نیستند.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا _..._ ۲۴ -

تا خدا راستان را به راستیشان پاداش دهد. و منافقان را - اگر بخواهد - عذاب (شان) کند، یا بر ایشان برگشت نماید. همواره خدا پوشنده‌ی بسی رحمت گر بر ویژگیان بوده است. _..._ ۲۴ -

آیه ۲۴ - در این آیه صد با تعبیر صادقین پس از «صدقوا» در آیه پیشین تکرار شده، و آیا این هر دو یکسانند؟ جواب مثبت است، ولی باید پرسید که اینجا مراد از منافقان کیانند؟ اگر مقصود منافقان رسمی باشند که قطعاً مورد عذاب اند، بلکه بر حَسَب آیه "ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار" (۴:۱۴۵) جایگاهشان بدترین درکات دوزخ است، پس "او يتوب عليهم" درباره اینان هرگز مورد ندارد، و حال آنکه بعضی از مؤمنان بی نفا مبتلای به گناهان کبیره ای می شوند که قابل عفو هم نیست، تا چه رسد به منافقین رسمی، بر این مبنا «منافقین» اینجا در مقابل "رجال صدقوا" و «صادقین» می باشند، که مؤمن در بُعد عمومی معنای ایمان - که شامل منافقان رسمی هم می شود - کل اقرار کنندگان لفظی به شهادتین را شامل است، و مثلث ایمان را با مراتبش در بر دارد، ضلع قاعده اش همان "رجال صدقوا" مؤمنان درجه اول خود ساخته پاک باخته به تمام معنی می باشند، و ضلع بسی کوتاهشان منافقان رسمی هستند، گرچه آنان را درجاتی است و اینان را درکاتی، و ضلع میانگین هم مؤمنانی هستند که دست کم در درونشان کافر نمی باشند یعنی اقرار به شهادتین کرده اند ولی هنوز این اقرار به درونشان نرسیده است که این کمترین مراتب اسلام است چنانکه آیاتی از قبیل "و قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا و لمّا يدخل الايمان في قلوبكم" (۴۹:۱۴) براین جریان تصریح دارد، و برتر از اینان سایر مؤمنان میانگین اند که تا اندازه ای ایمان برایشان دلنشین است، با این بیان می فهمیم که مراد از منافقین در این آیه تنها منافقین رسمی نیستند، زیرا نفا عبارتست از عدم وفا بین ظاهر و باطن، که گذشته از منافقین رسمی همه کسانی را که بین ظاهر و باطنشان تضادی است شامل است، و کل کسانی را که در جرگه "رجال صدقوا" نیستند و احیاناً گناهای هم دارند که قابل بخشش و پوشش است در بر می گیرد، و اینجا جای "او يتوب عليهم" است.

وَرَدَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا...^{٢٥} وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا...^{٢٦} وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيرَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا...^{٢٧} يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا...^{٢٨}

و خدا آنان را که کفر ورزیدند، با غیظ (و حسرتشان) برگرداند؛ حال آنکه به هیچ خبری نرسیدند. و خدا (خطر) جنگ را از مؤمنان (زدود) کفایت کرد، و خدا همواره نیرومند عزیز بوده است. ...^{٢٥} و کسانی از اهل کتاب را که مشرکان پشتیبانی (و با آنان همکاری) کرده بودند، از دژهایشان به زیر آورد، و در دل هایشان هراس افکند؛ حال آنکه گروهی را می‌کشید و گروهی را اسیر می‌کنید. ...^{٢٦} و زمینشان و خانه هاشان و اموالشان و سرزمینی را که در آن پانتهاده بودید، به شما میراث داد. و خدا بر هر چیزی بسیار توانا بوده است. ...^{٢٧} هان ای پیامبر برجسته! به همسرانت بگو: «اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آن بوده اید، بیایید تا افزون (بر مهرهاتان را) - به شما ببخشایم، و شما را زیننده (خوش و خرم) رها و آزاد کنم. ...^{٢٨}

آیات ۲۸ تا بخشی از آیه ۳۳ - مقدماتی است برای آیه تطهیر که در این آیات بیست و دو مرتبه با ضمیر جمع مؤنث زنان پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) مورد امرها و نهی هائی قرار گرفته اند که در جمع بر مبنای آیات (۳۰) تا (۳۲) برای آنان - در صورت انجام اوامر ربانی و ترک محرمات نسبت به دیگران - مقام والاتر و فراتری دانسته شده، و در صورت تخلف از اوامر و نواهی ربانی فروترند، و اینجا قاعده ای کلی برداشت می گردد که هر اندازه ارتباطات ربانی مکلف بیشتر باشد تکلیفش نیز سنگین تر است، و هر قدر سبکتر، تکلیفش نیز سبکتر است، و کسانی هم که در ارتباط سببی یا نسبی با بزرگان دینی باشند مشمول همین قاعده می باشند، و در هر صورت مسئولیت دارای دو بُعد است، بُعد فردی که نسبت به کل مکلفان یکسان است، گرچه از نظر نیروی عقلانی و معرفت دینی مسئولیت بالاتر است، و بُعد دوم ارتباطات اجتماعی است که رابطه های نسبی، سببی، علمی، تربیتی و سایر ارتباطات را که زمینه تاثیر دارند شامل می باشد.

روی همین اصل هم چنانکه یاد شد مسئولیت زنان پیغمبر از دیگران بیشتر است، و در جمع ضمیرهای جمع مؤنث چنانکه گفتیم به ۲۲ عدد می رسد، سپس در آیه تطهیر تحوّل ممتاز در خطاب به جمع مخاطبان آمده که «کُمْ» دو بار بجای «کُنَّ، اَنْتُنَّ و...» یاد شده، روی این اصل مخاطبان در این

دو خطاب آخرین زنان خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیستند، بلکه این آیات بیت رسالت را در دو بُعدش پاکیزه ترین بیوت کل مکلفان قرار می دهد، نخست زنان رسول بزرگوار که بایستی نسبت به دیگر زنان اُسوة و الگو باشند، و اینجا بیت بیت جسمانی است که جسم انسانها در آن آرامش می یابد، سپس بیت روحانی که استرحتگاه ارواح است، و همین هم مقصود از «عَنكُمْ» و «یطهرکم» در آیه تطهیر است، که در جمع مخاطبان در این بُعد روحانی رجال اهل بیت رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) می باشند و نه اهل بیت شخص بشری محمد (صلی الله علیه وآله) که زنانش بوده اند، و نه تنها اهل بیت رسول (صلی الله علیه وآله) زیرا خود حضرتش محور و زیر بنای این بیت رسالتی است، و مقصود از اهل البیت اهل بیت رسالت (صلی الله علیه وآله) است که حضرتش نقطه آغازینش و سایر معصومان سیزدهگانه محمدی (صلی الله علیه وآله) در حاشیه اش مخاطب به این دو خطابند.

درست است که کل مکلفان بایستی در خودشان "لا اله الا الله" را در کل ابعاد وجودیشان نقش دهند، لکن نقشه‌اشان مطلق نیست، ولی خدا در آیه تطهیر بر پایه نقش تکلیفی مکلفان در بالاترین قلّه آن - که عصمت والای بشری است - نقشی دیگر از برای این بزرگواران مقرر داشته، نخست سلبش "لیذهب عنکم الرجس" که کل ناپاکیها و نقصانها را منهای نقص «امکان» از آنان سلب کرده، سپس مرحله ایجابش که "و یطهرکم تطهیراً" همانگونه که مرحله سلبی اش کاملترین مراحل والای سلبی است، مرحله ایجابی اش که شامل کل طهارت‌های بالا و والای ممکن است می باشد.

اینجا "یریدُ الله" در دو بُعدش عصمت ربانی را نسبت به این بزرگواران در سلب «الرجس»: پلیدی، و ایجاب «تطهیراً»: پاکی مقرر داشته، و با کلمه «انما» این دو مرحله را در میان کل معصومان تاریخ عصمت ویژه و منحصر به اینان دانسته، که در نتیجه این سلب ناپاکیها و آن ایجاب پاکیها در اهل بیت رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) - در میان تمامی معصومان ویژه و بی نظیر است، که نه تنها محمدش بلکه علی و فاطمه اش، و حسن و حسینش و سایر معصومانش بر کل معصومان رسالتی برترند، که از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی تا چه رسد به سایر پیامبران والاترند.

و اینجا این سؤال مطرح است که چگونه ضمیر «کُم» که جمع مذکر است فاطمه زهرا (علیها السلام) را شامل است، در حالیکه زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را شامل نیست؟

پاسخ این است که جمع مذکر گرچه دلالتی اصلی بر مؤنث ندارد لکن احیاناً با دلیلی متصل یا منفصل شامل مؤنث نیز هست، و اینجا روایاتی فو حد تواتر از شیعه و سنی وارد است که حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) نیز مشمول «کُم» می باشد، چنانکه از باب نمونه بر حسب حدیثی از عایشه - چنانکه از کتاب الجمع بین الصحاح السنّة آمده است - پس از نزول این آیه عایشه از حضرتش

پرسید آیا من از اهل بیت شمایم؟ فرمود: نه و سه بار با لفظ (تَنَحَّى) به عاشیه دست دور باش زد سپس فرمود: مراد خدا اینجا تنها من، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهما السلام) هستند.

این پنج تن - بر حسب روایانی - در بُعد تنزیل و سایر ائمه در بُعد تأویل مشمول این آیه هستند، چنانکه در تفسیر مفصل الفرقان این جریان به تفصیل در آمده است.

اینجا حدود هزار روایت از شیعه و سنی بر این مبنا و معنی دلالت دارند که مقصود از اهل بیت اینجا زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیستند، بلکه رجال اهل البیت و در ضمنشان صدیقه طاهره (علیها السلام) می باشند، و آنکه چگونگی پذیرفت که این طهارت «انحصاری» و الا زنانی مانند عایشه و حفصه را در بر بگیرد، در حالی که مانند آیه "إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا" (۶۶:۴) این دو را بسی عصیانگر خوانده است! بلکه شامل زنان، و مردانی هم که تالی تلو درجات عصمت می باشند نیست.

آیاتی چند - چنانکه گفته شد - وظائفی مضاعف را بر عهده زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقرر داشته، و بخشی از آیه (۳۳) و کل آیات ۲۸ تا ۳۵ - نیز در همین جریان است، و جمله تطهیر در قلب و وظائف زنان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برای مردان اهل بیت مقرر شده، چنانکه قلب و بنیاد نهادن بیت رسالت همان روح وحی است.

بخش نخستین آیه تطهیر دستوری است کلی در دو بُعد ایجاب و سلب به زنان حضرتش، نخست وقار داشتن در خانه هاشان - که برای کل زنان اصلی اوّلی است - و بگونه ای مضاعف برای زنان پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) می باشد، و بعد دومش خودنمایی کردن زنان در برون خانه هایشان همچون جاهلیت نخستین و در این میان بُعد سوم در کار است که برون شدن زنان از خانه هاشان در صورت ضرورت و یا رُحجان است، و اینجا بین زنان و مردان دو اصل متقابل است، برای مردان برون شدن از خانه هاشان برای کسب معیشت و فضیلت و در حاشیه تنظیم امور خانه، و در مقابلش اصل برای زنان سکونت در خانه هاشان و تنظیم امور خانه و فرعش برون شدنشان برای نیازهای ضروری و شایسته است، از جمله این تقابل است، و از رسول الله (صلی الله علیه و آله) روایت است که در پاسخ این پرسش: آیا فضیلت جهاد در راه خدا و شرکت در اجتماعات برونی در انحصار مردان است و زنان از این فضیلت ها محرومند، فرمودند: کل این فضیلتها برای زنان است که برای اداره امور خانه و حفظ پاکدامنی شان همچنان در خانه هاشان می مانند.

آری، چنانکه گفتیم زنان تنها برای انجام کارهای ضروری و شرعی می توانند با کمال نجابت از خانه هاشان خارج شوند، و حتی شرکت زنان در نماز جمعه و جماعت و مجالس وعظ و ارشاد با

حفظ پاکدامنی شان شایسته و بایسته است، گرچه در صورت امکان دست یابی به این امور در خانه هاشان، ماندنشان در خانه هاشان بهتر است، مگر حاضر شدن در جمعه و جماعت که آن هم در صورتی که خوف از برخوردهای ناروا نداشته باشند.

اینجا با برگشتی مجدد به آیات ۲۸ تا ۳۳ از نظر ادبی و معنوی بررسی کاملتری می کنیم:

اینجا جمعاً سه گونه از مخاطبان مورد خطابند: نخست همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) که در دو آیه (۲۸) و (۲۹) بعنوان ازواج حضرتش مورد خطاب قرار گرفته اند، دوم زنان خاندان حضرتش می باشند که اعم از همسرانش هستند، و خود این اختلاف تعبیر و نیز احکام عمومی گواه بر این عمومیت است، چنانکه در آیات ۳۰ تا ۳۴ همین زنان خاندان رسالت کلاً مورد اوامر و نواهی ربانی قرار گرفته اند، سوم مردانی از اهل بیت رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) که - چنانکه اشاره شد - اینان تنها خاندان عصمت علیای این رسالت آخرین می باشند، که در ضمنشان بر حسب روایات متواتره حضرت صدیقه طاهره(علیها السلام) است، و چنانکه اشاره شد این دو ضمیر جمع مذکر - پس از بیست و دو ضمیر جمع مؤنث و پیش از دو ضمیر جمع مؤنث دیگر - خود دلیل است بر تحول از آن دو گونه خطاب به همسران یا زنان بیت رسالت به مردان این بیت می باشد که زاویه نخستینش خود رسول الله(صلی الله علیه وآله) است.

این تهدید ربانی که در دو آیه (۲۸) و (۲۹) نسبت به زنان حضرتش آمده هنگامی است که از غزوه خیبر برگشته و گنج آل ابی الحقیق را بدست آورده بودند، اینجا زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) کلاً از حضرتش در خواست کردند که این گنج را میان ما تقسیم فرمای، در پاسخ فرمود: این مال مالِ ویژه من نیست، بلکه مربوط به کل مسلمانان است، زنان با پرخاش گفتند: تو گمان می کنی اگر طلاقمان دهی ما به مردانی دیگر از خویشانمان دست نمی یابیم تا با آنان ازدواج کنیم، اینجا حضرتش به دستور وحی بیست و نه روز در خانه ام ابراهیم از کل این زنان جدا شد، تا پس از حیض و طهارتشان زمینه طلاقشان فراهم آمد، در این هنگامه ام سلمه - که ضمن همین زنان بود - گفت: من همان زندگی با پیامبر (صلی الله علیه وآله) را ترجیح می دهم، اینجا سایر زنان با حضرتش معانقه کردند و گفتند ما هم چنانیم.

در آیه (۲۸) تنها زنان حضرتش مورد خطابی عتاب آمیزند: که اگر زندگی و زینت دنیا را بر زندگی با من ترجیح می دهید حقو شما را بیردازم و به نیکی و خوشی آزادتان کنم.

وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأَخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنِينَ مِنْكُمْ
أَجْرًا عَظِيمًا ... ۲۹ -

و اگر خواستار خدا و فرستاده‌ی وی و سرای آخرت بوده اید، بی گمان خدا برای نیکوکارانتان پاداش
بزرگی آماده کرده است. ... ۲۹ -

آیه ۲۹ - در بُعد ایجابی می فرماید: اگر خدا و رسول و زندگی پایانی را می خواهید خدا برای
نیکوکاران شما - و نه همه شما - اجر بزرگ آماده کرده است.

اینجا جای این سؤال است که اینگونه آزادی زنان حضرتش با جمال ویژه اش آیا منافاتی با حرمت
ازدواجشان پس از طلاقشان ندارد؟ جواب مثبت است، زیرا هر اندازه مالی هم به زنان طلا یافته داده
شود ولی پس از طلا از ازدواج مجدد محروم باشند، این از اصول آزادی نیست تا چه رسد به سراح
جمیل، و آزادی زیبا و زینده، بلکه این خود اسارتی است بدتر از زمان همسری ناهنجار! چون در آن
زمان هر چه بود روابط زناشویی هم در کار بود، ولی اگر باطلا یافتن در ازدواج مجدد هرگز آزادی
نداشته باشند این خود فروتر از حالت قبل است و چنانکه در آیه "... فلاتمیلوا کل المیل فتذروها
کالمعلقة" (۴:۱۲۹) تصریح شده که شما هرگز نمی توانید میان همسران متعدد صددرد در هر جهت
عدالت کنید، لیکن نسبت به برخی از آنان بطور کلی روی گردان م باشید که در زندگی شان گوئی میان
زمین و آسمان معلقند، نه شوهر دارند و نه بی شوهرند، و این خود مذمتی است اکیدتر که زنانی پس از
طلاقشان هرگز نتوانند ازدواجی مجدد نمایند.

روی این اصل با برگشتی مجدد به جمله "أَسْرَحَنَّ سَرَا حَافً جَمِيلًا" این حکم در زمینه طلا زنان
حضرتش روشن است که پس از طلاقشان در همه کارهای مشروعشان بویژه اهم آنها که ازدواج مجدد
است آزادند.

ولی جای این پرسش است که با آیه "و لا أَنْ تَتَكْحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا" (۳۳:۵۳) چه کنیم که
زناشویی پس از حضرتش را ممنوع دانسته!

پاسخ این است که مورد بحث «من بعده» را تخصیص به پس از مرگ می دهد و نه اینکه بعد از
طلا هم - کلا - چنین باشد، بویژه آنکه حضرتش رحلت فروده و حال آنکه هیچ یک از زنان را طلا
نگفته بود.

وانگهی طلا پیامبر دو گونه است: ۱- طلا عادی بدون هیچگونه گرفتاری از ناحیه او یا زنان ۲-
طلا مؤکد که در اثر ناشایستگی زنان تحقق می یابد، طلا نخست تنها همسری را فیصله می دهد، و طلا
دوم فیصله دهنده حرمت ازدواج با آنان نیز هست، زیرا زنان پیامبر مادامی احترام دارند و ازدواج

مجددشان حرام است که احترام بیت رسالت را نگهدارند، وگرنه همانگونه که اینجا مورد تهدید واقع شده اند دو طلاقه خواهند بود، طلا اول گسیختن از همسری و طلا دوم گسیختگی از حرمت ازدواج مجدد.

حتی اگر زنی از زنان حضرتش پس از رحلتش تخلفی از بیت رسالت کرده ولی امر مسلمین می تواند دومین طلا را درباره او انجام دهد که از ام المؤمنین بودن خارج شود، چنانکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) این تهدید را نسبت به عایشه فرمود که اگر به معارضات نامشروعیت پایان ندهی تو را طلا می گویم.

روی این اصول به سخن نخست برمی گردیم که تهدید همسران پیامبر نسبت به طلا دو بعدی است که افزون بر طلا نخست، از ام المؤمنین بودن نیز طلا یافته و جای "سراحا جمیلا" است که ازدواج مجدد کنند.

اینجا آیه ۲۹ که متکفل بعد ایجابی جریان زنان پیامبر است "اجراً عظیماً" را مشروط به نیکوکاری این زنان پس از "تردن الله و رسوله والدار الاخره" دانسته که در جمع این اجر عظیم پیامد چهار شرط است، ولی اگر آن سه شرط محقق گردد، و همچنان بر مبنای ایمان به خدا و پیامبرش و روز رستاخیز به همسریشان ادامه دهند، اما در ضمن احیاناً حضرتش را ناراضی کنند، اینها که فاقد چهارمین شرط می باشند هرگز اجر عظیم نخواهند داشت مانند عایشه و حفصه چنانکه گذشت.

از اینجا به بعد آیه (۳۰) تا (۳۴) مخاطبان کلا زنان خاندان رسالتند، جز آن دو مورد که اشاره شد که مخاطب رجال اهل بیت (علیه السلام) رسالت هستند.

يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝۳۰

ای زنان پیامبر برجسته! هر کس از شما مبادرت به کار زشت نمایانگری کند، عذابش دو چندان خواهد شد. و این بر خدا آسان بوده است. ۳۰-۳۰

آیه ۳۰ - "فاحشه مبینه" گناهان سه بعدی است، زیرا خود «فاحشه» وصفی است برای معصیت و معصیت سه گونه است: یا معصیت بزرگ است که از حد عادی تجاوز کرده، یا اگر هم معصیت معمولی است تجاوز به غیر کرده، و یا جمع میان هر دو فحشا و تجاوزگری است، که هم این گناه به خودی خود بزرگ است و هم متجاوز به دیگران می باشد، و این هر سه بعد یا آشکار و آشکارگر است و یا پنهان و یا تنها آشکار است و آشکارگر نیست، روی این اصل توصیف فاحشه به مبینه و آشکارگر تنها

گناهانی را شامل است که یکی از دو فحشاء و یا هر دو را داشته و نیز بیانگر حالت تجاوزگری صاحبش باشند، و «ضعیفین» که دو برابر است پس او «یضعف» ضعف را مشتمل بر دو برابر.

اینجا جای این پرسش است که اگر زنی از زنان پیامبر عظیم الشان (صلی الله علیه وآله) مبتلا به فحشای جنسی باشد - یا بشود - اصولاً ازدواج با او یا ادامه ازدواجش بر مبنای آیات نور حرام است که "حَرَمَ ذَالِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ" (۲۴:۲) این نکاح را در آغاز و استمرارش حرام دانسته، پس چگونه امکان دارد پیامبر بزرگوار با زنی زناکار ازدواج کند و یا به استمرار ازدواج با چنین زنی راضی شود؟ پاسخ این است که فحشاء در انحصار گناه جنسی نیست، - بلکه چنانکه گفتیم - گناهان تجاوزگر کلاً فحشاء می باشد و این کلیت فحشاء نسبت به زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) با همان آیات نور و مائده مستثنی است که در نتیجه اینان هرگونه انحرافی داشته اند هرگز انحراف جنسی نداشتند، مثل اینکه آیه (۶۶:۱۰) که زنان نوح و لوط را خائن دانسته، منظور خیانت جنسی نیست، بلکه خیانت علیه بیت رسالت است، که همچنان در این دو بیت رسالت کافر بوده اند.

و اینجا - چنانکه گذشت - مراد از "نساء النبی" تنها همسران حضرتش نیستند بلکه کل زنان بیت رسالت مُرادند و مضاعف بودن عذاب و رحمت بدین جهت است که نخست هر گناه و ثوابی را به خودی خود پاداش مناسب است لیکن اگر این گناه تجاوزگر باشد بویژه تجاوزگر در بیت رسالت طبعاً پاداش هم در گناه دو چندان و در ثواب عمل شایسته بیانگر بیت رسالت نیز چند چندان خواهد بود، و در صورتی که گناه بزرگ زنان پیامبر بیانگر مبینة نباشد - یعنی بیت رسالت را به رسوائی نکشاند - ضعیفین نخواهد بود، چون بخش دوم مربوط به گناه دوم: رسوائی بیت رسالت است، و در کارهای شایسته نیز ثوابشان مضاعف است، و گرچه شرط بیانگر بودن در آیه مربوطه اش ذکر نشده، اینجا چون مقام فضل و رحمت است مورد سؤال هم نیست.

وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ۝۳۰۰۰-۳۱-

و هر کس از شما برای خدا و رسولش، (تداوم در) خشوع داشته باشد، و عمل شایسته (ی خشوع) انجام دهد، اجرش را دو چندان می دهیم، و برایش روزی فراوانی آماده می سازیم. ۳۱-۰۰۰-۳۱-

آیه ۳۱ - «أحد» مذكر دلیلی ادبی است که می توان برای مونث لفظ مذكر آورد، و گرنه به جای «أحد» «إحدى» بود.

يَسْأَلُ النَّبِيَّ لَسْتُ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ... ۳۲ -

ای زنان پیامبر برجسته! اگر سر پروا دارید، شما مانند هیچ یک از زنان (دیگر) نیستید. پس (با نامحرم) به عشوه و ناز سخن مگویید، تا آنکه در دلش بیماری (شهوت) است (به شما) طمع ورزد؛ و (با نامحرم) گفتاری شناخته شده (در جو ایمان) بگویید. ... ۳۲ -

آیه ۳۲ - نیز زنان خاندان پیامبر در جریان تقوی تکرار شده اند، که اگر تقوی پیشه کنند مانند زنان دیگر نیستند، زیرا تقوای اینان خود تقویت بیت رسالت است، روی این اصل نباید صحبت کردنشان با ناز و کرشمه و نرمش باشد که بیماران شهوت را تحریک کند، بلکه بایستی معروف و شایسته عفت و بیت رسالت باشند.

و اینجا جای این پرسش است که آیا این نهی به حساب موقعیت بیت رسالت ویژه پیامبر است یا دیگران را نیز شامل است؟

پاسخ اینکه چون تحریک آمیزی سخنان نرم و رعناي زنان پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله) برای بیماران شهوت بسی کمتر از زنان دیگر است، گرچه اینگونه سخن گفتن زنان حضرتش برای بیت رسالت بدتر است، پس این دو جریان با یکدیگر هماهنگ و برابرند و از لحاظ تحریک شهوت در بُعد اولویت اینگونه سخن گفتن برای کل زنان نسبت به نامحرم حرام تر است، و نه تنها اینگونه سخن، بلکه هرگونه عمل تحریک آمیز غیر ضروری مانند راه رفتن محرک، پوشیدن لباسهای ویژه محرک و سایر برخوردهائی که موجب تحریک شهوت است کلاً حرام می باشد، و اینها همه بر مبنای "فیطمع الذی فی قلبه مرض" است که اصولاً تحریک مرض شهوت به هر طریقی که باشد حرام است.

در جمع هر قدر جو ارتباطی زنان یا مردان از نظر تحریک به عمل شایسته و یا تحرک به عمل ناشایسته قویتر باشد تبعاً ثواب یا عذابش نیز قویتر است، زیرا هر اندازه بعد گناه قویتر باشد طبعاً اثر ناشایستش بیشتر است. و چنانکه در عمل شایسته نیز چنان است، گرچه در این دو آیه زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) مورد اینگونه خطابند ولی بمناسبت حکم و موضوع و لفظ «مبین» در فاحشه و نیز آیاتی چند این حکم عمومیت دارد، و درجات و درکاتش متفاوت است، که میان بیت رسالت، بیت امامت، بیت مرجعیت و ... بر حسب درکات گناه درجات ثوابشان متفاوت است، و بالاخره هر اندازه آسیب رسانی گناه دامن داری باشد و نیز سود عمل شایسته فراتر باشد طبعاً پاداش این و آن یکسان نیست.

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ٣٣-٣٢

و در خانه هایتان با وقار قرار گیرید، و مانند روزگاران جاهلیتِ نخستین، زینت های خود را آشکارا مسازید، و نماز بر پا دارید، و زکات بدهید، و خدا و فرستاده اش را فرمان برید. خدا فقط می خواهد هرگونه آلودگی را از شما (مردان) خاندان (رسالت) بزداید و شما را به گونه ای ویژه پاکیزه گرداند. ٣٣-٣٢-٣٢

آیه ٣٣ - «واو» در کلمه «و قرن» واو عطف است، نه جزء کلمه، زیرا در صورت دوم خبراست و نه امر، و بمعنای قرار است که «قرن» خود امری است از قرار^{٣٨} و این خانه نشینی زمان و برون زفتنشان قرار است فراتر از رفتنشان.

تبرج به معنای برج شدن است و همانطوریکه بُرجها از لحاظ بلندی و چهره زیبایشان مورد توجه همگانند، زنان نیز نباید در بیرون خانه هاشان همچون بُرجها خود نمائی کنند، و این امر و نهی اختصاصی به زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) ندارد گر چه برای ایشان مهم تر است.

جاهلیت دارای دو بُعد است: جاهلیت نخستین که پیش از اسلام در میان عربها حتی عریان بودن زنان عادی بود، که در حال طواف هم نیز احیاناً عریان بوده اند.

و جاهلیت نوین که بسی زشتتر از جاهلیت نخستین می باشد. که زنها با بدنهای نیمه عریان بیشتر جلب نظر می کنند، و احیاناً تنها عورت‌های نیمه عریان خود را می پوشانند. پس جاهلیت دو گونه است: ١- جاهلیت عریان ٢- جاهلیت نیمه عریان با زینت.

"انما یرید الله ... تطهیراً" بر حسب روایات متواتر شیعه و سنی آیه ای است مستقل و اینجا در قلب آیه سی و سوم قرار گرفته، و آیا می توان گفت که اینجا جایگاه این جمله نبوده بلکه دست تحریف آن را به اینجا کشانده؟ چنانکه بعضی از بزرگان مفسران شیعه پنداشته اند؟ هرگز! زیرا اولاً قرآن به هیچ وجه تحریف لفظی یا مکانی هم نشده، چون "إن علينا جمعه و قرآنه" (٧٥: ١٧) جمع و گردآوری تفصیلی مربوط به وحی قرآن و تألیفش را همچون اصل آیاتش و حیانی دانسته، وانگهی مگر این تحریف کنندگان - به گمان شما - عرب نبوده اند که این آیه را میان خطابهایی به زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرار داده اند تا دو خطاب مذکر ملحق به بیستودو خطاب مؤنث گردد؟ حال آنکه این دو

٣٨ اصل «قرن» از «تقرن» است که توقرن بوده، و در حالت امری «قرن» شده است.

ضمیر مذکر اگر هم میان هزاران ضمیر مؤنث قرار گیرند باز دلالت لغوی خود را همچنان حفظ می کنند.

آری، بعضی از آیات که بهنگام نزول آیه مستقل بودند در ترتیب بخشی از آیه ای قرار می گیرند، و از جمله همین آیه تطهیر است که در خانه حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) یا ام سلمه و یا عایشه - بر حسب ادعایش - با اختلاف نقل در جریان کساء وارد شده است.

و بر خلاف دعوی تحریف در جابجایی این آیه اینجا مناسب ترین جایگاه آن است، زیرا چنانکه بیت جسمانی حضرتش باید از پلیدیهای جسمانی اهل بیت غیر روحانی تطهیر شود، خدا خواسته بیت روحانی حضرتش نیز - به اولویت قطعی - از همه پلیدی ها تطهیر گردد.

اینجا در کلمات این آیه بحث هائی مفصل است که در تفصیرالفرقان یاد شده، ولی مختصرش اینست که - چنانکه گذشت - نخست «انما» این نفی و اثبات را در انحصار اهل بیت (علیهم السلام) قرار داده که مقصود اهل بیت رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) است، نه همسران و زنان خاندان جسمانی و نه تنها اهل بیت رسالتی رسول، که خود آن حضرت از آن بیت برون باشد، زیرا حضرتش در بالاترین قله این بیت عصمت والاقرار دارند.

"یرید الله" اراده مستمر ربانی است در کل ابعاد این عصمت علیا (اراد الله) نیست که تنها شامل گذشته باشد، بلکه (یرید الله) است که استمرار را می رساند.

و آیا این اراده در سلب رجس و ایجاب طهارت برای این خاندان تنها اراده تشریعی و شرعی است؟ هرگز! زیرا سلب و ایجاب این اراده در مراتب گوناگونش در ارتباط با کل سالکان الی الله است، که هر اندازه قدمهائی فراتر در راه خدا بردارند این اراده سلب و ایجاب - که در جمع هدایت افزوتتر آنان است - نیز خواهد بود.

این اراده که ویژه اهل بیت رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) است در بالاترین قله عصمت - که در میان کل معصومان بی نظیر است - مجموعه اراده تکوینی، تشریعی و شرعی ویژه ای است که شامل دیگران حتی معصومان دیگر نیز نمی شود.

عصمت دارای مراحل و درجاتی چند است: ۱- عصمت بشری ۲- بر مبنای همین عصمت عصمت درونی ربانی ۳- روی این دو مبنا عصمت برونی ربانی است، و پیش از عصمت بشری هم اراده ربانی است، که این بزرگوران را در اصلاّب و ارحام پدران و مادران پیش از ولادتشان و همینطور در زمان ولادت تا عصمت بشریشان در تحت پوشش مستقیم ربانی قرار داده، چنانکه در زیارت وارث است که (أشهد أنّ كنت نوراً فی الأصلاّب الشامخه و الأرحام المطهره): من گواهی می دهم که تو نوری در

صُلُبها و رحمهای پاک شده بودی، و این خود زمینه ای است از برای عصمت بشری آینده این بزرگواران با حفظ اختیارشان که در علم الهی اینگونه عصمت را تحصیل خواهند کرد، سپس در بُعد عصمت بشری نیز مورد تأیید ربانی بوده اند، ولی چون این هر دو عصمت مطلق نیستند، مرحله سوم عصمت ربانی است که با وحی رسالتی به رسول و وحی غیر رسالتی به سیزده معصوم دیگر مقرر شده است، عصمت چهارم، عصمت منفصل است، چنانکه آیاتی از قبیل "وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كَدْتِ تَرْكَنَ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً" (۱۷:۷۴) که در جریاناتی بسیار سهمگین - مانند اعتمادی بر انبوه مشرکان - اگر از سوی خدا جلوگیری فزونی نبود باندازه کمی به اینان اعتماد می کردی.

«انما» در هر چهار بُعدش انحصاری است و «الرجس» و «تطهیراً» نیز هر دو در بُعد معنوی و وحیانی بگونه ای مطلقتر و فراتر از دیگر معصومان است، رجس در کل قرآن بمعنای نجاست و پلیدی ظاهری نیامده بلکه مانند "انهم رجس" (۹:۹۵) درباره منافقان، مقصود رجس درونی و معنوی است، از جمله ادله بر این حقیقت است - که این رجس ظاهری نیست - با اضافه بر واقعیت قذارتها و نجاستهای جسمانی معصومان که مانند دیگران مأمور به تطهیر آن بوده اند - آیاتی از قبیل "قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ" حضرتش در بشریت - که حالات جسمانی و بدنی بشری است - کلاً همانند دیگران است، و فقط استثنای وحی است که فرودگاهش هم قلب روح است و نه بدن.

الرجس بمعنای مطلق رجس معنوی است و با صطلاح «ال» بمعنای جنس آمده و کل ناپاکی ها و نقصانهای معنوی را در ابعاد آفریدگان از این بزرگواران سلب کرده، که نه قصوری دارند و نه تقصیری، و شامل هرگونه کمال و فضیلتی شایسته که در میان مکلفان از انس و جن و ملائکه می باشد، این بزرگواران در بالاترین قله به اراده مستمر ربانی کلاً آنرا دارا هستند، و این خود بمعنای سلب درونی و برونی «لأله» است، و در پی آن ایجاب "و يطهرکم تطهیراً" بدین معنا که همانگونه که سلب رجس مطلق است، ایجاب طهارت هم مطلق می باشد که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

ز احمد تا احد یک میم فر است***همه عالم در این یک میم غر است

چنانکه در آیاتی مانند آیه کوثر کل خیرات را علی الاطلاق در انحصار حضرتش خوانده است. «اذهاب» در اینجا بمعنی دفع است و نه رفع، چون رفع بمعنای این است که ناپاکی در اینان بوده و خدا آنرا از ایشان زدوده، و از جمله ادله دفع، عصمت مطلقه این بزرگواران است که دست کم در طول تکلیف بوده چنانکه آیاتی از قبیل آیه (۳۲:فاطر) دلیل بر آن است، و اینجا نیز که «یرید» معنای استمرار می دهد هرگز جائی برای فعلیت ناپاکی برای این بزرگواران نگذاشته که اذهاب بمعنای دفع

است و نه رفع، در جمع ارکان اربعه این عصمت برای این بزرگواران به دلیل «انما» از کل عصمت‌های سایر معصومان برتر است.

آیه تطهیر باندازه ای درباره معصومان از این بیت رسالتی اهمیت دارد که بر حسب روایاتی چند پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) تا هنگام رحلتشان پیش از هر یک از نمازهای پنجگانه در برابر خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) این آیه را با صدای بلند قرائت می فرمودند، این روایات این جریان را از چهل شبانه روز تا هفده ماه مقرر کرده که چهل شبانه روزش دویست مرتبه، و هفده ماهش دوهزار و پانصد و پنجاه مرتبه است حضرتش این آیه را بر خانه دو رکن نخستین اهل بیت فرعی رسالت - حضرت علی و حضرت فاطمه (علیها السلام) بگونه مستمر می خواندند، و این جریان طبعاً بمنظور یاد بود و وانمود این حقیقت است که اینان پس از حضرتش - دارای عالی ترین مقام عصمت هستند، نکند که اهل این خانه مورد اهانت از طرف مسلمانان و پیروان قرآن قرار گیرد؟ نکند به خانه هجوم آورند و درفش را آتش زنند و پهلوی صدیقه طاهره (علیها السلام) را بشکنند و محسنش را سقط کنند! همچون اذان و اقامه که اعلامی پیاپی از برای نمازهای پنجگانه است، آیه تطهیر هم از هنگام نزولش تا هنگام رحلت حضرتش چنین موقعیتی یافت، که این تکرار بدین گونه هرگز نظیری در کل اسلامیات - به جز اصول سه گانه عقیدتی - ندارد، زیرا کل اسلام در این آیه جمع است، از لحاظ اینکه قرآن محمد و محمد قرآن در اینجا بشایستگی تعریف شده اند، پس این تکرار شگفت انگیز تکراری اجمالی نسبت به کل ولایتهای مطلقه اسلامی است.

وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَاتِ اللّٰهِ وَ الْحِكْمَةِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ۚ... ۳۴_ اِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْقَنَاتِينَ وَ الْقَنَاتِ وَ الصّٰدِقِينَ وَ الصّٰدِقَاتِ وَ الصّٰبِرِينَ وَ الصّٰبِرَاتِ وَ الْخٰشِعِينَ وَ الْخٰشِعَاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ وَ الصّٰمِينَ وَ الصّٰمَاتِ وَ الْحَفِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَفِظَاتِ وَ الذّٰكِرِينَ اللّٰهَ كَثِيْرًا وَ الذّٰكِرَاتِ اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرًا عَظِيْمًا ... ۳۵_

و آنچه را که از آیات خدا و (سخنان) حکمت (آمیز)ش در خانه های شما خوانده می شود، یاد کنید. همواره خدا دقیقی بسیار آگاه بوده است. ... ۳۴_ به راستی مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان بالیمان و مردان و زنان خاضع و مردان و زنان راستین و مردان و زنان شکبیا و مردان و زنان خاشع و مردان و زنان صدقه دهنده (ی مال و حال و جانشان) و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان پاکدامن

و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، خدا برای (همه‌ی) آنان پوشش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است. ... ۳۵_

آیات ۳۴ و ۳۵ - اینجا در آخر کار زنان پیامبر همچنان مورد خطاب هستند، که اضافه بر انجام وظائف منزلی باید در ارتباطی تنگاتنگ با وحی شب و روز - که بر پیامبر بزرگوار نازل می گردد - باشند، آری، وظیفه اینان که وحی در خانه هاشان فرود می آید از دیگران بیشتر است.

و بالاخره می بینیم که درین آیه ده ویژگی و فضیلت از برای هر دوی مردان و زنان مقرر گشته، که اینان بگونه ای همسان باید دارای این ویژگی های شایسته باشند، که زن بودن هرگز نقصانی در فضیلت نسبت به مرد نیست، چنانکه مرد بودن هم کمالی در فضیلت نسبت به زن نیست، زیرا فضیلت در انحصار عقیده و عمل شایسته است و بس که "إِنْ أكرمكم عند الله أتقاكم" (۴۹:۱۳).

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ... ۳۶_ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا لَكَ لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ... ۳۷_ مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ... ۳۸_

و برای هیچ مرد مؤمن و نه زن مؤمنی (شایسته) نبوده است، هنگامی که خدا و رسولش امری حتمی (به ایشان) فرماید، برایشان از کار (پنهان و آشکار) شان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند، همواره دچار گمراهی آشکارگری گردیده است. ... ۳۶_ و چون به کسی که خدا بر (سروسامان)ش نعمتی داده، و تو (نیز) به او نعمتی دادی، می گویی: «همسرت را نزدت نگهدار و از خدا پروا بدار.» و آنچه را که خدا آشکارکننده‌ی آن است در دل خود نهان می کنی، و از مردم پروا می داری، با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او پروا بگیری. پس چون زید از آن زن کام بر گرفت (و عده‌ی همسرش - در صورت احتمال بارداریش سر رسید) تو را به همسری او درآوردیم، تا بر مؤمنان در ازدواجشان با زنان پسرخواندگانشان - هرگاه از آنان کام بر گرفتند و ترک گفتند - هرگز تنگنایی نباشد، و فرمان خدا انجام شده بوده است. ... ۳۷_ بر پیامبر برجسته - در آنچه خدا برایش حتمی

کرده است - هرگز (گیرودار) طاقت فرسایی نبوده است. سنت خدا را که در پیشینیان از دیرباز بوده

(نگه دار). و امر خدا همواره به اندازه‌ی مقرر و در خور توان (مکلفان) بوده است. _..._ ۳۸ _

آیات ۳۶ تا ۳۸ - در این آیات جریان ازدواج زینب دختر عمه رسول الله (صلی الله علیه وآله) با زید پسر حارثه مطرح است که وی زنی بزرگزاده و بسیار زیبا از بیت هاشمی بود، و این غلام غلام زاده و نازیبا از مردمی معمولی بود، که پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله) از جهاتی چند مأموریت یافت که ازدواج میان این دو را برقرار سازد، و در آخر کار حضرتش مأمور بود که زینب را پس از طلاق یافتن از زید به ازدواج خود در آورد، که ازدواج نخست برای مصلحتی و ازدواج دوم هم برای مصلحتی دیگر بود، نخست اینکه همتائی زن و مرد در ازدواج عمده در بُعد ایمان است و نه حسب و نسب و جمال و مال، گرچه اینها هم در حاشیه قرار دارند، اینجا رسول الله (صلی الله علیه وآله) به امر الهی این مأموریت نخستین را عملی کرد و هنگامی که زید تصمیم گرفت همسرش را طلاق دهد پیامبر (صلی الله علیه وآله) بمنظور حفظ آبروی رسالتش در میان مردم به زید گفت همسرت را همچنان نگاهدار و از خدا پروا بدار، ولی خدا بالحنی صریح به او فرمود از مردمان مهراس و تنها از من بهراس، و من خود آبروی تو را نگهبانم.

در مرحله دوم که خدا زینب را خود به ازدواج پیامبرش در آورد به این منظور بود که در جاهلیت ازدواج با همسر پسر خوانده همچون همسر پسر صلبی حرام بود، زید هم پیش از اسلام پسر خوانده حضرتش بود، و اسلام که بر پسر خواندگی خطی قرمز کشیده و با پیامبر این جریان را در میان نهاده، چون از نظر حکم الهی چندان پذیرفته این تازه مسلمانها نبود، و همچنان به خیال گذشته جاهلیت همسر پسر خوانده را بر پدر خوانده حرام می دانستند، پیامبر بزرگوار مأموریت یافت این جریان را خود عملی سازد، زیرا حضرتش بزرگترین أسوه از برای پذیرش و عملی ساختن احکام خدا بوده است، بنابراین ازدواج زینب با زید هم جدائیهای خیالی جاهلی را بر طرف می ساخت، و هم ازدواجش با پیامبر ازدواج حرمت ازدواج همسر پسر خوانده را عملاً از میان برداشت.

و اینکه خدا در آیه ۳۷ حضرتش را در این جریان گوئی توبیخ کرده که تو آنچه را خدا آشکار خواهد کرد بر مردمان پنهان می داری و از آن هراسمندی، حال آنکه ترس از خدا شایسته تر است، این در حقیقت توبیخ نیست، بلکه بیان حقیقتی است، زیرا وظیفه ظاهری حضرتش پیش از این وحی ویژه - بمنظور حفظ آبروی رسالتی اش در میان تازه مسلمانها - که بر این خیال خام بودند - مقتضی همین جریان بوده ولی با نزول وحی حفاظتی جریان بکلی عوض شد، و دیگر این حالت پنهانی و ترس از مردمان تداوم نیافت.

و با توضیحی بیشتر جریان این ازدواج حضرتش اکنون گرچه خود حفاظتی است از برای حکمی ربانی بر خلاف خیال جاهلیت، ولی در برابرش آبروی این رسالت در کار است، و آیا اگر کل رسالت پایمال گردد و زیر سؤال برود - حتی برای مسلمانان - خطرش بیشتر است و یا فعلاً حکمی از احکام خدا تا وقت مناسبتش ترک گردد، روی این اصل رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) وظیفه شرعی خود را پیش از وحی حفاظتی بخوبی انجام می داده است، ولی این وحی موضوع را درست به عکس کرد، که هرگز خطر پایمال شدن رسالت در کار نیست، و روی همین اصل هم خدا خود عهده ار این تزویج گردید که:

«زوجناکها» و چنانکه در عُرف مردان و زنان معمول است که مردها به خواستگاری زنان می روند نه زنان به خواستگاری مردان، و خواست مردان مقدمه ازدواج است و پذیرش این درخواست و خواستگاری با زن است، روی این مبنا درین آیه فرموده که «زوجناکها» و می بینیم مرد پیش از زن در بعد ازدواج آمده و نیز در آیه (۲۸:۲۷) از زبان شعیب (علیه السلام) است که: "انّی ارید أنْ اُنکحک اِحدى ابنتی هاتین..." و در آیاتی کلی نیز مانند "وانکحوا الایامی..." (۲۴:۳۲) بعد اول نکاح مردانند و در ثانی زنان روی همین اصل ایجاب در باب زناشویی مربوط به مردان و قبول راجع به زنان است. و باز هم از نظر عُرف باید گفت آیا زنان که خواستگاری از سوشان آغاز نمی شود می توانند ایجاب کنند و بگویند که: من خود را به ازدواج تو آوردم؛ جواب منفی است، بلکه این مردانند که از لحاظ خواستگاریشان از زنان چنان جمله ای از ایشان مناسب است.

البته اگر هم جریان عکس این حالت عرفی و قرآنی باشد نکاح درست است مانند زنی که خود درخواست ازدواج با حضرتش را نمود (۳۳:۵۰) ولی صحیحتر و معمولتر در کل همانگونه است که در این آیات بدان اشاره شده.

و اصولاً در ازدواج هیچگونه لفظی هم شرط نیست نه لفظ صیغه عربی و نه غیر آن، که هیچ دلیلی هم در کتاب و سنت برای شرط هیچ لفظی برای ازدواج نداریم، تنها اگر هم لفظی در کار باشد بیانگر تصمیمی باطنی است، مثلاً «زوجناکها» که کار خدا بوده، آیا با لفظی ربانی انجام شده و برای کدام شنونده؟ یا گفته شعیب که "ارید أنْ اُنکحک" هیچگونه دلالتی بر هیچ لفظی دارد؟ زیرا در «انکحک» گفتن نیست، بلکه عمل پیوند ازدواجی است، و این عمل دارای دو بُعد است: پنهان و آشکار، بُعد پنهانی اش تصمیم ازدواج این دو همسر است، ولی این تصمیم از کجا برای خودشان یا دیگران معلوم است؟ آگاهی به این تصمیم برای اینان باید بوسیله ای آشکار تحقق پذیرد که یا لفظ است، یا نوشته یا اشاره و یا عملی پیش از جریان ازدواج، مانند آنچه که در برخی روستاها رایج بوده که پیش از ازدواج

رسمی اگر داماد پایش را روی پای عروس می نهاد و عروس پایش را نمی کشید، پای نخستین ایجاب بود و نکشیدن عروس پایش را قبول می دانستند.

روی این اصول لفظ - تا چه رسد به صیغه رسمی یا لفظ عربی - هرگز شرط تحقق ازدواج نیست، بلکه تنها بیانگری از برای تصمیم درونی است، آری لفظ آسانترین و احياناً روشنترین بیانگر تصمیم درونی ازدواج است، روی همین اصل هم کل فقهاء درباره کرها و لال ها بجای لفظ - که آنرا حتمی می دانند - به اشاره اکتفا کرده اند، و اگر حتمیت لفظ کلی بود اشاره هم جایگزین آن نبود. بلکه باید عروس و داماد به شخص دیگری اشاره کنند و او از طرف ایشان به وکالت صیغه رسمی را جاری سازد.

ما شاهد دیگری از برای عدم اشتراط لفظ در زناشویی لازم نداریم، زیرا شرط بودنش دلیل می خواهد و نه شرط نبودنش، روی این اصل ازدواج مانند سایر معاملات است که هرگز مشروط به لفظ نمی باشد. و آیه "تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ" چنانکه هیچ گونه لفظی را در داد ستدها شرط ندانسته، در ازدواج هم - که مهمترین داد و ستدهاست - شرط نمی داند.

در آیه (۳۸) اینجا تمامی خرجها و تنگنائیها را - در کل ابعادش که از جمله عُسر است - در جهت انجام رسالت از حضرتش سلب کرده که جریانی مانند ازدواج حضرتش با زن پسر خوانده اش گرچه در تنگناهای جاهلیت پیشین بوده است، ولی برای حضرتش - که محور بیانگر احکام الهی است - هرگز هیچگونه حَرَج و تنگنائی ندارد، که حرج نپذیرفتن حکمی ربانی از هر حرجی بیشتر است، و اینجا هم با وحی حفاظتی الهی حرج نخستین ناچیز گشته.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ، وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا - ۰۰۰-۳۹

(حاملان سنت ربّانی) کسانی هستند، که پیام های خدا را به خوبی ابلاغ می کنند، و از سر تعظیم از او هراس دارند، و از احدی جز خدا نمی هراسند، و خدا برای حساب رسی سریع و دقیق کافی است. - ۰۰۰-۳۹

آیه ۳۹ - در وجه کلی هرگونه حَرَج و ترسی از دیگران را برای تحقق بخشیدن رسالت های ربانی سلب کرده که هرگز برای صاحبان رسالت الهی و در پی آنها امامان و شرعمداران در تحقق بخشیدن اوامر الهی ترس و واهمه ای از دیگران مورد ندارد، بر خلاف گمان برخی از شرعمداران که از ترس دیگران احياناً حکمی الهی را بیان نمی کنند، و این "فرض الله له" و نه «علیه» فریضه الهی را به سود

رسول خوانده که بر عهده و به سود رسالتی اوست، و "سنه الله" این نفی حرج و عدم تنگنایی را برعهده رسولان وحی سنتی مداوم خواند، که تخلف از این سنت تخلفی از رسالت ربانی است.

«حرج» کمتر از «عسر» و به معنای انجام تمامی توان است که بایستی در تحقق بخشیدن رسالت ربانی اعمال گردد، ولی عسر که خطر و ضرر است کلاً منفی است مگر در کارهایی مانند جهاد که عسر جانی است.

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ
 اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً _۴۰۰۰۰_

محمد (هرگز) پدر هیچ یک از مردان شما نبوده، ولی فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران بوده است. و خدا همواره بر هر چیزی بسی دانا بوده است. _۴۰۰۰۰_

آیه ۴۰ - این آیه ابوت حضرتش را از کل مردان چه از نظر ابوت واقعی، و چه پسر خواندگی سلب کرده زیرا پیامبر در حال رسالت پسری نداشت، و پسر خواندگی هم منسوخ گشته بود، و تنها موقعیت حضرتش را میان کل مردمان در انحصار رسالت الهی و پایان بخشیدن نبوت و وحی قرار داده است.

و اینجا جای این نکته است که گرچه حسنین و امامان (علیهما السلام) همگی از رجال و نوادگان حضرت بودند لیکن «رجالکم» نبوده اند، بلکه رجال اهل بیت - چه معصوم و چه غیرمعصوم - همگی مربوط به دودمان حضرتش می باشند.

وآنگهی «ماکان» در بُعد نخستین کینونت گذشته را نسبت به این جریان سلب کرده و در گذشته هم اگر حضرتش پسرانی مانند ابراهیم، طاهر و قاسم داشت در کودکی رحلت کردند و به سن رجولیت هم نرسیده بودند، و تنها می ماند پسر خواندگی زید که در عین رجولیتش ارتباط پسری از او هم سلب شده و روی این مبنا این جمله مبارکه نخست تأیید و تأکیدی است نسبت به آیه گذشته که زن پسر خوانده همچون زن پسر نیست که بر پدر حرام باشد، و در بُعد دیگر کلاً بر خلاف جاهلیت است - که تداوم عظمت هر بزرگی پس از رحلتش بوسیله پسرش بوده - اینجا تداوم رسالتی حضرتش را منهای هر پسری مقرر کرده، چنانکه سوره کوثر از جمله کوثرها تداوم کوثر ولادت را در حضرت صدیقه طاهره و فرزندان (علیهما السلام) خوانده، و این خود از ضربات پیاپی بر پیکر جاهلیت است، آری در بعد معنوی و تربیتی از حضرتش روایت است که من و علی دو پدر این امت می باشیم که معنای ابوت تربیتی است و "ابا أحد من رجالکم" در «ماکان» ابوت واقعی گذشته را چه نسبی، یا پدر خواندگی و رضاعی را نسبت به «رجالکم» از حضرتش منتفی دانسته، و نسبت به آینده هم که رجال اهل البیت فرزندان واقعی آن حضرت بوده اند، اولاً «رجالکم» نبوده اند بلکه رجال بیت رسالتند، وآنگهی این

فرزندان بهره ای همبجز ارتباط رسالتی ندارند، که "ابوا هذه الامة" نخست ابوت واقعی در تمامی جهات نسبی و است نسبت به سیزده معصوم دیگر، و در ثانی ابوت تربیتی نسبت به کل امت اسلامی با مراتبشان بوده و می باشد، روی این اصل نبوت نسبی تا چه رسد به غیر آن اصلی برای زندگی رجال البیت هم - بجز فضیلت رسالتی که در بعد عصمت و امامت داشته - نیست، چنانکه "ولكن رسول الله و خاتم النبیین" تنها ارتباط ابوت معنوی و تربیت رسالتی را اصل ارتباط با حضرتش دانسته.

"خاتم النبیین" این جمله در میان آیاتی چند حضرتش را خاتم پیامبران بزرگ خوانده، و نه تنها خاتم آنها، زیرا خاتم بمعنای پایان دهنده است ولی خاتم افزون بر پایان به معنای مهر و امضا است، و در گذشته نامه های اشخاص بر نگینهای انگشترشان حک می شده و نقش می بسته، و روی این اصل حضرتش هم پایان پیامبران است و هم تصدیق کننده آنان، که اگر کسی را به مقام وحی و رسالت تصدیق نکند این شخص رسول نیست، تا چه رسد که او را تکذیب کند! و این دو از امتیازات حضرتش نسبت به سایر پیامبران است که هم آخرین رسول و هم مهر زیر نامه های رسالت است.

اصولاً وحی احکام ربانی دارای سه بُعد است: نخست نبوت، سپس رسالت و در آخر کار نبوت که خود رفعتی است در مقام رسالت، مانند کل مجتهدان که همگان در اصل اجتهاد برابرند، ولكن مراجع تقلیدشان در بُعد اجتهاد از دیگران برترند، نبیء کسی است که خبر وحی به او می رسد، و دارای رسالت نسبت به دیگران نیست مانند لقمان، و رسول کسی است که مأمور به رسالت این نبأ و حیانی نیز هست، و این رسولان نیز گاه از ممتازان و صاحبان کتاب وحی اند، و گاه کتاب وحی ویژه ندارند: آنانکه دارای کتاب وحی اند در قرآن نبی نامید می شوند مانند موسی (علیه السلام) که "و کان رسولاً نبیاً" (۱۹:۵۱) و حضرت خاتم که در (۷:۱۵۷) "الرسول النبى" نامیده شده و نیز اسماعیل و که در (۱۹:۵۴) بعنوان "رسولاً نبیاً" توصیف شده اند، و روی همین اصل لفظ (رسول) با مشتقاتش ۳۴۹ بار آمده ولكن لفظ (نبی) تنها ۶۹ بار است، و آیاتی نیز کل نبیین را صاحب کتاب خوانده مانند: "و اذ اخذ أخذ الله میثا النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة" (۳:۸۱) و این نبوت هم که امتیازی در رسالت است گاه به لفظ «الرسول» و گاه به لفظ «النبی» بگونه ای مفرد در اختصاص خاتم النبیین آمده است که جمعاً هشتاد و چهار بار تکرار شده است.

اینجا در پاسخ این پرسش که ختم نبوت مستلزم ختم رسالت و نبوت نیست، و روی این اصل امکان هر دو برای کسانی پس از رسول اسلام باقی است؟ نخست از نظر وجهه مسلم اسلامی باید گفت که رسالت رسول خاتم همپایی با انقطاع وحی کلی تا آخر زمان تکلیف بوده است، چنانکه آیاتی از قرآن و کتب پیامبران و روایاتی متواتر از هر دو جهت بر این مطلب شاهد است، برای اطلاع به آیات

ختم وحی و رسالت و نبوت به حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) به کتاب بشارات عهدین مراجعه شود.

وانگهی از نظر خود همین آیه خاتمیت «النبيين» جمع دوگانه است: نبوئت و نبوت، ختم نبوتش ختم رفیع ترین مقام رسالت است، و ختم نبوتش پایان پذیری کل وحی است، و در این میان رسالت هم که گاهی فراتر از نبوئت است طبعاً منفی است، وانگهی آیاتی از قبیل (۱۵۹:۳) که "ثم جاءكم رسولٌ مَّصْدُ لِمَا مَعَكُمْ" حضرتش را آخرین رسول ربانی خوانده چون «کُم» مشتمل بر هر دوی رسالت و نبوت است، و نفرموده "ثم جاءكم نبی" که تنها ختم نبوت باشد، بلکه "جاءکم رسول" فرموده که افزون بر ختم نبوت، ختم رسالت نیز هست.

و نیز رسالت پس از نبوت ختم هیچگونه موردی ندارد، زیرا این رسالت یا فو این نبوت است که نبوتی برتر از این نبوت باشد و این خود بر مبنای آنچه گفتیم منفی است، و یا رسالتی برابر است که برابری در این نبوت خاتم نیز دارد، باز هم منفی است، یا رسالتی مادون این نبوت و یا هر نبوتی است، اینجا باید پرسید مقصود از این رسالت بعدی چیست، آیا بیان شرعی جدید است که این خود از لحاظ کتاب و سنت و سایر کتابهای آسمانی کلاً منفی است، بویژه آنکه آیاتی مانند "ما ننسخ من آیه او نفسخها نأت بخیر منها او مثلها" (۱۰۶:۲) برای رسالت بعدی دست کم مماثلث و همانندی با رسالت پیشین را مقرر کرده، و مفروض این است که این رسالت فروتر از رسالت است.

و اگر هم منظور از این رسالت یا رسالتهای بعدی - که گروهی هم آنرا دعوی کرده اند و خواهند کرد - اگر منظور تبیین همان کتاب و سنت اسلامی است، باید گفت آیا بیان این نبوت ختمیه که برتر از کل رسالتهای نبوتهاست برای تبیین احکام این شریعت آخرین کافی نیست، که رسالت مادون این مافو را تبیین کند.

در پاسخ این که چون نظرات شرعمداران و دیگران نسبت به دلالتهای قرآن و سنت گوناگون است، برای حفظ وحدت دلالت حقّه کتاب و سنت رسالتی از پی رسول اسلام لازم است، باید گفت؛ اضافه بر آنچه گفته شد که خود قرآن نور، بیان، برهان و تبیان و حجت بالغه است، و از هر سخنی حتی سخنان رسول آخرین روشنتر است، و در بالاترین قله دلالت حجج بالغه الهیه می باشد. باید گفت تفسیر این مدعیان رسالت پس از ختم این رسالت و نبوت خود مزید بر علت است، زیرا اینان نه تنها دلیلی بر رسالتهایشان هرگز ندارند؛ بلکه ادله بر خلافتشان بسیار است، روی این اصل تبیین ویژه آنان نسبت به آیات قرآن بدون هیچگونه دلیلی و حیانی است، و روی این اصل مشمول نقصها و ابهامهایی

نسبت به تفسیرهای دیگران است که بر حسب اصطلاح "زاد فی الطنبور نغمه آخری" که این خود اختلافات را بیشتر دامن زده و آنرا افزون کرده است.

درست است که رسالتهای و نبوتهای پیامبران غیر اولوالعزم پس از پیامبرانی اولوالعزم به عللی شایسته بوده که از جمله نگهبانی وحی های کتابهای اصلی این بزرگواران است که گاهی مورد تحریفهایی واقع می شده، و این خود برای نگهداشت وحی های اصلی ضرورتی متداوم است، ولی درباره شریعت قرآن - که هرگز تحریفی در آن راه نداشته و نخواهد داشت - این جریان هم منفی است، زیرا آیات و روایات و ادله ای دیگر بگونه ای روشن هرگونه تحریف را از ساحت مقدس قرآن سلب کرده است، و حدیث هم تنها در صورت موافقت با قرآن پذیرفته می شود، و در صورت مخالفت اگر متواتر هم باشد مطرود است، و در حال میانگینش که نه موافق و نه مخالف با قرآن باشد در صورت قطعیتش بر حسب آیاتی مانند "اطیعوا الله والرسول" پذیرفته است، که آنهم - بر حسب آیاتی مانند "و لن تجد من دونه ملتحداً" مستفاد از حروف رمزی و اشاره های قرآنی است، که در جمع وحی ربانی برای حضرتش تنها قرآنی است و دیگر هیچ.

روی این مبانی بر کل نبوت ها و رسالتهای و نبوت ها و در جمع بر کل وحی ها ربانی که پس از خاتم النبیین ادعا شده و خواهد شده خط قرمز می کشیم، و این مختصری است از مفصل که در تفسیر الفرقان به مناسبتهای فراوان و نیز در کتاب بشارت عهدین از کتب انبیاء آمده است.^{۳۹}

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا...^{۴۱} وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً
وَ أَصِيلاً...^{۴۲}

هان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا را یاد کنید، یادی بسیار...^{۴۱} و صبح و شام او را به پاکی
تذکره کنید...^{۴۲}

۳۹ از جمله در آیه (۶) کتاب حقیق نبی پس از بشارت به نبی «فارانی» از کوه حرا می فرماید «هَلْخُوتُ عُولَامَ لَوْ»: راههای آن قدس فارانی همیشگی است، چنانکه در انجیل یوحنا باب (۱۲: ۱۶-۱۳) و نیز باب (۱۶: ۱۴) به زیان سریانی فرماید:

«وَأَنَابَتْ طَالِبُ مِنْ بَنِي وَ خَيْنَ پَارَ قَلِيْطَا بَتَّ يَبِلَ لَوْ خُونُ دِيْنَشْ غَمُو خُونُ هَلْ أَبَد»: و من از خدا می خواهم و او فارقیط دیگری: (پیمبری دیگر) به شما جهانیان خواهد داد که تا ابد با شما بماند، پارقیطای هم هما پارکیلیطوس یونانی یعنی احمد و محمد است.

و در انجیل برنا با فصل (۴: ۳۶) و فصل ۹۷ به خاتمیت تصریح کرده.

و در نَبُوْتْ هَيْل: وحی کودک که سراسر بشارت از فرار رسیدن حضرت اقدس خاتم النبیین(صلی الله علیه و آله) است به زبان انقلوس عبرانی رمز: فرماید مُحَمَّدَ كَايَا اِعَابَايَا دِطَمَعِ هُوَا وَيَهِي كَلِيلَا: محمد بزرگ مقتدر، درخت برآزنده، خواهش کرده شده و مورد غبطه و آرزومندی فرونشاندن، نابود کننده آنچه بوده، اوست جمله و کل وی تاج است: باری است بر دوش که جمله و کل بودنش در برداشتن کل فضایل پیمبران می باشد او تاج برآزنده نبوت است بر سرو سامانشان.

آیات ۴۱ و ۴۲ - در این دو آیه مؤمنان مأموریت دارند که نقش "لا اله الا الله" را در برون و درونشان استوار دارند (الا الله) همان "اذکروا الله" است که اینجا مقدم بر "لا اله" که «سبّحوه» است می باشد، و این تسبیح خود تنزیه حضرت اقدس الهی است از تعدد وجهاتی غیر احدیت و صمدیت حضرتش.

"اذکروا الله" امری است به یاد کردن خدا و این تنها زبان نیست که باید خدا را یاد کند، بلکه زبان تنها دستگاهی فرستنده و بیانگری از حالتی درونی است که از فطرت، عقل، عقیده، اخلا و بالاخره عمل، یاد خدا را دریافت می کند، سپس آنرا برای خود و دیگران تبیین می نماید.

اصولا تمام حواس و ادراکات مؤمنان باید بگونه مداوم "اذکروا الله" باشد، اینگونه ذکر در صورت مطلق بودنش همان مقام عصمت است، که معصومان چون به حقیقت و با تمام وجودشان به یاد خدا هستند، در این محضر مقدس با یاد حضرتش هرگز حتی فکر گناه هم نمی کنند، و در هر صورت باید گفت که ذکر اصولا کاری درونی مانند قلب و فؤاد است، که عمق روح می باشند، و سپس این فؤاد و قلب که فرمانده کل نیروهای برونی و درونی انسانند او را به تمام وجود تبدیل به ذکر الله می کنند.

اگر در درون به راستی یاد خدا باشید ولیکن از نظر زبان ساکت، چندان نقصانی برای شما نیست، لکن اگر بالقلقه زبان همواره خدا را یاد کنید ولی در درونتان و عملتان خدا فراموش نمایید این خود نفا است، و بهتر آنکه اگر درون و عملتان از ذکر خدا تهی است - و بدتر که شما یادواره ای شیطانی شدید - یاد زبانی خدا را نیز ترک کنید، زیرا این خود دروغی است آشکار که زبانتان خدا را یاد می کند لیکن در غیر زبان از حضرتش غافلید و یا به یاد شیطانیید.

درست است که در برخی موارد مانند نمازها و لیک ها و... ذکر زبانی لازم است، ولی در غیر این موارد ذکر زبانی لزومی ندارد، مگر اینکه بیانگر و یا مقدمه ای از برای ذکر درونی شما باشد، و اگر با ذکر برونی موافقت داشته باشد ذکر کامل می گردد، و مؤمن باید چنین بوده و سراسر وجودش نقش لا اله الا الله داشته باشد، گرچه اینگونه سلوک الی الله را درجاتی است.

اینجا «کثیراً» که توصیف ذکر است تنها مربوط به نمازها و لیک ها نیست، زیرا اینها زیاد هم نیستند بلکه مقصود کثرت حال و قال ذکر است که "بکره و اصیلا" یعنی شبانه روز مادامی که انسان بیدار است به یاد خدا باشد بلکه در خواب هم همچون معصومان.

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا

—...—۳—

اوست کسی که بر شما رحمت می فرستد، و (نیز) فرشتگانش (برای شما از خدا رحمت می طلبند) تا شما را از تاریکی ها سوی روشنایی برون آورد، و (نسبت) به مؤمنان همواره رحمت گر بوده است. _..._۴۳_

آیه ۴۳ - اینجا صلوات خدا و فرشتگان نسبت به مؤمنان یکجا یاد شده، ولی همین صلوات از این دو منشاء دوگونه است: صلوات خدا فرستادن رحمت بر مؤمنان است، و صلوات فرشتگان در خواست رحمت از خدا برای ایشان، و اصولاً صَلَاة یعنی چه؟ بهترین معنا برای صَلَوة در بین معانی دهگانه از نظر لغوی (صِلَاء) و (صَلَوَه) بعنای گیرانه نور است، بنابراین صلوات خدا بر مؤمنان ایجاد گیرانه ها و نورهایی افزون بر نورهای ایمانشان می باشد: "ليُخْرِكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ" چنانکه اصل صَلَاة نسبت به مؤمنان در بُعد فاعلی که همان نماز خواندن است با نمازشان ظلمات و حجابهایی را که بین آنان و خدا موجود است بر طرف می کنند، تا بگونه ای که احياناً تمام احساسات مؤمن از کل ظلمات و حجابها خالی گشته و تمام نور می شود، مانند حضرت اقدس رسول الله (صلی الله علیه و آله) که قلبش تبدیل به فؤاد گشت و فؤاد همان شعله تمام عیار نور است، نخست در مقام «دُئی» و سپس در مقام «تدلی».

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا _..._۴۴_ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا _..._۴۵_ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا _..._۴۶_ وَبَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا _..._۴۷_ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا _..._۴۸_ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرْحُونَهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا _..._۴۹_

روزی که دیدارش کنند درودشان (نسبت به یکدیگر) سلام است، و برای آنان پاداشی گرامی و نیکو آماده کرده است. _..._۴۴_ ای پیامبر برجسته! ما همواره تو را (به عنوان) گواه و بشارتگر و هشدار دهنده ای فرستادیم؛ _..._۴۵_ و دعوت کننده ای سوی خدا- به اجازه ای او - و چراغی نوربخش. _..._۴۶_ و مؤمنان را مژده ده، به اینکه بی گمان برایشان از جانب خدا بخشایشی بزرگ است. _..._۴۷_ و کافران و منافقان را فرمان مبر، و از آزارشان درگذر، و بر خدا اعتماد کن، و (تنها) کارسازی خدا کافی است. _..._۴۸_ هان ای کسانی که ایمان آوردید! هنگامی که زنان مؤمن را به نکاح خود در آوردید، سپس - پیش از آنکه با آنان همبستری کنید - طلاقشان دادید، دیگر بر عهده ای

آنان برایتان عده ای - که آن را به شمار آرید - نیست؛ پس مالی (افزون بر نیمی از مهریشان) به آنان بدهید و (خوش و خرم) به زیبایی و زیندگی آنان را رها کنید. (و با نگرانشان بدون عسر و حرج). - ۰۰۰-۲۹-

آیه ۴۹ - در این آیه نکاح و طلاق مؤمنان پیش از جریان همبستری با آنان و نداشتن عده مورد بحث است. نخست باید دید آیا «نکحتم المؤمنات» نکاح با زنان غیر مؤمنه و حتی کتابیه را تحریم کرده؟ پاسخ این است که «اذا» کل نکاح ها را در بر نمی گیرد، بلکه اینجا بعضی از این نکاحها که با زنان مؤمنه است به میان آمده، وانگهی در آیه مائده نکاح با زنان اهل کتاب هم در حاشیه زنان مؤمنه تجویز شده است.

و آیا این نکاح در هر صورت با شرایط حلّیتش در انحصار نکاح دائم است، و یا نکاح منقطع و بلکه همسری با کنیزان را نیز شامل است؟ لفظ «نکحتم» که بمعنای ارتباط زناشویی است شامل هر سه گونه نکاح می باشد، ولی آیا "ثم طلقتموهن" تنها طلاق معروف را شامل است که در انحصار نکاح دائم می باشد، یا کل جدائیهای همسران را به هرگونه که باشد در بر می گیرد؟ اینجا دلیلی بر اختصاص طلاق به طلاق از نکاح دائم نداریم، بلکه شاید تنها مقصود جدائی شرعی بین دو همسر است، وانگهی بر حسب آیاتی دیگر اصولاً در جدا شدن زن از مرد پیش از عمل جنسی کلا عده ای هم در کار نیست و اگر اشاره ای متین برای اختصاص این طلاق به طلاق دائم یا استثنایی از جدائی کنیز داشته باشیم اینجا جمله «متعوهن» مناسب است، زیرا این خود بمعنای تعارفی به همراه مهریه است، و در این آیه و آیه (۲:۲۳۶) که پرداخت این متاع تنها پیش از عمل جنسی واجب است تنها مورد طلاق از عقد دائم است، و بالاخره اگر هم طلاق در انحصار نکاح دائم باشد حکم مذکور در سایر ازدواجها هم هست.

در هر صورت چنانکه اشاره شد احکام طلاق قبل از همبستری از نظر نبودن عده در کل جدائیهای همسران یکسان است، چه طلاق از طرف مرد باشد که رجعی است، یا از هر دو طرف باشد که مبارات است، و یا از طرف زن که خلع است، درست است که اینجا طلاق نسبت به مرد داده شده از لحاظ اینکه اصولاً طلاق بدست اوست، ولیکن در حاشیه این جریان طلاقهای دوگانه یا از طرف زن هم وجود دارد مثلاً در صورت عسر و عدم امکان ادامه زندگی اگر هم مرد راضی به طلاق نباشد بر حاکم شرع است که به تقاضای زن او را طلاق دهد، یا در مورد انطلاق که جدائی بدون اینکه هیچگونه لفظی از مرد یا زن صادر شود حاصل می گردد، مانند این که زوج کافر گردد که زوجه مسلمانش بدون هیچ شرطی از او جدا می شود. یا در صورت تخلف از شرط اصلی نکاح از طرف یکی از دو همسر که در زمینه صرف نظر نکردنشان باز انطلاق حاصل می شود، و نیز در عقد منقطع این طلاق از طرف مرد بخشش تتمه مدت

است، و گاه هم انطلا و جدایی است مانند اینکه وقت مقرر تمام شود که اینجا نیز بدون هیچ شرطی انطلا و جدایی حاصل است، و در هر صورت کلا محور بحث جدائی دو همسر از یکدیگر است.

"من قبل أن تمسوهن" بمعنای جدائی ویژه ای است و «مس» درباره مرد نسبت به همسرش کنایه ای بس لطیف از عمل جنسی است. که اگر هم درباره (مس) مردان نسبت به همسرانشان تشکیکهای در کار باشد که غیر همبستری را نیز شامل شود قدر مسلمش همبستری است و چنانکه در آیاتی چند جریان نبودن عده مربوط به نبودن قطعی حمل است، و حمل هم که از صرف مس حاصل نمی گردد، بلکه مس ویژه که موجب حمل است منظور می باشد در این صورت اگر نطفه ای هم بدون همبستری وارد رحم همسر شود جای عده است.

و آیا این آیه با آیه بقره که "والمطلقات يتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء" (۲:۲۲۸) مناقاتی - دست کم - در اطلا و تقیید دارد، که آیه بقره در وجود عده مطلق باشد، و این آیه عده را پیش از همبستری سلب کند؟ جواب منفی است، زیرا چنانکه در آیه بقره به تفصیل گذشت آن مطلقات تنها زنانی هستند که امکان بارداری دارند، که نه صغیره اند و نه یائسه، بلکه در سن بارداری می باشند و عمل جنسی هم با آنها انجام شده، زیرا "و لا يحل لهن أن يكتمن ما خلق الله في أرحامهن" (۲:۲۲۸) که ضمیرش به همان مطلقات برگشت دارد. تنها رجهایی زنانی را در بر می گیرد که یا احتمال حمل دارند و یا قطعاً حامله اند. در مورد احتمالش سه قراء: سه حیض و سه طهارت است، و در مورد قطعیت حملش بر حسب آیه "حتى يضعن حملهن" (۴:۶۵) که حتی اگر لحظه ای پس از طلا هم وضع حمل کنند عده هم ندارند.

و بنابر شرط عدم مس و همبستری با همسر نسبت به عدم عده طلا باید پرسید: آیا این همبستری از چه نظر باعث عده است. که در زمینه ترکش عده هم نیست، و آیا این همبستری اعم است از هر دو گونه اش چه جلو و چه از عقب - گرچه دومی حرام است - یا در انحصار اولی است؟ پاسخ پرسش دوم مربوط است به پاسخ از پرسش نخست، اینجا سه احتمال در کار است: ۱- این همبستری از لحاظ لذت است که موجب عده می باشد ۲- از لحاظ احترام زوجیت است، درست است که پیش از همبستری زوجیت در کار بوده ولیکن با همبستری جریان زوجیت بیشتری تثبیت می گردد، و اینجا طرفین بایستی احترام مضاعف را نسبت به یکدیگر رعایت کنند ۳- احتمال حمل است تا چه رسد قطع به آن که در این دو مورد شکی در عده طلا نیست، و ادله کتاب و سنت به حد کافی بر این حقیقت گواه است، لیکن بحث در دو علت نخستین است که اگر لذت موجب عده است، آیا در همبستری با صغیره و یا یائسه لذتی نیست؟ وانگهی هیچ گواهی از کتاب و سنت برای این احتمال وجود ندارد.

اما احترام زوجیت؛ نخست این احترام بر اصل زوجیت است، گرچه پیش از همبستری باشد، در ثانی آیا احترام زوجیت در عمل جنسی یک شبه که پس از آن طلاق - با احتمال حمل - حاصل می گردد بیشتر است، یا با همسری که حدود نیم قرن با شما زندگی کرده و از او فرزندها و نواده ها داری، آیا پس از نیم قرن که یائسه گشته احترام همسریش کمتر گشته است، از احترام همسر همبستر یک شبه، وانگهی اگر احترام زوجیت موجب عده است این احترام طرفینی است، پس مرد هم بر مبنای این احترام مانند همسرش باید عده نگهدارد! نخست احترام زوجیت پیش از عمل جنسی هم هست و بعد از عمل جنسی بیشتر است، ولی در هر صورت احترام میان دو همسر است. و آیا اگر جریان احترام اصالت دارد زنی که از شما باردار است و بعد از لحظه ای پس از طلاق وضع حمل می کند چگونه برای او تجدید زناشویی بلافاصله بعد از حمل جایز است.

و بالاخره مانند احتمال گذشته و بلکه بدتر از آن این احتمال هم هرگز دلیلی از کتاب و سنت ندارد، روی اصل این تحلیل منطقی در اشتراط همبستری برای عده به خوبی در می یابیم که تنها احتمال بارداری است که موجب عده است، و در بارداری قطعی عده اش بر حسب نص قرآنی "حتی یضعن حملهن" است گرچه پس از کمتر از یک لحظه باشد.

وانگهی آیات و روایاتی هم بیانگر این حقیقت است که عده طلاق در انحصار احتمال حمل و یا بالاتر خود حمل است، از نظر قرآن "والأئى یئسن من المحیض من نساءکم إن ارتبتم فعدتهن ثلاثه اشهر" (۶۵:۴) که اینجا نسبت به یائسه ای که مشکوک است و در ظاهر به سن یأس رسیده و حیض هم نمی شود ولیکن احتمال عقلانی حیض شدن در کار است، عده مقرر شده، و حیض هم علامت احتمال حمل است، و عده نیز تنها برای احتمال حمل لازم است. در روایات نیز با این تعابیر (مثل هذه الا تلد انما العده من الماء) و... این مطلب کاملاً روشن است.

"فمالکم علیهن" در اینجا این عده طلاق که بر زن مقرر گشته تنها به سود مردان و تکلیف زنان می باشد، و سود هم در اینجا فقط احتمال حمل است، زیرا اگر سود تنها در مورد عده ای باشد که بتواند مرد در ضمن آن رجوع کند، این سود در صغیره و یائسه مدخوله و زنان دیگر قبل از جریان جنسی نیز تحقق دارد، بویژه در زنی که از جوانی با او ازدواج کرده اید و اکنون یائسه شده که طبعاً محبت و آشنایی شما با او بیشتر شده است، پس عده او هم به سود شما نزدیکتر است، روی این اصول باید گفت که عده طلاق دست کم در انحصار احتمال بارداری است و برترش یقین به آن که هر کدام را عده ای است.

اکنون گاه در عین همبستری با زنی که در سن بارداری است ولی مدت‌ها طول کشیده که ظاهراً عقیم می‌نماید، و یقین بر عدم بارداری اوست، آیا اینجا می‌توان گفت که عده ای ندارد؟ در پاسخ باید گفت که این یقین، یقین شخصی است و با واقعیت احیاناً هماهنگی ندارد و اتفاقاً افتاده که ازدواجی در سالیانی موجب حمل نگشته و سپس حمل حاصل شده. آری اگر رحم بطور کلی با عمل جراحی برداشته شود، اینجا قطع صددرصد موافق با واقع است که حملی در کار نیست و نخواهد بود، و نیز اگر صُلب مرد بگونه ای قطعی بسته شود، اینهم هم همانند زن است، و یا زن باردار سقط کلی کند که دیگر جنینی در رحمش باقی نباشد، و اگر مرد و زنی سه ماه یا بیشتر با هم همبستر نشده باشند، در این موارد عده ای هم وجود ندارد.

خلاصه اینکه در مورد قطعی عدم حمل که هیچگونه احتمال خلاف وجود نداشته باشد عده ای هم در کار نیست.

اینجا پاسخ پرسش دوم روشن است که اگر عمل جنسی از عقب صورت گیرد و قطعاً کاری به جایگاه رحم نداشته باشد عده طلاً هم ندارد. بلی احیاناً در جریان جنسی از پشت پرشی ناخواسته به جلو صورت می‌گیرد، پس این قطع، قطع شخصی است و با واقعیت احیاناً هماهنگ نیست.

در جریان حمل اصولاً همبستری هم شرط نیست، زیرا اگر نطفه مرد را به عللی از او بگیرند و در رحم همسرش تزریق کنند باز عده طلاً محقق است، حتی اگر این جریان از طریق نامشروع تحقق یابد باز عده برای حفظ نطفه و ارتباطش با مرد معین لازم است. و در صورتی که حملی از زنی بی بند و بار حاصل گردد و معلوم نیست نطفه از شوهر او است یا غیر از او، اینجا هم عده محفوظ است و فرزند در صورت امکان توافق زمانی مربوط به شوهر است، و اما اگر این امکان از نظر توافق زمانی تحقق ندارد و ممکن نیست از شوهرش باشد این فرزند هم با حفظ عده حمل مربوط به مرد زناکار است، و اگر هم کلاً معلوم نیست که از کیست در صورت توافق زمانی بر حسب قاعده "الولد للفراش" فرزند ملحق به شوهر است، و اگر طلاً یافت حتی با احتمال حمل هم عده دارد تا چه رسد به قطع به آن.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَلَّتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا

عَلَيْهِمْ فِي أَوْ جِهٍ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَنُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَحِيمًا ۝۵۰

هان ای پیامبر برجسته! ما همواره برای تو (آن) همسرانت را که مزدهاشان را داده ای حلال کردیم، و کنیزانی را که خدا از غنیمت بدون جنگ بر تو به شایستگی برگشت داده و دختران عمویت را، و دختران عمه هایت را، و دختران دایی ات را، و دختران خاله هایت را، که (همگی) با تو مهاجرت کرده اند، و زن مؤمنی را که خود را (داوطلبانه) به پیامبر ببخشد، در صورتی که پیامبر بخواهد او را به همسری برگزیند، بدین حال ویژه ی توسست، و نه دیگر مؤمنان. ما نیک می دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان - به گونه ای حتمی - مقرر کرده ایم، تا برای تو تنگنایی پیش نیاید. و خدا بی گمان بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان بوده است. ۝۵۰

آیه ۵۰ - در این آیه و آیاتی مشابه تحلیل همسران نسبت به مردان تنها در زمینه ای مقرر است که مهریه های آنان نقداً پرداخت شده باشد، چه نسبت به رسول بزرگوار که در این آیه مورد بحث است، و چه نسبت به دیگران، و روی این اصل مردانی که نوعاً با زنانی ازدواج می کنند و مهریه آنان را نقد نمی پردازند آیا ازدواجشان حلال نیست؟ پاسخ این است که موضوع تحلیل پس از ازدواج است که با فرض و تحقق همسری تحلیل دوم در کار است مانند آیه بقره که پس از طلا سوم آمده است: "فلا تحل حتی تنکح زوجاً غیره" (۲:۲۳۰) که زوجیت در اینجا موضوع حکم است، و بر فرض زوجیت نکاح با او تجدید زوجیت نکاح با او تجدید زوجیت و تحصیل حاصل است، پس نکاح با زوج تنها همبستی با اوست.

اینجا نیز "احلنالك ازواجك" مقصودش حلیت دوم است نه اصل زوجیت، زیرا زوجیت مفروض مسئله است در حکم تحلیل، بدین معنی که این تحلیل همبستری و پس از زوجیت است.

حلیت همبستری با زن مشروط است به اینکه یا مهریه او را پرداخته باشید که اصل جریان است، یا همسر با تأخیر مهریه تن به جریان جنسی دهد، چون در هر صورت دیر یا زود - و حتی بود و نبود مهریه - مربوط به اوست و این حکم در روایات فریقین نیز وارد است، و مبنایش هم همین آیه و آیات مشابه است، مگر در صورتی که شرط تأخیر مهریه شود که تأخیرش تا موعد مقرر جایز و همبستری با او هم در این صورت مشروط به پرداخت مهریه اش نیست.

اینجا در تحلیل ازدواج با خویشاوندانی نسبت به دختران عموی پیامبر تنها «عمک»: یک عمو آمده، و عمه های پیامبر جمع است: «عماتک» و نیز دائی پیامبر یکی آمده: «خالک» و لکن خاله های حضرتش: «خالاتک» جمعند، چرا؟

پاسخ این است که نخست شاید در آن هنگام پیامبر یک عمو و چند عمه و یک دائی و چند خاله داشته که دخترانشان برای حضرتش حلال بوده اند، و این حکم واحد و جمع بر مبنای واقعیت فعلی بوده است، و یا آنکه مراد از «عم» اینجا ابوطالب است که خود و دخترانش مسلمان بوده اند، ولی عموی دیگرش ابولهب خود و دخترش مشرک بوده اند، و همینطور نسبت به دائی پیامبر، و یا اگر هم عموها و دائی های دیگر داشته است در آن زمان دختری که بشود با او ازدواج کرد نداشته اند که مثلاً شوهر داشته اند، یا اصولاً در آن هنگام دختری نداشته اند، و در صورت وجودشان هجرت این دختران مسلمان شرطی دیگر بوده است از برای ازدواج با آنان و همانگونه که در مرحله دوم میراث هجرت با ایمان شرط بود، در ازدواج همچنان شرط بوده است که مثلاً اگر کسی از این دختران مسلمان هجرت به مدینه نکرده بود ازدواج با او نیز جرام بود.

تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤَيِّ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُمْ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ۝۵۱

هر کدام از زنان را که می خواهی (از خود) دور می کنی، و هر کدام را که می خواهی به پیش خود پناه و جای می دهی. بر تو گناهی نیست که هر کدام را که ترک کرده ای (دوباره) طلب کنی. این نزدیکتر است برای آنکه چشمانشان روشن گردد و غمگین نشوند و همه گیشان به آنچه به همه ای آنان داده ای خشنود گردند. و آنچه در دل های شماست خدا می داند، و خدا (همواره) بسی دانای بسیار بردبار بوده است. ۝۵۱

آیه ۵۱ - راجع به جریاناتی ویژه یا عمومی درباره سلب یا ایجاب ازدواجهایی نسبت به حضرتش آمده است، از جمله اینکه اگر زنی با ایمان بخواهد بگونه ای مجانی به همسری با رسول الله (صلی الله علیه وآله) درآید دیگران حق ازدواج با آن زن را ندارند، البته این تنها در صورتی است که حضرتش تقاضای این زن را بپذیرد، و این جریان خود نشانگر این حقیقت بر خلاف معمول جاهلیت است که گمان می کنند این تنها مردانند که باید به خواستگاری زنان بروند، بلکه اگر زنی پاک از روی پاکی تقاضای ازدواجی با مردی پاک و بدون مهریه نماید این نه تنها جایز است، بلکه پسندیده نیز هست، و درست است که بر حَسَبِ وضع عُرفی و معمولی این مردانند که به خواستگاری زنان می روند و آنان را با مهریه به ازدواج خود در می آورند، ولی این جریان استثنا پذیر است که اگر زنی با نگرشی درست ازدواجش را با مردی پاک شایسته بداند حتی بدون قرار مهریه هم می تواند با او ازدواج کند، و اینجا این جریان گرچه نسبت به رسول الله (صلی الله علیه وآله) ویژگی دارد که هم بدون مهریه و هم با

درخواست زن ازدواجی با آن حضرت انجام شود، که دیگران هرگز پیش از این ازدواج حقی نسبت به چنان زنی ندارند مگر اینکه پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله) تصمیمی بر ازدواج با آن زن نداشته باشد، ولی در وجه کلی این جریان نسبت به دیگران جایز و شایسته است.

روی این اصل روایاتی که اینگونه ازدواج را ویژه پیامبر دانسته تنها این ویژگی در این صورت اگر هم هنوز با این زن ازدواج نکرده دیگری هرگز حق خواستگاری و ازدواج با او را ندارد، ولی اگر حضرتش تصمیم بر این ازدواج نداشته باشد دیگران در ازدواج با این زن آزادند، چنانکه "ترجی مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ" شاهد بر این مطلب است، و این تنها ویژه پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، پس چنین نیست که اگر زنی به شما پیشنهاد اینگونه ازدواج بدون مهر دهد و شما تصمیم بر این ازدواج داشته باشید این تصمیم شما مانع از ازدواج دیگران با این زن باشد بلکه این اختصاص مقام رسالتی محمدی (صلی الله علیه وآله) است.

اصولا مهریه حق مالی زن است که زیاد و کم آن یا ترکش همه در اختیار اوست، چنانکه از نظر قواعد عمومی و اقتصادی و نص همین آیه پیداست، ولی این ازدواج بدون مهر یا با مهری کمتر از حق مناسب اگر سفیهانه باشد باطل است.

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ۚ... ۵۲-

از این پس، زناشویی با زنانی دیگر، و نیز اینکه به جای آنان، زنان دیگری را جایگزین کنی، بر تو حلال نیست - هر چند زیبایی آنها تو را به شگفتی آورد - به استثنای زنانی (دیگر) که دستاورندگان [کنیزان] تواند. و خدا (همواره) بر هر چیزی مراقب بوده است. ... ۵۲-

آیه ۵۲ - نیز حکمی ویژه درباره ازدواج حضرتش با زنان آمده است، که در عین حکم ویژه ایجابی برای حضرتش نسبت به ازدواج با بیش از چهار زن - که به سیزده زن رسید - و به هنگام رحلتش دارای نه زن بود و نیز با سیزده زن دیگری که ازدواج کرد و آنها را به عللی طلاق داد، در این آیه کلا ازدواجهائی دیگر بر حضرتش حرام شده که گرچه همه این زنان هم بمیرند و یا آنها را کلا طلاق دهد و خود تنها باقی بماند، دیگر هیچ ازدواجی برای حضرتش جایز نیست.

آن ایجاب ازدواج و این سلبش که دو ویژگی در باب زناشوئی برای حضرتش می باشند تنها در بعد جریان جنسی نیست، بلکه بر مبنای سیاست رسالتی است که خدا نخست به منظور ارتباط با کل قبائل عرب آن ازدواجهای را برای حضرتش حلال کرده بود، و اکنون که نتیجه این سیاست در آخر کار در اجتماع عربی محقق گردیده و حضرتش نسبت به کل اقوام عربی مدینه - که محور اصلی دعوتش

بوده اند - در امان شده که خطر دعوتش کمتر و تاثیرش در آن سامان بیشتر است، پس از این جریان دیگر هیچ ازدواجی برای حضرت حلال نیست، چنانکه عیسی بن مریم (علیها السلام) در سراسر دعوت رسالتی اش هرگز ازدواجی نکرد، زیرا اولاً ضرورتی نداشت، و ثانیاً در کل مدّت رسالتش در حال سفر و فرار بود و نمی توانست وظایف شرعی خود را آنگونه که شایسته است نسبت به همسر و فرزند انجام دهد.

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور***بر خلاق می رود تا نفخ صور
اصل و زیر بنای دعوت رسولان انجام شایسته رسالتهای آنان است، که در جای جای زندگی هایشان در سلب و ایجاب ازدواجشان و در کارهای دیگر رسالتشان محور بنیاین رسالتی آنان است و دیگر هیچ.

اینجا "ولو عجبک حُسنه" که اگر زیبایی زنانی دیگر پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله) را به شگفت آورد در اینصورت هم ازواج با اینگونه زنان بر حضرتش حرام است، این خود نشان می دهد که اصل نگرستن به زنان اجنبی حرام نیست، که بر حَسَب آیاتی مانند آیه نور از وجوب حجاب مستثنی است. و اگر پیامبر نباید به چهره زنان اجنبی نظر کند پس چرا "ولو عجبک حُسنه" آمده؟ پاسخ این است که کلاً نگرستن شگفت آور و خوش آیند نسبت به زنان اجنبیه حرام است، جُز در صورت تصمیم ازدواج با آنان، و اینجا که ازدواج با زنانی دیگر بر حضرتش حرام گشته با لفظ «لَوْ» که بمعنی امتناع است نظر کردن حضرتش را به آنان از نظر تکلیفی محال دانسته، وانگهی چون اینجا جای این احتمال هست که شاید حرمت ازدواجهای دیگر از این نظر است که ازدواج با آنان خوشایند نبوده که زیبایی های آنان جلب توجه نمی کرده، اینجا می فرماید گرچه حضرتش بر فرض محال به آنان نظر کند و زیبایی های آنان برای حضرتش خوشایند باشد باز هم ازدواج با آنان برای حضرت حرام است.

اصولاً دوگونه از همسریهای سه گانه اینجا بر حضرتش حرام گشته: ازدواج دائم و منقطع، اما همسری با کنیزان از این حرمت به نص "إِلَّا مَا مَلَكَت يَمِينُكَ" استثناء شده است.
"من بعد" تنها پس از مرگ آن حضرت است در صورتی که تخلفی که موجب طلاق پیش از مرگ است نکنند، چنانکه در طلاق پیرامون "سراحاً جمیلاً" گذشت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ
نَظَرٍ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَسْنِينَ

لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا...^{٥٣} - إِنَّ تَبْدُوا شَيْئًا أَوْ تَخْفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا...^{٥٤} - لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِيءِ آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَنُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا...^{٥٥}

هان ای کسانی که ایمان آوردید! داخل خانه های پیامبر نشوید - مگر آنکه برای (خوردن) طعامی به شما اجازه داده شود- بی آنکه در انتظار آماده شدن آن (اجازه یا طعام) باشید؛ ولی هنگامی که دعوت شدید داخل شوید، تا چون غذا خوردید پراکنده گردید، و (نیز) در حال انس به گفتاری (در حضور حضرتش) نباشید. این (رفتار شما) پیامبر را می رنجانیده؛ پس از شما شرم می داشته است، و خدا از حق شرم نمی دارد. و چون از زناش چیزی خواستید، از پشت پرده ای از آنان بخواهید؛ این برای دل های شما و دل های آنان پاکیزه تر است، و برای شما هرگز (حقّی) نبوده که رسول خدا را بیازارید، و هرگز نباید پس از (طلاقشان یا مرگ) وی با همسرانش ازدواج کنید (که) همواره این (کار) نزد خدا (گناهی) بزرگ بوده است...^{٥٣} - اگر چیزی را فاش کنید، یا آن را پنهان بدارید، (بدانید که) همواره خدا به هر چیزی بسی دانا بوده است...^{٥٤} - بر ایشان [زنان پیامبر] نه در مورد پدرانشان، و نه پسرانشان، و نه برادرانشان، و نه پسران برادرانشان، و نه پسران خواهرانشان، و نه زنان [همکیش]شان و نه بردگانشان، هیچ گناهی نیست (که دیده شوند) و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی بسی گواه بوده است...^{٥٥}

آیه ٥٥ - اینجا در میان محارم کسانی مانند داماد و شوهرمادر به میان نیامده اند، زیرا صرف داماد و یا شوهر مادر بودن موجب محرمیت برای زن نیست، چنانکه در آیه نساء این محرمیت را مقید به قید همبستری با دختر زن، و یا مادر دختری که ربیبه است دانسته، و چون این محرمان مذکور در این آیه بگونه ای مطلق محرمند، داماد که محرمیتش با مادر زن مشروط به همبستری با زن است - مانند دختر زن که شرط محرمیتش بیشتر است - در اینجا یاد نشده و این خود تأییدی است بر آنچه در آیه نساء گذشت که همانطوری که دختر زن در صورتی محرم است که همبستری با زن انجام شده باشد مادر زن هم چنان است، و روی این اصل "امهات نساءکم" هم بگونه ای مطلق نیست. و در جمع می بینیم که

این دو محرم مشروط در جرگه محرمیت غیر مشروط در آیه نور و حرمت ازدواج غیر مشروط در آیه نساء یاد نشده اند، که اینجا هم برای سومین بار در ضمن محرمها نیامده اند.

«نساءهن» که زنان این زنانند بمعنی زنهای محرم با آنانند که از جمله زنان خدمتکار کافر می باشند، در نتیجه زنان کافری که در حاشیه زندگی اینان نیستند بگونه مطلق نسبت به اینان محرم نیستند، و بر حسب روایاتی چند علتش تبیین کردن خصوصیات زنان مسلمان توسط زنانی غیرمسلمان برای شوهرانشان آمده که این خود در حاشیه بی حجابی اینان نسبت به کافران است.

در این آیه محارم تنها پدران، پسران، پسران برادران، پسران خواهران، زنانشان و زنان زرع خریدشان ذکر شده اند ولیکن در آیه نور شوهران، پدران، پدران شوهران، پسران، پسران شوهران، برادران، پسران برادران، پسران خواهران، زنانشان، زرع خریدشان، اطفالی که دانایی و توانایی عمل جنسی را ندارند و مردانی که پیر هستند و در حاشیه زندگی شان زندگی می کنند و نیاز و یا جرأت جنسی هم با بانوی خانه ندارند، آن شش مورد از محارم در آیه مورد بحث احزاب، این هم دوازده مورد در سوره نور که باز هم دو مورد دیگر از محارم بدون شرط که عموها و دایی ها باشند در هیچیک از این دو آیه یاد نشده اند، آری دو مورد دیگر که محرمیتشان مقید به همبستری با دخترانشان یا مادرانشان است تنها در آیه نساء با قید یاد شده آمده اند، اکنون باید دید این آیات چگونه با یکدیگر سازش دارند.

پاسخ این است که در آیه احزاب تنها محارم زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) یاد شده اند ولی این تنها محارم موجود آنانند که همان هفت دسته می باشند، ولی پدر شوهر و پسر شوهر نداشته اند، اما شوهرانشان که در محرمیت مسلم بوده است، همچنین اطفال دون تکلیف که دانایی و توانایی جریان جنسی با زنان را ندارند ولی دسته آخر که مردانی هستند که در زندگی داخلی در حاشیه اند و توان و یا جرأت جنسی هم ندارند درست است که اینان نیز بر حسب آیه نور کلاً محرمند اما چنین مردانی در داخله زندگی زنان پیامبر هرگز وجود نداشته اند، این توافق نخستین.

سپس عموها و دایی ها که در هیچیک از سه آیه نور و نساء و احزاب نیامده اند، با آنکه بر حسب ضرورت فقهی این دو از محارم بدون شرط هستند چنان می فهمیم که اینها هم آن گونه که دیگران محرمیت مطلقه دارند محرم نیستند یعنی عمو و دایی تا اندازه ای محرمند اما نه مانند شوهر، پدر، پدر شوهر و دیگران. روی این اصل در میان محارم سوره نور که بگونه ای مطلق محرمند در محارم سوره احزاب یاد نشده اند، اما دو فرد دیگر که شوهر مادر و شوهر دختر است در سوره نساء با قید دخول محرمند و بدون این قید محرم نیستند، بلکه ازدواج با آنان نیز جایز است، و چنانکه در جای خود به تفصیل تبیین کرده ایم همانگونه که محرمیت و حرمت ازدواج با دختران زنان مشروط به همبستری با

این زنان است، راجع به مادران زنان نیز چنان است که مادامی که با زن همبستر نشده اید مادرش نه بر شما حرام است و نه با شما محرم.

و اما این که عدم ذکر عموها و دایی ها در میان محارم خود دلیل است بر عدم محرمیتشان، پاسخ این است که تنها این یاد نشدنشان در بین محرمهای بدون قید اصلی محرمیتشان را سلب نمی کند، و روی این اصل قرآن نصاً نسبت به محرم و نامحرم بودن اینان ساکت است، ولی در آیه نساء که این دو از محرمات اصلی زناشویی قرار گرفته اند خود این حرمت لازمه اش محرمیت است چنانکه سنت قطعی هم در این زمینه ثابت است. و گرچه عموها و دایی ها در جمع محارم مطلق نیامده اند، ولی در جمع حرمت نکاح در آیه نساء دختران برادران و دختران خواهران یاد شده اند.

و بالاخره محرمیت دارای سه بُعد است: ۱- محرمیت مطلقه با درجاتش نسبت به محارم آیه نور ۲- محرمیت مشروط به همبستری در مادر زن و دختر زن که به شرط همبستری محرمند ۳- محرمیت بدون هیچ شرطی ولیکن بسیار فراتر از این دو محرمیت، زیرا اگر با هر یک از این محرمیت برابر بود مانند آنان یاد می شدند.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا _..._ ۵۶ _

خدا و فرشتگانش به راستی بر پیامبر رحمت می فرستند. هان ای کسانی که ایمان آوردید! بر او (از خدا) رحمت بخواهید و (خود و دیگران را در برابرش) تسلیم کنید تسلیم کردنی (شایان)، _..._ ۵۶ _

آیه ۵۶ - اینجا مؤمنان همه گان مأموریت دارند که همواره بر پیامبر بزگوار صلوات بفرستند، البته نه به این معنا که دائماً کارشان فرستان صلوات باشد، بلکه چنانکه به خدا ایمان دارند و لازمه اش استمرار لفظ ایمان نیست، و مقصود ایمان باطنی همیشگی و بر مبنایش ایمان عملی و لفظی است، که باید در کل چهره های زندگی مؤمنان نمایان باشد، صلوات بر پیامبر بزگوار نیز چنان است، جز آنکه گاه لفظاً هم واجب است مانند صلوات در تشهد نماز و نیز به هنگامیکه نام حضرتش شینده می شود، و گاه مستحب است مانند سایر دعاها مستحب زیرا صلوات بر حضرتش نیز دعائی است بس مهم که حتماً مورد اجابت است، و برای آن حضرت ترفیع مقام و درجه، و برای فرسند صلوات رحمتهایی ربانی از جمله اجابت دعاست، و دعاهایی که در صحیفه سجاده و سایر دعاها معصومان دیده می شود در میان صلوات بر حضرتش می باشد، و این خود رمزی است مهم برای استجاب دعاها، بدین معنی که خدا حتماً دعای برای حضرتش را اجابت می کند، و در ضمن دعای دعا کننده نیز بر حسب مصلحت مستجاب است.

در این آیه مثلی از صلوات بر حضرتش نثار است: نخست صلوات خدا که رحمت‌های پیاپی اوست بر حضرتش، و سپس صلوات فرشتگان، و بعد صلوات کل مؤمنان است که از خدا برای آن بزرگوار طلب رحمت می‌کنند، و در روایاتی متواتر آمده صلوات شایسته بر حضرتش این است که تنها اکتفاء به آن حضرت نشود، بلکه اهل بیت معصومینش نیز اضافه شوند و این خود ضمن معنای "وسلّموا تسلیماً" است که از جمله تسلیم مؤمنان در برابر حضرتش پذیرفتن امرش درباره اینگونه صلوات است.

وانگهی "هو الذی یصلی علیکم" - که بیانگر صلوات و فرو فرستادن رحمت ربانی است بر مؤمنان - خود نماینده این حقیقت است که صلوات بر مؤمنان کلاً شایسته است، و آیا در این صورت اهل بیت معصوم رسول (صلی الله علیه و آله) که در عصمت و ایمان تالی تلو حضرتش می‌باشند شایسته و بایسته صلوات در پی آن حضرت نیستند؟!

و در پاسخ این اشکال که بر این مبنا باید صلوات اضافه بر عترتش شامل همه مؤمنان نیز باشد، باید گفت: رحمت‌های همه گانی که شامل هر سه مقام است چنان است ولیکن صلوات بر رسول بمعنای درخواست رحمت ویژه مناسب با این رسالت است. و مناسبت دومش طبعاً معصومان از اهل بیت رسالت می‌باشند و نه دیگران، چنانکه در حدیث متواتر از حضرتش اشاره شد.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ۝۵۷

بی گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده، و برایشان عذابی اهاننده بار آمده ساخته است. ۝۵۷

آیه ۵۷ - این آیه نیز اشاره ای است بس لطیف به اینکه اضافه نکردن اهل بیت معصومش صلوات خاطر نازنینش را آزرده می‌سازد، و این خود موجب لعنت خداست بر کسانی که چنان می‌کنند.

اصولاً آزار رساندن به حضرتش در کل مراحل بدتر از آزار به دیگران است، روی این اصل کسانی که از قرآن دوری جسته اند خود بدترین آزار رسانی را نسبت به ساحت مقدس رسالت روا داشته اند چنانکه "و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً" (۲۵:۳۰) و این خود صغری و کبری ایست منطقی که بر مبنای این آیه گروهی که از قرآن دورند در حقیقت از متن نخستین رسالت دور می‌باشند، و این خود آزاری است بس مهم نسبت به حضرتش، و بر مبنای آیاتی چند - از جمله آیه مورد بحث - اذیت کنندگان به حضرتش در دنیا و آخرت ملعونند، در نتیجه کل کسانی که از معارف قرآنی دوری می‌جویند در دنیا و آخرت ملعون خدایند که دوری معرفتی و عقیدتی و عملی را

از رسالت محوری اسلام دارند. چه به کلی از قرآن دور باشند، و چه بدتر که آن را بر خلاف دلالتش طبق نظرات خود تفسیر کنند.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا...^{۵۸} يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّلزَّوْجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلْبِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا...^{۵۹}

و کسانی که مردان و زنان مؤمن را - بی آنکه مرتکب عمل ناهنجاری شده باشند - آزار می دهند، همواره بار تهمت و گناهی دنباله دار (و آشکارگر بر دوش(شان) بر گرفته اند. ...^{۵۸} - هان ای پیامبر برجسته! به زنان و دخترانت، و به زنان مؤمنان یگو (که) برخی از پوشش های سرتاسری خود را بر خود فرو گیرند. این (خود) به آن نزدیکتر است که (به پاکدامنی) شناخته شوند؛ پس مورد آزار قرار نگیرند. و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان بوده است. ...^{۵۹}

آیه ۵۹ - اینجا برگرفتن جلباب که لباس سرتاسری زنان است - چنانکه به هنگام نزول این آیه معمول بوده - دستوری است اضافه که این لباسها را بر خود به خوبی بپوشند، و از لفظ «من» که بمعنای تبعیض و بخشی از پوشش است چنان می نماید که پوشیدن بعضی از جاهای بدن مانند صورت و کف دست بر زنان واجب نیست، و اصل حجاب همین است که این پوشش به شناخت آنان از نظر عفاف و پاکدامنی نزدیکتر است که از طرف مردانی ناپاک تعقیب نشوند: "ذلک ادنی ان یعرفن فلا یؤذین" و در هر صورت حجاب برونی که نشانه حجاب و پاکدامنی درونی زنان است هم به مصلحت زنان است و هم مردان که در این میان ارتباطی ناشایسته اتفا نیافتند، ولی در باره صورت و دست که "الا ما ظهر منها" است این وظیفه مردان است که به آنها نظری از روی شهوت نکنند، ولی در صورت نظر شهوانیشان مورد نهی از منکرند، و در مرحله پانیش حجاب صورت و دستها نیز هست. در این آیه زنان و دختران حضرتش و کل زنان با ایمان مأموریت دارند که بخشی از پیراهنهای سرتاسری خود را بر خود بپوشند، زیرا قسمت اعظم این پیراهنها بیشتر قسمتهای بدن را پوشانده بود ولی احیاناً قسمتهایی از جلو پیراهن همچنان باز بوده است.

اینجا "من جلا بیهن" درباره آن قسمتی از پیراهنهای سرتاسری است که بخش جلو را پوشانده و بایستی بپوشاند، چنانکه در آیه نور "ولیضرن خمرهن علی جیوبهن" نیز چنان است که بخشی از این روسری ها سرها را پوشانده بود ولی بخش دیگرش همچنان باز و رها، و در نتیجه گلوهاشان پیدا بوده، و اینجا «بخرهن» نظر به این قسم که روسری های باز و رها دارد که به آن بخش نه

چهره هاشان را، بلکه گلوهاشان را بایستی بیوشانند، چنانکه در همین آیه نور "الّا ما ظهر منها" بخشهایی که به خودی خود در هر صورت آشکار است مستثنی است که بر حسب جریان واقعی معمولی خارجی و بر حسب سنت قطعی این "ما ظهر منها" صورت و دستهای زنان تا حد میچ هاشان می باشد که این دو بخش مورد وجوب حجاب نیست.

در حقیقت حجاب زنان سه گونه است: ۱- بخشی از بدنها و سرهایشان که خود موجود بوده است، چنانکه در این دو آیه تبیین گشته. ۲- مقداری دیگر که پوششش واجب گشته مانند گلوها و جلوی بدنها که بر مبنای این دو آیه پوشش آنها نیز واجب گشته. ۳- پوشش سرتاسری است که حتی صورتهای و دستهایشان را نیز بیوشاند که اینجا هرگز دلیلی از کتاب و سنت بر ای اینگونه پوشش نیست مگر در موارد از نهی از منکر.

اینجا علّت وجوب این حجاب به مصلحت زنان اینگونه آمده که این پوشش که خود دلیل بر عفاف و پاکدامنی زنان است نزدیکتر است به اینکه به پاکدامنی شناخته شوند، تا در نتیجه مورد پی گیری و اذیت قرار نگیرند، چنانکه در آیه دیگر حکمت حجاب زنان به مصلحت مردان اینگونه مطرح شده که "ذلک ازکی لهم" (۲۴:۳۰) این پوشش برای طهارت مردان از نظر جنسی و شهوت بهتر و شایسته تر است، روی این اصول قانون اسلامی حجاب افزون بر حجاب باطنی و عفاف زنان و مردان، حجاب ظاهری زنان را نیز مقرر داشته تا از زیانها و برخوردهای شهوانی دورتر باشند، به همین دلیل هم آیه نور اطفالی مادون تکلیف را که توان جنسی و اطلاع بر آن را دارند نامحرم شمرده، ولی مردانی که شهوت جنسی و یا جرأت آن را ندارند همچنان محرم می شمارد، و این خود تأییدی است بر مصلحت حجاب نیز زنانی که جاذبه زنانگی ندارند "و القواعد من النساء اللّاتی لا یرجون نکاحاً فلیس علیهن جناح" آن یضعن ثیاجهن غیر متبرحات بزینة" (۲۴:۶۰) وجوب حجاب از این زنان بازنشسته را - به شرط عدم زینت و خودنمایی - برداشته شده، و در نتیجه مردان و زنان بازنشسته از جریانات جنسی به یکدیگر محرمند.

لَبِّن لَّمْ يَنْتَه الْمُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ
لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا... ۶۰... مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا
أُخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا... ۶۱... سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ
اللَّهِ تَبْدِيلًا... ۶۲... يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا
يُذَرِّكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا... ۶۳...

به راستی اگر منافقان و کسانی که در دل هایشان مرضی هست و زلزله افکنان (و دگرگون کنندگان) در مدینه (از کارشان) باز نایستند، همواره تو را سخت بر آنان به گونه ای تنگاتنگ چیره می کنیم. سپس جز اندکی در جوار (و همسایگی) تو نیابند. ... ۶۰_ حال آنکه اینان لعنت شدگانند، و هر کجا - با پیگیری دقیق و کارساز - یافته شدند دستگیر و کشته شوند (چه) کشتاری! ... ۶۱_ روش کسانی را که پیشتر بوده اند (نگه دار و ارج بدار). برای سنت خدا هرگز جایگزینی نخواهی یافت. ... ۶۲_ مردم از تو درباره‌ی ساعت (آخرت) می پرسند. بگو: «علم آن تنها نزد خداست.» و چه به تو می فهماند؟ شاید (این) ساعت نزدیک باشد. ... ۶۳_

آیه ۶۳ - اینجا نزدیک بودن ساعت قیامت بعنوان شاید یاد شده، و این شاید خود بمعنای باید است، چنانکه در آیاتی دیگر به این حقیقت تصریح شده که فاصله زمان پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) تا قیامت کمتر از فاصله آغازین تکلیف است و این شایدها هم روی اصل مماشات با منکران و شکاکان است، که دست کم از احتمال دوزخ به دور نباشند.

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ... ۶۴_ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ... ۶۵_

خدا کافران را بی گمان لعنت نموده، و برایشان آتشی بس (سوزان و) فروزان آماده کرده است. ... ۶۴_ جاودانه در آن می مانند، (حال آنکه) نه سرپرستی می یابند و نه یاور. ... ۶۵_ آیه ۶۵ - خلود ابدی این کافران - چنانکه مکرراً بیان کرده ایم - به معنای ابدیت خلقی جهنم است، که همپای یکدیگر نابود می گردند.

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ... ۶۶_ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ ... ۶۷_ رَبَّنَا ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُّهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ... ۶۸_ بَأُيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَاذَوُا مُوسَىٰ فَبرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ... ۶۹_ يَأُيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ... ۷۰_ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ... ۷۱_ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ... ۷۲_ لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَتِ وَالْمُشْرِكِينَ

وَالْمُشْرِكَةِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا... ۷۳

روزی که چهره هایشان در آتش دگرگون شود، گویند: «ای کاش ما خدا را فرمان می بردیم، و پیامبر را (نیز) اطاعت می کردیم.»... ۶۶ و گفتند: «پروردگاران! ما همواره سران و بزرگانمان را اطاعت کردیم، پس ما را از راه (راست) به بیراهه بردند.»... ۶۷ «پروردگاران! آنان را دو چندان عذاب بده و لعنتشان کن، لعنتی بزرگ.»... ۶۸ هان ای کسانی که ایمان آوردید! مانند کسانی مباشید که موسی را (با تهمتی) آزدند، پس خدا او را از آنچه گفتند میرا ساخت و نزد خدا آبرومند بود. ... ۶۹ هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا بدارید، و سخنی خویشتن دار و پاسدار بگویید؛ ... ۷۰ تا اعمالتان را به صلاح آورد، و گناهان دنباله دارتان را بر اینان پوشانند. و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد، همواره به رستگاری بی آزار (و) بزرگی دست یافته است. ... ۷۱ ما همواره امانت (آلهی و بار تکلیف) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها نمایش دادیم، پس از خیانت در آن سر باز زدند، و از آن - با بزرگ داشتش - هراسناک شدند، پس انسان به آن خیانت کرد؛ همواره او کانون ستم و نادانی بوده است. ... ۷۲ (آری، چنان است) تا خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند، و بر مردان و زنان با ایمان برگشت فرماید و خدا همواره بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان بوده است. ... ۷۳

آیات ۷۲ و ۷۳ - این آیات بیانی شایسته در باره امانت فطرت بر اصل تکلیف است نسبت به تمامی آفریدگان، و این امانت که شامل کل جهان است همان امانت شعوری در معرفت ربانی است، چنانکه در آیه (۴۴) اسراء بخوبی بیان گشته که تمامی آفریدگان از جماد و نبات و حیوان و جن و فرشته و انسان همواره تسبیح گویان پروردگارند، و در دو آیه فطرت (۷: ۱۷۲ و ۳۰: ۳۰) در این باره درین تفسیر، و به تفضیل - در الفرقان - سخن رفته است، و بر حسب آیاتی مانند "ربنا الذی اعطى كل شیء خلقه ثم هدی" (۳۰: ۵۰) این امانت کلی همان هدایت عمومی تمامی آفریدگان است، که احیاناً از آن غفلت دارند، و اینجا - بر خلاف اصل وجودشان که فراموش شدنی نیست - این امانت مورد فراموشی و غفلت قرار می گیرد، در هر صورت عرض امانت - و نه ایجاد آن - تنها بمعنای نمایش دادن آن است برای کل آفریدگان پس از خلقتشان که هیچگاه آنرا فراموش نکنند، و چنانکه آفرینش این امانت تکلیفی با درجات گوناگونش در کل آفرینشها پیاپی یکدیگر تداوم دارد، نمایش آن نیز از طرف آفریدگار دارای همین تداوم است، که نوعاً آفریدگان در عمق وجودشان و بر حسب مراتبشان خدا را می شناسند، و همواره از حضرتش پروا دارند، و هرگز در این امانت خیانت نمی کنند و این تنها انسان است که از همه آفریدگان خیانتکارتر است که "حملها الإنسان انه كان ظلوماً جهولاً" زیرا طبع امانت

حفاظت و نگهداری آن است که همانگونه که بوده یا بگونه ای بهتر به صاحبش تحویل داده شود، و در غیر اینصورت خیانت است، که "حملها الانسان" انسان بار این امانت را کشید به گمان آنکه بازگشتی بسوی پروردگار ندارد، تا این امانت را بگونه ای شایسته تحویل دهد، که یا هرگز در فکر تحویل دادنش نبوده و منکر آخرت است، و یا آنرا ضایع کرده تا خواهی نخواهی امانتی ضایع شده و مورد خیانت در آخر کار تحویل گردد.

و این جریان خیانت نسبت به نوع انسانها بر مبنای ظُلوم و جهول بودنشان می باشد، که نهایت ستم و نادانی است با آنکه در کل ابعاد وجودیشان در "أحسن تقویم" آفریده شده اند، و رهبران و حیانی شان هم بهترین رهبران می باشند.

آری گروه کمی از این انسانها در برابر اکثریتشان در فراترین درجات، و یا فروترین درکاتند، که نیکانشان بهترین نیکان در میان آفریدگان و بدهایشان بدترین بدان از میان آنان می باشند، و حتی شیطان که از بدترین آفریدگان است در شیطنت فروتر از شیطانهای انسانی است، و روی همین اصل هم در اینجا تنها پای خیانت انسان در برابر کل خیانتکاران بمیان آمده، و در جاهائی دیگر هم انسان در بالاترین مقامات در میان آفریده شدگان است، که شایستگی از کل شایستگان جهان برترند، و ناشایستگیانشان نیز از همه بدان بدترند، و به لحاظ اینکه این آیه در همه ابعادش در کل قرآن بی نظیر است با توضیح و بررسی بیشتری، جملاتش را پیاپی هم مورد دقت قرار می دهیم.

«أنا» خود تأکیدی است جمعی «نحن» نیست تا تنها جمع باشد و «أنتی» هم نیست تا تنها تأکید باشد، بلکه «أنا» تأکیدی در جمع است که مقصود جمع تمامی صفات ربانی است چه رحمانی جمعی و چه رحیمی ویژه برای ویژگیان، که عبارتی دیگر این عرض و نمایش امانت ربانی بر مبنای تمامی اسماء حسنا ربوبیت است.

«الامانة» بمعنی امانت به وجه کلی معلوم است که چیزی را به کسی موقتاً تحویل دهند تا آنرا دست کم همانگونه که بوده برگشت دهد، و اینجا الف و لام در «الامانة» بمعنای جنس است، که در نتیجه اینجا امانت خاصی مقصود نیست، بنابراین کل امانتهای نمایش داده شده به کل آفریدگان مقصود است، اضافه بر اینکه این جنس کلی امانت بین «عَرْضْنَا» و «السموات و الارض و الجبال» واقع شده که نخست «عَرْضْنَا الْأَمَانَةَ» بمعنای کلیت و تمامیت این نمایش و سپس «السموات و الارض» بمعنای تمامی کائنات است، و بر مبنای این دو کلیت صفات ربانی و تمامی کائنات این امانت نیز دارای این دو کلیت است، کلیت ربانی اش بمعنای امانت ریشه ای است از طرف رب العالمین، و کلیت خلقی اش برای تمامی جهانیان است که اصولاً «السموات و الارض» در جای جای قرآن بمعنای تمامی کائنات

می باشد، روی این اصل این امانت مال نیست که سموات و سماواتیان و ارض و ارضیان همگان دارای مال نیستند، و در میان کل آنان مبادله ای مالی هم در کل وجود ندارد بلکه این امانت عمومی امانت حال است و نه مال.

در این نمایش کلی دو محور وجود دارد: نخست «الامانة» و در ثانی «السموات و الارض ...» که این خود اشاره ای است به مدلول آیاتی از قبیل «ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی» (۲۰:۵۰) که هر چیز از آفریدگان دارای دو چیز است؛ نخست آفریده شدن، و سپس هدایت و رهبری همان آفریده، که هر دو در جمع رحمت‌های رحمانی و رحیمی ربانی می باشند.

و با توضیح بیشتر آیه (۱۷:۴۴) که کل جهان را تسبیح گوی بوسیله حمد حضرتش دانسته، ولیکن شما عاقلان این تسبیح ها را نمی فهمید، و نیز آیاتی دیگر تمام کائنات را ساجد و خاضع عندالله خوانده که تفاصیلش در جاهای خود آمده، از اینجا می فهمیم که این «الامانة» تکلیف است، زیرا «هدی» در آیه طه و «یسبح بحمده» در آیه اسراء که بیانگر بعد دوم از کل کائنات است، پیوست با آفرینششان آفریده شده اند.

اینجا جای این پرسش است که اگر این امانت تکلیفی در بُعد تسبیح بحمد بوده، این خود بعنوان بعد دومین کائنات برای آنها آفریده شده، پس نمایشش که «عرضنا الامانه» به چه معنی است؟

پاسخ این است که بُعد اول که وجود موجودات است برای خودهاشان در هر صورت پیدا است، که بمعنی خود یابی در سطح معمولی است، و اما «خود» هدایت ربانی که تسبیح بحمد است، بر مبنای تکلیف، این «خود» نوعاً ناپیداست، بخصوص در مکلفان رسمی و عاقلان، و بالاخص در انسان و جن که هواهای نفسانیشان پوششهایی بر چهره این فطرت توحیدی تکلیف تسبیح بحمد می نهد، و با این غفلت به این امانت خیانت می کند، روی این اصل خدای سبحان این جریان دومین را پس از خلقتش به رُخ کل موجودات می کشد، و آنان را همواره بدان هشدار داده و آگاه می سازد، تا حجتی مضاعف بر آنان باشد، بُعد اول وجودش، و بُعد دوم عرض و نمایشش، روی این اصل تمامی کائنات در دو بُعد هر کدام در توان خود مکلفند، که همان فطرت توحیدی و هدایت بعد از خلقت است، چنانکه راجع به کل کائنات لفظ «فطرهن» در قرآن آمده که «فَطَر» افزون بر خلقت است، زیرا بمعنای مخلوقی دارای فطرت است، که فطرت خود کیفیتی ویژه از خلقت می باشد.

و چنانکه سموات و ارض بمعنای کلی موجوداتند، پس «الجبال» چه نقشی دارد؟ پاسخ این است که احیاناً سموات و ارض با «مَنْ فیهن» ذکر شده، که گمان نرود که مقصود از این دو تنها مکانهایشان

می باشند، و اینجا هم به وجهی دیگر «الجبال» پس از سموات و ارض آمده، زیرا در زمین نمود بیشتری دارند، که برای هر بیننده ای آشکارند.

این نمایش فطرت و هدایت توحیدی - که پس از خلقت آنها در پی آفرینش خود کائنات است، و اصل وجودش قابل قبول و رد نیست - امانتی جدای از اینان نیست، تا به آنها داده شود، که برخی آنرا بپذیرند و برخی هم نپذیرند، بلکه امانتی درونی است، یعنی آنچه را دارند بر ایشان بعنوان حجت دومین نمودار شده است، پس "أبين أن يحملنها" بمعنی خود داری از گرفتن این امانت نیست، چنانکه "و حملها الانسان" نیز بمعنای گرفتن این امانت نمی باشد، تا در نثرها و شعرهایی گفته شود:

آسمان بار امانت نتوانست کشید***قرعه قال بنام من دیوانه زدند

که این خود دیوانگی در تفسیر امانت است، وانگهی فرشتگان که در بُعد عصمت از انسانها - که اکثریتشان بدون عصمت و بلکه کافر و ظلوم و جاهلوند - در حمل این امانت اگر شایسته است برترند. درست است که حمل مطلق در برگرفتن است، ولیکن باید دید طبع امانت چیست، آیا امانت گرفتنی و پس ندادنی است، یا طبعش نگهداری و پس دادن آن است، روی این اصل حمل امانت برای هر حاملی بمعنای گرفتن و پس ندادن - بگونه ای - شایسته است، و اگر پس دادن مُراد بود باید می گفت "فردها الانسان" درست است که حمل به تنها بمعنای گرفتن است، و گرفتن به همان معنای وسیع اش می باشد که پس دادنی در آن نیست، ولی همین معنی نسبت به امانت خیانت است، که جمله بعدی علت این حمل را نسبت به انسان اینگونه تبیین کرده که "انه كان ظلوماً جهولاً" و آیا ظلم و جهل است که مقتضای حمل و گرفتن امانت بوده؟ یا خیانت نسبت به امانت است که نتیجه ظلم و جهل می باشد. در آیه بعدی هم در نتیجه حمل این امانت - بر مبنای ظلم و جهل انسانی - عذاب منافقان و مشرکان به میان آمده، و نیز برگشت مؤمنان به خدا یاد شده است.

این جریان و ماندنش - که به تفصیل در تفسیرالفرقان یاد شده - دلیل است بر ویژگی نوع انسان در برابر کل آفریدگان که برخی از آنان بدترین نوع خیانت را به امانت تکلیف داراست.

اینجا حتی پای - شیطان که بسیار ستمکار و نادان است - به میان نیامده، زیرا احياناً شیطنت انسان و تخلف او از فطرت توحیدی و هدایت ربانی و تسبیح بحمد بقدری زیاد است که شیطنتهای دیگر در برابرش گویی شیطنت نیست، و بر حسب آیه "ثم رد دناه اسفل سافلين" ظلوم و جهول بودن انسان گهگاه باندازه ای است که از همه پست ها پست تر می شود، و در مقابل "لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم" که اگر بر این احسن تقویم از نظر درونی و برونی استوار ماند، حتی از فرشتگان نیز برتر است، درست است که طبع امانت در وضع معمولی این است که همانگونه که بوده به صاحبش برگشت داده

شود، ولی این امانت کلی تکلیف نسبت به کل آفریدگان در حد امکان بایستی تکامل یابد، بویژه نسبت به عاقلان و بالخصوص نسبت به انسان که در بُعد استمرارش در سلوک الی الله به مقامات عالیه معرفت و عبودیت رسد.

اصولاً انسان کلاً امانه الله است وجودش، هدایتش، ظاهرش، باطنش، و دارائیهای درونی و برونی اش: تماماً "اعطی کل شیء خلقه ثم هدی" است، از خود هیچ ندارد، هیچ نیست و نبوده است، آنچه هست از خالق هستی است، روی این اصل انسان بایستی بیش از دیگران نسبت به این امانت وفادار باشد، انسان همواره در محضر خداست، و در این محضر نباید دست از پا خطا کند، و همواره باید بیاد خدا باشد و در حال نماز و - خوشا آنانکه دائم در نمازند - بنابراین این امانت در انحصار فطرت توحیدی نیست، بلکه این فطرت خود زیر بنای کل امانت های درونی و برونی است و: فطرت، عقل، لب، صدر، قلب، فؤاد که مراحل ششگانه روح هستند، با حواس ظاهری انسانها همگی مایه و پایه و زیر بنای فطرت امانت الله هستند، روی این اصل «الامانه» - که بازگوی بخش زیر بنای انسانیت و دیگر آفریدگان - یعنی فطرت است - برای انسان بازگوی کل جهات درونی و برونی نیز هست.

از نظر اهمیت منحصر به فرد آیه امانت برای آخرین بار بازگشتی دقیق تر و عمیق تر به این آیه می کنیم، چنانکه استاد اعظم و اقدم ما مرحوم آیه الله العظمی شیخ محمدعلی شاه آبادی (قدس سره) در طول یکسال بیانگر این آیه بود، و ما - با اختلافاتی هم که با آن بزرگوار بر مبنای بررسی وسیعتر و بیشتر - بدون هیچ گونه پیش فرض غیرمطلق و یا تحمیلی بلکه با نگرشی مستقیم - یا حضرتش نسبت به این آیه شریفه داریم - مجدداً عرض می کنیم:

این امانت - برخلاف آنچه فرموده اند - تنها امانت انسانیت نیست، زیرا اولاً امانت انسانیت به انسان داده نمی شود تا آنرا به دوش گیرد و یا نگیرد، چون انسان همان انسان است، و دیگر دادن امانت انسانیت به او تحصیل حاصل است، وانگهی عرض و نمایش امانت انسانیت به غیر انسانها - در ضمن انسانها - هیچگونه معنای معقول و شایسته ای در بر ندارد، زیرا معنای عرض انسانیت و نمایش کلی آن بر کل موجودات طبعاً بدین معناست که آنرا می پذیرند و یا نمی پذیرند، و پذیرش امانت انسانیت نسبت به غیر انسان حتی جنیان و فرشتگان - تا چه رسد به حیوانات، نباتات و جمادات - نمایشی توخالی و بی معناست، زیرا خدا غیر انسان را همان غیر انسان آفریده، پس چگونه می شود با نمایش انسانیت به غیرانسانها آنان - به خواسته خود - انسان شوند، یعنی آفریدگارانی برای انسانیت خویش باشند، یا با این نمایش خدا بخواهد همگان را انسان کند، لیکن خواست خدایی برای انسان شدن غیر

انسان نیازی به این نمایش هرگز ندارد، و اگر خدا می خواست همه آفریدگان را انسان کند از آغاز چنان می کرد، ولی حکمت ربانی مقتضی اختلاف درجات کائنات گردیده.

آری - چنانکه گذشت - امانت همان امانت فطرت، شعور و معرفت است، که بر حسب آیاتی - بویژه آیه اسراء - تمامی آفریدگاران دارای حالت شعور و تسبیح بحمد با درجات گوناگونند، و این خود هدایت ربانی است پس از آفرینش ربانی، چنانکه در آیه طه گذشت.

در جمع عرض امانت بمعنای آفرینش مجدد آن نیست، زیرا عرض نمایش موجودی مخفی است، که در چهره اش غباری نشسته، و خلق و آفریدن چیز جدیدی نیست، و در پیش حمل آن گرفتنش نیست، زیرا گرفتن در لغت عرب «اخذ» است، و نه «حمل» و این نمایش امانت شعور و تکلیف نسبت به کل آفریدگان طبعاً پس از وجودشان بوده است، و نه پیش از آن، و نیز نسبت به موجوداتی که در ظاهر ثابتند و تحولی ماهیتی ندارند، این عرض برای یکبار که آفرینش آغازینشان باشد کافی است، ولی نباتات، حیوانات، انسانها، جنیان و فرشتگان هر یک در آغاز وجودشان دست کم عرض این امانت و نشانگری آن بوده، ولی چون این امانت خود فطرت است، و هر چه از حالات موجودی تحول یابد و یا نابود گردد این فطرت تسبیح بحمد همچنان باقی است، روی این اصل این عرض و نمایش تکلیف از آغاز تکلیف تا بهنگام مرگش ادامه دارد، چنانکه مثلاً فطرت خدشناس و خدا خواه انسان - حتی نسبت به مشرکان و ملحدان و معاندان - این فطرت احیاناً بگونه ای ناخود آگاه عیان می گردد، چنانکه در آیاتی این معنی تکرار گشته که در آن هنگامه که دستشان از همه جا کوتاه می گردد، در حال اضطراب و پریشانی سخت فریاد خداخواهی بطور ناخود آگاه از درونشان بر می خیزد "اذا ركبوا في الفلك دعوا لله مخلصين له الدين" (۲۹:۶۵).

شواهدی بر جریان این امانت و نشانه اش گذشت، که اکنون با چهره های دیگر تکرار می شود:

۱- اگر این امانت نمایش نیست، بلکه مورد بخشش و اعطا است، این بخشش چه تکوینی باشد و چه تشریعی هرگز قابل رد نیست، چگونه آفریده ای از آفریدگان - گرچه نیرمندترین و برترینشان باشد - توان رد تکوینی و یا حتی تشریعی ربانی را دارد - و ما می بینیم که در اینجا امانت مورد خیانت و نگهداری در دو بُعد قرار گرفته، در صورتی که امر تکوینی خدا و تشریعی اش صددرصد واقعیت دارد، و اختیار قبول و ردش برای احدی نیست، روی این اصل عرض این امانت همان نمایش امانت شعور و تکلیف است که پس از ایجادش در ضمن وجود اصلی موجود مغفول و مجهول نماند.

۲- «لِيعَذَّبَ» درباره منافقان و مشرکان و «يَتُوبَ» درباره مؤمنان که در آیه بعدی آمده است، خود گواهی دیگر برای این حقیقت است، که این امانت همان امانت معرفت و تکلیف است، که گروهی آنرا

به دوش کشیده و بطور شایسته برگشت نمی دهند، و این خود خیانت است، و گروهی آنرا در هر صورت برگشت می دهند که این حفظ امانت است. ۳- "انه کان ظلوماً جهولاً" که انسان را معدن ظلم و کانون جهالت دانسته - و این خود سبب حمل امانت است - نیز بیانگر این است که حمل امانت خود خیانتی بزرگ می باشد، زیرا - چنانکه بارها گفته شد - طبع امانت حداقل برگشت دادن آن به همان حالت پیشین است به صاحبش، روی این اصل حملش که بر دوش گرفتنش و برگشت ندادنش و یا برگشت ندادنش بگونه فاسد و ناشایست است و یا اینکه صاحب امانت آنرا به اجبار باز پس گیرد و حامل امانت با اختیار حاضر به برگشت دادن آن نباشد، همه و همه خیانت است، و خیانت در امانت هم مختلف است؛ گاه اصلاً حامل آن حاضر به تحویل آن به صاحبش نیست، مگر آنکه به زور و اجبار از وی بازستاند، مانند لحظه مرگ انسان که با حالت الحاد یا شرک و یا هر گونه کفری جان بدهد، اینجا بگونه ای ناخواسته و ناخود آگاه این امانتی را که تحویل نداده تحوّل پذیرفته است، و یا این امانت را ضایع کرده چه به اختیار تحویل بدهد یا به اجبار که این هم در هر دو صورت خیانت به امانت است، و حداقل در حفظ امانت باید آنرا همانگونه که در آغاز گرفته تحویل صاحبش دهد، و حداکثر که مربوط به مکلفان رسمی می باشد این است که بر مبنای تکاملی فطری، شرعی، عقلی، عقیدتی، اخلاقی و عملی آنگونه که امکان دارد این امانت را تکامل دهد، تا با حالت کمال آنرا به صاحبش تحویل دهد.

درست است که در میان آفریدگان غیر انسان خیانت‌هایی کم و بیش در این امانت تکلیف وجود دارد که فروترش در حیوانات و فراترش در جنیان و بیشتر از همه در شیطانها است، اما در جمع این خیانتها در برابر خیانت‌های انسانی کمرنگ است.

چنانکه در طرف مقابل که امانت وحی است، آنچنان درجاتی وجود دارد که احیاناً در عین وحی بودنشان در برابر وحی محمدی (صلی الله علیه وآله) حتی شایسته لفظ وحی نیستند، چنانکه راجع به پنج وحی بر پنج پیامبر اولوالعزم در مقابل "والذی اوحینا الیک" نسبت به خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله) - در جمع مخاطب و حیانی - برای نوح (علیه السلام) «وصّی»: مفرد و غایب، و برای ابراهیم و موسی و عیسی (علیه السلام) «وصینا» جمع صفات ربانی آمده است.

در مقابل در جات وحی، خیانتها و شیطنتها را نیز درکاتی است، مثلاً شیطنتها در برابر شیطنتها هم عمیق برخی انسانها گویی شیطنتها نیست، تا چه رسد به شیطنتها غیر شیطانهای رسمی، و روی همین اصل اینجا "فحملها الانسان" آمده که حتی شیطان در این خیانت بزرگ قرین با انسان نشده است، انسان خائن احیاناً بدترین بی عقلی و شیطنتها را دارد، بی عقلی بمعنای نادانی کردن در

عین دانایی، و شیطنت به معنای اعمال و افکار شیطنانی اش در عین هدایت فطری و عقلی، ولی شیطان در هر صورت شیطان است، یا چندان بی عقلی نمی کند، یا بی عقلی اش کمتر از انسان است، عاقلانه شیطنت می کند، ولی این انسان ظلوم جهول به نادانی خود آگاهانه شیطنت و بی عقلی می کند، از جمله نمونه های تفاوت بین این دو شیطنت "و من الشیاطین من یغوصون له و یعملون عملاً دون ذلک" (۲۱:۸۲) است که شیطانهایی از کارگران سلیمان (علیه السلام) بوده اند، که احیاناً شیطنت نمی کردند، ولی شیطانهای ظلوم و جهول انسانی هرگز کارگر کسی بجز هواهای نفسانی خود در سالوس خودبینی، خودراهی و خودخواهی نیستند، که این خود اسفل سافلین است.

و آیا این انسان همین انسان زمین است یا انسانهای آسمانی را نیز در بر دارد، بر مبنای آیه شریفه (۴۲:۲۹) خدا عاقلانی را پس از آفرینششان در زمین و آسمان پخش کرده و بر حسب آیه "و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً" (۱۷:۷۰) در کل برابری بین انسانهای آسمانی و زمینی را مقرر داشته، که در زشت و زیبا برابرنند، وانگهی آیاتی که لفظ انسان بگونه ای کلی مورد بحث است، چنانکه انسانهای زمینی را شامل است انسانهای آسمانی را نیز در بر دارد، و پاسخ بر این مبنی مثبت است.

سایر موجودات به ویژه جمادات و نباتات از شعور و اختیار بسی کمتر از انسان برخوردارند، و روی همین مبنا خیانتهایی هم که در امانت شعور و تکلیف دارند، بسیار کمرنگ است، ولی انسان که برخوردار از بالاترین شعور و اختیار و تکلیف است، روی همین مبنا آزادیش هم در خیانتهایش بیشتر است، بنابراین این انسان - احیاناً - خائن ترین موجودات است؟ زیرا برخوردار از اختیار بیشتری است، ولی در برابر بر خورداریش از کمالات متصل و منفصلش - درونی و برونی اش - انتظار عدم خیانت از این انسان بیشتر از سایر آفریگان است.

در پایان بحث این جریان تکرار می گردد که هر موجودی از آغاز وجودش در پرتو شعور و تکلیف مورد نمایش این امانت است، ولی مکلفان رسمی مانند جنیان و انسان از هنگام عقلشان مورد عرض و نمایش این امانت تکلیف می باشند، که هر فردی یا افرادی از انسانها که همزمان و همسان به تکلیف رسمی رسیده اند از آغاز تکلیف و در طول زمان تکلیف تاهنگام مرگ این نمایش امانت ربانی برای آنها خواه ناخواه محقق است، پس «عرضنا» زمان ویژه ای ندارد، که این جریان در یک زمان قرار گرفته باشد، بلکه همزمان با یکدیگر در مکلفان رسمی و غیر رسمی است.

و در پاسخ اینکه اگر این استمرار در کل زمانهای تکلیف برقرار است، چرا به لفظ مضارع نیامده؟ پاسخ این است که این ماضی هم ماضی تکلیف را شامل است، و هم مضارع محقق الوقوع آنراکه

«عرضا» هر دو را در بر دارد، و چون این عرض فقط در زمان گذشته نیست، بلکه در همه زمانهاست
تعبیری زیباتر و فصیحتر و بلیغ تر از "انا عرضا" هرگز وجود ندارد.

سوره سبأ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ
وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۝۱۰۰۰۱-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

همه‌ی سپاس‌ها ویژه‌ی خدایی است که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است تنها از اوست، و در آخرت هرگونه سپاس برای اوست، و (هم) اوست بسی دانای حکیم. ۝۱۰۰۰۱-
آیه ۱ - "الحمد لله..." درباره حق حمد است تکویناً و استحقاقش تشریعاً در سراسر جهان تکلیف "و له الحمد فی الآخرة" حمد کلی به روز رستاخیز است که هرگز استثنائی هم ندارد، حتی درباره جهنمیان، چنانکه "له الحمد" است، زیرا رحمت پروردگار حتی الامکان شامل دوزخیان نیز می‌گردد، بدین معنی که کمتر از استحقاقشان عذاب می‌شوند، چنانکه از آیاتی دیگر هم نمودارست، گرچه در جهنم اهل حمد نیستند، و اگر هم باشند برایشان سودی ندارد.

يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا
وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ۝۱۰۰۰۲- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ
وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي
الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝۱۰۰۰۳-

آنچه در زمین فرو می‌رود، و آنچه از آن بر می‌آید، و آنچه از آسمان فرود می‌آید، و آنچه در آن بالا می‌رود (همه را) می‌داند، و اوست رحمت گر بر ویژگان (و)، بسی پوشنده (ی نقصان)، ۝۱۰۰۰۲- و کسانی که کافر شدند، گفتند: «ساعت (قیامت) برایمان نخواهد آمد.» بگو: «چرا، سوگند به پروردگارم

(که) همواره برایتان بی گمان خواهد آمد. (همان) دانای نهان(ها) است وزن ذره ای - نه در آسمان ها و نه در زمین - از وی پوشیده نیست، و نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر از آن است مگر اینکه در کتابی روشنگر است.» ۲۰۰۰-۳

آیه ۳ - در این آیه «و رَبِّي» قسم به ربوبیت ویژه ربانی است نسبت به حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) که خود قَسَم به دو دلیل است: قال و حال، نخست حضرتش که خود دلیلی بر رسالت ربانی اش می باشد، چنانکه رسولان مسیح(علیه السلام) در برابر منکران گفتند: "رَبُّنَا يَعْلَمُ أَنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ" (۳۶:۱۶) دوم اینکه برفض عدم قبول این رسالت ربانی، رستاخیز و ثواب و عقابش خود مقتضای ربوبیت است، همچنین خدای I خود نسبت به تمامی جریانها آگاه است، علاوه بر اینها صداها و سیماهای مکلفان در کتابی است که به قدرت ربانی استنساخ می شده است (۴۵:۲۹).

«مبین»: روشنگر - در "کتاب مبین" - در کل ابعاد در حد امکان و توان دریافتش برای کل مکلفان می باشد.

آری مطالبی بسیار است که در اختصاص ذات الوهیت است که در کل ما بیانگر آنها نیستیم، لکن در کل همه جهان هستی بیانگر و نشانگر الوهیت و ربوبیت است.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۲۰۰۰-۲ وَ الَّذِينَ سَعَوْا فِي ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٌ ۲۰۰۰-۳ وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ۲۰۰۰-۴

تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته(ی ایمانشان) کرده اند پاداش دهد؛ آنانند که پوشش و روزی گرامی و فراخ برایشان خواهد بود. ۲۰۰۰-۴ و کسانی که در (ابطال) آیات ما به حال درمانده گردن(مان)؛ کوشیدند، برایشان عذابی از اضطرابی بسی دردناک است. ۲۰۰۰-۵ و کسانی که بهره‌ی دانش (و پیشش) یافته اند، می بینند آنچه از جانب پروردگارت سویت نازل شده، او تمامی حق است، و به راه آن عزیز ستوده (در کل جهات) راهبری می کند. ۲۰۰۰-۶

آیه ۶ - این آیه علم را وسیله ای محکم برای وحیانی بودن قرآن دانسته، علم و حیانیست در مورد علمهای اهل کتاب روشن است، که بر مبنای آگاهی بر پایه وحی و بشاراتی چند تصدیق وحی قرآنی برایشان در اولویت است، و در حاشیه این علم تمام علوم بشری، حتی علوم مادی است که بانگرشی مستقیم و دور از شهوتها و تجاهل ها و عنادها نمایانگر و حیانی بودن قرآن است، بویژه علومی که باکوششها و کاوشهای دانشمندان به مراحل رسیده و قرآن آنها و بیش از آنها را بازگو می کند، و

بالاخره میان قرآن و علم شایسته تلازم و هماهنگی تنگاتنگ وجود دارد، قرآن همیشه امام: پیشوا و پیشرو کل علوم عالمان جهانست.

و آیا دیگر مکلفان از علم و رؤیت وحیانی بودن قرآن بی بهره اند؟ هرگز! زیرا علم فطری بر مبنای عقل نخستین حجت درونی ربانی است، روی این اصل «العلم» هر سه نوع عالم را در بر دارد، گرچه دارای درجاتی می باشد که هر اندازه علم برتر و بیشتر باشد ربانی بودن قرآن نیز برایشان بیشتر است، که علمای کتابی و علوم دیگر و نیز سایر مکلفان با درجات عقلی شان همه و همه باید چنان رؤیت و برداشتی را داشته باشند، که قرآن حق مطلق است، و "هو الحق" - نه (هو حق) - بدین معناست که این آشنایان با وحی غیرقرآنی که حق غیرمطلق است قرآن را حقی مطلق می بینند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُزِقْتُمْ كُلٌّ مِّنْكُمْ لَنِيَ خَلْقٍ جَدِيدٍ...^۷ أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ...^۸ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَاشًا نَخْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ...^۹

و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند: «آیا راهنماییتان کنیم بر (شناسایی) مردی که شما را خبر مهمی می دهد: هنگامی که کاملاً متلاشی شدید، همواره در آفرینشی نوین خواهید بود؟»...^۷ «آیا (این مرد) بر خدا دروغی بر بسته یا جنونی در اوست؟» (نه!) بلکه آنان که به آخرت ایمان ندارند در ژرفای عذاب و گمراهی دور و درازند...^۸ پس آیا به آنچه از آسمان و زمین رو در رویشان و پشت (سر)شان است ننگریسته اند؟ اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می بریم، یا پاره سنگ هایی از آسمان بر سرشان می افکنیم. همواره در این (تهدید) برای هر بنده ی پیاپی بازگشت کننده (ی سوی خدا) نشانه ای است...^۹

آیه ۹ - (ف) در "ما بین ایدیهام و ما خلفهم" عطفی است به محذوفی معروف که در برابر رؤیت برونی، رؤیتی است درونی: فطری، عقلی و علمی.

"ما بین ایدیهام و ما خلفهم" خود دلیلی است لطیف بر حجم کروی یا بیضوی زمین، زیرا "ما بین ایدیهام" کل افقهای دایره ای برای هر انسان است، و نه تنها روبه روی خود و پشت خودشان، زیرا از دست راست و چپشان نیز آگاهند، روی این اصل «ما خلفهم» نیز افق مقابل تحتانی است، برابر افق فوقانی که برای تمامی ساکنان زمین این دو افق وجود دارد.

"ما بین ایدیه‌م" - که به معنای روبه رو بودن و برابری زمین نسبت به بینندگان است - در صورت مسطح بودن زمین دیگر جایی برای «ما خلفهم» نیست، زیرا اگر زمین مسطح بود با چشم مسلح تمامی آن در دایره افقی دیدنی بود، روی این اصل «ما خلفهم» افزون بر "ما بین ایدیه‌م" اشاره ای بس لطیف است بر حجم کروی یا بیضوی زمین، نسبت به آسمان هم "ما بین ایدیه‌م" همان افق دایره ای فوقانی است و «ما خلفهم» نیز افق دایره ای تحتانی است که بالجمله زمین در فضا قرار دارد.

اینجا جای این سؤال است که "أفلم یروا" توییخی نسبت به ترک این دو رؤیت است، و حال آنکه افق تحتانی که «ما خلفهم» است بهنگام وحی از نظر علم بر همگان مخفی بوده است؟

پاسخ این است که اهل کتاب بر مبنای کتب وحی باید به این حقیقت آگاه باشند، و دیگران نیز با معاشرت با اینان درک چنان مطلبی برایشان میسر بوده است، در ثانی این خود ترغیبی است برای کل مکلفان که در طول زمان با کاوش های علمی شان باید با حقایقی از این قبیل آشنا شوند، چنانکه در آیاتی مانند (۱۰:۱۰۱) امر به نگرش در آسمانها و زمین شده، و سپس درباره آینده این نگرش می فرماید «چه بسا نشانه هایی در آسمانهاست که بر آنها عبور و مرور می کنند ولی از آنها روی گردانند» (۱۲:۱۰۵) که اشاره ای به سفرهای فضایی و کیهانی است.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَجِبَالُ أَوَّي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآلْنَا لَهُ
الْحَدِيدَ... ۱۰... أَنْ اَعْمَلْ سَبِغَتْ وَقَدَّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ... ۱۱...

و همانا به داوود از جانب خویش همواره فضیلتی دادیم (و گفتیم: «ای کوه ها! با او سوی خدا بازگشتی پیاپی کنید.» و پرندگان را (گفتیم که با او هماهنگی نمایند) و آهن را برای او نرم گردانیدیم،... ۱۰... (و گفتیم) که: «زره هایی فراخ بساز و حلقه ها (شان) را درست اندازه گیری کن. و کار شایسته ای کنید، زیرا من به آنچه انجام می دهید بسی بینايم.»... ۱۱...

آیات ۱۰ و ۱۱ - گزارشی مختصر از فضیلت ها و امتیازات وحیانی حضرت داوود به میان آمده، که کوهها با او در رجوع الی الله هماهنگی داشته، و آهن برایش نرم گشته است.

وَلِسْلِيْمَنَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ
الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ
السَّعِيرِ... ۱۲... يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحْرِبٍ وَتَمْثِيلٍ وَجِفَانِ كَالْجَوَابِ
وَقُدُورٍ رَاسِيَّتٍ اَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ... ۱۳...

و باد را برای سلیمان (راهوار کردیم) رفتن آن بامدادان یک ماه، و برگشتش یک ماه (راه) بود. و معدن مس را برای او روان گردانیدیم و برخی از جنیان به فرمان پروردگارشان پیش او کار می کردند، در حالی که هر کس از آنان از دستورمان سر برتابد، از عذاب شعلهور سوزان به او می چشانیم. _ _ _ ۱۲_ (آن جنیان) برای او آنچه می خواست - از محراب ها و مجسمه ها و ظروف (بزرگ) مانند حوضچه ها و دیگ های فروخته در زمین - می ساختند. ای خاندان داوود! شکری بزرگ انجام دهید. و اندکی از بندگانم بسیار سپاسگزارند. _ _ _ ۱۳_

آیات ۱۲ و ۱۳ - این دو آیه ضمن گزارشهایی شگفت انگیز از حضرت سلیمان (علیه السلام) ساختن مجسمه هایی را از خواسته های حضرتش قرار داده که جنیان برایش می ساخته اند، و لفظ «تماثیل» جمع تمثال به همان معنای مجسمه، و ممتازترینش مجسمه انسان است، چنانکه حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: "ما هذه التماثيل التي اتم لها عاكفون" (۲۱:۵۲) که قطعاً تماثیل انسان بود که مورد عبادت و پرستش قومش بود و اگر هم «تماثیل» مجسمه های حیوانات و درختان را نیز شامل باشد، مجسمه های انسانها قدر مسلم و معقولش می باشند، که در اینصورت اطلاق «تماثیل» نسبت به مجسمه انسان نص است، ولی برای مجسمه سازی حیوانات و درختان چندان غرض عقلانی در کار نیست، زیرا درختان همیشه هستند و برای حیوانات هم موقعیتی نیست که برایشان مجسمه ساخته شود، مگر برای بازیچه کودکان یا تفنن دیگران.

و چنانکه در آیاتی مانند (۲۱:۵۲) گذشت قطعاً مقصود مجسمه انسانی است که مورد پرستش بوده و به همین جهت هم حرام است، ولی مجسمه های بزرگان بعنوان یادواره بزرگیشان رُحجان هم دارد که مورد مشیت سلیمان (علیه السلام) واقع شده است.

از آنجا که سلیمان (علیه السلام) پیرو شریعت تورات بوده و این مجسمه سازی هم در قرآن نسخ شده، همچنان استمرار دارد و قابل نسخ با روایت هم نیست، زیرا ساختن مجسمه های معبود کلاً حرام و غیر آن کلاً حلال است، و روایاتی هم که آنرا منع کرده یا به معنای مجسمه سازی برای پرستش است، و یا با مخالفت با قرآن پذیرفته نیست، بویژه با علل علیلی که در برخی از آنها آمده که سازنده مجسمه حیوان یا انسان به روز رستاخیز وادار می شود که روحی در آنها بدمد، و این خود دلیل اصلی حرمت مجسمه سازی دانسته شده که شرکت با خداست، با آنکه این سازمان هرگز شرکتهای با خدا نیست که در عین محال بودن شرکت با خدا، در صورتی شرکت است که در آن روح بدمد، در ثانی کسانی مانند مسیح (علیه السلام) چنان مأموریتی یافتند که مجسمه حیوانی بسازند، تا با اراده الهی حیوان شوند، و اگر هر سازمانی نیمه کاره شرکت جستن با خداست درختکاری هم چنان است، زیرا مثلاً جنگلها ساخته خداست، پس جنگلهای مصنوعی حرام است!

در این میان عمده روح نباتی، حیوانی و انسانی است که تنها در قبضه قدرت الهی است، و اگر هم برای غیر خدا ممکن بود، شرکت واقعی با خدا نبود، و خدا هم با واقعیت‌های ممکن و حلال مخالف نیست.

در هر صورت فتوای به حرمت مجسمه سازی بر خلاف قرآن، عقل و علم است، و هرگز قابل پذیرش نیست.

مجسمه انسان دارای انواعی است: ۱- مرغوب و حیانی مانند مجسمه عیسوی و سلیمانی که موجب تذکرات و یا دیداری از ملکوت و واقعیت ربانی زنده کردن مردگان است. ۲- مرغوب شیطانی که در بعد عبودیتش شرک و در بُعد احترامش گناه است. ۳- مجسمه های گوناگون دیگر که نه این است و نه آن، و اگر خالی از اسراف و تبذیر باشد میانگین وجوب و حرمت است.

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ۝۱۴...
لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُّوا مِن رِّزِّ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ ۝۱۵... فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِیْ أَكُلِ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ ۝۱۶... ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجْزِی إِلَّا الْكَفُورَ ۝۱۷...
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِی بَرَكْنَا فِيهَا قُرًی ظَهْرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِیَ وَأَيَّامًا ءَامِنِينَ ۝۱۸... فَقَالُوا رَبَّنَا بَعْدَ بَيْنِ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّزٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۝۱۹... وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝۲۰... وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّن سُلْطٰنٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِیظٌ ۝۲۱...

پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم، جز جنبنده ای خاکی [: موریانه] حال آنکه عصای او را می خورد، جنیان را از مرگ او آگاه نگردانید. پس چون سلیمان فرو افتاد برای جنیان روشن گردید که اگر غیب می دانستند، در عذاب خفت بار کننده (باقی) نمی ماندند. ۱۴... همواره برای (مردمان) سبأ در محل سکونتشان بس نشانه ای (نشانگر حقیقت) بود: دو باغ از (سمت) راست و چپ. (به آنان گفتیم:) «از روزی پروردگارتان بخورید، و برای او شکر کنید. (این) شهری است پاکیزه و (آن) خدایی

است بسی پوشاننده.»... ۱۵- پس روی گردانیدند، در نتیجه بر آنان سیل (سدّ) عَرِم را روانه کردیم، و دو باغ آنها را به دو باغ (دیگر) که میوه های تلخ و شوره گز و چیزکی از اندکی سدر داشت تبدیل کردیم. ... ۱۶- این (عقوبت) را به (سزای) آنچه کفر و کفران نمودند به آنان جزا دادیم. و آیا جز کافر بسی ناسپاس را مجازات می کنیم؟ ... ۱۷- و میان آنان و میان آبادی ها (شان) که در آنها برکت نهاده بودیم، آبادی هایی آشکار متصل به هم قرار دادیم و در آنها پیمایش (راه میانه) را، به اندازه، مقرر داشتیم. (و گفتیم:) «در این راه ها، شبها و روزها در حالت (امن و) امان بگردید.» ... ۱۸- پس (از آن) گفتند: «پروردگاران! میان (جایگاه های) سفرهایمان فاصله بینداز.» و بر خویشتن ستم کردند. پس آنها را (برای آیندگان، نمونه ی) حکایت هایی تازه گردانیدیم، و به کلی تار و مارشان کردیم، بی چون در این (ماجرای) برای هر شکیبایی بسیار سپاسگزار نشانه هایی است. ... ۱۹- و بی گمان شیطان گمان خود را در مورد آنان بی امان راست آورد. پس جز گروهی از مؤمنان (دیگران) از او پیروی کردند. ... ۲۰- و شیطان را بر آنان هیچ گونه تسلطی نبود، جز آنکه کسی را که به آخرت ایمان دارد، از کسی که درباره ی آن در تردید است نشانه گذاریم. و پروردگار تو بر هر چیزی بسی نگاهبان است. ... ۲۱-

آیه ۲۱ - «لِنَعْلَمَ» از عِلْم بمعنای علامتگذاری است و نه عِلْم، زیرا - چنانکه بارها تکرار شد - عِلْم یک مفعولی و عِلْم دو مفعولی است، از نظر معنوی هم حدوث عِلْم برای علام الغیوب برخلاف کتاب سنت و عقل است.

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ ... ۲۲- وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ... ۲۳-

بگو: «کسانی را که جز خدا (معبود خود) پنداشته اید بخوانید؛ هموزن ذره ای را - نه در آسمان ها و نه در زمین - مالک نیستند، و در آن دو هیچ شرکی (هم با خدا) ندارند، و برای آنان هیچ پشتیبانی (هم) نیست.» ... ۲۲- و شفاعتگری در پیشگاه او سودشان نمی دهد، مگر برای کسی که خدا برایش اجازه داد. تا هنگامی که هراسی سخت تجاوزگر بر دل هایشان گرفته شد، گفتند: «پروردگارتان چه فرمود؟» گفتند: «حقیقت را و اوست بلندمرتبه ی بزرگ.» ... ۲۳-

آیه ۲۳ - اینجا «الشفاعة» و نه (شفاعة) بمعنای شفاعت شایسته است که آن هم بدون اذن خدا تحقق نمی یابد، تا چه رسد به شفاعتهای ناشایسته که اذن ربانی نسبت به آنها محال است.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ قُلِ اللهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى
أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ _..._۲۳_

بگو: «کیست (که) شما را از آسمان ها و زمین روزی می دهد؟» بگو: «خداست؛ و در حقیقت یا ما یا شما بر راهی راست یا گمراهی ای آشکارگریم.» _..._۲۳_

آیه ۲۴ - "اَنَا اَوْ اِيَاكُمْ" که هدایت و ضلالت را در این میان بیان کرده، ادبی ربانی در حال استدلال و احتجاج است، و اصولاً اهل حق با برهانهای روشن و قانع کننده با گمراهان بی برهان روبه رو می شوند، و اینگونه نیست که از آغاز خود را بر حق بدانند و طرف مقابل را بر باطل، بلکه در آخر کار هم منطقشان اینگونه مؤدبانه است که بالاخره هدایت یا ضلالت در میان ما وجود دارد، و باید با دلائل روشن با ترک ضلالت بسوی هدایت ربانی راه یابیم.

و اینکه ضلال با مبین و روشنگر توصیف گشته بدین جهت است که گمراهی مشرکان هم به خودی خود و هم با این براهین ربانی روشنگر است، که برای خردمندان شکی در گمراهی آنان نیست، و اینجا نسبت به هدایت «علی»: سیطره آمده ولی نسبت به ضلالت «فی» البته هر دو در یک بُعد هستند جز آنکه در این هدایت سیطره است یعنی امکان گمراهی نیست، و "ضلال مبین" هم ژرفا و غرقاب گمراهی است، و در حقیقت اینجا دو جریان بسیار روشن در برابر یکدیگرند که هدایتها و ضلالتها دیگر اینجا مورد نظر نیستند.

قُلْ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ _..._۲۵_ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ _..._۲۶_ قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ _..._۲۷_ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ _..._۲۸_

بگو: «(شما) از آنچه ما جرم کرده ایم بازخواست نمی شوید، و (ما نیز) از آنچه شما انجام می دهید بازخواست نمی شویم.» _..._۲۵_ بگو: «پروردگاران ما و شما جمع خواهد کرد؛ سپس میان ما به بحق جدایی می افکند و اوست بسی کارگشای بسیار دانا.» _..._۲۶_ بگو: «کسانی را که (به) گمانتان به عنوان شریکانی به او ملحق گردانیده اید، به من نشان دهید.» چنان نیست؛ بلکه اوست خدای عزیز حکیم. _..._۲۷_ و ما تو را جز (به عنوان) بشارتگر و هشداردهنده ای برای نگهبانی کامل مردمان (از گزند این و آن) نفرستادیم؛ لیکن بیشتر مردمان نمی دانند. _..._۲۸_

آیه ۲۸ - «كَافَّةً» - در اینجا و در سایر جاها - نه به معنی تمام و عموم است، و نه کفایت، بلکه از اصل كفّ و بازداري است، و (تاء) در «كَافَّةً» مبالغه ای است برای این بازداري، که این رسالت آخرین

همه مردمان را تا آخر زمان تکلیف از تمامی زشتیها و نابسامانیها باز می دارد، و دستهای تظاول را که از هر جهت بسوی مسلمانان دراز است بسته و بی اثر می کند، و سلامتی در کل جهات را در زندگی به آنان ارزانی می دارد، چنانکه در آیاتی مانند (۲:۲۰۸) همگان را امر می کند که در این سلم قدم گذارند، و این خود اضافه بر عمومیت دعوت این رسالت دلیلی هم بر خاتمیت آن است، که اگر رسالتهای گذشته در بخشی از زمان بازدارنده از نابسامانیها بوده اند، این رسالت تا پایان زمان بیش از اینان بازدارنده است، چنانکه این مبالغه همین را تاکید و تأیید می کند، بنابراین اسلام خط قرمزی کلی بر کل رسالتهای خیالی بعدی کشیده است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۚ... ۲۹... قُلْ لَّكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ۚ... ۳۰... وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ۚ... ۳۱... قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْتَكُمْ عَنْ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ۚ... ۳۲... وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ الْأَيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَلَ فِي آغْنِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ... ۳۳...

و می گویند: «اگر (از) راستان بوده اید، این وعده [: هنگامه] چه هنگامی است؟»... ۲۹... بگو: «وعده گاه برای شما روزی است که نه ساعتی [: لحظه ای] از آن درنگ توانید خواست و نه پیشی توانید جست.»... ۳۰... و کسانی که کافر شدند گفتند: «نه به این قرآن و نه به آن کتاب هایی که روبه روی آن است هرگز ایمان نخواهیم آورد.» و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت می باشند می دیدی (که چگونه) برخی از آنان با برخی سخن رد و بدل می کنند؛ کسانی که مستضعف و زیردست بودند به کسانی که مستکبر و زبردست بودند، می گویند: «اگر شما نبودید بی گمان ما (از) مؤمنان بودیم.»... ۳۱... کسانی که بزرگ خواهی و زبردستی کردند، به کسانی که زیردست شدند، گفتند: «مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آنکه سویتان آمد - بازداشتیم؟ (نه)، بلکه خودتان (از) مجرمان بوده اید.»... ۳۲... و کسانی که زیردست شدند به کسانی که زبردستی کردند، گفتند: « (نه)، بلکه نیرنگ شب و روز (شما بود) چون ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم، و برای او همپایان و همتایانی قرار دهیم.» و هنگامی که عذاب را دیدند پشیمانی خود

را پنهان کردند، و در گردن های کسانی که کافر شده اند غُل ها نهادیم؛ آیا جز به آنچه انجام می داده اند پاداش داده می شوند. _..._۳۲_

آیه ۳۳ - این زنجیرهایی را که خدا در گردنهای کافران نهاده، هر سه نشئه دنیا، بزرخ و قیامت را در بر دارد، که در دنیا در اثر کفرشان خدا هم در گردنهایشان غلهای جهالت نهاده، تا اگر هم بخواهند راه یابند نتوانند، چنانکه آیاتی مانند "فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ" (۶۱:۵) بیانگر این حقیقت است، و هم اینانند که بهنگام فرود آمدن عذاب همچنان بر کفرشان باقی ماندند، گرچه در نهان پشیمان شدند.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ _..._۳۲_ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَدًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ _..._۳۵_ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ _..._۳۶_ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُفًى إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ ءَامِنُونَ _..._۳۷_

و (ما) در هیچ گروهی هشداردهنده ای نفرستادیم جز آنکه فرو رفتگان (نادان) در نعمت ها(یشان) گفتند: «ما همواره به آنچه شما بدان فرستاده شده اید کافریم.» _..._۳۲_ و گفتند: «ما در دارایی و فرزندان(مان از شما) افزون تریم، و ما (هرگز از) عذاب شوندگان نیستیم.» _..._۳۵_ بگو: «پروردگارم همواره روزی را برای هر کس بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند.» _..._۳۶_ و اموال و فرزندانان چیزی نیستند که شما را به پیشگاه ما نزدیک گردانند، مگر کسی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشد. پس برای آنان چند برابر آنچه انجام داده اند پاداشی است و حال آنکه آنان در غرفه ها(شان) در امانند. _..._۳۷_

آیه ۳۷ - اینجا ایمان و عمل شایسته ایمان زیربنای قرب الی الله در برخورد با اموال و اولاد دانسته شده، و جزای «ضعف» - که چند برابر است - برای آنهاست، و این چند برابر حداقل بر حسب آیاتی مانند "عشر امثالها" ده برابر است و "الدنيا مزيد" هم آنرا بیشتر و بیشتر می کند که بر حسب درجات اعمال می باشد.

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ _..._۳۸_ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّزُقِينَ _..._۳۹_ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ

لِّلْمَلِكَةِ أَهْوَاءٍ ۖ إِنَّا كُنَّا يَعْبُدُونَهُ ۚ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ۚ... ۴۰... ۴۱...

و کسانی که در (ژرفای) آیات و نشانه های ما (به حال نشیب و فرازشان) در حال عاجز کردنشان! شتابان می کوشند (هم) آنانند احضارشدگان (برای حساب و عذاب)،... ۳۸... بگو: «پروردگارم بی گمان، روزی را برای هر کس از بندگان که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می گرداند، و هر چه را انفا کنید عوضش را (هم) او می دهد. حال آنکه او بهترین روزی دهندگان است.»... ۳۹... و (یاد کن) روزی را که (خدا) همه ی آنان را گرد هم می آورد، سپس به فرشتگان می فرماید: «آیا اینان بودند که تنها شما را می پرستیدند؟»... ۴۰... گفتند: «منزهی تو، سرپرست ما تنها تویی (و) نه آنان! بلکه اینان جنیان را می پرستیده اند؛ حال آنکه بیشترشان به آنان ایمان دارند.»... ۴۱...

آیه ۴۱ - در این آیه از فرشتگانی - که مورد پرستش برخی مشرکان واقع می شدند - سؤال می شود که آیا اینان شما را می پرستیده اند؟ گویند: هرگز! بلکه این مشرکان جنیان را می پرستیده اند، اینجا جای این پرسش است که آیا این تضاد نیست که پرستش کنندگان فرشتگان به تعبیر این فرشتگان همان پرستش کنندگان جنیان بودند؟ پاسخ این است که مشرکان و بلکه موحدان هم دسترسی به فرشتگان ندارند، تا آنان را بپرستند، بلکه بر مبنای پرستش مرئی همان جنیان بودند که برای این مشرکان خود را فرشته معرفی می کردند و مورد پرستش قرار می گرفتند، چنانکه در آیاتی مانند (۷۲:۶) پناه بردن مردانی از انس به مرانی از جن مطرح است که این پناهندگی در بعد پذیرش مطلق از آنان به حساب عبادتشان آمده، و این جنیان هم برای پذیرش بیشتر سخنانشان همواره ادعا می کردند که ما از فرشتگانیم، و آنچه به شما می گوئیم وحی ربانی است.

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُم لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا ۚ وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ۚ... ۴۲... وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٌ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاءَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۚ... ۴۳... وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ۚ... ۴۴... وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِيعَاتِمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ۚ... ۴۵... قُلْ إِنَّمَا أَعْظِيكُمْ بِوَحْدَةِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ

وَفَرَدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ

شَدِيدٍ... ۴۶-

پس امروز شما برای یکدیگر سود و زیانی ندارید، و به کسانی که ستم کرده اند می‌گوییم: «بجشید عذاب آتشی را که بدان (حق را) دروغ می‌شمرده اید.»... ۴۲- و هنگامی که آیاتمان به روشنایی بر آنان خوانده می‌شود گویند: «این جز مردی نیست که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانتان می‌پرستیدند باز دارد.» و (نیز) می‌گویند: «این جز دروغی برافته نیست.» و کسانی که کافر شدند، درباره‌ی حقّ - چون سویشان آمد - گفتند: «این جز افسونی آشکارگر نیست.»... ۴۳- ما کتاب‌هایی به آنان نداده بودیم (تا) آن‌ها را یادگیرند، و پیش از تو (هم تا زمان عیسی) هشداردهنده‌ای سویشان نفرستادیم... ۴۴- و کسانی که پیش از اینان بودند، (نیز رسولان را) تکذیب کردند، در حالی که اینان به ده یک آنچه بدیشان داده بودیم نرسیدند، پس فرستادگان مرا تکذیب کردند؛ پس کیفر من چگونه بود؟... ۴۵- بگو: «من تنها شما را به یک چیز اندرز می‌دهم (که) دو دو و یک یک برای خدا به پاخیزید، سپس بیندیشید که مصاحب (و) همراه شما هیچگونه دیوانگی‌ای ندارد. او برای شما - برابر عذاب سختی (که در پیش است) جز هشداردهنده‌ای بیش نیست.»... ۴۶-

آیه ۴۶ - این آیه موعظه الهی را منحصر به یک موعظه دانسته که دوتا دوتا و یکی یکی برای خدا قیام کردن است، اینجا «مثنی» بر «فردی» مقدم است، زیرا قیام جمعی و اجتماعی الله در کل ابعادش مؤثرتر است، ولی اگر قیام جمعی و حتی دوگانه میسر نشد مانع از قیامهای فردی نیست، البته بشرط اینکه تمامی آنها «الله» باشد، و معارضه و تضادی نابسامان در بر نداشته باشد، و بالاخره اگر اختلافاتی سطحی - و نه عمقی - مانند قیام اجتماعی ایمانی شد، همگان مأمورند با تمامی نیرو قیامهای فردی را ترک نکنند، که در جمع انیهم جمعی است، گرچه شکل جمعی و اجتماعی ندارد.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

شَهِيدٌ... ۴۷-

بگو: «هر مزدی که از شما خواستم پس همان به سود خودتان است. مزد من جز بر خدا نیست، و او بر هر چیزی بسی گواه است.»... ۴۷-

آیه ۴۷ - این آیه اجری را که رسول الله (صلی الله علیه وآله) مستثنای از کل اجرها خواسته "ماسألتکم من أجر" که همان "المودة فی القربی" در آیه دیگر است، در حقیقت از اجر بودن بیرونش دانسته، زیرا به سود خود شماسست، چنانکه در آیه دیگر این سود بدین گونه تبیین گشته که "إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا" (۲۵:۵۷) بدین معنی که این اجر دوستی نزدیکتران رسالتی به حضرتش

برای کسانی است که راهی بسوی پروردگارشان می خواهند، و چنانکه خود آن حضرت نخستین راه و راهبر بسوی حضرت حق I است، این معصومان نیز راهگشای به سوی صراط مستقیم محمدی (صلی الله علیه و آله) می باشند که همه و همه راه بسوی خداست.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عََلَمُ الْغُيُوبِ _..._ ۴۸ _

بگو: «بی گمان، پروردگارم با تمامی حقیقت (بر باطل) فرو می افکند (و حق را فراتر می کند. او) بسی دانای پنهان هاست.» _..._ ۴۸ _

آیه ۴۸ - چون «یقذف» متعدی است، حرف جرّ در «بالحق» برای سببیت است که در جمع "یقذف بالحق" بدین معناست که خدا کل حق را به وسیله خود حق در پرتو ربوبیتش بر کل باطل فرو می افکند، و به گونه ای که "ما يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعْبِدُ" (۴۹): باطل سراسر نابود می گردد، و هرگز سری بلند نمی کند.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ _..._ ۴۹ _

بگو: «تمامی حق آمد و (دیگر) هیچ باطلی سر نمی گیرد، و (خود را) برگشت (هم) نمی دهد.» _..._ ۴۹ _

آیه ۴۹ - این "جاء الحق" شامل کل رسالتهاست بویژه رسالت آخرین که کل حق است، و این هم دارای دو بُعد می باشد: بُعد نخستین آن حق رسالتی محمدی (صلی الله علیه و آله) است که احیاناً مزاحمتهایی و جعلهایی از طرف باطل در برابرش بوده و خواهد بود، بُعد دومش تحقق این حق است در کل مراحلش که در زمان ولی امر (صلوات الله علیه) خواهد بود و در آن زمان هیچ باطلی هرگز زمینه و توانی برای مبارزه با حق ندارد، بلکه کلاً ناچیز می گردد، و چنانکه در خبر است که بهنگام ولادت وجود مقدس آن حضرت بر بازوی مبارکش نوشته بود: "قل جاء الحق که این نویدی است برای سومین و آخرین مرحله پیدایش حق و تحققش در کل جهان تکلیف، و این دو فعل "يُبْدِيُ و يُعْبِدُ" که متعدی هستند مفعولشان همان باطل است که این باطل نه آغازگر خود است و نه گذشته اش را بر می گرداند.

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ وَ سَمِيعٌ قَرِيبٌ _..._ ۵۰ _

بگو: «اگر گمراه شوم، تنها به زیان خودم گمراه می شوم و اگر راه یابم (این) از (برکت) چیزی است که پروردگارم سویم وحی می کند. همانا او بسی شنوای نزدیک است.» _..._ ۵۰ _

آیه ۵۰ - در "فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي" - که زیان و گمراهی احتمالی خود را تنها علیه خودش دانسته - مورد این پرسش است که در دعوی رسالت گمراه زیان خودش بالاتر از زیان سایر مکلفان است که از او پیروی می کنند.

پاسخش این است که این مدعی رسالت یا دارای ادله رسالتی هست و یا نیست، در هر دو صورت بویژه صورت نخست مقتضای رحمت ربانی این است که او را رسوا کند، تا به بیراهه کشانده نشوند، چنانکه در آیات (۴۴-۶۹:۴۵) آمده که اگر این پیامبر بر فرض محال سخنانی را به ما نسبت دهد که ما نگفته ایم، او را با دست قدرت بر می گیریم، و رگ حیاتی این رسالت درونیش را قطع می کنیم، که در جمع در اینصورت خدا دروغ او را بر ملا و هویدا می سازد تا هرگز کسانی به او گرایش پیدا نکنند، روی این اصل پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) که دارای بالاترین و روشن ترین دلیل رسالتی خودی و وحیانی قرآن است، خود دلیلی قطعی بر بی راهه نبودن اوست، بنابراین انحصار زیان در بُعد ضلالت احتمالی این رسول تنها علیه خود اوست، که به کل مفتضح می شود، و در این صورت مکلفان هرگز زیانی در این دعوی رسالت نمی بینند، زیرا دروغش آشکار گشته است، در صورت دوم هم که دعوی رسالت بدون دلیلی رسالتی باشد، این خود دلیلی خودی بر بطلان دعوی اوست، و در جمع زیانی اصلی برای مکلفان در برابر این دعوی نیست.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ...^{۵۱} وَقَالُوا ءَأَمَّا
بِهِ وَآنَىٰ لَهُمُ التَّنَافُسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ...^{۵۲} وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ
وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ...^{۵۳} وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا
فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ...^{۵۴}

و ای کاش می دیدی چون (کافران) وحشت زده اند، پس هرگز گریزی نمانده است، و از جایی نزدیک گرفته (و گرفتار) شدند. ...^{۵۱} و گفتند: «به او ایمان آوردیم.» و چه زمانی از جایی (چنان) دور، دست یافتن (به ایمان) برایشان (میسر) است؟ ...^{۵۲} حال آنکه از پیش همواره منکر آن شدند، و از جایی دور به غیب (تیر تهمت در تاریکی) به سوی غیب می افکندند. ...^{۵۳} و میان آنان و میان آنچه اشتها دارند فاصله ای شد؛ همان گونه که از دیرباز با امثال ایشان چنان رفت. به راستی ایشان در شکی (به گمانشان) مستند بوده اند. ...^{۵۴}

آیه ۵۴ - «اشیاع» جمع شیعه به معنای دنباله رو و همانند است، و این همانندی دارای سه بُعد است: حال، ماضی و استقبال، که در جمع به معنای همانندی و همراهی دو گروه است، و در اینجا «اشیاعهم» همان همانندهای گذشته است، زیرا "من قبل" دلیل بر این گذشته است.

سوره فاطر

نام این سوره خود اسمی است از اسماء الله که با صیغه های گوناگون در بیست جای قرآن تکرار گشته، و معنای لغویش دو بعد جدا سازنده و تکوین جهان بر فطرت توحید ست که این خود دو تکوین است زیرا فر است بین فاطر، و جاعل و خالق و اوصافی از این قبیل، فاطر مجموعه ای از خلقت و جداسازی بر مبنای فطرت توحیدی است، گرچه در حاشیه اش شامل فطر و جدائی ماده نخستین - نیز بر همان مبنای توحید - از عدم مطلق است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مَّتَنَى
وَتَلَثَّ وَرُبْعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ _..._

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

کل ستایش ها خدای را سزااست (که) آفریدگار آسمان ها و زمین است با فطرت (توحیدی) و قرار دهنده ی فرشتگان رسولانی (که) دارای بال های دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند، هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید. همانا خدا بر هر چیزی تواناست. _..._

آیه ۱ - این آیه خدا را "فاطر السموات و الارض" خوانده که فطر و جداسازی نخستینش جدا کردن آسمان و زمین است از ماده نخستین آفرینش که در آیه هفتم سوره هود مبدأ آفرینش آسمانها و زمین خوانده شده، و نیز فطر به معنای فطرت که همه آفریدگان را بر فطرت توحید آفریده، چنانکه در آیاتی مانند (۱۷:۴۴) همگان را تسبیح گویند خدا خوانده است، فطر و جداسازی آسمانها و زمین از ماده نخستین در بعد کیفیت است که این ماده از همان ماده برخواسته، ولی نسبت به فرشتگان بعد از فاطر، جاعل فرموده، و این خود اشاره ای است به این که آفرینش فرشتگان از ماده نخستین جداسازی ماده ای از آن ماده با اختلاف کیفیت نیست، بلکه این خود جداسازی مادی است، ملائکه که نور نادیده

می باشند کم و کیفشان با ماده نخستین فرقها دارد، همانند ارواح انسانها که چکیده هایی است از بدنهایشان با اختلافی در کم و کیفشان، و فرشتگان نیز چنانند که کلا همچون ارواح انسانها بدون بدنهایی از ماده مرئی می باشند، و روی همین اصول در این آیه "سماوات و ارض" که کل جهان ماده است با ملائکه برابری نابرابر شده اند، و درست است که ارواح انسانها نیز نه جدا ساخته کمی و کیفی از ماده اولیه جهان و نه از آسمانها و زمین نیستند، بلکه جدا ساخته پایانی از پایان خلقت چینی انسانند، ولی "فاطر السموات و الارض" به جداسازی نخستین این جهان از ماده اولیه اشاره ای دارد، و شاید تفاوت بین فرشتگان و ارواح انسانها این باشد که فرشتگان همگام آسماها و زمین از ماده نخستین جداسازی گشته اند، ولی ارواح انسان ها پس از کمال جنینی از همان جدا ساخته شده اند، زیرا تدبیرات فرعی آسمانها و زمین بر مبنای آیاتی چند بر عهده همین فرشتگان و کارگزاران ربانی است، و شاید هم پس از آفرینش ماده نخستین با فاصله ای ناچیز این فرشتگان از همان ماده نخستین بگونه جدا شدن ارواح انسانها از بدنهایشان جدا شده اند.

«الملائكة» که باصطلاح جمع محلّی به (ال) است حالتی استغراقی دارد که کل فرشتگان را شامل است، و اینان کلا رسولان و فرستادگان خداوند، چه در حمل تشریع بر پیامبران و چه در کارگزاری های دیگر جهان، و در جمع همگان به شغل رسالتهایی الهی اشتغال دارند.

"أولى اجنحة" که دارای بال و پرهای دو گانه یا سه گانه یا چهار گانه اند و "يزيد في الخلق ما يشاء" بیش از آنها است که "في الخلق" هم زیاده بالهای فرشتگان را شامل است و هم بالها و جسمها و جانهای دیگر آفریدگاران را، چنانکه آیاتی از قبیل "و السماء بنيناها باييد و انا لموسعون" (۵۱:۴۷) خود گواهی است بر توسعه گام به گام جهان که آفریدگار هرگز توقفی در تحولات کمی و کیفی جهان ندارد که "و كل يوم هو في شأن" (۵۵:۲۹): حضرتش در هر واحد زمان ربوبی به کاری مشغول است.

این بالها مانند اندامهای فرشتگان نورانی است با نورانیتی نادیده، مگر برای بر صاحبان وحی و هم گنانشان که دیده گان بصیرتی و حتی بصری آنان از جانهای فرشتگان جانان تر است.

ملائکه با صیغه هایی گوناگون هشتاد بار در جای جای قرآن با مناسبت های فراوان تکرار شده اند، که هر یک بجای خود تبیین می گردد.

مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۚ — ۲۰۰۰ —

هر رحمتی را که خدا برای مردمان برگشاید، هیچ بازدارنده ای برای آن نیست، و آنچه را که باز دارد، پس از بازگرفتن(ش) هیچ گشاینده ای ندارد، و اوست بسی با عزت سنجیده کار. — ۲۰۰۰ —

آیه ۲ - این آیه از ادله توحید افعالی حضرت اقدس الهی I است که اگر رحمتی به روی آفریدگانی بگشاید هرگز احدی جلودار آن نیست، و آنچه را امساک کند نیز احدی گشاینده آن نیست، زیرا او در عزت و حکمت یگانه است، و چنانکه آیاتی از قبیل (۱۷:۱۰۰) و (۳۸:۹) بر این حقیقت گواه است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ۚ...۳-

هان ای مردمان! نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آیا غیر از خدا آفریدگاری هست (که) شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ هرگز خدایی جز او نیست. پس چه زمان و چگونه (از حق) به گراف رانده می شوید؟! ...۳-

آیه ۳ - اینجا "هل من خالق غیر الله" خالقیت و آفرینش ربانی را در انحصار حضرتش دانسته، و روی این اصل اگر لفظ خلقت در پدید شدن آیاتی ربانی بدست رسولانی مانند حضرت مسیح (علیه السلام) به میان آمده، این خود حقیقت خالقیت نیست، بلکه وساطتی ظاهری در بعضی خلقت هاست چنانکه در آیات مربوطه اش «بازنی» تکرار گشته که «اذن» همان اصل آفرینش است، و عیسی تنها همپای این آفرینش ربانی مأمور است که در جسم گلین پرنده بدمد تا با این دمیدن در نخستین بار این گل تبدیل به جسم پرنده گردد، و در بار دوم روحی در بدنش ایجاد شود چنانکه «بازنی» هم در هر دو بار تکرار گشته.

وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۚ...۴-
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ۚ...۵-
إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنَ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ۚ...۶-
الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۚ...۷-
أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ۚ...۸-
وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ ۚ...۹-
مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ

وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُهُ
أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ ۚ...۱۰-

و اگر تو را تکذیب می کنند، پیش از تو (هم) همواره فرستادگانی تکذیب شده اند. و تمامی امور تنها
سوی خدا بازگردانیده می شود. ۱۰۰۰-۲ هان ای مردمان! بی گمان وعده‌ی خدا حق است. پس
(زنهار) تا (این) زندگی دنیا شما را هرگز فریب ندهد، و زنهار (تا شیطان) بسیار فریبنده، شما را
درباره‌ی خدا نفریبد. ۱۰۰۰-۵ شیطان بی چون برای شما دشمنی (بزرگ) است. پس شما (نیز) او را
به دشمنی برگزید. (او) فقط دار و دسته‌ی خود را می خواند تا آنان از یاران آتش سوزان زبانه دار
باشند. ۱۰۰۰-۶ برای کسانی که کافر شدند، عذابی سخت است. و کسانی که ایمان آورده و کارهای
شایسته (ی ایمان) کرده اند، برای آنان پوشش و پاداشی بزرگ است. ۱۰۰۰-۷ پس آیا کسی که زشتی
کردارش برایش آراسته شده، سپس آن را زیبا دیده (مانند مؤمن نیکوکار است)؟ پس خدا همواره هر که
را بخواهد گمراه می کند، و هر که را بخواهد به راه می آورد. پس مبدا به حال حسرت هایی
(گوناگون) بر آنان، جانت (از میان) برود. خدا همواره به آنچه می سازند بسی داناست. ۱۰۰۰-۸ و
خدا کسی است که بادهای را روانه کرد؛ پس (آن ها) ابری را پراکنده می نمایند. و (ما) آن را سوی
سرزمینی مرده رانديم. سپس آن زمین را بدان (وسیله) پس از مرگش زنده کردیم. رستاخیز (تان نیز)
چنان است. ۱۰۰۰-۹ هر کس عزت می خواسته است پس عزت یکسره از آن خداست. سخنان پاکیزه
تنها سوی او بالا می رود، و کار شایسته را (خدا) رفعت می بخشد. و کسانی که بدی ها را مکرآمیز
انجام می دهند، برایشان عذابی سخت است، و نیرنگشان همچنان تباه می گردد. ۱۰۰۰-۱۰

آیه ۱۰ - «کلم» مذكر کلمه است با این تفاوت که تا، تانیث «کلمه» اشاره ای به وحدت است ولی
«کلم» به معنی جنسی است که تمامی کلمات خدا پسند را در بر دارد، و ریشه و زیر بنای تمامی آنها
کلمه طیبیه "لا اله الا الله" است، و از لحاظ اینکه عمل صالح پس از "کلم طیب" آمده معنی "الکلم
الطیب" اینجا همان الفاظ پاکیزه خدا پسند است و بس.

«یصعد» در این "الکلم الطیب" صعود و بالا رفتن خودی است که بالا برنده ای هم نمی خواهد،
زیرا این کلم طیب است، که پیش از عمل صالح در تمام ابعاد لفظی، عقیدتی، اخلاقی و نیت بر مبنای
فطرت و عقل و شریعت دارای پاکیزگی کلی است، و روی همین اصل هم به خودی خود «البیه» بسوی
حضرت اقدس الهی I که منهای زمان و مکان می باشد و اینها سوی مکان و موقعیت ربانی است
«یصعد»: بالا می رود اما "العمل الصالح" که «یرفعه» اینجا نخست بالا برنده این عمل صالح خداست
که بدنبال "الکلم الطیب" با تناسب و شایستگی با همان کلم طیب بالا می رود، زیرا مجرد عمل صالح
نه بالا می رود و نه بالا برده می شود بلکه مبدء بالا رفتنش در هر صورت کلم طیب است.

سپس فاعل دوم که خود عملی صالح است کلم طیب را برتر و بالاتر می کند. گرچه کلم طیب که عمل صالح را بدنبال دارد به خودی خود بالا رونده است ولی با همپایی عمل صالح بالاتر می رود. و اینجا اگر کلم طیب با ترک عمل صالح باشد اصولاً بالا رفتنی هم نیست چون در این صورت طیب نیست، چنانکه عمل هم بدون کلم طیب بالا رفتنی نیست، ولی کلم طیب با عدم دسترسی به عمل صالح خود به خود بالا رفتنی است، و در صورت دسترسی به عمل صالح و انجامش با همین وسیله بالاتر می رود، و بالاخره چنانکه در آیاتی مانند (۵۸:۱۱) آمده است خدا مؤمنان و عالمان ربانی را با درجاتی بالا می برد، و از جمله آیه (۱۴:۲۴) است که اصل کلمه طیبیه را ثابت در زمینه دلهای موحدان و فرعش را در سماء ربانیت دانسته.

در جمع کلم طیب همان ولایه الله و ولایه اهل الله است همچون رسول الله (صلی الله علیه و آله) و عترت معصومش (علیهم السلام)، در هر دو بعد درونی و برونی.

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِۦ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ... ۱۱... وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذَابٌ فُرَاتٌ سَآخِغٌ شَرَابُهُۥ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِن كُلِّ تَآكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِرَ لِّتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِۦ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ... ۱۲...

و خدا شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای. سپس شما را جفت جفت گردانید، و هیچ مادینه ای (انسانی یا حیوانی، جنی، نباتی و یا جمادی) باری بر نمی گیرد و باری نمی نهد مگر به علم او، و هیچ سالخورده ای عمری دراز نمی یابد و از عمرش کاسته نمی شود، مگر آنکه در کتاب (علم خدا) است. همواره، این (کار سخت) بر خدا آسان است!... ۱۱... و آن دو دریا (با هم) یکسان نیستند: این یک، گوارای تشنگی زدا (و) نوشیدنش (نیز) گواراست؛ و آن یک، شور تلخ (و تشنگی زا). و از هر یک گوشتی تازه می خورید و زیوری که آن را می پوشید بیرون می آورید؛ و کشتی ها را در آن، موج شکن می بینی، تا از فضل او (روزی خود را) جستجو کنید. و شاید شما سپاس بگزارید. ... ۱۲...

آیه ۱۲ - اینجا "لحماً طریاً" مانند آیاتی مشابه تمامی گوشتهای دریائی را حلال دانسته زیرا «تأکلون» مطلق است، و اگر قیدی دیگر در کار بود اینجا و یا جاهایی دیگر بیان می شد، و در آیاتی چند تنها درنده و خبیث استثنا شده و ماهی بدون فلس نه درنده است و نه خبیث.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ لَهُ الْمُلْكُ وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ۚ... ۱۳- إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ۚ... ۱۴- يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۚ... ۱۵-

شب را در روز فرو می برد، و روز را در شب فرو می برد، و آفتاب و ماه را تسخیر کرده (که) هر یک تا هنگامی معین روانند؛ این است خدا پروردگار شما؛ پادشاهی تنها از آن اوست. و کسانی را که به جز او می خوانید (و می خواهید) مالک سوراخی از هسته‌ی خرمایی (هم) نیستند. ۱۳-... اگر آنها را بخوانید، درخواست شما را نمی شنوند، و اگر (هم) بشنوند برایتان اجابت نمی کنند، و روز قیامت (این شریکان خدا)؛ شرکتان را (نسبت به خودشان) انکار (و انکار) می کنند. و هیچ کس چون او [خدا] آگاه [تو را از مهمات آگاه نمی کند. ۱۴-... هان ای مردمان! شما همه به خدا نیازمندید و تنها خدا (ست که) او بی نیاز ستوده است. ۱۵-...]

آیه ۱۵ - این آیه مهر ذاتی فقر را بر کل تمامی هستی انسانها زده، که نه تنها ذواتی موصوف به فقرند، بلکه مثلث ذات و صفات و افعالشان فقر است. زیرا «انتم» خود مشتمل بر این مثلث است، و همین انسان که بر حسب آیاتی چند اشرف کائنات است با این فقر کلی بیانگر فقر و تهی دستی کل کائنات می باشد، چنانکه در آیه (۴۹:۵۱) تمامی کائنات را زوجین و مرکب دانسته و همان گونه که در جای خود به تفصیل سخن رفته است خود ترکیب دلیلی قطعی بر فقر ذاتی همه کائنات است.

فقر در انسان، و سایر کائنات به معنی حرفی است که به خودی، خود هرگز چیزی وپیشیزی ندارند، و در کل نیازمند به غنی ذاتی سرمدی می باشند. و آیا فقیر، فقر فقیری دیگر را می تواند بر طرف سازد و یا به خودی خود این فقر بر طرف می شود، و یا آنکه در صورت وجود و صفات و افعالش، خود نمادی است بر ضرورت وجود غنی علی الاطلاق که همواره پشتوانه اصلی کل کائنات است که اگر نازی کند از دم فرو ریزند قالبها، و چنانکه اگر او آنها را به وجود نمی آورد همچنان معدوم بودند، اگر هم پس از ایجادشان آنان را به کلی رها کنند مانند قبل از وجود به کلی معدوم می شوند.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ۚ... ۱۶- وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ۚ... ۱۷- وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ

وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ رِزْقًا غَيْرَ غَالِبٍ وَأَنَّهُمْ لِيَتَذَكَّرُوا لِنَفْسِهِمْ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ... ۱۸-
وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ... ۱۹- وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ... ۲۰-
وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ... ۲۱- وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ
يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ... ۲۲-

اگر بخواهد شما را می برد و خلقی نوین (بر سر کار) می آورد. ... ۱۶- و این (امر مهم) برای خدا دشوار نیست. ... ۱۷- و هیچ باربردارنده ای بار (گناه) دیگری را بر نمی دارد، و اگر گران باری (دیگری را به یاری) سوی (برداشتن) بارش فراخواند چیزی از آن برداشته نمی شود؛ هر چند نزدیکترین نزدیکان (ش) باشد. (تو) تنها کسانی را که از پروردگارشان در نهان می ترسند و نماز بر پا داشتند، هشدار می دهی؛ و هر کس پاکیزگی برگیرد تنها برای خود پاکیزگی بر می گیرد، و فرجام، تنها سوی خداست. ... ۱۸- و نابینا و بینا یکسان نیستند، ... ۱۹- و نه تاریکی ها و نه روشنایی، ... ۲۰- و نه سایه و نه گرمای شدید. ... ۲۱- و نه زندگان و نه مردگان (اینان)، یکسان نیستند. همواره خداست که هر که را بخواهد شنوا می گرداند؛ و تو (هرگز) شنواکننده ی کسانی که در گورهایند نیستی. ... ۲۲-

آیات ۱۹ تا ۲۲ - نخست میان کور و بینا برابری را از میان برده، و سپس این نابرابری را برای هر یک از ظلمات و نور، سایه خنک و گرما، زندگان و مردگان، دانسته، روی این اصل که کل کوران درکوری برابر و نیز کل بینایان در اصل بینائی برابرند، ولی دیگران دو گونه نابرابری دارند، نخست نابرابری میان خود تاریکیها و خود روشنیها و ... و سپس نابرابری میان تمامی تاریکیها و روشنیها و ... و روی همین اصل هم «لا» در غیر کور و بینا آمده و برای کور و بینا و نیامده است.

إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ... ۲۳- إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ... ۲۴-

تو جز هشداردهنده ای (بیش) نیستی. ... ۲۳- همواره ما تو را به تمامی حق، در حال بشارتگری و هشدار دادن گسیل داشتیم، و هیچ امتی نبوده مگر اینکه در آن هشداردهنده ای (وحيانی یا غیر وحيانی) بوده است. ... ۲۴-

آیه ۲۴ - برای هر امتی نذیر و هشدار دهنده ای مقرر شده و آیه (۲۵:۵۱) آنرا برای هر قریه ای دانسته، و آیه (۲۸:۵۹) رسالتهای ربانی را در مراکز قری و مجتمعات مکلفان می داند، که در جمع امت در انحصار یک قریه نیست بلکه مجموعه ای از قری نیز می توانند یک امت را تشکیل دهند که رسولشان در مرکز و محور این آبادیها قرار دارد.

«رسولا» هم اعم است از ولایت عزم که در انحصار پنج نفر است که امت هر یک تمامی مکلفاند می باشند و هر یک از این پنج نفر در مرکز مجتمعات و مساکن مکلفان قرار دارند، چنانکه برای رسالت آخرین مکه مکرمه ام القرى نامیده شده. که «القرى» تمامی مجتمعات مکلفان در زمین و آسمانست، و نیز رسالتهای دیگر که فرع رسالتهای اصلی است و در کل زمانها به استثنای رسالت آخرین در مراکز گوناگون مبلغان رسالتی همان رسالتهای اصلی بوده اند، چه در زمانهای خود اولی العزم و چه پس از رحلتشان تا زمان آمدن ولی عزمی دیگر.

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ
وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ... ٢٥- ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ... ٢٦-
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَنُهَا وَمِنْ
الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَنُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ... ٢٧- وَ مِنَ النَّاسِ
وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَنُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ... ٢٨-

و اگر تو را تکذیب می کنند، بی گمان کسانی که پیش از آنها (نیز کافر) بودند (پیامبران ما را) تکذیب کردند. پیامبرانشان دلائل آشکار و نوشته ها و کتاب روشنگر برایشان آوردند. ... ٢٥- سپس کسانی را که کافر شده بودند فروگرفتم؛ پس چگونه بود انکار (و انگار) من؟ ... ٢٦- آیا ندیدی که خدا بی گمان از آسمان آبی فرود آورد، پس به (وسیله ای) آن میوه هایی که رنگ هایشان گوناگون است بیرون آوردیم؟ و از برخی کوه ها، راه های [رگه های] سپید و گلگون که رنگ هایشان گوناگون و (همچون) کلاغ های سیاه است برون آوردیم. ... ٢٧- و برخی از مردمان و جانوران و دام ها رنگ هایشان گوناگون است. از بندگان خدا تنها دانایان (خداشناس) از او هراسانند. آری، همواره خدا بسی ارجمند پوشنده است. ... ٢٨-

آیه ٢٨ - این آیه خشیت و هراس از خدا را در انحصار عالمان دانسته، با اینکه بسیاری از عالمان بی خدایان و یا خدا ناترسان اند؟

اینجا به مناسبت خشیت علمای بالله مقصودند. که معرفت الله با درجاتش درجاتی از خشیت را در بر دارد، بویژه اینکه اختلاف رنگهای جانداران خود نمادی است از تصمیم و اراده آفریدگارشان، و در جمع نشانه های ربانی در آفریدگان خود دلیلی بر ربوبیت و در نتیجه خشیت از رب است.

در ثانی اصولاً علم و شناخت جهان خود راهی است عالمانه برای شناخت آفریدگار جهان، گرچه گروهی از دانش پژوهان از این جریان غفلت دارند و بر خلاف این نمادها از راه شناخت خدا منحرفند، و بالاخره نادانی در جریان دانشی از جهان هستی هرگز از وسائل شناخت خدا و خشیت از او نیست. البته علمی که وسیله شناخت خداست در انحصار علم اصطلاحی نیست، بلکه نگرش در نشانه های درونی و برونی در هر صورت با درجات کاوش و کوشش در این راه بهترین وسیله شناخت خداست، ولی افزونی علوم اصطلاحی بر این علم عقلی این معرفت را طبعاً افزون تر می کند، به شرط اینکه این دانش خود حجاب و مانعی از علم نخست هم نباشد که واویلا.

بالاخره معرفت الله از هر راهی که بدست آید نتیجه اش خشیت و هراسی از خداست، و این خود علم ایمان است که چنان پیامدی دارد چنانکه آیاتی مانند (۹۶:۱۳) این حقیقت را تأیید می کند که ایمان سبب خشیت است، و نیز آیاتی دیگر از قبیل (۲۴:۵۲) اعمالی ایمانی را نیز موجب این خشیت دانسته، و چه بسیارند عالمان اصطلاحی که جهلشان درباره ایمان و عمل ایمان کشنده روح معرفت و خشیت است.

خشیت هراسی است همراه با تعظیم و بزرگداشت که خود حالتی قلبی است، و قلب هم نسبت به سایر قوی و حواس عاقلان فرمانده است.

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تَجَرَّةً لَّنْ تَبُورَ ۚ... ۲۹... لِيُوقِيَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ... ۳۰... وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ... ۳۱...

بی گمان، کسانی که کتاب خدا را می خوانند، و از آن پیروی می کنند، و نماز بر پا داشتند. و از آنچه بدیشان روزی داده ایم - نهان و آشکاران - انفاق کردند، (اینان) امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد. ... ۲۹... تا پاداششان را به شایستگی بدیشان عطا کند، و از فزون بخشی خود در حق آنان بیفزاید. همواره اوست بسی پوشنده ی بسیار شکرگزار. ... ۳۰... و آنچه از کتاب [قرآن] سوی تو وحی کردیم، (هم) او تمام حق است، حال آنکه تصدیق کننده است آنچه را در برابر اوست. همواره خدا نسبت به بندگانش بسی آگاهی بسیار بیناست. ... ۳۱...

آیه ۳۱ - اینجا وحی قرآن را برای رسول گرامی اسلام به میان آورده سپس آیه (۳۲) همین قرآن را برای گروهی دیگر پس از حضرتش میراثی خاص معرفی کرده است.

این میراث تنها میراث تکلیفی نیست که تمامی مؤمنان و حتی شکاکان نسبت به وحی را در بر می گیرد چنانکه آیه (۴۰:۵۴) و (۴۲:۱۴) و نظائرشان چنان است، تا چه رسد که تمامی مکلفان را در بر گیرد که واجب است به کتاب و حیانی ایمان آورند. بلکه این وارثان قرآن پس از رسول قرآن همانند او از فرمانداران معصوم قرآنی پس از حضرتش می باشند، زیرا مثلث اوصافشان خود دلائلی روشن بر این حقیقت است:

نخست «عبادنا» که بندگی شان را نسبت به خدا محرز و سرآغاز این موهبت دانسته، گرچه در کل شامل تمامی مؤمنان است، ولی دایره این عبودیت را تنگ تر کرده که "الذین اصطفینا": اینان برگزیدگان از بندگان خدایند، اصطفاء و گزینش ربانی هم در سراسر قرآن به معنی عصمت است، به جز اصطفاء در پادشاهی که در آیه (۲:۲۴۷) بدان اشاره شده و این هم عصمت در پادشاهی است، ولی همین اصطفاء بگونه مطلق در سراسر قرآن بیانگر عصمت مطلقه شرعی است که حتی بالاترین عدالت را هم شامل نیست، چنانکه همین «عبادنا» اینجا به سه دسته "ظالم لنفسه"، «مقتصد» و "سابق بالخیرات" تقسیم گشته، و آیا در این میان ظالمان از همین برگزیدگان و وارثان قرآند؟ یا بالاتر مقتصدان و میانه روهایند که نه فاسقند و نه معصوم، و یا مقصود معصومانند که در این میان مورد اصطفاء و گزینش الهی قرار گرفته اند و به دنباله رسول قرآن رسالت و دعوت معصوم قرآنی را تداوم بخشند.

این توصیف آخرین "سابق بالخیرات" نسبت به آن برگزیدگان ربانی معصوم برایشان مقامی والاتر از کل معصومان معرفی کرده که بالاترین مقام عصمت در میان تمامی معصومان بجز رسول قرآن اند، زیرا «الخیرات» تمامی خیرات را در مثلث زمان شامل است، و «سابق» هم سبقت زمانی نیست، زیرا سبقت زمانی هرگز فضیلتی نیست تا افضلیتی را در بر داشته باشد، وانگهی اینان همان وارثان بعدی قرآند که پس از رسول اسلام با این میراث مفتخرند، روی این اصل این وارثان قرآن همان پیشی گیرندگان در کل خیرات در میان کل برگزیدگان عصمت و رسالتند، و از لحاظ اینکه رسالت به حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) پایان یافته، این برگزیدگان سبقت در میان کل خیرات از تمامی برگزیدگان الهی در طول تاریخ عصمت از کل معصومان برترند، چنانکه آیاتی دیگر هم مانند آیه تطهیر بر این حقیقت دلالت دارد. و آیا سنیان چنین مقامی را، و حتی عصمت فروتر از هر عصمتی را، برای سه خلیفه و یا چهار امام فقاقت - تا چه رسد به دیگران - مدعی هستند، پاسخ کلا منفی است. زیرا خطاهای قاصرانه و یا مقصرانه اینان خود نفی عصمت بلکه سلب عدالت است؛ و آیا کسانی دیگر بجز دوازده امام معصوم با صدیقه طاهره(علیها السلام) در طول تاریخ اسلام به مقام عصمت تا چه رسد به

بالاترین مقام عصمت رسیده است؛ پاسخ کلا در هر دو مورد به اتقا شیعه و سنی منفی است، تنها این احتمال می ماند که این اخبار ربانی از چنان وراثتی حقیقت ندارد، این هم کفر است. در نتیجه چنانکه روایات متواتره شیعه و سنی این بزرگواران را به نام و نشان معرفی کرده. اینان همان وارثان و فرمانداران معصوم قرآنند که بر مبنای "سابق بالخیرات" پس از رسول قرآن در بالاترین مقامات عصمت می باشند، ک این پیش گرفتنتشان از کل معصومان "باذن الله" است، و آیا در گزینش و اذن الهی اشتباه و خللی ممکن است؟

و "اذن الله" در جای جای قرآن مانند (۲۳:۴۹) درباره رسول خاتم، و مانند (۴۲:۵۱) برای کل رسولان و (۱۰:۳) برای تمامی شافعان، و در (۲۲:۶۵) برای نگهداشت زمین و آسمان کلا در ابعاد عصمت ربانی است. و در آخر کار "ذلک هو الفضل الکبیر" این وراثت رسالتی را - همانند خود دین رسالت - فضل بزرگ از طرف خدا دانسته است.

در این مثلث «عبادنا» که در کل مشترک در ایمانند، نخست ستمگران نسبت به خودشان و نه به دیگران یاد شده اند که اکثریت مؤمنان غیر متعدی را در بر دارند، سپس عادلانند که از اینان بسی کمترند، و در آخر کار این برگزیدگان ممتازند که پس از رسول قرآن تنها فرمانداران و وارثان قرآن نسبت به عموم مؤمنانند.

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ...^{۳۲} - جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ...^{۳۳} - وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ...^{۳۴} - الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ...^{۳۵} - وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يَقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ...^{۳۶} - وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَّصِيرٍ...^{۳۷}

سپس (این) کتاب را به (آن) کسان از بندگان خود که (آنان را) برگزیدیم، به میراث دادیم. پس برخی از بندگان ما بر خود ستمکارند، و برخی (از ایشان) میانه رو (عادل) و برخی (هم) از آنان در تمامی

کارهای نیک به فرمان خدا (در میان همگان) پیشگامند. و این خود همان فضیلت بزرگ است (که دارای امتیاز بی مانند پس از رسول گرامی است). ۲۲... (در) باغ های همیشگی (که) به آنها در خواهند آمد، در آنجا با دستبندهایی از زر و مروارید زیور یابند، و در آنجا جامه هاشان پرنیان است. ۲۳... و گفتند: «تمامی سپاس تنها خدایی را سزااست که اندوه را از ما بزدود. به راستی پروردگارمان، بی گمان بسی پوشنده‌ی شکرگزار است.» ۲۴... «کسی که ما را به فضل خویش در سرای اقامتگاه ابدی جای داد. در اینجا رنجی به ما نرسد، و در اینجا درماندگی و سختی به ما دست ندهد.» ۲۵... و (اما) کسانی که کافر شدند، آتش جهنم برایشان خواهد بود. در آن حکم (به مرگ) بر ایشان (جاری) نمی شود تا بمیرند و نه از عذاب آن از آنان کاسته شود. (آری) هر کافر سخت انکاری را چنان کیفر می دهیم. ۲۶... حال آنکه آنان در آنجا با هم سخت فریاد برمی آورند: «پروردگارمان! ما را (از این آتشبار) بیرون ببار، تا غیر از آنچه می کرده ایم، کار شایسته کنیم.» آیا و مگر شما را آن اندازه عمر ندادیم که هر کس باید در آن عبرت گیرد، عبرت گرفته؛ حال آنکه برای شما هشداردهنده آمد؟ پس (عذاب را) بچشید که برای ستمگران هیچ یآوری نیست. ۲۷... -

آیات ۳۶ و ۳۷ - نخست مرگ در جهنم را از گروهی سلب کرده، که مرگشان را بطور کلی نفی نکرده، بلکه تنها در جهنم مرگ را از اینان سلب کرده، که تا جهنم باقی است اینان نیز زنده اند، ولی همین جهنم که به مقتضای عدل الهی و آیاتی چند بالاخره خاموش شدنی است، این جهنمیان نیز همراهش خاموش می شوند، و البته اینان همان آخرین جهنمیانند که گیرانه های آخرین جهنم اند که به آتش خود به اندازه استحقاقشان می سوزند، ولی جهنمیان دیگری هم هستند که چون هرگز شایسته بهشت نیستند و نیز گناهشان در کم و کیف و زمان از اینان کمتر است بر مبنای عدل الهی پیش از خاموش شدن جهنم خاموش می شوند.

حقیقتی دیگر در آیه (۳۷) است که تنها عمر کفرآمیزی موجب عذاب است که فرصت تذکر حقیقت در آن بوده ولی در آن غفلت داشته است، ولی کسانی که چنان فرصتی را نه از لحاظ عمرشان و نه از لحاظ محیطشان نداشته اند و بدون تقصیر با حالت کفرشان مرده اند، اینان اهل عذاب نیستند، بجز مشرکان که تنها یک آن تفکرشان آنان را به راه می آورد ولی تقصیر کرده اند، و در هر صورت هر اندازه مجال زمانی و جو تفکر فراهم تر باشد حجت الهی هم روشنتر و ثابت تر است، و اگر هم مجال هرگز نیست کفر از روی قصور - باستثنای شرک که کلا از روی تقصیر است - مورد عذاب نخواهد بود، بلکه بی تکلیفان مانند دیوانگان و کودکان جائی از بهشت خواهند داشت، زیرا جهنم ویژه مقصرانی است که راهی دیگر برای عقوبت کاملشان نیست.

مجال تفکر در هر جهتی درونی و برونی و زمانی هر اندازه بیشتر باشد مسئولیت هم بیشتر است و هر چه کمتر می باشد، تا آنجا که هرگز مجالی برای تفکر نبوده که هر مجال مسئولیت هم نیست، گرچه عاقل باشد، زیرا تنها عقل مورد مسئولیت نیست چنانکه آیاتی مانند (۱۷:۱۵) بر این حقیقت گواه است که عذاب در انحصار وصول رسالت است برای مکلفان، و نه تنها عاقل بودن آنان.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ...^{۳۸} هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا...^{۳۹} قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا...^{۴۰} إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أُمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا...^{۴۱} وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا...^{۴۲} اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا...^{۴۳} أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا...^{۴۴} وَلَوْ يُوَاقِدُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا...^{۴۵}

بی گمان خدا(ست که) دانای نهان آسمان ها و زمین است. به راستی اوست که به راز ذاتی سینه ها بسی داناست. ...^{۳۸} اوست کسی که شما را در زمین جانشین (گذشتگان و یکدیگر) گردانید. پس هر کس کفر ورزد در نتیجه کفرش به زیان (خود) اوست و کافران را کفرشان جز دشمنی ای نزد پروردگارشان نمی افزاید، و کافران را کفرشان غیر از زیانی نمی افزاید. ...^{۳۹} بگو: «آیا شریکان خودتان را دیدید: کسانی را که به جای خدا می خوانید به من نشان دهید چه چیزی از زمین را

آفریدند؟ یا آنان در (سازمان) آسمان ها (با خدا) همکاری داشته اند؟ یا به ایشان کتابی دادیم، پس آنان دلیلی روشن بر (حقانیت) خود از آن دارند؟» (نه) بلکه ستمکاران جز فریبی به یکدیگر وعده نمی دهند. _..._۴۰_ خدا همانا آسمان ها و زمین را نگاه می دارد، تا (در فضا و بر یکدیگر) فرو نیفتند، و اگر فرو افتند بعد از او هیچ کس آنها را نگه نمی دارد. همانا او بسی بردبار بسیار پوشنده بوده است. _..._۴۱_ و با سوگندهای سخت شان به خدا سوگند یاد کردند: اگر به راستی هشداردهنده ای برایشان بیاید، بی گمان از هر یک از اُمّت ها (ای دیگر) به درستی راه یافته تر شوند. پس چون هشداردهنده ای برای ایشان آمد، جز بر نفرت شدیدشان نیفزود. _..._۴۲_ (این) در حال استکبار و گردنکشی در زمین و نیرنگ زشتشان بود، و نیرنگ زشت جز (دامن) صاحبش را فرو برنگیرد. پس آیا جز سُنّت (و سرنوشتِ شوم) پیشینیان را می نگرند و انتظار می برند؟ پس هرگز برای سُنّت خدا تبدیلی نتوانی یافت، و هرگز برای سُنّت خدا تحویلی نتوانی یافت. _..._۴۳_ آیا و در زمین نگردیدند، تا فرجام (کار) کسانی را که پیش از ایشان (زیسته) و نیرومندتر از ایشان (هم) بوده اند بنگرند؟ و خدا (چنان) نبوده است که چیزی در آسمان ها و زمین او را عاجز کند. همانا او بسی دانا و بسیار توانا (هست و) بوده است. _..._۴۴_ و اگر خدا مردم را به (سزای) آنچه انجام داده اند (در دنیا) مؤاخذه کند، هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نگذارد؛ ولی تا مدتی معین مهلتشان می دهد و چون اجلشان فرا رسد، همانا خدا به بندگانش بینا بوده است. _..._۴۵_

سوره یس

این سوره بر اساس اصول سه گانه عقیدتی استوار است، و چون قرآن هر سه اصل را در بر دارد از این رو آغازگر سوره همان قرآن است و روی همین اصل هم در روایاتی قلب قرآن و ریحانه آن و بلکه قلب القلب نامیده شده است، بدین معنی که قرآن خود قلب و محور کل کتب وحی است و سوره یس نسبت به قرآن نیز قلب است.

«یس» این جمله گرچه از حروف مقطعه رمزیه قرآن و رمزی است بین خدا و صاحب وحی، جز آنکه اینجا مانند بعضی از جاهای دیگر اشاره ای بس لطیف به رمزی از رموز آن نمایان است، زیرا «انک» که خطاب به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است، اشاره به خطابی پیش از آن می باشد، و از پیش هم جز «یس» جمله ای بدین مناسبت وجود ندارد، و نیز "و القرآن الحکیم" که قسمی است به قرآن پر از حکمت - و این خود سوگند به بهترین برهان است - قبل و بعدش از موارد اثباتی این قسم می باشند، بعدش "انک لمن المرسلین ..." که بالاترین رسالت وحی را بر مبنای قرآن و حکمت آن برای حضرتش ثابت کرده، روی این اصل مدعای پسینش پیش درآمدی است از براهین این رسالت ممتاز که «یا» خطاب است و «سین» مخاطب و به مناسبت های گذشته «سین» - چنانکه در روایاتی چند نیز آمده - به معنی "سامع الوحی" و نیز "سید المرسلین" است، و روی این اصل اینجا مثلی ترسیم گردیده که ضلع نخستش شنیدن وحی ربانی است، و در حقیقت کل دریافت های رسالتی رسول الله (صلی الله علیه و آله) سمع وحی و شنیدن آن است که در کل شخصیت حضرتش همان شنیدن وحی ربانی است و نه تنها شنیدن معمولی نسبت به وحی معمولی، بلکه با سه تأکید «ان»، «لام»، «علی» در "انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم" ابعاد تازه ای بر این رسالت قرآنی افزوده است.

اینجا بعد سومش که "علی صراط مستقیم" است و نه «للصراط» یا "الی صراط مستقیم" آن حضرت را دارای چیرگی و علوی بر صراط مستقیم دانسته، گرچه رسالتش نسبت به کل مکلفان جهان "الی صراط مستقیم" است یعنی: بسوی آن، و یا: للصراط المستقیم، است یعنی بگونه ای مماس با صراط مستقیم باشند که بعد اولش مربوط به عموم مؤمنان است و بعد دومش در اختصاص کسانی است که تالی تلو این رسالت بزرگند، ولی خود صاحب این رسالت "علی صراط مستقیم" است، و نه به سوی آن، و نه حتی برابر و مماس با آن، بلکه در کل دارای چیرگی کلی بر این صراط مستقیم که قرآن و سنت قطعیه مستفاد از آن است می باشد.

"والقرآن الحکیم" که به صورت قسم آمده، این خود توجه دادن به برترین برهان روشن است برای اثبات این دو حقیقت که قرآن با حکمت کلی اش بهترین دلیل از برای این دو مدعا است که آفتاب آمده دلیل آفتاب. آفتاب وحی قرآنی تابشی بس والا و بالا برای پیدایش و نمایانگری این رسالت بزرگ دارد.

"صراط مستقیم" در عین وحدتش دارای هفت چهره پیاپی یکدیگر و گام به گام برای تکمیل این شخصیت بزرگ است، که صورت انسانیت، صراط عبودیت و ایمان، صراط اعتصام بالله، صراط هدایت الله، و رسالت الله، و اسلام الله و توحید وحید حقیقی نسبت به حضرت اقدس الله I است که این هفت گام همگی بیانگر همان صراط مستقیم می باشند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یس ۱...۱ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ۲...۲ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۳...۳ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۴...۴ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ۵...۵

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

یس. ۱...۱ سوگند به قرآن سرشار از (هرگونه) حکمت [؛ پیوند شایسته‌ی گسسته‌ها]. ۲...۲ همانا تو همواره از (جمله‌ی) پیامبرانی؛ ۳...۳ بر راهی راست چیره و استواری؛ ۴...۴ (قرآنی را که) فروفرستاده‌ای از جانب (آن) عزیزِ رحمت گر بر ویژگان است؛ ۵...۵

آیه ۵ - "تنزیل العزیز الرحیم" تنزیل که به معنای فرو فرستادن تدریجی است در اصل مربوط به قرآن است که به تدریج نازل گشته و در حاشیه اش رسول قرآن است که مقامات رسالتی وحیش نیز به تدریج نازل گشته، روی این اصل هر دوی تنزیل قرآن محمد و محمد قرآن را شامل است، و این دو

صفت عزیز و رحیم بدین مناسبت است که این دو تنزیل صادر از مقام عزّت و رحمت ویژه است که این رحمت ویژه صادر از آن عزت ویژه ربانی است، و بر حسب آیاتی مانند (۲۱:۱۰۷) حضرتش "رحمة للعالمین" است، که در جمع خدای عزیز رحیم، کتاب عزیز رحیم را بر پیامبر عزیز رحیم فرو فرستاده است.

بلکه نصب «تنزیل» هر دوی قرآن محمد و محمد قرآن را هم پا و یکجا نزول یافته تدریجی ربانی دانسته، که این نازل و منزل در حقیقت یکی است. و بر حسب آیه نور "نور علی نور" است، که نورانیت قلب محمدی پذیرای نور قرآن به تمام معنی است.

لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ _..._ء_

تا قومی را هشدار دهی که پدرانشان هشدار داده نشدند. پس آنان (همچنان) در (زرفای) غفلتند. _..._ء_

آیه ۶ - اینجا مورد انذار نخست گروهی هستند که نه خود و نه پدرانشان انذار رسالتی نشده اند، و نیز بر حسب آیاتی مانند (۱۹:۹۷) قومی خشن اند، و این ثالث سالوس بر مبنای درکات سه گانه شان لبه تیز انذار رسول الله (صلی الله علیه و آله) می باشند.

و اینجا جای این پرسش است که آیا رسالت اسلامی ویژه ایشان است؟ پاسخ این است که این انذار بر مبنای سه ضلع نابرابر است، کوتاهترین و سخت ترین ضلع آن "عشیرتک الأقربین"، سپس همانانند که اینجا درکل مورد انذارند، پس آنگه کل مردمان و تمامی جهانیان چنانکه آیه (۲۵:۱) بدان تصریح کرده است.

و چون این سیاست گام به گام در هشدار رسول الله (صلی الله علیه و آله) نسبت به گونه گونه مکلفان بوده؟ در جمع از این جهت است که انذار رسالتی در صورتی - که در نزدیکان که بسی سخت باورند - اگر اثر کند، در دیگران اثرش بیشتر است. زیرا ایشان که در عین سخت باوریشان از نزدیکان آن حضرت بوده اند و شب و روز با حضرتش معاشرت داشته اند ایمانشان خود گواهی روش است اولاً بر طهارت صد در صدش و ثانیاً در عمق راستین دعوتش تا بالاخره این سیاست در گام های رسالتی اش مؤثر افتد.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ _..._ء_

بی چون، گفته (ی خدا) بی گمان به زبان بیشترشان محقق گردیده است. پس ایشان ایمان نمی آورند. _..._ء_

آیه ۷ - اینجا دو جریان بازگو شده، نخست "حق القول" که کلمه تکوینی کفر و عذاب بر همین کفر است، در ثانی «لا يؤمنون» بدان تفریع گشته، و آیا این جبر نیست که در اثر اراده الهی همچنان کافر بمانند و در نتیجه ایمان نیاورند و عذاب شوند؟ پاسخ این است که این اراده الهی بر مبنای اصرار ایشان است بر عدم ایمان، چنانکه آیات بعد، از جمله "سواءٌ علیهم" بیانگر این واقعیت است که چون ایشان هرگز ایمان نمی آورند، خدا هم به پاداش عنادشان قلبهایشان را فرو بسته تا دیگر توان ایمان هم نداشته باشند که این جزایی دنیوی است.

پیامد این جزاء این است که خدا در درونشان غل و زنجیرهایی که مانع از تمایل به ایمان است قرار داده، و در نتیجه "فهم مقمحون" همچنان در بی ایمانی شان خواه ناخواه استوارند، و نیز بر حسب آیه نه خدا از پیشاپیش و پشت سرشان سدّ و مانعی از نگرش درست نهاده، که اولش مربوط به جهان آخرت است و دومش دنیا، که هم آخرت را درست نمی بینند و هم دنیا را، و در جمع "فأغشینا هم" سراسر ادراکات انسانی شان فروهسته و همه وجودشان را پرده غفلت و جهالت فرا گرفته است. در آن هنگامه "لیلۃ الدار" که مشرکان می خواستند حضرتش را از پای در آورند که با خواندن این آیه مشتی خاک بر چهره این ناپاکان بیاشد، چنان کرد و چنین شد که در برابرشان بسوی غار روان گردید.

بالاخره چنانکه در آیه ده آمده، انذار و ترک انذار نسبت به آنان برابر است، و اینجا دو نکته بسی جالب جلب نظر می کند، نخست این اخبار غیبی که ایشان چنانند و رسول گرامی همین آیه را بر آنان - چنانکه بر دیگران - همی خواند، و اگر اینان برای تکذیب این رسالت می خواستند کاری انجام دهند دست کم لفظاً هم ایمان می آوردند، و این از نشانه های وحیانی و قرآنی است.

سپس این برابری انذار و عدم انذارشان در ترک ایمانشان نسبت به خودشان است و نه نسبت به رسول الله (صلی الله علیه و آله) زیرا اولاً «علیهم» است و در ثانی آیاتی مانند "عذراً او نذراً" (۱۰۰: ۸۸) در هر حال انذار را بر صاحب رسالت واجب کرده، گرچه بداند که هرگز تأثیری هم ندارد، این خود حجت مضاعف ربانی است که عذاب را نیز مضاعف می کند، چنانکه در جریان حيله يهوديان روز شنبه در صید ماهیان که گروهی آنان را از حيله گری نهی کردند و گروهی دیگر این ناهیان را از این نهی نهی نمودند، بر مبنای اینکه شما می دانید اینان اهل عذابند و هرگز از حيله گریشان دست برنمی دارند، پس چرا نهیشان می کنید، در پاسخ گفتند: "معذرةً الی ربکم و لعلهم یحذرون" (۷: ۱۶۶) که بعد اولش همین استمرار حجت است بر ایشان، روی این اصل در باب نهی از منکر هرگز شرط احتمال تأثیر هم وجود ندارد، چنانکه در آیات مربوطه اش یاد شده.

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ...^۸ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ...^۹
 وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ...^{۱۰} إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ...^{۱۱}

ما همواره در گردن هاشان، (گردن گیرها و) غل هایی نهادیم. پس آنها تا چانه هاشان است. پس هم اینان (با چشم های بسته از روی شرمساری) گردن هاشان بسته و در بند و زنجیر بلند و راستاست. ...^۸ و ما روی آنان بی گمان سدی، و پشت (سر)شان سدی نهادیم. در نتیجه پرده ای بر (سراسر وجود)شان فرو گسترديم. پس اینان (هرگز) نمی بینند. ...^۹ و آنان را چه بیم دهی (و) چه بیم ندهی (کوردلی شان یکسان است): ایمان نخواهند آورد. ...^{۱۰} تو تنها کسی را هشدار می دهی که این یادواره را پیروی کرد، و در پنهانی از خدای رحمان در پنهان هراسید. پس او را به پوشش و اجرای پرکرامت [بی شمار و پدیدار] نوید ده. ...^{۱۱}

آیه ۱۱ - اینجا انذار و هشدار در انحصار کسانی آمده که از یادواره ها تذکر یابند و از آفریدگار جهان در غیبت مطلق حضرتش و غیبت احيانی مکلفان، از او خشیت داشته باشند، در این صورت جای این پرسش است که این ویژگی با آیاتی از قبیل آیه شش که گذشت منافاتی کلی دارد، زیرا بیشتر آنان معاندین بوده اند. پاسخ این است که انذار دارای دو بعد است: نخست کار رسول الله (صلی الله علیه و آله) است که در هر صورت چه نسبت به فروترین مردم و یا فراترین شان و یا در این میان میانگین بین آنان، این هشدار رسالتی در این مثلث وظیفه رسول است، لیکن تأثیر این هشدار در انحصار کسانی است که از یادواره ها پیروی کنند و نه سرپیچی، و از خدای غیب در غیب از مردمان و در غیب دلهاشان بهرسانند، چنانکه در آیه هفتم از همین سوره آمده است "لینذر من کان حياً و یحق القول علی الکافرین" حقاً مورد هشدار کسانی هستند که زنده اند و زندگی انسانی، فطری عقلی، فکری و ... دارند، که این خود پیروی ذکر است، ذکرهای درونی که برشمردیم، و ذکرهای برونی آفاقی که آیات بینات آفرینش است و این هر دو زمینه ای است پر بار از برای پیروی ذکر و یادواره رسالتی که نتیجه اش به ایمان و خشیت از حضرت رب منان^I است. بر این اساس "انما تنذر" منظور انذار اثر بخش است، گرچه بی اثرش هم واجب است.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ ءَاثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ...^{۱۲}

آری! ما (همین) ماییم که همواره مردگان را زنده می‌کنیم، و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و (نیز) آثارشان را ثبت و ضبط می‌کنیم، و هر چیزی را در پیشوا و امامی روشن‌گر برشمرده ایم. _..._۱۲_

آیه ۱۲ - درین آیه إحيای مردگان در انحصار حضرت رحمان^۱ قرار گرفته و این خود دارای ابعادی گوناگون است که گام نخستینش زنده کردن جنین است، سپس احیاناً زنده کردن گروهی از رجعت‌کنندگان است در دولت جهانشمول مهدوی (علیه السلام) و در آخر کار زنده کردن تمامی مردگان است پس از بی‌هوش کردنشان در برزخ، چنانچه دو آیه صعقه و فزع خود برهانی است روشن بر بی‌هوشی زندگان در پایان برزخ که پس از آن رستاخیز و زنده شدن همگان است.

کتابت ربانی نسبت به آنچه را مکلفان از پیش فرستاده‌اند و نیز آثارشان در چهار دستگاه گیرنده صدا و سیماهاست، دستگاههایی ناطق عاقل مانند شهادی بر اعمال چه فرشتگان و چه پیامبران و امامان، سپس دستگاههای صامت غیر عاقل مانند اعضای مکلفان و زمین و فضای آن که به اراده الهی این دو گونه عمل ثبت و ضبط می‌گردند، و فرّ میان "ما قدّموا" و «آثارهم» هم این است که بخش نخست اعمال زشت و زیبایشان است که از پیش فرستاده‌اند و آثاری هم بر جای نهاده، و بخش دوم اعمالی است که گرچه مانند اینها فرستاده می‌شوند ولی دارای آثاری است که همچنان در جمع مکلفان و غیر مکلفان آثار زشت و زیبایشان پایدار است.

"امام مبین" که در بر گیرنده همه چیز است اعم است از امام مطلق و مطلق امام، امام مطلق همان علم ربانی است که بر همه چیز احاطه دارد، سپس مطلق امام که کلیتی نسبی دارد و نه کلی، قرآن است و رسول قرآن و ائمه قرآن که مشتمل‌اند بر وحی شریعت و احیاناً موضوعاتی چند که در تماس با اثبات شریعت و حقانیت رسالت است.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ _..._۱۳_ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ _..._۱۴_ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ _..._۱۵_ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمُرْسَلُونَ _..._۱۶_

و (داستان) ساکنان مجتمعی را که (آن) رسولان بدانجا آمدند برایشان مثلی بزن. _..._۱۳_ چون دو تن از ایشان را سوی آنان فرستادیم، پس آن دو را دروغگو پنداشتند. پس با (فرستاده‌ی) سومین تأیید(شان) کردیم. پس (رسولان) گفتند: «ما همواره سوی شما فرستاده شده ایم.» _..._۱۴_ (ناباوران آن دیار) گفتند: «شما جز بشری مانند ما نیستید، و (خدای) رحمان چیزی نفرستاده، و شما

جز دروغ نمی پردازید.»... ۱۵_ گفتند: «پروردگاران می داند که ما بی گمان به راستی سویتان فرستاده شده ایم.»... ۱۶_

آیه ۱۶ - اینجا از جمله ادله رسالت این سه رسول "ربنا یعلم" دانسته شده، و آیا این خود ادعایی بیش است که خدا می داند ما فرستاده او هستیم، و این تکذیب کنندگان که خدا را هم چندان باور ندارند و اگر هم باور دارند چگونه می دانند که خدا می داند ایشان رسولان اویند؟ پاسخ این است که «نا» که به معنی رسولان است خود نخستین دلیل رسالت آنان است زیرا با نگرشی درست تربیت ویژه ربانی در آنان آشکار است که اگر آیات ربانی برونی برای اثبات این رسالتها به نظر ایشان کافی نبود، و یا مورد نگرشی درست نمی بود اکنون نشانه های خودی و درونی در میان است که به گفتار و رفتارمان درست بنگرید و ببینید که آیا ربانی است و یا بشری، بشر که مبتلا به جهالت ها، دروغ گوئی ها، تضادها و تناقض هاست و اگر هم کاری برای کسانی انجام دهد در برابرش مزدی می طلبد، اما ما هرگز اینچنین نیستیم، چنانکه توضیحش در آیه بیست و یک به زبان آن شخص که از دورترین نقاط شهر به کمک این رسولان آمده بود پیداست، که بر دو محور تکیه زده نخست اینکه در برابر این کوششهای بسیار سخت و خستگی ناپذیر و مقابل این همه ناباوریه ها و تکذیب ها هرگز مزدی نمی طلبند، و نیز راه یافته بسوی حق اند که هم در بعد سلبِ مادیتِ مطلق اند و هم در بعد ایجابِ هدایت ربانی، در هر صورت اینان بسوی خدائی دعوت می کنند که مردم را به فطرت توحید آفریده چنانکه در آیه بیست و دوم آمده است که این فطرت خود اولین یادواره حقانی است.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ... ۱۷_ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ... ۱۸_ قَالُوا طَرِجُكُمْ مَعَكُمْ أَيْنَ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ... ۱۹_ وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَاقَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ... ۲۰_ اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلْكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهْتَدُونَ... ۲۱_ وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ... ۲۲_ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ... ۲۳_ إِنِّي إِذَا لَفِيَ ضَلَلٌ مُّبِينٌ... ۲۴_ إِنِّي ءَامَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ... ۲۵_

«و بر ما جز رسانیدن رسای آشکارگر (پیام ربانی) نیست.»... ۱۷_ (گفتند): «ما همانا شما را شگون بد زده ایم. اگر دست برندارید، بی امان به سختی سنگ بارانتان می کنیم، و همواره عذاب دردناکی از ما بی چون به شما خواهد رسید.»... ۱۸_ (رسولان) گفتند: «شومی شما با خود شماست. آیا اگر تذکر داده شدید (باز به ما شگون بد می زنید؟ نه!) بلکه شما (در انکار حقیقت) قومی

اسرافکارید.» ... ۱۹_ و (در این میان) مردی از دورترین جای قریه دوان دوان آمد (و) گفت: «ای قوم من! از فرستادگان پیروی کنید.» ... ۲۰_ «از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی خواهند، حال آنکه خودشان (نیز) به خوبی راه یافته اند.» ... ۲۱_ «مرا چیست؟ کسی را نپرستم که به فطرت (توحیدی) ام آفرید، و شما تنها سوی او بازگشت می یابید؟» ... ۲۲_ «آیا به جای او خدایانی را بگیرم، که اگر (خدای) رحمان بخواهد به من گزند برساند، نه شفاعتشان هرگز به حالم سودی می بخشد، و نه آنان مرا می رهانند؟» ... ۲۳_ «همواره در آن هنگام (و هنگامه) بی چون (غیر) در گمراهی آشکارگری هستم.» ... ۲۴_ «به راستی من به پروردگارتان ایمان آوردم. پس (اقرار) مرا بشنوید.» ... ۲۵_

آیه ۲۵ - در این آیه - این شخص شخیص پس از ادله مذکور در برابر رسولان و این مکذبان - به ایمان خود تصریح کرده و از آیه بیست و ششم که "قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ" چنان می نماید که او را درجا کشتند و این خطاب ربانی که اکنون داخل بهشت شو، او هم در پاسخ همی گفت که کاش این گونه که من دانستم این مکذبان هم می دانستند، چنان می نماید که انسان پس از مردن و یا کشته شدن همچنان زنده است و این بهشت هم همان بهشت برزخی است.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَٰلَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ... ۲۶_ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ... ۲۷_ وَ مَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِن بَعْدِهِ مِن جُندٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ... ۲۸_ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ... ۲۹_

(بدو) گفته شد: «به بهشت درآی.» گفت: «ای کاش گروهم (حقیقت را) می دانستند»: ... ۲۶_ «به آنچه پروردگارم برایم پوشش نهاد، و در زمره ی گرامیانم قرارم داد.» ... ۲۷_ پس از (شهادت) وی، هیچ سپاهی از آسمان بر قومش فرود نیاوردیم، و (پیش از این هم) فروفرستنده نبوده ایم. ... ۲۸_ تنها یک فریاد (مرگبار) بود و بس؛ ناگهان اینان خاموش شونده اند. ... ۲۹_

آیات ۲۸ و ۲۹ - این آیات چنان می نماید که این مکذبان با فریادی جانکاه جان دادند و آتش وجودشان همچنان خاموش گردید، درست بر خلاف روایاتی که یک صدا می گویند که پادشاه آن سامان و اهل کشورش ایمان آوردند. اینجا تنها یاور این رسولان مردی است که از دورترین نقاط شهر با کمال شجاعت و فتوت و قوت برهان به میان آمده و این خود اشاره است به اینکه مردم داخل شهر که تحت سلطه پادشاه منحرف بوده اند به علل گرفتاریهای گوناگونشان و غل و زنجیرهای حکومتی نخواستند که جان برکف در جریان دعوت رسولان شرکت کنند، و نیز دلیل است بر اینکه این دعوت رسالتی تمامی اهل آن شهر را در بر گرفته بود که این شخص از دورترین نقاط آن به میان آمد، و این

رجل همان رجل است چه نام او را بدانیم یا ندانیم و بر مبنای روایاتی چند چه حبیب نجار باشد چه زارع، چه رخت شوی و چه غار نشین، غرض این بعد درخشان جانفشانی است که یک تنه از میان کل این شهر نشینان، چه نزدیک و چه دور به کمک این پیامبران آمد.

يَحْسِرَةُ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ۚ... ۳۰... أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ۚ... ۳۱... وَإِنْ كُلُّ لُتَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ۚ... ۳۲... وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ۚ... ۳۳...

دریغا بر (این) بندگان! هیچ فرستاده‌ای سويشان نمی‌آید مگر آنکه او را مسخره می‌کرده‌اند. ۳۰... آیا و ندیدند چه بسیار نسل‌ها را پیش از آنان هلاک کردیم، که بی‌گمان آنان سوی ایشان باز نمی‌گردند؟ ۳۱... و همواره همه‌ی آنان در آن هنگام (و هنگامه) به پیشگاهمان احضار شده‌اند. ۳۲... و زمین مرده، نمادی است برای (معاد)شان: آن را زنده گردانیدیم، و دانه‌ای از آن برون آوردیم، پس از آن می‌خورند. ۳۳...

آیه ۳۳ - از این آیه به بعد به بعد گامهایی است معرفتی که نشانگر ربانیت و وحدت خدا و حقانیت روز جزاء و در این بین رسالت‌های ربانی است. آغازش از همان آیه سی و سه است که قضیه زنده کردن مردگان پیش آمده و شگفتی تکذیب‌کنندگان را درباره زندگی آخرین از میان بر می‌دارد که خدا زمین‌ار در مرحله نخست با فرو ریختن آب آسمانی و رام کردن آن از حرکات ناهنجارش آماده زنده‌گی نباتات، حیوانات و سایر زندگان کرد، سپس بگونه‌ای پیاپی زندگان را می‌میراند و مردگان را زنده می‌کند و این جریان تلفیقی زنده کردن و میراندن تا پایان زمان تکلیف ادامه دارد، و آیا این خود گواهی روشن بر زنده کردن مردگان نیست؟! آری با چند اولویت اینها گواهی درخشان بر زنده کردن پس از مرگ کلی مردگان اند: ۱- اینکه این زنده کردن‌ها برای بهره‌گیری جاندارانی مانند انسان است که درعین حال بهره‌کلی دستاوردهایشان به آنها نمی‌رسد و آیا بهره‌صد در صد این دست‌آوردها پس از مرگ بیشتر و برتر نیست؟ اینجا هم اگر کاهشی در نتایج کوشش‌های مکلفان باشد جبران‌پذیر است، ولی پس از مرگ پاداش‌ها صد در صد می‌باشد، وانگهی آیا زنده کردن نخستین و بدون سابقه سخت‌تر است یا زنده کردن‌های پس از آن، بویژه به منظور پاداش کل اعمال زشت و زیبای مکلفان که بر حسب آیاتی از قبیل "هو اھون علیہ" این زنده کردن آسان‌تر است، گرچه سخت و آسان هر دو برای خدا آسان و یکسان است.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ۚ... ۳۳

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ ۚ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ۚ... ۳۵

و در آن (زمین) باغ هایی از درختان سردرهم خرما و انگورها قرار دادیم، و چشمه هایی در آن بسیار روان کردیم؛ ۳۳... تا از میوه ی ویا زده ی آن - و (از) کارکرد دست های خودشان و یا آنچه خود به دست نیاورده اند - بخورند. آیا پس (باز هم) سپاس نمی گزارند؟ ۳۵... ۳۵

آیه ۳۵ - «ما» در "و ما عملت ایدیهم" دارای دو معنی است؛ نخست به معنی نفی که اینان در زندگی دنیا از ثمرات آن بهره می گیرند و حال آنکه کلا دستاوردهای آنان نیست، بلکه تنها بخش ناچیزی از آن در اثر کوشش ایشان می باشد و این خود نعمتی است ربانی، و پس از مرگ نیز ثواب کار چندان است و جزای گناهکاران کمتر از گناهانشان. وجه دوم «ما» موصوله است بدین معنی که از دستاوردهایشان بهره می گیرند، در هر صورت بهره گیری از دستاوردها و افزون بر آن تنها جای پاداش می باشد.

«واو» در احتمال اول حالیه است و در احتما دوم عاطفه و هر دو معنی مقصود است.

سُبْحَنَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ ۚ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا

لَا يَعْلَمُونَ ۚ... ۳۶

منزه است کسی که از آنچه زمین می رویاند، و (نیز) از خودشان و از آنچه نمی دانند، همه را جفت ها آفرید. ۳۶... ۳۶

آیه ۳۶ - «ازواج» در اینجا عبارة اخرای کل آفریدگان است که کلا مخلوقند و خود این زوجیت و دوگانگی که لازمه ذاتی ماده و مادیات است دست ردی محکم است بر آفریدگان خیالی مجرد از ماده و مادیت! چنانکه در آیه "و من کل شی خلقنا زوجین" (۵۱:۴۹) به تفصیل سخن رفته است.

"مما لا يعلمون" در برگیرنده کل آفریدگانی است که در زمان نزول قرآن نبوده اند، یا برای انسانها وجود آنها یا کیفیت وجودیشان روشن نبوده و در آینده هم از چند حال خارج نیست؛ یا پدیده هایی جدیداند مانند کل اختراعات و اکتشافات بشری، و یا کیفیت هایی است از آفریدگانی که در گذشته برای ما روشن نبوده، و یا در آخر کار پدیده ها و یا غیر پدیده هایی است که نه اصلشان برایمان معلوم است و نه کیفیت وجودشان، زیرا ما هرگز مطلق نیستیم و در تکامل علمی هم هیچگاه مطلق نخواهیم بود، درست است که بر مبنای طبع فعال بشری و "یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه" (۸۴:۹) ما در حد توانمان مأمور به کوشش و کاوشیم، لکن هیچگاه مطلق نخواهیم بود و بر حسب

آنچه علمای علوم تجربی اعتراف دارند علم بشریت تا کنون به نیروی جاذبه عمومی تا اندازه ای دست یافته که این خود از صدها نیروهایی است که "مما لا يعلمون" می باشند.

وَءَايَةٌ لَهُمْ أَنبَلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ _..._ ۳۷ _

و نشانه ای (دیگر) برای آنها (افق) شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی کنیم. پس به ناگاه آنان در تاریکی فرو رونده اند. _..._ ۳۷ _

آیه ۳۷ - اینجا نشانه ای دیگر برای اثبات امکان زندگی پس از مرگ، شب است، که از او لباس روز گنده می شود و آیا شب لباس روز را در بر دارد که شب و روز با هم جمع اند و برای مجزا شدن شب از روز، لباس روز از او کنده می شود؟ پاسخ این است که مورد و جایگاه شب و روز جو است که در اصل نه شب است و نه روز، روی این اصل نخستین مرحله وجودی همان جو و فضا است و پیش از آنکه خورشید بر آن بتابد طبعاً تاریک است، روی این اصل تاریکی اصل دوم است، سپس بر این جو تاریک لباس روز پوشانده می شود که شب در مرحله پس از فضا - که نه تاریک است و نه روشن - جای خود را به روز می دهد، اکنون لباس روز فضا کنده می شود و با این جریان تاریکی جای روشنی را می گیرد.

روی این اصل «اللیل» در اینجا به معنای فضا و جایگاه شب و روز است که در اصل نه تاریک است و نه روشن، و به یک معنی پیش از نور پاشی خورشید تاریک است، و اگر این نور آن آن گرفته شود همان شب نخستین باز می گردد.

و این خود مثالی است از برای زندگی و مرگ که این دو از پی یکدیگر می آیند. و این خود گواهی عینی است بر امکان و تحقق زندگی ها پس از مرگ ها و مرگ ها پس از زندگی ها که به عبارت دیگر این دو با هم توأمند.

انسان هم که می میرد افق زندگی اش از افق مرگ جدا می گردد و نه آنکه به کلی نابود شود، چنانکه آفا و فضاها نور و تاریکی را در پی یکدیگر بطور مستمر دارند.

وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ _..._ ۳۸ _

و خورشید برای قرارگاهی (ویژه) روانه است (این) تقدیر [اندازه گیری] آن عزیز بسی دانا همین است. _..._ ۳۸ _

آیه ۳۸ - در این آیه جریان و روان بودن خورشید مطرح است که "المستقر لها" این جریان برای قرار گرفتن و قرارگاه آن است و نه "الی مستقر لها" که "الی مستقر" مانند «لا مستقر» هر دو در اینجا

بیجاست، زیرا استقرار که جایگاه زمانی و مکانی است خود لازمه لاینفک خورشید است که در دنیا و آخرت این استقرارها برقرار می باشد، استقرار نخست فلک معینی است که در درون آن خورشید در گردش است، این استقرار مکانی اش و زمانی اش، و در آخر کار استقرار و ایستگاه وجودی آن است که "اذا الشمس کورت" (۸۱:۱) دستگاه خورشیدی در هم فرو می پیچد، و استقرار سوم سازمان جدید خورشیدی است که بر مبنای "لا یرون فیها شمساً و لا زمهریراً" (۷۶:۱۳) که مربوط به اهل بهشت می باشد همین خورشید فانی شده مجدد مانند سایر فانی ها برگشت می کند چون «لا یرون» دلیل است بر اینکه خورشید و زمهریر در آن هنگام وجود دارند اما زیانشان به بهشتیان نمی رسد.

اینجا اگر چه علم گردش زمین را به دور خورشید ثابت می کند ولی لازمه اش نفی جریان خورشیدی در فلک خود نیست، زیرا چنانکه خواهد آمد "و کل فی فلک یسبحون" هر یک از زمین و خورشید و ماه در فلکی معین در اقیانوس فضا شناورند. و مقصود از فلک همان جاده فضایی یا مسیر حرکت سیارات است که کل سیارات و کهکشانها بر جاده های معین فضایی گردشهای ویژه و گوناگونی دارند که بر همین اساس با هم برخوردی هم ندارند، و اگر زمان یا مکان این گردش کننده ها کم یا زیاد گردد، این همان قیامت ستارگان است.

و الْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ۚ —۰۰۰—۳۹—

و ماه آن را (در) منزلگاه هایی به اندازه نهادیم، تا چون شاخک خشک خوشه ی خرما برگشت. —۰۰۰—۳۹—

آیه ۳۹ - این آیه برای ماه منزلگاههایی مقرر کرده که در آخر کار هر ماه در منزل آخرینش از دیده ناپدید می گردد و سپس مانند برگ خشک شده خرما بگونه ای بسیار باریک در اول ماه برمی گردد، و این چهره های کم و زیاد ناپدید شدن ماه همه و همه از نظر دید ظاهری است و گر نه قرص ماه هرگز در دنیا کم و زیاد و یا نابود نمی گردد، و این نیز خود آیت و نشانه ای روشن برای توأم بودن زندگی و مرگ انسانها است که مکلفان در ظاهر دیدشان می میرند و نابود می شوند ولی ارواح شان با بدن های برزخی شان همچنان زنده اند! چنانکه خواب خود نمونه ای برای این جریان می باشد، و اینها خود نمایانگر این حقیقت است که مردن همچون خواب به معنای فنای کلی نیست، بلکه روح چنانکه در حالت بیداری و خواب موجود است پس از مرگ نیز همچنان موجود خواهد بود، گرچه تفاوتی در این میان از لحاظ کم و زیاد جدائی روح از بدن وجود دارد.

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ

يَسْبَحُونَ —۰۰۰—۲۰—

نه خورشید را سِزَد که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی گیرنده است، و هر کدام (از زمین و ماه و خورشید) در گردونه ای (فضایی) شناورند. _۴۰_...

آیه ۴۰ - اینجا ناشایستگی همپا بودن خورشید با ماه و نیز پیشی گرفتن شب از روز به میان آمده و چنانکه از پیش هم گذشت زمین و خورشید و ماه هر یک در جاده فضایی ویژه خود در اقیانوس کیهان شناورند.

حرکت خورشید و ماه یکسان نیست که اگر یکسان بود جهان دچار ویرانی می گشت و قیامتش بر پا می شد، همچنین شب که پس از دور شدن خورشید است از افق ویژه اش از روز پیشی نمی گیرد، زیرا این پیشی گرفتن به معنای این است که شب پیش از زمان مقررش پایان یابد و خورشید بجایش درخشش کند بدین معنی که گردشهای زمین مختل گردد و این نیز مانند همسان بودن حرکت خورشید و ماه نتیجه اش ویران شدن جهان است.

وَءَايَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ _۴۱_... وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ _۴۲_... وَإِنْ نَشَاءُ نُغْرِقُهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ _۴۳_... إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ _۴۴_...

و نشانه ای (دیگر) برایشان اینکه ما آنان را به درستی به حالت ذریه در کشتی انباشته (در صلب های پدران و رحم های مادران) سوار کردیم. _۴۱_... و (نیز) از مانند آن برایشان - آنچه بر آن سواری گیرند - آفریدیم. _۴۲_... و اگر بخواهیم غرقشان می کنیم، پس هیچ فریادری برایشان نیست، و نه اینان نجات می یابند. _۴۳_... مگر (اینکه) تا چندی رحمتی و برخورداری ای از ما (برگیرند)، _۴۴_...

آیات ۴۱ تا ۴۴ - اینجا به عنوان آیتی دیگر بر مبدأ و معاد جریان "ذریتهم فی الفلک المشحون" به میان آمده، اول باید دید فلک مشحون که کشتی مملو از جمعیت است کدام است؟ در کل قرآن سی و دو مرتبه «فلک» به میان آمده و در این میان سه مرتبه توصیف به «مشحون» گردیده، یک مرتبه اش مسلماً کشتی نوح است، چنانکه در آیه (۲۶:۱۱۹) آمده و یک مرتبه اش مربوط به یونس است، و بقیه بقیه فلک های مشحونند و اینجا اولی است که باید دید آیا همان کشتی نوح است، چون "الفلک المشحون" مطلق است و تنها یک کشتی است، اینجا باید گفت مقصود کشتی نوح است که مملو از گروهی ویژه بوده که تمام نجات یافتگان در کشتی را در بر دارد، روی این اصل باید دید معنی «ذریتهم» چیست؟ معلوم است که «هُم» دست کم همان انسانهای موجود زمان وحی قرآنی هستند، و آیا ذریه آنان همان فرزندانسان می باشند، با آنکه خودهاشان نیز در کشتی نوح نبوده اند! و یا مقصود

از «ذریتهم» اجدادشان هستند چنانکه ادیبی بزرگوار همچون طبرسی در مجمع البیان فرموده، و حال آن که ذریه در لغت هرگز به معنای «جد» نیامده است، و در سی و یک آیه دیگر نیز به معنای فرزندان و یا معنی مناسب دیگر همانند آن آمده است، وانگهی در بر گرفتن کشتی نوح اجداد و یا فرزندان این موجودین زمان نزول قرآن را هرگز دلالتی بر مبدا و معاد ندارد، بلکه در این حمل ذریه یک فر عادی است که دارای چنان دلالت‌هایی می باشد، اینجا باید گفت «ذریتهم» از باب اضافه خودی است، که خود انسانها به خودشان به معنی دو موقعیت اضافه شده اند که «هُم» همان حالت موجودشان و «ذریه» همان حالت نخستین است که در صلب های پدران و رحم های مادران بوده اند، مانند «انفسهم» و گواهی دیگر بر این معنی آیه (۶۹:۱۲) است که "انا لما طغى الماء حملناکم فى الجارية" (۶۹:۱۱) به هنگام طغیان آب جهان شمول در طوفان نوح ما شما را در کشتی نوح حمل کردیم، و حال آنکه در آن هنگام اینان وجود فعلی نداشته اند، بلکه همچنان در صلب های آن پدران و رحم های آن مادران بوده اند و این خود لطف ویژه ربانی است که در آن حال که چندان چیزی هم نبوده اند آنان را در کشتی نوح حمل کرده. این معنای اصلی ذریتهم است، و سپس تمام انسانهایی که از زمان کشتی نوح تا آخر زمان تکلیف بوجود آیند همگان مشمول «ذریتهم» می باشند.

و اینجا "من مثله" آفرینش مانند کشتی نوح سایر کشتی ها و خودروهای دریائی و زیردریائی و زمینی و هوائی را شامل است. که این خود نعمتی است بیکران نسبت به کل مکلفان، چنانکه "و یخلق ما لا تعلمون" نیز دلیل بر استمرار این آفرینش است.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ...^{۲۵} وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ...^{۲۶} وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ انْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْطِعِم مِّنْ لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ...^{۲۷} وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ...^{۲۸} مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ...^{۲۹} فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ...^{۳۰} وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ...^{۳۱}

و هنگامی (که) به ایشان گفته شود: «آنچه را در پیش رو و پشت سر دارید (هراس و) پاس دارید، شاید مورد رحمت (پروردگار) قرار گیرید» (نمی شنوند). ...^{۲۵} و هیچ نشانه ای از نشانه های پروردگارشان ایشان را نمی آید، جز اینکه از آن رویگردان بوده اند. ...^{۲۶} و چون به آنان گفته

شود: «از آنچه خدا روزیتان داده انفا کنید»، کسانی که کافر شدند، برای آنان که ایمان آوردند، گویند: «آیا کسی را بخورانیم که اگر خدا می خواست (خودش) وی را می خورانید؟ شما جز در گمراهی آشکارگری (بیش) نیستید.»...^{۴۷} و می گویند: «اگر (از) راستان بوده اید، پس این وعده کی خواهد بود؟»...^{۴۸} جز یک فریاد (مرگبار) را نظر و انتظار ندارند، (تا) هنگامی که سرگرم جدالند درگیردشان. ...^{۴۹} پس (آن گاه) نه می توانند سفارشی کنند، و نه سوی کسان خود برگردند. ...^{۵۰} و در صورِ [جهان با صدای رعد آسای روح افزا] دمیده شد، پس به ناگاه از گورها(شان) شتابان سوی پروردگارشان (از گورستان ها) شان جدا شوند. ...^{۵۱}

آیه ۵۱ - «صور» در اینجا به معنای جایگاه صدای دلخراش جهانی است که گاه می میراند و گاهی هم زنده می کند که جانکاه یا جان خواه است، و اینجا مقصود دومین است.

«اجداث» جمع جَدَتْ و جایگاه مردگان است که در جای جای جهان چه زیر خاک و یا روی آن در دریاها و یا در دود و غبارها بدنهایشان پراکنده گردیده، روی این اصل مقصود تنها قبرهای خاکین و زیر خاک نیست، سپس «ینسلون» تنها به معنای جدای شدن این مردگان از حالت مرگ نیست، بلکه به معنی جدائی هایی ویژه ای است که نسبت به ارواحشان و بدنهایشان اتفاق می افتد، جدائی ارواحشان نخست از حالت بیهوشی مطلق است که "فصعق من فی السموات و من فی الارض" (۳۹:۶۸) سپس جدا شدن از بدهای برزخیشان می باشد که در پان زندگی برزخ است و نیز جدا شدن ذرات اصل بدنهایشان که در طول تکلیف با آنان بوده از اجزائی بیگانه، چه اجزاء اصلی بدنهای دیگران که با آنان مخلوط گشته و چه اجزائی مهمان که اصلیتی در بدنهای خودشان نداشته، و بالاخره اجزاء اصلی هر کسی از جای جای گوناگون جهان از دیگر اجزاء اتصال و انفصال می یابد، روی این اصل «ینسلون» که شامل ارواح و اجساد است شامل مثلی از این انفصال ها و جدائی های ویژه نیز می باشد که در بخشهای معاد جسمانی و رد شبه آکل و مأکول به تفصیل تبیین کرده ایم.

قَالُوا يَوَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَّ الْمُرْسَلُونَ...^{۵۲}

گفتند: «ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟» (به آنان گویند: «این است همان وعده ی رحمان، و پیامبران راست گفتند.»...^{۵۲}

آیه ۵۲ - اینجا جایگاه برزخی به عنوان مرقد و اتل خواب نامیده شده و چون بیداری انسان در اتل ویژه خواب خیلی کمتر از حالت خواب اوست، اتفاقاتی برزخی نیز چنین است که برزخیان بخش معظم زمان را در خوابند، چنانکه آیات برزخی درباره جهنمیان و بهشتیان برزخی دارای تصریحاتی بر همین مبنا است، مثلاً درباره جهنمیان مانند "النار يعرضون عليها غدواً و عشياً" (۴۰:۴۶) اینان

صبحگاهان و عصرگاه هان به معرض آتش هستند، و راجع به بهشتیان مانند "و لهم فيها رزقهم بكرة و عشياً" (۱۹:۶۲).

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ...^{۵۳} فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ...^{۵۴} إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكِهُونَ...^{۵۵} هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلِّ عَلَى الْأَرَآئِكِ مُتَكِرُونَ...^{۵۶}

(این) به جز یک فریادی (جانخواه) نبود، پس ناگهان همگان در پیشگاه مان حاضر شده‌اند...^{۵۳} پس امروز بر هیچ کسی هیچ ستمی نمی‌رود، و جز آنچه می‌کرده‌اید پاداشی نخواهید یافت...^{۵۴} همانا امروز، بهشتیان کار و باری خوش در پیش دارند...^{۵۵} آنان با همگنانشان در (زیر) سایه‌هایی بر تخت‌ها(یشان) تکیه‌کننده‌اند...^{۵۶}

آیه ۵۶ - «ازواجهم» اینجا تنها به معنی هم‌گنان و همراهان بهشتیان است و نه خصوص همسرانشان، چنانکه در آیه صافات آمده "احشروا الذين ظلموا وازواجهم فاهدوهم الى صراط الجحيم" (۳۷:۲۳) و بالاخره زوج و ازواج در قرآن تنها به معنای همسر نیست، بلکه در آیاتی چند همه اجزاء جهان را نسبت به یکدیگر ازواج خوانده‌اند "خلق الازواج کلها"، "و من کل شی خلقنا زوجین" وانگهی اگر در آیه مورد بحث ازواج همان همسران باشند باید دید این همسران مانند خود این بهشتیان اهل بهشتند یا اهل دوزخ؟ اگر اهل بهشت هستند مشمول «هم» می‌باشند که اصحاب الجنة هستند و دیگر ازواجهم جائی ندارد، و اگر هم اهل جهنم هستند جایشان نیز همان جهنم است. چنانکه آیاتی بر این حقیقت صراحت دارد که زوجیت و همسری پیامدش نه شقاوت است و نه سعادت، فرعون بس شقی بود و همسرش بسیار سعید، و لوط و نوح که از پیامبران الهی بودند زنانشان به نص قرآن از اهل آتش بوده‌اند.

روی این اصل «ازواجهم» اینجا پیروان فرعی بهشتیانند که چنانکه در عالم تکلیف در سعادت پیرو آنان بوده‌اند و آنان اصالت داشته‌اند، در قیامت نیز چنانند چه همسرانشان باشند و چه بیگانگان، چنانکه در آیه صافات نیز "الذين ظلموا" بنیانگذاران و مشعل‌داران ستم هستند و «ازواجهم» پیروانشان، چه از همسرانشان چه از بیگانگان.

لَهُمْ فِيهَا فَكِهَةٌ وَلَهُمْ مَّا يَدْعُونَ... ٥٧... سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ... ٥٨
 وَامْتَزُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ... ٥٩... أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَىءَ آدَمَ أَن
 لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ... ٦٠...

در آنجا برای آنان میوه ای است و در آنجا هر آن چه بخواهند هست. ٥٧... از جانب پروردگاری
 رحیم سخنی سلامتوار برایشان است. ٥٨... و ای گناهکاران! امروز (از بی گناهان) جدا و نمایان
 شوید. ٥٩... ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد (فطری، عقلانی و وحیانی) نکردم که شیطان را
 نپرستید، بی گمان وی دشمنی آشکارگر برای شماست؟ ٦٠...

آیه ٦٠ - در اینجا پیمان عمومی ربانی با بنی آدم به میان آمده که شامل کل پیمانهای تکوینی و
 تشریعی است، تکوینی اش نخست پیمان فطرت که در آیات فطرت به تفصیل آمده است که کل انسانها
 بر سرشت و فطرت توحید آفریده شده اند و سپس پیمانهای عقلانی و علمی و دریافت های این دو از
 آیات آفرینش که اینها در جمع پیمانهای پیوسته یا گسسته ربانی به عنوان یادواره های انسانها نسبت به
 توحید است، سپس پیمانهای تشریعی که کل آیات وحیانی نازل شده بر پیامبران الهی است، و این
 پیمانها در کل دو نقش نفی و اثبات لا "إله" را در "لا تعبدوا الشیطان" و "إلا الله" را در «اعبدونی» و
 در نتیجه "هذا صراط مستقیم" می دهند.

اینجا عالی به عنوان ذر هرگز وجود ندارد، چنانکه در آیه ذریه و فطرت به تفصیل بیان گشته و
 مختصراً باید گفت که اگر عالمی پیش از آفرینش انسان به نام عالم ذر موجود بود، و خدا هم با انسانها
 در آن عالم پیمان گرفته بود، این خود هرگز برهان و حجتی ربانی علیه انسانها نیست، زیرا احدی
 چنان عالمی را هرگز بیاد ندارد، بلکه این خود عالم فطرت است که دست تکوین با قلمی نورانی بر
 ذریه ارواح که زیر بناهای آنها به معنای فطرتها است نقش نورانی لا اله الا الله را نبشته است و نیز
 «ذر» به معنای مورچه است و نه ذریه!

وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ... ٦١... وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا
 أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ... ٦٢... هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ... ٦٣... اصْلَوْهَا
 الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ... ٦٤...

و اینکه مرا پرستید، این راهی است بس راست! ٦١... و (شیطان) بی چون گروهی سخت و انبوه
 از میان شما را بی گمان گمراه کرد. آیا عقل های خود(تان) را نمی توانستید درست به کار
 بگیرید؟ ٦٢... این جهنمی است که به شما وعده داده می شده است! ٦٣... به (جرم) آنکه
 کفر می ورزیدید، اکنون آن را بیفروزید! ٦٤...

آیه ۶۴ - «اصلوها الیوم» صلی چنانکه بارها گذشته و خواهد آمد به معنای ورود در آتش نیست، بلکه به معنای گیراندن آن است و این خود دلیلی دیگر است بر آنچه از پیش گذشت که در «هم» و «ازواجهم» مقصود از «هم» جهنمیان اصلی و مقصود از «ازواجهم» کسانی هستند که در حاشیه آنان منحرف شده بودند، که «اصلوها» در اختصاص جهنمیان اصلی و مشعلداران ضلالت است.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۖ... ۶۵ -

امروز بر دهان هایشان مُهر می نهیم، درحالی که دست هایشان با ما سخن می گویند، و پاهایشان بدانچه (در راه و روششان) فراهم می ساخته اند گواهی می دهند. ... ۶۵ -

آیه ۶۵ - این کافران امروز زبانهایشان بسته است و سخن هایشان در آن میان سخنان زبانی و اختیاری نیست، بلکه گواهانی مانند دستها و پاهایشان که دستگاههای گیرنده اعمالشان بوده اند به سخن می آیند، البته سخن نمایانگر اعمالشان، و چنانکه در آیاتی دیگر درباره انعکاس اعمال آمده، اعضای مکلفان اضافه بر زمین و فضای آن و افزون بر فرشتگان و دیگر گواهان همه و همه دستگاههای گیرنده و فرستنده صداها و سیماهای اعمال مکلفانند.

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ ۖ... ۶۶ - وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ۖ... ۶۷ - وَنَعْمَرُهُ نُنَكِّسُهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ۖ... ۶۸ - وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُبِينٌ ۖ... ۶۹ -

و اگر بخواهیم، همانا بر چشم هایشان مُهر (نابینایی) می زنیم. پس در آن راه راست راهوار (بهشت) بر هم پیشی جویند؛ پس (راه راست را) کی و کجا می توانند ببینند؟ ... ۶۶ - و اگر بخواهیم، ایشان را بی گمان - در عین توان و موقعیتشان - مسخ می کنیم (به گونه ای) که نه بتوانند بروند و نه برگردند. ... ۶۷ - و هر که را عمر دراز دهیم، او را در آفرینش و میان آفریدگان - (به جز معصومان) فروکاسته (و نگونسار) گردانیم. آیا پس خردورزی نمی کنید؟ ... ۶۸ - و (ما) به او شعر نیاموختیم و شایسته ای او (هم) نیست. این (پیامبر، خود) جز یادواره و قرآنی روشنگر نیست. ... ۶۹ -

آیه ۶۹ - اینجا تعلیم شعر را به کلی از حضرت اقدس رسول (صلی الله علیه و آله) سلب کرده که شایسته او هم نیست، زیرا در شعر زیبایی هایی افزون بر حقیقت است و گاهی هم حقیقت را وارونه نشان می دهد، بلکه این قرآن سراسر نثر است و در عین حال بالاترین حقایق را با روشنترین بیان

تبیین کرده، و اینجا «هو» همان رسول گرامی است که از او شاعری سلب گشته و آنگاه او را تنها یادواره و قرآنی روشنگر خوانده که حضرتش ذکر و قرآنی مبین است که خواندن صفحات زندگی این رسول گرامی همان خواندن قرآن است، زیرا او حقاً نمایان گر قرآن است چنانکه از ابن عباس پرسیدند «اخلا رسول چگونه بوده؟» در پاسخ گفت «اخلاقش سراسر قرآن بوده است» و در جمله ای مختصر می توان گفت که قرآن محمد و محمد قرآن دو نشانه بارز ربانی بر این رسالت آخرین می باشند. چنانکه در "تنزیل العزیز الرحیم" نیز گذشت که حضرتش همپای قرآن نزول یافته از طرف خدای با عزت و حکمت است.

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ۚ...۷۰-

تا هر که را (از نظر فطری، عقلانی و دانایی) زنده بوده است هشدار دهد، و گفته (ی خدا) بر (علیه) کافران محقق گردد. ۷۰...-۷۰-

آیه ۷۰ - اینجا فرودگاه انزال قرآن تنها حیات انسانی و مانند انسان از مکلفان وانموده شده و نه حیوانی اش که حیوانات بسیارند و انسانهای حیوان تر از حیوان نیز بی شمار، و این لفظ «الکافِرین» که پس از «حیاً» آمده مرگ انسانیت را ویژه کافران و زندگانی اش را ویژه مؤمنان خوانده، بدین معنی که هر که در پی ترقی و تعالی است و زمینه های رشد انسانی و ایمانی دارد، او همچنان فرودگاه آیات وحیانی و زنده است، اما بی ایمانان که خود معاند با ایمان و رستگاریند در عین زندگیشان مرده اند. از آیه ۷۸ تا آخر سوره تنمه بحث درباره زندگی پس از مرگ است، در آیه هفتاد و هشت که نقل از استنکار زنده شدن استخوانهای خاک شده است و در پاسخ فرموده: که این استخوانهای خاک شده را همان کس که در آغاز زنده کرده پس از خاک شدن نیز زنده می کند، این خد دلیل بر جند مطلب است:

- ۱- حداقل استخوانهای مکلفان که اصل وجودی آنان است در رستاخیز مجدداً زنده می شود.
- ۲- مسأله فقهی حیات در استخوانها است، که بر خلاف آنچه گروهی از فقیهان گمان برده اند که چون استخوان میت دارای حیات نیست، نجس هم نیست، باید گفت که حیات در استخوانها قویتر از حیات در سایر اجزای انسان است.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَمًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ۚ...۷۱-
وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ۚ...۷۲- وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ
وَمَشَارِبٌ أَفْلا يَشْكُرُونَ ۚ...۷۳- وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُمْ

يُنْصَرُونَ... ٧٢ _ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحَضَّرُونَ... ٧٥ _
 فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنََّّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ... ٧٦ _ أَوَلَمْ يَرَ
 الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ... ٧٧ _ وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا
 وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَ هِيَ رَمِيمٌ... ٧٨ _ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي
 أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ... ٧٩ _ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ
 الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقَدُونَ... ٨٠ _ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ
 وَ الْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ... ٨١ _

آیا و ندیدند - : در نیافتند - که ما به راستی با دستاوردهای خویش برای ایشان نعمت هایی حیوانی
 آفریدیم؛ پس آنان مالک آنهاند؟... ٧٢ _ و آنها را برایشان رام گردانیدیم، پس از آنها سواری
 می گیرند و از همان ها می خورند. ... ٧٣ _ و برایشان در آن ها سودها و نوشیدنی هاست. پس آیا
 سپاس نمی گزارند؟... ٧٣ _ و غیر از خدا (ای یگانه) خدایانی (به پرستش) برگرفتند، تا شاید (به
 وسیله ی آنان) یاری شوند. ... ٧٤ _ (ولی آن بتان) نمی توانند آنان را یاری کنند، حال آنکه اینان
 (چون) سپاهی برایشان (در نگهبانی شان) احضار شده اند. ... ٧٥ _ پس، گفتار آنان تو را غمگین
 نگرداند (زیرا) ما آنچه را پنهان می دارند و آنچه را آشکار می کنند، می دانیم. ... ٧٦ _ آیا و مگر
 آدمی ندیده است که ما او را به راستی از نطفه ای آفریدیم. پس به ناگاه وی ستیزه گری آشکارگر
 است. ... ٧٧ _ و برای ما مثلی زد - حال آنکه آفرینش خود را فراموش کرد. - گفت: «چه کسی
 این استخوان ها را در حالی که (پوسیده و) خاکستر شده اند زنده می کند؟»... ٧٨ _ بگو: «همان
 کس که نخستین بار آنها را - بدون سابقه - پدید آورد، آنها را زنده می کند و اوست که به هر (گونه)
 آفرینشی بسی داناست.»... ٧٩ _ کسی که برایتان از درخت سبزفام ترین (سبزه ها) اخگری نهاد، که
 از آن ناگهان (آتشی) می افروزید. ... ٨٠ _ آیا و کسی که آسمان ها و زمین را آفریده توانا نیست که
 (باز) مانند آنها را بیافریند؟ آری، اوست بسیار آفریننده ی بسی دانا. ... ٨١ _

آیه ٨١ - "ان یخلق مثلهم" بیانگر آفرینش مثلهای انسان هاست که در جای جای قرآن همین تعبیر
 تکرار شده، و مثل در این مورد به معنی همانند و شکل بدنهای انسانهاست، بدین معنی که خدا این
 بدنهای خاک شده را به مانند چهره های نخستینشان باز می گرداند، و نه آنکه اعاده معدوم کند، یعنی
 عین چهره های گذشته را مجدداً بیافریند، بلکه مواد جسمانی انسانها همان مواد است، ولی چهره ای
 جدید با همین مواد آفریده می شود، و بر حسب روایتی از امام صادق (علیه السلام) در معنی آیه "و قالوا
 اذا ضللنا فی الارض ءانا لفی خلق جدید" شخصی از حضرتش پرسید که آن چهره قدیم گذشته بود،
 چهره جدید چه گناهی دارد؟ حضرت خشتی را بر گرفت و آنرا خرد کرد و سپس به حالت اولش آورد

و فرمود "هی هی و هی غیرها" این همان خشت و هم غیر آن است، همان است در اجزای اصلی جسمانی، و غیر آن است در شکل و همانندیش، اینجا هم این اشکال بدن‌ها نیستند که اعمالی زشت یا زیبا کرده اند، بلکه خود بدن‌هایند در این چهره ها که به دستور ارواحشان چنین و چنان کرده اند، خود ارواح بی کم و کاست، با اجزا اصلی مکلفان در چهره جدید همسان با چهره های نخستین شان در رستاخیز به میان خواهند آمد.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ...^{۸۲} فَسُبْحَنَ الَّذِي بِيَدِهِ
مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ...^{۸۳}

هنگامی که چیزی را اراده فرماید، کارش این بس که می گوید: «شو»، پس (بی درنگ) می شود. ...^{۸۲} پس منزّه است آن کسی که ملکوت (و واقعیت کلی) هر چیزی در دست (علم و قدرت و رحمت) اوست. و تنها سوی او بازگردانیده می شوید. ...^{۸۳}

آیه ۸۳ - اینجا "بیده ملکوت کل شی" که حقیقت هر چیزی به دست اوست، به معنای دست علم و قدرت است، که همانگونه که چهره ظاهری و آشکار هر چیزی در دست اوست، ملکوت و حقیقت آنها نیز بدست او می باشد.

«ملکوت» دارای سه زاویه است، زاویه عمومی در رابطه با کل مکلفان می باشد که واجب است هر چه بیشتر و دقیق تر در حقیقت موجودات بنگرند تا فقر ذاتی آن ها را بخوبی دریابند، و این خود بخش نخست از ملکوت آفریدگان است، که در دسترس کل مکلفان و مورد مأموریت آنان می باشد، چنانکه آیاتی مانند (۷:۱۸۵) بیانگر آن است.

بخش دوم ملکوتی بالاتر و والاتر است که در اختصاص اراده و وحی ربانی می باشد چنانکه "و کذلک نرى ابراهيم ملكو السموات و الارض" (۶:۷۵) و بخش سوم - چنانکه در آیه مورد بحث آمده - حقیقت صد در صد آفریدگان است، که از نظر علم و قدرت ویژه حضرت اقدس الهی I می باشد و احدی را بهره ای از این ملکوت آخرین نسبت به هیچ آفریده ای هرگز نیست، چنانکه آیاتی هم مانند (۲۳:۸۸) آن را تبیین کرده است.

سوره صافات

آیات سه گانه آغاز این سوره به صورت قَسَم و به سیرت برهان ادله سه گانه ای را بر وحدت و ربوبیت خدا به میان آورده که در حقیقت این سوگندها بر مبنای ادله ای است که خود مورد سوگند می باشند، و اصولاً قسم برای دیگران در زمینه فقدان دلیل است، ولی خدا - که آفریدگار هر دلیل و مدلول است - که هرگز نیازی به هیچ چیزی ندارد - قسم هایش نیز در مورد فقدان دلیل نیست.

جهان آفرینش کُلا در نهادین وجودش فریادگر توحید و ربوبیت خداست، و اینجا مثلی از دلائل کونی بر این حقیقت آمده است: نخست نیروهائی صف اندر صف چه از فرشتگان که "إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ" (۳۷:۱۶۶) و چه انسانهای مؤمن و صاحبان انسانی وحی یا جنیان و یا سایر نیروهای ربّانی از آفریدگان که در جمع نیروهائی هستند که در سراسر جهان آفرینش صف اندر صف در انتظار او امر ربّانی می باشند، و این هماهنگی همین نیروها خود دلیلی است بر وحدت الوهیت و ربانیت.

سپس در پی این نیروها جریان یافته است سلبی که نیروهائی زجرکننده و مانع و نگهدارنده نسبت به فرامین ربّانی است و در آخر کار سومین مرحله که یا دواره های ربّانی اعم از تکوینی و تشریعی است، تکوینی اش یا دواره کل جهان آفرینش است که بدون هیچ اختلافی دلالتی بس ژوف بر وحدت الوهیت و ربانیت دارند، و سپس کل فرشتگان و کل پیامبران - که پیامشان همواره یگانه است - نیز این ندای تکوینی توحیدی را تأیید می کنند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّفَّاتِ صَفًّا ۚ فَالزَّجَرَاتِ زَجْرًا ۚ فَالَّتِلَايَاتِ ذِكْرًا ۚ ۱-۰۰۰-۲

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

سوگند به صف بستگان، صف بستنی (زیبا). ۱-۰۰۰-۲ پس به زجر کنندگان، زجر کردنی

(بی مهابا)، ۱-۰۰۰-۲ پس به خوانندگان و پیروان یادواره ای (وحیانی راهنما). ۱-۰۰۰-۳

آیات ۱ تا ۳ - حرف «فاء» در آیه دوم و سوم - که تفریعی است بر قسم نخستین ترتیبی سه گانه است، نخست بخش ایجابی کارگزاران ربانی، سپس بخش سلبی اش، که در جمع نقش (لااله الاالله) است، جز آنکه اینجا (الاالله) مقدم بر (لااله) می باشد و پس از این دو مرحله نتیجه ای است که "فالتالیات ذکرًا" می باشد، و تلاوت هم خواندن و دعوت و هم پیگیری کردن یا دواره ربانی است، و وحدت در این سه جهت خود دلیل است بر وحدت ربّانی، که اگر ربوبیت متعدد بود اینها نیز اختلاف داشتند.

إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ... ۴- رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشْرِقِ... ۵-

(که) به راستی معبود شما به درستی یگانه (ی) است (بی همتا)! ۴- پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است و پروردگار خاورها! ۵-

آیه ۵ - اینجا جمع «مشار» که در جای دیگر «مغارب» نیز آمده - چنانکه در سوره الرحمن به تفصیل خواهد آمد - مشرقها و مغربهای خورشیدها، ماهها و ستارگان مراد است، و نیز مشرقهای هر یک بویژه خورشید، که هر روز بر حسب افقهای گوناگونش مشرقها و مغربهایی دارد.

إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ... ۶- وَحِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ... ۷- لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذِفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ... ۸- دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ... ۹- إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ... ۱۰-

ما نزدیکترین آسمان (به این زمین) را به زیوری آراستیم (که همان) کل ستارگان [: درخشان و غیر درخشان] است! ۶- و (آنها را) برای نگهبانی از هر شیطان سرکشی به پاسداری گماشتیم! ۷- (بدان گونه که) نمی توانند به (سخنان) انبوه برتران (و) بالاتران [: فرشتگان] در بالاترین جایگاهشان گوش فرا دهند، و از هر سو با نیزه های آتشین) فرو انداخته می شوند. ۸- حال آنکه رانده شده اند، و برایشان عذابی دایم و خالص است. ۹- مگر کسی که به شنودی دزدانه (و) سریع (سخنانی را) دزدید، پس شهابی شکافنده از پی او بتاخت! ۱۰-

آیات ۶ تا ۱۰ - جریان ستارگان آسمان نخستین است که گهگاهی برای طرد شیطانها از شنیدن صداهای وحی در ملاء اعلی بوسیله آنها با نیزه های آتشین هدف گرفته می شوند، و اینجا نکاتی چند است:

۱- «الکواکب» - که جمع محلی به لام است - کل ستارگان آسمان را در بر دارد، اعم از آنچه با چشم عادی پیداست، و آنچه که حتی با مسلح ترین چشمها هم قابل دیدن نیست، و میانگین این دو ستارگانی است که با چشمهای مسلح دیدنی می باشند.

۲- «الدنیا» صفت «السماء» است، بدین معنی که نزدیکترین آسمان به زمینیان به زینت کل ستارگان آراسته شده، و این آراستگی در ابعادی چند است که از جمله نگهداری آنان است از شیاطین متمرّد تا هرگز نتوانند به صداهای و حیانی ملاء اعلی گوش فرا دهند، و اگر هم بدان نزدیک شوند از سوی همین ستارگان مسلح به رگبار بسته می شوند، و اگر هم در این میان سخنی و حیانی را سرقت کنند نیزه ای آتشین آنان را در بر گرفته و هلاکشان خواهد ساخت، که در جمع هرگز بهره ای از وحی ربانی نداشته باشند، و این جریان از آغاز آفرینش آسمان و ستارگان و شیطانها همچنان ادامه دارد.

در سراسر قرآن دوازده آیه بیانگر فعالیت‌های این نیزه های آتشین آسمانی است که با الفاظی گوناگون از آنها تعبیر شده و هر یک در جای خودش مورد بحث است.

۸- این «لَا يَسْمَعُونَ» که یا از باب تفعّل است و یا افعِلّال، در هر دو صورت به معنای شنودی در آخرین توانشان می باشد، که کلاً نمی توانند سخنان و حیانی ملاء اعلی را بشنوند.

فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنِ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَّازِبٍ...^{۱۱} بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ...^{۱۲} وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ...^{۱۳} وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخَرُونَ...^{۱۴} وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ...^{۱۵} أَعِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَعِنَّا لَمَبْعُوثُونَ...^{۱۶} أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ...^{۱۷} قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَخِرُونَ...^{۱۸} فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ...^{۱۹} وَقَالُوا يَوَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ...^{۲۰} هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِى تُكَذِّبُونَ...^{۲۱} احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ...^{۲۲} مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ...^{۲۳}

پس (از اینان) رأیی نوین بخواه؛ آیا ایشان در آفرینش سخت ترند یا کسانی (دیگر) که آفریدیم؟ ما آنان را از گلی چسبیده آفریدیم...^{۱۱} بلکه عجب داشتی و (آنها) ریشخند می کنند!...^{۱۲} و هنگامی که یادآوری شوند یاد نمی کنند...^{۱۳} و هنگامی (هم که) آیتی ببینند در پی تمسخر آند!...^{۱۴} و گویند: «این جز سحری آشکارگر نیست»...^{۱۵} «آیا چون مُردیم و خاک و استخوان هایی بودیم، آیا به راستی و بی چون برانگیخته می شویم؟»...^{۱۶} «آیا و پدران

نخستینمان (نیز برانگیخته می گردند؟!)-...-۱۷- بگو: «آری! و شما (نیز) خوار و بی مقدارید!»-...-۱۸- پس آن (فریاد جان افزا) تنها یک فریاد برکننده است (و بس!) پس ناگهان آنان می نگرند!-...-۱۹- و گویند: «ای وای بر ما! این روز بُروز طاعت است!»-...-۲۰- (گفته شود) «این است روز جدایی (کسان از ناکسان) که بدان تکذیب می کردید.»-...-۲۱- «کسانی را که ستم کرده اند و همدیفانشان و آنچه را می پرستیده اند.»-...-۲۲- «غیر از خدا، گرد آورید و سوی راه مستقیم جهنم رهبریشان کنید!»-...-۲۳-

آیات ۲۲ و ۲۳ - اینجا ستمکاران بسوی جهنم رانده می شوند، و در پی آنان «ازواجهم» آمده، و آیا مقصود همسران آنانند؟ ولی اگر خود از ستمکارانند مشمول همانان خواهند بود، و چرا جدا یاد شده اند، و اگر از شایستگانند چرا به گناه همسرانشان عذاب شوند؟ پاسخ این است که زوج در قرآن تنها به معنای همسر معمولی در بُعد ازدواج نیست، بلکه همه همگامان و همراهان زوج یکدیگرند، و اینجا دو دسته از ستمکاران راهی جهنم اند: نخست مشعل داران ستم که گیرانه های جهنم اند، سپس پیروانشان که به دنبالشان سراسر زندگی خود را به ستم گذرانده اند.

در جمع آیه بیانگر این حقیقت است که سردمداران ستم با پیروان و معبودانشان در عذاب مشترکند، زوجیت دارای دو بُعد است: عمومی و خصوصی، عمومی اش همگامی و همسانی درونی کل آفریدگان است، چنانکه "و من کل شیء خلقنا زوجین" این دو گانگی را بگونه ای همسان برای کل آفریدگان تثبیت کرده است، چنانکه در جای خود مفصل بیان گشته، سپس زوجیت های خصوصی است که یا همسانند و یا گوناگون؛ بخش اول شرکت در علوم، صنایع و افکار برای کسانی که بگونه ای یکسان با هم در این جریانات شرکت دارند، سپس زوجیتی ناهمسان مانند پیروان ستمکاران اصلی که ستمشان پیرو آنان است.

در اینجا خود «ظلموا» بیانگر «ازواجهم» می باشد که مقصود پیروان ظلم است و این "و ما کانوا یعبدون" نیز هر دوی طواغیت و اصنام را شامل است، که در کل این معبودان و عابدانشان بسوی جهنم روان خواهند شد. و مسؤولیت و پرسشی که در آیه (۲۴) نسبت به اینان خواهد بود تنها نسبت به معبودان بی جان پرسشی برای بروز حقیقت است، چنانکه در آیاتی چند آمده، ولی نسبت به طواغیت همچون عابدانشان سؤال در بُعد مسؤولیت است که "ما لکم لا تناصرون" و بر حسب آیه (۲۴) هر سه دسته به حساب اعمال خود مسؤولند.

وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ۚ...۲۴ مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ۚ...۲۵ بَلْ هُمْ الْيَوْمَ
مُسْتَسْلِمُونَ ۚ...۲۶ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ۚ...۲۷ قَالُوا إِنَّكُمْ
كُنْتُمْ تَآتُونَنَا عَنْ الْيَمِينِ ۚ...۲۸ قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۚ...۲۹ وَمَا
كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَنِ ۚ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَغِينَ ۚ...۳۰

«و بازداشتشان نمایید، (که) آنان همواره مورد بازخواستند!» ۚ...۲۴ «برایتان چیست [: چه بیماری
است] که همدیگر را یاری نمی کنید؟!» ۚ...۲۵ بلکه امروز آنان به ناچار از در تسلیم
درآمده اند! ۚ...۲۶ و بعضی روی به بعضی دیگر آوردند حال آنکه از یکدیگر
می پرسند! ۚ...۲۷ (و) گویند: «شما (با باطنی دروغین) از در راستی با ما در
می آمده اید.» ۚ...۲۸ گویند: «(نه!) بلکه خودتان باایمان نبوده اید.» ۚ...۲۹ «و ما را بر شما
هیچ سلطه ای نبود، بلکه خودتان سرکش بوده اید.» ۚ...۳۰

آیات ۲۵ تا ۳۰ - در تأیید معنای زوجیت و بیانگر همین حقیقت است که چرا شما از یکدیگر کمک
نمی گیرید، چنانکه در عالم تکلیف شما پیروان ستم از ستمگران اصلی کمک می گرفتید؟
اینجا پیروان به ستمکاران اصلی می گویند: شما برای گمراه کردن ما از راهی راست نما که راه -
گمراهی - عقل، فطرت و شریعت بوده بگونه ای واژگونه که گوئی بر همین مبانی می باشد همی نمودار
می شدید، که کژیها را بعنوان راستی ها نشان می دادید.
پاسخ این ستمکاران یک جمله است که شما خود مؤمن نبوده اید ما هم برای شما برهانی روشن
نداشته ایم، بلکه زمینه انحراف در خودتان موجود بوده که با دعوتهای ما بدون هیچ برهانی روشن
گمراه شدید.

و این تساءل و پرسش طرفینی در آیه (۲۷) دارای سه بُعد است: ستمکاران، پیروانشان و طواغیت،
که این پرسش در این میان گوناگون متحقق خواهد شد.

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَاقُونَ ۚ...۳۱ فَأَعْوَيْنَكُمْ إِنَّا كُنَّا غَوِينَ ۚ...۳۲
فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ۚ...۳۳

«پس گفته ای پروردگارمان بر ما پابرجا و درست آمد؛ ما همواره بی چون چشده ای
عذابیم!» ۚ...۳۱ «پس شما را گمراه کردیم، (زیرا) بی گمان خودمان (هم) گمراه
بوده ایم!» ۚ...۳۲ در نتیجه، آنان در آن روز بی امان در (ژرفای) عذاب شریک
یکدیگرند! ۚ...۳۳

آیه ۳۳ - آنان را در عذاب مشترک و هماهنگ دانسته، گرچه عذاب هر کس همگام و همسان با ستم خود اوست، چنانکه در آیه ۳۹ جزا را به اندازه عمل و بروز حقیقت خود عمل دانسته که "ما کنتم تعملون" یعنی عملها تان خود پاداش شماست، نخست آنکه صداها و سیماهای اعمالتان را - که در دستگاههای گیرنده ربّانی ثبت و ضبط شده - خواهید دید و شنید، و سپس همین اعمال به حقیقت و ملکوت خود نمودار گشته و همانها وسیله عذابتان خواهد بود، و بالاخره اشتراک اصلی در عذاب ستمکاران اصلی و پیروانشان و مهمتر طواغیت را در بر دارد.

إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ۳۴...- إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ۳۵...- وَيَقُولُونَ أَأَنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ۳۶...- بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّ الْمُرْسَلِينَ ۳۷...- إِنَّكُمْ لَذَاقُوا الْعَذَابِ الْإِلِيمِ ۳۸...- وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۳۹...- إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۴۰...- أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ۴۱...- فَوَكِّهْ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ۴۲...- فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۴۳...- عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ۴۴...- يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ ۴۵...- بَيضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ۴۶...- لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ ۴۷...-

(آری) ما به راستی با مجرمان چنان می کنیم! ۳۴...- بی گمان همانان بودند (که) وقتی به ایشان گفته شود: «خدایی جز خدای یگانه نیست» بزرگ خواهی می کنند (و سر باز می زنند). ۳۵...- و گویند: «آیا ما به راستی برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم؟!» ۳۶...- بلکه تمامی حق (و حقیقت) را (به میان) آورده و فرستادگان (خدا) را تصدیق نموده است. ۳۷...- بی امان، شما همی چشنده‌ی عذابی پر درد هستید! ۳۸...- و جز آنچه می کرده اید جزا نمی یابید! ۳۹...- مگر بندگان پاک شده‌ی (از طرف) خدا! ۴۰...- ایشان برایشان روزی ای معلوم است: ۴۱...- (از انواع) میوه ها! حال آنکه آنان گرامی شده اند. ۴۲...- در باغ های پر نعمت! ۴۳...- (تکیه زنان) بر تخت هایی در حالی که برابر یکدیگرند. ۴۴...- با جامی از نوشابه ای روان (که) پیرامونشان به گردش می آید؛ ۴۵...- (که) سپید است و نوشندگان را لذتی (خاص) می دهد. ۴۶...- نه در آن هلاکتی ناخودآگاه است، و نه ایشان به وسیله ی آن (از عقل) تهی می گردند! ۴۷...-

آیات ۴۰ - ۴۱ و ۴۶ - ۴۷ - اینجا "عباد الله المخلصین" - که تنها معصومانند - با رحمت ویژه ربانی از کل انحرافات و کژیها به دورند، این استثنا بدین معنی است که همگان در زشت و زیبای اعمالشان

تا حدودی معین پاداش و جزا می بینند، گرچه جزای بدکاران بر مبنای "رحمتی وسعت کل شیء" کمتر از استحقاقشان است، البته تا جائی که ستمی بر نیکوکاران نباشد، سپس پاداش نیکوکاران دست کم ده برابر است که "من جاء بالحسنة فله عشر امثالها" (۶:۱۶) و برتر از آن که "ولدینا مزید" (۵۰:۳۵) ولی بالاخره پاداششان هرچه باشد محدود و معین است، ولی مخلصین - که اینجا از کل مستثنا شده اند - پاداششان نامحدود است زیرا اخلاصشان نیز نامحدود بوده که بر حسب آیه (۴۱) "اولئک لهم رز معلوم" رز این بزرگواران تنها نزد خدا معلوم است.

از جمله نعمتهای شایان و بی پایان که در این آیات برایشان برشمرده آشامیدنی بسیار سفید رنگ و لذیذ است که به احترام این بزرگواران در اینجا نامش به میان نیامده و در جاهائی دیگر به لفظ خمر یاد شده که آنجا در لفظ خمر است ولكن در اثر ضد آن می باشد، زیرا خمر بمعنای پوشنده است که اگر پوشنده عقل و معرفت باشد همان شراب معمولی دنیاست، و اگر پوشنده نفس اماره و بی معرفتی ها باشد، که پوششی است برای تمامی کاستی ها در بهشت خدا، این همان خمر آخرت است، و اینجا با جمله "لا فیها غولٌ ولا هم عنها ینزفون" (۴۷) این حقیقت بیان گشته است.

وَ عِنْدَهُمْ قَصِرَتُ الظُّرُفِ عِینٌ... ۴۸... کَانَهُنَّ بَیْضٌ مَّکْنُونٌ... ۴۹... فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ یَتَسَاءَلُونَ... ۵۰... قَالَ قَالٌ مِّنْهُمْ إِنِّی کَانَ لِّی قَرِینٌ... ۵۱... یَقُولُ أَعِینَکَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِینَ... ۵۲... أَعِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَابًا وَ عِظْمًا أَعِنَّا لَمَدِیْنُونَ... ۵۳... قَالَ هَلْ أَنتُمْ مُطَّلِعُونَ... ۵۴... فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَوَاءِ الْجَحِیمِ... ۵۵... قَالَ تَاللَّهِ إِن کِدْتَ لَتُرْدِینَ... ۵۶... وَ لَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّی لَکُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِینَ... ۵۷... أَفَمَا نَحْنُ بِمِیَّتِینَ... ۵۸... إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولٰی وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ... ۵۹...

و در نزدشان (زنانی) با چشمان فرو هشته‌ی درشتند! ۴۸... گویی ایشان به راستی تخم هایی پنهانند، ۴۹... پس برخیشان به برخی روی نموده، در حالی که از همدیگر پرسوجو می کنند. ۵۰... گوینده ای از آنان گفت: «به راستی من (در دنیا) همنشینی داشتم،» ۵۱... «(که به من) می گوید: آیا واقعاً تو بی گمان از تصدیق کنندگانی؟» ۵۲...

«آیا هنگامی (که) ما مردیم و خاک و استخوان هایی بودیم، آیا بی چون ما به درستی جزا یافته ایم؟» ۵۳... گفت: «آیا شما سر بر (جهنم) آورنده اید؟» ۵۴... پس سر بر آورد تا او را در وسط آتش فروزان دید! ۵۵... گفت: «به خدا سوگند، چیزی نمانده بود که تو مرا بی چون به سقوط کشانی.» ۵۶... «و اگر نعمت پروردگارم نبود، بی گمان من (نیز) از احضارشدگان (برای

پرسش و در آن آتش) بودم. _..._ ۵۷_ (و از روی شو می گوید: «آیا پس ما دیگر (از) میرندگان نیستیم؟» _..._ ۵۸_ «جز همان مرگ نخستینمان؟ و ما هرگز از معذبان نیستیم؟!» _..._ ۵۹_

آیات ۵۸ و ۵۹ - دست کم مرگ یک مرحله ای است که این یک مرحله در اختصاص معصومان است که "الّا مَنْ شاءَ الله" هستند، و این بزرگواران از همان حالت حیات برزخی به حیات برتر و دائمی قیامت منتقل می شوند، و بیانگر اینکه کل معصومان مشمول چنان رحمتی می باشند سخن مخلصین است که اینجا موت را در انحصار مرگ نخستین دانسته اند، مرگ در برزخ هم که بر حسب دو آیه مربوطه اش صعقه و فزع باشد و مهمتر از مرگ دنیوی است شامل این بزرگواران نیست. و در پاسخ این ایراد که آیاتی چند دلالت برزنده شدن این بزرگواران و گروهی دیگر در رجعت دارد که طبعاً مرگ هم برای انتقال مجدد به برزخ شاملشان هست. پس "الّا موتنا الاولى" منافی با این دو مرگ است.

باید گفت که «الاولی» در مقابل مرگ آخرتی این بزرگواران که منفی است مرگ دنیوی است، و این «موتنا» جنس مرگ است که برای اینان در دنیا تحقق یافته و می یابد، سپس در عالم برزخ مرگی - تا چه رسد صعقه - گریبانشان را نمی گیرد و در بهشت هم ابدیت دارند، روی این اصل در سه گونه مرگ دنیوی و برزخی و اخروی تنها مرگ نخستین که دنیوی است شامل این بزرگواران است، و در آیه (۴۲:۵۶) همین "الموتة الاولى" برای متقیان است، که بر مبنای آیه مورد بحث مقصود همین «مخلصین» اند.

ایراد دیگر این است که اینجا مخلصین تنها این پرسش را دارند که آیا ما به جز مرگ از زندگی دنیا مرگی دیگر نداریم؟ و پاسخی هم پس از آن اینجا نیست، پاسخ این است که ترک جواب از این سؤال خود این جریان را تثبیت می کند، که آری از رحمتهای بزرگ ربانی نسبت به این بزرگواران فقط مرگ دنیوی و بقاء زندگی در بهشت است، و آیه (۶۰ تا ۶۲) و (۴۲ : ۵۶) هم این حقیقت را تأیید می کند.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ _..._ ۶۰_ لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمِلُونَ _..._ ۶۱_

«به راستی همواره این همان کامیابی سالم بزرگ است!» _..._ ۶۰_ پس برای همانند این (پاداش) باید عمل کنندگان عمل کنند. _..._ ۶۱_

آیه ۶۱ - "لمثل هذا" مقتضی مما ثلت اعمال سایر مکلفان است با این بزرگواران، در حالیکه این مما ثلت هرگز ممکن نیست؟ پاسخ این است که این مما ثلت ناممکن همسان بودن صد در صد است و نه فروتر، که کل مؤمنان با درجاتشان از نظر عقیده و عمل همانندی با معصومان دارند، و اصولاً مقتضای مما ثلت همانندی صد در صد نیست، مگر در صورت امکان، و اینجا تأسی علمی، عقیدتی و

عملی مکلفان - و بویژه مؤمنان را - نسبت به معصومان در حد توان واجب کرده است، چنانکه آیاتی مانند "و سابقوا الی مغفره من ربکم" بیانگر این حقیقت است.

أَذَلِكْ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ...^{۶۲} إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً
لِّلظَّالِمِينَ...^{۶۳}

آیا این (منزلگاه والا) برای پذیرایی واردان بهتر است، یا درخت زقوم؟!...^{۶۲} همواره، ما آن را برای ستمگران مایه‌ی آزمایشی آتشین گردانیدیم...^{۶۳}

آیه ۶۳ - اصل فتنه ذوب کردن طلائی است ناخالص که آنرا ذوب می کنند تا خالص شود، و فتنه های ربانی نسبت به مکلفان به منظور امتحان است که با کوشش در عالم تکلیف محقق می شود، ولی در جهنم برزخ و آخرت این فتنه تنها سوزش بدون امتحان است.

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ...^{۶۴} طَلَعَهَا كَأَنَّهٗ رُءُوسُ
الشَّيَاطِينِ...^{۶۵}

آن بی گمان (همان) درختی است که در (ژرفای) آتش سوزان برون می تند...^{۶۴} ثمره‌ی آغازینش گویی همانا سرهای شیاطین است...^{۶۵}

آیه ۶۴ - اینجا شکوفه های این درختان جهنمی به روس الشیاطین تشبیه شده است، و آیا ما خود شیاطین را می بینیم تا از سرهاشان مطلع باشیم؟ نخست باید گفت که شیاطین بطور مطلق شیاطانهای انس و جن را بر دارد، و شیاطین انسی احياناً شیطانتر از شیاطین جنی می باشند، وانگهی اگر هم مقصود تنها شیاطین جن باشند، درست است که ما آنها را ندیده ایم، ولی خود کلمه شیاطین دلیل است براینکه سرهاشان بسیار زشت است.

فَإِنَّهُمْ لَاكِلُونَ مِنْهَا فَمَالٍ لَّوْنَ مِنْهَا الْبُطُونَ...^{۶۶} ثُمَّ إِنْ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ
حَمِيمٍ...^{۶۷} ثُمَّ إِنْ مَرَجِعُهُمْ لِآلِي الْجَحِيمِ...^{۶۸} إِنَّهُمْ أُلْقُواْ ءَابَاءَهُمْ
ضَالِّينَ...^{۶۹} فَهُمْ عَلَى ءَاثَرِهِمْ يُهْرَعُونَ...^{۷۰} وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ
الْأَوَّلِينَ...^{۷۱} وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُّنْذِرِينَ...^{۷۲} فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُنْذِرِينَ...^{۷۳} إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ...^{۷۴} وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحًا فَلْنِعْمَ
الْمُجِيبُونَ...^{۷۵} وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ...^{۷۶} وَجَعَلْنَا
ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ...^{۷۷} وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ...^{۷۸} سَلَّمَ عَلَى نُوْحٍ

فِي الْعَالَمِينَ...^{۷۹} إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ...^{۸۰} إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا
الْمُؤْمِنِينَ...^{۸۱} ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ...^{۸۲}

پس بی گمان آنان [: دوزخیان] بی چون خورنده از آن و پُر کننده‌ی شکم هاشان از آند. ...^{۷۹}
سپس ایشان را (افزون) بر آن، بی امان به راستی آمیخته ای از مایعی بس جوشان است. ...^{۸۰}
سپس همواره بازگشتشان بی امان سوی آتش بسی زبانه دار سوزان است. ...^{۸۱} آنان همانا پدران
خود را گمراه یافتند. ...^{۸۲} پس (هم) ایشان بر پی شان با سرعتی بر آسا ترسان و
شتاب زده اند! ...^{۷۹} و بی گمان پیش از آنان بیشتر پیشینیان همی به گمراهی
افتادند. ...^{۸۰} و همواره در میانشان بسی هشداردهنگانی فرستادیم. ...^{۸۱} پس بنگر (که)
فرجام هشدارشدگان چگونه بوده است؛ ...^{۸۲} به جز بندگان پاک شده (ی از طرف)
خدا. ...^{۷۹} و همانا نوح، ما را به درستی ندا در داد. پس به راستی چه نیک اجابت کننده
بوده ایم. ...^{۸۰} و او و کسانش را از اندوه بس بزرگ رهانیدیم. ...^{۸۱} و تنها فرزندان
(شایسته) و پیروانش را باقی گذاشتیم. ...^{۸۲} و در میان آیندگان بر او (آوازه‌ی نیک) بر جای
نهادیم. ...^{۷۹} سلامی (ربانی) بر نوح در (میان) جهانیان! ...^{۸۰} ما همانا این گونه نیکوکاران
را پاداش (شایسته) می دهیم. ...^{۸۱} به راستی او از بندگان بالیمان ماست. ...^{۸۲} سپس
دیگران را غر کردیم. ...^{۸۳}

آیات ۷۵ تا ۸۲ - در این آیات بطور مختصر جریان نوح (علیه السلام) به میان آمده، مثلاً در غرقاب
هلاکت کافران تنها اهلش و ذریّه اش نجات یافته اند، و مقصود تنها اهلیت ایمان و ذریّه و دودمان
ایمانند که نزدیکترین اهل و ذریه بی ایمانش که زن و پسرش بوده اند با دیگر کافران غر شدند چنانکه
آیاتی مانند "ذریّه من حملنا مع نوح..." (۱۷:۳) گواه است.

و این "فی العالمین" در آیه (۷۹) - که برای پیامبران زیرین نیامده است - روی این اصل می باشد
که نخست زحمات حضرتش بعنوان نخستین پیامبر اولوالعزم از این یادشدگان بیشتر بوده، و نیز
پیامبری هم در زمانشان نمی شناسیم، و نوح از زمان آدم تا زمان خودش همانندی نداشته است،
چنانکه عذاب جهانشمول در زمان حضرتش نیز همانند نداشته. و اینجا «العالمین» در سه بعد قبل از
خودش و زمان خودش و نیز ما بعدش تا زمان حضرت ابراهیم را شامل است.

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ...^{۸۳}

و بی گمان، ابراهیم به راستی از پیروان او بود. ...^{۸۳}

آیه ۸۳ - اینجا ابراهیم (علیه السلام) از پیروان نوح دانسته شده و چون نبوتش از نبوت حضرت
نوح (علیه السلام) برتر است پیروی اش نیز از وی برتر است، و این پیروی شخصی نیست که نوح امام

و ابراهیم مأمومش باشد، بلکه پیروی از شخصیت رسالتی نوح است، و روی این اصل این پیروی بدین معناست که این دو بزرگوار همپایه و همسایه در صراط مستقیم شریعت ربانی بوده اند، و هرگز دوگانگی یا بیگانگی در راه رسالت ربانی نداشته اند، بنابراین پیروی کسی از دیگری دارای یکی از سه بعد است: یا با یکدیگر برابری دارند مانند دو نفر که در ایمان برابری دارند، ولی یکی پیش از دیگری بوده که دومی در ایمان پیرو اولی است، یا اینکه شخص پیرو مأموم و دیگری امام است، مانند (۲۸:۱۵) که پیرو موسی (علیه السلام) علیه دشمن خود از حضرتش یاری جست، و یا آنکه این پیرو از دیگری برتر است که اینجا پیروی شخصیت ایمانی است و نه شخص، و پیروی ابراهیم از حضرت نوح (علیه السلام) به همین معناست. بنابراین زمان و مکان در این میان مطرح نیست، مثلاً در آیه (۳:۹۵) پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وآله) نسبت به کل پیامبران امام دانسته شده، با آنکه پس از تمامی آنان مبعوث شده، بنابراین امامان معصوم (علیهم السلام) نیز که در پی حضرتش دارای بالاترین مقام عصمت می باشند بر کل پیامبران الهی و فرشتگان امامت دارند، زیرا در شخصیت ایمانی زمان و مکان مطرح نیست.

إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ... ۸۴- إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ... ۸۵-
 أَفَكَا ءَالِهَةٌ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ... ۸۶- فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ... ۸۷-
 فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ... ۸۸- فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ... ۸۹- فَتَوَلَّوْا عَنْهُ
 مُدْبِرِينَ... ۹۰- فَرَاغَ إِلَى ءَالِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ... ۹۱- مَا لَكُمْ
 لَا تَنْطِقُونَ... ۹۲- فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ... ۹۳- فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ
 يَزُقُّونَ... ۹۴-

چون با دلی بسیار سالم به (پیشگاه) پروردگارش آمد. ۸۴- چون به پدر (تربیتی) خود و قوم خود گفت: «چه چیزی را می پرستید؟» ۸۵- «آیا به گزاف و انحراف معبوداتی (دروغین) را مادون خدا (ی راستین) می خواهید؟! ۸۶- «پس گمانتان به پروردگار جهانیان چیست؟» ۸۷- پس (آن گاه) نظری (ظاهری) در ستارگان افکند. ۸۸- پس گفت: «من به راستی بیمارم!» ۸۹- پس پشت کنان از او روی برتافتند! ۹۰- پس نهانی با حيله ای (ایمانی) به سوی خدایانشان تمایل کرد. پس گفت: «آیا (غذا) نمی خورید؟» ۹۱- «شما را چه شده که سخن نمی گوید؟! ۹۲- پس با دست راست (راستا) به گونه ای پنهان و حيله گرانه بر (سرها) شان کوبید! ۹۳- پس (مشركان) شتابان سويش روان شدند. ۹۴-

آیات ۱۴ تا ۹۴ - اینجا جریان پیروی رسالتی ابراهیم بدین معنی تفسیر شده که با دلی بسیار سالم بسوی پروردگارش روان گشت.

در جریان رهسپار شدن نمرودیان به بیرون شهر برای برگذاری عیدشان که طبعاً ابراهیم(علیه السلام) هم بایستی به همراهشان روان گردد - حضرتش به دو منظور: - عدم شرکت با آنان و نیز شکستن بتان در غیابشان - چاره ای بس لطیف اندیشید، زیرا در انتظار چنین موقعیتی بود که بتها را یکسره سرنگون سازد، چنانکه در آیه (۲۱:۵۷) به آنان فرمود: به خدا سوگند پس از آنکه شهر را ترک گوئید بتها را زیر و زبر خواهم کرد، اکنون این فرصت بدستش آمده و آیا چه کند که با آنان رهسپار نگردد، اینجا چنانکه در آیات بعدی آمده توریهوار به ستارگان نظری افکند و آنگاه به اینان گفت: من بسیار بیمارم، و با عذر بیماری آنان را ترک گفت.

و آیا بیماری با نگرش در ستارگان چه ارتباطی دارد؟ پاسخ این است که اینان از ستاره پرستان بودند، و ابراهیم با هماهنگی ظاهری که گوئی ستارگان را مانند اینان خدایانی پنداشته، با این نگرش در برابرشان پیامد بیماری را برای خود ادعا کرد.

اما ابراهیم که بیمار نبود، و آیا اینجا دروغی مصلحت آمیز گفت؟ هرگز! بلکه توریه نمود، بدین معنی که ظاهر سخنش بیماری تن است ولی قصدش از بیماری، بیماری روح و وجدان توحیدی اش بوده که با این همه دعوت روشن به توحید ربانی چگونه اینان همچنان بر گمراهی شرک استوارند، و همچنین همانند این توریه که مقصود از بیماری مرگ می باشد که من همی خواهم مرد، یا بالاخره در آینده ای بیمار خواهم شد.

بالاخره در این خلوت حضرت ابراهیم(علیه السلام) کار بتان را یکسره ساخت و آنگاه تبر را برگردن بت بزرگ نهاد، چنانکه در آیه (۲۱:۸۵) آمده که شاید بهنگام برگشتشان از همان بت بزرگ بپرسند: این کیست که چنین و چنان کرده است؟ و چون برگشتند و ویرانگاه بتها را دیدند، بر حسب آیاتی از سوره انبیاء، که در جای خود بیان گشته، از یکدیگر همی پرسیدند: که هر کس با بتان چنان کرده حقاً از ستمکاران است، در این میان گفته شد: ما جوانی را شنیدیم بنام ابراهیم که از این بتان به بدی یاد می کرد، پس او را در برابر دیدگان همگان احضار کنید، آنگاه به وی گفتند: ابراهیم! آیا تو چنان کرده ای؟! گفت: این کار بزرگ بتان است، اگر اینان سخن می گویند از ایشان بپرسید که چه کس چنین کرده، از اینجا به بعد تصمیم گرفتند که دلهای آتش گرفته خود را با آتش زدن ابراهیم جبران کنند.

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ - ... - ۱۵

(ابراهیم) گفت: «آیا آنچه را (خود) می تراشید، می پرستید؟» _..._۹۵_

آیه ۹۵ - اینجا جای احتجاج قوی ابراهیمی علیه بت پرستان بود که آیا آنچه را خود می تراشید می پرستید؟! او در آیه بعدی مثلی از آفرینش را در انحصار خدا دانسته؛ نخست «کم» که سازنده های بتهاست، سپس "وماتعملون که - در صورت موصوله بودن «ما» مقصود همان بتها هستند، و در حاشیه اش که «ما» مصدریه باشد تمامی اعمال اینان از آفریدگان خداست، البته معنای نخست اینجا در محور است بدلیل «مانختون» و معنای سوم وجهه ای عمومی دارد، بدین معنی که همانگونه که خدا آفریدگار شما و بتهایتان می باشد، کل اعمالتان نیز آفریده خداست، جز آنکه آفرینش اعمال مکلفان به معنای اجبار نیست.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ _..._۹۶_ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ _..._۹۷_ فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ _..._۹۸_ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ _..._۹۹_

«حال آنکه خدا شما و آنچه را که می سازید آفریده است!» _..._۹۶_ گفتند: «برایش ساختمانی (جهنمی) بسازید، پس او را در (آن) جهنم بیفکنید.» _..._۹۷_ پس خواستند به او نیرنگی بزنند. پس ما آنان را پست ترین (آفریدگان) گردانیدیم. _..._۹۸_ و (ابراهیم) گفت: «من همواره سوی پروردگارم رهسپارم. زودا (که) مرا راه نماید» _..._۹۹_

آیه ۹۹ - این آیه - در عین اختصارش - مثلی از جریان ابراهیمی را در کوشش و کار و کاوشش در بر دارد؛ نخست «انی ذاهب» - که ذهاب خود حرکتی بسوی کامل است، دوم "الی ربی" که این کامل پروردگا ابراهیم است، که پرورش ابراهیمی دارد، و اگر رب العالمین بود، این پرورش هم عمومیت داشت، ولیکن این ذهاب ابراهیمی، در قله ای از قله های عصمت ولایت عزم، امامت بر عده ای از پیامبران است، و سپس «سیه دین» زود است مرا به این مقام رهبری کند، و این هدایت آینده، هدایت امامت ابراهیمی است، و نه هدایت اصل نبوت و رسالت و نبوت، چنانکه در آیه (۲:۱۲۴) آمده است که ابراهیم (علیه السلام) پیش از مقام نبوت با امتحاناتی ربانی به مقام امامت رسالتی و نبوتی رسید، که "قال انی جا علیک للناس اماماً" و از جمله این هدایت های آینده جریان ذبح اسماعیل است.

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ _..._۱۰۰_ فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ _..._۱۰۱_ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَٰأَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنِ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ _..._۱۰۲_ فَلَمَّا أَسْلَمَا

وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ...۱۰۳ وَ نَدَيْنَهُ أَنْ يَأْبِرَ هَيْمُ...۱۰۴ قَدْ صَدَّقَتِ الرُّءْيَا
إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ...۱۰۵ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ...۱۰۶

«پروردگارم! برایم (فرزندی) از شایستگان (: پیامبران) ببخش.»...۱۰۰ پس او را به پسر برادر
مژده دادیم...۱۰۱ پس هنگامی که با او به سعی (میان صفا و مروه) رسید، گفت: «فرزندم! من
بی گمان در خواب (چنان) می بینم که تو را بی چون سر می برم. پس بنگر چه (در) نظر داری؟» گفت:
«پدرم! آنچه را مأموری به انجام رسان! زودا اگر خدا بخواهد، مرا از شکیبایان خواهی
یافت.»...۱۰۲ پس چون هر دو تن (در برابر امر خدا) سر تسلیم فرود آوردند، و پسرک را به
پیشانی (بر خاک) افکند،...۱۰۳ و او را ندا در دادیم: «ای ابراهیم!»...۱۰۴ «رؤیا(ی خود)
را به راستی راست آوردی! ما بی گمان نیکوکاران را چنان پاداش می دهیم!»...۱۰۵ به درستی
این همانا آزمایش روشنگر است!...۱۰۶

آیات ۱۰۲ تا ۱۰۶ - اینجا ان شاء الله ضمیر محوری مشیت در «معه» اسماعیل است، و با آنکه صد
در صد چنان مشیّتی را داشت با نگرش خود کفائی خود نظر نیافکند بلکه مشیت الهی را محور اصلی و
زیر بنای مثبت مشیت خود دانسته است، و چنانکه اینگونه ادب محوریت و تسلیم درباره پیامبر
عظیم الشان اسلام نیز چنان آمده که "و لا تقولن له بشی انی فاعل ذالک عذا الا ان یشاء الله"
(۲۳:۱۸).

و ابراهیم بر حسب آیه ۱۰۰ از پروردگار تقاضای فرزندی شایسته کرد و چنان شد که خواست، -
اسماعیل فرزند بزرگش بود و چون به حد رشد رسید، خدا ابراهیم را مورد امتحانی بزرگتر قرار داد، و
این جریان کشتن اسماعیل به امر خدا بود.

ابراهیم با پسر گفت: پسرکم! من بارها در خواب می بینم که ترا ذبح می کنم، تابالایه در این
خوابهای وحیانی مأموریت یافته ام ترا ذبح کنم، تو خود بنگر که نظرت در این باره چیست؟ اسماعیل
بی درنگ گفت: پدرم! به آنچه مأموریت یافته ای عمل کن، که مرا از صابران خواهی یافت.

این دو دل‌باخته در برابر امر خدا صد در صد تسلیم شدند، و بدون هیچ پرسشی از محضر ربانی - نه
در ظاهر و نه در باطن - به امر خدا تن در دادند، و اینجا اگر ابراهیم مأمور به خودکشی بود برایش
آسانتر از این بود که فرزند دل‌بند یگانه اش را با دست خود سر ببرد، ابراهیم و پیروش اسماعیل، چنان
در برابر این امر ربانی تسلیم شدند که هرگز استفهام و استعلامی هم حتی در خیالشان نسبت به این
جریان پیش نیامد.

ابراهیم کارد تیزش را با نیرویی هر چه تمامتر بر گردن اسماعیل می فشرد، ولی این کارد هرگز
نمی برید و حتی خدشه ای هم نمی آورد، و حقیقت این است که بر حسب روایتی سخن کارد این بوده

است که "الخلیل یأمرنی و الجلیل ینھانی" پنهانی ابراهیم خلیل به من فرمان می دهد، ولی خدای جلیل مرا باز می دارد، که اینجا بر حسب آیه ۱۰۴ و ۱۰۵ خدایش ندا می دهد ابراهیم! تو فرمان و حیانی خوابت را راست آوردی و در این راستا استوار بودی، روی این اصل این جریان امتحانی بیش نبود که تا چه اندازه ابراهیم بی چون و چرا در برابر خدا تسلیم است و چنانکه در آیه ۱۰۶ آمده این خود ابتلایی بسیار بزرگ و آشکار بوده که حقیقت مقام تسلیم حضرتش را نسبت به خدا بیانگر است.

وَفَدَيْنَهُ بِذَبِيحٍ عَظِيمٍ ۱۰۷-۱۰۰-

و او را در ازای کشتن [قربانی] بزرگی رها نمودیم. ۱۰۷-۱۰۰-

آیه ۱۰۷ - بجای کشتن اسماعیل قربانی دیگری به میان آمد که اینجا "ذبح عظیم" خوانده شده، و آیا - چنانکه در روایاتی آمده - این ذبح عظیم - که بجای ذبح اسماعیل بوده - درباره حضرت حسین بن علی (علیه السلام) است؟ هرگز! زیرا اولاً ذبح حضرتش به فرمان ربانی نبوده، وانگهی حضرت حسین بن علی (علیه السلام) بسیار برتر و والاتر از اسماعیل (علیه السلام) است، پس چگونه بجای او فدا و ذبح می گردد؟! یا مقصود گوسفندی بوده که بجای حضرتش فدا و قربانی شده؟ ولی این هم که عظیم نیست. اسماعیل کجا و گوسفندی کجا که به هر مناسبتی ذبح می شود، بلکه در این میان می توان گفت: این ذبح عظیم استمرار و تداوم قربانی های حج برای خداست در منی و غیر آن که بسی از نظر ظاهر و باطن پر معناست. ظاهرش سیر کردن گرسنگانی از میهمانان درمانده خداست، و نیز نگرستن سیل های خون در این میان که قربانی کنندگان با دیدن این سیل خون در راه خدا از خون دادن و خونریزی در راه او هرگز نهراستند، و معنای معنوی دو مینش این است که خدایا من خود را در راه تو آماده کشته شدن کرده ام، که همه چیزم را در راهت فدا کنم، چنانکه ابراهیم اینگونه مأوریت یافت، ولی چنانکه جریان ابراهیم خود امتحانی عمیق بود و نه کشتن اسماعیل، من هم بجای خودکشی در راهت که در شریعت تو ممنوع است - آنچه در امکان دارم از حیوانات حلال گوشت در راه تو ذبح می کنم که در جمع قربانیها در این مثلث ذبح عظیم است، البته بزرگتر از ذبح امتحانی اسماعیل نیست، بلکه استمرارهایی با عظمت است که در طول خط تکلیف این قربانی حلال در بُعد اخیرش به چهره ذبح حیواناتی حلال گوشت صورت گیرد، و در ابعادی قوی تر جهات معنوی این قربانی مراعات شود، و بالاخره در نقطه آخرینش در جهاد فی سبیل الله برای جانبازی در راه خدا آماده شود.

وَتَرْكُنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ۱۰۸-۱۰۰-

و در (میان) آیندگان بر او (آوازه ی نیک) بر جای گذاشتیم. ۱۰۸-۱۰۰-

آیه ۱۰۸ - این آیه بیانگر همین حقیقت است که این جریان را در دیگران استمرار دادیم و این قربانی شخصی به قربانی همگانی خدا استمرار می پذیرد.

در جریان ذبح اسماعیل بر حسب روایاتی شیطان در برابر ابراهیم نمودار شد و در میان جایگاههای رمی جهرات در مونی با ابراهیم همی گفت که این فرزند را برای چه اینگونه آماده ذبح کرده ای، اینکه گناهی ندارد و این خیال خود دستوری شیطانی است، که اینجا ابراهیم (علیه السلام) مأمور شد هفت ریگ به شیطان بیافکند، و او را طرد کند، و این جمرات با اشارات عمیقش سنتی مستمر در طول رسالات الهی گردید.

سَلَّمَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ۚ... ۱۰۹ -

سلامی (ربانی) بر ابراهیم! ۱۰۹ -

آیه ۱۰۹ - در آیات (۱۰۹) تا (۱۳۲) پس از سلامهائی بر نوح و ابراهیم (علیه السلام) و موسی و هارون (علیهم السلام) سلامی هم بر الیاسین (علیه السلام) است.

از آیه (۷۶) تا (۱۴۸) گزارشهای از پیامبرانی به بیان آمده البته به نص آیه (۷۱) تنها پیامبران اولین مرادند و نه آخرین مانند عیسی و رسول بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم). و آیه در (۷۲) «فیهم» گزارش رسالتی را تنها ویژه رسولان نخستین کرده که هرگز شامل رسول آخرین نیست، یا در برابر آخرین که اولین تمام رسولان گذشته را جز پیام آخرین در بر دارد و از جمله ادله براینکه اولین مطلق است یاد موسی و هارون است که از انبیاء اوسط محسوبند.

كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۚ... ۱۱۰ - إِنَّهُ مِنُ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ۚ... ۱۱۱ -
وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ۚ... ۱۱۲ - وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ
وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ ۚ... ۱۱۳ - وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ
وَهَارُونَ ۚ... ۱۱۴ - وَجَعَلْنَاهُمَا قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ۚ... ۱۱۵ -
وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ۚ... ۱۱۶ - وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ
الْمُسْتَبِينَ ۚ... ۱۱۷ -

(ما) نیکوکاران را بدین سان پاداش می دهیم. ۱۱۰ -... بی گمان، او از بندگان بالیمان ماست. ۱۱۱ -... و او را به (ولادت) اسحاق - حال آنکه پیامبری برجسته از (جمله‌ی) شایستگان است - مژده دادیم. ۱۱۲ -... و بر (سر و سامان) او و اسحاق برکت فرو ریختیم. حال آنکه از نسل آن دو برخی نیکوکار و برخی - به گونه ای آشکارگر، به خود - ستمکار است. ۱۱۳ -... و به راستی بر موسی و هارون بسی منت نهادیم. ۱۱۴ -... و آن دو و قومشان را از بلای بزرگ

رهانیدیم.^{۱۱۵} و آنان را یاری دادیم، پس (هم) آنان چیرگان (بر ستمکاران)

بوده اند.^{۱۱۶} و آن دو را کتاب روشنی خواه دادیم.^{۱۱۷}

آیه ۱۱۷ - این کتاب مستبین - و نه مبین - که مقصود تورات موسی است فرقی با کتاب مبین که قرآن است چیست؟ پاسخ اینست که کتاب مبین ربانی خود بیانگر وحی است ولی کتاب مستبین که گرفته ای از وحی است ممکن است خود بیانگر وحیانی خودش نباشد، چنانکه تورات در حال عدم تحریفش مبین و حیانی نبود، تا چه رسد به پس از تحریفش بدین معنی که کل کتابهای وحیانی مستبین اند و نه مبین و بیانگر وحی، و تنها بیانگر وحیانی بودنشان نشانه های ربانی رسالتی است مانند معجزات موسی (علیه السلام) ولی قرآن خود فرفان است و افزون برو حیانی بودنش به خودی خود بیانگر و حیانی بودن خود می باشد.

وَهَدَيْنَهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ^{۱۱۸}

و هر دو را به راه راست - به گونه ای مماس - رهبری کردیم.^{۱۱۸}

آیه ۱۱۸ - این "هدینا هما الصراط المستقیم" که هدایتش در اختصاص موسی و هارون قرار گرفته از دو جهت است: نخست مقصود هدایت رسالتی ایندو بزرگوار است نه دیگران، و انگهی اینجا «هدیناهما» است که نظر به واقعیت تحقق یافته این هدایت دارد، و انگهی «الی» و «ال» که بیانگر واسطه ای در هدایت صراط مستقیم است اینجا وجود ندارد، بلکه بگونه ای مستقیم واقعیت این هدایت برخود صراط مستقیم نقش بسته است، و روی این اصل این هدایت که هدایت عصمت است در انحصار این دو بزرگوار بوده است.

وَتَرْكُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ^{۱۱۹} سَلَّمَ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ^{۱۲۰}

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ^{۱۲۱} إِنَّهُمْ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ^{۱۲۲}

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ^{۱۲۳} إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ^{۱۲۴}

أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَلْقِينَ^{۱۲۵} اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبَّ آبَائِكُمْ

الْأَوَّلِينَ^{۱۲۶} فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لُمُحْضَرُونَ^{۱۲۷} إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ

الْمُخْلِصِينَ^{۱۲۸} وَ تَرْكُنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ^{۱۲۹} سَلَّمَ عَلَى إِبْلِ

يَاسِينَ^{۱۳۰}

و بر آن دو در (میان) آیندگان (نام نیک) واگذاشتیم.^{۱۲۹} سلامی (ربانی) بر موسی و

هارون!^{۱۳۰} بی گمان ما نیکوکاران را چنان پاداش می دهیم.^{۱۳۱} همانا آنان از بندگان

باایمان مایند. ... ۱۲۲_ و به راستی الیاس به درستی از فرستادگان ماست. ... ۱۲۳_ چون به قوم خود گفت: «آیا پروا نمی دارید؟» ... ۱۲۴_ «آیا (بت) بل را می خوانید (و می پرستید) و بهترین آفرینندگان را وامی گذارید؟!» ... ۱۲۵_ «خدا، پروردگارتان و پروردگار پدران نخستیتان را؟!» ... ۱۲۶_ پس او را تکذیب کردند، پس (هم)ایشان همانا (برای حساب) احضار شدگاند. ... ۱۲۷_ مگر بندگان اخلاص یافته‌ی (از سوی) خدا (که بی حساب در رحمتند). ... ۱۲۸_ و بر (سر و سامان)ش در (میان) آیندگان (آوازه‌ی نیک) واگذاشتیم. ... ۱۲۹_ درودی (ربانی) بر آل یاسین! ... ۱۳۰_

آیه ۱۳۰ - آیا چنانکه در روایاتی آمده اینجا آل یاسین جمع است؟ با آنکه الیاسین مفرد است، چنانکه در آیه (۱۳۲) «انه» ضمیر مفرد است و مرجعش همین الیاسین است، و اگر لفظ آل یاسین بود باید «انهم» بود، این بعد لفظی، در بُعد معنوی هم درست است که مقام آل یاسین پس از خود حضرت یاسین از تمامی پیامبران والاتر است و شایسته سلام بالاتر می باشند، ولی اینجا نسبت به خود یاسین هم سلامی نیامده، با آنکه همو محور اصلی سلام ربانی است، وانگهی یاسین چنانکه در آغاز سوره «یس» گذشت خود خطابی است به رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) بدین معنی که "یا سید المرسلین، یا سامع الوحی" و روی این اصل اگر هم سلامی بر آل حضرتش باشد عبارت صحیحش در تصریحش (سلام علی آل محمد) است و در رمزش که اینجا جایش نیست "آل یاسین" است نه «الیاسین».

در هر صورت اینجا آل یاسین بجای الیاسین برخلاف نصّ لفظی و معنوی قرآن است. در اینصورت الیاسین هم - مانند سایر پیامبران که اینجا بر آنان سلام یاد شده از پیامبران شایسته سلام است، چه او را بشناسیم و یا نشناسیم.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ... ۱۳۱_ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ... ۱۳۲_ وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ ... ۱۳۳_ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ... ۱۳۴_ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ... ۱۳۵_ ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخَرِينَ ... ۱۳۶_ وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُّصْبِحِينَ ... ۱۳۷_ وَبِالْأَيْلِ أَقْلًا تَعْقِلُونَ ... ۱۳۸_ وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ... ۱۳۹_ إِذِ ابْقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ... ۱۴۰_

ما بی گمان نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم. ... ۱۳۱_ به راستی او از بندگان باایمان ماست. ... ۱۳۲_ و به راستی، لوط همانا از زمره‌ی فرستادگان (ما) است. ... ۱۳۳_ چون او را و همه‌ی کسانش را رهانیدیم. ... ۱۳۴_ جز زنی سالخورده (و) ناتوان که در میان باقی ماندگان (از گمراهان) بود. ... ۱۳۵_ سپس دیگران را نابود کردیم. ... ۱۳۶_ و بی گمان، شما همواره بر آنان

صبحگاهان. ... ۱۳۷_ و شامگاهان می گذرید! آیا پس خردورزی نمی کنید؟! ... ۱۳۸_ و به راستی، یونس همانا از زمره‌ی فرستادگان (ما) است. ... ۱۳۹_ چون سوی آن کشتی پُر (از سرنشین) بگریخت! ... ۱۴۰_

آیه ۱۴۰ - گزارشی است از جریان فرار کردن یونس از امتش که مورد وعده نزدیک عذاب شده بودند.

یونس با نامهائی چون "صاحب الحوت" و «ذالنون» در قرآن یاد شده، و اینجا جریان زندانی اش در شکم ماهی به میان آمده، و چرا اینگونه زندانی شد و در شکم ماهی خدا را تسبیح و از او طلب مغفرت و پوشش کرد؟ مگر این پیامبر از جریان فرار از آن کافران گناهی مرتکب شده بود چنانکه "انی كنت من الظالمين" در سوره انبیاء گوئی او را در این جریان ستمکار خوانده؟ پاسخ این است که چون قومش تا آستانه عذاب ایمان نیاوردند فرار را برقرار ترجیح داد، تا همراه آنان مشمول عذاب نگردد، ولی این فرار در عین حکم ظاهری اش که فرار از تبهکاران و معذب شدن با آنان بود قاعده این بود که این هم به فرمان الهی صورت می گرفت، پس این فرار بدون فرمان الهی در حال نبوتش در باطن نسبت به حضرتش ظلمی محسوب می گردد، گرچه نسبت به دیگران که صاحبان وحی نیستند هرگز چنین فراری ظلم نیست، بلکه خلافش ظلم است، ولی پیامبر یا کسی که مانند یونس در آستانه رسالت رسمی است کجا و دیگران کجا.

پس از نجات یافتن از شکم ماهی "و ارسلناه الی ماء الف أو یزیدون" بیانگر این حقیقت است که حضرتش یا در آن هنگامه تنها در آستانه رسالت بوده و سپس پس از آزادی و استغفارش رسماً به سِمَت رسالت رسیده، و یا تنها رسالتی جزئی داشته و اکنون این رسالت به کلیت گرائیده است. و آیا «أو» که برای تردید است اینجا به معنای تردید ربانی است در تعداد صدهزار یا بیشتر این رسالت؟

پاسخ این است که اینان در ابتدای آن رسالت صدهزار بوده اند، و در استمرارش افزون گشته اند و روی این مبنا هرگز تردیدی در تعداد امت این رسالت نیست، بلکه نظر به افزوده شدن امتش می باشد. بنابراین در اینجا «أو» برای تقسیم است و نه تردید.

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ... ۱۴۱_ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ ... ۱۴۲_ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ... ۱۴۳_ لَلْبَثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ... ۱۴۴_

پس با آنان قرعه انداخت (و) در نتیجه از رانده شدگان (از آن) بود. ... ۱۴۱_ (او را به دریا افکندند). پس (آن) ماهی بزرگ او را بلعید، در حالی که او نکوهش کننده (ی خود) بود! ... ۱۴۲_ پس اگر او از زمره ی تسبیح کنندگان نبود. ... ۱۴۳_ بی گمان تا روزی که برانگیخته می شوند، در شکم آن ماهی (همچنان) می ماند! ... ۱۴۴_

آیات ۱۴۳ و ۱۴۴ - این دو آیه تصریح می کند که اگر یونس در این زندان از تسبیح گویان و پوزش خواهان نبود تا روز رستاخیز در شکم ماهی می ماند، و این خود دلیل است بر دو امکان: ۱- زنده ماندن این ماهی تا رستاخیز ۲- زنده ماندن یونس در شکم ماهی تا همان هنگام، و این امکانیت در دو بُعدش - بویژه در اینگونه زنده ماندن یونس - دلیلی بسیار روشن است بر امکان زائدالوصف زندگی حضرت قائم (صلوات الله علیه) در مدت میلیونها برابر عمر معمولی انسان.

اینجا اگر زنده بودن انسانی را در شکم ماهی که هرگز فضای استنشاق در دو بُعد آب و شکم ماهی وجود ندارد حداکثر پنج دقیقه حساب کنیم، سالش نود و سه هزار و سیصد و هفتاد برابر است و از زمان یونس تا زمان ما که حدود ده هزار سال است با ضرب کردن این دو عدد در یکدیگر می شود: $93/370 \times 10/000 = 933/700/000$ و اگر هم این عدد را ضرب در عمر معمولی یکصد ساله انسان کنیم دو صفر بر این عدد اضافه می گردد یعنی نهصد و سی و سه میلیارد و هفتصد میلیون سال، که امکان استمرار زندگی حضرتش تا زمان ظهورش همین چند میلیارد سال امکان دارد، تا چه رسد روز رستاخیز که بر همگان مجهول است.

ولی حضرت ولی امر (صلوات الله علیه) - که در مقامات معنوی و مصلحت بقائش برای تشکیل دولت جهانشمول آخرین اسلامی بسی برتر است از زندانی شخص یونس در شکم ماهی - اکنون تنها ۱۱۶۵ سال از عمر شریفش می گذرد، یعنی تنها حدود شانزده برابر عمر معمولی، تا چه رسد به میلیاردها برابر که امکانش از جریان یونس پیداست.

روی این اصل سخن با بیان، بهائیان و امثالشان در استبعاد طول عمر حضرتش بسی بی جاست، چنانکه در جریان عزیر هم گذشت، ولی جریان یونس مهمترین و بیشترین امکانیت مضاعف بودن عمر معمولی را ثابت می کند.

فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ... ۱۴۵_ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَّقُطِينَ ... ۱۴۶_
وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ... ۱۴۷_ فَأَمْنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ
حِينٍ ... ۱۴۸_ فَاسْتَفْتِهِمُ الرِّبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ ... ۱۴۹_ أَمْ خَلَقْنَا
الْمَلَائِكَةَ إِنْثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ... ۱۵۰_ أَلَا إِنَّهُمْ مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ... ۱۵۱_

وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ...^{۱۵۲} أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ...^{۱۵۳} مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ...^{۱۵۴} أَفَلَا تَذَكَّرُونَ...^{۱۵۵} أَمْ لَكُمْ سُلْطَنٌ مُبِينٌ...^{۱۵۶} فَاتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ...^{۱۵۷} وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لُمُحْضَرُونَ...^{۱۵۸} سُبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ...^{۱۵۹} إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ...^{۱۶۰}

پس او را در حالی که ناخوش بود، به ساحل (عریان و بی سامان) افکندیم!...^{۱۴۵} و بر (سر و سامان)ش درختی از کدو بن رویاندیم. ...^{۱۴۶} و او را سوی یکصد هزار (نفر) یا بیشتر (به رسالت) فرستادیم. ...^{۱۴۷} پس ایمان آوردند. در نتیجه تا چندی برخوردارشان کردیم. ...^{۱۴۸} پس، از مشرکان جویای رأیی نوین شو. آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است؟! ...^{۱۴۹} یا فرشتگان را مادینه آفریدیم، حال آنکه آنان شاهد بودند؟ ...^{۱۵۰} هان! (که) آنان از (گزاف و) انحرافشان بی گمان گویند: ...^{۱۵۱} «خدا (فرزند) بزاد!» در حالی که آنان بی گمان دروغگویند! ...^{۱۵۲} آیا (خدا) دختران را بر پسران برگزیده است؟ ...^{۱۵۳} شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟ ...^{۱۵۴} آیا پس (از این هم) متذکر نمی شوید؟! ...^{۱۵۵} یا برایتان (در دعویات) سلطه ای آشکارگر است؟ ...^{۱۵۶} پس اگر (از) راستان بوده اید، کتاب (وحیانی)تان را بیاورید. ...^{۱۵۷} و بین خدا و جنیان نسیی قرار دادند، حال آنکه به راستی جنیان نیک دانسته اند (که برای حساب پس دادن) همواره خودشان بی چون احضار شونده اند. ...^{۱۵۸} خدا منزّه است از آنچه (به غلط و نارسایی) توصیف می کنند. ...^{۱۵۹} به جز بندگان اخلاص شده (ی) از سوی خدا که او را به حقیقت توصیف می کند، ...^{۱۶۰}

آیات ۱۵۸ تا ۱۶۰ - «نَسَبًا» اشاره به این خیال باطل است که گروهی از مشرکان بین خدا و جنیان

مناسبتی تولیدی گمان کرده اند، که اینان نیز مانند فرشتگان در گمان دیگران از فرزندان خدایند.

"عَمَّا يَصِفُونَ" حضرت اقدس الهی را از تمامی توصیفات مبرا دانسته، مگر آنچه بندگان مخلص درباره خدا شناسایی دارند، و اینجا استثنا استثنای منقطع است که این بزرگواران هرگز خدا را توصیف نمی کنند، چنانکه در تمامی قرآن هیچگونه وصفی از برای خدا یاد نشده، بلکه آنچه بجز ذات حضرتش می باشد بنام اسماء الله یاد شده، و فر بین این دو این است که صفت ظاهر در حالتی زائد بر ذات است و ذات حق I دارای وحدت حقیقی است و زائدی بر ذاتش هرگز وجود ندارد، و بهترین تعبیر از جریانات درونی ذاتی حق I که هم عین یکدیگرند و هم عین ذات لفظ اسم است، حق I دارای اسمائی ذاتی و اسمائی فعلی است، اسماء ذاتی اش: حیات، علم و قدرت است که سه اسم و مسمائش همان ذات یگانه خداست، که در اینجا دو وحدت حقیقی وجود دارد؛ نخست وحدت بین این سه اسم

که علم همان حیات است و حیات همان قدرت است و قدرت هم همان علم است، وحدت دوم وحدت حقیقی این اسماء سه گانه با ذات حق I می باشد، سپس اسماء فعل است که کلا نشأت گرفته از اسماء ذاتی و بالاخره از ذات حق است و این به عبارات دیگر این اسماء فعلی حادث برونی می باشند، که در حدّ فاعلی اسماء الله فاعلی می باشند، و در حد مفعولی اسماء الله مفعولی اند، و در این بُعد تمامی جهان هستی اسماء مفعولی خدایند.

تا اینجا بر مبنای این است که استثناء منفصل باشد، و در صورتی هم که این استثناء متصل باشد توصیف مخلصین نسبت به حضرت اقدس الهی مانند توصیفهای دیگران نیست که مانند سایر اوصاف آنها را عارض بر ذات حق بدانند، بلکه توصیفی است اسمی چنانکه بیان گشت

فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ...^{۱۶۱} مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَتَنِينَ...^{۱۶۲} إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ...^{۱۶۳}

پس همانا، شما و آنچه (که شما آن را) می پرستید،...^{۱۶۱} بر (ضد) او [خدا] فتنه گر نتوانید بود،...^{۱۶۲} مگر کسی که آتش افروز (دوزخ) پرسوز است!...^{۱۶۳}

آیه ۱۶۳ - "صالح الجحیم" - بر خلاف آنچه گمان می شود - به معنای ورود در جحیم نیست، بلکه از (صلی) به معنای گیراندن جهنم است چنانکه آیاتی از قبیل "لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى" (۹۲:۱۵) دلیل بر این مطلب است، زیرا اگر اینجا «یصلاها» به معنای دخول باشد جهنم در انحصار «أشقی» خواهد بود، و حال آنکه شقی ها نیز در حاشیه اشقی ها از جهنمیانند.

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ...^{۱۶۴} وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ...^{۱۶۵} وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ...^{۱۶۶} وَإِن كَانُوا لَيَقُولُونَ...^{۱۶۷} لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ...^{۱۶۸} لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ...^{۱۶۹} فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ...^{۱۷۰} وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ...^{۱۷۱} إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ...^{۱۷۲} وَإِن جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ...^{۱۷۳}

و هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست، مگر (اینکه) برای او مقام و مرتبه ای معلوم است...^{۱۶۴} و به راستی، ماییم که (برای انجام فرمان خدا) به درستی صف اندر صفیم...^{۱۶۵} و همانا ما، خودمان همواره تسبیح گوئیم...^{۱۶۶} و گرچه آنان بی امان می گفته اند:...^{۱۶۷} «اگر همواره یادواره ای از پیشینیان نزدمان بود،...^{۱۶۸} «بی چون بندگان خالص شدهی خدا بوده ایم!»...^{۱۶۹} در نتیجه به آن کافر شدند، پس در آینده ای دور خواهند دانست!...^{۱۷۰} و به راستی و درستی کلمه ی ما برای بندگان فرستاده شدهی ما از پیش (چنان) رفته است...^{۱۷۱}

(که) آنان به راستی (بر دشمنانشان) بی گمان یاری شده اند. ... ۱۷۲ - و بی گمان سپاهمان (هم)

ایشان پیروزمندند. ... ۱۷۳ -

آیات ۱۷۱ تا ۱۷۳ - این سه آیه بیانگر این حقیقت است که فرستادگان خدا در آخر کار غلبه ای کلی دارند، چنانکه در سوره مؤمن آیه ۵۱ این غلبه و چیرگی را اضافه بر آن نسبت به مؤمنان نیز در دنیا و آخرت تصریح کرده است، غلبه اخرویش معلوم، ولی غلبه دنیوی اش که از هر نظری کمرنگ می نموده است اینجا در آخر کار غلبه ای کلی و جهان شمول در قیام حضرت قائم آل محمد(علیه السلام) خواهد شد، که «ان» و «لام» با دو تأکید این غلبه را در همین جهان تکلیف تأکید می کند.

فَقَوْلٌ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ ... ۱۷۴ - وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ... ۱۷۵ - أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ... ۱۷۶ - فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ... ۱۷۷ - وَتَوَلَّى عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ ... ۱۷۸ - وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ... ۱۷۹ - سُبْحَنَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ... ۱۸۰ - وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ... ۱۸۱ -

پس تا مدتی (معین) از آنان روی برتاب. ... ۱۷۴ - و آنان را بنگر. پس (همانان) در دُور زمان خواهند نگریست. ... ۱۷۵ - پس آیا عذاب ما را شتابزده خواستارند؟ ... ۱۷۶ - پس، آن گاه که (عذابمان) به جایگاه و پایگاه وسیعشان فرود آید، چه بد صبحگاهی برای هشدارشدگان است! ... ۱۷۷ - و از ایشان تا مدتی روی برتاب. ... ۱۷۸ - و بنگر. پس در دُور زمان خواهند نگریست! ... ۱۷۹ - منزّه است پروردگار تو، پروردگار با عزت، از آنچه وصف می کنند. ... ۱۸۰ - و سلامی بر تمامی فرستادگان(مان)! ... ۱۸۱ -

آیه ۱۸۱ - "و سلام علی المرسلین" این «سلام» هم سلام ربانی را در بردارد و هم سلامهای مکلفین را، چه مؤمنان و چه غیر آنان، سلام مؤمنان معلوم است، ولی کافران در آخر کار در دولت جهانشمول بر تمامی مرسلین سلام دارند، اما این سلامشان ثمری ندارد وانگهی سلام اخروی برتر و والاتر خواهد بود.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ... ۱۸۲ -

و تمامی ستایش ویژهی خدای جهانیان است. ... ۱۸۲ -

سوره ص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ۱...۱-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

ص. سوگند به قرآن دارای یادواره. ۱...۱-

آیه ۱ - این آیه قرآن را کانونی بس عمیق از کل یادواره های ربانی خوانده، و در آیاتی دیگر آنرا تجسمی کامل از آنها دانسته است، ولی در برابر این کتاب: ذکر، نور، بیان، تبیان و برهان، گروهی از کوردلان به شگفت آمده اند، که قرآن و رسول قرآن چرا خدایان گوناگون را در انحصار یک خدا دانسته اند. آری! و این یگانگی را پنداری باطل بر شمرده اند، تا جائی که بر حسب آیه هفتم همی گویند که ما این یاوه جعلی را در گروهی دیگر نشنیده ایم، و آیا این گروه دیگر کل انسانهای تاریخ هستند، در صورتیکه رسولان و امتهای رسالتی در این میان بسی درخشان بوده اند، و یا مقصود از این گروه دیگر مسیحیان و یهودیان و ... منحرفند، که همچون مشرکان خدایانی گوناگون منظور داشته اند، و این خود روش مستمر کوردلان و گمراهان است، که همواره در پی همانندهاشان روانند، و همچگونه چشمی بسوی دیگران نمی اندازند که گوئی همه انسانها مانند اینان کلا گمراهند.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَآءٍ ۲...۲- كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا

وَلَا تَحِينَ مَنَاصَ ۲...۲-

بلکه آنان که کفر ورزیدند در (ژرفای) بزرگ منشی، (مخالفت) و جداسازی (از حق) اند. ۲...۲- چه بسیار از نسل هایی (که) پیش از ایشان هلاک (شان) کردیم. پس (ما را) به فریاد خواندند، حال آنکه دیگر مجال گریزی نبود. ۲...۲-

آیه ۳ - تحدیداتی ربانی نسبت به اینان شده، از جمله تعجیزشان در آیه دهم است، که آیا اینان برکل جهان سیطره دارند، تا با وسائل ویژه اش در آسمانها سیر کنند، اینجا اسباب بمعنای وسایل سیر

کیهانی است، چه در درون هر یک از آفریدگان، که از نظر علم و قدرت در سراسر وجودشان دست یابند، و چه در درون جهان با وسایلی که از نظر علم و قدرت بر آنها دست یابند، و یا از نظر طول و عرض جهان با وسائلی که آنرا بیمایند، و روی این اصل لفظ «الأسباب» اینجا و جاهائی دیگر - مانند اسباب ذوالقرنین و اسبابی به گمان فرعون خود اشاره به این حقیقت است، که در سراسر جهان وسائلی پنهان برای رهروان وجود دارد، چه وسائلی که در پرتو علم نمودار می گردد، و چه آنچه در انحصار راهنمایی های وحی است، و در زاویه سوم از مثلث اسباب به قاعده و زیر بنایش می رسمیم که اسباب ربانی است، یعنی وسائل سیر پنهانی جهانی و کیهانی که نه تنها از حدود علم بیرون است، بلکه فراتر از وحی ربانی، و در اختصاص حضرتش می باشد.

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَحَرٌ كَذَابٌ... ۴-
أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ... ۵- وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ
أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ... ۶- مَا سَمِعْنَا بِهَذَا
فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ... ۷- أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ
هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْ ذِكْرِي بَلْ لَّمَّا يَذُوقُوا عَذَابٍ... ۸- أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ
رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ... ۹- أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا
فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ... ۱۰- جُنْدٌ مَّا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِّنَ الْأَحْزَابِ... ۱۱-
كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ... ۱۲-

و از اینکه هشداردهنده ای از خودشان برایشان آمد در شگفت شدند، و کافران گفتند: «این ساحری بس دروغ پرداز است.» ۴- «آیا خدایان (متعدد) را خدایی یکتا قرار داده؟ این به راستی چیزی بسیار شگفت انگیز است.» ۵- و بزرگانشان (از این گیرودار خستند و) رستند (و گفتند): «بروید و بر خدایان خود شکیبایی کنید. این (انحصار طلبی) همواره چیزی است (که بر ضد ما) اراده می شود.» ۶- «ما این را در گروه دیگر نشنیدیم. این به جز (بافته ای) جعلی نیست.» ۷- «آیا از میان ما یادواره [؛ قرآن] تنها بر او نازل شده؟» بلکه آنان درباره ی یادواره ی من دودل اند. بلکه هنوز عذاب مرا نچشیده اند. ۸- (آیا اینان خود خدایانند؟) یا گنجینه های رحمت پروردگار باعزت و عظمت بخشایشگرت نزد ایشان است؟ ۹- یا فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آنان است؟ پس باید در اسباب (آسمانی) بالا روند (تا هر چه خواهند دریابند)؛ ۱۰- (این) سپاهکی از دسته های دشمن در آنجا در هم

شکستنی اند. ... ۱۱- پیش از ایشان (هم) قوم نوح و عاد و فرعون صاحب بنیان ها و نیروها و میخ بن ها، (پیامبران را) تکذیب کردند. ... ۱۲-

آیه ۱۲ - اینجا فرعون «ذوالاوتاد» خوانده شده، یعنی صاحب و کانون میخ ها که در دو بخش، کل نیروهای مادی است در حد امکان انسان، و سپس میخهای عذاب، و چنانکه در خبر است از جمله زن با ایمانش بود، که او را چهار میخ کرد، تا به خدائیش اعتراف و خدای جهان را انکار کند، ولی او چنان نکرد، و همی گفت: پروردگارا برای من نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن، و مرا از فرعون و کارش برهان. (۶۶:۱۱)

و تَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ لَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ... ۱۳- إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابٌ ... ۱۴- وَ مَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَ حِدَةً مَا لَهَا مِنْ قَوٍّ ... ۱۵- وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجَلْ لَنَا قِطْنًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ... ۱۶- اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ... ۱۷- إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَ الْأَشْرَ ... ۱۸- وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ... ۱۹- وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصَّلَ الْخِطَابَ ... ۲۰- وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ... ۲۱- إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَ اهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ ... ۲۲- إِنْ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَ حِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ... ۲۳- قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَ إِنْ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ ... ۲۴- فَغَفَرْنَا لَهُ ذَٰلِكَ وَ إِنْ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنُ مَّآبٍ ... ۲۵- يَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ الَّذِينَ يُضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ يَمَّا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ... ۲۶-

و تمودیان و لوطیان و اصحاب لیکه: درختان انبوه سر درهم (نیز به تکذیب پرداختند). اینان احزاب (تکذیب کننده) اند. ... ۱۳- هیچ کدام نبودند جز اینکه پیامبران (ما) را تکذیب کردند. پس عقوبت

من (بر آنان) به جا و پای برجا آمد. ... ۱۴ - و اینان جز یک فریاد (مرگبار) را انتظار نمی برند و نمی نگرند (که) هیچ راحت و برگشتی ندارد. ... ۱۵ - و گفتند: «پروردگاران! پیش از (رسیدن) روز حساب، باشتاب بهره‌ی قطعی (از عذابمان) را برایمان برسان.» ... ۱۶ - بر آنچه می گویند صبر کن، و داوود، بنده‌ی ما را (که) دارای امکانات و نیروهای گوناگون بود به یاد آور؛ (آری) او بسیار بازگشت کننده (سوی خدا) بود. ... ۱۷ - ما همواره کوه‌ها را با او مسخر ساختیم. حال آنکه شامگاهان و بامدادان خدا را نیایش می کنند. ... ۱۸ - و پرندگان را (نیز با او مسخر کردیم) که بر گردش گردآورده شده اند (و) همگان برایش بسی بازگشت کننده اند. ... ۱۹ - و پادشاهیش را استوار کردیم، و او را حکمت و خطابه‌ی فیصله دهنده دادیم. ... ۲۰ - و آیا خبرِ مهم دشمنان، چون از محراب (داوود به سختی) بالا رفتند، به تو رسید؟ ... ۲۱ - چون (ناگهان) بر (سر) داوود درآمدند، پس او از آنان به هراس افتاد. گفتند: «مترس (ما) دو دشمنیم؛ یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده. پس میان ما به حق داوری کن، و افراط و پراکنده‌گویی مکن، و ما را به میانه‌ی راه راست رهبری کن.» ... ۲۲ - «به راستی این برادر من است. او را نود و نه میش و مرا یک میش است. پس (به من) گفت آن (یک) را (هم) به من واگذار، و در سخن(ش) با من چیرگی و زورگویی کرد.» ... ۲۳ - (داوود) گفت: «همانا او در مطالبه‌ی میش تو - (اضافه) بر میش های خودش - بر تو همواره ستم کرده. و بی گمان بسیاری از شریکان به همدیگر بی چون ستم روا می دارند؛ جز کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و اینان اندکند.» و داوود گمان (درستی) برد که ما او را بی گمان سخت آزمایش کرده ایم. پس از پروردگارش پوشش خواست، و در حال رکوعش (به سجده) فرو افتاد و (سوی پروردگار) پیاپی بازگشت. ... ۲۴ - پس برای او این (ماجرا) را پوشانیدیم. و به راستی برای او پیش ما بسی تقرب و بازگشتی خوش است. ... ۲۵ - (به او گفتیم): «داوود! ما تو را در زمین جانشینی (رسالتی از رسولان) گردانیدیم؛ پس میان مردمان بحق حکم کن، و از هوا(ی نفس) پیروی مکن، که از راه راهوار خدا گمراهت کند.» بی گمان کسانی که از راه راستای خدا به در می روند - به (سزای) آنکه روز حساب را فراموش کرده اند - برایشان عذابی سخت است ... ۲۶ -

آیات ۱۷ تا ۲۶ - بیانگر جریاناتی از زندگی حضرت داوود(علیه السلام) است، که از جمله آنها جمع میان دو رهبری سیاسی و دینی است، و حضرتش دارای این دو فرماندهی ربانی بوده است، در این ده آیه آن حضرت با ده ویژگی معرفی گشته، که از جمله «ذالاید» است، بدین معنی که دارای نیروهائی گوناگون بوده، از جمله آنها - چنانکه در این آیات یاد شده - افزون بر دو نیروی فرماندهی این است که پروردگار کوهها و پرندگان را در کنارش تسبیح گویان به همراهش نمود، که صدای تسبیحشان را شباً روز می شنید، و اینجا "انه اواب" را علت «ذالاید» خوانده، که بازگشت پیاپی آن حضرت بسوی خدا، رحمت «ذالاید» را که آيادی ربانیت است برایش ارزانی داشته.

در این میان یک خطای کوچک از حضرتش نقل کرده، که طبعاً با برداشتن وحی رسالتی موضوعی بگونه ای موقت شتابزده بدون وحی مبتلای به حکمی شده: در آنهنگام که دو نفر از بالای محرابش ناگهان پدیدار گشته اند، که از این جریان حضرتش بهراسید، گفتند: مترس ما دو نفر در جریانی در گیریم، با حکم حق میانمان فیصله ده، این برادر من که ۹۹ بُز دارد و مرا تنها یک بُز است، به من می گوید آنرا هم به من ده، داود بدون تحقیق موضوعی شتابان چنان حکم کرد که او مانند بسیاری از شریکان به تو ستم کرده، و پس از این حکم با قرائنی چنان گمان کرد که خدا او را بدین وسیله آزموده، پس استغفار کرده و به سجود افتاد، خدا هم او را بخشود، زیرا "انَّ کُهُ عِنْدَنَا لَزُلْفٰی وَّ حُسْنٌ مَّآبٍ": حضرتش دارای دو مبنای ریشه ای در زندگی اش بود: نخست از مقربان خدا بود، و سپس شبا روز بسوی او بازگشت و توجه داشت.

اینجا معمولاتی چند از روایات این بزها را تفسیر به زنها کرده، و این خود برخلاف ادب و فصاحت است، که پروردگار خالق ادب، با بی ادبی از زنان تعبیر به بز کند.

آری داوود چنان حکم کرد، و حکمش هم روی این مبنا درست بود، ولی خدا بر مبنای موقعیت معنوی حضرتش - گرچه حکمش موافق عدالت بود - ولی حکم رسول بدون وحی درست نیست - اینجا نه تنها او را بخشود بلکه بر حسب آیه ۲۶ خلافتی رسالتی را به او واگذار کرد، و این خلافت بر خلاف آنچه گمان شده، جانشینی از حضرت اقدس الهی نیست، زیرا خدا نه می میرد و نه ناتوان می شود و نه هیچ نقصانی دیگر در او پدیدار می شود که نیازی به جانشینی در زمین داشته باشد، بلکه این خلافت و جانشینی وحیانی حضرتش از پیامبر و پیامبران گذشته است به حکم خدا که در نتیجه "فأحکم بین الناس بالحق": میان مردمان - چه در بُعد دینی و چه در بُعد سیاسی - باحق و حیانی همچنان حکم کن "ولا تتبع الهوی" هوای غیر وحی را منع کرده گرچه هوای عقل و حق و حتی هوای شورای بدون وحی باشد.

از اینجا پیداست که داوود به هنگام خطایش در این موضوع هنوز به این مقام خلافت نرسیده بود، بلکه در شُرُف این جریان بوده است، روی این اصل این خطای موضوعی کوچک ناخواسته هم پیش از خلافتش بوده، و از گناه آدم پیش از رسالتش بسی کمتر است، بلکه اصلاً گناه نیست، زیرا آدم بر خلاف هشدار ربانی از شجره منْهیه چشید، ولی داوود به حکم عقل و بر مبنای عصبانی شدنش نسبت به این ظلم مدعا، شتابزده مبتلای به این حکم شد، در هر صورت این ده منْقبت ممتاز برای حضرتش و از برای ناچیز کردن این خطای موضوعی کوچک کافی است.

اینجا سخن از سلیمان است که به عنوان بخشی ربانی برای داوود در آیات یازده گانه ۳۰ تا ۴۰ از او سخن رفته است، در آغاز در مثلثی بس والا از او مدح شده: ۱ - چنانکه گذشت حضرتش هبه ای است ربانی «وهبنا» ۲ - "نعم العبد": چه بنده خوبی است و ۳ - "إِنَّهُ أَوَّابٌ" بسی بسوی خدا بازگشت دارد، و در جمع سلیمان است که به لغت عبرانی به معنای پر از سلامتی است، سپس جریان سان دیدن حضرتش به میان آمده، و این خود نمونه ای از نمونه های این سه ویژگی ممتاز معنوی حضرتش نسبت به حضرت اقدس الهی است، که در حال سلطنتش و سان دیدن قشون پُر اهمیتش، و نگرستن بهترین اسبهای ورزیده جنگی اش، از خدا هرگز غافل نشد، بلکه بر حسب آیه ۳۲ در حال سان دیدن همی گفت: من تنها بر مبنای یاد خدا "عن ذکر ربی" دوستدار این اسبان و این سان عظیم هستم، آن بدید و این بگفت، تا سیاهی شب در رسید، به مأمورانش گفت این اسبان را برگردانید تا مجدداً با دیدن آنها یاد خدا را تکرار کنم، و با محبتی بسیار دست به پاها و گردنهایشان کشید.

اینجا باید پرسید: که آیا در این آیات هرگز بحثی از نماز و غروب خورشید بوده است؟ روایاتی جعلی چنین می گوید که جریان این سان دیدن حضرتش را بگونه ای از یاد خدا غافل کرد که نماز عصرش را به فراموشی سپرد، و چون دید خورشید غروب کرده به مأمورانش گفت: خورشید را برگردانید تا نماز عصرم را بجای آورم! این روایات و این یاوه سرائی ها را روی این مبنا دارند که جریان جعلی دیگری را راجع به امیرالمؤمنین (علیه السلام) باثبات رسانند، چنانکه در بابی مستقل مشتمل بر ۲۲ روایت در بحارالانوار آمده است، که حضرتش به عللی نماز عصر را ترک گفت تا خورشید غروب کرد، سپس خدا خورشید را برگرداند تا نماز عصر قضا شده اداء گردد، و چنانکه در کتاب غوص فی البحار آورده ایم این جریان را با ده دلیل رد کرده ایم از جمله اینکه آیا با برگشتن خورشید - اضافه بر پیامد انفجار جهان و قیامت - کائنات آیا زمان گذشته بر می گردد؟!!!!

وانگهی اگر حضرتش بحساب سان دیدن یاد خدا را فراموش کرده که این خود گناهی بزرگ است، آیا در اینصورت شایسته است که در گذشته و آینده این جریان مورد عنایت ویژه پروردگار باشد، گذشته اش اینکه حضرتش از بخششهای ویژه ربانی به داوود بوده، و چه بسیار بنده خوبی است، و آینده اش قدرت فزاینده سلطنت و تسخیر بادها و به خدمت گرفتن شیاطین است.

و نیز اینکه فرمود: آنها را به من باز گردانید، اینها اگر خورشید بوده است - و اینان هم توان برگشت دادن خورشید را داشته اند؟ - سپس چگونه در این بازگشت دست به پاها و گردنهایشان کشید، آیا برای خورشید فرودگاه زمینی است، و نیز مانند اسبان گردنها و پاها دارد؟ و بالاخره این خرافه ای است از خرافات که ساحت قدس دو معصوم و الامقام بویژه امام علی (علیه السلام) را به انحراف آلوده ساخته، و

جریان سلیمان را با این تحمیل زشت و نابسامان در این آیه راهگشای همانندش به علی (علیه السلام) کرده است.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَطْلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ
لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ... ۲۷- أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ... ۲۸- كِتَابٌ أُنزِلَتْهُ
إِلَيْكَ مُبْرَكٌ لِّيَذَكِّرُوا ءَايَتِهِ وَلِيَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ... ۲۹- وَهَبْنَا لِدَاوُدَ
سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ... ۳۰- إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّفِنتُ
الْجِيَادُ... ۳۱- فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ
بِالْحِجَابِ... ۳۲- رُدُّوَهَا عَلَيَّ فَنُفِثَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْإِعْنَاءِ... ۳۳- وَلَقَدْ
فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ... ۳۴-

و ما آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است باطل نیافریدیم. این گمان کسانی است که کافر شدند. پس وای از آتش برای کسانی که کافر شدند!... ۲۷- یا (مگر) کسانی را که (به خدا) گرویده و کارهای شایسته کردند، چون مفسدان در زمین می نهیم، یا پرهیزگاران را چون فاجران قرار می دهیم؟... ۲۸- کتابی که آن را سوی تو نازل کردیم مبارک است، تا آیاتش را ببیندیشان، و برای اینکه خردمندان ویژه (بدان) پند گیرند... ۲۹- و سلیمان را به داوود بخشیدیم. چه نیکو بنده ای است. به راستی او (سوی آفریدگار) بسی رهسپار است... ۳۰- چون شباهنگام، اسب های اصیل صف اندر صف برایش به نمایش گذارده شدند،... ۳۱- پس (سلیمان) گفت: «من به راستی دوستی آن خیر [: اسب های جهاد] را دوست داشتم ام [: برگزیده ام] (که) نشأت گرفته و برخاسته از یاد پروردگار من است. تا اینکه (آن اسبان) در پرده (ی شب) پنهان گشتند.»... ۳۲- (گفت:) «اسب ها را نزد من باز آورید.» پس شروع کرد به دست کشیدن بر سا ها و گردن هایشان... ۳۳- و همواره سلیمان را بسی آزمودیم، و بر تختش جسدی بیفکندیم؛ سپس (به سوی ما) پی در پی برگشت... ۳۴-

آیه ۳۴ - اینجا سلیمان همانند داوود بگونه ای دیگر مورد آزمون است، و در میان احتمالاتی چند - که در تفسیر مفصل الفرقان آوردیم - بمناسبت در خواست بعدیش چنین نمودار است، که این جسد که بر تخت سلیمان افکنده شده جسد بی روح همان فرزندش بود، که همی آرزو داشت پس از مرگش جانشینش گردد، اینجا "ثم اناب" بیانگر این حالت است که از این جریان بسی نگران شد، سپس در

مقام تسلیم و رضا از خدا پوزش طلبید، چنان که در آیه ۳۵ آمده، و پس از این پروردگار سلطنتی بی نظیر خواست که بعد از حضرتش برای احدی از سلاطین اتقا نیفتد.

و آیا این خود بخلی است که در جریان عزت و سلطنتش همچنان بی نظیر باشد؟ هرگز! زیرا این خود بر خلاف عصمت نبوت - و بلکه برخلاف ایمان - است، وانگهی اجابت این دعا از طرف حق خود نتیجه ای است بر حقانیتش.

اینجا همانند در خواست متقیان والامقام که ما را پیشوای پرهیزکاران نه (۲۵:۷۴) حضرتش تنها تقاضای والاترین سلطنت را در طول زمان کرده، و طبعاً این تقاضا با اجازه پروردگار بوده است، و این خود هرگز منافاتی با سلطه رسالتی سایر پیامبران بویژه حضرت مسیح (علیه السلام) و حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) و نیز سلطه خلافت رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) بویژه نسبت به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و قائم آل محمد (عج) ندارد، زیرا این سلطه ها هرگز حالت پادشاهی نداشته اند، مثلاً حضرت ولی امر (صلی الله علیه وآله) - که حکومتش جهان شمول است - زندگی ظاهریش همچون فقرا خواهد بود، که هرگز حالت ظاهری سلطنت را ندارد، و روی این اصل خواست سلیمان والاتر از مقامات این بزرگواران نیست، بویژه آنکه خود حضرتش در کتاب وحیش (۵:۱۶) پس از توصیفات بسیار والا از برای محبوب یگانه اش به زبان عبرانی گوید: (حِکْمُ مَعْمِیمِ وَ کَوْلُو مَحْمَدِیمَ زِه دَوْدِی وَ زِه رَعِی بُنْتُ یَرُشَالَام): دهانش شیرین است، و تمامش محمد است، این است محبوب من و این است یار من ای دختران اورشلیم.^{۴۰}

۴۰ مقصود از شیرینی دهان، حلاوت زبان و فصاحت و بلاغت بیان شیوای آن حضرت است که بزرگترین فصحا و سخنوران بلیغ را به زانو آورده بود، و بهترین نمونه آن قرآن مجید است که اضافه بر تمام مراحل اعجاز، از نظر سبک آیات و ترتیب جملات نیز فوق قدرت بشر است.

تمامش محمد است

از جمله فوق مستفاد میشود که حضرت سلیمان از توصیف محبوب خود عاجز مانده و با این تعبیر اشاره اجمالی به تمامی اوصاف جمیل وی کرده فرمود: «تمامش محمد است» یعنی محبوب من هم نامش محمد است و هم صورت و سیرتش، خلقتش پسندیده و گفتار و کردارش حمیده و بطور کلی تمامش «محمد» و پسندیده است. این محبوب من است و یار منست ای دختران اورشلیم نه شما که بزبانی و دلربائی ظاهر زود گذر خود می بالید، شما نه، بلکه آن شخص محبوب واقعی منست که از هر جهت پسندیده و محمد بنام تمام جهاتست. لفظ محمد در بشارت فوق محتمل است نیز راجع به حضرت محمد بن الحسن (علیه السلام) باشد که تمامش محمد است و محامد پیامبران و برگزیده صفات و امتیازات آنان در وی جمع است، و چنانکه در آیه ۱ اشاره فرموده، آنحضرت بهنگام قیام در میان ده هزار سرباز قوی پنجه می باشد و در روایات اسلام نیز وارد شده که آنحضرت قیام نکند «حَتَّ یَکْمُلُ لَهُ الْعَقْدُ وَ هُوَ عَشْرَةُ الْاَلَفِ» تا آنکه لشکرش به ده هزار برسد.

و این عدد منافات با عدد سیصد و سیزده که بعنوان اصحاب آنحضرت معرفی شده اند ندارد، زیرا در برخی روایات تصریح شده که: هُمُ اصْحَابُ الْاَلَوِیَّةِ، آنان پرچمداران و افسران ارشد قائم آل محمد می باشد.

و در جمع مقامات پسندیده ربانی دو گونه است، رسالت ربانی و سلطنت ربانی، و مورد درخواست سلیمان بالاترین رسالتها نبوده که با رسالت دو ولی عزم عیسی (علیه السلام) و خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله) منافات داشته باشد، بلکه سلطنت در پرتو نبوتی دون ولایت عزم بوده است، و چنین جریانی هم در انحصار سلیمان (علیه السلام) بوده و هست.

اینجا خدا در پاسخ در خواستش - چنانکه در آیات ۳۶ تا ۴۰ آمده - باد را در تسخیر او نهاده، و گروهی از شیاطین را در ساختمانها و غواصی از خدمتگذارانش کرده، و گروهی دیگر از آنان را - که تخلف می کرده اند - در بند و زنجیرشان نموده، و در پایان فرموده این بخشش بی حساب ما است، در آن تصرف کن، البته چون اینجا حساب عصمت در کار است خود این بی حساب به حساب عصمت است، و در آخر کار صحنه ای بر کُل جریانات حضرتش نهاده، که نزد ما بسی والامقام و مقرب و دارای بازگشتهای بسیار زیبنده است.

آیا همین سلیمان - که نامش نیز به معنای پُر از سلامتی است - در حال سان دیدن نمازش را بفراموشی می سپارد، یا بر حسب آنچه در تورات آمده برای هریک از هزار زن بت پرستش عبادتگاهی بر سر تپه های خرم می سازد؟!^{۴۱} اینها خرافاتی است اسرائیلی که احیاناً در میان روایات اسلامی نیز نفوذ کرده است.

"بغیر حساب" مربوط به هر دو جمله «عطائنا» و "فامن او امسک" است، که هم عطای ربانی سلیمانی بی مرز و حساب است، و هم سلب و ایجاب سلیمان نسبت به این عطا بی حساب است، آری برای این هر دو بی حساب، حساب مرز عصمت ربانی و سلیمانی وجود دارد.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ...^{۳۵} فَسَخَرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهٖ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ...^{۳۶}
وَالشَّيْطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ...^{۳۷} وَءَاخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ...^{۳۸} هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ...^{۳۹} وَإِن لَّهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ...^{۴۰} وَاذْكُرْ عَبْدُنَا أَيُّوبَ إِذِ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ...^{۴۱} ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ...^{۴۲} وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِّأُولَىٰ

الْأَلْبَسِ... ۲۳ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنََّّ وَجَدْنَهُ صَابِرًا
نِعْمَ الْعَبْدُ إِنََّّهُ أَوَّابٌ... ۲۴

گفت: «پروردگارم! پوششی برایم بده، و ملکی به من ببخش که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد. به درستی تو (همین) تو بسی بخشنده ای.» ۲۳... پس باد را در اختیار او قرار دادیم، حال آنکه هر جا به درستی برفت به فرمان او به نرمی و راهواری روان می شد. ۲۴... و شیطان ها (ای رام) را (نیز که) هر یک را بنا و غواصند؛ ۲۵... و دیگرانی (از شیطان ها) را که با زنجیرها سخت بسته شده بودند (تحت فرمانش درآوردیم). ۲۶... (گفتیم): «این بخشش ماست. پس (آن را) بی شمار منت بگذار یا نگاه دار.» ۲۷... و بی گمان برای او در پیشگاهمان به راستی تقرب و فرجامی نیکوست. ۲۸... و بنده ی ما ایوب را به یاد آر، چون پروردگارش را ندا در داد: «شیطان همواره مرا به رنج ها و عذابی بزرگ مبتلا کرده.» ۲۹... (به او گفتیم): «با پای خود روان شو (که) این شستگاری سرد و آشامیدنی است.» ۳۰... و (دوباره) کسانش و مانندشان را - همراهشان - بدو بخشیدیم، تا رحمتی از جانبمان و یادواره ای برای خردمندان باشد. ۳۱... و (به او گفتیم): «یک بسته ترکه ی نازک نرم به دست بگیر. پس (همسرت را) با آن (به نرمی) بزنی، و سوگند(ت) را مشکن.» ما همواره او را شکویا یافتیم. چه نیکو بنده ای! به راستی او بسیار بازگشت کننده ای (سوی ما) است. ۳۲... ۳۳

آیات ۴۱ تا ۴۴ - برای دومین و آخرین بار - پس از آنکه در سوره انبیاء آمده - گزارشی درباره حضرت ایوب است، و چنانکه در آیات سوره انبیاء تنها ناراحتی های شدیدش را برای حضرت حق گزارش می دهد، اینجا هم عرضه می دارد: پروردگارا شیطان بامن چنین و چنان کرده، در پاسخ مأموریت یافت که از این آب پاکیزه بخور، و خود را بشوی، و دسته ای از ریحان بگیر، و به آرامی بر همسرت بنواز، که سوگندت درباره او نقض نشود.

جریانش این بود که حضرتش پس از دست دادن کل کسانش، و دوری گرفتن این و آن از حضرتش، حتی همسر مهرانش نیز چندی از او جدا شد، که طاقتش تا شده بود، و نه آنکه او را به خود واگذارده باشد، و اکنون این همسر برگشته، و ایوب که چنان قسم یاد کرده بود که بر او صد تازیانه زند، خدایش چنان فرمود که: بجای یکصد تازیانه دسته ای از چوبهای ریحان به همان عدد در دست گیرد، و با ملایمت به بدن همسرش بنوازد.

اینجا هم جریاتی جعلی در کتابهای اسرائیلی علیه حضرتش می بینید، که او را با شکوه هائی چند حتی از ایمان هم برون رانده، تا چه رسد از عدالت و رسالت و عصمتش، و بر خلاف این خرافات اسرائیلی اینجا با جمله جمیل «عبدنا» و "نعم العبد انه اواب" حضرتش را بنده ای بسیار والا و ممتاز

خوانده شده، و کلمه «عبدنا» این «نعم» و «اواب» را دو بُعد سلب و ایجاب در کل جریانات و حالات زندگیش در برابر حق I تثبیت کرده، «نا» در «عبدنا» کل عبودیت‌های شایسته را نسبت به حضرتش در برابر حق تثبیت نموده، که این خود مقتضی "نعم العبد انه اواب" گشته، چنانکه درباره سلیمان نیز عین همین جمله گذاشت، که صحنه ای بسی زیبا بر کمال بنده گی و اخلاصشان نهاده است.

جریاناتی دیگر تا آخر این سوره آمده است، که درباره پیامبرانی دیگر و نیز آفرینش آدم نخستین و برخورد شایسته فرشتگان و ناشایسته شیطان با حضرتش بوده، که در گذشته چگونه ای مفصل گذشت.

وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا اِبْرٰهٖمَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولٰٓئِذِیْ وَ الْاَبْصَرَ... ۲۵
 - اِنَّا اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرٰی الدَّارِ... ۲۶ - وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفٰیْنَ
 الْاٰخِیَارِ... ۲۷ - وَ اذْكُرْ اِسْمٰعِیْلَ وَ الْیَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِّنَ
 الْاٰخِیَارِ... ۲۸ - هٰذَا ذِكْرٌ وَ اِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ لِحُسْنِ مَّآبٍ... ۲۹ - جَنَّتٍ عَدْنٍ
 مُّفْتَحَةٌ لَّهُمْ الْاَبْوَابُ... ۳۰ - مُتَّكِنِیْ فِیْهَا یَدْعُوْنَ فِیْهَا بِفَكِّهَةٍ كَثِیْرَةٍ
 وَ شَرَابٍ... ۳۱ - وَ عِنْدَهُمْ قَصِرَتُ الطَّرْفِ اُتْرَابٌ... ۳۲ - هٰذَا مَا
 تُوعَدُوْنَ لَیَوْمِ الْحِسَابِ... ۳۳ - اِنَّ هٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَّفَادٍ... ۳۴ - هٰذَا
 وَ اِنَّ لِلطَّٰغِیْنَ لَشَرَّ مَّآبٍ... ۳۵ - جَهَنَّمَ یَصْلُوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ... ۳۶ - هٰذَا
 فَلَیَذُوقُوْهُ حَمِیْمٌ وَ غَسَّا... ۳۷ - وَ اٰخَرُ مِنْ شَكْلِہٖ اَزْوَاجٌ... ۳۸ - هٰذَا فَوْجٌ
 مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ اِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ... ۳۹ - قَالُوا بَلْ اَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا
 بِكُمْ اَنْتُمْ قَدْ مَتَمُّوْهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ... ۴۰ - قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هٰذَا فَزِدْهُ
 عَذَابًا ضِعْفًا فِی النَّارِ... ۴۱ - وَ قَالُوا مَا لَنَا لَا نَرٰی رَجُلًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِّنَ
 الْاَشْرَارِ... ۴۲ - اَتَّخَذْنٰهُمْ سِخْرِیًّا اَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْاَبْصَارُ... ۴۳ - اِنَّ
 ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ اَهْلِ النَّارِ... ۴۴ - قُلْ اِنَّمَا اَنَا مُنْذِرٌ وَ مَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اللّٰهُ
 الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ... ۴۵ - رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا الْعَزِیْزُ
 الْغَفَّارُ... ۴۶ - قُلْ هُوَ نَبِؤًا عَظِیْمٌ... ۴۷ - اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ... ۴۸ - مَا
 كَانَ لِیْ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَاِ الْاَعْلٰی اِذْ یَخْتَصِمُونَ... ۴۹ - اِنْ یُوحٰی اِلَیَّ اِلَّا اَنَّمَا

اَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ... ۷۰... إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي خَلِقُ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ... ۷۱... فَأِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ... ۷۲...
 و بندگانمان ابراهیم و اسحاق و یعقوب را - که نیرومندان و دیدهوران بودند - به یادآور. ... ۷۵... ما همواره آنان را با پاک سازی ویژه ای - (که) یادآوری سرای دنیا و آخرت است - خالص گردانیدیم. ... ۷۶... و آنان به راستی در پیشگاهمان بی گمان از برگزیدگان (و) نیکانند. ... ۷۷...
 و اسماعیل و یسع و ذالکفل را به یاد آور و (اینان) همگان از نیکانند. ... ۷۸... این یادواره ای است (بزرگ) و همواره برای پرهیزگاران بی گمان بازگشتی پیاپی و بسیار نیک است: ... ۷۹... باغ های با درختان سردرهم جاودان، حال آنکه درب ها(شان) برایشان بسی گشوده است. ... ۸۰... در آنجا تکیه زنان، میوه های فراوان و نوشیدنی(شان را) بخواهند. ... ۸۱... و در نزدشان (همسرانی) با چشمان فروهشته، همسال و همسانند. ... ۸۲... این است آنچه برای روز حساب وعده داده می شوید. ... ۸۳... (می گویند): «همواره، این به راستی روزی ماست (که) آن را هیچ نابودی نیست.» ... ۸۴... این است (حال بهشتیان) و برای طغیانگران بی گمان بدترین بازگشتی بی امان است، ... ۸۵... جهنم را (که) می افروزندش. پس چه بد آرامگاهی است. ... ۸۶... این! جوشاب و چرکابی بسی گلوگیر است. پس باید آن را بچشند. ... ۸۷... و از همین گونه، نوعی دیگر جفت ها: همانندهاست! ... ۸۸... این گروهی است که با شما ناگزیر (در آتش) درمی آیند (و) هیچ گونه شادبازی برایشان نیست. بی گمان آنان آتش افروزاند. ... ۸۹... گفتند: «بلکه شما هرگز شادبازی برایتان نیست، شما آن را بر ایمان پیش فرستادید. پس چه بد قرارگاهی است.» ... ۹۰... گفتند: «پروردگارمان! هر کس این (عذاب) را برای ما پیش فرستاد، عذابش را در آتش چندان کن.» ... ۹۱... و گفتند: «ما را چه شده است، که مردانی را که ما آنان را از (زمره)ی اشرار برمی شمرده ایم (اینجا) نمی بینیم؟» ... ۹۲... «آیا آنان را (در دنیا) به ریشخند می گرفتیم، یا چشم ها(ی مان) از آنان منحرف و منحرف شده است؟» ... ۹۳... این (ذلت) به راستی راست و بسی پای برجاست: مجادله ای اهل آتش. ... ۹۴... بگو: «من تنها هشداردهنده ای هستم، و جز خدای یگانه ی قهار معبودی دگر نیست.» ... ۹۵... «پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است. (همان) عزیز بسی پوشنده.» ... ۹۶... بگو: «آن خبری مهم (و) بزرگ است.» ... ۹۷... «شما از آن روی برمی تائید.» ... ۹۸... «مرا درباره ی ملا اعلی هیچ آگاهی نبوده است، چون با هم مجادله می کردند.» ... ۹۹... «به سوی من هیچ (چیزی) وحی نمی شود، جز اینکه تنها من به راستی هشدار دهنده ای روشنگرم.» ... ۷۰... چون پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بی گمان آفریننده ی بشری از گل هستم.» ... ۷۱... «پس هنگامی که درستش کردم و از روح (برگزیده ی آفرینش) ام در او دمیدم، سجده کنان برای او (نسبت به من) فرو افتید.» ... ۷۲...

آیه ۷۲ - "من روحی" اینجا به معنای برخی از روح خدا نیست، زیرا اولاً خدا دارای روح نیست، و در ثانی مرکب نمی باشد تا بعضی از آن در بدن آدم نفخ گردد، و در هر حال جسم نیست، تا قابل انتقال باشد، بلکه اینجا اضافه تشریفی مخلو نسبت به خالق است یعنی روحی ممتاز را ارواح در بدن آدم دمیدم، و از نظر ادبی هم اضافه گوناگون است که گاه اضافه خودی است چه صددرصد باشد مانند نفسی: خودم، و گاه درصد است مانندم دستم، و گاهی هم اضافه غیری است، مانند اضافه مصنوع به صانع و مخلو به خالق و اینجا «روحی» اضافه آخرین است، و گرچه تمامی ارواح از آفریدگان خدایند، لیکن روح انسان برترین آنهاست، و این روح آفریده ربانی به ادله ای - از جمله نفخ آن در بدن انسان - هرگز مجرد نیست، زیرا مجرد نه مکانی و نه قابل انتقال است و نفخ فیه من روحه (۳۲:۹) چنانکه گذشت - به احتمالی دیگر هم - روح برخاسته از خود انسان است، افزون بر اضافه تشریفی به خدا.

و ابن نفخ روح در آدم سومین مرحله رشد اوست، که نخست تنظیم خاک ویژه انسانی است به هیکل انسان، سپس تبدیل این هیکل خاکین به بدن انسان، که هر دو مشمول «سَوِيَّةٌ» می باشند، زیرا آفرینش روح کلا پس از کمال جسمانی - و خود برداشته ای از جسم - انسان است چنانکه در (۲۳: ۱۴) "ثم انشأناه خلقاً آخر": ایجاد خلق آخرین - یعنی روح - را برخاسته از بدن انسانی دانسته، و روی این اصل اینجا که تعبیر به نفخ شده و نه انشاء، این نفخ پس از انشاء است، که نخست روح انسان را از همان بدن انسان ایجاد فرمود، و سپس همان رادر همان بدن دمید.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ... ۷۳ - إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ... ۷۴ - قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِيَّ اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ... ۷۵ -

پس فرشتگان همه گان با هم سجده کردند. ۷۳... مگر ابلیس (که) تکبر جست و از کافران بود. ۷۴... فرمود: «ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد برای چیزی که به دو دست (قدرت و رحمت) خویش آفریدم سجده کنی؟ آیا تکبر نمودی یا از مهتران و برجستگان بوده ای؟» ۷۵...

آیه ۷۵ - این «عالین» به معنای برترین، اشاره به علو اعلای آفرینش است، که در اختصاص نسل آخرین انسانی زمینی و آسمانی است، به دلیل "و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً" (۱۷:۷۰) که اینان همان قلیلی می باشند که در آسمانها می باشند، و برابر با ما انسانهای زمینی هستند.

اینجا چون سجده سجده شکر است برابر خدا، به احترام آدم که معلم ملائکه بوده است، روی این اصل در سه بعد برتری یا برابری یا فروتر تنها بعد سوم است، که بایستی سجده شکر انجام دهند، بدین

معنا که شاکر بایستی فروتر از سبب شکر باشد، و نه برابر یا برتر، و اینجا شیطان در دو بعد مورد توبیخ است: ۱- استکبار، که تو نسبت به برتر از خودت کبر ورزیده ای و ۲- یا تو با او برابر و یا از او برتری که این سجده را ترک کرده ای؟

و این نا برابری ممتاز معنوی آدم نسبت به شیطان بسی بالا و والاست، که آدم حتی از فرشتگان برتر است، تا چه رسد به جنیان و سپس شیطان.

«بیدی» بمعنای دو دست است، به استثنای دست جسمانی و نیروی مادی که هرگز برای خدا نیست، کل نیروی ربانی را در بر دارد، و چون خدا تمام نیروی ممتاز ربانی را در بالاترین مرحله امکان و توان انسان در آفرینش جسم و جانش بروز داده است - زیرا در مورد خلقت او احسن الخالقین است که در احسن تقویم آفریده - اینجا پیداست که آفرینشی فراتر از انسان هرگز ممکن نیست، زیرا اگر چنان آفرینشی ممکن بود، نخست مقتضای رحمت بیکران ربانی این بود که آن را نیز بیافریند، وانگهی از نظر دلالت‌های قرآنی آفرینش این انسان آخرین بگونه ای مطلق در مثلث زمانی برترین آفرینشها در دو جنبه جسمانی و روحانی است، این معنایی عمیق و فراگیر از برای «یدی» می باشد، سپس در حاشیه اش ید سلب و ایجاب، و رحمت و غضب است، سلبش، نفی کل نابسامانی‌ها در جنبه جسمی و استعداد روحی است، و ایجابش ایجاد کل برتری‌های جسمانی و روحانی است، اما دو دست رحمت و غضب، از جمله اشاره ای است به دو بعد شیطانی و انسانی انسان، که انسانیتش در احسن تقویم است و شیطانیش در اسفل سافلین.

اینجا "ان تسجد" است و در جایی دیگر "ان لاتسجد" و هر دو به یک معناست، با اختلاف تعبیر، ولی اینجا «عن» محذوف است، که چه چیز تو را از سجده کردن، بازداشت، و آنجا حذفی هم در کار نیست، چه تو را بازداشت که سجده نکنی؟ بدین معنا که چه چیز مانع شد که امر خدا را انجام ندهی، و در نتیجه این سجده را ترک گفتی.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ...^{۷۶} قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا
فَأَنِّكَ رَجِيمٌ...^{۷۷} وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ...^{۷۸} قَالَ رَبِّ
فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ...^{۷۹}

گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی.»...^{۷۶} فرمود: «پس، از آن (باغ) برون شو، پس تو بی گمان رانده شده ای.»...^{۷۷} «و تا روز بروز طاعت [قیامت] همواره بر تو لعنت و دورباش من است.»...^{۷۸} گفت: «پروردگارم! پس مرا تا روزی که (تمامی مکلفان چه از انسان و چه حیوان) برانگیخته می شوند مهلت ده.»...^{۷۹}

آیه ۷۹ - شیطان در خواست کرد که تا هنگام رستاخیز مرا مهلت ده، ولی این مهلت بر حسب آیه (۸۱) "الی یوم الوقت المعلوم" است، که روز مرگ کل مکلفان می باشد، و نه رستاخیز، بدین معنی که تو با دیگر مکلفان بهنگام قیامت مرگ - که نخستین قیامت است - خواهی مرد، و نه تا روز رستاخیز که میان این دو یوم فاصله است.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ...^{۸۰} إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ...^{۸۱} قَالَ
فَبِعِزَّتِكَ لَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ...^{۸۲} إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ...^{۸۳}

فرمود: «پس بی گمان، تو از مهلت یافتگانی»...^{۸۰} «تا روز وقت معلوم» [: قیامت مرگ.]...^{۸۱} گفت: «پس به عزّت سوگند (که) همگان را بی گمان بسی گمراه می کنم.»...^{۸۲} «مگر بندگان اخلاص یافته (ی از طرف حضرت) را.»...^{۸۳}

آیه ۸۳ - بر حسب گفته شیطان تنها عباد مخلصین - که معصومانند - از اغواء شیطان در امانند، و آیا مادون آنان که نخست عباد مخلصین و عادلان می باشند، و نیز مؤمنان غیر عادل با کافران، این هر سه از گمراه شدگان و در نتیجه از جهنمیان اند؟ پاسخش در آیه ۸۵ آمده که "ممن تبعك منهم اجمعين" تنها پیروان شیطان را از جهنمیان دانسته زیرا (هم) در (منهم) همان غیر مخلصین اند، و (من) که برای تبعیض است، این معنی را به ما می فهماند که غیر مخلصین در کل جهنمیان نیستند، بلکه تنها (من تبعك) یعنی پیروان مطلق شیطانند، و آیا عادلان که مخلصین اند پیروان شیطانند؟ و آیا مؤمنان غیر مخلص که زندگی شان بر مبنای ایمان است - گرچه عصیانهای هم دارند - از پیروان شیطانند؟ هرگز! پیروان شیطان تنها کسانی اند که حالت درونی و برونی شان کلاً یا اکثراً شیطانی است، ولی مؤمنانی که در فروترین درجات ایمان هستند، اگر با همین ایمان جان بسپارند، اینها جزو پیروان شیطان نیستند، گرچه عذابهایی هم در صورت عدم شفاعت و عدم توبه شامل حالشان بشود، ولی در آخر کار روانه بهشت خواهند شد، چنانکه در سوره حجر آیه ۳۹ و ۴۰ همین جریان تکرار شده، که تنها بندگان مخلص از گمراهی شیطان نجات می یابند، و این تهدید شیطان است لیکن این تهدید در آیه ۴۲ است که بر بندگان من هرگز سلطه کلی نداری مگر پیروان گمراهت که این (عبادی) کل بندگان خدا را در کل شامل است، چه مخلصین چه مخلصین، و چه مؤمنینی که احیاناً فسق می کنند، و تنها پیروان گمراه شیطان استثنا شده اند، که همان کافران مطلق و معاندند، و در آیاتی چند حتی یهودیان، نصرانیان و التقاطیان بشرط ایمان و عدم عناد از نجات یافتگانند: "ان الذين آمنو و الذين هاروا و النصاری و الصابئين من آمن بالله و اليوم و لاخر فلهم اجرهم" (۲:۶۲).

و چنانکه بتفصیل گذشت اگر عنادی باحق نباشد، در صورت قصور و حتی تقصیر بدون عناد یهودیان و نصرانیان و حتی التقاطیانی که ایمان و عمل صالحی دارند از نجات یافتگانند، و اصولاً جهنم تنها جای معاندان است و دیگران بشرط ایمان و قصور، و حتی تقصیری خالی از عناد - مانند غیر مکلفان - همه و همه از اهل بهشت خواهند بود.

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ...^{۸۴} -

فرمود: «پس (من) حق (هستم) و (همه‌ی) حق را می گویم (که)»: ...^{۸۴} -

آیه ۸۴ - «الحق» - بمعنای تمام حق و حقیقت - خبری است برای مبتدایی محذوف، که «انا»: من می باشد، یعنی: من تمام حقم، سپس "و الحق اقول" بدین معناست که گفته ام نیز تمام حق است، آنچه گفتنی است و من به عنوان ربوبیت برای هشدار و بیداری مکلفان می گویم - سراسر حق است.

لَا مَلَانَ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ...^{۸۵} - قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ...^{۸۶} - إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ...^{۸۷} - وَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ...^{۸۸} -

«همواره جهنم را از تو و از هر کس از آنان که تو را پیروی کرد، از همه گیشان، بی گمان خواهم انباشت.» ...^{۸۵} - بگو: «(من) هیچ مزدی بر این (قرآن) از شما نمی خواهم. و من از کسانی نیستم که خود را (برای شما بی جهت) به زحمت و رنج طاقت فرسا افکنم.» ...^{۸۶} - «این (قرآن) جز یادواره ای برای جهانیان نیست.» ...^{۸۷} - «و همواره پس از چندی خبر بزرگش را به راستی خواهید دانست.» ...^{۸۸} -

سوره زمر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ _۱_۰۰۰_

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

(این) فرو فرستاده‌ی تدریجی کتاب (قرآن) از جانب خدای عزیز حکیم است. _۱_۰۰۰_

آیه ۱ - در تنزیل الکتاب از نظر ادبی و معنوی دو وجه است: نخست اینکه تنزیل خبر است برای "بسم الله الرحمن الرحيم" زیرا تنزیل به معنای تدریج و تفصیل است، بسم الله نیز نخستین تنزیل اجمالی لفظی کل قرآن است. که بر تمام معانی آن دلالتی بس مجمل و مختصر دارد، احتمال دوم اینست که تنزیل الکتاب مبتدا و "من الله العزيز الحكيم" خبر است و این خود به معنای آخرین تنزیل کتاب می باشد، و در هر دو صورت کتاب همان قرآن است در علم الهی پیش از نزولش بر قلب رسول الله (صلی الله علیه وآله) و در مرحله دوم همین قرآن است که در شب قدر بر قلب نورانی محمدی (صلی الله علیه وآله) نازل گردید و تفصیلش در بعد لفظ اجمالی بسم الله و سپس سوره حمد، و در آخر کار و در کل قرآن، همه آن است. و این دو وصف عزت و حکمت به تناسب مراتب تنزیل و حکمت ربانی است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ بِالْحَقِّ فَاغْبُذِ اللَّهَ مَخْلَصًا لَهُ الدِّينَ _۲_۰۰۰_

ما (این) کتاب را به راستی با تمامی حق سوی تو فرود آوردیم. پس خدا را - در حالی که طاعت

(خود) را برای او خالص کننده ای - عبادت کن. _۲_۰۰۰_

آیه ۲ - «بالحق» در فرود آمدن کتاب هم به معنای سببیت حقانی این نزول است و هم مصاحبتش با تمامی حق که هم نزولش بر این دو مبنا حق است و هم فرودگاه و مورد نزولش قلب تمام حق محمدی (صلی الله علیه وآله) است.

«الدین» اینجا و در آیه (۳) و نیز در کل آیاتی که مشتمل بر این کلمه است تنها به معنای طاعت و پیروی است چه حق باشد مانند این دو آیه که طاعت خالصانه و بی شائبه از حضرت حق است، و چه باطل باشد که طاعت غیر حق است.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ... ۲- لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَنَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ... ۴-

هان (که) دین خالص تنها از آن خداست، و کسانی که به جای او اولیایی (: سرپرستان و دوستانی) برای خود برگرفته اند (به بهانه‌ی اینکه) ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی پرستیم، البته خدا میان آنان درباره‌ی آنچه که بر سر آن اختلاف دارند داوری می کند. به راستی خدا کسی را که دروغ پرداز بسی ناسپاس است هدایت نمی کند. ... ۲- اگر خدا می خواست برای خود فرزندی برگیرد. هر آینه از (میان) آنچه می آفریند آنچه را می خواست برمی گزید. منزّه است او. اوست خدای یگانه‌ی بسی چیره. ... ۴-

آیه ۴ - اینجا بر فرض محال نسبت به انتخاب فرزند برای خدا - چه بر مبنای ولادت از حضرتش و چه فرزند خواندگی! - در پاسخ این سؤال است که چرا خدا چنین و چنان کند، باید گفت، آیا برای آنکه وارثی داشته باشد که او خود وارث همگان است، یا برای او کمکی باشد که او کمک کل آفریدگان است، یا از وحشت رهایی یابد که این وحشت از ترس معارضان است، روی این اصل چرا فرزندی به ولادت یا پسر خواندگی انتخاب کند، و در هر صورت اگر مقصود از اتخاذ ولد برگزیدن کسی است از برای رهبری دیگران، این خود گزینش فرزندی نیست، بلکه گزینش رسالتی است، و بعد از تمامی این مراحل، اگر هم فرزندی بخواهد، تنها به خواست خود اوست و نه به خواست دیگران که برایش فرزندی انتخاب کنند آنهم چنانکه در آیاتی مانند: (۱۷:۴۰) آمده، فرزند مؤنث برای او و فرزند مذکر برای خویش برگزینند، و در کل صورتها اتخاذ ولد نه از نظر ذاتی و نه از نظر انتخابی و فرزند خواندگی که خود مجازی است نسبت به حقیقت، در هر دو صورت امکان ندارد.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ... ۵- خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأُنْزَلَ لَكُمْ مِنْ

الانعمِ تَمَنِيَةَ اَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثَ ذَلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَاتَّيْتُكُمْ تَصْرُفُونَ... ١-... ٢-... ٣-... ٤-... ٥-... ٦-... ٧-... ٨-... ٩-... ١٠-... ١١-... ١٢-... ١٣-... ١٤-... ١٥-... ١٦-... ١٧-... ١٨-... ١٩-... ٢٠-... ٢١-... ٢٢-... ٢٣-... ٢٤-... ٢٥-... ٢٦-... ٢٧-... ٢٨-... ٢٩-... ٣٠-... ٣١-... ٣٢-... ٣٣-... ٣٤-... ٣٥-... ٣٦-... ٣٧-... ٣٨-... ٣٩-... ٤٠-... ٤١-... ٤٢-... ٤٣-... ٤٤-... ٤٥-... ٤٦-... ٤٧-... ٤٨-... ٤٩-... ٥٠-... ٥١-... ٥٢-... ٥٣-... ٥٤-... ٥٥-... ٥٦-... ٥٧-... ٥٨-... ٥٩-... ٦٠-... ٦١-... ٦٢-... ٦٣-... ٦٤-... ٦٥-... ٦٦-... ٦٧-... ٦٨-... ٦٩-... ٧٠-... ٧١-... ٧٢-... ٧٣-... ٧٤-... ٧٥-... ٧٦-... ٧٧-... ٧٨-... ٧٩-... ٨٠-... ٨١-... ٨٢-... ٨٣-... ٨٤-... ٨٥-... ٨٦-... ٨٧-... ٨٨-... ٨٩-... ٩٠-... ٩١-... ٩٢-... ٩٣-... ٩٤-... ٩٥-... ٩٦-... ٩٧-... ٩٨-... ٩٩-... ١٠٠-...

الالباب ١-... ٢-... ٣-... ٤-... ٥-... ٦-... ٧-... ٨-... ٩-... ١٠-... ١١-... ١٢-... ١٣-... ١٤-... ١٥-... ١٦-... ١٧-... ١٨-... ١٩-... ٢٠-... ٢١-... ٢٢-... ٢٣-... ٢٤-... ٢٥-... ٢٦-... ٢٧-... ٢٨-... ٢٩-... ٣٠-... ٣١-... ٣٢-... ٣٣-... ٣٤-... ٣٥-... ٣٦-... ٣٧-... ٣٨-... ٣٩-... ٤٠-... ٤١-... ٤٢-... ٤٣-... ٤٤-... ٤٥-... ٤٦-... ٤٧-... ٤٨-... ٤٩-... ٥٠-... ٥١-... ٥٢-... ٥٣-... ٥٤-... ٥٥-... ٥٦-... ٥٧-... ٥٨-... ٥٩-... ٦٠-... ٦١-... ٦٢-... ٦٣-... ٦٤-... ٦٥-... ٦٦-... ٦٧-... ٦٨-... ٦٩-... ٧٠-... ٧١-... ٧٢-... ٧٣-... ٧٤-... ٧٥-... ٧٦-... ٧٧-... ٧٨-... ٧٩-... ٨٠-... ٨١-... ٨٢-... ٨٣-... ٨٤-... ٨٥-... ٨٦-... ٨٧-... ٨٨-... ٨٩-... ٩٠-... ٩١-... ٩٢-... ٩٣-... ٩٤-... ٩٥-... ٩٦-... ٩٧-... ٩٨-... ٩٩-... ١٠٠-...

آسمان ها و زمین را به تمامی حق آفرید. شب را بر روز در پیچد، و روز را بر شب در پیچد. و خورشید و ماه را تسخیر کرد، (چنان که) هر کدام تا زمانی معین روانند. هان (که) او (تنها) همان عزیز بسی پوشاننده است. ... ١-... ٢-... ٣-... ٤-... ٥-... ٦-... ٧-... ٨-... ٩-... ١٠-... ١١-... ١٢-... ١٣-... ١٤-... ١٥-... ١٦-... ١٧-... ١٨-... ١٩-... ٢٠-... ٢١-... ٢٢-... ٢٣-... ٢٤-... ٢٥-... ٢٦-... ٢٧-... ٢٨-... ٢٩-... ٣٠-... ٣١-... ٣٢-... ٣٣-... ٣٤-... ٣٥-... ٣٦-... ٣٧-... ٣٨-... ٣٩-... ٤٠-... ٤١-... ٤٢-... ٤٣-... ٤٤-... ٤٥-... ٤٦-... ٤٧-... ٤٨-... ٤٩-... ٥٠-... ٥١-... ٥٢-... ٥٣-... ٥٤-... ٥٥-... ٥٦-... ٥٧-... ٥٨-... ٥٩-... ٦٠-... ٦١-... ٦٢-... ٦٣-... ٦٤-... ٦٥-... ٦٦-... ٦٧-... ٦٨-... ٦٩-... ٧٠-... ٧١-... ٧٢-... ٧٣-... ٧٤-... ٧٥-... ٧٦-... ٧٧-... ٧٨-... ٧٩-... ٨٠-... ٨١-... ٨٢-... ٨٣-... ٨٤-... ٨٥-... ٨٦-... ٨٧-... ٨٨-... ٨٩-... ٩٠-... ٩١-... ٩٢-... ٩٣-... ٩٤-... ٩٥-... ٩٦-... ٩٧-... ٩٨-... ٩٩-... ١٠٠-...

رحم] می آفریند. این است خدا، پروردگارتان (که) فرمانروایی (و حکومت مطلق) تنها از آن اوست. معبودی جز او نیست. پس چگونه و کجا از حق برگردانیده می شوید؟ ... ١-... ٢-... ٣-... ٤-... ٥-... ٦-... ٧-... ٨-... ٩-... ١٠-... ١١-... ١٢-... ١٣-... ١٤-... ١٥-... ١٦-... ١٧-... ١٨-... ١٩-... ٢٠-... ٢١-... ٢٢-... ٢٣-... ٢٤-... ٢٥-... ٢٦-... ٢٧-... ٢٨-... ٢٩-... ٣٠-... ٣١-... ٣٢-... ٣٣-... ٣٤-... ٣٥-... ٣٦-... ٣٧-... ٣٨-... ٣٩-... ٤٠-... ٤١-... ٤٢-... ٤٣-... ٤٤-... ٤٥-... ٤٦-... ٤٧-... ٤٨-... ٤٩-... ٥٠-... ٥١-... ٥٢-... ٥٣-... ٥٤-... ٥٥-... ٥٦-... ٥٧-... ٥٨-... ٥٩-... ٦٠-... ٦١-... ٦٢-... ٦٣-... ٦٤-... ٦٥-... ٦٦-... ٦٧-... ٦٨-... ٦٩-... ٧٠-... ٧١-... ٧٢-... ٧٣-... ٧٤-... ٧٥-... ٧٦-... ٧٧-... ٧٨-... ٧٩-... ٨٠-... ٨١-... ٨٢-... ٨٣-... ٨٤-... ٨٥-... ٨٦-... ٨٧-... ٨٨-... ٨٩-... ٩٠-... ٩١-... ٩٢-... ٩٣-... ٩٤-... ٩٥-... ٩٦-... ٩٧-... ٩٨-... ٩٩-... ١٠٠-...

می‌ورزید، پس خدا بی گمان از شما بی نیاز است. و برای بندگان کفر و کفران را خوش نمی دارد، و اگر سپاس دارید آن را برایتان می پسندد. و هیچ (بار) بردارنده ای بار (گناه) دیگری را بر نمی دارد. آن گاه بازگشت شما سوی پروردگارتان است. پس شما را به آنچه می کردید خبری مهم می دهد. همانا او به (راز) ذاتی سینه ها بسی داناست. ... ١-... ٢-... ٣-... ٤-... ٥-... ٦-... ٧-... ٨-... ٩-... ١٠-... ١١-... ١٢-... ١٣-... ١٤-... ١٥-... ١٦-... ١٧-... ١٨-... ١٩-... ٢٠-... ٢١-... ٢٢-... ٢٣-... ٢٤-... ٢٥-... ٢٦-... ٢٧-... ٢٨-... ٢٩-... ٣٠-... ٣١-... ٣٢-... ٣٣-... ٣٤-... ٣٥-... ٣٦-... ٣٧-... ٣٨-... ٣٩-... ٤٠-... ٤١-... ٤٢-... ٤٣-... ٤٤-... ٤٥-... ٤٦-... ٤٧-... ٤٨-... ٤٩-... ٥٠-... ٥١-... ٥٢-... ٥٣-... ٥٤-... ٥٥-... ٥٦-... ٥٧-... ٥٨-... ٥٩-... ٦٠-... ٦١-... ٦٢-... ٦٣-... ٦٤-... ٦٥-... ٦٦-... ٦٧-... ٦٨-... ٦٩-... ٧٠-... ٧١-... ٧٢-... ٧٣-... ٧٤-... ٧٥-... ٧٦-... ٧٧-... ٧٨-... ٧٩-... ٨٠-... ٨١-... ٨٢-... ٨٣-... ٨٤-... ٨٥-... ٨٦-... ٨٧-... ٨٨-... ٨٩-... ٩٠-... ٩١-... ٩٢-... ٩٣-... ٩٤-... ٩٥-... ٩٦-... ٩٧-... ٩٨-... ٩٩-... ١٠٠-...

می خواند، درحالی که سوی او بازگشت کننده است. سپس چون او را از جانب خود نعمتی در اختیارش نهد آنچه را از خدا درخواست می کرده فراموش می کند، و برای خدا همتیانی قرار می دهد تا (خود و دیگران را) از راه او سرگشته گرداند. بگو: «با کفرت اندکی برخوردار شو، که همانا تو از همراهان آتشی.» ... ١-... ٢-... ٣-... ٤-... ٥-... ٦-... ٧-... ٨-... ٩-... ١٠-... ١١-... ١٢-... ١٣-... ١٤-... ١٥-... ١٦-... ١٧-... ١٨-... ١٩-... ٢٠-... ٢١-... ٢٢-... ٢٣-... ٢٤-... ٢٥-... ٢٦-... ٢٧-... ٢٨-... ٢٩-... ٣٠-... ٣١-... ٣٢-... ٣٣-... ٣٤-... ٣٥-... ٣٦-... ٣٧-... ٣٨-... ٣٩-... ٤٠-... ٤١-... ٤٢-... ٤٣-... ٤٤-... ٤٥-... ٤٦-... ٤٧-... ٤٨-... ٤٩-... ٥٠-... ٥١-... ٥٢-... ٥٣-... ٥٤-... ٥٥-... ٥٦-... ٥٧-... ٥٨-... ٥٩-... ٦٠-... ٦١-... ٦٢-... ٦٣-... ٦٤-... ٦٥-... ٦٦-... ٦٧-... ٦٨-... ٦٩-... ٧٠-... ٧١-... ٧٢-... ٧٣-... ٧٤-... ٧٥-... ٧٦-... ٧٧-... ٧٨-... ٧٩-... ٨٠-... ٨١-... ٨٢-... ٨٣-... ٨٤-... ٨٥-... ٨٦-... ٨٧-... ٨٨-... ٨٩-... ٩٠-... ٩١-... ٩٢-... ٩٣-... ٩٤-... ٩٥-... ٩٦-... ٩٧-... ٩٨-... ٩٩-... ١٠٠-...

قیام برای خدا خاشع است. در حالی که از آخرت می هراسد، و رحمت پروردگارش را امید دارد؟ بگو: «آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟» تنها خردمندان ژرف نگرند که (حق را) به خوبی یاد می کنند. ... ١-... ٢-... ٣-... ٤-... ٥-... ٦-... ٧-... ٨-... ٩-... ١٠-... ١١-... ١٢-... ١٣-... ١٤-... ١٥-... ١٦-... ١٧-... ١٨-... ١٩-... ٢٠-... ٢١-... ٢٢-... ٢٣-... ٢٤-... ٢٥-... ٢٦-... ٢٧-... ٢٨-... ٢٩-... ٣٠-... ٣١-... ٣٢-... ٣٣-... ٣٤-... ٣٥-... ٣٦-... ٣٧-... ٣٨-... ٣٩-... ٤٠-... ٤١-... ٤٢-... ٤٣-... ٤٤-... ٤٥-... ٤٦-... ٤٧-... ٤٨-... ٤٩-... ٥٠-... ٥١-... ٥٢-... ٥٣-... ٥٤-... ٥٥-... ٥٦-... ٥٧-... ٥٨-... ٥٩-... ٦٠-... ٦١-... ٦٢-... ٦٣-... ٦٤-... ٦٥-... ٦٦-... ٦٧-... ٦٨-... ٦٩-... ٧٠-... ٧١-... ٧٢-... ٧٣-... ٧٤-... ٧٥-... ٧٦-... ٧٧-... ٧٨-... ٧٩-... ٨٠-... ٨١-... ٨٢-... ٨٣-... ٨٤-... ٨٥-... ٨٦-... ٨٧-... ٨٨-... ٨٩-... ٩٠-... ٩١-... ٩٢-... ٩٣-... ٩٤-... ٩٥-... ٩٦-... ٩٧-... ٩٨-... ٩٩-... ١٠٠-...

آیه ۹ - این پرسش که آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند برابری دارند؟ اینجا درباره هر علمی نیست زیرا مثلاً علم گمراه کننده از عدمش هرگز بهتر نیست و اینجا جهل بر علم مقدم است، بلکه علم معرفه الله است، که بر هر علم و جهلی برتر است که "ان اکرمکم عندالله اتقاکم" (۴۹:۱۳) تنها تقوای بیشتر میزان برتری است، و علمی که خود اصل تقوی است همچون معرفه الله و نیز علمی که راهنمای تقوی و عهده دار عمل به آنست بر سایر علمها تقدم دارد، ولی علم دین که بدون عمل باشد از جهل به آن فروتر است.

درباره علومی که نفی و اثباتی نسبت به دین ندارند و دارای سود دنیوی می باشند، پس از مرحله علم نخستین طبعاً از جهل به آن برتر است و احياناً برای تحصیل معیشت واجب و برای توسعه اش مستحب است.

روی این اصل صرف علم به گونه ای مطلق از جهل مطلق برتر نیست، بلکه برتری علم و غیر علم تنها در بعد تقوی است و بس.

مثلاً کسانی که "یعلمون ظاهراً من الحیاء الدنیا و هم عن الاخره هم غافلون" (۳۰:۷) که علم منحصر به زندگی دنیا را مضموم دانسته زیرا پیامدش غفلت از رستخیز است، اینجا جهل به دنیا که این پیامد را ندارد از این علم برتر است.

شیطان از نظر علم دنیوی و بلکه علم خالی از تقوای اخروی از همگان - به جز معصومان و عالمان مادونشان - برتر است، و آیا این برتری او را از خداپرستان برتر می کند؟

اینجا حقیقت معنای این حدیث نمودار است که «ما عالمانیم و شیعیانمان متعلمان، و سایر مردمان خاشاک بر روی سیلابند یا ما عالمانیم، دشمنانمان جاهلان و شیعیانمان دارای مغز و اندیشه اند که دانش غیر تقوی را که خود موجب طغیان و گمراهی است به عنوان خاشاک و دشمنی با بیت رسالت و وحی دانسته.

در بعد نخستین علم که علم بر مبنای تقوی است در خبر است که «علم سه گونه است: کتاب، سنت و نمی دانم» و درباره علم خالی از دین و علم خالی از ضد دین چنین آمده که «علم را گرچه در چین باشد جویا شوید» ولی علمی که ضد تقوی است از هر جهلی بدتر است.

قُلْ لِّعِبَادِیَ الَّذِیْنَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِیْنَ أَحْسَنُوا فِیْ هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةٌ وَّ أَرْضُ
اللَّهِ وَ سَعَةُ إِنَّمَا یُؤْتِی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ _ _ _ _ _

بگو: «ای بندگان من که ایمان آوردید! پروردگارتان را پروا بدارید. برای کسانی که در این دنیا خوبی کرده اند نیکی است، و زمین خدا (برای تقوی) فراخ است. تنها شکیبایان پاداش خود را بی حساب خواهند یافت.» _..._۱۰_

آیه ۱۰ - اینجا «تقوی» - که زیر بنای علمی تقوی آور است - در پهنای زمین مورد امر الهی است، که در هر جا توان تقوی وجود دارد همانجا جایگاه مؤمنان است، چه تقوای خودی و چه واداشتن دیگران به تقوی، و اگر توان تقوی در کار نباشد به جز محیط تقوی جای زندگی مؤمنان نیست.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُعْبِدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ _..._۱۱_ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ _..._۱۲_ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ _..._۱۳_ قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي _..._۱۴_ فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ _..._۱۵_ لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَعْبَادُ فَاتَّقُونِ _..._۱۶_ وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادَ _..._۱۷_ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ _..._۱۸_

بگو: «من به راستی معمر شدم که خدا را - در حالی که طاعتم را تنها برای او خالص گردانیده ام - بپرستم.» _..._۱۱_ «و مأمور شدم به آنکه (برابرش) نخستین تسلیم کنندگان خود باشم.» _..._۱۲_ بگو: «من اگر به پروردگارم عصیان ورزم، از عذاب روزی بزرگ بسی می ترسم.» _..._۱۳_ بگو: «تنها خدا را می پرستم. در حالی که دینم [طاعتم] را برای او خالص و بی آرایش گرداننده ام.» _..._۱۴_ «پس هر چه را از مادونش می خواهید، بپرستید.» (ولی به آنان) بگو: «زیانکاران در حقیقت کسانی اند که به خود و کسانشان (برای) روز قیامت زیان رسانده اند. هان! این زیان بزرگ (هم) آن خسران آشکارگر است.» _..._۱۵_ برایشان از بالای سر(ها)شان چترهایی از آتش است، و از زیر (پاها)شان (نیز) چترهایی آتشین است. این (کیفری) است که خدا بندگان را به آن بیم می دهد. ای بندگان من! پس مرا پروا کنید. _..._۱۶_ و کسانی که خود را از طغیانگران بسی دور داشته اند، (که) ایشان را بپرستند، و سوی خدا بازگشته اند، آنان را مزده باد. پس بندگانم را بشارت ده، _..._۱۷_ کسانی که به سخن (حق) گوش فرا می دهند، پس بهتری‌اش را پیروی می کنند. اینانند که خدایشان (آنان را) راه نموده، و ایشانند، (هم) اینان اندیشمندان خالص. _..._۱۸_

آیه ۱۷ و ۱۸ - در این آیات زمینه ای بس شایسته و بایسته را برای تقوای حقیقی بازگو کرده که نخست پرهیز از پرستش و یا پیروی از طغیانگران است که نقش «لا اله» دارد، و سپس «الا الله» که شنیدن سخنان زیبا و پیروی از زیباترینش معرفی شده است. که نه تنها شنیدن و نه تنها عملی بدون شنیدن، زیرا نخست دانستن است و سپس عمل کردن، و اگر عمل صالح بدون دانستن امکان پذیر بود تنها همین عمل مورد امر بود و بس، بجز معرفه الله که زیربنای هر گونه علم و عملی در راه خداست. استماع به معنی فراگرفتن از روی کوشش و کاوش است، و «قول» رأی و نظر است و نه تنها سخن، که مرده یا زنده بودن، حضور یا غیاب، گفته و نوشته یا شنوده و ... همه و همه در پرتو «قول» اینجا مقصود است.

و آیا «قول» اعم از هر گونه نظری است چه بد یا خوب؟ هرگز، زیرا اولاً این عمومیت گفتار برای عموم مؤمنان نیست که سخنان گمراه کننده را بشنوند و گمراه نشوند، بلکه این خود ویژه عالمان است، و در ثانی «احسنه» در برابر «حسن» است، و نه بد و گمراه کننده که حسنی ندارد تا سخن حق از او احسن و بهتر باشد، گرچه برای ویژگیان بمنظور نقض آن نیک بلکه نیکتر از نشنیدنش می باشد. و در جمع پیروی احسن شرط ایمان عاقلانه است که نخست قرآن است و در حاشیه اش سنت قطعی و دیگر هیچ.

و آیا در این دو محور شریعت حسن و احسن وجود دارد که احسنش مورد امر و حسنش مورد نهی باشد. که در نتیجه بعضی از شریعت قرآن و سنت که باید پیروی کرد و بعضی دیگر را مردود دانست؟

اینجا «قول» قول وحی در کتاب و سنت نیست، زیرا آیاتی مانند "واتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم" (۵۵: ۳۹) تمامی قرآن را احسن مطلق می داند، که خود در بعد متنی بهترین کتاب است و سنتش نیز بهترین سنت است که برای کل مکلفان پیروی از این کتاب و سنت در طول زمان و عرض مکان تکلیف واجب است. و سنتش هم - در کل - بر مبنای وحی گویا، و یا وحی رمزی قرآنی است که در اختصاص معصومان محمدی (صلی الله علیه وآله) است.

بلکه مقصود اقوال عالمان و شرعمداران کتاب و سنت است که پیروی بهترین نظرات در میان آنان بر دیگران واجب است.

زیرا کسانی که بر محور کتاب و سنت رأی می دهند دارای درجاتی می باشند که اگر در موارد اختلاف مشورتی در میانشان تحقق نپذیرد احسن الاقوال که در انحصار اعلم اتقی است تنها مورد پیروی است، و در صورت مشورت که ضرورتی اسلامی است رأی اکثر مناط است، و اگر یکی اعلم و

دیگری اتقی است دومی شایسته تقلید است زیرا تقوی تعهد آور است و علم نمایانگر، و اولی از دومی به حق نزدیکتر است.

قول احسن بر دو مبنای علم و تقوی است که اعلم از نظر دریافت حکم خدا و اتقی از نظر تعهد بر دیگران مقدم است.

از اینجا پیداست که مسائل غیر ضروری کلاً مورد استنباط و واجب همگانی است، که دست کم تقلید از روی بینش و استنباط است که علم و تقوای مرجع تقلید بر مبنای کتاب و سنت بایستی از همگان برتر باشد و دیگر هیچ.

زنده بودن مرجع تقلید برتر شرط نیست بلکه زنده بودن رأیش مناط اصلی تقلید است، هر که رأیش زنده تر و نزدیکتر به حق است همو مرجع تقلید است گرچه مرده و در اقلیت باشد، و هر که فروتر باشد تقلیدش حرام است گرچه زنده و در اکثریت باشد.

این از نظر مقلدان، و فراتر از آنان مجتهدان نیز نباید خودرأی باشند، بلکه پس از استنباط شایسته از کتاب و سنت با مراجعه به آراء دیگر مجتهدان بایستی بهترین آراء را در نظر بگیرند، و در هر صورت جدیت خستگی ناپذیر به منظور دستیابی به قول احسن وظیفه کل مکلفان است.

در جمع از آیه "فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون بالبینات و الزبر..." (۱۶:۴۳) به خوبی پیداست که پرسش از دانایان، عالمان و شرعمداران تنها بر مبنای "بینات و زبر" است که ادله روشن و نوشته و وحی مصدر اصلی و محوری هر گونه سؤال شرعی است، و دیگر هیچ.

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ...^{۱۹} لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ...^{۲۰} أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ وَ يَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَنُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لَأُولِي الْأَلْبَابِ...^{۲۱} أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ...^{۲۲} اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَبِّهًا مَّتَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ

اللَّهُ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهُ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن

هَادٍ... ۲۳ -

آیا پس کسی که فرمان عذاب بر او به حق و ثابت آمده (کجا روی رهایی دارد)؟ آیا تو کسی را که (همواره) در آتش است می رهایی؟... ۲۱ - لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند برایشان غرفه هایی است که از بالای آنها غرفه هایی (دیگر) بنا شده (و) نهرها از زیر آن (غرفه)ها روان است. وعده ی خدا را (بپذیر که) خدا خلاف وعده نمی کند. ... ۲۰ - آیا ندیدی که خدا به راستی از آسمان، آبی فرود آورد. پس آن را به چشمه هایی که در (طبقات زیرین) زمین است نفوذ داد؛ آن گاه با آن کشتزاری را که رنگ های آن گوناگون است بیرون می آورد. سپس (آن کشتزارها) به هیجان آمده. پس آن را بسی زرد می بینی، سپس خاشاکش می گرداند. بی گمان در این (دگرگونی ها) برای خردمندان ژرف نگر یادواره ای است. ... ۲۱ - پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشوده، پس او (هم) بر نوری از پروردگارش سلطه و سیطره دارد (همانند فردی تاریک دل است)؟ پس وای بر سخت دلان از یاد خدا. اینانند که در ژرفای گمراهی آشکارگردند. ... ۲۲ - خدا زیباترین حدیث (وحیانی) را (به صورت) کتابی متشابه (که آیاتش همانند با یکدیگرند) نازل کرده. آنان که از پروردگارشان می هراسند، پوست های بدنشان از آن می لرزد (و سخت می شود و) سپس پوست هاشان و دل هاشان سوی یاد خدا نرم می گردد. این است هدایت خدا. هر که را بخواهد به وسیله ی آن (قرآن) راه می نماید. و هر که را خدا گمراه گذارد او را راهبری نیست. ... ۲۳ -

آیه ۲۳ - اینجا قرآن "احسن الحدیث" نامیده شده است، و در آخر کار دلهای پروادارندگان و ترسایان از حضرت اقدس الهی را همچنان به لرزه می آورد و سپس با آرامش و نرمش وحی به آنها نرمی می بخشد.

و آیا کل آیات قرآن متشابه است چنانکه اینجا بدین وصف آمده، و یا کلاً محکم است که "کتاب احکمت آیاته ... (۱۱:۱) و یا بر حسب آیه تقسیم (۳:۷) بعضی محکم و بعضی متشابه اند؟ اصولاً تشابه به معنی اشتباه در معنی و عدم دلالت روشن نیست، بلکه به معنی همانندی است، که در آیه تقسیم مقصود همانندی ظاهری میان لغات و صفات است بین خالق و مخلو، چنانکه در الفاظی مشترک مانند: وجود - علم - قدرت - اراده - ید و مانندشان می باشد، که این خود با دقت و بررسی درست و باریک بینی در آیات مربوطه، و یا نگرش به آیات محکّمات مربوطه برطرف می شود چنانکه در جای خود مشروحاً ذکر شده است.

و محکم بودن کل قرآن نیز دارای دو بعد است، نخست در برابر تفصیل است چنانکه در آیه هود آمده که فشرذگی قرآن در بعد نزول آن در شب قدر مراد است، سپس با چهره تفصیلی آن بر حضرتش نازل گردید.

و تشابه و همانندی کل آیات قرآن چنانکه در آیه مورد بحث آمده، که تشابه درونیش که همانندی قشری و لبی آنها با یکدیگر است، و کلا نشانه ها و آیات ربانی است، و در این نشانگری همپا و یکسانست، چه در فصاحت، بلاغت، و چه در معانی، حقایق، و در کل جهات لفظی و معنوی تشابه و همانندی صدرصد وجود دارد.

«مثانی» هم که از جمله معانیش عطف و پیوستگی است این تشابه را تأیید می کند، و از جمله تکرار است که هم مشتمل بر تکرار حقایق ربانی با چهره های گوناگون است، و هم بر زبانها و گوشها و افکار در طول زمان تکرار می شود و هرگز گزندی در طول زمان و پیشرفت علم در بنیان قویمش وارد نمی کند، و هم از ثناء است و کلا ثناء و حمد خدا و مورد ثنای دانایان و رهروان حقیقت است. این تشابهی درونی و خودی است، و از جهت برونیش نخست با سایر وحیه های ربانی در اصل و حیانی بودن تشابه و همانندی دارد گر چه از همه آنها برتر است، و در ابعاد تکوینی با فطرت، عقل و علم شایسته متشابه است. و نیز با کل تکوین و آفرینش هماهنگی تنگاتنگ دارد، و در کل با کل حقایق تکوینی و تشریعی هماهنگی دارد و امام و پیشرو همه است.

أَفَمَنْ يَتَّبِعِ بَوَجهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ... ۲۴ _ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَتْهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ... ۲۵ _ فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ... ۲۶ _ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ... ۲۷ _ قُرْءَانَا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ... ۲۸ _ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ... ۲۹ _ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ... ۳۰ _ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ... ۳۱ _ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالْصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ... ۳۲ _ وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ

الْمُتَّقُونَ... ۳۳_ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ... ۳۴_
 لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا
 يَعْمَلُونَ... ۳۵_ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ
 يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ... ۳۶_

پس آیا آن کس که (به جای دست ها) با چهره‌ی خود گزند عذاب را (در) روز قیامت به سختی دفع
 می کند، (مانند کسی است که از عذاب ایمن است)؟ و به ستمگران گفته شد: «آنچه را که دستاوردتان
 بوده است بچشید.»... ۳۴_ کسانی (هم) که پیش از آنان بودند تکذیب کردند، پس از آنجا که دقت
 و باریک بینی نمی کردند، (نابهنگام) عذاب برایشان آمد. ... ۳۵_ پس خدا در زندگی دنیا خواری
 (و رسوایی) را به آنان چشانید. و اگر می دانسته اند به راستی عذاب آخرت بزرگ تر
 است. ... ۳۶_ و بی گمان در این قرآن از هرگونه مثلی به راستی برای مردمان (و سایر مطلقان)
 آوردیم، شاید آنان پند گیرند. ... ۳۷_ قرآنی روشن (بیان) را بی هیچ کژی (فرو فرستادیم). شاید
 آنان پروا کنند. ... ۳۸_ خدا مثلی زده: مردی که چند نفر (خواجه) با یکدیگر در (مالکیت) او
 ناسازگارند. و مردی که تنها فرمانبر یک مرد است؛ آیا این دو در مثل همانند یکدیگرند؟ سپاس خدای
 را. (نه) بلکه بیشترشان نمی دانند. ... ۳۹_ همانا تو مرده ای و آنان همواره مرده اند. ... ۴۰_
 سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد. ... ۴۱_ پس کیست ستمگرتر از
 کسی که بر خدا دروغ بست، و حق را چون سویش آمد - با همان آن را - تکذیب کرد. آیا در جهنم
 جایگاه و پناهایی برای کافران نیست؟ ... ۴۲_ و آن کس(انی) که با راستی آمد (ند) و بدان
 تصدیق نمود(ند)، همانانند که خودشان پرهیزگارانند. ... ۴۳_ برایشان، هر چه بخواهند پیش
 پروردگارشان است. این پاداش نیکی کنندگان است. ... ۴۴_ تا خدا بدترین عملی را که کرده اند از
 ایشان بزداید، و آنان را به بهترین کاری که می کرده اند، پاداش دهد. ... ۴۵_ آیا خدا برای بنده اش
 کافی نیست؟ حال آنکه (کافران) تو را از آنها که غیر اویند می ترسانند، و هر که را خدا گمراه گرداند
 هرگز برایش هیچ راهبری نیست. ... ۴۶_

آیه ۳۶ - اینجا خدا را برای بندگان کافی دانسته، و کفایت خود به معنی بی نیازی نسبت به دیگری
 است، روی این اصل در غیر خدا نه کفایت کلی است و نه شرکت در کفایت، که اولی الحاد است و
 دومی شرک، و دعاهایی مانند "یا محمد یا علی اکفیاننی فانکما کافیان" هرگز پذیرفته نیست، آری
 نصرت و یاری و همیاری در ابعاد غیرالهی لازمه زندگی بشری است، چنانکه "وانصرانی فانکما
 نصرای" پذیرفته است، ولی کفایت فراتر از نصرت است و در انحصار خداست.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ... ۲۷- وَلَسِنِ
سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَتُ ضَرَّهُ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ
مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ... ۳۸- قُلْ يَقَوْمِ
اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَمِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ... ۳۹- مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ
يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ... ۴۰- إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ
بِالْحَقِّ فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ
بِوَكِيلٍ... ۴۱- اللَّهُ يَتَوَفَّى الْإِنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا
فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ فِي
ذَٰلِكَ لَا يَتَّخِذُ لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ... ۴۲-

و هر که را خدا هدایت کند هرگز برایش گمراه کننده ای نیست. مگر خدا عزیزی دارای انتقام
نیست؟... ۲۷- و اگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده؟» بی چون به راستی
گویند: «خدا». بگو: «آیا پس دیدید اگر خدا بخواهد زبانی به من رساند، آنچه را به جای خدا
می خوانید آیا آنان برطرف کنندگان زیان او هستند؟ یا (اگر) رحمتی برابم بخواهد آیا آنان بازدارندگان
رحمتش می باشند؟» بگو: «خدا مرا بس است. توکل کنندگان تنها بر او توکل می کنند.»... ۳۸-
بگو: «ای قوم من! شما بر (حسب) امکانات (به کزی) عمل کنید، من (نیز) همواره (به راستی)
عمل کننده ام. پس در آینده ای دور خواهید دانست (که):»... ۳۹- «چه کسی را عذابی که
رسوایش می کند خواهد آمد، و عذابی پایدار بر او حلول می کند.»... ۴۰- ما همانا (این) کتاب را
برای (هدایت) مردم به تمامی حق بر تو فرو فرستادیم. پس هرکس هدایت شود، به سود خود اوست، و
هر کس گمراه شود به زیان خودش گمراه می شود. و تو بر آنها وکیل نیستی... ۴۱- خدا
جان های مردمان را هنگام مرگشان به تمامی همی می ستاند، و جان هایی (انسانی) را که در خوابشان
نمرده اند (نا تمام) می ستاند. پس جان های آنان را که مرگ را برشان حتمی کرده (برون بدن) نگاه
می دارد، و آن دیگران را تا هنگامی معین (به زندگی دنیا) باز پس می فرستد. قطعاً در این (امر) برای
مردمی که می اندیشند نشانه هایی (از قدرت و رحمت خدا) است... ۴۲-

آیه ۴۲ - این آیه بعضاً در بعد توفی همچون آیه (۶:۶۳) است، اینجا توفی و میراندن ویژه خداست،
و ملک الموت و سایر فرشتگان موت هم تنها به اذن خدا کارگزاران گرفتن جانها می باشند.

«أنفس» همان جانهای انسانی و غیرانسانی است، توفی هم - که به معنای گرفتن کامل - است و نه فوت و نابودی کامل دارای چهار مرحله است، دو مرحله دنیوی و دو مرحله دیگر اخروی است، دنیوی نخست مانند توفی مسیح (علیه السلام) است که به سلامت از میان ظالمانی که قصد جانش را داشتند به آسمان صعود داده شد، و در ثانی خواب است که جان انسانی - و نه حیوانی و نباتی - موقتاً از بدنش فاصله می گیرد، و اینجا حالت خواب است که اگر در همان حالت مرگش فرا رسد «فیمسک...» این جان انسانی همچنان بیرون بدن امساک و نگهبانی می شود و سپس جان حیوانی و نباتی از میان می رود، و لفظ «یمسک» نمایانگر تجاذب میان روح انسانی و سایر اجزاء دو گانه انسان است که به هنگام مرگ از برگشتنش جلوگیری می شود، ولی اگر مرگش در این حالت فرا نرسیده به انسان بازگردانده می شود، و مرحله چهارم صعقه و بیهوشی است که به جز "من شاء الله" فراگیر همگان است، و سپس برای رستاخیز به هوش می آیند و به بدن اخروی ملحق می گردند.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ... ۴۳ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ... ۴۴

غیر از خدا شفاعتگرانی (برای خودشان) گرفته اند؟ بگو: «آیا هر چند اختیار چیزی را ندارند. و خردورزی (هم) نمی کنند؟»... ۴۳ بگو: «شفاعت یکسره از آن خداست. فرمانروایی آسمان ها و زمین تنها برای اوست. سپس تنها سوی او بازگردانیده می شوید.»... ۴۴

آیه ۴۴ - اینجا تمامی شفاعتها ویژه خدا دانسته شده، و آیاتی هم که احیاناً شفاعتی برای غیر خدا به میان آورده آن را در انحصار رضایت و اذن او دانسته گرچه هیچگونه شفاعتی در تکوین و تشریع برای غیر خدا هرگز نیست، و تنها میانجیگری در بخشش بعضی از گناهان است که در صورت مصلحت و اذن و رضای الهی تحقق می یابد، و "له ملک السموات و الارض" اضافه بر سلب دو شفاعت نخست از غیر خدا، شفاعت سوم را نیز منافی با فرماندهی کل ربانی نمی داند، زیرا این هم به فرمان اوست.

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ... ۴۵ قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عِلْمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ... ۴۶ وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ مَعَهُ

لَا تَقْدُوا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ...^{۴۷} وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَا بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ...^{۴۸}

هنگامی که خدا به تنهایی یاد شود دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، مُشْمِز (چندش) می گردد، و چون کسانی که غیر از اویند یاد شوند، ناگهان ایشان از یکدیگر نوید می خواهند. ...^{۴۵} بگو: «بارالها! ای پدید آورنده آسمان ها و زمین [بر فطرت] (توحیدی)! دانای نهان و آشکار! تو (خود) در میان بندگان بر سر آنچه اختلاف می کرده اند، داوری می کنی.» ...^{۴۶} و اگر آنچه در زمین است، (یکسره) برای کسانی که ظلم کرده اند و نظیرش (نیز) با آن باشد، قطعاً (همه) آن را برای رهایی خودشان از سختی عذاب روز قیامت فدیة خواهند داد، و آنچه (هرگز) حسابش را نمی کرده اند (و گمان هم نداشتند) از (جانب) خدا برایشان آشکار می گردد. ...^{۴۷} و (پیامدهای) بدکارهای آنچه که مرتکب شدند، برایشان آشکار شد، و آنچه را که بدان ریشخند می زده اند آنان را فرو گرفت. ...^{۴۸}

آیه ۴۸ - "سوء العذاب" تنها بدی عذاب است نسبت به معذبان و نه در بعد عدالت ربانی که هرگز بدی ندارد، بلکه بر حسب آیاتی چند رحمت عامه ربانی شامل معذبان نیز می شود، که عذابشان کمتر از استحقاقشان است، البته جائیکه در این تخفیف ستمی بر دیگران نباشد چنانکه در جاهای مناسبتر مشروحاً بیان کرده ایم.

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ...^{۴۹} قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ...^{۵۰} فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ...^{۵۱} أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَايَتَ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ...^{۵۲} قُلْ يَعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ...^{۵۳}

پس چون انسان را آسیبی در رسد ما را می خواند. سپس چون نعمتی از جانب خود به او عطا کنیم گوید: «تنها آن را به دانش و بیش خویش یافته ام.» (نه چنان است) بلکه آن آزمایشی آتشین است ولی بیشترشان نمی دانند. ...^{۴۹} بی گمان کسانی که پیش از آنان بودند (نیز) این (سخن) را گفتند، پس آنچه به دست می آورده اند بی نیازشان نکرد. ...^{۵۰} پس (بی آمدهای) بدی های آنچه

مرتکب شده اند بدیشان در رسید. و کسانی از این گروه که ستم کردند به زودی (پی آمد) آنچه مرتکب شده اند، بدیشان خواهد رسید، و آنان درمانده کننده (ی ما) نیستند. ...^{۵۱} آیا و ندانستند که خدا بی چون روزی را برای هرکس که بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند؟ قطعاً در این (اندازه گیری) برای مردمی که ایمان می آورند نشانه هایی (ربانی) است. ...^{۵۲} بگو: «ای بندگان من که بر زیان خودهایشان زیاده روی کردند! از رحمت خدا نومید مشوید. بی گمان خدا همه ی گناهان کوچک را می پوشاند. به راستی او، (هم) او پوشاننده ی رحمت گر بر ویژگیان است.» ...^{۵۳}

آیه ۵۳ - این آیه امیدوار کننده ترین آیات قرآنی درباره پوشش ربانی نسبت به کل گناهان است درباره کسانی که به زیان خودشان در گناهان اسراف کرده اند، که اینجا نخست از اینان با لطفی افزون تعبیر به عبادی کرده، و سپس آنان را از رحمت بی دریغش به گونه ای لبریز و سرشار وعده داده که هرگز ناامید نشوید، زیرا خدا پوشنده تمامی گناهان است.

و آیا این تمام گناهان افزون بر گناهان عملی از بزرگ و کوچکشان شامل گناهان عقیدتی در کل ابعاد کفر نیز می شود؟

نسبت به پیش از مرگ و توبه حقیقی مثبت است و نسبت به پس از آن آیاتی دیگر مانند آیه: (۴: ۴۸) تنها شرک را استثنا زده و نسبت به بقیه گناهان در موارد مصلحت این غفران را شامل دانسته، و در هر صورت چنانکه در آیه بعدی است لازمه این بخشش و پوشش پس از مرگ انابه به سوی خدا و تسلیم در برابر او است که در جمع شرط اصلی این پوشش کلی افزون بر توبه حقیقی اصلاح خود است که نخست بازگشت به سوی خدا و سپس تسلیم در برابر او است، و نیز چنانکه در آیه ۵۵ آمده پیروی از کتاب و حیانی ربانی است که در شریعت آخرین همان قرآن است، و این خود برحسب آیه ۵۷ هدایتی است ربانی پس از توبه و پیش از مرگ و علامات آن محقق است.

وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ ...^{۵۴} وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ...^{۵۵} أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَحْسَرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنَابِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ ...^{۵۶} أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ...^{۵۷} أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ...^{۵۸} بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ...^{۵۹} وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا

عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ۚ... ۶۰ وَ يَنْجِي
 اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَقَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمْ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۚ... ۶۱ اللَّهُ
 خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ۚ... ۶۲

«و پیش از آنکه شما را عذاب در رسد و سپس یاری نشوید، سوی پروردگارتان نوبه نوبه (خود و دیگران را از گناه) باز گردانید، و برایش تسلیم شوید.»... ۵۴ «و پیش از آنکه ناگهان و در حالی که حدس نمی زنید شما را عذاب در رسد، نیکوترین (کتابی) را که از جانب پروردگارتان سویتان فرود آمده است پیروی کنید.»... ۵۵ تا آنکه (مبادا) کسی بگوید: «دریغا بر آنچه در نزد خدا کوتاهی ورزیدم، و گرچه من همواره از مسخره کنندگان بوده ام.»... ۵۶ یا بگوید: «اگر خدا به راستی هدایت می کرد، همواره از پرهیزگاران بوده ام.»... ۵۷ یا چون عذاب را ببیند، گوید: «کاش مرا برگشتی بود تا از نیکوکاران باشم.»... ۵۸ آری، نشانه های من همواره برایت آمد. پس با آنها (حق را) تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از کافران بوده ای.»... ۵۹ و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند روسیاه می بینی. آیا برای متکبران پناهگاه و پایگاهی در جهنم نیست؟... ۶۰ و خدا کسانی را که تقوا پیشه کرده اند، نجات می دهد. بدی به آنان نمی رسد و غمگین (هم) نخواهند گردید.»... ۶۱ خدا آفریدگار هر چیزی است، و او بر هر چیزی (بسیار) پاسدار (و) کاردار است.»... ۶۲

آیه ۶۲ - اینجا خدا را آفریدگار کل آفریدگان و وکیل و کارساز آنان دانسته که هرگز احدی خالق و آفریدگار نیست و وکالت و خلافتی هم نسبت به خدا ندارد، و درست است که ما نسبت به یکدیگر وکالتها و کارسازیهها داریم ولی نخست اینها مطلق نیست، و در ثانی وکیل خدا نسبت به کارهای خدایی نیستیم.

اینجا هر چیز - چنانکه اشاره شد - تنها آفریدگاند و خود آفریدگار از این جریان برون است، زیرا خدا خود خالق خود نیست که در تمامی موازین این جریان محال است، پس این سخن که اگر خدا همگان را آفریده پس که خودش را به وجود آورده بی جا است زیرا وجود و هستی دو قسم است، وجود بی آغاز که ویژه خدا است، و وجود آغازین که کل آفریدگان را شامل است، و به عبارتی دیگر خود هستی به عنوان هستی نیازمند به آفریدگار نیست بلکه این هستی حادث و آغازگر است که نیازمند به آفریدگار می باشد.

و چون "کل شی" همه آفریدگان را - اعم از جسمانی و روحانی - در بر دارد، خلقت - بر خلاف نظر فلسفه - ویژه ماده و مادیات معمولی نیست، بلکه ارواح را نیز در بر دارد که همچنان مادی

می باشند و بر حسب آیه "ثم انشأناه خلقاً آخر" (۲۳:۱۴) برخاسته از بدنهای می باشد که "انشأناه" نیست. بلکه «انشأناه» است که خود بدن را - بعضاً - تبدیل به خلقی دیگر - که روح است - کردیم.

لَهُمْ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَسِرُونَ -۶۳-۰۰۰-

درب های بسته و پیوسته ی آسمان ها و زمین تنها از اوست. و کسانی که به نشانه های خدا کفر ورزیدند ایشان خودشان زیانکاراند. -۶۳-۰۰۰-

آیه ۶۳ - اینجا مقالید یعنی کلیدهای دربهای بسته آسمانها و زمین را ویژه خدا دانسته که هم بستنشان با او است و هم گسستنشان و این خود معنی ولایت مطلقه ربانی است و آیاتی از قبیل آیه (۶۷:۵۹) کلیدهای پنهان را در انحصار حضرتش دانسته و نیز خزینه ها و کل اموال پیدا و پنهان آسمانها و زمین را چنانکه در آیه (۱۵:۲۱) آمده ویژه حضرتش می داند.

قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ -۶۴-۰۰۰- وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ -۶۵-۰۰۰-

بگو: «هان ای نادانان! آیا پس مرا وادار می کنید که غیر خدا را بپرستم؟» -۶۴-۰۰۰- و به راستی و درستی به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: «اگر شرک بورزی همانا کردارت به راستی تباه است، و بی امان و بی گمان از زیانکاران خواهی بود.» -۶۵-۰۰۰-

آیه ۶۵ - این آیه شرک را از هر کس و ناکس موجب سقوط کل اعمال شایسته دانسته بدین معنا که هیچکس حتی رسول خاتم به خودی خود مطلق نیست تا گمان گردد که مقام والا و مطلق او ضامن سعادت او است گرچه مشرک شود!

بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ -۶۶-۰۰۰- وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتِ مَطْوِيَّتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَنَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ -۶۷-۰۰۰- وَ نُنْفِخُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَ مَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ -۶۸-۰۰۰-

«بلکه تنها خدا را پرست و از سپاسگزاران باش.» -۶۶-۰۰۰- و خدا را آنچنان که شایسته ی قدر و منزلتش می باشد قدر ندانستند. حال آنکه روز قیامت زمین یکسره در قبضه ی (علم و قدرت و حکمت)

اوست، و آسمان ها در هم پیچیده به دست توانای اوست. او منزّه و برتر است از آنچه (با وی) شریک می گردانند. _..._۶۷_ و در صور: شیپور [جهان شمول با صدای رعدآسای جانکاه] دمیده شد. پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است بیهوش در افتاد، مگر کسی که خدا خواسته. سپس بار دیگر در آن (شیپور روح افزا) دمیده شد. پس به ناگاه آنان ایستاده می نگرند. _..._۶۸_

آیه ۶۸ - اینجا بیهوشی کل مکلفان را پس از نفخ صور مرگی فراتر از مرگ نخستین دانسته زیرا در مرگ پیشین تنها این روح است که از این بدن برون می رود و سپس پیوند با بدن برزخی زندگی می کند، در برزخ همان روح زندگیش تنها با بدن برزخی است و در رستاخیز که پس از مرگ دومین و بی هوشی خواهد بود روح از بدن و حالت برزخی به بدن اخروی انتقال می یابد که همان ذرات اصلی بدنهای انسان ها است که در جای جای قرآن از آن سخن به میان آمده است.

اینجا "الاّ من شاء الله" گروهی از شایستگان را از این مرگ فراتر و بیهوشی کلی که شامل همگان است مستثنی دانسته زیرا این خود بر حسب آیه (۳۷:۸۷) فرع و نگرانی شدیدی است و بر حسب آیه (۲۲:۱) زلزله ساعت رستاخیز بسی با عظمت است که همگان را بیهوش می کند، ولی این بزرگواران در این میان دچار این صعقه و فرع نخواهند شد و نمونه ای از اینان که مادون معصوم محمدی می باشند حضرت: عیسی و یحیی (علیهم السلام) می باشند که نسبت به هر دو انگیختن از حالت برزخی با همان حالت زندگی به روز رستاخیز است که مثلاً "یبعث حیّاً" این انگیختگی را در حال زندگی خوانده که از زندگی برزخی مستقیماً به زندگی رستاخیز انتقال می یابند و نه مانند دیگران که در این میان مرگی فراتر شامل حالشان می شود چه در دنیا باشند و چه در برزخ.

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ _..._۶۹_

و زمین به نور پروردگارش روشن شد، و کتاب (وحی و اعمال در میان) نهاده گشت، و پیامبران و گواهان آورده شدند، و میانشان بحق داوری شد، در حالی که ایشان مورد ستم قرار نگیرند. _..._۶۹_

آیه ۶۹ - در این هنگامه زمین و زمینه زندگی به نور پروردگار روشن می شود و کتاب شریعت به همراه پیامبران بزرگ و سایر گواهان برای حساب و جزا مقرر می گردد، و بر مبنای قضاوت حق بی پایان بودن گروهی از جهنمیان در جهنم خود ظلمی است بی نهایت و بر حسب آیاتی چند تمامی معذبان بر مبنای رحمت کلی پروردگار کمتر از استحقاقشان عذاب می شوند، مگر در ستم هاشان به دیگران.

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ... ۷۰- وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ... ۷۱- قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ... ۷۲- وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِّمْ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ... ۷۳-

و به هر کسی آنچه انجام داده است بی کم و کاست داده شد. و او به آنچه می کنند داناست. ۷۰- و کسانی که کافر شدند گروه گروه سوی جهنم رانده شدند، تا هنگامی که بدان در آمدند، درهای آن (به رویشان) گشوده شد، و نگهبانانش به آنان گفتند: «مگر فرستادگانی از خودتان برایتان نیامدند، حال آنکه آیات پروردگارتان را بر شما می خوانند، و به دیدار چنین روزی شما را هشدار می دهند؟» گفتند: «چرا» ولی فرمان عذاب بر کافران بحق فرود آمد. ۷۱- و گفته شد: «از درهای دوزخ درآیید، حال آنکه جاودانه در آن بمانید. پس چه بد (جایی) است پایگاه و پناهگاه سرکشان!» ۷۲- و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته اند، گروه گروه سوی بهشت سو داده شدند، تا هنگامی که بدان رسند و درهای آن (به رویشان) گشوده گردد، و نگهبانان آن به ایشان گویند: «سلام بر شما، خوش آمدید، پس در آن جاودانه درآیید.» ۷۳-

آیات ۷۱ تا ۷۳ - این جا باز گوی روان شدن جهنمیان گروه گروه در جهنم است که در آن به همان معنا که گفتیم ماندنی می باشند و نیز روان گشتن پرهیزکاران به بهشت است با فرقهای از قبیل اینکه ورود در جنم برای جهنمیان بدون هیچ فاصله ای است که بین (جاءها - فتحت ابوابها) واو عطفی وجود ندارد، و لکن برای بهشتیان همین واو موجود است که "و فتحت ابوابها" و این عطف خود موجب انعطاف به همین حقیقت است که ورود بهشتیان برخلاف ورود جهنمیان پس از مدتی کم یا زیاد است که در این فاصله احياناً پرسشهای توبیخی دارند گرچه کلاً یا بعضاً مورد بخشش قرار می گیرند و گهگاهی هم پس از عذابی کم یا زیاد روانه بهشت می شوند، و اینجا (زمر) به معنی گروه گروه شاید اشاره به همین معناست که این گروههای بهشتی از پی یکدیگر روانه بهشت می شوند، بعضی بدون هیچ فاصله ای مانند معصومان، یا با فاصله ای اندک یا زیاد مانند دیگران، ولی جهنمیان که در حال رانده شدن به جهنم هستند کلاً به حسابشان رسیدگی شده و دیگر چرا برای آنها فاصله ای در کار باشد.

فاصله تنها برای تطهیر است و اینها هم با توبه یا عذاب پیش از جهنم تطهیر پذیر نیستند ولی بهشتیان که در هر صورت تطهیر پذیرند احیاناً این فاصله نیز برای آنان هست.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ...^{۷۴} وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَاقِّقِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...^{۷۵}

و گفتند: «سپاس خدایی را که وعده اش را برایمان راست گردانید. و سرزمین (بهشت) را به ما به میراث داد. از هر جای آن که بخواهیم جای می گزینیم.» پس چه نیک است پاداش عمل کنندگان...^{۷۴} و فرشتگان را می بینی که پیرامون عرش در گردشند، و با سپاس پروردگارشان او را تنزیه می کنند، و در میانشان [مؤمنان] حکم به تمامی حق شده و گفته شود: «تمام سپاس برای خدا پروردگار جهانیان است.»...^{۷۵}

سوره غافر

این سوره دارای دو نام (غافر و مؤمن) است، اصالت و رسمیت با (غافر) است، چنانکه در کل قرآنها اینگونه آمده و و فرعش (مؤمن) است، چنانکه در سنت قطعیّه آمده و رمزش این است که غافر الله است و فرعش مؤمن بالله. اینجا مراد از مؤمن، مؤمن آل فرعون است، در حالی که هیچ سوره ای بنام مؤمنی غیر معصوم در قرآن نیامده اینجا "رجل مؤمن" است بدون نام و سایر خصوصیاتش، و این خود اشاره ای است بس لطیف که تنها رجولت و مردانگی ایمان اصالت دارد، گرچه از آل فرعون باشد، و برای کافر گرچه مانند ابولهب از خویشان نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد هیچ موقعیتی بجز لعنت نیست.

در آغاز این سوره هشت صفت از اوصاف جمال و جلال ربانی به میان آمده که مرجع کل مطالب سراسری این سوره است، و این هشت صفت همچون درهای هشتگانه بهشت ابواب بهشتی را به روی مؤمنان می گشاید.

نخست عزّت و علم ربانی که خود سر رشته تمامی ربانیت‌های الهی است، سپس دو رحمت پوشش ذنب و پذیرش توبه و سپس شدّت عقوبت، و نیز «طول» که مهربانی و کرم و در پایان احدیت و مرجعیت پایانی و همیشگی حضرت اقدس ربوبیت است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم... ۱- تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ... ۲- غَافِرِ الذَّنْبِ
وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ... ۳- مَا
يُجَدِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبَلَدِ... ۴-
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ

لِيَأْخُذُوهُ وَجَدُّوهُ بِالْبَطْلِ لِيُذْخِصُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ... هـ وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ... ز الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ... ح رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَازْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ... ط وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ... ١

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

حم. ١... فرو فرستادن تدریجی این کتاب، از جانب خدای عزیز بسیار داناست، ٢... (که) گناه بخش توبه پذیر سخت کیفر فراخ نعمت است. خدایی جز او نیست (و) بازگشت (همه گان) تنها سوی اوست. ٣... جز آنهایی که کفر ورزیدند، (کسی) در آیات خدا ستیزه نمی کند. پس جابه جا شدن و رفت و آمدشان در شهرها تو را هرگز نفریبد. ٤... پیش از اینان قوم نوح و بعد از آنان حزب ها (ی کافر) به تکذیب پرداختند. و هر امتی آهنگ پیامبر خود را کردند، تا او را درگیرند. و به (وسیله ی) باطل جدال نمودند تا حقیقت را با آن پایمال کنند. پس آنان را فرو گرفتیم. پس آیا کیفر من چگونه بود؟ ٥... و بدین سان فرمان پروردگارت درباره ی کسانی که کفر ورزیده بودند، به حقیقت پیوست، که ایشان همواره همدمان آتشند. ٦... کسانی که عرش (آفریده ی ربانی) را حمل می کنند، و نیز آنها را که پیرامون آند (هر دو گروه) با سپاس پروردگارشان (او را) تسبیح می گویند، و به او ایمان می آورند، و برای کسانی که گرویده اند پوشش می خواهند که: «پروردگاران! تو از (جهت) علم و رحمت (خود) بر هر چیز احاطه داری، پس برای کسانی که (بسویت) بازگشته و راه راهوار تو را دنبال کرده اند پوشش بده، و آنها را از عذاب آتش شعله ور نگهدار.» ٧... «پروردگاران! و آنان را در باغ هایی (با درختان) سر درهم جاوید که وعده شان داده ای، با هر که از پدران و همسران و فرزندان و پیروانشان که شایسته اند، داخل گردان، به راستی تو خود پروراز از عزت و حکمتی.» ٨... «و آنان را از بدی ها نگه دار، و هر که را در آن روز از بدی ها نگه داری، همانا رحمتش کرده ای، و آن (بزرگ رحمت، هم) آن کامیابی بزرگ است.» ٩...

آیات ٧ تا ٩ - در این آیات جریان عرشیان و اطرافیان عرش و استغفارشان برای مؤمنان به میان آمده، که کسانی که عرش ربانی را بر دوش دارند با اطرافیان شان همواره برای مؤمنان استغفار می کنند، و چون اینجا «العرش» مطلق است عرشهای دنیا و آخرت را در بر دارد، البته مقصود در اینجا عرش

اختصاصی فرماندهی ربانی در علم، قدرت و تدبیر الهی نیست، که تنها حاملش خداست، چنانکه در سایر آیات عرش است، بلکه مقصود عرشهای کارگزاری به فرمان خداست، و "مَنْ حوله" همچون "مَنْ حولها" بعد از «ام القرى» است، که شامل کل کارگزاران جهان هستی از طرف خداست، و در آیه مربوطه "يُؤْمِنُونَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ" خود دلیلی بر این حقیقت است که این کارگزاران با ایمان که در حد اعلاى تقرب الى الله می باشند، برای سایر مؤمنان در ابعاد سه گانه استغفار و طلب پوشش و پوزش می کنند: ۱- پوشش گناهانشان ۲- پوششی که مانع از گناهانشان گردد، که اولی رفع است و دومی دفع و بازداری و ۳- پوشش کمالاتی متداوم که پیوسته مورد رحمتهای الهی قرار گیرند، مانند عادلان و حتی معصومان، و در آخر کار برای مورد نخست که توبه کنندگانند، و پس از دوری از گناه به سوی خدا باز گشته و راه او را همواره می پیمایند، و این هر سه گونه استغفار در اختصاص مؤمنان در تمامی درجات ایمان است، زیرا چنانکه در آیاتی چند هم تصریح شده کافران و معاندان هرگز شایسته استغفار نیستند، که "فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ" (۹:۱۱۴) چون برای ابراهیم (علیه السلام) روشن شد که آزر با خدا دشمن است دیگر برای او هیچ استغفاری نکرد، بنابراین معاندان شایسته استغفار نیستند، و دیگران بر حَسَب مراتبشان همچنان مورد استغفارند، چه با ایمان فعلی شان و چه آنان که در راه ایمانند، و چه بالاخره کسانی که معاند نیستند - چنانکه «المتقين» در آیه دوم بقره - دارای همین عمومیت می باشند.

در آیه (۸) مراد از «ازواجهم» همسران شایسته اند، چه زنان برای شوهرانشان، و چه شوهران برای زنانشان، زیرا احیاناً اینان و گاه آنان محور ایمانند، و سپس همسرانشان در حاشیه آنان دارای ایمانند، و نیز همسرانشان که پیروانشان می باشند، که از لحاظ جنسی ازواج آنها نیستند، بلکه از نظر ایمانی ازواجند که اینجا در کل مقصود از «ازواجهم» همپایه ها و پیروان ایمانی اند.

«ذریاتهم» هم به معنی پیروان دیگر ایمانی آنان است، چه از بستگان آنها و چه از دیگران، زیرا ایمان در کل ابعادش حَسَب و نَسَب نمی شناسد، بلکه خودش بهترین حَسَب و نَسَب است، در هر صورت در این آیات سه دسته مورد نظرند: ۱- حاملان عرش کارگزاری ۲- اطرافیان عرش که کل معصومان، و شایستگانی همچون معصومانند، که کلا کارگزاران فرعی ربانی می باشند، چنانکه آیاتی مانند "و يرسل عليكم حفظة..." (۶:۶۱) و "يحفظونه من امرالله" (۱۳:۱۱) که خدای جهان نگهبانانی برای نگهداشت مکلفان گسیل داشته، و هم اینانند که در آیه مورد بحث و (۳۹:۷۵)، چنانکه گذشت، "الذين يحملون العرش" شامل تمامی کارگزاران اصلی و فرعی ربانی اعم از آدمیان، فرشتگان و جنیان می باشد، ولی در (۶۹:۱۷) حاملان عرش را هشت تن معین فرموده: "و يحمل عرش ربك"

فوقهم یومئذ ثمانیه" که بر حَسَب روایاتی چند (اربعه من الاولین و اربعه من الاخرین) هستند، «اولین»: حضرت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (علیهم السلام) هستند و «آخرین»: پیامبر اسلام امیر المؤمنین علی و حسنین (علیهم السلام) می باشند و ائمه نه گانه دیگر از این حاملین دوم عرش اند، که همگان وحدت دارند و ۳ - "الذین آمنوا" که مورد استغفارند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَنِ فَتَكْفُرُونَ... ۱۰ - قَالُوا رَبَّنَا أَتَيْنَا اثْنَتَيْنِ وَأُحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ... ۱۱ -

همانا کسانی که کافر شدند دوردور صدا زده می شوند که: «به راستی غضب شدید خدا از غضب شدید شما نسبت به خودتان سخت تر است، چون سوی ایمان فراخوانده می شوید، پس کفر می ورزید.» ۱۰ - گفتند: «پروردگارا! دوبار ما را میراندی و دوبار ما را زنده کردی، پس به گناهانمان اعتراف کردیم. پس آیا راهی راهوار (برای) بیرون شدنی (از آتش) هست؟» ۱۱ -

آیه ۱۱ - در این آیه کافران در پاسخ تهدید مقت و غضب ربانی گویند: پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دوبار هم زنده کردی، که بار نخستن مرگ دنیوی و بار دومین مرگ برزخی است که در دو آیه از آن به "صعقه و فرع" تعبیر شده است، و بمعنای بیهوشی مطلق و کلی است، که فراتر از مرگ دنیوی می باشد، و دو مرتبه زنده کردن هم نخست زنده کردن در رحم و سپس زنده کردن از این مرگ برزخی است که در آیه صعقه "ثم نفخ فيه اخری فاذا هم قیام ینظرون" (۳۹:۶۸) آمده است.

اینجا که این دو موت و احیاء الهی مورد اعتراف کافران به روز رستاخیز است، که نخست مورد تکذیب الهی واقع نگشته و در ثانی آیاتی چند بر آن گواه است، این جریانی عمومی است و همگان را شامل است، گرچه مورد این آیه جهنمیاند، و نیز - در کل - کسانی هم مستثنی هستند، مانند گروههایی که بر حَسَب آیاتی از قران مردند و سپس زنده شدند مانند عزیز و هفتاد تن اسرائیلی که پس از تقاضای رؤیت خدا مردند، و آنگاه زنده شدند و نیز هزاران تن که از ترس مرگ فرار کردند و سپس زنده گشتند و...، همچنین کسانی هم که در رجعت زنده می شوند و سپس می میرند، که سه یا چهار مرگ و حیات دارند، ولی آیه مورد بحث قاعده کلی مرگ و حیات را دوبار می داند، مثلاً "الّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ" در معصومان بحای مرگ دوم - که صعقه و بیهوشی مطلق است - مرگی پیش از رجعت دارند، ولی فرشتگان هم که در جمع "الا من شاء الله" هستند تنها یک مرگ شاملشان می شود، چنانکه "کل نفس ذائقة الموت" آنرا ثابت می کند، و دیگر مرگی نخواهند داشت، زیرا در زمان رجعت هم مرده نیستند که

پس از زنده شدن بمیرند، بنابراین مرگ و زندگی استثنائی حداقل یک مرتبه و حداکثر سه یا چهار مرتبه است.

در پاسخ این پرسش که جنین قبل از زنده شدنش مرده است، پس مرگ دو بار نیست، بلکه حداقل سه بار است، باید گفت: اینجا اماته است و نه موت، و حالت جنین پیش از میلاد اماته نیست، بلکه تنها موت است.

و در پاسخ اینکه «أَمْتَنَا» و «أَحْيَيْنَا» را جهنمیان می گویند در حالیکه برخی از آنها در رجعت هم زنده می شوند و باز می میرند، و در آخر کار پس از عذاب در جهنم هم خواهند مرد، پس این چهار اماته و سه احیاء است باید گفت: مقصود از «نا» تمامی جهنمیانند که برخی از آنان اهل نجاتند، علاوه بر اینکه در رجعت هم زنده نمی شوند، زیرا رجعت کنندگان معذب (مَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ مُحَضًّا) می باشند، و این دو اماته و دو احیاء چنانکه گفتیم قاعده ای کلی است که طبعاً استثناءاتی هم دارد.

ذَٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ... ۱۲_ هُوَ الَّذِي يُرِيكُم ءَايَاتِهِ وَيُنَزِّل لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ... ۱۳_ فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ... ۱۴_ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَآءِ... ۱۵_

این (کیفر از آن جهت است) که چون خدا به راستی به تنهایی اش خوانده شود، کفر می ورزید؛ و چون به او شرک آورده شود، ایمان می آورید. پس (امروز) فرمان از آن خدای بسی والای بزرگ است. ۱۲_ او کسی است که نشانه های خود را به شما می نمایاند، و برای شما از آسمان روزی ای می فرستد، و جز آن کس که همواره سوی خدا رهسپار است (کسی) پند نمی گیرد. ۱۳_ پس خدا را (برای طاعتش) پاکدلانه فراخوانید، هر چند کافران بسی (آن را) ناخوش دارند. ۱۴_ (خدا) بالا برنده ی درجات، خدای عرش (فرماندهی) به هر کس از بندگان که خواهد روح (وحی) را به فرمان خویش می فرستد، تا (مردم را) از روز ملاقات (با خدا) هشدار دهد. ۱۵_

آیه ۱۵ - در این آیه "رفیع الدرجات" بمعنای رفعت درجات گام به گام ربانی نیست، زیرا الوهیت را که دارای وحدت حقیقی از جمیع جهات و کمال مطلق است تنها یک درجه بی نهایت می باشد و آن هم الوهیت است، و از کمالات الهی هم به درجات تعبیر نمی شود، زیرا خود بمعنای تدرج در کمال است، و خدا را هرگز تدرجی نیست، بلکه "رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ" یعنی بالا برنده درجات کائناتی است که

الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ

الْحِسَابِ _..._ ۱۷ _

امروز هر کسی به (موجب) آنچه به دست آورده است کیفر می یابد. امروز هرگز ستمی نیست. همانا

خدا زودشمار است. _..._ ۱۷ _

آیه ۱۷ - "لا ظلم الیوم" در این آیه که بگونه ای مستغیر در رستاخیز هر گونه ظلمی را سلب کرده، ظلم خلود بی نهایت را نسبت به جهنمیان ابدی به طریق اولی سلب می کند، که خود ظلمی بی نهایت است، بلکه بر حسب آیاتی چند مستحقان عذاب هم مورد رحمتی ربانی می باشند که "رحمتی وسعت کل شیء".

"سریع الحساب" در عین بیانگری سرعت حساب هر قصور یا تقصیری را در حساب مکلفان نفی کرده است، بر خلاف حساب دیگران که حتی در غیر سرعش نیز قصورها و تقصراتی دارند، آری، حساب ربانی در عین سرعتش چون بر مبنای علم مطلق و قدرت و رحمت مطلقه است شائبه هیچگونه ظلمی هرگز در آن نیست، و این "لاظلم الیوم" چنانکه هرگونه ظلمی را از ساحت اقدس الهی سلب می کند، ظلم های دیگران را هم در آن جهان مسلوب داشته است.

وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظِيمٍ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ

وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ _..._ ۱۸ _

و آنان را از (آن) روز (رستاخیز) - بس نزدیک - بترسان. چون (که) جان ها(شان) نزدیک گلوگاه ها(شان) است، در حالی که اندوه خود را فرو می خورند، برای ستمگران نه هیچ یاری است، و

نه (هیچ) شفاعتگری که شفاعتش پذیرفته شود. _..._ ۱۸ _

آیه ۱۸ - این دلهایی که از شدت خوف به گلو می رسند و گویی خفقان ایجاد می کنند، دلهای ستمکاران و بی دلان است، برخلاف عالم تکلیف که این ستمکاران دلهای مؤمنان را بسی متزلزل می سازند و «آزِفَةُ» - که تغییر دهنده است - مانند آیاتی همچون "خافضة رافعة" اشاره به همین دگرگونی است که حق مطلق در آن هنگامه برای همگان نمودار می گردد.

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ _..._ ۱۹ _

(خدا) نگاه های دزدانه و آنچه را که در سینه ها(شان) نهان می دارند، می داند. _..._ ۱۹ _

آیه ۱۹ - "خائنة الاعین" در این آیه اشاره خائنانه چشمهاست که از خفایای ظاهری است، و "و ما تخفی الصدور" پنهانهای باطنی است، که در هر صورت همه چیز در برابر حضرت اقدس الهی آشکار است.

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ... ۲۰ - أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءَاثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاٍ... ۲۱ -

و خدا به حق داوری می کند. و کسانی که فروتر از او را می خوانند (عاجزند وکلا) به چیزی (درست) داوری نمی کنند. همانا خدا (هم) او بسیار شنوای بس بیناست. ۲۰... آیا و در زمین سیر (تاریخی و جغرافیایی) نکردند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از ایشان بودند چگونه بوده است؟ آنان از ایشان نیرومندتر (بوده) و آثاری (پایدارتر) در روی زمین از خود باقی گذاشتند. با این همه، خدا آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد، و در برابر خدا هیچ نگهبانی نبوده است. ۲۱... -

آیه ۲۱ - "اشدّ منهم قوّة و ءاثاراً فی الارض" که درباره برخی گذشتگان آمده است دلیلی است بر برتری آنان از مشرکان زمان وحی قرآنی، و این خود نفی نیروها و آثاری برتر و برازنده تر در تمدنهایی فراتر نسبت به آینده هایی نیست، و بالاخره تمدنهای انسانی در طول تاریخ نشیب و فرازهایی داشته و خواهد داشت، مثلاً از جمله آثار ممتاز گذشته قلعه بعلبک - در لبنان - است.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاخْتَرُوا اللَّهَ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ... ۲۲ - وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطٰنٍ مُّبِينٍ... ۲۳ -

این [گرفتاری بزرگ] از آن روی بود، که پیامبرانشان همواره دلایل آشکار برایشان می آورده اند، ولی (آنها) انکار (و انگار) می کردند. پس خدا (گریبان) آنان را بر گرفت. همانا او نیرومند سخت پیگرد است. ۲۲... و به راستی موسی را با آیات خود و سلطه ای آشکارگر فرستادیم، ۲۳... -

آیه ۲۳ - «آیاتنا» گرچه جمع مضاف و دلیل بر استغرا است، لکن استغرا نسبی است، و همه گونه نشانه های ربانی رسالتی را در حدود رسالت موسوی در بر دارد که نشانه هایی محسوس و ملموس بوده است.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَمٰنَ وَقَرُونَ فَقَالُوا سَحِرٌ كَذَّابٌ... ۲۴ - فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلٰلٍ... ۲۵ -

سوی فرعون و هامان و قارون. پس گفتند: (او) «افسونگری (شیاد و) بسی دروغگوست». ۲۴... پس چون (موسی) حقیقت را از جانب ما برایشان آورد، گفتند: «پسران کسانی را که با او(به خدا) ایمان

آورده اند بکشید، و زنانشان را زنده بگذارید، و حیا را از آنان سلب کنید.» و (اما) نیرنگ کافران جز در (ژرفای) گمراهی نیست. ... ۲۵ -

آیه ۲۵ - اینجا که موسی با تمام حق شایسته به رسالت برانگیخته شد، فرعون دستور داد که فرزندان مؤمنان به حضرتش را با کشتاری جمعی نابود سازند، و این همان عادت دیرینه فرعون بود که بهنگام ولادت حضرت موسی (علیه السلام) دستور کشتار تمامی نوزادان پسر را صادر کرد، و اکنون هم که موسی (علیه السلام) آمده این جریان تکرار می شود زیرا دستیابی چندانی به خود مؤمنان موسوی ندارد، ولی به زنان و فرزندانشان دسترسی بیشتری دارد.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ... ۲۶ - وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ... ۲۷ - وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَنَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ... ۲۸ -

و فرعون گفت: «مرا واگذارید تا موسی را بکشم، و (در این حال) پروردگارش را باید بخواند. من به راستی می ترسم آیین شما را تغییر دهد، یا در (این) سرزمین فساد را آشکار کند.» ... ۲۶ - و موسی گفت: «همانا من از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده ام.» ... ۲۷ - و مردی مؤمن از خاندان ویژه فرعون - در حالی که ایمان خود را (از آنان) نهان می داشت - گفت: «آیا مردی را می کشید (تنها به این جرم) که می گوید پروردگار من خداست؟ و به راستی برایتان از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده، و اگر دروغگو باشد دروغش به زیان خود اوست و اگر راستگو باشد (دست کم) برخی از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید. همانا خدا کسی را که زیاده روی بسیار دروغزن است هدایت نمی کند.» ... ۲۸ -

آیه ۲۸ - در این آیه دلیلی روشن بر حقانیت حضرت موسی (علیه السلام) آورده که از جمله: اگر دروغ گوید به زیان خود اوست، حال جای این سؤال است که دروغ مدعی رسالت تنها علیه خود او نیست، بلکه به زیان کسانی هم که او را تصدیق می کنند هست که آزادیشان را در حدود دعوی رسالتش بر خلاف حقیقت سلب می کند؟ پاسخ این است که اگر هم برخلاف دعوی او رسالتی در کار نباشد، در این زمینه زیان و خطری با حجت به دیگران نمی رساند، زیرا بر حسب آیاتی چند پذیرش این مدعی دروغین رسالت - که هیچگونه دلیلی بر رسالتش ندارد - بعنوان رسول هرگز قابل قبول

نیست، بنابراین زیان دعوی دروغین رسالت نخست علیه خود مدعی است و نسبت به دیگران نیز چون بر خلاف حجت ربانی است زیان ربانی در کار نیست، بلکه پیروان پیامبر دروغین اند که بدون هیچ دلیلی رسالتش را پذیرفته اند.

و اما اگر رسالتی در کار باشد - که هست - و موسی (علیه السلام) - معاذ الله - به دروغ مطلبی را به خدا نسبت دهد، قطعاً از جانب حضرت حق I رسوا خواهد شد، چنانکه در آیه (۶۹:۴۶) چنین جریانی در مورد پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) مطرح شده، که بحث آن قبلاً آمده و در جای خود نیز خواهد آمد.

اینجا روایتی از حضرت امام رضا (علیه السلام) همچون ادعای مؤمن آل فرعون آمده که به زندیقی که منکر خدا و آخرت بود، فرمود: اگر حسابی در کار نباشد ما و شما یکسانیم، و پرستش های ما هم زیبایی به ما نمیرساند، ولی اگر خبری باشد شما زیانکارید و ما همواره سود برده ایم.

در جمع مدعی رسالت از دو حال خارج نیست: یا دروغگو است و یا راستگو، در صورت نخست این دعوی به خودی خود فضاحت بار است، زیرا سخنانی غیروحیانی دچار تناقض و تضاد بسیار است، و این دعوی به زیان خود مدعی خواهد بود، و در صورت دوم که راستگو باشد چنانکه "و قد جاء کم بالبینات من ربکم" درباره موسی (علیه السلام) و "لو تقول" (۶۹:۴۶) در مورد پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده، اینجا هم اگر بر فرض محال سخنی به دروغ از خدا نقل کند افزون بر جریان گذشته به طریق اولی بر خداست که او را رسوا کند، چون این بینات رسالت که امانت رسالتی را در وی تثبیت کرده، اگر از آن تخلفی شود مقتضای عدالت و رحمت الهی این است که او را دو چندان رسوا کند، روی این اصل هنگامی که در بینات رسالتی کاوش و نگرشی عمیق گردد، نخست رسالت ساقط است، و در ثانی این رسالت باید تمامی رفتارها و گفتارهای رسول را وحیانی سازد، پس "فعلیه کذب" ابتدا زیان رسالت دروغین را متوجه خود مدعی رسالت می داند - و نه مکلفان - زیرا حق و باطل برای آنان همچنان روشن است، و اگر کسانی هم زیر بار رسالتهای دروغین روند یا معاند و یا تقصیر کارند، و زیانشان مربوط به رسالت ربانی نیست.

در آیه مورد بحث "من ال فرعون" دارای دو بُعد است: نخست آنکه خود او از ال فرعون بوده، و دوم اینکه از همان فرعونیان ایمانش را پنهان می ساخته است، و اکنون نقاب تقیه را از چهره برگرفته و با تصریح به ایمانش در برابر موسویان حقایقی را بازگو می کند.

و این امتیازی برای این مؤمن بوده که در عین فرعونى بودنش یک تنه در برابر جمع فرعونیان این گونه حقیقت رسالت موسوى را آشکار مى کند، مانند همسر فرعون، آسیه بنت مزاحم، که موسی (علیه السلام) را از غر شدن نجات داده، و بلای فرعون نمود.

آرى این خود ارزشى بس والا و فو ارزشهاست که کسی از نسل کافران و در جو حکومت آنان این گونه قیام کند، و تنها به ایمانى راستین اکتفا نکند، بلکه بالاتر بهترین یار و یاور رسول الهی باشد، بگونه ای که خدا همراه پیامبرانش این چنین از او یاد کند، و سوره ای به نام او نهد.

يَقَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَهَرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ... ۲۹_ وَقَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ... ۳۰_ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ... ۳۱_ وَيَقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ... ۳۲_ يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ... ۳۳_ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ... ۳۴_

«ای قوم من! امروز فرمانروایی از شماست، حال آنکه در (این) سرزمین چیره اید. پس چه کسی ما را از بلای خدا - اگر ما را در رسد - حمایت خواهد کرد؟» فرعون گفت: «جز آنچه (من) می بینم، به شما نمی نمایانم، و شما را جز به راه سراشیب رشد رهنمایی نمی کنم.»... ۲۹_ و کسی که ایمان آورده بود گفت: «ای قوم من! همانا من از (روزی) مانند روز احزاب (منکر خدا) بر شما می ترسم.»... ۳۰_ (از عادت دیرینه ای) همانند عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنهایند. و (گر نه) خدا هرگز برای بندگان(ش) ستمی نمی خواهد.»... ۳۱_ «و ای قوم من! من همواره بر شما از روز ندا دادن به یکدیگر بیم دارم (که میان خدا و دوزخیان و هم میان آنان و بهشتیان سخنانی در پی است).»... ۳۲_ «روزی که پشت کنان (از دنیا سوی آخرت به عطف) باز می گردید. برای شما در برابر خدا هیچ نگهبانی نیست.» و هر که را خدا گمراه کند او را هیچ راهبری نیست.»... ۳۳_ و به راستی و درستی، یوسف پیش از این نزد شما با [دلایل] آشکار آمد. پس از آنچه برای شما آورد همواره (غر) در تردید بودید، تا وقتی که رحلت کرد. گفتید: «خدا بعد از او هرگز

فرستاده ای را بر نخواهد انگيخت.» این گونه خدا هر که را زیاده رو شکاک بی مستند است، بی راه می گذارد. _..._۳۴_

آیه ۳۴ - "فی شک" به معنی شک در رسالت یوسف (علیه السلام) است، با اینکه بینات آن حضرت دو نوع بود: بینات رسالتی، و بینات سلطنتی، با این حال همچنان عده ای از این رسالت در ژرفای شک بوده اند، تا چه رسد به رسولانی پس از یوسف، و «لن» که رسالت پس از حضرتش را محال می دانسته اند، این خود نتیجه اضلال ربانی نسبت به این نابکاران است، که اسراف گران و شکاکان بودند، آری شک در رسالتی مانند رسالت یوسف (علیه السلام) با وجود دو نوع بینه، پیامدی بدتر یعنی انکار کردن و محال دانستن کل رسالت‌های بعد از او را دارد که ضلالتی فوِ ضلالت نخست است، و خدا هم این معاندان را هرگز هدایت نمی کند، بلکه آنان را به خودشان واگذار می کند، بلکه راه شیطنتها را به سوی آنان باز می کند، چنانکه آیاتی مانند "إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْرَهُمْ أَزًّا": (۱۹:۸۳) بیانگر این حقیقت است.

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَنٍ أَتَهُمْ كِبَرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ
الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ _..._۳۵_

کسانی که درباره‌ی آیات خدا - بدون هیچ حجّتی (روشنگری) که برای آنان آمده باشد - مجادله می کنند (این ستیزه) در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده اند (مایه‌ی) خشمی بسی بزرگ است. این گونه، خدا بر تمامی دل (هر) متکبری بسی زورگو مُهر می نهد. _..._۳۵_

آیه ۳۵ - اینجا "کلّ قلب متکبر جبار" کل دلهای متکبران و جباران را صددرصد مورد طبع و مهر ضلالت از طرف حضرت اقدس الهی نهاده دانسته، که این خود نتیجه عناد آنان است، اگر انسان با قلب و شعور خود - که هدیه ای الهی است - از روی عناد و تقصیر بی شعوری کند، در همین دنیا مورد عذاب الهی واقع شده، و قلبش مقهور گشته و در ضلالت خویش وانهاده می شود، و بر حسب آیه ای دیگر چنین افرادی "لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم ءاذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم أضلّ اولئک هم الغافلون" (۷:۱۷۹) که در نتیجه دریافتهای انسانی بکلی از آنها مسلوب است.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَهْمَنُ ابْنُ لِي صَرَحًا لَّعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ _..._۳۶_ أَسْبَابَ
السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَذِبًا وَكَذَٰلِكَ زَيْنَ
لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ _..._۳۷_

و فرعون گفت: «ای هامان! برای من آسمان خراشی بلند بساز، شاید من به وسیله‌ها برسم»؛ ... ۳۶- (به) «وسایل (دست یابی به) آسمان‌ها. پس سوی خدای موسی راه یابم، و من او را سخت دروغ پرداز می‌پندارم.» و این گونه برای فرعون زشتی کارش آراسته گشت، و از راه (راست) بازمانده شد، و نیرنگ فرعون جز در (زرفای) تباهی نیست. ... ۳۷-

آیات ۳۶ و ۳۷ - در این دو آیه سخن از اسباب و وسائل آسمانی است که فرعون به امید رسیدن به آنها از هامان بنیان برجی بلند را می‌طلبید، که از فراز آن بسوی اسبابی آسمانی پرواز کند، شاید از خدای موسی آگاه شود، به گمان اینکه خدا در آسمان است، ولی اسباب آسمان پیما کلاً بگونه‌ای عادی در اختیار انسانها نیست، گرچه در پرتو علم به برخی از آنها دست می‌یابد.

اسباب فضائی غیبی هم مانند اسباب ذوالقرنین (۹۲:۱۸:۸۵) در اختیار احدی حتی در پرتو علم نیست، چنانکه اسباب زمینی هم گرچه بعضاً و احیاناً در دسترس علم بشری است، ولی کلاً چنان نیست، مانند سببی که تخت بلقیس را پیش از چشم برهم نهادنی از یک ماه راه نزد سلیمان (علیه السلام) حاضر کرد.

وَقَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَقَوْمِ اتَّبِعُونِ اُهِدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ... ۳۸- يَقَوْمِ اِنَّمَا هَذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا مَتَعٌ وَاِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ... ۳۹- مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى اِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُوْنَ فِيْهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ... ۴۰- وَيَقَوْمِ مَا لِيْ اَدْعُوْكُمْ اِلَى النَّجْوٰى وَتَدْعُوْنِيْ اِلَى النَّارِ ... ۴۱- تَدْعُوْنِيْ لَا كُفْرًا بِاللّٰهِ وَاشْرِكًا بِهٖ مَا لَيْسَ لِيْ بِهٖ عِلْمٌ وَاَنَا اَدْعُوْكُمْ اِلَى الْعَزِيْزِ الْغَفْرِ ... ۴۲- لَا جَرَمَ اَنَّمَا تَدْعُوْنِيْ اِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِى الدُّنْيَا وَلَا فِى الْآخِرَةِ وَاَنْ مَّرَدًّا اِلَى اللّٰهِ وَاَنْ الْمُسْرِفِيْنَ هُمْ اَصْحَابُ النَّارِ ... ۴۳-

و آن کس که ایمان آورد گفت: «ای قوم من! مرا پیروی کنید تا شما را (از بی راهه) به راه راهوار (شایسته‌ی) رشد یافته هدایت کنم.» ... ۳۸- «ای قوم من! این زندگی دنیا تنها کالایی (ناچیز) است، و همانا آخرت است که سرای پُر قرار پایدار است.» ... ۳۹- «هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نیابد؛ و هر که کار شایسته کند - مرد باشد یا زن - در حالی که ایمان داشته باشد، پس ایشان داخل بهشت می‌گردند، و در آنجا بی حساب روزی داده می‌شوند.» ... ۴۰- «و ای قوم من! مرا چیست که شما را به نجات فرا می‌خوانم، و (شما) مرا به آتش فرا می‌خوانید؟» ... ۴۱- «مرا می‌خوانید تا به خدا کافر شوم، و چیزی را که بدان علمی ندارم با او شریک گردانم. و من شما را سوی

(آن) عزیز بسی پوشنده (ی نقصان ها) دعوت می کنم. «...»^{۲۲} - «آنچه مرا سوی آن دعوت می کنید، به ناچار نه در دنیا و نه در آخرت هیچ گونه دعوتی (راستا برای الوهیت) ندارد، و برگشت ما همانا سوی خداست. و اینکه زیاده روها بی چون (در پرستش غیر خدا، هم) آنان همدان آتشند.»^{۴۳} - ...^{۴۳}

آیه ۴۳ - این نفی دعوت در دنیا و آخرت نسبت به بتها و طاغوتها به چه معناست؟ درست است که بتهای بی جان نه در دنیا و نه در آخرت هرگز دعوتی ندارند، ولكن طاغوتان در دنیا مستضعفان را به سوی خود همواره دعوت می کنند، که همین دعوتهای شیطانی و طاغوتی آنان را به شرک می کشاند، البته این دعوتشان هرگز نقش درستی ندارد زیرا هیچ گونه دلیلی جز بر علیه خود در الوهیت یا شرک در آن ندارند، بنابراین نفی دعوت آنان اصل دعوت را نفی نمی کند، بلکه دعوتی با برهان را از آنان سلب کرده، ولی در آخرت این دعوت باطل را هم ندارند، که در توانشان هم نیست، و نظرشان هم - در آن هنگام «حدید» و تیز است، که نا خواسته حقایقی را می نگرند.

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أُمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ...^{۴۴} - فَوَقَّعَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَا بِالِ فِرْعَوْنَ سُوءَ الْعَذَابِ...^{۴۵} - النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يُؤْمُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ...^{۴۶} - ...^{۴۶}

«پس به زودی آنچه را به شما می گویم به یاد خواهید آورد، و کارم را به خدا می سپارم؛ بی گمان خداست که به (حال) بندگان (خود) بسی بیناست.»^{۴۴} - ...^{۴۴} پس خدا او را از پیامدهای بد آنچه نیرنگ می کردند نگه داشت، و فرعونیان را بدی عذاب [بر سر و شادمانشان] فرا گرفت.^{۴۵} - ...^{۴۵} (اینک هر) صبح و شام بر آتش نمایش داده می شوند. و روزی که رستاخیز بر پا شود (فریاد می رسد که: «فرعونیان را در سخت ترین (انواع) عذاب در آورید.»^{۴۶} - ...^{۴۶}

آیات ۴۵ و ۴۶ - بیانگر زندگی و آتش برزخی برای فرعونیان است، که «حَا» احاطه فعلی عذابشان بهنگام غر است، و "يعرضون عليها..." عذاب برزخی است که میانگین عذاب دنیا و آخرت است، زیرا در آخرت گیراندن آتش و دخول در آن است که پیوسته در آن می سوزند، ولی اینجا عرض بر آتش را در اختصاص صبح و شام دانسته، چنانکه آیات بهشت برزخ هم نسبت به اهل بهشت این مطلب را بیان می کند، دلیل دیگر هم بر این زندگی و عذاب برزخی "غُدُوًّا وَ عَشِيًّا" است زیرا در - قیامت چنانکه اشاره شد - هرگز برای عذاب و رحمت وقت معینی نیست و - چنانکه در آیه (۳۶:۵۲) نیز آمده - در عالم برزخ برزخیان در اکثر اوقات خوابند بجز ویژگان که به مقتضای رحمت ربانی

بیداریهای رحمت افزای آنان افزون است. و آخرین برهان بر این زندگی برزخی "یوم القيامة" است که ال فرعون را پس از این عذاب در "اشد العذاب" قرار می دهد.

اینجا "فَوَقَاهُ اللَّهُ" - بر خلاف روایتی جعلی - مؤمن ال فرعون را در برابر هلاکت فرعونیان نجات یافته خوانده، که از تمامی مکرهایشان در امان شد، و فرعونیان کلاً بهلاکت رسیدند، چنانکه در آیاتی دیگر هم مانند (۷۱:۲۱) به آن تصریح شده است.

وَإِذِ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ...^{۴۷} قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ...^{۴۸} وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخِزْنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ...^{۴۹} قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ...^{۵۰} إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ...^{۵۱}

و آن گاه که در آتش با یکدیگر محاجه و نزاع می کنند، مستضعفان به مستکبران می گویند: «ما همواره پیرو شما بوده ایم، پس آیا می توانید بخشی از این آتش را از ما بی نیاز کنید؟» (برگیرید؟).^{۴۷}... کسانی که گردنکشی کردند، گفتند: «(اکنون) همه ی ما در آن (آتش) می باشیم. خدا بی گمان میان بندگان (خود) داوری کرده است.»^{۴۸}... و کسانی که در آتش اند، به نگهبانان جهنم گفتند: «پروردگارتان را بخوانید تا زمانی اندک از این عذاب را از ما تخفیف دهد.»^{۴۹}... گفتند: «و مگر پیامبرانتان با نشانه های روشن) سویتان نمی آمدند؟» گفتند: «چرا.» گفتند: «پس (از این طاغوتان و بتان) بخواهید. و درخواست کافران جز در (ژرفای) گمراهی نیست.»^{۵۰}... همانا ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان بر پای می ایستند - به راستی یاری می کنیم.^{۵۱}

آیه ۵۱ - این آیه مشتمل بر وعده نصرت حتمی رسولان الهی و مؤمنان است، که حتی در همین زندگی دنیا هم بر کافران پیروزند، و این خود مانند آیاتی دیگر نویدی برای رجعت است که دولت جهانشمول ربانی به فرماندهی کل قوای مهدوی (علیه السلام) آغازگر آن است.

پنج تأکید در "إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا" نشانگر حتمیت این وعده ربانی است که این شایستگان پس از شکست ظاهریشان در آخر کار پیروز خواهند شد، و در آیاتی مشابه مانند آیه (۳۷:۱۷۳) این حقیقت نوید داده شده است.

این "فی الحیاء الدنیا" دارای دو تعلق است، نخست «امنوا» که مقصود ایمان در زندگی دنیاست، زیرا پس از آن ایمان هرگز نقشی ندارد، سپس «لننصر» که این نصرت ربانی در انحصار رستاخیز نیست، بلکه در همین زندگی تکلیف هم رسولان و مؤمنان در پرتو این پنج تأکید ربانی مورد نصرت حتمی الهی خواهند بود، و چنانکه این نصرت در روز بازپسین ظاهر و باطن این بزرگواران را در بر دارد، در دنیا نیز چنان است که مقصود از این نصرت در دنیا تنها نصرت واقعی و باطنی نیست، بلکه در آینده ای بسیار فزاینده و فروزان این بزرگواران که در طول تاریخ رسالتها همچنان مظلوم می زیسته اند، در دولت آخرین مهدوی (عج) اضافه بر سلطه معنوی دارای سلطه ظاهری نیز خواهند بود.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ... ٥٢_ وَ لَقَدْ
ءَاتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْثَرْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ الْكِتَابَ... ٥٣_

(همان) روزی که ستمگران را پوزششان سودی ندهد، و برای آنان تنها لعنت است، و برایشان بدی آن سراسر است. ٥٢_... همانا موسی را هدایت (رسالتی) دادیم، و به فرزندان اسرائیل تورات را به میراث نهادیم. ٥٣_...

آیه ٥٣ - این میراث کتاب برای بنی اسرائیل دلیل بر اختصاص آن به آنان نیست، بلکه چنانکه آیاتی هم درباره رسالت اسلامی احیاناً ویژه مکیان یا اعراب وارد شده است، و هرگز دلیل بر اختصاص این رسالت به اینان نیست، بلکه مقصود محور نخستین دعوت رسالتی است که در قرآن "قوماً لداً" و در تورات «بنی اسرائیل» می باشند، گرچه کل رسالتهای جهانشمول موسوی در انحصار رسولان اسرائیلی بوده است.

هُدًى وَ ذِكْرًى لِّأُولِي الْأَلْبَابِ... ٥٤_ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ
لِدُنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَرِ... ٥٥_

حال آنکه رهنمود و یادواره ای برای خردمندان (ویژه): صاحبان مغز (و اندیشه) است. ٥٤_... پس صبر کن که به راستی وعده‌ی خدا حق (و) پای برجا است، و برای کار دنباله دار (رسالت) خود (علیه دشمنانت) پوشش بخواه، و به سپاس پروردگارت، شامگاهان و بامدادان ستایشگر باش. ٥٥_...

آیه ٥٥ - «ذنبک» در این آیه که پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) مأمور به استغفار از آن شده، همان ذنب آیه دوم سوره فتح است که: "لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ" و چنانکه خواهد آمد اولاً «ذنبک» تنها یک ذنب است، و ثانیاً از نظر لغت ذنب به معنای گناه نیست، بلکه هر آنچه دارای عاقبتی خطرناک است می باشد، و رسالت قرآنی حضرتش بزرگترین و خطرناکترین

عاقبت‌های دنیوی را در میان جو کفر و شرک داشته، که در عهد مکی همواره مظلوم و در حال فرار، و در آخر کار در شعب ابی طالب زندانی بود، و سپس بسوی مدینه هجرت کرد که در آنجا هم مشرکان مکی و منافقان و یهودیان مدنی از او دست برنداشتند، و پیوسته به آزارش می پرداختند، تا بهنگام فتح مکه که کل جزیره العرب در برابر حضرتش تسلیم شد، ذنب گذشته این ذنب خطرات مکی و مدنی بود که پیایی آنحضرت و مؤمنین را می آزد، و طلب استغفار نسبت به این خطرات ناچیز گرفتن آنهاست که با پیروزی بزرگ فتح مکه و برگشت به مرکز فرماندهی رسالت آخرین تمام مصائب گذشته در بوته فراموشی نهاده شد، که این (عَفْرُ) به معنای رفع است، و نسبت به زمان پس از فتح مکه تا رحلت آن حضرت این (عَفْرُ) به معنای دفع است - که دیگری خطری هم نبود - در هر صورت این معنای ذنب از خود قرائن آیات پیداست، که یا مانند عاقبت وخیم دنیوی است چنانکه اینجا و در آیه فتح نمودار است، و این خود بزرگترین طاعات ربانی است، و یا عاقبت وخیم اخروی است که بدترین گناهان است، و در کل قرآن ذنب به یکی از این دو معناست، مثلاً در (۴۷:۱۹) "و استغفر لذنبک و للمؤمنین"، «ذنبک» همان است که بیان شد، و «للمؤمنین» اعم از هر دو معنی است که یا بی گناه گرفتارند و یا گرفتاری گنهکارند.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَنٍ أَتَتْهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا
كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ۝۵۶

بی گمان آنان که درباره‌ی نشانه‌های خدا - بی آنکه حجّتی برایشان آمده باشد - به مجادله بر می خیزند، در دل هایشان به جز خودبزرگ بینی (خیالی) چیزی نیست (که) هرگز به آن رسیده نیستند.
پس به خدا پناه جوی (که) همانا (هم) او بسی شنوای بسیار بیناست. ۵۶-۵۷

آیه ۵۶ - اینجا "ما هم ببالغیه" رسائی این نابکاران را نسبت به خود بزرگ بینی آنان بیان کرده، که آن بزرگی و عظمتی را که در برابر الله و آیات الله گمان می کردند، هرگز بدان نخواهند رسید، مگر اینکه خود الله شوند!

سپس "فاستعذ بالله" تنها امر به استعاذه لفظی نیست، بلکه در اصل استعاذه و پناه بردن علمی، عقیدتی، اخلاقی، عملی، فردی و اجتماعی است، و زبان هم تنها بلندگوی این استعاذه‌های حقیقی است، و اینجا از «السمیع» شنوایی ربانی را نسبت به استعاذه‌های لفظی و سپس «البصیر» کل استعاذه‌های حقیقی را در بر دارد، که این خود کمال استعاذه است که قال و حال و اعمال انسان مثلی از استعاذه انسانیت را تشکیل دهد.

لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ... ٥٧

همواره آفرینش آسمان ها و زمین بزرگتر از آفرینش مردم است، ولی بیشتر مردم نمی دانند. ... ٥٧

آیه ٥٧ - این بزرگتر بودن آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسان منافاتی با "انا خلقنا الانسان فی احسن تقویم" ندارد، زیرا اکبر تنها به معنای بزرگتر است که برای این آفرینش قدرت بیشتری مصرف می شود، لیکن "احسن تقویم" نسبت به انسان نیکوتر است، یعنی در عین حالی که برای آفرینش انسان قدرت و زمان کمتری مصرف گشته، ولی خود نیکوترین و شایسته ترین آفریدگان است، و این آیه سرزندی نسبت به منحرفان و مشرکانی است که آفرینش خود را بزرگتر از آفرینش آسمانها و زمین می دانند، که نسبت به این نابکاران نه آفرینش بزرگتری است و نه از نظر فعلیت زیباتر، بلکه مضمول "ثمّ ردناه اسفل سافلین" هستند.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ... ٥٨

و نابینایان و بینایان یکسان نیستند، و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و نه بزه کاران (یکسان نمی باشند) چه اندک (خدای را) یاد می کنید. ... ٥٨

آیه ٥٨ - چنانکه در مشابه این آیه گذشت «وَالْمُسِيءُ» نابرابری بدکاران را با یکدیگر تبیین کرده، که به طریق اولی کلا با مؤمنان و شایستگان نابرابرند، چنانکه بینایان نیز در بینائی نابرابرند، و به طریق اولی تمامی نابینایان با تمامی بینایان نابرابری کلی دارند.

إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ... ٥٩ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ... ٦٠

بی چون ساعت (: قیامت) به راستی آمدنی است (و) در آن شکی مستند نیست، ولی بیشتر مردمان ایمان نمی آورند. ... ٥٩ و پروردگارتان فرمود: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در حقیقت کسانی که از پرستشم کبر می ورزند، به زودی به خواری در دوزخ در آیند.» ... ٦٠

آیه ٦٠ - این آیه دعوتی عمومی نسبت به دعوت ربانی است که او را همواره بخوانند و پیوسته از او بخواهند.

اینجا "استجب لكم" وعده کلی استجابت است نسبت به تمامی درخواستها، البته باشرایطی که در جای جای قرآن بیان شده، اگر هم تمامی این شرایط مقرر گردد، وقت و کیفیتی برای اجابت تعیین نشده است، و تنها اصل اجابت برحسب مصلحت ربانی از نظر وقت و کم و کیفش مورد وعده است و بس.

گاه می شود که مصلحت درخواست کننده در تأخیر اجابت است چه در دنیا، چه در برزخ و چه آخرت، گاهی هم مورد درخواست مصلحتی ندارد، که خدا هم آن را تبدیل به خواسته ای شایسته می کند، و احياناً بخشی از همان درخواست شایسته است که در جمع استجابت هم شایسته مصلحت ربانی است.

"استجب لكم" بدین معناست که در پرتو کل رحمتهای رحیمی و ویژه شما را اجابت می کنم، و نه بگونه ای سطحی و عادی، و لفظ «عبادتی» هم در اینجا - که مقصود دعای خالص است - بیانگر این حقیقت است، که "الدعاءُ مُحُّ العبادَةِ"، زیرا در سایر عبادات احياناً قلب و فکر انسان دارای ارتباطی خالصانه با خدا نیست، بلکه تنها انجام وظیفه ای است سطحی، اما دعای واقعی به هنگامه ای است که دست درخواست کننده از همه جا کوتاه و ضرورت نیازش او را وادار کرده که تنها از حضرت اقدس الهی درخواست کند، و روی همین اصل هم دعا عبادتی انحصاری و سرلوحه سایر عبادتهاست.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۚ... ۶۱ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَىٰ تُؤَفَّكُونَ ۚ... ۶۲

خداست که شب را برایتان پدید آورد، تا در آن آرام گیرید، و روز را بینایی بخش (قرار داد) همانا خدا بر (سر و سامان) مردمان، بسیار صاحب فضیلت است، ولی بیشتر مردم سپاس نمی دارند. ۶۱... ۶۲ این [بزرگ منزلت] است خدا، پروردگار شما (که) آفریننده‌ی هر چیزی است. خدایی جز او نیست. پس چگونه و چه زمانی (از او) به دروغ باز گردانیده می شوید؟ ۶۲... ۶۳

آیه ۶۲ - "كُلِّ شَيْءٍ" که در این آیه مخلوق خدا دانسته شده، شیء روح را بطریق اولی شامل است، چون شیئیت انسان در اصل به روح اوست، بنابراین روح هم مانند جسم مخلوق خداست، و بر خلاف آنچه فلاسفه گمان کرده اند این گونه نیست که خلق در اختصاص ماده و مادیات، و امر مخصوص مجردات باشد، در جای خود هم به تفصیل تبیین شده که امر در معانی گوناگونش هرگز بمعنای ایجاد مجردات نیست، بلکه پس از خلقت آسمانها و زمین "أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ" (۷:۵۴) تدبیر آفریدگان را افزون بر آنان ویژه حضرت رحیم رحمان دانسته است.

كَذَٰلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ۚ... ۶۳- اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ
الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ
ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۚ... ۶۴-

کسانی که نشانه های خدا را انکار (و انگار) می کرده اند، این گونه (از خدا) رویگردان
می شوند. ۶۳-... خدایی که زمین را برای ما قرارگاه (شایسته ی سکونت) نهاد، و آسمان را (بر
فرازش) بنیانی قرار داد، و شما را صورتگری کرد، و صورت های شما را نیکو نمود، و از چیزهای
پاکیزه به شما روزی داد. این است خدا پروردگارتان. پس (بلندمرتبه و بزرگ و) مبارک است خدا،
پروردگار جهانیان. ۶۴-...-

آیه ۶۴- «قراراً» در این آیه از (قرّ) بمعنای سردی است، که خود مقتضی سکونتی نسبی است، زیرا
هر اندازه حرارت جسم بیشتر باشد، حرکتش نیز بیشتر است، و این قرار دادن زمین خود این
حقیقت را تبیین می کند که نخست زمین بسیار داغ و پُر حرکت بوده، سپس به سردی و حرکتی آرام
گرائیده، بگونه ای که ما هرگز آنرا احساس نمی کنیم و «لکم» بین «جَعَلَ» و «قَرَّراً» اشاره به نسبی
بودن این سردی و حرکت هنجار زمین است، پس از داغی و حرکات ناهنجارش، چنانکه آیاتی مانند
آیه ذلول بر این حقیقت گواه است.

حرکات زمین چنانکه در جای جای قرآن تبیین گردیده در روایاتی هم مشاهده می گردد مانند
فرمایشی از علی (علیه السلام) در این باره که بر حَسَبِ نقل نهج البلاغه روایت شده که: زمین در عین
حرکتش سکون و آرامش یافت که سرنشینانش را سرنگون نکند، و نیز در روایتی دیگر از حضرتش
که: خدا حرکات زمین را با کوههایی سر به فلک کشیده اش و در زمین همچون میخهایی فرو رفته اش،
همانند سکانی کشتی فضا نورد زمین را معتدل ساخت که از انحراف آنرا نجات بخشید.

در هر صورت سرعت و حرارت زمین طوری معتدل شد که برای زندگی نباتات و جانداران مناسب
گشت، و این «قراراً» نه سردی مطلق است و نه سکون مطلق، زیرا سکون مطلق ماده از نظر فیزیکی
سکون از هستی است، و چنانکه هر موجود متحرکی به اندازه حرکتش حرارت دارد زمین نیز اینگونه
است.

"فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ" شامل تمامی صورتها و چهره های مادی و معنوی انسانها از آغاز تا انجام وجود
آنان است.

"و السماء بناءً" مرحله دومین از مسکنهای آرام انسانهاست، و چنانکه زمین از نظر سکونت
آرامشگاه است آسمان نیز با تمامی ستارگانش آنچنان ساخته و پرداخته و افراشته گشته که زمینیان را

در امان قرار داده، و اگر این سقف بلند آسمان با میلیاردها ستارگان، و نیزه های آتشین نسبت به زمین و زمینیان امنی نداشت کلا زمین و ساکنانش شبانه روز تیر باران می شدند.

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ _..._ ۶۵_

اوست تنها زنده‌ی پاینده، معبودی جز او نیست. پس او را - در حالی که دین (خود) را برای وی بی آرایش گردانیده اید - بخوانید. همه ی سپاس (ها) ویژه‌ی خدا، پروردگار جهانیان است. _..._ ۶۵_

آیه ۶۵ - اینجا "هو الحی" است و نه (هو حی)، و حال آنکه قاعده ادبی خبر این است که نکره باشد، ولی در صورت معرفه بودن - مانند "هو الحی" - بمعنای انحصار خبر است در مبتدا بدین معنی که حیات و زندگی در انحصار حضرت اقدس الهی است، (هو حی) یعنی او زنده است، ولی "هو الحی" یعنی تنها او زنده است، و در برابر او همگان مرده اند، در حال مرگشان که معلوم، در حال زندگیشان نیز - از نظر محدود بودن آن و فقر مطلق الی الله - مرده اند، که "كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ" همه زندگان - چنانکه پیش از وجودشان و پس از آن در حال زندگیشان و سپس در حالت مرگشان در این مثلث - مرده اند، فقیر و فقر الی الله هستند، خودی ندارند تا از خود چیزی داشته باشند، خودشان و آنچه متعلق به آنهاست تنها از آن خداست، و به همین جهت "هُوَ الْحَيُّ" تنها او زنده است.

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أُعْبَدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي
وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ _..._ ۶۶_

بگو: «من همواره نهی شده ام از اینکه جز خدا کسانی را که (شما) می خوانید پرستش کنم. هنگامی که از جانب پروردگارم مرا دلایل روشن رسیده، امر شده ام که تنها تسلیم و فرمانبردار پروردگار جهانیان باشم.» _..._ ۶۶_

آیه ۶۶ - اینجا در "لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ" این پرسش مطرح است که اگر مقصود از بینات، بینات رسالتی است، پس آیا آغاز زمانی که پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله) مورد نهی از عبادت غیر خدا و امر به عبادت و تسلیم در برابر خدا شده آغاز رسالت است، و پیش از آن - معاذالله - حضرتش مشرک بوده است؟.

پاسخ این است که نخست "من ربی" ربوبیت ویژه توحیدی رب العالمین را در اختصاص رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) قرار داده، که در تمامی مراحل هفتگانه وجودیش نقش "لا اله الا الله" در عمق وجودش برتر از کل موحدان بوده و خواهد بود، آغازش پیش از ولادت آن حضرت بوده که

"یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین": در أصلاب پدران و ارحام مادران موحد، جابجا می شده ای، و در این جابجایی خود محور توحید بوده ای، به همان معنی که ما بی معناها نمی فهمیم، این مرحله آغازین نقش والای توحید است برکیان حضرتش، سپس هنگامی که در رحم مادرش دارای روح شد، که فطرت زیربنای روحش بارزترین فطرتهاى توحیدی بود. و گام سومین پس از ولادت، بویژه از سن دو سالگی تا هنگام بعثت آن حضرت بود، که دارای بارزترین مقامات توحیدی بوده است، سپس رسالت درخشانش که دارای روشنترین مراحل توحیدی است. پس از آن در برزخ و قیامت که این هفت شهر عشق توحیدی را در بالاترین قله معرفتی پیمود، و چنانکه آسمان هفت تاست و زمین هفت و مراحل حیاتی انسان هفت است، این پیامبر نازنین بر مبنای همین عدد مقدس مراحل هفتگانه بی نظیر توحیدی را پیمود، روی این اصل «البینات» که جمع استغراقی است کل بینات ربانی را در کل این مراحل هفتگانه ویژه حضرتش دانسته، و "أُسْلِمَ لربِّ العالمین" هم که مرحله ای اثباتی کلمه طیبه توحید است بر حسب آیاتی چند همان "اول من اسلم" می باشد، که: (آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری) روی این اصل حضرتش در کل این جریانات "نُهِيتُ...لَمَّا جَاءَنِي الْبِیِّنَات، من ربی و امرت أن أُسْلِمَ لربِّ العالمین" بر کل موحدان در مثلث زمان برترند.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِّتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِّتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَ لِّتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ...^{٦٧} هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ وَ كُنْ فَيَكُونُ ...^{٦٨}

اوست کسی که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای، آن گاه از علقه ای، و بعد شما را (به صورت) کودکی برمی آورد، و تا به نیروهایتان برسید (و) برای اینکه پس (از آن) سالخورده باشید. و از میان شما کسی است که مرگ پیش رس می یابد. و برای اینکه به مدتی که مقرر است برسید، و شاید اندیشه کنید. ...^{٦٧} او (همان کسی) است که زنده می کند و می میراند. پس چون به چیزی حکم کند، همین قدر به آن می گوید: «شو»، پس (بی درنگ) می شود. ...^{٦٨}

آیه ٦٨ - «قضى» اینجا به معنای حکم ایجاد یا تحول است. «أمرًا» هم یا ماده نخستین جهان پیش از وجود یافتن آن است، و یا پس از وجود، مخاطب «کن» نیز یا مرحله نخستینی است که آفرینش ماده نخستین می باشد که اینجا تنها خالق است و مخلو و مخلو منه وجود ندارد، و این «کن» به معنی تکوین و به وجود آوردن نخستین موجود آفرینش است که نه مخاطب تشریعی دارد و نه مخاطب

تکوینی موجود بلکه این خود به معنی اراده ایجاد موجود نخستین است و مورد این اراده صورت علمی کائن می باشد.

سپس آفرینشهای پیوسته دیگر که از همین ماده اولیه می باشد مخاطب «کن» همان ماده اولیه است، که با خطاب تکوین به آسمانها و زمینها تحول و تبدل یافته است، و اینجا مرحله سوم هم منظور است که هرگز امکان پذیرش نیست، بدین معنی که یا به ماده نخستینی پیش از وجودش خطاب تکوینی شود، یا پس از وجودش بعنوان تحصیل حاصل خطاب تکوینی ایجاد گردد، که هر دو محال است، محال نخستین مخاطب واقعی بودن ماده نخستین پیش از وجودش، و محال دوم ایجاد موجود یا تحول متحول، و بالاخره لفظ «کن» لطیف ترین و دقیق ترین تعبیر ربانی است که بیانگر ایجاد و تحولاتی در موجود نخستین است، و بر حسب روایتی بس لطیف درباره تفسیر «کن»: (قُولُهُ فَعْلُهُ): گفته اش هما تکوین است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُضْرَفُونَ...^{۶۹} الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَمَا أُرْسِلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ...^{۷۰}

آیا کسانی را که در (ابطال) آیات خدا مجادله می کنند ندیدی (که) تا کجا و تا کی (از حقیقت آیات الهی) منحرف می شوند. ...^{۶۹} کسانی که کتاب (خدا) و آنچه را که فرستادگان خود را بدان گسیل داشته ایم، تکذیب کردند. پس در آینده ای دور خواهند دانست؛ ...^{۷۰}

آیه ۷۰ - "كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ" و نه (كَذَّبُوا الْكِتَابَ) در عین متعدی بودن تکذیب خود دلیل است که (باء) در «بالکتاب» برای تعدیه نیست بلکه بمعنای سببیت و معیت و مانند آن از معانی مناسب با غیر تعدیه است، بدین معنی که با در دست داشتن کتاب و مصاحبت با آن بوسیله همان کتاب آن را تکذیب کردند، که این کفری مضاعف است، آری کسانی هستند که بدون آگاهی از کتاب و حیانی آن را تکذیب می کنند، که تکذیبشان کمتر است، ولی اینان در کفری عنادی با آگاهی به کتاب و بوسیله آن آنرا تکذیب می نمایند.

إِذِ الْاَغْلَلُ فِي أَعْنَقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ...^{۷۱} فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ...^{۷۲} ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ...^{۷۳} مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ...^{۷۴} ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ

تَمْرَحُونَ... ۷۵ - ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى
الْمُتَكَبِّرِينَ... ۷۶ -

هنگامی که غُل ها در گردن هایشان است، و (نیز) زنجیرها، حال آنکه (با آن ها) کشانیده می شوند؛... ۷۱ - در میان جوشاب، سپس در آتش (پرهیجان) بریان می گردند. ... ۷۲ - سپس به آنان گفته شد: «آنچه را در برابر خدا شریک می ساختید کجایند؟»... ۷۳ - «از مادون خدا؟!» گفتند: «گمشان کردیم، بلکه پیشتر (هم) ما چیزی را (جز خدا به خدایی) نمی خواندیم.» این گونه خدا کافران را بی راه می گذارد. ... ۷۴ - این (عقوبت) بدین جهت است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می کردید، و اینکه در خوشحالی زیاد می نازیدید. ... ۷۵ - از درهای دوزخ جاودانه در آیید، پس چه بد است اقامتگاه سرکشان. ... ۷۶ -

آیه ۷۶ - دخول ابواب جهنم که مورد امر است ظاهراً طبقات هفتگانه جهنم است، زیرا اگر مراد تنها در بهای جهنم بوده (ادخلوا من ابواب) بود، و در جمع ابواب جایگاههای گوناگون جهنم است که "خالدین فیها" نیز حال است از برای دخول در آنها.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعَنَّكَ فَإِئِنَّا
يُرْجِعُونَ... ۷۷ - وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ
وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا
جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ... ۷۸ -

پس صبر کن که همانا وعدهی خدا حق است. پس اگر به راستی پاره ای از آنچه را که به آنان وعده داده ایم به تو بنمایانیم، و یا تو را از دنیا بی چون به خوبی بیرون ببریم، پس آنان سوی ما بازگردانیده می شوند. ... ۷۷ - و همانا به راستی پیش از تو فرستادگانی را فرستادیم (و ماجرای) برخی از آنان را بر تو حکایت کردیم، و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکردیم. و هیچ فرستاده ای را (چنان) نبوده است که نشانه ای آورد جز به اذن خدا. پس هنگامی که فرمان خدا در رسد بحق داوری شود، و آنجاست که باطل کنندگان (حق) زیان می کنند. ... ۷۸ -

آیه ۷۸ - در اینجا "رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ" دو بخش شده اند: گروهی در قرآن یاد شده اند که باستثنای پیامبر آخرین (صلی الله علیه وآله) بیست و پنج نفرند، اعم از اولوالعزم که کلاً یاد شده اند، و یا غیر اولوالعزم، حتی از رسولان جزئی که حامل نخستین اشارات وحی بوده اند مانند آدم (علیه السلام) و یا فو رسالت که در بُعد نبوت مانند سلیمان و داود (علیهما السلام) می باشند، بالاخره رسولانی که با حالات و خصوصیات و دعوتهایی در جای جای قرآن یاد شده اند، یادواره این بزرگان افزون بر آیاتی کلی نسبت به کل رسالتها بیانگر کل رسالتها با شرایط و دعوتهای آنهاست، و یادواره رسولان چه آنان

که برای ختم رسول گزارش داده شده و یا آنکه نشده این گزارش وحیانی و قرآن و سنت قطعیه را در بر دارد، و در جانب سلبیش که خدا یادواره ای برای بعضی از این پیامبران برای حضرتش تبیین نکرده است، طبعاً ویژگیهای اینان جزو مجهولات رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) است و چون در کل خصوصیات پیامبران در کتاب و سنت یاد شده است، و نسبت به تعدادی از آنان هم قرآن و سنت تصریحاتی کافی دارد این یاد نکردن ویژگیهایی برای بعضی از پیامبران هرگز نقصانی در دعوت رسالتی آخرین وارد نمی کند.

همچنین هیچ رسولی هرگز نمی تواند آیتی رسالتی - چه وحیانی و چه دلیل بر رسالتش - بیاورد، مگر به اذن الله، و این اذن هم بعنوان توکیل نیست، بلکه مقارن با دعوی رسالت تنها کار خداست.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْإِنْعَمَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ۚ... ۷۹ - وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لَتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ۚ... ۸۰ -

(همان) خدایی که چهارپایان نعمتوار را برایتان نهاد، تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها می خورید. ۷۹-... و در آنها برای شما سودهایی است. و برای اینکه بر آنها به نیازی که در سینه هایتان است برسید، و بر آنها و بر کشتی ها حمل می شوید. ۸۰-...

آیات ۷۹ و ۸۰ - انعام بر خلاف آنچه گمان شده در انحصار گاو، شتر، بز و گوسفند نیست، زیرا «لترکبوها» اسب و الاغ را نیز شامل است، که اینها هم در زمره انعام هستند، اضافه بر حیواناتی دیگر اعم از زمینی دریایی و هوایی که نعمتهایی برای انسان می باشند، اینها کلاً از انعام می باشند، چنانکه در سوره انعام و مائده مفصلاً تبیین گشته است.

وَ يُرِيكُمُ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ ۚ... ۸۱ - أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ أَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۚ... ۸۲ - فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَا بِهِمْ مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ۚ... ۸۳ - فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ حَدَّهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ۚ... ۸۴ -

و نشانه های خویش را به شما می نمایاند، پس کدام یک از نشانه های خدا را انکار (و انگار) می کنید؟ ۸۱-... آیا پس در (تاریخ و جغرافیای) زمین نگشته اند، تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بوده است؟ (آنان) بیشتر از اینان بوده و در نیرویی و آثاری در زمین، استوارتر بودند، و (اما) آنچه به دست می آورده اند، به حالشان سودی نبخشید. ۸۲-... پس چون

پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند، به آن چیز (مختصری) از دانش که نزدشان بود خرسند شدند، و (سرانجام) آنچه به مسخره می گرفتند آنان را فرو گرفت. _..._۸۳_ پس چون سختی (عذاب) ما را دیدند گفتند: «فقط به خدا ایمان آوردیم، و بدانچه با او شریک می گردانیدیم کافریم.» _..._۸۴_

آیه ۸۴ - این آیه ایمان از روی ترس را مانند هنگام نزول عذاب ناچیز دانسته، زیرا این خود ترس است و نه ایمان، آری اگر مانند قوم یونس در عین ترس در برابر عذاب ایمانشان واقعی باشد، تا اندازه ای مقبول است چنانکه در (۹۸:۱۰) تبیین شده.

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْاْ بَاسًا سُنَّتَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِيْ عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُوْنَ _..._۸۵_

پس هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برایشان سودی نداشت. سُنَّتَ خدا را - که از (دیر باز) درباره ی بندگان چنین جاری شده - (پروا بدار) و آنجاست که کافران زیان کرده اند. _..._۸۵_

سوره فصلت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم ۱۰۰۰-۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

حم. ۱۰۰۰-۱

آیه ۱ - این آیه مبارکه از آیات رمزی است که نخست بر رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) وحی گشته و سپس سایر معصومان محمدی (علیهم السلام) تعلیم یافتگان معنایش از حضرت می باشند و این مبتداً هر چه باشد، خبرش "تنزیل من الرحمن الرحیم" و آیات بعدی است.

تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱۰۰۰-۲ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۱۰۰۰-۳ بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۱۰۰۰-۴ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا نَحْمِلُ غَلْلَهُ ۱۰۰۰-۵ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَحْدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ ۱۰۰۰-۶ وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ۱۰۰۰-۷

(این وحی) فرو فرستاده ای است تدریجی از (جانب) خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان. ۱۰۰۰-۲ کتابی است (که) آیات آن (با همه ی فشرده گیش) با کمال روشنی تبیین شده. قرآنی است روشن زبان برای مردمی که (زبان روشن را) می دانند. ۱۰۰۰-۳ حال آنکه بشارتگر و هشدار دهنده است، و (اما) بیشتر آنان (از آن) رویگردانند. پس آنان (این شنیدنی ها را) نمی شنوند. ۱۰۰۰-۴ و گفتند: «دل های مان از آنچه ما را سوی آن می خوانی (و می خواهی) سخت در پوشش هایی است، و در گوشه هایمان سنگینی و میان ما و تو پرده ای است؛ پس تو کار خود را انجام بده، (که) ما (نیز) همواره (کار خود را) انجام دهنده ایم.» ۱۰۰۰-۵ بگو: «من تنها بشری چون شمایم (جز اینکه) به من (افزون بر وحی فطرت و عقلانیت) وحی (ربانی) می شود که خدای شما

خدایی است یگانه. پس (بعد از هر گونه کثی) سوی او پایداری - پربها و راستا و پای برجا - بجوید،
و از او پوشش بخواهید. و وای بر مشرکان!» _..._ ۶_

آیه ۶ - آیین آیه با «انما» همانندی رسول گرامی را با تمامی انسان ا در بعد بشریت اثبات کرده و
تنها امتیاز ایشان را وحی ربّانی خوانده است و بر این مبنا مکلفان را امر به استقامت و پایداری بر این
رسالت و حیانی فرموده است.

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَفِرُونَ _..._ ۷_ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ _..._ ۸_ قُلْ إِنَّكُمْ تَكْفُرُونَ بِالَّذِي
خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ _..._ ۹_
وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ
أَيَّامٍ سَوَاءً لِلنَّاسِ لَيْلٌ أَوْ نَهَارٌ ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا
وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ _..._ ۱۱_ فَفَضَّلَهُنَّ سَبْعَ
سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ
وَحِفْظًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ _..._ ۱۲_

کسانی که زکات نمی دهند و ایشان به آخرت کافراند. _..._ ۷_ کسانی که ایمان آورده و کارهای
شایسته (ایمان) کرده اند، بی گمان برایشان پاداشی بی منت و ناگسستی است. _..._ ۸_ بگو: «ایا
(این) شماست، که بی گمان به آن کسی که زمین را در دو روز [زمان] آفرید، همی کفر می ورزید، و
برای او همتیانی قرار می دهید؟ این (بزرگ) پروردگار جهانیان است.» _..._ ۹_ و در (سفینه‌ی)
زمین، از فراز آن (لنگر آسا) کوه ها (بی همچون میخ در بن زمین) و در آن برکتی فراوان پدید آورد، و
خوراکی های آن را در چهار روز [زمان دیگر] اندازه گیری کرد (که) برای خواهندگان (به گونه ای)
برابر (با یکدیگر و با نیازشان) است. _..._ ۱۰_ سپس آهنگ (آفرینش) آسمان را کرد، در حالی که
بخاری (گازین) بود. پس به آن و به زمین (با سخنی تکوینی) فرمود: «خواه یا ناخواه بیایید.» آن دو
گفتند: «فرمان پذیر آمدیم.» _..._ ۱۱_ پس آنها را (به صورت) هفت آسمان، در دو روز [زمان]
مقرر داشت، و در هر آسمان کار (مربوط به) آن را وحی فرمود. و آسمان نزدیکتر را به چراغ هایی (از
ستارگان) بیاراستیم و (نیز) برای نگهبانی (از دزدان آسمانی). این است اندازه گیری آن عزیز بسیار
دانا. _..._ ۱۲_

آیات ۹ تا ۱۲ - در این آیات چهارگانه خدا زمان های آفرینش زمین و آسمان را تعیین فرموده که
خود تبیین کننده آیات آفرینش کلی است در شش زمان. زیرا «یوم» در این آیات و نظایر آن به معنی
مطلق زمان است و نه بیست و چهار ساعت و مانند آن. زیرا پیش از آفرینش جهان هرگز چیزی

همچون زمان و غیر آن وجود نداشته است. برای مثال آیه مبارکه "کل یوم هو فی شأن" به هر واحدی از زمان اشاره می کند که واحد نخستین آن می باشد و چنانکه ما آشنایی هرگز به ماده نخستین جهان نداریم و نخواهیم داشت زمان هم که نتیجه حرکات ماده است، نخستین مرحله اش برای کسی معلوم نیست. مثلاً زمان اتمی که الکترون به دور خورشید پروتونی اش می گردد، بر حسب آنچه تاکنون دانسته ایم، سالش ۵۰۰۰۰۱ ثانیه است تا چه رسد به یوم قیامت که هرگز پایانی هم ندارد و نیز ایام نجومی جهانی یک روزش ۴۳۲۰۰ سال ماست. در هر صورت این شش روز در آیاتش و چهار روز و دو روز در این آیات، مقصود روزهای ما نیست بلکه یوم و روز ربّانی است. اکنون ایام خلقت نه مانند ایام ما تقریباً مانند یکدیگرند و نه یکسان با یکدیگر. بلکه این ایام با یکدیگر نیز تفاوت هایی دارند. برای مثال ما می گوئیم روز جوانی و روز پیری که این دو روز و دو زمان از نظر مدّت با یکدیگر متفاوت اند. پس آفرینش زمین در دو روز دلیل بر یکسان بودن دو روز نیست بلکه مقود دو مرحله است که هر دو مرحله نیز اصلی اند. هم چنین کارهایی که در چهار روز (پس از این دو روز) بر روی زمین انجام گرفته نیز، چهار مرحله مقصود است که علم جهان شناسی و زمین شناسی تا اندازه ای بسیار اندک از آن دو مرحله و این چهار مرحله آگاهی یافته است. بنابراین آفرینش آسمان و زمین تنها دو روز از این شش روز را به خود اختصاص داده است، پس در هر صورت آفرینش زمین از ماده نخستین پیش از آفرینش آسمان ها معرفی شده است. بر این مبنا، بسیاری از نظرات دانشمندان مردود است. برای مثال نظریه و فریضه لاپلاس و بوفون که بر این نظراند که زمین جرقه ای از خورشید است. این نظریه بر این مبنا که زمین در اصل آفرینش و تکاملش، مراحلی چند پیش از خورشید آفریده شده است. خورشید که بخش ناچیزی از میلیاردها ستارگانی آسمان است، پس از آفرینش دو بعدی زمین بوجود آمده است، ردّ می شود. درست است که بر مبنای آیه "و الارض بعد ذلک دحاها" دوران منظم زمین پس از خلقت آسمان ها و ستارگان می باشد، ولی این منافات با آفرینش اصل زمین و آبادانی در آن ندارد، که گردش منظم زمین پس از آفرینش آسمان ها و ستارگان بوده است.

آیه ۱۰ - در این آیه "و هی دخان" آسمان را پس از زمین به عنوان دودی معرفی کرده و این دود، دود عادی نیست؛ بلکه گازی است برخاسته از ماده نخستین جهان و در آیه دوازدهم آفرینش آسمان های هفت گانه را از این گاز در دو یوم معرفی کرده، که در هر آسمانی کار ویژه ای را وحی فرموده و این خود اشاره ای است به این که مکلفان در انحصار این زمین نیستند بلکه در آسمان ها نیز - چنانکه در این آیه آمده) مکلفانی وجود دارند. تا این جا چهار یوم از برای آفرینش زمین و آسمان ها مقرر شده و دو یوم دیگر مربوط به تتمه آیه دوازدهم است که "و زیّنّا الدنیا بمصاییح" یعنی

ستارگان را که در آسمان نخستین (نزدیکترین آسمان به زمین) می باشند، در دو یوم دیگر آفرید که در جمع همان شش یوم است که در آیات مربوطه اش آمده است.^{۴۲}

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَعِقَةً مِثْلَ صَعِقَةِ عَادَ وَ ثَمُودَ ۚ... ۱۳- إِذْ جَاءَتْهُمْ
الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ
مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ۚ... ۱۴-

پس اگر روی برتافتند بگو: «شما را از خروشی آتشین - چون آذرخش عاد و ثمود - بر حذر
داشتیم.» ۱۳-... چون فرستادگان (ما) از پیش رویشان و از پشت (سر)شان سویشان آمدند (و
گفتند: «جز خدا را نپرستید»، گفتند: «اگر پروردگارمان می خواست، همانا (برایمان) فرشتگانی فرو
می فرستاد. پس بی گمان ما به آنچه بدان فرستاده شده اید کافریم.» ۱۴-...-

آیه ۱۴ - در این آیه جایگاه فرستادن وحی را "من بین ایدیهم و من خلفهم" معرفی کرده است بدین
معنا که رسالت های ربانی از قبل و بعد این مکلفان را مورد دعوت قرار داده اند که اینان نقطه مرکزی
رسالت های الهی در دعوت های ربانی بوده اند. بنابراین هیچ گاه مکلفان از دعوت رسالتی محروم
نبودند.

فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا
أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ۚ... ۱۵-
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنَنْذِرَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ هُمْ لَا يُنصِرُونَ ۚ... ۱۶- وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ
فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ ۚ... ۱۷- وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ ۚ... ۱۸- وَ يَوْمَ يُحْشَرُ
أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ۚ... ۱۹- حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ
سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَرُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ... ۲۰- قَالُوا لِمَ جُلِدْنَا لِمَ
شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ ۚ... ۲۱-

پس اما عادیان، بناحق در زمین سر تکبر برافراشتند و گفتند: «از ما نیرومندتر کیست؟» آیا و ندیدند که
آن خدایی که خلقشان کرده (هم) او از ایشان نیرومندتر است؟ حال آنکه آنان آیات ما را انکار (و

۴۲ تفصیل جریان خلقت در کتاب ستارگان و تفسیر الفرقان آمده است و این جا فقط به ریشه بحث اشاره شد.

انگار) می کرده اند. ...۱۵- پس بر آنان تندبادی توفنده و زیان بار و بسی سرد - در روزهایی شوم - فرستادیم، تا در زندگی دنیا عذاب رسوایی را به آنان بچشانیم، و عذاب آخرت بی گمان رسواکننده تر است؛ حال آنکه آنان یاری نشوند. ...۱۶- و اما ثمودیان؛ پس آنان را راه نمودیم؛ پس کوردلی (و گمراهی) را بر هدایت ترجیح دادند. پس به (کیفر) آنچه مرتکب می شده اند، خروش آتش زبانه دار عذاب خفت بار آنان را بر گرفت. ...۱۷- و کسانی را که ایمان آوردند و پروا می داشته اند رهانیدیم. ...۱۸- و (یاد کن) روزی را که دشمنان خدا سوی آتش گرد آورده شده اند. پس (ناگزیر) و ناگزیر (در آن) جمع می گردند. ...۱۹- تا چون بدان رسند، گوش هاشان و دیدگان شان و پوست ها [: بدن ها] شان به آنچه می کرده اند گواهی می دهند. ...۲۰- و به پوست ها [: بدن ها] شان گفتند: «چرا بر ضد ما شهادت دادید؟» (در پاسخ) گفتند: «همان خدایی که هر چیزی را به زبان در آورده، ما را (نیز) گویا گردانیده است، حال آنکه او نخستین بار شما را آفرید، و تنها سوی او برگردانیده می شوید.» ...۲۱-

آیه ۲۱ - این آیه سخن مکلفان را با جلود آنها - که منحصرأ پوست هایشان نیست بلکه کل بدن هاشان بوده که ظرفی است از برای ارواحشان که به فرمان ارواحشان از روی اختیار کارهایی انجام داده اند) مطرح فرمده که اینان، جلود را مورد گلايه و پرسش قرار داده اند که چرا علیه ما گواهی دادید و در پاسخ، اجزاء گویند: «خدایی که همه چیز را به سخن آورد، ما را به سخن آورده است.» این سخن در انحصار الفاظی نیست بلکه مقصود گویایی اجزاء اختیاری بدن های مکلفان است چنان که در آیه بیست و دوم از آن تعبیر به شهادت کرده است که این اجزاء علیه مکلفان در کارهای ناشایسته شان گواهی می دهند. و بر حسب آیاتی چند از جمله این گواهی ها صداها و سیماهای مکلفان است که با اراده ربانی، هم در اعضایش و هم در زمان و زمینه وجودشان ثبت و ضبط گشته است. چنان که در آیاتی چند مانند آیه زلزال که می فرمایند "یوم اذ تحدث اخبارها. بآن ربک أوحی لها" مشاهده می شود و آن بدین معناست که زمین (در میان گواهان) اخبار گذشته خود را نسبت به این مکلفان در محضر حضرت رحیم رحمان I بازگو می کند. و این ضبط صدا و سیما در آیاتی چند مورد تصریح و اشاره قرار گرفته که زمین و زمینی ها دستگاه های گیرنده و فرستنده صداها و سیماهای مکلفان در روز آخرین حساب می باشند.

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ
وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ...۲۲- وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي
ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَسِرِينَ ...۲۳- فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ
مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ ...۲۴- وَ قِضْنَا لَهُمْ قُرْنَآءَ

فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَسِرِينَ...^{٢٥} وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلُونَ...^{٢٦} فَلَنَذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ...^{٢٧} ذَٰلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ...^{٢٨} وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرَنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْاسْفَلِينَ...^{٢٩} إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ...^{٣٠}

و (شما) از اینکه مبدا گوش هاتان و دیدگانتان و پوست ها(بدن ها)یتان بر ضدّ شما گواهی دهند تاب و توان پوششی (از آن ها) نمی داشتید. لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آنچه را عمل می کنید نمی داند. ...^{٢٥} و همین است گماتنان که درباره‌ی پروردگارتان بردید؛ شما را با نکوهش هلاک کرد و از زیانکاران شدید. ...^{٢٦} پس اگر شکیبایی نمایند، جایگاهشان (همان) آتش است، و اگر (هم) از در سرزنش (خود) در آیند (این هم) از آنان پذیرفتنی نیست. ...^{٢٧} و برای آنان دمسازانی (همچون خودشان) برگماشتیم. پس آنچه را پیش رویشان و آنچه در پی آنان بود در نظرشان زیبا جلوه دادند، و فرمان (عذاب) در میان امت هایی از جن و انس - که پیش از آنان همچنان درگذشتند - برایشان حق و ثابت آمد؛ چرا که آنان بی امان (از) زیانکاران بوده اند. ...^{٢٨} و کسانی که کافر شدند گفتند: «برای این قرآن (و پیشبرد آن) گوش فرا مدهید، و در آن لغو و سخنان بیجا بیفکنید، شاید شما پیروز شوید.» ...^{٢٩} پس کسانی را که کافر شدند همانا بی گمان عذابی سخت می چشانیم، و آنان را بی چون و بی امان به بدترین اعمالشان که می کرده اند جزا می دهیم. ...^{٣٠} این است سزای دشمنان خدا؛ آتش، که در آن برایشان خانه‌ی ماندنی است. حال آنکه جزایی به کیفر آن است که نشانه های ما را (دانسته) انکار (و انگار) می کرده اند. ...^{٣١} و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: «پروردگارمان! آن دو - از جن و انس - که ما را گمراه کردند به ما نشان ده، تا آنها را زیر قدم هایمان بگذاریم، تا از پست ترین (کسان) باشند.» ...^{٣٢} به راستی کسانی که گفتند: «پروردگار مان خداست» سپس (در گفتارشان) ایستادگی کردند، فرشتگان دمام بر آنان فرود می آیند (و می گویند): «بیم مدارید و غمگین نباشید و یکدیگر را به بهشتی که وعده یافته بودید شادباش گوید.» ...^{٣٣}

آیه ۳۰ - این آیه کسانی را که با تمام وجود حساس و آگاهشان و نه فقط با زبان هایشان بلکه با فطرت ها و عقل ها و تدبیرها و مغزهای آگاهشان و با سینه ها و قلب ها و فؤادهایشان (که مراتب چندگانه وجود عالمانه و عاقلانه آنهاست) گفته اند: "ربنا الله" مورد خطاب قرار داده است. سپس نه تنها این گفتن ها و اقرارهاست بلکه به آن استقامت و پایداری ورزیدن نیز می باشد.

در این جاست که ملائکه غیر رسالتی، بر آنان صبح و شام فرود می آیند و به آنان می فرمایند که هرگز شما را ترس و حزنی نیست بلکه بشارتی به بهشت جاودان است. در آیات (۳۱) و (۳۲) از جمله سخنان این فرشتگان به این مؤمنان موجبات پایداری تان در این بیان هستیم و ما، تنها، فرستادگان خدای پوشنده رحمتگر بر ویژگیان هستیم.

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ... ۳۱_... نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ... ۳۲_... وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ... ۳۳_... وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ... ۳۴_...

«در زندگی دنیا و در آخرت ما دوستان و یاوران شمایم، و در آن (بهشت) هر چه میل داشته باشید برای شماست، و هر چه خواستار (آن) باشید در آنجا خواهید داشت»... ۳۱_... «میهمان سرای آماده ای که از سوی (خدای) پوشنده رحمت گر بر ویژگیان است»... ۳۲_... و کیست خوش گفتارتر از آن کس که سوی خدا دعوت کرد، و کاری شایسته نمود و گفت: «من همواره (در برابر خدا) از تسلیم کنندگان (خود و دیگران) می باشم»... ۳۳_... و (هرگز) نه نیکی و نه بدی (با یکدیگر) برابر نیستند. بدی را بدان گونه که بهتر است دفع کن؛ آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی بسی (خون)گرم (و هم جوش) است»... ۳۴_...

آیه ۳۴ - این نابرابری حسنه و سیئه به معنای نابرابری این دو نیست بلکه این «و» که بین این دو آمده است، دلیل بر عدم تساوی حسنات با یکدیگر و همچنین سیئات با یکدیگر می باشند و به طریق اولی، حسنات و سیئات با یکدیگر هرگز برابر نیستند و سپس دفاع برای تحقق حق و ابطال باطل، به صرف حسن بودن نیست بلکه "بالتی هی احسن" است یعنی با بهترین شیوه و چهره بایستی نابکاران را به کارهای درست دعوت کرد و از کارهای نادرست بازداشت. بر این مبنا چنانکه در آیاتی دیگر با الحانی گوناگون آمده است دعوت الی الله و امر به معروف و نهی از منکر بایستی با بهترین چهره برونی

و درونی و زیباترین برخورد همانند پزشک معالج که بهترین علاجش برخورد بسیار زیبا و زینده است.

وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ...^{۳۵} وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ...^{۳۶} وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ...^{۳۷} فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمُونُ...^{۳۸} وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لُمُحْيِ الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ...^{۳۹} إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ...^{۴۰} إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ...^{۴۱} لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ...^{۴۲}

و این (خصلت) را جز کسانی که شکایا بودند درنیابند، و آن را جز صاحب بهره ای بزرگ در نخواهد یافت. ...^{۳۵} و اگر بی گمان کشتی (: دمدمه ای) از شیطان تو را از جای برگند، پس به خدا پناه ببر همانا او (هم) او بسیار شنوای بسی داناست. ...^{۳۶} و از نشانه های او شب و روز و خورشید و ماه است؛ نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه. و اگر تنها او را می پرستید، تنها برای خدای سجده کنید که آنها را آفریده است. ...^{۳۷} پس اگر کبر ورزیدند، کسانی که (در عبودیت و معرفت) نزد پروردگارشانند برایش شباروز تسبیح می گویند، حال آنکه آنان رنجور (و خسته) نمی شوند. ...^{۳۸} و از نشانه های اوست، که تو زمین را به راستی افسرده می نگری. پس چون باران بر آن فرو ریزیم به جنبش در آید و بر دمد. (آری) همان کسی که آن را زندگی بخشید، همانا زنده کننده ی مردگان است. به راستی او بر هر چیزی بسی تواناست. ...^{۳۹} بی امان کسانی که آیات ما را (از آشکاری) در (خاک عناد و جهالت) پوشیده می دارند بر ما پوشیده نیستند. آیا پس آنکه در آتش افکنده می شود بهتر است، یا کسی که در روز قیامت آسوده خاطر و با آرامش می آید؟ هر چه خواهید بکنید (که) به راستی او به آنچه انجام می دهید بسی بیناست. ...^{۴۰} کسانی که به این یادواره [؛ قرآن] - چون بدیشان رسید - کفر ورزیدند (به کیفر خود می رسند) و به راستی و درستی

آن کتابی است عزیز: چیره (علیه معارضان). ۴۱... از پیش رویش و از پشت (سر)ش باطل

سویش نیاید؛ فرو فرستاده ای پیاپی از حکیمی بسی ستوده است. ۴۲... ۴۱

آیات ۴۱ و ۴۲ - این دو آیه مبارکه از ادله صریح بر عدم تحریف قرآن است که "انه الكتاب عزیز" با تأکیدی چند عزّت و چیرگی قرآن را در بعد ثبوتی، اثبات کرده است. یعنی چنان که خدا عزیز و چیره بر کل کائنات است قرآن نیز که مهترین و آخرین کتاب وحی است، دارای عزّتی ربّانی است، و در بعد سلبی هیچ گونه باطلی از پس و پیش نسبت به او هرگز نمی آید بلکه کتاب های وحیانی پیشین تصریحاتی به عظمت و عزّت فوّ العاده قرآن داشته اند و پس از قرآن نیز هیچ کتابی به باطل سویش هرگز نیاید که تمامی کتاب های آسمانی پیشین و کتاب های غیر وحیانی بر محور فطرت و عقل شایسته، به این عزّت و عظمت تصریح کرده اند.

در این جا "لا یأتیه الباطل" آمده است و نه «مبطل» زیرا مبطل به معنی باطل کننده بسیار آمده و می آید و لیکن هرگز ایجاد بطلان در قرآن نکرده است و نخواهد کرد. و نیز این "لا یأتیه الباطل" اعم است از بطلان درونی و برونی که درونی اش تحریف است و برونی اش از میان بردن آن است. بنابراین چنانکه هیچ نفی و اثبات ناروایی، نسبت به عزّت ربّانی زیانی وارد نمی کند، نسبت به قرآن هم که ممتازترین وحی ابدی ربّانی است هرگز در هیچ جهتی از قرآن خللی وارد نمی کند و چنان که ملحدان و مشرکان و مانندشان از مؤمنان بیشترند ولی توان ایجاد خلل در ساحت مقدّس ربوبیت را ندارند، به همین وجه این نابخردان هرگز نیرویی برای وارد کردن خللی در قرآن ندارند.

مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ۴۱... ۴۲ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ؕ أَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي ؕ إِذْ أَنهَمُ وَ قُرْ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ۴۳... ۴۴ وَ لَقَدْ ؕ أَنهَمُ مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّهَمُ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ۴۵... ۴۶ إلهِ يَرُدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَآ وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أَثْنَى وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَآءِى قَالُوا ؕ إِذْ نَكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ ۴۷... ۴۸

به تو جز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شده است گفته نمی شود. به راستی پروردگارت همواره صاحب پوشش و دارنده‌ی عقاب: پیگیریِ پردرد است. ۲۳... و اگر این (کتاب) را قرآنی (غیر عربی): عجمی گردانیده بودیم بی چون می گفتند: «چرا آیه های آن جداسازی و تبیین نشده؟ آیا (کتابی) عجمی و (مخاطب آن) عرب زبان؟» بگو: «این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورنده اند رهنمود و درمانی است. و کسانی که ایمان نمی آورند در گوش هایشان سنگینی است، و قرآن برایشان کوری (و ره گم کردگی) است. ایشان از مکانی دور (از رحمت با امانت) ندا داده می شوند. ۲۴... و به راستی و درستی موسی را کتاب [: تورات] دادیم؛ پس در آن اختلاف شد، و اگر از جانب پروردگارت فرمانی [: مهلتی] سبقت نگرفته بود، بی گمان میانشان داوری شده بود، و اما آنان در (بارهی) آن در (ژرفای) شکی مستندند! ۲۵... هر که کار شایسته ای کند، به سود (خود) اوست؛ و هر که بدی کند، به زیان (خود) اوست. و پروردگار تو به بندگان (خود) بسیار ستمکار نیست. ۲۶... علمِ ساعت: رستاخیز، تنها سوی او برگشت می شود. و میوه ها از غلاف هایشان بیرون نمی آیند، و هیچ ماده‌ی ای باری بر نمی گیرد و باری نمی گذارد، مگر در (پرتو) علم او. و روزی که (خدا) آنان را ندا در دهد: «شریکان من کجایند؟» گویند: «با بانگ رسا به تو اعلام می کنیم (که) هیچ گواهی (بر شریکان) از (میان) ما نیست.» ۲۷...

آیه ۴۷ - این آیه تمامیت قطعی انحصار علم ربانی خدا را در بارگیری و بار گذاری هر مؤمنش بیان می فرماید. اگر گفته شود که برخی مردمان هم چنان علمی دارند پاسخ این است که نخست دانش تنها زنان از نوع انسان نیستند بلکه شامل کل انسان ها و جنیان و حیوانات و حتی نباتات و جمادات نیز هست که همگان موالیدی گوناگون دارند. وانگهی تعداد این موالید و چگونگی اینها و اندازه درونی و برونی آنها کلا در انحصار خداست و ماجر اندکی آن هم از افرادی اندک سراغ نداریم.

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُوا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ ۲۸...
 لَا يَسْمَعُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُوسُ قَنُوطٌ ۲۹...
 وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ
 السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ
 كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ۳۰... وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى
 الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَا بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ ۳۱... قُلْ
 أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مِنْ أَضَلِّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاٍ

بَعِيدٌ... ۵۲... سُنُرِيهِمْ ءَايَتِنَا فِي الْاَفَا و فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ
 اَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ... ۵۳...

و آنچه از پیش می خوانند از (نظر) آنان گم و ناپدید شد، و گمان (درستی) کردند (که) آنان را هرگز راه گریزی نیست. ... ۴۸... انسان از درخواست خیر خسته نمی شود، و چون آسیبی بدو در رسد کانون یأس و نومیدی است. ... ۴۹... و اگر به راستی از جانب خود بدو رحمتی - پس از زمانی که به او رسیده است - بچشانیم، (هم) او همانا بی چون خواهد گفت: «این برای من است و گمان ندارم که رستاخیز بر پا شونده است، و اگر بی چون سوی پروردگارم باز گردانیده شوم بی گمان نزد او برایم (زندگی) بسی بهتر خواهد بود.» پس همواره کسانی را که کافر شدند (یا) کفران کردند، به آنچه انجام داده اند همانا به خوبی آگاه خواهیم کرد، و بی گمان از عذابی سخت بی امان به آنان خواهیم چشانید. ... ۵۰... و چون انسان را نعمتی دادیم، روی پرتابد و خود را (از روی تکبر) به پهلویش خرامان کنار کشد، و چون آسیبی بدو در رسد دارای درخواستی بسی وسیع است. ... ۵۱... بگو: «آیا دیدید اگر (قرآن) از نزد خدا باشد، سپس به آن کافر شدید، چه کسی گمراه تر از آن کس خواهد بود که در جداسازی و مخالفتی دور و دراز (دچار شده) است؟» ... ۵۲... به زودی نشانه های خود را در تمامی افق ها (: دیدگاه ها) و در خودشان بدیشان می نمایانیم، تا برایشان به راستی روشن گردد که او تمامی حق است. آیا و کافی نیست که پروردگارت خود همواره بر هر چیزی بسی گواه است؟ ... ۵۳...

آیه ۵۳ - این آیات و نشانه ای آفاقی و انفسی که برونی و درونی می باشند، بر حسب وعده ربانی «سنریهم» از آغاز زمان تکلیف تا پایان جهان استمرار دارند. این ارائه و نشان دادن هم در بعد عدد می باشند و هم در بعد کیفیت که هر اندازه زمان و زمانه علم، بیشتر و پیشتر رود آیات و نشانه های آفاقی و انفسی ربّانی بیشتر می شود. گرچه در هر زمان و زمینه ای برای همه مکلفان به هنگام وجودشان این دو گونه آیات به اندازه کفایت ارائه داده شده است ولی در اثر پیشرفت عقل و علم و کاوش و کوشش این آیات به فزونی می گراید. بر خلاف مطالبی باطل و یا مخلوط از حق و باطل که مورد ادعاست بدین نحو که با پیشرفت عقل و علم، قرآن رو به نابودی و ناچیزی می گذارد، این کتاب که مرحله پایانی و حیانی حضرت حق I است در اثر پیشرفت علم و عقل و انصاف مکلفان، حقانیت اش بیشتر روشن می گردد و اگر قرآن بر مبنای اصلی علم الهی نبود مانند علوم بشری با پیشرفت علم، باید مورد نقض قرار می گرفت و این خود دلیلی است بر حقانیت ابدی قرآن.

اَلَا اِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ اَلَا اِنَّهُمْ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ... ۵۴...

هان! (که) آنان در لقای پروردگارشان در (ژرفای) شکی بی مستند فرو رفته اند. هان! که او بی گمان بر هر چیزی احاطه (ی علمی و قدرت و حکمت) دارد. ... ۵۴...

ترجمان فرقان

خلاصه ای از تفسیر الفرقان

جلد پنجم

حضرت آیه الله العظمی دکتر محمد صادق تهرانی

۴۲. سوره شوری ۵...
۴۳. سوره زخرف ۲۹...
۴۴. سوره دخان ۴۷...
۴۵. سوره جاثیه ۵۶...
۴۶. سوره احقاف ۶۷...
۴۷. سوره محمد ۸۶...
۴۸. سوره فتح ۱۰۱...
۴۹. سوره حجرات ۱۱۹...
۵۰. سوره ۱۳۷...
۵۱. سوره ذاریات ۱۴۷...
۵۲. سوره طور ۱۵۶...
۵۳. سوره نجم ۱۶۴...
۵۴. سوره قمر ۱۷۷...
۵۵. سوره رحمان ۱۸۶...
۵۶. سوره واقعه ۱۹۶...
۵۷. سوره حدید ۲۱۴...
۵۸. سوره مجادله ۲۳۳...
۵۹. سوره حشر ۲۴۱...
۶۰. سوره ممتحنه ۲۵۳...
۶۱. سوره صف ۲۶۰...
۶۲. سوره جمعه ۲۶۷...
۶۳. سوره منافقون ۲۷۳...
۶۴. سوره تغابن ۲۷۷...

۶۵. سوره طَلَا ۲۸۵...
۶۶. سوره تحریم ۲۹۴...
۶۷. سوره مُلک ۲۹۹...
۶۸. سوره قلم ۳۰۹...
۶۹. سوره حَاقَّة ۳۱۶...
۷۰. سوره معارج ۳۲۳...
۷۱. سوره نوح ۳۳۴...
۷۲. سوره جنّ ۳۴۱...
۷۳. سوره مزمل ۳۴۸...
۷۴. سوره مدثر ۳۵۳...
۷۵. سوره قیامت ۳۶۰...
۷۶. سوره انسان (دھر) ۳۶۷...
۷۷. سوره مرسلات ۳۷۳...
۷۸. سوره نبأ ۳۸۳...
۷۹. سوره نازعات ۳۹۳...
۸۰. سوره عبس ۳۹۹...
۸۱. سوره تکویر ۴۰۵...
۸۲. سوره انفطار ۴۱۱...
۸۳. سوره مطفّین ۴۱۶...
۸۴. سوره انشقا ۴۲۲...
۸۵. سوره بروج ۴۲۸...
۸۶. سوره طار ۴۳۲...
۸۷. سوره اعلی ۴۳۶...
۸۸. سوره غاشیه ۴۴۱...

۸۹. سوره فجر... ۴۴۵
۹۰. سوره بلد... ۴۵۱
۹۱. سوره شمس... ۴۵۵
۹۲. سوره لیل... ۴۵۸
۹۳. سوره ضحی... ۴۶۱
۹۴. سوره شرح... ۴۶۵
۹۵. سوره تین... ۴۶۹
۹۶. سوره علق... ۴۷۲
۹۷. سوره قدر... ۴۷۶
۹۸. سوره یٰسین... ۴۸۰
۹۹. سوره زلزله... ۴۸۴
۱۰۰. سوره عادیات... ۴۸۷
۱۰۱. سوره قارعه... ۴۸۹
۱۰۲. سوره تکاثر... ۴۹۱
۱۰۳. سوره عصر... ۴۹۳
۱۰۴. سوره همزه... ۴۹۶
۱۰۵. سوره فیل... ۴۹۹
۱۰۶. سوره قریش... ۵۰۱
۱۰۷. سوره ماعون... ۵۰۳
۱۰۸. سوره کوثر... ۵۰۶
۱۰۹. سوره کافرون... ۵۰۹
۱۱۰. سوره نصر... ۵۱۲
۱۱۱. سوره مسد... ۵۱۴
۱۱۲. سوره اخلاص... ۵۱۷

۱۱۳. سوره فلق ۵۲۲...

۱۱۴. سوره ناس ۵۲۴...

سوره شوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم ۱۰۰۰-۱

به نام خدای رحمتگر بر آفریدگان، رحمتگر بر ویژگان

حم ۱۰۰۰-۱

آیه ۱ - در میان «حم» های هفت گانه، این جا در آیه دوم «عسق» آمده است و تبعاً دارای رمزی است افزون بر «حم».

عسق ۱۰۰۰-۲ کَذَٰلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ۱۰۰۰-۳ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ
الْعَظِيمُ ۱۰۰۰-۴ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ
يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنَّ اللَّهَ هُوَ
الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۱۰۰۰-۵

عسق ۱۰۰۰-۲ این گونه خدای عزیز و حکیم سوی تو و سوی کسانی که پیش از تو بودند وحی می کند. ۱۰۰۰-۳ آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است تنها از آن اوست، و او تنها بلند مرتبه‌ی بزرگ است. ۱۰۰۰-۴ چیزی نمانده که (در بی آمد شرک) آسمان ها از فرازشان بشکافند. و فرشتگان با سپاس پروردگارشان (او را) تسبیح می گویند، و برای

کسانی که در زمین هستند بسی پوشش می طلبند. آگاه باش! همانا خداست که همو بسی پوشنده‌ی رحمتگر بر ویژگان است. _..._هـ_

آیات ۴ و ۵ - این که آسمان ها نزدیک است از جایگاه های خود منفطر و منفجر گردند در اثر شرک های بی پروای است که در آیه ششم بدان تصریح شده است. «فطر» به معنی شکافتن است که همان شکافتن آسمان ها و زمین از ماده نخستین می باشد که این شکافتن آفرینش نخستین است.^۱ و سپس "يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ" خود شکاف یافتن از خوف خداست که که مبادا خدا بر مشرکان در تخلف از تکلیف غضب کند و در اثر این غضب، جهان منفجر گردد، و انفجار سوم انفجار روز قیامت است که برای پاداش و سزای مکلفان است.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِظُهُ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ
بِوَكِيلٍ ﴿٦﴾ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ
حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي
السَّعِيرِ ﴿٧﴾

و کسانی که به جای او سرپرستانی (برای خود) گرفته اند، (بدانند که) خداست که بر آنان (واینان) نگهبان است، و تو بر آنان نگهبانی نیستی. _..._ء_ و بدین سان [با عظمت [قرآنی آشکار سوی تو وحی کردیم تا مرکز مجتمعات مکلفان [:مکه] و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی، و (نیز) روز گرد آمدن (مکلفان) را - که شکی مستند در آن نیست - هشدار دهی (در آن روز) گروهی در بهشتند و گروهی در آتش سوزان فروزان. _..._۷_

آیه ۷ - این "اوحینا الیک" که متکلم مع الغیر است و به معنی جمع الجمع می باشد، بدین معناست که قرآن بر مبنای عمیق ترین و جامع ترین وحی ربّانی در بعد رحیمیت بر پیغمبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرود آمده و "قرآناً عربیاً" تنها، نه به معنای لغت عربی است بلکه قرآنی آشکار که از برای عرب ها به زبان عربی و برای دیگران در بازگردان قرآن، برای باسوادان یا کسانی که به آنان گوش فرا می گیرند، حجت آخرین ربانی است.

۱ چنانکه آیه (۶: ۱۴) و مانندش براین حقیقت گواه است.

و این "امّ القری" یعنی مکه است. «القری» که جمع آراسته به الف و لام می باشد تمامی مکلفان جهان را به دلیل "من حولها" در بر دارد که این قرآن کتابی است جهان شمول که طول و عرض عالم تکلیف را تا پایان جهان در بر دارد. در اصل عبرانی تورات بدین معنا اشاره شده است «و هِر عِستی اِتْ هَعُویم وُ بَئو حَمْدِتْ کَالْ هَعُویم وُ مِلُوْتی هَیْتْ هَزْ کابود اَمْدْ یِهَاه صِبائوت» «تمامی امت ها را به هیجان می آوردم و محمد تمامی امت ها که مورد رغبت شان می باشد، خواهد آمد و این خانه را از عظمت پر می کنم. این است امر پروردگار بس گران.»

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ
وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٨﴾

و اگر خدا می خواست، همانا آنان را (به اجبار) امتی یگانه می گردانید. و اما هر که را بخواهد، به رحمت خویش درمی آورد. و ستمگران (هرگز) نه هیچ پشتیبانی دارند و نه یابوری. ...۸-

آیه ۸ - «لو» بر مبنای محال بودن مشیت ربّانی است که مردم را به اجبار یکسان نهد. به ویژه در بعد ایمان که به ناچار مؤمن شوند. اراده ربای بر این گون اجبار نیست بلکه کسانی که هدایت را بخواهند در رحمتش و ظالمان را در عذابش، به اختیار کفر و ایمانشان، وارد می سازد که نه دیگر سرپرستی دارند و نه کمکی.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٩﴾ وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ
ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿١٠﴾

یا از غیر او سرپرستانی (برای خود) گرفته اند؟ پس خداست که (هم) او سرپرست (راستین) است، و اوست که مردگان را زنده می کند، و (هم) اوست که بر هر چیزی بسی تواناست. ...۹- و درباره ی هر چیزی اختلاف کردید، پس حکمش تنها سوی خداست. این پروردگار من است. تنها بر او توکل کردم و تنها سوی او پیاپی بازمی گردم. ...۱۰-

آیه ۱۰ - این آیه حکم تمامی اختلافات احکام را اعم از عقیدتی و فرعی در انحصار خدا می داند که تنها باید بر او در تمام امور توکل کرد و به سوی او بازگشت نمود.

فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْإِنْعَمِ

أَزْوَاجًا يَذُرُّوْكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١١﴾

پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین بر فطرت (توحیدی) است. از (سنخ) خودتان برایتان جفت‌هایی قرار داد، و از دام‌ها (نیز) جفت‌هایی (نهاد). بدین وسیله شما را در آفرینش آشکار و نمودار می‌گرداند. هرگز چیزی (در ذات و صفات و افعالش) همانند او نیست و اوست بسیار شنوای بینا. _..._ ۱۱_

آیه ۱۱ - آیه "لیس کمله شی" کل ممکنات و آفریدگان را از مماثلت و مشابهت با خدا تماماً سلب کرده است که در ذات و صفات فعل و افعاش، هرگزمانندی ندارد. این آیه از محکمترین آیات قرآنی است در باب نفی مشابهت میان خدا و تمامی مخلوقات، همان‌گونه که در حدیث آمده است: «بائن عن خلقه و خلقه بائن عنه» میان خدا و آفریدگان بینونتی کلی است. و اگر گفته شود خدا در شیء بودن آیا با دیگر اشیاء شرکت ندارد؟ پاسخ این است: که در لفظ شیء با کل اشیاء مشترک است ولی در حقیقت شیء بودن با کل آنها اختلاف دارد مانند وجود، علم، قدرت، حیات، ... که در این الفاظ خدا با دیگران مشترک است لیکن در معنایش متباین.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ

شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا

إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ

وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ

مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ ﴿١٣﴾

گنجینه‌ها، سازمان‌ها و سامان‌ها و درب‌های آسمان‌ها و زمین (و همه چیز آن‌ها) تنها از آن اوست. برای هر کس که بخواهد روزی را گشاده یا تنگ می‌گرداند. همواره اوست که به هر چیزی بسی داناست. _..._ ۱۲_ از کل دین، آنچه را که به نوح درباره‌ی آن سفارش کرد، برایتان راهی بگشود. و آنچه را به تو وحی کردیم، و آنچه را که درباره‌ی آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: «دین را بر پا دارید، و در آن (از یکدیگر) جدا نشوید.»

بر مشرکان آنچه که ایشان را سوی آن می خوانی، گران می آید. خدا هر که را بخواهد، سوی خود برمی گزیند و هر که را به او برگشت پیایی می کند، سوی خود راه می نماید. _۰۰۰_۱۳_

آیه ۱۳ - در این آیه از پیامبران پنج گانه اولوالعزم یاد برده و وحی های ربانی را به سوی این بزرگواران به سه بخش تقسیم کرده است. در قلب این آیه "و الذی اوحینا الیک" است که وحی را بر خلاف سایر وحی ها، منحصر به حضرت اقدس خاتم النبیین دانسته که نخست «الذی» به جای «ما وصّی و ما وصّینا» وحی برایشان را بیشتر و برتر از وحی بر این بزرگواران دانسته است. نخست «الذی» و سپس «أوحی» و در آخر «نا» که در این مثلث شایسته، این وحی را در انحصار حضرتش دانسته، ولی راجع به نخستین پیامبر اولوالعزم (نوح علیه السلام) "ما وصّی" آمده است که وحی برایشان در مقابل وحی آخرین، گویی وحی نیست بلکه وصیت است، و نیز وحی بر ابراهیم و موسی و عیسی را با «وصّینا» تعبیر کرده است که تنها دو امتیاز بر وحی حضرت نوح دارند که به جای «الذی» در وحی آخرین «ما» و به جای «وصّی»، «وصّینا» آمده است. و دین در این جابه معنای دین ربانی است، که در کل وحدت دارد و "شرع لکم" طاعت ربانی را پنج شاخه دانسته است. چنانکه مثلاً رود فرات یک رود است ولیکن شعبات و شاخه ای گوناگون دارد، فرات تشنگی زدای دین، نیز همین گونه است که خدا بر مبنای اصلی طاعتش، در اصل و فرعش خوشه هایی در اصل یگانه و در چهره هایی گوناگون از احکامش، مقرر کرده است. و جمله "أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ" همگان را از آغاز جهان تکلیف تا انقراض آن، موظف به همان دین یگانه کرده است که هرگز نباید در آن تفرق و جدایی حاصل گردد که بعد از هر شرعی باید از شرع دیگر و با چهره نوینی خدا را اطاعت کنیم. این «کم» در «لکم» به دلیل این پنج شریعت شامل تمامی مکلفان به همه این شرایع می باشد که هر گروهی در زمان هر شریعتی باید پیرو شریعت زمان خود باشد ولی شریعت پایانی تمامی مکلفان را تا انقراض جهان تکلیف در بر دارد.

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةُ سُبْحَتِ
 مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكُتُبَ مِنْ
 بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ... ۱۴-

و (در دین) متفرق نشدند، مگر پس از آنکه علم (وحیانی) برایشان، در حال ستم کاری (و
 برتری جویی) میان یکدیگر بیامد. و اگر سخنی (دایر بر تعخیر عذاب) از جانب پروردگارت
 تا زمانی معین، پیشی نگرفته بود، بی گمان (در دنیا) میانشان (عملاً) داوری می شد. و کسانی
 که بعد از آنان کتاب (وحیانی) را به میراث یافتند، به راستی در (بارهی) آن در (ژرفای) شکی
 بی مستند غوطهورند. ... ۱۴-

آیه ۱۴ - این جا همه گونه تفرقه ای از دین و شریعت را ناشایسته دانسته که از روی
 حسد و جهالت است، و در آیه (۱۵) امر اکید به استقامت رسول گرامی بر اصل دین و شرع
 نوین فرموده که هرگز از هواهای نفسانی دیگران نباید پیروی کند بلکه سخنش با آنان این
 باشد که به تمام وحی های ربانی ایمان دارم و مأموریت یافته ام که بین شما عدالت و برابری
 در تمسک به این شریعت آخرین برقرار سازم.

فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ ءَامَنْتُ بِمَا
 أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا
 أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ
 الْمَصِيرُ ... ۱۵- وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ
 حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ... ۱۶-
 اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ
 قَرِيبٌ ... ۱۷- يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا
 مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ إِلَّا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي
 ضَلَالٍ بَعِيدٍ ... ۱۸- اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ

الْعَزِيزُ... ۱۹_ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ
كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
نَّصِيبٍ... ۲۰_

پس برای این (گسیختگی مکلفان از حق)، تو همچنان به دعوت (رسالتی پایانی) بپرداز، و همان گونه که معموری ایستادگی کن و هوس های آنان را پیروی مکن، و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مأمور شدم میانتان عدالت و ساماندهی کنم؛ خدا، پروردگار ما و پروردگار شماست؛ اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست؛ حجتی (جز حجت الهی) در میان ما و میان شما نیست؛ خدا بین ما را جمع می کند، و بازگشت همه تنها سوی اوست.»... ۱۵_ و کسانی که در (بارهی) خدا - پس از آنکه دعوتش پذیرفته شد - به مجادله و ستیز برخیزند، حجتشان پیش پروردگارشان باطل و ناچیز است، و خشمی (از خدا) بر ایشان بوده و برایشان عذابی سخت است. ... ۱۶_ خداست که کتاب را به تمامی حق، و وسیلهی سنجش را فرود آورد. و چه به تو می فهماند (که) شاید (آن) ساعت (پایانی) نزدیک باشد؟... ۱۷_ کسانی که به آن ایمان ندارند بسی شتابزده آن را می خواهند، و کسانی که ایمان آورده اند، از آن با تعظیم هراسناکند، و می دانند که بی گمان (هم) آن حق است. هان! همانا آنان که در (بارهی) قیامت تردیدی بی مستند می ورزند، همواره در گمراهی دور و درازی می باشند. ... ۱۸_ خدا نسبت به بندگان بسی کانون لطف است؛ هر که را بخواهد روزی می دهد، و اوست (همان) نیرومند عزیز. ... ۱۹_ کسی که کشت آخرت را می خواسته، برای وی در کشته اش می افزاییم، و کسی که کشت این دنیا را می خواسته، به او برخی از آن را می دهیم؛ حال آنکه در آخرت او را هرگز بهره و نصیبی نیست. ... ۲۰_

آیه ۲۰ - این جا میان خواهندگان حرص و ثمره آخرت و خوانندگانش نسبت به دنیا این تفاوت را قائل شده است که هر کس در علم و عقیده و عملش طالب آخرت باشد برای او در آخرت زیاده از آنچه می خواهد افزون می کنیم، اما کسی که تنها در دنیا نتیجه آن را بخواهد برخی از آن را (و نه تمام آن را) به او می دهیم ولی در آخرت هیچ گونه نصیبی ندارد.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ
الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ... ۲۱- تَرَى
الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ
هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ۚ... ۲۲- ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى
وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ۚ... ۲۳-

یا برای آنان شریکانی است که در آنچه خدا بدان اجازه نداده، برایشان راهی از (آن) دین
گشودند؟ و اگر کلمه‌ی (ربانی)، جداسازی (درباره‌ی جدایی رستاخیز از دنیا) نبود، بی گمان
(در همین دنیا) میانشان (عملاً) داوری می شد. و برای ستمکاران شکنجه ای پر درد
است. ۲۱-... (پس از مرگ) ستمکاران را از آنچه انجام دادند، با بزرگ داشتنی هراسناک
می بینی، حال آنکه (همان اعمال) به (سر و سامان) ایشان فرود آورده است. و کسانی که
ایمان آورده و کارهای شایسته (ای ایمان) کرده اند، در سبزه زارهای باغ هابند (و) آنچه را
بخواهند نزد پروردگارشان خواهند داشت. این است همان فضیلت بزرگ. ۲۲-... این
(نماد) بزرگ همان پاداشی است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده، و کارهای شایسته
کرده اند (بدان) مژده می دهد. بگو: «بر آن (رسالت) پاداشی از شما نمی خواهم، مگر دوستی
درباره‌ی نزدیکتران (رسالتی خود).» و هر کسی نیکی را با دشواری به جای آورد، برای او در
آن نیکی ای (بسیار) خواهیم افزود. به راستی خدا بسی پوشنده‌ی شکرگزار
است. ۲۳-... ۲۴-

آیه ۲۳ - این جا پیامبر مأمور است به مکلفان بازگو کند که مزدی بر این رسالت با تام
دشواری اش از شما نمی خواهم مگر در دوستی نزدیکتران به این رسول به رسالتش، که این
خود در حقیقت مزدی نیست بلکه اراده حتمی پروردگار است که پس از ایمان به پیامبر
بزرگوار، هم چنان، دوستی با این نزدیکان رسول و رسالتش را برقرار کنند که نتیجه و
پاداشش پیوند بیشتر با رسول گرامی است. هم چنان که از حضرتش روایت است: «انا مدنیة

العلم و علیٰ بابها» من شهر علمم و علی درب این شهر است. پس هر کس بخواهد از غیر این در وارد مدینه علم رسول شود، گمراه است. این «القربی» چنان که گفتیم «افعل تفضیل» است یعنی نزدیکتران. به که و به چه؟ یعنی تنها به رسولش و رسالتش و به علم و عقیده و عملش و به مقام والای عصمتش. بر این مبنا می‌بایست پس از پیامبر گرامی برای دریافت کامل رسالت حضرتش با این نزدیکتران به رسالت ایشان، پیوند کامل مودت بریزد تا هر چه بیشتر به رسول گرامی نزدیکتر شود که این نزدیکتری به ایشان، خود نزدیکتر شدن به خداست. چنان که در آیه (۳۱) سوره فاطر فرموده اند: "ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا، فمنهم ظالمٌ لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات ذلک هو الفضل الکبیر". این آیه، مختصراً، پس از آیه رسالت قرآنی رسول گرامی (صلی الله علیه و آله)، بشارت می‌دهد به آمدن گروهی از برگزیدگان خدا با لفظ «اصطفینا» که در کل قرآن به معنی گزینش معصوم است. به ویژه با لفظ «نا» که به معنای جمعیت رحیمی ربانی است. در این آیه این خود عصمت عادی این گروه بزرگوار نیست بلکه "سابق بالخیرات" سبقت و پیشی گرفتن این گروه را در تمامی خیرات در تمامی زمان‌ها گوشزد کرده است که این بزرگواران بر نوح و عیسی و موسی در عصمت برتری دارند. اینان پس از رسول گرامی، از کل معصومان میان فرشتگان و جنیان و انسان‌ها در طول زمان و عرض زمین پیشی دارند. سپس در آخر کار "ذلک هو الفضل الکبیر" که این «اصطفی» و «سبقت» فضل بزرگ پروردگار است و تبعاً بزرگ نزد خدا. از تمامی بزرگان برتر است و سبقت دارد. بر این مبنا «القربی» که این معصومان بزرگوارند، یا در میان سنیان اند و یا در میان شیعیان. سنیان که حتی خلفای سه گانه اول و ائمه چهارگانه خودشان را معصوم نمی‌دانند تا چه رسد به دیگران. و چنان چه این بزرگواران در شیعیان هم نباشند، - معاذ الله - این آیه کذب خواهد بود. بنابر تقسیم و کاوش معنوی مراد از این بزرگواران همان سیزده معصوم محمدی هستند که از جمله ایشان حضرت فاطمه (علیها السلام) است. این معصومان بر سه مبنای این آیه، از پیامبران اولوالعزم، به استثنای خاتم پیامبران، معصوم ترند گرچه پیامبر نیستند و حضرت زهرا (علیها السلام) نیز اگرچه نه

پیامبر است و نه امام، از همه پیامبران چهارگانه اولوالعزم پیش از رسول گرامی در عصمت برتری دارد.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يَحِقُّ الْحَقُّ بِكَلِمَتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۚ... ۲۴-
وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ۚ... ۲۵- وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۚ... ۲۶- وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ۚ... ۲۷- وَ هُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَ يَنشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ ﴿١٣﴾ وَ مِنْ ءَايَتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ۚ... ۲۹-

یا می گویند: «بر خدا دروغی بسته است!» پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر پایانی می نهد. و خدا باطل را محو و حق را با کلمات خویش پای برجا می کند. اوست که به (راز) ذاتی سینه ها بسی داناست. ۲۴-... و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می پذیرد، و از گناهان(شان) درمی گذرد، و آنچه می کنید می داند. ۲۵-... و (درخواست) کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته(ی ایمان) کرده اند، به شایستگی اجابت می کند، و از فضل خویش به آنان افزون می بخشد. و برای کافران عذابی سخت است. ۲۶-... و اگر خدا روزی را بر بندگان فراح گرداند، بی گمان در زمین سر به طغیان و تجاوز برمی دارند. ولی آنچه را بخواهد به اندازه ای (که مصلحت است) به تدریج فرو می فرستد. به راستی او به (حال) بندگان بسی آگاه و بیناست. ۲۷-... و اوست کسی که باران را - پس از آنکه (مردمان) نومید شدند - فرود می آورد، و رحمت خویش را (بر آنان) می گسترده، و (هم) اوست سرپرست بسی ستوده. ۲۸-... و از نشانه های (ربوبیت) اوست آفرینش

آسمان ها، و زمین و آنچه از جنبندگان در آن دو پراکند و او هرگاه می خواهد بر گردآوردن

(عاقلان)شان بسی تواناست. _..._۲۹_

آیه ۲۹ - این آیه بیانگر حقیقتی است که در زمان نزولش هرگز معلوم نبوده و پس از آن هم تا کنون تنها بخشی از آن با ترقیات و اکتشافات روز افزون علم بشری معلوم شده است زیرا "بثّ فیهما من دابة" تمام جهان را از زمین و آسمان، جایگاه جنبدگانی دانسته است که این جنبندگان بر حسب "علی جمعهم" انسانها را نیز در بر می گیرد. بر این مبنا چنانکه در زمین ما انسان ها و جنیان با سایر جانداران وجود دارد، در آسمانها و زمین های آسمانی نیز چنان موجوداتی وجود دارند که علم با پیشروی خود تنها وجود آب و گیاهانی در آسمان ها را (مانند زمین) کشف کرده است آن هم بوسیله تلسکوپ ها و کیهان پیماها ولی هنوز به دوّاب و جنبندگان آسمانی که انسان نیز جزو آنهاست پی نبرده است.

این "بثّ فیهما" دلیل است بر آفرینش یکجای این موجودات در مکان و زمان نامعلوم که از همان جا اینها را در آسمان ها و زمین پراکنده ساخته سپس "و هو علی جمعهم اذا شیاً قدیر" که این هم نخست عاقلانند و در حاشیه آنان سایر جنبندگان و این "اذا شیاً قدیر" جمع این دو را که آسمانیها و زمین ها باشند، به ویژه انسان ها را، در آینده بامشیت ربانی محقق ساخته و این خود اشاره ای است که حتی در عالم تکلیف پیش از برزخ و قیامت انسان هایی زمین با انسان هایی آسمانی تبعاً با کیهان پیمایی طرفین برخورد می کنند و چون انسان ها کلاً (بر حسب آیاتی چند) بر تمامی جانداران برتری دارند، روی این اصل می توان گفت که این ملاقات طرفین نه تنها در زمین و نه تنها در جایگاه آسمانی بلکه در این میان تحقق خواهد یافت اگر چه سفرهای دو طرفه این دو را به جایگاه های یکدیگر هرگز نفی نمی کنیم. در حقیقت این آیه مبارکه از چند جهت غیبی پرده برداشته است که نخست مواد غذایی و آب و هوایی استنشاقی جانداران است در آسمان مانند زمین که تبعاً مورد نیاز جانداران می باشد و سپس جانداران به طور کلی با "و هو علی جمعهم" به ویژه انسان ها و جنیان، در زمانی در آینده برطرف خواهد شد.

از آیاتی چند مانند "ان من امة الاّ خلافيها رسولا" به دست می آید که تمامی امت های عامل در میانشان رسالت هایی ربانی وجود دارد و بر مبنای آیه (۱۲) سوره فصلّت "و اوحی فی کل سماء امرها" به دست می آید که وحی ربانی اضافه بر زمین ها، زمین ها و آسمانهای دیگر را نیز در بر دارد، و لفظ عالمین که در هفتاد و سه آیه قرآن یاد شده و جمع ذوی العقول است تمام عاقلان جهان هستی را در بر دارد. مثلاً سوره (۳۳:۳) که خدا آدم و نوح و ابراهیمیان و عمرانیان را بر جهانیان فضیلت داد و نیز سوره (۹۰:۶) که این قرآن تنها برای یادآوری عالمیان است، و سوره (۱۰۷:۲۱) که ما جز رحمتی برای عالمین نفرستادیم، و سوره (۱۰:۲۵) مبارک است کسی که قرآن را برای بنده اش فرو فرستاد تا برای عالمیان نذیر و هشدار دهنده باشد. این قبیل آیات، رسالت وحی زمینی را نسبت به مکلفان زمینی شامل مکلفان آسمانی نیز خوانده است که یا وحی آسمانی برداشه از وحی های زمینی است، و یا وحی های رسالت های دیگر هم داراست. که در کل نمی توان پذیرفت که مکلفان در انحصار این کره کوچک زمینی ما باشند بلکه وحی های رسالتی، کل مکلفان جهان را در بر دارد گرچه محور عمده اش زمین ما باشد. و در روایات ما نیز دلالت های فراوان بر وجود مکلفانی در آسمان ها و زمین های آسمانی هست مانند روایتی از حضرت علی (علیه السلام)^۱ که این ستارگان درخشانی که در آسمان هستند در بردارنده شهرهای متمدنی هستند همچون شهرهای زمینی که هر یک از آنها دارای دو استوانه نورانی می باشند که هر یک به اندازه دویست و پنجاه سال نوری اند. و در روایتی دیگر از امام صادق (علیه السلام) است^۲ که در هر یک از آسمان های هفت گانه و میان آنها آفریدگانی بسیارند، و از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) است^۳ که در شب معراج در آسمان هفتم میدانهایی هم چون میدانهای زمین شما را دیدم، و نیز روایتی از امام صادق (علیه السلام) است که خدا جایگاه های بسیار پاکی را آفریده و از جمله در پشت مغرب شما سی و نه مغرب است. شهرهایی که خورشید در آنها طلوع و

۱ تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

۲ بحارالانوار.

۳ بحار، فخر رازی.

غروب می کند و اینها پر از عاقلانی هستند که از معرفت خدا و نعمت او بهره گیری می کنند که هرگز آلوده به گناهی نیستند، و از امام باقر (علیه السلام) است که پشت خورشید شما چهل خورشید دیگر است که میان هر یک چهل سال فاصله است و در هر کدام آفریدگانی بسیارند که نمی دانند خدا آدم را خلق کرده است یا نه و نیز پشت ماه شما چهل ماه وجود دارد و بین هر یک چهل سال راه است و در هر کدام آفریدگاتی بسیارند که بر خلق این انسان زمینی آگاهی ندارند.^۱ و از این قبیل روایات بسیار است و در روایتی از ابن عباس در تأیید اصالت رسالت زمینی برای کل جهان آمده است که هفت زمین در هر یک پیامبری همچون پیامبر شما و آدمی همچون آدم شما و نوحی همچون نوح شما و ابراهیم و موسی و عیسی هم چون موسی و عیسی شماست.^۲ که این جا همانندی پیامبران آسمانی با پیامبران زمینی به دو معناست. یا بدین معنا که رسالت های پیامبران زمینی شامل مکلفان آسمانی نیز هست و در حاشیه این حقیقت، محتمل است که پیامبران آسمانی هم چون پیامبرانی زمینی در کار باشند لیکن آیاتی درباره رسالت های زمینی به ویژه رسالت ولی عزم کلی، خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) دلیل است بر این که رسالت های مهم زمینی، مکلفان آسمانی را نیز در بر دارد. همان گونه که مکه (ام القری) است در آیه "لتنظر به امّ القری و من حولها" مکه معظمه قبله کل جهان تکلیف است، رسالت زمینی هم با احتمالی بسیار قوی محور رسالت های آسمانی نیز می باشد. و بر حسب آیاتی چند، قیامت هم جهان شامل است که کل مکلفان هم در شریعت وحی و هم در انفجار جهان به هنگام رستاخیز عالم و هم در حساب و جزا با یکدیگر مشترک اند.

مجدداً رجوع می کنیم به جملاتی از آیات مربوطه:

این "و هو علی جمعهم" جمع عاقلان است و این جمع در اختصاص قیامت نیست زیرا جمع قیامت حیوانات را نیز در بر دارد چنانکه می فرماید: "ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا اممٌ امثالکم ما فرّتنا ... " (آیه ۳۸ سوره انعام) این آیه جمع کلی حیوانات و

۱ تفسیر قمی.

۲ در المنثور، ج ۶، ص ۲۳۸.

انسان ها را از اختصاصات قیامت معرفی کرده که این جمع نه در دنیاست و نه در برزخ. بنابراین "و هو علی جمعهم" در آیه مورد بحث، جمع عاقلان است و نه کل حیوانات. بر این مبنا این جمع در آینده، به گونه ای خدا خواسته تحقق می یابد.

وَمَا أَصَبَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ
 كَثِيرٍ ۚ... ۳۰... وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ
 مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ... ۳۱... وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ
 كَالْعُلَمِ... ۳۲... إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ
 إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ... ۳۳... أَوْ يُوبِقْهُمْ بِمَا كَسَبُوا
 وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ... ۳۴... وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِّنْ
 مَّحِيصٍ... ۳۵... فَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ
 اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ... ۳۶... وَالَّذِينَ
 يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ... ۳۷...
 وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا
 رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ... ۳۸... وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ
 يَنْتَصِرُونَ... ۳۹...

و هر (گونه) مصیبتی به شما در رسید ناشی از دستاورد خود شماست، و (خدا) از بسیاری (از این ها در دنیا) چشم پوشی می کند. ۳۰... و شما در زمین درمانده کننده (ی خدا) نیستید، و جز خدا برای شما هیچ سرپرست و یآوری (هم) نیست. ۳۱... و از نشانه های (ربانی) او کشتی های دریانورد کوه پیکر - چون پرچم ها - در دریاست. ۳۲... اگر بخواهد باد را ساکن می گرداند، پس کشتی ها همچنان بر روی آن (: دریا) ساکن بمانند. همانا در این (امر) برای هر شکیبای بسیار شکرگزاری نشانه هاست. ۳۳... یا به (سزای) آنچه (کشتی نشینان) مرتکب شده اند هلاکشان کند، و از بسیاری از آنها (اکنون) درمی گذرد. ۳۴... و (تا) آنان را که در آیات ما مجادله

می کنند، نشانه نهد. ایشان را هیچ گریزگاهی نیست. _...۲۵_ پس آنچه به شما داده شده، برخورداری (از کالای) زندگی دنیاست، و آنچه پیش خداست - برای کسانی که ایمان آورده و به پروردگارشان اعتماد دارند - بهتر و پایدارتر است. _...۲۶_ و کسانی که از گناهان بزرگ، و زشتکاری های تجاوزگر، خود را دور می دارند، و چون به خشم در می آیند، (هم) آنان درمی گذرند. _...۲۷_ و کسانی که (ندای) پروردگارشان را پاسخ مثبت داده، و نماز بر پا داشته، و کارشان در میانشان مشورت است، و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند. _...۲۸_ و کسانی که چون ستم بر ایشان رسد (هم) ایشان بی قرار، کوشا و جویای یاری می باشند. _...۲۹_

آیه ۳۹ - آیه شوری که به مناسبتش نام این سوره نیز شوری است و در قلب این سوره یاد شده است، تنها آیه ای است در سراسر قرآن که دستوری اکید به شور میان مسلمانان در علوم و عقاید و احکام فردی و اجتماعی، در صورت نیاز، فرموده است. تبعاً چنان که گفتیم نیاز به این شور فقط در میان مسلمانان است و شامل رسول گرمی و امامان معصوم نمی شود. زیرا بر حسب آیه (۳۶:۲۳) هیچ مرد و زن با ایمانی در صورت حکم خدا و رسولش اختیار نفی یا اثباتی ندارد، و پیامبر نیز بر حسب (۱۵:۱۰) تنها پیروی از وحی ربانی می کند. چنانی که در آیه (۱۰۵:۴) حتی حاکمیت رسول را در بعد اجتماعی و سیاسی منحصر به اراده ربانی دانسته است. و در آیه (۱۵۹:۳) که رسول گرامی نیز مورد دستور شوری با گروهی مؤمن شده است (چنان که در باره خود به گونه مفصل یاد کردیم) شور حضرت با آنان (به ویژه در مورد آیه یعنی در مورد فراریان جنگی) برای کسب رأی آنان نیست بلکه به منظور احترام به نظرات آنان است. و در ذیل آیه که فرمود: "فا اذا عزمتم فتوکل علی الله" عزم و تصمیم رأی را بر خود حضرت نهاده که تنها با توکل بر خدا آن را ابراز نماید.

شوری از (شارا العسل) است که بیرون کردن عسل خالص است از جایگاهش که احیاناً آمیزه ای از عسل و غیر آن است. بر این مبنا خلاصه و حاصل رأی اسلامی در موارد نیاز، هم چون عسلی است که به گونه خالص از جایگاه های گوناگون برگرفته می شود. اختلاف آراء و نظرات مؤمنان نیز که حداقل میان کامل و کاملتر است، در صورت مشورت و هم فکری بر مبنای عقل ایمانی و به ویژه قرآن و سنت قطعی، برطرف می گردد و رأیشان یگانه می شود و

اگر هم، هم رأی نبودند اکثریت قاطع از مؤمنین دانا و برآورنده محور کلی خواهد بود. و حال این «امرهم» چیست؟ آیا امر شخصی است یا مهم تر یعنی امر اجتماعی است، اجتماعی کوچک یا اجتماعی بزرگ اسلامی؟ پاسخ این است: که «هم» که تمامی مؤمنان را در بر دارد، امر یعنی کارشان را چه از نظر علمی و عقیدتی و عملی و چه فردی و اجتماعی کلیت می دهد. بر این مبنا مثلث «امرهم» این جا مراد است به ویژه امر فتوی در بعد مرجعیت تقلید و هم چنان امر سیاست در بعد انتخاب زمامداران. که هر دو امر مخصوص ویژگیانی از مؤمنانی بسیار دانا در اموری مشورتی می باشد.

تبعاً چنان که گفتیم این مشورت در امور بدیهی همگانی نیست بلکه دراموری است که همین مؤمنان در آن اختلافاتی دارند که برای هر فرد قابل تکمیل صددرصد رأی نیست بلکه این عقول ایمانی جمعی است که رأی شایسته فرد را با افزون کردن آراء دیگر شایستگان، یا وحدت می بخشد و یا با اختلافاتی کم، اکثریت آراء را محور پیروی مسلمانان قرار می دهد. چنان که در اشاره آیاتی و در نصّ روایاتی وارد است، حتی خدا با مؤمنان اعم از رسولان و غیرشان احیاناً مشورت می کند که تبعاً این مشورت ربانی برای تشجیع آنان است که در صورت خطایشان رهبری شوند، و در صورت نقص کامل گردند که تنها وحی الهی در کل جریانات مورد پیروی مؤمنان است و بس.

مثلاً در درجه نخستین، شوری مؤمنان با یکدیگر مشورت با رسول گرامی و امامان معصوم است و در غیاب این بزرگواران مشورت با نصوص و ظواهر قرآن است که این مشورت نخست یا فردی است که آیات قرآن را بتدون هیچ گونه تحمیلی بفهمد و سپس مشورت با قرآن مداران می باشد که اگر رأی شخصی نقصانی داشته باشد این نقصان نیز برطرف شود و بر محور آیاتی مانند "و اعتمصوا بحبل الله و لا تفرقوا" - و نه حبل الله و حبال الله - تنها قرآن است و چنان که خدا یکی است وحی ربانی آخرین نیز یکی است. در اینجا عصمت گرفتن به وسیله قرآن برای تمامی مؤمنان عصمت گرفتن علمی است و در بعد عصمت علمی مانند سایر عصمت ها که ویژه معصومان است این عصمت وحدت دارد تا از وحشت و معرکه آراء گوناگون عالمان که مسندشان ادله ای دیگر بجز از قرآن است، و یا تحمیلاتی دانسته و یا

نادانسته بر قرآن میکنند، دور شوند. بر این مبنا، شور مؤمنان، هم در امور شخصی و هم در اجتماعی ایمانی و هم در کل مؤمنان، در امور اختلافی، آنان را از اختلافات و نارسایی‌ها نجات می‌دهد و آنان را چه در امور شرعی مانند عقاید و احکام و چه در سیاست شرعی راه‌گشاست.

میان علم و تقوا در کسانی که بایستی مشورت کنند به ویژه در مشورت‌های عام‌البلوی و گسترده جایگاه تقوا برتر و رفیع‌تر از جایگاه علم است. بنابراین، اگر شور کنندگان همگانی عالم و با تقوا باشند، عالم متقی‌تر، برتر است از عالمی که دارای تقوای کمتر است حتی اگر علم عالم با تقواتر کمتر از علم عالم دیگر که تقوایش کمتر است، باشد. چنان که در باب اجتهاد در تقلید مفصلاً بحث کردیم.

در مورد اختلاف نظرها پس از شوری، رأی اکثریت باید مورد تبعیت قرار گیرد لیکن این اکثریت، اکثریت عالم‌ترین و با تقواترین افراد است و نه اکثریت عددی، چنان که در آیاتی چند^۱ اکثریت مطلق و بدون شرط را محکوم کرده است. چنان که اگر یک نفر معصوم رأیی دهد و تمام جهانیان با او اختلاف کنند، تنها مبنا، رأی آن معصوم است. و در علماء و متقیان دیگر نیز همین مبنا رعایت می‌شد.

اصولاً و به ویژه در امور اجتماعی - چه فقهی و چه سیاسی - مشورت با شایستگان هرگز درست نیست بلکه مشورت‌ها می‌بایست با شایستگان و صالحان مرتبط با مطلب مورد شور باشد. برای مثال درانتخاب مرجع تقلید، تنها این فقیهان عادلند که رأی اکثرشان مطاع است و نه اکثر مردم. در مجلس شورای اسلامی نیز کسانی می‌توانند نماینده باشند که رأی دهندگان به آنان دانشی و بینشی ممتاز داشته باشند و نه صرفاً افرادی که اکثریت عددی را به خود اختصاص داده‌اند.

برای مثال در تعیین وزرا، آگاهان و دانیان به وظیفه و شغل آن فرد وزیر و سیاست‌مداران بر مبنای ایمان بایستی رأی دهند مثلاً در تعیین وزیر بهداشت هرگز رأی اکثریت مطلق - تا

۱ ۱۸۷:۷، ۲۴۳:۲، ۱۷:۱۱، ۳۷:۶، ۱۱۱:۶، ۳۶:۱۰، ۱۰۶:۱۲، ۱۰۲:۷، ۸۷:۴۳، ۸۹:۱۷، ۱۰۲:۷، ۱۱۶:۶.

چه رسد رأی یک یا چند نفر - کافی نیست که مثلاً پرستاران و دانشجویان پزشکی به اضافه دیگر دانایان و شایستگان این امر از جمله پزشکان برجسته اگر رأی دهند این جا اکثریت هرگز متبع نیست. بلکه به ویژه اکثریت آراء پزشکان و سپس پرستاران و دانشجویان پزشکی فقط معیار است و بس. اصولاً در هر شوری اکثریت علم و تقوا دانش و بینش و کاردانی معیار است گرچه این افراد از نظر تعداد قلیل باشند و طرف مقابل آنها دارای اکثریت عددی.

وَجَزَاُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً مِّثْلَهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ... ۴۰ - وَلَمَنْ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ... ۴۱ - إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ... ۴۲ - وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ... ۴۳ - وَاللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِّنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّنْ سَبِيلٍ... ۴۴ - وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَشِيعِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ... ۴۵ - وَمَا كَانَ لَهُمْ مِّنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ... ۴۶ - اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِّنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُم مِّنْ مَّلْجَأٍ يَوْمَ ذَٰلِكَ وَمَا لَكُمْ مِّنْ نَّكِيرٍ... ۴۷ - فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرَّهَا وَإِنْ تَصْنَعُهُمْ سَيِّئَةً بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ... ۴۸ - لِلَّهِ مُلْكُ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ ۚ... ۴۹

و جزای بدی، بدی ای همانند آن است. پس هر کس درگذرد و (در صورت شایسته ای) نیکوکاری کند، پاداش او بر خداست. بی گمان او ستمگران را دوست نمی دارد. ۴۰... ۴۰... و کسانی که پس از ستم (دیدن) شان، با کوششی همی یاری جویند (و انتقام گیرند) پس راهی [: نکوهشی] بر ایشان نیست. ۴۱... ۴۱... راه (نکوهش) تنها بر کسانی است که به مردم ستم می کنند، و در زمین (و زمینه ی تکلیف) بناحق تجاوز می نمایند. اینان برایشان عذابی دردناک است. ۴۲... ۴۲... و هر که همواره صبر کند، و (از تجاوز دیگران) چشم به پوشد، بی چون این (خویشتن داری، حاکی) از اراده ی قوی (در) کارهاست. ۴۳... ۴۳... و هر که را خدا بی راه کند، برای او هیچ سرپرستی پس از او نیست. و ستمگران را می بینی که چون عذاب را بنگرند گویند: «آیا راهی برای بازگشت (به دنیا) هست؟» ۴۴... ۴۴... و آنان را در حالت و فروتنی و ذلت می بینی (که) بر آتش نمایش داده می شوند، در حالی که زیر چشمی می نگرند. و کسانی که گرویدند گفتند: «زبانکاران - بی گمان - کسانی اند که روز قیامت خودشان و کسانشان را زیان کرده اند.» هان! ستمکاران همواره در عذابی پایدارند. ۴۵... ۴۵... و جز خدا برای آنان سرپرستان و یاران دیگری نبوده (که) یاریشان کنند. و هر کس را خدا بی راه گذارد پس هیچ راهی راه روار برایش نیست. ۴۶... ۴۶... پیش از آنکه روزی فرا رسد (که) از جانب خدا برگشتی ندارد، پروردگارتان را به راستی اجابت کنید. در آن هنگام (و هنگامه) نه برای هیچ شما بازگشت و پناهی است، و نه برایتان (مجال) هیچ (انگار و) انکاری است. ۴۷... ۴۷... پس اگر روی برتابند، ما تو را بر (سروسامان) آنان (به عنوان) نگهبان نفرستاده ایم (و) بر عهده ی تو جز رسانیدن پیام (رسالی) رسالتی نیست. و ما همواره چون رحمتی از جانب خود به انسان بچشانیم، بدان شاد (و) سرمست گردد، و چون به (سزای) دستاورد پیش فرستاده شان به آنان بدی در رسد، انسان بی گمان پس از آن ناسپاس و کفران کننده است. ۴۸... ۴۸... فرمانروایی (مطلق) آسمان ها و زمین تنها از (آن) خداست؛ هر چه بخواهد می آفریند؛ برای هر کس بخواهد فرزند دختر و برای هر کس بخواهد فرزند پسر می بخشد. ۴۹... ۴۹...

آیه ۴۹ - در این آیه موهبت ربّانی آفرینش زنان پیش از مردان آمده است و در آیه بعد به عکس مردان پیش از زنان آمده اند و این بر این مبناست که حقّ زنان و مردان یکسان است و علت تقدّم زنان بر مردان جبران مظلومیت هایی است که بر زنان در دوران جاهلیت گذشته و جدید در جای جای قرآن به ویژه در سوره نساء این حقیقت روشن است.

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنثًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ... ۵۰ - وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٌ... ۵۱ -

یا برایشان پسران و دخترانی (توأمان) با یکدیگر می گردانند، و هر که را بخواهد عقیم می سازد، و همواره اوست بسی دانای بسیار توانا. ۵۰ - و هیچ بشری را نرسیده است که خدا با او سخن گوید، جز به وحی (: بدون پرده و حجاب) یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده ای بفرستد، و به اذن او هر چه بخواهد وحی کند. به راستی اوست بلند مرتبه ای سنجیده کار. ۵۱ -

آیه ۵۱ - در این آیه تکلیف ربّانی سه گونه بیان شده است. نخست وحیاً که بدون هیچ گونه حجابی جز حجاب ذات ربوبیت به میان آمده و این وحی در انحصار رسول گرامی اسلام است که در شب قدر و شب معراج قرآن به گونه متسحکم و بدون تفصیلاتی چه با لفظ و چه غیر لفظ به وسیله روح که سرآمد فرشتگان بوده بر قلب مبارک حضرتش فرود آمد. دوم: "من وراء حجاب" با درجات مختلف این حجاب و پرده میان خدا و موارد وحی که برترینش حجاب جبرئیل در آوردن وحی مفصل قرآن بوده است و سپس حجاب خواب مانند وحی بر ابراهیم و رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) یا حجاب درختی در کوه طور که واسطه وحی بر موسی بود در دو جهت. یکی درخت و دیگر سخن ربّانی که شنیدنی بود، و حجاب جبرئیل در وحی مفصل قرآن برای نیاز رسول گرامی نبود بلکه تدریج این وحی بدی معنا بود که گام به گام آن وحی محکم در طول بیست و سه سال بر رسول گرامی نازل گردد تا مردمی گمان میرند که حضرتش خدا یا پسر خداست. چنان که در نزول انجیل به گونه ای دفعی، این گمان

برای جاهلان مسیحی پیش آمد. مرحله سوم: "یرسل رسولا" که به واسطه فرستادگانی حاصل وحی، وحی های ربانی به عاقلان رسید.

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ
وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا
وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ... ۵۲_ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا
فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ... ۵۳_

و همین گونه (جهان شمول و پایدار) از امر خودمان سوی تو روحی (جان افزا) وحی کردیم. تو نمی دانسته ای نه (این) کتاب و نه (این) ایمان چیست؟ ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم با آن راه می نماییم. و به راستی تو همواره سوی راهی راست (راهوار) هدایت می کنی. ... ۵۲_ راه (همان) خدایی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است تنها از آن اوست. هان! همه ی کارها و (همه ی) چیزها تنها سوی خدا بازمی گردند. ... ۵۳_

آیات ۵۲ و ۵۳ - در این دو آیه وحی ربانی با ضمیر «نا» که دلیلی است بر مجموعه صفات رحمانی و رحیمی در این وحی بر قلب رسول گرامی مطرح شده است و این "روحاً من امرنا" همان قرآن است که روح الارواح بوده و می باشد و این وحی بی نظیر در حالی بود که پیامبر نه این کتاب قرآن بر او نازل شده بود و نه ایمانش بر مبنای این کتاب بود. گرچه بر حسب روایتی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام): «از هنگامی که حضرت از شیر گرفته شد تا هنگام رسالت در این چهل سال فرشته بزرگ حامل وحی یعنی جبرئیل در خدمت حضرتش نماینده منفصلی بود از برای وحی های ربانی انجیلی که حضرتش پیش از رسالت قرآنی تبعاً پیرو انجیلی که حضرتش پیش از رسالت قرآنی تبعاً پیرو انجیل بوده است، و سپس با نزول قرآن پیرو قرآن گشته و "انک لتهدی" با دو تأکید "الی صراط مستقیم" حضرتش را به سوی صراط مستقیم رهبری کرده است و حتی بالاتر در سوره یس می فرماید: "المن المرسلین علی صراط مستقیم" که این "علی صراط" تنها برای راه یافتگان به اسلام است و "علی صراط" احاطه کلی حضرتش برا این صراط مستقیم بوده است. صراط مستقیم که خطی مستقیم بین

نقطه عبودیت و ربوبیت است سه گونه است: نخست "الی صراط مستقیم" که با فاصله است که این فاصله برای غیر معصومان محمدی (علیهم السلام) بوده است و «للصراط» که مماس با صراط است برای معصومان پس از حضرتش بوده است و «علی صراط» در اختصاص حضرتش می باشد در آیه (۵۳) این صراط را این گونه معرفی کرده است که صراط اختصاصی است که تمام آسمان و آسمانیان و زمین و زمینیان ملک خاص اوست بدین معنا که صراط مستقیم ربوبیت در کل ربوبیت ها برای کل مکلفان در این قرآن بیان شده است.

سوره زخرف

این سوره چهارمین سوره بر حسب ترتیب قرآن از هفت سوره حوامیم است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حم ۱...۱ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲...۲ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ ۳...۳

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

حم. ۱...۱ سوگند به (این) کتاب روشنگر. ۲...۲ ما بی گمان آن را قرآنی
روشن (بیان) نهادیم، شاید شما عقل هاتان را به کار گیرید. ۳...۳

آیات ۲ و ۳ - در آیه دوم سوگندی ربانی به این کتاب مبین و آشکارگر است، و از "انا
جعلنا" در آیه سوم چنان می فهمیم که "کتاب مبین" در اینجا این قرآن مفصل نیست بلکه
مرحله پیش از آن که همان قرآن فرود آمده در شب قدر و نیز - برتر از آن - قرآن موجود
"فی علم الله" می باشد.

در بعد "فی علم الله"، «مبین» شأنی است که قبل از نزول آن در شب قدر بر پیامبر (صلی
الله علیه وآله) هرگز برای احدی جز خدا آشکار نبوده است سپس فعلیت بیانگری اش که ویژه
رسول گرامی است در شب قدر تحقق یافته که نه اینجا و نه آنجا هرگز دارای الفاظی نبوده
است.

مرحله سومش به چهره "قرآناً عربياً" با اراده ربانی تحوّل یافته که و «قرآناً» خواندنی همگانی و همین قرآن مفصل است و «عربياً» نه تنها به لغت عربی است زیرا عربی به معنی آشکار است و این قرآن دارای آشکاری مضاعف می باشد، نخست از نظر لغت که بیانگرترین لغات است، سپس از نظر ویژگی و حیانی از همه آشکارها در طول تاریخ وحی آشکارگرتر است.

وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ ۚ...۴-

و همواره این (قرآن) در کتاب اصلی (: علم ربّانی) نزد ما بسی والا و پر حکمت و فشرده است. ۴...۴-

آیه ۴ - با لفظ «ام الكتاب» که همان مرحله وجود علمی قرآن است، پیش از نزول محکم و مفصلش که برای هیچکس جز خدا روشن نبوده است، و ابتدا «لعلی» بر همگان علو داشته و دارد که دسترسی به آن هرگز حتی برای پیامبر بزرگوار میسر نبوده است. ثانیاً «حکیم» همان فشرده‌گی در علم ربّانی است که از قرآن شب قدر نیز فشرده تر بود هاست.

أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ ۚ...۵- وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ ۚ...۶- وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَّبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ۚ...۷- فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ ۚ...۸- وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ۚ...۹- الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۚ...۱۰-

آیا پس به (صرف) اینکه شما قومی مسرف بوده اید (باید) این یادواره را از شما باز داریم؟ ۵...۵- و چه بسیار پیامبرانی بزرگ (که) در (میان) پیشینیان، روانه کردیم. ۶...۶- و هیچ پیامبر بزرگی سوی ایشان نمی آید، مگر اینکه او را به مسخره می گرفته اند. ۷...۷- پس حمله‌ورتر از اینان را به هلاکت رسانیدیم، و همانند (و نماد) پیشینیان گذشته است. ۸...۸- و بی گمان اگر از آنان بپرسی: «آسمان ها و زمین را چه کسی آفرید؟» به راستی همواره گویند: «خدای عزیز بسی دانا آفریدشان». ۹...۹- کسی

که زمین را برای شما گهواره ای گردانید، و برای شما در آن راه هایی هموار نهاد؛ شاید راه

یابید. _..._۱۰_

آیه ۹ و ۱۰ - اینجا برای اثبات وحدانیت حضرت حق I این سؤال از همه مشرکان مطرح است که اگر پرسیده شود آسمان و زمین را چه کسی آفریده؟ گویند شخصیتی بس چیره و دانا، بر این اساس شرکت دادن دیگران که هرگز دارای این دو کمال نامحدود و کمالات دیگر ربانی نیستند، خود ظلم به عقل و فطرت و علم است که ناچیز را با آفریدگار همه چیز شریک کرده اند.

و آیه دهم - که زمین را مهد و گهواره معرفی کرده - از آیات حرکات هنجار و آرام بخش زمین است، چنانکه گهواره نیز برای اطفال در عین حرکاتش موجب آرامش می باشد، پس زمین چنانکه در این آیه و آیه (طه:۵۳) گهواره است، و در آیه (نبأ:۷۸) مهد و گهوارهوار، و در (ملک:۶۸) ذلول است. بدین معنی که بعد از چموشی اش در حرکات ناهنجارش رام گشته، و بر حسب آیه (۶:۷۹) «راجفة» است که به معنای لرزان می باشد، و در آیه (۴۰:۶۴) قرار است که از «قرء» به معنای سردی است که پیش از آن بسیار داغ و دارای حرکاتی ناهنجار بوده و سپس تا اندازه ای به سردی گراییده و در اثر همین سردی هم حرکاتش کمتر و آرام گشته، و نیز بر حسب آیه (۷۷:۲۵) «کفات» است: "الم نجعل الارض کفأً . احياء و امواتاً" کفات هم در اصل پرنده ای سریع السیر است که با سرعت سیرش در حالت جمع کردن بالهایش خود را نگهبان است، ولی زمین "کفأً . احياءاً و امواتاً" می باشد که در این حرکت هم نگهبان خود است و هم سرنشینان مرده و زنده اش که بیانگر نیروی جاذبه است.

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ _..._۱۱_ وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْإِنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ _..._۱۲_

و کسی که آبی به تدریج (و) به اندازه از آسمان فرو فرستاد. پس با آن شهری مرده را زنده کردیم. (بدانید که) همین گونه (از گورहतان) بیرون آورده می شوید. _..._۱۱_ و کسی که

تمامی جُفت ها را آفرید، و برای شما از کشتی ها و حیوانات رام آنچه را سوار می شوید

قرار داد، ... ۱۳ -

آیه ۱۲ - "الازواج کلها" تمام آفریدگان را از آغاز تا انجام در بر دارد، و اصولاً هیچ آفریده ای مجرد نیست بلکه مرکب و زوج می باشد که بر حسب آیه "و من کل شیئ خلقناه زوجین لعلکم تذكرون" (۵۱:۴۹) این زوجیت و ترکیب را که دست کمش دو بعد هندسی یا فیزیکی در ماده نخستین است، و سپس ترکیبهائی از این «زوجین» پدید آورده.

لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا
سُبْحَنَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ... ۱۳ - وَإِنَّا إِلَى
رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ... ۱۴ - وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ
مُبِينٌ ... ۱۵ - أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَكُمْ بِالْبَنِينَ ... ۱۶ -
وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ
كَظِيمٌ ... ۱۷ - أَوْ مَنْ يُنشِؤُا فِي الْحَلِيَّةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ
مُبِينٍ ... ۱۸ - وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبْدُ الرَّحْمَنِ إِنثًا
أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ ... ۱۹ - وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ
الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا
يَخْرُصُونَ ... ۲۰ -

تا بر پشت های آن(ها) قرار و آرامش گیرید. سپس چون بر آن(ها) نشستید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید: «پاک است کسی که این(ها) را برای ما رام کرد، حال آنکه ما را یارای این گونه نزدیک کردن (و بهره گیری از) آن نبوده است.» ... ۱۳ - «و به راستی ما بی گمان سوی پروردگارمان بازخواهیم گشت.» ... ۱۴ - و برای او بعضی از بندگانش را جزیی ج: چون فرزندج قرار دادند. به راستی انسان بسیار کافر - یا - ناسپاسی آشکارگر است. ... ۱۵ - یا از آنچه می آفریند، برای خویش دخترانی برگرفته، و شما را با (دادن) پسران (بر خود) برگزیده است؟ ... ۱۶ - و هنگامی که یکی از آنان را به آنچه

به رحمان (مانند دختر) نسبت می دهد خبر دهند، چهره‌ی او (دگرگون و) سیاه می گردد، در حالی که خشم و تعسف خود را فروبرنده است. ...^{۱۷}— آیا و کسی (را شریک خدا گمان می کنند) که همواره در زر و زیور پرورش می یابد، در حالی که برابر درگیر کنندگان آشکار کننده (ی خود و خودی هایش) نیست؟ ...^{۱۸}— و فرشتگانی را که خود بندگان رحمانند، مادینه (و دختران او) قرار دادند. آیا در خلقت آنان حضور داشتند؟ گواهی (گزارف) ایشان به زودی نوشته می شود، و (از آن) پرسیده می شوند. ...^{۱۹}— و گفتند: «اگر (خدای) رحمان می خواست، ما آنها را نمی پرستیدیم.» آنان به این (دعوی) هیچ دانایی ندارند (و) جز حدسی به گزارف نمی زنند. ...^{۲۰}—

آیه ۲۰ - مشرکان که مورد سرزنش در پرستش دیگرانند گویند اگر خدا می خواست ما آنان را نمی پرستیدیم، ولی این جهالت است زیرا مشیت رحمان هرگز در تکالیف جبر نیست، ولی اینها با خیال حالت اجباری برای مکلفان اینگونه خود را تبرئه می کردند.

أَمْ ءَاتَيْنَهُم كِتَابًا مِّن قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ...^{۲۱}— بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ ...^{۲۲}— وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ ...^{۲۳}— قُلْ أَوَلَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ ءَابَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ...^{۲۴}— فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظِرْ كَيْفَ كَانَ عَقِبُهُ الْمُكَذِّبِينَ ...^{۲۵}— وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ...^{۲۶}— إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ...^{۲۷}— وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ...^{۲۸}— بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءَ وَءَابَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ ...^{۲۹}— وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ...^{۳۰}— وَقَالُوا لَوْلَا نَزَلَ هَٰذَا الْقُرْءَانُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْفَرِيقَيْنِ عَظِيمٍ ...^{۳۱}—

یا به آنان پیش از آن (قرآن) کتابی داده ایم؛ پس ایشان بدان تمسک جوینده اند؟...^{۲۱} _ بلکه گفتند: «ما بی گمان پدرانمان را بر روشی هماهنگ یافتیم، و ما همچنان بر پی آثارشان بی گمان هدایت یافته ایم.»...^{۲۲} _ و بدین گونه در هیچ گروهی پیش از تو هشداردهنده ای نفرستادیم، مگر آنکه بی بندوبارهای غر در نعمت ها گفتند: «ما پدران خود را بر امتی (؛ هماهنگ در بت پرستی) یافته ایم، و ما همچنان از پی ایشان راه یافته ایم.»...^{۲۳} _ گفت: «آیا و هر چند من راهوارتر از آنچه پدرانتان را بر آن یافته اید برایتان بیاورم؟» گفتند: «ما (نسبت) به آنچه بدان فرستاده شده اید بی چون کافریم.»...^{۲۴} _ پس، از آنان انتقام گرفتیم. پس بنگر فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است. ...^{۲۵} _ و چون ابراهیم به پدر (تربیتی) خود و قومش گفت: «من همواره از آنچه و آن گونه که می پرستید بیزارم.»...^{۲۶} _ «مگر کسی که بر فطرت (توحیدی) ام آفرید. پس (هم) او مرا همواره به زودی راهنمایی خواهد کرد.»...^{۲۷} _ و آن (فطرت توحیدی) را در پی بازماندگانش کلمه ای استوار، درست و پایدار، قرار داد، شاید آنان (به خدا) بازگردند. ...^{۲۸} _ بلکه اینان و پدرانشان را بر خوداری ای دادم، تا حق و فرستاده ای آشکارگر سویشان آمد. ...^{۲۹} _ و چون حق سویشان آمد، گفتند: «این افسونی است، و ما بی گمان به آن کافریم.»...^{۳۰} _ و گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ (منش) از (آن) دو مجتمع [مکه و طایف] فرود نیامده است؟»...^{۳۱} _

آیه ۳۱ - مشرکان که عظمت مادی را به جای عظمت معنوی گرفته اند، اعترافشان بر رسالت محمدی (صلی الله علیه و آله) از جمله این بود که چرا قرآن بر شخصی بزرگوار از مکه یا طائف نازل نگشته، و این خود دلیل است که قرآن هرگز کتابی بزرگ نیست که بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل شده باشد!

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْحِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ...^{۳۲} _

آیا (هم) ایشان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما (حتی و سایل) معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کردیم، و برخی از آنان را درجاتی (مادی و نه روحانی) بالاتر

از بعضی (دیگر) داده ایم، تا بعضی از آنها بعضی (دیگر) را به خدمت بگیرند. و رحمت پروردگارت از آنچه آنان می اندوزند بهتر است. ...۳۲-

آیه ۳۲ - در پاسخ می فرماید: که آیا رحمت ربانی ویژه را اینها تقسیم می کنند؟ تا آن را در اختصاص یکی از دو بزرگ مکه و مدینه قرار بدهند، ما معیشت ناچیزشان را خود تقسیم کرده ایم تا چه رسد به معیشت ربانی و حیانی که بر اساس حکمت فو العاده خود در اختصاص رسول گرامی قرار داده ایم.

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ
سُقْفًا مِّنْ فَضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ...۳۳- وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا
وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكُونُونَ ...۳۴- وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكٍ لَّمَّا مَتَعِ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ...۳۵-

و اگر (چنان) نبود که مردم (در انکار خدا) امتی یگانه می گشتند، همواره برای خانه هایشان - برای کسانی که به رحمان کفر می ورزند - سقف هایی از نقره و جایگاه هایی متحرک که بر آنها آشکار گردند می نهادیم. ...۳۳- و برای خانه هایشان نیز دربها و تخت هایی که بر آنها تکیه زنند، مقرر می داشتیم؛ ...۳۴- و زر و زیورهای (دیگر را نیز) و همه ی این ها همواره جز متاع زندگی دنیا نیست و آخرت پیش پروردگارت تنها برای پرهیزگاران است. ...۳۵-

آیات ۳۳ تا ۳۵ - در این آیات این حقیقت بازگو شده است که اگر مردمان یکسان کافر نمی شدند ما برای کافران چنین و چنان باران نعمت ها را فرو می ریختیم، و اصولاً ارزش این دنیا به خود آن نیست بلکه با نگرشی عمیق باید وسیله ای برای دریافت حقایق برای زمان تکلیف و پس از آن باشد، و به فرموده علی (علیه السلام): «من ابصر بها بصّرته و من ابصر اليها اعتمه» هر کس دنیا را وسیله نگرش حقایق قرار دهد همین دنیا او را بینا می کند، و هر کس تنها به خود آن بنگرد او را نابینا می سازد.

وَمَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ وَقَرِيبٌ ...۳۶-

و هر کس از یاد (خدای) رحمان دل بگرداند، برایش شیطانی بر می گماریم؛ پس برای وی

قرین و همنشین است. ... ۳۶ -

آیه ۳۶ - اینجا جزای کسانی که آگاهانه یاد خدا را فراموش می کنند - که بسی خود خواه و معاندند - در دنیا انگیزتن شیطانی است از طرف خدا که او را همچنان در ناآگاهی نگه دارد، و بر حسب آیاتی دیگر او را به پرتگاه های وسیع تری بیاندازد که این خود جزای دنیوی اوست.

وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ... ۳۷ - حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ... ۳۸ - وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ... ۳۹ - أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْى وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَلٍ مُّبِينٍ ... ۴۰ - فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ ... ۴۱ - أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ ... ۴۲ - فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ... ۴۳ -

و بی گمان آنان ایشان را همواره از راه (خدا) باز می دارند، حال آنکه می پندارند راه یافته اند. ... ۳۷ - تا آن گاه که او (: با دمسازش) به حضورمان آید (به شیطان) گوید: «ای کاش میان من و تو، فاصله ی خاور و باختر بود. پس چه بد دمسازی (هستی)!» ... ۳۸ - و امروز هرگز شرکت شما در عذاب (مان) بی گمان سودی برایتان ندارد؛ چون بی چون با هم ستم کردید. ... ۳۹ - آیا پس تو کران را می شنوای، یا نابینایان و کسی را که همواره در گمراهی آشکارگری بوده راه می نمایی؟ ... ۴۰ - پس اگر ما تو را حتماً (از دنیا) می بریم، همواره از آنان انتقام کشنده ایم. ... ۴۱ - یا (اگر) آنچه را به آنان وعده داده ایم به راستی به تو نشان دهیم، همواره ما بر آنان توانا ایم. ... ۴۲ - پس به (وسیله ی) آنچه سوی تو وحی شده است با کوشش، (خود و دیگران را از بی راهی ها به راه آر و) نگهدار، که تو همواره بر راهی راست استواری. ... ۴۳ -

آیه ۴۳ - اینجا مانند آیاتی چند پیامبر بزرگوار مأموریتی و وحدانی یافته که تنها به وحی قرآنی استمساک جوید، که هم نگهبان خودش و هم نگهبانی کل مکلفان تا پایان جهان باشد، و بر این مبنا او در راهی راست و بدون هیچ گونه اعوجاجی احاطه دارد، چنانکه پیروانش در استمساک به قرآن در پی او بر همین راه راست استوارند، آری قرآن هم برای رسول و هم رسولیان یادواره ای آشکار و بی نظیر است. چنانکه در آیه ۲۷ کهف بدان تصریح شده که: بجز قرآن پناهگاهی رسالتی و وحیانی هرگز برایت وجود ندارد. و در صورت وحدت قرآن در وحی ربانی برای حضرتش تکلیف دیگران روشنتر است.

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ۚ... ۴۳ - وَسَلَّ مَنْ
أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهَةً
يُعْبَدُونَ ۚ... ۴۵ -

و به راستی این (قرآن) برای تو و برای قوم تو به درستی یادواره ای (بزرگ) است، و در آینده ای دور (از آن) پرسیده خواهید شد. ... ۴۴ - و از رسولان ما - که پیش از تو گسیل داشتیم - جو یا شو (که) آیا در برابر (خدای) رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرر داشته ایم؟! ... ۴۵ -

آیه ۴۵ - مأموریت پرستش رسول گرامی از رسولان پیشین درباره اینکه آیا خدا خدایانی دیگر برای پرستش قرار داده است؟ دو بعدیست:

۱ - کتابهای آنان که کلا بیانگر توحیدند - گرچه تحریفاتی شرک آمیز یافته - ولی تمامی آنها بدون تحریف - حتی پیش از نزول قرآن تا چه رسد پس از آن - برای حضرتش آشکار بوده است.

۲ - بعد دوم سؤال برزخی است که پیامبر نازنین برای اتمام حجت بر مشرکان پس از سؤال کتابی، سؤالی حضوری از ارواحشان در برزخ نموده است، و این دو سؤال هرگز برای بینش بیشتر حضرتش نبوده است، زیرا همه وقت برترین موحد بوده، بلکه برای مکلفان است که احیاناً گمان برده اند برخی از رسولان دعوت به پرستش خدایانی دیگری کرده اند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ
رَبِّ الْعَالَمِينَ... ٢٤ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا
يَضْحَكُونَ... ٢٥ وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا
وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ... ٢٦ وَقَالُوا يَا أَيُّهَ السَّاحِرِ ادْعُ
لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَذُونَ... ٢٧ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ
الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ... ٢٨ وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَبْقُومُ
الْيَسَّ لِي مَلِكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي
أَفَلَا تُبْصِرُونَ... ٢٩ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ
يُبِينُ... ٣٠ فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلِكَةُ
مُقْتَرِنِينَ... ٣١ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا
فَاسِقِينَ... ٣٢ فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ... ٣٣
فَجَعَلْنَاهُمْ سُلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ... ٣٤ وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا
إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ... ٣٥ وَقَالُوا آءَا لِهَتْنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ
لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ... ٣٦ إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ
وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَءِيلَ... ٣٧ وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً
فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ... ٣٨ وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلْسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا
وَاتَّبِعُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ... ٣٩ وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ
لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ... ٤٠ وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ
بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ
وَأَطِيعُوا... ٤١ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ... ٤٢ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ

عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ...^{۶۵} هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ...^{۶۶} الْإِخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ...^{۶۷} يَعْبَادُ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ...^{۶۸} الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ...^{۶۹} ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُخْبَرُونَ...^{۷۰}

و همانا موسی را با نشانه های خویش سوی فرعون و گروه (ویژه ی) چشم گیرش روانه کردیم. پس گفت: «من به راستی فرستاده ی پروردگار جهانیانم.»...^{۶۶} پس چون آیات ما را برایشان آورد، ناگهان ایشان از (نشانگری) آنها (همی) می خندند...^{۶۷} و ما هیچ نشانه ای (ربانی) به ایشان نمی نماییم، مگر اینکه آن از (نشانه ی) همانندش بزرگ تر است. و به عذاب گرفتیمشان، تا مگر (به راه درست) برگردند...^{۶۸} و گفتند: «هان ای فسونگر! پروردگارت را - به (پاس) آنچه با تو عهد کرده - برایمان بخوان (که) ما به راستی (در این صورت) بی گمان راه یافته ایم.»...^{۶۹} پس چون (پرده ی سیاه) عذاب را از آنها برگرفتیم، ناگهان (هم) آنان پیمان می شکنند...^{۷۰} و فرعون در میان گروهش ندا در داد (و) گفت: «ای مردمان (کشور) من! آیا پادشاهی مصر و این نهرها - که از زیر (کاخ ها و باغ های) من روان است - از آن من نیست؟ پس مگر نمی نگرید؟»...^{۷۱} «یا من بهترم از این کس (: موسی) که (هم) او بسی بی مقدار است، و نزدیک به این (هم) نیست (که خود را و افکارش را) نشان دهد؟»...^{۷۲} «پس چرا بر او دستبندهایی زرین (از سوی خدایش) افکنده نشده؟ یا با او فرشتگانی جویا و پویای پیوستگی نیامده اند؟»...^{۷۳} پس قوم خود را سبک گرفت، تا پیرویش کردند. آنان بی گمان مردمانی منحرف بوده اند...^{۷۴} پس هنگامی که ما را به (خشم و) اندوه درآوردند، از آنان انتقام گرفتیم. پس همه ی آنان را غر کردیم...^{۷۵} در نتیجه آنان را گذشته ای و نمادی برای آیندگان نهادیم...^{۷۶} و هنگامی که پسر مریم (برایشان به عنوان) مثال و نمونه ای آورده شد، به ناگهان قوم تو از او به شدت منصرف (و منحرف) می شوند...^{۷۷} و گفتند: «آیا معبودان ما بهترند یا او؟» آن مثال را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی ستیزه جو و دشمن اند...^{۷۸} (عیسی) جز بنده ای نیست که بر وی مَنّت نهادیم، و او را برای فرزندان اسرائیل نماد و نمودی (وحیانی)

گردانیدیم. ... ۵۹ - و اگر بخواهیم بی گمان از شما فرشتگانی - که در (روی) زمین جانشین (یکدیگر) باشند - قرار می دهیم. ... ۶۰ - و همانا آن (فرود آمدن ملائکه) به راستی علمی است برای ساعت (آخرین). پس زنهار در آن تردید نکنید و مرا پیروی کنید؛ این راهی است راستا! ... ۶۱ - و مبدا شیطان شما را (از حق) جلوگیری کند (که) همانا او برای شما دشمنی آشکارگر است. ... ۶۲ - و چون عیسی با دلایل آشکار آمد، گفت: «به راستی شما را (به گونه ای مماس) با حکمت آدم، و تا درباره ی بعضی از آنچه در آن اختلاف می کنید برایتان توضیح دهم. پس از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید.» ... ۶۳ - «همانا خداست (که) او پروردگار من و پروردگار شماست. پس او را بپرستید؛ این راهی است بسی راست.» ... ۶۴ - پس از میانشان، احزاب (ستمگر) دست به اختلاف زدند. پس وای از عذاب روزی دردناک برای کسانی که ستم کردند. ... ۶۵ - آیا جز (این) انتظار می برند و می نگرند، که ساعت (قیامت) - در حالی که حدس نمی زنند - ناگهان آنان را در رسد؟ ... ۶۶ - در آن روز، همگی دوستان - جز پرهیزگاران - بعضیشان دشمن بعضی دیگرند. ... ۶۷ - ای بندگان من! امروز بر شما بیمی نیست و نه شما غمگین می شوید: ... ۶۸ - کسانی که به آیاتمان ایمان آورده و تسلیم (ما) بوده اند. ... ۶۹ - شما با همگناتنان - در حالی که شادمان می گردید - داخل بهشت شوید. ... ۷۰ -

آیه ۷۰ - ازواجکم که با این بهشتیان وارد بهشت می شوند تنها زنانشان نیستند چون زنانی مانند زن نوح و لوط. جهنمی می باشند بلکه این ازواج نخست همسرانی که بهشتی می باشند در بردارد و در بعد دوم غیر همسران که در پرتو ایمان این بهشتیان می زیسته اند، همسران آنان در بعد ایمانی می باشند، بر این مبنا چنانکه مردانی مؤمن برتر از همسرانشان باشند، عکس آن نیز ممکن است که محور اولی - چه مرد باشد چه زن - مورد خطاب "أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ" است، و محور دوم همسران و پیروانشان اعم از همسران زوجیت و یا دیگران اعم از مردان و زنان که همپایه و دنبال روی آنان در ایمان می باشد.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ
وَلَا تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ... ۷۱ -

سبینی هایی از طلا و جام هایی بر گرد آنان گردانده می شود، و در آنجا آنچه را دل ها(شان) اشتها کند، و دیدگان(شان) لذت برد، هست. و شما در آن جاودانید. ... ۷۱ -

آیه ۷۱ - خلود و ماندن در بهشت برای بهشتیان بر حسب آیاتی چند بی پایان است، و اینجا هم بر مبنای "ما تشتهی الانفس" هیچ شخصی بهشتی نیست مگر آنکه ماندن بی پایان را می‌طلبد، و در صورتی که اهل دنیا با تمامی گرفتاری‌های کم یا زیادشان هرگز مرگ را نمی‌پسندند، برای بهشتیان سزاوارتر است که هرگز آن را نپسندند.

وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ... ۷۲

و آن [بزرگ مکان] است همان بهشتی که به آنچه می‌کرده اید میراث یافتید. ... ۷۲

آیه ۷۲ - این میراث بهشت برای بهشتیان از سه بعد خارج نیست:

۱ - یا ارثی از خداست که خدا هرگز ارث گذار نیست، نه می‌میرد و نه بهشتی است.
 ۲ - ارث به عنوان پاداش بهشتیان است این هم که از ارث از دیگری نیست زیرا این پاداش نتیجه اعمال خودشان و رحمت افزون ربانی است، بنابراین که می‌ماند قسمت سوم: که جایگاه‌هایی که برای جهنمیان - چنانکه برای بهشتیان - آماده شده بود، چون جهنمیان شایسته آن جایگاه‌ها نیستند، برای بهشتیان به گونه‌ای مضاعف است، نخست بهره شخصی خودشان و سپس بهره‌هایی که برای جهنمیان مقرر شده بود و خودشان را از آن محروم ساخته‌اند آن هم برای بهشتیان است، که یکی از معانی «جنتین» هم همین است. و معنای دیگرش چنانکه در آیه (۵۵:۴۶) آمده بهشت معنوی و مادی است که برای ارواحشان بهشت روحانی و برای بدن‌هایشان بهشت جسمانی است.

لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ... ۷۳ إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ
 جَهَنَّمَ خَالِدُونَ... ۷۴ لَا يَفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ... ۷۵
 وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ... ۷۶ وَنَادَوْا يَمْلِكُ
 لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكِثُونَ... ۷۷ لَقَدْ جِئْتُمْ بِالْحَقِّ
 وَلَكِنْ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ... ۷۸ أَمْ أُبْرِمُوا أَمْرًا فَإِنَّا
 مُبْرِمُونَ... ۷۹ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى
 وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُمُونَ... ۸۰

در آنجا برای شما میوه هایی (فراوان) است (که) از آنها می خورید. ...^{۷۳} - مجرمان بی گمان در عذاب جهنم ماندگارند. ...^{۷۴} - آن (عذاب) از آنان هرگز سستی نمی یابد، و آنان در آنجا (از سستی آن) نومیدند. ...^{۷۵} - و ما به ایشان ستم نکردیم، بلکه خودشان (از) ستمکاران (به خودشان) بوده اند. ...^{۷۶} - و ندا کردند: «ای مالک (دوزخ)! باید پروردگارت جان ما را بستاند.» پاسخ داد: «همانا شما ماندگارید.» ...^{۷۷} - همواره حق را برایتان آوردیم، لیکن بیشترتان حق را بسی ناپسند دارند. ...^{۷۸} - یا در کاری (بد) ابرام و استقامت ورزیده اند؟ پس ما (نیز در مکافاتشان) همواره استقامت کننده ایم. ...^{۷۹} - یا می پندارند که ما بی گمان رازشان و نجوایشان را نمی شنویم؟ چرا! حال آنکه فرستادگان ما نزدشان (اعمال پیدا و نهانشان را یکسان) می نویسند. ...^{۸۰} -

آیه ۸۰ - این "رسلنا لدینهم یکتبون" کل رسل ناطق و صامت ربانی را شامل است، رسل ناطق معصومان بشری و جنی و ملائکی می باشند، و رسل صامت اعضای بدن انسان و فضا و محیطی است که در آن زندگی می کرده اند، که همه این رسل ناطق و صامت اعمال زشت و زیبای مکلفان را ثبت و ضبط می کنند، مثلاً صامتشان مانند زمین است "بان ربک اوحی لها" با رمزی که پروردگار در آن نهاده، دستگاه گیرنده و فرستنده اعمال مکلفان است.

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَبْدِينَ ...^{۸۱} -

بگو: «اگر برای (خدای) رحمان فرزندی بود، پس من نخستین پرستندگانم.» ...^{۸۱} - آیه ۸۱ - "اول العابدین" بودن رسول گرامی به معنی اولیت در درجه و رتبه است و نه زمانی؛ که از کل پرستندگان خدا، پرستش او عمیقتر و برتر است، و رابطه اش با "ان کان للرحمن ولد" این است که اگر به زعم نصرانیان یا غیر آنان برای پروردگار فرزندی باشد، این فرزند بودن یا در بعد احترام است که در این صورت احترام من که از کل آفریدگان از نظر عبادتم برتر و بیشتر است، پس من فرزند خدایم نه دیگران، و اگر این فرزند گمانی زاده خداست، من چنانکه خدا را عبادت می کنم او را هم عبادت می کنم، ولی این فرزند برای خدا کلاً محال است و خیالی بیش نیست و من که اول العابدینم تنها پرستنده خدای یگانه می باشم.

سُبْحَنَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ...^{۸۲}
 فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ...^{۸۳}
 وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ
 الْعَلِيمُ...^{۸۴}

پروردگار آسمان ها و زمین (و) پروردگار عرش، از آنچه توصیفش می کنند (از داشتن
 فرزند) منزّه است. ...^{۸۲} پس آنان را رها کن، تا (در یاوه گویی خود) فرو روند و بازی
 کنند، (و) تا (آن) روزشان را که بدان وعده داده می شوند دریابند. ...^{۸۳} و اوست کسی
 که در آسمان خداست و در زمین خداست و او حکیم بسیار داناست. ...^{۸۴}

آیه ۸۴ - این که خدا هم در آسمان و هم در زمین اله است بدین معنی نیست که آسمان و
 زمین جایگاه خدا است، بلکه اله به معنای معبود و معبود بودنش در کل جهان هستی منحصر
 است: خدا در این جهان هست و نیست، در جهان هست به عنوان سیطره علمی و قدرت ربانی
 و معبود یگانه، و در جهان نیست که نه مکانی دارد و نه زمانی زیرا او آفریدگار زمان و
 زمانیان و مکان و مکانیان است، و پیش از آن هم در لازمان و لامکان بوده که اله بودنش در
 این دو مرحله الهیت و معبود بودن شأنی است. و پس از خلق آنها فعلیت یافته .

و تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ
 السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ...^{۸۵} وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ
 الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ...^{۸۶}

و مبارک (و خجسته) است کسی که فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است از
 آن اوست، و علم ساعت (پایانی) نزد اوست. و تنها سوی او برگردانیده
 می شوید. ...^{۸۵} و کسانی (را) که به جای او می خوانند (و می پرستند، آنان) اختیار
 شفاعت(شان) را ندارند، مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی دادند. ...^{۸۶}

آیه ۸۶ - بر مبنای این آیه هیچکس مالک شفاعت و میانجیگری در گناهان بین
 گناهکاران و خدا نیست "الا من شهد بالحق و هم يعلمون" مگر کسانی که گواهیشان راستا و

حقانی و عالمانه باشد، و چنانکه در آیات شفاعت آمده و خواهد آمد این شفاعت تنها در صورت شایستگی شفاعت کنندگان و شفاعت شده گان است و بس.

وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ...^{۸۷} وَقِيلَ لَهُ
يَرْبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ...^{۸۸} فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ
فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ...^{۸۹}

و اگر همواره از آنان بپرسی: «چه کسی ایشان را خلق کرده؟» بی چون و به راستی خواهند گفت: «خدا.» پس چگونه و به کجا (از حقیقت) بازگردانیده می شوند؟...^{۸۷} و گفته اش (که): «پروردگارم! اینان گروهی اند که ایمان نمی آورند.»...^{۸۸} پس از ایشان روی به گردان و بگو: «سلام!» پس در آینده ای دور خواهند دانست. ...^{۸۹}

سوره دخان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم ۱...۱ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲...۲

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

حم. ۱...۱ سوگند به کتاب روشنگر. ۲...۲

آیات ۱ و ۲ - این «حم» پنجمین از هفت «حم» است و «الكتاب البين» همین قرآن مجید است که بیان کننده کل احکام عقیدتی و عملی ربانی است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ ۳...۳

همانا ما آن را در شبی پر برکت یکجا نازل کردیم (و) ما همواره هشداردهنده بوده ایم. ۳...۳

آیه ۳ - این "لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ" همان یک شب قدر است پس از حدود پنجاه شب از آغاز بعثت رسول اقدس (صلی الله علیه وآله) - که در این مدت سوره هایی چند و مختصری از مفصل بر حضرتش نازل شده بود - قرآن به صورتی فشرده یک شبه بدون تفصیلهای لفظی و معنوی و بدون واسطه فرشته وحی بر قلب نورانی رسول گرامی نازل گردید، و سپس در مدت ۲۳ سال رسالت حضرتش به گونه ای مفصل از هر دو نظر: لفظ و معنا، شرف نزول یافت، چنانکه آیاتی مانند "کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر" (هود: ۱) گواه بر این دو مرحله نزول قرآن است، پیابر بزرگوار بر مبنای این اطلاع فشرده از معارف قرآنی - که در

شب قدر دریافت کرده بود - به هنگام نزول آیات تفصیلی به خود اجازه می داد که بر فرشته حامل وحی سبقت گیرد، نخست علاقه بس شدید نسبت به وحی الهی که می خواست همان مجمل را با چهره مفصل با الفاظ خود بیان کند، در ثانی بر مبنای این اطلاع فشرده چنان جریانی را اراده کرده بود که آیاتی از قبیل "لا تحرك به لسانك لتعجل به ان علينا جمعه قرآنه . فاذا قرأناه ما تبع قرآنه" (۷۵:۱۶) حضرتش را از چنین جریانی بازداشت، بدین معنا که همانگونه که فشرده قرآن در همان بعد معنوی شب قدر وحی ربانی بوده است، تفصیل آن نیز از نظر لفظ و معنا و حیانی و ربانی است، پس این شتاب گرچه پسندیده بود، اما در جریان و حیانی بودنشان مانند بعد نخست در انحصار خدا بوده است. و در کل این قرآن مفصل حتی با ترتیب سوره هایش و نقاط و اعرابها و ترکیب آیاتش و نامهای سوره هایش و حیانی بوده، و هرگز از عقلانیت رسول گرامی منهای وحی نبوده است، با آن که حضرتش قبل از وحی تنها زمینه ای برای فرود آمدن آن بوده است، و نه آنکه مبدئی از برای وحی خودی و عقلانی حضرتش باشد، زیرا بر مبنای آیاتی مانند "و ما ينطق عن الهوى. ان هو الاوحى يوحى . علمه شديد القوى" (۵۳:۷-۵) نطقهای رسول گرامی چه از جهت ربانی یا عملی یا عقیدتی در بعد رسالت ربانی منحصر در وحی قرآنی است، که عقلش - با آن که سر آمد کل عقول آفریدگان بوده است چه منفرداً و چه با شورای عاقلان - هرگز منبع فعلیت قرآنی نبوده است، و این «الهوى» که بطور کلی از نطقهای رسول گرامی سلب گشته تنها هوای نفس نیست زیرا بر اساس "شیطانی اسلم یبدي" هوای نفس حضرتش در مقابل نیروی عقلانیتش تسلیم بوده، بلکه از نظر عقلانی شخصی و شورائی نیز منفی است، که بر حسب آیاتی از قبیل آیه (کهف: ۲۷) "أَتَل ما أوحى اليك من كتاب ربك لا مبدل لكلماته و لن تجد من دونه ملتحداً" هرگز پناهگاهی رسالتی و و حیانی جز قرآن برای حضرتش وجود نداشته است.

درباره شب قدر و خصوصیاتى در سوره قدر به تفصیل مطالبی را آورده ایم.

فِيهَا يُفْرُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ _..._ أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ _..._ رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ _..._ رَبِّ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ۚ... ۷ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ۚ... ۸ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ۚ... ۹ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ۚ... ۱۰ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ... ۱۱ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ۚ... ۱۲

در آن (شب) هر امر فشرده ای جدا (و از هم باز) می شود. ۴... ۷ کاری [فیصله ای] از جانب ما را (پاس بدار) همواره ما فرستنده (ای پیامبران و فرشتگان) بوده ایم: ۵... هرحمتی از پروردگارت را، او همانا او بسی شنوای بسیار داناست. ۶... ۷ پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است؛ اگر یقین داشته اید. ۷... ۷ معبودی جز او نیست؛ او زنده می کند، و (همو) می میراند؛ پروردگار شما و پروردگار پدران نخستینتان. ۸... ۸ بلکه آنان در (ژرفای) شکی، بازی می کنند. ۹... ۹ پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایانگر بر آورد، ۱۰... ۱۰ (که) مردم را (در بی هوشی) فرا گیرد، این است عذابی پر درد. ۱۱... ۱۱ (گویند): «پروردگاران! این عذاب را از ما بازگردان. بی گمان ما ایمان آورنده ایم.» ۱۲... ۱۲

آیات ۱۰ تا ۱۲ - این دخان مبین که همان حالت نخستین آسمان در شرف آفرینش آن است، چنانکه در آیه فصلت آمده "ثم استوی الى السماء و هی دخان" بر این مبنا این دخان دود معمولی آتشها نیست، بلکه بر مبنای لغت هر برخاسته از هر آتشی گر چه دخان است، ولی اینجا دخان ویژه مقصود است که همان بخار آتشین بر خاسته از انفجار ماده نخستین می باشد، چنانکه در آیاتی از سوره فصلت بیان گشته.

و آیا «ناس» در اینجا تمامی انسانها اعم از بهشتیان و جهنمیان اند؟ هرگز! زیرا عذابهای آخرت بی شک شامل بهشتیان نیست، و آیاتی از قبیل: "ان منکم الاواردها" (۷۱: ۱۹) تنها برای عمومیت ورود تمامی مکلفان در آتش عذاب است و نه عذاب شدنشان، که هر عذابی در آخرت چه آغازین دخان مبینش و چه پس از آن - تنها مورد نگرش بهشتیان و عذاب جهنمیان است که "ثم ننجی الذین اتقوا" با تقوایان ورودشان در این آتشها برای نگرش

جایگاه معذبان است، ولی برای خودشان رحمتی افزون بر رحمت بهشت است، زیرا با دیدن

این عذابها به گونه ای نزدیک بر ایشان حظی و نویدی برای پاداش سرشارشان می باشد.

أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ...^{۱۳} ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ
وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ...^{۱۴} إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ
عَائِدُونَ...^{۱۵} يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ...^{۱۶}
وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ...^{۱۷} أَنْ أَذْهَبُوا
إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ...^{۱۸} وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ
إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَنِ مُبِينٍ...^{۱۹} وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ
تَرْجُمُونِ...^{۲۰} وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِلُونِ...^{۲۱} فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ
هُؤْلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ...^{۲۲} فَاسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ
مُتَّبِعُونَ...^{۲۳} وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ...^{۲۴} كَمْ
تَرَكَوْا مِنْ جَنَّتٍ وَعُيُونٍ...^{۲۵} وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ...^{۲۶}
وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَكَهِنَ...^{۲۷} كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا
آخَرِينَ...^{۲۸} فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا
مُنْظَرِينَ...^{۲۹} وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنَ الْعَذَابِ
الْمُهِينِ...^{۳۰} مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ...^{۳۱}
وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ...^{۳۲} وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ
الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ...^{۳۳} إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ...^{۳۴} إِنْ هِيَ
إِلَّا مَوْتَتْنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ...^{۳۵} فَاتُّوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ...^{۳۶} أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ

إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ...^{۳۷} وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا
بَيْنَهُمَا لِعِيبٍ...^{۳۸}

آنان را کجا (جای آن) یادواره باشد، حال آنکه به راستی برایشان پیامبری روشنگر آمده است. ...^{۱۳} سپس، از او روی برتافتند و گفتند: «تعلیم یافته‌ای دیوانه است.» ...^{۱۴} بی‌چون ما اندکی باز دارنده‌ی عذابیم (ولی) همواره شما برگشت‌کنندگان (به همان گناهان) می‌باشید. ...^{۱۵} روزی (دررسد) که دست به بزرگ‌ترین حمله می‌زنیم. همانا ما انتقام گیرنده‌ایم. ...^{۱۶} و بی‌گمان، پیش از آنان قوم فرعون را آزمونی آتشین نمودیم، حال آنکه پیامبری با کرامت برایشان آمد. ...^{۱۷} (به آنان گفت:) «بندگان خدا را به من باز سپارید. همانا من برای شما فرستاده‌ای امینم.» ...^{۱۸} «و اینکه بر خدا برتری و (زبردستی) ننمایید. من همانا برای شما آورنده‌ی سلطه‌ای (حسی، عقلانی، علمی، وحیانی) بیانگرم» ...^{۱۹} «و به راستی من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه بردم (از این) که مرا سنگباران کنید.» ...^{۲۰} «و اگر برای من ایمان (به خدا) نمی‌آوردید، پس از من همواره کناره‌گیریید.» ...^{۲۱} پس پروردگار خود را خواند که: «همانا اینان گروهی مجرم‌اند.» ...^{۲۲} (فرمود:) «پس بندگانم را شبانه‌بیر (که) بی‌گمان شما مورد پیگردید.» ...^{۲۳} «و دریا را (در) حال آرامشش پشت سر بگذار. بی‌چون آنان سپاهبانی‌ی غر شده‌اند.» ...^{۲۴} (و!) چه باغ‌های سردرهم و چشمه‌سارانی (که آنها بعد از خود) بر جای نهند. ...^{۲۵} و کشتزارهایی و جایگاهی گرامی. ...^{۲۶} و نعمتی نعمتوار که از آن با بی‌بندوباری و خوشحالی برخوردار بوده‌اند. ...^{۲۷} (آری) این چنین! [از حق دور بودند] و آنها را به گروهی دیگر به میراث دادیم. ...^{۲۸} پس آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند. و مهلت یافتگان (هم) نبوده‌اند. ...^{۲۹} و به راستی، فرزندان اسرائیل را از عذاب خفت‌آور به درستی رهایی‌بخش دادیم. ...^{۳۰} از (دست) فرعون که بی‌امان سرآمدی از اسراف‌کاران بود. ...^{۳۱} و بی‌گمان آنان را بر (پایه‌ی) علمی (مطلق) بر جهانیان (در ظاهر) به راستی برگزیدیم. ...^{۳۲} و از نشانه‌های (ربّانی) آنچه را که در آن آزمایشی آتشین (و) آشکارگر بود، بدیشان دادیم. ...^{۳۳} همواره اینان [کافران] همی‌گویند: ...^{۳۴} «جز مرگ نخستین، دیگر (مرگی) نیست، ما پراکنده شدگان (از گورهایمان) پس از مرگمان نیستیم.» ...^{۳۵} «اگر (از) راستان بوده‌اید، پس پدران ما را (باز پس)

بیاورید.» ۳۶... آیا ایشان بهترند، یا قوم تُبَع و کسانی که پیش از آنها بودند؟ آنان را هلاک کردیم. بی گمان ایشان (از) مجرمان بوده اند. ۳۷... و ما آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، بازی کنان نیافریدیم. ۳۸...

آیه ۳۸ - اینکه ما آسمان و زمین را در حال بازی نیافریدیم بلکه آفرینش آنها به حق است، نتیجه اش این است که اگر در این آفرینش امتحانی در کار نبود، و در نتیجه جهنم و بهشتی هم پس از مرگ نبود، این آفرینش خود بازی ای بیش نبود، پس آفرینش روی حساب و حکمت است، و اگر جزائی در برابر اعمال در کار نباشد، آفرینش از اصل تباه و لغو خواهد بود.

مَا خَلَقْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۳۹... إِنَّ يَوْمَ
الْفَصْلِ مِيقَتُهُمْ أَجْمَعِينَ ۴۰... يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا
وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ۴۱... إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ
الرَّحِيمُ ۴۲... إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ ۴۳... طَعَامُ الْإِثْمِ ۴۴...
كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ۴۵... كَغَلِي الْحَمِيمِ ۴۶... خَذُوهُ
فَاعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ ۴۷... ثُمَّ صَبُّوا فَوْرَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ
الْحَمِيمِ ۴۸... ذُئِنِكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ۴۹... إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ
بِهِ تَمْتَرُونَ ۵۰... إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ۵۱... فِي جَنَّاتٍ
وَعُيُونٍ ۵۲... يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرٍ مُتَقَبِّلِينَ ۵۳...
كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ۵۴... يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ
ءَامِنِينَ ۵۵... لَا يَذُقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَوَقَّعَهُمْ
عَذَابَ الْجَحِيمِ ۵۶...

ما آن دو را جز به تمامی حق نیافریدیم ولی بیشترشان نمی دانند. ۳۹... همواره روز جداسازی (: آخریت) جایگاه و پایگاه همه ی آنهاست. ۴۰... روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی (توان) هیچ گونه نیازی را ندارد، و نه آنان (بهوسیله ای دیگر) یاری

می شوند؛ ...^{۴۱} _ مگر کسی را که خدا(یش) رحمت کرده است. همانا اوست، (هم)او عزیز رحمت گر بر ویژگیان. ...^{۴۲} _ همواره درخت زقوم، ...^{۴۳} _ خوراک گناه پیشه است. ...^{۴۴} _ چون لرد داغ روغن زیتون در شکم ها می جوشد؛ ...^{۴۵} _ همانند جوشش (مایعی) سخت داغ. ...^{۴۶} _ او [: گناه پیشه] را بگیرد؛ پس با قوت و شدت و اهانت در میان دوزخش بکشانید. ...^{۴۷} _ سپس از عذاب مایعی داغ بر سرش فرو ریزد. ...^{۴۸} _ «بچش (که) تو، (همین) تو بی چون عزیزی بس گرمی هستی!» ...^{۴۹} _ بی گمان این است (همان) چیزی که درباره ی آن تردید می کردید. ...^{۵۰} _ به راستی پرهیزگاران در جایگاهی امن هستند. ...^{۵۱} _ در بوستان هایی (با درختان) سر به هم آورده و (کنار) چشمه سارها، ...^{۵۲} _ از یرنایی نازک و دیبایی ستر می پوشند، حال آنکه برابر یکدیگرند. ...^{۵۳} _ (آری) اینگونه [بسی حق] است و آنها را با حوریان درشت چشم همسر گردانیدیم. ...^{۵۴} _ در آنجا هر میوه ای را (که بخوانند) آسوده خاطر (همی) می خوانند (و می خواهند)، ...^{۵۵} _ در آنجا جز مرگ نخستین، مرگی نخواهند چشید، و (خدا) آنها را از عذاب دوزخ نگاه داشته است. ...^{۵۶} _

آیه ۵۶ - اینکه بهشتیان، در بهشت هرگز مرگ به سراغشان نمی آید و تنها همان مرگ نخستین است، از این رو اگر گفته شود: رجعت کنندگان پس از مرگشان و نیز زندگی پس از مرگ رستاخیز در جمع خود بیش از یک مرگ است، پاسخ این است که مرگ دوم دنیوی برای رجعت کنندگان مرگی ویژه است و شامل همه بهشتیان نیست، و مرگ در قیامت بیش از زندگی اخروی تنها بیهوشی است آن هم به استثنای "من شاء الله" و این بیهوشی گرچه از مرگ بدتر است ولی مرگ نیست زیرا حقیقت مرگ جدائی روح از بدن اصلی است، و در مرگ اخروی (بیهوشی) که پیش از زنده شدن همگان است روح هرگز از بدن برزخیش جدا نمی شود، بلکه به همان حالت به بدن دنیوی پیوند می خورد، بنابراین گرچه از مرگ بیشتر است ولی به هر حال مرگ نیست، و این آیه که درباره بهشتیان مرگ را در انحصار همان مرگ نخستین قرار داده خود به وجه عمومی است و منافاتی با استثنای مرگ بعد از رجعت ندارد.

فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ...^{۵۷} فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ
بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ...^{۵۸}

حال آنکه (این) بخششی است از جانب پروردگارت. این است همان کامیابی راحت
بزرگ. ...^{۵۷} پس تنها این (قرآن) را به زبان تو آسان (و روان) گردانیدیم، شاید بسی
پند گیرند. ...^{۵۸}

آیه ۵۸ - درین آیه قرآن با زبان پیامبر نازنین به منظور تذکر کل مکلفان آسان به میان
آمده است، که هر کس اگر لغت قرآن را بداند برای او آسانترین بیان است. بر این اساس ظنی
بودن قرآن که آن را سخت و گمانی پنداشته اند برخلاف نص این آیه و آیاتی مشابه است.

فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُّرْتَقِبُونَ...^{۵۹}

پس بسیار مراقب باشید (که) اینان بی گمان همواره مراقبند. ...^{۵۹}

سوره جاثیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم ۱۰۰۰-۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

حم ۱۰۰۰-۱

آیه ۱ - «حم» که خود مبتدایی است از برای "تنزیل الکتاب" اشاره ای به مطالبی رمزی است درباره وحی قرآنی چه از نظر دلالتی اش و چه معانی رمزی اش، و این سوره ششمین سوره از حوامین هفتگانه است.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۱۰۰۰-۲ إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۱۰۰۰-۳ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِن دَابَّةٍ
آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۱۰۰۰-۴

فرو فرستادن تدریجی این کتاب، از جانب خدای عزیز حکیم است. ۱۰۰۰-۲ به راستی در آسمان ها و زمین، برای مؤمنان به درستی نشانه هایی است. ۱۰۰۰-۳ و در آفرینششان و آنچه از (انواع) جنبنده ها (در زمین و آسمان) پراکنده می گرداند، برای مردمی که یقین می آورند نشانه هایی است. ۱۰۰۰-۴

آیه ۴ - «کم» در «خلقکم» کل مکلفان زمینی و آسمانی را در بر دارد، و در آیاتی مانند: آیه (۴۲:۲۹) "و ما بث فیهما من دابة" شاهد بر وجود جنبدگانی در زمین و آسمان است

سپس "و هو علی جمعهم" با ضمیر «هم» که مربوط به عاقلان است عاقلانی - انسانی و جنی - در آسمانها - همچو زمین - معرفی شده اند که در آینده ای گرد هم خواهند آمد چه جمع نخستین محوری که در عالم تکلیف است، و چه جمع آخرین که - که با تمامی حیوانات - در رستاخیز خواهد بود؟

و آیه ۳۸ سوره (انعام) گواه است بر این که قدر مسلم گرد آمدن در عالم تکلیف است، زیرا اینجا گردآوری کل دواب را اعم از عاقلان و غیر آنها در بر دارد.

وَ اخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَمَا أُنْزِلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيحِ ؕ آيَاتُ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝... ۝ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبَأَىٰ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ ءَايَتِهِ ۚ يُؤْمِنُونَ ۝... ۝

و (نیز در) پیاپی آمدن شب و روز، و آنچه خدا روزی از آسمان فرود آورده، پس به (وسیله‌ی) آن، زمین را پس از مرگش زنده گردانیده، و (همچنین در) گوناگون کردن وجابه جا نمودن باده‌ها (به هر سو) - برای مردمی که می‌اندیشند - نشانه‌هایی است. ۝... ۝ این هاست نشانه‌های خدا. به حق آنها را بر تو می‌خوانیم، پس بعد از خدا و نشانه‌هایش به کدام حدیث [: تازه ای] خواهند گروید؟ ۝... ۝

آیه ۶ - لفظ «حدیث» که نسبت به خدا و آیات خدا یاد شده است، «حدیث» را از انحصار روایات بیرون آورده و در کل به معنای وجود جریانی تازه است، چنانکه آیات قرآن تازه و بی سابقه است، و خدای سبحان نیز برای ناخدایان و مشرکان نیز تازه است، بر این مبنا روایاتی از قبیل این که اگر مسلمانی چهل حدیث را نگهبان شود خدا او را از عالمان محشور فرماید، - بر خلاف معروف در بین شرعمداران - در انحصار روایت نیست، بر این مبنا این چهل حدیث، نخست شامل حضرت حق I است که چهل جنبه از الهیات و ربانیات حضرتش را حفظ کند، و راجع به قرآن نیز چهل آیه است - که مبنای اینالهیات می‌باشند - و بر حسب قداست عدد چهل، برترین، مهمترین و ضروری ترین آیات قرآن مقصود است، و سپس

احادیث روایتی اصلی در جنبه های بسیار هم عقیدتی و فرعی روایت شده از معصومان(علیهم السلام)مقصود است.

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ _..._۷_ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِيرُهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ _..._۸_ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ _..._۹_ وَرَأَاهُمْ جَهَنَّمَ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ _..._۱۰_ هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ _..._۱۱_ اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ _..._۱۲_ وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ _..._۱۳_ قُلِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ _..._۱۴_

وای برای هر دروغزن گناه پیشه ای! _..._۷_ آیات خدا را که بر او خوانده می شود می شنود، سپس به حال تکبر - چنان که گویی آن را نشنیده (بر آنچه خود می خواهد و می گوید) - سماجت می ورزد. پس او را به عذابی پردرد بشارت ده. _..._۸_ و هنگامی که از نشانه های ما چیزی بداند، آنها را به ریشخند بگیرد. آنان برایشان عذابی خفت بار است. _..._۹_ از پشت سر آنان دوزخ است، و نه آنچه را اندوخته و نه آن اولیایی را که از غیر از خدا اختیار کردند، پشیزی به کارشان نمی آیند. و برایشان عذابی بزرگ است. _..._۱۰_ این رهنمودی (بزرگ) است؛ و کسانی که آیات پروردگارشان را انکار کردند، برایشان عذابی از اضطرابی بسی دردناک است. _..._۱۱_ (او) خدایی است که دریا را برایتان رام گردانید، تا کشتی ها در آن به فرمائش روان شوند، و تا از فضلش جويا گردید و شاید شکر گزاریید. _..._۱۲_ و آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است، به سود شما رام کرد؛ حال آنکه همه(ی این رامش) از اوست. همواره در این (جریان) برای مردمانی

که می اندیشند بی گمان نشانه هایی (بر حقانیت حقایق و حیانی) است. _..._۱۳ به کسانی که ایمان آوردند بگواز کسانی که به روزهای (پیروزی حق بر باطل) خدا امید ندارند (اکنون) درگذرند، تا خدا گروهی را به سبب آنچه مرتکب می شده اند به مجازات رساند. _..._۱۴

آیه ۱۴ - این «یغفروا» و چشم پوشی مؤمنان نسبت به کسانی که ایام الله مورد امیدشان نیست هرگز به معنی بخشش آنان در این گناهان نیست، زیرا نخست بخشاینده گناهان تنها خداست، در ثانی کسانی که به ایام الله امیدوار نیستند، قابل بخشش نیستند، این ایام الله هم ایام حاکمیت آشکار و همگانی الهی است. نخست ایام رسالتهای بر ویژه پیامبران اولوالعزمشان در عالم تکلیف، و دوم در رجعت و بروز کلی دین خدا در کل جهان تکلیف می باشد که این دو از ایام حاکمیت ربانی است در جنبه های خیر، سپس عالم برزخ و قیامت است، لفظ "ایام الله" در اینجا و در سوره ابراهیم آیه (۵) آمده که موسی مأموریت داشت مکلفان را به "ایام الله" تذکر دهد، و درست است که تمامی ایام خیر و شر و میانگین در این میان همه ایام الله است - که کلا آفریده او است - جز آنکه مقصود از آن در این دو آیه روزهای بروز حاکمیت ربانی خداست چه در دو یوم عالم تکلیف و چه دو یوم عالم جزاء: برزخ و قیامت.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ، وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ _..._۱۵ وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ _..._۱۶ وَ ءَاتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِّن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ _..._۱۷ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ _..._۱۸

هر که کار شایسته ای کند، به سود خودش، و هر که بدی کند بر زیان خودش است. سپس تنها سوی پروردگارتان برگردانیده می شوید. _..._۱۵ و بی گمان همواره فرزندان اسرائیل را کتاب [تورات] و حکم [سیاست] و پیامبری [شریعت] دادیم، و از چیزهای پاکیزه روزیشان دادیم، و آنان را بر جهانیان [از گذشتگان و همزمانانشان] برتر

کردیم. ... ۱۶- و روشنی‌هایی از امر [دین] به آنان دادیم. پس جز بعد از آنکه علم برایشان (حاصل) آمد - از روی ظلم و رقابت میان خودشان - دستخوش اختلاف نشدند. به راستی پروردگارت روز قیامت میانشان درباره‌ی آنچه در آن اختلاف می‌کرده‌اند، داوری خواهد کرد. ... ۱۷- سپس تو را بر راهواره‌ای (بس روشن) از امر (دین) نهادیم. پس آن را پیروی کن، و هوس‌های کسانی را که نمی‌دانند پیروی مکن. ... ۱۸-

آیه ۱۸ - این "شریعة من الأمر" که شریعت آخرین است خود راهی است ربانی از راههای پنجگانه امر که فرمان و دین ربانی است بر این مبنا، دین یکی است و شرایع و راه‌های به سوی دین پنج تاست، چون دین در دنیا به معنای طاعت حق و در آخرت جزای آن است و این طاعت پنج گونه و پنج گانه است.

إِنَّهُمْ لَن يَغْنُؤُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ... ۱۹- هَذَا بَصَرٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ
يُوقِنُونَ ... ۲۰-

بی چون آنان در برابر خدا از تو هرگز هیچ گونه کفایت و حمایتی نمی‌کنند (و به هیچوجه به کار تو نمی‌آیند) و ستمگران، بی‌گمان بعضیشان پشتوانه‌ی بعضی (دیگر) اند. و خدا ولی و پشتوانه‌ی پرهیزگاران است. ... ۱۹- این (کتاب) برای مردم، دیدگاه‌هایی و برای قومی که یقین می‌آورند، هدایت و رحمتی بزرگ است. ... ۲۰-

آیه ۲۰ - این «بصائر» که جمع بصیرت است تمامی بصیرت‌های اصلی و فرعی: عقیدتی و احکامی را تا پایان تکلیف در بر دارد، و آیا این بصائر ظنی الدلالة است؟! هرگز! بلکه چنانکه خدا در تمامی جهات الوهیت و ربوبیت بی‌مانند است، قرآنش نیز حتی در میان کتب آسمانی - گذشته تا چه رسد به کتب دیگران - بسیار برتر و روشنتر و بازتابش در دلالت و معنویت بهتر و شایسته‌تر است، لذا حدیث را باید با قرآن معنا کرد و نه برعکس، مگر در رموز و حیانی قرآن که در اختصاص رسول گرامی و سایر معصومان محمدی (علیهم السلام) است که روایاتی قطعی بیانگر آنهاست.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۚ...۲۱- وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۚ...۲۲- أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۚ...۲۳-

یا کسانی که بی مهابا مرتکب کارهای بد شده اند پنداشته اند که آنان را مانند کسانی قرار می دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند؛ حال آنکه زندگیشان و مرگشان یکسان است؟ چه بد داوری می کنند! ۲۱-... و خدا آسمان ها و زمین را به حق آفرید، و تا هر کسی به موجب آنچه به دست آورده جزا داده شود، و اینان ستم (هم) نمی شوند. ۲۲-... پس آیا دیدی کسی را که معبودش را هوای نفسش برگرفته، و خدا او را آگاهانه گمراه گردانیده، و بر گوش و دلش مهر زده، و بر دیده اش پرده ای نهاده؟ پس آیا بعد از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پس (از این) به درستی (درستی ها را) یاد نمی کنید؟ ۲۳-...

آیه ۲۳ - این "الهه هوا" و نه "هواه الهه" چنانکه در آیه (۲۵:۴۳) آمده - نیز بدین معناست که خدایش را هوای نفسش انگاشته و نه آنکه هوای نفسش را خدای خود دانسته باشد، بر این مبنا آیه بدین معناست که کسانی بجای خدا پرستی هوا پرستند، با آنکه احیاناً خدا را هم پذیرفته اند، ولی زندگی آنها تنها بر اساس پرستش و پیروی از هوای نفسشان می باشد، که خدا پرستیشان هم بر مبنای هواپرستی است و "اضله الله على علم" هم بدین معناست که در حال دانائیشان که خدایی غیر از هوای نفس وجود دارد و تنها او قابل پرستش است، ولی بر اساس نادانی اش و اصرارش بر این نادانی خدا نیز او را بر این جهالت تثبیت کرده و یا بر آن افزوده است، که خود جزای دنیوی اوست، بر این مبنا خدا هرگز به احدی زیانی نمی رساند، بلکه اگر عذابی در دنیا و پس از آن برای کسانی محقق است، این دست کم جزای ربانی است و نه حتی عادلانه، تا چه رسد ظالمانه اش که بر مبنای آیاتی مانند "و

رحمتی وسعت کل شیء" رحمت خدا را شامل معاندان نیز می داند به این معنا که کمتر از استحقاقشان، عذابشان می کند، مگر نسبت به ظلمهایی که به دیگران کرده اند که در اینجا عذابی عادلانه خواهد بود.

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ۚ...۲۴_ وَإِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٌ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّتُوا بِآبَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۚ...۲۵_ قُلِ اللَّهُ يُخَيِّكُم ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۚ...۲۶_ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ ۚ...۲۷_ وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ...۲۸_ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ...۲۹_

و گفتند: «غیر از زندگی دنیای ما (زندگی دیگری) نیست؛ می میریم و زنده می شویم و ما را جز دهر [طبیعت] هلاک نمی کند.» حال آنکه به این (گزاره) هیچ علمی ندارند (و) اینان به جز گمان نمی بافند. ۲۴_... و هنگامی که آیات ما به روشنی بر آنان خوانده شود، دلیلشان همواره جز این نبوده است که گویند: «اگر (از) راستان بوده اید پدرانمان را بیاورید.» ۲۵_... بگو: «خدا شما را زنده می کند، پس آنگاه شما را می میراند، سپس شما را سوی روز رستاخیز - که شکی مستند در آن نیست - گرد می آورد، ولی بیشتر مردم نمی دانند.» ۲۶_... و فرمانروایی آسمان ها و زمین تنها از آن خداست، و روزی که ساعت (قیامت) بر پا شود، در آن هنگام (و هنگامه) باطل گیرندگان (حق) زیان خواهند دید. ۲۷_... و هر امتی را به زانو در آمده بینی؛ هر امتی سوی کتابش [کارنامه‌ی اعمالش] فراخوانده می شود (و بدیشان می گویند): «آنچه را می کرده اید امروز درمی یابید.» ۲۸_... «این کتاب و نوشته‌ی ماست، که علیه شما حق را بازگو (و

افشاگری) می‌کند. ما بی‌چون از آنچه می‌کرده‌اید پیوسته نسخه برداری می‌کرده ایم.» _ ۰۰۰ _ ۲۹ _

آیات ۲۸ و ۲۹ - اینجا همه امت‌ها را به روز جزا خاکسار و خاضع در برابر حکم ربانی دانسته که همگان به سوی کتابهای شرایعشان و اعمالشان فراخوانده می‌شوند، کتاب‌های اعمالشان که ناطق به کل حقیقت خواهد بود بر حسب استنساخ و نسخه برداری ربانی است که در چهار مرحله از صداها و سیماهایشان در درون و بیرونشان حق I نسخه برداری فرموده است. و این نسخه‌ها گرچه بین صامت و ناطق‌اند، صامتشان گواهی اعضای بدنهای مکلفان در بُعد خود و در بُعد محیطی است که در آن زندگی می‌کرده‌اند، که هر دو به گونه‌ای صامت و ناخود آگاه به اراده حق اعمال مکلفان را برای خود و دیگران بازگو می‌کنند، ناطقشان معصومان بشری و جنی و فرشتگان می‌باشند که در کل بر حسب آیاتی چند این گواهی چهار گانه محقق است، و در جمع صداها و سیماهای مکلفان در خوب و بدشان با نسخه برداری ربانی ثابت است، جز آنکه برخی از آنها با اراده ربانی محو می‌شوند، مانند بدی‌هایی که از آنها توبه صحیح نموده‌اند، و یا خوبی‌هایی که در اثر گناهانی بزرگ حبط و ناچیز شده‌اند. این نخستین بُعد استثنایی است، بعد دوم آنچه از این و آن برای روز رستاخیز همچنان باقی است که آنجا هم گاهی اکتفا به شنیدن و دیدن صدا و سیمای زشت هستند و نه بیشتر، که به همین مقدار عذاب است. و دیگر جزایی نسبت به زشتیهایشان نیست ولی خوبی‌هایشان همچنان باقی است.

و مرحله آخرینش انعکاس این صداها و سیماهای زشت و زیباست در جهنم و بهشت که خود ملکوت این اعمال است، بدین معنا که خود چهره‌های زشت یا زیبای اعمالشان مبدل به عذاب یا ثواب خواهد شد، مانند کسی که به دستور پزشک عمل کرده و بهبودش انعکاس واقعی این عمل است، نه و خواست و دستور پزشک و در مقابل کسی که بر خلاف دستور پزشک، کارهایی انجام دهد که نتیجه طبیعی‌اش دوام یا افزایش بیماری اوست چه پزشک بخواهد و چه نخواهد.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ
 ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ۚ... ۳۰ وَاَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ ءَايَتِي
 تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ۚ... ۳۱ وَإِذَا قِيلَ إِنَّ
 وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَّظُنُّ
 إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ ۚ... ۳۲ وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَا
 بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ۚ... ۳۳ وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَبُكُمْ كَمَا نَسَبْتُمْ
 لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا وَمَا وَدَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ نَّصْرِينَ ۚ... ۳۴

پس اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کرده اند، در نتیجه پروردگارشان آنان را در جوار رحمت خویش داخل می گرداند. این همان کامیابی سالم روشنگر است. ۳۰ و اما کسانی که کافر شدند (به آن ها گفته شود): «پس مگر آیات من بر شما خوانده نمی شده، پس تکبر نمودید و مردمی بدکار بوده اید؟» ۳۱ و هنگامی که گفته شود: «وعدۀ خدا همواره حق است، و هرگز شکی مستند در ساعت: (قیامت) نیست.» گویند: «ما نمی دانیم ساعت چیست. ما جز اندک گمانی نداریم، و از جویندگان و پویندگان یقین (هم) نیستیم.» ۳۲ و (صورت و حقیقت) بدی های آنچه کردند، بر آنان پدیدار شد، و آنچه را که بدان ریشخند می کردند، آنان را سراسر فرا گرفت. ۳۳ و گفته شد: «همان گونه که دیدار امروزتان را فراموش کردید، امروز (هم) شما را فراموش می کنیم، و پناهگاهتان آتش است (و) برای شما هیچ یاورانی (هم) نیستند.» ۳۴

آیه ۳۴ - «ننسیکم» که نسیانی است ربانی نسبت به کسانی که روز رستاخیز را مورد نسیان قرار داده اند، این فراموشی خدا نیست بلکه به فراموشی نهادن ایشان است همان گونه که مکلفان معاند "و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم" با یقین به حق آن را در بوته فراموشی نهادند و این فراموشی آگاهانه بوده است، و خدا هم در پاسخ تجاهل آنان، ایشان را به فراموشی می سپارد، و نه اینکه آنها را فراموش کند!

ذَٰلِكُمْ بِأَنكُمُ اتَّخَذْتُمْ ءَايَتِ اللَّهِ هُزُوءًا وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ۚ... ۳۵ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ

السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...^{۳۶} وَلَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ...^{۳۷}

این به راستی بدین سبب است، که شما آیات خدا را به ریشخند بر گرفتید، و زندگی دنیا فریبتان داد.» پس امروز نه از این (آتش) بیرون آورده می شوند، و نه عتاب و سرزنش می گردند (که ارزش سرزنش را هم ندارند). ...^{۳۵} پس سپاس تنها از آن خداست؛ پروردگار آسمان ها و پروردگار زمین و پروردگار جهانیان. ...^{۳۶} و در آسمان ها و زمین، تنها بزرگی از آن اوست و تنها اوست عزیز حکیم. ...^{۳۷}

سوره احقاف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم ۱۰۰۰-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

حم ۱۰۰۰-

آیه ۱ - این «حم» آخرین حوامیم هفت گانه است، وچنانکه قبلا هم اشاره شد اینها رموز ویژه رسالتی است که دیگران را هرگز از آنها خبری نیست، بلکه در اختصاص صاحب وحی است، جز آن چه احياناً از خود قرآن و یا بیان صاحب وحی نمایان است.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۱۰۰۰-۲ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا
أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ ۱۰۰۰-۳ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي
مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ اتُّنَوِي بِكِتَابٍ مِّنْ
قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۱۰۰۰-۴

فرو فرستادن تدریجی این کتاب، از جانب خدای عزیز حکیم است. ۱۰۰۰-۲ (ما) آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حقّ و (تا) زمانی معین نیافریدیم. و آنان که کافر شدند، از آنچه هشدار داده شده اند رویگردانند. ۱۰۰۰-۳ بگو: «آیا آنچه را از جز خدا فرا می خوانید دیده (و دریافته)اید؟ به من نشان دهید (که) چه چیزی از زمین را

آفریده اند، یا (مگر) آنان را در (کار) آسمان ها (با خدا) مشارکتی است؟ اگر راست می گوید، کتابی پیش از این [:قرآن] یا اثر و بازمانده ای از دانشی (وحیانی) نزد من آرید.» _..._۴_

آیه ۴ - اینجا راجع به خدایان غیر از خدای واحد حق مطالبه دلیل شده که اگر برهانی از علم یا اثری از علم در کار باشد قابل قبول است، و کتاب که پیش از "اثارة من علم" آمده، این خود دلیل است که کتاب یعنی کتاب وحی بویژه قرآن، روی این اصل "اثارة من علم" اشاره به معنای اثری است از کتاب وحیانی، بنابراین مبدأ شرعی مورد پذیرش مؤمنان تنها علم وحیانی است، زیرا مطلق است و هرگز خطائی در آن راه ندارد، و وحی دارای دو بعد است؛ بعد وحیانی اصلی که کتاب وحی است و بعد وحیانی فرعی که همان سنت به زبان رسول وحی (صلی الله علیه وآله) و یا عملی مطلق است که هر دو «اثارة» و دنباله روی اصلی اند، زیرا این خود اثری از وحی نخستین می باشد، و بر حسب آیاتی چند و روایاتی متواتره مقصود از تقلین همان کتاب و سنت است که در دو بعد داری عصمت می باشند: عصمت متن و عصمت سند که ناقل آن معصومان از عترت و رسول (صلی الله علیه وآله) هستند، روی این اصل هیچ سخنی به عنوان حکم وحیانی ربانی پذیرفته نیست مگر اینکه از یکی از این دو مبدأ باشد و دیگر هیچ، که عقل و اجماع و شهرت و سیره و روایت غیر قطعی شیعه وافزون بر اینها قیاس و استحسان و استصلاح برادران سنی نه علم هستند و نه اثارة من علم.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَمَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَفِلُونَ..._۵_ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ
أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ..._۶_ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا
بَيَّنَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ..._۷_ أَمْ
يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِمَا
تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَى بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ..._۸_

و چه کسی گمراه تر از (آن نا)کسی است، که جز خدا را می خواند؛ کسی را که تا روز قیامت (به آنان) پاسخ نمی دهد، حال آنکه آنان (هم) از درخواست اینان غافلاند؟ ... د_ و هنگامی که مردمان (در آن هنگامه) - بدون بازگشتی - گرد هم (جمع) شوند (اینان) دشمنان آنانند، و عبادتشان را انکار می کنند. ... ء_ و زمانی که آیاتمان به روشنی بر ایشان خوانده شود، آنان که کفر ورزیدند - هنگامی که حق سویشان آمد - گویند: «این سحری آشکارگر است.» ... ۷_ یا می گویند: «این (کتاب) را (بر خدا) افترا زده است.» بگو: «اگر آن را افترا زده ام، پس شما از (سوی) خدا برایم مالک چیزی نیستید. او آگاه تر است به آنچه در آن (افترای) پر و لیریز (از باطل) می کنید. گواهی او میان من و شما بس است، و اوست بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان.» ... ۸_

آیه ۸ - اینجا یکی از براهین نفی افتراء قرآن نسبت به خدا این آمده که اگر من آنرا به خدا افتراء زده ام شما از طرف خدا مالک چیزی به سود من نخواهید بود، این خود اشاره ای بس لطیف است که افترای وحی تکذیب الهی را بدنبال دارد، چنانکه در (۴۲:۲۴) می فرماید: در اینصورت اگر خدا بخواهد بر قلبت مْهْری نهد که هرگز فهم درستی نداشته باشی و دچار تناقض گوئی گردی، و همچنین آیه ای مانند (۶۹:۴۴) که «اگر این پیمبر بعضی سخنان را به دروغ به من نسبت دهد او را با یمین قدرت در خواهم گرفت و رگ حیات رسالتش را قطع خواهم کرد» که در نتیجه دچار تناقض گوئی و هذیان گردد، این آیه درباره پیامبر ثابت ربانی است که اگر بر فرض محال چنان کند، چنین خواهد شد، تا چه رسد کسی که اصولاً در دعوی رسالت دروغگو باشد که چه بدتر، در هر صورت اگر کسی به عنوان وحی ربانی دعوی کذب کند مقتضای عدالت و هدایت الهی این است که از او جلوگیری کند تا گروهی به گمراهی نیافتند، و آیه مورد بحث همانگونه که گذشت تصریح به این مورد است که دروغ بستنِ وحی به خدا پیامدی اینچنین دارد و شما هم هرگز نمی توانید از آن جلوگیری کنید.

قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنِ اتَّبِعُوا إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ... ۹_

بگو: «من از (میان) پیامبران، نو درآمدم (بی مانند) نبوده ام، و نمی دانم با من و با شما چه معامله ای خواهد شد (به جز رحمتی ویژه بر من و) جز آنچه را که به من وحی می شود، پیروی نمی کنم؛ و من جز هشداردهنده ای روشنگر (بیش) نیستم.» _۰۰۰_۱_

آیه ۹ - در این آیه چند جریان از رسالت محمدی (صلی الله علیه و آله) سلب شده: یکی اینکه رسالتش نوظهوری در رسالت ها و بدون سابقه نیست، زیرا پیش از حضرتش رسولان فراوان آمده اند و دعوتهاشان نیز همین دعوت توحیدی بوده است، دوم: اینکه از آینده خود و شماها خبری ندارم یعنی از علم غیب مخصوص به خدا بی خبرم، سوم: پیروی من تنها از وحی است.

روی این اصل مکلفان بویژه اهل کتاب که بارسالتهای وحیانی آشنائی دارند نمی توانند این رسالت آخرین را نوظهور و بی سابقه بدانند که نه رسالتش و نه کتابش و نه سنت و دعوتش هیچکدام بی سابقه نیست گرچه در فروعی بسیار کم از احکام اختلافاتی قشری در این میان وجود دارد، چنانکه کتابهای الوالعزم هر یک نسبت به پیش از خود چنین می باشند.

و اینکه از آینده خود و دیگران خبر ندارم نظریه آینده هایی است که در ارتباط با اصل رسالت واحکام رسالتی هرگز نیست، چنانکه در (۷۲:۲۶) می فرماید: «خدا عالم به کل غیب هاست، احدی را به آنها آگاه نمی کند مگر فرستاده ای مرضی خودش را، تا معلوم شود که رسالات الهی را تبلیغ کرده اند»، و رسالات الهی هم همانهاست که اشاره شد، و نیز در (۷:۱۸۸) تصریح می کند که اگر من غیب می دانستم خیرات بسیاری را برای خود بدست می آوردم و هرگز بدی و ناراحتی به من نمی رسد.

در هر صورت غیب چند گونه است:

۱- ویژه ذات اقدس الهی I است که نسبت دیگران کلاً محال است.

۲- دارای همین ویژگی ولی غیر مطلق است که احیاناً با وحی رسالتی به پیامبران وحی می شود که بجز وحی ربانی راهی برای بدست آوردن آنها نیست.

۳- غیب معمولی که بر مبنای علوم و کاوش های بشری بدست می آید و مقصود از نفی غیب نسبت به پیامبران همان غیت نخستین است، روی این اصل روایاتی که مطلق غیب را در مثلث زمان برای امامان ثبت کرده بر خلاف اینگونه آیات قرآنی است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَمَأْمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ... ۱۰- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ... ۱۱- وَ مِنْ قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّنُذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ... ۱۲-

بگو: «آیا دیدید اگر این (قرآن) از نزد خدا باشد، و شما بدان کافر شده باشید، و شاهدی از فرزندان اسرائیل بر همانندی (وحیانی بودن) آن (با تورات و انجیل) گواهی داد، پس (بدان) ایمان آورده باشد و شما تکبر نموده باشید (آیا باز هم شما ستمکار نیستید)؟ البته خدا گروه ستمگران را هدایت نمی کند.»... ۱۰- و کسانی که کافر شدند - برای کسانی که ایمان آوردند - گفتند: «اگر این ایمان خوب بود، آنان بر ما بسوی آن پیشی نمی گرفتند.» و چون (اینان) بدان هدایت نیافته اند، پس به زودی خواهند گفت: «این (خود) گمراهی سابقه داری است.»... ۱۱- حال آنکه پیش از آن، کتاب موسی، به حال راهبری (شان) و (مایه‌ی) رحمتی (برایشان) بود. و این (قرآن) کتابی است حال آنکه به زبانی آشکارا است که تصدیق کننده (ی آن) است، تا کسانی را که ستم کردند هشدار دهد، و برای نیکوکاران مژده ای باشد... ۱۲-

آیه ۱۲ - اینجا چرا قبل از قرآن کتاب موسی (علیه السلام) بعنوان امام و رحمت معرفی گشته، چنانکه در (۱۱:۱۷) نیز چنان است، در حالیکه قبل از قرآن کتاب عیسی (علیه السلام) است و کتاب موسی (علیه السلام) هم پیش از آن است؟ پاسخ این است که نخست کتاب موسی (علیه السلام) مفصلترین محور تشریعی قبل از قرآن است، و کتاب عیسی (علیه السلام) در حاشیه آن که اصولا تشریعی افزون بر تورات ندارد، و تنها چیزهایی را که بعنوان

عقوبت موقت بر بنی اسرائیل تحریم شده بود تحلیل کرده است: (۳:۵۰) چنانکه در سوره جن هم همین تعبیر آمده است که "کتاباً انزل من بعد موسی" وانگهی در بین کل کتب آسمانی تنها دو امامت وجود دارد که قرآن بر کل کتابهای آسمانی امام و پیشوا است، و تورات هم در ضمن مأمومانش می باشد، ولی تورات نسبت به کل کتابها و رسالتهای وحیانی از زمان نزولش تا آخرین زمان شریعت اسرائیلی موسوی و عیسوی امامت دارد، چنانکه بر دو کتاب ولایت عزیمی پیش از خود که صحف نوح و ابراهیم است هم امام است، و در جمع این امام ها با مأمومینشان مقدمه ای برای امامت مطلق قرآنی می باشند، آری تورات امام و رحمت است تنها برای اینان، ولی قرآن امام و رحمت است برای همگان، و در سه آیه امامت تورات عنوان پیش از وحی قرآنی تبیین گردیده مانند (۱۷:۱۱) که پیامبر بزرگوار را در مثلی از بینات نهاده: نخست "کان علی بینه من ربه" که بینه درونیش عصمت محمدی است و بینه برونیش قرآنش، و این هر دو یک بینه است که قرآن محمد و محمد قرآن دارای وحدتی عمیق هستند، سپس بینه ای کمتر که "و یتلوه شاهد منه" و بر حسب روایات فریقین این شاهد و گواهی که برخاسته از حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) است علی(علیه السلام) می باشد، و مرحله سوم "من قبله کتاب موسی اماماً و رحمه" که کتاب موسی در عین امام و رحمت بودن برای غیر قرآنیان ضلع سوم از مثلث این شهادت، و بینات بر نبوت رسالت محمدی(صلی الله علیه وآله) است.

آری این امامت و رحمت کتاب موسی از نظری دیگر هم امام است از برای کل مکلفان سراسر تاریخ تکلیف که عبارتست از شصت بشارت و نویدهایی نسبت به رسالت و موقعیت بی نظیر محمدی(صلی الله علیه وآله) در کل جهات چنانکه در کتاب بشارات عهدین به تفصیل بیان گشته است.

«هیمنه» حفاظت و بزرگترین موقعیت امامت نسبت به کل کتب آسمانی ویژه قرآن است که "و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصداقاً لما بین یدیه و مهیماً علیه" (۵:۴۸).

همین آیات امامت تورات وسیله ای برای استاد حداد بیرونی است که در چهارده کتابش که بر رد قرآن نوشته است در جمع می گوید: (بین قرآن و تورات و انجیل اتصال و نسبی

است؛ تورات امام قرآن است، قرآن در کتابهای پیشینیان است و همین قرآن ترجمه عربی لطیفی است برای کتاب مقدس و آیاتی است بس روشن در سینه های علمای اهل کتاب، و بر محمد(صلی الله علیه وآله) است که در قرآنش به همین کتابهای آسمانی و رسولان و عالمانشان اقتدا کند و اگر شکی در قرآن دارد از اهل کتاب بپرسد تا شکش را برطرف کنند!

این شش مورد بر حَسَب آیات مربوطه اش خلاصه ای است از این چهارده کتاب، که در جای جای تفسیر الفرقان به مناسباتش خیالات واهی حداد را به او برگشت داده ایم و در کتابهای سه گانه المقارنات، عقائدنا و رسول الاسلام به طور کلی موضوعاً بر مبنای همین آیات مورد استدلالش به او پاسخ داده ایم.

و در آیه مورد بحث نیز هم "من قبله" و هم "هذا کتاب مصد" هر دو دلیل بر وحیانی بودن مستقل قرآنند و چگونه حداد و امثالش استدلالی تقیض بر مرادات الهی در قرآن دارند، همین قرآنیکه در جای جایش هم تورات و انجیل را تحریف شده معرفی کرده و هم قرآن را بطور کلی تحریف ناشده و مهیم و خاتم و آخرین و کاملترین کتابهای وحی خوانده، آیا قرآن با این برتری های مطلق ترجمه ای است از آن کتابهای تحریف شده که در عین حال مرحله مادون وحی است؟ و در صورتی هم که تحریف نشده باشد، آیا کمتر گرفته شده از کامل است؟

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝۱۳۰۰۰

بی گمان کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس (در گفتار و کردارشان) ایستادگی

کردند، نه بیمی بر آنان است و نه ایشان غمگین می شوند. ۱۳۰۰۰۰

آیه ۱۳ - این آیه مانند (۴۱:۳۲) استقامت در گفته «ربناالله» را بگونه ای مطلق برای مادون عصمت غیر معصومان و عصمت های معصومان در مطلق احساسات درونی و بیرونی صاحبانش مطلق دانسته، که یکسره اینها بهشتیانند، و هرگز ترسی نسبت به آینده و نه اندوهی نسبت به گذشته اینان نیست.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ... ۱۴
وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بُولَدِيهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا
وَحَمْلُهُ وَفِصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً
قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَلَدِي
وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ
وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۚ... ۱۵

ایشان بهشتیانند که به پاداش آنچه انجام می دادند جاودانه در آن می مانند. ۱۴... و
انسان را (نسبت) به پدر و مادرش به احسانی بسیار سفارش کردیم (که) مادرش با تحمل
رنجی شدید به او باردار شد، و با تحمل رنجی شدید او را وانهاد (: زایید) و باربردشتن و از
شیرگرفتن او سی ماه است. تا آن گاه که به رشدهای خود دست یافت، و به چهل سالگی
رسید. می گوید: «پروردگارم! مرا همی پاس بدار، تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم
ارزانی داشته ای سپاس گزارم، و اینکه کار شایسته ای انجام دهم که آن را خوش داری، و در
(بارهی) فرزندانم برایم اصلاح (شان) فرمای. همواره من سوی تو روی آورده ام و به راستی
من از تسلیم کردگان (خود و دیگران در برابر تو) می باشم.» ۱۵... ۱۵

آیه ۱۵ - در این آیه و آیاتی مشابه وصیت ربانی به کل انسانها در باره احسان به
والدینشان مطرح است، نخست لفظ وصیت که سفارشی است اکید و برتر از امر و وجوب و
فریضه است، که پس از عبودیت نسبت به حضرت حق I وصیت درباره احسان بوالدین مطرح
است، اینجا «بوالدیه» است نه «الی والدیه» زیرا «الی» به فاصله ای اشعار دارد یعنی بسوی،
ولکن «باء» به معنی الصا و اتصال است، بدین معنی که همانگونه که انسان نسبت به احسان به
خودش بدون هیچ فاصله ای با کل اتصالات اعمال نیرو می کند، همین گونه نسبت به
والدینش بایستی چنین کند، و این تنها وظیفه سلبی نیست که به معنی حرمت بدرفتاری نستی
به آنان باشد، بلکه برتر و بالاتر وظیفه ای است ایجابی، وانگهی احسان که برتر از عدل است
و نسبت به دیگران جز ایتم واجب نیست نسبت به والدین باندازه ای واجب است که از آن
تعبیر به وصیت ربانی گشته است.

و آیا این احسان نسبت به پدران و مادران برابر است؟ هرگز، زیرا اینجا تنها کاربردها و رنج ها و مشقت های مادران به میان آمده و نه پدران.

جمع بارداری و شیر دادن مادران سی ماه معرفی شده، که این خود دلیل است بر اینکه اقل زمان بارداری شش ماه است، زیرا در آیه (۳۱:۱۴) و (۲:۲۳۳) زمان شیر خوراگی دو سال آمده است.

اینجا حضرت خلیفه عثمان بن عفان زنی را که شش ماهه وضع حمل کرده بود اعدام کرد، خبر به حضرت علی (علیه السلام) رسید فرمود: جناب خلیفه، مگر نشنیده ای که خدا در قرآن فرموده است "و حمله و فصاله ثلاثون شهراً" عثمان که دستور سنگسار این زن را داده بود گفت: به این آیه توجه نداشتم و فوری دستور داد این زن را بیاورند ولی کار از کار گذشته بود. "حتی اذا بلغ اشدّه"، «اشدّ» جمع «شدّ» است که حداقلش سه مرحله است، و اصولاً برای انسان چهار مرحله در عمرش پیاپی یکدیگرند: کودکی، بلوغ شدّ، بلوغ اشدّ، پیری، چنانکه در آیه (۴۰:۶۷) آمده، و اینجا بلوغ اشد است که استحکام عقلانی و بدنی و استحکام حکمت است بگونه ای که در تنظیم مال و حالش استقلال داشته باشد، چنانکه در مانند آیه (۶:۱۵۲) راجع به یتیم چنان است و بر حسب آیه (۴:۲) در تحویل دادن مال یتیم به خودش زمان شایستگی نکاح کافی نیست، بلکه "آنستم منهم رشداً" که این رشد همان مرحله سوم «اشدّ» یعنی حکمت مالی و حالی است، پس از این مثلث «اشدّ»، "بلغ اربعین سنه" به معنی بالاترین مراحل استحکام و رشد انسانی بویژه از نظر عقلی و حکمت است و اینجا «اوزعنی» به معنی الهام و جمع آوری عملی است پس از الهام عملی و معرفتی تا توان شکر نعمت ربانی را بر خودش و بر والدینش به خوبی داشته باشد.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَ الصِّدِّيقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ۚ — ۰۰۰ — ۱۶ —

اینانند کسانی که در میان بهشتیان، بهترین آنچه را انجام داده اند از ایشان (به خوبی) خواهیم پذیرفت، و از گناهان کوچکشان در می گذریم؛ وعده ی راستین را که بدان وعده داده می شده اند (انجام می دهیم) — ۰۰۰ — ۱۶ —

آیه ۱۶ - اینجا "الحسن ما عملوا" - که بهترین اعمال شایسته مؤمنان است - مورد قبول واقع شده، و آیا اعمال نیک فروترشان مورد قبول نیست؟ پاسخ این است که نخست اعمال برتر و نیکوتر پس از مرحله انجام وظیفه شرعی قابل قبول است، یعنی مقام عمل را نزد خدا بالا می برد، ولی اعمال فروترشان که نقصانی در آنها وجود دارد تنها انجام وظیفه است بدین معنی که مقامی بر آنها نمی افزاید و کم و کاستی هم در آنها ایجاد نمی کند؛ و مهمترش این است که اصولاً زیباترین اعمال مؤمنان در انعکاسشان به روز رستاخیز و در ملکوتشان پاداش آنان است، و کل پادشاهشان بر مبنای نیک ترین اعمالشان می باشد و نه دو گونه که اعمال نیکوترشان نیکوتر و اعمال کمترشان کمتر باشد، و اعمال فروترشان، چنان که اشاره شد، تنها مانع از عذابشان می باشد، ولی پاداش نیکشان همان بر مبنای نیکترین اعمال است، و آیاتی مانند (۹:۱۲۱) و (۲۴:۳۸) و (۲۹:۷) و (۳۹:۳۵) و (۴۶:۱۶) دلیل بر همین مطلب است که پاداش نیکان به میزان نیکترین اعمالشان می باشد، و این خود مقتضای مزید رحمت ربانی است نسبت به این شایستگان، و اما معذبان و جهنمیان، آیا عذابشان نسبت به اعمال بد و بدترشان عمومیت دارد؟ پاسخ این است که نخست به مقتضای عموم آیه "و رحمتی وسعت کل شی" رحمت پروردگار شامل آنان نیز می شود که از جمله همین بخشش سیئات کوچکتر آنان است، و تنها به خاطر بزرگترین سیئاتشان عذاب می شوند که آیه خصوصی اش (۴۱:۲۷) است "و لنجزینهم اسوء الذی کانوا یعملون" که جزای حتمی بدکاران تنها به بدترین اعمالشان است که در نتیجه از اعمال ناپسند دیگرشان صرف نظر می شود، البته به شرط آنکه ظلم نباشد، و اینکه بر حسب آیاتی چند کفار چنانکه بر ترک اصول معذبند بر ترک فروع نیز چنانند باید گفت مقصود اصول و فروع بزرگ است. اما کوچکترهاشان مخصوصاً در فروع واجب یا حرام به دلیل این آیه و مانند آن مستثنی است.

در هرد صورت آیه مورد بحث رحم ویژه پروردگار است نسبت به شایستگان در دو بُعد که بعد دومش گذشت از گناهان کوچکشان می باشد، و آیه (۴۱:۲۷) درباره ناشیستگان است که آنها هم اینگونه مورد رحمت پروردگار قرار می گیرند که واجبات و محرمات کوچکشان معفو است.

روی این اصل باید گفت که خدا نه نسبت به اینان و نه آنان بر میزان عدل پاداش نمی دهد، بلکه بر میزان فضل و رحمت است، جز آنکه رحمتش نسبت به شایستگان بی نهایت و نسبت به دیگران محدود است به این حد که با گذشتن از بعضی گناهانشان ستمی به شایستگان روا نشود، و روی این اصل سه بعد از ابعاد عذاب نسبت به معذبان منفی است: عذاب عادلانه، و مهمتر از این عذاب ظالمانه محدود و در آخر کار عذاب ظالمانه غیر محدود، ولی با کمال تأسف این جریان سومین مشهور است که جهنمی هایی که هرگز شایستگی بهشت ندارند عذابشان بی پایان است!

وَالَّذِي قَالَ لَوْ لَدَيْهِ أَفٍّ لَّكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَفِغِيَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ ءَامِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ... ١٧_ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَسِرِينَ ... ١٨_

و آن کس که به پدر و مادر خود گفت: «اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که (از گور زنده) برون خواهم شد؟ و حال آنکه همواره پیش از من نسل ها سپری (و نابود) شده اند.» (و) در حالی که آن دو خدای را به یاری همی طلبند (گویند): «وای بر تو! ایمان بیاور. به راستی وعده ی (عذاب) خدا حق است.» پس پسر می گوید: «این ها جز افسانه های پراکنده ی گذشتگان نخستین نیست.» ... ١٧_ اینان کسانی هستند که گفته ی (خدا) علیه ایشان - همراه با امت هایی از جنیان و امت هایی که همواره پیش از آنان (روزگاران) به سر بردند - به حقیقت پیوست. بی گمان آنان (از) زیانکاران بوده اند. ... ١٨_

آیه ١٨ - اینجا در استحقاق عذاب "من الجن و الانس" بر خلاف روایاتی، هر دو را شریک در عذاب جهنم دانسته است.

وَلِكُلِّ دَرَجَةٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ يُؤْفِقُهُمْ أَعْمَلَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ... ١٩_

و برای هر یک در نتیجه ی آنچه انجام داده اند درجاتی است، و (با بزرگداشتشان) تا (خدا) اعمالشان را بهره ای وافی دهد؛ حال آنکه آنان ستم (هم) نمی شوند. ... ١٩_

آیه ۱۹ - و اینجا درجات و مراتب چه شایسته اش و چه ناشایسته اش تنها در گرو عمل قرار گرفته و در جمع نسبت به درجاتشان دست کم مظلوم واقع نخواهند شد، و فراتر از - چنانکه گفتیم - رحمت الهی شامل هر دو دسته است، و این "مما عملوا" تنها اعمال ظاهری نیست، آری اگر عمل در مقابل ایمان باشد چنین است ولی اگر مانند این آیه بگونه ای مطلق پس از درجات قرار گیرد اعمال باطن را نیز شامل است، بلکه این خود اولویت دارد که ایمان، عقیده، اخلا و نیت پاک زیربنای اعمال مکلفان است، و در هر صورت این درجات چه درجات شایسته اش برای شایستگان و چه درکاتش برای دیگران تنها مربوط به اعمال درونی و برونی شان می باشد، ولی "لیوفیهم اعمالهم" و فایش نسبت به بدکاران همان است که گفته شد، و نسبت به نیکوکاران از جمله "ولدینا مزید" و ماندش استفاده می شود که بی نهایت است، و آیاتی هم از قبیل (۳:۱۶۳) و (۶:۱۶۵) بر جریان درجات گواه است.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدُّهْتُمْ طَبَقَتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ... ۲۰ - وَادْكُرْ أَخَا عَادَ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ... ۲۱ -

و (به یاد آور) روزی را که آنهایی که کفر ورزیده اند، بر آتش نمایش داده می شوند (به آنان گفته شود): «نعمت های پاکیزه ی خود را در زندگی دنیاتان (خودخواهانه) از میان بردید، و با آنها برخوردار شدید؛ پس امروز به (سزای) آنچه در زمین به ناحق سرکشی می نموده اید، و به آنچه نافرمانی می کرده اید، به عذاب خفّت بار گرفتار شوید.»... ۲۰ - و (هود) برادر عادیان را به یاد آر، چون قوم خویش را در ریگستان ها بیم داد - حال آن که از روبه رویش و از پشت سرش همواره هشداردهندگان گذشته اند - که: «جز خدا را مپرستید؛ همواره من بر شما از عذاب روزی بزرگ بیمناکم.»... ۲۱ -

آیه ۲۱ - اینجا «احقاف» به معنای ریگزارهاست، البته ریگزارهای بلند که ظاهراً منزلگاههای قوم عاد بوده، و طبق آیه (۸۹:۷) همان "ارم ذات العمداد" است که ظاهراً بهشت

شداد بوده، و این خود مهمترین ساختمان های وسیع و رفیع کل تاریخ انسانی است که شاید همان قلعه بعلبک لبنان باشد، چنانکه نگارنده آن را از نزدیک بررسی کرده، و یا دیدن سایر بناهای تاریخی جهان این گمان نزدیک است که قلعه بعلبک همان ارم ذات العمداد باشد گرچه اینجا احتمالاتی دیگر نیز وجود دارد مانند اینکه دره ای است میان عمان و مَهْرَه، یا ریگزاری است میان عمان و حضرموت و یا مشرف بر دریا از کشور یمن، یا جایگاهی است در راه مکه از قادسیه، ولی اینها بالفعل وجود خارجی ندارند و یا در برابر قلعه بعلبک چیزی نیستند.

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَأْفِكَنَّ عَنْ ءَالِهَتِنَا فَاتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ... ۲۲_ قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ... ۲۳_ فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ... ۲۴_ تَدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسْكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ... ۲۵_ وَلَقَدْ مَكَنَّهِمْ فِيَمَا إِنْ مَكَنَّكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَرَ وَأَفْدَهُ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَرُهُمْ وَلَا أَفْدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ... ۲۶_ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ... ۲۷_ فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا ءَالِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ... ۲۸_ وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ... ۲۹_

گفتند: «آیا آمده ای که ما را از خداپانمان - با دروغ پردازی - برانی و برگردانی؟ پس اگر از راستان بوده ای، آنچه به ما وعده می دهی برایمان بیاور.»... ۲۲_ گفت: «تمامی علم

تنها نزد خداست، و آنچه را بدان فرستاده شده ام به شما به درستی می‌رسانم. ولی من شما را گروهی می‌بینم که نادانی می‌کنید.» ...^{۲۲} پس هنگامی که آن (عذاب) را (به صورت) نمادین (چون) ابری سوی وادی‌های خود دیدند، گفتند: «این ابری نمادین است که برای ما باران آور است.» (هود گفت:) «بلکه آن چیزی است که بدان بسی شتاب می‌کردید. (این ابرنما) بادی است که در آن عذابی پر درد است.» ...^{۲۳} «همه چیز را به دستور پروردگار از بنیان بر می‌کند.» پس چنان شدند که جز جایگاه‌هایشان دیده نمی‌شد. این چنین گروه مجرمان را سزا می‌دهیم. ...^{۲۴} و به راستی همچنان در چیزی به آنان امکان دادیم، که به شما در آن (چنان) امکانی ندادیم، و برای آنان گوش‌ها و دیده‌ها و دل‌هایی شعله‌ور [نیرومندتر از شما] قرار دادیم، و چون به نشانه‌های خدا انکار می‌ورزیدند، نه گوش‌هایشان و نه دیدگانشان و نه دل‌های شعله‌ورشان! به هیچ وجه از چیزی بی‌نیازشان نکرد، و آنچه بدان ریشخندش می‌کردند آنان را فراگرفت. ...^{۲۵} و بی‌گمان، گروه‌هایی (در) پیراموتنان را بی‌چون هلاک کردیم، و آیات خود را (برایشان) گونه‌گون بیان داشتیم، شاید آنان (از بیراهه‌شان به راه خدا) بازگردند. ...^{۲۶} پس چرا کسانی را که مادون خدا را، به منزله‌ی معبودانی برای تقرب (به خدا) اختیار کرده بودند، آنان را یاری نکردند، بلکه از آنان پنهان شدند؟ و این بود دروغشان و آنچه به گزاف برمی‌بافته‌اند. ...^{۲۷} و چون تنی چند از جنیان را سوی تو روانه کردیم، حال آنکه قرآن را به خوبی می‌شنوند؛ پس هنگامی که به محضرش رسیدند (به یکدیگر) گفتند: «(خودتان و دیگران را) ساکت کنید.» و چون به انجام رسید، هشداردهندگان سوی قوم خود بازگشتند. ...^{۲۸} گفتند: «ای قوم ما! همانا ما کتابی را شنیدیم. که بعد از موسی نازل شده، حال آنکه تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌هایی برابر روی اوست، و سوی حق و سوی راهی راست راهبری می‌کند.» ...^{۲۹} «ای قوم ما! دعوت‌کننده‌ی (سوی) خدا را اجابت کنید، و به او ایمان آرید، تا خدا برخی از گناهانِ دنباله‌دارتان را برایتان ببوشاند، و از عذابی پر درد پناهتان دهد.» ...^{۳۰} «و هر کس دعوت‌کننده‌ی سوی خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده‌کننده‌ی (خدا و خداییان) نیست، و پس از او اولیایی ندارد. اینان در گمراهی آشکارگرند.» ...^{۳۱}

آیات ۲۹ تا ۳۲ - جریان روانه شدن گروهی از جنیان است نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در محلی بنام حجون در مکه در جوار قبرستان ابی طالب بوده، در مکانی بنام مسجد

جن که هنوز هم برقرار است و نگارنده حدود یکسال از دو سال هجرت مکی ام همسایه با همین حجون و مسجد جن بوده و سوره جن را نیز همانجا به زبان عربی الفرقان تفسیر کرده ام.

اینجا «صرفنا» همان روانه کردن این جنیان است از طرف خدا بسوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که قرآن را بشنوند، البته این «صرفنا» به معنی الهام است نه وحی، زیرا وحی رسالتی با رسالت آخرین پایان پذیرفته، و اصولاً آیاتی هم که با لفظ وحی الهام تکوینی به زمین و الهام غریزی به مانند زنبور عسل و الهام معرفتی به مؤمنان شایسته مانند حضرت مریم (علیها السلام) و مادر موسی (علیه السلام) دارد، این الفاظ وحی با مراحل گوناگونش در جمع وحی رسالتی نیست فقط گزارشی از جریانهای موضوعی است، ولیکن از هنگام وحی رسالتی به رسول بزرگوار اسلام وحی حتی از نظر لفظی هم نسبت به دیگران در کل قرآن نیامده.

و این "نفرأ من الجن" که سه تا نه نفر باشند، البته از شایسته ترین افراد جنیان بوده اند که با شنیدن قرآن در بازگشتشان از پیام آوران وحی قرآن بوده اند و نه از پیامبران، البته ممکن و شایسته است که اینان پیش از رسالت آخرین از رسولان بنی اسرائیل بوده اند ولی در عین حالی که هیچ رسولی از رسالتش عزل نمی شود ولی این جنیان که رسالتهای پیش از رسول اسلام را داشته اند با پایان یافتن وحی از رسالتشان عزل شده و مبلغان درجه اول رسالت اسلامی در گروه جنیان شده اند

برتر از اینان حضرت مسیح (علیه السلام) است که هنوز هم زنده می باشد ولی دیگر رسول نیست، بلکه خود از معصومان پیرو رسالت اسلامی است.

جنیان از نظر قرآن گروه دوم از مکلفان به شریعت قرآنند که رسالت های رسولان نشان در حاشیه رسالت های انسان، و ایمان مؤمنانشان نیز در حاشیه ایمان انسانهاست، و در آیات مورد بحث و سوره جن و سوره الرحمن به تفصل به میان آمده اند و احیاناً چنانکه در سوره الرحمن تکرار شده با گروه انسان در یک خطاب دوگانه مکرر آمده اند.

اصل جنیان از آتش تیز و سموم است و اینها دو دسته اند: شیاطین، و غیر شیاطین و تفصیل جریان دوگانه بودنشان و جهات دیگرشان در سوره جن خواهد آمد.

قَالُوا يَقَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ۚ... ۲۰. يَقَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۚ... ۲۱. وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۚ... ۲۲. أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِ بِخَلْقِهِنَّ بِقَدِيرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۚ... ۲۳. وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۚ... ۲۴. فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَّغْ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ ۚ... ۲۵.

آیا و ندانستند آن خدایی که آسمان ها و زمین را آفرید - حال آنکه در آفریدن آنها درمانده نگردید - می تواند مردگان را (نیز) زنده کند؟ آری، همواره اوست که بر همه چیزی بسیار تواناست. ۲۳... و روزی که کافران بر آتش نمایش داده می شوند (از آنان پرسیده شود): «آیا این حق نیست؟» گویند: «سوگند به پروردگارمان (که) آری!» فرمود: «پس به (سزای) آنچه کفر می ورزیده اید عذاب را بچشید.» ۲۴... پس چنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، صبر کن، و برای (عذاب) آنان [کافران] شتابزده مباش. روزی که آنچه را وعده داده می شوند بنگرند، گویی آنان جز ساعتی از روز را (در گذشته) نمانده اند؛ (این خود) رسانه ای (بزرگ) است. پس آیا جز گروه نافرمانان هلاک می شوند ۲۵...

آیه ۳۵ - در این آیه حامل رسالت آخرین: خاتم النبیین و بزرگترین اولوالعزم از پیامبران، مأموریت یافته که همچون سایر پیامبران اولوالعزم در برابر کل موانع رسالتی اش همچنان صبر

پیشه کند، و اوالوالعزم چنانکه با الفاظ گوناگون در جای جای قرآن یاد شده اند همان پنج نفر معروفند که صاحبان شریعت های مستقل می باشند، عزم به معنی پایداری، جدیت، و فرض است که فو وجوب می باشد، و نیز صبر و بردباری است، که این بزرگواران در این پنج امتیاز از تمامی رسولان الهی گوی سبقت ربوده اند، که در پایداریشان در کل ابعاد رسالتی هیچگونه سستی نورزیده اند، و در فرائض و حیانی استقلال دارند، و نیز در سایر اوصاف پنجگانه که اشاره شد بر دیگران مقدمند، مثلاً آدم (علیه السلام) از اولوالعزم نبود زیرا طبق آیه (۲۰:۱۱۵) در برابر خدا دچار نسیان شد که "فَنَسِيَ و لم نجد له عزمًا" و طبق آیه (۲۰:۱۲۱) بر اثر این عصیان گمراه شد، و یونس (علیه السلام) موافق (۲۱:۸۷) در آستانه دعوت رسالتی اش سستی بخرج داد که از میان گروه کافران پا به فرار گذاشت تا خدا او را در شکم ماهی زندانی کرده، و بالاخره این پنج بزرگوار با این پنج خصوصیت بر کل پیامبران الهی سبقت و افضلیت و امامت دارند، و بر حسب "من دارت علیهم الرّحی" نوح، ابراهیم، موسی، عیسی (علیهم السلام) و محمد (صلی الله علیه وآله) می باشند که آسیاب وحی بر محور آنان می گشته، و در نتیجه دیگران از مأمومان و پیروانشان می باشند.

اینجا جای این سؤال است که در صورت سبقت رسالتی خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) چرا حضرتش در آیه مورد بحث مأموریت یافت که همانند چهار اولعزم دیگر صبر کرده و هرگز شتاب نکند، پاسخ این است که راه این بزرگواران راه خود آنان نیست بلکه همان صراط مستقیمی ربانی است که پروردگاره به درجات گوناگون برایشان مقرر کرده، روی این اصل پیامبر بزرگوار اسلام مأموریت دارد که در همان صراط مستقیم گام نهد گرچه صراطش و استقامتش طبق بسیاری از آیات قرآن بر آنان مقدم است، مانند آیه (۳:۸۱) که حضرتش را اضافه بر ختم رسالت رسولی بسوی کل رسولان صاحب کتاب معرفی کرده، و حال آنکه ولادت و بعثتش در فعلیت کونی پس از همه آنان است، اما مقام رسالتش بر کل آنان مقدم است، بگونه ای که این بزرگواران از امت این رسالت محسوبند، چنانکه "ثم جاءكم رسول مصدّ لما معكم" این رسالت را از انحصار به مکلفان زمان حضرتش تا رستاخیز جهان برون آورده و شامل کل رسولان پیشین نیز کرده است، برای تفصیل به آیه مربوطه مراجعه شود.

سوره محمد

این دو نام برای این سوره بر مبنای این است که در این سوره محمدِ قتال و قتالِ محمد به میان آمده اند، و همانگونه که حضرتش محور دعوت رسالت ربانی است براین قتال با دشمنان مهاجم علیه اسلام و مسلمانان نیز محور و فرمانده کل نیروهای مسلح است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

کسانی که کافر شدند و (مردمان را) از راه راهوار خدا باز داشتند (خدا) اعمال آنان را (تباه و) گمراه کرد. _..._۱_

آیه ۱ - کفر دو بعدی موجب اختلال اعمال کافران مهاجم شناخته شده، که هم کافرند، و هم باز دارنده دیگران از پیمودن راه خدایند، که این کفر بدترین فتنه و از کشتار هم بدتر است، این کشتن بدن است و آن کشتار روح که نتیجه اش در تمامی نشئه های زندگی گمراهی اعمالشان می باشد. که پس از دو عامل کفر و باز داری از راه خدا، خدا نیز آنها را گمراه می کند، و نه تنها هدایتشان نمی کند بلکه به جزای این کفرشان گمراهشان نیز می کند، و این خود مثلی است برای پی آمد گمراهیشان، که در برابرشان مؤمنان شایسته هم مورد بخشش اند و هم خدا به پاداش ایمان و عمل صالحشان شایسته ترشان می کند.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ... ۲- ذَٰلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَلَهُمْ... ۳- فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَلَهُمْ... ۴-

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ایمان) کردند و به آنچه تدریجاً بر محمد (صلی الله علیه و آله) فرود آمد گرویدند - حال آنکه آن تمامی حق از جانب پروردگارشان است - (خدا نیز) بدی های شان را زدود و خاطره‌ی مهمشان را اصلاح کرد. ۲- این بدین سبب است که آنان که کفر ورزیدند، بی گمان از باطل پیروی کردند. و کسانی که ایمان آوردند از تمامی حق - که از جانب پروردگارشان است - به راستی پیروی کردند. این گونه خدا برای (بیداری) مردمان مثال هایشان را می زند. ۳- پس چون با کسانی که کفر ورزیده اند برخورد کنید، پس (باید همتتان) زدن گردن هاشان [و گردن کشانشان] (باشد) تا هنگامی که آنان را (در کشتار) از پای درآورید. پس (اسیران را) به شدت در بند کشید؛ در نتیجه یا (بر آنان) منت نهید (و آزادشان کنید) و یا فدیة بگیرید (که عوضشان را از اسیرانتان بازپس گیرید) تا جنگ، سنگینی هایش را فرونهد. این است (دستور خدا) و اگر خدا بخواهد، از ایشان انتقام می کشد، ولی (فرمان پیکار داد) تا برخی از شما را به وسیله‌ی برخی (دیگر) بیازماید. و کسانی که در راه خدا کشته شده اند، هرگز (خدا) کارهایشان را ضایع نمی کند. ۴-...

آیه ۴ - "ضرب الرقاب" به میان آمده و اینجا اشاراتی چند است: زدن گردنها که کشتنی است قطعی و از نظر تاکتیک جنگی تنها زخمی کردن دشمنان کافی نیست، که برای ریشه کن کردن آنان گردنهای این گردنکشان بایستی قطع گردد، و معنی دیگر رقاب از رقبه به معنای

بندگی است که این بندگان شیطان بایستی محو گردند، و در صورت اول چرا به جای رؤس، رقاب آمده؟ نکته این است که گویی اینها فاقد سرهای انسانی می باشند، چنانکه در آیه (۸:۱۲) از آن تعبیر به "فَوَالْأَعْنَا" شده به معنی بالای گردنها، که لفظ سر در این دو آیه نیامده، و نیز به معنای گردنکشان کفر است زیرا در جنگ محور کشتار همانانند که برای شکست دشمن نخست بایستی گردنکشان و سردمداران دشمن را نابود کرد.

این جریانها تا هنگام شکست قطعی آنان ادامه دارد که گروهی کشته و گروهی فراری و گروهی هم دستگیر شوند، و نسبت به گروه آخرین در صورت مصلحت جنگی آنان را به گونه ای مجانی آزاد کنند و یا با مصلحتی دیگر در برابر آزادیشان فدیة و بدلی دریافت کنند و این بدل اعم است از بدل مالی و مهمترش بدل شخصی است که به جای هر یک از دستگیر شدگان مسلمان کافری را رها سازند و بالاخره همه و همه این تاکتیکهای جنگی بر مبنای نظرت رئیس کل قوا و فرماندار جنگ است که در صورت عدم عصمتش بایستی با کاردانی و مشورت انجام گیرد.

در هر صورت اگر خدا بخواهد بدون جنگ و بدون تاکتیکهای جنگی کفار را مغلوب می سازد، ولکن "لِيلُو بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ" که بایستی در این برخوردها که آزمونی است بزرگ آزموده شوید، و سنت اسباب و مسببات همچنان برقرار است، جز در مواردی استثنایی مانند پیروزی مسلمانان در جنگ بدر و فتح مکه.

سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ ۚ وَ يَدْخُلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ ۚ... ۵-
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ۚ... ۷-

به زودی آنان را راه می نماید، و خاطرات و یادآوری مهمشان را اصلاح می کند. ۵-...
و در بهشتی که آن را برایشان شناسایی داده، ایشان را درمی آورد. ۷-... هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر (دین) خدا را یاری کنید، خدا (هم) یاریتان می کند، و گام هایتان را استوار می دارد. ۷-... ۷-

آیه ۷ - اینجا نصرت ربانی به میان آمده که اگر شما مؤمنان خدا را یاری می کنید خدا نیز شما را یاری کند، و در راه خدا پایدارتان می نماید، و این یاری کردن خدا بدین معنا نیست که

خدا خود نیازمند یاری مؤمنان است، بلکه این خود یاری در راه خدا و یاری نسبت به دین خداست برای خود مؤمنان.

امکان این هست که خدا بدون هیچ حرکتی مردمی هم دشمنان ایمان را نابود سازد و هم دینش را خواه ناخواه در میان مؤمنان و بلکه غیر مؤمنان نیز پای بر جا نماید، ولی همان گونه که اشاره شد عالم تکلیف و اختیار است و دین خدا هم برای خود ذات اقدس الهی I نیست بلکه برای اصلاح مکلفان است، و چنانکه در آیه (۳:۵۲) عیسی بن مریم (علیه السلام) از حواریین پرسید یاران من به سوی خدا کیانند، اینجا هم "تنصروا الله" یاری به سوی خداست و نه یاری خدا، یعنی سالکان الی الله در این راه بایستی حتی الامکان پای بر جا و شکیباً باشند تا جان و ایمان خودهایشان و سایر مسلمانان از دستبرد دیگران همچنان در امان باشد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ... ۸ ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ
كَرَهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ... ۹ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ
أَمْثَلُهَا... ۱۰ ذَلِكِ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا
مَوْلَى لَهُمْ... ۱۱ إِنَّ اللَّهَ يَدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا
تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ... ۱۲

و کسانی که کفر ورزیدند، پس (خدا) نگونساری بر ایشان نهاد، و اعمالشان را بر باد داد. ۸... این همواره بدین سبب است که اینان آنچه را خدا نازل کرده هرگز خوش نداشتند، پس (خدا نیز) کارهایشان را فرو ریخت (و بی ثمر کرد). ۹... پس مگر در زمین نگشته اند تا بنگرند فرجام کسانی که پیش از آنها بودند چگونه بود؟ خدا بر (سروسامان)شان هلاکتی ویرانگر فرود آورد، و برای کافران همانندهایش می باشد. ۱۰... این همواره برای آن است که خدا مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند. همانا کافران را هیچ مولایی (ربانی) نیست. ۱۱... بی گمان خدا کسانی

را که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمانشان) کرده اند، در باغ هایی که از زیر (درختان سر درهم) شان نهرها روان است در می آورد. و کسانی که کافر شدند، بهره (ی حیوانی) می برند، و همان گونه که چارپایان می خورند می خورند، و جایگاه و پایگاهشان آتش است. _..._۱۲_

آیه ۱۲ - اینجا بهره گیری حیوانی برای کافران مورد سرزنش است، و آیا این سرزنش شامل حیوانات نیز می شود که کلاً زندگیشان حیوانی است و نه انسانی؟ پاسخ منفی است زیرا حیوان در بعد حیوانیت هرگز نمی تواند پای فراتر نهد و وظیفه انسانی را انجام دهد و در همان جریان حیوانیت خود بر حسب آیاتی چند نسبت به حضرت اقدس الهی I ثنا گو است، لیکن این انسان که بعد عقلانی و درونیش بسی قوی تر از بعد جسمانی و برونی اوست، که با بهترین وسایل درونی و برونی خدا دادیش همچنان توان سلوک الی الله و تکاملهای معرفتی و عملی را دارد، روی این اصل ترکش تنزل از انسانیت است و نه صرف حیوانیت، و چنانکه در آیاتی دیگر مانند "اولئک کلانعام بل هم اضل" (۷:۱۷۹) اینان را گمراه تر از حیوانات دانسته، زیرا اگر حیوان تکامل انسانی ندارد خود روی قصور خلقتی اوست و نه از روی تفصیر ولی انسانی که همچون حیوان بماند این خود تقصیری بزرگ است، چنانکه در آیه آخرین سوره احزاب همین انسان خائن ترین آفریدگان معرفی گشته که تنزل از حالت انسانی و حتی حیوانی بزرگترین خیانت است که "انه کان ظلوماً جهولاً".

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ _..._۱۳_ أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ _..._۱۴_ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُل الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ _..._۱۵_

و چه بسیار از گروه هایی که - نیرومندتر از آن گروهی بودند که تو را از قریه ات بیرون راندند - ما هلاکشان کردیم. پس برایشان هرگز یآوری نیست. _..._۱۳_ آیا پس کسی که بر حجتی روشن از جانب پروردگار خویش بوده است، چون کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده؟، و (اینان) هوس های خودشان را پیروی کردند؟ _..._۱۴_ مثل بهشتی که پرهیزگاران (به آن) وعده داده شدند، (این است که) در آن نه‌هایی است از آبی که رنگ و بو و طعمش برنگشته؛ و نه‌هایی از شیری که مزه اش دگرگون نشده؛ و نه‌هایی از باده هایی که برای نوشندگان لذتی است (عاقلا نه) و نه‌هایی از انگبین ناب. و در آنجا از هر گونه ثمراتی برایشان (فراهم) است، و (از همه بالاتر) پوششی از پروردگار آنهاست. آیا چنین کسی (در چنین باغی دل انگیز) مانند کسی است که جاودانه در آتش است، و (اینان) آبی جوشان به خوردشان داده شد، پس معده هاشان را از هم فرو باشید؟ _..._۱۵_

آیه ۱۵ - "أنهار من خمر" که از جمله آشامیدنی های بهشتیان دانسته شده خمر دنیوی نیست که پوشاننده عقل است، بلکه این خمر بهشتی میباشد که پوشاننده هواهای نفسانی و درخشانگر روح و جسم بهشتیان است، زیرا "لذة اللشاریین" به معنای لذتی است در هر دو بعد درونی و برونی، چنانکه در آیاتی همچون (۳۷:۴۷) و (۵۶:۱۹) این حقیقت نمودار است.

وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ _..._۱۶_ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ _..._۱۷_ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ _..._۱۸_

و از (میان) ایشان [: منافقان] کسانی اند که (در ظاهر) به (سخنان) تو همی گوش فرا می دارند، تا هنگامی که از نزد تو بیرون روند. به دانش یافتگان (و حیانی) گویند: «لحظاتی پیش چه گفت؟» اینان همانانند که خدا بر دل هایشان مهر زده است. و (اینان) هوس هایشان را پیروی کردند. _..._۱۶_ و (اما) کسانی که به هدایت گراییدند (خدا) آنان را (هر چه) بیشتر هدایت کرد، و (پاداش) پرهیزگاریشان را (شایسته‌ی هدایتشان) به آنان

داد. _..._۱۷_ پس آیا (کافران) جز این انتظار می برند و می نگرند که رستاخیز به ناگهان آنان را در رسد؟ در صورتی که نشانه ها و شروطش اینک به راستی پدید آمده است. پس اگر (رستاخیز) آنان را در رسد، دیگر چه زمانی (جای) یادواره‌ی آنان است؟ _..._۱۸_

آیه ۱۸ - اشاره ای به اشراط ساعت است که مقصود مقدماتی است نشانگر رستاخیز، زیرا اشراط به معنای نشانگرهایی است برای قیامت که خود مشروط به این نشانه است، مثلاً زنده کردن مردگان در طول تاریخ رسالتها خود نشانگری گذشته و عینی از برای رستاخیز است، و نیز رجعت و بازگشت گروهی از مردگان در حکومت جهانشمول مهدوی (علیه السلام) بر حسب آیاتی چند نمودار این حقیقت و از جمله نمونه های کونی ساعت نخستین و قیامت مرگ است که در آن زمان کل جهان هستی منفجر می گردد مانند انشقاق قمر که "اقتربت الساعة و انشق القمر": «ساعت مرگ جهان نزدیک شد و ماه از میان شکافت» که این خود نمونه ای است برای تأیید انفجار آینده ماه، و از جمله اشراط ساعت همین رسالت آخرین است و چنانکه از حضرتش روایت است که "انا و اساعه کھاتین" من و ساعت قیامت همچون این دو انگشت نزدیک به هم و نابرابرند» که از زمان من تا ساعت نزدیکتر از زمان نخستین تا زمان رسالت آخرین است.

و از جمله اشراط الساعه فتح یاجوج و مأجوج است که در آیات کھف به تفصیل تبیین گشته.

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ
وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ _..._۱۹_

پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست؛ و برای کار دنباله دار دشوار رسالتت (از شر کافران از خدا) پوششی بجوی، و برای مردان و زنان بالیمان (نیز) پوشش بخواه، و خداست که جابه جایی و پناهگاه و جایگاه شما را می داند. _..._۱۹_

آیه ۱۹ - اینجا در امر «فَاعْلَمْ» اگر تنها رسول خدا و یا با دیگران نیز مأموریت دارد که با حقیقت کلمه توحید آشنا گردد جای این پرسش است که حضرتش پیش از رسالتش از آغاز درایتش بزرگترین موحد بوده تا چه رسد به زمان این رسالت که بزرگترین رسالتهای ربانی

است. پس چگونه این مأموریت برای او و یا شامل اوست که بداند خدایی جز خدا نیست؟ پاسخ این است که علم و معرفت توحیدی را درجاتی است، و درست است که حضرتش در بالاترین دانش و بینش و معرفت توحیدی است جزآنکه این جریان همچنان تا بی نهایت برای حضرتش تداوم دارد، چنانکه آیاتی از قبیل "فاعبد ربك حتى يأتیک اليقين" (۱۵:۹۹) این حقیقت را تبیین می کند، که امر به عبادت و پرستش درباره حضرتش پایانی ندارد، زیرا خدا بی پایان است و معرفتش نیز دارای پایانی نیست، و روی این اصل در مثلث زمان دنیا و برزخ و آخرت - که آخرتش هم پایانی ندارد - وی همچنان مأمور است به تداوم عبادت برای تداوم و مزید معرفت و معرفت نیز برای عبادت که با این دو بال عبادت و معرفت به سوی شناخت بی نهایت خدا همچنان در پرواز است.

"و استغفر لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات" اینجا طلب پوشش است از برای ذنب حضرتش و سپس برای مردان و زنان با ایمان، و ذنب چنانکه در سوره فتح به تفصیل خواهد آمد دارای دو معناست: بزرگترین خیرات و بدترین شرور و بدیها، و پیامبر بزرگوار که تمامش همه گونه و در هر حال خیر است و هرگز گناهی نداشته تا برای پوشش آن از خدا درخواست کند. بلکه این خود ذنب عصمت و رسالت قرآنی است که از نظر و تصمیم کافران عاقبتهای وخیم دنیوی داشت و پیامبر بزرگوار مأموریت دارد که از خدا درخواست پوششی نسبت به این پیامدهای خطرناک بکند و چنان هم شد. که "انا فتحنا لك فتحاً مبيناً ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر" با این پوشش ربانی به وسیله فتح مکه هم زیانها و مصیبتهای گذشته در بوته فراموشی نهاده شد که به معنای رفع است، و هم از پیامیهای آینده در اثر این فتح مبین به کلی جلوگیری شد که به معنی دفع است.

سپس برای حضرتش استغفاری دیگر است که پوششی از حالت فعلی حضرتش با تداوم در عبودیت و معرفتش می باشد که هم تنزلی نکند و هم در حال ترقی باشد، چنانکه در "اهدنا الصراط المستقیم" درباره حضرتش گذشت، این در رابطه با ذنب حضرتش.

و اما "للمؤمنين و للمؤمنات"، اینجا برای مؤمنان ذنب تکرار شده و این خود دلیلی است بر اینکه غفران نسبت به آنان اعم است از گناه که تمام مراحل ذنب و گناه را در بر دارد.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ ... ٢٠ طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ... ٢١ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ ... ٢٢ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ... ٢٣ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ... ٢٤

و کسانی که ایمان آوردند می گویند: «چرا سوره ای [: مجموعه ای از آیات درباره‌ی جهاد [نازل نشد؟» پس هنگامی که سوره ای محکم نازل شد و در آن نام کشتار آمد، آنان که در دل هاشان مرضی هست - مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده - به تو می نگرند. پس (همین حالت) برایشان بهتراست. ... ٢٠ فرمان پذیری و سخنی شایسته (برایشان بایسته) است، و هنگامی که کار به تصمیم کشد، همواره خیر آنان در این است که با خدا در عمل و سخن راست باشند (که تنها این) برایشان خوب است. ... ٢١ پس (ای منافقان!) آیا امید بستید(که) اگر سرپرست مردم شدید، در زمین افساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟ ... ٢٢ اینان (همان) کسانی اند که خدا آنان را لعنت کرده؛ پس گوش ها (دل ها)شان را کر و چشم ها(ی دل ها)شان را کور کرده است. ... ٢٣ آیا پس آیات قرآن را با نگرشی جامع (درست) نمی اندیشند؟ یا بر دل هایی قفل هایشان نهاده شده است؟ ... ٢٤

آیه ٢٤ - تدبر در قرآن به میان آمده که اگر قفلهای دربهای قلوب باز باشد امکان تدبر در قرآن همچنان پایدار است، از لحاظ اینکه قلبهای انسانها محور اصلی فرماندهی کل نیروهای دراکه انسانیت است، و اگر این قلبها برای ادراکات فطری و عقلی باز باشند در جمع امکان تدبر در قرآن را در پی دارند، ولی دربهای بسته، غیر وارسته چنان امکانی ندارند.

أَقْفَال، إغفال، شهوت، جهالت و ... دربهای قلوب را همچنان می بندند، و در اینصورت سایر قوای دراکه انسانی اگر هم فعالیتهایی شایسته داشته باشند چون راهی به مرکز فرماندهی

قلب ندارند بی اثر می مانند. و از کارآیی باز می ایستند، سپس آنها هم از کار می افتند، که اینجا انسان منهای انسان می شود.

تدبر از نظر لغت کوشش و کاوشی است خستگی ناپذیر برای یافتن حقایق از ظواهری مناسب که این آیات را با مناسباتی تناگانگ یکجا و همسان کند تا معنای مقصود را سامان دهد، چه از نظر لغت یا جمله و یا آیه و سوره که این تفسیر قرآن بقرآن است و در مثلث تدبر در تفسیر، تدبر در معرفت و ایمان و با نتیجه تدبر در عمل بر وفق آن می باشد، که در برابرش ثالوثی از از عدم تدبر است، که عدم کاوش در شناخت معانی قرآن، و سپس عدم تدبر در ایمان پس آنگاه ترک تدبر در اعمال موافق ایمان است.

آیات تدبر در قرآن در جای جای آن گونه گون است، مانند آیه (۳۸:۲۹) که همین تدبر را از اهداف متعالی قرآن دانسته و آیه (۴:۸۲) آن را وسیله شناخت ربانی بودنش می داند، و در آیاتی از سوره قمر قرآن را کلا برای تذکر به حقایق و حیانی آسان خوانده، و بالاخره همان را بخودی خود برای دریافت کل حقایق و حیانی کافی دانسته که درست و نادرست روایات را بر محور قرآن دانسته است.

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ
سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ...^{۲۵} ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ
اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ...^{۲۶} فَكَيْفَ إِذَا
تَوَقَّعْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ...^{۲۷}

بی گمان، کسانی که - پس از آنکه (راه) هدایت بر آنان روشن شد - به گذشته های (باطل) شان برگشتند، شیطان برایشان (خواسته های شیطانیشان را) آراسته، و به آرزوهای دور و درازشان انداخته است. ...^{۲۵} این به راستی بدین جهت است که آنان به کسانی که آنچه را خدا نازل کرده بسی بدحال و بد نوال بودند. گفتند: «ما در برخی کارها از شما اطاعت خواهیم کرد.» حال آنکه خدا از پنهان کردن رازشان آگاه است. ...^{۲۶} پس چگونه است هنگامی که فرشتگان (عذاب) جان هاشان را می ستانند، حال آنکه بر چهره ها و پشت هاشان (همی) می زنند؟ ...^{۲۷}

آیه ۲۷ - از ادله حیات برزخی است که درباره برگشت کنندگان به ضلالت پس از روشن شدن راه هدایت، آنان را پس از مرگشان - که «توفهت» ماضی بر آن دلالت دارد - مورد ضربات و سیلی های فرشتگان خوانده، و آیا مرده مطلق و جماد سیلی می خورد و دردی احساس می کند؟ این زندگی برزخی در آیاتی مانند (۸:۵۰) و (۶:۹۴) و ... بیش از بیست آیه قرآنی کلا نمودار است.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ
أَعْمَلَهُمْ... ۲۸ - أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ
أَضْغَنِهُمْ... ۲۹ - وَلَوْ نَشَاءُ لَارِينَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَتَعَرَّفْنَاهُمْ
فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ... ۳۰ -

این بدین سبب است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پیروی کرده اند، و خوشامدش را بسی ناخوش داشتند. پس اعمالشان را تباه و ناچیز کرد. ۲۸... یا کسانی که در دل هاشان مرضی هست، پنداشتند که خدا هرگز کینه هاشان را برون [افشا] نخواهد کرد؟ ۲۹... و اگر بخواهیم، همواره آنان را به تو می نمایانیم، پس ایشان را به چهره هاشان همواره بشناسی. و به راستی در اشاره ی گزاف سخن (شان)، به (حال) آنان به خوبی پی خواهی بُرد. و خداست که کارهای شما را می داند. ۳۰...

آیه ۳۰ - از آیاتی است که غیبهائی موضوعی حتمی را مانند شناخت منافقان از رسول گرامی همچنان سلب کرده، بلکه آن را با لفظ «لو» محال دانسته است، آری شناخت منافقان در سخنان پراکنده و متناقضشان برای تیزبینان هویداست، ولی کسانی که همواره مراقب سخنانشان می باشند که بیانگر نفاقشان نباشند شناخت آنان که خود غیبی موضوعی است بر همگان حتی رسول گرامی نیست مگر در مواردی استثنائی که برای رفع خطری به ویژه اجتماعی خدا پرده از روی نفاقشان بردارد.

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجْهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَنَّكُمْ
أَخْبَارَكُمْ... ۳۱ -

و به راستی شما را بی گمان می آزماییم، تا مجاهدان و شکیبایان از شما را نشانه نهیم، و گزارش هایتان را ارزیابی کنیم. _۰۰۰_۳۱_

آیه ۳۱ - «نَعْلَم» را نتیجه ای از ابتلای مجاهدان و صابران دانسته، که اینجا از «عَلِمَ» و علامت است و نه از «عِلِمَ» و دانستن، و چنانکه بارها گذشت و خواهد آمد «عَلِمَ» یک مفعول گیر است و عِلِمَ دو مفعول گیر، و اینجا تنها یک مفعول «المجاهدین» است و بس.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسيُخِطُّ أَعْمَلُهُمْ _۰۰۰_۳۲_
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ _۰۰۰_۳۳_

همانا کسانی که کافر شدند، و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، و پس از آنکه راه هدایت بر آنان آشکار شد، با پیامبر (خدا) به جدایی درافتادند، هرگز به خدا گزند نمی رسانند؛ و به زودی (خدا) کرده هایشان را تباه خواهد کرد. _۰۰۰_۳۲_ هان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا را اطاعت کنید، و پیامبرش را (نیز) اطاعت کنید و (با تخلفتان در این میان) اعمالتان را باطل نکنید. _۰۰۰_۳۳_

آیه ۳۳ - ترک طاعت خدا و رسول را موجب ابطال اعمال دانسته، و تکرار لفظ «اطيعوا» نسبت بایند و مصدر و محور طاعت، طاعت از خدا را اصل و رکن و طاعت از رسول را در حاشیه طاعت الله قرار داده، که رسالت هم خود بیانگر همین فرعیت است.

در آیاتی مانند (۴:۱۰۵) اراده و حیانی ربانی را پس از حاکمیت قرآن دانسته که سنت رسالت را در حاشیه قرآن وحی دومین قرآنی خوانده است، و در هر صورت کل عقائد و اعمال مؤمنان بایستی بر مبنای طاعت از شریعت ربانی باشد حتی در نیت بایدها و نبایدها، شایدها و نشایدها، و حتی مباحات، تا چه رسد به خود عقاید و اعمال.

اینجا مثل از ابطال اعمال مورد نهی است ۱- عملی بدون تجویز کتاب و سنت انجام گردد. ۲- عملی تجویز شده و در میان ابطال گردد مانند حدیثی عمدی در میان نماز. ۳- و یا عملی واحد ناتمام گذارده شود مانند نمازی که ناتمام بدون عذر ابطال گردد.

و نیز مثلی از ریای در عبادت که ۱- عبادتی بر مبنای نیت پیشین ربا انجام شود. ۲- در حال عبادت ربا حاصل گردد. ۳- یا پس از عبادت بی ریا، ریائی به او ملحق شود که اینجا مشمول "و لا تبطلوا اعمالکم" است و در آیتی مانند "و لا یشرک بعباده ربه احداً" (۱۸:۱۱۰) از آن نهی شده.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ...^{۳۴} فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْآعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرِكُمْ أَعْمَالَكُمْ...^{۳۵} إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْلُكْكُمْ أَمْوَالَكُمْ...^{۳۶} إِنْ يَسْلُكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخُلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ...^{۳۷} هَآئِنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ...^{۳۸}

بی گمان آنان که کفر ورزیدند و از راه خدا جلوگیری کردند، سپس در حال کفر مردند، هرگز خدا برایشان پوششی نخواهد نهاد. ...^{۳۴} پس سستی نورزید حال آنکه (کافران را) به آشتی می خوانید، با آنکه شما (از آنان) برترید. و خدا با شماست و (ارزش) کارهایتان را هرگز نخواهد کاست. ...^{۳۵} زندگی این دنیا تنها بازی و بازدارنده ای (از حق) است، و اگر ایمان بیاورید و (خدا را) پروا بدارید، خدا پاداش هاتان را می دهد، و امواتان را (در عوض) از شما نمی خواهد. ...^{۳۶} اگر اموال شما را بخواهد، پس به اصرار و اجبار از شما طلب کند، بخل می ورزید. و (بدین ترتیب) کینه های شدیدتان را برملا می کند. ...^{۳۷} هان! شما همان (مردمی) هستید (که) برای انفا در راه خدا فرا خوانده می شوید. پس برخی از شما بخل می ورزد، و هر کس بخل ورزد، تنها به زیان خود بخل می ورزد. و خدا بی نیاز است و شما نیازمندید. و اگر روی برتابید، خدا جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد (و) سپس همانندتان نیستند. ...^{۳۸}

سوره فتح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۝۱۰۰۰۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

ما به راستی برای تو گشایش و پیروزی ای بخشیدیم، (چه) پیروزی روشنگری. ۱۰۰۰۰۱

آیه ۱ - این سوره فتح مبین را مورد بحث قرار داده که نام این سوره هم به همین جهت و اهمیت فتح مکه «فتح» است، و بر حسب روایاتی چند این خود فتح الفتوح حضرتش در کل فتح های گوناگون در طول جنگهایش بوده، و این آیه در سال ششم هجرت پس از صلح حدیبیه و بیعت رضوان به هنگام برگشت حضرتش از جریان حدیبیه نازل گشته است، و احتمال دیگر این که دو سال پیش از فتح مکه در حال هجوم های پیاپی مشرکان نازل گشته، و بالاخره این «فتحنا» که اخبار به گذشته است نظرش به آینده قطعی فتح مکه می باشد، چنانکه آیاتی دیگر نیز شامل این بشارت است مانند "ورادک الی معاد" (۲۸:۸۵) که وعده برگشت حضرتش را به مکه داده است، زیرا معاد در دنیا همان بازگشتگاه حضرتش و کل مسلمانان می باشد که اینجا مرکز فرماندهی کل رسالت جهانی اسلامی است.

و نیز در (۶۱:۱۳) بنام فتح قریب آمده و در سوره نصر کلا بحث از همین فتح است، و بالاخره سوره فتح که پیش از سوره نصر و بعد از بشاراتی گوناگون نسبت به فتح و نصر در

جای جای قرآن از آغاز هجرت پیاپی یکدیگر تا صلح حدیبیه و تا وقوع فتح مکه آمده است، این فتح را مورد بشاراتی مستمر به عنوان نویدی بس بزرگ مقرر داشته است.

"إنا فتحنا" دارای سه تاکید است. نخست «إن» که تثبیتی است از برای این فتح مبین دوم «نا» به معنی جمعیت صفات ربانی است، بدین معنی که خدا این فتح را در پرتو کل صفات ربانی اش مقرر داشته است، و سوم برای چه و که؟ «لک» برای تو پیامبر بزرگوار، که این خود دارای دو بعد است، یکی بعد شخصی رسولی که فرمانده کل قوای رسالتی به مرکز فرماندهی بازگشت کند، و دیگر بازگشت رسالت اسلامی است به مرکز این رسالت پس از آلودگی کلی این مرکز به شرک و انحرافات شرکی.

اینجا چهار هدف و مقصد بزرگ در آیه دوم و سوم برای این فتح بزرگ معرفی شده، نخست "لیغفر لک الله..." و آیا این مغفرت بخشش گناه است که چون معاذالله این بزرگترین معصوم گناهی بزرگ و مستمر کرده و خدا برای بخشش این گناه چاره ای جز فتح مکه ندیده؟ که اینجا فتح مکه چاره ای برای دو بیچارگی خوانده شده: ۱- وسیله بخشش گناه حضرتش! و ۲- اینکه خدا نتوانسته این گناه را ببخشد مگر با فتح مکه! ولی این دو هیچگونه ارتباط و هماهنگی با هم ندارند، بلکه متناقض هم می باشند، و آیا اگر کسی - مخصوصاً بزرگترین پیامبران الهی - گناهی بزرگ و یا حتی کوچک انجام دهد، بدون آنکه از آن گناه استغفار کند، خدا بجای امر به استغفار بدون هیچ مقدمه و رابطه ای به او اینگونه جزای خیر دهد که چون گناه کردی و بر خلاف شأن رسالت قدم نهادی ما هم تو را به مرکز اصلی رسالت باز می گردانیم، و این خود تشویق به گناه است که هر کس گناهش بیشتر و بزرگتر باشد لطف پروردگار هم نسبت به او بیشتر و بزرگتر است! و اکنون که بزرگترین رسول الهی چنین کرد و چنان شد، نسبت به مسلمانان آنچنان تر است که هر چه بیشتر آلوده به گناه گردند خدا هم هر چه بیشتر بر سر و ساماناشان رحمت هایی بزرگ و معجزه آسا فرو می فرستد!

و مهمتر اینکه هدف دوم "و یتم نعمته علیک" نعمتش را بر تو تمام کند، و سوم "و یهدیک صراطاً مستقیماً" به راهی راست و راست تر هدایت کند، و چهارم تو را نصرت و یاری

بزرگی دهد، و آیا این چهار یکسانند، وانگهی چه ربطی بین بخشش گناه نسبت به فتح مکه و این سه پاداش بزرگ دیگر است؟

پاسخ این است که «غَفَر» اصولاً به معنای پوشش است، چنانکه «مغفر» کلاه خود، پوششی جنگی برای جنگجو است، و این خود دارای دو بعد است: ۱- پوشش از زخم هایی که احیاناً به سر جنگجو اصابت کرده که با کلاه خود ترمیم پذیر است. ۲- مانع از اصابت های دیگر است و به عبارت دیگر این غفر و پوشش گاه برای دفع خطر است و گاه برای رفع خطر، گاهی هم این پوشش زمینه ایست افزون بر زینت های موجود که هرگز خطری در هیچیک از دو بعد رفع و دفع در کار نیست، بلکه این پوشش خود ترفیع مقام است، و روی این اصل غفر و استغفار اینجا در مثلی قرار دارد.

«ذنب» هم از ذنب و دنباله است، و هر کار زشت یا زیبایی که دنباله ای در پی خود دارد ذنب است، چنانکه در لغت "ما یستوخم عقباه" آنچه عاقبتش وخیم است به نام ذنب نامیده می شود، اکنون یا وخیم بودن عاقبت و پیامد کاری دنیوی از نظر اهل دنیا و نابکاران است، و یا از نظر اخروی و اهل ایمان می باشد، و این دو در دو طرف متقابل قرار دارند، که اگر عاقبت کاری از نظر دنیا پرستان و منحرفان وخیم باشد این بزرگترین گام هدایتی است که بر خلاف آنان برداشته می شود، و بالاخره عاقبت خطرناکی هم از نظر و تصمیم آنان دارد، ولی عاقبت خطرناک از نظر آخرت بدترین گناه است، روی این اصل کلاً «ذنب» به معنی گناه نیست، بلکه دو نقطه متقابل یکدیگر را که بزرگترین کار خیر و بدترین کار شر است شامل می گردد.

اینجا ذنب یک ذنب است از برای رسول پیش از فتح مکه و پس از آن بگونه ای مستمر، و به دلائلی چند این خود بالاترین کار خیر است که رسالتش و قرآنش کلاً بالاترین هدایت را تشکیل می دهند و پیامد چنان جریانی، مخصوصاً در جو شرک و انحراف بزرگترین ذنب است، یعنی از نظر دنیا پرستان محکوم است به پیامدهایی بس وخیم، چنانکه در طول عهد مکی و سپس عهد مدنی تا پیش از فتح مکه انواع صدمات و لطمات، هجومهای مشرکین و

منافقین بر آن حضرت تداوم داشت، ولی با فتح مکه بر این ذنب عظیم رسالت پوشش نهاده شد.

"ما تقدم" کل پیامدهای بدی بود که تا پیش از فتح مکه برای حضرتش پیش آمده بود، که بر همه اینها با فتح مکه پوشش نهاده شد، یعنی با فتح الفتوحش و بازگشت به مرکز دعوت رسالتی اش - این هم آنگونه شگفت انگیز - تمام مصائب گذشته اش به فراموشی سپرده شد که غفر در اینجا رفع است یعنی نادیده گرفتن کل این صدمات که گوئی هرگز نبوده است، مانند زخم هایی که به زیر کلاه خود بر آنها مرهم گذاشته می شود.

«ما» "ما تأخر" هم بدین معنی است که پس از فتح مکه تا زمان رحلتش که جزیره العرب کلا تسلیم حضرتش شده بود، دیگر هیچگونه آزاری از مشرکان ندید، بلکه اکثریت آنان در همان فتح مکه مسلمان شدند و اقلیت باقی مانده در شرک دیگر اجازه ورود به مکه را هم نداشتند، بلکه تحت الشعاع حکومت اسلامی می زیسته اند، که اینجا غفر به معنای دفع است یعنی جلوگیری از پیامدهای خطرناک رسالت.

این مختصریست از تفکری شایسته در این آیه که مفصلش در تفسیر الفرقان آمده است. از ارکان اربعه نتایج این فتح مبین پس از این مرحله نخستین "و یتم نعمته علیک" است، زیرا نعمت ربانی بر حضرت اقدس رسول الله (صلی الله علیه و آله) دارای دو بعد است: بعد نخست اصل رسالت اسلامی که تا فتح مکه با خطرات و آزارهای بسیار در هم آمیخته بوده و اکنون با فتح مکه که شبه جزیره عربستان کلا تسلیم حضرتش شده و به جای خطراتی مکی و مدنی که در گذشت زمان شب و روز آزارش می داده اکنون در دو سال آخرین رسالتش به آرامش مطلق گرائیده که دست کم دستهای دشمنان از این رسالت کوتاه گشته، چنانکه آیاتی چند با الحانی گوناگون بر این مطلب گواه، است مانند (۵:۳) که "و أتممت علیکم نعمتی" و این اتمام نعمت دارای هر دو بعد فعلی و مستقبلی است، فعلیش اشاره شد، و مستقبلش جریان تداوم این رسالت است در امامت معصومان بعد از حضرتش که امید کافران را به کلی قطع کرده زیرا گمان می بردند آن حضرت با نداشتن پسری - که استمرار حضرتش باشد -

رسالتش نیز با مرگش پایان می پذیرد، ولی إعطاء «الکوثر» که جریان منفصلش عترت معصومش می باشند، رمز استمرار این رسالت را برای همگان بیان کرد.

سوم: "و یهدیک صراطاً مستقیماً" اینجا نیز مانند اتمام نعمت مقصود بعد دومین صراط میستقیم است، زیرا اصل صراط مستقیم از آغاز رسالتش برای حضرتش مقرر بوده، چنانکه در آیاتی مانند (۶:۱۶۱) و (۳۶:۴) آمده که حضرتش بر صراط مستقیم ربانی مستقر است، و بلکه بالاتر از آن دیگران را نیز بسوی آن رهبری می کند چنانکه آیه (۴۲:۵۲) گواه بر این حقیقت است، و بالاخره صراط مستقیم گرچه یک راه است از نقطه عبودیت به نقطه ربوبیت که کلاً از بیراهه برون است، ولی همین یک راه دارای درجاتی است که مؤمنان به حال نماز درجات امکان پذیرش را برای خود همواره می طلبند، و حتی خود رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نیز چنان است که درخواست هدایت ربانی اش نسبت به صراط مستقیم دارای دو بعد است: نخست ثباتش بر همان درجات پی در پی صراط مستقیم تاکنون، و سپس تعالی و تکاملش در همین صراط مستقیم، چنانکه آیاتی از قبیل "و اعبد رتک حتی یأتیک الیقین" بیانگر این حقیقت است که اینجا «حتی» را انتهائی نیست، زیرا معرفه الله و عبودیتش نیز پایانی ندارد، و این مأموریت عبادت رب برای حصول یقین در هر سه نشئه دنیا و رجعت سپس و برزخ و آخرت را که همچنان بی پایان است شامل است.

چهارم و آخرین مرحله برکات این فتح مبنی "و ینصرک الله نصراً عزیزاً" است که اینجا اشاره ای به دو مرحله نصرت ربانی است، مرحله نخستین پیش از فتح مکه، و مرحله بعدی پس از آن است تا زمان آخرین، که این نصر عزیز اضافه بر مرحله فعلی دوم نصرت ربانی برای آن عزیز تا پایان عمرش، و نصرت این شریعت عزیز را بر محور قرآن تا آخرین زمان تکلیف تضمین کرده است، چنانکه آیاتی چند تصریح یا اشاره به دولت اسلامی جهانشمول نخست با فرماندهی کل قوای محمدی(صلی الله علیه و آله) و سپس با سایر فرماندهان معصومش در پرتو فرمانش، به ویژه که دولت جهانی مهدی در جای جای قرآن یاد شده است.

و بالاخره مکه مکرمه که از زمان فتح به بعد مرکز استمرار فرماندهی رسالت اسلامی و قبله و مطاف مسلمین بوده و خواهد بود همین جایگاه عظیم بی نظیر در دولت آخرین نیز مرکز دعوت جهانی مهدوی (علیه السلام) خواهد بود.

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ
و يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۚ...۲ وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا
عَظِيمًا ۚ...۲ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا
إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
حَكِيمًا ۚ...۲

تا خدا پی آمد خطرناک دنیوی کار (رسالت) تو را؛ گذشته و آینده اش را ببوشاند، و نعمت خود را بر تو تمام گرداند، و تو را به راهی راست (: برتر از آنچه هستی) هدایت کند. ۲...۲ و خدا تو را به نصرتی ارجمند (تر) یاری نماید. ۲...۲ او کسی است که در دل های مؤمنان آرامش (ویژه) را فرو فرستاد، تا ایمانی با (داشتن) ایمانشان بیفزایند. و سپاهیان آسمان ها و زمین تنها از خدایند. و خدا بسی دانایی سنجیده کار بوده است. ۲...۲

آیه ۴ - اینجا پای سکینه ربانی به میان آمده که جایش "فی قلوب المؤمنین" است، و هدفش افزون شدن ایمانشان می باشد، چنانکه آیاتی چند مانند آیه هجدهم همین سوره و (۲:۲۴۸) و (۹:۲۶) منزلگاه این سکینه را دلهای پاک مؤمنان مقرر کرده، البته این سکینه در حالت اضطراب است که هم نتیجه اضطراب است و هم تکمیل کننده ایمان، و اینجا جای این پرسش است که آیا ابوبکر به هنگامی که همراه حضرتش برای فرار در غار بوده اند هرگز ترسی نداشت؟ آری بسی هراسناک بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به وی فرمود «لا تحزن» ولی خود حضرتش همچنان با اطمینان خاطر بود، روی این اصل این اضطرابگاه که جای نزول سکینه بر مضطرب است بر حَسَبِ آیه (۹:۴۰) تنها بر حضرتش نازل گردید که طبعاً برای زدودن خوف نبوده، بلکه برای افزون شدن ایمان و اطمینانش بوده است، ولی هرگز پر و بال این سکینه دل رنجور و ترسان ابوبکر را نگرفت؟! آیا پاسخ این است که وی مؤمن

نبود که اصولاً هرگز ایمانی نداشت و منافق بود، این خود شایسته ایمان وی در اضطرابات مکی و در فرار فراسوی غار نیست، بلکه باید گفت ایمانش هنوز به درجه ای نرسیده بود که شایسته نزول سکینه باشد، چنانکه در آیه غار به تفصیل گذشت.

لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكْفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَٰلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا... هـ
وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ
بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا... و... هـ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ
وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا... و... هـ

مومنان (از) مردان و زنان را در باغ هایی که از زیر (درختان) شان نهرها روان است، جاودانه در آورد، و بدی هایشان را از آنان برداید؛ و این (فرجام نیک) در پیشگاه خدا به سلامتی کامیابی بزرگی بوده است. ... هـ و تا مردان و زنان نفایشه، و مردان و زنان مشرک بدگمان به خدا را عذاب کند، بر آن ها گردونه ی بد (در تشیب و فراز زمان) است. و خدا بر ایشان خشم نموده و لعنتشان کرده و جهنم را برای آنان آماده گردانیده و (چه) بد سرانجامی است! ... هـ و سپاهیان آسمان ها و زمین تنها از آن خدایند، و خدا همواره عزیز سنجیده کار بوده است. ... و... هـ

آیه ۷ - اینجا لشکریان آسمانی و زمینی برای حضرت اقدس الهی I به میان آمده اند، و این نه از لحاظ نیاز ربانی است به این لشکریان، بلکه از لحاظ این است که خدا خواسته این جهان تکلیف با اسباب و مسببات برای جهانیان باشد، و این "جنود السموات و الارض" احیاناً بگونه ای عادی و معمولی می باشند که بر حسب فعالیت ها و کارهای مکلفان کم و بیش انجام می گیرد، و گاهی هم بگونه ای غیبی بدون وسائل ظاهری تحقق می یابد، مانند پیروزی مسلمانها در جنگ بدر و فتح مکه که هر دو در تاریخ جنگهای حق علیه باطل بی نظیر بوده است.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا...^۸ لِّتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ وَتُغْزِرُوهُ وَتُقَرِّوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا...^۹ إِنَّ
الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا
يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا
عَظِيمًا...^{۱۰}

(ای پیامبر!) ما تو را همواره گواهی دهنده‌ای و بشارت‌گری و هشدار دهنده‌ای
فرستادیم. ...^۸ تا (شما مکلفان) به خدا و فرستاده‌اش ایمان آورید، و بزرگش بدارید،
و ارجش نهید، و خدا را بامدادان و شامگاهان به پاکی بستایید. ...^۹ بی گمان کسانی
که با تو بیعت می‌کنند، به راستی تنها با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا بالای دست‌های آنان
است. پس هر کس پیمان شکند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند، و هر کسی بر آنچه با
خدا بر عهده‌ی خود عهده‌ی بسته وفادار بماند، زودا (که) خدا پاداشی بزرگ به او می
دهد. ...^{۱۰}

آیه ۱۰ - و اینجا بحث مبایعت مؤمنان با رسول خدا است که نزد شجره رضوان در صلح
حدیبیه اتفاق افتاد، چنانکه در آیه (۱۸) آمده است، و این مبایعت با حضرتش دارای دو بعد
فعلی و مستمر است، بعد فعلی‌اش همان زمان حیات حضرتش بوده که نقطه درخشانش بیعت
در نزد شجره رضوان در صلح حدیبیه است، و استمرارش استمرار بیعت ایمانی کل مکلفان
جهان است که از دور یا نزدیک، حاضر یا غایب در زمان حضرتش و پس از رحلتش تا
آخرین زمان تکلیف تحقق می‌یابد.

اینجا "انما یبایعون الله" این بیعت‌های ایمانی را با حضرتش همان بیعت با خدا دانسته که
گرچه با مصافحه با دست رسول الله (صلی الله علیه و آله) انجام گرفته، ولی این بیعت در حقیقت
بیعتی است با دست خدا، و دست خدا هم همان نیروی رحمت رحیمیت است که مخصوص
ویژگان می‌باشد، و این ویژگی‌هاست که اینگونه با خدا بیعت می‌کنند و دست خدا هم بر کل
دست‌ها و داستانها و نیروها مقدم است.

دست در جای جای قرآن بیشتر به معنای نیرو، نصرت، رحمت و ... آمده است، و حتی نسبت به غیر خدا با آنکه دارای دست های جسمانی می باشند، برای همانان نیز بیشتر به معنای دستهای غیر جسمانی آمده است، مانند (۲:۲۳۷) "من بیده عقدہ النکاح" و (۷:۵۷) "بین یدی رحمته" روی این اصول و اینکه خدای را هرگز جسم و دست جسمانی و هیچگونه محدودیتی نیست «ید» در امثال این آیه و «یدین» در آیات دیگر تنها به معنای ید علم، قدرت، رحمت و ... است.

آیا بیعت کنندگان شجره رضوان که ده نفر بوده اند همگان موعود به این رحمت ویژه ربانی هستند؟ هرگز! زیرا این آیه همین بیعت کنندگان ویژه را در صلح حدیبیه دو بخش کرده: نخست "فمن نکص" کسانی که این پیمان را شکستند، بویژه در جریان خلافت رسالت در ثقیفه بنی ساعده، و کسانی هم با آنان همکاری و همیاری کرده اند، و دسته دیگر "من اوفی بما عاهد علیه الله" مانند علی(علیه السلام) و پیروان واقعی اش.

اینجا سؤالی ادبی است که چرا "علیه الله" است و نه "علیه الله"؟ پاسخ این است که هر دو «ه» و «ه» در اصل «هو» بوده و قاعده هم "علیه الله" است، گرچه در جاهایی دیگر به مناسب مراعات وزن و سهولت در تعبیر «علیه» آمده، که اگر اینجا هم "علیه الله" بود همان صعوبت در تعبیر موجود بود، و روی این اصل اینجا «علیه» اصل است و «علیه» فرع.

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا
يَقُولُونَ بِالسِّنْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرًا... ۱۱... بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَّنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ
أَبَدًا وَزَيْنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوْءًا وَكُنْتُمْ قَوْمًا
بُورًا... ۱۲... وَمَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
سَعِيرًا... ۱۳... وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ

وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا...^{۱۴} سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا...^{۱۵} قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَتِّلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا...^{۱۶} لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا...^{۱۷} لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا...^{۱۸}

سر باز زدگان از جنگ - از بادیه نشینان - به زودی به تو خواهند گفت: «اموالمان و کسانمان ما را (به خود) مشغول داشتند، پس برای ما پوشش [بخشش] بخواه.» چیزی را که در دل هایشان نیست بر زبان هایشان می رانند. بگو: «پس اگر خدا بخواهد به شما زبانی یا سودی برساند چه کسی از (عذاب) خدا برای شما اختیار چیزی را دارد؟ بلکه (این) خداست که به آنچه می کنید همواره آگاه بوده است.»...^{۱۱} «نه چنان بوده.» بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خاندان شان برنخواهند گشت، و این (پندار) در دل هایتان نمودی زیبا یافته بود، و گمان بد کردید. شما مردمی بسیار هلاکت وار (و زیان بار) بوده اید.»...^{۱۲} و هر کس به خدا و پیامبرش ایمان نیاورد، ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده ایم.»...^{۱۳} و فرمانروایی آسمان ها و زمین تنها از (آن) خداست. برای هر که بخواهد می پوشد، و هر که را بخواهد عذاب می کند، و خدا بی گمان بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان است.»...^{۱۴} هنگامی که به (قصد) گرفتن غنایم (جنگی) روانه شدید، به زودی بر جای ماندگان تخلف یافته خواهند گفت: «بگذارید ما (هم) به دنبال شما بیاییم.» (این گونه) می خواهند کلام خدا را تبدیل کنند. بگو: «هرگز از پی ما

نخواهید آمد. خدا از پیش درباره‌ی شما چنین فرمود.» پس به زودی خواهند گفت: «(نه) بلکه بر ما رشک می‌برید.» (نه چنین است.) بلکه جز اندکی در نمی‌یابند. ... ۱۵_ برای (برجای ماندگان) تخلف یافته - از بادیه نشینان - بگو: «زودا سوی قومی (رزمنده‌ی) سخت زورمند دعوت خواهید شد (که) یا با آنان بجنگید یا اسلام آورند. پس اگر فرمان ببرید خدا شما را پاداشی نیک می‌دهد، و اگر - همچنان که از پیش پشت کردید - (باز هم) روی بگردانید، شما را به عذابی پر درد معذب می‌دارد.» ... ۱۶_ بر نابینا تنگنایی نیست، و بر لنگ تنگنایی نیست، و بر بیمار تنگنایی نیست (که در جهاد و ماندنش شرکت نکنند). و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد وی را در باغ‌هایی که از زیر (درختان) شان نهرها روان است در می‌آورد، و هر کس را (که) روی برتابد به عذابی دردناک معذبش می‌دارد. ... ۱۷_ خدا بی‌گمان هنگامی که مؤمنان، زیر (آن) درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد. پس آنچه در دل هایشان بود دانست، و بر آنان آرامش فرو فرستاد، و پیروزی نزدیکی را به آنان پاداش داد. ... ۱۸_

آیه ۱۸ - در آیه (۱۰) گذشت که بیعت کنندگان با حضرتش نزد شجره رضوان دو دسته بوده اند: نخست ناکثان و ناکسان، سپس کسان و وفاداران، و اینجا رضایت ربانی تنها نسبت به وفاداران است که فتح نزدیک و غنیمت‌های بسیار نیز از آن این بزرگواران می‌باشد. و بالاخره در آیاتی چند مانند همین آیه و آیه (۲۶) و آیاتی مشابه، چنانکه اشاره شد، نزول سکینه بر مؤمنان درحاشیه رسول بوده است، ولی در غار که نیازی به نزول سکینه بر ابوبکر بود، این نزول در اختصاص رسول الله (صلی الله علیه و آله) بوده است!

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ... ۱۹_ وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ... ۲۰_ وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ... ۲۱_ وَلَوْ قَتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَرَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ... ۲۲_ سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ

لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا...^{۲۳} وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِطَّنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا...^{۲۴} هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَ لَوْ لَآ رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فِتْصِيْبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا...^{۲۵} إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةً التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا...^{۲۶} لَقَدْ صَدَّقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الْرُّبِّيَّ بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا...^{۲۷}

و (نیز) غنیمت های فراوانی را (که آنها) می گیرند. و خدا همواره نیرومند سنجیده کار بوده است...^{۲۸} خدا به شما غنیمت های فراوان (دیگری) وعده داده (که) آنها را خواهید گرفت. پس این (پیروزی) را برای شما پیش انداخت، و دست های مردمان را از شما کوتاه ساخت، و تا برای مؤمنان نشانه ای باشد، و شما را به راهی راستا هدایت کند...^{۲۹} و (غنیمت های) دیگری (نیز هست) که شما بر آنها دست نیافته اید (و) خدا بر آنها همواره احاطه داشته، و خدا بر هر چیزی بسیار توانا بوده است...^{۳۰} و اگر کسانی که کافر شدند، با شما کشتار کنند، بی چون (به شما) پشت خواهند کرد، سپس پشتوانه و یابوری نخواهند یافت...^{۳۱} سنت الهی را (که) از پیش همین بوده (پاس دار و انتظار داشته باش) و برای سنت الهی هرگز تبدیلی (جایگزینی) نخواهی یافت...^{۳۲} و اوست کسی که در دل مکه - پس از پیروز کردن آنان بر آنان - دست هایشان را از شما و دست هایتان را از ایشان بازداشت، پس از آنکه شما را بر آنان چیره ساخت. و خدا به آنچه می کنید بسی بینا بوده است...^{۳۳} آنان کسانی می باشند که کافر شدند، و شما را از (ورود به)

مسجدالحرام جلوگیری کردند، و نگذاشتند قربانی نگه داشته‌ی شما را به محلش برسد، و اگر (در مکه) مردان و زنان با ایمانی نبودند که (ممکن بود) بی آنکه آنان را بشناسید، ندانسته پایمالشان کنید. و عار و بی مقداری از ایشان برایتان بماند (فرمان حمله به مکه می دادیم) تا خدا هر که را بخواهد در رحمت خویش آورد. اگر (کافر و مؤمن) از هم (به خوبی) متمایز می شدند، همواره کافران را به عذابی دردناک معذب می داشتیم. ... ۲۵- چون کافران در دل های خود، تعصب - (آن هم) تعصب جاهلیت - نهادند، پس خدا آرامشی از خود بر فرستاده‌ی خویش و بر مؤمنان فرو فرستاد، و کلمه‌ی تقوا را ملازم آنان ساخت، و (در واقع) آنان به (رعایت) آن سزاوارتر، و (هم) اهل آن بودند. و خدا همواره به هر چیزی بسی دانا بوده است. ... ۲۶- به راستی خدا رؤیای پیامبر خود را به درستی تحقق بخشید (که) شما بدون شک، به خواست خدا در حالی که سرهاتان را تراشیده و (موها یا ناخن های خود را) کوتاه کرده اید، همواره بدون ترسی در مسجدالحرام در خواهید آمد. خدا آنچه را که نمی دانستید دانست. در نتیجه پس از این، پیروزی نزدیکی (برای شما) قرار داد. ... ۲۷-

آیه ۲۷ - اینجا گزارشی از انجام رؤیای رسول الله (صلی الله علیه و آله) است که در حدیثیه دید به مسجدالحرام وارد شده، البته نه مانند آن دخول نخستین پیش از صلح حدیبیه که در حال هراس بوده است، بلکه اینجا «آمنین» که در حالت امن و اطمینان و بدون هیچگونه هراس وارد مسجدالحرام گردیدند، که بنام عمره القضاء نامیده شد، یعنی یکسال پیش از فتح مکه .

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ... ۲۸- مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ
عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ
وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ
وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْهُهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ
عَلَىٰ سَوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ... ۲۹-

اوست کسی که پیامبر خود را به تمامی هدایت، و با آیین پای برجای راستا و سرشار از حق روانه ساخت، تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه بودن خدا کافی بوده است. ... ۲۸ - محمد پیامبر خداست؛ و کسانی که با اویند، بر کافران سختگیر و با خودشان مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می بینی (که) فضل و خشنودی خدا را همی جویند. علامت (مشخصه‌ی) آنان بر اثر و نمود سجود در چهره هایشان پیداست. این نماد ایشان است در تورات، و نمادشان در انجیل. چون کشته ای است که جوانه‌ی خود را بر آورده، و آن را مایه دهد تا ستبر شود، و بر ساقه های خود بایستد، و زارعان را به شگفت آورد، تا از (انبوهی) آنان (خدا) کافران را به خشم در اندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کرده اند، پوشش و پاداشی بزرگ وعده داده است. ... ۲۹ -

آیات ۲۸ تا ۲۹ - و این دو آیه که آخرین آیات سوره مبارکه فتح است بیانگر فتح دوم است، که اولش فتح مکه بود، و تنها مکه و شبه جزیره عربستان را تحت پوشش داشت، ولی اینجا بیانگر فتح جهان شمول اسلامی نیز هست که خود هدفی از بزرگترین اهداف این رسالت مقرر گردیده است، نخست "هو الذی" که در این مبتدا هویت ربانی حق سبحانه و تعالی را به وجه کلی در این رسالت آخرین معرفی کرده است، چنانکه در آیاتی مماثل مانند "هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم" چنین است، سپس لفظ «رسوله» که در هشتاد و چهار جای قرآن اختصاص به رسول آخرین دارد، و تنها مشابه اش لفظ «رسولی» است، نسبت به مسیح (علیه السلام)، این خود مرحله دوم عظمت این رسالت است که گوئی به تنهایی کل رسالتهای ربانی است، و برتریش اینکه همه رسالت ها را با اضافه کمال بیشتر و خلود ابدی تا آخرین زمان تکلیف در بر دارد، و سپس سه خصوصیت از برای این رسالت کلی یاد کرده:

ای حضرت ذوالجلال وجه هو***از غیب بر آنا النبیون گو

۱- «بالهدی» که به معنی کل هدایت های ربانی است و «ال» چه برای جنس باشد یا

استغرا، جنس هدایت استغراقیش را در پرتو خویش دارد.

۲- "و دین الحق" که "الدین الحق" نیست، چون تمامی دینها طاعت ها و شریعت های

ربانی حق است، بلکه اینجا حق به معنی حضرت اقدس الهی I است که تمام حق است، و این

تمام حق دینش را که طاعت کلی اوست در جمع به عنوان این آئین آخرین دین مقرر داشته، سپس «الحق» اینجا به معنی پای بر جا و مستمر است، و اصولاً چنانکه در جای جای قرآن آمده است دین کل شرایع الهی را که در اصل طاعت ربانی وحدت دارد شامل است، و شریعت های الهی جویباریهای گوناگونی هستند از این دین، چنانکه آیاتی مانند "شرع لكم من الدين ما وصّى ... " و "لكل جعلنا شرعةً و منهاجاً" این حقیقت را ثابت کرده، و اینجا هم "دین الحق" است نه "شریعه الحق" و نه "الشریعه الحقّه"، و اینها خود قرائنی است لغوی و معنوی که مجموعه شرایع ربانی را در شریعت قرآن یکجا خوانده. که تا دامنه قیامت هم استوار است.

۳- "لیظهره علی الدین کله" این اظهار به معنای آشکار کردن و چیره ساختن شریعت قرآن است بر کل شریعت ها، که اینجا دین به معنای تمامی طاعت هاست، و "دین الحق" همان است که بیان شد و "الدین کله" شامل کل شریعت های حق و باطل می باشد که اینجا سلطه جهانی دین اسلام در کل مراحلش بر تمامی روشهای زشت و زیبای مکلفان و ادیانشان روشن است، و در آخر کار "و کفی بالله شهیداً" و در آیه (۹:۳۳) "و لو کره المشرکون" که به وجه عمومی کل غیر مسلمانان را شامل است، این "دین الحق" بر تمامی آنان سیطره خواهد داشت، و این جریان که غایت و هدفی بزرگ از این رسالت بزرگ با هدایت کلی و دین حق قرار گرفته غایه الغایاتش حکومت جهانشمول اسلامی است که در زمان حضرت مهدی (علیه السلام) برای نخستین بار بوجود خواهد آمد، و چنین غایتی از برای هیچ شریعتی هرگز نبوده است، زیرا همگی آنها محدود به حدی زمانی بوده اند، لیکن این "دین الحق" کل زمانها را تا آخرین زمان تکلیف شامل است.

اکنون در آخرین آیه معرفی و بزرگداشت این رسول گرامی و رسالتش و ایمان آوردندگان به حضرتش مطرح است، نخست "محمد رسول الله" که بر خلاف سایر معرفی ها نسبت به سایرین که بوسیله کسانشان یا مسکنهایشان و یا شغلهای دیگرشان معرفی گشته اند، اینجا تنها رسالت الهی معرف آن حضرت است، که این خود بزرگترین توصیف برای حضرتش می باشد، سپس نقش لا اله الا الله را در "الذین معه" نمودار کرده، اینجا می بینیم که لفظ اسلام، ایمان،

تقوی، زهد، عبادت و همه اینگونه توصیف های ایمانی هرگز نمودار نیست، بلکه تنها معیت با این رسالت نمودار است، و نه معیت زمان، مکان، خویشاوندی و سایر معیت های غیر رسالتی، بدین معنی که همانگونه که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در بعد نخستین حامل رسالت الله بوده و می باشد، کسانی هم که در حاشیه او و پیروش این رسالت را حمل می کنند، هم اینانند که با درجات گوناگون در این سلب و ایجاب آینده مشترکند.

آری «معه» تنها زمان حضرتش را شامل نیست، زیرا این رسالت کل زمانها را شامل است، و نیز این «معه» در اختصاص حضور در محضر شخص رسول نیست، بلکه به معنی حضور در محضر رسالت است، در هر زمان و در هر مکان، و نیز معیت خویشاوندی نیست که چه بسا خویشاوندان نزدیکش صریحاً مورد لعنت قرار گرفته اند مانند ابولهب، بلکه منهای زمانها، مکانها، و موقعیت ها و خویشاوندی ها اختصاصی است، و تنها "و الذین معه" و این تعبیر در کل قرآن بی نظیر است، زیرا اینگونه معرفی رسالت آخرین و برای تأسیس حکومت جهانی نیز بی نظیر است.

جنبه نفی لا آله در "الذین معه"، "اشداء علی الکفار" است و جنبه اثباتش "الا الله"، "رحماء بینهم" است، و معنی آن نفی این نیست که مؤمنان به این رسالت در برابر کفار، دشمنی ها و کینه توزی ها و کشتارها و بالاخره دست رد به سینه آنها زدن ها باشند، بلکه اشداء به معنای شدت است، استواری و استقامت است، که نخست سدهایی مستحکم در برابر دیگران است که از نفوذهای سیاسی، فرهنگی، عقیدتی، اقتصادی و سایر نفودهاهاشان در جمع خودشان بکلی با تمام قوا جلوگیری می کنند، و اینها مصادیقی از "اشداء علی الکفار" هستند که نه تنها پذیرای هیچگونه نفوذی از کافران در میان خودشان نیستند، بلکه در آنان نیز نافذند چنانکه آیاتی از قبیل (۵۸:۲۲) و کل آیات ترک ولایت و محبت و همراهی با آنان را تثبیت کرده است.

سپس "رحماء بینهم" نسبت به یکدیگر همه گونه مراتب رحمت و عطف را دارند، که در کل ابعاد با وحدت بسوی صراط مستقیم همیاری و همکاریشان همچنان استوار است.

از اوصافشان این است که آنان را در حال رکوع و سجود می بینی و همواره فضل و رضایت خدا را جویا هستند، و چهره هایشان از اثر و نمایه سجود نمودار است، و این خود نمایشی از آنان در تورات است، مانند مزمور ۱۴۹ داود آیه (۱) و (۶) الی (۹)، که این خود از کتابهای فرعی تورات موسی(علیه السلام) است، و نیز نمایشی در انجیل دارند که مهمترین همچون زراعتی است که کم کم رو به نمو و نمود می رود و، در اناحیل منسوب به عیسی(علیه السلام) ایشان بعنوان فرزندان ملکوت یاد شده اند که گوئی خود ترجمانی است از این آیه مانند (متی ۱۳:۱-۲۴) (مرقس ۴:۲۰-۱) (لوقا ۸:۱-۱۵) در این اناجیل این جمله آمده که اینان مانند زراعت ها همواره در حال رشدند، و نیز آیاتی بسیار تحت ده عنوان از عناوین مورد اشاره این آیه مبارکه در انجیل های گوناگون آمده است، که درباره حضرت اقدس رسول الله(صلی الله علیه و آله) و امت واقعی اش بسط سخن داده، چنانکه در کتاب بشارات عهدین به تفصیل آمده است.

سوره حجرات

این سوره دستوراتی اخلاقی را بویژه نسبت به حضرت اقدس رسول الله (صلی الله علیه و آله) و عموماً نسبت به دیگران در بر دارد، حجراتش رفتار مؤمنان با حضرتش در خانه هایش و محارمش، و نیز حجراتی وسیعتر که از جمله کل مجتمعات اسلامی است. اینجا سلبها و ایجابهایی است محوری که نقش اصلی از سلب و ایجاب کلمه طیبیه توحید است، که نخست خدا و رسولش را توأمان منظور نظری همه جانبه دانسته، و با جمله "لا تقدموا" که به معنای تقدیم و پیش انداختن است، و نه به معنای تقدّم و پیش افتادن، که در برخوردهای با خدا و رسول تنها دنبال روی از مقام الوهیت و رسالت مجاز است.

«لا تقدموا»: پیش نیاندازید که مفعولش به میان نیامده و خود گواه بر عمومیت این سلب است که نه خود را و نه دیگران را بر خدا و رسولش مقدم ندارید، و آیا این بدین معنی است که احدی را بر خدا و رسولش مقدم ندارید، که برابر با آنها مورد نهی نیست؟ هرگز! زیرا خود مقدم ندارید دارای چند بعد است، خود را از مرحله پیروی از خدا و رسولش مقدم ندارید که برابری تنها تا چه رسد به پیشی جستن بر حضرت اقدس الهی I و رسالت ربانی بکلی بر همگان ممنوع است، که در ابعاد ویژه الوهیت و رسالت تنها پیروی است و بس.

در تشریع و تکوین «لا تقدموا» که ادعای آنها را در برابر خدا نکنید، و در رسالت و عصمت و ولایت مطلقه شرعی نسبت به رسول برای خود مدعی نباشید.

اینجا "بین یدی الله" به معنی دو دست ربوبیت است، که بااستثنای جسمانیت و محدودیت، با منظور داشتن رحمت رحمانی و رحیمی تمامی ربوبیتهای دو گونه ربانی را در بر دارد، که از جمله دو «ید» تکوین و تشریع، جلال و جمال، سلب و ایجاب ومانداینها است.

"یدی الرسول" هم دو دست رسالتی قرآن و سنت، و نفی و اثبات بر این دو مبنی است، و یا با برداشتی وسیعتر «یدین» اینجا و آنجا به معنی کل نیروهای ربوبیت و رسالت، و دوگانگیش برداشتی است از دو دست انسانی که مظهر نیروهای انسانی است، و نیز "ید الله" قرآن و ید رسول الله سنت است، در هر صورت قله سلب در "یدی الله" این است که احدی را همچون خدا درتکوین یا تشریع با او شریک ندانید، چنانکه گروهی از جهال چنان گمان برده اند که معصومان در حاشیه ربوبیت دارای مقامی از تکوین و تشریعند، و یا غیر رسول و ائمه(علیهم السلام) همچون این بزرگواران دارای ولایت مطلقه شرعی باشند، و یا کسانی احیاناً دارای وحی رسالتی می باشند، چنانکه مدعیانی در مثلث زمان ادعای رسالت درحاشیه رسالت حضرتش داشته و دارند.

این تقدیم عقیدتی است و در پی آن تقدیم عملی که کلا بایستی در انحصار پیروی از مانند "ید الله": قرآن و ید رسول الله(صلی الله علیه وآله) سنت باشد. در جمع این آیه کل نیروهای ایمانی را در انحصار تبعیت از خدا و رسولش دانسته که نه همپا و همسان با آنانند که همیشه فروترند و نه افزونتر یا برابر، چنانکه مشرکان بتهایشان را از خدا فراتر و خودهایشان را از رسول خدا برتر پنداشتند، و دیگرانی هم هستند که خودهایشان و یا دیگران را از حد خود بگونه ای در عقیده یا عملی برابر و یا فراتر از مقام الوهیت در رسالت دانسته اند، که در هر صورت مؤمنان با کلمه "و اتقوا الله" از هر گونه تخلفی در برابر ربوبیت و رسالت نهی شده اند.

از جمله این پیش افتادن ها صدای خود را بلندتر از صدای حضرتش نمودن، و بلکه اصولاً با حضرتش بلند سخن گفتن را گرچه فروتر از صدای حضرتش باشد به منظور رعایت ادب نسبت به مقام رسالت منع کرده، که هرگز مانند دیگران با حضرتش سخن نگوئید، بلکه با احترام و آرامی با او هم سخن شوید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝۱...۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَلُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ۝۲...۲- إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ فَلِتَقُوا لَهُمْ مَعْفَرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ۝۳...۳- إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۝۴...۴- وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝۵...۵- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ مِّن بَنِي فَتْيَبَيْنَا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ۝۶...۶-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

هان ای کسانی که ایمان آوردید! در برابر خدا و پیامبر (خود یا دیگران را) پیش نیندازید، و خدا را پروا بدارید. همانا خدا بسی شنوایی بسیار داناست. ۱...۱- هان ای کسانی که ایمان آوردید! صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید، و آنگونه که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویند با او به صدای بلند سخن مگویید، که کرده هایتان تباه شود، حال آنکه باریک بینی نمی کنید. ۲...۲- بی گمان کسانی که نزد پیامبر خدا صدایشان را فرو می شکنند، همان کسانی که خدا دل هایشان را برای پرهیزگاری آزموده (و) برایشان پوششی و پاداشی بزرگ است. ۳...۳- بی گمان کسانی که از پشت اطرها (یت) تو را صدا می زنند، بیشترشان خردورزی نمی کنند. ۴...۴- و اگر اینان همواره صبر کنند تا بر آنان درآیی، همانا برایشان بهتر است. و خدا پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگان است. ۵...۵- هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر فاسقی برایتان خبری آورد، پس نیک واریسی

و آشکارگری کنید، مبدا به نادانی گروهی را آسیب برسانید؛ پس از آنچه کرده اید پشیمان

شوید. _..._ء_

آیه ۶- اینجا «نبا» فاسق که به معنی خبر مهم است مطرح شده که حتماً بایستی مورد تبیین قرار گیرد، با این خصوصیت که اگر بدون تبیین پذیرفته گردد موجب زیان رسانی گروهی شود، و آیا اگر خبری غیر مهم که پی آمد تجاوزی گروهی ندارد از فاسق پذیرفته است؟ هرگز! بلکه اخبار عادلان نیز به گونه عادی و بدون زیان رسانی هم پذیرفته نیست، و اصولاً بر مبنای آیاتی مانند "و لا تقف ما لیس لك به علم" (۱۷: ۳۶) پیروی از غیر علم کلاً ممنوع است گرچه از عادلان باشد.

اینجا قیود «نبا»، «فاسق»، «یصیبوا قوماً» و ... درباره بدترین و زیانبارترین مصادیق موضوعی است، چنانکه شأن نزول این آیه هم همین است که کسی نسبت انحراف جنسی به یکی از زنان پیامبر با مردی داده بود که پذیرش این خبر پی آمدی بسیار ناشایست داشت. در هر صورت این خود در جریانی موضوعی است و نه حکمی که عدم پذیرش خبری حکمی مهمتر است.

روی این اصول این استدلال به مفهوم این آیه برای قبول خبر عادل در احکام هرگز قابل قبول نیست، زیرا نخست اینجا بحث از خبرهای موضوعی است و نه حکمی که خبر حکمی، بسی مهمتر از خبر موضوعی است، مثلاً همین جا که خبر موضوعی بدون تحقیق موجب کشتن کسی شود، این خود جنبه خصوصی دارد، ولیکن اگر خبر شامل حکمی از احکام خدا بدون تحقیق پذیرفته شود این خود ویرانگری نسبت به شریعت ربانی است، وانگهی «فتبیینوا» محور اصلی پذیرش خبر فاسق را تبیین قرار داده که همچون روز روشن باشد، و چون فاسق تعهدی نسبت به گفته هایش ندارد، برای پذیرش خبرش بایستی پی جوئی و تحقیق کرد، اکنون اگر خبر عادل هم احیاناً چنان باشد که با احتمالاتی گوناگون اطمینان به آن حاصل نگردد اینجا نیز نیاز به تبیین است، و در جمع چنانکه آیات حرمت عمل به ظن و نیز آیاتی مانند (۱۷: ۳۶) "و لا تقف ما لیس لك به علم" اصولاً روی گزارشات مادون علم خط قرمز کشیده است، که با عبارتی دیگر شریعت اسلام، شریعت علم است، و نه به قول مصطلح حوزوی شریعت انسداد

باب علم، که بر مبنای همین انسداد خیالی راه گمانها را از هر سو به سوی این شریعت باز کرده اند، در حالی که راه علم را فراراه قرآن - که قطعی ترین علم است - بسته اند، که ظنی الدلاله اش خوانده اند!

آیات حرمت عقیده و عمل به ظن تنها در انحصار عقائد نیست، بلکه مثلثی را در سراسر قرآن تشکیل می دهد، گاه درباره عقاید است، گاهی هم درباره هر دوی احکام و عقاید، و احياناً در انحصار احکام است، مانند آیه اسراء که پیروی از غیر علم را پس از بیان احکامی فرعی در آیات سیرده گانه اش پس از یک آیه عقیدتی حرام دانسته است.

اصولاً در کل آیات علم و ظن قرآن هیچگونه اشاره ای به حجیت غیر علم وجود ندارد، بلکه کلاً بر روی شک و گمان خط قرمز کشیده است.

وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ
وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ
وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ _..._ ۷ _

و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست. اگر در بسیاری از کارها از (رأی و میل) شما پیروی کند، به راستی دچار زحمت می شوید. لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید، و آن را در دل های شما بیاراست، و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان بسی ناخوشایند ساخت. ایشان [ایمان آورندگان] (هم) اینان رشد یافتگانند. _..._ ۷ _

آیه ۷ - اینجا "کره الیکم" بر خلاف آنچه در فقه گمان شده کراهت به معنای مرجوح بودن نیست، بلکه بالاتر از حرمت است، زیرا در جمع کفر، فسو و عصیان را مکروه دانسته، و کفر فراتر از حرامهای دیگر است، اگر چه فسو و عصیان کل حرامهای فرعی را در ضمن اصلی شامل است، روی این اصل لفظ کراهت چنانکه در سوره اسراء بیان شده به معنای حرمتی شدید است که اینجا در مقابلش "و حباب الیکم الایمان" آمده.

فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ _..._ ۸ _ وَ إِن طَائِفَتَانِ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا

الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ
وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ... ۱- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ
فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ... ۱۰-

حال آنکه بخشی از خدا و نعمتی است (از او که به شما داده). خدا بسی دانای سنجیده کار
است. ... ۱- و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر کشتار کنند، پس میان آن دو را اصلاح
کنید. پس اگر یکی از آنان بر دیگری تعدی کرد، شما با آن (گروهی) که تعدی می کند کشتار
کنید، تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و
تقسیمی شایسته تر (از عدالت) کنید؛ خدا همواره بخش کنندگان - فاضلانه - را دوست
می دارد. ... ۱- مؤمنان فقط با هم برادرند، پس میان برادران را سازش دهید، و از
خدا پروا بدارید، شاید مورد رحمت قرار گیرید. ... ۱۰-

آیات ۹ و ۱۰ - اینجا کشتارهایی را که در میان مؤمنان احیاناً اتفاق می افتد مورد نظری
عمیق قرار داده که مؤمنانی دیگر در سراسر جهان که داخل در این حوزه های کشتار و تنازع
نیستند هرگز نباید بی تفاوت باشند، بلکه واجب است حتی الامکان میان این دو گروه را صلح
برقرار کنند، و اگر امکان صلح هم نبود، در این صورت اگر یکی از این دو گروه متجاوز و
ظالم است و دیگری مورد تجاوز و مظلوم است بایستی با آن ظالمان کشتار کنند، که اگر آرام
گرفتند اینجا با عدالت و قسط میانشان صلح برقرار کنند وگرنه به پیکارشان - تا براندازی
جنگ - علیه آنان ادامه دهند، این خود تاکتیکی است جنگی که وظیفه مسلمانان تنها مبارزه و
کشتار علیه مهاجمان غیر مسلمان نیست، بلکه در برابر مهاجمان مسلمان نیز چنان وظیفه ای
را دارند.

اینجا «طائفان» به معنی دو گروه مطرحند، پس چرا «اقتتلوا» که جمع است بجای
«اقتتلا»ی تننیه آمده؟ شاید جهتش این است که گروه های متنازع مسلمان در اصل دو
فرقه اند، ولیکن احیاناً هر کدام نیز به فرقه هایی گوناگون تقسیم می شوند که سایر مؤمنان
وظیفه دارند این تنازع دو گانه و یا چند گانه را به گونه ای شایسته بر طرف سازند، و این
خود رمزی است از برای وحدت جهانی دولت اسلامی که مسلمانان همواره بایستی زیر پرچم

یگانه و یک گونه لا اله الا الله قرار گیرند و از تعدد دولت های اسلامی بپرهیزند، و یا اگر هم از تعددهایی ناگزیدند، این خود صورت جمهوری های اسلامی بر خط واحد اسلام و رهبری شرعمداران عالیقدر اسلام و سیاستمداران ممتاز بگونه شوری انجام گیرد، چنانکه در آخر کار نیز نویدهایی قرآنی از برای این حکم واحد اسلامی موجود است، در ثانی چنان که در آیاتی مانند (۶۶:۴) «قلوبکما» آمده تشبیه هم در ضمن جمع است، و این هر دو چه در مورد این جمع هماهنگ اند.

از آغاز این سوره تا آیه (۱۸)، ده نهی و چهار امر می بینیم که از جمله مناهی، نهی از مسخره کردن است، در آیه یازدهم، البته اینجا محور نهی بدترین چهره استهزا می باشد که مراحل مادونش در آیاتی دیگر بیان شده است، از جمله اینکه اینجا "قوم من قوم" و "نساء" من نساء" آمده که به معنی مسخره کردن گروهی و اجتماعی است که مردانی مردان دیگر را و زنانی هم دیگر زنان را به باد مسخره گیرند، در حالیکه مسخره کردن مردان زنان را و زنان مردان را هم حرام است نیز مسخره کردن هر فردی فرد دیگر را از محرمات می باشد، ویژگی دیگر نسبت به این محور نهی در آیه این است که شاید آنان از اینان بهتر و برتر باشند، پس علت مسخره چیست؟ با آنکه اگر هم این دو گروه برابر باشند، و یا گروه مسخره کننده بهتر و برتر هم باشند، خدا مسخره کردن را که اهانتی است بدون دلیل کلا حرام کرده است.

اینجا قوم که در برابر نساء قرار گرفته اند طبعاً به معنی مردان است، و چرا در این جریان مردان از مردان و زنان از زنان به میان نیامده اند؟ زیرا اصولاً مردان زنان را و به عکس نوعاً به مسخره نمی گیرند، که اگر هم مسخره کنند به طریق اولی ممنوع است، اصولاً مسخره های بدون جهت عقلانی حرام است، مثلاً در آیه (۲:۶۷) حضرت موسی (علیه السلام) در پاسخ اسرائیلیان که بدو گفتند: آیا ما را در این کشتن گاو به مسخره گرفته ای؟ فرمود: به خدا پناه می برم که از نادانان باشم، با آنکه موسای رسول کجا و این اسرائیلیان نکبت بار کجا؟ که قطعاً اگر اینجا مسخره ای هم بود از شخصی بسیار شایسته نسبت به اشخاصی ناشایسته بود، و این خود دلیل است بر اینکه اصولاً مسخره کردن بدون جهت جهالت است، آری به عنوان اعتدای به مثل و پاداشی همانند درست است. چنانکه در (۴۹:۱۱) کافران حضرت نوح (علیه السلام) را

در سازمان کشتی به مسخره گرفته بودند، که اصولاً کشتی با این عظمت آنهم در میان خاک و دور از آب خود نادانی است، نوح هم در پاسخشان فرمود: اگر شما اکنون ما را به مسخره می گیرید، ما نیز شما را در آینده طوفان جهانشمول به مسخره می گیریم، که این خود تمسخری است معلل، و اصولاً هر تعدی پاسخی همانند دارد، و در عین حال اینجا هم تمسخرشان از سوی امواج طوفان بوده است و نه سخنی که از حضرت نوح (علیه السلام).

در این صورت دیگری و دیگران را بدون هیچ جهتی عاقلانه به مسخره گرفتن بسی جاهلانه است، زیرا اگر طرف گمراه است کوشش شما که در راه هستید بایستی صد در صد به مصرف راهواری او گردد، آری اگر در این میان تعدی به شما کرد اگر شایسته بود پاسخی همانند به او بدهید، و اگر هم با شکیبائی شما وی توقف کند - و بهتر اینکه به راه بیاید - بر حَسَب آیه قرآنی "لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ" این خود برای شکیبایان بسی بهتر است، و اگر هم چاره ای جز نابود کردن او نیست، هم او را بدون مسخره نابود کنید، تا دیگران از خطرش همچنان در امان بمانند.

سپس از خودهاتان عیب جوئی نکنید، که اینجا عیب جوئی از دیگر مؤمنان نخست برگشتی به خود عیب جو دارد، و سپس به کل مؤمنان برگشت می کند، که در جمع عیب جوئی شما نسبت به دیگران دارای سه بعد است: ۱- مورد خصوصی عیب جوئی ۲- کل مؤمنان ۳- این عیب جوئی برگشت به خود شما دارد، و این ثالثاً منحوس از کلمه انفسکم پیداست.

آری عیب جوئی و جویا شدن عیوب دیگران حرام است، زیرا خود آزاری است نسبت به دیگران و حتی خودانسان، ولی عیب گوئی به گونه ای شایسته و پنهان خود سازماندهی به دیگران است، و چنانکه انسان همیشه باید نسبت به خود سازهایی پیاپی انسانی و ایمانی خود کوشش و کاوش کند، نسبت به دیگران نیز چنان است، که همه مؤمنان اجسامشان متعدد و ارواحشان یکی است، و این روح ایمانی است که با وحدت در کثرت اجسادشان، افکارشان، عقایدشان، اخلاقشان و اعمالشان حکم فرماست.

وحدت ایمانی مؤمنان در جای جای قرآن نمایان است، که اینجا «انفسکم» و جاهای دیگر "بعضکم من بعض" و همانند این تعبیرات وحدانی وجود دارد.

سپس با لقبهای زشت و نازیبا یکدیگر را مخاطب قرار ندهید، آری با اسم ها و لقب های نیک هر چه زیباتر و بهتر، زیباتر است، ولكن لقب های بد جعلی که یا از خودهاشان و کسانشان باشد، و یا از طرف شما، صدا کردن یکدیگر با این القاب فسو بعدالایمان است، و چه بد نامی است فسو بعد از ایمان، زیرا اینگونه برخوردهای نازیبا با مؤمنان خود خروج از ایمان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ
وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ
وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ... ١١- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ
الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ
أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ
رَّحِيمٌ... ١٢-

هان ای کسانی که ایمان آوردید! نباید گروهی (از) مردان گروه دیگر را مسخره کنند؛ شاید آنها از این ها بهتر باشند. و نه زنانی، زنانی (دیگر) را (مسخره کنند) شاید آنان از اینان بهتر باشند. و از خودتان عیب جویی نکنید و به همدیگر لقب های زشت ندهید؛ چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. پس هر کس توبه نکند آنان خودشان ستمکاراند. ... ١١-

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از بسیاری گمان ها بپرهیزید، که پاره ای از گمان ها بدفرجام است. و تجسس نکنید، و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر (مؤمن) مرده اش را بخورد؟ پس از آن بسی بدتان آمده و خدای را پروا بدارید. خدا بی گمان بسی برگشت کننده ی رحمت گر بر ویژگیان است. ... ١٢-

آیه ١٢ - اینجا نخست بسیاری از گمانهای بد مورد نهی است که اصولاً چند گونه اند: ١- گمان مستند، که این خود علم است، که شما بدانید به رای العین و یا گواهی عادلان فلانی

چنین و چنان کرده است، این گمان علمی مورد امر به اجتناب نیست، گرچه در بعد دیگر ممنوع است، مانند برملا کردن گناهی از دیگران بجز مواردی استثنایی. ۲- گمانهای بدی که دلیل قاطع ندارد که گمان نخست قلیلا من الظن است، و گمان دوم کثیراً من الظن، اکنون در این مرحله که کثرت هم دارد کل این گمانهای زیاد ناپسند بایستی ترک شود، و در پاسخ اینکه این گمانهای بسیار کلا خلاف واقع نیست، پس چرا باید کلا ترک شود "ان بعض الظن اثم" آمده، که چون بعضی از این گمانهای بد بسیار بر خلاف واقع است، روی این اصل اثم است، یعنی پیامدهای ناشایسته ای دارد، و برای جلوگیری از این پیامدهای کم نسبت به برخی از این گمانهای بد، بایستی کلا این گمانهای زیاد ترک شود، و این خود قاعده ای است اصولی که در شبهه غیر محصوره در صورتی که احیاناً ناروایی هایی در کار باشد بایستی کل موارد این شبهه ترک گردد، مثلاً اگر در میان مایعاتی بسیار بعضی از آنها حرام است بایستی کل آنها ترک شود یا اگر دزدی در میان کسانی بسیار قرار دارد که گمان دزدی نسبت به همه اینان محقق است، این نسبت دزدی نسبت به همه ایشان در کل بایستی سلب شود، و بالاخره در کل سلبها و ایجابها اکثریت مظنون برای نگهبانی خطرات و پیامدهایی نسبت به سلب و ایجاب اقلیت در بین آن اکثریت بایستی ترک شود.

این درگمانهای فعلی، سپس "و لا تجسسوا" تجسس و پیگیری از معایب دیگران کلا عیب و حرام است، و با روح ایمان سازگار نیست، زیرا مؤمنان نوعاً خالی از عیب نیستند، گرچه در ظاهرشان عیوبشان آشکار نیست، و اگر بنا شود مؤمنان از عیوب یکدیگر تجسس کنند، اجتماعشان خود اجتماعی کلا معیوب است و این خود موجب گمانها و یقین هایی نسبت به ناشایستگی یکدیگر است، و بار روح اخوت و پیوند ایمانی منافات دارد.

آری تجسس در دوران امر بین اهم و مهم، - آنهم با لطافت و اخلا - گاهی راجح و احیاناً نیز واجب است، مانند کسانی که مورد اتهاماتی بزرگند که احیاناً قیامی علیه مصالح اسلامی را پنهان دارند، گرچه اینجا هم نمی شود به این گمان با آنان بد عمل کرد، ولی برای نگهبانی اجتماع مسلمین که بسی مهمتر از نگهداشت فرد است، باید بگونه ای شایسته از خبایا و خفایای او جستجو کرد، طبعاً جستجو کنندگان، شایستگان و شرعمدارانند که برای حفظ

مصلحت اجتماعی با کمال اخلا و بردباری برای نگهداشت مصالح اجتماعی از افرادی اینچنین، چنین و چنان می کنند، که این خود وزارت اطلاعات اسلامی است و نه وزرات افتضاحات که نسبت به هر فکری و هر عقیده و عملی تجسس شود، و زندگی را بکلی در کام مسلمانان تلخ کند، که هر کس بر طبق میل این گروه ویژه مستبد خودخواه ناآگاه نبود، نسبت به او بایستی چنین و چنان شود، روی این اصل اطلاعات و تجسس از جریانهای مؤمنان و حتی غیر مؤمنان گاه راجح یا واجب و در بسیاری مواقع هم حرام است.

در آخر کار "ولایغتب بعضکم بعضاً" اغتیاب اینجا بدین معنی است که در پنهانی از کسانی که کارهایی ناشایست کرده اند عیوبشان را نزد دیگران بازگو کنیم، که این هم آنان را در صورتی که بفهمند آزار می دهد و هم اعمال ناشایسته را نزد کسانی که این غیبت را می شنوند آسان و راهوار می کند.

غیبت و به تعبیر صحیحتر اغتیاب که افتعال است و به معنای کوشش و کاوش در بازگوئی عیوب دیگران است، روی همین دو مبنا حرام است، حتی نسبت به غیر مؤمنان و غیر مکلفان که طبعاً آزار می شوند گرچه از مصادیق ویژه غیبت نیست که اینجا محور بحث در آیه "بعضکم بعضاً" است که "الذین آمنوا" نسبت به یکدیگر هرگز نباید غیبت کنند، و این ایمان - که شامل ضعیف ترین و قویترین و حد وسط ایمان است - اصولاً غیبت از مؤمن را چه سنی باشد و چه شیعه حرام دانسته، و طبعاً لفظ مؤمن شامل منافق نیست، که بد گوئی نسبت به غیر مؤمن گرچه احیاناً حرام باشد ولی محکوم به حکم غیبت نیست، مؤمن در اینجا چنانکه گفتیم شامل تمام مراتب ایمان است، چنانکه در جای جای قرآن خطاب ایمان کلی است، مثلاً در آیه (۹:۱۱) «اگر مشرکان توبه کنند و موحد شوند نماز بپا دارند و زکاة بدهند، اینان برادران دینی شمایند» و می بینیم که اینجا بحث ولایت و غیر ولایت در کار نیست، بلکه فقط در نقطه نخستین توحید است و نقطه دومین آن نماز و زکات، روی این اصل این سخن که به استناد این آیه «اخیه» و آیه ای دیگر غیبت کردن از شیعه دون تکلیف نیز حرام است، هرگز درست نیست، در هر صورت که "بعضکم بعضاً" تنها دو بعض ایمانی را شامل است، و شخص غیر مکلف نه مؤمن است و نه کافر، و استدلال به آیه "و ان تخالطوهم فاحوانکم فی الدین" هم

که درباره یتیمان دون تکلیف است غلط است، زیرا در این آیه لفظ "فی الدین" هرگز نیست، بلکه اینجا منظور اخوت انسانی است و نه ایمانی، آری این "فی الدین" در آیه قبلی است که ذکر شد که در صورت توبه از شرک و انجام نماز و دادن زکاء فاخوانکم فی الدین که کلام مسلمانان مکلف را - با هر مذهبی - در بر دارد.

در غیبت استثنائاتی هم وجود دارد مانند: مشورت، نهی از منکر و ... که مصلحت مهمتر بر مصلحت مهم ترجیح می یابد، که یا به عنوان جواز و یا استحباب و یا وجوب است، و از جمله آیه (۴:۱۴۸) که: خدا هرگز دوست ندارد که شما بلند گوی بدی های دیگران باشید مگر در مورد مظلومیت خودتان یا و دیگران و یا مهمتر از همه مظلومیت اسلام، که در این مثلث برای دفاع از حق و برطرف کردن ظلم و رسوا کردن ظالم جایز و یا واجب می باشد، البته اینجا هم در صورتی است که این غیبت موجب جرأت دیگران نسبت به ظلم نباشد، چنانکه در این آیه و آیات مربوطه در جای جای قرآن بحث شده.

و چون غیبت های حرام ظلم است هرگز با استغفار تنها و توبه قابل بخشایش نیست، چنانکه در مانند آیه (۵:۳۹) توبه بعد از ظلم را به شرط اصلاح پذیرفته دانسته، روی این اصل اگر شخص مورد غیبت ببخشاید این غیبت قابل بخشش است و گرنه بخشوده نیست، آری اگر راهی از برای دستیابی به این بخشایش نیست، که اگر به طرف بازگو گردد بازتابی بدتر دارد، و یا دستیابی به او غیرممکن است، در این موارد بجای پوزش از او بایستی با استغفار واقعی برای او دعاها و خیراتی انجام داد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ١٣٠٠٠-١٣

هان ای مردمان! ما شما را به راستی از مرد و زنی آفریدیم و شما را شعبه هایی و قبیله هایی گردانیدیم تا یکدیگر را شناسایی کنید. همواره ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. همانا به راستی خدا بسیار دانای بسی آگاه است. ١٣٠٠٠-١٣

آیه ١٣ - «من» در «من ذکر و انثی» مورد دو احتمال است: بیانیه و نشویه، بیانیه تبیینی است برای «کم» که شما انسانها یا مذکر هستید و یا مؤنث، ولی این نخست توضیح است،

وانگهی این دوئیت مبنای وحدت در «لتعارفوا» نیست، و نیز نشویه به معنای اینکه شما همگان از میان مذکران و مؤمنان تولد یافته اید، که این هم روی آن هر دو مبنا شایسته کلام الهی نیست، می ماند بعد دوم نشویه بودنش بدین معنی که کل نسلهای انسانی تا آخرین زمان تکلیف منتهی به یک مرد و زن باشد، و این معنی از هر دو جهت درست است، جهت نخست وحدت تناسلی است که در نتیجه گرایش به وحدت شناخت و تعارف است، در ثانی تبیین این حقیقت است که تمامی نسلهای فعلی انسانی در عرض زمین و طول زمان تنها منتهی به دو نفرند و بس، و دیگر نفری و یا نفرات دیگری هرگز در کار نیستند و چنانکه آیه (۴:۱) هم این حقیقت را ثابت می کند، که بر خلاف روایاتی چند در تناسل دوم حوریّه و یا جنیه ای در کار نیست که اگر هم بود "من ذکر و انثی" غلط بود و بجای «انثی» بایستی «انثی» می بود، که نخست حوا برای نسل اول و سپس حوریه و یا جنیه برای نسل دوم، و در بعد سوم تناسل کلی تا آخرین زمان تکلیف، روی این اصل دومین تناسل انسان بر مبنای خواهران و برادران اولین بوده است که پس از انجام این ازدواج و تناسلش تا پایان زمان تکلیف حرام گشته، و این سخن که ازدواج خواهر و برادر کلا حرام است و مگر خدا ناتوان بود که تناسل دومین را نیز بر مبنای حلال انجام دهد که حوریه و جنه ای هم در کار باشد؟ پاسخ این است که این ازدواج مانند ظلم و مشابهش حرمت ذاتی ندارد، بلکه حرمتش مصلحتی است، که اگر این حلیت دوام یابد انفجار مداوم جنسی در کل خانواده ها خواهد بود، ولی تنها مرحله دومین تناسل در زمان محدود بین خواهران و برادران چنان محذوری را نداشته است، و اینکه خواهران و برادران بگونه ای مماس از یک رحم و از یک صلب هستند پس چگونه می شود با هم ازدواج کنند؟ پاسخ این است که این منتهی شدن به یک صلب و یک رحم موجب حرمت ازدواج ایشان نیست، چنانکه نوادهای انسان باید یکدیگر ازدواج می کنند، وانگهی بر حسب روایتی از باقر العلوم (علیه السلام) که در پاسخ اینگونه و آنگونه معترضان چنان فرمود: مگر خود حوا از آدم آفریده نشده، پس چگونه با هم ازدواج کرده اند؟ آری این آفرینش نزدیکتر از آفرینش مماس از پدر و مادر است.

این جریان نخستین کل نسلها که به یک مرد و زن، و او هم به همان یک مرد برگشت می‌کنند، که این نسلها در عین کثرت‌ها و تفاوت‌هایشان وحدتی دیرینه دارند، و روی همین مبنا هم در عین شعوب و قبائلش بایستی به همین وحدت گرایش یابد.

«شعوب» جمع شَعَب و یا شِعَب است که هر دو به معنای پستی و بلندی است، مانند درّه و کوه که هر دو در عین دوئیت یگانه و پیوسته‌اند، از جهتی یکی و از جهتی دیگر گوناگونند، در نظری یگانه که هستند که پست و بلند هر دو از یک زمین هستند، و در نظری دیگر دواند که پست زمین با بلندش از نظر کیفیت دوگانه‌اند، شعوب انسانی نیز که از دومین تناسل آغاز می‌گردد همین گونه‌اند که این افراد به صلب‌های پدران و رحم‌های مادران بویژه در بعد تورات نزدیکند، سپس جمع «شعوب» قبائل است که شعوب جمع اینگونه افراد است و قبائل جمع الجمع است، که در جمع چهره اینان با یکدیگر چه نزدیک و چه دور گوناگون است، و این گوناگون بودن به این هدف نیست که از یکدیگر دور باشند، بلکه «لتعارفوا» به این هدف است که یکدیگر را بشناسند، که اگر از نظر شکل‌هایشان یکسان بودند شناسائی‌شان نیز ناپسامان بود، پس چنانکه یگانگی اصل نسلهای انسانی بر مبنای وحدت است، چند گونه بودن آنان نیز بر مبنای وحدت شناسائی است و نه وحشت و فرار از یکدیگر.

این اختلاف صورت‌ها و سپس سیرت‌ها و بصیرت‌ها هرگز موجب تمایز و برتری بعضی بر بعضی دیگر نیست، و تنها در این میان در طول و عرض زمین و زمان یک امتیاز موجود است و بسی که «أَتَقَامُ» تمامی تمایزات را بر مبنای شریعت ربانی زیر پا نهاده شده، و این تنها ویژگی تقواست که موجب برتری‌هاست، چنانکه در "والذین معه" تنها معیت رسالتی محور امتیاز است.

عرب یا عجم بودن، شهری یا روستایی یا بیابانی و کوهستانی بودن، باسواد یا بی‌سواد بودن، زیبا و نازیبا سیاه و سفید، غنی و فقیر و ... در جمع یکسانند مگر پارسایان که از دیگران برترند، و خود اینان نیز بر حسب درجاتشان پارساترین‌شان برتر است، سیاهی همان سیاهی بی‌تقوایی و سفیدی هم سفیدی تقوا است.

و اکنون می بینیم که متمدن ترین ملل جهان مانند آمریکائیان هنوز بر سر سیاه و سفید کشمکش دارند، و این ارتجاعی است جاهلی. و بی گمان این: اتقاکم عندالله، در اصل همان اتقاکم عند الناس است در حاشیه، که "تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ" همین اخلا پسندیده را در بر دارد، زیرا اخلا الله هرگز جریاناتی که ویژه خداست نیست، که تَخَلَّقَ به آن ها برای غیر خدا محال است، بلکه جریاناتی است مشابه در در بعد آفریدگان با آنچه را در اصل آفریدگار انجام می دهد مانند عدالت، رحمت، فضیلت، که اینجا هم "ان اکر مکم عندالله اتقاکم".

قَالَتِ الْاَعْرَابُ ءَاَمَنَّا قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا اَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ
الْاِيْمَنُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ اِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِّنْ اَعْمَالِكُمْ
شَيْئًا اِنَّ اللَّهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ۚ —۱۴۰۰۰—

بادیه نشینان گفتند: «ایمان آوردیم». بگو: «ایمان نیاوردید. لیکن بگوید اسلام آوردیم». و هنوز در دل هایتان ایمان داخل نشده است، و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید، او از (ارزش) کرده هایتان چیزی کم نمی کند. همواره خدا بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان است. —۱۴۰۰۰—

آیه ۱۴ - «اعراب» تنها به معنی عرب زبانها تنها نیست، بلکه کلا کسانی که دور از شناختها و تمدنهای انسانی و ایمانی هستند می باشند، چه عرب زبان باشند و یا نه، چه شهری باشند یا دهاتی و یا بیابانی و کوهستانی، اصل در این میان دور بودن از این فضائل انسانی و ایمانی است، و لفظ «اعراب» مانند «اعراب» آشکار بودن و بدون سر پناه بودن آنان است، که بیابانی ها نوعاً اینگونه اند، و نوعاً از این امتیازات دورند، روی این اصل اگر شهرهایی بسی بزرگ و متمدن به تمدنهای ظاهری مانند مسکو، پاریس، لندن و واشنگتن از این امتیازات دورند، اینها هم در ضمن اعرابند، و اگر در روستایی کوچک ولی با معرفتی بزرگ باشند مانند حالت نخستین مدینه باشند، اینها هرگز اعراب بدین معنا نیستند.

در هر صورت این بی پناهان و بی سرپناهان که تازه به زبان مسلمان شده بودند و منافق هم نبودند، می گفتند ما ایمان آورده ایم، به آنان بگو که تا این ایمان به دلها تان وارد نگردد شما تنها اسلام آورده اید و نه ایمان، و چون در راه ایمانید و ظاهرساز و منافق هم نیستید، در

بعد قصور از ایمان که هنوز شناخت درونی برایتان حاصل نگشته، پاداش اعمالتان در پی پاداش مؤمنان است، و خدا نسبت به عدم ایمان کنونی تان که از روی تقصیر نیست غفور و رحیم است.

لفظ اسلام یا ایمان هر کجا مطلق باشد تمامی مراحل زبانی، قلبی و عملی را شامل است حتی نسبت به منافقان، ولی هنگامی که اسلام پیش از ایمان قرار گیرد مانند آیه مورد بحث، اسلام همان زبانی است و ایمان مربوط به قلب است که نتیجه اش نیز عمل است.

اسلام دارای دو بعد است که میانگینش ایمان می باشد، اسلام قبل از ایمان که همان زبانی است و اسلام بعد از ایمان که فراتر از ایمان است بدین معنی که کل ادراکات درونی و حواس برونی در برابر پروردگار تسلیم هستند، آیاتی هم بر مثلث این جریان دلالت دارند، که پس از این آیه مورد بحث می باشد مانند آیه (۳۷:۱۰۳) که اسلام ابراهیم و اسماعیل را در جریان ذبح اسماعیل به میان آورده و آیات دیگری هم که اسلام رسولان و حتی اسلام رسول آخرین را تبیین نموده است که "قل انی امرت ان اکون اول من اسلم" (۸:۱۴)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ۝... ۱۵ قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝... ۱۶ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝... ۱۷

مؤمنان تنها کسانی اند که به خدا و پیامبرش گرویده، سپس شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کردند. ایشان، (هم) اینان راستانند. ۱۵... بگو: «آیا خدا را به دین خود آگاهی می دهید؟ و حال آنکه خدا آنچه را که در آسمان ها و آنچه در زمین است می داند. و خدا به هر چیزی بسیار داناست.» ۱۶... (اینان) از اینکه اسلام آورده اند بر تو منت می نهند. بگو: «بر من از اسلام آوردنتان منت مگذارید؛ بلکه خدا با هدایت کردنتان برای ایمان بر شما منت می نهد، اگر (از) راستان بوده اید.» ۱۷...

آیه ۱۷ - اینجا این اعراب نسبت به اسلامشان بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) منت می نهادند، پاسخشان چنان آمده که خدا شما را با این اسلام نخستین به سوی ایمان رهنمون

است. آری این اسلام بی نفا است که راهی برای ایمان می باشد، ولی در برابرش اسلام با نفا کفر را مضاعف می سازد، و بالاخره این خود منت ربانی است بر شما که بوسیله این اسلام

خود آگاه و بدون اجبار شما را بسوی ایمان رهنمون کرده است. إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ

بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ _ _ _ _ _ ۱۸ _

«همواره (این) خداست که نهفته‌ی آسمان ها و زمین را می داند، و خدا(ست که) به آنچه

می کنید بیناست.» _ _ _ _ _ ۱۸ _

سوره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ _..._۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

. سوگند به قرآن باشکوه (و) جلالت و وسعت جهانگیرش، _..._۱

آیه ۱ - «ممدود شاید اشاره ای به قرآن ممدود و قیامت ممدود باشد، و گواهی بر این اشاره افزون بر حرف آغازین «» در این دو یاد همین دو است در مرحله آغازین این سوره. "والقرآن المجید" قسمی است به قرآن یا مجد و عظمتی بی نظیر که به معنی وسعت کرامت و جلالت است، و چنانکه خدا خود مجید است که "ذوالعرش المجید" (۸۵: ۱۵) مجد حضرت اقدس را در فرماندهی بر کل آفریدگان منحصر به فرد دانسته، قرآن هم اینجا و هم در آیه (۸۵: ۳۱) مجید است که در عرش فرماندهی و حیانی منحصر به فرد است. و چنانکه قرآن در میان سایر کتابهای و حیانی اینگونه مجید است آورنده آن درر میان رسولان و وحی چنان است که قرآن محمد و محمد قرآن وحدتی و حیانی مجیدی دارند که در میان کل مکلفان به فرمان خدا فرماندهی مطلق دارند. و چنانکه خدا احیاناً برای اثبات حقایقی به خود قسم می خورد، قسم به قرآن نیز چنان است چون "والقرآن الحکیم" در یس.

بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ
عَجِيبٌ ۚ... ۲-

(که آنان نگریدند) بلکه از اینکه هشدار دهنده ای از خودشان برایشان آمد در شگفت شدند.

پس کافران گفتند: «این (قرآن و محمد و معاد) چیزی عجیب است.» ۲... ۲-

آیه ۲ - اینجا این قرآن مجید برای اثبات حقایقی چند از جمله "منذر منهم" و قیامت مطرح است که اضافه بر اثبات و حیانی بودن خود حقایقی و حیانی را همچون این دو حقیقت بر مبنای وحی و بر نهادی قطعی ثابت می نماید.

أَذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ۚ... ۳- قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ
الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيزٌ ۚ... ۴- بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا
جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ ۚ... ۵- أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ
بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ۚ... ۶-

«آیا چون مُردیم و خاک شدیم (از نو زنده می شویم)؟ این بازگشتی بعید (و دور از عقل و منطق) است!» ۲... ۳- (ما) همانا دانسته ایم آنچه را که زمین از (کیفیت) اجسادشان فرو می کاهد. و پیش ما کتابی [: نوشته ای در علم و قدرت و رحمت] نگهبان است. ۴... ۴- بلکه با حق هنگامی که برایشان آمده (همو را) تکذیب کردند. پس آنها در ژرفای کاری در هم و سر در گم (مانده) اند. ۵... ۵- پس مگر به آسمان بالای سرشان ننگریسته اند که چگونه آن را ساخته و پرداخته و زینتش داده ایم، و برای آن هیچ گونه شکاف ها و سوراخ هایی نیست. ۶... ۶-

آیه ۶ - "مالها من فروج" در آیه (۶) دارای دو وجه اثبات و نفی است، نخست نظر به فاصله های میان ستارگان دارد که که جاده های فضائی جایگاه شناوری آنان است، و سپس اینکه همین فاصله که خلأ دیده می شود نیز اجرامی غیر مرئی می باشند که خود موادی برای توسعه کشور آسمانی می باشند که "و انا لموسعون" (۵۱:۴۷) گواهی بر این حقیقت تکاملی است.

اینجا تزیین آسمان به ستارگان پس از تزیین آن خود گواهی است روشن بر ماده اصلی آسمانی که در سوره فصلت با لفظ «دخان» (گاز) معرفی شده که به هفت بخش تقسیم شده و سپس بخش نخستین جایگاه این ستارگان و چراغهای فروزان آسمانی است و آیه هفتم جریاناتی پس از آفرینش جرم زمین بازگو می کند که نخست آن را کشش دادیم که فشرده و تودرتو بوده، و کوه هایی از بالا و پست و بلند همچون میخهایی در عمق این سفینه فضائی کویدیم.

کوههای بلند زمین دو قسم اند، یک قسم از آسمان افکنده شده اند، و قسم دیگرش «و جعلنا» که هم قرار آسمانی آن و هم زمینی اش را تعیین فرموده چنانکه از حضرت علی (علیه السلام) پرسیدند: کوهها از چه آفریده شده اند؟ فرمود: از امواج، که اینهم هر دو موج آسمانی و زمینی را شامل است.

در مرحله ای دیگر نمودی از نباتات زمین به میان آمده و پس از آن آب مبارک آسمانی که خود اشاره ای است به اینکه زمین خود دارای مقداری آب بوده ولی وسعت آب بر اثر آبهای مبارک و وسیع آسمانی بوده است، چنانکه آیاتی از قبیل آیات فصلت و نازعات گواهی بر این حقیقت است، در نازعاتش "أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا" (۳۲) و در «فُصِّلَتْ» پیش از سازمان آسمان پس از قرار دادن کوههای بلند نوبت به برکات و تقدیر اقوات می رسد که در جمع آبهای فعلی زمین شرکت سماوی میان آب خودی زمین و آبی آسمانی دانسته است.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوْسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ... تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ... وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ... وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ... رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ... كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ... وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ... وَأَصْحَابُ

الَايَكَهٗ وَ قَوْمٌ تَبِعَ كُلُّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ۚ... ۱۴_ اَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ

الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ... ۱۵_

و زمین را فرو کشیدیم، و در آن (لنگرآسا) کوه هایی را فرو افکندیم، و در آن از هرگونه جفت (: همتا) دل انگیزی (از روییدنی ها و حیوانات و انسان ها) رویاندیم. ... ۷_ حال آنکه برای هر بنده‌ی راهوار توبه کاری، بینش افزا (و یادواره ای) باشد. ... ۸_ و از آسمان، آبی پربرکت به تدریج فرود آوردیم، پس با آن باغ ها و دانه های درو کردنی را رویانیدیم. ... ۹_ و درختان خرمای بلند بالا را (هم) در حالی که فراورده هایی روی هم چیده دارند. ... ۱۰_ حال آنکه (این ها همه) برای روزی بندگان (من) است. و با آن (آب) سرزمین مرده ای را زنده گردانیدیم. بیرون شدن مردگان (نیز) بدان گونه است. ... ۱۱_ پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب رسّ و ثمود - ... ۱۲_ و عاد و فرعون، برادران لوط - ... ۱۳_ و بیشه نشینان و قوم تُبَع، همه گان، فرستادگان (ما) را تکذیب کردند. پس وعده‌ی (عذاب) مرا سزاوار شدند. ... ۱۴_ پس مگر (ما) به آفرینش نخستین (مان) ناتوان شده ایم؟ (نه!) بلکه آنان از آفرینشی جدید در شبهه اند. ... ۱۵_

آیه ۱۵ - در این آیه استفهامی انکاری است برابر منکران معاد که جریان کلی آفرینش خود دلیلی است بر اینکه بازگشت آن پس از ویرانیش ممکن بلکه برتر است (۳۰: ۲۷) بلکه از نظر حکمت پادشاهایی از آفرینش اصلی بالاتر است.

آری این منکران در ژرفای حیرانی در آفرینش جدیدند در حالیکه آفرینش جدید مکلفان تنها مربوط به بعد جسمانی آن هم بخش شکلی نیست. و نه بعد روحانی و خلاصه جسمانی، که در مثلث آفرینش آغازین روح و آفرینش جسم در دو بعد مادی و شکلی، بر این برگشت معادین تنها در بعد آخرین است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِ

مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۚ... ۱۶_

و ما به راستی انسان را به درستی آفریدیم، حال آنکه می دانیم نفس او چه وسوسه ای به او می کند، و ما از شاه‌رگ (او) به او نزدیک‌تریم. ... ۱۶_

آیه ۱۶ - قرب قیودی فوقانی ربانی را در ابعاد قدرت و علم مطلق برای حضرتش نسبت به انسان وانمود کرده که از خود او به خودش نزدیکتر است که او از خدا نسبت به خودش دورتر است.

إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ۚ

چون دو (فرشته‌ی) دریافت کننده - نشسته ای از راست و نشسته ای از چپ - (اعمالش را) به خوبی دریافت می دارند. ۱۷-۰۰۰-۱۷

آیه ۱۷ - متلقیان و گیرندگان عقاید و اعمال مطرحند که از راست و چپ نزد مکلفان پای برجا، این دو از فرشتگان کرام الکاتبین اند. که تلقی علمی دارند و به امرالهی از خودشان به آنان نزدیکترند، در نزدیکی اینان و به گونه ای روشن اعمال زشت و زیبایشان را دریافت دارند. فرشته یمین اعمال خیر و یمینی را و فرشته شمال، اعمال شمالی و چپی را تلقی می کنند.

اینجا جای این پرسش است که گرچه گروهی مرتکب هر دو گونه اعمالند ولی گروهی هم تنها عامل خیرند است و گروهی دیگر عامل شرورند پس دو تلقی و دریافت دیگر برای چیست؟

پاسخ این است که مورد خصوصی آیه درست است که عاملان شرند ولی دو متلقى راست و چپ تنها برای تلقی دو نوع خیر و شر نیست، بلکه در این صورت چنان است و در صورت وحدت خیر یا شر هم این دو خیر یا شر را تلقی می کنند و این تلقی دو گانه احوال سه گانه را دربردارد. و یمین و شمال به اصطلاح از راست و چپ تمامی اعمال وجودی مکلفان را در بر دارد.

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ۚ

(آدمی) هیچ جریانی را به لفظ در نمی آورد مگر اینکه مراقبی آماده و نیرومند و حسابگر نزد اوست (و آن را به خوبی و درستی ضبط و ثبت می کند)، ۱۸-۰۰۰-۱۸

آیه ۱۸ - روی این اصل در آیه (۱۸) به جای متلقیان جنس "رقیب عتید" نمودار است، که در اصل رقابت خداست و رقیب عتید مراقبتی دو گانه است، نخست در تلقی اعمال و سپس

در گواهی به آنها بروز شهادت، و آیاتی هم مانند آیه (۴:۱) و (۶:۱۱۷) رقابت اصلی را برای خدا خوانده ولی او عتید و گواهی دهنده نیست، زیرا کل شهادتهای شاهدان تنها در محضر اوست.

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ۚ... ۱- وَنُفِخَ
فِي الصُّورِ ذَٰلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ ۚ... ۲- وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَاقٍ
وَشَهِيدٌ ۚ... ۳-

و بیهوشی مرگ به راستی در رسید (و) این همان است که از آن گریزان بوده ای. ۱-... ۱-
و در صور بو [: جهان با صدای رعدآسای روح افزا] دمیده شد. این است آن روز وعده ی
تهدیدآمیز. ۲-... ۲- و هر کسی آمد (در حالی که) با او سو دهنده و گواهی دهنده ای
است، ۳-... ۳-

آیه ۲۱ - در این آیه «شهید» با لفظ مفرد آمده با آنکه متلقیان هر دو شهید و گواهند؟ ولی
مقصود از شهید جنس گواه است که مکلفان در مربعی از گواهی خودی و فرشتگان و زمین و
فضای آن همچنان مورد شهادت و گواهند.

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ
حَدِيدٌ ۚ... ۲۲-

(به او می گویند): «همواره از این (حال) سخت در (ژرفای) غفلت بوده ای. پس ما پرده ات
را (از جلوی دیدگانت) برداشتیم. پس دیده ات امروز تیزبین است.» ۲۲-... ۲۲-

آیه ۲۲ - در این آیه اصحاب شمال مورد خطاب عتاب آمیزند که: تو در ژرفای غفلتی از
این گزارشات مورد گواهی هستی، و امروز پرده از روی کارهای پنهانت برداشتیم که چشمانت
امروز تیزبین است و این خود دلیلی بر انعکاس اعمال می باشد.

وَقَالَ قَرِينُهُ هَٰذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ ۚ... ۲۳- أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ
عَنِيدٍ ۚ... ۲۴- مِّنَّا لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ ۚ... ۲۵- الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ
إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ۚ... ۲۶- قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا

أَطْعَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ...^{٢٧} قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ
وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ...^{٢٨} مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا
بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ...^{٢٩} يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ
مَزِيدٍ...^{٣٠} وَأُزِلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ...^{٣١} هَذَا مَا
تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيفٍ...^{٣٢} مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ
بِقَلْبٍ مُنِيبٍ...^{٣٣} ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ...^{٣٤} لَهُمْ
مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ...^{٣٥} وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ
أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَّحِيصٍ...^{٣٦} إِنْ فِي ذَٰلِكَ
لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ...^{٣٧} وَلَقَدْ
خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ
لُغُوبٍ...^{٣٨}

و (فرشته‌ی) همنشین او می گوید: «این است آنچه پیش من (به گونه ای محکم و روشن) نگهبانی شده است.»...^{٢٣} (به آن دو فرشته خطاب می شود): «هر کافر سرسختی را در جهنم فرو افکنید.»...^{٢٤} «(که) بسی باز دارنده‌ی از هر خیری (بوده) است، و (هر) متجاوز شک مستند! آورنده‌ی او را نیز.»...^{٢٥} «کسی که با خدا، خدایی دیگر قرار داده. پس (ای دو فرشته!) او را در عذاب شدید فرو افکنید.»...^{٢٦} همدمش [شیطان] گفت: «پروردگاران! من او را به طغیان و نداشتنم، ولی (خودش) در گمراهی دور و درازی بوده است.»...^{٢٧} (خدا) فرمود: «در پیشگاه من (با همدیگر) مستیزید، حال آنکه به راستی از پیش به سوی شما این وعده‌ی عذاب را هشدار داده بودم.»...^{٢٨} «پیش من (این) گفتمان دگرگون نمی گردد، و من (نسبت) به بندگانم زیاد بیدادگر نیستم.»...^{٢٩} (همی بنگر) روزی را که (ما) به دوزخ می گوییم: «آیا پر شدی؟» و (او) می گوید: «آیا بیشتر (هم) هست؟»...^{٣٠} و بهشت برای پرهیزگاران با آرایشی (ویژه) نزدیک آورده شد، حال آنکه دور (هم) نیست...^{٣١} (و به آنان گویند): «این همان است که وعده داده می شوید برای هر (شخصی) بسیار راهوار (سوی خدا و) نگهدار (حدود

خدا) است. ... ۳۲_ کسی که (خدای) رحمان را به پنهان (از مردمان و پنهانی او از آنان) هراس داشت، و با دلی پیاپی بازگشت کننده‌ی سوی خدا آمد. ... ۳۳_ «به سلامتی (و شادکامی) در آن درآی (که) این روز جاودانگی است.» ... ۳۴_ هر چه بخواهند در آنجا برایشان (آماده) است، و پیش ما فزون تر (از خواستارشان) است. ... ۳۵_ و چه بسیار سده‌ها: نسل‌هایی را، پیش از ایشان هلاک کردیم (که) ایشان حملهورتر از اینان بودند. پس در شهرها پرسه‌ای جویاو کنجکاو زده بودند. (اما سرانجام) مگر گریزگاهی هست؟ ... ۳۶_ همانا در این (عقوبت‌ها) برای هر که دلی داشته و گوش (دل برای دریافت حق) افکنده - در حالی که خود هم گواه است - بی گمان یادواره‌ای (درخشان) است. ... ۳۷_ به راستی و درستی ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز [زمان] آفریدیم. و هرگز ما را هیچ گونه خستگی لمس نکرد. ... ۳۸_

آیه ۳۸ - ردی است بر سخنی توراتی که خدا چون آسمان و زمین را در شش روز آفرید و روز هفتم که شنبه بود استراحت کرد.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ... ۳۹_

پس بر آنچه می‌گویند صبر کن، و پیش از برآمدن آفتاب (: نماز صبح) و پیش از غروب (: نماز ظهر و عصر) با ستایش پروردگارت تسبیح گوی. ... ۳۹_

آیه ۳۹ - بیانگر اجمالی برای اوقات نمازهای پنجگانه است که پس از نماز صبح و عصر نماز واجب شبانه به میان آمده و دیگر از نماز ظهر خبری صریح در این آیه نیست

مگر اینکه پیش از غروب نماز ظهر و عصر را و شب هر دوی مغرب و عشاء را در برگرد، و در هر صورت آباتی دیگر مانند و (۲۰:۱۷) بیانگر اوقات پنجگانه نمازهای یومیه است.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ ادْبِرَ السُّجُودِ ... ۴۰_ وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ... ۴۱_ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ... ۴۲_ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ إِلَيْنَا الْمَصِيرُ ... ۴۳_ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ... ۴۴_ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ... ۴۵_

و پاره ای از شب (: نماز مغرب و عشاء) و در دنباله های سجود او را تسبیح گوی. _..._۴۰
_و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا در دهد، به گوش (و به هوش) باش. _..._۴۱
روزی که فریاد [رستاخیز: جان خواه] را بحق می شنوند، آن (روز)، روز بیرون آمدن (از
گورستان مرگ به آستانه ی زندگی) است. _..._۴۲ بی گمان ما (هم) آنیم که خود زنده
می کنیم، و (هم) خود می میرانیم، و همه ی برگشت ها تنها سوی ماست. _..._۴۳ روزی
که زمین به سرعت از (اجساد) آنان جدا و شکافته می شود. این گردآوری برما آسان
است. _..._۴۴ ما بدانچه می گویند داناتریم، و تو به اجبار وادار کننده ی آنان (به ایمان)
نیستی. پس با قرآن هر که را از تهدید من می ترسد یادآوری کن. _..._۴۵

سوره ذاریات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالَّذِي رِيَّتْ ذُرْوًا ۱... ۱_ فَالْحَمِلَتْ ۲... ۲_ وَقُرًا ۳... ۳_ فَالْجَرِيَّتِ
يُسْرًا ۴... ۴_ فَالْمُقْسِمَتِ أُمْرًا ۵... ۵_

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

سوگند به نیروهای پراکنده، (چه) پراکندنی. ۱... ۱_ پس سوگند به بارداران باری سنگین،
(چه) سنگینی ای. ۲... ۲_ پس سوگند به روانان به آسانی. ۳... ۳_ پس
قسمت کنندگان امری [: کار یا فرمان و یا چیزی. ۴... ۴_

آیات ۱ تا ۴ - نخست برای اثبات صد وعده ربانی و واقعیت طاعت به نیروهایی گوناگون
سوگند یاد شده: زیرا در عالم تکلیف نه برای اصل طاعت واقعی چندان وجود دارد و نه
حقیقتش و عالم جزایش چنان که باید نمودار است، بلکه در هر دو بُعدش غالباً پنهان است.
سوگندهای قرآن کلا به حقایقی است که خود نمودار مواردش می باشد، که یا با آنها مشابه
است که دلیل امکان موارد دعوی است و یا خود دلیل و اقییت و وقوع آنها می باشد.

مثلاً آیه (۱) که سوگند به نیروهای پراکنده است از جمله پراکندگی ارواح از بدنها و نیز
پراکندگی خود بدنها را مورد قسم قرار داده سپس آیه (۲) بر دوش گیرندگان سنگینی را که در
این پراکندگیها اجزائی سنگین در این میان نیز بر دوش نیروهائی می باشد، سپس آیه (۳)

جریان آسانی این سنگینی را منظور داشته، و در آخر کار آیه (۴) نیروهای تقسیم کننده امر الهی است که از جمله اش بخشش کردن میان سنگین ها و سبک هاست.

از اینرو این جریان مداوم نمایانگری است برای مشابهنش که صدرِ معاد و واقعیت دین و طاعت می باشد که از همه سنگین ها سنگین تر است.

این جهان تکلیف که همواره دارای این چهار جریان است خود نموداری شایان توجه برای نمودارهای حقیقی عادلانه و حکیمانه روز جزاست.

إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِّ... هـ وَ إِنِّ الدِّينَ لَوَقْعٌ... ءِ وَ السَّمَاءِ ذَاتِ
الْحُبُكِ... و... إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ... ا

همواره آنچه (به آن) وعده داده شده اید همانا راست است. ... هـ و (روز) دین (: بُروز طاعت و معصیت) همانا (واقع) و با واقعیت است. ... ءِ قسم به آسمان (که) دارای راه هاست؛ ... و... همانا شما (درباره‌ی رستاخیز) در (ژرفای) سخنی گوناگونید. ... ا

آیات ۷ و ۸ - سوگندی به آسمان چند طبقه ای است که در عین تعدد از نظر حکمت خلقت همگامند و تضادی در میانشان نیست ک هر تضادی موجب سقوط است و همچنان آسان باقی و استوار و باردار می باشد، ولی شما مکلفان در ژرفای گفته ای متضادید، که این تضاد از نظر اصلی آفرینش نیست بلکه از لحاظ شهوت و نادانی های شماست و این قول تنها سخن نیست بلکه افزون بر سخنی که حالی که از درون است تمامی ادراکات و تصدیقها و یقینها و شکهای درونی را که همواره ناهماهنگ و گوناگونست.

يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أَفِكَ... ا قُتِلَ الْخَرَّ صُورَ... ا... الدِّينَ هُمْ فِي
غَمْرَةٍ سَاهُونَ... ا... يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ... ا... يَوْمَ هُمْ عَلَى
النَّارِ يُقْتَنُونَ... ا... ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ
تَسْتَعْجِلُونَ... ا

هر که از آن به دروغ برگردانده شود، (بخت) برگشته است. ... ا... دروغ پردازان (از لحاظ ایمان) کشته شده اند. ... ا... کسانی که در ورطه ای (از نادانی)

سهوناکنند. _..._۱۱ پرسند: «روز دین (: بُروز طاعت و معصیت) کی است؟» _..._۱۲ همان روزی که آنان بر آتش بسیار آزموده (ی این آتشبار) شوند. _..._۱۳ (و به آنان گفته شود): «فتنه و آشوب خود را بچشید. این است همان (بلایی) که با شتاب خواستار آن بوده اید.» _..._۱۴

آیه ۱۴ - آشوبگران همان آشوب دنیوی را در ستاخیز می چشند، که جزای عمل، خود عملی است که واقعیت و ملکوتش در آنجا نمایان می شود.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ _..._۱۵ ءَاخِذِينَ مَا ءَاتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ _..._۱۶ كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ الْأَيْلِ مَا يَهْجَعُونَ _..._۱۷ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ _..._۱۸ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ _..._۱۹

پرهیزگاران بی گمان در باغستان ها و چشمه ساراند. _..._۱۵ حال آنکه آنچه را پروردگارشان به آنان عطا فرموده گیرنده اند. بی گمان آنان پیش از این نیکوکار بوده اند. _..._۱۶ و از شب اندکی را می غنوده اند. (و بقیه اش را به عبادت خدا اشتغال داشته اند). _..._۱۷ و آنان سحرگاهان (از خدا) پوشش می خواهند. _..._۱۸ و در اموالشان برای سائل و محروم، حقی (معلوم) است. _..._۱۹

آیه ۱۹ - از آیات سی گانه وجوب زکات است در عهد مکی با جمله "حق معلوم" و این معلوم بودن حق مالی نصاب مکی نیست، بلکه برای خود مالداران معلوم است که در گیرودار ضعف اقتصادی مکی و افزون بر ضرورتهای زندگی شان پرداختنی است، چنانکه در آیه ای مدنی در پاسخ پرسش درباره اندازه پرداخت "قل العفو" (۲:۲۱۹) به میان آمده که از جمله معانی اش پرداخت اضافه بر ضرورت زندگی است که در عهد مدنی افزون بر زکات دارای نصاب بوده و در عهد مکی خود زکات است.

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ _..._۲۰ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ _..._۲۱ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ _..._۲۲ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ _..._۲۳ هَلْ

أَتَسْكُ حَدِيثُ ضَيْفٍ إِبْرَاهِيمَ الْمُكَرَّمِينَ ... ٢٤_ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا
 سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ... ٢٥_ فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ
 سَمِينٍ ... ٢٦_ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ... ٢٧_ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ
 خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ... ٢٨_ فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي
 صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ... ٢٩_ قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ
 رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ... ٣٠_ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا
 الْمُرْسَلُونَ ... ٣١_ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ... ٣٢_
 لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ ... ٣٣_ مُّسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ
 لِلْمُسْرِفِينَ ... ٣٤_ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ... ٣٥_ فَمَا
 وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ... ٣٦_ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ
 يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ... ٣٧_ وَفِي مُوسَى إِذْ أُرْسِلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
 بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ ... ٣٨_ فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ... ٣٩_
 فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ... ٤٠_ وَفِي عَادٍ إِذْ
 أُرْسِلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ... ٤١_ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا
 جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ ... ٤٢_ وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ
 حِينٍ ... ٤٣_ فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّعِقَةُ وَهُمْ
 يَنْظُرُونَ ... ٤٤_ فَمَا اسْتَطَعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُتَعَصِّرِينَ ... ٤٥_
 وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِقِينَ ... ٤٦_ وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا
 بَأْنًى دُونََ إِنَّا لَمُوسِعُونَ ... ٤٧_

و در زمین برای اهل یقین نشانه هایی است؛ ... ٢٠_ و (همچنان) در خودتان. پس مگر
 نمی نگرید؟ ... ٢١_ و روزی شما و آنچه (از بهشت) وعده داده می شوید در آسمان

است. ۲۲... پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین، که بی گمان آن (رستاخیز) حق است؛ همان گونه که خود شما (به روشنی) سخن می گوید. ۲۳... آیا حادثه ی مهمانان ارجمند و گرامی ابراهیم به تو رسید؟ ۲۴... چون بر او درآمدند، پس سلامی گفتند. گفت: «سلام (بر) مردمی ناشناس.» ۲۵... پس به گونه ای پنهان به سوی اهلیش روان شد، و گوساله ای فربه (و بریان شده) بیاورد. ۲۶... پس آن را نزدیکشان برد. (سپس) گفت: «آیا نمی خورید؟» ۲۷... پس، از ایشان به پنهانی ترسی به دل برگرفت. گفتند: «مترس.» و او را به پسری بسی دانا نوید دادند. ۲۸... پس زنش پریشان (و فریادزنان) پیش آمد. پس سیلی بر چهره ی خود زد و گفت: «پیره زالی نازایم (چگونه بزايم؟)» ۲۹... گفتند: «پروردگارت چنین فرموده است. او (هم) او حکیمی بس داناست.» ۳۰... (ابراهیم) گفت: «ای فرستادگان! مهم شما (در این مأموریت) چیست؟» ۳۱... گفتند: «ما همانا سوی گروهی (از) مجرمان فرستاده شده ایم.» ۳۲... «تا سنگ هایی از گل بر (سر و سامان)شان فرو فرستیم.» ۳۳... «حال آنکه نزد پروردگارت برای مسرفان نشانه گذاری شده است.» ۳۴... «پس هر کس از مؤمنان را در آن (سامان) بود بیرون رانديم.» ۳۵... «پس در آنجا جز یک خانه از تسلیم کنندگان (خود و دیگران برابر خدا بیشتر) نیافتیم.» ۳۶... «و در آنجا برای آنان که از عذاب پر درد می ترسند، نشانه ای بر جا نهادیم.» ۳۷... و (نیز) در (ماجرای) موسی، چون او را با حجّتی مسلط و روشنگر سوی فرعون گسیل داشتیم. ۳۸... پس (فرعون) با رکن (فرعونیت)ش روی برتافت و گفت: «(این شخص) ساحری یا دیوانه ای است.» ۳۹... پس او و سپاهیان را برگرفتیم، و آنان را در دریا افکندیم، در حالی که او (در آخرین لحظه) سرزنش کننده (ی خود و پیروانش) بود. ۴۰... و در (ماجرای) عادیان (نیز)، چون بر سر (و سامان)شان باد نازا را فرستادیم. ۴۱... هیچ چیزی را که بر آن وزد فروگذار نکند جز آنکه همچون خاکسترش کند. ۴۲... و در (ماجرای) ثمودیان (نیز عبرتی بود) چون به ایشان گفته شد: «تا چندی برخوردار شوید.» ۴۳... پس از فرمان پروردگارشان سر برتافتند، تا در حالی که آنها می نگریستند، آذرخش (جانکاه آتش) آنان را فرو گرفت. ۴۴... پس هرگز نه توانستند به پای بر خیزند، و نه جویندگان یارانی بوده اند. ۴۵... و گروه نوح را (نیز) از پیش (از آن اقوام همین گونه هلاک کردیم). آنان بی گمان گروهی فاسق

بوده اند. ... ۴۶ - و آسمان را به نیروهایی برافراشتیم، و بی گمان، همانا ما توسعه

دهنده ایم. ... ۴۷ -

آیه ۴۷ - پس از سازمان دادن آسمان گسترش آن بمیان آمده که هر دو گسترش سطحی فضائی و عمقی ستارگانی نو ظهور و یا گسترش آنها گزارش داده شده که نظریه توسعه تأیید می کند.

اینجا که و نیروهای ربانی را وسیله توسعه آسمان معرفی کرده، بلفظ «السماء» که مفرد است ناظر به مرحله آغازین گازی آسمان دارد که بنای نخستینش طبقات هفتگانه و سپس آفرینش ستارگانی در طبقه نخستین و بدنباله آن تداوم در گسترش این آفرینش است، که تغییراتی است درونی و نه برونی بدین معنی که آسمان همان هفت بخش است و در طول مدت خلقتش نه کم و نه زیاد می شود، زیرا در آیاتی چند وسعت بهشت همان وسعت آسمانهای هفتگانه و زمین است.

وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمُهْدُونَ ... ۴۸ - وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ... ۴۹ -

و زمین را رام و راهوار گسترانیدیم؛ پس چه نیکو گسترنده ایم. ... ۴۸ - و از هر چیزی دو گونه [جفت یکدیگر] آفریدیم، شاید شما یاد کنید. ... ۴۹ -

آیه ۴۹ - برای کل آفرینندگان زوجیت و ترکیبی معرفی کرده که هرگز آفریده ای مجرد و یا ماده ای یک بُعدی وجود ندارد، و نمی تواند هم وجود داشته باشد، و از جمله اشیاء در "من کل شیء" ماده نخستین جهان است که در (۱۱:۷) بنام «ماء»: آب، نمودار شده، که در هر صورت برای این جهان وسیع با چهره های گوناگون زمینی و آسمانی و عناصر و ملکولهای گوناگون ماده ای نخست بنام «ماء» وجود دارد، این ماده نخستین مانند سایر مواد جهان مرکب است، ولی ترکیبش کمترین ترکیب دو جزئی فیزیکی و یا هندسی است، زیرا «زوجین» کمترین ترکیب است که این دو جز در نخستین مرز مادیت در فهم ما نمی گنجد، و ترکیب ماده هم از اجزائی نامحدود ماده را نامحدود می کند، روی این اصل کمترین حد و ترکیب ماده دو جزئی است، و این دو جزء که پیوند حقیقت ماده بوده جدائی آن برابر با نیستی اصل ماده

است، و ماده تک جزئی هم هرگز معنی و واقعیتی ندارد، روی این اصل نیاز طرفینی هم پا و یکسان هر یک جزء ماده به جزء دیگرش نیست، زیرا هر دو جزء بر اساس مادی بودن نیازی برونی به موجودی دارند که خود مرکب و نیازمند نیست و این خداست که ماده از عمق وجودش فریادگر نیاز اصلی به اوست، ماده در اصل مادیت نیاز به غیر ماده دارد! و در ترکیباتی پس از اصل مادیت نیازهایی دیگر نیز دارد، چه به خالق در ابعاد گوناگون خلقت، و چه نیازی فرعی در ترکیب عناصر به مخلوقها در سازمان فروع مادیش که آنها هم در اصل ربانی است.

اینجا در پاسخ این سؤال که این نخستین ماده که دست کم دو بعدی است، و هر یک بدون دیگری چیزی نیست، این ماده از چه آفریده شده؟ باید گفت: سایر مواد از همین ماده نخستین ما در تولد یافته است، ولی خود این مادر هرگز تولد یافته از چیزی دیگر نیست، که نه از عدم است و نه از چیزی دیگر؛ چه ربانی که خدا از درون ذات آنرا تولید نکرده، زیرا خود خالق و مجرد است، و نه از برون که هیچ چیزی هم که مادر این ماده باشد هرگز نبوده جز ذات خدا که "لم یلد" است، و عدم هم که هرگز اصل وجود نیست، روی این اصل در مریع: تولید از ذات الهی و تولید از ماده ای دیگر و یا تولید از عدم چهارمی معقول و محقق است که از چیزی تولید نشده بلکه این اراده ربانی است که آنرا بدون هیچ منشاء اصلی بجز اراده اش بوجود آورده.

و ما همانگونه که از درک این ماده اولیه عاجزیم، بالاتر از این از درک اصل خلقتش نیز محرومیم، و این تنها علم و قدرت الهی است که هر دو را در بر دارد.

روی این اصل، اصل مادیت و ترکب ماده فریادگر نیاز اصلی و بنیادین بسوی ماورای ماده است که در ذات خود هیچ و فقر و نیاز محض است به غنی و بی نیاز محض، و تنها اراده بنیادین اوست که نخست آنرا بدون هیچ مبدئی بوجود آورده، و سپس در استمرار وجودیش و در ترکیبات ویژه اش تنها بسوی او دست نیاز دارز دارد که در وجود و عدم یکسانند بجز حالت نمود که تنها به اراده اوست.

آری اگر آفریدگار و راء ماده نبود و یا آنرا بوجود نمی آورد هرگز ماده ای هم نبود، و روی این اصل وجود جهان خود بهترین دلیل است بوجود آفریدگار جهان. اینجاست که فرار الی الله را برقرار در مخلوقات «الله» باید اختیار کرد، که فرار از خود و خودی ها و فرار از دیگران که همه فقر الی الله اند، این فرار کلی بسوی الله مقتضای فقر کلی است.^۱

در خاتمه «من» در "من کل شی" هم برای تبعیض است که از هر چیزی زوجین آفریدیم و هم برای جنس است که اصل و جنس ماده اولیه است.

فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ۝... ۵۰ وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ۝... ۵۱ كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ۝... ۵۲ أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ۝... ۵۳ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ ۝... ۵۴ وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ۝... ۵۵ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝... ۵۶ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزٍّ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ ۝... ۵۷ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ۝... ۵۸ فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ ۝... ۵۹ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ۝... ۶۰

پس سوی خدا فرار کنید. من بی گمان برایتان از (سوی) او ترساننده ای روشن‌گرم. ۵۰... ۵۱ «و با خدا معبودی دیگر قرار مدهید. همانا من از جانب او هشداردهنده ای روشن‌گرم.» ۵۱... ۵۲ بدین سان کسانی را که پیش از آنان بودند هیچ پیامبری نیامد جز (اینکه) گفتند: «ساحری یا دیوانه ای است.» ۵۲... ۵۳ آیا همدیگر را به این (سخن) سفارش کردند؟ (نه!) بلکه آنان مردمی سرکشند. ۵۳... ۵۴ پس، از آنان روی بگردان، پس

۱ - این بحث با توضیح بیشتری در تفسیر الفرقان و حواری و آفریدگار و آفریده، و ماتریالیسم متافیزیکی فارسی آمده است.

تو در خور سرزنش نیستی. _..._۵۴_ و به یاد(شان) آور، که مؤمنان را بی گمان، یادواره
سودمند است. _..._۵۵_ و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند. _..._۵۶_
از آنان هیچ روزی نمی خواهم و نمی خواهم که مرا خوراک دهند. _..._۵۷_ همواره
خداست که خود بسی روزی دهنده ی نیرومند استوار است. _..._۵۸_ پس بی گمان برای
کسانی که ستم کردند پیامدی بد _ همانند پیامد بد یارانشان _ است پس (عذاب را)ازمن (به)
شتاب نجویند. _..._۵۹_ پس وای برای کسانی که کافر شدند از آن روزشان که وعده داده
می شوند. _..._۶۰_

سوره طور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الطُّورِ ۱_۰۰۰_

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویزگان

سوگند به (کوه) طور. ۱_۰۰۰_

آیه ۱ - قسمی به طور است که فرودگاه دومین وحی از نظر منزلت و حیانی پس از قرآن است، که به طور مطلق یا طور ایمن و طور سینا، در دوازده جای قرآن تکرار شده، چنانکه خود این وحی در آیه دوم و سوم به نام کتاب مسطور در رقی منشور آمده، که کلا از نظر زمانی بر قرآن مقدم است.

وَ كَتَبَ مَسْطُورَ ۲_۰۰۰_ فِي رِّ مَنَشُورَ ۳_۰۰۰_ وَ الْبَيْتِ

الْمَعْمُورِ ۴_۰۰۰_

و به کتابی نگاشته شده؛ ۲_۰۰۰_ در طوماری گسترده؛ ۳_۰۰۰_ سوگند به آن خانه‌ی

آباد. [؛ کعبه و قلب حضرت محمد] ۴_۰۰۰_

آیه ۴ - سپس در آیه (۴) به بیت معمور سوگند یاد شده که مقصود آبادترین فرودگاه و منزلگاه قرآنی است که از نظر مکانیش کعبه مکرمه، و از نظر مکانیت و منزلتیش قلب حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است.

و مگر طور و قلب موسی (علیه السلام) بیت وحیانی آبادی نیست که اینجا آبادانی گوئی ویژه قرآن آمده؟ پاسخ این است که چنان که تمامی وحی ها و دانسته های غیر وحیانی در برابر وحی ربانی دانسته هایی مطلق نیست، وحی های ربانی نیز کلا در برابر قرآن گوئی وحی نیست که آبادانی به معنی ابدیت وحی در انحصار آن قرار گرفته است.

سقف مرفوع هم نمونه بارزش همین قرآن است که کل مکلفان را در زیر سقف بلندش همچنان از گزند حوادث نگهبان است، که گوئی سقفهای سایر وحی های ربانی نگهبان نیست، و در حقیقت آبادانی و سقف بلند قرآن از تمامی آبادانیها و سقفهای وحیانی برتر است.

نمونه ای بس فروتر از سقف مرفوع قرآن سقف بلند کل آسمانهاست که جسم و جانش بسی کمتر از جسم و جان محمدی است، این جسم کوچک که در شب معراج بر تمامی آسمانها عروج کرد و پای بر فرِ عالم تکلیف نهاده، از جنة المأوی هم فراتر رفت، و روحش فرودگاه وحی قرآنی است که از کل وحی های آسمانی بر ملاء اعلی، و نیز از تمامی وحی های پیامبران فراتر است.

اینجا آخرین مورد قسم به بحر مسجور است که وحدتش و شعله جوشانش نمایانگر قدرت قیامت مرگ است، که در آن هنگامه کل دریاها به جوش می آیند.

در نتیجه این قسمهائی که خود سوگندهایی به نمودها و نمودارهای عذاب اخروی است، که از نظر براهین وحیانی توارت و قرآن و از نظر کونی آتش افروزی قیامت مرگبار می باشد، خود گواهی بر واقعیت عذاب به روز رستاخیز است.

سپس هر دو قیامت مرگبار و زندگی آر گزارشهایی دارند که در آیات ۲۸ - ۹ تبیین شده است.

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ... وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ... إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ
لَوْ قَعُ... مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ... يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ
مَوْرًا... وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا... فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِّلْمُكَذِّبِينَ... الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ... يَوْمَ يُدْعَوْنَ

إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَا... ١٣... هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ... ١٤...
أَفَسِحْرُ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ... ١٥... اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ
لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ... ١٦... إِنَّ
الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ... ١٧... فَكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ رَبُّهُمْ
وَقَدَّحَهُمُ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ... ١٨... كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ... ١٩... مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ
عِينٍ... ٢٠... وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ
ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ
رَهِينٌ... ٢١... وَأَمْدَدْنَاهُمْ فِيكِهِةً وَلَحْمٌ مِّمَّا يَشْتَهُونَ... ٢٢...
يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ... ٢٣... وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ
غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ... ٢٤... وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ
يَتَسَاءَلُونَ... ٢٥... قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ... ٢٦... فَمَنْ
اللَّهُ عَلَيْنَا وَقَدَّحْنَا عَذَابَ السَّمُومِ... ٢٧... إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ
هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ... ٢٨... فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا
مَجْنُونٍ... ٢٩... أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ... ٣٠... قُلْ
تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ... ٣١... أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا
أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ... ٣٢... أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ... ٣٣...
فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ... ٣٤... أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ
شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ... ٣٥... أَمْ خُلِقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ
لَا يُوقِنُونَ... ٣٦...

سوگند به بام بلند. [آسمان و آسمان قلب محمد] _..._ ه و به دریای افروخته؛:] دریای دل فروزان محمد] _..._ ع (که) همواره عذاب پروردگارت همانا واقعی و شدنی است. _..._ ۷ برای هیچ باز دارنده ای نیست. _..._ ۸ روزی که آسمان روان گردد، چه روان شدنی! _..._ ۹ و کوه ها (جمله) به حرکتی سریع درآیند، (چه) سرعتی! _..._ ۱۰ پس در آن هنگامه وای بر تکذیب کنندگان. _..._ ۱۱ کسانی که در فرو رفتنی (در باطل) بازی می کنند. _..._ ۱۲ روزی که با پرتابی سوی آتش جهنم به شدت کشیده می شوند، (چه) کشیدنی! _..._ ۱۳ (و به آنان گویند: «این همان آتشی است که به آن (همان را) تکذیب می کردید.» _..._ ۱۴ «آیا پس این افسونی است؟ یا شما (درست) نمی نگرید؟» _..._ ۱۵ «آن را بیفروزید. پس خواه شکیبایی کنید و خواه شکیبایی نکنید بر زیانتان یکسان است. تنها جزای شما (همان) کارهایی است که می کرده اید.» _..._ ۱۶ پرهیزگاران بی گمان در باغ هایی و (در) ناز و نعمتی می باشند. _..._ ۱۷ به آنچه پروردگارشان به آنان داده سرگرم و دلشاند، و پروردگارشان آنان را از عذاب بسیار زبانه دار دوزخ مصون داشته است. _..._ ۱۸ (به آنان گویند: «به (پاداش) آنچه به جای می آورید به گوارایی بخورید و بنوشید.» _..._ ۱۹ در حالی که بر تخت هایی ردیف (یکدیگر) تکیه زده اند، اینان را همسران حوران درشت چشم گردانده ایم. _..._ ۲۰ و کسانی که ایمان آوردند - و فرزندان و پیروانشان در ایمان از آنان پیروی کردند - ایشان را به آنان ملحق کردیم، و از کار ایشان هیچ چیزی را نکاستیم. هر کسی در گرو دستاورد خویش است. _..._ ۲۱ در حالی که با (هر نوع) میوه ای و گوشتی که دلخواه آنهاست آنان را مدد (و تقویت) کردیم. _..._ ۲۲ در آنجا جامی از دست هم می ربایند که در آن (ربودن جام) نه یاوه ای است و نه بازدارندگی از خیری. _..._ ۲۳ و برای (خدمت) آنان پسرانی است که بر گردشان همی می گردند، انگار بی گمان (آنان) مرواریدی اند که (در صدف) نهفته است. _..._ ۲۴ و برخیشان رو به برخی کردند، حال آنکه از هم می پرسند. _..._ ۲۵ گفتند: «ما پیشتر در میان خانواده ی خود با مهربانی (از عذاب) بیمناک بودیم.» _..._ ۲۶ «پس خدا بر ما منت گذاشت، و ما را از عذاب بسی سَمّی نگه داشت.» _..._ ۲۷ «ما بی گمان از دیرباز او را می خواندیم، که او، (هم) او بس نیکوی گشاده (روی رحمت گر بر ویژگیان است.» _..._ ۲۸ پس یادآوری (شان) کن که تو به نعمت پروردگارت نه کاهنی و نه دیوانه ای. _..._ ۲۹ یا می گویند: «شاعری است (که)

بسی انتظار مرگش را می بریم (و چشم به راهِ بدرِ زمانه بر اویم).» _۳۰_... _۳۰_ بگو: «منتظر (این باطل) باشید، پس من (نیز) با شما از منتظرانم.» (که حق برایتان نمودار گردد). _۳۱_... _۳۱_ یا پندارهای خواب آلودشان، آنان را به این (موضعگیری) وا می دارد! یا آنان گروهی سرکشند؟ _۳۲_... _۳۲_ یا می گویند: «آن را برافته.» بلکه ایمان نمی آورند. _۳۳_... _۳۳_ پس اگر (از) راستان بوده اند، سخنی همانند آن بیاورند. _۳۴_... _۳۴_ یا از هیچ خلق شده اند، یا (آنکه) خودشان آفریدگار (خود) اند؟ _۳۵_... _۳۵_ یا آسمان ها و زمین را (هم اینان) خلق کرده اند؟ (نه) بلکه یقین ندارند. _۳۶_... _۳۶_

آیات ۳۵ و ۳۶ - در این دو آیه برهانی قاطع در بررسی این منطقی به میان آمده که این منحرفان یا مخلوقند و یا غیر مخلو که در این صورت آسمان و زمین و تمامی کائنات را هم ایشان آفریده اند. خالق بودنشان و مخلو نبودنشان همچنان پذیرفته خود مشرکان و ملحدان نیست.

اینک که خود را مخلو می دانند باید از ایشان پرسید که آیا بدون آفریدگاری آفریده شده اند، این هم که پذیرفته عاقلان نیست، یا خود خویشان را بوجود آورده اند؟ در این زمینه های فرضی و احتمالی که هیچ یک قابل قبول احدی نیست ناگزیر همگان را آفریدگاریست که اینان و جهانشان را آفریده، پس دیگر به کجا رهسپارند؟!.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ _۳۷_... _۳۷_ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلَيَأْتِيَنَّ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ _۳۸_... _۳۸_

یا ذخایر پروردگار تو نزد آنهاست؟ یا (هم)ایشان تسلط (تام بر آنها) دارند؟ _۳۷_... _۳۷_ یا نردبانی دارند که در آن می شنوند؟ پس باید شنونده ی آنان برهانی آشکارگر بیاورد. _۳۸_... _۳۸_

آیه ۳۸ - درباره نردبانی که وسیله شنودشان باشد و در آن وحی بر آسمانیها را بشنوند باید گفت: که خود «فی»: در، و نه «علی»: بر، خود دلیل است که مقصود از این نردبان وسیله قدم نهادن در فضا برای آگاهی از وحی های ربانی نیست، بلکه اینجا نظر به نردبانهای گیرنده و فرستنده است که بدین وسیله از اسرار وحیانی ملاء اعلی آگاه شوند، و نیز شنود بوسیله

نردبانی عادی که قدم بر آن نهی نسبت به اسرار وحی از ملاء اعلی و بلکه فروتر از آن هم محال است، گرچه نردبانی آسمانی و بس بلند باشد.

و این اشاره ای است بس لطیف که دست کم نردبانهای گیرنده و فرستنده ای برای انسانها ممکن است که صداها و سیماهای خود دیگران را در آن دریافت دارند.

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبُنُونَ...^{۳۹} أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّغْرَمٍ
مُتَّقِلُونَ...^{۴۰} أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ...^{۴۱} أَمْ يُرِيدُونَ
كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ...^{۴۲} أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ
اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ...^{۴۳} وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا
سَحَابٌ مَّرْكُومٌ...^{۴۴} فَذَرَهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ
يُصْعَقُونَ...^{۴۵} يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ
يُنصَرُونَ...^{۴۶} وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنْ
أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ...^{۴۷} وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ
بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ...^{۴۸}

یا خدا را دختران است و شما را پسران؟...^{۳۹} یا از آنها مزدی مطالبه می کنی، پس آنان از (تعهد ادای) تاوانی گرانبارند؟...^{۴۰} یا (علم) غیب نزد آنهاست، پس آنان (آن) را می نویسند؟...^{۴۱} یا می خواهند نیرنگی بزنند؟ پس آنان که کافر شده اند، خودشان دچار نیرنگند...^{۴۲} یا ایشان را جز خدا معبودی است؟ منزّه است خدا از آنچه (با او) شریک می گیرند...^{۴۳} و اگر پاره هایی از ابر سیاه را در حال سقوط از آسمان ببینند گویند: (این) «ابری متراکم است.»...^{۴۴} پس بگذارشان تا به آن روزشان که در آن بیهوش می افتند برسند...^{۴۵} روزی که نیرنگشان به هیچ وجه به کارشان نیاید، و نه آنان حمایت می شوند...^{۴۶} و بی گمان، برای کسانی که ظلم کرده اند غیر از این (عذاب)، عذابی (دیگر) است، ولی بیشترشان نمی دانند...^{۴۷} و برای حکم پروردگارت شکیبایی کن. پس تو خود در دیدگاه های مایی، و هنگامی که (برای خدا) به پا(بر) خیزی با نیایش پروردگارت (همو را) تسبیح گوی...^{۴۸}

آیه ۴۸ - حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را به صبر و انتظار برای حکم ربانی مأمور ساخته که خود برهانی است قاطع بر انحصار احکام ربانی تکوینی و تشریعی به حضرت اقدس الهی، که هرگز وکیل و نایبی در اینگونه احکام ندارد، و تنها رسالت و نامه ربانی است که در آخرین بار در انحصار حضرتش قرار گرفته است، و حکمت این انتظار هم این است که تو در برابر دیده های ربانی قرار داری.

و آخرین آیه نموداری اجمالی است برای پنج وقت نماز همگانی و نماز شب که حین تقوم زمان برخاستن از خواب است تا شب که مشتمل بر نمازهای صبح و ظهر و عصر است، و برخی از شب را و هنگام برگشتن ستارگان را تسبیح گوی به حمد پرودگار باش، که تا ستارگان آغاز برگشتن نکرده اند و هنوز غسق لیل و پایان اوج گیری شب نشده، نمازهای پیش از نیمه شب است که مغرب و عشاء می باشد، و پس از نیمه شب که نماز و عبادات شب است انجام ده.

وَمِنْ أَلَيْلٍ فَسَبِّحْهُ وَادْبِرَ النُّجُومِ ۚ —۰۰۰— ۲۹

و (پس از آن) پاره ای از شب، و در فروشدن ستارگان، تسبیح گوی او باش. —۰۰۰— ۲۹

سوره نجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝۱۰۰۰۱-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

سوگند به اختر فروزان [قرآن و آورنده اش] آن هنگام که فرود آمد؛ ۱۰۰۰۰۱-

آیه ۱ - در نخستین آیه این سوره قسمی به "النجم اذا هوی" که برای سلبها و ایجابهایی نسبت به ساحت اقدس محمدی (صلی الله علیه وآله) آمده، نخست باید دید مقصود از این نجم چیست؟ از نظر لغوی نجم ستاره ای درخشان است، چه از نظر مادی و یا معنوی هم که نور علی نور است.

ستاره درخشان جسمانی به هنگام فرود آمدن دارای دو نمود است که نخست درخشش و سپس فرود آمدنش نظر بینندگان را جلب می کند، و این هم دو نوع است: ۱- نیزه های آتشین آسمانی شهابی که برای طرد شیطانهاست و ۲- جابجائی و گردش محسوس برای برخی دیگر از ستارگان، که اینجا قسم به جریانی روشن برای بینندگان است که با چشم بصری آنها را می نگرند، و اگر هم اینان با دو چشم بصر و بصیرت بنگرند به خوبی درمی یابند که ستاره درخشان محمدی که از آسمان وحی فرود آمده تمامی نور و درخشش است، چنانکه حضرتش در آیاتی مانند (۶۵:۱۰) یادواره ای آسمانی خوانده شده که بر زمینیان فرود آمده است.

و در مرحله ای والاتر اینجا نجم به معنی آیات قرآنی است که به تدریج نجوماً و تدریجاً بر دل رسول گرامی با درخشش ویژه فرود آمده که این خود بر حسب آیه (۵۶:۷۹) بزرگترین درخشش معنوی است، و همین آیات به خودی خود برهانی است روشن بر نورانیت مطلق آورنده اش که نه تنها هرگز گمراه و کم راه نشده، بلکه تمامی ابعاد دعوتش تنها وحی ربانی است.

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۚ ۱۰۰۰۲-

(که) همشین شما نه گمراه شده و نه در نادانی بر عقیده‌ی فاسدی بوده؛ ۱۰۰۰۲- آیه ۲ - و اینجا «صاحبکم» اشاره به مصاحبت حضرتش با معاصرانش دارد، مانند آیه قرآنی به گونه ای مطلق نمودار است، و سه جریان منفی ضلالت، غوایت، و سخن از روی هوای نفس و عقل شخصی و حتی عقل مشورتی را در دعوتش سلب کرده، و تمامی نفی و اثباتهایش را در انحصار وحی ربانی قرار داده است.

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ ۱۰۰۰۲- إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۚ ۱۰۰۰۴-

و از سر هوا(ی نفس، یا هوای عقل یا هوای مشورت) هرگز سخنی نمی گوید. ۱۰۰۰۲-
 _گفتارش (و کردار و رفتارش) به جز وحی ای که (به او) وحی می شود نیست. ۱۰۰۰۴-
 آیات ۳ تا ۴ - اینجا سخن عمر به هنگام رحلت حضرتش که مطالبه نوشتاری کرده بود که او را به خود واگذارید زیرا هذیان می گوید، خود در برابر این نص قرآنی بدترین هذیان است. ضلالت گمراهی مطلق است و غوایت گمراهی التقاطی، و سخن از روی هوای نفسانی شیطننت و از روی عقل گرچه بر اساس مشورت با دیگر عاقلان باشد، مطلق نیست، و اینجا با سلب این مراحل تمامی دعوت حضرتش را در انحصار وحی دانسته، ولی نه وحی درونی عقل که خود نیز هوایی عقلایی است، بلکه «یوحی» وحی برونی است، باز هم نه هرگونه وحی و برداشت برونی، بلکه "علمه شدیدالقوی" که خدای شدید القوی این قرآن را به او وحی کرده است.

قوی و نیروهای ربانی که شدت و استحکامش بی نهایت است، در این قرآن آنچه برای کل مکلفان تا آخرین زمان تکلیف دریافتش امکان داشته و معرفت و عملش شایسته یا بایسته آنان است، بر محور شدیدالقوی بودن و ربانیش نازل فرموده است.

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ۚ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى ۖ وَهُوَ بِالْأُفُقِ
الْأَعْلَى ۖ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ۖ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ
أَدْنَى ۖ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ۖ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا
رَأَى ۖ ۝۱۱

آن را (خدای) شدیدالقوا به او آموخت. ۝۱۱ او خود مرور کرده ای (و حیانی) مستحکم (و) نیرومند است. پس (مسلط بر جهان ایستا) ایستاد. ۝۱۲ حال آنکه او در افق اعلی (در بالاتری بلندای جسمانی و روحانی جهان) است. ۝۱۳ سپس به خدا نزدیک شد؛ پس به او درآویخت و نزدیکتر شد. ۝۱۴ پس (فاصله اش) به قدر (اتصال) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر از آن بود. ۝۱۵ پس (همان خدای شدیدالقوا) به بنده اش آنچه را باید وحی فرماید وحی فرمود. ۝۱۶ آنچه را دل لبریز از شعله‌ی نور(ش) دید انکار(ش) نکرد. ۝۱۷

آیات ۵ تا ۱۱ - اکنون باید دید "شدید القوی" که معلم وحی ربانی برای آن حضرت است کیست؟ بدون شک حضرت اقدس الهی I است چنانکه از خود این وصف و سایر تصریحات و اشارات همین آیه به خوبی پیداست.

۱- نخست اینکه جبرئیل هرگز در این آیه به میان نیامده بلکه تنها خدا و رسول خداست که تمامی این آیات را ویژه خود ساخته، و اصولاً مورد تکذیب و یا تردید هم جبرئیل نبوده، و نیز نزول جبرئیل امتیازی برای این بزرگترین و آخرین وحی الهی نبوده است، تا برای اثبات این رسالت قرآنی به میان آید، و هیچ جا هم برای اثبات منزلت وحی به میان نیامده است.

۲- وانگهی «القوی» کل نیروها را به گونه ای مطلق در بر دارد که شدید مطلقش در انحصار حضرت اقدس شدید القوی است، ولی درباره رسول و یا جبرئیل "ذی قوه" آمده که

هم قوتش با اشاره تنوین تنکیر مطلق نیست و هم شدید نیست، پس آنجا "شدید القوی" و اینجا "ذی قوه" است.

۳- جبرئیل تنها واسطه وحی است و نه معلم وحی، و حکمت وساطتش تنها تثبیت مؤمنان است بر ایمان که گمان نکنند وحی از خود آن حضرت است (۱۶:۱۰۲).

۴- مثلاً در وحی محکم قرآنی در شب قدر وساطت جبرئیل هرگز در میان نیست، و «تنزل» بعد از «انزال» بیانگر مراتب بعدی تفصیلی وحی است بر صاحب اصلی وحی، و سپس بر معصومان محمدی (علیهم السلام) به استثنای وحی رسالت، و در وحی معراجی نیز جبرئیل آنجا همراه حضرتش نبوده است.

۵- بر حسب روایاتی بسیار جبرئیل که تنها واسطه وحی مفصل بوده و این را هم نزد حضرت صاحب وحی تعلم می کرده است.

۶- جبرئیل وسیله فرود آمدن وحی است و نه وحی کننده، و اینجا وحی یوحی و "فاوحی الی عبده ما اوحی" است، و برای وحی رسالت درباره واسطه اش تنها لفظ «نزل» و مانند آن است همچون آیه (۲۶:۱۹۴).

۷- افق اعلاّی از کل جهات در انحصار حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) است که بالاتر از آن افق ربوبیت است، و جبرئیل طبعاً در افقی پایین تر از حضرتش می باشد، و اگر در برابرش و همپایش بود باز هم معلم حضرتش نبود.

۸- خود «علمه» دلیل است بر اینکه جبرئیل مقصود نیست زیرا تعلیم وحی در آیات مربوطه اش در انحصار الهی است.

۹- "دنی فتدلی" دو مقام اختصاصی قرب محمدی است که در اختصاص دو مرتبه قربش به حضرت اقدس الهی I است، و این دو اضافه بر اینکه نسبت به جبرئیل معنای درستی ندارد، خود برای حضرتش مقامی نیست، زیرا اختصاص به افق اعلی ندارد، و جبرئیل در زمین مرتباً حضور حضرتش شرفیاب می شد، و وحی های ربانی را به محضرش عرضه می کرد.

۱۰- به ویژه "فاوحی الی عبده ما اوحی" که ضمیر مفرد غایب مرجعی به جز خدا ندارد، آیا مگر حضرت اقدس محمد(صلی الله علیه وآله) بنده جبرئیل بوده است، تا ضمیر «عبده» ویژه او باشد؟!

۱۲- "ما کذب الفؤاد ما رای" دیدار قلبی حضرتش را نسبت به شدید القوی مطرح قرار داده، حال آنکه دیدن جبرئیل حتی با چشمهای ظاهرش مکرر بوده - آن هم در زمین - تا چه رسد به معراج که اثری از جبرئیل در عمق معراج و جایگاه این وحی ویژه نبوده است.

۱۳- در دعای ندبه (یا شدید القوی)، خطاب به خداست.

۱۴- "لو دنوت انمله لاحترقت" سخن جبرئیل است به حضرتش که در ضمن معراج می گفت: اگر بند انگشتی نزدیکتر شوم بالهائیم می سوزد.

اینک "دنی فتدلی" که محور اصلی معراج است خود مهمترین محور معرفتی این سوره است.

«دنی» به خدا از نظر معرفتی آنچنان نزدیک شد که مانند قاب قوسین گردید، سپس آنچنان بدون هیچ فاصله ای نزدیکتر شد که «تدلی» یعنی "او ادنی" شد که قوس امکانی محمدی در قوس سرمدی ربانی محو گردید.

در مرحله نخست تمامی روح و معنای جهان را زیر پا نهاد، که میان او و خدا هرگز فاصله ای معرفتی نماند، سپس خودش نیز از میان برخاست: "أو أدنی" که اگر در این دو حال می ماند تنها وحیش در انحصار دریافت وحی ویژه بود و نه رسالت، زیرا دیگر کسی را نمی دید تا او را دعوت رسالتی کند:

از آن دیدن که غفلت حاصلش بود***دلش در چشم و چشمش در دلش بود

این مکان "سدره المنتهی" که فو "جنة المأوی" و برتر از عالم تکلیف بوده، که جنة المأوی در نزدش و در حاشیه اش قرار داشته، از نظر مکان و مکانیت بی نظیر است، که مشاهده ای بجز شهود معرفتی رب در کار نبوده، و حتی نظری هم به جنة المأوی نداشته، زیرا جنة المأوی حضرتش همان دو مقام "ثم دنی فتدلی" بوده و هست.

أَقْتَمَرُونَهُ عَلَى مَا يَرَى...^{۱۲} وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى...^{۱۳}

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى...^{۱۴}

آیا پس در آنچه می بیند با او جدال می کنید؟...^{۱۲} و همواره در حال فرود آمدنی دیگر هم، او را (با دل فروزانش) دید. ...^{۱۳} نزد سدره المنتهی [: آخرین مکان و مکانت عالم امکان]. ...^{۱۴}

آیات ۱۳ و ۱۴ - بر حسب این آیه این دو مرحله معرفتی دو بار به هنگام فرود آمدن در سدره المنتهی بود، که در صعودش هم همان یا بیش از آن بود، ولی در هر حال بر حسب آیه (۱۷) دیده اش در این دیدار نه انحراف یافته که دیگری را مانند جبرئیل بنگرد. و یا در رؤیت ربانی طغیان کند که ذاتش را بنگرد، بلکه میانگین این دو رؤیت بالاترین رؤیت معرفتی ربانی بوده که تمامی حجابها حتی حجاب ذات محمدی (صلی الله علیه وآله) در مرحله "او ادنی" برطرف شده، و جز حجاب ذات خدا که هرگز برطرف شدنی هم نیست نمانده بود.

و آیا تمامی این حالات برای حضرتش نسبت به جبرئیل بوده که وی نه تنها در مقامش بلکه در مکانش نیز حضور نداشته؟ و در جمع این دو رؤیت ربانی آخرین درجات رؤیت حضرتش بوده که در معراج تحقق یافت، و رؤیت دومش - که "او ادنی" و "عند سدره المنتهی" بود - این خود آخرین رؤیت ممکن بود که تنها حجاب ذات الهی مانده بود و بس، سدره هم چه به معنی درخت «سدر» باشد که سایه ای ویژه دارد، و چه از «سدر» بمعنی تحیر باشد، در هر دو صورت بمعنی حجاب پایانی تحیرانگیز است، چه حجاب ذات خدا که زایل شدنی نیست، و چه حجاب غیر ذاتی که کلا بر طرف شده و از مرحله «دنی» به "او ادنی" رسید، "اذیغشی السدره ما یغشی" به هنگامی که این حجاب پوشش ذات است، پس از بر طرف شدن حجاب های دیگر، پوشش اصلی خود را به گونه مداوم داراست.

این همان رؤیت ربانی محمدی (صلی الله علیه وآله) است که مورد مطالبه موسی بود، و در پاسخش موسی بیهوشی فراتر از مرگ گردید، که تا موسی موسی است چنان رؤیتی برایش محال است، مگر آنکه بیهوش شود که در بیهوشی هم هیچگونه دیدی ندارد، چنان که کوه طور

هم در عین مکانت وحی توراتیش تحمل قدرت و فشاری فوِ قدرتش نداشت، و همچون جبل موسوی مندک و واژگون گردید.

ولی حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) هرگز در این معرفت نه تنها واژگون نشد بلکه "فاوحي الى عبده ما اوحى" که ویژه ترین وحی را دریافت، اینجا در باب رؤیت «فؤاد» مطرح است که قلب فروزان به نور معرفت است، که در بالاترین مرحله امکان در "سدره المنتهی" تحقق یافت، المنتهی نهایت کون تکلیفی است که جنه المأوی فروتر از آن است، و سدره یک سدر با کیفیتی ویژه است، که معنی لغویش، جایکه بینایی بصری هرگز نیست، جای تحیر و حیرانی است، اینجا افزون بر این خود این سدره پوششی مجهول دارد، در این دو پوشش در افق اعلی و در حال "دنی فتدلی" این دو بعد معرفت محمدی(صلی الله علیه وآله) تحقق یافت.

این دو پوشش حجاب ذات در برابر اقدس الهی I است که در عین حال با رفع دو حجاب کل آفریدگان و حجاب ذات محمدی(صلی الله علیه وآله) حاصل آمد.

خیمه برون زد ز حدود و جهات***پرده او شد تنق نور ذات

تیرگی هستی از او دور گشت***پردگی پرده آن نور گشت

کیست کز آن پرده شود پرده ساز***زمزمه ای گوید از آن پرده باز

در آن دیدن که غفلت حاصلش بود***دلش در چشم و چشمش در دلش بود

اینجا پای روح الامین ها و جبرئیلها می لرزد، هر دو بالشان در این پرواز در صورت امکان می سوزد، و بر حسب آنچه از خود صاحب معراج روایت شده: «من به جایی قدم نهادم که هیچ فرشته ای مقرب و یا نبی مرسل به آنجا هرگز قدم ننهاد و نخواهد و نتواند قدم نهاد.»

از "نزله اخری" می فهمیم که اینجا دو معراج با یک عروج بوده، که شاید از سدره المنتهی به سوی جنه المأوی هم دو نزول یافته، و این دو رؤیت معرفتی به هنگام این دو نزول تحقق یافته است.

ما نه از معراج روحی معرفتی حضرتش و نه از معراج بدنیش - که چگونه یک شبه تمامی آسمانهای هفتگانه را زیر پا نهاد و پا بر بالاترین قله کائنات نهاد - هیچگونه آگاهی نداریم، ولی علم امکان اینگونه سرعتها را تأیید می کند، و آیات سه گانه معراج هم که دوش در سوره اسری و سومش در (۸۱:۲۳) است هر دوی جسم و جان حضرتش را صاحب معراج دانسته، اینجا «صاحبکم» مصاحبت جسمی و روحی حضرتش چنانکه در اسری «بعده» می باشد مطرح است، وانگهی معراج روحی تنها مرگ جسم است، چنانکه معراج جسم بی روح اضافه بر این مرگ هرگز این جریانات عالیه معرفتی را در بر ندارد، این سرعت جسمانی محمدی همچون روحانیش فو سرعت که ثانیه ای سیصد هزار کیلومتر است و فو سرعتهایی فراتر از نور است.

سرعت نور در حدود چهار ساعت رفت و برگشت معراجی ۱۴۶۴۰۰۰۰۰ هزار کیلومتر است، حال آنکه نیمی از آن که برای صعود است به نزدیکترین ستارگان منظومه شمسی به زمین هم نمی رسد، تا چه رسد به میلیاردها سال نوری که تنها طول آسمان اول است؟ ولی در حالیکه علم سرعت جاذبه را فراتر از زمان خوانده، حضرتش که فو زمان و مکان و فراتر از جاذبه است که جاذبه ربانی این مجذوب محمدی را با جاذبه ای فراتر از زمان به سوی افق اعلی جذب کند، این چهار ساعت هم تنها مربوط به توقفهای جای جای حضرتش در آسمانها بوده است.

اینجا مشکلاتی مانند حرارت در این سرعت و مشکل جاذبه و تهی شدن از وزن، و گذشتن از پوشش جوی، و فرار از شهابهای آسمانی، و نابودی اکسیژن و اشعه فراتر از اشعه بنفش و ... در هم می ریزد، و فو تصورات و تصدیقات علمی در این حقیقت تحقق می یابد، و تنها محال نبودنش از نظر اصلی و ذاتی برای تحقیقش کافی است. برای اطلاعی وسیعتر به تفسیر الفرقان مراجعه شود.^۱

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ _...١٥_ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى _...١٦_ مَا
 زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى _...١٧_ لَقَدْ رَأَى مِنْ ءَايَاتِ رَبِّهِ
 الْكُبْرَى _...١٨_ أَفَرَأَيْتُمُ اللَّتَ وَالْعُزَّى _...١٩_ وَمَنَوَةَ الثَّالِثَةَ
 الْآخَرَى _...٢٠_ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَى _...٢١_ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ
 ضِيزَى _...٢٢_ إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ
 اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ
 جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى _...٢٣_ أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى _...٢٤_ فَلِلَّهِ
 الْآخِرَةُ وَالْأُولَى _...٢٥_ وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي
 شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى _...٢٦_
 إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُوتُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنْثَى _...٢٧_
 وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ
 شَيْئًا _...٢٨_ فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ
 الدُّنْيَا _...٢٩_ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ
 سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى _...٣٠_ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا
 فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا
 بِالْحُسْنَى _...٣١_ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ
 رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ
 أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى _...٣٢_
 أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى _...٣٣_ وَأُعْطِيَ قَلِيلًا وَكَذَّبَ _...٣٤_ أَعِنْدَهُ
 عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى _...٣٥_ أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ
 مُوسَى _...٣٦_ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى _...٣٧_ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ

اُخْرَى... ۳۸- وَ اَنْ لَّيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى... ۳۹- وَ اَنْ سَعِيَهُ وَ
سَوْفَ يَرَى... ۴۰- ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْاَوْفَى... ۴۱-

(که) بهشت جاودان نزد آن است. ۱۵-... چون «سدره» را آنچه می پوشد، از همگان جز رسول گرامی می پوشدش. ۱۶-... دیده(اش از خدا) منحرف نگشت. و از حدّ (ممکنش) در نگذشت. ۱۷-... بی گمان (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خود را همچنان بدید. ۱۸-... پس آیا شما (هم) لات و عزّی را دیدید؟ ۱۹-... و (هم) منات، (آن) سومین (بت) دیگر را. ۲۰-... آیا (به خیالتان) برای شما پسر است و برای او دختر؟ ۲۱-... این قسمت و بخشی است بسی ستم کارانه (و نابرابر)، ۲۲-... (این بتان) جز نام هایی (تهی) بیش نیستند، که شما و پدرانتان برایشان (این گونه) نامگذاری کرده اید (و) خدا بر (حقّانیت) آنها هیچ دلیل چیره گری نفرستاده است. (آنان) جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی کنند، به راستی (و) درستی از جانب پرودگارشان برایشان هدایت آمده. ۲۳-... یا برای انسان است آنچه را آرزو کرد؟ ۲۴-... پس آن سرا و این سرا تنها از آن خداست. ۲۵-... و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان هاینده، حال آنکه شفاعتشان به کاری نیاید، مگر پس از آنکه خدا برای هر که خواهد و خشنود باشد اجازه دهد. ۲۶-... کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، بی گمان، (هم)آنان، فرشتگان را در نامگذاری به نام مؤنث نام می نهند. ۲۷-... و ایشان را به این (کار) هیچ (بینش و) دانشی نیست. جز گمان را پیروی نمی کنند، و گمان از حقیقت هیچ سود و بهره ای ندهد. ۲۸-... پس، از هر کس که از یاد ما(به عناد) روی برتافته، و جز زندگی دنیا را نخواسته، روی برتاب.(که استمرار دعوتش بی اثر است) ۲۹-... این همان رسایی (نارسای) دانش آنان است. همواره پروردگار تو، خود به (حال) کسی که از راه او منحرف شده داناتر، و او به کسی که راه یافته (نیز) داناتر است. ۳۰-... و هر چه در آسمان ها و هر چه در زمین است تنها از (آن) خداست، تا کسانی را که بد کرده اند، به آنچه انجام داده اند کیفر دهد، و آنان را که نیکی کرده اند به نیک تر (از آن) پاداش دهد. ۳۱-... کسانی که از گناهان بزرگ، و بزرگتر [تجاوزگر] جز لغزش های کوچک - خودداری می ورزند، پروردگارت (نسبت به آنها) پوششی فزاینده دارد. چون شما را از زمین پدید آورد، و چون در شکم های مادرانتان (در زهدان هاشان) نهفته بودید، به (حال) شما داناتر است، پس خودتان را پاک بشمارید. او به (حال) کسی که پرهیزگاری کرده داناتر است. ۳۲-... آیا پس آن

کس را که (از حق) روی برتافته دیدی؟ ... ۳۳ - و اندکی بخشید، و (از مابقی) بخل ورزید. ... ۳۴ -

آیا نزدش علم غیب است؛ پس (هم) او (آن را) می بیند؟ ... ۳۵ - یا بدانچه در صحیفه های موسی است خبر نیافته است؟ ... ۳۶ - و (نیز در صحیفه های) ابراهیم که به خوبی (در انجام رسالتش) وفا کرد. ... ۳۷ - که هیچ بردارنده ی باری، بار (گناه) دیگری را بر نمی دارد. ... ۳۸ - و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش خودش نیست. ... ۳۹ - و همواره (نتیجه ی) کوشش او به زودی (در برزخ) دیده خواهد شد. ... ۴۰ - سپس - هر چه تمام تر - بدان (در قیامت) پاداش داده شود. ... ۴۱ -

آیات ۳۹ تا ۴۱ - در این آیات ضابطه ای است کلی که مشتمل بر سه نشئه دنیا، برزخ و آخرت است، که در کتابهای وحیانی گذشته هم مانند کتابهای ابراهیم و موسی (علیهم السلام) یاد شده است.

اینجا نخست هیچکس بار دیگری را به دوش نمی گیرد، و سپس سعی و کوشش تمامی مکلفان به اندازه سعی شان می باشد که در دنیا بر حسب تکلیف است گرچه نابسامانیهای زیاد دارد، سپس در برزخ، برزخی عادلانه اش تحقق می یابد و در آخر کار بگونه ای بس شایسته پاداش داده خواهد شد.

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ ... ۴۲ - وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ ... ۴۳ - وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا ... ۴۴ - وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ... ۴۵ - مِّنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ ... ۴۶ - وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشَأَ الْأُخْرَىٰ ... ۴۷ - وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ ... ۴۸ - وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعَرَىٰ ... ۴۹ - وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ ... ۵۰ - وَثَمُودًا فَمَا أَبْقَىٰ ... ۵۱ - وَقَوْمَ نُوحٍ مِّنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ ... ۵۲ - وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ ... ۵۳ - فَغَشَّاهَا مَا غَشَّىٰ ... ۵۴ - فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ ... ۵۵ - هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ

الْأُولَى...^{۵۶}... أَزِفَتِ الْآزِفَةُ...^{۵۷}... لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ
كَاشِفَةٌ...^{۵۸}... أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ...^{۵۹}... وَتَضْحَكُونَ
وَلَا تَبْكُونَ...^{۶۰}... وَأَنْتُمْ سَمِدُونَ...^{۶۱}... فَاسْجُدُوا لِلَّهِ
وَاعْبُدُوا...^{۶۲}...

و اینکه به راستی فرجام (کار) سوی پروردگار تو است. ...^{۶۲} و اینکه به راستی اوست
که خداند و گریاند. ...^{۶۳} و اینکه به راستی (هم) او میراند و زنده کرد. ...^{۶۴} و
(هم) اوست که به درستی دو نوع آفرید: نر و ماده. ...^{۶۵} از نطفه ای آن هنگام که
(ضمن منی) می جهد. ...^{۶۶} و هم پدید آوردن (عالم) دیگر به راستی تنها بر (عهده‌ی)
اوست. ...^{۶۷} و هم اوست که (شما را) بی نیاز کرد و کفایت بخشید. ...^{۶۸} و هم
اوست که پروردگار (ستاره‌ی) «شعری» است. ...^{۶۹} و هم اوست که عادیان نخستین را
هلاک کرد. ...^{۷۰} و ثمودیان را (نیز هلاک کرد) پس (کسی از آنان را) باقی
نگذاشت. ...^{۷۱} و پیشتر (از همه‌ی آنان) قوم نوح را (که) بی گمان آنان ستمگرترین
(ستمگران) و سرکش‌ترین (سرکشان) بوده‌اند. ...^{۷۲} و دروغ‌پردازان را فرو
افکند. ...^{۷۳} پس پوشاند بر آنان (از باران گوگردی) آنچه (را) پوشاند. ...^{۷۴} پس
به کدام یک از نعمت‌های پروردگارت (دودلی و) تردید داری؟ ...^{۷۵} این (پیامبر نیز)
بیم دهنده‌ای از (جمله‌ی) بیم‌دهندگان نخستین است. ...^{۷۶} نزدیک شونده [:
رستاخیز] نزدیک شد. ...^{۷۷} جز خدا کسی آشکارکننده‌ی آن (از نهان)
نیست. ...^{۷۸} آیا پس از این سخن عجب دارید؟ ...^{۷۹} و می‌خندید و
نمی‌گریید؟ ...^{۸۰} و شما در لهو، متکبر و سر به هوايید. ...^{۸۱} پس برای خدا
سجده کنید و هم او را پرستید. ...^{۸۲}

سوره قمر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ... ۱-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

ساعت نزدیک شد و ماه (فرو) شکافت. ... ۱-

آیه ۱ - نخستین آیه این سوره خبرگزاری است از انشقاق قمر در نزدیکی ساعت، و در آیه دوم به عنوان آیتی ربانی است که مورد تکذیب واقع شده است.

و آیا این همان ساعتی است که معجزه انشقاق قمر در آن مقرر شده؟ ولی اینجا هرگز اشاره ای به چنان قراری نیست! وانگهی اگر وقتی برای این معجزه بین حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) و مشرکان بود گزارش درستش "أتت الساعة": ساعت آمد است، و نه «اقتربت»: نزدیک شد، زیرا معجزه پیش از وقت مقررش چه نزدیکش و چه دورش بر خلاف موعد مقرر است و معجزه نیست، در حالی که معجزات وقتی هم مورد تکذیب و انکار بوده است تا چه رسد به پیش از وقتش!

ولی از طرفی هم این شکافتن ماه به عنوان آیتی ربانی خوانده شده که آنرا و ماندنش را تکذیب کرده و همه را سحری مداوم دانسته اند.

اینجا می توان گفت این آیت در عین وحدتش دو آیت است، آیتی برای ساعت ویرانی کل جهان، و آیتی هم برای نبی ساعت، بدین معنی که حضرتش به اینان فرموده بود من نبی ساعت

که شریعتم تا دامنه ساعت است، و علامتش هم از نظر کونی شکافتن ماه است که همان ساعت مرگ جهانی نزدیک و با نزدیک شدنش ماه دو پاره شد.

و این گمان که مقصود جدائی ماه از زمین است هم با لفظ انشقاق تناسب ندارد که آن اشتقاق و جدا شدن ماه است از کره ای دیگر و این انشقاق و شکافتن خود ماه است، از میان وانگهی بر حسب آیاتی از فصلت که به تفصیل گذشت ماه خود یکی از چراغهای آسمانی است که دو مرحله پس از خلقت زمین آفریده شده است.

روی این اصل اگر هم انشقاق قمر آیت ربانی برای این رسالت باشد، و ضمن آیت قیامت هم نباشد، بالاخره بر مبنای درخواست مشرکان نبوده، زیرا آیات درخواست ربانی در این رسالت بکلی منفی است، چنانکه آیاتی مانند (۱۷:۵۹ و ۹۳) چنان آیاتی را که مورد تکذیبند بکلی منفی دانسته، زیرا خود قرآن مهمترین آیات ربانی در طول رسالتهاست.

آری این خود هم آیتی فرعی برای اصل و خاتمیت این رسالت و هم آیتی برای مرگ کلی در زمان پایانی تکلیف است.

مشرکان کلاً آیات حسی را - چه زمینی و چه آسمانی - سحری مستمر برشمرده اند، ولی اگر هم سحری باشد همان زمینی است و نه آسمانی، و جریان انشقاق قمر آسمانی است.

انشقاق قمر - چنانکه در آیه «اشراطها» گذشت - خود از علامات نخستین قیامت که مرگ جهانی است می باشد، و مشرکان این آیت آسمانی را در کل ابعادش تکذیب می کرده اند، بلکه ولید وحید قرآن را نیز "سحر یوثر" خوانده حال آنکه سحر هرگز تأثیری در آسمان و آسمانیها نمی نهد، و در هر صورت هرگز دوامی هم ندارد، ولی آیت قرآنی مستمر و متداوم است، و شکافتن و سپس پیوستن ماه هم هر دو با اشاره رسول خدا بود که به هنگام نزدیک شدن ساعت به وحی ربانی انجام گرفت، ولی سحر بطلان پذیر است چه به وسیله ساحرانی دیگر و چه اصولاً به اراده ربانی. خصوصاً در صورتی که سحری به عنوان آیت رسالت ادعا شود.

در پاسخ این پرسش که چنان حادثه بی سابقه کونی آسمانی بایستی دست کم توسط ستاره شناسان دنیا گزارش شود، و نه اینکه در انحصار قرآن و روایاتی اسلامی باشد، باید

گفت که ستاره شناسان همیشه سر به آسمان نمی کنند تا کلاً از چنان جریاناتی با خبر شوند، وانگهی اختلاف افق مکه با دیگر افقها این جریان مکی را نوعاً پنهان می دارد، و کسانی هم که احیاناً آنرا دیده اند یا به خط سیاه ابری میان ماه و یا کسوف موضعی ماه تفسیر میکرده اند، زیرا هرگز خبری از جریان خبر اعجاز آمیز رسالت نداشته اند، این خبر تنها در مکه و برای مشرکان مکه انتشار یافته بود، که در وقت مقرر آنرا دیدند ولی انکار و انکارش کردند.

و نیز در مورد این شبهه که چنان حادثه ای آسمانی خود وقفه ای در جریان کواکب آسمانی است، پاسخ این است که این مانند ردالشمس نیست که از جهاتی چند قابل قبول نمی باشد، بلکه ماه بدون جابجا شدن جایگاهش و بی توقف یا دگرگون شدن حرکتش لحظه ای از میان شکافت و سپس بهم پیوست.

گزارش این وحی قرآنی در کتابهای وحیانی مانند «نُبُوءَتْ هَيْلٍ»: وحی کودک، که بزبان انقلولوس: عبرانی رمزی، بر کودکی به نام «لُحْمَانِ حَطُوفَاه» آمده همینگونه است، که «صهیراء شاهها وُسیبها و عَرَبَها و هاشاطا و شامعا»: ماه انتظار کشید و از میان جدا شد و از محمد پیروی کرد و سپس بهم پیوست.

برخی از ستاره شناسان هندی هم این جریان را در همان تاریخ گزارش داده اند.

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ...^۱ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ...^۲ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ...^۳ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ التُّذْرُ...^۴...

و اگر نشانه ای بینند روی گردانند و گویند: «سحری همیشگی و پیروی کردنی است.»...^۱ و تکذیب نمودند، و هوس های خویش را پیروی کردند. و هر امری [: فرمان، کار و چیزی به جایش] قرارگیرنده است. ...^۲ و همواره به راستی از اخبار مهم آنچه را در آن جایگاه انزجار (از کفر) است به ایشان رسید. ...^۳ حکمتی رسا(است). پس ترسانندگان بی نیاز(شان) نمی کنند. ...^۴

آیات ۳ تا ۵ - برای هر امری قرارگاهی ثابت دانسته که از جمله قرارگاه وحیانی قرآنی است، و اینکه خبرهای مهمش برای وحیانی بودنش کفایت است، که شق القمر و ماندنش آیتی

است وقتی، ولی قرآن همیشه دلیل قطعی این رسالت آخرین است، و بالاخره حجت بالغه و برای کل مکلفان در هر زمین و هر زمانی رسا است، چنانکه در چهار آیه ۴۰ - ۳۲ - ۲۲ - ۱۷ همین سوره این حقیقت تکرار گشته که همواره قرآن بعنوان یادواره ای بسی آسان فهم برای همگان است، پس آیا هشیاری هست؟

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نَّكَرٍ... ۱ خُشَعًا أَبْصَرُهُمْ
يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ... ۲ مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ
يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ... ۳ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا
عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ... ۴ فَدَعَا رَبُّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ
فَانْتَصِرُ... ۵ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ... ۶ وَفَجَّرْنَا
الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ... ۷ وَحَمَلْنَاهُ عَلَى
ذَاتِ الْوَلَحِ وَدُسِّرَ... ۸ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِّمَن كَانَ
كُفِرَ... ۹ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ... ۱۰ فَكَيْفَ كَانَ
عَذَابِي وَنُذْرٍ... ۱۱ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ
مُدَكِّرٍ... ۱۲ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ... ۱۳ إِنَّا
أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ... ۱۴ تَنْزِعُ النَّاسَ
كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ... ۱۵ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ... ۱۶
وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ... ۱۷ كَذَّبَتْ ثَمُودُ
بِالنُّذْرِ... ۱۸ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا وَحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَلٌ
وَسُعُرٌ... ۱۹ أَلْئَلَيْكَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَابٌ
أَشِرٌّ... ۲۰ سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْآشِرُّ... ۲۱ إِنَّا مُرْسِلُوا
النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبِعْهُمْ وَاصْطَبِرْ... ۲۲ وَنَبِّئُهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ

بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ مُّخْتَصِرٌ...^{۲۸} فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى
 فَعَقَرَ...^{۲۹} فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ...^{۳۰} إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
 صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمٍ الْمُخْتَطِرِ...^{۳۱} وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ
 لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ...^{۳۲} كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذْرِ...^{۳۳} إِنَّا
 أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا عَالَ لُوطٌ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ...^{۳۴} نِعْمَةٌ مِنْ
 عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ...^{۳۵} وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا
 بِالنُّذْرِ...^{۳۶} وَلَقَدْ رَوْدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا
 عَذَابِي وَنُذْرٍ...^{۳۷} وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ...^{۳۸}
 فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرٍ...^{۳۹} وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ
 مُّذَكِّرٍ...^{۴۰} وَلَقَدْ جَاءَ عَالَ فِرْعَوْنَ النُّذْرُ...^{۴۱} كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
 كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ...^{۴۲} أَكْفَارَكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيكُمْ
 أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ...^{۴۳} أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ...^{۴۴}
 سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ...^{۴۵} بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ
 أَذْهَى وَأَمْرٌ...^{۴۶} إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ...^{۴۷} يَوْمَ
 يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ...^{۴۸} إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ
 خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ...^{۴۹} وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ...^{۵۰}

پس روزی که داعی (حق) سوی امری دهشتناک (و ناشناخته) دعوت می کند، از آنان روی
 برتاب. ...^۶ در حالی که دیده‌گانشان بسی فروهسته است، چون ملخ‌های پراکنده از
 گورها (ی خود) بر می آیند. ...^۷ سوی آن دعوتگر، چشم دوخته و نگرانند. کافران
 می گویند: «این روزی دشوار است.» ...^۸ پیش از آنان، قوم نوح (نیز) به تکذیب
 پرداختند. پس بنده‌ی ما را تکذیب کردند و گفتند: «دیوانه‌ای است.» و بسی (از دیوانگی)
 زجر کشیده. ...^۹ پس پروردگارش را خواند که: «من بسی مغلوب شده‌ام؛ پس بسیار

یاری(ام) فرمای!» ۱۰۰۰۰_ پس درهای آسمان را به آبی بسی ریزان و فراوان (بر سروسامانشان) گشودیم. ۱۱۰۰۰_ و زمین را با انفجاری سراسری (تبدیل به) چشمه هایی کردیم. پس (این) آب (فراگیر) بر کاری که به راستی مقدر شده بود در رسید. ۱۲۰۰۰_ و او را بر (کشتی) - دارای الوارهای میخ آجین - سوار کردیم. ۱۳۰۰۰_ حال آنکه (کشتی) زیر نظرهای (علم و توان و حکمت) ما روان است. (این) پاداش کسی بود که مورد انکار و انگار واقع شده بود. ۱۴۰۰۰_ و به راستی آن (سفینه) را بی چون (بر جایی) نهادیم (تا) عبرتی مستمر (باشد)؛ پس آیا هیچ پندگیرنده ای هست؟ ۱۵۰۰۰_ پس چگونه بود عذاب و هشداردهندگان (از سوی) من؟ ۱۶۰۰۰_ و بی چون قرآن را بی گمان برای هشدار (پژوهشگران) آسان کردیم. پس آیا هیچ پندگیرنده ای هست؟ ۱۷۰۰۰_ عادیان به تکذیب پرداختند. پس چگونه بود عذاب و هشداردهندگان (از سوی) من؟ ۱۸۰۰۰_ ما بی گمان بر (سر و سامان)شان - در روز شومی، به طور مداوم - تند بادی سخت (و) سردِ توفنده فرو فرستادیم. ۱۹۰۰۰_ (که) مردم را (بسی) از جای بر می کند؛ گویی تنه های نخلی بودند که ریشه کن شده اند. ۲۰۰۰۰_ پس چگونه بود عذاب من و هشداردهندگان (از سوی) من؟ ۲۱۰۰۰_ و ما قرآن را بی گمان برای پندگیری(شان) بسیار آسان کردیم؛ پس آیا هیچ پندگیرنده ای هست؟ ۲۲۰۰۰_ ثمودیان بهوسیله ی (نگرش ناروادر) هشداردهندگان (همانان را) تکذیب کردند. ۲۳۰۰۰_ پس گفتند: «آیا بشری از خودمان را (که) تنها (و) بی یار و گواه است) پیروی کنیم؟ در این صورت، ما همواره در گمراهی و آتشبارها هستیم.» ۲۴۰۰۰_ «آیا از میان ما این یادواره (تنها) بر او القا شده است؟ (نه) بلکه او بسی دروغ پردازی بسیار خوشحال (و) خودپسند است.» ۲۵۰۰۰_ زودا خواهید دانست چه کسی بسی دروغ پردازی، خوشحال است. ۲۶۰۰۰_ ما همواره برای آزمایش آتشیشان (آن) ماده شتر را فرستاده ایم. پس (به صالح گفتیم): «منتظرشان باش و بسی شکیبایی کن.» ۲۷۰۰۰_ «و به آنان (این) خبر مهم را بده که آب میانشان قسمت شده (و) هرگونه آشامیدنی (به نوبت آمده و) بی مهابا حاضر شده است.» ۲۸۰۰۰_ پس (سرکرده ی) همگامشان را ندا در دادند. پس او شمشیر برگرفت و (شتر را) پی کرد و از پای درآورد. ۲۹۰۰۰_ پس چگونه بود عذاب و هشدار دهندگان (از سوی) من؟ ۳۰۰۰۰_ ما بر (سر و سامان)شان یک بانگ (مرگبار) فرو فرستادیم، و چون گیاه خشکیده(ی کومه ها) ریز ریز و (خود را) آماده(ی سوختن یا خوردن حیوانات) کردند. ۳۱۰۰۰_ و ما همواره

قرآن را برای هشدار(شان) آسان کردیم؛ پس آیا هشدارگیرنده ای هست؟...۳۲_ قوم لوط با هشداردهندگان (همان ها و ما را) را تکذیب کردند...۳۳_ ما بر (سر و سامان)شان سنگبارانی انفجاری فرو فرستادیم (و) فقط خانواده ی ویژه ی لوط (و نه همسرش) بودند که سحرگاهان نجاتشان دادیم...۳۴_ حال آنکه نعمتی از جانب ما بود. هر که(پاس و) سپاس دارد، بدین سان (او را) پاداش می دهیم...۳۵_ و (لوط) آنها را همواره از حمله ی ناگهانیمان سخت بیم داده بود. پس درباره ی تهدیدکنندگان تردید کرده، به جدال برخاستند...۳۶_ و همواره از مهمان(های) او با حيله و مراوده بسی کام دل خواستند. پس (فروغ) دیدگانشان را ستردیم. پس (گفتیم) عذاب مرا و هشداردهندگان مرا بپشید...۳۷_ و به راستی صبحگاهان بی امان عذابی ماندنی به سراغشان آمد...۳۸_ پس (گفتیم) عذاب من و هشداردهندگان مرا بپشید...۳۹_ و بی گمان قرآن را برای هشدار (مکلفان) آسان کردیم؛ پس آیا هیچ هشدار گیرنده ای هست؟...۴۰_ و به درستی ترسانند سوی فرعونیان آمدند...۴۱_ (اما آنان) با همه ی نشانه های مان (همان ها و ما را) تکذیب کردند. پس ما با عزت و اقتدار (گریبان) آنان را فرو گرفتیم...۴۲_ یا می گویند: «ما با یکدیگر پیوند و جمعیم (که) از هم کمک یافته (و در نتیجه) چیره ایم!»...۴۳_ زودا که این جمع در هم شکسته شوند و پشت کنند...۴۴_ بلکه موعدهشان، ساعت [قیامت] است و (این) ساعت، هراسناک تر و تلخ تر است...۴۵_ مجرمان بی گمان در گمراهی و آتش زبانه دارند...۴۶_ روزی که در آتش به رو کشیده می شوند (و به آنان گفته شود): «لهیب آتش سوزان (کیود) کننده ی چهره و هلاکت بارتان) را بپشید و احساسش کنید»...۴۷_ به راستی ما هر چیزی را به اندازه ای (حکیمانه و آگاهانه) آفریده ایم...۴۸_ و فرمان ما جز یک (اراده) نیست، (آن هم) چون چشم بر هم زدنی (یا کمتر)...۴۹_

آیه ۵۰ - امر الهی یکی دانسته شده که همچون چشم بر هم زدنی است، و این خود امر ساعت آخرین است، چنانکه در آیه (۱۶:۷۷) با افزودن "او هو اقرب" آمده که «یا نزدیکتر از چشم بر هم زدن است» گر چه اوامر نشر و تکوین دیگری هم بجز آفرینش ماده نخستین جهان بر حسب حکمت‌های ربانی مندرج است. ولی آغاز و انجام جهان در چنان زمان بوده و

هست، و در این میان هم عدم سرعت اوامر تکوینی و تشریعی ربانی آنآ فآناً بدون ناتوانی و یا انتظار مقدمه ای که از توانش برون است یا ناخواسته متأخر است هرگز نیست.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ۚ... ۵۱_ وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي
الزُّبُرِ ۚ... ۵۲_ وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ ۚ... ۵۳_ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي
جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ ۚ... ۵۴_ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ ۚ... ۵۵_

و همواره (هم مسلکان و) همراهان تان را سخت به هلاکت رساندیم. پس آیا
هشدارگیرنده ای هست؟ ۵۱_ و هر چه کردند در کتاب‌های اعمالشان و کتاب علم
خدا) درج است. ۵۲_ و هر خُرد و بزرگی (در آن) به خوبی نوشته شده
است. ۵۳_ همواره پرهیزگاران در میان باغ‌ها و نهرها- ۵۴_ در نشست گاهی
راستین نزد شاهنشاهی توانمندند. ۵۵_

سوره رحمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّحْمَنُ ۱...۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

(خدای) رحمت گر بر آفریدگان ۱...۱

آیه ۱ - «الرحمن» نخستین و عمومی ترین اسماء و صفات الهی است بعد از «الله» که احدی

حق چنان نامی را ندارد که : "هل تعلم سمّیا". (۱۹:۶۵): آیا برای خدا همنامی می دانی؟!

عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۲...۲ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ۳...۳ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ۴...۴

قرآن را تعلیم داد (و) ۲...۲ انسان را آفرید (و) ۳...۳ به او بیان(مقاصدش را با

اشاره یا زبان) آموخت (که بیان کلا از خدا است). ۴...۴

آیه ۲ تا ۴ - اینجا تعلیم قرآن پس از «رحمن» و خلقت انسان و تعلیم بیان آمده است، و

این خود نشانگر این حقیقت است که تمامی رحمت های معنوی و علمی الهی - در حد امکان

و شایستگی مکلفان - در قرآن گرد آورده شده، و بر آفرینش انسان که اشرف آفریدگان است

تقدم دارد که در حقیقت خلقت انسان و انسانیان بر مبنای تعلیم قرآن است گرچه انسان های

پیش از نزول قرآن بهره ای کامل از آن نداشتند ولی کتاب های وحیانی پیش از قرآن خود

مقدمات و زمینه هایی است از برای تعلیم قرآن که آخرین مرحله دیانت و شریعت ربانی است

تا قیامت.

خلقت انسان میان تعلیم قرآن و تعلیم بیان قرار گرفته است که خود بیان نیز محور اصلی اش علم قرآن است، بیان چه لفظی و لغوی و چه اشاره ای و عملی اش تنها بر مبنای تعلیم الهی است که لغات گوناگون خود ساخته انسان ها و دیگران نیست بلکه همان گونه که آفرینش انسان در اختصاص خداست، تعلیم بیان نیز از اختصاصات ربانی می باشد، گرچه کوشش هایی بشری هم در گوناگونی این لغات بی اثر نبوده، لکن محور اصلی این لغات همان تعلیم ربانی است، چنانکه خلقت انسان هم در اصل گرچه منحصر به خداست لیکن تکامل ها و تغییراتی در شکل ظاهری و فکر و علم و عمل بر مبنای کوشش هایی از انسان در پرتو آفرینش و نیروهایی خدادادی بوده است.

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ _..._ هـ

خورشید و ماه (سخت) زیر پوشش مراقبت و حسابند. _..._ هـ

آیه ۵ - خورشید و ماه تنها همین خورشید و ماه پیدا نیست، بلکه خورشیدها و ماه هایی در سراسر آسمان وجود دارد که مورد بهره برداری ساکنان آسمان بوده و می باشد که این دو (ال) افزن بر معرفه بودن حالت جنسی شمول را نیز در بر دارد. و هر دوی اینان چه زمینیش و چه آسمانشان «بحسبان» می باشند یعنی حرکت و طلوع و غروبشان روی حسابی منظم است.

وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ _..._ ء

و ستاره و بوته و درخت (از روی شعور کونی) سجده کننده اند. _..._ ء

آیه ۶ - «النجم» هم به معنای ستاره ای روشن می باشد و در مقابل شجر، نباتاتی که به روی زمین خوابیده و ساقه ای مستقیم ندارند. در هر صورت سجده نجم و شجر در اختصاص این دو حالت نیست بلکه بر مبنای آیاتی مانند (۱۷:۴۴) تمام آفریدگان در برابر حضرت رحمان تسبیح به حمد دارند.

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ _..._ ۷ أَلَّا تَطْغَوْا فِي

الْمِيزَانِ _..._ ۸ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ _..._ ۹

و آسمان را برافراشت و میزان (تکوین و تشریع و تکالیف) را فرو گذاشت. _..._۷_ که
مبادا در این میزان طغیان کنید. _..._۸_ و وزن را به انصاف بر پا بدارید، و سنجش را زیان
نرسانید، _..._۹_

آیه ۷ تا ۹ - این بلند کردن آسمان و آفرینش آن از گاز باقیمانده انفجار نخستین است، و
این خود بر مبنای میزان و حکمتی ربانی بوده و در کل "وضع المیزان" که میزان تکوین و
تشریع را و هم میزان فطرت ها و عقل ها و سایر جهات معنوی و نیز جهات مادی را در بر
دارد که کل آفرینش در کل جهاتش بر مبنای میزانی ربانی است که هرگز نباید در آن طغیان
شود، و وزن و میزان بایستی بر مبنای عدالت و یا فوِ عدالت انجام شود و این وزن و میزان در
کل جهات مقرر است.

وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ _..._۱۰_

و زمین را برای آدمیان و پریان نهاد. _..._۱۰_

آیه ۱۰ - «و الارض» در اینجا تمام زمین ها و زمینه های تکلیف را اعم از زمین ما و
سایر زمین ها را که مکلفانی در آنها وجود دارند شامل است. و این خود قاعده ای است کلی
و عمومی در بهره برداری مردم از زمینها و زمینهها که این اموال عمومی هرگز اختصاصی
نیست بلکه همگانی است و تنها بر مبنای آیاتی مانند "و ان لیس للانسان الا ما سعی" و "یا
ایها الانسان انک کادح الی ربک کملاقیه" تنها کوشش انسان هاست که نتایج خصوصیش در
انحصار کوشش کنندگان است، ولی زمینها و دریاها و جنگل ها و معدن ها و مانند اینها به
وجهی عمومی در اختیار تمامی «انام» است. انام هم در اختصاص انسان نیست بلکه کل
مکلفان را در بر دارد.

فِيهَا فَكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ _..._۱۱_ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ

وَ الرِّيحَانُ _..._۱۲_ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ _..._۱۳_

(که) در آن، میوه ها و نخل ها با خوشه های غلاف دار- _..._۱۱_ و دانه های پوست دار
و گیاه خوش بوی ریحانی است. _..._۱۲_ پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان
(همان و او را) تکذیب می کنید؟ _..._۱۳_

آیه ۱۳ - و آیاتی همانندش در این سوره پس از نعمت های ربانی تکرار شده که هر کدام به جای خود مذمتی است درباره مکلفانی که به وسیله همین نعمت ها، همان نعمت و نعمت دهنده را تکذیب می کنند.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ... ۱۴ - وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ
مِّن نَّارٍ... ۱۵ - فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ... ۱۶ - رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ
وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ... ۱۷ -

انسان (نخستین) را از گل خشکیده ای (بدون واسطه ای) همانند کوزه گر آفرید. ... ۱۴ -
و جن را از مخلوطی آتشین آفرید. ... ۱۵ - پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان
(همان و او را) تکذیب می کنید؟ ... ۱۶ - پروردگار دو خاور و پروردگار دو
باختر. ... ۱۷ -

آیه ۱۷ - این دو مشر و دو مغرب در انحصار دو مشر و مغرب معمولی نیست بلکه افزون
بر این دو مشر ها و مغرب های دیگری را در بر دارد مثلاً، مشر اعلی و مشر ادنای خورشید،
و همچنین مشر اعلی و ادنای ماه را در بر دارد، و چنان که در آیاتی دیگر مانند "فلا اقسام
برب المشار و المغارب" (۷۰:۴۰) همانگونه که کل خورشیدها و ماهها را دربردارد، مشرقها و
مغربهای هر یک را نیز شامل است.

زیرا هر روزی خورشید در نقطه ای تابش و در نقطه ای دیگر غروب دارد که در روزهای
دیگر در نقاطی دیگر این تابش و غروب محقق است. و نیز مشر و مغرب خورشید در
فصلهای چهارگانه سال مشمول مشرقین و مغربین می باشد.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ... ۱۸ - مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ... ۱۹ -
بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ... ۲۰ - فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ... ۲۱ -
يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ... ۲۲ - فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ... ۲۳ - وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ... ۲۴ -

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۚ... ۲۵... كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۚ... ۲۶... وَبِئْتَمَىٰ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ ۚ... ۲۷...

پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟ ... ۱۸... دو دریا (ی شور و شیرین) را (به گونه ای) در هم آمیخت، در حالی که با هم برخوردی نمی کنند. ... ۱۹... میان آن دو فاصله ای است، که به هم تجاوز نمی کنند. ... ۲۰... پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟ ... ۲۱... از هر دو (دریا) مروارید و مرجان برآید. ... ۲۲... پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟ ... ۲۳... و او را در دریا کشتی های روان (و) سازمان یافته همچون پرچم ها است. ... ۲۴... پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟ ... ۲۵... هر چه بر زمین [طبیعت] تکیه زده، فانی است. ... ۲۶... و ذات باشکوه و ارجمند کرامت دهنده و وجهی پروردگارت باقی است. ... ۲۷...

آیه ۲۶ و ۲۷ - اینجا نخست قلم فنا و نابودی را بر کل کسانی که تکیه بر روی زمین و زمینیان دارند کشیده، و سپس وجه و وجهه ربانی برای آنان که تکیه بر زمین و زمینیان ندارند - بلکه تکیه گاهشان خداست - آنها را باقی به بقاءالله خوانده. درست است که همه چیز ذاتاً فانی می باشند که قبل از وجودشان معلوم و پس از وجودشان هرگز استقلالی در وجود ندارد، که، اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها، لیکن همین فانی ها در حال وجودشان با وجهه و توجه ربانی باقی به بقاءالله و دارای ابدیت می باشند. ولی دیگران در حال وجودشان هم فانیند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۚ... ۲۸... يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ۚ... ۲۹...

پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟ ... ۲۸... هر که در آسمان ها و زمین است از او درخواست می کند. هر روزی [زمانی] او در کار و فرمانی است. ... ۲۹...

آیه ۲۹ - در این آیه تمامی آسمانیان و زمینیان را در کل زمانها و زمینه ها در خواست کنندگان از حضرتش دانسته که این درخواست اعم است از درخواست خودآگاه و ناخودآگاه. ناخودآگاهش این است که آنچه را نمی دانند - ولی درخواست ذاتی آنان بر مبنای حکمت ربانی است - خدا تکویناً پاسخ می دهد و آنچه را هم خودآگاه به زبانشان یا قلبشان درخواست می کنند در حد مصلحت خدا به آنها پاسخ می دهد.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۚ... ۳۰... سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ۚ... ۳۱...
 فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۚ... ۳۲... يَمَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ
 أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا
 بِسُلْطَنِ ۚ... ۳۳... فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۚ... ۳۴... يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ
 شَوَاطِئَ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ ۚ... ۳۵...

پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟ ۳۰... ۳۱... ای جنّ و انس! زودا که ما با فراغت به شما بیردازیم. ۳۱... ۳۲... پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟ ۳۲... ۳۳... ای گروه جنیان و انسیان! اگر می توانید از کرانه های آسمان ها و زمین (به بیرون) رخنه کنید، پس رخنه کنید (که بیرونی از این دو نیست ولی) جز در سلطه (ی ربانی) در نیایید. ۳۳... ۳۴... پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟ ۳۴... ۳۵... (و اگر به عمق آسمان ها بروید) بر سر شما شراره هایی از آتش و از مس فرو فرستاده خواهد شد. پس (از کسی) یاری نتوانید گرفت. ۳۵...

آیه ۳۳ و ۳۵ - اینجا جنیان و انسانها مورد این خطابند که اگر می توانید از اقطار آسمانها و زمینها به جهانی دیگر نفوذ کنید همین کار را انجام دهید، لیکن اگر هم عالمی دیگر پس از این عوالم موجود باشد نفوذ شما در آن عوالم جز با سلطه و قدرت خداداد نیست، و اگر شما منکران چنان نفوذی هم بکنید پاره های آتشین و مسین بر شما فروود خواهد آمد و نابودتان خواهد کرد، از این آیه و مانند آن چنان بر می آید که سفرهایی کیهانی تا اندزه ای بر ای جن

و نس امکان پذیر است مگر در مکانهایی آسمانی و حیانی که سلطه جن و انس نسبت به آنها - کلا - ممنوع است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۳۶} - فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً
كَالدِّهَانِ...^{۳۷} - فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۳۸} - فَيَوْمَئِذٍ
لَّا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ...^{۳۹} - فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ...^{۴۰} - يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَصِي
وَ الْأَقْدَامِ...^{۴۱} - فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۴۲} - هَذِهِ جَهَنَّمُ
الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ...^{۴۳} - يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ
ءَان...^{۴۴} - فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۴۵} - وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ
رَبِّهِ جَنَّاتٍ...^{۴۶}

پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۳۶}
پس آن گاه که آسمان از هم شکافد، و چون ته مانده ی روغن زیتون گلگون
گردد...^{۳۷} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب
می کنید؟...^{۳۸} پس در آن روز، هیچ انس و جنّی از گناهش پرسیده نشود (زیرا تمامی
آن ها برای خدا معلوم است)...^{۳۹} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان
(همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۴۰} تبهکاران از سیمایشان شناخته می شوند، و با
پیشانی هایشان و پاهایشان بر گرفته شوند...^{۴۱} پس به کدام یک از نعمت های
پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۴۲} این همان جهنمی است که
تبهکاران با آن (همان و او را) تکذیب می کنند...^{۴۳} (اینان) میان آن (: جهنم) و
مایعی بس داغ و لبریز می گردند...^{۴۴} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان
(همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۴۵} و هر کس را که از مقام پروردگارش بترسد دو
باغ سردرهم است...^{۴۶}

آیه ۴۶ - جنتان دو باغ بهشتی از جمله جنت معرفت و جنت جسمانی است که معرفتش
برای ارواح بهشتیان، و جسمانیتش برای بدنهایشان می باشد.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۴۷} ذَوَاتَا أَفْنَانٍ...^{۴۸} فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۴۹} فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ...^{۵۰}

پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۴۷} که دارای شاخساران رنگارنگند...^{۴۸} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۴۹} در آن دو (باغ) دو چشمه سار روان است...^{۵۰}

آیه ۵۰ - این دو چشمه روان در این دو بهشت نخست چشمه روان معرفی است و سپس جسمانی، که هر دو همیشه تا ابدیت در حال جریان و بهره برداری بهشتیان

می باشد... فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۵۱} فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ...^{۵۲} فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۵۳} مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَآئِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانِ...^{۵۴} فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۵۵} فِيهِنَّ قَصِرَتُ الطَّرْفُ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانُّ...^{۵۶} فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۵۷} كَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ...^{۵۸} فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۵۹} هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ...^{۶۰} فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۶۱} وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ...^{۶۲} فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۶۳} مُدْهَامَّتَانِ...^{۶۴} فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۶۵} فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّخَتَانِ...^{۶۶} فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۶۷} فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ...^{۶۸} فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۶۹} فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ...^{۷۰} فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۷۱} حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ...^{۷۲} فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۷۳} لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانُّ...^{۷۴} فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۷۵} مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ...^{۷۶}

فَبَايَءَ الْاَلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...^{۷۷} تَبَرَّكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ
وَالْاِكْرَامِ...^{۷۸}

پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۵۱} در آن دو (باغ) از هر میوه ای دو گونه همسان است. ...^{۵۲} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۵۳} بر بسترهایی که آستر آنها از ابریشم درشت بافت است تکیه زنند و چیدن میوهی آن دو باغ (به آسانی) در دسترس (شان) است. ...^{۵۴} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۵۵} در آن (باغ ها) دلبرانی فروهشته نگاهند، که دست هیچ انس و جنّی پیش از ایشان به آنان نرسیده است. ...^{۵۶} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۵۷} گویی آنها یاقوت و مرجان اند. ...^{۵۸} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۵۹} آیا پاداش احسان جز احسان است؟...^{۶۰} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۶۱} و پایین تر از آن دو (باغ) دو باغ (دیگر نیز) هست. ...^{۶۲} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۶۳} (که از شدّت سبزی) آن دو سیه گون اند. ...^{۶۴} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۶۵} در آن دو (باغ) دو چشمه ساران (همچنان) جوشانند. ...^{۶۶} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۶۷} در آن دو میوه ای و درخت خرمایی و اناری است. ...^{۶۸} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۶۹} در آنجا (زنائی) نکوخیان و نکورویانند. ...^{۷۰} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۷۱} (و) حورانی، پرده نشینان در (دل) خیمه ها. ...^{۷۲} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۷۳} هیچ انس و جنّی پیش از ایشان با آنان هم بستر نشده است. ...^{۷۴} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۷۵} بر بالش های سبز و فرش هایی بس نیکو تکیه زده اند. ...^{۷۶} پس به کدام یک از نعمت های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می کنید؟...^{۷۷} خجسته است نام پروردگار شکوهمند و گرامی دارنده. ...^{۷۸}

سوره واقعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۝۱۰۰۰۱-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

هنگامی که (قیامت) واقع شونده وقوع یابد؛ ۱۰۰۰۰۱-

آیه ۱ - اینجا واقعه که نام سوره هم هست به معنای وقوع و تحقق وصفی است از برای موصوفی معروف مانند آخرت، قیامت، ساعت و مانند اینها در هر صورت اعم است از ساعت مرگ و زندگی کلی و زندگی مردگان.

لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ ۝۱۰۰۰۲-

در وقوعش هرگز گزافی نیست. ۱۰۰۰۰۲-

آیه ۲ - این «کاذبه» نیز وصفی است از برای مرحله آخرین این واقعه که همان زندگی پس از مرگ کلی است، که آنجا احدی از زندگان آن را به دروغ نخواهند گرفت، گرچه در زندگی دنیا گروهی آنرا دروغ می پنداشتند.

و آیا «ء» در «کاذبه» به چه معناست؟ بدین معنی که تنها مونتائند که آنرا دروغ نخواهند پنداشت؟ و یا آنکه وصف محذوفش مونث لفظی است، مانند حالت، آری این حالت که رویت واقعی قیامت است طبعاً حالت تکذیب نیست، روی این اصل این نفی «کاذبه» در اختصاص همان قیامت است، چون در عالم تکلیف تکذیب کنندگان آن بسیار بوده اند.

و نیز محتمل است که این «ة» برای مبالغه باشد بدین معنی که گرچه گروهی آنرا در زمان تکلیف بگونه ای مبالغه آمیز دروغ می پنداشته اند، ولی هم آن مبالغه و هم اصل تکذیبش آنجا در کار نیست، در جمع مجموع این دو هر معنی مناسب است که کاذبه هم مبالغه در دو بعدش باشد و هم مؤنث لفظی.

و نیز محتمل است که این «کاذبة» مبالغه، کلا نسبت به هر چهار نشئه دنیوی و در رجعتش، برزخ و در قیامتش نیز محقق باشد، مبالغه دنیوی بدین معنی که دروغ پنداران آن تنها به خیال و گمان آنرا دروغ پنداشته اند، و هرگز برهانی بر آن ندارند. و روی این اصل تکذیبشان نسبت به آن قوت و مبالغه نیست، این در دو بعد عالم تکلیف، بویژه زمان رجعت که نمونه ای از برزخ و قیامت است، و لفظ «کاذبة» با ملاحظه ادب لفظی و معنوی هر این چند معنی را شامل است که هم مبالغه است و هم مؤنث و هم حالات چهارگانه مکلفان را در بر دارد.

خَافِضَةُ رَافِعَةٍ ۳_۰۰۰_۳

پست کننده ای است (گروهی را) و بالا برنده است (گروهی دیگر را)، ۳_۰۰۰_۳

آیه ۳ - این "خافضة رافعة" - که به معنای فروافکندن و بالا بردن است - نیز چند مرحله ای است، مرحله نخست فرو افکندن مرگ کلی است و سپس بالا بردن همان مردگان که زنده می شوند، و هم آسمانها و زمین که به حالت نخست بر می گردند، چنانکه آیاتی هم بر این برگشت دلالت دارد، و سپس نسبت به کل مکلفان است که گروهی از آنان که در عالم تکلیف بلند پروازیهای باطل کرده اند، و هم در نظر مردمان بالا و بلند می نموده اند، فروافکنده می شوند، و گروهی دیگر نیز که روی همین نظر نادرست پست بوده اند که بر محور ایمان و اعمال شایسته ایمان در نظر مردمان ناچیز می نموده اند، آنجا بلند و بالا خواهند شد، و در جمع تمامی حقایق با چهره ای روشن بر همگان نمودار است.

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ۳_۰۰۰_۲ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا ۳_۰۰۰_۵ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا ۳_۰۰۰_۱ وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ۳_۰۰۰_۷

چون زمین با تکان و اضطراب سختی لرزانده شود؛ ۴... و کوه ها به گونه ای دهشت آور خُرد گردند؛ ۵... پس غباری پراکنده شوند؛ ۶... و شما سه دسته گردید؛ ۷...-

آیات ۴ تا ۷ - این سه آیه بخشی از جریان نخستین آخرت است که زمین به سختی دچار زلزله نابودی گردد، و کوهها منفجر و روان شوند، و همچون پشمی زده شده پراکنده گردند، این مربوط به ساعت نخستین است و پس از آن گزارش سه بعدی است نسبت به کل مکلفان، نخست یمینیان که پاکان و شایستگانند، و سپس یساریان که ناشایستگانند و از ایشان تعبیر به اصحاب مشئمه شده، که همان شوم و ناپاکی است و سپس تا آیه (۲۶) جریان دسته سوم است که سابقین و پیشی گیرندگان اند.

و اینجا جای این پرسش است که تکرار «السابقون» (۱۰) به چه معنی است؟ آیا این خود مبتدا و خبری است؟ که تحصیل حاصل است!، اینجا سابقون اول پیشی گیرندگان در عالم تکلیفند از دیگران، که بر اصحاب یمین نیز مقدمند، و سابقون دوم نتیجه این سبقت است در رستاخیز، که پیشی گیرندگان در دنیا همانان پیشی گیرندگان در آخرتند و روی این اصل السابقون مکرر جمعاً مبتدا و خبرش «اولئک المقربون» است و مقربون که نزدیکان معرفتی به خدایند همان معصومانند که در کل تاریخ تکلیف در جای جای زمین و زمان وجود داشته و دارند، البته این بزرگواران در میان خود نسبت به یکدیگر دارای درجاتی هستند، ولی اینجا همگان مقصودند، و اختصاصی به سابقون محمدی (علیهم السلام) ندارد، گرچه ایشان از همگان برترند چون در کل خیرات از آنان پیشی گرفته اند.

دلیل این عمومیت نخست مطلق بودن سابقون است، که با «ال» که اینجا بر سر جمع آمده و معنی استغراً را می فهمیم، در ثانی تقسیم ایشان میان "ثَلَّةٌ مِنَ الْاَوَّلِینَ وَ قَلِیلٌ مِنَ الْاٰخِرِینَ" خود دلیلی دیگر است بر حتمیت این سبقت، «آخرین» همان معصومان آخرین رسالتند یعنی معصومان محمدی (علیهم السلام) و «اولین» کل معصومان رسالتها در طول تاریخ تکلیفند که دست کم از آدم تا مسیح (علیهم السلام) کل پیامبران و معصومان ربانی مشمول این اولین می باشند.

و آیا این «قلیل» نسبت به آخرین چنانکه گمان می شود تنها حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) است که معصوم دیگری پس از وی تا پایان تکلیف وجود ندارد؟ پاسخ منفی است. زیرا لفظ «قلیل» در مقابل «ثَلَّة» هرگز به معنای یک فرد نیست، بلکه چنانکه «ثَلَّة» گروه است، «قلیل» نیز در برابر آن گروهی کمتر است، و اگر مقصود شخص بود لفظ فصیح و بلیغش "شخص من الآخِرین" بود، از اینجا مانند آیاتی دیگر بخوبی می فهمیم که در رسالت محمدی(صلی الله علیه و آله) گروهی بسیار کم از سابقین و مقربین بوده اند و در جمع از معصومانند، و ما از برادران اهل تسنن می پرسیم آیا غیر از ائمه طاهرين(عليهم السلام) و صدیقه طاهره(عليها السلام) احدی را از خلفاء ثلاث و ائمه فقهی چهارگانه معصوم می دانند؟! هرگز! و اگر عصمتی در این میان در کار بود اختلافی میانشان هم نبود، پس یا هرگز جمعی از معصومان محمدی(عليهم السلام) جز حضرتش وجود ندارند؟ که با «قلیل» مناسب نیست! یا این جمع وجود دارند و انحصار به معصومان محمدی دارد؟ که انکار این جمع انکار نص آیه است!

فَأَصْحَبُ الْمُيْمَنَةِ مَا أَصْحَبُ الْمُيْمَنَةِ... ۸_ وَأَصْحَبُ الْمَشْأَةِ مَا أَصْحَبُ الْمَشْأَةِ... ۹_ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ... ۱۰_ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ... ۱۱_ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ... ۱۲_ ثَلَاثَةٌ مِنْ الْأُولَى... ۱۳_ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ... ۱۴_ عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ... ۱۵_ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَبِّلِينَ... ۱۶_ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَنٌ مُخَلَّدُونَ... ۱۷_ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ... ۱۸_ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ... ۱۹_ وَفَكَهَاهُمْ... ۲۰_ يَتَخَيَّرُونَ... ۲۱_ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ... ۲۲_ وَحُورٌ عِينٌ... ۲۳_ كَأَمْثَلِ اللَّوْلِيِّ الْمَكْنُونِ... ۲۴_ جَزَاءً بِمَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ... ٢٤ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا... ٢٥ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا... ٢٦

پس صاحبان برکت راستین؛ چیست صاحبان برکت راستین؟... ٨ و صاحبان شوم و رذیلت؛ چیست صاحبان شوم رذیلت؟... ٩ و سبقت گیرندگان (این سرا همان) سبقت گیرندگان (آن سرای) اند. ... ١٠ آناند (همان) مقربان (به خدای منان)، ... ١١ در باغستان های پر نعمت. ... ١٢ (ایناند) گروهی بسیار از پیشینیان، ... ١٣ و اندکی از پسینیان. ... ١٤ بر تخت هایی بافته همچون زره. ... ١٥ روبه روی هم بر آنها تکیه زننده اند. ... ١٦ نوجوانانی جاودان بر گردش می گردند. ... ١٧ با جام ها و آبریزها و پیاله ای از باده ای ناب (و) روان. ... ١٨ (که) نه از آن به سر درد سخت افتند و نه (آن را) پایان دهند. ... ١٩ و میوه ای از هر چه همی می پسندند. ... ٢٠ و (از) گوشت پرنده ای، از هر چه اشتها کنند. ... ٢١ و حوریانی چشم درشت. ... ٢٢ همانند مروارید (ناسفته ی) پنهان (در صدف). ... ٢٣ حال آنکه پاداشی است به آنچه می کرده اند. ... ٢٤ در آنجا نه بیهوده ای می شنوند و نه (سخنی) گناه آلود کننده با پی آمدی بد. ... ٢٥ (سخنی) به جز گفته ی سلامی سالم نیست. ... ٢٦

آیات ١٥ تا ٢٦ - نمونه هایی از رحمت های ربانی - که ویژه این بزرگواران است - به میان آمده، از جمله "ولدان مخلدون" که به معنی کودکانی پایدار است، پایداریشان معلوم که چگونه ای بی پایان مانند همین مخدومان باقی می باشند، ولی باید دید این کودکان کارآمد که امکان خدمت دارند کیانند؟ آیا تنها فرزندان نابالغ این بزرگوارانند؟ یا نیز کل نابالغانِ مسلمانند؟ و حتی نابالغان غیر مسلمان نیز در این میان می باشند؟ این هر سه بدون شک از بهشتیانند، و همانگونه که مخدومانشان دارای درجاتی هستند، ایشان نیز نسبت به خودهاشان و نسبت به مخدومانشان درجاتی دارند، و اطفال سابقین خادمان همان سابقین و اطفال اصحاب الیمین همان خادمان ایشان و اطفال کافران خادمان گروهی دیگر از مؤمنانند که در عین مکلف بودن و بهشتی بودنشان درجه یا درجاتی از اصحاب یمین فروترند، زیرا اصحاب

یمین بر حسب اوصافی که در این آیات یاد شده دست اول مؤمنان می باشند و مؤمنان دیگر در مراحل دیگرند.

این اصحاب یمین بر حسب دو آیه (۳۹) و (۴۰) گروهی بسیار از رسالت‌های گذشته اند. و نیز گروهی بسیار از رسالت آخرین، درست است که رسالت آخرین یک رسالت است، ولیکن استمرارش تا دامنه قیامت مقتضی است که اینها نیز «ثله» و گروهی بسیار باشند و همانند گروه اصحاب یمین از پیشینیان. گرچه این دو «ثله» با هم منافاتی ندارند، که از نظر عدد گوناگون باشند.

سپس اصحاب شمال که همان "اصحاب المشئمه" می باشند به میان آمده اند که بخشهایی از عذابهایشان یاد گشته.

وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ...^{۲۷} فِي سِدْرٍ
مَخْضُودٍ...^{۲۸} وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ...^{۲۹} وَ ظِلٍّ مَّمْدُودٍ...^{۳۰}
وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ...^{۳۱} وَ فَكِهَةٍ كَثِيرَةٍ...^{۳۲} لَا مَقْطُوعَةَ وَ لَا
مَمْنُوعَةَ...^{۳۳} وَ فَرْشٍ مَّرْفُوعَةٍ...^{۳۴} إِنَّا أَنشَأْنَهُنَّ
إِنْشَاءً...^{۳۵} فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا...^{۳۶} عُرُبًا أَتْرَابًا...^{۳۷}
لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ...^{۳۸} ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ...^{۳۹} وَ ثَلَاثَةٌ مِّنَ
الْآخِرِينَ...^{۴۰} وَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ...^{۴۱} فِي
سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ...^{۴۲} وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ...^{۴۳} لَا بَارِدٍ وَ لَا
كَرِيمٍ...^{۴۴} إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ...^{۴۵} وَ كَانُوا يُصِرُّونَ
عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ...^{۴۶} وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا
وَ عِظْمًا أَعْنَا لَمَبْعُوثُونَ...^{۴۷} أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ...^{۴۸} قُلْ إِنَّ
الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ...^{۴۹} لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ
مَّعْلُومٍ...^{۵۰} ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ...^{۵۱} لَا كِلُونَ مِنْ

شَجَرٍ مِّن زُقُومٍ ۚ... ۵۲... فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ۚ... ۵۳... فَشَرِبُوا مِنْهُ
 مِنَ الْحَمِيمِ ۚ... ۵۴... فَشَرِبُوا شُرْبَ الْهَيْمِ ۚ... ۵۵... هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ
 الدِّينِ ۚ... ۵۶... نَحْنُ خَلَقْنَكُمْ فَلَوْلَا تَصَدَّقُونَ ۚ... ۵۷...

و صاحبان برکت و راستین. و چیست (این) صاحبان برکت و راستین؟... ۲۷... در (زیر)
 درختان سدري: کُناری بی خار. ... ۲۸... و درخت های موز که میوه اش خوشه خوشه
 روی هم انباشته است. ... ۲۹... و سایه ای پایدار و کشش دار. ... ۳۰... و آبی (از)
 بلندایی) ریزان. ... ۳۱...

و میوه ای فراوان. ... ۳۲... نه انقطاع یافته و نه ممنوع است. ... ۳۳... و همخوابگانی
 بالا بلند در بلنداهای تخت ها)، ... ۳۴... ما بی گمان آنان را پدید آوردیم، پدید آوردنی
 (بسی شایان)! ... ۳۵... پس ایشان را دوشیزه گان دست نخورده ای قرار
 دادیم. ... ۳۶... دارای تمامی زیبایی آشکار زنان؛ همسالان (با شوهرانشان). ... ۳۷...
 برای راستان و برکت یافتگان. ... ۳۸... گروهی از پیشینیان، ... ۳۹... و گروهی از
 پسینیان. ... ۴۰... و چپی های نکوهیده. چیست چپی های نکوهیده؟ ... ۴۱... غر
 شدگان در سمی فراوان، و (مایعی) جوشان. ... ۴۲... و سایه ای از دود تار پر
 خفکان. ... ۴۳... نه خنک و نه ملایم. ... ۴۴... اینان بودند که همواره پیش از این
 نازپروردگانی در نعمتی فراوان غر بوده اند. ... ۴۵... و بر گناه بزرگ پیمان شکنی
 پافشاری می کرده اند؟ ... ۴۶... و می گفته اند: «آیا هنگامی (که) مردیم و خاک و
 استخوان شدیم، آیا همین ما (باز هم) همانا برانگیخته شونده ایم؟» ... ۴۷... «آیا و پدران
 نخستینمان (نیز)؟!» ... ۴۸... بگو: «بی گمان پیشینیان و پسینیان.» ... ۴۹... «به راستی
 همگان در موعد روزی معلوم گردآوری شونده اند. ... ۵۰... سپس بی گمان شما ای
 گمراهان و تکذیب کنندگان! ... ۵۱... همواره از درختی (که) از زُقُوم (است)
 خورنده اید. ... ۵۲... پس پرکنندگان شکم ها (ای تان) از آنید. ... ۵۳... پس (بر) روی
 آن از آن مایه ای جوشان نوشنده اید. ... ۵۴... پس نوشندگان، (چونان) نوشیدن اشتران
 تشنه اید. ... ۵۵... این است مهمانسرای آنان به روز جزا. ... ۵۶... ما شما را آفریدیم،
 پس چرا تصدیقمان نمی کنید؟ ... ۵۷...

آیه ۵۷ - این "نحن خلقناکم" که مورد تصدیق کل مشرکان است، چنانکه آیاتی مانند (۴۳:۹) گواهی بر آن می‌باشند، این خود موضوعی است که مقبول طرفین می‌باشد، و روی همین پایه هم لازم است جریاناتی دیگر که همانند و یا پیامد آفرینش است تصدیق گردد، که از جمله آفرینش جدید است در روز رستاخیز، این دو آفرینش نخستین و آخرین هر دو بر مبنای نهایت علم، قدرت، و رحمتند، ولی آفرینش دوم دارای امتیازاتی دیگر نیز هست؛ نخست از نظر قدرت که قدرت بر تکرار آفرینش آسانتر است، چنانکه مانند "هو اھون علیہ" (۳۰:۲۷) و (۱۹:۹) گواه بر این حقیقت است، در ثانی آفرینش آغازین بر مبنای رحمت و فضیلت بوده، ولی آفرینش آخرین بر مبنای عدالت است، و نیز در آفرینش نخست وعده‌ای در کار نبوده، چنانکه جز فضیلت و رحمت در آن نیست، ولی برای آفرینش آخرین وعده‌هایی پیاپی در کار است مانند آیات (۴۵:۲۲) و (۲۱:۱۰۴) و (۳:۹) که این وعده، وعده تحقق عدالت در پادشاهی زشت و زیبا اعمال مکلفان است.

روی این اصول تصدیق حضرت اقدس آفریدگار I در تجدید آفرینش بگونه‌ای مضاعف در آفرینش آخرین بیش از آفرینش نخستین است.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ... ۵۸... ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ، أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ... ۵۹

آیا پس آنچه را (که به صورت نطفه) فرو می‌جهانید دیده‌اید؟... ۵۸... آیا شما آن را می‌آفرینید یا ما آفریننده‌ایم؟... ۵۹

آیات ۵۸ تا ۵۹ - نهادی از برای این حقیقت آمده که آیا آفریدگار منی که موجب توالد و تناسل است شمائید یا ما، بیرون دهنده منی تنها بر مبنای شهوتی خودآگاه و افکندنی ناخودآگاه در این جریان کاربر است، ولی آفریدگار اصل شهوت و منی و نیز ملیونها زالوهای منوی و موفقیت یا ناموفق شدن یک یا چند نطفه برای پسر یا دختر شدن، و بالاخره در پایان بگونه‌ای سالم و زنده تولد یافتن یا ناسالم و یا مرده و صدها پیامد دیگر همه و همه آفریدگارش خداست، اینجا عجز کامل انسان در برابر قدرت کامله حضرت رحیم رحمان I بخوبی پیداست، پس چرا شما ناتوانان این همه توان و رحمت ربانی را در جریانی همچون رستاخیز تصدیق نمی‌کنید.

نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ _..._ ٦٠ _

ماییم که میان شما مرگ را مقدر کرده ایم، و ما هرگز (درماندگان و) پیشی گرفته شدگان

نیستیم، _..._ ٦٠ _

آیه ٦٠ - تقدیر مرگ از ماست و ما نه در اصل مرگ و نه زمانش و نه قبل و بعدش و نه در اصل زنده ساختن در آغازش و پایانش مغلوب دیگران نیستیم، آیا اینجا در آفرینش آخرین مغلوبیم؟

٦١ - اینجا جریان معاد با جمله تبدیل امثال به میان آمده که در آنگونه و آن زمان و آن موقعیت که شما هرگز نمی دانید تحقق می یابد آری نشئه نخستین را می دانید که بر حَسَب معمول سخت تر است، پس چرا نشئه آخرین را که آسانتر و بسی لازم تر است نمی دانید، جریانی بزرگتر را پذیرفته اید ولی جریانی پَسین را که همانند آن ولی آسانتر و عادلانه تر از آن است نمی پذیرید.

«نبدل» به اصطلاح دو مفعولی است، مفعول دومش «امثالکم» و مفعول اولش طبعاً «کم» است، بدین معنی که شما را همانندتان می آفرینیم: به همانندتان تبدیل می کنیم، که در جمع تبدیل حالتی است به حالتی دیگر، و در عین حال اصل مورد تبدیل در هر دو حالت یکی است.

معاد به معنای برگشت معدوم نیست، بلکه برگشت چهره ای معدوم است به چهره ای همانندش که ماده همان ماده است ولی چهره دوم عین چهره اول نیست که اعاده معدوم و محال باشد، بلکه این چهره دومین همانند چهره نخستین است، و پاداش هم بر چهره های گونه گونه مکلفان - چه نخستین و چه آخرین - نیست، بلکه فرودگاه پاداش اصل ماده بدنی است.

ماده بدنی که پوسیده و احياناً متفَرِّ و اینجا و آنجا طعمه این و آن می شود، در علم خداست، و تحت الحفظ فرشته مرگ محفوظ است، او محفوظ است و چهره اش نابود گشته، در معاد خود چهره نابود گشته عود نمی کند، بلکه بخش اصلی از اجزاء بدن برگزیده می شود

و مانند چهره نخستین بر این اصل بدنی آفریده می گردد، پس آنچه مجدداً خلق شده تنها چهره بدنی است و نه خود بدن.

«کم» اوّل مفعول اول و «کم» در «امثالکم» مفعول دوم در هردو بدن هستند، زیرا روح نمی میرد تا تبدیلی در او صورت گیرد فقط چشمنده مرگ است در مرگ دنیوی و بیهوشی است در پایان با بقاء جان در انتقال از برزخ به قیامت، روی این اصل برای روح تجدید حیات نیست، زیرا همچنان حیّ است، و اگر روح نابود می شد تجدید حیاتش به معنای ایجاد روح دیگری بود، نه همان معدوم شده اعاده گردد، که از نظر عقلی و فلسفی "اعاده المعدوم مما امتنع" و نسبت به تن نیز کلاً نابود نگشته که مجدداً به وجود آید، بلکه تنها صورت بدنی انسانی اش نابود گشته که مانندش تجدید می گردد و روح هم از حالت بیهوشی به هوش آمده و به همین بدن خلاصه با چهره همانندش رجعت داده می شود.

آیا در این جمع معدومی اعاده گشته؟ در این مثلث جواب منفی است!

۱- روح بیهوش که به هوش می آید و نه اینکه مجدداً ایجاد گردد.

۲- بدن تنها چهره اش را از دست داده که در اصل موادش از بین نرفته تا مجدداً ایجاد گردد.

۳- ایجاد چهره انسانی در آخر کار همانند چهره نخستینش است، که اینجا هم اعاده معدوم نیست، بلکه ایجاد چهره ای همانند گذشته است.

این خود تبیینی است از برای تبدیل امثال، چنانکه در آیاتی مانند (۸۶:۲۸) و (۲۶:۸۱) و (۷۰:۴۲) آمده است.

پس از تبدیل امثال آیاتی همانند (۷:۲۹) و (۲۱:۱۰۴) بازگشت را همچون آغاز خوانده، که این همسانی در ابعادی چند است: نخست امثال در چهره ای انسانی چنانکه گذشت، سپس همانگونه که انسان اول از خاک آفریده شده، در روز رستاخیز نیز کل انسانها از خاکهای بدنهایشان مجدداً آفریده می شوند، سپس چنانکه نسلهای انسانی از نطفه هاشان پدید آمده اند همچنان محور رستاخیزشان همان نطفه های خودشان می باشد، بدین معنی که همان نطفه ای که با تکاملش در دنیا پدید آمده اند همان نطفه یکجا و بدون تکامل مبدأ رستاخیز می باشند،

چنانکه از حضرت صادق (علیه السلام) نیز چنان آمده است، البته این بدن رستاخیز کلاً از این نطفه آغازین نیست، بلکه این محور است و سایر اجزاء اصلی انسانها که در طول عمر با آنها همراه بوده اند نیز در حاشیه این زیر بنای رستاخیزی پدید می آیند، و بحثهای دیگری هم که پیرامون چگونگی رستاخیز در ابعادی گوناگون است در آیاتی به مناسباتش مانند آیه (۳۲:۱۰) که بیانگر محفوظ ماندن ارواح و اجساد اصلی انسانهاست به تفصیل ذکر شده است.

از این به بعد چهره هایی مداوم در جریان امکان و تحقق رستاخیز در میان است، از جمله آیات ۶۳ تا ۷۴، در این آیات نخست حرث به معنی زراعت پیش آمده، با این پرسش آغازین که آیا زارع شمائید یا ما؟ البته زارع حقیقی که بنیاد و نماد بذرها به اراده اوست خداست، چنانکه در آیات (۶:۱۴۱)، (۱۶:۱۱)، (۱۸:۳۲)، (۳۹:۲۱) و مانندشان اینگونه آمده است، و اگر هم در آیاتی مانند (۴۸:۲۹) دیگران نیز به عنوان زارعان خوانده شده اند تنها استعمالی است مجازی، همچون خالقیت که بر حَسَب آیاتی چند در انحصار خداست ولی احیاناً به دیگران نیز مجازاً نسبت داده می شود.

در هر صورت اینجا درسی آموزنده است که چنانکه زارع اصلی بذرها خداست همینگونه نطفه های شما را هم او زارع است، جز آنکه زراعت های ربانی گوناگون است، گاه با تأنی است و گاه آنی، با تأنی اش در نسلهای انسانها و زراعت های دیگر است، و آنی اش پس از حضرت مسیح و انسان اول در رجعت و رستاخیز است که در عین آنی بودنش آسانتر از مرحله آغازین است.

سپس سخن درباره آب آشامیدنی و پرسشی است درباره اش که آیا شما آنها را از ابرها فرود می آورید یا ما؟ و این آب که در طول زندگی دنیوی در کل مراحلش متدرج است در رستاخیز آنی خواهد بود.

سپس گیراندن آتش در میان است که همین آتش را از درختانی سبز بدست می آوریم، چنانکه در آیه (۳۶:۸۰) به عنوان "الاشجر الخضر" آمده، یا مانند اینجا که «شجرتها» به گونه ای مطلق ذکر شده است، اکنون این خدائی که از درختان سبز یا کل درختان آتشی برون می دهد که خود دلیل است بر اینکه کل موجودات حامل و شامل آتش هایی در درونند که

علم اتم نیز این جریان را ثابت کره، آیا این خدا نور و نار رستاخیزی را نمی تواند از همان خاکهای در ظاهر بدون نور و نار پدید آورد؟

اینجا این آتشیهای درونی را که احیاناً برون می آیند هم به عنوان یادبود و هم متاعی مورد استفاده برای مقومین قرار داده که این خود از اقواء است که دارای دو معنای متقابل می باشد: ۱- دارای نیرو و قوت. ۲- بدون نیرو و قوت، که این خود شامل همگان است، نیرومندان و ناتوانان که هر دو به آتش نیازمندند، و همچنین نیاز رستاخیز برای همگان مقرر است.

عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَلَكُمْ وَنُنشِئْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ... ۶۱ وَ لَقَدْ
عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ... ۶۲ أَفَرَأَيْتُمْ مَا
تَحْرُثُونَ... ۶۳ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الَّذِينَ نَزَعُونَ... ۶۴ لَوْ نَشَاءُ
لَجَعَلْنَاهُ حُطًا فَظَلَّمْتُمْ تَفَكَّهُونَ... ۶۵ إِنَّا لَمُعْرِضُونَ... ۶۶ بَلْ
نَحْنُ مَخْرُومُونَ... ۶۷ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ... ۶۸ أَأَنْتُمْ
أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ... ۶۹ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا
فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ... ۷۰ أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ... ۷۱ أَأَنْتُمْ
أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ... ۷۲ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا
وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ... ۷۳ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ... ۷۴ فَلَا أُقْسِمُ
بِمَوْ قِعِ النُّجُومِ... ۷۵ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ... ۷۶ إِنَّهُ
لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ... ۷۷ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ... ۷۸ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا
الْمُطَهَّرُونَ... ۷۹ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ... ۸۰ أَفَبِهَذَا
الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ... ۸۱

بر اینکه (شما را) به) همانندتان تبدیل کنیم، و شما را در آنچه نمی دانید (دیگر بار) پدیدار سازیم. ... ۶۱ و همواره بی چون پدیدار شدن نخستین خود را دانستید. پس چرا به شایستگی (آن را) یاد نمی کنید؟ ... ۶۲ آیا پس آنچه را کشت می کنید،

دیده اید؟ ... ۶۳_ آیا شما آن را (بی یاری اصلی ما) زراعت می کنید، یا ماییم که (در اصل) زراعت کننده ایم؟ ... ۶۴_ اگر بخواهیم همواره خاشاکش می گردانیم، پس در افسوس (و تعجب) می افتید. ... ۶۵_ (و می گوید:) «همانا ما فریب خورده و زیان دیده ایم.» ... ۶۶_ «بلکه ما محرومیم.» ... ۶۷_ آیا پس آبی را که می نوشید دیده اید؟ ... ۶۸_ آیا شما آن را از (دل) ابر آستن به آب فرود آوردید، یا ما فرود آورنده ایم؟ ... ۶۹_ اگر بخواهیم آن را تلخ می گردانیم. پس چرا سپاس نمی دارید؟ ... ۷۰_ آیا پس آتشی را که بر می افروزید نگریسته اید؟ ... ۷۱_ آیا شما درختش را - بی سابقه - پدیدار کردید، یا (آن را) ما پدید آورنده ایم؟ ... ۷۲_ ما آن را یادواره و برخورداری برای نیازمندان - که نیروی زندگی بخش می خواهند - قرار دادیم. ... ۷۳_ پس به نام پروردگار بزرگت (او را) تنزیه کن. ... ۷۴_ پس به فرودگاه های ستارگان [وحی: دل های فروزان پیمبران] سوگند نمی خورم. ... ۷۵_ و اگر بدانید این سوگندی سخت بزرگ است! ... ۷۶_ همانا این (پیام وحیانی) همواره قرآنی دارای برکاتی همگانی است. ... ۷۷_ در کتابی (همچون دلفروزان محمدی و محمدیان معصوم - وجای جایش - از دستبرد این و آن) نگهبانی شده است. ... ۷۸_ که جز پاک شدگان بدان دست نیازند. ... ۷۹_ فرود آمده ای است تدریجی از جانب پروردگار جهانیان. ... ۸۰_ آیا شما این گفتار نوین را سبک گیرنده اید؟ ... ۸۱_

آیات ۷۵ تا ۸۱ - مرحله آغازین این آیات سوگند نخوردن به "مواقع النجوم" است، سپس تبیین این ترک قسم که اگر بدانید این خود قسمی بزرگ است و نتیجه این دو کرامت قرآنی است.

اینجا، نخست باید دید و سنجید که این «لا اقسام» بر مبنای نصش همان لا قسم است؟ یا آنگونه که دیگران در جای جای تفسیر و ترجمه قرآن گفته اند قسم است؟ پاسخ روشن است که «لا اقسام»، «لا قسم» است و نه قسم، ولی این لا قسم گاه برای ناچیز شمردن موردش می باشد مانند "لا اقسام بهذا البلد" در این وجه اش که چون حرمت این رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) در شهر مکه هتک شده و این محور موحدان جولانگاه مشرکان گشته است، روی این اصل به مکه قسم یاد نمی کنم بلکه "بوالد و ما ولد" که والد رسول الله (صلی الله علیه و آله) و سایر رسالتی ها در طول زمان تکلیف است، و گاهی هم «لا اقسام» در مواردی است که

درعین شایستگی قسم مورد قسم نیست چون مورد نظر از مورد لا قسم مهمتر است مانند همین آیات مورد بحث که کرامت قرآن از سراسر آن نمایان، و از برای دانایان از هر روشنی روشنتر است، و روی این اصل نیازی به قسم هم ندارند، چنانکه در مانند آیه «یس» برای اثبات رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) به همین قرآن قسم یاد شده که این خود قسمی به بزرگترین برهان رسالت آن حضرت است، چنانکه قرآن در آیاتی دیگر برای اثبات جریاناتی و حیانی مورد اینگونه قسم استدلالی قرار گرفته.

«لا اقسام» در اینجا ترک قسم است به آنچه احیاناً شایسته قسم است که «لا قسم» است به همان جهت که گفته شد، و قسم است برای کسانی که دیده بصیرتی و چشمی باز از برای دریافت کرامت قرآنی ندارند که بوسیله ای مادون برای این مادونها "بمواقع النجوم" سوگند یاد می شود، ولی حق محوری از برای دانایان و بینایان همان قرآنی است که از برای کرامتش به خودش قسم یاد می شود.

اکنون ببینیم مقصود از نجوم و مواقعش چیست؟ نجوم هر چه باشد مواقعش مواقع و فرودگاههای همان نجوم است که اینجا فرود آمده های روشنی بر فرودگاههایی مورد بحث است، نخست و از همه مهمتر و برازنده تر نجوم قرآنی است که این آیات درخشان پیاپی یکدیگر بر فرودگاه قلب محمدی (صلی الله علیه وآله) درخشش داشته، و این قلب یگانه مواقع النجوم است زیرا این نجوم آیات قرآنی پیاپی بر این فرودگاه بزرگ و درخشان فرود آمده که "نور علی نور" می شود، چنانکه در آیه نور هم گذشت، اکنون قلب معصوم محمدی که فرودگاه نجوم قرآنی است اینجا مورد لا اقسام است در عین حالیکه می توان به حالات، افکار، اقوال، حرکات و سکناات حضرتش استدلال به وحی قرآنی نمود، ولی این کجا و آن کجا؟ و خدا (چنانکه در «یس» و جاهای دیگر گذشت و خواهد آمده - جریان را به عکس وانمود کره که به نجوم درخشان قرآنی برای اثبات رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) قسم یاد می کند.

این مواقع النجوم نخستین، سپس کل فرودگاههای و حیانی دیگر که منزلت آنها از منزلت فرودگاه قلب محمدی (صلی الله علیه وآله) کمتر است، مراد کل قلبهای رسالتی است و که قلب

محمدی(صلی الله علیه وآله) بر فراز آنها می درخشد، با این حال اینها هم مورد لا قسم هستند، بدین معنی که قلبهای رسالتی کمتر از از قلب محمدی است، چنانکه نجومش هم کمتر از نجوم قرآنی است، بلکه در کل تمام نجوم درخشان وحی بر کل پیامبران مادون نجوم قرآن، و نیز مقدمه آن است.

سپس نجوم دیگر که فروترند مانند نجوم وحیانی بر فرشتگان وحی، و نجوم سقوط کننده در قیامت مرگ (۷۷:۷) و نجوم سقوط کننده بر شیطان ها که می خواهند به وحی ملاء اعلی گوش فرا دهند (۳۷:۹) که این خود نمونه ای است آشکار بر نیزه باران مخالفان وحی، ولی این قرآن که خود نیزه های نورانی و هم آتشین است، بر دلهای دلباختگان که فرودگاههای حق اند روشنی بیشتر می بخشد، و نسبت به دلهای تاریک نار است، آنجا نور و اینجا نار است، که این هر دو مواقع و فردوگهای نجوم قرآنی می باشند.

در هر صورت محور بحث این است که "انه لقرآن کریم" با این دو تأکید «ان» و «لام» کرامت و جهانشمول بودن قرآن را ثابت می کند، و همانگونه که خدا خود را در آیاتی چند کریم خوانده، اینجا و مانند این نیز قرآنش را کریم معرفی کرده و اوصاف زیرین تبیینی است از برای این کرامت جهانشمول.

نخست "فی کتاب مکنون" کتاب به معنای ثبت و ضبط است و مکنون به معنای محفوظ از کل حوادث و نابسامانی هاست، نخستین درجه اول مکنون بودنش قبل از نزولش در علم ربانی است، که "و انه فی ام الکتاب لدنیا لعلی حکیم" (۴۳:۴) و نیز در لوحی محفوظ است (۸۵:۲۱) لوح به معنای لایح و آشکار است که مرحله نخستینش لوح قلب محمدی(صلی الله علیه وآله) در دو مرحله ای محکم و مفصل قرآن می باشد، محکمش تنها برای حضرتش و مفصلش برای همه مکلفان، و در هر صورت محفوظ به حفظ ربانی است، سپس در الواح قلوب جانشینان معصومش و پس از آن ها شرعمداران به حقش، و در آخر کار در الواح حافظانش، و بالاخره درکل مراحل نمودش، هم برای همگان آشکار است و هم زیاده و نقیصه ای در آن نخواهد بود، چنانکه آیه (۱۵:۹) آنرا در کل مراحلش تحت الحفظ ربانی خوانده و در طول بیش از چهارده قرن که بر نزولش گذشته، تا پایان جهان تکلیف ـ همچنان

مکنون و محفوظ است، و اگر هم اسرائیلیان و یا دیگران قرآنها را محرف را احیاناً پخش می کنند به زودی ناپدید می گردد، زیرا بلیونها قرآن در تفاسیر و در خود قرآنها و در خاطرات حافظان و در جای جای آن میان کل مسلمانان در عرض زمین و طول زمان خود حجتی است ربانی که زیاده ها و نقیصه های خائنه را که نسبت به آن می دهند نابود می کند. سپس "لا یمسه الا المطهرون" اینجا جریان ایجابی است که مَسّ به معنای مماس بودن با قرآن است، که جز پاکان از آن محرومند، این «لا یمسه» هم اخبار است و هم انشاء، که هر دو به لغت اخبار آمده، انشاء است که جز پاکان در ظاهر بدنهایشان نباید آن را مَسّ کنند، یا با غسل و وضو ولی بدون پاکیزگی حق مَسّ آنرا ندارند، زیرا مطهر در همین مرحله ظاهر هم تنها مطهر از حدث ها و نجاست ها نیست، بلکه مطهر از ناپاکیزگی ها همچون خبث و کثافت هم هست، که در مَسّ قرآن هم پاکی شرط است و همه پاکیزگی و هم نبودن حدث اصغر و یا اکبر.

و کسانی هم که گوشها و چشمهایشان ناپاک است نه آنرا به درستی می بینند و نه صدایش را به راستی می شنوند، و اگر هم ببینند و یا بشنوند ولی بر مبنای عناد و استهزاء یا عدم بررسی و رویارویی درست باشد اینجا هم «لا یمسه» نهی است، چنانکه با پیش فرض های غیر مطلق یا غلط، و یا انتظاراتی به همین گونه که خود بر خلاف طهارت قرآنی است نیز رسائی به معارف قرآن ناشدنی است.

«المطهرون» که مراحل گوناگون طهارت را شامل است، مطهرین در آیه تطهیر را نیز به طریق اولی در بر دارد و اینجا «لا یمسه» خبر است که مَسّ کل حقایق قرآنی در انحصار آنان است، اینجا «متطهرین» نیست زیرا شامل معصومان نمی شود، که معصومان هم مطهر خودهایشان هستند و هم مطهر ربانی، خود را در بالاترین بعد طهارت و عصمت غیر مطلق بشری تطهیر کرده اند، و این خود زمینه تطهیر الهی گشته که عصمت ربانی هم در فرودگاه عصمت بشری این بزرگواران را مجمع النورین کرده، اینها مطهرین هستند، اما غیر معصومان به این معنی از مطهران نیستند، بلکه از متطهرانند، بالاخره «لا یمسه» تمامی تماسها را «و المطهرون» تمامی طهارت ها را در کل مراحل شامل است. و در جمع کل تماس ها و

رسائی های ظاهری و باطنی و علمی و عملی قرآنی را در انحصار «المطهرون» دانسته که دیگران را بهره شایسته ای در این رسائی نیست و یا ممکن نیست و یا ممنوع است.

"بلغت الحلقوم" به معنای جان به گلو رسیدن است، و اگر جان و روح انسان به گفته فلاسفه و مجرد باشد چطور به حلقوم انسان می رسد و از کجا، اینکه جایی ندارد تا جابجا شود که

از کل بدن انسان به سوی حلقوم و از آن به کلی بیرون شود. وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ۚ... ۸۲-
فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ۚ... ۸۳- وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ۚ... ۸۴-
وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ ۚ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ۚ... ۸۵- فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ
غَيْرَ مَدِينِينَ ۚ... ۸۶- تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۚ... ۸۷- فَأَمَّا إِنْ
كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۚ... ۸۸- فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ۚ... ۸۹-
وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ۚ... ۹۰- فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ
الْيَمِينِ ۚ... ۹۱- وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ ۚ... ۹۲- فَنَزَلَ
مِّنْ حَمِيمٍ ۚ... ۹۳- وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ ۚ... ۹۴- إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ
الْيَقِينِ ۚ... ۹۵- فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ۚ... ۹۶-

و تنها نصیب خودتان را همواره در تکذیب (آن) قرار می دهید؟ ۸۲-... پس چرا نه،
آن گاه که (جانتان) به گلویتان رسد. ۸۳-... و حال آنکه - در این هنگام - خود
نظاره گرید. ۸۴-... و ما به آن (محتضر) از شما نزدیکتریم ولی نمی بینید. ۸۵-...
پس چرا نه، اگر شما جزا نیافته اید (و حساب و کتابی در کار نیست)، ۸۶-... اگر
راست می گوئید، آن (روح) را بر (نمی)گردانید؟ ۸۷-... پس اما اگر او از مقربان
باشد، ۸۸-... در نتیجه (در) آسایش و راحت و بهشت پُر نعمت است. ۸۹-... و اما
اگر از راستان و برکت یافتگان باشد؛ ۹۰-... پس، از این راستان برای سلامتی
است. ۹۱-... و اما اگر از تکذیب کنندگان همراه بوده است، ۹۲-... پس (برایشان)
مهمان خانه ای از مایعی جوشان است؛ ۹۳-... و (نیز) افروختن آتشی
فروزان. ۹۴-... به راستی این همان حق یقین است. ۹۵-... پس به نام پروردگار
بزرگت تسبیح گوی. ۹۶-...

سوره حدید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۱...۱-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

آنچه در آسمان ها و زمین است، خدا را به پاکی ستوده اند، و اوست عزیز حکیم. ۱...۱-

آیه ۱ - "سبح لله" برای کل آفریدگان، آغازگر این سوره است که "ما فی السموات و الارض" هم به همین معنی است، ظرف و مظروف هر دو مقصودند یعنی آسمانها و زمین و آسمانیان و زمینیان تسبیح گویند، چنانکه آیاتی از قبیل (۲۴:۴۱) و (۲۱:۷۹) و بویژه (۱۷:۴۴) همه آفریدگان را بر حسب درجاتشان و ادراکاتشان نسبت به حضرت اقدس الهی تسبیح گویان خوانده و آیه دومین نیز کل جهان را مملوک خدا دانسته است.

لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُخْيِي وَيُمِيتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ ۲...۲- هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمٌ ۳...۳-

فرماندهی آسمان و زمین تنها از آن اوست، و او بر هر چیزی بسی تواناست. ۲...۲-

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی بسی داناست. ۳...۳-

آیه ۳ - اکنون سومین آیه این سوره - که در کل قرآن با این تعبیر بی نظیر است - مورد کاوشی مختصر است، نخست "هو الاول و الآخر" سپس "و الظاهر و الباطن" و پس از این دو "و هو بکل شیء علیم".

اینجا در کل پنج اسم ربانی به میان آمده، اولش "هو الاول" است و این اولیت، اولیت زمانی و مکانی نیست، بلکه اولیت ربانی و پیش از آن اولیت الهی است، همه اولها در کل آفریدگان آغاز دارند، ولی حضرت اول الهی بی آغاز است، که در هر دو معنای پیش از آفریدگان بودن و آغاز نداشتن اول است، که همان ازلیت الوهیت حضرت اقدس الهی I است. اینجا مقصود اولیت در ربوبیت هم هست و هم نیست، هست زیرا که آغازگر در ربوبیت است، و نیست زیرا که در این ربوبیت هم ثانی ندارد، و در جمع این اول بلا اول و بلا ثانی است. «الآخر» نیز به معنای ابدیت است که پس از انقراض جهان مانند پیش از آفریدن آن می باشد و همچنان بوده است، این آخر تنها آخر نسبی نیست زیرا پس از همگان همچنان وجود دارد، بلکه آخری است ذاتی، که پایانی بی پایان است، چنانکه آغاز و آغازگریش بی آغاز و در جمع سرمدی است، که هم ابدی که هم ازلی است. و لکن ابدیت گاه ذاتی است مانند ذات ازلی خدا، و گاه غیری است مانند بهشتیان، که گرچه در ذراتشان ابدیتی هرگز نیست ولی بر مبنای رحمت ویژه بی پایان ربانی همچنان بی پایانند، ولی «الآخر» نسبت به حضرت اقدس الهی I نخستین آخر است که ابدیت ذاتی است و نه دومینش که ابدیت غیری است.

سپس "الظاهر و الباطن" که هم آشکار است و هم پنهان، آشکار است و از هر آشکاری آشکارتر، که با ادله درونی فطرت، عقل، علم و ادله برونی کل کائنات از نظر تکوین و کل رسالات از تشریع و تدوین آشکار است، اما نه که در حقیقت ذاتش و صفاتش و حتی افعالش، آشکار نیست بلکه همین مقدار که می دانیم هست و نه آنکه چیست و مانند کی است، حی است نه به مفهوم حی بودن آفریدگان، قادر و عالم است نه به همان مفهوم، بلکه اینها در وجهی عمیق ذات و صفات و افعال سلویه اویند، یعنی اینکه می گوئیم موجود است، بدین معنی است که معدوم نیست، حی است بدین معنی که مرده نیست، توانا و داناست بدین معنی

که ناتوان و نادان نیست، که در حقیقت ذوات و صفات و افعال کل موجودات نسبت به حضرتش سلبیاتند، چون ما با سلب آشنائیم اما با ایجابیات ذات و صفات و افعال حق ناآشنائیم، تنها او برای ما از نظر این هر سه اصل آشکار است و نه حقیقتش.

«الباطن» هم از جمله بدین معنی است که حقیقتش بر ما پنهان است، که نیروهای ما و معرفت‌هایمان حتی معرفت والا و علیای محمدی (صلی الله علیه و آله) از درک ذاتش و صفات و حتی افعالش ناتوان است، پس او آشکارترین آشکارهاست از جهتی، و پنهان‌ترین پنهان‌هاست از جهتی دیگر، نه بر چیزی است و نه در چیزی است و نه بسوی چیزی، بلکه همه چیزها وابستگی ذاتی به حضرتش دارند.

پنجمین مرحله اینجا "و هو بکل شیء علیم" است که در مثلث جریان‌ات آفریدگان: پیش از آفرینششان و در زمان آفرینششان و پس از مرگشان بگونه‌ای یکسان نسبت به آنها دانا است، هرگز گذشته و آینده، فعل و شأن در ذاتش، در صفاتش، در حیات و قدرت و در علمش فرقی ندارند.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى
الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ
وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ ۚ —۰۰۰—۲—

اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [: زمان] آفرید. سپس بر عرش (فرماندهی) چیره شد، در حالی که آنچه در زمین فرو رود و آنچه از آن برآید و آنچه از آسمان فرود آید و آنچه در آن بالا رود، (همه را) می‌داند. و هر کجا بودید او با شماست، و خدا به هر چه می‌کنید بسیار بیناست. —۰۰۰—۲—

آیه ۴ - اینجا آفرینش آسمانها و زمین در میان است که هفت آیه قرآنی در جمع بیانگر آن است، و بحث مفصل در این زمینه در آیات ۹ تا ۱۲ سوره فصلت آمده، چنانکه در آیاتی از بقره هم گذشت و در آیاتی مانند آیاتی از نازعات خواهد آمد.

اینجا مقصود از عرش بویژه عرش علم است، که خود عرش در موارد بیست و یک گانه اش کلا عرش فرماندهی ربانی است چه از نظر قدرت، تدبیر تشریع، و چه از نظر علم، چنانکه در آیه مورد بحث آمده.

"هو معکم" معیت الهی دارای ابعادی است که نخست معیت عمومی رحمانی است مانند همین آیه که از نظر علم و قیمومیت با همه آفریدگان معیت دارد، چه انسانها که "اینها کنتم" و چه دیگران، و در آیاتی مانند (۱۳:۱۱) که نگهبانانی از طرف خدا برای نگهداشت انسانها مقرر شده اند، و آیه (۱۱:۵۶) که هر جنبنده ای تحت الحفظ قدرت ربانی است و آیه (۴:۱۰۸) که نیز بیانگر همین معیت ربانی است، سپس معیت های گوناگون رحیمی است چنانکه در آیه (۵:۱۲) بر مبنای به پا داشتن نماز و دادن زکاء و ایمان به پیامبران و بزرگداشت آنان و قرض الحسنه لله معیتی ویژه ثابت است، و آیه (۴۷:۳۵) که در صورت سستی نکردن جنگجویان مسلمان نیز معیتی ربانی برای پیروزی آنان در کار است، چنانکه در آیه (۹:۴) "لا تحزن ان الله معنا" معیتی رحیمی است که شامل نگهداشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و همراهش در غار فرار بوده است.

لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ... هـ يُولِجُ
الَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ... ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ
فِيهِ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ... ۷

فرمانروایی (مطلق) آسمان ها و زمین تنها از آن اوست، و همه ی چیزها تنها سوی خدا بازگردانیده می شوند. ... هـ شب را در روز می آورد، و روز را در شب می آورد. و او به (راز) ذاتی سینه ها بسی داناست. ... ء به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و از آنچه شما را در (استفاده از) آن، جانشین (دیگران) کرده، انفاق کنید. پس کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کردند، پاداشی بزرگ برایشان (مقرر) است. ... ۷

آیه ۷ - در این آیه دارندگان اموال و احوالی که قابل انتقال است، دارائی هایشان را بعنوان عاریه و مستخلف خوانده که این تعبیر در کل آیات انفاق نظیر است، بدین معنی که آنچه دارید و

می توانید دیگران را دارا کنید از کل نیروهای خدا داد که قابل انتقال است نیز دارا کنید و البته در صورتیکه در شریعت الله انتقالش به دیگران رجحان دارد مانند عقل، علم، عقیده، اخلا و عمل صالح یا تقویتشان به اینگونه وسایل، و نیز مال با انتقال بخشی از آن که افزون بر ضرورت زندگی، در جمع این «انفقوا» جهاتی چند را بگونه ای کامل شامل است، مثلاً در مال تنها زکات و خمس نیست، بلکه کل انفاقات واجب را شامل است، که از جمله انفا اموال زیادی مورد نیاز اسلامی است در هر بعدی از ابعادش، چنانکه در جای جای قرآن یاد شده.

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِيُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ... ۸... هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ... ۹... وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ... ۱۰... مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ... ۱۱...

و شما را چیست (که) به خدا ایمان نمی آورید، و حال آنکه پیامبر (خدا) شما را دعوت می کند تا به پروردگارتان ایمان بیاورید، و اگر مؤمن بوده اید خدا بی گمان از شما پیمان گرفته است... ۸... او کسی است که بر بنده ی خود آیات روشنی (را) به تدریج فرو می فرستد، تا شما را از تاریکی ها سوی نور برون آورد، و خدا همواره (نسبت) به شما بسی مهربان (و) رحمت گر بر ویژگان است... ۹... و شما را چیست که در راه خدا انفا نمی کنید؟ حال آنکه میراث آسمان ها و زمین تنها از آن اوست. کسانی از شما که پیش از (آن) پیروزی (بزرگ)، انفا و کشتار کردند، (با دیگران) یکسان نیستند. ایشان از حیث درجه بزرگ تر از کسانی اند که پس از فتح به انفا و کشتار (با کافران) پرداخته اند. و خدا به هر کدام وعده ی نیکوترین (زندگی) را داده، و خدا به آنچه می کنید بسی آگاه است... ۱۰... ۱۱...

کیست آن کس که خدا را وامی نیکو دهد پس برای وی چندانش گرداند، و او را پاداشی
پرکرامت است. _..._ ۱۱ _

آیه ۱۱ - اینجا قرض حسن در راه خدا و برای خدا مطرح است که پاداشی بسیار وسیع را
در بعد کرم ربانی در بر دارد، قرض اصولاً به معنای کندن است، و در جمع تمامی فداکاریهای
در راه خدا را شامل است، چه جانی و چه مالی و چه میانگین این دو که در هر صورت آنچه
ممکن و در شریعت خدا راجح است بدون چشم داشت به پاداشی از دیگران در راه خدا از
خود جدا کنیم، و لفظ قرض - که در چهره ظاهری اش به معنای انعام و بخشش است - در
مورد قرض دادن به خدا که در این آیه و مانند آن مطرح است برای بندگان راستین بسی
شرم آور است، زیرا ما آنچه داریم عطیه مجانی و بلاعوض حضرت اقدس ربوبیت I است، و
در عین حال حضرتش این داده ها را بعنوان قرض از بندگان می طلبد که هرگز بسود او هم
نیست، بلکه تنها بسود خودشان است، و این قرض حسن حُسنش نیز همان است که طرفش
خداست، این قرضها را بندگان دریافت می کنند و سودش تنها مربوط به دهندگان و گیرندگان
است، ولی خدا خود را گیرنده این قرضها محسوب داشته و پاداش هم می دهد، که در بعضی
از آیات مانند آیه مورد بحث "یضاعفه له" آمده، و این بس بی شرمی و بی حیائی است که
دارندگان در هر بعد از ابعاد دارائیشان از پرداختن در راه خدا بخل ورزند که مال خدا را در
راه خدا ندهند، و اگر هم این پرداختنی ها مال خودشان هم بود بر مبنای عبودیت
واجب الاطاعة بود، تا چه رسد که هیچ کس، هیچ چیزی در برابر خدا ندارد و فقر محض
است، تنها آنچه را که خدا به او داده است بعنوان "مستخلفین فیه" عاریه و ابتلاء است، و
مقتضای حفظ امانت ربانی این است که دهنده امانت به گیرنده اش هر گونه که حضرتش
بخواهد آنرا به کار بندد چه برای خودش و چه برای سایر بندگان خدا.

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ
بُشْرٰكُمْ الْيَوْمَ جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَلِدِينَ فِيهَا ذٰلِكَ هُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ _..._ ۱۲ _

روزی که مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیشاپیششان و از جانب راستشان می شتابد (به آنان گویند): «امروز مژده‌ی شما باغ‌هایی است که از زیر (درختان)شان نهرها روان است حال آنکه در آن‌ها جاودانید. این است همان کامیابی سالم بزرگ.» _..._۱۲_

آیه ۱۲ - اینجا «نورهم» که در رابطه با مردان و زنان با ایمان است - و به روز رستاخیز پیشاپیش ایشان و سمت راستشان قرار دارد - همان انعکاس ایمان و اعمال شایسته آنان است که نخست "بین ایدیه‌م": در پیشاپیششان آنان را به سوی بهشت سو می دهد و در ثانی در طرف راستشان قرار دارد، که همان راستی فعلیت یافته ایمان و عمل صالحشان بر مبنای عملکرد راستین به کتاب خداست.

این نور، نور ظاهری نیست که هر کس و ناکس بتواند از آن بهره جوید و بوسیله آن راه یابد، این خود نور خودی است که در اثر انجام تکلیف ملکوتش و حقیقت پنهانش در آن هنگامه آشکار می گردد، و خود مایه سعادت و راهنمای آنان بسوی بهشت است، این نور شخصی است و بخشودنی نیست، مانند دیدن، شنیدن، لمس کردن، فهمیدن، معتقد شدن، متخلق به اخلا الله گشتن و ... که از نظر درون و برون خودی است، با دیدن من دیگری نمی بیند و با فهم من دیگری نمی فهمد، با خوردن و آشامیدن من نمی خورد و همین گونه است نور مؤمنان در روز رستاخیز.

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بُابٌ بِاطْنِهِ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَهَرَهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ _..._۱۳_

روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آوردند گویند: «ما را بنگرید تا مقداری از نورتان را بهره بگیریم.» گفته شد: «واپس روید. پس نوری درخواست کنید.» پس میانشان دیواری زده شد که آن را دربی است: در باطنش رحمت و از سوی ظاهرش عذاب است. _..._۱۳_

آیه ۱۳ - روی همین میناست که مردان و زنان منافق هنگامی که به این مؤمنان پیشنهاد و تقاضا می کنند که به ما نظر افکنید تا از نورتان در این هنگامه وانفسا بهره بگیریم پاسخشان

این است که این نور بخشودنی نیست، به عقب برگردید تا در زندگی تکلیف مانند ما نور دریافت کنید.

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ
وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ
الْغُرُورُ... ۱۳-

(در آن روز) دو رویان، آنان را ندا در می دهند: «آیا ما با شما نبودیم؟» گفتند: «چرا ولی شما خودتان را در فتنه افکندید، و امروز و فردا کردید، و تردید آوردید، و آرزوها (باطل) شما را مغرور کرد تا فرمان خدا آمد، و (شیطان) بسی گول زننده - شما را درباره‌ی خدا گول زد.»... ۱۴-

آیه ۱۴ - در پاسخشان گویند؛ مگر ما با شما همزمان و هم مکان و همسان نبودیم؟ پاسخ این است که چرا در ظاهر با هم بودیم اما شما با خودخواهی‌ها و خودراهی‌ها و خود بینی‌ها زندگی منافقانه ای داشتید، اما ما چنان نبودیم.

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ
مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ... ۱۵- أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ
قُلُوبُهُمْ لِدِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ... ۱۶-
اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ... ۱۷-

«پس امروز نه از شما و نه از کسانی که کافر شده اند عوضی گرفته نشود. پناهگاهتان آتش است. (هم) آن سرپرست و پشتوانه‌ی شماست، و چه بد سرانجامی است.»... ۱۵- آیا برای کسانی که ایمان آوردند هنگام آن نرسیده که دل هایشان به یاد خدا - و آنچه از حق نازل شده - خاشع گردد، و مانند کسانی نباشند که از پیش به آنها کتاب داده شد، و زمان بر آنان به درازا کشید، پس دل هایشان سخت گردید. در حالی که بسیاری از آنان

فاسق اند. _..._۱۶_ بدانید که خدا همانا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. به راستی

آیات (خود) را برای شما روشن گردانیدیم، شاید شما خردورزی کنید. _..._۱۷_

آیه ۱۷ - اینجا نویدی است جهانی که خدا زمین را پس از مرگش زنده خواهد کرد و مگر زمین را از پیش زنده نکرده است که این نوید نسبت به آینده نشانگر این رحمت الهی باشد؟ پاسخ این است که احیاء زمین دو گونه است یکی جهت مادیش که زمین در آغاز مرده بود، آب و نبات و حیوان و فضائی مناسب و گردشی راهوار از برای زندگی انسانها داشت، و طبق آیاتی چند این جریان به رحمت الهی تحقق یافت، ولی در سراسر زمان سراسر همین زمین مبتلای به کفرها، تکذیب ها، نابسامانی ها و انحرافات شد و در هر صورت مرگ و زندگی در زمین تکلیف توأمان بوده و هست، ولی این آیه به زمانی نوید می دهد که زمین و زمینه تکلیف به کلی زندگی بخش باشد که همان زمان قیام مهدی(علیه السلام) است، که در آن زمان دعوت های حیات بخش تمامی پیامبران و کل داعیان الی الله بویژه شریعت قرآن در سراسر جهان تکلیف تحقق می یابد، و دیگر از برای کافران نماد و نمودی نیست، اگر هم مانند گروهی از یهودیان و نصرانیان اندکی موجود باشند، زیر سایه جهانشمول ربانی ولی امر(علیه السلام) نخست همگان موحد خواهند شد، و در ثانی تحت الشعاع این حکومتند.

إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَعَّفُ لَهُمْ
وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ _..._۱۸_ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ
الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ _..._۱۹_

بی گمان، مردان و زنان صدقه دهنده حال آنکه به خدا وامی نیکو داده اند، ایشان را (رحمتی) چندان، و برایشان پاداشی با کرامت است. _..._۱۸_ و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند، ایشان راستان و گواهان نزد پروردگارشانند (و) ایشان راست پاداششان و نورشان. و کسانی که کفر ورزیده و به آیاتمان (همان ها و ما را) تکذیب کردند آنان همدمان آتشند. _..._۱۹_

آیه ۱۹ - اینجا راستان و گواهان بگونه ای مطلق همان مؤمنان واقعی به خدا و پیامبرانند، و این خود شهیدان را معنی می کند که تنها کشتگان در راه خدا نیستند، بلکه دلباختگان اویند، چه بکشند و چه کشته شوند، یا نه بکشند و نه کشته شوند، که در هر صورت زندگی شان تصدیق حقیقت و گواهی بر حق در راه خداست، و کلا بری حضرتش گردن نهاده اند.

و اصولاً در کل قرآن شهادت به معنای کشته شدن نیامده، بلکه بین «قتیل» و «شهید فی سبیل الله» به اصطلاح عموم و خصوص من وجه است: گاه قتل است و شهید نیست مانند کسانی که در راه خدا کشته شده اند ولیکن دارای مقام والای ایمان نیستند، و گاهی هم شهید است و قتل نیست مانند دلباختگان و گواهان راستین نسبت به حق و حقیقت همچون رسول بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) و دیگرانی که دارای مقامات بسیار عالی شهادت و گواهی بر حق بوده اند ولی کشته نشده اند، و در این میان هم کسانی هستند که هم قتل هستند و هم شهید، همچون حضرت علی (علیه السلام) و امام حسین و امام حسن و دیگر معصومان (علیهم السلام) که در راه خدا کشته شده اند و بر مبنای آیه سی و سوم سوره احزاب کسانی هستند که "صدقوا ما عاهدوا الله علیه" بر عهد و پیمان با خدا به راستی در کل ابعادش همواره پایدار بوده اند، گروهی از ایشان عهد خود را نمایان کردند که زمینه اش فرا رسید، که در راه جانان جان دادند، و گروهی هم با فعلیت این عقیده و آمادگی انجام پیمان زمینه ای برای جا نیازی هنوز نیافته اند، ولی مانند اینان بدون کم و کاست آمادگی جان فشانی دارند، و گروهی با داشتن ایمان نه شهیدند و نه قتل، مگر بمعنای شهادتی ایمانی میانگین که شاهدند و روی این اصل تنها کشته شدن در راه خدا شهادت نیست، بلکه چنانکه اشاره شد، احیاناً کشته در راه خدا هم شهید نیست.

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَعُ الْغُرُورِ... سَابِقُوا إِلَى

مَغْفِرَةً مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٌ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ
ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ _ ۰۰۰ _ ۲۱ _

بدانید که زندگی دنیا، تنها بازی و سرگرمی بازدارنده‌ی از حق، و آرایش، و فخر فروشی شما به یکدیگر، و فزون خواهی در اموال و فرزندان است. (مثل آنها) همچون بارانی است که کافران را رُستنی آن (باران) به شگفتی اندازد. سپس (آن کشت) به هیجان آید، پس آن را زرد بینی؛ سپس خاشاک شود. و در آخرت (دنیاپرستان را) عذابی سخت است، و (مؤمنان را) از (جانب) خدا پوششی و خشنودی ای بزرگ است. و زندگانی دنیا جز کالایی فریبنده نیست. _ ۰۰۰ _ ۲۰ _ (برای رسیدن) سوی پوششی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان وزمین است (و) برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند؛ بر یکدیگر سبقت جوید. این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می دهد. و خدا کانون فزونی بخشی بزرگی است. _ ۰۰۰ _ ۲۱ _

آیه ۲۱ - اینجا فرمان کلی فرا راه پوششی از طرف خدا بر مبنای کوشش و جوششی در بدست آوردن رضای خدا است، نخست پوشش گناهان، سپس نگهداشت پوششی نسبت به گناهانی دیگر که نخست رفع است و سپس دفع، و در آخرکار تحت پوششی بی پایان در رحمت متکامل پروردگار قرار گرفتن، و این هر سه به هدف بهشت معرفت و رضوان و در حاشیه اش بهشتی است جسمانی که وسعتش همچون وسعت آسمان و زمین است، که طبعاً در میان آسمان و زمین و یا در خود آن دو نیست، بلکه بر حسب آیه (۵۳:۱۵) در نزد سدره المتهی است که این هر دو در بالاترین بخش آسمان هفتمین قرار دارند، که کل آسمانها و زمین یکسو و این دو فو، همه آنها و مساحتشان هم به اندازه کل آنهاست، چنانکه در آیه (۳:۱۳۳) نیز تبیین گشته، گرچه بجای آسمان آسمانها آمده و به جای مانند آسمان و زمین، خود اینها به میان آمده اند، و در جمع این مقصود نیست که خود آسمانها و زمین جایگاه آن بهشتند، زیرا جهنم دیگر جایگاهی نخواهند داشت، و اینجا بویژه آیه نجم همان سخن را تأیید می کند که این بهشت برتر و فو کل جهان آفرینش است که بالاتر از او چیزی نیست و کل

جهان زیر پایش قرار دارد. روی این اصل جهنم زیر پای بهشت در جای جای زمین و آسمانها خواهد بود، گرچه اکنون اصولاً جهنمی در کار نیست، بلکه بر حسب آیاتی از جمله آیه نجم بهشت همچنان موجود است، و انفجار کلی جهان در مرگ عمومی آن گریبان این بهشت را نخواهد گرفت، زیرا کل آیات ویرانی جهان با جمله «سما»، «سماوات» و «وارض» است و بهشت هم که برون از اینها و فواینهاست، روی این اصل همچنان باقی است.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ... ٢٢... لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا ءَاتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ... ٢٣... الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ... ٢٤... لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ... ٢٥...

هیچ مصیبتی، نه در زمین و نه در خودتان (به شما) نرسید، مگر اینکه - پیش از آنکه شما را سازمان دهیم - (علمش) در کتابی است (ربانی). این (کار) همواره بر خدا آسان است. ... ٢٢ تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید، و به آنچه به شما داده است شادمانی نکنید. و خدا هیچ خودپسند فخرکننده ای را دوست نمی دارد؛ ... ٢٣ کسانی که بخل می‌ورزند، و مردمان را به بخل ورزیدن فرمان می‌دهند. و هر که روی گرداند خدا بی‌گمان (هم) او بی‌نیاز ستوده است. ... ٢٤ (ما) پیامبرانمان را به راستی و درستی با (همه‌ی) دلایل آشکار فرستادیم و با آنها کتاب و میزان فرود آوردیم، تا مردم به انصاف (عادلانه و فاضلانه) برخیزند. و آهن را - که در آن برای مردمان نیرویی سخت و سودهایی است - فرو فرستادیم، تا خدا نشانه‌گذار چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می‌کند. خدا به راستی نیرومندی عزیز است. ... ٢٥

آیه ۲۵ - «رسلنا» تمام رسولان ربانی را بدون استثناء در بر دارد، چه رسولان اولی العزم و چه غیر اولی العزم با تمامی درجاتی که در این میان وجود دارد، در هر صورت تمامی این رسولان دارای دو حجت ربانی هستند:

نخست بینات است که تمامی نشانه های روشن رسالتی شان را در بر دارد، چه این بینات متصل باشد که خودی است و یا منفصل. گواه بر متصلش آیاتی است مانند "قالوا ربنا يعلمون الیکم مرسلون" (۳۶:۱۶) است که تحویل دادن دلیل رسالتشان به مقام تربیتی ربانی، خود گویای این حقیقت است که خودهاشان دارای آثار روشن تربیت ویژه ربانی بوده اند، وگرنه این تحویل علیل است و هرگز دلیل نیست.

دوم: کتاب و میزان که، کتاب همان کتاب و حیانی است، ولی اینجا جای این پرسش است که آیا تک تک این بزرگواران دارای کتاب وحی ویژه اند که در نتیجه به تعداد پیامبران کتابهای آسمانی نازل گشته؟ یا کتابهای اصلی همان پنج کتاب و حیانی ولایت عزم است و نسبت به دیگران کتابهای فرعی است که تحریفات آنان را تبیین می کند؟ ولی این هم کلاً پذیرفته نیست، چون بالاخره همه این بزرگواران دارای کتاب وحی حتی فرعی هم نبوده اند، پاسخ این است که کتابهای و حیانی که با این بزرگواران بوده دارای سه بعد است: نخست بعد اصلی که همان کتاب ولایت عزم است که بر پنج رسول اولی العزم وحی شده و محور سایر وحی ها نیز همان اولوالعزم اند، بعد دوم کتابهایی فرعی است مانند زبور داود، مزامیر سلیمان و ... که اینها هم بر رسولان بزرگواری که تالی تلو اولی العزم بوده اند وحی گشته، بر این مبنا که نخست تأییدی برای آن کتابها پس از رحلت رسولانشان بوده و سپس تبیینی برای تحریفاتی که احیاناً در آن کتابها به وقوع پیوسته است، و مرحله سوم نه نزول کتاب اصلی است و نه کتاب فرعی بلکه همراه بودن این دو است با این بزرگواران که داعیه مرحله سوم و کمترین رسالت ربانی می باشند، روی این اصل "انزلنا معهم" درباره این دسته سوم عیناً همان وحی اصلی و فرعی است بدون کتابی رسمی که همسان بر آنان می شده باشد و روی این اصل کتابی جدای از آن دو گونه کتاب برایشان نبوده است.

اینجا جای این پرسش است که در این صورت پیامبران پیش از ولی عزم نخستین یعنی حضرت نوح (علیه السلام) با چه کتابهای وحیانی آشنا بوده اند؟ در صورتی که کتابهای فرعی رسالتی در حاشیه کتابهای اصلی است و اکنون پیش از متن، کتابهای این رسولان پیشین نه آنگونه اصل بوده است و نه اینگونه فرع! پاسخ این است که کتابهایی وحیانی بگونه ای بس مختصر در بعد تبیین عقلانی مطلق و تشریعاتی جزئی بوده است، که این هر دو در تشریعات ولایت عزم اصالت و کلیت یافته است، روی این اصل هر سه گونه کتابهای وحیانی با درجاتی گوناگون است.

اکنون باید دید پس از بینات و کتب وحیانی میزان به چه معنی است؟ نخست میزان سنت رسالتی است که فرعی است بر کتاب و در اصل کتاب نیست، مگر اشاره ای به قدسیت ثانوی آن، چنانکه راجع به رسالت خاتم در آیه (۴:۱۰۵) اینگونه تبیین شده که «ما قرآن را بر تو با تمام حق و حقانیت فرو فرستادیم تا به آنچه خدایت به تو نشان داده است بین مردمان حکم کنی». این نشانگری ربانی اعم است از کتاب وحی و سنت، زیرا اگر این نشانگر ربانی تنها همان کتاب وحی بود "بما اراک الله" هم زمینه ای نداشت، بلکه «به» کافی و مختصرتر بود که حاکمیت رسول هم تنها به قرآن باشد و نه ارائه ای دیگر نیز که در پرتو آن باشد؛ جز اینکه این وحی سنتی همان وحی ثانوی و نسبت به معانی حروف رمزی است، چنانکه در آیه (۱۸:۱۷) تبیین شده است که "ولن تجد من دونه ملتحداً" بدون قرآن پناهگاهی نتوانی یافت، بر این مبنی وحی سنت در صورتی که در دلالتی قرآن وجود نداشته باشد، در وحی معانی این حروف رمزی است.

روی این اصل سنت رسالتهای ربانی نخستین مرحله میزان است، که این میزانی است برونی، و میزان درونی اش سنجشی است شایسته میان آیات وحی که در هر موضوعی از موضوعات وحیانی بایستی کل آیات مربوط به آن در نظر گرفته شود، و این خود میزانی است از برای فهم کتاب، چنانکه در کل خود کتاب وحی نیز میزانی یگانه است از برای تشخیص درست و نادرست با سنجش فطری، عقلانی، و علمی بررسی کردن، و تا با این وسایل شایسته

مرادات ربانی را دریافت کنیم، در هر صورت مقصود این است که مردمان و کل مکلفان قیام به قسط کنند که هم عدل است و هم فو عدل.

سپس باید دید "و انزلنا الحديد" به چه معناست؟ آیا فرود آمدن آهن از آسمان است، با آنکه معدنهای درونی زمینی خود گواه است بر خودی بودن آنها برای زمین، و نیز بر حسب آیاتی چند این تنها کمک آبهائی آسمانی است که کمبود آب زمینی را جبران کرده، وانگهی «انزلنا» در صورتی معنی نزول آسمانی می دهد که اینجا آسمان در کار باشد و یا خدا در آسمان باشد! که فرستادن آهن از بالا به پائین معنی دهد، ولی اینجا هیچکدام در کار نیست که دومی محال است، و اولی هم بر خلاف دلیل، روی این اصل "انزلنا الحديد" به معنی فرو فرستادن این نعمت ویژه رحیمی است از مقام فوقانی ربانی به مقامات تحتانی ارضی همچون انزال وحی.

و این حدید هم به معنای حدّت و سختی و کاربری شدید است، چنانکه "فبصرک الیوم حدید" دیدگان انسانها را پس از مرگ حدید یعنی تیزبین معرفی کرده و نه آهن، بنابراین هر موجودی که دارای روش و کوشش و جوششی نیرومند و برنده باشد حدید است که کل سلاحهای جنگ های سرد و گرم را شامل است، و تمامی دفاعهای معنوی و مادی را در بر دارد، و این هم که آهن را حدید نامیده اند برای بآس شدید آن است که وسیله ای محکم برای دفاع می باشد، ولی از آهن محکمتر هم برای دفاعهای جنگی داریم، چنانکه سلاحهای پیشرفته که احیاناً غیر آهنی و غیر فولادی است بیانگر این حقیقت است، و بالاخره این حدید هر چه هست دارای دو سود نفی و اثبات است، نفیش بآس شدید که دفاعی نیرومند است، و اثباتش "منافع للناس" است که برای انسانها بهره هایی گوناگون دارد.

"ولیعلم الله" از عَلم است و نه عِلْم و این خود از یازده مورد قرآنی است که هم وحدت مفعولش گواه بر این حقیقت است که مقصود عِلْم ربانی نیست، و هم عِلْم خدا هم ازلی و ابدی است و هرگز حادث نیست، روی این اصل "ولیعلم الله" به معنای عَلم و نشانه نهادن است که خدا با این نعمت های بزرگ معنوی و مادی که از برای انسانها ارزانی داشته نخست حجت را بگونه ای مطلق بر آنها ثابت کرده، و سپس در این جریان این خود نشانه ای است برای

کسانیکه از انصارالله اند و پیامبرانش را باور دارند، البته این عدالتها از برای دانستن خدای علامت گذار نیست، زیرا اگر نمی دانست علامت هم نمی گذاشت، بلکه برای اینان و دیگران است، اینان که خود را بشناسند، و دیگران هم که آنان را شناسائی کنند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ۚ... ۲۶ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَافَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ۚ... ۲۷

و به راستی و درستی، نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در میان فرزندانشان نبوت و کتاب را قرار دادیم. پس برخی از آنان راه یافته اند، و بسیاری از آنان فاسق اند. ۲۶... سپس به دنبال آنان پیامبران خود را پی در پی (یکدیگر) آوردیم. و عیسی پسر مریم را در پی (آنان) آوردیم، و به او انجیل دادیم، و در دل های کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت نهادیم. و (اما) رهبانیتی که از پیش خود بدعت (: نوآوری غلط) نهادند ما آن را بر ایشان مقرر نکردیم، مگر برای آنکه کسب خشنودی خدا کنند. پس آن را چنان که حق رعایتش بود رعایت نکردند. پس پاداش کسانی از ایشان را که ایمان آوردند به آنها دادیم. و بسیاری از آنان فاسق اند. ۲۷... ۲۶

آیه ۲۷ - این «قفینا» که پس از «رسلنا» آمده است درباره عیسی بن مریم (علیها السلام) بدین معنی نیست که عیسی خاتم پیامبران است، بلکه مقصود از رُسُل تنها کل رسولان پیش از عیسی بن مریم (علیها السلام) و یا عمدتاً رسولان اسرائیلی اند، روی این اصل «قفینا» نسبی است، و از جمله ادله اش کل آیاتی است که رسالت پیامبر بزرگوار اسلام را مهمترین و آخرین رسالت ها خوانده، مانند همین آیه بعدی که دستوری اکید است به گرایش به رسول خدا که مقصود پیامبر خاتم است، نه آن پیامبران گذشته و نه عیسی بن مریم (علیها السلام)

بلکه این کلمه «رسول» که بیانگر یگانگی رسالت است گوئی رسالت را در انحصار همین پیامبر آخرین مقرر داشته که:

ای حضرت ذوالجلال وجه هو***از غیب برآ انا النبی گو

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَءَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنَ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ... ۲۸- لَيْتَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ... ۲۹-

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا بدارید، و به پیامبر او بگروید تا (خدا) از رحمت خویش شما را دو (بهره‌ی) کفالت کننده عطا کند، و برای شما نوری قرار دهد (که) به وسیله‌ی آن راه سپرید، و برایتان بیوشاند، و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگان است. ... ۲۸- تا اهل کتاب ندانند که به هیچ وجه فزون بخشی خدا در (حیطه‌ی) قدرت آنان نیست، و اینکه بخشایشگری تنها در دست خداست؛ به هرکس بخواهد آن را می دهد، و خدا دارای فزون بخشی بسیار است. ... ۲۹-

سوره مجادله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ
يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۱...۱ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ
مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا آلِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ
لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ ۲...۲ وَالَّذِينَ
يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ
يَتِمَّاسًا ذَلِكُمْ تُوَعِّدُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۳...۳ فَمَنْ لَمْ
يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتِمَّاسًا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ
سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ
وَاللَّكَفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۴...۴

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

خدا به درستی گفته‌ی آن زنی را که درباره‌ی شوهرش با تو مجادله می نمود - در حالی که
سوی خدا شکایت می برد - شنید. خدا گفتگوی شما هر دو را می شنود. خدا همواره بسی
شنوای بسیار بیناست. ۱...۱ از میان شما کسانی که زنانشان را ظاهر می کنند، آنان
مادرانشان نیستند. مادران (حقیقی) آنان تنها کسانی اند که ایشان را زاده اند و همانا آنان
سخنی ناپسند و دروغ می گویند. و خدا به راستی و درستی درگذرنده‌ی پوشاننده

است. _...۲_ و کسانی که زنانشان را ظهار می کنند، سپس از آنچه گفته اند برمی گردند، پیش از آنکه با یکدیگر نزدیکی کنند، آزاد کردن دربندی (برعهده‌ی آنان) است. این (حکمی) است که بدان پند داده می شوید، و خدا به آنچه انجام می دهید بسیار آگاه است. _...۳_ پس کسی که (این را) نمی یابد، باید پیش از تماسشان دو ماه پیاپی روزه بدارد، و هر که نتواند، خوراندن شصت بینوا (از غذای معمولی خودش برعهده‌ی او است). این (حکم) برای آن است که به خدا و فرستاده‌ی او (درست) ایمان بیاورید، و این هاست حدود خدا، و برای کافران عذابی دردناک است. _...۴_

آیات ۱ تا ۴ - اینجا مجادله و گفتگوئی است با نشیب و فراز بر مبنای شکایتی مظلومانه از طرف زنی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت به همسرش که با او مظاهره کرده بود، و با عبارتی جاهلی: «پشتت همچون پشت مادر من است» او را همچون مادرش از کل ارتباطات جنسی محروم داشته، که نه جدای از شوهرش بود نه حق ازدواج با دیگری را داشت، مجادله بطول انجامید تا خدا در آیات ۴ - ۲ جریان را فیصله داد که هم شوهرش تنبیه جنسی و مالی گشت و هم این همسر مظلوم بحالت نخست برگشت.

و می بینیم که در این جریان هم حضرتش بدون وحی ربانی حق حاکمیت ندارد، و همچنان درانتظار امر و حیانی خداست، با آنکه بر مبنای قاعده دفاع از مظلوم دست کم باید این مظاهر را بر هم می زد.

این "إن أمهاتهم..." که نسبت مادری را در انحصار مادر حقیقی نهاده بدین معنی است که هیچ جریانی زنی را بگونه ای مطلق همچون مادر نمی سازد، و اگر هم در بعضی از جهات مانند محرمیت یا جریان جنسی همچون مادران رضاعی، و یا افزون بر آن در جریانی احترام مادری مانند زنان پیامبر بزرگوار همچون مادرانند، این هم تنها بحکم خدا و در بعضی از ویژگیهای مادران حقیقی است، و ظهار هم از هر دو حکم برون است.

این حصر در جهتی دیگر نیز که مادر حقیقی را در انحصار مبدء ولادت خوانده، حصریست نسبی برای نفی مادری این زنان؛ و نه آنکه مادری را از صاحب نطفه نفی کند، زیرا مانند آیه "يُخْرِجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ" (۸۶:۷) صرف بیرون آمدن از میان صلب مرد و ترائب زن را موجب انتساب به پدر و مادر خوانده؛ که اگر صاحب نطفه تولید کننده هم باشد مادریش دو

بعدی است، و اگر هم تنها صاحب نطفه و یا صاحب حمل باشد مادر یک بعدی است، که در تنها در جهاتی مانند اندازه میراث با وحدت مادر تفاوت دارند، که اینجا سهم یک مادر میان این دو مادر تقسیم می شود.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ... هـ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ... ء أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ... و

بی گمان کسانی که با خدا و فرستاده‌ی او جدایی می کنند، به ناچار با ذلت (به گذشته‌ی کفرشان) برگشت داده شدند؛ همان گونه که آنان که پیش از ایشان بودند چنان شدند. وبه راستی آیات روشن (خود) را فرستادیم، و برای کافران عذابی خفّت بار است. ... هـ روزی که خدا همه‌ی آنان را (از گورهاشان) برمی انگیزد، پس به آن چه عمل کرده اند آگاهی مهمشان می دهد. خدا کارشان را به خوبی برشمرده است، حال آنکه آنان آن را فراموش کرده اند. و خدا بر هر چیزی بسی گواه است. ... ء آیا ندیدی (که) خدا به راستی آنچه را که در آسمان ها و آنچه را در زمین است می داند؟ هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر آنکه او چهارمین آن ها است، و نه پنج تن جز آنکه او ششمین آن ها است، و نه کمتر یا بیش تر جز آنکه او با آنهاست هر جا (که) باشند. سپس روز قیامت آنان را به آنچه کرده اند آگاهی بسی مهمی خواهد داد. همواره خدا به هر چیزی بسی داناست. ... و

آیه ۷ - «نجوی» با صیغه های گوناگونش شانزده بار در سراسر قرآن یاد شده، و اینجا در آیات ۱۰ - ۷ و ۱۳ - ۱۲ بمیان آمد است.

معنی «نجوی» در کل، جریانی است پنهانی که لفظ، اشاره، نوشتار یا کاری رمزی و پنهانیست.

«نجوی» حکمی یکسان ندارد، گاه بسیار حرام است مانند نجوای در گناه (۹) و گاهی هم غمگین ساختن دیگران و یا جمعی میان هر دو است که کلاً حرام است، و گهگاهی هم راجح یا واجب می باشد مانند نجواهای جنگی که بر حسب آیاتی مانند (۴:۸۳) هرگز نباید فاش شود، و یا بسود حاضران است که اشخاص بسود اینان با هم نجوی کنند، که طبعاً بایستی قبلاً بیانگر این جریان باشند.

در آیات ۱۲ و ۱۳ سخنی از نجوای خیر است که با رسول گرامی انجام می گرفته و بمنظور جلوگیری از کثرت نجوی کنندگان با حضرتش، و نیز با آزمونی مادی صدقه ای هم در این میان مقرر گشته، که گروهی از ثروتمندان و بینوایان آنرا ترک گفته. و یا بدون صدقه همچنان به آن ادامه دادند، و تنها علی(علیه السلام) بود که در این میان نجوایش را با رسول الله ترک نگفت و دیناری را قرض گرفته تبدیل به ده درهم کرد و ده بار با حضرتش مناجات نمود، و سپس جریان صدقه نسخ شد، چنانکه روایات بسیاری از شیعه و سنی در این ویژگی نسبت به حضرت علی(علیه السلام) آمده است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَجَّوْنَ بِالْأَثَمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ...^۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَنَجَّيْتُمْ فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْأَثَمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَتَجَافُوا بِالْبُرِّ وَالتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ...^۲ إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ...^۳ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ

تَفْسَحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا
فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ... ۱۱- يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ
فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَّمْ تَجِدُوا
فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ... ۱۲- ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ
صَدَقْتُمْ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ
وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ... ۱۳- أَلَمْ تَرَ إِلَى
الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَّا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ
عَلَى الْكُذْبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ... ۱۴- أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ
سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ... ۱۵- اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ
اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ... ۱۶- لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ
مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ... ۱۷- يَوْمَ
يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُخْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى
شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَافِرُونَ... ۱۸- اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ
فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ
الْخَاسِرُونَ... ۱۹- إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ فِي
الْأَذَلِّينَ... ۲۰- كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ
عَزِيزٌ... ۲۱-

آیا کسانی را که از نجوا منع شدند ندیدی (که) سپس به آنچه از آن منع گردیدند بر
می گردند، و با همدیگر به گناه دنباله دار و عدوان و عصیان پیامبر محرمانه گفتگو می کنند،
و هنگامی که نزد تو آیند، تو را بدانچه خدا به آن (شیوه) تحیه: زنده باش، نگفته سلامی ناروا
(چون سام علیک: مرض بر تو باد) گویند، و در میان خودشان می گویند: «چرا به آنچه

می گوئیم خدا ما را عذاب نمی کند؟» جهنم برای آنان کافی است، آن را می افروزند. پس چه بد سرانجامی است. ... ۸_ هان ای کسانی که ایمان آوردید! چون با یکدیگر محرمانه گفتگو کنید، به آنچه دارای پیامدی بد و یا تعدی و نافرمانی پیامبر است با همدیگر محرمانه گفتگو نکنید، و به نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنید، و از خدایی که سویش محشور خواهید شد پروا بدارید. ... ۹_ (اینگونه) نجوا بی گمان تنها از شیطان است، تا کسانی که ایمان آوردند غمگین شوند. و (این نجوا) جز به اذن خدا هیچ آسیبی به آنان نمی رساند. و مؤمنان باید تنها بر خدا اعتماد کنند. ... ۱۰_ هان ای کسانی که ایمان آوردید! هنگامی که به شما گفته شود: «در مجالس تا اندازه‌ی توان (تان برای دیگران) جای بگشایید»، پس جایی گشایید، تا خدا برای شما گشایش دهد. و هنگامی که گفته شود: «برخیزید» برخیزید. تا خدا کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانش (ایمانی) داده شده اند به مراتبی بلند گرداند. و خدا به آنچه می کنید بسی آگاه است. ... ۱۱_ هان ای کسانی که ایمان آوردید! هنگامی که با پیامبر گفتگویی محرمانه می کنید، پیش از گفتگوی محرمانه‌ی خود صدقه‌ای پیشکش کنید. این برای شما بهتر و پاکیزه تر است. پس اگر چیزی نیافتید خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است. ... ۱۲_ آیا با بزرگداشت (حضرتش) ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه‌ی خود صدقه‌هایی تقدیم دارید؟ پس چون (چنان) نکردید و خدا (هم) بر شما بازگشت، پس نماز را بر پا بدارید و زکات را بدهید، و خدا و پیامبرش را فرمان برید. و خدا به آنچه می کنید بسی آگاه است. ... ۱۳_ آیا کسانی را ننگریسته‌ای که گروهی را که خدا بر آنان خشم کرده به دوستی گرفته اند؟ آنان نه از شمایند و نه از ایشان، و به دروغ سوگند یاد می کنند، در حالی که خودشان (هم) می دانند. ... ۱۴_ خدا برایشان عذابی سخت آماده کرده است. بی گمان آنان چه بد می کرده اند. ... ۱۵_ سوگندهای خود را (چون) سپری (برای خود) قرار دادند. پس (دیگران را هم) از راه خدا باز داشتند. پس برایشان عذابی خفّت بار است. ... ۱۶_ آنان را از (عذاب) خدا نه اموالشان و نه اولادشان هرگز بی نیاز نمی کند. آنان همگنان دوزخند، حال آنکه در آن جاودانه اند. ... ۱۷_ روزی که خدا همه‌ی آنان را (از گورهاشان) برمی انگیزد، پس همان گونه که برای شما سوگند یاد می کنند برای او (نیز) سوگند یاد می کنند، و چنان می پندارند که بر چیزی (از حق) اند. هان! آنان بی گمان، (هم) ایشان دروغگویند. ... ۱۸_ شیطان بر آنان بسی چیره شده. پس خدا را از یادشان برده. آنان حزب شیطانند؛ هان! حزب شیطان (هم) ایشان بی گمان

زیانکاراند. ...^{۱۹} کسانی که با خدا و پیامبرش جدایی می طلبند، آنان همواره در (زمره‌ی) خوارترین (خواران) اند. ...^{۲۰} خدا (چنان) نبشته است که: «حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم گشت.» آری، خدا نیرومندی عزیز است. ...^{۲۱}

آیه ۲۱ - نویدی به این حقیقت است که غلبه مطلق آینده بر باطل در انحصار خدا و پیامبران اوست، آری خدا همواره در هر جهت غالب است و پیام آورانش نیز در جهت

رسالت‌هاشان همیشه پیروزند، ولی این پیروزی آینده که «الغلبین» است و نه «الغلب» و یا غالب " پیروزی ظاهری در دین خداست پس از پیروزی باطنیشان، چنانکه در دولت جهانشمول

حضرت مهدی (عج) خواهد بود، و آیاتی هم بیانگر این نوید درخشان است. لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ...^{۲۲}

گروهی را نخواهی یافت که به خدا و روز بازپسین ایمان می آورند (ولی) با کسانی (که) با خدا و رسولش جدایی انداخته اند، طرح دوستی می افکنند؛ هر چند پدران‌شان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره‌ی آنان باشند. این هاینده (که) خدا ایمان را در دل هایشان نقشی پای برجا داده، و آنها را با روحی (ایمانی) از جانب خود تأیید کرده، و آنان را به باغ‌هایی که از زیر (درختان)شان نهرها روان است در می آورد، حال آنکه (آنجا) ماندگارند. خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند. اینانند حزب خدا هان (که) حزب خدا (هم) آنان رستگارکننده اند. ...^{۲۳}

سوره حشر

حشر با صیغه های گوناگونش چهل و سه بار در قرآن آمده، و در جمع هم به معنی یوم الجمع پایانی رستاخیز، و هم جمعهای دنیوی است، و نه جمعهای عادی، بلکه گرد آوردن گروهی پراکنده یکجا، ناخواسته و ناخود آگاه که بانبروئی برونی از جایگاهها و آرامگاههایشان به جایی دیگر برای کاری مهم و سخت گرد آیند، مانند حشر ساحران فرعونی (۷۹:۲۳) و سپاهیان همه گانی سلیمانی (۲۷:۱۷) و (۳۸:۱۹) و حشر رستاخیز، که بزرگترین و مهمترین حشر است.

در این میان "اول الحشر" گرد آمدن ناخواسته کفاری است که برای نخستین بار بگونه ای خاص برای درگیری با مسلمانان یکجا گرد هم آمده بودند، اینان همان یهودیانی بودند که بانقض پیمان صلح با رسول الله (صلی الله علیه وآله) جمعی نیرومند تشکیل داده، تا مدینه را از تحت تصرف پیامبر (صلی الله علیه وآله) خارج سازند، ولی به خواست الهی بدون هیچگونه برخوردی از معرکه گریختند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است خدا را (از تمامی نقصان ها) تنزیه کردند و اوست

عزیز سنجیده کار. _..._۱_

آیه ۱ - این آیه بیانگر بسیج عمومی کل آفریدگان از زمینیان و آسمانیان برای ثناگوئی حضرت اقدس الهی است، چه به زبان حال تکوینی، و چه به زبان قال از روی شعور و ادراک، چنانکه در آیاتی مانند (۱۷:۴۴) به آن تصریح شده است.

در برخی آیات مانند آیه مورد بحث «سَبِّح» که تعبیر از گذشته است، و در برخی دیگر «يُسَبِّح» که حال و آینده است آمده، و در جمع هر دو تسبیح مرادند، که آسمانیان و زمینیان - که کل آفریدگان جهانند - اینگونه تسبیح گوی آفریدگار عزیز حکیم اند، و در حقیقت باید گفت که این «سَبِّح» و آن «يُسَبِّح» اختصاصی به گذشته، حال یا آینده ندارند، بلکه از ویژگیهای زمانی منسلخ هستند و چنانکه "کان الله" در مانند علم، قدرت و حیات کینونتی فرازمانی است، این «سَبِّح» و «يُسَبِّح» نیز گرچه مانند سماوات و ارض زمانی می باشند، لکن اختصاص به بعضی زمانها ندارند.

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ
مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَتْهُمْ
اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ
بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْإَبْصَارِ _..._۲_ وَلَوْلَا أَنْ
كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ
النَّارِ _..._۲_ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ
شَدِيدُ الْعِقَابِ _..._۲_

اوست کسی که از میان اهل کتاب کسانی را که کافر شدند در نخستین جمع (از مدینه) بیرون راند (حال آنکه) گمان نمی کردید که بیرون روند، خودشان همواره گمان داشتند که دژهایشان آنان را از (عذاب) خدا باز دارنده است. پس خدا از جایی که هرگز گمان نمی کردند بر آنان (با قدرت ربوبیتش) درآمد، و در دل هایشان بیم افکند، در حالی که خودشان به دست های خودشان و دست های مؤمنان خانه های خود را ویران می کنند. پس ای صاحب نظران!

عبرت گیرید. _..._۲_ و اگر خدا جلای وطن را بر آنان مقرر نکرده بود، همواره آنان را در دنیا عذاب می کرد، و در آخرت (هم) برایشان عذاب آتش است. _..._۳_ این (دریبه دری) بدین جهت بود که آنان همواره با خدا و پیامبرش جدایی کردند، و هر که با خدا جدایی کند همانا خدا سخت کیفر است. _..._۴_

آیه ۴ - اختصاص «الله» در "مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ" پس از جمع "الله و رسوله" بدین جهت است که مشاققه با رسول الله (صلی الله علیه و آله) هم مشاققه بالله است.

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ
الْفَاسِقِينَ _..._۵_ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ
مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ _..._۶_ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ
 فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَىٰ
 لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا ءَاتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا
 نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ _..._۷_ لِلْفُقَرَاءِ
 الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُمُولِهِمْ يَتَنَافَعُونَ فَبِإِذْنِ اللَّهِ
 وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ _..._۸_
 وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ
 وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ
 كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوشِحْ نَفْسَهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ _..._۹_
 وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ
 سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ
 رَءُوفٌ رَحِيمٌ _..._۱۰_

آنچه از نهال (خرما) بریدید، یا آنها را (دست نخورده) بر ریشه هایشان بر جای نهادید، به اذن خداست، و برای اینکه (خدا) نافرمانان را خوار گرداند. ... هـ و آنچه را خدا از آنان (به رسم غنیمت) بر پیامبر خود برگردانید، شما (برای تصاحب آن) اسب یا سواری (دگری) بر آن نتاختید. ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می گرداند. و خدا بر هر چیزی بسیار تواناست. ... ء آنچه خدا از (دارایی) ساکنان آن قریه ها بر پیامبرش برگردانید، از آن خدا و از آن پیامبرش و از آن خویشاوندان نزدیکتر (ش) و (برای) یتیمان و بینوایان و در راه مانده (گان) است، تا میان توانگران (دست به دست) نگرده. و آنچه را فرستاده (ی) او برایتان آورد (هم) آن را بگیرید، و از آنچه شما را از آن بازداشت، باز ایستید. و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است. ... و (این غنائیم، نخست) برای بینوایان از مهاجران است، که از دیارشان و اموالشان رانده شدند، در حالی که فضلی از خدا و خشنودی ای از او را می جویند، و خدا و پیامبرش را یاری می کنند. ایشان (هم) اینان راستانند. ... ه و (نیز) کسانی که پیش از مهاجران در مدینه خانه (ی) امان و ایمان بر گرفتند (و) هر کس را سوی آنان کوچ کرده دوست می دارند، و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در سینه هایشان نیازی نمی یابند، و هر چند برای خودشان احتیاجی مبرم باشد، آنها را بر خودشان مقدم می دارند. و هر کس از خست نفس خود مصون بماند، ایشان (هم) اینان (راست کاران و) رستگار کنندگانند. ... و (نیز) کسانی که بعد از آنان [مهاجران و انصار] آمدند گویند: «پروردگاران! برایمان و برای آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببوشان، و در دل هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده اند (هیچ گونه) کینه ای وامگذار. پروردگاران! (به) راستی تو مهربان بسی رحمت گر بر ویزگانی.» ... ۱۰

آیات ۶ تا ۱۰ - در این آیات جریان «فیء» مطرح است که کلاً عبارتست از دست آوردهای جنگی بدون برخورد و خونریزی که به برکت رسول الله (صلی الله علیه و آله) و عنایت ویژه ربانی بدست آمده که طبعاً در اختصاص جنگجویان نیست.

بر حسب روایاتی چند میان سه طایفه بنی نظیر، بنی قریظه، و بنی قینقاع با رسول الله (صلی الله علیه و آله) پیمانی مقرر بود، در این میان بنی نظیر مکارانه پیمانشان را شکستند، که موجب پیمان شکنی آن دو دسته دیگر نیز شد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مأموریت

یافت که همه گان را مورد هجوم قرار دهد (۸:۵۹) در اینجا اینان وعده دادند که بدون جنگ از جایگاهها و پایگاههایشان برون روند، ولی باز هم پیمان شکنی کردند (۵۹:۱۳) در آخر کار پس از چند بار همکاری منافقان و کفار پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) مأموریت یافت که آنها را از خانه هاشان برون سازد، که این جریان بدون خونریزی پایان یافت، و در "اول الحشر" نخستین گردهم آیشان صورت گرفت، زیرا در گذشته قراردادهایی سری داشته اند.

اموالی که این فراریان بر جای نهادند «فیء» است، که وانهاده شده، و نتیجه جنگ نیست، بلکه این تنها خداست که به احترام رسولش چنین کرد، و پیروزی بی زد و خورد را نصیب حضرتش فرمود، لذا باید کلا به دستور آن حضرت به مصرف نیازمندیهای اسلامی و مسلمانان برسد.

"فَلِّلَّهُ و لِلرَّسُولِ و..." نخست برای خداست که صرف دعوت الی الله شود، و در حاشیه اش برای رسول الله که جهت تبلیغ و تحکیم رسالت اوست، سپس «ذی القربی» که نزدیکترین مردم به رسول در رسالتش می باشند، یعنی جانشینان معصومش و استمرار دهندگان رسالتش، و این هر سه در زمان غیبت کبری باید در همین سه جهت مصرف گردند، «لله» برای معرفه الله و «لِلرَّسُولِ» برای کل رسالتهای اصلی و فرعی رسول و «لذی القربی» هم به منظور تحکیم خلافت معصومانه اش که همان استمرار رسالت است، چنانکه در آیه خمس هم اینگونه است، با این تفاوت که اینجا «فیء» مطرح است و آنجا خمس در آمدها.

این در مورد نیازها و کمبودهای کل مسلمانان از نظر عقیدتی و تکامل آن، سپس یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان مطرحند، چنانکه در آیه خمس هم چنان است، اینجا نیز مانند آیه خمس هرگز قید سیادت در کار نیست، که جمع محلی به لام خود برای استغرا و شمولیت است.

واین "و الیتامی و..." نظر به بخش دوم مصرف «فیء» دارد که نیاز اقتصادیست. با این اختلاف که بخش اول با تکرار «ل» مقدم بر بخش دوم است که تنها یک مرتبه یاد شده است چنانکه در آیه خمس نیز آمده.

آیات (۸) و (۹) نیز ناظر به همین تعمیم است، و هرگز اختصاصی در کار نیست که مثلاً سادات در این سه مرحله آخر دارای ویژگی خاصی باشند، بدین معنی که نیمی و یابیشتر و کمتر بر حسب نیاز معنوی در انحصار سه بخش نخست، و نیم دیگر منحصر به سادات باشد، که در نتیجه اینان بسیار ثرومندتر از دیگران گردند، چنانکه "کیلاً یكون دولة بین الاغنیاء منکم" در آیه (۷) بیانگر این عدم اختصاص است، و گوئی سایر مسلمانان بی نوا که اکثریت مطلق را دارند مسلمان نیستند که هرگز سهمی از «فیء» نداشته باشند! و یا از خمس که بخش دومش مربوط به همین سه دسته چگونه ای مطلق است!

آری، اینجا موضوع هجرت از مکه که نصرت کنندگان دین خداوند، و پذیرای دیگر مهاجرانند، هم ایشانرا بر خودشان ترجیح می دهند، و آیندگانی که همسانشان می باشند برای ایشان - ترجیحی در «فیء» است و آیا سادات چنانند که ویژگی خاصی در «فیء» داشته باشند؟ هرگز، بلکه با دیگران برابرند که در باب خمس هم این برابری وجود دارد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِأَخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ... ۱۱ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَرَ ثُمَّ لَا يُصَرُّونَ... ۱۲ لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ... ۱۳ لَا يَقْتُلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ... ۱۴ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ... ۱۵ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ... ۱۶

آیا به سوی کسانی که دورویی کردند ننگریستی (که) به برادرانشان از اهل کتاب - که کافر شدند - می گویند: «اگر همانا اخراج شدید، همواره با شما بی چون بیرون خواهیم آمد و درباره‌ی شما هرگز از کسی فرمان نخواهیم برد، و اگر کشتار شدید به راستی حتماً یاریتان خواهیم کرد.» و خدا گواهی می دهد که همانا آنان، بسی دروغگویند. _..._۱۱_ به راستی اگر (یهودیان) اخراج شوند، آنان با ایشان بیرون نخواهند رفت، و اگر کشتار شدند، (منافقان) آنان را یاری نخواهند کرده، و اگر (هم) یاریشان کنند بی چون (در جنگ) بی امان پشت خواهند کرد (و) سپس یاری نمی شوند. _..._۱۲_ شما بی گمان - در سینه هایشان بیش از (هراس) از خدا هراسناکید، چرا که آنان گروهی اند که دقت و بررسی نمی کنند. _..._۱۳_ آنان، دسته جمعی - جز در قریه هایی که دارای استحکاماتی است، یا از پشت دیوارها - با شما کشتار نمی کنند. گرفتاریشان میان خودهاشان سخت است، آنان را متحد می پنداری حال آنکه دل هایشان پراکنده است، زیرا آنان گروهی اند که در نمی یابند (: نمی فهمند) _..._۱۴_ (درست) مانند کسانی که اخیراً (در واقعه‌ی بدر) سزای کار (بد) خود را چشیدند، و برایشان عذابی دردناک است. _..._۱۵_ همانند شیطان، چون به انسان گفت: «کافر شوا!» پس چون کافر شد، گفت: «من همواره از تو بیزارم، زیرا من به راستی از خدا - پروردگار جهانیان - می ترسم.» _..._۱۶_

آیه ۱۶ - این «أَکْفَر» شیطان نسبت به انسان خود باادله ای شیطانی است که با پیروی شیطان درونی نفس اماره، خواست شیطان برونی انجام می گردد، ولی پس از تحقق این خواست شیطانی خود او از این انسان کافر شده تبری جسته و می گوید: من محققاً از پروردگار جهانیان می ترسم، و در این دو جریان شیطان کفر و نفا را به هم پیوسته، که نخست کفر تذلیل این انسان، و سپس این سخن پُر از نفا که من همین من که تو را کافر کردم از خدای ترسانم، و درست است که شیطان به روز جزا در بلندگوی همگانی شیطانی اش اعتراف به ناشایستگی خود و پیروانش می کند (۱۴:۱۴) ولی در عالم تکلیف سیاستهایی گام بگام چه از روی کفر و چه از روی نفا برای گمراه کردن مکلفان دارد.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاُ الظَّالِمِينَ _..._۱۷_ يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ

لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ... ۱۸_ وَا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
 نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ... ۱۹_
 لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ
 الْفَائِزُونَ... ۲۰_ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَشَعًا
 مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ
 يَتَفَكَّرُونَ... ۲۱_

پس فرجامشان آن بود که هر دو بی گمان در آتش جاودانند. و این [بزرگ جزا] سزای
 ستمگران است. ... ۱۷_ هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا بدارید، و هر کس
 باید بنگرد که برای فردایی از پیش چه فرستاده است، و (باز) از خدا پروا بدارید، خدا همواره
 به آنچه می کنید بسی آگاه است. ... ۱۸_ و همانند کسانی مباشید که خدا را فراموش
 کردند، پس خدا نیز آنان را از یاد خودهاشان ببرد (و) ایشان (هم) آنان نافرمانند. ... ۱۹_
 دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند. بهشتیان (هم) آنان کامیابند. ... ۲۰_ اگر این قرآن را
 بر کوهی فرو می فرستادیم، همواره آن (کوه) را از بیم خدا فروتن (و) از هم پاشیده
 می دیدی. و این مثلها را برای مردمان می زنیم، شاید آنان بیندیشند. ... ۲۱_

آیه ۲۱ - این آیه نزول قرآن را - بر فرض محال - بر کوه مطرح کرده، که در صورت
 تکلیفش در این نزول آنچنان تنازل می کرد که از هراس بااحترامش نسبت به حضرت اقدس
 الهی دگرگون و منفجر می شد، حال وای بر این انسان که بجای اینگونه خشوع و دلباختگی
 در برابر خدا همچنان عناد می ورزد، و دل سنگش بسیار سخت تر از کوه است، ولی دلهای
 راهیان بسوی خدا بسیار نرم است (۳۹:۲۳) آری، برخی کوهها هم - منهای نزول قرآن - از
 خشیت خدا منهدم می گردند (۲:۷۴).

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ
 الرَّحِيمُ... ۲۲_ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ
 الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا

يُشْرِكُونَ... ٢٣- هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ... ٢٤-

او خدایی است که جز او معبودی نیست؛ داننده‌ی پنهان و آشکار است؛ اوست رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان. ٢٣- او خدایی است که به جز او معبودی نیست (همان) فرمانروای دارای قداست و پاکی بسیار، امن‌دهنده‌ی پناهندگان، نگهبان (آفریدگان)، عزیز، پیونددهنده‌ی گسسته‌ها (و) متکبر (به حقیقت کبریایی راستین). پاک است خدا از آنچه با او شریک می‌گردانند. ٢٤- اوست خدای خالق سازنده‌ی صورتگر (که) بهترین نام‌ها از آن اوست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است (جمله) برای او تسبیح می‌گویند، و او است عزیز حکیم. ٢٤-

آیات ٢٢ تا ٢٤ - اینجا هر سه آیه آخرین سوره حشر محشری عظیم برپا کرده که حدود بیست امتیاز الوهیت و ربانیت را برای حضرت اقدس الهی تبیین کرده است، نخست از برای سه امتیاز اولین وحدت الوهیت مطرح است که بر همین مبنای وحدت علم غیب و شهادت که آگاهی به پیدا و پنهان جهان است، و نیز رحمت رحمانی که در باره کل آفریدگان، و رحیمی که ویژه کل ویژگان است مطرح گشته، سپس باتجدید کلمه توحید امتیازات زیرین مورد بحث است:

«الْمَلِك» که بمعنای سلطه مطلقه ربانی است، و چون سلطه‌ها احیاناً برخلاف عدالت و فضیلت است، و یا میانگینی از این دو را داراست، اینجا لفظ «الْقُدُّوس» بیانگر قداست نامحدود این مُلک جهانی ربانی است.

«الْإِسْلَام» این قداست صرفاً سلام و سلامتی برای خود حضرت حق I و دیگران است، خودش که هیچ نقصانی در ذات و صفات و افعالش راه ندارد، بلکه کمال مطلق و بی حدّ است، و نسبت به دیگران نیز - تماماً- خواهان سلامتی آسایش و سعادت است.

«الْمُؤْمِن» تبیین‌کننده مثلث "الملك القدوس السلام" است، بدین معنی که پناه‌دهنده کل آفریدگان در رحمت رحمانی و کل و پزگان در رحمت رحیمی است، زیرا مؤمن - که کلاً اسم فاعل متعدی از (أَمِنَ) است - یا مؤمن بالله است که بوسیله پناهندگی به خدا خود را در امن

نهاده، و یا مؤمن مع رسول الله (صلی الله علیه وآله) است که این پناه گیری به خدا پیوند با معیت رسالت الهی است (۱۱:۴۰) و یا "آمن له" (۱۰:۸۴) و (۹:۲۶) که به سود کسی به خدا ایمان آوردن است، و یا هیچکدام که نه خود را شخصاً یا با دیگری، یا برای دیگری، بلکه تنها دیگران را در امان خود همچنان نگهبان است، این مؤمن چهارم از صفات ویژه ربانی است.

«المهیم» بیانگر سیطره کلی ربانی است، و «العزیز» چهره ای بسیار پسندیده است، و «الجبار» هم جبران کننده شکست ها، و «المتکبر» بیانگر کبریایی حقیقی حضرت اقدس الهی I است.

«الملک» آیاتی همچون (۱۷:۱۱۱)، (۲۳:۱۱۶)، (۳:۲۶) و (۵:۱۷ و ۱۸) که به ترتیب و حدت در سلطه ربانی و حقانیت مطلقه او و جامعیتش را نسبت به تمامی مملوکهای جهان و اینکه بازگشت همگان بسوی اوست تثبیت فرموده است.

ترتیب این صفات بر مبنای ترتیب قرآنی است، مثلاً القدوس دنباله الملک آمده و در جای جای قرآن با عباراتی گوناگون در کل جهات قداست بیان شده است. و «السلام» که سلامتی در دعوتش (۱۰:۲۵) و هدایتش (۵:۱۶) و در آخرتش (۶:۱۲۷) و (۱۰:۱۰) که در جمع شایسته تسلیم مطلق است (۲:۱۱۲) و (۳:۸۳) و سپس «المؤمن» نیز چنانکه گذشت در آیاتی چند مانند (۶:۶۱) با عباراتی گوناگون بازگو شده است، «المهیم» که اضافه بر هِیْمَنه ربانی هِیْمَنه قرآنی را نیز ثابت کرده (۵:۲۸) که بمعنای نگهبان و محیط مطلق است.

«العزیز» که عزّت در ذات، صفات و افعال و حکمت او (۲:۲۲۰) و در مغفرتش (۶۷:۲) و در کل (۶۳:۸) آمده است.

«الجبار» که ناپسندش در آیاتی در بُعد عصیان (۱۹:۱۴) و شقاوت (۱۹:۳۲) و عناد (۱۱:۵۹) و هجوم ظالمانه (۲۶:۱۳۰) است که اینگونه جباریتها ظالمانه و به معنی شکستن پیوندها و ایجاد نابسامانی هاست، که «جبر» و اجبار کننده می باشد، ولی - جبار در خدا سامان بخشیدن به کل نابسانی ها و پیوند دادن کل شکسته‌هاست که از «جابر» و جبران کننده است.

«متکبر» هم به معنای بزرگی شایسته و بایسته است: (۱۳:۹) و (۲۲:۶۲) و این خود درست بر خلاف تکبر غیر خداست که کبريائی را به نا حق به خود بستن و نسبت به حق دیگران زور گویی کردن است.

خدا بر حَسَب آیاتی چند کبیر متعال است و این بزرگی و تعالی حق دارای دو بُعد است: ذاتی و غیری، که حق I پیش از کل آفرینش ها و پس از آنها دارای بزرگی ذاتی متعالی بوده و هست، و پس از آفرینش هم نمایانگر این بزرگی است که کل افعال ربانی نمودهایی از این بزرگی بی نهایت است، روی این اصل برای متکبر دو معناست: اول معنای بی معنای بزرگی به خود گرفتن چنانکه از صفات بسیار ناشایسته مکلفانی است که باکمال حقارت و ناچیزی خود را بزرگ انگاشته و در برابر دیگران همچنان بزرگ نمایی می کنند.

دوم متکبر بر از معنا که خدای بزرگ چنانکه خود بزرگی بی نهایت است، در سخنان و افعالش نیز نموده های این بزرگی بی نهایت موجود است، بنابراین لفظ متکبر نسبت به خدا کبر گرفتن و بزرگ نمایی نیست، بلکه کِبَر و بزرگی ذاتی در ذات، صفات و افعالش می باشد.

در آخرین مرحله که مرحله پایانی گزارش امتیازات ربانی است، پس از "هو الله" خالق بارء مصور به میان آمده است، اینجا فقط جنبه بیان اسماء وصفاتی فعلی است که نخست جهان را آفریده، سپس آنرا سامانی شایسته و بدون نقص بخشیده، و در آخر آنگونه که مقتضای حکمت ربانی است آنرا به تصویر کشیده، و بالاخره برای او بهترین نام هاست، و تمامی جهان آفرینش تسبیح گویان اویند، و تمامی حکمتها و عزتها در انحصار اوست.

و این "لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى" نخست تمامی زیباترین اسمها را - اعم از لفظی، معنوی و عینی - منحصر به خود دانسته، که از جمله آنها اسمائی است که در این سه آیه بازگو شده، و در آیاتی دیگر در جای جای قرآن اسمائی به جز اسماء حُسنای الهی که در قرآن بیان شده کلاً آنها را الحاد نامیده است.

سوره ممتحنه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ
بِالْمُودَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ
تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي
تُسْرُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ
مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ _..._۱-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

هان ای کسانی که ایمان آوردید! دشمن من و دشمن خودتان را اولیای خود) بر مگیرید، در
حالی که سوی شان (اَسْراری از مسلمانان را) با مودت می افکنید، حال آنکه بی گمان به آن
حقیقت که برایتان آمده کافرند؛ پیامبر و شما را (از مکّه) بیرون می کنند، (چرا) که به خدا -
پروردگارتان - ایمان می آورید. اگر برای جهاد در راه راهوار من و طلب خشنودی ام برون
آمده اید (شما) پنهانی با آنان رابطه‌ی دوستی برقرار می کنید، حال آنکه من به آنچه پنهان
داشتید و آنچه آشکار نمودید داناترم، و هر که از شما چنین کند، همواره راه شیب دار
(راهوار) را گم کرده است. _..._۱-

آیه ۱ - «باء» در «بالمودة» اینجا برای سببیت است، و نه تعدیه، زیرا «تُلْقُونَ» خود مفعول
گیر است، و روی این اصل چنان می فهمیم که القاء و افکندن چیزهایی بسوی دشمنان بر مبنای

مودّت و دوستی حرام است، لکن ارتباطاتی دیگر که بر مبنای مودّت نیست مانند تجارتها و معاملاتی دینوی بی اشکال است، مگر اینکه کمکی یه استعمار باشد، ولی همین "تلقون بالمودّه" از باب دعوت الی الله - در حدّ توان - واجب است.

إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ... ۲- لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِسْمَةِ يَفْضِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ... ۳- قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ وَآ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَا اسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ... ۴-

اگر بر شما با کاوش دست یابند، دشمنان شمایند. و سويتان به بدی دست هاشان وزبان هاشان را می گشایند، و دوست دارند (که ای) کاش کافر شوید... ۲- نه خویشانان و نه فرزندانان به شما هرگز سودی نمی رسانند. (خدا) روز رستاخیز میانان جدایی می افکند، و خدا به آنچه انجام می دهید بسی بیناست... ۳- همواره برای شما در (قصه‌ی رسالتی) ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکو بوده است؛ چون به قوم خود گفتند: «ما از شما و از آنچه مادون خدا می پرستید بیزاریم. به شما کفر ورزیدیم و میان ما و شما دشمنی و کینه‌ی همیشگی آشکار شد، تا تنها به خدا ایمان آورید.» جز (در این) سخن ابراهیم (که) به (نا) پدر (ی) خود (گفت:) «همانا به راستی برایت (از خدا) پوشش می خواهم، و از طرف خدا برایت هیچ چیزی در دست ندارم. پروردگارمان! بر تو توکل کردیم، و سوی تو - بارها - بازگشتیم، و فرجام (مان) تنها سوی توست.»... ۴-

آیه ۴ - در این آیه ابراهیم و ابراهیمیان، چه در زمان حضرتش و چه پس از آن، برای همگان بعنوان اسوه معرفی شده اند، باستانای قصوری از ابراهیم، و نه تقصیر، که نادانسته و به گمان اینکه آزر در حال اندیشیدن در راه حق است برایش استغفار کرد.

این «لکم» چنانکه کلّ مسلمانان را در بر دارد، تمامی مکلفان را نیز پس از ابراهیم شامل است، که آن حضرت با سایر معصومان ابراهیمی برای کل مکلفان تاریخ اُسوه اند، که در توحید نمونه تمامی موحدان تاریخ می باشند، اسوه اند در برائت از شرک و مشرکان، و در حقیقت توحید، گرچه این اسوه ها درجاتی دارند، که بالاترینش حضرت اقدس خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله) می باشد، و اگر ابراهیم در اسوه بودنش قصوری داشت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدون هیچگونه قصوری است، چنانکه آیه (۳۳:۲۱) براین حقیقت گواه است، و افزون بر این مطلق بودن اسوه محمدی (صلی الله علیه و آله) تأکیدی هم اضافه دارد که «لام» بر سر «قد» می باشد که "لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ" (۳۳:۲۱).

وعده استغفار ابراهیم برای آزر بگمان این بوده که از "واهجرنی ملیاً" پس از «لا رجمنک» - باعلاقه ای که به هدایتش داشت - به این گمان رسید که گوئی او در راه است، در عین آنکه او سراسر بیراهه بود، که در همان حال هم مُرد، و ابراهیم هم چون باین حقیقت آگاه شد "تَبَرَّأ مِنْهُ" (۹:۱۱۴) از او تبری جست، که دیگر برایش استغفار نکرد. و در جریان دعایش با اسماعیل (علیه السلام) در سازمان خانه خدا "ربنا اغفر لی و لوالدی" (۱۴:۴۱) مطرح است که طبعاً والدش غیر آزر بوده، و گر نه هم عصمت ربانی و در حاشیه اش عصمت ابراهیمی خدشه دار است.

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ _..._ هـ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ
وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ _..._ هـ

«پروردگاران! ما را وسیله‌ی آزمایشی آتش بار برای کسانی که کفر ورزیدند مگردان، و برایمان پیوشان که تو خود عزیز حکیمی.» _..._ هـ بی گمان برایتان در (پیروی از) آنان به راستی سر مشقی نیکو بوده است؛ برای آنان که به خدا و روز بازپسین امید داشته اند. و هر کس روی برتابد خدا - (هم) او - بی نیاز ستوده است. _..._ هـ

آیه ۶ - "لقد کان" در این آیه همانند "لقد کان" در سوره احزاب در مورد پیامبر است، و این بدین مناسبت است که "قد کانت لکم" در آیه چهارم پیش از "الاقول ابراهیم" بود، و

بدین معنی که ابراهیم و ابراهیمیان - باستانی این خطای موضوعی استغفار برای آزر - مانند تاکید خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله) اسوه اند، وانگهی «لکم» در اینجا شامل مسلمانان و سایر مکلفان از زمان ابراهیم خلیل (صلی الله علیه و آله) است، و «فیهم» در میان رسل ابراهیمی در بُعد اعلی پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) را قطعاً در بر دارد.

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۖ...۷ لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي
الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ۖ...۸ إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي
الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ
وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۖ...۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا
جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مَهْجَرَتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمَ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ
عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٌ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ
يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاتُوهُنَّ مَّا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا
ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَسَلُّوا مَّا أَنْفَقْتُمْ
وَلَيْسَلُوا مَّا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ۖ...۱۰

شاید خدا میان شما و میان کسانی از آنان که (ایشان را) دشمن داشتید، دوستی ای برقرار کند، و خدا تواناست، و خدا پوشنده ای رحمت گر بر ویژگیان است. ۷... خدا شما را از (دوستی با) کسانی که در دین با شما کشتار نکرده و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند، باز نمی دارد، که با آنان نیکی کنید، و با ایشان عدالت - و فراتر از آن - به ورزید. خدا بی گمان دادگران را دوست می دارد. ۸... تنها خدا شما را از دوستی با کسانی باز می دارد که در دین با شما کشتار کرده و شما را از خانه هایتان بیرون رانده، و در بیرون راندنتان با یکدیگر پشتیبانی کردند، و هر کس آنان را به سرپرستی و دوستی برگیرد، ایشان، (هم) اینان

ستمگراند. ... ۱- هان ای کسانی که ایمان آوردید! هنگامی که زنان باایمان به حال مهاجرت نزدتان آیند، آنان را بیازمایید؛ خدا به ایمان آنان داناتر (از دیگران) است. پس اگر آنان را باایمان دانستید، دیگر ایشان را سوی کافران باز نگردانید؛ نه آن زنان برایشان حلالند و نه آن مردان برای این زنان حلالند. و هر چه خرج (این زنان) کرده اند، به شوهرانشان باز پس دهید، و بر شما هیچ گناهی نیست که - در صورتی که مهرشان به را به آنان بدهید - با ایشان ازدواج کنید و عصمت های زنان کافر را (در زناشویی خود) بر مگیرید، و آنچه را شما (برای زنان کافر خود که به کفار پناهنده شده اند) خرج کرده اید (از کافران) مطالبه کنید، و آنها هم باید آنچه را (برای زنان هجرت کرده) خرج کرده اند (از شما) مطالبه کنند. این حکم خداست (که) میان شما داوری می کند، و خدا بسی دانایی حکیم است. ... ۱-

آیه ۱۰ - علم به ایمان این زنان موضوع حرمت آنها برای شوهران کافرشان است، چه مشرک باشند یا کافرانی دیگر، که لفظ «کفار» هر غیر مسلمانی را در بر دارد، و در اینجا حرمت ازدواج زنان مسلمان با سایر کافران از او لویت قطعی برخوردار است، چنانکه تداوم زناشویی مردان مسلمان با زنان کافر همیگونه بوده است و آغازش در حرمت اولویت دارد، ولی این حرمت نخست با آیه (۲:۲۲۱) در مورد مشرکان تخصیص یافته که: با زنان بت پرست ازدواج نکنید تا ایمان آورند، و ایمان پس از شرک اعم از ایمان اسلامی و ایمان کتابی است، و در آیه (۵:۵) به حلیت این ازدواج تصریح شده که زنان پاک کتابی همچون زنان پاک مسلمان برای مردان مسلمان همواره حلالند.

البته ازدواج بازنان مسلمانی که شوهران کافر دارند خود جلالی اصلی است، که هرگز منافاتی باعده در زمینه و جویش ندارد، اینجا صرف کافر بودن شوهر یا کافر شدنش با کافر ماندن

او پس از اسلام زن کافی است که زن مسلمان بدون طلا آزاد شود، زیرا کفر همسر در این صورت در حکم طلا زن مسلمان است که در صورت زنده بودنش عده طلا، و پس از مرگش

نیز عده وفات ندارد، گرچه اصل عده برای قطع به خالی بودن رحم زن واجب است. وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِى مُؤْمِنُونَ ... ۱- يَأَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَدَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَنٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ

وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايَعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۚ... ۱۲... يَٰ أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسُؤُا الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ۚ... ۱۳...

و اگر کسی از همسران تن سوی کفار رفت، پس پیگیری کردید، در نتیجه به کسانی که همسران شان (از دستشان) رفته اند، برابر آنچه خرج کرده اند باز پس دهید. و از آن خدایی که به او ایمان دارید بهراسید. ... ۱۱... هان ای پیامبر برجسته! هنگامی که زنان باایمان نزد تو می آیند، در حالی که با تو بیعت می کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند، و دزدی نمایند، و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند، و (بچه های حرام زاده ی) پیش دست و پای خود را با بهتان (و حيله) به شوهرانشان نبندند. و در (کار) معروف: پسندیده ی ایمانی، تو را نافرمانی نکنند، پس با آنان بیعت کن و از خدا برایشان پوشش بخواه (که) بی گمان خدا بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگیان است. ... ۱۲... هان ای کسانی که ایمان آوردید! مردمی را که خدا بر آنان خشم کرده هرگز به دوستی و سرپرستی برنگیرید. آنان بی گمان از آخرت نومید شدند، همان گونه که کافران از صاحبان گورها نومید شدند. ... ۱۳...

سوره صف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۱...
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ۲... كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ
أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ۳...

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح: تنزیه کردند، و اوست عزیز حکیم. ۱... هان ای کسانی که ایمان آوردید! چرا چیزی می گوئید که (آن را) انجام نمی دهید. ۲... بزرگ خشمی است نزد خدا که بگوئید آنچه را انجام نمی دهید. ۳...

آیات ۱ تا ۳ - این «سبح» نسبت به کل جهانیان افزون بر تسبیح کونی و وجودی، تسبیح عقلانی و شعوری را نیز در بردارد، چنانکه آیاتی مانند (۱۷:۴۴) بر این حقیقت گواهد است. زمینه نزول آیات (۲ و ۳) کسانی بوده اند که همواره در انتظار امر به جنگ با کفار بودند، ولی هنگامیکه مأمور به جنگ شدند گروهی از ایشان از آن تخلف کردند (۴:۷۸ و ۸۱). ولی مورد نزول هرگز آیه را به خود تخصیص نمی دهد، و آیه در دلالت همیشگی و شمولی خود همچنان مستقر است، که هر سخنی که در حد توان به آن عمل نشود از گناهان بزرگ و مورد غضب الهی است، چه امر و نهی باشد که خود عامل یا تارک آنها نیست، مگر در موارد

همکاری در فعل واجب و ترک حرام که در عین حالیکه خودشان آراسته نیستند با همکاری و همیاری در این آراستگی کوشا باشند، و کاری را که یا تصمیم بر انجامش ندارند، و یا بدتر که بر ترکش مصمم اند «لم تفعلون» تمامی فعل ها و فعالیت های برونی و درونی را در بر دارد، که حتی آنچه را نمی دانید یا باور ندارید هرگز نگوئید.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقْتُلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنِينَ
مَرْصُوصٌ... ۴- وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَقَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ
تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ... ۵-

خدا همواره کسانی را دوست دارد که در راه او صف کشیدگان - چنان که گویی بنایی ریخته شده از سُرَب هستند - کشتار می کنند. ۴- و چون موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! چرا آزارم می دهید، با اینکه به درستی می دانید من به راستی فرستاده‌ی خدا سوی شما هستم؟» پس چون (از حق) برگشتند، خدا (هم) دل هایشان را (همچنان از آن) برگردانید، و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند. ۵-

آیه ۵ - در این آیه آزار رسانی به حضرت موسی (علیه السلام) مطرح است که گروهی با آنکه به رسالت ربانی اش اعتراف داشتند او را می آزرده و این خود موجب انحراف است. اینجا آزار رساندن به حضرت اقدس محمد (صلی الله علیه و آله) به طریق اولی مورد غضبت و لعنت ربانی است (۳۳:۵۷) و مهمترین آزارش دورباش نسبت به قرآن است (۲۵:۳۰) که دورباش کلی نسبت به رسالت حضرتش می باشد، و بگونه ای مضاعف مقتضی غضب و لعنت مداوم ربانی است.

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَءِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا
لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ
فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ... ۶-

و چون عیسی پسر مریم گفت: «ای فرزندان اسرائیل! من به راستی فرستاده‌ی خدا سوی شمایم، حال آنکه تورات را - که در برابر من است - تصدیق کننده ام، و به فرستاده‌ی ای که

پس از من می آید و نامش احمد است بشارتگرم.» پس هنگامی که برایشان دلایلی روشن

آورد، گفتند: «این سحری آشکارگر است.» _..._ء_

آیه ۶ - این آیه بیانگر بشارتی عیسوی (علیه السلام) نسبت به رسالت احمدی (صلی الله علیه وآله) است، که «احمد» نام دوم حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) است، و هر دو به یک معنی: بسیار پسندیده است.

در انجیل یوحنا (۱۴:۱۶، ۱۵:۲۶ و ۱۶:۷-۱۵) با کلمه «پیرکلیتوس» به همان معنای بسیار پسندیده «احمد و محمد» آمده است. گرچه این کلمه پس از اسلام به «پاراکلیتوس» بمعنای تسلی دهنده تحریف شده، ولی این آیات به خودی خود بیانگر این حقیقت است که مورد بشارت پیامبری است پس از حضرت مسیح (علیه السلام) که از او بزرگتر و تکمیل کننده شریعت تورات و انجیل است.

چنانکه دکتر (کارلونیو) استاد لغت یونانی «پیرکلیتوس» را به معنای احمد ترجمه کرده، تاکید می شود اضافه (الف) برای تغییر دادن احمد به تسلی دهنده بوده است، در هر صورت این خود بشارت به آینده ای است که بر خلاف خاتمیت مسیح (علیه السلام) بوده، و چنانکه پیامبری پس از حضرتش در میان باشد، که هست، جز حضرت اقدس محمد (صلی الله علیه وآله) نیست.

در انجیل یوحنا (۳:۱۴) از حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) به (ایودکیا) تعبیر شده که اینهم به معنای بسیار پسندیده است، چنانکه عبد الاحد آشوری عراقی در کتاب انجیل و صلیب یاد کرده است، و کشیش اوسکان ارمنی هم آیه دهم باب چهل و دوم کتاب اشعیا را همین گونه تفسیر کرده که نامش احمد است.^۱

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ _..._۷_ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ
بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ _..._۸_

۱ ص ۲۱۹ تا ۲۲۹ - تا (و آله) بشارات عهدین.

و چه کسی ستمگرتر از آن (نا)کس است، که با وجود آنکه سوی تسلیم (در برابر خدا) فرا خوانده می شود، بر خدا دروغ می بندد؟ و خدا ستمگران را راه نمی نماید. _..._۷_ می خواهند نور خدا را با دهان هاشان (و سایر نمادها و نمودهاشان) خاموش کنند، حال آنکه خدا - گر چه کافران را بسی ناخوش آید - نور خود را کامل کننده است. _..._۸_

آیه ۸ - «افواه» که جمع (فوه) و دهان است، بمعنای وسیعش آشکار کردن جریاناتی بر ضد نور ربانی است، خواه این عمل با زبان باشد، یا قلم با عمل و یا حتی سکوت، که کلا فعالیت‌های ظلمانی برای خاموش کردن نور الهی مراد است، و چون ساده ترین راهش زبان است، اینجا لغت «افواههم» آمده، و علت این که بجای زبان دهان آمده این است که با فوت و فن های گوناگون دشمنان می خواهند نور خدا را خاموش کنند، در مقابل "و الله متمّ نوره" است بدین معنی که نور خدا بجای کاستی یافتن با این فوت و فن ها حالت تمام و اتمام از جانب الهی دارد، و در پاسخ اینکه مگر نور خدا ناقص بوده که خدا آن را تمام می کند، باید گفت: اینجا "تمّ نوره" است و نه "یتّم نوره" بدین معنی که خدا نور هدایت خود را تمام و پابرجا و استوار کننده است، جُز آنکه دورانی نور پاشی حقیقت ربانی در عین وحدت ریشه ای دوگانه دارد: نخست پیش از زمان دولت جهانی مهدوی (عج) و سپس زمان دولت آن حضرت که دوره اتمام و اکمال و تحقق بخشیدن کلی نور حق در سراسر جهان تکلیف است، چون نور ربانی در پنج شریعت تکامل دارد و "تمّ نوره" نظر به تکامل نیز دارد، که اتمام پانینش همان نور رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) است، بنابراین "تمّ نوره" شامل هر دو بعد ایجاد نور الهی و تکامل آن است.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ _..._۹_

اوست کسی که فرستاده‌ی خود را به تمامی هدایت و آیین راستای پابرجا روانه کرد، تا آن را بر هر چه دین است برتر گرداند؛ هر چند مشرکان را بسی ناخوش آید. _..._۹_

آیه ۹ - این آیه دین اسلام را "دین الحق" خوانده و نه تنها "دین حق" زیرا همه ادیان الهی حق اند، ولی "دین الحق" حقی پا برجا و نسخ ناشدنی با کمال صددرصد است، زیرا

شریعت‌های پیش از اسلام به حساب ابدی نبودنشان چندان احکام ابدی نداشتند، وانگهی کل کتابهای آسمانی پیش از قرآن دچار تحریفاتی شده اند، لکن شریعت قرآنی چهره صددرصد تا بناک باقی و پایانی دین الهی است و: "لیظهره علی الدین کلّه" نشانگر غلبه کلی ظاهری و باطنی شریعت اسلام بر کل ادیان حق و باطل است، باطل که به جای خود، حتی شریعت‌های دیگر هم تحت الشعاع شریعت قرآن خواهند بوده و هست و "ولو کره المشرکون" در اینجا و "وکفی بالله شهیداً" در (۴:۷۹) و (۴۸:۲۸) گواهی دو گانه است بر سلطه جهانی توحیدی که در حکومت جهانشمول حضرت قائم ال محمد (صلی الله علیه وآله) خواهد بود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَذُكُّكُمْ عَلَىٰ تَجَرَّةٍ تُنجِيكُمْ مِّنْ عَذَابِ
 أَلِيمٍ... ۱۰... تُوْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَتُجْهَدُونَ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ
 بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ... ۱۱... يَغْفِرُ
 لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ
 فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ... ۱۲... وَآخَرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ
 مِّنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ... ۱۳...

هان ای کسانی که ایمان آوردید! آیا شما را بر تجارتي راه نمایم (که) شما را از عذابی دردناک می رهاند؟... ۱۰... به خدا و فرستاده اش ایمان می آورید، و در راه خدا با اموالتان و جان هاتان جهاد می کنید. این (گذشت و فداکاری) - اگر می دانسته اید - برای شما خوب است؛... ۱۱... تا گناهان دنباله دارتان را برایتان ببوشاند، و شما را در باغ هایی که از زیر (درختان) شان نهرها روان است، و (در) سراهایی خوش در باغ های همیشگی در آورد. این (خود) کامیابی راحت (و) بزرگ است... ۱۲... و (رحمت) دیگری (که) آن را دوست دارید، یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست، و مؤمنان را (بدان) بشارت ده... ۱۳...

آیه ۱۳ - این فتح قریب آغازش همان فتح مکه است، و پایانش فتح جهانی توسط دولت جهانی مهدوی (عج) است، که مراد از این «فتح» فرد نیست بلکه جنس فتح می باشد، و از

لحاظ اینکه هر آینده ای که حتمی باشد نزدیک است این فتح جهانی هم چون در آینده ای قطعی است نزدیک می باشد، چنانکه این لفظ قریب نسبت به قیامت هم یاد شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ
فَأَمَّتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَكَفَرَتْ طَّائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا
عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ۚ _..._ ۱۴ _

هان ای کسانی که ایمان آوردید! یاران (دین) خدا باشید. همان گونه که عیسی پسر مریم به حواریان گفت: «یاران من سوی خدا چه کسانی اند؟» حواریان گفتند: «ما یاران خداییم.» پس گروهی از اسرائیلیان ایمان آوردند و گروهی کافر شدند. پس کسانی را که ایمان آوردند علیه دشمنانشان تأیید کردیم، تا (بر آنان) چیره شدند. _..._ ۱۴ _

آیه ۱۴ - در این آیه حواریان در پاسخ مسیح (علیه السلام) که فرمود: "مَنْ انصاری الی الله"، گفتند: "نحن انصار الله" که بازگوی همان "انصاری الی الله" است، چنانکه همکاری و همیاری اینان با آن حضرت در سلوک الی الله بوده است.

آیه (۳:۵۴) برخی از همین حواریان را از مکاران بر شمرده، مانند یهودای اسخر یوطی که حضرتش را به سی پارچه نقدینه فروخت، ولی خود بجای مسیح (علیه السلام) به دارآویخته شد، و برخی دیگر هم کفر ورزیدند، و مبتلا به بدترین عذاب شدند (۱۵:۱۱۰) که از جمله بوزینه یا خوک گشتند (۵:۶۰).

سوره جمعه

این سوره به نام بهترین ایام هفته و مهمترین فرایض هفتگی نام یافته که در رکعت اول پس از حمد در نماز جمعه وارد است چنانکه سوره حج به نام فریضه عمری است.

بر حسب اخباری چند جمعه همان روزیست که خدا روح آدم را با جسمش جمع فرمود، و همسرش را نیز با او جمع کرد؛ و فرشتگان را بشکرانه او برای خود به سجده شکر امر فرمود، و او همسرش را در بهشت آسمانی جای داد، و توبه اش را پذیرفت و بزمین فرود آورد.

در همین روز خدا آتش را بر حضرت ابراهیم سرد کرد، و او را به ذبح اسماعیل امر فرمود؛ و بلاها را از ایوب بدور داشت، و دعای یعقوب را درباره یوسف اجابت فرمود، و مریم باردار به حضرت مسیح (علیه السلام) گشت، و کار پیامبران و سایر معصومان (علیهم السلام) را فیصله داد، قیام عاشورای حضرت حسین (علیه السلام) در همین روز بود، و قیام جهان شمول حضرت مهدی (عج) و قیام قیامت هم همان روز خواهد بود.

استجاب دعاها در روز جمعه بیشتر، و ثواب طاعات زیادتر، و دفع بلاها برتر، و در کل از تمامی ایام هفته فضیلتش بیشتر است.

نماز جمعه از تمامی عبادتها پس از حج برتر و وجوبش بیشتر، و خود میعادگاه عمومی کل مسلمانان جهان است، که امور سیاسی و عبادی آنان مورد بررسی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ
الْحَكِيمِ... ۱- هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ
آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ... ۲-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویرگان
آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، برای خدا تسبیح: تنزیه می کنند. تنها او پادشاهی
بسیار مقدس (و) عزیز حکیم است. ... ۱- کسی که در میان مادرزادگان [بی بهره گان از
وحی] فرستاده ای از خودشان برانگیخت، حال آنکه آیات او را بر آنان می خواند، و پاکشان
می گرداند، و کتاب و حکمت بدیشان تعلیم می دهد. و گرچه آنان همواره پیش از آن در
(ژرفای) گمراهی آشکارگری بوده اند. ... ۲-

آیه ۲ - امیین در این آیه کل بی بهره گان از وحی قرآنند که از مکه تا سراسر جهان
تکلیف را در بر دارد، خود پیامبر هم بدین معنی و اصل درس نخواندنش امی بوده است، و
استعمال امی در جهالت به کتاب وحی در مانند (۲:۷۸) و (۳:۲۰) آمده است.
امی یعنی مادرزاد که یا هیچگونه دانش بشری ندارد همچون رسول گرامی (صلی الله علیه
وآله) (۴:۱۱۱) و یا از دانش وحی محروم است (۱۱:۴۹) و (۴۲:۵۲) و (۲۹:۴۸).
اینجا تزکیه مانند (۲:۱۵۱) و (۳:۱۶۴) و (۶۲:۲) پیش از تعلیم آمده، و در (۲:۱۲۹) پس از
آن، که خود دلیل است بر تقدم شرفی تزکیه بر تعلیم، که اگر تزکیه بدون تعلیم ممکن بود تعلیم
هم لازم نبود.

امیین اینجا همان مکلفان حاضر در این رسالتند که "آخرین منهم" شامل تمامی مکلفان
دیگر در طول زمان و عرض مکان است.

وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ... ۳- ذَلِكَ
فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ... ۴- مَثَلُ الَّذِينَ

حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ
الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥...٥

و (نیز) بر گروه هایی دیگر از ایشان هنگامی که در پی شان می آیند، و اوست عزیز حکیم. ٥...٥ این (بزرگ فضیلت) فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می دهد، و خدا دارای فضل بسیاری است. ٥...٥ مثل کسانی که به درستی (علم و عمل) تورات بر عهده ی آنان گذارده شد، سپس (با کوتاهی کردنشان) آن را بر دوش هاشان نگرفتند، هم چون مثل خری است که کتاب هایی را بر پشت می کشد. و چه زشت است نماد آن قومی که با آیات خدا (همان ها و خدا را) تکذیب کردند. و خدا ستمگران را راه نمی نماید. ٥...٥

آیه ٥ - کسانی را که مکلف به تورات شدند، بویژه شرعمداران توراتی را که بایستی بدنبال این رسالت بیانگر دعوت توراتی باشند، ولی هم اینان این بار گران را حمل نکردند، اینان را همچون خرانی نامیده که بار کتابهایی را به پشت دارند، ولی از آن پشت کرده اند، در این صورت مثل مسلمانان - و بویژه شرعمداران قرآنی که مکلف به قرآنند، ولی آنرا بدرستی نگرفته و نسبت به آن بی تفاوتند و حتی بر خلافتش فتوا صادر می کنند - از آن شرعمداران یهودی بسی بدتر است.

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا
الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٥...٥ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ٦...٦ قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ
مُلَقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ ٧...٧ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ
فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ ٨...٨ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن
فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٩...٩ وَإِذَا رَأَوْا

تَجَرَّةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ
اللَّهِوِّ وَمِنَ التَّجَرَّةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّزِقِينَ...»

بگو: «ای کسانی که یهودی شده اید! اگر پنداشتید که (تنها) شما به راستی دوستان خدایید نه دیگر مردمان، اگر (از) راستان بوده اید، پس درخواست مرگ کنید.» (تا این دوستی - به زودی - ثمر بخش شود) ...» و (اما) هرگز - به سبب آنچه از پیش با دست های (نیروهای) خویش فرستاده اند - آرزوی مرگ نمی کنند. و خدا به (حال) ستمگران بسی داناست. ...» بگو: «بی گمان مرگی که از آن می گریزید، بی امان همان گریبانگیرتان است؛ آن گاه سوی (خدای) دانای نهان و آشکار (جهان) برگردانیده خواهید شد؛ پس به آنچه - انجام می داده اید - به خوبی آگاهتان خواهد کرد.» ...» هان ای کسانی که ایمان آوردید! هنگامی که برای نماز از روز جمعه ندا (ای اذان) در داده شد، سوی یاد خدا بشتابید، و داد و ستد (تان) را واگذارید. اگر می دانسته اید همین برای شما خوب است. ...» پس چون نماز گزارده شد، در (روی) زمین (و زمینه کارهاتان) پراکنده گردید، و از فضل خدا جویا شوید، و خدا را بسیار یاد کنید، شاید شما (خود و دیگران را) رستگار کنید. ...» و هنگامی که دادوستد یا سرگرمی بازدارنده ای از خدا را ببینند، سوی آن پراکنده می شوند، و تو را در حالی که (در خطبه های نماز) ایستاده ای و می نهند. بگو: «آنچه نزد خداست از لهو (حرام) و (حتی) از دادوستد (حلال) بهتر است، و خدا بهترین روزی دهندگان است.» ...»

آیات ۹ تا ۱۱ - در بیان وجوب ضروری نماز جمعه است که نخست مورد خطاب تمامی مؤمنان بجز معذورانند، که هم برپا داشتن آن و هم شرکت کردن در آن با شرایطش بر هر دو دسته واجب است، و هرگز همچون سایر واجبات اسلامی اختصاص بزمانهای معصومان ندارد، حج که فریضه ای سخت تر از نماز جمعه است ابدی است تا چه رسد به نماز جمعه که هفتگی است.

«نودی» که ندای برای این نماز در جمعه است همان اذان ظهر جمعه می باشد چنانکه آیه (۵:۵۸) گواه است بر اینکه این ندا همان اذان می باشد، که خود کنایه از دخول وقت نماز است، و شتاب بسوی "ذکر الله" و نه تنها نماز، بیانگر این حقیقت است که پیش از نماز جمعه

خطبه در کار است که همان آغازگر نماز جمعه و وقتش همان ظهر می باشد، و سپس پایان این حضور پایان نماز است.

"ذکر الله" که ذکر عمومی است، خود از ذکر نماز اعم است، و چنانکه اشاره شد هم بر نماز جمعه مقدم است و هم آغازش همان ظهر جمعه است، چنانکه "و ترکوک قائماً" در آخرین آیه اشاره به وجوب قیامی است آغازین در فریضه جمعه که همان قیام در خطبه های جمعه است.

تنها بپا داشتن نماز جمعه حضور مکلفان را واجب نمی کند، زیرا "اذا نودی" جز "اذا اقیمت" است، بلکه آغاز وقت ظهر جمعه امامان جمعه و مأمومان را جمعاً بحضور خوانده که همکاری در اقامه نماز جمعه جمعی است، و چون بر حسب سنت قطعی مکلفان بدون عذر از یک فرسنگی واجب است برای نماز جمعه کوچ کنند، که طبعاً در آن زمان ساعتی به طول می انجامیده، زمانی هم که برای تأخیر خطبه جمعه مشروع است همان حدود یک ساعت است، مگر اینکه تمامی کوچ کنندگان در اول وقت حاضر باشند.

این ندای برای نماز از روز جمعه ندای خاصی نیست که منادیش نیز شخص خاصی مانند امام معصوم و یا شرعمداری باشد، بلکه همان ندای معمولی اذان است که این هم خود موضوعیتی برای وجوب نماز جمعه ندارد، تنها بیانگر ورود وقت این فریضه است برای دو خطبه و دو رکعتش.

این سعی و کوشش کلی برای حضور امامان جمعه و مأمومانشان دو وجهه سلبی و ایجابی است. وجهه سلبی "و ذروا البیع" است که بایستی ضرورتها و واجبات مادون را کنار گذاشت، و موانع آنرا بکلی از میان برد، و ایجابیش "فاسعوا الی ذکر الله" است که در حد توان برای شرکت در آن کوشش شود.

در حاشیه این آیات سه گانه در حدود دویست روایت آنرا بدون شرط حضور معصوم واجب شمرده، و اگر هم اینجا احیاناً لفظ امام در کار است مقصود همان امام جمعه است، و چنانچه نصی هم درباره شرط حضور معصوم می بود، بر خلاف اطلاق آیه و نص این روایات بود.

سوره منافقون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ
لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ۚ... ۱ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ
جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ... ۲ ذَلِكِ
بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۚ... ۳ وَإِذَا
رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ
مُسْنَدَةٌ يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى
يُؤْفَكُونَ ۚ... ۴ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ
رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ۚ... ۵ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ ۚ... ۶ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ
حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَايِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ
لَا يَفْقَهُونَ ۚ... ۷ يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعَزُّ
مِنْهَا الْأَذَلُّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ

لَا يَعْلَمُونَ...^۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أُمُورُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ
عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ...^۲
وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ
لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ...^۳
وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ...^۴

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

هنگامی که منافقان نزد تو آیند گویند: «گواهی می دهیم که تو همی به راستی پیامبر خدایی.»
و خدا (هم) می داند که تو به راستی و درستی پیامبر او هستی، و خدا گواهی می دهد که
مردم دورو بی گمان سخت دروغگویند. ...^۱ سوگندهای خود را (چون) سپری
(برخود) بر گرفته، پس (مکلفان را) از راه خدا باز داشتند. به راستی که آنان چه بد
می کرده اند. ...^۲ این بدین سبب است که آنان ایمان آورده، سپس کافر شدند، پس بر
دل هایشان مهر زده شد، در نتیجه (دیگر) نمی توانند بفهمند. ...^۳ و چون آنان را ببینی،
هیكل هایشان تو را به شگفتی در می آورد، و چون سخن گویند به گفتارشان گوش فرا
می داری. ایشان دشمن (حق) اند. پس از آنان پرهیز. خدا با آنان کشتار کرده، کی و کجا به
گزاف (از حق منحرف و کنده و) افکنده می شوند. ...^۴ و هنگامی که برایشان گفته
شود: «بیاید تا پیامبر خدا برایتان پوشش بخواهد»، سرهای خود را بر می گردانند، و آنان را
می بینی که متکبرانه (از راه خدا) باز می دارند. ...^۵ بر آنان یکسان است: چه برایشان
پوشش بخواهی، یا برایشان پوشش نخواهی، خدا هرگز برایشان نخواهد پوشاند. خدا
بی گمان فاسقان را راهنمایی نمی کند. ...^۶ آنان (همان) کسانی اند که می گویند: «به
کسانی که نزد پیامبر خداوند انفا میکنند، تا (از گردش) پراکنده شوند، حال آنکه تمامی
گنجینه های آسمان ها و زمین از آن خداست، ولی منافقان در نمی یابند. ...^۷ گویند:
«اگر به مدینه برگردیم همواره آنکه عزیزتر است، آن زبون تر را بی امان از آنجا بیرون
خواهد راند.» حال آنکه عزت تنها برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است؛ لیکن (این) دورویان
نمی دانند. ...^۸ هان ای کسانی که ایمان آوردید! (زنهار که) اموالتان و فرزندان شما
را از یاد خدا غافل نگردانند، و هر کس چنان کند، پس هم آنان خودشان
زیانکاراند. ...^۹ و از آنچه روزی شما گردانیدیم انفا کنید، پیش از آنکه یکی از شما را

مرگ فرا رسد. پس بگوید: «پروردگارم! چرا تا مدتی نزدیک (مرگ) مرا به تأخیر نینداختی، تا به راستی تصدیق کنم، و از شایستگان باشم؟» _..._۱۰_ و هر کس اجلس فرا رسد، هرگز خدا آن را به تأخیر نمی افکند. و خدا به آنچه می کنید بسی آگاه است. _..._۱۱_

این تنها سوره ای است که بنام منافقون آمده و سپس سوره کافرون، و در برابرشان دو سوره مؤمن و مؤمنون است، و در این میان سوره مسلمون نداریم، زیرا هر که کافر و منافق نیست بالاخره دارای درجه ای از هست.

صدها آیه در سراسر قرآن با صراحت منافقان را رسوا کرده که اکثرشان در سیزده سوره آمده اند بویژه در سوره بقره که در سیزده آیه نحوستان تبیین گشته است.

از جمله نفا‌های منافقان این است در جنگ احد از لشکر اسلام فاصله گرفته و به دشمنانشان پیوستند، و با یهودیان پیمانهای بر ضد مسلمانان داشتند، مسجد ضرار را در مدینه پایگاه نفا بر ضد اسلام قرار دادند، حدیث افک را در مدینه پراکنده ساختند، و بالاخره شهر مدینه را بر ضد رسول خدا و مؤمنان زیر و رو کردند که در جمع خطرشان از کفار رسمی بسی بیشتر بوده است.

کفار مکه هیچگونه داعی بر نفا نداشتند، زیرا مسلمانان از نظر عدد و نیرو بسیار کمتر از آنان بودند، ولی در مدینه که تعداد و نیروی مسلمانان سیطره ای قوی بر شهر داشت و روز به روز هم افزون می گشت کفاری به چهره اسلام راه نفا را پیش گرفتند تا هم از امن جانی و مالی اسلام بهره گیرند، و هم با ارتباط زیر زمینی با کفار از آنان بهره مند شوند و بر ضد اسلام قیام کنند.

نفا در کل مخالفت بین ظاهر و باطن است، و نفا رسمی در قرآن همان باطن کفر و ظاهر اسلام است، ولی نفاقهای دیگری هم هست که طبعاً محکوم به نفا رسمی نیست مانند ریا که ظاهر عمل از مسلمان ربانی است ولی در باطن نشان دادنی به دیگران است که این خود شرکی است پنهان.

روی این اصل همانگونه که ایمان و اسلام دارای درجاتی است نفا را نیز درجاتی است.

تمام آیات این سوره درباره ردالت هایی از منافقان است، مثلاً در ظاهر حضور رسول خدا(صلی الله علیه وآله) که می رسند می گویند ما گواهی به حقانیت رسالت تو می دهیم، ولی خدا گواه است که اینها هرگز گواهی درونی بر این رسالت ندارند، زیرا این نابکاران پس از ایمان ظاهریشان به کفر بیشتر آلوده گشته و دلهاشان از کافران دیگر سیاهتر گردیده است، در چهره و سخن و عمل ظاهریشان بسیار پسندیده اند حتی تو پیامبر(صلی الله علیه وآله) به سخنانشان گوش فرا می دهی، ولی از هر سر و صدایی ترسانند، و می ترسند که بر علیه آنان باشد، لیکن عداوت آنها با اسلام بگونه ای است که "هم العدو" گویی تنها همینان دشمنان اسلامند زیرا خطر کافران از آنان بسی کمتر است.

استغفار تو درباره آنان و یا ترک آنان برابر است که هیچ اثری ندارد، و خدا هرگز آنان را نمی بخشاید، و بر حسب آیاتی چند مانند آیه (۶۳:۶) هرگز استغفار از برای مشرکان جایز نیست، تا چه رسد به منافقان که از مشرکان بدترند.

در آیاتی چند رسول گرامی(صلی الله علیه وآله) منافقان را با تأیید ربانی از چهره هاشان می شناسد، بویژه آن منافقانی که خطراتی مهم نسبت به مسلمانان دارند.

سوره تغابن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝۱-۱۰۰۰-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان
هر چه در آسمان ها و هر چه در زمین است برای خدا تسبیح گویند تنها او راست پادشاهی
و او راست (همه‌ی) سپاس و (هم) او بر هر چیزی بسیار تواناست. ۱-۱۰۰۰-
آیه ۱ - نخستین آیه این سوره مانند آیاتی بسیار همچون آیه (۱۷:۴۴) تمام آسمانها و
زمین و آسمانیان و زمینیان را تسبیح گوی حضرت اقدس الهی I دانسته که این خود دلیل است
بر شعور و ادراک کل کائنات که در جمع تمامی جهانیان با دو زبان خدا را همواره تسبیح
گویانند، زبان حال و زبان قال، گرچه این هر دو برای آنان دارای مراتبی است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ ۝۲-۱۰۰۰-

اوست کسی که شما را آفرید؛ پس برخی از شما (به هنگام تکلیف) کافرند، و برخی (در آن
هنگام) مؤمنند، و خدا به آنچه می کنید بسی بیناست. ۲-۱۰۰۰-
آیه ۲ - این آیه اصل آفرینش را مطرح کرده و سپس کفر و یا ایمان را در بعد تکلیف و
اختیار نمودار کرده است.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ
 الْمَصِيرُ... ۳_ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ
 وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ... ۴_ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ
 كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ... ۵_ ذَلِكَ
 بَأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا
 وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ... ۶_ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ
 يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ
 يَسِيرٌ... ۷_

آسمان ها و زمین را به تمامی حق آفرید، و شما را صورتگری نمود، و صورت هایتان را
 نیکو ساخت. و بازگشت (جهانیان) تنها سوی اوست. ۳_ آنچه را که در آسمان ها و
 زمین است می داند، و آنچه را که پنهان می کنید و آنچه را که آشکار می دارید (نیز) می داند.
 و خدا به (راز) ذاتی سینه ها (تان) بسی داناست. ۴_ آیا خبر مهم کسانی که پیش از
 این کافر شدند - پس فرجام سخت بدکاریشان را چشیدند، حال آنکه عذاب پر دردی برای
 آنان است - به شما نرسیده است؟ ۵_ این (بد فرجامی) از آن روست که بی گمان
 پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان می آورده اند، پس آنان می گفتند: «آیا بشرهایی ما را
 هدایت می کنند؟» پس کافر شدند و روی گردانیدند، و خدا (از آنان) بی نیازی کرد. و خدا
 بی نیازی ستوده است. ۶_ کسانی که کافر شدند، پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند
 شد. بگو: «آری، سوگند به پروردگارم، همانا به راستی برانگیخته خواهید شد. سپس شما
 همواره به آنچه کرده اید بی امان خبری مهم داده خواهید شد، و این تنها بر خدا آسان
 است.» ۷_

آیه ۷ - این «و ربی» - که در ظاهر قسمی است به ربوبیت ویژه پروردگار - نسبت به
 رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) در دو بعد برهانی است قاطع و روشن از برای حقانیت و
 لزوم رستاخیز، نخست آشکار بودن ربوبیت رسالتی پروردگار در شخص رسول که دانش،
 بینش و روشش - در عین جو جهالت بی تربیتی مجتمعی - به گونه ای ممتاز است که بجز

از طرف آفریدگار با عنایت ویژه اش میسور نیست، و این خود دلیلی است بر رسالت حضرتش و آیه «یس» هم که "قالوا ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون" گواهی بر این حقیقت است. و از ابعاد سه گانه رسالت جریان رستاخیز است، سپس در وجهی عمومی مقتضای اصل ربوبیت با این آفرینش وسیع و در عین حال با حال نشیب و فرازهای زندگی است، و در پی آنها ظلمها و عدلها که چندان پاسخگوئی در دنیا ندارد مقتضای حکمت این ربانیت پاداش بر مبنای عدل و فضیلت است در روز رستاخیز.

فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۝۰۰۰۸-

پس به خدا و پیامبر او و آن نوری (قرآنی) که ما فرو فرستادیم ایمان آورید، و خدا به آنچه می کنید بسیار آگاه است. ۰۰۰۸-

آیه ۸ - اینجا قرآن بنام نور خوانده شده که بر پیامبر نور نازل گردیده که قرآن محمد و محمد قرآن نور علی نور است، همین نورانیت قرآن دلیلی است منفصل به اضافه بر نمادهای تربیت ربانی در حضرتش که این هر دو از طرف پروردگارند، اینک باید دید این قرآن که نور است آیا نوری ناقص است که با نور رسالت تکمیل پذیرد؟ جواب منفی است، زیرا قرآن که به عنوان نور ربانی وانمود گشته هر ظلمتی را می شکافد و دیگر خود نیازمند به نوری دیگر نیست، و آیا نور ذات ربانی نیازی به انوار آفریدگان دارد تا نور هدایت و شریعتش که بگونه ای مطلق در قرآن نمودار است نیازمند به نوری دیگر باشد؟ و آیا باز هم قرآن "ظنی الدلالة" است و حدیث قطعی «الدلالة»؟ که علم و بیان ربانی مادون بیان و علم گروهی از آفریدگان می باشد، این خود در نتیجه انکار ربانیت مطلقه حق I است.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ وَاعْمَلَ صَالِحًا يُّكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝۰۰۰۹-

هنگامی که شما را برای روز گردآوری (آخرت) گرد می آورد، آن (روز)، روز زیان باری و فریب خوردگی در میان شماست، و هر کس به خدا ایمان آورد و کاری شایسته ای کند، بدی هایش را از او بسترده، و او را در باغ هایی جاودانه (که) از زیر (درختان) شان نهرها روان است داخل کند. این است کامیابی بزرگ. _...۹_

آیه ۹ - این آیه روز رستاخیز را روز تغابن خوانده، و این تغابن حسرت ها و اندوههای طرفینی است که برای جهنمیان بگونه ای مستمر خواهد بود، و چنانکه در دنیا با یکدیگر در گمراهی همراهی و همیاری داشته اند در نتیجه در آخرت نیز چنان هستند، و نیز تغابنی است بین خدا و کفار که اینها چنانکه در دنیا به گمان مغبون کردن خدا و رسالت ربانی در تخلفاتشان آزاد، بوده اند به روز رستاخیز این تغابن به عکس خواهد شد که خدا بگونه ای آشکار و عملی آنان را دچار حسرت ها و اندوه ها خواهد کرد، و نیز تغابن بین اخیار و اشرار است، چنانکه اشرار در عالم تکلیف همواره کوشا بوده اند که با مکرها و کلاه گذاری ها بر اخیار غلبه کنند، این جریان در رستاخیز به عکس خواهد شد که در نتیجه جهنمیان هم با یکدیگر تخاصم و اختلاف خواهند داشت (۳۸:۴۶) و هم با بهشتیان، اما چه سود برای اینان، چه زیبایی برای آنان خواهد بود؟!

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ _...۱۰_ مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ مَنْ
يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ _...۱۱_

و کسانی که کافر شدند و با آیاتمان (همان ها و ما را) تکذیب کردند، آنان - جاودانه - همراهان آتشند. و چه بد سرانجامی است. _...۱۰_ هیچ مصیبتی جز به اذن خدا نرسید، و هر که به خدا ایمان آورد دلش را به راه آورد. و خدا به هر چیزی بسی داناست. _...۱۱_

آیه ۱۱ - این آیه تمام مصیبت ها را به اذن الله خوانده و جای این پرسش است که آیا تمامی ظلمها و تعدیاتی که به اشخاص روا می گردد و یا ناخواسته و نادانسته صدماتی از طرف گروهی دیگر می رسد، اینها همه باذن الله است؟ پاسخ این است که کلا هر زشت و زیبا و خیر و شری که به انسان می رسد جز با اذن خدا ممکن نیست، جز آنکه اذن خدا در خیرات

سهم بیشتری را دارد و لکن در ناگواری ها کمتر است، بدین معنی که اگر ستمکاران با تمام کوششها و کاوشهایشان و با اختیار خودشان ستمهایی به خودهایشان و یا دیگران روا می دارند، اگرچه نود و نه درصد در این جریانات اختیار داشته باشند در مرحله پایانی جز به اراده الهی خواسته آنها تحقق پذیر نیست، که این خود توحید افعالی است، و اگر خدا جلوی گناهانشان را در اینصورت بگیرد جبر است، و در صورت اذن و اراده او پس از کل اختیارات و فعالیت های زشتشان این خود تحقق دادن اختیار است، و معنای امر بین امرین هم همین است که نه جبر کلی است و نه تفویض کلی.

آری احیاناً بر مبنای حکمتی ویژه ربانی جلو شری گرفته می شود مانند آتش ابراهیم که به اراده خدا سرد و سلامت گردید، البته گناه این آتش افروزان تحقق یافته - چون در حد توانشان چنان کردند - ولی حکمت ربانی در کار برد نداشتن آتش محقق گردیده است.

آیاتی چند نیز تمامی مصیبت ها را از دست آورهای خود مکلفان دانسته، مانند آیه (۴۲:۳۰) ولی جای این پرسش است که درست است بخشی از زیانهایی که به انسان هایی وارد می شود بر اثر تقصیر خودشان می باشد، و لکن کسانی که در راه خدا گام می نهند و در همین راه هم از طرف ستمکاران ستم می بینند، اینجا این مصیبت ها هرگز مربوط به این ستم دیدگان نیست؟ پاسخ این است که «ایدیکم» دو بخش است، بخش خودی و بخش غیری، بخش خودی همان است که اشاره شد، و بخش غیری ستمهایی است که از همنوعانشان به آنها می رسد که «ایدیکم» هر دو را شامل است.

و در جمع چه این و چه آن همه و همه پیش از آفرینش انسان در کتاب علم ربانی مکتوب بوده است، چنانکه آیه (۵۷:۲۳۶) بیانگر این حقیقت است.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلْغُ الْمُبِينُ... ۱۲... اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ... ۱۳... يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ إِنْ تَعَفَّوْا وَ تَصَفَّحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ ۱۰۰۰-۱۲- إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ۱۰۰۰-۱۵- فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُؤْشِحْ نَفْسَهُ فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۱۰۰۰-۱۶-

و خدا را اطاعت کنید و پیامبر (او) را پیروی کنید. پس اگر روی بگردانید، بر (عهده‌ی) پیامبران، فقط پیام رسانی روشنگر است. ۱۰۰۰-۱۲- خدا(ست که) جز او معبودی نیست. پس مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند. ۱۰۰۰-۱۳- هان ای کسانی که ایمان آوردید! بی گمان برخی از همسرانتان و فرزندانان دشمنان شمايند. پس از آنان بر حذر باشید، و اگر بیخشايد و (از آنان) روی بگردانيد و پوشش نهييد (خوب است). به راستی خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ويژگان است. ۱۰۰۰-۱۴- اموالتان و فرزندانان تنها وسیله‌ی آزمایشی آتسينند، و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است. ۱۰۰۰-۱۵- پس تا می توانید از خدا پروا بداريد، و بشنويد و فرمان بريد، و آنچه را براي‌تان خير است (در راه خدا) انفا کنید، و کسانی که خست نفسمان نگهبانی شود، همانان رستگارکنندگانند. ۱۰۰۰-۱۶-

آیه ۱۶ - اینجا "تقوی الله" به اندازه توان مکلفان مورد امر است، و روی این اصل امر به حق تقوی در (۳:۱۰۲) بدین معنی نیست که آنگونه که شایسته مقام حضرت اقدس الهی I است نسبت به او بایستی تقوی داشته باشیم، زیرا تقوای مکلفان هر چه و از هر که باشد محدود است، پس چگونه می توان حق تقوای خدای ناحدود را بجای آورد؟! روی این اصل مقصود از حق تقوی همان اندازه ای است که در توان مکلفان است و نه بیش از آن که محال است. آیاتی هم بیانگر این حقیقت است که خدا کسی را بالاتر از امکانش و یا آنچه را به او توان داده است تکلیف نمی کند (۶۵:۷).

و این توان تقوی هر دو توان فعلی و توان شأنی را در بر دارد که در دو بعد بایستی کوشا باشیم و اکتفا یه توان فعلی نکنیم، بلکه تا آنجا که در امکانات است هم تقوی کنیم و هم

بر توان توانیمان بیافزاییم. روی این اصل تمام کوششها و جوشهای ما در این راه ایجابی و تکاملی است که سلبش بکلی منفی می باشد، مثلا اگر با اختیار خود خوشتن را در بعدی

از ابعاد تقوی ناتوان کنیم، این بر خلاف حکم ربانی است، که در عباداتمان سستی ورزیم و یا احیاناً نیرویمان در انجام آنها کمتر گردد و در نتیجه آنها را با کفایت و با کمیتی کمتر انجام

دهیم، و یا ترکشان کنیم. روی این اصل در انجام کل واجبات و ترک کل محرمات بایستی همواره نیروی خود را نگهبان بوده و چگونه ای مداوم در راه تحقق تقوای بیشتر آنها را

افزونتر و بسیج سازیم. **إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ**

شَكُورٌ حَلِيمٌ _..._^{۱۷} **عَلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** _..._^{۱۸}

اگر خدا را وامی نیکو دهید، آن را برایتان افزون می گرداند، و برای شما (گناهانتان را) می پوشاند. و خدا بسی شکرگزار بسیار بردبار است. _..._^{۱۷} دانای نهان و آشکار و عزیز حکیم است. _..._^{۱۸}

سوره طلا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ
وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ
بِفَحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ
نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا... ١ فَإِذَا بَلَغَ
أَجَلُهُنَّ فَاُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْفَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ
مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ لَكُمْ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا... ٢ وَيَرْزُقْهُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ
قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا... ٣ وَاللِّي يَسِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ
نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللِّي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَتْ
الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ
يُسْرًا... ٤ ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ
سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا... ٥ أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ
وُجْدِكُمْ وَلَا تَضَارُّوهُنَّ لِيُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَتْ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا

عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَاتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ
وَأَتَمِّرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسْتَزْعُ لَهُ أُخْرَى...^٦
لِيُنْفِقُ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ
لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا...^٧
وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَهَا حِسَابًا شَدِيدًا
وَعَذِّبْنَهَا عَذَابًا نُكْرًا...^٨ فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا
خُسْرًا...^٩ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ
الَّذِينَ ءَامَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا...^{١٠} رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ
آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ
الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ
تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ
رِزْقًا...^{١١} اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ
يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ
أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا...^{١٢}

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

هان ای پیامبر برجسته! چون زنان را طلا می گوئید، پس با (زمان بندی) عده ای آنان
طلاقشان گوئید، و حساب عده را نگه دارید. و خدا - پروردگارتان - را پروا بدارید. آنان را
از خانه هاشان بیرون مرانید، و آنها هم از خانه هاشان بیرون نروند، مگر آنکه مرتکب
فحشایی آشکارگر گردند. و این است مرزبندی های الهی، و هر کس از مرزهای خدا پای
فراتر نهد، بی امان به خودش ستم کرده. نمی دانی، شاید خدا پس از این چیزی (خوشایند)
پدید آورد. ...^١ پس هنگامی که عده ای آنان سر رسید به شایستگی (پیش از پایان آن)
نگاهشان دارید، یا به شایستگی (پس از آن) از آنان جدا شوید، و دو مرد عادل را از میان
خود (بر طلا یا رجوع) گواه گیرید، و این گواهی را برای خدا به پا دارید. این است اندرزی

که - به هر کس که به خدا و روز بازپسین ایمان می آورده - داده می شود. و هر کس از خدا پروا کند، خدا برای او راه بیرون شدنی (از گرفتاری ها) قرار می دهد، ...۲- و از جایی که با کاوش حسابش را نمی کند، (خدا) روزیش می دهد. و هر کس بر خدا توکل کند، پس (هم) او برایش بس است. خدا کار و فرمائش را انجام دهنده است. به راستی خدا برای هر چیزی ارزش و اندازه ای قرار داده است. ...۳- و آن زنان که از خون حیض (ماهانه) نومیدند، اگر شک دارید (که خون حیضی خواهند دید یا نه)، عده‌ی آنان سه ماه است، و دخترانی (هم) که هنوز خون حیض ندیده اند (در حالی که در سنِ خون دیدن اند نیز عده‌شان سه ماه است) و زنان باردارِ سرآمد (عده‌شان این است که وضع حمل کنند. و هر کس از خدا پروا بدارد خدا برایش از کارش آسانی ای می نهد. ...۴- این است فرمان خدا که آن را سویتان فرستاده است. و هر کس از خدا پروا بدارد، بدی های کوچکش را از او بزداید، و پاداشش را بزرگ گرداند. ...۵- از آن گونه (مسکن) که (خود) سکونت داشتید - از موجودی و توانتان - آنان را سکنا دهید، و به آنان آسیب (و زیان) مرسانید، تا عرصه را بر ایشان تنگ کنید، و اگر باردارند نفقه شان را بدهید تا بارشان را فرونهند. پس اگر برای شما (فرزندانتان را) شیر دهند مزدشان را بدیشان بدهید، و (در این باره) به شایستگی میان خودتان مشورت کنید، و اگر کارتان (در این مورد) با هم به دشواری کشید، پس به زودی (زن) دیگری او را شیر خواهد داد. ...۶- هر که دارای گشایش است باید از گشایشش هزینه کند، و هر که روزیش تنگ شده، باید از آنچه خدا به او داده هزینه کند. خدا هیچ کس را جز (به اندازه‌ی) آنچه به او داده است تکلیف نمی کند. خدا به زودی پس از دشواری آسانی می نهد. ...۷- و چه بسیار (از) گروه ها که از فرمان پروردگارشان و از پیامبرانش سربیزیدند. پس از آنها حسابی سخت کشیدیم، و آنان را به عذابی بسیار (ناهنجار و) منکر دچار کردیم. ...۸- پس کیفر زشت عمل خود را چشیدند، و پایان کارشان زیان بود. ...۹- خدا برای آنان عذابی سخت آماده کرده است. پس ای خردمندان که ایمان آوردید! از خدا پروا بدارید. به راستی خدا سوی شما یادواره ای فرو فرستاده است: ...۱۰- فرستاده ای که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند، تا کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند از تاریکی ها سوی روشنایی بیرون برد، و هر کس به خدا بگردد و کار شایسته کند، او را در باغ هایی - سر در هم - که از زیر (درختان) شان نهرها روان است، در می آورد (که) جاودانه (برای) همیشه در آن (هم چنان)

ماندنی هستند. بی گمان خدا روزی ای را برایش نیک آورده است. _..._۱۱_ خدا کسی است که هفت آسمان را و همانند آنها (هفت) زمین را آفرید. فرمان (تکوین و تشریع خدا) در میان آنها به تدریج فروود می آید، تا بدانید که خدا به درستی بر هر چیزی بسیار تواناست، و به راستی علمش همواره هر چیزی را در بر گرفته است. _..._۱۲_

در قرآن سوره نکاح نداریم، ولی در برابرش سوره طلاق داریم، زیرا نکاح امری است ایجابی و مورد رغبت جنسی و اجتماعی طرفین، ولی طلاق که جدایی است احياناً بر مبانی ناشایستگی زندگی است که همچنان به زنان ستم‌هایی از طرف مردان یا به عکس انجام می‌گیرد، و چنانکه سوره نساء که مقابله‌ش سوره رجال در کار نیست، بیانگر حقوق از دست رفته نسبت به زنان است، سوره طلاق هم از نظر اسلامی همین گونه است، و چنانکه نکاح پیوند دو نفر است بگونه‌ای که گوئی فرد واحدی می‌شوند که کلاً وحدت می‌یابند، در طلاق هم شریعت اسلام احکامی مقرر داشته که تنها جدائی دو تن باشد و نه دو روح، بدین معنی که اگر به ضرورتی طرفینی یا از یک طرف جدائی حاصل گردد. این جدائی هرگز موجب دوری معنوی و بعد از اخوت اسلامی نباشد، در نتیجه طلاق حالت ویرانگری میان این دو تن و میان خاندان آنها ایجاد نکند، مثلاً در آیه (۲:۲۲۹) چنان مقرر گشته که یا همسران‌تان را به شایستگی نگیهان باشید، و یا به نیکی آزادشان سازید، و نیز در (۲:۲۴۱) آمده است که بر عهده پرهیزکاران است که افزون بر مهریه همسرانشان مالی در خور توانشان به آنان ببخشایند و در (۲:۲۲۶) آنکه دست و دل باز است به اندازه توانش، و آنکه تنگ نظر است به اندازه نظرش بایستی این هدیه را با کمال محبت به همسرش بدهد، و به دلیل آیه (۲:۲۲۹) هرگز حق ندارد که چیزی به منظور طلاق از همسرش بستاند، مگر اینکه بترسند که حقوق الهی در این میان ترک گردد، چنانکه در طلاق خلع و مبارات چنین است که در این صورت در این میان گناهی نیست که زن برای خلاصی خود چیزی از آنچه دریافت داشته به همسرش بپردازد، و در جمع در استمرار نکاح و یا در طلاق هرگز نبایستی از طرفین یا یک طرف زیان‌رسانی در کار باشد (۲:۲۳۳) و بالاخره طلاق هم مانند نکاح بایستی بر مبنای التیام و صفا و محبت در موارد شایسته اش محقق گردد، و چنانکه در (۲:۲۳۷) آمده در طلاق پیش از دخول نیمی از

مهریه مقرر بر عهده مرد است، ولی زن مأموریت دارد که آن را هم به همسرش ببخشد، و در برابر این محبت مرد نیز مأموریت دارد که تمام مهریه را به او بپردازد، که هر چند طلاق موجب بغض و کینه است، ولی با این محبت های طرفینی بویژه محبت مردان که بایستی دو چندان بعنوان مهریه و بیشتر بعنوان هدیه بپردازند، از نظر شخصی و از نظر اجتماعی این تلخی طلاق را از کام همسران و دیگران بزداید.

اینجا «لعدتهن» بیانگر تعهدهای طرفین است برای عده طلاق، که باستثنای غیر مدخوله و نابالغ و یائسه، و بالاخره زنانی که قطعاً باردار نیستند، همگان دارای عده می باشند که با احتمال بارداری سه طهارت و سه حیض، و با بارداریشان عده آنها تا وضع حمل است گرچه لحظه ای پس از طلاقشان باشد، و این خود افزون بر عدم عده نامبردگان دلیلی است قطعی بر اینکه عده طلاق تنها بر مبنای احتمال حمل است.

عرب جاهلیت پس از طلاق هرگز عده ای را برای زنان مقرر نمی داشته است، بلکه بارها و بارها به این زن تحت اسارت رجوع می کرده، که اینجا اسلام بدنبال شرایع گذشته عده ای را با شرایط و ویژگیهایش مقرر داشته که در این میان وصل و فصل همسران بر مبنای عدالت باشد.

بیرون کردنشان و یا بیرون رفتنشان بکلی از بیت زوجیت در مدت عده حرام است، و در این مدت در صورت احتمال رجوعشان بشرط اصلاح این همسران بایستی طبق معمول خود را آراسته سازند، و بلکه بیش از پیش تا شاید رجوع تحقق یابد، جز در صورتیکه تخلفی که بیانگر ناسازگاری است انجام دهند که خود اخراجشان را تجویز و در نتیجه رجوع به آنان را تحریم می کند.

یائسه ها که هم زمان حیضشان بسر آمده و هم در نتیجه هرگز باردار نمی شوند هرگز عده ای ندارند، چنانکه زنان بالغه ای که هنوز حیض نشده اند و امکان بارداری هم ندارند چنانند، ولی یائسه های مشکوک سه ماه عده دارند، که بیشترین زمان سه طهر و سه حیض دیگر است.

اینجا هم بخوبی پیداست که اصولاً رعایت عده طلاق برای احتمال بارداری است که درباره زنانیکه حیض می شوند و آنان هم که حیض نمی شوند و احتمال عدم یاس دارند، برای هر دو بر مبنای احتمال حمل است و بس زیرا "المطلقات یتربصن ..." تقییدش در "و لا تحل لهن..." آشکار است، که اینان نخست زانی مشکوک از نظر بارداری - و در آخر کار باردارند، اینجا "ثلاثة قروء" حکم عده نخستین، و در جای دیگر "ان یضعن حملهن" عده بارداران است.

عده طلاق هرگز بر مبنای احترام زوجیت نیست. زیرا احترام زن یائسه ای که مثلاً پنجاه سال با شما بوده و اکنون طلاقش می دهید بسی بیش از زن یک شبه یا چند شبه است که احتمال بارداری دارد.

وانگهی اگر عده بر مبنای احترام زوجیت باشد این احترام طرفینی است و شوهر همچون زن بایستی عده نگهدارد.

ما هرگز اشاره ای هم در کتاب و سنت نداریم که زن در صورت قطع به عدم حمل عده طلاق دارد، و شهرت و اجماع هم در این میان هرگز کار ساز نیست، روایاتی هم حکمت عده طلاق را احتمال حمل دانسته است که "مثلها لا تحمل" و "انما العدة من الماء" عده طلاق در انحصار وجود منی یا حمل است و بس.

آری این قاطعیت بایستی صد در صد واقعیت بدون هیچگونه تخلفی داشته باشد، که مانند بستن لوله رحم و انجام واسطه که منی در رحم نریزد، و خوردن قرص مانع حمل و از این قبیل قطع ها به عدم بارداری کافی نیست، زیرا در این میان حملهایی هم اتفاق افتاده است.

در جمع حقوق طرفین زناشوئی همچنان بر بنای عدالت و فضیلت استوار است، و اصولاً طلاق تنها در صورت عدم امکان تداوم زوجیت است که یا موجب عسر یا دست کم حرج می باشد، و یا مهمتر اینکه بر حسب نص قرآن ترس ترک حدودی الهی آنها ایجاب می کند، درست است که بر حسب نصوص اسلامی طلاق بدون لزوم حرام است ولی تحقق یافتنی است، که اگر دلیلی بر تحقق یافتنش نداشتیم طلاق در صورتی نافذ بود که یا طرفین موافقت کنند، و یا استمرار زوجیت موجب ترک حدودی الهی گردد، و چاره ای هم درین میان نباشد.

در آیه چهارم تقوی موجب رهایی از گرفتاریها و وفور روزی هاست که اهم آنها فرقان و جدا سازی حق از باطل است (۸:۲۹) آری بر مبنای این دو آیه هم روزی ناخودآگاه کلا نصیب شخص با تقوی می گردد و هم معرفت حق از باطل برایش افزون می شود، و این هر دو پیش از مرگ و پس از مرگ را شامل است.

البته این بدین معنی نیست که تنها تقوی این پی آمد را دارد، که شخص متقی از هر گونه تلاش مادی و معنوی دست بردارد، بلکه تقوی موجب افزونی فرقان و رزق من حیث لا یحتسب است، و اگر مقتضای تقوی ترک کوشش برای معاش گردید این معاش در پرتو تقوی تضمین گشته چنانکه "و یعلمکم الله" هم پس از تقوی است و اینهم منافاتی با یادگیری معمولی علوم ربانی ندارد.

آخرین آیه این سوره بگونه ای ویژه و بی نظیر زمین هایی را همانند آسمانها هفت عدد خوانده است، و آیا این همانندی تنها در عدد هفت است، یا طبعا بودن را نیز در بردارد، که زمین ها نیز مانند آسمان ها طبقه طبقه بر فراز یکدیگرند، سپس این همانندی تنها در آسمان نخست است، یا اینکه در هر یک از آسمانها زمینی از این هفت عدد موجود است.

قدر مسلم اینجا مماثلت نخستین است و سپس دو احتمال دیگر که فعلا هیچکدام هم قطعی نیست، گرچه طبقه های روی هم زمین - مانند آسمان - ظاهر است و بالاخره این حقیقت برای ما مجهول است که جایگاه زمینهای ششگانه دیگر کجاست؟ اگر چه روایاتی چند احتمال سوم را تایید می کند، و آیه (۴۱:۱۲) هم از نظر "فقضاهن سبع سماوات" زمین را به همراه گاز آسمانی هفت بخش آسمان کرده مؤید این احتمال است.

اینجا جای این پرسش است که چگونه در میان میلیاردها ستارگان تنها هفت عدد از آنها بنام زمین به عنوان مسکن کسانی معرفی شده است، در حالیکه آیه (۴۲:۲۹) جنبندگان و انسان را در کل آسمانها و زمین پراکنده دانسته است.

پاسخ اینست که این هفت منافاتی با اینهمه تعداد ستارگان ندارد، که شاید این هفت زمین در میان آنها مشابهت ویژه ای دارند و چنان که "یتنزل الامر بینهن" امر تکوین و تشریع را همواره در این میان نازل دانسته ولی این هم اختصاص نیست.

اینجا مقتضای همانندی هفت زمین، و سپس همانندی هفت آسمان میان همه اینهاست، گر چه تکلیف ربانی شامل کل مکلفان در آنهاست، ولی با اختلافاتی که میان ماده زمینی و ماده آسمانی، و نیز شرایعشان احياناً هست، این "یتنزل الامر بینهن" اقسام امر تکوین و تشریع را میانشان بخش کرده است.

ولی عمومیت دعوت قرآنی برای کل عالمیان و مکلفان مقتضی وحدت شریعت قرآنی است میان کل مکلفان زمینها و آسمانها.

روایت ابن عباس هم که در آسمانها و زمینهای دیگری نوحی است مانند نوح شما و ابراهیمی است همچون ابراهیم شما، و موسائی مانند موسای شما و عیسائی است مانند عیسای شما و محمدی است همچون محمد شما، شاید ناظر به همین معناست که زمین ما مرکز فرماندهی کل شریعتهای عالم است!.

سوره تحریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ
غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱... ۱- قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ
وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۲... ۲- وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا
فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا
نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَاكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ۳... ۳- إِنْ
تَوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ
مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ
ظَهِيرٌ ۴... ۴-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

هان ای پیامبر برجسته! چرا آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده (بر خود) حرام می کنی؟
حال آنکه خشنودی همسرانت را می طلبی. و خدا بسی پوشنده ی رحمت گر بر ویژگان
است. ۱... ۱- خدا بی گمان برایتان باز کردن (این گونه) سوگندهایتان را اکیداً واجب کرده
است. و خدا سرپرست شماست، و او بسیار دانای حکیم است. ۲... ۲- و چون (این)
پیامبر برجسته با یکی از همسرانش سخنی گفت، همین که وی آن را به برخی از همسران
(دیگر)ش (درین باره) گزارشی مهم داد، و خدا او را بر آن مطلع گردانید، (حضرتش) بخشی

از آن را اظهار کرد، و از بخشی (دیگر) اعراض نمود. پس چون همان را به آن زن خبری مهم داد، وی گفت: «چه کسی این خبر مهم را به تو داده؟» گفت: «مرا آن دانای آگاه (این گونه) خبر مهمی داده است.» _..._۳ اگر شما دو زن (: عاشیه و حفصه) سوی خدا بازگشت کنید (شایسته و بایسته است) (زیرا) (از جریانی علیه رسول گرامی) بی گمان دل هایتان انحراف پیدا کرده است، و اگر علیه او با یکدیگر تظاهر کنید، به راستی خدا خود سرپرست اوست، و (نیز) جبریل و صالح مؤمنان و فرشتگان (هم) پس از این (ولایت ربانی) پشتیبان اویند. _..._۴

آیات ۱، ۲ و ۴ - رسول گرامی ماریه قبطیه را که کنیزی بود که بعقد نکاح رسمی خود می آورد، تا سنت جاهلیت نابرابری کنیزان را با سایر زنان از میان بردارد، چنانکه تمامی ازدواجهای حضرتش بوحی ربانی و طبق مصالح اخلاقی و سیاسی اسلامی بوده است، و نه از روی صرف شهوتی افزون بر دیگران، که همسر اولش در بیست و پنج سالگی اش خدیجه چهل ساله بود، که پیش از حضرتش دو شوهر دیده بود، چون او را برای کمک رسالت آینده اش از هر نظری مناسب می دید، وگرنه جمال و کمال حضرتش با دخترانی جوان و زیبا مناسب بود، و با مرگ خدیجه درمکه پس از هشت سال هجرت حضرتش بمدینه با سوده دختر زمعه که نه جوان بود و نه زیبا ازدواج کرد، و این با احترام ایمان این زن و شوهر متوفایش بود که از نخستین مسلمانان بوده است، و بالاخره تمامی ازدواجهای حضرتش بر مبنای سیاستی اسلامی بوده که در جمع میان اعراب بوده که داماد تمامی قبایل مهم عرب گشت تا در اثر این پوستگی برسالتش نزدیکتر شوند، و یا کمتر کارشکنی کنند بالاخره در تمامی ازدواجهای سیزده گانه اش تنها زن باکره اش عایشه بوده است و بس.

بالاخره ازدواج حضرتش با ماریه قبطیه زنانی همچون عایشه و حفصه را برانگیخت که علیه حضرتش در مدینه غوغایی بپا کنند، و حضرتش برای حفظ آبروی رسالت این حلال را با قسمی بر خود حرام کرد تا با تضمین الهی قسمش را نقض فرمود، و به ماریه عودت نمود. اینجا هرگز این تحریم رسالتی نبوده بلکه شخصی بوده است، که "یا ایها النبی"، و نه «الرسول»، گواه بر این حقیقت است که این تحریم عنوان رسالتی نداشته بلکه مربوط به شخص نبی بوده است.

"إن تتوبا الى الله" که بر حسب اتفاق شیعه و سنی مخاطبش عایشه و حفصه اند، این دو را اصل اولی این جنجال دانسته، گرچه بعضی دیگر از زنان حضرتش نیز سهمی از این جریان داشته اند، چنانکه ضمائر جمع زنان گواه بر آن است.

عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مُسْلِمَتٍ مُّؤْمِنَةٍ قَدِّمَتْ تَوْبَتَ عِبْدَةٍ سَاحَتْ تَيْبَتٍ وَ أَبْكَارًا ۚ... ۵- يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ۚ... ۶- يَأَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ... ۷- يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَنِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۚ... ۸- يَأَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَا وَلَهُمْ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ ۚ... ۹- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطَ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ۚ... ۱۰- وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۚ... ۱۱- وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُّوحِنَا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ لَهَا وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ ۚ... ۱۲-

اگر پیامبر، شما را طلا گوید، امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما، مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبه کار، عابد، روزه دار، بیوه و دوشیزه را به او عوض دهد. ... هـ هان ای کسانی که ایمان آوردید! خودهاتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگ است نگه دارید. بر آن (آتش) فرشتگانی خشن (و) سختگیرند (که) از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند، و آنچه را که مأمور می شوند انجام می دهند. ... ء هان ای کسانی که کافر شدید! امروز عذر نیاورید، تنها همان را که عمل می کرده اید کیفر می یابید. ... و هان ای کسانی که ایمان آوردید! سوی خدا بازگشتی بسیار ناصحانه کنید. امید است که پروردگارتان بدی هایتان را از شما بزداید، و شما را به باغ هایی که از زیر (درختان) شان نهرها روان است در آورد. روزی که خدا پیامبر برجسته (ی خود) و کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار نمی گرداند، نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان می شتابد، گویند: «پروردگارمان! نورمان را برایمان کامل گردان، و برایمان پیوشان، که تو بر هر چیزی بسیار توانایی.» ... ا هان ای پیامبر برجسته! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنان سخت بگیر. و پناه گاهشان جهنم است، و چه بد سرانجامی است. ... ا خدا برای کسانی که کافر شدند، زن نوح و زن لوط را مثلی آورده (که) هر دو تحت (نکاح) دو بنده‌ی شایسته از بندگان ما بودند. پس (اینان) به آنان خیانت کردند. و کاری از دست آن دو [شوهرانشان] درباره‌ی آنان از (عذاب) خدا ساخته نبود. و (به آن دو زن) گفته شد: «با داخل شوندگان، در آتش داخل شوید.» ... ا و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مثل آورد، آن گاه که گفت: «پروردگارم! نزد خود در بهشت خانه ای (ویژه) برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده، و مرا از دست گروه ستمگران برهان.» ... ا و مریم دخت عمران را، همان کسی که عورت خود را (پاک) نگاه داشت. پس در آن از روح ویژه مان (از میان آفریدگان) دمیدیم، و (وی) سخنان پروردگار خود و کتاب های او را تصدیق کرد، و از (عابدان و) خاضعان مخلص بود. ... ا

آیات ۱۰ تا ۱۲ - در تبیین این حقیقت است که ارتباط زناشویی موجب سعادت و یا شقاوت زن یا شوهر نیست، چنانکه زنان نوح و لوط کافر بوده اند و با سایر کافران به جهنم رانده شدند، رسالت شوهرانشان نه تنها هرگز اثری در بخششی و یا تخفیف عذابشان نداشت، بلکه بر حسب آیاتی مانند (۳۳:۳۰) عذابشان نیز مضاعف است.

برعکس زن فرعون که در جو فرعونی همچنان بر ایمانش پایدار بود، اجرش نیز مضاعف بوده است.

و مریم دختر عمران که بدون شوهر حامله شد که خدا در مجرای تناسلیش روح عیسی را با نطفه مردانه دمید، که ضمیر مفرد مذکر «فیه» راجع به «فرجها» است، و بالاخره این زن باکره بزرگترین مقام شایسته را در اثر تقوایش به دست آورد.

در جمع چنان می فهمیم که سعادت و شقاوت انسان هرگز در گرو سعادت و شقاوت بستگان او نیست، بلکه کاری است شخصی.

و نیز بقاء و ارتقاء ایمان در جو بی ایمانی، بویژه همسری پاداشش چندین برابر است.

سوره مُلک

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ _..._۱

به نام خدای رحمتگر بر آفریدگان، رحمتگر بر ویژگان

مبارک است کسی که فرمانروایی (جهان) تنها به دست اوست، و (هم) او بر هر چیزی بسی

تواناست. _..._۱

آیه ۱ - "بیده الملک" - که سلطه مطلقه را در انحصار حضرت اقدس ربانی I دانسته - هم «تبارک» و کل برکات را در انحصار حضرتش می داند، که در خلق و امر خلقت (۷:۵۴) و امر تشریع (۲۵:۱) و در کل امور ربانی (۴۳:۵۸) منحصر به فرد است.

«ید» اینجا همان «ید» قیمومیت تکوین و تشریع است که به احدی واگذارش نمی کند، و شرکتش هم نمی دهد، و اگر سلطه ای بکسی دهد (۲:۲۴۷) تنها سلطه فرعی و خلقی است و نه اصلی و خالق، که حتی رسول گرامی را بهره ای از این ربوبیت نیست (۳:۱۲۸) بلکه تنها حضرت اقدس الهی پروردگار عرش بزرگ ربوبیت است (۲۳:۱۱۶).

و بالاخره حضرتش بر مبنای همین سلطه و ربوبیت مطلقه بر هر چیزی تواناست، البته چیزیکه امکان وجود داشته باشد، که متمنع ذاتی از لفظ و معنای چیز برون است - زیرا اگر مورد قدرت باشد متمنع ذاتی نیست - مانند اینکه خدا مانند خود را بیافریند. که در هر صورت آفریده است و نه آفریدگار.

"کل شیء" که مورد قدرت ربانی است یا چیزی است که هنوز آفریده نشده و مصلحتی در ایجادش هست، مانند ماده نخستین جهان آفرینش که قدرت در اینجا بر ایجاد اوست بدون منبعی دیگر بجز اراده خالقیت، و یا موجود است که تغییر یافتن و یا نابودیش، تحت قدرت ربانی است، ولی محال ذاتی کلاً ناچیز است و اصلاً چیزی نیست که مورد قدرت باشد، و این به معنی ضعف قدرت نیست، بلکه بر مبنای محال بودن ذاتی اوست، که «شیء» هم اشاره به ناچیز است و نه چیزی که محال است، و اصولاً حتی تصور محال ذاتی هم محال می باشد، و به همین معنی هم محکوم به محال بودن است.

ما محالهای غیر ذاتی را که در بعد حکمت ربانی محال است تصور می کنیم، ولی کلاً از تصور محال ذاتی محرومیم، و حکم به محال بودنش نیز از لحاظ محال بودن تصورش می باشد.

آری، محال ذاتی ذاتاً مورد قدرت نیست، ولی محال مصلحتی از نظرت مصلحت، در عین امکان ذاتیش چون بر خلاف مصلحت ربانی است هیچگاه تحقق نمی یابد.

مثلاً در بعد محال ذاتی که آیا خدا می تواند دنیایی درون تخم مرغ نهد که نه دنیا کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگ گردد؛ حضرت علی (علیه السلام) گاه پاسخ می دهد: که خدا هرگز عاجز نیست ولی مورد سؤال محال ذاتی است، که اگر دنیا از هیچ جهتی کوچک نشود و تخم مرغ هم از هیچ جهتی بزرگ نگردد این خود اجتماع دو نقیض و محال ذاتی است. ولی در پاسخ شخص دیگر می فرماید: کی توانا تر از کسی است که حجم زمین را کوچک و وزن تخم مرغ را زیاد کند، که پاسخ نخست مربوط بصورتی است که هیچ چیز از هیچ یک بزرگ یا کوچک نشود، و دومی صورت دوم است.

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْغَفُورُ ۚ — ۲۰۰۰ —

کسی که مرگ و زندگی را آفرید، تا شما را بیازماید (که) کدامتان نیکوکارترید. و اوست عزیز بیسی پوشنده. — ۲۰۰۰ —

آیه ۲ - مرگ و زندگی زمینه بلوا و امتحان است، این مرگ تنها مرگ پس از زندگی است، زیرا مرگ پیش از زندگی چیزی نیست بجز نبود زندگی که آن هم از مخلوقات نیست، ولی مرگ پس از زندگی امر ایجادی و مخلو است، و درست است که مرگ پیش از زندگی بحساب آینده اش شیء است مانند ماده نخستین جهان، ولی هنوز تبدیل به زندگی نشده با آنکه به این اعتبار شیء است ولی هنوز مخلو نشده است.

جای این پرسش است که این مرگ پس از زندگی چرا اینجا و در (۵۳:۴۴) پیش از آن آمده است؟

پاسخ این است که بلوی و امتحان این مرگ بیش از بلوای زندگی است، همین اندازه که زندگان آگاهند که مرگ گریبانگیرشان خواهد شد خود موجب تنبه و تذکری در زندگیشان است که در این زندگی موقت هشیار باشند.

آری زندگی و مرگ توأمان خود همدست و همداستان پندآمیز و هشدار دهنده انسانند، و اگر چه این انسان عقیده بحساب پس از مرگ هم نداشته باشد دست کم احتمال عقلائی آنرا می دهد و روی همین احتمال عاقلانه در افکار و کردارش مراقبت خواهد داشت، که همواره در عمل نیک و نیکتر گوی سبقت برآید.

مرگ نخست در آیاتی مانند (۲:۲۸) از نظر گزارش حالاتی پیاپی یکدیگر آمده، و اینجا تبدیل این مرگ مورد امتنان ربانی است، چنانکه اصل خلقت ماده اولیه چنان است، و این مرگ مورد ابتلاء نیست، اگر هم هست از پیش مخلو نیست، گرچه آفرینش جنین پس از روحش خود به یک معنی آفرینش مرگ است در آن، که اینجا این مرگ هم از موارد بلوی و تذکر است، ولی بسی کمرنگ و تذکرش هم کم است.

در هر صورت اگر همین مرگ هم نبود و یا دیر می انجامید هرگز زندگی برای انسان میسر نبود، و این خود از نعمتهای مرگ است، ولی اینجا منظور امتحان با مرگ است و بس، چه مرگ پیشین باشد و چه مرگ پسین که با درجاتی هر دو بلوی و امتحانند، چنانکه زندگی پس از مرگ نخست در آیاتی مانند (۲:۲۸) مورد امتنان است.

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوُّتٍ
فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ... ۳-

کسی که هفت آسمان را، طبقاتی (روی هم) بیافرید. در آفرینش (خدای) رحمان هیچ گونه
(تضاد و) تفاوتی نمی بینی. پس باز (هم) بنگر، آیا هیچ گونه سستی (در آن)
می بینی؟... ۳-

آیه ۳ - هر گونه تفاوت و تنافی را در میان کل آفریگان منتفی دانسته که با نظرات بصر و
بصیرت عقلی و علمی این حقیقت روشن و روشنتر می گردد، و خود این برهانی بر وحدت
سازمان دهنده جهان است.

آری آفرینش کل آفریدگان بر مبنای وحدت و التیام است، بویژه انسان که سرآمد کائنات
می باشد، برای رحمت وحدت آفریده شده است (۱۱:۱۹).

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ... ۴-
وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا
لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ... ۵- وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ... ۶- إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ... ۷-

سپس بار دیگر بنگر، تا دیده ات زبون و به حال درماندگی سویت بازگردد... ۴- و
همانا ما نزدیکترین آسمان (به زمین) را همواره با چراغ هایی زینت دادیم و آنها را (مراکزی)
برای سنگباران هایی برای شیطان ها نهادیم، و برایشان عذابی بسیار سوزان آماده
کردیم... ۵- و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب جهنم است، و چه بد
سرانجامی است... ۶- هنگامی که در آنجا افکنده شوند، از آن خروشی (خراش دار)
می شنوند، در حالی که زبانه می کشد... ۷-

آیه ۷ - چراغهایی آسمانی را به عنوان نیزههایی آتشین خوانده، که شیطانهای متجاوز به
ملاء اعلی را هدف می گیرند (۳۷:۱۰) و (۱۵:۱۸) و پس از رسالت آخرین ممنوعیتی است که
حتی برای رسل جنی پیشین هم این وزارت دفاع آماده بمباران آنهاست (۷۲:۹۸) که این

چراغهای آسمانی افزون بر روشن کردن فضای آسمان مراکز سلاحهای آتشین علیه متجاوزان آسمانی هستند.

در گذشته شیاطین جن، و اکنون هم کل جنیان حتی رسولان نشان که با ختم وحی وحی و رسالتشان پایان یافته است، توأمان از شنیدن اسرار وحی ممنوع بوده و هستند.

تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ...^۸ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ...^۹ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ...^{۱۰}

نزدیک است از خشم شکافته شود. هر بار گروهی در آن افکنده شوند، نگهبانان آن از ایشان پرسند: «مگر شما را هشداردهنده ای نیامد؟»...^۸ گفتند: «چرا، بی گمان هشداردهنده ای سویمان آمد، پس تکذیب(ش) کردیم و گفتیم خدا چیزی فرو نفرستاده است؛ شما جز در گمراهی بزرگی نیستید.»...^۹ و گفتند: «اگر شنیده بودیم، یا خردورزی می کردیم، در (میان) دوزخیان نبودیم.»...^{۱۰}

آیه ۱۰ - شنوائی و تعقل را از موانع عذاب دانسته که اولی عامل دریافت برونی است: شنیدن حقایق، و دومی عامل دریافت برونی اندیشه درست است، که این دو عامل پایاپای یکدیگر موجب سعادت انسانند، و اینجا شنیدن کل دریافتهای برونی را از دیدن و ... در بر دارد که خود مهمترین عوامل دریافت برونی است.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِّقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ...^{۱۱} إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ...^{۱۲} وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ...^{۱۳} أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ...^{۱۴}

پس به گناه خود اعتراف کردند. پس برای همراهان آتش بسیار فروزان فروپاشی (و نابسامانی مقرر) است...^{۱۱} بی گمان کسانی که از پروردگارشان در نهان با احترام می هراسند، برایشان همواره پوششی و پاداشی بزرگ است...^{۱۲} و سختنان را (چه

پنهان بدارید، یا آشکارش نمایید، خدا همواره به (راز) ذاتی سینه هاتان بسی آگاه است. _..._۱۳_ آیا کسی که (جهان را) آفریده است نمی داند؟ در حالی که او بس باریک بین آگاه است. _..._۱۴_

آیه ۱۴ - علم را با آفرینش توأمان دانسته که خود آفرینش دلیلی روشن بر علم آفریدگار است، ماده و مادی بی علم آفریدگار نیست که جهل بوجود آورنده نظم و علم نیست. و انسان که اشرف موجوداتست هرگز خالق نیست، تا چه رسد به سایر آفرینندگان مانند جماد و نبات و حیوان!

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ
وَإِلَيْهِ النُّشُورُ _..._۱۵_

اوست کسی که زمین را (همچون حیوانی راهوار) برای شما رام گردانید. پس در فراخناهای آن رهسپار شوید، و از روزیش (خدا) بخورید. و رستاخیز تنها سوی اوست. _..._۱۵_

آیه ۱۵ - از براهین روشن بر حرکت زمین است زیرا ذلول حیوانی است که پس از حرکات ناهموارش رام و راهوار گشته، و آیات «قرار» (۴۹:۶۴) و مهد (۲۰:۵۳) و مهد (۷۸:۶) و «کفات» (۷۷:۲۵) و بالاخره آیه «راجفة» (۷۳:۱۴) در جمع زمین را جنبنده ای راهوار معرفی کرده اند، و پیشرفت علم زمین شناسی هم تا اندازه ای از چهره پنهان این حقیقت پرده برگرفته است.

آیه مورد بحث که زمین را با حرکاتش حیوانی بسی رام و راهوار خوانده، شانه هایش را جولانگاه انسانها دانسته که همان جاهایی از این کیهان پیماست و پذیرای سکونت و پیمودن است.

أَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ _..._۱۶_
أَمْ أَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ
نَذِيرِ _..._۱۷_

آیا از آن کس که در آسمان (قدرت و علم و عدالت) است، ایمن شدید (از این) که شما را در زمین فرو برد؟ پس زمین (در آن هنگامه) ناگهان روان گردد. _..._۱۶_ یا از آن کسی که

در آسمان است ایمن شدید، که بر شما (تندبادی یا) سنگریزه ای فرو فرستد؟ پس به زودی

خواهید دانست که بیم دهنده‌ی (از سوی) من چگونه است! _..._۱۷_

آیات ۱۶ و ۱۷ "من فی السماء" را آسیب رسانی برای مستحقان عذاب خوانده، که در صورت ظرف بودن «فی» فرشتگان کارگزار ربانیند، ولی در غیر این صورت موقعیت بالا و بلند همان خداست، و جمع میان ایندو اصل و فرع بهتر است.

در هر صورت خدا خود در آسمان نیست، بلکه الوهیتش در سراسر جهان از زمین و آسمان حکمفرماست (۴۳:۸۴).

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ _..._۱۸_ أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى
الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَّتْ وَ يَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ بَصِيرٌ _..._۱۹_ أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصَرُّكُمْ مِنْ دُونِ
الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ _..._۲۰_ أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ
إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ _..._۲۱_ أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا
عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ _..._۲۲_ قُلْ
هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْافْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا
تَشْكُرُونَ _..._۲۳_ قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ
تُحْشَرُونَ _..._۲۴_ وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ _..._۲۵_ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ
مُبِينٌ _..._۲۶_ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيَّتْ وَجْهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا
الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ _..._۲۷_ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِی اللَّهُ وَ مَنْ مَعِيَ
أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ _..._۲۸_ قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ
عَامِنًا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ _..._۲۹_ قُلْ
أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ _..._۳۰_

و همانا پیش از آنان (نیز) بی گمان کسانی (حق را) تکذیب کردند. پس انکار (و انگار) من چگونه بود؟ ... ۱۸_ آیا و بالای سرشان، سوی پرندگان ننگریسته اند، حال آنکه صف کشیدگان و نگهبانان (خود) اند (و) جز (خدای) رحمان (کسی) آنها را نگه نمی دارد؟ به راستی او به هر چیزی بسیار بیناست. ... ۱۹_ یا کیست کسی که برایتان سپاهی است، تا از (رسیدن عذاب) رحمان یاریتان کند؟ کافران جز در (ژرفای) فریب نیستند. ... ۲۰_ یا کیست آن کس که شما را روزی می دهد، اگر (خدا) روزی خود را (از شما) باز دارد؟ (نه!) بلکه در سرکشی و نفرت، لجاجت و پافشاری کردند. ... ۲۱_ آیا پس آن کس که نگویند بر چهره اش راه می پیماید راه یافته تر است، یا آن کس که (راستا) بر راهی بس راست راه می رود؟ ... ۲۲_ بگو: «اوست آن کسی که شما را پدید آورد، و برای شما گوش ها و دیده ها و دل هایی فروزان آفرید. چه کم سپاسگزارید.» ... ۲۳_ بگو: «اوست آن کس که شما را در زمین پدیدار (و) آشکار کرد، و تنها سوی او (است که) گرد آورده خواهید شد.» ... ۲۴_ و می گویند: «اگر (از) راستان بوده اید، (پس تحقق) این وعده کی خواهد بود؟» ... ۲۵_ بگو: «(تمامی) علم تنها نزد خداست، و من تنها هشداردهنده ای روشنگرم.» ... ۲۶_ پس آن گاه که آن (لحظه ی موعود) را نزدیک دیدند، چهره های آنانی که کافر شدند، بسی به نابسامانی در هم رفت و گفته شد: «این همان چیزی است که آن را فرا می خوانده اید.» ... ۲۷_ بگو: «آیا دیدید، اگر خدا مرا و هر که را با من است هلاک کند، یا ما را مورد رحمت قرار دهد، پس چه کسی کافران را از عذابی پردرد پناه خواهد داد؟» ... ۲۸_ بگو: «او تنها رحمتگر بر آفریدگان است. به او ایمان آوردیم، و تنها بر او توکل کردیم، پس به زودی خواهید دانست چه کسی در گمراهی آشکارگری است.» ... ۲۹_ بگو: «آیا دیدید اگر آب شما فروکشد، پس چه کسی برایتان آبی جاری خواهد آورد؟» ... ۳۰_

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ... ۱۱_ إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ... ۱۲_ وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ... ۱۳_ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ... ۱۴_

پس به گناه خود اعتراف کردند. پس برای همراهان آتش بسیار فروزان فروپاشی (و نابسامانی مقرر) است. _..._۱۱_ بی گمان کسانی که از پروردگارشان در نهان با احترام می هراسند، برایشان همواره پوششی و پاداشی بزرگ است. _..._۱۲_ و سختنان را (چه) پنهان بدارید، یا آشکارش نمایید، خدا همواره به (راز) ذاتی سینه هاتان بسی آگاه است. _..._۱۳_ آیا کسی که (جهان را) آفریده است نمی داند؟ در حالی که او بس باریک بین آگاه است. _..._۱۴_

آیه ۱۴ - علم را با آفرینش توأمان دانسته که خود آفرینش دلیلی روشن بر علم آفریدگار است، ماده و مادی بی علم آفریدگار نیست که جهل بوجود آورنده نظم و علم نیست. و انسان که اشرف موجوداتست هرگز خالق نیست، تا چه رسد به سایر آفرینندگان مانند جماد و نبات!

سوره قلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ۱....۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

ن، سوگند به قلم (: وحی) و آنچه (با آن) می نگارند، ۱....۱

آیه ۱ - «ن» خطابی است رمزی به نبی بزرگوار چنانکه خطابه‌های بعدی مانند «انت» گواهی می دهد، گوئی نبوت که درجه عالی رسالت است در انحصار حضرتش میباشد. این نبی بزرگوار که تمامی نبوتها در شخص او جمع است - بر حسب روایتی - نهی است از آب حیات وحی که تمامی صاحبان وحی همواره از آن برخوردارند، و خود مجموعه ای از نفی کل کائنات در برابر خداست، و این مثلث «ن» رموزی است از رمزهای «ن» که خود صاحب «ن» می داند.

"والقلم و ما یسطرن" قسمی است به قلم و آنچه با آن می نگارند، و چنانکه قلمهای غیر ربانی آشکار است و آمیخته ای از درست و نادرست می باشد، قلم وحی - بویژه وحی قرآنی - گواه بر ربانی بودن آن است، که این خود نعمت ویژه ربانی است نسبت بحضرتش، و آیا این نعمت برای مجنون است، که عاقلان خطا می کنند و این بی خطا بی عقل است!

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ۲....۲ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ

مَمْنُونٍ ۲....۲ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۲....۲

(که) تو با نعمت (پرورش وحی از) پروردگارت، دیوانه نیستی. ۲۰۰۰- و بی گمان، تو را همواره پاداشی بی منت و پایدار است. ۲۰۰۰- و به راستی که تو بر خلقی بسی بزرگ همواره سلطه داری. ۲۰۰۰-

آیه ۴ - حضرتش را چیره و مسلط بر خلقی بزرگ دانسته، و بزرگ نزد خدا بزرگ بزرگ هاست، و آیا چنان بزرگواری به مؤذن مؤمن قد خمیده نابینایش - که در جلسه مشرکان قریش درباره آیه ای از قرآن از حضرتش پرسشی دارد - رو ترش می کند، زهی نافهمی و بی ایمانی مفسرانی که چنان جریان کفرآمیزی را به آن صاحب "خلق عظیم" نسبت داده اند! آیا این بزرگمرد اخلا که از نظر حضرت اقدس الهی I بر کل اخلاقهای حمیده سیطره دارد، اینگونه سوء اخلا شیطانی بر حضرتش سیطره پیدا می کند که به احترام این مشرکان نسبت به این صاحب ایمان عظیم چنان کند!

فَسْتَبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ ۲۰۰۰- بِأَيِّكُمْ الْمُفْتُونَ ۲۰۰۰- إِنَّ رَبَّكَ هُوَ
أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۲۰۰۰- فَلَا تُطْعِ
الْمُكَذِّبِينَ ۲۰۰۰- وَذُؤا لَوْ تَدْهِنُ فَيَذَهُونَ ۲۰۰۰- وَلَا تُطْعِ كُلَّ
حَلَّافٍ مَّهِينٍ ۲۰۰۰- هَمَّازٌ مَّشَاءً بَنَمِيمٍ ۲۰۰۰- مَنَّاغٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ
أَتِيمٍ ۲۰۰۰- عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ۲۰۰۰- أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ
وَبَنِينَ ۲۰۰۰- إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۲۰۰۰-
سَنَسِمْهُ عَلَى الْخُرْطُومِ ۲۰۰۰- إِنَّا بَلَوْنَهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ
إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ۲۰۰۰- وَلَا يَسْتَشْنُونَ ۲۰۰۰- فَطَافَ
عَلَيْهَا طَافٌ مِّنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ۲۰۰۰- فَأَصْبَحَتْ
كَالْصَّرِيمِ ۲۰۰۰- فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ ۲۰۰۰- أَنْ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِنْ
كُنْتُمْ صَرِمِينَ ۲۰۰۰- فَاَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ ۲۰۰۰- أَنْ
لَّا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ ۲۰۰۰- وَغَدُوا عَلَىٰ حَرْدٍ

قَدَرِينَ... ٢٥... فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ... ٢٦... بَلْ نَحْنُ
 مَخْرُومُونَ... ٢٧... قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ... ٢٨...
 قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ... ٢٩... فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ
 يَتْلَوْنَ... ٣٠... قَالُوا يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ... ٣١... عَسَى رَبُّنَا أَنْ
 يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ... ٣٢... كَذَلِكَ الْعَذَابُ
 وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ... ٣٣... إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ
 جَنَّاتٍ النَّعِيمِ... ٣٤... أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ... ٣٥... مَا لَكُمْ
 كَيْفَ تَحْكُمُونَ... ٣٦... أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ... ٣٧... إِنَّ لَكُمْ
 فِيهِ لَمَّا تَخِيرُونَ... ٣٨... أَمْ لَكُمْ أَيْمَنُ عَلَيْنَا بَلِغَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ
 إِنَّ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ... ٣٩... سَلُّهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ... ٤٠... أَمْ
 لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ... ٤١... يَوْمَ يُكْشَفُ
 عَن سَائِرٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ... ٤٢... خَشَعَةً
 أَبْصَرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ
 سَالِمُونَ... ٤٣... فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
 مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ... ٤٤... وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ... ٤٥... أَمْ
 تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّغْرَمٍ مُثْقَلُونَ... ٤٦... أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ
 يَكْتُمُونَ... ٤٧... فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ
 نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ... ٤٨...

پس به زودی خواهی دید و خواهند دید،... ٥... (که) در کدام یک از شما (عقلی) آتشبار
 (و آشفته) است... ٦... همانا پروردگارت (هم) او بهتر می داند، چه کسی از راهش
 منحرف شده، و (هم) او به راه یافتگان داناتر است... ٧... پس، از تکذیب کنندگان
 فرمان مبر... ٨... دوست داشتند اگر (با آنان) مجامله و نرمی کنی تا (با تو) نرمی

نمایند. ... ۹_ و از هر قسم خورنده‌ی بی‌مبالات بسی فرومایه‌ای فرمان
 میر، ... ۱۰_ (که) بسیار عیب‌جوست، و برای خبرچینی پیاپی گام
 برمی‌دارد، ... ۱۱_ و بسی مانع از خیر، متجاوز و گناه‌پیشه است، ... ۱۲_ ترک
 کننده‌ی تمامی فضیلت‌ها، و عمل‌کننده‌ی به‌همی‌رذیلت‌ها (و) پس از آن بی‌تبار
 است. ... ۱۳_ (برای) اینکه صاحب‌مال و پسرانی بوده، ... ۱۴_ هنگامی که آیاتمان
 بر او خوانده شود گوید: «(این‌ها) افسانه‌های پیشینیان است.» ... ۱۵_ زودا (که) بر
 (بینی همچون) خرطوم (ش) داغ (رسوایی) نهیم. ... ۱۶_ ما بی‌امان آنان را همان گونه که
 باغداران را آزمودیم، - چون سوگند خوردند بی‌چون صبحگاهان برخیزند و (میوه‌ی) آن
 (باغ) را همواره برچینند - مورد آزمایش قرار دادیم. ... ۱۷_ حال آنکه (این اموال را
 برای بینوایان) استثنا نمی‌کنند. ... ۱۸_ پس در حالی که آنان خواب بودند (بلای)
 گردشگری (بر سروسامانشان) از جانب پروردگارت بر آن (باغ) به گردش
 درآمد. ... ۱۹_ پس (آن) باغ (آکنده) همچون برکنده شد. ... ۲۰_ پس (باغداران)
 بامدادان یکدیگر را ندا در دادند. ... ۲۱_ که: «اگر میوه‌چین هستی بامدادان سوی کشت
 خویش بروید.» ... ۲۲_ پس (خستند و) رستند درحالی که (خود را از بینوایان) بسی
 پنهان می‌کردند. ... ۲۳_ که: «امروز هرگز نباید در باغ، بینوایی بر (دیدگاه) شما
 درآید.» ... ۲۴_ و صبحگاهان در حالی که خود را بر منع (بینوایان) توانا و تقدیرکن
 می‌دیدند، رفتند. ... ۲۵_ پس چون آنان را دیدند گفتند: «همواره ما همی
 گمراهیم.» ... ۲۶_ «(نه!) بلکه ما محرومیم.» ... ۲۷_ میانه‌روترشان گفت: «آیا به
 شما نگفتم چرا (خدا را) به پاکی نمی‌ستایید؟» ... ۲۸_ گفتند: «پروردگاران! تو را به
 پاکی می‌ستاییم. ما همانا ستمگر بوده‌ایم.» ... ۲۹_ پس بعضیشان رو به بعضی دیگر
 آوردند، در حالی که همدیگر را به سرزنش گرفتند. ... ۳۰_ گفتند: «ای وای بر ما که
 همواره سرکش بوده‌ایم!» ... ۳۱_ «امید است که پروردگاران بهتر از آن را به ما عوض
 دهد. ما به راستی سوی پروردگاران مشتاقیم.» ... ۳۲_ عذاب (دنیا) چنان است، و
 عذاب آخرت - اگر می‌دانستند - بی‌چون بزرگتر است. ... ۳۳_ بی‌گمان برای
 پرهیزگاران نزد پروردگارشان باغستان‌های سر در هم (و) پرناز و نعمت است. ... ۳۴_
 پس آیا فرمانبرداران را چون مجرمان و (نافرمانان) قرار می‌دهیم؟ ... ۳۵_ شما را چه
 شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟ ... ۳۶_ یا شما را کتابی (وحیانی) است که در آن (وحی)

فرا می گیرید: ...^{۳۷} - که هرچه را برمی گزینید، بی گمان برای شما در آن (کتاب) است؟ ...^{۳۸} - یا اینکه شما تا روز قیامت (از ما) سوگندهایی رسا گرفته اید، که هر چه دلتان خواست همواره (به آن) حکم کنید؟ ...^{۳۹} - از آنان بپرس کدامشان بدین گمان است؟ ...^{۴۰} - یا برایشان شریکانی است؟ پس اگر راست می گویند شریکانشان را بیاورند. ...^{۴۱} - روزی که از ساقی (در معاد سوء اعمالشان) پرده برگرفته شود به سجده فراخوانده شوند، پس نتوانند (سجده کنند). ...^{۴۲} - چشمانشان خاشعانه [بر هم] است (و) ذلت آنان را فراگرفته. در حالی که همواره به سجود دعوت می شدند (سجده نمی کردند) با آنکه سالم بودند. ...^{۴۳} - پس مرا رها کن با کسی که به (وسیله‌ی) این حدیث (: قرآن، همان را) تکذیب می کند. زودا (که) آنان را در غفلتی پیاپی داخل می کنیم، بدان گونه که نمی دانند. ...^{۴۴} - و برایشان مهلت می دهیم. بی گمان کید من پای برجاست. ...^{۴۵} - یا از آنان اجری می خواهی، پس ایشان از بدهی ای (زیان بار) گران بارند. ...^{۴۶} - یا نزدشان غیب است، پس ایشان (آن را) می نویسند؟ ...^{۴۷} - پس برای حکم پروردگارت صبر کن، و مانند همراه ماهی [: یونس] مباش، چون (خدا را) ندا در داد، در حالی که غضبش فرونشسته بود. ...^{۴۸} -

آیه ۴۸ - در این آیه حضرتش مأموریت یافته که برای حکم پروردگارش صبر کند، که این خود دلیل بر دو حقیقت است، نخست اینکه حاکمیت شرعی همچون تکوینی در انحصار حضرت اقدس الهی I است، در ثانی اینکه هرگز نباید برای حکم ربانی شتاب کند.

لَوْلَا أَنْ تَدْرِكُهُ نِعْمَةٌ مِّنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ...^{۴۹} -
فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ...^{۵۰} -

اگر نعمتی از پروردگارش او را در نیافته بود، بی گمان در بیابان (خشک و بی آب و گیاه) نکوهیده می شد، ...^{۴۹} - پس پروردگارش او را برگزید و از شایستگانش نهاد. ...^{۵۰} -

آیه ۵۰ - پس از جریان بی صبری "صاحب الحوت": یونس، و بعد از بازسازیش با نعمت توبه و انابه او را انتجاب و انتجاب به رسالت کرده، و از صالحان رسالتش مقرر داشته است، چنانکه آیاتی هم مانند (۳۷: ۱۴۷) براین حقیقت دلالت دارد که پس از این جریان به سمت رسالت رسید، و پیش از این در آستانه تجربه ای و مقدماتی رسالت بسر می برده است، از آیه

آخرین چنین برمی آید که برای چشم زخم بر مبنای حسد تاثیراتی هست که اگر لطف خاص الهی نباشد آثار بد در بر دارد، چنانکه کافران با شنیدن ذکر: قرآن، چنان حالتی نسبت به رسول قرآن یافتند ولی هرگز کاری نتوانستند با این چشم زخم - که انسان را از پا در می آورد - انجام دهند، جز این سخن یاوه که او همواره دیوانه است! چنانکه همین تهمت جنون در تورات بعنوان مذمت کافران آمده است.^۱

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ...^{۵۱} وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ...^{۵۲}

و بی گمان کسانی که کافر شدند، نزدیکند بی امان تو را به هنگامی که ذکر [قرآن] را شنیدند با چشم هایشان متزلزل کنند، و گویند او همواره بسیار مجنون است...^{۵۱} در حالی که او جز یادواره ای (بسی عاقل و وحیانی) برای جهانیان نیست...^{۵۲}

۱ تورات موسی و آیه ۷ باب ۹ کتاب هوشیاع از انبیای تورات.

سوره حاقّه

حاقه و قارعه از اوصاف قیامت کبری است که هم بسی به حق و پای برجاست، و هم بسی کوبنده است، که ثمودیان به آن تکذیب کردند، و با صیحه ای طغیانگر و جانکاه بهلاکت رسیدند، و در خانه هاشان نقش بر زمین شدند (۱۱:۶۸) این صیحه صدای جانخراش زلزله (۷:۷۷) و برقی شدید (۴۱:۱۷) ایجاد کرد که آنرا زیر وزبر کرده سر و سامان نشان را بسوخت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَاقَّةُ... مَا الْحَاقَّةُ... وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ...
كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ... فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا
بِالطَّاغِيَةِ... وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ...
سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى
كَأَنَّهُمْ أَعْجَازٌ نَخْلٌ خَاوِيَةٌ... فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِّنْ بَاقِيَةٍ...
وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَتُ بِالْخَاطِئَةِ... فَعَصَوْا
رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَّابِيَةً... إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ
فِي الْجَارِيَةِ...

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

حقیقت حتمی [: معاد] _..._۱_ چیست (آن) حقیقت حتمی؟ _..._۲_ و چه فهماندت (این) حقیقت حتمی چیست؟ _..._۳_ ثمودیان و عادیان به وسیله‌ی کوبنده‌ی شدید [: قیامت همان را] تکذیب کردند. _..._۴_ پس اما ثمودیان با (عذابی) طغیان کننده به هلاکت رسیدند. _..._۵_ و اما عادیان به بادی بسیار سرد و تجاوز کننده هلاک شدند. _..._۶_ (که خدا) آن را بر (سر و سامان)شان هفت شب و هشت روز چیره کرد، حال آنکه (این روزهای طوفانی) ریشه‌کننده‌هایی بودند. پس می‌بینی (این) گروه را که در آن (باد) از بنیاد برکنده شدند، گویی آنان پایه‌های پوک درختان خرمایی می‌باشند. _..._۷_ پس آیا برایشان هیچ (حالت) ماندگاری ای می‌بینی؟ _..._۸_ و فرعون و کسانی که پیش از او بودند، و (سایر) دور افتندگان (از حق) به خطاپیشگی سخت در آمدند. _..._۹_ پس فرستاده‌ی پروردگارشان را عصیان کردند، در نتیجه خدا (گریبان) آنان را به سختی برگرفت. _..._۱۰_ ما به راستی هنگامی که آب طغیان کرد شما را (در حالی که ذریه‌هایی در صلب‌های مردان و ترایب: سینه‌های زنان بودید) در (کشتی) روان حمل کردیم. _..._۱۱_

آیه ۱۱ - درباره طغیان جهان شمول طوفان نوح است، که در آن هنگامه ما همگی شما را بر گرده کشتی نوح حمل کردیم. که «کم» اینجا به معنی حالت فعلی آنان نیست، بلکه در حالت شائیشان که فعلیت ذریه‌ای در صلب‌های پدران و رحمهای مادرانشان داشته‌اند، چنانکه در (۳۶:۴۱) به این حقیقت اشاره شده که از جمله نشانه‌های رحمت ربانی این بوده که ما شماها را در کشتی نوح حمل کردیم.

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُنْثَىٰ وَعِيَهُۥ _..._۱۲_

برای اینکه این کشتی را برایتان یادواره‌ای نهیم، و گوش‌هایی شنوا آن را فرا گیرند، _..._۱۲_

آیه ۱۲ - این کشتی را یادواره‌ای برای آیندگان معرفی کرده که همچنان آثارش در جایگاهش باقی است، چنانکه در آیه (۵۴:۱۱) نیز بدان تصریح گشته، و تفصیل این جریان در تفسیر الفرقان آمده است، اکنون آثاری از کشتی نوح در کوه نخجوان که خود به معنی فرودگاه کشتی است - همچنان بر جای مانده که گروهی از دانشمندان شوروی سابق آنرا در چهل و نه

سال پیش کشف کرده اند و یکسال بعد بدست آورده اند که این خود بقایای تخته هایی از کشتی نوح است، در این میان تخته ای یافتند که با لغت سامانی زمان نوح جملات زیرین حک شده بود که به هفت لغت ترجمه کردند: ای خدا و یاور من، به رحمت و کرمیت به من کمک فرمایی و به برکت این بزرگواران یاریم فرمای که جهان به برکتشان برپاست، بحق اینان مساعدتم کن: محمد - ایلیا - شبر - شبیر - فاطمه : محمد - علی - حسن - حسین و فاطمه، همین توئی که می توانی مرا براه راست رهبری کنی.

چون این جریان دهشت زا و معجزه آسا کشف شد مجله ها و روزنامه ی روسی - بریتانیایی و قاهره ای آنرا پخش کردند، این نامه های مبارک را به لغت سریانی در کتاب ادريس هم می بینیم که از حضرت آدم (علیه السلام) نقل کرده است. فتوکی لوحه کشتی نوح به همان زبان آرامی همان است که ترجمه اش گذشت و در تفسیر الفرقان نص و تفصیلش آمده است. آیه (۱۸:۱۳) جریاناتی از قیامت مرگ و زندگی عمومی را به میان آورده که از جمله اش بدوش کشیدن عرش ربانی ویژه ای است که هشت نفر آنرا حمل می کنند.

از خصوصیت «ربک» چنان می نماید که این خود عرش علم و حیانی ربانی محمدی است، و نه عرش فرماندهی خدا، و اینجا تمامی فرشتگان در اطراف آتند که "والملک علی ارجاءها" سپس هشت نفر که از کل فرشتگان برترند آنرا بدوش می گیرند، که این همان عرش فرماندهی کل رسالتهای ربانی می باشد که بر دوش محمدیان معصوم است، و هم عرش موازین حق که برای سنجش اعمال و حساب مکلفان می باشد، آری هشت نفر و نه هشت طایفه گروهی زیرا ثمانیه برای اشخاص و ثمان برای گروه است.

این هنگام همان هنگامه ویران شدن و مرگ و بیهوشی کلی جهانیان است که دو دسته از این میان مبتلای به آن نمی شوند چنانکه "الامن شاء ربک" و "من شاء الله" در دو آیه (۳۹:۶۸) و (۲۷:۸۷) گواه بر این حقیقت است، از آن دو دسته عرشی یکی "الملك علی ارجاءها" است که تمام فرشتگانی که پس از انفجار جهان در اطراف این عرش حلقه می زنند، و اینجا در اصل جمله «ثمانیه» هشت شخصیت بزرگوارند، این بزرگواران از گذشتگان حضرت نوح - ابراهیم - موسی - عیسی (علیهم السلام)، و از دیگران حضرت محمد (صلی الله علیه

وآله) و علی و حسن و حسین(علیهم السلام) می باشند، و بقیه معصومان محمدی و غیر محمدی در این میان نگران این جریان شگفت انگیزند.

دو آیه (۵۰:۷) و (۳۹:۷۵) که اشاره به حاملان عرشی و اطرافیانش کرده، حاملانش همین هشت نفرند، و اطرافیانش کل فرشتگان و سایر معصومان(علیهم السلام) می باشند، و بالاخره تمامی این بزرگوارانی که مشمول "الامن شاء ربک" و "من شاء الله" هستند یا حامل این عرشند و یا از اطرافیان آن می باشند.

عرش به معانی گوناگونش در بیست و یک جای قرآن آمده که بخش اعظمش عرش الهی در علم و تدبیر و سایر جهات ربانی است، و بخش کمی هم مانند آیه مورد بحث و هماندهایش عرش علم و حیانی و شفاعت و میزان و ... رسالتی و محمدی است.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ...^{۱۳} وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً...^{۱۴} فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ...^{۱۵} وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ...^{۱۶} وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يُحْمَلُ عَرْشُ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةٌ...^{۱۷} يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ...^{۱۸} فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أقرَأُ وَ أَتَى كِتَابِيهِ...^{۱۹} إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِيهِ...^{۲۰}

پس هنگامی که در صور [جهان] با دمیدنی یک جا، [با صدای رعد آسای جانکاه] دمیده شود،...^{۱۳} و زمین و کوه ها (با زلزله‌ی فراگیر) حمل شوند، پس یکجا نرم (و ویران) گردند...^{۱۴} پس در این هنگام واقعه(ی قیامت) رخ دهد،...^{۱۵} و آسمان بشکافد. پس آن در این هنگام بسی سست (بنیاد) است...^{۱۶} و فرشته بر اطراف آن (آسمان شکافته شده) است. و عرش (آفریده‌ی) پروردگارت را بالای سر (و سامان)شان در آن روز هشت نفر (از عرشیان) حمل می کنند...^{۱۷} چنان روزی (بر پروردگار) عرضه می شوید، حال آنکه هیچ (چیز) پنهان از شما (بر او) پنهان نباشد...^{۱۸} پس اما کسی که کتاب (اعمال)ش به دست راستش داده شود، گوید: «هان! کتاب مرا بخوانید»...^{۱۹}

«من به راستی گمان (شایسته‌ی ایمان) داشتم که بی گمان حسابم را ملاقات خواهم

کرد.»... ۲۰-

آیه ۲۰ - ظن ملاقات حساب رستاخیز به معنی ظن قلبی است و نه عقلی که هرگز کافی هم نیست، بویژه کسانی که نامه عملشان و نامه و حیانی شریعتشان بدست راستشان داده می شود که از مومنان ممتازند، و گمان عقلی در اصول دین حتی از نازلترین درجات ایمان پذیرفته نیست، تا چه رسد به درجات عالی ایمان که در زندگی مورد رضایتشان و در بهشتی عالی و بالا خواهند بود، و بهشت پائین مربوط به میانگین اصحاب راست و اصحاب چپ است، پس این ظن ملاقات خوش گمانی ملاقات پروردگار است که گویی این لیاقت را ندارند و گمان می کنند.

در برابر اصحاب یمین اصحاب شمالند که خود برحسب آیات ۳۷ - ۲۵ در بدترین درکات دوزخ و خود گیرانه های آیند، و اینجا سخنی از جریان میانگین این دو به میان نیامده است.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ... ۲۱- فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ... ۲۲- قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ... ۲۳- كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ... ۲۴- وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَةَ... ۲۵- وَلَمْ أَذِرْ مَا حِسَابِيَةَ... ۲۶- يَلَيْتَنِي كَانَتْ الْقَاضِيَةَ... ۲۷- مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةُ... ۲۸- هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةُ... ۲۹- خُذُوهُ فَغُلُّوهُ... ۳۰- ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ... ۳۱- ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ... ۳۲- إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ... ۳۳- وَلَا يَحْضُرُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمُسْكِينِ... ۳۴- فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَهُنَا حَمِيمٌ... ۳۵- وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ... ۳۶- لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِؤُونَ... ۳۷- فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ... ۳۸- وَمَا لَا تُبْصِرُونَ... ۳۹- إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ... ۴۰- وَمَا هُوَ بِقَوْلِ

شَاعِرٌ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ...^{۲۱} وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا
تَذَكَّرُونَ...^{۲۲} تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ...^{۲۳} وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا
بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ...^{۲۴} لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ...^{۲۵} ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ
الْوَتِينَ...^{۲۶} فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ...^{۲۷} وَإِنَّهُ
لَتَذَكَّرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ...^{۲۸} وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ...^{۲۹} وَإِنَّهُ
لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ...^{۳۰} وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ...^{۳۱} فَسَبِّحْ
بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ...^{۳۲}

پس او در (ژرفای) معیشتی رضایت بخش است. ...^{۲۱} در باغی والا، با درختانی سردرهم (و والا)، ...^{۲۲} (که) چیدنی هایش (به او) نزدیک است. ...^{۲۳} (به آنان گفته شود): «به گوارایی بخورید و بیاشامید، به سبب آن چه در زمان های گذشته از پیش فرستادید.» ...^{۲۴} و اما کسی که کتابش به دست چپش داده شود، پس گوید: «ای کاش کتابم به من داده نمی شد.» ...^{۲۵} «و نمی دانستم حسابم چیست؟» ...^{۲۶} «ای کاش قیامت (و حساب ها هرگز) نبود.» ...^{۲۷} «مالم مرا (از عذاب) بی نیاز نکرد.» ...^{۲۸} «از من سلطه و توانم [: حال و مالم] ناچیز و نابود شد.» ...^{۲۹} (گفته شود): «او را بگیرد و زنجیرش کنید.» ...^{۳۰} «سپس او را گیرانه ی جهنم نمایند.» ...^{۳۱} «سپس در رشته ای زنجیری که طولش هفتاد ذراع است فرو گیریش.» ...^{۳۲} «او به راستی به خدای بزرگ ایمان نمی آورده.» ...^{۳۳} «و (خود و دیگران را) بر خوراک دادن بینوا و نمی داشته.» ...^{۳۴} «پس امروز برای او این جا دوستی خون گرم نیست.» ...^{۳۵} «و نه خوراکی جز چرکابه ای (از دوزخیان)» ...^{۳۶} «که آن را جز خطاکاران نمی خورند.» ...^{۳۷} پس، به آنچه می بینید، سوگند یاد نمی کنم. ...^{۳۸} و (نیز) به آنچه نمی بینید، ...^{۳۹} (که) این (قرآن) به راستی بی گمان (بدون نیازی به قسم) گفتار فرستاده ای بزرگوار است. ...^{۴۰} و آن گفتار شاعری نیست. (چه) کم است آنچه (بدان) ایمان می آورد. ...^{۴۱} و نه گفتار کاهنی است. (چه) کم است آنچه (بدان) متذکر می شوید. ...^{۴۲} (پیام) فرود آمده ای است از جانب پروردگار جهانیان. ...^{۴۳} و اگر (او) پاره ای از گفته های (ناروا) را بر ما همی

بربندد،...۴۴_ با قدرت (بی نهایت وحی ربانی را) از او باز پس می گیریم. ...۴۵_ سپس رگ (زندگی و حیانی) را از او پاره می کنیم. ...۴۶_ پس هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نیست. ...۴۷_ و بی گمان (قرآن) یادواره ای برای پرهیزگاران است. ...۴۸_ و ما به راستی می دانیم که از (میان) شما همواره تکذیب کنندگانی هستند. ...۴۹_ و آن همواره بر کافران بی گمان حسرتی است. ...۵۰_ و این (قرآن) به راستی بی شبهه (در راستای) حق یقین است. ...۵۱_ پس به (پاس) نام پروردگار بزرگت (او را) تسبیح گوی. ...۵۲_ آیات ۳۸ تا ۵۲ - تنبیتی است برای و حیانی بودن صددرصد قرآن که اگر این رسول گرامی بفرض محال چیزی بعنوان وحی برای مردمان بگوید که وحی ربانی نیست با دست قدرت الهی رگ حیات رسالتیش قطع می گردد، و در میان مکلفان رسوا می شود، چنانکه در سفر تنبیه تورات ۲۸ - آیه - ۲۰ در ضمن بشارات محمدی آمده است، و چنان جریانی خود مقتضای رحمت ربانی است که در غیر این صورت خود ضلالتی است.

سوره معارج

معارج جمع مَعْرَج است که به معنای زمان و مکان و خود عروج و بالا رفتن - یا بالا بودن - می باشد، و این سوره به نام معارج است زیرا «الله» خود ذی المعارج است و این معارج الهی هم دارای دو بعد است: نخست عروج ذاتی حضرتش در بعد ذات و صفات ذاتش که همگان در وحدت حقیقی اش ازلی و بی آغازند و هرگز تکامل و یا تنازل و حرکتی در آن ها نیست، و در ثانی معارج حضرتش در جهان آفرینش است که حقایقی را با سرعت ویژه ربانی اش در سراسر جهان عروج می دهد، و طبعاً سیر و حرکت دادنش در این عروج ها ویژه و مطلق است، تنها سیرهای عادی زمانی و مکانی آفریدگان در محور توانشان و نیز سیرها و عروج های محسوس و دانسته آنان از آفا جهان نیست، بلکه اعم از این سیرها و سیرهای خار العاده است که احياناً در یک آن زمانی ما به اندازه میلیونها و میلیاردها سیر می دهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ۚ لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ۚ ۱...۱ ۲...۲

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

پرسنده ای به (علت) عذاب واقع شونده ای (از آنکه اگر واقعیت دارد پس چرا اکنون از آن اثری نیست) پرسید. ۱...۱ (عذابی) که اختصاص به کافران دارد (و) آن را بازدارنده ای نیست. ۲...۲

آیات ۱ و ۲ - سؤال این سائل از عذاب تحقق یابنده به روز جزاء هرگز ربطی به جریان غدیر خم ندارد که کسی آن را انکار کرده و از رسول همی خواسته که اگر این جریان حق است آنرا مرا عذابی در برگیرد، چنانکه در آیه (۸:۳۲) که مدنی است این جریان تحقق یافته ولی سوره معارج مکی است و هرگز ربطی به جریان غدیر خم که در پایان عهد مدنی است ندارد.

مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ... ۲- تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ
كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ... ۴-

(و) از جانب خدای، صاحب (بخشایش) کل درجات است. ۲-... فرشتگان و روح (سرپرست آنان)، در روزی که مقدارش پنجاه هزارسال (ازسالهای شما) است سویش بالا می روند. ۴-...

آیه ۴ - والاترین و سریعترین معارج ربانی که در قرآن یاد شده است همین معارج پنجاه هزار ساله درین آیه است، اینجا عروج ملائکه و روح در همان واحد زمانی ربانی است که به اندازه پنجاه هزار سال مشهود ماست.

یوم نوعاً در کل قرآن به معنی زمان است، گرچه این زمانها از نظر کم و زیادش گوناگون می باشند، چه نخستین زمان بر مبنای نخستین حرکت ماده اولیه که خود منهای این حرکت مساوی با منهای ماده و در نتیجه عدم است، چنانکه در آیه (۵۵:۲۹) "کل یوم هو فی شأن" ظاهراً همین معنی مراد است که پروردگار در هر آنی از آنات نخستین کوئی - که پیامد کوچکترین حرکت نخستین است - در شأن تکوین و تدبیر می باشد، سپس از دیدگاه علمی امروز یوم الکترونی است که هر الکترونی در هر ثانیه ای پنجاه هزار بار به دور پرتوئش در گردش است، پس هر ثانیه اش به حساب این دورانه‌های الکترونی پنجاه هزار سال الکترونی است، و سپس ایامی دیگر که به معنی روز در برابر شب است چنانکه در (۶۹:۸) و (۲:۱۸۵) آمده، و یا هر دوی شب و روز است چنانکه در (۱۱:۶۵) می بینیم، یا آفرینش کل آسمانها و زمین است، چنانکه در (۹:۳۶) آمده، زیرا اینجا "یوم خلق السموات و الارض" می باشد که زمان آفرینش آسمانها و زمین است، و در آیات دیگر بجای این یک یوم شش یوم آمده

چنانکه در آیه (۷:۵۸) و مانندش می بینیم، و از جمله روز هزار ساله است که در دو آیه (۳۲:۵) و (۲۲:۴۷) آمده، آیه نخست تدبیر امر ربوبیت را از آسمان به زمین و سپس عروج آنرا به سوی پروردگار در یک روز به اندازه هزار سال نزد ما خوانده و در آیه دوم کلاً یک روز نزد خدا را همچون هزار سال نزد ما معرفی کرده، ولی اینجا در آخر کار یک روز معارجی را که ملائکه و روح در پایان جهان، بسوی پروردگار یعنی به آخرین قله جهان هستی عروج می کنند، به اندازه پنجاه هزار سال خوانده، و شاید اینجا مراد همان واحد زمان نخستین یا بیش از آن باشد که هرگز برای ما معلوم نیست، و آنچه برای ما تاکنون معلوم است پنجاه هزار سال معمولی خودمان می باشد، یعنی قطر جهان هستی که زمینه عروج ملائکه و روح است و مقارن و همپای تعطیل و انفجار جهان تکلیف که دیگر کاری برای اینان نماند احتمالاً به سدرۃ المنتهی عروج می کنند، که از جهان تکلیف برون است، آری اکنون حساب الکترونی یوم در واحد نخستینش برای علم معلوم است، اما حساب واحد حقیقی زمان که همان برخاسته از حرکت نخستین ماده است برای احدی جز خدا معلوم نیست و نخواهد بود، اگر این سیر عروجی پنجاه هزار ساله فرشتگان برابر با این واحد زمان باشد که طبعاً از سرعت معراجی رسول الله (صلی الله علیه و آله) بیشتر است که حضرتش این مسافت را بر حسب روایاتی در حدود چهار ساعت رفت و برگشت در آن واحد زمانی سیر کرده، یا به طریق اولی هر دو یکسان است زیرا مقام رسول الله (صلی الله علیه و آله) از مقامات کل فرشتگان و روح برتر است که در این صورت عروج روحانی و جسمانی اش نیز مانند آنان و یا از آنان برتر است، و در هر صورت این واحد زمان - که در سیر معارجی از آن تعبیر به یوم شده است - از کل حسابهای ما برون می باشد و با حساب عادی زمان یوم الکترونی - که بسی از واحد زمان یوم ربوبی کمتر است - به عددی بسیار عجیب می رسیم، و همانگونه که ما آگاهی بر حقیقت ذات خدائی و صفات ذاتی و افعالش نداریم، هرگز آگاهی بر یوم ربوبی که مسیرش به اندازه پنجاه هزار سال زمان ماست هرگز نداریم.

"فاصبر صبراً جمیلاً" باید بر این حقیقت بسی شکبیا بود چه نسبت به انکار منکران و چه پذیرش مؤمنان، آنان این را بعید می گمارند و ایشان در پرتو ایمان به پرودگارشان نزدیکش

می شمارند، زیرا نخست هر آینده حتمی نزدیک است، و نیز بر حسب آیاتی چند از زمان خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) - که نبی آخرالزمان است - تا رستاخیز جهان نزدیکتر است از آغاز آن که یا آغاز آفرینش است، یا آغاز خلقت انسانهای نخستین و یا بالاخره ابتدای خلقت آخرین آدم که جدّ اعلای نسل موجود است.

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ۵... ۵_ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ۶... ۶_ وَنَرَاهُ قَرِيبًا ۷... ۷_ يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ۸... ۸_ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ۹... ۹_ وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا ۱۰... ۱۰_ يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بَنِيهِ ۱۱... ۱۱_ وَصَحْبَتَهُ وَأَخِيهِ ۱۲... ۱۲_ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤَيِّسُ ۱۳... ۱۳_ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ۱۴... ۱۴_ كَلَّا إِنَّهَا لَأُظْلَى ۱۵... ۱۵_ نَزَاعَةً لِلشَّوَى ۱۶... ۱۶_ تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى ۱۷... ۱۷_ وَجَمَعَ فَأَوْعَى ۱۸... ۱۸_

پس صبرکن، صبری نیکو. ۵... ۵_ بی گمان آن (عذاب) را دور می بینند، ۶... ۶_ و (ما) آن را نزدیک می بینیم ۷... ۷_ روزی که آسمان ها چون ته مانده ی روغن زیتون گداخته است. ۸... ۸_ و کوه ها چون پشم زده شده است. ۹... ۹_ و هیچ دوستی خون گرم (و صمیمی) از دوست خون گرم (و صمیمی اش) نپرسد. ۱۰... ۱۰_ آنان به ایشان بس نشان داده می شوند (و) گناهکار دوست می دارد کاش برای رهایی از عذاب آن روز، می توانست پسران خود را (به جای خود) عوض دهد، ۱۱... ۱۱_ و (نیز) همسرش را و برادرش را، ۱۲... ۱۲_ و جداساخته اش [: مادرش] را که پناهش می دهد، ۱۳... ۱۳_ و هر که را که در روی زمین است، همه را (عوض دهد) و سپس خود را نجات دهد. ۱۴... ۱۴_ نه چنین است. همانا آن (آتش) زبانه دار است. ۱۵... ۱۵_ (بدن های) بریان شده را بسی برگننده است. ۱۶... ۱۶_ هر که را پشت کرده و روی برتافته است (به خود) می خواند. ۱۷... ۱۷_ و گردآورده (هایی) پس (آن را) انباشته. ۱۸... ۱۸_

آیات ۱ تا ۱۸ - از آیه (۸) تا (۱۸) جریاناتی ویژه آخرت به میان آمده، از جمله مهل گشتن کل آسمان که مشتمل است بر آسمانهای هفت گانه، بدین معنی که کل آسمانها - بجز بخش فوقانی آسمان هفتم - همچون ته مانده روغن زیتون بجوش آمده می شوند، چنانکه در (۵۵:۳۷) "و دره کالدهان" نامیده شده، یعنی ماده ای گلگون همچون ته مانده روغن زیتون جوش آمده.

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ۚ...^{۱۹} إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ۚ...^{۲۰} وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ۚ...^{۲۱} إِلَّا الْمُصَلِّينَ ۚ...^{۲۲} الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ۚ...^{۲۳} وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ۚ...^{۲۴} لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ۚ...^{۲۵} وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ۚ...^{۲۶} وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ ۚ...^{۲۷} إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ۚ...^{۲۸}

به راستی انسان سخت آزمند (و بی تاب) خلق شده است. ^{۱۹}... چون صدمه ای به او در رسد جزع و لابه کُننده است. ^{۲۰}... و چون خیری به او رسد (آن را از دیگران) بازدارنده است. ^{۲۱}... به جز نمازگزاران، ^{۲۲}... آنان که ایشان بر نمازشان پایداراند. ^{۲۳}...

و (هم) آنان که در اموالشان حقی معلوم است: ^{۲۴}... برای سائل و محروم. ^{۲۵}... و کسانی که روز جزا را باور دارند، ^{۲۶}... و کسانی که از عذاب پروردگارشان با بزرگ داشتش می هراسند. ^{۲۷}... بی گمان عذاب پروردگارشان (از آنان) بازداشته نیست. ^{۲۸}...

آیات ۱۹ تا ۲۸ - این آیات (تا آیه ۳۵) صفاتی زشت و زیبا برای انسان ذکر کرده، از جمله زیباییهای حالی و مالی شایستگان به پاداشتن و حفاظت دائمی نماز و پرداختن حقی معلوم است از اموالشان برای سائلان و محرومان، و این حق همان زکات است که با تعبیرهای گوناگون شانزده بار در عهد مکی و چهارده بار در عهد مدنی در آیاتی چند نازل گشته، و این خیال فقهی که زکات حکمی است مدنی به همین دلیل محکوم است، زیرا حق معلوم در این

آیه مکی همان زکات است، چنانکه انفاقات، صدقات، ایتاءات و اعطاءات، زکاء و خمس نیز همان زکاء است که خمس بر حسب آنچه در سوره انفال به تفصیل بیان کرده ایم شاید خود زکاتی است پایانی افزون بر دیگر زکات ها.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَفِظُونَ ۚ... ۱۹... إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۚ... ۲۰...

و کسانی که برای (نگهداری) عورت هاشان نگهبان اند. ۱۹... ۲۰... مگر بر همسران خود یا کنیزانشان پس (در این صورت) مورد نکوهش نیستند. ۲۰... ۲۱...

آیات ۲۹ و ۳۰ - اینجا مانند آیه مؤمنون و همانندش حفظ عورت‌های مردان را کلی خوانده مگر نسبت همسران دائمی و موقتشان یا زنانی که به وجهی دیگر حلال و شایسته بدست آورده اند، همچون کنیزانی که با شرایط مقرر عادلانه در اختیارشان قرار می گیرند، کار آمد عورت‌های مردان در وضع عادی اش عمل جنسی آنان است با همسرانشان، ولی مقصود اصلی از این عمل تولید فرزندان است چنانکه در آیاتی چند به این حقیقت تصریح گشته. و روی این اصل این آیه و آیات مشابه تنها همسران را زمینه تولید فرزندان دانسته، و روی این اصل تزریق نطفه مرد به غیر همسرش در کلیت دلالت این آیات حرام است، چنانکه آیاتی مانند "حرمت علیکم امهاتکم" (۴:۲۳) حرمت کل ارتباطات شهوانی را نسبت به مادران و همانندشان حرام دانسته، که محور اصلی این ارتباط و هدف نهایی از آن تولید فرزند است، چنانکه در جای جای آیات مربوطه از آن به تفصیل سخن رفته است، در هر صورت تزریق نطفه به غیر همسر بر حسب این آیه و آیاتی دیگر ممنوع می باشد، گرچه نسب همچنان محفوظ است، البته بشرط اینکه اختلاطی در نطفه نباشد، بلکه تنها نطفه ای در رحم زن اجنبیه ای قرار گرفته باشد که در نتیجه همان زن مادر است و این مرد اجنبی هم پدر.

در روایاتی هم این معنی آمده، و از جمله از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که ریختن آب منی در رحم زنی نامحرم همچون کشتن پیامبر یا امام معصوم یا ویران کردن کعبه حرام است^۱

۱ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۳۹.

و همچنین از حضرت صادق(علیه السلام) است که شدیدترین عذاب به روز رستاخیز برای مردی است که نطفه اش را در رحم زنی که بر او حرام است قرار دهد.

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۚ...۳۱-

پس هرکس پا از این (حد) فراتر نهد آنان، (هم) ایشان از حد درگذرنده اند. ...۳۱-

آیه ۳۱ - چنانکه در آیه (۳۱) پس از این حکم کسانی را که جویای غیراین رابطه باشند از متجاوزان خوانده و روی این اصل همانطوریکه تولید فرزندان بوسیله تماس جنسی با غیر همسران حرام است بدون عمل جنسی هم و به وسیله تزریق نیز حرام است، گرچه محکوم به احکام زنا نیست، چنانکه در حالت حیض و نفاس و روزه و احرام نیز چنان است که در کل این موارد بوجود آوردن فرزند تنها حرام است و فرزندان چنانکه اشاره کردیم مربوط به صاحبان این نطفه ها می باشند، و اینها را می توان گفت ولد حرامند و نه ولد زنا، زیرا زنا تنها عمل جنسی با غیر همسران است و در جمع بجز این حرمت تمامی احکام ولادت جاری است، حتی در موارد زنا نیز به شرط عدم اختلاط نطفه ها تمامی احکام ولادت موجود است، و بالاخره زنا یا سایر ارتباطات منفصله نا مشروع تنها محکوم به حرمت هستند و هرگز فرزندی مولود و پدر و مادر بودن صاحبان نطفه را ناچیز نمی کند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ۚ...۳۲- وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ ۚ...۳۳- وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۚ...۳۴- أُولَٰئِكَ فِي جَنَّةٍ مُّكْرَمُونَ ۚ...۳۵- فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ ۚ...۳۶- عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ۚ...۳۷- أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ۚ...۳۸- كَلَّا ۚ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّمَّا يَعْلَمُونَ ۚ...۳۹- فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ ۚ...۴۰-

و کسانی که امانتشان و پیمانشان را رعایت کننده اند. ...۳۲- و آنان که به شهادت هایشان ایستایند. ...۳۳- و کسانی که برنمازشان محافظت دارند. ...۳۴-

اینانند که در باغ‌هایی سردرهم (در بهشت) گرامی‌اند. ۳۵... پس آنان را که کفر ورزیده‌اند، چه شده (که) سویت نگرانند؟ ۳۶... (گروه گروه)، از راست و چپ (از تو) فراری و متفردند. ۳۷... آیا هر یک از آنان طمع می‌بندد که در بهشت پرنعمت در آورده شود؟ ۳۸... نه چنان است. ما آنان را بی‌گمان از آنچه (خود) می‌دانند آفریدیم. ۳۹... پس به پروردگار خاوران و باختران سوگند یاد نمی‌کنم (که) بی‌گمان ما تواناییم، ۴۰...

آیه ۴۰ - «لا اقسام» در اینجا و جاهایی مشابه نفی قسم است، در زمینه‌ای که شایان قسم است البته به منظور اینکه اینگونه موارد ادله‌ای مافوق قسم دارد، گرچه قسمهای قرآنی کلاً قسم به دلیل است و نه در زمینه فقدان دلیل، و اینجا "رب المشار و المغرب" ربوبیت حضرت اقدس الهی I نسبت به مشار و مغارب خود شایسته قسم است، ولیکن ربوبیت مطلقه حضرتش که از کل جهان هستی نمودار است دلیلی متقن تر و روشنتر است بر مانند تبدیل امثال، چنانکه درباره آن سخنها گفته ایم و اینجا نیز خواهیم گفت.

در سراسر قرآن لفظ مشر و مغرب و یا مشار و مغارب یا مشرقین و مغربین آمده است، اگر مشار و مغارب همین زمین باشد مانند آیه (۷:۱۳۷) مقصود مشرقهای ۳۶۵ گانه طلوعهای خورشید و مغربهایش به همین عدد در غروبهایش می‌باشد، زیرا خورشید هر روزی از نقطه‌ای ویژه طلوع می‌کند و به نقطه‌ای ویژه هم غروب می‌نماید، و بالاتر از این در کل نقاط انتقالی شر که هر روز هزاران نقطه است و نیز در کل نقاط غربی که نیز همچنان است هزاران مشر و مغرب در هر روز برای خورشید وجود دارد.

و اگر مقید به زمین ما نباشد مانند آیه مورد بحث، افزون بر این مشر ها و مغرب های زمینی شامل کل مشر ها و مغربهای خورشیدها و ماهها و ستارگانی که دارای طلوع و غروب می‌باشند نیز هست.

و اگر مشرقین و مغربین باشد، چنانکه در (۵۵:۱۷) آمده مقصود یا مشرقهای خورشید و ماه و نیز مغربهای این دو است، و یا مقصود از مشرقین، مشر اصلی و یکی از دو جانب شمال و جنوب است، و مغربین نیز مغرب اصلی و یکی از آن دو می‌باشد، و علت این تعبیر اصالت

مشر و مغرب و فرعیت شمال و جنوب است، و نیز دو مشر و دو مغرب اعلی و ادنای خورشید است، مشر اعلی در زمستان و مشر ادنی در تابستان، و نیز مغرب اعلی در زمستان و مغرب ادنی در تابستان است.

در هر صورت این نفی سوگند در زمینه شایستگی این سوگند برای توجه دادن به ربانیت و قدرت مطلقه خداست، که در انحصار ربوبیت مشار و مغارب نیست، بلکه خود شارقها و غاربها و کل آفریدگان زیر پوشش این قدرت مطلقه می باشند.

بر مبنای همین قدرت مطلقه تبدیل امثال بسی ساده است، اینجا «بذل» به اصطلاح ادبی دو مفعولی است که مفعول دومش «خیراً» است و طبعاً مفعول نخست مادون «خیراً» می باشد، و چون بدنهای انسانها دارای دو بعد هستند: نخست بعد دنیوی که در عین خیر بودنشان مورد ابتلائی دنیوی و بالاخره مرگ می باشند، و سپس بدنهایی بهتر از این بدنها که خلاصه ها و چکیده های اصلی از این بدنهاست که شایستگی خلود بی نهایت در بهشت و خلودهایی مادون بی نهایت را در جهنم دارد.

آیاتی متعدد در سراسر قرآن همچون (۵۶:۶۱) این حقیقت را بیان کرده که در معاد ارواح انسانها تجدید نمی گردد، بلکه همان ارواح دنیوی و برزخی تنها حالت انتقالی به بدنهای اخروی دارند، ولی بدنهای اخروی که طبعاً عین بدنهای دنیوی نیستند نخست در صورت و چهره همانند آنها می باشند، و در ماده نیز کل اجزاء بدنهایشان که در سراسر زمان تکلیف با آنها می زیسته اند نیستند، بلکه خلاصه ای کلی و کل خلاصه ای از این بدنهاست که حداکثر ذراتی است همپا و مداوم با ارواح مکلفان، ولی اجزائی دیگر چه اجزاء اصلی و یا فرعی دیگران و چه دیگر اجزاء باشند که ارتباطی هم با ثواب و عقاب در عالم تکلیف ندارند، اینها از اجزاء اصلی بدنهای مکلفان جدا می شوند، و یا دست کم همان نطفه های تشکیل دهنده مکلفان بدون دیدن صلیهای پدران و رحمهای مادران و تکامل در این رحم ها و ولادت و حالت کودکی پیش از تکلیف، یکجا همان نطفه ها به چهره بدنهای نخستین از برای حسابهای آخرین آفریده می شوند.

آری "کما بدء کم تعودون" و این همانندی حالت آغازین ولادت و حالت آخرین معاد
 احیاناً مقتضی این جریان اخیر است، ولی این احتمال که موافق با خبری از معصوم است، با
 آیاتی از قبیل "قل یحییها الذی انشأها اول مرة" که درباره زنده کردن استخوانهای مکلفان
 سخن گفته است، منافات دارد، و روی این اصل استخوان های مکلفان با اجزایی اصلی و
 خودی از ایشان با ارواحشان محشور خواهند شد.

عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ...^{۴۱} فَذَرَهُمْ
 يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ...^{۴۲} يَوْمَ
 يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُّفْضُونَ...^{۴۳}
 خَشِيعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهِقُهُمْ ذَلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا
 يُوعَدُونَ...^{۴۴}

بر اینکه (آن ها را) تبدیل به بهتر (در سازمان)شان گردانیم. و ما درمانده نیستیم. ...^{۴۱}
 پس واگذارشان (تا در باطلشان) فرو روند و بازی کنند، تا روزی را که وعده داده می شوند
 ملاقات کنند. ...^{۴۲} روزی که از گورهاشان برون آیند، گویی با یکدیگر سوی
 جایگاه هایی معین شده روانند. ...^{۴۳} حال آنکه دیدگانشان (از ترس) فرو هشته،
 خواری فراگیرشان می گردد. این (همان) روزی است (که) وعده داده
 می شده اند. ...^{۴۴}

سوره نوح

سراسر این سوره گزارشی است مختصر از رسالت نهصد و پنجاه ساله حضرت نوح(علیه السلام) (۲۹:۱۴) و اذیت‌هایی که از کافران در راستای رسالتش دید و چشید، و حضرتش که نخستین حامل مشعل ولایت عزم پنجگانه بود (۴۲:۱۳)، و شبا‌روز بدعوت رسالتی خود ادامه می داد با بدترین و زشت ترین برخوردها روبرو شده و دعوتش به تقوی هرگز در این کافران اثری نکرد (۲۶:۱۰۶).

دعوت الی الله با برهان و حجت ربانی دارای ابعادی است که بدترین پیامدش در مکلفان افزایش کفر و تکذیبشان می باشد، و آیا در چنان موردی این دعوت ربانی باید متوقف گردد، زیرا بر حسب آیاتی مانند (۸۷:۹) دعوت هشدار دهنده در صورتی واجب که سود بخش باشد؛ هرگز! زیرا نخست این ولی عزم نخستین بازتاب دعوتش افزایش فرار کافران بود، و در ثانی نفع دعوت در انحصار این نیست که اثر مثبت داشته باشد چنانکه برای مؤمنان (۵۱:۵۵) بلکه اتمام حجت نیز بسود حق و دعوت بحق است.

آری اگر دوری از حق تا چه رسد دورتر شدن از حق نتیجه انحرافی در خود دعوت باشد اینجا چنان دعوت حرامی دو بعدی است، ولی مانند دعوت رسالتی نوح و دیگر رسولان و تمامی شایستگان در چنان زمینه ای هم که احیاناً مزید بر کفر است همچنان واجب است که "عذراً او نذراً" آن را بر این بزرگواران واجب کرده است.

نوح که نخستین حامل شریعت مستقل ولایت عزم است - چنانکه از آیاتی مانند (۴۲:۱۳) بدست می آید - باید دید پیامبران پیش از حضرتش مانند آدم و شیث و ادریس و ... دارای شریعت و حیانی نبوده اند؟ پس چه رسالتی داشته اند، و یا شریعت یا شرایعی داشته اند که در اینصورت شریعت مستقل ولایت عزم در انحصار پنج شریعت نیست!

مقتضای اصل رسالت و حیانی شریعتی است ربانی، ولی اصل مهم این شریعتها از حضرت نوح آغاز گشته و به شریعت اسلام پایان یافته است، شریعت پیش از نوح تنها مشتمل بر احکامی مختصر و آغازین برای مکلفین بوده که نه ناسخ است و نه منسوخ، و شرایع پنجگانه یا بدون نسخ اند مانند شریعت نوح، و یا هم ناسخ اند و هم منسوخ مانند شریعت ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) و یا چون شریعت اسلام که تنها ناسخ است، که در این میان شریعت پیش از نوح که نه ناسخ است و نه منسوخ و هم احکامی بس ساده و اولیه داشته، که نوعاً هم احکام عقلیه و حیانی است، روی این چند جهت شریعتی بیرون از ولایت عزم است. آیاتیهم مانند (۲:۲۱۳) و (۱۰:۱۹) در معنایی دقیق تر نظر به کیفیت اصلی مردم دارد که در ضلالت یکسان بوده اند و با رسالتهای الهی باختلاف گراییدند که گروهی مؤمن و گروهی هم کافر شدند.

این "شرع ... هم که هم شرایع را پنجگانه شمرده، نظر به این شریعتهای مفصل اصلی جهانی شمول دارد، که رسولانشان و شرایعشان دارای عزم و استقلال و شمولیت اند، ولی مانند آدم دارای ولایت عزم نبوده است (۲۰:۱۱۵).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ... قَالَ يَتَّبِعُونَ إِيَّائِي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ... أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا... يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ أَجَلَ اللَّهُ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ... قَالَ رَبِّ

إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا... هـ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا
 فِرَارًا... عـ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْبَعَهُمْ فِي
 أَعْدَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرَوْا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا... و... هـ ثُمَّ
 إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا... هـ ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ
 إِسْرَارًا... هـ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا... و... هـ يُرْسِلِ
 السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا... و... هـ وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ
 جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَرًا... و... هـ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ
 وَقَارًا... و... هـ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا... هـ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ
 سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا... هـ وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ
 سِرَاجًا... هـ

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

ما نوح را به راستی سوی قومش فرستادیم که: «قومت را پیش از آنکه عذابی دردناک به آنان
 در رسد، هشدار ده.»... ۱ (نوح) گفت: «ای قوم من! همواره من برای شما بیم
 دهنده ای روشن‌گرم.»... ۲ «که خدا را بپرسید. و از او پروا بدارید، و مرا فرمان
 ببرید.»... ۳ «تا برخی از از گناهانتان را بر شما ببوشاند. و شما را سوی اجلی
 نامبرده: ناگزیر و ناگزیر به تأخیر اندازد. اگر می دانستید، چون وقت مقرر خدا در رسد، هرگز
 تأخیر نخواهد داشت.»... ۴ (نوح) گفت: «پروردگارم! من قوم خود را همواره شب و
 روز (پیامی) دعوت کردم.»... هـ «پس دعوت من جز بر گریزشان نیفزود.» (و این
 زیادت‌تری گریز از حق که خود حجتی افزون است مانع نهی از منکر نیست).... عـ «و من
 بی قرار، هربار که آنان را دعوت کردم تا برایشان (گناهانشان را) ببوشانی، انگشتانشان را در
 گوش هایشان نهادند، و لباس هایشان را بر (سر)هاشان کشیدند، و (بر کفرشان) اصرار
 ورزیدند، و هر چه بیشتر بر کبر (: بزرگ بینی) خود افزودند.»... و... هـ «سپس آشکارا
 آنان را دعوت کردم.»... هـ «سپس به درستی برایشان اعلان کردم، و آشکار و پنهان
 برایشان همی اندرز(شان) دادم.»... هـ «پس گفتم: "از پروردگارتان پوشش بخواهید که

اوبه راستی بسی پوشاننده بوده است." _..._۱۰_ «تا (خدا باران و برف) آسمان را بر (سروسامان) تان بسی ریزان بفرستد» _..._۱۱_ «و شما را به اموال و پسرانی امداد نماید، و برایتان باغ هایی (با درختان سردر هم) قرار دهد، و برایتان نهرها نهد.» _..._۱۲_ «برایتان چیست (چه: بیماری است) که هیچ امیدی به وقار و شکوهی برای خدا ندارید؟» _..._۱۳_ «و حال آنکه (خدا) شما را به راستی گوناگون آفریده است.» _..._۱۴_ مگر ندیدید [: و براساس رسالت ها ندانستید] (که) چگونه خدا هفت آسمان را طبقاتی بر روی هم آفریده است؟» _..._۱۵_ «و ماه را در میانشان (برایتان) روشنایی (بخش) گردانید، و خورشید را (نیز) چراغی (بسی روشن گر) قرار داد.» _..._۱۶_

آیه ۱۶ - در این آیه مخاطبان نوح(علیه السلام) مورد استفهام توبیخی قرار گرفته اند که آیا ندانسته اید که خدا هفت طبقه آسمان را آفرید، ولی هفت بودن آسمان تنها نمادی و حیانی داشته، و علم پیشتاز هنوز هم از کهکشان نخستین آسمان آگاه نیست، تا چه رسد بزمانهای نخست.

پاسخ این است که مشرکان در هر صورت به اصل الوهیت ایمان داشته اند گرچه برای خدا شریکانی در عبادت برمی گزیده اند، و بالاخره وحی های ربانی هم بگوششان می رسیده که از جمله درباره طبقات آسمانی است.

بدیهی است که اینان نه از نظر علم - و نه از نظر حضور در آفرینش طبقات آسمانی - بهره ای نداشته اند (۱۸:۵۱) ولی این رؤیت و دیدگاه و حیانی در دسترسشان بوده است، که این هم دلیلی است دیگر بر واقعیت وحی پیش از نوح(علیه السلام).

جای این احتمال هم هست که مخاطبان اینجا همان مخاطبان قرآنند که در جمع آگاهی از وحی های چهار گانه تفضیلی ولایت عزم داشته اند، و به اصطلاح این خود جمله ای است معترضه، و یا چه زیباتر که کل مخاطبان شرایع پنجگانه - و پیش از آنها - را همچنان در بر دارد.

آیه (۱۶) که ماه را در میان هفت اسماء نور و خورشید را روشنی معرفی کرده، منظور از اینها بهره گیری ساکنان این زمین محوری است زیرا برای کل مکلفان جهان چه بسا میلیونها

ماه و خودشید است، که ماه و خورشید ما دو قطره ناچیز از فضای بیکران درخشدگان آسمانی بیش نیستند.

وَاللَّهُ أُنَبِّتُكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا...^{۱۷} ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا...^{۱۸} وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا...^{۱۹} لِّتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا...^{۲۰} قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنِّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدَّهُ مَالَهُ وَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا...^{۲۱} وَ مَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا...^{۲۲} وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا...^{۲۳} وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا...^{۲۴} مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أَغْرَقُوا فَأَدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا...^{۲۵}

«و خدا شما را از زمین رویانید روییدنی (ممتاز).»...^{۱۷} «سپس شما را در آن بازمی گرداند و بیرون می آورد، برون آوردنی.»...^{۱۸} «و خدا زمین را برای شما فرشی (گسترده) ساخت.»...^{۱۹} «تا از راه های فراخ و پست و بلند آن شیب دار (راهوار) راه یابید.»...^{۲۰} نوح گفت: «پروردگارم! آنان مرا نافرمانی کردند، و کسی را پیروی نمودند که مال و فرزندش جز بر زیان وی نیفزود.»...^{۲۱} «و دست به نیرنگی بسی بزرگ زدند؛»...^{۲۲} «و گفتند: "زنهار! خدایان خود را رها مکنید، و نه هرگز و دَ را و نه سُواع و نه یَغُوث و یَعُوق و نَسر (این سه بت معروف) را."»...^{۲۳} «و بسیاری را همواره گمراه کرده اند، و جز بر گمراهی ستمکاران میفزای.»...^{۲۴} از (اثر) گناهانشان غر گشتند، پس (همان جا) داخل آتش شدند، پس برای خودشان از غیر خدا یارانی نیافتند.»...^{۲۵}

آیه ۲۵ - غر شدگان در طوفان نوح را بلافاصله از داخل شدگان در آتش خوانده که خود از ادله زندگی و جزای برزخی است، آتش هم در درون آب تضادی را در بر ندارد، زیرا آب و مواد دیگر جهان دارای دو جنبه ظاهری و باطنی است، علم هم این حقیقت و واقعیت را کشف کرده که در درون تمامی مواد آتش هائی نهفته است که انفجاراتی اتمی، هیدرژنی و ...

نمونه های دنیوی از این آتشها است، تا چه رسد به بهشت و جهنم برزخی که در درون آتش و آب و دیگر مواد بطور متداوم موجود است.

بسیاری از جریانات برزخی با دنیا و آخرت فر دارند که ثواب و عذابشان، زمان و مکانشان از این قبیل است.

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ۚ... ۲۶- إِنَّكَ
إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ۚ... ۲۷-

و نوح گفت: «پروردگارم! هیچ کس از کافران را بر روی (تمامی) زمین باقی نگذار.» ۲۶-... «بی گمان اگر تو آنان را رها کنی، بندگان را گمراه می کنند، و جز فاجر بسی کافر نسلی به وجود نیاورند.» ۲۷-...

آیه ۲۷ - که مطالبه نابودی کل کافران زمین را از درخواستهای آخرین نوح دانسته، و از جمله ادله جهانی بودن رسالت و طوفان نوح است.

در پاسخ این پرسش که چگونه نوح شخصاً دعوتش جهانی بوده است باید گفت لازمه دعوت کلی رسالتی دعوت مماس شخص صاحب رسالت نیست، بلکه شرعمدارانی معصوم و غیر معصوم در پرتو دعوت اصلی رسالت خود عهده دار دعوتهای رسالت می باشد، مانند سایر پیامبران اولی العزم، بویژه رسالت پایانی که پس از رحلت صاحب اصلی رسالت و سایر معصومان محمدی (علیهم السلام) در زمان غیبت آخرین معصوم کل شرعمدارن اسلامی بر مبنای قرآنی چنان مأموریت و مسئولیت جهانی را دارند.

و نیز چگونه حضرتش دانست که این کافران و تمامی نسلشان همچنان بر کفرشان پایدارند، آیه (۱۱:۳۶) اینگونه پاسخ می دهد که این خود از گزارشات وحی بحضرتش بوده، و روی همین اساس هم نوح بر مبنای چنان واقعیتی و حیانی از حضرت اقدس الهی تقاضای مرگ و غر تمامی آنان را کرده است که به اجابت هم رسید (۳۷:۷۵).

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخْوَتِي الَّذِينَ آمَنُوا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا ۚ... ۲۸-

«پروردگارم! برای من و پدر و مادرم و برای هر که در سرایم به حالت ایمان درآمد، و برای
(کل) مردان و زنان بالیمان (نقصان هاشان را) بپوشان، و جز بر هلاکت ستمکاران
میفزای.» _۰۰۰_ _۲۸_

سوره جن

پانزده آیه بخش نخستین این سوره گزارشی است از سخنان گروهی از جنیان که به پیامبر بزرگوار وحی شده است، و چنانکه سوره انسان و فرشتگان در قرآن موجود است، سوره جن نیز هست، و اگرچه تکلیف و حیانی در هر سه با سایر مکلفان جهان در کل مشترک است، ولی استثنائاتی هم در این میان به نسبت ویژگیهای هر یک موجود است.

جنیان پیش از انسان آفریده شده اند (۱۵:۲۷) و همچو انسان مرد و زن و تناسل دارند (۷۲:۶) و (۱۷:۵۰) و در بهشت و جهنم هم مشترکند (۷:۳۸) و نیز از آیاتی مانند خطابه‌های دو گانه سوره «الرحمان» چنان می‌یابیم.

و آیا این جنیان رسولان وحی ربانی بوده‌اند؟ آیاتی چند عموماً و خصوصاً وحی رسالتی را با وحی محمدی پایان یافته می‌داند، ولی تشریفشان به حضور رسول گرامی برای شنیدن وحی قرآنی، دست کم به وحی ربانی بوده؟ و از (۳۰-۴۶:۳۲) چنان می‌نماید که اینگونه بوده، افزون بر اینکه اینان فرستادگان وحی بوده‌اند، چنانکه آیاتی مانند (۶:۱۳۰) بیانگر این حقیقت است، و با توجه باینکه خلقتشان پیش از این انسان بوده رسالت پیشینیان نیز در آن هنگام مستقل بوده، و پس از خلقت انسان رسالتشان پیرو و در حاشیه رسالت انسان است. چنانکه آیات اصطفاء انسان در این میان گواه است (۲۲:۷۵) ولی همان رسولان در رسالت آخرین از رسالت وحی عزل شده‌اند.

دست کم «نفر» نه نفرند، و اینجا حداقل این فرستادگان جنی همین نه نفرند که در سراسر جهان تکلیف شرعمدارانی محمدی بوده اند، و طبعاً پس از رحلت رسول گرامی فرستادگانی از ناحیه جانشینان معصومش، و در زمان غیبت کبری همچون شرعمداران انسانی بر مبنای کتاب و سنت مراجع دینی جنیانند، و طبعاً در دروس مراجع دینی انسانی هم شرکت دارند.

این رسالت ربانی برای استماع قرآن از محضر محمدی، و اینکه شرک را برای خود از محالات دانسته (۳) و سخنان ناروای شرکی برخی از جنیان را سفاهت دانسته اند، (۴) بویژه وحی اعلی (۹) را که خود گواهی است روشن بر اینکه "جد ربنا" ایشان به معنی جد خدا نیست، بلکه این خود فاعلی است برای تعالی بدین معنی که عظمت پروردگارمان از همگان برتر است، که ضمیر «انه» ضمیرشان و "تعالی جد ربنا" بیانگر شأن متعالی ربوبیت است، و بالاخره تمامی آیات پانزده گانه در جهاتی چند دلیل بر معنای فو عدالت برای این بزرگواران است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا... ۱- يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا... ۲- وَأَنَّهُ تَعَلَّىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَحْبَةً وَلَا وَلَدًا... ۳- وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا... ۴- وَأَنَا ظَنَنَّا أَن لَّنْ تَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا... ۵- وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا... ۶-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

بگو: «به من وحی شده است که به راستی تنی چند از جنیان (به قرآن) گوش فرا داشتند. پس گفتند: به درستی ما قرآنی شگفت آور را شنیدیم،»... ۱- «(که) به راه راست هدایت می کند، پس به آن ایمان آوردیم، و هرگز احدی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد.»... ۲- «و اینکه والایی پروردگارمان بسی بالاست، (و) همسر و فرزندی اختیار

نکرده است.» ۲...۲ «و اینکه بی گمان کم خردمان، درباره‌ی خدا سخنانی یاوه و پراکنده می سراییده است.» ۲...۲ «و اینکه ما بسی پنداشتیم که انس و جن هرگز بر خدا دروغی نمی بندند.» ۲...۲ «و اینکه مردانی از آدمیان به مردانی از جنیان بسی پناه می برده اند، پس (قاهرانه در گمراهیشان) افزودند.» ۲...۲

آیه ۶ - گواهی بر این حقیقت است که اصولاً پناه بردن به جنیان گمراه مزید بر گمراهی است، و حتی پناه بر شایستگان‌شان هم درست نیست زیرا انسان کلاً بر جنیان مقدم است.

وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا ۖ وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَهَا مُلْتًا حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا ۖ وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدَ لِّلسَّمْعِ فَمَن يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ وُشُهَابًا رَّصَدًا ۖ

«و اینکه آنان (نیز) آن گونه که (شما) پنداشته اید، همواره گمان بردند که خدا هرگز کسی را زنده نخواهد گردانید.» ۲...۲ «و اینکه ما بی گمان بر آسمان دست یافتیم، پس آن را پر شده از نگهبانان و پاسداران توانا و نیزه های آتشین یافتیم.» ۲...۲ «و اینکه، به راستی (در آسمان) برای شنیدن، همواره در جایگاه هایی (به کمین) می نشستیم، پس اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، (تیر) شهابی در کمین خود می یابد.» ۲...۲

آیه ۹ - آیاتی مانند این آیه خود گواه است بر رسالت و حیانی گذشته این بزرگواران که طبعاً دارای مقام عصمت هم بوده اند، که بگونه ای مداوم - افزون بر وحی زمینی - از وحی ملاء اعلای آسمانی هم بهره مند بوده اند، و اکنون که رسالت و حیانی - با رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) - به پایان رسیده، از این وحی فرعی هم محرومند تا چه رسد به سایر وحی های رسالتی که در حاشیه رسولان بشری داشته اند.

آری هیبت و هیمنه این وحی پایانی چنان بوده است که این رسولان پیشین هم اکنون با نیزه های آتشین از شنیدن وحی ملاء اعلی رانده می شوند، که خود وحیی عملی بر پایان رسالت است.

وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرُّ أُرِيدَ بِمَن فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ۖ وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَاقِ

قَدَدًا... ۱۱_ وَاَنَا ظَنَنْتَ أَنْ لَنْ تُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ تُعْجِزَهُ
هَرَبًا... ۱۲_ وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى ءَامَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ
فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا... ۱۳_

«و اینکه ما به درستی نمی دانیم آیا برای کسانی که در زمینند، بدی خواسته شده یا پروردگارشان برایشان رشد و نموی خواسته است؟» ۱۰_ «و اینکه به راستی از میان ما برخی شایستگانند و برخی دونشان (: ناشایستگان) ما فرقه هایی جدای از یکدیگر بوده ایم.» ۱۱_ «و اینکه ما گمان شایسته ای داشتیم که هرگز نمی توانیم در زمین خدای را به ستوه آوریم، و هرگز او را با گریز(مان) درمانده نتوانیم کرد.» ۱۲_ «و اینکه ما چون هدایت(قرآنی) را شنیدیم، به درستی بدان گرویدیم. پس هر کس که به پروردگار خود ایمان آورد، از هیچ گونه کاستی ستمگرانه و نه در برگیری قاهرانه، بیم نداریم.» ۱۳_

آیه ۱۳ - اینجا «الهدی» کل هدایت‌های ربانی است که توسط خاتم پیامبران نزول یافته، و این بزرگواران به آن ایمان آورده و از شریعت گذشته شان صرف نظر کرده اند.

وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَ الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا
رَشَدًا... ۱۴_ وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا... ۱۵_ وَالْوِ
اسْتَقَمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَّاءً غَدَقًا... ۱۶_ لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ
يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا... ۱۷_ وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ
فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا... ۱۸_

«و اینکه برخی از ما بی گمان مسلمان و برخی (هم) بخش کنندگان ظالمانه (: نامسلمانند) پس هر کس تسلیم (خدا) شد آنان در جستجوی راهی راهوار بوده اند.» ۱۴_ و اما بخش کنندگان (ظالمانه) میان خدا و آفریدگان، پس هیزم جهنم بوده اند. ۱۵_ و اینکه اگر بر راه (خدا) پایداری کنند، همواره آنان را آبی بسیار گوارا بنوشانیم. ۱۶_ تا در این باره آنان را آزمایشی آتشین بنماییم، و هرکس از یاد پروردگارش روی گرداند وی را

در قید عذابی بسی بالا و بلند فرو می نهد. _..._۱۷ و اینکه مساجد (: سجده گاهها) به راستی ویژه‌ی خداست. پس هیچ کسی را با خدا (در خدایی) مخوانید. _..._۱۸ - آیه ۱۸ - اینکه "المساجد لله" است تمامی سجده گاههای ویژه (مساجد) و غیر ویژه را، و نیز اعضای سجده را در انحصار خدا دانسته که در این و آن هرگز شریکی ندارد، و از جمله این اعضای سجده دست است که در غیر صورت حد کلی دست، نه تنها کلا بریده نمی شود، بلکه این تنها انگشتانی از دست است که برای بر زمین نهادنش در سجده واجب نیست، روی این اصل امر بریدن دست دزد تنها همین انگشتان را شامل است، و اگر هم چنان شمولیتی از این آیه برای این ویژگی فهمیده نمی شد، اصولاً صد دست بر این انگشتان در کفایت بریدن آنها کافی است، در اینصورت بریدن بیش از آنها بیرون از حد کفایت حد دزدی و بر خلاف حکم ربانی است، مگر در مواردیکه تصریحی بر زیاده از این حد اولی داشته باشیم مانند حد سار مسلح.

وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا _..._۱۹ قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا _..._۲۰ قُلْ إِنِّي لَا أُمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا _..._۲۱ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا _..._۲۲ إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا _..._۲۳

و اینکه چون بنده‌ی خدا به راستی برخاست، حال آنکه خدا را می خواند، چیزی نمانده بود که بر سر و رویش فرو افتند. _..._۱۹ بگو: «من تنها پروردگار خود را می خوانم، و احدی را با او شریک نمی گردانم.» _..._۲۰ بگو: «من هرگز برای شما مالک هیچ زیان و رشدی نیستم.» _..._۲۱ بگو: «هرگز کسی مرا در برابر خدا پناه نمی دهد، و هرگز پناهگاهی غیر از او نمی یابم.» _..._۲۲ «(وظیفه‌ی من) تنها ابلاغی از سوی خدا و (رساندن) پیام های اوست، و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، بی گمان برای او آتش دوزخ جاودانه است.» _..._۲۳

آیه ۲۳ - خلود ابدی گروهی از دوزخیان، به معنی ابدیت بی پایان ربانی نیست که خود ستمی است بی پایان، و نه زمانی بیش از استحقاق عذابشان که نیز ظلم است، و نه حتی عذابشان برابر با استحقاق عذابشان می باشد که بر خلاف رحمت عمومی ربانی است، که "رحمتی وسعت کل شیء" بلکه در نهایت مادامیکه اینان و جهنم برپا می باشند کمتر از استحقاقشان همواره عذاب می شوند.

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْئَلُونَ مَنْ أَوْعَدَهُمْ نَصِيرًا وَأَقْلُ عَدَدًا... ۲۴_ قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا... ۲۵_ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا... ۲۶_ إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا... ۲۷_ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأُحْصِيَ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا... ۲۸_

«تا هنگامی که آن چه را وعده داده می شوند ببینند. پس به زودی دریابند که یاور چه کسی کمکش ضعیف تر و کدام یک شمارش کمتر است.»... ۲۴_ بگو: «من نمی دانم آن چه وعده داده می شوید نزدیک است، یا خدا برایش مدتی دور قرار می دهد.»... ۲۵_ (خدا) عالم (کل) غیب(ها) است، پس احدی را بر غیبش آگاه نمی کند. ... ۲۶_ مگر کسی از رسولان مورد رضایت(ش) را (در رسالتشان) پس او بی گمان از پیش و پس او مترصد است، ... ۲۷_ تا نشانه نهد که به درستی رسالت های پروردگارش را ابلاغ کرده اند. حال آنکه به آن چه نزدشان است احاطه کرده، و عدد هر چیزی را(به خوبی) برشمرده است. ... ۲۸_

آیات ۲۶ تا ۲۸ - در عین اختصاص دادن غیب را بحضرت اقدس الوهیت I، رسولان مرضی ربانی را استثنا کرده، ولی نه در کل غیوب که اختصاص به حضرتش دارد، بلکه تنها این غیب رسالتی است در دو بعد: اصل رسالت و پیام رسالت، که اینهم در جهت امکانش برای غیر خدا در انحصار وحی است.

در جمع علم غیب سه گونه است:

- ۱- مخصوص حضرت اقدس الهی که اصولاً برای غیر خدا متمنع است.
 - ۲- امتناع در حکمت ربانی دارد که بدون وحی برای غیر خدا بدست آید که وحی رسالت است.
 - ۳- برای کاوش کنندگان امکان پذیر است مانند تمامی مجهولاتی که قابل یادگیری و بدست آوردن بدون وحی است.
- «لِیَعْلَمَ» در آیه (۲۸) از عِلْم و علامت گذاری است و نه از عِلْم و دانستن، زیرا آیاتی از قبیل ذیل همین آیه احاطه علم خدا را نمودار کرده است.

سوره مزمل

ظاهراً نزول این سوره پس از آیاتی از سوره اقرء و سوره حمد بوده که بعداً سوره مدثر نازل گردیده است، در حالیکه حضرتش پس از نخستین وحی حالت دگرگونی ویژه ای بخود گرفته، و در میان پارچه ای آرمیده بود، که نخستین دستور قیامش صادر گردید تا اولین خودسازی برای سیح و شناوری دور و درازی در دریای مجتمع است، که پس از نجات یافتن خود غرقه های جهالت و شهوت در ژرفای اقیانوس بی کران زندگی را نجات بخشد، که "قم فأنذر" در سوره مدثر هم بیانگر همین قیام رسالت پس از این قیام شخصی رسولی بوده است. قیام لیل در بعد وجوب مستمرش در اختصاص رسول الله (صلی الله علیه وآله) بوده، که در پی مقام رسالت بهره این وجوب در استمرار قیام رسالت است، و سپس برای شرعمدارن غیر معصوم نسبت به دیگران در ارجحیت حتمی در مرز وجوب است.

محور این قیام و قیامهای شخصی اسلامی ترتیل قرآن است و نه تنها ترتیل آن، ترتیل خواندن آرام خودی است که قلب در پیش بحرکت ایمانی رسد، ولی ترتیل بحرکت آوردن دلهای دیگران است که در جمع مأموریت حضرتش همان ترتیل: خواندن اثربخش در قلب حضرتش بگونه ایست که دیگران را نیز بحرکت آورد، که اگر بجای «ترتیلاً»، «ترتلاً» بود، همان خواندن اثربخش شخصی هم کافی بود. و این "قولاً ثقیلاً" دو معنی قرآنی را در بر دارد، نخست نقل اجمالی محکم قرآن است که در نخستین شب قدر پس از حدود پنجاه روز از

آغاز رسالتش بر قلب مبارکش نازل شد، این ثقل شخصی بود، سپس استمرار وحی مفصلش که این سبج طویل رسالت را در پی داشته است.

آری قیام لیل، ترتل ترتیل، و قول ثقیل برای سبج طویل ضرورت رسالت بوده است، که پس از عصمت بشری که زمینه عصمت ربانی بوده مرحله سومینش خودسازی بر همین دو مبنی برای سازمان دهی مکلفان است، که در اقیانوسی بیکران از غرقابهای شهوت، جهالت، خودسری، خودبینی، خودخواهی و خودراهی، با شناوری این بزرگمرد الهی نجات یابند.

و چنانکه ربوبیت حضرت اقدس الهی جهان شمول است، این رسالت نیز جهانشمول بوده و ربانیت شرعیش جهانی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الْمَزْمِلُ... قُمْ الْإِلَّ إِلَّا قَلِيلًا... نِصْفَهُ، أَوْ انْقُصْ مِنْهُ
قَلِيلًا... أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا... إِنَّا سَنُلْقِي
عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا... إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ
قِيلًا... إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا... وَادْكُرْ اسْمَ
رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا... رَبُّ الْمَشْرِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا... وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا
جَمِيلًا... وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ
قَلِيلًا...

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

ای جامه (برجان و تن خویشتن) فرو پیچیده،... شب را به پا خیز مگر
اندکی... نیمش را، یا اندکی از نیمش را بکاه،... یا بر آن (نیم) بیفزای، و
قرآن را شمرده بخوان شمردنی (روشن)... ما همواره به زودی بر تو گفتاری
گران بار فرو می افکنیم... بی گمان عبادت نشأت یافته از شب گامی استوارتر و

فراتر و گفته اش پای برجاتر و گرانبارتر است. _..._ به راستی برای در روز، شناوری ای طولانی است. _..._ و نام پروردگار خود را یاد کن و(به) سویش (آن گونه) انقطاعی یاب که (دیگران را نیز سویش) منقطع سازی. _..._ پروردگار خاور و باختر (که) خدایی جز او نیست؛ پس او را کارساز خویش بگیر. _..._ و بر آنچه می گویند شکبیا باش، و از آنان - با دوری گزیدنی زیبا - دور باش. _..._ و مرا با تکذیب کنندگان نعمتوار واگذار و اندکی مهلتشان ده. _..._

آیه ۱۱ - نَعْمَتَ هَٰمَانَ نِعْمَتٌ اَسْتَثْنٰى تَوَّابٌ اُولٰٓئِكَ اَسْبٰغَ لَیْلٍ وَّ اَسْبٰغَ نَیْمٍ لِّیَّ اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اَلَمْ یَجْعَلْ لَّکُمْ اٰیٰتٍ لِّتَذَکَّرُوْا اِنَّ اَیَّامَکُمْ اَتَتْکُمْ اَوَّلَیَّهَا وَّ اٰخِرُهَا اَسْوَءٌ لِّیَّ اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اَلَمْ یَجْعَلْ لَّکُمْ اٰیٰتٍ لِّتَذَکَّرُوْا اِنَّ اَیَّامَکُمْ اَتَتْکُمْ اَوَّلَیَّهَا وَّ اٰخِرُهَا اَسْوَءٌ لِّیَّ

اهتمام به قرآن در این سوره باندازه یست که در جای جایش رسول و امت رسالتی به خواندن و ترتیلش مأموریت دارند که خدا بجای همگام کردن مکلفان با رسول گرامی در قیام شب آنان را همچنان با حضرتش در خواندن و عمل کردن به آن همگام کرده است. قیام شب در انحصار شب بوده، ولی قیام به قرآن شبانه روزی است که تا سرحد امکان بایستی خوانده شود، که برای فهم و پیروی از آن واجبی است همیشگی و همگانی. و این همان طبع بدلیت واجب است از واجبی دیگر که اگر واجب سخت حرجی است واجبی آسانتر جایگزین آن می گردد، و "فتاب علیکم" عفو است از وجوب قیام لیل و به جای آن خواندن قرآن در حد امکان.

اِنَّ لَدٰیْنَا اَنْکَالَ وَّ جَحِیْمًا... وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا اَلِیْمًا... یَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ کَانَ الْجِبَالُ کَثِیْبًا مَّهِیْلًا... اِنَّا اَرْسَلْنَا اِلَیْکُمْ رَسُوْلًا شَهِدًا عَلَیْکُمْ کَمَا اَرْسَلْنَا اِلٰی فِرْعَوْنَ رَسُوْلًا... فَعَصٰی فِرْعَوْنُ الرَّسُوْلَ فَاَخَذْنٰهُ اَخْذًا وَّ بِلًا... فَکَیْفَ تَتَّقُوْنَ اِنْ کَفَرْتُمْ یَوْمًا یَجْعَلُ الْوِلْدَنَ شِیْبًا... السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِہِیْ کَانَ وَعْدُهُ مَفْعُوْلًا... اِنَّ هٰذِهِ تَذٰکِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اَتَّخِذْ اِلٰی رَبِّہِیْ سَبِیْلًا... اِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ اَنَّکَ

تَقُومُ أَذْنَى مِنْ ثُلْثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَافِئَهُ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ
وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا
تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي
الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا
مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاقْرَءُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا
وَمَا تَقْدِمُوا أَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا
وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۚ ۲۰۰۰۰

به راستی پیش ما عذاب هایی سخت و آتشی پرزبانه ۲۰۰۰۰ و طعمای گلوگیر و عذابی
پردرد است، ۲۰۰۰۰ روزی که زمین و کوه ها به لرزه درآیند، حال آنکه کوه ها ریگی
انباشته اند. ۲۰۰۰۰ بی گمان، ما سوی شما فرستاده ای که گواه بر شماست روانه کردیم؛
همان گونه که فرستاده ای سوی فرعون فرستادیم. ۲۰۰۰۰ پس فرعون (آن) فرستاده را
عصیان کرد. پس ما او را به گونه ای مرگبار بر گرفتیم. ۲۰۰۰۰ پس اگر کفر بورزید،
چگونه از روزی که کودکان را پیر می گرداند پرهیز می کنید؟ ۲۰۰۰۰ آسمان از حادثه ای
آن (روز) از هم شکافته (و) وعده ای او شدنی بوده است. ۲۰۰۰۰ همانا این ها یادواره ای
است، تا هر که بخواهد سوی پروردگارش راهی در پیش گیرد. ۲۰۰۰۰ پروردگارت
به راستی می داند که تو و گروهی از کسانی که با توأند، نزدیک به دو سوم از شب، و نصف
آن را، یا یک سوم آن را (به عبادت) بر می خیزید. خداست که شب و روز را تقدیر می کند و
اندازه می دهد. (او) می داند که (شما) هرگز آن را ضبط نتوانید کرد. پس (از حکم نخستین)
بر شما برگشت. پس هر چه از قرآن میسر شد بخوانید. (خدا) دانست که به زودی در میانتان
بیمارانی خواهند بود، و دیگریانی (که) در زمین (پای) می کوبند (هم) هستند، حال آنکه از
فضل خدا می جویند، و دیگریانی (هم) در راه خدا کشتار می کنند. پس هر چه از آن [:
قرآن] میسر شد بخوانید، و نماز را بر پا بدارید، و زکات را بپردازید، و وامی نیکو به خدا
دهید. و هر کار خوبی برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا بهتر و با پاداشی بیشتر
بازخواهید یافت. و از خدا پوشش بخواهید. خدا بی گمان بسی پوشنده رحمت گر بر
ویژگان است. ۲۰۰۰۰

سوره مدثر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۝۱۰۰۰۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

ای خموش در خود فرورفته (و) خویشتن را پوشیده، ۱۰۰۰۰۱

آیه ۱ - مدثر و زممل همپای یکدیگرند، زمملش به قیام لیل امر می کند، و مدثرش به قیام نهار که هر دو قیام آنحضرت را در بر دارند، و اینکه گفته می شود حضرتش سه سال نخست را در تقیه بود با امر نخستین به قیام منافات دارد.

دثار لباس استراحت و زمال هم لباس راحتی است که هر دو با قیام چه در شب و چه در روز منافی است، و در جمع این رسالت با لباس استراحت سازش ندارد، که در شب هم قیام است تا چه رسد به روز، گرچه قیام شب نوعاً برای خودسازی است، و قیام روز برای ساختن دیگران که "ان لك في النهار سبحة طويلا".

قُمْ فَأَنْذِرْ ۝۱۰۰۰۲

(برای پخش رسالت) بپاخیز، پس (مکلفان را) هشدارده. ۱۰۰۰۰۲

آیه ۲ - این قیام نخست برای انذار و ترسانیدن از پی آمدهای بد ناشایستگی ها است که مربوط به ناشایستگان بویژه گروهی سخت دل است (۹۷:۱۹) زیرا برای آنها در مدت فترت

هشدار دهنده ای نیامده (۲۸:۴۶) گرچه این انذار تنها برای کسانی موثر است که اصولاً خداترس باشند (۳۵:۱۸) و از تذکر غافل نمانند (۳۶:۱۱).
 بالاخره سلاح نخستین رسالت انذار و هشدار است چه اثر کند و یا اثر نکند که بالاخره اثرش اثبات حجت ربانی است.

وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ ۚ _..._۳

و پروردگارت را (نزد دیگران که کوچکش داشته اند) بزرگ گردان. _..._۳
 آیه ۳ - سپس بزرگداشت پروردگار تو است، در برابر کسانی که او را کوچک داشته برایش شریکانی گرفته اند (۱۷:۱۱۱) که او خود بزرگ است و نیازی به بزرگ کردن ندارد (۱۳:۹) آری مأموریت رسالت بزرگداشت آن بزرگ است در برابر کسانی که او را همواره کوچک داشته اند، در ذاتش، در صفاتش، در پرستشش و در هر جهت از جهات الوهیت و ربوبیتش، و حال آنکه از ازل بزرگ بوده است (۴:۳۴).

وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ ۚ _..._۴

و لباس هایت (چه درونیش و چه برونیش) را پاک بدار. _..._۴
 آیه ۴ - سپس تطهیر لباسهای حضرتش، و لباس در کل پوشش انسان است، چه مماس درونی که لباس روح است (۷:۳۶) و چه مماس برونی که شامل کل طهارتهای این لباسهاست که پاک و حلال و بیرون از اسراف و تبذیر است، و چه لباسی منفصل که همسر زن یا مرد است که هر دو نسبت به یکدیگر لباس اند (۲:۱۸۷) و چه لباس عمومی تر که کل مؤمنان لباسهای و پوششهای یکدیگرند.

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ۚ _..._۵

و از (هرگونه) پلیدی دور شو. _..._۵
 آیه ۵ - و بالاخره دوری از هر گونه پلیدی برونی و درونی - در کل - مورد امر ربانی است، و در جمع در این مختصر آغازین تمامی رسالتهای ربانی جمع است که نقشی از سلب و ایجاب کلمه اخلاص "لا اله الا الله" است، و در آخر منت نهادن (۶) و صبر کردن جریانی است پایانی، که این رسالت خود صدقه ای بزرگ است که نباید با منت نهادن ناچیز گردد

(۲:۲۴۶) و تنها خداست که بر بندگانش در دعوت ایمانی منت می نهد (۴۹:۱۷) بلکه باید در برابر لطمات و صدمات رسالت صبر پیشه کنی (۷).

وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ... ۷... وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ... ۷... فَإِذَا نُقِرَ فِي
النَّاقُورِ... ۸... فَذَلِكِ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ... ۹... عَلَى الْكَافِرِينَ
غَيْرُ يَسِيرٍ... ۱۰... ذُرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا... ۱۱... وَجَعَلْتُ لَهُ
مَالًا مَمْدُودًا... ۱۲... وَبَنِينَ شُهُودًا... ۱۳... وَمَهَّدْتُ لَهُ
تَمْهِيدًا... ۱۴... ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ... ۱۵... كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا
عَنِيدًا... ۱۶... سَاءَ رُهْقُوعُهُ صُعُودًا... ۱۷... إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ... ۱۸...
فَقَتَّلَ كَيْفَ قَدَّرَ... ۱۹... ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ... ۲۰... ثُمَّ نَظَرَ... ۲۱...
ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ... ۲۲... ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ... ۲۳... فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا
سِحْرٌ يُوَثَّرُ... ۲۴...

و منت مگذار در حالی که فزونی طلب و برتری جویی. ۷... و برای پروردگارت
شکیبایی کن. ۷... پس چون در ناقور [: صدای دلخراش جان افزا] دمیده
شود، ۸... پس آن روز، روزی ناگوار است! ۹... بر کافران آسان
نیست. ۱۰... مرا با آنکه (او را) تنها [: بی تبار] آفریدم وگذار. ۱۱... و مالی
بسیار راهوار و کشش دار برایش قرار دادم. ۱۲... و پسرانی حاضر و آماده (به خدمت
دادم)، ۱۳... و برایش (همه چیز زندگی مادی را) بسی آماده کردم. ۱۴... سپس
طمع دارد که (بر آن) بیفزایم. ۱۵... هرگز چنان نیست (که می پندارد). او بی امان دشمن
آیات ما بوده. ۱۶... به زودی او را به بالا رفتن از گردنه ای سخت وادار
می کنم. ۱۷... بی چون (آن دشمن بداندیش) اندیشید و سنجید. ۱۸... پس (این)
کشته (ی هوا و عناد خود) چگونه سنجید؟ ۱۹... سپس کُشته شد. چگونه
سنجید؟ ۲۰... آن گاه نظر افکند. ۲۱... سپس رو ترش نمود و چهره درهم
کشید. ۲۲... پس پشت گردانید و تکبر ورزید. ۲۳... پس گفت: «این (قرآن) جز
سحری ماندنی و پیروی شدنی نیست.» ۲۴...

آیه ۲۴ - بیانگر این حقیقت است که نتیجه کل تکاپوها و جست و خیزهای یگانه معارض با قرآن این بوده که این سحری است باقی، ماندنی و پیروی کردنی، در حالیکه سحر نه باقی ماندنی است و نه پیروی کردنی، زیرا دست کم با سحری دیگر، و دست بالایش یا معجزه ای ربانی بالاخره نابود شدنی است، که در نتیجه پیرویش هم دائمی نیست.

آری سحر بویژه که به عنوان آیت ربانی رسالت جا زده شود با اراده حتمی ربانی باطل شدنی است (۱۰:۸۲) و (۲۰:۶۷)

إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ... ۲۵... سَأُصْلِيهِ سَقَرَ... ۲۶... وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ... ۲۷... لَا تَبْقَى وَلَا تَذَرُ... ۲۸...

«این غیر از سخن بشر نیست.»... ۲۵... زودا که او را گیرانده‌ی سقر [آتش ذوب کننده] کنیم. ... ۲۶... و تو چه دانی که سقر چیست؟ ... ۲۷... نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند. ... ۲۸...

آیه ۲۸ - از نتایج و پیامدهای این جدیت کلی که با به کار گیری تمامی نیروها در صدد ابطال قرآن بوده که چیزی از قرآن باقی نگذارد، این است که آتش دوزخ نیز چیزی برایش باقی نمی‌گذارد.

لَوَاحٍ لِّلْبَشَرِ... ۲۹... عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ... ۳۰... وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِّلْبَشَرِ... ۳۱... كَلَّا وَالْقَمَرَ... ۳۲... وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ... ۳۳... وَالصُّبْحِ إِذَا أَصْفَرَ... ۳۴... إِنَّهَا لَا حُدَى الْكُبَرِ... ۳۵... نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ... ۳۶... لِمَن شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ

يَتَقَدَّمُ أَوْ يَتَأَخَّرُ...^{۳۷} كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ...^{۳۸} إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ...^{۳۹} فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ...^{۴۰} عَنِ الْمُجْرِمِينَ...^{۴۱} مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ...^{۴۲} قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ...^{۴۳} وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ...^{۴۴} وَكُنَّا نَحْوُضَ مَعَ الْخَاطِئِينَ...^{۴۵} وَكُنَّا نُكَذِّبُ بَيَّوْمِ الدِّينِ...^{۴۶}

بشر (و بشره) را بسی دگرگون و ذوب می سازد. ...^{۳۷} (و) بر آن نوزده (نگهبان) است. ...^{۳۸} و ما موکلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم، و شماری آنان را جز آزمایشی آتشبار برای کسانی که کافر شده اند قرار ندادیم. تا آنان که اهل کتابند یقین کنند، و ایمان کسانی که ایمان آوردند افزون گردد، و آنان که کتاب به ایشان داده شده - و (نیز) مؤمنان - به شک مستندی نیفتند. و تا کسانی که در دل هایشان بیماری است - و (نیز) کافران - بگویند: «خدا از این مثل چه چیزی را اراده کرده است؟» این گونه خدا هر که را بخواهد بی راه می گذارد، و هرکه را بخواهد به راه می آورد. و (شماری) سپاهیان پروردگارت را جز او (کسی) نمی داند. و این (آیات) جز یادواره ای برای بشر نیست. ...^{۳۹} نه چنین است (که می پندارند)! سوگند به ماه، ...^{۴۰} و سوگند به شامگاه چون پشت کند، ...^{۴۱} و سوگند به بامداد چون چهره گشاید، ...^{۴۲}

به راستی آن (آیات قرآن) بی گمان یکی از (آیات) بسی بزرگ است. ...^{۴۳} حال آنکه هشدار دهنده ی بشر است. ...^{۴۴} برای هر کس از شما که بخواهد بسی پیشی گیرد یا پس بماند. ...^{۴۵} هر کسی در گرو دستاورد خویش است. ...^{۴۶} به جز یاران دست راست [؛ راستان]. ...^{۴۷} در میان باغ هایی (با درختان) سردرهم، از یکدیگر می پرسند ...^{۴۸} از مجرمان: ...^{۴۹} «چه چیز شما را در سقر (: جایگاهی بسی هلاکت وار) به راهی نفوذی در آورد؟» ...^{۵۰} گویند: «ما از نمازگزاران نبوده ایم» ...^{۵۱} «و بینوایان را غذا نمی داده ایم» ...^{۵۲} «و با هرزه درایان هرزه درایی می کرده ایم» ...^{۵۳} «و با روز جزا (همان را) تکذیب می کرده ایم.» ...^{۵۴}

آیات ۴۲ تا ۴۶ - که برای دوزخیان میان ترک فروع و اصول دین جمع کرده از ادله این حقیقت است که کفار چنانکه در ترک اصول دین مسئولند در ترک فروع دین هم مسئولیت دارند، زیرا ترک نماز و زکات را در ردیف فرورفتن در تکذیب دین و انکار یوم الدین نهاده است.

و در آخرین آیه تذکر حقایق را که در انحصار مشیت ربانی قرار داده، به معنی اجبار و سلب اختیار نیست، بلکه بدین معنی است که اختیار به معنی تفویض مطلق نیست، بلکه امر بین امرین است، و بر حسب آیاتی چند تحقق یافتن خیر و شر تکلیفی با اختیارات مکلفان در آخر کار به اراده ربانی است، و افزون بر این حقیقت هم توحید افعالی است، که خدا هدایت طلبان و هدایت یافتگان را همچنان موفق به هدایت بیشتر می کند، ولی گمراهان را مجبور به هدایت نمی کند.

حَتَّىٰ أَتَيْنَا الْيَقِينَ^{۴۷}... فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفْعَةُ الشَّافِعِينَ^{۴۸}... فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ^{۴۹}... كَانَتْهُمْ حُمْرُ مُسْتَنْفِرَةٍ^{۵۰}... فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ^{۵۱}... بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُنشَرَةً^{۵۲}... كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ^{۵۳}... كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ^{۵۴}... فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ^{۵۵}... وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ^{۵۶}...

«تا یقینمان (در روز یقین) در رسید.»^{۴۷}... پس شفاعت کنندگان سودشان ندهد.^{۴۸}... پس چیست برایشان (که) از یادواره رویگردانند؟!^{۴۹}... که گویی بی گمان گورخرانی رمیده اند،^{۵۰}... (که) از مقابل شیرری ژبان فرار کرده اند!^{۵۱}... بلکه هرکدام از آنها انتظار دارد نامهی جداگانه ای بسی گشوده و انتشار یافته (از سوی خدا) برایش فرستاده شود!^{۵۲}... چنان نیست (که آنان می گویند)، بلکه از آخرت نمی هراسند!^{۵۳}... چنان نیست (که آنها می گویند)؛ این (قرآن) بی گمان یادواره ای است.^{۵۴}... پس هرکس بخواهد یادش آورد.^{۵۵}...

و هیچ کس به یاد نمی آورد، مگر اینکه خدا بخواهد؛ او اهل تقوی و اهل پوشش
است!...^{۵۶}

سوره قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ... ۱_ و لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ... ۲_

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویرگان

به روز قیامت سوگند نمی خورم!... ۱_ و نه سوگند به نفس لوامه [: وجدان بیدار و

ملامتگر]... ۲_

آیات ۱ و ۲ - «لا قسم» در این دو آیه مانند امثالش نفی قسم است، بویژه اینکه اگر قسم باشد نیازمند به جواب است، و اینجا جوابی هم در کار نیست، آری این نفی قسم نسبت به منکران قیامت خود قسمی دوگانه است، برای صاحبان نفس لوامه، که میانگین نفس مطمئنه به الله اند (۸۹:۲۶) و نفس مطمئنه به غیر الله است، (۱۰:۷) بدین معنی که نه یکسره ایمان و اطمینانش به خداست و نه به غیر خدا، خدا را باور دارد نه آنگونه که هرگز گناهی نکند، که روی این مبنا همو شایسته قسم است و هم قیامت که باورش دارد.

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ... ۳_ بَلَى قَدَرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ... ۴_

آیا انسان می پندارد که هرگز استخوان هایش را جمع نخواهیم کرد؟!... ۳_ آری!

قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را سازمان دهیم!... ۴_

آیات ۳ و ۴ - در هر صورت گمان غلط انسان در میان است که خدا استخوانهایش را گرد نیاورد، آری این خدای قادر توان این را دارد که انگشتانش را نیز سازماندهی کند، که نخست از بیشترین و ریزترین استخوان ها تشکیل شده، و در ثانی بهترین امضاء با نوک انگشتان است.

آری این انسان گمان دارد که آفرینش مجدد نخواهد داشت (۳۲:۱۰) و (۲۶:۷۸) با آنکه می داند همو در آغاز آفریده همین خدا است (۵۰:۱۵).

استخوانهای انگشتان (۵۸) و استخوانهای پاها (۲۸) و در جمع (۸۶) عدد است، و اینها ریزترین و زیادترین استخوانهای بدن انسان می باشند، و مهمتر اینکه سرهای انگشتهای انسان جایگاه اعضائی است که بسیار دقیق بوده و جای تشابه و جعل هم نیست. و این گردآوری استخوانها بویژه استخوانهای انگشتان، چنانکه در آغاز آفرینش بوده است، استبعاد معاد را به کلی ناچیز می کند.

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَنُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ... هـ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ... هـ

بلکه انسان همی خواهد تا پیش رویش را بشکافد [خدا را علنی بنگرد و قیامت را ببیند و پیوسته فجور کند!]... هـ (از این رو) می پرسد: «قیامت کی خواهد بود؟!»... هـ

آیات ۵ و ۶ - مشکل این نیست که معاد خود مشکلی از نظر قدرت الهی است، بلکه این خود مشکل انسان است که می خواهد از دو جهت پیش روی خود را بشکافد، که قیامت را بالعیان اکنون بنگرد، یا اکنون که نمی تواند به آن بنگرد در برابرش فجور کند که به خیالش هرگز چیزی نیست، زیرا که "لیفجر امامه" به هر دو معنی است، و پرسش از زمان قیامت با استنکار آن بر همین دو مبنی است.

فَإِذَا بَرِ الْبَصَرُ... هـ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ... هـ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ... هـ يَقُولُ الْإِنْسَنُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ... هـ كَلَّا لَا وَزَرَ... هـ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ... هـ يُنَبِّئُ الْإِنْسَنُ

يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمْتَ وَأَخَّرَ...^{۱۳} بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ
بَصِيرَةٌ...^{۱۴} وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ...^{۱۵}

پس در آن هنگام که چشم (از شدت وحشت) بر زند (و به گردش در آید)،...^۷ و ماه
بی نور گردد،...^۸ و خورشید و ماه یک جا جمع شوند،...^۹ انسان در
آن هنگام گوید: «گریزگاه کجاست؟!»...^{۱۰} هرگز (چنین نیست)؛ راه فراری (از این
گیرودار) و پناهگاهی نیست!...^{۱۱} آن روز قرارگاه (نهایی) تنها سوی پروردگار تو
است...^{۱۲} و در آن روز انسان از تمام آنچه پیش فرستاده و واگذاشته بسی آگاهی
مهم داده می شود...^{۱۳} بلکه انسان خودش بر (حالات) خودش بسی آگاه
است!...^{۱۴} و هرچند (در ظاهر برای خود) عذرهایی بیفکند!...^{۱۵}

آیات ۷ تا ۱۵ - اینجا از حوادثی در بروز انفجار جهانی بازگو می گردد که چشم بر آسا
می شود، که دگرگون می گردد (۲۱:۹۷) و (۱۴:۴۳) چه چشم سر و چه چشم سِر (۲۴:۳۷) و
(۳۳:۱۰) و ماه تاریک گشته میان او و خورشید از نظر حرکت پیاپی و کیفیت وجودی جمع
شود که دستگاه خورشید و ماه برچیده گردد، در این هنگامه انسانیت یکجا و یکصدا فریاد
برآورد که فرارگاه کجاست، پاسخ این است که در آن هنگامه تنها فرارگاه و قرارگاه پروردگار
محمد است، که خاتمه زندگی به سوی پروردگار خاتم پیامبران است (۱۲).

در آیات (۱۳) و (۱۴) اینجاست که خبر بزرگ انسان به او می رسد، رسائی دیدن اعمالش
و رسائی پاداش به همان اعمال، و بالاخره انسان نسبت به خودش از همگان بیناتر است، بجز
خدای انسان که از او به خودش آگاه تر است (۱۴) و تاء مبالغه در «بصیره» این بینش را
مؤکد می کند که در تمامی عوالم زندگی دنیا، برزخ و قیامت چنان است.

آیه (۱۳) به آنچه از پیش فرستاده که اثر باقی نداشته و آنچه بر جای نهاده که اثر باقی
دارد و خبری مهم می یابد (۳۶:۱۲) و به کل مساعی خود متذکر می گردد (۷۹:۳۵).

آری انسان بسیار نسبت به اعمال و افکار خود از درون و برون بیناست، حتی روز
رستاخیز هم آنچه انجام داده در محضرش پیداست.

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ^{۱۶}..._ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ
وَقُرْآنَهُ ^{۱۷}..._ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ^{۱۸}..._ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا
بَيَانَهُ ^{۱۹}..._

(ای پیامبر!) زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن [قرآن] حرکت مده. ^{۱۶}..._
همانا گردآوریش (: جمع و تالیفش) و خواندنش (پس از گردآوریش) تنها بر عهده‌ی
ماست! ^{۱۷}..._ پس هنگامی که آن را خواندیم، از خواندنش پیروی کن! ^{۱۸}..._
سپس بیان آن (نیز) بی گمان بر عهده‌ی ماست! (: با آیاتی دیگر، یا معانی حروف
رمزی). ^{۱۹}..._

آیات ۱۶ تا ۱۹ - نظری به جمع و تألیف قرآن افکنده که ای صاحب وحی در بیان تفصیلی
قرآن شتاب مکن، و این شتاب روی همین اصل بوده که حضرتش آگاهی اجمالی به آن داشته
و روی علاقه به بیان تفصیلش می خواسته که از جبرئیل پیشی گیرد، که اینجا حضرت اقدس
الهی دو بعد قرآن مفصل و تألیف آنرا مانند قرآن مجمل در اختصاص وحی دانسته، که جمع
قرآن طبعاً پس از نزول آیات مفصل آن است، و در آخر کار بیان قرآن نیز در اختصاص
خواست، که قرآن خود خویش را تفسیر می کند، و در جمع «جمعه» تألیف و جمع آوری
قرآن را پس از نزول پراکنده آن در اختصاص خدای منان نهاده، که احدی را حتی پیامبر در
آن مداخلیتی بجز وحی نیست.

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ^{۲۰}..._ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ ^{۲۱}..._ وَجُوهٌ
يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ^{۲۲}..._ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ^{۲۳}..._ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
بَاسِرَةٌ ^{۲۴}..._ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ^{۲۵}..._

هرگز (چنان نیست که شما می پندارید)؛ بلکه شما (دنیای) زودگذر را دوست
می دارید! ^{۲۰}..._ و آخرت را وامی گذارید! ^{۲۱}..._ چهره هایی در آن روز
باطروات است، ^{۲۲}..._ (که) سوی (رحمت) پروردگارشان نگرانند! ^{۲۳}..._ و در آن
روز صورت هایی عبوس و درهم کشیده است، ^{۲۴}..._ (که) گمان دارند عذابی در پیش
دارند که پشت را می شکند! ^{۲۵}..._

آیات ۲۲ تا ۲۵ - وجوه مکلفان را در آن هنگامه به دو بخش تقسیم کرده، که وجوهی با طراوت وجوهی دیگر با کدورتند، و اینجا «تظن» که از کارهای دل است، وجوه را در هر دو بعدش معنی می کند که نظر به سوی پروردگار با چشم سر نیست بلکه با چشم دل و سر است، که مشتمل بر تمامی نگرشهای انسانی است بجز چشم سر، که لغت ظن و گمان شامل آن نیست.

روی این اصل گمان دیدار پروردگار بروز رستاخیز بسی بی جاست، بلکه این خود نظر به مقام ربوبیت است و نه الوهیت، که معرفت و پاداش زشت و زیبایی اعمال منظور است.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ -۲۶-... وَقِيلَ مَنْ رَأَى -۲۷-... وَظَنَّ أَنَّهُ
الْفَرُّ -۲۸-... وَالتَّتَقَّى السَّاءُ بِالسَّاءِ -۲۹-...

چنان نیست (که انسان می پندارد! او ایمان نمی آورد) تاموقعی که جان به گلوگاه هایش در رسد، -۲۶-... و گفته شود: «آیا کیست که (مرا از مرگ) نجات دهد؟!» -۲۷-... و گمان کرد که این همواره (همان) جدایی است. -۲۸-... و ساء (زندگی) به ساء (مرگ) در هم بیچید. -۲۹-...

آیه ۲۹ - به هنگامه مرگ ساء به ساء در هم می پیچد، ساء دنیا به ساء آخرت، که از ساء و زندگی دنیا پرده برداری می گردد (۶۸:۴۲) چنانکه پرده از چهره و ساء زندگی پس از

مرگ برداشته می شود، و بالاخره در این برخورد و پیچش که زندگی هر دو بر همگان آشکار می گردد، که پس از مرگش نتیجه پیش از مرگش است، اینگونه پیچش و برخورد عادلانه

نه تنها دنیا که آخرت هم، و نه تنها آخرت که دنیا هم، هر دو در این گیر و دار آشکار می گردند. إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ

الْمَسَاءِ -۳۰-... فَلَا صَدِّ وَلَا صَلَّى -۳۱-... وَلَكِنْ كَذَّبَ

وَتَوَلَّى -۳۲-... ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى -۳۳-... أَوَّلَى لَكَ

فَأَوَّلَى -۳۴-... ثُمَّ أَوَّلَى لَكَ فَأَوَّلَى -۳۵-... أَيْحَسِبُ الْإِنْسَنُ أَنْ

يُتْرَكَ سُدىً -۳۶-... أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى -۳۷-... ثُمَّ كَانَ

عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى -۳۸-... فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ

وَالْأُنثَى -۳۹-... أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَدِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى -۴۰-...

در آن روز مسیر همه تنها سوی (دادگاه) پروردگارت خواهد بود! _...۳۰_ پس او نه
تصدیق کرد و نه نماز خواند. _...۳۱_ بلکه رویگرداند. _...۳۲_ سپس سوی کسانش
بازگشت، در حالی که چون (خران) خرامان قدم برمی داشت! _...۳۳_ (این ناهنجاری)
شایسته تر است برای تو، پس شایسته تر. _...۳۴_ سپس (این ناهنجاری) برای تو
شایسته تر است، پس شایسته تر. _...۳۵_ آیا انسان گمان می کند که بی هدف و مهمل
رها می شود؟! _...۳۶_ آیا او نطفه ای (بخشی ناچیز) از منی ای که می جهد
نبود؟! _...۳۷_ سپس به صورت خون بسته ای [آویزک] در آمد. پس خدا او را آفرید
و سازمان داد، _...۳۸_ تا از او دو زوج: مرد و زن آفرید! _...۳۹_ آیا (چنان
نیرومندی) بر زنده کردن مردگان توانا نیست؟! _...۴۰_

سوره انسان (دهر)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ۝١... ۝١ إِنَّا
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ۝٢... ۝٢
إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ۝٣... ۝٣ إِنَّا أَعْتَدْنَا
لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَلًَا وَسَعِيرًا ۝٤... ۝٤ إِنَّ الْإِنْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ
كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ۝٥... ۝٥ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا
تَفْجِيرًا ۝٦... ۝٦ يُوفُونَ بِالْإِذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ
مُسْتَطِيرًا ۝٧... ۝٧ وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا
وَأَسِيرًا ۝٨... ۝٨ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا
شُكْرًا ۝٩... ۝٩ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ۝١٠... ۝١٠
فَوَقَّعَهُمُ اللَّهُ شَرًّا ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ۝١١... ۝١١
وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ۝١٢... ۝١٢ مَتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَآئِكِ
لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ۝١٣... ۝١٣ وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا
وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ۝١٤... ۝١٤ وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِبَانِيَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ

وَأَكُوبَ كَانَتْ قَوَارِيرًا...^{۱۵} قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا
تَقْدِيرًا...^{۱۶} وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا...^{۱۷}
عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا...^{۱۸} وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَنٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا
رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا...^{۱۹} وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا
وَمُلْكًا كَبِيرًا...^{۲۰} عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرُّ وَحُلُوفٌ
أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَمَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا...^{۲۱} إِنَّ هَذَا كَانَ
لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا...^{۲۲} إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ
الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا...^{۲۳} فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطْعَمْ مِنْهُمْ عَاشِمًا أَوْ
كَفُورًا...^{۲۴} وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا...^{۲۵} وَمِنَ اللَّيْلِ
فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا...^{۲۶} إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ
وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا...^{۲۷} نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ
وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا...^{۲۸} إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ
اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا...^{۲۹} وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا...^{۳۰} يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ
أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا...^{۳۱}

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

آیا زمانی از دهر [طول زمان جهان] بر انسان گذشت که چیزی قابل ذکر نبود؟!...^۱
ما بی گمان انسان را از نطفه ای همسازان [: مخلوط] آفریدیم - حال آنکه او را همواره
می آزماییم - پس شنوا و بینایش کردیم...^۲ ما همانا راه را به او نشان دادیم، خواه
سپاسگزار باشد یا بسی ناسپاس!...^۳ ما برای کافران، زنجیرها و غل ها و شعله های
سوزان آتش را آماده کرده ایم!...^۴ همانا نیکان از جامی می نوشند که با آمیزه ای
عطرآگین (آمیخته) بوده است...^۵ چشمه ای را (که) بندگان خدا از آن می نوشند،

حال آنکه آن را به شدت روان می کنند، روان کردنی. ... ۶_ (همان بندگان که) به نذر
 (خود) وفا می کنند، و از روزی که گزند آن جویای پرواز بوده است، می ترسند. ... ۷_
 و بر (مینای) دوستی خدا (و طعامشان)، آن را به بینوا و یتیم و اسیر می خوراند. ... ۸_
 (و به آنان می گویند): «ما تنها برای خشنودی خداست که به شما (غذایی) می خورائیم، و
 پاداش و سپاسی (هم) از شما نمی خواهیم.» ... ۹_ «ما از پروردگاران، از روزی (که)
 با چهره ای درهم نهاده است سخت هراسناکیم.» ... ۱۰_ پس خدا (هم) آنان را از آسیب
 آن روز نگه داشت، و شادابی و شادمانی را به آنان بسی ارزانی داشت. ... ۱۱_ و به
 (پاس) آنکه صبر کردند، بهشت و پرنیان (را) پاداششان داد. ... ۱۲_ حال آنکه در آن
 (بهشت) بر تخت ها (ای خویش) تکیه زننده اند. در آن جا نه (حرارت) آفتابی بیند و نه
 سرمای طاق فرسا. (که میانگین است)، ... ۱۳_ حال آنکه سایه های (درختان) بر آنان
 نزدیک است، و چیدنی هایش (به گونه ای شگفت آور) رام شده است. ... ۱۴_ و ظروفی
 سیمین و جام هایی که بلورین بوده، بر (پیرامون) آنان گردانده می شود. ... ۱۵_
 جام هایی از نقره را که درست به اندازه (و با کمال ظرافت) آنها را از کار
 درآورده اند. ... ۱۶_ و در آن جا از جامی که آمیزه ی زنجبیل داشته به آنان
 می نوشانند، ... ۱۷_ چشمه ای در آن جا که سلسبیل نامیده می شود. ... ۱۸_ و بر
 گردشان پسرانی جاودان می گردند. هنگامی که آنان را ببینی، گویی که مرواریدهایی (بر گرد
 خود) پراکنده اند. ... ۱۹_ و هنگامی که بدانجا نگری، (سرزمینی از) نعمتی (بارور) و
 کشوری پهناور می بینی. ... ۲۰_ جامه های ابریشمین سبز و دیبای ستبر در برشان است،
 و با دست بندهای سیمین زینت شده، و پروردگارشان آشامیدنی ای پاک کننده به آنان
 نوشانید. ... ۲۱_ «همانا این برای شما پاداشی بوده است، و کوشش شما مشکور بوده
 است.» ... ۲۲_ در حقیقت ما قرآن را بر تو به تدریج فروفرستادیم فرستادنی
 (رسا)، ... ۲۳_ پس برای (رسیدن) فرمان پروردگارت شکیبایی کن، و از (میان) آنان
 گناهکاری یا بسی ناسپاسی را فرمان مبر. ... ۲۴_ و نام پروردگارت را بامدادان و
 شامگاهان یاد کن. ... ۲۵_ و پاسی از شب را پس برایش سجده کن، و شبی دراز او را
 به پاکی بستای. ... ۲۶_ اینان همواره (دنیای) شتابانِ زودگذر را دوست دارند، و روزی
 گرانیار را (به غفلت) به پشت (سر) می افکنند. ... ۲۷_ ما آنان را آفریده، و پیوند
 (مفاصل) آنها را استوار کردیم، و هنگامی که بخواهیم، آنان را به مانند هاشان تبدیل

می کنیم. ۲۸... بی گمان این (آیات) یادواره ای است. پس هرکس بخواهد، راهی سوی پروردگارش بگیرد. ۲۹... و تا خدا نخواهد، (شما) نخواهید خواست؛ همواره خدا بسیار دانای حکیم بوده است. ۳۰... هرکه رابخواهد، در رحمت خویش درآورد، و برای ظالمان عذابی پر درد آماده کرده است. ۳۱...

انسان در دو آیه نخست تکرار شده، و آیا هر دو یکسانند یا انسان دوم اخص از انسان اول است؟ پاسخ این است که انسان دوم از نطفه آفریده شده و طبعاً آدم و حوا را شامل نیست، ولیکن انسان نخست همگان را در بر دارد، زیرا "لم یکن شیئاً مذکوراً" مطلق انسانها را شامل است و "و من نطفة امشاج" تنها شامل نسلهای انسانی است.

آیا استفهام در "هل اتی" استفهام تقریری است؟ بدین معنا که آیا بر انسان زمانی گذشته که چیز مذکوری نبوده است؟ و یا استفهام انکاری است بدین معنی که جریان فو را سلب کرده که همیشه این انسان چیزی مذکور بوده و حقاً هم در علم خدا پیش از کل آفرینشها و آفرینش شخص خودش همچنان نقش علمی داشته است؟.

اینجا باید گفت هر دو استفهام مراد است، استفهام تقریری اش منهای علم خدا در آغاز هستی اش چیزی نبوده است که یاد شود، در حال خاک بودن که معلوم است اصلاً یادی از انسان بودن او برای دیگران در کار نبوده، و در حالت منی و نطفه بودنش نیز گرچه یاد می شده ولیکن با لفظ صریح منی شایستگی یادآوری هم نداشته است، در هر دو صورت استفهام تقریری و انکاری ضعف و ناچیزی انسان از آغاز تا انجامش مشخص است.

«امشاج» اینجا صفتی است برای نطفه، ولی چگونه این «امشاج» که جمع است برای نطفه که مفرد است به عنوان صفت آمده؟ پاسخ این است که نخست نطفه در حال وحدت جنینی اش ترکیبی است از نطفه مرد و زن که بر حسب آیه (۸۶:۷) این نطفه از میان پشت مرد و سینه زن برون می جهد، که نخست دو گانه اند ولی در برخورد و ازدواج نخستین یگانه می شوند، و این نطفه دوگانه و یگانه «امشاج» و آمیخته هایی از پس و پیش دارد، از پیش که برگرفته از میلیونها زالوهای منوی است که اکنون نجات یافته و وحدتی به خود گرفته، و منی هم برگرفته از کل اعضای پدر و مادر است که این اعضا هم برگرفته و خلاصه ای از

غذاهای گوناگونند که در جمع این دو نطفه در آخرین مرحله تشکیل وحدت با یکدیگر ازدواج می کنند، و هر یک خو را با اتصال به دیگری موجودی واحد می نمایند، و این موجود واحد با حالات پیاپی پیوند و پیوست به یکدیگر به جنینی کامل می رسد، و سپس بر حسب آیه (۲۳:۱۴) خدا خلاصه ای از بدن انسان را به نام روح برون می کشد، سپس همان روح را با همین بدن مشج و مخلوط می کند، و روی این اصل "من نطفه امشاج" همین انسان زنده است که پیش از آن مشج ها، ارتباطات، آمیختگی ها و ازدواج هایی برایش بوده است، و اگر ما از نظر طب پیشرفته نگرشی عمیق به این جریان گذشته کنیم، خود کتابی مستقل خواهد بود که این آیه مبارکه با صراحت به آن اشاره کرده است.

"سمیعاً بصیراً" در ذیل آیه نیز گواه است بر اینکه مراد از «الانسان» که از نطفه امشاج آفریده شده همین نسل انسان با مجموعه روح و جسم است.

اینجا «نبتلیه» که آزمونهای سخت پیاپی را برای انسان در بر دارد، بخشی از آن پیش از زنده شدن انسان است که نشیب و فرازهایی را از آغاز تا انجامش پیموده، و بخشی هم همان مدتی است که جنین هنوز در رحم مادر است، و سپس پس از ولادتش تا هنگام بلوغش، که این سه مرحله در عین فراز و نشیب ها و ابتلائی برای انسان پیش از بلوغ - چه پیش از زندگی و چه پس از آن - داشته، و این هر سه مرحله در عین حال مقدماتی است برای ابتلائی تکلیفی انسان که سمیع و بصیر کردنش به منظور تحمل این ابتلائیات و آگاهی کامل به زشت و زیبای زندگی است، این شنوایی و بینایی در اختصاص گوش و چشم سر نیست بلکه مهمترین شنوایی و بینایی سر: فطرت، عقل و سایر مراتب درکهای انسانی است که همه و همه در دو بعد مختصر می شوند، نخست بُعد درونی عقلانی و همراهان عقل، و سپس بعد برونی که با گوش بشنود و با چشم ببیند، که با این شنیدن و دیدنش به درخشش عقلانی بیافزاید چنانکه در آیاتی از قبیل (۶۷:۱۰) این حقیقت روشن است.

سوره مرسلات

این سوره - چنانکه از نامش پیداست مشتمل بر ارسالهایی علمی است که بعنوان امامت و پیشوائی قرآنی اشاراتی بسیار لطیف در تکامل علوم تجربی تا انقراض عالم دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ۱... ۱ فَاَلْعَصِفَاتِ عَصْفًا ۲... ۲ وَالنَّاشِرَاتِ
نَشْرًا ۳... ۳ فَاَلْفَارِقَاتِ فَرَقًا ۴... ۴ فَاَلْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا ۵... ۵

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویرگان

سوگند به فرستادگان شناخته شده (بر محور ایمان)؛ ۱... ۱ پس (آن) توفندگان

توفانی؛ ۲... ۲ سوگند به پخش کنندگان پخش کردنی؛ ۳... ۳ پس به جدایی افکنان

(آن) جدایی افکندنی؛ ۴... ۴ پس به (نیروهای) افکنندگان یادواره ای؛ ۵... ۵

آیات ۱ تا ۵ - در بر دارنده یک تاینج قَسَم، و آیه (۷) بیانگر واقعیت و حقیقت و عده ربانی

برای رستاخیز است، روی این اصل این قَسَم یا قَسَمها روابطی تنگاتنگ با این جریان دارند.

یک قسم است که نخستین آیه برای همان است، سپس «فالعاصفات» و «الناشرات» و

«الفارقات» و «الملقیات» عطف هایی گوناگون بر این «المرسلات» هستند.

دو قَسَم است بدین معنی که دومینش «و النشرات» است و سه یا چهار با اضافه

«فالعاصفات» و «الفارقات» و در آخر کار پنجمین قَسَم "فالملقیات ذکراً" است، و در هر

صورت این قسم یا قسمها خود سوگندهائی به ادله ای برای تثبیت واقعیت قیامت است.

«المرسلات» مؤنث، وصفی است برای موصوف مؤنثی محذوف، که بر مبنای اطلاقش مناسب ترینش موصوف قوآت و نیروهای ربانی است، و این نخستین قَسَم به همان نیروهای فرستاده شده ربانی است، بحالت «عُرْفاً» عُرْف هم بمعنای معرفت و شایستگی و پیاپی است، چنانکه این هر سه معنی در لغت آمده، مثلاً در آیه (۷:۱۹۹) بمعنای احسان و نیکی است، و بالاخره این مرسلات ربانی برای معرفت و معروف و پیاپی یکدیگر در طول زمان به سود مکلفان ریزانند.

مرسلات اعم از مرسلات درونی فطرت و عقل، و مرسلات برونی مماس حواس پنجگانه، و نیز مرسلات منفصل پیامبران آلهی، و کل آیات و نشانه های ربانی است، که انسان در این مثلث شایسته پیوسته مورد ارسالهای هدایتی معنوی و مادی ربانی قرار گرفته، و در حقیقت در طول زندگی تکلیف در ژرفای ارسالیات و ادله هدایتی ربانی غر است.

«فالعاصفات» عطف به مرسلات است، که یا کل مرسلات و یا برخی از آنها و زشهایی برای خیزشهایی از مکلفان دارند، سپس "والناشرات نشرأ" که نیروهائی نشرو پخش کننده رحمتهایی برای مکلفان دارند. اعم از پخش زندگی و پخش مرگ، نشر هم دارای معانی زیرین است: بازکردن، پخش نمودن، باد رحمت، جداسازی، تراشیدن، پناه دادن، وزیدن، رسائی، زنده کردن، رویانیدن، و رویاندن برگهای درختان، و اینجا- چون قرینه ویژه ای در کار نیست - تمام این معانی که رحمتهای گوناگون پروردگارند مراد می باشند.

سپس "فالفارقات فرقأ" این فارقات نیروهای جداسازی - طبعاً - بر مبنای رحمت و کرامت ربانی است.

در آخر کار "فالملیقات ذکرأ" که در جمع مرسلات، ناشرات و فارقات آنان یا دواره های ربانی را بر مکلفان می افکنند.

"عذراً اونذراً" این ذکر اعم است از یادآوری نخستین که بیانگر احکامی ربانی است، بگونه عرف، عصف، نشرو فر: جداسازی، که در این مربع - با معانی گوناگونش - حضرت اقدس الهی همواره یادواره هایی کافی و وافی برای کل مکلفان می افکند.

مرحله دوم ذکر بعد از ذکر است، یعنی کسانی که تذکر یافته اند ولی تخلف می کنند مشمول امر به معروف و نهی از منکراند، از این آیه بخوبی می فهمیم که یادواره در هر دو جهت هرگز مشروط به شرط هیچگونه تأثیری نیست، چنانکه آیاتی از قبیل آیه (۲:۶) برای این کافران هشدار دادن یا عدم هشدار را برابر دانسته، ولی برای مقام رسالت این برابری نیست، که در هر صورت انذار و هشدارش تداوم دارد.

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا... _

معذوران یا هشدار دهندگان (که در صورت عدم تأثیر مقدرند که تکلیف خود را انجام داده اند)، _... _

آیه ۶ - اینجا در دومین بعد - که «ذکر»: امر به معروف و نهی از منکر است - خالی از چهار جهت نیست: یقین، گمان، احتمال تأثیر و یقین به عدم تأثیر، حال آنکه واقعیت وسیعتر از این یقین است که نادانسته احیاناً تأثیر بخش است، و اینها مشمول «نذراً» هستند، و دیگر «عذراً» که هیچگونه تأثیری ندارد، خود عذری در برابر حضرت اقدس الهی است، گرچه همپای این عذر تکرار حجت ربانی است نسبت به کسانی که هرگز تأثیرپذیر نیستند، روی این مبنا و دو آیه (۷:۱۶۶) و (۳۱:۱۷) و آیاتی مشابه در باب امر و نهی، هرگز احتمال تأثیری شرط نیست، بلکه در زمینه یقین به عدم تأثیر و زیانی کمتر هم این امر و نهی واجب است.

آری، اگر این امر و نهی مشتمل بر ضرری بیشتر باشد طبعاً وجوبش ساقط و بلکه حرام است، و در ضرر برابر مباح و در ضرر کمتر همچنان بر وجوب خود باقی است، چنانکه در آیه (۳۱:۱۷) "يا بنی اقم الصلاة و أمر بالمعروف و أنه عن المنکر و اصبر علی ما أصابک إِنَّ ذَلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ" که صبر بر زیانهای فروتر در زمینه امر و نهی واجب است، و اگر این دو مشروط به بی زیانی مطلق بودند، دو اسطوانه نگهبانی از دین نیز نوعاً واژگون بود.

از این پس بحث از انفجار جهان است که قیامت مرگ کلی است، و در این هنگامه ستارگان محو گردند، و آسمان سوراخ سوراخ شود، حال آنکه هرگز فُرجه و سوراخی نداشته است (۵۰:۶) و دارای دربهای ورودی هم نبوده است: (۷۸:۱۹) یعنی آسمانها همچنان بسته و پیوسته بوده اند، و در انفجار عالم باز و راهوار می گردند.

در آن هنگامه فرستادگان خدا وقتی معین خواهند داشت: "و اذا الرسل اُقتت" و این وقت برای این پرسش از آنان است که چه پاسخ داده شده اید (۵:۱۰۹) و از مکلفان که چه پاسخ داده اید: (۲۸:۶۵) و بالاخره از هر دوی آنان (۷:۷) که مورد پرستش ربانی اند.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَقْعٍ...۷... فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ...۸... وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ...۹... وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ...۱۰... وَإِذَا الرُّسُلُ أُقْتِتَتْ...۱۱... لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ...۱۲... لِيَوْمِ الْفَصْلِ...۱۳...

همواره آنچه وعده یافته اید بی چون شدنی است. ...۷... پس هنگامی که ستارگان محو شوند، ...۸... و آن گاه که آسمان سوراخ شود، ...۹... و آن گاه که کوه ها از جا کنده شوند، ...۱۰... و آن گاه که (برای) پیامبران وقت (حساب) مقرر گردد. ...۱۱... برای چه روزی [؛ وقتشان] تأخیر شده است؟ ...۱۲... برای روز جدایی. ...۱۳...

آیه ۱۳ - "یوم الفصل" روز جدائی در رستاخیز است، و اینجا دو مرحله از قیامت بازگوشده که از محو ستارگان تا در هم ریختن کوهها قیامت نخستین است که مرگ جهان است، و از آیه (۱۱ تا ۱۹) قیامت رستاخیز است، و یوم الفصل نیز همین قیامت است که جدائی بین پاکان و ناپاکان، حق از باطل، اعمال و آمال و... می باشد.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ...۱۴... وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ...۱۵... أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ...۱۶... ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ...۱۷... كَذَلِكَ نَعْمَلُ بِالْمُجْرِمِينَ...۱۸... وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ...۱۹... أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ...۲۰... فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ...۲۱... إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ...۲۲... فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ...۲۳... وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ...۲۴...

و تو را چه فهماند روز جدایی چیست؟ ...۱۴... (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ...۱۵... مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟ ...۱۶... سپس از پی آنان دیگران را می بریم. ...۱۷... با مجرمان چنان می کنیم. ...۱۸... (در) چنان روزی وای بر

تکذیب کنندگان! ...^{۱۹} مگر شما را از آبی بی مقدار نیافریدیم؟ ...^{۲۰} پس آن را در جایگاهی استوار نهادیم، ...^{۲۱} تا اندازه ای معین، ...^{۲۲} پس اندازه گیری کردیم، پس چه خوب توانای اندازه گیریم. ...^{۲۳} (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ...^{۲۴}

آیات ۲۰ تا ۲۴ - اینجا بازگوئی از نعمتی ویژه ربانی است که انسان را از آبی سُست آفریده و آنرا در جایگاهی استوار و محفوظ تا وقتی معین نگهبانی کرده، سپس "فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ" و چون مفعولِ «قدرنا» محذوف است، این مفعول محذوف چند بُعدی است که «قدرنا» یعنی او را از برای تکامل جنینی تقدیر کرده ایم و (قدرناعلیه) که بر او همچنان قادر بوده ایم، و (قدرناه) یعنی او را در مقایسه، با سایر آفریدگان مورد نیکوترین تقدیر در أحسن تقدیم قرار داده ایم و...

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ...^{۲۵} أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا ...^{۲۶}

مگر زمین را پرنده ای تند پرواز و نگهبان نهادیم؟ ...^{۲۵} (: نگهبانِ سرنشینانش)، چه زندگان و چه مردگان (: جاذبه ی عمومی) ...^{۲۶}

آیات ۲۵ و ۲۶ - کفات بر خلاف آنچه گفته شده و در روایت آمده بمعنای کفاف نیست، که: ساختمانها برای زندگان و گورستانها برای مردگان باشد، زیرا نخست ساختمانها و گورستانها - که خود کار انسانهاست - مورد منتّ مستقیم ربانی قرار نمی گیرد، بلکه آنچه خارج از توان و امکان انسان است مانند نگهبانی زمین و سرنشان زمین مورد امتنان می باشد. و چنانکه تمکین نطفه و جنین در عین حرکات گوناگون مادر همچنان برقرار است، و در عین حال حرکت آنها را احساس نمی کند، بلکه همچون گهواره برایش آرامش بخش است. از این منظره آرامش بخش درونی به آرامش برونی می رسیم که این خود (کفات) زمین است.

(کفات) در لغت به معنای سرعت پرواز پرنده است بگونه ای که در آخرین مرحله سرعتش بالهایش را جمع می کند که اگر چیزی هم به زیر بالهایش داشته باشد همچنان نگهبان است. نعمت کفات در زمین نسبت به سرنشینان زنده و مرده اش دارای دو بُعد لازم و متعدی است،

لازمش سرعت پرواز زمین است در جوّ وسیع کیهان، و متعدی اش نسبت به "أحياء و امواتاً" است که در این سرعت فضائی محیر العقول - بر خلاف قانون فیزیکی گریز از مرکز - سرنشینان زنده و مرده خود را همچنان زیر بالهای نامرئی جاذبه اش و نگهبان است، و این آیه به تنهایی هم بیانگر سرعت پرواز بسیار سریع زمین است، و هم اشاره ای به نیرو یا نیروهای نگهبانی اش که زندگان و مردگان را همچنان در این سرعت زیاد نگهبان است.

اینجا آیاتی مانند آیه (۶۷:۱۵) که زمین را همچون حیوانی متحرک خوانده، و آیه (۴۰:۶۴) که در عین حال در حال فرار قرارش نامیده، و آیه (۱۳:۲) که زمین را در ضمن آسمانها بدون استوانه ای مرئی مقرر داشته، و نیز آیات مهد (۲۰:۵۳) مهد (۷۸:۷) یسبحون (۳۶:۴۰) و الراجفة (۷۳:۴۱) در جمع زمین را در عین حرکاتی گوناگون و پیاپی گهواره ای آرام بخش برای سرنشینانش معرفی کرده که پیرامون هر یک از این آیات بحثهایی بوده و هست.

همین آیه کفات در کل قران به تنهایی از برای وحیانی بودن قطعی آن کافی است، که در زمانهای جهل مطلق که هرگز حرکت یا حرکات زمین حتی مورد احتمال دانشمندان هم نبوده - بلکه کسانی هم که پس از آن از حرکات زمین دم می زده اند اعدام شدند - قرآن شریف اینگونه برای اولین بار - البته پس از اشاراتی اندک در تورات به این حرکات آرام بخش و... - تصریح کرده است.

و این خود چقدر قصور یا تقصیر حتی نسبت به لغات قرآن است که کفات را کفاف معنی می کنند، زیرا حرکات زمین بر خلاف حسّ ظاهری آنان بوده، و اینجاست که ابن عباس در روایتی گفته است که در قرآن آیاتی متشابه است که ترقی علم و گذشت زمان آنها را تفسیر می کند.

آری، «کفات» و نگهبانی مستمر زمین سرنشینان زنده و مرده اش را در عین حرکات سریع فضائی خود نقطه ای است علمی از نقاط درخشان قرآنی، که افزون بر اشارات و تصریحات علمی، تذکراتی است از رحمتهای والای ربانی که انسان برگردان این کیهان پیمای سریع السیر همچنان گهواره وار با آرامش زندگی می کند، بگونه ای که حرکاتش را از نظر حس در یافت نمی کند، و سپس پیشرفت روز افزون علم پرده هایی از رخ این حقایق بر می دارد.

از جمله سرنشینان زنده زمین کره اکسیژن است که به قطر ۸۰۰۰ کیلومتر فضای زمین را پوشانیده، که اگر جاذبه زمینی نبود در این حرکات زمین به دور می افتاد، و زندگی کل زندگان به مرگ منتهی می شد، و از خواص کره اکسیژن یکی تنفس موجودات زنده، و دیگر محافظت زمین از حدود بیست میلیون جرم آسمانی است در شبانه روز، که زمین را همچنان بمباران می کنند، و بالاخره این نگهبائی فضائی درجات حرارت زمین را تعدیل می کند، و ذخایری از قبیل آب و بخار را از دریا به خشکی انتقال می دهند.

این کره فضاییما با گردشهای پیاپی خود همچنان با فضایش در گردش است، و روی همین اصل هم اگر از روی زمین جستن کنید به همان جا هم برگشت می کنید. اینها بخشی از «کفات» زمین است که از نظر وحی و علم به آنها اشاره کردیم، تا بر مبنای اشاره و تصریح وحی در آینده چه حقایقی دیگر پیش آید.

وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوْسِيَ شَمِخَتْ وَ أَسْقَيْنَكُم مَّاءً فُرَاتًا ۚ... ۲۷- وَيْلٌ
يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ۚ... ۲۸- انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ۚ... ۲۹-
انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ۚ... ۳۰- لَا ظَلِيلَ وَلَا يُغْنِي مِنَ
الْهَبِّ ۚ... ۳۱- إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ۚ... ۳۲- كَأَنَّهُ جِمَلَتٌ
صُفْرٌ ۚ... ۳۳- وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ۚ... ۳۴- هَذَا يَوْمٌ
لَّا يَنْطِقُونَ ۚ... ۳۵-

و آن کوه های سر بلند را پایه های بسی استوا در آن نهادیم. و به شما آبی گوارا نوشانیدیم. ۲۷-... (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ۲۸-... برهید! سوی همان چیزی که آن را تکذیب می کردید. ۲۹-... رها شوید! سوی سایه ای آتشین (که) سه گوشه دارد. ۳۰-... نه سایه بان است و نه از شعله (ی آتش) بی نیاز می کند. ۳۱-... (این آتش سیاه فام) چون کاخی (آتشبار) شراره می افکند، ۳۲-... گویی به راستی شترانی زرد رنگند. ۳۳-... (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ۳۴-... این روزی است که دم نمی زنند، ۳۵-...

آیه ۳۵ - آیا «لاینطقون» در روز حساب نسبت به جهنمیان به چه معناست؟ از «فیعتذرون» در آیه (۳۶) پیداست که این سخن نگفتن با خدا و مؤمنان است که حتی اجازه عذر خواهی هم به آنها داده نمی شود، که کلا سخن ملایمی در کار نیست، آری سخنان خشن هم در میان جهنمیان است و هم از بهشتیان نسبت به آنان، چنانکه آیاتی چند بر این نفی و اثبات دلالت دارند.

وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ...^{۳۶} وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ...^{۳۷}
 هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ...^{۳۸} فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ
 فَكِيدُوا...^{۳۹} وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ...^{۴۰} إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي
 ظِلِّ وَعُيُونٍ...^{۴۱} وَفَوْكَهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ...^{۴۲} كُلُوا وَاشْرَبُوا
 هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ...^{۴۳} إِنَّا كَذَبْنَا لَكَ نَجْرَى الْمُحْسِنِينَ...^{۴۴}
 وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ...^{۴۵} كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ
 مُجْرِمُونَ...^{۴۶} وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ...^{۴۷} وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
 ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ...^{۴۸} وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ...^{۴۹} فَبِأَيِّ
 حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ...^{۵۰}

و رخصت (هم) نمی یابند تا پوزش بخواهند. ...^{۳۶} (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ...^{۳۷} این (همان) روز جدایی است! شما و (جمله‌ی) پیشینیان را گرد آورديم. ...^{۳۸} پس اگر حيله اى داريد، با من حيله كنيد. ...^{۳۹} (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ...^{۴۰} پرهیزگاران بی گمان (در) زیر سایه ها و در (کنار) چشمه ساراند، ...^{۴۱} و (کنار) هر میوه ای از آنچه خوش دارند. ...^{۴۲} «به (پاداش) آنچه می کردید، با گوارایی بخورید و بیاشامید»، ...^{۴۳} «ما به راستی نیکوکاران را چنان پاداش می دهیم». ...^{۴۴} (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ...^{۴۵} (ای کافران! در دنیا) بخورید و اندکی برخوردار شوید (که) شما بی امان مجرمید. ...^{۴۶} (در) چنان روزی وای بر تکذیب کنندگان! ...^{۴۷} و هنگامی که به آنان گفته شود: «رکوع کنید.» رکوع نمی کنند. ...^{۴۸} (در) چنان روزی وای بر تکذیب

کنندگان! ...۴۹_ پس به کدامین حدیثی پس از او (خدا و قرآن) ایمان می آورند؟ ...۵۰_

آیه ۵۰ - «حدیث» در اینجا به معنای قرآن و معارف آن است، و در کل به معنای مطلبی نو و شایسته می باشد، یعنی چیزی که بدون وحی مطلق نیست، چه حدیث سنتی معمولی باشد که تشخیص وحی بودنش بر مبنای قرآن است، و چه گفتارهای دیگران، و روی این اصل در این مثلث قاعده اصلی حدیث قرآن است و سپس سخنانی از دیگران، ولی قرآن مطلق است، و حدیثهای دیگر مطلق نیستند، بلکه باید با قرآن سنجیده شوند، تا نفی و اثباتشان روشن شود، و این بر خلاف اصطلاح معمولی است که حدیث را درانحصار روایت می دانند، بلکه قرآن خدا و آیاتش را حدیث دانسته: "فَبَآئٍ حَدِيثَ بَعْدَ اللَّهِ وَايَاتِهِ يُؤْمِنُونَ" (۴۵:۶) ولی دیگران روایت "مَنْ حَفِظَ عَلَى امْتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا" را در انحصار روایت گرفته اند، و کتابهایی هم براین مبنا تألیف کرده اند.

سوره نبأ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ۚ... ۱... عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ ۚ... ۲...

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

از چه چیز (از یکدیگر و از تو) می پرسند؟ ۱... ۲... از خبر بس بزرگ. ۲... ۱...

آیات ۱ و ۲ - نخستین آیه این سوره پرسشی است توییحی درباره پرسشهای استنکاری مربوط به خبر بزرگی پرفائده، و این پرسشهایی که بر مبنای مضارع متداوم فعل «یتسائلون» مثلث زمان تکلیف را نسبت به شکاکان در بر دارد، پرسشهایی است طرفینی که «تسائل» است و نه سؤال زیرا از خودهاشان پرسشی درونی دارند، و پرسشی هم برونی، و پرسش دومین که اعم است از پرسشهایی میان خودهاشان و پرسشهایی از منابع وحی، و در جمع تمامی این پرسشها از روی شگفتی و انکار و پوزخند است.

"نَبَأٌ عَظِيمٌ" بر حسب آیاتی قرآنی از جمله خود قرآن است که تمامی اخبار بزرگ و پرفایده را در بر دارد، چنانکه آیاتی پس از عموم آیات قرآن بگونه ای خصوصی بر آن گواه است، مانند آیه (۴۹:۱۱) و (۱۱:۱۲۰) و نباء توحید که سرآمد خبرهای بزرگ است، چنانکه در مانند آیه (۳۸:۶۷) آمده، و نباء رسالت محمد(صلی الله علیه وآله) که در حاشیه اش همین استمرار رسالت در بعد خلافت معصومان پس از حضرتش می باشد، چنانکه مانند آیه (۳۸:۶۷) نیز آنرا توأمان با نباء توحیدی بیان داشته، و آیات خلافت دلیلی بر استمرار آن

کافران کتابی و مسلمانانی بگیریم که بُعدی هم ندارد، زیرا اختلاف اختلاف است گرچه دارای
مراحلی باشد، و پرسش استنکاری هم دارای همان مراحل است.

ولی این شمولیت نسبت به فرع خلافت کمرنگ است، زیرا سوره نباء مکی است، که هنوز
اصل رسالت درست ریشه نگرفته تا چه رسد به فرعش، ولی اینجا هم «یتساءلون» چنانکه
گذشت مثلث زمان را شامل است، که از جمله عهد مدنی و آخرین مرحله زندگی رسول(صلی
الله علیه و آله) و سپس کل زمانهای رسالت اسلامی پس از رحلت حضرتش می باشد، که قرآن
جوابگوی همه پرسشهای دینی برای تمامی پرسندگان است، بلکه فراتر از همه پرسشها هم
حقایقی را برملا می سازد که حتی در زمانهای پیشرفت علم هم مجهول است، چنانکه در
جای جای قرآن به شایستگی بیان گشته.

آری در جایی که قرآن نباء عظیم یعنی خبر بزرگ پرفائده است؛ آیا در بیان خبرهای
فروتر نقصان دارد؟

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۚ... ۲ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۚ... ۳ اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ
مِهْدًا ۚ... ۴ وَالْجِبَالَ اَوْتَادًا ۚ... ۵

نه چنان است. زودا (در برزخ) خواهند دانست. ۲... ۳ سپس نه چنان است. در آینده ای
دور [: رستاخیز] خواهند دانست. ۴... ۵ آیا زمین را گهواره ای (راهوار در حال
حرکاتش) ننهادیم؟ ۶... ۷ و کوه ها را (چون) میخ هایی (برای نگهداری از سقوطش) قرار
(نه) دادیم. ۷... ۸

آیات ۶ و ۷ - منت در مهادهای زمین و میخهای این سفینه فضا نورد به میان آمده، اینجا مهادهای
آرامشگاهی آماده برای استراحت، و در آیه (۲۰:۵۳) گهواره. و در آیه (۶۷:۱۵) همچون
حیوانی راهوار است که در جمع در عین حرکاتی که دارد - به اندازه ای منظم و رام و با
آرامش است که محسوس هم نیست، و همچون کشتی با سکانهای میخهای بلند و سنگین
کوههایش از اضطراب در امان است.

وَ خَلَقْنٰكُمْ اَزْوَاجًا ۚ... ۸ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ۚ... ۹ وَ جَعَلْنَا
الْاَيْلَ لِبَاسًا ۚ... ۱۰ وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ۚ... ۱۱ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا

شِدَادًا ۱۲... ۱۲ وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ۱۳... ۱۳ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ
مَاءً ثَجَّاجًا ۱۴... ۱۴ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا ۱۵... ۱۵ وَ جَنَّاتِ
أَلْفَافًا ۱۶... ۱۶

و شما را جفت هایی (نه) آفریدیم. ۱۲... ۱۲ و خوابتان را (مایه‌ی) آرامش (تان) قرار
(نه) دادیم. ۱۳... ۱۳ و شب را (برایتان) پوششی (نه) نهادیم. ۱۴... ۱۴ و روز را (برای)
معاش (شما) (نه) نهادیم. ۱۵... ۱۵ و بر فرازتان هفت (آسمان) استواران را بنا (نه)
کردیم. ۱۶... ۱۶ و چراغی بس فروزان (نه) گذاردیم. ۱۷... ۱۷ و از ابرهای فشرده‌ی
بارنده) آبی بسیار، نهروار فرود (نه) آوردیم. ۱۸... ۱۸ تا بدان دانه و گیاهی
برویانیم، ۱۹... ۱۹ و باغ هایی سردرهم پیچیده و انبوه را. ۲۰... ۲۰

آیات ۸ تا ۱۶ - و نعمتهایی دیگر - که در این آیات گزارش شده - به عنوان منتهایی ربانی
است که خود زمینه هائی است شایسته برای پذیرش نباء عظیم که مکلفان در آغوش مهاد و
اوتاد و ازواج و سبات و لباس و گرانشگی «شداد» و نور سراج و هاج و آب حیاتی باران و
ثمراتی، و در آخر کار باغهایی سرسبز از نعمت شریعت قرار گیرند.

إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا ۱۷... ۱۷ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ
أَفْوَاجًا ۱۸... ۱۸ وَ فُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا ۱۹... ۱۹ وَ سُيِّرَتِ
الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ۲۰... ۲۰

همواره وعده گاه، روز جدایی و داوری بوده است. ۱۷... ۱۷ روزی که در صور [جهان با
صدای رعدآسای روح افزا] دمیده شود. پس در پی آن، گروه گروه بیاید. ۱۸... ۱۸ و
آسمان گشوده گردد. پس (از آنکه) درب هایی بوده است. ۱۹... ۱۹ و کوه ها به سرعت
روانه شوند. پس سراب (: آب نما) بودند. ۲۰... ۲۰

آیات ۱۷ تا ۲۰ - در این آیات برای رستاخیز جهان دو نام به میان آمده "یوم الفصل" که
روز جدائی است، و "نفخ صور" که دمیدن در بو زندگی ساز است، که پیش از آن بو جان کاه
در دو آیه «صعقه» را از پی دارد، و موجب بیهوشی کلی است، "الا من شاء الله": مگر آنکه را
خدا خواست.

اینجا قیامت دوم پیش از قیامت اول یاد شده که "سُيِّرَتِ الْجِبَالُ" پس از "تَأْتُونَ افواجاً" است، زانرو که اصل در قیامت همان زنده شدن مردگان است، که دنیا، برزخ و بیهوشی مکلفان و مرگ کلی آفریدگان همه و همه مقدمه آنست.

"يوم الفصل" از پیش، میقات و زمان ویژه آخرین بوده است، که جدائی از دو زندگی دنیا و برزخ است برای همگان: (۴۴:۴۰) که خدا میان مؤمنان و کافران جدائی می افکند (۳۲:۲۵) و فیصله ای کلی جز از اعمال زشت و زیبا به میان می آید (۷۷:۳۸-۳۹) و بالاخره روز جدائی از اختیارات تکلیفی و ارتباطات کلی با اعمال زشت و زیباست، و نیز جدائی میان بستگان است جز وابستگان به عبودیت رحیم رحمان (۲۳:۱۰۱) که اینجا زمان و مکانی مقرر برای جزا است: "كان میقاتاً" که پس از نفخ صور و بازگشت به زندگی "فتأتون افواجاً" گروههایی گوناگون خواهید بود، و چرا دو گروه مؤمن و کافر نیستند؟ زیرا مؤمنان را درجاتی است و کافران را درکاتی، که در عین جدائی دوگانه کفر و ایمان مراحل چندگانه و چند گونه دارند.

«صور» چنانکه گذشت همان بو و ناقور (۷۴:۸) است، و نه صورتها، زیرا نفخ دمیدن ارواح در بدنهاست نه تنها در صورتها؛ و نیز لفظ درستش صُور است، صُور هم مفرد می باشد، چنانکه «فیه» مفرد در "ثم نفخ فیه" (۳۹:۶۸) گواه است، روی این اصل این صور ناقور هم جانکاه است و هم جانخواه، چنانکه دو آیه (۳۹:۶۸-۶۹) تبیین کرده است.

صور و ناقور "زجره واحده" (۳۷:۱۹) و "صحيه و دعوه" و ... همه و همه عبارت أخرای این نعره جانکاه است، که زندگان را مرده و مردگان را زنده می کند، و اینجا «افواجاً» و در سوره زلزال «اشتتاً» گروههایی پراکنده خواهیم بود.

در آیه (۱۹) گشایش آسمان گزارش شده، که گاه نسبی است (۵۴:۱۱) و گاهی هم کلی است، و اینجا گشایش کلی مقصود است، که کل مرزهای آباد آسمان در آن هنگامه به ویرانی گراید، و نه آنکه دربهای بسته آسمان باز گردد (۷:۴۰) ولی برای مؤمنان دربهای آسمان گشوده می شود، بلکه اینجا تمامی آسمان تبدیل به دربهایی می گردد که دیگر جایگاهی هم

ندارد، چنانکه کوهها نیز به سرعت روان گردند که دیگر نه جایگاهند و نه پایگاه و لنگرگاه، و اینها خود نمونه هایی از ویرانی زمین و آسمان است در هنگامه مرگ کل جهان.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ۚ لِّلطَّغِينِ مَأْبًا ۚ لَّيْسَ فِيهَا
أَحْقَابًا ۚ لَا يَذُقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ۚ إِلَّا حَمِيمًا
وَعَسَاقًا ۚ

همانا جهنم کمینگاهی بوده. ۲۱... برای سرکشان پناهگاهی (بوده). ۲۲... حال
آنکه روزگارانی در آن درنگ کننداند. ۲۳... در آنجا نه خنکی ای چشند و نه
آشامیدنی ای. ۲۴... جز مایعی جوشان و چرکابه ای بسی گلوگیر. ۲۵...

آیات ۲۳ تا ۲۵ - در این آیات محدود بودن جهنم مطرح است که نخست «احقاب» و در
پی آن "جزاً وفاقاً" آنرا ثابت می کند، احقاب جمع حُقْبُ است به معنی زمان، که این هم
زمانهائی است، و اگر زمانش به قول معروف نامحدود بود عبارتش نیز چنان بود، ولی "جزاً
وفاقاً" برای جهنمی موافق استحقاقش از نظر ماده و مدت و کیفیت، عذابی عادلانه دانسته،
بلکه بر حسب آیاتی مانند (۷:۱۵۶) رحمت خدا شامل آنان نیز می شود که فضیلتی فوِ عدالت
است، و در جمع عذاب بیشتر، ظلم، و بی نهایت بودنش هم ظلمی بی نهایت است، چنانکه در
جای جای قرآن بیان گشته، و اصولاً خلود در آیات خلود جهنمی و جاهائی دیگر به معنی
ماندنی است، چه کم یا زیاد و یا تا جهنمی در کار است، چنانکه لغت و آیاتی مانند (۷:۱۷۶)
و (۱۰۴:۳) گواهد است، بلکه خلود ابدی هم اینجا به معنی بی نهایت ربانی نیست، زیرا مقصود
نهایت خلقی است چنانکه دو آیه (۹:۸۴) و (۲:۹۵) این محدودیت را ثابت می کند.

درست است که ابدی بودن خلود در بهشت بر مبنای کرم الهی بی نهایت است، ولی ابدیت
در جهنم در آیات چهارگانه اش بر مبنای عدل و رحمت الهی فروتر از استحقاق عذاب است.

جَزَاءً وِفَاقًا ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ۚ وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا كِذَابًا ۚ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ۚ

کیفری است مناسب (با جرمشان). ۲۶... بی گمان آنان بوده اند که به (روز) حساب
 امیدی نداشتند. ۲۷... و با آیاتمان (همان ها و ما را) تکذیب می کردند، چه تکذیب
 کردنی! ۲۸... و هر چیزی را نوشته شده بر شمردیم. ۲۹...
 آیه ۲۹ - برای همه چیز کتابی بدون کم و کاست مقرر داشته، چه «عندلله» و چه
 دستگاههایی گیرنده صداها و سیماهای مکلفان که اعضای خودهاشان و جرم و فضای زمین و
 دیگر گواهان از فرشتگان و سایر معصومانند.

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ۳۰...

پس بچشید که جز عذاب، هرگز (چیزی) برایتان نمی افزاییم. ۳۰...
 آیه ۳۰ - که افزونی عذاب را مطرح کرده، هرگز به معنی افزونی بر استحقاق عذاب نیست،
 بلکه افزونی در مورد استحقاق است که بر مبنای رحمت ربانی کمتر از استحقاق و افزون بر
 درخواست ترک و یا کمی عذاب است، که بدون درخواست رحمت تا آنجا که بر خلاف
 عدالت نسبت به دیگران نباشد عذاب هم کمتر است، ولی در کل افزون بر درخواست کلی
 رحمت می باشد.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ۳۱... حَدَاقٍ وَاعْتِبَاءً ۳۲... وَكَوَاعِبًا
 أَتْرَابًا ۳۳...

بی گمان برای پرهیزگاران کامیابی ای بی رنج است. ۳۱... باغ هایی و
 انگورهایی. ۳۲... و دخترانی فربه و پستان بر آمده (و با آنان) همسال و
 همسان. ۳۳...

آیه ۳۳ - از جمله نعمتهای بهشتیان "کواعب اتراباً" گوشزد شده است، که زیبایی اندام و
 برجستگی همسرانشان که با آنان همسن اند، و در همه محسنات هماننداند چنانکه در مانند
 آیه "عرباً اتراباً" (۵۶:۳۷) بدین معنی است.

ولی در این میان همسن بودنشان که در دنیا از محسناتشان نیست، در بهشت مورد سؤال
 است، پاسخ این است که همه نعمتهای بهشت بسی برتر و فراتر از نعمتهای دنیاست، که آنجا

همسران از آغاز تا زمانی بی پایان همچنان جوان خواهند بود، و این جریان اگر در دنیا هم باشد مانند همسانی همسران خود جزو نعمتهای ممتاز است، زیرا اختلاف عمر مانند سایر اختلافات - به ویژه میان همسران - خود بی سامانی است.

وَكَأَسًا دِهَاقًا...^{۳۳} لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّ بَا...^{۳۵} جَزَاءً
مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا...^{۳۶} رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا
الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا...^{۳۷} يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ
صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا...^{۳۸} ذَلِكَ
الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا...^{۳۹}

و پیاله(هایی) لب ریزان...^{۳۳} در آنجا نه بیهوده ای شنوند و نه دروغ
پردازی ای...^{۳۵} حال آنکه پاداشی از پروردگار تو و عطایی است حساب
شده...^{۳۶} پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است. رحمت گر بر
آفریدگان. ایشان اختیار خطایی (با او و یا از او) از (سوی) او ندارند...^{۳۷} روزی که
روح و فرشتگان صف اندر صف به پاخیزند. سخن نگویند مگر کسی که رحمان به او رخصت
دهد، و سخنی شایسته گوید...^{۳۸} آن روز پای برجا (و) حق است؛ پس هر که
خواهد، راه بازگشتی سوی پروردگارش برگیرد...^{۳۹}

آیه ۳۹ - «الحق» برای "ذلک الیوم" خبری از اخبار ممتازش آمده، در صورتیکه از نظر
لغوی خبر بایستی مجهول باشد، ولی معلومیت خبر «الحق» فراتر است، که «الحق» اینجا
آنروز را بُرروز تمامی حق می داند، که حق پاداشها و حق نعمتها و نقمتهای و بالآخره تمامی
حقهای ربانی ممکن در آنروز آشکار است، پس هر که بخواهد راه برگشت و پناهی در عالم
تکلیف به سوی پروردگارش اتخاذ می کند.

إِنَّا أَنْذَرْنَكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ
يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا...^{۴۰}

ما همواره شما را از عذابی نزدیک هشدار دادیم؛ روزی که آدمی آنچه را با دستاوردش پیش
فرستاده است (صدا و سیمایش و جزایش را) بنگرد، و کافر گوید: «ای کاش من خاک
بودم!» _ _ _ _ ۴۰ _

آیه ۴۰ - این آیه نگرشی شامل و کامل را برای کل مکلفان نسبت به عقاید و اعمالشان -
که از پیش فرستاده اند - برملا می کند که در آغاز نگرش صداها و سیماهاست، و در
دستگاههای گیرنده ثبت شده، و سپس نگرش ملکوت و واقعیت آنهاست که همان پادشاهشان
می باشد، چنانکه آیاتی چند براین و حقیقت گواه است.

سوره نازعات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ۱...۱ وَالنَّشِيطَاتِ نَشْطًا ۲...۲ وَالسَّابِحَاتِ
سَبْحًا ۳...۳

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان
سوگند به کنندگان (جان و جانان) در حالی که (در آنان) غرقند. ۱...۱ و به گره زندگان
گره زدنی. ۲...۲ و به نیروهای شناکنان شناکردنی. ۳...۳
آیات ۱ تا ۳ - اینجا در آغاز سه قسم اصلی و سپس دو قسم فرعی برای نماد دو ساعت
مرگبار و زندگی قیامت به میان آمده است، نخست نازعات در حالت غر که کل نیروهای کننده
و نجات دهنده غرقها را شامل است:

- ۱ - فرشتگان مرگ که جانها را از بدنها جدا می کنند.
- ۲ - قدرت ربانی که صداها و سیماهای مکلفان را می کند و برای رستاخیز آماده می کند.
- ۳ - نیروهای ایمانی که هواهای شیطانی را از عقل و بدن می کنند.
- ۴ - نیروهای بی ایمانی که کارهایی به عکس می کنند.
- ۵ - و کل نیروهای ربانی و جهانی که هر یک به کارهای خود مشغولند و همگان غر
در فعالیتهای خودشان می باشند.

سپس ناشطانند که جولان کنندگان و پیوند دهندگانند، بعد شناوران سریع در آنها و فضاهايند، و متفرع بر اينان پيشی جويندگان و تدبير کنندگان کارها، که در جمع تمامی فعاليتهاي مکلفان را و در آخر کار به پاداش اعمالشان می رسانند، که اين خودآخرين جريان و جولان جهان تکليف است.

فَالسَّيِّئَاتِ سَبْقًا... ۴_ فَالْمُدْبِّرَاتِ أَمْرًا... ۵_ يَوْمَ تَرْجُفُ
الرَّاجِفَةُ... ۶_ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ... ۷_

پس به پيشی گيرندگان پيشی گرفتنی. ۴_... پس به تدبير کنندگان کار (آفریدگان) تدبير کردنی. ۵_... آن روز که (زمین) لرزنده بلرزد (: لرزش نخستينش در عالم تکليف است، سپس لرزش ويران کنندهاش در آخرت). ۶_... (و) از پی آن (لرزه‌ی ديگری برای زنده کردن مردگان) در ردیف(ش) آيد. ۷_...

آيات ۶ و ۷ - اينجا زمین را از کثرت حرکاتش در مربع زمان «راجفة» و لرزان خوانده، که لرزش نخستينش همان حرکات اضطراب آميز مرگبار پيش از آرامش بوده چنانکه آيه ذلول (۶۷:۱۵) بيانگر است.

«الراجفة» مشتمل هر دو بعد حرکات مرگبار و زندگی آر دنيوی است، و «ترجف» حرکت مرگبار قيامت مرگ می باشد، که آيات زلزال با الفاظ گوناگون بيانگر آن است، و «الرادفة» آخرين حرکت زمین است که برای زندگی رستاخيز می باشد، که زمین دوبار حرکت مرگبار و دوبار حرکت زندگی آر داشته و خواهد داشت.

در لرزه و حرکت آخرين که رستاخيز است، و آيات حرکات زمین در کل ابعادش بسيار است که در جای جای قرآن از آن سخن رفته و امتياز آيه «الراجفة» در اين میان همين «راجفة» است که زمین از کثرت و شدت حرکات گوناگونش در زمانهای مختلف نام لرزان به خود گرفته.

قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ... ۸_ أَبْصَرُهَا خَشِيعَةٌ... ۹_

(در) چنان روزی، دل هایی بس نگران (و تپنده) اند. ۸_... دیدگانشان فرو افتاده اند. ۹_...

آیات ۸ و ۹ - در پی لرزش آخرین، دلhائی را همچنان مضطرب و لرزان خوانده که دیدگان‌شان از کثرت ترس همچنان خاشع و نگران خواهد بود، چنانکه مانند آیات (۳۴:۳۷) و (۱۴:۴۲) و (۴۲:۴۵) و (۴-۸۸:۲) دگرگونی این دلها و دیدگان را وانمود کرده است، این دلهای لرزان ونظرهای نگران در این دو مرحله پایانی همچنان نگران و لرزانند، به هنگام لرزش مرگبار زمین نگران برگشت به زندگی پس از این مرگ همگانی، و در هنگامه زنده شدن پس از آن نگرانی فعلی از این زندگی، که در هر دو صورت شأنی و فعلیش آنرا زیانبار خوانده اند که "تلك اذا كره خاسرة".

سپس گزارش این برگشت شأنی و فعلی در آیات (۱۳ و ۱۴) به عنوان "زجره واحده" آمده که ناگهان در سرزمین قیامت برای حساب و عقاب آماده اند.

يَقُولُونَ أَءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ...^{۱۰} أَعِذَا كُنَّا عِظْمًا
نَّخْرَةً...^{۱۱} قَالُوا تِلْكَ إِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ...^{۱۲} فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ
وَاحِدَةٌ...^{۱۳} فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ...^{۱۴} هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ
مُوسَى...^{۱۵} إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى...^{۱۶} أَذْهَبَ إِلَى
فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى...^{۱۷} فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى...^{۱۸}
وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى...^{۱۹} فَأَرَاهُ الْكُتُبَى...^{۲۰}
فَكَذَّبَ وَعَصَى...^{۲۱} ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى...^{۲۲} فَحَشَرَ
فَنَادَى...^{۲۳} فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى...^{۲۴} فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ
الْآخِرَةِ وَالْأُولَى...^{۲۵} إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى...^{۲۶}
ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا...^{۲۷} رَفَعَ سَمُكَهَا فَسَوَّاهَا...^{۲۸}
وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا...^{۲۹}

گویند: «آیا ما (باز) همواره در گودال‌های گورهامان به زندگی بازگشت
شونده ایم؟»...^{۱۰} «آیا هنگامی (که) ما استخوان ریزه های پوسیده بوده ایم (زندگی را

از سر می گیریم؟» _..._ ۱۱_ گویند: «این (زندگی پس از مرگ) در این هنگام (و هنگامه) برگشتی زیانبار است.» _..._ ۱۲_ پس جز این نیست که آن بازگشت (بسته به) یک فریاد جان افزاست (و بس)، _..._ ۱۳_ پس ناگهان آنان در زمین (قیامت) هموار خواهند بود. _..._ ۱۴_ آیا داستان موسی تو را آمد؟ _..._ ۱۵_ چون پروردگارش او را در وادی مقدّس به حال پیچیدگی (نورانش) ندا در داد: _..._ ۱۶_ «سوی فرعون برو، که وی بی امان طغیان کرده است.» _..._ ۱۷_ «پس (به او) بگو: "آیا سر آن داری که به پاکیزگی گرای؟"» _..._ ۱۸_ «و تو را سوی پروردگارت راه نمایم تا پروا بداری؟"» _..._ ۱۹_ پس بزرگ ترین نشانه‌ی (چشمگیر دیدنی) خدا را بدو نمود. _..._ ۲۰_ پس (فرعون) تکذیب کرد و عصیان نمود. _..._ ۲۱_ سپس شتابان پشت کرد. _..._ ۲۲_ پس (گروهی را) گرد آورد. آن گاه ندا در داد. _..._ ۲۳_

پس گفت: «من برترین پروردگار شمایم!» _..._ ۲۴_ پس خدا (هم) او را به کیفر سخت دنیا و آخرت (بر) گرفت. _..._ ۲۵_ به راستی برای هر کس که (از خدا) پروا بدارد، در این (ماجرا) به درستی عبرتی است. _..._ ۲۶_ آیا آفرینش شما بنیادین تر است، یا آسمان را (که) سازمان داده است؟ _..._ ۲۷_ بلندای جذب شده اش را بر افراشت، پس آن را سازمان داد. _..._ ۲۸_ و شبش را تیره کرد و روزش را (روشن) برون آورد. _..._ ۲۹_

آیات ۲۷ تا ۲۹ - بیانگر سازمان آسمانند، و سپس آیه (۳۰) "دحو الارض" را پس از آن بیان داشته - و نه آفرینش آنرا - که پیش از آسمان بوده، چنانکه در آیات (۹ - ۱۲) فصلت به تفصیل گذشت، و اینجا «ماءها» اشاره ایست به اینکه زمین خود در درون آبی داشته که با دحو و حرکتش برون آمده، و سپس برحسب آیاتی چند آبی آسمانی به کمک آن آمده و سیرایش کرده است.

دحو الارض اینجا، وطحیش در آیه (۹۱:۶) به معنی حرکت دورانی زندگی آراست پس از حرکات مرگبارش، زیرا «الراجفة» - چنانکه گذشت - زمین را در تمامی حالاتش لرزان خوانده، روی این اصل این حرکت زندگی آرش پس از حرکت مرگبارش بوده، که آبی از درونش برون آمد و چراگاهی روئیدن گرفت، و کوههایی همچون میخها و سکنانهایی بر عمق این سفینه فضائی کوبیده شد، که در جمع بهره گیری برای انسانها و حیواناتشان باشد.

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا...^{۳۰} أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا
وَمَرْعَاهَا...^{۳۱} وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا...^{۳۲} مَتَعًا لَّكُمْ
وَلِنَعْمِكُمْ...^{۳۳} فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى...^{۳۴} يَوْمَ يَتَذَكَّرُ
الْإِنْسَانُ مَا سَعَى...^{۳۵} وَبُرْزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَى...^{۳۶} فَأَمَّا
مَنْ طَغَى...^{۳۷} وَءَاثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...^{۳۸} فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ
الْمَأْوَى...^{۳۹} وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ
الْهَوَى...^{۴۰} فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى...^{۴۱} يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ
أَيَّانَ مُرْسَاهَا...^{۴۲} فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا...^{۴۳} إِلَى رَبِّكَ
مُنْتَهَاهَا...^{۴۴} إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا...^{۴۵} كَانَتْهُمْ يَوْمَ
يُرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا...^{۴۶}

و پس از آن (حرکات ناهموار)، زمین را گردشی هموار داد. ...^{۳۰} آبش (که در درونش
پنهان بود) و چراگاهش را از آن برون آورد. ...^{۳۱} و کوه ها را در عمقش
کوید. ...^{۳۲} حال آنکه (این آب و گیاه) بهره ای است برای حیوانات
نعمتوارتان. ...^{۳۳} پس آن گاه که آن هنگامی لبریز فراگیر از دشواری در
رسد. ...^{۳۴} روزی که انسان آنچه (را) کوشیده است به یاد آورد! ...^{۳۵} و جهنم
برای هر کس (که) می نگرد بسی آشکار گردد. ...^{۳۶} پس اما هر کس طغیان
کرد؛ ...^{۳۷} و زندگی (پست) دنیا را (بر آخرت) برگزید؛ ...^{۳۸} بی گمان (جایگاه
و) پناهگاهش آتش زبانه دار است. ...^{۳۹} و اما کسی که از مقام پروردگارش هراسید،
و نفس (اماره ی خود) را از هوس باز داشت، ...^{۴۰} پس بی گمان پناهگاهش بهشت
است. ...^{۴۱} درباره ی ساعت (پایانی جهان تکلیف) از تو می پرسند: «استواریش چه
هنگام است؟» ...^{۴۲} تو در چه (شناختی) از یادواره ی آنی؟ ...^{۴۳} پایانش سوی
پروردگار تو است. ...^{۴۴} تو تنها کسی را که از آن می هراسد هشدار
می دهی. ...^{۴۵} روزی که آن را می بینند، گویی آنان بی گمان جز شبی یا روزش را
درنگ نکرده اند. ...^{۴۶}

آیات ۴۳ تا ۴۶ - این آیات سخن درباره ساعت و ثباتش آمده، و خود ساعت به معنی زوال و انتقال است که زمان دنیا زائل و منتقل به زمان آخرین گردد و همانجا به گونه ای دیگر پایدار است و همین است پایانش که آغازش زمان تکلیف و پایانش رستاخیز است که از جهاتی چند متفاوتند.

این زمان آخرین بسی دراز بگونه ایست که هنگام هنگامه اش که به خوبی دیده شود، کافران گمان می کنند که پیش از آن شبی و یا روزی بیش درنگ نکرده اند، چنانکه در آیات (۱۰:۴۵) و (۳۰:۵۵) ساعتی از روز، و در آیات (۲۳: ۱۱۵ - ۱۱۷) یک روز یا بخشی از آن، و در آیه (۲۰: ۱۰۴) ده سال آمده، که فروترش یک ساعت و فراترش ده سال است، و در این میان یک روز یا بخشی از آن یاد شده.

اینجا اینان در اصل قلت آن تصدیق می شوند که در برابر ساعت آخرین بسی کمتر است (۲۳: ۱۱۴) ولی این مقادارها مورد تکذیب است؛ چنانکه اهل ایمان در پاسخ اینان گویند همین اندازه می دانیم که تا روز رستاخیز مکث کرده اید (۳۰:۵۶) و بالاخره لبث دنیا و برزخ هر چه بوده در برابر لبث آخرت بسی ناچیز است.

سوره عبس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ وَتَوَلَّى...^۱ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى...^۲ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ
يَزَكِّي...^۳ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى...^۴ أَمَّا مَنْ
اسْتَغْنَى...^۵ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى...^۶ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا
يَزَكِّي...^۷ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى...^۸ وَهُوَ يَخْشَى...^۹
فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى...^{۱۰} كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ...^{۱۱} فَمَنْ شَاءَ
ذَكَرَهُ...^{۱۲} فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ...^{۱۳} مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ...^{۱۴}
بِأَيْدِي سَفَرَةٍ...^{۱۵} كِرَامٍ بَرَرَةٍ...^{۱۶} قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا
أَكْفَرَهُ...^{۱۷} مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...^{۱۸} مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ
فَقَدَرَهُ...^{۱۹} ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ...^{۲۰} ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ...^{۲۱}
ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ...^{۲۲} كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ...^{۲۳}

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

(ای پیمبر خوش خوا! آن تندخو) چهره در هم کشید، و روی گردانید،...^۱ (هنگامی)
که (آن) مرد نابینا سویش آمد...^۲ و تو را (ای بدخو) چه می فهماند؟ شاید (هم) او
به پاکی گراید...^۳ یا به درستی یاد پذیرد، پس یادواره سودش دهد...^۴ اما

کسی که خود را بی نیاز پندارد. _..._۵_ پس تو برایش بانگی لطیف و پربرگ و ساز می نوازی. _..._۶_ و چیزی (هم) بر تو نیست که خود را پاک نگرداند! _..._۷_ و اما آن کس که شتابان نزد آمد، _..._۸_ در حالی که (از خدا) می هراسد، _..._۹_ پس تو از او - با بی اعتنایی - سهل انگاری می کنی. _..._۱۰_ زنهار (چنان نیست!) این (آیات) همواره یادواره ای است. _..._۱۱_ پس هر کس بخواهد، آن را یاد کند. _..._۱۲_ در صحیفه هایی بس گرمی شده. _..._۱۳_ بالا بلندی بسی پاک شده. _..._۱۴_ به دست های فرستادگانی. _..._۱۵_ ارجمندان و نیکوکاران. _..._۱۶_ کشته شده است انسان! چه چیز او را به کفر و کفران واداشته؟ _..._۱۷_ (خدا) او را از چه چیز آفریده؟ _..._۱۸_ از نطفه ای آفریدش. پس اندازه بخشیدش. _..._۱۹_ سپس او را به سوی (آن) راه (راهوار) آسان گردانید. _..._۲۰_ سپس میراندش، پس در گورش نهاد. _..._۲۱_ سپس هنگامی که بخواهد او را باز می گرداند. _..._۲۲_ نه چنان است! هنوز آنچه را به او دستور داده، انجام نداده است. _..._۲۳_

آیات ۱ تا ۲۳ - طی این آیات دو نفر مورد بازگوی جریانی نسبت به یکدیگرند، سه آیه اش راجع به این ام مکتوم مؤذن رسول الله (صلی الله علیه و آله) بوده است که نابینا و کوشای در راه خدا و از حضرت حق ترسا بود، تقوی و کوشش در راه تقوی را در حال کوری و پیری داشت که طبعاً مورد اکرام و تقدیر الهی است.

و بیست آیه دیگر در مورد کسی است که در برابرش رو ترش کرده، و به تقوی و پیمودن راه تقوایش و تذکر ربانیش اعتنایی نداشت، و بر عکس نسبت به کسی که بی نیازی از حق را نشان داد، به او توجهی ویژه داشت، و برایش مهم نبود که در راه خودسازی نیست، ولی کسی که به سویش روان شد در حال کوشش - برای دانش و معرفت ربانی، و در حال ترس از خدا - از وی اعراض کرد و ...

بالاخره این انسان مرگبار است و در کفر و کفران زیست می کند و ... با تمامی تذکرات و نعمتهای ربانی تا هنگام مرگش امر الهی را انجام نداده است.

آیا این همان شخص شخیص حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) است که بر حسب اصل رسالتش در بالاترین قله اخلا و معرفت بوده، و به صریح قرآن سیطره بر اخلاقی بس بزرگ داشته (۶۸ : ۴) و همی مأمور بوده که بالهای محبتش را در استقبال از مؤمنان بگشاید (۱۵ : ۸۸) و هرگز آنرا طرد نکند و به غافلان توجه ننماید (۱۸ : ۲۸) و هرگز در برابر مؤمنان خشن نباشد، بلکه در برابر مسلمانان متخلف هم با برخوردی نرم و خوئی لطیف مواجه شود (۳ : ۱۵۹) و ... این نهایت جهالت و بی ادبی است که آن رذائل اخلاقی و عقیدتی و علمی و عملی به این بزرگترین معصوم - که سرآمد در اخلا والاست - نسبت داده شود.

این نادان نخست باید بداند که اینجا "عبس و تولى" دو فعل غائب آمده، و اگر مقصود رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است باید عبست و تولیت باشد، زیرا اینجا همان حضرتش مورد وحی است و بس، وانگهی عبوس رو در هم کشیدنی بس سخت و ترسان است، چنانکه "یوماً عبوساً قمطیراً" (۷۶ : ۱۰) رستاخیز را بری کافران چنان شناسانده، و خود عبس هم در لغت مدفوع شتر است که بر دمش مانده، و همچنان خشک شده، و آیا چنان رذالت اخلاقی با خلق عظیم مناسب است؟!.

آیا حضرتش که کافران را در حد امکان تحمل می کرد، آنگونه بر مؤمنی همچون ابن ام مکتوم خشم می گیرد، و به ملاحظه مشرکانی که در مجلسش حضور داشتند نسبت به این ناپینای فقیر کمر خمیده با ایمان - که برحسب روایاتی از حضرتش سؤال قرآنی داشته - رو ترش می کند؟! در حالیکه با مشرکان خوشخوئی می نماید، با آنکه امیدی هم به ایمانشان نیست؛ و اگر هم امیدی هست آیا این جریان با مقام رسالت مناسب است که برای امید به ایمان کافران به سینه مؤمنی این چنین دست رد بزند، و بالاخره در این برخوردهای کافرانه با کافران خود را ببازد.

اینجا در آخر کار به او و همگانش تذکر داده می شود که به تذکرات ربانی که به دستهای رسولان ربانی است متذکر شود، و حال آنکه

حضرتش خود برترین تذکر دهندگان در میان رسولان و بلکه برحسب آیاتی مانند (۳ : ۸۱) رسولی به سوی رسولان است؟!.

این شخص هر که بوده شخصی پلید و بد خو و بی ایمان بوده است، که خدا گلایه او را با رسولش در میان گذارده، نخست با الفاظ غیاب که شایستگی خطاب را نداشته و مقتضای گلایه از او هم غیاب است، سپس با خطابه‌های عتاب آمیز همچون شیاطین مورد این گونه خطابست.

در خبر است از حضرت صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هر گاه ابن ام مکتوم را می دید به وی می فرمود به خدا قسم خدا هرگز مرا درباره تو سرزنش نمی کند، و به اندازه ای به او محبت می کرد که او هم خجل می شد.

و در خبر دیگر از حضرتش آمده که این آیه درباره ابن ام مکتوم اذان گوی نابینای رسول الله (صلی الله علیه و آله) بود، روزی به خدمتش شرفیاب شد که کسانی از جمله عثمان در نزدش بودند، رسول خدا او را بر عثمان - که نزدش نشسته بود - مقدم داشت، و عثمان هم در برابرش رو ترش کرد و از او رویگردان شد.

و در خبری هم وارد است که ابن ام مکتوم به سوی حضرتش برای پرسشی قرآنی روان شد و در نزد آن حضرت مشرکان قریش و عثمان بودند، و رسول خدا جای عثمان را به او داد و عثمان هم چنان کرد، و این خبر از نظر حضور مشرکان و جهاتی دیگر موافق با آیات بوده است.

در هر صورت چه عثمان و چه غیر عثمان، این شخصی بس بی ادب و بی ایمان بوده است که بیست آیه از این سوره در سرزنش او وارد شده، و حال آنکه صدها آیه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را به بالاترین مقام عصمت و پاکی توصیف کرده است.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ ۚ _..._ ۲۴ _

پس انسان باید به خوراک (روح و تن) خود بنگرد. _..._ ۲۴ _

آیه ۲۴ - نگرش انسان را به طعامش مورد امر قرار داده، که مهمترش غذای انسانیت و حیانی و در حاشیه اش غذای جسمانی است که حلال و بی زیان و خالی از اسراف و تبذیر و محرّماتی دیگر است.

«طعامه» که طعام انسان است، انسان هم مرکبی است از روح و جسم انسانی، طعام جسم جسمانیات و طعام روح روحانیات است که: علم، عقیده، اخلا، و ... می باشد، که بداند چیست و از کیست، مبدا آنرا از ناهلان دریافت کند که با نمودی از علم و ایمان او را جاهل و بی ایمان کنند، اینجا نگرش به طعام روح دو بعدی است. و چنانکه در خبر است از حضرت صادق(علیه السلام) در تفسیر این آیه که: "علمه الذی یاخذه عَمَّن یاخذه" علمی که دریافت می کند آنرا از که دریافت می کند. و سپس طعام جسم است، که هر دو باید مورد نگرش ایمانی باشند.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ۚ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ۚ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ۚ وَاعْنَبًا وَاقْضَبًا ۚ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ۚ وَحَدَاقَ غُلْبًا ۚ وَفَكْهَةً وَأَبًّا ۚ

که همانا ما آب را به صورت بارشی تند فرو ریختیم. ۲۵... ۲۶... سپس زمین را با شکافتنی (شایسته) شکافتیم. ۲۶... ۲۷... پس در آن دانه ای رویانیدیم، ۲۷... ۲۸... و انگوری و سبزی ای، ۲۸... ۲۹... و (درخت) زیتونی و خرمایی، ۲۹... ۳۰... و باغ هایی انبوه، ۳۰... ۳۱... و میوه ای و چراگاهی. ۳۱...

آیه ۳۱ - "فأكهةً وَّأبًّا" را برای انسان و حیوان مقرر داشته که خود «فأكهة» و میوه برای انسان «أبًّا» را معنی می کند که علف خشک است، ولی حضرت خلیفه عمر در معنی «أبًّا» درمانده شده و گفته: کدامین آسمان بر سرم سایه می افکند و کجای زمین مرا جا می دهد یا کجا بروم و چه کنم، اگر آنچه نمی دانم در تفسیر کتاب الله بر زبان آورم «فأكهة» را می شناسم ولی أبّ را خدا دانایتر است، این را به حضرت علی (علیه السلام) بازگو کردند؛ فرمود: أبّ علف و چراگاه است!

و این جریان را گروهی زیاد از مفسران و اخباریان و مورخان برادران سنی بدون اختلاف نقل کرده اند.

مَتَّعَا لَكُمْ وَ لَا نَعْمَكُمْ ... ۳۲_ فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ ... ۳۳_ يَوْمَ يَقْرَأُ
 الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ... ۳۴_ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ... ۳۵_ وَصَحْبَتِهِ
 وَبَنِيهِ ... ۳۶_ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ... ۳۷_ وَجُوهٌ
 يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ... ۳۸_ ضَاكِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ... ۳۹_ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
 عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ... ۴۰_ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ... ۴۱_ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ
 الْفَجَرَةُ ... ۴۲_

برای استفاده‌ی شما (مردمان) و دام هایتان. ... ۳۲_ پس هنگامی که فریاد گوش خراش
 و دل خراش و جان افزا در رسد؛ ... ۳۳_ روزی که آدمی از برادرش، ... ۳۴_ و از
 مادرش و پدرش، ... ۳۵_ و از همسرش و فرزندان‌ش، می‌گریزد، ... ۳۶_ (در آن
 روز) هر کس از آنان را کاری است، که او را تنها به خودش مشغول می‌دارد. ... ۳۷_ در
 چنان روزی چهره‌هایی درخشان است، ... ۳۸_ (که) خندان (و) و نوید
 گیرنده‌اند. ... ۳۹_ و چهره‌هایی است که بر آنها غبارهایی نشسته، ... ۴۰_ (و) آنها
 را تنگدستی و تنگی و خواری سخت پوشانده! ... ۴۱_ ایشان، (هم) آنان کافر و
 فاجرند. ... ۴۲_

سوره تکویر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۱...۱ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ۲...۲ وَ إِذَا
الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ۳...۳ وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ۴...۴ وَ إِذَا الْوُحُوشُ
حُشِرَتْ ۵...۵ وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ۶...۶ وَ إِذَا النُّفُوسُ
زُوِّجَتْ ۷...۷ وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُيِّلَتْ ۸...۸ بِأَيِّ ذَنْبٍ
قُتِلَتْ ۹...۹ وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ۱۰...۱۰ وَ إِذَا السَّمَاءُ
كُشِطَتْ ۱۱...۱۱ وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ۱۲...۱۲ وَ إِذَا الْجَنَّةُ
أُزْلِفَتْ ۱۳...۱۳ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ ۱۴...۱۴

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

آن گاه که خورشید در هم پیچیده گردد. ۱...۱ و آن گاه که ستارگان درخشان تیره
شوند. ۲...۲ و آن گاه که کوه ها به شدت حرکت داده شوند. ۳...۳ و آنگاه که
شتران ماده (به هنگام زادن) وانهاده شوند. ۴...۴ و آن گاه که وحشیان - بدون برگشت
- گرد آورده شوند. ۵...۵ و آن گاه که دریاها به شدت به جوش آورده
شوند. ۶...۶ و آن گاه که نفوس، به هم پیوسته شوند. ۷...۷ و آن گاه که دختران
(زننده) به گور شده پرسیده شوند. ۸...۸ (که) به کدامین گناه کشته شدند؟ ۹...۹ و
آن گاه که نامه ها (ی وحیانی و اعمال مکلفان) باز و آشکار گردند. ۱۰...۱۰ و آن گاه که

پوست آسمان - هم چون شتران - برکنده شود (و به حالت نخستین برگردد)، ... ۱۱ - و آن گاه که آتش پرهیجان جهنم به شدت برافروخته گردد. ... ۱۲ - و آن گاه که بهشت زینت یافته پیش آورده شود. ... ۱۳ - هر نفسی بداند چه پیش آورده. ... ۱۴ -

آیات ۱ تا ۱۴ - در این آیات دو قیامت مرگ و زندگی نمودار است، که مرگ خورشید و ستارگان و کوهها، شترها، سپس جمع آوری وحشیان و جوشش دریاها، و بعد همسری و همپائی مکلفان و پرسش از زنده بگور رفتگان، و پخش شدن کتابها، و انفجار آسمان، و در آخر کار آتش افروزی دوزخ، و زینت گرفتن بهشت است که اینجا مکلفان می دانند چه حاضر کرده اند.

و می بینیم شش جریان از قیامت مرگ و شش جریان از قیامت زندگی توأمان به میان آمده است.

تکویر شمس به معنی جمع شدن از گستره اش، نورش و حرارتش و در هم پیچیدنش از درون و انفجارش که همسایگانش را نیز در این حرارت اختضاریش می سوزاند.

و چنانکه ستاره شناسان دریافته اند خورشید رو به مرگ است، و به گونه ای مستمر از حرارت و نورش کاسته می شود، سپس ستارگان نورانی تاریک می گردند، که طمس و محو می شوند (۷۷:۸) و در جو بیکران با سقوط نیروهای جاذبه سقوط می کنند (۸۲:۲)

و کوهها به شدت به حرکت آیند، که همراه زمین یکجا در هم کوبیده شوند (۶۹:۱۲)

و «عشار» که شترهای ماده آبستن در دهمین ماه حملشانند از همه کارهاشان درمانده شوند، تا چه رسد به انسان ناتوان، و وحشیان گرد آورده شوند. بعضاً در رجعت، و کلاً در هر دوی قیامت مرگ و زندگی، نه تنها اینان، بلکه تمامی جنبندگان چنانکه در آیه (۶:۳۸) است که "ثم الی ربهم یحشرون" و اینجا که وحوش یاد شده اند دیگران به اولویت محشورند و وحوش هم اعم از کل وحشیهای انسان و جنیان و سایر اصناف حیوان است، که دیگر مجالی برای وحشت انگیزی آنان نیست و «البحار» تمامی دریاهای زمینی و آسمانی را شامل است، که به اصطلاح جمع محلی به (ال) عموم استغراقی را در بر دارد، وانگهی در این مرگ و انفجار کلی جهانی دریاهای آسمانی که میلونها برابر دریاهای زمینی است در اولویتند.

و هنگامیکه مکلفان همگان در کنار یکدیگر، همسان قرار می گیرند، که اینجا زوجیت تنها به معنی همسری ازدواج نیست، بلکه همپایی است، که پایا بودنشان با همسانانشان، با اعمالشان، با پاداششان، و نیز مردان با زنان با ایمان، و بی ایمان با همسانش، و بالاخره ناهماهنگیها به کلی بر طرف شود و هماهنگی کلی برای همگان حاصل آید.

در آن هنگامه در باره کودکان زنده به گور شده پرسش شود که به چه گناهی کشته شده اند، و آیاتی جریان این کشتارهای ظالمانه را پیش کشیده مانند (۱۷:۳۱) که فرزندان را از ترس بینوایی می کشتند، یا دختران را از ترس عار زناشویی زنده به گور می کردند (۱۶:۵۹).

اگر جاهلیت گذشته چنین و چنان می کردند، جاهلیت متمدن، با سقط جنین، جانها را، و با سقط عفاف عفتها را به خاک می سپارند، و تمامی اینگونه هدر دادنهای انسانی مشمول «المؤودة» می باشند. که بدترین ظلم به انسانیت است، از این تدبیر گمراهیها عقیدتی است که سر سلسله مسئولیتهاست، چنانکه در خبر است از امام صادق (علیه السلام) که در آیه قتل و احیاء نفس (۵:۳۲) فرموده است که: هر که کسی را که از هدایت به ضلالت رساند گوئی همگان را به ضلالت کشانده است.

در آخر کار آیه (۱۲ و ۱۳) دوزخ را حادث خوانده که افروخته گردد، زیرا این آتش همان اعمال آتشین است که در آن هنگامه بروز می کند، ولی بهشت آراسته می گردد، که بهشت بوده و هست و آراستگی به ورود بهشتیان است که زینت آنند، و نیز با ورودشان نعمتهای بهشتی افزون گردد، چنانکه آیاتی چند نمودار این حقیقت است، از جمله آیه نجم که "عندها جنۃ المأوی" ولی هرگز آیه ای دلالتی بر وجود قبلی جهنم نمی کند، اینجا تمامی مکلفان خواهند دانست چه چیزهایی حاضر کرده اند که خود دلیلی است بر انعکاس احوال اعمالشان.

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ _..._ ۱۵ _ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ _..._ ۱۶ _

پس سوگند نمی خورم به اختران بسی باز گردنده. _..._ ۱۵ _ روان شده ی پنهان

شونده. _..._ ۱۶ _

آیات ۱۵ و ۱۶ - در این آیات قسم به اختران بسی باز گردنده نفی شده و نسبت به دو چیز دیگر اثبات گشته، و در هر صورت قسم قسم، و لا قسم لا قسم است، نفی قسم در هفت جای قرآن آمده و همه و همه نفی است نه اثبات، و در هفت جا این نفی یا در مورد اثبات رسالت قرآنی است و یا درباره معاد که هر دو به اندازه ای است که نیازی هم به قسم حتی به چیزهای شایسته قسم ندارد. قرآن که خود دلیل ادله است (۲۹:۵۱) و (۳۶: ۱-۴) هرگز نیاز به دلیل دیگری ندارد، چه مادی و چه معنوی.

روی این اصل «خنس» که ستارگانی پنهانند که گاهی هم پدیدآیند، و «کنس» که همی پنهانند گرچه از نظر علمی پدیدآیند. لا قسم است، اما "و اللیل اذا عسعس": شب چون پیش و پس آید "و الصبح اذا تنفس" که صبح به هنگام آغاز درخشش می باشد، اینها هرگز برای وحی قرآنی که همیشه تازه نفس و پیداست، و برای تمامی مکلفان آشکاری رو به افزایش است، بر این خورشید فروزان بدون غروب، نور مطلق و درخشش مدامش، سوگند یاد می شود، و نباید به این ستارگان پیدا و پنهان سوگند یاد کرد.

آری "انه لقول رسول کریم..." این قرآن سخن فرستاده ای است، نه خود فرشته وحی و نه خود حضرت محمد(صلی الله علیه و آله)، بلکه سخن رسالت الهی است که دارای ویژگیهای پنجگانه اش می باشد: کریم و دارای رحمت جمعی است، نیروئی نزد فرماندهی ربانی دارد که پابرجاست، در رسالتش مطاع و امانتدار است و نه تنها عندالله، بلکه در نزد خلق الله، و پیش از رسالت هم تا حدی که او را محمد امین نامیده اند، آری اگر نیروی عرشی نداشت مطاع و امین نزد ذی العرش هم نبود.

این ویژگیها بیشتر و برتر برای حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) است که همو موضوع بحث است، فرشته حامل وحی مورد بحث و جدل نیست، بلکه این «صاحبکم» است: رسولی که با شما مصاحبت و همنشینی دارد، و حقاً او با دیده بصیرت و معرفت خدا را در افقی آشکارگر دیده است، که همان افق اعلائی "ثم دنا فتدلی" است، چنانکه در سوره نجم گذشت، و حضرتش که با شما هم صحبت است دیوانه نیست، دیوانه کسی است که او را دیوانه پندارد

حضرتش چهل سال با کمال عقل و رزانت و امانت با شماها هم زیستی داشته، و اکنون که کتابی و حیانی برخلاف شهواتتان آورده دیوانه است و شما عاقلید؟!

از پیشگوئیهای برخی از کتابهای وحی نسبت جنون است به حضرتش، در کتاب هوشیع فصل ۹ آیه ۷ است که نبی سفیه و رجل روح از کثرت گناهان او را دیوانه می دانند.

وَ الْبَلِّ إِذَا عَسَّسَ ... ۱۷ وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ... ۱۸ إِنَّهُ لَقَوْلُ
رَسُولٍ كَرِيمٍ ... ۱۹ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ... ۲۰ مُطَاعٍ
ثُمَّ أَمِينٍ ... ۲۱ وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ... ۲۲ وَ لَقَدْ رَأَاهُ بِالْأَفْقِ
الْمُبِينِ ... ۲۳ وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ... ۲۴ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ
شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ... ۲۵ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ... ۲۶ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ
لِّلْعَالَمِينَ ... ۲۷ لِمَن شَاءَ مِنْكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ ... ۲۸ وَ مَا تَشَاءُونَ
إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ... ۲۹

سوگند به شب چون پس و پیش آید. ... ۱۷ و سوگند به صبح هنگامی که تنفس کند. ... ۱۸ که این (قرآن) بی گمان سخن فرستاده‌ی بزرگواری (حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)) است. ... ۱۹ نیرومندی (که) نزد صاحب عرش فرماندهی بامکت و مکانت است. ... ۲۰ (در) آنجا (هم) مطاع (و هم) امین است. ... ۲۱ و (این) مصاحب و همنشین شما مجنون نیست. ... ۲۲ و همانا او خدا را در افقی (: برتر و) روشنگر (با دیده‌ی بصیرت) دید. ... ۲۳ و او بر غیب بخیل نیست. (جز غیبت رسالتی که می داند) ... ۲۴ و قرآن سخن شیطانی سنگ باران شده نیست. ... ۲۵ پس به کجا می روید؟ ... ۲۶ این قرآن به جز یادواره‌ای برای عالمیان نیست. ... ۲۷ (بلکه) برای هر کس از شما که بخواهد (در سایه‌ی وحی) مستقیم گردد. ... ۲۸ و تا خدا، پروردگار جهانیان، نخواهد، (شما نیز) نخواهید خواست. ... ۲۹

آیه ۲۹ - کل مشیتها را مربوط به مشیت رب العالمین دانسته، و آیا این خود چه ارتباطی است؟ در صورتیکه مخاطب در اینجا استقامت جویانند که برترینشان حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) و محمدیانند، پاسخ این است که آنچه را خدا بخواهد شما هم همان رامی خواهید،

البته خواستاری با اختیار است که جمله "لمن شاء" خود دلیل است بر اختیار، و در عکسش نیز اینجا محقق می باشد که آنچه را شما معصومان بخواهید همان خواسته خداست.

و اگر مخاطبان تمامی مکلفانند نیز همین اختیار - با تفاوت عصمت و عدم تخلف، و عدم عصمت با تخلف - کلاً موجود است، کل مشیتهای مکلفان نه در اصلش و نه در تحققش تفویضی نیست، چنانکه اجباری هم نیست، بلکه میانگینی است از آن دو، که هر گونه مشیتی صحه ربانی بر آن نهاده نشود، نهادینه و عملی هم نمی شود، چنانکه ادله وحی، عقل، علم و ... بر این حقیقت گواه است.

سوره انفطار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ۝۱۰۰۰۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

هنگامی که آسمان از هم بشکافت. ۱۰۰۰۰۱

آیه ۱ - انفطار آسمان مطرح است که آسمان پذیرای شکافتن است، انفطار در آیه (۷۳:۱۸) نیز آمده، چنانکه انشقا (۸۴:۱) و این آسمان تمامی طبقات هفتگانه و ستارگان را شامل است، ولی شامل بهشت که "عند سدره المنتهی" است نیست، زیرا این عالم تکلیف است که منفطر و منشق می شود، و آن که عالم تکلیف نیست، و همچنان باقی است. همه چیز و همگان در آن هنگامه از میان می روند بجز "من شاء الله" و مکانت و مکان بهشتیان همچنان برقرار است، آری بهشتی که از پیش آفریده شده و تا هنگامه رستاخیز کسی هم داخل آن نمی شود چرا خراب گردد!

وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ ۝۱۰۰۰۲

و هنگامی که اختران پراکنده شوند. ۱۰۰۰۰۲

آیه ۲ - ستارگان را پراکنده و ریزان خوانده که پس از تاریکی و انفجارشان رخ می دهد، و در ضمن شکافتن آسمان است.

وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ۝۱۰۰۰۳

و هنگامی که دریاها بسیار از هم شکافته (و) روان شوند (: فوران کنند). _...۲_

آیه ۳ - «البحار» همانست که گذشت که با جوشان شدنشان منفجر می گردند، انفجار در اثر جوشش و جوشش در اثر انفجار توأمان پدید آیند.

وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ _...۴_

و هنگامی که گورها (زیر و زیر و) انگیخته شوند. _...۴_

آیه ۴ - در نتیجه قبرها شکافته گردند و مردگان زنده شوند، و این قبرها تمامی جایگاه های مردگان است، چه زیر خاک و یا عمق آب و یا گرد و غبار و یا هر جایی دیگر که بالاخره بدنها در بخشهای اصلیشان جان می گیرند.

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ _...۵_

هر کسی آنچه را پیش فرستاده و باز پس نهاده، بداند. _...۵_

آیه ۵ - اینجا مکلفان خواهند دانست چه چیزهایی فرستاده اند و چه چیزهایی نهاده اند، چنانکه در (۷۵:۱۴) نیز آمده است.

در آیه (۳۶:۱۲) آثار مکلفان پس از اعمال تقدیم شده آنان آمده، و این خود گواه است بر این که تقدیم شده ها اعمال ناپایدارند که تنها فرستاده می شوند، ولی تأخیر یافته ها همان اعمال پایدار است که همچنان در عالم تکلیف پاینده و زاینده است، و در جمع همه و همه پیش فرستاده می شوند اعم از نیک و بد که دو گانه و دو گونه اند.

آثار علمی، فکری و عملی که پس از انجامشان نیز مورد بهره برداریند، و همچنان انحرافات که ماندنی و موجب انحراف دیگرانند، این هر دو «آثارهم» و «ما اخرت» می باشند، و کارهای زشت و زیبای فردی که ماندنی و تجاوزگر نیست «ماقدموا» و «ما قدمت» اند.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ _...۶_

هان ای انسان! چه چیز تو را به پروردگار کریم مغرور ساخت؟ _...۶_

آیه ۶ - سؤالی توییخی از انسان - و فقط انسان - است که چه چیز او را نسبت به پروردگار کریمش این گونه مغرور و لئیم ساخته؟ و از رسول گرامی است که جهل و نادانیش این گونه

مغرورش کرده، و اگر شیطانها چنانند ولی برحسب آنچه در "قتل الانسان ماکفر" و "حملها الانسان" و مانند آن گذشت جهالت انسان فروترین جهالتهاست گرچه معرفت و تقوایش هم نیز در فزاینده درجاست.

از جمله غرورهای جاهلانه انسان به پروردگار کریمش این است که به هنگام تقصیرش اگر مورد سرزنش قرار گیرد گوید: خدا کریم است، غافل از این که کرمش تنها از روی عدالت و فضیلت است که نسبت به منحرفان خود ضد کرم است، علت این جهالت مغرورانه آرزوهای بی بند و بار نفسانی و شیطانی (۵۷:۱۴) و زندگی پست دنیوی (۴۵:۳۵) و (۳۱:۳۳) و افترای بر خدا (۳:۲۴) و جست و خیز ظواهر کفار است (۳:۱۹۶).

الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوِّكَ فَعَدَلَكَ ۖ فِى أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ ۖ

(همان) کسی که تو را آفرید؛ پس سازمانت داد، و سپس تو را سامان بخشید. ۷... ۷ (و)

در هر چهره ای [روحی و جسمی] آنچه می خواست، تو را ترکیب داد. ۸... ۸

آیات ۷ و ۸ - مراحل کرم ربانی نسبت به انسان یاد شده که آفرینشش سپس سازمانش و بعد تعدیلش، و در آخر کار صورتی است انسانی از نظر جسمانی و روحانی، که مورد مشیت ربانی است.

شاید مرحله خلقتش آفرینش بدن اوست چنانکه آیاتی مانند (۹-۳۲:۷) و (۱۸:۳۷) و (۳۸-۷۵:۳۷) و (۸۴:۲) بر این حقیقت گواه است.

سپس تسویه و سازمان دهیش و زمینه سازی پذیرش روح انسانی و آفرینش روح که اصل سازمان انسانیت است، و بعد تعدیلش که استعداد تکامل انسانی در هدایت انسانیش "ثم هدی" پس از "اعطی کل شیء خلقه" آمده که همان فطرت و زیر بنای روح انسانی است، و سپس صورت فعلی انسانی در کل جسم و روح که در جمع استوانه های چهار گانه انسانیت اوست.

كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالْدِّينِ ۚ...۱ وَ إِنِّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ۚ...۲ كِرَامًا كَتِيبِينَ ۚ...۳

هرگز نه چنان است! شما دین را (با همان) تکذیب می کنید. ۱...۱ و همواره بر شما بی گمان نگهبانانی (گماشته شده) اند؛ ۲...۲ کریمان (و) نویسندگان (اعمال شما)، ۳...۳

آیه ۱۱ - "کراماً کاتبین" را ثبت کنندگان کل اعمال مکلفان خوانده که نگهبانان اعمالشان می باشند، و شاید اضافه بر دستگاههای گیرنده معصومان سایر دستگاههای خودی اعضای انسان، و دستگاه برونی زمین و فضای آنرا در بر دارد. دانستن اعمالشان برای آنان خود دارای مراتبی است که فروترش زمین، و فراترش اعضای انسان، و برتر از هر دو فرشتگان و سایر معصومانند.

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ۚ...۱۲ إِنَّ الْإِبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۚ...۱۳ وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ۚ...۱۴

آنچه را می کنید می دانند. ۱۲...۱۲ به راستی نیکان بی گمان در (ژرفای) نعمتی اندرند. ۱۳...۱۳ و بدکاران همی بی امان در آتشی شعلهورند. ۱۴...۱۴ آیات ۱۳ و ۱۴ - که نیکان را غر در نعمت، و فاجران را در آتش زبانه دار خوانده، و زمانی هم برای این دو جریان نیاورده، شامل تمامی مراحل زندگی تکلیفی و پس از مرگ و رجعت و برزخ و قیامت می باشد، جز آنکه این دو جریان در دنیای پیش از رجعت نه چندان معلوم است و نه حقیقش ادا می شود.

يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ ۚ...۱۵ روز بُروز طاعت، آن را می افروزند. ۱۵...۱۵ آیه ۱۵ - «یصلونها» به معنی دخول در آتش نیست، بلکه به معنی آتش زدن جهنم است، که خود این جهنمیان آنرا می افروزند.

وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ...^{۱۶} وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ...^{۱۷} ثُمَّ
 مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ...^{۱۸} يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا
 وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ...^{۱۹}

و آنان از آن (عذاب) پنهان نیستند. ...^{۱۶} و تو را چه فهمانید که روز دین [: بُرُوزِ طَاعَتِ] چیست؟ ...^{۱۷} سپس چه فهماندت که روز دین چیست؟ ...^{۱۸} روزی را که هیچ کس برای کسی هیچ اختیاری ندارد، و در آن روز فرمان تنها از خداست. ...^{۱۹}

آیه ۱۹ - تمامی امر و دستور را در آن هنگامه در انحصار خدا دانسته، که اگر هم ما در دنیا کاره ای بوده ایم، که بر مبنای امتحان در کارهایمان مختار بودیم، آنجا دیگر هیچ گونه اختیاری در هیچ کاری نداریم، که تمام نیروها آنجا از آن خداست (۲:۱۶۵) و کل وسائل و اسباب بریده است (۲:۱۶۶) و تنها سلطه، سلطه ربانی است (۴۰:۱۴) و همگانرا گذشته هاشان کفایت است (۸۰:۳۷).

سوره مطففین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ۝۱...۱- الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ۝۲...۲-
وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ۝۳...۳-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

وای بر کم کنندگان (: ارزش ها و اموال) ۱...۱- همانان که چون از مردمان پیمانه ای
ستانند، تمام ستانند. ۲...۲- و چون آنان را پیمانه یا وزن کنند، به ایشان زیان
رسانند. ۳...۳-

آیات ۱ تا ۳ - «ویل» گزارشی است ربانی، نفرین نیست که خواسته‌های همه از خداست و
خدا هم خواسته ای از دیگری ندارد!

«ویل» وای است، که حسرت و زیانباری است، و اینجا برای مطففان که کاستی کنندگان از
دیگرانند ویلای از کل جهاتی است که در آنها نسبت به دیگران کاستی روا دارند که اعم از
جانی، عقلی، عقیدتی، عرضی و مالی که نوامیس اصلی انسانیت است.

تنها مالی و اقتصادی نیست که خود فروترین ویل است، بلکه کلی است، زیرا در "علی
الناس"، "کالوهم او وزنوهم" کلا ناس محورند، که کیل و وزن هم تمامی این اوزان پنج گانه
را شامل است، و این دو عبارت اخرای کل سنجشهایند درکل هر گونه زیان رسانی به دیگران
است که در برخورد با آنان در حد امکان کاستیهایی در آنان می جویند و می خواهند و عملی

می سازند، و این خود به گمان افزون کردن به خودشان و یا نفی فراتر یا برابری با دیگران است.

دیگران را پیمانه و وزن می کنند و در این سنجشها با آنان زیانها وارد می کنند، که با خودخواهی، خودبینی و خودراهیشان دست رد کلی به سینه دیگران زدن و با استبداد، استضعاف، استخفاف، استحمار، استکبار، استعمار، و استثمار، با این هفت اس جهنمی نوامیس پنج گانه دیگران را کاستی یا نیستی می دهند، که اصل این هفت ثالث شیطان گاو پلنگ است، که یک یا سه و یا سه دوی گوناگون است.

اینجاست که شلاقهای اسلامی بر سر و سازمان این نامردمان همی فرو می آید، و بر مستضعفان است ک همواره در برابر اینان قیامهای خستگی ناپذیر داشته باشند، که نظام ظلم پذیری خود ظلمی است مضاعف بر خودهاشان و بر دیگران که دست ستمکاران را درازتر کرده و در ستمهاشان قوی تر می شوند.

أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ۚ _...۲_

آیا ایشان گمان نمی دارند که بی گمان برانگیخته شده گانند، _...۴_

آیه ۴ - اینان حتی گمان به رستاخیزشان ندارند، و اینجا گمان شک و احتمال را هم شامل است، زیرا هر گونه احتمال رستاخیز هم خود کاهش در این مخمس زیانباری ایجاد می کند.

لَيَوْمٍ عَظِيمٍ _...۵_ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ _...۶_ كَلَّا إِنَّ

كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ _...۷_

برای روزی بزرگ. _...۵_ روزی که مردمان در برابر پروردگار جهانیان به پای ایستند. _...۶_ هرگز نه چنان است (که می پندارند)! کتاب (اعمال) فاجران بی چون و بی امان در (ژرفای) سجین است. _...۷_

آیه ۷ - اینان همان فاجرانند که در ژرفای زندانهای جهنمی خواهند درآمد، خود جهنمند و با ورودشان جهنم را می افروزند.

اینان که کمالات را زندانی کرده و آنها را انکار و انگار می کنند، خودهاشان در زندانهای اعمالشان زندانی خواهند بود.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ ۚ ۱۰۰۰۸ ۱۰۰۰۹ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ۚ ۱۰۰۰۹

و تو را چه آگاه کرد که سجّین چیست؟ ۱۰۰۰۸ کتابی است رقم زده و نوشته شده. ۱۰۰۰۹

آیه ۹ - این سجّین کتابی است نوشته شده، و این کتاب صداها و سیماهای خودهاشان است که در بروز ملکوتش در آخر کار جهنم را می افروزند و همواره در آن می سوزند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۚ ۱۰۰۰۱۱ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيِّومَ الدِّينِ ۚ ۱۰۰۰۱۱
وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ۚ ۱۰۰۰۱۲ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ
أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۚ ۱۰۰۰۱۳ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا
يَكْسِبُونَ ۚ ۱۰۰۰۱۴

وای در آن هنگام (و هنگامه) بر تکذیب کنندگان! ۱۰۰۰۱۱ آنان که با روز جزا (همان را) تکذیب می کنند. ۱۰۰۰۱۱ و جز هر تجاوزپیشه‌ی گناهکاری به آن تکذیب نمی کند. ۱۰۰۰۱۲ هنگامی که آیاتمان بر او خوانده شود، گوید: « (این ها) بافته ها و افسانه های پیشینانان است. » ۱۰۰۰۱۳ هرگز (نه چنان است)! بلکه آنچه مرتکب می شده اند زنگار بر دل هایشان بسته است. ۱۰۰۰۱۴

آیه ۱۴ - دلهاشان که ژرفای ارواحشان در اثر اعمالشان چرکین شده، که بینش و ادراک انسانی را از آنان باز پس گرفته (۲۲:۴۶) و خدا بر دلهاشان بیاداش اعمالشان مهر پایانی زده (۲:۷) و آنها را غفلت زده کرده (۶۱:۵) که دلشهان بیدل گشته است (۵۰:۳۷).

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ۚ ۱۰۰۰۱۵

هرگز (نه چنان است)! بلکه آنان بی گمان در آن روز، از پروردگارشان سخت محجوبند. (: که پرده های کفر سراسر وجودشان را فرا گرفته است) ۱۰۰۰۱۵

آیه ۱۵ - در هنگامه رستاخیز از پروردگارشان در حجابند، نه خدائی، بلکه خلقی که از معرفت و رحمتش در حجابند اگرچه حقایق برایشان روشن گشته است.

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ۚ ۱۰۰۰۱۶

سپس بی گمان، آنان جهنم را بی امان گیرانه اند. ۱۰۰۰۱۶

آیه ۱۶ - هم اینان گیرانه های دوزخند (۱۷) و به آنان گفته می شود این همان است که خود وسیله تکذیبشان بوده اید. اینجا با نگرشی مجدد به سوی «مطففین» مجدداً می فهمیم که اینان تنها کم فروشان و زیاده گیران مالی نیستند، که این خود در میان موحدان و مسلمانان نیز هست، گرچه این هم کاری جهنمی است ولی به تنهایی اینگونه جهنمی نیست.

ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ... ۱۷ - كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْإِبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ... ۱۸

سپس (به ایشان) گفته می شود: «این (همان) است که به آن تکذیب می کردید.»... ۱۷ - هرگز (نه چنان است)! همواره کتاب نیکان به راستی در (ژرفای) عِلِّيِّین است. ... ۱۸

آیه ۱۸ - در برابر این اشرار ابرار قرار دارند که همواره در عِلِّیین اند، که در آیه (۱۹) این نیز کتابی است مرقوم که نسخه برداری است از اعمال نیکشان، و افزون بر آنچه کرده اند بی پایان مورد رحمت ربانی خواهند بود.

وَمَا أَذْرَكَ مَا عِلِّيُّونَ... ۱۹ - كِتَابٌ مَرْقُومٌ... ۲۰ - يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ... ۲۱ - إِنَّ الْإِبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ... ۲۲ - عَلَى الْأَرَاكِ يَنْظُرُونَ... ۲۳ - تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ... ۲۴ - يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ... ۲۵ - خِتْمُهُ مِسْكٌَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ... ۲۶ - وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ... ۲۷ - عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ... ۲۸ - إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ... ۲۹ - وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ... ۳۰ - وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ... ۳۱ - وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ... ۳۲ - وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَفَظِينَ... ۳۳ - فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ... ۳۴ - عَلَى الْأَرَاكِ يَنْظُرُونَ... ۳۵ - هَلْ تُؤِيبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ... ۳۶

و چه (چیز) تو را شناساند (که) عَلَّیُّون چیست؟ _..._۱۹_ کتابی است نبشته و رقم زده شده. _..._۲۰_ مقرِّبان آن را مشاهده می کنند. _..._۲۱_ بی گمان نیکوکاران همواره در (ژرفای) نعمت پر بار (الهی) اند. _..._۲۲_ بر تخت ها (نشسته) می نگرند. _..._۲۳_ در چهره هایشان طراوت نعمت (بهشت) را می شناسی. _..._۲۴_ از باده ای مُهر زده شده نشانیده شوند. _..._۲۵_ (باده ای که) مُهر آن مشک است، و در این (نعمت ها) کوشندگان در پیشگیری (از دیگران) باید از یکدیگر پیشی گیرند. _..._۲۶_ و ترکیبش از (بلندای چشمه ای) سراشیب است. _..._۲۷_ چشمه ای را که نزدیک شدگان (به خدا) از آن می نوشند. _..._۲۸_ کسانی که گناه می کردند، همواره از (کار) آنان که ایمان آورده بودند ریشخند می زدند. _..._۲۹_ و چون بر ایشان می گذشتند (به مسخره) با اشاره (ی چشم و ابرو) با هم ردّ و بدل می کردند. _..._۳۰_ و هنگامی که نزد خانواده (های) خود باز می گشتند، به شوخ طبعی می پرداختند. _..._۳۱_ و هنگامی که مؤمنان را می دیدند، می گفتند: «اینان بی امان گمراهند.» _..._۳۲_ و حال آنکه آنان (به عنوان) نگهبانانی بر اینان فرستاده نشده اند. _..._۳۳_ پس امروز، کسانی که ایمان آوردند از (کار) کافران می خندند. _..._۳۴_ بر تخت ها (ی خود نشسته و) نظاره می کنند. _..._۳۵_ (با این جریان) آیا کافران به پاداش نیک! آنچه می کرده اند رسیده اند؟ _..._۳۶_

سوره انشقا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ ۚ... ۱-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

آن گاه که آسمان از هم بشکافد. ۱... ۱-

آیه ۱ - در آن هنگامه ای که آسمان شکاف بردارد، هم خودش و هم ستارگانش دچار انفجار گردند، که پوشش و پوسته اش کنده شود (۱:۱۱) و محو گردد (۷۷:۸) و تبدیل به دربهایی شود، و همچون طوماری در هم پیچیده گردد (۲۱:۱۰۴) و چون روغن داغ زیتون روان و سوزان شود (۷۰:۸) و بالاخره به حالت گازی برگشت کند (۸۶:۱۱) و این خود مراتب مرگ کلی آسمان است.

وَ أَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ ۚ... ۲-

و پروردگارش را فرمان برد و (چنان) سزد. ۲... ۲-

آیه ۲ - و چنانکه در آغاز آفرینش گوش تکوین به حضرت مکون فرا داشت (۴۱:۱۱) اکنون هم گوش انفجار به حضرتش فرا دارد و حقش هم چنان است.

وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ۚ... ۳-

و آن گاه که زمین کشیده شود، ۳... ۳-

آیه ۳ - و در آن هنگامه ای که زمین دچار کششی مرگبار گردد (۴) و آنچه در درون دارد برون نهد (۵) و حق هم چنین است که همانند آغاز آفرینشش در هفت طبقه پیش و ... (۴۱:۱۱) اکنون نیز به امر حضرتش گوش نهد، که زمین و آسمان هر دو در زندگی و مرگشان مطیع پروردگارشان می باشند، که همواره کارگران اویند.

وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ۚ وَ... ۲- وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ ۚ وَ... ۵- يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ۚ وَ... ۶-

و آنچه را در درون دارد برون افکند و تهی گردد. ۲- و پروردگارش را فرمان برد و (چنان) سزد. ۵- هان ای انسان! بی گمان تو سوی پروردگار خود (با هر خیر و شری) در تلاشی (پیوسته ای). پس او را ملاقات کننده ای. ۶-

آیه ۶ - در این صورت انسان که کامل ترین کائنات است بسی شایسته تر است که همواره به سوی پروردگارش کوشا باشد، تا او را دریابد و به ملاقاتش نائل گردد، و بالاخره خواهی نخواهی به سوی حضرتش رهسپار است چه زشت و چه زیبا که در هر صورت پاداش خود را خواهد دید آری شریعت ربانی طریقت کادحان و زحمتکشان است که در هر صورت «کادح» است، ولی شایسته و بایسته است که زحمات و کوششهایش سلوک الی الله باشد، که بر مبنای فطرت، عقل، علم و در پرتو شریعت الله تنها به سوی الله سیر کند.

«فملاقیه» در و بعدی است که در اثر رحمانش به نتایج خوب و بدش خواهد رسید که بعد مربوبیت است، و خدا را ملاقات خواهد کرد که بعد ربوبیت است و اینجا هر دو بعد مراد است که خیر مفرد هم بکدح برگشت دارد و هم به رب، چنانکه "و ان لیس الانسان الا ما سعی" (۵۳:۳۹) هر دو بعد را شامل است و آیاتی هم بعد نخستین را و آیاتی دیگر که این را در بر دارد.

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ۚ وَ... ۸- وَ... ۱- وَ... ۹- وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ۖ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا ۚ وَ... ۱۱-

پس اما کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود، ...۷_ پس در آینده ای زود با او حسابی آسان شود. ...۸_ و شادمان سوی کسانش باز گردد. ...۹_ و اما کسی که کارنامه اش (از) پشت سرش به او داده شود، ...۱۰_ پس در آینده ای دور هلاک و تباهی (خویش) را (همی) خواهد. ...۱۱_

آیات ۷ تا ۱۱ - «کتابه» مشتمل است بر کتاب اعمال و کتاب شریعت است که این میزان و آن نتایج آن است، یمین در جانب راست است برای راستان و «وراء ظهر» برای پشت کنان است که از «پسار» و چپ هم بدتر است.

راستان هم خودهاشان کتابهاشان را می خوانند (۱۷:۷۱) و هم دیگران را دعوت بخواندن آن می کنند (۶۹:۱۹).

ولی دیگران ظاهراً از هر دو خواندن منصرفند که خود عذابی است پیش از عذاب و بیش از عذاب، ولی در هر صورت خواهی نخواهی به ایشان هر دو کتاب نشان داده خواهد شد، چنانکه آیات انعکاسی اعمال بر این حقیقت گواه است.

درست است که اینان صورتهایشان محو می گردد و به پشتایشان برگردانده می شود (۴:۴۲) ولی در عین حال عذاب نمایان شدن اعمالشان نیز برایشان هست، چنانکه چشمها نیز چنانند که گویند ای کاش کتابم بمن داده نمی شد و حسابم را هم نمی دانستم (۶۹:۲۵-۲۶). کسی که کتابش پشت سرش قرار گیرد درخواستش هلاکت و نابودی است که از آن عذاب بهتر است، به گونه ای که به آنان گفته می شود تنها یک هلاکت را نخواهید بلکه هلاکتهایی را درخواست کنید (۳۵:۱۴) و چنانکه در آیه ای دیگر کافر همی خواهد که ای کاش خاک بود و این گونه خاکش به سر نبود (۷۱:۴۰).

وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا ...۱۲_ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا ...۱۳_ إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّنْ يَحُورَ ...۱۴_ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا ...۱۵_ فَلَا أَقْسِمُ بِالْشَّفَقِ ...۱۶_ وَالْأَيْلِ وَمَا وَسَقَ ...۱۷_ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ...۱۸_ لَتَرْكَبَنَّ ظَبْقًا عَن طَبَقٍ ...۱۹_

و آتشی زبانه دار بیفروزد. _۱۲_۰۰۰_ او بی گمان در (میان) خانواده‌ی خود شادمان بود. _۱۳_۰۰۰_

او همانا پنداشت که هرگز حیرت زا بر نخواهد گشت. _۱۴_۰۰۰_ آری، همواره پروردگارش به او بینا بود. _۱۵_۰۰۰_ پس به روشنیِ میانه‌ی روز و شب سوگند نمی خورم. _۱۶_۰۰۰_ سوگند به شب و آنچه (شب) فرو پوشاند. _۱۷_۰۰۰_ و سوگند به ماه، چون بدر تمام شود. _۱۸_۰۰۰_ بی چون و بی امان از حالی به حالی بر خواهید نشست. _۱۹_۰۰۰_

آیه ۱۹ - برای این جریان روشن که شما همواره در حالاتی گوناگون و پیاپی خواهید بود، هرگز نه به آمیخته‌ای از نور و ظلمت شفق (۱۶) که غروب و مغرب است قسم می خورد، و نه به شب که متفرقاتی را در خود گرد آورده، و نه حتی به ماه شب چهاردهم که نور خالصی است. زیرا دگرگونی پیاپی شما از همه چیز روشن تر است، که این هر دوی درونی و برونی است و آن تنها برونی است.

طبق هر انباشتگی است یا مادی و یا معنوی، موافق یا مخالف و یا مخلوط، و بالاخره هر طبق پسینی که پی آمدی از طبق پیشینی است، که اینجا «عن» است و نه «بعد» که طبقات پیاپی زندگی تسلسلی است از پیامدها و هر یک پی آمد جریانی پیشین است، چه در دنیا که به گونه‌ای محسوس چنین است، و چه در برزخ و در آخر آخرت. این سه جریان که به آنها قسم یاد شده شایسته قسم است و شایسته تر خود "طبقاً عن طبق" است، که شفق زندگی آمیخته از نور و ظلمت است، و شب در بر دارنده، مختلفها و سپس روشنی مطلق که زشت و زیبا کلاً از هم جدایند مانند رجعت برزخ و قیامت.

و از لحاظ این که مخاطبان در «لترکین» حاضران در رسالت اسلامی می باشند این حدیث رسالت تأیید می شود که شما مسلمانان تمامی حوادث گذشتگان کل رسالتها را یک جا در خود خواهید داشت که از جمله غیبت‌هایی است از بعضی پیمبران که شما هم مبتلا به غیبت ولی امر خود خواهید بود، و در حضرتش خصوصیات رسل و رسالتها و ائمه و امامتها جمع خواهد شد.

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ...۲۰ وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ...۲۱

پس آنان را چیست (که) ایمان نمی آورند؟...۲۰ و (چرا) چون بر آنان قرآن تلاوت شود به راستی (برایش) سجده [؛ خشوع] نمی کنند؟...۲۱

آیات ۲۰ و ۲۱ - این دو آیه جمعاً ترک سجود را به هنگام خوانده شدن قرآن بی ایمانی و کفر خوانده، با آنک سجود رسمی تنها در شنیدن آیات سجده واجب است، تا چه رسد به مطلق سجده برای مطلق قرآن آن هم برای کافران!

اینجا مقصود از سجده نهایت خضوع است به هنگام شنیدن قرآن که حتی مورد انتظار از کافران نیز است، که این خود آن را برای مؤمنان بسی واجب تر می کند، که ترک خضوع در

برابر قرآن هنگام خواندن آن خود بی ایمانی است، چنانکه آیاتی دیگر هم مانند (۷:۲۰۴) است شنیدنش را با کمال دقت و بلکه ساکت کردن دیگران را نیز واجب دانسته که در این

صورت مورد ترحم الهی خواهند بود، در نتیجه ترک استماع قرآن و ساکت نکردن خود و دیگران مورد غضب الهی است. بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا

يُكَذِّبُونَ...۲۲ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ...۲۳ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ...۲۴ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ...۲۵

(نه!) بلکه آنان که کفر ورزیده اند، (حق و حقیقت را) تکذیب می کنند...۲۲ و خدا به آنچه در پنهان نگاه می دارند داناتر است...۲۳ پس آنان را به عذابی دردناک نوید ده...۲۴ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کرده اند، (که) آنان را پاداشی بی منت و ناگسستی است...۲۵

سوره بروج

آیه آغازین و پایانی این سوره مورد بررسی مهمتری است گرچه قرآن کلا مهمتری وحی ربانی می باشد ولی از نظر نیاز معرفتی مکلفان این دو آیه به میان می آید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ _ _ _ _ _ ۱ _

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

سوگند به آسمان دارای کاخ های آسمانی برای کاخ نشینان و کاخ بینان) _ _ _ _ _ ۱ _

آیه ۱ - نخست سوگند به آسمان است که دارای برجها و کاخهایی است متبرج و زینت یافته ای چنانکه آیاتی مانند (۱۵:۶) و (۲۵:۶۰) داریم که این هر سه تمامی کاخهای آسمانی را در بردارد. چنانکه در زمین هم کاخهایی است (۸۴:۷۸) که تنها این آیه به آن اشاره می کند. روی این اصل استعمالی و نیز لغوی عمومی مقصود تنها برجهای نجومی و ستاره شناسی نیست، زیرا قرآن ویژه اینان نیست.

چنانکه آیاتی هم مانند (۴۲:۲۹) آسمان را همچون جایگاه هائی برای آدمیان و مانندشان معرفی کرده، روایاتی هم که آن بروج را تفسیر به ستارگان کرده توجهش این است که مقصود ستارگانند، زیرا کل ستارگان چراغهای روشنگر آسمانی اند که «مصایح» و مانند آن بیانگرند، چنانکه روایاتی معراجی از حضرت اقدس رسول الله (صلی الله علیه وآله) است که در سیر معراجی میدانیهای در آسمان دیدم که همچون میدانهای شماسست و در آسمان مردمانی زیاد

بودند، و از حضرت علی (علیه السلام) که «نجوم» در برابر «کواکب» ستارگان درخشان است که دارای درخشش تمدن نیز هست - برای اینها شهرهای متمدنی است مانند تمدنهای زمینی که فاصله بعضی از آنها با دیگر شهرهای آسمانی از ده ها هزار سال راه است. اینها تمدنها و کاخهای آسمانیند که اینجا مورد قسم اند.

وَ الْيَوْمَ الْمَوْعُودِ ۲... ۲ وَ شَاهِدِ وَمَشْهُودِ ۳... ۳

و سوگند به روز موعود [قیامت]. ۲... ۲ و سوگند به گواه و گواهی شونده. ۳... ۳

آیات ۲ و ۳ - قسم دوم و سوم است که سومیتش بررسی هر دو بعد شهادت است در هر دو جهت شهادت که تلقی و القاء جرایاناتی است، که نخست خداست (۲۲:۱۷) و سپس پیامبران که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) سرآمد آنان و شاهدی بی نظیر است بر همین شهیدان (۱۶:۸۹) و نیز فرشتگان که ضمن "گراماً کاتبین اند"، و همچنان دیگر شهیدان زمینی و فضائی و اعضای مکلفان.

شاهد در این موارد خدا و در حاشیه ربوبیت سایر شهیدانند، و مشهود کل اعمال مکلفانند، و نیز خود روز رستاخیز (۱۱:۱۰۳).

در هر صورت مثلث قسم اینجا درباره اصحاب اخدود است که بر خلاف این براهین این جرمه را مرتکب شدند.

آری آیه (۴) مورد قسم است و قتل هم اخباری است ربانی که این ناجوانمردان کشته هواهای نفسانی بوده اند، که در این جهان پهناور که آسمانش دارای برجهاست اینان به نیروها و کاخهای ناچیز زمینی می نازند، بگو که مؤمنان را در لایه های زمینی آتش زدند، و جرمشان هم بجز ایمانشان نبوده است که در برابر صاحب عرش فرماندهی کل جهانی (۱۵) مؤمنان به حضرتش را اینچنین آتش می زنند.

آیات آخرین (۲۱ و ۲۲) بر خلاف هوای اینان پس از نمایان ساختن بخشی از مملکت وسیع ربانی، مملکت و حیانی قرآنش هم «مجید» را پیش کشیده که خدای مجید (۸۵:۱۵) قرآنش هم مجید است و همان ذوالعرش که فرمانده کل کائنات است قرآنش فرماندهی کل

و حیانی را داراست. و چنانکه خدا تحریف پذیر نیست قرآنش هم چنان است که مثل عرش و مجد، محفوظ بودن میان کتابهای وحیانی در انحصار او است.

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ...^۱ النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ...^۲ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ...^۳ وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعُلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ...^۴ وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ...^۵ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ...^۶ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ...^۷ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ...^۸ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ...^۹ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَ يُعِيدُ...^{۱۰} وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ...^{۱۱} ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ...^{۱۲} فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ...^{۱۳} هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ...^{۱۴} فِرْعَوْنُ وَ ثَمُودَ...^{۱۵} بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ...^{۱۶} وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ...^{۱۷} بَلْ هُوَ قَرِآنٌ مَجِيدٌ...^{۱۸} فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ...^{۱۹}

مرگ بر آدم سوزان زمین شکاف دار...^۱ آتش مایه دار و گیرانه ی انبوه...^۲ چون آنان بر بلندای آن نشسته اند...^۳ و ایشان بر آنچه بر (سر و سامان) مؤمنان می آوردند، گواهند...^۴ و از آنان عیبی انتقام آور نگرفته بودند، جز اینکه (آنان) به خدای عزیز ستوده ایمان آوردند...^۵ کسی (که) فرمانروایی آسمان ها و زمین از (آن) اوست، و خدا بر هر چیزی بسیار گواه است...^۶ بی امان کسانی که مردان و زنان مؤمن را به آتش در کشیده، سپس توبه نکردند، برایشان عذاب جهنم است و ایشان را عذاب بسی سوزان است...^۷ بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند، برایشان باغ هایی (با درختان) سر در هم است، که از زیر (درختان) شان نهرها روان است؛ این است (همان) کامیابی سالم بزرگ...^۸ به راستی حمله ی پروردگارت

سخت سنگین است. _..._۱۲_ همواره (هم) اوست که (آفرینش را) می آغازد و (هم او) باز می گرداند. _..._۱۳_ و اوست بسی پوشنده‌ی (گناهان و نقصان ها و ...) بسی دوستدار (مؤمنان). _..._۱۴_ صاحب عرش و دارای کرامت و رحمتی گشاده (در عرش و فرش)، _..._۱۵_ آنچه می خواهد (نسبت به آن) فعال است. _..._۱۶_ آیا تو را حدیث سپاهیان آمد؟ _..._۱۷_ (سپاهیان) فرعون و ثمود. _..._۱۸_ بلکه آنان که کافر شده اند در (ژرفای) تکذیبند. _..._۱۹_ حال آنکه خدا از پشتشان (بر ایشان) محیط است. _..._۲۰_ بلکه آن قرآنی با کرامتی گشاده است، _..._۲۱_ (که) در لوحی [جایگاهی آشکار از هرگونه تحریفی] محفوظ است. _..._۲۲_

سوره طار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِ _..._۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

سوگند به آسمان و فرود آینده (ی) از آن (به ویژه بر پیامبران). _..._۱

آیه ۱- «طار» زنده دربهای بسته در شباهنگام است که آنجا نجم ثاقب یعنی ستاره سوراخ کننده یعنی نیزه ای است آتشین که شیاطین متجاوز بملاء اعلی را هدف قرار می دهند، که خود نگهبانان آسمان وحی اند. اینها از جمله نگهبانان آسمانید. و برای عقلای زمینی و آسمانی هم نگهبانانی هستند که هم آنان را تحت الحفظ دارند (۶:۶۱) و هم اعمالشان را نگهبانند.

اینجا «لا» تمامی نشأت سه گانه دنیا، برزخ و قیامت را شامل است، و نگهبانی در هر کدام به تناسب موقعیت آن است.

حافظ محوری و اصلی خداست (۱۳:۶۴) و سپس شایستگی به امر و اراده خدا (۶:۶۱) و (۱۳:۱۱)، که اینجا و کلا "گراماً کاتبین" اند، نگهبانی مباشر در ابعادی از جمله از خطرات و اعمال مکلفان.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارُ...^۲... النَّجْمُ الثَّاقِبُ...^۳... إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا
عَلَيْهَا حَافِظٌ...^۴... فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ...^۵... خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ
دَافِقٍ...^۶... يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ...^۷...

و چه فهماندت که آن فرودآینده چیست؟...^۲... اختر فروزان سوراخ کن (: فروزانی و
خیانی بر مکلفان). ...^۳... هیچ کس نیست مگر اینکه در آن هنگام (و هنگامه)، نگاهبانی
(ربّانی) بر او (گماشته شده) است. ...^۴... پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده
است؟...^۵... از آبی جهنده آفریده شده،...^۶... (که) از صُلب (مرد) و از میان
استخوان های سینه (ی زن) برون می آید. ...^۷...

آیات ۶ و ۷ - خلقت انسان را از آبی جهنده که از میان پشت مرد و سینه زن بیرون
می جهد معرفی کرد که بر خلاف خیال جاهلیت گذشته پسر تنها از نطفه مرد و دختر تنها از
نطفه زن نیست، بلکه هر دو از هر دو دواند.

در نیمه قرن بیستم علمای جنین شناسی دریافتند که تکون نطفه مرد در پشت او و نطفه زن
از سینه اوست، و شاید روی همین جهت حساسیت شهوت زن از پستانها و سینه است.

این خود جایگاه اصلی نطفه مرد است گرچه جایگاه فعلیش بیضه و تخمهای او است.

إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ...^۸... يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ...^۹... فَمَا لَهُ مِنْ
قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ...^{۱۰}... وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ...^{۱۱}... وَالْأَرْضِ ذَاتِ
الصَّدْعِ...^{۱۲}...

همواره او [: خدا] بر باز گردانیدن وی به راستی تواناست. ...^۸... آن روز که رازها فاش
شوند،...^۹... پس برای او [: انسان و مانندش] نه هیچ نیرویی است و نه هیچ
یاوری. ...^{۱۰}... سوگند به آسمان دارای (حالت) بازگردانیدن (امانت ها) و بازگشتن (به
حالت گازی نخستین). ...^{۱۱}... و سوگند به زمین شکاف دار (آماده ی
کشت)،...^{۱۲}...

آیات ۱۱ و ۱۲ - سوگندهائی است به آسمان و زمین که برای هر یک خصوصیتی به میان آمده است، «رجع» به هر دو فعل لازم برگشتن و متعدی برگشت دادن است. و صدع زمین به معنی شکافتن آن است، برگشت دادن آسمان همان بازگشت بخارهای زمینی است که به صورت ابر آمده و پیش از آن به صورت باران، برف و تگرگ بدون کم و کاست امانتهای بخار زمینی برگشت داده می شود، و بازگشت خود آسمان همان مرگ آسمان است که به صورت نخستین دخان و گاز بازگشت می کند. این دو قسم به کائناتی جهانی مادی بیانگر کائناتی وحیانی است.

إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ۚ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ ۚ ۱۳... ۱۴...

(که) همانا این قرآن بی گمان گفتاری قاطع و جداکننده (ی حق از باطل) است. ۱۳... ۱۴... و آن (هرگز) شوخی نیست. ۱۴... ۱۵...

آیات ۱۳ و ۱۴ - این دو آیه درباره ایجاب و سلبی نسبت به قرآن است، همانگونه که آسمان جسمانی امانت جسمانی زمین را بدون کم و کاستی بازگشت می دهد. آسمان قلب محمدی نیز امانتهای ربانی رسالتهای وحی قرآنی را که برای زمینیان زمینی و آسمانی است همچنان بی کم و کاست به آنان تحویل می دهد و این خود سخنی است اشکار و شوخی بردار نیست.

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ۚ وَ أَكِيدُ كَيْدًا ۚ ۱۵... ۱۶... فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ ۚ أَمْهَلُهُمْ رُؤْيَدًا ۚ ۱۷... ۱۸...

آنان بی امان دست به نیرنگی بزرگ می زنند. ۱۵... ۱۶... و (من نیز برابرشان) دست به نیرنگی بزرگ می زنم. ۱۶... ۱۷... پس کافران را مهلت ده و اندکی آنان را به حال خود واگذار. ۱۷... ۱۸...

سوره اعلی

تسبیح کلا به معنی تنزیه است که نسبت به حضرت اقدس الهی در کل تنزیه دادنش از ذوات آفریدگان و تنزیه اسماء و صفات و افعالش از آنان است که "لیس کمثله شیء" تمام همانندیاها را از حضرتش نسبت به کل آفریدگان تنزیه می کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى _..._۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

نام پروردگار - والاترین - خود را به پاکی بستای. _..._۱

آیه ۱ - اینجا تسبیح اسم ربوبیت است، چه از نظر لفظی (۷:۱۸۰) و چه وصفی ذاتی و یا صفاتی، و چه عینی مخلوقاتی که او کلا "احسن الخالقین" است و هرگز نقص در آفرینشش نیست، گرچه آنها احیاناً گرایشهایی به نقصانها دارند.

از جمله اسماء منفصل عینی خدا معصومانند که ازهر گونه تخلفی مبرایند و نیز کل آفریدگان به درجاتشان که شامل آفریدگان اسماء الله اند زیرا اسم علامت و نشان است که تمامی موجودات نشانه های اویند، و چنانکه ربوبیت حضرتش اعلی و برترین ربوبیتها است اسماء او نیز برترین اسماء است.

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى _..._۲ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى _..._۳

همان که آفرید، پس سامان بخشید. _..._۲_ و آن که اندازه گیری کرد، پس راهنمایی

نمود. _..._۳_

آیه ۳ - تقدیر همان خلقت است که پس از آن هدایت است چنانکه در آیه (۲۰:۵۰) و مانندش نیز چنان است، اشاره ای است به دو گونه‌ی وحی که جهت ایجایش مشیت و تربیتی است. و جهت سلبش اختصاصات الوهیت است که هرگز وحی نمی شود.

برترین اسماء منفصل ربانی قرآن است که از هر گونه نقصان و پیرایه ای در امان می باشد چنانکه آیات (۶) و (۷) بیانگر این حقیقت است.

«سنقرؤک» به معنی استمرار خواندن و حیانی قرآن است بر گوش دل حضرتش که سنقرؤک به معنی این است که ترا خواننده آن می کنیم به گونه ای که «فلانتسی» و این خود گزارشی است قطعی بر اینکه پی آمد این اقراء ربانی عدم نسیان آن حضرت است، و "الا ماشاء ربک" تنها استثنائی است از اصل وحی، که آنچه را خدا نخواهد، که نباید و نشاید به حضرتش وحی نمی کند تا دچار نفی و اثبات فراموشی شود، تنها آنچه را وحی می کند فراموش شدنی نیست، و «الا» اگر شامل قرآن نیز بود، و این وحی فراموش شده مورد سؤال بود، که در صورت فراموشی این وحی به مشیت ربانی اصولاً چرا وحی شده چه وحیی ویژه و چه وحی رسالتی که برای سازمان هر شخصی و عمومی است. وانگهی آیه هفتم خود بیانگر همان حکمت وحی و عدم وحی است که خدا هر دو را: آشکار وحیش را و پنهان علوم دیگرش را می داند، و بر منبای همین دانائی چگونه به حضرتش کل بایدها و شایدها را وحی می کند که برای سازماندهی خود و کل مکلفان هرگز نسیان پذیر نیست و نیز آنچه را به حضرتش وحی نمی کند خود بر منبای حکمت است که یا اثر در بنیه رسالت ندارد و یا اصولاً وحیش محال است.

آری اگر هم مشیت ربانی فراموش حتی قرآن را نیز در برگیرد تنها برای تأکید است، بدین معنی که چنانکه این وحی به مشیت خدا فراموشی پذیر نیست که «فلانتسی» اگر هم بر فرض محال فراموشی پیش آید باز هم به مشیت الهی است، که ایجاب و سلبش هر دو ربانی است، ولی مقتضای ربانیت و علم و حکمت خدا همین است که وحی قرآنی هرگز فراموش نشود که

خود فراموشی رسالت و ربانیت است. چنانکه اینگونه مشیت در آیه مانند (۷:۸۹) آمده که حضرت نسبت به کافران فرمود: همانگونه که رسالت به خواست خداست ترک آن نیز به خواست خداست، ولی خدا هرگز فراموشی رسالت را نخواهد خواست، چنانکه (۱۷:۸۶) تحدی است لطیف که اگر بخواهیم قرآن را به فراموشی می سپاریم، ولی هرگز.

ولی این احتمال هم اینجا ضعیف است است، زیرا افزون بر اشاره «الله» که گذشت «ماشاء» ماضی و نه «مايشاء» چنانکه درباره شعیب است که "الا أن يشاء الله" نیز اشاره ای به مشیت حتمی الهی که در ویژه گیهای اله هرگز مورد وحی نبوده است.

شنود با گوش مورد فراموشی است و شنود با قلبی آن هم قلب محمدی دورتر از فراموشی است، و «فلاتنسی» به اراده ربانی هر گونه فراموشی را محال می کند.

نکته ای دیگر در "الا ماشاء" این است که خدا در فراموشی ندادن قرآن مجبور نیست، بلکه بر مبنای حکمتی اختیاری چنین و چنان می کند.

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ ۚ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ ۚ سَنُقَرِّئُكَ
فَلَا تَنسَىٰ ۚ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ ۚ
وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ ۚ فَذَكِّرْ ۚ إِن تَفْعَلِ الذِّكْرَىٰ ۚ سَيَذَكِّرُ
مَنْ يَخْشَىٰ ۚ

و کسی که چراگاه را برون آورد. ۴... پس (از چندی) آن را خاشاکی تیره گون گردانید. ۵... ما به زودی تو را خواننده (ی آیات وحیانی) خواهیم کرد، پس (آن را) فراموش نمی کنی. ۶... جز آنچه (را) خدا خواسته (که برای نخواند). همواره او آشکار و آنچه را که نهان است می داند. ۷... و (کار) تو را برای (پیمودن) آسان ترین راه آسان کنیم. ۸... پس به یاد(شان) آور، اگر یادواره سودمند است. ۹... آن کس که بهراسد، زودا به راستی پند گیرد. ۱۰...

آیه ۱۰ - مأموریت به تذکر دادن رسالت را در زمینه سود بخشی آن خوانده، و آیا در صورت عدمش تذکر واجب نیست. پاسخ این است که این خود محور اصلی وجوب تبلیغ رسالت است، که نسبت به دیگران هم برای اثبات حجت لازم است که "عذراً او نذراً" (۷۷:۶)

وانگهی تذکر دادن دارای سه بعد است. زیان بخش که حرام است، یا وجود و عدمش یکسان است نه زیانبار است و نه سودبخش که اینجا نه واجب است و نه حرام، در آخر اینکه سودبخش است هم از نظر هدایت طرف و یا اینکه گرچه هدایت نشود و یا عناد ورزد ولی حجت ربانی بر او تمامتر گردد که این هم امری است برای تذکر دادن و تقویت حجت ربانی، و اعم است از اینکه برای طرف سود بخش باشد و یا برای دعوت کننده و اصل دعوت که حجتش قوی تر باشد، و یا در صورت عدم تذکر حجتی در کار نباشد که با تذکر حجتی مقرر گردد و گرچه او با آن از روی عناد و یا سهل انگاری متذکر نگردد.

وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ۝۱۱... الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى ۝۱۲... ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ۝۱۳...

و شقی ترین (مکلفان) خود را از آن با کوشش دور کند. ۱۱... کسی که آتشی بزرگ را شعله زند. ۱۲... سپس در آن نه بمیرد و نه زندگی کند. ۱۳...

آیات ۱۱ و ۱۳ - شقیترین مردمان را در «یصلاها» گرد آورده که طبعاً صرف دخول در جهنم نیست. زیرا تمامی اشقیاء کم یا زیاد اهل دوزخند، روی این اصل اضافه بر معنی لغوی «صلی» که آتش زدن است، از نظر قرآنی هم خود این ویژگی صلی برای شقی گواهی دیگری بر این حقیقت است که اینان همان ماندنیهای در دوزخند که همراه با دوزخ خاموش می شوند و نفی مرگ و زندگی برای ایشان تنها در زمان محدود دوزخ است، که خود زندگی برزخی است، بلکه مرگ مطلق است در برابر مطلق زندگی که اینان در هر صورت معذبند و این حقایق در کتابهای وحیانی گذشته هم آمده است (۱۸ و ۱۹)

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ۝۱۴... وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ۝۱۵... بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۝۱۶... وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى ۝۱۷... إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ۝۱۸... صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ۝۱۹...

به راستی رستگار کرد آن کس که خود را بسی پاک گرداند. ۱۴... ونام پروردگارش را یاد کرد، پس نماز گزارد. ۱۵... بلکه (شما) زندگی دنیا را (بر آخرت) بر می گزینید. ۱۶... حال آنکه آخرت نیکوتر و پایدارتر است. ۱۷... بی گمان در

صحیفه های گذشته (همچنان) این (وحی) موجود است؛ ...^{۱۸} (در) صحیفه های
ابراهیم و موسی. ...^{۱۹}

سوره غاشیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ _ _ _ _ ۱ _

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

آیا تو را داستان (حادثه‌ی فراگیر) بسی پوشنده (ی چهره‌ها) رسیده است؟ _ _ _ _ ۱ _

آیه ۱ - از اوصاف قیامت است که مبالغه‌ای است در غش و پوشش و تمامی مکلفان را زیر پوشش می‌گیرد، چه قیامت مرگ (۴۴:۱۱) و چه قیامت زندگی (۱۸:۴۷) و چه پوشش عذاب برای دوزخیان (۷:۴۱) و چه پوشش رحمت برای بهشتیان.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ _ _ _ _ ۲ _

در چنان روزی، چهره‌هایی زبونند؛ _ _ _ _ ۲ _

آیه ۲ - «وجوه» در هر دو آیه (۲) و چه (۸) بر هر دوی چهره‌های ظاهر در حواس پنج‌گانه و چه چهره‌های باطنی فطرت - عقلی - صدر - قلب و فواد را در بر دارد، که گروه نخست خاشع در برابر امر ربانی‌اند، که با خواری می‌نگرند (۴۲:۱۵) عملشان با پی‌آمد عمل اخروی است، و آتش سوزان که می‌افروزند، و از چشمه‌ای لبریز، از آب داغ می‌آشامند (۴۷:۱۵) و همواره میان دوزخ و این چشمه سرگردانند. و گروه دوم برخلاف اینان در ژرفای رحمت ربانی غوطه‌رند، و می‌بینیم که این چهره‌های دومین حتی عطف بر دوزخیان نشده‌اند.

۱...۲- تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً ۳...۴- تُسْقَى مِنْ عَيْنِ
 ۵...۶- لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ۷...۸- لَا يُسْمِنُ
 وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ۹...۱۰- وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ ۱۱...۱۲- لِسَعِيهَا
 رَاضِيَةٌ ۱۳...۱۴- فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۱۵...۱۶- لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَغِيَةً ۱۷...۱۸-
 فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ۱۹...۲۰- فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ ۲۱...۲۲- وَأَكْوَابُ
 مَوْضُوعَةٌ ۲۳...۲۴- وَنَمَارٌ مَصْفُوفَةٌ ۲۵...۲۶- وَزَرَابِيُّ
 مَبْثُوثَةٌ ۲۷...۲۸- أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ۲۹...۳۰-

تلاش کننده‌ی رنج برنده اند؛ ۳...۲- آتشی بس سوزان را شعله می زنند؛ ۴...۱- از
 چشمه ای داغ (و) جوشان لبریز، نوشانیده‌ی شوند؛ ۵...۶- خوراکی جز آنچه به
 تضرعشان آورد ندارند؛ ۷...۸- (خوراکی که) نه فربه کند و نه از گرسنگی بی نیاز
 کند؛ ۹...۱۰- در آن روزگاران چهره‌هایی شادابند؛ ۱۱...۱۲- برای کوشش خود
 خشنودند؛ ۱۳...۱۴- در بهشتی بالا و والایند؛ ۱۵...۱۶- سخن بیهوده ای در آنجا
 نشنوند؛ ۱۷...۱۸- در آن چشمه ای روان است؛ ۱۹...۲۰-
 در آن تخت‌هایی بلند است؛ ۲۱...۲۲- و قدح‌هایی بی دسته نهاده شده؛ ۲۳...۲۴- و
 نازبالش‌هایی - پهلوی هم - چیده شده؛ ۲۵...۲۶- و فرش‌هایی (زربفت) پراکنده و
 گسترده (گشته). ۲۷...۲۸- آیا پس به شتر نمی‌نگرند، (که) چگونه آفریده
 شده؟ ۲۹...۳۰-

آیه ۱۷ - اینجانگرشی در شتر به میان آمده، که کیفیت آفرینش مورد نظر است. زانرو که
 محور نخستین این دعوت سالی همان آشنایان با شترانند. وانگهی شتر خود سودمندترین
 حیوانات است، که با فروتر بودن مخارجش از نظر سودهای گوناگون گرانترین حیوانات اهلی
 است، بر گرسنگی و تشنگی تا یک هفته و نیز در راهوران بسی شکیباست، با جسم بزرگش،
 به قدری رام است که حتی کودکان هم او را می رانند، بارهای سنگینی را به حال نشستنی
 برمی گیرد و خود به پا می خیزد. روزانه حدود سیصد کیلومتر راه می رود، سرما و گرما
 برایش تفاوتی ندارد، راه را گم نمی کند و حتی راهی را که تنها یک دفعه در تاریکی رفته به

یاد دارد. گردنش همچون نردبان است در حال ایستادن امکان سوار شدن برای انسان دارد و

... .

روی این اصل شتر تنها برای شتربانان مورد نظر و عرب نیست، بلکه برا کل مکلفان در عرض زمین و طول زمان شایسته نگرشی وسیع است. و می بینیم که اینجا این حیوان شگفت انگیز در برای شگفتن بر پا ساختن سقف بلند آسمان و افکندن کوهها و مسطح کردن دین آمده که دست کمی هم از اینان ندارد.

وانگهی خرد و بزرگ آفرینش همه و همه بزرگ است که شایسته نگرشهایی عمیق برای مزید معرفت ربانی می باشد.

وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ۚ...۱۸_ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ
نُصِبَتْ ۚ...۱۹_ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ۚ...۲۰_ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ
مُذَكِّرٌ ۚ...۲۱_

و سوی آسمان که چگونه برافراشته شده؟ ۱۸_... و سوی کوه ها که چگونه (بر زمین) نصب شده اند؟ ۱۹_... و به زمین که چگونه گسترده شده؟ ۲۰_... پس یادآور که تو، تنها یادآورنده ای (و) ۲۱_...

آیه ۲۱ - تذکر رسالتی را به گونه ای مطلق مورد امر ربانی قرار داده، که باز از انحصار متذکران برون است.

لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ۚ...۲۲_
بر آنان تسلطی نداری. ۲۲_...

آیه ۲۲ - سیطره و اجبار پذیرش این تذکر را از او سلب کرده، چنانکه "لا اکراه فی الدین" اکراه را از رخ دین بر افکنده و در آخر کار برگشت مکلفان و صداها و سیماهایشان آنان در انحصار حضرت اقدس ربوبی قرار داده که ضمیر جمعی اش اشاره به جمعیت صفات ربانی است (۲۵:۲۶)

اینجا جملاتی از قبیل "ایاب الحق الیکم و حسابهم علیکم" در زیارت جامعه تکذیب می شود، چه «نا» تنها معصومان محمدی باشند و یا خدا را در جمع آنان آرند.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ...^{۲۳}... فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ...^{۲۴}... إِنَّ
إِنَّا إِيَّاهُمْ...^{۲۵}... ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ...^{۲۶}...

مگر کسی که روی گردانید و کفر ورزید. ...^{۲۳}... پس خدا او را به بزرگ ترین عذاب
تعذیب کند. ...^{۲۴}... بی گمان بازگشت آنان تنها سوی ماست. ...^{۲۵}... سپس
حسابشان بی امان تنها بر ماست. ...^{۲۶}...

سوره فجر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ الْفَجْرِ ۱... ۱ وَ لَيْالٍ عَشْرٍ ۲... ۲ وَ الشَّفْعِ ۳... ۳ وَ الْوَتْرِ ۴... ۴
وَ الْبَلِّ إِذَا يَسْرٍ ۴... ۴

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

سوگند به سپیده دم؛ ۱... ۱ و به شب هایی ده گانه (مانند ده شب اول ذیحجه)؛ ۲... ۲ و به جفت و تا [؛ آفریدگان و آفریدگار؛ همانند، و بی مانند]. ۳... ۳ و به شب، هنگامی که سیر می کند. ۴... ۴

آیات ۱ تا ۴ - در چهار آیه نخستین مقصود از قسم این است که "ان ربک لبالمرصاد"

اکنون باید دید معنی این قسمها چیست و تناسب میان آنها با رقابت ربانی کدام است؟

«فجر» کلا شکافی وسیع است، و الف و لام جنس تمامی شکافهای وسیع را در بر دارد، که فجر فجور و گناهی وسیع، و چه فجر خیر که تنفس صبگاهی را پس از شکافی وسیع شب در بر دارد (۸۱:۱۷) و بالاخره تمامی فجرهای خیر و فجور شر را شامل است.

فجر شر شیطنتها و فجر خیر رسالتها که در قله فجر رسالت محمدی است که تمامی تاریکیهای جهل را شکافته و مکلفان را در تمامی انوار هدایت قرار داده، و فجر قیام جهان شمول مهدوی که فجر کل قیامهای ربانی است و فجر خلافت علوی که بهترین خلافتهاست و نیز فجرهای شبهای دهگانه که ده شب ذیحجه را در بعد عبادت، حج، و ده شب عاشورا که

مثل اعلای فجر جهاد فی سبیل الله است و فجر رمضان که شاید شب قدر که فجر رسالت است در آنها باشد.

سپس شفع و وتر. شفع چیزی است که با همانندی پیوند است که تمامی موجودات را شامل است و وتر که یکی و یگانه است ذات اقدس یگانه خداست.

سپس شفعی و وترهای خلقی، که یکی و یگانه در کمالش حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) است که هرگز نظیری ندارد، شفیع سیزده معصوم محمدی(علیهم السلام) می باشند که به ضمیمه حضرتش دارای مقام عالی عصمت اند، و نیز سایر معصومان از رسولان و فرشتگان که هرگز وتر و یگانه نیستند.

سپس شب به هنگام سیرش، که به سوی روشنی سیر می کند تا به فجر طلوع خورشید برسد و... که "ان ربک لبا لمرصاد": رقائب ربانی مشتمل بر کل فجرهای خیر و شر و شبهای دهگانه و ... مستولی است.

این مرصاد کمین گاه ربانی است که کل جهان خلقت در پرتو فرماندهیش می باشند، چه در عالم تکلیف و اختیار که فرمان تکوین و تشریع است، و چه پس از آن که فرمان پاداش زشت و زیبا است، که از جمله "ان جهنم کانت مرصداً".

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ... هـ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ
بِعَادِ... ءِ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ... وِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي
الْبَلَدِ... اِ وَ تَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ... اِ وَ فِرْعَوْنَ
ذِي الْأَوْتَادِ... اِ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبَلَدِ... اِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا
الْفُسَادَ... اِ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ... اِ إِنَّ رَبَّكَ
لِبِالْمِرْصَادِ... اِ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ
فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ... اِ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ
فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ... اِ كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ... اِ

وَلَا تَحْضُونَهُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ...^{۱۸} وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا...^{۱۹} وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا...^{۲۰} كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا...^{۲۱} وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا...^{۲۲}

آیا در این، برای خردمندی خویشتن دار (نیاز به) سوگندی است؟...^{۱۸} مگر ندیدی که پروردگارت با عادیان (نخستین) چه کرد؟...^{۱۹} (با) عمارات درای ستون‌ها(ی) اِرم...^{۲۰} آنها که مانندشان در شهرها ساخته نشده؟...^{۱۸} و (با) ثمودیان، همانان که در گودی، تخته سنگ‌ها را بریدند؟...^{۱۹} و (با) فرعون، صاحب (خرگاه‌ها و کاخ‌ها و) میخ‌های بلند...^{۲۰} همانان که در شهرها به طغیان سر برافراشتند...^{۲۱} پس در آنها بسی فساد کردند...^{۲۲} پس پروردگارت بر (سر و سامان)شان تازیانه‌ی عذابی فرو نواخت...^{۲۳} بی گمان پروردگارت بی امان در کمین (آنان) است...^{۲۴} پس اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را بیازماید و گرامیش بدارد، و نعمت به او دهد، گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است...»^{۲۵} و اما هنگامی که بیازمایدش، پس روزی اش را بر او تنگ گرداند، گوید: «پروردگارم به من اهانت کرده است...»^{۲۶} هرگز نه (چنین و نه چنان است)؛ بلکه یتیم را گرامی نمی‌دارید؛...^{۲۷} و بر خوراک (دادن به) بینوا (همدیگر را) بر نمی‌انگیزید؛...^{۲۸} و میراث را چپاول‌گرانه می‌خورید؛...^{۲۹} و مال را دوست می‌دارید، دوست داشتنی بسیار...^{۳۰} هرگز (نه چنان است)؛ آن‌گاه که زمین در هم کوبیده شود کوبیده شدنی...^{۳۱} و پروردگارت با فرشتگان (کارگزار) صف اندر صف آیند...^{۳۲}

آیه ۲۲ - آمدن پروردگار را با فرشتگان در هنگامه پاداش با هم به میان آورده، ولی این دو آمدن فرقها دارند. «ربک» آمدن خدا را مناسب با ربانیتش معنی می‌کند که به معنی ربوبیت جزاست، و اصولا ربوبیت در کل، و در تکلیف جزای آنجا از صفات فعلی است که پیش از اصل آفرینش هیچکدام فعلیت نداشته‌اند، پس از آفرینش نخستین ربوبیت الهی پدید شد، تا پایان عالم تکلیف ربوبیت جزا نخواهد بود، و پس از مرگ ربوبیت پاداش برزخیش در برزخ و کَلَش در رستاخیز پدید می‌آید، که آمدن رب در هر دو به معنی انتقال و آمدن ذات نیست، بلکه آمدن ربانیتش حادث است که بر مبنای علم و قدرت و رحمت ربانی نمودار است.

وَ جَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَنُ وَأَنَّى لَهُ
الذِّكْرَىٰ _...٢٣_ يَقُولُ يَلَيَّتَنِي قَدَمْتُ لِحَيَاتِي _...٢٤_

و جهنم در آن هنگام (و هنگامه) آورده شود، آن روز است که انسان (حق را) به خوبی یاد آورد. و کجا و کی برایش (جای) یادواره است؟ _...٢٣_ گوید: «ای کاش برای زندگانی (اصلی) خود (چیزی) پیش فرستاده بودم.» _...٢٤_

آیه ۲۴ - بیانگر آرزوی فاجران است که ای کاش برای زندگیمان توشه ای می فرستادیم، که خود دلیل است بر اصالت زندگی اخروی و زندگیهای دنیوی و برزخی فرع است. فرع نخستین فرعی است عملی، و فرع دومین برزخی پاداش است.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدٌ _...٢٥_ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقُهُ أَحَدٌ _...٢٦_ يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ _...٢٧_ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً _...٢٨_

و هیچ کسی (هم) چون در بند کشیدن او در بند نکشد. _...٢٥_ هان ای نفس مطمینه [: به معرفت و عبودیت خدا آرمیده]! _...٢٦_ خشنود (از خدا) و خوشایند سوی پروردگارت باز گرد. _...٢٨_

آیات ۲۷ و ۲۸ - در این دو آیه نفس مطمئنه مأموریت دارد به سوی پروردگارش و بهشتش باز گردد که این بحث خطاب به مؤمنان است که اطمینانشان تنها به خدا بوده و سپس کسانی که بر مبنای آیه (۱۰:۹) به زندگی دنیا خشنود شده و به آن اطمینان یافته بود، که امر نخست شامل هر سه نشئه است ولی امر دوم تنها مربوط به دنیا است که اطمینان خود را با رجوع به پروردگار و اطمینان به حضرتش تبدیل کنند تا شایسته دخول در بهشت شوند.

در چهار آیه نخستین مقصود از قسم این است که "ان ربک لبالمرصاد" اکنون باید دید معنی این قسمها چیست و تناسب میان آنها با رقابت ربانی کدام است؟

«فجر» کلا شکافی وسیع است، و الف و لام جنس تمامی شکافهای وسیع را در بر دارد، که فجر فجور و گناهی وسیع، و چه فجر خیر که تنفس صباگاهی را پس از شکافی وسیع شب در بر دارد (۸۱:۱۷) و بالاخره تمامی فجرهای خیر و فجور شر را شامل است.

فجر شر شیطنتها و فجر خیر رسالتها که در قله فجر رسالت محمدی است که تمامی تاریکیهای جهل را شکافته و مکلفان را در تمامی انوار هدایت قرار داده، و فجر قیام جهان شمول مهدوی که فجر کل قیامهای ربانی است و فجر خلافت علوی که بهترین خلافتهاست و نیز فجرهای شبهای دهگانه که ده شب ذیحجه را در بعد عبادت، حج، و ده شب عاشورا که مثل اعلاى فجر جهاد فی سبیل الله است و فجر رمضان که شاید شب قدر که فجر رسالت است در آنها باشد.

سپس شفع و وتر. شفع چیزی است که با همانندی پیوند است که تمامی موجودات را شامل است و وتر که یکی و یگانه است ذات اقدس یگانه خداست.

سپس شفعهای و وترهای خلقی، که یکی و یگانه در کمالش حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) است که هرگز نظیری ندارد، شفعش سیزده معصوم محمدی(علیهم السلام) می باشند که به ضمیمه حضرتش دارای مقام عالی عصمت اند، و نیز سایر معصومان از رسولان و فرشتگان که هرگز وتر و یگانه نیستند.

سپس شب به هنگام سیرش، که به سوی روشنی سیر می کند تا به فجر طلوع خورشید برسد و... که "ان ربک لبا لمصاد": رقابت ربانی مشتمل بر کل فجرهای خیر و شر و شبهای دهگانه و ... مستولی است.

این مرصاد کمین گاه ربانی است که کل جهان خلقت در پرتو فرماندهیش می باشند، چه در عالم تکلیف و اختیار که فرمان تکوین و تشریع است، و چه پس از آن که فرمان پاداش زشت و زیبا است، که از جمله "ان جهنم کانت مرصداً".

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۲۹_..._ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي ۳۰_..._

پس در این هنگام (و هنگامه) هیچ کسی همچون عذاب کردن او عذاب نکند. ۲۵_..._
پس در میان بندگان ویژه ام در آی، ۲۹_..._ و در بهشت ویژه ام داخل شو. ۳۰_..._

سوره بلد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ۚ... ۱_ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ۚ... ۲_

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

به این شهر [مکه] سوگند نمی خورم. ۱_... حال آنکه تو در این شهر جای داری، یا

حرمتت در آن هتک شده. ۲_...

آیات ۱ تا ۲ - "هذا البلد" همان مکه مکرمه مطاف موحدین است در سراسر تاریخ تکلیف که اینجا مراد قسم و احترام نیست، یا هرگز که "و انت حل" به معنی حلال بودن جان و حیثیت رسول گرامی است در میان مشرکان و هم جولانگاه و مطاف آنان قرار گرفته. خاک و سنگ کعبه در صورتی ارزش دارد که موحدان بتوانند بر گردش طواف کنند، و محور اصلی طواف که صاحب رسالت محمدی است در آن مورد هتک و آزار نباشد که در ضمن احترامش و احترام طواف کنندگان مطاف هم محترم است.

این طائف بزرگوار بسی بزرگتر از این مطاف است.

معنای دوم «حل» حلول حضرتش در این شهر است که منهای هتکش و هتک توحید و موحدی، باز هم حضرتش بر مکه مقدم است، زیرا حامل رسالت اصلی هموست، و مکه و کعبه جایگاه وحی است بر فرودگاه قلب محمدی (صلی الله علیه وآله). درست است که مکه از

لحاظ قدسیت کعبه برترین بلاد جهانی است ولی کعبه اصلی موحدان همان صاحب رسالت است. که کعبه در برابرش فروتر و در حاشیه است.

وَ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ ۚ _ _ _ _ ۲

سوگند(م) به پدری (هم چون محمد(صلی الله علیه وآله)) است. و (نیز) آن (فرزندانی با تربیتی معصومانه(علیهم السلام)) که تولید کرده. _ _ _ _ ۲

آیه ۳ - آری قسم اصلی به "والد و ما ولد" که پدر و اصل فیضها است و آنها را که بر مبنای فضیلت تولید کرده است، که از نظر زمانی آدم و فرزندان شایسته و بایسته احترامش، و از نظر موقعیت حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) است که والد هر گونه فضیلت است، بلکه خود والد رسالتها و امامتها است.

ولادت در هر دوی "والد و ما ولد" تنها نسبی نیست که بسیاری از ذریه حضرتش از ناشایستگانند، بلکه به گونه ای مطلق پدر فضیلت محمدی است که گاه تنها حسب است بدون نسب مانند علی(علیه السلام) و گاهی هم هر دوی حسب و نسب است مانند حضرت صدیقه کبری(علیها السلام) و یازده فرزند معصومش، و با آنکه علی(علیه السلام) از فرزندان نسبیش نیست از این بزرگواران که از فرزندان حسبی و نسبی حضرتش می باشند یا برتر است و یا دست کم با آنان برابر است.

بلکه محور ولادت محمدی محور است که مهمش بعد رسالتی حضرتش می باشد. این قسم و آن لاقسم برای اثبات این حقیقت است که آفرینش انسان با کوشش و زحمت نشأت گرفته، که در سایه راهیابی به سوی خدا "ولد و ما ولد" می شود، که مقصد و مقصود از آفرینش انسان همان پیمودن راه خداست.

کعبه به خودی خود فضیلتی ندارد مگر به قرار ربانی، آن هم رمز طواف که نمادی است برای سیر دائمی الی الله که آغازش عبودیت و مقصدش بی نهایت است، و در این میان برای خود کعبه فضیلتی محوری وجود ندارد، بلکه خود وسیله طواف گرد حق است، نماد و نمودی برای حق است، که خود نه حق است و نه باطل است.

ولی این انسان است که با هر گونه سختی و مرارت می تواند راه خدا را به گونه ای سپر کند که در برابر کعبه مورد قسم ربانی قرار گیرد.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ...^۱ أَيْحَسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ...^۲ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا...^۳ أَيْحَسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ...^۴ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ...^۵ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ...^۶ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ...^۷ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ...^۸ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ...^۹ فَكُ رَقَبَةً...^{۱۰} أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ...^{۱۱} يَتِيْمًا ذَا مَقْرَبَةٍ...^{۱۲} أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ...^{۱۳} ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ...^{۱۴} أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ...^{۱۵} وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ...^{۱۶} عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ...^{۱۷}

به راستی انسان را در (ژرفای) سختی(اش) به درستی آفریدیم؟...^۱ آیا پندارد (که) هیچ کس هرگز بر او دست نتواند یافت؟...^۲ گوید: «مالی انباشته را تباه کردم.»...^۳ آیا پندارد که هیچ کس او را ندیده است؟...^۴ آیا برایش دو چشم نهادیم،...^۵ و زبانی و دو لب. ...^۶ و هر دو راه (خیر و شر) را در بلندای نمایانشان بدو نمودیم؟...^۷ پس هرگز نخواست از گردنه(ی عاقبت نگر) با کوشش و کاوش بالا رود. ...^۸ و چه شناساندت (که آن) گردنه چیست؟...^۹ در بندی را (از گرفتاری و بندش) آزاد کردن،...^{۱۰} یا در روز گرسنگی ای سخت، طعامی دادن: ...^{۱۱} یتیمی خویشاوند را،...^{۱۲} یا بینوایی خاک نشین را. ...^{۱۳} سپس از(زمره ی) کسانی بوده که گرویده اند، و یکدیگر را به شکیبایی و مرحمت سفارش کرده اند. ...^{۱۴} اینانند راستان و برکت یافتگان. ...^{۱۵} و کسانی که به انکار (و انکار) نشانه های ما پرداخته اند، آنانند (ناخجستگان): شوم زدگان. ...^{۱۶} بر (سر و سامان)شان آتشی سرپوشیده - هم چون طبقه ای - احاطه دارد. ...^{۱۷}

آیات ۵ تا ۲۰ - در (آیه ۶) «لَبَد» هم مشقت است و هم عظمت که انسان بر مبنای هر دو جریان آغاز شده، و بر همین دو مبنا باید به سیر تکاملی خود ادامه دهد، تا احسن تقویم خالق احسن تقویم خلق گردد، که "نور علی نور" شود.

ولی کعبه بر این دو مبنی و این دو معنی آغاز نشده که استمرارش نیز چنان باشد، بلکه تنها محور طواف و قبله موحدان است.

آیات (۵) تا (۲۰) در باره سرزنش کسانی است که نعمتهای ممتاز ربانی را نادیده گرفته اند می باشد، که سختی را که راه دشوار کوههای پر نشیب و فراز زندگی است با سعی و کوشش و بردباری نپیموده اند، و فک رقبه نکرده اند که گردنهای خود را که از بند و بار بی بند و بار شیطانها و شیطنتها آزاد نکرده اند، برای آزادی خود و سپس آزادی دیگران در راه خدا کوشا نبوده اند و ... که در نتیجه از مؤمنان و صالحان باشند که به شکیبائی و رحمت یکدیگر را وادار کنند.

سوره شمس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ۱...۱ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا ۲...۲ وَالنَّهَارِ
إِذَا جَلَّهَا ۳...۳ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ۴...۴ وَالسَّمَاءِ وَمَا
بَنَاهَا ۵...۵ وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا ۶...۶ وَنَفْسٍ وَمَا
سَوَّاهَا ۷...۷

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

سوگند به خورشید و میانه روزش. ۱...۱ سوگند به ماه هنگامی که از پیش
می رود. ۲...۲ سوگند به روز هنگامی که خورشید را نمایان کند. ۳...۳ سوگند به
شب هنگامی که چون پرده بر آن پوشد. ۴...۴ سوگند به آسمان و آنچه آن را سازمان و
سامان داد. ۵...۵ سوگند به زمین و آنچه که آن را گشاده کرد و به حرکت
درآورد. ۶...۶ سوگند به (هر) شخصی (مکلف) و آنچه سازمانش داد. ۷...۷

آیات ۱ تا ۷ - یازده قسم به آسمانها و زمینها و در آخر کار به نفس انسان که همان روح
است یاد شده که هر که جان را ترکیه کند رستگار و راستکار است و هر که همان را زیانبار
کند بیراهه و زیانکار است، که بر مبنای الهام ربانی تقوایش رستگار کردنی مداوم با ترکیه
مداوم است و بر مبنای الهام همچنان تداوم فجور یابد زیانبار است.

نفس و جان انسان دارای دو بعد است ۱- اماره بالسوء (۱۲:۵۳) و ۲- که این خود دو قسم است: النفس الوامه (۷۵:۲) که در صورت فجور خود را ملامت و یا توبه می کند تا احیاناً نفس مطمئنه گردد، و یا از آغاز تکلیف نفس مطمئنه است (۸۹:۲۷).

نفس اماره به حساب حیوانیت انسان طبعاً نزدیکتر به اوست، ولی نفس الوامه و مطمئنه به حساب انسانیتش گرچه دورتر است ولی از نظر عمق فطری و عقلی به او نزدیکتر است، و بالاخره این خود پرده برداری از فطرت و عقلی است که زمینه ساز هر گونه رستگار کردن است. چنانکه احیاناً افزودن این پرده هاست که تقوایش تبدیل به فجور می کند.

اینجا جای این سؤال است که چرا پیش از الهام تقوایش به او الهام فجور شده که موجب ناکامی او گردید؟

پاسخ این است که این خود طبع طبیعت مادی و شهوات انسان است که اگر این نبود بدن انسان هم نبود، چنانکه آفرینش بدن هم پیش از آفرینش روح است، وانگهی مقتضای تکلیف و ابتلا همین است که با دانش راه خیر و شر آن را انجام دهد و این را ترک کند، و معنی الهام فجور و تقوی واداشتن به این دو نیست. بلکه آگاهیدن انسان است به این دو، که خواست تکلیفی انسان در این میان تحقق یابد.

الهام تقوی یادواره پرهیز از بدیهاست که همین هم تزکیه آنست که پرده های هوی و شیطننت را بدرد و خود را بسوی عبودیت الهی ببرد.

نمونه ای هم از دسیسه نفس جریان ثمود است که طغوی را جایگزین تقوی کرده و شیطان وار شتر صالح را به جای این که موجب گرایششان به تقوی باشد که خود آیتی ربانی و نشانه ای رسالتی بوده، برعکس به طغوی گرایش یافتند که او را پی کرده و از پا در آوردند.

اینجا این فجور به تمامی این کافران نسبت داده شده مانده آیات (۷:۷۷) و (۱۱:۶۵) و (۲۶:۱۵۷) ولی در آیه (۵۴:۲۹) نسبت به یک نفر داده شده، از این لحاظ که گرچه یک نفر بوده، ولی دیگران با او کمک کرده و به این جریمه وادارش کردند که برحسب خود این آیه هم اینان این جریمه را از او درخواست کردند.

روی این اصل کمک به هر جرمه ای خود جرمه است گرچه در این میان تفاوتی هم هست.

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ۚ... ۸... قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ۚ... ۹... وَ قَدْ
خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ۚ... ۱۰... كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ۚ... ۱۱... إِذِ ابْنَعَثَ
أَشْقَاهَا ۚ... ۱۲... فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ۚ... ۱۳...
فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا ۚ... ۱۴...
وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ۚ... ۱۵...

پس پلیدکاری و پرهیزگاری را به او الهام کرد. ۸... (که) هر کس خود را پاک گردانید، به راستی رستگار کرد. ۹... و هر کس آلوده اش ساخت، همواره زیان کرد. ۱۰... ثمودیان با طغیانشان به تکذیب پرداختند، ۱۱... چون شقی ترینشان برانگیخته شد. ۱۲... پس فرستاده‌ی خدا به آنان گفت: «زنهار! ماده شتر خدا را و (نوبت) آب خوردنش را (حرمت نهید).» ۱۳... پس دروغزش خواندند و آن (ماده شتر) را پی کردند. پس پروردگارشان به (سزای) گناهشان بر (سر و سامان)شان هلاکتی پراضطراب فرو فرستاد. پس (دوباره شتر را زنده کرد و) سامانش داد. ۱۴... و از پی آمد کار خویش بیمی نمی دارد. ۱۵...

سوره لیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ۚ... ۱... وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ۚ... ۲... وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ
وَالْأُنثَى ۚ... ۳... إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى ۚ... ۴... فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ
وَاتَّقَى ۚ... ۵... وَصَدَّ بِالْحُسْنَى ۚ... ۶... فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى ۚ... ۷...
وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ۚ... ۸... وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ۚ... ۹...
فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى ۚ... ۱۰... وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى ۚ... ۱۱...

به نام خدای رحمت گر برآفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

سوگند به شب هنگامی که پرده افکند. ۱... و سوگند به روز هنگامی که جلوه گری
کند. ۲... و سوگند به آن چه نر و ماده را آفرید. ۳... (که) همانا کوشش تان
پراکنده است. ۴... پس اما آن کسی که (حق را) داد و (از ناحق) پروا
داشت، ۵... و به نیکوترین زندگی (همان را) تصدیق کرد، ۶... به زودی او را
برای آسان ترین (زندگی) راهوار و آسان کنیم. ۷... اما آن کس که بخل ورزید و خود
را بی نیاز دید، ۸... و با نیکوترین (زندگی همان) را تکذیب کرد، ۹... به زودی
او را برای سخت ترین (زندگی) راهوار و آسان کنیم. ۱۰... و هنگامی که سقوط کرد
(دیگر) مالش به کارش نیاید. ۱۱...

آیه ۱ تا ۱۱ - سوگندهایی به شب هنگام پوشش کلی اش که نیمه شب است، و به روز
هنگام تجلی کاملش که ظهر است، و سپس سوگند به آنچه نر و ماده را آفریده، بر مبنای این

سه سوگند سعی مکلفان را گوناگون خوانده، و «ما» که در قسم سوم به معنای «چیز» و مقصود خداست، چرا به جای «الذی» نهاده شده؟ پاسخ این است که این سوگند در برابر تمامی مکلفان است چه خدا باوران و یا کافران که در هر صورت کوششهای مکلفان گوناگون است، و بر این اساس هر کس از مال و حالش - به اندازه توان و امکانش، بر مبنای ایمان به شایسته گان - بپردازد و تقوا پیشه کند، و زندگی برترین را تصدیق نماید خدا او را برای زندگی آسانتر رهنمون است. و هر کس چنان نکند زندگی بسی سخت خواهد داشت.

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ۚ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ۚ... ۱۳-
فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ۚ... ۱۴- لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ۚ... ۱۵-

همواره تنها بر (عهده‌ی) ما بی شک هدایت گری است. ۱۲-... و به راستی دنیا و آخرت به درستی از ماست. ۱۳-... پس شما را به آتشی زبانه دار هشدار دادم. ۱۴-... (که:) جز شقی ترین (مکلفان) آن را نیفروزد. ۱۵-...

آیه ۱۵ - «لا یصلیها» به معنای داخل نشدن در آتش نیست، بلکه بدین معناست که آتش دوزخ را نیفروزد مگر شقی ترین مکلفان. و اگر «صلی» به معنای دخول بود در انحصار آنان نبود.

الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ۖ... ۱۶- وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ۖ... ۱۷- الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ۖ... ۱۸- وَ مَا لِاحِدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ۖ... ۱۹- إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ۖ... ۲۰- وَ لَسَوْفَ يَرْضَىٰ ۖ... ۲۱-

کسی که تکذیب کرد و رخ برتافت. ۱۶-... و زودا (که) پرهیزگارترین (مکلفان) از آن به شایستگی دور داشته خواهد شد. ۱۷-... کسی که مال خود را می دهد، در حالی که خود را پاک می کند. ۱۸-... و برای احدی نزد او نعمتی - که به آن دارای پاداش داده شود - نیست. ۱۹-... جز خواستن رضای پروردگارش که بسی برتر است (منظوری ندارد). ۲۰-... و همانا در آینده ای دور، خشنود خواهد شد. ۲۱-...

سوره ضحی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالضُّحَى ۱...۱ وَ الْيَلِ إِذَا سَجَى ۲...۲ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ۳...۳ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى ۴...۴ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ۵...۵ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى ۶...۶ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى ۷...۷ وَ وَجَدَكَ عَالِيًّا فَأَغْنَى ۸...۸ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۹...۹ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۱۰...۱۰ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ۱۱...۱۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویزگان

سوگند به روشنایی میان روز؛ ۱...۱ و سوگند به شب چون به نیمه رسد؛ ۲...۲ (که) پروردگارت تو را وانگذاشته و دشمن نداشته است. ۳...۳ و همانا (زندگی) آخرین برای تو از (زندگی) نخستین بهتر است. ۴...۴ و در آینده ای دور، پروردگارت همواره تو را (رحمت بی زحمت) اعطا خواهد کرد، پس خوشنود گردی. ۵...۵ مگر نه (اینکه) تو را یتیم یافت، پس (تو را، و آنان را بسویت) پناه داد؟ ۶...۶ و تو را (در میان مکلفان) سرگشته ای یافت، پس (تو را و آنان را بسویت) هدایت کرد؟ ۷...۷ و تو را عیالوار یافت، پس بی نیاز(ت) گردانید؟ ۸...۸ پس اما یتیم را خوار و زار مکن. ۹...۹ و اما سائل را پس بانگ مزن. ۱۰...۱۰ و اما به وسیله ی نعمت پروردگارت، پس (آن را) بازگو کن. ۱۱...۱۱

اینجا دو سوگند به دو جریان در ظاهر مخالف یکدیگر که تاریکی و روشنی است آمده که بود و نبود وحی را بر حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) آسان کند. در آیاتی آمده که مدتی وحی از حضرتش انقطاع یافت و سپس مانند گذشته تداوم یافت که این هر دو به مصلحت رسالت بوده است. مشرکان سرزنشش کردند که پروردگارش برش خشم گرفته، و مؤمنان در رنج بودند که چگونه وحی منقطع شده.

اینجا خاطر رنجور حضرتش التیام یافت، و حکمت این انقطاع وحی این است که گمان استقلال حضرتش و استغنائش در وحی زدوده شود، و نیز روشن گردد که خدا هرگز نه ملزم به وحی است و نه به استمرار وحی، و ظاهراً همین سوره آغاز دومین مرحله وحی بوده است. اینجا جهان تکلیف و امتحان و ابتلاست که آن را در راه خدا باید چشید، ولی آخرت برای حضرتش بهتر از این می باشد که راحتی مطلق است. البته در نتیجه رنجهای دنیا؛ بلکه در آنجا افزون بر برتری از دنیا عطای ویژه ای هم دارد که ظاهراً مقام شفاعت است. برای ترمیم انقطاع وحی گواراییهایی در همین زندگی بلا و ابتلا در پس ناگواریهایی نمودار است:

۱- یتیم بودی پناهت داد ۲- گم گشته از وحی بودی به آن رهنمون شدی و ۳- عائله مند بودی بی نیازت کرد.

پناهش پس از یتیم بودنش افزون بر این نیست که تو در یتیمی ناشناخته بودی که مردم را به سویت روان کرد و تو را به آنان شناساند.

گم گشته گیش به استثنای انحراف سایر گمگشتگیهای کلی و جزئی بوده که با این رسالت جبران شد، چنانکه آیاتی مانند (۲۹:۴۸)، (۱۱:۴۹)، (۴:۱۱۳)، (۴۲:۵۲) بیانگر این حقیقت است.

آیاتی بسیار حضرتش را در تمامی مدت زندگیش پیشتر از رسالتش و به ویژه پس از آن سرآمد عالمیان دانسته، چنانکه بفرموده امیر مؤمنان آن حضرت را مؤید به وحی برونی

روح القدس خوانده که از هنگام دو سالگی خدا فرشته ای را قرینش گردانید که تمامی مکارم را به او نشان می داد.

اینجا جای این پرسش است که در بلوغ پیش از رسالتش پیرو کدام شریعت بوده است؟ پاسخ این است که قطعاً حضرتش برتر از تمامی مؤمنان به شریعت الهی متشرع بوه، که همان احکام توراتی بر مبنای انجیل بنای عقیده و عملش بوده است. و این هرگز نقصانی در ساحت اقدسش نیست، زیرا نخست به راهنمایی همان فرشته وحی که از آغاز رهنمونش بوه است، و در ثانی این همان شریعت الهی است و نه موسوی و عیسوی که پیش از رسالت آخرین بر همگان واجب است. ولی آیا دستیابی مکلفان به شریعت حاکم در این زمان در انحصار کمک فرشتگان بوده، که اینان بدون آن مکلف به شریعت تحریف شده تورات بر مبنای انجیل بوده اند، و یا هرگز مکلف نبوده اند؟

پاسخ این است که دستیابی بدون هیچ اشتباهی در مرحله عصمت چنان است، ولی به گونه مادون عصمت گرچه زحماتی دارد و احیاناً نارسیهائی هم در پیش است این هم خود تکلیف عمومی است، چنانکه در شریعت قرآن هم چنین است.

آری حضرت صاحب رسالت آخرین تمای عمرش در تضمین است، چه منفصل که پیش از رسالتش و چه متصل که پس از رسالتش بوده است.

در هر صورت حضرتش در تمامی مراحل وجودیش، و حتی در صلبهای پدران و رحمهای مادران سرآمد در کل تاریخ تکلیف بوده است، و حتی اگرهم جهانی کاملتر پس از رستاخیز کی به وجود آید حضرتش از همگان برتر است تا چه رسد به نسلهای منقرض انسانی پیش از این انسان، و تعدادی از آیات قرآنی بر این حقیقت دلالت دارد.

در برابر این نعمت یاد شده، یتیمان و بی پناهان را همی پناه ده، و بر سائلان هرگز بانگ مزین و به نعمت ویژه پروردگارت بیانگر باش.

ارتباط دومی با گم کردگی از شریعت قرآن این است که تو خود پرسا و جویای هدایت قرآنی بودی که خدایت ارزانی داشت، و سوّمینش عیلوله مادی و معنوی حضرتش بود که بر طرف شد، تو هم بمانند این نعمت بازگو باش.

سوره شرح

سُورَةُ الشَّرْحِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ۚ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ۚ
أَلَمْ نُقْضِ ظَهْرَكَ ۚ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۚ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ
يُسْرًا ۚ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۚ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۚ
وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ۚ

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

آیا سینه ات را برایت نگشادیم؟ ۱... و بار گران (در رسالت) را (به یار و جانشینی) از دوشت بر نداشتیم؟ (که وزیری همچون علی برایت مقرر داشتیم) ۲... (باری گران) که پشتت را شکسته بود. ۳... و (یا) نامت را برایت بلند نگردانیدیم؟ ۴... پس به راستی با دشواری (تو امان) آسانی است. ۵... به درستی با دشواری (پس از آن) آسانی است. ۶... پس چون (از کار رسالت) فراغت یافتی (برای خود جایگزینی) نصب کن. ۷... و با اشتیاء سوی پروردگارت روی آر. ۸...

اینجا شرح صدر «لک» به میان آمده که مخاطب حالت فعلی رسالت محمدی است، که شرح صداس پیش از رسالتش خود زمینه ای شایسته ای برای شرح صدرش برای رسالت قرآنی بوده است، زیر هیچگاه سینه ات برای ایمان تنگ نبوده، که سینه فطرت، عقل، لب،

سینه، قلب و فوآدش همیشه باز با بهترین و فراترین ایمان زماش، و در زمان رسالت بر تمامی زمانها بوده است.

درست است که صدر در مقابل فطرت، و عقل پیشین و لب و قلب و فواد واپسین همان میانگین در این میان است. ولی همین صدر بدون جایگاه همان صدر روح است که تمامی این درجات روحی را در بر دارد، و این نخستین عطیه و حیانی است. ولی این شرح صدر رسالتی نیازمند به همگام و همراهی است، که سنگینی کمر شکنش را تخفیف دهد، و اینجا وضع وزر هم به همین معناست، نه اینکه بار رسالت را از دوش برداشتیم که این خود عزل از رسالت و نقت است و نه نعمت پس از نعمت رسالت، و نه کم کردن این رسالت است که نیز نقت است، بلکه به معنی استمرار همین رسالت است به وسیله ای دیگر غیر از خود صاحب رسالت که همان وزارت علوم است که در حیات حضرتش همراه و کمک او بود، و پس از رحلتش با دودمان معصومش استمرارا معصومانه برای این رسالت بوده و می باشد.

درست است که برداشتن ثقل این رسالت نخست با استقامت حضرت صاحب رسالت بوده که با تأیید مستمر ربانی تا زمان رحلتش پایدار بود است، ولی پس از "استقم کما امرت و من تاب معک" استمرار و پایدارتر است، مانند هارون وزیر موسی(علیه السلام) و حدیث وزارت علوی(علیه السلام) در احادیث شیعه و سنی متواتر است که بیان گری دومین برای «وزرک» می باشد.

آری این «وزر» گناه نیست که چنانکه آیاتی بسیار هر گونه گناهی را حتی پیش از رسالت از ساحت حضرتش سلب کرده، بلکه همان وزر رسالت می باشد و شرح صدرش نیز بر همین مبنی است، که گوئی کمرش را شکسته بود، و در بعد خودی و علویش برطرف گردید.

و به دنبال این دو مرحله از نعمت رسالتی نامش آنچنان بلند است که همراه با نام خدا چه در اذان و اقامه و چه در قرآن و غیر آن یاد می شود.

تا به جایی یادش بلند است که افزون بر بنیه ربانیش، از پیش کتاب موسی، و پس از حضرتش چه پیش از رحلتش و چه پس از آن تا دامنه قیامت حضرت علی(علیه السلام) گواهی از خود اوست (۱۱:۱۷) چنانکه به تفصیل گذشت.

این رحمت‌های پیاپی بدان جهت است که همپای هر سختی آسانی است مضاعف، که دو بار آمده و العسر دوم همان العسر نخستین است، یسر و آسانی پیش از مرگ و سپس پس از مرگ، زیرا «العسر» دوم اشاره به همان العسر اولی است، ولی در یسیر دوم هرگز اشاره ای نیست، وانگهی وحدت عسر که همان زندگی دنیاست برای پویندگان راه خدا معلوم است گرچه همپای با یسر است، ولی پس از مرگ کلا یسر است، و این خود نویدی فعلی و شأنی است که پویندگان راه خدا کلا در سیرند، عمقاً در زندگی عسر دنیوی، و کلا پس از مرگ که هیچ گونه عسری هم ندارد.

در آخر کار که فراغت از رسالت است، که هنگامه رحلت آن حضرت مأموریت پایانیش به میان می آید که جریان استمرار این رسالت در اینجا «فانصب» است.

اینجا چه مقصود نصب باشد یا نصب که هر دو مناسب است و «فانصب» هرگز تناسبی با دعای پس از نماز و یا دعای مطلق ندارد، زیرا اصولاً دعا مورد بحث نبوده، بلکه تنها رسالت و کمک رسالت مطرح بوده است. وانگهی دعا در هر حال نه نصب قرار و نه نصب و رنجی در بر دارد، روی این اصل «فانصب» امر به قراردادی پرزحمت است که پس از قرار رسالت ربانی در کل ابعاد فعلیش همان قرار خلافت است چنانکه آیاتی مانند آیه تبلیغ اشاره به تقیه و خوفی در این قرار داد می کند.

در همین زمینه جمعی است که نصب و نصب هر دو مراد باشد، ولی از نظر لغوی نصب است نه نصب زیرا امر نصب «فانصب» است، و دعا هم که در تمامی زندگی حضرتش بوده در انحصار آخرین مرحله زندگی حضرتش نیست؛ روی این اصل لغوی و معنوی اینجا اصل نصب و قرارداد است و در حاشیه اش نصب به معنی سختی قرارداد می باشد.

سپس "الی ربک فارغب" مرگ است، و نه در رسالت که فضیلتی مستمر دارد، و اصلش و فرعش رغبت الی ربک است، و اینجا نخست "فاذا فرغت"، فراغ و پایان یافتن زندگی

حضرتش، سپس «فانصب» نصبش با نصب در قرارداد استمرار رسالتش، و در آخر کار به کلی دست از دنیا و کالیف رسالتی شستن و به عالم قرب بی شائبه الهی پیوستن است.

سوره تین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ۚ...۱ وَطُورِ سِينِينَ ۚ...۲ وَهَذَا الْبَلَدِ
الْأَمِينِ ۚ...۳ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۚ...۴ ثُمَّ
رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۚ...۵ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ۚ...۶ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ ۚ...۷ أَلَيْسَ
اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَكَمِينَ ۚ...۸

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

سوگند به انجیر و زیتون. ۱...۱ و سوگند به طور سینا. ۲...۲ و سوگند به این شهر
[مکه ی مکرمه] پر از امن. ۳...۳ (که) به راستی انسان را بی گمان در نیکوترین
سازمان آفریدیم. ۴...۴ سپس او را به پست ترین پست ها بازگردانیدیم. ۵...۵
مگر کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند، که برایشان پاداشی بی منت
و بی پایان است. ۶...۶ پس چه چیز تو را بعد از این به تکذیب دین وادار (و بدبین)
می کند. ۷...۷ آیا خدا حاکمترین داوران نیست؟ ۸...۸

اینجا در آغاز قسم به بهترین میوه ها است که نمادی از بهترین وحی های ربانی است،
نخست انجیر که پیش از برگش می آید که نمودی است از انجام وعده پیش از وقتش که خود

اظهار معنی است پیش از ادعا، میوه اش بسی لطیف، زود هضم، نرم و کم کننده بلغم و پاکسار کلیه ها، و خوب کننده سنگ مثانه و باز کننده روزنه های کبد و طحال و فربه کننده بدن و سودهای دیگر است و خشک و ترش دارای ویژگیها است.

سپس زیتون از سوئی میوه و از سوئی دیگر تغذیه و روشنی بخش و بی نیاز از بازرسیها و مراقبت ها و کم نیاز به آب است.

انجیر تنها یادآوری شده ولی در جاهای دیگر مانند (۲۳:۲۰) با صراحت اشاره یاد شده است.

انجیر و زیتون نمایانگر این احسن تقویم بدنی انسان، و طور سینین و این بلد امین (مکه) نشانگر تقویم روح انسانند که هر دو بعدش در "احسن تقویم" است، چنانکه جایگاه وحی اسرائیلی طور و پایگاه وحی محمدی این بلد امین مکه مکرمه است مورد قسم دیگر است. طور سینادر جای جای قرآن به عنوان گوناگون آمده، چنانکه در آیات (۲:۶۲)، (۱۹:۵۲)، (۵۲:۱) و ... تکرار شده است.

و این بلد امین که بر اساس مکی بودن این سوره مکه مکرمه است، گاه به وصف امین و گاهی به بلد آمن (۲:۱۲۶) یا "ام القرى" (۶:۹۲) و مثابه ها (۲:۱۲۵) و او بین بیت (۳:۹۷) و در آیاتی دیگر قلبش که کعبه مکرمه است قبله و مطاف موحدان جهان خوانده شده. دو قسم نخست نمودار کمال جسم انسان و دو قسم دیگر نمودار کمال روحی انسان است، که در نتیجه آفرینش انسان در بهترین تقویم نمودار گردد.

این کمال روحی و جسمی انسان است که به گونه ای مطلق در احسن تقویم است، که بر همین زیربنا انسان موظف است بر مبنای دو رسول درونی فطرت و عقل و دو رسول برونی تکوین و تشریع به سوی کمالاتی در احسن تقویم گامهایی بلند نهد.

انسان را همانندی در احسن تقویم هست چنانکه اصل وجود انسانهایی آسمانی همچون زمینی در آیه (۴۲:۲۹) و همسان بودن این و آن در آیه (۱۷:۷۰) نمودار است، و اینجا «لقد» تأکیدی مضاعف برای این مورد قسم است.

ولی همین انسان که در دو "احسن تقویم" ربانی و انسانی است، در صورت تخلف از این دو مبنی در اسفل سافلین خواهد بود، چنانکه در آیاتی چند از حیوانات هم پست تر است، که حیوان اگر نسبت به انسان پست است از نظر خلقت و استعداد و قصور است، ولی انسان پست با نادیده گرفتن احسن تقویم در دو بعدش به گونه ای مضاعف از حیوان پست تر است. مگر این که با ایمانشان و عمل شایسته ایمان به پیشگاه حضرت رحیم رحمان رهسپار که پاداشش هم بی پایان است.

سوره علق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۱... خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۲...
اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۳... الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۴... عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا
لَمْ يَعْلَمْ ۵... كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ ۶... أَنْ رَءَاهُ
اسْتَغْنَى ۷... إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى ۸... أَرَأَيْتَ الَّذِي
يَنْهَى ۹... عَبْدًا إِذَا صَلَّى ۱۰... أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى
الْهُدَى ۱۱... أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى ۱۲... أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ
وَتَوَلَّى ۱۳... أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ۱۴... كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ
لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ۱۵... نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ۱۶... فَلْيَدْعُ
نَادِيَهُ ۱۷... سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ۱۸... كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسْجُدْ
وَاقْتَرِبْ ۱۹...

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

بخوان (در سرآغاز وحی) به نام پروردگارت که آفرید. ۱... انسان را از علق [۱]:
میلیون ها آویزه‌ی منی [آفرید. ۲... بخوان و پروردگار تو کریم ترین است. ۳...
کسی که با قلم (وحیانی و غیر آن) آموزش داد. ۴... آنچه را که انسان نمی دانست به

او آموزش داد. ... ۵_ چنان نیست (که انسان برای خدا سرنهد). همواره انسان بی گمان سرکشی می کند، ... ۶_ که خود را بی نیاز دید. ... ۷_ بی امان بازگشت (شان) سوی پروردگار تو است. ... ۸_ آیا دیدی آن کس را که باز می دارد؛ ... ۹_ بنده ای را آن گاه که نماز می گزارد؟ ... ۱۰_ آیا دیدی اگر آن بنده - بر هدایت - راهوار و استوار بوده، ... ۱۱_ یا (دیگران را هم) به پرهیزگاری واداشته؟ ... ۱۲_ آیا دیدی اگر (این) بازداشته شده به تکذیب پردازد و روی برگرداند (چه کفیری در پیش دارد)؟ ... ۱۳_ مگر ندانست که خدا همواره می بیند؟ ... ۱۴_ زنهار! اگر به راستی باز نایستد، پیشانیش را بی امان سخت بگیریم؛ ... ۱۵_ (همان) پیشانی دروغزنِ خطاکار را. ... ۱۶_ پس باید گروه ویژه‌ی خود را بخواند. ... ۱۷_ به زودی آتش بانان را فراخوانیم. ... ۱۸_ زنهار! فرمانش مبر و (برای خدا) سجده کن و برای قرب آلهی کاوش و پویش نمای. ... ۱۹_

دست کم آیات پنج گانه نخستی آیات قرآنی است که پس از بسم الله ... بر حضرتش وحی شده، که این هم شامل همان بسم الله و معنی آن است، آیه نخستینش "اقرأ باسم ربك الذي خلق" است که اسم «الله» مهمتری اسم «ربک» می باشد، و خالقیت رب هم همان رحمانیت اوست که رحمت عمومی و همگانی است.

سپس رحمت رحیمی که رحمتی ویژه است، و نبات، حیوان، جن، فرشتگان و انسان و دیگر ویژگیان را با درجاتشان در بر دارد.

نمونه این ویژگیان را که انسان است مطرح کرده، آن هم با افزودن تعلیم انسان به قلم، تعلیم آنچه نمی دانسته که مهمترینش قرآن است چنانکه در آغاز سوره الرحمن بدان اشاره شد. در این میان "من علق" که نمودار مبدء آغازین آفرینش انسان است، در این وحی آغازین پرده برداری از روی حقیقتی است که علم پس از چهارده قرن کوشش درباره علم جنین پس از قرآن تازه به آن راه یافته که قطره ای از منی انسان مشتمل بر میلیونها حیوان علقی مانند زالو به هم چسبیده است که نطفه تنها یکی از آنها است. آری اینجا علقه نیست که (تاء)

وحدتش دلیل است بر وحدتش بلکه «علق» است که به معنی جنس می باشد و کل ذرات میلیونی علقی منی را شامل می باشد.

وانگهی "من علق" خود بیانگر مرحله آغازین آفرینش انسان است، که گاه منی است به گونه ای عام، و گاهی هم نطفه است که جهت خصوصی آغازین آفرینش انسان است، و هرگز مراحل وسطی از چند مرحله خلقتش مطرح نیست و شایسته هم نیست.

در سراسر قرآن «علق» تنها اینجا آمده و نطفه نه علق است که مشتمل است بر میلیونها نطفه می باشد و نه علقه است که مرحله ای پس از نطفه بوده، و آیات هفت گانه خلقت مرحله ای انسان در آغاز یا منی را که همان علق است به میان آورده و یا نطفه را که یکی از کرمهای زالو مانند منی است.

«القلم» در آیه (۴) جنس قلم است، و خود قلم نیز وسیله نگارش است، و این هم تمامی نگارشها را شامل می باشد و خود از بزرگترین امتیازات رحیمی ربانی است درباره انسان که اکرم بودنش هم نسبت به دیگران و هم نسبت به سایر رحمتهای ویژه اش نسبت به ویژگیان در بالاترین کرامتها است که نخست او را به وسیله قلم تعلیم فرمود و این همان علمی است که به خودی خود نمی توانسته آن را به دست آورد.

آری چنان که انسان در بعد تکوین علق و وابسته به پروردگار است به گونه ای ویژه، همین گونه در علم انسانی ربانی هم چنان است. که علوم غریزی، فطری، عقلی، فکری، کسبی و اکتسابی، و علوم شرعی که کلا اکتسابی است همه و همه از تعلیمات ممتاز ربانی به انسان است. که این قلم هر دو قلم تکوین و تشریع را در بر دارد، وانگهی قلم های نویسنده خطی، صوتی، صوری و کل وسائل ثبت و ضبط اندیشه ها را شامل است که فعلا بارزترینش قلم اینترنت می باشد که در یک نوار صدها کتاب را صدا و تصویر را در بر دارد.

"مالم یعلم" و نادانسته های انسان در وحی قرآنی تمامی شاید و نشاید های او را که خود دسترسی به آنها ندارد کلا شامل و همچنین کل اختراعات و اکتشافات روز افزونش را در بر دارد.

این انسان وابسته به پروردگار آنچنان از این نیاز غافل و نادان است که همواره به خیال
بی نیازیش از مقام ربوبیت سرکشی می کند، و بندگان خدا را از نماز هم باز می دارد.

سوره قدر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۚ وَ مَا أَذْرَكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۚ ۱...۲
لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۚ ۲...۳ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا
بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ ۚ ۲...۴ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ ۚ ۵...۵

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

ما بی گمان این (قرآن) را در شب قدر (با اجمالی فراگیر) نازل کردیم. ۱...۲ و چه
فهمانیدت (که) شب قدر چیست؟ ۲...۳ شب قدر از هزار ماه بهتر است. ۳...۴ در
آن (شب) تمامی فرشتگان، با روح (: سرپرست فرشتگان)، به فرمان پروردگارشان، از هر
فرمانی، چیزی و کاری (که مقرر شده) فرود آیند. ۴...۵ آن (شب) تا درخشش شکاف
صبحگاهان، صلح و سلام است. ۵...۵

سوره قدر قدورش در میان سایر سور در نزد اکثر مجهول است، آیات پنجگانه این سوره
نخست اهمیت وحی قرآنی را به میان آورده، سپس فرودگاه این وحی را، و بعد از این منزلت
شب قدر و در آخر کار استمرار فرود آمدن ملائکه و روح را در فرودگاههای مستمر نزولهای
قرآنی و غیر قرآنی به میان آورده که تا طلوع فجر آخرین رسالت یعنی قیام جهان شمول
حضرت مهدی(علیه السلام) ادامه دارد.

این قدر تمامی منزلتها و قدرهای وحیانی، فرودگاه هایش، شبهایش و ... در بر دارد. در نخستین قدر وحیانی قرآن که مشتمل بر قرن محکم و مختصر است، «لیله» یک شب است که (تائش تائ وحدت است. شبی مبارک (۴۴:۳۵) در رمضان (۲:۱۸۵) که یکجا این قرآن با چهره فروزان اجمالش بر قلب حضرتش نازل گشته، و این دو «نا» در «نا» و «انزلنا» اشاره ای است به جمعیت صفات رحیمی ویژه و مطلق ربانی در این نخستین تنزیل قرآنی. لیله القدر دارای دو بعد نازل: قرآنی، و منزل قلب محمدی (صلی الله علیه وآله) و شباهنگام این فرود آمدن مجید است. این شب یگانه از هزار شب بهتر است، که در بعد عمومی مبالغه اش منظور کل شبهای تاریخ وحیانی است که تمامی رسالتهای ربانی متسلسل را شامل است، و نیز تمامی شبها را در بردارد، که این «خیر» برایش تمامی خیرات و شرور کل زمانهای تکلیف است.

و در بعد خصوصی شر هزار شبه سلطه اموی است که ۹۲ سال به طول انجامید، و نیز هر گونه شر اموی در مثلث تاریخ.

در جمع برتریش از کل شرور روشن است که بالاخره بر تمامی اینها در زمان آخرین به گونه ای مطلق و در سایر زمانها از نظر حجت و واقعیت، و نسبت به کل خیرات تاریخی هم بهتر است. تا اینجا بخش نخستین و برترین این فرود آمدن فرشتگان و روح است، سپس استمرارش که اینجا (تاء) لیله به معنی جنس است در دو بخش، نخست بخش تتمه رسالت محمدی تا هنگام رحلتش، دو قرآن مفصل و وحی سنتی بر حضرتش نازل می آمده، و پس از رحلتش نز بر خلفای معصومش که همچنان منزلگاه و پایگاه منزل فرشتگان و روح بوده است و می باشند، که اکنون ولی امر است، آغازش علی (علیه السلام) و در این میان سایر معصومان (علیهم السلام) که از جمله حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) است، و این نزول دومین رسالتی نیست که خلیفه و موقعیت عصمت است.

بر نزول دو بعدی قرآن آیاتی مانند آیه قدر، بقره و حم و نیز آیات (۱۳:۳۹)، (۴۳:۲)، (۴۱:۲)، (۱۱:۱) و (۷۵:۱۶:۱۹) گواه است، که نخست قرآن یک شبه بر حضرتش نازل گردید و سپس در طول رسالتش نزول قرآن سه مرحله ای است. ۱- بخشی از قرآن مفصل تا شب

قدر نخستین که حدود پنجاه شب از آغاز وحی است ۲- شب قدر در نزول محکمش و ۳- نزول مفصل بقیه قرآن تا پایان عمر شریفش.

وسائل کل این نزولهای دو گانه بر حضرتش و نزول یگانه بر خلقای معصومش "الملائکه و الروح" اند.

«الملائکه» که جمعی با (لام) است به اصطلاح اشتغرا و شمولی است که حتی جبرائیل و عزرائیل را شامل است، و «الروح» که در برابرشان به عنوانی شاخص آمده طبعاً از فرشتگان نیست، بلکه برتر از همه آنان است. آیاتی هم مانند (۷۸:۳۸) و (۷۰:۴) این گونه تقابلی رادر بردارد، گرچه "روح القدس" (۲:۸۷) (۲۵۳ و ۵:۱۱۰) و "روح منه" (۴:۱۷۱) و الروح من امره (۱۶:۴۰-۱۵) و الروح الامین (۶:۱۹۳) و روحاً من امرنا (۴۲:۵۲) نیز موجود است، ولی روح مطلق پس از الملائکه در همان سه آیه پیش بیش نیست، که قدرش در بزرگترین قدر در دنیا، و قیام عروجیش بزرگترین قیام ها و عروجها است.

کل امر که اعم است از امور و اوامر کل امری است که نزولش بر این بزرگواران امکان دارد. که اولاً در انحصار مقام ربوبیت نیست و در ثانی لازمه رسالت آخرین و خلافتش می باشد که گرچه مشتمل بر کل احکام است ولی شامل تمامی موضوعات نیست، مگر آنچه به صلاح این مقام و مصلحت امت اسلامی است.

و با مراجعه های مجدد باید گفت در مهمترین شب سال مهمترین وحی که روح وحی است بر روح رسالت توسط روح فرشتگان به همراهی تمامی آنان نازل گشته، چنانکه در تورات است که در کوه فاران (بحری) به وسیله هزاران نفر از فرشتگان وحی قرآنی بر حضرت اقدس محمدی نازل کردند.

سوره بینه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ
الْبَيِّنَةُ ۚ...۱-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان
کافران - از اهل کتاب و مشرکان - (از انحراف شان) دست بردار نبودند، تا ایشان را حجتی
آشکار آید. ...۱-

آیه ۱ - کفر اهل کتاب اعم است از کفر درونی نسبت به کتابهای خودشان و در ثانی نسبت
به اسلام، و اینجا هر دو کفر یک بعدی و دو بعدی مشمول «کفروا» است، و هر دو اینجا در
برابر «المشرکین» آمده اند که بت پرستان رسمی اند. درست است که گروه زیادی از اهل
کتاب انحرافات مانده تجسیم، تثلیث، تثلیث و ... در توحید دارند، چنانکه گروهی از مسلمانان
هم در برخی از این انحرافات با آنان شریکند، ولی این انحرافات توحیدی آنان را در سلک
مشرکان رسمی نمی آورد گرچه آیاتی هم آنان را نسبت به شرکهای فروتر از بت پرستی
می دهد، ولی اصولاً، به ویژه جاهائی که در برابر مشرکان یاد شده از مانند (۱۷:۲۲) از
مشرکان رسمی به شمار نمی آیند.

آیاتی مانند (۹:۲۱) اینان را از مشرکان نامیده که مقصود انحراف از توحید درست است، چنانکه حتی مؤمنان نیز در آیاتی نیز به شماره مشرکان آمده اند، مانند (۱۲:۱۰۶) و نیز ریاکاری هم شکر نامیده شده (۱۸:۱۱۰).

روی این اصل آیاتی مانند (۱۲:۱۰۶) که مشرکان را در انحصار نجاست - عقیدتی - قرار داده شامل اینان نیست. زیرا اینان نه صرفاً موحدند و نه صرفاً مشرکند، بلکه التقاطی میان اصل توحید و در حاشیه انحرافات از توحید صحیح دارند. بر این اساس اگر هم آیه نجاست مشرکان نجاست بدنهایشان را نیز در بر گیرد، هرگز شامل منحرفان توحیدی اهل کتاب نیست، تا چه رسد به موحدانشان، و آیه (۵:۵) به گونه ای مطلق نص است در طهارت بدینشان. و بر حسب آیاتی مانند (۲:۲۴۹) و (۶۹:۳۶) آب هم در شمار طعام است، تا چه رسد به خوردنیهای تر، و تفسیر طعام اهل کتاب به گندم خشک تفجیش این است که گوشتهای اهل کتاب را استثنا کند، چنانکه در روایاتی دیگر تعبیر به مانند سبزیها شده که نوعاً تر می باشند، و تنها ذبایح آنها اینجا استثنا شده است.

رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ۚ... ۲-

فرستاده ای از جانب خدا که بر آنان صحیفه هایی بسی پاک شده: [وحیانی] را تلاوت کند. ۲... ۲-

آیه ۲ - "صحف مطهره" همان صفحات قرآنی در اصل و صفحات سنت رسالتی است در فرع که ازهر گونه نقصان و تحریفی منزّه است.

فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ ۚ... ۳- وَ مَا تَفَرَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ۚ... ۴- وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَٰلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ ۚ... ۵-

در آنها نوشته هایی استوار، پای برجا و پر بهاست. ۳... ۳- و اهل کتاب دستخوش پراکندگی نشدند، مگر پس از آنکه ایشان را (برهان) آشکار آمد. ۴... ۴- فرمان نیافتند جز اینکه خدا را بپرستند، حال آنکه دین (خود) را برای او خالص کننده اند (و) از غیر خدا

رویگرداننده اند، و نماز را بر پا ندارند، و زکات را بدهند. و دین استوار، پربها و پایدار همین است. ... ۵-

آیه ۵ - «قیمه» وصفی است برای موصوفی محذوف و معروف مانند «بینه» "صحف مطهره" "کتب قیمه" و ... که در جمع این توحید درست با بیاناتش و عبادت خالصانه و نماز و زکات کلا دین کتابهای پابر جای وحی است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ... ۶- إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ... ۷- جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ... ۸-

بی امان کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده اند - و (نیز) مشرکان - در آتش دوزخند، حال آنکه در آن ماندگارند؛ ایشانند (هم) اینان بدترین آفریدگان. ... ۶- بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته‌ی (ایمان) کردند، ایشان، (هم) اینان بهترین آفریدگاند. ... ۷- پاداششان نزد پروردگارشان باغ‌هایی (با درختان) سردرهم جاودان است، که از زیر (درختان) شان نهرها روان است. جاودانه و بی پایان در آن همی می مانند. خدا از آنان خشنود است، و (آنان نیز) از او خشنودند. این (پاداش) برای کسی است که دلباخته‌ی پروردگارش بوده (و) با بزرگ داشتش (از او) بهراسد. ... ۸-

آیات ۶ و ۸ - از این دو آیه که متضمن کفر و خلود جهنمی اهل کتاب است مطلب آغازین تأیید می شود که عمده مقصود از کفرشان انحراف توحیدی آنان است. چنانکه آیاتی از قبیل (۲:۶۳)، (۵:۶۹) مؤمنان راستین اهل کتاب را همچون مؤمنان اسلامی اهل نجات خوانده است، که خلود - آن هم نه ابدی - مربوط به کافران توحیدی اهل کتاب است. و می بینیم که راجع به البریه خلود ابدی در بهشت است (۸) ولی اینجا (۶) خلود به گونه ای مطلق آمده.

و در جمع، موحدان اهل کتاب اهل نجاتند، و منحرفان توحیدی بدترینشان خلود ابدی
مادام العمر دارند، و میانگینشان مدتی در دوزخند و سپس با اصل ایمانی کتابیشان روانه
بهشت خواهند شد.

سوره زلزله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۚ وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۚ...
وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ۚ... يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ۚ... بِأَنَّ
رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ۚ... يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا
أَعْمَلَهُمْ ۚ... فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۚ... وَمَنْ يَعْمَلْ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۚ...

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

هنگامی که زمین به لرزش ویژه اش لرزانیده شود، ۱... و زمین بارهای سنگین خود را
(از درونش) برون افکند، ۲... و انسان گوید: «زمین را چه شده است؟» ۳... در
این هنگام (و هنگامه) زمین خبرهای خود را بازگو کند. ۴... بدان سبب که
پروردگارت به راستی برایش وحی (ذاتی ناخودآگاه) کرده است. ۵... در آن هنگام (و
هنگامه)، مردمان از گورهایشان - به حال پراکندگی - صادر (بیرون رانده) شوند، تا کارهایشان
به آنان نشان داده شود. ۶... پس هرکس هموزن ذره ای نیکی کند، همان (: صدا و
سیما، و پاداشش) را خواهد دید (و چشید). ۷... و هرکس هموزن ذره ای بدی کند
همان (: صدا و سیما، و پاداشش) را خواهد دید (و چشید). ۸...

سوره زلزال بیانگر دو حادثه مرگ و زندگی آخرین است، دو آیه نخست مرحله نخستین و بقیه آیاتش مرحله دومی را در بر دارد.

نخست «زلزالها» تزلزلی بی سابقه است که خودو سرنشینانش و موجودات درونیش دچار مرگی کلی می شوند، ولی در زلزال و رجفه نخستینش که بسی چموش بود و سپس ذلول و راهوار گردید، گرچه پذیرای سرنشینانی زنده نبوده است.

در این زلزال پایانی سنگینها درونیش را برون می دهد، که مکلفانی مرده و گنجهائی و معدنهائی که در درونش بوده اند، این دو طالب و مطلوب را برون می نهد.

آیات (۵۰:۴۰)، (۶۹:۱۳) و (۱۴:۴۸) نمایانگر زلزالش، و آیه (۴-۸۴:۳) نموداری از تخلی و برون دادن می باشد.

اینجا انسانیت چه زنده و چه مرده اش فریاد بنادین از دلهایشان برمی آورند که زمین را چه شده، زیرا زلزله های اخیانی گذشته همگانی نبوده، و خود جریانی عادی بوده است، ولی این زلزله کلی بی سابقه ناگهانی این گونه فریاد برانگیز است.

پس از این ساعت مرگبار نوبت به زندگی مکلفان می رسد که این دستگاه خبرگزاری صدا و سیما گزارش خود را همانگونه که ثبت و ضبط کرده بیان می کند، و چگونه؟ این زمین که مرده بود و حتی حیات نباتی هم نداشت است؟

پاسخ این است که پروردگار تو که فرودگاه بالاترین وحیه های رسالتی هستی برای تمامی مکلفان برای زمین به هنگام تکوینش وحیی رمزی نهاد که دستگاه رمزی گیرنده و فرستنده صداها و سیماهای مکلفان باشد.

هر دستگاه خبرگیری و خبرگزاری به هنگام ویرانیش و یا حتی تقصی جزئیش معطل می ماند ولی این دستگاه ربانی به هنگام زنده بونش درکل حالاتش خبری گیری و به هنگام مردنش خبرگزاری است.

این خود اشاره ای است به امکان وقوع چنان دستگاهی که بشر پس از چهارده قرن کوشش و کاوش علمی به بخش ناچیزی از آن دست یافته است.

آدمیان در این هنگامه بزرگ آنچه از زشت و زیبا در عالم تکلیف عمل کرده اند خواهند دید و شنید که این خود انعکاس اعمال مکلفان در جهان تکلیف است. هم آنها را از نزدیک دریافت می کنند، و هم پاداش خوب و بدش را که ظهور ملکوت و حقیقت خود اعمالشان است می چشند، مگر خیراتی هبط شده و شروری بخشوده که بر حسب آیاتی چند مستثنی می گردند.

اینجا هر خیر و شری اگر هم ناچیز باشد دیده خواهد شد، البته به جز اعمالی که خیرش به وسائلی تخریبی هبط و ناچیز گردد، و شرش نیز به وسائلی مانند توبه و شفاعت بخشوده گردد. و میانگین این اعمال خیر و شر این است که دست کم به صاحبانش در رستاخیز نشان داده شود.

آیات انعکاسی اعمال در زمین و اعضای انسان و نزد شاهدان و گواهان اعمال مکلفان در جای جای قرآن فراوان است.

سوره عادیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَدِيَّتِ ضَبْحًا ۱...۱ فَاَلْمُورِيَّتِ قَدْحًا ۲...۲ فَاَلْمُغِيرَتِ
 صُبْحًا ۳...۳ فَاَثَرْنَ بِهِيَ نَقْعًا ۴...۴ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ۵...۵ اِنَّ
 الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ۶...۶ وَاِنَّهُ عَلٰى ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ ۷...۷
 وَاِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ۸...۸ اَفَلَا يَعْلَمُ اِذَا بُعْثِرَ مَا فِى
 الْقُبُورِ ۹...۹ وَحُصِّلَ مَا فِى الصُّدُورِ ۱۰...۱۰ اِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ
 لَّخَبِيرٌ ۱۱...۱۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویزگان

سوگند به دوندگان - نفس زنان - با صدایی بلند. ۱...۱ پس (سوگند به) به افروزندگان
 آتش در حال جهش. ۲...۲ پس (سوگند به) هجوم کنندگان ناگهان (در)
 صبحگاهان. ۳...۳ پس با آن (پورش) گردی برانگیختند. ۴...۴ پس بدان (هجوم)
 در دل گروهی درآمدند. ۵...۵ (که) انسان بی امان برای پروردگارش سخت ناسپاس
 است. ۶...۶ و او خود همواره بر این (ناسپاسی) همی گواه است. ۷...۷ و بی چون
 او سخت شیفته‌ی مال و منال است. ۸...۸ پس مگر نمی داند هنگامی که آنچه در
 گورهاست برانگیخته و بیرون ریخته گردد، ۹...۹ و آنچه در سینه هاست به خوبی برون
 آورده شود؟ ۱۰...۱۰ در چنان روزی بی گمان پروردگارشان به (حال) ایشان به راستی
 آگاه است. ۱۱...۱۱

اینجا نخست یک قسمش، و سپس دو مورد پیوند و پس آوند آن و در نتیجه مورد این سوگند به میان آمده است.

قسم محوری به "العادیات ضبحا" است. عادیات مشتمل است بر تمامی شتاب کنندگان در راه خدا که نفس کشان همواره شتابانند، که افزون بر پیادگان و سواران بر اسبان جنگی دیروز تمامی خودروهای جنگی زمینی و آسمانی و دریائی امروز را در جنگهای نزدیک، و کلی نیروهای افکنده از دور که مبنای کنترلی با هزاران فاصله و ... امروز و آینده رادر بر دارد. سپس همین نیروهای شتابنده بر آسا و فروزنده بر قها در شتابشان به میان می آیند، و در نتیجه هجوم کنندگان در صبحگاهان که بهترین زمان هجوم است، که برای مهاجمان شایسته ترین و برای دشمن خواب آورتر است که غفلت زده مورد هجوم مؤمنان قرار گیرند، و گرد و غبار این هجوم جو جنگی را غبارآلود و ترسان می کند، و مهاجمان را در وسط جمع دشمنان قرار می دهد.

سوگند به این عوامل پیروزی که انسان در طبع نفسانی و شیطانی نسبت به پروردگارش در جنگ با مؤمنان همواره دچار شکست و سرافکندگی است، و خودش هم این را لمس می کند، و همواره در این گمان است که خدا از حالشان آگاه نیست، و به روز رستاخیز خواهند دانست که او بسی آگاه است.

سوره قارعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ... ۱ مَا الْقَارِعَةُ... ۲ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ... ۳
يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ... ۴ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ
الْمَنْفُوشِ... ۵ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ... ۶ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ
رَاضِيَةٍ... ۷ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ... ۸ فَأُمُّهُ
هََاوِيَةٌ... ۹ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ... ۱۰ نَارُ حَامِيَةٍ... ۱۱

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

کوبنده! (که جهان را یکسره درهم کوبد) ۱... ۲ چیست کوبنده؟ ۳... ۴ و چه
فهمانیدت (که) کوبنده چیست؟ ۵... ۶ روزی که مردم همچون پروانه
پراکنده اند، ۷... ۸ و کوه ها مانند پشم زده شده اند. ۹... ۱۰ پس اما هر کس
میزان ها (ای انسانی و ایمانی) یش سنگین بود، ۱۱... ۱۲ هم (او) در زندگی ای خوشایند
است. ۱۳... ۱۴ و اما هر که میزان هایش سبک بود، ۱۵... ۱۶ محور و مقصدش پرتگاهی
آتشین است. ۱۷... ۱۸ و چه فهمانیدت (آن) پرتگاه چیست؟ ۱۹... ۲۰ آتشی است
سوزنده و گدازنده. ۲۱... ۲۲

«القارعة» از اوصاف ساعت مرگ کلی جهانی است که مردمان همچون پرنده گانی ریز و
ناچیز پراکده و یا ملخهائی باشند (۵۴:۷) و اینجا (تاء) در القارعة برای هر دوی تأنیث و مبالغه

است که به حساب موصوف هاست. مؤتش همچون آخرت - قیامت - ساعت و ... برای تأنیث، و برای موصوفهائی مذكر همچون "اليوم الاخره" و ... برای مبالغه است، که در جمع برای کوبندگی شدید آن روز کوبش فزایند است که همه چیز را در هم می کوبد. و چنانکه در آخرت است (۶۹:۴) در دنیا نیز هست (۱۳:۳۱) که در وصف برابرند و در حقیقت نابرابرند. و نه تنها در این هنگامه جانفرسا انسانها در هم کوفته می شوند که کوهها هم مانند پشم زده شده می گردند.

اینجا پس از این مرگ جهانی زندگی جهانی در پی است که گران سنگان در زندگی بسی خوش آیند و سبکها ناخوش آیندند.

آری موازین و وزنها همان وزنهاى انسانیت است بر مبنای ایمان و عمل به شریعت ربانی. آنجا وزن کل حق است (۷:۹) و بی‌وزنیش کل باطل (۱۸:۱۰۵) و این حق همان قسط ربانی است (۲۱:۴۷).

و چنانکه محور گران سنگان از نظر ایمان همان رضایت حضرت رحمان بوده و زندگی رضایت بخش است، محور دیگران که نارضایتی است زندگی نارضایت و آتش است (۱۶-۱۱:۱۵).

سوره تکاثر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَلْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ ۱... ۱ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۲... ۲ كَلَّا سَوْفَ
تَعْلَمُونَ ۳... ۳ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۴... ۴ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ
الْيَقِينِ ۵... ۵ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ۶... ۶ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ۷... ۷
ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ۸... ۸

به نام خدای رحمت گر برآفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

تفاخر به افزون طلبی، شما را (به خود واداشته و) از خدا باز داشته. ۱... ۱ تا گذارتان به
گورستان ها رسید. (تا مرگتان و یا نگرش گورستان ها) ۲... ۲ هرگز (نه چنان است)؛
در آینده [برزخ] خواهید دانست. ۳... ۳ سپس هرگز (نه چنان است)؛ در آینده [؛
رستاخیز] خواهید دانست. ۴... ۴ هرگز چنین نیست، اگر (بر فرض محال) علم یقین
دارید! ۵... ۵ بی گمان دوزخ را بی امان می بینید. ۶... ۶ سپس آن را بی چون به
عین یقین همواره خواهید دید. ۷... ۷ سپس به راستی در آن هنگام (و هنگامه) از نعمت
(پروردگارتان) بی امان پرسیده خواهید شد. ۸... ۸

تکاثر مذموم همان خودنمائیهای طرفینی است نسبت به زخارف دنیوی که تا گور ادامه
دارد (۵۷:۲۰) و آنچنان کثرت می یابد و متکاثران را به خود مشغول میسازد و از حقیقت به
کلی منحرف می کند که اگر در این خودنمائیهای زندگی برابر بودند به گورستانها منتقل

می کنند که در مردگانشان نیز تکاثری بیابند تا به آن همچنان افتخار کنند، و نیز تا به هنگام مرگشان این تکاثر ادامه دارد.

ولی این جریان هرگز دیری نمی پاید که پس از مرگ در برزخ نمادش برایتان حاصل آید، و بیشتر از آن در رستاخیز نمودار گردد، که (سین) برای دور و سوف برای دورتر است، که اگر در این زندگی نزدیک دنیا همچنان در لهُو غفلت زده آید، پس از مرگ در دو مرحله تکاثر آگاه خواهید شد.

آری و اگر در همین دنیا علم الیقین می داشتید دروزخ را با چشم سِرّ و بصیرت می دیدید، ولی پس مرگتان به ویژه در رستاخیزتان به عین الیقین به چشم سِرّ خواهید دید. و در مورد نعمت ربانی توییخ خواهید شد.

سوره عصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْعَصْرِ... ۱- إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ... ۲- إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ... ۳-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان
سوگند به عصر [فشار و زمان فشار، زیان بار یا سودمند]... ۱- (که) انسان بی گمان
در (ژرفای) زیان (در هر دو عصر) است... ۲- مگر کسانی که ایمان آورده، و کارهای
شایسته (ایمان) کرده، و همدیگر را به حق سفارش کردند، و یکدیگر را به شکیبایی
سفارش نمودند... ۳-

روی هم رفته در سراسر قرآن چهل قسم مشاهده می گردد که خیلی بیشترش در
سوره های مکی و تعدادی انگشت شمارش در سوره های مدنی دیده می شود، و چنانکه
بارها گذشته اینها خود قسمهائی به ادله و یا وسائلی در پیدا کردن ادله است.
«والعصر» که در اصل به معنی فشار است و عصر را هم که عصر می گویند از نظر آخرین
فشار کار است در این وقت که نزدیک شب و استراحت و این فشار کلی هم مربوط به کل
زمانهای گوناگون می باشد که فشارهائی گونه گون دارد. و در جمع عصر هم فشار است و هم
زمان، فشار در زمان و زمان در فشار. این فشارهای زمانی هم درونی است و هم برونی، که
عوامل زیان رسانی به انسان و انسانیت است.

بر همین مبنی در خبر نبوی و علوی آمده که "و العصر و نوائب الدهر" که ناملازمات زمانه را کلاً به معنی عصر دانسته. درست است که بیشتر موارد این فشار و زمان عوامل خسرنده، ولی بعضی هم از عوامل یسر بر ضد خسرنده. مانند زمانهای پیامبران به ویژه رسول گرامی اسلام و ائمه هدی و در آخر کار عصر ولی عصر که زمان دولت جهان شمول اسلامی است و هر یک به نوبه خود فشارهایی علیه عصرهای باطل بوده اند، چه به گونه متقابل مانند کل عصرهای حق و باطل، و چه به گونه ای مستقل مانند عصر ولی عصر که برای باطل هرگز دولت و سلطه ای نخواهد بود.

بالاخره در برآیند و عصر انسان در ژرفای زمان است مگر بر مبنای ستونهای چهار گانه سعاد که ایمان و اعمال مناسب با ایمان است چه فردی و چه اجتماعیش به تواصی به حق و صبر است، این دو حق همگام که انجام وظایف ایمانی است و صبر همگانی که ترک هر چه با ایمان ناسازگار است، که ایمان و عمل صالحات دویعدی است، فردی که خودسازی است و سپس ساختن دیگران که همچون خود براهشان آوری.

تواصی که در اینجا سفارشی طرفینی است و نه وصیت که سفارش یک طرفی است، و این خود هر دو بعد سفارش را شامل است که همگان نسبت به یکدیگر در این سفارشهای سلب و ایجاب شر و خیر شریک باشند، که اگر دو نفر هر دو درباره این چهار پایه ایمان متعهدند اضافه بر اینکه برای خودسازی بایستی کوشا باشند برای سازماندهی دیگران نیز چنان باشند، البته به جز مواردی که نه تنها سودبخش نیست بلکه زیانبار هم هست، چنانکه در مواردی مناسبتش گذشته و خواهد آمد.

و این صبر در برابر حق خود بیانگر دو مطلب است. صبر در برابر محرمات که ترکشان کند و دیگران را نیز وادار به ترک کند، و صبر برای انجام واجبات که انجامش دهد و دیگران را وادار به انجامش کند، که بدون صبر نه حق انجام واجبات امکان پذیر است و نه حق ترک محرمات، بلکه این دو به هم آمیخته کار ساز است. چنانکه این دو تواصی و سفارش همگانی مشتمل بر آگاهانیدن راه خیر و شر با برهان قانع کننده نیز هست، بلکه این خود مرحله نخستین این تواصی است. ۱- خیر و شر را بداند، ۲- و آن را به دیگران بفهماند، ۳- سپس

متخلفان را مورد امر و نهی قرار دهد. در این صورت غبار هر گونه زیان و خسروانی از چهر انسان زدوده می شود. که این عصر و فشار رحمت عصر و فشار زحمت را نابود می کند.

«حق» در ۲۵۳ جای قرآن و صبر در ۱۱۸ جای آن آمده که این خود نمایانگر اصالت حق و در حاشیه اش صبر است. که صبر خود مقدمه ای است برای تحقق بخشیدن شایسته حق، و اگر حق بدون صبر ممکن بود صبر هم دیگر لازم نبود. ولی صبر بدون حق هرگز محتوی و مفهومی هم ندارد، و این حق و صبر درست نقش "لا اله الا الله" را دارند که «لا اله» مقدمه «الا الله» است و اگر «الا الله» نباشد «لا اله» هم موقعیتی ندارد.

سوره همزه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ _..._۱_

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

وای بر هر کوشای در غیبت گویی (و) عیب جویی! _..._۱_

آیه ۱ - «ویل» در جای جای قرآن ۲۷ با به مناسبتهای گوناگون آمده که کلا در جریان خطرهای بزرگ عقیدتی، اخلاقی، عملی، فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، و ... مشترکند، که ویرانگر زندگی انسانند.

«ویل» مخفف وی فلان: وای بر فلان است، و وای بر جریانی که جای وای ربانی است!
"همزه و لمزه" هر دو صیغه های مبالغه "هامز و لامز"ند، که نخست غیبت و سپس عیب جوئی کردن است. چنانکه "همزات الشیاطین" (۲۳:۱۰۰) کل غیبتهای شیطانها را، و «هماز» مبالغه آمیز را نسبت به کل شیطانها (۶۸:۱۱) منظور داشته است.
«لمزه» بسی عیب جو است که پس از غیبت در آیاتی مانند (۹:۸۱) با لفظ «یلمزون» و مانند (۹:۵۷) با لفظ «یلمزک» و بالاخره در جای جای قرآن با الفاظ گوناگون این دو ردیلت اخلاقی مورد نکوهشهایی سخت قرار گرفته اند.

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ _..._۲_ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ _..._۳_

آن کس که مالی گرد آورد و بر شمردش. _...۲_ پندارد که مالش او را ماندگار

کرده. _...۳_

آیه ۳ - "ماله اخلده" خوددلیلی است بر اینکه خلود نه به معنی بی نهایت است و نه ابدیت، بلکه این گمان غلط این مالداران مطرح است که زندگیشان را درازتر کند، چنانکه آیاتی هم مانند (۷:۷۶) هم گواه بر این معنی است. اینجا «ماله» به هر دو معنای مال و او، و آنچه برای اوست آمده که «ما» موصوله و «له» جار و مجرور باشند، معنای دوم که وسیع تر از معنای اول است تمامی نیروهای انسانی را اعم از بدنی، عقلی، علمی و سلطه حکومتی و ... در بردارد که انسان گمان می کند آنچه به عاریت نزد اوست او را بیش از حد معمول نگهدار است که از جمله مال و ثروت اوست.

كَلَّا لَئِنْ سَبَدْنًا فِي الْحُطَمَةِ _...۴_ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ _...۵_

نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ _...۶_ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْافْدَةِ _...۷_

هرگز (نه چنان است)! همواره در آتش خرد کننده همی فرو افکنده خواهد شد. _...۴_ و چه فهمانیدت (که) آن آتش خرد کننده چیست؟ _...۵_ آتش افروخته‌ی خدایی است. _...۶_ (آتشی) که بر دل های آتشوار فرو افروزد. (که ظهور حقیقت آتشین اعمال است) _...۷_

آیه ۷ - آتش افروزی بر فوادهای که دلهای آتش زایند، این آتش خودی را مسلط بر خودهاشان دانسته که از جمله "کلما نضجت جلودهم" را به این معنی توضیح می دهد که ظاهر و انسان پوست، و جلد انسان روح است، که اصل انسان هم روح است. و شاید "عمد ممدۀ"، هم همین استوانه ای آتشین است که از همین دلهای آتشنا سر می زند و خود عامل اصلی کل انحرافات عقیدتی و عملی است، چنانکه علم هم استوانه های آتشین درون کل مواد را ثابت کرده است که از جمله اش انفجارات اتمی است.

إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ _...۸_ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ _...۹_

(آتشی) که همواره بر (سروسامان)شان حلقهوار فراگیر است. _...۸_ در ستونی بس کشیده شده. (که همان ستون صدا و سیما است) _...۹_

سوره فیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۚ... ۱_ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي
تَضْلِيلٍ ۚ... ۲_ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ۚ... ۳_ تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ
مِّن سِجِّيلٍ ۚ... ۴_ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ۚ... ۵_

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

آیا ندیدی پروردگارت با پیل بانان چه کرد؟ ۱_... آیا نیرنگشان را در (ژرفای) گمراه
کردن نهاد؟ ۲_... و بر سروسامانشان، پرندگانی صف اندرصف فرستاد. ۳_...
حال آنکه بر آنان سنگ(هایی) از سنگ گل می افکندند. ۴_... پس (خدا) آنان را مانند
علفی جویده شده گردانید. ۵_...

قضیه اصحاب الفیل: همراهان شتران در شهرت و زبان زدش به اندازه ای است که مأخذ
تاریخی برای هر دوی موحدان و مشرکان قرار گرفته به نام «عام الفیل» که همان سال ولادت
حضرت اقدس رسول الله(صلی الله علیه وآله)هم بوده است.

«ابرهه» مسیحی جد نجاشی - پادشاه یمن کعبه ای در یمن مقابل کعبه مکه با انواع
سازمانها و نگارشهای زرین می سازد، که مردم از کعبه سنگی به این کعبه زرین روی آورند،
ولی می بیند که حتی بت پرستان تا چه رسد به مسیحیان دست از کعبه سنگی برنمی دارند، از

این رو تصمیم می گیرد کعبه را ویران کند، لشکری جرار آماده می سازد که به همراه فیلهای بسیار و نیرومند، و پیشاپیششان فیل‌ی شاخص و معروف به سوی کعبه روان می کند، اعراب منطقه هم نمی توانند جلودارش شوند که با جنگهائی خونین شکست می خورند، تا به جائی به نام وادی محسر می رسند که نزدیک منی است. اینجا فیلها بر زمین میخکوب می شوند و قدم از قدم بر نمی دارند، و همراهان این فیلها شترهای عبدالمطلب را می ربایند، او هم برای باز پس گرفتن شترانش به ابرهه مراجعه می کند، در پاسخ می شنود که تو سرکرده این عربهای و ما می خواهیم بیت شرف و عزتتان را ویران کنیم، و تو به جای درخواست انصرافمان از این تصمیم خطرناک شترانت را از من مطالبه می کنی؟

عبدالمطلب پاسخ می دهد: من صاحب شترانم، کعبه هم خود صاحبی دارد که نگرهبانش خواهد بود.

این دو جریان توأمان موجب شگفتی فیل بانان می شود، که به ناگهان با سنگباران آسمانی توسط پرندگان صف اندر صف روبرو می شوند که آنان را همچون مدفوعات حیوانات می کنند و تنها یکی از آنها فرار می کند که جریان را به دیگران گزارش دهد.

اینجا "طیراً ابابیل" که به معنی پرندگانی است صف اندر صف مجهولند، که برای خدا در مقابل چنان جریانی اهمیتی هم ندارد، که عوامل این بمباران آسمانی را معرفی کند، چنانکه اصحاب الفیل که از فیل هم پست تر بوده اند نامی از آنها نیست فیلها فهمیدند که خانه خدا خراب شدنی نیست و این فیلبانان نفهمیدند!

سوره قریش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَا يَلْفِ قُرَيْشٌ ۚ... ۱- إِيْلَفِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ۚ... ۲-
فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ۚ... ۳- الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ
خَوْفٍ ۚ... ۴-

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان
(این بمباران فیل بانان) برای الفت دادن به قریشیان (بوده است)، ۱-... الفت دادنشان به
هنگام کوچ زمستان و تابستان. ۲-... پس باید خدای این خانه را بپرستند. ۳-...
کسی که در گرسنگی غذایشان داد، و از ترس (دشمن) آسوده خاطرشان کرد. ۴-...

این سوره با سوره فیل در ارتباطی تنگاتنگ است که از جمله حکمتهای نگهبانی خانه
کعبه، پس از دو حکمت گذشته "ایلاف قریش" است که همبستگی و هماهنگیشان بر محور
این خانه محفوظ بماند، و قریش سرآغاز این جریانند، و سایر موحدان جهان در طول و
عرض زمان و مکان تکلیف از نزدیک و دور هماهنگی و الفت داشته باشند، پروردگار این
بیت را همواره بپرستند، که آنان را از گرسنگی و ناامنی همچنان نجات بخشیده است.
اگر از خرابی کعبه این گونه جلوگیری نمی شد این خود موجب سستی مکیان موحد
می گشت، و اسلام که هنوز بروز نکرده همچنان در بوته اجمال می ماند، که این مربع حکمت

۱- احترام حضرت اقدس رسول الله (صلی الله علیه وآله)، ۲- احترام مطاف و قبله موحدان، ۳- امن آغازین قریشیان، ۴- و بالاخره استمرار حرمت و آبادانی کعبه موحدان، در جمع موجب این اعجاز ربانی گردید.

برای "لایلاف قریش" دو ارتباط است نخست نگه داشت کعبه از ویرانی، و سپس "فلیعبدوا رب هذا البیت" که عبادت اینان و سایر عابدان خود موجب ایلاف و هماهنگی میانشان بوده و هست.

در این پیوستگی هائی که میان این دو سوره پیایی یکدیگر است سخن از یک و یا دو سوره بودنشان چندان سودی ندارد، مگر در پیرامون خواندن آنها پس از حمد که آیا یکی از آنها کافی است و یا هر دو یک سوره است و باید جمع گردند؟ زیرا نخست بر مبنای ادله ای روایتی دست کم چهار آیه اینجا کافی است چه یک سوره و چه بخشی از یک سوره باشد، وانگهی خواندن دو سوره هم پس از حمد بر حسب برخی از روایات درست است، ولی در جمع خود تکرار بسم الله دلیل بر دو بودنشان می باشد.

سوره ماعون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْدِينِ ۚ فَذَٰلِكَ الَّذِي يُدْعُ الْيَتِيمَ ۚ...
وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۚ... فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ۚ...
الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۚ... الَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ ۚ...
وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ۚ...۷

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

آیا کسی را دیدی که با دین (همین را) تکذیب می کند؟ ۱... پس این همان کس است که یتیم را به سختی می راند. ۲... و بر خوراک بینوا ترغیب نمی کند. ۳... پس وای بر نمازگزاران! ۴... کسانی که (با تجاوز) از (انجام به وقت و درست) نمازشان سهل انگارند. ۵... کسانی که ایشان ریا می کنند. ۶... و از چیزهایی ناچیز (نیازمندان را) باز می دارند. ۷...

«دین» که به معنی طاعت است اینجا هر دو بعد فردی و اجتماعی به میان آمده، نخست اجتماعی که بر مبنای عقیده ایمانی یتیمان و کل بی پناهان را طرد نکند، بلکه پناهگاهی همچون پدر و رهبر برایشان باشد، و نسبت به مستمندان در کل اضافه بر خود دیگران را نیز همواره به کمک به آنان تحریص و تأکید کند.

سپس جریان نماز که هم عبادت فردی است و هم در جماعتش اجتماعی است در آن سهل انگاری نباشد، که پی آمد این سهل انگاری نخست نسبت به خدا است، تا چه رسد به مردمان زیرا حتی از نیازی ناچیز به آنان دریغ دارد.

معاون کلا چیزی است بسیار کم ولی مورد نیاز، که از نظر عبادت بی خرج ترین و آسان ترینش نماز است، و از نظراتی دیگر مانند کمک مالی چیزی است که به خودی خود ارزشی ندارد ولی مورد نیاز است، که از پرداختن این هم به دیگران بخل می‌ورزد که هم خودش و هم دیگران را از آن باز می‌دارد، و این خود نهایت بخالت و رذالت است در هر دو بعد فردی و اجتماعی نسبت به خدا و بندگان خدا.

روی این اصل این خود تکذیب بدین نامیده شده، نه تنها تکذیب دین، زیرا تکذیب خود متعدی و مفعول گیر است، روی این اصل (باء) بالدین برای تعدیه نیست، بلکه دارای مصاحبت و سببیت می‌باشد که با مصاحبت دین و ادعای دینداری به همان وسیله دینی او را اینگونه تکذیب می‌کند.

احسان به یتیمان نه تنها در بعد عدلش بلکه قسط که مافوق عدل است خود واجب است. چنانکه مزد کارسازی ولایت بر آنان برای اولیاءشان حرام است (۴:۶) و از جمله وارثان فرعی پس از وارثان اصلیند (۴:۳۶) اکرام و احترامشان نسبت به دیگران واجب تر است (۴:۱۲۷) و (۸۹:۱۶) همچون اصلاح کارشان (۲:۲۲۰) و بالاخره در ردیف پدران و مادران درکل نزدیک تران آمده اند (۲:۸۳).

و همچنان مسکینان که پس از یتیمان در برخی از این آیات مورد عنایتی ویژه اند. و چرا اینجا ویل بر اینگونه نمازگزاران است و نه بی نمازان؟ پاسخ این است که تارک نماز تنها یک گناه ترک نماز را متکرب می‌شود ولی سهل انگار و ریاکار با باطل ساختن نماز با ریائش هم نماز را ترک کرده و هم در آن مرتکب ریا شده که گنااهش مضاعف است.

و نیز گناه اهانت به یتیمان مضاعف است که اضافه بر ترک احسان به آنان مورد اهانت هم باشند، و نسبت به بینوایان هم افزون بر ترک اطعامشان دیگران را بر اطعامشان وادار نمی‌کند،

و بدتر از همه در کل «ماعون» را منع می کنند، که نه تنها خودهاشان ماعونی ربانی و خلقی را ترک می کنند، بلکه دیگران را نیز از آن باز می دارند.

سوره کوثر

إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ... فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ... إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ...

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

ما همواره به تو تمامی (خیرات خودی و پیوسته‌ی) بسیار پربار را بخشودیم. ... پس برای پروردگارت نماز (ویژه به) گزار و گلو(یت را برایش) فرو نه. ... همانا دشمنت خود بی تبارترین(بی تباران) است. ...

در این سوره دو اثبات و سلب، یکی از طرف حضرت اقدس پروردگار و دیگری بر عهده رسول گرامی می یابیم که هر دو نقشی از "لا اله الا الله" دارند، که نخست ربانی و سپس محمدی(صلی الله علیه وآله) است.

ربانیتش، ۱- عطیه کوثر، ۲- شائک هو الابر، و محمدیش ۱- فصل لربک و ۲- وانحر، که این خود پی آمد آن است. و "انا اعطینا" بیانگر عطیه بی مانند حضرت اقدس الهی است که با دو تأکید ۱- «إِنَّ» و جمعی دو «نا» که بیانگر جمعیت صفات ربانی است نمودار گشته. «الکوثر» با (ل) جنس کوثر را نمایان گر تمامی خیر و بی انتهای ربانی است که در دو نشئه بعثت و رجعت و دو نشئه برزخ و قیامت است که شامل کل خیرات درونی و برونی، متصل و منفصل ویژه حضرت ختمی مرتبت است. که کوثر علم، معرفت، عصمت علیای رسالت. قرآن و

سایر امتیازات معنوی ویژه حضرتش را در بر دارد و بر حسب آیاتی چند در تمامی آنها گوی سبقت را بر همگان در عرض زمین و طول زمان ربوده است.

از نظر فرزندش حضرت صدیقه کوثر (علیها السلام) است که هم خود کوثر است و هم شوهر و فرزندان معصومش کوثرند.

از نظر داماد علی (علیه السلام) است که وزیر، برادر و خود حضرتش می باشد، و در جمع از نظر تمامی کمالات شایسته سرآمد همگان است.

خدا آنچه در مقام ربوبیتش امکان داشته به شخص شخیص حضرتش ارزانی داشته که اینجا جنبه ایجاب است.

و سلبش در آیه آخرین نمودار می باشد که بدخواه حضرتش همو ابتر و منقطع از کل خیرات است، ولی حضرتش تا رستاخیز همچنان باقی است.

در این میان پی آمد ایجاب "انا اعطیناک" "فصل لربک" است که برای این رب که ربوبیت ویژه برایت انجام داده کلا حالت ویژه ای برقرار کن که نماز و سایر عبادتها و تمامی کارهایش تنها «لربک» باشد، و خوشا آنان که دائم در نمازند، دائم الحضورند که زندگیشان سراسر نور است.

سپس پی آمد سلبش «وانحر» که خود را و خودیهات را در برابرش ناچیز و تسلیم گردان، برایش گلونه، گلو و جانت را در راهش ارزانی بدار چنانکه او هم کوثرش را برایت ارزانی داشته.

«انحر» از نحر و گلو است، که هم گلوی خودش را نخست و هم گلوهای وابستگانش را در بر دارد.

تنها نحر شتر نیست که قربانی هم در انحصار آن نیست و عبارت درستش "وانحر الابل" است. و تنها بالا بردن دستها به هنگام تکبیر نماز هم نیست که جمله درستش «و کبر» است، بلکه نخست نحر خودی است برای حضرتش در تمامی حالات از جمله در نماز تکبیر گویان باش، با بلند کردن دستهایت برابر گلویت که هم اشاره به گلو نهادن و فناپذیری در راه اوست، و هم نفی غیر او و تنها اثبات اوست که با پشت دست عقب راندن دیگران و با روی دست تنها

توجه حضرت رب است، و در ثانی گلوهای بستگانش را که قربانیها انسانی، حیوانی و همه قربانی هایت را به محضرش تقدیم نما که در کل «والنحر» به معنای «گلو نه» است، که کلا فدایی حق باش و بس، و همین معنی با "صل لربک" مناسب است، که نماز چهره ای از گلو نهادن در برابر خدا است.

در خبر است که مشرکان با انحصار فرزندان حضرتش به یک دختر او را بشادی مذمت می کردند، که با مرگش درب خانه اش بسته می شود، رسالتش پایان می پذیرد. با این مناسبت این سوره بر حضرتش نازل گشته.

ولی این هم بیانگر اختصاص کوثر به فاطمه اش ندارد، بلکه این خود نمونه ای از کوثرهای منفصلش می باشد که اضافه بر سایر کوثرهای درونی و برونیش به حضرتش عطا شده است.

و نیز در خبر دیگر است که کوثر نهری است در بهشت که ویژگیان از آن می آشامند، ولی نه کوثرش در کل مراحل چهارگانه حیاتش آبشخور تمامی ویژگیان است که از نه معرفتش همی می نوشند و می پوشند.

در نشیدالانشاد سلیمان (۵:۱۶) به زبان عبرانی در باره کوثر حضرت چنان آمده که: «حِکُو مَمْتَقِیمْ وَکُوْلُو مَحْمَدِیمْ زَهْ دَوْدِی وَزَهْ رِعی بُنْتُ یَرُشالام» دهانش شیرین است و تمامش محمد و بسی پسندیده است این محبوب من است و این یار من است ای دختران اورشلیم»

سوره کافرون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۱... ۱ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۲... ۲ وَلَا أَنْتُمْ
عَبِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۳... ۳ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ ۴... ۴ وَلَا أَنْتُمْ
عَبِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۵... ۵ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ۶... ۶

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

بگو: «هان ای کافران!» (معاند مشرک) ۱... ۱ «(من) نمی پرستم، آنچه را (شما)
می پرستید.» ۲... ۲ «و نه شما پرستنده اید، آنچه را (من) می پرستم.» ۳... ۳ «و
من پرستنده نیستم، آن گونه که (شما) می پرستید.» ۴... ۴ «و نه شما پرستنده اید
آن گونه که من می پرستم.» ۵... ۵ «دین شما برای خودتان و دین من (هم) برای
خودم.» ۶... ۶

اینجا در مناظره ای میان رسول توحید و رسالات شرکی که این نه بار و آن هشت بار به
میان آمده، کافران معاند به رسول توحید پیشنهاد شرکتی در پرستش غیر توحیدی می کنند، که
ظاهراً و بر حسب روایت دو گونه است. ۱- تو نخست خدایت را با خدایان ما توأمان پرستش
کن تا ما هم چنان کنیم که پاسخش سلب چنان عبادتی است. زیرا این خود مکاری است که
نخست حضرتش به شرک آلوده شود تا آنها هم خدای او را در ضمن عبادت خود آورند، که
اولا این خود دروغی است از این معاندان، اگر هم راست باشد چرا حضرتش نخست آلوده

شود، و اگر هم چنان شود اینجا تنها چهره شرکشان عوض شده که خدا را هم به میان آورند، ولی حضرتش در این جریان توحید را از دست داده است.

پیشنهاد دوم این بود که تو یکسال خدایان ما را عبادت کن تا ما هم پس از تو یکسال خدای تو را عبادت کنیم و اینجا هم پاسخ سلب است که این کیفیت عبادت خود شرکی است در ظاهر منفصلش و افزون بر آنچه گذشت این خود مکاری است شیطانی. روی این اصل اینجا تکراری در کار نیست، و از نظر ادبیات لفظی هم «ما»ی نخست موصوله می باشد که خود سلب عبادت دیگر خدایان است، و «ما»ی در «ما عبدتم» موصوفه است که به معنی کیفیت عبادت است، که نه عبادت شخصی بتان پذیرفته است که همراه با عبادت خدا باشد، و نه کیفیت عبادت شرکی دوم که گاهی موحد و گاهی مشرک شوند، و خود اختلاف تعبیر «ما تعبدون» و «ما عبدتم» نشانه ای است بر این تکرار بی تکرار، زیرا تعبدون عبادت شرکی مستمر این کافران است که همواره مشرک بوده اند و «ما عبدتم» کیفیت عبادت شرکی است گرچه به گونه دوم باشد.

درسی که در این جریان می گیریم این است که برای هدایت گمراهان، به ویژه در صورت وعده مکارانه پذیرش ایمان هرگز پذیرفته نیست چنانکه آیاتی هم (۵:۱۰۵) گواه است که نخست خودساز و نگهبان ایمان خود باشید که در این صورت اگر هم کسی در این جریان گمراه بماند به شما زیانی نخواهد رسید، زیان در صورتی است که شما هم به وعده ایمان کافران گرچه محقق هم باشد در گمراهیشان شرکت کنید، و بالاخره از دست دادن ایمان به بهای وعده دروغین و یا راستین کافران، هرگز با ایمان سالم سازش ندارد.

کافران برای از دست دادن ایمان مؤمنان، اگر هم رغبتی به ایمان دارند و یا با آن دشمنی ندارند، چرا در آغاز شما را به گمراهی می خوانند؟!

در این گونه پیشنهادات کافران و دیگر گمراهان که علاقه ای هرگز به ایمان ندارند پاسخ منفی است در خر کار "لکم دینکم و لی دین" دین شما برا خودتان و دین ما هم برای خودمان.

سوره نصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۚ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ
أُفْوَاجًا ۚ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۚ

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان
هنگامی که یاری خدا و پیروزی(اش) فرا رسد (همچون فتح مکه و قیام حضرت
مهدی(عج)) ۱_۰۰۰_ و ببینی مردم دسته دسته در دین خدا در آیند، ۲_۰۰۰_ پس با
ستایش پروردگارت (برایش) نیایشگر باش، و از او پوشش بخواه (که) وی همواره برگشت
کننده و پذیرای برگشتگان (سرگشته) بوده است. ۳_۰۰۰_

«و الفتح» همان فتح الفتوح مکه معظمه است که پیش از تحققش در هر دو عهد مکی و
مدنی نوید داده شده است.

در مکه (۲۸:۸۵) وعده به برگشت حضرتش به سوی «معاد» بازگشتگاه موعودش، و
(۵:۵۲) که امید این فتح آمده، و در میان مکه و مدینه و در مدینه هم آیه فتح مبین که به صیغه
ماضی آمده زیرا هنوز دو سال به فتح مکه مانده (۴۸:۱) و این را قریب خوانده (۶۱:۱۳) که به
حالت امن در مسجدالحرام وارد خواهید شد (۴۸:۲۸) چنانکه در سوره مورد بحث هم به میان
آمده است.

این بشارت‌های فتح در هر دو عهد مکی و مدنی محقق است که در سوره نصر "اذا جاء..." است، زمانی که بیاید، که هنوز هم این نصر و فتح نیامده، و آیه نصر و فتح آینده پس از کل آیات فتح و بعد از آیه فتح ماضی به میان آمده است.

اینجا نخست نصر است و سپس فتح که اگر نصرت ویژه ربانی نبود گروه اندک مسلمانان بر گروه بسیار مشرکان بدون خونریزی هرگز پیروز نمی شدند.

مکیان و دیگر مشرکان جزیره العرب اینجا گروه گروه در دین الله وارد می شوند، و بدون هیچگونه چون و چرا و هیچ انتقامی رسول گرامی آنان را در خانه ابوسفیان سرسلسله مشرکان پناه می دهد، و از گذشته هایشان به کلی چشم پوشی می کند.

در این جریان نصر و فتح بی سابقه و بدون خونریزی حضرتش مأموریت دارد که از خدا همواره جویا و خواهان مغفرت و پوشش شود، پوشش و چشم پوشی از گذشته های مشرکان، و جلوگیری از حالت خودباختگی این فتح، و مغفرت گناهان مشرکان و هم مسلمانان، و بالاخره "لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر" که حضرتش گذشته ها را فراموش کند و نسبت به خطرات آینده در امان باشد.

سوره مسد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۚ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا
كَسَبَ ۚ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۚ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ
الْحَطَبِ ۚ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۚ

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

بریده است دو دست (: دو نیروی سلبی و ایجابی) ابولهب و (خودش هم) بریده
است. ۱... دارايش و دستاوردش سودش نداد. ۲... به زودی آتشی زبانه دار
(پس از مرگش) بیفروزد. ۳... و زنش، بسی کشنده‌ی هیزم (از جمله هیزم اعمال
آتشین است)؛ ۴... بر گردنش طنابی از لیف: (گردن بندطلابی) خرماست. ۵...

سور «لهب» لهب و عذاب آتش زبانه دار را بر مانند ابولهب عموی پیمبر گرامی به
گونه ای فراتر او رادر بر می گیرد، که تنها خویشاوندی اثری در سعادت ندارد، بلکه
خویشاوندان کافر بیشتر از دیگر کافران در عذابند.

اینجا ابولهب کلا در این سوره مطرح لعنتی است ربانی که "تبت ... " گزارشی است ربانی
به ناکامی ابولهب در کل نیروهای ضد حقیقت در تمامی دست آورهایش که کلا تباه و بی اثر
است.

اینجا تمامی فعالیت‌های ضد دینیش، و سپس «و تب» اصولاً ذاتش از هر گونه خیری بریده و ناکام است که در جمع ابولهب با تمامی لهبها و آتش افروزیهایش در برابر حق حقاً خاموش است و هرگز گزندى به سازمان ایمان نتوانسته است وارد کند.

توضیحاً نه تنها مالش، که خودش و نیروهایش و نه دست آورهایش هرگز بی نیازش نکرده است.

«ماله» تنها اموال جدای از او نیست، بلکه خودش نیز در اصل مال خودش می باشد، که این هر دو تکراری است با عبارت دیگر از آیه نخستین.

در نتیجه این ابولهب که پدر آتش زائیه است پس از مرگ هم خود گیرانه آتش است، که آتش در آتش خود است.

از جمله نیروها و اموال منفصلش همسرش بارکش هیزم است، که در راه رسول خدا می ریخت.

این زن در گردنش طنابی از لیف خرما است، که گلوبند طلایش اینجا همچون لیف خرما آمده، که طلایی اینگونه مبتلا کار طلایی نمی کند، زیرا مانند سگی هرزه است که بر گردنش گلوبندی از طلاست، بلکه بدتر که طنابی زرین از شیطان است که او را همچنان به دلخواه خود به هر سو که می خواهد می کشد.

در میان عموهای چهارگانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابولهب با همسرش از خطرناکترین دشمنان حضرتش بوده اند، در خبر است که ابولهب در همسایگی رسول خدا بود، هر گاه که حضرتش برای دعوت توحیدی برون می رفت، ابولهب سایه به سایه اش رهسپار می شد و همواره تکذیبش می کرد و گهگاهی هم که از او درباره حضرتش در غیابش سؤال می شد می گفت او جوانی دیوانه است، و در هر صورت مزاحمت هایش در برابر دعوت رسالتی بوده است.

همسرش نیز که خواهرزاده ابوسفیان بود، همواره سر راه حضرتش خار و خاشاک می ریخت و بر ضدش سخن پراکنی می نمود، بدین جهت سوره ای ویژه به نام ابولهب نازل گشته و او را کاملاً رسوا نموده است.

دو دست ابولهب چنانکه در آغاز اشاره ای کلی شد دو نیروی جذب و دفع، ایجاب و سلب، دین و دنیا، دنیا و آخرت، نیروهای پیدا و نهان و ... است که در کل «تبت» چنانکه اصل ذاتش «تب» بوده و خواهد بود.

تباب و رذالت ذاتی و عمل از دو سو با یکدیگر هماهنگند، که بدی ذات در اعمال و بدی اعمال هم در ذات اثر بخش است و هر دو بر مبنای اختیاری می باشد، چنانکه آیاتی مانند (۲:۷) و (۶۱:۵) درباره تأثیر اعمال در احوال و مانند آیه (۱۷:۸۴) تأثیر احوال بر اعمال را گواه است، که اعمال انسانها همانند ذوات و نیاتشان نقش می گیرد.

سوره اخلاص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ... ۱_... اللَّهُ الصَّمَدُ... ۲_... لَمْ يَلِدْ وَلَمْ
يُولَدْ... ۳_... وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ... ۴_...

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان
بگو: «او خدای یکتا و یگانه است.» (در ذات، اسماء، و صفات و افعالش) ۱_... «خدا،
(همان) پروردگار بی نیاز مطلق است.» ۲_... «(هرگز) نژاد و زاده نشد.» (که آفریدگان
از ذات او نیستند و او هم آفریده نیست)، ۳_... «و برای او هیچ گاه، همتا و همپایی
نبوده است.» (و ازلیت بی نیازی مستلزم ابدیت است). ۴_...

سوره «اخلاص» خالص ترین و مخلص ترین سوره های قرآنی است که در عین کمی
آیاتش پر معنی ترین آیات مقدسات قرآنی است، و چنانکه در خبراز حضرت باقرالعلوم(علیه
السلام) آمده: خدا می دانست که در آخر الزمان مردمانی بسی موشکاف خواهند آمد و روی
همین اصل این سوره را نازل فرمود.

رهبران ادیان گوناگون: مادیون، مشرکان، دو پرستان، سه پرستان، یهودیان، و نصرانیان، به
حضور حضرتش شرفیاب شده و درباره خدا از وی پرسشها دارند که او کیست، ماده اصلی
است، خدایانی متعدد است و یا بالاخره کسی است که یهودیان و نصرانیان می گویند.

حضرت با آنکه بزرگترین پیام آور توحید است از پیش خود هرگز پاسخی نمی گوید، پنج روزه عدد آیات پنجگانه همین سوره برای این پرسشها پاسخی کامل است در حالی که دعوت آغازینش همواره توحید بوده و مستمر است.

این سوره در کل جهاتش ممتازترین سوره های قرآنی است حتی در نامهایش بیست نام دارد^۱ که نمایانگر بیست معنی در این سوره است.

"قل هو" در کل پاسخی جمیل و اجمالی برای تمامی این پرسشها است و چرا «قل» با آنکه "هو الله احد" خود پاسخ اصلی است، از جمله حکمتهای «قل» این است که خود تصریحی است بر رسالتش در این گفتار و نیز نمایانگری این حقیقت که پیامبر توحید بایستی همواره مشعل دار حقیقت توحید باشد، آن را با چهره ها و براهین گوناگون برای همگان نمایان سازد، و نیز دیگران را به این گفتار توحیدی وادارد.

«هو» اشاره ای به هویت وحدانی ناپیدای خدا، زیرا این خود ضمیر غایب است. ولی بر خلاف غایبهای گوناگون که با وسایلی درونی یا برونی بالاخره حاضر و پدیدآیند، این غایب هیچگاه به هیچ وسیله ای برای هیچکس پیدا نخواهد بود.

او «هو» و تنها اوست، این و اینها نیست که در هر صورت محسوس باشد که بر حسب آیاتی مانند (۶:۱۰۳) هیچ دیده ای امکان دیدنش را ندارد، مگر دیدن آیات و نشانه های که بر او دلالتهای آشکار دارد.

حدیث علوی هم که "یا من لا هو الا هو" بیانگر همین هویت بی مانند است که «هو» به جز او نیست.

آری او در ذات - صفات ذات - صفات فعلی و افعالیاش کلا «هو» یگانه و همان است، چنانکه در آیاتی چند چنان است که او: رحمان - رحیم - حی - قیوم - حکیم - خالق - علیم

۱ - اخلاص، ۲ - تفرید، ۳ - تجرید، ۴ - ولایت، ۵ - نجات، ۶ - نسبت، ۷ - معرفت، ۸ - جمال، ۹ - مقشقه، ۱۰ - المعوذة، ۱۱ - صمد، ۱۲ - اساس، ۱۳ - مانعه، ۱۴ - محضره، ۱۵ - منفرد، ۱۶ - براءت، ۱۷ - مذکره، ۱۸ - نور، ۱۹ - امان و ۲۰ - توحید است.

- محیی - ممیت - ملک - سلام - مؤمن - مهیمن - عزیز - جبار - متکبر - صاحب عرش
فرماندهی، بالاخره دارای بهترین اسمهاست.

حضرت اقدس ربوبیت در این اسماء و صفات و افعال تا چه رسد به ذاتش، ازلیت و
ابدیتش که در جمع سرمدیتش یگانه است، چنانکه در آیاتی دیگر به آنها تصریح گشته.
«هو» اسم اعظم باطن الله است و «الله» اسم اعظم ظاهر، و هر دو در بین اسمای حسنای
الهی بی نظیرند.

«الله» اینجا تفسیر و بیانگری است برای «هو» و چنانکه «هو» به گونه مطلق و ویژه است
و همنامی برای غیر خدا نیست. «الله» نیز چنان است که "هل تعلم له سمیا" (۱۹:۶۵) بیانگر
همین حقیقت است، که حتی ملحدان و مشرکان هم این دو نام را بر ماده اولیه و یا بر خدایان
جعلی شان ننهاده و نمی نهند.

«هو» در چندین جا و «الله» در ۲۶۹۸ جای قرآن به میان آمده است که به ویژه «الله»
پرتکرارترین نامها در قرآن است.

ریشه لغوی «الله» که اَلِه و اَلَه می باشد مجملی از معانی: عجز - آرامش - فزع و توجهی
بسیار را در بر دارد که دیگران از درکش عاجز و هراسان و تنها به او توجه دارند و او را
می پرستند.

«احد» دومین تفسیر «هو» و تفسیر برای «الله» است، چنانکه «صمد» نیز چنان است، و
به دنبالش تتمه این سوره پیاپی یکدیگر هم بیانگر یکدیگرند، و هم در جمع بیانگر «هو» و
«الله» اند.

میان «احد» و «واحد» فرقهائی است مانند این که واحد مبدأ نخستین کل اعداد است، ولی
احد مبدأ عددی نیست، «احد» در توصیف حضرتش تنها اینجاست ولی واحد در جای جای
قرآن آمده که طبعاً به همان معنای احدیت تفسیر می شود، و بالاخره حضرتش واحد عددی
نیست نه به عدد که متعدد نیست و نه عن عدد که متعدد هم نبوده است، و به تأویل عدد که
هرگز متعدد نخواهد بود، بلکه احدی است سرمدی: ازلی و ابدی.

مراتبی هفت گانه برای احدیت حضرت اقدس الوهیت می فهمیم که:

- ۱- در ذاتش «احد» که اجزا و حدودی هرگز ندارد، که مجرد مطلق است.
 - ۲- شخصش «احد» است که هرگز شریکی ندارد.
 - ۳- صفات ذاتش «احد» است که در عین تعدد لفظی در حقیقت وحدت دارند.
 - ۴- همین صفات ذاتش با همان ذاتش «احد» است که اینگونه وحدت دارند.
 - ۵- در سرمدیت «احد» است، که دارای وحدت ویژه است، که ازلی و ابد، گرچه مثلاً بهشتیان ابدیت عرضی بر مبنای رحمت بی پایان ربانی دارند.
 - ۶- در خالقیت و آفرینش ربانی «احد» است که اگر هم برای آفریدگان لفظ خالق آمده خود عرضی و غیر حقوقی است.
 - ۷- در معبودیت «احد» و یگانه است، و بالاخره درکل جهات الوهیت و ربوبیتش یگانه و بی مانند است.
- سپس «الصمد» که به معنی کل صمدیتها است تفسیری برای احد و الله و هو است، که میان خالی نیست، چه از نظر ذات که رو و میانی ندارد زیرا مجرد است. و هر ماده ای هم می باشد و میان خالی است چنانکه علم آنرا تأیید کرده است. و چه از نظر کمالات الوهیت و ربانیت که هرگز میان تهی و ناقص یا متکامل نیست.
- او هرگز نیازمند نیست که از هیچ یک از این دو جهت یا جهتی دیگر میان خالی نیست، - که میان هم ندارد - بلکه همگان تنها نیازمند به اویند، بدانند یا ندانند، بخواهند یا نخواهند، در هر صورت تنها حضرتش صمد است و در صمدیتش هم سرمد است.
- و در آخر کار «لم یلد» نزاده، که از درون ذاتش چیزی و یا کسی را برون نداده، والد و علت نیست بلکه خالق است، نه از درون ذاتش که ولادت است و نه در آفرینش آغازینش آفریدگان را از چیزی دیگر آفریده که این خود بر خلاف وحدت و احدیت است، بلکه ماده نخستین جهان را بدون هیچ مبدئی به جز اصل اراده خود آفریده و سپس سایر جهانیان را هم از آن پدید آورده، که خالق این والد نخستین است.
- "و لم یولد" که خودش تولد یافته و نشأت گرفته از موجود دیگری نیست.

اینجا نخست نظریه فلسفی علیت خدا را برا کائنات سلب کرده، که در علت و معلول
سنخیت شرط است، و سپس حدوثش را از دیگری مانند مسیح که احیاناً او را تولد یافته از
خدا می دانند، و اصولاً خدای تولد یافته از تصادف انگاشته اند.
"و لم یکن له کفواً احد" هرگز برای حضرتش همتائی نبوده و نخواهد بود، نه در ذاتش و
نه در صفات و افعالش که "لیس کمثله شیئ".

سوره فلق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝۱... ۱ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝۲... ۲ وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝۳... ۳ وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ۝۴... ۴ وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۝۵... ۵

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

بگو: «پناه می برم به پروردگار گشایشگر» ۱... ۱ «از شر آنچه آفریده است» (و نه از شر آفرینش که کلا خیر است) ۲... ۲ «و از شر هر شروری، هنگامی که شبانه سوراخ (و پرده دری) کند» ۳... ۳ «و از شر فوت و فن کنندگان در گره ها» ۴... ۴ «و از شر هر حسودی هنگامی که حسد ورزد» ۵... ۵

در این کارگشائی پروردگار سربستگی و وابستگی به شیطان مطرح است، نخست پناهنده گی همه گانی است به پروردگار گشایگر از کل شرور آفریدگان، که خدای خیر در درجاتی از خیرشان آفریده ولی هم اینان گرایشهایی به شر دارند. هماهنگیها و پیوستگی های خیر انجام می گیرد که آنها در بعد اصل آفرینش است و اینجا همکاری بای ایجاد شرور ناسمان اینها است.

غسق و نهایت تاریکی اصولاً و برای نماز شب، و خیراتی پنهان در نهایت پنهانی خیر است، ولی همین پنهانی و نهانی اگر زمینه سرقت و ناروایی باشد خود آغاز شر است. تمامی زمینه های تاریکی و ناپیدائی که وسیله ناروایی است همان "غاسق اذا وقب" است، که ناپهنگام فرا می رسد هنگامه ای بر پا می کند.

سپس فوت و فن هائی که با کاوش و کوشش خستگی ناپذیر گره ها را باز می کند، گره ها و پیوستگی های شایسته خیر را می گشاید، و گره ها و همبستگی های شر را محکم تر می کند، که در هر مرحله شروری بیشتر به بار می آورد.

«نفاثات» بیانگر دو مبالغه است، نخست نفاث که خود صیغه مبالغه است، سپس تای مبالغه که آنچنان را آنچنان تر و بد را همواره بدتر و خوب را تبدیل به شری پر شرر می کند.

این «عقد» تمای گره ها و پیوندهای خیر و شر را در کل ابعاد تکلیفی در بر دارد، که جانی، عقلانی، عقیدتی، سیاسی، اقتصادی، جنگی، فرهنگی همه و همه را در بر دارد، که از جمله گره های جنگی به تعبیر عربی «طائرات نفاثه» یعنی هواپیماهای سریع السیر بمب افکن و به ویژه بی سرنشین اند که از راه دور کنترل می شوند و «نفاثه» هم به معنی جت است.

در آخر کار که جمعی از دو گذشته و افزون بر آنهاست "حاسد اذا حسد" است که واویلا! حسد تا هنگامی که درونی است شرش نیز شخصی است، ولی هنگامی که عملی و برونی شود و شرش اجتماعی است.

سوره ناس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۝۱... ۱... مَلِكِ النَّاسِ ۝۲... ۲... إِلَهِ
النَّاسِ ۝۳... ۳... مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ۝۴... ۴... الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي
صُدُورِ النَّاسِ ۝۵... ۵... مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ۝۶... ۶...

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

بگو: «پناه می برم به پروردگار مردم» (پناهی فطری، عقلانی، عقیدتی، علمی و عملی و وحیانی) ۱... ۱... «(به) مالک و حاکم (بر) مردم» (که مالکیت و حاکمیت مطلق تنها مورد پناهی مطلق است) ۲... ۲... «(به) معبود مردم.» ۳... ۳... «از شرّ وسوسه گر بسی فراری و پنهان گرد» ۴... ۴... «آن که در درون سینه های مردم وسوسه می کند» (که خود وسوسه ای بسیار خطرناک است) ۵... ۵... «(خواه) از جنیان و (خواه) انسان!» (و انسان احياناً بدتر از این جنیان است) ۶... ۶...

در این سوره «ناس» پنج بار تکرار شد است. بعد نخستین ناس انسانها، چه زمینی و چه آسمانی، و بعد دومش جنیان می باشند زیرا «ناس» به معنی انس است که شامل جنیان پس از شما انسان ها می باشد.

این «قل» که خطاب اصلیش به رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) است و سپس خطاب رسالتیش تمامی مکلفان را شامل است؛ خود امری است معمولی که بایستی به الله پناه برد. نخست در بعد ربوبیتش که ربی جز او نیست، و سپس در بعد ملکیتش که پادشاه حقیقی جز

او نیست و در آخر کار در بعد الوهیتش که نیز منحصر به فرد است. و این هر سه زاویه های اصلی پناه گیری مکلفان است که بایستی در هر حال به خدای متعال در هر سه بعدش از شر وسواس پناه گیرند. البته وسواس که خناس است یعنی به سرعت و چابکی در تاریکی موجب انحراف مکلفان می گردد که در سینه های انسان ها و جنیان همین وسواس خناس که از خود جنیان و انسان ها باشد ایجاد گمراهی می کند.

